کتاب جلاء الاذهان وجلاء
الاحزان فی تفسیر القرآن
مؤلفه ابو المحاسن الحسین الجرجانی
المشهور بگازر النصف
الاول منه من ... العبد محمد ...

کتاب جلاء الاذهان وجلاء
الاحزان فی تفسیر القرآن
مؤلفه ابو المحاسن الحسین الجرجانی
المشهور بگازر النصف
الاول منه جزء العبد محمد الموسوی

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس و ثنا و حمد بی منتها خدایرا که این هفت ایوان معلق و آسمان مطبق که هر یکی مناطق قنادیل انوار و کلل ملائکه ابرار نشان هستی ذات بی زوال اوست و این هفت بساط اغبر و فراش اکبر که میادین مردان دین و محال معرکه سواران یقین است گنج نامهٔ جمال کمال اوست غبار حدوث بر اطناب خیام عزت او نشیند و چشم عقول حشمت فنا و زوال بر آستانهٔ کبریا و عظمت او نه بیند آن خدایی که نقاش قدرتش بر لوح ماء مهین در قرار مکین فی ظلمات ثلث صورتی نگاشت که نقاشان چین از آن عاجز شدند و صورکم فاحسن صورکم و پایهٔ جاه و قدر او را از پایهٔ جملهٔ مصنوعات و مخلوقات خود برداشت ولقد کرمنا بنی آدم آسمان رفیع را آستانهٔ خانهٔ او گردانید که وجعلنا السماء سقفا محفوظا زمین بسیط را بساط مرقد و فراش مهد او گردانید که جعل لکم الارض فراشا هرچه آفرید از بهر او آفرید و او را از بهر خود آفرید و بدایهٔ لطف و عنایتش تفویض کرد و بشیر مرحمت و هدایتش بپرورانید و آنکه خلاصهٔ موجودات و مهتر و بهترین کاینات محمد مصطفی را که صد هزاران تحف تحیات و صلهٔ صلوات بر مرقد میمون و مظهر همایون وی و بر آل و اهل بیت و یاد بوی فرستاد و از حضیض دنیا بذروهٔ اعلا و از منزل عنا بمحل بقا دعوت کرد والله یدعوا الی دار السلام و بر قبول کردن دعوت تحریض فرمود که انما انت منذر و لکل قوم هاد و ندای انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا در عالم درداد انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض در مشرق و مغرب فاش گردانید تا حجج مبطلان زایل گردد و حجت الله باطل نشود مولف این کتاب ابو المحاسن الحسین الجرجانی اصلح الله شانه و بلغه آماله چنین گوید که چون یکی از این دو متمسک کتاب خدای که یادگار مصطفی است و عوام از فایدهٔ این کتاب بی نصیب اند از آنکه علم تاویل و تفسیر آن کسی را مسلم اند که سالهای دراز در دریای علوم غوطه خورده باشد و بغواص فکر جواهر علم معانی و نکات قرآن بدست آورده باشد از سر دریا بلکه از دریای عذب انا مدینة العلم و علی بابها حاصل کرده باشد و تفاسیر اصحاب آنچه بعربیت است عوام از آن بهره ندارند و آنچه بزبان فارسیست بعضی از غایت اختصار از فایده عاری

و آنچه مطولست در وجوه اعراب و لغت و اشتقاق و قرائت قرا و اختلاف مفسران از هر کس آورده اند عوام در مطالعهٔ آن سرگشته و حیران می مانند و از فایده بی نصیب می شوند چون حال بر این جمله یافتم از حضرت سبحان بخشایندهٔ انس و جان مدد خواستم و بتوفیق و یاری وی این کتاب در تفسیر قرآن تالیف کردم و نام او جلاء الاذهان و جلاء الاحزان فی تفسیر القرآن نهادم و در وی جمع کردم از تاویل آیات و تفسیر مشکلات آنچه بزرگان دین و پیشوایان یقین که بر محک عقل زده اند و از قعر بحر و الراسخون فی العلم یافته اند و از سبب نزول آیات آنچه از معتمدان روایت کرده اند و سیاق آیات و ظاهر از ایراد دلیلیست اختیار کردم و از بهر آنکه اخبار و احادیث مناقب و فضایل اهل البیت علیهم السلام آنچه آن بود نوشته ام چشم محبان از آن نور بود و دل عاشقان اهل البیت را سرور بود بدانکه معانی و تفسیر قرآن چهار وجه است یکی آنست که جز خدای نداند چنانکه گفت ویسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و یسئلونک عن الساعة ایان مرسیها قل انما علمها عند ربی دوم آنست که ظاهر لفظ او مطابق معنی او بود و از محکم بود چنانکه قل هو الله احد و لا تقربوا الزنی و لا تقربوا مال الیتیم سیوم آنکه بظاهر آن مراد مفهوم نشود مفصل و از مجمل بود چنانکه اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة مراد از این معلوم نگردد تا شارع بیان نکند چهارم آنکه لفظ مشترک میان دو معنی یا بیشتر و هر یکی روا بود که مراد بود و دلیلی منع نکند از آن و مراد خدای از آن شواذ القرآن نتوان دانستن الا بنص از رسول یا از ائمه علیهم السلام و درست شده است بروایات صحیح که تفسیر قرآن نشاید کردن الا باخبار و آثار رسول و ائمه علیهم و رجوع در تفسیر نتوان کردن الا باخبار و آثار رسول و ائمه علیهم السلام که خاص و عام روایت کرده اند از پیغمبر که گفت من فسر القرآن برایه و اصاب الحق فقد اخطاء هر که برای خود تفسیر قرآن کند و قول او باتفاق موافق حق بود او مخطی باشد و این مخصوص است بمجملات و متشابهات بدانکه اقسام قرآن از شش وجه بیرون نیست محکم است و متشابه و ناسخ و منسوخ و خاص و عام محکم آنست که ظاهر معنی وی خبر دهنده بود بی اعتبار غیری چنانکه مثالش گفته شد و متشابه آن بود که مراد آن ظاهر لفظ وی نماند بی دلیلی و مشترک و محتمل را هم این حکم بود چنانکه فی جنب الله فثم وجه الله و ناسخ هر دلیلی باشد شرعی که دلیل کند بر زوال حکم ثابت بنص اول در مستقبل روزگار بر وجهی که اگر نه آن بودی ثابت بودی بنص اول با تراخیش و دلیل شرعی گفتیم که اگر دلیل عقلی پیدا شود از آن نسخ خوانند چنانکه اگر عقل زایل شود بدلیل عقل عبادت از او ساقط شود و آن را نسخ نگویند بر زوال مثل حکم گفتیم که اگر بر زوال هر دو بود بر خدای روا نبود گفتیم که حکم باید که ثابت بود بنص شرعی از آنکه اگر بدلیل عقل ثابت شود و شرع ازاله کند ناسخ نگویند چون امر نماز و زکوة و غیر آن اعتبار تراخی برای آن کردیم که آنچه مقارن بود او را آن ناسخ نبود مخصص بود که اگر گوید اقتلوا المشرکین

و انست ان هذا القرآن یقص علی بنی اسرائیل و اصل او از جمع باشد و فرقانست تبارک الذی فرق کننده است میان حق و باطل و حلال و حرام و کتابست الم ذلک الکتاب بمعنی مکتوب و اصل او از جمع است و ذکر است انا نحن نزلنا الذکر و شرعیست تنزیل من رب العالمین و حدیث الله نزل احسن الحدیث و موعظت است و شفاء قد جاءکم

موعظة من ربکم و شفاء و تذکره است و انه لتذکرة للمتقین و حکمت است حکمة بالغة و صراط است بقول ابن مسعود
اهدنا الصراط المستقیم و نور است بقول عامه مفسران و اتبعوا النور الذی انزل معه و حبل است واعتصموا بحبل الله
جمیعا و روح است و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا و حق است بل نقذف بالحق علی الباطل مبارک است هذا
ذکر مبارک نجوم است فلا اقسم بمواقع النجوم خدای تعالی این کتاب را بدین نامها یاد کرد و بیشتر ازین خواهد تا خلق از
تنبه باشند برفعت و منزلت و جلالت قدر او بدانکه معنی سوره منزله و شرفست الم تر ان الله اعطاک سورة
و بهمعنی بی همزه و آیه علامت و نشان بود و آیه سنگ و بمعنی رسالت الا ابلغا هذا المعرض آیه و کلمه لفظی باشد که دلالة
کند بمعنی و بعض و از حرف دو چیز مفهوم شود یکی حرف هجا و دوم بل و قد و هر سورتی را نامست
و آن جمله در خبرست که از رسول ع روایت کرده اند که او گفت اعطیت مکان التوریة سبع الطوال و اعطیت
مکان الزبور المائین و اعطیت مکان الانجیل المثانی و فضلت بالمفصل گفت مرا بجای توریة هفت سوره دادند
یعنی البقره و آل عمران والنساء والمائده والانعام والاعراف والتوبه و بجای الزبور مائین داده اند یعنی سوره ها
که آیتش که صد آیتست چون انفال و یونس و هود و یوسف و غیر آن بجای انجیل مثانی داده اند و آن سوره هاست
که کم از مائین باشد و مثانی از آن گویند که ثانی مائین است و حسن بصری گفت مراد بمثانی فاتحة الکتابست و مرا
تفضیل داده اند بمفصل که هیچ پیغمبر و صاحب کتاب را نداده اند عبدالله عباس گفتا ان سوره والضحی است تا
باخر برای آنش مفصل خوانده اند که فصل بسیار باید کرد میان هر دو سوره به بسم الله الرحمن الرحیم بعضی
دیگر گفته اند برای آنکه فصل باید کرد میان هر دو سورتی بتکبیری عبدالله مسعود از رسول خدای ع روایت کرد
که او گفت القرآن بلوما دابة الله فتعلموا من دبته ما استطعتم ان هذا القرآن هو حبل الله و نور المبین و الشفاء النافع
گفت این قرآن مهمانی خداست بیاموزید از آن چندانکه توانید این قرآن حبل خداست و نور روشنست و شفای
سودمندست بخوانید خدای شما را مزد دهد بهر حرفی ده حسنه نگویم که الم یک حرفست ولکن هر حرفست
تا ثوابش سی حسنه باشد ابوامامه روایت کرد از پیغمبر ع که هر که سه یکی از قران بخواند چنان بود که او را ثلثی از
نبوت داده اند و هر که دو بهره بخواند چنان بود که دو بهره از نبوتش داده اند و هر که همه قران بخواند چنان بود که همه
نبوتش داده اند آنگه گویند که اقرا و ارق بکل آیة درجة و میخوان و بر میشود بهر آیتی درجه در بهشت بالا میشود تا آنجا
با او باشد در قران سه آنکه گویند اقبض فیقبض بگیرد او بگیرد دیگر بارش گویند فراگیر فراگیرد گویند که دانی که تو در دست
چه داری او گوید فاذا فی یده الیمین الخلد و فی الیسری النعیم که نگاه کند در دست راست بهشت خلد دارد و در دست
چپ نعیم و در خبر دیگر روایت کرده اند که رسول گفته است که در گرد حاملان قران رحمت خدای گرفته است
لباس ایشان نور خدای بود آموختگان کلام خدا اند دشمن ایشان دشمن خدای بود دوست ایشان دوست خدای بود
خدای تعالی گوید ای حاملان قران دوستی کنید با من بر آنکه کتاب مرا حرمت دارید تا من شما را دوست دارم و خلق را
دوست شما گردانم از شنونده قرآن شر دنیا بگردانند و از خواننده بلای آخرت باز دارند و شنونده آیه را

مائدة الله صح

از کتاب خدای ثواب بهتر بود از همسنگ کوه بیشتر زر دهد و خواننده آیتی را از قرآن ثواب بیشتر بود که از زیر عرش
تا زیر هفتم زمین پیغمبر ع گفت هر که از دفتر خواند مادر و پدرش را بیامرزند اگر مشرک بوده باشد تخفیف عذاب کنند
و هر که قران از بر خواند و گمان برد که خدای وی را نیامرزد از جمله مستهزیان باشد سافر شاعر روایت کرد از امیر المؤمنین
علی ع که یکروز رسول ع ذکر فتنه میکرد ما گفتیم یا رسول الله خلاص از آن بچه باشد گفت بکتاب خدای که در وی خبر آنانست که پیش
از شما بوده اند و خبر آنان که پس از شما باشند و حکم آنچه در میان شما رود و آن فصل است نه هزل جباری نباشد که از آن
رها کند الا خدای تع پشت او بشکند و هر کس که بجز قران طلب هدایت کند گمراه شود او حبل متین است و ذکر حکیم است و صراط
مستقیم است که بدو زبانها پوشیده نشود و هواها او را کج نکند و از بسیار خواندن علما از وی سیر نشوند از عجایب
و آنست که چون جنیان بشنودند گفتند انا سمعنا قرآنا عجبا یهدی الی الرشد هر که از و گوید راست گوید و هر که بدو حکم
کند با عدل باشد و هر که دست در وزند براه راست باشد خدا یا اعور از قراء صحابه چون عبدالله مسعود و ابی بن
کعب رحمهم الله روایت کرده اند که گفته اند که رسول ع از قران ده آیت بر گرفتی و از آن در نگذشتی تا مارا علم
آن معلوم نکردی و جمله آنچه در آن بکار بایستی تا ما چون قران بگرفتیم قران بدانستیم عبدالله عباس میگوید که هر که
قرآن خواند و تفسیرش نداند منزلة اعرابی باشد که نداند که چه میخواند حسن بصری گفت والله که خدای تع هیچ آیتی نفرستاد
الا خواست تا علم آن بدانند و معنی آنکه آن چرا آمد و در چه سبب آمد از شیبانی شنیده اند که گفت آنا عمر
خود را در املا و طغار صرف کردیم و کتاب خدای را پس پشت انداختیم فردا پیش خدای چه حجت آریم بدانکه تفسیر از
تفسره گرفته اند و آن آب بیمار بود که بر طبیب عرضه کنند تا بدان بعلت بیمار راه یابد و نظر کردن در آن کشف
حال بیمار کند مفسر کشف کند از شان آیه و قصه و معنی و سبب نزول و گفته اند که او مقلوب سفرست و آن کشف
و تاویل بر صرف آیه باشد بامعنی که محتمل باشد از موافق ادله و قرائن و اصل او از اولست و آن رجوع باشد و فرق
میان این و آن آنست که تفسیر علم سبب نزول آیه باشد و علم مراد خدای تعالی از آن لفظ و تعاطی آن نتوان کرد الا از سماع
اخبار و آثار و تاویل چون گشتی علم باشد بلغت عرب و علم اصول آن متقین باشد او را بود که حمل کند آیه را بر محتملات لغة
چون قدح نخواهد کردن در اصول و قطع نکند بر مراد خدای الا بدلیل آنکه از جمله حقوق و اوامر خدای را در حق قراء
یکی آنست که گفت چون قران خواهید خواندن استعاذه بخدای کن و اذا قرات القران فاستعذ بالله من الشیطان
الرجیم و این امر سنت است نه واجب چنانکه اصحاب ظاهر گفته اند که تا چگونه می باید گفتن بعضی گفته اند استعیذ بالله
السمیع العلیم من الشیطان الرجیم موافقه لفظ کتاب را و اخبار برین آمده است که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم معنی
آنست که پناه با خدای میدهم از دیو مطرود و ملعون شیطان از بهر آن خوانده اند او را که از خیر و رحمت خدا دورست
و رجیم از بهر آنش خوانده اند که سنگسار کرده خدایست و ان علیک لعنتی الی یوم الدین و انداخته تیر شهابست و
جعلناها رجوما للشیاطین شهاب ستاره ایست که در آسمان کشیده میشود و آن رجم شیاطین است از عبد
عباس روایت کرده اند که اول چیزی که جبرئیل رسول را در باب قرآن فرمود استعاذه بود گفت ای محمد بگو که

مرفی الحبر الا ستقدم عربان فطلبا به المعاکر
لا اخر الحبر نے قوله حبه دالکل شئ اساس
واساس هذا الدین حبنا اهل البیت

استعیذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم انگه گفت بسم الله الرحمن الرحیم اقرا باسم ربک الذی خلق رسول
گفت هر که او بامداد سه بار بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و سه آیه از آخر سوره حشر بخواند خدای تعالی هزار فرشته
بر و موکل کند تا بروی صلوات فرستند تا شب و اگر در آن روز بمیرد شهید باشد و هر که بنماز شام گوید همچنین
باشد جزاء منت حکیم روایت کرد که رسول ع هر که بمنزلی فرود آید و بگوید اعوذ بکلمات الله من شر ما خلق تا در آن منزل که
هیچ مضرت بوی نرسد و عبد الله عباس روایت کرد که رسول ع در عوذه حسن و حسین را علیهما السلم گفتی اعیذکما
بکلمات الله تامه من کل شیطان هامه و من کل عین لامه انگه گفت پدرم ابراهیم خلیل م اسمعیل و اسحق را این
تعویذ کرد **سورة الفاتحة** بدانکه این سوره را فاتحة الکتاب گویند از بهر آنکه اول کتابست و افتتاح مصحف است
و گفته اند برای آنکه اول او فرود آمده و ام القرآنش خوانند برای آنکه اصل کتابست چنانکه مکه را ام القری خوانند از آنکه
اصل زمین از وست و گفته اند از برای آنکه مقدمه قرآنست و ام بمعنی امام بود و گفته اند از برای آنکه مجمع علوم آنست
چنانکه در خبر آمده است که خدای تعالی از آسمان صد و چهار کتاب فرستاد و از آنجا چهار اختیار کرد و علوم آن صد در آن
چهار کرد و آن توریة و انجیل و زبور و قرآنست انگه علوم و برکات و ثواب آن صد و چهار در یکی نهاد و آن
قرآنست و انگه علوم و برکات قران جمع کرد و در سورتهای مفصل نهاد و انگه علوم و برکات و ثواب مفصل جمع کرد و در
فاتحة الکتاب نهاد هر که فاتحه بخواند چنان باشد که صد و چهار کتاب خوانده و سبع المثانیش خوانند برای آنکه
هفت آیتست و بیشتر آیتها و الفاظش مکرر و مثنی است و از بهر آنکه در هر نماز دو بار باید خواندن و از بهر آنکه دو بار فرود
آمد یکبار بمکه و یکبار بمدینه و وافیش خوانند برای آنکه این سوره را منتصف نتوان کرد در نماز بخلاف سورتهای دیگر و
کافیش خوانند برای آنکه این سوره از سورتهای دیگر کفایة کند و هیچ سوره از وی کفایت نکند چنانکه رسول گفت
ام القرآن عوض من غیرها و لیس غیرها منها عوضا و اساس خوانند برای آنکه مردی بنزدیک شعبی آمد و درد پهلو
شکایت کرد گفت اساس قرآن برو خوان گفت اساس چیست گفت الحمد لله از آنکه از عبد الله عباس شنیدم که او
گفت هر چیزی را اساسیست اساس دنیا مکه است و اساس آسمانها غریبا است آسمان و اساس زمینها عجیبها است
و اساس بهشتها عدنست ناف بهشتها و اساس دوزخ جهنم است درکه مهمتر و اساس خلق آدم است و اساس
پیغمبران نوحست و اساس بنی اسرائیل یعقوب و اساس کتابها قرآن و اساس قرآن فاتحه است چون ترا رنجی
و بیماری باشد فاتحه برخوان تا شفا یابی و شفایش خوانند از آنکه رسول ع گفت فاتحة الکتاب شفاء من کل سم
روایت کرد که با رسول ع بودیم بغزا مردی بعلت صرع بیفتاد مردی از جمله صحابه سوره فاتحه در گوشش خواند او برخاست
و تندرست شد مار سول را گفتیم گفت هی ام القرآن و هی شفاء من کل داء و صلوتش خوانند پیغمبر ع این سوره را
صلوة خوانده است که نماز درست نباشد الا باین سوره و نیز گفت که خدای گفته است قسمت الصلوة بینی و بین
عبدی نصفین فنصفها لی و نصفها لعبدی و لعبدی ما سال گفت قسمت کردم من نماز را یعنی سوره فاتحه را میان خود و میان
بنده خود دو نیمه کرده ام یک نیمه مراست و یک نیمه بنده مراست آنچه بخواست چون بنده گوید الحمد لله رب العالمین

خدای تعالی گوید که حمدنی عبدی و چون گوید الرحمن الرحیم خدای گوید اثنی علی عبدی بنده من بر من ثنا گفت و چون گوید
مالک یوم الدین خدای گوید که مجدنی عبدی بنده من مجد و بزرگواری من گفت و چون گوید ایاک نعبد و ایاک نستعین
خدای گوید هذا بینی و بین عبدی این میان من و میان بنده منست و چون گوید اهدنا الصراط المستقیم تا آخر سوره
خدای گوید هذا لعبدی و لعبدی ما سال این بنده مراست خاص آنچه خواست این سوره مکیست یا مدنی
خلاف کرده اند عبد الله عباس گفت مکیست مجاهد گفت مدنیست بعضی دیگر گفته اند هم مکیست و هم مدنی و صحیح
آنست که مکیست روایتست از امیر المومنین ع که گفت نزلت فاتحة الکتاب بمکه من کنز تحت العرش
ابن عباس گفت چون رسول ع بمکه بادای رسالت برخاست اول سخن این گفت بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب
العالمین تا آخر سوره برخواند قریش گفتند دق الله فاک خدای دهانت بشکناد و تیر رسول خدای بالای ده سال بمکه مقام
کرد پس از بعثت و درست شده است که نماز درست نباشد مگر باین سوره پس باید که مکی بوده و در اخبار بعث
آمده است که روزی پیغمبر ع بر کوه حرا بود ناگاه سایه بر رسول خدای افتاد نگاه کرد تا چیست شخصی را دید بالهای باز
کشاده و همه روی آسمان پوشیده ندا میداد السلام علیک یا محمد اقرا برخوان رسول گفت من از این اواز شنیده ام
و کسی را ندیده ام خدیجه را خبر داده ام و خدیجه عم خود را ورقة نوفل خبر داده گفت ای خدیجه محمد را بگو که از این هیچ
غم مدار چون بشنوی بر جای بایست تا خود چه باشد تا این روز که رسول ع این حالات و صورت معاینه دید بترسید بغایة
و بویهای خلق داشت و گفت ماذا اقرا بقاری چه خوانم که من خواننده نیم گفت برخوان بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین تا باخر سوره رسول ع بشنید و یاد گرفت و برخاست و باز آمد تب گرفته و میگفت زملونی دثرونی
مرا باز پوشید خدیجه رضی الله عنها جامه بر رسول افگند و او را بخوابانید و دست بر پشت وی نهاد گفت
همچنان میلرزید که کبوتر بچه ساعتی بخفت و از خواب در آمد و این قصه باز گفت و گفت همان شخص باز آمد بر
صورت و مرا گفت بخوان گفتم چه خوانم گفت بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها المدثر قم فانذر خدیجه برخاست
و بنزدیک عم خود رفت و او را از این خبر داد شادمانه شد و گفت ای خدیجه ترا بشارت باد که این علامت که تو میگویی
دلیل میکند که این شوهر تو پیغمبر آخر الزمانست که ما نعت و صفت او در توریة و انجیل خوانده ام انگه ورقه نوفل بیامد
و رسول را گفت بشارت باد ترا که این علامت که تو میگویی دلیل میکند که تو آنی که عیسی ع بقدوم تو بشارت داد
و تو مانند آنی که عیسی بود و تو پیغمبر مرسلی و ترا جهاد فرمایند و اگر از آن روزگار دریابم با تو جهاد کنم چون ورقه
وفات یافت رسول ع گفت که من او را در بهشت دیدم جامهای حریر پوشیده مجاهد گفت ابلیس علیه اللعنة چهار
بار بنالید یکبار که لعنتش کردند و یکبار که از بهشتش بیرون کردند و یکبار که رسول را به پیغامبری فرستادند
و یکبار که سوره فاتحة الکتاب فرود آمد عبد الله مسعود روایة کرد از پیغمبر که او گفت من قرا بسم الله الرحمن
الرحیم هر که این آیه برخواند خدای تعالی او را بعدد هر حرفی چهار هزار حسنه بنویسد و چهار هزار سیئه بسترد و
چهار هزار درجه رفع کند عبد الله عباس گفت که معلمان بهترین مردمانند چیزی که بدیشان میدهند

عطیه دهید و ایشان را در خرج میندازید برآنکه مزد ستانند که چون معلم کودک را تلقین بسم الله الرحمن الرحیم کند
و کودک بگوید خدای تعالی برات بنویسد از دوزخ برای کودک و برای پدر و مادرش و برای معلم آورده اند که
ملک الروم را درد سری پدید آمد که جملهٔ اطبا از آن عاجز شدند کس فرستاد نزدیک امیر المومنین عمر و درد سر
خود را دران نامه یاد کرد امیر المومنین کلاهی بوی فرستاد و گفت هرگاه که ترا درد سر گیرد این کلاه بر سر نه همچنان
کرد خدای تعالی او را شفا داد عجب داشت بفرمود تا کلاه را بشکافتند دران جا کاغذی یافت نوشته بسم الله
الرحمن الرحیم بدانست که شفای او ازان بوده است ایمان آورد و مسلمان شد و پنهان میداشت و این آیتیست
از فاتحة الکتاب و از هر سوره و دلیل برین آنست که این آیة از چهار وجه بیرون نیست یا برای اول سوره نویسند
یا برای آخر یا برای فصل میان دو سوره یا آنجا که فرود آمد بنوشتند یا آنجا که نیامد نوشتند اگر برای اول سوره است
بایستی که در آخر سوره انفال و آخر سوره الناس بودی و اگر برای فصل است بایستی که میان انفال و توبه بودی
و در سوره نمل نبودی و چون این سه باطل شد آنجا که فرود آمد نوشتند و آنجا که نیامد ننوشتند عبد الله گفت که از
رسول خدای شنیدم که او گفت علامت آنکه من بدانستمی که سوره تمام شد آن بودی که جبرئیل آمدی و در اول
سوره دیگر بسم الله الرحمن الرحیم خواندی از ابو هریره روایتست که یکروز با رسول خدای در مسجد نشسته بودم
مردی در آمد و نماز آغاز کرد و گفت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم الحمد لله رب العالمین رسول ع بشنید
گفت یا هذا قطعت علی نفسک الصلوة نماز بر خویشتن تباه کردی ندانی که بسم الله الرحمن الرحیم از الحمد است
و هر که رها کند او را یعنی بسم الله الرحمن الرحیم را آیتی رها کرده بود و هر که آیتی رها کند نمازش تباه بود
و نماز روا نیست الا بفاتحة الکتاب بلند گفتن بسم الله در نماز جهری واجبست و در نماز اخفایی مؤکد است
سنت دلیل برین اجماع اهل البیت است از رضا ع روایة کرده اند پدرش کاظم از پدرش صادق ع که او
گفت اجتمع آل محمد علی الجهر ببسم الله الرحمن الرحیم و علی قضاء ما فات من الصلوة فی اللیل بالنهار و علی ان یقولوا
فی اصحاب النبی ع

بسم الله الرحمن الرحیم

دو معنی را شاملست
بر دو نقد بر یکی آنکه خبر باشد از حق تعالی بدانکه میگوید که ابتدا میکنم این کتاب مجید را بنام خود دوم آنکه امر
باشد به ابتدا کردن بدین نام و میگوید که ابتدای کارها بنام من کنید که منم آن خدای که مهربانم بر بندگان خود و مومن
و کافر در دنیا روزی دهم و بخشاینده بر بندگان خاص خویش خاص در قیامت بر ایشان رحمت کنم و رسول ع
گوید کل امر ذی بال لم یبدأ فیه ببسم الله فهو ابتر هر کاری که او را قدری و منزلتی باشد چون ابتدای آن کار بنام
او نکنند ابتر و دنباله بریده باشد و چند جایگاه خدای ما را فرمود که ابتدای بدین نام کنیم اقرأ باسم ربک و کلوا مما ذکر اسم
الله در خبرست که اذا سمی الله العبد علی طعام لم ینل الشیطان منه و اذا لم یسمه نال منه چون بنده طعام خواهد خورد اگر
بسم الله بگوید شیطان از آن طعام تناول نکند و اگر نگوید تناول کند بدانکه در اسم و مسمی خلاف کرده اند بیشتر برآنند که اسم
جداست و مسمی جدا که اگر اسم و مسمی هر دو یکی بودی بایستی که اگر کسی آتش بگفتی زبانش بسوختی و چون عسل

گفتی دهانش شیرین شدی و نیز خدای را در قرآن و اخبار هزار و یک اسم است اگر از هر اسمی مسمی دیگر بودی بایستی
که هزار و یک خدا بودی و آنانکه اسم و مسمی یکی میگویند تمسک بقول خدای میکنند انا نبشرک بغلام اسمه یحیی و ما
تعبدون من دونه الا اسماء سمیتموها و این هر دو آیت بر مذهب ایشان دلیل میکند و الله نام ذاتیست قادر
باصول نعم و آن حیوتست و قدرت و شهوت و نفرة و کمال عقل و تمکین از نیل مشتهی این را برای آن اصول نعم خوانند
که نعمت هیچ منعم بی آن تمام نشود چون این نعمتها برترین نعمتها باشد شکرش برترین شکرها باید که تا بحد عبادت
رسد که عبادت غایت شکرست بسم الله الرحمن الرحیم اشتقاق هر دو از رحمت است و رحمت نعمت باشد
کتاب خود را رحمت خواند و باران را رحمت خوانده و تفسیر او باراده خیر و شر که عقوبه درین معنی داخلست رحمن
بلیغ تر باشد از رحیم و رحیم بلیغ تر باشد از راحم این فرق از دو جهت از جهت لفظ است و از جهت معنی
هم فرق برای آنکه رحمن منعم باشد بر جملهٔ خلقان از مومن و کافر و بر و فاجر و مطیع و عاصی و رحیم خاص بود بر
مومنان بجز کافران و رحمن بجز خدای اطلاق نکنند بخلاف رحیم و این بسمع معلومست عطای خراسانی
گفت که در جاهلیت عرب چنین نوشتندی باسمک اللهم و رحمن نشناختندی خدای تعالی رسول را فرمود که
بگو بسم الله و آنکه فرمود باین رحمن ضم کن چون مسیلمه کذاب بیامد و این نام بر خود نهاد حق تعالی گفت
که رحیم بآن ضم کن تا این اسما مجموع مرا باشد که اگر چه الله از آن که بود چون در حق دیگران اجرا کرده اند من
لام تخصیص بروی در آورده ام تا الله شد دیگر از آن بیرون آورده ام چون مسیلمه کذاب بیامد رحمن
بر خود نهاد رحیم با او ضم کردم تا لقب با او اجبا و از نام مستحق من جدا شد رسول خدای گفت که خدای را
صد جزو رحمت است نود و نه جزو در خزاین رحمت خود ذخیره کرده است و یکجزو بر همه اهل دنیا متفرق
کرده هر رحمتی و شفقتی که در جهانست از آن یکجزو رحمت است چون فردای قیامت باشد این جزو پراکنده
را جمع کند و با آن نود و نه جزو ضم کند و جملهٔ صد جزو رحمت بیاورد و بر سر گناهکاران امت محمد بدارد
خبر آمده است که خدای را در قیامت چندان رحمت باشد که ابلیس طمع کند در رحمت او و اگر چه هرگز بوی
نرسد رحمن است با اهل آسمان و رحیم با اهل زمین رحمن است بیک رحمة و رحیم است بصد رحمت رحمن
چون خواهد بخشد و رحیم است چون نخواهد خشم گیرد رحمن است بآلا و نعما و باداشت محنت و بلا و رحمن
که بر ماند بندگان را از نیران رحیم است که برساند بخلد و رضوان رحمن است بمن جحده رحیم است بمن وحده
رحمن است بمن کفره رحیم است بمن شکره الحمد لله این ثنائیست که خدای جل جلاله بر خود میگوید و ما را
ثنا و حمد خود می آموزد لفظش خبرست و مرادش امرست معنیش اینست که بگوئید که حمد و ثنا و ستایش
و شکر مر خدای راست جل جلاله بر نعمتهایی که با ما کرده است حمد از شکر عام ترست حمد را در جای شکر استعمال
کنند و شکر را در جای حمد استعمال نکنند حمد بر خصال او باشد اگر چه بتو تعدی نکند و شکر بر نعمتی باشد که از او
بتو برسد حمد بزبان باشد و قل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و شکر بارکان باشد اعملوا آل داود شکرا و شکر هم

ورحیم است به

کرد شکر کرده باشد و اگر شکر کند حمد نکرده باشد پیغمبر خدای گفت الحمد راس الشکر ما شکر الله عبد لا یحمده و هر
سر شکر ست شکر نکرده باشد خدای را بنده که حمد نکرده باشد و از جمله کلمات ثنای خدای یک کلمه حمد ست نوح
پیغمبر ع چون طعام بخوردی گفتی الحمد لله رب العالمین و چون آب باز خوردی گفتی الحمد لله و چون جامه در پوشیدی گفتی
الحمد لله و چون سوار شدی گفتی الحمد لله نام او خدای از جمله شاکران گفت انه کان عبدا شکورا حمد کلمه ایست جامع مدح
و شکر را از انجا که پیغمبر گفت ع که سبحان الله نصف المیزان و الحمد لله ملاء المیزان سبحان الله نیمه ترازو باشد و الحمد لله
پری ترازو و در خبر ست که رسول ع گفت چون بنده گوید الحمد لله ما هو اهله فرشتگان از نوشتن باز ایستند حق گوید
ای فرشتگان من چرا اینکه این بنده مومن گفت برو ننویسید گویند بار خدایا ما نتوانیم نوشتن که ما ندانیم ما چه دانیم
که تو اهل چه ای از جمله جز تو نه دانی که تو سزاوار چه ای از حمد انچه تو مستحق آنی تو دانی ما ندانیم آورده اند که یکی از جمله بزرگان بدره زر
بغلام خود داد و گفت برو در قافله نگاه کن از حاج مردی را ببینی که از قافله بر کنار میرود این صره زر باو ده غلام
برفت و نگاه کرد مردی را دید که بطرفی میرفت تنها برفت و آن صره بدو داد آن مرد بستد و سر سوی آسمان کرد
و گفت اللهم انک لا تنسینی بخیر فاجعل بخیر لا ینساک خداوندا اچنیر را فراموش نمیکنی بخیر را چنان گردان که ترا فراموش
نکند غلام پیش خواجه آمد و گفت برفتم و چنانکه گفتی زر دادم گفت چه گفت چنین گفت گفت نیکو گفت
ولی النعمه مولیها حواله بان کرد که بحقیقت باو داد آورده اند که داود پیغمبر ع گفت که بار خدایا شکر تو چگونه کنم
و من بشکر تو نرسم الا بنعمت تو پس شکر تو از من گزارده نشود حق تعالی بدو وحی کرد که ای داود میدانی که
آن نعمت که بر تست از منست گفت بلی گفت بدان راضی شدم از تو در باب شکر **رب العالمین**
خدای و آفریدگار و پروردگاری که پروردگار جمله عالمیانست از ابو الدردا روایتست که این نام مهترین
خداست جل جلاله و از پیغمبر ع روایتست که هر که هفت بار بگوید یا رب انگه هر حاجت که دارد بخواهد بلا شک
مقرون گردد در خبری دیگر ست که هر که پنج بار بگوید وی را اجابت آید بیانش ربنا ما خلقت هذا باطلا تا باخر
این پنج بار ربناست انگاه میگوید فاستجاب لهم ربهم و در خبری دیگر ست که چون بنده بگوید یا رب خدای تعالی
گوید که لبیک و چون دویم بار و سیم بار بگوید یا رب خدای تعالی گوید لبیک سل تعط و از ابو هشام روایت میکنند
که او گفت که من در مسجد واسط نشسته بودم و دوستی با من نشسته بود مردی از در مسجد در آمد و بارانی پوشیده
بر عادت مسافران نزدیک ستون رفت و دو رکعت نماز بگزارد انگه نزد ما آمد و گفت شما درین مسجد شمار آ
شنایی می باید کردن بقبله گفتم چنین میگویند گفت من هرگز اینجا نماز نگزارده ام پیش از امروز انگه گفت مرد ما را
می بینم که میگویند اللهم انی اسئلک باسمک المکنون بار خدایا بحق آن نام پنهان تو و خدا را هیچ نامی باشد پنهان از بندگان
او نه بینی که آدم و حوا چون در ماندند خدای را بچه نام خوانده اند ربنا ظلمنا انفسنا خدای تعالی توبه ایشان قبول کرد
و نوح چون در دست کفار درماند خدای را بدین نام خواند رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا خدای تعالی دعاش
اجابت کرد و ما را از کافران بر آورد ابراهیم ع چون حاجتی داشت خدای را بدین نام بخواند رب هب لی حکما و الحقنی

بالصالحین

بالصالحین اجابتش آمد و موسی ع چون قبطی را بکشت گفت رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی اجابتش آمد فغفر له سلیمان ع از
خدای ملک و مغفرت هم بدین نام خواست اجابت فرمود رب اغفر لی وهب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی
زکریا چون از خدای فرزند خواست هم بدین نام خواست رب لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین اجابت کرد
و ستید ولد آدم خدای را بدین نام خواند که رب اغفر و ارحم و انت خیر الراحمین اجابت آمد که لیغفر لک الله
ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و صالحان امت محمد چون خدای را بدین نام خوانند که ربنا ما خلقت هذا باطلا
تا باخر توقع اجابت ایشان چنین کرد فاستجاب لهم ربهم طرید مملکت خدای را ابلیس بدین نام خواند که رب فانظرنی
الی یوم یبعثون اجابت آمد که انک من المنظرین پس خدای را نامی باشد ازین بزرگوارتر این بگفت و ناپدید شد
ما را یقین گشت که او خضر بود و این نامیست که باطلاق جز بر خدای اطلاق نکنند و در حق ما معتقد باید گفت قطرین
یا رب گفتیم که جمع است و مراد بعالمین آدمیانند و بروایتی از ابن عباس که جن و انس است لقوله تعالی
لیکون للعالمین نذیرا و ابو عبیده گفت عبارتست از عقلا و ان چهار صنف است فرشتگان و آدمیان و پریان
صادق گفت که هم اهل الجنة و النار اهل بهشت و دوزخ اند وهب بن منبه گوید که خدای را هجده هزار عالم است
دنیا یکی از انست و انکه عمارت دنیا باضافت با آخرت چنانست که خیمه در بیابانی از ابی بن کعب روایتست
که او گفت مراد بدین فرشتگانند و ان هجده هزار فرشته است چهار هزار و پانصد بمشرق و چهار هزار و
پانصد بمغرب و چهار هزار و پانصد بجانب سیم و چهار هزار و پانصد بجانب چهارم و با هر یکی از ایشان چندان
اعوانند که عدد ایشان جز خدای نداند و از ورای این زمین زمینی هست سفید مانند رخام عرضش چندانکه
آفتاب بچهل روز تواند بریدن و از ایشان جز خدای نداند پر از فرشتگان که ایشان زار و حایان خوانند ایشان را
زجل و آوازی هست بتسبیح و تهلیل که اگر آواز یکی از ایشان باهل این زمین برسد همه هلاک شوند از هیبت
و منتهای کنار ایشان تا بحاملان عرش هست **الرحمن الرحیم** خدای مهربان بر اهل جهان از مومنان
و کافران و بخشاینده در آن جهان خاص بر مومنان و دین کافران گویند که با قرب عهد چرا مکرر این دو کلمه کرد و ختم
بر مذهب آنکس که بسم الله را آیتی شمرد و گویند که چون خدای تعالی خلقان را فرمود که ابتدا و کارها بنام او کنند و نام خود
الله فرمود و انکه این اسم را وصف کرد برحمن و رحیم بعد از آن فرمود خلقان را تا شکر و حمد او کنند وصفت ذکر ربوبیت
کرد و گفت رب العالمین خواست تا علت استحقاق حمد بخلقان نماید گفت این استحقاق حمد از انست که رحمن و رحیم
یعنی منعم بانواع نعمت از نعم دنیا و آخرت و الله اعلم بمراده **مالک یوم الدین** خدای که پادشاه روز
حساب و جزا ست یعنی مملکت تصرف دران روز کسی را دیر ایکه مالک همه مالکان دران روز زایل شوند و
املاک همه ملاک با خدای افتد تا تملیک او ما مالک باشیم چون دست تصرف ما ازان کوتاه کنند ما را تصرف نباشد
و مالک نباشیم چنانکه گفت و الی الله ترجع الامور یوم لا تملک نفس لنفس شیئا و اگر ملک خواندی الف معنیش آن
بود که خدای تعالی در دنیا ملوک را و بعضی را مملکت کرد فردا املاک از همه باز ستاند و همه را معزول گرداند ملک خاص

او باشد چنانکه گفت لمن الملک الیوم لله الواحد القهار گفته اند که ملک عامتر است از مالک از انکه هر ملک مالک باشد
و هر مالک ملک نباشد و گفته اند که مالک بلیغ تر است از انکه تصرف مالک را در ملک خود برود از بیع و وقف
اقرار و ملک را بجز در ملک خود در رود و مرجع این اسم با قادر است و خدا را این صفت ذاتی باشد و حاصل باشد در ازل
و در لایزال و مالک آن باشد که او را تصرف بود در انچه او را باشد بر وجهی که کس را نباشد که او را منع کند و عاجز را
وصف نکنند بانکه مالک است و دین را معنی حساب است و دین بمعنی جزا است و معنی غلبه و قهر است محمد بن کعب
قرظی گوید که مالک یوم لا ینفع فیه الا الدین این روز را برای این روز دین میخوانند که روزیست که در وی هیچ چیز بکار
نیاید و سود ندارد مگر دین و برین قول دین اسلام باشد چگونه یوم گفت و یوم عبارتست از طلوع آفتاب تا بغروب
آفتاب نباشد هم چنین است روز را بایام عبارت کرده است این اوقات را که در آن اوقات تاریکی نباشد چنانکه در روز
پس پوشیده تشبیه از یوم خواند ایاک نعبد و ایاک نستعین ترا می پرستیم و از تو خدای یاری میخواهیم
و استعانت میکنیم یعنی عبادت هیچکس را نیست الا تو خدا را و استعانت و یاری از هیچکس نخواهیم الا از
تو خدای و عبادت غایت تواضع و خشوع است مر خدای را تعالی شانه و ذلیل کردانیدن نفس است در بندگی خدای
تکرار ایاک از برای استلذاذ کرد بذکر او چنانکه شاعر گفت یقولون لیلی ارسلت بشفاعة الی فهلا نفس لیلی شفیعها
و از بهر تاکید بیان کرد و عوض مر انکه عبادت اسمیست شامل افعال قلوب و افعال جوارح اول باید که دل خاشع و
خاضع باشد و قصد او در ان عبادت جز معبود او را نبود و نیت را از وجود شوایب دور دارد و انچه افعال
جوارح است آنست که بروجه شروع و مامور بکند و ترک محرمات هم از عبادتست از انکه پیغمبر علیه السلام ابوذر
غفاری را گفت ورعا تکن اعبد الناس پارسا باش تا عابدترین مردمان باشی یحیی بن معاذ را گفتند بنده کی عابد
باشد گفت هر که درجه عبودیت را ملازمت کند گفتند کی ملازمت کرده باشد گفت هر که باین شرایط بود
که از دلی صادق گوید بار خدایا اگر بدهی شکر کنم و اگر ندهی صبر کنم و رضا دهم اگر بخوانی اجابت کنم و اگر
نخوانی بندگی و عبادت بجای آرم گفته اند که یکی از صادقان بیازار شد تا بنده خرد غلامی را پیش او آوردند
گفت ای غلام چه نام داری گفت فلان گفت چه کار کنی گفت فلان کار گفت این نخواهم دیگری آوردند گفت
ای غلام چه نامی گفت انچه تو ام خوانی گفت چه خوری گفت انچه تو ام دهی گفت چه پوشی گفت انچه تو ام پوشانی
گفت چه کنی گفت انچه تو ام فرمایی گفت چه اختیار کنی گفت بنده ام را بنده را با اختیار چه کار گفت این است
بنده براستی او را بخرید طاوس یمانی گوید که در مسجد الحرام شدم زین العابدین علیه السلام را دیدم که در حجره نماز میکرد گفتم
با خود که او مردی صالحست از اهل بیت نبوت بروم و گوش با دعای وی کنم چون از نماز فارغ شد روی بر
زمین نهاد و میگفت عبیدک بفنائک مسکینک بفنائک سائلک بفنائک یشکو الیک مالا یخفی علیک
طاوس گوید که یاد گرفتم هیچ سختی را پیش نیامد و الا این کلمات بگفتم از ان فرج یافتم فعل عبادت را از اعانت
تقدم داشت از انکه فعل اعانت قدم جل جلاله نباشد از خلق حیوة و قدرت و کمال عقل و اتمام الت و تمکین

وازاحت

وازاحت علت و نصب ادله پس این بنده فعل کرده را بان اسباب و الات توجیه میکند بخدای و میگوید
بار خدایا انچه کردم جز برای تو نکردم و از تو یاری میخواهم قتاده گفت ایاک نعبد برای انکه تو صانعی و ایاک
نستعین برای انکه مصنوعیم و مصنوع را از صانع چاره نیست ایاک نعبد لتدخلنا الجنان و ایاک نستعین
لتنقذنا من النیران ابو طلحه با رسول گفت که یکی در بعضی غزوات بودم چون کار سخت شد و کار زار گرم گشت رسول
سر بر داشت و گفت یا مالک الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین نگاه کردم و سرها دیدم که از تنها می افتاد
و کس را ندیدم که شمشیر میزد و کافران بهزیمت میشدند گفتم یا رسول الله این سرها که از تن می افتاد چه بود گفت
فرشتگان میزدند شما ندیدید عبد الله عمر روایت کند که چون کار بر تو سخت گردد بگو ایاک نعبد و ایاک
نستعین تا کار بر تو آسان گردد اهدنا الصراط المستقیم امیر المومنین علی گوید که معنی آنست که بار خدایا ما را
براه راست ثابت دار و بقول عبد الله عباس صراط مستقیم اسلام بود و راه چیزی جز آن چیز بود و پس مراد
مقدمات ایمان بود و انچه با ایمان نتوان رسیدن جز بدان و آن فعل خدای شد از الطاف و تمکین و ازاحت علت
و نصب ادله و از خدای آن خواستند که فعل خدای بود و ایمان فعل بنده است بدلیل امر و نهی و وعد و وعید و مدح و ذم
و ثواب و عقاب و بدلیل وجوب عند قصد دواعی و انتفاء عند صوارف و کراهت حارث ابو الاعور گفت
که از امیر المومنین علی شنیدم که او گفت از رسول خدا شنیدم صراط مستقیم کتاب خداست جل جلاله سعید جبیر
گفت راه بهشت است ابو برده اسلمی گوید طریق محمد و آل محمد است علیهم السلام ابو وایل میگوید که رسول خط
بکشید یکی از جانب خویش و یکی از راست آنگه گفت هذه السبل ان راه اینهاست و بر سر هر راه شیطانیست
میگوید الی الی آنگه خطی برابر روی خود بکشید و گفت این راه خداست پس این آیه برخواند ان هذا صراطی مستقیما
فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله نواس بن سمعان گفت که رسول خدای گفت خدای تعالی مثلی زد
صراط مستقیم را بر کناره آن راه باره ایست در ها بروی گشاده و در ان راه پرده هاست بروی فرو گذاشته
و بر سر ان صراط داعی استاده خلق را دعوت میکند میگوید ای مردمان در راه آیید و میل مکنید از این راه و او
بالای آن صراط داعی دعوت میکند چون مرد خواهد تا از ان درها یکی بگشاید ان داعی گوید ویلک مگشای که اگر بگشایی
در شوی آنگه گفت صراط اسلامست و ان پرده ها حدهای خدا و آن درهای گشاده محارم خداست و ان داعی بر سر صراط
کتاب خداست و آن داعی که از بالای آنست وعظ خداست در دل هر مسلمانی صراط الذین انعمت علیهم
یعنی راه آنانکه نعمت کردی برایشان بتوفیق و رعایت و منت نهادی برایشان بتوفیق هدایت عبد الله عباس
گفت قوم موسی و عیسی اند پیش از انکه نعمت بر خود بگردانیدند شهر بن حوشب گفت اهل بیت اند و اصحاب
واقدی گفت راه آنانکه نعمت کردی برایشان بر شکر نعمت و صبر بر بلیت و در تفسیر اهل البیت آمده است که
راه آنکسانی که نعمت کردی برایشان از پیغمبران و صدیقان و شهدا و صالحان و چه نیکو یارانی اند ایشان من النبیین
محمد است ع و الصدیقین علی بن ابی طالب ع و الشهدا حمزه و جعفر اند و الصالحین ائمه هدی اند و حسن اولئک رفیقا

مهدی ایتاست غیر المغضوب علیهم ولا الضالین نه راه کسانی که خشم کرفته برایشان چون جهودان
که غضب الله علیهم ولعنهم الله ونه راه کسانی که کمراه شده اند چون ترسایان قد ضلوا من قبل واضلوا کثیرا وضلوا
عن سواء السبیل عضب از خدای تعالی ارادت مضرت وعقاب باشد بغیری ورضای ارادت خیر وثواب بود
وسره واز باب ارادتست مغضوب علیهم جهودانند وضالین ترسایانند نزدیک جمهور مفسران بدان ایم
که کفته شد ونیز روایة کرده اند که رسول ع در وادی القری با جهودان کارزار میکرد مردی کفت یا رسول الله ایشان
کاند که با تو کارزار میکنند کفت که هم المغضوب علیهم کفت ان دیکران که اند اشارت بترسایان کرد کفت هم الضالین
وروا نیست آمین کفتن در اخر الحمد در نماز اکر کوید باطل بود باجماع اهل البیت وطریق احتیاط هم این اقتضا میکند که
انانکه جایز میدارند میکویند مستحب است اکر نکوید نماز باطل نمیشود ودیکر از پیغمبر ع روایتست که او کفت ان هذه
الصلوة لا یصلح فیها شیء من کلام الآدمیین باتفاق این کلام آدمیست پس ترک باید کردن ازین وجوه

سورة البقرة

این سوره دویست وهشتاد وشش آیتست بعدد کوفیان وان عدد امیر المومنین علی ابن ابی طالبست ع وسوره
همه مدنیست وبروایتی دیکر الا یک آیه که در حجة الوداع فرود آمد وان اتقوا یوما ترجعون فیه الی الله است ابی ابن کعب
از رسول ع روایت میکند که او کفت لکل شیء سنام وان سنام القران سورة البقرة هر چیزی را کوهانیست
وکوهان قران البقره است بریده روایه میکند که رسول ع کفت که سورة البقره بیاموزید که اندوختن برکتست
وترکش حسرت باطل کاران یعنی ساحران برخوانند واین سوره راه نیابند ونیز کفت خالی ترین خانها از خیر خانه باشد
که در وی این سوره نخوانند البقره سراپرده قرآنست وهب منبه کفت که هر که او سورة البقره وال عمران بخواند نور
او از فرقش تا قدمش پیرون بود فرقش تا عرش رب العزة است ومجاز بن هشام روایت کرده اند که رسول خدا
جمعی را بغزا میفرستاد خواست تا یکی را برایشان امیر کرداند یکیک را میخواند ومیکفت تو از قرآن چه دانی کفت من
فلان سوره وفلان تا جوانی پیش آمد بسال از همه کمتر کفت یا رسول الله البقره دانم کفت ترا امیر کردم برایشان کفتند
یا رسول الله جوانی را بر ما پیران چکونه امیر میکنی کفت سورة البقره داند وشما ندانید عجب از جوانی که سورتی داند
که پیران ندانند سزا استحقاق امارت یافت برایشان پس جوانمردی که بیرون از انکه جمله سورتهای قران داند ودانم
که محکم کدامست ومتشابه وناسخ ومنسوخ ومجمل ومفصل کدام تورة وانجیل وزبور وقران حکم توان کردن وحکم
کند میان ایشان عجب بود اکر مستحق امارت وامامت بود امیر المومنین علی روایت کند که پیغمبر ع کفت
ای علی من سید ولد بنی آدمم وتو سید عربی وسلمان سید فارس وصهیب سید روم وبلال سید حبشه وطور
سید کوهها وسدره سید درختان وسیده ماهها ماه حرامست وسید کلامها قرآن وسید قران البقره وسید
البقره آیة الکرسی یا علی درین آیت پنجاه کلمه است در هر کلمه ذکری وشرفی والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم الم کفته اند سبب در اکثر اوایل این سورتها
که خدای تعالی جل جلاله بحروف مقطعه یاد کرده است انست که چون رسول ع قران خواندی مشرکان بیامدندی وجمع

ساقط شدی وشعر خواندندی وسم کوفتندی تا مردمان آواز رسول نشنوند وحلاوت تلاوت قران ندانند ودر اسلام
رغبت نکنند چنانکه از ایشان حکایت کرد وقال الذین کفروا لا تسمعوا لهذا القران والغوا فیه خدای عز وجل این حروف
منقطعه فرستاد وایشان مانند این نشنیده بودند تا چون بشنیدند ایشان را عجب آمد خاموش شدند وکوش
با قران کردند تا دکر باشد آن خواهد بودن قران بشنوند وحجت برایشان متوجه شد قول دیکر انست که این حروف منقطعه
ذکر کرد خلقان را بر حدوث قران کفت این کتاب ازین حروفست واز جنس اوست وعلامت حدوث در مقطع
ظاهرتر بود از انکه در منظوم وچون معلوم است که این حروف محدثست واین کلام ازین جنس است ویک
جنس نشاید که بعضی قدیم بود وبعضی محدث ودر معنی این کلمه خلاف کرده اند که سریست از اسرار خدای تعالی
بعلم ان مختص است امیر المومنین علی ع کفته است هر کتابی را کزیده ایست وخلاصه وبرکزیده قرآن حروف
مقطعه است عبد الله عباس کفت قسم است خدای تعالی باین حروف سوکند میخورد برای انکه کلام ازین
حروف منظوم است ومراد بالف اناست وبلام الله وبمیم اعلم وبروایتی دیکر از وانست که قسم است
بخدای وجبرئیل ومحمد واهل اشارت کفته اند الف انا لام لی میم منی بالف اشارت بان کرد که همه منم وبلام که
همه مراست وبمیم اشارت بان کرد که همه از منست ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی
للمتقین ابن عباس کفت معنی انست که این کتاب که من ترا وعده کرده ام که بتو خواهم فرستاد وکفته اند
که مراد بکتاب تورة وانجیل است مسطورست ابن کیسان کفت خدای تعالی پیش از سورة البقره چند سورتها
ذلک ان اشارتست یعنی ان سورتها که مشرکان آن تکذیب کردند کتاب منست ودر وی هیچ شکی نیست
راه نماینده وپرهیزکارانست یعنی این قرآن حجتی وبیانی ودلیلیست کسانی را که در وی تامل کنند ونظر واندیشه
کنند واین نکنند الا کسانی که متقیان باشند پس دلیل وحجت وبیان متقیان باشد هدی بمعنی بیانست هدی للناس
بمعنی سلامست انک لعلی هدی مستقیم وبمعنی دعوتست ومن قوم موسی امة یهدون بالحق وبمعنی ایمانست انحن
صددناکم عن الهدی وبمعنی قرآنست ولقد جاءهم من ربهم الهدی وبمعنی لطفست وزدناهم هدی وبمعنی زیادة الطاف
باشد که خدای با مومنان کند در ادای طاعت واجتناب مقبحات که آن با کافران نکرد وآن در هر جا هست
والله یهدی من یشاء یعنی آن لطف خاص با مومنان کند وبا کافران نکند که ایشان را لطف نباشد ولطف را
در ایشان تاثیری نبود کفت که قران هدایت متقیانست اکرچه قران دلالت وبیانست متقی را وغیر متقی را متقیان را
چون بان منتفع شوند ایشان را تخصیص کرد چنانکه کفت انما انت منذر من یخشیها تو از پیغمبر انکه ترسانند خلق را
از قیامت وپیغمبر ع پیغمبر کافه خلقانست ولیکن چون منتفع از ایشان بودند ایشان را بذکر تخصیص کرد که متقی کیست
رسول ع کفت چون ورا رسیدند از تقوی که مجمع تقوی این آیتست که ان الله یامر بالعدل والاحسان الی آخرها
ابن عباس کفت آن باشد که از شرک وکفر ومعاصی اجتناب کند کعب الاحبار را پرسیدند از تقوی کفت هیچ در
راه خارناک رفته بود کفت آری کفت چکونه روید در راه کفت خویشتن را نکاه دارم کفت معنی آن باشد که در راه

دین همچنان بود و خویشتن را از معاصی همچنان نگهدارد که رونده ای خود را خل الذنوب صغیرها و کبیرها فهو التقی کن مثل
ماش فوق ارض الشوک یحذر ما یری لا تحقرن صغیرة ان الجبال من الحصی امیر المومنین ع گفت که متقی آن باشد
که اگر جمله اعمال او در طبقی نهند از روی مثل و دستاری بر روی آن بپوشند و بر اهل جهان همه بگردانند بر آنجا چیزی نباشد
که او را از آن شرم باید داشتن در خبر است که پیغمبر ع گفت لا یبلغ المرء حقیقة التقوی حتی یدع ما لا باس به
حذرا مما به باس گفت مرد بحقیقت تقوی نرسد تا آنچه بآن باکی نبود در نگذارد ترس از آنکه بآن باکی بود و نیکوترین
خصال تقوی نیست که زاد سفر قیامت که تزودوا فان خیر الزاد التقوی قول المرء فادیتنی و تقوی بعد افضل الاستغفار
الذین یومنون بالغیب و یقیمون الصلوة و مما رزقناهم ینفقون والذین یومنون بما انزل
الیک و ما انزل من قبلک و بالآخرة هم یوقنون اولئک علی هدی من ربهم و اولئک
هم المفلحون آن متقیان که ایمان می آورند بدانچه از ایشان غایبست و بهشت و دوزخ و آنچه پیغمبر خبر داده است
از وقوع و حصول آن ایمان باشد هم در لغت و هم در شرع بیانش و ما انت بمومن لنا ای بمصدق و آن بتصدیق
بدل باشد از آنکه خدای هرکجا ذکر ایمان کرد آنرا بدل باز بست چنانکه گفت و لم تومن قلوبهم و قلبه مطمئن بالایمان
و عمل بارکان از جمله ایمان نیست بلکه دلیلست بر ایمان که اگر ایمان بودی نگفتی ان الذین امنوا و عملوا الصالحات
چون ذکر عملوا الصالحات معلوم شد که ایمان نیست که اگر بودی تکرار بودی و غیب بمعنی غایب بود ابو العالیه
گفت که آن ایمانست بخدای و فرشتگان و کتابش و پیغمبران و قیامت ابن جریج گفت مراد بغیب وحی است
بیانش عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا و در تفسیر اهل البیت می آید که مراد بغیب مهدی است که غایبست
از دیدار خلق و موعود است در اخبار و قرآن وعد الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض
کما استخلف الذین من قبلهم الایه و اخبار در معنی بسیار است از آنجمله گفت پیغمبر است که مخالف و موالف روایت
میکنند که لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج رجل من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی و
کنیته کنیتی یملاء الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما و این صفات مجموع نیست الا در این شخص که این قوم میگویند که
در غیب است و بآخر الزمان خروج کند روزی پیغمبر ع صحابه را گفت دانید که از مومنان که فاضلترست گفتند
فرشتگان گفت ایشان چنین اند و نه من ایشانرا خواهم گفتند یا رسول الله پیغمبران گفت جماعتی که از پس
من باشند باخر الزمان مرا ندیده و گفت من ناشنیده و معجزات من نادیده ورقی چند معلق بینند و بوادی
بر سیاهی بر آن کار کنند ایشان فاضلترین اهل ایمانند آنگه بر خواند الذین یومنون بالغیب و اولئک اخوانی حقا
برادران منند براستی گفتند یا رسول الله ما برادران تو نیم گفت انتم اصحابی و هم اخوانی نماز بپای دارند و بدان مداومت
نمایند و بهیچ وجه در نماز خلل نکنند ارکان نماز و حدود و شرایط آن ظاهرا و باطنا بجای آرند چنانکه آنکس که چوب بر
آتش مراعات کند و صلوة را گفته اند از صلا گرفته اند و آن آتش باشد چنانکه گویند صلیت العصا اذا قومتها بالصلا
یعنی باید که نماز کن مثانی باشد و حد و داو نگاه دارد و شرایط آن ظاهرا و باطنا بجای آرد چنانکه آنکس که چوب بر آتش

راست کند اگر تانی نکند و پیش از وقت بجنباند بشکند و اگر بسیار پیش آتش رها کند بسوزد هم چنین در حق
آنچه شرع فرموده است می باید که باشد تا نماز او عبادت باشد و نماز و صلوة نماز پنجگانه است یعنی از این
پنج نماز معلوم که مشهور و معهود است و مما رزقناهم و از آنچه ما ایشانرا روزی داده ایم نفقه میکنند و در راه خدا
صرف میکنند و حقوق خدای از آن اخراج میکنند روزی آنست که راه بود که بدان منتفع شود و کس را نباشد که او را از آن
منع کند و حرام را روزی نگویند بدلیل آنکه هرچه خدای دهد حرام نباشد از آنکه حرام ممنوع باشد از اینجا و در مخصوص
گویند دیگر آنکه مورد آیه مورد مدح و بر حرام مدح نبود عبدالله میگوید که مراد بآن نفقه زکوتست برای آنکه با نماز
پیوسته است و عبدالله مسعود گوید که مراد نفقه مرد بر اهل و عیال او و برای آنکه این پیش از وجوب زکوة نازل شده
و حمل او بر عموم بود تا همه را شامل بود والذین یومنون و آنکسانی که تصدیق می کنند قرآنی را که بتو فرستاده ایم
چون توریة و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و بسرای باز پسین که قیامتست ایمان آورده اند و از ایشان ... خدای
تعالی درین آیه مدح میکند کسانی را که ایمان دارند بقرآن و کتب اول چه ایمان آوردن و تصدیق کردن جمله پیغمبران
و آنچه ایشان آورده اند از جمله ایمانست تا کسی گمان نبرد بر آنکه آن کتابها چون منسوخ شدند بدان ایمان نباید آورد
و اگرچه و بالآخرة هم یوقنون داخلست در تحت قوله تعالی یومنون بالغیب الا آنست که آنجا اجمال کرده و اینجا تفصیل
اینجا معین است و آنجا مجمل و گفته اند که از بهر تهویل و تعظیم قیامت را اینجا بذکر افراد تخصیص داد چنانکه در جای دیگر
ما را و نوح را بتخصیص کرد و گفت و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح و از پیغمبر روایت کرده اند که
او گفت عجب از آنکس که در خدا شک باشد و او خلق خدا را می بیند و عجب از آنکس که نشاة الاولی را می بیند و نشاة
اخری را منکر می باشد و عجب از آنکس که سرای خلود را تصدیق میکند و سعی از برای سرای غرور میکند و عجب
از آنکس که میداند که او را از نطفه آفریده اند و باز مرداری خواهد شد در زمین تکبر و جلال میورزد ابو ذر گفت
یا رسول الله در توریة چیست گفت توریة بیشتر موعظه است گفت یا رسول الله از آن چیزی از برای گفت در توریة است
که عجبت لمن ایقن بالموت کیف یضحک روزی پیغمبر بر یکی انصاری را گفت کیف اصبحت یا حارثة گفت
مومنا حقا گفت بنگر تا چه میگویی هر حقی را حقیقتی است و ما حقیقة ایمانک گفت خویش را از دنیا باز گرفتم شب
شب نمی خسبم و روز نمی خورم پنداری که در عرش خدا می نگرم ظاهر شده و پنداری که اهل بهشت را می بینم
که زیارت یکدیگر میکنند و در اهل دوزخ می نگرم بانگ میدارند پیغمبر گفت ابصرت فالزم مستبصر شدی پس
ملازمت کن که تو بنده خدایی که دلت را بایمان منور گردانیده است بعضی صفات آنانکه و بالآخرة هم یوقنون
آخرت را بیقین میدانند اولئک آنانکه ذکر ایشان درین آیات گفته شد ایشانند که بر هدایتند از آفریدگار
و پروردگار ایشان و ایشان اند رستگاران و ظفر یافتگان بآنچه طلب کردند بآنچه امید داشتند برسیدند
عون بن عبدالله گفت الهدی من الله کثیر ولا یبصره الا البصیر ولا یعمل به الا الیسیر گفت هدی از خدای بسیار است
اما جز چند کس نه بینند بسیارند جز اندکی بر آن کار نکنند و بدان راه نروند نه بینی که ستارگان آسمان بسیارند

همه مهتدکان هستند اما خبر عالمانرا بدان هدایة نبود و مراد بصلاح و بقا و ظفرست از محمد باقر رضی روایتست که رسول ع
گفت بشیر که ان علیا و شیعته هم الفائزون مجاهد گفت این چهار آیة در حق مومنانست و دو آیة پس ازین در شان
کافرانست و سیزده آیه پس ازان در شان منافقان اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ
تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ
عَذَابٌ عَظِيمٌ بدرستی و حقیقت که آنکسانی که کافر شدند یکسانست بر ایشان اگر انذار کنی و اگر نکنی ایمان نخواهند
آورد حق تعالی پیغمبر خود را خبر میدهد و میگوید ای محمد دل عزیز خود را در ایمان ایشان مبند و از انکار و جحود ایشان دل
تنگ مگردان اگر تو ایشانرا بیم کنی و از دوزخ و عذاب بترسانی و اگر ترک این کنی و نترسانی ایشان ایمان نخواهند
آورد و تصدیق نخواهند آورد از آنکه در آیات و معجزات تو نظر نمیکنند تا آن نظر ایشانرا بعلم رساند و بدانند
و تصدیق کنند و چون نظر نمی کنند بدان ماننده اند که گویا خدای تعالی بر دلهای ایشان و بر شنوایی ایشان مهر نهاده است
یعنی گوشهای نمیکنند تا بشنوند و چون بشنوند در دل ایشان   وبدانند در بینایی ایشان پوششی است
بنظر اعتبار نگاه نمیکنند تا ببینند و بدانند و ایشانراست عذاب بزرگ در دنیا بکشتن و اسیر گرفتن و در آخرت بعذاب
دوزخ مخلد و مؤبد ماندن ختم در کلام عرب بمعنی گواهی بود چنانکه گویند ختمت علیک بانک لا تعلم مهر بازنهادم
بآنکه توان کار ندانی معنی آیة برین وجه آن بود که خدای تعالی گواهی داد بر دلهای ایشان که نظر نمیکنند و نمیدانند و قبول
نمیکنند و ختم مهر بود و مهر برای علامت کنند یعنی خدای بر دلهای کافران علامتی کرد که کافرانرا فرشتگان بآن
علامت بشناسند تا از ایشان تبرا کنند و لعنت کنند ایشانرا و برای ایشان استغفار نکنند چنانکه برای مومنان کنند
ختم چیزی نیست که مانع باشد از ایمان نه بینی که دیگر آیه میگوید بل طبع الله علیها بکفرهم فلا یؤمنون الا قلیلا اگر
مانع بودی اندک را مانع بودی و بسیار را مانع بودی وجهی دیگر آنست که این عبارتست از اصرار ایشان بر کفر و قطع
طمع رسول از ایمان ایشان حول بر دل ایشان نهاده اند یعنی چیزی نخواهند شنید و دیدن و دانستن چون کسی که دل و گوش
و چشم مهردار دو ماننده این تاویل قوله صم بکم عمی یعنی چون کران و گنگان و کوران اند در قله اشغاع بگوش و زبان و چشم چنانکه
در آیتی دیگر ایشانرا مردگان خواند انک لا تسمع الموتی تو مردگانرا نتوانی چیزی شنوانیدن یعنی ایشان چون مردگانند و
معلومست بضرورت که این جمله مجازست بر سبیل مبالغه وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ
وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ
فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ سبب نزول این آیة آن بود
که عبد الله ابی سلول و معتب بن قشیر و اتباع ایشان گفتند بیایید تا خصلتی پیش گیریم که از محمد و قوم او سلامت
باشیم بزبان اظهار اسلام کنیم و در دل بر سر اعتقاد خود باشیم بیامدند و اظهار ایمان کردند بر رسول و در دل کفر داشتند
و هر کس که چنین کند منافق باشد خدای تعالی کشف اسرار ایشان کرد و از احوال ایشان رسول را خبر داد و گفت ای محمد از
مردمان کسانی اند که میگویند چون عبد الله ابی سلول و اتباعش که ما بخدای ایمان آوردیم و بروز بازپسین الجنات

که ایشان میگویند و دعوی میکنند ایشان مومن نیستند منافقند بزبان اظهار ایمان میکنند و در دل ایمان ندارند عبد الله
عباس گفت آدم را برای آن انسان خوانند که عهد الیه فنسی و گفته اند لاستیناسه بشکله برای آنکه با حوا خو در انس
گیرد چنانکه در خبرست که خدای تعالی آدم را بیافرید در بهشت تنها میگشت دلش تنگ میشد خدای تعالی
خواب بر او افکند جبرئیل ع بیامد و از پهلوی چپ او استخوانی برکشید خدای تعالی از و حوا را بیافرید تا آدم با او
انس گرفت یخادعون الله گفت منافقان با خدای فریب می آرند یعنی با رسول خدای و با آنکسانی که ایمان آورده اند
میگویند که بخدای ایمان آورده ایم چنانکه شما ایمان آورده اید و بدانچه می کنند نمی فریبند الا تنهای خویش را یعنی وبال خداع
ایشان بدنیا و آخرت جز با ایشان راجع نخواهد بود پس چنانست که آن خداع با خویشتن کرده اند چنانکه کسی
با فعلی کند و پندارد که زیان دشمن میکند چون بنگرد زیان خود کرده باشد و نمیدانند که نتیجه خداع هم راجع با ایشان
خواهد بود و اگر دانسته شدی بدانکه نظر و اعتبار کردندی تا علم شان حاصل شدی آن خداع نکردندی اصل خداع
اخفاف است و نهان خانه را مخدع خوانند پس منافق مخادع است که کفر در دل پوشیده میدارد و گویند که خدا را
نتوان فریفت و در حق خدای این متصور نیست گفته اند که اگر چنین باشد گمان ایشان چنان بود که این بر خدای بشود و روا
باشد خدای تعالی از اعتقاد و گمان ایشان خبر داد و وجهی دیگر آنست که ایشان با خدای معامله کردند که غیری با غیری کند
از اظهار ایمان و ابطان کفر خدای تعالی ایشانرا بر سبیل توسع و مجاز مخادع خواند و گفته اند که خداع با رسول خدا و با
مومنان همچنانست که خداع با خدای کرده از این سبب گفت یخادعون الله و شعر علم بود بامر دقیق و موی
از پنجا شعر خوانند فی قلوبهم مرض انکه حق تعالی بیان کرد و گفت که در دلهای ایشان شک و نفاقی در نجست که بدی
نه شک و نفاق و رنج ایشان بیفزاید بدانچه ایشان دروغ میگویند چون عمر را و نقض را شفا خواندانچه از صدا است
از شک و نفاق را مرض خواند و گفته اند برای آن مرض خواند که شک و نفاق دل را ضعیف کند همچنانکه بیماری تن
ضعیف کرداند فزادهم الله لفظش خبرست و معنی وی دعاست و روا بود که معنیش هم خبر بود و معنی وی دعا
و مراد آن بود که بیفزود خدای ایشانرا بیماری یعنی ایشانرا با خود گذاشت تا چندان در شک و نفاق بیفزودند
انکه این زیاده حواله با خود کرد چون حصول آن از ایشان عند خذلان او بود و نیز چون خدای تعالی با ایشان افعالی کرد که
عند آن ایشانرا ایمان می بایست آورد ایمان نیاوردند و در کفر بیفزودند آنرا با خود حواله کرد هم چنانکه چون سوره فرو
ایشان ایمان نیاوردند و کفر در زیادت کردند آنرا حواله با سوره کرد چنانکه گفت واما الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم
رجسا الی رجسهم وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ
وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ چون گویند این منافقانرا فساد مکنید در زمین ایشان گویند که نه چنین است که شما میگویید که ما
مصلحانیم خدای تعالی تکذیب ایشان میکند و میگوید نه چنانست که ایشان میگویند بدانکه ایشانند تباه کاران و مفسدان
ولکن نمیدانند و معنی فساد برنج چه انکار و جحود بود و این که گفتند ما مصلحانیم مرادش آنست که نزدیک ما و اعتقاد
وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا

ایمانی

یَعلَمُونَ خدای تعالی حکایت میکند و میگوید که چون مؤمنان ایشانرا دعوت کردندی بایمان و گفتندی که ایمان آرید چنانکه
مردمان یعنی صحابه رسول ایمان آوردند جواب دادندی و گفتندی بر سبیل انکار ایمان آریم چنانکه این سفیهان ایمان
آوردند خدای تعالی جواب ایشان میگوید و میفرماید که سفیه بحقیقت ایشانند نه مؤمنان ولیکن نمیدانند سفیه ضعیف رای
و جاهل بود بمواضع منافع و مضار و ازینجاست که خدای تعالی زنانرا و اطفالرا سفها خواند و لا تؤتوا السفهاء
اموالکم وَاِذَا لَقُوا الَّذِینَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَاِذَا خَلَوا اِلَی شَیَاطِینِهِم قَالُوا اِنَّا مَعَکُم اِنَّمَا نَحنُ مُستَهزِءُونَ
حق تعالی وصف نفاق ایشان میکند و میگوید که با مؤمنان چیزی دیگر گویند و با کافران چیزی دیگر میگویند چون
بمؤمنان رسند میگویند که ما مؤمنیم و ایمان آورده ایم و چون با رؤسا و اکابر خود بخلوت بنشستند گویند با شمائیم
و ترک دین خود نگرفته ایم و اینکه بنزدیک ایشان میرویم و میگوئیم که ایمان آورده ایم بر ایشان افسوس میداریم
بشیاطین رؤسا ایشانند عبدالله عباس میگوید که ایشان پنج کس بودند از جهودان کعب بن اشرف در مدینه و ابو بردة
در بنی اسلم و عبدالدار در بنی جهینه و عوف بن عامر در بنی اسد و عبدالله بن السوداء در شام و شیطان هر متمرد
باشد عاتی از جن و انس و مار خبیث را شیطان خوانند که از رؤس الشیاطین ای الحیات اَللهُ یَستَهزِئُ بِهِم
وَیَمُدُّهُم فِی طُغیَانِهِم یَعمَهُونَ خدای تعالی جواب ایشان میدهد و میگوید خدای بر ایشان استهزا و افسوس
میکند و فرو میگذارد ایشانرا در کفر و ضلالت و جهالت ایشان تا سرگشته میشوند و همچنان در سرگشتگی
کفر خود می باشند استهزا از خدا جزای استهزای ایشان بود یعنی جزای ایشان بدیشان رسد همچنانکه جزای [illegible]
و جزای سیئة سیئة مثلها و استهزا بنزدیک عرب عیب باشد یعنی خدای تعالی ایشانرا بر استهزا عیب میکند عبدالله
عباس گفت این در قیامت باشد که مؤمنان در بهشت بر تختهای خود نشسته و کافران در دوزخ بر جای خود
برسند و حق تعالی بفرماید تا دری از دوزخ در بهشت کشایند در آنجا منافقان باشند ایشان بنگرند دری
گشاده باشند تاختن کنند و بروی می در آیند و می خیزند و بر سر یکدیگر در می افتند تا بر نخی عظیم بدان در برسند
بهشتیان از تختهای خود می نگرند راست چون پندارند که بدانجا رسیدند آن در بر ایشان در بندند ایشان نومید
شوند و برگردند مؤمنان از آنچه بخندند اینست معنی قول خدای که گفت فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون
علی الارائک ینظرون الآیه عدی بن حاتم روایت کند که رسول ع گفت روز قیامت تمکین کنند جماعتی
منافقانرا تا از پی مؤمنان براه روند و بنور ایشان عقبهای صراط ببرند چون در بهشت رسند و بنگرند جمال و
بهشت پنداری بر دارند تا در بهشت روند زبانیان دوزخ در ایشان رسند و ایشانرا باز راه دوزخ برند
و در دوزخ اندازند ایشان گویند بار خدایا چون در الستی که با اهل دوزخ مارا چرا تمکین کردی در بهشت آمدیم و
جمال بهشت بدیدیم گویند دانید که این چیست این جزای آنست که شما در دنیا با مؤمنان استهزا میکردید این جزای
استهزای شماست و فرو گذاشتن ایشان در طغیان آنست که ایشانرا بخود رها کنند و آن الطاف که با مؤمنان
کند با ایشان نکند بسبب معنی که از جهت ایشان باشد اُولَئِکَ الَّذِینَ اشتَرَوُا الضَّلاَلَةَ بِالهُدَی

فما ربحت

فَمَا رَبِحَت تِجَارَتُهُم وَمَا کَانُوا مُهتَدِینَ گفت ایشان آنانند که بدل کرده اند و بخریده اند گمراهی برا راست
ابن عباس گفت هدی و هدایت بدادند و ضلالت فرا گرفتند یعنی اختیار کفر کردند و ایمان رها کردند تجارت
و بازرگانی ایشان سود نداد [illegible] در آن بازرگانی در خسران و زیان کاری افتادند و نبودند ایشان راه راست
یافتگان چون اختیار ضلالت بر هدایت کرده اند گفته اند که مراد بضلالت درین آیه عذابست و بهدی ثواب بیان
اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی والعذاب بالمغفرة صادق ع روایت کند از پدرانش از رسول ع
که او گفت که مؤمن را سه علامتست نماز و روزه و زکوة و منافق را سه علامتست چون حدیث کند دروغ گوید
و چون وعده دهد خلاف کند و چون امینش دارند خیانت کند و نیز گفت سه خصلت است که هر که آن خصلت
در وی بود منافق باشد اگرچه نماز کند و روزه دارد و دعوی کند که من مسلمانم چون سخن گوید دروغ گوید و چون وعده
دهد خلاف کند و چون امینش دارند خیانت کند عبدالله عباس گوید که این حدیث خاص در یک منافق است
و هم او گفت که از رسول خدای تفسیر این حدیث پرسیدم گفت من باین حدیث منافقانرا خواستم که خدای تعالی
ذکر ایشان در قرآن کرده است وصف کرد بدروغ گفت والله یشهد ان المنافقین لکاذبون و بخلف وعده
آن خواستم که حق میگوید و منهم من عاهد الله لئن آتینا من فضله لنصدقن گفتند که اگر خدای ما را مالی دهد از آن بصدقه
بسر چون بداد ندادند چنانکه گفت فلما آتاهم من فضله بخلوا به وتولوا وهم معرضون و در امانت خیانت این
خواستم که خدای تعالی میگوید انا عرضنا الامانة علی السموات الآیه با این امانت طاعت خواست در سر و علانیه و
خصوصا این سه طاعت اول غسل جنابت دوم نماز سیم روزه مسلمانان این طاعت در سر و علانیه بکار
آرند و منافقان این سه طاعت بعلانیه کنند و بسر نکنند امیر المؤمنین گفت ایمان بر دل علامتی باشد سپید چندانکه
ایمان می افزاید تا همه دل سیاه شود بخدای که اگر دل مؤمنان بشکافند سپید یابند
و اگر دل منافق بشکافند سیاه یابند انس گوید روزی رسول ع صحابه را گفت دانید که شما روی بچه دارید
و چه روی بشما دارد گفتند یا رسول الله وحی فرود آمد گفت نه گفتند دشمنی روی بما دارد گفت نه ولیکن ماه رمضان
روی بشما دارد و خدای تعالی در بامداد این روز اول ماه رمضان بود که جمله اهل قبله را بیامرزد مردی از کنار مسجد آواز
داد که خنک منافقانرا رسول ع گفت پیش من آی پیش رسولش آوردند رسول ع گفت چرا چنین گفتی گفت رای
اگر تو اهل قبله گفتی و منافقان اهل قبله اند رسول ع گفت کلا و حاشا منافقان از زمانه اند و مارا آن منافقانرا هم
و منافقانرا در آن هیچ نصیبی نیست منافقان کافرانند عمر بن عبدالعزیز گفت مؤمن ضعیف تن و قوی دل باشد
و منافق قوی تن و ضعیف دل باشد حاتم اصم گفت مؤمن از همه کس ناامید بود مگر از خدای و منافق بهمه کس امید دارد
مگر بخدای مؤمن عمل صالح میکند و میترسد منافق معصیت میکند و شادان می باشد مؤمن طالب سیاست
خود بود منافق طالب ریاست غیر بود مؤمن را کردار بود نه گفتار منافق را گفتار بود نه کردار مؤمن آنچه کند خواهد
که باز نگوید و منافق آنچه نکند خواهد که باز گوید چنانکه حق تعالی گفت یحبون ان یحمدوا بما لم یفعلوا مَثَلُهُم کَمَثَلِ الَّذِی

استوقد نارا فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم وترکهم فی ظلمات لا یبصرون
مثل این منافقان و داستان ایشان چون مثل و داستان کسیست که آتش بیفروخته باشد چون آتش روشن گردانید
آن چیز که گرد او باشد از اینچه خدای تعالی نور آن آتش را ببرد و نور آن آتش بتاریکی بدل شود و بگذارد ایشانرا در تاریکی
که هیچ راه حق نه بینند عبد الله و قتاده گفتند وجه تشبیه آنست که حق تعالی تشبیه کرد منافقانرا بمردی که آتش برافروزد
و بدان منتفع شود و پیرامن خود ببیند و ایمن گردد از آنچه خایف باشد پس ناگاه آتش او بمیرد و او در تاریکی بماند خایف
و متحیر هم چنین است حال منافقان باظهار کلمه ایمان کردند و بعد از اظهار ایمان عزیز گشتند در شمار مسلمانان آمدند
از روی ظاهر و با مسلمانان مخالطه و مناکحه و موارثت کردند و بر جان و مال ایمن شدند تا ناگاه که مرگ بدیشان
رسد آن نور بظلمت بدل شود و آن امن و راحت بخوف و عذاب مبدل گردد چه حکم ظاهر شرع دیگر باشد
و حکم خدای تعالی باشد کان دیگر در قیامت این ظاهر حال بود و آن بر حسب اعتقاد باشد مثلهم کمثل الذی گفت الذین
نگفت از بهر آنکه خدای تعالی تشبیه اجسام و اعیان ایشان بمستوقد نکرد بل فعل ایشانرا تشبیه کرد بمستوقد النار
و تقدیر چنانست که مثل منافقان در طلب روشنائی و خیر و صلاح باظهار ایمان و ابطال کفر چون مثل استیقاد
کسیست که آتش فروزد پس تشبیه فعل است بفعل و گفته اند که مراد بواحد جمع است بدلیل قوله ذهب الله
بنورهم چون نور نشود آتش نباشد بدانکه آتش مشتمل است بر دو وصف یکی احراق و یکی نور یکی سبب منفعت
یکی مضرة حق تعالی باز نمود که من از ایشان سبب منفعت ببردم و سبب مضرة رها کردم تا از هر دو وجه بر طرف خسارت
باشد صم بکم عمی فهم لا یرجعون حق جل و علا پیغمبر را تسلی میکند و دلخوشی میدهد و میگوید که ای محمد
دل در ایمان ایشان مبند که ایشان قران مقام نیستند که ایمان آورند ایشان کران و گنگان و کوران اند چنانکه از
کر و گنگ و کور هیچ نیاید از بیان تیر هیچ نیاید اختیار ایمان نکنند و از سر کفر و کافری خود باز نگردند اینست که
چشم و گوش و زبان ندارند اما چون حق نمیشنوند و حق نمیگویند و بالت گویائی و شنوائی و بینائی انتفاع نمیگیرند
پنداری که ایشانرا این آلات نیست چنانکه گفت لهم قلوب لا یفقهون بها الایه او کصیب من السماء
فیه ظلمات و رعد و برق یجعلون اصابعهم فی آذانهم من الصواعق حذر
الموت والله محیط بالکافرین یا حال و وصف این منافقان چون حال و وصف جماعتیست که ایشان
بارانی از آسمان گرفتار باشند که آن باران مشتمل بود بر تاریکی و رعد و برق و از سختی آوازها و رعدها انگشت
در گوشهای خویش میکنند از ترس و بیم مردن و هلاک شدن خدای تعالی محیطست بکافران یعنی همه در قبضه
قدرت اویند اگر خواهند که از قبضه قدرت او بیرون روند نتوانند که او هلاک کننده کافرانست از ابن مسعود
روایتست که دو مرد منافق از پیغمبر بگریختند باران سخت بایشان رسید چنانکه خدای تعالی ذکر کرد و ایشان
دران ابر و تاریکی متحیر فرو ماندند هر وقت که آتشه [illegible] روشن شدی گامی چند برفتندی و چون تاریک
شدی بایستادندی و چون صاعقه از آتش یا آواز سخت بیامدی انگشت در گوش کردندی تا هلاک نشوند

ایشان

ایشان دران شب تاریک با چنان سختی میگفتند کاشکی صبح شود تا پیش پیغمبر شویم و دست در دست او
نهیم چون صبح شد نزدیک پیغمبر آمدند و اسلام آوردند و اسلام ایشان نیکو شد و خدای عز و جل منافقان
مدینه را بحال این دو مرد تشبیه کرد و گفت چون نزدیک پیغمبر می آیند یاران فراوان می بینند و صاعقه ذکر منافقان
می شنوند از ترس آنکه مبادا در حق ایشان چیزی نازل شود انگشتها در گوشهای خود می نهند و خدای تعالی
محیطست بکافران اگر خواهد در حق ایشان که منافقانند آیه فرستد بقتال ایشان عکرمه گوید که نام فرشته ایست
که ابر را میراند چنانکه راعی شتر را شهر [illegible] شب گوید که چون خشم گیرد آتش از دهن وی بجهد آن صاعقه بود
او تحیر را بود یعنی تو که محمدی اگر خواهی این تشبیه کن و اگر خواهی آن دیگر او برای تفصیل آورد پنداری که خدای
گفت این منافقان و حال بعضی بحال اصحاب آتش میماند و حال بعضی بحال اصحاب باران میماند یکاد البرق
یخطف ابصارهم کلما اضاء لهم مشوا فیه واذا اظلم علیهم قاموا ولو شاء الله لذهب
بسمعهم وابصارهم ان الله علی کل شیء قدیر نزدیک بود که برق روشن چشمهای ایشانرا
برباید هرگاه که ابر روشن شدی و درخشیدی برفتندی و چون تاریک شدی بایستادندی اگر خدای خواستی
گوش و چشم ایشانرا ببردی که خدای تعالی بر همه چیزی قادر و تواناست عبد الله عباس گفت مراد بآیه منافقانند
که اول جهود بودند چون فتح بدر بدید آمد شاد شدند و گفتند این همان محمدست که ما نعت و صفت او در توریة
خوانده ایم و پیغمبر آخر الزمانست چون در احد هزیمتی را دیدند مرتد شدند و گفتند این آن محمد نیست قتاده گوید این
مثلیست که خدای تعالی زد منافقانرا در پدید آمدن [illegible] و گفت هرگه که آواز شنوند و بترسند و انگشت در
گوش نهند ترس هلاکت را حذر الموت و جای دیگر گفت یحسبون کل صیحة علیهم الایه کلما اضاء لهم مشوا فیه یعنی چون
اظهار کلمه اسلام ترجی روزگار میکنند واذا اظلم علیهم قاموا چون ببینند با ظلمت عذاب شوند و منافق چون در
اسلام آید ایمن شود و مطمئن القلب گردد و چون بختی و شدتی بدو رسد بر گردد و مرتد شود و در اول کسی باشد که
کلما اضاء لهم مشوا فیه و در دوم آن باشد که واذا اظلم علیهم قاموا بیانش در سوره حج است ومن الناس من یعبد الله
علی حرف الایه شیء شامل است هم موجود و هم معلوم را ان الله علی کل شیء قدیر این شیء معدوم بود از انکه ایجاد موجود
محالست ان الله بکل شیء علیم هم موجود بود و هم معدوم بود از انکه او عالم است بجمله معلومات یا ایها
الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم والذین من قبلکم لعلکم تتقون حق تعالی چون مومنان و منافقان
و کافران را ذکر کرد خلقانرا دعوت کرد بعبادت خود و تذکیر کرد ایشانرا بنعمتهایی که با ایشان کرد و تحذیر کرد ایشانرا
از انکه با او معبودی دیگر را پرستند الذی جعل لکم الارض فراشا والسماء بناء وانزل من السماء
ماء فاخرج به من الثمرات رزقا لکم فلا تجعلوا لله اندادا وانتم تعلمون ان خدای را پرستید
که زمین را فرش شما گردانید تا در وی می آیید و می شوید و تصرف میکنید برای معاش و در شب قرار میگیرید
چنانکه بر بستر و آسمانها از بهر شما بلند گردانید و از آسمان از بهر شما آبی فرو فرستاد و باز آب از بهر شما ان

درختان میوه بیرون آورد تا روزی شما بود پس خدای را تعالی شریک مگویید و شما میدانید که این جمله که خدای
خدای آفریده است و جز خدای بران قادر نیست و این تنازل که شما با خدای انباز گرفته اید این نتوانند پس ایشان را
مپرستید گفته اند مراد بسما ابر است خدای تعالی ابر را بیافرید ابر بدریا فرو شد و آب اندر خود جذب و برآورد
و اندر هوا متراکم کرد و باد بروآید و از او افشارد چنانکه گفت وانزلنا من المعصرات ماء ثجاجا و گفته اند که مراد
بسما آسمان خواست و آب باران از آسمان می آید خدای تعالی این ابر را معطرل آفریده و حایل در هوا از میان
آسمان و زمین تا چون آب از آسمان بیاید برداید از باد و اعتمادش بستاند بمقدار مقدر بزمین آید که اگر نه چنین
بود زمین ویران شود و این قول بهتر است برای آنکه لفظ قرآن بر حقیقی میاید راویان اخبار روایت کرده اند
که چون خدای تعالی خواست تا آسمان و زمین آفریند جوهری سبز بیافرید چند هفت آسمان و هفت زمین آنگه
بنظر هیبت در و نگرید از ترس خدای گداخته شد و آبی لرزان پس آنگه سر فرمان داد تا ازان آب بخاری و دودی برآمد
ازان دود یک آسمان بیافرید چنانکه گفت ثم استوی الی السماء و هی دخان آنگه آن یک آسمان را بشکافت و هفت آسمان
کرد آنگه فرمان داد تا جمله زمین از زیر آن بدر آورد و از بنجا زمین را ام القری خوانند که اصل زمین است
آنگه آن یکطبقه را بشکافت و هفت طبقه کرد سطبری هر زمین پانصد ساله راه و از زمین تا آن زمین پانصد ساله
راه آنگه فرشته را بفرستاد از زیر عرش تا زمین را بر دوش گرفت و دستها بگسترد یکی بمشرق و یکی
بمغرب رسید قرار قدم نداشت خدای تعالی از بهشت گاوی بفرستاد که او را چهل هزار سر بود و چهل هزار
دست و پای این فرشته پای بر سنام گاو نهاد قدمش نیک قرار نگرفت یاقوتی از فردوس اعلی فرستاد و از سنام
سنام او تا گوش بفرمود نهادن تا پای فرشته برو قرار گرفت و سرهای این گاو با قطار زمین آمده است
تا بزیر عرش و بینی او در دریاست در روزی یکدم بزند و باز گیرد موج دریا ازان باشد قوایم گاو را جای قرار نبود
سنگی را بیافرید چند هفت بار هفت آسمان و هفت زمین قوایم آن گاو برو قرار گرفت و آن سنگ آنست که لقمان
میگوید پسر خود را یا بنی انها ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او فی السموات والارض یأت بها الله
سنگ را جای قرار نبود ماهی را بیافرید و آن آنست که یاد قسم یاد کردن والقلم و ما یسطرون و آن سنگ را بر پشت
این ماهی نهاد و جمله تن او خالیست و ماهی بر آبست و آب بر باد و باد بر قدرت باری جلت قدرته آنگه زمین مانند
کشتی بر سر آب می جنبید خدای تعالی کوهها را بیافرید و میخ زمین کرد چنانکه گفت والجبال اوتادا و کوهی عظیم
بیافرید محیط بگرد همه عالم از زمرد سبز و او را قاف گویند و آن آنست که خدای تعالی قسم بدو یاد کرد که ق والقرآن
المجید انس مالک روایت کند که چون خدای تعالی کوهها را بیافرید فرشتگان ازان تعجب کردند گفتند بار خدایا
سخت تر هیچ آفریده گفت آهن که بر سنگ غالبست گفتند بار خدایا از و سخت تر هیچ آفریده گفت آتش که بر آهن غالب است
گفتند از آتش هیچ غالب آفریده گفت آب که بر آتش غلبه کند گفتند از آب گفت خاک گفتند از خاک گفت باد
گفتند از باد هیچ عظیم تر است گفت بنده که صدقه بدست راست دهد که از دست چپ پوشیده دارد عبدالله

عمر روایت کند که رسول ع گفت که خدای تعالی زمین اول بیافرید و مسکن آدمی کرد و زمین دوم زندان باد کرد و در زمین سیم
خلقی آفرید که روی ایشان چون روی آدمی و پایهای ایشان چون پای گاو و اندام ایشان موی دارد و در زمین
ایشان و در زمین چهارم سنگ کبریت است که حق تعالی از بهر اهل دوزخ آفرید چنانکه گفت وقودها
الناس والحجاره و در انجا رودهاست از کبریت گداخته که اگر عظیم ترین کوهی در او افکنند فرو برد و زمین پنجم
مسکن ماران و کژدمان اهل دوزخ است هر ماری چند وادی و هر کژدمی را هژده هزار دندان باشد و هر دندان چند
درخت خرما و زمین ششم جای نامهای اهل دوزخ کرد و جای ارواح ایشان و نام او سجین است و ذلک قوله تعالی
کلا ان کتاب الفجار لفی سجین و زمین هفتم جای ابلیس و لشکر او کرد و سریر او انجا نهاده است از یک جانبش سموم و
از جانب دیگر زمهریر عبدالله مسعود گفت بهشت در آسمان هفتم آفریده است انموذج در زمین هفتم دوزخ آفریده است
چون فانی کند از انجا باز آفریند و بعد قعر زمین را حدیث قارون است فی قوله فخسفنا به وبداره الارض خدای
تعالی چون او را و مال او را بزمین فرو برد تا روز قیامت بزمین فرو خواهد شدن وان کنتم فی ریب مما نزلنا
علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله وادعوا شهداءکم من دون الله ان کنتم صادقین
حق سبحانه و تعالی چون ذکر ادله که دلیل میکند بر وحدانیه او بکرد آنگه چه فرمود خلقانرا بر نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم گوید بگو ای محمد منکران نبوت خود را که خدای میگوید اگر شمارا شکیست در آنکه این کلام منست یا کلام بعضی بشر
شما قادر باشید بر معارضه آن بیارید سورتی مانند آن یعنی مانند محمد و بخوانید گواهان خود را یعنی از ایشان که بتاند بر
قولی استعانت کنید اگر شما راست میگویید در دعوی که کردید که آنچه محمد میگوید از خویش میگوید که اگر از خویش گوید
شما نیز مانند آن توانید گفتن وجه استدلال آنست که خدای ایشان را گفت که اگر این سخن سخن محمد باشد شما استادان اید
گفتن معارضه آن بیارید چون از معارضه آن عاجز گشتند معلوم شد که آن سخن سخن خدایست و معجزه محمد مصطفی گواهیست
بر نبوت و رسالت او و دلیل بر آنکه عاجز شدند آنست که ایشان دست با تیغ زدند و جان و مال و زن و فرزند خود را در
معرض تاراج و غارت نهادند که اگر قادر بودندی بر معارضه این اختیار نکردندی قران از چه وجه معجزست علما
درین خلاف کردند بعضی گفتند وجه اعجاز قران فرط فصاحتست بعضی گفتند که اسلوب مخصوصست بعضی دیگر گفتند
اخبار غیب است فاتوا بسورة امر تحدیست و صیغه امر مشترک بود میان امر و اباحت و تحدی امر وقتی بود که
امر مرد مامور به بود و اینجا مرد نیست امر اقیموا الصلوة اباحت و اذا حللتم فاصطادوا و تهدید کلوا ما شئتم
تحدی فاتوا بسورة وادعوا شهداءکم مراد به شهدا گفته اند بتانند چنانکه گفتند هولاء شفعاءنا عند الله و گفته اند که
جهودانند که مشرکان جهودان را بگواهی خواستند و ایشان گواهی دادند برای مشرکان چنانکه خدای از ایشان حکایت
کرد قل هلم شهداءکم الذین یشهدون ان الله حرم هذا فان لم تفعلوا ولن تفعلوا فاتقوا النار التی وقودها الناس
والحجارة اعدت للکافرین حق تعالی درین آیه تهدید کافران میکند به دوزخ و میگوید اگر نکنید و هرگز نتوانید
کرد یعنی اگر معارضه نیارید و هرگز نتوانید آوردن بترسید ازان آتش که هیزم او آدمیان باشند و سنگها یعنی

آتش که سنگ سوزد آدمی را سوختن چه محل باشد و مراد بان سنگ سنگ کبریت است و از آن تخصیص کرد که آتش او زودتر
گیرد و تیزتر بود ابن عباس و ابن مسعود گفته اند که این آتش را ساخته اند و بدست بنهاده و از بهر عذاب کافران در خبر است
که پیغمبر گفت این آتش که شما می بینید جزویست از هفتاد جزو آتش دوزخ و در خبری دیگر گفت که این آتش را باب
فرمود و شستن هفتاد بار گفتند یا رسول الله اگر در دوزخ همین آتش بودی کفایت بودی گفت بلی ولیکن از من
عظیم ترست به شصت و نه جزو هر جزوی مثل این آتش و در خبری دیگر گفت که اهل دوزخ را بر آتش دنیا خواب
در ربایند و اگر درین مسجد صد هزار مرد باشد و یکی در میان ایشان از اهل دوزخ دمی بر آرد همه از تف دم او بسوزند
در خبرست که داود علیه السلام بسیار گریستی مردمان گفتندی کمتر گریی گفت رها کنید تا بگریم پیش از آنکه گریه سود ندارد
و پیش از آنکه استخوانها در دوزخ سوخته گردد و فرشتگان عذاب مسلط گردند فرشتگان غلاظ شداد لا یعصون
الله الایه منصور عمار گوید که سالی بحج شدم بکوفه در آمدم شبی در کویی از کوهای کوفه میگذشتم از سرایی آوازی شنیدم
که میگفت خدایا بعزت و جلال تو که آن معصیت که کردم مخالفت تو نخواستم و بعذاب تو جاهل نبودم اما خطئی
عارض شد و شقاوتی یاری کرد و پرده که فرو گذاشته بودی مغرور شدم خداوندا مرا از عذاب تو که رهاند و اگر دستم
از رسن رحمت تو بگسلد در که آویزم منصور گفت خواستم تا امتحان کنم دهان بر شکاف در نهادم و این آیه برخواندم
یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة الایه تا آخر نعره بزد و ساعتی اضطراب کرد و آنگه
ساکن شد در سرای ایشان کردم دیگر روز باز آمدم جنازه دیدم بر در سرای نهاده و عجوزی را دیدم که در سرای می شد
و می آمد گفتم ای پیره زن این مرده کیست که فرمان یافته گفت جوانی خدای ترس از فرزندان رسول دوش در درود و مناجات
بود مردی اینجا بگذشت از قرآن آیتی بخواند او بشنید و ساعتی مضطرب شد و بجوار رحمت خدای پیوست من گفتم
طوبی لرجل چنین باشند اولیای خدا هم منصور گوید در مسجدی شدم جوانی را دیدم نماز میکرد با خشوع و خضوع گفتم
هیچ دانی که خدای را در دوزخ وادیست که نام او لظی نزاعة للشوی است مرد این بشنید نعره بزد و بیهوش شد
چون با هوش آمد مرا گفت زیادت گردان گفتم یا ایها الذین قوا انفسکم نعره بزد و جان بداد من جامه از سینه او برگرفتم
بر سینه او نوشته دیدم بخط روشن فهو فی عیشة راضیة فی جنة عالیة قطوفها دانیة بکار او قیام کردم تا او را دفن کردم
شبی او را در خواب دیدم تاجی بر سر نهاده و حله پوشیده گفتم ما فعل الله بک گفت مرا اجر چه شهدا بدر رساندند گفتم
چرا گفت لانهم قتلوا بسیف الکفار و قتلت بسیف الملک الجبار شهادت من از شهادت ایشان زیاده باشد و
بشر الذین آمنوا و عملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار چون خدای عز و جل
وصف عذاب دوزخیان کرد در عقب آن طرف ثواب مؤمنان و مطیعان آورد تا از مرد و طریق و ترهیب دعوت
کرده باشد تا مکلفان را داعیه قوی تر باشد بفعل طاعات و اجتناب منهیات گفت مژده ده ای محمد کسانی را که ایمان آورده اند
و با ایمان عمل صالح کردند که ایشان راست بهشتهایی که در زیر درختان آن جوبهای آب میرود و بر روی زمین
بشارت خبری بود که اثر آن بر بشره ظاهر گردد از مسرت یا از مساءت خبر از عذاب را هم بشارت خوانند گفت

بشرهم بعذاب الیم اکنون مراد بعمل چیست و عمل که صالح باشد بعضی از صحابه گفتند که مراد بعمل صالح عمل با اخلاص است از آنکه
عمل ریا صالح نباشد بیاش و لیعمل عملا صالحا ای خالصا امیر المؤمنین روایت کرده اند که او گفت نماز بهنگام
بیاش و اقاموا الصلوة انا لا نضیع اجر المصلحین معاذ جبل گفت صالح آن بود که در وی چهار خصلت بود علم و نیت و صبر
و اخلاص گفته اند مراد تجری من تحتها یعنی مویی در اخبار می آید که جوبهای بهشت بر روی زمین میرود چنانکه متفرق
نمیشود بر جایی و چهار جوی آب و شیر و می و انگبین یکجا میرود که بهم آمیخته نشود گفتند که صادق را این خبر بگفتند مهدی
شنید گفت عقل این حدیث چگونه می پذیرد که چهار مایع در یکجای باشد و مختلط نشود گفت ای بیچاره نمی بینی که خدای
تعالی در یک پوست خایه مرغ دو مایع جمع کرد برنگ و طعم و طبع مختلف و هیچ باهم مختلط نمیشوند مرد متحیر گشت و جواب
نداشت انس مالک روایت میکند که همانا شما هیچ گمان میبرید که جوبهای بهشت در اخادید زمین است نه چنین است بر روی
زمین میرود و از آنکه یک جانبش مروارید باشد و از یکجانب یاقوت و گل او مشک اذفر بود کلما رزقوا منها
من ثمرة رزقا قالوا هذا الذی رزقنا من قبل و اتوا به متشابها هر گاه ایشان را روزی میدهند از
میوه گویند این آنست که پیش از این روزی ما کرده بودند و آنرا بدیشان می آرند متشابه یکدیگر در لون و طعم و منظر
ابن عباس و مجاهد گویند که اهل بهشت گویند که این آن میوهاست که ما را در دنیا داده اند یعنی مانند آنست و وجه
این تاویل آنست که چون کسی طعامی خورد و او را خوش آید در آرزوی آن باشد که مثل آن طعامی باز یابد حق تعالی خبر
داد که آن میوها مانند این میوها بود که دل شما بدان متعلق شده باشد مسروق روایت کند که درختان بهشت ساق داده
ندارند اول و آخر او منضود و منظوم باشد میوه چون یکی را و بگیرند خدای تعالی مانند آن باز آفریند مجاهد روایت کند که زمین
بهشت از سیم باشد و خاکش مشک بود و اصل درختانش از زر بود و شاخهای آن از لؤلؤ و زبرجد بود و یاقوت
اگر ایستاده بود دستش به میوه رسد و اگر نشسته بود هم چنین و اگر خفته بود شاخ سر فرود آرد تا میوه باز کنند
و ذلک قوله قطوفها دانیة پیغمبر گفت در بهشت مرغان باشند بر هر یکی هفتاد هزار پر در پیش مرد بنشیند آن مرغ
بیاید و پرها بیفشاند از هر پرش لونی طعام بیرون آید از برف سفیدتر و از مسکه نرمتر و از انگبین شیرینتر که
یکی به دیگری نماند و لهم فیها ازواج مطهرة و هم فیها خالدون و ایشانرا در بهشت زنانی باشند پاک
گردانیده از ریبت و تهمت و بول و غایط و منی و حیض و استحاضه و از جمله ابکار باشند ایشان همیشه باشند
یعنی اهل بهشت در بهشت مخلد و مؤبد باشند که دوام و بقا ایشانرا انقطاع نبود سعید بن عامر روایت میکند
که پیغمبر گفت اگر زنی از زنان اهل بهشت یکبار سر بیرون آرد همه روی زمین را از بوی مشک شود و نور آفتاب
و ماهتاب بستاند ابن عباس روایت کند که اگر یکی از حور العین خیو در هفت دریا اندازد آب دریا همه خوشگوار گردد
و چون جفت خود را ببیند گوید انت لی و انا لک لم تر عینا مثلک تو مرایی و من ترایم چشم من بانتو گرم
نبود و خلاف نیست در آنکه در بهشت وطی باشد و در فرزند خلاف کرده اند در خبر آورده که فی الجنة جماع
شهوت و لا ولد در بهشت وطی باشد چنانکه خواهی و فرزند نباشد ابو سعید خدری گفت که رسول گفت که چون مؤمن

ما بعوضة فما فوقها

راد بهشت آنند از فرزندان آید حمل و وضع و رضاع بیکساعت باشد حق تعالی درین آیه انواع منافع و لذات جمع کرد ذکر
بوستانها و جویها کرد و لذت منظر و تربیت چشم باشد کلما رزقوا منها من ثمرة گفت تا ذکر مطاعم و لذت آن
باشد ازواج مطهرة گفت تا ذکر تمتع و قضای شهوت باشد و هم فیها خالدون گفت تا بخوف انقطاع مکدر و منغص گردد
ان الله لا يستحيي ان يضرب مثلا قتاده گفت سبب نزول این آیه آن بود که خدای تعالی مثل زد بچیزهای خرد
چون عنکبوت و ذباب جهودان ازان بخندیدند و گفتند خدای تعالی مثل منافقان زد بدو چیز از استوقد و صیب و مثال دیگر
گفتند خدای تعالی چگونه مثل زند بچیزی و او ازان بزرگوارتر است که مثل زند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای محمد بگو
که خدای شرم ندارد از آنکه مثلی زند بحقیران پشه یا بیش ازان و بهتر ازان بکسی و حقیقت حیا امتناع باشد
از فعلی برای وضع قدر یا ملامت غیری مر او را و این بر خدا روا نیست پس معنی لا يستحيي لا يمتنع بود یعنی
امتناع نکند و باز نایستد و گفته اند که نترسد و ترس بمعنی حیا آمده است و تخشى الناس والله احق ان
تخشاه از مردم شرم میداری و خدای اولیتر است که ازو شرم داری قوامی گوید که جاماین میخواهد چنانکه عرب
گوید مطرنا ما زاله فالنعله و هو من احسن الناس ما فرما فقدما یعنی ما بین قرنه الی قدمه و معنی آیه آن بود که خدای
امتناع نکند که مثل زند از میان بعوضه در صغر و حقارت یا بالای آن باشد فاما الذين آمنوا فيعلمون
انه الحق من ربهم واما الذين كفروا فيقولون ماذا اراد الله بهذا مثلا يضل به كثيرا و
يهدي به كثيرا گوید که اما مومنان دانند یقین که آن حق است و صدق و از نزدیک وی است و اما کافران چون این مثل
بشنوند بر سبیل انکار گویند این چه مثل است و خدای بدین چه خواسته است و او را بدین چه حاجت و درین
چه فایده است گفت تا اضلال کند بآن بسیار کس را و هدایت کند بآن بسیار کس را اضلال بمعنی هلاک آید ائذا ضللنا
في الارض و ازاکرا داکنند بهلاک و عذاب بطریق آن باشد بر توسع ضلال خوانند و ضلال بمعنی عذاب بود ان المجرمين في
ضلال وسعر و اضلال ازین قسمت بمعنی عقوبت باشد و يضل الله الظالمين ای یعاقبهم و بمعنی ابطال بود فلن يضل
اعمالهم و بمعنی حرمان بود از زیادت الطاف که در حق مومنان کند در حق کافران راست نیاید بمقامهم علی کفرهم و من يرد
ان يضله يجعل صدره ضيقا حرجا و معنی ذهاب بود از راه بهشت چنانکه هدایت بهشت و معنی ترک تحلیه بود تا عند
آن ضلال حاصل شود و هر چه ازین وجوه بود روا بود که با خدای اضافت کنند و هر چه بمعنی خلق ضلال بود در دل مانع
او از ایمان یا دعوت او بر اضلال بر خدای روا نبود از برای آنکه این قبیح بود و خدای تعالی از فعل قبیح منزه است
پس این وجوه با رها ش مضاف بود چنانکه گفت اضلهم الشيطان و اضل فرعون قومه فاضلهم السامري و معنی ضلال
و هدی درین آیه پیشتر اهل علم رانده مراد بهدی آنست که مومنان قبول کردند و معترف شدند و کافران منکر شدند از او حجود
کردند ازا هدی خواند و این اضلال و اضافت آن بخود کرد بدان طریق که بیان کردیم که اضافت ایمان و کفر با سوره
کرد چون عند نزول سوره مومنان در ایمان بیفزودند و کافران در کفر وما يضل به الا الفاسقين الذين
ينقضون عهد الله من بعد ميثاقه ويقطعون ما امر الله به ان يوصل ويفسدون في

الارض اولئك هم الخاسرون گمراه گرداند از راه بهشت و با عذاب و عقوبت الا کسانی را که از طاعت
خدای بیرون آمده اند و عهدی و پیمانی که با خدای کرده اند و آنرا استوار و محکم گردانیده آنرا می شکنند و آنچه خدای
فرموده است که بدان پیوندند از صله و غیر آن آنرا می برند و در زمین ظلم و فساد میکنند ایشانند که زیان کارانند
تحقیق بعضی مفسران گفتند که مراد بفاسقان جهودانند که خدای تعالی در توریة عهد از ایشان بستد که صفت رسول
پنهان نکنند خلاف کردند توریة را و عهد بشکستند و گفته اند که مراد بآن منافقانند که دست بیعت و عهد
رسول دادند و آنچه بزبان و دست بسته بودند بدل بشکستند و سعد ابن ابی وقاص گفت مراد بآن خوارج اند
پس ازان که در دین و عهد آمدند خلاف کردند و پیغمبر ایشان را ناکثان خواند و امیرالمومنین ازان خبر داد
با ناکثان ببصره قتال کردند و با قاسطان بصفین و با مارقان بنهروان و گفته اند که مراد بفساد نفاق است از بهر
آنکه منافقان باظهار موافقت نگاه بیشتر توانند کرد و گفته اند که مراد بخسار هلاکت عبدالله عباس
گوید که هر خساری که در حق کافران دمراد ازو کفر بود و در حق مومنان ادحطام دنیا باشد كيف تكفرون
بالله وكنتم امواتا فاحياكم ثم يميتكم ثم يحييكم ثم اليه ترجعون این آیه وارد است در موضع
تعجب یعنی چگونه کفر می آورند این کافران بخدای تعالی و انکار الهیة او میکنند با تظاهر آیات و بینات و دلائل
و معجزات و این آیه بر و ظاهر است بر مذهب مجبره که حکیم چگونه روا بود که کفر در کافر آفریند و قدره موجب
کفر و ایمان بر ستاند و منع کند ازان آنکه بلفظ تعجب گوید كيف تكفرون چگونه کافر میشوند کسی نیست تا گوید او را
چگونه این همه با بنده ضعیف کردی مهر بر دل و چشم و گوش او نهادی و آنگه گفتی بی چشم ببین و بی گوش بشنو
بی دل بکن و بی آلت بدان چون توان کرد از و تعجب نمودی که چگونه نکردی با این همه موانع از تعجب تو جای عجب
میگوید ای محمد بگو ایشان را که چگونه کافر میشوید بخدای و حال آنست که شما مرده بودید یعنی نطفه در اصلاب آبا
و امهات و ارحام شما را زنده گردانید بدانکه حیوة در شما آفرید پس بمیراند شما را در دنیا پس زنده گرداند شما را
در گور پس با پیش او شوید در قیامت برای جزا و این قول عبدالله عباس است ابو صالح میگوید امواتا
في القبر شما در گور مرده بودید پس زنده کرد شما را در گور برای سوال پس بمیراند شما را در گور پس زنده گرداند شما را
در قیامت و درین قول خطاب با زندگان باشد و مراد پدران مرده ایشان بود چنانکه با جهودان عهد رسول گفت
و اذ قلتم يا موسى لن نؤمن لك و مراد پدران ایشانست و گفته اند که احیا و اماتت اول مجازست مراد آنست
که شما خامل و نکره بودید من شما را رفع کردم و مجهول بودید شما را معروف کردم و احیا و اماتت دوم حقیقتست
یعنی اماتت در دنیا بعبادت و احیا در قیامت و این وجه ملیح است اما کلام در حقیقت حمل توان کرد در مجاز
حمل نباید کرد و مورد آیه تذکرات بنعمت خدای تعالی و نهی کردن بندگان از کفر بر وجه تهدید و وعید از گور
و سوال و بعث و نشور ثم اليه ترجعون بر سبیل وعید است یعنی مرجع تو با منست از من فوت نخواهید شدن
و حقیقت این آنست که مرجع تو با جائیست در آنجا همه حکم مرا باشد و هیچکس را حکم نبود در سوال گور خلاف کرده

بعضی گفتند در آخر کار خواهد بود دیگران گفتند که آن ساعت باشد که مرده در گور نهند و گور وی راست کنند در خبر آمده
که او از نعلین مردمان که از سر گور او باز گردند می شنود در خبرست که چون فاطمه بنت اسد رضی الله عنها را
وفات رسید رسول عم بنفس خود بکار او قیام نمود و ردای خود در کفن او کرد و پیش از آنکه او را در گور نهند در
گور او بخفت و چون گور برو راست کردند بر سر گور او بنشست چون کسی که گوش با کلام کسی کند آنگه گفت ابنک
ابنک پسرت سه بار گفت چون باز گشت گفتند یا رسول الله با هیچکس این نکردی گفت بلی او را بر من حق
تربیت مادرانه است ردای خود کفن او ساختم برای کرامت او و در گور او بخفتم تا او را از آن حضرت نباشد گفتند یا
رسول الله این چه معنی داشت که گفتی ابنک سه بار گفت چون گور برو راست کردم فرشتگان سوال آمدند و
او را از خدای پرسیدند جواب بصواب داد و از پیغمبرش پرسیدند جواب داد از امامش پرسیدند فرو ماند منش
تلقین کردم که پسرت پسرت در خبرست که چون مرده را در گور نهند دو فرشته اید خدای تعالی او را زنده
گرداند تا بصدر یعنی سینه و حیات باو دهد و حواسّ او درست کند از خدای و پیغمبر و امامان وی را سوال کنند اگر
جواب بصواب دهد او را نم نومة العروس بخسب چنانکه عروس در خوابگاه خسبد آنگه فرشته پر زند گور برو
فراخ گردانند چندانکه چشم دید و دری از درهای بهشت در وی گشایند تا نسیم بهشت برو می آید و اگر جواب بصواب
ندهد فرشته مقنعه از آتش بر سر او زند همه گور او پر از آتش شود و دری از درهای دوزخ برو گشایند اینست معنی
قول رسول که القبر روضة من ریاض الجنّة او حفرة من حفر النیران هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُم مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا
ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ میگوید که او آن خدایست که هر چه
در زمین آفرید برای شما آفرید چه او بی نیاز و مستغنیست حاجت برو روا نیست منافع و مضار با و راه نیابد
پس قصد آفریدن آسمان کرد و آسمانها هفت آفرید و او آن خدایست که بهمه چیزی داناست استوی بمعنی انتصاب
بود چون استوی حاله بمعنی اعتدال بود استوی الامران ای تعادلا و بمعنی تمام بود و تا بلغ اشده و استوی و بمعنی
قصد و اقبال بود و درین آیه این معنی دارد که مالی بعد ما کرده است و معنی استولی بود استوی علی العرش و بنزدیک حسن
بصری معنی وی آن بود که استوی امره الی السماء فسوّیهن گفت برای شما جمع است و گفته اند که سما جمع سماوات است
گفته اند که آسمان را آفریده است چگونه گفت ثم استوی گفته اند مراد بآن آنست که قصد آفریدن آسمان کرد و گفته اند
که مراد بسما دخانست که از و آسمان آفرید درین آیه گفت اول زمین آفریدیم و در آیه دیگر گفت وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَٰلِكَ
دَحَاهَا ازین جواب آنست که خدای تعالی زمین آفرید و دحو کرد آنگه آسمان بیافرید آنگه زمین بگسترد و گفته اند که بعد
در آیه بمعنی مع است یعنی والارض مع ذلک دحیها اما کیفیه آفرینش آسمان روایت کرده اند از مقاتل و
ضحاک که ایشان گفتند که خدای تعالی آسمان دنیا را از دود آفرید از زمین تا آسمان پانصد ساله راهست و در و
فرشتگان آفریده است از نور و آتش و آب و مهتران ایشان فرشته ایست نام او رعد موکلست بر ابر و باران
تسبیح او اینست که سبحان ذی الملک والملکوت و نام این آسمان رفیعست رنگ آهن افروخته است آسمان

دویم بلون مس آفریده است و در و انواع فرشتگانند همه را ایشان جز خدای نداند تسبیح ایشان اینست سبحان
ذی العزة والجبروت و نام این آسمان صدوم است و در و فرشته ایست نام او حبیب یک نیمه او از برف است
و یک نیمه او از آتش نه آتش برف را بگدازد و نه برف آتش را بنشاند دعای او اینست که یا مولفا بین الثلج والنار
الف بین عباد ک المومنین آسمان سیوم برنگ برنج آفریده است نام او ماعون است و در و فرشتگانند با پرهای بسیار
در و بهای مختلف صفها زده اند او روده اند که ایشان و از تسبیح و تهلیل بر داشته میگویند سبحان الحی الذی
لا یموت آسمان چهارم برنگ سیم آفریده است او از یلون است در و فرشتگانند و چندانکه در آسمان
همه در قیام و رکوع و سجود هیچ فرشته از آنکه در برابر او بود نشناسد از آنکه بعبادت مشغول بود تسبیح ایشان
اینست سبوح قدوس ربنا الرحمن لا اله الا الله آسمان پنجم برنگ زر آفریده اند در و فرشتگانی اند که از آن
وقت که خدای ایشانرا آفرید بعضی در رکوعند و بعضی در سجود که سر از رکوع و سجود بر ندارند فردای قیامت
بزبان عجز و قصور گویند سبحانک ما عبدناک حق عبادتک بار خدایا ترا نپرستیدیم سزای پرستیدن آسمان ششم را
برنگ یاقوت سرخ آفرید نامش غاروس است و آن جای کروبیانست لشکر مهترین خدای اند در آنجا هفتاد
هزار فرشته است هر فرشته را هفتاد هزار فرشته زیر دست اند و آن فرشتگانند که خدای تعالی ایشانرا
مصالح بندگان و کارهای دنیا بر گماشته است آسمان هفتم از زر سفید است نام او رفیع در آنجا خدای را هفتصد هزار
فرشته است هر یکی را از ایشان چندان زیر دستست از فرشتگان که عدد قطرهای باران و ریگ بیابان و برگ درختان
و از آسمان هفتم تا آنجا که از آدم گویند پانصد ساله راهست در آنجا ملایکه باشند با عظمة و حملة العرش
از ایشانند و عبادت ایشان نظر است در عرش یکساعت چشم از عرش بگیرند و از تسبیح و تهلیل بر داشته
اگر یکی از ایشان پر باز کشاید همه دنیا بپوشاند و بالای آن پرتست که کشادگی آن چندانست که کشادگی هفت
آسمان و هفت زمین و عرش بالای آنست زیر علیین و نهایت آن جز خدای نداند وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ
لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً یاد کن ای محمد که چون خدای تو پروردگار تو و آفریدگار تو فرشتگان را
گفت که من در زمین خلیفه خواهم آفرید گفته اند که آدم را برای آن خلیفه خواند که از پس فرشتگان بود که در زمین بودند
ابن عباس گفت برای آنکه از پس قومی بود که در زمین بودند ایشانرا جان گفتند ابن مسعود گفت برای آن خلیفه
خواند که او خلیفه خدای بود بحکم کردن در میان مردمان و اقامت اعلام حق کردن روزی عمر خطاب از سلمان و طلحه و زبیر
و کعب الاحبار پرسید در مسجد رسول عم گفت که فرق میان خلیفه و پادشاه چیست طلحه و زبیر گفتند ما ندانیم سلمان
گفت من دانم خلیفه آن باشد که یعدل بالرعیة و یقسم بالتسویه و یشفق علیهم شفقة الرجل علی اهله و بعضی بکتاب الله خلیفه آن باشد
که میان رعیت بعدل حکم کند و قسمت بسویه کند و بر رعایا چنان مشفق باشد که بر اهل خود و حکم بکتاب خدای کند کعب الاحبار
گفت نیکو گفتی من ندانستم که در میان ما کسی باشد که این داند جز از من و لکن سلمان ملی حلما و علما و لیکن سلمان را از علم و حکمت
گردانیده اند عمر سلمان را گفت که من خلیفه ام یا پادشاه گفت اگر در همه عمرت یکدرم سیم کم یا بیش از جای خود بسته

باشی و نه کار خود صرف کرده خلیفه نه پادشاهی عمر بگریست در الحال قالوا أتجعل فيها من يفسد فيها
ويسفك الدماء ونحن نسبح بحمدك ونقدس لك قال إني أعلم ما لا تعلمون فرشتگان
گفتند بار خدایا خواهی کرد و خواهی آفرید کسی را که در زمین فساد کند و خون بناحق ریزد و ما تسبیح و شکر و تقدیس تو
میکنیم از آنچه بتو لایق نباشد و هرچه ناسزاست از صفات از نقص از تو دور داریم و ترا بزرگی و عظمت یاد میکنیم
خدای تعالی در جواب ایشان گفت من آن دانم که شما ندانید از مصالح و عواقب امور أتجعل فيها ای می آفرینی و میگویند
که این استفهام بر وجه تعجب است و گفته اند که ایشان ندانسته اند بر وجه مسئله است و گفته اند این بر طریق انکار
گفته اند از آنکه پیش از آدم در زمین جماعتی بودند که ایشان را جان خوانند چنانکه خدای تعالی گفت والجان خلقناه
من قبل من نار السموم و ایشان در زمین فساد کردند و خون بناحق ریختند ایشان بر سبیل تعجب گفتند که تو قومی چنین
را پادشاه زمین خواهی کرد و ما تسبیحگاه و مقدسان حضرت توییم خدای تعالی گفت که من آن دانم که شما ندانید
از آنکه از نسل او انبیا بود و اوصیا و اولیا خواهد بود حسن بصری گفت که من آن دانم که شما ندانید از آنکه شما را ظن
آنست که شما از وی عالمتر و گرامی تر باشید بنزدیک خدای و این آیه دلیلست بر آنکه کار خلافت بخدای تعلق دارد
از آنکه آدم را گفت إني جاعل في الأرض خليفة داود را گفت إنا جعلناك هارون را گفت هارون اخلفني في قومي خليفه
بار بسین را گفت ليستخلفنهم في الأرض هرکجا که ذکر خلافت کرد بخود حواله کرد تا کسی را درین خوض نباشد وعلم آدم
الأسماء كلها ثم عرضهم على الملائكة فقال أنبئوني بأسماء هؤلاء إن كنتم صادقين
آدم را جمله نامها پس عرضه کرد ایشان را بر فرشتگان و گفت دعوی کردید که ما از وی بهتر و گرامی تر و فاضلتر باشیم
بنزدیک خدای فضل و کرامت علم راست خبر دهید مرا بنام این جماعت تا این چیست اگر در آنچه دعوی کرده
راست میگویید تعلیم خدای آدم را بعضی گفتند لابد باید که ترا مواضعتی مقدم بوده باشد و اصلاح قومی بر لغتی تا صحیح
باشد که خدای تعالی اعلام کند آدم را نامها بدان لغت و اصطلاح آنان بود که پیش از آدم بودند از جان و مراد بی
دلیل نتوان دانست و دلیل خطاب باشد و خطاب آنکه دلیل باشد بر مراد که مواضعه متقدم بوده باشد بر این پس
چون خدای تعالی آدم را بیافرید و عقلش تمام کرد علم آن مواضعه در وی آفرید تا چون خبر داد آدم را از آن فایده و اثر
و علمش حاصل شد بآن لغت پس خبر داد او را بدیگر لغتها تا این را بر آن استدلال کرد چنانکه اشارت کرد بخبری
که این را بتازی فلان نامست و بپارسی فلان پس علم باصل مواضعه بیک لغت ضروری بود و بدیگر لغتها استدلالی
و این قول ابو هاشم است و جماعه محققان ابو القاسم بلخی گفت خدای تعالی خبر داد آدم را باین نامها و یاد گرفت
از آن بدقت نزدیک از فهم و حفظی که خدای تعالی داد او را پس باقی اسمارا برین قیاس یاد گرفت تا هرچه مشاکل آن
مسمی بود اسمی می نهاد از آنکه لایق بود و معنی این قول راجع است با خلق علم ضروری قولی دیگر آنست که خدای
تعالی آدم را خبر داد نامهای چیزها بر آنچه دانست که اصطلاح خواهند کرد اهل هر لغتی ربیع انس گفت آن نامهای
فرشتگان بود ابن عباس و مجاهد گفتند که نام جمله چیزها بود حتی القصعة والقصيعة تا نام کاسه بزرگ و بیشتر مفسران برآنند

که بلغت تازی بود و دیگران گفتند همه لغتها بود قتاده گفت عرضه نامها کرد و یک روایه از ابن عباس آنکه عرضه مسمیات
کرد این عرضه چگونه بود بیشتر مفسران برآنند که بیافرید و عرضه کرد و گفت بگویید نام این چیزها چیست و در اخبار
آمده است که چون خدای تعالی خواست تا فضل آدم با فرشتگان نماید بفرمود تا منبری بر آسمان هشتم بنهادند
و کرسی بر بالای آن بنهادند و فرشتگان را حاضر کرد و آدم را فرمود تا بر منبر شد و بر سبیل امتحان گفت فرشتگان را
أنبئوني بأسماء هؤلاء إن كنتم صادقين سالیان دراز است تا شما آن چیزها می بینید مرا خبر دهید نام این چیزها
اگر دانید ایشان بعجز و قصور اقرار کردند قالوا سبحانك لا علم لنا إلا ما علمتنا إنك أنت العليم الحكيم
گفتند پاکی و منزهی تو خدای راست ما را علم نیست جز آنکه تو ما را آموختی از تسبیح و تهلیل تویی آن خدای که عالمی
و دانایی ترا سزد هرچه گویی و کنی از سر علم و حکمت باشد قال يا آدم أنبئهم بأسمائهم فلما أنبأهم
بأسمائهم قال ألم أقل لكم إني أعلم غيب السماوات والأرض وأعلم ما تبدون وما
كنتم تكتمون خدای تعالی فرشتگان را گفت چون ندانید از آدم بپرسید تا شما را خبر دهد ایشان در خواستند
خدای تعالی گفت ای آدم خبر ده ایشان را بنامهای ایشان آدم خبر داد ایشان را بنامهای ایشان و بنامهای
چیزهای دیگر خدای تعالی گفت نه من شما را گفتم که من دانم غیب آسمان و زمین و دانم آنچه شما ظاهر میکردانید
و آنچه باز می پوشید آنگه خدای تعالی گفت استحقاق آدم خلافت را معلوم شد شما را گفت ای بار خدای گفت
همه سجده کنید او را سجده تعظیم و توقیر همه فرشتگان سجده کردند الا ابلیس که در میان ایشان بود سجده نکرد خدای
تعالی او را گفت چرا سجده نکردی گفت برای آنکه من از وی بهترم گفت چرا گفت برای آنکه مرا از آتش آفریدی و او را
از خاک خدای تعالی او را براند و برو لعنت کرد و از صف فرشتگان دور کرد و در آسمانش نماند و آنگه
فرشتگان را فرمود تا منبر آدم برگرفتند و او را در هفت آسمان بگردانیدند تا عجایب هفت آسمان بدید
بمقدار صد سال آنگه اسپی از مشک آفرید و او را دو پر داد از در و مرجان و فرمود آدم را تا بر آنجا
و در آسمانها میگردید و بر افواج فرشتگان سلام میکرد و میگفت السلام علیکم و رحمة الله و برکاته
یا ملائکة الله ایشان در جواب میگفتند و علیک السلام و رحمة الله و برکاته یا خلیفة الله تعالی خدای تعالی
آدم را گفت من تحیت تو و تحیة فرزندان تو کردم تا قیامت رسول علیه السلام تحیة ملتنا گفت علم غیب
السموات اگرچه هیچ چیز از خدای تعالی غایب نیست از آنکه مراد آنست که آنچه غایبست از آنها که حضور او
در حق ایشان متصور بود از اجسام چون با فرشتگان و آنکه او را بر اطلاق غیب خوانند و اگرچه در حق او غیب
نیست وما كنتم تكتمون عبدالله عباس گفت چون گل آدم در میان مکه و طایف افکنده بود ابلیس علیه اللعنة
با جماعتی فرشتگان بر وی گذر کردند گفت ابلیس خدای تعالی خلقی خواهد آفرید اگر او را بر ما فضل نهد و گوید او را فرمان
برید شما چه خواهید کردن گفتند که فرمان او را بریم او در دل گرفت که طاعت ندارم و با خود گفت که اگر مرا برو
مسلط کند هلاکش کنم و اگر او را بر من مسلط کند در و عصیان کنم خدای تعالی گفت من آنچه شما اظهار طاعت

وانقیاد میکنند میدانم وانچه ابلیس دارد از شقاق ونفاق هم میدانم وَاِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰئِکَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا
اِلَّا اِبْلِیسَ اَبیٰ وَاسْتَکْبَرَ وَکَانَ مِنَ الْکَافِرِینَ چون قدیم تعالی تقریر فضل وعلم آدم کرد وایشان اعتراف
دادند وانقیاد نمودند فرشتگانرا فرمود که آدم را سجده کنند همه سجده کردند الا ابلیس که او ابی کرد و سجده
نکرد و بود ابلیس از جمله کافران سجده کردن از علامت مؤمنانست چنانکه در اخبار اهل البیت علیهم السلام
آمده است که علامة المومن خمس صلوة الاحدی والخمسین وزیارة الاربعین والتختم فی الیمین وتعفیر الجبین والجهر
ببسم الله الرحمن الرحیم گفت علامة مؤمن پنج چیز است آنکه پنجاه ویکرکعة نماز در شبانروزی بپای دارد
فریضه وسنت وزیارت اربعین کند یعنی زیارت حسین ع وبرای آنش زیارت اربعین خوانند که جابر بن
عبدالله انصاری صاحب رسول خدای بعد از چهل روز از دفن او زیارت کرد و پیش ازو کس نیارست کرد و
انگشتری بدست راست داشتن و پیشانی در خاک مالیدن در سجده شکر و آواز برداشتن ببسم الله الرحمن
الرحیم آنجا که آواز برباید داشتن گفته اند که سجده خدای را بود و آدم قبله بود و گفته اند آدم امام بود خدای را
سجده کرد وایشان از متابعت آدم فرمود در سجده کردن و گفته اند که سجده تعظیم واجلال بود مراد بر ظاهر قرآن
اقتضای این میکند از آنکه اسجدوا لآدم گفته اند که ابلیس فرشته بود و پیش از معصیت نام او عزازیل بود چون معصیت
کرد خدای تع او را از صف فرشتگان براند ونامش بگردانید وابلیس کرد واین یک روایت از عبدالله
عباس و گفته اند فرشته نبود بیانش وکان من الجن دیگر فرشتگان از نورند واو از آتش فرشتگان طعام و
شراب نخورند ومیان ایشان مناکحه نبود وابلیس بخلاف اینست واو را ابو الجن گویند چنانکه آدم را ابو البشر و چون
چنین بود مامور نبوده باشد بسجده واز آنکه امر فرشتگانراست جواب آنست که اجماع امة است بر آنکه او مامور
بود بسجده ودیگر ظاهر قرآن الا تسجد اذ امرتک خلاف در آنست که یک امر بود وامر ظاهر آنست بیک امر بر
وجهی که دالست که او داخلست در خطاب امر بسجده وکسانی که گویند ابلیس باین فعل کافر شد کان را به
صار تفسیر کنند ومذهب درست آنست که او خود کافر بود ومنافق وان عبادت که میکرد بر وجه نفاق بود و
فرشتگان نمیدانستند خدای تع بامتحان سجده کشف سر او کرد تا فرشتگانرا معلوم شد که او منافق
بوده است روایت است از پیغمبر ع که او گفت هر که که کسی سوره عزایم خواند وسجده کند ابلیس بکناره او شود و
گریستن گیرد وگوید وای بر من فرزند آدم سجده برخواند وسجده کرد مستحق بهشت شد ومن سجده نکردم مستحق
دوزخ شدم ابو العالیه روایة کند که چون نوح در کشتی نشست ابلیس بیامد و بر دنبال کشتی نشست نوح گفت
ای ابلیس خود را ومردمانرا هلاک کردی گفت اکنون چکنم گفت توبه کن گفت مرا توبه باشد نوح گفت یارب ابلیس
توبه کند توبه او قبول کنی گفت کنم اگر گور آدم را سجده کند نوح با ابلیس بگفت گفت من آدم را سجده نکردم زنده گور او را
سجده خواهم کرد واو مرده وَقُلْنَا یَا آدَمُ اسْکُنْ اَنْتَ وَزَوْجُکَ الْجَنَّةَ وَکُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَیْثُ
شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَکُونَا مِنَ الظَّالِمِینَ گفتیم آدم را که ای آدم آرام گیر تو و زن تو در بهشت

که ما بهشت

که ما بهشت را مسکن تو گردانیدیم بخورید ازین نعمتهای بهشت بسیار واز هر کجا که میخواهید وزینهار تا گرد این
درخت مگردید ونزدیک او مشوید واز و تناول مکنید که اگر کنید شما از ظالمان باشید یعنی آنکسانی که حظ خود را از ثواب
ناقص گردانیده باشند گفته اند که حوا را از بقیت طینت آدم آفرید ودرست آنست که در خبر آمده است
که چون آدم ع در بهشت نشست تنها بود ومستوحش میشد خدای تع خواب بر آدم افکند وآدم بخفت بفرمود تا
استخوانی از پهلوی چپ او بگرفتند واز آن استخوان حوا را بیافرید و بر صورت آدم با جمال تمام وحلهای بهشت در و
پوشانید واو را بانواع زینت بیاراست بیامد و بر بالین آدم بنشست چون آدم از خواب در آمد خواست
تا دست بوی دراز کند فرشتگان گفتند مکن گفت نه خدای تعالی او را از بهر من آفرید گفتند آری ولیکن تا مهرش
بدهی گفت مهر او چه باشد گفتند آنکه سه بار بر محمد وآل محمد صلوات فرستی گفت محمد که باشد گفتند آخرین
پیغمبران از فرزندان تو واگر نه برای آن بودی ترا نیافریدمی وفرشتگان خواستند تا علم آدم را امتحان کنند گفتند
این کیست گفت امرأة زنیست گفتند چه نامست گفت حوا گفتند چرا حوا خواندی او را گفت لانها خلقت من
حی از بهر آنکه از زنده آفریده اند گفتند چرا آفریده اند گفت تا با یکدیگر بارا سکون باشد این بهشت تا کدام بود ابو القاسم
بلخی گفت بستان بود بهشت خلد نبود ودرست آنست که بهشت خلد بود وخلد باقی آنست که فانی نشود اما
خدای تع چون فنا بیافریند فانی شود پس خدای تعالی عین آن باز آفریند گویند که اگر بهشت خلد بودی اشغال روا
نبودی نه چنین است که از آن اخراج واشغال نباشد که بر وجه ثواب بعد قیام الساعة در آنجا شود وسمع بان
وارد است واین بهشت در آسمان هفتمست وآنست که رسول ع شب معراج در رفت وبگرد آن بگشت گفت
عرضت علی الجنة حتی هممت ان اقطف من ثمراتها وعرضت علی النار حتی اتقیت حرها بیدی بهشت بر من عرضه
کردند تا که قصد کردم که میوه بهشت بچینم ودوزخ بر من عرضه کردند که بدست از حرارت دوزخ احتراز کردم
واین نهی آدم را از خدای تعالی بر سبیل ندب بود از آنکه بدلیل عقل معلوم شده است که پیغمبران ارتکاب منهی
عنه نکنند که اگر کنند متنفر بود از قبول قول ایشان تا این درخت چه بود عبدالله مسعود گفت درخت انگور بود
ابن جریج گفت انجیر بود وبیشتر مفسران واهل اخبار گفتند درخت گندم بود وکلبی گفت درخت علم بود ودیگر [illegible]
وظالم بمعنی نقصان آمده است چنانکه گفت آتت اکلها ولم تظلم منه شیئا ای لم تنقص فَاَزَلَّهُمَا الشَّیْطَانُ
عَنْهَا فَاَخْرَجَهُمَا مِمَّا کَانَا فِیهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَکُمْ فِی الْاَرْضِ مُسْتَقَرٌّ
وَمَتَاعٌ اِلٰی حِینٍ پس ابلیس بوسوسه خویش پای ایشان بلغزانید وایشانرا زایل گردانید از بهشت واز نعمت
بهشتیان دور گردانید بمکر وحیلت وبیرون برد ایشانرا از آنچه ایشان در آن بودند از بهشت ونعمت آن
پس گفتیم ایشانرا که فرود آیید وازین مقام دور شوید که شما دشمن یکدیگر باشید ودر زمین قرار گیرید شما را در
جای قرار است وبرخوردار است یعنی قیامت چون زنده باشید پشت زمین جای شما بود وچون بمیرید
شکم زمین جای شما بود فاخرجهما گفت اسناد با ابلیس کرد از آنکه بمکر وتلبیس او بود وبیرون آوردن آدم از

بهشت نه بر سبیل عقوبت بود بلکه از برای تغیر مصلحت بود چه مصالح با اوقات و اشخاص مختلف شود و توبه منافی
نباشد چه عقوبت عنصری بود مقرون باستخفاف و اهانت و ابلیس چگونه بآدم رسید گفته‌اند که آدم بر غرفهٔ بهشت
آمدی و ابلیس با او سخن گفتی و گفته‌اند که ابلیس از دور اشارت کرد بایشان و غرض او بشناختند دیگر گفته‌اند که ابلیس در
دهن مار شد و مار پرها و پایها داشت ابلیس را با او دوستی بود از وی درخواست که مرا با آدم رسان ابلیس را در دهن گرفت
و به بهشت برد ابلیس بیامد و برابر ایشان بایستاد و گریه آغاز کرد ایشان او را نشناختند گفتند چرا میگریی گفت
از آنکه شما را خواهید مردن و این نعمت بر شما زوال خواهد آمد گفتند چرا گفت از برای آنکه از درخت خلد و جاودانی منع کرده اند
اشارت کرد بآن درخت گفتند ما ازین بخوریم که ما را ازین منع کرده اند سوگند خورد که این درخت نه از آنست
و من شما را نصیحت میکنم ایشان از آن درخت بخوردند بادی برآمد و تاج از سر ایشان بربود و حله از ایشان برکند
ایشان برهنه ماندند مکشوف العوره آدم در بهشت برمید حوا در درختی پوشانید خدای تعالی گفت یا آدم افرارا
منی از من گریزی گفت لا بل حیا و ننگ گفت نه بار خدایا از تو شرم میدارم گفت پس چرا خوردی ازین درخت
گفت بار خدایا ندانستم که کس بنام تو سوگند بدروغ خورد آنگه خدای تعالی ایشان را گفت ازینجا زیر شوید و برما
خشم گرفت و از وی پرها و پایها باستد و ازینجاست که شیطان و مار دشمن بنی آدمند و بنی آدم دشمن ایشان و حین دفنی
دراز باشد و مراد بحین درین آیه قیامت است مردی نزدیک ابوبکر آمد و گفت نذر کرده‌ام که حینی با اهل خود سخن نگویم
مرا چند گاه با او سخن نباید گفت تا قیامت گفت از کجا گفتی گفت از آنجا که و متاع الی حین و نزدیک عمر رفت و از او
پرسید گفت تا چهل سال گفت از کجا گفتی گفت از آنجا که هل اتی علی الانسان حین و گل آدم چهل سال میان که
و طایف افتاده بود و نزدیک عثمان آمد و گفت درین چه گویی گفت یکسال با او سخن مگوی گفت از کجا گویی گفت از
قول خدای تؤتی اکلها کل حین باذن ربها و نزدیک امیر المومنین علی آمد گفت تو چه گویی گفت اگر بامداد نذر کردی
شبانگاه سخن توانی گفت و اگر شبانگاه گفته باشی بامداد توانی گفت گفت از کجا میگویی گفت من قوله تعالی فسبحان
الله حین تمسون و حین تصبحون مرد برخاست و شادمانه شد و گفت الله اعلم حیث یجعل رسالاته و نزدیک با
مدت نذر شش ماه بود لقوله تؤتی اکلها کل حین باذن ربها فَتَلَقّٰى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ
اِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ پس آدم از آفریدگار و پروردگار خود کلمات فرا گرفت و خدای بدان کلمات توبه
خدای عز و جل توبهٔ او قبول کرد بدرستی که اوست خدای پذیرنده و بخشاینده و مهربان این کلمات چه بود محمد بن کعب
گفت کلمات این بود که گفت اللهم لا اله الا انت سبحانک و بحمدک رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی انک انت خیر
الغافرین اللهم لا اله الا انت سبحانک و بحمدک رب انی ظلمت نفسی فتب علی انک انت التواب الرحیم عبد الله بن
عباس گفت کلمات این بود که گفت بار خدایا مرا تو آفریدی بدست قدرت خویش گفت بلی گفت روح تو در
من دمیدی گفت بلی گفت رحمت تو سبق برده است بر خشم تو گفت بلی گفت مرا در بهشت تو نشاندی گفت
بلی گفت بار خدایا چرا ازینجا بیرون کردی مرا گفت بشومی معصیت تو گفت اگر توبه کنم مرا بازگردانی گفت آری گفت

یارب توبه کردم و در اخبار اهل البیت علیه السلام آمده است که چون خدای تعالی آدم را بیافرید و حیوة در او دمید
باز نشست و عطسه داد بهر رحمت آفریدگار او بر ساق عرش نگرید اشباحی دید از نور بر صورت خود نام هر یک
بر بالای سر او نوشته محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین آدم گفت بار خدایا پیش از من صورت من خلق آفریدی
گفت نه گفت اینان کیانند گفت فرزندان تو و اگر نه جهت خاطر ایشان بودی ترا خود نیافریدمی گفت بار خدایا
گرامی بندگانند بر تو گفت ای آدم گفت این نامها را یاد گیر تا در وقت درماندگی مرا باین نامها بخوانی تا فریاد رسم
آدم آن نامها را یاد گرفت چون ترک مندوب کرد و خواست که از آن توبه کند و مثل آن ثواب فوت شده را
دریابد گفت بار خدایا بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین الا تبت علی بحق این ارکان که توبهٔ من قبول کنی خدای تعالی
توبهٔ او قبول کرد پس آن کلمات این بود و گفته اند که خدای تعالی توبهٔ آدم بسبب قبول کرد بحیا و دعا و بکا آدم سیصد
سال از شرم آن کرده خود سر بر آسمان برنداشت و دویست سال بر ترک آن سنت میگریست و چهل روز
طعام و شراب نخورد و صد سال با حوا خلوت نکرد ای غافل اگر در گناه بشیطان اقتدا میکنی در توبه بآدم اقتدا
کن در خبر آمده است که رسول ع گفت توبوا الی ربکم فانی اتوب الیه فی کل یوم مائة مرة توبه کنید که من که محمدم هر روز
صد بار توبه میکنم و نیز گفت ما اصر من استغفر و لو عاد فی الیوم سبعین مرة مردی از امیر المومنین علی پرسید
که چه می کند در مردی که گناه میکند و توبه میکند گفت باید که استغفار میکند تا آنکه که شیطان را غلبه کند و عاجز گردانم
باستغفار پس توبه کند چنانکه نذر کردتا آن توبه قبول کند قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَاِمَّا يَاْتِيَنَّكُمْ مِنِّي
هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا اُولٰئِكَ
اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ گفتیم ایشان را فرو آیند از بهشت همه اگر بشما آید از من بیانی و هدایتی و دلالتی
انبیا و رسل هر که متابعت کند آیات او را و پیغمبران مرا بر وی هیچ خوف و اندوه نباشد و آنکسانی که کافر شدند و آیات
وادلهٔ مرا بعید و دروغ داشتند ایشان اهل دوزخ و اصحاب آتش اند که ملازم آن باشند و در آنجا مخلد و مؤبد مانند
این لفظ را که قلنا اهبطوا ست تکرار از بهر تاکید کرده است و گفته اند که هبوط اول نزول او خواست از بهشت
بآسمان دنیا و دوم نزول او خواست از آسمان دنیا بزمین و امر بهبوط آدم و حوا و ابلیس است حسن بصری گفت
اگر آدم از درخت تناول نکردی خدای تعالی هم او را بزمین فرستادی برای آنکه او را از اجزای زمین آفرید فی قوله انی
جاعل فی الارض خلیفه عبد الله عباس گوید خدای تعالی آدم را بزمین هند فرود آورد بر کوهی که او را سرندیب گویند
و آن کوه از کوههای زمین هند است و حوا را بجده زمین حجاز و ابلیس را بزمین عراق و مار را باصفهان فرستاد و ما
را بزمین کابل صد سال آدم از حوا جدا ماند و در زمین میرفتند و یکدیگر را طلب میکردند چون بیکدیگر رسیدند فاز دلفاء
تقاربا آن جایگاه را مزدلفه نام نهادند و اجتماع ایشان بجمع بود و تعارف ایشان بعرفات در روز عرفه و تمنا
در دعا تمنای مغفرت و آمرزش کردند این مواضع را نام مشتق شد ازین معانی و آدم ع طول هزار گز بود و سر او
در ابر میسود و با فرشتگان هوا در سخن میگفت و چون در زمین رفتی هوام و سباع زمین از و بترسیدندی خدای تع

قامت او با شصت گز گز و چون بزمین آمد عصایی داشت از درخت مورد بهشت بالای آن ده گز و گفته اند جهل
واز وبموسی رسید و اکلیل از درختان بهشت چون بهوا بر آمد خشک گشت و برگها از و بریخت و انواع طیب
گشت بیشتر طیبها از زمین هند آورد یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم و اوفوا
بعهدی اوف بعهدکم و ایای فارهبون حق تعالی جل و علا خطاب میکند با جهودان عهد رسول و نعمتی
که با پدران ایشان کرده است و میگوید که ای فرزندان یعقوب یاد کنید نعمتی را که با شما کرده ام و شکران نعمت
بگزارید و عهدی را که با من کرده اید که اوامر مرا کار بندید و از نواهی اجتناب کنید و کتاب توریة را تحریف مکنید و
محمد را باز مپوشید و بدو ایمان آورید و بدان عهد وفا کنید تا من بعهدی که با شما کرده ام که شمار البسرای تعارسانم
واز بهشت ممتع گردانم وفا کنم واز من بترسید واز عقوبت من حذر کنید که منم مستحق آن که از عقوبة من بترسند
و مراد باین نعمت که درین آیت مذکورست آنست که تفصیل آن از پس این خواهد آمد و گفته اند که آنست که درین
ایه است و اذکروا نعمة الله اذ جعل فیکم انبیاء و جعلکم ملوکا و اتیکم ما لم یؤت احدا من العالمین و خدای تعالی این نعمتها را
با پدران ایشان داد از بهر آنکه بعضی ازین نعمتها آنست که متضمن است وجوب تصدیق پیغمبر را و ترک شرت نعم ایجاب
عظم معصیت کند در کفران او و امنوا بما انزلت مصدقا لما معکم و لا تکونوا اول کافر به و لا تشتروا
بایاتی ثمنا قلیلا و ایای فاتقون حق تعالی ایشانرا ترغیب میکند در ایمان آوردن بقرآن از آنکه قرآن مصدق
کتاب ایشانست میگوید که ایمان آورید بدانچه فرو فرستادم یعنی قرآن که این قرآن براست دارنده این کتاب
که بشماست و شما گفته اید اولین کسی که بنبوت محمد و کتاب او ایمان آوریم ما باشیم پس اولین کسی مباشید که کافر شود شما
و آیات مرا بهای اندک که آن متاع دنیاست مفروشید از من بترسید و از عقاب من و در من عاصی مشوید و مرا
بما معکم کتب اول است از توریة و انجیل و انچه گفت و لا تکونوا اول کافر به از بهر مبالغه گفت و مراد آنست که کافر
مشوید با وزر با آخر و گفته اند که تخصیص اول برای آن کرد تا دیگران در شکر بدو اقتدا نکنند چنانکه رسول ع گفت من سن
سنة سیئة فله وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القیمة و من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها الی یوم القیمة هر که سنه بد بنهد بزه
آن و بزه آنانکه بران کار کنند تا بقیامت بر و باشد و هر که سنت نیک نهد مزد آن و مزد آن کسانی که بر و کار کنند او را
باشد تا بقیامت و لا تلبسوا الحق بالباطل و تکتموا الحق و انتم تعلمون خطاب میکند اهل کتاب را و میگوید
که حق را بباطل باز مپوشید و باطل بروی حق میارید و شما که اهل کتابید میدانید که محمد صادقست و حق است
از آنکه نام و لغت و صفت او در کتاب خوانده اید و در معنی تلبس چند قول گفته اند یکی آنکه دین جهودی اشکار کنید
و مسلمانی پنهان مکنید یعنی قوت جهودی مکنید تا ظاهر شود و ضعف مسلمانی مگوید تا پنهان شود قول دیگر آنست
که باطل بصورت حق و نام حق بمردمان منمایید اگر گویید چون ایشان دانستند که محمد حق است مومن بوده باشند
جواب آنست که دانستن تنها ایمان نبود تا تصدیق با او نبود چون بدل تصدیق نکردند ایمان نباشد و اقیموا
الصلوة و اتوا الزکوة و ارکعوا مع الراکعین حق عز و علا چون ایشانرا نهی کرد از انچه در ایه متقدم رفت

علیکم

درین آیه امر کرد که نماز بپای دارید و بران مواظبت کنید و مداومت نمایید و شرایط آن بجای آرید و زکوة مال بدهید
و بشرط تواضع قیام کنید جهودان گفتند ما نماز میکنیم گفت در نماز شما رکوع نیست باز رکوع کنید کان و گفته اند که رکوع را
تخصیص برای آن کرد که رکوع را عظم مواقع است از نماز و از امیر المومنین علی ع روایت است که روزی پیغمبر با جماعتی
از مهاجر و انصار نشسته بود ده مرد از جمله احبار جهودان در آمدند و گفتند که ما از تو مسایلی خواهیم پرسیدن که جز
پیغمبری مرسل یا فرشته مقرب نداند اگر تو جواب دهی بدانیم که تو پیغمبر خدایی رسول گفت بپرسید گفتند یا محمد خبر ده
ما را ازین پنج نماز که خدای تعالی ترا و امت ترا فرموده است در شبانروزی پنج وقت این اوقات را چه
اختصاصست رسول خدای گفت اما نماز پیشین مدانید که خدایرا در میان آسمان حلقه ایست که هر گاه آفتاب
بدان حلقه بیرون شود هر چه در آسمان و زمینست خدایرا تسبیح کنند و درهای آسمان بر گشایند و دعا درین وقت
اجابت کنند خدای تعالی خواست تا امت من درین وقت شریک باشند و اما نماز دیگر آن ساعت بود که آدم را
ابلیس وسوسه کرد خدای تعالی مرا و امت مرا فرمود تا درین وقت نماز کردند برغم شیاطین و جهة باز داشت
کیدا و اما نماز شام این وقتست که خدای تعالی توبه آدم قبول کرد خدای تع خواست تا امت من نیز درین وقت دعا کرده
می شوند تا ایشانرا توبه باشد از گناه کردن اما نماز خفتن وقت نماز پیغمبران گذشته است خدای تعالی خواست
تا امت من موافق باشد ایشانرا در عبادت و اما نماز بامداد آفتاب که بر آید از میان دو سر شیطان آید و کافر
او را سجده کنند خدای تعالی خواست تا امت من او را سجده کنند پیش از آنکه کافران شیطانرا سجده کنند احبار گفتند راست
گفتی و سر در ایمان آوردند رسول ع گفت اول الفرایض بعد المعرفة بالله الصلوة و اول ما یحاسب العبد علیها فان قبلت
قبل ما سواها و ان ردت رد ما سواها از انس مالک روایتست که رسول خدای گفت چون بنده بر خیزد و روی بنماز آرد
چون گوید الله اکبر از گناه بر آید چنانکه آن روز که از مادر در وجود آمده باشد و چون گوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
خدای تعالی بهر مویی که بر تن او باشد عبادت یکساله بنویسد و چون فاتحة الکتاب خواند همچنان باشد که حج و عمره کرده
و چون برکوع شود همچنان باشد که هم سنگ خود زر بصدقه دهد و چون گوید سبحان ربی العظیم و بحمده چنان باشد که هر کتابی
که خدای تعالی از آسمان فرستاده باشد بر خوانده بود و چون گوید سمع الله لمن حمده خدای تعالی در و نگرد برحمت و چون
بسجده شود خدای تعالی بعدد هر شیطانی و جنی حسنه بنویسد و چون گوید سبحان ربی الاعلی و بحمده همچنان باشد که بهر حرفی
برده آزاد کرده و چون تشهد بخوانند خدای تعالی ثواب صابران بدهد و چون سلام باز دهد خدای تعالی درهای بهشت
بگشاید و گوید که ای بنده من بهر دری که خواهی در شو عبد الله عمر گفت که از رسول ع شنیدم که چون مرد در نماز آید
و تکبیر افتتاح گوید جمله گناهان او بیایند و بر سر و دوش او بایستند چندانکه برکوع و سجود میشود گناهان او از و فرو می افتند
ابن جبل روایت میکند که مردی بنزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله چه گویی در مردی که با زنی نامحرم بخلوت بنشیند
و هر چه در میان مردان و زنان باشد میان ایشان رود مگر مواقعه خدای تع این آیه فرستاد که اقم الصلوة طرفی النهار و زلفا
من اللیل ان الحسنات یذهبن السیئات رسول ع گفت باید که بر خیزد و وضو و نماز کند و دو رکعت بگزارد تا کفاره

گناه او باشد صحابه گفتند یا رسول الله این او راست خاصه یا جمله امت را عام گفت بلکه جمله مومنان راست عام سه بار باز
و در خبر می آید که چون بنده را در گور نهند چهار آتش بیاید و قصد او کند نماز بیاید و یکی را دفع کند و روزه بیاید و یکی را
بنشاند و صدقه بیاید و یکی را دفع کند و صبر بیاید و یکی را برگرداند کعب الاحبار گفت در کتب اولیست که حقتعالی
که هر که بدان محافظت کند او بنده منست حقا و هر که آنرا ضایع کند او دشمنست مرا حقا نماز و روزه و غسل جنابت
امیر المومنین علی ع چون وقت نماز در آمدی گونه رویش بگردیدی و مضطرب شدی گفتندی که ترا چه بوده است
گفتی که وقت گزاردن امانت در آمد که خدای تعالی عرضه کرد بر آسمانها و زمینها و کوهها ازان بترسیدند و نیارستند
پذیرفتن تا من چگونه خواهم گزاردن اما زکوة امیر المومنین از رسول روایت کرد که در خطبه وداع گفت ایها الناس
ادوا زکوة ای مردمان زکوة مال بدهید که هر که زکوة ندهد نماز نبود او را و هر که نماز نبود او را دین نبود او را و هر که را
دین نبود روزه و حج و جهاد نبود و رسول ع گفت اعمال اهل بهشت و اهل دوزخ بر من عرضه کردند اول کسی که در بهشت
رود سه کس را یافتم شهید و بنده مملوک که عبادت خدای نیکو کند و خواجه را نصیحت کند مردی ضعیف صاحب عیال و
اول کس از اهل دوزخ را هم سه کس یافتم امیری مسلط و مال داری که زکوة ندهد و درویش متکبر اتامرون
الناس بالبر و تنسون انفسکم و انتم تتلون الکتاب افلا تعقلون ابن عباس گفت اهل کتاب [illegible]
میکردند بر تمسک باحکام توریة و انجیل و ایشان راهی میکردند و ضایع می ماندند قتاده گفت مردم را میفرمودند
میکردند خدای تعالی ایشانرا بدان سرزنش کرد و گفت ای شما مردمانرا نیکوئی میفرمایید و خود فراموش میکنید که نیکوئی
نمیکنید و حال آنست که شما خوانندگان و دانندگان کتابید ای شما عقل ندارید یعنی این کار عاقلان نباشد که چیزی
بغیر ارزانی دارند و خود را ازان محروم گردانند انس مالک روایت کرد که پیغمبر ع گفت شب معراج چون مرا می
بردند جماعتی را دیدم که لبهای ایشان میبریدند تمام می شد من گفتم یا جبرئیل اینان کیانند گفت هولاء خطباء امتک
یقولون ما لا یفعلون و یامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم اینان خطبا امت تواند که گفتند و بران کار نکردند و دیگرانرا
امر معروف کردند و خویشتن کار نبستند و رسول ع گفت که مثل آنکس که مردم را خیر می آموزد و خود بدان کار
نمیکند مثل چراغی باشد که خود میسوزد و دیگری را می افروزد و عبد الله مسعود روایت کند که رسول ع گفت فردای
قیامت مرد را رها نکنند که قدم از قدم بردارد تا از عهده چند چیز بدر آید از زندگانی که بچه چیز بسر رسانید و از علم
که در چه صرف کرد و از مالش که در کجا صرف کرد و از علمش که بران کار کرد یا نکرد و مالک بن دینار گفت
که خدای تعالی وحی کرد به عیسی ابن مریم علیهما السلم که یا عیسی وعظ کن مردمانرا و تو متعظ شو و اگر متعظ نشوی از
من شرم دار واستعینوا بالصبر والصلوة وانها لکبیرة الا علی الخاشعین الذین یظنون انهم
ملاقوا ربهم وانهم الیه راجعون بیشتر مفسران گفتند که خطاب با اهل کتابست از جهودان و ترسایان چه
آیات اول در حق ایشانست چون ایشانرا نهی کرد از انکه بطمع ریاست و حطام دنیا حق بباطل بپوشند و چیزی
و بران کار نکنند گفت دست ازان بدارید و بنماز و روزه تمسک کنید و استعانت کنید بصبر کردن بر مکاره

و نشان

و مشاق با بر روزه داشتن و نماز کردن و بحقیقت که نماز گرانست مگر آنانکه ترسکار باشند و گردن نهند فرمان
خدا را و آنانکه یقین میدانند که ایشان رسنده اند بدانچه خدای تعالی ایشانرا وعده داده است از بهشت و یقین میدانند
که بازگشت ایشان با خدای خواهد بود و صبر باز داشتن نفس بود بر انچه نفس ازان کاره پیغمبر ع گفت الایمان نصف
صبر و نصف شکر ایمان دو نیمه است یک نیمه صبرست و یک نیمه شکر رسول ع گفت روز قیامت چون خلایق
را در صعید سیاست بدارند منادی از قبل رب العزت ندا کند که این اهل الصبر اهل صبر و شکیبایی کجا اند جماعتی
برخیزند و روی بجانب بهشت نهند بشتاب فرشتگان ایشانرا گویند بس بشتاب میروید به بهشت شما که اید
ایشان گویند ما اهل صبریم گویند صبر شما بر چه بود گویند صبر ما بر طاعت بود و از معصیت فرشتگان گویند ایشانرا ادخلوا
الجنة فنعم اجر العاملین و رسول ع چون کاری بدو رسیدی فزع با نماز دادی در خبرست که روزی پیغمبر ع سلمانرا
دید بر روی افتاده از درد شکم گفت ای سلمان شکمت درد میکند قم فصل برخیز و نماز کن که در نماز کردن شفاست
عبد الله عباس را در بعضی سفرها خبر آوردند بمرگ برادرش قثم استرجاع کرد و از راحله فرود آمد و بکناره
کرد و دو رکعت نماز بگزارد ساعتی نیک بنشست انگه برخاست و میخواند واستعینوا بالصبر والصلوة و لقاء
معنی رویت نیست برای آنکه لقاء کافران و منافقانرا خواهد بود و باتفاق ایشان خدایرا نه بینند و دلیل برین قول خدای
فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه و قول پیغمبر ع است من فارق الجماعة و استذل الامارة لقی الله فلا
وجه له عنده یعنی هر که از جماعة مفارقة کند و امارت را یعنی امامت را ذلیل دارد با پیش خدای شود و او را نزدیک
خدای هیچ روی نباشد و معنی این خبر که از پیغمبر روایت کردند که من احب لقاء الله احب الله لقاءه و
من کره لقاء الله کره الله لقاءه آنست که هم از پیغمبر ع روایة کرده اند راوی این حدیث که رسول [illegible]
یکی از جمله زنان رسول گفت اگر کراهیت مرگ کراهیت لقای تو است ما جمله مرگ را کاره ایم رسول گفت چنین نیست
ولیکن چون بنده مومن را وفات رسد خدای تعالی انچه برای او ساخته بود با او نماید از ثواب و کرامت در ان
حال هیچ نبود که او دوستر دارد از انکه باو رسد پس او دوست دارد لقای خدای را و خدای تعالی او را یا بنی
اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم و انی فضلتکم علی العالمین ازین آیة تا [illegible] خطاب
با جهودان و ترسایان عصر رسول و انکه یاد داشان داد از نعمت که بر اسلاف ایشان کرد و نعمت بر پدران و فرزندان
از انکه اگر ان نعمتها کردی از نجات ایشان از فرعون و غرق فرعون در دریا ایشان نیامدندی از پشت ایشان و نه
مفاخر پدران و مناقب ایشان مناقب و مفاخر فرزندانست گفت ای فرزندان یعقوب یاد کنید نعمت مرا آن
نعمتی که بر شما عطا کرده ام و آنکه شمارا تفضیل نهادم بر اهل روزگار شما عام نیست ازانکه امت پیغمبر ما مفضل اند بر ایشان
لقوله تعالی کنتم خیر امة واتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا ولا یقبل منها شفاعة ولا هم
ولا یوخذ منها عدل
ینصرون بترسید ازان روزی که دران روز جزا ندهند هیچ تنی را بجزی و از و هیچ چیز قبول نکنند هیچ
شفاعت و فرا نگیرند از و هیچ عوض و هیچ بدلی و ایشانرا یاری نکنند و معنی لا تجزی لا تغنی بود یعنی غنی نکند و

بجای این بایستد مفسران گفته‌اند که مراد بآبا جهودانند که ایشان گفتند ما را هیچ باکی نیست که پدران ما و اجداد ما انبیا
وانبیا ما را شفاعت کنند حق تعالی باز نمود که شفاعت ایشان مقبول نخواهد بود و گفته‌اند که عدل فریضه است یعنی
آن بود که طاعت فرایض از ایشان قبول نکنند برای آنکه واقع نباشد از ایشان بر وجه مشروع در خبر است که رسول
گفت یحشر الناس حفاة عراة عزلا گفت خلقان را حشر کنند برهنه پای ختنه ناکرده عایشه گفت یا رسول الله زنان هم
برهنه باشند گفت بلی گفت وا سوأتاه یا رسول الله گفت روز قیامت مردان از زنان بیخبر باشند و زنان از مردان
و همه بخود مشغول باشند لکل امرئ منهم یومئذ شان یغنیه سه جایگاه بود که کس کس را یاد نکند نزدیک نامها که پران شود یکی
را بدست راست دهند و یکی را بدست چپ و آنکه نزدیک ترازو ایند حق تعالی حساب خلقان یکی را حسنات
ترجیح دارد و یکی را سیئات دران حال بنده متحیر بود و نزدیک آنکه بسر دو راه رسند که گروهی را بدست راست
بهشت برند و گروهی را بدست چپ بدوزخ برند آنجا متحیر باشند نداند که ایشان را بکدام دست خواهند
بردن وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ
نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ میگوید که یاد کنید ای فرزندان یعقوب چون برهانیدیم شما را
از آل و اتباع فرعون که میرنجانیدند شما را بعذاب سخت یعنی میفرمودند شما را که کارهای سخت و پلید از برزگری
و کار گل و خشت زدن و بار گران کشیدن و چون کناسی و حفاری کردن و می‌کشتند پسران شما را و زنده میگذاشتند
دختران شما را و در آنچه خدای شما را از عذاب ایشان برهانید نعمتیست از خدای شما بزرگ فرعون نام پادشاه
عمالقه است چنانکه پادشاه روم را قیصر گویند و قید ملک حمیر را فرعون اول ریان بن الولید بود که خزاین مصر
در دست یوسف کرد و نام فرعون موسی ولید بن مصعب بود و سبب کشتن پسران بنی اسرائیل آن بود که
فرعون علیه اللعنه را چون عمر دراز شد ظلم عظیم کردن گرفت در ملک خود خدای تعالی خواست تا موسی را بپیغامبری
فرستد شبی فرعون در خواب دید که از بیت المقدس آتشی عظیم برآمد و گرد سراهای فرعون فرو گرفت و بسوخت
و سراهای قبطیان تر همه بسوخت و بنی اسرائیل را هیچ گزند نکرد فرعون از آن خواب بترسید کس فرستاد و معبران را
بخواند و خواب بر ایشان عرضه کرد گفتند که این دلیل میکند که از بنی اسرائیل کسی بیاید که هلاک تو و قوم تو بدست او
بود او کس فرستاد و قابلگان اهل مصر را بخواند و بر زنان بنی اسرائیل که آبستن بودند موکل کرد و مردان را از
زن فرمود جدا کردند و منادی فرمود که وای بر آنکس که با زن خلوت کند و چون زنی بار بنهادی اگر دختر بودی
رها کردندی و اگر پسر بودی بکشتندی تا چند سال برین برآمد و مرگ در مردمان بنی اسرائیل افتاد و بسیاری مردند
قبطیان را خاسته شد و بنزدیک فرعون شدند و گفتند پیران بنی اسرائیل منقوص شدند و کودکان کشته شدند نسل ایشان
منقطع شود کس نباشد که برای ما کار کند فرعون گفت یکسال بباید کشت و یکسال رها باید کرد و قرار برین افتاد چنین
اتفاق افتاد که هرون در سال امن زاد و بیکسال و سه ماه از موسی بزرگتر بود و چون سال خون و قتل بود مادر موسی
بموسی بار گرفت و در روایتی دیگر آنست که فرعون را گفتند که ما در کتابها چنان میدانیم که این کودک که بر دست او

ملک تو هلاک خواهد شد از پشت عمران بود و عمران مؤمن بود و ایمان پنهان میداشت و از جمله خواص فرعون
بود او را گفت که نخواهم که یکساعت از پیش من غایب شوی شب و روز گفت نعم شبها پیش او می‌خفت
شبی از شبها فرعون بر کوشک خفته بود و عمران پیش او خفته بود خدای تعالی فرشته را بفرستاد تا مادر موسی
را برگرفت و بنزدیک عمران آورد عمران از خواب درآمد مادر موسی را دید گفت چگونه آمدی این همه درها
بسته و پاسبان نشسته گفت من نیامدم اینجا آوردند عمران دانست که آن از خدایست و بر بالین فرعون با او خلوت
کرد و آن فرشته در آن شب او را با جای خود برد و چون حمل پدید ظاهر شد عمران بر خود بترسید خدای تعالی آن کودک را با
مادر برد تا فرعونیان چون تفتیش کردند بر و اثر حمل ندیدند بازگشتند و فرعون را از آن خبر دادند فرعون بفرمود
تا آن غمازان را عقوبت کردند در بر او نیکویی عمران بیفزود و همچنین می‌بود تا وقت وضع حمل او بنهاد و خبر منتشر
گشت که زن عمران پسری بزاد و بسمع فرعون رسید کاسکاران فرستاد تا تفحص این حال کنند مادر موسی را خبر شد کودک
را برگرفت و در تنور نهاد و سر تنور بر نهاد و بگریخت خواهر او که خاله موسی بود درآمد و از آن حال بیخبر بود و آتش
بیاورد و در تنور نهاد تا نان پزد تنور زبانه در هوا میزد کسان فرعون درآمدند و همه سرای او زیر و زبر کردند و مادر
موسی را بدست آوردند و بر سر تنور رفتند که آتشی عظیم در و میدرخشید و همه ایشان از آن در بودند ایشان
برفتند و فرعون را خبر کردند مادر موسی خواهر را گفت کودک را چه کردی گفت من هیچ کودک را ندیدم گفت ما
آتش در تنور نهادی و او را بسوختی و جزع کردن گرفت آنگه بسر تنور آمد و فرو نگرید موسی را در میان تنور خوش بود
و آتش گرد او میگردید و او را گزند نمیکرد مادرش شادمانه شد و بدانست که خدای را بران سریست کودک را بر
گرفت اهل اشارت گفته‌اند خدای تعالی برای آن این حال را بمادر موسی نمود تا چون فرمایدش که موسی را در آب انداز در
آب افکند و ایمن باشد نساءکم گفت اگرچه ایشان اطفال را میکشتند از بهر آنکه زنان را میکشتند یا دختران از بهر
تغلب گفت نساءکم و دیگران که ایشان رها میکردند تا زنان شوند بر توسع ایشان را زنان خواند وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ
الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ و یاد کنید چون بشکافتیم بشما و از بهر شما دریا را
و شما را نجات دادیم از دست فرعون و اتباع او و ایشان را در دریا غرق کردیم و شما میگرستید و میدیدید که
ایشان غرق میشدند سبب این آن بود که چون فرعون را ظلم و طغیان از حد درگذشت و خدای تعالی هرچه ممکن بود
از باب تخویف و انذار هیچ باقی نگذاشت و او را چهارصد سال عمر بود در این مدت هیچ متنبه نشد موسی را وحی
کرد که مدت فرعون بسر آمد و وقت هلاک او و نجات این مستضعفانست بفرمای بنی اسرائیل را تا حلی قبطیان بعاریت
بستانند و در شب با ایشان بنی اسرائیل بیایند و گفتند که ما را عروسیست حلی و جواهر خود را بما دهید بعاریت
تا روزی چند بداریم ایشان بیاوردند و زیورها گرفته در شبی که موسی معین فرموده بود از مصر بیرون رفتند
و ایشان ششصد هزار مرد مقاتل بودند هر کس را که زیر بیست ساله بود در حساب نیاوردندی و هر که بالای
شصت بود در آن حساب نیاوردند موسی هم در آن شب از مصر بیرون آمد و جمله بنی اسرائیل با او و چون براه در

آمدند تا بروند راه نیافتند موسی متعجب فرو ماند پیران بنی اسرائیل را بخواند و گفت این چه حالست ما چرا راه نیابیم گفتند
ما از پدران خود شنیده ایم که یوسف وصیت کرد که چون بنی اسرائیل ازینجا بیرون شوند باید که مرا با خود ببرند
همانا که ازین سبب راه نیابیم موسی گفت در میان شما کیست که او گور یوسف شناسد گفتند که همانا کسی
باشد که شناسد خدا را دعا کرد و گفت بار خدایا هر که گور یوسف و جای آن داند چون من ندا کنم ندای من بگوش
او رسان انگه موسی علیه السلام برخاست و بر محافل بنی اسرائیل گذر میکرد و آواز میداد که هر که از شما گور یوسف داند
طلاه نماید بران ایشان نمی شنیدند تا خبر ست که میان دو مرد میگذشت نزدیک و باواز بلند ندا میکرد و آواز او
نمی شنیدند بدعای او برای آنکه ایشان بلند الشنفشد تا برسید بعجوزی که آواز شنید و گفت ای موسی من دانم
جای گور یوسف ولیکن ترا نتمایم تا مرا چند دعا کنی و از خدای تعالی چند حاجت نخواهی موسی گفت تا از خدای دستوری
خواهم دستور خواست و خدایش دستوری داد گفت ای عجوزه چه خواهی گفت از خدای بخواه تا جوانی و قوت با من دهد
و چون بروی ازینجا مرا با خود ببرد و فردای قیامت چون بهشت روی مرا با خود ببر موسی علیه السلام در حق وی این دعا کرد خدای
تعالی اجابت کرد گفت اکنون گور یوسف بما نمای آمد تا بجایی و اشارت کرد برود نیل گفت اینجا در میان این رود
خدای را دعا کن تا آب را ازینجا ببرد تا گور او پیدا شود موسی علیه السلام دعا کرد و آب رود نیل باز استاد و گور یوسف پیدا
شد موسی علیه السلام فرمود تا انجا را بشکافتند و یوسف را از انجا بیرون آوردند در تابوتی از سنگ رخام نهادند برگرفت
و بفرمود تا بشام دفن کردند و حق تعالی بدعای موسی و معجزات او خواب بر قبطیان افکند تا هیچ سرایی نماند که کسی
با پسر فرمان نیافتند قبطیان بامداد بدر آمدند همه را تعزیه بود بدفن ان مشغول شدند و بتفقد و تفحص احوال بنی اسرائیل
نپرداختند تا نماز دیگر بیگاه شب چون نزدیک شد در شهر نگاه کردند هیچکس را از بنی اسرائیل ندیدند عجب داشتند
طلب کردند در بازارها نبودند و در محلها نبودند آهنگ سراهای ایشان کردند درها استوار بسته بودند بر
بامها رفتند و نگاه کردند کس را ندیدند فرعون را خبر دادند از گریختن بنی اسرائیل گفت کجا توانند گریختن امشب
بیاشید تا فردا بامداد بر اثر ایشان برویم و ایشانرا باز آریم پس بفرمود تا لشکر جمع شدند و منادیان آواز کردند
کران هولاء لشرذمة قلیلون و انهم لنا لغائظون و لتغیه ساخته شدند و موعد کردند که وقت بانگ خروس برویم حق تعالی
تقدیر چنان کرد آن شب در همه دنیا هیچ خروس بانگ نکرد تا روز روشن شد فرعون لشکر بساخت و هامان را بر مقدمه
با هزار هزار و نهصد هزار سوار فرستاد و فرعون بر ساقه لشکر میرفت با هشتاد هزار سوار همه با جامهای سیاه
و اسبان سیاه و موسی علیه السلام در پیش ایشان میرفت تا بکنار دریا رسیدند آب دریا بغایت زیاده بود چون باز پس
نگاه کردند در پیش دریا و از پس لشکر موسی علیه السلام فرو ماند در خدای تعالی تضرع کرد بنی اسرائیل گفتند ای موسی ما را آنچه بر
از پیش دریا و از پس دشمن با چه چاره سازیم گفت دل مشغول دارید انی معی ربی سیهدین خدای با منست مرا راه نماید
خدای تعالی وحی کرد بموسی ان اضرب بعصاک البحر عصا بر دریا زن باذن الله در خبر می آید که موسی علیه السلام یکبار عصا بزد
هیچ اثر نکرد بار دیگر عصا بزد و گفت یا ابا خالد باذن الله ای ابا خالد بفرمان خدای شکافته شو دوازده راه خشک

دردریا

در دریا پیدا شد برای آنکه بنی اسرائیل دوازده سبط بودند هر سبطی را نقیبی و هر نقیبی براهی فرو شدند و سبط او در فقا
او حق تعالی باد و آفتاب را بفرمود تا آن راهها را از وحل خشک کردند چنانکه در خبر می آید که از سم اسبان ایشان
گرد در هوا میشد و چون بمیان دریا رسیدند یکدیگر را ندیدند گفتند یا موسی احوال دوستان و خویشان خود ندیدیم
مبادا غرقه شده باشند موسی دعا کرد تا خدای تعالی آن حواجز و حدایدرا که از آب بود طاقها ساخت تا انکه
بران کناره میرفتند می نگریدند و اناکه بر دیگر طرف بودند دیدندی تا بکنار دریا رسیدند فرعون بکنار دریا رسید
و آن راهها را خشک دید دانست که معجزه موسی است خواست تا ملتبس کند بر جوام گفت از هیبت من است
دریا بشکافت و راههای خشک پیدا شد تا دشمن را بگیرم فرو شوید و ایشانرا بگیرید گفتند ما نرویم تا تو در پیش نباشی
فرعون تعلل میکرد و بدریا نمیشد و او بر اسب فحل نشسته بود جبرئیل بیامد و بر مادیانی نشسته و اسب در پیش اسب فرعون
راند و بدریا فرو شد فرعون بر اثر او فرو شد چندانکه خواست تا باز دارد نتوانست و چون فرعون فرو شد قبطیان
همه فرو شدند میکائیل علیه السلام از پس درآمد و همه را بدریا فرو کرد چون همه بدریا فرو شدند و بنی اسرائیل از دریا بیرون آمدند
حق تعالی فرمان داد تا آن طاقهای آب باهم آمدند و فرعون چون علامت غرق و هلاک شدن دید منجا شد و گفت آمنت
بنو اسرائیل و انا من المسلمین جبرئیل پاره گل دریا برگرفت و در دهن او نهاد و گفت الان و قد عصیت قبل و کنت
من المفسدین اکنون میگویی که گرفتار شدی و پیش ازین عاصی و مفسد بودی و بنی اسرائیل از کنار دریا مینگریدند
و ان حال را میدیدند گفتند یا موسی چرا ایمن باشیم که فرعون از راه دیگر بر آمده باشد و رفته و فردا با ما هلاک خود
و ما را رنجه دارد موسی گفت ایمن باشید که خدای تعالی فرعون و قومش را هلاک کرد گفتند یا موسی ما را دل ساکن نشود
تا فرعون را مرده نه بینیم موسی علیه السلام دعا کرد تا حق تعالی جثه فرعون را بر سر آب انداخت با جمله سلاحها که پوشیده بود
در خبر ست که چهارصد من آهن برو بود تا بنی اسرائیل او را بدیدند و ذلک قوله فالیوم ننجیک ببدنک ای بدرعک
وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَى أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ و چون وعده دادیم
موسی را چهل شب پس شما گوساله پرست گشتید و گوساله را بخدایی گرفتید از پس آنکه موسی برفت و شما آنچه
کردید ستمکاران بودید چهل شب گفت از بهر آنکه عرب ماه حساب کنند و ماه بشب بر آید و گفته اند برای آنکه
اول شب آفرید آنگه روز و موسی را نام از بهر آن موسی کردند که او را در میان آب و درخت یافتند در سرای فرعون
چون مادرش در رود نیل انداخت و این چهل روز سی روز از ذوالقعده بود و ده روز از ذوالحجه و قصه آیت
و حدیث گوساله ساختن آنست که راویان اخبار گفتند که چون خدای تعالی فرعون را هلاک کرد و ملک او میراث به
بنی اسرائیل داد موسی را گفتند ما را کتاب می باید که در و بیان حلال و حرام باشد تا ما بران کار کنیم و ما را شرفی باشد
و ذکری موسی علیه السلام گفت چون بروم بمیقات از بهر مناجات از خدای درخواهم تا اگر صلاح داند مرا کتابی دهد که درو
احکام حلال و حرام باشد آنگه برفت و هرون را بخلافت بجای خود بنشاند و قوم را چهل روز وعده داد در مدت
غیبت او مردی منافق بود نام او سامری و زرگر بود بیامد و بنی اسرائیل را گفت که این حلیها که شما از قبطیان

گرفتید شمارا حلال نیست چه آن از غنیمت است و بر شما حرام بود گفتند پس چه باید کردن گفت گوی باید کندو در انجا
بباید نهادن تا موسی ع باز آید گفتند هم چنین کنیم و همچنان کردند و روایتی دیگر آنست که آتش بفروخت و گفت
همه بیارید و درین آتش اندازند و او چون از پر جبرئیل شیر خورده بود دران وقت که کودکانرا دران غار مینهادند
و جبرئیل ایشانرا از پر خود شیر میداد او جبرئیل را دیده بر اسب نشسته که هر کجا اسب قدم نهادی سبز شدی او گفت
چون از قدم او مرده زنده شود ممکن بود که از سم او نیست چون بر مرده زنند زنده شود پاره ازان خاک برداشت
بروایة محمد جریر طبری تا این روز که ایشان این زیورها در آتش افکندند او تیر آن پاره خاک در آتش انداخت و گفت کن
عجلاً جسداً له خوار در حال گوساله شد از زر و آواز گوساله کردن گرفت ایشان گفتند چیست او گفت هذا الهکم و اله
موسی و این روایة پسندیده نیست و درست آنست که او زرگری استاد بود آن زیورها بستد و از آن گوساله
ساخت زرین و ساورد آنرا و بر گذرگاه باد بنهاد و چنان ساخت که باد از زیر او در می شد و از دهن او بیرون
می آمد و بانگ او بانگ گوساله را می مانست از آنکه مخارق او چنان ساخته بود و چون آن آواز گوساله شنیدند گفتند
که این چیست آن ملعون مطرود گفت هذا الهکم و اله موسی فنسی موسی این خدای شما و خدای موسی است موسی خدا را
اینجا فراموش کرده و او انجا رفت و از جمله حیوانات گوساله را از بهر آن اختیار کرد که او گوساله پرست بود
مردم مطیعش شدند هشتصد هزار مرد الا دوازده هزار مرد از بنی اسرائیل گوساله پرست شدند و چندانکه هارون
گفت نشنیدند و گفتند که ما ازین باز نگردیم تا موسی بنزدیک ما باز نیاید چنانکه خدای تعالی از ایشان باز گفت لن
نبرح علیه عاکفین حتی یرجع الینا موسی ثم عفونا عنکم من بعد ذلک لعلکم تشکرون پس درگذر عفو
کردن شما کردیم و از گناه شما درگذشتیم و آنرا نابدید گردانیدیم یعنی توبه ایشان قبول کردیم چون توبه کردند از آنکه
گوساله پرست شده بودید تا بود که شما شاکر شوید و شکر نعمت بگزارید و شکر اعتراف بود بنعمت با نوع تعظیم
عبد الله عباس گوید شکر طاعت خدای بود بهمه جوارح در نهان و آشکار ابو بکر وراق گفت شکر نعمت آن بود
که هیچ از سعی خود نشناسی و همه از و بینی در خبر است که رسول ع گفت که موسی ع خدا را گفت بار خدایا آدم چگونه
شکر توانست کرد تو او را آفریدی و برگزیدی و فرشتگانرا فرمودی تا او را سجده کردند و بهشت را جای او کردی
حق تع گفت آدم دانست که از منست شکر او این قدر بسست مرا و گفته اند شکر بر پنج وجه است اول آنکه از سیات
بپرهیزد و حسنات را محافظت کند و شهوات را مخالفت کند و طاعت مبذول دارد و معبود خود را مراقبه
فرمان خدای کند در جمیع احوال و اذ اتینا موسی الکتاب و الفرقان لعلکم تهتدون و چون دادیم موسی
بن عمران کتاب توریة و آنچه بدان فرق کرد میان حق و باطل تا باشد که شما راه یافته شوید و بطاعت نزدیک شوید
و از معصیت باز ایستید و گفته اند که مراد بفرقان هم توریة است برای اختلاف لفظ را عطف کرد و بیانش
اینست که در ذکر آیه میگوید و لقد اتینا موسی الکتاب و محمد الفرقان ذکر محمد بینداخت برای آنکه کلام را بر و دلالت
و گفته اند که مراد بفرقان انفراق دریاست بیانش فانفلق فکان کل فرق و گفته اند که مراد نصرتست که خدای تع

موسی را دا

را داد و فرقان نصرت باشد ما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یعنی روز بدر و اذ قال موسی لقومه یا قوم انکم
ظلمتم انفسکم باتخاذکم العجل فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم ذلکم خیر لکم عند
بارئکم فتاب علیکم انه هو التواب الرحیم و یاد کن چون موسی ع قوم خویش را گفت چون از میقات
باز آمد و ایشان گوساله پرست شده بودند ای قوم بر نفس خود ستم کردید برانکه گوساله پرست شدید و گوساله را
معبود خود گرفتید توبه کنید و ازین باز گردید با درگاه خدای و آفریدگار خود در وید گفتند توبه ما چه باشد گفت آنکه خود را
بکشید و شمشیر در یکدیگر نهید آنها که گوساله پرست نبودند شما را که گوساله پرستید به تیغ بکشند تن بر قتل نهید
و بفرمان خدا راضی شوید که این بهترست شما را نزدیک خدای ایشان چنان کردند خدای تعالی توبه ایشان قبول کرد
اوست آن خدایی که پذیرنده توبه تایبانست آمرزنده گناه کارانست مهربانست بر بندگان خویش سبب
آن بود که موسی ع چون از مناجات بپرداخت خدای تعالی او را گفت ای موسی دانی تا سامری چه کرده است قوم
تو از پس تو چه کردند گفت بار خدایا تو عالمتری خدای تع او را ازان خبر داد موسی ع میان قوم خویش شد خشم گرفته
و اندوهگن قوم خویش را ملامت کرد ایشان گفتند که ما را سامری گمراه گردانید اکنون تدبیر چیست گفت شما را توبه
باید کرد گفتند توبه ما چیست گفت خود را بدست خود بباید کشت گفتند که مراد آنست که بعضی بعضی را بباید کشتن ایشان
سمیع و مطیع فرمان خدا را و ایشانرا بفرمود تا بیرون آمدند و در سراهای خود بنشستند تا آنان که گوساله پرست
نبودند تیغها برکشیدند و در گوساله پرستان نهادند پدر پسر را میکشت و پسر پدر را ابری برآمد و جهان تاریک
شد تا ایشانرا شفقت و رقت منع نکند و ایشان شمشیر میزدند و میکشتند از بامداد تا شبانگاه و چون روز
باخر رسید موسی و هارون زار زار بگریستند و تضرع کردند و گفتند یا رب هلکت بنی اسرائیل البقیه البقیه بار
خدایا بنی اسرائیل هلاک شدند این بقیه را ببخش خدای اجابت کرده تاریکی گشاده شد بشمردند هفتاد هزار مرد کشته
بودند موسی غمگین شد خدای تع گفت ای موسی راضی نیستی که من قاتل و مقتول را بهشت برم آنکه کشت مجاهد
و آنکه کشته شد شهید و اذ قلتم یا موسی لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة فاخذتکم الصاعقة
تنظرون
و انتم ثم بعثناکم من بعد موتکم لعلکم تشکرون و نیز یاد کن که چون گفتید شما موسی را که ای موسی ما
ترا راست گوی نداریم تا خدای را معاینه نبینیم و صاعقه و آتش بشما رسید و شما مینگریستید و معاینه میدیدید
که صاعقه بشما می آید تا که بشما رسید و همه سوخته شدید پس از ان زنده گردیم شما را تا بود که شکر من کنید و آنکه شما
را فرمایم منقاد آن باشید سبب آن بود که خدای تع موسی را فرمود که بار دیگر چون بمناجات آیی جماعتی از بنی اسرائیل را
با خود بیاری تا عذر گناه که کرده اند از عبادت عجل بخواهند موسی ع هفتاد کس را از احبار بنی اسرائیل برگزید و
ایشانرا فرمود تا روزه گرفتند و غسل کردند و جامها بشستند آنگه ایشانرا بکوه طور برد و چون بانجا رسیدند موسی
را گفتند از خدای درخواه تا کلام خود را بشنواند موسی گفت پیش آیید خدای تعالی حجابی کرد میان ایشان و موسی از
برای آنکه چون خدای تعالی با موسی سخن گفتی نور از روی او بتافتی چنانکه کس طاقت نداشتی که با او سخن کند و در وی

او نیز نگاه کند موسی اندرون حجاب شد و ایشان بیرون حجاب بایستادند و حق تعالی با موسی سخن میگفت با مرو نهی
و وعظ و زجر و ایشان چون کلام خدای بشنیدند بروی در افتادند و سجده کردند پس خدای تعالی چنانکه می‌شنیدند
گفت انی انا الله لا اله الا انا ذو بکة اخرجتکم من ارض مصر فاعبدونی ولا تعبدوا غیری من خدایم که جز من خدایی
نیست خداوند بکه یعنی زمین کعبه شما را از زمین مصر بیرون آوردم مرا پرستید و جز من مپرستید و چون موسی
از مناجات فارغ شد ابر برفت و کوه روشن شد و موسی نزدیک قوم آمد ایشان را گفت کلام خدای
شنیدید گفتند کلام شنیدیم ولیکن ندانیم که کلام خدای بود یا کلام شیطان و ما ترا باور نداریم با که این کلام
خدایست تا خدا را معاینه نه‌بینیم چون این سخن بگفتند آتشی عظیم از آسمان بیامد و همه را بسوخت و این ایه دلیلست
بر آنکه موسی سوال رؤیة کرد اما از بهر خود نکرد و سبحان الله اگر جمله بنی اسرائیل از سرکان و تمنا این اقتراح کردند نصیب
ایشان صاعقه آمد و نصیب موسی تجلی الجوار و الصحه بیهوشی آمد و نصیب کوه که جای قدم ایشان بود آن آمد که پاره
پاره شد ندانم تا نصیب آنکس که از ضمیر دل اعتقاد کند که خدای را معاینه دیده چه خواهد بودن وظللنا علیکم
الغمام وانزلنا علیکم المن والسلوی کلوا من طیبات ما رزقناکم وما ظلمونا ولکن کانوا
انفسهم یظلمون حق جل و علا درین ایه نعمت بر بنی اسرائیل میشمرد و با یاد ایشان میدهد تا در شکر او بیفزایند
و کفران نعمت او نیارند گفت که سایه افکندیم بر سر شما ابر را فرو فرستادیم بر شما ترنجبین و سمانه را گفتیم شما را
که بخورید از طعامهای پاک و حلال آنچه شما را روزی کردیم و ایشان آن عصیان که آوردند اندر ما ستم نکردند لیکن
بر نفسهای خود ستم کردند از آنکه حظ خود از خیر و ثواب بکاستند و این آنگاه بود که ایشان در تیه بودند و آنجا
بیابانی بود ساده و هیچ سایه و پوشش نبود در و گرمای آفتاب ایشان را میرنجانید بموسی نالیدند موسی از خدای
درخواست تا سایه دهد ایشان را حق تعالی ابری سفید بفرستاد تنک که بر و باران نبود و با او نسیم و باد خوش
بود چون بسایه ابر آسوده گشتند ای موسی کار گرما کفایت شد ما طعام از کجا آریم خدای تعالی فرمان داد تا ان ابر
بجای باران من و سلوی بیارید بر ایشان بامداد و شبانگاه هرکس بیامدی بمقدار کفایت خود ازو بر گرفتی و ذخیره
نه و چون شب آدینه بودی دو روزه بیاریدی برای آنکه خدای تعالی روز شنبه نفرستادی و خدای تعالی با ایشان
شرط کرده بود که بمقدار کفایت بردارند چه اگر اسراف کنند و بیش از اندازه بردارند خدای تعالی آنرا از ایشان
منقطع گرداند و اگر ذخیره نهند از ایشان بردارند شرط کردند و وفا نکردند و در گرفتن اسراف کردند و از و ذخیره
ساختند خدای تعالی آن نعمت از ایشان باز گرفت و آنچه ذخیره نهاده بودند تباه گشت رسول ع گفت که اگر نه آن
بودی که بنی اسرائیل آن طعام ذخیره نهادندی و شرط را مخالفت کردندی تا تباه شد هرگز هیچ طعام تباه نشدی
و در من خلاف کردند بعضی گفتند که انگبین بود ضحاک گفت ترانگبین بود زجاج گفت من هر چیزی بود که خدای تعالی
بفرستاد و آن بر ایشان منت نهاد و چون از آن من تنی بخوردند گفتند یا موسی ما را ازین شیرینی دل بگرفت ما را آرزو
آرزو میکند حق تعالی فرمان داد تا سلوی بر ایشان بارید عبد الله عباس گفت که او مرغی بود که سمانه را ماند مقاتل

گفت مرغی بود سرخ که شب بیاریدی از نماز شام تا بامداد در عرض میلی و در عمق رمحی بعضی بر بعضی واذ قلنا ادخلوا
هذه القریة فکلوا منها حیث شئتم رغدا وادخلوا الباب سجدا وقولوا حطة نغفر لکم
خطایاکم وسنزید المحسنین خدای تعالی ایشان را گفته بود که درین چهل سال حرامست شما که هیچ شهر و در جز
درین بیابان میگردید چنانکه گفت فانها محرمة علیهم اربعین سنة یتیهون فی الارض و چون چهل سال بر آمد خدای
گفت مدت بسر آمد اکنون در شهر شوید چنانکه واذ قلنا ادخلوا یعنی یاد کن چون گفتیم ایشان را که درین شهر و در آن
در شهر در روید سجده کننده و تواضع کننده و بگوئید ای بار خدایا گناهان ما را از ما فرو نه تا من که خداوندم و از گناهان
شما در گذرانم شما را بیامرزم و کسانی را که نیکوکارانند ثواب ایشان در زیادت کنم ان قتاده گفت مراد بقریه بیت
المقدس است مقاتل گفت ایلیا و آن شهر را اسنت در بود عبد الله عباس گفت بسجده رکوع خواست
یعنی پشت خم کرده از در در روید و بعضی دیگر گفتند مراد قبه بود که موسی ع در آنجا نماز کردی فبدل الذین ظلموا
قولا غیر الذی قیل لهم فانزلنا علی الذین ظلموا رجزا من السماء بما کانوا یفسقون بگردانیدند
و بدل کردند آن کسانی که ستم کردند و گفته اند که مراد بظلم اینجا کفرست آن گفتار را که ایشان را گفته بودند
که بگوئید از ابدال کردند و بجای آنکه ایشان را گفته بودند که حطه گوئید تا کفارت گناه شما بود گفتند حنطة فی شعیر
بر طریق استهزا و قول دیگر آنست که متاسمعاثا گفتند بلغت ایشان گندم سرخ بود و آنجا ایشان را گفتند که
ازین در تنگ در شوید تا پشت خم کنند از بهر تواضع بدل کردند و بعضی بدرهای فراخ در رفتند و راه بگردانیدند
و چون چنین کردند فرو فرستادیم بر آن کسانی که ستم کردند یعنی بر ایشان عذابی از آسمان گفته اند که طاعون
بود تا بیک ساعت از ایشان هفتاد هزار مرد هلاک شدند بسبب آن فسق که کردند و از فرمان خدای بیرون آمدند
و مراد بفسق این جایگاه کفرست واذ استسقی موسی لقومه فقلنا اضرب بعصاک الحجر
فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا قد علم کل اناس مشربهم کلوا واشربوا من رزق الله ولا
تعثوا فی الارض مفسدین این آیات هم قصه و احوال ایشانست در تیه چون از کار سایه و طعام فارغ شدند
گفتند یا نبی الله ما را آب باید موسی ع برای ایشان آب خواست میگوید که یاد کن چون موسی از بهر قوم خویش
آب خواست ما گفتیم موسی را که یا موسی عصای خود را بر آن سنگ زن موسی عصای خود را بر آن سنگ زد و از آن سنگ
دوازده چشمه آب روان گشت و ایشان دوازده سبط بودند هر سبطی را چشمه معین بود که هر یک سبطی از آن
اسباط با چشمه خود ساختند گفتیم ایشان را که بخورید و بیاشامید از روزی که خدای شما را داده است از ترنجبین
و سمانه و در زمین فساد مکنید و از عصیان خدای دور شوید و نعمت او را شکر کنید و این عصا آن بود که شعیب ع
بموسی داده بود در آن وقت که ویرا شبانی فرمود و گفته اند که آن عصا او را از آدم بمیراث رسید و آن عصا
بود که آدم او را از بهشت بزمین آورد و او را دو شعبه بود و چون شب در آمدی از دو شعبه نور همی تافتی و طول
او ده گز بود بر طول موسی و نام این عصا علیق بود عبد الله عباس گفت آن سنگ که موسی عصا بر وی زدی

بود مربع خفیف بر شکل روی مردی از آنجا خود داشتی هرگه که او را آب حاجت افتادی عصا بر وی زدی دوازده چشمه آب
از وی روان شدی ابو روق گفت سنگی سست بود از دوازده رخنه چشمه آب عذب بیرون آمدی و چون مستغنی
شدندی دیگر باره عصا بر وی زدی تا منقطع شدی هر روز ششصد هزار مرد را آب دادی غیر از چهارپایان و قطرب
گه موسی میرفت در بعضی راهها سنگی دید بر آن راه افکنده آن سنگ موسی را آواز داد که مرا بردار که من
ترا بکار آیم موسی آن سنگ را بر گرفت چون قوم از وی آب خواستند خدای تعالی گفت اضرب بعصاک الحجر
یعنی آن سنگ معین وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَن نَّصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ
لَنَا مِمَّا تُنبِتُ الْأَرْضُ مِن بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي
هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُم مَّا سَأَلْتُمْ و یاد کنید چون گفتید شما موسی را که ای
موسی ما بر یک طعام صبر نتوانیم کرد خدا را دعا کن تا بیرون آرد از بهر ما آنچه زمین از آن بر رویاند از تره و خیار و سیر
و دانه و پیاز موسی ایشان را گفت ای شما بدل میکنید آنچه کمتر و خسیس تر است اختیار میکنید و چون چنین
آرزوست شما فرو روید از اینجا و شهری شوید از شهرهایی که در آنجاست شما را آنچه از آن سوال کردید و آرزو
خواستید حسن بصری گفت ایشان اهل سواد بودند و تربیت ایشان آن بود و طبع ایشان با من و سلوی ساخته نبود
از این سبب ایشان را سبزی و خضروات آرزو کرد و روایتست از علی بن موسی الرضا ع از پدرانش از امیر المومنین
از رسول ع که گفت علیکم بالعدس فانه مبارک مقدس وانه یرق القلب ویکثر الدمعة وانه بارک فیه سبعون نبیا
آخرهم عیسی بن مریم گفت بر شما باد که عدس بسیار خورید که آن مبارک و مقدس و پاکیزه دل را تنک گرداند و آب
چشم را بسیار کند و هفتاد پیغمبر بر وی دعا کرده اند که آخرشان عیسی بن مریم است ضحاک گوید که مراد بدین مصر مصر
فرعونست و دیگران گفتند که شهر معین نیست وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِّنَ
اللَّهِ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوا وَّ
كَانُوا يَعْتَدُونَ آنگه حق تعالی از خطاب ایشان با غیبت رجوع کرد بر طریق التفات و گفت مذلت و مسکنت
و خواری بر ایشان زده و نهاده شد تا هرجا که جهودی باشد الا ذلیل و مهین نباشد و بازگشتند ایشان بخشم و غضب
خدای این همه از بهر آن بود که پنهان میکردند کفر را و پیغمبران را بناحق میکشتند و این برای آنست که فرمانهای خدا را مخالفت
کردند و از حدهای او تعدی نمودند گفته اند که مراد بذلت جزیه است که خدای تعالی بر ایشان نهاده است تا بذلت
میگذرانند چنانکه گفت حتی یعطوا الجزیة عن ید وهم صاغرون و مراد بمسکنت درویشیست تا هرجا که جهودی را
بینی یا درویش باشد یا درویش شکل یا درویش دل و مراد از آنکه بغیر الحق گفت آنست که ایشان بیگناه و بی علتی پیغمبران را
می کشتند و در خبر آمده است که جهودان یکروز هفتاد پیغمبر را کشتند در بامداد تا نماز دیگر در بازار هم از وی تره
میفروختند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَىٰ وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ میگوید بدرستی

وحقیقت که آنانکه ایمان آوردند بزبان نه بدل و آنانکه جهود شدند و ترسایان و صابیان هر کس از ایشان که ایمان آورد بخدا
و بروز بازپسین و عمل صالح کردند از ادای واجبات و اجتناب مقبحات ایشان راست اجر و مزد ایشان نزدیک
خداوند و پروردگار ایشان است و بر ایشان هیچ خوفی و ترسی نیست از آنچه از پیش فرستاده اند و هیچ اندوهی
نیست بر ایشان از صغایر از بهر آنکه خدای آن را باز پوشد و گفته اند که معنی والذین هادوا آنست که آنانکه توبه کردند
از گوساله پرستیدن بدلیل انا هدنا الیک ای تبنا و ایشان را یهود از بهر آن گویند لانهم هادوا عن الاسلام ای زالوا
یعنی از اسلام بگشتند و عمر بن العلا گفت لانهم یتهودون عن القراءة ای یتحرکون برای آنکه چون توریه خوانند جنبند و گویند
برای آن چنین میکنیم که چون خدای توریه بموسی فرستاد آسمان بجنبید زهری گفت ترسایان را نصاری برای آن گویند
که حواریان ایشان گفتند نحن انصار الله مقاتل گفت از برای آنکه ایشان در دهی بودند که آن را ناصره خواندند نسبت کردند
ایشان را بآن صابیان کسانی اند که از دینی بدینی شوند قتاده و مقاتل میگویند که ایشان قومی اند که بخدای مقرند و فرشتگان را
پرستند و زبور خوانند و نماز کنند و بجانب کعبه و از هر دینی چیزی گرفته و گفته اند که من آمن راجعست با صابیان
و کافران غیر مومنان و منهم اضمار باید کرد یعنی من آمن منهم و وجهی [illegible] گفته شد و قیامت را روز بازپسین خواند از بهر
آنکه از پس آن دیگر شب نباشد تا روز دیگر بود از پس وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ
خُذُوا مَا آتَيْنَاكُم بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ یاد کنید چون فرا گرفتیم عهد و پیمان شما و آن
عهد خدایست که بر جمله مکلفان گرفت که او را پرستند و با او انباز نگیرند و رسولان او را تصدیق کنند و کتابهای
او را کار بندند و اوامر او را امتثال نمایند و از نواهی اجتناب کنند و برداشتیم از زبر شما کوه طور را تا فرا گیرید
و قبول کنید آنچه شما را فرمایم و گفتیم که فرا گیرید آنچه دادیم شما را بجدی و جهدی هرچه نیکوتر و تمامتر و بران عمل کنید
و یاد دارید و فراموش مکنید از آنکه در او نوشته است و آن را بدانید و در او تفکر و اندیشه کنید تا باشد که شما متقی شوید
و از معاصی احتراز کنید مفسران گفتند که چون خدای تعالی توریه بر بنی اسرائیل فرو فرستاد و در آنجا اصار و اثقال
و تکالیف شاق بود بنی اسرائیل آن را احتمال نکردند و نمی پذیرفتند و چون نمی پذیرفتند و فا نکردند خدای تعالی جبرئیل
تهدید و انذار را و انذار جبرئیل را فرمود تا کوهی بمقدار لشکرگاه ایشان بطول و عرض یک فرسنگ در یک فرسنگ بر کند
از جا و بر بالای سر ایشان بداشت بمقدار قامت مردی عبدالله عباس گفت از کوههای فلسطین بود بر بالای
سر ایشان بداشت چون سایبان و آتشی عظیم در پیش روی ایشان پدید کرد و از پس ایشان دریای شور بود ایشان
در میانه سر بر زمین نهادند بر یک نیمه روی و یک چشم بکوه مینگریدند و از اینجاست که سجده ایشان بر یک نیمه
روی بود ثُمَّ تَوَلَّيْتُم مِّن بَعْدِ ذَٰلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنتُم مِّنَ الْخَاسِرِينَ پس شما
اعراض کردید و روی بگردانیدید از پس آنکه جمله قبول کرده بودید و اگر نه فضل خدای و رحمت او بودی بر شما با همه
آن آیات و بینات تا در آن تامل و تفکر کردید یا اگر نه فضل خدای و رحمت او بودی بقبول توبه شما از جمله زیان کاران
و هالکان بودید ابو العالیه گفت مراد بفضل الله اسلامست و برحمت قرآن و ابو [illegible] که مراد بفضل و رحمت دفع [illegible]

بود از ایشان و امهال ایشان تا توبه کنند و خوشتن را بر هانیدند از عذاب عاجل عند رفع الجبل وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا
مِنكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ بدرستی و حقیقت که می شناسید و میدانید حال آن کسانی
انکسانی که ایشانرا در روز شنبه نهی کرده بودند از ماهی گرفتن و ایشان اعتدا کردند و از فرمان خدای در گذشتند
و ماهی گرفتند و ما ایشانرا امر کردیم امر تکوین و گفتیم ایشانرا که باشید بوزینگان دور از رحمت و این در عهد داود
پیغمبر بود ع در زمینی که آنرا ایله خوانند خدای تعه روز شنبه ماهی گرفتن بر ایشان حرام کرده بود چون روز شنبه
بود جمله ماهیان دریا بآن بقعه جمع میشدند و سر از آب بیرون کردند و ایمن بودند از آنکه کسی ایشانرا تعرض کند و
چون روز با خر رسیدی ماهیان سر فرو شدند و از ایشان کس اثر ندیدی گروهی ایستادند و در پیرامن دریا حوضها
بکندند و آب دریا دران حوضها کشادند روز شنبه آن حوضها پر از ماهی میشد که روز آدینه در آنجا آب افگنده
بودند و فراز دیگر حوضها می بستند تا ماهیان با دریا نتوانستند شد و روز یکشنبه می گرفتند و میگفتند که آب روز
آدینه بحوض می افگنیم و ماهی روز یکشنبه میگیریم چیزی نمیکنیم که خدای تعه ازان نهی کرده است و دران شهر هفتاد هزار
مرد بودند و چون مدتی برین بر آمد مردمان دلیر شدند خدای ایشانرا عقوبة نمیکرد و شنبه تر دست دراز کردند در
ماهی گرفتن و مدتی بر آمد ایشان مال بسیار جمع کردند این که ایشانرا نهی میکردند و ایشان نمی شنیدند گفتند با شما
درین شهر نمی باشیم که ما از عذاب خدای ایمن نیستیم شهر قسمت کردند و ایشان بیکجانب شدند و باروی کردند
از میان خود و آن قوم تر با ایشان مخالطت و مناکحت نمیکردند داود ع بر ایشان دعا کرد و خدای تعه بر ایشان
عذاب فرستاد و ایشانرا مسخ کرد و با بوزینه گردانید یکروز این مردمان مصلح بر خواستند از جای ایشان هیچ
آوازی نشنیدند و کسی اندید ندو در کشوده نگردانیدند از ایشان بدیوار و باره بر آمدند و بر بامهای ایشان شدند دیدند
ایشانرا خدای تعالی مسخ کرده و با بوزینه گردانیده ایشان شکر خدای کردند و پناه با خدای دادند از عقوبة و آن
ممسوخان سه روز ماندند انگه همه بمردند و هیچ ممسوخ بیشتر از سه روز نماند فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا
وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ کردیم ما ایشانرا با این عقوبت را که با ایشان کردیم نکالی و عبرتی مر کسی
که آن حال مشاهده کنند یا خبر او بسمع او رسد از گناه که ایشان کردند اجتناب نماید کسانی که در پیش ایشان بودند
آن عبرتی و پندی بود ایشانرا و کسانی که از پس ایشان آیند و آن حالت شنوند ایشانرا زجری باشد و کسانی که ایشان
متقیان و پرهیزکاران بودند بدان متعظ شوند چنانکه پیغمبر ع گفت السعيد من اتعظ بغيره عبدالله عباس گفت
نکال عقوبتی باشد که هر آنکس که آنرا ببیند بگریزد و اقدام نیارد کرد بر مثل آن و اصل کلمه منع است و آن نکل است
و آن بند بود و هم عبدالله عباس گفت که ضمیر لما بین یدیها و ما خلفها را بود که راجع بود با امت یا جماعت
یا قومی یعنی من القری و الجماعات و الامم سدی گفت راجع با ذنوبست یعنی نکال آن گناهانی که کرده بودند یا کنند
امتی از پس ایشان حذر کنند والله اعلم وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً
قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ این آیت با هفت آیه تمام در قصه مردی است

کهاورا

که او را کشته یافتند در بنی اسرائیل نام او عامیل و او را مال بسیار بود و هیچ وارث نداشت جز یک پسر عم و
او میخواست تا وی بمیرد تا مال وی را بمیراث گیرد و این عامیل مردی بود دراز عمر پسر عم وی بماند و از بهر طمع میراث
وی را بکشت و بیاورد در روایه عکرمه و بر در مسجدی از بنی اسرائیل که آنرا دوازده در بود بعد از ایشان بیفگند
و چون روز شد اهل آن در کشته را بدر دیگر کشیدند در میان اهل دو سبط خصومت افتاد نزدیک موسی آمدند و حال
بروی عرضه داشتند و گفتند از خدا درخواه تا ما را معلوم کند که این مرد را که کشت حق تعالی محمد را ازین قصه خبر
داد و گفت که یاد کن ای محمد آنرا که چون موسی گفت مر قوم خویش را که خدای میفرماید که بکشید ماده گاوی را
گفتند که ای تو بر ما افسوس میداری و ما را سخره خویش گرفته میگویید که ماده گاوی بکشید تا معلوم شود که عامیل
را که کشته است که چون پاره آن گاو بر وی زنی زنده شود و خبر دهد از کشنده خویش موسی گفت پناه با خدای
میدهم از آنکه من از جمله جاهلان باشم از بهر آنکه هر که از وی طلب رشد و صلاح کنند از و سخریه و استهزا جهل باشد
و تخصیص گاو از جمله حیوانات برای آن کرد که ایشان عجل را عبادت کرده بودند و در چشم و دل ایشان موقعی
تا ذلیل و مهین شود بر دست ایشان و بدانند که صلاحیت عبادت ندارد گفتند که اگر گاوی بکشندی هر گونه که بودی
چون مراجعت کردند و بر خود سخت گردانیدند خدای تعالی نیز بر ایشان سخت گردانید و چون مراجعت میکردند
مصلحت میگردانیدند و مذهب مرتضی آنست که خدای تعه کشتن گاوی فرمود جامع این صفات را ولکن تاخیر بیان
کرد و تاخیر بیان از وقت خطاب روا بود و از وقت حاجت روا نبود و صحیح آنست و این گاو نزدیک
که بود عبدالله عباس و وهب منبه گفتند که در بنی اسرائیل مردی بود صالح و وی را پسری طفل بود و گوساله داشت
چون اجلش نزدیک رسید آن گوساله را در پیش برد و گفت ای خدای ابراهیم این گوساله را بتو می سپارم
تا فرزند من بزرگ شود بوی دهی و مادر پسر را ازین حال خبر داد و آن مرد بجوار رحمت حق پیوست و آن گوساله
دران بیشه بزرگ شد و قوی گشت و دست هیچکس بنیداد و چون کودک بالغ شد هر روز بیامدی و از آن بیشه
پشته هیمه بیاوردی و بفروختی و در نفقه خود و مادر خرج کردی یکروز مادر وی را گفت که پدرت درین بیشه گوساله
را بودیعه بخدای ابراهیم سپرده است و هیچ ودیعت نزدیک وی ضایع نشود آن غلام در بیشه آمد و آواز داد
که یا اله ابراهیم یا من لا یضیع الودیع ودیعه پدر من باز ده نگاه کرد گاوی در غایت بزرگی و نیکویی بیامد
گفت مفروش تا مرا خبر ندهی و گاو را بازار آورده گفتند که این گاو را چند گفت به درم گفتند بستان
گفت تا مادر را خبر دهم گفت شش بستان و خبر مکن گفت نستانم بدوازده کرد و بیست و چهار کرد گفت ممکن
نیست تا مادر را خبر نکنم و همچنین می افزود تا آنجا که گفت پوست گاو پر از زر کرده بستان و با مادر رجوع مکن
گفت نیست مردم بخنده افتادند و گفتند نخرد غلامیست و در تفسیر آورده اند که این فرشته بود که خدای تعالی
فرستاده بود تا بواسطه این کلمات باز نماید که هیچکس از طاعت خدای و رضای مادر و پدر زیان نکرد آن کودک بیامد
و مادر را خبر کرد گفت ای پسر چون فردا می درآید ورا بگوی که در کار این گاو با تو مشورت کنم آنچه صلاح می بینی مرا خبر ده

برگرفت و بنزد مادر برد

دیگر روز بازار آمد وان مرد را دید و ماجرای کاو را با او باز راند آن مرد گفت کاو را نگهدار تا عنقریب در بنی اسرائیل
حادثه افتد و ایشان را بدین کاو حاجت افتد چون از تو خواهند کمتر از پوست او پر از زر کرده مفروش بعد از
چندین این حادثه افتاد در همه بنی اسرائیل بدین صفت کاو نبود الا نزدیک این غلام آن کاو را پوست وی پر از زر
بخریدند از وی قالوا ادع لنا ربك يبين لنا ما هي قال انه يقول انها بقرة لا فارض ولا بكر عوان
بين ذلك فافعلوا ما تؤمرون گفتند موسی را دعا کن تا خدای بیان کند که این چه کاو است موسی جواب
داد که خدای میگوید که این کاو کاویست نه بزرگ و نه کوچک نه پیر و نه جوان میان هر دو سن گفته اند
میفرمایید آنکه گفتند ای موسی حد سال معلوم شد قالوا ادع لنا ربك يبين لنا ما لونها قال انه يقول
انها بقرة صفراء فاقع لونها تسر الناظرين از خدا درخواه تا باز نماید ما را که رنگ این کاو چگونه است
و چه دارد گفت خدای میگوید که کاوی می باید زرد سخت زرد که رنگ او شاد و خرم گرداند نگرندگان را این رنگ
بر کاو نیکوتر بود و دل را خوش آید امیرالمومنین علی گفت که هر که نعلین زرد پوشد اندوهش ببرد لقوله صفراء فاقع
لونها تسر الناظرين قالوا ادع لنا ربك يبين لنا ما هي ان البقر تشابه علينا وانا ان شاء الله
لمهتدون چون لون و رنگ کاو معلوم شد گفتند یا رسول الله درخواه از خدای تا باز نماید که این کاو چیست
و چگونه می باید که بر ما مشتبه است و ما اگر خدای خواهد راه یابیم و موفق گردیم در آنچه امر کرده ما را قال انه يقول
انها بقرة لا ذلول تثير الارض ولا تسقي الحرث مسلمة لا شية فيها قالوا الان جئت بالحق
فذبحوها وما كادوا يفعلون جواب داد که میگوید که این کاو کاویست نه کار شکسته که زمین شوراند و نه آب دهد
را از بهر آنکه جائی که آب نباشد بکاو و شتر آب دهند که از جوی کشند و در کشت ریزند سلامت یافته است
از همه عیبها هیچ رنگی نیست در وی که خلاف رنگ همه تن او بود چون این جمله شنیدند گفتند که اکنون حق آوردی
و جمله صفات روشن کردی چنانکه اشتباه زایل گشت و این دلیل است بر آنکه ایشان مامور بودند بکشتن کاوی
که موصوف بدین صفات باشد اگر مراد کمی بودی از جمله بایستی که اول گفتندی که الان جئت بالحق پس آنگاه آن کاو را طلب
کردند و یافتند و بهای گران بخریدند و بکشتند و نزدیک بود که نکشند از گرانی بهای آن واذ قتلتم نفسا فادارأتم
فيها والله مخرج ما كنتم تكتمون و چون بکشتید تن را یعنی عامیل را پس آنگاه یکدیگر خلاف کردید و خصومت ظاهر
گردانیدید و بیکدیگر حواله کردید و خدای بیرون آرنده است آنچه شما از آن باز می پوشیدید فقلنا اضربوه ببعضها
كذلك يحيي الله الموتى ويريكم آياته لعلكم تعقلون پس آنکه که این کاو را بکشتند گفتیم که بعضی از این کاو کشته
بر این مرده زنید ضحاک گفت زبانش بود مجاهد گفت دنبالش بود و زبان نیکوتر بود از بهر آنکه او آلت کلام است و
آن بود تا او سخن گوید و چون مرده زده باشید خدای تعالی او را زنده گرداند که عامیل را زنده گردانید ای منکران بعث
و نشور و آیات و بینات بشما می نماید تا باشد که بدانید و عقل را کار فرمایید ثم قست قلوبكم من بعد ذلك
فهي كالحجارة او اشد قسوة وان من الحجارة لما يتفجر منه الانهار وان منها لما يشقق فيخرج

منه الماء

منه الماء وان منها لما يهبط من خشية الله وما الله بغافل عما تعملون پس از آنکه این همه
کردم مرده را زنده کردم و کشنده را پیدا کردم دل شما سخت شد خطاب اولیاء مقتول راست گفته اند که خطاب
بنی اسرائیل راست بر عموم یعنی پس از آنکه این همه الطاف کردم از فلق دریا و غرق آل فرعون و نجات ایشان
دلهای شما سخت شد و در سختی مانند سنگ است یا سختتر از سنگ است گفته اند که او بمعنی بل است کقوله فارسلناه
الی مائة الف او یزیدون و گفته اند بمعنی واو است کقوله ولا تطع منهم آثما او کفورا آنگه باز نمود که دلهای ایشان از
سنگ سختترست از بهر آنکه در سنگ چند گونه خیرست که در دلهای ایشان هیچ از آن نیست یکی آنست که
از بعضی سنگها جویهای آب روان میگردد و مراد بدین کوههاست که جویهای کاریز و چشمههای آب از آن روان
میشود و از سنگها بعضی آنست که شکافته میگردد و آب از وی بیرون می آید چون چشمههای کوه یا چون سنگ موسی
که در تیه بضرب عصای موسی معجزه او دوازده چشمه آب روان شد و از سنگها بعضی آنست که از کوهها فرود
می آید از ترس خدای تعالی چون کوه که پاره پاره شد در تجلی چون سوال رؤیة رفت بر سبیل مجاز یعنی اگر کوه را
بدان صلابت و شدة اگر عقل باشد و ترس خدای بروی رسد بر جای خود زایل نشود و فرود آید چنانکه گفت لو انزلنا
هذا القرآن الایه و خدای غافل نیست از آنچه شما می کنید می بیند و می شنود و می داند هر یکی را جزا دادن می تواند افتطمعون
ان يؤمنوا لكم وقد كان فريق منهم يسمعون كلام الله ثم يحرفونه من بعد ما عقلوه
وهم يعلمون مورد قطع طمع رسول است و طمع مومنان از ایمان ایشان گفت طمع میدارید که ایشان ایمان
آرند و شما را باور دارند و جماعتی از ایشان آنند که کلام خدای می شنودند تغییر و تبدیل میکردند پس از آنکه شنیده
بودند و معنی فهم کرده و ایشان میدانستند که آن کلام کلام خدایست یا میدانستند که ایشان را نیست تغییر
و تبدیل کردن و آن جماعت آن هفتاد مردند که موسی ایشان را با خود بطور برد تا کلام شنوند و تحریف ایشان
آن بود که چون باز آمدند گفتند ما شنودیم کلام خدا را او امر و نواهی در او لکن بار آخر گردد و گفت
اگر خواهید کنید و اگر نخواهید مکنید که بر شما باکی نیست واذا لقوا الذين آمنوا قالوا آمنا واذا خلا
بعضهم الى بعض قالوا اتحدثونهم بما فتح الله عليكم ليحاجوكم به عند ربكم افلا
تعقلون و چون بمومنان رسند گویند که ما نیز مومنیم و چون بخلوت با یکدیگر افتند گویند ایشان را میگویید و حدیث
میکنید بدانچه بران بر شما حکم کرده است و بیان کرده یعنی سترند مذهب خود با مسلمانان گویند تا با شما بان
مخاصمه کنند و در پیش خدای عز و جل ای شما خود عقل ندارید که چنین سخن با دشمنان و خصمان نقل میکنید گفته اند
که سبب این آن بود که مومنان از خویشان و دوستان خود سوال میکردند و می گفتند که کار محمد چگونه میدانید
ایشان گفتندی که او پیغمبرست و ذکر او در توریة است ایشان بیامدندی در رؤسا و معاندان خود را گفتندی که از
شما جماعتی میگویند که او پیغمبرست ایشان را ملامت کردندی و گفتندی اتحدثونهم مجاهد گفت که سبب آن بود که
چون رسول از جنگ احزاب فارغ شد قصد حصن بنی قریظه و بنی النضیر کردند بیامدند و لشکر بر سر حصن

برحقیقت یا مه

به

چهارزده تا امیر المؤمنین ع رایت رسول در دست داشت ویرا گفت برو برکت خدای تعالی و یقین دان که خدای
ناصر تست و زمین های ایشان مرا وعده داده است آن خدای که ترا بر عمرو ظفر داد ترا مخذول نگرداند امیر المؤمنین
امد تا بزیر حصن چون ویرا بدیدند خوفی عظیم در دل ایشان افتاد یکی سکیف جا کم صاحب و دیگر سکینت اقبل الیکم
قاتل عمرو یکی از کبار حصن اواز داد که قتل علی عمرا اصاد علی صقرا اصتم علی ظهرا مسک علی ستر ا ارم علی امرا انت
که ایشان بترسیدند چون ساعتی بود ند بکنار حصن امدند و دشنام و سفاهت اغاز کردند گفت خواستم که باز
گردم تا رسول نیاید و این سخنها نشنود درین بودم که آمد و آن سخنها بشنود و اواز داد که یا اخوة القردة و الخنازیر
انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین چون این ایه بشنیدند گفتند که ای ابو القاسم تو هرگز جهول و دشنام ده
نبوده پیغمبر از کرم خویش بشرم افتاد و پس باز پس شد و بایستاد ایشان گفتند که این حدیث محمد را که گفته باشد
اتحدثونهم بما فتح الله علیکم او لا یعلمون ان الله یعلم ما یسرون وما یعلنون ومنهم امیون لا
یعلمون الکتاب الا امانی وان هم الا یظنون ایشان نمیدانند که خدای داند انچه ایشان پنهان دارند
وانچه اشکارا کنند و از اهل کتاب جماعتی نانویسنده و ناخواننده کتابند همچنان که از مادر خود زاده کتاب ندانند
و بر معانی ان واقف نباشند نداند مگر دروغها و باطلهای فراهم نهاده یا انچه بتلقف در حفظ ایشان نهاده
باشند و یا داد ایشان انرا می خوانند و معنی ان فهم نمیکنند برین معنی شدان باشد که گفت اذا تمنی القی
الشیطان فی امنیته و دروغ و باطل ایشان آن بود که میگفتند لن تمسنا النار الا ایاما معدودة و لن یدخل
الجنة الا من کان هودا او نصاری و قالت الیهود عزیر ابن الله و قالت النصاری المسیح ابن الله و مشتدان ایشان
الا که گمان میبرند و انچه میگویند از علم و یقین نمیگویند و گفته اند که معنی آنست که الا دروغ نمیگویند فویل للذین
یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله لیشتروا به ثمنا قلیلا فویل
لهم مما کتبت ایدیهم وویل لهم مما یکسبون پیغمبر گفت ویل وادیست در دوزخ چون کافری
را در وی افکنند چهل سال میرود هنوز بقعرش نرسد سعید گفت که اگر کوهها را در وی افکنند ناچیز گرداند
و زور بر دو ویل نام وادیست کسانی راست که کتابت میبنویسند بدست خویش اگرچه کتابت جز بدست نبود
این قید آنست که تا باز نماید که مباشر این فعل ایشان بودند بر حقیقت فعل ایشان بود بآلت و محل قدرت خود
چنانکه گفت ذلک بما قدمت یداک و چنانکه در مثل بغدا دیانست یداک او کتا و فوک و نفخ و در حق مردی که در
خیک باد کرده و برش میبست و انرا بر سینه بست و بدجله فرو شد چون بمیانه رسید سر خیک گشاده شد
باب فرو میشد و بانگ میکرد یکی گفت یداک او کتا و فوک و نفخ ثم یحرفونه بذا من عند الله سبب این آیه آن
بود که علماء جهودان رسومی داشتند که هر سال آن باشان رسیدی چون رسول ع بیامد ایشان بترسیدند
که او پیغمبر اخر الزمانست و نعت و صفات او بدیدند موافق آن که در توریة نوشته بود از انکه مردی نیکو
روی سیاه موی سیاه چشم جعد موی و بهر بود این در فتنا بر گرفتند و بجای آن باز نبشتند که مردی باشد کوتاه
بالای ازرق چشم سرخ روی چون پیغمبر بمکه افتاد جماعتی که نعت و صفت او شنیده بودند گفتند که همانا که این
آن پیغمبرست که نعت او در توریة نوشته است و بنزدیک رؤسا و احبار امدند و ایشانرا خبر دادند و گفتند
که این پیغمبر اخر الزمانست گفتند کلا و حاشا توریة بیاوردند آن سطرهای نوشته و تحریف کرده بر ایشان خواندند
و ایشانرا از راه ببردند حق تعالی گفت ویل ایشانراست از انچه می نویسند بدستهای خویش پس انکه میگویند که
این از نزدیک خدایست تا فرا گیرند بدان عوض اندک یعنی آن مرسومات و وای ویل ایشانراست از انچه کسب
میکنند و کسب فعلی باشد که بدو جز منفعتی کنند و مرغان شکاری را کواسب خوانند وقالوا لن تمسنا النار
الا ایاما معدودة قل اتخذتم عند الله عهدا فلن یخلف الله عهده ام تقولون علی الله
ما لا تعلمون جهودان با این همه که کردند با خود هم تمنای محال کردند گفتند دوزخ بما نرسد الا روزی چند شمرده
گفتند که مدت عمر دنیا هفت هزار سالست خدای ما را بهر هزار سال روزی عذاب کند و مدت مقام ما در
دوزخ بیش از هفت روز نباشد و گفته اند که مراد آن چهل روزست که گوساله پرستیدند گوای محمد که
از خدای عهد و پیمان گرفته اید پس خدای عهد و پیمان خود در اخلاف نکند ابن مسعود گفت این عهد توحیدست یعنی
این عهدی که گرفته اید بتوحید چنانکه گفت الا من اتخذ عند الرحمن عهدا و هو قول لا اله الا الله یا بر خدای چیزی
میگوئید که نمیدانید بلی من کسب سیئة واحاطت به خطیئته فاولئک اصحاب النار هم فیها
خالدون بلی جواب لن تمسنا ست اری هرکه بدی کند و مراد بدین سیئه شرکست یعنی شرک آرد و بمیرد بر شرک
بمیرد پس ایشان اهل دوزخند و در دوزخ جاودان باشند و چون مراد بسیئه ما دون شرک باشد مراد باحاطت
خطیئه آن باشد که مجاهد گفت که بنده چون گناهی کند نقطه در دلش میآید و چون گناه دو کند سیاهی که باشد
زیادت شود چندانکه گناه می افزاید آن می افزاید تا جمله دل سیاه گردد پس برین معنی خالد و مقیم باشد در نیل
دوام بیانش قوله تعالی اخلد الی الارض واتبع هواه و اگر خلود جز معنی دوام نبود با دله از وعدول باید والذین امنوا
وعملوا الصالحات اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون چون حق تعالی آیه وعید فرستاد وانرا
بیان کرد چنانکه از لطف و کرم او سزید انرا بآیه وعد مقرون گردانید تا مکلفانرا درعیه بود بفعل طاعات و صالحات
بود از فعل مقبحات گفت و انکسانی که ایمان آوردند و عمل صالح کردند ایشان خداوندان و یاران و اهل بهشتند
و ایشان در آن بهشت جاودان باشند خلود چنانکه بیان کرده شد در وضع لغت اگرچه معنی دوام نمیدهد اینجا
باجماع امت مراد دوام و بقاست وإذ أخذنا میثاق بنی اسرائیل لا تعبدون الا الله وبالوالدین
احسانا وذی القربی والیتامی والمساکین وقولوا للناس حسنا واقیموا الصلوة واتوا الزکوة
ثم تولیتم الا قلیلا منکم وانتم معرضون و یاد کن ای محمد چون فرا گرفتیم پیمان بنی اسرائیل یعنی پسران یعقوب
برانکه جز خدای نپرستند و خدا را یکی دانند و یکی گویند و با وی انباز نگیرند و ایشانرا وصیت کردیم و فرمودیم
که با مادر و پدر نیکوئی کنید و با ایشان در مقامیست خدای عز و جل که انرا از پی توحید خود کرده است و در خبرست

که چون پیغمبر از مکه بمدینه آمد از بهر او مسجدی بنا کردند و پیغمبر در آن مسجد بر در یک ستونی که از آن حنانه خواندندی استادی
و بر آن تکیه میکرد و مردمانرا وعظ میگفت و خطبه میکرد گفتند یا رسول الله دستوری ده تا از بهر تو منبری بسازیم
تا بر آنجا نشسته خطبه میکنی گفت روا باشد منبری راست کردند سه پایه چون پیغمبر درآمد و قصد استوانه کرد و دیگر
منبر شد و پای بر پایه اول نهاد گفت آمین و بر دوم و سیم چنین گفت و بنشست و خطبه آغاز کرد آن استوانه نالیدن
و زاری آغاز کرد و می نالید چنانکه آواز او بالای آواز پیغمبر شد پیغمبر از منبر بزیر آمد و آن چوب را در بغل گرفت و خاموش
گردانید چون مادری که کودک را خاموش گرداند آنگه گفت بدان خدای که مرا بخلقان فرستاد که اگر وی را خاموش نگردانیدمی
تا قیامت در فراق من نالیدی گفتند یا رسول الله سه بار آمین گفتی و کسی دعا نمیکرد گفت بلی جبرئیل دعا میکرد چون
پای بر پایه اول نهادم گفت هر که مادر و پدر را یا یکی از ایشان دریابد و بر ایشان مرز ذا انعبده الله خدای وی را هلاک
کناد من گفتم آمین و ذی القربی و هم چنین وصیت کرد به نیکویی کردن با خویشاوندان و با یتیمان و بی پدران که بحد
نرسیده باشند لا یتیم بعد حلم و با بیچارگان و درویشان و ترگفتیم با ایشان که بگویید با مردمان گفتاری نیکو و ایشانرا
نیکو دارید و گفته اند مراد باین ناس محمدست یعنی رسول را نیکو گویید و بر نبوت او اقرار دهید و نعت و صفت
او که در توریة است باز مپوشید و گفته اند که مردمانرا به نیکویی فرمایید و از منکر باز دارید ثم تولیتم پس پشت بر آن عهد
و میثاق کردید و فا ما نیست کر دخلاف کردید مگر اندکی از شما که خلاف آن کردند که جمهور قوم بر آن بودند تا بدانی
که همیشه اهل حق اندکی بوده اند از اینجاست الا قلیلا منکم گفت در قصه طالوت فشربوا منه الا قلیلا منهم و در سبیل
حمله و قلیل من عبادی الشکور و در قصه نوح و ما آمن معه الا قلیل و قلت لهادن الکرام قلیل و انتم و حال آنست که شما
اعراض کنندگانید و جمع میان تولی و اعراض از بهر آن کرد تا بدانند که ایشان هم بصورت و معنی تارک میثاق بوده اند
وَاِذْ اَخَذْنَا مِیْثَاقَکُمْ لَا تَسْفِکُوْنَ دِمَاءَکُمْ وَلَا تُخْرِجُوْنَ اَنْفُسَکُمْ مِنْ دِیَارِکُمْ ثُمَّ اَقْرَرْتُمْ وَ
اَنْتُمْ تَشْهَدُوْنَ و تر یاد کن چون فرا گرفتیم از شما عهد و میثاق بر آنکه خونهای خود نریزید یعنی یکدیگر را نکشید که کشتن
کسی که از جنس و قبیل تو بود هم چنان بود که کشتن خود و خویشتن را از سراهای خود بیرون مکنید یعنی یکدیگر را که بیرون کردن
برادر مؤمن از سرای چنانست که بیرون کردن خود را از سرای خود چنانکه رسول ع گفت المؤمنون کنفس واحدة و گفته
که در شان بنی قریظه و بنی نضیر آمده است که ایشانرا فرموده بودند که یکدیگر را نکشید و مال یکدیگر را غصب مکنید
و اگر از ایشان کسی اسیر گردد باز خرید و فا نکردند ثم اقررتم پس اقرار دادید بر این و گواهی میدهید بر این و اقرار بر خود
و وجهی دیگر آنست که چون شما مقر شدید بر اسلاف خود گواهی میدهید و گفته اند که خطاب با اسلاف جهودانست و گفته اند
که با جهودان عهد رسول است و بر هر دو حمل کردن اولیترست از بهر آنکه میان این هر دو تنافی است ثُمَّ اَنْتُمْ هٰؤُلَاءِ
تَقْتُلُوْنَ اَنْفُسَکُمْ وَتُخْرِجُوْنَ فَرِیْقًا مِنْکُمْ مِنْ دِیَارِهِمْ تَظَاهَرُوْنَ عَلَیْهِمْ بِالْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاِنْ
یَاْتُوْکُمْ اُسٰارٰی تُفٰادُوْهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَیْکُمْ اِخْرَاجُهُمْ اَفَتُؤْمِنُوْنَ بِبَعْضِ الْکِتَابِ وَتَکْفُرُوْنَ
بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ یَفْعَلُ ذٰلِکَ مِنْکُمْ اِلَّا خِزْیٌ فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَیَوْمَ الْقِیٰمَةِ یُرَدُّوْنَ اِلٰی اَشَدِّ

العذاب

الْعَذَابِ وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ پس اینکه شما که جهودانید بعد از آنکه عهد و میثاق شما گرفته اند یکدیگر را
و یکدیگر را از سراها بیرون میکنند در آن حال که یاری یکدیگر میدهید و پشتی یکدیگر می کنید بیزه کاری و بیدادگری
اثم کن نمی باشد که کسی تعدی کنند و عدوان بدیگری تعدی کنند و ان یاتوکم اساری تفادوهم و اگر شما آیند اسیر
کرده و در دست دشمن افتاده ایشانرا باز میخرید و همچنانکه باز خریدن ایشان بر شما واجبست بیرون کردن
ایشان از سراهای ایشان بر شما حرامست این جماعت بنی قریظه اند که حلفاء اوس بودند و بنی النضیر حلفاء خزرج
و چون میان اوس و خزرج قتال افتادی ایشان بیاری حلفای خود رفتندی و در آن جنگ یکدیگر را کشتندی
و اگر کسی از ایشان اسیر شدی باز خریدندی و عرب ایشانرا عیب میکردند و خدای عز و جل بر سبیل تقریع و ملامت
گفت افتؤمنون ببعض الکتاب ببعضی توریة ایمان می آورید و ببعضی کافر میشوید بفدیه ایمان می آورید و بجهت
قتل کافر میشوید نیست جزای آنکس که این فعل کند از شما مگر رسوایی و مذلتی و هلاکتی در زندگانی دنیا و گفته اند
که این خزی جزیت است و گفته اند آنست که بنی النضیر فرود آمد بعد از هشت و پنج روز بزنهار آمدند و حکم
تا سعد معاذ را حاکم کنند تا بحکم او فرود آیند سعد را حاکم کرد چون فرود آمدند سعد حکم کرد بکشتن مردان و برده
کردن زنان و قسمت کردن مالهای ایشان رسول ع فرمود که ای سعد حکمی کردی که خدای تعالی همان حکم کرد
از بالای هفت آسمان و بفرمود تا مردانرا فرود آوردند و بمدینه بردند در سرایی از سراهای بنی النجار فرود
آوردند و زنان و کودکانرا برده کردند و مالهارا قسمت کرده رسول ع چون بمدینه آمد بفرمود تا چند خندق
بکندند و امیر المؤمنین علی حاضر بود ایشانرا بیرون می آورد گروه گروه و علی امیر میستاد و تا ایشانرا گردن
میزد و در آن خندق می انداخت حیی اخطب و کعب اشرف در میان ایشان بودند کعب را گفت ما چه خواهد کرد
گفت داعی باز نمی ایستد و هر که از ما می شود باز نمی آید نیست الا قتل و چون حیی را پیش رسول آوردند دست
با گردن بسته در و نگاه کرد گفت بخدای که خود را بر دشمنی تو ملامت نکردم و لکن هر که را خدای مخذول
کند مخذول شود و چون وی را پیش امیر المؤمنین بردند گفت شریف بدست شریف این جامه من با من بگذار تا کفن من
که از تن من بیرون کشند امیر المؤمنین گفت تو اهون علی من ذاک گردن بکشید و سرش برداشت تا امیر المؤ
گردن این خزی در دنیا این بود که بر ایشان رفت و یوم القیمة و روز قیامت ایشانرا با سختتر عذابها رد کرده
یعنی ایشانرا بعذابی سخت برند اگرچه رد و عود در جای استعمال کنند که وقتی بوده باشد اما فعل مسد را ام
رد و عود گویند و بر معنی اول ایشانرا از عذاب دنیا که نسبت با عذاب آخرت آسانست ایشانرا در قیامت
باز گردانند با سختترین عذاب و خدای غافل نیست از آنچه شما می کنید اُولٰئِکَ الَّذِیْنَ اشْتَرَوُا الْحَیٰوةَ
الدُّنْیَا بِالْاٰخِرَةِ فَلَا یُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ یُنْصَرُوْنَ این جماعت آن کسانی اند که دنیا
بعوض آخرت قبول کردند و دنیا بخریدند و آخرت را در بهای آن نهادند لاجرم چون دین بدنیا و حیات باقی
بحیات فانی بدل کردند عذاب را از ایشان سبک نگردانند و نه ایشانرا یاری کنند شفاعت ایشان

از عذاب خلاص دهند این خاص است در حق جهودان باز نمودند که بدبخت ترین بدبختان بقول پیغمبر کسیست
که دین بدنیا بفروشد و بدبخترین آنکسیست که دین خود بدنیای غیری بفروشد وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ
وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ
أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ
وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ ما موسی را کتاب دادیم یعنی
و پس از ان پیغمبر از ابر پی [illegible] داشتیم و از پس او فرستادیم و عیسی بن مریم را بینات و حجتهای روشن
و معجزات باهره دادیم از احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص و او را قوت دادیم و قوی گردانیدیم بجبرئیل
و گفته اند که روح القدس روح عیسی است یعنی روح پاکیزه از انکه مونث نبود باصلاب مردان و ارحام
زنان و گفته اند که نام بزرگ خدایست که ببرکت آن احیای موتی میکرد و گفته اند که انجیل است همچنانکه قرآن را
روح خوانده و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا و یلقی الروح فکلما جاءکم هرگه که پیغمبری شمارا چیزی که
شما آنرا نخواهد و نفس شما از ان کاره باشد گروهی را تکذیب کنید چنانکه عیسی را و محمد را تکذیب کردید و گروهی
را بکشید چنانکه زکریا و یحیی را بکشتید سبب ان بود که چون پیغمبر ع معجزات عیسی بر ایشان خواند گفتند نه ما
که عیسی این کرده باشد و اگر کرد تو خواهیم چنان بکنی حق جل و علا این ایه فرستاد و قالوا قلوبنا غلف جهودان
گفتند که دلها در پوشش است از انچه تو میگوی و نمیتوانیم دانستن گوی میان سخن تو و دلهای ما حجابست
و گفته اند که معنی انست که دلهای ما اوعیه و ظروف است سخن تو چیزی نیست و در و چیزی نیست که اگر بودی
دلهای ما آنرا قبول کردی و یاد گرفتی چون علوم دیگر بل لعنهم الله نه چنین است که ایشان میگویند که خدای ایشانرا
بلعنت کناد و از رحمت خود دور گرداناد روا بود که خبر بود یعنی از رحمت خود دور کرد و سبب کفر ایشان
و سبب استحقاق ایشان لعنت را انست که کافر شدند که اگر کفر فعل خدای بودی مستحق لعنت نبودی فقلیلا
ما یؤمنون باندکی ایمان می آورند و بیشتر کافر میشوند و گفته اند مراد نفی است یعنی هیچ ایمان نمی آورند
وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى
الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ چون بایشان آمد کتابی
یعنی قرآن براستدارنده آنرا که با ایشانست یعنی توریة و کانوا بودند جهودان پیش از خروج و بعثت رسول
که نصرت خواستندی و طلب فتح کردندی بر کافران یعنی مشرکان و این چنان بود که هر وقت که از مشرکان
رنجی بجهودان رسیدی بقصد غارت و قتل ایشان کردندی جهودان دعا میکردند و میگفتند اللهم انصرنا بالنبی
المبعوث فی اخر الزمان الذی نجد نعته فی التورية خدای ایشانرا نصرت میداد و چون وقت آمدن رسول بود
گفتند آمد روز کارزار پیغمبری که بیان کند که ما برحقیم و شما بر باطل براستدارد پیغمبر ما را و کتاب ما را فلما جاءهم پس
آنهنگام که آمد بایشان انچه از اشناختند از نعت و صفت او باو کافر شدند و ایمان نیاوردند و گفتند که

این آن پیغمبر است که ما نعت او در توریة خوانده ایم که لعنت خدای بر کافران بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ
يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يُنَزِّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُوا بِغَضَبٍ
عَلَى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ بد چیزیست که ایشان نفس خود را بان بفروختند کفر ایشان
بدانچه خدای فرو فرستاد از قرآن یعنی بد اختیاری کردند حق با باطل بدل کردند و کفر با ایمان بدل کردند از غایة
ظلم و حسد که ایشانرا بود بدانچه خدای فرو میفرستاد از فضل خویش یعنی نبوت و کتاب بر انکس که میخواهد از
بندگان خویش یعنی محمد صلعم فباؤا پس باز گشتند بخشمی از خدای با ایشان بضایع کردن ایشان توریة را و کفر
ایشان بعیسی و انجیل بر خشم دیگران خدای با ایشان بکفر ایشان بمحمد ع و کافران و منکران نبوت محمد را ع عذاب
خوار کننده که ایشان بدان مهان و مستذل باشند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا
أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ
مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ خدای تعالی از کفر و عناد ایشان خبر میدهد میگوید که چون گویند ایشانرا که ایمان
آرید بدانچه خدای فرو فرستاد یعنی قرآن و محمد گویند که ما ایمان آریم بدانچه بر ما فرود آمده و کافر میشوند بدانچه جز
از انست و آن قرآنست و او حق است و درست دارنده آنرا که با ایشانست یعنی توریة بگو ای محمد
که اگر بتوریة ایمان دارید چرا میکشید پیغمبران را چه در توریة نوشته است که کشتن پیغمبران حرامست که اگر ایمان
شمارا ست بودی کشتن پیغمبران از شما صادر نشدی وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ
مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ بدرستی و حقیقه که موسی بشما آورد بینات واضح و دلالات لایح پس از انکه آن همه
مشاهده کردید گوساله را معبود گرفتید و در ان حال شما ظالم و بیدادگر بودید وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا
فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمَعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ
الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ و یاد کنید چون پیمان شما بستیم
و کوه طور بر بالای شما برداشتیم و شمارا گفتیم انچه شما دهیدیم بستانید بجدی و جهدی بشنوید و یا دگیرید و بران
کار کنید گفتند که بشنودیم و فرمان نبردیم و عاصی شدیم گفتند که ایشان این بر زبان راندند و لیکن چون عند مخالفت
اوامر عصیان کردند حق تعالی چنین گفت و آمیخته شد در دلهای ایشان دوستی گوساله بسبب کفر ایشان یعنی
نمود که دوستی گوساله که با دل ایشان مختلط شد از کفر ایشان بود تا کسی گمان نبرد که ان فعل اوست قل بئسما یأمرکم
به حق جل و علا پیغمبر را میگوید که ای محمد بگو که شما دعوی میکردید که ما مؤمنیم بدست انچه میفرماید شمارا ایمان شما ان
یعنی دوستی گوساله اگر شما چنانکه دعوی کرده اید مؤمنید ایمان بدوستی گوساله نفرماید پس شما درین دعوی
کاذبید قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا
الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ باز هم این جهودان دعوی کردند و گفتند بهشت خود ما راست نحن ابناء الله
و احباؤه ما پسران خدای و دوستان خدایم و گفتند لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری در بهشت نرود

الاجهود و ترسا حق تعالی رد کرد برایشان و گفت بگوای محمد جهودان را که اگر سرای آخرت یعنی بهشت شما را
خواهد بود خاص و خالص هیچکس را دران نصیبی نیست تمنای مرگ کنید اگر راست میگویید که ان کس که قاطع
باشد بر بهشت تمنا کند که از سرای تکلیف رحلت کند و به بهشت رسد دعوی دوستی کرد دید دوست را جز
در جوار دوست آرام نباشد ولن یتمنوه ابدا بما قدمت ایدیهم والله علیم بالظالمین آنگه حق
تعالی خبر داد که ایشان هرگز تمنای مرگ نکنند بآن عمل که ایشان کرده اند عبدالله عباس گفت اگر تمنا کردندی
در حال آب دهن ایشان در گلوی ایشان گرفتی و همه بمردندی چنانکه بر روی زمین یک جهود نماندی ولتجدنهم
احرص الناس علی حیوة ومن الذین اشرکوا یود احدهم لو یعمر الف سنة وما هو
بمزحزحه من العذاب ان یعمر والله بصیر بما یعملون باز نمود حق تعالی که چون آنکه تمنای مرگ
نکنند هیچکس را بر جهان بر زندگانی حریص تر نیابی از ایشان و از مشرکان یعنی یابی تو ایشان را از جهودان
و هم حریص تر از مشرکان یود احدهم لو یعمر الف سنة باز نمود حق تعالی که حرص ایشان بر زندگانی در مقامی
که دوست میدارند و تمنا میکنند هر یکی از ایشان که هزار سال بمانند و من الذین اشرکوا استیناف کلام است
تمنای هزار سال زندگانی بمشرکان حواله بود و اگر او را هزار سال بود چه سود و برا که ان عذاب خدا از وی در خوان
و خدای داناو بیناست بر افعال ایشان میکنند قل من کان عدوا لجبریل فانه نزله علی قلبک باذن
الله مصدقا لما بین یدیه وهدی وبشری للمؤمنین سبب این آیة آن بود که جماعتی جهودان نزدیک
رسول آمدند و گفتند از تو چند سوال کنیم اگر جواب بصواب دهی ایمان آوریم پیغمبر ایشان را دستوری داد آنگه گفت هر چه
از هر چه خواهید گفتند ما را خبر ده که فرزند گاهی بپدر ماند و خویشان پدر و گاهی بمادر و خویشان مادر گفت نه در کتب
شماست که آب مرد سپید و سطبر است و آب زن زرد و تنک هرکدام که غالب تر بود شبه او را بود گفتند نیکو
گفتی گفتند خبر ده ما را که پیغمبر آخر الزمان را خواب چگونه بود گفت بخدای بر شما سوگند میدهم که نه شما در کتب خوانده اید
پیغمبر آخر الزمان را و آن منم و میگویید که هر آینه چشمهایش بخسبد گفتند اللهم نعم گفتند خبر ده ما را
که این فرشته که تو وحی می آورد کیست گفت جبرئیل است گفتند او دشمن ماست اگر بجای او میکائیل بودی ایمان
می آوردیم گفت سبب دشمنی شما با جبرئیل چیست گفتند او بود که صاعقه و بلا بما آورد و از همه بتر آنست که ما در
کتاب خوانده ایم که بر دست مردی بخت النصر نام در فلان وقت بیت المقدس خراب کرد و ما کس فرستادیم
تا او را طلب کند و بکشد جبرئیل بیامد و نگذاشت و گفت از خدای بترس هنوز گناه ناکرده چگونه روا باشد کشتن او
مرد دست از وی بداشت و بیامد و ما را از آن خبر داد پس روزگار بر نیامد که بخت النصر بزرگ گشت و پادشاهی
او را مسلم گردید و بیامد و بیت المقدس را خراب کرد و خلق بسیار را بکشت ازین سبب ما دشمن جبرئیل شده ایم
آیه آمد که ای محمد بگو که هر که دشمن جبرئیل باشد سبب آنکه فرو می آورد بر دل تو بامر خدای قرآن را است دارنده آنرا که
پیش از وست یعنی تورة و راه نماینده و بشارت دهنده و یا راهی و بشارتی مومنان را یعنی هر که بدین سبب

من کان عدوا لله وملائکته ورسله
وجبریل ومیکال فان الله عدو للکافرین

دشمن جبرئیل بود که جبرئیل بامر و فرمان خدای به نزدیک هیچکس نیاید و بحقیقت دشمن خدای بود هر که او دشمن رسول
خدای بود دشمن خدای بود و خدا دشمن او بود و دشمن خدای کافر بود و معادات ایشان با خدای معادات است با
اولیای خدا از بهر آنکه عداوت ارادت مضرت باشد بغیری و این در حق خدای متصور نیست و معادات خدای
ارادت عقاب ایشان بود ولقد انزلنا الیک آیات بینات وما یکفر بها الا الفاسقون سبب این
آیة آن بود که جهودان بر خشم مردگان بر رسول علیه السلام احتجاج میکردند و میگفتند چون او بیامد و دعوت کرد کافر شدند
معاذ جبل گفت سبحان الله رسول نا آمده شما استعجال مینمودید و باو بر ما حجت می آوردید اکنون که بیامد دیدید
و کافر شدید و ما که بر شرک بودیم بدو ایمان آوردیم ایشان گفتند محمد آیتی نیاورد که ما را عند آن ایمان لازم شود خدای
این آیة فرستاد و گفت ای محمد و لقد انزلنا بدرستی که ما فرستنده ایم بتو برسالت بتو آیاتی فرستادیم روشن و هویدا
که دلالت میکند بر صحت نبوت تو اما کافر نمیشوند بآن آیات الا کسانی که ایشان فاسق اند و از فرمان خدای بیرون
رفتگان و مراد بفاسقان کافرانست اوکلما عاهدوا عهدا نبذه فریق منهم بل اکثرهم لا یؤمنون
مالک بن الضیف را گفت نه خدای تعالی بزبان موسی عهد از شما بسته است که چون محمد و زمان او دریابید
بمن ایمان آرید و مرا انکار کنید گفت که خدای را هیچ عهد نیست درین معنی در تورة خدای تعالی آیه فرستاد
و گفت عهد کرده اند و هرگاه که ایشان عهدی کنند جماعتی از ایشان بدان عهد وفا نکنند و آنرا واپس پشت خود اندازند
با زاینهمه دعوی ایمان کنند نه چنین است بیشترین ایشان ایمان ندارند و شاید که تسلی بود رسول را یعنی ای محمد دل از غم
خود را با ایمان ایشان مشغول مگردان که ایشان بآن آیات که مشاهده میکنند ایمان نیاورند ولما جاءهم رسول
من عند الله مصدق لما معهم نبذ فریق من الذین اوتوا الکتاب کتاب الله وراء
ظهورهم کانهم لا یعلمون و چون آمد بجهودان رسولی که محمد است علیه السلام از نزدیک خدای یعنی بفرمان خدای
کتاب خدای را که قرآنست واپس پشت می اندازند و بدان ایمان نمی آورند و کار نمی کنند بدان
که خود ندانسته اند و با کسی مانند این حال نشنیده اند و گفته اند که مراد بکتاب الله تورة است که در آنجا ذکر
محمد و نعت و صفات ویست آنرا با پس پشت خود انداخته اند تا گویی که خود هرگز تورة نخوانده اند و ندانسته اند
واتبعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملک سلیمان وما کفر سلیمان ولکن الشیاطین کفروا یعلمون
الناس السحر وما انزل علی الملکین ببابل هاروت وماروت وما یعلمان من احد حتی
یقولا انما نحن فتنة فلا تکفر فیتعلمون منهما ما یفرقون به بین المرء وزوجه وما هم
بضارین به من احد الا باذن الله ویتعلمون ما یضرهم ولا ینفعهم ولقد علموا لمن
اشتراه ما له فی الآخرة من خلاق چنین گویند که شیاطین سحر و نیرنجات بر زبان آصف برخیا نوشتند
و بر ظهر آن نوشتند که هذا ما علم آصف بن برخیا سلیمان الملک و آنرا در زیر سریر او دفن کردند چون سلیمان
فرمان یافت بیامدند و از آنجا بر گردانیدند و مردمان را گفتند سلیمان بدین بر جن و انس پادشاه و مسلط گشت شما نیز

بیاموزند تا آن ملک بیاید علما و صلحا گفتند معاذ الله این تواند بود و از وی تبرا کردند سفله و جهال آموختند و تو
و حدیث سلیمان و آنکه او ساحر بود فاش کردند تا عهد رسول ع مستمر گشت و جهودان ازین بیشتر غلو میکردند
حق جل و علا آیة فرستاد و براءة ساحت سلیمان کرد و گفت و اتبعوا پس روی کردند یعنی جهودان آنچه شیاطین
میخواندند از برای پادشاهی سلیمان و میگفتند که سلیمان پادشاهی بدین حاصل کرد جهودان تتبع آن کردند و گفته‌اند که
معنی آنست که جهودان پس روی کردند در وغهارا که شیاطین فراهم نهاده بودند و آنرا بسلیمان حواله کرده و گفته
که تتلو بمعنی تتبع است یعنی جهودان تتبع کردند از آنکه دیوان در روزگار سلیمان تتبع کردند از سحر و نیرنجات
خدای تعالی نفی آن کرد و گفت سلیمان کافر نبود یعنی ساحر نبود و لیکن کافر و ساحر دیوان بودند که سحر ایشان کرده
و حواله سحر بر سلیمان نهادند یعلمون الناس السحر و کافر شیاطین بودند مردمانرا سحر و جادوی تعلیم میکردند و نیرنجات و
حیلی که فراهم نهاده بودند می‌آموختند و آنچه فرود آورده شد بر دو فرشته که ببابل بودند یکی هاروت و دوم ماروت سحر حقیقی
که وجه آن پوشیده و از بینده است چنانکه سعیدان کنند و سحره فرعون کردند عصاها مجوف کرده و ریسمانها از ادیم
بدوختند مار پیکر و اژدها پیکر و میان آن پر از سیماب کردند و آتشی که در زیر آن پنهان افروخته بودند آن همه در حر
آمدند و چنان نمودند که در حرکت خواهد آمد چنانکه گفت یخیل الیهم من سحرهم انها تسعی هر سحر که ازین نوع بود کفر نبود فسق بود
اما آنکه گویند جادوی برخم نشینند و بروند یا بپرند یا تغیر صورت کنند اعتقاد صحت آن کردن کفر بود از بهر آنکه این
انواع در عقل مستحیل است و تجویز آن قدح کند در معجزات پیغمبران و گفته‌اند که ما در قول خدای که و ما انزل نفی است
تقدیر چنین است که و ما کفر سلیمان و لا انزل الله السحر سلیمان کافر نبود و نیز خدای سحر نفرستاد و ملکین خوانده‌اند یعنی
دو پادشاه و بابل نام زمینی است از عراق و ما یعلمان این دو فرشته هیچکس را نمی‌آموختند و اعلام میکردند تا نمی‌گفتند
که ما فتنه و امتحان‌ایم از ما نشنوید زنهار تا کافر نشوی یعنی ما شما را چیزی می‌آموزیم که صالح است استعمال او را و اجتناب را
اجتناب کنید تا نجات یابید و استعمال نکنید تا هلاک نشوید و این چنان بود که در روزگار ادریس پیغمبر سحر در میان مستعمل
بود و فاش گشته خدای تعالی این دو فرشته را فرستاد و بر زبان ایشان نهی کرد از سحر و وعده و وعید و تهدید
کرد بر آن آنکه وصف سحر باز نمود تا مردمان بدانند و از آن اجتناب کنند و اخبار روایت کرده‌اند که این دو فرشته از جمله
فرشتگانی بودند که زبان طعن در فرزندان آدم دراز کردند حق تعالی گفت که اگر شما را نیز همان شهوت باشد همان کنید
ایشان از آن استعاذت کردند خدای تعالی از آن فرشتگان هاروت و ماروت را اختیار کرد و لباس شهوت در
پوشید و ایشانرا بزمین فرستاد و از شرک و قتل و زنا و خمر نهی کرد ایشانرا در مدت بیگاه بر فتنه زنی این هر چهار
معصیت کردند و مستوجب عذاب و عقاب خدای تعالی گشتند و ایشان عذاب دنیا بر عذاب آخرت اختیار
کردند و ایشانرا از بالای چاهی سرنگون آویخته‌اند زبان ایشان از دهن بیرون افتاده از تشنگی و تا قیامت در آن عذاب
خواهند بود ظاهر قرآن از آن مناسبت نبود و از ایراد اطناب ازین اعراض افتاد و یتعلمون و می‌آموزند ازین دو فرشته
یا ازین دو نوع سحر و تمویه آنچه مفارقت می‌اندازند میان مرد و زن و گفته‌اند که در شرع سلیمان ع بود که هر که سحر

آموزند

آموزد یا ساحری کند زن از او رها شود بی طلاق پس مراد برین وجه از یفرقون او بود و ما هم و نیستند ایشان
که گزند رسانند هیچکس را مگر باذن خدای مراد آنست که هیچکس سحر نکند و بآن ضرر بغیری نرساند الا خدا او را
و چون داند و عید که بر فعل سحر کرده باشد بساحر رساند و اذن بمعنی تخلیه باشد و معنی آن بود که بسحر ضرر توانند
غیر را الا بتخلیه و تمکین خدای که اگر خواهد منع کند بجبر و قهر و لکن تکلیف از و مانع است و یتعلمون و می‌آموزند آنچه
ایشانرا زیان دارد و سود نمیکند از بهر آنکه غرض ایشان آنست که کار بندند و اجتناب نکنند و بحقیقت که آنکس
که انرا بخرد و فرا گیرد و آموزد دین ضایع گرداند و او را در آخرت هیچ نصیبی نباشد و گفته‌اند که خلاق بمعنی خلاص است
در آخرت او را از عذاب خدای تعالی خلاص نبود

یا ایها الذین آمنوا لا تقولوا راعنا و قولوا انظرنا و اسمعوا و للکافرین عذاب الیم سبب آن بود که مسلمانان
بنزدیک پیغمبر ع می‌آمدند و میگفتند یا رسول الله مراعات ما کن و گوش با حدیث ما دار و لفظ راعنا بلغت جهودان دشنام
بود چون شنیدند این را غنیمت شمردند و با یکدیگر میگفتند که محمد را در سر دشنام میدادیم اکنون آشکارا دشنام
دهیم و بیامدند و میگفتند یا محمد راعنا و میخندیدند و بدین استهزا میکردند سعد معاذ بشنید و عرض ایشان بدانست
ایشانرا گفت بدان خدای که محمد را بحق بخلق فرستاده که اگر کسی دیگر این معنی بر زبان راند او را بحربه تیغ خطاب
کنم گفتند صحابه و قوم او میگویند گفت ایشان خیر میخواهند و شما شر و دشنام حق تعالی این آیة فرستاد
و گفت ای گروندگان و ای مومنان پیغمبر را بکلمه راعنا خطاب مکنید که جهودان را این کلمه در توریه دشنام است
این کلمه مگویید تا گفت ایشان منقطع گردد و زبان ایشان بریده شود ابن عباس گفت که هر جا که یا ایها الناس است
در قران مکیست و یا ایها الذین آمنوا مدنیست بدل یا ایها الذین آمنوا در توریة یا ایها المساکین است در زمان
موسی جهودانرا بلفظ مسکنت خواند و در زمان محمد تازیانه مسکنت و ذلت ایشانرا ادب کرد و ضربت علیهم
الذلة و المسکنة مسکینان امت محمد که درویشانند پادشاهان آخرت‌اند آورده‌اند که پیرزنی نام او مسکنه در مجلس
وعظ عیسی بن ابان مواظبت نمودی و هیچ غایب نگشتی یکروز غایب بود پرسید که ایا مسکنه کجاست
گفتند که بر فراش تب مانده است چون از مجلس باز پرداخت با جماعت بعیادت مسکنه رفت و بر بالین
او بنشست او را یافت در حالت خود لب را بجنبانید گوش بر لب او نهاده میگفت کار کردم بسر آمد رنج
بردم بر آمد زانچه کردم خبر آمد نفسی چند بزد و قالب از روح بپرداخت و الغط از تجهیز فارغ شده و برا دفن
کردند شانه در او را در خواب دید تاج کرامت بر سر نهاده و جامهای بهشت پوشیده گفت ای مسکنه تویی گفت
بلی و لکن یاد کرم تا بلفظ مسکنه نخوانی که ذهبت المسکنة و جاءت المملکة درویشی رفت و پادشاهی و مملکت آمد ابن
عباس گفت هیچ جای در قران یا ایها الذین آمنوا نگفت الا که مهتر ایشان علی بن ابی طالب بود ع و دو جای دیگر

النست که کلمه راعنا زیردستان را گفتندی خدای تعالی ایشان را منع ازین کرده گفت شرط ادب نگاه دارید و خطاب
پیغمبر بشناسید که چگونه باید کرد چنانکه گفت لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا مگویید پیغمبر را راعنا
که این خطاب زیردستانست و قولوا انظرنا بجای راعنا بگویید انظرنا ای رسول خدای توقف فرمای تا سخن ترا بشنویم
تا زودتر و نیکوتر فهم توانیم کردن از بهر آنکه چون شنونده شمایل و آثار گوینده مشاهده کند سخن او را فهم بهتر تواند
کرد سخن پیغمبر بشنوید و طاعت دارید که غرض شنودن طاعت داشتن است و للکافرین یعنی جهودان را عذابست
رنجاننده. مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ
وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ مسلمانان خلفاء خود را گفتند از جهودان و مشرکان
بیایید و بمحمد ایمان آورید ایشان گفتند یعنی جهودان که در ایمان محمد خیری نیست و اگر خیری بودی ما را در آن پیشی بودی
و شما را هم بدان بسندید حق تعالی بدین آیه تکذیب ایشان کرد گفت دوست ندارند و تمنای هیچ خیر نکنند از بهر شما
اهل کتاب و نه مشرکان و نخواهند که از خدای شما بر شما خیری نازل گردد این بارادت و بخواست و تمنای ایشان نیست
خدای خاص گرداند برحمت خود آنرا که خواهد و مراد بخیر و رحمت نبوت و کتابست پیغمبری و کتاب بآن کس دهد
که خواهد و مصلحت داند و مصلحت اقتضای آن کرد که کسوت نبوت و خلعت رسالت در محمد پوشاند از آنکه بهتر دو عالم
و عالمتر بود محمد را رحمت خواند و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و نبوت را رحمت خواند اهم یقسمون رحمة ربک
و رحمة را رحمت فرو فرستاد و آن هر دو را رحمت عالمیان گرداند و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و خدای
خداوند فضل و احسان و نعمت عظیم است و نعمت او را حدی و حصری نیست و ان تعدوا نعمت الله لا تحصوها
مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ أَلَمْ
تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ جهودان طعنه
زدند و گفتند محمد را رای متین نیست که وقتی چیزی می آرد آنگه پشیمان میشود و چیزی دیگر بخلاف آن می آرد حق جل و علا رد
کرد این آیه و گفت این کار تعلق بمن دارد نه بمحمد چنانکه نبوت تبع مصلحت است شرایع نیز تبع مصالح است وقتی مصلحت
در آن بود که پیغمبر ایشان موسی بود و کتاب توریة و وقتی دیگر مصلحت آن اقتضا کرد که پیغمبر عیسی باشد و کتاب انجیل اکنون
مصلحت در آنست که پیغمبر محمد باشد و کتاب قرآن و این شریعت را نیز که ناسخ جمله شریعتهاست چون مصلحت بدل
شود بعضی منسوخ کنیم و آیتی بآیتی هر آن آیتی که منسوخ کنیم یا باز پس داریم و تاخیر کنیم از وقتی بوقتی تا بحسب
مصلحت فرو فرستیم بهتر از آن و نافع تر از آن در باب تکلیف یا مانند آن درین دو وجه از صلاح و نسخ بنزدیک
شرع ازالت و ابطال حکمست یعنی هیچ آیتی یا حکمی نباشد که ما برداریم و ازالت کنیم از آنها یا تاخیر کنیم و باز پس
داریم الا بدل آن بیاریم بهتر از آن یا مانند آن بیاریم ناسخ دلیل شرعی باشد که دلالت کند بر ازالت مانند حکم ثابت
و منسوخ آن حکم بود که بردارند و ازالت کنند و در ناسخ ازالت مثل حکم گفتیم تا فرق باشد میان نسخ و بدل و این علم
باصول فقه تعلق دارد هر که را بباید از آنجا طلب کند و معنی ننسها آنست که از یاد ببریم ایشان را یعنی

آن

آنست که روایة کرده اند که روزی مردی در مجلس رسول بر پای خاست و گفت یا رسول الله چند آیه قرآن دانستم
در نماز شب خواندمی دوش برخاستم فراموش کرده بودم و هیچ گونه بیاد من نمی آمد دیگری برخاست و گفت مرا
همین افتاد دیگری هم چنین گفت پیغمبر گفت ندانید که چرا چنین بود گفتند نه گفت خدای تعالی این آیه نسخ کرد و هر آنچه
منسوخ کند از یاد ببرد الم تعلم انک حق تعالی استفهام کرد بر سبیل تقریع و توبیخ گفت نمیدانید که خدای بر همه چیزی
قادرست نمیدانید که ملک آسمان و زمین خدایراست و در قبضه قدرت اوست چنانکه میخواهد میگرداند از عدم
بوجود و از وجود بعدم و از حالی بحالی بحسب مصلحت چنانکه میداند شما را بر وی اعتراض نرسد که مالک امر اوست و شما را بدون
خدای هیچ دوستی و یاری نیست که از عذاب خدای حمایت و نصرت کند پس معترض احکام او مشوید و در تحصیل رضای او کوشید
أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ
ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ این ام معادل همزه استفهامست فی الم تعلم و شاید که بمعنی بل بود حق تعالی درین آیت ملامت
جهودان میکند از آنکه ایشان بر رسول تعنت و تحکم کردند گفت شما میخواهید که از پیغمبر خود یعنی محمد آن خواهید که قوم
موسی از موسی خواستند موسی را گفتند ارنا الله جهرة خدای را معاینه بما نمای ایشان بدین چه گفتند ایمان رها کردند و
و بدل آن کفر آوردند و هر که کفر را بایمان بدل کرد او راه گم کرده باشد و از میانه راه دور شده و چون سوال وی ایمان
نباشد همانا اعتقادش هم ایمان نبود وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا
حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ
إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ چون مسلمانان را در واقعه احد وهنی رسید از جهودان فنحاص بن عازورا
و زید بن قیس عمار یاسر و حذیفه یمانی را گفتند اگر پیغمبر شما حق بودی این وهن نیفتادی شما را از وی برگردید و
بدین ما در آیید که شما را بهتر باشد عمار گفت چه گویید در چند نقض کردن عهد گفتند عظیم باشد گفت ما با خدای عهد کرده ایم که بر
محمد کافر نشویم فنحاص گفت اما این فقد صبا این مرد صابی باشد عمار گفت رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد
نبیا و بالقرآن کتابا و بالکعبة قبلة و بالمؤمنین اخوانا بیامدند و رسول را ازین خبر دادند رسول بر ایشان ثنا کرد
خدای این آیه فرستاد گفت جهودان تمنا میکنند و دوست میدارند که شما را از ایمان برگردانند و بکفر باز آرند از
غایة حسدی که ایشان راست بر شما پس از آنکه ایشان را حق روشن شد و بدانستند که تو رسول خدایی بحق از آنکه
نعت و صفت قدر تو در توریة خواندند حق تعالی باز نمود که دشمنی جهودان با مسلمانان از حسدست و میخواهند که
مسلمانان برگردند و کافر شوند و این هم از غایت حسدست باکی نیست که حسد حسود را جگر خورد و محسود را
رفعت و بلندی دهد و حاسد را براند تا ذکر و مناقب محسود میکنند و نام او را و فضل او را هر زمان تازه میگرداند
و اذا اراد الله نشر فضیلة طویت اتاح لها لسان حسود روزی رسول در حجره عایشه بود جماعتی جهودان اجازت
در خواستند و بحجره در آمدند و گفتند السام علیک و رسول دانست و لکن بکرم و حلم اغماض فرمود عایشه گفت
مرا سخت آمد چیزی پرسیدند و برفتند و جماعتی دیگر آمدند و همین گفتند مرا صبر نماند از پس پرده گفتم علیک

والغضب واللعنة یا اعداء الله رسول مرا گفت خاموش باش و چیزی پرسیدند و برفتند رسول ع مرا ملامت
کرد گفتم یا رسول الله مالک خود نبودم گفت جهودان قومی بسیار حسدند و بر هیچ چیز شان حسد بیشتر نیست
از آنکه بر اسلام مسلمانان از آنکه تحیت اهل بهشتست و بر آمین گفتن در دعای فاعفوا الآیة حق تعالی مسلمانان را
عفو کنید و اعراض نمایید و بگفت ایشان مبالات مکنید تا که بیارد خدای کار خود با فرمان خود چون کشتن بنی قریظه
و برده کردن زنان و کودکان ایشان و دور کردن بنی النضیر از زمین ایشان و راندن ایشان بشام که خدای تعالی بر
همه چیزی قادر و تواناست و گفته‌اند که آیه منسوخ است بدین آیه قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله وبالیوم الآخر
و از محمد باقر ع روایتست که او گفت رسول خدا را بقتال نفرمودند تا که آیه آمد اذن للذین یقاتلون بانهم
ظلموا وان الله علی نصرهم لقدیر جبرئیل آمد بدین آیه و تیغی از آسمان آورد و در گردن رسول افکند واقیموا الصلوة
وآتوا الزکوة وما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله ان الله بما تعملون بصیر
ملک تعالی چون صحابه رسول را فرمود آنچه صلاح ایشان در آن دید در باب صفح و عفو گفت استعانت در بپا داشتن نماز
کردن و زکوة دادن طلب دارید نماز را بپای دارید ارکان نماز و حدود و حقوق آن بجای آرید و زکوة بمستحقان
دهید که هرچه از آن تقدیم کنید و از پیش اندازید از خیر نزدیک خدای تعالی آن را باز یابید و مراد بخیر در این آیه
مالست و بر عموم حمل کردن اولیترست حق تعالی بندگان را بر عمل صالح تحریص میکند و گفت هرچه از پیش
بفرستادی آن بماند و هرچه از پس بگذاشتی آن نماند در خبرست که هرکه یک لقمه نان یا یک خرما بصدقه
بدهد حق تعالی آن را می پروراند تا چندان شود که کوهی عظیم بیانش یمحق الله الربوا ویربی الصدقات چون بنده
یا پرستاره از سرای فنا بسرای بقا رحلت کند مردمان گویند ما ذا خلّف چه باز پس گذاشت و فرشتگان
گویند ما ذا قدّم چه از پیش فرستاد و چون فاطمه زهرا علیها السلام بجوار ایزدی رسید امیرالمؤمنین علی ع در
مرثیه او این دو بیت بگفت لکل اجتماع من خلیلین فرقة وکل الذی دون الممات قلیل وان افتقادی فاطما بعد احمد دلیل
علی ان لا یدوم خلیل انگاه در گورستان رفت و گفت السلام علیکم یا اهل القبور اموالکم قسمت و دیارکم سکنت
و نساءکم نکحت نزدیک ما این خبرست بنزدیک شما چه خبرست هاتفی آواز داد که ما اکلنا ربحنا وما قدمنا وجدنا
وما خلفنا خسرنا آنچه خوردیم سود کردیم و آنچه از پیش فرستادیم یافتیم و آنچه بگذاشتیم زیان کردیم پس چون
تمکنت و فرصت داری کاری بکن پیش از آنکه در آن بر تو بسته گردد و نتوانی رب ربع لاناس عصفت ثم
ما ان لبثت ان سکنت وکذلک الدهر فی اطواره قدم زلت واخری ثبتت هرچه کردی ضایع نگردد که ان الله
دانا و بیناست وقالوا لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری تلک امانیهم قل هاتوا
برهانکم ان کنتم صادقین جهودان و ترسایان با این همه مخالفت و دشمنی که در میان ایشان بود چون
رسول ع نسخ شرع ایشان کرد او را دشمنی از خود قوی‌تر دیدند و دانستند با یکدیگر دوستی آغاز نهادند و کینه‌های
دیرینه را از سینه‌های خود بیرون کردند عند الشدائد تذهب الاحقاد دانستند که کار رسول بموافقت ایشان

نبیند

غلّ نبیند برد با پیغمبر ع بمناظره و مجادله آمدند گفتند در بهشت نرود الا که جهود باشد یا ترسا و گفته‌اند که معنی آنست که
جهودان گفتند که در بهشت نروند الا جهودان و ترسایان گفتند که در بهشت نروند الا ترسایان تلک امانیهم گفت ای محمد آن
از یشانست و آرزو و سرمایه احمقانست چنانکه امیرالمؤمنین ع میگوید لا تتکل علی المنی فانها بضایع النوکی احمق
مباش زیرک باش زیرک کیست آنکس که پیغمبر ع گفت الکیس من دان نفسه وعمل لما بعد الموت والعاجز من
اتبع نفسه هواها وتمنی علی الله زیرک آنکس است که حساب خود بکند و از بهر آنچه پس از مرگست کاری بکند و
عاجز آنست که نفس خود را تابع هوای خود گرداند و تمنا کند بر خدای و گفته‌اند که مراد با امانی اکاذیب و اباطیل است
قل ای محمد هر که دعوی چیزی کند وی را حجتی و بینتی باید دعوت بی حجت باطل بود من ادعی بلا حجة لا بد ان یبطل دعواه
بگو اگر راست میگویید برین حجتی بیارید و برهانی ظاهر گردانید بلی من اسلم وجهه لله وهو محسن
فله اجره عند ربه ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون آنگه حق تعالی رد کرد بر جهودان و ترسایان
گفتار ایشان را و گفت این نه چنین است که شما میگویید هر که اسلام کند و انقیاد نماید خدای را و فرمان او را گردن
نهد و عبادت او را خالص گرداند و بکلیت دل بر او اقبال کند و تمامی روی بدو آرد و او نیکوکار بود یعنی مخلص
باشد مزد او که نزدیک خدایست او را بر در بهشت و کسانی که صفت ایشان این بود ایشان را هیچ خوف
و انده نبود چون کافران خایف و اندوهگن باشند و تخصیص وی از بهر آن کرد که از شریفترین اعضاست و چون
او منقاد و مسلم باشد اعضای دیگر را خطری نباشد و مسلم و منقاد اولیتر و گفته‌اند که وجه عبارتست از ذات
چنانکه گفت کل شیء هالک الا وجهه وقالت الیهود لیست النصاری علی شیء وقالت النصاری
لیست الیهود علی شیء وهم یتلون الکتاب کذلک قال الذین لا یعلمون مثل قولهم فالله
یحکم بینهم یوم القیامة فیما کانوا فیه یختلفون ترسایان نجران نزدیک رسول آمدند و احبار جهودان بیامدند
آمدند و با ایشان مناظره کردند از جهودان مردی نام او حرمله ایشان را گفت ما انتم علی شیء شما بر هیچ نه اید و کافر شد
بعیسی و نبوت او و یکی از جمله ترسایان گفت بلکه شما خود بر هیچ نه اید و انکار نبوت موسی و کتاب او کرد خدای
این معنی از ایشان باز گفت که از جهودان بر هیچ نه اند سفیان ثوری چون این آیه خواندی گفتی صدقوا والله راست
گفتند بخدای و حال آنست که ایشان کتاب میخوانند جهودان در کتاب حدیث عیسی و نبوت و بشارت او میخواندند
و میدانستند که مرد و حق است و انکار میکنند کذلک میگویند که هم چنین که جهودان و ترسایان یکدیگر را گفتند
که ایشان نه بر دین اند و اهل کتاب نیستند مانند گفتار ایشان گفتند مشرکان عرب محمد را تو بر هیچ نه و گفته‌اند که مراد
بدین آنست که آبا و اجداد ایشان پیغمبران خود را گفتند که شما بر هیچ نه اید آری همه یکدیگر را تخطیه میکنند روز قیامت
که نزدیک احکم الحاکمین اید میان ایشان حکم کند در آنچه ایشان خلاف میکنند و با ایشان نماید که حق کیست و باطل کیست
چون اهل حق را بهشت رساند و اهل باطل را بدوزخ ومن اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها
اسمه وسعی فی خرابها اولئک ما کان لهم ان یدخلوها الا خائفین لهم فی الدنیا خزی

وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ گفته اند مراد بمساجد الله بیت المقدس است که بخت النصر و قوم او بیامد و بنی اسرائیل را بکشتند و فرزندان ایشان را غارت کردند و بیرده گی بردند و بیت المقدس را خراب کردند و از صادق روایتست که مراد بدین مسجد الحرام است و آیه در مشرکان آمد که ایشان پیغمبر را منع کردند از مسجد الحرام چنانکه گفت هم الذین کفروا وصدوکم عن المسجد الحرام حق تعالی ذکر آن جماعت میکند و میگوید کیست ستمکارتر از آنکس که مسجدها را منع کند و نگذارد تا در آنجا ذکر خدای کنند و نام خدای گویند و خدای را عبادت کنند و سعی کند در خرابی آن چنانکه بخت النصر کرد یا همچنانکه مشرکان مکه کردند رسول را نگذاشتند تا حج و سعی و طواف کند و مسجد که در و خدای را عبادت نکنند آن مسجد خراب بود پس چون مشرکان نگذاشتند ایشان سعی کرده باشند در خرابی آن اولئک آن جماعت که با بیت المقدس این معامله کردند ایشان را نباشد که در انجا شوند مگر خایف و ترسناک چنانکه دو گروه اند از ابن عباس که چون این آیه آمد هیچ جهود و ترسا در بیت المقدس نرفت الا خایف و مستنکروار بر معنی دوم مشرکان مکه را چون فتح باشد نباشد که در مسجد روند الا خایف و ترسان از آنکه روایت کرده اند که چون فتح مکه دست داد منادی رسول آواز کرد که از امروز نباید که هیچ مشرک گرد خانه گردد و پیرامن آن شود و کس برهنه طواف نکند که اگر کند ایشان را در دنیا رسوایی باشد قتل و سبی و در آخرت در دوزخ عذابی بزرگ وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ از ابن عباس روایتست که گفت با پیغمبر علیه السلام در سفری شبی تاریک بمنزلی فرود آمدیم هر یکی از ما از سنگ قبله می ساخت و روی بدو می آورد و نماز کرد چون روز شد روی بجهات مختلف کرده بودند گفتند یا رسول الله حکم این چیست حق تعالی این آیه فرستاد و گویند در حق آن کس که نماز بر پشت راحله کند تکبیر احرام روی بقبله آرد و نماز میکند عکرمه گفت چون این آیه تحویل قبله آمد مسلمانان روی بکعبه آوردند و جهودان برین طعنه زدند و عیب کردند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت خدایراست بلاد مشرق که مکه و کعبه است و بلاد مغرب که شام و بیت المقدس است بهر کجا که روی آرید بحکم خدای قبله آن باشد و کس را نباشد که بران اعتراض کند و طعن زند که بامر خدای هر کجا که روی آرید رضای او در آن باشد و رحمت بدان حاصل گردد و خدای تعالی فراخ عطاست و بسیار رحمت آن رحمتی وسعت کل شیء علیم و داناست بر هر چه فرماید و مصلحت در آن بود یکی از جمله صحابه گفت در دریا بودیم و وقت نماز بود و در آن را نگشتم جای پاکیزه هست که نماز کنم گفت طهر قلبک وصل حیث شئت گفت دل پاک دار و هر کجا که خواهی نماز کن وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ جهودان گفتند عزیر پسر خداست ترسایان گفتند مسیح پسر خداست مشرکان عرب گفتند فرشتگان دختران خدا اند حق تعالی گفت ایشان را باز گفت و گفت ایشان گفتند خدای فرزند گرفت آنگه گفت سبحانه یعنی که ایشان میگویند منزه است خدای از آنکه فرزند گیرد نه ملک آسمان و زمین او راست او را چه حاجت بود بفرزند گرفتن و اینها که ایشان را فرزند خدای میخوانند همه قانت و مطیع و فرمان بردار خدا اند و گفته اند که مراد بکل له قانتون جمله بندگان خدای اند از مومن و کافر اگر چه خدا را سجده نکنند سایه او کند چنانکه در خبر

آمده است

آمده است علی زعمه او خدا را سجده کند ولله یسجد ما فی السموات والارض طوعا وکرها وظلالهم بالغدو والآصال و گفته اند که قنوت کافران در قیامت باشد وعنت الوجوه للحی القیوم بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ آفریدگار آسمانها و زمینها اوست بر سبیل ابتداع و اختراع چون حکم کند بکاری گوید آنرا باش پس بر عقب هر چه تمامتر باشد بی تعذری و تعسری و از عدم بوجود آید امر معدوم را در حکمت نیکو نباشد پس این بر سبیل تشبیه بود یعنی چنانکه یکی از ما خواهد که چیزی باشد گوید آن کن تا چیز باشد در حق خدای قول امر بدین تشبیه بود و گفته اند که مراد امر تکوین است یعنی هر چیز که ارادت خدای بوجود او تعلق گرفت بی آلت و همت آن حاصل شود پس چنانستی که گوید بنده من کار من بخلاف کار تست چنانکه من بخلاف توام کار ترا آلت و ساز و وقت و مهلت باید چون چیزی خواهم من پیش از آن وقت بزودگر گوینده گوید کن کاف بنون نا رسیده باشد که هجده هزار عالم آفریده باشم وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَٰلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ گفته اند آنکه نمیدانند از مشرکان عرب مراد اینکه تو میگویی ای محمد چرا خدای با ما معاینه سخن نمیگوید که تو رسول اویی یا آیتی و علامتی و نشانی بما آید که دلیل صدق تو کند ای محمد همچنین که اینها میگویند گفتند آنکه از پیش ایشان بوده اند از کافران گذشته مانند گفتار اینها گفته اند دلهای ایشان در کفر و سختی بهم میماند آیات و بینات را روشن گردانیدیم و هویدا کردیم از بهر قوم که ایشان یقین دانند و یقین را کار فرمایند اما ایشان میگویند از سر عناد و تحکم و تعنت میگویند إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ ما ترا فرستادیم ای محمد با قرآن و دین حق و درست و راست بشارت دهنده دوستان مرا بثواب و بیم کننده دشمنان مرا بعذاب و رنجانند و اگر ایمان نیارند و راه دوزخ اختیار کنند و بدوزخ روند که تو از اهل و اصحاب دوزخ سوال نخواهند کرد بدین معنی است آنکه از مقاتل روایه کرده اند که سبب نزول آیه آن بود که چون رسول علیه السلام گفت لو انزل الله باسه بالیهود لامنوا اگر خدای عذاب فرستادی جهودان ایمان آوردندی ابن عباس گفت که رسول علیه السلام گفت لیت شعری ما فعل الله بالکفار کاشکی دانستمی که خدای با کافران گذشته چه کرد این آیه آمد که لا تسأل عن اصحاب الجحیم وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ گفته اند که جماعتی جهودان نزدیک رسول علیه السلام آمدند و گفتند ای محمد اگر با ما صلح کنی و با ما بسازی ما بتو ایمان آوریم و رسول عظیم حریص بود بر ایمان ایشان چون سخن ایشان مدارا میکرد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت جهودان از تو راضی نشوند اگر چه بسیار مساعده و مدارا کنی با ایشان تا تو متابعت ملت و دین ایشان نکنی بگو ای محمد ایشان را که دین خدای این دین است و راه نجات و رستگاری اینست برین باید رفت و بر طریق ملت یهود نباید شد اگر متابعت رای و هوای ایشان کنی پس از آنکه علم ترا باشد از نبوت و قرآن و ادله و بیان نباشد ترا هیچ یاری و یاوری از عذاب خدای تا حمایت کند الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ

الکتاب یتلونه حق تلاوته اولئک یؤمنون به ومن یکفر به فاولئک هم الخاسرون گفته اند که مراد ازین
جماعت اهل کتابند از جهودان و ترسایان چون عبدالله سلام و بحیرای راهب و غیر ایشان خدای تعالی ازیشان خبر داد و گفت کسانی
که ما ایشانرا کتاب داده ایم یعنی توریة و انجیل میخواندند آن کتاب را با خشوع و خضوع و صفای اعتقاد سزای خواندن و هیچ نام و
نعت و صفت محمد باز نمی پوشند و تبدیل و تحریف نمیکنند ایشان آنند که بدان ایمان دارند و هر که بدان کافر شود یعنی
آنکسانی که بدان کافر شوند ایشان زیان کارانند ازانکه حظ خود از آخرت بعاجل دنیا بدل کرده اند و این زیان کاری
هرچه تمامتر بود و گفته اند که مراد بکتاب قرآنست حق تلاوت آن بود که بترتیل خوانند با خشوع و خضوع چنانکه گفت الذین
اذا ذکر الله وجلت قلوبهم حلالش را حلال دارند و حرامش را حرام دارند و بمحکم و متشابهش ایمان دارند و اذکر
هست نیکو دانند ایشان که چنین باشند مومن حقا باشند چنانکه گفت اولئک هم المومنون حقا یا بنی اسرائیل
اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم وانی فضلتکم علی العالمین ای فرزندان یعقوب ذکر نعمت من کنید و نیکی
که بر شما عطا کرده ام یاد آورید و آنکه من شما را بر اهل روزگار شما تفضیل نهادم نعمت عظیم است شکران بواجبی
گزارید واتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا ولا یقبل منها عدل ولا هم ینصرون شکران
نعمت آنست که بمحمد که رسول منست ایمان آرید و بترسید از روزی که دران روز هیچ نفس دیگری را دستگیری نکند
و هیچ جزا نتواند داد و هدیه و بدل قبول نکند و شفاعتش سود ندارد و نه ایشانرا که اهل دوزخند یاری کنند برانکه عذاب
خدای ازیشان دفع کنند یا تخفیف کنند این هر دو آیه هم برین لفظ است و ترتیب یکبار ذکر کرده شد باری دیگر ذکر
کردن تکرار بود و در تکرار این چه حکمتست گفته اند که تکرار نیست و تکرار آن وقت بود که در یک وقت از بهر یک معنی خطاب
مکرر بودی و معلومست که این دو آیه در یک وقت نبود مختلف است مخاطب نیز مختلف بود و بنی اسرائیل بسیار
لازم نباید که با بنی اسرائیل همه خطاب بود واذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک
للناس اماما قال ومن ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین چون امتحان و آزمایش کردیم ابراهیم را
یعنی بتکلیف کردیم و فرمودیم ویرا بکلماتی که متضمن تکلیف او بود یا بکلماتی که او را میخواند و بران مداومت میکرد پس ابراهیم
تمام کرد آن کلمات را یعنی بگزارد و بوفای آن قیام نمود گفت چون هر آنچه ترا فرمودیم قیام نمودی ترا بجزای آن امام مردمان
خواهیم گردانیدن ابراهیم گفت بار خدایا از فرزندان من نیز کسی را که صلاحیت امامت هست امام گردان حق جل و علا
گفت عهد من که امامت است ظالمان را در نیابد مفسران در کلمات خلاف کرده اند بعضی گفته اند که از جنس کلماتی
بود که خدای او را فرمود گفتن آن بر سبیل تسبیح و تهلیل چنانکه از پیغمبر ع روایت کرده اند که روزی صحابه را گفت که دانید
که خدای ابراهیم را چرا خلیل خود گرفت گفتند نه گفت ازبهر آنکه او هر بامداد و شبانگاه گفتی سبحان الله حین تمسون
وحین تصبحون سعید جبیر گفت کلمات آن بود که تا بنای خانه کرد میگفت سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر چون
خانه تمام گشت گفت ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم بعضی گفته اند که آن کلمات از جنس افعال بود و آن ده سنت
بود پنج در سر و پنج در تن آنچه در سر بود مضمضه و استنشاق کردن و مسواک کردن و موی لب گرفتن و فرق سر است

ولا تنفعها شفاعة

داشتن

داشتن و آن پنج که در تن است استنجا بسنگ بعد ازان بآب و ختنه کردن و ناخن گرفتن و موی بغل و زهار مجاهد گفت کلمات
همین است که در آیت ازینجا که انی جاعلک للناس اماما الایة و گفت مراد بعهد امامتست باقر و صادق علیهما السلام
همین گفته اند و قرینه آیه برین دلالت میکند ازبهر آنکه ابراهیم ازبهر ذریت امامت خواست و خدای تعالی عهد کرد در آنکه آن
که امامت بود تا جواب مطابق سوال بود و آیه دلیلست که کار امامت تعلق بخدای دارد چنانکه نبوت لقوله تعالی انی جاعلک
للناس اماما ابراهیم با پایه نبوت و خلعت امامت نشد تا خدایش امام نکرد و دیگری را خدای امام نا کرده چگونه امام گردد و هم دلیلست
برانکه امام معصوم می باید ازانکه گفت لا ینال عهدی الظالمین خدای تعالی امامت کرد ازانکس که ویرا ظالم داند بر عموم
ظالم نفس خود و ظالم غیر و هرانکس که این دو ظلم ازو منتفی بود معصوم باشد گویند که پیغمبر را چگونه گفت که ترا امام خواهم کرد و درجه
پیغمبری پیش از درجه امامتست و هر که پیغمبر باشد خود امام بود نه چنین است که میگویند ازبهر آنکه پیغمبران بسی بودند
که ایشانرا بجهاد نفرمودند ابراهیم را گفت ترا خلعت امامت داده ایم و تشریف امامت خواهیم داد و بجهاد خواهیم
فرمود مسکن ابراهیم گفته اند که بسوس بود از زمین اهواز و گفته اند که بزمین بابل بود و آن زمین نمرود کنعان بود
واذ جعلنا البیت مثابة للناس وامنا واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی وعهدنا الی ابراهیم
واسمعیل ان طهرا بیتی للطائفین والعاکفین والرکع السجود و یاد کن ای محمد چون کردیم خانه را که آن
کعبه است جای بازگشتن و ملجا و پناه گاهی که از جوانب قصد او کنند و بطواف و بزیارت آیند و چند آنکه آیند ازو
سیر نشوند و هیچکس ازانجا باز نگردد الا که تمنای آن کند که دیگر باره آنجا شود و خانه که آنرا امنی نهاده ایم که هر که جنایتی
کند و در حرم گریزد ویرا در حرم نرنجانند و قصاص نکنند بلکه طعام و شراب برو تنگ گردانند تا بیرون شود پس
قصاص کنند و اگر در حرم گناهی کند که مستوجب حد گردد هم درانجا حدش بزنند ازبرای آنکه هتک حرمت
حرم کرده است و فرا گیرید از مقام ابراهیم نمازگاه است در خبر است که روزی رسول ص بمقام ابراهیم شد با عمر خطاب
گفت یا رسول الله نه این مقام پدر تست ابراهیم گفت بلی گفت چرا در نماز روی بوی نیاری گفت خدا نفرموده است
راوی گوید که این روز در شب نیامد که آیه آمد که واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی و پیغمبر از بیت المقدس روی بکعبه کرد
و گفته اند که مقام ابراهیم حرمست قتاده گفت آنجاست که امروز می کنند و بعضی دو رکعت نماز طواف و گفته اند که
آن سنگست که نشان پای ابراهیم در آنجا بماند چون پای برو نهاد و آنچنان بود که خدای تعالی ابراهیم را فرمود که هاجر
و اسمعیل را از پیش ساره ببرکه ویرا رشک می آمد گفت بار خدایا کجا برم گفت آنجا که ترا جبرئیل راه نماید و ایشانرا برگرفت
و می آمد و جبرئیل در پیش او میرفت بهر شهری و بقعه خوش که در رسیدی گفتی که ایشانرا اینجا فرود آرم جبرئیل گفت
که فرمان نیست تا آنجا رسید که امروز مسجد الحرام است و آنجا نه آبی بود و نه گیاهی و نه انیسی جبرئیل ع گفت ایشانرا اینجا فرود
آر و تو برگرد که خدای چنین میفرماید گفت یا جبرئیل چه جایگاهست گفت این حرم خداست و خدا این جا خانه بود محرم
ایشانرا آنجا رها کرد و هاجر را و اسمعیل را طفلی و عورتی را بخدای تسلیم کرد و چون مدتی برآمد اسمعیل بزرگ شد و هاجر فرمان
یافت و جرهمیان آنجا فرود آمدند اسمعیل از ایشان زنی خواست چون مدتی برآمد ابراهیم از ساره دستوری خواست

تا بیاید و اسمعیل را بچند گفت برو بشرط آنکه از پشت اسب فرود نیایی و ندانست که هاجر نمانده است ابراهیم چون
بدانجا رسید جایی دید پر مردم آبادان و قبیله بزرگ فرود آمد و ابراهیم اسمعیل را طلب کرد به بیرون حرم بصید رفته
بود زن اسمعیل از خیمه بیرون آمد و گفت ترا چه می باید گفت اسمعیل گفت حاضر نیست او گفت هیچ طعامی و شرابی هست
گفت نه گفت چون اسمعیل باز آید بگوی که پیری بدین نشان اینجا آمد و ترا سلام رسانید و گفت آستانه در بگردان که موافق
نیست و برفت و اسمعیل باز آمد بوی ابراهیم شنید گفت ای زن غریبی اینجا حاضر آمد گفت بلی پیری بدین نشان و بدین
صفت از سر استخفاف گفت سلام برسان اسمعیل را و بگو که در بگردان که موافق نیست گفت طعامی و شرابی نخواست
گفت خواست من ندادم گفت برخیز که ترا طلاق دادم آنکه اسمعیل زنی دیگر کرد و مدتی برآمد آنکه ابراهیم بار دیگر
دستوری خواست از ساره گفت برو بدان شرط که از آن بار بود او بیامد اتفاق چنان افتاد که اسمعیل حاضر نبود
چون بدر خیمه رسید زن اسمعیل از خیمه بیرون دوید و گفت فرود آی همین ساعت که اسمعیل بصید رفته است و همین
ساعت بیاید و تو لحظه بیاسای گفت فرود نمی توانم آمد ولیکن ترا هیچ طعامی و شرابی هست گفت بلی برفت و گوشت
و شیر آورد و ابراهیم بر پشت اسب از آن بخورد و دعا کرد ایشان را ببرکه در خبر می آید که اگر آن زن نان آوردی یا خرما برکه
دعای ابراهیم در همه زمین هیچ جایگاهی خرما و گندم بیش از مکه نبودی زن گفت ای پیر یکبار که فرود آی تا سرت بشویم
که گرد آلود شده است گفت فرود نیایم ولیکن سنگی بیار تا پای بر آنجا نهم و یک پای در رکاب دارم سنگی بزرگ
بیاورد و در زیر پای وی نهاد ابراهیم یک پای بران سنگ نهاد تا یکجانب سرش بشست اثر پای ابراهیم بدان بماند
و دیگر پای بران سنگ نهاد تا دیگر جانب بشست و اثر پایش بدان سنگ ظاهر شد و گفت ای زن چون شوهرت
باز آید بگو پیری ترا سلام میرساند و میگوید که آستانه در تو سخت صالح است نگهداری آنکه برفت چون اسمعیل باز آمد
پدر را ندید گفت کسی اینجا بود گفت بلی پیری بدین صفت نیکو روی خوشخوی و بسیاری بر وی ثنا کرد گفت چه کردی گفت
مهمانداری کردم او را و سرش بشستم و بسیاری جهد کردم فرو نیامد گفت چه پیغام داد گفت ترا سلام میرساند و میگوید
عتبه در را نگهدار که مستقیم است و نیکو گفت دانی که او کیست گفت نه گفت او پدر منست ابراهیم خلیل الله عز و جل
انس مالک گفت اثر انگشتان و پاشنه در آنجا دیدم از بس که مردم دست در آنجا مالیدند اثر پایش نماند روایت که
رکن و مقام در و یاقوت بودند از یاقوتهای بهشت خدای تعالی بزمین فرستاد و روشنایی از ایشان بستد و اگر نبستی
روشن بودی همه زمین بنور ایشان منور بودی و عهد کردیم با ابراهیم و اسمعیل یعنی فرمودیم ایشان را و وصیت کردیم که
پاکیزه گردانید خانه مرا یعنی بر طهارت و توحید و بنا کنید و گفته اند که از بتان پاک کنید و در و بخور بسوزید از بهر آنکه طواف کنند
و از اقطار عالم بانجا آیند و از برای آنکه آنجا باشند و ساکنان حرم و از برای رکوع کنندگان سجده کنند و چون طواف
کنند طایفان باشند و چون بنشینند عاکفان باشند و چون نماز کنند راکعان و ساجدان باشند و از پیغمبر روایت است که
خدای تعالی در شبانروزی صد و بیست رحمت بکعبه فرستد شصت طواف کنندگان را بود و چهل نماز کنندگان را و بیست نظر
کنندگان را و در خبر است که النظر الی الکعبة عبادة و گفته اند که المقام بمکة سعادة والخروج منها شقاوة و در اخبار اهل البیت

کمجاوره

که مجاورت کعبه بکره و هست و مجاورت مدینه مستحب است وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهِیْمُ رَبِّ اجْعَلْ هٰذَا بَلَدًا اٰمِنًا وَّارْزُقْ
اَهْلَهٗ مِنَ الثَّمَرٰتِ مَنْ اٰمَنَ مِنْهُمْ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَاُمَتِّعُهٗ قَلِیْلًا ثُمَّ اَضْطَرُّهٗۤ
اِلٰى عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِیْرُ و یاد کن ای محمد که چون ابراهیم زن و فرزند خود را آنجا رها کرد جای بود [illegible]
و خوف از آنکه ایمنی و قوتی نبود آنکه دعا کرد ای بار خدایا این جایگاه را شهری ایمن گردان یعنی اهل او را از جمله مخاوف و مهالک
نگهدار و روزی کن اهل این شهر را از میوه ها آنان که ایمان آورند بخدای و روز بازپسین بعضی مفسران گفته اند که ابراهیم
پیش ازین دعای مطلق کرد و گفت و من ذریتی جواب آمد لا ینال عهدی الظالمین اینجا خواست که سوال کند مودب شده
بود مومنان را دعا کرد و کافران را دعا نکرد خدای تعالی گفت دعای تو در حق مومنان مستجابست اما کافران را برخورداری دهم
برخورداری اندک مراد متاع دنیاست و متاع دنیا بنسبت با آنکه مومنان را در بهشت خواهد بود اندکست و نزدیک
باضافت با عذاب دوزخ اندکست چون تمتع داده باشم از دنیا اضطرار بی اختیار او را بدوزخ رسانم و بد جای
بازگشتیست دوزخ **قصه هاجر و اسمعیل** ابن عباس و وهب منبه گفته اند که چون ساره هاجر را با براهیم داد و هاجر با اسمعیل بار نهاد
ساره را رشک آمد از آنکه نور محمدی در پیشانی ابراهیم بود با اسمعیل نقل افتاد و آن شرف و بزرگی از وی دور شد حق تعالی ابراهیم را
گفت ساره با تو مردمی کرد تو نیز او را رنج و رشک منمای و ایشان را از پیش ساره ببر گفت خدایا کجا برم گفت آنجا که
فرمایم آنگه جبرئیل آمد و از برای ابراهیم براق آورد و او در زمین شام بود ابراهیم برنشست و هاجر و اسمعیل برچهار
پای نشاند و میرفت چنانکه شرح داده شد ناگاه به پشته ریگ سرخ رسید در پیرامن او درخت چند جبرئیل بوی اشارت
کرد بجایی که امروز حجر الاسود نهاده است که فرود آی و ایشان را اینجا فرود آر گفت ای جبرئیل اینجا چه جایگاه جایی معظم است
و خدای را اینجا خانه بیت المعمور بود که طواف گاه آدم بود خدای تعالی از آبدست تو آبادان خواهد کرد ابراهیم هاجر را و
اسمعیل را آنجا فرود آورد و از بهر ایشان سایبانی ساخت تا در زیر آن شدند و قربه آب داشتند آب در آنجا ماند
بود جبرئیل گفت ای ابراهیم خدای میفرماید که ایشان را اینجا رها کن و برو ابراهیم قصد بازگشتن کرد هاجر گفت یا خلیل الله
ما را بکه رها میکنی گفت بخدای که بفرمان او شما را بدینجا آوردم و بآن خدای که مرا در غار طعام و شراب داد و بپرورد و بامان
خدای که مرا در آتش نگاه داشت هاجر گفت رضیت بقضاء الله امتثلت لامر الله حسبی الله و علیه توکلت و ابراهیم
برگردید و ایشان را بخدای تسلیم کرد ساعتی برآمد قدری آب که در قربه بود باز خوردند و دیگر آب نماند و از تشنگی
و گرسنگی شیرش منقطع شد و بر امید آنکه کسی را ببیند یا حسی و حرکتی بشنود و کس را ندید بازگشت و نزدیک اسمعیل
آمد وی را ضعیف و رنجور یافت گمان برد که بخواهد مردن گفت بروم تا جان کندن کودک و مرگ وی نبینم و بر مروه شد
کس را ندید فرود آمد و نزدیک فرزند آمد فرزند را زنده یافت و همچنین می آمد و می شد بر امید آنکه چاره یا چاره گری
ببیند و هیچکس را نیافت بار هفتم بر مروه آمد و نگاه کرد و نزدیک اسمعیل چشمه آب دید محمد ابن اسحق گوید که هاجر اول
بار که بکوه صفا برآمد نگاه کرد کسی را ندید از جانب مروه آوازی شنید از آنجا بدوید و بکوه مروه آمد نگاه کرد کسی را ندید
و از جانب صفا همان آواز شنید بیامد بصفا و هیچکس را ندید همچنین تا هفت بار می آمد و می شد و هر بار آوازی

می‌شنیدند هاجر مدهوش و متحیر شد و آواز داد که ای خداوند این آواز میدانم تا تو کدا آوازت می‌شنوم و ترا نمی‌بینم بخدای بر تو
که اگر نزدیک تو فرجی و فریادرسی هست بفریاد رس که هلاکت بما رسید حق تعالی دیدن او را رکنی گردانید از کا
چه آنکه آن آواز متتابع می‌بود و هاجر بر اثر آواز میرفت تا بدرختی رسید آواز صر آب شنید که میرفت عجب
داشت با نزدیک اسمعیل آمد آب دید و هیچ گفت بار هفتم چون مایوس گشت هاجر جبرئیل بیامد و پاشنه اسمعیل
را در زمین می‌مالید چشمه آب پیدا شد و هر ساعت بیشتر میشود تا که بر روی زمین روان شد هاجر که از مروه نگاه کرد
آب دید که از پای اسمعیل رسید و بر روی زمین بیامد و پاره ریگ بر پیرامن آن گرد قرار گرفت و گوی بکرد که آب در
آنکه قرار آب بزد بر گرد رسول م گفت رحم الله ای هاجر اگر آن آب منع نکردی در همه بادیه برفتی هاجر را دل میداد که از آن
آب باز خورد هاتفی آواز داد و گفت آب بار خور و مترس که خدای تعالی این آب از برای شما پیدا کرد و این مشرب حجاج خانه او
خواهد بود و بر دست شما اساس آن خانه پیدا خواهد گرد تا عمارت این خانه کنید و خلایق از اقصای عالم بدینجا آیند
هاجر خوشدل شد و آن آب بخورد و آب هر روز زیادت میشد بنداز پیش او بر گرفت آب بر روی زمین روان گشت
زمین از گیاه سبز شده درختان تازه و سبز گشتند اتفاق را جماعتی از قبیله جرهم بیازارگانی از شام همین میشدند در
حوالی آن بمنزلی که ایشان را بود فرود آمدند و از دور نگاه کردند مرغان را دیدند که پرواز میکردند گفتند بهر حال باید که اینجا
آب بود که مرغ جایی پرواز کنند که آنجا آب بود و مرغان از جوانب روی بدانجا نهادند و بوادی مکه می‌شدند دو مرد را
بر اثر مرغان روانه کردند و آن دو مرد بر اثر مرغان می‌آمدند تا بمکه رسیدند نگاه کردند هاجر را و اسمعیل را دیدند تنها زنی
و کودکی را پی مرد و آبی دیدند روان و گیاه زاری خوش عجب داشتند او را پرسیدند که تو جنی یا انس گفت آدمیم گفت این
جایگاه و این آب از کجا آمد که هرگز اینجا آب نبوده است و سیصد و چهارصد گز چاه بایستی کندن تا آبی شور برآمدی این
حالست هاجر قصه خود باز گفت و اکرام خدای را بر ایشان عرضه کرد گفتند ما را ازین آب شربتی ده آب داد باز خوردند آب
خوش بود گفتند این آب ملکیت کراست گفت مرا و فرزند مرا خدا این را از بهر ما پیدا کرد و بر کوه برفتند و نگاه کردند
زمین بسیار و درختان سبز دیدند گفتند با تو درین باب هیچ شرکی هست گفت حاشا که اصل ملکیت مراست و فرزند
مرا ایشان برفتند و قوم خود را خبر کردند و ایشان خداوندان چهارپای بودند از اشتر و گاو و گوسفند بدین شادمان شدند و
برخاستند و روی بدان جایگاه نهادند و در پیرامن آن فرود آمدند و کس فرستادند بهاجر و گفتند تو اینجا تنهایی و ا
ماری و کس نیست که ترا و فرزند ترا خدمت کند ما را ازین آب و گیاه نصیبی کن تا اینجا در جوار تو باشیم و خدمت
تو و فرزند تو بواجبی کنیم هاجر گفت روا باشد اینجا فرود آمدند و براحت افتادند و خدمت ایشان بواجبی میکردند تا اسمعیل
بزرگ شد و ایشان اصحاب صید بودند او را صید آموختند و مردمان ازین خبر یافتند از جوانب روی بدانجا نهادند و جنس
و متاع و انواع نعمت بدانجا کشیدند علما گفته‌اند که مکه همیشه محرم بوده از عهد آدم که بیت المعمور آنجا نهاده بودند و بیا
از آدم در بدایت خلق زمین اول بقعه را که از زمین آفرید مکه بود و جای کعبه از آن حرم محرم کرد و زمین از زیر مکه برآورد و او را
از آنجا ام القری خوانند که اصل همه زمین از وست روایت کرده‌اند که چون خانه خدای خراب کردند چون باساس ابراهیم

رسیدند سنگی یافتند در آنجا نقش کرده که انا الله ذو بکه منم خدای خداوند مکه حرام گردم او را از روز که آسمان و زمین
آفریدم و آفتاب و ماه و آن روز که این دو کوه بنهادم اینجا و هفت فرشته را باستقامت موکل کردم برو و این زایل نشود تا
کوهها زایل شود و برکه گردم اهل او را در آب و شیر روایت کرده‌اند بعضی علما که چون آدم علیه السلم بزمین آمد این خود
از شیطان پناه با خدای داد خدای تعالی جماعتی فرشتگان را بفرستاد تا گرد مکه درآمدند از چهار جانب و حق تعالی آن
مقدار را که فرشتگان ایستاده بودند حرم کرد و حد حرم در نزدیک اهل البیت چهار فرسنگ در چهار فرسنگ بود
و از جمله فضایل مکه و کعبه آنست که پیغمبر م چون بمدینه خواست آمدن بیامد و طواف خانه کرد و اسلام کرد چون بمیان
مسجد الحرام رسید با خانه نگاه کرد و گفت من میدانم که در همه روی زمین از تو فاضلتر جایی نیست و از تو دوست
تر و محبوب تر بنزدیک خدای هیچ جایی نیست و من ترا دوست میدارم ولیکن کافران نمی‌گذارند که اینجا مقام
کنم ای بنی عبد مناف اینجا حلال نباشد هیچکس را که منع کند کسی را که خواهد که درین مسجد نماز کند شب یا روز بعضی
از زنان رسول گفتند که اگر نه هجرت بودی ما را نمی‌بایست که از مکه بیرون شویم از آنکه هیچ جایی آسمان از مکه نزدیکتر
نباشد و هیچ جایگاه ماه چنان نباشد که بمکه و دلها بهیچ شهر خوش و خرم نشود چنانکه بمکه و از مادر مینی دو ش
و طیور را آنست که شیر با گاو و یوز با آهو و سگ با خرگوش بایستند هیچ یک دیگر را گزند نکنند و از یکدیگر ایمن باشند
مادام که در حرم باشند و کبوتر و مرغان بر سر و دوش مردمان نشینند و کس نرم ندارد که ایشان را تعرض رساند
ای روایت کنند که جماعتی بذی طوی فرود آمدند آهویی می‌آمد با مردم انس گرفته یکی پای آهو گرفت و گفتند دست بدار
نگاه داشت آهو بول کرد و مرد چون بقیلوله بخفت ماری آمد و بر شکم او بخفت چون از خواب درآمد گفتند بنگر که بدان هیچ
تو کردی ترا چه پیش آمد خواستند تا مار را دور کنند دور نشد تا آن مرد از ترس حدث نکرد و آنگه فرود آمد و برفت
و اجابت دعای ابراهیم در ثمرات آنست که روایت کرده‌اند که چون ابراهیم دعا کرد خدای تعالی جبرئیل را فرستاد
تا دهی از دههای شام از جمله آنکه بسیار میوه تر بود و نیکوتر بود از زمین برکند و بیاورد و گرد خانه بگردانید و در زمین
طایف بنهاد و از آنجا انواع میوه‌ها بمکه میبرند وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ
مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ یاد کن ای محمد چون برداشت قواعد و بنیاد خانه را ابراهیم و اسمعیل میگفتند بار خدایا
از ما بپذیر و ما را ثواب ارزانی دار که تویی خدای شنوا و دانا گفتار ما می‌شنوی و کردار ما میدانی گفتار ما که دعاست
باجابت مقرون گردان کردار ما را بکرم در محل قبول آر محمد باقر ع گوید که با پدر بودم زین العابدین ع و طواف میکرد مردی
آمد و گفت ای پسر دختر رسول خدا میخواستم تا مسئله پرسم پدرم جواب نداد او و چون فارغ شد و بمقام ابراهیم آمد
و نماز کرد آنگه در حجره آمد و بنشست و گفت کجا شد این سایل مرد برپای خواست و گفت منم یا ابن رسول الله گفت سوال
چیست گفت خبر ده مرا از ابتدای طواف این خانه تا که کرد و چگونه بود و چرا بود پدرم او را گفت تو از کجایی گفت از شام
گفت از کدام شهری گفت از بیت المقدس گفت توریة و انجیل دانی گفت دانم گفت ای برادر اهل شام بدانکه ابتدای
طواف آن بود که چون خدای تعالی فرشتگان را انی جاعل فی الارض خلیفة ایشان گفتند اتجعل فیها من یفسد فیها حق تعالی گفت

انی اعلم ما لا تعلمون ایشان بترسیدند و گفتند مبادا که بر خدای اعتراض کرده باشیم و بر ما خشم گیرد بیامدند و بر خدای
تضرع کردند و گرد عرش طواف کردند خدای با ایشان نظر رحمت کرد و آنگه در زیر عرش خانه بنهاد بر چهار ستون
از زبرجد سبز و آنرا غاشیه ساخت از یاقوت سرخ و آنرا بیت الضراح نام نهاد و آنگه فرشتگانرا گفت طواف عرش
رها کنید و طواف این خانه کنید و آن بیت المعمور است که خدای در قرآن یاد کرده است و هر روز هفتاد هزار فرشته
در آنجا شوند و تا روز قیامت نوبت بدیشان نرسد آنگه خدای تعالی جماعه فرشتگانرا بزمین فرستاد و گفت در برابر آن
خانه در زمین خانه کنید آن مرد گفت راست گفتی ای پسر رسول خدای هم چنین است مجاهد گفت که آدم از زمین هند بپای
حج آمدی گفت کدام چهار پای او را برداشتی که هر گام که او بنهادی سه روزه راه ماست و هر کجا که پای بنهادی امروز
آبادانیست و بمکه آمد و جبرئیل او را مناسک حج بیاموخت و آدم حج کرد و چون فارغ شد فرشتگان او را تهنیت
کردند و گفتند بر حج حجت پذیرفته باد ما این خانه را پیش از تو زیارت کرده ایم بدو هزار سال گفت در طواف چه
گفتند گفت گفتند سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و آدم در این کلمات میگفت خدای تعالی گفت بیفزای
و بگوی لا حول ولا قوة الا بالله آدم میگفت چون با براهیم رسید گفت بیفزای گفت العلی العظیم ابن عباس گفت آدم چهل
حج کرد از زمین هند بمکه پیاده و آن خانه همچنان بود تا بایام طوفان نوح خدای تعالی آنرا باسمان چهارم برد و بروایتی دیگر
آنست که باسمان هفتم برد و چون طوفان بسر آمد جای خانه خالی ماند تا بروزگار ابراهیم چون خدای تعالی ابراهیم و
را فرمود که خانه بنا کنید بمکه گفت بار خدایا در کدام موضع جبرئیل بیامد و رقم برزد تا ابراهیم بر آن بنا کرد فذلک قوله واذ
بوأنا لابراهیم مکان البیت ابراهیم بنا میکرد و اسمعیل سنگ میداد و در خبر آمده است که ابراهیم بسریانی میگفت و
اسمعیل بتازی جواب میداد و زبان یکدیگر میدانستند و جواب نمیتوانستند تا که بنیاد آن بر آوردند فذلک قوله تعالی
واذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت مفسران گفتند که آنرا از سنگ پنج کوه بنا کرد طور سینا و طور زیتا و لبنان و جودی
و جوالاساس و قواعد از حرا بود و چون بجای سنگ سیاه رسید سر سنگ وی مینهاد جای نمی یافت و می افتاد از
کوه بوقبیس آواز آمد که یا ابراهیم ترا نزد من ودیعه است بستان ابراهیم بیامد و سنگ برگرفت و بر وفق آن جایگاه
بود نه کم و نه بیش و چون فارغ شدند گفتند ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم ربنا واجعلنا مسلمین لک
ومن ذریتنا امة مسلمة لک وارنا مناسکنا وتب علینا انک انت التواب الرحیم بار خدایا ما را
مسلم و منقاد فرمان خود گردان و با ما الطاف کن که بدان بر انقیاد و اسلام تو مقیم باشیم و کرم و لطف خود از ما باز
مگیر و از فرزندان امتی را گردن نهنده و تابع فرمان خود گردان و بما نمای عبادة ما و اعلام کن ما را که چگونه میباید کرد و از
پیغمبر روایت است که جبرئیل بیامد و دست ابراهیم گرفت و او را بمنا برد و آنجا نماز پیشین و دیگر و نماز شام و خفتن و بامداد
بکرد و آنگه بعرفات آورد و چون نماز پیشین و دیگر بکرد بجمع و بموقف بداشت تا شب در آمد آنگه او را بمزدلفه آورد و آنجا نماز
شام و خفتن بکرد بجمع و شب آنجا بود و بامداد او را بمشعر الحرام آورد و نماز بامداد آنجا بکرد و بموقف بایستاد و آنگه او را
بمنا آورد و رمی بکرد و گوسفند بکشت و بفرمود ابراهیم را تا سر بتراشید آنگه از منا بیامد خدای تعالی وحی کرد در روش اذا

که ان اتبع ملة ابراهیم آنگه اسمعیل را قبیله جرهم را فرمود و چون ایشان حج تمام کردند اسمعیل را آنجا رها کردند و با شام شدند
و آنجا بود تا وفاتش رسید صلوات الله علیه وتب علینا بار خدایا توبه ما بپذیر و توبه پیغمبران بر سبیل خضوع و انقطاع بود
که تو خدای مهربان و توبه قبول کننده تا بیابانی و گفته اند که روا بود که توبه راجع بود با ذریة او از آنکه ایشان معصوم نبودند
ربنا وابعث فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم آیاتک ویعلمهم الکتاب والحکمة ویزکیهم انک
انت العزیز الحکیم ای بار خدایا بفرست در میان ایشان رسولی از ایشان و این پیغمبر ماست ازانکه جماعتی از صحابه رسول
گفتند اخبرنا عن نفسک پیغمبر گفت که نزدیک خدای خاتم پیغمبران بودم و آدم در خاک خود افتاده بود و من شما را خبر دهم
تاویل آن من دعای پدرم ابراهیم و بشارت عیسی و خواب مادرم که در مکه بخواب دید که نوری از وی جدا شد که قصور شام از و
روشن شد خدای تعالی دعای ابراهیم اجابت کرد و پیغمبری بفرستاد از عرب از معروف ترین قبیله در میان ایشان
زاده و پرورده و این از بهر آن خواست تا بقبول قول او نزدیکتر باشد یتلوا علیهم آیاتک بر ایشان خوان یعنی قرآن و حکمت
در ایشان آموزد یعنی شریعت و ایشانرا پاکیزه گرداند یعنی بکاری خواند که ایشانرا پاک گرداند که تو آنی که غالبی و قادری
بر همه چیزها و محکم کاری و دوست کار هر چه خواهی توانی و بر وجه حکمت رانی ومن یرغب عن ملة ابراهیم الا
من سفه نفسه ولقد اصطفیناه فی الدنیا وانه فی الآخرة لمن الصالحین کیست که رغبت بگرداند
از دین ابراهیم و انزار کند الا آنکس که قدر نفس خود نشناسد که چون خود را نشناسد اصم گفت که معنی
آنست که الا کافری از آنکه خود را نشناسد خدا را نشناسد کافر بود چنانکه پیغمبر گفت اعرفکم بنفسه اعرفکم
بربه قطرب گفت الا من کان سفیها فی نفسه الا آنکه بخویشتن سفیه باشد ولقد اصطفیناه و ما ابراهیم را برگزیدیم در
دنیا و بر اهل روزگارش و بر بسیاری از پیغمبران و در آخرت از جمله صالحانست و این اجابت دعای ابراهیم است
آنجا که گفت رب هب لی حکما والحقنی بالصالحین اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین قدم
تعالی درین آیه بیان میکند که سبب برگزیدن او در دنیا و در آخرت از زمره صالحان گردانیدن بود که ما ورا
گفتیم ای ابراهیم اسلام آور و تن بنه در وقتی که از غار بیرون آمد و در نگریست ماه و آفتاب و ستاره دید نظر کرد و
علمش حاصل شد بحدوث گفت اسلمت لرب العالمین میگوید یاد کن ای محمد چون ابراهیم را گفت خدای او که ای
ابراهیم گردن بنه و منقاد باش گفت گردن نهادم و منقاد گشتم خدای جهانیانرا ابن کیسان گفت مراد آنست
که دین خود را خالص کن بتوحید و عمل و اخلاص کن گفت خالص گردانیدم ووصی بها ابراهیم بنیه ویعقوب
یا بنی ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن الا وانتم مسلمون ابراهیم زنده بود خلق را دعوت
میکرد و بکلمه اخلاص میخواند و چون وفاتش در آمد وصیت کرد فرزندان خود را بدان کلمه اخلاص که اسلمت و برو
دلالت میکند و یعقوب نیز پسران خود را بدان وصیت کرد و گفت که خدای برای شما دین و اسلام اختیار کرد و شما همچنین
برین باشید تا که بشما رسد یعنی نباید که مرگ بشما رسد و حال و صفت شما جز مسلمانی بود و معنی مسلمون گفته اند که
مخلصون است و موحدون است پسران ابراهیم هشت اسمعیل را مادر هاجر بود و اسحق را ساره و اسمعیل مهتر

بود و دیگران از دختر مقطن کنعانیه بودند و اسحق را دو فرزند بود عیص و یعقوب از ان بدین نام کردند که از عقب عیص بود و
اورا دوازده پسر بود که سر یک پدر قبیله گشتند أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ
مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلٰهَكَ وَإِلٰهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلٰهًا وَاحِدًا
وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ نزول این ایة برای آن بود که جهودان دعوی کردند که یعقوب از روزی که اورا وفات رسید دو صیت
کرد عطا گفت خدای تعالی یعقوب را مخیر گردانید میان مرگ و زندگانی و با همه پیغمبران همین کرد اختیار مرگ کرد و گفت
چندان مهلت خواهم که وصایت بکنم انگه بیامد و فرزندان را جمع کرد و گفت ما تعبدون من بعدی از پس من چه
خواهید پرستیدن و این از بهر آن کرد که اهل عصر همه بت پرست بودند و بعضی اتش پرست گفت مبادا که فرزندان
او بدان میل کنند و برین معنی خطاب با صحابه پیغمبر بود و ایشان جواب دادند یعنی فرزندان یعقوب که ما خدای پرستیم خدای
تو و خدای پدران تو ابراهیم و اسمعیل و اسحق خدای یگانه و خدای را طاعت داریم و گردن نهیم و در عمل طریقه اخلاص
نگهداریم اسمعیل پدر نبود عم بود و عم را عرب پدر خوانند از انجا که بحرمت داشت بجای پدر بود و از بهر آنکه
عباس را پدر خواند روز بدر گفت ردوا علی ابی پدر مرا با نزدیک من آرید یعنی عمش عباس را و این ایة دلیلست
بر آنکه وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ مراد باو عم اوست و هم دلیلست بر استحباب و ترغیب وصایت از انجا
که خدای بر پیغمبران ثنا کرد بکار بستن وصایت و ایشان دانسته که از پس ایشان پیغمبران خواهند بودن و شرعها
منسوخ خواهد گشت و پیغمبر ما دانست که بعد از وی هیچ پیغمبر نخواهد بود چگونه روا باشد که وصایت نکند و کار امت
مهمل فرو گذارد تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ
آن امتیست که گذشت یعنی ایشان مانی اند که گذشته اند دلیلش إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً و مراد ابراهیم و اسمعیل و اسحق
و یعقوب و فرزندان ایشانست انچه کردند و شماراست انچه کردید ثواب کسی بکسی ندهند و دیگری را بگناه دیگری نگیرند
شمارا از کار و کردار ایشان نپرسند ایشان را از شما نپرسند هر نفسی را بکرده خود جزا دهند کل نفس بما کسبت رهینة
وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ای محمد
جهودان گفتند که ابراهیم بر ملت جهودی بود جهود باشید تا راه یابید ترسایان گفتند که ابراهیم بر ملت ترسا بود
ترسا شوید تا راه راست یابید بگو ای محمد که نه پس روی ابراهیم کنیم و بر دین ابراهیم باشیم که دین و ملت او
مسلمانیست و از کجی و باطل دور است جهود نباشیم و بر ملت ابراهیم باشیم که ابراهیم از جمله مشرکان نبود
و جهودان مشرک اند عزیر را پسر خدای گفتند و ترسایان مشرک اند که مسیح را پسر خدای خوانند قُولُوا آمَنَّا بِاللّٰهِ وَمَا
أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ
وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ بگویید ای
که ما بخدای ایمان آورده ایم و بدانچه بما آورده که قرآنست و بدانچه بابراهیم فرستاده اند و باسمعیل و اسحق و
یعقوب و الاسباط و ان صحیفه است که بابراهیم فرستاده اند بدانچه موسی و عیسی را دادند از تورة

و انجیل و انچه جمله پیغمبران را داده اند از کتابها و شرایع و ما میان ایشان فرقی نکنیم در پیغمبری حق و راست گوی چنانکه
شما جهودان فرق می کنید بعضی را ایمان آورید و بعضی را نه و ما ظاهر یعنی خدای را مستسلم و منقادیم و اسباط در بنی یعقوب
چنانند که قبایل در بنی اسمعیل بنام مختلف اند تا فرق و تمیز باشد میان فرزندان ایشان و سبط نواده بود انچه حسن و حسین را
سبطا رسول الله گویند و موسی و عیسی از بهر آن جدا کرد که دین ایشان و کتاب و شرع ایشان دیگر بود فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ
مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللّٰهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
چون رسول خدا این ایه بر جهودان و ترسایان خواند بذکر عیسی رسید ترسایان از خوش بیافتند و گفتند که حکم عیسی است
او پیغمبری نبود چون دیگر پیغمبران بلکه او پسر خدای بود تعالی الله عن ذلک خدای تعالی این ایه فرستاد و گفت اگر جهودان
و ترسایان ایمان آرند چون ایمان شما برین جمله ایشان در خلافی اند و ضلالتی و خصومتی از ایشان هیچ باک مدار که خدای تعالی
کار ایشان بسازد و ایشان را از تو کفایت کند جهودان را بقتل و جلا چون بنی النضیر و بنی قریظه امر کرد و ترسایان
بجزا را بذلت جزیت و او خدایست شنونده اقوال ایشان داننده احوال ایشان صِبْغَةَ اللّٰهِ وَمَنْ أَحْسَنُ
مِنَ اللّٰهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ ابن عباس گفت ترسایان را چون فرزندی آمدی در ان هفتم با یکدیگر ایشان
بود بشستندی و گفتندی صبغنا به ما او را با این آب بشستیم تا دین دیگر نگیرد و خبر ترسایی در این بجای ختان بود ایشان را
خدای تعالی بر ایشان رد کرد و هم بر عبارت ایشان و گفته اند که چون جهودان را فرزندی بودی رنگی در و مالیدندی و
ترسایان نیز همی بخلاف رنگ جهودان در فرزند خود مالیدندی آن شعار ایشان بود ایشان را حق تعالی گفت شعار مسلمانی
رنگ اصل خلقت و افرینش خدایست که کل مولود یولد علی الفطرة فابواه یهودانه و ینصرانه و گفت که این شعار
اسلام او از دین خدای بهتر نیست و ما پرستنده و مطیع و فرمان بردار یم خدای تعالی دین را فطرت خواند گفت
فطرت الله صبغتش خواند گفت صبغة الله کلمتش خواند که کلمة الله هی العلیا و صراطش خواند که صراط الله نورش خواند
که یریدون لیطفئوا نور الله و حبلش خواند که واعتصموا بحبل الله و سبیلش خواند ادع الی سبیل ربک خدای تعالی
دین را برای آن صبغ خواند که دین را اثری و علامتی بود چنانکه صبغ را و گفته اند چنانست که صاحبش را چون رنگ
کرده اند قُلْ أَتُحَاجُّونَنَا فِي اللّٰهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ
این خصومت گفته اند با مشرکان بود میگوید که بگو که شما با ما خصومت مکنید و ما و شما مقریم که افریدگار ما و شما
ما و شماست و گفته اند که خطاب با جهودان و ترسایانست از انکه جهودان گفتند عزیر ابن الله و ترسایان گفتند المسیح ابن الله
گفت ای محمد بگو که شما با ما در خدای حجت میگویید و خصومت میکنید و او افریدگار ما و شماست عمل ما را و کار
ماراست جزای عمل خود بینیم و کار شماراست سزای ان بیابید جزای عمل مخلصان را باشد مشرکان را نباشد و ما
کار او را عمل باخلاص میکنیم چیست اخلاص رسول گفت از جبرئیل پرسیدم جبرئیل گفت از خدای پرسیدم خدای گفت
الاخلاص سر من سری استودعته قلب من احببته من عبادی و روایتی دیگر از ابو ذر غفاری که او گفت رسول
خدای گفته است که هر حقی را حقیقتی است و بنده بحقیقت اخلاص نرسد تا چشم از ان نیفکند که او را مدح کنند بر کاری

پرسیدم معنی الاخلاص

کو برای خدا کند فضیل عیاض گفت ترک عمل برای مردمان ریا باشد و عمل برای مردمان شرک باشد و اخلاص آن بود که
خالص دارد از غیبت و دوام چنانکه شیر از میان سرگین و خون در یم گفت اخلاص آن بود که انچه کنی نه بینی
أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ قُلْ
أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ
یا میگویید شما که جهودان و ترسایانید که ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و فرزندان یعقوب جهود بودند یا ترسا
یعنی جهودان گفتند که جهود بودند و ترسایان گفتند که ترسا بودند بگوی ای محمد که شما عالمترید باحوال ایشان یا خدای اگر آنچه شما
میگویید درست بود خدای دانسته بود و اگر گویید گواهی پنهان کرده باشید و خدای گواهی پنهان نکند پس خدای
بخلاف آن دانسته و چنانکه دانسته گواهی داد و گفت ماکان ابراهیم یهودیا و لا نصرانیا ابراهیم جهود و ترسا
نبود و آنکه میگوید کیست ستمکارتر از آنکس که گواهی نزدیک او بود باز پوشد اگر ما باز پوشیم از ما ظالمتر کس نبود
گفته اند مورد آیه آنست که هر که گواهی پنهان کند ظالم بود و اگر خدای پنهان کند ظالمتر بود تعالی الله عن ذلک
آنکه گفت مپندارید که آنچه شما میکنید خدای از آن غافل است نه خدای غافل نیست از آنچه شما میکنید تِلْكَ
أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ آن گروهی
که بگذشتند ایشان راست آنچه کردند و شما راست آنچه کردید شما را از ایشان نپرسند و باعمال ایشان مواخذه
نکنند مثل این آیه لفظ مکرر است الا آنست که مراد بآن انبیا اند که ذکر ایشان در آیه مقدم رفته است
و مراد باین آیه اعقاب اسلاف جهودانند که در حق پیغمبران این گفتن روا داشتند و وجهی دیگر آنست که مورد
این آیه وعظ و زجر است و در این تذکیر نعمت خدای بود و تحذیر از اعقاب او و بدین معنی مرحمت بیشتر بود
و فایده این ظاهرتر باشد سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ
لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ چون مجادله با کافران و جهودان و ترسایان
تمام شد خدای تعالی رسول را خبر داد و گفت ای محمد زود بود که گویند ابلهان که بخرد اند از جهودان و ترسایان چون ترا ببینند
ترا ببینند که روی از قبله گردانیده باشند که ایشان را چه بگردانید از قبله که ایشان بران بودند و در نماز روی بدان
قبله می آوردند و فایده ازین اعلام آنست تا رسول توطین نفس کند و دل بران نهد که ایشان این خواهند گفت
تا چون بگویند بر وی سخت نیاید دیگر آنکه این خبر از غیب است و چون موافق آید معجز بوده و دلیل صدق کند و چون
پیغمبر را ازین خبر کرد گفت چون ایشان این سخن گویند تو ایشان را جواب ده و بگو که مشرق و مغرب مر خدا راست
چون صلاح درین بیند که روی بمشرق آرند بدان فرماید و اگر در آن بیند که روی بمغرب آرند بدان فرماید و راه
نماید براه راست آنرا که خواهد ابن عباس گفت این سفهایان مشرکان بودند گفتند که محمد متحیر شده است که
گاهی روی به بیت المقدس میکند و گاهی بکعبه و گفتند که جهودان بودند چون رسول از بیت المقدس روی بجانب
مکه آورد گفتند این قبله پیغمبران است چرا روی ازینجا بگردانید و گفتند که منافقان گفتند که ایشان با جهودان طعن

میگردند و گفتند اشتاق الرجل الی بلده و مولده و محمد را اشتیاق شهر و مولد خود در دل آمده است در نماز روی
بدانجا می آورد وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ
شَهِيدًا چنانکه شما را هدایت کردیم بسبب محمد بار او راست همچنین شما را امتی میانه کردیم ابو سعید و ابو هریره
از رسول صلعم روایت کرده اند که وسط یعنی عدلست کلبی گفت وسطا ای اهل دین وسط بین الغلو و التقصیر وسطا
ای خیارا و در وصف رسول آمده است هو اوسط قریش نسبا ای خیرهم سبب نزول این آن بود که قوم جهودان با معاذ
گفتند که ما امه عدلیم معاذ گفت که دین ما حقست و ما امة عدلیم خدای تعالی این آیه فرستاد و دیگر در ایشان نزد
ما این مخصوص است بائمه هدی علیهم السلام از دو وجه یکی آنکه خدای گفت ما شما را امه عدل کردیم بعدالة شما و از آنکه بعد از
بعدالت او حکم کند دیگر آنکه ایشان را در گواهی برابر رسول نهاده است اگر مثل رسول نباشند کم از آن
که در عدالت برابر وی باشند و وی معصوم باشد پس ایشان هم معصوم باشند ابن عباس گفت خدای تعالی
روز قیامت امت محمد را بر سر گواهی دارد و جمله امتان پیغمبران را جمع کند و رسولان ایشان را از آن میانه بیرون آرد
و از ایشان سوال کند و گوید هل بلغتم امتکم رسانیدید با امت خویش آنچه شما را از برای آن فرستادیم جواب دهند که
آری برسانیدیم حق تعالی از امتان پیغمبران پرسد که چه میگویید ایشان تکذیب کنند حق تعالی امت محمد را خواند
و از ایشان گواهی خواهد گویند بار خدایا پیغمبران رسانیده اند و امتان ایشان دروغ میگویند پس حق تعالی از محمد
سوال کند از آنچه او گفته باشند محمد گوید بار خدایا امت من راست گویانند و بعضی گفتند که این گواهی در دنیا
باشد آورده اند که رسول علیه السلام نشسته بود جنازه را بگذرانیدند گفتند جنازه فلانست حاضران گفتند نعم الرجل او بر وی
بروی ثنا گفتند رسول علیه السلام گفت وجبت دیگری بیاوردند گفتند جنازه فلانست حاضران گفتند بئس الرجل مردی
بود این رسول علیه السلام گفت وجبت ابی بن کعب گفت یا رسول الله چه معنی دارد چه واجب باشد گفت قوله تعالی
لتکونوا شهداء علی الناس یعنی وجبت الشهادة و وقعت موقعها گواهی بجای خود افتاد یکی را بهشت واجب
باشد و یکی را دوزخ بگواهی شما و این دلیلست برانکه گواهی در دنیا بود و روا بود که امیر المومنین و حسن و حسین از آن
جمله بوده باشند یا رسول الله این حکم بر قول ایشان کرده باشد و در خبر آمده است که روزی امیر المومنین
در مسجد کوفه نشسته بود عبد الله همی گذشت درع طلحه عبد الله پوشیده امیر المومنین گفت این درع طلحه است
که روز کارزار در بصره برگرفته است وی منکر شد و گفت بیا تا با بن حاکم شویم که نصب کرده یعنی شریح و حسن
گواهی داد و گفت بیک گواه حکم نکنم قنبر را بیاورد تا گواهی داد گفت بگواهی بنده حکم نکنم امیر المومنین گفت
قبحک الله یا شریح درین حکم سه بار خطا کردی گفت چگونه گفت ندانی که از امام گواه نخواهند که امام در دین خدای
مامون باشد و قول او حجت باشد دیگر آنکه گفتی بگواهی حسن حکم نکنم دوم آنکه رسول بگواهی من روز خیبر حکم کرد
و گفت گواهی قرشی گواهی هفت مرد باشد نه از قریش و گواهی تو ای علی گواهی هفت قرشی باشد و سیوم گفتی
بگواهی بنده حکم نکنم ندانی که گواهی بنده برای خواجه مقبول باشد و بر خواجه مقبول نباشد پس این هر سه حکم

تکنی تا مرا از ان خبر دهی لتکونوا شهداء علی الناس گفت شما را امتی عدل و بهتر و فاضلتر کردیم تا گواه باشید بر مردمان
و رسول بر شما گواه باشد یعنی تزکیه شما کند و بر عدالت شما گواهی دهد و ما هم امت وسط و گزیده رسول خدای
گواهست بر ما و ما گواهان خدا ایم بر خلقان او و حجت وی در زمین او وما جعلنا القبلة التی کنت علیها
الا لنعلم من یتبع الرسول ممن ینقلب علی عقبیه وان کانت لکبیرة الا علی الذین
هدی الله وما کان الله لیضیع ایمانکم ان الله بالناس لرؤف رحیم پیغمبر علیه السلام در مکه بود
نماز روی فرا کعبه میکرد چون بمدینه آمد ویرا فرمودند که روی فرا صخره بیت المقدس میکن تا باشد که جهودان ایمان
بتو الفتی بود پیغمبر در مدینه مدت شانزده ماه یا هجده روی به بیت المقدس نماز میکرد و از ان کاره می بود برای آنکه
قبله جهودان بود جبرئیل را ازین خبر داد گفت ای محمد من همچون تو بنده ام در دست من چه باشد از خدای بخواه تا روی
تو از ان جهت بگرداند و پیغمبر همواره در آسمان نگاه میکرد تا که وحی آید که روی بجانب کعبه آورد در نماز کردن چون وحی
آمد تحویل قبله سفیهان گفتند محمد متردد است در کار خویش و جهودان که برسول تقرب میکردند برگشتند و تبرا ظاهر کردند
خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت بگردانیم قبله تو که بران بودی پیش ازین یعنی کعبه در نماز روی بآن می آوردی الا برای آنکه
تا بدانیم و بیازماییم کسی که پس روی تو کند که باز گردد بران عقب که آمده باشد یعنی مرتد شود تا تمیز کنیم میان مومن
و منافق تا کسی که بر حال ایشان اطلاع نداشته باشد در باطن اطلاع یابد و احبار را علم خوانند برای آنکه علم ایشان حاصل
شود و علم رسول او و اصحاب او را با خود استناد کرد برای اختصاص ایشان بر و چنانکه گفت ان الذین یؤذون الله ای
اولیاء الله وان کان لکبیرة و بدرستی که نماز باین قبله یا باین تولیه یا این تحویله سخت است و دشوار مگر بر کسانی که خدای
ایشان را هدایت کرد یعنی لطف فرمود تا بر هدایت ثابت شدند و ماندند بران شعبی گوید که با بصره آمدیم نزد
حجاج و جمعی از فرزندان مهاجر و انصار و قراء مدینه هر یکی در مرتبه خود نشسته بودند حسن بصری در آمد بفرمود تا کرسی
وی کرسی نهادند در برابر تخت وی او را بر آنجا نشاندند و او را اکرام تمام کرد آنگه حدیث میکردند در میانه حدیث
سخن امیر المومنین در آمد حجاج تعرض وی کرد و ما ترا از خوف مساعدت وی کردیم و حسن بصری خاموش بود و هیچ
سخن نمیگفت حجاج روی باوی کرد و گفت یا ابا سعید در حق علی چگونی گفت چه خواهی گویم گفت رای تو در وی است گفت
خدای تعالی میگوید و ما جعلنا القبلة التی کنت علیها تا اینجا بخواند الا علی الذین هدی الله فعلی من هدی الله و مومن عم رسول الله
و ختنه علی ابنه و احب الناس علیه خدای تعالی امتحان کرد خلق را بتحویل قبله تا که بر جای ماند و که از جای شود علی از ان بود که بر
جای ایمان ماند و پسر عم رسول بود و داماد او و دوسترین خلقان باو و او از خدای تعالی سابقه است که از تو و چو تو کس
از مردمان از دفع نتوانند کردن انگه خدای تعالی گفت و ما کان الله لیضیع ایمانکم سبب نزول این آیه آن بود که چون خدای تعالی
قبله بگردانید جماعتی بدان قبله با رسول نماز کرده بودند و از دنیا رفته کسان ایشان بپرسیدند که یا رسول الله نماز تا که
ما کردیم و ایشان کردند بدان قبله حال آن چگونه باشد خدای تعالی آیه فرستاد و گفت نمازهای شما خدای ضایع نگرداند
که خدای تعالی بر مردمان مشفق و مهربانست و خدای تعالی نماز را ایمان خواند برای عظم شان او و چه اولی بگنید از آنکه

ایمان

ایمان عبد الله عباس گفت اول نسخی که در قرآن بود حکم قبله است و این آیه ناسخ و لله المشرق و المغرب فاینما تولوا
فثم وجه الله و این آیه اگر چه مفصل نیست مجمل است و از جمله آنانکه بدو قبله نماز کردند باتفاق موالف و مخالف امیر المومنین
علی ابن ابی طالب علیه الصلوة و السلم بود و او را المصلی بقبلتین خوانند و از مشاهیر مناقب او یکی نیست باتفاق قد
نری تقلب وجهک فی السماء فلنولینک قبلة ترضیها فول وجهک شطر المسجد الحرام
وحیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره وان الذین اوتوا الکتاب لیعلمون انه الحق من ربهم
وما الله بغافل عما یعملون چون کعبه قبله ابراهیم پیغمبر بود و افتخار و نازش عرب بآن بود پیغمبر را ارادت
آن بود که او را تحویل قبله فرمایند و روایة کرده اند که خدای ویرا وعده داده بود بتحویل قبله و همیشه منتظر میبود تا
روزی که پیغمبر در ماه رجب پیش از جنگ بدر بدو ماه در مسجد بنی سلمه در نماز پیشین بود و دو رکعت گزارده
بود جبرئیل آمد و آیه فول وجهک شطر المسجد الحرام آورد پیغمبر در نماز قبله بگردانید و مردان با صف زنان شدند
و زنان با صف مردان آمدند ای محمد ما می بینیم گردانیدن تو روی خود در آسمان تا وحی فرستیم و ترا تحویل قبله فرماییم
پس ما هر آینه بگردانیم ترا با قبله که تو آنرا بپسندی و بدان راضی شوی و رسول ع از ان سبب راضی نبود که جهودان
طعنه میزدند و میگفتند اگر محمد دین ما را و اسلاف ما را عیب میکند چرا روی بقبله ما میکند و اگر او را شریعتی جدا بودی
قبله جدا بودی فول وجهک روی خود را ای محمد بجانب مسجد الحرام آور در نماز خود و هر کجا که باشید روی بجانب
وی آرید اصم و حسن بصری گفتند که معنی روی گردانیدن در آسمان آنست که خدای تعالی وحی کرد که من توجه به بیت
المقدس منسوخ کردم و هنوز وقت نماز نبود و نگفت که روی بکعبه کن چون وقت نماز در آمد رسول ع در آسمان
نگاه میکرد تا وحی آید و ویرا بتوجه فرماید و این دلیلست بر آنکه تاخیر البیان عن وقت الخطاب روا باشد و از وقت
حاجت روا نباشد چنانکه قاعده و مذهب ماست و اما قوله تعالی ترضیها مجرد رضای وی نبود تا آنکه موافق مصلحت
باشد و رضای او موافق مصلحت آمد ابو عازب گفت چون آیه تحویل قبله آمد ما روی به بیت المقدس داشتیم و در
رکوع بودیم رسول برگردید و ما برگردیدیم و روی بکعبه کردیم بران نماز و از ان پس منادی رسول در مدینه ندا کرد تا
اهل مدینه همه مردان و زنان روی بکعبه آوردند انگه حق تعالی گفت این حکم مقصور نیست بر مدینه هر کجا که باشید روی
بمسجد آرید وان الذین اوتوا الکتاب بدرستی که آنانرا که کتاب دادند ایشانرا از جهودان و ترسایان خوانند و می شناسند
که قبله و تحویل او حقست و راستست و از نزدیک خدای ایشانست و لکن بجهة طمع ریاست و حطام دنیا از
پنهان میکنند و باز می پوشند و دانستن ایشان از ان بود که پیغمبران خبر داده بودند ایشانرا که محمد آخر الزمان و قبلتان
کند و علامت او این باشد و اگر تحویل قبله نبودی ایشان در شک افتادندی و ما الله بغافل و خدای غافل نیست از آنچه
شما میکنید ولئن اتیت الذین اوتوا الکتاب بکل آیة ما تبعوا قبلتک وما انت بتابع قبلتهم و
ما بعضهم بتابع قبلة بعض ولئن اتبعت اهواءهم من بعد ما جاءک من العلم انک اذا لمن
الظالمین سبب نزول این آیه آن بود که جهودان گفتند که اگر محمد آیتی و معجزه آورد ما را چنانکه پیغمبران دیگر را بود ما باو ایمان

می آوردیم حق تعالی تکذیب ایشان کرد و از غایت ضلالت و تمادی ایشان خبر داد و گفت ای محمد اگر بر آیت و برهان
که امکان ندارد و با اهل کتاب که جهودان و ترسایانند آوری ایشان در قبله پس روی تو نکنند و بقبله تو روی نیارند برای آنکه
ایشان میدانند که تو بر حقی لکن عناد و مکابره میکنند حجت و آیه کسی را سود کند که او را شبهه باشد و ایشان را در حق تو
هیچ شبهه نیست و تو نیز متابعت قبله ایشان نکنی و ایشان نیز متابعت قبله یکدیگر نکنند جهودان متابعت
قبله ترسایان نکنند و ترسایان نیز متابعت قبله جهودان نکنند چه قبله مسلمانان کعبه است و قبله جهودان بیت المقدس
و قبله ترسایان مشرق است و لئن اتبعت و اگر تو تابع هوای ایشان گردی و پس روی مراد ایشان کنی پس از آنکه علم تو را
و ترا معلوم شد بحجت حق دین تو و بطلان مذهب ایشان تو از جمله ظالمان باشی و سبب این آن بود که جهودان برسبیل
مکر و خدیعت گفتند که اگر محمد در بعضی امور متابعت ما کند و با ما بسازد ما بوی ایمان آوریم رسول بر آن طمع ایمان
گفت کاشکی خدای دستوری دادی در بعضی مساعده ایشان خدای تعالی این آیه فرستاد و از سر عقیده ایشان خبر داد
و گفته اند که اگر چه خطاب با محمد ست مراد امت است الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ
وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ
الْمُمْتَرِينَ آیه در شأن اهل کتاب آمد و آنکه ایشان پیغمبر را می شناسند و میدانند اما عناد می کنند و بوی ایمان نمی آورند
تا که آورده اند که چون عبدالله سلام پیغمبر را بدید گفت معرفت من بتو بیشتر از معرفت بپسر منست یکی از جمله صحابه گفت
من خواستم تا از مصداق این آیه بشناسم عبدالله سلام را گفتم شما در کتاب خود این پیغمبر را می شناسید گفت
والله که من او را بهتر شناسم از پسر خود که در میان کودکان بازی میکند من عجب داشتم از موافقت تشبیه و تا بی
که خدای تعالی در آیت در باب معرفت رسول عبدالله سلام را گفتم چگونه ویرا بهتر شناسی از پسر خود گفت برای
آنکه مرا در شناخت وی هیچ شکی نیست ولیکن در پسری خود قاطع نباشم و ایمن نباشم از آنکه کار زنان ندانم
چگونه بود و آنکه گفت وان فریقا منهم گروهی از ایشان چون کعب اشرف و حیی اخطب و غیر ایشان باز می پوشند حق را
و می شناسند و مراد بآن حق قبله است و بعضی مفسران چون عبدالله عباس و قتاده و مجاهد گفته اند که این حق محمد است
عبدالله بن ابی بکر انصاری گفت از صفیه دختر حیی بن اخطب شنیدم که گفت پدرم و عمم ابو یاسر چون رسول بمدینه آمد
حدیث رسول کردند و میگفتند این آیا این پیغمبر باشد که ما نعت و صفت او در توریة خوانده ایم یا نباشد و رسول بقبا
فرود آمده بود گفتند فردا برویم و او را ببینیم و حدیث وی بشنویم و علاماتی که یافته ایم در توریة بنگریم آنگه بامداد بر خاستند
و برفتند و نماز شام باز آمدند تنگدل و کوفته عمم با پدر گفت که این اوست گفت آری بخدای که توریة بموسی فرستاد
عمم گفت در دل خود چگونه می یابی گفت عداوت ما لغت دشمنی او تا زنده باشم من بدانستم که حدیث رسول می کنند
عبدالله قدامه گفت جمعی جهودان پیش رسول حاضر آمدند و پدری و پسری رنجور در ان میان بود رسول رو بجهودان کرد
و گفت بآن خدای که توریة بموسی فرستاد که شما نعت و صفت من در توریة می یابید و آن مرد جهود توریة باز کرده
بود و میخواند و آن پسر رنجور می شنید چون بذکر محمد رسید خواست تا پنهان کند پسر گفت اینست نعت و صفت

تو که میخواند و پنهان میکند و انا اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله چون پسر بیمار این کلمه گفت حال بروی بگردید
و متوفی شد رسول گفت تولوا اخاکم کار تجهیز و دفن برادرتان بسازید آنکه حق تعالی زیادتی بیان فرمود که الحق
من ربک حق از خدای تست و از نزدیک ویست تو که محمدی و مخلص از امت تو نباید که درین حق از جمله
شک کنندگان باشد وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا
إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و هر قومی را قبله ایست که خدای تعالی ایشان را فرموده روی بدین قبله آوردن
پس چرا بر تو عیب میکنند و میگویند ما ولیهم عن قبلتهم التی کانوا علیها و در مصحف ابی است و لکل قبلة فاستبقوا
الخیرات پیشی گیرید بخیرات از قبله و غیر آن و پیشی گیرید بفاضلترین و نیکوترین جهات که آن جهت قبله است و چون
شیرین ترین جهات جهت کعبه است روی بکعبه آرید که در هر مقام که باشید و اگر چه جهات مختلف بود و خدای تعالی
نماز و عبادت شما بکعبه آرد و چنان باشید که در مسجد الحرام کرده و خدای تعالی برین قادر بود که او بر همه چیز قادر است
و گفته اند هر جا که متوفی شوید شما را بقیامت حاضر گرداند و از ائمه علیهم السلام روایتست که مراد بآن اصحاب مهدی
آخر الزمانست که هر کجا که باشند خدای تعالی ایشان را بنزدیک وی رساند وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ
شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا
الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلِأُتِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ حق تعالی خطاب
میکند محمد را و مراد او و دوستان اویند که از هر شهر که بیرون روی و از هر کجا که باشی روی خود را در نماز بسوی مسجد حرام
آور بر رسالت که روی بمسجد حرام آوردن حقی است ثابت از خدای تعالی که هیچ نسخ بوی راه نیابد و مخالفت وی نکنید
در قبله که خدای تعالی غافل نیست از آنچه شما میکنید جزای آن بشما رساند خدای تعالی درین آیه باز نمود که حکم مسافر و حکم حاضر
در وجوب توجه بقبله در حال تمکن تا کسی گمان نبرد که مسافر مخالف حاضر است آنکه گفت ومن حیث خرجت بر وجهی
گفت چون فایده آیه مختلف بود و موضع مختلف تکرار نبود در آیه اول فرمود که روی بقبله کردن هر کجا که باشد حق است
و از فرمان خدای است و در آیه دوم فرمود که این حق که در آیه اول مقرر شد هر کجا که باشید بجای آرید و از هر کجا که بیرون روید
روی خود را بجانب مسجد حرام آرید تا مردمان را بر شما حجتی نباشد یعنی منصفان از جهودان یعنی برای آنکه قبله را که در
میثاق دیگفته اند چرا روی بقبله جد خود ابراهیم نمیکند ما در کتاب خوانده ایم که وی روی بدان قبله آرد الا کسانی که
ایشان ظالمانند از جهودان که ایشان عناد کنند و گویند قبله ما که بیت المقدس است بگذاشت و روی بکعبه کرد برای
آنکه میل او بدین شهر او و قوم اوست شهر خود را و مولد خود را دوست میدارد و این که ایشان گویند از حجت نشناسند
پس خدای تعالی برغم ایشان استثنا کرد و شبهه ایشان را حجت خواند و شبهه را حجت برای آن خواند که بحجت ملتبس
توان کرد و وجهی دیگر آنست که مراد بحجت خصومت است چنانکه گفت لا حجة بیننا و بینکم یعنی هیچ خصومتی نیست
میان ما و شما و شاید که استثنا منقطع بود و معنی این بود که هر کجا که باشید رو بجانب مسجد حرام آرید تا مردمان را
بر شما حجت نباشد و نگویند که قبله او خلاف آنست که ما در کتاب می بینیم لیکن کسانی که ظالمانند از سر جحود و عناد

وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

گویند که قبلهٔ آبا و اجداد خود و مسقط خود و مولد خود دوست میدارد از ین سبب وی از جهت المقدس بگردانید و گفتهٔ
کرالا بمعنی واو عطف است یعنی تا جهودان را بر شما حجت نباشد و ظالمان را از ایشان و غیر ایشان چنانکه شاعر گفت
ما بالمدینه دار غیر واحده دار الخلیفة الا دار مروانا یعنی و دار مروانا و لا تخشوهم و از ایشان مترسید و از من بترسید
و خلاف من بکنید که من شما را تحویل قبله برای آن فرمودم تا مردم را بر شما حجت نباشد و نعمت بر شما تمام گردانم
بهدایه بقبلهٔ ابراهیم امیر المومنین علی ع گفت نعمت شش است اسلام و قران و محمد و ستر و عافیت و استغنا از آنکه
در دست مردمان باشد و از تمامی نعمت ولایت امیر المومنین است و لاتم نعمتی و این برای آن کردم تا باشد که
مهتدی و براه راست باشید کما ارسلنا فیکم رسولا منکم یتلوا علیکم آیاتنا و یزکیکم و یعلمکم الکتاب
والحکمة و یعلمکم ما لم تکونوا تعلمون فاذکرونی اذکرکم واشکروا لی و لا تکفرون میفرماید که این برای
آن کردم تا نعمت بر شما تمام گردانم چنانکه بر شما نعمتی عظیم کردم بآنکه فرستادم در میان شما رسولی راست گفتار که شما
و روا بود که این معنی چنان کردم تا شما مهتدی شوید بهدایت من چنانکه رسول را فرستادیم تا بوی مهتدی شدید برای
آن و برا هم از ایشان فرستادیم تا چون او را دانند و شناسند نفس ایشان بوی ساکن شود و قبول قول او بهتر کنند از آن
سبب که چون نشو و نمای وی در میان ایشان بود و مدت چهل سال بود و هرگز چیزی ننوشت و کتابی نخواند و بتر داستان دی
نرفت آنکه کتابی آورد چون قران ایشان را شبهه نماند که آن از قبل خدای است یتلوا علیکم میخواند بر شما آیات از قران
و شما را پاکیزه میکرد از وسخ کفر باب شریعت و می آموزد شما را که قرآنست و حکمت را که شریعت و تعلیم
شما را از آنچه نمیدانستید و این آیه وارد است بمورد منت و تذکیر نعمت بر عرب و عجم و در آیه دلیلست بر بطلان
قول آنکه گفتند خدا را بسمع بدانیم برای آنکه خدای تعالی گفت من رسول را برای تعلیم قران و احکام شریعت فرستادم
و بر بطلان قول مثبتان قیاس برای آنکه اگر بقیاس احکام شرع معلوم شدی بتعلیم رسول احتیاج نبودی و خدای
تعالی این منت ننهادی آنکه گفت فاذکرونی یاد من کنید بطاعت تا شما را یاد کنم بمعونت بیانش والذین جاهدوا
فینا لنهدینهم سبلنا سعید جبیر گفت فاذکرونی بطاعتی اذکرکم برحمتی مرا بطاعت یاد کنید تا شما را برحمت یاد کنم
بیانش واطیعوا الله والرسول لعلکم ترحمون فضیل گفت مرا بطاعت و عبادت یاد کنید تا من شما را یاد کنم بثواب
بیانش ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات انا لا نضیع اجر من احسن عملا اذکرونی بالتوحید والایمان اذکرکم بالدرجات
والجنان بیانه و بشر الذین آمنوا و عملوا الصالحات و قیل اذکرونی بالشکر اذکرکم بالزیاده بیانه لئن شکرتم لازیدنکم
و اذکرونی فی الخلا اذکرکم فی الملا مرا در خلوت یاد کنید تا شما را در ملا یاد کنم بیانش خدای تعالی در بعضی کتب اول گفت
انا عند ظن عبدی بی فلیظن بی ما شاء و انا مع عبدی اذا ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی و من ذکرنی فی ملا ذکرته فی ملا خیر
منه و من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا و من تقرب الی ذراعا تقربت الیه باعا و من اتانی مشیا اتیته هرولة و من
اتانی بقراب الارض خطیئة اتیتها بمثلها مغفرة ما لم یشرک بی شیئا من نزدیکان بنده خویشم گوگمان برد آنچه میخواهد
و من با بنده خودم چون مرا یاد کند در میان جمع من او را یاد کنم در میان جمعی بهتر از ایشان و چون مقدار بدستی بمن

ابرا

نزدیک شود من مقدار ذراعی بوی نزدیک شوم و هر که بمقدار ذراعی بمن نزدیک شود من بمقدار بازوی بوی نزدیک شوم
و هر که بمن آید برفتن من بوی آیم بتاختن و هر که بمن آید با چندان گناه که زمین از و پر شود من با چندان مغفرت
و آمرزش بوی آیم مادام که بمن شرک نیارد و قیل اذکرونی فی النعم والرخاء اذکرکم فی الشدة والبلاء بیانه
فلولا انه کان من المسبحین للبث فی بطنه الی یوم یبعثون و قول علیه السلام تعرف الی الله فی الرخاء یعرفک فی الشدة
با خدا آشنایی کن در حال خوشدلی و شادی تا با تو آشنا شود در حال محنت و نامرادی سلمان فارسی رحمة الله
علیه گفت چون بنده بدین درگاه آشنا شود و او را بلا رسد فرشتگان شفیع وی باشند و گویند خداوندا
خادم حضرت تست بنده درگاه تست اگر مصلحت دانی از وی کفایت کن و چون با این درگاه آشنایی ندارد
و وی را بلایی رسد آنکه بدرگاه آید گویند الآن و قد عصیت قبل و قیل اذکرونی بالاخلاص اذکرکم بالخلاص اذکرونی
بالایمان اذکرکم بالاکرام عبد الله مبارک گفت سالی از سالها بحج میرفتم در راه از قافله باز ماندم و در بادیه
استر توکل میراندم جوانی سیزده یا چهارده ساله دیدم جامه مختصر پوشیده نه با وی زادی و نه راحله می آمد تا بنزدیک
من رسید گفتم ای جوان بر تن خود زینهار خورده اگر چنین آمده در بادیه با چون من منقطع شده گفت منقطع
نشده ام که من خود چنین آمده ام گفتم زاد و راحله و طعام و شرابت کجاست اشارت بآسمان کرد خواستم
تا وی را امتحان کنم گفتم باری مرا سخت تشنه است اگر شربتی آب بودی چه خوش بودی گفتم او دست بهوا
دراز کرد و قدحی آب بگرفت و برف در آنجا افکند و بجنبانید و پیش من داشت من عجب داشتم گفتم یا هذا
این پایه کجا یافتی گفت اذکرونی فی الخلوات یذکرونی فی الفلوات خدای تعالی در این آیه جمع کرد میان شکر و ذکر
شکر نبود بدل و زبان و جوارح ذکر بدل و نطق و فکر باشد و آن سر جمله عبادتهاست از آنکه سکون نفس و طمانینت
دل بآنست الا بذکر الله تطمئن القلوب و رسول ص فرمود تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنه و ذکر بزبان تسبیح
و تهلیل بود و ذکر بجوارح از جمله طاعاتست از نماز و روزه و زکوة و حج و بعضی از علما گفته اند که ذکر بیست
ذکر الالوه و ذکر الاسما و ذکر رب الارض والسما و اما ذکر الالا فقوله واذکروا نعمت الله و ذکر الاسما واذکر اسم
ربک و تبتل و ذکر الله فقوله واذکروا الله ذکرا کثیرا چون ذکر او کنی بسیار کن که ذکر بسیار تو در جنب ذکر او اندک
اندک باشد ابو سعید الخدری گفت چون آیه آمد که واذکروا الله ذکرا کثیرا رسول ع چندان ذکر خدای کرد که کافران گفتند
که محمد دیوانه شده است حق تعالی سه چیز را به چیز وعده داد ذکر را بذکر فاذکرونی اذکرکم و وفا را بوفای
او فوا بعهدی اوف بعهدکم فافسحوا یفسح الله لکم و ذکر خدای بنده را بدو وجه بود یکی آنکه ذکر کند و مدح کند
در کتب بهای خود و بر زبان پیغمبران و در آسمان بر زبان فرشتگان دوم بایجاب ثواب و کرامت و رضا
و شکر و اعتراف بود بنعمت منعم ناصری از تعظیم و اعتراف بنعمت خدای بدل باشد و اعتراف بزبان برای
نعمت مخلوق باشد تا بداند که او شاکر است و در نعمت خدای با مردمان بوی اقتدا کنند و اعتراف بجوارح بانواع
عبادت باشد و آن غایة شکر بوده باشد و بر نعمت هیچ منعم این نبود مگر بر نعمت خدای یا ایها الذین آمنوا

اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلٰوةِ اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصَّابِرِينَ وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ اَمْوَاتٌ
بَلْ اَحْيَاءٌ وَلٰكِنْ لَا تَشْعُرُونَ ای کسانی که ایمان آورده اید چون سختی بشما رسد وازان خایف و ترسان شوید
در تکالیف امور شرعی و کشیدن بار تکلیف استعانت بیاری بصبر و نماز جویید و اگر بلا بشما رسد صبر کنید
و بر ادای تکلیف صبر کنید و چون از کافران بشما رنجی رسد صبر کنید که خدای تعالی با صابرانست تا شما را بر دشمن
شما از پریان و دیوان و آدمیان مظفر گرداند و مفسران گفته اند که مراد بصبر روزه است و خدای تعالی چند جایگاه روزه
را صبر خواند سلام علیکم بما صبرتم فنعم یعنی بما صمتم و جزاهم بما صبروا یعنی بما صاموا و صبر سه گونه بود صبر بر طاعت
و صبر از معصیت و صبر بر مصیبت ولا تقولوا و مگویید مر آن کسانی را که در جنگ بدر شهید شده اند که ایشان مرده اند
بلکه ایشان زنده اند لکن شما حال ایشان نمیدانید عبد الله عباس گفت مراد کشتگان بدرند و چون ذکر ایشان
رفتی مردمان گفتندی مات فلان و مات فلان حق تعالی این آیه فرستاد و نهی کرد ایشان را ازین گفتن و ایشان چهارده تن
بودند شش از مهاجر و هشت از انصار عبد الله ارواح گفت ایشان زنده اند بارواح و اجساد خویش و
و شبانگاه روزی بایشان میرسد و ایشان خرم و خوش دل اند بانچه خدا بایشان میدهد چنانکه ارواح کافران
از انواع عذاب و اصناف عقاب میچشانند النار یعرضون علیها غدوا و عشیا بعضی گفته اند که مراد بحیات
ایشان ذکر نام نیک ایشانست که در دنیا ماند پس مثابت آن باشد که زنده اند و بعضی گفته اند که ایشان زنده اند
بروح و قالب از آنکه خوردن و آشامیدن بی قالب محال بود و خدای تعالی ایشان را باین صفت کرده است
در خبرست که پیغمبر ع گفت خدای تعالی شهید را شش خصلت دهد با اولین قطره خون که بر زمین افتد جمله گناهان
وی عفو شود و جای او در بهشت بوی نمایند و جفتی از حور العین بوی دهند و از عذاب گورش برهانند و از فزع اکبر
ایمن گردانند و شفاعتش در حق هفتاد کس قبول کنند وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ
الْاَمْوَالِ وَالْاَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ اِذَا اَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ
رَاجِعُونَ اُولٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَاُولٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ میگوید مر اینها را که شما
بیازماییم و امتحان کنیم تا معلوم گردد دیگران را که شما در بلا صبر میکنید یا نه و حکم خدای تعالی را گردن مینهید یا نه بچه بیازماییم
بچیزی اندک از ترس و بیم و قوم که دشمنان شمااند و بگرسنگی و قحط و نقصان مال و تن و نقصان میوها عبد الله عباس
گفت دنیا سرای بلاست و مکلفان در و مبتلااند و معنی ابتلا تشدید تکلیف است تا عندان مستحق ثواب عظیم شوند
بخوف از دشمن و بعضی گفته اند بحرب با دشمنان دین در سبیل جهاد و بگرسنگی یعنی بقحط و تنگی اقوات و ارزاق و نقصان
مال یعنی زیان در تجارت و هلاکت چارپایان و نقصان نفس مرگ و قتل یا بیماری و پیری شافعی گفت بشیء من الخوف یعنی
ترس از خدای و عقاب او و گرسنگی او در ماه رمضان و نقصان مال یعنی زکوة و صدقات و نقصان نفس از مرگ و بیماری
و نقصان میوها مرگ فرزندان و فرزند زادگان و فرزند میوه دل باشد ابو موسی اشعری از رسول روایت کرد که چون بنده مؤمن را
فرزندی بمیرد خدای تعالی فرشتگان را گوید بنده مرا فرزند از وی بستدید و میوه دل او را ازوی جدا کردید گویند بلی گوید

بنده مؤمن دران حال چه گفت فرشتگان گویند بار خدایا ترا حمد و ثنا کرد و استرجاع کرد گوید برای بنده مؤمن من
خانه در بهشت بنا کنید و انرا بیت الحمد نام نهید انگه خدای تع محمد را گفت که ای محمد کسانی که از من بلیات صبر کنند
و جزع نکنند ایشان را بشارت ده انان را که چون مصیبتی بایشان رسد استرجاع کنند و با خدای راییم امروز ملک و ملک
و بیم و فردا رجوع ما در آخرت باویست انا لله اقرارست مر خدای را بملک و انا الیه راجعون اقرارست بر استحقاق خویش
بهلاک عکرمه گفت شبی رسول ع را چراغ بمرد گفت انا لله و انا الیه راجعون گفتند یا رسول الله این نیز مصیبت باشد
گفت هرچه مرد را برنجاند مصیبت باشد گفت سعید جبیر هیچ امت را در مصیبت آن نداده اند که این امت را یعنی
کلمه استرجاع نه بینی که چون یعقوب را مصیبت رسید گفت یا اسفا علی یوسف و اگر او را این کلمه داده بودندی
فزع باین کردندی و رسول ع گفت من استرجع عند المصيبة جبر الله مصيبته و احسن عقباه و جعل له خلفا صالحا
هرکس که عند مصیبته استرجاع کند خدای تعالی جبر مصیبت او کند و عاقبت او نیک گرداند و او را خلفی صالح
پسندیده دهد چهار خصلتست که هرکس را که این چهار خصلت بود وی را در بهشت خانه بنهند در حال گفتار لا
اله الا الله و برگناه کلمه استغفر الله و در نعمت کلمه الحمد لله و در وقت مصیبت گفتار انا لله و انا الیه راجعون
ام سلمه گوید اللهم اجرني في مصيبتي واخلف لي خيرا منها خدای تع وی را عوضی بهتر ازان بدهد چون ابو سلمه را وفات رسید
من گفتم در میان مسلمانان که بهتر از ابو سلمه باشد تا رسول ع حاطب بن ابی بلتعه را فرستاد بخواستگاری من گفتم
که دختری دارم و زنی غیورم گفت دختر ترا خدای کفایت کند اما غیرتش را من دعا کنم تا برود و انس مالک گفت
روزی رسول ع زنی را دید که بر کودک خود میگریست وی را گفت ای زن اتقي الله واصبري زن گفت مصيبت من
ترا درد نمیکند رسول ع بگذشت او را گفتند تو این مرد را نشناختی او رسول خداست آن زن بر اثرش دوید و تضرع
و توبه کرد و گفت یا رسول الله ترا نشناختم فرمان بردارم صبر کنم رسول ع فرمود که الصبر عند الصدمة الاولى
صبر نزدیک زخم اول باید کردن بیان کرد که هرچند مصیبت بیشتر باشد مزد صبر کردن برو بهتر باشد ذو النون مصری
گفت بگورستانی بگذشتم زنی را دیدم با جمال گوری چند در پیش گرفته میگریست و این بیتها
فهل جزع يجدي عليك فاجزع صبرت صبرا ما لو تحمل بعضه جبال الشرى اضحت تضعضع ملكت دموع العين ثم رددتها
الى ناظري فالعين في القلب تدمع او را گفتم ترا چه مصیبت رسیده است گفت من دو پسرک داشتم که راحت دل
و آسایش جان من ایشان بودند پدر ایشان روزی گوسفندی بکشت و کارد در انجا رها کرد و او برفت و من مشغول
بودم پسر مهترین کهترین را گفت بیا تا من ترا بگویم که پدر گوسفند چگونه کشت انگه وی را دست و پای بست و نخوابانید
و کارد بر گلوی وی نهاد و وی را بکشت چون خبر یافتم بانگ بر وی زدم وی بگریخت و در کوه شد پدر در آمد گفتم
چنین حال افتاد پدر بطلب پسر رفت بسیار بگردید عاقبت بازیافت وی را شیر دریده بود پدر ساعتی بر سر وی بود
و انگه وی را برگرفت و باز آورد و در راه تشنگی عظیم بروی کار کرده بود ساعتی برآمد وی نیز متوفی شد همان روز
پسرکی دیگر داشتم طفل و من دیگ می پختم بگذاشتم و بکار ایشان مشغول شدم آن پسرک خرد بر سر دیگ رفت

ودیگ را بیفکند و بر خود ریخت و تن سوخته شد اکنون من نشسته ام چنین که تو می بینی گفتم چگونه صبر میکنی بر این مصیبت
و جزع نمیکنی گفت اندیشه میکنم که اگر صبر و جزع در مرد تو ذی که با یکدیگر برابر بخشندی صبر غالب تر بودی امیر المومنین علی
گفت ان صبرت جرت علیک المقادیر وانت ماجور اگر صبر کنی قضا بر تو برود و تو با مزد باشی و اگر جزع کنی قضا
بر تو برود و تو با بزه باشی انس مالک گفت مردی بود از جمله صحابه که همیشه پیش رسول بودی وی را پسری بود متوفی شد
روزی چند بمسجد نمی آمد رسول وی را گفت چه افتاده است گفتند وی را پسری بود متوفی شده است گفت وی را بخوانید
چون بیامد گفت ای فلان بهشت را هشت در است و دوزخ را هفت در راضی نباشی که بهر دری که فرا شوی پسر را
به بینی استاده میگوید ای پدر من بیا تو در بهشت بخواهم رفت آن مرد خوشدل شد صحابه گفتند یا رسول الله وی را است
این خاص گفت نه جمله مسلمانان راست چون صبر کنند انس مالک روایت کرد که در صحابه مردی بود کنیت او ابو طلحه
پسری داشت بجست و زنی سخت صالحه آن پسر بیمار شد و ضعیف گشت شبی از شبها ابو طلحه بنماز شد پسر وفات
یافت مادر برخاست و کودک را بخانه برد و بنهاد و دیگ بجست و طعام راست کرد مرد در آمد گفت بیمار چگونه
گفت از امشب ساکن تر هیچ شب نبوده است انگه طعام پیش آورد نان بخوردند و جامه خواب بیاورد و بخفتند
مرد خلوت ساخت و از غسل بپرداخت چون آخر شب بود خواست که بیرون رود زن گفت یا ابا طلحه فلان کس
عاریتی از کسی بستده است و مدتی داشته و از آن تمتع گرفته اکنون خداوندش از او وی طلب میکند و باز میخواهد
خشمش می آید و اظهار کراهت میکند ابو طلحه گفت بخردی بی انصاف کسست زن گفت بدانکه آن عاریتی
که خدای ما را داده بود که پسر است از ما بستد حق ما آنست که رضا و تسلیم را کار بندیم شاکر باشیم مرد
گفت نیکو میگویی انا لله وانا الیه راجعون والحمد لله چون از کار وی بپرداخت پیش رسول رفت گفت بارک الله
فی لیلتکما خدای تعالی شب بر شما مبارک گرداناد و خدای وی را پسری دیگر داد و عقبش از وی بماند عمر خطاب گفت
در بعضی راهها اعرابی را دیدم گفتم از کجا می آیی گفت از نزدیک ودیعه که مرا درین کوه است گفتم آن چیست
گفت پسری داشتم که روزگار بتعلل او میگذاشتم از منش ربودند درین کوه دفنش کردم و سالست که
هر روز یکبار بیایم و زیارتش کنم گفتم در حق وی هیچ مرثیه گفته گفت گفته ام یا غایبا من یوب من سفره
عاجله موته علی صغره یا قرة العین کنت لی انسا فی طول لیلی نعم و فی بحره شربت کاسا ابوک شاربها
لابد منها علی کبره اولئک علیهم ایشانند که بر ایشانست از خدای تعالی صلوة و رحمت و ایشانند راه یافتگان
برحمت و صواب و بحق ابن عباس گفت اینجا مراد از صلوات آمرزش و مغفرتست و کیسان گفت ثنا است دیگر آن
گفتند رحمت الله است و تکرار برای اختلاف لفظ است و یکی از جمله صحابه هر وقت که این آیه برخواندی گفتی
نعم العدلان و نعم العلاوه از جعفر بن محمد صادق علیهم السلام روایتست که تردد این آیه آن بود که خدای تعالی چون این
فرستاده اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن رسول خدای گفت نعم الخلیل ابراهیم ابتلی فصبر و اعطا فشکر
والولا انی اخاف غیرتی لسالت لهم الامامه و مالهم الدنیا فانهم خلقوا للاخرة و خلقت الدنیا لهم نک خلیل

ماجوران جزعت جرت علیک المقادیر وانت
ماجور ان جزعت جرت علیک المقادیر وانت

ابراهیم

ابراهیم خدا را ابتلا ایشان کردند صبر کرد و بدادندش شکر کرد و اگر نه آنستی که من بر غیرت خود میترسم برای
ایشان امامت خواستمی از خدای یعنی ولایت ولیکن ایشان را برای آخرت آفریده اند دنیا مر ایشان را
با دنیا چه کار چون سال آمد و این آیت آورد ولنبلونکم بشی الایه رسول ع را بخواند و آیه برخواند و او را گفت
بدانکه بکلمات و کلمات ابراهیم یعنی الشمس والقمر این کلمات نیست و کلمات ابراهیم آفتاب و ماه بود ولقد
اجابه الله فی مسئلتی و پیش از انکه من برای تو امامت خواهم خدای اجابت کرد و بداد و ما خواستیم مراد
بکلمات ابراهیم امنیست فلما جن علیه اللیل الایه و ابتلای تو بکلمات امنیست ولنبلونکم الایه بچیزی از خوف
یعنی چوب و قتال و جهاد و آن امتحان و تکلیف که او را بود و باین یعنی سختیهای بود از جمله صحابه بلکه از جمله
خلایق تا سرکجا که سری از گریبان کفر بر آمد همه او در عرش بسرا امد و از جوع و گرسنگی مراد روزه است
تا معظم سال الا ماشاء الله روزه داشتن انکه افطار بر کفی چند نیست کردی یا لقمه چند طعام و کفتی حسبی من
الطعام ما یقیم ظهری ولا ینبغی من عبادة ربی مرا از طعام آن بس که پشت من راست شود و از عبادت
منع نکند و باز ندارد و بیانش و یوثرون علی انفسهم الایه و انما نطعمکم لوجه الله الایه و نقص من الاموال بذل
و عطا و بخشش خواست بیانش الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة بعضی از علما گفتند مراد
منع ایشانست از فدک تا فاطمه زهرا گفت بلی کانت لنا فدک من جمیع ما اظلته السماء فشحت بها نفوس
قوم آخرین بعضی دیگر گفتند ترک غنیمت بود و لا استعمال بالقتال با غنیمت از قتال باز نماند چه همت ربودن جانها
و نفوس ابطال بود نه نفایس اموال و سرهای سران با لهای گران ان الاسود الغاب همتها یوم الکریهة فی
المسلوب لا السلب چون عمرو عبدود را از پای در آورد خواست تا سرش بردارد عمرو گفت ای پسر عم
تو یک حاجت اگر کشف عورت من نکنی و سلاح و جامه من بیرون نکنی گفت آن اهون علی آن کمترین چیزیست برمن او در
مخاصمت می گری هصدت بین برکة منجدلا کالجذع بین دکادک ورواه ای عففت عن اثوابه ولو اننی کنت المقطر
بزی اثوابی عمر خطاب گفت این چرا رها کردی که در همه عرب کسی را چنان درعی نبود گفت شرم داشتم که کشف عورت
پسر عم خود کنم و این برای آن گفت که عمرو عبدود قرشی بود و نقصان انفس آن بود که وی را خبر دادند بقتل اکثر منبر و حمزه
منبر گفتی یا نفس اتقا یا ان نحصها من قتاب دم و به سبب اشارت میکرد بمحاسن و شیب یعنی چه منع کنند آن بخت
ترین امت را از انکه بیاید و این محاسن سفید را اخون سرخ کند و نقصان میوه های دل آنست که فرزندان وی بودند و
رسول ع وی را خبر داد که حسن را زهر کشند و حسین را در کربلا شهید کنند یکی از امیر المومنین رسید که یابا بنا الثمرة احب
الینا من الشجرة چگونه است که میوه را از درخت دوست تر میداریم یعنی فرزند زاده از فرزند گفت از برای انکه فرزند
از دشمنانست ان من ازواجکم واولادکم عدوا لکم و فرزندان ایشان دشمنان ایشانند پس ایشان دشمنان دشمنانند و
همه کس دشمن دشمن را دوست دارد و بشر الصابرین جعفر صادق ع گفت هم در حق ویست چون خبر را در پیش
جعفر آوردند از موت او گفت انا لله وانا الیه راجعون صادق گفت این پیش از وی کسی نگفته بود خدای تعالی گفت

من ان سنت کردم تا از پس وی هر کرا مصیبت افتد اقتدا بوی کند از من بروی صلوات و رحمت باشد و این دلیل را
که بر اهل بیت روا است صلوات دادن عجب اگر اهتمام باشد کمتر بن کسی که بر مصیبت صبر کند مستحق صلوات باشد
و اهل بیت پیغمبر صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین نباشند و چون آیه خاص باشد مستحقان صلوات جز از ایشان
کس دیگر نبود و در زمان بنی امیه و بنی عباس بر ایشان صلوات داده اند و کس انکار نکرده است حسن ثانی در حق علی بن موسی
الرضا علیه السلم گفته است   مطهرون نقیات ثیابهم   تجری الصلوة علیهم اینما ذکروا   من لم یکن علویا حین تنسبه
فما له فی قدیم الدهر مفتخر   اگر در نسب عداوت ایشان نیستی انکار صلوات مکن که اولئك هم المهتدون هم اوست
چنانکه ایشان ما هدینا السبیل و انما انت منذر و لکل قوم هاد فالمنذر رسول الله والهادی علی بن ابی طالب إِنَّ
الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ
بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ عبدالله عباس گفت سبب نزول آیه آن بود که در جاهلیت
دو بت یکی را نام اساف و دیگر را نام نایله بود اساف بر صورت مردی بود و نایله بر صورت زنی اساف
را بر صفا نهاده بودند و نایله را بر مروه و اهل کتاب گفتند که ایشان زنی و مردی بودند و در خانه کعبه زنا کردند خدای
تعالی ایشان را سنگ گردانید یکی را بر صفا نهادند و دیگری را در مروه تا خلقان ببینند و از آن عبرت گیرند چون
روزگاری بر آن بر آمد مشرکان پنداشتند که ایشان را برای عبادت نصب کرده اند ایشان را می پرستیدند و هر
وقت که سعی کردندی دست بر ایشان مالیدندی و بایشان تقرب کردندی چون اسلام آمد و خانه کعبه از بتان پاک
کردند ایشان را نیز بشکستند و مسلمانان چون سعی میکردند از آن کاره بودند و برای آنکه می پنداشتند که آن سنت
جاهلیت است و اهل شرکست خدای تعالی آیه فرستاد و گفت صفا و مروه از جمله اعلام و مناسک حج است
و جای عبادت خدا است هر که حج کند و خانه را زیارت کند یعنی چون طواف حج کرده باشد یا طواف عمره میان
صفا و مروه و بر اطواف بادکرد و سعی میان صفا و مروه اگر پندارد از آنکه بر وی بزه است و فعل اهل رو[illegible]
نیست که طواف کند و هر که برغبت خویش حجی کند چون از سعی فارغ شده باشد تبرعا سعی کند خدای تعالی
شکر آن فعل خیر او کند بر آنکه او را بر آن جزا دهد و مقدار جزا را میداند از آنجا که علیم است و مجلس در حق او قصاص
نیارد سعی میان صفا و مروه فرضست و از ارکان حج است و از رسول خدا روایت کرده اند که او گفت یا ایها الناس
کتب علیکم السعی فاسعوا و جابر روایت کرد که رسول ع چون حج کردی بصفا و مروه رسیدی سعی کردی و گفتی ان الصفا
والمروة من شعائر الله فابدؤا بما بدا الله به آنگه در صفا شد و در خانه نگریدی و از عبدالله عباس روایتست که او جمعی را دید
که سعی میکردند گفت بدانید که هنگام آنست که مادر شما و اسمعیل چون تشنه شد در کوه صفا دوید و در
وادی نگرید تا کسی را ببیند و از آنجا فرود آمد و دوید و بر مروه شد و بنگرید کسی را ندید تا هفت بار همچنین کرد خدای تعالی در
مناسک حج واجب کرد موافقت او را و گفته اند که معنی شاکر آنست که یقبل الیسیر و یعطی الکثیر اندک بپذیرد و بسیار
بدهد إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ

أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ
عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ عبدالله عباس گفت آیه در حق رؤسای جهود آمد چون کعب اشرف و کعب اسد
و عبدالله صوریا ایشان نام و نعت محمد و احکام توریة باز پوشیدند بطمع حطام دنیا و سعد معاذ و معاذ جبل ایشان را
گفتند شما هیچ ذکر محمد در توریة یافتید گفتند نه خدای تعالی این آیه فرستاد در حق ایشان خاص و در حق کسانی که حق را باز
پوشند عام و گفت آنکسانی که باز می پوشند از اخبار جهود آنچه ما فرستاده ایم در توریة از آیات که دلالت میکند
در صحت نبوت محمد و فرموده ایم ایشان را بایمان آوردن بآن و اظهار کردن آن از پس آن که از آن بیان کرده ایم برای مردمان که
هیچ اشکالی و اشتباهی بر کس نماند ایشانند که خدای تعالی ایشان را لعنت میکند و لعنت کنندگان از فرشتگان و آدمیان لعنت
میکنند اول کسانی که از این توبه کنند و آنچه تغیر و تبدیل کرده باشند باصلاح آورند که من آفریدگار ایشانم توبه ایشان قبول
کنم و ایشان را بیامرزم که من توبه پذیرنده و مهربانم عبدالله مسعود از رسول ع روایت کرد که او گفت من سئل عن
علم فکتمه الجم بلجام من النار هر که او علمی داند و او را از آن بپرسند باز پوشد و نگوید فردای قیامت بیارند او را از آتش
دوزخ لجام در دهن او کرده عبدالله عباس از رسول روایت کرد که او گفت علماء این امت دو مردند یکی آنکه خدای عز و
جلاله او را علم داده باشد و او بزبان بذل کند و بخل نکند و بر آن طمعی نستاند و بهای اندک نفروشد و آن باشد که مرغان
هوا و دواب زمین استغفار کنند و با پیش خدای شود سید و شریف دیگر مردی باشد که خدای تعالی او را علم دهد و بآن
علم بخل کند بر بندگان خدای فردای قیامت او را بیارند لگام آتش بر سر او کرده بر مجمع قیامت و فرشته بر وی ندا
میکنند که این فلان است و پسر فلان که بعلم بخل کرد و بدان طمع کرد و بهای اندک بفروخت او را هم چنین عذاب کنند
تا خدای تعالی از حساب خلقان پرداز دو بیان کتابهای حق است پیغمبران و الهدی جمله دلایل عقلی و شرعی را شامل است والنهایة
این فرض علی الکفایه است و بیان خدای ازالت اظهار کردنست با تو تا پوشیده نماند قتاده گفت مراد بلاعنان جمله مخلوقات
با هوام زمین و حشرات عبدالله عباس گفت همه جانوران اند مگر جن و انس ضحاک گفت کافر را در گور نهند فرشتگان
بیایند و سوال کنند که من ربک و من نبیک و ما دینک خدای تو کیست و پیغامبر تو کیست و دین چیست گوید ندانم
مطرقه آتش بر وی زنند که آواز آن همه جانوران بشنوند مگر جن و انس و هر که بشنود بر وی لعنت کنند آنکه گویند اینها
که در دنیا همچنین نادان بوده إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَ
النَّاسِ أَجْمَعِينَ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ حق تعالی چون ذکر آنها کرد
که ایشان توبه کردند و برحمت خدای رسیدند ذکر آنان میکند که ایمان نیاوردند و توبه ناکرده مردند میگوید درستی که
آنکسانی که کافر شدند سبب آنکه بمحمد ایمان نیاوردند و نعت و صفت وی باز پوشیدند و هم بر آن کفر بمردند ایشان آنکسانند
که لعنت خدای و فرشتگان و جمله مردمان بر ایشانست تا که زنده بودند در لعنت بودند و چون بمردند در لعنت ابد بمردند
ابوالعالیه گفت این روز قیامت باشد که کافر را برابر ایستانند خدای تعالی ایشان را لعنت کند آنگه فرشتگان آنگه مؤمنان سدی
گفت هیچکس دیگر را لعنت نکند الا که لعنت او با کافران گردد لا یخفف سبک نکند از ایشان عذاب را و لحظه ایشان [illegible]

مهلت ندهند نه از دوزخ بیرون آیند و نه عذاب بر ایشان سبک آید تا باز رهند و نه عذاب ایشان را انقضائی
باشد لعنت از خدای دور گردانیدن بود از رحمت و ثواب و از فرشتگان و مؤمنان خواستن دوری ایشان بود از رحمت
وَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَٰنُ الرَّحِيمُ إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ
اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ
مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ
الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ابن عباس گفت که مشرکان قریش پیغمبر را گفتند که ای محمد
ما را صفت خدای بگو خدای جل و علا این را فرستاد و سورة الاخلاص و گفت خدای شما آن خدای است که یگانه است
در الهیت با وی در این هیچ شریکی و انبازی نیست خدایست بخشنده و مهربان بر آفریدگان عام و بر بندگان مطیع
خاص خویش و از رسول عم روایت است که نام بزرگترین خدا در سوره البقره است فی قوله والهکم اله واحد لا اله الا
هو و در فاتحه آل عمران واحدی و یگانگی خدای بر چهار وجه است یکی آنکه مثلی و کفوی ندارد دوم آنکه منفرد بود بالهیت
و استحقاق عبادت سوم آنکه تبعیض بر وی روا نبود چهارم آنکه در صفت ذات منفرد است از قدیمی و دیگر
صفات لا اله الا هو نفی جنس است معنی آنست که هرچه اثبات کردند ارباب معبودان همه منفی است و صاحب
الهیت و استحقاق عبادت نیست مگر خدا را جل جلاله و این کلمه کلمه اخلاص است و وی درست در عروة الوثقی
لقوله فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی و این کلمه تقوی است لقوله والزمهم کلمة التقوی
و کلید بهشت لقوله عم مفتاح الجنة لا اله الا الله و حصن حصین و حرز حریز است لقوله عز و جل لا اله الا الله حصنی فمن
دخل حصنی امن عذابی و چون حق تعالی ذکر وحدانیت خود کرد مشرکان گفتند کیف یسع الناس اله واحد مردمان را یک
خدای چگونه کفایت بود و امروز گرد بر گرد کعبه سیصد و شصت بت (?) این همه را چگونه ترک توان گفتن
جهودان گفتند ما را آیتی نمای چنانکه پیغمبران دیگر را بود و بروایتی دیگر مشرکان گفتند که جهودان میگویند که موسی را ید بیضا
و فلق دریا و قلب عصا بود و ترسایان گویند عیسی را ابرای اکمه و ابرص و احیای موتی بود تو نیز از خدای درخواه تا کوه ما را زر
رسول عم گفت بار خدایا میدانی که چه میخواهند از من وحی آمد که من اینک هرچه ایشان میخواهند بکنم و لیکن اگر ایمان
نیارند من ایشان را عذابی کنم که کس را آن عذاب نکرده باشم رسول عم گفت بار خدایا میخواهم رها کن تا ایشان را دعوت
بدارم یک نیم روز بروز خدای تعالی این آیه فرستاد و در این آیه هشت دلیل یاد کرد بر وحدانیت خود اول خلق آسمان و زمین
دوم اختلاف شب و روز سیم کشتی و دریا چهارم باران که زنده کند پنجم انواع جانوران زمین ششم گردانیدن بادها هفتم
ابر مسخر میان آسمان و زمین و در هر یکی از اینها ... است زمین را فراش ما کرد جعل لکم الارض فراشا و قرار و
بساط و مسکن ما گردانید تا زنده باشیم بر روی زمین و چون بمیریم در شکم زمین الم نجعل الارض کفاتا احیاء
و امواتا آنکه آسمان را سقف ما گردانید و از ماه و ستاره و آفتاب بیاراست و هر یکی را ... ترکیب و ترتیب کرد تا نفع
بما میرسد و ضرر او از ما دفع میشود چنانکه فرمود انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب و هو الذی جعل الشمس ضیاء و القمر نورا

چون

چون نظر کنیم در اختلاف احوال ایشان ما را دلیل حاصل شود بر حدوث ایشان و حدوث ایشان دلیل باشد بر احتیاج ایشان
بمحدثی قادر چه از عاجز فعل درست نیاید و دیگر آنکه آسمان را برداشته است بی عمادی از زیر و بی علاقه از زبر و این دلیل باشد
بر کمال قدرت وی که اگر همه عالم جمع شوند تا یک من سنگ را بی عمادی و علاقه در هوا معلق بدارند نتوانند آنکه زمین را
بیافرید و از او مختلف گردانید در بعضی نبات و اشجار و در بعضی معادن و جبال و انهار و در یک مقام انواع گیاه بلون
و طبع و طعم مختلف بعضی نافع و بعضی مضر چنانکه خواست بر حسب مصلحت و ارادت بیافرید و اختلاف شب و روز
پدید کرد یکی را روشن و نورانی و دیگر را سیاه و ظلمانی گاه از شب بکاهد و در روز افزاید و تقدیم شب بر روز
برای آن کرد که شب پیش از روز بیافرید بلکه روز از شب فرمود فی قوله و آیة لهم اللیل نسلخ منه النهار حق تعالی جهان
بیافرید مظلم و تاریک بود و آفتاب و ماه بیافرید یکی را آیت و علامت روز کرد و یکی را آیت شب و شب را برای آسایش
و راحت آفرید و روز را برای معاش و جعلنا اللیل لباسا و جعلنا النهار معاشا اگر همیشه شب بودی نبات
و غلات ... و حیوانات تباه شدندی و اگر همیشه روز بودی آفتاب بحرارت خود سوخته گردانیدی و حیات حیوانات
نافذ و اسباب معیشت همه تباه گشتی پس خدای تعالی باختلاف روز و شب مخلوقات را می پروراند و ایشان را نشو و
نما میدهد و کشتی و دریا و تالیف آب چنان از لطافت آفرید که کشتی بروی برود و تالیف چوب با کثافت چنان
ساخت که اگرچه وزنش گران بود در آب فرو نشود بخلاف سنگ و آهن و آب را سبب حیات همه چیزها
گردانید و من الماء کل شیء حی آنکه از ابر قطره قطره فرود آورد با بسیاری آن و هیچ قطره بقطره دیگر آمیخته نگردد
و بحسب مصلحت در قلت و کثرت و زودی و دیری چنانکه میداند میراند آنکه در میان ابر حاجزی ساخته است
چون جسمی ... در و سوراخها بعدد قطرات باران تا آب وی باز ستاند که اگر بیکبار بزمین آمدی زمین را و سوراخها
خراب گردانید آنکه زمین مرده را به نبات زنده کند و در زمین هزار گونه نبات برویاند بلون مختلف و بوی مختلف
و طعم و طبع مختلف با آنکه آب یکی باشد و زمین یکی باشد تا بدانند که این نه بطبع است و نه بدهر است و نه بستاره
بلکه باختیار فاعل مختار و خداوند جبار است و در زمین از هر جنسی جانوران آفرید بعضی مرکوب و بعضی ماکول بعضی
برای ... بهری برای منفعت و بهری از ظاهر مضرت تا بهری طعام باشد و بهری دام باشد و بهری تجارت
کنی و بهری صید کنی و بهری سفر کنی والخیل والبغال والحمیر الآیه و بادها را میگرداند گاهی شمال و گاهی جنوب و گاهی
صبا و گاهی دبور گاهی نسیم گاهی عقیم گاهی لواقح گاهی عواصف گاهی رحمت بود و گاهی عذاب و در خبر می
آید که روزی موسی کلیم با خداوند کریم در مناجات آمد گفت الهی ... از اسرار حکمت خداوندا از اسرار حکمت
چیزی بمن نمای خطاب آمد که بر آن کوه فرو شو که بر راه دهیست در آنجا جوی و در آنجا چهار سرا مینی برابر یکدیگر آن
درها بزن و از ایشان بپرس که ایشان که اند و چه صنعت دارند و چه میاید کار ایشان را موسی عم آنجا فرود آمد و
چون ... رسید در رفت و آن چهار سرای دید فراز شد و دری بود و گفت ای مردمان شما چه مردمانید و کار شما
بخدای چیست گفتند ما مردم دهقانیم و کار ما کشت و زرعست و حاجت ما بخدای باران است اگر امسال باران

بسیار آید ما غنی شویم که تخم بسیار در زمین افگنده ایم و از آنجا بسرای دیگر رفت و پرسید که چه شد گفتند کارها گو
گزیست اگر امسال آفتاب باشد و باران نه ما مستغنی شویم و بدر سرای دیگر آمد گفتند ما خداوندان درختان
بسیار میوه ایم اگر باد نباشد ما توانگر شویم موسی ع از آنجا متعجب بازگشت و گفت بار خدایا یکی باران میخواهد و یکی
آفتاب و یکی باد و یکی آرامیدن باد و حاجات ایشان مختلفست و مراد ایشان متباین تو آن خدائی که هر یک را بر
وفق مصلحت خشنود گردانی و مراد رسانی عبدالله عباس گفت رایح در رحمت گویند و ریح در عذاب
و از اینجا رسول ع در دعا گفتی اللهم اجعلها ریاحا ولا تجعلها ریحا و ابر مسخر میان آسمان و زمین مذلل و فرمان
بردار یعنی عجب اگر در خلقت آسمان ترا شکی هست باری در آنکه یک ترا از ابر آسمانی میبارد شک مکن
و بر حدوث آسمان از حدوث ابر دلیل ساز تا شک و شبهه زایل گردد که درین جمله یعنی در آفریدن آسمانها معلق
بر زبر یکدیگر بی علاقه و عماد و در آفریدن زمین چون بساطی ممهد و در آمد و شد کردن روز و شب از عقب
یکدیگر و در گشتیها که در روی آب دریا روند برای مکاسب و متاجر و منافع مردمان و در آنچه خدای فرو فرستد
از آسمان یعنی آب که بآن زمین مرده را زنده گرداند و بانچه پراکنده کرد در زمین از هر حیوانی و چمنده و
دمانیدن بادها گاهی قبول و دبور و گاهی صبا و جنوب و در ابر مسخر و مذلل و معلق میان آسمان و زمین درین
نشانها و دلایل بر وحدانیت و یگانگی خدای مر قومی را که دریابند و بدیده عقل درین همه نظر کنند و بدیهه بینند که
این افاعیل هست قادر و عالم چه این همه افعال محکم و متقن است حی و موجود بود چه این افعال از ناموجود معقول
نباشد سمیع و بصیر چه او موجودیست که آفت باو راه نیابد و مرید و کاره چه این افعال بر وجهی دون وجهی
واقع می آید قادر بذات چه افعال اجسام و الوان و طعوم و او راخ است قادر بقدرت این نتوان کردن و چون
رسول خدا این آیه بخواندی گفتی ویل لمن قرأ هذه الآیة فمجّ بها وای بر آنکه این آیه بخواند و چیزی از و یعنی در و تفکر نکند
وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا
لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ
و از مردمان کسانی اند که بدون خدای انداد میگیرند یعنی همتایان خدای میدارند ابن زید گفت مراد بتانند سدی
گفت مراد بزرگان و سادات ایشانند که ایشانرا ارباب خود گرفته اند و ایشانرا خدمت و تواضع میکنند
و دوست میدارند یعنی دوستی خدای و دوستی بتان نزدیک ایشان متساویست و ایشان بخدای مقرند و لئن
سالتهم من خلقهم لیقولن الله و اقرار بکار آسمان و زمین خدای را میدارند و جهة تقرب بخدای عبادت خدای میکنند چنانکه
گفتند ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی و اگر ایشان خدایرا دوست داشتندی نکشندی والذین آمنوا اشد حبا لله یعنی
مومنانند دوستی ایشان مر خدایرا سخترست و ثابت تر و دایم تر برای آنکه مشرکان بت پرستیدندی و از ان ما گرد
و دیگری را پرستیدندی و گفتندی که این از ان نیکوترست و مومنان خدایرا پرستیدندی و بروی بدلی نگیرند و چون
کافران را بلای رسد معبودان خود را فرو گذارند و پناه با خدای دهند چنانکه گفت اذا مسّکم الضرّ ضلّ من تدعون الا ایاه

ومومنان

و مومنان در سرا و ضرا از خدای بر نگردند و عبادت فرو نگذارند و دوستی کافران منقسم است جمله بتان و دوستی
خدای محصورست بیگانگی خدای جهان سعید جبیر گفت فردای قیامت خدای تعالی فرماید تا مومنان و کافران را جمع
کنند و آنگاه کافران را گویند شما در دنیا دعوی دوستی این بتان میکردید و ایشان دعوی دوستی من کردند شما بر دوستی معبودان
خود در آتش توانید شدن ایشان اختیار نکنند مومنان گویند بار خدایا اگر بار فرمایی بدوستی تو در آتش شویم منادی ندا
کند که والذین آمنوا اشد حبا لله و دیگر آنکه مشرکان از بتان مقابله محبت خود ندیدند و مومنان از محبت خدای
خود دیدند یحبهم و یحبونه و دوست ندارد از آنکه مراد دوست دارد نه بر آن حد بود که ترا دوست دارد و لو یری الذین
ظلموا و اگر این ظالمان کافران ببینند و بدانند در وقتی که عذاب خدایرا مشاهده کنند و معاینه ببینند که قوت
و قدرت و غلبه همه خدایراست نه معبودان ایشانرا و آنکه عذاب خدای سخت است مر ظالمانرا و ببیند بر ایشانرا
ایشانرا امری عظیم و کاری سخت بینند و حسرت و ندامت عظیم باشد ایشانرا عطا گفت معنی آنست که اگر ظالمان
بینند روز قیامت آنجا که دوزخ پانصد ساله راه باستقبال ایشان آید و ایشانرا هم چنان بر چیند که مرغ دانه را
بدانند که قوت و قدرت و ملکوت و جبروت خدایراست و عذاب خدای سخت است إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا
مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوُا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ
لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ
مِنَ النَّارِ چون تبرا کنند متبوعان از تابعان و پیشوایان از مقتدایان و روسا از رعایا گویند ما را از خود چندانی فایده است
که پروای شما نداریم و از شما یاد نمیکنیم آری امروزست که پادشاه بلشکر نازد مخدوم بخدم و مقتدی بمقتدی فردا چون
کشف کار میکنند اساس کنند و حجاب از پیش بردارند و حق از باطل پیدا شود و محق از مبطل سوف تری اذا انجلی الغبار
افرس تحتک ام حمار این چه حسرت خواهد بود ترا فردا که امروز همه امید در کسی بسته که ترا دستگیری و
پای مردی خواهد کردن آنکه از بی مایگی اورا مردی باید و از بی دستگاهی دستگیری بوقت درماندگی پیش روی کن پای در اوردن
مراد دستم گیرد و گوید مرا پای بر جای نیست دست تو چگونه گیرم امروز اقتدا بکسی کن و کردکسی گیر که چون فردا همه
دست آری پای بر جای باشد و دست تو اند گرفت و خدای تعالی این معنی در آیه دیگر حکایت کرد آنجا که گفت یرجع بعضهم
الی بعض القول یقول الذین استضعفوا للذین استکبروا الآیه و بعضی مفسران گفته اند که این اصنام و بتان باشند خدای تعالی
ایشانرا بسخن آرد تا باواز فصیح از پرستندگان خود تبرا کنند چون عذاب ببینند و اسباب وصلت منقطع گردد و یاس
حاصل شود و هیچ مفری و ملجائی نیابند و عابدان از معبودان بیزار شوند و تبرا کنند پس از آنکه تولی کرده باشند
آری چنین باشد هر کرا تولی بر تبرا مقدم باشد بعاقبت تبرا بار آرد و تبرا باید کرد که بر تولا مقدم باشد چنانکه
موحدانرا فرمودند در کلمه توحید تا اول از هر چه دون اوست تبرا نکردند گفتار لا اله الا الله از ایشان درست
نیاید قتاده گفت مراد از اسباب مودتست و بر عموم اولیترست یعنی اسباب مودت و مواصلت همه منقطع گردد
و اصل سبب پاره رسن بود که در سر رسن بندند تا با آب رسد چون از اتباع تبرا کنند تمنای رجوع کنند با دنیا گویند

لوان لنا كرة اگر ما را بدنیا بازگشتی باشد ما تبرا از ایشان تبرا کنیم چنانکه ایشان از ما تبرا کردند همچنین کرد این حالت بار ایشان
نمود کردارهای ایشانرا با ایشان نماید تا حسرت و پشیمانی باشد ایشانرا سدی گفت مراد آنست که روز قیامت
منازل و درجات ایشان با ایشان نمایند در بهشت و گویند که این منازل شما خواست بودن اگر شما اهل ایمان بودید
و عمل صالح میکردید پس ایشان پشیمانی خورند که چرا بدل آنچه کردند از معصیت عمل صالح نکردند و ایشانرا
با دوزخ برند و در دوزخ جاوید گردانند یا ایها الناس كلوا مما في الارض حلالا طيبا ولا تتبعوا
خطوات الشيطان انه لكم عدو مبين انما يأمركم بالسوء والفحشاء وان تقولوا على الله ما
لا تعلمون واذا قيل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما الفينا عليه اباءنا اولو كان
اباؤهم لا يعقلون شيئا ولا يهتدون مفسران گفته‌اند که این آیة در شان قبیله ثقیف و عامر و صعصعه و بنی
مدلج آمد که ایشان بر خویشتن حرام کردند و بعضی از حرث و انعام و بحیره و سایبه و وصیله خدای عز و جل
نهی کرد و گفت بر سبیل عموم ای مردمان بخورید آنچه در زمین است حلال و پاک و آنچه حلالست و پاک بر خود حرام
مکر دانید و از پی دیو مروید و راه شیطان مسپرید و فرمان وی مبرید که وی شما را دشمن هویداست نیکویی و خیر
نفرماید بلکه بدی و ناشایست فرماید و آنچه وی فرماید که بگویید بر خدای آنچه ندانید از دعوی باطل در تحریم حرث
و انعام و آنکه این چیز حلالست و آن حرام و گفته‌اند که سوء آن گناهست که بر وحد واجب نیاید و فحشاء آن
بود که بر وحد واجب آید و گفته‌اند که سوء عامست جمله گناهانرا و فحشاء مراد بخلاست چنانکه گفت الشيطان يعدكم
الفقر ويأمركم بالفحشاء و مراد اینجا بخل است و منع زکوة آنگه گفت و اذا قيل لهم اتبعوا و چون گویند ایشانرا یعنی
مشرکان و جهودانرا که دست ازین طریقه بدارید پس پیروی کنید آنرا که خدای فرستاده از قرآن که در وی بیان
حلال و حرام است جواب این گویند که ما این نکنیم بلکه آن کنیم که پدران خود را بدان یافتیم می اگر چه پدران شما نادان بوده
باشند و توحید و عدل ندانسته باشند و باحکام شریعت راه نایافته و بی‌راه رفته هم پیروی ایشان کنید و مثل
الذين كفروا كمثل الذي ينعق بما لا يسمع الا دعاء ونداء صم بكم عمي فهم لا يعقلون يا ايها
الذين امنوا كلوا من طيبات ما رزقناكم واشكروا لله ان كنتم اياه تعبدون مثل آنکس که دعوت
میکند کافرانرا و آیات و بینات بر ایشان میخواند و ایشان از آن فهم نمیکنند و نمیدانند چون مثل کسیست که بانگ
بر میزند بر آنچه نشنود الا آوازی و ندانند که چه میگوید یعنی مثل ایشان چون گفتار پیغمبر علیه السلام میشنوند و فهم نمیکنند چون
مثل چهارپایانست که ایشان نشنوند الا آوازی که بهیمه آواز شنود و فهم نکند پس ایشان کرانند و گنگانند و کورانند که نمیشنوند
آنچه ایشانرا سود دارد و اگر میشنوند اجابت نمیکنند آنچه ایشانرا در آن خیر بود و کورانند راه راست نمی بینند و سخن حق
نمیگویند و ایشان چون غافل اند یعنی استعمال عقل نمیکنند و این چنانست که ایشانرا بچهارپایان تشبیه کرد و گفت اولئک
كالانعام و بمردگان تشبیه کرد لا تسمع الموتى چنانکه شاعر گفت لقد اسمعت لو ناديت حيا ولكن لا حياة لمن تنادي
آنگه حق تعالی مومنانرا خطاب کرد و گفت ای مومنان بخورید از نعمتهای پاک و حلال که شما را داده‌ایم و هرچه روزی بود

آن پاک و حلال بود و پلید را روزی نخوانند و مراد طیبات طعامهای لذیذ است و ابو هریره روایت کند از رسول علیه السلام
که گفت ان الله طيب لا يقبل الا الطيب و ان الله امر المومنين بما امر به المرسلين فقال يا ايها الرسل كلوا من الطيبات
گفت خدای پاکست الا پاک قبول نکند مومنانرا همان فرمود که پیغمبرانرا یعنی بخوردن حلال و پاک و خوش آنگه گفت که
مردی بود که سفرهای دراز کند و اشعث و اغبر و گردناک بود و دست بر آسمان میدارد و یا رب یا رب میگوید و طعام
و شراب و لباس او از حرام بود خدای تعالی چگونه اجابت دعای وی کند و بروایتی دیگر خدای پاکست پاک دوست دارد
و کریمست کرم دوست دارد و جوادست جود دوست دارد پیرامن خود پاکیزه دارید و چنان نکنید که جهودان
پلیدی پیرامن سرای خود بریزند و اشکروا و روزی شما بدست خدایست شکر خدای کنید اگر خدایرا می پرستید در
خبرست که رسول علیه السلام گفت که خدای عز و جل گفت مرا با آدمیان و پریان کاری عظیم افتاده است اخلق و یعبد غیری
وارزق و یشکر غیری من آفریده‌ام دیگری را پرستند و من روزی دهم دیگری را شکر گویند انما حرم عليكم الميتة
والدم ولحم الخنزير وما اهل به لغير الله فمن اضطر غير باغ ولا عاد فلا اثم عليه ان الله غفور
رحيم حق تعالی درین آیة بیان محرمات میکند مردار را و خون و گوشت خوک را و اگر چه همه اجزای خوک حرامست چون
مقصود و معظم آن گوشتست از برای آن گوشت را تخصیص کرد و حرام کرد هر آن چیزی را که او را نه بر نام خدای
کشته باشند و آن آنست که در جاهلیت چون ذبح کردندی نام بتان بر وی راندندی و گفتندی بسم الله اللات والعزی
فمن اضطر پس هر کس که درمانده و مضطر شود و هیچ چیزی نیابد از محللات که تناول کند او را رخصت است که ازین محرمات
چندان تناول کند که سد رمق وی باشد بشرط آنکه ستم کننده نباشد بر مسلمانان و در نگذرد در خوردن حرام از سد رمق خویش
و از ائمه روایتست که مراد باغی کسی است که بر امام بحق بیرون آمده باشد و از طریقه محققان معصیت تجاوز کرده باشد
بروی این قدر هم حرام باشد و مراد میته هر جانوریست که از ایشان باید کشتن و از آنکه نشد تا بمیرد یا بکشند نه بروجه
مشروع و این حکم شاملست جمله حیوانات را مگر ماهی که بیرون آوردن او از آب کشتن وی بود و مذهب مالک آنست
که سرش نباید برید و چون مخصوص است بایه قل لا اجد فيما اوحي الي محرما على طاعم الاية و خوک بجمله اجزا حرامست و هر چه
از آن کشند و نام خدای نبرند هم حرام بود و ذبایح هیچ یک از کافران نزدیک اهل البیت حلال نیست مجاهد گفت معنی
اضطر اکراه باشد یعنی اگر ظالمی اکراه کند بر تناول این محرمات بر وی حرجی و بزه نباشد و مالک و شافعی گفتند مضطر را هم
نشاید خوردن مجاهد و سعید جبیر گفتند معنی غير باغ آنست که راه زن نباشد و بر امام مسلمانان خروج نکرده باشد
و عادی و ظالم نباشد و از عزم خود دکر بحد باشد و بنده نباشد که از خواجه خود گریخته باشد که ایشانرا حلال نباشد اندک
و بسیار تناول کردن و بعضی مفسران گفتند معنی آنست که آنکه طلب این محرمات کند بقصد و نه آنکه تعدی کند آن سد رمق
بحد سبع که آنکه بر وی حرجی نباشد در خوردن و درستی که خدای آمرزنده و مهربانست بر بندگان خویش ایشانرا رخصت
داد نزدیک ضرورت که تناول این چیزها کنند ان الذين يكتمون ما انزل الله من الكتاب ويشترون به
ثمنا قليلا اولئك ما يأكلون في بطونهم الا النار ولا يكلمهم الله يوم القيمة ولا يزكيهم ولهم

عَذَابٌ اَلِيمٌ اُولٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدٰى وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا اَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ ذٰلِكَ بِاَنَّ اللّٰهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَاِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ

عبدالله عباس گفت این آیة در کعب اشرف و کعب بن اسد و مالک بن الضیف و امثال ایشان آمد از روسای جهودان که ایشان پیش از بعثت رسول عم عوام را خبر میدادند که نزدیکست که خدای پیغمبری فرستد از مکه که از خمر و ربا و زنا نهی کند و نام او محمد باشد و چون خدای تعالی رسول را فرستاد ایشان گفتند روسای خود را که همانا این همان پیغمبرست که شما گفتید ایشان گفتند این آن پیغمبر نیست و وقت بعثت او هنوز نیامده است و او مردی باشد کوتاه بالای ازرق چشم و اشقر و صفات رسول را عم بگردانیدند و بخلاف راستی عوام نمودند بطمع حطام دنیا خدای تعالی این آیة فرستاد و گفت آنانکه باز می پوشند آنچه در وی فرستاد از خدای از کتاب که توریت است و در وی مبین نام و نعت محمد و آنرا بهای اندک میفروشند یعنی باز می پوشند تا بدان سبب مال دنیا جمع میکنند و میخورند ایشان آنچه که میخورند در شکم خویش الا آتش را یعنی پر میگردانند شکم را مگر باتش از آنکه هرکه حرام خورد آتش خورده باشد برای آنکه مآل و عاقبت وی آتش خواهد بودن و باتش خواهد رسیدن ولا یکلمهم الله و خدای با ایشان سخن نگوید یعنی ایشانرا آن محل ننهد که با ایشان سخن گوید یا خود سخنی نگوید که ایشانرا در آن خیری باشد و گفته اند که ایشانرا از دوزخ نجات ندهد و عفو و آزاد نکند و ایشانرا عذابی رنجاننده باشد آنکه گفت ایشان آنانند که ضلالت را بهدایت بدل کردند هدایت بگذاشتند و ضلالت و گمراهی اختیار کردند و بهشت و راحت و نعمت بگذاشتند پس ایشان چون شکیبا باشند بر آتش دوزخ و چه چیز صابر گردانید ایشانرا بران و بعضی مفسران گفتند که معنی آنست که ما اجراهم علی النار چه دلیر شدند ایشان بر عملی که موجب آتش دوزخست فرا گفت که در یمن نزدیک قاضی یمن حاضر بودم و او یکی را سوگند عرض میکرد و خصم میگفت ما اصبرک علی الله من گفتم چه میگوید گفت میگوید که ما اجراک علی الله قطرب گفت یا ادوا هم علیها یعنی چه مصر شدند ایشان بر معصیت که آن عمل اهل دوزخست و صبر حبس نفس باشد ذلک بان الله این عذاب ایشانرا بآن باشد که خدای تعالی کتاب یعنی توریت را بحق فرستاد ایشان نهان کردند حق را و باز پوشیدند تا مستحق این عذاب و عقاب گشتند آنکه گفت آنانکه در توریت اختلاف میکنند ایشان در ضلالتی دورند و گفته اند که مراد کتابت و آن قرآن و اختلاف آنست که یکی میگوید شعرست و دیگری میگوید افسانهٔ پیشینیانست ایشان در مخاصمت و مخالفت دورند از صواب

لَيْسَ الْبِرَّ اَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَالْمَلٰئِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَاٰتَى الْمَالَ عَلٰى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبٰى وَالْيَتَامٰى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ وَاٰتَى الزَّكٰوةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ اِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ اُولٰئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَاُولٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ

سبب نزول این آیة آن بود که جهودان در نماز روی بمغرب کردندی و ترسایان بمشرق و درین حدیث بسیار میکردند و چون پیغمبر را فرمودند که در نماز روی بکعبه آرد آن حکم را که روی به بیت المقدس آورده بود نسخ کرد هر قومی میگفتند که قبله

ما بهتر ست خدای تعالی آیة فرستاد و رد کرد بر جهودان و ترسایان و گفت بر و نیکویی در آن نیست که بداند از ام قبله روی بجانب مشرق و مغرب آوردن در نماز بر و نیکویی مست بر و نیکویی آنکس راست که وی ایمان آورد بخدای و بروز باز پسین و بفرشتگان و کتابها که خدای تعالی فرستاد به پیغمبران و خاص این کتاب که قرآنست و باین پیغمبر که پیغمبر آخر الزمانست حق تعالی پس از ایمان بخود گفت که ایمان آرد بقیامت و به بعث و نشور و حساب و ثواب و عقاب برای آنکه این همه الطافست و او را بطاعت نزدیک سازد و از معصیت دور گرداند و بجمله فرشتگان ایمان آرد که ایشان بندگان خدااند و از گناه و زلل معصوم اند خلاف آنکه مشرکان گفتند که ایشان دختران خدااند و بخلاف آنکه جهودان گفتند که ما دشمن جبرئیلیم و بوی ایمان نیاریم و کسی که بوی برسالت و وحی فرو آید و بکتاب که قرآن کلام خدایست و ناسخ کتابهای دیگرست گفته اند مراد جنس کتابست آنکه ذکر عمل صالح کرد از عبادت مالی و بدنی و گفت آنکه مال بدهد و دوستی مال یعنی با آنکه مال را دوست دارد عبدالله مسعود روایت کرد که رسول عم چون ویرا پرسیدند که ای صدقه افضل قال ان تعطی و انت صحیح شحیح و انت تامل الغنی و روی تامل العیش و تخشی الفقر فلا تمهل حتی اذا بلغت الحلقوم قلت لفلان کذا و لفلان کذا چون از رسول پرسیدند که کدام صدقه فاضلترست گفت آنکه بدهی و تو تندرست باشی و بخیل یعنی مال را دوست داری و امید زندگانی داری و از درویشی بترسی و تأخیر نکنی تا آنکه بدهی نکنی تا آنکه که جان بگلو رسد گویی این فلانراست و آن فلانرا چه در آن حال این وقع ندارد که در حال صحت و اختیار یا ترد و واحی ابوالدردا روایت کرد که رسول عم گفت مثل آنکس که در مرگ صدقه دهد مثل کسی باشد که چیزی بکسی دهد که از و سیر شده باشد آنکه حق تعالی ذوی کس را یاد کرد که مال با ایشان دهد اول خویشانرا چه صدقه بر ایشان هم صدقه باشد و هم صلهٔ رحم چنانکه رسول عم گفت الصدقة علی القرابة صدقة و صلة و زینب زن عبدالله مسعود مالی داشت بر خویشان صرف کرد و از رسول عم پرسید که مرا درین چه باشد گفت ترا دو اجرست اجر القرابة و اجر الصدقة ترا دو مزد باشد مزد خویشی و مزد صدقه و دوم یتیمان و یتیم آن بود که در خردی پدرش بمیرد رسول عم گفت خیر بیوتکم بیت فیه یتیم یحسن الیه و شر بیوتکم بیت فیه یتیم یساء الیه و ابو مالک از رسول عم روایت کرد که من ضم یتیما الی طعام و شراب تا آنکه که او مستغنی شود بهشت او را واجب شود یعقوب را گفتند که در مصر مردیست که مسکین را طعام دهد و یتیم را اکرام کند گفت باید که از اهل بیت ما باشد چون بدیدند یوسف عم بود و سیم مسکینان مسکین آن بود که او را چیزی بود اما کفافش نبود و گفته اند که مسکین آنست که اگر چه محتاج بود از کسی چیزی نخواهد در خبرست که رسول عم گفت لیس المسکین بالطواف و لا بالذی ترده التمرة و التمرتان و اللقمة و اللقمتان انما المسکین الضعیف الذی لا یسأل الناس و لا یفطن له فیتصدق علیه گفت مسکین نه این درویش گردنده باشد که او را لقمه و دو لقمه و خرما و دو خرما باز گرداند مسکین ضعیفی باشد که از مردمان چیزی نخواهد و مردمان نشناسند و ویرا تا صدقه بوی دهند آنکه گفت اگر خواهی این آیه برخوان یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف الایه و از پیغامبر رسول عم از خدای فقر و مسکنت بخواست فی قوله عم احینی مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین یکی از زنانش گفت یا رسول الله چرا چنین میگویی گفت برای آنکه ایشان پیش از توانگران بچهل سال بهشت روند آنکه گفت و مسکین را از جز بکنی و اگر

چیزی خواهد در دهش کمی واگر چه نیم خرما باشد مساکین را دوست دار و بخویشتن نزدیک دار تا خدای ترا برحمت خویش نزدیک گرداند وچهارم راه گذری از برای آن و را رهگذری وابن السبیل گویند که ملازم راه باشد چنانکه مرغ آبی را ابن الماء خوانند عبدالله عباس گفت مهمانست ومهمان سه روز بود وپیش ازین از باب صدقه بود و هر معروفی صدقه باشد رسول علیه السلام گفت هر مهمانی که آید بار روزی خود آید وچون برود گناه صاحبخانه با خود ببرد یعنی آنچه خورده باشد از طعام خدای تعالی کفارت گناه وی گرداند والسائلین ودرویشانی که سوال کنند وسایل را حق است که للسائل حق وان جاء علی فرس ودر خبرست که روزی سایلی سوال کرد حسین علی علیه السلام گفت میدانید که چه میگوید گفتند یا ابن رسول الله گفت میگوید که من رسول مراد شمام اگر چیزی میدهید برای شما برگیرم وانجا برم واگر نه دست تهی آنجا روم ورسول علیه السلام گفت لولا ان السؤال یکذبون ما قدس من یردهم اگر نه آنستی که سایلان دروغ میگویند پاکیزه نگردندی کسی که ایشان را رد کند اگر سایل را هیچ دیگر نبودی جز آنکه کشف حال کند وآب روی خود بریزد ودر مقام مذلت بایستد خود کفایت بودی ودر خبرست که روزی اعرابی پیش امیرالمومنین آمد تا سوال کند گفت اعرابی هیچ توانی نوشتن گفت آری گفت حاجت خود بر زمین نویس تا من ذل سوال در وی نه بینم و هر عطا که از پس سوال بود بهای آبروی سایل بر نیاید پس گفت
ما اعتاض باذل وجهه بسوال عوضا ولو نال الغنی بسوال واذا السوال مع النوال وزنته رجح السوال وخف کل نوال
وفی الرقاب یعنی مکاتب که خویشتن را باز خریده باشند وبها داده باشد ایشان را از زکوة نصیبی میدهند تا گردن خود را از بند بندگی ازاد نمایند عبدالله بن سهل از رسول علیه السلام روایت کرد که هر که مکاتبی را یاری دهد برانکه خود را آزاد کند خدای تعالی وی را سایه کند روزی که در ان روز هیچ سایه نباشد مگر سایه او وان عارف گفت اعرابی نزدیک رسول آمد وگفت یا رسول الله مرا علمی آموز که مرا بهشت رساند رسول علیه السلام گفت اعتق النسمة وفک الرقبة اعرابی گفت نه این هر دو یکیست رسول گفت که عتق نسمه آنست که برده آزاد کنی وفک رقبه آن بود که یاری کنی کسی را تا گردن خود را آزاد کند از بندگی وتا مال انجماعت داد که در آیه مذکورند و بر وجه زکوة فریضه است یا سدی وسعی گفتند که زکوة فریضه است برای آنکه پیش ازین در این آیة ذکر زکوة رفت تا تکرار نباشد اما تواند گفت که این بر وجوبست برای آنکه خلاف اجماعست پس به وجه سنت ایشان را مال دهد والموفون بعهدهم وآنانکه بعهد خود وفا کنند و هر عتق وعهدی که با رسول کردند درین باب داخل بود وخدای تعالی چنانکه مدح کرد وفاکنندگان عهد مذمت کرد آنان را که عهد بشکستند ووفا نکردند فی قوله الذین ینقضون عهد الله الایة وفرمود که بعهد خدای وفا کنید واوفوا بعهد الله اذا عاهدتم وخلیل خود را بوفای عهد بستود و ابراهیم الذی وفی و بر وفا حبیب خویش امیرالمومنین مدح وثنا کرد یوفون بالنذر ویخافون انس روایت کرد که رسول علیه السلام لا ایمان لمن لا امانة له ولا دین لمن لا عهد له والصابرین فی البأساء وآنانکه صبر کنند در سختی وبیماری وهنگام کارزار حق تعالی صبر بر شدائد بر سه نوع نهاده است بر درویشی وتنگدستی وگرسنگی و بر بیماری ورنجوری واین دو نوع صبر صبر ضرورتیست آنکس که بر این دو نوع صبر نکند دست وی جز بجزع نرسد وسیم صبر بر حرب وکارزار وآنکه برین صبر نکند ثبات قدم ندارد وبگریزد اما صبر بر فقر

چهار[م]

چهارست با نفس وشیطان که تعلق را بطاعت کند بشهوات وشیطان امر کند بغوایات چون دست بر سر دو افشاند جهاد کرده آورده اند که فتح موصلی شبی از خانه آمد در خانه وی نه طعام بود نه آب ونه چراغ نماز کرد وسر بر زمین نهاد ومیگریست ومیگفت بار خدایا مرا بطعامی ابتلا کردی ودر تاریکی بی چراغ بنشاندی بار خدایا من این درجه بکدام عمل یافتم ومرا این پایه نیست که تو با من این کنی واین پایه اولیاست ومن بدان پایه نرسیده ام امیرالمومنین روزی گذشت جمعی را دید در گوشه مسجدی نشسته ایشان را گفت شما چه مردانید گفتند نحن المتوکلون ما متوکلانیم گفت حقیقت توکل شما تا کجا رسید گفتند اذا وجدنا اکلنا واذا فقدنا صبرنا چون بیابیم بخوریم وچون نیابیم صبر کنیم گفت بهذا الفعل کلاب عندنا سگان محله ما همین کنند گفتند چگونه باید کرد گفت چنانکه ما کنیم اذا وجدنا بذلنا چون بیابیم ببخشیم واذا فقدنا شکرنا وچون نیابیم شکر کنیم عبدالله عباس از رسول علیه السلام روایت کرد که روز قیامت منادی از قبل رب العزة ندا کند که کجا اند آن درویشان متحمل وآن گدایان متحمل ایشان جواب دهند خدای تعالی ایشان را در جایی آرد که جز مقربان در انجا نروند آنگه گوید ای بندگان من دنیا را که از شما منع کردم برای کرامت شما کردم نه برای هوان شما بروید و هر کس که شما را لقمه داد یا شربتی آب داد او را با خود در بهشت برید فی الخبر اذا رأیت الغنی مقبلا علیک فقل مرحبا بشعار الصالحین چون توانگری بتو آید بگو ذنب عجلت عقوبته ودر بعضی اشعار بسیار او با امیرالمومنین علی علیه السلام نسبت کرده اند
ان الفقیر خیر من الغنی فان قلیل المال خیر من الوفر لقارک مخلوقا عصی الله للغنی ولم تر مخلوقا عصی الله للفقر
در خبرست که روزی امیرالمومنین علی وخضر علیهما السلام بیکدیگر رسیدند امیرالمومنین گفت که کلمه حکمت بگو تا از یاد گیرم خضر گفت ما احسن تواضع الاغنیاء للفقراء قربة لله امیرالمومنین گفت که ازین نیکوتر بشنوی گفت آری گفت واحسن من ذلک تیه الفقراء علی الاغنیاء ثقة بالله نیکوتر ازین تکبر درویشانست بر توانگران برای اعتماد بر کرم خدا توانگری به بسیاری مال نیست ودرویشی بکمی مال توانگری توانگر دلست لیس الغنی من کثرة العرض انما الغنی غنی النفس والفقراء وصبر کردن در رنجوری ودر خبرست که فردای قیامت که اصحاب بلایا واسقام را در قیامت آرند وعوض بی اندازه با ایشان سازند گویند کاشکی ما در دنیا ساعتی تندرست نمی بودیم در خبرست که فردای قیامت چون خدای تعالی ایوب را ابتلا کرد برنجهای عظیم از دردها وبیماریها تا متنفر مردم از اقصای عالم خداوندان امراض واسقام می آمدند واز وی دعا میخواستند واو دعا میکرد وخدا شفا میداد ویرا گفتند چرا بر خود دعا نکنی گفت شرم دارم از خدای تعالی که چهل سال در نعمت صحت بودم ومرا سری بدرد نیامد وکار بغایت نرسید دعا نکرد وحین البأس وصبر هنگام کارزار باشند که گرار باشد فرار نباشد ثابت قدم وپای برجای باشند کانهم بنیان مرصوص تا انصب فی این بود اولئک علیهم صلوات من ربهم الایة وانرا که ثابت قدم نماید وبگریزد وپشت برگرداند جزای وی این بود ومن یولهم یومئذ دبره الا متحرفا دست در کسی زن که ثابت قدم باشد کرار باشد نه فرار کرد که حق کردی که از مرادی نهزمت رود یحسبون کل صیحة علیهم هم العدو ستاره بود که در فلک حرب بوقت ثبات سیر نشناخت وبوقت سیر ثبات نگرد ودر وقت حمله چون باد وبوقت ثبات چون کوه ودشمن وی چون کاه حمله دشمن با کوه چه تواند کرد وکاه ثبات دشمن با باد حمله وی چون قرار گیرد
چو باد کوه ماندش در مصاف مراکه چو باد حمله برست وچو کوه حمله پذیر
آنگه حق تعالی چون صفات این ابرار اخیار را

برکمال ذکر کرد گفت اولئک الذین صدقوا ایشانند که راست گویانند و راستی گرایانند در گفتار و کردار و ایمان و اتقان
و نهان رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه و ایشان متقیان و پرهیزکارانند که خود را در حمایت تقوی آورند از عذاب خدای تعصمی
که خدای با ایشان کرد و از عبدالله عمر روایت کرده اند که وی چون این آیة بخواند گفت کیست که طاقت این دارد مگر
پیغمبری یا پیغمبر صفتی و فرشته سیرتی لیس الشان فی الما انما الشان فی الشفا سخن در سیرت نیست سخن در سریرت است
سیرت با خلق است و سریرت با حق چون سیرت بفرمان خلق افتد اگر خلق را فرمودند تا در سریرت با او اقتدا
کنند اگر چنین سیرت را اقتدا باید کردن اگر اینجا پای در خط باید نهاد آنجا سر بر خط باید نهاد آدم را در باطن سری
بود با حق مقدسان حضرت را خطاب آمد که اسجدوا لآدم چرا چنین آمد زیرا که منشور دار دم موشح بتوقیع ان الله
اصطفی آدم کرا زهره باشد که سر از چنین فرمان وی بیرون آورد تا بداغ لعنت موسوم گشت آل ابراهیم که آدم
در خلقت طفیل ایشان بود خلایق را واجب و لازم تر باشد که سر بر خط فرمان ایشان نهند و پای از دایره طاعت
بیرون نیارند تا از جمله آنان باشند که اولئک هم المومنون حقا در شان ایشانست یا ایها الذین آمنوا کتب
علیکم القصاص فی القتلی الحر بالحر و العبد بالعبد و الانثی بالانثی فمن عفی له من اخیه
شیء فاتباع بالمعروف و اداء الیه باحسان ذلک تخفیف من ربکم و رحمة فمن اعتدی
بعد ذلک فله عذاب الیم شعبی و کلبی و قتاده گفته اند که سبب نزول آیه آن بود که جماعتی در جاهلیت پیش از
اسلام بروزگار اندک میان ایشان کارزاری افتاد و کشتگان و مجروحان پدید آمدند از سر دو گروه چون رسول به مدینه
آمد بحکومت پیش وی آمدند تا چه باید کردن خدای تعالی این آیه فرستاد سعید جبیر گفت دو قبیله بودند یکی اوس و دیگری
خزرج در میان ایشان قتالی افتاده و یکی از دیگری قوی تر بود اقویا گفتند که ما بهر بنده آزادی را بکشیم و بهر زنی
مردی و بهر مردی دو مرد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای مومنان و گرویدگان بر شما قصاص فرض کرده اند و نوشته
مفسران گفته اند فی اللوح المحفوظ ابن عباس گفت فی التورية و این وجوب قاتلست که نفس خود را تسلیم کند تا بکشندش چون
ولی طالب قصاص باشد و گفته اند که باید نفس خود را تسلیم کند تا بکشندش که بر حکام و ولات واجبست دست ولی قوی
گردانیدن تا قصاص کند و دیگر آنکه بر همگنان واجب باشد که قصاص کنند یعنی بتی و قصاص مساوات است و اجب
کرده اند در کشتگان آزاد را با آزاد کشند و بنده را به بنده و زن را بزن آیه مجمل است و محتاج بیانست و اگر ظاهر
و عموم حمل کنند اقتضا کند که در هر کشته قصاص بود و شرع آیه را تخصیص کرد بعضی کشتگان برای آنکه قتل بر سه گونه است
عمد محض و خطاء محض و خطاء شبیه العمد عمد محض آن بود که عاقل بالغ اگر مرد بود و اگر زن و اگر بنده بود یا آزاد و اگر کافر بود
یا مسلمان قصد کشتن کسی کند بچیزی که بحکم بار عادت عند آن قتل حاصل شود و غرض او قتل بود اینجا قصاص لازم آید مگر که اولیا
دیة بدهد و اولیاء مقتول که قبول کنند یا عفو کنند و خطاء محض آنچه کشنده عاقل نباشد یا آنکه کودک بود یا دیوانه
اگرچه قصد کند و صورت عمد دارد حکم خطا بود یا عاقلی تیری بصیدی اندازد یا بدشمنی یا غیر آن تا که بر کسی آید و بی قصد او
کشته شود اینجا لازم آید بر عاقله و خطاء شبیه عمد آن باشد که مرد قصد تادیب کند بضرب و غرض او تادیب باشد یا دارو

دهد غیر را و مراد و قصد او صلاح او بود و این ادا بتلف نفس او انجامد مغلظ لازم بود بر خاص مال قاتل و قصاص جز بکشتن
نشاید کردن و اگرچه بچیزی دیگر کشته باشد در آنکه آزاد را با آزاد بکشند خلافی نیست اما آزاد را به بنده بازکشتن یا نه
و اگر بنده خود را کشته باشد تعزیرش بزنند و اگر بنده غیر را کشته باشد بهای بنده لازم بود مادام که بهای دیه آزاد
درنگذرد و مذهب ابوحنیفه موافق اینست و مذهب شافعی بهای بنده بود بآن مبلغ که برسد و پدر را بفرزند باز
نکشند و مادر را بفرزند باز کشند و زن را بمرد باز کشند و چیزی نباید داد و مرد را بزن باز کشند و نیمه دیت بباید داد
آنکه گفت فمن عفی له پس هر که عفو کرده شود برای او از خون برادرش چیزی از دیة تا تخفیف کند یا ترک قصاص کنند و به دیة
راضی شوند باید که ولی مقتول را اتباع قاتل از برای مطالبت نیکویی کند و با او عنف و درشتی نکند و قاتل بمعروف و نیکویی
دیة را با اولیاء مقتول رساند و هیچ مطل و مدافعت نکند ذلک تخفیف این حکم که قصاص است یا عفو و دیت است
تخفیفی است شما را از خدای و رحمتی است برای شما را اهل توریة قصاص بود یا عفو دیت گرفتن حرام بود بر ایشان و بر اهل
الانجیل عفو بود یا دیت و قصاص بر ایشان حرام بود فمن اعتدی پس هر که از حد درگذرد و پس از آنکه خدای فرمود یا که دیة
قبول کرده بود و کشنده را باز کشد او را عذابی رنجاننده بود در آخرت سعید جبیر گفت مراد آنست که هر که پس از
عفو یا قبول دیة قاتل را باز کشد او را باز باید کشتن و لکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب لعلکم تتقون و شما را
در قصاص حیوة و زندگانیست بعضی قصاص برای آنست در شرع تا زاجر و مانع بود و آنکس که خواهد که کسی را بناحق بکشد
چون از قصاص اندیشه کند بترسد و منزجر شود و سبب آن دو کس کشته نشود و هر یکی را حیاتی باشد پس قصاص حیات
باشد سدی گفت مراد آنست که پیش از اسلام بیک کشته ده مرد و کمتر و بیشتر می کشتند چون ایشان را قصاص فرمود
از آن باز ایستادند و جز یکی را نکشتند پس در قصاص حیوة دیگران باشد لعلکم تا بود که شما حذر کنید از کشتن ترس قصاص را و
تقوی و پرهیزکاری پیش گیرید کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیة
للوالدین و الاقربین بالمعروف حقا علی المتقین جماعتی بدین تمسک کردند در وجوب وصیت
گفتند که وصیت واجبست برای لفظ کتب و لفظ حقا و این دو لفظ در وضع اقتضاء وجوب میکند بخلاف آنکه ایشان
گفتند و بر وجوب جز بدلیلی حمل نتوان کرد و اجماع اهل البیت و اخبار ایشان دلیل میکند که این لفظ اینجا بمعنی ندب و استحبابست
و در آیه دلیلست بر آنکه وصیت درست باشد و پدر و مادر و خویشاوندان را و این نصی صریحست در قرآن بخبر واحد
منسوخ نشود پس روا نبود که حکم این آیه بدین خبر که روایت میکند که لا وصیة لوارث منسوخ باشد معنی آیه اینست
که نوشته شد بر شما چون یکی از شما را مرگ حاضر آید اگر مالی بگذارد آنکه وصیت کند پدر و مادر و خویشان را وصیتی
نیکو یعنی چنانکه عقلا آن را نیکو شمرند و نیکو دانند و در آن جوری و حیفی نباشد حق است بر متقیان و کسانی که اختیار تقوی
کنند و وصیت کردن از جمله سنتهای موکد است تا این وصیت که مستحب است عامه فقها گفته اند کسی که مال تمام دارد
که فرزندان و وارثان او را فقیری باشد بحکم گفتا این پانصد درم باشد یا هزار و از عایشه روایت کرده اند که زنی از بنی تمیم
خواست که وصیت کند رسول کسی فرستاد و از وی پرسید که فرزند چند دارد و مال چند گفت فرزند چهار دارد

و مال سه هزار دینار گفت رها کن در مال تو فضله نیست از وارثان تو و رسول عم ببالین سعد رفت و او بیمار بود گفت یا رسول الله
من مال بسیار دارم و وارث من یک دختر دارم جمله مال وصیت کنم گفت نه گفت دو نیمه وصیت کنم گفت نه گفت دو بهره
وصیت کنم گفت نه گفت سه یک وصیت کنم گفت نعم والثلث کثیر و سه یک هم بسیار باشد اگر فرزندان خود را توانگر رها
کنی بهتر باشد از آنکه ایشان را درویش رها کنی تا کف خواهی ازین مردمان میخواهند و از امیر المومنین علی عم روایتست که
قریشی بمرد و سیصد دینار یا چهارصد دینار رها کرد و وصیت نکرد او را گفتند وصیت کن او گفت خدای تعالی
گفته است ان ترک خیرا پس خیر را نکرده است و از رسول عم روایتست که گفت الا ینبغی لاحدکم الا وصیته
را سه نباید که هیچکس از شما بخسبد الا که وصیت او در زیر سر او باشد و صادق عم گفت که هیچ بیمار نباشد که بدر
مرگ رسد الا که خدای تعالی سمع و عقل و بصر باو   بر در مرگ برای وصیت و از مردمان راحت میگوید
و هم او گفت که هر که بمیرد و وصیت نکند ختم عمله بمعصیة بعضی مفسران گفته اند سبب نزول آیه آن بود که ایشان وصیت
کردندی در حق بیگانگان و ایتام را و اقربا را محروم کردندی حق تعالی این آیه فرستاد تا آن عادت رها کردند فمن
بدله بعد ما سمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه ان الله سميع عليم فمن خاف من موص
جنفا او اثما فاصلح بينهم فلا اثم عليه ان الله غفور رحيم پس هر کس که تغیر و تبدیل کند از اعنی وصیت
وصیت کننده را و از آن جهت که بدان وصیت کرده باشد بگرداند پس از آنکه شنوده باشد و بتحقیق بدانسته بدرستی
که بزه آن و وبال آن بر کسانی بود که از آن تغیر و تبدیل کنند و خدای تعالی شنونده اقوال مبدلانست می شود و میداند پس
هر کس که بترسد که وصیت کننده میل کند و از حق بگردد در وصیت کردن بخطای از و یا خود از اثم و بزه او ترسد که
بعمد حیف کند اگر چنین کرده باشد میان وارثان باصلاح آرد بر آنکه تغیر و تبدیل کند بروی هیچ اثم و حرجی نباشد برای
آنکه باطل را حق گردانیده بود و گفته اند که معنی آنست که اگر امتی بیند که موصی در حال وصایت میل و ظلمی کند و وصیت
نه بجای خود می نهد و اضرار میکند وارثان را و بزه نباشد و اگر او تنبیه کند وارثان را و بزه نباشد اگر او را تنبیه
کند و صلاح با او نماید تا از میان موصی لهم و میان ورثه خصومت و قال و قیل نباشد مفسران گفته اند در وصیت حیف
آن باشد که بمعصیت وصیت کند ان الله غفور رحیم بدرستی که خدای آمرزنده و مهربانست برحمت خویش رفع اثم
و رفع حرج کند يا ايها الذين امنوا كتب عليكم الصيام كما كتب على الذين من قبلكم لعلكم
تتقون ظاهر این آیه خطاب با مومنانست و کافران در این آیه داخل اند بدلیلی دیگر از بهر آنکه هر چه از لوازم تکلیف و
شرائط تکلیف است در کفار موجود است باید که ایشان هم مخاطب باشند حق سبحانه و تعالی میگوید که ای کسانی که
ایمان آورده اید بر شما روزه نوشته اند و شما را روزه داشتن واجب گردانیده اند چنانکه نوشته اند و واجب گردانیده اند
بر آنکسانی که پیش از شما بوده اند تا باشد که شما متقی شوید و پرهیزکاری کنید از آنکه فعل طاعات لطیفست بنده را
بطاعات نزدیک گرداند و از معصیت دور گرداند از آنکه الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنكر تا نترسید که تحمل این تکلیف
نتوانید کردن از آنکه ایام معدوده روزهای شمرده است هر چه در عدد آید آن اندک بود حق جل و علا چون بنده کان

ایاما معدودات

بیدایه کار خطاب عام کرد و گفت یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی ای مردمان خدای خود را پرستید و اول عبادت
شناختن اوست آنانکه پای را در خط این خطاب نهادند و باختیار خود برای ایمان آمدند بشرف خطاب ایشان
سخن گفت گفت یا ایها الذین امنوا ای گرویدگان و آمدگان در آیید آمده را گویند که در آی نا آمده را گویند که بیای لاجرم
چون امروز پا منه و قدم در حجره تکلیف نهادند فردا ایشان را خطاب کنند که ازین تنگنای دنیا بر آیید و بسرای عقبی که
فراخ و فسیح است در آیید و جنة عرضها کعرض السماء والارض چون در سرای اسلام و ایمان آمده اید فردا در سرای سلام
و امان نزول کنید ادخلوها بسلام آمنین روزه اگر چه او نوشت بخود حواله نکرد از بهر آنکه در و رنج و مشقت است
گفت کتب علیکم الصیام و آنچه در و راحت و آسایشست حواله بخود کرد کتب ربکم علی نفسه الرحمة و آنچه در و رنج است
از طاعت بخود حواله نکرد شرم نداری که آنچه نقص است از معصیت با و حواله کنی روزه خاص من است الصوم لی
و انا اجزی به و رحمت خاص من است و رحمتی وسعت کل شیء فساکتبها للذین یتقون آنچه خاص من است بر تو نوشتم
و آنچه خاص من است بر خود نوشتم کتب ربکم علی نفسه الرحمة آنچه من بر تو نوشتم ترا زیان ندارد و آنچه بر خود نوشتم
در ملک من نقصانی نیارد تو با ضعف و حاجت بحصه خود وفا کن تا من بقدرت و استغنا بحصه خود وفا کنم نویسندگان
چهار اند قلم است ن والقلم و ما یسطرون و سفره اند کی صحف مکرمة مرفوعة مطهرة بایدی سفرة و حفظه اند و ان علیکم
لحافظین کراما کاتبین خواست که جل جلاله کتب ربکم علی نفسه الرحمة قلم احوال تو نوشت سفره ارزاق تو نوشتند
و حفظه اعمال تو نوشتند و رحمة از بهر تو خدا نوشت آنچه هر سه نوشتند مبدل شود و آنچه خدای بر خود نوشت
هرگز مبدل نگردد ما یبدل القول لدی و ما انا بظلام للعبید از بهر تسلی و دلخوشی ترا گفت که کتب علی الذین من قبلکم تا بدانی
که اول مخاطب درین خطاب تو نیستی پیشتر از تو این تکلیف بر دیگران نهاده است و از عهد آدم تا عهد محمد عم بر مکلفان
این خطاب رفته است عبد الملک بن هارون بن عنتره از جد خویش روایت میکند که او گفت که من از امیر المومنین
علی عم شنیدم که او گفت یکروزی گرمگاه نزدیک رسول شدم چون بنشستم مرا گفت ای علی این جبرئیل عم ترا سلام
جبرئیل عم حاضرست ترا سلام میکند من گفتم علیک و علیک السلام یا رسول الله اکنون گفت پیشتر آی من نزدیک رسول
شدم گفت جبرئیل میگوید ترا که از هر ماه سه روز روزه دار تا خدای تعالی بروز اول ده هزار ساله روزه بنویسد
و بروز سیم صد هزار ساله من گفتم یا رسول الله بپرس تا این خود مرا باشد خاص یا جمله مردمان را عام گفت
ای علی این خاص ترا است و هر کس را که مثل تو عمل کند از پس تو گفتم یا رسول الله این کدام است گفت ایام البیض است
از هر ماه سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم است عنتره گفت که من از امیر المومنین عم سوال کردم که این را چرا ایام
البیض خوانند گفت از بهر آنکه آدم چون از بهشت بزمین آمد هیچ سقفی و پوششی نبود آفتاب در اعضا او اثر کرد و اندام
آدم سیاه گشت آدم چون خود را بدان سان دید بجزع بنالید جبرئیل آمد و گفت ای آدم خواهی که اندام تو سفید گردد گفت
آری گفت سه روز تمام روزه دار ایام البیض این سه روز بعضی از مفسران گفته اند که خدای تعالی در بدایت شرع روزه
عاشورا و ایام البیض فریضه کرده بود بروزه ماه رمضان آنرا نسخ کرد و وجه تشبیه در کما کتب روا بود که از دو وجه

بود که امر وجوب و روا بود که از ایام بود حسن بصری و جماعتی گفتند که خدای تعالی ترسایان را فرمود که ماه رمضان روزه دارند
بر ایشان سخت آمد از آنکه گرمای سخت بود علمای ایشان جمع شدند و رای زدند و با فصل ربیع افکندند و ده روز بران
بیفزودند و همچنین هر قومی از ایشان چیزی بیفزودند تا که پنجاه روز گشت و امروز روزه ترسایان پنجاه روز باشد
آنکه حق تعالی بیان کرد که این روزه بر شما از بهر آن واجب کرده ام تا متقی باشید از آنکه مراد دو سرایست یکی
آراسته بانواع نعمت فیها ما تشتهی الانفس الآیه و سرای دیگرست پر از انواع عذاب و سلاسل و اغلال و نکال مر آن
سرای نرسند الا ظالمان ونذر الظالمین فیها جثیا تلک الجنة التی نورث من عبادنا من کان تقیا و ازین خلاص نیابند
الا کسان ثم ننجی الذین اتقوا بار خدایا چه کنیم تا متقی شویم روزی چند روزه دارید جمله طاعتهای را مزد باندازه باشد
الا روزه که آنرا ثواب بی اندازه باشد روزه صبرست و جزا هم با صبر والی با صاموا و ثواب صابران بیحساب
انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب روزه مراست خاص که در وریا ممکن نیست که الصوم لی و انا اجزی به من توام
داد و اما اجر روزه گرسنگی است فی الصوم جوع و در گرسنگی جوعست و فی الجوع رجوع موسی پیغمبر عم چون گرسنه
شد با درگاه او شد و گفت رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر موسی نان خواست و عیسی خوان خواست ربنا انزل علینا مائدة
محمد مصطفی غفران خواست غفرانک ربنا دعای آن دو را اجابت کرد گمان مبر که دعای محمد را اجابت نبوده باشد
و این ایام را که بر تو روزه آن واجب گردانید تقلیل کرد ایاما معدودات تو روزی چند رنجی بر خود گیر تا مزد بیابی
یا ابی اعملوا قلیلا توجروا اجرا جلیلا روزی سه ساعت یا پانزده ساعت روزه دارد تا ثواب روزه پنجاه هزار ساله دهم
فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر
میگوید که هر که از شما رنجور باشد یا بر سفر بود بعدد آن ایام که رنجور بود باشد از ایام دیگر بدارد گفت من دو رنج
بر تو ننهادم اگر رنجوری روزه بگشا و اگر بر سفری روزه مدار و رنجوری که بدان افطار باید کرد آنست که بروزه
آن بیماری در زیادت گردد و حد سفر که در وی افطار باید کردن هشت فرسنگست در سفر اگر روزه دارد تیز قیک
ما روزه اش درست نبود و قضایش باید داشت از صحابه مذهب عمر و عبدالله عباس و عبدالله عمر و ابو هریره
و جماعتی دیگر اینست و از عبدالله روایت کرده اند که او گفت الافطار فی السفر عزیمة و دلیل بر صحت این مذهب این
آیتست از آن سبب که خدای عز و جل نفس مرض و سفر را موجب قضا گردانیده است و قضا نبود تا افطار نبود
پس بدلالت این آیه افطار واجب بود جابر از پیغمبر روایت کرده است که رسول علیه السلم فرمود که لیس من البر الصیام
فی السفر روایتست که رسول را گفتند که جماعتی در سفر روزه میدارند فرمود اولئک العصاة ایشان عاصیانند
را بر قرآن حمل باید کرد و قرآن را بر مذهب ما ثابت کرد فا ظاهر نقد بر نباید کرد از بهر آنکه عدول بود از ظاهر بی دلیلی
وعلی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین فمن تطوع خیرا فهو خیر له وان تصوموا خیر
لکم ان کنتم تعلمون جماعتی از مفسران گفته اند که این آیه در ابتدای شرع بود چون حق تعالی مکلفان را تکلیف روزه
کرد ایشان را عادت نبود بر ایشان دشوار آمد حق تعالی ایشان را مخیر گردانید بین الصیام و الاطعام آنکه مضیق گردانید

وتخییر را نسخ کرد و گفت فمن شهد منکم الشهر فلیصمه بعضی دیگر گفتند که آیه مخصوص است بکسی که عاجز بود از روزه داشتن
بسبب علتی و آن زنی بود آبستن و زنی شیر دهنده و آنرا که علت عطاش بود ایشان روزه بگشایند و چون
عذر زایل شود قضا ندارد و از هر روزی که گشوده باشد اگر توانند دو مد طعام بدهند و اگر نتوانند مدی و از جعفر
صادق عم روایتست برین طوع که آیه منسوخ نباشد معنی آیه آنست که بر کسانی که میتوانند روزه داشتن اما برنجی و
مشقتی بگشایند و مسکینی را طعام دهند فدیه آنرا و هر که برغبت خویش خیری کند بدانکه یک مسکین را یک طعام
باید دادن دو را دهد یا زیادت کند بران مقدار که واجبست یا جمع کند میان روزه داشتن و طعام دادن او را
بهترست و روزه داشتن شما را بهترست اگر شما بدانید شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن
هدی للناس وبینات من الهدی والفرقان فمن شهد منکم الشهر فلیصمه ماه رمضان
آنست که قران در وی فرستاده شد قران که راه نماینده است مردمان را از ضلالت و حجتهای روشنست از
شریعت اسلام و فرق میان حلال و حرام پس هر که در ماه رمضان حاضر بود و در وطن خود ساکن بود و مسافر نباشد
باید که روزه دارد چون شرائط صحت وی را حاصل بود ماه رمضان را شهر خواند اشتقاق او از شهرت گفته اند
که رمضان نامیست از نامهای خدا پس این ماه را مطلق رمضان نگویند بلکه ماه را با او ضم کنند و گویند که ماه رمضان
بیان آنست که صادق عم از پدران خویش از رسول عم روایت کرد که او گفت شهر الله ماه رمضان ماه خدا
انس از پیغمبر عم روایت کرد که او گفت رمضان بگویید چنانکه خدای گفت شهر رمضان و رمضان در لغت سنگهای
تافته بود پس او را ماه رمضان از آن گویند که در وی گناهان سوخته شود و دلها تافته شود از ترس خدای تعالی چنانکه
سنگها تافته شود خلیل احمد گفت اشتقاق او از رمض است و آن باران خریف بود که عالم را از گرد تابستان
بشوید همچنین این ماه گناه کاران را از گناه بشوید و این ماه را دو حرمت است حرمت ماه رمضان و حرمت قران شهر
رمضان الذی انزل فیه القرآن و او را دو عصمت است عصمتی از شیطان و عصمتی از نیران یصفد فیه مردة الشیاطین
ویغلق فیه ابواب النیران دیوان را در بندند و درهای دوزخ را در بندند و دو نعمت است فتح الجنان و روح الجنان
درهای بهشت در وی بگشایند و دلها را راحت دهند و دو برکتست برکت نور و برکت سحور برکت دو هدیه است
یکی آنکه خواب در وی عبادت نویسند و خاموشی را تسبیح برگیرند نوم الصایم عبادة وصمته تسبیح و دو فرح است
یکی نزدیک افطار دوم نزدیک لقای ملک جبار چون اهل ایمان للصایم فرحتان فرحة عند الافطار و فرحة عند لقاء الملک الجبار
چون اول ماه رمضان بود حق تعالی فرمان دهد تا بادی از زیر عرش بجهد که انرا مثیره خوانند و بر درختان بهشت آید
اوراق و برگهای درختان بهشت برهم زند و حلقهای در بهشت بجنباند طنینی و آوازی در بهشت افتد که شنوندگان
مانند آن نشنیده باشند و حور العین خویشتن را بیارایند و بر غرفهای بهشت آیند و ندا میکنند که هل من خاطب
الی الله سبحانه هست که ما را خطبه کند و از خدا بخواهد و رضوان را گویند که این چه شبست گوید ای خیرات حسان
این شب شب اول ماه رمضانست خدای تعالی فرمود تا برای امت درهای بهشت بگشایند و درهای دوزخ ببندند

ودیو ان ابند کردند و در قعر دریاها انداختند تا روزه امت محمد تباه نکنند سلمان فارسی روایت کند که در آخر آدینه از ماه
شعبان پیغمبر ع ما را خطبه کرد پس از حمد و ثنا گفت ایها الناس قد اظلکم شهر عظیم شهر مبارک فیه لیلة خیر من الف شهر
ای مردمان شهر عظیم بر شما سایه افکند ماه مبارکست و در وی شبیست بهتر از هزار ماه خدای تعالی روزه این ماه فریضه کرد
و قیام شبش سنت گردانید هر کس که درین ماه بخصلتی از خصال خیر بخدای تقرب کند چنان بود که در ماه دیگر فریضه
گزارده و فریضه درین ماه چون هفتاد فریضه بود در دیگر ماهها و این ماه صبرست و صبر را ثواب بهشت بود ماهیست
که اولش رحمتست و میانه اش مغفرت و آخرش آزادی از آتش دوزخ آزاد گرداند و هم چندان مزد که از آن روزه
دار بود وی را دهند گفتند یا رسول الله هر کسی را از ما این قوت ندارد که روزه داری را روزه بگشاید گفت خدای تعالی
کریم است این ثواب بدان که قادر نباشد مگر بشربتی شیر یا شربتی آب هر روزه داری را سیراب کند خدای تعالی
او را از حوض کوثر سیراب گرداند چنانکه تشنه نشود تا در بهشت شود و چنان باشد که برده آزاد کرده و هر که از زیر دستان
درین ماه تخفیف کند خدای تعالی او را بیامرزد و از آتش دوزخ آزاد کند چهار خصلت درین ماه بپای دارید دو از آن
که خدای را راضی کنید و آن اشهد ان لا اله الا الله گفتن است و استغفار کردن و دو آنست که شما را ازین گزیر نیست
از خدای بهشت خواهید و از دوزخ پناه با و دهید ابو سعید خدری گفت که رسول ع گفت که هر که شبی از شبهای ماه
رمضان نماز کند خدای تعالی او را بهر سجده هزار و هفتصد حسنه بنویسد و برای او در بهشت خانه بنیاد کند از یاقوت
سرخ که در وی هفتاد در بود از زمرد و یاقوت و چون یک روز از ماه رمضان روزه دارد هر گناه که کرده باشد خدای تعالی
بیامرزد و کفارت گناهش باشد تا دیگر رمضان و بهر روز که روزه دارد کوشکی در بهشت بدهد و هر کوشکی را هزار
در باشد از زر و برای او هفتاد هزار فرشته از بامداد تا شبانگاه استغفار میکنند و بهر سجده که بکند اگر در شب باشد
و اگر در روز درختیش دهند در بهشت که سواری نیک رو از سایه او بصد سال بیرون نشود کعب الاحبار گوید خدای تعالی
وحی کرد بموسی که ای موسی من روزه روز ماه رمضان بر بندگان خود فریضه کرده ام هر که او با پیش من آید و در صحیفه
او ده ماه رمضان باشد از جمله محسنان باشد و اگر در صحیفه او بیست ماه رمضان باشد از جمله ابرار بود و اگر سی ماه رمضان
بود نزد ما پایه او از شهیدان برتر بود ای موسی چون ماه رمضان در آید ما حمله عرش را فرمائیم تا از عبادت خود باز ایستند
و گوش بدعای روزه داران دارند تا هر که ایشان دعا کنند ایشان آمین گویند که من سوگند خورده ام که دعای ایشان
رد نکنم موسی گفت بار خدایا من در الواح توریة امتی را می بینم که در ماه رمضان برای تو عبادت کنند تو گناه گذشته
ایشان بیامرزی ایشان را از امت من گردان خدای تعالی گفت ایشان امت محمد اند و ایشان راست درین ماه رمضان
از فضل و خیر آنچه هیچ امت را نیست و از جمله فضایل رمضان آنست که خدای تعالی قرآن را که طریق شرع است و
بیان حلال و حرامست درو فرستاده است گویند که قرآن در ماه رمضان در شب قدر از لوح محفوظ باسمان دنیا فرستاد
به بیت العزة آنگه جبرئیل ع از آنجا نجم نجم می آورد بحسب حاجت و مصلحت در بیست و سه سال ابوذر غفاری گفت که رسول ع
گفت که خدای تعالی صحف ابراهیم در ماه رمضان فرستاد سه روز گذشته و توریة بموسی در ماه رمضان فرستاد

شش روز گذشته و انجیل در ماه رمضان فرستاد بعیسی سیزده روز گذشته و زبور بداود فرستاد در ماه رمضان
هجده روز گذشته و قرآن در ماه رمضان بمحمد فرستاد بیست و چهار روز گذشته و گفته اند که مراد با نزل
فیه القرآن آنست که مبدأ انزال قرآن در ماه رمضان کرد و هدی بمعنی لطفست و من کان مریضا او علی سفر
فعدة من ایام اخر یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر اگرچه حق تعالی عموم فمن شهد منکم الشهر را
تخصیص کرد و گفت هر کس که چون ماه رمضان بود در آید و او بیمار بود یا بر سفر بود بعدد ایام سفر و مرض روزهای دیگر
روزه دارد بر سبیل قضا خدای تعالی چنانکه بمرض افطار روا و واجب کرد بسفر هم چنین افطار واجب کرد از آنکه سفر را در حکم
را در یک قران کشیده است عبد الله عباس گفت رسول ع عام الفتح چون بکدید رسید روزه بگشاد که
خدای تعالی بشما آسانی میخواهد دشواری نمیخواهد منیفرماید که در رنجوری سفر روزه دارید عجب حق سبحانه و تعالی در سرای
دشواری خواری بتو آسانی میخواهد در سرای آسانی بتو دشواری خواری کی خواهد در سرای محنت بتو نعمت خواست
در سرای رحمت بتو کی محنت خواهد مجبره گوید که او مالک الملکست اما مالک الملکی حکیم است نه مالک الملک سفیه آن
کند که او داند و لایق حکمت او بود آن کند که تو با همه معیوبی از خود پسندی روا نداری حسن بصری گفت رنج
را در رنجوری کشم که چگونه گفت چنانکه او میدارد گفتم چون میخواهی گفت چنانکه او میخواهد گفتم چون میخواهد گفت
چنانکه از وی سزد در سفر دنیا بتو آسانی خواست در سفر قیامت بتو دشواری کی خواهد بخلاف عقل بر مبادی مخالف عدل
مکن که مخالفت عدل مخالفت عقل باشد خواست خدای اینست یرید الله ان یتوب علیکم و خواست تو اینست و
یرید الذین یتبعون الشهوات ان تمیلوا میلا عظیما و خدای ظلم نخواست و کفر نپسندید و ما الله یرید ظلما للعباد و لا یرضی
لعباده الکفر هرچه او بتو حواله کرد تو باراده او حواله کردی هرچه او بجود حواله کرد تو از و نفی کردی اقلب تصف ولتکملوا
العدة ولتکبروا الله علی ما هدیکم ولعلکم تشکرون زجاج گفت معطوفست و متعلق بمعنی آیه مقدم پیش
اینست که فعل ذلک بکم لیسهل علیکم ولتکملوا العدة یعنی ارادت میبرد نفی ارادت غیر برای آن بود تا کار بر شما آسان
کند تا شما عدد ماه تمام گردانید یا عدد ایام سفر و رنجوری سفر نگاه دارید تا قضا کنید آنرا بعد ازان و تا خدای را تعظیم
و اجلال کنید بران هدایت و بیان که شما را کرد در دین توفیق که داد در روزه ماه رمضان تخصیص کرد شما را
باین ماه دون سایر امم و بیشتر علما برانند که مراد بدین تکبیرست عقب چهار نماز نماز شام و خفتن و بامداد و نماز
عید در عید فطر گوید الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر ولله الحمد علی ما هدانا وله الشکر علی ما اولانا و در عید اضحی عقیب
ده نماز بباید گفتن کسی را که در منی نباشد و اگر در منا باشد عقیب پانزده نماز ابتدای آن از نماز پیشین عید کنند
و تا باشد که شما شکر گوئید این نعمت را که با شما کرده است واذا سألک عبادی عنی فانی قریب ابن
عباس گفت سبب این آیه آن بود که جهودان گفتند یا محمد خدای ما چگونه بشنود و تو میگوئی که از اینجا تا آسمان
پانصد ساله راهست و کثافت هر آسمانی پانصد ساله راه حسن بصری گفت مردی آمد و رسول را گفت یا رسول الله
اقریب ربنا فنناجیه ام بعید فنناده خدای ما نزدیکست تا با او مناجات کنیم یا دورست تا باواز بلند بخوانیم

خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای محمد چون بندگان من از تو پرسند که خدای نزدیکست یا دور بگو ایشان را که من
بشما نزدیکم نه بمسافت بل بعلم و قدرت آنچه شما کنید دانم همچنانکه کسی نزدیک شما بود و از اندازه قبضه قدرت من
نتوانید گریخت چنانکه کسی را که نزدیک شما بود و شمار او در دست خود دارد و در خبر است که در عهد یکی از خلفا
جهودی بیامد و از وی سوال کرد که اخبرنی عن الله این هو گفت فی السماء علی العرش بر آسمانست بر عرش جهود گفت
پس زمین از و خالی باشد و او در مکانی دون مکانی بود و گفت این کلام زنادقه است از من دور شو و اگر نه فرمایم
تا گردنت بزنند جهود بیرون آمد و بر اسلام استهزا میکرد امیر المومنین علی ع در راه بدو رسید و گفت یا اخا الیهود
آنچه پرسیدی و آنچه جواب دادند بمن رسید جواب آن از من بشنو گفت بگو این عبارت باشد از مکان و کان الله لا
مکان خدای بود و هیچ مکان نبود این الاین فلا مکان له او آفرید و او را هیچ مکان نیست و او از آن متعالی است
که او را مکانی باشد و هیچ مکان از و خالی نیست نه بمماست و نه بمجاورت بل بمعنی علم و من ترا خبر دهم بدانچه در
کتاب شماست اگر بگویم راست ایمان می آری گفت بلی گفت نه در توریة است که روزی موسی ع نشسته بود
چهار فرشته نزدیک او حاضر آمدند موسی از ایشان پرسید که من این از کجا آمدید یکی گفت از اقصای مشارق
می آیم من عند الله دیگری گفت از اقصای مغرب زمین می آیم من عند الله دیگری گفت از آسمان هفتم می آیم از
نزدیک خدای چهارم گفت از زمین هفتم می آیم من عند الله موسی ع گفت سبحان الله من لا یخلو منه مکان
ولا یکون الی مکان منه اقرب الی مکان جهود گفت گواهی میدهم که حق اینست که تو میگویی و تو بجای پیغمبر او
از دیگران قریب حق حق باین معنی نباشد اُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَانِ فَلْیَسْتَجِیبُوا لِی وَلْیُؤْمِنُوا
بِی لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ میگوید اجابت کنم و جواب دهم و مستجاب کنم دعای دعا کننده را چون مرا بخواند دعا
کند که پاسخ کنید مرا و طاعت من دارید و بمن آرید و از فرمان من بگذرید تا من مستجاب گردانم دعای ایشان را و
جواب دهم پس هر مومنی که دعا کند خدای ع دعای او را مستجاب گرداند اگر مصلحت در آن بود و از اینجاست که
دعوات ائمه علیهم السلم مشروطست بشرط رضای خدای و صلاح چنانکه آمده است که ولا حاجة من حوائج الدنیا
والاخرة لک فیها رضا ولی فیها صلاح الا قضیتها اگر بنده دعا کند و اگر نکند خدای تعالی آنچه صلاح وی در آن بود
وی را بدهد الا آنست که مقصود از دعا انقطاعست و تضرع و عبادت چنانکه پیغمبر ع گفت الدعاء عبادة و ابو سعید
خدری گوید که رسول ع گفت که هیچ مسلمانی نبود که از خدای تعالی حاجتی خواهد که در وی قطیعه رحمی نبود یا اثمی الا که خدای
تعالی از سه خصلت یکی بدهد او را اما تعجیل اجابت و اما ذخیره آخرت بهتر از آن یا صرف کند بدی مانند آن چیزی که خواسته
بود و رسول ع گفت من فتح له باب فی الدعاء فتحت له ابواب الاجابة هر که را بر وی در دعا بگشایند درهای اجابت
گشاده گردد و جابر بن عبد الله الانصاری گفت که رسول ع گفت که بنده باشد که خدای را بخواند و خدای او را دوست دارد
جبرئیل را گوید ای جبرئیل حاجت او را روا کن و لیکن بده تا فلان وقت که من خواهم تا آواز او بر درگاه من باشد
و بنده باشد که از خدای حاجت خواهد خدای تعالی جبرئیل را گوید که حاجت او روا کن زود بده تا بر و دو تر مرا

نخواند که من آواز او دوست ندارم پیغمبر ع گفت هیچ دعا نیست الا که میان او و میان آسمان حجابیست چون بنده دعا کند
و در مقدمه دعا بر من صلوات نفرستد دعا حجاب بر ندرد و باز گردد و چون در مقدمه دعا بر من صلوات فرستد
آن صلوات میرود و حجابها میدرد و دعا بر اثر آن میرود تا بزیر عرش اگر توقیع اجابت بدید آید و امیر المومنین ع
گفت هیچ دعا مکنید تا اول آن نگویید اللهم صل علی محمد و آل محمد وافعل بی کذا و کذا و چون چنین کردی گفتند چرا یا امیر المومنین
گفت دعا که بصلوات آلست باجابت مقرون بود و خدای تعالی شرم دارد و شرم او کرم بود که بنده از وی دو حاجت
خواهد و یکی اجابت کند و یکی نکند ابراهیم ادهم را گفتند که چگونه است که ما دعا کنیم اجابت نمی آید گفت برای آنکه خدا را
بشناختید و طاعتش نمیدارید و پیغمبر را بدانستید و او را متابعت نمیکنید و قرآن را بشناختید و بدان کار نمیکنید
و نعمت خدای بخورید و خدا را شکر نمیگویید و بهشت را میدانید و طلب نمیدارید و دوزخ را می شناسید و از و
نمیترسید و شیطان را می شناسید و مخالفت او نمیکنید و مرگ را می شناسید و کار او نمی سازید و مردگان را
می بینید و اعتبار نمیگیرید و عیب خود را رها میکنید و بعیب دیگران مشغول می شوید با این همه دعای شما مستجاب
اُحِلَّ لَکُمْ لَیْلَةَ الصِّیَامِ الرَّفَثُ اِلَی نِسَائِکُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَکُمْ وَاَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ مفسران گفته اند که
سبب آن بود که در بدایة فرض صیام خدای تعالی چنان فرمود که چون روزه بگشایید طعام و شراب و جماع تا آن وقت
خورید و کنید که نماز خفتن بود و چون ازین وقت بگذرد حرام بود یکی از صحابه بنماز خفتن با رسول ع بگزارد و با خانه خود
رفت نفس او را مطالبه کرد بخلوت حلال و وقت برفته بود چون خلوت کرد و فارغ شد و غسل کرد پشیمان شد بامداد
برخاست نزدیک مصطفی آمد و گفت یا رسول الله از شکایت این نفس خاطی پیش تو آمده ام رسول گفت چه بوده است
او قصه خود باز راند گویند که این عمر بن خطاب بود رسول ع گفت خطا کردی جماعتی دیگر برخاستند و گفتند یا
رسول الله ما را هم ازین حادثه افتاد و لیکن شرم داشتیم که این حدیث در مجلس تو بگوییم هیچ رخصتست
ما را گفت رخصت بدست من نیست حق تعالی از کرمش این حکم از ایشان برداشت و این آیه فرستاد که مباح داشت
باشد شما را و حلال کرده باشد در شب روزه صحبت کردن با زنان خویش ایشان پوشش و لباس شمااند و شما لباس
ایشانید و شما لباس ایشان حق تعالی از جماع کنایت کرد بلفظ رفث تا تو چیزی که در عرف مستحی باشد که از تصریح
او عبارت کنی و زنان را لباس خواند مردان را و مردان را لباس زنان از آنکه ایشان را با یکدیگر ملتبس و ملتوی شوند
در فراش و بشره هر یک ملاقی بشره دیگر گردد و گفته اند که مراد بلباس سکن است چنانکه در حق شب گفت و
جعلنا اللیل لباسا و نیز لباس حمایت کند صاحبش را از سرما و گرما ایشان نیز یکدیگر را حمایت کنند از حرام چنانکه
در خبر آمد من تزوج فقد احرز نصف دینه فلیتق الله فی النصف الاخر هر که زن کرد یک نیمه دین خود را در حرز آورد و دور
که نیمه دیگر را نگاه دارد عَلِمَ اللّٰهُ اَنَّکُمْ کُنْتُمْ تَخْتَانُونَ اَنْفُسَکُمْ فَتَابَ عَلَیْکُمْ وَعَفَا عَنْکُمْ فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ
وَابْتَغُوا مَا کَتَبَ اللّٰهُ لَکُمْ گفت که خدا دانست که شما با خود خیانت کنید بدانکه بعد از نماز خفتن با زنان خود مقاربت
کنید و شما را از آن نهی کرده اند و بدین خیانت حظ خود را از ثواب ناقص کرده اید پس اکنون که بگناه اعتراف آوردید

و توبه کردید خدای تعالی توبهٔ شما قبول کرد وان حکم را که بر شما لازم کرده بود دفع کرد پس اکنون مباشرت کنید بازنان خود
لفظ امر ست و مراد اباحت وطلب کنید انچه خدای شما را نوشته است یعنی فرزند باید که غرض شما راندن شهوت
باشد باید که مقصود تناسل و توالد بود چنانکه رسول ع گفت تناکحوا تکثروا فانی اباهی بکم الامم یوم القیمة حتی بالسقط انس
بن مالک گفت زنی نام او حولاء عطاره روزی نزدیک عایشه آمد و گفت ازان وقت که مرا با خانهٔ شوهر اوردند هر شب
خود را بران بیت و بران عطر که در شب اول بودم بیارایم و معطر گردانم و وقت خفتن به بستر شوهر در شوم او روی از
من بگرداند و من از بهر خدا روی از وی بگردانم و تحمل میکنم و کار من چنانست که ویرا با من خوش نیست مرا با من بدی باشد
عایشه گفت بنشین تا رسول خدای در اید او بنشست رسول در امد گفت ای عایشه بوی عطر می شنوم عطر خریده بود ای
عطاره اینجا حاضر ست گفت حاضر ست و میخواهد که مسئله پرسد مولا قصه خود با رسول بگفت گفت برو و اطاعت
او را فرمان بر گفت همچنین کنم ولیکن یا رسول الله مرا درین چه مزد باشد رسول ع گفت هران زن که در خانهٔ شوهری
چیزی برگیرد و بنهد و غرض او صلاح شوهر او باشد خدای تعالی او را حسنه بنولیسد و سیئه بسترد و درجه بردارد
و هران زن که از شوهر بار برگیرد او را چندان مزد باشد که روزه دار نماز کن را که بشب تهجد و بروز روزه دار
و در وقت زادن هر دردی را که میکشد ویرا چندان مزد باشد که بنده ازاد کرده باشد و هر بار که کودک را شیر دهد
چنان بود که برده ازاد کرده چون کودک را از شیر باز کرده منادی ندا دهد که این زن ترا عمل کفایت کردند در که
عمل با سر گیر در آینده عایشه گفت زنان را خیر بسیار ست مردان را چیست رسول ع تبسم کرد و گفت هر که دست زن
خود گیرد در طریق مراودت خدای تعالی او را حسنه بنولیسد و اگر دست در گردنش کند ده حسنه بنولیسد و اگر بوسه دهد
بیست حسنه و اگر با وی نزدیکی کند چندان ثوابش دهند که از همه دنیا بیشتر بود و چون غسل کند هر موی که آب بر وی
میگذرد سیئه محو کنند و درجه رفع کنند و انچه او را بران غسل دهند بهتر بود او را از دنیا و هرچه در دنیا بود و حق
تعالی با او با فرشتگان خود مباهات کند و گوید که شما را گواه کردم که او را بیامرزیدم وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ
لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ براء بن عازب گفت که
این آیه در مردی آمد انصاری نام او قیس بن صرمه و این مرد هم روزکار کرده در زمینی ازان خویش در ماه رمضان نماز شام
امد پاره خرما آورد و زن او طعام نساخته بود تا زن بدان مشغول شد که طعام سازد خواب برو غالب شد و بخفت نماز خفتن
در آمد و او روزه کشوده بود و طعامی ناخورده و در ابتدای شرع بعد از نماز خفتن طعام و شراب و نکاح منع بود مردی چو
شد وقت افطار گذشته بود برخاست گرسنه و رنجور و از ترس خدای تعالی دست بطعام نیازست کردن دیگر روز
از روزه داشتن سخت رنجور شد و از پای در امد نماز پیشین رسول ورا دید گفت یا ابا قیس ترا چه بوده است او قصه
باز گفت رسول ازان تنگدل گشت خدای تعالی این آیه فرستاد و آن تکلیف را تخفیف فرمود گفت بخورید و بیاشامید
از وقت نماز شام تا آنگه که سپیدی روز که صبحست از سیاهی شب ظاهر گردد پس روزه را تمام گردانید تا شب یعنی
چون صبح صادق طالع گشت از طعام اجتناب کنید تا وقت فرو شدن آفتاب عدی بن حاتم گفت که رسول علیه السلم

مرا نماز و روزه می آموخت و در باب روزه گفت چون آفتاب فرو شود روزه بگشای و انگه ترا طعام و شراب مباح است
خوردن تا انگه خیط ابیض از خیط اسود معین باشد رسن سپید و رسن سیاه من خاستم و در رسن پیش خود نهادم و در وی
می نگریدم گاهی بر من مشتبه میشد و گاهی پیدا می گشت من بامداد رسول را خبر دادم بخندید و مرا گفت یا ابن آدم
نمیدانی که مراد بیاض صبحست و سواد شب و صبح دو است صبح صادق و صبح کاذب صبح صادق را مستطیر خوانند
برای انکه چون برآید روشنی وی پراکنده شود و چون این صبح باشد تناول طعام حرام بود و صبح کاذب را مستطیل خوانند
و آن روشنایی باشد بر درازنا مانند دنبال گرگ پس ازان تاریک شود و ازو حکمی نیست در شرع و عند آن نماز فرض
نشاید کرد و طعام و شراب خوردن حرام نشود و پیغمبر گفت لا یمنعکم من السحور اذان بلال ولا الصبح المستطیل ولا تباشروهن
وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ
لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ مقاتل و کلبی گفتند این آیه در حق جماعتی آمد که ایشان اعتکاف کردند چون ایشان را حاجت بودی با
زنان خود مقاربت کردندی و غسل کردندی و بمسجد شدندی چون حق تعالی این آیه فرستاد و ایشان را نهی کرد و گفت
که مباشرت مکنید بازنان خود چون اعتکاف کرده باشید در مسجدها از احکام که گفته شد در باب روزه و اعتکاف
حدهای خدا ایست پیرامن ان مگردید و نزدیک ان مشوید خدای تعالی هم چنانکه این حدود و احکام بیان کرد آیات خود را
که ادلهٔ شرع است بر احکام حلال و حرام بیان کند و هویدا گرداند از بهر مردمان تا باشد که ایشان متقی شوند و از معاصی اجتناب
نمایند و اعتکاف جز در چهار مسجد درست نباشد باشرایطی دیگر مسجد حرام و مسجد رسول بمدینه و مسجد کوفه و مسجد بصره
و علی بن الحسین علیهما السلم روایه کنند از پدرش از رسول ع که هر که او در عشر ماه رمضان اعتکاف گیرد هم چنان
بود که دو حج و دو عمره کرده شهر بن حوشب گفت که مراد بحد و دالله فرایض الله است ضحاک گفت معصیة الله
و حد در لغت بمعنی منع بود وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا
مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ يسلونک مقاتل بن حیان و ابن عباس گفتند که امرء القیس
بن عابس الکندی آمد و در و در عبدان بن اشوع و آن آن بود که ایشان پیش رسول شدند برای زمینی چون نوبت رسید
انکه صاحب بود دست برداشت و اختیار سوگند نکرد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت مخورید مالهای خود را
یعنی مالهای یکدیگر را از انجا که المؤمنون کنفس واحدة خدای تعالی چون نفس ایشان را یک نفس نهاده است میگوید که
مالهای شما در میان بباطل مخورید و رشوت مدهید حاکمان را و ایشان را ازان نصیب مکنید تا پاره از مال مردمان بخورید
بباطل و شما میدانید که انچه شما میکنید ناصوابست و انچه میخورید حرامست و شما را دران حقی نیست و گفته اند که
معنی اینست که مال خود بناحق مخورید یعنی تلف مکنید بناواجب در شرب خمر و معازف و انواع قمار با قرع گفت
بالباطل ای بالیمین الکاذبه بسوگند دروغ مال یکدیگر مخورید صادق ع گفت خدای تعالی دانست درین امت که حاکمانی باشند
که حکم بناحق کنند خدای تعالی بندگان را نهی کرد ازانکه بحکومت نزدیک ایشان شوند و فریق پاره بود که از چیزها باز برند
از مال و طایفه در مال استعمال کردن بر آنست که عرب بیشتر در گاو و گوسفند و چهارپای باشند بیانش قوله لوکان

لابن آدم وادیان من مال لابتغی الیهما ثالثا ولا یملا جوف ابن آدم الا التراب و یتوب الله علی من تاب عبدالله عباس گفت
این در حق مردی بود که بر او مال بود و صاحب مال پیش او انکار کرد و حاضر نداشت و او بیامد پیش حاکم تا سوگند خورد و
مال او ببرد و دانست که حرام میخورد ابو هریره از پیغمبر روایت کند که گفت انما انا بشر من آدمی ام باشد که بعضی از شما حجت
خود بیشتر عرض تواند کرد هر کس که من برای او حکم کنم بچیزی از مال برادرش این پاره از آتش است که برای او باز میگیرم
یسئلونک عن الاهلة قل هی مواقیت للناس والحج معاذ جبل و ثعلبه از رسول صلعم پرسیدند که یا
رسول الله ماه نو پدید آید باریک و ضعیف آنگه می افزاید تا تمام شود باز دیگر باره میکاهد تا باریک شود این چیست حق
تعالی آیه فرستاد و گفت ای محمد از تو می پرسند و سوال میکنند تو جواب ده ایشان را و بگو که آن وقتهاست برای
مردمان تا بآن اوقات کنند از حج و عمره و روزه و افطار و محل دیون و عدة زنان و مشاهره مزدوران و مدة اجل
و هر چه تعلق بسال و ماه دارد بخلاف حال آسمان که همیشه بر یک حالست و زیادت و نقصان در وی نمی آید اصمعی گفت
که از شب اول تا سیم هلال خوانند و تا چهاردهم و پانزدهم بدر خوانند ولیس البر بان تاتوا البیوت
من ظهورها ولکن البر من اتقی واتوا البیوت من ابوابها واتقوا الله لعلکم تفلحون مفسران
گفته اند که در جاهلیت مردی چون احرام گرفتی بحج یا عمره از در سرای و خانه و خیمه در نرفتی اگر حاضر باشد و اگر
بادیه نشین و از پس سرای سوراخ در دیوار کردی یا نردبان بر دیوار سرای نهادی و در سرای آمدی و اگر مرد وبری
از پس خیمه گذر کردی و من پنداشتم که این حرمت چون اسلام همین قاعده بود تا یکروز رسول صلعم در سرای بعضی انصار
رفت مردی از جمله ایشان برابر رسول صلعم در سرای شد رسول صلعم او را گفت نه تو محرمی گفت بلی گفت چرا در سرای در آمدی
گفت بتو اقتدا کردم رسول گفت من از حمس یعنی از قریشم و ایشان را این طریقه بود مرد گفت من نیز از حمس دین ما
یکیست و من بتو بهمه حال اقتدا کنم در کار با خدای تعالی آیه فرستاد که بر نیکویی نیست بر خانهای خود از پس پشت
در رفتن و نیکوئی آنکس راست که تقوی کند و از معاصی و مناهی اجتناب کند در خانهائی که در می آیید در حال
احرام از پس در میایید از پیش در در آیید و از خدای بترسید و از گناه پناه باو دهید تا باشد که فلاح و ظفر یابید
جابر از باقر روایه کرد و گفت مراد آنست که تاتی الامر من وجهه کارها از روی شناسید تا از روی کار در شوید نه از
پس و گفته اند مراد بیوت زنانند و معنی آنست که مقاربت ایشان از آن وجه کنید که خدای تعالی فرموده است در
مواقعه و قصد ادبار ایشان مکنید بل من ابوابها از پیش ایشان با ایشان صحبت کنید وقاتلوا فی سبیل الله الذین
یقاتلونکم ولا تعتدوا ان الله لا یحب المعتدین میگوید که جهاد کنید و کارزار نمایید و از حد در مگذرید
و عدوان مکنید بدانکه کسی با شما قتال کند با ایشان قتال کنید و ناگاه بر سر ایشان مشوید ایشان را اول دعوت باسلام کنید
اگر قبول کنند و با شما کارزار کنند شما نیز با ایشان کارزار کنید و بیدادی مکنید که خدای بیدادگران را دوست ندارد
گفته اند که اول آیتی که در قتال آمد این بود و رسول صلعم هم چنین میکرد تا آنکه که آیه اقتلوا المشرکین کافة آمد این آیه منسوخ
شد دیگران گفته اند منسوخ نیست محکم است بدانکه خدای تعالی گفته باشد که بآن کسی که با شما قتال کند شما با او قتال

کنید معلوم نشود که کسانی که ابتدا بقتال کرده باشند با ایشان قتال نتوان کرد الا بدلیل خطاب و دیگر علما گفت
پس بر این وجه مراد بولا تعتدوا آن بود که تعدی مکنید از آنچه مشروعست در باب جهاد زنان و کودکان و پیران را مکشید و آنرا
که دست بشما دهد بصلح اگر چنان کنید تعدی کرده باشید و این قول عبدالله عباس است ابو صالح از عبدالله عباس
روایت کرد که این آیه در صلح حدیبیه آمد و آن آن بود که چون رسول صلعم از مدینه بیرون آمد بعمره آمد و با رسول هزار و چهار
صد مرد بودند بحدیبیه آمد رسیدند مشرکان بیامدند و رسول را منع کردند از آنکه در مکه شوند رسول صلعم هدی که داشت هم
آنجا بکشت آن سال صلح بکردند و صلح نوشتند بخط امیرالمؤمنین علیه السلام و اقرار دادند که آن سال باز گردند تا دیگر سال
بمکه آیند و سه روز مکه رسول را باشد تا در آید و حج بکند و هدی بکشد و آنچه خواهد بجای آرد و باز گردد چون سال دیگر آمد
رسول صلعم برخاست با صحابه و لشکر تا بمکه رود و اندیشه میکرد که مبادا قریش وفا نکنند و با ایشان قتال باید کرد و رسول
قتال ایشان را کاره بود و ماه حرام خدای تعالی آیه فرستاد و رخصت داد که در ماه حرام قتال کنید با ایشان اگر ایشان در
حرم باشند واقتلوهم حیث ثقفتموهم واخرجوهم من حیث اخرجوکم والفتنة اشد من
القتل ولا تقاتلوهم عند المسجد الحرام حتی یقاتلوکم فیه فان قاتلوکم فاقتلوهم کذلک جزاء
الکافرین فان انتهوا فان الله غفور رحیم میگوید بکشید ایشان را هر کجا که یابید و تمکین بود شما را از کشتن ایشان
و بیرون کنید شما ایشان را از آنجا که شما را بیرون کردند یعنی مکه و فتنه یعنی کفر و شرک بدتر از کشتن است اگر ایشان بر زمین حرم در
ماه حرام بر کفر اصرار میکنند و ایشان محرم جوار نباشند که شما ایشان را بکشید در ماه حرام و در زمین حرم و شما محرم
ایشان کارزار مکنید نزدیک مسجد حرام تا که ایشان ابتدا کنند بجنگ شما در آن جایگاه اگر ابتدا کنند و با شما قتال کنند شما نیز
بکشید ایشان را که پاداشت و جزای کافران همچنین است و اگر از جنگ باز ایستند و ایمان آرند خدای تعالی آمرزنده و
مهربانست بدیع نبود ایشان را بیامرزد و بر ایشان رحمت کند مقاتل بن حیان گفت واقتلوهم حیث ثقفتموهم منسوخست بآیه
اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم دیگران گفته اند که آیه محکم است و معنی و حکم وی بر جای خود است و نشاید ابتدا کردن بقتال نه
در ماه حرام و نه در حرم الا وقتی که ایشان ابتدای قتال کنند آنگه واجب شود با ایشان قتال کردن وقاتلوهم حتی لا
تکون فتنة ویکون الدین لله فان انتهوا فلا عدوان الا علی الظالمین این آیه در حق مشرکانست میگوید که کار
زار کنید با ایشان تا آنکه که در جهان کفری و فتنه نماند بکشتن اهل شرک و کفر و فتنه یا باسلام آوردن ایشان و دین خاص و خالص مر
خدای را باشد اگر باز ایستند از کفر و نفاق و عناد و قتل بر ایشان هیچ ظلمی و بیدادی نباشد الا بر ظالمان و روا بود که معنی
این بود که اگر باز ایستند از کفر و عناد و قتل بر ایشان هیچ عدوان و ظلم و قتل نباشد حق تعالی فرمود که مشرکان را می کشید تا آنکه
که ایمان آرند و اهل کتاب را میکشید تا آنکه که ایمان آرند و جزیت قبول کنند اهل کتاب را مهلت داد و مشرکان را مهلت نداد از آنکه
چون اهل کتاب را کتابیست امید آن باشد که ایشان نظر و اندیشه کنند و با کتاب بها رجوع کنند و انصاف دهند و ایمان آرند
اما مشرکان چون کتابی نیستشان در امهال ایشان وجه نباشد از این سبب فرمود که ایشان را میکشید تا آنکه که ایمان آرند و قتل
ایشان را عدوان خوانده و از آنجا که جزای عدوان و ظلم ایشانست الشهر الحرام بالشهر الحرام والحرمات قصاص

فمن اعتدى عليكم فاعتدوا عليه بمثل ما اعتدى عليكم واتقوا الله واعلموا ان الله مع المتقين
مراد ازین ماه که در آیه است ذو القعده است از انکه رسول ع از حدیبیه ذو القعده باز گردید و در مکه نشد و صلحی بر
میان ایشان و قراری که رسول ع دیگر سال باز آید و ایشان از مکه بروند و صحابه رسول صلی الله علیه وآله وسلم در مکه آیند با
سلاحها در نیام و بر سه نخت چون سال دیگر آمد رسول ع برخاست و در مکه رفت و طواف کرد و ارکان حج بگزارد
وان ذو القعده بود که بیرون آمد سنه سبع و آن سال که او را منع کردند هم ذو القعده بود سنه ست از هجرت خدای
تعالی آیه فرستاد و گفت این ماه حرام که در مکه رفتید بدل آن ماه حرام است که شما در مساوات و مقابله آن کوشید
و با او آن کنید که او با شما کرد و هر که با شما ظلم کند از ازدواج کلام را گفت شما نیز ظلم کنید یا او جزاء ظلم را ظلم خواند بر سبیل
مجاز بمثل آن ظلمی که با شما کرده باشد با او همان کنید و تعدی مکنید از خدای بترسید و همیشه متقی باشید که خدای تعالی
با متقیانست و هر کس که خدای با او بود همیشه منصور باشد وانفقوا فی سبیل الله ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة
واحسنوا ان الله یحب المحسنین خدای تعالی درین آیه امر کرده است جمله مکلفان را با نفاق مال و در عموم این
داخل است زکوة و صدقه و انواع خیرات از عمارات مساجد و رباطها و معاونت فقرا و مساکین و شفقت بر حال
میفرماید که مال خود را انفاق کنید در راه خدای تعالی و خود را بدست خود در هلاکت میندازید یعنی بواسطه بخیلی خود را هلاک مکنید
که بخل هلاکت است در دنیا و دین هلاکت دنیا منع زکوة و حج و جهاد و نفقات واجبه در دنیا بخیل را خود همه دشمن باشند چنانچه
شاعر گفت اللوم داء لو تعلمون دواء از انکه منع ضیافت و طعام دشمنانه وحشه شود و دشمنی مؤدی بود بهلاکت او
از عبد الله عباس گفت که آیه در عام الحدیبیه آمد در حق قومی که رسول ع ایشان را بحج فرمود گفتند که ما چیزی نداریم که برگ
خود بسازیم و کس ما را نفقه نکند خدای تعالی این آیه فرستاد حسن علی گفت که رسول ع گفت که هر کس در خانه نشسته در سبیل
خدای خرج کند یعنی حج یا جهاد هفتصد بنویسند و ذلک قوله والله یضاعف لمن یشاء عکرمه گفت که نفقه از وجه حلال
کنید که اگر از وجه حرام کنید خود را هلاک کرده باشید براء بن عازب گفت مراد ازین مردی است که گناه می کند و
با خود فرو می نهد که مرا توبه نیست معراض للذنب مردی ام که تعرض گناه بسیار میکنم مرا توبه چیست گفت توبه کن
گفت یا رسول الله توبه میکنم و باز گناه می شوم گفت توبه کن همچنین بار دیگر گفت یا رسول الله پس گناه من بسیار شود
گفت آری عفو خدای از گناه تو بیشتر است انکه خدای تعالی گفت که نیکویی کنید یعنی بخدای گمان نیکو برید که خدای عز وجل
کسانی که بخدای گمان نیکو برد دوست میدارد رسول خدا گفت که بخدای گمان نیکو بردن بهای بهشت است فردای
قیامت حق تعالی فرماید تا بنده را بدوزخ برند چون او را سوی دوزخ برند سر بر دارد و گوید بار خدایا گمان
من بتو نه این بود حق تعالی گوید ای بنده گمان تو بمن چه بود گوید انکه بیامرزی و عفو کنی حق تعالی گوید عفوت کردم و او را
باز گردانند و بهشت برند واتموا الحج والعمرة لله فان احصرتم فما استیسر من الهدی میگوید
که تمام بگزارید حج و عمره را بدانکه جمله ارکان و فرایض و مناسک بجای آورید خاص و خالص خدای را پس اگر رنجور شوید
و نتوانید که مناسک حج و ارکان حج تمامی بجای آورید انچه شما را آسان می شود دوست میدهد بجای آرید از

بدی از بهایم بفرستید بر وجوب حج اجماع امت است و در وجوب عمره خلافست بمذهب جعفر صادق و
قول جدید شافعی واجبست و دلیل بر صحت این مذهب قرات عامه است واتموا الحج والعمرة لله خدای تعالی
بحج امر کرد و عمره را بران عطف کرد چنانکه حج واجبست عمره نیز واجب باشد بمقتضی عطف ابو المشفق گوید که بنزد
رسول ع آمدم بعرفه و او را گفتم مرا عملی آموز که بدان بهشت برم گفت نماز فریضه بپای دار و زکوة مال بده و حج
و عمره بکن و ماه رمضان روزه دار و عبد الله عباس گفت بخدای که عمره مقارن حج است در قران انکه برخواند
واتموا الحج والعمرة لله مسروق گفت ما را در کتاب نماز فرمودند و زکوة و حج و عمره و عمره از حج بمثابت زکوة است
از نماز و در احصار خلاف کرده اند بعضی گفته اند باشد که مانعی از راه باز افتد و باز ماند از انکه افعال حج تمام
بجای آرد از خوف و بیماری و جراحت و نفاد نفقه چون چنین بود هدی بفرستد و بر احرام می باشد تا که هدی بمحل
رسد و بکشند انکه او حلال شود از احرام و این قول نخعی و مجاهدست بعضی گفته که احصار بمرض باشد و انچه بدشمن بود حصر
لقوله تعالی وصدوکم عن المسجد الحرام اما نزدیک اهل البیت فرقست میان انکه ممنوع شود بیماری و میان انکه دشمن او را
منع کند اگر منع از جهت بیماری بود حکم او انست که هدی که دارد بمکه فرستد و او بر احرام می باشد تا انکه که هدی
بجای خود رسد تقصیر کند و حلال شود از هر چه احرام گرفته باشد الا از زنان که او را حلال نباشد تا که طواف نسا بکند
تا بفرماید و سال آینده حج بکند اگر واجب باشد و اگر هدی خود ندارد بهای آن بفرستد تا انجا بخرند و بکشند و اگر
منع از جهت دشمن باشد هم بر جای خود هدی بکشد و از همه چیزی حلال شود و هدی اعلاش شتری یا اوسطش گاوی
و ادناش گوسفندی ولا تحلقوا رؤسکم حتی یبلغ الهدی محله گفت متراشید سرهای خود را تا انگاه که هدی
بمحل خود رسد محل هدی انجاست که حلال شود کشتن و اگر ممنوع است بدشمن محل او همانجای بود که او را منع کرده باشند
و رسول ع همچنین کرد عام الحدیبیه چون مشرکان او را منع کردند اصحاب را گفت برخیزید و هر چیزی که دارید از هدی
بکشید و سر بتراشید راوی خبر گوید بخدای که هیچکس برنخاست تا رسول ع سه بار باز گفت هم کس فرمان نبرد رسول
دلتنگ برخاست و در خیمه ام سلمه شد گفت یا ام سلمه دیدی که اینان چه کردند سه بار فرمودم که هدی بکشید و سر
بتراشید فرمان نبردند ام سلمه گفت یا رسول الله تو بیرون شو و هدی خویش بکش و حلاق را بخوان تا سر تو بتراشد و با ایشان
هیچ مگو رسول ع از خیمه بیرون آمد و با کس سخن نگفت تا هدی خود بکشت و حلاق را بخواند و سر بتراشید یا تقصیر
کرد و صحابه چون چنان دیدند در افتادند و سر یکدیگر خود میکشدند و بعضی سر بعضی بتراشیدند و دلتنگ و غمناک بودند
از انکه در فرمان رسول توقف کرده بودند و اگر ممنوع باشد به بیماری محل هدی منا بود و چون احرام بحج کرده باشد و مکه بود
چون احرام عمره گرفته باشد فمن کان منکم مریضا او به اذی من رأسه ففدیة من صیام او صدقة
او نسک چون ممنوع بمرض را فرمود که سر متراشید تا انکه که هدی بمحلش برسد کسی را که ممنوع نیست اما عذری دارد از
درد سر یا مجنده که در سر او پدید آمده باشد رخصت داد که سر بتراشد گفت پس هر انکس که از شما رنجور باشد یا
با او رنجی باشد از درد سر یا غیر آن بر او بود که فدیه بدهد از روزه داشتن که سه روز روزه بدارد یا شش مسکین را

طعام بدهد و بروایتی دیگر ده ... یا گوسفندی بکشد کعب بن عجره گفت آیه در حق من آمد که رسول عم بگذشت و مرا موی بسیار
بر سر بود و جنده در افتاده بر روی من فرو میدوید و من از آن رنجور بودم و دران حال دیگ می پختم رسول مرا گفت همانا
رنجوری از این جنده گفتم بغایت یا رسول الله این آیه فرود آمد رسول عم گفت که سر بتراش که خدای تعالی رخصت داد و فدا
کن بروزه فَاِذَا اَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ اِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ میگوید که چون ایمن شوید و
از دشمن یا از بیماری ایمن گردد پس هر که احرام گیرد بعمره تا که احرام گرفتن بحج بر و بود آنچه آسان بود او را
از هدی و این حج تمتع است اول احرام باید گرفتن بعمره و چون احرام گرفته باشد بعمره در ماههای حرام بمکه رود و طواف
خانه و سعی کند میان صفا و مروه و تقصیر کند پاره از موی پیشانی و آب فراگیرد آنکه حلال بود او را آنچه بر و حرام بود بالا
پلید کردن حرمت حرم را و هدی تمتع واجبست و محل او منی بود و این روایة عبدالله عباس و عبدالله مسعود
و سعید ابن المسیب است راوی خبر گوید که آن سال که رسول عم بحج وداع می شد امیرالمؤمنین عم را بیمن فرستاد
تا خمس معادن از ایشان بستاند و آن گزیتی که ترسایان نجران قبول کرده بودند از اطلاب فرا رد و گفت چون از یمن
فارغ شوی براه مکه بیای که بمکه مرا ببینی که امسال عزم حج دارم برفت و آن مهم و کار تمام کرد از این جانب رسول عم
فرمود تا در احیاء قبایل ندا کردند که رسول عم بحج وداع میرود بشتابید و مساعدت کنید خلقی بسیار جمع شدند
رسول عم بیست و پنجم ذی قعده بیرون آمد و امیرالمؤمنین عم را اعلام نکرده بود که چه نوع حج خواهد کرد و حج با خود
و بذو الحلیفه آمد و احرام فراگرفت و لبیک بزد و آنجا بکراع الغمیم آمد مردمان بعضی پیاده بودند و بعضی سوار پیادگان
برنجیدند و با رسول عم شکایت کردند گفت چهارپای ندارم تا شما را سوار گردانم میانها سخت دربندید و اَمَل ... در
آمیخته گردانید تا آسوده شوید همچنان کردند و بیاسودند و امیرالمؤمنین عم از راه یمن روی بمکه نهاده رسول از را
مدینه و چون بمکه رسید علی عم تیز از راه یمن بمکه رسید یکی را بر لشکر خلیفه کرد و خود از پیش آمد و رسول را بدید
آنچه حج کرده بود وی را خبر داد رسول عم شاد گشت گفت ای علی احرام بچه نیت کرده گفت یا رسول الله مرا نگفتی که بچه
نوع حج خواهم کرد نیت در نیت تو بسته ام و گفته ام اللهم اهلالا کاهلال نبیک گفت ای علی هدی راندی
گفت بلی سی و چهار اشتر رسول عم گفت الله اکبر و من شصت و شش رانده ام تو شریک منی در حج و مناسک
من همچنین بر احرام بر نزدیک لشکر شو و با ایشان بمکه آی که بمکه موعد است انشاء الله امیرالمؤمنین علی علیه السلم
بنزدیک لشکر شد ایشان را دید تنگها گشاده و حلها در پوشیده که از ترسایان اهل نجران گرفته بود گفت چرا چنین
کردید گفتند تا خود را بیارائیم و آنرا که خلیفه کرده بود گفت چرا با ایشان دادی گفت شفاعت کردند او را ملامت
کرد و ایشان را سخن درشت گفت و حلها بفرمود تا بکندند و بپوشانیدند و در تنگها بستند و ایشان را خوش نیامد
کینه در دل گرفتند و چون بمکه آمدند زبان بر و دراز کردند و هر کس که شکایت میکرد رسول بفرمود تا منادی کردند مردم
جمع شدند خطبه کرد و در آخر گفت زبان از علی ابن ابی طالب بردارید که او مردی درشتست در دین خدا و در حق خدای
مداهنه نکند چون بشنیدند زبان کشیده کردند و نیز شکایت او نکردند و کراهت رسول را دران معنی بدانستند

و رسول

و رسول و امیرالمؤمنین علیهما السلم بر احرام بودند و بیشتر مردمان که با رسول بودند بدین مشغول شدند حق تعالی این آیه
فرستاد وَاَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلّٰهِ الآیة رسول عم صحابه را جمع کرد و بر ایشان خواند و گفت هر که هدی رانده است بر احرام باشد
و هر کدام که هدی نرانده اید حلال شوید که خدای تعالی آیت فرستاد و عمره در حج شد و انگشتان را در هم افکند و گفت لو استقبلت
من امری ما استدبرت ما سقت الهدی اگر آنچه اکنون میدانم پیش از این دانستمی هدی نراندمی آنکه بفرمود تا ندا کردند
که رسول خدای میفرماید که هر که هدی نرانده است باید که حلال شود مردم بعضی حلال شدند و بر احرام بایستادند و
فرمان رسول کردند و گفتند که رسول الله اشعث اغبر رسول خدای کالیده موی و گرد آلوده ما جامها در پوشیم و با زنان
نزدیکی کنیم و روغن بر سر کنیم تا ما این نکنیم حلال نشویم دیگران گفتند که ما شرم داریم که آب از موهای ما چکد و رسول خدا کالیده
موی و گرد آلوده می آید گفت گویی میکردند و پیغمبر عم انکار میکرد که من هدی رانده ام حلال نتوانم کرد و اگر نه حلال شدمی
فایده نداشت بعضی حلال شدند و بعضی اصرار کردند پیغمبر عم روی یکی از ایشان کرد و گفت تو هدی راندی گفت نه گفت چرا
حلال نشوی گفت والله که من حلال نشوم هرگز و تو محرم باشی رسول عم گفت انک لن تؤمن بهذا ابدا تو هرگز بدین ایمان
نیاری سبب دل آن وقت تردلش و سبب متعه حج این بود فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلٰثَةِ اَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ اِذَا رَجَعْتُمْ
تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ هر که نیابد سه روز روزه بدارد در حج و هفت روز چون باز گردد و با اهل و وطن خود شود دوان
ده روز تمام باشد یعنی هفت روز و سه روز و اگر کسی هدی نیابد که بخرد بهایش بمعتمدی دهد تا بخرد و به نیابت او
بکشد طول ذی الحجه و اگر نیابد و کسی نباشد که این تکفل کند یا بها ندارد ده روز روزه سه روز در حج یکروز پیش از ترویه
و روز ترویه و روز عرفه و این سه روز پیوسته باید داشت و اگر این ایام فوت شود بعد از ایام تشریق بدارد و هفت روز چون
با خانه آید بدارد تلک عشرة کاملة ای بالهدی او بالثواب و گفته اند کلمه از بهر آن گفت تا ابهام نکند که واو بمعنی او
چنانکه واو در مثنی و ثلث و رباع ذٰلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ اَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاعْلَمُوا
اَنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ این حج متع آنکس راست یعنی فرض آنکسست که اهل او از حاضران مسجد حرام نباشد
و حدش آنست که از خانه ایشان تا مکه دوازده میل باشد از چهار جانب از خدای بترسید و مراعات حدود و احکام فرایض
کنید و بدانید که خدای سخت عقوبتست از آنکه احکام و حدود از کار بنهد و از آن تعدی کند و فرق میان عذاب و عقاب آنست
که روا بود که عذاب مبتدا بود و عقاب نبود الا عقیب فعلی که موجب آن بود اَلْحَجُّ اَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ
الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ اوقات حج ماههای معلوم است و آن شوالست و ذوالقعده و ده
روز از ذو الحجه بروایة محمد باقر علیه السلم و عبدالله عباس و عبدالله عمر و بقول عطا و ربیع طاوس و همه روز از ذوالحجه هر که
درین ماهها حج فریضه کند یعنی که درین ماهها در حج شروع کند از احرام گرفتن و لبیک زدن هیچ گونه روا نبود نیز ذکر
آن کردن و سخن فحش گفتن و نه دروغ گفتن و نه لا والله و بلی والله گفتن بر است باید در وغ در ایام حج عبدالله عباس
گفت رفث جماع بود عطا گفت وعده مرد ست زن را بجماع بعد الاحلال من الاحرام ابن عباس و طاوس و قتاده و ربیع گفتند
فسوق جمله معاصی باشد ابن زید گفت فسوق ذبح کردنست از بهر اصنام و این عادت بود در جاهلیت چون پیغمبر آمد آن

ممنوع گشت بدین آیه که ولا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه وانه لفسق مجاهد گفت دشنام دادنست لقوله سباب المسلم فسوق
وقتاله کفر و بتر دیک اهل البیت کذبست وجدال بتر دیک این لا جدال است که مردم یکی بموقفی می ایستادند و با یکدیگر خصومت
کردند این میگفت موقف ابراهیم اینست که ما ایستاده ایم رهیب بن الورد گفت که با سفیان ثوری طواف میکردم در
شب شعبان برفت در حجره شدم و نماز میکردم سر بر سجده نهادم آوازی شنیدم که از میان استار کعبه می آمد که
یا جبرئیل اشکوا الی الله ثم الیک مما تفعل الطائفون حولی جبرئیل شکایت میکرد با خدای پس تو تا چه این طواف کنند کان
میکنند از مزاح و گفت گوی وهب گفت که تا دل بران کنم که خانه با جبرئیل شکایت کرد وما تفعلوا من خیر
یعلمه الله وتزودوا فان خیر الزاد التقوی واتقون یا اولی الالباب ایه وارد ست مورد ترغیب
میگوید که هر چه شما کنید از نیکوی خدای تعالی زاد اند یعنی او عالم اللذات است عالم بود بجمله معلومات شما ایمن باشید که خیر که شما
کنید از علم او ساقط نگردد و جزای آن چنانکه سزاوار کرم او بود بدهد آنکه گفت تزودوا توشه برگیرید که بهترین زاد و نافعترین توشه
تقوی و پرهیزکاریست و از من بترسید ای خداوندان عقلها یعنی اگر عقل دارید از عقاب من بترسید که قضیه عقل اقتضا
آن میکند که از عقاب من بترسید مفسران گفته اند که آیه وتزودوا در حق قومی آمد که ایشان بی زاد بحج آمدندی و گفتندی نحن
وفد الله افتراه لا یطعمنا ما وفد خدائیم ما را طعام نخواهد داد آنگه در راه سوال کردندی باعضب و سلب خدای تعالی ایشان را
نهی کرد از آنکه بی زاد بحج روند تا وبال و عیال مردم نگردند عبدالله عمر گفت جماعتی بحج شدندی بی زاد بر گرفتندی چون احرام گرفتندی
آن زاد چند اشتی بود و طلب کردندی و بسیار بودی که زادشان بدست نیامدی و ایشان برنج افتادندی خدای تعالی
گفت وتزودوا توشه برگیرید زاد که دارید تا برنج نیفتید و زاد دو است زاد راه حج است و زاد راه قیامت زاد
حج نان و خرماست و زاد قیامت عمل صالح و تقوی بود برای این راه که بیک دو ماه بروی باز آئی زاد و توشه می سازی
و سفری را که چون بروی باز نیائی اولیتر بود که توشه سازی ای خواجه تو بر جناح سفری و مسافر را از زاد چاره نیست زاد
ملح بیاموز اگر چه این حدیث از ملح است از فواید ملح است مر الجراد علی زرعی فقلت له الاتسلک سبیلک لا تکن لوعنا بفساد
فقام منهم خطیب فوق سنبلة انا علی سفر لابد من زاد زاد تقوی می باید از تقوی دور شوی در معاصی می افتی معاصی را
دالن آفاتست اما جنت رساند و این بجهنم سپارد زاد عقبی تقوی بود و آن راه را فقست پر منبر را آن راه تو آن رفتن
که راه پر خار و خاشاک است یکی را از بزرگان پرسیدند که تقوی چه باشد گفت هل سلکت طریقا ذا شوک فقال
نعم هرگز براه پر خار رفته گفت آری گفتی چگونه رفتی گفت حذر و هشیار و دامان در خاک زده گفت تقوی آنست
که در راه دین هم چنان روی خل الذنوب صغیرها و کبیرها فهو التقی کن مثل ماش فوق ارض الشوک یحذر ما یری مردان
بوده اند که در راه دنیا هم تقوی زاد کردند چنانکه راه آخرت را زاد از تقوی ساختند عبدالله مبارک گوید سالی از
سالها بحج خانه خدای شدم در راه منقطع شدم و بر توکل میرفتم از کناره بیابان کودکی را دیدم که می آمد گمان چنان
بردم که هفت ساله یا هشت ساله است جامه کوتاه پوشیده و ازاری در سر بسته و نعلین در پای کرده نه زادی
و نه راحله و نه یاری گفتم سبحان الله بادیه بدین فراخی و کودکی بدین خردی او را گفتم یا صبی از کجا می آئی گفت من الله

گفتم کجا میروی گفت الی الله گفتم چه میجوئی گفت رضی الله گفتم زاد و راحلت کجاست گفت زاد من تقوی و راحلتی
ومرادی مولائی عجب داشتم با خود گفتم اینت زهد و اینت توکل اخبرنی من انت گفت تا چه خواهی کرد این حدیث رها
کن از محنت و رنج کار ما چه میخواهی گفتم علی کل حال گفت نحن قوم مظلومون مردمان ستم رسیده گانیم گفتم سا ت نیاد ت کن
گفت نحن قوم مقهورون گفتم روشن تر کن گفت نحن قوم مطرودون ما قومی رانده گان و باز مانده گان و درمانده گانیم گفت
نحن علی الحوض نوده ونسعد ولاده ومن فاز من فاز الانیا وما خاب من حبنا زاده ومن سرنا نال من السرة
ومن سارنا سار سلاده ومن کان غاصبنا حقنا فیوم القیمة معاده این بگفت و برفت چنانکه من بگرد او نرسیدم
و در سودای او افتادم تا این کودک چه کسست و دیگر او را ندیدم تا که میان رکن و مقام رسیدم او را دیدم ایستاده
و خلایق بر وی جمع شده و او را از حلال و حرام و مسایل و احکام می پرسیدند و او جواب میداد من گفتم این کودک کیست
گفتند نمی بینی این زین العابدین است هم من گفتم سبحان الله اینت زهد و توکل و اینت علم و بیان اعلم حیث یجعل رسالته
وازین چه عجب داری خادمان خانه ایشان را چون در خدمت حق بودند بر که ایشان با عقاب ایشان رسید نادر
حق ایشان این بود مالک دینار گوید سالی از سالها بحج می شدم آنجا که وداع گاه بود زنی را دیدم پیر ضعیف بر چهار
پای یکی نشسته و مردم گرد او در آمده میگفتند بر گرد که خدای بر تو رحمت کناد راهی صعب است و تو بس ضعیف و چهار
پای تو هم ضعیف او میگفت نه چنان آمده ام که بر گردم و من نیز گفتم که بر گرد که مصلحت نیست آمدن مرا همان جواب
داد در رفتم چون میان بادیه رسیدیم چهار پای او در از گوش ضعیف بود باز ماند مردم همه بگذشتند و او را رها کردند
من نیز خواستم که بگذرم این خبر یاد که رسول گفت المومن اخ المومن لا تمه وایه ان جاع اطعمه وان مات شیع جنازته
باز ایستادم و او را گفتم ترا گفتم که میا که راهی صعب است گوش با گفتار من نکردی سر سوی آسمان کرد و گفت الهی لا
فی بیتی ترکتنی ولا الی بیتک حملتنی، عزتک وجلالک لو فعل بی هذا غیرک لما شکوته الا الیک گفت بار خدایا نه در
خانه خودم رها کردی و نه بخانه خودم رسانیدی بعز و جلال تو که اگر این با من غیر تو کردی شکایت او جز با تو نکردمی
هنوز این سخن تمام نگفته بود که شخصی را دیدم از گوشه بیابان در آمد و زمام ناقه نر و مند بدست گرفته و ناقه فرو خوابانید
و گفت بر نشین و او را بر نشاند و چون باد از پیش من بجست و دگر ش ندیدم تا که بطواف گاه رسیدم و او را دیدم گفتم
بدان خدای که با تو آن کرامت کرد که مرا بگوی که تو کیستی گفت نمیدانی انا شهدة بنت مسکة بنت فضة خادمه
فاطمه زهرا علیها السلام و این منزلت منست این منزلت بار خدایان منست که خداوند لطیف با من ضعیف این
کند که دیدی در سفر قیامت هیچ زادی صالح مگر زاد تقوی که در هر منزلی از منازل آخرت که فرود آئی این زاد ترا
فریاد رسد لا یصحب الانسان فی قبره الا التقی والعمل الصالح یکی از جمله زهاد بصره فرمان یافت جنازه وی برگرفتند و خلقی
عظیم بتشییع حاضر شدند چون بگورستان رسیدند و او را دفن کردند سعدون مجنون که از عقلاء مجانین بود بر بالا شد
و آواز داد و گفت الا یا عسکر الاحیاء هذا عسکر الموتی اجابوا الدعوة الصغری وهم منتظر الکبری
یحثون علی الزاد وما الزاد سوی التقوی یقولون لکم جدوا فهذا اخر الدنیا لیس علیکم جناح

أَن تَبتَغُوا فَضلاً مِن رَبِّكُم سبب نزول این آیه آن بود که جماعتی از عرب چون بحج رفتندی و امید اشتندی که هیچکس
تجارت کند و دست از همه تجارت باز داشتند و اگر کسی که او تجارت کردی او را داج میخواندند خدای تعالی این آیه
فرستاد و ایشانرا رخصت داد در تجارت کردن گفت نیست بر شما بزه در انکه بجویید از خدای تعالی فضلی یعنی در حج
روا بود که معنی این بود که برای شما بزه نیست که روزی خود را طلبید بواسطه تجارت ابو هریره روایه کرد از رسول ع
که او گفت که چون عرفه باشد خدای تعالی حاجیانرا بیامرزد و چون شب مزدلفه باشد بازرگانانرا بیامرزد و چون بمنی
منی باشد جمالانرا بیامرزد و چون وقت سنگ انداختن بعقبه باشد سایلانرا بیامرزد و هیچکس انجا حاضر نباشد که نگوید
لا اله الا الله الا که خدای تعالی ورا بیامرزد فَإِذَا أَفَضتُم مِن عَرَفَاتٍ فَاذكُرُوا اللّٰهَ عِندَ المَشعَرِ الحَرَامِ
وَاذكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُم وَإِن كُنتُم مِن قَبلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ چون باز گردید از عرفات یاد کنید خدایرا نزدیک
مشعر حرام یعنی مشعر الحرام بایستید و ذکر خدای کنید ظاهر آیه که فرموده است و ذکر توان کرد تا انجا حاضر شوید و
بنایستید پس ایستادن بمشعر الحرام واجب بود یاد کنید خدایرا چنانکه شمارا هدایت کرده است بدین اسلام و مناسک
حج یعنی شکر خدای بر حسب نعمت او کنید و بحقیقت که شما پیش ازین جمله گمراهان و جاهلان بوده اید چون خدای شمارا هدایت
کرد ذکر او کنید و شکر نعمت او بجای آرید ضحاک گفت چون آدم را علیه السلم بزمین فرستادند و بزمین هند فرود آمد
وحوا بجده یکدیگر را طلب کردند نهم ذی الحجه یکدیگر رسیدند و یکدیگر را بشناختند از روز را عرفه نام نهادند و آن جایگاه
را عرفات و از امیر المومنین ع روایت کرده اند که چون ابراهیم ع از بنای خانه فارغ شد جبرئیل ع آمد و ارکان حج او را بنمود
و میگفت عرفت عرفت شناختی او گفت نعم از روز را عرفه گفتند و جای را عرفات عبد الله عباس گفت چون خدای شناختی
تعالی جبرئیل را بفرستاد تا ابراهیم را ارکان حج بیاموخت ابراهیم بیامد و بجای در را ابلیس بیامد تا او را در بنا وسوسه
کند ابراهیم هفت سنگ باو انداخت و با هر یکی تکبیری میکرد و از انجا برید بر جمره دوم افتاد هفت سنگ دیگر بینداخت
و با هر یکی تکبیری میکرد و از انجا بپرید و بجمره سوم افتاد و انجا نیز هفت سنگ باو انداخت از انجا بگریخت و بنده والمجاز
آمد ابراهیم را بدید و بشناخت و از و بنجاوز کرد انجایگاه را ذو المجاز خواندند و چون بعرفات رسید و انجایش بدید
بشناخت انجا را عرفات خواندند و چون از انجا بیامد از دلف ولی جمع انرا مزدلفه خواندند یعنی بشارت یک شد هشتم
ذی الحجه را ترویه خواندند برای انکه ابراهیم ع در ان شب بخواب دید که اسمعیل را میکشد از و همه روز اندیشه میکرد و تروی
اندیشه کردن باشد شب عرفه بار دیگر بخواب دید و صحت آن را بشناخت شب را شب عرفه خواندند و روز را عرفه و
مشعر الحرام برای آن خواندند که او علمی از معالم حج است و وقوف از جمله ارکان حج و مردمانرا حرمت او حکم او اعلام
کرده اند ثُمَّ أَفِيضُوا مِن حَيثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاستَغفِرُوا اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ عامه مفسران گفته اند
که قریش و حلفای قریش از جمله حمس بیرون نشدندی بعرفات و موقف بمزدلفه کردندی و میگفتند که نحن اهل الله و
قطان حرمه ما اهل حرم خداییم و ساکنان حرم اوییم و ما از حرم بیرون نشویم که ما چون دیگران نه ایم یعنی انکه دیگران
نکنیم و چون مردمان از حرم بیامدندی ایشان از مزدلفه برفتندی حق تعالی این آیه فرستاد و ایشانرا گفت شمارا آن

آن باید کرد که مردمان میکنند و انجا موقف میکنید بعرفات و از انجا باید آمدن که فرمان خدای چنین است و سنت ابراهیم
خلیل اینست گفت پس باز گردید از انجا که مردمان باز گشتند و امرزش خواهید از خدای که خدای آمرزنده است
و مهربانست رسول ع گفت الحجاج والعمار وفد الله ان دعوه اجاب وان استغفروه غفر لهم گفت حاجیان و معتمران وفد
و زایران خدااند و اگر خدای را بخوانند اجابت کند و اگر امرزش خواهند بیامرزد علی ابن عبد العزیز گفت که سالی از
سالها من عدیل ابو عبد القسم بن سلام بودم چون بموقف رسیدم جایی بود که از انجا آب بر آوردم و غسل کردم
نفقه که داشتم انجا فراموش کردم چون باز بمنی رسیدم ابو عبید مرا گفت که برو و پاره خرما و مسکا از بهر من
بخر هوا پر از خوک و بوزینه بود من از ان بترسیدم از ان حال بیامدم و پیش از صبح بقافله رسیدم و ایشان بجای
خود بودند مرا گفت کجا بودی من ان قصه با او بگفتم و انچه دیدم بگفتم گفت دانی که آن چه بود آن همه گناه بنی آدم که
انجا رها کرده اند و بیامرزید بعضی گفته اند که مراد درین آیه مومنانند و مراد بقوله حیث افاض الناس من مزدلفه است
یعنی از مزدلفه و جمع بمنا آیید و این قولیست قریب برای انکه ذکر افاضت از عرفات رفته است و بیشتر مفسران
بر قول اولند و مراد بناس جمله مردمانند مگر حمس که ایشان مامور نبودند اگر دن بمردمانی که بر وفق شرع روند
ضحاک گفت مراد بناس ابراهیم است زهری گفت مراد آدم است یعنی بر سنت آدم و طریقه او در ادای مناسک
فَإِذَا قَضَيتُم مَنَاسِكَكُم فَاذكُرُوا اللّٰهَ كَذِكرِكُم آبَاءَكُم أَو أَشَدَّ ذِكرًا فَمِنَ النَّاسِ مَن
يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنيَا وَمَا لَهُ فِي الآخِرَةِ مِن خَلَاقٍ مفسران گفته اند که عرب را عادت بودی که چون حج
بگزاردندی و بیامدندی بنزدیک کعبه بایستادندی و مفاخرت پدران خود کردندی و گفتندی که پدر من مهمانی چنین
کردی و شمشیر چنین زدی و درویشانرا چنین طعام دادی حق تعالی ایشانرا فرمود که ترک این محالات کنید و بیک
این ترهات ذکر من کنید نه ذکر پدران خویش که جانه خانه منست و نعمت نعمت منست شما و پدران تمکین من
تمکن کنید و ذکر من کنید نه ذکر پدران خویش و گفت چون مناسک حج بگذارند خدایرا یاد کنید چون یاد کردن
پدران خویش و بدان قناعت مکنید که ذکر من چنان کنید که ذکر پدران خویش بلکه ذکر من بهتر و بیشتر کنید عبد الله
عباس گفت که پناه با خدای میدهد و ماری از و خواهید چنانکه کودک چون بترسد یا در ماند پناه با مادر و پدر آورد
گفت که از و پرسیدم معنی این گفت که خدایرا یاد کنید چنانکه پدران خود را اکثم کس باشد که بسالی از پدر خودش یاد نیاید
گفت مراد نه اینست مراد انست که برای خدا خشم چنان باید گرفت که برای پدر چون شنوی که ویرا دشنام
دهند که از مردمان کسانی اند که همه همت ایشان دنیا است و از خدا دنیا میخواهند گویند بار خدایا ما را در دنیا انچه مراد
ماست بده چون مراد و همت او دنیا باشد دنیا بود و دهند و او را در اخرت هیچ نصیبی نباشد این قتاده گفت
این در حق کسانیست که همت او در دنیا بود و اگر عملی در دنیا کنند برای دنیا کنند و اگر سعی کنند برای دنیا بود و اگر
دعا کنند از خدای دنیا خواهند ایشان مردمانی اند که دون همت باشند و از خیرات دنیا و آخرت بدنیا قناعت کرده
باشند فرح و شادی ایشان در دنیا بود و فرحوا بالحیوة الدنیا از ان غافل اند که الدنیا یسیر و یقصر روزی چند صحبت

خود اخرم گرداند انکه برنجاند وغمگین گرداند اگر روزی در حسرت کند دسالی در مضرت ومساءة کند ردیستی گر
میچشاند وبدیگری شرنگ می نشاند ومن عادة الایام ان صرفها اذا احتر منها جانب سار جانب ومنهم
من یقول ربنا اتنا فی الدنیا حسنة وفی الاخرة حسنة وقنا عذاب النار اولئک لهم
نصیب مما کسبوا والله سریع الحساب وبعضی از ایشان گویند که بار خدایا ما را در دنیا نیکوی
ودر اخرت نیکوی ده ونگاه دار ما را ای بار خدایا از عقوبت دوزخ وایشان اند که ایشان را نصیبی بود وبهره از انچه
کسب کردند یعنی هر انکه خیر دنیا واخرت خواستند بدعا ایشان را خیر دنیا دادند وبعمل صالح جزا وثواب دهند
وخدای تعالی زود شمارست حساب جمله خلقان بیک ان اندک بر آرد وحساب بعضی ویرا از دیگری منع نکند از انکه
او عالم است بجمله معلومات ودر خبرست که خدای تعالی حساب جمله خلایق برارد بمقدار انکه یکی از ما گوسفندی
بدوشد ومعنی حساب خلقان از خدای اعلام او بود مقدار استحقاق ایشان از ثواب وعقاب بر اعمال ایشان
تا بدانند که انچه میرود بر ایشان از خیر وشر بر کرده ایشانست واگر خدای عفو کند ایشان را دانند که از گناه
ایشان عفو کرده است وروایة کرده اند از امیر المومنین علی ع که او گفت حسنة دنیا زن صالحه است وحسنة
آخرت حور العین است وقنا عذاب النار مراد بدین عذاب زن بدست مقاتل گفت حسنة دنیا روزی فراخ
وحلالست وحسنة آخرت آمرزش وثوابست انس مالک گوید که در خدمت رسول بعیادت بیماری شدیم
او در حالت سخت بود چند اشتی که کبوتر بچه ایست کاز وموی بر میکند رسول ع او را گفت دعا میکنی گفت
آری یا رسول الله دعا میکنم که بار خدایا هر عقوبت که مرا در اخرت خواهی کرد با دنیا افکن که من طاقت دوزخ ندارم رسول
گفت چرا نگفتی الهی ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار مرد این دعا بکرد خدای ورا شفا داد مجاهد روایت
کرد از عبد الله عباس گفت مردی نزدیک رسول ع و گفت یا رسول الله پدرم از دنیا برفت حج ناکرده اگر من برای
وی حج گزارم هیچ مجزی باشد گفت اگر بر پدر تو وامی باشد بگزاری مجزی باشد گفت باشد گفت دین خدای اولیتر گزارد
گفت یا رسول الله مرا هیچ باشد خدای تعالی این آیه فرستاد اولئک لهم نصیب مما کسبوا انس مالک روایة کرد که رسول
گفت اگر مردی زنج وصایت کند چهار حج بنویسند از اکه فرموده باشد واز اکه وصیت نامه نویسد واز اکه دا کند
واز اکه وصایت بجای آرد واذکروا الله فی ایام معدودات فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه ومن
تاخر فلا اثم علیه لمن اتقی واتقوا الله واعلموا انکم الیه تحشرون میفرماید که خدای را یاد کنید در ایام معدودات
یعنی ایام تشریق ومراد بذکر تکبیرست که عند رمی الاحجار بار سنگی تکبیری باید گفت ودر عقب پانزده نماز در منی ودر شهرها
دیگر در عقب ده نماز وتکبیر اینست که الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر ولله الحمد علی ما هدانا والشکر علی ما اولانا
ورزقنا من بهیمة الانعام پس هر که او تعجیل کند در دو روز یعنی در نفر دو روز دوم اگر خواهد که در نفر اول باید وآن
دوم روز بود از ایام تشریق روا بود او را واورا هیچ بزه نبود ونفر آمدن بود از منا واگر تاخیر کند تا در نفر اخیر باید
این اولیتر بود وان سیم روز باشد از ایام تشریق یعنی اگر در نفر اول باید یا در نفر دوم برو هیچ حرجی وبزه نبود

وکفارتی

وکفارتی لازم نباید انکس که بپرهیزد از معاصی واز خدای بترسد در جمله احوال او گردد وکفاره وبدانید که حشر شما وجمع کردن شما
قیامت با خدای خواهد بود واز امیر المومنین روایة کرده اند واز ابو ذر غفاری که معنی آیة اینست که هر نفری که از او اول ودوم
گناه او مغفور بود وان حج که کرده باشد کفارت گناه او شود مجاهد گفت فلا اثم علیه الی قابل گناه او بر او ننویسند تا دیگر
سال معاویة بن قره گفت در هر نفر که بیاید از گناهان خود بیرون آمده باشد چنانکه آن روز که مادر زاده باشد ومن
الناس من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا ویشهد الله ما فی قلبه وهو الد الخصام مقاتل وعطا گفتند
که این آیة در اخنس شریف آمد واو مردی خوش سخن ونیکو دیدار بود وحلیف بنی زهره بود هر وقتی نزدیک پیغمبر ع آمدی
وبا او می نشست وسخن میگفت واظهار ایمان میکرد ومیگفت که ترا دوست میدارم وسوگند میخورد ورسول عم از
نفاق باطن او بی خبر بود بر او اقبال میکرد واورا می نواخت میان او وثقیف خصومت افتاد بر ایشان شبیخون برد
وچهار پایان ایشان را بکشت وکشتهای ایشان را بسوخت خدای تع این آیة فرستاد واز نفاق او پیغمبر را خبر داد
عبد الله عباس گفت که این سه آیه در سریه رجیع آمد وانچنان بود که کفار قریش گفتند ما اسلام آوردیم جماعتی از
علما صحابه را بفرست تا از معالم دین بیاموزیم واین مکری بود که کردند رسول ع حبیب بن عدی انصاری ومرثد غنوی
وخالد بن بکر وعبد الله بن طارق وزید بن الدثنه را آنجا فرستاد وعاصم بن ثابت را بر ایشان امیر کرد ایشان
روی بمکه نهادند وجایی فرود آمدند که از آن بطن نخله خوانند عجوزه دانجا یکه تشت استخوان عجوزه یافت وان جنس خرما
بمدینه بود بدانست که در این اهل مدینه گذار کرده اند بیامد وقوم خود را خبر کرد هشتاد مرد سلاح بر گرفتند واز پس ایشان
در آمدند وایشان را دریافتند وبا ایشان قتال کردند مرثد وخالد را وعبد الله طارق را بکشتند وعاصم بن ثابت تیر
از جعبه فرو ریخت هفت چوبه تیر بود بهر یک تیر مردی را از بزرگان مشرک بکشت چون تیرش نماند گفت اللهم انی حمیت
صدر النهار فاحم لحمی اخر النهار بار خدایا من اول روز دین ترا حمایت کردم باخر روز گوشت مرا از مشرکان نگاه دار
مشرکان گرد او در آمدند واو را شهید کردند وخواستند که سر او ببرند خدای تعالی جمیع زنبور را فرستاد تا او را حمایت
کردند وکسی گرد او نیارست گشت او را حمی الدبر گفتند وچون شب در آمد ابری سیاه در آمد وباران عظیم بارید وسیل بیامد
وجثه عاصم بر گرفت وببرد حق تعالی فرشتگان را فرستاد تا جثه او را به بهشت بردند وپنجاه مشرک را که کشته بود در جهنم
را بدوزخ بردند وحبیب بن عدی وزید بن الدثنه را باسیری گرفتند وبمکه بردند حبیب را بنو الحارث بن عامر بخریدند تا او را
ببدل پدر باز کشند که پدر ایشان را در احد او کشته بود وبخانه بردند واو را بند بر نهادند اهل آن خانه او را دیدند که خوشه
انگور میخورد ونه در هنگام انگور دانستند که روزیست که خدای تعالی او را فرستاده است انگه او را بر گرفتند واز حرم برون
بردند تا او را بکشند آنجا درختی دیدند گفتند او را صلب کنیم بر این درخت گفت چندان مهلت دهید مرا که رکعتی نماز کنم
انگه دو رکعت نماز بکرد وگفت اگر نه آنستی که گویند حبیب بترسید که تعلل میکند بیشتر کردمی انگه گفت اللهم احصهم
عددا واقتلهم بددا واو را زنده بردار کردند گفت بار خدایا کس نیست که سلام من برسول رساند تو سلام من برسول
رسان ومشرکی بود نام او سلامان خواست تا تیره بر سینه او زند گفت اتق الله از خدای بترس چون نام خدای شنید در لرزه افتاد

پنجره دو تیره برگرفت و بر سینه حبیب زد و از پشت بیرون برد و ذلک قوله و اذا قیل له اتق الله اخذته العزة بالاثم و زید بن الدثنه
صفوان بن امیه بخرید تا بعوض پدر او را باز کشد که پدر او را کشته بود و انگه بدست یکی از موالی خود داد و گفت او را
بتنعیم بر و بکش ابو سفیان حاضر بود گفت بخدای بر تو که چیزی از تو پرسم راست بگو گفت چیست گفت خواستی که
بجای تو در دست ما اسیر بودی و تو بسلامت بودی بمدینه و محمد اینجا بدست ما کشته گفت بخدای که هرگز نخواهم
و خواهم که جان من فدای جان محمد بود تا هر مکاره که بدو خواهد رسید بمن رسد ابو سفیان گفت که هرگز ندیدم کسی که
اصحابش ورا دوست دارند چنانکه اصحاب محمد محمد را انگه آن غلام او را ببرد و بکشت و نام این غلام سطاس بود
و چون خبر برسول آمد صحابه را گفت کیست از شما که برود و حبیب را از آن درخت فرو گیرد و بهشت او را باشد زبیر
گفت یا رسول الله مقداد اسود را با من بفرست تا برویم باشد که او را بیاریم رسول هر دو ایشان را بفرستاد روز پنهان
میشدند و شب میرفتند چون بتنعیم آمدند و درخت حبیب را بدیدند و چهل مرد مشرک پیرامن درخت خفته بودند
مست خواب او را از درخت فرو گرفتند چهل روز بر وی گذشته بود و او هیچ متغیر نشده بود و دست خود بر جراحت
نهاده بود و خون از جراحت او می آمد رنگ رنگ خون بود و بوی همچون مشک زبیر او را بر اسب خود گرفت و اسب
را براندند مشرکان بیدار شدند حبیب را بر درخت ندیدند آوازه در قریش دادند هفتاد سوار برنشستند و در ایشان
رسیدند زبیر حبیب را از اسب در افکند چون بزمین افتاد زمینش فرو برد او را بلیع الارض نام نهادند انگه زبیر
آواز داد و گفت برای چه می آیید و من زبیر بن العوام و این مقداد بن اسود است دو شیر بیشه اگر خواهید تا تیغ
کارزار کنیم و اگر خواهید پیاده قتال کنیم و اگر خواهید برویم گفتند هر کجا که خواهید بروید ایشان بازگشتند و ایشان
پیش رسول آمدند و سخنهای خوش گفتند و سوگندان خوردند که در دل ایشان نفاق نیست خدای تعالی این آیه فرستاد
و گفت از مردمان کسی هست که گفت او ترا خوش می آید و سخن او ترا عجب می آرد بزبان چابکی و چاپلوسی می کند
و دوستی و ایمان ظاهر میگرداند و خدای را بانچه در دل اوست گواه میگیرد و میگوید که خدای گواه منست راست
میگوید خدای بر کفر و نفاق و دروغ او گواهی میدهد و الله یشهد ان المنافقین لکاذبون صفت مومن اینست که سهل
جانب باشد زود بدست آید چه که گفت المومن غر کریم دیر از دست بشود از انجا که حلیم باشد چون بگویند باور
دارد و چون سوگند خورند راست پندارد و همه کس را از حساب خود انگارد چون سلیم الجانب باشد بهمه کس گمان
سلامت برد و صفت منافق آنست که از و همه تزویر و ترویف بود ظاهر آراسته و آبادان دارد و باطن خراب
و ویران و بدینا ماند که ظاهرها سرور و باطنها غرور منافقان چون در ظاهر خر آن گویند که در باطن دارند ظاهر خلاف باطن
و باطن با حق لاجرم ظاهر برسول سپرد و باطن بخود حواله کرد الیک الظاهر و الله یتولی السرائر منافق خدا را سپر کار
خود ساخته باشد و سوگند را سلاح کرده اتخذوا ایمانهم جنة فصدوا عن سبیل الله جر منفعت با آن کنند و دفع مضرت
با آن کاهی عیش و کاهی حرص و انکه دروغ زن تر باشد که سوگند خورد و الذنب یاتون ابو العلی اذا الی یمینا بالطلاق
خدا را بدروغ بگواهی خواند گوید که خدای گواه منست خدا گواه تو نیست گواه عمل بر تست و الله شهید علی ما تعملون و اذا

تولی سعی فی الارض لیفسد فیها و یهلک الحرث و النسل و الله لا یحب الفساد و هم صفت منافقی
که اخنس شریق است یا منافقان دیگر بر اختلاف اقوال و بر عموم اولیتر است که چون منافق پشت برکند و از پیش تو
دور شود یا والیتی یا حکمی یابد سعی کند در زمین تا فساد کند و زرع و کشت و زهاد و چهار پایان را هلاک کند و خدای تعالی
فساد و تباهی دوست ندارد و محال بود که یکی با تو و یکی با خصم تو تجدون من شر الناس ذا الوجهین یأتی هولاء بوجه و هولاء
بوجه بدترین مردمان دو رویانند که با این بروی زندگانی کنند و با دیگری بروی دیگر کاغذ وار دو روی باشند و
قلم وار دو زبان و انکس که چنین بود دوا او بقلم و کاغذ بر نیاید و نوشتن قلم منتظم نشود و نوشته کاغذ مبالات
نکند و از صریر اقلام نه اندیشد با طلیل صمصام نباشد دوا او آن بود که بدینا قلم وار بتیغش تباه کنند و در آخرت
کاغذ وارش سیاه کنند ضحاک گفت که تولی را معنی آنست که صار والیا چون دست یابد سعی فساد کند و هیچ
که نکند از آن نکند که نتواند و انچه نزاید برای آنکه نزود و الظلم من شیم النفوس فان تجد ذا عفة فلعلة لا یظلم تا رغبت باشد
گردن نرم دارد و چون والی شود دست بظلم دیگران دراز کند مجاهد گفت چون والی ظلم کند خدای تعالی بشومی ظلم باران
آسمان باز گیرد تا حرث و نسل هلاک شود و اذا قیل له اتق الله اخذته العزة بالاثم فحسبه جهنم و لبئس
المهاد حق تعالی بیان میکند صفت این منافق را و میگوید منافق آنست که چون وی را گویند از خدای بترس و در زمین
فساد مکن و از اهلاک حرث و نسل دور باش عزة و منعت و حمیت جاهلیت او که در دل و دماغش باشد او را
بران دارد که چون نام خدای شنود بتر کند جزای گناه و بدی او را دوزخ بسنده که در عذاب ابد مؤبد و مخلد ماند
و بد جاییست دوزخ و بد بستریست آتش دوزخ عبد الله مسعود گفت که از جمله کبایر آنست که کسی را گویند اتق الله
از خدای بترس او گوید علیک نفسک خود را گوش دار و در خبرست که امیر المومنین در این آیه و ما بعد این گفت اقتتل
الرجلان چنانکه شنیده بود عمر خطاب گفت این سخن که تو گفتی در ینجا چه معنی دارد گفت از ضمن این دو آیه بوی
خصومت قتال دو کس می آید گفت چگونه گفت از آن سبب که چون یکی امر معروف و نهی منکر کند دیگر را گوید اتق الله
از خدای بترس او چون نام خدای شنود اخذته العزة حمیت او را بران دارد که ناهمواری و درشتی کند میان ایشان خصومت
و قتال پدید آید و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤف بالعباد حق
جل و علا چون ذکر منافقان کرد که بزبان اظهار ایمان میکردند و در دل نفاق و طغیان داشتند ذکر مومنانی میکند
که زبان ایشان با دل ایشان یکسانست انچه بزبان میگویند بدل تصدیق آن میکنند گفت از مردمان کسی هست
که نفس خود را میفروشد از بهر جستن رضای خدا یعنی در چیزی که رضای خدا در آنست از سر جان برمیخیزد و چون
رضای خدا حاصل میشود نفقات چنان مضایقه نمیکند و خدای تعالی مهربانست بر بندگان خویش هر که رضای
او طلب کند از رافت و رحمت او خایب نگردد ضحاک گفت آیه در زبیر و مقداد آمد چنانکه ذکر ایشان برفت
بعضی دیگر گفتند در باب امر معروف و نهی منکر آمد چنانکه از عمر روایتست که او گفت افضل الجهاد کلمة عند امام
جائر در امر معروف و نهی منکر کند و او کشته شود عبد الله عباس گفت در شان علی بن ابی طالب آمد و در تفسیر اهل البیت

هم چنین است که در شب غار چون از مکه بمدینه خواست آمدن و آن شب مشرکان قصد کردند که بسرای محمد فرو شوند
و او را بکشند جبرئیل عم آمد و رسول عم را از مکر ایشان خبر داد رسول گفت پس چه می باید کرد مرا گفت ترا باید رفت و علی
را بر جای خود باید خوابانید اگر تو بروی و ترا بر جای تو نه بینند از پی تو بیایند و ترا بگیرند حق تعالی میفرماید تو برو
و علی را بر بستر خود بخوابان رسول عم کس فرستاد و علی را بخواند و گفت مشرکان قصد کشتن من کرده اند و خدای مرا فرمود
که از مکه برو و ترا میفرماید که بر جای من بخسب تا اگر مشرکان تعرض بکنند تو را فوت شود و بجای آنکه مرا خواهند کشتن
ترا شاید که جان تو فدای جان من باشد امیرالمومنین علی بگریست رسول علیه السلم گفت یا علی گفت چنان تو سر گرید دل
نبودی اجزع امن الموت ای از ترس مرگ میگریی امیرالمومنین گفت نه یا رسول الله از آن میگریم که چرا یک جان دارم
بایستی که هزار جان داشتمی تا بهر یکی جانی فدا کردمی آنکه از سرای بیرون آمد شب تاریک شده بود و آنانکه را دشمناه
به وصف برابر یکدیگر نشسته بودند رسول بیرون آمد و حق تعالی خواب بر ایشان افکند و مرکبی را مشتی خاک بر سر
کرد و میخواند وجعلنا من بین ایدیهم سدا ومن خلفهم سدا الایه وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی ایشان از خواب
در آمدند بر سر خود خاک دیدند گفتند این خاک بر سر ما که کرد کاری که اولش خاک بر سر ما باشد در آخرش شاید در دست
بود عجب داشتند و گفتند که یکبار ما چنین غافل شدیم که کسی خاک بر سر ما کرد و ما بیخبر بودیم آنکه توقف کردند تا شب
به نیمه آخر رسید گروهی قصد بام کردند و گروهی راه مراقبت کردند از بام نگاه کردند امیرالمومنین علی علیه السلم
بر جای رسول خفته بود روی پوشیده و پای برهنه بیرون کرده برای آنکه پای او هم بشکل و هیات پای رسول
بود و چون میدیدند گفتند که محمد بر جای خود است فرو شدند و بر بالین او باستادند و او بیدار چنان مینمود که خفته است
و ایشان یکدیگر را میگفتند که تو ابتدا کن امیرالمومنین علی برخاست و بانگ بر ایشان زد و گفت شما درین جایگاه چکار دارید
و چون آواز علی شنیدند خایب شدند که ایشان بطلب محمد آمده بودند گفتند ای علی محمد کجاست گفت ندانم گفت
رقیبا علیه نگاه بان او نبودم تا دانم که کجا شد و هر ساعت بیرون می آمدند و می دیدند و نمی دانستند که آنکس که اول شب
خاک بر سر ایشان کرد همان بود که در آخر شب در بر دست ایشان نهاد صادق عم گفت حق تعالی درین شب
با فرشتگان مباهات کرد جبرئیل و میکائیل را گفت در آسمان من شما را برادری داده ام کیست از شما که اختیار کند که
جان خود فدای جان برادر خویش کند هر یک توقف میکردند حق تعالی گفت علی از شما جوانمردتر است که جان خود را فدای
جان برادر خود کرده است و بر بستر او خفته تا او را بجای او بکشند بروید و بر وی موکل باشید و دشمن را از وی دفع کنید
بیامدند و بر بالین او بنشستند و میگفتند بخ بخ لک یا ابن ابی طالب سبقت الملائکة المقربین و امیرالمومنین علی عم
بر بستر رسول عم حسبه انشا میکرد ابک لنفسی انما المصطفی لدتی بدا نابه الرحمن من عنة الجهل ویفدیک حوبای
لمن اسمو منه الی الفرع والاصل رسول عم از میان جمله صحابه علی را اختیار کرد تا بداند که مقام او را شایسته بود و در
غار امامه منامه و در روز تبوک اقامه مقامه آن شب بر بستر خود و این روز بر منبر خود علتش بود از وی شجاعتش
بستر داد آن شب گفت جز تو کسی پای ایشان ندارد و این روز گفت جز تو کسی جای من نگاه دارد و پای که بر منبر نبوت بنهند

چون منبر

چون منبر صاحب نبوت رسید منبر از وی بنازد و محراب از وی بالد آنجا که دیگران از محراب و منبر لاف زنند محراب و منبر و
فخر کنند الطیب اذا صاحبک طیبه والماء اذا اعتد العامل طیب ما او مطیب کرد آب با او پاک شود
اگر او پاک کننده است عجب مدار که اصل او پاکست و اصل او از آن است خلقنا من الماء بشرا همه آلودگی با او پاک شود
که مطهر نیست اللهم طهرهم بفضل نیته وایمان شیعتهم بطیب المولد اگر عبادت کرد لله و اگر جهاد کرد فی الله و اگر
نان داد لوجه الله و اگر جان داد ابتغاء مرضات الله یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم کافة ولا
تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین بعضی مفسران گفته اند که آیه در شان مومنان اهل کتاب آمد
چون عبدالله سلام و اصحابش و اسد و اسید و ابن کعب و ابن یامین که ایشان تعظیم شنبه میکردند و گوشت اشتر
و شیر او نمیخوردند و گفتند یا رسول الله کتاب توریة هم کتاب خدا است رها کن تا در نماز شب میخوانیم حق تعالی
آیه فرستاد و گفت بگو ای محمد که ای کسانی که ایمان آورده اید و قدم در دایره اسلام نهاده اید یکبارگی همه
در اسلام آیید و آنچه شریعت اسلام شما را میفرماید آن کنید و پس روی گامهای شیطان و راههای دیو مکنید که شیطان
شما را دشمن هویداست دشمنی خود اظهار کرده است از و احتراز کنید شعبی از جابر روایت کند که یک روز عمر خطاب
گفت یا رسول الله ما از جهودان سخنهای نیکو می شنویم دستوری باشد که بنویسیم رسول گفت امتهوکون کما تهوکت
الیهود والنصاری لقد جئتکم بها بیضاء نقیه ولو کان موسی حیا لما وسعه الا اتباعی گفت متردد و شکاک اید چنانکه جهود
و نصاری شما دینی آورده ام سپید و پاکیزه و اگر موسی زنده بودی او را روا نبودی مگر متابعت من فان
زللتم من بعد ما جاءتکم البینات فاعلموا ان الله عزیز حکیم حق جل و علا میفرماید و میگوید که
پس اگر شما از آنچه قدم نهاده اید از اسلام و شریعت و احکام از پس آنکه حجتهای روشن بشما آمده است و شما این
آیات و بینات مشاهده کرده اید بلغزید و از آن دور شوید بدانید که خدای تعالی عزیز و ارجمند و بی همتاست قوی
و غالبست از شما انتقام کشد و کس شما را حمایت نکند و نتواند کرد و کس را از زیر فرمان او دست نیست حکیمست
محکم کار و درست کردار آنچه او کند بر حسب مصلحت کند و چنان باید که او کند هل ینظرون الا ان یاتیهم الله
فی ظلل من الغمام والملائکة وقضی الامر والی الله ترجع الامور مورد آیه تهدید و وعید است کافران
را که ایشان عند نزول آیات و ظهور حجج و بینات ایمان نمی آوردند میگوید که هر آنچه ممکن بود با ایشان کرده شد از باب
اهل تکلیف از اقدار و تمکین و عده و ازاحت علت و نصب ادله و بعثت انبیا و انزال کتب با اینهمه ایشان ایمان نیاوردند
ایشان هیچ منتظر نمی باشند و چشم نمیدارند الا آنکه فرمان خدای و عذاب خدای با ایشان آید در سایهها از ابر سپید
و فرشتگان با ایشان آیند از بهر عذاب و کار بر ایشان کرده شد و مرجع و بازگشت جمله کارها با خدای بود و گفته اند
که معنی آیه اینست که این کافران را هیچ بهانه دیگر نمانده است الا آنکه تمنای محال و انتظار محال کنند و آن آنست
که خدای بایشان آید در سایهها از ابر سپید و فرشتگان با ایشان آیند و کار خود تمام کرده شد یعنی کار شریعت و اسلام
از آن روشنتر و ظاهرتر شده است که احتیاج وضوحی و بیانی دارد مرجع جمله کارها با خدا است هر چه کنند جزا یابند

سَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمْ آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ
اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ حق سبحانه و تعالی چون شرایع را بیان کرد و گفت که مردمان در دین سه فرقه اند مومن و کافر
و منافق و مومنان را وعده داد و کافر و منافق را وعید کرد و بعد ازین بیان کرد که ایمان نیاوردن کافران ازان نیست
که در آیات هیچ تقصیر نیست بلکه از نقص خرد ایشان و فعل پلید ایشانست و فرمود سل ای محمد که ایشان شما با تو کرده اند که
پیش از تو با قوم دیگر همچنین کردند بپرس از فرزندان یعقوب یعنی جهودان مدینه تا چند دادیم ایشان را یعنی پدران ایشان را
از آیتی و نشانی که دلیل صدق پیغمبری ایشان بود چون اژدها گشتن عصا و ید بیضا و شکافتن دریا و من و سلوی تا آیتی که در توریة
دلیل بر صحت نبوت تو جماعتی بدان اقرار دادند و جماعتی انکار کردند و دیگران تبدیل کردند و هر که نعمت خدا را که آن آیت
از توریة دلالت کننده بر نعت و صفت محمد بگرداند و تبدیل کند بعد از آنکه باو آمده باشد عقاب خدای سخت است
بعقاب سخت خودش مبتلا گرداند زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَوٰةُ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ
اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ عبد الله عباس گوید آیه در شان ابوجهل
بن هشام آمد و مشرکان عرب که ایشان سخریه کردندی و افسوس بر درویشی مسلمانان داشتندی و تنعم کردندی بمالی
و معیشتی که ایشان را بود و گفتندی اگر محمد حق بودی سادات و اشراف ما او را متابعت کردندی نه این گشتی ضعفا
و مساکین چون عبد الله مسعود و صهیب و عمار مقاتل گفت در حق منافقان آمد چون عبد الله ابی سلول و اصحابش که
ایشان تنعم کردندی و با ضعفای اصحاب رسول سخریه کردندی و گفتندی محمد با این جماعت غلبه خواهد کرد ما را عطا گفت
در علما و روسای جهودان آمد بر اصحاب رسول سخریه میکردند از آنکه خدای تعالی خبر داده بود که من اموال ایشان فی
شما خواهم کرد در سبیل غنیمت بی قتال علی اسهل الوجوه و ایشان از بنی قریظه و بنی النضیر و قینقاع بودند حق تعالی
آیه فرستاد و گفت آراسته و مزین کرده اند در چشم آنکسانی که کافر شدند زندگانی دنیا را و متاع دنیا را تا از غرور
دنیا و مال دنیا استهزا و سخریه می کنند و افسوس میدارند از آنکسانی که ایمان آوردند و آنکسانی که مومن و متقی اند
یعنی پرهیزکاران فردای قیامت زبردست و بالای ایشان باشند و خدای تعالی روزی دهد آنرا که خواهد بی حساب
و بیشمار ابو القاسم الطائی از رضا ع از پدرانش از رسول ع روایت کرد که پیغمبر گفت هر که مومنی یا مومنه را خوار و حقیر
دارد برای درویشی او خدای تعالی روز قیامت او را شهره و رسوا گرداند و هر که مومن یا مومنه را بهتان نهد یا در وی
چیزی گوید که در وی نبود خدای تعالی او را فردای قیامت بر پشته از آتش بدارد تا از عهده آنچه گفته باشد بیرون آید
و مومن نزدیک خدای تعالی گرامی تر از فرشته مقربست و هیچ نیست که خدای تعالی دوستر دارد از مومن تایب
یا مومنه تایبه و مومن را در آسمان چنان شناسند که مرد اهل و ولدش را یحیی معاذ گفت بد قومی باشند آنانکه در میان ایشان
توانگر بود حرمتش دارند و اگر درویش بود حقیرش دارند در خبرست از ابوذر غفاری که روزی رسول ع مرا گفت در مسجد نگاه
کن تا کیست که در چشم تو رفیع تر می آید نگاه کردم مردی را دیدم حله نیکو پوشیده گفتم این یا رسول الله گفت اکنون
در نگر تا ازین جمع که در چشم تو حقیرتر مینماید من نگاه کردم مردی ضعیف حال را دیدم خلقانی پوشیده گفتم این یا رسول

بود و هر چه کنید شما از نیکویی خدای داننده است و از امید اند ضایع نگرداند و جزای آن بدهد سوال اگر چه از نفقه است
اما چون مراد مصرف آن بود جواب از مصرف آن داد و عبد الله مسعود از پیغمبر روایت میکند که او گفت الید العلیا خیر من
الید السفلی و ابدا بمن تعول امک و اباک و اختک و اخاک و ادناک ادناک گفت دست زبرین بهتر از دست زیرین است ابتدا
بآنکس کن که عیال تو باشد مادر و پدر و خواهر و برادرت پس از آنکس که نزدیکتر است بتو بخویشی و گفت صدقه بر درویش
یک صدقه باشد و بر خویشاوند دو صدقه باشد برای آنکه هم صدقه باشد و هم صله رحم و حق تعالی در آیه برکسی که
نزدیکتر است ابتدا کرد از مادر و پدر و آنکه بخویشاوندان از اینجاست که پیغمبر ع گفت لا صدقة و ذو رحم محتاج
كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا
وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ حق تعالی چون در این آیه بیان کرد که بهشت نتوان یافت الا بسختی و
دشواری و تحمل بردباری تکلیف و بذل مال در این آیه بذل جان میکند میگوید که نوشته شد و واجب کرده شد بر شما
جهاد کردن و کارزار کردن با دشمنان خدای و رسول و شما را قتال کردن مکروه و دشوارست و طبع شما ازان متنفرست
و هر چه تکلیف بدو تعلق دارد بهیچ حال موافق و مشتهی طبع نبود از آنکه مصالح شرع موقوف ارادت و کراهیت مکلفان
نیست بیان این معنی میکند و میگوید که شاید و بسیار بود که شما چیزی را کاره دارید و مراد آن نباشد و آن شما را بهتر
بود و نیکویی شما در آن بود و شاید و بود که دوست دارید چیزی را و خواهان آن باشید و آن شما را بدتر بود و بدی شما در آن بود
و خدای تعالی میداند که صلاح شما و خیر شما در چه چیزست و شما نمیدانید هر آنچه صلاح شما در و بود شما را بدان میفرماید او را
سامع و مطیع باشید و جهاد کنید که در وی یکی از دو نیکوییست یا الظفر و غنیمت یا شهادت ابن عباس گفت که بر زیر ردیف
رسول بودم مرا گفت یا ابن عباس ارض عن الله بما قدر و ان کان خلاف هواک راضی باش از خدای بر آنچه بر تو قضا کند
و اگر چه خلاف هوای تو بود که این در کتاب خدا است گفتم کجاست یا رسول الله که من قرآن خوانده ام و نمیدانم
گفت نمیدانی و عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم محمد بن اللیث گفت مدتی در خانه بمانده بودم بی کار و بی عمل روزی کسی
بمن آمد از ان متوکل گفت اجب لامیر المومنین بترسیدم چنانکه روح از تن من برفت و برنشستم و چون میرفتم میشدم
اندیشناک تا خود چه خواهد بود در راه مردی از پیش من افتاد و این بیت بر مثل میخواند کم مرة حفت بک المکاره
خار لک الله و انت کاره من این در فال گرفتم چون در پیش متوکل شدم بفرمود تا منشور مصر برای من نوشتند و
خلعت راست کردند و مرا بآن ولایت فرستادند انس مالک گوید که رسول ع مرا گفت ثلاث من الایمان الکف
عمن قال لا اله الا الله و لا نکفره بذنب و لا نخرجه من الاسلام بعمل سه چیز از اصل ایمانست باز استادن از گوینده لا اله
الا الله او را بگناهی که کند کافر نگوی و بعملی که کند از اسلامش بیرون نیاری والجهاد ماض منذ بعثنی الله الی ان یقاتل
آخر امتی الدجال لا یبطله جور جائر و لا عدل عادل و جهاد از آنگاه که خدای تعالی مرا بفرستاد تا باخر زمان که آخر امت
من با دجال کارزار کنند روزگار جور جائر و عدل عادل آنرا باطل نگرداند و الایمان بالاقدار و ایمان داشتن بقضا و قدر يَسْأَلُونَكَ
عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ

اَهْلِهِ مِنْهُ اَكْبَرُ عِنْدَ اللّٰهِ وَالْفِتْنَةُ اَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ مفسران گفته‌اند سبب نزول این آن بود که رسول ع پسر عمه خود را
عبد الله بن جحش را با هشت مرد مهاجر که از ایشان بود عامر بن الربیعه و واقد بن عبد الله بفرستاد و او را بر ایشان
امیر کرد و نامه نوشته بدو داد و گفت سر علی اسم الله برو بر نام خدای و این نامه را سر باز مکن تا دو منزل
از مدینه بروی آنگه سر باز کن و بر یاران خوان و آنچه درین نامه باشد کار کن و اگر از اصحابت کسی نخواهد که بیاید او را
اکراه مکن نامه را بستد و چون دو منزل برفت نامه را سر باز کرد و برو خواند در آنجا بود که بسم الله الرحمن الرحیم اما
بعد برو با اصحابت برکه تا بطن نخله و آنجا فرود آی و راه کاروان قریش نگاه دار که آیند و خبری از آن با ما ده
چون نامه بخواند گفت سمعا و طاعة آنگه اصحاب خود را گفت مرا فرموده اند که شما را اکراه نکنم هر که آرزوی شهادت
گو بیا و هر که نخواهد گو باز گرد ایشان گفتند سامعیم و مطیعیم فرمان خدا و رسول خدا را و در بعضی منازل سعد ابو وقاص را
و عتبه بن عزوان را اشتر گم شد دستوری خواستند که بطلب اشتر روند ایشان را دستوری داد که بطلب اشتر روند و با
اصحابش برفت تا بطن نخله میان مکه و طایف و آنجا فرود آمد نگاه کرد کاروان قریش از طایف می آمد مویز و ادیم
داشتند و در میان کاروان عمرو ابن الحضرمی بود و حکم ابن کیسان و عثمان بن عبد الله ابن المغیره و نوفل بن عبد الله چون
اصحاب رسول را بدیدند بترسیدند عبد الله جحش گفت این قوم بترسیدند یکی را بنشانید و سرش بتراشید تا ایشان
گمان برند که معتمرند و عکاشه را سر بتراشیدند آنان که دیدند گفتند اینان عمره آورده اند ز ایشان باکی نیست و آن
آخر روزی بود از جمادی الآخره و ماه پیش از قتال بود گروهی میگفتند جمادی الاول است و گروهی میگفتند رجبست
و با یکدیگر گفتند که اگر امشب توقف کنیم فردا رجب باشد و ماه حرامست قتال نشاید کرد اگر کاری خواهیم کرد امروز
باید کرد واقد بن عبد الله آغاز کرد و تیری بر عمرو ابن الحضرمی زد و او را بکشت و اول کشته از مشرکان در اسلام او بود
حکم و عثمان را اسیر کردند و اولین اسیر در اسلام ایشان بودند و نوفل بجست و ایشان کاروان براندند و با مدینه آمدند
قریش گفتند محمد استحلال ماه حرام میکند و مسلمانان را بدین تعنیف میکردند و جهودان از آن مردمان نامهای ایشان
فال کردند گفتند واقد او قد الحرب و الحضرمی حضر الحرب این حدیث برسول علیه السلم عبد الله جحش را گفت من ترا نفرمودم
که در ماه حرام قتال کن و کسی را بکش و آن کاروان و اسیران را موقوف کرد و دست ایشان در آن نکرد اصحاب سریه از آن
اندیشه کردند و بترسیدند و گفتند یا رسول الله ما ابن حضرمی را کشتیم پیش از آنکه ماه رجب را دیدیم ندانیم که او را در
رجب کشتیم یا جمادی و مردم در آن گفت و گوی بودند حق تعالی این آیه فرستاد رسول ع از مال پیشتر خمس بیرون کرد
و اول خمسی که در اسلام بود آن بود و باقی قسمت کرد در میان سریه و اول غنیمتی که در اسلام بود آن بود و اهل مکه فدای
آن اسیران بفرستادند رسول ع گفت توقف کنیم اگر سعد و عتبه باز آیند و الا ایشان را بدل ایشان باز کشیم و چون باز
رسیدند رسول ع فدیه بستد و اسیران را با جایگاه فرستاد و حکم بن کیسان اسلام آورد و با رسول ع در مدینه بماند
و روز بئر معونه شهید شد و عثمان بن عبد الله با مکه شد و آنجا بماند تا بوقت مرگ و کافر مرد سبب نزول آیه این بود
و مراد بدین ماه که در آیتست رجبست و او را ماه حرام برای آن خوانند که قتال در او حرامست و این ماه را اصم الاسنه

این شوند

۱۶۹

این حقیرتر می آید مراد رسول ع گفت و الذی نفسی بیده بآن خدای که جان من بامر اوست که این مرد حقیر که در چشم تو می آید نزد یک
خدای بهترست از جهانی از این مردم بر بار کرده ابن عباس گفت که مراد باین آیه که والله یرزق من یشاء بغیر حساب
اموال بنی قریظه و بنی النضیرست و گفته اند که بغیر حساب آنست که روزی دهد در دنیا و تبع ماران بود و در آخرت حساب
نخواهد و گفته اند که مراد باین اهل بهشت اند که خدای تعالی ایشان را بی حساب روزی دهد یعنی پیش از آنکه در تقدیر و حساب آید
كَانَ النَّاسُ اُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللّٰهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَاَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ
لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ میگوید که مردمان همه یک امت و یک گروه و یک ملت بودند و در میان
ایشان خلاف نبود خلاف در میان ایشان ظاهر گشت پس خدای تعالی پیغمبران را فرستاد صد و بیست و چهار هزار چنانکه
در اخبارست سیصد و سیزده رسول بودند بیست و هشت را از ایشان نام در قرآن مذکورست و پنج اولو العزم اند نوح
و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد علیهم السلم و ایشان همه بشارت دهنده بودند مومنان را بثواب و ترساننده عاصیان را
از عقاب و با ایشان فرستاد کتابی بحق یعنی با هر یکی از ایشان ابو ذر غفاری گفت رسول علیه السلم را پرسیدم که خدای تعالی
چند کتاب را فرستاد گفت پنجاه صحیفه بشیث وصی آدم فرستاد و بر نوح سی صحیفه و بر ابراهیم ده صحیفه و توریة بموسی
و زبور بداود و انجیل بعیسی و قرآن بر من گفتم یا رسول الله در صحف ابراهیم چه بود و در توریة موسی همه عبر بود چنانکه عجبا
لمن ایقن بالموت کیف یفرح عجبا لمن ایقن بالنار کیف یضحک و عجبا لمن رای الدنیا و تقلبها باهلها کیف یطمان الیها عجب از آنکه دنیا
بیند و تقلب او و چگونه دل بر دنیا نهد و با او ساکن گردد از بهر چه فرستاد پیغمبران را تا بیان کنند احکام را که در آن خلاف میکنند
یعنی کتاب بیان کند یا صاحب کتاب عطا گفت مردمان از عهد آدم تا روزگار نوح بر یک ملت و یکطریقه بودند قتاده
گفت از عهد آدم تا نوح ده قرن بود همه بر یک شریعت اختلافی که پیدا شد در عهد نوح پیدا شد پس خدای تعالی نوح را
بفرستاد کلبی گفت مراد بناس اهل سفینه نوح‌اند هشتاد مرد که بر دین نوح بودند و با او ایمان آورده بودند پس از آن مختلف
شدند وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ اِلَّا الَّذِينَ اُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللّٰهُ
الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِاِذْنِهِ وَاللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ اِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ میگوید که خلاف کردند
در آن کتاب مگر آن کسانی که ایشان را کتاب دادند از جهودان و ترسایان پس از آنکه حجت با ایشان آمد یعنی احکام توریة و انجیل
و ایشان را بگردانیدند تحریف و تغییر و تبدیل کردند از ظلم و حسد که ایشان را بود و در میان ایشان بود پس خدای تعالی
راه نمود کسانی را که ایمان آوردند بآنچه خلاف کردند در و از حق یعنی در حقی که ایشان آن را خلاف کردند ایشان را
بدان راه نمود بامر و فرمان خویش در نماز خلاف کردند بعضی روی بمشرق کردند و بعضی بمغرب و بعضی روی به بیت المقدس
کردند خدای تعالی مومنان را بکعبه هدایت کرد که نه جهود بودند و نه ترسا ما کان ابراهیم یهودیا و لا نصرانیا و لکن کان
حنیفا مسلما و خدای تعالی هدایت کند و راه نماید براه راست آن را که خواهد و خدای تعالی جمله مکلفان را خواست و هدایت کرد و
هدایت از خدای تعالی الطاف و توفیق و اقدار و تمکین و ازاحت علت و نصب ادله و ارسال رسل بود و این همه با همه مکلفان کرده
آنچه همه مهتدی نشدند دلیل نکند که هدایت نکرد برای آنکه هدایت عامست و مهتدی بعضی اند چنانکه امر و نهی عامست و لکن

آمنوا

مطیع و مهتدی اند اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا یَاْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِیْنَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَاْسَاءُ
وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوْا حَتّٰى یَقُوْلَ الرَّسُوْلُ وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مَعَهٗ مَتٰى نَصْرُ اللّٰهِ اَلَا اِنَّ نَصْرَ اللّٰهِ قَرِیْبٌ
قتاده و سدی گفته اند که آیه در غزای خندق آمد که مسلمانان را از آن خوف و مشقت رسید چنانکه خدای تعالی از ایشان حکایت
کرد و اذ زاغت الابصار و بلغت القلوب لدی الحناجر و گفته اند که در جنگ احد آمده است عبدالله ابی سلول و اصحاب
رسول را گفت تا که شما خویشتن را در تلف نهید و جان خود را علف شمشیر گردانید ایشان گفتند قاتل از مجاهد و مقتول از
شهید ایشان را گفت این چه تمنای باطلست اگر محمد رسول برحق بودی خدای تعالی دشمن را بر وظفر ندادی و قتل و اسر
بر امت او مسلط نکردی خدای تعالی آیه فرستاد و گفت ای شما می پندارید که باسانی بهشت روید و بشما نیامده است
مثل آن کسانی که بگذشته اند پیش از شما یعنی بشما نرسیده و است آنچه بدیشان رسید سختی و گرسنگی و درویشی و بیچارگی و
بجنبانیدند ایشان را و بترسانیدند و ایشان مضطرب و پریشان گشتند تا کار بجایی رسید که رسول خدای و مومنان که با پیغمبر
بودند استبطاء نصرت کردند و گفتند آخر این نصرت خدای کی خواهد بود ما را تا خدای تسلی کرد ایشان را و گفت که نصرت
خدای شما را نزدیکست و هب منبه گفت از میان مکه و طایف هفتاد پیغمبر را مرده یافتند و سبب مرگ ایشان گرسنگی
و سختی بود و گفت در کتاب بعضی حواریان خوانده ام که چون خدای هر بلا بر تو بگشاید شادمانه شو برای آنکه سبیل انبیاء و
رسلست و چون در راحت و نعمت بر تو بگشاید بر خویشتن بگری که با تو خلاف آن کند که با پیغمبران کرد در خبر می آید که
عیسی م وزیری داشت شیر او را بدرید عیسی گفت بار خدایا این مرد وزیری بود و عون منکی را بر و مسلط کردی تا او را
بخورد حق تعالی گفت آری برای آنکه خواستم تا او را منزلتی باشد و او را عمل بدان منزلت نمیرسانید مرا و را ابتلا کردم
تا بدان منزلت رسید و این آیه دلیلست که بهشت دشوار توان رسید چه پیغمبر میگوید حفت الجنة بالمکاره و حفت النار
بالشهوات و در خبرست که چون خدای تعالی بهشت را بیافرید جبرئیل را گفت که در بهشت بگرد و ببین جبرئیل در بهشت
بگردید و گفت بار خدایا همانا که کس نباشد که درین جایگاه نیاید فلما حفت بالمکاره و شدائد و تکالیف شاق در گرد
بهشت آورد و بار و پیش از آن ساخت جبرئیل دران نگاه کرد و گفت بار خدایا ترسم که کس دران جا نیاید از آنکه احتمال
و تحمل این مشاق نکند آنگه دوزخ را بیافرید و گفت ای جبرئیل برو و ببین جبرئیل برفت و بدید گفت بار خدایا کس نباشد
که اختیار این کند چون شهوات و مرادات در گرد این نهاده شد ترسم که کس نباشد که اینجا نیاید یَسْئَلُوْنَكَ مَا
ذَا یُنْفِقُوْنَ قُلْ مَا اَنْفَقْتُمْ مِنْ خَیْرٍ فَلِلْوَالِدَیْنِ وَالْاَقْرَبِیْنَ وَالْیَتٰمٰى وَالْمَسٰكِیْنِ وَابْنِ السَّبِیْلِ وَ
مَا تَفْعَلُوْا مِنْ خَیْرٍ فَاِنَّ اللّٰهَ بِهٖ عَلِیْمٌ بعضی مفسران گفته اند که آیه در عمرو بن جموح آمد و او مردی پیر بود و مال بسیار
داشت از رسول ع بپرسید خدای تعالی آیه فرستاد و گفت ای محمد از تو می پرسند که چه چیز نفقه کنند برای خویشان و ...
که چون از ایشان فاضل آید بگو ایشان را که هرچه نفقه میکنند و خواهید کرد از مال برای مادر و پدر خویش نفقه کنید و برای خویشان
که چون از ایشان فاضل آید بر یتیمانی که ایشان بی پدر باشند و کسی نبود که کار ایشان را درست کند و مسکینان که ایشان
چیزی ندارند یا کفاف ایشان نبود و بر رهگذار غریب که راه ایشان بزده باشند و مال ایشان برده و ایشان را یتامی

خوانند که درین ماه حرب و سنانها از تیرها کم شدی در حرب از بهر آن خوانند که از ماههای حرام منفردست و از بهر تعظیمش
از ترجیب او رجب حقی بود که از بسیاری بار که داو ترسند که شاخها بشکنند و عامه فراز بر او زنند و اصم خوانند
برای آنکه در و قعقعه سلاح نشنوند و اصب خوانند برای آنکه درین ماه خدای تعالی رحمت بر بندگان خود ریزد و معنی آیه آنست
که ای محمد از تو سوال میکنند و میپرسند از ماه حرام و قتال کردن و جنگ کردن در ماه حرام بگو ایشان را که قتال در ماه حرام
بزرگست و از جمله گناه کبیره است و باز گردانیدن از راه خدا که حج اکبر ست چنانکه ترا که محمدی عام الحدیبیه باز گردانیدند
و از مسجد حرام منع کردند و بخدای کفر آوردن و اهل مسجد حرام را که محمدست و صحابه او از مسجد الحرام بیرون کردن نزدیک
خدای بزرگترست و گناهی فاحش ترست و فتنه که کفر و شرکست یا عذابی که اهل مکه مومنان را میکردند بتر ست
از قتل و کشتن نفس و مراد بدین قتل پسر حضرمیست و عبدالله جحش چون این آیه آمد نامه نوشت بمسلمانان مکه و گفت چون
کافران شما را تعییر کنند بد آنچه من کردم شما ترا ایشان را تعییر کنید بکفر و منع رسول و اخراج از مکه که خدای تعالی برای شما کافران را
جواب داد وَلَا یَزَالُوْنَ یُقَاتِلُوْنَكُمْ حَتّٰى یَرُدُّوْكُمْ عَنْ دِیْنِكُمْ اِنِ اسْتَطَاعُوْا وَمَنْ یَّرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِیْنِهٖ
فَیَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَاُولٰٓئِكَ حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ وَاُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ النَّارِ هُمْ فِیْهَا
خٰلِدُوْنَ حق جل و علا بیان میکند و از ضمایر کافران خبر میدهد و میگوید که همیشه این مشرکان که کافران که با شما کارزار
کنند تا که شما را از دینی و ملتی که دارید برگردانند اگر توانند یعنی اگر ممکن باشد ایشان را و توانند این کنند پس هر کس که از
دین خود برگردد و کافر شود و بران کفر بمیرد عملی که کرده باشد و عملهای کسانی که چنین کنند باطل باشد در دنیا بدانکه خدای
تعالی خلق را بر سر ایشان مطلع گرداند تا مدح که ایشان را کرده باشند بذم بدل شود چنانکه در حق ابلیس بود و بدانکه اگر باطل
نبودی بودی و ایمان ایشان را حقیقی بودی ایشان را ثواب دادی و چون نبود باطل شد و بعوض آن مستحق عقاب گشتند
و این جماعت اصحاب دوزخند و ملازمان دوزخ در دوزخ مخلد و موبد باشند و مذهب صحیح آنست که مومن مرتد
نگردد و لازم آید که برای ایمان در بهشت بود و برای ارتداد و کفر در دوزخ بود و این هر دو در یک شخص متصور نیست
الا آن وقت که با حباط گویند و احباط درست نیست پس هر جا که در لفظ احباط است مراد نفی قبول و وقوع
بوده است اول چون در اول صورت وقوع دارد بر ایشان فی الحال از ان ثمرتی نبود تا محبط ماند پس اگر مرتد شود یا ایمانش
درست نبوده باشد یا اظهار ارتداد و کفر بر سبیل تقیه کند و تاویل ارتداد و برگردیدنست از ظاهر تا از ایمان
از آنکه دلیل ما گفتست از ین اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَالَّذِیْنَ هَاجَرُوْا وَجٰهَدُوْا فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ اُولٰٓئِكَ
یَرْجُوْنَ رَحْمَتَ اللّٰهِ وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ پیغمبر علیه السلام چون مشرکان طعنه میزدند و میگفتند که مسلمانان هتک
حرمت ماه حرام میکردند از ان رنجور دل می بود تا که خدای تعالی این آیه فرستاد و رسول علیه السلام آن غنیمت را قسمت
کرد عبدالله جحش و اصحابش گفتند یا رسول الله ما را برین غزا که کردیم و این رنج که بردیم هیچ مزد خواهد بود حق تعالی
بهر ایشان این آیه فرستاد و گفت آنکه ایمان آوردند و تصدیق کردند و از مکه بمدینه هجرت کردند و در راه خدای جهاد
کردند ایشان امید رحمت خدای تعالی دارند و خدای آمرزنده و مهربانست ایشان را بیامرزد و بر ایشان رحمت

رحمت کند یسئلونک عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر ومنافع للناس واثمهما اکبر من نفعهما
جماعتی مفسران گفته‌اند که سبب نزول آیه آن بود که جماعتی از صحابه پیش رسول آمدند و گفتند یا رسول الله افتنا فی الخمر والمیسر
فانهما مذهبة للعقل مسلبة للمال ما را فتوی ده در باب خمر و قمار که این هر دو عقل را برنده و مال رباینده است خدای تعالی
این آیه فرستاد و گفت ای محمد از تو می پرسند از خمر و قمار و جواب ده که درین هر دو گناه بزرگ است و در و منافع مردمانست
بزه عظیم است و فساد بسیار و تعلق دارد بسبب مخاصمت و مشاتمت و فحش و دروغ گفتن است عقل را
زایل میگرداند از جمله فواحش است و منافع او آنست که ازانکه خمر با طبع ایشان موافق بود تن او را کامی شود
و بدان تجارت و بیع و شرا کنند یکی از جمله خلفا شاعری از آن خورد و گفت خمر را چه میگیی که اولش تلخست و آخرش
خمارست گفت چنین است ولیکن منهما حالة لا ابیعها بملک در آن میانه حالتیست که ملک تو ویران شود
گفت تو یکی (?) تا فلان اقطاع بتو دهم گفت چون مست شوم ملک من از ملک تو بیشتر بود گفت باز چون هشیار
شوی همان گدا باشی گفت باز مستی شوم تا توانگری با من آید منافع خمر ازین معنی بود و منافع قمار حال بود که مردم
ببرند انگه حق جل و علا بیان کرد که وبال و گناه این هر دو بیشتر از نفع ایشانست و زیان او بیشتر از سود است
دیگر هیچ زیانی نباشد جز آفت عقل این کفایت بود جماعتی از مفسران روایت کردند که خدای تعالی در خمر چهار آیه فرستاد
یکی این آیه فرود آمد که ومن ثمرات النخیل والاعناب تتخذون منه سکرا و آنگاه حلال بود چون معاذ جبل و جماعتی از صحابه درین
باب مراجعت کردند و خدای تعالی درین آیه فرستاد که یسئلونک عن الخمر والمیسر جماعتی دست برداشتند و جماعتی
دست بنداشتند برای منافعی که در وی بود تا روزی عبد الرحمن عوف میزبانی کرد و طعامی بساخت چون طعام
بخوردند ایشان را خمر آورد و ایشان خمر بخوردند و هنوز آیه تحریم نیامده بود نماز شام درآمد و ایشان مست شدند یکی
را در پیش داشتند تا نماز کند الحمد برخواند و قل یا ایها الکافرون در گرفت اعبد ما تعبدون و همچنین تا آخرش لا حرف
نفی است خدای تعالی آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون ولا جنبا چون
این آیه آمد قومی دیگر دست از خمر برداشتند و گفتند خیری نیست در چیزی که ما را از نماز باز دارد و در دوام باشند
و قومی دیگر با وقاتی که نه اوقات نماز بود در و تعاطی میکردند تا روزی یکی از جمله مسلمانان خمر خورد و چون مست شد از
کشتگان بدر یاد آمد بر ایشان بگریست و نوحه کرد و بیتها در مرثیه ایشان انشا کرد و این خبر برسول ع رسید برخاست و بیامد و چیزی
که در دست داشت خواست که بر وی زند او زینهار خواست و توبه کرد و پناه با خدای تعالی داد از خشم پیغمبر علیه السلام
از زین العابدین از پدرش از امیر المؤمنین علی روایت می کند که او گفت من شتری داشتم و شتری دیگر رسول علیه السلام مرا
داده بود از غنیمت هر دو شتر بیاوردم و یکی را میعاد گرفتم تا برویم و بار هیزم بیاورم و شتر را نزدیک دیوار بستم
و برفتم تا رسن و آلت آن جمع کنم چون باز آمدم شتر را دیدم کشته و شکم شکافته و کوهان بریده هراسی آمد تا نزدیک بود
که آب از چشمم روان گردد گفتم که این که کرد گفتند عمت حمزه گفتم چرا گفتند مست بود با جماعتی و زنی غنا کرد در میان ایشان
بود و بیتها انشا کرده و در آنجا ذکر آن بود که آن شتر را بکش و ما را ازین کباب ده چون شنید این شتر را بکشت امیر المؤمنین

گفت بیامدم و با رسول شکایت کردم و او در حجره ام سلمه بود برخاست و نعلین در پای کرد و بیامد و من در پی او بیامدم و
چون بدر سرای رسید ایشان در آنجا بودند سلام کرد و دستوری خواست و در سرای شد حمزه را گفت چرا کردی این
و او را ملامت کرد و او تیز در رسول نگاه کرد و گفت نه شما و پدران شما بنده پدر من بوده اید رسول علیه السلام گفت علی را عمت
سخت مست است و باز پس آمد و گفت که غرامت شتر بر من است بروز دیگر حمزه بیامد و در دست و پای رسول افتاد
و عذر خواست رسول ع گفت من برای تو استغفار کردم از خدای و درخواستم تا ترا عفو کند پس از آن عتبان بن مالک
طعامی ساخت و سری شتر بریان کرد و جماعت را حاضر کرد و سعد ابن ابی وقاص آنجا حاضر بود چون مست شدند در شعر
خواندن و مفاخرت کردن آمدند سعد در آن میان قصیده خواند که در آنجا هجا انصاریان بود و فخر قوم او و انصاری بر جست
و استخوانی بر سر سعد زد و بشکست و او بشکایت پیش رسول آمد یکی از صحابه گفت اللهم بین لنا فی الخمر والمیسر والانصاب
والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه و خمر حرام شد و این قول بیشترین مفسرانست و قول بعضی مفسران و بعضی
اصحاب ما آنست که خمر همیشه حرام بوده است و این قول را قبول کنند حسن بصری گفت که این آیه دلیل تحریم خمر میکند
از آنجا که خدای تعالی میفرماید اثم کبیر و اثم بزه و حرج باشد و این حرام بود و کیف که بکبیر صفت کرده است که اثم کبیر و
گفت که آیه لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری دلیل تحریم کرد و پس از آن بتاکید تحریم آیه فرستاد در سورة المایده انما الخمر
والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه و هر چه مست کند اندک و بسیار آن حرام بود و خمر
که در خبر روایت میکنند که ثمرة طیبة و ماء طهور آن چنان بود که روزی پیغمبر ع در بعضی از منازل فرود آمده و در آنجا آب
سخت شور و ناخوش بود بفرمود تا خرمه چند در مطهره انداختند و رسول ع بقیلوله بخفت آنگه برخاست و از آن وضو
کرد گفتند یا رسول الله روا باشد گفت چرا روا نباشد ثمرة طیبة و ماء طهور و پیغمبر علیه السلام گفت از انگور خمر بود و از
خرما خمر بود و از مویز و گندم و جو و ارزن خمر بود و گفت که کل شراب عاقبته کعاقبة الخمر فهو حرام هر شرابی که عاقبت
او چون خمر بود یعنی مستی دهد آن حرام بود مضار بن حارث روایت میکند از ابو عبد الله که روزی جماعتی از اهل شام پیش
عبد الله عمر آمدند و او را گفتند یا ابن عمر ما را خبر ده تا چه شنیده در باب خمر و شراب مسکر گفت از رسول ع شنیدم
که او گفت والذی بعثنی بالحق بآن خدای که مرا بحق بخلقان فرستاد که هر کس که او یک شربت باز خورد از شراب مسکر
خدای تعالی چهل شبانروز نماز او نپذیرد و اگر توبه کند مقبول باشد و چون دو شربت خورد خدای تعالی هشتاد شبانروز
نماز او نپذیرد و اگر توبه کند مقبول باشد و هر کس که او سه شربت باز خورد صد و بیست روز نماز او نپذیرد و واجب بود
که او را ردغة الخبال بچشانند گفتند یا رسول الله ردغة الخبال چه باشد گفت خون و ریم دوزخ باشد که از شکم ایشان بیرون
آمده باشد و در وادی باشد از دوزخ چندانکه از مشرق تا مغرب در آنجا موج زند آنگه گفت پیغمبر ای اهل شام شما را بس
رسول ع گفت بحق آن خدای که مرا براستی بخلق فرستاد که شراب خواره می آید در قیامت سیاه روی و ازرق چشم
لبها از دهن باز افتاده و آب از دهنش میرود و هر که او را چند از ویش تقرب آید و خمر خورنده تشنه میرد و در گور تشنه
باشد و روز قیامت تشنه برخیزد و هزار سال بانگ میدارد که وا عطشاه پس از هزار سال آبی بیارند او را چون دردی

که چون با دمن برادر و پیش بریان کند و دندانهایش دران کار افتد و چشمهایش بیرون آید و چون خورده باشد هرچه
در شکمش باشد گداخته شود و رسول خدای خمر را لعنت کرد و انرا که فشارد و انرا که فرماید فشاردن و ساقی را و شارب
را و حاملش را و انرا که بنزدیک او برند و اگر توبه کند خدای تعالی توبه او را قبول کند خمر مجمع بزه است و ما در همه پلیدها و کلید
همه شرهاست و میسر اسمی است جامع جمله قمارها عبدالله مسعود روایت میکند که شطرنج حرامست و مرد را حرامست
تا بازی بجوز و کعب و در خبرست که امیر المومنین علی ع بقومی بگذشت شطرنج می باختند گفت ما هذه التماثیل التی انتم لها
عاکفون و پاره خاک برگرفت و در میان انداخت چنین گفت شما اینک تعالی این کار کنند که هر که نطع باز کند و قدری خاک در
میان باشد وَيَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ فِي الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ سبب نزول این آیت آن بود که رسول ع مردمان را بصدقه دادن حث میکرد ایشان گفتند یا رسول الله ما را بیان
کن تا چه دهیم و که دهیم خدای تعالی این ایه فرستاد و گفت پرسند از تو ای محمد که چه چیز نفقه کنند بگو ایشان را که انچه فزون
باشد از قوت شما و قوت عیال شما نفقه کنید عبدالله عباس گفت عفو آن بود که باید نباید بر مال مجاهد گفت صدقه باشد
از سر توانگری همچنین خدای تعالی بیان کند برای شما ایتها تا بود که شما در باب نفقه مال در دنیا و اخرت اندیشه کنید و انچه
قوت خود و عیالست در باب دنیا راست کنید و انچه فاضل باشد برای خدای و برای آخرت صدقه کنید تا ذخیره باشد شما
داعی بود بر صدقه دادن و نفقه کردن و صوارف بود از حرص و بخل و حرص بر طعام دنیا ابو جابر گفت مردی بنزدیک
رسول آمد و شکل خایه مرغی زرین در دست و گفت یا رسول الله این را در بعضی معادن بدست آورده ام و جز این
ندارم میخواهم که از بهر خدای صدقه دهم رسول روی از و بگردانید و بار دیگر از جانب دیگر درآمد رسول از دست او
بخشم بستد و بینداخت چنانکه اگر بر وی آمدی عضوی تباه کردی و گفت چون میگویی همین دارم صدقه را چه خواهی کرد
انگه گفت که یکی از شما می آید و جمله مال صدقه میکند و انگه بدرها میگردد و سوال میکند افضل الصدقة ما كان عن ظهر غنى
وليبدا احدكم بمن تعول فاضلترین صدقه آن بود که از سر توانگری بود و یکی از شما باید که ابتدا کند بعیال خود و انگه انچه فاضل
آید صدقه کند وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ
الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَأَعْنَتَكُمْ إِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ عبدالله عباس گفت بروایة عطیه سبب نزول
ایه آن بود که عرب در جاهلیت کار یتیم عظیم داشتندی و مال او از مال خود دور داشتندی و با او مواکله و مخالطه نکردندی
و اگر او را چهارپایی بودی کسی بر ننشستی و خدمتکار او را کسی کار نفرمودی چون اسلام آمد حدیث یتیمان از رسول ع پرسیدند
خدای تعالی این ایه فرستاد و گفت از تو ای محمد سوال میکنند از یتیمان و بی پدران بگو اصلاح کار و اصلاح مال ایشان بی
طمعی و اجرتی و خیانتی و عوضی شما را بهترست و مزد شما درین بیشترست و اگر مصلحت در آن بود که با ایشان اختلاط کنید
روا بود که اختلاط کنید و مال ایشان با مال خود بیامیزید که ایشان برادران شما اند در دین و مال ایشان را در حفظ داریم و صلاح
مال ایشان جویید چنانکه از آن برادران خود خدای تعالی مفسد را از مصلح باز داند که کیست که غرض او از مخالطت اصلاح
و داند که کیست که غرض او فساد است و تلف مال ایشان و اگر خدای خواستی بر شما سخت کردی و شما را رخصت ندادی

در مخالطت

در مخالطت ایشان ابن عباس گفت که حکم کردی با ثم و حرج شما بتصرف در مال ایشان که خدای تعالی عزیزست و غالب کس دست
زیر فرمان او بر نیاورد و بقهر چون تکلیف شاق کند و حکیم است انچه کند بر وفق حکمت کند وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى
يُؤْمِنَّ وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ رسول خدای ابو مرثد را بمکه فرستاد تا جماعتی مسلمانان که انجا
بودند بیاورد پنهان چون بمکه رسید زنی بود مشرکه نام او عناق و در جاهلیت دوست او بود بشنید که آمده است بر خاست
و بنزدیک او آمد و گفت یا مرثد بیا تا زمانی بخلوت بنشینیم مرثد گفت ویحک یا عناق الاسلام قد حال بیننا و منع ذلک الاسلام
امد و منع کرد از چنین چیزها گفت پس ممکن باشد که مرا بزن کنی گفت بلی و لکن پس از انکه دستوری یابم رسول برم او را موافق نام
از انکه دانست که رسول ع او را دستوری ندهد تشنیع کرد و مشرکان را بر سر او آورد تا او را بزدند و او از دست ایشان
بجست و پنهان شد و چون فرصت یافت کاری که داشت در مکه بگزارد و با نزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله
زنی مشرکه میخواهد تا زن من باشد خدای تعالی این ایه فرستاد و گفت که زنان مشرک را نکاح مکنید و مخواهید و پرستار
مومنه بهتر بود از زنی آزاد مشرکه که اگرچه او را عجب آرد شما را یعنی خوش آید شما را از بهر مال و جمال او سدی گفت و لامة
مومنة در حق پرستاره عبدالله رواحه آمد و او کنیزکی سیاه بود بر و خشم گرفت و او را بزد و بیرون کرد انگه
بترسید و پشیمان شد و پیاده بنزدیک رسول ع انچه رفته بود بگفت رسول ع گفت هی مومنه عبدالله رواحه گفت
بان خدای که ترا بحق فرستاد که آزادش کنم و بزنی کنم او را و همچنین کرد جماعتی بر وطعنه زدند و گفتند پرستار
سیاه را بزن کرده است و آزاد مشرکه را بر و عرض کردند و قبول نکرد تا زنان مشرکه ایمان آورند
ایشان را نکاح میکردند خدای تعالی آیه فرستاد وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ
مُشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ و زن بمشرکان مدهید تا انکه که ایمان آورند مرد و طرف نهی کرد هم خواستن و هم دادن بر جمله
مناکحه با ایشان حرامست و بنده مومن بهترست از مردی کافر مشرک اگرچه شما را عجب آرد بمال و جمال انس بن مالک
گفت یکروز رسول ع نشسته بود اعرابی اندر درآمد و گفت یا رسول الله ایمنع سواد بی و دمامة وجهی من دخول الجنة سیاهی
و زشت رویی من مرا از آن منع کند در بهشت روم گفت نه مادام تا از خدای بترسی و برسول ایمان آری گفت بدان
خدای که ترا شرف نبوت داده است که من پیش ازین بهشت ماه ایمان آورده ام و اقرار داده که خدا یکیست و تو رسول
اویی بحق گفت انت من القوم لك مالهم وعليك ما عليهم و از ثنای لک بر تست انچه ایشانرا بود و انچه بر ایشان بود
بر تو بود گفت پس رای چیست که هر که از ینان حاضرند خطبه کردم کس مرا اجابت نکرد هیچ وجه نمی بینم جز دمامة الوجه و سواد اللون
و اگر در میان قوم خود حسبی دارم از بنی سلیم و پدران من معروف اند و لکن غلبتنی سواد اخوالی سواد خالان من بر من غلبه کرد
رسول علیه السلم گفت عمرو بن وهب حاضرست و او مردی بود از بنی ثقیف عظیم ثقیف و حمیت گفتند نه یا رسول الله اعرابی را گفت
تو خانه او را دانی گفت دانم گفت برو بخانه او در بزن برفق و چون در سرای شوی سلام کن و بگو که رسول خدای دختر ترا
بمن داد و او دختری داشت خداوند جمال و عقل و عفاف بیامد و در بزد چون در بگشادند و سواد و دمامه وجه او بدیدند کار
شدند و اظهار کراهت کردند او گفت رسول خدای کرد براثر او بیرون آمد و او با پیش رسول علیه السلم رفته بود و شکایت

کرده مرد در پیش آمد رسول ع گفت که یا هذا ای تو بی که رسول مرا دگردی و زجر کردی گفت یا رسول الله کردم و بد کردم
وانا استغفر الله برای آنکه مردی غریب بود گمان بردم که دروغ میگوید اکنون یا رسول الله حکم تراست جانها و مالها
و فرزندان با تراست و من پناه بخدا امید هم از خشم خدای و رسول خدای رسول علیه السلم گفت خیز ای اعرابی که من دختر
او را بتو دادم و با خانه شو گفت یا رسول الله من مردی غریبم و فقیر شرم دارم دست تهی بخانه زن شدن رسول علیه السلم
گفت نزدیک سه کس از اصحاب من رو و آنچه ترا باید از ایشان بستان نزدیک علی رو و عثمان و عبد الرحمن عوف
نزدیک علی رفت او را صد درم داد و همچنین عثمان و عبد الرحمن درم بستد و ببازار آمد تا جامه و چیزی که او را بکار آید
بخرد منادی رسول را دید که ندا میکرد یا خیل الله ارکبی و ابشری بر نشنید و بشارت شما را مرد سر سوی آسمان کرد
و گفت بار خدایا تو خداوند آسمان و زمینی و فرستنده محمدی مرا رغبت چنین می باشد که این درمها در سبیل تو و جهاد دشمنان
تو و مساعده رسول تو صرف کنم آنگه برفت و اسبی خرید و تیغی و نیزه و سپری و دستار بگرفت و سینه و شکم سخت
بست و لجام بر روی اسب بست و سلاح بپوشید و بر اسب نشست و از وی هیچ پیدا نبود مگر چشمهایش و بیامد و در
میان مهاجر بایستاد و هر یکی میگفتند این کیست گفتند یا رسول الله ما نمیدانیم از عرب است الحاصل چون بکارزار شدند
او حمله می برد از پس و پیش و به تیغ و نیزه کارزار میکرد در میان ستیز پاره او باز کرد چون رسول ع سواد باز دید گفت
سعد احمد کجاست نیک آنگه کارزار میکرد به تیغ و نیزه تا او را از پای در افکندند رسول ببالین او آمد و سر او بر کنار گرفت
و گرد از روی او می سترد و میگفت ما اطیب ریحک و احسن وجهک و احبک الی الله چه خوش است بوی تو و چه نیکوست
روی تو و چه دوست دارد ترا خدای تو و بگریست آنگه بخندید و روی بگردانید گفت ورد الحوض و رب الکعبه بکنار حوض
آمد بخداوند کعبه ابو امامه گفت یا رسول الله حوض چیست گفت حوضیست که خدای تعالی مرا داده است عرض او میان صنعا
بصری کنارهای او مکلل بدر و یاقوت بعدد هر ستاره بر کناره او نهاده است از شیر سپیدتر و از انگبین شیرین تر هر که از وی شربتی
بخورد هرگز تشنه نشود صحابه گفتند یا رسول الله چرا بگریستی و پس بخندیدی و روی بگردانیدی گفت گریه برای مفارقت سعد
بود و خنده من بشاشت و خرمی بود بمنزلت و کرامت او بر خدای و روی از آن بگردانیدم که حور العین را دیدم جامها از
برگرفته می شتافتند و بر سر یکدیگر می افتادند و مبادرت میکردند تا او را ببرند من روی بگردانیدم از شرم ایشان
آنگه بفرمود تا اسب و سلاح او برگرفتند و بخانه زن او بردند و گفت بگوئید که این میراث شوهر تست و خدای تعالی او را
بهتر از تو بداد تا بدانند که بندگان چون طاعت خدای دارند در بهشت خواجگان باشند و زشت رویان چون در طاعت خدای
باشند نیکو رویان باشند اولئک یدعون الی النار والله یدعوا الی الجنة والمغفرة باذنه ویبین آیاته
للناس لعلهم یتذکرون حق جل و علا بیان میکند که ایشان یعنی مشرکان را با دوزخ دعوت میکنند برای آنکه ایشان
با عمل اهل دوزخ میخوانند و خدای شما را بهشت و آمرزش خود دعوت میکند که شما را بامر و فرمان خویش یعنی شما را
با چیزی دعوت میکند که شما بدان مستوجب بهشت و مغفرت گردید و بیان میکند از برای مردمان آیات خود را از
اوامر و نواهی و احکام حلال و حرام تا بود که ایشان اندیشه کنند و یاد گیرند و متعظ شوند ویسئلونک عن المحیض

قل هو

قل هو اذی فاعتزلوا النساء فی المحیض مفسران گفتند که عرب را در جاهلیت عادت بودی که از زنان در حال حیض
اجتناب کل کردندی و ایشان را در خانه تنها می نشاندندی و با ایشان مواکله و مجالست نمیکردند بر عادت مجوس ابو الدحداح
از رسول ع پرسید و گفت یا رسول الله ما یصنع بالنساء اذا حضن یعنی در حق زنان چون حایض شوند چه میفرمایی خدای
تعالی آیه فرستاد و گفت که از تو سوال کنند و میپرسند از حیض افتادن زن بگوی ای محمد که آن رنجی و پلیدیست از ایشان
یعنی از زنان دور باشید در حال حیض و مراد باین نهی است از مقاربت که اگر کسی با زن خویش مقاربت کند برو
کفارت لازم شود و کفارت در اول دیناری بود و در میانه نیم دینار و در آخر دانگی و نیم و اعتزال دوری جستن است
معتزله را از آن معتزلی گویند که قتاده و عمر بن عبید هر دو شاگردان حسن بصری بودند و مذهب حسن بصری در فاسق
آن بود که فاسق منافق بود و پس از وفات حسن مناظره رفت واصل عطا را با عمر و عبید درین مسئله واصل ابطال
این مذهب کرد و منزلت بین المنزلتین اظهار کرد و اول کسی که در معتزله اظهار منزلة بین المنزلتین کرد واصل عطا بود
و چون حجت بر عمرو بن عبید بایستاد او گفت الرجوع الی الحق خیر من التمادی فی الباطل و از آن مذهب باز آمد
از برای آنکه از آن اعتزال کردند از مذهب معتزلی خوانند و قتاده چون ذکر ایشان کردی گفتی ما فعلت المعتزلة ولا تقربوهن
حتی یطهرن فاذا تطهرن فأتوهن من حیث امرکم الله ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین
میگوید با زنان نزدیکی مکنید و گرد ایشان مگردید از بهر مقاربت تا که پاک شوند و فرج بشویند بر قولی و غسل کنند بر قولی
دیگر چون پاک شوند نزدیک ایشان آیند و مقاربت کنید از آنجا که خدای شما را فرموده است گفت من قبل طهرهن لا من قبل حیضهن
و در ایام طهر نه در ایام حیض عبد الله عباس گفت فی الفرج لا غیر مقاربت با ایشان در موضع مخصوص کنید و محمد حنفیه گفت من
الحلال دون الفجور کلال مقاربت کنید نه بحرام خدای تعالی دوست میدارد توبه کنندگان را از گناه و طهارت کنندگان را
از احداث مجاهد گفت یحب التوابین من الذنوب والمتطهرین من ادبار النساء و آنان را دوست دارد که خود را پاکیزه دارند
از آنکه با زنان خلوت بوجهی دیگر و ظاهر آیه بآن میماند که معنی آن بود که خدای دوست میدارد توبه کاران را که توبه کنند از
مقاربت کردن با زنان در حالت حیض و آنان را که از این معنی دور باشند و خود را پاک دارند و حمل او بر عموم اولیتر بود در روایت
کرده اند که چون این آیه آمد صحابه رسول الله چون زنان ایشان را عذر پیدا شدی ایشان را از خانه و جامه خواب بیرون کردندی
و چون هوا سرد میشد ایشان سرما یافتندی پیش رسول ع آمدند و گفتند یا رسول الله جامه خواب زیادتی نیست تا بر زنان دهیم چون
حایض شوند چون ایشان را از جامه خواب و خانه گرم بیرون می کنیم سرما می یابند و اگر جامه بدیشان میدهیم ما سرما می یابیم
رسول گفت خدای شما را نمی فرماید که ایشان را از خانه و جامه خواب بیرون کنید میفرماید که با ایشان خلوت مکنید رسول گفت
هر که او با زنی حایض قربت کند و او را فرزندی آید آن فرزند را جذام بود گو کس را ملامت مکن جز خویشتن را عایشه گفت
شبی با رسول ع خفته بودم در آن حالت عذر پیدا شد از بستر بجستم و کناره گرفتم رسول ع گفت چه بود مگر حایض شدی
گفتم بلی گفت ازار را بند سخت کن و بجای خود بخسب نساؤکم حرث لکم فأتوا حرثکم انی شئتم وقدموا
لانفسکم واتقوا الله واعلموا انکم ملاقوه وبشر المؤمنین سعید جبیر گوید که عبد الله عباس گفت که عمر خطاب

بنزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله هلکت و اهلکت هلاک شدم و دیگری را هلاک کردم رسول گفت چه کردی گفت
حولت البارحة رحلی دوش رحل برگردانیدم رسول جواب نداد جبرئیل آمد و این آیه آورد و جابر بن عبد الله انصاری گفت
که جهودان دعوی کردند که هر کس که با حلال خود خلوت در جای معتاد کند ولکن از خلف فرزند احول آید و رسول را ازآن
پرسیدند گفت کذبت الیهود جهودان دروغ گفتند و خدای تعالی تصدیق رسول را این آیه فرستاد و گفت نساء
شما کشت شمااند یعنی کشت زار شمااند و این از جمله کنایات لطیف است در قرآن زنان را کشت زار خواند مردان را
بزارع تشبیه کرد زیرا که مزرعه و آب را تخم و فرزند را زرع و همچنین معنیست که شاعر گفته است

اذا اکل الجراد حروث قوم فحرثی همه اکل الجراد

بیایید کشت زار خویش هر جا که خواهید و از آنجا که خواهید
و فراپیش دارید از بهر نفس خویش گفته اند که مراد آنست که زنی صالحه خواهید تا فرزند صالح بود و گفته اند که مراد
آنست که آن فرزندی که نمی ماند از بهر خویش مقدم دارید تا شما را شفیعی بود و بس برین قول مراد امر بود بصبر کردن
بر مرگ فرزندان پیغمبر گفت من قدم ثلثة من الولد لم تمسه النار الا تحلة القسم گفت هر که سه فرزند را در پیش افکند
در دوزخ نماند الا بمقدار تحلیل قسم لاملان جهنم من الجنة والناس اجمعین و گفته اند که کنایه است از قدمکه فی النار
مجاهد گفت عند خلوت خدا را یاد کنید رسول گفت هر گاه وعده خلوت با حلال خویش کنید بسم الله الرحمن الرحیم
اللهم جنبنی الشیطان ما رزقتنا اگر فرزندی باشد شیطان او را مضرت نکند و از عذاب رسید و گرد معاصی او نگردد و
و بدانید که شما با و یعنی ثواب و عقاب او رسیدنید و بر حسب آنچه مستحق باشید از ثواب و عقاب بان رسید و بشارت
ده ای محمد مومنان را که از معاصی اجتناب کنند بهشت دایم وَلَا تَجْعَلُوا اللّٰهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا
وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ کلبی گفت که آیه در عبد الله رواحه آمد که او سوگند خورده بود
که با داماد خویش بشیر بن النعمان هیچ مبرت و احسان نکند برای وحشتی که در میان ایشان افتاده بود و هر که او را گفتی
که در حق او خیری کن و میان او و خصم او اصلاحی بده آن گفتی که من سوگند خورده ام که این نکنم و مرا روا نباشد خلاف
سوگند کردن خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت خدای را در معرض سوگندهای خویش میارید یعنی سوگند را بجای
علت و بهانه مگردانید که بدین بهانه گوئید که ما سوگند خورده ایم که نیکوئی نکنیم و تقوی و اصلاح مردمان نگاه داریم و
گفته اند که عرضه حجت است یعنی خدای را حجتی مکنید از بهر سوگندهای در خلاف سوگند صلاح بود متابعت صلاح کنید و خلاف
سوگند را انجا خشی نبود انس مالک گوید که در بعضی غزوات ابو موسی اشعری بیامد و رسول را گفت که مرکوبی ندارم که
بر نشینم و رسول را دل مشغول بود و او الحاح و ابرام میکرد رسول گفت ابو موسی را که ترا سازی نکنی گفت یا رسول الله
مرکوب ندارم و تو سوگند خورده که مرا برنشانی گفت اکنون سوگند میخورم که برنشانم ترا و او را چهارپای داد و قول دیگر
اینست که خدای را عرضه سوگند مکنید که در هر نیک و بد مخراب بود سوگند خورید و معنی نهی است از سوگند خوردن در
کارها ان تبروا ای لان تبروا یعنی برکم و تقویکم و نیکوئی و اصلاح شما شما را بهتر است و نیکوتر و خدای تعالی شنونده سوگندهای
شماست و داناست به نیتهای شما لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللّٰهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلٰكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ

والله

وَاللّٰهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ میگوید که خدای مواخذت نکند و نگیرد شما را بسوگندی که بیهوده شما خورید یعنی بی عقد نیتی و ضمیری
ولکن گرفتاری و مواخذت شما بدان سوگند کند که دلهای شما آنرا کسب کرده باشد یعنی هر سوگندی که بر شما رود
بی قصدی آنرا مواخذت نکند و باز خواست نکند و آن سوگند که بر زبان رود با قصد آنرا باز خواست کند و خدای
تعالی آمرزنده و مهربانست و بردبار است و بیامرزد و بکلم خویش عقوبت نفرماید و باز خواست نکند عبد الله
عباس و جماعتی علما گفته اند که یمین لغو آنست که بر زبان عرب میرود از قول لا والله و بلی والله و غرض ایشان
وصل کلام بود و در دل عقد سوگند ندارند این را کفارتی و اثمی نبود و از امیر المومنین روایت کرده اند که لغو یمین
سوگند در غضب و برین اثمی و کفارتی نباشد و دلیلش قول نبی لا یمین فی غضب حسن بصری روایت کند که رسول
بقومی بگذشت ایشان تیر می انداختند یکی تیری بینداخت و گفت اصبت والله واخطات بصواب انداخت و تو
خطا کردی یکی گفت یا رسول الله این مرد حانث باشد رسول گفت کلا ایمان الرماة لغو لا کفارة فیها سوگند تیراندازان
لغو باشد در و کفارت نبود هر کس که سوگند خورد بر چیزی که کردن آن چیز بهتر بود از کارهای دنیا یا آخرت که بکنم
آن کار بکند بر و کفارت نبود نزدیک ما و نزدیک جمله فقها کفارت بر و لازم بود لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ
نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ
عَلِيمٌ سعید مسیب گفت از ضرار اهل جاهلیت آن بود که چون مردی زنی داشتی و او را بان زن خوش نبودی و خواستی که شوهری
دیگر کند سوگند خوردی که با او نزدیکی نکند و او را رها کردی نه بیوه و نه شوهردار این چنین میکردند در جاهلیت و اسلام
و این اضرار بود که بر زنان بود کردند حق تعالی این آیه فرستاد و از آن اجلی پیدا کرد و گفت مر آنکسانی که سوگند میخورند
و سوگند از زنان خویش دور میشوند ایشان راست چشم داشتن چهار ماه ایشان را مهلت دهند اگر باز گردند
و با سر زنان خود روند خدای تعالی آمرزنده و مهربانست گناه ایشان را بیامرزد و بر ایشان رحمت کند و اگر با سر
زنان خود نروند عزم طلاق دادن ایشان کنند بگو طلاق دهند که خدای تعالی شنونده و داناست اقوال ایشان می
شنود و ضمایر ایشان میداند و از شرایط ایلا آنست که سوگند خورد بخدا که با زن مقاربت نکند بر وجه اضرار
اگر برای اصلاحی کند از آن سبب که زن کودک را شیر دهد تا حمل پیدا نگردد و آن کودک شیر زده نشود از آنکه حکمی نباشد
پس اگر بر وجه اضرار سوگند خورد و زن ممیز باشد اگر خواهد صبر کند برین ایلا و اگر خواهد او را بحاکم برد و حاکم او را
چهار ماه مهلت دهد تا طلاق دهد یا کفارت سوگند کند یا با سر مقاربت شود و اگر امتناع کند حاکم او را حبس
کند تا ازین دو کار یکی بکند و اگر طلاق دهد در اندرون عده با او رجوع تواند کرد حسن بصری و نخعی گفته اند اگر رجوع
کند بر و کفارت نباشد لقوله فان فاءو فان الله غفور رحیم و ایشان این را اسقاط کفارت حمل میکنند و دیگران
باسقاط عقاب قیامت وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ
اللّٰهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ مقاتل حیان گفت و کلبی که سبب نزول آیه آن بود که در اول اسلام
چون مرد زن را طلاق دادی و زن حامل بودی طلاق رجعی بودی و مرد مالک رجعت بودی تا بار بنهادی تا آنکه این حکم

منسوخ شد بقوله الطلاق مرتان فامساك بمعروف و بقوله فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره و مردی
زن را طلاق داد نام مرد اسمعیل بن عبد الله الغفاری بود قتیله نام بود و آبستن بود و مرد ندانست که زن آبستن است
و زن نگفت چون بدانست که آبستن است مراجعت کرد و زن را با خانه برد و زن بچه زاد و فرمان یافت و فرزند
نیز بمرد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت زنان رها کرده و طلاق داده چشم دارند و منتظر باشند و نگاه دارند
سه پاکی را یعنی عدهٔ ایشان آنست که سه پاکی بر ایشان بگذرد آنگه از عده بیرون آیند و چون خدای تعالی در رحم ایشان
فرزندی آفریده باشد ایشان را حلال نباشد و روا نبود که آن را باز پوشند اگر از آنست که ایشان ایمان دارند بخدای
و بروز پسین یعنی قضیهٔ ایمان و اسلام آنست که از ترس مراجعت حمل خود را باز نپوشند اگر ایشان را ایمان بود مؤمن
باشند باز نپوشند ثلثه قروء گفت اقرا نگفت از بهر آنکه مطلقات جمع است هر یکی را سه قول باشد بیش از
جمع قلت بود از این جهت جمع کثرت آورد و قروء بنزدیک عمر و ابو موسی و ابن عباس حیض است و این مذهب ابو حنیفه
و حجت ایشان قول پیغمبرست که مستحاضه از وی پرسید که نماز کنم گفت دعی الصلوة ایام اقرائک یعنی ایام حیضک
برین قول عده تمام نشود تا حیض سیم تمام نشود جماعتی دیگر گفتند قرء الطهر باشد و این قول زید بن ثابت و عبد الله عمر
و عایشه و مذهب ما و مذهب مالک و شافعی است دلیل ایشان یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن ای فی
عدتهن و برین قول چون حیض سیم آمد حلال شود بر مردان که عقد بر وی بندند عبد الله عباس گفت و لا یحل لهن ان
یکتمن این معنی آنست که حلال نبود زن را که آنچه خدای آفریده باشد در رحم از حیض و حمل نهان دارد تا حق مرد ضایع کرده
باشد در رجعت و اگر حمل نهان کند نسبت فرزند از پدر بریده کرده باشد وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي
ذَٰلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ
عَزِيزٌ حَكِيمٌ و شوهران ایشان سزاوارترند برجعت ایشان یعنی شوهران ایشان اولیترند که در ایام عده با ایشان رجوع
کنند که اگر عده گذشته باشد ولایت ساقط گردد و شوهر را بر وی هیچ سبیلی نباشد اگر اصلاح خواهند و اضرار طلب نکنند
ایشان برجعت اولیتر و سزاوارتر باشند از آنکه ایشان را عادت بودی که چون خواستندی که رنج نمایند زنان را طلاق
دادندی و ایشان را رها کردندی تا انقضای عده نزدیک رسیدی آنگه رجعت کردندی و غرض ایشان اضرار بود حق تعالی
گفت اگر اصلاح خواهند نه اضرار ایشان اولیتر باشند و زنان را نیز بر مردان حقی بود آنکه مرد از ایشان را زنان بود به نیکی
و معروف در خبرست که زن معاذ جبل سؤال کرد گفت یا رسول الله حق زنان بر مردان چیست گفت آنکه برروی ایشان
نزنند و ایشان را زشت نخوانند و از آنچه خوانند تر پوشانند ایشان را و از ایشان هجران ننمایند میمونه زن پیغمبر
گفت خیار الرجال من امتی خیرهم لنسائهم و خیر النساء من امتی خیرهن لازواجهن بهترین مردان از امت من بهترین
باشند زنان ایشان را و بهترین زنان امت من بهترین باشند شوهران ایشان را و چون باز دارید هر زنی را از ایشان
در شبانروزی مزد هزار شهید باشد که ایشان را در راه خدای کشته باشند صابر و محتسب و هر یکی را از ایشان
فضیلت نهند بر حور العین بمقدار فضیل من بر کمتر کسی از امت من و بهترین زنان امت آنانند که رضای شوهر نگهدارند

در هرچه او خواهد تا که معصیت خدای نباشد و بهترین مردان امت من آن باشد که با اهل خود برفق و لطف زندگانی کند چنانکه
مادر با فرزند لطف کند هر مردی را از ایشان در شبانروزی مزد شهیدی بنویسند که ایشان را در سبیل خدای کشته باشند
صابر و محتسب عمر خطاب گفت یا رسول الله مردان را مزد صد شهید بنویسند و زنان را مزد هزار شهید رسول گفت
نه ای که مزد زنان از مزد مردان بیش باشد و ثوابش بنزدیک خدای تمام تر بود و خدای تعالی درجات مرد در جنات
مرد رفع کند برضای زن خدا انستی که از شرک برگذشته هیچ گناهی که وزر و وبال آن بیشتر بود بنزدیک خدای تعالی
از عصیان زن بر شوهر از خدای بترسید در حق دو ضعیف زن و یتیم که خدای تعالی شما را از ایشان بپرسد هر که با ایشان
احسان کند برحمت و رضوان رسد و هر که با ایشان بدی کند مستوجب خشم خدای گردد حق مرد بر زنی چون حق
منست بر شما و هر که حق من ضایع کند چنان بود که حق خدای ضایع کرده باشد و هر که حق خدای ضایع کند باز گردد
با خشم خدای و ماوای او در دوزخ بود و آن بدین جا است وللرجال علیهن درجة و مردان را بر زنان درجه و منزلت و تفضیل
مهر و نفقه و کسوت در دست ایشانست و طلاق بدیشان مفوض است و بعقل و ایمان و میراث بیش از ایشانند هر
اینه درجه ایشان بیش از درجه زنان باشد و از محمد باقر روایتست که جابر بن عبد الله الانصاری گفت که بنزدیک رسول
حاضر بودم زنی بیامد و برابر رسول بایستاد و گفت السلام علیک یا رسول الله من رسول زنانم بنزدیک تو و
هیچ زن نباشد که این پیغام بشنود که ترا میگویم الا که راضی باشد یا رسول الله خدای تعالی خدای مردان و زنانست و آدم
پدر مردان و زنانست و حوا مادر مردان و زنانست و تو رسول مردان و زنانی یا رسول الله مردان چون از خانه بیرون آیند
و جهاد کنند و ایشان را بکشند در راه خدای و ایشان زنده باشند و روزی میخورند و ما را از این خیر جهاد و درجه شهادت
محرومیم و ما در خانه محبوس مانده خدمت ایشان باید کرد ما را هیچ مزد باشد بر این رسول گفت سلام من با ایشان رسان
و ایشان را بگوی که طاعت شوهران داشتن ایشان را بهتر از جهاد و شهادت بود و لیکن کم باشد از ایشان که این کار کند
و رسول را پرسیدند که بر زنان جهاد باشد گفت بلی جهاد ایشان غیرت بود که با خود جهاد کنند و صبر کنند بر آن
حمیتی که ایشان را بود اگر صبر کنند مجاهد باشند و مرابط باشند و خدای عزیزست حکم کند و کس را حکم نکند و حکیم است حکیم
جز بروجه حکمت نکند الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا
مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا
فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ هشام
روایت کند از عروه و از عایشه که زنی بنزدیک او آمد و گفت شوهر من مرا صد بار طلاق داد و پس هر گاه که وقت آن باشد که
عده بسر آید دیگر باره مراجعت کند و غرض او اضرار منست عایشه این حدیث با رسول بگفت این آیه آمد که الطلاق مرتان
یعنی طلاق دو بارست و مفسران گفته اند که طلاق سه بار دو در این آیه و یکی دیگر فان طلقها فلا تحل له و در خبرست که رسول
این آیه برخواند گفتند یا رسول الله فاین الثالثة گفت سیم فامساک بمعروف او تسریح باحسان مفسران این آیه را تخصیص داده اند
گفتند آن طلاق که مرد را در او رجوع بود دو است اما طلاق سیم آن بود که رجعت نتوان کرد از آنکه در حال باین است

عبدالله عباس گفت در این آیه حد طلاق سنت را بیان کرد گفت چون خواهد که طلاق دهد زن را باید که پاک باشد پاکی که در او
مقاربت نکرده باشد آنگه رها کند تا از عده بیرون آید آنگه اگر طلاق دیگر دهد از آنکه وی را نخواسته بود هم چنین
تا سیم بار چون سه بار تمام شود دیگر وی را نتواند خواست و چون دو بار طلاق داده بود پس از آن خواسته اگر خواهد
نگاه دارد بنیکویی یعنی بروجهی مشروع یا رها کند او را بروجهی نیکو ولا یحل لکم الطیبات و حلال نباشد شما را که چیزی
را که بدیشان داده باشید از ایشان باز گیرید در وقت طلاق دادن چنانکه گفت وان اردتم استبدال زوج مکان
زوج الایه مگر وقتی که ترسند یعنی زن و شوهر که حدهای خدای را یعنی آنچه خدای فریضه کرده است بر زن و شوهر از
مراعات نکنند و بدان قیام ننمایند پس اگر ترسید که شما حدود خدا را رعایت نکنند بر شما هیچ بزه نبود در آنچه
فرا گیرد از زن آن چیز را که او نفس خود را بدان چیز باز خرد یعنی اگر طلاق خلع بود روا بود که از زن مال ستانند
و او را بران خلع کنند و این آیه در جمیله بنت ابی آمد و در شوهرش ثابت بن قیس که او زن را بغایت دشمن میداشت
و با او هیچ نمی‌ساخت یکبار برخاست و شکایت پیش پدر برد پدر او هیچ التفات نکرد دوم بار آمد پدرش
گفت برو با خانه شوهر و چون دید که پدر سخن او نمی‌شنود برخاست و بنزدیک رسول آمد و شکایت او کرد
رسول کس فرستاد و شوهرش را حاضر کرد و گفت این زن چرا شکایت میکند گفت یا رسول الله شکایت او دروغ است
تا چراست بان خدای که ترا بحق بخلق فرستاد که من بر همه زمین از وی دوستر کس ندارم زن گفت یا رسول الله او را
میگوید و من با تو چیزی نگویم که فردا بخلاف آن اثنی آید و ترا معلوم شود و مرا خجلتی باشد و مرا سخت دوست دارد
و من او را نگاه ندارم اگر مرا از وی باز ندارند ترسم که از من کاری آید که من بدان هلاک شوم رسول ع گفت مرد را که چه گویی
گفت یا رسول الله من حدیقه یعنی خرمابستانی را بدو داده ام بگو تا با من دهد گفت بلی یا رسول الله و زیادت رسول
گفت حدیقه او باز ده تا طلاق دهد حدیقه او با او داد و مرد او را طلاق داد و اول خلعی که کردند این بود و خلع سببی باشد
که از جهة زن بود خاصه و نشوز از جهة مرد بود و مبارات از جهة هر دو بود و طلاق عقیب این همه باین بود فلا جناح
علیهما بر ایشان هیچ بزه نبود بر مرد در گرفتن و بر زن در دادن بجهة آنکه زن بطیب نفس خود میدهد و مرد طلاق بعوض
فدیه میدهد مفسران گفته اند مراد شوهر است ولیکن ذکر حق هر دو کرده است همچنانکه در قصه موسی گفته است
نسیا حوتهما و نسیان از رفیق موسی بود نه از موسی تلک حدود الله این حدهای خدایست از آن تعدی مکنید یعنی نواهی
و اوامر و احکام اوست از آن تجاوز مکنید و آنانکه تعدی از احکام و اوامر او کنند ایشان ظالمان و ستمکارانند فان
طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّىٰ تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا
أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ پس اگر طلاقش دهد و این طلاق سیم بود حلال
نباشد آن زن او را تا که شوهری کند غیر او پس اگر شوهر دوم او را طلاق دهد بعد از مقاربت و دخول بر ایشان یعنی بر زن
و بر مرد هیچ بزه نیست اگر بر سر زنان شوهر شوند و مراجعت کنند یعنی روا بود که شوهر اول او را بخواهد اگر گمان برند
و یقین دانند که حدهای خدا را اقامت و رعایت خواهند کرد و این آنکه بیان کرد در آیه بگفت از جمله حدود خدا

بیان میکند آنرا از بهر قوم که بدانند و آن شوهر دوم که بدو سه طلاق کند باید که بالغ بود و نکاح باید که دوام بود و باید که
دخول کند که اگر نابالغ بود و یا نکاح متعه بود و یا دخول نکند روا نباشد که با شوهر اول شود مفسران گفته اند که آیه در شان
تمیمه یا عایشه بنت عبدالرحمن آمد و او زن رفاعه بن وهب القرظی بود و رفاعه طلاقش داد سیم بار از پس او زن عبدالرحمن
بن زبیر بود و او نیز طلاقش داد بنزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله من نزدیک رفاعه بودم مرا طلاق داد از پس
او بزن عبدالرحمن زبیر شدم و انما معه مثل هدبة الثوب و الت و چون بر پیشه جامه بود با من خلوت نتوانست پس یا
روا بود که باز با زن رفاعه شوم گفت لا حتی تذوقی عسیلته و یذوق عسیلتک ابوبکر حاضر بود در حجره عایشه
و خالد ابن الولید حاضر بود بر در حجره گفت یا ابابکر روا کرده تا این زن که چنین تصریح میکند در پیش رسول این
زن مدتی بر آمد بار دیگر بنزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله عبدالرحمن که شوهر دوم با من خلوت کرد
شاید مرا که با شوهر اول روم بنکاح و گمان برد که رسول را فراموش باشد رسول ع گفت نه که اول راست گفتی و این
دروغ است برفت و در خلافت ابوبکر بنزدیک او آمد و از وی پرسید گفت نه که من حاضر بودم روز اول که از رسول
پرسیدی و گفتی که آلت او مثل هدبة ثوبست و نزدیک عمر رفت و از وی پرسید عمر گفت که پیش پیغمبر رفتی جواب
داد و با ابابکر شدی اکنون نزدیک من آمده و اگر دیگر بار این حدیث کنی بفرمایم تا ترا رجم کنند نه خدای تعالی
در باب تو فرستاده است که لا تحل من بعد حتی تنکح زوجا غیره و مراد بنکاح در آیه جماعست لقوله حتی تذوقی
عسیلته نافع گفت مردی بنزدیک عبدالله عمر آمد و گفت مردی زنی را سه طلاق داد و برادرش فرا وی را تزویج
کرد تا چون او طلاق دهد بزن برادر باشد عبدالله عمر گفت نشاید الا بنکاح رغبت و ما بر عهد رسول این سفاح
خواندیم که رسول ع گفت لعن الله المحلل و المحلل له یعنی شوهر دویم و اول عقبه بن عامر گفت که رسول گفت الا ادلکم
علی التیس المستعار شما را راه نمایم بر بزی بعاریت گرفته گفتند بلی رسول الله گفت آن باشد که او را از بهر تحلیل
کند برای دیگری وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ
بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ
اللَّهِ هُزُوًا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا
اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ خطاب با صحابه رسولست و مراد جمله امت میگوید که چون طلاق دهید شما
زنان را و نزدیک آید که اجل عده ایشان بسر آید نگاه دارید ایشان را بنیکویی بروجه شرع یعنی بگذارید تا از عده بیرون
بیرون آید و مالک نفس خود گردد محمد بن جریر گفت مراد اشهادست تا متهم نگردند بزنا و بنزدیک اشهاد مستحب است
و نگاه مدارید ایشان را بروجه اضرار تا از حد در گذرند و بیدادی کنند و هر که این کند ظلم کرده باشد بر نفس خویش نه
بر غیر از بهر آنکه وبال آن هم با نفس او رجوع کند نهی از اضرارست که چون نزدیک انقضای عده میرسیدند باز
رجوع میکردند و باز طلاق میدادند تا شوهر دیگر نتواند کرد و همیشه اینچنین معذب بودند نه با شوهر بودندی و نه
بی شوهر پیغمبر ع گفت ملعون من ضار مسلما او ماکر ملعونست آنکه مسلمانی را ضرر رساند یا با او مکری کند و لا تتخذوا

و ذوالکبیره آیات خدای را که امساک بمعروف او تسریح باحسانست بهزو و سخریت و بازی ابو الدردا گفت در جاهلیت
مردی زنی را طلاق گفت گفتی لاعبا انگه رجوع کردی و گفتی بازی میکردم خدای تعالی این را نهی کرد که چنین مکنید و ایشان را
معذب مدارید و یاد کنید نعمتی را که خدای تعالی بر شما کرامت کرده است و از انجمله بیان شرع است که مصالح شما بدان
متعلق است و انچه فرو فرستاد از کتاب یعنی قران و مواعظ قران و بیان حلال و حرام و حدود و احکام شما را بدان وعظ
میکند و پند میدهد و از خدا بترسید و بدانید که خدای بهمه چیزی عالم و داناست وإذا طلقتم النساء فبلغن
أجلهن فلا تعضلوهن أن ينكحن أزواجهن إذا تراضوا بينهم بالمعروف ذلك يوعظ به من
كان منكم يؤمن بالله واليوم الآخر ذلكم أزكى لكم وأطهر والله يعلم وأنتم لا تعلمون بیشتر
مفسران گفته اند که آیة در شان جمیله بنت یسار آمد خواهر معقل یسار و او زن ابو الدحداح بود او را طلاق داد و رها کرد تا
عده بسر آمد انگه بیامد و خطبه کرد برادرش معقل را خشم آمد و گفت من کریمه خود را بدو دادم تا او بیحرمتی طلاقش داد
و بگذارد تا عده بسر آید و خطبه کند او را ابو الدحداح مردی نیکو بود خدای تعالی این آیة فرستاد رسول او را بخواند و آیة برو خواند
گفت یا رسول الله توبه کردم و کفارت سوگند بکرد و خواهر را بدو داد میگوید که زنان را طلاق دهید و ایشان اجل خود برسند
یعنی عده ایشان تمام شود و مراد بدین بلوغ تمامی عده است باتفاق ایشان را ازان باز مدارید که بزنی شوهر خود باشند
یعنی بزنی شوهری که رها کرده باشند بعقد مجدد چون میان ایشان تراضی باشد یعنی نیکویی رضا دهند از شما انکس را که بخدای
ایمان دارد و بروز باز پسین این شما را یعنی این کار رها کنید تا شوهر اول او را بزنی کند پاکتر است عمل شما را و پاکیزه
تر است دل شما را از بهر انکه تواند بود که ایشان را دل با یکدیگر بود چون از مناکحه منعشان کنید ممکن بود که مودی بود بارتکاب معصیتی
و خدای تعالی داند انچه مصالح شماست در امور دینی و شرعی و شما ندانید والوالدات يرضعن أولادهن
حولين كاملين لمن أراد أن يتم الرضاعة وعلى المولود له رزقهن وكسوتهن بالمعروف لا تكلف
نفس إلا وسعها لا تضار والدة بولدها ولا مولود له بولده وعلى الوارث مثل ذلك مفسران گفته اند که
مراد ان زنانند که ایشان را طلاق داده باشند و از شوهران خویش فرزند شیرخواره داشته باشند چون خواهند که فرزند خود را
از ایشان شیر دهند ایشان اولیتر باشند که حق جل و علا میگوید که مادران شیر دهند فرزندان خویش را دو سال تمام و بر انکس که
فرزند بود نفقه و کسوه ایشان بمعروف یعنی بر سبیل اقتصاد و میانه بی اسراف و تقصیر گفته اند که لفظش خبر است و مراد
امر است ای لیرضعن اولادهن عکرمه از عبد الله عباس روایت میکند که او گفت این مدت مر مولودیست که مادر او
بار بنهد   ماه اعتبار بقول تعالی وحمله وفصاله ثلثون شهرا چون شش ماه مدت حمل بود بیست و چهار ماه مدت
رضاع جمله سی ماه بود و در عهد عمر خطاب زنی را پیش او بردند که بشش ماه بار بنهاده بود عمر فرمود تا او را رجم کنند امیر المؤمنین
علی فرمود ان خاصمتک بکتاب الله خصمتک اگر با تو بکتاب خدای خصومت کنم غلبه کنم گفت چگونه بقول تعالی وحمله
وفصاله ثلثون شهرا مدت رضاع بود و بیست و چهار ماه بود مدت حمل شش ماه بود عمر فرمود تا ان زن را رها کردند مدت
رضاع سنت دو سالست اگر نقصان کنند پیش از سه ماه نقصان نشاید کرد و الا بر کودک جور بود و اگر زیادت کنند

پیشتر از دو سال نماید گرد و سر رضاع که درین مدت بود تحریم آورد و پس از دو سال رضاع را در تحریم اثری نبود چنانکه در
خبر است که لا رضاع بعد الحولین و نفقه بر قدر یسار و طاقت پدر بود از انکه خدای تعالی تکلیف نکند هیچ تنی را الا انچه در حد
طاقت او بود و هیچ شک نیست که خدای تعالی تکلیف دون طاقت کرده است از انکه هرچه خدای تعالی بدان تکلیف
کرده است مکلف بیش می تواند کرد ضرر نباید رسانید و گزند نکند مادر را بفرزندی یعنی که فرزند از و بازگیرد و او
راغب باشد که شیر دهد و قناعت کند بدانکه بدیگران میدهند از اجرت و نه نیز پدر را ضرر رساند بفرزند با انکه مادر فرزند
را در پیش پدر افکند و گوید که فرزند تست دایه طلب کن تا وی را شیر دهد و گفته اند که مضاره نکند مادر را برضاع فرزند
یعنی اجبار نکند و او را برای انکه بر مادر واجب نیست شیر دادن و بر پدر واجبست و نه نیز پدر را یعنی اجبار نکند که بیش از
اجرت المثل مادر دهد باقر و صادق علیهما السلم روایة کرده اند که مضاره نکند مادر را بمنع شوهر از مواقعه با او از خوف
حمل او و نیز پدر را باقناع عن جماعها شفقة علی الولد و بر وارث بود مانند انکه بر پدر بود از نفقه و کسوت و بعضی گفته اند مراد
بوارث کودکست که وارث پدر باشد یعنی مزد رضاع او بر مال او بود که از پدر میراث یافته بود و بعضی دیگر گفته اند یعنی
ازین دوگانه اما مادر و پدر هرکدام که باشند نفقه او برو بود و این قول بیشتر علماست فإن أرادا فصالا عن
تراض منهما وتشاور فلا جناح عليهما وإن أردتم أن تسترضعوا أولادكم فلا جناح عليكم إذا سلمتم
ما آتيتم بالمعروف واتقوا الله واعلموا أن الله بما تعملون بصير اگر مادر و پدر را خواهند که کودک را از شیر
باز کنند پیش از دو سال از سر تراضی و مشاورت با یکدیگر بریشان هیچ بزه نباشد و اگر از سر مضاره باشد بزه
بود و اگر خواهید که برای فرزندان خود دایه گیرید تا ایشان را شیر دهند چون مادر شیر ندهد یا شیرش نباشد یا خواهد که شوهر
که پیش شما باشد بر شما هیچ بزه نباشد چون مزد رضاع مادر بدهید بقدر انچه شیر داده باشد و گفته اند که چون تسلیم کنید کودک
را بدایه از سر تراضی و اتفاق معروف و نیکویی این بود که تراضی حاصل باشد برین قول و بر قول دیگر آن بود که انچه قرار داده باشند
یاد ار اخرت طریق قصد مراعات کند و هو من الاسراف و التقتیر و بترسید از خدای در مخالفت انچه شما را فرموده و نهی
کرد و از شرعیات و بدانید که خدای تعالی بدانچه شما کنید بیناست بترسید از مخالفت فرمان او والذين يتوفون
منكم ويذرون أزواجا يتربصن بأنفسهن أربعة أشهر وعشرا فإذا بلغن أجلهن فلا جناح
عليكم فيما فعلن في أنفسهن بالمعروف والله بما تعملون خبير و انان که جان بر دارند از شما یتوفون
بر فعل معلوم خواند باسناد فعل با فاعل او و معنی او ان بود که آن کسان که جان همی دهند و عمر بسر می آرند از شما
و رها کنند از ایشان زنان را ایشان چشم دارند بنفس خویش مدت چهار ماه و ده روز یعنی چهار ماه و ده روز عده بدارند اگر
با ایشان دخول کرده باشند و اگر نه و اگر زن آزاد بود و اگر بنده و اگر آبستن بود ابعد الاجلین را اعتبار کنند از برای انکه زن آزاد
را از شوهر سوگ باید داشت از ترک زینت و سرمه در چشم کردن ام سلمه گوید که زنی بنزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله
شوهر دخترم فرمان یافت و او را چشم درد میکند و رنجورست دستوری باشد که سرمه در چشم کند رسول گفت که
یکی از شما روا میداشت که یکسال در خانه بنشیند و جامه کهنه پوشد و زحمت رها کند و سرمه رها کند انکه بیرون اید و سگی

مشکی اندازد یعنی عده شوهر انداختم اکنون چهار ماه و ده روز نمی توان صبر کردن رسول ع گفت هیچ کس را که ایمان دارد
بخدای و بقیامت نبود که بر مرده سوگ دارد بالا سه روز مگر زن که سوگ شوهر دارد چهار ماه و ده روز سعید بن
المسیب گفت حکمت در تخصیص این چهار ماه و ده روز آنست که باین مدت خدای تعالی حیوة در فرزند پیدا کند
چون مدة عدة ایشان باخر رسد و تمام شود هیچ بزه نباشد بر شما خطاب با اولیا و زنانست در انچه ایشان کنند
بخود از نکاح یا زینت یا رغبت در نکاح مادام تا بمعروف یعنی بقاعده شرع باشد و خدای بر انچه شما میکنید
داناست وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عَلِمَ اللَّهُ
سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا خطاب میکند مردان را و میگوید
که بر شما هیچ بزه نیست در انچه تعریض کنید از خواستن زنان عده دار تعریض آن باشد که گوید تو زن صالحه و عاقلی برانکه بکار
ازانکه در پیش کار تو کسی باشد که غمخوارگی تو میکند سکینه بنت حنظله روایة میکند که محمد بن علی الباقر در نزدیک
من آمد و من در عده بودم مرا گفت همانا شناخته باشی قربت من از رسول و حق پدران من و جد من از علی
ابن ابی طالب و قدمه و سابقه او تو شنیدی که رسول ع نزدیک ام سلمه شد و او در عده بود و حدیث خود و
مکان و منزلت خود میگفت در دست تکیه زده تا حصیر در دست او اثر کرده و انکار کرد و خطبه نمود و هیچ بزه نیست
که شما پنهان دارید در نفس خود از خطبه ایشان و خدای میداند که زود بود که شما یاد ایشان کنید حسن بصری گفت یعنی خطبه
ایشان کنید ولیکن وعده مدهید ایشان را بسر یعنی بنکاح بدانکه چون عده بسر رود ترا بخواهم با زن من باش ضحاک
و ربیع گفتند مراد بنکاح است بحرام و انچنان که مردی در نزدیک زنی شدی و او را فرفتی بگفتار مائل و گفتی مرا تمکین
کن چون عده بسر آید آشکارا ترا بخواهم خدای تعالی ازین نهی کرد الا انکه گویند با ایشان گفتاری نیکو و ان تعریضست چنانکه
گفته شد وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ
فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ عزم مکنید و در بر منهید بر انکه زنانی که در عده اند عقد بندید
که انکه نوشته شد بوقت خود رسد یعنی تا عده بسر آید و عده را کتاب خواند از بهر انکه نوشته و فریضه خدا است
بر زنان و بدانید که خدای میداند انچه شما بر ضمیر خود میدارید از عده نکاح داشتن پنهان یا عزم بر نکاح ایشان
در عده از خدای حذر کنید و از وی بترسید و بدانید که خدای تعالی آمرزنده و بردبارست تعجیل نکند بعقوبت
و امهال کند برای انکه تعجیل کسی کند که ترسد که ان از وی فایت شود لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ مَا
لَمْ تَمَسُّوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتِّعُوهُنَّ عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتَاعًا
بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ گفته اند که سبب آن بود که ایشان را عادت بود که طلاق بسیار دادندی و مراجعت
کردندی رسول ع ازین نهی کرد و گفت ما بال اقوام یلعبون بحدود الله چه بوده است این قوم را که بحدهای خدای بازی میکنند
و رسول ع گفت لا تطلقوا النساء الا من ریبة زنان را طلاق مدهید الا از تهمتی ان الله لا یحب الذواقین والذواقات
که خدای تعالی چشندگان را دوست ندارد و مردان و زنان یعنی آنان را که هر وقتی زنی کنند یا شوهری نو و گفت ابغض

الحلال

الحلال الی الله الطلاق ایشان چون این شنیدند گمان بردند که هر طلاق ایشان را اثمی و حرجی خواهد بود خدای تعالی این
طلاق را مباح کرد و گفت روا باشد چون سنت بود که در طلاق مصلحت جانبین بود و گفته اند که مراد بلا جناح
لا سبیل لهن علیکم است هیچ بزه نیست بر شما اگر طلاق دهید زنان خود را تا که دخول نکرده باشید با ایشان
و مهر معین نکرده پس اگر مهر معین نکرده طلاق دهید متعه دهید ایشان را و متعه چیزی اندک باشد که بدان انتفاع گیرد
بر مردی که توانگر بود انچه قدرت و توانایی اوست و بر درویش مقدار او و اعلی متعه خادمی باشد یا اسبی و میانه
جامه و کمتر ین انگشتری و حسین علی متعه داد زنی را که طلاقش داد پیش از دخول و مهر مسمی نکرده بود ده هزار درم و گفت
متاع قلیل من حبیب مفارق متاعی و برخورداری نیکو سزاوارست بر نیکوکاران که چنین کنند و این متعه
بدهند و بعضی گفته اند که متعه دادن بر سبیل تبرع است نه بر سبیل وجوب و این بر سبیل ندبست و این
مذهب ابو حنیفه است ابن سیرین گوید که مردی بنزدیک شریح آمد بحکومت درین مسئله گفت رغبت کن
در انکه از جمله متقیان و محسنان باشی یعنی حقا علی المحسنین و او الزام نکرد وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ
تَمَسُّوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ
عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَلَا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ
این آیه در حق کسانیست که زن را طلاق دهند و مهر تعیین کرده باشند اما دخول برفته بود میگوید که اگر طلاق
دهید شما زنان را پیش از انکه بدیشان رسید یعنی پیش از انکه با ایشان مجامعت کنید و پدید کرده باشید از بهر
او مهر معین بر شما بود که بیک نیمه از انچه پدید کرده اید از مهر بدیشان دهید الا که آن زنان از سر کاوین خود در
گذرند و شما را ابرا کنند انچه بر ذمت شما بود یا انکسی که عقد نکاح بدستاوست عفو کند و از مطالبه مهر در گذرد
پس اگر زن عاقله و بالغه و رسیده بود روا بود که از نیمه مهر که شوهر برش لازم است عفو کند و اگر نابالغ
و ولی او صلاح داند روا بود که عفو کند و ولی را نرسد که عفو کند اگر زن عاقله بود و کاره بود عفو را و اگر زن عفو
کند و ولی کاره باشد کراهت او را تاثیری نبود چون زن عاقله باشد و گفته اند عقد بدستاو باشد که شوهرست
پس معنی آیه برین چنین است الا آن زنان که عفو کنند یا شوهران که عفو کنند مهر تمامی بدهند و این قول از امیر المؤمنین
علی روایة کرده اند و قول مجاهد و قتاده و ربیع و ضحاکست و روایة عمارست از عبد الله عباس و روایة کرده اند
از شریح که او گفت امیر المومنین علی علیه السلام از من پرسید که الذی بیده عقدة النکاح گفتم ولی زن
گفت نه شوهر زنست اما انچه مذهبست که روایة کرده اند از باقر ع و صادق ع انست که روایة کرده اند که الذی
بیده عقدة ولی است و ولی بنزدیک ما پدر بود و جد با وجود پدر بر کودکی که نابالغ باشد و ان یعفوا آنکه عفو کنید
یا ولی عفو کند یعنی عفو کردن بتقوی نزدیکتر است و فراموش مکنید فضل را در میان شما و فضل تمام مدان کاویست
یا تمام ابرا کردن از ذمت شوهر و این هر دو فضل و احسانست و خیرست و خدای تعالی بدانچه شما میکنید بیناست
بر وی پوشیده نشود مورد این کلمه حقست بر خیر و احسان و فضل حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى

وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ
میگوید که مداومت نمایید و مواظبت کنید بادا نمازها و بجای آرید بارکان و شرایط آن و موافقت وحدود و التزام مراعات
کنید و خاصه بر نماز میانه و مهتر و نیکوتر و فاضلتر و از بهر تفضیل از التخصیص کرد چنانکه گفت و ملائکته و رسله و
جبریل و میکائیل خلاف کرده اند که صلوة الوسطی کدامست گروهی گفتند که نماز بامداد است و این قول عمر و معاذ
و عبد الله عباس و عبد الله عمر و جابر و مذهب شافعی نیست گفت برای آنش وسطی خوانند که میان دو نماز ست
نماز شب و نماز روز ابو رجا گفت که عبد الله عباس در مسجد بصره نماز بامداد بجماعت بکرد و قنوت کرد و گفت نماز وسطی
اینست که خدای تعالی ما را فرمود که در و قنوت کنید بعضی دیگر گفتند که نماز پیشین است و این قول زید بن ثابت و اسامه
بن زید و ابو سعید الخدری و عایشه و این نماز را تخصیص کرد برای آنکه ثقیل ترین نماز که بر مردمان بود این بود از آنکه این وقت
گرم گاه قیلوله باشد زید بن ثابت گفت نماز پیشین در قفای رسول وقت بودی که یک صف یا دو صف نماز کردندی
این سبب را تا رسول همت کرد که سرای قومی بسوزد که نماز پیشین نماز حاضر نمی آیند و این نماز میانه روز ست برای آنش
نماز میانین خوانند ابو ذر روایه کند از امیر المومنین علی ع که گفت خدای را در میان آسمان و زمین حلقه ایست چون آفتاب بدانجا
رسد نیمه روز باشد چون از آن حلقه بدر رود زوال آفتاب باشد همه چیزی خدای را تسبیح کنند برای شرف آن وقت نماز
کنید و آن وقت را بذکر تخصیص کرد و در آن ساعت درهای آسمان گشاده باشد و دعا را در آن وقت اجابت بود و نماز پیشین
نماز میانین است از نمازهای بعض و از خصایص آن نماز آنست که اول نماز که خدای واجب کرد اینست و این مذهب شیعه است
در بعضی روایات و قول دیگر آنست که نماز دیگر ست و این قول امیر المومنین علی و عبد الله مسعود و حسن بصری و قتاده
و ضحاک و این مذهب ابو حنیفه و بعضی است بروایة بعضی از اصحاب از امیر المومنین و باقر و صادق و برای آن وسطی خوانند
که میان دو نماز روز ست و دو نماز شب و بعضی علما گفتند که نماز وسطی یکیست از نمازهای پنجگانه لا علی التعیین یحیی از ربیع
بن خثیم پرسید از نماز وسطی گفت اگر بدانی چکنی گفت بران مداومت کنم و سخت محافظت آن کنم گفت خدای تعالی
از بهر آن تعیین نکرد تا بر جمله محافظت کنی که وقوموا برخیزید از بهر خدای مطیع و فرمان بردار ابو سعید خدری از پیغمبر
روایت کرد که هر قنوت که در قرآنست بمعنی طاعتست بعضی دیگر گفتند قنوت سکوتست از آنچه در نماز نشاید
ارقم گفت ما در نماز سخن می گفتیم با یکدیگر و هر کس بحاجت خود سخن گفتی و روا بودی تا که این آیه آمد سخن حرام شد
مجاهد گفت خاشعین از جمله قنوت طول رکوع باشد و چشم برهم نهادن و سکون و وقار بجای آوردن و باز نگرستن
بجانبی اگر ترسید که نماز کنید استاده و خاضع و خاشع نماز کنید و مراعات حدود و حقوق او کنید پیاده میروید نماز
کنید و بر پشت ستور که باشید نماز کنید نماز خوف بتکبیر احرام روی فرا قبله کنید و چنانکه ستور میرود یا جهت
رفتن شما باشد میروید و قرائت میخوانید رکوع و سجود تمام میکنید و اگر این نیز نتوانید گردید بدل هر رکعتی بگوید سبحان
الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر پس چون ایمن شوید و خوف زایل گردد دگر خدای کنید یعنی نماز کنید چنانکه خدای
شما را بیاموخت آنچه شما از آن نمیدانستید یعنی ارکان و حدود و احکام نماز چنانکه مشروع بجا آرید والذین

يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ
خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ آیه در مردی
آمد از اهل طایف نام او حکیم بن الحرث که او هجرت کرد با مدینه با رسول ع گفت پدر او با او بود و او زن داشت و فرزندان
فرمان یافت رسول را گفتند زن او چه کنند خدای تعالی این آیه فرستاد رسول ع میراث او بپدر داد و فرزندان او را چیزی
نداد از میراث جز که از مال او فرمود یکساله نفقه و کسوت بدو دادند تا عده بدارد یکسال و عده زنان در شرع ابتدای
شرع یکسال بود عدة المتوفی عنها زوجها و میراث او از شوهر شش همین نفقه یکسال پیش نبود از نفقه و کسوت و او
ویرا بدان حاجت بودی در یکسال مادام تا از خانه بیرون نیامدی اگر در خانه بیرون آمدی حق نفقه باطل شدی و مرد در جمله
وصایا این وصیت کردی هم چنین بود تا آیت مواریث فرود آمد این حکم را منسوخ بکرد بربع یا بثمن و عده یکسال
منسوخ شد باربعة اشهر و عشر او حکم وصیت نزدیک ما این آیه منسوخ نیست و آیه مواریث منافی نیست
وصیت را معنی آیه اینست که آنکسانی که متوفی میشوند از شما و زنان میگذارند وصیت میکنند از بهر زنان خویش
نفقه را تا یکسال که بیرون نکنند ایشان را از خانهای ایشان پس اگر بیرون از خویشتن بر شما که اولیای میتاید هیچ
حرجی و بزه نباشد در آنچه آن زنان کنند در نفس خویش از معروف و نیکویی که متعرض نکاح شوند بر مقتضی شرع و خدای
تعالی عزیز ست غالبست بر همه کس و بر همه چیزی و کس او را غالب نیست و حکیمست هر چه کند بر وفق حکمت
کند در این که گفت فلا جناح علیکم دو قول است یکی آنکه بزه نیست بر شما در قطع نفقه و دیگری در منع کردن ایشان
از بیرون آمدن وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ
تَعْقِلُونَ سعید بن المسیب گفت این آیه منسوخ است بقوله فنصف ما فرضتم و این آنوقت معلوم شود که تقدیم و تاخیر آیه
معلوم بود سعید جبیر و ابو العالیه و زهری گفتند که تکرار متعه برای آن کرد که در آیه اول متعه از آنها داد که غیر مدخول بها باشد
و درین آیه واجب کرد جمله مطلقات را و این مذهب ابن ابو حنیفه است ابن زید گفت سبب تکرار آنست که خدای تعالی
آیه متعه فرستاد بعضی مردمان گفتند که اگر خواهیم بکنیم و اگر نخواهیم نکنیم این تبرع است خدای تعالی این آیه فرستاد و بیان
کرد و گفت مر زنان طلاق داده را است متعه بمعروف و نیکویی یعنی بر قدر او اگر توانگر ست بر قدر توانگر و اگر درویشست
بر قدر درویش جهت و سزاوار ست بر کسانی که ایشان متقیانند و پرهیزکاران از معاصی و شرک هم چنین که بیان کرد
خدای عز و جل آیات و احکام را بیان کند آیات خود را تا بود که شما دریابید و خردمند شوید یاسر بن عامر از امیر المومنین
روایه کرد که او گفت لکل مومنة مطلقة حرة او امة هر مطلقه را که نه مدخول بها باشد اگر آزاده بود و اگر برده او را متعه رسد
و این آیه بخواند پس تکرار این آیه از بهر تاکید بود أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ
فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ مفسران
گفتند که دیهی بود پیش واسط و گفته اند که خود واسط بود طاعون در آنجا افتاد و جماعتی از آنجا بگریختند از طاعون و جماعتی بایستادند
این جماعت بیشتر هلاک شدند و اندکی ماندند چون طاعون برفت آن جماعت باز آمدند و آن جماعت که مانده بودند گفتند که شما

إِنَّ اللَّهَ

خرم گردید و ما خطا کردیم اگر وقتی دیگر اینجا طاعون باشد با و بای ما تیز گریزیم و شهر رها کنیم تا زنده مانیم سال دیگر طاعون پیدا آمد
جمله اهل شهر شهر رها کردند و برفتند و پیاده نرود در بیابانی فراخ فرود آمدند چون همه فرود آمدند و ایشان جایگاه و هوای آن دیدند
پسندیدند و ساکن گشتند گمان بردند که از مرگ ایمن شدند خدای تعالی دو فرشته فرستاد تا یکی از بالای وادی و دیگری از
زیر وادی آواز دادند که موتوا بمیرید ایشان همه بمردند ابو مالک گفت سی هزار بودند ابن جریج گفت چهل هزار بودند عطا
بن ابی رباح گفت هشتاد هزار بودند چون مدتی دراز برین برآمد و ایشان پوسیده شدند و از ایشان جز استخوانها نماند
پیغمبری بدانجا بگذشت که او را حزقیل گفتندی سیم خلفای بنی اسرائیل بود از پس موسی علیه السلام وصی او یوشع بن نون بود و از پس او
کالب بن یوفنا و از پس او حزقیل بر آن مردگان بگذشت در ایشان می نگریست و اندیشه میکرد خدای تعالی وحی کرد
باو که یا حزقیل خواهی که آیتی بتو نمایم که مرده چگونه زنده کنم گفت آری خدایا خدای تعالی ایشان را زنده گردانید و این آیه دلیل
صحت رجعت میکند قطع شغب و تعجب را درین چه عجب باشد که خدای تعالی در آخر زمان بمعجز صاحب معجزی گروهی را
زنده کند چنانکه گفت و یوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب بآیاتنا فهم یوزعون و آنجا که ذکر قیامت کرد گفت و یوم
نحشرهم جمیعا و صادق علیه السلام را پرسیدند که خدای تعالی برجعت کرا زنده گرداند گفت من محض الایمان محضا او محض الکفر
محضا آنکس که مومن خالص باشد یا کافر خالص مومن را برای آن تا انتقام کشد از آنکه او را طعنه زده باشند و کافر را
برای آن تا معاینه به بیند آنرا که منکر بود مقر منکر را گوید لقد کنت فی غفلة من هذا الآیه الخ خبری شنیدی و میکرو دی اکنون
بعیان خود بدیدی شکست بیان شد و خبرت عیان شد و این علم الیقین عین الیقین شود و این گوید الحمد لله الذی هدانا لهذا و آن
گوید یا ویلنا من بعثنا این گوید الحمد لله الذی وهبنی متی اتخذت مع الرسول سبیلا آن گوید یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا
این گوید و این کنت بعد من طول ارجی ان اراک و ان ترانی و آن گوید و انی قطعت الجبل و مراکبی والردی متعانقان این گوید
سالیان دراز است تا در قید فراق و در بند اشتیاقم آن گوید سالهای دراز در هوای هوا بودم و باد در دی بردم و امروز چون
چشم باز کردم کار چنانست که گمان بردم ه چندانکه همی کنم در کارم ه در دست من امروز بجز حسرت نیست آنکه حکم
میان ایشان حکم کند آنرا بر دارد و آن فرو برد آنرا بر سر آرد و این را از سر بر آرد این را بر سریر سروری نشاند و آن را چون
هوا در هوا برفشاند پس قدیم تعالی برای قطع شغب شاغبان و انکار منکران آنچه درین امت خواست بود از امثالی در امت
مقدم نمود تا راه تعجب بسته شود و زبان استبعاد شکسته و بر زبان مبین شرع چنین فرمود که سیکون فی امتی ما کان
فی بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة پس رجعت آخر زمان را که در عهد صاحب امر باشد باین مثال گردانید
بر بندگان و چنانکه پای نعل با پای نعل ماند و برتر بار برتر گفت ای محمد ندانی و نمی نگری بآن کسانی که بیرون شدند از سرایهای خویش
و ایشان هزاران بودند و از ترس مرگ بیرون شدند و از و بگریختند پس خدای تعالی ایشان را موتوا بمرگ کرد و گفت بمیرید یعنی
ایشان را میرانید و ایشان بمردند پس خدای تعالی ایشان را زنده گردانید از فضل و کرم خویش و خدای تعالی خداوند فضل است و بو
بر مردمان میبایست که جمله شکر نعمت کردندی لیکن بیشتر شکر نعمت او نمیکنند و قاتلوا فی سبیل الله واعلموا
ان الله سمیع علیم بعضی مفسران گفتند که این خطاب آن قومست که چون ایشان از جهاد بگریختند ایشان را میرانید و زنده

کرد آنکه گفت با سر جهاد شوید برین وجه قولی تقدیر باید کرد و چنین باید گفت که و قیل لهم قاتلوا و دیگران گفتند که خطاب
امت محمد است که امر کرد ایشان را بجهاد و فرمود که کارزار کنید در راه خدای تعالی که جهاد دست و بدانید که خدای تعالی شنوا
و دانا میشنود که چه میگویید و میداند که چه میکنید از تعلل نمودن ارباب جهاد و این آیه در عقب آن آیه از بهر آن آمد است تا تحذیر
و تحذیر بود از مثل آن معامله که ایشان کردند اگر چنان کنند با ایشان نیز همان رسد که بآن قوم رسید من ذا الذی
یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرة والله یقبض و یبسط و الیه ترجعون سفیان
ثوری گفت که چون آیه آمد که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها رسول گفت رب زد امتی خدای تعالی این آیه فرستاد
من یقرض الله الآیه گفت بار خدایا بیفزا امت مرا خدای تعالی این آیه فرستاد من ذا الذی یقرض الله الآیه و مثل الذین
ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة الآیه گفت بار خدایا بیفزا خدای تعالی این آیه فرستاد که انما یوفی الصابرون اجرهم
بغیر حساب میگوید که کیست آنکس که وام دهد خدای را وام دادنی نیکو تا خدای تعالی آنرا باضعاف بوی باز دهد گفته اند که اینجا
معانی محذوف است تقدیر چنانست که وام دهد بندگان خود را در خبرست که خدای تعالی روز قیامت با بعضی بندگان
گوید عبدی استطعمتک فلم تطعمنی بنده مومن از تو طعام خواستم ندادی و استسقیتک فلم تسقنی و از تو شراب خواستم
ندادی و از تو جامه خواستم ندادی بنده گوید بار خدایا کی بود و چگونه بود گوید فلان بنده گرسنه از تو طعام خواست ندادی
فلان برهنه از تو جامه خواست ندادی فلا امنعک الیوم فضلی کما منعته من امروز فضل خود از تو باز بگیرم چنانکه تو از و
گرفتی پس قدیم تعالی آنچه تو از طعام و کسوه و شراب بدرویش میدادی بخود حواله کرد و گفت بمن دادی و از بهر من دادی و در دیگر آیه
گفت که من گیرم او لم یعلموا ان الله یقبل التوبة عن عباده و یاخذ الصدقات پس بمعنی قرض بر حقیقت باشد همچنانکه صدقه
دادن سنت و لیکن قرض فاضلتر لقوله علیه السلام رایت مکتوبا علی باب الجنة الصدقة بعشرة و القرض بثمانیة عشر صدقه بیکی بده است
و قرض یکی بهژده گفتم یا جبرئیل چرا چنین است نه آنکه صدقه دهد تا باز خواهد گفت بلی و لیکن هر کس که صدقه خواهد از سر
حاجت نخواهد پس صدقه باشد که بمستحق رسد و قرض نرسد الا بمستحق و محتاج و ازین کار قرض فاضلتر بود و روا بود
که مراد بدین قرض است صدقه را از آن قرض خواند که ازو جزا خواهد بود چون قضای دین یکی را از اهل بشارت پرسیدند که
چرا خدای تعالی با استغنایش از محتاجان قرض خواست گفت از بهر آن تا باز نماید که دوستی با تست در میان ما از برای
آنکه قرض از دوستان خواهند ابو هریره از رسول روایت کند که هر که چیزی بقرض برادر مسلمان دهد خدای بهر درمی
بوزن کوه احد و طور سینا بجو کرده حسنات بنویسد او را و قرض نیکو آن بود که برای خدای دهد و دلش بآن خوش بود
و گفته اند آن بود که بر پی منت نهی حسن بصری و سدی گفتند تضعیف آن جز خدای نداند از بهر آنکه آنجا از اعداد بسیار خواهم
از آنچه اندازه بود و خدای تعالی روزی تنگ کند بر آنکس که خواهد و فراخ گرداند بر آنکس که خواهد بحسب آنکه مصلحت
و گفته اند مراد آنست که بقبض الصدقه بستاند و خلف بگستراند مرجع و مآب با خدا ایست جزای هر کس بر وفق
عملش بدهد و در خبرست که چون این آیه فرود آمد مردی در میانه صحابه نام او ابو الدحداح رسول را گفت خدای از ما قرض خواهد
و او از ما بی نیاز است گفت میخواهد که شما را بهشت برد گفت یا رسول الله اگر من قرض دهم بخدای عز و جل تو ضمان کنی

برای من بهشت گفت آری هر که او صدقه بدهد مانند آنش در بهشت بدهند گفت یا رسول الله اهل من ام الدحداح با من باشد
آری گفت این دختر که من دحداحه با من باشد گفت آری گفت دست بمن ده رسول صلعم دست او بستد و بداد و گفت مرا دو
خرما بستانست یکی بالای مدینه و یکی زیر مدینه و جز آن هیچ ندارم مرد و قرض کردم بر خدای عز و جل رسول علیه السلم گفت
یکی قرض کن و یکی رها کن تا معیشت تو و عیال تو باشد گفت یا رسول الله چون چنین میفرمائی گواه باش که ازین دو خرماستان
آنکه بهترست خدایراست و آن حائطیست ششصد خرما بن بود رسول علیه السلم گفت اذا یجزیک الله الجنة لاجرم خدای تعالی
بجزای آن بهشت تو ده پس آنکه ابو الدحداح بیامد و اهل و فرزندش در حدیقه بودند و گرد درختان میگردیدند و کار میکردند آواز داد
این بیتها بگفت ۵ هداک ربی سبیل الرشاد ۵ الی سبیل الخیر والسداد ۵ بینی من الحائط بالوداد ۵ اقرضه الله علی اعتماد
بالطوع لا منا ولا ارتداد ۵ الا رجاء الضعف فی المعاد ۵ فارتحلی بالنفس والاولاد ۵ والبر لا شک فخیر زاد ۵ قدمه المرء الی المعاد
ام الدحداح گفت بارک الله لک فیما اشتریت خدا مبارک کناد آنچه خریدی و آنچه کودکان در دامن داشتند از ایشان بستد و آنچه
در دهن داشتند از دهن ایشان بگرفت و بینداخت و بیرون رفت و باحدیقه دیگر شدند رسول صلعم گفت کم من عذق
و دار فیاح فی الجنة لابی الدحداح بسا درخت بزرگ و سرای فراخ که ابو الدحداح راخواهد بود در بهشت الم تر الی الملأ من بنی
اسرائیل من بعد موسی اذ قالوا لنبی لهم ابعث لنا ملکا نقاتل فی سبیل الله قال هل عسیتم ان
کتب علیکم القتال الا تقاتلوا قالوا وما لنا الا نقاتل فی سبیل الله وقد اخرجنا من دیارنا وابنائنا
فلما کتب علیهم القتال تولوا الا قلیلا منهم والله علیم بالظالمین ای محمد نمی نگری و نمیدانی و نمی بینی بچشم دل آن جماعت
اشراف و بزرگانی که بوده اند از بنی اسرائیل بعد از وفات موسی بن عمران چون گفتند ایشان پیغمبری را که ایشان را بود و قتاده گفت
یوشع بن نون بود و سدی گفت شمعون بود که گفتند که اول الفرستد از برای ما ملکی تا کارزار کنیم در راه خدای تعالی و سبب سدی گفتند
سبب سوال ایشان آن بود که چون موسی به جوار رحمت خدای رفت یوشع بن نون را خلیفه کرد در میان قوم تا عهد و تورات
و احکام آن بر جا میداشت تا پیش خدای شد و او کالب را خلیفه کرد در میان قوم تا بجای او بایستاد همان میکرد تا خدای تعالی
قبض روح او کرد از پس او حزقیل را خدای تعالی به پیغمبری فرستاد در عهد او احداث بنی اسرائیل پیدا شد و عهد خدای فراموش
کردند و بت پرستیدن گرفتند خدای تعالی الیاس را به پیغمبری فرستاد و آن پیغمبران که می آمدند و از پس الیاس الیسع آمد
به پیغمبری چون خدای تعالی او را ببرد فساد در بنی اسرائیل ظاهر شد و ایشان را دشمنی پدید آمد که او را املشاد گفتندی و ایشان از
جمله قوم جالوت بودند و عمالقه بودند ساحل بحر روم تا مصر و فلسطین بدست فرو گرفتند و بر بنی اسرائیل مستولی شدند و
ایشان را کشتند و برده میکردند تا که چهارصد و چهل برده از بزرگان و ملکزادگان ببردند و جزیت بر ایشان نهادند و توریة از ایشان
بستدند و بنی اسرائیل از ایشان بلا و مشقت بسیار دیدند و ایشان را پیغمبری بود که تدبیر کار ایشان کند از خدا میخواستند
تا پیغمبری فرستد و سبط نبوت همه هلاک شده بودند و از ایشان کسی نمانده مگر زنی آبستن و او را بگرفتند و در خانه موقوف
کردند ترسیدند که اگر دختری زاید پنهان کنند و بکودکی نرینه بدل کنند از سختی که بنی اسرائیل را پیغمبری که باشد و زن
از خدای میخواست به دعا که بار خدایا مرا پسری روزی کن خدای تعالی ورا پسری داد شموئیل نام نهاد و گفت سمع الله دعائی و چون

مادر بزرگ کرد و در بیت المقدس به پیری سپرد از جمله علمای بنی اسرائیل تا او را تربیت میکرد و توریة و علم احکام شرعی بوی
می آموخت چون بالغ شد و خدای تعالی خواست تا او را به پیغمبری فرستد جبرئیل را فرستاد و او در پهلوی آن پیر خفته بود
و پیر او را از چشم فرا نگذاشتی یکساعت و سخت بر او مشفق بود و کس را بر او استوار نداشتی جبرئیل به آواز پیر او را آواز کرد
کودک از خواب سخت برخاست و گفت ای پیر تو خواندی مرا گفت نه ترسید که او بترسد و گفت بخسب
که خیرست دگر باره آواز داد گفت کودک ای پدر تو آواز دادی مرا پیر گفت که بخسب و اگر آوازی شنودی جواب مده
بار سیم بیدار شد و گفت من جبرئیلم خدای تعالی پیغمبری داد ترا برخیز و پیغام خدای باین قوم برسان و برخاست و پیر را خبر
داد پیر گفت آنچه خدای فرموده است بجای آور او برخاست بدعوت کردن در میان قوم او را باور نداشتند و گفتند
که تعجیل میکنی به نبوت و خدای هنوز ترا پیغمبری نداده است و اگر تو پیغمبر خدایی ما از تو آیه پیغمبری آن میخواهیم که از خدای
درخواهی تا برای ما پادشاهی فرستد که در پیش ما با دشمن قتال کند و قوام کار بنی اسرائیل بر ملوک بودی و جهاد مفوض بپادشاه
بودی و پیغمبر پادشاه را مشیر و مرشد بودی و مرد او بوحی از قبل خدای او گفت مبع باشد که چون جهاد بر شما نویسند شما کار
زار نکنید ایشان گفتند چه بوده است ما را که قتال نکنیم در راه خدای تعالی و حال آنست که ما را از خان و مان و فرزندان بیرون
کرده اند آن وقت که قتال نکردیم از آنکه پیغمبری و پادشاهی نبود امروز چه عذر آوریم چون ما را پیغمبری و پادشاهیست پس
خدای عز و جل از بهر ایشان پادشاهی فرستاد و قتال بر ایشان نوشته شد ایشان برگشتند و نکر بخشید و بر جای خود
بنا ستادند مگر اندکی از ایشان و ایشان آن بودند که آب نخوردند از آن جوی که ذکرش بیاید چون آب بخوردند و با آب عبر کردند
و برابر دشمن شدند و قتال کردند ظفر یافتند و خدای تعالی عالم و داناست بظالمان ایشان را به از ایشان شناسد از آنکه
خود خبر دادند و علم احوال ایشان نزدیک خدای بود و قال لهم نبیهم ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا
قالوا انی یکون له الملک علینا ونحن احق بالملک منه ولم یؤت سعة من المال قال ان الله
اصطفیه علیکم وزاده بسطة فی العلم والجسم والله یؤتی ملکه من یشاء والله واسع علیم گفت ایشان
پیغمبر ایشان اشموئیل که خدای تعالی طالوت را بفرستاد برای شما پادشاهی و این قصه چنان بود که خدای تعالی جبرئیل را با شموئیل
فرستاد با عصا و سروی پر از روغن قدس و گفت خدایت سلام میرساند و میگوید پادشاهی بنی اسرائیل آن بود
که بالای او با این عصا برابر بود و این روغن که بر سر او بری کرد سر او کردد و بر رویش فرو دنیاید و علامت و این بود
که چون از در سرای تو در آید این روغن درین سرکو شیدن آید و چون شخصی چنین باشد سر او با این روغن مدهن کردان و پادشاه
بنی اسرائیل کن و پیرا شموئیل کس فرستاد و بنی اسرائیل را بخواند و ایشان می آمدند و خویشتن را بعصی اندازه میکردند بالای کس با آن
موافق نبود و روغن در سر او ساکن نبود و طالوت را نام بسریانی ساذل بود و بعبری شاول و از فرزندان بن یامین بن یعقوب
بود و کفشگر مردی دباغ بود و او دیم کردی و گفته اند که سکاری بود خرش گم شد در طلب خر میگردید با غلامی از آن پدرش بدر سرای
اشموئیل رسیدند غلام گفت اگر بدر سرای این پیغمبر رویم شاید که ما را خبر دهد از احوال این چهارپای در سرای رفتند و آن سرو
پیش اشموئیل نهاده بود و روغن در وی چون طالوت در سرا در شد وجوه و اعیان بنی اسرائیل حاضر بودند آن روغن جوشیدن

گرفت طالوت بنشست و خواست که حدیث چهار پایان کند اشمویل از فکر بیست و گفت برخیز او برخاست آن
عصا بر بالای او بود گفت پیش آی طالوت پیش او رفت آن روغن قدس سر او ریخت چون اکلیل میگشت و پیچ
بر روی او فرو نیامد سر او بر روغن بر تن کرد و گفت برو که پادشاه بنی اسرائیلی گفت چگونه گفت خدای تعالی مرا فرمود
تا ترا پادشاه بنی اسرائیل کنم گفت یا رسول الله دانسته باشی که من از کمترین اشراف بنی اسرائیلم و از جملهٔ اشراف
ایشانم گفت بلی گفت آیة و علامت این حدیث چیست گفت آنست که چون تو با خانه شوی پدرت چهارپای یافته بود آنگه
اشمویل گفت ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا خدای تعالی طالوت را پادشاهی نصب کرد ای عجب پادشاهی که از امامت
و نبوت تست پادشاه از قبل خدای باشد امامت تو مفوض باشد ایشان بانکار در آمدند گفتند چگونه او را بر ما پادشاهی باشد
و ما بپادشاهی ازو سزاوارتریم چرا او را مال بسیار نداده اند و توانگری ندارد گمان بردند که استحقاق توانگری باشد و بسعت
مال مردان نشد که بسعادة و مال بود نظر بسعة است ولکن در علم نه در مال پیغمبر ایشان بار سال مایل باشد نباید که بمال مایل باشد
که بخیل بود جواب داد و گفت که خدای او را بر شما بر گزید و او را بسطت و زیادت داد در علم و جسم از شما عالمتر است و شجاعتر
بیالا از شما برترست از آن بقدر از شما بالاترست اگر بیگانه که در علم بیشتر و بقوت بیشتر بود بر خویشان و همگنان تقدیمش
دادند آنکس که او بعلم بیشتر و بقوت بیشتر بود و با این همه خویش تر بر بیگانگانش تقدیم نباشد تا چو او را گفته که کاری چنین
رفت گفت چه علت گفته بعلت صحبت گفت اگر بصحبت برسد بقرابت نرسد ایکون الخلافة بالصحابة و لا یکون بالصحابة
و لا یکون القرابة گفته اند که برای آن گفتند انی یکون له الملک علینا که در بنی دو سبط بودند یکی سبط نبوت و یکی سبط مملکت
سبط نبوت لاوی بن یعقوب بود که موسی و هرون از آن سبط بودند و سبط مملکت یهودای بن یعقوب که داود و سلیمان از آن
سبط بودند طالوت از این دو هیچ نبود از بنیامین بن یعقوب بود و با این همه درویش بود و مالی نداشت اشمویل گفت این
چه تعلق دارد خدای تعالی او را صلاحیت این می بیند او را بر گزید بر شما و تفضل زیادت داد در این دو خصلت است و باز نمود که
او عالمترست از شما گفته که او خربنده است گفت که اگرچه چنین است او داناست و شما نادان و آنکه نادان باشد خر
باشد و خربنده بهر حال سائس باشد و مستولی اگرچه خربنده است در ام خرش نکند و خر او لیکن که در زیر امر او باشد خری
داشت با افسار افسارش از دست او بستند و افسری بر سر او نهادند تا پس از آنکه بنده خداوند یک خر بود خداوند
سیصد هزار خر باشد و این حدیثها بر قول آنکس است که گفت خربنده بود و گفته اند که مراد بعلم حرب است که علم کار
زار نیک دانست تا مطابق بسطت باشد که معنی او شجاعت است و خدای تعالی او را سزای پادشاهی دانست پادشاهی داد
و خدای تعالی ملک و پادشاهی بآنکس که خواهد داد و بدان دهد که سزاوار پادشاهی شد و خدای فراخ عطا و داناست چون دهد
بی اندازه دهد و چون نهد کار بخیل وار نهد بجاهل وار تنهد وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ
فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ
مُؤْمِنِينَ اشموین را گفتند که آیة و علامت و دلالت پادشاهی چیست گفت آیة پادشاهی او آنست که تابوت بشما آید مفسران
و اهل اخبار چنین گفته اند که خدای تعالی تابوت بآدم فرستاد در و صورت پیغمبران در خانهای ایشان تا باخر زمان که خانه رسول بود

در اخر ایشان خانه بود از یاقوت سرخ و صورت شخص او در آنجا ایستاده و پیرامن او اهل بیت و اصحاب او بودند و در مشرق
جوانی شمشیر بر دوش نهاده بر پیشانی او نوشته هذا اخوه و ابن عمه المؤید بالنصر من عند الله این برادر و پسر عم اوست موید
بنصرت از قبل خدای و خویشان و انصار و خدم گرد بر گرد او و نور سم اسب یکی از ایشان فردای قیامت آفتاب را غلبه کند و این
تابوت سه گز بود در عرض دو گز و از چوب شمشاد بود در زر گرفته بود و بنزدیک آدم بود تا آنکه که او را وفات رسید بوصی
خود شیث سپرد و آنگه فرزندان آدم یک بیک میدادند تا که بابراهیم رسید و چون ابراهیم را وفات رسید باسمعیل پسر
که مهین فرزندانش بود و چون اسمعیل را وفات آمد بنزدیک پسرش قیدار بنهاد فرزندان اسحق با او منازعت کردند
گفتند نبوت از شما رفت تابوت بما دهید و از آثار نبوت جز این نور با شما نماند یعنی محمد صلعم قیدار گفت این وصیت پدر
من بکس ندهم روزی خواست تا سر آن تابوت باز کند نتوانست منادی آواز داد که یا قیدار سر این تابوت مگشای که
ترا بر این سبیل نیست سر این نگشاید الا پیغمبری این تابوت بردار و بنزدیک پسر عمت یعقوب اسرائیل الله و بدو سپار
او برخاست و تابوت برگردن نهاد و از زمین حرم چاه در روی بکنعان نهاد و یعقوب بکنعان بود چون قیدار بنزدیک
کنعان رسید تابوت صریری آوازی بکرد که یعقوب بشنید و فرزندان را گفت سوگند میخورم که قیدار آمد و تابوت او را
برخیزید تا باستقبال او رویم آنگه برخاست و فرزندان با او برفتند و چون چشمش بر قیدار افتاد بگریست و او را در بر
گرفت و بپرسید قیدار گفت یا قیدار ترا چه رسیده است که رویت زرد شده است و قوت ضعیف دشمنی بتو رسید
یا معصیتی کردی از پس پدرت اسمعیل گفت این دو هیچ نبوده است ولیکن آن نوری که در پیشانی من بود انتقال افتاد بر
آن اینچنین متغیر و ضعیف اللون شده ام یعقوب گفت کجا وضع کردی در دختران اسحق گفت نه در عورت عربی جرهمی نام او
غاضره یعقوب گفت بخ بخ شرفا لمحمد علیه السلم لم یکن الله لیخرجه الا فی العربیات الطاهرات خدای تعالی او را بیرون نیارد
الا در زنان عربی طاهره ای قیدار من ترا بشارت دهم گفت بچه گفت بآنکه غاضره که اهل تست بار بنهاد پسری دوشین
شب قیدار گفت تو چه دانی تو بزمین شامی و او بزمین حرم است یعقوب گفت آن میدانم که در دوش درهای آسمان دیدم
که بگشادند و فرشتگان دیدم که رحمت و برکت فرود می آوردند و نوری دیدم از میان آسمان و زمین چون نور
دانستم که آن از برای شرف محمدست پس قیدار تابوت بیعقوب تسلیم کرد و برگشت و روی بحرم نهاد اهل او بار
نهاده بود بپسری و او را حمل نام نهاده و نور محمدی در پیشانی بود و آنگه تابوت در میان بنی اسرائیل می بود تا آنکه که بموسی
رسید موسی توریه در آنجا نهادی و حضری از متاع تا آنکه که او را وفات رسید آنگه دست بدست میکردند تا باشمویل
رسید و آنچه خدای در تابوت یاد کرد گفت و سکینه است از خدای شما و از امیر المؤمنین روایت کرده اند که او گفت
و سکینه باد بود جهنده انرا دو سر بود و روی او چون روی آدمیان بود مجاهد گفت که سری داشت چون سر گربه و دنبال
او چون دنبال گربه بود و پر داشت وهب منبه گفت چون کار زار بودی از آنجا آوازی آمدی چون آواز گربه و ایشان را یقین شدی
که ظفر خواهد بود سدی گفت در آنجا طشتی بود زرین کلبی گفت و سکینه آن بود که سر کجا تابوت بودی ایشان را تسلی و طمأنیت
بودی و در و بقیتی بود از آنجال موسی و آل هرون گذاشته بودند و گفته اند که آل زیادت است و گفته اند که آل بمعنی شخص است

مفسران گفته‌اند که در تابوت عصای موسی بود و پاره‌های الواح موسی که چون موسی از آن بینداخت شکسته شد و پاره‌ای از آن
ترنجبین که از آسمان فرود آمد در تیه و دو لوح از الواح توریة و نعلین موسی و عمامهٔ هارون و تابوت در میان بنی اسرائیل چون
در چیزی خلاف کردندی آوازی از آنجا بیرون آمدی و حکم کردی میان ایشان و چون کارزار بودی متزلزلت رایت او در
پیش داشتندی و بآن طلب فتح و ظفر کردندی چون بنی اسرائیل در خدای عاصی شدند خدای تعالی عمالقه را بر ایشان مسلط کرد
تابوت از ایشان بستدند و سبب آن بود که آن پیر را که اشمویل پرورده بود نام او علی بود و او را دو پسر بودند و او حبر و عالم
ایشان بود و صاحب قربان ایشان بود و او را از آن بخطور رسیدی بود و این پسران او از آنجا دست دراز کردند در قربان و چون
زنان در بیت المقدس نماز کردندی در ایشان آویختندی و ایشان را رنجه داشتندی خدای تعالی وحی کرد با شمویل که علی را بگو که
ترا دوستی فرزندان منع میکند از آنکه ایشانرا منع کنی و زجر کنی از خیانت در قربان من و اظهار فساد در قدس من منت
که این مرتبه از تو بستانم و ترا و فرزندان ترا هلاک کنم اشمویل علی را خبر داد باین و او بترسید و دشمنی روی بایشان کرد لشکر
عظیم علی پسران را بکارزار فرستاد و تابوت را با ایشان فرستاد بر عادت و علی ترسان می‌بود از آن احداثی که کرده
بودند که دایره بر ایشان بود و او بر کرسی نشسته بود که یکی ناگاه در آمد و خبر داد که لشکر بنی اسرائیل شکسته شد و پسران تو کشته شدند
و تابوت را بردند او از آن کرسی در افتاد و بمرد و کار بنی اسرائیل مختل شد و هرج و مرج پیدا شد و متفرق گشتند تا آنکه خدای
تعالی طالوت را پادشاهی نشاند و ایشانرا گفت که علامت ملک او آنست که تابوت با دست شما آید و قصهٔ آن چنان
بود که آنان که تابوت را بردند آوردند بیکی از دیههای فلسطین و در بتخانه بنهادند و بت مهین را آنجا نهادند تا بامداد که
آمدند بت در زیر تابوت بود و تابوت بر زبر دیگر بار تابوت را زیر نهادند و بت را بر زبر دیگر بار بامداد هم چنان بود
با استادند و پای آن بت را بمسمارها بر پشت تابوت دوختند بامداد که آمدند دست و پای آن بت شکسته بود و در زیر
تابوت افگنده و بتان همه برو در آمده تابوت را از آنجا بیرون آوردند و در ناحیتی از نواحی آن شهر بنهادند اهل آن ناحیت
را دردی در گردن پدید آمد و بسیاری از ایشان بمردند گفتند شما میدانید که کس با خدای بنی اسرائیل بر نتواند آمد این تابوت
ازین شهر و ازین مقام بیرون برید از آنجا بشهر دیگر بردند خدای تعالی در آنجا جانوری پدید آورد مانند موشک که سر گرانی گشتی
تا در شبانروزی بسیار مردم بمردند از آن شهر تابوت بصحرا آوردند و در زیر خاک کردند تا آنکه آنجا آمدندی بطهارت
کردن و سر که آمدی او را ناسور و قولنج پدید آمدی و ماندند آخر زنی بود از جملهٔ بنی اسرائیل از فرزندان پیغمبری ایشانرا گفت ممکن
نیست که شما ازین بلا خلاصی یابید تا این تابوت در میان شما باشد این تابوت از زیر زمین بیرون کنید بعضی بر فتند و بسخن آن
زن و تابوت بر آن گردون نهادند و گردون فرا کردند دو گاو قوی بستند و آن گاوان از ولایت خود بیرون آوردند و سر ایشان
در بیابان دادند خدای تعالی چهار فرشته موکل کرد بر آن دو گاو تا ایشانرا میراندند تا بزمین بنی اسرائیل آنگه ریسمانها بگسیختند
و تابوت را آنجا رها کردند و برگشتند بامداد که بنی اسرائیل از آنجا بیرون آمدند تابوت را دیدند شادمانه شدند برگرفتند و برای
طالوت بردند و کار او و مملکت او بحضور تابوت استقامت یافت عبدالله عباس گفت تابوت را فرشتگان
برگرفتند در میان راه به بیت المقدس آوردند فذلک قوله تحمله الملائکة بدرستی و حقیقت که در تابوت و قصهٔ او شما را آیتی و دلالتی

وعلامتی

وعلامتی هست اگر بخدای ایمان دارید فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ
فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ
هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُو اللَّهِ
كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ پس آنگه که طالوت بیرون لشکر خود را و ایشانرا
از قرارگاه و شهر خود جدا گردانید و از بیت المقدس با ایشان بیرون آمد و ایشان هفتاد هزار مرد مقاتل بودند و گفته‌اند که در
شهر کس نماند بجز پیری یا نابینایی و معذوری برای آنکه چون تابوت بدیدند متیقن شدند بنصرت و ظفر طالوت گفت مرا باین
جمع انبوه حاجت نیست هر کس که او بعمارت یا بتجارت یا باصلاح معیشت مشغول بوده است با سر کار خود باز
شد و کسی باید که با من بیاید که جوانی نشیط بود و فارغ دل که همه همت او قتال بود بدین شرط هشتاد هزار مرد جمع شدند
و براه بیامدند گرمای گرم بود و آب کم بود گفتند ای طالوت راه دراز است و آب کم است از خدا بخواه تا جوی آب بر آرد
اینجا گفت من در خواهم و خدای اجابت کند و لیکن ابتلا کند شما را بآن عبدالله عباس گفت جوی فلسطین بود گفت
هر که ازین جوی آب خورد او از من نیست و هر کس که نخورد او از اهل من هست گفته‌اند که طعم از برای آن گفت که ذوق
خواسته است الا آنکس که ازین جوی مقدار کفی بر دارد و بخورد او را حرجی نیست ایشان بگفت او التفات نکردند و همه از آن
جوی آب خوردند و تمام خوردند الا اندکی از ایشان سدی گفت چهار هزار مرد بودند جملهٔ مفسران گفته‌اند سیصد و سیزده
مرد بودند و زبیر هم این عدد مریع نیست و هم این عدد در اصحاب الزمان چه عجب باشد اگر از کار و حظ عنا در
ندارند و ایشان گفتند این محال باشد بر کنار آب ایستاده ما را گفته‌اند که آب مخورید بیایید تا آب تمام بخوریم و برگیریم که اینجا
بگذریم دیگر آب نیابیم تا فردا که این ملحان آب بخورده باشند بتشنگی بمیرند ما را قوت باشد این گفتند و آب
بسیار بخوردند و چهارپایانرا سیراب کردند و آن سیصد و سیزده مرد بعضی بخوردند و بعضی کفی پیش بخوردند
و آنانکه تمام خوردند تشنگی بر ایشان غالب شد و لبهاشان خشک شد و چندانکه آب خوردند سیر نشدند و بر کنار
جوی بماندند ضعیف و بی قوت عبره نتوانستند کرد و بکارزار نرسیدند و بفتح حاضر نشدند و آنانکه نخورده بودند
تندرست و قوی بجوی بگذشتند و طالوت را گفتند از تشنگی هیچ زیان نرسید ایشانرا و چون طالوت و اتباع او
که ایمان آورده بودند از آن جوی بگذشتند و طالوت را گفتند ما را طاقت و قوت آن نباشد که با جالوت حرب کنیم و ایشان
آنها بودند که منافق بودند و از جوی آب خورده بودند این گفتند و از طالوت برگشتند حق تعالی آدم را محکی ساخت
و ابلیس منافق را از زمرهٔ مقدسان بیرون آورد و برای آنکه آدم را سجده نکرد و در عهد نوح غرس خرما را و دفع هلاک
قوم را از وی بوقتی سبب ظهور نفاق منافقان آن امت نهاد و در عهد طالوت جوی را سببی ساخت تا نفاق منافقان
بنی اسرائیل پیدا گشت تا آنچه در دل داشتند بر صحرا نهادند و در عهد رسول هم چنین کرد مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ
الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ اگر آنجا جوی سبب کرد اینجا دریا سبب کرد اگر جوی آن کار را شاید
دریا بهتر و خاصه که دریای دیگر بدو پیوندد تا و گرد مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ الآیه آنجا ایشانرا گفتند آب عذب است و لیکن

مخورید که امتحان چنین آمده و اینجا گفته شد که آب شور است و تلخ ولیکن جز بر آب مخورید که تکلیف است و تکلف خوش نباشد
ازان بخوردند و ازین نخوردند بخوردن نفاق ایشان ظاهر شد و بناخوردن نفاق ایشان پیدا آمد سیکون فی امتی ما کان
فی بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة منافقان آنکه گفتند لا طاقة لنا الیوم از سر ضعف بصیرت و فتور عقیده
گفتند که ما طاقت نداریم همانا نفاق خبر جمع کردند منافق مجبر بودند برای آنکه خدای تعالی ایشان را تکلیف کرده بود و ایشان
گفتند که ما را طاقت نیست پس تکلیف ما لا یطاق میکند مؤمنان چه گفتند آن گفتند که خدای از ایشان باز گفت گفتند که
انهم دانستند و متیقن بودند ملاقات خدا را یعنی ثواب خدا را و آن جماعت اندک بودند که با طالوت رفته بودند
گفتند برای توطین نفس و تسکین قلب بسا گروه اندک که ایشان غلبه کنند لشکر بسیار را بفرمان خدای و خدای تعالی با
صابرانست و چون نگاه میکنی در هر قوم و هر قرن اندک با حق بودند و بر زبان ممدوح بودند فلما کتب علیهم القتال
تولوا الا قلیلا منهم و جای دیگر گفت فشربوا منه الا قلیلا منهم و دیگر اینجا گفت کم من فئة قلیلة الآیه و قلیل من عبادی الشکور
الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و قلیل ما هم و کثیر و بسیار بنکوهید بل اکثرهم لا یعلمون و لا یعقلون و لکن اکثر الناس
لا یشکرون و لا یؤمنون لا خیر فی کثیر من نجواهم تا چندین لاف نزنی بکثرت و طعن نزنی بقلت و تکیه نکنی علی السواد
الاعظم چون سواد اعظم سیاهی بزرگست از سیاهی سپید میالت سیاه گرداند چون دولت سیاه بود رویها سیاه
کرد و یوم القیمة تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة آن مردو تر فخر بکثرت کرد انا اکثر منک مالا تو بکثرت فخر
مکنی و از وی هیچ خیر نیست بقول ایزد از خیر دور آمد توجهد کن تا از آن کثیر باشی دور و یقین بدان که اگر در کثیر خیر هستی
نجیب سندی عقده کثیر کسور نجیب باشد و راه کثیر نجیب باشد اصحاب یمین بر اصحاب الیمین آمد و شمال شقاوت بر اصحاب
الشمال مشتمل گردد و همه را در هم جدا آنرا که راست بوده باشد براست برند و آنان را که کثیر بوده باشند نجیب برند
و سر دوازده یکدیگر جدا شوند فریق فی الجنة و فریق فی السعیر و لما برزوا لجالوت و جنوده قالوا ربنا افرغ
علینا صبرا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین اگر بیرون آمدند یعنی لشکر طالوت این سیصد و
سیزده مرد برای جالوت و لشکرهای او این جماعت اندک در برابر لشکر بسیار باستادند برای آنکه با ایمان و اعتقاد درست
رفته بودند چون سواد ایشان بدیدند از بیاض صفای اعتقاد زبان بدعا بگشادند و گفتند ای خدای ما و پروردگار ما بریز
بر ما صبر را یعنی اگر در جابیت آن صبر بر ما چندان بریز که آن جای از صبر تهی گردانی و ما را ثابت قدم گردان و پای
ما را بجای بدار و ما را مدد ده و نصرت کن بر قوم کافران که دشمنان مااند فهزموهم باذن الله و قتل داود
جالوت و آتیه الله الملک و الحکمة و علمه مما یشاء و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض
لفسدت الارض و لکن الله ذو فضل علی العالمین تلک آیات الله نتلوها علیک بالحق
و انک لمن المرسلین چون ایشان نصرت خواستند خدای تعالی نصرت داد پس ایشان را بکشتند و منهزم گردانیدند
امر خدای و قوت او داود جالوت را بکشت و از جمله آنکه گوی که گفته شد از ایشان پدر داود بود با سیزده پسر و داود
بسال کمتر بود روزی بیامد و پدر را گفت ای پدر من هر قفای گوسفندان میروم فلاخن بدست گرفته هیچ نیست

که من

که من خواهم بزنم بفلاخن سنگ الا که اصابت باشد و سر گرازی بزنم بکشم پدر گفت بشارت باد ترا که روزی خدای در فلاخن
تو نهاده است روزی دیگر آمد و گفت ای پدر گوسفند میچرانیدم در بیشه شدم شیری دیدم حمله بر وی بردم و بر پشت او نشستم
و او را بتاختم و مرا نیازرد پدر گفت این چه چیزیست که خدای تعالی ترا داده است روزی دیگر آمد و گفت ای پدر من
در کوه میروم و خدای را تسبیح میکنم هیچ سنگ نیست الا که تسبیح بر تسبیح من میکند گفت این چیزیست که خدای ترا
داده است و چون دو لشکر بهم در آمدند و روی بهم آوردند جالوت کس فرستاد بطالوت که بکارزار پیش من آی
یا کسی را پیش من فرست اگر او مرا بکشد ملک من شما را باشد طالوت درماند بفرمود تا در لشکر او ندا کردند که کیست
که مبارزت جالوت بیرون شود تا من که طالوتم دختر خود را بوی دهم و ملک با او بخشم یک نیمه کس اجابت نکرد که آن
ملعون مردی بس شجاع بود طالوت پیغمبر را گفت دعا کن و در خواه تا خدای ترا خبر دهد از کار این کافر اشموئیل دعا کرد
خدای جبرئیل را بفرستاد و قرنی در و روغن قدس و تنوری از آهن و گفت خدای تعالی میفرماید که کشنده جالوت
مردی باشد که چون این قرن بر سر او نهند این روغن بجوش آید و از قرن بیرون آید و بگردد سر او بگردد چون تاجی و بر دوش
فرو ناید و درین تنور آهنین شود و دالین تنور یک اندام وی باشد نه بیش و نه کم طالوت آن جماعت حاضر از انجو اندر تجربه
کرد بر هیچکس راست نیامد خدای تعالی وحی کرد که این مرد از فرزندان ایشاست ایشان فرزندان خود را حاضر کردند
و آن ده مرد شجاع و تمام بالا و جسیم و وسیم بودند یکیک را عرضه میکردند بران قرن و روغن هیچ نمی جنبید و در میان ایشان
یکی بود ببالا از همه درازتر و بتن از همه ضخیم تر او را عرضه میکردند قبول نمیکرد خدای تعالی وحی کرد که چشم درین جسیم
زده انا لا ناخذ الرجال علی صورهم و لکن ناخذهم علی صلاح قلوبهم ما مردان از الصورت نگیریم و لیکن ایشان را از الصلاح
دل گیریم اشموئیل ایشا را گفت ترا فرزندی دیگر هست گفت نه جبرئیل آمد و گفت دروغ میگوید پیغمبر گفت چرا چنین
میگوئی گفت خدای راست گفته است و من دروغ میگویم مرا پسری هست کهترین فرزندانست برای آنکه
کوتاه است و حقیر است شرم داشتم که مردمان او را ببینند داود نام اوست او را در میان مردمان نیارم در کوه گوسفند
میچراند داود مردی بود کوتاه و حقیر و زرد روی و چشم ازرق اندک موی طالوت گفت برویم و او را ببینیم برفت
با جماعت او را یافت بر کوه گوسفند میچرانید و رودی عظیم آمده بود داود دو گوسفند بر گردن می نهاد و بکنار می آورد
و چون طالوت او را دید گفت اینست لا شک که بر بهایم رحیم است بر مردمان رحیم تر باشد او را پیش خود خواند
و آن قرن بر سر او نهاد آن روغن در وی بجوشید و گرد سر او بر گردید مانند اکلیلی طالوت او را گفت ترا افتد که با جالوت
جنگ کنی و او را بکشی و از ملک من نیمه ترا باشد و دختر خود را بتو دهم اگر آنکه یک کافر را بکشی صاحب ملک
نیمه ملکش میرسد و دختر آنکس که هزار مرد کافر را بکشت در حوزه اوش دختر برسد و از پس وفات او ملک داود
گفت بلی طالوت گفت از خویشتن هیچ یافته که قوت این کار داری گفت و قصه شیر باز گفت و تعرض گوسفند میکند
ما را ملک یا گرگ دست در رو ازاشان کنم و بردرم و بیندازم گفت پس تا برویم و با لشکرگاه آمدند داود در راه
که می آمد سنگی آواز داد که مرا بر گیر که من سنگ هارونم که فلان پادشاه را بکشت بمن سنگی دیگر بگذشت گفت

مرا بگیر که من سنگ موسی ام که فلان پادشاه را بمن کشت بسنگی دیگر بگذشت گفت مرا برگیر که من سنگ توام که هلاک
جالوت را من نهاده اند خدای تعالی مرا برای تو میداشت برگرفت و در توبره نهاد و چون جالوت سلاح در پوشید
و مبارز خواست طالوت اسپی نیکو بیاورد و سلاح تمام داود در پوشید و بر نشست و پاره برفت و باز آمد مردم
گفتند که کودکست بترسید گفت ایها الملک این سلاح نه ساز منست و من کارزار بقوت خدای کنم نه بعدت و سلاح
مرا رها کن تا چنان کارزار کنم که مرا باید گفت تو دانی آن سلاح بینداخت و پیاده شد و آن توبره و سنگ در بر افکند
و قلاسنگ بدست گرفت و پیش جالوت آمد و جالوت مردی قوی و شجاع بود در خبرست که ترکی که بر سر داشت سیصد
من آهن بود چون در داود نگریست بترسید و در دلش در آمد گفت تو آمدی بقتال من گفت سلاحت کجاست سلاح من
این قلاسنگست گفت این سنگ انداز نه گفت تو از سگ بتری گفت لاجرم گوشت تو بسباع زمین و مرغان
هوا بخشم گفت با خود گو تا بخشد آنکه دست بر آورد و یک سنگ فراز کرد و گفت بنام خدای ابراهیم و در قلاسنگ
نهاد و دیگر بر آورد و گفت بنام خدای اسحق و در قلاسنگ نهاد و سیم بار بر آورد و گفت بنام خدای یعقوب و در
قلاسنگ نهاد و هر سه سنگ یکی شد او بینداخت خدای تعالی باد را بر و موکل کرد تا آن سنگ را ببرد تا میان ترک
جالوت آمد و بترک فرو شد و بر پیشانی و سر او فرو شد و از قفایش بیرون افتاد و بر قومی آمد که در پس پشت او
بودند و سی مرد را بکشت و جالوت علیه اللعنة افتاده بمرد و لشکر بهزیمت افتاد و داود در آمد و بجای جالوت در او بخت
و او را پیش طالوت کشید و بفکند مسلمانان شادمان شدند و داود را دعا کردند و چون با شهر آمدند داود طالوت را گفت
وفا کن بدان وعده که مرا دادی طالوت گفت تو میخواهی تا دختر و ملک بحکم خود کنی بی صداق گفت بر صداق شرط نکردی
پیش از کشتن جالوت و من چیزی ندارم که بصداق دختر تو دهم طالوت گفت من از تو چیزی میخواهم که تو نداری تو مردی کار
زاری بارادرین کوهستان دشمنان هستند اغلف یعنی ختنه ناکرده چون دویست مرد از ایشان بکشی و بعلامت علفه ایشان
با پیش من آری من دختر بتو دهم او بیامد و با آنجا رفت و از ایشان سر کرامی افت میکشت و علفه ایشان باز میشکست
میکرد تا تمامی دویست مرد را بکشت و نشان با پیش طالوت آورد طالوت دختر باو داد و انگشتری ملک در او بخت
او کرد و داود بر سر تخت نشست و بعدل مشغول شد و مردم با و اقبال کردند و با و مایل شدند و آتیه الله الملک والحکمة خدای
تعالی او را ملک داد و پادشاهی نبوت و او از فرزندان یهودا بن یعقوب بود بن اسحق بود و بیاموخت او را از آنچه
خواست از صنعت زره کردن چنانکه گفت و علمناه صنعة لبوس لکم گفته اند سی روز درعی پرداختی و بمبلغی بفروختی
تا از آنجا مالی عظیم جمع کرد و گفته اند که زبان مرغان است که بوی آموخت و گفتند او را از آنچه خواست از صنعت زره کردن او را
و زبور و آواز خوش بوی داد که خدای تعالی کس را چنان نداده بود که چون آواز زبور خواندن آمدی وحوش و سباع بر سر
صومعه او بایستادندی تا چنان که اگر کسی ایشان را بدست بگرفتی خبر بودندی و از آواز او اگر آب روان بود بایستادی از
رفتن و جستن بایستادندی ضحاک گفت از عبد الله عباس که مراد آن سلسله است که خدای تعالی برای داود از آسمان فرو
گذاشت روز حکم او و چون در هوا حادثه پدید آمدی آن سلسله بجنبیدی و آواز کردی و داود خبر یافتی از آن سلسله و سر آن

سلسله بمحره پیوسته بود و آخر آن بالای سر داود بودی بقامت مردی انگاه مش قوت آهن و رنگش رنگ آتش بود
و حلقهای او گرد بود مفصل بجواهر مشهر بقضیبهای لؤلؤ تر خداوند عاهت و بیماری دست باو بردی الا که شفا یافتی
و آن سلسله در عهد داود بجای شهر و سوگند بود میان مدعی و مدعی علیه چون کسی بر کسی دعوی کردی پیش او حاضر آمدندی
و او دعوی بشنیدی آنکه مدعی را گفتی برخیز و سلسله بگیر او دست بسلسله کردی اگر بحق بودی دستش بسلسله
رسیدی و اگر بحق نبودی سلسله بر بالا شدی تا آنگه که بر آن مکر و خدیعه بساختند و آن آن بود که مردی را جوهری
بود گرانمایه و بود یعت پیش کسی نهاد بوقت مطالبه مرد گفت ودیعه با تو دادم و بحکومت پیش داود رفتند مرد دو دیعت
دار با ستاد و عصا مجوف کرد و آن جوهر میان عصا نهاد چون داود را بحکومت پیش داود برد و دعوی کرد که این
ودیعه که میگوید من باو داده ام مدعی را گفت برخیز و دست بسلسله کن مرد برخاست و گفت بار خدایا تو میدانی
که من درین دعوی حقم و این ودیعت باو سپرده ام و او را واجبست که با من دهد دست من بسلسله رسان و دست
دراز کرد و سلسله بگرفت داود مدعی علیه را گفت برخیز و تو نیز دست بسلسله کن برخاست و آن عصا بدست
گرفته صاحب ودیعت را گفت این عصای من دار تا این سلسله بگیرم آنکه گفت بار خدایا اگر آنچه نزد من بود بتصرف
او داده ام دست من بدین سلسله رسان این بگفت و سلسله بگرفت داود ازان کار متعجب فروماند جبرئیل علیه السلام آمد
و گفت دانی که با این دیده مکر کرد و این قصه شرح داد داود آن مرد را بخواند و جوهر از و بستد و بمکر او بر مردمان
آشکارا کرد و خدای تعالی آن سلسله برداشت و لولا دفع الله و اگر نه دفع خدایست مردمان را بعضی ببعضی مشرکان
و کافران از مجاهدان و مرابطان زمین خراب کردندی و مسجدها بسوختندی و مسلمانان را بکشتندی این قول مجاهدست
و دیگر مفسران گفتند که اگر نه خدای تعالی بلا دفع کردی از مومنان و ابرار از کفار و فجار زمین و هر چه در زمین است
هلاک شدی و رسول خدای گفت لولا عباد الله رکع و صبیة رضع و بهائم رتع لصبت علیکم العذاب صبا عبد الله
عمر از رسول خدای روایت کرد که خدای تعالی ببرکت بنده صالح بلا از صد همسایه او بگرداند و لیکن خدای تعالی خداوند
فضل و رحمت و کرم است بر جهانیان آنانکه مستحق اند و آنانکه نه اند از آنجا که رحمت او واسع است بر مومن
و کافر و بر فاجر آن آیات خدایست یعنی آنچه رفت از امکان حلال و حرام و مسایل و شرح و قصص اول و عمر داود
ما بر تو میخوانیم از آنچه راستی و راستی یعنی جبرئیل بر تو میخواند از قبل ما و فرمان و تو از جمله پیغام گزارندگانی تا این
آیات پیغام بخلقان رسانی تا ایشان را حجت نماند و حجت ما را باشد بر ایشان تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ
عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ
أَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ
وَلَكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ
مَا يُرِيدُ آن پیغمبران اشارتست به پیغمبران که نام ایشان در آیات متقدم رفته است که بعضی را بر بعضی تفضیل
نهاده ایم اگر از روی پیغمبری یکسانند از روی درجه و پایه متفاوتند بعضی از ایشان آنست که خدای تعالی با ایشان

سخن گفت بی واسطه چون موسی کلیم و چون رسول ما و چون ابراهیم که او را بخلت مخصوص گردانید و چون رسول ما که او را بکافه جن و
الانس فرستاد و درجه بعضی بر بعضی افزون گردانید و پایه او برداشت چون آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله بالاتفاق و دادیم ما عیسی بن مریم بینات یعنی معجزات و دلالات از احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص
و مؤید گردیم او را بروح القدس روح جبرئیل است ع و قدس نام خدای تعالی عبدالله عباس گفت روح القدس آن
نام بود که بآن احیای موتی کرد چون خدا ایرا بران نام بخواندی خدای تعالی مرده زنده کردی بدست او به عاجزی معجزه او و اگر
خدای خواستی قتل نکردندی با یکدیگر امتها از پس پیغمبران بوده اند یعنی از پس آمدن ایشان با آیات و معجزات پیش ایشان
آیات و بینات بدیشان آمد یعنی اگر خدای خواستی بجبر و قهر ایشانرا منع کردی از قتال و اگر چنین کردی اختیار زایل
و اسقاط تکلیف کردی پس نخواست و نکرد و لیکن ایشان اختلاف کردند حوالة الاختلاف با ایشان کرد تا جبر ساقط
شود و حوالت کفر و ایمان هم با ایشان کرد گفت بعضی از ایشان ایمان آوردند و بعضی کافر شدند و اگر خدای تعالی خواستی
بقهر ایشانرا از اختلاف منع کردی و از قتال منع کردی و قتال نکردندی و لیکن خدای بکند آنچه خواهد چون آن فعل او باشد
و او را مانعی نباشد یعنی کس او را از فعل خود بر حسب مراد خود منع نتواند کرد و در خبر است که مردی بنزدیک امیرالمومنین
آمد در حرب صفین و گفت اخبرنا عن مسیرنا الی الشام اکان بقضاء الله و قدره خبر ده مرا از رفتن ما بشام با قضا
و قدر خدا بود یا نه گفت والله ما علوتم تلعة ولا هبطتم وادیا الا بقضاء من الله و قدره شامی گفت
فعندالله احتسب عنائی پس رنجی که درین راه مرا بود بر خدای نویسم که مرا ازان مزدی نباشد چه میگوئی که بقضا
و قدر خدای بود امیرالمومنین گفت بل ان الله قد اعظم لکم الاجر فی مسیرکم و انتم سائرون و فی مقامکم و انتم مقیمون
ولم تکونوا فی شیء من حالاتکم مکرهین ولا الیها مضطرین ولا علیها مجبرین خدای تعالی مزد شما عظیم کرد که سیر کردید و اقامت
کردید و در هیچ حالتی مکره و ملجا و مضطر نبوده اید شامی گفت و کیف ذا والقضاء والقدر ساقانا و عنهما کان مسیرنا
وانصرافنا چگونه باشد این قضا و قدر ما را بدین کار اند امیرالمومنین گفت ای شامی و ای برادر اهل شام همانا قضاء لازم و قدر
حتم گمان بردی اگر چنین بودی ثواب و عقاب باطل شدی و وعد و وعید ساقط گشتی و امر و نهی بی فایده ماندی و نه بخواب
و احسان اولیتر نبودی از مسیء و مسیء اولیتر بودی بعقوبت از محسن این مقالت بت پرستانست و لشکر
شیطان و خصمان خدای رحمان و گواهان دروغ و قدریان این امت و مجوس ایشانند خدای تعالی امر کرد بندگانرا بتخییر و نهی کرد بتحذیر
آسان کرد و دشوار نکرد و بر تکلیف اندک آلت بسیار داد و طاعت او باکراه نداشتند و معصیت او بغلبه بر او نکردند
و پیغمبر از بازی نفرستاد و کتابها بهرزه فرو نفرستاد و آسمان و زمین را و آنچه در میان آسمان و زمین است باطل
نیافرید این گمان کافرانست فویل للذین کفروا من النار شامی گفت یا امیرالمومنین این قضا و قدر که گفتی پس چیست
گفت آن امر خدایست بطاعت و نهی او از معصیت و وعده ثواب است بر آن و وعید عقاب است بر آن و ترغیب و ترهیب
بطاعت و معصیت و تمکین از فعل حسنه و خذلان اهل عصیان بر معصیت این قضای خدایست افعال ما را و قدر اوست
اعمال ما را تا بیرون ازین ظن میبر که آن ظن عمل را احباط کند شامی برپای خاست شادمانه و گفت یا امیرالمومنین فرجت

عنی فرج الله عنک مرا ازین شبهه فرج دادی که خدای در مکاره فرج دهاد و این ابیات انشا کرد ؎ انت الامام الذی نرجو بطاعته
یوم المآب من الرحمن غفرانا ؎ اوضحت من دیننا ما کان ملتبسا ؎ جزاک ربک بالاحسان احسانا ؎ ابوحنیفه گفت که روزی پیش
جعفر صادق شدم و او را سلام کردم چون بدر آمدم موسی بن جعفر را در دهلیز بکتاب نشسته و سخت کوچک بود خواستم
تا او را امتحان کنم گفتم یا ابن رسول الله این یحدث الغریب عندکم غریبی که بشهر شما رسد از قضاء حاجت کجا نشیند گفت
از کنار جویها و زیر درختان میوه دار و پیرامن سراها و راه گذرها و مسجدها دور باشد و جز این آنجا که خواهد قضاء حاجت
کند گفت چون این جواب بدیدم وقع او در چشم من افتاد گفتم یا ابن رسول الله نیکو گفتی مسئله دیگر پرسم بدستوری گفت بپرس گفتم
معصیت بنده از کیست در من نگریست گفت که بنشین تا ترا خبر دهم من بنشستم گفت حال معصیت از چند وجه
بیرون نیست یا از خدایست یا از بنده و اگر از خدایست دون بنده خدای از آن عالیترست که بنده را بفعلی که نکرده باشد
عقوبت کند که اگر کند ظلم باشد و اگر از خدای و بنده است پس او شریک بنده باشد و قوی اولیتر باشد بانصاف
از بنده ضعیف و اگر از بنده است تنها فعلیه وقع الامر و الیه توجه النهی و له حق الثواب و العقاب و وجبت الجنة و النار
لاجرم امر با وست و نهی او راست و ثواب و عقاب متعلق با وست و بهشت و دوزخ برای اوست ابوحنیفه گفت چون این
بشنیدم گفتم ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم یا ایها الذین آمنوا انفقوا مما رزقناکم من قبل ان یأتی
یوم لا بیع فیه ولا خلة ولا شفاعة والکافرون هم الظالمون خطاب میکند جمله مومنانرا بنفقه کردن
حسن بصری گفت مراد زکوتست برای آنکه خدای بدو امر کرد و امر وجوب را باشد و آنرا بوعید مقرون گردانید گفتند که عامست
صدقه و نفقه و زکوة را شامل است میگوید که ای کسانی که ایمان آورده اید نفقه کنید از آنچه شما را روزی کرده ایم پاک و حلال
پیش از آنکه روزی آید که در آن روز هیچ بیع و هیچ خرید و فروخت و هیچ دوستی و هیچ شفاعت نباشد و آیه باجماع مخصوصست
برای آنکه خلاف نیست در میان امت که شفاعت خواهد بود و ما را با اصحاب وعید خلاف در آنست که ایشان گویند
در زیادت منافع باشد و ما گوئیم در اسقاط مضارست و قطع است که کفار را نرسد و ما گوئیم که بفساق اهل صلوة
رسد لقوله ع شفاعتی لاحد من الکفار یا مراد آنست که لا شفاعة الا باذنه للفساق و کافرانند که ایشان ظالمانند برای آنکه
عبادت نه بجای خود نهند الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تأخذه سنة ولا نوم ابی بن کعب گفت که رسول
مرا پرسید که کدام آیت در کتاب خدای عظیمترست یا ابا المنذر من گفتم الله و رسوله اعلم دیگرباره پرسید تا سه بار
من گفتم خدای و رسول عالمترست آخر گفتم آیة الکرسی رسول ع دست بر سینه من نهاد و گفت هنیالک العلم یا
ابا المنذر گوارنده باد ترا علم آنکه گفت بآن خدای که جان من بامر اوست که این آیه را زبانیست که شرح و تقدیس
خدای میگوید بنزدیک عرش و رسول ع گفت که هر که او آیة الکرسی بخواند در عقب هر فریضه تولای قبض روح او
خدای کند و چنان باشد که پیغمبران خدای جهاد کرده باشند در راه خدای تا شهادت یافتن عبدالله مسعود گفت که رسول
خدای گفت که آیة الکرسی عظیمترست از همه چیزی که دون خدایست امیرالمومنین علی گفت کدام عاقل باشد که وقت
خفتن آیة الکرسی خواند و آخر سورة البقره تا باخر یعنی آمن الرسول که از گنج عرش است جعفر صادق ع از پدرش

آمنوا

از امیر المومنین علی روایة میکند که او گفت که چون آیة الکرسی فرود آمد پیغمبر ع گفت که آیتی فرود آمد از گنج عرش و هر بتی
که در مشرق و مغرب بود بروی در آمد و ابلیس بترسید و قوم خود را گفت که امشب حادثه عظیم افتاده است باشید تا من
در مشارق و مغارب بگردم تا چه حادثه است بگردید تا بمدینه رسید مردی را گفت چه حادثه افتاده است دوش گفت
رسول ما را گفت که آیتی فرود آمده است از گنجهای عرش که همه اصنام عالم بروی در افتادند برای آن ابلیس باز گردید
اصحاب آمد و خبر داد و رسول ع گفت این آیه در هیچ سرای نخوانند الا که شیاطین سه روز گرد آن سرای نگردند
و ساحر و جادوی در و راه نیابد چهل شبانروز ای علی این آیت بیاموز و فرزندان را بیاموز و همسایگان
را که هیچ آیة ازین آیة بزرگتر فرو نیامد امیر المومنین علی روایت کرد که رسول ع را دیدم برین چوبهای منبر که میگفت
که هر که آیة الکرسی در عقب نماز بخواند بعد از فریضه او را از بهشت منع نکند و کس برین آیه مواظبت نکند الا صدیقی
و عابدی و هر کس که این آیة بخواند خفتن خدای تعالی او را امین گرداند بر نفس خود و خانه خود و خانهای صد همسایه که پیرامن او
باشد ابو هریره روایت کرد که رسول ع گفت که هر که او آیة الکرسی بخواند چون از خانه بدر آید خدای تعالی هفتاد هزار
فرشته بفرستد تا برای او استغفار میکنند و دعای میکنند و چون بخانه آید بخواند خدای تعالی درویشی از پیش چشم او دور کند
و در خبر است که جماعتی صحابه در مسجد رسول ع نشسته بودند و ذکر فضایل قران میکردند که کدام آیة فاضلتر است یکی
میگفت که آخر براءت یکی میگفت کهیعص یکی میگفت طه امیر المومنین گفت این انتم عن آیة الکرسی من از رسول ع
شنیدم که گفت ای علی آدم سید البشر است و من سید عرب و لا فخر و سلمان سید فارس و صهیب سید روم و بلال
سید حبشه و طور سینا سید کوهها است و سدرة المنتهی سید درختانست و ماههای حرام سید ماهها است
و روز آدینه سید روزها است و قران سید کلامها است و سورة البقره سید قرآنست و آیة الکرسی سید البقره است
در آیة الکرسی پنجاه کلمه است در هر کلمه پنجاه برکت است عمرو بن المقدم گفت از باقر ع شنیدم که گفت هر که آیة الکرسی
یکبار بخواند حق تعالی هزار مکروه از مکاره دنیا بگرداند و هزار مکروه از مکاره آخرت خوارترین مکاره دنیا
درویشی بود و خوارترین عذاب آخرت عذاب گور باشد عبد الله بن عون گفت شبی در خواب دیدم که قیامت بر خاست
و خلایق را در صعب سیاست بداشتند مرا بیاوردند و حساب آسان بکردند آنگه مرا بهشت بردند و کوشکهای
من عرضه کردند که از جمال و بهای آن متحیر بماندم مرا گفتند که درهای این کوشکها بشمار بشمردم پنجاه در بود گفتند خانهایش
بشمار بشمردم صد و هشتاد و پنج خانه بود مرا گفتند این ترا است من از شادی آن از خواب در آمدم و خدای را شکر کردم و بامداد
بنزدیک محمد ابن سیرین شدم و این خواب با وی بگفتم مرا گفت چنان تواند بود که تو آیة الکرسی بسیار خوانی گفتم بلی
چنان است ولیکن از کجا گفتی گفت از آنکه این پنجاه کلمه است و صد و پنجاه حرفست مرا عجب آمد از حدیث او و زیرکی
او آنگه مرا گفت که هر که این آیة بسیار خواند سکرات مرگ بروی آسان شود و فضایل آیة الکرسی بسیارست و بدین
قدر اکتفا کرده شد بدانکه قدیم جل جلاله در آیة اثبات الهیة خود میکند و نفی هر چه در وی اوست از آنچه نام اله
برو نهادند بدروغ گفت خدای قادر باصول نعم که بگردن ان مستحق عبادت آمد جز یکی نیست و مستحق عبادت

وسزاوار

و سزاوار پرستش نیست الا او زنده است و پاینده و حی ذاتی حاصل بر صفتی که از مکان آن صفت محال باشد که عالم و قادر
بود و این صفت خدای را ذاتیست لفظ قیوم بنا مبالغه است مجاهد گفت یعنی همه او قیام کند و تولای همه کارها او
کند ربیع گفت قیوم قیم باشد بر همه چیزی بروزی و حفظ همه را روزی او دهد و او نگاه دارد انس مالک گفت هر دعای
رسول این بودی که یا حی یا قیوم عبد الله عباس گفت مهترین نامها الحی القیوم است ابو امامه روایة کند که رسول ع گفت
که مهترین نام خدای در سه سوره است در قران البقره و آل عمران و طه عمرو بن اسلم گفت اندیشه کردم هیچ اسم ندیدم
که درین سوره بود جز این نامها در سورة البقره الله لا اله الا هو الحی القیوم و در طه وعنت الوجوه للحی القیوم و در آل عمران
الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تأخذه سنة و لا نوم نگیرد او را نه خواب سبک و نه خواب تمام حسن بصری گفت سنة کسل باشد
و نوم خواب اصم گفت سنة غفلت باشد و نوم خوابی لا یعقل و لا نوم مفسران گفتند سنة اول خواب بود که مرد بین
النایم و الیقظان باشد حق تعالی بر خود نفی کرد سنة و خواب را بر سبیل مدح گفت برای آنکه آفتست و آفت بر و روا نیست
و تغیر و قهرست و بر و روا نیست و برادر مرگ است و مرگ بر و روا نیست جابر بن عبد الله الانصاری گفت کز رسول ع
را پرسیدند که در بهشت خواب باشد گفت نه برای آنکه خواب برادر مرگست و در بهشت مرگ نباشد ابو هریره روایت
کند از پیغمبر ع که قوم موسی را گفتند هل ینام ربک ای خدای تو بخسبد موسی گفت بار خدایا این قوم می پرسند که خواب
ترا در یابد خدای تعالی گفت من ترا معلوم گردانم آنگه موسی را یک شبانروز بیدار داشت پس از آن فرشته فرستاد
با او دو قاروره گفت خدای میفرماید که این قارورها در دست دار آن شب او از در دست نگاه میداشت و جهد
میکرد تا خوابش نبرد عاقبت خواب بر او غلبه کرد و دستهایش بهم بر آمد و قارورها بر یکدیگر آمد و بشکست موسی ع
خواب در آمد قارورها شکسته دید حیران آمد و گفت تو در خواب دو قاروره نگاه نمی توانی داشت اگر خدا بخسبد آسمان
و زمین را که نگهدارد لَهُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ
مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمٰوَاتِ
وَالْأَرْضَ وَلَا يَؤُدُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ او راست آنچه در آسمان و زمین است ملکا و ملکا آنچه از املاک
نیست ملک اوست و آنچه او را مالکی ظاهرست ملک اوست اهل معانی گفته اند که خدای تعالی باین آیه دل بندگان بجود میکشید
عاجلا و آجلا چنانست که گفت بنده را که اگر راغب دنیای مراست از من خواه و اگر امید کرامت آخرت داری مرا
بشفاعت شفیعان شفاعت بفرمان منست پس دنیا و آخرت ترا که گزیر نیست از من میباید آنچه پیش ایشانست
از کار دنیا و آنچه از پس ایشانست از کار آخرت مقاتل گفت آنچه از پیش ایشانست یعنی خلق عالم و فرشتگان
و آنچه پس است عالم بود و گفته اند که آنچه میکنند و در انند از خیر و شر و آنچه خواهند کرد و خلقان را احاطت
نبود بچیزی از علم او الا بآنچه او خواهد یعنی از معلومات او مخلوقات هیچ ندانند الا آنچه خدای ایشانرا بران اطلاع دهد
و علم بمعنی معلوم بود و بمعنی عالم بود و فراخ شد و فرا گرفت کرسی او آسمان و زمین را عبد الله عباس گفت مراد
بکرسی علم است و دفتر علم را کرسی از آنجا گویند یعنی علم او محیط آسمانها است و زمینها و گفته اند که مراد بکرسی

علت و سلطنت است ابو موسی و سدی گفتند کرسی حقیقی است و خدای تعالی کرسی را از لؤلؤ آفرید و هفت آسمان در جنب
کرسی چون هفت درمست که بر کرسی افکنند امیر المؤمنین گفت هر قایمه از قوایم او چندانست که هفت آسمان و هفت
زمین و کرسی از پیش عرشست و حاملان کرسی چهار فرشته اند چهار روی دارند قدمهای ایشان بر آن صخره نهاده
که زیر هفتم زمین است یک روی ایشان چون روی آدمیان است بدان روی روزی آدمیان خواهند و روی دیگر بر صورت
گاوست بدان روی روزی بهایم خواهند و روی دیگر بر صورت شیرست بدان روی روزی سباع خواهند و روی
صورت کرکسست بدان روی روزی مرغان خواهند ابوذر غفاری گفت که رسول خدای گفت نیست هفت آسمان
دنیا چون حلقه در بیابانی کرسی در جنب عرش چنانست که حلقه در بیابانی در اخبار می آید که میان عرش و کرسی هفتاد حجاب
از نور و هفتاد حجاب از ظلمت اگر آن حجاب نبودی جمله کرسی از نور عرش بسوختی و برخی را افکنند او را نگاه داشت
آسمان و زمین دشوار نباشد بروی او بزرگوارست و رفیع بالای همه خلق است نه بجهت و مسافت و لیکن بتدبیر
و قدرت عظیم و بزرگوارست نه از روی کبریا و عظمت قرایه این آیة دلیل است بر ذات و صفات خدای تعالی بر
آنکه تا بر صفت کمال نباشد استحقاق عبادت ندارد و لا اله الا هو دلیل قول بطلان همه مشرکانست از وثنیان و
گبرکان و مشرکان و ترسایان جماد و هوا می پرستیدند القیوم دلیلست بر بطلان قول فلاسفه و طبایعیان که گفتند
چیزها بطبع محل حاصل می آید حق تعالی باز نمود که من قیوم قایم بتولای افعال و لا تأخذه سنة و لا نوم دلیل بطلان
قول جهودانست که گفتند خدای تعالی بشش روز عالم بیافرید خسته شد فاستراح یوم السبت روز شنبه بیاسود و دلیل است
بر بطلان مذهب جهم که گفت که خدای عالم است بعلمی محدث و سهو بر روا باشد تعالی عما یقولون له ما فی السموات
و ما فی الارض دلیل بطلان مذهب مفوضه است که گفتند که خدای تعالی خلق عالم کرد و بشخص محدث که او را بیافرید و بنیابت
خود بداشت من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه دلیل است بر بطلان قول آنانکه نفی شفاعت کردند یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم
دلیل است بر بطلان قول آنانکه گفتند که خدای تعالی عالم بعلم است برای آنکه در این آیة باز نمود که معلوم بی نهایت است
و معلومات بی نهایت را علوم بی نهایت باشد و آن را وجود محال باشد و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء دلیل قول بطلان
کاهنان و منجمانست که ایشان گفتند که ما غیب دانیم از سیر کواکب بی اعلام خدای وسع کرسیه السموات و الارض
رد است بر مذهب فلاسفه که عالم خود زمین است و افلاک که بدان محیط است و ورای آن چیزی نیست نفی عرش و
کرسی و لوح و قلم کردند و لا یؤده حفظهما دلیل بطلان قول جهودانست که گفتند از بعد آنکه خلق السموات و الارض فاستراح
و نیز بطلان قول آنان کرد که گفتند خدای تعالی قادرست بقدرت فعل مخترع نشاید کرد و هو العلی العظیم دلیلست بر بطلان
قول هوبیان چه اگر او الهی بود متابعت کردی درا و مستعمل نبودی براشیا و عظم مرقع این برای کثرت ادلت بر اصول
مسلمانی از توحید و عدل لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ
بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ سدی گفت این آیة در حق مردی آمد انصاری که او را
ابو الحسین گفتندی و او دو پسر داشت جماعتی بازرگانان از شام بمدینه آمدند و آن پسران او را دعوت کردند با ترسایی ترسا

شدند و با ایشان برفتند او بنزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله کسی بر ایشان بفرست و ایشان را باز آر و زجر کن
تا با مسلمانی آیند خدای تعالی این آیة فرستاد لا اکراه فی الدین آن مرد انصاری خوش نیامد و در دلش از رسول خدای
چیزی بود آیة بعد که فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم و این پیش از آن آیة قتال آمد آنکه این آیة بر سوره برات
منسوخ شد و قول ابن مسعود و ابن زید و دیگر مفسران گفتند منسوخ نیست سعید جبیر از عبد الله عباس گفت که در انصار
چون زنی بودی که او را فرزند نماندی او گفتی بر سبیل نذر که اگر مرا فرزندی بماند جهود دارمش هم و این پیش از اسلام بود
چون اسلام آمد ازین قوم جماعتی در بنی النضیر بودند چون خدای تعالی بجلای وطن بر ایشان تقدیر کرد بیرون آمدند خویشان ایشان
گفتند انصاریان گفتند یا رسول الله فرزندان و برادران ما اند خدای تعالی این آیه فرستاد که لا اکراه فی الدین رسول خدای گفت
که خدای تعالی ایشانرا مخیر کرده اگر مسلمانی خواهند اینجا باشند و اگر جهودی خواهند با ایشان روند و قتادة گوید لا اکراه فی
الدین بعد اسلام العرب برای آنکه عرب امتی بودند امی ایشانرا کتابی نبود خدای تعالی رسول را فرمود که از عرب قبول مکن
الا اسلام یا تیغ و اهل کتاب را حکمی دیگر نهاد و آن جزیت بود و گفت ایشانرا اکراه مکن بعد از قبول جزیت و گفته اند که معنی
آنست که آنرا که در اسلام آید مگویید که تو بکره و بیم ایمان باکراه آوردی و او را نسبت باکراه مکنید چنانکه گفت وَلَا تَقُولُوا
لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَمَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ بدرستی که راستی ایمان از کژی کفر هویدا گشت
پس هر که کافر شود بطاغوت یعنی شیطان مقاتل گفت بت و هر چه از او پرستیدند دون خدای و گفته اند که نفس
اماره است و ایمان آرد و بگرود بخدای بحقیقت که دست در زده باشد بحلقه و بندی استوار که هرگز شکسته نگردد
و گسسته نشود و خدای شنونده اقوال و داننده احوال ایشانست اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ
الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ
أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ خدای تعالی ولی و یار و ناصر و دوست و متولی کار ایشانست اولیتر
با ایشان هدایت ایشان از الطاف بود و متولی کار ایشان خبر او کند با ایشان لطف کند و توفیق دهد و ازاحت علت و نصیب
او کند تا عند آن اختیار ایمان کنند پس ایشانرا بدین الطاف از تاریکیهای کفر و جهل بیرون آرد و بنور ایمان و هدایت آورد
چون این الطاف خدا است ازین سبب اسناد اخراج با او است همچنانکه عند انزال سوره در حق ایشان برتر زاید گشت
اسناد آن با سورت کرد فزادتهم رجسا الی رجسهم و الحسان که کافرند اولیای ایشان طاغوتست چنانکه گفتیم از هر آنرا
پرستیدند از اصنام و کواکب و شیاطین و روسا و ضلالت ایشانرا بیرون میبرند از نور ایمان با تاریکی جهل و طغیان
و اسناد با ایشان کرد از بهر آنکه باغوا و اغوای ایشان حاصل شد عبد الله عباس گفت در حق قومی آمد که کافر بودند
بعیسی ع چون رسول ع آمد باو ایمان آوردند الله تعالی ایشانرا از ایمان مصطفی از کفر بدیگر پیغمبران بیرون آورد مقاتل گفت
مراد بطاغوت روسا ضلالت اند چون کعب اشرف و حیی اخطب و جز ایشان یخرجونهم معنی آن بود از نعت
و صفت او چون بیامد کافر شدند و جحود کردند بیانش فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به و این جماعت اصحاب دوزخند
و در آنجا جاوید باشند و وعید معلوم کرد که عقاب کفار مؤبد خواهد بود و در عقل دلیل نیست از جهت عقل خوف

ایشان مجوز و مستحسن است أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ
إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي
بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الظَّالِمِينَ آیا نمی بینی و نمیدانی و نمی نگری آنرا که حجت آورد با ابراهیم ع در حق خدای وآن نمرود بن کنعان بود و اول کسیست
که تاج بر سر نهاد و در زمین جباری کرد و دعوی کرد که خدایم از بهر آنکه خدای تعالی او را ملک و پادشاهی داده بود و دو مؤمن
و دو کافر پادشاهی همه زمین یافتند سلیمان و ذو القرنین و نمرود و بخت النصر مقاتل گفت چون ابراهیم بتان را بشکست
نمرود او را باز داشت آنگه بدر آورد تا با آتش اندازد او را گفت این خدای که تو مارا بعبادت او میخوانی کیست ابراهیم
گفت ربی الذی یحیی و یمیت دیگر مفسران گفته‌اند این مناظره پس از آن وقت که او را در آتش انداخته شد روی نمود زیرا
بن اسلم گوید اول جباری که بود نمرود بن کنعان بود مردمان از اقصای عالم می آمدند و از نزدیک او طعام میبردند یعنی گندم چون
جماعتی با او بگذشتندی او گفتی من ربکم ایشان گفتندی تو ابراهیم ع رفت که پاره گندم بخرد از انجا با جماعتی او نیز گفت
گفت من ربکم بر عادتی که او را بود ایشان را گفت ایشان گفتند تویی ابراهیم گفت ربی الذی یحیی و یمیت
نمرود همه را گندم داد مگر ابراهیم را که او را باز گردانید بی طعام ابراهیم باز گشت چون بدر شهر رسید شرم داشت
و از شماتت اعدا اندیشه کرد بیامد و تلی ریگ بود از آن ریگ جوالها پر کرد و آمد تا بدر سرای بدر سرای بخفت
و او مانده و خسته بود و انجا بخفت اهل او بدر آمدند سر جوالها بگشادند آرد و پاکیزه دیدند که از آن نیکوتر نبود از انجا
نان بپختند چون ابراهیم در سرای شد و نان در پیش او نهادند گفت این از کجا آورید گفتند از آن آرد که تو آوردی او دانست
که خدای تعالی با او لطف کرد آنگه خدای تعالی او را فرستاد بنمرود که بمن ایمان آور تا ملک تو رها کنم او گفت ترا خدای
دیگر هست جز از من که مرا با او دعوت میکنی وآن کیست گفت ربی الذی یحیی و یمیت خدای منست آنکه میراند و زنده
گرداند و این مناظره بر حضور قوم او بود خواست که بر ایشان تلبیس کند گفت انا احیی و امیت من نیز زنده کنم و بمیرانم
ابراهیم گفت چگونه کنی دو شخص را حاضر کرد یکی بکشت و یکی را رها کرد ابراهیم توانست که گوید من بدین احیا مرده زنده
کردن میخواهم و با ماتت میرانیدن بی آلت میخواهم و لیکن ترسید که بر حاضران مشتبه شود که آنچه او کرد همان است که
ابراهیم گفت و ایشان را روشن نشود و ازین طریقه بطریقه دیگر انتقال نمود تا روشن شود و شبهه نتواند آوردن بر حاضران
تلبیس کند و مناظر را رسد که از دلیلی با دلیلی روشن تر انتقال کند و گفته‌اند که او انتقال نکرد و از بهر نصرت دلیل خود را
حق آنکه قادر بود بر احیا و اماتت آنست که قادر بود بر آنکه آفتاب از مشرق و مغرب اگر قادری برین که دعوی
کردی او آفتاب را از مشرق بر می آرد تو از مغرب برار اگر این سؤال را برابر ابراهیم رد کردی و گفتی تو خدای خود را بگو تا از
مغرب برآرد خدای تعالی ابراهیم را چون دعا کردی اجابت کردی از بهر تصدیق معجزه او تا دلیل نبوت او باشد
و از بهر آن نگفت که او دانست که اگر او بگوید و ابراهیم بخواهد اجابت افتد و او شبهتی نتواند آورد و پس سرگشته
فرو ماند آنکس که کافر شد یعنی نمرود علیه اللعنه و حجت منقطع شد و خدای تعالی کافر را هدایت نکند بحجت یعنی ایشان را

مخذول

مخذول گرداند و الطافی که در حق مومنان کند با ایشان نکند اما از آنکه داند که ایشان را لطف نباشد و اما رسیدن عقوبت
علی ما ذهب الیه ابو علی خدای تعالی دیگر باره ابراهیم را گفت نمرود را دعوت کن و وعده ده او را اگر ایمان آرد ملک او
رها کنم ابراهیم پیغام برسانید نمرود گفت من خدای دیگر ندانم جز خویشتن ابراهیم ع سیم بار مراجعت کرد نمرود گفت
من خدایم اگر خدای ترا قوتیست گو لشکر بیار تا حرب کنیم تا هر که غالب آید ملک او را باشد عادت ملوک اینست
آنگه گفت برو و بگو تا سه روز لشکر را جمع کند تا من نیز لشکر جمع کنم ابراهیم گفت بار خدایا میدانی که این کافر چه
میگوید خدای تعالی گفت با منش گذار نمرود مردود لشکر عظیم جمع کرد و بصحرا بیرون برد و با ابراهیم گفت لشکر من
اینست و از لشکر خدای تو اثر نمی بینم خدای تعالی جبرئیل را گفت نزدیک تو از لشکرهای من چه ضعیفتر باشد گفت خدایا
تو عالمتری من از ساز جنگ هیچ ضعیفتر نمی بینم گفت از ایشان کرا ضعیفتر دانی گفت پشه‌گان فلان دریا
حق تعالی بران فرشته که بر ایشان موکل بود وحی کرد که یک در بگشای آن فرشته چنان کرد از آن در چندان پشه بیرون
آمدند که آفتاب روی آسمان بپوشانید نمرود گفت چرا امروز آفتاب بر نمی آید ابراهیم گفت خدای من [illegible]
پشه‌گان در ایشان افتادند و گوشت و خون ایشان بخوردند از آدمیان و چهارپایان الا استخوان نماند و نمرود میگریست
و ایشان او را تعرض نمیرسانیدند ابراهیم او را گفت ایمان آوری گفت نه خدای تعالی پشه‌ای را فرمود تا لب زیرین او بگزید
و آنگه لب دیگر بگشت و بخاریدن لبهای او آماس کرد چنان شد که از هم باز افتاد و در بینی او رفت و در دماغ مقام گرفت
و مغز او میخورد تا بزرگ شد و چند موشی گشت و وقتی ساکن شدی که چیزی بر سر او زدندی خدای تعالی
او را درین عذاب چهارصد سال داشت چنانکه در ملکش چهارصد سال داشته بود آنگه هلاک شد و بعذاب ابدی رسید
أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا
فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ
عَامٍ فَانْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانْظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانْظُرْ
إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ حق تعالی
بر سبیل تعجب میفرماید که هیچ چنان کسی دیدی که با ابراهیم محاجه کرد یا چنان کسی که بر دیهی بگذر کرد و گفته‌اند که کاف
زیادتست و عطف است بر الم تر الی الذی قتاده و ضحاک و سدی گفته‌اند که این مرد عزیر ع بود ضحاک آن دیه از جمله زمین مقدسه بود
و چون بر آن دیه گذر کرد و آن دیه افتاده بود بر سقفهای خویش بر سبیل تعجب گفت خدای اینان را بعد از مرگ چگونه زنده
کند وهب منبه گفت این شخص ارمیا بود خدای تعالی او را پیغمبری فرستاد و او را گفت یا ارمیا پیش از آنکه ترا
آفریدم و پیش از آنکه بالغ شدی ترا پیغمبری دادم و ترا برای عظیم اختیار کردم آنگه بپادشاهی بنی اسرائیل فرستاد
تا بتربیت او کار کند و اخبار غیب او را بوحی خدای او معلوم گرداند بیامد و مدتی بود بنی اسرائیل احداث بسیار کردند
و ارتکاب معاصی کردند حرامها حلال داشتند خدای تعالی ارمیا را گفت بترسان این قوم را و نعمتهای من یاد ایشان
ده گفت من ندانم اگر تو مرا الهام ندهی گفت برو که من ترا الهام دادم بیامد و خطبه کرد ایشان را و در آن گفت

قَالَ لَبِثْتُ

که خدای تعالی میگوید که اگر توبه نکنید و اصرار نمایید طاغیی بر شما مسلط گردانم که در دل او رحمت نباشد بر شما با لشکری مثل سواد اللیل
للظلم ایشان امتناع کردند حق تعالی وحی کرد بارمیا که بنی اسرائیل را بیافت هلاک خواهم کرد و یافت اهل بابل بود و ارمیا
بگریست و جزع کرد و خدای تعالی گفت ترا خوش نمی آید که من ایشان را بدعای تو هلاک کنم ارمیا دل خوش گشت و بنزد
پادشاه رفت و گفت که خدای تعالی مرا وعده داده است که تا من دعا نکنم بنی اسرائیل را هلاک نکند انگه پس از ان سه سال که
الا معصیت و طغیان و فساد بیفزودند و بیغمبر و پادشاه ایشان را وعظ میکردند سود نمیداشت خدای تعالی بخت النصر را
برگماشت با شصت هزار رایت تا آهنگ بیت المقدس کرد و تا خبر بپادشاه رسید ارمیا را گفت که تو گفتی
که تا من دعا نکنم بنی اسرائیل را هلاک نکند گفت بلی من دعا نکنم بوعده خدای تا لشکر نزدیک رسید خدای تعالی فرشته فرستاد
بارمیا بصورت مردی تا بیامد و گفت ای رسول الله از راه دور آمده ام تا ترا مسئله بپرسم گفت بپرس چه گویی در حق
جماعتی از زیردستان که از خداوند کار برایشان همه نعمت بود و ایشان بجای شکر کفران کنند و او را آزارند و فرمان
او نبرند در صلاح خود و هر که کرامت بیش کند ایشان کفران کنند و او را آزار دهند گفت برو و بگو که نعمت باز گیر از ایشان
تا بنده ایست مزد بهر برفت و روزی چند بایستاد و باز آمد و گفت نعمت بیشتر کرد ایشان طغیان بیش کردند اکنون
سزاوار چه باشند گفت سزاوار هلاک و دمار گفت اکنون با من یار باش و دعا کن بر ایشان تا خدای ایشان را هلاک کند
و درین وقت بخت النصر به بیت المقدس رسیده بود با لشکری از عدد ملخ بیشتر گفت که این بیچاره دیگر برو تا بو
که بهتر شوند اگر نشوند من بر ایشان دعا کنم او برفت و بر سر روزی چند باز آمد و گفت نعمت بر ایشان زیادت شد
و فساد ایشان بر نعمت بیفزود و انچه مرا وعده دادی اند دعا بر ایشان وفا کن ارمیا گفت بار خدایا اگر این در است میگویی
و ایشان مستحق اند که هلاک کند هلاک ایشان بر آور و اگر بخلاف این است ایشان را نگاه دار و چون ارمیا این بگفت آتشی از آسمان بیامد
و جای قربان از بیت المقدس بسوخت و نه در از دربهای او بر زمین فرو شد ارمیا بیفتاد و بیهوش شد چون با هوش آمد
گفت بار خدایا نه مرا وعده دادی که بی دعای تو ایشان را هلاک نکنم همان فرشته بیامد و گفت خدایت سلام میرساند
و میگوید که تا دعا کردی من عذاب نفرستادم ارمیا بدانست که آن فرشته از قبل خدای بود فرستاده بر سبیل
امتحان و آن دعا بر بنی اسرائیل کرده است و ان اخلاق و آن اوصاف در ایشان بوده است و آن فرشته انچه گفت راست
ارمیا برخاست و بیت المقدس رها کرد و گریخت بخت النصر در افتاد و بیت المقدس را خراب کرد و بنی اسرائیل را
به قسمت کرد و بعضی را بکشت و ثلثی را اسیر کرد و ثلثی را رها کرد و در شام تا از دست او باشند انگه بفرمود تا [illegible]
اسیران را بیاوردند و ایشان در عدد صد هزار بودند در میان ملوک و امرای خود قسمت کرد هر پادشاهی را چهار از ایشان رسید
بوقت بازگشتن ایشان بازگشت ارمیا بر خر نشست و روی به بیت المقدس نهاد پاره انگور داشت در
سله و پاره عصیر خرابی دید و از مشکل از گفت انّی یحیی هذه الله بعد موتها بر سبیل تعجب و انجا فرود آمد و خر را بست
و چیزی که داشت انجا نهاد خواب بر وی غلبه کرد و بخفت خدای تعالی در خواب جان وی بستد و او بمرد و انجا صد سال مرده
وافکنده بود خدای تعالی او را از چشم مردمان پنهان کرد و گوشت او از سباع زمین نگاه داشت چون صد سال

مرده

مرده افکنده بود خدای تعالی فرمود پادشاهی از پادشاهان فارس تا بیاید و بیت المقدس را آبادان کند او با هزار
و هزار قهرمان را برگماشت هر قهرمانی را سیصد هزار مرد کارکن بزیردست بودند تا در مدت اندک بیت المقدس
و شهر و دهها بازگردند نیکوتر از انکه بود و خدای بخت النصر را هلاک کرد و انانکه از بنی اسرائیل مانده بودند با بیت المقدس
آمدند و عمارت میکردند تا سی سال بر ازانکه بود کردند و چون صد سال از ان واقعه و خواب ارمیا برآمد خدای تعالی او را
زنده گردانید او برخاست و طلب خر کرد دید که ریسمانها مانده بود و از آسمان آواز آمد که ای استخوانهای پوسیده شده
و متفرق گشته مجتمع شوید بفرمان خدای استخوانها با هم آمدند آواز آمد که ای گوشت پوشیده شوید و پوشیده شد و خدای
تعالی جان در وی آفرید برخاست بفرمان خدای بانگی بکرد و انانکه گفتند که ان شخص عزیر بود خبر است از موسی بن جعفر صادق
گفت که او گفت من وقتی از دشمنان میگریختم و متفکر وار میرفتم بعضی از دیههای شام رسیدم کوهی دیدم و از آن دیهها
که بر حوالی وی بود مردم بسیار می آمدند و بران کوه می شدند پرسیدم که این چه حالت است و شما کجا میروید گفتند درین
کوه غاریست و دران غار راهبیست هر سال یکبار از انجا بیرون آید و برای ما چیزی گوید و ما را مشکلی که باشد از وی
بپرسیم گفت من نیز در میان ایشان رفتم تا بر کوه شدم منبری بیاوردند و بنهادند و پیری را از دیر بیرون آوردند
ابروها بر چشم افتاده بعصابه ابرو بر پیشانی او ببستند و او بران منبر نشست و بیچاره دران قوم در نگریست چشمش
بر موسی بن جعفر افتاد نوری دید از فرق او تابان تا بعنان آسمان روی باو کرد و گفت ای مرد همانا تو غریبی در میان این قوم
گفت بلی گفت مثال علیا از مایی یا بر مایی گفت لست منکم از شما نیستم گفت همانا که امت مرحومه گفت بلی
گفت امتی علما و هم انت ام من جهالهم از عالمان ایشانی یا از جاهلان ایشان گفت من از جاهلان ایشان نیستم
گفت اسئلک ام تسالنی من بپرسم یا تو پرسی من گفتم ذاک الیک اختیار تراست گفت من بپرسم گفتم بپرس
از انچه خواهی راهب گفت ما و شما میگوییم که در بهشت درختیست که از طوبی گویند ما میگوییم که اصل ان در سرای
عیسی است و شما میگویید که اصل آن در سرای محمد است ولیکن در بهشت هیچ بقعه نباشد الا که شاخی از انجا
بود مثال این در دنیا چیست گفت مثال آن در دنیا آفتابست که بامداد سر از مشرق برآرد چون تیغ فلک شود
هیچ جایی و بقعه نباشد که شاخی از ان شعاع او در انجا نیفتد گفت نیکو گفتی مرا خبر ده که ما و شما میگوییم که اهل بهشت از
طعام و شراب بهشت میخورند و چندانکه بیش میخورند زیادت باشد و نقصان نبود مثال آن در دنیا چیست گفت
مثال در دنیا کتاب خدا است که چندانکه خواننده گان میخوانند و گویندگان در انواع علوم سخن میگویند از قرات و تفسیر
و تاویل و فقه و کلام و حدود و احکام و حلال و حرام بنهایت نرسد گفت نیکو گفتی مرا خبر ده که ما و شما میگوییم که اهل
بهشت طعام و شراب میخورند و ایشان را بول و غایط نباشد مثال آن در دنیا چیست گفت چنین است که اندر
شکم مادر خورد و ازان نصیب یابد و او را بول و غایط نبود گفت نیکو گفتی و راست گفتی مرا خبر ده از کلید بهشت که
از زرست یا از سیم است گفت نه از زرست و نه از سیم کلید بهشت زبان بنده مومن است که در دهان خود
بگرداند و بگوید که لا اله الا الله ترسا گفت که همه راست گفتی و نیکو گفتی ولیکن ترا مسئله پرسم که تو متحیر مانی گفت

اگر جواب گویم و صواب باشد ایمان آوری گفت بلی و برین عهد کرد و گفت مرا خبر ده از ان دو برادر هم
شکم که به یک شکم از مادر جدا شدند و بیک روز با پیش خدا شدند و چون بمردند یکی را دویست سال بود و یکی را صد سال
گفت ایشان عزیر و عزیز بودند که ایشان هردو توام بودند به یک شکم زادند و پنجاه سال با یکدیگر بودند پس از ان
عزیر بعضی از بهار رفته بود از انجا می آمد بر چهار پای نشسته و پاره انگور در سله نهاده و پاره شیر و عصیر در جای کرده
و بر بعضی دیهها بگذشت خدای تعالی اهل آن را هلاک کرده بود و ده ویران شده و بر سبیل تعجب گفت انی یحیی هذه الله بعد
موتها خدای تعالی او را فرمان داد تا از خر پیاده و بمرد و خر از دیگر جانب پیاده و بمرد و صد سال مرده بود در ان بیابان
افکنده و طعام و شراب نهاده و بر حال خویش که هیچ متغیر نشده بود و چون صد سال بر آمد خدای تعالی او را زنده گردانید
آمد و گفت یا عزیر چند گاه است تا تو اینجایی گفت روزی یا بعضی از روزی گفت چنین است صد سال است تا تو اینجایی
اکنون از روی عبرت بطعام و شراب بنگر که هیچ متغیر نشده است از روی تصدیق این حدیث و صدق مقام اینجا
در خر بنگر که استخوانهای او چگونه پوسیده شده است تا خدای تعالی او را پیش تو زنده کند
او بر نشست و آن طعام و شراب برگرفت و با دیه آمد و برادر پنجاه سال دیگر بماند و بیک روز با پیش خدای شدند
راهب گفت نیکو گفتی و راست گفتی و من گواهی میدهم که خدای یکیست و محمد بنده و رسول اوست بحق و ایشان
همه ایمان آوردند و آنانکه گفته اند میان او و کعبه که او خضر است قال کم لبثت گفت چند درنگ کردی ظاهر حکایت
که خدای گفت اما بواسطه جبرئیل یا فرشته دیگر جواب داد که روزی درنگ کرده ام یا بعضی از روزی چه اول
انجا بیگاه رسیده بود و چون خدای او را زنده گردانید نگاه کرد هنوز آفتاب مانده بود گفت یا بعضی از روزی گفت
نه صد سال درنگ کردی اگر ترا می باید از روی اعتبار بطعام و شراب نگاه کن از انجیر و شیر و گفته اند انگور و
عصیر که هیچ متغیر نشده است یعنی شراب و بنگر در از گوش بعضی از علما گفته اند که خر زنده بود خدای تعالی طعام
و شراب را از تغیر نگاه میداشت و خر او بسته همچنان بر جای میداشت تا آیتی باشد مراو را برین قول عظام
استخوان بعضی از ان مردگان باشند که انجا بودند و بنگر بدان استخوانها پس مغز برانده که استخوانهای او را از و
که چگونه از زبر دارم و بر یکدیگر می نشانم پس گوشت در و پوشانم و لنجعلک آیة للناس دلیل است بر صحت
رجعت و فساد قول آنکس که از استبعاد میدارد و برای آنکه چون خدای تعالی طعامی و شرابی سریع التغیر را بر سبب
اجرای عادت برای حکمت و مصلحت را خرق عادت کرد و آن طعام و شراب را از تغیر نگاه داشت چرا نشاید
که شخصی را که صلاح جهانی بر و منوط است سالی چند بخلاف عادت عمر ابنای وقت او را نگاه دارد که پیر نشود و فوت
نشود و قتاده و ضحاک و ربیع و غیر ایشان روایت میکنند و انرا جایز میدارند که خری را بیابانی بر بالین زنده
صد سال زنده بماند بسته که از گیاه بخورد و این را روا میدارند و انانکه خدای تعالی شخصی را در جهان زنده بدارد
که طعام خورد و پیاده برود دلیر تر بود که روا دارند عبد الله عباس گفت چون عزیر بادیه آمد نهاده دیه و محله از ان کرده
بود بر وهم بیامد تا به در سرای خود آمد و در برد کنیزکی بود آن روز که عزیر برفت بیست ساله بود و چون باز آمد صد و بیست ساله

شده بود و مقعد و نابینا گشته او را آواز داد گفت کیست که در میزند او گفت این سرای عزیر نیست گفت آری گریست
و گفت مرد تو چه کسی که عزیر را می شناسی که صد سالست تا عزیر مفقود شده است و کس از و خبر ندارد عزیر گفت من عزیرم
خدای تعالی مرا صد سال بمیرانید و اکنون مرا زنده کرد آن کنیزک گفت این را علامتی باشد گفت آن چیست گفت عزیر مستجاب
الدعوه بود اصحاب امراض و بلایا را دعا کردی خدای تعالی ایشان را شفا دادی اگر تو عزیری دعا کن تا خدای تعالی چشم من باز من
دهد تا ترا من ببینم که من عزیر را نیکو شناسم عزیر دعا کرد و دست بر چشم او مالید چشم درست شد دست
او گرفت و گفت قم باذن الله برخیز بفرمان خدای پایش درست شد برخاست و برفتن آمد و در نگرید و گفت گواهی
میدهم که تو عزیری آنگه برخاست و بمحافل بنی اسرائیل آمد و در ان محفل پسری بود صد و هجده ساله پیر و ضعیف شده و او را
فرزندان بودند پیر شده آواز داد و گفت ای قوم خبر دارید که عزیر باز آمده است گفتند برو محال مگوی که عزیر صد سالست
تا مفقود است او گفت من فلانه ام پرستاره او بدعای او مرا خدای عافیت داد و او میگوید که خدای تعالی مرا صد سال بمیرانید
و اکنون زنده کرد مرا مردمان برخاستند و بدیدن عزیر آمدند پسرش گفت عزیر را خالی بود در میان دو کتف چون ستاره
درافشان مرا نمای او جامه برداشت آن خال پیدا شد و آن خال … آمد آن خال او بر میان دو کتف در زیر جامه
و این بروی راست است ماه و شده بجامه بخت النصر توریة را سوخته بود و هیچ نسخه نمانده بود خدای تعالی در شده را او
با ناه آب و گفت ازین آب بخور آب بخورد و توریة او را حفظ شد و خدای ورا معجزه او کرد و او را به بنی اسرائیل بعقوبی
فرستاد او بیامد و دعوی پیغمبری کرد از و معجزه خواستند گفت توریة من ظهر القلب خوانم و میخواند پسری گفت
پدر مرا … وصیت کرده که در انجا که خم در زیر خاک کرده اند نسخه از توریة انجا نهاده اند برفتند و باز کردند
و دیگر قند و با آنکه عزیر میخواند مقابل کردند حرفی کم و پیش نبود با او ایمان آوردند و هیچکس پیش از عزیر توریة از بر نخوانده
جهودان ازین شبهه شدند تا گفتند این پسر خدا است تعالی الله عن ذلک کبرا پس آنگه پیدا شد او را یعنی عزیر را عیان
بدید نمود یقین بدانست گفت میدانم که خدای تعالی بر همه چیزی قادر است و مذهب منبه گفت در بهشت هیچ سگ
نخواهد بود و هیچ خر مگر سگ اصحاب الکهف و خر عزیر وَإِذْ قَالَ إِبْرَٰهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتَىٰ
قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِن قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ
ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ
در سبب سوال ابراهیم خلاف کرده اند قتاده و ضحاک و حسن بصری گفتند ابراهیم بمردار دواب بگذشت بعضی
از و در دریا بود و بعضی از و در خشک این بدید گفت که آن ماهی بود آنچه در آب بود حیوانات دریا میخوردند و آنچه
در خشک بود حیوانات صحرا میخوردند ابراهیم گفت بار خدایا من دانم که تو قادری بر آنکه از شکم جانوران پراکنده
کنی و زنده کنی و لیکن میخواهم تا معاینه ببینم آنچه بدلیل میدانم خدای تعالی او را بر سبیل تقریر استفهام کرد گفت
اولم تؤمن ای تو ایمان نداری تا او اقرار آورد و گوید بلی ایمان دارم و لیکن تا دلم ساکن شود و علم الیقین عین الیقین حاصل گردد
عبد الله عباس و سعید جبیر و سدی گفتند که سبب آن بود که خدای تعالی چون خواست که ابراهیم را خلیل خود گیرد

ملک الموت را بفرستاد تا او را بشارت دهد بخلت ابراهیم در سرای نبود چون باز آمد مردی در سرای خود دید و او مردی
غیور بود و گفت از کجا در سرای من آمده ای بی دستوری خداوند سرای ملک الموت گفت آمده ام تا ترا بشارت
دهم بخلت که خدای تعالی ترا بدوست خود گرفت گفت کی گفت آنکه چون تو دعا کنی بدعای تو مرده را زنده کند
ابراهیم مدتی صبر کرد آنکه خواست که بداند که وقت آن وعده است گفت رب ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم
تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی بالجمله لیکن تا دلم بیارامد و ساکن شود بآنکه تو مرا بدوست خود گرفته خدای تعالی او را
چهار مرغ بگیر عبدالله عباس گفت طاوس بود و کرکس و کلاغ و خروس ابن جریج گفت کلاغی بود و خروس
و طاوس و کبوتر اهل اشارت گفته اند که اختصاص این مرغان از آن بود که طاوس مرغی با زینت است و کلاغ
مرغی حریص است و فروه شهوانی و کرکس دراز عمر ست و کبوتر الوفت گفت این چهار مرغ را بگیر یعنی چهار معنی
کرکس را بکش و طمع از درازی عمر بردار و طاوس را بکش و طمع از زینت دنیا بردار و کلاغ را بکش و گلوی حرص ببر
و فروه را بکش و مرغ شهوت را پر و بال برکن و کبوتر را بکش و الفت از همه جهان بگسل تو این چهار مرغ نه و عجب
مرغی که بر یک صفت نمی مانی زینت طاوس نیست و رعونت او داری چه کلاغ نیست و حرص بیش از و داری
غیرت فروه نیست و در شهوت بیش از وی حکم تو در میان مرغان عجیب است و حدیث تو در میان غریب از جمله
مرغان تو کدامی و از کدام امت شمرند ٭ سیمرغ نه که چو نام تو برند ٭ طاوس نه که در لطافت نگرند ٭ بلبل نه که عاشقانت
آخر تو چه مرغی و ترا بچه خرند ٭ در روزگار سلیمان علیه السلام مردی هزار دستانی خرید و با نچه شرط او بود از قفس و جای آب
علف قیام نمود و باواز و دستان او می آسود دیگر روز مرغی بیامد هم از جنس او بر قفس او نشست و چیزی بقفس فروگفت
این مرغ دیگر باره بانگ نکرد مرد آن قفس برگرفت و پیش سلیمان آورد و حال آن مرغ با او باز راند سلیمان علیه السلام قفس
را پیش خواست و آن مرغک را گفت چرا بانگ نمیکنی مرغک گفت یا رسول الله من مرغی بودم هرگز دام و دام صیاد
نادیده صیادی بیامد و بر گذر من دامی بگسترد و دانه چند در دام نهاد من چشم حرص باز کردم دانه بدیدم و چشم عبرت
باز نکردم تا دام بدیدمی مرا طمع در دام شدم بدانه نارسیده در دام افتادم و پایم در دام بسته شد و دانه بدست
نیامد چنین باشد پروانه بطمع نور در نار افتد چون مرغ بطمع دانه در دام افتاد صیاد مرا بگرفت و از جفت و بچه
جدا گردانید و این مرد مرا بخرید و در زندان قفس کرد و باز داشت و من از سر درد فرقت نالیدن گرفتم او از سر غفلت
سماع میکرد و آن مرغک بیامد و گفت ای بیچاره چند نالی که سبب حبس تو این ناله است من عهد کردم که تا درین
زندان باشم ننالم مرد قفس پیش خواند و در او بگشاد و او را رها کرد و گفت من این برای آواز دارم چون مرا آواز نخواهد
کرد او را چه خواهم کرد این مثل تست تو مرغ اویی و این قفس تست ترا در زندان قفس برای ناله نگاه داره اگر درین قفس ناله
نکنی ترا بنزدیک او هیچ خطر نباشد قل ما یعبؤا بکم ربی لولا دعاؤکم خدای تعالی ابراهیم را گفت که چون ترا می باید که تو تمام
تا به بینی که مرده چگونه زنده میگردانم چهار مرغ بگیر و ایشان را بنزدیک خود آور و بکش و پاره پاره گردان و بر سر هر کوهی
از اجزای آن مرغان پاره بنه آنگه بخوان ایشان را تا من ایشان را زنده گردانم و ایشان با پیش تو آیند بسعی و شتابی هرچه

تمامتر تا این اشارت و شبه بود ترا و عالمیان را بر آنکه من قادرم که خلایق را از اطراف زمین که شرق و مغرب و شمال
و جنوب است برانگیزم فتاده و سدی گشته آن مرغان را بکشت و پاره پاره کرد و مختلط گردانید بیکدیگر و بهفت قسمت
کرد و بر هفت کوه نهاد و سرهای ایشان بانگشتان باز گرد آنگه ایشان را بخواند و آن اجزای پراکنده مختلط از این
کوه بآن کوه آمد شد گرد تا ملتیم شدند و خدای تعالی روح در ایشان آفرید و ایشان بتاختن پیش ابراهیم آمدند و ابراهیم
سر هر یکی بر تن ایشان نهاده و ایشان بپریدند در خبر است که امتحان را سر مرغی دیگر بر تن مرغی دیگری نهاد تن آن را و
والتیام نمی پذیرفت آنکه گفت او را خدای عز و جل بدانکه خدای عزیز است و غالب و بی کس را و غلبه نکند حکیم است
آنچه کند بحکمت و صلاح کند مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ
سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ مثل صدقات
کسانی که مالهای خود را در راه خدای تعالی صرف کنند و نفقه کنند چون مثل دانه ایست یا مثل ایشان چون مثل کسی است
که دانه در زمین نهاد و آن دانه هفت خوشه بر وی اند در سر خوشه صد دانه باشد و ممتنع نیست که در خوشه صد دانه
باشد که در خوشه کاورس صد و دویست بیش باشد و خدای تعالی مضاعف گرداند آنرا که خواهد یکی را چنانکه
گفت من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و بهفتصد چنانکه گفت درین آیت و در قرض باضعاف مضاعفة وعده داد
ضحاک گفت در دنیا یکی را ده و بهفتصد عوض دهد و در آخرت یکی را ده عوض دهد در خبر است که روزی امیرالمؤمنین
علی ع در حجره فاطمه رفت او را یافت که حسن و حسین را میخوابانید و ایشان از گرسنگی نمی خفتند فاطمه ع گفت یا ابن عم
رسول الله بنگر تا چیزی بدست آوری این کودکان که از گرسنگی نمی خسبند سه روز است تا طعام نخورده اند
علی ع از خانه بیرون آمد و بنزدیک عبدالرحمن عوف آمد و گفت دیناری زر بقرض مرا ده در خانه رفت و کیسه
بیرون آورد و صد دینار سرخ در و بود گفت بستان و هرگز عوض مده امیرالمؤمنین گفت والله که هرگز نستانم
و قبول نکنم گفت چرا گفت از برای آنکه از رسول شنیدم که گفت الید العلیا خیر من الید السفلی گفت که دست زبرین
بهتر از دست زیرین باشد یعنی دست دهنده از دست گیرنده به بود و من نخواهم که کسی را بر من دستی بود و دست
او از دست من بهتر بود ولیکن یک دینار ده بر سبیل قرض و این خبر از من بشنو گفت بیار گفت از رسول شنیدم
صلی الله علیه و آله که گفت الصدقة بعشرة اضعاف و القرض بثمانیة عشر ضعفا صدقه یکی را ده باشد و قرض یکی را
هژده عبدالرحمن دست در کیسه کرد و دیناری از آنجا برداشت و با میرالمؤمنین داد او از او بستد و بیامد تا بیازار
آمد و چیزی خرد مقداد اسود را دید آنجا مجالسا علی قارعة الطریق بر سر راه نشسته گفت ای مقداد درین وقت چرا
اینجا نشسته گفت ضرورتی را گفت آن چیست گفت چند روز است تا طعامی نیافته ام حضرت گفت چند روز است
گفت چهار روز است امیرالمؤمنین آن دینار که بقرض بستده بود بدو داد و گفت تو اولیتری که چهار روز است
که طعام نخورده و ما سه روز مقداد آن بستد و برفت و امیرالمؤمنین با در مسجد آمد در شان او این آیه و قصه آمد
که و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة چون رسول ع نماز شام بکرد گفت یا علی من امشب بخانه تو می آیم شرم

داشت از آنکه کوید رسول را که در خانه ما چیزی نیست بر اثر او رسول ع در آمد و بنشست و فاطمه زهرا علیها السلام
برخاست و در خانه شد و دو رکعت نماز کرد در رکعت اول الحمد و الم سجده و در رکعت دوم سورة الانعام
چون سلام باز داد روی بر زمین نهاد و گفت بار خدایا از تو میخواهم بحق محمد و آل محمد تا برای ما خوانی فرستی تا ما
از آن بخوریم و در شکر بیفزاییم سر برداشت جفنه دید از ترید و علیها عراق من لحم و بر سر آن گوشت نهاده
استخوان جدا کرده و دستاری بر سر آن نهاده که کس مانند آن ندیده بود از خانه بدر آورد و آب پیش رسول
آورد تا رسول دست بشست امیر المومنین در وی می نگریست تا او چه خواهد کرد آنکه در خانه رفت و آن جفنه بیرون
آورد و پیش ایشان نهاد رسول ع و امیر المومنین و فاطمه و حسن و حسین آن طعام میخوردند سایلی در حجره فراز آمد
و سوال کرد امیر المومنین دست دراز کرد تا پاره از آن طعام باو دهد رسول ع گفت یا علی مکن که این سایل ابلیس است
خبر یافته است که ما را خدای طعام بهشت فرستاده است میخواهد که با ما شریک باشد و طعام بهشت در
دنیا هر کسی را نرسد امیر المومنین گفت یا رسول الله این طعام بهشت است گفت آری و خدای تعالی این طعام
بکس نفرستاد مگر آن خوان که برای عیسی فرستاد گفت بر آنجا چه طعام بود گفت آن خوانی بود از زر سرخ
مکلل بدر و یاقوت و زمرد و چهل گز و آنرا چهار پایه بود و بر آنجا پنج نان بود و بر سر هر نانی ناری بود و پوست باز
کرده و بر زبر هر ناری سیبی و از انواع تره بر آن خوان همه چیزی بود و بر آنجا ماهی بود بریان کرده و به نزدیک
سرش نمک نهاده و نزدیک دنبالش سرکه نهاده و بدستاری دستارها پوشیده اصحاب عیسی آمدند
و گفتند ترا کشف این باید کرد و آن دستار از روی خوان برگرفت توانگران را آن حقیر آمد آنرا نخوردند و گفتند که اکنون
عیسی ع دعا کرد و درویشان را بخواند تا از آن میخوردند تا چهل چاشت آنرا میخوردند یا چهار هزار یا چهل هزار بخوردند
هیچ بیمار نخوردی الا که شفا یافت و هیچ دیوانه نخوردی الا هوش باز آمد و هیچ نابینا نخوردی الا که بینا شد و هیچ مقعد
نخوردی الا که برفتن آمد و هیچ پیر نخوردی الا که برنا شد و چون رسول ع و ایشان از آن فارغ شدند دست بشستند رسول
گفت این جفنه برگیر و همانجا که نهاده بود بنه جفنه برگرفت و با جای خود برد و بنهاد جفنه را با آسمان بردند رسول ع
و امیر المومنین با مسجد شدند و نماز جمعه بکردند دیگر روز امیر المومنین در مسجد نشسته بود اعرابی آمد برنا و نشسته
و علی را از مسجد بیرون خواند و کیسه بزرگ باو داد و گفت این بستان که تراست و ناپیدا شد او بیامد و کیسه برسول
داد و گفت که این اعرابی بمن داد و ناپیدا شد رسول ع گفت یا علی شناختی آن اعرابی را گفت نه گفت آن جبرئیل
بود کنیزی را که نیزها بیرون کرد و خدای تعالی ترا بعوض آن کهینا که بمقداد دادی بیست و چهار جزو ثواب و خیرات
و معجل گردانید آن جفنه و این کیسه بیست و در آخرة برای تو معد کرد آنچه چشمها چنان ندیده و گوشها چنان نشنیده
و بر خاطر کس نگذشته امیر المومنین علی آن زر بریخت هفتصد دینار بود و گفت صدق الله جلت عظمته حیث
قال مثل الذین ینفقون اموالهم و از آنجا دیناری برداشت بعبد الرحمن عوف داد و باقی بر اهل بیت و فقرا و مهاجر
و انصار نفقه کرد والله واسع علیم و خدای تعالی فراخ عطاست اگر براند کی بسیار دهد خزانه او را نقصانی نباشد

ودوانست

و دو انست باجزاء و مقادیر بر حسب استحقاق جزا دهد الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون
ما انفقوا منا و لا اذی لهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون حق سبحانه و تعالی
چون بندگان را تحریص کرد بر صدقات و زکوة دادن درین آیه بیان میکند که چگونه باید داد گفت آنانکه مالهای خود نفقه
کنند در راه خدا و در پس آن نیازردن منتی و رنجی را و مال در راه خدای آنکه مصروف باشد که قصد و نیت و اراده خدای
باشد و طلب رضای او برضای خدا باید نه برای خلق و آنچه برای خدا باشد باید که نیتی سابقه باشد و در عقب آن رنجی
نباید از منتی و اذیتی اگر بدهی و منت نهی و برستانند ترنی و رنجی بر دل او نهی از تو قبول کنند و اگر در وقتی از اتفاق
بر سر او زنی و رنجی بدل او برسانی بروی تو زنند منت مسکین مکن و با ذیت بکدر مکن کریم بده و منت منه عطا
ده و پوشیده دار و ببخشد و بخشاید و دعا خواهد و خرسند دارد و ثنا طلب نکند چنانکه آن بهتر جوانمردان گرد و گفت
لا نرید منکم جزاء و لا شکورا و اذی رنجی آن باشد که دیگران پیش کسان شمار کند و باز گوید پیش کسانی که
او را خوش نیاید در خبر است که زنی پیش اسامه بن زید آمد و گفت من جعبه دارم و تیری چند در و مرا راه
بردی که رفتن او بجهاد برای خدا باشد نه برای ریا که این مجاهدان پیشتر از برای آن میروند تا از باغهای مردمان میوه
خورند اسامه بن زید گفت لا بارک الله فیک و لا جعبتک اذیتهم قبل ان اعطیتهم پیش از آنکه بدادی اذا کردی
خدای تعالی حرام کرد منت نهادن بر عطا گفت کس را نرسد که منت نهد بر کسی از عطا و آنرا رسد که بر بندگان خود
منت نهد برای منت جلقان بکم ربود و منت خدای تعالی شمه و تذکیر باشد لهم اجرهم ایشانراست مزد ایشان که
عمل عند ربهم از آن گفت تا ایمن باشند از آنکه خلاف خواهد بودن یا تلف خواهد بودن که آن ودیعه بنزدیک ثقه است
و بر ایشان خوف و ترس نباشد ایمن باشند چنانکه سایل را ایمن فرا اشند اندوهگین نشوند چنانکه سایل را اندوهگین
نداشتند قول معروف و مغفرة خیر من صدقة یتبعها اذی والله غنی حلیم گفتار نیکو و دل
بوجه سایل را خوش کند وعده نیکو کلبی گفت دعای نیکو چنانکه گوید وسع الله علیک و گفته اند مراد آنست که چون سایل سوال
کند و توانا او را روکنی و چیزی نمیتواند بود که آن از سر حقارت و دلتنگی سخنی گوید که ترا از آن کراهت باشد
از آن درگذری و عفو کنی از آنکه این بهتر است از صدقه که رنجی و منتی با آن باشد سایل را و خدای بی نیاز است از صدقه
بندگان اگر خواهد همه را توانگر گرداند و لیکن امتحان را کرد تا توانگران را شکر باشد و درویشان صابر و حلیم و بردبار است
در خبر است که امیر المومنین و خضر علیهما السلام بهم رسیدند امیر المومنین خضر را گفت سخنی از حکمت بگوی تا از تو یاد
گیرم گفت ما احسن عطف الاغنیاء علی الفقراء رغبة فی ثواب الله چه نیکوست شفقت توانگران بر درویشان
برغبت ثواب خدا امیر المومنین گفت دانی که از آن چه نیکوتر است گفت بگو گفت و احسن من ذلک تکبر الفقراء
علی الاغنیاء ثقة بالله و نیکوتر از آن تکبر درویشانست بر توانگران بواسطه اعتماد بر خدای تعالی خضر گفت این کلمه
سزای آنست که بقلم زرین بنویسند یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی کالذی
ینفق ماله رئاء الناس و لا یؤمن بالله و الیوم الآخر فمثله کمثل صفوان علیه تراب

فَاَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ
میگوید که ای کسانی که ایمان آورده اید صدقات خود را تباه مکردانید بمنت نهادن و رنج نمودن یعنی ثواب آن را باطل
مکنید که اگر چنین کنید چون کسی باشید که مال خود نفقه کند بر مردمان تا گویند که این مردی کریم و سخی است و بخدای و بقیامت
ایمان ندارد یعنی هم مرائی بود و هم منافق در عمل مرائی بود و در ایمان منافق مثل او و عمل او چه مانند سنگی ماند که برو خاکی باشد
پس بارانی بزرگ قطره بدو رسد و او را ساده بگذارد که برو هیچ خاکی نماند قادر نباشند بر آنچه کسب کرده باشند
مالشان رفته باشد و ثواب آن نیابند و عمل مرائی و منافق تشبیه کرد بآن خاک که بر سر سنگ باشد یعنی منافق
و مرائی پندارد که عملی کرده است که از ثوابی شد چون بقیامت آید چیزی نیابد چنانکه گفت وقدمنا الی ما عملوا من
عمل فجعلناه هباء منثورا لا یقدرون قادر نباشند بر تحصیل چیزی از ثواب آنچه کرده باشند برای آنکه نه خدای را
کرده باشند و آنچه خدای را نبود آن را ثوابی نباشد عبدالله عباس روایت کند از رسول ع که چون روز قیامت
باشد منادی ندا کند چنانکه اهل جمع بشنود که کجا اند آنانکه در دنیا مردمان را پرستیدند کو بروید و مزد خود بستانید
از آنکه برای ایشان عمل کرده اید که من قبول نکنم آنکه آمیخته باشد بچیزی از دنیا و اهل دنیا و خدای هدایت نکند کافران را به بهشت
یا لطفی نکند با ایشان که با مومنان کند چه اگر کند لطف نباشد ایشان را وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمُ ابْتِغَاءَ
مَرْضَاتِ اللّٰهِ وَتَثْبِيتًا مِنْ اَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ اَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ اُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ
فَاِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ مثل آنکسانی که نفقه کنند مالهای خود را از برای طلب رضا و خشنودی
خدای تعالی و ثبات نفس و طلب قلب ابن کیسان گفت اخلاصا و توطینا لانفسهم نفس خود موطن کنند بر آن و دل بر آن نهند
و یقین دانند که آن ضایع نخواهد بودن مثل ایشان چون بستانیست بربوة برجای بلند و استوار و راست و این مکان
از آن تخصیص کرد که آنجا آب بران برود که آب سر او در شود و چنان نبود که آب و نرسد اصابها رسد بدین بوستان
بارانی بزرگ قطره پس بدهد آن بستان میوه خود و بهره یعنی چند آنکه زمین دیگر بدو سال برد بدان یکسال بدهد پس اگر باران
بزرگ قطره بدو نرسد باران خرد قطره ضعیف بدو رسد زید بن اسلم گوید بدین صفت که خدای تعالی گفت زمین مصر
اگر بارانش نرسد بر دهد و اگر برسد مضاعف شود و این مثلیست که خدای تعالی بزد مومن مخلص را در برابر مثل منافق
مرائی بزمین نیک و بلند و راست که برو بستانی بود و او را باران رسد یا نرسد بهر حال کم نیست از ریع و ارتفاعی
نیست همچنین عمل مومن مخلص را بقیامت ثواب بود اضعافا مضاعفه اگر اندک بود و اگر بسیار و خدای تعالی بدانچه
شما میکنید بیناست جزای آن در خور آن بدهد اَيَوَدُّ اَحَدُكُمْ اَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَاَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ
تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَاَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ فَاَصَابَهَا اِعْصَارٌ
فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمُ الْاٰيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ حق تعالی برای مطابقه چون مثل منافقان
مرائی بگفت و بر عقب آن مثل مومن مخلص بگفت آنکه باز حدیث مرائی برفت و عمل و صدقه او را مثل زد و تشبیه کرد
بشخصی که صفت او درین آیه بیان کرد و گفت خواهد و تمنا کند یکی از شما که او را بستانی بود از درختان خرما و انگور

که در زیر

که در زیر درختان او میرود جویهای آب روان و در آن بوستان و را از همه جنس میوه بود و پیری بدو رسیده بود و او را
کودکان ضعیف باشد پس بادی سخت که آن را دولت باد خوانند و در آن باد آتشی بود درسد پس آن بوستان سخت
کرد و وجه تشبیه آنست که خدای تعالی مثل زد مرائی را بدین بوستان همچنانکه خداوند این بوستان را در حالت ضعف
و عجز و اطفال بسیار و ضعیف احتیاج بدو بیشتر بود و بصاعقه آتش از آن ریع محروم می ماند مرائی و منافق نیز
همچنین بود در حالتی که او بدان عمل که کرده بود محتاج بود اما چون صاعقه ناگاه آتش بر آن بارد و اعمال او سوخته گردد
او در عذاب و مشقت بواسطه گناه و عصیان مخلد مانده و خدای تع همچنین بیان کند آیات خود را از برای شما تا بود که شما
بفکر و اندیشه صلاح را از فساد بدانید يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا اَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا اَخْرَجْنَا الله
لَكُمْ مِنَ الْاَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِاٰخِذِيهِ اِلَّا اَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ
غَنِيٌّ حَمِيدٌ ای آنکسانی که ایمان آورده اید از پاک و حلال آنچه کسب کرده اید رسول خدای گفت ان الله قسم بینکم
ارزاقکم و ان الله طیب لا یقبل الا طیبا گفت که خدای تعالی قسمت کرد اخلاق شما را چنانکه قسمت کرد ارزاق
شما را و خدای تعالی پاکست جز پاک نپذیرد و هیچ بنده نباشد که مال جمع کند از حرام و از آن صدقه دهد که آن صدقه
مقبول باشد و اگر نفقه کند برکت نباشد بر آن و اگر بگذارد زاد او بود تا بدوزخ و خدای تعالی سیئه به سیئه محو نکند سیئه
بحسنه محو کند پلید پلید را محو نکند ابو امامه روایت کند که رسول ع گفت که خیر ده جزو ست فاضلترین آن تجارت
چون حق ستاند حق بدهد و گفت نه جزو برکت در تجارتست و خداوندش او بیش نشود
الا که بازرگانی که سوگند خواره باشد رسول را پرسیدند که از کسبها چه پاکترست گفت آنچه بدست خود کند ابراهیم
نخعی بر زنی بر گذشت که دوک میرشت او را گفت پیر شدی وقت نیاید که این بگذاری گفت چگونه بگذارم که از امیرالمومنین
شنیده ام که گفت انه من طیبات الرزق این از روزیهای پاکست و مما اخرجنا و از آنچه ما از زمین برآوردیم برای شما
از انواع حبوب از آن نفقه کنید پیغمبر گفت هیچ مسلمانی نباشد که او درختان نشاند که از آنجا آدمی یا چهارپایی یا مرغی بخورد و الا
که او را صدقه می نویسند تا روز قیامت مالک بن دینار گفت که در توریة خوانده ام که طوبی لمن اکل من ثمرة یده خنک
آن را که از میوه دست خویش خورد و قصد پلید نکنید یعنی حرام را نفقه نکنید و روزی مسازید عبدالله عباس گفت که
رسول صحابه را گفت ان الله فی اموالکم حقا خدای را در مالهای شما حقیست چون مال بحد آن حق رسد یعنی بنصاب که و به مسجد
و رها نکنید پس ایشان بیامدندی و صدقاتی که ایشان را بودی بیاوردندی و در مسجد بنهادندی چون پر شدی رسول ع
قسمت کردی مردی روزی بیامد و پاره خرمای بیاورد و بنهاد چون رسول بیامد گفت این خرما بد چیست و که آورد
بئس ما صنع صاحب این خداوند این را در قیامت هم ازین دهند آنکه نفرمود تا آن خوشه را در او بخشند تا هر که میدید عبرت
میکرد آن را که این کرده بود خدای تعالی این آیه فرستاد و ازین نهی کرد و لستم باخذیه و نستید شما که فرا گیرید از آن الا
که اغماض کنید و چشم فرا گیرید و مسامحه و مساهله ورزید یعنی آنچه شما از آن فرا نگیرید اگر بشما دهند بهتر از آن بدهید
و آنچه بخود نمی پسندید بدیگران مپسندید قول دیگر خدای تعالی گفت اصحاب صدقات شریکان شما اند در مال اگر همه نیک بود

نیک بیاده داده و اگر بد بود روا بود که از آن بدهید و بدانید که خدای تعالی مستغنیست از صدقات شما حمیدست
یعنی حامدست سعی شما را ستوده و پسندیده است الشیطان یعدکم الفقر ویأمرکم بالفحشاء والله
یعدکم مغفرة منه وفضلا والله واسع علیم میگوید که شما را دیو وعده درویشی میدهد میگوید که زکوة و
صدقات مدهید تا درویش نشوید و میفرماید شما را بخیلی کردن شیطان بخل میفرماید و نفس اماره بخل میفرماید دیگر
ازین آفت باسلامت جست مفلح و رستگارست و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون و خدای شما را
وعده آمرزش میدهد تا صدقه کفارت گناهان شما شود و وعده فضل یعنی روزی و عوض آنچه داده باشد و عاجلا
و آجلا در عاجل عوض در آجل مغفرت و وعده است یکی از خدای و یکی از شیطان و وعده شیطان غرور باشد و وعده
رحمن متضمن سرور وعده شیطان وسواس و تخیل است و وعده رحمن وحی و شرطیست بوعده شیطان مغرور مشو
که دشمنیست روشن که ان الشیطان لکم عدو مبین و ترا بمعصیت میخواند و بدرویشی میترساند و بوسوسه میرنجاند
و خدای تعالی ترا می نوازد و کار تو میسازد شقاوت باشد ازین گریختن و در آن آویختن شیطان مخلس است وعده
افلاس میدهد و خدای تو اکرمست وعده مغفرت و فضل میدهد و خدای تعالی فراخ عطا و داناست بعوض بخل
کند و بیش از داده تو دهد یؤتی الحکمة من یشاء ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا وما یذکر
الا اولوا الالباب حکمت خدای تعالی بدان کس دهد که خواهد قتاده گفت مراد بحکمت نبوتست ابن عباس گفت علم
قرآنست و فهم معانی او و حفظ او و دانستن ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و مقدم و موخر و حلال و حرام و ربیع گفت
ترس خدایست بیانش خشیة الله راس کل حکمة کسائی گفت خدای تعالی پیغمبر را برای نصیحت فرستاد و
کتاب را برای شفاء دلهای ایشان و حکمت برای سکون ارواح ایشان پیغمبر دعوت میکند بامر خدای کتاب دعوت
میکند باحکام او حکمت دعوت میکند بفضل او و هر کرا الحکمت دهند برین تفسیر که گفته اند و گفته اند که مراد اینجا
ورع است در دین او را چیزی بسیار داده باشند بنگر تا چه چیز باشد که خدای تعالی آنرا بسیار خواند چون جمله دنیا را
اندک خوانده است که قل متاع الدنیا قلیل و این اندیشه نکنند و پند نگیرند و ندانند مگر خداوندان عقل و خرد و ما
وما للظالمین
انفقتم من نفقة او نذرتم من نذر فان الله یعلمه من انصار میگوید که هرچه نفقه کنید و هرچه نذر
کنید بدرستی که خدای تعالی آنرا میداند که آنچه نیکوترست می کنید یا آنچه بترست از وجه حلال یا حرام و نذر که
میکنید در طاعتست یا در معصیت اگر در معصیت باشد نذر شما یا نفقه شما ظالم باشید و ظالمانرا ناصر نباشد
ان تبدوا الصدقات فنعما هی وان تخفوها وتؤتوها الفقراء فهو خیر لکم ویکفر عنکم
من سیئاتکم والله بما تعملون خبیر از رسول پرسیدند که صدقه سر اولیتر باشد یا آشکارا خدای تعالی این
آیه فرستاد و گفت اگر صدقات آشکارا دهید نیکو چیزیست آن و اگر باز پوشید و پنهان بدرویشان دهید
آن بهتر بود شما را و باز پوشم از شما گناهان شما را یعنی اگر پنهان دهید گناهان شما را تکفیر کرد و خدای بآنچه شما
میکنید دانا و آگاه است و در خبرست که صدقة السر تطفی الخطیئة کما یطفی الماء النار وتدفع سبعین بابا من البلاء

گفت صدقه

گفت صدقه هر گناه را بنشاند چنانکه آب آتش را و هفتاد نوع بلا بگرداند پیغمبر خدای گفت خدای تعالی هفت کس
را در زیر سایه عرش جای دهد در روزی که هیچ سایه نباشد الا سایه عرش امام عادل را و جوانی که در طاعت خدای
خود را پرورده و مردی که او را دل بمسجد باشد و دو مرد را که با یکدیگر دوستی کنند برای خدا و مردی که بر زنی خوبروی
ظفر یابد بفساد دور باشد از بهر خدای و مردی که بدست راست صدقه دهد که دست چپ نداند و مردی که بر دل خود
خدای را یاد کند و از ترس بگرید بیشتر علما گفته اند که آیه در صدقه تطوع است برای آنکه اجماع علماست که اظهار زکوة
فریضه اولیتر بود از خفایش برای نفی تهمت را تا نگویند که فاسق است و از وی تبرا نکنند و دیگر تا مردمان بدو اقتدا
کنند عمار دهنی از باقر روایت کند که مراد بان تبدوا الصدقات زکوة فریضه است و مراد بان تخفوها صدقه
تطوع عبدالله عباس گفت صدقه تطوع در سر بر صدقه آشکارا چندان تفاوت دارد که یکی از ده هفتاد ضعف آن
باشد و صدقه فریضه در سر بر علانیه بیست و پنج ضعف فزونست و همچنین در جمله عبادتها رسول گفت المسر
بالقرآن کالمسر بالصدقة والجاهر بالقرآن کالجاهر بالصدقة لیس علیک هدیهم ولکن الله یهدی من
یشاء وما تنفقوا من خیر فلانفسکم وما تنفقون الا ابتغاء وجه الله وما تنفقوا من خیر
یوف الیکم وانتم لا تظلمون کلبی گفت جماعتی از مسلمانان بودند که ایشان را خویشان و پیوستگان بودند از جهودان
و با ایشان مبرت کردندی و بر ایشان نفقه کردندی چون مسلمان شدند از خیر و بر صدقه باز گرفتند و رسول را گفتند شاید که
چیزی بایشان دهیم خدای تعالی آیه فرستاد سعید جبیر گفت که مسلمانان عادت داشتند که صدقه بدرویشان اهل
ذمه میدادندی چون درویشان مسلمان بسیار شدند از آن باز گرفتند خدای تعالی این آیه فرستاد و مراد بهدی درین آیه لطف
و توفیق است و این بخدای تعلق دارد و ازین گفت نیست بر تو ای محمد هدی و راه نمودن ایشان و لیکن خدای راه نماید
یعنی لطف کند و توفیق دهد آنرا که خواهد و ما تنفقوا من خیر و هرچه نفقه میکنند از مال خیر او مکافات آن تمام بدهند شما را
و بر شما هیچ ظلم نکنند و حق شما بکاهند و باز نگیرند و این آیه بدین سبب و معنی آنکه مخصوص بصدقه تطوع برای آنکه زکوة
جز بمومنان ظاهرتر نتوان داد للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله لا یستطیعون ضربا فی
الارض یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف تعرفهم بسیماهم لا یسألون الناس الحافا
وما تنفقوا من خیر فان الله به علیم میگوید که درویشانی را که عاجز و ممنوع باشند در راه خدای و ضعیف
باشند بسبب پیری و تنگدستی و رنجوری جهاد نتوانند کرد تا غنیمتی بدیشان رسد حرفتی و کاری نتوانند کرد
و ایشان فقرا و مهاجران بودند قریب چهارصد مرد و ایشانرا در مدینه سرایی و مسکنی و ملکی و ضیعتی نبود همه روز و شب
در مسجد بودندی اگر کسی ایشانرا کاری فرمودی کردندی و اگر نه در مسجد نشسته بودندی و استخوان خرما کوفتندی
برای شتران مردمان و قرآن خواندندی و ایشان اصحاب صفه بودند خدای تعالی قوم را تحریص کرد بر مواسات ایشان و هر کس
را که چیزی بودی از قوت و عطا با ایشان آوردی عبدالله عباس گفت روزی رسول با اصحاب صفه بگذشت و آن فقر
و مسکنت ایشان بدید گفت هر کس که از امت من برین حال باشد که شما اید و بدان راضی و قانع باشد او فردا در بهشت

از رفیقان من باشد و درخبرست که درویشان مهاجر در عرصات قیامت آیند فرشتگان ایشانرا بحسابگاه خوانند
گویند که ما را چیزی نبود تا حساب آن باز دهیم و ایشانرا بهشت برند پیش از توانگران بپانصد سال تا اگر مردی توانگر
در میان ایشان رود فرشتگان دست او گیرند و از آن میان بیرون آرند و آنکه صفت درویشان میکند میگوید که نتوانند
که در زمین روند از بهر سفری و تجارتی و طلب معاش سعید جبیر گفت ایشان آنها بودند که با رسول عم بجهاد رفتند و مجروح
مبتلا شدند و شوال شدند که بجای روند پنداشتند جاهلان که بر احوال ایشان اطلاع نداشتند که توانگرانند
از آنکه ایشان کس را سوال نکنند و عفت نمایند از آنکه همت بلند داشتند و بلند همتی کار عظیم است آنرا در
هر کسی نیابند آنکس که بلند همت باشد دنیا و حطام دنیا در چشم او وقعی ندارد و چیزی ندارد و چیزی نجوید
و از ینجاست که قدیم تعالی جل جلاله رسول خود را مدح کرد در شب معراج چون کاینات بر وی عرضه کرد از بلندی
همت گوشه چشم در هیچ ننگرد عرش با عظمت و کرسی با سعت و لوح با بسطت و قلم با جریت و بهشت
با نعمت و دوزخ با خطر نه باین طمع کرد و نه از آن بشکوهید لاجرم قرآن مجیدش چنین بستود که ما زاغ البصر
و ما طغی و آنان که در دولت او بودند اقتدا باو کردند و همت بلند داشتند از آنکه هر کسی چیزی خواهند که
در وضع قدر ایشان باشد و عمر در فقر و فاقه بسر بردند و بران راضی بودند چنانکه محمد بن حازم گفت شعر اشد من فاقة الجوع
مقام حر علی قوت خضوع ٭ فاطلب غنی علی ما بقدر ٭ وانت بالمنزل الرفیع ٭ ولا ترد ثروة بمال ٭ ینال بالبذل والخضوع
و قاضی ابو الحسن علی بن عبد العزیز الجرجانی گفت در قصیده که او راست ٭ و ما زلت منحازا بعرضی جانبا
من الذل اعتد الصیانة ٭ اذا قیل هذا مشرب قلت قد اری ٭ ولکن نفس الحر تحتمل الظما ٭ انهنهها عن بعض ما لا یشینها
مخافة اقوال العدی فیم او لما ٭ فاصبح عن عیب اللئیم مسلما ٭ او قد رحت فی نفس الکریم مکرما ٭ یقولون فیک انقباض و انما
رأوا رجلا عن موقف الذل احجما ٭ اری الناس من داناهم هان عندهم ٭ و من اکرمته عزة النفس اکرما ٭ و لم اقض حق العلم ان کان کلما
بدا طمع صیرته لی سلما ٭ و لم ابتذل فی خدمة العلم مهجتی ٭ لاخدم من لاقیت لکن لاخدما ٭ و لو ان اهل العلم صانوه صانهم
و لو عظموه فی النفوس لعظما ٭ ولکن اذلوه فهانوا و دنسوا ٭ محیاه بالاطماع حتی تجهما ٭ ایشان نیاز ننمایند
لیکن بسیما و نشان ایشانرا بشناسی ضحاک گفت زردی و نحافت اندام بود یمان گفت سکینه و وقار بود
و منزل اهل اشارت گفتند غیرت ایشان بود بر درویشی سوال نکنند و عطا نخواهند از مردمان بالحاف و الحاح عطا
گفت چون بامداد را طعام داشتندی شبانگاه نخواستندی ابو ذر غفاری از پیغمبر عم روایت کرد که هر که چهل درم دارد
و سوال کند ملحف بود یعنی الحاح کننده ابو هریره از رسول روایت کرد که مسکین آن باشد که او را یک لقمه یا دو لقمه طعام از
تو بگرداند درویش و مسکین آنمرد متعفف بود که برکش نبود که سوال کند و روا نشمرد که حال خود را باز گوید منخوانی
کرد لا یسئلون الناس الحافا پیغمبر عم گفت خدای تعالی کاره است از شما سه چیز را گفت و گوی و سوال بسیار کردن و مال
ضایع کردن و نهی کرد از عصیان مادر و پدر و در گور کردن دختران زنده و از نادادن و گرفتن هر کس که چیزی خواهد
او را اجابت نباشد روز قیامت خراشیدگیها و جراحتها شود بر روی گفتند یا رسول الله چه مقدار باشد که مرد

بان

بآن مستغنی شود گفت پنجاه درم یا بهای آن از زر و فرمود که هر کسی که او را نفس باشد و خواهد که عیش کند باید که عفاف کند
یعنی بخل کند بنفس خود و تکرم کند از سوال لئیمان که سوال اول مذلت است و در میانه خوف منع و در آخر منع یا منت
و هیچ آدمی که او را نفس باشد خود را درین معرض نیارد و این بیت گوید انت المستوره ما رزقت کفافة فاذا طلبت فی الثلث ذل الخائف
لا تطلبن الی الصدیق حاجة من عف خف علی قلوب العالم و امیر المومنین ع گوید الیاس حر و الرجاء عبد یا امید نیست
آزادی و امید داری بندگی و هر چه نفقه میکنید از مال خدای بدان عالمست جزا باستحقاق دهد الذین ینفقون
اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون
عبد الله عباس گفت که آیه در حق امیر المومنین آمد که او چهار درم داشت یکی بشب داد و یکی بروز و یکی پنهان و یکی
آشکارا خدای تعالی این آیه فرستاد و از و باز گفت که آنانکه مالهای خود نفقه کنند شب و روز پنهان و آشکارا
حالت مرد ازین دو بیرون نباشد سر و علانیه و وقت ازین دو بیرون نباشد روز و شب گفت که او درین دو
وقت ازین دو حالت خالی نیست لاجرم بر عاجل این ثنا باشد که الذین ینفقون اموالهم و با جر این جزا باشد که فلهم
اجرهم عند ربهم ایشانرا نزدیک پروردگار ایشان اجر و مزد باشد از آن مزد و را اجر گفت تا بدانند که رنج
ایشان ضایع نیست و عند ربهم برای آن تا بدانند که فایت نشود و گفت هیچ خوف نیست بر ایشان و هیچ
اندوهی نترسند و اندوهگین نشوند برای آنکه تا واثق باشند که ایشانرا ثواب خواهد بود و از مضرت عقاب
ایمن خواهند بود و اینجا خایف باشند که اینجا نخاف من ربنا اینجا ایمن باشند که فوقیهم الله شر ذلک الیوم اینجا
حزین باشند ان الله یحب کل قلب حزین و اینجا اندوهگین نباشند ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون ابو اسحق
گفت از یزید بن رومان که ما نزل فی احد من القرآن ما نزل فی علی از قرآن آنچه در حق علی آمد در حق هیچکس نیامد و بدانکه
درهم چهار بود و از آنکه از سر صفا و اخلاص بود چهار صد هزار بود و بهتر از آنکه پیغمبر عم گفت سبق درهم الف
درهم یک درم باشد که بر صد هزار درم سابق باشد گفتند چگونه یا رسول الله گفت مردی دو درم دارد و بهترین یکی
و برای خدا بدهد و دیگری مال بسیار دارد و از عرض این مال صد هزار درم بدهد آن یکدرم او بهتر باشد از صد هزار درم
الذین یاکلون الربوا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس ذلک بانهم
قالوا انما البیع مثل الربوا و احل الله البیع و حرم الربوا فمن جاءه موعظة من ربه فانتهی
فله ما سلف و امره الی الله و من عاد فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون آیه در حق ربا
خوران است میگوید که آنکسانی که ربا خورند و ربا افزونی باشد در آنچه بسنجند یا به پیمایند ربا بود چنانکه از زر یا افزونی
دیناری زر مودی دیناری و جوی بستانند پس جنس بجنس سوای فروختن مگر مثل بمثل اگر با فزون فروشد آن قرد کند
بود و روایتست از صادق عم که او گفت یکدرم ربا نزدیک خدای عظیم ترست از هفتاد بار زنا کردن همه با محرم
از مادر و خواهر ایشان که ربا خورند برخیزند روز قیامت از گور الا همچون کسی که شیطان فا و اندازد و او را دیوانه
از دیوانگی یعنی ربا خورنده روز قیامت دیوانه برخیزد از گور رسول عم گفت شب معراج جماعتی را دیدم شکمهای

ایشان بر آماسیده و هر یکی چند خانه بزرگ بر رهگذار آل فرعون افتاده و آل فرعون را هر بامداد و شبانگاه بر آتش دوزخ
عرضه میکنند چنانکه گفت النار یعرضون علیها غدوا و عشیا و ایشان می آیند چون شتران مست مهار گسسته
هیچ سنگی و کلوخی و درختی پیش نیاید که بر ایشان نهند و پشت کژ ندهند الا ایشان کم خواستند که از راه ایشان بر خیزند
می نتوانستند و هر که بر خیزد بنشستی افتاد و این قوم بامداد و شبانگاه می آیند و ایشان را در پای می کوبند و آل فرعون اللهم لا تقم
الساعة ابدا بار خدایا قیامت بر مینگیز هرگز من گفتم بار خدایا این افتادگان که اند گفت آنان اند که در دنیا ربا خوردند
لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس گفتم آل فرعون چرا میگویند اللهم لا تقم الساعة گفت برای آنکه
ایشان را وعده چنین داده که و یوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب و گفت که جماعتی را دیدم شکمهای ایشان
پر از مار چنانکه بیرون شکم ایشان می توانست دید گفتم ایشان که اند جبرئیل گفت ربا خورندگان اند و این ربا خوردن
ایشان از آنست که خود را رخصت دادند و قیاس کردند بر بیع و گفتند که بیع مثل رباست و آنچه یکدینار خریده
باشند روا بود که دو دینار فروشند ربا نیز هم چنین است یک دینار دهند و دو دینار بستانند باید که روا بود خدای
تعالی این قیاس ایشان باطل کرد و گفت تحلیل و تحریم بمصالح تعلق دارد و شما مصالح و عواقب امور نشناسید
و من شناسم بیع را حلال کردم و ربا را حرام کردم ربا آنست که من حلال کنم و حرام آنست که من
حرام کنم پس هر که موعظتی و پندی باو آید از خدای تعالی و او متعظ شود و از آن باز استد آنچه گذشته باشد او راست
یعنی هر که توبه کند خدای تعالی اسقاط عذاب او کند و گذشته او را باز روی او نیارد و امر او با خدایست در آنچه امر کند
یا نهی کند یا حلال کند یا حرام و گفته اند مراد بموعظت نهی است بیانش فانتهی ما سلف قبل النهی و امره الی الله بعد
النهی چون توبه کرد و باز استاد آنچه پیش از توبه کرد او راست و کار او با خدا است پس از نهی اگر خواهد عفو کند
و اگر خواهد عقوبت کند و هر که باز گردد و باسر ربا خوردن رود و از آن چون بیع حلال داند او از آن کسانی باشد که در دوزخ
خالد و جاوید باشند ابو هریره از رسول روایت کرد که ربا هفتاد بابست آسانترین آن نزدیک خدای چون
نکاح مادر باشد عبدالله مسعود گفت که رسول خدای لعنت کرد آن را که ربا خورد و آن را که دهد تا بخورد و آن را که
گواه شود و آن را که نویسد یَمْحَقُ اللّٰهُ الرِّبٰوا وَ یُرْبِی الصَّدَقَاتِ وَاللّٰهُ لَا یُحِبُّ کُلَّ کَفَّارٍ اَثِیمٍ
اِنَّ الَّذِینَ اٰمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ اَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَ اٰتَوُا الزَّکٰوةَ لَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ
وَ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لَا هُمْ یَحْزَنُونَ خدای تعالی ربا را بکاهد و ناقص گرداند و صدقات و زکوة را افزون
گرداند تو می پنداری که در ربا افزونیست و در زکوة و صدقه نقصانست خلاف می پنداری کار بر عکس اینست
ربا نقصانست و ما آتیتم من ربا لیربوا فی اموال الناس فلا یربوا عند الله و صدقه نقصان نیست بلکه زیادت
لا ینقص مال من صدقة هیچ مال از زکوة و صدقه کم نشود و خدای تعالی صدقات را افزون گرداند تربیت صدقه بید
قدرت خدایست پیغمبر ع میگوید همچنانکه یکی از شما اسب کره می پرورد خدای تعالی صدقات می پرورد تا یک لقمه
را چندان گرداند که کوه احد و در خبرست که روز قیامت خداوند حسنه را نزدیکتر آرند و حساب او بر آرند

او از طاعات سبکتر باشد آن مرد فرو ماند خدای تعالی صدقه او را بیاورد و یک ترازو دارد و در کفه حسناتش نهد گران
بار شود و گوید بار خدایا این طاعت گران چیست که من خویشتن را طاعت چنین نمیدانم گوید این آن نیم خرماست که تو
فلان روز برای من صدقه دادی برای تو می پروردم تا بوقت درماندن تو فریادرس تو باشد و خدای تعالی دوست ندارد
هیچ کافری را بتحریم ربا و بزه کاری را باستحلال آن چون ذکر ربا خورندگان کرد ذکر مومنان میکند میگوید که آنانکه
ایمان آوردند و کارهای نیکو کردند و نماز بپای داشتند و زکوة مال دادند ایشان را بود مزد ایشان نزدیک خدای تعالی
و ایشان را ترسی نبود یعنی نترسند و اندوهگین نشوند یَا اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ ذَرُوا مَا بَقِیَ مِنَ الرِّبٰوا
اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ فَاِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ اِنْ تُبْتُمْ فَلَکُمْ رُؤُسُ اَمْوَالِکُمْ
لَا تَظْلِمُونَ وَ لَا تُظْلَمُونَ عکرمه گفت که آیه در حق عباس عبد المطلب و عثمان آمده چنان بود که ایشان خرما بسیار بسلم
خریده بودند چون وقت محصول رسید مطالبه نمودند ایشان گفتند اگر حق شما بدهیم ما را چیزی نماند و بی برگ مانیم
آنچه شمار است نیمه بستانید و نیمه مضاعف کنید تا دیگر سال بدهیم و چنین کردند رسول ع بشنید نهی کرد خدای تعالی
این آیه فرستاد ایشان انقیاد کردند و سرمایه بستدند میگوید که ای مومنان از خدای و عقاب خدای بترسید و رها
کنید آنچه شما را بر مردم مانده است از ربا اگر شما مومنید و بخدای ایمان آورده اید خدای میفرماید که رها کنید و فرمان
برید که اگر نکنید و فرمان نبرید خدا را بدانید و آگاه باشید بحربی از خدای و رسول خدای یعنی اگر باز نه ایستید از ربا خوردن
بدانید که شما محارب خدا و رسول خدائید عبدالله عباس گفت که در روز قیامت ربا خواره را گویند خذ سلاحک للحرب
سلاح برگیر تا با خدای تعالی کارزار کنی و گفت هر که اصرار کند بر ربا بر امام مسلمانان بود که وی را توبه کند و اگر توبه
نکند گردنش بزند اهل معانی گفته اند بحرب من الله حرب خدای با او آتش دوزخ بود و حرب رسول با او جهاد بود
بتیغ و اگر توبه کنید از ربا بهر حال در سرمایه نقصانی نبود سرمایه شما را بود چون سرمایه بستانید و از سود که ربا است
درگذرید شما ظلم کرده باشید و بر شما ظلم نکنند وَ اِنْ کَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ اِلٰی مَیْسَرَةٍ وَ اَنْ تَصَدَّقُوا
خَیْرٌ لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ و اگر آنکس که بر او وام است او خداوند عسرة و درویشی باشد بر صاحب حق است
که او را رها کند و امان دهد تا که فراخ دست شود و مال بدست آرد تا وام ادا کند و او را حبس نکنند چون اعسار
او معلوم شود و اگر معلوم بود که چیزی دارد و دفع می کند حبس کنند ابو سعید خدری گفت مردی را در مدینه وام بود او را
پیش رسول آوردند دعوی اعسار کرد رسول غرمای او را گفت خذوا ما وجدتم و لیس لکم الا ذاک آنچه دارد
و می باید بستانید و جز از این شما را نرسد عبدالله عباس از رسول ع روایت کرد که هر که او حق غریمش
بر گیرد و بدر سرای او برد همه جانوران زمین بر وی صلوات فرستند و دعا کنند او را و همه ماهیان دریا و هر
گامی که بر دارد خدای تعالی برای او در بهشت درختی بنشاند و گناهش بیامرزد و اگر دارد و مطل و مدافعت
کند ظالم باشد مطل الغنی ظلم و چون معلوم شود که ندارد و معسر است صاحب حق او را مهلت دهد و بر وی سختی نکند و
پیغمبر ع گفت من انظر معسرا او وضع له اظله الله تحت ظل عرشه یوم لا ظل الا ظله هر که مهلت دهد وام دار درویش

دهد یا از مال چیزی وضع کند خدای تعالی او را سایه کند در زیر سایه عرش او روزی که هیچ سایه نباشد مگر سایه عرش
انکه گفت حق تعالی صدقه دهید بدیشان و ذمت ایشان بری کنید شما را بهترست اگر بدانید جابر بن عبدالله گفت
پدر سرای وام داری شد تا چیزی از وام او نقصان کند مرد روی ازو پنهان داشت و بیرون نیامد جابر برفت
و جایی بنشست تا مرد دکان برد که او بر وفاست انکه بیرون آمد جابر او را گفت چرا از من روی پنهان میکنی گفت
برای انکه شرم میدارم و معسرم چیزی ندارم جابر دست در آستین کرد و قباله بیرون آورد و پیش او نهاد و
برفت ابو قتاده گفت جنازه بیاوردند و بنهادند تا رسول برو نماز کند رسول صحابه را گفت شما بروید و نماز کنید
که من نماز نمیکنم گفتند چرا یا رسول الله گفت برای انکه برو وام است ابو قتاده گفت من ضمان کردم که وام بگزارم
بتمام و کمال و رسول برو نماز کرد و وام او هفده درم یا هژده درم بود ابو موسی اشعری از پیغمبر روایت کرد که هیچ گناهی
نیست نزدیک خدای عز و جل عظیمتر از کبایر انکه مرد بمیرد و در گردن او وامی باشد مردمانرا که انرا وجه قضا نبود
و در خبرست که روز قیامت دو بنده پیش خدای شوند که یکی را بر دیگری وامی بود و انرا مطالبه کند او گوید بار خدایا
من هیچ ندارم که بدو دهم حق تعالی گوید ملازم او باش ساعتی هر دو بیاشند گرما و قیامت در ایشان اثر کند حجابی
از بهشت بردارند نسیم و راحت بهشت بدیشان رسد صاحب حق گوید رها کردم بار خدایا تو گواه باش حق
تعالی گوید چون تو رها کردی حق خود من اولیترم که بر بنده خود حق رها کنم دست در دست نهید و بهشت شوید
واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله ثم توفی کل نفس ما کسبت وهم لا یظلمون و میگوید که بترسید از روزی
که شما را در آن روز با پیش خدای برند یا شما پیش خدای روید یعنی بجایی روید که کسی را در آن امری و حکمی نباشد جز خدای را عبدالله
عباس گفت چون این آیه فرود آمد جبرئیل آمد و گفت که خدای تعالی میگوید که این را بر سر دویست و هشتاد آیه بنه از
البقره و گفت   یعنی عبدالله که این آخر آیتیست که از قرآن فرود آمد و بروایتی دیگر آخرین ایتهای قرآن این آیه
بود مفسران گفته‌اند که چون انک میت وانهم میتون آمد رسول گفت لیت شعری متی یکون ذلک کاشکی دانستمی
که کی خواهد بودن خدای تعالی این آیه فرستاد که اذا جاء نصر الله والفتح پس از نزول این آیه سوره یکسال دیگر بماند پس ایه
لقد جاءکم رسول من انفسکم تا باخر آیه آمد و رسول پس از ان شش ماه بزیست آنکه حج وداع رفت در راه ایه یستفتونک
فی النساء و قل الله یفتیکم فرود آمد و چون باز گشت و بغدیر خم رسید یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک فرود آمد چون
آنرا برسانید امیر المومنین را قایم مقام خود کرد و هم در آن روز بود که ایه الیوم اکملت لکم دینکم فرود آمد و پس از ان هشتاد و
دو روز برآمد پس از ان این آیه آمد که واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله ثم توفی کل نفس پس تمام ثواب دهند مر تنی را انچه کرده باشند
و بریشان ظلم نکنند و حظ ایشانرا از ثواب بنکاهند یا ایها الذین امنوا اذا تداینتم بدین الی اجل مسمی
فاکتبوه ولیکتب بینکم کاتب بالعدل ولا یاب کاتب ان یکتب کما علمه الله فلیکتب ولیملل
الذی علیه الحق ولیتق الله ربه ولا یبخس منه شیئا فان کان الذی علیه الحق سفیها او
ضعیفا او لا یستطیع ان یمل هو فلیملل ولیه بالعدل عبدالله عباس گفت خدای تعالی چون ربا حرام

گردانید سلم حلال کرد تا انکه از ان باز ماند ایشانرا عوضی باشد از ان بهتر از انکه مقصود منفعت حاصل بود و هم مضرت معصیت
مندفع شود گفت ای گروهی کان چون وام دهید یکدیگر را بوقتی معین مر این را بنویسید تا مانند محازات مشتبه نگردد
انرا که داده باشند اگر دین بود بنویسید و اگر بیع سلم بود بنویسید تا در وی شکی و شبهتی و خلافی نباشد این امر بعضی
گفتند وجوب راست و بعضی گفتند ندب راست و این نیکوترست از انکه وجوب را گفتند و تمسک بحدیث ابو موسی
کردند که او گفت پیغمبر گفته است که سه کس را خدای دعا اجابت نکند مردی که دینی بکسی دهد و گواه بر و نگیرد و مردی
که مال بسفیهی دهد و قول خدای نشنیده باشد ولا تؤتوا السفهاء اموالکم و مردی که زنی بد خو دارد و طلاقش ندهد و
انکس که نویسد باید که عدل بود و براستی نویسد و نباید که ابا کند نوشتن را از انکه بنویسد چنانکه خدای اموخته باشد
او را باید که بنویسد و در عهد رسول نویسندگان اندک بودند خصوصا کسانی که ایشان نوشتن دانستندی تا این کتاب
کاتب را واجب بود یا نه اهل ظاهر گفتند واجب بود و حسن بصری گفت انجا که حق ضایع خواهد شد واجب بود و آیه
ولا یضار کاتب و لا شهید منسوخ شد و باید که املا کند انکس که بر وی حق باشد یعنی مقر مدیون که وام ستده باشد
یا بسلم فروخته و باید که کاتب از خدای خود بترسد و از انچه حق او باشد بر وی چیزی نقصان نکند پس اگر این کس که بر وی
حق است سفیه و نادان باشد املا نتواند کرد ضحاک گفت مراد بسفیه طفلست یا پیری خرف عاجز بی عقل باشد
یا نتواند که او بنفس خود املا کند از انکه گنگ باشد یا لکنتی دارد یا حبسی که نتواند نزدیک کاتب حاضر شدن باید
که ولی و قیم املا کند بعدل و راستی و ولی انکس بود که بکار او لیتر بود از دیگری واستشهدوا شهیدین من
من رجالکم فان لم یکونا رجلین فرجل وامراتان ممن ترضون من الشهداء ان تضل احدهما
فتذکر احدهما الاخری ولا یاب الشهداء اذا ما دعوا ولا تسئموا ان تکتبوه صغیرا او کبیرا
الی اجله ذلکم اقسط عند الله واقوم للشهادة وادنی الا ترتابوا الا ان تکون تجارة حاضرة
تدیرونها بینکم فلیس علیکم جناح الا تکتبوها میگوید که دو کس را گواه بر گیرید از مردمان شما نزدیک
ابو حنیفه و شافعی بالغ و آزاد باید نه بنده و مذهب اهل البیت انست که آزادی شرط ایمان و عدالتست و ایشان
تمسک بظاهر من رجالکم میکنند و ایشان میگویند که همچنانکه رجال را اضافه کرد و عبید و اما را اضافه کرد گفت والصالحین
من عبادکم و امائکم و اگر دو مرد نباشد یک مرد و دو زن باشد و اجماع فقهاست بر انکه گواهی زنان با مردان در مال و دین
مقبول باشد انکه بیان کرد گفت از انکه شما راضی باشید و بپسندید ایشانرا از گواهان در دیانت و امانت و مراد انست
که مسلمانان باشند و ظاهر ستر و مرتکب چیزی نباشند از قبایح و اخلال نکنند بواجبات از پیغمبر پرسیدند که گواهی
کی دهند و چگونه دهند گفت که آفتاب می بینید گفتند بلی گفت هرگاه که همچنان دانید که آفتاب روشن گواهی دهید و اگر نه
مدهید رسول خدای گفت اکرموا الشهود فان الله یستخرج بهم الحقوق و یدفع بهم الظلم گواهانرا اکرام کنید که خدای تعالی
حقها با ایشان بیرون آرد و ظلم با ایشان باز دارد و در خبر می آید که امیر المومنین علی چون از کارزار بصره روزی عبدالله
بن قفل التیمی را دید درعی پوشیده گفت این درع زبیرست که تو روز کارزار بصره برگرفته او انکار کرد و گفت میان

من و تو این حکم حاکی کند که تو او را نشانده و برای حکومت و مردو دش شریح رفتند امیر المومنین دعوی کرد شریح
گواه خواست امیر المومنین حسن را بیاورد تا گواهی داد شریح گفت بیک گواه حکم نکنم قنبر را بیاور دگفت بگواهی
بنده حکم نکنم امیر المومنین گفت فتحک الله من حاکم لقد جرت فی حکمک ثلاث مرات درین حکم سه بار جور کردی
اول آنکه از امام گواه خواستی و امام مامون باشد از و گواه نخواهند دیگر گفتی بگواهی حسن حکم نکنم پیغمبر خزیمه ثابت را
حکم کرد و او را ذو الشهادتین خواند دیگر گفتی بگواهی بنده حکم نکنم ندانی که گواهی بنده برای خواجه مقبول باشد و بر و مقبول نباشد
نداری که رسول بگواهی من تنها حکم کرد آنروز که بر خالد ولید گواهی دادم و گفت که گواهی جرحی قرشی را قوت دو مرد باشد
نه از قریش و گفت که گواهی تو ای علی بگواهی هفت قرشیست و خدای تعالی مرد قرشی را قوت دو مرد داد که نه از قرشی
باشد و ترا قوت هفت قرشی داد بخدای که حکم کنی میان و کس تا مرا ازان خبر نکنی خدای تعالی گفت دو را گواه گیرید از زنان
تا بجای یکمرد باشند تا اگر یکی فراموش کند دیگری او را یاد دهد و گواهان باید که ابا نکنند چون ایشان را دعوت کنند قتاده
و ربیع گفتند سبب این آیه آن بود که چون مردی را کاری افتادی در قبیله بزرگ میگردیدی تا کسی گواه شود گواه نمیشد
خدای تعالی آیه فرستاد و نهی کرد مردمان را از آنکه از تحمل شهادت ابا کنند شعبی گفت اگر کسی دیگر باشد که گواه شود او
مخیرست اگر خواهد نشود عطا و عکرمه و جبیر گفتند آیه در اقامت شهادتست و امر باقامت شهادت علی الوجوب
باشد الا عند عذری و اصح پس معنی چنان بود که چون گواهان را دعوت کنند باقامت شهادت نباید که ابا کنند
آنکه گفت ملالت و ضجارت منمائید ازان که بنویسید آنرا که اندکست اگر بسیار تا باجلی که او را بود موقت و معین
آنکه بنویسید گواهی را و مبلغ دین او اجل را شمار راست ترست و باداد نزدیک خدای تعالی و راست تر باشد
از بهر اقامت شهادت و نزدیک تر بآنکه بشک نیفتند در مبلغ دین و گواهی و حلول اجل از آنکه این جمله بر یاد بماند
آنکه استثنا کرد بعضی حقوق را از نوشتن و گفت که مگر تجارتی باشد حاضر نقد دست بدست متاع بدهد و بها نقد
بستانند اینجا نوشتن حاجت نیست وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفْعَلُوا
فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ میگوید که گواه بر گیرید چون مبایعت کنید و
مرنجانید نه نویسنده را و نه گواه را نویسنده را نرنجانند و نگویند تا چیزی نویسد که بر و املا نکرده باشد از زیاده و نقصان
و تقدیم و تاخیر اجل و اضرار گواه آن باشد که گواهی بخلاف راستی دهد یا گواهی براستی پنهان کند این قول طاوس است
و حسن و بعضی دیگر گفته اند اضرار ایشان آن بود که مردی بیامدی و دبیر را گفتی برای من چیزی بنویس و گواه را گفتی گواه شو ایشان
گفتندی ما مشغولیم کسی دیگر را بگوی و الحاح کردی و گفتی خدای ترا فرموده است و ترا واجبست و بانگ بر ایشان زدی
خدای تعالی این آیه فرستاد و نهی کرد ازین معنی و گفت اگر اینمعنی کنید و ایشان را اضرار نمائید از فرمان خدای بیرون
آمده باشید از خدای بترسید و از معاصی او احتراز کنید تا مستحق عذاب او نشوید و خدای تعالی شما را احکام شرعی
می آموزد از آنچه صلاح دین و دنیای شما در آنست برای آنکه او عالمست بجمله چیزها و مصالح و مفاسد او داند شما نه
وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي

اؤتمن

اؤْتُمِنَ أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا
تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ میگوید اگر چنان باشد که شما بر سفر باشید یا آلت آن کاغذ و دوات و قلم نخواهید که تا مال
ضایع نشود رهنی بستانید و قبض کنید و اجماعست که رهن درست نباشد الا بقبض و آیه اگرچه بذکر سفر
مخصوصست خلاف نیست که در حضر نیز رهن درستست و رسول علیه السلام طعامی خرید بنسیه از جهودی و درع خود
نزدیک او رهن کرد مجاهد گفت که در سفر روا نبود الا عند عدم کاتب پس اگر امین دارد بعضی از شما بعضی را
یعنی اگر مستدین امین باشد و صاحب حق القول و ثاقت بود و رهن نخواهد باید که او نیز خلاف نکند و امانت
بجای آرد و آنچه در ذمه او بود بگزارد و از خدای بترسد و در آنچه او را امین داشته اند باید که خیانت نکند آنگه
حق جل و علا گواهان را موعظت میکند و میگوید که گواهی باز مپوشید که هر که گواهی بپوشد دل تبه کار بود و برای آن حوالت
بدل کرد که کتمان فعل دل بود و خدای تعالی داناست بدانچه شما میکنید و میداند لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي
الْأَرْضِ وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ
مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ حق جل و علا چون بیان احکام شرعی کرد باز نمود که آنچه من فرمودم ترا نه بآن
فرمودم که مرا بآن حاجت بود بلکه از بهر نفع و صلاح ترا فرمودم چه لله آسمان و زمین مراست و در آسمان و زمین
و فرمان مراست اگر ظاهر گردانید آنچه در دلهای شماست یا باز پوشید از شعبی گفت مراد بآن ابدا و اخفای شهادت
دیگران گفتند که موالاة کافرانست بیانش در سوره آل عمران قل ان تخفوا او تبدوه و لا یعلمه الله است و این قول مقاتل است و
گروهی دیگر از علما گفتند عامست لیکن حکم او منسوخست بآیه لا یکلف الله نفسا الا وسعها و رسول علیه السلام گفت ان الله لا
تجاوز لامتی ما حدثت به انفسها ما لم تتکلم او تعمل به خدای تعالی از امت من در گذراند آنچه نفس ایشان با ایشان حدیث
کند مادام تا نگویند یا نکنند و این قول عبد الله مسعود و عبد الله عباس و ابو هریره است و این قول ضعیفست برای
آنکه دلیل و دلالت کرده است بر نفی تکلیف ما لا یطاق و آن از حکیم جایز نبود و اگرچه تکلیف باشد پس آیه متناول
باشد اعتقادات و ارادات را آنگه گفت بیامرزد آنرا که خواهد از مستحقان عقاب و عذاب کند و این آیه دلیلست
بر آنکه خدا را رواست که عفو کند از گناهکاران که اگر واجب بودی عذاب کردن ایشان چنانکه اهل وعید گویند تعلیق
آن کردن بمشیت نیکو نبودی و خدای تعالی بر همه چیز قادرست و جماعتی گفته اند که خدای تعالی بنده را بهر فعلی از افعال
محاسبه کند جز آنکه هر چه از آن بقول و فعل و عمل کرده باشد از انتقامت عقوبت کند اگر توبه نکرده باشد و آنچه بدان
همت کرده باشد بدل یا عزم کرده باشد بران از معصیت از اجزا به بیماری و مصایب و آفات و احزان کند و درین خبری
روایت کرده اند از پیغمبر علیه السلام که بنده را آنچه باو رسد از نبی و کمتی و چیزی که از و ضایع شود و چیزی که در کریبان طلب کند و
آن در آستین او باشد تا بدانستن او غمی باو رسد این همه کفارت او بود تا که با پیش خدای رسد از گناه پاکیزه شده باشد
چنانکه زر سرخ که از کوره زر بیرون آید و گفت علیه السلام لا یصیب المومن نصب ولا وصب ولا مخمصة حتی الهم یهمه الا

ذي الاكفر الله به من خطايا كفت مومن را هيچ رنجي و دردي و كرسنكي نرسد تا آن چيز كه او را غمكين كند الا كه خداي تعالي
از ان كفاره كناهش كند و امام الناطق جعفر ابن محمد الصادق ع كفت كه اكر اظهار كنيد انچه در دل داريد از ايمان يا پنهان كنيد
يا انچه اشكارا كنيد از افعال ظاهر مردم و انچه پنهان كنيد از مردمان و ايشان ندانند خداي تعالي برين هر دو جزا دهد در خبرست
كه روز قيامت بنده را بعرصات آرند و صحيفه عمل او را در دست او نهند و نامه باز كنند در اول صحيفه حجي مبرور بيند
ساعتي دران مي نكرد و انديشه ميكند و مرد حج نكرده بود خطاب آيد كه برخوان صحيفه عمل خود را او كويد بار خدايا سهو و غلط
بر تو روا نيست من در دار دنيا حج نكرده ام و اينجا حجي مقبول نوشته اند حق تعالي كويد كه حج نكردي و لكن فلان روز يادداري
كه قافله حج ميكذشت و تو آب در چشم نكردانيدي و كفتي كاشكي مرا استطاعت داشتمي تا با ايشان برفتمي و من از تو صدق
دانستم و در ديوان تو نوشتم حجي مقبول مبرور قتاده روايت كند از صفوان كه كفت با عبد الله عمر بودم در طواف كاه
مردي آمد و از او پرسيد كه اي پسر عمر از رسول ع چه شنيدي در نجوي كفت شنيدم كه رسول ع كفت كه روز قيامت
خداي تعالي بنده را بعرش خود نزديك كرداند و كناهان او را با او تقرير ميكند و ميكويد اي بنده يادداري كه فلان روز
فلان تقصير كردي و فلان روز فلان كناه كردي او كويد بار خدايا همچنين است كه ميفرمايي من كردم حق تعالي كويد بنده
من از تو پوشيدم همه را و شكار را بران اطلاع ندادم و اكنون بيامرزيدم ترا و عفو كردم با مومنان چنين خطاب كند
و با كافران و منافقان بر ملا خلق علي رؤس الاشهاد ندا كنند هؤلاء الذين كذبوا علي ربهم الا لعنة الله علي الظالمين آمن
الرسول بما انزل اليه من ربه والمؤمنون كل آمن بالله وملائكته وكتبه ورسله لا نفرق
بين احد من رسله وقالوا سمعنا واطعنا غفرانك ربنا واليك المصير عبد الله عباس كفت كه
رسول ع كفت شب معراج مرا بآسمان بردند چون بسدرة المنتهي رسيدم مرا سه تحفه دادند نماز پنجكانه و خواتيم سورة البقرة
و آمرزش آنكه شرك نياورند بخداي از امت من و رسول خدا كفت كه خداي تعالي كتابي خواست نوشتن پيش از انكه
آسمان و زمين آفريد بدو هزار سال و آن روايتست كه ختم سورة البقره بدان كرد و دران شب هيچ سراي نبود كه اين دو آيه
درو بخوانند كه شيطان كرد او كردد و در خبرست كه رسول ع را كفتند از خانه ثابت بن قيس شماس نوري بر مي آيد چون
چراغي تابان كفت همانا كه آخر سورة البقره ميخواند و او را كفتند چه ميخواني البارحه در سراي خود كفت آخر سورة البقره
آمن الرسول و در خبرست كه اين دو آيت شب معراج فرود آمده است بر رسول خداي ع زير عرش چون خداي تعالي كفت
يا محمد سل تعطه بخواه تا بدهند كفت التحيات لله والصلوات الطيبات الطاهرات المباركات جوابش دادند كه السلام عليك
ايها النبي و رحمة الله و بركاته رسول موافقت را كفت السلام علينا و علي عباد الله الصالحين و كفت اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله خداي تعالي فرو فرستاد آمن الرسول بما انزل اليه من ربه
والمؤمنون ايمان آورد رسول خداي بانچه خداي باو فرستاد و مومنان همه ايمان آوردند بخداي و فرشتكان و كتابها و رسولان
و كفتند تفريق نكنيم ميان هيچكس از پيغمبران چنانكه جهودان كردند و كفتند نؤمن ببعض الكتاب و نكفر ببعض و كفتند فرمان

تو شنيديم و مطيع تو كشتيم بخلاف آنكه جهودان كفتند سمعنا و عصينا حكم ابن جابر روايت كند كه رسول ع اين آيت
آورد و كفت خداي تعالي بر تو و بر امت تو ثنا كفت اكنون بخواه تا بدهند او و بتلقين خداي سوال كرد و كفت غفرانك ربنا
واليك المصير آمرزش تو ميخواهيم اي پروردكار و بازكشت همه با تست انجا كه هيچكس ديكر را حكم نباشد لا
يكلف الله نفسا الا وسعها لها ما كسبت وعليها ما اكتسبت خداي تعالي درين آيه بيان فساد آن ميكند
كه تكليف ما لا يطاق روا ميدارند و ديكر كفتار ايشانرا ميكويد كه خداي تعالي تكليف نكند هيچ تني را الا بوسع و طاقت او
وسع نام چيزيست كه واسع باشد بر مرد و مضيق نباشد برو و كفته اند كه وسع دون طاقت باشد و دليل برانكه مارا خداي
تعالي تكليف دون وسع ما كرده است آنست كه يكي از ما طاقت آن دارد كه بيش از هفده ركعت نماز بكزارد در شبانروزي
و در سالي بيش از يكماه روزه دارد پس خداي عز و جل ما را دون وسع ما تكليف كند سفيان عيينه كفت لا يكلف الله نفسا
الا يسرها لا عسرها ولم يكلف طاقتها ولو كلفها طاقتها لبلغ المجهود منها كفت تكليف نكرد خداي تعالي الا خواري و آساني يعني
انچه آسان است كردن او و تكليف نكرد هيچكس را الا طاقت او چه اكر تكليف طاقت كردي مكلف برنج افتادي پس تكليف
دون طاقت كرد و آنكه كفت مارا از انچه ميفرماييم هيچ نفعي نيست و از انچه نهي ميكنيم هيچ ضرر بما نرسد او را خير و ثواب
و نفع انچه كرده باشد و بر و وزر و وبال انچه كرده باشد و برين هيچ عاقل را شبهه نماند در آنكه جزا بر عمل است و خداي
تعالي با مكلفان كار بر وفق عمل ايشان هم كرد و از عدل كذشته هيچ نماند الا فضل و از سر دو كذشته جز ظلم نماند و او
جل جلاله منزه است از ان و متعالي ربنا لا تؤاخذنا ان نسينا او اخطانا ربنا ولا تحمل علينا اصرا كما حملته
علي الذين من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولينا
فانصرنا علي القوم الكافرين اي خداوند ما ما را مواخذت مكن اكر فراموش كنيم يا خطايي كنيم كلبي كفت كه بني اسرائيل
هر كه چيزي فراموش كردندي از انچه ايشانرا فرموده بودند يا خطايي كردندي خداي تعالي طعامي و شرابي برايشان حرام كردي
اكر اين قول درست باشد بر وجه تغير مصلحت باشد نه بر وجه عقوبت و كفتند كه نسيان بمعني ترك است ابن زيد كفت اكر فراموش
كنيم چيزي از فرايض و واجبات تو يا ارتكاب كنيم چيزي از محرمات تو عبد الله عمر از پيغمبر ع روايت كرد كه رفع عن امتي
الخطأ والنسيان وما استكرهوا عليه كفت از امت من برداشته اند خطا و نسيان و انچه ايشانرا بران اكراه كنند بار خدايا
بر منه عهدي و ميثاقي يعني تكليفي كه بدان قيام بدشواري توانم كردن پس ما را مواخذه مكن چنانكه بيانش و اخذتم علي ذلكم
اصري و اين قول مجاهدست عطا و ضحاك كفتند مراد بإصر ثقل است يعني بار كران بر ما منه چنانكه نهادي بر انانكه پيش از ما بودند
و آن آن بود كه در اخبار مي آيد كه خداي تعالي در شبانروزي پنجاه نماز بر امت موسي نهاد و ايشانرا زكوة ربع مال فرموده و چون
جامه ايشان پليد شدي بايستي بريدن و نماز جز در مسجد روا نبودي و چون آب نيافتندي تيمم روا نبودي و چون كناه كردندي
علامت آن كناه در روي ايشان پديد آمدي و چون در سراي معصيتي مشغول شدندي بر در آن سراي بخطي روشن پيدا شدي
كه فلان در فلان سراي بفلان كار مشغولست و دليلش قوله تعالي ويضع عنهم اصرهم والاغلال التي كانت عليهم ربنا ولا
تحملنا اين دعاست كه غرض او عبادتست چه اكر ما اين دعا نكنيم خداي تعالي خود اين نكند وليكن بدعا كردن ما را عبادتي

چنانکه گفت قل رب احکم بالحق ضحاک و ابن سدی گوشد که عامست در جمله تکلیف ما لا یطاق بعضی دیگر گوشد که مراد حدیث
النفس و وسوسه اوست بعضی دیگر گوشد که محبت است دیگران گوشد که عشقست یحیی معاذ گفت اگر عذاب قیامت
بدست من بودی عاشقانرا عذاب نکردمی برای آنکه گناه ایشان اضطراری بود نه اختیاری اصمعی گوید که در بغداد دیوانه
را دیدم سخت زرد روی ضعیف اندام کودکان سنگ در گردن او کرده بودند و او را رنجه میداشتند چون مرا دید گفت
که یا اصمعی صف لی بعض ما عذب الله به اهل النار فی النار صفت کن برای من بعضی از آنچه خدای تعالی اهل دوزخ را در آن
بدان عذاب خواهد کرد من وصف آن میکردم گفت والله لو عذبهم بالحب والرقباء والهجر لکانوا فی اشد من عذاب النار
بخدای که اگر ایشانرا بمحبت و رقیبان و هجر عذاب کردی در سخت ترین عذاب دوزخ بودندی آنکه گفت لو ان مالک
عالم بجوی الهوی و فعاله فی اضلع العشاق ما عذب الکفار الا بالهوی و ان یستغاثوا غاثهم بفراق واعف
عنا بار خدایا از تقصیر ما در گذر و ما را عفو کن و گناهان ما را بیامرز و بر ما ببخشای و رحمت کن که بنجات نرسیم مگر برحمت
تو و گفته اند که ما را عفو کن از اقوال و بیامرز از افعال و رحمت کن بر ما از ضمایر و اسرار و گفته اند که عفو کن از صغایر و
بیامرز از کبایر و رحمت کن بر ما از سوء سرایر که تو خداوند مایی و سید و ناصر مایی پس ما را نصرت ده بر قوم کافران
عبد الله عباس گفت که بنده چون این آیه بخواند و بدینجا رسد که غفرانک ربنا خدا گوید غفرت لک بیامرزیدم
ترا چون گوید ربنا لا تواخذنا گوید مواخذه نکنم چون گوید و لا تحمل علینا گوید بار بر شما ننهم که طاقت ندارید و چون گوید
که واعف عنا گوید عفو کردیم و چون گوید واغفر لنا گوید که بیامرزیدم و چون گوید وارحمنا گوید رحمت کردم و چون گوید
وانصرنا گوید نصرت کردم شما را بر کافران سوره آل عمران مدنیست و دویست آیتست و از رسول خدا روایتست که هر که
او را بخواند بهر آیتی امانیش دهند بر پل دوزخ و در خبری دیگرست که هر که در شب آدینه آل عمران بخواند فردای قیامت
او را دو پر دهند تا بر صراط مانند مرغ بپرد والله اعلم بالصواب بسم الله الرحمن الرحیم
الم الله لا اله الا هو الحی القیوم نزل علیک الکتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه و انزل التوریة
والانجیل من قبل هدی للناس وانزل الفرقان ان الذین کفروا بایات الله لهم عذاب
شدید والله عزیز ذو انتقام کلبی گفت و ربیع بن انس که این آیه که در اول سوره است تا بقصه مباهله همه در
وفد نجران آمد و ایشان شصت مرد بودند چهارده مرد از اشراف بودند از این چهارده سه مرد پیشوا و مقدم ایشان بودند
عبد المسیح و ایهم و ابو حارثه بن علقمه و ابن حبر عالم ایشان بود در مدینه آمدند نماز دیگر با جامهای نیکو مردمان صاحب
جمال و آراسته چون در مدینه بمسجد رسول آمدند رسول نماز دیگر گزارده بود ساعتی بنشستند و در مسجد تاملی میکردند و وقت
نماز ایشان در آمد دستوری خواستند از بهر نماز و نماز خود بکردند روی بمشرق کرده رسول ایشانرا گفت اسلام آرید
گفتند ما اسلام آورده ایم پیش از آنکه ترا دیدیم گفت دروغ میگویید اسلام چگونه باشد با آنکه خدایرا فرزند گویید و صلیب
پرستید و گوشت خوک خورید گفتند پس عیسی که بود گفت پیغمبر خدای بود و بنده او بود گفتند هیچ مخلوقی را دیدی
بی پدر گفت از قدرت خدای تعالی بدیع نیست و لیکن بنمایید که فرزند بپدر ماند گفتند بلی گفت خدایرا مثل و مانند هست

عیسی چگونه باو ماند عیسی زنده بود و فنا پذیر و خدای تعالی زنده است که نمیرد و خدای تعالی حافظ خلقانست و عیسی این نتوانست
کردن و هیچ چیز بر خدای تعالی پوشیده نشود در آسمان و زمین و عیسی از آن هیچ ندانند گفتند همچنانست نه خدای تعالی
صورت عیسی در رحم مادر بنگاشت چنانکه خواست گفتند بلی گفت ندانید که خدای تعالی مستغنیست از طعام و شراب
و حدث و عیسی طعام و شراب خوردی و او را حدث بودی گفتند همچنین است گفت ندانید که عیسی از مادر بزاد کوچک بود
چون دیگر کودکان آنگه بغذا و تربیت بزرگ شد گفتند بلی گفت چون اقرار دارید بدین چگونه گویید که عیسی پسر خداست
خدای تعالی اوایل سوره آل عمران فرستاد تا بهشتاد و اند آیه و اختلافی که در معنی الم هست گفته شده است وجهی
نداشت اعاده کردن آن میگوید که منم خدایی که میدانم اسرار و ضمایر خلایق و هیچ خدای نیست الا او زنده پاینده
فرو فرستاد بر تو ای محمد کتابی را که ذکر آن کرده است در توریة و انجیل که آن کتاب قرآنست و از حروف مقطعه
چون الم بحق فرستاده نه بباطل درستست و راست و براستی آمده است آنرا که از پیش اوست از کتابها و
پیغمبران و شرایع ایشان و فرو فرستاد توریة و انجیل را پیش از این تا هادی و راه نماینده باشد مردمانرا در حق کتاب
نزل گفت و در حق توریة انزل فرمود برای آنکه قرآن آیه آیه فرستاد و توریة و انجیل یکبار فرستاد و توریة را
از توریه گرفته است برای آنکه بیشتر از معاریض و تاویلاتست و بزبان عبری توره و ثوا باشد یعنی شریعت و انجیل
را از طعنه نجلا گرفته اند یعنی واسعه برای آنکه آن شرع بود که خدای تعالی بر ایشان موسع کرده بود و بزبان انکلیون باشد و
فرقانرا یعنی آنچه بدان فرق کنند میان حق و باطل سدی گفت تقدیر چنین است که وانزل التوریة والانجیل والفرقان هدی
للناس و گفته اند که مراد بفرقان نصرتست برای آنکه نصرت از آسمان آمد بدرستی که آنانکه بخدای و آیات او کافر شدند ایشانرا
عذاب سخت باشد و خدای عزیز و غالبست همه در قبضه قدرت اواند از بهر مصلحت تعجیل عقوبت نفرماید از آنکه
هیچ چیز از وی فوت نشود خداوند انتقام است انتقام کشد از ایشان بحسب استحقاق ایشان ان الله لا یخفی
علیه شیء فی الارض ولا فی السماء هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء لا اله الا
هو العزیز الحکیم بدرستی و حقیقت که بر خدای تعالی هیچ چیزی پوشیده نیست نه در زمین و نه در آسمان مقادیر
آنچه ایشان مستحق آنند از جزا و ثواب و عقاب بر و مخفی نیست از بهر آنکه او عالم بالذاتست با کمال عالمی کمال قادری دارد
و آنچه دیگران ندانند او داند و آنچه دیگران نتوانند او تواند او ستان عالمی و قادری که در رحمها صورت نگارد چنانکه
خواهد صورتگران از آن آب احتراز کنند و سر قلم از آب نگاه دارند و از تاریکی احتراز نمایند او در تاریکی سه گانه فی
ظلمات ثلث تاریکی شب و رحم و شکم مادر بر آب صورتی نگارد که جمله مصوران از آن عاجز بمانند
از روی تو نسخه چمن بر و رسته شد آنجا که دو صد بت گر چابک دست شدند در پیش مثال وی فشستند الحق که همه قلم بشکستند
ایشان آلتی صورتی بر آرند بی معنی او بی آلت صورتی بر آرد با چندین معانی از پاره پیه چشم بینا و از پاره استخوان
گوش شنوا و از پاره گوشت زبانی گویا و از قطره خون دلی دانا پدید آورد تن تو بر مثال کوشکی آفرید و همه بنایان عالم اساس
و قاعده قوی نهند و سرها بالاتر میبرند و میکاهند و قاعده کوشک وجود تو از ساقهای باریک تنها نهاد و سرها بالا

ترست ستبرگرد تا بدانی که آن قایم به بناست چنانکه او بکس نماند فعل او بکس نماند در صدر کوشک وجود امیری
بر سر امارت نشاند تا او نفرماید چشم نبیند و تا او اشارت نکند گوش نشنود و تا او نخواهد زبان نگوید و تا او نجنباند بینی
نبوید و تا او نخواند پای نپوید و تا او نپذیرد دست نگیرد او پادشاه و ایشان رعیت او امیر و ایشان حشم حق تعالی از حرمت خود
روا نداشت که هفت حضو را بی رئیسی بگذارد کی روا بود که هفت اقلیم بی امامی رها کند هرگز رها نکند تا زمان بود و با
و امام را بباید شناخت که من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة پیغمبر ع چنین فرمود که هر که بمیرد و امام
زمانه را نشناسد مردن او مردن جاهلان باشد و این خبر دلیل میکند بر آنکه زمانه از امامی خالی نباشد پس قادر بر
حقیقت است او صورت نگارد در رحمها چنانکه خواهد یکی سیاه و یکی سپید یکی زشت و یکی خوب یکی دراز و یکی
کوتاه یکی نر و یکی ماده هیچ خدای نیست الا او عزیز است اگر نام او بر دیگران نهند بدون معبودی رسد و او را
منزلتی حاصل نشود غالب است تواند که قهر کند حکیم است بحکمت و صواب کند هُوَ الَّذِی اَنْزَلَ عَلَیْکَ الْکِتَابَ
مِنْهُ آیَاتٌ مُحْکَمَاتٌ هُنَّ اُمُّ الْکِتَابِ وَاُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَاَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ
مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَاْوِیلِهِ وَمَا یَعْلَمُ تَاْوِیلَهُ اِلَّا اللهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ یَقُولُونَ
آمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا یَذَّکَّرُ اِلَّا اُولُوا الْاَلْبَابِ او آن خدایست که کتاب قرآن بتو که محمدی فرو
فرستاد از این کتاب آیاتی محکم است و این آن بود که مراد از ظاهرش مفهوم شود و اصل کتابست و ام از بهر آن
گفت که مرجع متشابه با او بود و حمل متشابه برو کنند امهات نگفت برای آنکه این آیات در این حکم چون یک آیتست
و آیتهای دیگر متشابه بهم مانند و متشابه آنست که مراد در و مشتبه باشد و از ظاهرش معلوم نگردد ربیع و سدی
گفته اند محکم ناسخ است که برو عمل باید کرد و متشابه منسوخست که بر وی ایمان باید آورد و عمل نباید کردن عبدالله عباس
گفت محکم حلال و حرام است و فرایض و احکام و متشابه امثال و مواعظ و گفته اند که آن باشد که علما تاویل آن دانند و متشابه
آن بود که تاویل آن ندانند و بدانکه قرآن همه محکم است از یک وجه و از وجهی دیگر همه متشابه است بوجهی دیگر اما آنکه
جمله محکم است الر کتاب احکمت معنی او آنست که آیاتش جمله محکمست هیچ نقص بر وراه نیابد و متناقض نشود
لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه و آنکه جمله متشابه است چنانکه گفت کتابا متشابها یعنی بهری ببهری در احکام
و اعجاز و بروایتی دیگر از ابن عباس متشابه حروف تهجیست که در اوایل سورتست جماعتی جهودان بنزدیک
پیغمبر آمدند و گفتند که ما شنیدیم که از جمله آنچه فرود آمد بتو الم است بخدای بر تو که چنین است گفت چنین است
گفت اگر این درستست چنان می نماید که ملک امت تو هفتاد و یک سال باشد و این از حساب جمل است الف یکی باشد
و لام سی و میم چهل هفتاد و یک باشد آنگه گفت یا محمد ازین جنس دیگر هست المص گفت این بیشتر است صد و
شصت و یکسالست و لیکن دیگر هست گفت المر گفت این بیشتر است دویست و هفتاد و یکست بر ما
مشتبه ندانیم که کدام گیریم کمتر یا بیشتر و ما بآن ایمان نیاریم خدای تعالی این آیه فرستاد که آن اصل کتابست
و دیگر متشابه اما آنکسانی که در دلهای ایشان زیغی و میلی باشد و کژی باشد و شکی بود از پی آن روند که متشابه بود

چرا برای طلب فتنه یعنی شرک و کفر و طلب تاویل او ربیع گفت اینان وفد نجران اند که ایشان با رسول در عیسی خصومت کردند
گفتند نه تو میگویی که عیسی کلمه خدا بود و روح گفت بلی گفتند ما را این بس است خدای تعالی این آیه فرستاد کلبی گفت جهودانند
چنانکه گفته شد بعضی دیگر گفتند جمله مبتدعانند عایشه گفت که رسول ع این جمله بخواند و گفت چون ایشان را بینید از این امت
که طلب تاویل متشابه کنند و بمتشابهات قرآن تعلق و تمسک کنند و بر آن جدال کنند ایشان آنانند که خدای تعالی ایشان را
خواست از ایشان احتراز کنید و با ایشان منشینید تاویل آن بود که معنی با او شود و از اول کشف معنی آیات را تفسیر گویند
و بیان معنی آیات متشابه را تاویل گویند آنکه بیان کرد و گفت تاویل آن جز خدای نداند و آنانکه در علم ثابت قدم
و پای برجای باشند یعنی تاویل آن خدای داند و کسانی که علم از خدای گرفته باشند و گفته اند که تاویل آن جز خدای نداند
اما آنکسانی که راسخانند و ثابت قدمانند میگویند که ما ایمان آوردیم همه از نزدیک خدایست هم محکم و هم متشابه و
بر معنی اول آن بود که خدای داند و راسخان دانند و با آنکه دانند گویند که ایمان آوردیم بآن همه از نزدیک خدایست
و خدای تعالی فرستاده است و این بهتر و نیکوترست از بهر آنکه خدای این کتاب را بلغت عرب فرستاد
و در و الغاز و تعمیه نیست الا آنست که بعضی بتدبر و تامل بدانند و معنی بعضی چون بسمع رسد معلوم گردد و در حکمت
نیکو بود که با رسول خطاب کند که او نداند و رسول با ما خطاب کند نه او داند و نه ما دانیم پس رسول ع باید که او داند
و راسخان که عالمان ربانی اند از اهل البیت و صحابه دانند و عبدالله عباس چون این آیه بخواندی گفتی انا من
الراسخین فی العلم من از آن راسخان علمم که تاویل متشابه دانند مفسران خلاف کرده اند که این راسخان اند بعضی گفته اند
که این مؤمنان اهل کتابند چون عبدالله سلام و غیر او و در تفسیر اهل بیت است که مراد براسخان علم اهل البیت اند
از آنکه علم ایشان از علم رسول باشد و علم رسول از تلقین جبرئیل و علم جبرئیل از لوح محفوظ و کتابت لوح از قبل رب
العزت عجب از آنان که روا دارند که تاویل متشابه جهودان دانند و روا ندارند که اهل البیت رسول دانند انس مالک
روایت کند که از رسول پرسیدند که راسخان علم که باشند گفت مَن بَرَّت یمینه و صدق لسانه و استقام قلبه و
عفّ بطنه و فرجه فذلک الراسخ فی العلم گفت آن باشد که سوگندش راست بود و زبانش صادق بود و دلش مستقیم
و بطن و فرجش عفیف باشد و این صفت معصومانست کمیل زیاد گفت روزی امیرالمؤمنین دست من بگرفت و مرا
از کوفه بیرون برد چون بصحرا شدیم آهی سرد از دل گرم برآورد و گفت کمیل ان هذه القلوب اوعیة فخیرها اوعاها
این دلها وعاهاست بهترین آن بود که نگاه دارنده تر بود نگاه دار ترا آنچه میگویم الناس ثلثه عالم ربانی و متعلم علی
طریق النجاة و همج رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح لم یستضیئوا بنور العلم ولم یلجئوا الی رکن وثیق مردمان
مردمان سه نوع اند عالم است و متعلم عالم ربانی و متعلمی بر طریق نجات و ازین دو درگذشتی همج و رعاع اند آنچه بر سر
آب آید چون خشک شود طعمه آتش را شاید و بدنبال هر آوازی و آواز کننده بروند و با هر باد که بجهد میل کنند بنور
علم و روشنایی نجسته باشند و در علم التجا بکسی و بتو نکرده باشند ای کمیل علم پاسبان تو بود و تو پاسبان
مال باشی و مال از نفقه بکاهد و علم از نفقه بیفزاید دوستی علم و عالم دینی است که بدان جزا دهند و خدا را بدان پرستند

وکمال طاعت بان بود و در حیوة و ذکر و ثنا نیکو بآن بود بعد از وفات عالم حاکم است و مال محکوم ای کمیل خازنان مال
دران حال که زنده باشند مرده اند و عالمان انکه مرده باشند زنده اند و تا جهان باشد عالمان باشند اشخاص ایشان
مفقود بود و مثالهای ایشان در دلها موجود بود انگه گفت ها ها اینجا علمی بسیارست که اگر کسی را یابم که برگیرد و تحمل
کند و اشارت کرد بسینه خویش در حدیث دراز که وصف اهل روزگار و عالمان وقت خود بکرد تا در آخر کلام
بار خدایا زمین خالی نباشد از حجتی از آن تو بر خلق اما ظاهر مغلوب یا خایف مغمور ظاهر مغلوب چون او که اولین امامست
و خایف مغمور چون فرزندش که آخرین امامست برای انکه تا حجتهای تو باطل نشود کجا اند ایشان عدد اندک و قدر
و منزلت بزرگ کنند خدای تعالی با ایشان حجتهای خود نگاه دارد و تا از ایشان در دل اشباه خود بنهند علم ایشان را بر
حقایق ایمان واقف گردانیده باشد و ایشان را راحت یقین خوش آمده باشد مستانس باشند بر انچه جاهلان
از ان مستوحش اند و انچه متنعمان و مترفان را درشت آمد ایشان را نرم بود و صحبت ایشان با دنیا بتنهای بود که جانهاشان
تن معلق بود بمحل اعلی و ایشان خلفای خدای باشند در زمین و حجج او بر بندگانش انگه گفت آه شوقا الی رؤیتهم
ای ابا سعید از ایشان انکس که این را نزدیک تو راسخ نباشد و انکس که این نتواند شنید و فهم نتواند
کردن بنزدیک تو هم راسخ باشد و هم ناسخ راسخ علم ان باشد که بتاویل متشابه عالم بود نه انکه محکم را بمتشابه
و انکس که بر تاویل شمشیر میزند با آن است بود که محکم را تیغ در گلو او باید کردن منکم من یقاتل علی تاویل القران
کما قاتلت علی تنزیله گفت که از شما مردی باشد که بر تاویل قران همچنانکه کارزار کند من بر تنزیلش کردم سر کسی
گفت که من هستم یا رسول الله گفت نه ولکنه خاصف النعل ولیکن انست که نعل پای من می براید نگاه کردیم
امیر المومنین علی ع بود که از حجره بیرون می آمد نعل رسول ع دست گرفته و نیکو کرده پس راسخ او و فرزندان اوی
و ما یذکر و اندیشه نکنند الا خداوندان عقل که ایشان در آیات تدبر و تفکر کنند رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا
وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ
إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ انها که راسخ اند در علم میگویند که ای بار خدایا بگردان دلهای ما را یعنی الطافی
که دلهای ما بان مستقیم باشد و از حق مایل نشود از ما باز مگیر و بر سبیل عقوبت ما را خذلان مکن چون ما یکبار دو
بار زیغ کرده باشیم تو ما را با خود مگذار و چنانکه با کافران کردی با ما مکن ایشان را گفتی و از ایشان حکایت کردی
که فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم خدای چنانکه دلهای ایشان را بجنبانیدی چون ایشان بجنبیدند دلهای ما را بجنبان پس
از انکه ما را هدایت کردی و با یمان راه نمودی از الطاف و توفیق و تسهیل سبیل و بیان و نصب ادله و ازاحت
علت و انچه اسباب و مقدمات است و ما را از خزاین رحمت عطا ده فرست وای بخشاینده بر ما بخشا که تو
بخشنده و بخشاینده بر حقیقت و مراد برحمت در آیه لطف و توفیق است بمعنی ثبتنا علی الایمان والهدی صادق ع
گفت مراد ازو خدمت درگاه اوست بر وجه سنت بخلاف بدعت ام سلمه گفت که رسول ع در دعا بسیار
گفتی اللهم مقلب القلوب والابصار ثبت قلبی علی دینک بار خدایا تو مردمان را جمع کرداننده برای روزی که

دران

دران وقت هیچ شکی نیست یعنی روز قیامت و برای آن گفت که شک نیست در و اگرچه کافران در و شک کردند
که در حقیقت بدرستی که خواهد بودن و این مبالغه باشد از صحت وقوع و وجود کار انکه عدول کرد از خطاب با غیبت
و این نوعی از فصاحت باشد و گفت که خدای وعده خود خلاف نکرد انچه وعده داده باشد هر اینه بیاشد إِنَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ كَدَأْبِ
آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ
میگوید بدرستی و حقیقت که انانکه کافر شدند و جحود کردند وحدانیت خدای را و بمال و زن و فرزند غره شدند و پنداشتند
که ایشان را مالهای ایشان و فرزندان هیچ سود کنند و ایشان را فردای قیامت مالها ر شود و فرزند بند شود و هم
باشد اقارب عقارب شوند کس کس را حمایت نتواند کرد لا تجزی نفس عن نفس شیئا بمال و ملک کسی را
باز نفروشند و فدیه قبول نکنند که فلن یقبل من احدهم الایه مال از و عذاب خدای دفع نکند فرزند از و عذاب
باز ندارد و ایشان که بر ان اعتماد نمودند و این حساب بر گرفتند ایشان وقود و آتش اگر ندر دوزخند چنانکه آل
و اتباع فرعون چون عذاب و عقاب خدای بدیشان رسید مال و ملک ایشان را غنی نکرد پس خوی و عادت این
جماعت همچون عادت آل فرعونست و کسانی که از پیش ایشان بوده اند تکذیب کرده اند آیات ما را و اخبار
بدروغ بنداشتند و تصدیق نکردند تا لاجرم خدای تعالی ایشان را بدروغ ایشان بگرفت و گناه ایشان
مواخذت کرد در دنیا و آخرت و بعذاب ایشان مبتلا گردانید و عقاب خدای سخت است و او عقوبت سخت کند
چنانکه رحمت او واسع است و نعمت او عام قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَى جَهَنَّمَ وَ
بِئْسَ الْمِهَادُ قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ
مِثْلَيْهِمْ رَأْيَ الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِأُولِي الْأَبْصَارِ بگوی محمد
این کافران را که زود باشد که بر شما غلبه کنند و شما مغلوب گردید در دنیا و آخرت شما را حشر با دوزخ کنند
و بدوزخ برند و بد بستر است دوزخ و بد جایست ان کافران را آنجا مقهور باشند و انجا معذب نه دنیا دارا
باشند و نه آخرت خسر الدنیا والاخرة مقاتل گفت که این کافران مشرکان مکه اند چون آیه آمد رسول ع گفت ان الله
لغالبکم و حاشرکم الی جهنم و دلیل بر ان قول سیهزم الجمع و یولون الدبر است عبدالله عباس گفت که جهودان
و چون پیغمبر ع روز بدر مشرکان را غلبه کرد جهودان گفتند بخدای که این آن پیغمبرست که ما را در تورات وعده کرده اند
و ما نعت و صفت او در کتاب یافته ایم و رایت او منصورست و مردود نیست خواستند تا بدو ایمان آرند
و چون روز احد اصحاب را نکبتی رسید شک آوردند و گفتند این نه آن پیغمبرست که ما گمان بردیم و ایمان نیاوردند
در میان ایشان و رسول ع عهدی بود تا بمدتی پیش از اجل آن عهد تباه کردند و کعب اشرف با شصت سوار از جهودان
آمدند بمکه نزدیک ابوسفیان و با او عهد بستند که دست یکی دارند در حرب رسول ع انگه با مدینه آمدند و خدای تعالی در
حق ایشان این آیه فرستاد انکه گفت شما را آیتی و دلالتیست بر صدق این مقال که گفتم ستغلبون وتحشرون دو گروه

که فرا هم رسیدند یکی از آن رسول ع و دیگری مشرکان قریش روز بدر که رسول ع و اصحاب او سیصد و سیزده کس بودند
بر عدد اصحاب طالوت روز قتال جالوت هشتاد و هفت مرد مهاجر بودند و دویست و سی و شش مرد انصار و صاحب
رایت مهاجر امیر المومنین علی ع بود و رایت مهاجر سعد عباده داشت و هشتاد اشتر بود و دو اسب یکی از آن مقداد بود
و یکی از آن مرثد بن ابی مرثد و از سلاح شش درع داشتند و هشت شمشیر و از جمله شهیدان اصحاب رسول ع
چهارده مرد مهاجر بودند و هشت مرد انصار این گروه کارزار میکنند در راه خدای و گروهی دیگر کافر که مشرکان مکه بودند
رئیس ایشان عتبه بن ربیعه بود و ایشان نهصد و پنجاه مرد بودند و صد اسب داشتند و اول جنگی که افتاد جنگ بدر بود
و سبب آن بوسفیان بود چنانکه قصه آن بیاید و این گروه مسلمانان را دو چند خود میدیدند در چشم دیدار چنانش
واذ یریکموهم اذ التقیتم فی اعینکم قلیلا و یقللکم فی اعینهم کثرا و گفته اند که مسلمانان مشرکان را دو چند خود دیدند عبد الله مسعود
گفت که باول در نگریدیم گمان بردم که ایشان ششصد و پنجاه و شش مرد باشند بر ضعف و هر ساعتی در چشم
حقیرتر بودند تا گمان بردیم که کمتر از مااند یکی میگفت ایشان هشتاد مرد باشند دیگری میگفت که صد مرد باشند
و چون کارزار تمام شد اسیر از ایشان پرسیدیم که شما چند مرد بودید گفت هزار مرد و گفته اند که یرونهم معنی یظنونهم است
و گفت که اگرچه ایشان سه چند مسلمانان بودند دو چند از بهر آن گفت که مردی را در کاری که سه مرد باید و یکی حاضر
باشد گوید که احتیاج الی مثلیه آنکه آن مثل مضاف با این یکی سه باشند و این جواب وقتی بود که رؤیت بمعنی علم باشد
نه بمعنی ظن که اگر بمعنی ظن باشد بعذر احتیاج ندارد که ایشان بحزر و قیاس گفته باشند آنگه گفت خدای عزوجل
بنصرت خود قوت دهد آنرا که خواهد تا بدانند که رسول ع قتال نه بساز و عدت لشکر خود بلکه بنصرت و توفیق و تایید
خدای میکرد بدرستی که درین عبرتست و پندی و موعظتی خداوندان بصر و بینائی را از آنکه مردی که از شهر بیرون
کنند و گریخته از شهر خود بیرون آید و جماعتی ضعفا مهاجر و انصار بی ساز و عده بهر سه چهار یکی بر شتری بی سلاح
با چوب و پیاده بروند و با لشکر آراسته از رؤسا و شجاعان مقاومت کنند و شجاعان را بکشند و مالهای ایشان
بغنیمت بگیرند و مظفر شوند و منصور با مدینه آیند و اینجا اعتبار باشد خداوندان عقل را زُیِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ
مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ
ذَٰلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ حق تع چون حدیث بدر بگفت مذمت دنیا کرد
تا اصحاب رسول میل بدنیا نکنند و بحطام دنیا گفت بیاراسته شد از بهر مردمان دوستی شهوت و آرزوها و شهوت معنی
باشد که ایجاب صفت مشتهی کند تا مزین این کیست حسن بصری گفت شیطانست برای آنکه کار شیطان این بود از تزیین
خدای تع مذمت دنیا کرد نشاید که هم ترغیب و ترهیب او کند آنکه خدای تعالی این شهوات را که مشتهیات اند بیان
کرد و گفت که از جمله آن زنانند و زنانرا برای آن تقدیم کرد که سبب افتتانند و حبایل شیطان چنانکه گفت ع
لا یخلون رجل بامراة فان ثالثهما الشیطان نباید که مردی با زنی بخلوت بنشیند که سیم ایشان شیطان باشد النساء
الشیاطین خلقن لنا نعوذ بالله من شر الشیاطین و دیگر از مشتهیات و آرزوها پسرانند رسول ع اشعث بن قیس را

گفت ترا از دختر حمزه هیچ فرزند هست گفت پسری دارم که اگر بیدل آن جفنه ترید بودی که مهمانان را می دادی دوست تر داشتمی
رسول ع گفت چرا چنین میگویی انهم لثمرة القلوب و قرة الاعین و انهم مع ذلک لمجبنة مبخلة محزنة گفت ایشان میوه دلند و
روشنایی چشم اند و با این سبب بخیلی و اندوه مندند دیگر از جمله مشتهیات مالهای بسیار است از زر و نقره و اسبان
بچره زار و مرغزار فرستاده با ایشان کرده علامتی و داغی معین یا غیر آن از سفیدی پیشانی و دست و پایهای ایشان
انرا ابوهریره از رسول ع روایت کرده اند که قنطار دوازده هزار وقیه باشد و بروایت حسن بصری از انس از رسول ع دو
هزار دینار باشد ابو نصر گفت پوست گاوی پر از زر یا سیم باشد و معنی مقنطره بر هم نهاده باشد امیر المومنین ع
از رسول ع روایت کرد که چون خدای تعالی خواست تا اسب آفریند باد جنوب را گفت که من از تو خلقی خواهم آفریدن
یعنی این فرشتگان که بر باد جنوب موکل باشند خلقی که از اولیا و دوستان من باشند و مذلت دشمنان من و جمال
اهل طاعت من فرشتگان گفتند بار خدایا فرمان تراست حق تعالی از باد جنوب اسبی بیافرید آنگه گفت من ترا عرب
آفریدم و خیر در پیشانی تو بستم و غنیمتها مجموع بر پشت تو بود خداوند ترا بر تو مهربان گردم و ترا پرنده بی پر گردانیدم
فانت للطلب و انت للهرب ترا برای طلب آرند و برای هرب کنار پشت تو مردان سوار کنم که تسبیح و تهلیل
و تکبیر من کنند و تو تسبیح و تهلیل ایشان تسبیح و تهلیل من کنی آنگه گفت هیچ تسبیح و تهلیل نباشد که بشنود
الا مانند آن جواب دهد آنگه گفت چون فرشتگان صفت اسب بشنیدند و خلقش بدیدند گفتند بار خدایا ما فرشتگان
توایم تسبیح و تحمید تو میگوییم نصیب ما چیست حق تعالی برای ایشان اسبان ابلق آفرید گردنهای ایشان چون گردنهای
شتران بختی و چون اسب را بزمین فرستاد و پایهای او بر زمین قرار گرفت صهیل کرد حق تعالی گفت برکت بر تو
باد ای جانوری که بصهیل تو مشرکان را ذلیل کنم و گوشهای ایشان پر کنم و دلهای ایشان تو ترسانم چون خدای تعالی
چیزها را بر آدم عرضه کرد گفت بگزین آنچه میخواهی او اسب بگزید خدای تعالی گفت عز تو و عز فرزندان خود اختیار
کردی تا زنده باشند برکت من بر تو باد و بر ایشان از خلق هیچ نیافریدم که بنزدیک من محبوب تر ست از تو و
این که تو اختیار کردی و پیغمبر ع فرمود که الخیل فی شعرها ... اسبان در شعر الفست و حجاب و ایه کند از رسول ع
که گفت اسبان سه اند فرس للرحمن و فرس للانسان و فرس للشیطان اسبی که خدایراست آنست که در راه
خدا برای جهاد کفار باشد و باز بندند و آنچه آدمیراست آنست که برای نسل و بچه دارند و اسبی که شیطانراست آنست
که بر او گرو بندند و قمار بازند و دیگر از جمله مشتهیات جز از اسبان اشتر و گاو و گوسفندست و کشت و زرع
کردن آنچه بیان کرد و بگفت متاع و تمتع زندگانی دنیاست و بنزدیک خدایست جل جلاله بازگشتن نیکو از آنکه آنجا
ما لا عین رات و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر و فیها ما تشتهی الانفس و تلذ الاعین قُلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَٰلِكُمْ
لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ
مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ بگوای محمد که خبر دهم شما را بچیزی بهتر از آنکه شما آنرا دوست میدارید و آخرت را و نعمت بهشت
را در سر آن در می بازید و آن کراست پرهیزکاران راست و متقیان و خداترسان را و آن بوستانهاست که در زیر آن

درختان ابدان میرود و جویهای بهشت در خبر ست که در شکاف نا او دو بر روی زمین میرود و متفرق نگردد و سری
از جملهٔ متنزهات دنیاست چشمها را سود دارد و روح را راحت بود و سری نباشد بی ثمره بلکه انواع میوها در و باشد
تا ترا رنجی نرسد از چیدن میوه بتو نزدیک شود که قطوفها دانیة تا بخوف انقطاع منغص نگردد · پایان نگردد و گفت جان و دران
دران مقام باشند ایشان را از بول و غایط و حیض و استحاضه و نفاس و بهتر ازین آن خشنودی خدای است ابو سعید
خدری گفت که رسول خدای گفت که خدای تعالی اهل بهشت را گوید ای اهل بهشت ایشان گویند لبیک ربنا وسعدیک
والخیر فی یدیک فیقول هل رضیتم راضی شدید از من گویند بار خدایا چگونه راضی نشویم و تو ما را از ان دادی که کس را
ندادی حق تعالی گوید من شما را بهتر ازین دهم و فاضلتر ازین گویند بار خدایا چه بهتر ازین باشد گوید خشنودی من چنانکه
بآن خشم نباشد هرگز و گفته اند که در بهشت چند چیز ست بهتر از بهشت یکی رضای خدای تعالی و دیگر خلود بهشت
و دیگر جوار محمد و آل محمد علیهم السلم و خدای تعالی بصیر و بیناست به بندگان خویش جزای اعمال بر حسب استحقاق
بدیشان رساند الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ الصَّابِرِينَ
وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ آنکسانی که میگویند که خدایا بدرستی و حقیقت
که ما ایمان آورده ایم و بزبان اقرار داده ایم و بدل تصدیق کردیم و قدم در دایرهٔ ایمان نهادیم و دست در رسن
معرفت زدیم و زبان را در ثنای تو و جوارح را در عبادت تو کار فرمائیم امید آمرزش تو میداریم خود گناهان
ما را از عذاب دوزخ نگاه دار انگه حق تعالی بیان وصفت متقیان کرد بر سبیل مدح گفت کسانی اند که صبر کننده اند
و صبر بر سه گونه بود صبر بر طاعت و صبر از معصیت صبر از طاعت آن بود که خود را بند او بسته دارد و اوقات نماز را
مراقبه کند و روزه فریضه و سنت را بصبر و احتمال مشقت تلقی کند و بزکوة و حج و جهاد نفس خود را موطن گرداند
و چون مصیبتی بدو رسد بگوید انا لله و انا الیه راجعون صفتی دیگر متقیان آنست که راست گویند کاستند در آنچه گویند آمنا
از ان بدل تصدیق کنند و احتراز کنند از انکه تا در گفتار ایشان کاهش نیفتد و در خبر ست که چون مرد یکبار و دو بار
راست بگوید براست گفتن معروف شود و نام او در جریدهٔ صدیقان نویسند و اگر یکبار و دو بار دروغ گوید عادت شود
شود او را نا پیر دیک خدای تعالی او را از جملهٔ کذابان نویسند دیگر نماز کنندگان و دعا گویندگان باشند و مالهای خود در راه
طاعت و رضای خدای نفقه کنند در خبر ست که ما طلعت شمس قط ولا بجنبیها ملکان یقولان اللهم اعط کل منفق خلفا
و کل ممسک تلفا هیچ روز آفتاب بر نیاید که بر پهلوی او دو فرشته باشند و گویند بار خدایا هر نفقه کننده را عوض ده و هر
باز دارنده را مال تلف گردان و او را هلاک کن دیگر ایشان اهل اند که استغفار کنند و از خدای آمرزش خواهند سحرگاهان
مجاهد گفت نماز کنندگان باشند شب چنانکه کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون و بالاسحار هم یستغفرون حسن بصری گفت
شب نماز کنند تا بوقت سحر انگه در وقت سحر باستغفار مشغول باشند عبد الله عمر در شب نماز کردی چون وقت
سحر بودی تا بوقت صبح باستغفار مشغول بودی رسول صم گفت که خدای تعالی سه آواز دوست دارد خروه و آواز
قرآن و آواز آنکس که در وقت سحر استغفار کند داود پیغمبر از جبرئیل پرسید که کدام وقت فاضلتر ست گفت

ندانم الا آنست که وقت سحر عرش خدای بجنبد لقمان پسر خود را گفت که ای پسر نباید که خروه از تو زیرک تر باشد
بوقت سحر برخیزد و استغفار کند و تو خفته باشی و در تفسیر اهل البیت است که آیه در حق امیر المومنین است
اما الصابرین فنظیره فی قوله والصابرین فی الباساء والضراء و حین الباس و اما الصادقین فنظیره فی قوله والذی
جاء بالصدق و صدق به و اما القانتین فنظیره امن هو قانت آناء اللیل ساجدا و قائما و اما المنفقین فنظیره الذین
ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة و اما المستغفرین فنظیره کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون و بالاسحار هم یستغفرون
شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ إِنَّ
الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ انس مالک روایة کند که پیغمبر گفت که هر که این آیه بر خواند و در آخرش بگوید و انا
علی ذلک من الشاهدین خدای تعالی بعدد هر حرفی فرشته بیافریند تا برای او استغفار میکنند و آمرزش میخواهند تا بروز
قیامت در خبر دیگر ست که هر که این آیه بر خواند خدای تعالی هشت در بهشت بر وی بگشاید و هفت در دوزخ
بر وی در بندد ابو غالب القطان گفت بیچاره بکوفه آمدم و در همسایگی اعمش فرود آمدم در آخر شب این آیه
میخواند و باز پس میخواند و انا اشهد بما شهد الله تعالی به و استودع الله هذه الشهادة و هی لی ودیعة عند الله
ودیعة حتی یودیها الی یوم القیمة با خود گفتم همانا چیزی شنیده باشد دیگر روز پیش او شدم او را گفتم دوش این آیه
میخواندی و در آخر کلماتی میگفتی در ان چیزی شنیده گفت بلی گفتم مرا روایت بکن گفت نکنم تا یکسال خدمت در سرای
من نکنی و من کارهای خود تمام کرده بودم و بر سر راه بودم بارها بگشادم و مقام کردم یکسال چون یکسال
بر آمد گفتم یا شیخ سال تمام شد گفت حدثنی ابو وائل عن عبد الله بن مسعود انه قال سمعت النبی صم گفت از پیغمبر
شنیدم صم که گفت هر که این آیه بر خواند و از پی او این کلمات گوید حق تعالی گوید عبدی وفی بعهدی و ادیت الی
امانتی و هی التوحید و انا اولی من وفی بالعهد افتحوا له ابواب الجنان فیدخلها ایها شاء رسول صم گفت دو فرشته در هوا
بیکدیگر رسیدند یکی دیگری را گفت از کجا می آئی گفت از نزدیک بندهٔ عاصی که امروز همه روز معصیت
میکرد و خدا را می آزرد و اینک دیوان عمل او سیاه بگناه باسمان میبرم و این دیگر فرشته گفت عجب الست
که من برائی که مشتمل است بر نجات او از آتش دوزخ بزمین میبرم آن فرشته متعجب فرو ماند و گفت چرا چنین
آمد گفت چون تو پایان دیوانش آیة الشهادة برخواند خدای تعالی گفت من گناه و معصیتش در کار ایمان و معرفتش کردم
و در خبر می آید که مردی برنا بیامد بنزدیک کوه و هفت سنگ هر باری یکی بر گرفت و بیفراشت و پیند جنت
و با هر یکی گفت که اشهد یا حجر انی اشهد ان لا اله الا الله چون شب در آمد بخفت در خواب دید که قیامت برخاسته
و خلقان را در صعید سیاست بداشته اند و حساب ایشان میکنند نامها و بدست او دادند و حساب او براوردند
سیئاتش بر حسنات بیفزود او را سوی دوزخ بردند چون بدر دوزخ رسید کوهی بیامد عظیم و حایل شد در دیگر
دیگرش بردند کوهی بیامد و حایل شد تا همچنین بهفت در دوزخ گردانیدند او را بهر جائی کوهی منع میکرد خزنه دوزخ
گفتند شما را با این بنده چیست گفتند این مرد ما را گواه کرد بر انکه خدا یکیست ما رها نکنیم او را تا در دوزخ برند و این

اشارت است بر آنکه مردی سنگ را گواه گرفت آن سنگ او را رها کرد که بدوزخ برند کسی که هشتاد سال خدا را گواه
گرفته باشد چگونه رها کند کلبی گفت که سبب نزول آن آن بود که دو حبر از احبار شام بمدینه آمدند با یکدیگر گفتند که نام
این مدینه بدینه پیغمبر آخر الزمان ع چون بمسجد در آمدند رسول ع را بدیدند او را بعلامات و صفات بشناختند گفتند
یا محمد ما را مسئله ایست اگر جواب دهی ایمان آوریم و گفتند اخبرنا عن اعظم شهادة فی کتاب الله از بزرگترین گواهی که
در کتاب خداست ما را خبر ده خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت گواهی داد خدای تعالی که جز او هیچ خدایی نیست در معنی
گواهی خدای خلاف کرده اند مجاهد گفت حکم الله خدای تعالی حکم کرد ابن کیسان گفت شهد الله تدبیره العجیب و صنعه
المتقن و اموره المحکمة انه لا اله الا هو خدای گواهی داد بتدبیر عجیب و صنع محکم و افعال متقن خود که او کیست و جز او
خدایی نیست چنانکه ابو العتاهیه گفت و لله فی کل تحریکة و تسکینة ابدا شاهد و فی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد در خبر است
که ابو الشاکر الدیصانی با جماعتی زنادقه در موسم حج بنزدیک صادق ع و گفت یا بن رسول الله انک لاحد النجوم الزواهر
و آباؤک کانت بدورا بواهر گفت تو یکی از جمله ستارگانی تابانی و پدران تو هر یکی ماهی تابنده بودند و چون [illegible]
کنند انگشت کهتر بر تو مهتر بجنبانند ای دریای موج زننده ما را خبر ده که دلیل بر حدوث عالم چیست صادق گفت
خایه مرغی بیارید بخواست و بر دست نهاد و گفت هذا حصن ملموم داخله غرقئ رقیق لطیف به کالفضة السائلة
والذهبة المایعة ثم انها تنفلق عن صورة کالطاوس ادخله شیء غیر ما عرفت فقال لا قال هذا هو الدلیل علی حدوث
العالم این حصنیست مصموم و در اندرون او میگردد چیزی چون نقره روان و زر گداخته می شود از صورتی چیزی دیگر
در و شد جز از آنکه تو میدانی گفت نه گفت این دلیلست بر حدوث عالم گفت یا بن رسول الله نیکو گفتی و دانستی که
ما نپذیریم الا آنچه بچشم ببینیم و بگوش بشنویم و بدهان و بچشم و زبان بشناسیم صادق ع گفت این حواس
خمس است و این هیچ سود ندارد بی دلیل عقل گفت خدا گواهی میدهد که جز او خدایی نیست و فرشتگان و مومنان
و گواهی فرشتگان و مومنان اقرار باشد بیانش قالوا شهدنا علی انفسنا ای اقررنا رسول ع بیامد و دعوی کرد
که من فرستاده اویم او را همتا و انباز نیست گفتند گواه تو کیست بر آنکه تو فرستاده اویی گفت بار خدایا این
کافران از من گواه میخواهند گفت من گواه توام قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم گفت بیک گواه کار بر نیاید گفت گواه
دیگر با من گواهی میدهد که علم کتاب نزدیک اوست که و من عنده علم الکتاب و آن پسر ابو طالبست مخالفان گفتند
که جهودانند موافقان گفتند آنست که جهودان از ضرب تیغ او در دایره اسلام آمدند و بعضی ذلت جزیه بر گردن خود
نهادند گواه تو خداییست ما خدا از انشناسیم و گواهی پسر عمت نپذیریم که او از تست گفت هر چه انگشت
بر آن نهید گواه منست و بر صدق دعوی من گواهی میدهد او را وی خبر گوید که من با رسول بودم در بعضی راهها اعرابی
پیش با را فتاد رسول گفت از کدام قبیله گفت از فلان گفت کجا میروی گفت بفلان قبیله گفت رغبت کنی در
خیری که مصاحب تو باشد تا با قبیله تو گفت چیست آن گفت تشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله گواهی دهی که
خدا یکیست و من رسول اویم اعرابی گفت و من یشهد لک علی هذا که گواهی دهد ترا بر این رسول نگاه کرد درختی

عادی برکنار بیابان خشک گشته دید گفت آن درخت مرا گواهی میدهد من اولیترم که گواهی دهم اشهد ان لا اله الا الله
و انک رسول الله و خداوند علم گواهی میدهد بر وحدانیت خدا بعضی گفتند که پیغمبرانند ابن کیسان گفت صحابه رسول اند
از مهاجر و انصار مقاتل گفت اهل کتابند آنکه ایمان آوردند چون عبد الله سلام و در تفسیر اهل البیت است که
امیر المومنین علی علیه السلم است و من عنده علم الکتاب اگر علمای اسلام گویی مقدم ایشانست و اگر اهل البیت
گویی او پیشوا و اول ایشانست و اگر با حبار اهل کتاب گویی او بحتاب ایشان از ایشان عالمترست پس او را بر رجل
کردن اولیتر بود گفت و الله لو ثنیت لی الوسادة و جلست علیها لحکمت بین اهل التوریة بتوریتهم و باهل الانجیل بانجیلهم و
باهل الزبور بزبورهم و اهل القران بقرانهم حتی یزهر کل کتاب من هذه الکتب و یقول یا رب ان علیا قد قضی بقضائک
گفت اگر بالشی بنهند مرا و من بر وی نشینم حکم کنم میان اهل توریة بتوریة و اهل انجیل بانجیل و اهل زبور بزبور و اهل قران
بقران ایشان تا که مفاخرت کنند هر یکی از این کتابها و گوید بار خدایا علی بن ابی طالب حکم بقضای تو کرد جابر بن عبد الله
انصاری روایت کند از رسول که یکساعت که عالمی بر بستر خود تکیه کند و در علم خود مینگرد بهترست از عبادت
عابدی که هشتاد سال خدا را پرستد انس مالک روایت کند از رسول ع که او گفت علم بیاموزید که آموختن علم
حسنه است و درس او تسبیح است و بحث او جهادست و آموختن آنرا که ندانند صدقه است و با اهل دادن
اهلش قربت و تقرب بخداست برای آنکه علم معالم حلال و حرامست و علامت راههای بهشت است و [illegible]
دلیلست و بر دشمنان سلاحست و نزدیک غربا قرابتست و خدای تعالی بآن رفیع کند قومی را و ایشان را در خیرات
پیش رو گرداند که با ایشان اقتدا کنند و برای ایشان شوند و فرشتگان در حلقه ایشان رغبت کنند و پرهای خود را
در ایشان مالند و در نماز برای ایشان استغفار کنند و هر تر و خشکی که باشد برای ایشان آمرزش خواهد تا ماهیان
دریا و هوام آن سرزمین و سباع و چهار پایان آسمان و زمین است و ستارگان و بدانید که علم حیات دلست
برنا بینا و نور چشم است از ظلمات و تاریکی و قوت است از ضعف بندگان را بپایه آزادان رساند و بمجالس
ملوک افکند اندیشه در وی برابر روزه باشد و درس او برابر قیام شب بود حلال و حرام بدو شناسند و رحم بدو
پیوندند پیش رو علم است و علم تابع اوست نیک بختان از الهام دهند و بد بختان از او محروم کنند قائما بالقسط
گواهی داد در آن حال که قایم است بقسط یعنی بعدل و داد یعنی عادلست و از شرط گواه آنست که عادل باشد که اگر
نبود گواهی و مقبول نباشد ای عجب در گواهی عدالت شرطست و نزدیک تو در حاکم عادل شرط نیست اگر گواه
عادل باید حاکم اولیتر که عادل باشد بنگر که خدای تعالی عدل با توحید چگونه مقرون گردانید تا آنجا که بر توحید گواهی میدهد
عدل را شرط کرد و در معرض حال آورد تا بدانی که عدل از اوصاف مدحست او را پس توحید بی عدل مطرد نیست و اهل
معانی گفته اند که معنی قائما بالقسط مدبرا له باشد و گفته اند که مجازا للاعمال العباد بالعدلست بندگان را بعدل پاداش
دهد و بسزا جزا دهد لا اله الا هو هیچ خدایی نیست مکرر او و تکرار برای آن کرد که اول تقریر توحیدست و دوم توفیق
تعلیم است و این از صادق ع روایتست اول گفت من یکی ام و دوم گفت بگو که من یکی ام چنانکه خود را بصفت

گردد و عزیز و غالب و حکیم و محکم کارم بحقیقت بدانید که دین نزدیک خدای اسلامست قتاده گفت شهادة ان لا اله
الا الله و ایمان آوردن بآنچه رسول آورد و آن نزدیک خدای این دینیست که برای خود نهاد و پیغمبران بدان فرستاد و اولیای
خود را بدان فرمود و جز آن از بندگان خود نپذیرد و بندگان را جز بدان جزا ندهد وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ
محمد بن جعفر بن الزبیر گفت آیه در ترسایان نجران آمد که خلاف کردند در عیسی و مراد بکتاب انجیل است یعنی خلاف
نکردند آنکسانی که ایشان را کتاب انجیل دادند الا پس از آنکه علم انجیل بایشان آمد و بیان کرد در وحدانیت خدای و
عبودیت عیسی از بغی و ظلم و ستمی که در میان ایشان بود و هرکه کافر شود بآیات بینات و دلایل او خدای تعالی
زود حسابست پس برساند که اینها را پاداش خود بر دو انچه مستحق اند از عقاب بدیشان رساند کلبی گفت
در جهودان و ترسایان آمد چون مسلمانی رها کردند و اختیار جهودی و ترسایی کردند خدای تعالی گفت اهل کتاب یعنی این
دو فرقه خلاف نکردند الا پس از آنکه علم بایشان آمد که دین حق مسلمانیست نظیره وما تفرق الذین اوتوا الکتاب
الا من بعد ما جاءتهم البینة فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
وَالْأُمِّيِّينَ أَأَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ
جهودان و ترسایان گفتند که ای محمد تو ما را جهود و ترسا میخوانی و جهودی و ترسایی ما اسلامست و دین ما اسلام
خدای تعالی آیه فرستاد و گفت ای محمد اگر با تو حجت آرند و خصومت کنند بر دین اسلام تو بگو ایشان را که من بحکم
اسلام آوردم و تن بدادم و انقیاد نمودم خدای تعالی را جل جلاله و روی را از آن اختصاص کرد که شریفترین اعضا روی است
و چون روی خاشع و منقاد باشد دیگر اعضا اولیتر باشند گرد و شما که جهودان و ترسایانید جهودی و ترسایی بر اسلام
اختیار کرده اید و بر دعوی مسلمانی بی معنی قناعت کرده اید من و پس روان من خدای را و فرمان او را گردن نهاده ایم
و گفته اند که مراد بوجه نیت است یعنی نیت خالص کرده ام خدای را و بگو ای محمد کسانی را که کتاب داده اند از جهودان
و ترسایان و کسانی را که ایشان نویسنده نیند و نتوانند نوشتن و خواندن از مشرکان عرب که اسلام آورده اید شما
گفته اند که این استفهام در معرض امرست یعنی اسلام آورید پس اگر اسلام آورند راه راست یافتند و چون رسول
این آیه بر ایشان خواند گفتند که اسلام آورده ایم جهودان را گفت چگونه میگویید در حق عیسی او را پیغمبر خدای و کلمه او شناسید
گفتند ترسایان را گفت عیسی را بنده و آفریده و طاعت دارنده خدای شناسید گفتند معاذ الله که عیسی بنده
باشد رسول خدای گفت پس دروغ گفتند که ما اسلام آورده ایم اسلام آنکس دارد که من در دین که گفتم خلاف
نکند و خدای تعالی فرمود که اگر ایشان برگردند و فرمان تو قبول نکنند بر تو پیش از رسانیدن نیست تو برسان
اگر قبول کنند خود نیکو و اگر نکنند من که خداوند و آفریدگارم بینا ام باحوال ایشان و بعواقب کار ایشان و بمقادیر
استحقاق ایشان از ثواب و عقاب إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ
وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ أُولَئِكَ الَّذِينَ

حبطت

حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ آنانکه کافر شدند بآیات خدای تعالی و
پیغمبران را بناحق میکشتند و با کسانی که بداد و عدل میفرمودند از مردمان با ایشان قتال میکردند ایشان را بعذاب
دردناک و رنج آینده بشارت ده و ابو عبیده از رسول ع روایت کرد که از او پرسیدند که ای الناس اشد عذابا
یوم القیمه روز قیامت که را عذاب سختتر باشد گفت من قتل نبیا آنکس که پیغمبری را بکشد که امر معروف کند و نهی
از منکر کند آنگه این آیه برخواند گفت که بنی اسرائیل چهل و سه پیغمبر را بکشتند در اول روز پس از آن صد و دوازده
مرد برخاستند از عباد بنی اسرائیل بامر معروف و نهی منکر آنانکه ایشان را کشتند ایشان را در آخر روز بکشتند
و ایشان آنانند که خدای ایشان را وصف کرد درین آیه و این آیه در حق ایشان فرستاد و عبدالله مسعود از پیغمبر
روایت کرد که او گفت بد قومی اند قومی که امر معروف و نهی از منکر نکنند و بد قومی باشند آنانکه مومن در میان
ایشان بتقیه زندگانی کند آنگه حق تعالی گفت ایشان آنانند که اعمال و کردهای ایشان باطل شد در دنیا و آخرت
برای آنکه نه بر وجه مامور کرده باشند و ایشان را در قیامت یاری و شفیعی نباشد و گفته اند که مراد بآیات
درین آیه کتاب قرآنست و آیه را بر عموم حمل توان کرد أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ
يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ
تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ
لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ کلبی از ابو صالح از عبدالله عباس
روایت کند که از اهل خیبر مردی و زنی زنا کردند و ایشان در میان قوم خود شریف بودند و در توریة حکم ایشان رجم بود
برخاستند و بنزدیک رسول آمدند و امید داشتند که بنزدیک او تخفیفی بود و این حکم را پرسیدند رسول ع
رجم فرمود ایشان را نعمان بن اوفی و عمرو بن الحارث گفتند جرت علینا برما جور کردی بریشان رجم نیست رسول ع
گفت دروغ میگویید بریشان رجم است و در توریة همچنین است گفتند هست توریة بیاوردند و بنهادند
و گفتند انصاف بدادی ای محمد رسول ع در میان شما بتوریة که بهتر داند گفتند مردی اعور است بفدک می باشد او را
ابن صوریا گویند کس فرستادند و او را بمدینه آوردند پیش رسول ع رسول توریة خواست و بنشست و توریة میخواند
چون بآیه رجم رسید دست بروی نهاد و بپوشید و برنخواند عبدالله سلام برخاست و دست او را از آن جا برداشت
و این آیه برخواند رسول ع گفت بدانستید که حکم آنست که من کردم و توریة مطابق قول منست و در توریة همچنین بود
که مردی محصن و زنی محصنه چون زنا کنند و بینه برایشان بایستد ایشان را رجم باید کردن و اگر زن آبستن بود رها
کنند تا بار بنهد آنگه رجم کنند او را و رسول بفرمود تا هر دو را رجم کردند و خدای در این قصه این آیه فرستاد و گفت
نمی نگری و نمی بینی ای محمد آنکسانی را که ایشان را نصیبی داده اند از کتاب توریة چون عبدالله صوریا و نعمان بن اوفی
و عمرو بن الحارث و ایشان را دعوت میکنند بکتاب خدای تعالی که توریة است میخواستند تا حکم کند میان ایشان
پس جماعتی از ایشان بر میگردند و اعراض میکنند پس از آنکه دانستند که آن آیه در توریة است و این کردند و دیری

که نمودند بدان کردند که ایشان کشند و با خود تمنا کردند که آتش بما نرسد الا روزهای شمرده گفته اند که چهل روز ایام عبادت عجل خواسته اند حسن بصری گفت هفت روز خواستند و بفریفت ایشانرا و مغرور گردانید در دین ایشان از افترا که کردند ایشان و آن دروغ که ایشان گفتند و آن آن بود که گفتند لن تمسنا النار الا ایاما معدودة و گفته اند این که گفتند نحن ابناء الله واحباؤه پس چگونه باشد حال ایشان چون ما ایشانرا جمع کنیم برای روزی که در آن روز هیچ شکی نیست یعنی در جزا دادن وز مومن و کافر و بر ایشان ظلم نکنند و حق تعالی از ایشان باز نگیرد از ثواب و عقاب ایشان از آنچه مستحق باشند و زیاده نگردانند عبد الله عباس گفت اول رایتی که در آن روز بر آرند رایت جهودان باشد خدای تعالی ایشانرا بر سر جمع رسوا گرداند آنگه بفرماید تا ایشانرا بدوزخ برند قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ معاذ جبل گفت مرا وامی بود پیغمبر گفت این آیه برخوان آنگه بگوی یا رحمن الدنیا والآخرة ورحیمها تعطی ما تشاء منهما فاقض عنی دینی هر که این آیه برخواند هر که وام او چندان بود که در زمین نگنجد خدای تعالی از آزاد کند رسول گفت چون خدای تعالی خواست که فاتحة الکتاب و آیة الکرسی و شهد الله را و قل اللهم مالک الملک را بزمین فرستد و ایشان از عرش مجید آویخته بودند گفتند بار خدایا ما را بزمین خواهی فرستاد برای ذلت و معاصی ما از عرش و بخشایم خدای تعالی گفت هیچ بنده نباشد که شما را بخواند در عقب هر نمازی فریضه الا او را در حضرت قدس جای دهم بر آن وجه که باشد و بچشم رحمت در وی نگرم روزی هفتاد بار و هر روز هفتاد حاجتش روا کنم کمینه آن مغفرت و او مرزش بود و از دشمنانش نگاه دارم و بر دشمنش نصرت دهم و او را از بهشت منع نباشد الا که مرگ عبد الله بن عمرو بن عوف روایت کند از پدر خویش از جد خویش که رسول عم عام الاحزاب باشارت سلمان بفرمود تا گرد مدینه خندق کنند و هر چهل گز از آن بده مرد صحابه داد سلمان رحمة الله علیه گاه بنزدیک مهاجر می آمد بیاری و گاهی بنزدیک انصار می آمد و گاهی بر اوس و خزرج و ایشانرا نشاط میداد و تحریص میکرد مهاجر گفتند سلمان از ماست و انصار گفتند نه از ماست و اوس و خزرج همچنین تا از میان ایشان خصومتی برخاست و آنچه بدست داشتند بینداختند و سلاح بر گرفتند خبر رسول عم آمد برخاست و بیامد و گفت شما را چه بوده است گفتند یا رسول الله اختلف فی سلمان خلاف کردیم در سلمان ما میگوییم که از ماست و ایشان میگویند که از ماست رسول عم گفت این چه دعویست که شما میکنید نه از شماست و نه از ایشان سلمان از ماست سلمان منا اهل البیت است ای عجب این حال با حال تو نگو ماند چون در عرصات قیامت آیی با بار گناه آدم که ترا پیند روی بگرداند نوح از تو اعراض کند ابراهیم از تو تبرا نماید رسول گوید که ترا پیند سر در پیش افکنده چون نظر رحمت در آید و توقیع سعادت بنام تو آید گوید فرزند منست نوح گوید فرزند منست و بر شریعت منست ابراهیم گوید بر ملت منست مصطفی گوید از امت منست حق تعالی گوید این چه دعوی مختلف است

منت نوح

بنده و بنده منت راوی گوید من و سلمان و حذیفة الیمان و نعمان بن مقرن المزنی با شش انصاری در چهل گز بودیم و بکار خویش مشغول شدیم سنگی پدید آمد بزرگ و سخت که آهن ما بر او کار نکرد ما سلمانرا گفتیم که ای سلمان رسول را ازین سنگ خبر ده تا چه فرماید سلمان بیامد و رسولرا خبر داد برخاست و بکنار خندق آمد و در آن سنگ نگاه کرد آنگه کلنگ از دست سلمان بستد و خود بخندق فرو شد و یک زخم بزد ثلثی از آن سنگ بشکست و نوری از آنجا بتافت که جمله مدینه نور بیافت پنداشتی که چراغیست در خانه تاریک و رسول عم تکبیر کرد و مسلمانان تکبیر کردند آنگه ضربتی دیگر بزد و ثلثی دیگر از سنگ بشکست و نوری عظیم پیدا شد که جمله مدینه بگرفت و رسول عم تکبیر کرد و مسلمانان تکبیر کردند سیوم بار جمله سنگ برداشت و نوری پیدا شد و رسول عم تکبیر کرد و مسلمانان تکبیر کردند و سلمان دست رسولرا گرفت و رسول بالا بر آمد سلمان گفت یا رسول الله ما امروز عجایبی را دیدیم که ما تا اکنون ندیده بودیم رسول عم گفت بلی چون ضربت اول زدم و آن نور پیدا شد در میان آن نور کوشکهای کوشکهای حیره و مداین دیدم کانها انیاب الکلاب پنداشتی که خانه سکانست و جبرئیل مرا خبر داد که امت بر آن ظفر یابند آنگه ضربت دوم بزدم و آن نور که پیدا شد در آنجا کوشکهای قیصر از زمین روم مرا پیدا شد پنداشتی که خانهای سکانست و جبرئیل مرا خبر داد که امت بر آن ظفر یابند آنگه ضربت سیوم زدم و نوری پیدا شد در آنجا کوشکهای صنعاء یمن بمن نمودند گفتی که خانهای سکانست و جبرئیل مرا خبر داد که امت من بر آن ظاهر باشند مسلمانان باین بشارت شادمانه شدند و بوعده ظفر شاد گشتند و گفتند سپاس خدایرا که ما را وعده نصرت داد و منافقان گفتند عجب مست ازین کار که شما خندق از خوف میکنید و ازین شهر بیرون نمیتوانید شدن و اینچنین تمناهای باطل میکنید خدای تعالی آیه فرستاد که واذ یقول المنافقون والذین فی قلوبهم مرض ما وعدنا الله ورسوله الا غرورا و این آیه فرستاد حسن ماده الشان قل اللهم ابو رجا گفت که این میم که در آخر اللهم است جامعست هفتاد نام را که اولش میم است و در بعضی خبرست که خدای تعالی در بعضی کتب منزل گفته است که انا ملک الملوک و مالک الملوک قلوب و نواصیهم بیدی من پادشاه پادشاهانم دلها و مویهای پیشانی ایشان بدست منست اگر بندگان من طاعت دارند پادشاهانرا بر ایشان رحیم گردانم مشغول مباشید بدشنام دادن و لعنت کردن پادشاهان و با درگاه من آیید و توبه کنید تا دلهای ایشان بر شما مهربان گردانم معنی این آیه آنست که بگوی ای محمد که ای بار خدای مالک ملک و خداوند پادشاهی توئی و ملک بقدرت تست بدان کس که تو خواهی بدهی کلبی گفت یعنی محمد و اصحابش و در کنی از آن کس که تو خواهی یعنی روم و عجم و سایر امم سدی گفت از جباران بستانی و به بندگان مطیع خود دهی محمد وراق گفت ملک نفس و قهر و هوا و غلبه او چنانکه سلیمانرا داد که در خبر آمده است که در مطبخ او هر روز چهل هزار کاو خرج شدی بیرون از گوسفند و دیگر حیوانات و از کسب دست خود بدو نان جو قناعت کردی و جامه برهم پیراسته پوشیدی و سر افکنده رفتی بخشوع و خضوع و در مسجد شدی و بنگریدی تا کجا درویشی نشسته است بپهلوی او نشستی و گفتی مسکین جالس مسکین و رو شیست بادرویشی نشسته و ملک از آنکس که خواهی بستانی تا مقهور هوای نفس شود و هوا بر وغا

شود و هوا پرست شود چنانکه گفت ارایت من اتخذ الهه هواه پادشاه آنست که بر خود پادشاه است و گفته‌اند
که مراد بملک صحت تن است که رسول ع گفت من اصبح امنا فی سربه معافا فی بدنه وعنده قوت یومه فکانما
حیزت له الدنیا بحذافیرها هر که در روز ایمن و با عافیت و تندرست و قوت روز دارد پنداری که ملک دنیا
همه او راست و گفته‌اند که قناعت رسول گفت ملوک الجنة من امتی القانع یوما بیوم یعنی پادشاهان بهشت باشند
انانکه قانع باشند بقوت روزه خویش و دیگران گفته‌اند که ملک قیام اللیل است بشب برخاستن برای نماز و
در شب کار معاد ساختن که من خاف ادلج ومن ادلج بلغ المنزل هر که ترسد شب گیرد و شب بمنزل رسد
واسطی گفت چون ابنا دنیا و ملوک بملک فخر آوردند حق تعالی باز نمود که ملک همیشه بر یک کس نماند و ولایت عزل
و امارت در دست منست انرا که خواهم ولایت دهم و انرا که خواهم معزول گردانم دنیا و ملک دنیا با کس نماند
الیوم عندک دلها وحدیثها وغدا لغیرک کفها والمعصم امروز در دست تو باشد و فردا در دست دیگری
بود بهلول مجنون که از عقلا و مجانین بود در عرفات هودج هارون الرشید را دید که می آوردند و مردم را میزدند
و میراندند بر بالای رفت و آواز داد و گفت ای پادشاه مغرور بشنو این حدیث هارون سر از هودج بیرون
کرد بهلول را دید گفت بیا تا چه میگویی گفت حدثنی فلان عن فلان عن ابن مسعود انه قال رایت رسول الله صلعم بمنا علی جمل
ولم یکن ضرب ولا طرد گفت رسول خدا را دیدم بر درازگوشی نشسته اینجا ضربی و طردی نبود کس را نمیزدند و نمیراندند
بهلول را پیش خود خواند و گفت عظنی مرا پند ده گفت ان الذی فی یدیک کان فی ید غیرک ثم انتقل الیک وعن قریب
ینتقل الی غیرک این ملک که تو می بینی که در دست تو است در دست دیگری بوده است و از و بتو انتقال
کرده است و زود باشد که از تو بدیگری انتقال کند دخل الدنیا اناس قبلنا رحلوا عنها وخلوها لنا ودخلنا
کما قد دخلوا ونخلیها لقوم بعدنا و گفته‌اند که مراد امامتست بیانش فقد اتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة
وآتیناهم ملکا عظیما کتاب قرآنست و حکمت نبوت و ملک عظیم امامت عجب از گروهی که گویند ملک
دنیا بامر خدا نیست بانکس که خواهد دهد و ملک دین که امامتست بدست ماست با هر کس خواهیم دهیم
که خواهیم ملک دو است ملک دنیا و ملک آخرت و هر یکی را وصفی است یکی را العظم و یکی را الکبیر هر دو با اهل بیت مصطفی
علیهم السلام ارزانی داشتند ملک دنیا که ملک امامتست که و آتیناهم ملکا عظیما و ملک عقبی که ملک بهشت است
که و اذا رایت ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا و من له ملک کبیر ناعم فی الخلد لا ینکره فی هل اتی وتنزع الملک
ممن تشاء از دشمنان او بستاند و بدوستان او دهد با استحقاق از ایشان بستاند و باستحقاق ایشان دهد که تلک
الجنة التی نورث من عبادنا من کان تقیا وتعز من تشاء و عزیز گردانی انرا که خواهی یعنی محمد و اصحابش را
ایشان را عزیز گردانید تا در مکه شدند با فتح و ظفر پس از آنکه از آنجا بگریختند ممتحن و مضطر کفار قریش را ذلیل
کرد تا در بدر مقهور و مغلوب گشتند عزیز کنی انرا که خواهی بتوفیق طاعت و ایمان و ذلیل کنی انرا که خواهی
بخذلان و حرمان قانع عزیز است و طامع ذلیل که الطامع فی وثاق الذل و هب گفت عز و توانگری در

ادن

بیرون آمدند و در عالم جولان کردند قناعت از پیش ایشان فرا افتاد از پای در آمدند و بنشاندند رسول ع گفت من قنع شبع
ومن لم یقنع لم یشبع قانع اگرچه گرسنه است سیر است و طامع اگرچه سیر است گرسنه است مالی که آنرا نهایت نیست
قناعتست که القناعة مال لا ینفد بیدک الخیر خیر بفرمان تست و در قبضه قدرت تو است کسی بر و قادر نباشد جز از
تو هر خیری که در جهانست همه از تو است اما بنفسه و اما بواسطه برای آنکه خیری که دیگران رسانند هم از تو شناس
که از تو بایشان رسید و آنچه از ایشان بتو رسید بامر او یا بتوفیق او و تو آن خدایی که بر همه چیزی قادر و توانایی
شب در روز آری و روز در شب آری از نیکاهی و دران می افزایی که یکور اللیل علی النهار ویکور النهار علی اللیل زنده از مرده
بیرون آری و مرده از زنده حیوان از نطفه و نطفه از حیوان مرغ از خایه و خایه از مرغ زهری گفت که رسول ع در نزد یک
بعضی از زنان خود رفت زنی حاضر بود نیکو با جامه نیکو پرسید که این کیست گفت احدی خالاتک یکی از جمله خالهای تو
گفت کدام خاله است گفت خالده بنت الاسود بن عبد یغوث گفت سبحان الله الذی یخرج الحی من المیت و این
زنی صالحه بود و پدرش کافر بود و روزی میدهی تو ای خدای انرا که خواهی بحساب و بی اندازه از کثرت انرا که باشد
لَا یَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْکَافِرِینَ أَوْلِیَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ وَمَنْ یَفْعَلْ ذَٰلِکَ فَلَیْسَ مِنَ اللَّهِ فِی شَیْءٍ
إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَیُحَذِّرُکُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِیرُ عبد الله عباس گفت جماعتی انصار
با جماعتی دوستی میکردند چون عمرو بن الحجاج و سلام بن ابی الحقیق و میخواستند تا ایشان را بفتنه اندازند رفاعة بن المنذر
و عبد الله بن جبیر ایشان را نهی کردند قول ایشان نپسندیدند خدای تعالی این آیه فرستاد مقاتل گفت که در حاطب
بن ابی بلتعه آمد و جماعتی از اصحاب رسول که با اهل مکه اظهار مودت میکردند و در آنوقت که پیغمبر ع بمکه خواست
رفتن حاطب نوشته بدست زنی داد تا بمکه برد خدای تعالی رسول را از آن خبر داد رسول ع امیر المومنین علی را
و زبیر را از پس فرستاد تا آن نامه باز آوردند و این قصه تمام بیاید جایی که لایق آن باشد ضحاک گفت در عباده
بن صامت آمد و او مردی متقی بود و از اهل بدر و او را حلفا بودند از جهودان چون رسول ع روز احزاب از مدینه بیرون
می آمد گفت یا رسول الله اگر فرمایی تا این جماعت که حلفا منند پانصد مردند ایشان را بیارند تا یار ما باشند بر
کافران خدای تعالی این آیه فرستاد و نهی کرد مومنان را از آنکه با کافران دوستی کنند و گفت نباید که مومنان
کافران را بدوست خود گیرند جز از مومنان که کافران تبرا می باید کرد از ایشان چگونه تولا کنند چون دوست کسی
باشی با دشمن او دوست نباید بودن و هر که این کند یعنی با کافران دوستی از خدا و از دین خدا در هیچ نباشد و از
دوستی خدای در هیچ نباشد و از دوستی خدای دور بود آنکس که با دشمن خدای دوستی کند الا که از ایشان بترسد
و تقیه کند و این آن وقت باشد که کافران قوی باشند و مسلمانان ضعیف آنکه اظهار مودت و موافقت کنند و
با ایشان بسازند برای دفع مضرت چنانکه عمار یاسر کرد از صحابه و غیر او تا خدای تعالی در حق او آیه فرستاد
که الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان و مخالفان ما را بر تقیه اهل شیعت هیچ طعن نرسد از بهر آنکه فرمان خدای تعالی درین آمده
و نطق است و این از جمله واجبات عقلی است و صحابه رسول تقیه کرده‌اند و صادق ع را از تقیه پرسیدند گفت التقیه

دینی و دین آبای تقیه دین من و دین پدران منست و از پدران او کی بهترست و مخالفت دین ایشان همانا نیکو نباشد این
روایة کرد که مردی نزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله بفریاد من رس که من هلاک شده ام گفت چه کردی
گفت قریش مرا بگرفتند و عذاب کردند و گفتند که ترا نیازاریم مگر که من آنچه ایشان خواستند گفتم رسول گفت کیف
قلبک دلت چگونه بود گفت کاره بود از آن گفت اگر دیگر باره بدست ایشان افتی و ترا مثل این حال افتد مثل آنکه
که گفتی بگو و این حدیث سه بار تکرار کرد عبدالله مسعود گفت خالطوا الناس وصافحوهم جالسوهم گفت با مردمان
بسازید و مخالطت کنید و با ایشان مصافحه کنید و دست در دست ایشان نهید با آنچه ایشان خواهند و دین را رخنه
مکنید با آن مخالطت شرطست و با مومنان موافقت از زبان نگاه دار و این را بدل دوست دار و دولت
برای جر منفعت با این باید و زبان برای دفع مضرت عاجل با آن و صادق گفت الریا مع المومن شرک ومع
المنافق فی داره عبادة ریا با مومن شرکست و با منافقان در سرای او عبادتست هشام بن سالم گوید چون صادق
از دنیا برفت و محمد بن نعمان صاحب الطاق و ابوجعفر الاحول و جماعتی از اصحاب صادق در مدینه بودیم و مردم حسان
گمان بردند که عبدالله بن جعفر که پسر مهترین بود او امام و قایم مقام اوست ما در نزدیک او شدیم و گفتیم یا ابن رسول الله اگر
مردی دویست درم دارد بزکوة آن چند باشد گفت پنج درم گفت اگر صد درم گفت دو درم و نیم گفتیم یا ابن رسول الله
مرجیان چنین میگویند گفت من ندانم که مرجیان چه میگویند ما از نزدیک او بیرون آمدیم نومید و دانستیم که او امام
نیست برای علت علم در شرع و در کوچه نشستیم و با یکدیگر میگفتیم در سر که ما کجا رویم و با که فزع کنیم الی المرجیه ام
الی القدریه ام الی الزیدیه ام الی المعتزله درین میانه پیری از دور برآمد که ما او را نمی شناختیم و اشارت کرد با ابوجعفر
الاحول و او را بخواند ما هیچ شک نکردیم که از جمله عیون و جواسیس بود که ابومنصور دوانقی جاسوسان بگماشته بود
تا بدانند که شیعه صادق نزدیک که شوند و قایم مقام او که باشد من گفتم انا لله و انا الیه راجعون کار افتاد
ولیکن شما بروید که مرا میخواهد تا شما نیز هلاک نشوید و من خایف و اندیشناک از پی او باستادم و مرا بیاورد تا بدر
سرای موسی بن جعفر و مرا آنجا بنشاند و بخادمی سپرد و او در سرای شد و ساعتی بود یکی در آمد که در آی من در سرای شدم
راست که حشمت بر من افتاد گفت الی الی لا الی المرجئه و لا الی القدریه و لا الی الزیدیه و لا الی المعتزله
من پیش رفتم و پیش نشستم و او را گفتم یا ابن رسول الله پدرت با جوار خدای رفت گفت آری گفتم یا ابن رسول الله بکه
مرد گفت بلی گفتم ما را رجوع با کیست پس از وی گفت ان شاء الله ترا هدایت کند گفتم یا ابن رسول الله برادرت
عبدالله دعوی امامت میکند گفت عبدالله میخواهد که خدا را پرستد گفتم یا ابن رسول الله
فمن لنا بعده و امام کیست از پس پدرت گفت ان شاء الله ترا هدایت کند گفتم یا ابن رسول الله تو امامی از
پس پدرت گفت من این نمیگویم با خویشتن گفتم هیچ فایده حاصل نمیشود گفتم یا ابن رسول الله علیک امام
بر تو امام هست گفت نه گفت چون این سخن از وی بشنیدم چندان هیبت از او در دل من افتاد و اجلال او که وصف
آن نتوانم کردن گفتم یا ابن رسول الله دستوری هست تا مسایلی و مشکلاتی که مراست بپرسم چنانکه از پدرت

الیه

پرسیدمی گفت بپرس از هرچه خواهی گفت بسیاری مسایل بپرسیدم همه را جواب داد گفت علیک بالکتمان فان
اضعت هو الذبح پوشیده دار و الا کشتن بود گفتم یا ابن رسول الله شیعه پدرت متحیر فرو مانده اند دستوری ده
که ایشان را هدایت کنم نزدیک تو گفت اگر کسی باشد از و رشدی بینی او را از و عهدی و میثاقی بستان بر کتمان و تقیه که
اگر آشکارا کنند این حدیث ذبح بود و اشاره بیده الی حلقه و بدست اشارت کرد بحلق من بیرون آمدم و اصحاب را دیدم
گفتم ما او را یک چیست از پس تو گفتم الهدی او را است و قصه بر گفتم آنکه بتدریج اصحاب صادق نزدیک او آمدند
تا بر وی جمع شدند و سیرت ائمه علیهم السلام در عهد ظلمه بنی امیه و بنی العباس تقیه بوده است الا عند امن الناس الامن
والرشد و یحذرکم الله نفسه و خدای شما را تحذیر میکند و از عقاب خود میترساند و بازگشت همه با خدایست این
مورد تهدید و وعیدست قل ان تخفوا ما فی صدورکم او تبدوه یعلمه الله ویعلم ما فی السموات وما فی الارض
والله علی کل شیء قدیر یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا وما عملت من سوء تود لو
ان بینها وبینه امدا بعیدا ویحذرکم الله نفسه والله رءوف بالعباد قدیم تعالی چون رخصت داد
در کتمان حق و مساعده کافران برای دفع مضرت را باز نمود که اگر کسی این معنی را کار نبندد نه برای خوف و اضطرار و غم
بل برای مساعدت و موافقت کفار و گمان برد که بر خدای پوشیده ماند چنان باشد که او پندارد بگو ای محمد که اگر
پوشیده دارید آنچه در دل شماست یا آشکارا گردانید آن را خدای تعالی داند و بران اطلاع یابد که او عالم الذات است
بجمله معلومات بر وجهی که صحیح بود که معلوم است عالم است و هرچه در آسمان و زمین است او نهان و آشکارا میداند
و بر وی هیچ پوشیده نیست و او بر همه چیز قادرست تاخیر عذاب و مهلت و انذار مستحقان عقاب برای عجز نمیکند
برای مصلحت تکلیف میکند تا مکلفان ممکن باشند و ایشان را بر خدای حجت نباشد و تعجیل عذاب میکند و یاد
می نهد روزی را که در آن روز هر نفسی آنچه کرده باشد از خیر و شر و نفع و ضر و طاعت و معصیت همه حاضر آید و آنچه
کرده باشد از بدی تمنا کند و دوست دارد که از میان او و میان این عمل که کرده بود غایتی و مسافتی دور باشد مثال
گفت چندانکه میان مشرق و مغرب بود نظیرش یا لیت بینی وبینک بعد المشرقین و می ترساند خدای تعالی شما را
از عقاب او و آن خدایست که مهربانست بر بندگان خویش قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم
الله ویغفر لکم ذنوبکم والله غفور رحیم قل اطیعوا الله والرسول فان تولوا فان الله لا یحب
الکافرین حسن بصری گفت در عهد رسول جماعتی دعوی کردند که ما خدا را دوست داریم حق تعالی گفت دوستی
را علامتی بود و آن آن بود که از فرمان دوست بیرون نیایند و دوست را دوست دارند ای محمد دوست منت اگر
شما راست میگویید متابعت او کنید تا من نیز شما را دوست دارم و دوستی من آنست که دوستان مرا دوست دارید
و فرمان برید و در من عاصی مشوید تعصی الاله وانت تظهر حبه هذا محال فی القیاس بدیع لو کان حبک صادقا لاطعته
ان المحب لمن یحب مطیع ابو صالح از عبدالله عباس گفت که آیه در جهودان آمد که ایشان گفتند ما پسران خداییم
و تعظیم میکنیم برای دوستی خدای تعالی این آیه فرستاد که اگر عیسی را علی زعمکم برای دوستی خدا پرستید رسول ام

که محمد است متابعت کنید بگو ای محمد ایشانرا که اگر خدای را دوست دارید پس روی و متابعت من کنید تا خدای تعالی شما را
دوست دارد و گناهان شما را بیامرزد و خدای تعالی آمرزنده و مهربانست و رسول چون این آیه بریشان خواند عبدالله
ابی منافق اصحابش را گفت نمی بینید که محمد دوستی خود را چون دوستی خدای تعالی میداند و ما را میفرماید که او را همچنان
دوست داریم که ترسایان عیسی را خدای تعالی بجواب ایشان این آیه فرستاد و گفت که بگو اطیعوا الله واطیعوا الرسول
خدا را و رسول خدا را فرمان برید پس اگر فرمان نبرید و برگردید کافر باشید و خدای تعالی کافران را دوست ندارد و رسول
گفت از شرایط ایمان و علامت او الحب فی الله والبغض فی الله است دوستی برای خدای و چون بنده مومن خواهد
که حلاوت ایمان در دل خود دریابد باید که هرچه ازو دوست دارد جز برای خدا دوست ندارد و گفت که شرک در امت من
پوشیده ترست از رفتن مورچه خورد در شب سیاه بر سنگ نرم و کمینه او آنست که مردی کسی را دوست دارد
بر ظلمی و دشمنش دارد بر عدلی و دین نیست الا دوستی و دشمنی آنگه این آیه برخواند که قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی الآیه
انَّ اللهَ اصطَفی آدمَ ونوحاً وآلَ ابراهیمَ وآلَ عمرانَ علی العالمینَ ذریةً بعضُها من بعضٍ واللهُ سمیعٌ
علیمٌ از محمد باقر و از جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده اند که چون خدای تعالی این آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا اطیعوا
الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم رسول خطبه کرد و گفت ایها الناس ان الله امرکم ان تطیعوه فی بیته وتطیعونی فی
وصیتی ووزیری وخلیفتی فی حیوتی وولی الامر بعد وفاتی وخیر من اخلف بعدی علی ابن ابی طالب الا ومن اطاع علیا فقد
اطاعنی ومن اطاعنی فقد اطاع الله ومن فارق علیا فقد فارقنی ومن فارقنی فقد فارق الله ومن فارق الله فعلیه لعنة الله
گفت خدای تعالی شما را فرمود که طاعت او دارید در حق من و طاعت من دارید در باب وصی و خلیفه و وزیر من در حیوة و خداوند
امر امامت پس از وفات من و بهینه هرکس که من او را رها کنم و آن علی ابن ابی طالبست الا هرکه او را اطاعت دارد طاعت
من داشته باشد و هرکه طاعت من دارد طاعت خدای داشته باشد و هرکه از علی مفارقت کند از من مفارقت
کرده باشد و هرکه از من مفارقت کند از خدای مفارقت کرده باشد و هرکه از خدای مفارقت کند پس لعنت خدای برو
باشد پس از آن روزی اوس بن بشر التیمی علی را گفت ایتم یا بنی هاشم الا المحاریق ای بنی هاشم شما را حوالت چیزی کرد
نمکند چرا شما بولایت مخصوص ابد و ایرا امیر المومنین گفت واتیم یا اوس الا الکذب و تو الا دروغ چیزی دیگر ندانی
ان الله اختارنا ذریة ابراهیم خدای تعالی ما را که فرزندان ابراهیم ایم برگزید اوس گفت ما نیز از فرزندان ادمیم و زکیان
و نوبیان از فرزندان سام بن نوح اند و ایشان پیغمبر مرسل بودند علی برفت و رسول را خبر داد از آنچه رفته بود
میان ایشان رسول گفت والله لا ازجره الا بالوحی بخدای که من زجر او جز بوحی نکنم در حال جبرئیل آمد و گفت خدایت
سلام میرساند و این آیه آورد قل اطیعوا الله واطیعوا الرسول تا آنجا که والله سمیع علیم صادق گفت در تفسیر این
که فرمان برید خدا را در آنچه فرمود و طاعت رسول دارید در آنچه موکد کرد بر شما پس اگر برگردید از ولایت ما خدای
دوست ندارد کافران را یعنی که در حق ما است خدای تعالی آدم را و نوح را برگزید از بهر ولایت و فرزندان ایشان را
برنگزید و آل ابراهیم و آل عمران را برگزید بر اوس تیمی و مخالفان تا این نباید گفتن از ظاهر عدول کردند و گفتند مراد

بال ابراهیم

بآل ابراهیم است خود و بآل عمران خود عمرانست ظاهر قرآن رها میکنند از بهر آنکه نصب عداوت آل محمد کرده باشند آدم
را برگزید که ابو البشرست و نوح را که شیخ الانبیا و اولو العزم است و مبعوث بکافه خلایق و آل ابراهیم را که محمد است
و در اخبار اهل البیت و تفاسیر ایشان مراد بآل عمران علی ابن ابی طالبست و عمران نام ابوطالبست در توریة پس اول گزیده
از آل ابراهیم رسول است چنانکه انس بن مالک روایت کرد که جماعتی از بنده کنده دعوی کردند که رسول از ایشانست
و این حدیث برسول رسید گفت محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی بن کلاب
بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانة بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر
بن نزار بن معد بن عدنان بن اد بن الهمیسع بن سلیمان بن حمل بن قیدار بن اسمعیل بن ابراهیم بن
وما افترق الناس فرقتین الا جعلنی الله فی خیرهما فخرجت من ابوی من نکاح ولم اخرج من سفاح
من لدن آدم انتهت الی ابی وامی مردمان بدو فرقه شدند الا که من بهینه ایشان بودم و از پدر و مادر
که آدم از آدم تا پدر و مادر خود بنکاح آمدم و بسفاح نیامدم آنگه گفت بدانید که خدای تعالی از فرزند
ان ابراهیم اسمعیل را برگزید و از فرزندان اسمعیل کنانه را و از بنی کنانه قریش را و از قریش بنی
هاشم را و از بنی هاشم مرا فانا خیرکم نفسا وخیرکم ابا واما ان الله اصطفی آدم خدای تعالی آدم را برگزید
برای خلافت و گفت انی جاعل فی الارض خلیفة تا بدانی که هرکه خلیفه او باشد در بدایت کار آدم را
برگزید و فرشتگان را در پیش او بسجده آورد و تا نیک ازیشان مطیع از عاصی ممتاز کرد و در آخر کار حضرت
امیر المومنین علی را بخلافت برگزید تا آنها که دعوی اسلام کردند و بنمودند و منافق بودند از مومن
مخلص پیدا شوند حسن بصری گفت مراد بآل عمران عیسی است که مریم دختر عمران بود و برین قول عیسی
برگزید بشیر مقدم او باشد که ومبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد و مقدمه لشکر فرزند آدم
او باشد که مهدی است اینجا آیه بشارت باشد عامه مفسران گفتند آل عمران موسی و هارون اند و آل ابراهیم
بلاخلاف محمد است و اهل بیت محمد که از فرزندان ابراهیم خلیل اند عبدالله عباس گفت سالی از سالها
در موسم حج مردم را حدیث می کردم مردی را دیدم بر هیأت اعرابی عمامه سیاه بر سر بسته هر
گاه من خبری روایت کردم او خبری روایت کرد چون فارغ شد گفت معاشر الناس من عرفنی فقد
عرفنی ومن لم یعرفنی فانا جندب بن جنادة البدری الغفاری انا صاحب رسول الله سمعته یقول فی هذا
المکان والا صمتا اذنای ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابراهیم وآل عمران علی العالمین هذه الآیه
ای مردمان هرکه مرا شناسد خود شناسد و هرکه مرا نشناسد من جندب بن جناده ام صاحب رسول
الله شنیدم ازو که می گفت درین مکان و اگر نه چنین است دو گوشش من کر باد که خدای تعالی آدم را
برگزید و نوح را و آل ابراهیم و آل عمران را بر جمله عالمیان و فرزندانی اند بعضی از بعضی و خدای تعالی
شنواست اقوال ایشان می شنود و احوال و افعال ایشان میداند و چون این آیه بخواندند

موقف خرافات گفت ذریه از نوح است و آل ابراهیم است و سلاله از اسمعیل است و عترت هادیه و
ذریت طاهره از محمد صلعم و صدیق اکبر علی ابن ابی طالب بس ای امت محمد از پس پیغمبر اگر تقدیم
کرده بودید آنرا که خدای تعالی و پیغمبر تقدیم کرد و باز پس داشتید آنرا که خدای تعالی باز پس داشت و پیغمبر
تاخیر کرد هرگز دوست خدای محتاج نشدی و در راه خدای تعالی سهم سبک سار نگشتی و امت از پس پیغمبر
در هیچ خلاف نکردندی والا الان و بال آن زود یک اهل بیت یافتندی بچشید و بال آنکه کردید و زود بود
که بدانید ظالمان که چگونه بود بازگشت ایشان و از حسن عسکری نقل است که پرسیدند از امام الزکی الحسن
علی ابن محمد الزکی بن الهادی محمد بن علی والهادی محمد والصادق بن الباقر محمد بن علی والباقر بن
السجاد زین العابدین والسجاد بن الشهید المظلوم الحسین ابن علی چون ذکر حسین کرد بگریست و گفت
السلام علی شهید المظلوم السلام علی سید المرحوم السلام علی الحق الکریم المکتوم و محسن ابن علی بن امیر
امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب والله السمیع علیم إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ
لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ
إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَى وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا
مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ یاد کن ای محمد چون گفت
زن عمران که حنه بود و مادر مریم بار خدایا من با تو نذر کردم که آنچه در شکم دارم از فرزندان آزاد کردم
و اورا از خدمت خویش خاص و خالص گردانیدم خدمت خانه ترا و قول دیگر آنست که اورا وقف
کردم بر خدمت عبادتگاه و ایشان را عادت بودی که از جمله عبادات و قرابات فرزندان خود را برای
خدمت خانه خدای و مساجد وقف کردندی تا آنرا جاروب میرفتی و آب میزدی و هیچ از آنجا مفارقت
نکردی بر عبث حاجتی تا آنگاه که بالغ شدی اورا مخیر کردندی در مقام کردن و بیرون رفتن اگر بیرون
منع نکردندی و اگر مقام کردی اورا اختیار نبودی پس از آن و هیچ کس نبودی از انبیا و علما و الا
از فرزندان او یکی و دو محرر بودی و این تحریر در نرینه بودی نه در مادینه و سبب این آن بود که دو
خاهر بودند یکی بحکم ذکریا و یکی بحکم عمران آنکه بحکم عمران بود حنه بود و اورا فرزند نبود تا پیر شد و
ایشان اهل البیت از خانه پیغمبری بود یک روز در زیر درختی نشسته بود مرغی را دید که بچه را قوت میکرد
اورا آرزوی فرزند خواست از خدای تعالی فرزند طلب کرد و نذر کرد با خدای که اگر اورا فرزندی
آید آن فرزند را محرر کند و بر خدمت خانه خدای وقف کند او را بسی برنیامد که بار گرفت بر مرد و شوهر
خود عمران را گفت تو دانی که من نذر کرده ام که این فرزند را محرر کنم عمران گفت خطا کردی این تعجیل
نبایست کردن چه گوی اگر دختر آید و این کار را نشاید و تو بزه کار باشی و او هنوز بار ننهاده بود
که عمران دست بدرگاه خدای برداشت و این دعا کرد که تقبل منی بار خدایا این نذر کرده ام از من

بپذیر

بپذیر که تویی آن خدای که شنونده دعاهای بندگانی و دانا بمصالح ایشان اسمای بنت یزید گفت چون
خدیجه بفاطمه بار گرفت گفت بار خدایا تو دانی که من از زن عمران بهترم و محمد از عمران بهتر است
من این مولود را محرر کردم خدای تعالی وحی کرد رسول صلعم که خدیجه را بگوی که لا اخلاق قبل الملک خلقی
منی و پس صفتی فانی الملکها ام الائمه و حقیق من الناس گفت بگو که حق پیش از ملک نباشد دست بدار
از نسیان من و او که او صفیه و گزیده منست و مادر امامانست و آزاد کرده منست از دوزخ خدیجه گفت
دلم خوش است که اگر چه دختر است مادر امامانست پس آنگاه بار نهاد و گفت بار خدایا دختری بزادم و آرزوی
من چنان بود که پسری باشد که صلاحیت خدمت خانه تو داشته باشد والله اعلم بالصواب بما وضعت
و خدای تعالی داناتر است بدانچه او بار نهاد و این حکمت نه از سخن حنه کلام خدای است یعنی این
چه میگفت نه بر وجه اعلام خدای است چه خدای جل جلاله عالمتر بود بآنچه او بزاد و نرینه چون مادینه نباشد
در مقصودی که مراست از خدمت مسجد برای آنکه عورت ضعیف باشد و معذور باشد و اورا این نام مریم
نهادم و بلغت ایشان عابده و خادمه باشد و در خبر است که مریم نیکوترین زنان باشد در روز
کار خود ابو هریره روایت کرد از رسول صلعم که حسبک من النساء العالمین ربع مریم بنت عمران و آسیه
امرات فرعون و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلعم و من او را یعنی مریم را در باز داشت و پناه تو دادم
او را و فرزندان او را ملعون رانده و سنگسار کرده رسول صلعم گفت هیچ مولودی نباشد الا که چون بر
آید شیطان دست در و مالد و کودک از شر شیطان فریاد بر آرد مگر مریم را و عیسی را بدعای جده او
مریم اگر شما نیز خواهید برای فرزندان خود بخوانید و انی اعیذها بک فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ
وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ
عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَٰذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ
يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ هُنَالِكَ پس خدای تعالی مریم را بپذرفت و قبول کرد و بآن که زن بود و خدمت
چنان بود که خدمت عبادتگاه را نشاید بقبول نیکو چنانچه عباس گفت اورا توفیق داد تا راه نیکو
سپرد و بپرورد او را پروردن نیکو یعنی او را تمام خلق و راست اندام آفرید و زکریا کفالت و
کفایت او کرد و بخود بپذرفت مفسران گفتند چون حنه مریم بار نهاد او را در خرقه پیچید و بیاورد و برد
مسجد پیش علما و احبار نهاد و ایشان سدنه بیت المقدس بودند و گفت برگیرید این نذیره را یعنی آن
را که نذر در حق او آمده است زکریا گفت من او را لایقترم با وی که خاله او در خانه منست و احبار گفتند ما بآن
راضی نشویم که اگر بنا بر رها کردندی و در و منافسه کردند برای آنکه عمران امام بود در میان ایشان و صاحب
قربان ایشان بود هر کسی رغبت کردند که تولا و تربیت او کنند و گفتند که قرعه زنیم هر کس که نام او بقرعه
برآید با وی بسپارند و ایشان بیست و نه مرد بودند برفتند و هر یک تیری تراشیدند و نام خود بر و

تش کردند و بکنار جوی آوردند و تیرها در آب انداختند همه تیرها در آب فرو شد مگر تیر زکریا که بر سر آب
بماند چون حال چنین بود دست از وی بداشتند و اورا بزکریا تسلیم کردند و زکریا علیه السلام پیغمبری بود
معروف از فرزندان سلیمان اورا بخانه آورد و بخاله اش سپرد و دایه بگرفت تا شیر دهد
اورا چون بزرگ شد و بالغ گشت برای او محرابی بنا کردند یعنی صومعه بر بالا کردند چنانکه جز بنردبان
بران نشایستی رفت چنانکه در خانه کعبه است هر روز پیاله ای و طعامی و شرابی و آنچه اورا حاجت بودی
بانجا آوردی و چون بیرون شدی سخت دربند دربستی هر گاه که آمدی درها بر جای خود بودی و بنزدیک
او آب و طعام دادی و در تابستان میوه زمستان و در زمستان میوه تابستان اورا گفتی انی
لک هذا از کجا آمد ترا این که گفتی که از نزدیک خدای تعالی حسن بصری گفت او از هیچ پستان شیر نخورد
ی او میوه بهشت پرورده شد و در کودکی پیش از وقت سخن محمد بن منذر از جابر روایت کرد که رسول
چند روز بگذشت که طعام نخورد و در بخور شد بر خاست و در خانه زنان بگردید هیچ نیافت بحجره فاطمه
آمد و گفت یا بنی ای فرزند من هیچ طعامی هست بنزدیک تو فاطمه گفت تن و جانم فدای تو باد هیچ نیست
از پیش او بیرون آمد و بمسجد رفت همسایه ای از آن فاطمه اورا دو نان فرستاد و پاره گوشت او
فرزندان او گرسنه بودند و محتاج فاطمه گفت با خود والله لاوثرن بها رسول الله بخدای که پیغمبر را بدین
ایثار کنم بر خود و فرزندان خود یکی از فرزندان خود بفرستاد و مر رسول را بخواند رسول باز آمد فاطمه
گفت جانم فدای تو باد چون تو برفتی خدای تعالی ما را چیزی داد اگر چه اندک است من خواستم که بر
تو ایثار کنم آن در خنبه نهاده و چیزی بر سر آن بوشیده پیش رسول آورد و چون سر او بر گرفت جفنه پر از
نان و گوشت بود فاطمه تعجب کرد و دانست که از نزدیک خدای است شکر خدای تعالی بکرد و بر رسول
صلوات فرستاد و رسول گفت یا بنی انی لک هذا از کجا آمد این قالت هو من عند الله ان الله یرزق
من یشاء بغیر حساب رسول پس گفت سپاس آن خدای را که مرا از دنیا بیرون نبرد تا که بمن نمود در
اهل بیت من آنچه بازکریا نمود در حق مریم که هر گاه پیش او شدی نزدیک او روزی یافتی گفتی از کجا آمد
ترا این گفتی از نزدیک خدای تعالی روزی دهد آنرا که خواهد بحساب انگه رسول کس فرستاد و امیر المؤ
منین علی را و حسنین را طلب فرمود و جمله زنان خود را و خویشان خود را تا از آن طعام بخوردند
و سیر شدند و همسایگان را از آنجا بفرستاد و فاطمه زهرا گفت چون همه از آنجا بخوردند و خرج کردند
بنداشتی که همچنان بر حالت خود است از آنکه خدای تعالی برکت در آن نهاده بود هُنَالِكَ دَعَا
زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِن لَّدُنكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ فَنَادَتْهُ
الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللَّهِ
وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ مفسران گفتند چون زکریا چنان دید که خدای تعالی روزی

مریم میرسانید و اورا بتابستان میوه زمستان و در زمستان میوه تابستان چند بدید رغبت افتاد
که خدای تعالی اورا نیز فرزندی دهد و اگر چه او پیر بود و اهل او عاقر شده و از آن در گذشته که اورا
فرزند باشد و دانست که بر خدای تعالی آسان بود دعا کرد و تضرع نمود و گفت ای بار خدایا مرا از
نزدیک خود فرزندی بخش پاک پاکیزه مبارک متقی و پرهیزکار و صالح که توی آن خدای که شنونده
دعای و اجابت کننده و انس مالک روایت کرد که پیغمبر گفت که هر مردی که بمیرد و نسل صالح
رها کند خدای تعالی بهر عملی صالح که ایشان کنند هم چند ثوابی که ایشان را دهد بی آنکه از ثواب ایشان
بکاهد پس آواز دادند فرشتگان زکریا را و مراد بآن جبرئیل است و زکریا پیغمبر مرسل بود و سر
احبار و صاحب قربان بود و کلید عبادتخانه بدست او بود و در مسجد نماز می کرد و مردم منتظر بودند تا
او در بگشاید نگاه کرد برنای را دید با جامه سفید و آن جبرئیل بود و ندا کرد زکریا را زکریا بترسید او
گفت که ای زکریا و زکریا در محراب ایستاده نماز میکرد گفت خدای تعالی ترا بشارت میدهد بفرزندی
یحیی نام گفتند که از بهر آن یحیی نامش نهاد که عاقر و نازاینده بود و مادر او و با او زنده شد چنانکه گفت
از بهر آنکه دل او با یمان زنده کرد و دعوت زنده کرد در رسول گفت یحیی زکریا معصیت نکرد و دعوت
معصیت هم نکرد امام علی زین العابدین را گفتند از حدیث امیر المؤمنین علی فضلی بگوی گفت مطولها
مختصر کوم گفتند مختصر گفت نام معصیت قط هرگز همت نکرد و که خدای را بیازارد و حسین علی چون از مکه
بکوفه میرفت هیچ منزل فرود نیامد و الا که حدیث یحیی زکریا و قتل او کردی تا روزی گفت که من
هوان الدنیا علی الله تعالی ان رأس یحیی بن زکریا اهدی الی بغیة من بغایا بنی اسرائیل از خواری
دنیا بر خدای تعالی سر یحیی زکریا را پیش زنی فاحشه از بنی اسرائیل فرستادند گفت خدای تعالی
بشارت میدهد بیحیی که راست دارنده و تصدیق کننده کلمه خدای است یعنی عیسی علیه السلام اورا کلمه خواند از بهر
آنکه از کلمه کن موجود شد و او را پدر و یحیی اولین کسی بود که بعیسی ایمان آورد و او را تصدیق کرد و او به
شش ماه از عیسی مهتر بود و پسر خاله یکدیگر بودند و یحیی را پیش از آن کشتند که عیسی را باسمان بردند
مفضل گفت سید بود در دین حماد گفت سید بورع باشد مجاهد گفت آن بود که بنزدیک خدای تعالی
گرامی بود و سفیان ثوری گفت آن بود که حسد نبرد که خاف المسود لا یسود و سیادت بحقیقت در خانه
محمد است ام سلمه گفت روزی زنان رسول بحجره من حاضر بودند و هر کسی از مفاخر قوم خود حرفی میگفتند
فاطمه زهرا علیها السلام درآمد حدیث بر ایشان تنگ شد چون اورا بدیدند عایشه گفت ما لکم یا بنی هاشم حرمتم الناس
بالسر ما اما انت فسیدة النساء العالمین واما ابوک فسید ولد آدم اما زوجک فسید العرب واما ابناک
فسیدا شباب اهل الجنة واما عمک فسید الشهداء جمله سیادت جمع کرده اند تو سیده زنانی و پدرت
سید اولاد آدم است و شوهرت سید عرب و پسرانت سید جوانان اهل بهشت اند و

عت سید الشهداست فما ترکتم لاحد ها بعد سیاده برای هیچ کس پس از زن سیادت ره انکر
دید او بر پای خاست و می‌گفت ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله و یحیی بهترین حصور
بود و حصور آن بود که خویشتن را از شهوت کرفته باشد و پیغمبری از جمله صالحان و نیکوکاران بود
قال رب انی یکون لی غلام وقد بلغنی الکبر وامراتی عاقر قال کذلک
الله یفعل ما یشاء قال رب اجعل لی آیة قال آیتک الا تکلم الناس ثلثة
ایام الا رمزا واذکر ربک کثیرا وسبح بالعشی والابکار چون جبرئیل زکریا را باین
بشارت شادان ساخت گفت خداوندا مرا فرزند نرینه از کجا آید و چگونه باشد پیری بمن
رسیده است و من پیر گشته‌ام و زن من نازاینده است و عقیم و زکریا را درین وقت نود و دو سال
بود و زنش نود و هشت سال داشت و بروایت عبدالله عباس صد و بیست سال داشت زکریا
چون این بگفت جبرئیل او را جواب بداد و گفت همچنین است که خدای جل و علا آنچه خواهد کند آنچه گویند که زکریا
از آنجا منکر شد و او پیغمبر بود و گویند که اصل حدیث را منکر نبود و استفهام کرد و از کیفیت و شرح
حال کرد که این چگونه خواهد بودن خدای ما را جوان باز خواهد کردن یا در پیری و عاقری فرزند
خواهد دادن یا این فرزند از زن دیگر خواهد بودن گفت بارخدایا تو مرا آیتی و علامتی پیدا گردان که
بآن حمل این زن پدید آید تا در شکر و عبادت و دعا بیفزایم گفت آیت و علامت تو آنست که سه روز
با مردم حدیث نکنی الا باشارت و بذکر و عبادت مشغول باشی گفته‌اند که سه روز زبانش از گفتار با
مردم بسته شود که سخن نتوانی گفتن و بدین قول مراد بامر کردن او را بذکر آن باشد که ذکر من
گوی در آنچه بیان تو و نفس تو است اگر زبانت در کار نباشد بدل بر باید تو بذکرم همیشه یاد کن خدای
خود را بسیار عطا گفت مراد روزه صمت است که در شرع ایشان و زبان اشارت بود و بامداد و شبانگاه تسبیح
گوی مرا و اذ قالت الملئکة یا مریم ان الله اصطفیک وطهرک واصطفیک علی
نساء العالمین یا مریم اقنتی لربک واسجدی وارکعی مع الراکعین یاد کن
ای محمد چون فرشتگان گفتند یعنی جبرئیل مریم را گفت که خدای تعالی ترا گزیده و خاصه خود گردانیده بآنکه
عیسی بی پدر از تو بیافریده و ترا پاک گردانید از آنکه دست مردان بتو رسد سدی گفت از اغاری که
زنان را باشد از حیض و استحاضه و نفاس و برگزید ترا بتخصیص خانه او را و از پیش این هیچ زن را
رخصت نبود که بگذرد و او را بر جمله زنان عالم برگزید و برگزیده زنان عالم فاطمه است که پاره اندام رسول
و آنکه بعضی از رسول باشد برابر نباشد با آنکه بهتری از عمران باشد و رسول گفت فاطمه بضعة منی من آذاها
فقد آذانی عبدالله عباس روایت کرد از رسول در حدیثی دراز که بگفت و ذکر امیرالمؤمنین علی کرد و آنگه
گفت دختر من فاطمه سیده زنانست از اولیان تا آخرینان و او پاره از جگر منست و نور چشم

منت

منت و میوه دل منست و جان منست و از میان پهلوهای من است و او حورا انسیه است هرگاه
که در محراب خود بایستد در پیش خدای خویش از بهر عبادت نور او فرشتگان را روشنائی دهد چنانکه
ستارگان اهل زمین را و خدای تعالی فرشتگان را گوید که پرستار مرا به بینید فاطمه را سیده زنان و
پرستاران من که در پیش من ایستاده است و از ترس من میلرزد و روی بعبادت من کرده است
شما را گواه میکنم که او را و شیعه او را از آتش دوزخ ایمن گردانم در حق مریم گفت واصطفیک و در حق
او و فرزندان او و شوهر او گفت ویطهرکم تطهیرا آن بتول بود و این هم بتول بود و رسول را پرسیدند
که ما چند بار از تو شنیدیم که گفتی مریم بتول است و فاطمه بتول است بتول چه باشد گفت آن زن باشد که آنرا
عذر حیض نباشد و مریم و فاطمه چنین بودند که حیض در دختر عمران نکرده باشد آنگه مریم را خطاب کرد و گفت
ای مریم در نماز دیر بایست و قنوت کن و سجود و رکوع کن با رکوع کنندگان سجده اگرچه در آیه بر رکوع مقدم
لازم نیاید که مقدم باشد از آنکه او فایده جمعیت دهد و نه فایده ترتیب در و ارکعی
مع الراکعین دو قول گفته‌اند یکی رکوع کن چنانکه راکعان می‌کنند و دیگر آنکه نماز بجماعت کن با رکوع ایشان
رکوع کن ذلک من انباء الغیب نوحیه الیک وما کنت لدیهم اذ یلقون اقلامهم ایهم
یکفل مریم وما کنت لدیهم اذ یختصمون اینها ما ترا اعلام کردیم و از آن خبر دادیم ترا
از قصه مریم و زکریا از خبرهای غیب است که بتو وحی میکنیم تا بر مشرکان حجتی باشد از آنکه میدانند که تو
نزد یک تر و ای اختلاف نکردی و هیچ نیاموخته و با این تو ایشان را خبر میدهی از گذشتگان و آنچه میگوئی اتفاق
می‌آید و راست می‌نشیند با آنچه در کتابهاست این دلالتی بود بر صدق نبوت تو و تو نزدیک ایشان نبودی
چون ایشان تیرهای خود در آب انداختند تا کفالت مریم و تربیت او بنام که برآید از آنکه ایشان نام مناس
می‌نمودند و رغبت می‌کردند در حضانت و کفالت مریم و در این با یکدیگر خصومت می‌کردند آنگه بر سبیل
تعجب بنمودار رغبت و حرص ایشان و میگوید تو نزدیک ایشان نبودی ای محمد چون ایشان درین
معنی با یکدیگر خصومت میکردند اذ قالت الملئکة یا مریم ان الله یبشرک بکلمة منه
اسمه المسیح عیسی ابن مریم وجیها فی الدنیا والآخرة ومن المقربین ویکلم الناس
فی المهد وکهلا ومن الصالحین یاد کن ای محمد چون گفتند فرشتگان یعنی جبرئیل که ای مریم
خدای تعالی ترا بشارت میدهد بکلمه از وی یعنی عیسی و کلمه از بهر آن گفت که بکلمه کن آفریده شد بی پدر و را
و آنکه در گهواره سخن گفت و یکلم الناس فی المهد و برای آنکه بکلمه خدای مبعوث بود یعنی کلام خدای است انجیل
که نام او مسیح ابن مریم است و مسیح از بهر آن نام نهاده است او را که پاکیزه و مالیده بود از پلیدیها
و گفته‌اند برای آنکه شسته و پاکیزه و روغن مالیده از مادر جدا شد و برای آنکه ممسوح القدمین بود و همه پای
او بر زمین نشستی و برای آنکه جبرئیل پر در و مالیده بود تا شیطان او را وسیلی نبود در وقت ولادت

و عیسی را مسیح خوانند و دجال را مسیح خوانند بکسر میم و تشدید سین و برین وجه از مساحت گرفته است
و ظاهر سیاست لانه ممسوح العین یک چشم پیش ندارد و بعضی گفته عیسی دجال را کشد و برین معنی گفته اند
ان المسیح یقتل المسیحا و در اخبار ظاهر است که دجال را مهدی کشد و عیسی ابن مریم با او باشد ولیکن
امامکه مهدی را نشناسند حواله بعیسی کنند و اتفاق است که عیسی مریم در لشکر مهدی باشد و در قفای او نماز
کند و با واحد اکند از انکه شرع او منسوخ است و او شرع ما نداند و او را چون پدر نبود با مریم که مادرش بود نسبت
کرده و پسر مریم گفت و خدای تعالی او را از فرزندان ابراهیم میخواند که ومن ذریته داود و سلیمان
الی قوله و یحیی و عیسی از جهت مادر با ابراهیم و آدم با بعد نسب نسبتی کرد و جها خداوند جاه و مال و
قدر و منزلت و آبروی بود و عیسی نزدیک خدای تعالی هم در دنیا و هم در آخرت و از جمله مقربان و نزدیکان
و صالحان بود با خدای تعالی و با مردم سخن گفت در گهواره پیش از وقت خرق عادت را با آیتی و معجزتی باشد
و در آن وقت که کهل و دو موی باشد پس از آنکه از آسمان بزمین آید و گفته اند که معنی اینست که یکلم الناس
فی المهد صبیا و کهلا نبیا تا باول چون خرق عادت چند بوقت دعوت تصدیق کنند پس کلام در مهد معجزه بود
و در کهولت دعوت او بود و در مهد سخن گوید براءت ساحت مادر و در کهولت سخن گوید بنبوت و حکمت
و بشارت قدوم مهدی علیه السلام مجاهد گفت که چون مریم تنها بودی عیسی از شکم با او حدیث کردی و
چون کسی او را مشغول کردی او در شکم مادر تسبیح کردی عبد الله عباس گفت که رسول صلعم در وقتی که خدیجه بفاطمه
حامله بود شبی نزدیک او بود و خدیجه سخن میگفت رسول گفت یا خدیجه مع من تکلمین با که سخن میگوئی گفت
با این جنین که در شکم دارم رسول گفت بشارت باد ترا که جبرئیل مرا بشارت داد که این یا دختریست
و مادر امامانست و از نسل و فرزندان او امامان باشند که خلایق بایشان اقتدا کنند و اظهار معجز درین
حال از بهر چه بود گویند که خدای تعالی عیسی را در آن حال کمال عقل بداد تا او نظر کرد و خدا را بشناخت و خدای
با او وحی کرد و این که گفت آتانی الکتاب بر حقیقت بود و چون او دعوی نبوت کرد خدای تعالی برای تصدیق
او اظهار معجز کرد و او را بسخن آورد و پیش از وقت و این اخبار جاریست ابن الاخشاد گفت بر سبیل
تقریر و تاسیس نبوت بود و جاری مجری بشارت و خبر از نبوت و گفته اند که بر سبیل معجزه مریم بود براءت
ساحت او را قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَٰلِكِ اللَّهُ
يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ مریم گفت در جواب جبرئیل که ای
بار خدایا مرا فرزند از کجا باشد و چگونه بود فرزندی مرا از هیچ زن حاصل نشود و دست هیچ آدمی
بمن نرسیده است این بر سبیل تعجب گفت از انکه چیزی شنید که خارق عادت است خدای تعالی با جبرئیل
بر قول انکه گفته مراد برب جبرئیل است از انکه رب بمعنی سید و مهتر است گفت همچنین که تو میگوئی اما
خدای تعالی قادر الذات بیافریند آنچه خواهد و بران وجه که خواهد با مرد و بی مرد و بر او متعذر نبود و او

چون حکم

چون حکم کند کاری را باشد که گوید کن بباشد آن بباشد و این عبارتست از نفی تعذر یا در امکان و تسهیل
حیات باشد بر او که یکی از ما گوید کن و هیچ رنجی نرسد همچنین خدای تعالی بی کلفتی و مشقتی هرچه خواهد باشد
وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنجِيلَ وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي
قَدْ جِئْتُكُم بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُم مِّنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ
طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُم
بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ
و ما بیاموزیم او را الکتاب یعنی عیسی را ابن جریج گفت مراد کتابتست ما او را نوشتن بیاموزیم ابو علی گفت
کتاب دیگر بود جز توریت و حکمت و گفته اند مراد علم است و گفته اند نوعی از انواع علم باشد حکمت و
توریت و انجیل را و آموزیم و او را رسولی گردانیم نزدیک بنی اسرائیل و اول پیغمبران بنی اسرائیل یوسف
بود و آخرین عیسی انس مالک روایت کند از رسول صلعم که او گفت مرا از پس هشت هزار پیغمبر فرستادند
چهار هزار از بنی اسرائیل که گوید عیسی من نزدیک شما آمده ام بآیتی و علامتی که دلالت بر تصدیق من
و آن آنست که بکنم از بهر شما از گل چیزی بر هیأت و شکل مرغی پس بدمم در وی مرغ شود بفرمان خدای
گفته اند که بر شکل خفاش کردی و تخصیص خفاش برای آنست که او از مرغان تمام خلق تر باشد از
بهر آنکه او را پستان بود و دندان دارد و حیض افتد و پرنده است و در خبر است که عیسی بر شکل
خفاش بکردی و بدمیدی در وی و میدیدند آن پاره گل مرغی زنده شدی و بپریدی وهب بن منبه گفت
تا مردم در وی نگریدندی میپریدی و چون ناپدید شدی بیفتادی تا فرق بود میان آنکه مبتدای خدای تعالی
آفریده بود و آنکه بدعای عیسی و معجز او کرده باشد گفتند ای عیسی اگر چه توانی کرد گفت آن کنم که جمله اطبا
از آن عاجز باشند نابینای مادرزاد را نیکو گردانم و علت برص از ابرص منقطع کنم و خدای تعالی هر پیغمبر را که
معجزی داد از جنس آن داد که در آن روزگار بتعاطی میکردند و در عهد عیسی همه بعلم طب مشغول بودند و
این دو مرض را علاج نتوانستند کردن عیسی گفت با آنکه شما روزگار و عمر خود درین علم صرف کرده اید از
علاج این دو علت عاجزید و من بی آنکه مباشرت کنم این دو کار بدعا این دو کار را درست کنم ایشان
گفتند ما منکر بر روزگار معالجه این بکنیم گفت جنس آن نباشد که من گویم برای آنکه ابرص خود چه باشد چه
بفرمان خدای تعالی چیزی کنم که جز خدای تعالی نتوانند گفتند چگونه ای عیسی گفت مرده را زنده کنم و دعا کنم تا
خدای تعالی انبیا را شفا دهد و مردگان را زنده گرداند و در اخبار چنین آمده است که عیسی چهار کس را زنده کرد
یکی از ایشان دوست عیسی بود و در وی بیمار شد خواهر را پیش عیسی فرستاد و پیام داد و گفت یار و حبیب ات
دوست تو آزر سخت رنجورست در فلان جا و از میانه او تا عیسی سه روزه راه بود برخاست با اصحاب خود
پیش او آمد از سه روز بود که مرده بود و دفن کرده بودند و عیسی را بسر گور او بردند بر سر گور بایستاد

وگفت اللهم رب السموات السبع والارضین السبع انک ارسلتنی الی بنی اسرائیل ادعوهم الی دینک و
اخبرهم انی احیی الموتی باذنک فاحی ازرا ای خداوند هفت آسمان و هفت زمین تو مرا بنی اسرائیل فرستادی
ایشانرا بدین تو خواندم و خبر دهم ایشانرا که بدعای من مرده زنده کنی بار خدایا آزر را زنده گردان در حال
گور بشکافت آزر برپای خاست روغن از اندام او می چکید و با عیسی بشهر آمد و مدتی دراز بماند و فرزندان
فراوان آمدند او را و بسر زنی را که مرده بود و مادرش از عقب جنازه میرفت و جزع میکرد عیسی دعا
کرد او بر نعش نشست و از جنازه بر آمد و زنی دیگر را که او را ابنة العابر گفتندی از عیسی درخواست که او را
زنده گرداند او دعا کرد او زنده شد چهارم سام بن نوح را گفتند درخواهیم از عیسی تا این مرده قدیم را
زنده گرداند او را گفتند که از بهر ما سام را زنده گردان و گورش بدو نمودند نام بهترین خدای تعالی بر زبان
راند و گفت یا سام قم باذن الله تعالی سام از گور برخاست نیمه سر او سفید شده بود گفت اقامت
القیامة قامت برخاسته است عیسی گفت نه ولیکن خدای را خواندم تا ترا زنده کرد عیسی گفت که تو
جوان بودی که وفات کردی چرا مویت سفید شده است گفت چون آواز شنیدم پنداشتم که قیامت
برخاسته است از هول قیامت مویم چنین سفید شد گفت ترا چند سال بود که وفات رسید گفت
پانصد سال گفت بیست باذن الله بمیر بفرمان خدای تعالی بمرد و بر دکلی گفت عیسی یا حی یا قیوم خواند چون
احیای اموات کردی گفتند دیگر چه کنی گفت خبر دهم شمارا بدانچه میخورید و ذخیره می نهید و چون عیسی احیای موتی
کردی گفتندی این نوع که تو میکنی سحر است ما را خبر ده که ما در خانهای خود چه میخوریم و چه ذخیره می نهیم عیسی
می گفت یکیک را که شما چه طعام خورده اید چندی ذخیره نهاده اید چهل مرد بیامدند و مواطات کردند و
هر یکی طعامهای مختلف آوردند و بخانه بردند مقدار معین موزون بخوردند و مقدار موزون بنهادند و مواضع
شوقه اگر بیامدند و گفتند ما را خبر ده تا ما چه خورده ام و چه نهاده ام و کی نهاده ام جبرئیل بیامد و او
را خبر داد او یکیک ایشان را گفت و همه در حیرت او بودند گرا او در ایام کودکی که با کودکان بازی کردی
ایشانرا خبرهای بس مشکل دادی و کودکان همبازی را گفتی که در خانه شما فلان طعام ساخته اند و اینقدر
خورده اند و این بخش شما نهاده اند و از آن بخش نهاده اند کودکان چون بخانه امدندی با پدر و مادر
خود گفتندی که شما فلان طعام پخته اند و اینقدر خورده اید و این بخش ما نهاده اید و از فلان طعام نهاده
اید ایشانرا گفتندی شما چه دانید گفتندی عیسی مریم ما را خبر داد ایشان گفتندی این کودک جادوست
کودکان را او راه نباید داد که تباه شوند و چون عیسی ایشانرا طلب کردی ایشانرا در خانه پنهان
کردندی عیسی گفتی که ایشان در فلان خانه اند ایشان گفتندی ذاک الخنازیر او گفتی سیکون کذلک زود
چنین خواهند شدن و آمان بودند که باید که فرشته شدند و خدای تعالی ایشانرا با خوک و بوزینه کرد
بدرستی و حقیقت که انجه من شمارا گفتم آیتی و دلالتی است شما را اگر تصدیق خواهید کردن و راست

خواهید

خواهید داشت ومصدقا لما بین یدی من التوراة ولاحل لکم بعض الذی
حرم علیکم وجئتکم بآیة من ربکم فاتقوا الله واطیعون ان الله ربی وربکم فا
عبدوه هذا صراط مستقیم و بشما آمده است دارندان کتاب را که پیش منست از توریت
و نیز تا حلال کنم شما را بعضی از انچه بر شما حرام کردند از گوشت و پیه و بعضی طیور و ماهی و انچه در توریت و
شرع موسی بر شما حرام بود و حلال کنم یعنی خدای تعالی در کتاب من و زبان من و در احکام شرع من بعضی کعشد که
مرا دانست که بنی اسرائیل بر خویشتن چیزها حرام کردند که تحریم آن در توریة نبود گفت تا از آن حلال کنم و بیان
کنم که خدای تعالی آنرا حرام نکرده است و از خدای تعالی بشما حجتی و معجزتی و نشانی آورده ام از خدای برسید
و طاعت من دارید بدرستی و حقیقت که خدای تعالی خداوندگار و پروردگار منست و پروردگار شماست
پس او را پرستید و بدون او دیگری را عبادت مکنید که راه راست اینست اه در سورة تحریص و بر
نظر کردن و اردست و شکر نعمت خدای گذاردن و بعبادت او قیام نمودن فلما احس عیسی
منهم الکفر قال من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصار الله آمنا بالله و
اشهد بانا مسلمون ربنا آمنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین
ومکروا ومکر الله والله خیر الماکرین سدی گفت جهودان بنی اسرائیل بجهت
با عیسی بر نیامدند قصد کشتن او کردند او بگریخت و الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین برخواند و بام
مادر در سرای مردی فرود آمدند که آن مرد زنی داشت روزی آن مرد در سرای دلتنگ و با زن چیزی نگفت
زن نیز دلتنگ شد مریم گفت این شوهر تو چرا دلتنگ است و با تو چه گفت که دلتنگ شدی گفت ای فتی
و بلائی که گفتش آن سود ندارد مریم گفت با من بگوی باشد که نزدیک من فرجی باشد از آن گفت وجه
کو نه گفت که این پسر من مستجاب الدعوه است خدای را دعا کند و خدای تعالی کفایت کند گفت بدانکه
پادشاه ولایت ما هر چند مؤنت خود و لشکری بر کسی افکند و بخانه فرود آید با جمله لشکری و اکنون استاصل
گردانید اکنون کس فرستاده است که من و جمله لشکر انجا می آییم و ما طاقت آن نداریم مریم گفت من
پسرم را بگویم بعیسی گفت این قصه را او گفت من این دعا بکنم ولیکن اینجا شر و فتنه پدید آید مریم گفت آن
بباید کرد که این زن را و مرد را بر من و تو حقست مرد آمده و التماس کرده که بباید کردن عیسی گفت تو چندانی که توانی
آب بیاور و دیگها و خمها پر گردان تا من دعا کنم تا خدای تعالی همه را از طعامها و انواع مطبوخات گرداند و
آبها را شراب گرداند و این بر قول آنکس است که گوید خمر اول حلال بوده است عیسی دعا کرد و خدای تعالی
اجابت کرد پادشاه آمد با تمام لشکر طعامی خورد که از آن خوشتر و لذیذتر طعامی هرگز نخورده بود و شرابی
باخری که مثل آن نچشیده بود آن مرد را گفت که این از کجا آوردی گفت مرا بود گفت چندانکه تعلل کرد فایده نبود گفت
که زنی بسرای من فرود آمده است پسری دارد دعا کرد تا خدای تعالی آب را با این طعام و شراب کرد

پادشاه را پسری مرده بود که او را بغایت دوست داشتی و او را ولی عهد خواست کردن با خود گفت
اینکس که دعای او در توسل آب با طعام و شراب مستجاب بود همانا در احیای موتی هم مستجاب خواهد بود
کس فرستاد و عیسی را حاضر کرد و گفت لابد ترا دعا باید کرد تا خدای تعالی پسر مرا زنده گرداند گفت
این بکنم ولیکن اینجا شری و فتنه باشد پادشاه گفت باکی نیست عیسی گفت بشرط آن من این دعا بکنم
که او را بسیار دوم و مادر را هم و کس ما را منع نکند گفت روا باشد بر این عهد عیسی دعا کرد و خدای تعالی پسر
او را زنده گردانید و عیسی و مریم از آنجا بیامدند مردم آن شهر چون دیدند که پسر او زنده شد بر پادشاه
خروج کردند و گفتند ما را امید بود که چون او بمیرد ما ازین جور برهیم که او را فرزند و عقب نباشد
اکنون که پسر او زنده شد با ما همان کند که پدر میکرد و قتلی و فتنه عظیم پدید آمد از انجا و عیسی چون بکنار دریا
رسید جماعتی صیادان را دید که بر کنار دریا ماهی میگرفتند گفت شما چه مردمانید و چه میکنید گفتند صیادیم و
ماهی صید میکنیم گفت بیایید و صید بهشت و رضای خدا کنید گفتند چگونه گفت من پیغمبر خدایم ایشان را دعوت
کرد و معجزه بنمود ایمان آوردند و انبیا نند که خدای تعالی ایشان را حواریون خواند خدای تعالی گفت چون عیسی
از ایشان حس کفر یافت و بدانست که کافر شدند گفت کیست یاران من با خدای یعنی خدای یاری کیست
که رغبت کند که با خدای یار شود در یاری من و گفتند که این بمعنی فی است و بمعنی لام یعنی فی سبیل الله و
لله آیه حواریون عیسی را جواب دادند که ما یاران خدای و رسول خداییم بخدای ایمان آوردیم و تو که عیسی
پیغمبری گواه باش که ما منقاد شدیم و گردن نهادیم فرمان خدای را عبد الله عباس گفت ایشان را حواری
از بهر آن خواندند که جامهای سفید داشتند عطا گفت عیسی را مادرش بکرزی داد تا پیشه بیاموزد
و استاد او مهتر صباغان بود و جامه بسیار در دکان او جمع شده بود عیسی را گفت مرا روزی چند بدین
کار مهمی است و آنجا خواهم رفتن و این جامها را علامت بر کرده ام هر یکی را رنگی می باید کرد که علامت آن با
او برفت و عیسی جامهای همه را در خم نیل نهاد و رها کرد و گفت اللهم اخرجها علی ما ارید و چون مرد باز
آمد گفت چه کردی گفت جامهای همه در آن خم است گفت آه جامهای مردم تباه کردی آن هر یکی رنگی دیگر
بایست فریاد برآورد و مردمان بر سرش جمع شدند گفت ای استاد فریاد چرا میکنی بیا و بر سر خم با
یست و میگوی که فلان جامه فلان رنگ می باید از تو کش و از من بدر آوردن برفت و همچنین
گفت و بآن رنگ بر می آورد سرخ و زرد و کبود و بنفش سبز و لعلی مردم بازار از آن متعجب ماندند و
دانستند که این فعل خدای است و هیچ قادر بقدرت آن نشوند کرد و عیسی ایشان را دعوت کرد ایمان
آوردند و حواریان اینها اند و ایشان دکانها و خانهای خود رها کردند و در قفای عیسی افتادند و با
او می بودند و آیات و عجایب میدیدند و در خبر است که حواریان عیسی صلوات الله دوازده مرد بو
دند که در سیاحت با او میگردیدند در سهل و جبل و بحر و بر چون گرسنه شدندی گفتندی یا روح الله

مارا گر

ما را گرسنه است دست بر زمین زدی نان بیرون آوردی و بهر مردی دو نان و چون تشنه
شدندی گفتندی یا روح الله آب نخواهیم چوبی بر زمین زدی آب بیرون آمدی خوردندی گفتندی یا نبی
الله بهتر از ما کیست در جهان چون گرسنه شویم تو ما را طعام دهی و چون تشنه شویم آب دهی و در صحبت و
خدمت تو میگردیم و عجایب می بینیم عیسی گفت از شما بهتر آنان باشند که از کسب دست خود خورند پس
ایشان بیامدند و اختیار کار خود کردند و جامه مردم می شستند و قناعت میکردند این عوض گفت پاد
شاهی طعام ساخت و مردمان صالح را جمع کرد عیسی در آن میان بود پادشاه بعیسی می نگریست او از کاسه
خود بعادت طعام میخورد و هیچ کم نمی شد او را گفت تو چه مردی گفت من عیسی مریم پیغمبر خدای و او را
دعوت کرد او ایمان آورد و خواص و ملوک با او ایمان آوردند و ملک رها کردند و در پی او افتادند حوا
ریان ایشان بودند گفتند بار خدایا ما ایمان آوردیم بدانچه تو فرستاده از کتابهای پیشین و متابعت کردیم
پیغمبر ترا یعنی عیسی را بنویس ما را از جمله گواهان که برای تو گواهی دادند بصدق عطا گفت مع النبیین عبد
الله عباس گفت مع محمد و امته و مکر کردند و مکر سبب فساد باشد در پوشیده یعنی کفار بنی اسرائیل و مکر ایشان
و این رحل عیسی بود و این آنگاه بود که ایشان عیسی را براندند و بیرون کردند بس از مدتی باز آمد و دعوت
آشکارا کرد و ایشان همت در کشتن او بستند و خدای تعالی مکر در میان انداخت ایشان باطل گردانید و گفته
اند که مکر خدای تعالی جزا بود و ایشان را چندان رسید که چون ثبت که خدای تعالی مکر ایشان را با خود اضافت کرد
و دیگر از این سبب می کند گفت من ندانم که تو چه میگوی ولیکن من از زنی طنبوری شنیدم از ابیاتی که
آخرش این بود و یقبح من سواک الفعل عندی و تفعله فیحسن منک ذاکا مرد گفت ای سبحان الله من ترا
از آیه می پرسم تو مرا بشعر زنی جواب میدی گفت من جواب تو دادم اگر عقل داری و اگر خواهی بزبان
علمای بگویم بحیله و فراگذاشتن او ایشان را مکر گفتند مکر است از او با ایشان و آن مکر که خدای تعالی کرد
با ایشان القای شبه عیسی بود بر صاحب ایشان که او را بر عیسی موکل کرده بودند تا عیسی او را بپاید و نجنبید
چون بنگریدند صاحب ایشان بود و ... گفت در شب بیامدند جماعتی قصد او کردند و عیسی را بگرفتند و در چوبی
بزدند تا عیسی را بر دار کنند خدای تعالی شب را تاریک گردانید و فرشتگان را بفرستاد و عیسی را از آنجا
بردند و ایشان آن مرد را که بر ایشان راه نمود بگرفتند و بیاویختند و آن شب عیسی حواریان را جمع کرد در
اول شب و ایشان را وصیت کرد و گفت پیش از آنکه خروس بانگ کند یکی از شما مرتد دارد و مرا بدرمی چند
بفروشد حواریان متفرق شدند و عیسی جای پنهان شد این مرد که عیسی گفته بود بیامد و جهودان را گفت
مرا چه دهید چون شما را راه نمایم بر عیسی گفتند ترا سی درم دهیم بیامد و ایشان را بر سر عیسی آورد و عیسی
را از بر درخت آوردند و بروایتی دیگر فرشتگان از آنجا بردند مادر عیسی در شب بیامد و چنان گمان برد
که عیسی را بر دار کرده اند و زنی با او بود که عیسی او را دعا کرده بود و او را خدای تعالی از دیوانگی شفا داده بود

وبهره و دو زیر ان درخت می گریستند و جزع میکردند عیسی بیامد و ایشانرا گفت شما بر که جزع می کنید
بر شمر خدای عیسی گفت برو مگریید و جزع مکنید که من عیسی‌ام خدای تعالی مرا نگاه داشت و این یهودیه
ان منافقت که مردمانرا بر سر من آورد و ایشان دلخوش شدند و بر گردیدند پس از هفت روز
عیسی بیامد و حواریانرا جمع کرد و ایشانرا وصیت کرد و بر زمین بفرستاد و هر یکی را با دعوت کسی خلق را بدین
خدای خوانند و عیسی را باسمان بردند اصل بود ارج گفته ماه رمضان بود و شب قدر که او را از بیت المقدس
باسمان بردند و در حدیث مصل امیر المؤمنین علی علیه السلام آمده است که ولقد ضربت فی لیلة التی قبض فیها یوشع
بن نون و قبضت فی لیلة التی عرج فیها بعیسی بن مریم و آن شب بیست و یکم بود و حواریان در زمین
پراکنده شدند هر یکی بجای از جوانب برای دعوت راه خدای هر یکی را لغت اهل زمین با او آموخت
بار زبان ایشان دعوت کردند امنت معنی ومکر الله والله خیر الماکرین ایشان مکر کردند و خدای تعالی
مکر یعنی مکرا ایشان کرد و او بهترین جزا دهندگان است اذ قال الله یا عیسی انی متوفیک ورا
فعک الی ومطهرک من الذین کفروا وجاعل الذین اتبعوک فوق الذین کفروا
الی یوم القیمة ثم الی مرجعکم فاحکم بینکم فیما کنتم تختلفون و یاد کن ای محمد
چون گفت خدای تعالی عیسی را که ای عیسی من ترا بخواهم ستدن و بر خواهم داشتن و بنزدیک خود
خواهم بردن کعب الاخبار و جماعتی گفتند که مراد بتوفی قبض روح کردن و جان برداشتن است کلبی
گفت و جماعتی که قبض او ست نه قبض روح او بیانش فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم برای آنکه رفع
او باسمان ترسا شدند ربیع انس گفت مراد نوم است یعنی من ترا بخوابانم و در خواب باسمان برم
بیانش هو الذی یتوفیکم باللیل عبد الله عباس گفت قبض روح است یعنی ترا بمیرانم بیانش قل
یتوفیکم ملک الموت الذی وکل بکم و این بحقیقت نزدیکتر است وهب گفت خدای تعالی عیسی را
بمیرانید سه ساعت آنگه زنده کرد و باسمان برد و گفته اند که در کلام تقدیم و تاخیری هست و تقدیر
آنست که من ترا بر دارم و بنزدیک خود برم و پاکیزه گردانم از آن کسانی که کافر شده اند و بعد از آنکه از
آسمان ترا فرو فرستم قبض روح تو کنم و این وجه نیکوتر است ابو هریره روایت کرد از پیغمبر که گفت پیغمبران
برادران یکدیگران اند از مادران مختلف و دین ایشان یکی است و من اولیترم بعیسی بن مریم برای آنکه
میان من و میان او هیچ پیغمبری نبود و او از آسمان فرو آید برات من و خلیفه من باشد بر امت من
همانا که خبرها روایت کرده اند که حدیث مهدی را از روی انصاف منکر باشند والا او خلافت
رسول را نشاید برای آنکه شرع او منسوخ است و شرع ما ناسخ از آنکه رجوع او با کسی باشد پس آنکس که
رجوع او با او باشد خلیفه آن باشد عیسی بن ... در حدیث از راوی اثبات وخبر صحیح است
که واته مبارک علی امتی مع خلیفة من ولدی چون او را بهر چند بشناسید او را بان اوصاف و علامات مردی

باشد

باشد دو بهره سرخ و سفید در از موی نداری که آب از موی او میچکد و اگرچه موی او تر نباشد صلیب را
بشکند و خوک بکشد و مال بخشد و در وی نشیند و حج و عمره کند و با مردمان برای اسلام قتال کند تا خدای
تعالی در روزگار او جمله دنیا را هلاک کند و مسیح ضلال را که دجال است هلاک کند و همه زمین ایمن شود
تا گرگ با میش و شیر با شتر چرا کنند و کودکان با مار در بازی کنند و هیچ یکدیگر را نیازارند و او در زمین
چهل سال بماند بروایت کعب بیست و چهار سال و زن کند و فرزندش هم رسد آنگه او را وفات رسد و
مسلمانان بر وی نماز کنند و در اخبار اهل بیت چنین آمده است که مهدی بر و نماز کند و در حجره رسول دفن کنند
و همه آنچه درین خبر است اوصاف و علامات مهدی است که در اخبار مخالفان و موالفان آمده است
و اگر کسی انصاف بدهد و عناد رها کند و بدان اخبار واقف شود و از آیات قرآن برابر کند بداند که
معتمد است حسین بن الفضل گفت که در قرآن آیتی که دلالت می کند بر نزول عیسی قول خدای که وکهلا برای
آنکه او کهل نشده بود که او را باسمان بردند چون بزمین آید کهل شود از جعفر منصور و وانقی از پدرانش عبد
الله عباس روایت کرده اند که رسول گفت یهلک امة انا فی اولها وعیسی فی آخرها والمهدی فی من اهل
بیتی فی وسطها چگونه هلاک شود امتی که من در اول ایشان باشم و عیسی در آخر و مهدی از اهل بیت
من در میانه وان خبر ایشان جست بر وجود مهدی و با تحقیق معنی آنست که ترا قبض کند و حیات بخشد و
متوجه گرداند بر جهت خویش و پاکیزه سازد ترا از کافران یعنی ترا از میان ایشان بر آرد و از ایشان برهاند و آن
کسانی که پس رو تو باشند بر زبر دست و قاهر گرداند بر کافران یعنی جهودان که بر تو ایمان نیاوردند مومنان
زبر دست ایشان باشند تا روز قیامت اس تو نیت بحجت و بعضی گفتند بملکت و قهر و غلبه و از آنجاست
که پادشاهی در رومیانست که ترسااند و در جهودان نیست و ایشان همیشه مقهور و مغلوب باشند و دلیل
تا روز قیامت پس اینست و بازگشت شما حکم کنم میان شما در قیامت بر آنچه در دنیا در آن خلاف می کنند
بعضی گفتند که خدای است و بعضی گفتند که بنده خدای است بعضی گفتند که پسر خدای است پس حکم کنم میان شما در این اختلاف
که کرد دید فاما الذین کفروا فاعذبهم عذابا شدیدا فی الدنیا والآخرة وما لهم من
ناصرین واما الذین آمنوا وعملوا الصالحات فیوفیهم اجورهم والله لا یحب الظالمین
ذلک نتلوه علیک من الآیات والذکر الحکیم ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم
خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون الحق من ربک فلا تکن من الممترین
چون حکم کنم میان شما اما آنکه کافر باشند و آیات و نعم مرا جحود کنند من ایشانرا عذابی سخت کنم در دنیا
بکشتن و برده کردن و از خان و مان بیرون کردن و جزیت و ذلت بر ایشان نهادن و در آخرت
بدوزخ فرستادن بانواع عقوبت و ایشانرا هیچ یاری و ناصری و معین و یاوری نباشد و هیچ شفیعی
که شفاعت کند و اما آنکه ایمان آوردند و گفتند بیعت خود کار بستند و عمل بروش شرع کردند از آن

که هر حکمی که بنوعی مشروع باشد صلاح بود خدای تعالی نزد ایشان بالهام و کمال باشان دهد و هیچ چیز از حق ایشان نکاهد که هر که نقصان کند ظلم بود و او ظلم نکند و نپسندد و ظالمان را دوست ندارد و این
ایه دلیل است بر بطلان قول آنکس که جزا بعمل نگوید و بطلان مذهب اهل جبر که بر تو میخوانم از قصه
زکریا و یحیی و مریم و عیسی از آیات و نشانهاست و از قرآن محکم با حکمت آنکه گفت بدرستی که حقیقت
کار مثل و داستان عیسی مریم چون مثل آدم است که خدای تعالی او را بیافرید از خاک بی پدر و بی مادر
پس آنگاه او را گفت که باش و بیود در حال نزول این آیه آن بود که وفد نجران بیامدند و با رسول مناظره
کردند در باب عیسی و گفتند ما تقول فی المسیح عیسی ابن مریم گفت عبد الله و رسوله گفتند هیچ بنده را بی پدر دیدی
و بی مادر خدای تعالی در جواب ایشان این آیه فرستاد و فحوای آیه آنست که این چه جای تعجب است که
احوال آدم میدانند اگر آدم بی مادر و بی پدر مقصود را او هیچ ممکن است جای تعجب نباشد از عیسی که از مادر
بی پدر خدای تعالی او را بیافرید الحق من ربک آنچه ذکرا و رفت حق است و از خدای تست از جمله شاکان
مباش و درین جا بر شرح دادیم و خطاب اگرچه با پیغمبر است مراد با دیگرانست فَمَنْ حَاجَّكَ
فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَ
أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ إِنَّ هَذَا لَهُوَ
الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ
عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ سبب نزول این آیه آن بود که چون رسول مکه را بگشاد و اسلام منتشر گردید و سلطان نحت
مصطفوی ظاهر گشت خود امن گرفتند نزدیک رسول بعضی اسلام آوردند و بعضی امان خواستند از جمله وفد
وفد نجران بود و در رسل ایشان ابو حارثه اسقف با سی مرد بیامد از جمله ایشان عاقب بود و سید و عبد المسیح و
ایشان احبار و رهبان بودند جامهای دیبا پوشیده و صلیبها در گردن افکنده چون در آن بیامدند و با ایشان مناظره
کردند و ایشان را گفتند که شما بر هیچ نباید و السلام چون از اکعبه که شما بر هیچ نباید حاکم و قالت الیهود لیست
النصاری علی شیء رسالت دوست و چون رسول نماز دیگر بگذارد و ایشان روی در رسول کردند و
گفتند ما تقول فی سیدنا المسیح عیسی را چه میگویی گفت عبد اصطفاه الله بنده بود که خدای تعالی او را برگزیده است
گفتند یا محمد او را پدر بشناسی رسول و او نه از نکاح زادند و نه او را پدر باشد لعمری بنده مخلوق هر که
نه از نکاح باشد او را پدر نباشد خدای تعالی این آیه فرستاد که ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم الی قوله فنجعل
لعنت الله علی الکاذبین رسول گفت چون شما قول من باور نمیکنید و حجت می نپذیرید بیایید تا مباهله کنیم که
خدای تعالی مرا خبر داد که عذاب فرو دارد بر دروغ دهنده و دروغ گوینده ایشان با یکدیگر نگریدند و گفتند چه
رای است شما را گفتند مهلت باید خواست تا فردا ما اندیشه کنیم آنگه برفتند و با هم بنشستند و رای زدند آنگاه
ایشان را گفت اگر محمد فردا آید و عامه صحابه را در پی گیرد از هیچ اندیشه مکنید و با او مباهله کنید لا و برحق

وکذاانا

کاذبین

واکراه

واکراه خاصه فرزندان و قرابت خود آورد از مباهله او حذر کنید چون بامداد شد و صحابه در مسجد حاضر شدند
و هر کسی توقع میکرد که رسول او را حاضر کند رسول گفت مرا فرموده اند الا خاصگان خود را از زنان و مردان و
کودکان انجا برم از آنکه خدای تعالی بدعای ایشان عذاب فرستد و عذاب صرف کند آنگه دست امیر
المؤمنین علی گرفت و حسن و حسین از پیش او میرفتند و فاطمه را بر اثر ایشان میرفت با هم را شدند و ترسایان
بیامدند اسقف ایشان را در پیش گرفته ایشان چون در نگریدند و ایشان را بدیدند اسقف گفت اینان کیانند
از محمد گفتند آن برادر عم و داماد اوست و آن زن دختر اوست و آن کودکان دختر زادگان اویند او
با ترسایان نگریدند گفت بنگرید که محمد چگونه واثق است که بمباهله فرزندان و خاصگان آورده است و بخدای
که اگر هیچ خوفی بود او را از آنکه حجت بر وی باشد هرگز اینان را اختیار نکردی و از مباهله حذر کردی شما را مصلحت
نیست مباهله کردن حذر کنید که اگر نه مکان قیصر بودی من اسلام آوردمی با او مصالحت کنید بر آنکه او حکم کند
و باز گردید و بشهر خود روید و رای زنید با صلاح شما بر چیست گفتند رای تو رای ما باشد و آنچه تو گویی عین
مصلحت باشد اسقف گفت یا ابا القاسم انا لا نباهلک و لکن نصالحک مباهله نمیکنیم لکن مصالحه
خواهیم کردن با ما مصالحه کن بر چیزی که بران قیام نتوانیم و هرچه صواب بینی بکن بحرمت این حلها حساب
باشد بود و با صلح نامه نوشته شد بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من محمد النبی رسول الله لنجران
و حاشیتها فی کل صفراء و بیضاء و ثمرة و رقیق لا یؤخذ منهم غیر الفی حلة من حلل الاواقی قیمة کل حلة اربعون
کازادوا و نقص فحساب ذلک یؤخذ منها الف فی صفر و الف فی رجب و علیهم اربعون دینارا مثوی رسولی فما فوق
ذلک و علیهم فی کل حدث یکون بالیمن عاریة مضمونة ثلثون درعا و ثلثون فرسا و ثلثون جملا لهم بذلک
جوار الله و ذمة محمد بن عبد الله رسول الله فمن اکل الربا منهم بعد عامه هذا فذمتی منه بریة نامه بستدند
و برفتند و در راه میگفتند که صلاح بود یا نه عاقب و عبد المسیح ایشان را گفتند والله که ما و شما میدانیم که محمد پیغمبر
مرسل است و آنچه آورده است از کتاب از قبل خدای است و بخدای که هیچ کس با هیچ پیغمبری ملاعنه نکرد الا
که مستاصل شد و از ایشان کس نماند از کوچک و بزرگ و اگر شما این کنید هلاک شوید و بر پشت زمین هیچ ترسا
نماند که من در ایشان نگریدم رویها دیدم که اگر از خدای بخواستندی تا کوهها را از جای برکندی اجابت
کردی رسول گفت بآن خدای که جان من بامر اوست که عذاب فرود آمده بر نجران اگر ملاعنه کردندی و خدای
ایشان را با خوک و بوزینه کردی و از این کوه آتشی بیامدی و همه را بسوختی و از قبیله ایشان هیچ جانور نماندی
تا مرغان بر درختان و سالی برنگذشتی که بر روی زمین یک ترسا نبودی معنی آیه فمن حاجک پس ای محمد هر که
با تو خصومت کند در حق عیسی پس از آنکه علم یقین بتو آمد در حق او بگوی که بیایید تا پسران خود را بخوانیم و شما هم
پسران خود را و باتفاق مراد حسن و حسین است و آیه دلیل است بر آنکه ایشان فرزندان رسول اند و اخبار
از طرق مخالف و موالف برین مظاهر است و ایشان را گفت ابنای هذان ریحانتای من الدنیا و در خبری آمده است

که در صفین روزی از روزها محمد حنفیه جنگ نیکو کرد امیرالمؤمنین علی گفت اشهد انک ابنی حقا گواهی میدهم که تو پسر
بحقیقت گفتند امیرالمؤمنین حسن و حسین رضی چنین اند گفت هما ابنای رسول الله ایشان پسران پیغمبر خدای اند
و هم دلیل است برآنکه دخترزاده فرزند باشد ابناءنا پسران خود را بخوانیم و شما پسران خود را بخوانید و نساءنا
مراد از زنان درآنجا فاطمه زهراست تنها و این دلیل است بر شرف او و رسول انفس بوده اند که از جمله زنان کس
نداشت هیچ کس با خود بمباهله برد و اگرچه این لفظ ایشان را شامل بود برای آنکه صلاحیت آن مقام او را بود و
دیگر آنکه نسب او با وصلت سبب برابر نباشد پس درین لفظ دلیل بود که فاطمه زهرا از جمله زنان به بود و
انفسنا خود را بخوانیم و شما نیز نفس خود را بخوانید این معنی از میان بهره و لفظ صورت بند دلیل باید که مجاز بود
و هم روا او بر مبالغه بود و معنی بخوانیم کسی را که حکم نفس او حکم ما باشد و حکم او در عصمت و طهارت و قضا و
کفایت حکم ما باشد ما دو دوست در دوستی چون یک تن باشند گوئی که ایشان متحد شده اند اگرچه
بصورت دو اند بمعنی یکی اند انا من اهوی و من اهوی انا نحن روحان حللنا بدنا فاذا ابصرتنی ابصرته و اذا
ابصرته کان انا و این لفظ دلالت می کند برآنکه امیرالمؤمنین علی از همه اهل بیت بهتر بود ثم نبتهل پس دعا کنیم
بزاری تا خدای تعالی دعای ما را اجابت کند در حق دروغ زنان و گفته اند که لعنت کنیم یک یکدیگر را و گوئیم لعنت
از میان ما هر دو گروه بر دروغ زن باد ان هذا قصص پیغمبران که رفت همه قصه حق است و هیچ خدای نیست الا
خدای آفریدگار جهان و جهانیان است رد است بر ترسایان که گفته اند که عیسی پسر خدای است و گفته اند که آن سه
ثالث ثلثه اقنوم اب و اقنوم ابن و اقنوم روح القدس اب خدای را خواستند و ابن عیسی را و روح
القدس جبرئیل را و این قول نامعقول است که سه ذات یکی باشد و خدای تعالی عزیز و غالب است اگر خواهد قهر
کند ترسایان را از جمله انواع کفار را بکشد ایشان ولیکن نکند از آنجا که حکیم است و حکمت در تکلیف اقتضای چنان
این میکند پس اگر برگردند کافران و اعراض کنند از تو و قبول تو نکنند خدای تعالی عالم است بمفسدان و
بر آن تخصیص کرد ایشان را اگر عوض از تهدید است و وعید قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى
كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا
أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ مفسران گفته اند سبب نزول
این آیه الی قوله والله ولی المؤمنین آن بود که ترسایان نجران چون بمدینه آمدند جهودان مدینه با ایشان
مناظره کردند و ایشان با یکدیگر خصومت کردند در ابراهیم ع ترسایان گفتند ترسا بود و جهودان گفتند
جهود بود و پیش رسول الله آمدند بحکومت رسول گفت جهود نبود و ترسا نبود و گفتند که ما با او اولی تریم شما با او
اولی تر نباید او مسلمان بود و ما که مسلمانانیم با او اولی تریم جهودان گفتند ای محمد مگر تو آن میخواهی که ما در حق
تو آن گوئیم که ترسایان در حق عیسی گفتند و ترسایان گفتند که ترا آن می باید که ما ترا آن گوئیم که جهودان در حق عزیر
گفتند خدای تعالی این آیه فرستاد و به فرقه از جهودان و ترسایان و گفت بگو ای محمد اهل کتاب را که بیایند بکلمه

ن

بسخنی

بسخنی که یکسان است میان ما و میان شما و در وی هیچ خلافی نیست و آن آنست که جز خدا را نپرستیم و با
او انباز نگیریم هیچ چیزی را و بعضی از ما بعضی را بخدایان نگیرند چنانکه شما که ترسایانید و جهودانید گرد
ید ما خدای تعالی از آن باز گفت اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله عکرمه گفت یکدیگر را سجده
کردندی جعفر صادق ع گفت اتخاذ ایشان احبار و رهبان را نه بعبادت بود بل بتحریم حلال و تحلیل حرام بوده
گفته اند که بطاعت ایشان بود در روا داشتن معصیت و در خبر است که من اطاع مخلوقا فی معصیة الله فکانما سجد
سجدة لغیر الله هر کس که او مخلوقی را طاعت دارد در معصیت خدای تعالی چنان باشد که جز خدای را سجده کرده
باشد و ایشان را بگوی که اگر ایشان قبول نکنند و اعراض نمایند بگوئید گواه باشید برآنکه ما مسلمانانیم انقیاد
کردیم و گردن نهادیم این گفتار را چون این آیه آمد رسول نامه نوشت بقیصر روم که من محمد رسول الله الی هرقل عظیم
الروم سلام علی من اتبع الهدی اما بعد فانی ادعوک الی الاسلام فاسلم تسلم یؤتک الله اجرک مرتین و
اگر از اسلام عدول کنی بر تو باد بزه و این آیه بنوشت که قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة الآیه يَا أَهْلَ الْكِتَابِ
لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنْزِلَتِ التَّوْرَاةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ
ها انتم
هَؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ
وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ای اهل کتاب ای جهودان و ترسایان چرا خصومت و محاجه جهودان پیش از توریة
موسی نبود و ترسایان پیش از انجیل عیسی نبود و از میان موسی و ابراهیم هزار سال بود ای عاقل ابد
و عقل را کار نبندید ابراهیم چون پیش از ایشان بوده باشد چگونه جهود و ترسا بوده بود آنگه خطاب
می کند این جماعت را و میگوید اینک شما ای جماعت جهودان و ترسایان مجادله کردید و خصومت در آنچه شما
را بر آن علم و دانشی است از نبوت محمد و صفت او که تورات و انجیل خوانده اید و دانسته اکنون چرا محاجه
می کنید در آنچه شما را در آن علم نیست از حدیث ابراهیم ع و آنکه او جهود بود یا ترسا و بعضی مفسران گفته اند
که شما بسیار خصومت کردید در آنچه دانستید بر سبیل جحود اکنون این مانده است که آنچه ندانید از جهل خصومت
کنید با داود بعد ندانید باشید و در آخر می گوید و خدای تعالی میداند مذهب ابراهیم و اعتقاد او و شما نمیدانید
آنگه رد کرد بر ایشان آنچه گفتند و حواله بدو کردند و از جهودی و ترسائی و گفت مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ
يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ
ولکن
أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْ
مِنِينَ جهود نبود و ترسا نبود ولیکن مسلمانی بود بر طریق راست و استقامت و از مشرکان نبود که تا
ایشان پندارند که جهود و ترسا نبوده باشد مشرک بوده باشد کلبی از ابوصالح از عبدالله عباس روایت
کرد از صحابه رسول که چون جعفر ابوطالب و اصحابش هجرت کردند بحبشه رفتند و آنجا مقام کردند و رسول
بمدینه آمد و واقعه احد و مشرکان قریش و جماعتی از بزرگان ایشان کشته شدند و قریش در دارالندوه

حاضر آمدند و رای زدند و گفتند ما از محمد و اصحابش چرا از جهت نجاشی انتقام نتوانیم کشید مالی جمع کردند
و بسیاری تحف و هدایا بدست عمرو بن العاص و عمارة بن ابی معیط بفرستادند نزدیک نجاشی و ایشان را
پیغام دادند که این جماعت که از ما گریخته اند و بشهر تو آمده اند مردمانی اند در دین مخالف و بر تو و بر
مذهب تو طعنه زنند و در عیسی ابن مریم قدح کنند ایشان بفرمای گرفتن و بدست ما باز دادن ایشان پس
چون بحبشه رسیدند چون نزدیک نجاشی شدند او را سجده کردند و تحف کردند و سلام قوم خود برسانید
ند و گفتند ما مردمانی دوست دار و هواخواه توایم و نصیحت می کنیم ترا که خویشتن حذر داری از قوم این
مرد ساحر کذاب که در میان ما برخاسته است و دعوی نبوت می کند و تبعی و لشکری ندارد الا قومی
همه سفیهان و ما کار بر ایشان تنگ کرده ایم و ایشان را با شعب فرستاده ایم پس بعضی ایشان بگریخته اند
و از پیش ایشان نتوانسته آمد چون کار بر ایشان تنگ شد پسر عم را پیش تو فرستاد تا ترا بفریبد و دین
و ملک ترا تباه کند چون پیش تو آیند ایشان را بند کن و پیش ما فرست تا شر ایشان از خویشتن و ملک تو کفایت
کنیم و علامت آنچه ما گفتیم آنست که چون پیش تو آیند ترا سجده نکنند و استنکاف کنند ازین نجاشی کس فرستاد
و جعفر ابو طالب و قومش را بخواند چون بدرگاه او رسیدند جعفر ابو طالب بآواز بلند گفت خلیه خلوا با
ان الله و ذمته و بارسناد و نجاشی گفت علیک حزب الله کو در آیند با امان و زنهار خدای عمرو گفت و دیدی
که ایشان چه غرور در سر دارند و بر عادت و قوم ترا سجده نکردند نجاشی جعفر را گفت چرا چون در آمدی
سجده نکردی و تحیت که عادتست رها کردی گفت برای آنکه در دین ما سجده روا نباشد مگر خدای را که آفرید
کار جهان است این تحیت وقتی بود که ما بت می پرستیدیم و چون خدای تعالی پیغمبر را فرستاد ما را ازین
نهی کرد و تحیت ما را سلام فرمود که تحیت اهل بهشت نجاشی را خوش آمد ازان حدیث و دانست که جعفر
می گوید حق است و در توریة و انجیل است که این علامت پیغمبر آخر الزمان بود که تحیت او سلام باشد
نجاشی گفت که از میان شما ایستاده و به ملک بحزب الله که بود گفت جعفر گفت من بودم گفت سخن بگوی جعفر
گفت تو پادشاهی و نزدیک تو بسیار نشاید گفتن مرا کلمه چند است بشنو تا بگویم و ایشان جواب دهند
و تو حاکم باش میان ما گفت بگو جعفر گفت که بپرس ازیشان که ما آزادیم یا بنده نجاشی گفت بگویند
عمرو عاص گفت بلکه آزادان و کریمان و اشراف قومند گفت بپرس که هیچ خونی بناحق کرده ایم که ایشان طالب
آیند عمرو گفت ولا قطره و نه یکقطره گفت بپرس که هیچ مالی از کسی برده ایم که ایشان مطالبه آن می رسد
نجاشی گفت اگر از مال ایشان بر شما مطالبه دعوی کند من غرامت آن بکشم آنگه پرسید گفت نه نجاشی
گفت پس چه میخواهید ازیشان عمرو گفت بدان ای ملک که ما و ایشان بر یک دین بودیم و آن دین اسلاف
ما بود و ایشان آن دین رها کرده اند و ما بر آن دین مانده ایم نجاشی گفت آن دین چه بود که اول بر آن
بوده و این دین چیست که اکنون بر آنند جعفر گفت آن دین که ما و ایشان بر آن بودیم آن دین

اسلاف

اسلاف بوده و ایشان آن را بدین رها کردند و آن دین شیطان بود و عبادت اوثان و کفران نعمت خدای تعالی
و سنگ و حجار پرستیدن و این دین که حالا داریم دین خدای است و دین اسلام رسول خدای این دین بما آورده و کتابی چون
کتاب عیسی موافق و مصدق آن نجاشی گفت ای جعفر سخنی بزرگ است آنچه فرمودی تا ما را ترسانیدند و قسیسان و رهبانان حاضر
آمدند نجاشی گفت ایشان را با آن خدای که انجیل بعیسی فرو فرستاد که بگویند که در کتاب می یابید که در میان عیسی و قیامت پیغمبری
باشد گفتند ای نجاشی والله که عیسی ما را به آن بشارت داد و گفت هر که با او ایمان دارد بمن ایمان داشته باشد و هر که
با او کفران آرد بمن کفران آورده باشد نجاشی گفت این پیغمبر که می گفت چه فرماید و از چه نهی کند گفت کتاب
خدای عز و جل ان کتاب خواند و از آن گوید و امر بمعروف کند و از منکر باز دارد و وصیت کند بحسن الجوار و صلهٔ رحم و رحم
بر یتیم و بعبادت خدای تعالی فرماید و از عبادت اصنام نهی کند جعفر را گفت ازین کتاب شما چیزی بر من خوان جعفر سورة العنکبوت
و الروم برخواند عمرو خواست تا نجاشی را بخشم آرد گفت ایشان عیسی را دشنام میدهند اما نجاشی از شنیدن آن کلام بگریه در آمد
و گفت زدنا یا ابا جعفر الحدیث الطیب بتوانی برای حدیث خوش او سوره الکهف برخواند نجاشی گفت عیسی را و مادر او را چه میگویند
جعفر سوره مریم برخواند چون بذکر مریم و عیسی رسید نجاشی خاشاکی برداشت و گفت والله که عیسی بیش ازین مقدار زیاده نیست
انگه جعفر را گفت بروید که بر شما هیچ خوفی دیگر نیست که شما حزب ابراهیمید عمرو گفت حزب ابراهیم کیست گفت ایشان و صاحب ایشان
عمرو و همراهان او انکار کردند و گفتند حزب ابراهیم ماییم و آن مال و هدایا با ایشان داد و گفت لیست لنا بیدکه ای شوکت که خدای
مرا ملک داد رشوت نخواهم جعفر گفت فانظر [illegible] نجاشی [illegible] اکرام بجای آر خدای تعالی در خصومت ایشان این آیه فرستاد
رسول علیه [illegible] و گفت که اولیترین مردم با ابراهیم آنند که بر متابعت و سنت او دیدند و خدای تعالی ولی مومنانست و اولاتر
بنبوت و ولایت ایشان رسول گفت مر هر پیغمبری را از پیغمبران ولیی باشد و ولی من در امت خلیل خدای ابراهیم [illegible]
کان اولی ان بها را امتم تا آخر وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّونَكُمْ وَمَا
يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ
اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ
تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ آیه در معاذ جبل و حذیفه یمان آمد که جهودان ایشان را دعوت کرد
ند در دین جهودی و آن قصه در سورة البقرة گفته شد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت تمنا کردند و خواستند جماعتی از اهل کتاب
یعنی جهودان که شما را گمراه کردانند و از دین با کفر باز آورند و گفته اند که مراد آنست که هلاک کنند شما را هلاک کردانند و
ایشان را سر کم می کنند خود اضلال و اهلاک نمیخواهند و نمیدانند یعنی وبال و مضرت آن بجز بایشان [illegible] انکه ایمان دعوت
ایشان را قبول نخواهند کردن و عاقبت آنکه می طلبند بر ایشان خواهد بود پس با خود زیان کرده باشند آنگه گفت ای
جهودان و ترسایان بآیات خدای تعالی چرا کافر میشوید یعنی آیات قرآن گفته اند مراد آیاتیست که در توریة که نام و نعت محمد
در وست و شما گواهی میدهید که نعت و صفت او در توریه و انجیل ست ای جهودان و ترسایان چرا حق را بباطل می پوشید یعنی
اسلام را بجهودی و ترسایی ابن زید گفت چرا توریة را که حقست بتحریف و تصحیف می پوشید و ایمان بموسی و عیسی بکفر بمحمد

بوشیده می‌کنید و حق را باز می‌پوشید و پنهان می‌کنید یعنی نعت و صفت محمد را و شما میدانید که او حق است و پیغمبر است
صادق وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ
النَّهَارِ وَاكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ
الْهُدَىٰ هُدَى اللَّهِ أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ
بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
سدی گفت دوازده کس از اهل کتاب از جهودان خیبر و دههای عرینه مواطاة کردند و گفتند بیایید تا بامداد بمحمد
ایمان آوریم و نماز دیگر کافر شویم و گوییم که این دین نه حق است که ما کتاب بدیدیم تا اصحاب او بشک افتند و ایشان باز گردند
شوند خدای تعالی از آن خبر داد و گفت که جماعتی از اهل کتاب گفتند که ایمان آرید بآنچه فرستاده شده است بمؤمنان بجاه گفت
مراد تحویل قبله است با کعبه که کعب اشرف گفت یاران خود را ایمان آورید بآن در اول روز بزبان و روی باو کنید و نماز دیگر
روی به بیت المقدس کنید تا اصحاب محمد بشک افتند باشد که ایشان باز گردند از اقبال کعبه و روی به بیت المقدس آرند آنگه حق تعالی
خبر داد که اهل کتاب یکدیگر را میفرمایند و نصیحت می‌کنند و می‌گویند که ایمان میاورید و اعتراف مکنید الا کسی را که تابع دین شما باشد
و پیروی دین شما کند حسن بصری گفت که این جهودان خیبر جهودان مدینه را گفتند و مبادا و مدارید کسی را که گوید در جهان کسی را آن دادند
که شما را دادند از علم و برهان و معجزات و فلق دریا و من و سلوی و جز آن و مبادا و مدارید که کسی را که محاجه و مجادله کند با شما نزد
خدای برانکار و بر حق او ظاهر است آنکه اعتراض در میان افتاد که حکایت کلام جهودانست قل ان الهدی هدی الله و این از کلام خدای
بر سبیل جواب جهودان باشد یعنی بیان پایان خدای است و دین دین خدای است و همچنین قل ان الفضل بید الله هم از کلام خدای است
رد بر جهودان باشد و جواب باشد آنکه ایشان گفتند از باب تزکیه خود و دین خود و حسابت و بعضی بعضی را بر حی قطعه جهودی وانی
قول ما هدایت و اختلاف است بر این قول ولا تؤمنوا الا لمن تبع دینکم وان یؤتی احد کلامی دیگر باشد و معنی آن بود که ولا تؤمنوا بان
یؤتی احد ابو علی فارسی گفت معنی کلام آنست که ولا تصدقوا بان یؤتی احد مثل ما اوتیتم او یحاجوکم عند ربکم فیکون لهم علیکم الغلبة
الا لمن تبع دینکم یعنی جهودان گفتند باور مدارید که کسی را آن دهند که شما را دادند یا با شما حجه کنند یا بر شما غالب آید بر شما الا جهودان یعنی
این حدیث اگرچه بر شما باشد در باب جهودان را باور مدارید نقطها لهم و باحجا با العقول قوله ام مثل ان یؤتی احد بکسر همزه
یعنی یا و تقی و بر این قول این کلام جهودان نباشد حکایت کلام ایشان نباشد که الا لمن تبع دینکم و این باقی کلام خدای باشد
و معنی آنکه بگوی ای محمد مسلمانانرا که دین دین خدای است و کس را آن ندهند که شما را دادند از دین و بیان و حجت و یحاجوکم عند ربکم
یوم القیمه و قول دیگر آنست که خطاب با مؤمنانست و نظم آیه چنین باشد که برای آنکه کسی را مثل آن دادند که شما را که مؤمنانید
بر شما حسد برند جواب ده و بگو که ان الفضل بید الله و اگر با شما محاجه کنند بگو ان الهدی هدی الله و بر این وجه در آیه تقدیم و تأخیر
باشد و قولی دیگر آنست که ولا تؤمنوا خطابست با مؤمنان و معنی امر بود که خدای تعالی بر سبیل لطف دلهای مؤمنان را
تشحید بصایر ایشان و ازالت شک و شبهت از ایشان میفرماید که جهودان گفتند کسی را مدارید الا آنکه بر دین شما باشند که کسی را
از خیر و فضل در دین آن دادند که شما را برای آنکه دین دین خدای است و شما را پیش باور مدارید که کسی را قوت آن باشد

والله

که با شما جنگ و مخاصمت کنند پیش خدای برای آنکه اگر کند محجوج و مغلوب شود و این فضل است از خدای و فضل از خدای بدست
اوست یعنی بامر و فرمان اوست و در مقدور اوست با هر کس دهد که خواهد و خدای تعالی فراخ عطا و داناست نعت او سند
برای آنکه معد و او را نهایتی نیست و داناست بحسب مصلحت و مدار آنکه خواهد اهل اشارت گفتند لا تعاشروا الا من یوافقکم فان
من لا یوافقکم لا یوافقنی لله بآن کس که بر طریق تو باشد رفیق تو باشد و خدای تعالی برحمت خود خاص کرد آنرا که خواهد
و گفته اند مراد برحمت نبوتست ابن جریج گفت مراد رحمت قرآنست و خدای تعالی خداوند فضل عظیم و بزرگوارست و فضل زیاده
احسان باشد وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ
مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا
لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ بَلَىٰ مَنْ أَوْ
فَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ بیشتر مفسران بر آنند که این آیه بر جمله جهودان آمد و خدای تعالی
باز نمود که در ایشان امانت و خیانت هست قنطار عبارت باشد از پوست گاو پر از زر و این عبارتست از مال بسیار
و دینار عبارتست از مال اندک حق تعالی گوید از اهل کتاب کسی هست که اگر او را امین داری بر قنطاری زر و با امانت
پیش او نهی با تو دهد و کسی هست که اگر تو او را امین داری با دیناری بتو نه دهد در آیه خدای تعالی تحذیر می‌کند مسلمانان را از
آنکه بر اهل کتاب اعتماد کنند یعنی بر ایشان اعتماد مکنید و غره مشوید که ایشان مال مسلمانان حلال میدارند و پیغمبر میگوید که اترعوون
عن ذکر الفاجر اذکروه بما فیه کی یحذره الناس گفت رسول که آنکه ذکر فاسق کنید ذکر او کنید بدانچه در وی هست تا مردمان
حذر کنند بعضی گفتند امانت راجع است با آنکه ایمان آورده اند از اهل کتاب چون عبدالله سلام و غیر او و خیانت با آنکه
انکار کردند چون فنحاص عازوراء مردی هزار و دویست اوقیه زر در یک عبدالله سلام نهاد و بوقت مطالبه باو سپرد و مردی
از قریش یک دینار زر در نزد فنحاص نهاد و در آن خیانت کرد و باو نداد و گفته اند که اهل امانت ترسایانند و اهل خیانت
جهودان اند که ایشان ادای امانت نکنند الا که تو مدام بر سر او استاده باشی در وقت نهادن و چون بروی روزگار
بر آید منکر شود این استحلال و خیانت ایشان از آنست که گفتند که بر ما حرجی نیست در مال عرب و امیین عرب را خوانند
لقوله هو الذی بعث فی الامیین و مراد بسبیل حرجست لقوله ما علی المحسنین من سبیل ای من حرج و گفته اند که ایشان
گفتند که مالهای عرب ما راست و ایشان بر ما غصب کردند بهر وجه که فرصت یابیم ما را حلال بود که مال ایشان بگیریم متعامل
گفت میان جهودان معاملتی بود چیزی بدادند و چیزی بماندند از آنکه صاحب بودند ایمان آوردند و چون وقت ادای
مال در آمد تقاضا کردند ایشان گفتند ما را چیزی شما نمی باید داد که شما دین را رها کردید و با دین محمد رفتید و دعوی کر
دند که در کتاب چنین است خدای تعالی ایشانرا تکذیب کرد و گفت ویقولون علی الله الکذب بر خدای دروغ میگویند
و میدانند که آنچه میگویند دروغست و در خبر است که رسول صلعم چون این آیه آمد گفت ما من شیء فی الجاهلیه الا تحت قدمی
الا الامانه فانها مؤداة الی البر والفاجر سعید بن جبیر گفت که در جاهلیت بود و الا زیر پای منست الا امانت که با خداو
ندش باز دادن که حق تعالی گفت بلی من اوفی ای لیس الامر کما زعموا از خیانت که ایشان گفتند و لیکن هر کس که وفا

کند بعهد قوی یعنی بر آن عهد که خدای بر ایشان گرفته است در توریة با یمان محمد و قرآن و ادای امانت و تقوی ورزند و از معاصی
اجتناب کنند و از خدای بترسند و در امانت خیانت نکنند خدای تعالی متقیان را دوست دارد و از رسول ع روایتست
که هر که سه خصلت در وی حاصل بود منافق بود و اگر چه نماز کند و روزه دارد چون حدیث کند دروغ گوید و چون امانت بوی
دهند خیانت کند و چون عهد کند خلاف کند ابو سعید خدری روایت کرد که بازرگان راست گوی امین فردای قیامت
با صدیقان و شهدا باشد إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ
لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ
أَلِيمٌ کلبی گفت جماعتی علما و احبار جهودان نزدیک کعب اشرف آمدند و از وی نفقه خواستند او گفت چه گویید درین مرد
که آمده است و دعوی نبوت می کند گفتند که پیغمبر خدای است و راستگوست ایشان را گفت شما نزدیک من آمده اید و من در حق شما
خواستم کردن طعام و کسوت اکنون شما خویشتن را محروم کردید شما را نزدیک من هیچ روی نیست ایشان گفتند ما را مهلت
ده تا ما برویم و این محمد را ببینیم و در کتاب بنگریم و نعت و صفت نوشته با توریة مقابل کنیم برفتند و رسول را بدیدند
و توریة برگرفتند و آن آیات را که در نعت و صفت رسول بود تغییر و تبدیل کردند و بخلاف آنچه بود نوشتند و نزدیک کعب
اشرف آوردند کعب اشرف ایشان را طعام داد و با ایشان کرم کرد شادمانه گردید خدای تعالی این آیه فرستاد عبد الله
عباس گفت امرؤ القیس بن العابس الکندی آمد و در عیدان بن اشوع در زمینی که در دست او بود و گواه نداشت مدعی و رسول
خواست که سوگند او را دهد امرؤ القیس را او رحمت کرد که سوگند خورد آمده او بترسید و سوگند نخورد و زمین با خداوندش
داد و میگویند آنکه می خرند یعنی قبول میکنند بعهد خدای یعنی بسوگند و ایمان بهای اندک یعنی عهد خدا را سوگند بد بستند
و بهای اندک بستانند و مبالات نکنند بآنکه سوگند بدروغ باشد ایشان را هیچ نصیبی نیست در آخرت و ثواب نعیم آنجا ای
با ایشان سخن نگوید سخنی که ایشان را در آن خیری و نفعی باشد یا خود قطعا سخن نگوید بس با ایشان فرشتگان جواب گویند
و نظر رحمت در ایشان نگاه نکند روز قیامت و نظر را رحمت خواند از آنکه در شاهد بیشتر رحمت و رقت عند نظر باشد
که در وی نگرد و احوال او چند رحمت آید ابو امامه روایت کرد از رسول که هر که مال مردی مسلمان ببرد بسوگند خدای تعالی
او را بدوزخ واجب کند و بهشت بر وی حرام کند گفتند یا رسول الله اگر چیزی اندک بود گفت اگرچه شاخی از شاخهای اراک
جابر عبد الله الانصاری روایت کرد که عظیم تر شرک بخدای آن باشد و عقوق مادر و پدر و سوگند بدروغ خوردن
خدای که جان من بامر اوست که هیچ کس نباشد که او سوگند بر چیزی خورد و اگرچه پر پشه خورده باشد الا که علامتی از آن
بر دل او بماند تا روز قیامت و امیر المؤمنین علی روایت کرد که نگرید که سوگند بدروغ نخورید که آن سرایها را ویران و
خالی کند و لا یزکیهم و ایشان را از کفر پاک نکنند و پاکیزه نگردانند و ایشان را عذابی سخت دردناک بود وَإِنَّ مِنْهُمْ
لَفَرِيقًا يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ
عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ بدرستی که از جهودان گروهی و طایفه هستند چون کعب اشرف و حیی
اخطب و مالک ابن الضیف که می پیچند زبانها را در دهان خویش بسبیل تحریف و تغییر یعنی از نزد خود چیزی می خوانند در نعت صفت

محمد

محمد ﷺ با آیاتی که مانند توریة خوانند و می نمایند که از توریة است تا پندارند که از کتابست یعنی از توریة است و از توریة نیست
و میگویند که این از نزدیک خدای است و از نزدیک خدای نیست و این آیه در دست بر عجره و اگر گویند که چرا نشاید
که از نزد الله باشد خلقا و فعلا و از نزدیک و نباشد امرا و از آن الا جواب آنست که اگر چنین بودی و ما مومن بخدا بدیع معنی
بودی و ایشان بر خدای دروغ می بندند و میگویند و میدانند که آنچه میگویند دروغ است ضحاک از عبد الله عباس گفت که آیه در
هر دو فرو آمد از جهودان و ترسایان که ایشان در توریة و انجیل تحریف کردند و الحق در توریة بود و ذکر مسلمانان بیرون کردند
و بکنند ندای خدای بر سبیل مسلمانان گفت مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ
وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَٰكِنْ كُونُوا رَبَّا
نِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ وَلَا يَأْمُرَكُمْ
أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ
أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ضحاک گفت مراد ازین عیسی است و کتاب انجیل و این در وفد نجران آمد ابن عباس گفت مراد محمد است
و کتاب قرآن است و سبب آن بود که وفد نجران و جماعتی جهودان گفتند محمدا تو میخواهی که ترا پرستیم چنانکه خدای را پرستند
حکایت در معجزات رسول ع که مردی انصاری اشتری داشت در مدینه و مدت دراز آن اشتر سرکش بود و خواست تا سر او ببرند
چون آن تکفل کردند اشتر گردن بجست و آمد تا در مسجد رسول و آواز داد که السلام علیک یا رسول الله چون رسول روی
با وی کرد او سر بر زمین نهاد آنگه سر بر داشت و بزبان فصیح گفت یا رسول الله مدتی دراز است تا خدمت او میکنم چون پیر شدم و از
کار ماندم مرا بخواهد کشت پس رسول کس فرستاد و آن مرد را بخواند و گفت ای فلان این اشتر را بمن فروش یا بمن بخش گفت یا رسول
الله من جان من فدای تو باد حکم تراست حکم مال من تراست رسول این اشتر را از وی قبول کرد و او را آزاد کرد و در مدینه بگردید و او را
از هیچ آب و گیاه منع نکردند و میگفتند هذا عتیق رسول الله ای آزاد کرده رسول خداست و چون صحابه کرام این حال بدیدند گفتند یا رسول
الله این بهیمه ترا سجده میکند حضرت در که ما ترا سجده کنیم رسول ع گفت لا ینبغی السجود الا لله سجده جز خدای را نشاید کردن اگر بودی
که مخلوقی را سجود کنندی من زن را بفرمودی تا شوهر را سجده کنندی معنی آیه آنست که نشاید و نباید هیچ آدمی را که خدای او را کتاب بدهد
و حکم دهد یا حکمت و گفته اند که فهم و علم است و احکام شرع آنگه گوید مردمان را که بندگان من باشید و مرا عبادت کنید بدون خدای
و لکن روا بود او را که گوید ایشان را که ربانی باشید یعنی فقیه و عالم و خدای شناس سعید جبیر گفت معلمان آنان باشند که
مردمان را قرآن آموزند مورّج گفت منسوبست با رب یعنی مردان خدای باشید چنانکه شما را از اخلاص عمل ها خوانند و نسبت با او
کنند و گویند رجال الله امیر المؤمنین علی ع گفت من رب العلم این باشد که علم عمل خود را بپرورد و آن روز که عبد الله عباس را وفات
رسید محمد بن الحنفیه گفت الیوم مات ربانی هذه الامة گفت ربانی باشد با آنکه مردمان را کتاب آموزید و بآنچه درس کتب
می کنید و می خوانید و تکرار میکنید ابن عباس از رسول ع روایت کرد که هیچ مومن ذکر او انثی حرا و مملوکا الا و الله علیه حق واجب
ان تعلم القرآن و یتفقه فیه هیچ مومن نباشد از مردان و زنان بنده و آزاده الا که خدای را است بر وی حقی که قرآن چیزی بیاموزد
حفاظ بخواند اگر این آیه برخوانند و یأمرکم و خدای نفرماید شما را این قول زجاج است دیگر مفسران گفتند که نفرماید شما را محمد

که رسول خدای است بدانکه فرشتگان را و پیغمبران را خدایان گیرید چنانکه مشرکان گفتند که الملائکة بنات الله و جهودان گفتند العزیر ابن الله
و ترسایان گفتند المسیح ابن الله ای فرماید شما را بکفر آیا فرماید شما را بکفر از پس آنکه ایمان آورده اید
وَإِذْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ
لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَى ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا
قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ
أَفَغَيْرَ دِينِ اللهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ
يُرْجَعُونَ و یاد کن ای محمد چون فرا گرفت خدای عز و جل پیمان پیغمبران از بهر آنچه دادم شما را از کتاب و حکمت پس آید شما را
پیغمبری مصدق تصدیق کننده آنچه با شماست از توریه و انجیل ایمان آورید باو و یاری او کنید زجاج و جز او گفته اند لام تاکید
است و مجازات را و لتومنن جواب شرط است مفسران خلاف کردند در آنکه مراد بآیت چیست بعضی گفته اند عهد از جمله پیغمبران
بستد از بهر تصدیق بعضی را و آنکه ایشان خود را فرمایند تا بهم ایمان آرند و معنی نصرت ایمان تصدیق و متابعت و از امیر
المؤمنین علی ع روایت کرده اند که خدای هیچ پیغمبر را نفرستاد والا که بر وی عهد گرفت که بمحمد مصطفی ایمان آرد و معنی جاءکم اگر
چه لفظ ماضی است مراد مستقبل است پس آید شما را پیغمبری و تصدیق کتاب شما را و اقرار دهد بر نبوت شما شما با وی ایمان آرید
و او را تصدیق کنید آنگه حق جل و علی گفت اقرار دادید و عهد بستید از ایشان خویش و قوم دیگران آنست که اخذتم یعنی
قبلتم است یعنی عهد من پذیرفتید ایشان گفتند اقرار دادیم و پذیرفتیم گفت پس گواه باشید پس و شما از جمله گواهانم سعید بن جبیر گفت
که خطاب با فرشتگانست که خدای تعالی ایشان را گفت که بر پیغمبران گواه باشید پس هر که بعد از این اقرار و اشهاد برگردد و اعراض کند
او از جمله فاسقان است افغیر دین الله یبغون عبد الله عباس گفت با جهودان و ترسایان است که چون پیش پیغمبر آمدند هر یکی گفت که ما اولی
تریم بابراهیم ایشان را گفت شما را با براهیم هیچ سبیلی و نسبتی نیست و شما از دین او نه اید ایشان را خشم آمد گفتند بخدا سوگند که ما بحکم تو
تن نیابیم و بحکومت و قضای تو راضی نباشیم و دین تو نگیریم خدای تعالی ایشان را گفت ای شما جز از دین خدای طلب میکنید و هر که در زمین و
آسمان است مر او را گردن نهاده اند اما بطوع و رغبت و اما بکراهت و رغم انف خود انس بن مالک روایت کند از رسول که او گفت
آنکه بطوع ایمان آوردند فرشتگان آسمان اند و در زمین انصار یا اند و گفت لا تسبوا اصحابی فانهم اسلموا طوعا و اسلم الناس
من خوف السیف قتاده گفت اما آنکه بطوع ایمان آوردند مومنانند که باختیار در حالت سختی ایمان آوردند بوقتی که ایمان نافع بود ایشان
و اما آنکه اسلام آوردند کافرانند که بوقت مرگ چون معاینه ببینند ایمان آوردند و ایشان را سود نکند ای کیسان وله اسلم ای خضع هر که
در آسمان و زمین است او را یعنی خدای را خاضع و ذلیل است اما بطوع چون مومنان و اما بکره چون کافران اگر ایشان را پرسند که شما
را و آسمان و زمین را که آفرید گویند خدای که و لئن سالتهم من خلق السموات والارض لیقولن الله و با و باز گردند و مرجع ایشان با او است
قُلْ آمَنَّا بِاللهِ وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ
وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ
وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ بگوای محمد که ما

که ما

که ما ایمان آوردیم بخدای و بدانچه فرو فرستادند بما از قرآن و بدانچه بر اسمعیل و اسحق و یعقوب و اسباط فرو فرستادند
و بدانچه بموسی و عیسی دادند از توریه و انجیل و پیغمبران دیگر را از خداوند و پروردگار ایشان و همه را در پیغمبری راست گوی و صادق
میدانیم و میان ایشان در پیغمبری فرق نکنیم و ما او را یعنی خدای را گردن نهاده ایم و عمل خاص خالص از برای او میکنیم و مثل این در سوره
البقره رفته است و وجه تکرار این سخن درین سوره گفته شد و وجه دیگر آنست که معانی گفته اند که طالب را و متکلمان را در الفاظ قرآن لطف
است چنانکه در معانی آن لطف است چنانکه اگر قدم بنوعی الم ذلک الکتاب لاریب فیه بدل المص الر ذلک الکتاب لاشک فیه بیان
المؤمنین را آن لطف نبودی که درین الفاظ است برای آنکه مکلفست دعوی کردن که این نظم است و در فصاحت بحدیست که معجزه است
و عرب از مثل این مقدار عاجز شدند و خصوصا نزدیک اصحاب صرفه پس این باشد که خدای تعالی داناست و متکلمان را و اعیان را از الفاظ
لطفی باشد که در الفاظ و تکرار باشد اگرچه متفق المعنی باشند و برین قاعده سوال از تکرار در قرآن منقطع شود و من یبتغ غیر الاسلام الآیه در
شان دوازده کس آمده که اظهار ایمان کرده بودند و منافق بودند در باطن مرتد شدند و برگشتند و بمکه شدند سوی کفار از جمله
ایشان الحارث بن سوید الانصاری بود حق تعالی گفت که هر کس که دینی و ملتی جوید جز از اسلام از آن دین قبول نکنند برای آنکه دین
نزدیک خدای تعالی اسلام است و دیگر ادیان و ملل باطل و منسوخ است چنانکه گفت ان الدین عند الله الاسلام و او در آخرت از جمله زیان
کاران باشد سرمایه باد داده باشد و سود ناکرده و کافر در حالت محنت باشد مکلف در دنیا بازرگانیست و عمر سرمایه اوست
و سود او ثواب است و زیان او عقاب فردای قیامت چون عمر صرف کرده باشد در کاری که ثمره آن عقاب باشد نه سرمایه دارد
نه سود و خدا وشمنان او بحث شود و سود ندارد كَيْفَ يَهْدِي اللهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا
أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ
أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ
الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ
رَحِيمٌ میگوید که چگونه هدایت کند خدای تعالی گروهی را که پس از ایمان کافر شدند حسن بصری گوید آیه در اهل کتاب است که ایشان
پیش از قیام و ظهور رسول او را با وی ایمان داشتند و منتظر بودند و چون بیامد منکر شدند و کافر شدند و هدایت درین محل بر وجوه
است که بعد از این گفته شد دیگر آنکه الطافی که خدای تعالی با مومنان کند که ایشان را از آن لطف باشد در ثبات بر ایمان و آن در حق کا
فران اگر بکند لطف نباشد چنانکه در شاهد آنکس که دعوت سازد و جماعتی را بطعام و مهمانی خود خواند خواندن او بر عموم همه را
لطف باشد آنگه ایشان جماعتی بیایند و جماعتی نیایند آنان که بیایند ایشان را شمعی پیش فرستد و چون بدر سرای رسند استقبال
کند و این لطف باشد ولیکن در حق آنکه حاضر نیامده است و نیامده باشند در حق ایشان لطف نباشد از بهر چیزی که راجع با ایشان
باشد نه با میزبان و این وجهی نیکوست و نیکو یعنی خدای تعالی هدایت نکند آنان که کافر شدند بعد از اظهار ایمان از بهر آنکه اعتقاد
از مومن معصوم درست نباشد و گواهی دادند که رسول محمد حقست و بدیشان آمد حجتهای روشن بر صحت نبوت محمد و خدای
هدایت نکند ظالمان را یعنی کافران را و لیکن این جماعت جزای ایشان آنست که بر ایشان بود لعنت مردمان و فرشتگان و
مردمان بکلی ایشان را اگرچه لعنت خدای کافیست کافران را ذکر لعنت مردمان و فرشتگان برای آن کرد تا بدانیم که ما کلیفم

بلعنت و تبرای ایشان و تا بدانم که مار است که ایشان را لعنت کنم و ایشان خالد و جاوید باشند در دوزخ و در لعنت
عذاب را از ایشان تخفیف نکنند و ایشان را زمانی مهلت ندهند الا آنکه ایشان پس از آن که ارتداد کرده باشند توبه کنند و با
خدای گردند و بر آن پشیمان شوند و عمل خود را باصلاح آورند پس اگر تباه کرده باشند بدرستی که خدای عز آمرزنده و مهربانست
چون توبه کند او را بیامرزد و بر وی رحمت کند گفته اند که این در حق حارث بن سوید آمد که چون بمکه رفت و از مدینه بگریخت پشیمان
شد کس فرستاد بقوم خویش که از رسول بپرسید که خود مرا توبه باشد که من پشیمانم خدای این آیه فرستاد و کسی که از جمله خویشان
او بود مال این آیه فرستاد و او را بخواند حارث او را گفت تو راست گوی و رسول از تو راست گوی تر است و خدای بعد از
مرد و راست گوی تر است إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ
وَأُولَٰئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِ
هِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوِ افْتَدَىٰ بِهِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ
مادر و عطا گفتند که این در جهودان آمد که بعیسی کافر شدند پس از ایمان بموسی و در کفر بیفزودند بمحمد صلعم ابو العالیه گفت در حق
جهودان و ترسایان آمد که کافر شدند بمحمد صلعم پس از بعثت و پیش از بعثت با وی ایمان داشتند و کفر را در زیادت کردانیدند
بدانکه را صرار کردند با محمد را ندیده بودند و نعت و صفت او در کتابهای خود می دیدند معروف بودند و چون بیامد و دست
ایشان از تصرف و ریاست و حکم و فتوی کوتاه خواست بودن با جحود کفتند که نه او است و منکر شدند انکه با صرار در کفر بیفزود
دند کلبی گفت در این یازده مرد که با حارث بن سوید مرتد شدند چون سوید باز آمد ایشان را زنهار ندادند گفتند که بمکه باشیم در کفر بمانیم
و چون خواهیم که در ایمان شویم در شان ما این آیه آمد چنانکه در حارث آمد و چون رسول صلعم مکه را بگشاد بعضی از ایشان اسلام
آوردند و بعضی بر کفر اصرار کردند و این آیه در باب آنست که در کفر مردند میگوید آنانکه کافر شدند بعد از ایمان و در آن پس بیفزو
دند کفر را بعد از فتح مکه توبه ایشان قبول نکنند چون بر کفر اصرار کنند تا که بمیرند و ایشان گمراهانند از راه بهشت و هلاک شدگانند
در دوزخ ان الذین کفروا و ماتوا خدای این آیه وعید و تهدید کرد کافران را و قطع طمع ایشان کرد گفت آنانکه کافر شدند و در کفر مرد
اگر یکی از ایشان خود را سیری زمین زر از عذاب خدای بازخرد و بفروشند و از و قبول نکنند و این سبیل تمثیل گوید آنانکه کافر در عمل
فیلی و قطمیر بیفتان انس مالک روایت کرد که روز قیامت کافر را بیاورند در دوزخ او رند و او را گویند که اگر ترا سری زمین زر بود
خویشتن را فدیه کردی یا نه گویند آری گویند که او گوید از این سهل تر استجابت نکردی اکنون بچش عذاب دوزخ و ایشان را است
عذابی دردناک و رنج دهنده و ایشان را هیچ یاری نبود نه بر طریق غلبه و نه بر طریق شفاعت لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا
مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ عبدالله عباس گفت مراد به بر در آیه بهشتست یعنی بهشت
نیابند و بدو نرسند با نفقه و خرج نکنند از آنچه دوست تر دارند خدای عز ما را در این آیه ادب آموخت گفت بر و نیکوئی در حق
تو من آنگه کنم که تو با برادران خود نیکوئی با من برده تا آن سرا با تو دهند بجان و بعد از این بفضل تا کمال نرسی که از خیر
و نیکی از خیر و نیکوئی بر من پوشیده است و ما تنفقوا من شیء و هر نفقه که شما میکنید خدای بدان عالم است یا دنند کان آسان
بکنند که جزای آن بر خدای بخواهد شدن چه مقادیر و تفاصیل آن عالم است ابو ایوب انصاری روایت کرد که چون این آیه

زید

زید بن حارثه اسبی نیکو داشت و سخت دوست داشتی از پیش رسول صلعم آورد و گفت یا رسول الله من این را دوست
دارم صدقه کردم رسول با سامه بن زید داد زید را خوش نیامد گفت یا رسول الله من از صدقه کرده بودم رسول صلعم گفت آن بجوی تا افتاد
و خدای از تو قبول کرد مهمانی یا بوذر غفاری فرود آمد بود گفت من از تو مشغولم برو فلان جای مرا اشتری بهینه بگزین و بیار و او بر
اشتری لاغر بیاورد ابوذر گفت او را بهتر از این نبود گفت بود و لیکن بیاوردم و نگهداشتم برای روزی که ترا بدان حاجت باشد ابوذر
گفت حاجت آن روز باشد که مرا در گور نهند و من را آن محتاج تر باشم و برای حاجت سخت بهینه مال باید نهادن و خدای عز
میگوید لن تنالوا البر الاية و از ابوذر روایت کرده اند که گفت در مال سه انباز است یکی قدر که دستوری با تو نیارد که
کدام بردبهتر یا بدتر و دوم وارث است که منتظر است که تو چشم بر هم نهی تا او مال ببرد سیم تو یی اگر توانی کردن که عاجز تر
ازین دو نباشی بکن كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلًّا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَىٰ
نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَاةُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
فَمَنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ قُلْ صَدَقَ اللَّهُ
فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ کلبی گفت سبب نزول این آیه آن بود که چون رسول
گفت من بر ملت ابراهیمم جهودان گفتند که چونست که گوشت شتر و شیر شتر میخوری و آن بر ابراهیم حرام بود رسول گفت دروغ
میگویند که در شرع ابراهیم این هر دو حلال بود و ایشان گفتند هر چه امروز بر ما حرام است آنست که بر ابراهیم و نوح حرام بود
رسول گفت دروغ میگویند که در شرع ابراهیم این هر دو حلال بود و خدای عز بتکذیب ایشان این هر دو آیه فرستاد و گفت
هر طعام که امروز حلال است بنی اسرائیل را حلال بود الا آنچه اسرائیل یعنی یعقوب بر نفس خود حرام کردانید پیش از نزول توریة
مقاتل و کلبی گفتند آن گوشت شتر و شیر شتر بود از عبدالله عباس روایت کرده اند که جماعتی جهودان پیش رسول آمدند و گفتند یا
ابو القاسم ما را خبر ده که تا آن چه طعام بود که یعقوب بر خود حرام کرد پیش از آنکه توریة فرود آمد گفت بخدای بر شما که نه شما میدانید
که چون یعقوب بیمار شد نذر کرد که اگر خدای عز او را عافیت دهد او دوست ترین طعامی و شرابی بر خود حرام کند و دوست ترین طعامی و
شرابی او گوشت شتر و شیر شتر بود آن بر خویشتن حرام کرد گفتند صدقت همچنین است که تو گفتی کلبی گفت در توریة تحریم این طعامها
نبود و هیچ پس از نزول توریة خدای عز بر ایشان شرط نهاده بود که هر که معصیت کند خدای بر ایشان طعامی حرام کند و ذلک قوله
فبظلم من الذين هادوا حرمنا عليهم طيبات احلت لهم ایشان چون دعوی کردند که خدای عز در توریة این طعامها بر ما حرام کرده است
خدای عز و جل بفرمود تا توریة بیارید و بخوانید از آن آیاتی را که دلالت می کند بر آنکه شما راست میگویند ایشان توریة
نیاوردند از آنکه دانستند که رسوا شوند خدای عز گفت هر کس که پس از آن بر خدای افترا کند و دروغ گوید او از جمله ظالمان باشد که ایشان
ظالمانند بگوی ای محمد که خدای راست گفت در این خبر که داد پیروی سنت و ملت ابراهیم کنید و احد باید و آرید که دین و ملت
او راست و او از جمله مشرکان نبوده است إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى
لِلْعَالَمِينَ فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ
حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ

مجاهد گفت سبب نزول این آن بود که جهودان با مسلمانان خلاف کردند در باب کعبه و بیت المقدس جهودان گفتند که بیت
المقدس بهتر است از خانه کعبه برای آنکه جای انبیا است و زمین مقدسه است مسلمانان گفتند که کعبه فاضلتر است حق
تعالی این آیه فرستاد و گفت بدرستی و حقیقت اولین خانه که وضع کردند در زمین آن خانه است که بمکه است یعنی کعبه
و گفته اند مراد آنست که اول بقعه که بروی آب نهادند از زمین کعبه بود که خدای تعالی از کفی سفید پیدا فرمود و بهزار
سال پیش از آفرینش زمین یعنی فرمود تا زمین از زیر خانه بیرون آوردند مجاهد و جماعتی گفتند که اول زمینی که بر روی زمین
نهادند این بود چنانکه از امام علی زین العابدین روایت است که او گفت در زیر عرش خانه نهادند که آن را بیت المعمور گویند
و فرشتگان را گفت گرد عرش طواف می کنند و فرمود که از طواف کنندگان اینان را زانکه در زمین را بفرمود تا
اینجا که امروز خانه کعبه است خانه کردند بشکل آن بطول و عرض تا مثل مربع نهادند و ایشان را فرمود تا آنرا
طواف کنند چنانکه اهل آسمان بیت المعمور را ابوذر غفاری روایت کند که رسول صلعم را پرسیدند که اول سجده
گاه زمین ساختند برای عبادت کدام است فرمود که مسجد الحرام بود آنگه بیت المقدس گفتند یا رسول الله چند
مدت بود میان هر دو گفت چهل سال هرجا که وقت نماز تو رسد نماز کن که زمین همه مسجد است ابن شهاب
گفت مکه زمین مسجد است و خانه و مکه جمله حرم است و مکه از بهر آن خوانند که مردم آنجا بر یکدیگر انبوهی کنند و پیش
یکدیگر بگذرند مردی گفت عطا نماز میکرد در مسجد الحرام زنی پیش بگذشت و مرا از جر کردم [illegible] گفت رها
کن او را که این مکه است یک بعضها بعضها ای بدق و مکه از بهر آن گویند که در وی آب اندک باشد حسن بصری
از عبد الله عباس روایت کرد که او گفت در روی زمین هیچ جای نشناسم که عامل را در وی صد هزار حسنه
بنویسند و صدقه او را در وی صد هزار صدقه بنویسند در آنجا که سلام ابرار است و نمازگاه اخیار است و نگریستن
در خانه کعبه برابر عبادت الدهر و صوم الدهر بود و فرشتگان آنجا بر جای دعا گویندگان آمین گویند و
هر روز و صد رحمت اینجا در آنجا بوده فردای قیامت پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان را از آنجا
حشر کنند و آنان را که آنجا حشر کنند ایمن باشند و آن خانه پاک است و قبله عالمیان است و گفته اند که هدی
یعنی دلالت و بیان است در اسرار شرایع معالم دین از نماز و طواف و ذبح و حج و در وی آیاتی بینات
و در شریعت یعنی که مقصد مراد آیات مشاعر و معالم است که آنجا است از حجر الاسود و رکن یمانی و حطیم و زمزم
و چنان گفته اند در وی آیاتیست که دلیل شرف کعبه می کند جاری مجرای معجزه چنانکه اگر صد و دویست یا پانصد هزار
انسان که در جای دیگر نگنجند در آنجا بگنجند و هیچ مرغ و کبوتر بر سر آن خانه نپرد و هیچ مرغ در مسجد روایت و صید
نینداز و چندان سنگ که انداختند بر جمره و اگر جای دیگر بودی هر یکی کوهی شدی بودی و شفای بیمار
ان در آن باشد هر جبار که قصد او کند خدای تعالی هلاکش کند و مقام ابراهیم در وی است و هر کس که در حرم باشد و خانه شود ایمن باشد و گفته
دیگر آنست که هر که او آن سال که رسول صلعم عمره قضا کرد با رسول در آنجا شد ایمن است بیانش لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین و
خدای راست بر مردمان قصد کردن آن خانه از بهر زیارت آنکس که تواند که رود حج کردن و استطاعت حج و کمال اهل

وبلوغ

و بلوغ و صحت وجود زاد و راحله و تخلیه السرب و امکان المسیر و الرجوع الی کفایه مرکاه که یکی از اینها مختل بود وجوب ساقط
باشد و در خبر است که مردی نزدیک رسول صلعم آمد و گفت یا رسول ما السبیل الی الحج را و حج چیست گفت زاد و راحله و این روایت عبد الله
مسعود است و ابن عباس و عایشه و انس مالک و جابر را بغیر روایت کردند که هر که کافر شود یعنی حج باکردن خدای بی نیاز است از
جهانیان باید که خود را از گذاردن حج و عبادت مستغنی است عبد الله عباس گفت و ضحاک که هر که جحود کند وجوب حج را و روایت
کردند از رسول صلعم که گفت مراد آنست که کسی که کافر شود بالله و الیوم الآخر هر که بخدای و قیامت کافر شود سعید بن المسیب گفت آمد
جهودان آمد آنکه که گفتند که حج کردن بخانه کعبه واجب نیست ضحاک گفت چون آیه حج آمد رسول صلعم اهل ملتها را جمع کرد و ایشان را با حج
دعوت کرد اهل یک ملت اجابت کرد و اهل پنج ملت که کافر شدند گفتند که ما ایمان نیاوریم بدان و نماز بخانه نکنیم و حج
نکنیم ما و خدای بدین بازای آیه فرستاد و سهم گفت صلوا خمسکم و صوموا شهرکم و ادوا زکوة اموالکم و حجوا بیتکم تدخلوا جنت
ربکم با بهشت خدای روید ابو امامه گفت که رسول فرمود که هر که را حاجتی ظاهر منع نکند و سلطانی قاهر و بیماری حابسش باز ندارد
از حج و حج نکند خواه جهود میرد و خواه ترسا قل یا اهل الکتاب لم تکفرون بآیات الله والله شهید
علی ما تعملون قل یا اهل الکتاب لم تصدون عن سبیل الله من آمن تبغونها عوجا و
انتم شهداء وما الله بغافل عما تعملون بگوی ای محمد اهل کتاب را که شما چرا کافر شوید بآیات خدای تعالی
و خدای تعالی گواه است بانچه شما می کنید و بگو ایشان را که چرا منع می کنید و باز میدارید از راه خدای تعالی آنرا که ایمان آورد از بیدادی
گوید که آن خاص است در جهودان که ایشان حربی که میان اوس و خزرج بود در جاهلیت با یاد ایشان میدادند و ایشان را بر
یکدیگر اغوای کردند با حمیت جاهلیت ایشان را باز آن میداشت که محافظت و مراعات با یکسوی نهادند و با هم کینه کهن
بر وفق حسن بصری گفت در حق جهودان و ترسایان است که ایشان عرب را گفتندی که این محمد آن محمد است که ما نعت و صفت
او در توریه و انجیل خوانده ایم و پیغمبران ما را بشارت داده اند ایشان را گفت که چرا چنین میکنید و کژی این راه می طلبید
و حال آنست که شما گواهید برآنکه در توریه و انجیل نوشته است که دین مسلمانان دین خدای است و حق آنست و خدای تعالی
غافل نیست از آنچه شما می کنید جزای آن بشما رسد یا ایها الذین آمنوا ان تطیعوا فریقا من الذین
اوتوا الکتاب یردوکم بعد ایمانکم کافرین وکیف تکفرون وانتم
تتلی علیکم آیات الله وفیکم رسوله ومن یعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم
زید اسلم گفت این در شماس قیس الیهودی آمد و او پیری بود اسود القلب شدید الکفر و العناد و کینه در مسلمانان داشت
بروی بر ایشان روزی بگذشت جمعی را دید از اوس و خزرج مجتمع شده و مؤتلف گشته و کلمه و رای و دیانت یکی کرده
او را آن بد آمد پس از آنکه در میان ایشان در جاهلیت خونها و عداوتها بود و الفتی شود با یکدیگر اندیشه کرد و گفت اگر ایشان
هم برین باشند درین شهر ما غلبه کنند و کار بر ما تباه شود جوانی را گفت از جهودان برو و در حلقه بایست و حدیث کارزار بعاث
در انداز و یاد ده ایشان را واقعات روز جنگهای که از آن بود و اشعاری که در آن روز گفتند و آن روز کارزاری عظیم بود میان
اوس و خزرج و ظفر در آن روز اوس را بود بر خزرج آن غلام بیامد و این بگفت ایشان در حدیث افتادند و مفاخرت و منازعت

ایستادند با دو مرد از ایشان بزانو افتادند و آن جماعت سمر درگفت و گو آمدند و گفتند اگر خواهیم که اکنون تازه کنیم و جنگ سلاح کردند و گفتند که موعد ظاهر است و آن نام جای است با حاپره شدند و روی بیکدیگر کردند بر آن کینه که میان ایشان بود در جاهلیت خبر برسول علیه السلام رسید برخاست با جماعت مهاجر بیرون آمد و گفت ای جماعت مسلمانان با دعوت جاهلیت شدید بس در میان شما و خدای عز و جل شما را باسلام کرامت کرد و اتحاد جاهلیت از میان شما برداشت و میان شما الفت داد باز بکفر و احوال کافری خواهید شدن اندر آن از خدای بترسید ایشان چون رسول را بدیدند و سخن او شنیدند دانستند که آن از نزعات شیطان است و کید دشمنان جهودان سلاحها بینداختند و بگریستند و دست در گردن یکدیگر کردند و صلح کردند با پیغمبر بمدینه آمدند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای کسانی که ایمان آورده اید اگر فرمان برید گروهی را از اهل کتاب یعنی شماس قیس و اصحاب او را شما را پس از ایمان شما بکفر برند یعنی ایشان چیزی کنند که اگر شما نه بر بصیرت نباشند کافر شوند و مرتد گردند و اما که بر بصیرت باشند از حمیت جاهلیت کاری کنند که ظاهر او کفر و ارتداد باشد جابر بن عبد الله الانصاری گفت که ما و یکدیگر افتاده بودیم که ناگاه رسول خدای برآمد کالقمر الطالع چون ماه تابان که در شب برآید و بدست اشارت کرد جدائی بودند که اشارت دست رسول دیدند آن گروه از آن جانب شدند و آن گروه از آن جانب پس در جهان هیچ شخص نیست که بر ما دوست تر است از رسول خدای و ندیدیم روزی که اولش زشت و وحشت باشد از آن روز و آخرش نیکوتر بود از آن روز انکه چون تو بره جه تعجب گفت چگونه کافر شدند و هنوز آیات خدای بر شما میخوانند و رسول خدای در میان شماست و این دلیل ظاهر است بر بطلان قول مجبره و مرجئه از آنکه گویند چگونه کلامی باوستی چون لب بدست رسول چون محمد با صد هزار حجت و برهان انکه ما را منع کنی بقهر از ایمان و دلهای ما را خراب کردانی بکفر و کفران و انکار ما تعجب نمای و گوی و کیف تکفرون بعجبانی ما را یاد کرد دار قومی یاد کرد و گر اگر کتاب بنجاه باشد و بجای یک رسول صد باشد و تو مانع باشی از ایمان و حایل باشی بر کفر و عصیان مرا هیچ نایی و سود ندارد و تنها سد نعوذ بالله من هذا المقاله فاوه گفت در این دو حجت عظیم است یکی کتاب خدای و دوم رسول خدای رفت و کتاب خدای را ماند و این همه بر مجبره روان نیست از آنکه اگر کلام بر ذات او قائم است و اگر رسول است یک از رسالت معزول است خواه بترک اجابت سعد و دست پناه با خدای ده از متعالت ما مهتدی شوی که و من یعتصم بالله فقد هدی هر که دست در دین خدا زند او را بهشت راه نماید یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ کُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَکُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَکُمْ مِنْهَا کَذَلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمْ آیَاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ مقاتل حیان گفت میان اوس و خزرج در جاهلیت کارزار بود و عداوت چون رسول علیه السلام بمدینه میان ایشان صلح افکند و هر دو یکی شدند بکر و زدو مرد از اوس و خزرج با یکدیگر مفاخرت کردند از اوس ثعلبه بود و از خزرج اسعد زراره اسعد زراره اوسی را گفت که خزیمه ثابت ذو شهادتین و حنظله از ماست خزرجی گفت ابی کعب و معاذ جبل و زید بن ثابت از ماست و میان ایشان در

مخافت

مخافت حدیثی بسیار رفت تا خزرجی گفت اگر رسول خدا نیامدی بودی ما شما را کشته بودیم و فرزندان شما برده کردی و زنان شما مهر و نکاح کرده اوسی گفت پیش از اسلام چه آن نگر دیدی که ایم ما از خانه بیرون نیارستید شدن تا کار بسلاح انجامید و در هم افتاد رسول علیه السلام بیامد و ایشان را از هم باز کرد و صلح داد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای مومنان از خدای بترسید حق ترسیدن وی رسول علیه السلام گفت حق تقاته ان یطاع فلا یعصی وان یذکر فلا ینسی وان یشکر فلا یکفر مقران گفتند چون آیه آمد صحابه گفتند یا رسول الله ومن یقوی علی هذی و کیست که قوت و طاقت این دارد حق تعالی این آیه فرستاد فاتقوا الله ما استطعتم و با این آیه منسوخ شد انکه گفت نباید که مرگ به شما آید الا و شما مسلمان باشید گفته اند الا وانتم مفوضون امرکم الی الله کارها با خدای افکنده باشید فضل گفت محسنون الظن بالله کان نیکو برید بخدای ابن عباس گفت رسول خدای گفت یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا وانتم مسلمون فلو ان قطرة من الزقوم قطرت فی الارض لامرت علی اهل الارض معیشتهم فکیف بمن هو طعامه گفت ای مومنان از خدای بترسید سزاوار ترسیدنش و نباید که مرگ بشما آید الا و شما مومن و مخلص باشید که اگر قطره زقوم دوزخ بزمین چکد زندگانی بر اهل دنیا تلخ شود چگونه بود حال آنکس که همه طعامش از آن باشد انکه گفت ای بندگان من دست در رسن من زنید و همه طاعت من نگاه دارید و بعهد من وفا کنید و بر کلمه مجتمع شوید سدی گفت و قتاده مراد قرآن است دست در قرآن زنید حارث عور گوید در مسجد رسول شدم مردم را دیدم در اختلاف و احادیث افتاده نزدیک امیر المومنین آمدم گفتم یا امیر المومنین مردم در در گفت و گو افتاده اند گفت شنیده ام از رسول که فتنه باشد گفتم یا امیر المومنین خلاص از وی چه باشد گفت بکتاب الله فان فیه نبا ما قبلکم وخبر ما بعدکم وحکم ما بینکم هو الفصل لیس بالهزل هو حبل الله المتین والنور المبین وشفاء النافع عصمة من تمسک به ونجات من تبعه در حدیث دراز گفت خلاص از این فتنه بکتاب خدای باشد که در و حدیث پیشینگان است و خبر باز پسینان است و حکم آنچه در میان تو باشد او فصل است و هزل نیست او حبل خداست و ذکر حکیم است و راه راست است ابو سعید خدری گفت از رسول علیه السلام شنیدم که میگفت ای مردمان من میروم و در میان شما دو خلیفه رها میکنم یکی از یکی مهتر اگر پی ایشان گیرید گمراه نشوید یکی کتاب خداست رسنی از آسمان گذاشته و یکی عتره و اهل البیت من خدای تعالی لطیف و خبیر است مرا خبر داد که ایشان از یکدیگر جدا نشوند تا بر کنار حوض با پیش من آیند انکه گفت ولا تفرقوا پراکنده مشوید چنانکه جهودان و ترسایان انس مالک روایت کند از رسول علیه السلام که بنی اسرائیل بهفتاد و یک فرقه شدند و امت من بر هفتاد و سه فرقه شوند همه در دوزخ روند مگر یکی از ایشان گفتند یا رسول الله یکی کدام است دست فراهم گرفت و گفت جماعت و برخواند واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا روان گفت بنزدیک امیر المومنین حاضر بودم در مسجد کوفه راس الجالوت که سر احبار جهودان بود و جاثلیق را که امام ترسایان بود پیش او آوردند بدانچه عنیف امیر المومنین گفت ارفقوا بهما انکه روی براس الجالوت کرد و گفت

وگفت ویلک یا راس الجالوت دانی جهودان از پس موسی بچند فرقه شدند گفت نه در کتاب مکرم و مکتوم گفت
لعنک الله ومن رئیس القوم اذا آتوک فی حلالهم وحرامهم قلت انظر فی کتابی واقول ارایت لو احتراق الکتاب
او سرق الکه با جاثلیق نگاه کرد و گفت ترسایان پس از عیسی بچند فرقه شدند گفت بچهل و پنج فرقه شدند گفت
دروغ میگویی بخدای که من توریة به از او دانم و انجیل به از تو دانم امت موسی پس از موسی هفتاد و یک فرقه شدند
هفتاد از ایشان هالک اند و یکی ناجی و ایشان انانند که خدای تعالی گفت ومن قوم موسی امة یهدون بالحق وامت
عیسی پس از وی هفتاد و دو فرقه شدند یکی از ایشان ناجیست و باقی هالک اند ناجی انانند که خدای تعالی در حق ایشان
گفت واذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق وامت مصطفی بر هفتاد
و سه فرقه بوند یکی از ایشان ناجی باشند و آن انانند که حق تعالی گفت وممن خلقنا امة یهدون بالحق وبه یعدلون
و ایشان شیعه باشند بدانکه در سر امت ناجی آنکس است که بر حق است امت موسی را گفت ومن قوم موسی امة یهدون
بالحق این حق را کجا جویند تا بدو نجات یابند از انجا که رسول بیان کرد باتفاق و گفت الحق مع علی وعلی مع الحق
یدور معه حیث ما دار حق تا علیست و علی با حق و حق انجا گردد که علی باشد ای عجب همه جهان تبع حق باشند حق
نمی تا بچه گونه تبع علی باشد که الحق مع علی ابان بن تغلب روایة کرد از صادق ع که او گفت نحن حبل الله الذی
قال الله عز وجل واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا مایم آن حبل خدای که خدای تعالی گفت دست در و زنید و پراگنده
مشوید دست در کسی زنید که پای بر جای بود که آنکس که برای خود ثبات قدم ندارد ترا چگونه دست گیرد و آن
کس که بخود مستقل نباشد ترا چگونه مستقل باشد آنکس که سر خود بر نتاند کجا پای دستگیری تو دارد پس آنکس
چه داری که پای تو ندارد امروز بی آنکس چه گیری که فردا سر تو ندارد اذ تبرا الذین اتبعوا من الذین اتبعوا امروز
تولا بکسی چگونه کنی که فردا از تو تبرا کند انگه گفت اذکروا یاد کنید نعمت خدای را بر شما بود چون شما دشمن یکدیگر
بودید خدای دلهای شما با یکدیگر هم آورد و بدوستی در رو آمد بر تفضل و نعمت او همه برادران یکدیگر بود و قصه
این آن بود که علما اسیر گفتند که اوس و خزرج دو برادر بودند از مادر و پدر در میان ایشان عداوتی
افتاد بسبب سمیر و حاطب و سمیر زید بن مالک بود او حلیفی را از آن مالک بن عجلان الخزرجی بکشت نام او
حاطب بن سبب میان این دو قبیله کارزار و عداوت افتاد و مدتی دران بماند صد و بیست سال
و همچنین متصل شد تا بعهد رسول که او بدعوت برخاست ببرکت رسول و سعی او آن عداوت از میان
ایشان منقطع شد و سبب آن بود که سوید بن الصامت بمکه آمد و قوم سوید او را کامل خواندندی برای
جلادت و نسب و شعر و حکمت که او داشت و چون بمکه آمد رسول ع بدعوت برخاسته بود بیامد و او
را دعوت کرد بخدای و باسلام سوید گفت همانا این که تو داری مانند آن بود که من دارم رسول ع گفت تو
چه داری گفت مجله لقمان یعنی حکمت او رسول گفت عرضه کن بر من او عرضه کرد رسول ع گفت انچه تو
آوردی کالای نیکوست اما انچه با منست ازین نیکوترست این کلام خدایست و خدای از آسمان فرستاد

این را

این را علی نور و هدی و قرآن بر خواند او از اسلام دور نبود خوش آمد او را انچه بشنید برگشت و بمدینه آمد
پس روزگار بر نیامد که او را بکشتند پس از آن ابو الحیسر انس بن رافع بمکه آمد با جماعتی از بنی عبد الاشهل
می خواستند تا قریش یار ایشان شوند بروی خزرج تاختن آورند رسول چون بشنید که ایشان آمده اند بر خواست
و بیامد و گفت رغبت کنید بچیزی که به از آنست که شما آمده اید گفتند آن چیست گفت آنکه خدای را بپرستید و بدو شرک
نیارید که خدای تعالی مرا بشما فرستاده است ایاس بن معاذ با ایشان بود و او جوانی زیرک بود گفت ای قوم راست
میگویید و انچه او شما را بآن دعوت میکند به از آنست که ما اینجا آمده ایم و رسول ع بر خواست و ایشان بمدینه آمدند پس
از آن واقعه بعاث افتاد میان اوس و خزرج و ایاس بن معاذ فرمان یافت چون خدای تعالی خواست که اظهار
دین خود کند و اعزاز پیغمبر خود جماعتی آمدند از انصار و رسول ع نزدیک عقبه رسید شش مرد را دید از خزرج ایشان
را گفت شما چه قومید گفتند ما جماعتی ایم از خزرج گفت از موالی جهودان گفتند آری گفت بنشینید تا با شما سخن
گویم ایشان را دعوت کرد بدین اسلام و اسلام بر ایشان عرض کرد و قرآن بر ایشان خواند ایشان بشنیدند و
اندیشه کردند و در نهاد ایشان را گفتند آخر الزمان در مکه و از جمله ایشان را داعی بود با مسلمانی آن بود که ایشان
مخالط و معاشر جهودان بود و جهودان ایشان را گفتند اینک نزدیک رسید که پیدا شدن پیغمبر آخر الزمان در مکه که ما
در توریة میخوانیم و چون او بیاید ما تبع او شویم و با او ایمان آوریم و از شما انتقام کشیم ایشان با یکدیگر گفتند همانا این
پیغمبر آخر الزمان که پیوسته جهودان ما را باو میترسانند اینست بیایید تا ما سبق بریم و با او ایمان آوریم تا دست ما را
باشد بر ایشان و ایشان را نبود بر ما و باشد که خدای ببرکت او این فتنه و شر از میان ما بر دارد ایشان هر
شش ایمان آوردند و گفتند یا رسول الله ما بمدینه رویم و قوم را با تو دعوت کنیم و حدیث تو بگوییم همانا اجابت
کنند چون بمدینه آمدند و حدیث رسول کردند و دعوت با دین او و این حدیث فاش شد تا هیچ سرای نماند
که درو نه حدیث رسول کردند تا سال دیگر که موسم وقت بود دوازده مرد برخاستند ده از خزرج و دو از
اوس و رسول ع را بعقبه اول دیدند و رسول را بیعت کردند و ایمان آوردند علی بیعة النسا یعنی یبایعنک
علی ان لا یشرکن بالله شیئا ولا یسرقن الآیه و رسول ع ایشان را گفت اگر وفا کنید بهشت بجزا یابید
و اگر در بعضی خیانت کنید شما را کمبتی رسد در دنیا یعنی بر شما حد آید شود در دار دنیا و حد زنند شما را باشد که کفارت
آن باشد و اگر خدای بر شما بپوشد انگه شما را بقیامت عذاب کند یا عفو کند آن در مشیت خدایست و این پیش
از آن بود که رسول ع را جهاد فرمودند ایشان اسلام قبول کردند و بمدینه شدند و رسول ع مصعب بن عمیر بن
هاشم بن عبد مناف را با ایشان بفرستاد تا قوم را دعوت کند و ایشان را قرآن و شرع آموزد بیامد و در
سرای اسعد بن زراره فرود آمد و او از آن دوازده مرد بود که در عقبه به پیغمبر ایمان آورده بودند و بیعت
کردند مردم را قرآن می آموخت و قرآن بر ایشان میخواند او را در مدینه مقری خواندندی اول کسی را که در مدینه
مقری خواندند او بود روزی ابن معاذ اسید بن حضیر را گفت بیا تا برویم و این دو مرد را که اضلال و اغوای

سفهای قوم ما یکنند زجر کنیم و برانیم ایشانرا او تو خود برو که اسعد پسر خاله منست من ازو شرم دارم و سعد و
اسید مرد و پیش رو و مهتر قوم بودند اسید حربه برگرفت و آمد تا بجایی که ایشان در آنجا بودند اسعد
اسید را بدید مصعب را گفت این سید قوم است تا دانی که سخن چگونه بایدگفت اسید فرود آمد و روی
بر مصعب نهاد و گفت بلفظی درشت و روی ترش که بچه کار آمده اید و سفیهان ما را اگراه می کنید برخیزید و از این
شهر بیرون روید اگر شما را هلاک خود آرزو نیست و جان خود بکار است مصعب گفت اگر بنشینی و از من چند
سخن بشنوی اگر باری توموافق باشد فهو المراد و اگر بخلاف آن باشد که ترا رای باشد بود خود انکار کن شنیدی
اسید گفت بانصاف گفتی انگه حربه بر زمین نهاد و بنشست مصعب چند آیة از قرآن برخواند و وصف
اسلام بر او گفت و او می شنید و روی او تازه میشد و بشاشت در رو پدید می آمد تا گفتند که والله که ما مسلمانی
در روی او بشناختیم پیش از آنکه سخن گفت انگه گفت نیکو کلامیست و نیکو طریقی است چگونه کند آنکس که
خواهد درین دین آید گفتند اول غسل کند و جامه پاکیزه در پوشد و کلمهٔ شهادت بگوید و دو رکعت نماز بکند او
شهادتین بگفت و برخاست و غسل کرد و جامه پاکیزه در پوشید انگه گفت پس من مردی را بشما فرستم که او شما
را اجابت کند و در دین آید هیچکس بر شما خلاف نکند سعد معاذ را خواست انگه حربه برگرفت و بانزدیک قوم
شد در وی نگریدند و گفتند والله که اسید نه بآن روی باز آمد که ازینجا رفت سعد معاذ او را گفت چه کردی گفت
برفتم و این مردمانرا بدیدم چیزی میگویم بیند که ما را از آن زیان دارد و گفتم چیزی نکنید و نگویید که ما را زیان دارد
گفتند که همچنین کنیم و لیکن دانی که شنیده ام که جماعتی از بنی حارثه برخواستند تا اسعد را بکشند برای آنکه
پسر خالهٔ تو است تا عهدی که میانه شماست تباه کنند بکشتن وی اگر بروی مراقبه کنی صواب باشد سعد معاذ بر
خواست و حربه برگرفت و آمد تا بآن دیوار رسید که ایشان در آنجا بودند و ایشانرا یافت که ساکن نشسته اند
بدانست که خواسته است که انکار و سخن ایشان بشنود باید شتیم الوجه و غلظت بانگ بر ایشان زد
و گفت چرا این جایگاه رها نکنید و نیز رو ید و اغوا و اضلال ضعیفان ما میکنید اگر نه آنستی که تو پسر خاله منی و الا
باین حربه خطاب کردی با شما مصعب گفت ای جوانمرد اگر بنشینی و سخن بشنوی و اندیشه کنی اگر ترا صواب آید
نیکو و الا آنچه رای تو باشد میکنیم سعد گفت انصاف دادی انگه بنشست مصعب حدیث اسلام و طریقه مسلمانی
و مکارم وصف کردن گرفت و از قرآن پارهٔ برخواند او میگفت و روی سعد می شکفید و تازه می شد تا
حجت اسلام در دل وی ظاهر شد پیش از آنکه بر زبان راند انگه گفت شما چگونه کنید چون خواهید که درین دین
آیید گفتند که کلمهٔ شهادت و غسل و نماز همه وصف کرد سعد همچنان کرد انگه حربه برگرفت و با مجمع قوم شد و
چون از دور پدید آمد قوم سعد گفتند سعد نه بآن روی باز آمد که ازینجا رفت بیامد و بنشست و گفت یا بنی عبد الا
شهل هیچ مردی و زنی نماند الا که اسلام آوردند و مصعب و مجد و زیاره همچنین دعوت میکردند تا هیچ سرای نماند در
مدینه که نه در آنجا مسلمان بودند از مردمان و زنان الا سرای بنی امیه بن زید و حطم و وایل که ایشان متوقف

بودند

بودند برای آنکه ابو قیس الاسلت شاعر در میان ایشان بود و ایشانرا منع کرد مصعب بر خواست
و با مکه آمد و سفتاد مرد مسلمان با او بیامدند و میعاد ایشان با رسول در عقبه بود در روز میانین ایام
تشریق و این روز را روز بیعت عقبهٔ دوم گویند کعب بن مالک گفت چون از حج فارغ شدیم و آن شب
بود که با رسول عم وعده کرده بودیم عبد الله پدر جابر با ما بود و ما این کار از مشرکان قوم خویش پنهان
میداشتیم او را بر خود حاکم کردیم و گفتیم تو از جملهٔ سادات و اشراف مایی ما را می باید که چون تو مردی با چنین
عقل و رای که تراست فردا هیزم دوزخ شوی اسلام او را و با او بدین محمد در آی و ما را امشب میعاد است بعقبه
با رسول عم حاضر آی تا بشنوی گفت روا باشد پس ما را گردیم تا از شب ثلثی برفت بیرون آمدیم بمیعاد
رسول عم پوشیده یگیک و دو دو میرفتیم تا همه در شعبی که بنزدیک عقبه است مجتمع شدیم سفتاد مرد بودیم
و دو زن با ما بودند یکی ام عماره و یکی اسماء بنت عمرو رسول عم می آمد و عباس با او بود او هنوز در
اسلام نیامده بود و لیکن برای خود و قرابت با رسول بیامده بود و چون بنشستیم اول عباس سخن
گفت و گفت یا معشر الخزرج و عرب مردم قبیله را خزرج خواندندی بدانید که محمد از ما آنجاست که
میدانید و ما خود او را از قوم حمایت میکنیم از آنکه بر دین ما اند و او در قوم و شهر خود در عز و رفعتست و لیکن
میخواهد که بنزدیک شما آید اگر میدانید که با آنچه میگویید وفا خواهید کردن و او را حمایت خواهید کردن تا
بیایید و اگر نه بگویید تا او رحلت نکند و شهر خود رها نکند ما گفتیم شنیدیم آنچه گفتی ای رسول خدای تو سخن
خود بگوی و آنچه ترا رایست و شرطست برای خدا و برای خود التماس کن رسول عم چند آیة از قرآن بر
ایشان خواند و قوم را دعوت کرد و مسلمانی ترغیب داد انگه گفت من این تبلیغ در میان شما آن شرط
میکنم که حمایت من چنان کنید که حمایت فرزندان خود این مغرور دست رسول عم بدست گرفت و گفت
یا رسول الله تا جان حمایت کنم که اصل خود را ما اصل مجمع و محفل و کارزاریم و این میراث از پدران
خود یافته ایم ابراهیم بن التیهان گفت یا رسول الله تو میدانی که میان ما و دیگران عهود و مواثیق است
و ما آن همه برهم خواهیم زدن اگر چنان باشد که خدای تعالی ترا قدرت و نصرت دهد بر قوم خود ما
را رها کنی و با شهر خود شوی رسول عم بخندید و گفت لا بل الدم الدم و الهدم الهدم انتم منی و انا
منکم و احارب من حاربتم و اسالم من سالمتم گفت نه خونها بخونها بایکدیگر پیوسته است تا بایکدیگر
ریزند و با یکدیگر سیران کنند شما از منید و من از شما ام حرب کنم با آنکه محارب شما باشند و صلح کنم
با آنکه صلح کند با شما انگه گفت دوازده نقیب را اختیار کنید که کفلاء قوم باشند چنانکه حواریان نه
از خزرج و سه از اوس عاصم بن عمر بن قتاده گفت چون ما به بیعت رسول عم بنشستیم عباس ابن
نضیله گفت ای مردمان شما میدانید که این مرد بچه بیعت علی حرب الاحمر و الاسود بیعت او بر کار
زار عرب و عجم میکنید اگر چنانکه مال شما را نکبتی رسد و اشراف شما را بکشند ازو بر خواهید گشت و بعهد وفا

بخواهید کرد حرفتی باشند در دنیا و آخرت اگر وفا کنید و باک مدارید با انکه شما را بکشند و مالتان ببرند آن خیر دنیا و آخرتست گفتند ما او را اعمال و جان و قتل اشراف قبول میکنیم یا رسول الله دست باز کن رسول عم دست باز کرد و بیعتش کردند اول کسی که بیعتش کرد براء بن معرور بود انگه جمله بیعت کردند چون از بیعت فارغ شدند ابلیس از سر عقبه آواز داد که یا اهل الحاجب بیدار شوید که مذممان با جماعتی صابیان بر حرب شما مجتمع شدند رسول عم گفت این دشمن خدا ابلیس است که گفت یا عدو الله با تو بپردازم انگه رسول عم گفت بار حلهای خود روید به سلامت عباس بن عباده بن نضله گفت یا رسول الله بآن خدای که ترا ابر فرستاد بحق که اگر فرمایی ابداد با شمشیر سر ایشان رویم بما گفت فرا نفرموده اند ولیکن بارحل خود روید گفتند برفتیم چون فرد روز بود احلاف قریش آمدند بنزدیک ما و گفتند یا معشر الخزرج شنیدیم که شما بیامده اید تا صاحب ما را یعنی محمد را از میان ما ببرید بشهر خود و با او عهد کرده اید بر قتال ما شما را برین چه حمل کرده است و قتال ما چرا اختیار کرده اید مشرکان و قوم چون شنیدند سوگند خوردند که ازین خبر نداریم و راست گفتند برای انکه ایشان بیخبر بودند و ما هیچ سخن نگفتیم و در یکدیگر می نگریدیم انگه برخاستند ایشان و انصار باز با مدینه شدند اسلام آشکارا کردند و خبر منتشر شد و بمکه رسید و قریش اصحاب رسول میرنجانیدند رسول عم گفت ما را مهم نیست اینجا مقام کردن برخیزید تا بمدینه شویم و آنجا مقام کنیم تا ایمن باشیم بر جود اصحاب یک یک و دو دو هجرت میکردند و بمدینه میرفتند اول کسی که هجرت کرد ابو سلمه مخزومی بود پس عامر بن ربیعه با عیال خود لیلی بن ابی حشمه پس عبد الله جحش انگه گروه اصحاب رسول هجرت میکردند و رسول عم بمکه می بود تا انکه که خدای تعه او را فرمود که تو نیز هجرت کن برخاست و بمدینه آمد شادمانه شدند و متبرک شدند و خدای ببرکت او برکت مقدمه او آن عداوت و دشمنی از میانه اوس و خزرج برداشت چنانکه گفت واذکروا نعمت الله یاد کنید نعمت خدای را ای معشر انصار چون شما دشمنان یکدیگر بودید پیش از اسلام خدای تعه دلهای شما را با هم آورد باسلام تا که همه برادر یکدیگر باشید در دین رسول عم گفت مسلمان برادر مسلمان است بر وی ظلم نکند و نگذارد که کسی بر وی ظلم کند بر یکدیگر حسد مبرید و با یکدیگر دشمنی مکنید و یکدیگر را فرو نگذارید و برادران یکدیگر باشید پرهیزکاری در دل است پس یاد مرا و را از شر و بدی انکه عهد بر دو مسلمان بشکند و گفت مثل مومنان در دوستی ایشان با یکدیگر و رحمت ایشان بر یکدیگر تن است که چون بعضی ازو بنالد دیگر رنجور شود و جمله را دعوت کند و بخواند بی و تب وکنتم علی شفا حفرة و شما جماعت اوس و خزرج بر کناره دوزخ بودید خدای تعه شما را از آن برهانید یعنی شما نزدیک بود که در دوزخ افتید و از میان ما و شما وا افتادن در دوزخ هیچ نمانده بود جز انکه مرگ بشما رسیدی چون کسی بر کنار جای با خرفتی باشد هر آیینه که باو رسد خوف آن باشد که بیفتد خدای تعه ایشان را تشبیه کرد بر حال کسی که بر کناره حفره بود هر ساعتش خوف آن بود که در افتد کذلک همچنین بیان کند خدای تعه آیات خود را برای شما چه کار او بیانست نه تلبیس

برای

برای انکه تا بود که شما مهتدی و راه یافته شوید اینجا راه اسلام و آنجا راه بهشت وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ باید که از شما جماعتی باشند که مردمان نیکویی و طاعت کنند و به نیکویی فرمایند و از منکر باز دارند تا انکه این کنند و این را کار بندند ایشان مفلحان و ظفر یافتگان و فایزانند بیشتر متکلمان برانند که امر معروف و نهی منکر فرض علی الکفایه است و مذهب ما انست که فرض علی الاعیان است و بعضی گفتند طریق وجوب او عقل است و مذهب ما انست که طریق وجوبش سمعست و اجماع امت و امر معروف و نهی منکر اگر تواند بدست کند و اگر نتواند بزبان و اگر نتواند بدل کند حسن بصری روایت کند که رسول عم گفت مثل فاسق در میان قوم چنان باشد که کشتی بود و در دریا قومی روند و آن کشتی بخشند و هر یکی بحصه و نصیب خود نشیند انگه یکی از ایشان تبری بردارد و آن نصیب خود سوراخ کند دیگران او را گویند چرا چنین کنی گوید که نصیب خود را تصرف میکنم شما را با من و نصیب من چه کار اگر او را با این گفتار رها کنند و دستش بدست نگیرند کشتی ویران کند آب درآید و او و ایشان غرق شوند ابو الدردا گفت اگر امر معروف و نهی منکر نکنید خدای تعالی ظالمی را بر سر شما گمارد که بزرگان را حرمت ندارد و بر کودکان رحمت نکند و نیکان و صالحان شما دعا کنند اجابت نیابند و نصرت خواهند نصرت نیابند و آمرزش خواهند خدای تعه آمرزش ایشان را نیامرزد انکه حق جل و علا گفت و مباشید چون آنکه پراکنده شدند و مختلف گشتند پس از انکه حجت بر ایشان متوجه شد و آیات و دلایل بر ایشان آمد جهودان و ترسایان و بعضی مفسران گفتند مراد مبتدعان امت اند و پیغمبر عم گفت من سره ان یسکن بحبوحة الجنة فلیلزم الجماعة فان الشیطان مع الاثنین ابعد هر که او خواهد که در میان بهشت بنشیند و ساکن شود گو با جماعت باش که شیطان با دو تنها است و او با دو دورتر است واولئک لهم عذاب عظیم و ایشان آنانند که در دنیا که ایشان را عذاب عظیم باشد در دنیا تیغ امام وقت و در آخرت عذاب دوزخ بجای خدای عز و جل يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ و انکه حق جل و علا بیان کرد که این عذاب بزرگ ایشان را در روزی باشد که در آن روز سفید باشند رویها و سیاه باشند رویها سفید روی موحدان و روی سیاه رویهای اهل بدعت و طغیان کلبی از ابو صالح از ابن عباس روایة کرد که روز قیامت خدای تعالی بردارد و نصب کند هر معبودی که بدون او پرستیده باشند و هر کسی بجانب معبود تازد و ذلک قوله تعالی

چون از خسارت و ندامت به پند اندوه کین شوند و روی ایشان سیاه شود مومنان واهل کتاب
مانند برای ایشان معبودی رفع کنند وحق تعالی ایشان را گوید که هرکه از شما در دار دنیا مرا سجده کرده
است امروز سجده کند مومنان سجده کنند وجهودان وترسایان در روی مومنان نگرند از آن خوف
واندوه روبهای ایشان سیاه شود گویند بار خدایا روبهای مشرکان سیاه کردی وما در دار دنیا
مشرک نبوده ایم وذلک قوله والله ربنا ما کنا مشرکین حق تعالی گوید انظر کیف کذبوا علی انفسهم بنگر که چه
گونه دروغ میگویند که مشرک نبوده ایم مشرک بوده اند ودر مثل گویند دروغ زن سیاه روی باشد
ویوم القیمة تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة اما آنها که روبهای ایشان سیاه باشد ایشانرا
گویند که کافر شدید پس از ایمان آوردن حسن بصری گفت آنانند که اظهار کلمهٔ ایمان کردند ومنافق
بودند حارث بن اعور گفت از امیر المومنین شنیدم که میگفت که پر مرد باشد که از خانه بیرون آید و
با خانه شود تا که عملی کند که بدان مستوجب شده باشد که بدر آید و باز گردد و مستوجب دوزخ شود انگه این آیة
برخواند که یوم تبیض وجوه وتسود وجوه قتاده گفت بسته عان امت اند رسول گفت فردای قیامت
بر کنار من آیند یکبار حوض از اهل صحبت من چون ایشانرا از پیش من برانند من آواز دهم اصحابی
یاران منند مرا گویند که تو ندانی که ایشان از پس تو چه احداث کردند انهم رجعوا علی اعقابهم القهقری
دارند وایشان از پس تو برگشتند این چیزرا ومرتد شدند ثعلبی در تفسیر آورده است وایشانرا گویند فذوقوا
بچشید عذاب را بدانچه شما کافر شدید واما آنکه روبهای ایشان مومنان وموحدان ومخلصان باشند
ایشان در رحمت خدای وثواب وبهشت خالد وجاویدان باشند این آیات وبینات وحج خدایست
ما بر تو میخوانیم از آنکه بدرستی وراستی وحق از بهر آنکه تا ترا معلوم گردد وبدانی که خدای تعالی ظلم عالمیان
نخواهد که بر هیچکس از عالمیان ظلم کند بدانکه ثواب مستحق باز گیرد وتا مستحق را عقاب کند از آنکه ظلم آنکس
کند که جاهل باشد یا محتاج وخدای تعالی عالم است وغنی اوراست ملک آسمان وزمین وهرچه در آسمان و
زمین است همه اوراست ومرجع ومرد همه کارها با اوست وهیچ حال اورا حاجت نباشد بظلم کردن و
ظلم خواستن چه از آنکه ملک آسمان وزمین اورا باشد مستغنی بود کُنتُم خَیرَ اُمَّةٍ اُخرِجَت لِلنَّاسِ
تَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ وَتَنهَونَ عَنِ المُنکَرِ وَتُؤمِنُونَ بِاللهِ وَلَو آمَنَ اَهلُ الکِتَابِ
لَکَانَ خَیراً لَهُم مِنهُمُ المُؤمِنُونَ وَاَکثَرُهُمُ الفَاسِقُونَ عکرمه گفت ومقاتل که آیه در
جماعتی از صحابه نازل شد چون عبد الله مسعود وابی کعب وسبب آن بود که مالک بن الضیف
ووهب بن یهودا دو حبر بودند از احبار یهود جهودان ایشانرا گفتند دین ما از دین شما بهتر است
وما از شما بهتریم خدای تعالی این آیه فرستاد وبر ایشان ضحاک گفت اصحاب رسول خدااند
الرواة والدعاة راویان اخبار وداعیان با دین وداد که مسلمانانرا فرمودند که طاعت ایشان

ادید

وامید واین صفت امامانست ومهتر گفت احفظونی فی اصحابی فانهم خیار امتی گفت مرا نگاه دارید در یاران من
که ایشان بهینهٔ امت منند بعضی دیگر گفتند مراد جملهٔ امت اند ودر تفاسیر اهل البیت واخبار ایشانست که آیت
خاص است در حق ائمهٔ معصومین برای آنکه لفظ در مقتدایان روا باشد آنکه آن صفات که آیه متضمن آنست
لایق حال ایشانست سلمان فارسی رحمه الله روایت کرده است که در عهد عمر خطاب مردی بیامد از احبار یهود وان
وگفت که خلیفهٔ محمد کیست که بر جای اوست اورا به عمر هدایت کردند بیامد وگفت انت خلیفة محمد قال بلی گفت انی
اسئلک عن ثلث وثلث وواحدة گفت من ترا خواهم پرسید از سه مسئله وسه مسئله ویکی گفت چرا نگفتی که هفت
گفت برای آنکه از سه اول بپرسم اگر جواب یابم سه دیگر بپرسم واگر نه ترا وخودرا رنجه ندارم عمر گفت فاذا علیک بعلی
ابن ابی طالب اورا بنزدیک علی فرستاد او بیامد وعلی را گفت من ترا سوال خواهم کرد چنانکه با عمر گفت علی گفت سل
عما ترید بپرس از هرچه خواهی گفت خبر ده مرا از اول درخت که بر زمین برست واز اول سنگی که بر زمین نهادند واول
چشمهٔ آب آنحضرت جواب داد که اول چشمهٔ آب شما میگویید که چشمهٔ بیت المقدس است دروغ میگویید که آن چشمه بود
که صاحب موسی در وماهی بشست وماهی زنده شد واول سنگی که بر زمین نهاده شد شما میگویید که در بنای بیت المقدس
بود دروغ میگویید که آن سنگ حجر الاسود است که جبرئیل از بهشت با آدم آورد وله لسان ذلق لیشهد لمن وفاه یوم
القیمة فردای قیامت اورا زبان فصیح بود که گواهی دهد برای آنکس که با او آمده باشد جهود گفت اشهد انه املاء موسی
وکتاب هرون گواهی میدهم که این جمله املاء موسی وکتاب هارونست گفت سه ماند گفت بگو اخبرنی عن موضع نبیکم
بالجنة گفت مرا خبر ده از موضع پیغمبر شما در بهشت گفت فی جنت عدن الله فی اعلا علیین ثم قال لکن فیکون جنات
عدن گفت قصبی وشاخی خدای بدست قدرت خویش با علا علیین جنات که آنرا گفت بباش بهشت عدن شد
گفت املاء موسی وکتاب هارونست گفت خبر ده که با او که باشد آنجا گفت اثنی عشر من اهل بیتی یامرون بالمعروف
وینهون عن المنکر ولا یخافون لومة لائم گفت املاء موسی وکتاب هارونست گفت خبر ده مرا از وصی او تا از پس او
چند سال باند امیر المومنین عقد بیده ثلثین بدست سی گرفت یعنی سال گفت یک مسئله ماند اگر جواب دهی ایمان
آورم گفت ماهی آن چیست اخبرنی عن وصیة الموت ام یقتل قال امیر المومنین لا بل یخضب هذه ووضع یده علی لحیته
وراسه جهود ایمان آورد واز جملهٔ موالی او شد وگفت اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وانک وصی رسول
معنی آیة شما بهترین امتید نزدیک خدای در لوح محفوظ که برون آوردند یعنی بیافریدند ایشانرا از برای مردمان وآن
صفت امامانست ومقتدایان برای آنکه هریک که نه امام وپیغمبر اند برای خود آفریدند واورا بکس کار نباشد مگر پیغمبر وامام
راکه تکلیف امت واتباع امت در گردن ایشان باشد تا به نیکوی فرمایند واز ناشایست باز میدارند مقاتل حیان
گفت امتان پیش امر معروف ونهی منکر نکردندی وگفتندی مارا باکس کار نیست مارا تکلیف خود بجا باید آورد اگر
کسی نیک باشد اورا به واگر بد باشد بد تر وامت ما نه چنین اند امر معروف ونهی منکر میکنند ومردمانرا از ظلم ومعصیت
باز میدارند پس ایشان بهترین امت باشند بریدهٔ اسلمی روایت کند که رسول گفت اهل بهشت در قیامت صد وبیست

صف باشند مشتاق وصف امت باشند انس روایت کرد که اسقف ترسایان پیش رسول آمد و گفت یا رسول الله مرا در دل
افتاده است که ایمان آورم گفت سبب چیست گفت در خواب دیده ام که قیامت برخاسته است و خلقان در صعید
سیاست بداشته اند و امتان بر خدای عرضه میکردند جماعتی را دیدم در آمدند اغر محجل روی و دست و پای سفید بر
صراط چون برق خاطف بگذشتند من گفتم ایشان امت کدام اند گفتند انبیا یا اصفیا اند و فرشتگان گفتند ایشان امت
محمدند ازین سبب مرا رغبت افتاد رسول علیه السلام بروی عرضه کرد و ایمان آورد رسول علیه السلام گفت بهشت بر پیغمبران
حرام است تا امت من در شوند انس گفت با پیغمبر رفتم از شعبی آوازی بیرون آمد مرا گفت بنگر یا انس تا آن آواز
چیست برفتم مردی را دیدم در زیر درختی نماز میکرد و میگفت یا رب مرا از امت مرحوم گردان یعنی از امت محمد
که بر ایشان رحمت کرده و گناهان ایشان بیامرزیده و دعای ایشان اجابت کرده و ایشان را ضعفان ثواب کرده
بیامدم و رسول را بگفتم گفت رسول خدای را از من سلام کن و بگو که برادر تست خضر خدای را دعا میکند و میخواهد تا او را
از امت تو گرداند در خبر است که کعب الاحبار را گفتند چرا در عهد رسول و در عهد ابوبکر ایمان نیاوردی و در عهد عمر ایمان
آوردی گفت سبب آن بود که پدرم در مرگ صحیفه بمن داد و مهر بر نهاده و مرا وصیت کرد که مهر از اینجا بردار من
بنهادم و مهر بر نداشتم تا بعهد عمر در خواب دیدم که مرا گفتند پدر تو با تو خیانت کرده است مهر از آن صحیفه بردار و
بنگر تا چیست در آنجا و کار بند من مهر از آنجا بر داشتم نعت امت محمد بود سالوها و عالوها و حالوها و حاکوها و صالوحا و خاروحا
گناه بیرون آیند چنانکه از مادر زاده یحیی معاذ گفت که این آیت مدح امت محمد است و خدای تعالی از کرم خود روا ندارد که قومی
را مدح کند و آنگاه ایشان را بدوزخ برد آنگه حق تعالی گفت اگر اهل کتاب نیز ایمان آوردندی ایشان را بودی و اگر بعضی از
ایشان مومنند بیشتر کافرند لن یضروکم الا اذی وان یقاتلوکم یولوکم الادبار ثم لا ینصرون
ضربت علیهم الذلة اینما ثقفوا الا بحبل من الله وحبل من الناس وباءو بغضب من
الله وضربت علیهم المسکنة ذلک بانهم کانوا یکفرون بآیات الله ویقتلون الانبیاء
بغیر حق ذلک بما عصوا وکانوا یعتدون مقاتل گفت رؤسا جهودان چون کعب اشرف و ابو یاسر و
کنانه و ابن صوریا نزدیک عبدالله سلام آمدند و اصحاب رسول از مؤمنان و ایشان را ملامت کردند بر مسلمانی خدای تعالی
این آیه فرستاد و گفت این جهودان با شما هیچ نتوانند کردن مگر ایذای بزبان از طعنه و وعید دروغ یا کلمه از کلمات کفر که گویند
تا شما از آن رنجور شوید و اگر با شما کارزار کنند پشت بهزیمت دهند شما را و بنو قریظه و بنو النضیر و بنو المصطلق هم چنین کردند
که خدای تعالی خبر داد پس از آنکه ایشان را هیچ یاری نکنند بر ایشان مذلت و خواری و جزیت نهاده شد هر کجا که یابند ایشان را
بقتل و سبی و جزیت الا بعهدی و پناهی از خدای و رسول خدای و نایبان او و باز ماندند بخشم خدای یعنی خشم خدای گشتند با آنچه
که کردند از کفر و معاصی نهاده شد بر ایشان مذلت و گفته اند درویشی که ایشان نیز توانگر باشند از جهودان خویشتن را
درویش نمایند این بجزای آنست که ایشان بآیات خدای کافر شدند و پیغمبران را بناحق بکشتند و این بسبب عصیان و
نافرمانی ایشان است و بدانست که عدوان و بیدادی کردند و از حد و اندازه درگذشتند لیسوا سواء من اهل

الکتاب

الکتاب امة قائمة یتلون آیات الله آناء اللیل وهم یسجدون یؤمنون بالله والیوم الآخر
ویأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر ویسارعون فی الخیرات واولئک من الصالحین
وما یفعلوا من خیر فلن یکفروه والله علیم بالمتقین کسی که بر سواء وقف کند معنی آیه آن بود که یکسان
نیستند آن دو جماعت که ذکر ایشان رفته است از مؤمنان و فاسقان آنگه ابتدا کند و گوید که از اهل کتاب امتی قایمه
چون عبدالله سلام و غیر او و کسی که وقف نکند معنی آن بود که یکسان نیست از اهل کتاب امتی و جماعتی که صفت
ایشان اینست که این آیه متضمن آنست و امتی که بر غیر این صفتند و مراد بایه قائمه نماز شب کنندگان چنانکه در آیه
دیگر گفت امن هو قانت آناء اللیل الآیه در خبر است که رسول علیه السلام علی را گفت یا علی علیک بصلوة اللیل سه بار گفت
برای تاکید را و این صفت را برو مکرر گردانید و گفت من کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار و گفته اند که یعنی نوم هم چون
ایدیهم مراد باین آیه نماز کنندگانند مقاتل گفت سبب نزول آیه آن بود که چون عبدالله سلام و ثعلبه و اسید و غیر ایشان
اسلام آوردند جهودان گفتند که اگر در آن قوم صلاحی بودی خدای تعالی این آیه فرستاد عبدالله عباس گفت امة قائمة
بدین اند سدی گفت قائمة علی کتاب الله باقامه حدوده بر کتاب خدای ایستاده حرام و حلال آن را کاربندند آنگه صفت
این امه میکند و میگوید که میخوانند آیات خدای را در ساعتهای شب و در اندرون شب یعنی قرآن را و پی روی حلال و حرام آن
میکنند و ایشان سجده میکنند خدای را یعنی تواضع می نمایند گفته اند که نماز می کنند و سجده عبارتست از نماز چنانکه گفت یسبحونه وله
یسجدون در خبر است که رسول علیه السلام گفت که دو رکعت نماز که بنده بکند در میان شب در نیمه آخرین بهترست او را از دنیا و هر چه
در دنیاست و اگر نه آنستی که بر امت دشوار بودی نماز شب بر ایشان فریضه کردمی ابن مسعود گفت مراد باین نماز خفتن است
برای آنکه جهودان نماز خفتن نکنند راوی خبر گوید که رسول علیه السلام شبی از شبها در نماز خفتن تاخیر کرد آنگه از حجره بیرون آمد و نماز خفتن
بکرد و آنگه گفت هیچ اهل دین نبودند که درین وقت نماز کردند جز از شما که امت منید و گفته اند که مراد بدین نماز نوافل است که گفت
هر که میان نماز شام و خفتن دو رکعت نماز کند در رکعت اول الحمد خواند و سیزده بار اذا زلزلت و در رکعت دوم الحمد و پانزده
بار قل هو الله اگر هر سال یکبار این نماز کند از جمله محسنان باشد و اگر هر ماه یکبار کند از موقنان باشد و اگر شب آدینه کند از جمله
مخلصان باشد و اگر هر شب کند با من مرافقت کند در بهشت و ثواب او جز خدای نداند آنگه گفت بخدای ایمان می آورند و بروز
بازپسین و امر معروف و نهی منکر میکنند و در خیرات با یکدیگر مسارعت میکنند و تعجیل مینمایند در همه کاری تعجیل مذموم است
الا در کار آخرت که محمودست و این جماعت که موصوفند باین صفات صالحان ایشانند آنگه میگوید که نیکوئی کنید که هر نیکوئی
که شما کنید از آن باز نپوشند بلکه مشکور و مرضی باشد و واقع بموقع خود و ثواب و خدای تعالی عالم است و دانا بمتقیان و احوال ایشان
ان الذین کفروا لن تغنی عنهم اموالهم ولا اولادهم من الله شیئا واولئک اصحاب
النار هم فیها خالدون حق جل و علا چون مؤمنان و آنکه از اهل کتاب ایمان آوردند ذکر ایشان کرد و احوال
ایشان گفت در عقب این ذکر کافران و احوال ایشان کرد گفت آنکه کافر شدند فردای قیامت ایشان را آنچه خود در
آن کرده اند همه همت خود مصروف کرده اند و آن مالهای ایشان و فرزندان ایشان است از عذاب خدای ایشان را هیچ غنی و کفایت

نبود و سود شدشان بیاید چنانکه حق تعالی حکایت کرد ما اغنی عنّی مالیه هلک عنّی سلطانیه یا آنکه سود نکنند زیان کنند که فی حلال
حساب و فی حرامها عقاب و سزا برای آن گفت تا نفی نبود یعنی هیچ چیز هیچ وجه سود نکنند و ایشان ملازمان دوزخ‌اند و در دوزخ
مخلّد و موبد باشند مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ
قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ یمان گفت مراد نفقه ابو
سفیان است و اصحابش که روز بدر کردند بر عداوت رسول ع مقاتل گفت نفقه عوام جهود است بر احبار و اولی‌تر که عام
بود نفقاتی را که در معصیت خدای بود گفت مثل آنچه نفقه میکنند درین دنیا چون بادیست که در وی صِری بود ابن عباس گفت
باد سموم است که بحرارت و گرمی مردم را بکشد و بیشتر مفسران گفته‌اند که صِر باد سرما است یعنی در آن باد سرما سخت
و آن باد بزرع و کشت مردم رسد که بر خود ستم کرده‌اند بکفر و معاصی پس از آن کشت را هلاک بکند و خیبت کرد اند چنانکه
خداوندان خایب ناامید کردند همچنین آنکس که نفقه نه در راه خدای میکند بوقت انتفاع نومید میشود چنانکه آن بوقت ارتفاع
آن گفت که خدای تعالی بر ایشان ظلم نکرد بلکه ایشان ستم و ظلم بر نفس خویش کردند از آنکه نفقه نه در راه خدای کردند و آنجا
که خدای فرموده بود نکردند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا
مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ
إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ابو امامه از رسول ع روایت کرده اند که مراد باین خوارج اند ابن عباس گفت جماعتی مسلمانان با جهودان
دوستی میکردند بسبب قرابتی و حلفی که در میان ایشان بود خدای تعالی ایشان را از آن نهی کرد و گفت ای آنکسانی که ایمان آورده‌اید
اینها را که از شما نه‌اند و بر دین و طریقه شما نیستند ایشان را دوست خالص خود مگیرید و بر احوال خود مطلع مگردانید که ایشان جاهلی
اند با آنچه توانند در حق شما از فساد و تباهی کار شما تقصیر نکنند و هرچه ایشان را دست دهد و توانند که بکنند هیچ باز نگیرند تمامی
کنند و آرزو میخواهند رنج و مشقت و هلاکت بر ضلالت شما را دشمنی ایشان از سخنهای ایشان ظاهر میشود آنچه در دل
دارند از دشمنی و زبان ایشان پیدا میشود و هم این معنی است که امیر المؤمنین گفته آنند ما اضمر احد شیئا الا ظهر فی فلتات لسانه
و صفحات وجهه هیچکس هیچ چیز پنهان نکند الا که آن ظاهر شود در میان سخن او یا بر صفحه روی او آنکه حق تعالی از دلهای ایشان
خبر داد و گفت آنچه در دلهای خود دارند بیشتر از آنست که بر زبان میرانند و ما شما را هویدا کردانیم آیات که متضمن صلاح شماست
اگر عقل دارید شما از آن نهی و زجر کنید هَا أَنْتُمْ أُولَاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَ
إِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ
إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ میگوید که اینک شما که مومنانید برای قرابتی و جواری و خلقی که میان شماست ایشان را
دوست میدارید و ایشان شما را دوست نمیدارند از بهر آنکه شما بر دین و ملت ایشان نه‌اید مقاتل گفت که مراد منافقانند
که مسلمانان ایشان را دوست میدارند برای اظهار کلمه اسلام و نمیدانند که در دل ایشان چیست و ایشان مسلمانان را دوست
نمیدارند بر مسلمانی ایشان قتاده گفت که مؤمن را بر منافق رحم آید و اگر آن مکین و دوست که مؤمن را بر منافق بود منافق
را بر مؤمن باشد و یا مساعل کرداند آنکه میگوید شما که مؤمنانید بتمامی کتاب ایمان دارید و ایمان ایشان نه چنین است بعضی

ایمان

ایمان دارند و بعضی ایمان ندارند و گفته اند که مراد بکتاب جنس یعنی شما بکتابهای ایشان ایمان دارید و ایشان ندارند و صفت
ایشان آنست که چون بشما میرسند میگویند که ایمان آورده‌ایم و چون از پیش شما بیرون روند و با یکدیگر خلوت میسازند از غایت حقد و خشم که
بر شما دارند انگشتان خود را بدندان میگزند بگوی ای محمد ایشان را که بمیرید در خشمی که شما راست و این کنایت از آنکه خشم خود را بجایی
رسانید که بآن مرگ خود بار آرید و خواهند و این امر امر حقیقی نیست بلفظ صورت امر دارد و مراد امر نیست که اگر بودی الله تعالی
همه هلاک شدندی آنکه گفت خدای تعالی عالم و داناست بدانچه در سینه دارند و انرا بر زبان میرانند عمرو بن مالک روایت کرد
از ابو الجوزا که او روزی ذکر اصحاب اهوا و ارا میکرد و گفت بخدای که اگر سرای من پر از قرده و خنازیر باشد دوست تر دارم
که یکی از ایشان در همسایگی من باشد که ایشان داخل اند درین آیه که خدای تعالی میگوید ها انتم اولاء تحبونهم الآیة إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ
تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا
يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ میگوید که صفت دیگر منافقان آنست که از غایت دشمنی شما چنان اند که اگر نیکویی و خیر و راحتی و ظفری
بشما رسد ایشان اندوهگین شوند و دل تنگ باشند و اگر غمی و اندوهی و بدی برسد شما را ایشان شاد شوند و اگر شما صبر کنید ایشان
برود و بدی نمایند شما را کید ایشان هیچ زیان ندارد که کید و مکر کار ضعیفان است پس صبر کنید و پرهیزکاری را کار بندید که خدای تعالی
بدانچه ایشان میکنند عالم است و علم او محیطست بجمله معلومات وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ
لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ وجه مناسبت این آیه با اول آنست که خدای تعالی گفت اگر شما صبر کنید و متقی باشید کید ایشان
شما را زیان ندارد و شما را نصرت کند چنانکه روز بدر کرد و اگر مخالفت کنید فرمان رسول را چنان باشد که روز احد چنانکه خطاب
میکند محمد را و میگوید و یاد میدهد او را ای محمد یاد کن چون تو در بامداد آمدی از نزدیک اهل خویش مجاهد و قتاده و کلبی گفتند
محمد بیرون آمد از مدینه پیاده تا با حد آمد و بدست خود صف لشکر راست میکرد تا اگر یکی را از ایشان سینه اندکی از صف خارج
بودی اشارت میکرد که صف راست میدار محمد بن اسحق و سدی گفتند که چون مشرکان با حد فرود آمدند روز چهارشنبه بود خبر به
رسول آمد کس فرستاد و صحابه را بخواند و با ایشان مشورت کرد و عبد الله ابی سلول را بخواند و با او مشورت کرد و پیش از این نکرده
بود مگر عبد الله ابی سلول و بیشتر انصاری گفتند که بیرون نباید شدن و هم در مدینه مقام باید کردن که ما را عادت چنین افتاده است
که هرگاه که ما از مدینه بیرون شدیم مصاب و مغلوب بودیم و هرگاه که بمدینه مقام کردیم و ایشان با ما آمدند ما غالب و مظفر شدیم
و تو در میان ما بودی اکنون چون وجود تست البته ظفر ما را بود اگر آنجا مقام کنند آن مقام و منزلی بد است و اگر در مدینه آیند
ما در روی ایشان کارزار کنیم به تیغ و نیزه و کودکان و زنان از بامها بسنگ قبر و اگر بروند خایب و خاسر باشند رسول ع این رای
را نیکو آمد و بعضی صحابه گفتند یا رسول الله این سگان را چند بین محل باشد که ما از قتال ایشان تقاعد کنیم تا گمان برند که بترسیده ایم
نعمان بن مالک گفت یا رسول الله مرا از بهشت محروم مگردان که بآن خدای که ترا بحق بخلق فرستاد که چشم بر آن نهاده ام که
بهشت روم رسول ع گفت بچه چیز گفت بآنکه گواهی دهم که خدا یکیست و تو رسول اویی و از کارزار نگریزم رسول گفت صدقت
آن روز او را بکشتند و رسول را می بایست که کارزار در مدینه و در کوچهای مدینه باشد و جماعتی که ایشان را شهادت می بایست
الحاح کردند تا رسول ع درع در پوشید و چون رسول درع در پوشید پشیمان شدند و گفتند خطا کردیم رسول گفت چون زره پوشیدم

جز از رفتن رای نیست و هیچ پیغمبر را نشاید که سلاح در پوشد و کارزار ناکرده سلاح از خود جدا کند و مشرکان چهارشنبه و پنجشنبه
مقام کردند و رسول صلعم روز آدینه بیرون شد پس از آنکه نماز آدینه بکرد بامداد روز دوشنبه به شعب آمد نیمه شوال سنه ثلث
من الهجره کارزار کردند خدای تعالی میگوید که یاد کن ای محمد چون بامداد بیامدی از اهلت که تا از خانه عایشه آمدی ساختی و
راست میکردی جایگاههای کارزار را حکایت آمدن رسول است و تسویه صفوف و هر یک را بجای خود بداشتند و رسول صلعم
وعده ظفر داده بود قوم را اگر صبر کنند و ثبات نمایند عبد الله مسعود گفت که ما را رسول خدای گفت اخرجوا علی اسم الله تعالی بیرون
شوید بنام خدای تعالی ما بیرون شدیم و صفهای دراز باستادیم شعبی بود از پس پشت ما اگر گشاده بودی دشمن از آنجا بار باز یافتی
پنجاه مرد انصاری را آنجا بجایگاه بداشت و آن شعب بدیشان سپرد و یکی را از ایشان بر ایشان امیر کرد و گفت ما را اسلاح جمله را بکشند
تما این جایگاه رها مکنید که دشمن از اینجا ما را ظفر یابند و ابو سفیان در برابر ایشان خالد ولید را بداشت و لوای قریش در دست
بنی عبد الدار بود و لوا مشرکان طلحه بن ابی طلحه داشت و او را کبش الکتیبه خواندندی و رسول صلعم لوای مهاجر امیر المؤمنین را
داد طلحه مبارزت بیرون آمد بواسطه حدیثی که میان او و ابو سفیان رفت امیر المؤمنین بیرون آمد و گفت تو کیستی گفت من
علی بن ابی طالبم و با یکدیگر دو نوبت بگردیدند و یک دو ضربت میان ایشان مختلف شد امیر المؤمنین علی در آمد و ضربتی بر پیش
سر او زد و لوا از دستش بیفتاد و او را برادری بود نام او مصعب لوا بگرفت و پیش رفت عاصم بن ثابت او را تیری زد و بکشت
و او را برادری دیگر بود نام او عثمان لوا بگرفت و پیش آمد هم عاصم او را ضربتی زد و دست راستش بیفکند بنده بود نام او صواب
مردی شجاع بود بیرون آمد لوا بگرفت امیر المؤمنین او را ضربتی زد و دست راستش بیفکند لوا بدست چپ گرفت دست چپ نیز جدا کرد
او رایت بسینه باز گرفت و بدو دستهای بریده گرد آن در آورد ضربتی بر سرش زد و او بیفتاد و رایت سرنگون شد و مشرکان
هزیمت شدند و مردم در غنیمت افتادند و غنیمت میگرفتند اصحاب شعب نگاه کردند مردم را دیدند که بغنیمت مشغولند امیر خود را
گفتند ما را مقام کردن صواب نیست مردم غنیمت برند ما محروم مانیم ما نیز برویم و طلب غنیمت کنیم امیر گفت روا نباشد پیغمبر آن ثغر
با سپرده است و گفته که اگر ما را بجای بکشند شما از اینجا حرکت مکنید اکنون فرمان رسول را چگونه مخالفت کنیم گفتند تو دانی ما رفتیم
او را رها کردند و بیامدند و به غنیمت گرفتن مشغول شدند امیر ایشان عبد الله بن عمرو بن عبد الله جبیر بر جا بایستاد و خالد ولید نگاه
کرد دید که ثغر شعب گشاده است و مردی تنها را دید بایستاده با جماعتی و او را بکشت و لشکر از پس پشت مسلمانان راه یافتند و خالد از پیش
و رسول صلعم با جماعتی اندک ایستاده بود بر رسول حمله آوردند و گفتند آنکه مقصود ماست اینک با جماعتی اندک ایستاده بود و اصحاب
رسول اندک بودند بر بذل جهد کردند تا هفتاد مرد کشته شدند و باقی بهزیمت رفتند و از پس و از پیش لشکر در آمدند و این قوم
را در میان گرفتند و قتلی عظیم کردند و لشکر مسلمانان بهزیمت رفتند و با رسول الله کس نماند الا امیر المؤمنین علی و ابو دجانه انصاری
و سهل بن حنیف رسول صلعم با علی نگه کرد و گفت کجا رفتند ایشان گفت بهزیمت رفتند و نگاه کرد لشکری دید عظیم روی بر رسول نهاده بود و گفت
اکفنی هؤلاء الذین قصدوا قصدی امیر المؤمنین بر ایشان حمله کرد و ایشان را براند گروهی دیگر آمدند همچنین کرد و ابو دجانه و سهل بن
حنیف با تیغ بر بالای سر رسول ایستاده بودند و علی در پیش حمله میبرد تا یکی آواز داد و در مدینه و در آنجا هم که قتل رسول الله لما از جان
برخاست و مردم بترسیدند عکرمه گوید که امیر المؤمنین گفت روز احد در پیش رسول تیغ میزدم و دشمن را از پیش او دفع میکردم

وازپیش

وازپیش رسول صلعم دور افتادم چون باز آمدم رسول را آنجایگاه که رها کرده بودم ندیدم با خود گفتم که رسول نگریزد و در میان
کشتگان نیست همانا که با سمانش برده اند شمشیر بکشیدم و گفتم قتال کنم تا مرا بکشند یا رسول را باز جویم انبوهی عظیم دیدم جمع شده
بر ایشان حمله بردم و آن انبوه را پراکنده کردم رسول را دیدم رسول را دیدم از تب بیفتاده ببالین او شدم و گفتم تن و جان
من فدای تو باد من از برای تو دل مشغول بودم جماعتی حمله آوردند گفت برآن ایشان را از من برانم ایشان را و همچنین هر که قصد
نیکردی گفتی ای علی شر ایشان از من کفایت کن امیر المؤمنین از چپ و راست شمشیر میزد و کافران را از نزدیک پیغمبر دور میکرد
الی آخر الحدیث فرشتگان آسمان اثبات علی تعجب نموده تا که جبرئیل آواز داد که لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی و بروایه عکرمه از
امیر المؤمنین علی فرشته گفت نام او رضوان راوی خبر گوید که از مشرکان هر که حمله آوردی امیر المؤمنین او را بکشت چون عمرو بن عبد الله
الجمحی و هشام بن المخزومی و بشر بن مالک العامری و الحکم بن الاخنس تا آنکه بمدینه آمد دست تا بکتف بخون خضاب کرده در حجره فاطمه شد
و او را او را که پیش نهاده بود روی علی را از آن کرد و خون بشست امیر المؤمنین آن تیغ بدو داد و گفت این شمشیر بستان که با من وفا کرد
و این بیت انشا کرد افاطم هاک السیف غیر ذمیم فلست برعدید و لا بلئیم لعمری لقد اعذرت فی نصر احمد و طاعة رب بالعباد علیم
امیطی دماء القوم عنه فانه سقی آل عبد الدار کاس حمیم رسول صلعم گفت خذی یا فاطمه بعلک لعلک ما علیه و قتل الله بسیفه صنادید قریش و
الله سمیع علیم و خدای تعالی حکایت احوال ایشان و احوال ایشان را اذ همت طائفتان منکم ان تفشلا و الله ولیهما
و علی الله فلیتوکل المؤمنون یاد کن ای محمد چون عزم کردند دو گروه از شما که بگریزند و گفته اند که این همت خطور الشی بالبال است
و عزم بر فرار حمل معصیت باشد و خدای تعالی میگوید و الله ولیهما و خدای یار ایشان بود و خدای یار آن نباشد که عزم معصیت کند
و این دو گروه یکی سلمه بود از خزرج و یکی بنو حارثه از اوس و ایشان چنانچه لشکر بودند راوی گوید که چون لشکر رسول بجایی
رسیدند که آن را اسواط گویند عبد الله ابی سلول برگشت با سیصد مرد و گفت چه همت است ما را خویشتن را بدست خود هلاک
شمشیر کردن ابو جابر از پس او میرفت و میگفت یا عبد الله از خدای بترس رسول خدا را و مسلمانان را رها میکنی و میروی این دو گروه
نیز همت کردند که بروند خدای تعالی لطف کرده توفیق داد ایشان را و نرفتند و بر جای ماندند خدای تعالی این نعمت یاد ایشان داد و
خدای یار ایشان بود به لطف که با ایشان کرد و در خبر است که جابر گفت کاشکی این همت از ما بودی در حق ما این ولایت آمده بودی
که و الله ولیهما و بر خدا باید که مؤمنان توکل کنند یعنی بر خدای جز بر خدا نه و لقد نصرکم الله ببدر و انتم اذلة فاتقوا الله
لعلکم تشکرون حق تعالی درین آیه تذکیر نعمت کرد و گفت که خدای تعالی شما را که مسلمانید نصرت کرد و یاری داد ببدر
و شما ذلیلان و حقیران بودید بعدد و عددی و سازی و آلتی آن نبود پس از خدا بترسید تا بود که شاکر باشید و ثواب شاکران
یابند شعبی گوید بدر نام مردیست آن چاه را بدو باز خوانند و گفته اند که نام آن موضعست و این اول غزای بود که رسول صلعم آنجا بنفس
خود حاضر بود و رسول صلعم در بیست و شش غزا حاضر بود و عدد سرایای او سی و شش بود امیر المؤمنین گفت ما بدر حاضر بودیم در میان ما
کس اسب نداشت الا مقداد اسود و دیگران پیاده بودند و با هر دو کس و با سه کس شتری داشتند و در آن شب که در روز کارزار بود
همه بخفتند مگر رسول صلعم که در نماز بود و تا صبح دعا میکرد و چون روز گشت مشرکان صف کارزار راست کردند عتبه و برادرش شیبه و
پسر او ولید بیرون آمدند و آواز دادند که ای محمد اخرج الینا اکفانا من قریش همتای ما را از قریش بیش باز فرست سه برنا و انصاری

پس ایشان شدند گفتم من انتم فانسبوا انا کیستید غالب خود را بگو تا ایشان نسب خود بگفتند ایشان بگفتند اکفاء کرام هم سران
کو ماانید و رسول ع گفت برو عبیده را که شیبه تراست و حمزه را که عتبه تراست و علی را که ولید تراست هر یکی پیش قرین خود رفتند امیرالمومنین
گفت که با ولید بگردیدیم و از میان دو ضرب برفت من ضرب ولید رد کردم و او ضربت مرا دست چپ پیش داشت دستش بیفکندم
انکه در میان حدیث گفت کانی انظر الی ومیض خاتمه فی شماله گفت پنداری که در واهی انگشتریش میکردم که در دست چپ داشت انکه
ضربتی دیگرش بزدم و اورا بیفکندم و چون سلاح او باز کردم اثر خلوق دیدم بدو دانستم که قریب العهدست بدامادی انکه حمزه را دیدم
که با عتبه برآویخته بود و حمزه او را ضربتی زده بود و سر او در بغل عتبه بود من اورا آواز دادم که با هم سر بخارد او سر از وی بجبانید من
ضربتی زدم و اورا بیفکندم و کشتم و با عبیده نیز مشارکه کردم در قتل شیبه انکه مرا و حمزه را اختلاف افتاد در کشتن عتبه پیش رسول
شدیم حمزه گفت من کشتم اورا و من گفتم من کشتم اورا رسول ع هر دو جانب را مراعات کرده گفت یا علی اگر تو نرفتی بایستی حمزه اورا کشته
بود و یا حمزه اگر علی ترا یاری ندادی بود تیغ افتادی از پیش رسول ص برگشتیم هر دو خشنود و عبیده حارث را ضربتی بر عضد ساق آمده بود
و خون بسیار رفته بود او را برگرفتند و با پیش رسول ع بردند و او رمق داشت گفت یا رسول الله عمت ابوطالب می بایست تا حاضر بودی
امروز تا بدانستی که ما او را سزاتریم بآن چه که در حق تو در آن قصیده گفته اند الم تعلموا ان الانبیاء لا تکذب لدینا ولا یعنی بقول الاباطل
کذبتم و بیت الله لا نعتره ولما نطاعن دونه و نناضل رسول ع متغیر شد و اثر خشم بر روی او ظاهر گشت و گفت رحم الله علی ابی طالب اگر او
حاضر بودی کم از این نکردی عبیده نیز برسید و گفت یا رسول الله پناه با خدای میدهم از خشم خدای و رسول ع گفت مرا بر تو خشم نیست ولکن
دوست ندارم که پیش من ذکر ابوطالب کنند چون بجز و عبیده بمنزلی که آن را صفرا گویند با پیش خدای رفت و اخبار متظاهرست بجهاد امیرالمومنین
علی در این روز و در اخبار است که یک نیمه قوم را او کشت سی و پنج شجاع معروف به تنهای کشت چون عاص وایل و نوفل بن خویلد و حنظله بن
ابی سفیان و غیر ایشان تا تمامی عدد که نام عدد ایشان در کتب مغازی مسطورست و نوفل بن خویلد آن بود که پیش از هجرت ابوبکر را و طلحه را
بیک رسن در هم بست و یک روز تا شب ایشان را عذاب میکرد راوی خبر گوید که چون رسول ع بشنید که او حاضرست ببدر گفت اللهم اکفنی
نوفلا بار خدایا کار نوفل را از من کفایت کن و از دشمن تو خدایا کس نبود امیرالمومنین علی گفت نوفل را دیدم که در کارزار متحیر فرو
مانده بود و چون کسی که راه از پیش و پس نداند بجانب او تاختم و ضربتی بزدم او را در سرش کارگر نیامد و کار رد کشیدم از آنجا و درعش بسر بود
و ساقش گشاده بزدم هر دو پایش تا قدم بگشتمش چون کارزار بیکسوی شد رسول ع گفت من را علم بنوفل کیست که او حال نوفل را
داند من گفتم یا رسول الله انا قتلته من کشتمش رسول ع تکبیر کرد و گفت الحمد لله الذی اجاب دعوتی فیه عروة بن الزبیر روایت کرد که روز
بدر طعمه عدوی از پیش من بر افتاد به نیزه از پشت اسبش در افکندم چنانکه بر گواهست و گفتم والله لا تخاصمنا فی الله بعد هذا ابدا که پس
ازین با ما در حق خدای خصومت کنی اینست طرفی از قصه و شرح و سیاقت آن در کتب مغازی مشروح است اذ تقول للمؤمنین الن
یکفیکم ان یمدکم ربکم بثلثة آلاف من الملئکة منزلین یاد کن ای محمد چون گفتی مومنان را که ای کفایت نیست شما را خدای شما مدد ان یمدکم
میکند شما را بسه هزار فرشته منزلین فرو فرستادگان بنصرت بر مومنان یا فرستاده از بهر نصرت مومنان خلاف کرده اند تا این کی
بود و چگونه بود قتاده گفت روز بدر خدای تعالی مدد فرستاد مسلمانان را به سه هزار فرشته حیث قال فاستجاب لکم ربکم انی ممدکم بالف من
الملائکة مردفین آنگه ترا به پنج هزار کرد حیث قال بخمسة آلاف من الملائکة مسومین و پنج هزار مشروط بود بصبر و تقوی مومنان آن بجای

آوردند

آوردند خدای تعالی این مدد پنج هزار فرستاد حسن بصری گفت این پنج هزار همیشه یار مومنان اند تا بقیامت شعبی گوید روز بدر جابر
المحاربی خواست تا با لشکری بمدد مشرکان آید رسول ع را دل تنگ آمد او را خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت که کفایت نباشد
شما را که اگر او بیاید بمدد مشرکان من شما را مدد فرستم از فرشتگان سه هزار و او نیامد و خدای تعالی مدد نفرستاد و پنج هزار بود
که اول فرستاد بلی ان تصبروا و تتقوا و یأتوکم من فورهم هذا یمددکم ربکم بخمسة آلاف من
الملئکة مسومین انگه گفت آری اگر صبر کنید بر جهاد و متابعت فرمان خدای و رسول او کنید شما را مدد فرستد به پنج هزار
فرشته نشان کرده از بهر حرب گفته اند که الن یکفیکم ان یمدکم بثلثة الاف روز بدر بود و این وعده مشروط بود بصبر و تقوی
روز احد بود بجای نیاوردند خدای تعالی نفرستاد و در معنی یأتوکم من فورهم دو قول گفته اند یکی انکه بر فور تعجیل با شما کرد در عزم کره
و رجعت چنانکه رفت چون باز نیاید خدای نفرستاد و قولی دیگر آنست که از سر خشم بشما آیند و قول اول بهترست و معنی آنست که اگر ایشان
هم از اینجا و هم ازین ساعت باز گردند دل مشغول مدارید که شما را مدد فرستم به پنج هزار فرشته گروه و ابن اسحق گوید که رسول ع روز بدر
صحابه خود را گفت که خود را علامت بر کنید که فرشتگان علامت کردند خود را پاره پشم سفید که بر بالای ترک و کلاه نهادند ضحاک
و قتاده گفتند پاره پشم رنگین بر پیشانی و دنبال اسبان بسته بودند علی بن ابی طالب و عبدالله عباس گفتند دستارهای سفید
داشتند دنبال دراز تا میان کتف فرو گذاشته و گفته اند که عمامهای زرد داشتند وما جعله الله الا بشری لکم و
لتطمئن قلوبکم به و ما النصر الا من عند الله العزیز الحکیم و خدای تعالی نکرد آن مدد و آن وعده را الا
از بهر آنکه تا شما را که مومنانید بشارتی باشد و دلهای شما ساکن شود و جزعی و فزعی نبود شما را از قلت خود و کثرت دشمن و نصرت
نیست الا از جهت خدای عزیز حکیم تا از عدد و مدد فرشتگان نبینی از خدای تعالی بینی که او عزیزست و غالب و کس او را غالب نیست و
حکیم است بحکمت و مصلحت نصرت گاه بجهت و گاه بمدد فرشتگان و گاه بغلبه و ظفر لیقطع طرفا من الذین کفروا
او یکبتهم فینقلبوا خائبین [illegible] و خدای تعالی از شما نصرت کرد ببدر تا ببرد طرفی از کافران که دشمن شمااند یا هلاک ایشان و رکنی
از ارکان شرک و ایمان [illegible] قتل با روز بدر چهل کس را از معروفان مشرکان بکشتند و چهل کس را اسیر کردند
تا فرو دار و ایشان را [illegible] و منهزم کرداند ایشان را مراد بقطع قتل است و بکبت اسر و گفته اند که او یکبتهم معنی او
یکبدهم است تا [illegible] ایشان را و برنجاند بحزن و عداوه و خشم پس انگاه باز گردند نومید از آنچه امید داشتند
از فتح و ظفر [illegible] یتوب علیهم او یعذبهم فانهم ظالمون و لله ما فی السموات
و ما فی [illegible] ب من یشاء والله غفور رحیم عبدالله مسعود گفت سبب نزول
این آ[illegible] ست تا دعا کند بر ایشان که روز احد بهزیمت شدند از جمله اصحاب او و آن منسری صحابه بودند خدای
تعالی گ[illegible] تو با ایشان بپذیرفتم کار ایشان بتو نیست بمن است یا توبه ایشان قبول کنم یا عذاب کنم ایشان را که ظلم کردند عکرمه
گفت مردی از مرید نام او عبدالله قمیه روز احد روی رسول ع خون آلود کرد و رسول ع بر او دعا کرد خدای تعالی تیس بر او مسلط
کرد تا او را ببرد بکشت و عتبه ابو وقاص سنگی بر سر رسول زد و سنگی بر دندان رسول آمد دندان مبارک رسول شکسته
شد رسول بر او دعا کرد و گفت بار خدایا سال بر او بگردان تا بمیرد کافر و سال بر او بگذشت تا کافر بمرد شعبی گوید که روز احد چون

کارزار معرض شد جماعتی مشرکان بر پای شدند رسول ع گفت برانید ایشانرا براندند رسول ع بر آن بالا شد و بنگرید هند را دید
جماعتی زنان با او و کشتگان مسلمانانرا مثله میکردند گوش و بینی و انگشت و مذاکیر ایشانرا میبریدند و با رشته میکردند و
هند لعنها الله شکم حمزه بشکافته بود و جگر او برگرفته و در دهن نهاده خواست که بخاید خدای تع نگذاشت که در شکم او سنگ شد
چون رسول ع آنرا دید گفت اگر مارا بر ایشان دست بود مکافات این بار کنیم خدای تع این آیه فرستاد و آیه اگرچه بلفظ عموم
است مراد خصوص است یعنی از کار ایشان ترا هیچ چیزی نیست بتو تعلق ندارد و بتو مفوض و موکول نیست با ایشان بپذیرد
یا عقاب کند اگر توبه پذیرد فضل کرده باشد و اگر عقاب کند عدل کرده باشد که ایشان ظالمانند و عقاب ظالمان عدل بود آنگه بیان
کرد که چرا از کار ایشان ترا هیچ نیست گفت از آنکه ملک آسمان و زمین و آنچه در آسمان و زمین است همه خدایراست هر کسی مالک
آن قدر باشد که او را تحلیل کند چون همه او راست او را که خواهد بیامرزد و برحمت بیامرزد و او را که عذاب کند باستحقاق کند که آمرزنده
و بخشاینده است یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا الربوا اضعافا مضاعفة واتقوا الله لعلکم تفلحون
واتقوا النار التی اعدت للکافرین واطیعوا الله والرسول لعلکم ترحمون ای آنکسانی که ایمان آورده اید
اگر در ایمان راست گوئید ربا مخورید و دست از ربا خوردن بدارید چیزی که داده باشید اضعاف آن مستانید و افزونی
مطلبید و از خدای بترسید تا باشد که فلاح یابید وجه اتصال این آیه با اول آنست که قدیم جل جلاله چون ذکر عذاب کرد و آنکه او
راست که او را مستحق بود عذاب کند یا عفو کند از آن و افعالی که مستحق عذاب شوند که آن رباست و از وجوهی که گفته اند در
تحریم ربا معتمد آنست که مصلحت دینی باو تعلق دارد که خدای تع داند که صلاح چیست در آن و مارا بآن طریقی نیست وجهی آنست
تا اظهار عدل شد چنان بستاند که داده باشد دیگر آنکه تحریص باشد بر مکارم اخلاق و انظار معسر بی زیادتی و قرض دادن
و دستگیری درماندگان کردن بی ضرورتی که عاید بود یا محتاج و تکرار این حکم از بهر آن تأکید راست در سوره البقره بلفظ تحریم
اوست اینجا بلفظ نهی تا معلوم شود که تحریم علی ابلغ الوجوه است که راه منع از حکیم در تکلیف بیش از این دو نباشد آنگه گفت
بترسید از آن آتشی که برای کافران و فاسقان ساخته اند و نهاده تخصیص کافران از برای آن کرد اگر معداست برای مردم
که کافران معظم علیهم اندرون آنکه محوز است در حق ایشان وجهی دیگر آنست که این آتشیست مخصوص بکافران از آنکه
دوزخ منازل و درکات است و هر که از اهل باشد منافق باشد که ان المنافقین فی الدرک الاسفل آنگه چون دوزخ کرد و عذابی که
نهاده است کافرانرا مکلفان ترغیب کرد با آنکه طریقی سپرند که راه نجات باشد و رحمت آنجا بود و آن طاعت ایشان خدای و رسول
است و امر کرد بآن و گفت فرمان خدای و رسول خدا ببرید در آنچه می فرمایند شمارا تا باشد که بر شما رحمت کنند وسارعوا الی
مغفرة من ربکم وجنة عرضها السموات والارض اعدت للمتقین آنگه خدای تع مکلفانرا ترغیب کرد بمسارعة
و شتافتن بکارهای که موجب مغفرت و بهشت باشد از توبه و عمل صالح کردن و گفت بشتابید و سبقت برید بآنچه سبب
آمرزش خدایست و یافتن و رسیدن بهشتی که عرض و پهنای آن هم چند آسمانها و زمینها و تخصیص عرض برای مبالغت
کرد که در غالب عادت طول بیش از عرض باشد زهری گفت این وصف عرض است طولش جز خدای نداند آنچنین بهشتی
ساخته اند و نهاده از بهر متقیان در آنچه سبب آمرزش و بهشت است خلاف کرده اند عبدالله عباس گفت اسلام است

امیر

امیر المؤمنین ع گفت ادای فرایض است ابان گفت نماز پنجگانه و حمل او بر عموم اولیتر است در خبر است که ملک روم نامه
نوشت برسول و گفت تو مارا بهشتی میخوانی که عرض او چند آسمانها و زمینهاست پس دوزخ کجا باشد انس مالک روا
کند آسمان و زمین است یا از زمین گفت بهشت در کدام آسمان و زمین کنجد گفتند پس کجاست گفت بالای هفت آسمان
است و دوزخ در زیر هفتم زمین آسمانست و دوزخ در زیر هفتم زمین الذین ینفقون فی السراء والضراء و
الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین آنگه بیان متقیان کرد و گفت ایشان
آنکسانی اند که مال خود را نفقه میکنند در راه خدای در آسانی و دشواری در توانگری و درویشی اول خلقی از اخلاق این
که موجب بهشت بود ایشانرا سخاوت شمرد رسول ع گفت الجنة دار الاسخیاء ابو هریره از رسول ص روایت کرد که السخی
قریب من الله قریب من الجنة قریب من الناس بعید من النار والبخیل بعید من الله بعید من الجنة قریب من النار و
الجاهل السخی احب الی الله من عالم بخیل وصفت دیگر که موجب بهشت است ایشانرا آنست که ایشان در خشم شوند خشم باز
خورند رسول ع گفت من کظم غیظا وهو قادر علی انفاذه ملأ الله قلبه امنا وایمانا هر کس که او خشم فرو برد و تواند که آن خشم
براند خدای تعالی دل او را از امن و ایمان پر کند انس مالک روایت میکند که او خشم فرو خورد و تواند که آن خشم براند روز قیامت
او را بخوانند بر سر خلقان و مخیر کنند او را در حور العین تا هر کدام که خواهد اختیار کند و گفت هیچ جرعه نیست که دوست تر دارد خدای از
جرعه خشم که بنده فرو برد یا از جرعه صبر که بر مصیبت فرو برد و صفتی دیگر ایشانرا آنست که عفو کنند گناه از گناه مردمان کلبی گفت
مراد بآن ناس مملوکانند که چون ایشان ظلم کنند و با ایشان اساءة کنند و در خبر است که چون رسول ع این آیه بخواند گفت
ایشان در امت من کم باشند مگر کسی که خدای تع او را عصمت کند و پیغمبر گفت هیچ بنده نباشد که مظلمتی فرو برد و عفو کند الا که خدای
تعالی قدر او عزیز گرداند و هیچ بنده نباشد که در سؤال بر خود بگشاید برای کثرت مال الا که خدای تع او را درویشی بیفزاید و هیچ بنده نباشد که در عطا
و صله بگشاید الا که خدای تع او را مالی بیفزاید آنگه حق جل و علا گفت والله یحب المحسنین آنانکه موصوفند باین صفات نیکوکارانند و خدای
تع نیکوکارانرا دوست دارد حسن بصری گفت احسان آن بود که عام داری بر همه کس از دوست و دشمن و مستحق و نا مستحق چون افعال
و باد و باران سفیان ثوری گفت احسان آن باشد که با آن نیکوئی کنی که او با تو اساءة کرده باشد که احسان کردن با آنکس که با تو احسان کند
مکافات باشد انس مالک روایت کرد که رسول ع گفت شب معراج کوشکها دیدم در اعلاء درجات بهشت جبرئیل را گفتم که این کراست
گفت للکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والمحسنین در خبری آید که زین العابدین و بروایتی دیگر موسی الکاظم علیهما السلم دست
می شست و غلام آب بر دست او میریخت مشغول شد و کوزه آبی بر سر او آمد در غلام نگریست غلام گفت والکاظمین الغیظ گفت
کظمت غیظی خشم فرو بردم گفت والعافین عن الناس گفت عفو کردم گفت والله یحب المحسنین گفت آزادت کردم والذین اذا
فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم ومن یغفر الذنوب الا الله و
لم یصروا علی ما فعلوا وهم یعلمون اولئک جزاؤهم مغفرة من ربهم وجنات تجری من تحتها
الانهار خالدین فیها ونعم اجر العاملین عبدالله مسعود گفت سبب نزول این آیه آن بود که جماعتی از صحابه گفتند
یا رسول الله ما را که بنی اسرائیل گرامی تر بودند از ما بر خدای گفت چرا گفتند برای آنکه چون کسی گناهی کردی بر در سرای ایشان نوشته

پیدا شدی که بر خویشتن علوتی بکنند از گوشت و بینی بریدن تا این کفارت گناهان بود ایشان آن بکردندی و راحت شدندی بکفارت
گناه خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت که شما گرامی ترید ببر که شما را این نفرمودم بکفارت گناه از شما بتوبه راضی شدم عطا گفت
آیه در نبهان التمار آمد زنی صاحب جمال بدکان او آمد تا خرما خرد گفت پاکیزه در خانه خرمای بهترست اگر خواهی بخانه روم و از آن
خرما بدهم زن با او بخانه رفت چون در خانه بود او را در بر گرفت و بوسه داد زن گفت اتق الله از خدای بترس مرد در حال
پشیمان شد و دست از او بداشت و بنزدیک رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله خویشتن را هلاک کردم و قصه با رسول بگفت و آنچه
من سزای آنم با من بکن جبرئیل آمد و این آیه آورد و گفت الکسانی یعنی مومنانی که چون فعلی زشت کنند و کاری ناشایست چون
زنا و مانند این یعنی کبایر یا صغایر چون کرده باشند پشیمان شوند و خدا را یاد کنند و روز عرض اکبر آن روز که ایشان را بر خدای عرض
کنند از خدای بترسند و از گناه خویش آمرزش خواهند مقاتل حیان گفت که ذکر خدای کنند بتسبیح و تهلیل و استغفار رسول
صلعم گفت ما اصر من استغفر ولو عاد فی الیوم سبعین مرة گفت اصرار نکرده باشد آنکس که استغفار کند و اگرچه در روزی
هفتاد بار بجا باسر گناه شود و در خبرست که خنک آنکس که در صحیفه خود زیر هر گناه نوشته بیند استغفر الله صادق عم گفت
که هرکه او گوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه عقب نماز بامداد خدای تعالی او را هفتصد گناه کبیره بیامرزد
و آنگه گفت چیزی نباشد در کسی که روزی هفتصد کبیره بیشتر کند و گفت هرکه صد بار استغفار کند چون بخواهد خفت همه شب از او
گناه فرو میریزد تا روز آید و هیچ گناهی نماند الکه حق تعالی گفت و من یغفر الذنوب الا الله ای کیست که آمرزد جز خدای عز و جل
یعنی هیچکس نیامرزد الا او پس باز درگاه او باید گشت و آمرزش باید خواست تا بیامرزد پس گفت اینها که استغفار می کنند
اصرار نمی نمایند و مقام نمی کنند بر آنچه کرده باشند از گناه سدی گفت که اصرار آن باشد که استغفار نکنند و از آن خاموش شوند
و ابو هریره روایت کرد از رسول صلعم که او گفت لا کبیرة مع الاصرار و مراد باستغفار نه گفت که بزبانست بلکه پشیمانیست بر گذشته
و عزم است بر آینده که با مثل آن رجوع نکنند و پیغمبر عم گفت المقر علی ذنبه المستغفر بلسانه کالمستهزی بربه آنکس که او اصرار کند
بگناه و بزبان استغفار کند چون کسی باشد که بخدای استهزا کند و هم یعلمون و ایشان میدانند که آنچه میکنند معصیت است
ضحاک گفت که دانند که خدای تعالی گناه ایشان را بیامرزد و دانند که ترک توبه اصرارست و گفته اند که دانند که ایشان را خداییست که
گناه ایشان را بیامرزد جابر بن عبدالله الانصاری روایت میکند از رسول صلعم که یکی از بنی اسرائیل روی بر زمین نهاد و گفت بارخدایا
انت انت و انا انا انت العواد بالمغفرة و انا العواد بالذنوب بارخدایا من منم و تو تویی تو آنی که باز آمرزش شوی و من آنم که باز
گناه شوم هاتفی آواز داد همچنین که تو گفتی سر برآر که بیامرزیدم اولئک جزاؤهم ایشان آنانند که پاداش این آمرزشست و بهشتها که
در زیر درختهای آن جویهای آب میرود و در آن بهشت خالد و جاوید باشند و آن مزد ایشانست و نیکو مزدیست عمل کنندگان را بهشت
در خبرست که خدای تعالی وحی کرد بموسی عمران که یا موسی ما اقل حیاء من یطمع فی جنتی بغیر عمل یا موسی کیف اجود برحمتی علی من یبخل بطاعتی
در خبرست که چون این آیه آمد که والذین اذا فعلوا فاحشة الایه ابلیس علیه اللعنه بگریست الکه گفت بعزة تو که تو ایشان را اغوا کنم ایشان را
حق تعالی گفت بعزة من که بیامرزم ایشان را مادام که استغفار کنند قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا
كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا

وانتم

وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ حق تعالی بر سبیل وعظ و اعتبار یاد مکلفان میدهد احوال گذشتگان و آنکه
پیش از شما بوده اند و گناه کردند و گوشمال کشیدند و عقوبت دیدند میگوید که بگذاشته پیش از شما امثال و مانند شما بسیار
از امتان که ایشان را منهاجی و سنتی و دینی بوده است اگر متابعت کردندی خدای از ایشان راضی شدی و ایشان متابعت
نکردند و پیغمبران را بدروغ زن داشتندی تا لاجرم آنچه جزای ایشان بود بسزا بایشان رسید پس بروید در زمین و بنگرید
تا عاقبت آن کافران و مکذبان چگونه بود و بکجا رسید این قرآن بیانی و دلالتی و حجتی است مردمان را و هدایتی یعنی لطفی که مکلف
را براه بهشت و ثواب رساند و موعظتی و پندی است پرهیزکاران را اگرچه قرآن جز متقیان را نیز هم لطف است اما چون ایشان
متعظ و مهتدی می شوند ایشان را تخصیص کرد الکه حق تعالی تسلیه کرد مومنان را از آن وهنی که روز احد افتاد و حث کرد ایشان را
بر آنکه دیگر تکاسل و تغافل نکنند و لا تهنوا سستی مکنید و بد دلی پیش مگیرید و از آنچه رفت رنجور و دلتنگ مباشید و اندوهگین
مشوید که احوال کارزار چنین است تارة لکم و تارة علیکم آنچه شما را باشد بفتح و ظفر و توفیق خدای باشد و آنچه بر شما باشد از تخاذل
و تساهل شما بود و تا خذلان او شما را دریابد و از مقصود باز مانید و در آن روز پنج مهاجر معروف را بکشتند و هفتاد مرد انصاری
از مهاجر یکی حمزه عبدالمطلب بود رحمة الله علیه که رسول صلعم او را سید الشهدا خواند هند زن ابوسفیان وحشی را حلی بپذیرفت
بر آنکه یا محمد یا علی یا حمزه را بکشد وحشی گفت اما محمد فقد حفظه اصحابه محمد را اصحابش گرد در آمده باشند و بوی نشاید یافت
و اما علی فهو فی الحرب احذر من الذئب و اما علی از شیر است در کارزار که از گرگ با حذرتر باشد پنداری که او از هر جایی چشمی
دارد و اما حمزه او مردی معجب است بدشمن مبالات نکند و چون خشم گیرد از سختی خشم چشم تاریک شود و در وحید سازم
آنکه بیامد و در رهگذار او کمین کرد و حمزه را علامت برکرده بود پر شترمرغی که از بالای زره بر سینه فرو کرده بود تا بسکان کا
رزار او را بشناسند و از چپ و راست حمله می برد و مبارزی می افکند وحشی از کمین بیرون آمد و از پس پشت او حربه بیفکند
و از سینه حمزه رضه بیرون آمد و از اسب بیفتاد وحشی بیامد و بنزدیک او نیارست رفتن و از دور او را آواز داد و گفت یا حمزه
یا حمزه چون جواب نداد دانست که او را کشته است بیامد و حربه برگرفت و گفت پیش هند آمدم و گفتم حمزه را بکشتم حلی که بر خود
داشت بمن داد و چون شب در آمد و کارزار یکسو شد و مردم باهم افتادند بعضی مجروح و بعضی منهزم حمزه باز نیامد رسول صلعم
همه شب دل مشغول می بود و می پرسید که من له علم بعمی حمزه کس خبر نداد چون صبح اثر کرد رسول صلعم کس فرستاد بطلب او
در شب هند بیامده بود و او را مثله کرده بود و شکم او بشکافته بود و جگر او برگرفته هرکه می آمد حمزه را چنان میدید دلش
نمیداد که پیش رسول رود و او را خبر دهد تا چند کس بیامدند و کس باز پس نرفت رسول صلعم بنفس خویش برخاست و بیامد
و این جماعت بر سر حمزه ایستاده بودند و میگریستند چون رسول صلعم بیامد و چشم او بر حمزه افتاد پشت دوتا کرد و گریان ببالین
حمزه آمد و بفرمود تا حمزه را برگرفتند و با آن جامه که بخون آلوده بیاوردند رسول صلعم بر وی نماز کرد و هفتاد تکبیر بکرد چون فارغ
شد صحابه گفتند یا رسول الله هرگز چنین نکردی گفت برای آنکه هرگاه که یک تکبیر کردمی خواستمی که از نماز بیرون آیم فوجی دیگر فرشتگان
رسیدندی نماز ببر گرفتمی و چون رسول با مدینه آمد زنان مدینه و آنانکه در مدینه بودند از پیش باز آمدند و آنانکه کسی کشته بود
بر کشتگان خود می گریستند و کس بر حمزه نمی گریست که او غریب بود و در مدینه اهل نبود رسول صلعم گفت حمزه غریبست

کس به وقتی گریه اکنون برای دل من بر حمزه بگریند و نوحه کنند مردم دست از کشتگان خود بداشتند و برای دل رسول صلعم بر حمزه
نوحه کردند و در مدینه سنتی شد از آن روز تا اکنون که هر کس را که کسی بمیرد و در سوک صلعم شکر گردد و بار روزی درین معنی میگوید
ماکان فی الناس عین کهلل کیف بحش اشل حمزة تهوی بنبل حربة وحشی و انتم الاعلون و شما اید بلند تریان و رفیع و غالب
و مظفر بر ایشان اگر شما مؤمنانید یعنی اگر بر ایمان ثبات مانند و گفته اند لانکم مؤمنون برای آنکه شما مؤمنید عبد الله عباس گفت
چون مسلمانان بهزیمت شدند روز احد خالد بن ولید با لشکری بسیار از مشرکان بر سر کوه و خواستند تا پس لشکر در آیند رسول
صلعم دست برداشت و گفت اللهم لا تعلو علینا بار خدایا تمکین مکن ایشان را که بر ما غالب شوند بار خدایا ما را قوت نیست الا بتو بار
خدایا درین شهر جز این گروه نیستند که ترا می پرستند خدای تعالی این آیه فرستاد و جماعتی تیر اندازان مسلمان باز آمدند و ایشان را از کوه
براندند به تیر رسول صلعم بجای ایشان شد فهذا معنی قوله و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین بمقتضاء الله وعده ان یمسسکم قرح فقد
مس القوم قرح مثله و تلک الایام نداولها بین الناس و لیعلم الله الذین آمنوا و یتخذ منکم شهداء
والله لا یحب الظالمین راشد بن سعد گفت سبب نزول آیه آن بود که چون رسول صلعم از احد باز آمد و جماعتی از صحابه
کشته و جماعتی مجروح و آن زنان و کودکان نوحه میکردند رسول صلعم دلتنگ شد گفت بار خدایا رسول ترا چنین کنند خدای تعالی این
آیه فرستاد و گفت اگر شما جراحتی رسید روز احد ایشان را جراحت رسید روز بدر و آن روزگاریست میگردانیم درمیان مردمان
روزی ایشان را بود و روزی چون روز بدر شما را که هفتاد کس را بکشید و هفتاد کس را اسیر کردند و روزی چون روز احد باشد
که هفتاد مرد و مهاجر را بکشتند و انس مالک روایت کند که روز احد امیر المؤمنین علی با پیش رسول صلعم شصت و اند جراحت بر اندام داشت
از تیر و نیزه و تیغ رسول صلعم دست بر و مالید در حال درست گردید چنانکه پنداشتی که هرگز نبود درین روز ابو سفیان با جماعتی بر سر کوه
آمد و گفت این ابن ابی کبشه و این ابن ابی قحافه و این ابن الخطاب عمر جواب داد که اینک رسول خدا و اینک ابو بکر و اینک من چه
خواهی گفت یوم بیوم و ان الایام دول و الحرب سجال عمر گفت لا سواء یکسان نیست و راست نایم ما با شما قتیلنا فی الجنة و قتیلکم فی
النار ابو سفیان گفت چنین گویند شما و اگر چنین است ما خایب و خاسر باشیم و لیعلم الله ظاهر آنست که خدای تعالی این برای آن کرد
تا داند آنکسانی که ایمان آورده اند از شما و فراگیرد از شما گواهان یعنی چون ظاهر شده باشد که کیست که صفت عدالت دارد و صلاحیت
شهادت او را اختیار کند برای آن تا بر خلقان گواه باشند و اگرچه او را نا آفریده داند که معصوم کیست و خدای تعالی ظالمان را دوست ندارد
و مرید نباشد ثواب ایشان را و مراد بقوله لیعلم الله الذین آمنوا آنست که تا ممتاز شوند آنانکه بر ایمان ثبات نمودند از آنکه نمودند بر ظاهر
حمل نتوان کرد از آنکه خدای عز و جل عالم الذات است به معلومات و واجبست که معلوم او باشد بر هر وجهی که صحیح بود که معلوم بود و لیمحص
الله الذین آمنوا و یمحق الکافرین ام حسبتم ان تدخلوا الجنة و لما یعلم الله الذین جاهدوا
منکم و یعلم الصابرین و لقد کنتم تمنون الموت من قبل ان تلقوه فقد رأیتموه و انتم
تنظرون و نیز از برای آن تا ابتلا و امتحان و آزمایش کند مؤمنان را و تا ایشان را از گناه پاکیزه گرداند و بکاهد و ناقص گرداند
عدد کافران و هلاک کند ایشان را آنکه حق تعالی تحریص کرد مؤمنان را و تحریص اکنند بلفظ ملامت و گفت پنداشتید که شما مؤمنانید در بهشت
روید رنج نا برده و جهاد و صبر ناکرده و خدای نادانسته است که از شما کیست و مجاهد کیست و صابر و محتسب کیست یعنی جهاد و صبر شما

ظلم

ظاهر نا شده است بر سبیل تقریب و تشبیه بعلم ما که پیدا نشود ما ندانیم و تحقیق معنی اینست که شما پنداشتید که ببهشت روید جهاد
ناشده و صبر را کار نابسته و لقد کنتم تمنون الموت روز بدر جماعتی شهید شدند جماعتی دیگر از صحابه تمنای شهادت کردند خدای تعالی
از پس واقعه احد این آیه فرستاد و گفت شما تمنای مرگ کردید که شهادت دریابید و تمنای مرگ میکردید پیش از آنکه مرگ به شما
آید و شما را با مرگ ملاقات بود اکنون روز احد بدیدید و بیافتید آنچه تمنا کردید و اهل معانی گفته اند مراد بمرگ اسباب و مقدمات
مرگ است برای آنکه مرگ را نتوان دید و انتم تنظرون آن بود که شما مشاهده میکردید و میدیدید اسباب مرگ را و ما محمد الا
رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی
عقبیه فلن یضر الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین اهل سیر و اصحاب مغازی گفتند که رسول
صلعم با هفتصد مرد با احد آمد و به شعب فرود آمد و عبد الله جبیر را با پنجاه مرد بر شعب بداشت و گفت البته از اینجا مفارقت مکن
خالد بن ولید بیاید و عکرمه بن ابی جهل با لشکری در برابر ایشان بایستاد و جماعت زنان بیامدند و دف میزدند و شعری
خواندند و هند میگفت نحن بنات طارق نمشی علی النمارق ان تقبلوا نعانق او تدبروا نفارق فراق غیر وامق لول
کسی که از مشرکان پیش آمد عبد الله عمرو العیصی بود با جماعتی احابیش رسول صلعم تیغی بدست داشت ابو دجانه انصاری
داد تیغ بستد و میگفت انا الذی عاهدنی خلیلی و نحن بالسفح لدی النخیل الا اقوم الدهر فی الکبول اضرب بسیف الله و الرسول
و کارزار پیوسته شد امیر المؤمنین علی چهار مرد صاحب رایت را بکشت و مشرکان بهزیمت شدند آن جماعت از شعب نگاه میکر
مشرکان را منهزم دیدند و مشرکان را بغنیمت گرفتند مشغول امیر خود را گفتند ما نیز بطلب غنیمت رویم گفت نشاید که رسول صلعم این
ثغر بما سپرده است ایشان گفتند این آن وقت گفت که حال نه برین جمله بود اکنون چون مشرکان بهزیمت رفتند و مسلمانان
غنیمت گرفتند و ما را از غنیمت چیزی نباشد فرمان امیر نبردند و بیامدند و ار معاینه کرد خالد بن ولید که آن جمع باز گردانید
و او را بکشت و آن ثغر خالی شد مشرکان از پس او در آمدند و رفتگان باز آمدند و مسلمانان را در میان گرفتند و جماعتی را بکشتند
و دیگران منهزم شدند عبد الله بن قمیه سنگی بینداخت بر روی رسول آمد جراحت کرد و دندان رسول بشکست آن ملعون
بیامد و رسول را نگاه میداشت تا فرصتی یابد مصعب بن عمیر را دید گمان برد که رسول است ضربتی زد و او را بکشت باز آمد و گمان
برد که رسول را کشت آنگه بانگ برداشت و گفت قتلت محمدا و ابلیس علیه اللعنة از کوه آواز داد که قتل محمد صحابه رسول الله یک
بار دلتنگ شدند و دل شکسته گشتند همه بهزیمت رفتند امیر المؤمنین گفت من دانستم که رسول را نکشته اند برای آنکه واثق
بودم بوعده خدای ولیکن چون با نا مدم او را بجای خود ندیدم گمان بردم که او را از میان ما باسمان بردند گفت درین میانه
رسول را دیدم بنگر بر وی در آمدم گفتم یا رسول الله کجا بودی گفت بر ایشان حمله بردم در معاینه ابی بن خلف الجمحی نگاه کرد رسول
را دید در میان جماعتی اندک طمع او در او در آمد گفت لا نجوت ان نجوت مرا نام اگر از دست من برهی و آهنگ رسول کرد صحابه گفتند
یا رسول الله دستوری باشد تا یکی پیش او رویم رسول گفت رها کنید تا بیاید و پیش از این هرگاه که پیغمبر را بدیدی گفتی مادیانی دارم
هر روز او را فرگی ارزن میدهم تا ترا بر پشت او بکشم رسول صلعم گفتی من ترا بر پشت بکشم و اگر نیز چون روز احد بود این ملعون
قصد رسول کرد چون نزدیک آمد رسول صلعم از دست حارث بن الصمه حربه را گرفت و بر گردن او زد چنانکه اندک اثری بکرد مانند خدشه

او را نسب بیفتاد و بانگی و فریاد برگرفت و بیکست قتلنی محمد او را از آنجا برگرفتند و گفتند این جراحت را هیچ اثری نیست او گفت وا
که طعنه محمد بر من زد اگر بر همه ربیعه و مضر زدی همه هلاک شدندی و این از آن است که او مرا گفت که من ترا بکشم و اگر نیز هیچ بر من
نزدی چون مقالت گفته بود من هم کشته او بودمی آن روز زنده بماند و هنگام شب جان بدوزخ رسید چون خبر فاش شد
که رسول را بکشتند بعضی از مسلمانان گفتند که ما را از ابوسفیان امان باید خواستن انس بن النضیر عم انس مالک گفت اگر رسول
را بکشتند نه خدای محمد بر جاست ما زندگانی چه خواهیم کرد از پس رسول صلعم بیایید تا همچنان کارزار کنیم تا آنکه ما را شهید کنند انگه گفت
اللهم انی اعتذر الیک مما یقول هؤلاء انگه حمله برد و کارزار کرد تا بکشتندش ایشان درین بودند که رسول صلعم از کناره درآمد بر بالای
سنگی آمد و بایستاد و آواز داد اول کسی که رسول را بشناخت کعب بن مالک بود گفت در نگریدم چشمهای رسول را دیدم در زیر مغفر
بشناختم آواز دادم گفتم ای مسلمانان بشارت باد شما را اینک رسول خداست رسول صلعم بمن اشارت کرد که خاموش باش جماعتی
از صحابه رسول الله افتادند رسول صلعم ایشان را ملامت کرد بر گریختن ایشان گفتند یا رسول الله ما را دل بر جای نماند که آوازه قتل
تو شنیدیم و عذر خواستند و خدای تعالی درین باب آیه فرستاد و گفت محمد نیست الا پیغمبر بتحقیق که پیغمبران پیش از او گذشته اند
اگر او بمیرد یا او را بکشند شما برخواهید گشت و مرتد شدن و هر که بر آن عقب که آمده بود باز گردد خدای تعالی را هیچ زیان ندارد زیان او
را دارد و هر که بر ایمان اثبات نماید و خدای را شکر گوید خدای تعالی شاکران را پاداش دهد نام پیغمبر محمد است و محمود و احمد از جمله بلیغ
ترست و خدای تعالی این نام را از نام خود مشتق کرد و گفت انا الله المحمود و انت محمد علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت کرد از پدرش
از امیر المؤمنین از رسول صلعم که گفت چون فرزند را نام محمد نهید او را اکرام کنید و چون در مجلس آید جایش کنید و روی بر وی ترش
مکنید و هیچ قومی نباشند که مشورت کنند و در میان ایشان کسی باشد که نام او محمد یا احمد باشد و او را در آن مشورت نبرند و الا
ایشان را خیرت دهند و هیچ سرایی نباشد که در آنجا خانی نهند و در آن کسی باشد که نام او محمود یا احمد یا محمد باشد و الا هر روز دو بار
تقدیس و برکت بر آن خانه فرو فرستد ابوهریره روایت کرد که پیغمبر صلعم گفت که لا تجمعوا بین اسمی و کنیتی یعنی فرزند را نام محمد و کنیت ابو
القاسم مکنید یکی از این دو خوانید امیر المؤمنین علی علیه السلام را رخصت داد و گفت اگر ترا فرزندی آید نام و کنیت خود او را دادم از خوله
حنفیه او را فرزندی آمد نام محمد کنیت ابوالقاسم کرد و آخرین ائمه را هم این رخصت داده است از آنجا که گفت لو لم یبق من الدنیا
الا یوم واحد لطول الله تعالی ذلک الیوم حتی یخرج رجل من ولدی حتی یواطی اسمه اسمی و کنیته کنیتی یملأ الارض قسطا و عدلا
کما ملئت جورا و ظلما وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا
نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ نیست هیچ تنی که بمیرد الا بفرمان خدای نوشته
است که اجل او در روی پیدا و مبین کرده اند که تقدیم و تاخیر نپذیرد و هر که نفع دنیا خواهد و برای دنیا اندو دریغ نداریم و بدهیم او را
و هر که نفع آخرت جوید هم او را یعنی هر که غرض او دنیا باشد دنیا بدو دهیم و در آخرت نصیبی نبود او را چنانکه گفت من کان
یرید حرث الآخرة نزد له فی حرثه و من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها و ما له فی الآخرة من نصیب مورد آیه این است که تو مخیری
اگر دنیا خواهی با کثرت معایب و مصایب و سرعت زوال و انتقال از تو دریغ نیست و اگر آخرت خواهی بجایی که آن فنا نبود
و حیاتی که در او ممات نبود و ملکی لا زوال و نعیمی بی انتقال با تو آن بخل و مضایقه نیست در علم اختیار بدست تست اگر خواهی

این راه

این راه گیر و اگر آن خواهی سازگن که ما کسانی را که شکر نعمت ما بجای آرند بجزای آن شکر ایشان را نعمت آخرت در زیادت
گردانیم و ثواب شاکران بدهیم وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي
سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ بسا پیغمبری که کارزار کردند با او گروهان
بسیار بودند همه علما و حکما و خدای پرستان و چون قتل خوانند بسیار پیغمبری که کشته شدند با او جماعتی بسیار که هیچ وهنی در
ایشان هیچ نیامد و ضعیف نشدند از آنچه بدیشان رسید در راه خدای تعالی که جهاد است و ضعیف گشتند و فروتنی نمودند
بلکه قتال کردند با آنچه پیغمبران بر آن قتال کردند تا جان بدادند و صبر کردند تا دوست خدای شدند و خدای تعالی صابران را دوست
میدارد و خدای تعالی این آیه بتغیر ایمان فرستاد که همت کردند که مرتد شوند چون ارجاف شنیدند بقتل رسول صلعم وَمَا كَانَ
قَوْلَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى
الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ
چون پیغمبران را بکشتند ایشان را هیچ گفتار نبود الا آنکه فزع با خداوند با او رجوع کردند و گفتند ای خداوند و پروردگار
ما بیامرز گناهان ما و اسراف ما را از حد در گذشتن ما در کار خویش و ثابت گردان قدمهای ما را یعنی ما را الطاف کن که پای ما
بان بر جای می ماند و ما را ظفر و نصرت ده بر کافران ایشان چنین گفتند و گفتار ایشان این بود چرا شما که امت محمد اید
چنین نگفتید لاجرم خدای تعالی ایشان را هم ثواب دنیا داد یعنی ظفر بر دشمن و غنیمت و نیکویی ثواب آخرت ایشان را کرامت
کرد و ایشان هر آنچه کردند نیکوکار بودند و خدای تعالی دوست دارد نیکوکاران را و ثواب دنیا منافع دنیاست و این در
دنیا مجاز است و در آخرت حقیقت بود و ثواب نفعی بود مستحق مقرون با تعظیم و تبجیل و عقاب بر ضد این بود يَا
أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ
بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ ای مؤمنان اگر شما فرمان کافران برید امیر المؤمنین گفت
مراد باین کافران منافقانند که مؤمنان را گفتند در غزاء احد که باسر دین اول شوید و باز دیگر بدین شوید ایشان
شما را باز بکفر دانند تا بر عقب که آمده اید یعنی با کفر آنگه خاسر و زیانکار گردید فرمان ایشان مبرید و فرمان خدای برید
که خدای یار و ناصر شماست و او بهترین یاری کنندگان است سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ
بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ سدی گفت چون ابوسفیان
و اصحابش آن قتل بکردند و آن وهن در صحابه رسول افتاد روی بمکه نهادند چون بعضی برفتند ابوسفیان و اصحابش
گفت خطا کردیم ما قوم بسیار از ایشان بکشتیم و جمعی را متفرق کردیم و از ایشان جز جماعتی اندک و ضعیف نماند چرا باید
استیصال نا کرده بیاید تا باز گردیم و ایشان را مستاصل کنیم عزم کردند که باز گردند خدای تعالی ترس در دل ایشان افکند
تا باز نیارستند گشت و خدای تعالی رسول را خبر داد تا او و اصحابش این ناشنیدند انگه ایشان باز گردند و گفت که کار ما
در دل کافران یعنی ابوسفیان و اصحاب او ترس افکندیم تا نیایند که باز گردند این ترس در دل ایشان بدان افکند
که ایشان شرک آوردند بخدای و انباز گرفتند با او چیزی را که بآن حجت نفرستاده ام از آسمان و ماوی و مرجع ایشان

دوزخ است و بدجایست ظالمان را دوزخ وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُم بِإِذْنِهِ حَتَّىٰ
إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُم مِّن بَعْدِ مَا أَرَاكُم مَّا تُحِبُّونَ مِنكُم مَّن يُرِيدُ الدُّنْيَا
وَمِنكُم مَّن يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ
عَلَى الْمُؤْمِنِينَ کعب القرظی گفت چون اصحاب رسول الله با مدینه شدند گفتند ما را این وهن از کجا افتاد و خدای
تعالی ما را وعده نصرت داده بود خدای تعالی آیه فرستاد و گفت خدای شما را وعده راست داد چون می کشتید شما ایشان را
کشتنی سخت و بشتاب بامر خدای و فرمان او همچنین بر فتح و ظفر و قتل بودید تا آنکه بد دل شدید و ضعف و کسل با کار
بستید و با یکدیگر در کار غنیمت منازعت کردید و میگفتید که مردمان غنیمت بردند و ما بی نصیب ماندیم و قصد غنیمت
کردید و شعب فرو گذاشتید و امیر خود را عبدالله جبیر و در فرمان رسول عاصی شدید که شما را فرموده بود که از شعب مفارقت
مکنید فرمان نبردید و عصیان پس از آن که خدای تعالی آنچه محبوب و مراد شما بود بشما نمود از فتح و نصرت و ظفر شما باد
صبا که در سیر می آید که ایشان رجالی بودند باد صبا می جست و خاک در روی مشرکان زد و چون شعب رها کردند باد صبا
دبور گشت و در روی ایشان نهاد ایشان مدهوش شده ندانستند که حال چگونه است و بر عمیا یکدیگر را می زدند و می کشتند
آنگه حق تعالی گفت این برای آن بود که شما دو گروه بودید یکی دنیا جو و یکی آخرت خواه بعضی که بر کارزار حاضر آمدید و بعضی برای
نصرت دین خدای و طلب آخرت پس شما از ایشان برگردانید بهزیمت از آنکه خدای تعالی ثبات مسلمان در پیش دو کس
کافر واجب گردانید اما چون ناقص شدند از عدد با کافران زیادت شدند مرخص است مسلمان را که هزیمت کنند چون
انصراف ایشان ازین وجه بود بفرمان و رخصت خدای بود ازین سبب با خود اضافه کرد و شما را از ایشان باز گردانید تا ابتلا
کند بطاهره و متواتره لعنت بر شما از پس یکدیگر تا شکر خواهید کرد یا نه پس با این همه که شما کردید شما را عفو کرد از عقاب قیامت
یا از عذاب استیصال و ایشان را از شما باز داشت پس از آنکه بر شما مستولی بودند و این فضلی و احسانی بود که خدای با شما
کرد و خدای تعالی خداوند فضل و احسان است بر جمله مؤمنان إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَالرَّسُولُ
يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ لِّكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَ
اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ چون بر رفتید و با هیچکس نمی ایستادید درین هزیمت و هیچ چیز شما را مانع نمی آمد و رسول از باز پس
شما بود و شما را باز میخواند و میگفت که من آیید و مروید ای بندگان خدای که هر که باز آید بهشت او راست ای عجب آنکه باز آید او
را بهشت رسد و آنکه نبود و او را خود چه رسد قسمت بهشت و دوزخ رسد پس جزا داد ایشان را جزای آنچه کردند روز احد غمی و اندوهی
بیدل غم کافران روز بدر و گفته اند که غمی بر سر غمی غم اول فوت ظفر و غنیمت و غم دوم از ارجاف قتل و هزیمت این برای چه کرد
برای آن تا اندوهگین نباشید بر آنچه فایت شد از شما از ظفر و غنیمت و نه بر آنچه رسید بشما از جراحت و قتل و هزیمت و خدای تعالی
عالم است و آگاه از آنچه شما میکنید تا جزا دهد هر یک را بحسب آنچه کرده باشد از خیر و شر ثُمَّ أَنزَلَ عَلَيْكُم مِّن بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً
نُّعَاسًا يَغْشَىٰ طَائِفَةً مِّنكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ
يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ مِن شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِم مَّا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ

لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَّا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُل لَّوْ كُنتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ
عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ
وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ زبیر عبدالله زبیر روایت کرد از پدرش که گفت من با رسول بودم چون خوف و غم
بر ما سخت شد خوابی و نعاسی بر من افتاد و بر جماعتی که با من بودند تا من سخن معتب بن قشیر می شنیدم که او میگفت لو
كان لنا من الامر شيء ما قتلنا ههنا پنداشتم که در خواب می بینم پس خدای تعالی بر سبیل منت و تذکیر نعمت این آیه فرستاد و
گفت که پس فرو فرستاد و پس از غم و اندوه آن وهن و جراحت و هزیمت که شما را افتاده بود امنی تمام تا در آن امن بجایی
رسیدید که خواب بر شما غلبه کرد و خواب با امن باشد با خوف نباشد ابو طلحه گفت روز احد سر برداشتم هیچکس را ندیدم الا
که مایل شده بود از خواب تا که یکبار شمشیر از دست من بیفتاد برگرفتم بار دیگر از دستم بیفتاد چنانکه ایشان دو گروه بودند
مؤمن و منافق مؤمنان را امن گردانید تا که خواب ایشان را در ربود و منافقان را امن نداد تا که خایف بودند و از خوف بی قرار
بودند طایفه که مؤمن بودند امن شدند و طایفه که خایف بودند غم جان خوردند و غم ایمان نخوردند و از غم جان پروای خدا و رسول
نداشتند و بخدای تعالی گمان ناحق بردند چون گمان اهل جاهلیت گمان باطل پنداشتند که خدای تعالی رسول خود را نصرت
نخواهد کرد و غلبه و استیصال حیث کافران را خواهد بود با چنین اعتقاد تمنای امر و اسرت کردند میگفتند که ازین کار ما را
هیچ نصیبی خواهد بود مفسران گفتند که مراد با امر نصرت حق تعالی گفت ای محمد بگو ایشان را بر وجهی که طمع ایشان منقطع گردد
که فرمان همه خدا راست و کار آنست که خدای کند عبدالله عباس گفت بروایت ضحاک که مراد با آیه تکذیب قدریست که منافقان
بقضا و قدر ایمان نداشتند بیشتر غم ایشان از آن بود بیان این قوله عم الایمان بالقدر یذهب الهم والحزن آنگه حق تعالی بیان تعالی
ایشان کرد و گفت در دل میدارند آنچه اظهار نمیکنند از تو و سیرت منافقان این باشد که در دل خلاف آن دارند
که نهانی گویند آنگه آنچه لایق اعتقاد ایشان حق تعالی با رسول هو ما گفت گفت میگویند اگر ازین کار ما را خیری بودی و ما را در دین
و ملت کاری بودی ما را اینجا نکشتندی پنداشتند که علامت حق دین و مذهب آن باشد که هیچ وهن و ضعف نیفتد نداشتند
که بسیاری پیغمبران را بکشتند و آن در حق ایشان و ملت ایشان خللی نکرد آنگه حق تعالی گفت بگو ایشان را که از وجود شما پس فنایی
نیست و از عدم شما پس خللی اگر در خانها خود نشینید بیرون آیند آنانکه که قتل و کشتن بر ایشان نوشتند یعنی واجب کردند بجای
کامهای خویش یعنی ایشان را هیچ غمی و اندوهی نیست از حرب که بجای جان بنشاط آیند که کسی بجایگاه خود رود تا خدای تعالی
آزمایش و امتحان کند آنچه در دلهای شما است یعنی آنچه در دل دارید از نفاق اظهار کند رسول را و مؤمنان را و تا خالص و ویژه
گرداند آنرا که در دلهای شما است مؤمنان را چنانکه گفت ما كان الله ليذر المؤمنين على ما انتم الايه و او را بدین ابتلا و امتحان حاجت
نیست از آنکه امتحان کسی کند که نداند تا بداند و او عالم الذات و عالم الغیب هر آنچه در سینهاست عالم باشد این امتحان از بهر
رسول و مؤمنان کرد تا آنچه در دل دارند از نفاق اطلاع کردند و بدانند إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ
إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ بدرستی و حقیقت
که آنانکه برگشتند از حرب و کارزار منهزم شدند روز احد از جمله لشکر شما در روزی که آن دو لشکر روی بهم نهادند و شیطان ایشان را

را از راه ببرد و پای ایشان از زیر فرا گرفت بسبب بعضی از آنچه کردند از محبت غنیمت و حرص بر حیات و مال یعنی چون پای
راه بودند سوای ایشان موافق رای شیطان بود و اینجا بدیشان راه یافت زجاج گفت بسبب آن گناهان مقدم که
کرده بودند توبه نکرده و کار خود ساخته ندیدند و اختیار شهادت نکردند و مرد که کار او ساخته باشد مرگ مبالات ننماید الا
ابالی لو وقع الموت علی ام وقعت علی الموت و تمنای شهادت چنین کند یا منتظر اسقاط آن تحصیها من فوقها ابدم و خدای
تعالی عفو کرد از ایشان که تعجیل عقوبت نکرد و از عتاب ایشان در گذشت خدای تعالی آمرزنده و بردبار است گناه ایشان را که فرار
از زحف بود بیامرزید و بحلم خویش بعقوبت کردن ایشان تعجیل نکرد یا ایها الذین آمنوا لا تکونوا کالذین کفروا
وقالوا لاخوانهم اذا ضربوا فی الارض او کانوا غزی لو کانوا عندنا ما ماتوا وما
قتلوا لیجعل الله ذلک حسرة فی قلوبهم والله یحیی ویمیت والله بما تعملون بصیر
حق تعالی نهی کرد درین آیه مومنان را از آنکه گویند که منافقان گفتند چون عبدالله ابی سلول و اصحاب او و گفت ای مومنان
چنان مباشید که کافران درین معنی گفتند برادران ایشان را در دین یا در نسب چون برفتند در زمین یعنی به سفر شدندی
برای تجارت و طلب معیشت یا بغزا و جهاد رفتندی و کشتی و دستی و قتل بدیشان رسیدی این کافران منافقان گفتندی
اگر این مردمان مسافر یا غازی نزدیک ما بودندی نمردندی و یا ایشان را نکشتندی و این اعتقاد ایشان فاسد بود از آنکه حکم این
در سفر و حضر و غزا و جهاد یکیست و هیچ وقت از اوقات میت الاکر مجوز است که در آن وقت بمیرند و قطع کردند اگر غلامان را
بکشتندی مردی خطاست و قطع کردن ببردن او هم خطاست بلکه مجوز است چنانکه احوال دیگران روا باشد که در ساعت مرگ
بدیشان رسد و روا باشد که سالهای بسیار بمانند پس شما که مومنانید چون ایشان مباشید درین گفتن با خدای تعالی و این سخن
بردلهای ایشان بحسرت کند نه در دلهای شما و حسرت ایشان از آن بود که ایشان را مراد آن بود که مسلمانان با ایشان موافق باشند
درین گفتار چون خلاف کردند حسرتی شد ایشان را و هم از آن اعتقاد فاسد بود که کرده بودند که اگر ایشان نرفته بودندی فرزندان
چون رفتند و مردند کاری فائت باشند حسرت از آن خورند که چرا رها کردیم ایشان را و حسرت اندوه باشد بر چیزی فائت شده
که مردگان برد که نخواهد رسید آنکه خبر داد که مکه و زندگانی تعلق بخدای دارد بحضر و سفر نگرود در خواست که او زنده دارد و
بمیراند اسبابی که ایشان گمان بردند و خدا آنچه شما کنید بیناست مورد این آیه تهدید و وعید ولئن قتلتم فی سبیل
الله او متم لمغفرة من الله ورحمة خیر مما یجمعون ولئن متم او قتلتم لالی الله تحشرون
حق تعالی رد کرد بر منافقان که گفتند لو کانوا عندنا ما ماتوا وما قتلوا گفت اگر شما را در راه خدای بکشند یا در سفر بمیرید آمرزش و
رحمت خدا شما را بهتر بود از آنچه منافقان جمع میکنند از حطام دنیا و در آیه دلیلست از روی تقسیم که مرگ در غربت شهادتست
چنانکه رسول علیه السلام گفت من مات غریبا فقد مات شهیدا و اگر بمیرید یا شما را بکشند مرجع شما با خدای است و محشر بنزدیک اوست و اگر
بکشند بمیرند و مرد را بهر حال از مرگ چاره نیست اگر به قتل و شهادت رود زنده باشد بل احیاء عند ربهم و اگر بمرگ رود این پایه
نیابد و اگر بجوانی نمیرد لابد که به پیری بمیرد و من لم یمت غبطة مت هرما کاس عالم ذائقها پس رفتن با عزاز و اکرام اولیتر فبما رحمة
من الله لنت لهم ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک فاعف عنهم

واستغفر

واستغفر لهم وشاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین
با این همه مدارا سستی و ناهمواری که ایشان میکردند رسول علیه السلام برایشان مشفق و رحیم بود حق تعالی گفت ای محمد این خوی خوش تو بر جفاء
الفاظ اخلاف همه از لطف است از بهر فایده تاکیداست یعنی برحمت من لنت لهم لا بغیرها و اگر درشت خوی بودی ایشان از پیرامن
تو پراکنده شدندی و از نزدیک تو پراکنده شدندی عفو کن از ایشان آنچه روز احد کردند و برای ایشان استغفار و آمرزش خواه تا آن
بیامرزم اشارت درین آنست که از دو وجه بیرون نیست یا ترا آزارند یا مرا اگر ترا آزارند من شفیعم فاعف عنهم و اگر مرا آزارند تو
شفیع باش که واستغفر لهم و با ایشان مشورت کن خدای تعالی با کمال عقل و اصابت رای رسول را فرمود که با ایشان مشورت کن
و درین چند وجه گفته اند یکی آنکه درین مشورت خاص حرب است یعنی وشاورهم فی بعض الامر و قراءة عبدالله عباس اینست یعنی آنچه
در قرآن بتو وحی نباشد با ایشان مشورت کن قتاده گفت سبب آنست که اشراف عرب چون در کارها با ایشان مشورت نکردندی
بر ایشان سخت آمدی حق تعالی برای استمالت ایشان گفت که با ایشان مشورت کن حسن بصری گفت از بهر آن فرمود تا مردمان
درین با او اقتدا کنند و دلیل این تاویل قول رسولست که ما شقی عبد قط بمشورة و لا سعد باستغناء رای هیچ بنده مشورت شقی نشود
و با استبداد و رای سعید نگردد و خدای تعالی از اکثر مشورت کردند … گفت فی قوله وامرهم شوری بینهم و رسول علیه السلام گفت اذا امراؤکم خیارکم
واغنیاؤکم سمحاؤکم وامرکم شوری بینکم فظهر الارض خیر لکم من بطنها و اذا کان امراؤکم شرارکم واغنیاؤکم بخلاؤکم ولم یکن امرکم شوری بینکم
فبطن الارض خیر لکم من ظهورها چون عزم کردی توکل کردی بر خدای کن که خدای تعالی متوکلان را دوست میدارد و میگوید که چون ترا ارشاد
و هدایت کردم بصلاح تو توکل بر من کن و آن کار بکن توکل چه باشد و متوکل کیست سهل بن عبدالله گفت اول مقام توکل آنست
که بنده پیش خدای مرده باشد بر تن شوی از پیش غاسل با خانکه میخواهد … گرداند او را متوکل را سوال نبود و ارادت و اختیار نبود
ابراهیم خواص گفت توکل آن باشد که ترس و امید بکوی از هر چه دون اوست گفت در بادیه شخصی وحشی را دیدم گفتم تو جنی یا انسی
گفت جنی گفتم کجا میروی گفت بمکه گفتم زاد و راحله تو کجاست گفت در میان ما نیز متوکلان باشند که بر توکل روند گفتم که حقیقت توکل چیست
گفت الاخذ من الله آنکه از خدای ستانی حاتم اصم را گفتند توکل چیست و تا کجاست گفت بنا بر چهار چیزاست یکی آنکه شناخته ام که کسی
روزی مقدر من نخورد ارام تمام گرفتست دیگر آنکه دانستم که عمل من کس نکند پیوسته بآن مشغولم دیگر آنکه شناختم که مرگ ناگاه آید استعداد
او میکنم چهارم آنکه شناختم که خدای بمن نگرانست چیزی نکنم که از و شرم باید طاوس یمانی گفت اعرابی را دیدم در مکه بر راحله نشسته
اسبابش تمام هدیه بمسجد الحرام رسید فرو آمد و راحله بخوابانید و سر سوی آسمان کرد و گفت بار خدایا این و دو از من چیزی نخورد و … از من …
گفت نگاه کردم از سر کوه بوقبیس مردی را دیدم که می آمد و زمام ناقه اعرابی بدست چپ گرفته و دست راست بریده و در گردن انداخته
اعرابی را گفت بستان راحله خود را و هر چه بر دست ما بود رها کنیم قصه تو چون بود گفت راحله ببردم چون ببر کوه رسیدم سواری آمد با آنکه
امشب نشسته مرا گفت ای دزد دست راست بیرون کن بیرون کردم دست من بر سنگی نهاد و بسنگی دیگر از من جدا کرد و در گردن
من افکند و همین ساعت راحله با اعرابی بسپار من بیامدم و راحله باز آوردم من گفتم سبحان الذی لا یضیع ودایعه ولا یخیب سایله
سبحان آن خدای که ودایع او ضایع نشود و سایل او خایب نماند و رسول علیه السلام میگوید اگر توکل کنید چنانکه باید کرد شما را روزی دهد چنانکه
مرغان را که بامداد از آشیانها بیرون آیند حوصلها تهی و نماز شام باشیانها شوند حوصلها پر ان ینصرکم الله فلا غالب لکم

وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ اکنون حق تعالی
بیان کرد که نصرت و ظفر بر دشمنان دین از ماست و به شوکت و عدت ما بلکه بخدای تعلق دارد گفت اگر خدای نصرت کند
شما را در جهان کس شما را غلبه نکند و اگر خذلان کند که باشد که پس از و شما را نصرت و یاری چون چنین است باید که مؤمنان
توکل و اعتماد بخدای کنند که نصرت و خذلان بدو تعلق دارد وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ عکرمه از عبد الله عباس روایت کرد که سبب نزول
این آیه آن بود که قطیفه از غنایم بعضی صحابه مفقود شد منافقان حواله بر رسول کردند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت نباید و نشاید
هیچ پیغمبر را که خیانت کند و گفته اند که درین باب وحی آمد یعنی نباشد هیچ پیغمبر را که در وحی خدا با امت خیانت کند و دران زیادت
و نقصان کند و این وقتی بود که مشرکان طلب مسامحت میکردند و میخواستند تا رسول خدای عیب آلهه و معبودان ایشان
نکند و اگر یُغَلّ بضم یا بفتح غین خوانند آیه در روز احد آمده باشد بروایة مقاتل و کلبی در ان جماعت که بر تنگ نگاه میداشتند
و آن شعب چون امیر ایشان میگفت مروید و طلب غنیمت نکنید که رسول ... شما را محروم نگذارد و نصیب شما بدهد از غنیمت
گفتند میترسیم که ننهد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت کی شاید که با هیچ پیغمبر خیانت کنند یا او را با خیانت نسبت کنند
و هر که خیانت کند انچه کرده باشد روز قیامت با میان آرد و در حساب جزاوان بستاند کلبی گفت چیزی دزدیده و خیانت
کرده بیارند و در دوزخ جا رند و گویند برو و آن برگیر چون برود و آن برگیرد و بر پشت نهد و تا کناره بیاید او را باز پس افکنند و دگر
باره تکلیف کنند او را که برو و برگیرد و بیارد دیگر باره همچنان کنند عذاب او بدین نوع باشد ابو هریره روایت کند که روزی رسول ...
خطبه کرد و بذکر غلول و خیانت رسید و دران مبالغه کرد گفت لا اعرفن احدکم یوم القیمة یجیء و علی رقبته بعیر رغاء یقول یا رسول الله
فاقول لا املک لک من الله شیئا نباید که فردای قیامت یکی را از شما بینم می آید و شتری بر گردن گرفته شتر بانگ میدارد و مرا
گوید یا رسول الله فریاد رس مرا گویم که من مالک نباشم از خدای هیچ چیز قد بلغتک من پیغمبر تو بودم و تو کار نبستی و همچنین گفت
که یکی از شما را چنین که می آید و اسپی بر گردن که او را آواز بود یا گوسفندی بر گردن گرفته یا از مال صامت زر و نقره و عیوان هر چه
دزدیده باشد و خیانت کرده دررود فرمان او برسانیدم و تو کار نبستی در خبر است که روز خیبر یکی از صحابه فرمان یافت گفتند
یا رسول الله برین مرد نماز کن گفت نمیکنم شما بروید و برو نماز کنید گفتند یا رسول الله چه کرده است گفت خیانت کرده است
متاع او بجستند در و مهره بود از ان اهل خیبر که بده درم ارزید ابو هریره گفت چون از خیبر بوادی القری رسیدیم رسول ... را غلامی
بود سیاه نام او مدعم ایستاده بود و بار آن چهارپایی فرو میگرفت ناگاه تیری براو آمد او بر جای بیفتاد و بمرد صحابه گفتند هنیئا له الجنة
رسول ... گفت نه بآن خدای که مرا بحق بجهانیان فرستاد که بخلاف است آن گلیم که بر پشت دارد و از غنیمت برگرفته پیش از قسمت فردای
قیامت آن گلیم آتش بود در تن او صحابه چون این بشنیدند برفتند و هر یکی چیزی از شراک و دوال می آوردند و میگفتند
زینهار یا رسول الله نباید که فردا این آتش شود و در ما پیچد و پیغمبر ... گفت که الغلول من جمر جهنم خیانت از انگشت جهنم است
انگه گفت حق تعالی گفت ثم توفی کل نفس ما کسبت هر کسی را انچه کرده باشد بتمام و کمال فرا او دهند و ایشان را هیچ نقصان نکنند از انچه
مستحق آن باشند از ثواب و زیادت نگردانند انچه مستحق آن باشند از عذاب أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ

الله

اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ انگه خدای تعالی
جمع کرد میان جزاء خاین و امین و مکلفان عرض تا بعقل ببینند و اختیار بد نکنند گفت ای راست باشد آنکس که
متابعت رضا خدا کند با آنکس که با خشم خدا باز گردد و مادام جای او در دوزخ باشد و بد جای باز گشتن است دوزخ یعنی راست
نباشد با یکدیگر آنگه بیان کرد و گفت ایشان درجات و سابها اند نزدیک خدای تعالی یعنی اصحاب منازل و درجات اند نزدیک
خدای تعالی و خدای تعالی عالم و بیناست باحوال و اعمال ایشان یعنی ازین دو گروه یکی را بر وفق استحقاق جزا دهد لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ
عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ
الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ میگوید بدرستی که خدای تعالی منت نهاد بر مؤمنان چون
فرستاد رسول از ایشان گفته اند اگرچه آیه عام است بلفظ اما خاص است یعنی از بهر آنکه رسول از عرب است با آنکه مبعوث است
بکافه مردمان از عرب و عجم و روم و سند و ترک و گفته اند که جمله مؤمنان مراد است و معنی آنکه من انفسهم از ایشان بود با بیان و
شفقت نسبت رسولی که خدای را بایشان میخواند و تزکیه میکند و دعوت میکند بدینی که بدان دین مطهر و مزکی باشد و می
آموزد ایشان از کتابی یعنی قرآن و شریعت و اگرچه ایشان پیش ازین در ضلالت و گمراهی بوده اند أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ
قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ حق تعالی
گفت ای آنکه بشما رسید مصیبتی و نکبتی روز احد دو چندان رسانیده بودید بایشان روز بدر و آن چنان بود که روز احد دشمنان
هفتاد کس از صحابه کشته بودند و روز بدر مسلمانان صد و چهل کس را کشته بودند از مشرکان و بروایتی دیگر چهل را و چهل را اسیر کردند برای
آن گفت ما اصبتم مثلیها قلتم انی هذا شما گفتید این واقعه چگونه افتاد و مسلمانیم و در جنگیم و پیغمبر خدای در میان ماست وحی از آسمان می آید
و ایشان مشرکانند و باطل اند ازین افتاد این حال و چرا آمد چنین ای محمد بگو و جواب ده که این چه تعجب است که شما میکنید خدای میداند که این هم از نزد
شماست بر شما آمد که شب را کردید و فرمان رسول را مخالفت کردید و خدای تعالی بر همه چیزی قادر است که ازین منع کردی بقهر الا آنست که حکمت
و تکلیف ازین مانع بود وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا
وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوِ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ
أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ و انچه بشما
رسیده از روزی که دو لشکر بهم آمدند و روی بهم نهادند یعنی روز احد از قتل و اسر و جراحت و وهن و کسر بعلم خدای بود
و خدای دانست که چنان خواهد بود چیزی که دانستن خدای واجب کند وجود معلوم برای آنکه علم و عالمی تعلق دارد بمعلوم علی ما هو به و معلوم
را بر صفتی نکند پس عالمی تبع معلوم باشد و معلوم تبع عالمی نباشد بیان این آنست که یکی از ما داند که خدای تعالی عالم و قادر و حی و موجود
و حاصل بر صفت کمال برای آن چنان داند که خدای تعالی بران صفت حاصل است نه خدای برای آن بر صفت حاصل است که او میداند و این
سخن فیصل ماده هر شبهتی کند که درین باب آورند و نیز از برای آن که از میان شما مؤمن کیست و منافق کیست چون معامله آنان کرد که نه آنند
تا جانند نام آن برین اجرا کرد و گفته اند که علم یعنی رؤیت چنانکه رؤیه یعنی علم آید تا خدای تعالی انچه داند در حق شما و آن معدوم است
ببیند و ممکن نباشد که ببیند تا که در وجود نیاید که معدوم را نتوان دید و گفته اند که تا خدای تعالی شما را معلوم کند که او نفاق ایشان میداند

و چون گفتند که ایشان را یعنی عبدالله ابی سلول و اصحاب او را منافقان که بیایید تا کارزار کنید در راه خدای تعالی یعنی جهاد در دین
خدای و اگر شما را تیمار غم مسلمانی نمیدارد دفع کنید از خویش و خانه و حرم خویش گفتند که اگر ما دانستمی که کارزار خواهد بود بر محالی
و خود را چه مهم است ما را برای محمد و اصحابش خویشتن را طعمهٔ شمشیر ساختن بیایید تا بمدینه شویم و برگشتند و سیصد مرد
با مدینه شدند چون رسول عم ایشانرا ملامت کردند عذر این آوردند که لو نعلم قتالا لاتبعناکم حق تعالی گفت دروغ میگویند
هم للکفر یومئذ اقرب ایشان بکفر نزدیکتر بودند که با ایمان برای آنکه کفر بر دل داشتند و ایمان بزبان آنکه حقیقت نفاق است
در حق ایشان محقق کرد و گفت بزبان چیزی میگویند که در دل ندارند و خدای تعالی عالم تراست بآنچه ایشان بدلها
پنهان دارند از کفر آنکه احوال و اقوال ایشان باز گفت و گفت الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا
قُتِلُوا قُلْ فَادْرَءُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ایشان آن کسانی اند که بنامردی باز خود بنشستند
برادران خود را درین باب یاد رغبت گفتند اگر آنکه در احد کشته شدند با ما بودندی و گفت ما کار بستندی کشته نگشتندی بگو
ای محمد ایشانرا اگر راست میگویید مرگ را از خویشتن باز دارید آنکه حق تعالی خواست تا مرتبهٔ آنانکه در بدر و احد کشته شدند
و شهید گشتند بخلقان باز نماید تا مؤمنان شاد شوند و رغبت اقتدا ایشانرا در جهاد و شهادت و منافقان ذلیل و خوار کردند
وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ
مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
مپندار و گمان مبر آنانرا که در سبیل خدای کشته شدند ایشان مردگانند بلکه زندگانند بنزدیک خدای تعالی روزی میدهند ایشانرا
و ایشان شادمانه اند بآنچه خدای میدهد ایشانرا از فضل و نعمت خویش و شادی میباشند بآنکه زنده مانده میباشند از اقربا و دوستان
ایشان که ایشان بر ایمان و طاعت مقیم میباشند و خدای ایشانرا از احوال ایشان خبر میدهد و از طاعت و عبادت ایشان بدان
شاد میشوند و وجهی دیگر آنست که خدای تعالی خبر میدهد شهیدانرا که از خویشان و یاران شما فلان و فلان شهید خواهند شد و ایشان نیز
باین کرامت و منزلت خواهند رسید آن که شما رسیده اید شاد شوند و همچنین شاد باشند باین که این گروهی مانند کانرا اندوهی
و خوفی نخواهد بودن و این آیه دلیل است برآنکه شهدا با اجسام و ارواح زنده اند و بر صفات کمال که لایق ایشان بود حاصل اند
و بعضی مفسران گفته اند که آیه در روز بدر آمد و شهیدان بدر و ایشان چهارده مرد بودند شش از مهاجرت و هشت از انصار
و گفته اند که در حق شهداء احد که در بهشت چنانکه میخواهند میگردند و ماوا و منزلهای ایشان قندیلهاست از زر در زیر عرش رب
العزة آویخته آنکه گفت چون آن کرامت و منزلت یافتند از خدای تعالی گفتند کاشکی قوم ما دانستندی آنچه ما دانیم از کرامت و نعمت
حق تعالی گفت من ایشانرا معلوم کنم تا شاد شوند آنگاه این آیه فرستاد عبدالله مسعود گفت خدای تعالی ارواح شهیدانرا در اجواف
مرغان سبز کرد چنانکه در خبر ذکر آن رفت آنگه اطلاع کرد بر ایشان و گفت چه آرزوست شما را گفتند بارخدایا از بالای این آرزو چه تمنا
باشد از آب و میوهٔ بهشت میخوریم و در زیر عرش مسکن و ماوا داریم حق تعالی دیگر باره اطلاع کرد و گفت هیچ آرزوست شما را گفتند
آرزوی ما آنست که باز بدنیا شویم و در پیش رسول تو جهاد کنیم و شهید شویم تا ما را بنزدیک تو مرتبت بیفزاید حق تعالی گوید من حکم کرده ام آنرا
که بآنجا رسانیده ام باز بدنیا که سرای تکلیف و محنت است بر نگردند گفتند بارخدایا چون حکم تو چنین است آرزوی ما آنست که سلام ما برسول

خود

خود برسانی و او را احوال ما معلوم کنی که تو از ما راضی شدی و ما را از حق خود راضی کردی حق تعالی گفت اما [illegible] اما این بکنیم
برای شما و این آیه فرستاد و باز نمود که حال ایشان بهتر از حال شماست بعضی دیگر گفتند مراد آنست که بل احیاء فی الدین
ایشان در دین زنده اند و گفته اند که در معلوم خدا است که زنده خواهند شد و بعضی دیگر گفتند برای آنکه ارواح مؤمنان که بر
وضو خفته باشند و گفته اند که برای آنکه در گور پوسیده نشوند چنانکه دیگر مردگان و در خبر آمده است که چهار گروه در گور درست
مانند پیغمبران و عالمان و شهیدان و حاملان قرآن و خبر و ظاهر قرآن دلیل میکند که ایشان بحقیقت زنده اند يَسْتَبْشِرُونَ
بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ شادمانی میباشند بفضل و نعمت خدای نعمت و
فضل بلفظ نکیر یاد کرده است تا بدانند که آن نعمت و فضل در معانی و جدلیت که او را صفت نمیشاید کرد و خدای
تعالی هیچ مؤمنانرا ضایع نکرده اند و ثواب ایشانرا بدیشان رساند علی بن موسی الرضا ع از پدرانش از امیر المؤمنین
روایت کرد که یک روز بر منبر خطبه میکرد و قوم را تحریص میکرد بر جهاد مردی برپای خواست و گفت مجاهد یا امیر المؤمنین که
بجهاد رود او چه مرد باشد امیر المؤمنین گفت یکروز رسول را بودم بر ناقهٔ عضبا این که تو از من پرسیدی من از رسول عم پرسیدم
او بگفت هر آنکه مرد غازی چون همت و عزم کند غزا را خدای تعالی برای او براتی نویسد از دوزخ و چون برگ و ساز کردن گیرد
خدای تعالی با او بافرشتگان مباهات کند و چون اهل و عشیرت را وداع کند در و دیوار برو بگریند و از گناه بدر آید چنانکه مار از
پوست و خدای تعالی بر هر مردی از غازیان چهل هزار فرشته موکل کرده اند تا او را نگاه دارند از پس و پیش و چپ و راست
و هیچ حسنه نکند الا مضاعف و هر روزی او را عبادت هزار مرد بنویسد که مردی هزار سال عبادت کرده باشد هر سالی سیصد
روز و هر روزی چندانکه عمر دنیا و چون دشمن رسد علم اهل دنیا از حد و حصر ثواب ایشان باز ماند و چون معرکه در آیند و تیرها بر یکدیگر
راست کنند و کمانها بزه آورند و تیرها بپیوندند و بیکدیگر اندازند و فرشتگان بگرد ایشان در آیند دعا کنند ایشانرا بنصرت
و ثبات قدم و منادی ندا کند که الجنة تحت ظلال السیوف چون چنین است هر طعنه و ضربت که بر مرد مسلمان آید او را خوشتر آید
از آنکه شربتی آب سرد را در گرم گاهی و چون از پشت اسب بر زمین آید هنوز بر زمین نیفتاده باشد که جفت او حور العین
بر بالین او رسد و او را بشارت دهد بآنچه خدای تعالی برای او ساخته باشد از کرامت و مرتبت و چون بر زمین افتد گوید او را مرحبا
بالروح الطیب اخرجت من البدن الطیب بشارت باد ترا برای تو نهاده است آنچه هیچ چشم ندیده است جان و هیچ گوش
نشنیده و بر خاطر هیچ بشر چنان نگذشته و خدای تعالی گوید من خلیفهٔ اویم بر اهلش هر که رضای ایشان جوید رضای من جسته
باشد و هر که ایشانرا بخشم آرد مرا بخشم آورده باشد و حق تعالی روح او در حوصلهٔ مرغ سبز کند که در بهشت می پرد هر جا که خواهد
و از هر کدام طعام که خواهد میخورد و با قندیلهای زرین شوند از عرش آویخته و هر کدام مردی را از ایشان هفتاد غرفه در بهشت بدهند
از غرفه تا غرفه چندان باشد که از صنعا تا بشام و نور از غرفه چندان می تابد که از مشرق تا بمغرب پر کند و هر غرفه هفتاد در باشد هر
دری هفتاد مصراع باشد از زیر هر دری پردهٔ آویخته و در هر خیمه هفتاد خیمه و در هر خیمه هفتاد سریر باشد از زر قوایم آن در
زبرجد مرصع بقضبان زمرد بر هر سریری چهل بستر گسترده باشد کنار هر بستری چهل کنیز بر هر بستری جفتی از حور العین که صفت ایشان
آن باشد که خدای تعالی گفت عربا اترابا مردی گفت یا امیر المؤمنین عرب و اتراب چه باشد گفت الصبحات الرضیات الشهیات نازنینان

ببینند هریکی را از ایشان هفتاد هزار غلام باشند با رویهای چون ماه و تاجها از در و لؤلؤ بر سر و ازارها بر دوش افکنده و کوزها و
ابریقها گرفته و چون روز قیامت باشد و ایشان بر مرتبه خود می آیند بآن خدای که رسالت محمد نام او است که اگر عمران در راه ش
ایشان آیند از بهر ایشان ساوه شوند پس این شهیدان بیایند و در موقف شفاعت بایستند و هریکی از ایشان هفتاد هزار گناه کار
را شفاعت کنند از اهل بیت و همسایگان تا دو همسایه بایکدیگر خصومت کنند هریکی گوید من اولیترم به شفاعت او که من نزدیکترم
باو انکه بیایند ابن و ما ابراهیم ربایده خلد بنشینند و خدای تعالی رحمت در ایشان میکرد و ایشان بثواب و کرامت خدای
مینگرند بامداد و شبانگاه الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ
وَاتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِيمٌ ابوسفیان و اصحابش چون از احد باز گشتند و بروحا رسیدند پشیمان شدند و یکدیگر را ملامت کردند گفتند هم کردیم
نه محمد را کشتیم و نه عاری کردیم بر زنان ایشان قومی قوی را بکشتیم و جماعتی ضعیف و اندک را باز گذاشتیم باز گردید تا برویم و آن باقی
را که مانده است دمار از ایشان برآریم این خبر برسول صلعم رسید خواست تا کافران را بترساند و از خویشتن شدتی و شوکتی نماید تا کافران پندارند
که مسلمانان را قوتیست که از قفای ایشان روند باز گردیدند و بفرمود تا ندا کردند که رسول صلعم از قفای این کافران بخواهد رفت ساز رفتن باید
کرد و مردم بیشتر مجروح و رنجید بودند رسول صلعم برخواست و وجوه صحابه و رفتند تا بجایی که از حمراء الاسد گویند و از آنجا تا مدینه هشت
میل بود معبد خزاعی مر رسول صلعم بگذشت و او مشرک بود و بنی خزاعه مسلمان و مشرک همه خواه پیغمبر صلعم بودند و با پیغمبر صلعم عهد داشتند
گفت یا محمد سخت است بر ما این رنج که بصحابه تو رسید اگر ما ایمنی بودی به بودی چون با ابوسفیان رسید او را گفت چه میکنی گفت عزم
آن داریم که برویم و بقایای اصحاب محمد را مستاصل کنیم معبد گفت چه بخود مردی محمد را دیدم و اصحابش را لشکری که مثل آن ندیده
بودم ساخته و تعجیل از پی شما می آیند و تاسف میخورند برای انکه چرا رها کردند شما را و اگر تا بدر مکه بروید شما را که بیایند و باز گردند ابوسفیان
و قومش را تخویف عظیم کرد از رسول ابوسفیان گفت ما ایشان را مجروح و متفرق و پراکنده رها کردیم گفت آن ندیدم که شما چه کردید اما
اکنون لشکری را دیدم که از شوکت و عدت و حرص ایشان بر شما مرا در دل آمد که بیتی چند بگفتم ابوسفیان گفت آن بیتها چیست گفت
کادت تهد من الاصوات راحلتی ۞ اذا سالت الارض بالجرد الابابیل ۞ تردی باسد کرام لا تنابلة ۞ عند اللقاء و لا خرق و لا معازیل
فقلت ویل لابن حرب من لقائکم ۞ اذا تعطمطت البطحاء بالجیل ۞ من جیش احمد لا وحش تنابلة ۞ و لیس یوصف ما انذرت بالقیل ابوسفیان
و اصحابش چون این بیتها بشنیدند بترسیدند و توقف کردند جماعتی از عبد القیس با ابوسفیان بگذشتند گفت کجا میروید گفت بمدینه گفت
چکار میروید گفتند تا میره کنیم گندم بخریم گفت بجای از من بمحمد برید و شما پیغامی که شتران شما را بار بشما بسپارم بیازار گفتند آن پیغام چیست
گفت محمد را بگویید که ما ابوسفیان را دیدیم با لشکری عظیم که می آمد بتعجیل و میگفت که ما میرویم تا بقیه اصحاب محمد را استیصال کنیم این
بگفتند و روی بمکه نهادند و این قوم بیامدند و رسول صلعم را این بگفتند و رسول و صحابه گفتند حسبنا الله و نعم الوکیل و رسول صلعم از پس روز
بمدینه آمدند خدای تعالی این آیه فرستاد و ایشان را که اجابت خدا و رسول کردند ذکر کرد و گفت آنکه اجابت کردند خدای تعالی و پیغمبر را از
آنکه ایشان را باز خواندند تا از پی ابوسفیان و اصحاب او بروند پس از آنکه ایشان را جراحات و زخمها رسیده بود از ایشان آنان را که احسان کردند
بطاعتی و راستی رسول در آنچه ایشان را فرماید و نیکو کنند و پرهیزند از مخالفت و معصیت او مزدی و ثوابی عظیم است ایشان را الَّذِينَ
قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ

فانقلبوا

فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ فَضْلٍ
عَظِيمٍ إِنَّمَا ذَٰلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
آنکسانی که گفتند ایشان را یعنی صحابه محمد را مردمان یعنی عبد القیس و اصحاب او بدرستی و حقیقت که مردمان جمع کردند اصحاب ابوسفیان
لشکر جمع کردند از بهر قتل شما از ایشان بترسید و حذر کنید که شما را قوت ایشان نباشد ایشان را این گفتار ایمان در زیادت کرد و ایمان
زیادت و نقصان پذیرد و گفت بلی بیرانو چند انکه صاحبش را بهشت برد و بکاهد چند انکه صاحبش را بدوزخ رساند ابوسعید خدری
روایت کرد از رسول صلعم که او گفت مجادله یکی از شما در دنیا در حقی که او را باشد سخت تر نبود که مجادله مؤمنان با خدای در حق برادر مؤمن ایشان
که ایشان را در دوزخ برده باشند گویند خداوندا برادران ما اند با ما نماز کرده اند و روزه داشتند و حج کردند گوید که بروید و هرکس که
شناسید از دوزخ بیرون آورید بیایند و ایشان را بصورت بشناسند بعضی از ایشان تا نیمه ساق در آتش باشند و بعضی از ایشان تا کعب
و ایشان را بیرون آرند حق تعالی گوید بروید و هرکرا در دلش وزن دیناری ایمان باشد بیارید بیایند و گروهی دیگر را بیارند گوید که بروید و هر
کرا در دل او مقدار ذره ایمان بود بیارید و این خبر را حجت کردند بر زیادت ایمان و نقصان و معلوم است باتفاق این مجاز است از
بهر انکه وزن یک دینار و نیم دینار در جسم صورت نبندد و در عرض پس تاویل خبر این باشد که گفتیم که در ادله و طریق متفاوت باشند و چون
این شخص مؤمنان را بترسانید ایشان نترسیدند و گفتند که بسنده است ما را خدای و نیکو وکیلیست ما را او و رسول صلعم گفت چون ابراهیم
را بآتش افکندند آخرین سخنی که از و شنیدند این بود حسبنا الله و نعم الوکیل و چون ایشان پناه با خدای دادند و کار را باو گذاشتند از آنجا
بخانه رفتند با نعمت خدای و فضل و گفته اند که مراد بنعمت عافیت است و مراد بفضل آن ترس بود که از ایشان در دل ابوسفیان افتاد
بود و گفته اند که مراد اینست که ایشان در بدر صغرا اقامت کردند و ابوسفیان باز نیامد موسم بازار بدر بود و مردمان حاضر شدند ایشان
آنجا معامله و تجارت کردند و ما سود ما نیکو باز گشتند که هیچ بدی بدیشان نرسید از قتل و جراحت و غیر آن صادق عم گفت عجبت لمن یفزع
الی اربع عجب از آن کسی که از چهار چیز ترسد چگونه پناه با چهار چیز ندهد چون از دشمن ترسد چرا پناه با این کلمه ندهد که حسبنا الله و نعم الوکیل وی شنود
که حق تعالی در عقب آن میگوید که فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم یمسسهم سوء و از کید دشمن ترسد پناه با این کلمه ندهد که و افوض امری
الی الله وی شنود که حق تعالی میگوید که فوقیهم الله سیئات ما مکروا و عجب از آنکس که او را غمی باشد و این کلمه نگوید که لا اله الا انت سبحانک
انی کنت من الظالمین وی شنود که خدای تعالی میگوید که فعسی ربی ان یؤتین خیرا من جنتک و اتبعوا رضوان الله و متابعت رضای
خدا کردند یعنی طاعت او داشتند و سبب آن بود که ایشان گفتند یا رسول الله آنچه ما کردیم یعنی طاعت او داشتند و سبب آن
بود که ایشان گفتند یا رسول الله آنچه ما کردیم غزا بود و خدای تعالی این آیه فرستاد و فرمود این متابعت فرمان و رضای من است
ثوابش ثواب غازیان باشد و غنیمت و سلامت با آن باید و رضای من حاصل و خدای تعالی خداوند فضل و نعمت بزرگ است
و بدرستی و حقیقت که آنکس که گفت ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم آن دیو بود یعنی عبد القیس و نعیم بن مسعود و روایتی دیگر
یعنی آنکه تخویف کرد مؤمنان را دیو بود و از فعل دیو بود که بترساند مؤمنان را با اولیاء خویش و این قول عبد الله عباس است و
زجاج و ابو علی فارسی گفتند که معنی اینست که شیطان دوست خود را از منافقان بترساند و در دلی میدهد تا ایشان با مؤمنان
مساعدت کنند در جهاد و این وجهی قریب است اما فلا تخافوهم و خافون ازین منع میکند که منافقان را گوید فلا تخافوهم از ایشان مترسید

اگر مؤمنید پس بیم بر آن وجه بود که ابن عباس گفت و معنی این بود که از ایشان مترسید یعنی از ابوسفیان و اصحاب او از من
بترسید اگر مؤمنید وَلَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا يُرِيدُ
اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حَظًّا فِي الْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ
لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ نباید که ترا ای محمد تنگ دل گردانند آنکه ایشانرا در کفر
می شتابند و سعی میکنند و بر کفر حریص اند یعنی کفار قریش با منافقان مدینه ایشان بخدای زیادتی نتوانند کرد بمسارعت ایشان
در کفر و مظاهرت ایشان خدای تعالی میخواهد تا ایشانرا در آخرت حظی و بهره ندهد برای آنکه مستحق آن نه اند و مراد به یرید
الله سزید باشد در قیامت ثوابی نباشد و ایشانرا عذابی بزرگ باشد آیه وارد است مورد تسلیه رسول ع از کفر ایشان
و آنکه ایشان بآنچه میکنند از مسارعت در کفر جز خویشتن را زیان نمی کنند آنکه کفر با یمان بخریده اند یعنی بدل کرده اند هیچ
زیان نکرده اند خدای را بلکه زیان با خود کرده اند و اسادت جز قبیح نبود و نصرت نبود که حسن نبود جبر بر وجه تادیب
و لطف بود و اگر نه بوجه ظلم باشد قبیح بود و ایشانرا که این معامله کردند و کفر با یمان بدل کردند عذابی باشد دردناک
و دردمند وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا
وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ و مپندار تو ای محمد آنکه کافرانرا مهلت داده ایم و فرو گذاشتیم ایشانرا بهترست اگر چه خدای
تعالی برای خیر ایشان کرده است این اطالت مدة لیکن چون ایشان خود را بآن خیر نمی رسانند خیر در حق ایشان محقق نبود
آنکه کلام باسر گرفت و ابتدا کرد و گفت مهلت از برای آن میدهیم تا بزه افزایند و ایشانرا عذابی بود خوار کننده و این لام
لام غرض نیست لام عاقبتست چنانکه گفت فالتقطه آل فرعون لیکون لهم عدوا وحزنا و بعضی مفسران گفته اند که آیه در حق
مشرکان آمد ضحاک گفت در بنی اسرائیل و بنی قریظه و بنی النضیر آمد و در خبرست که یکی از رسول ع سوال کرد و گفت یا رسول
الله ای الناس خیر گفت من طال عمره و حسن عمله گفت از مردمان که بهتر گفت آنکه عمرش دراز بود و عملش نیکو بود
عبدالله مسعود گفت هیچکس نباشد از بر و فاجر الا که مرگ او را بهتر بود اگر بر بود از مشقت تکلیف برهد و اگر فاجر
بود مردمان از بلای او برهند آنکه در حق نیکوکاران این آیه فرو خواند که نزلا من عند الله و ما عند الله خیر للابرار و در
حق فاجر این آیه برخواند و لا یحسبن الذین کفروا الآیه مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ
يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ
مَنْ يَشَاءُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ سدی گفت سبب نزول آیه آن
بود که رسول ع گفت امت مرا بر من عرضه کردند در صورتها که ایشان بر آنند چنانکه بر آدم عرضه کردند و مرا معلوم کردند که کیست
که بمن ایمان آرد منافقان گفتند عجب ار کار محمد که دعوی میکند که من آنانرا که نیستند و در کتم عدم اند میدانم از ایشان که مؤمن
کیست و کافر کیست و منافق در لشکر اویم و احوال ما نمی داند این سخن بحضرت رسول ع رسید بمنبر بر آمد و خطبه کرد و حمد و
ثنای حق تعالی گفت و آنگه گفت ما بال قوم طعنوا فی حیث مردمانرا که مرا نمی شناسند و در علم طعن میزنند و اگر از من بپرسند از
امروز تا بقیامت خبر دهم ایشانرا عبدالله بن حذافه السهمی برپای خواست و گفت رضینا بالله ربا و بالاسلام دینا و بالقرآن

اماما و بک نبیا فاعف عنا عفا الله عنک رسول ع گفت فهل انتم منتهون آنگه از منبر بزیر آمد و چون عبدالله حذافه بخانه آمد مادر
او را گفت ای پسر چرا مرا بر پیغمبر عرضه کردی گفت برای آنکه مردم سخنهای میگفتند تا حقیقت صحت نسب خود بدانم و خدای تعالی این
آیه فرستاد و گفت هرگز نباشد که خدای تعالی بگذارد مؤمنانرا بر آنچه شما بر آنید ای کافران و منافقان در آنچه خود را ایمان لبس کرده
و مؤمنان خود را شبه خدای تعالی بر این ابهام رها نکند تا که پلید از پاک جدا گرداند مفسران گفته اند که این تمیز روز احد بود از میان مؤمنان
و منافقان که مؤمنان با رسول برفتند و منافقان برفتند ابن کیسان گفت ما انتم خطاب مؤمنان راست از غیب تا خطاب عدو
کرده است یعنی خدای تعالی مؤمنانرا باین ظاهر اسلام رها نخواهد کرد و تا تکلیف شاق کند از جهاد و ادای فرایض و حق تعالی بچند علامت
تمیز کرده است میان مؤمن و منافق از آنجمله قوله تعالی و لا یاتون الصلوة الا وهم کسالی و لا ینفقون الا وهم کارهون مردی بنزدیک
رسول آمد و گفت یا رسول الله که من ترسم که منافق باشم گفت چون تنها باشی نماز کنی گفت بلی گفت برو که منافق نه ای منافقان در
نماز کردن کاهل باشند و در زکوة دادن کاره و دیگر دوستی امیرالمؤمنین علیست چنانکه اخبار متظاهرست مر آنکه پیغمبر ع گفت
علی را انه لا یحبک الا مؤمن تقی و لا یبغضک الا منافق شقی آنکه حق تعالی گفت شمارا مطلع نگرداند بر غیب و راه ندهد و لیکن از پیغمبران آنرا
که خواهد برگزیند و او را اطلاع کند بر بعضی علم غیب نظیرش فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول و گفته اند که خدای محمد که رسول
اوست او را بر غیب اطلاع نکند و لیکن او را به نبوت اختیار کرد و قول دیگر نیکوترست از برای آنکه از جمله معجزات رسول نوعی از اخبار غیب
بود باعلام خدای او را پس ایمان آورید بخدا و رسول او و اگر بخدای ایمان آورید و اندوه بترسید و از معاصی او اجتناب کنید شمارا مزد
عظیم بود وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَيُطَوَّقُونَ
مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ حق تعالی میفرماید که گمان مبرید
آنکسانی که ایشان بخیلی میکنند بدانچه خدای تعالی ایشانرا داده است از فضل و نعمت خویش که آن ایشانرا بهترست بلکه ایشانرا بدترست
که حساب و وبال جمع آن بر ایشان بود و نفعش دیگرانرا چنانکه علی بن ابی طالب گفت بشر مال البخیل بحادث او وارث
و گفت البخیل مستعجل للفقر یعیش فی الدنیا عیش الفقراء و یحاسب یوم القیمة حساب الاغنیاء بخیل استعجال درویشی میکند
در دنیا زندگانیش چون زندگانی درویشان بود و در قیامت حسابش حساب توانگران باشد زده بود که آن مالرا که در آن [illegible] کرده
باشند از طوقی سازند روز قیامت و در گردن ایشان افکنند بعضی مفسران گفتند روز قیامت آنانکه منع زکوة کرده باشند مار
و آن مال ایشانرا مار گرداند خدای تعالی و در گردن ایشان نهد چون طوقی تا گوشت ایشان می خورد تا آنگه که خدای تعالی حساب خلقان
بکند آنکه او را بهمان آن طوق در دوزخ برند و عبدالله مسعود از رسول ع روایت کرد ما من رجل منع زکوة ماله الا جعل له شجاع فی عنقه
یوم القیمة ثم قرء ع سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة متورع گفت جزای آن عمل در گردن ایشان افکنند تا ملازم ایشان باشد چون
انس مالک روایت کند از پیغمبر ع که گفت مانع الزکوة فی النار صدقه با هیچ مال آمیخته نشود الا که هلاک کند از او هیچ قوم نباشد که زکوة باز
گیرند الا که خدای تعالی باران از ایشان باز گیرد آنکه حق تعالی گفت لله میراث السموات و الارض و خدایراست میراث اهل آسمان و زمین
از آنکه اوست باقی و دایم پس از فنای خلقان همه بروند و آنچه دارند بمانند و کس نماند که میراث ایشان بردارد جز خدای تعالی بآنچه
میکنید شما دانا و آگاه است باستحقاق جزا دهد بآنچه میکنند ایشان آگاه است لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ

بخیل

فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ ذُوقُوا
عَذَابَ الْحَرِيقِ ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ چون این آیه آمد که من ذا
الذی یقرض الله قرضا حسنا جهودان گفتند چون حیی ابن اخطب و فنحاص ابن عازورا که خدای تعالی درویش است و ما توانگر
بنویسیم آنچه گفتند تا ایشان را بران جزا دهیم یعنی حفظ بفرماییم تا بنویسند و نیز کشتن ایشان پیغمبران را بناحق و هر کجا که قتل
انبیا گفت بغیر حق برآن حمل کرده تا بدانند که قتل انبیا جز بناحق نباشد آنگه گفت ایشان را که بچشید عذاب آتش سوزان این عذاب
از بهر چیست و بچه استحقاق است از بهر آن است که در سینهای شما تقدیم کرد از اینی تو کردی بآلت خود و محال است
که چیزی بجارحه تو فعل کند و خدای تعالی هرگز بندگان ظلم نکند که ایشان را بکند و چیزی بکیرد یا گناه ناکرده ایشان را عقوبت کند الَّذِينَ
قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ
مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ
كُذِّبَ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ کلبی گفت که آیه در کعب اشرف
و مالک بن الصیف و حیی بن اخطب آمد که ایشان نزدیک رسول آمدند و گفتند ای محمد تو دعوی کنی که مرا خدای به پیغمبری فرستاده
است و کتابی بمن داده و خدای تعالی با ما عهد کرده است که هیچکس که دعوی پیغمبری کند ایمان نیاریم تا که قربانی بیارد که آتش
او را بخورد و اگر تو همچنین قربانی بیاری که آتش او را بخورد ما بتو ایمان آریم خدای تعالی این فرستاد و گفت که آنکسانی که گویند
که خدای تعالی با ما عهد کرده است و وصیت کرده که هیچکس که دعوی پیغمبری کند ایمان نیاریم تا که قربانی ما آرد که آتش او را بخورد
مفسران گفتند که قربان و غنیمت حلال نبود بر بنی اسرائیل اگر قربانی کردندی علامت قبول او آن بود که آتش سپیدی
سفید که از دود نبودی و حقیقی بودی او را و آن قربانی بسوختی و همچنین بودی حکم غنیمت و چون مقبول نبودی بر حالت
خود بماندی سیدی گفت که خدای تعالی در توریة بنی اسرائیل را فرمود که هیچ پیغمبر ایمان میارید تا آنگه قربانی بیارد که آتش او را
بخورد تا نوبت عیسی و محمد رسید چون ایشان دعوت کنند ایمان آرید و از ایشان مطالبه قربانی مکنید آنگه حق تعالی گفت ای محمد
جواب ایشان را بگوی که پیش از من پیغمبران آمدند با حجتها و قربانها که آتش او را بخورد چرا ایشان را بکشید اگر شما راست گوئید
درین دعوی که میکنید آیه خطابست با جهودان عهد رسول و مراد پدران ایشانند و گفته اند که رای این با ایشان حوالت
کرد که ایشان راضی بودند بدانچه پدران ایشان کرده اند و درین آیه تسلیه رسول است ازین وجه که ایشان صدق قوی
دانند و ترا تکذیب میکنند چه عجب که پدران ایشان صدق از پیغمبران می دانستند و ایشان را می کشتند آنگه گفت اگر ترا
ای محمد تکذیب میکنند پیش از تو دیگر پیغمبران تکذیب کردند که ایشان حجتها و کتابها آوردند عکرمه و واقدی گفتند که مراد
باین احادیث پیشینان است کتاب روشن و هویدا آوردند كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ
حق جل و علا درین آیه تقدیر میکند که مرگ او نفسی و جانی دارد شربت مرگ بخواهد چشید و رقم فنا بر ناصیه او بخواهند کشید
میگوید هر نفسی که هست جام مالامال مرگ بچشد بدرستی و حقیقت که مزد شما بدانچه کرده باشید از خیر و شر تمام بشما رسانند

الله

پس

پس مرگ او را از دوزخ گردانند و ببهشت رسانند او براد خود ظفر یافته بود و از گروه رسته پس چون گذر همه بر مرگ
است نباید که هیچ عاقل بزندگانی خویش مغرور شود و خدای تعالی میگوید چیست زندگانی دنیا الا متاع و هر چه زود زایل گردد
و نیکو گفته اند که متاع دنیا از جمله محقر است که مردمان بر دارند و از آن بگریزند حسن بصری گفت الدنیا لعبة البنات
در خبر است که چون خدای تعالی گل آدم از زمین برداشت و از و آدم را بیافرید زمین در خدا بنالید از آنچه از و برداشته
بود خدای تعالی گفت من آنچه از تو برداشتم باز بتو دهم آدمی نباشد الا که او را بدان بقعه دفن کنند که خاک او را از آنجا بر
گرفته باشند بیانش منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری و در خبر است که روزی رسول صلعم بر مردار گوسفندی
بگذشت با جماعتی صحابه گفت که هیچ کس این را بدرمی خرد گفت یا رسول الله اگر زنده بودی با این عیب که گوش او بریده است کس
نخریدی اکنون مرده است چگونه خرند گفت دنیا نزدیک خدای تعالی از این خوارتر است و حقیرتر است و حسن بصری در وصف
دنیا بسیار بدین حدیث تمثل کردی الیوم عندک دلها و حدیثها وغدا لغیرک کفها والمعصم و در خبر است که پیغمبر صلعم گفت من سره
ان تدخل الجنة فلیأته وهو ان یشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و تاتی الی الناس ما تحب ان یؤتی الیک هر که
خواهد که او را از دوزخ دور گردانند و ببهشت برند باید که چون مرگ با وی آید او گواهی دهد که خدای یکیست و محمد رسول است
و با مردمان آن کند که دوست دارد که با وی کنند لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا
الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَٰلِكَ
مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ زهری گفت که در کعب بن اشرف آمد که او رسول را هجو کردی و صحابه را و در شعر تحریض کردی مشرکان را
بر مسلمانان و غزل گفتی ذکر زنان مسلمانان در شعر آوردی و ایشان را بدین نوع ایذا کردی تا خدای عز و جل کار او کفایت
کرد و بردست بعض صحابه کشته شد دیگر گفتند که سبب نزول آیه آن بود که رسول صلعم نامه فرستاد بر دست ابوبکر به
فنحاص بن عازورا که و در آنجا دعوت کرد او را با سلام و نماز و زکوة و ابوبکر را گفت هیچ مگوی تا باز رجوع کنی برفت و نامه
داد نامه را برخواند گفت خدای شما محتاج است با تا از ما چیزی خواهد ابوبکر گفت خواستم تا جواب بشمشیر دگر باره سخن ه
رسول صلعم یاد آمد رنجور دل برگشتم خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت هرآینه بیازمایند شما را و ابتلا کنند در مالهای شما بزکوة
و صدقه و آفات و خسران و نقصان و در تنهای شما بامراض و اسقام و نکبات و مصایب عطا گفت مراد مهاجرانند
که چون ایشان هجرت کردند مشرکان مکه سراهای ایشان بفروختند و املاک ایشان غصب فرو گرفتند و هرآینه بشنوید
شما از جهودان و ترسایان و مشرکان عرب چیزها که شما را از آن رنج باشد رنج بسیار و اگر صبر کنید بران رنج و کار را
کار بندید بدرستی و حقیقت که آن از محکم شدن کارهاست و حق و حقیقت آنست عطا گفت من حقیقة الایمان از حقیقت
ایمان است و رای آن کار حد و حقیقت را عزم خواند که در وجوب مایه الا بعزم وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا
الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ
و یاد کن ای محمد چون فرا گرفت خدای تعالی عهد اهل کتاب که بیان کنند بر اهل مؤمنان و پنهان آن نکنند که ایشان آن عهد خدای
را و اپس پشت افکندند و بهای اندک بفروختند بطمع و رشوت که ایشان را بود بر عوام آنگه حق تعالی گفت فبئس ما یشترون

بر جزیت انچه ایشان میکنند از بیع و شری و معاوضه که بهای اندک می ستانند و دیانت آن میورزند قتاده گفت
آن عهدیست که خدای تعالی بر اهل علم گرفته است که انچه دانند بگویند و پنهان نکنند که آن مزدی باشد ملاک محمد بن کعب
گفت که حلال نباشد عالم را که بر علم خاموش شود و جاهل را که بر جهل خاموش شود و در حق عالم برخواند و اذ اخذ الله میثاق
الذین اوتوا الکتاب و در حق جاهل برخواند فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون لا تحسبن الذین یفرحون
بما اتوا و یحبون ان یحمدوا بما لم یفعلوا فلا تحسبنهم بمفازة من العذاب و لهم عذاب
الیم و لله ملک السموات و الارض و الله علی کل شیء قدیر ابو سعید خدری گفت که جماعتی منافقان
در عهد رسول ع گفتندی یا رسول الله اگر غزای باشد ما با تو بیاییم و چون غزای پدید آمدی تخلف کردندی و باز ایستادندی از
رسول باز آمدی عذر آوردندی و تعلل کردندی که ما را مانع فلان چیز آمد چنانکه خدای تعالی در حق ایشان این آیه فرستاد
و چون بخطاب خوانند خطاب پیغمبر را بود و معنی این را بود که مپندار ای محمد که ایشان را از عذاب نجاتی و اگر بیا خوانند غائب
را باشد معنی این بود که مپندارند آنکسانی که شاد شدند بانچه میکنند چون منافقان که تخلف و تاخیر کردند بدان شادی شدند و دوست
میدارند که ایشان را مدح انچه نکرده باشند گویند مپندارند که ایشان را از عذاب نجاتی خواهد بود انکه حق تعالی گفت که ملک آسمان
و زمین خدای راست و او بر همه چیز قادر است و وجه اتصال این آیه بآیه مقدم آنست که این ایات که رفت جمله در حق جهودانست
و اقوال و احوال ایشان انکه گفتند ان الله فقیر و نحن اغنیاء خدای تعالی باین آیه رد کرد برایشان و گفت انکه ملک آسمان
و زمین با منست و هرچه در وجود است همه ملک و ملک او باشد و او بر همه چیزی قادر باشد چگونه گویند او را که او درویش است و ما
توانگر حق تعالی گفت این همه که آمد برایشان که جهودان و کافرانند از آن آمد که ایشان اندیشه کردند و تامل و تفکر کار نبستند
ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لایات لاولی الالباب عطاء بن رباح
گفت با عبید الله عمر نزدیک عایشه رفتیم عبد الله عمر گفت یا عایشه خبر ده ما را بعجب ترین چیزی که از رسول ع دیدی
گفت کار او همه شب نماز بودی شبی از شبها که نوبت من بود در بستر من آمد بخفت سوز پهلوی او آرام نگرفته بخاست و
جامه در پوشید و بنزد آب نهاده بود از ان وضو کرد و آب بسیار بریخت انگه در نماز ایستادی و در نماز چندان بگریست
که آب چشم او پیش جامه او تر کرد انگه بنشست و حمد و ثنای خدا میکرد و میگریست تا آب چشم زمین تر کرد و تا صبح
برآمدن همچنین بود بلال آمد تا او را بنماز بامداد بخواند او را گریان یافت گفت یا رسول الله چرا میگریی و خدای تعالی گناه
ترا بیامرزیده است گذشته و نا آمده گفت افلا اکون عبدا شکورا خدایرا بنده شاکر نباشم و خدای تعالی امشب بر
من فرو فرستاده و آن ان فی خلق السموات و الارض است انگه گفت ویل لمن قراها و لم یتفکر فیها وای بر انکس که این
آیه برخواند و در و تفکر نکند بریده اسلمی روایت کرد که رسول ع گفت هیچ آیه بر جنیان سخت تر نباید ازین آیه و در اثر
هست که مردی بنزدیک یکی از جمله صالحان آمد و گفت که مرا دعایی بیاموز که باجابت نزدیک باشد گفت که در اول
دعا پنج بار بگوی که ربنا انگه حاجت بخواه اگر خدای صلاح داند اجابت کند گفت از کجا گفتی و تخصیص این عدد چرا
کردی این آیه برخواند الی قوله المیعاد سعید جبیر از عبد الله عباس روایت کند که قریش بنزدیک جهودان آمدند و گفتند

موسی نزدیک شما آمد چه معجز آورد گفتند عصا و ید بیضا و فلق دریا و نزدیک ترسایان آمدند گفتند عیسی چه معجز
آورد گفتند احیاء موتی و اکمه و ابرص و نزدیک رسول آمدند و گفتند ای محمد آیه تو چیست از خدا درخواه تا کوه صفا زر کند
از بهر ما خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت اگر شما طلب آیتی میکنید یا دلالتی بر هستی و حقیقت که در خلق آسمان و زمین و اختلاف
شب و روز آیاتی و دلالتی هست خداوندان عقل را و معنی اختلاف را دو وجه محتمل است یکی آمد شد و دوم لون از زردی
و تاریکی و مراد باولو الالباب انها اند که عقل را کار بندند انکه حق جل و علا صفت ایشان کرد و گفت الذین یذکرون
الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات و الارض ربنا ما خلقت هذا
باطلا سبحانک فقنا عذاب النار اینها که ذکر خدا کنند بر هر حالتی که باشند ایستاده و نشسته و بر پهلو خفته
و تفکر و اندیشه کنند در عجیب خلقت آسمانها و زمین و انکه حق تعالی چگونه آفریده این سقف آسمان معلق مطبق بی عمادی
و ستونی بر هوا ایستاده و آسمان زمین را بزینت ستارگان آراسته و سقف زمین همه بر زبر یکدیگر نهاده با نواع
حیوانات آبادان کرده و باصناف نباتات آراسته و بجنبش های آب زنده داشته و باران آسمان مدد کرده چون
این اندیشه کنند بدانند که این افعال متقن و محکم بی صانع قادر و عالم و حی و موجود و مدرک و مخالف اشیا نباشد رسول
ع گفت که مرا با آسمان بردند دودی و غباری و آوازی دیدم و شنیدم جبرئیل را گفتم این چیست گفت این شیطان[ان]
اند که گرد میکنند تا حجاب باشد خلایق را از انکه عجایب آسمان ببینند و اگر نه آنستی که خلقان عجایبها دیدندی و
رسول ع گفت مردی چون بر بستر خفته باشد در آسمان نگرد و در ستارگان آسمان و گوید که گواهی میدهم که ترا آفریدگار
و خالقی و مدبری و انگه گوید اللهم اغفر لی خدای تعالی بر جنت یاد نکرد و بیامرزد آورده اند که عابدی در بنی اسرائیل سی
سال عبادت کرد و چنان عادت بود که چون عابدی سی سال عبادت کردی خالص و در آن میانه گناهی نکردی ابری
بیامدی و او را سایه کردی این عابد گفت پس از سی سال که عبادت هیچ اثر ظاهر نشد گفت همانا گناه کردی در آن
میانه گفت گناه نکردم و نهمت نکردم گفت هیچ اتفاق افتاد که آسمان نگریدی و اندیشه نا کرده چشم از وی برگرفتی گفت
بسیار گفت ترا ازینجا آفت آمد عبد الله عباس گفت مراد ازین ذکر آن نماز کنند که در حالت قدرت و صحت
نماز بر پای کنند و چون نتوانند نشسته کنند و چون نتوانند بر پهلو نماز کنند دیگر گفتند مداومت و مواظبت است بر
ذکر خدای و در اخبار اهل البیت است که آیه در نماز شب است که در آنجا ذکر خداست درین سه حالت قیام و قعود
و علی جنوبهم و چون از نماز و تر فارغ شود بر پهلوی راست خسبد و دست در زیر روی نهد و این دعا برخواند
که معروفست در کتب عمل سنه استمسکت بالعروة الوثقی تا آخر دعا ربنا ما خلقت هذا باطلا یعنی تدبر و تفکر
میکنند و میگویند بار خدایا این را که آفریدی بباطل نیافریدی سبحانک پاکی و منزهی تو خدایا و ایست بر تقدیس و تنزیه
یکویم و معدس و منزه میخوانیم ما را از آتش نگاه دار ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته و ما
للظالمین من انصار ای بار خدایا انکس را که تو بدوزخ بری بر سستی و حقیقتی که او را خوار و نکال کرده باشی و
فضیحت کرده سعید جبیر گفت تدخل یعنی تخلد است جابر بن عبد الله انصاری گفت اخزیته یعنی احرقته اهل وعید

کفتند آیة مخصوص است بکافران از انکه مومنان بدوزخ شوند و مخزی نباشند لقوله تعالی یوم لا یخزی الله النبی والذین
آمنوا معه وجمع میان این دو آیة آنست که آیة نفی خزی رسول و مومنان باشند مومنان که ایشانرا بدوزخ نبرند مخصوص
و محمول نباشند بر عموم و دلیل تخصیص او قرینه است که در آیت والذین آمنوا معه تا مخصوص باشند بصحابه رسول صلعم
انانکه صفت ایشان اینست که یسعی نورهم بین ایدیهم وبایمانهم و خزی بمعنی استحیا باشد و خزی کافران خلود در دوزخ
انکه کفت وما للظالمین من انصار و ظالمانرا یاری و ناصری نبود و درین آیه دلیلست که ظالمان کرند کافر باشند
شفیع نبود برای انکه ناصر انرا کویند که یاری منصور کند علی وجه الحمایة علی من اراد اضراره و کس را بپناه خود کیرد روا بود
که مراد باین ظالمان کافران باشند و شرک بود چنانکه کفت ان الشرک لظلم عظیم رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي
لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ
رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ این هم حکایت
وقول آن مومنانست که ایشان در دعا و مناجات کویند بار خدایا ما شنیدیم منادی را که ندا میکرد با ایمان یعنی محمد
بقول بیشتر مفسران و قرظی کفت مراد قرآنست قتاده کفت خدای تعالی این معنی از مومنان جن و انس حکایت
کرد از جنیان انا سمعنا قرآنا عجبا یهدی و از انسیان سمعنا منادیا ینادی للایمان شنودی از منادی که ندا میکرد
و بایمان میخواند و میکفت که ایمان آورید بخدای پس ما ایمان آوردیم ای بار خدای کناهان ما را بیامرز و سیات ما
کفر کردان ما را با ابرار و نیکو مردان وفات ده ای خدای ما و پروردکار ما انچه بر زبان پیغمبران ما را وعده داده ای
ای ما را کرامت کن و عطا ده و رسوا و شرمسار ما را مکن روز قیامت و بدرستی که تو میعاد را خلاف نکنی نابت
البنانی روایة کرد از انس مالک که پیغمبر صلعم کفت هر کرا خدای وعده ثواب دهد لا محال الی ان آن وعده کند و هر کرا
وعده عقاب کند مختار است اکر خواهد بکند و اکر خواهد نکند عمرو بن عبید را کفتند که خدای خلف وعده کند کفت
خلف وعید کند کفتند آری کفتند چرا کفت برای انکه این علامت لوم باشد و ان دلالت کرم ابو هریره روایة کرد که هر
شب ده آیة از آخر آل عمران برخواند انچنان باشد که آن شب نماز کذارده و عاد الدهری از صادق عم روایة کرد که
او کفت هر کرا کاری پیش آید پنج بار بکوید ربنا خدای تعالی نجات دهد او را از انچه ترسید و برساند او را بدانچه امید
میدارد کفتند چکونه او آیات را برخواند الی قوله انک لا تخلف المیعاد انکه کفت از پس اجابت است چنانکه کفت فَاسْتَجَابَ
لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ
هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ
وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ
الثَّوَابِ مجاهد کفت سبب نزول آیة آن بود که ام سلمه رحمة الله علیها کفت یا رسول الله در قرآن ذکر مردان می شنویم
و هجرت و جهاد و ذکر هیچ زنی نیست خدای تعالی این آیة فرستاد و انصاریان کفتند اول زنی از زنان رسول که هجرت کرد
ام سلمه بود حق تعالی انشانرا که این دعا کردند جواب داد کفت من عمل هیچ عامل ضایع نکنم و طاعت هیچ مطیع فرو نکذارم

اکرمرد

اکر مرد باشد و اکر زن بهری شما از بهری اند یعنی همه یکسانند بنزدیک من از روی خلقت چنانکه کفت عم الناس
کاسنان المشط کلبی کفت بعضکم من البعض فی الدین والنصرة یعنی چون دین یکیست باید که ناصر یکدیکر
باشند ضحاک کفت هیچ فرقی نیست در طاعت میان مردان و زنان و نه در معصیت و نه در خلقت هر که طاعت
کند اکر مرد باشد و اکر زن ثواب یابد و اکر معصیت کند عقاب کند اکر خدای عفو نکند فرق بعلم است و جعل
والذین اوتوا العلم درجات و جعل ان اکرمکم عند الله اتقیکم بجای تسویه فرمود که الناس کاسنان المشط و بجای
تفاوت فرمود که الناس معادن کمعادن الذهب والفضة مردم معدنها اند چون معدنهای زر و سیم و میان
مردم چندان تفاوت است که از زر تا سیم و این که بود در عهد رسول بود او ان الناس ناس و الزمان زمان فالذین
هاجروا پس انانکه هجرت کردند یعنی از ایشان بطوع و بعضی را از خانها بیرون کردند بکره و اذ یمکر بک
الذین کفروا لیثبتوک الایه انانکه سر این کار بودند یکی را در خانه رها نکردند و یکی را که از خانه رها نکردند او را
کفتند که خانه بار ها کن که ما را خانه تو می باید کفت شهر شما رها کردم خانه بین رها کنید کو شهر تو را رسد هر اکوی رسد و
بجز تو را رسد هر اجوی رسد این را کفتند که تو در خانه بنشین که ما را شهر می باید و خانه رها کرد و بشب بکریخت که الفراق
مما لا یطاق من سنن المرسلین ففررت منکم لما خفتکم و این در خانه بنشست و بزبان اشارت میکفت
و قد نبض العصفور صحة ویقعد الارض منها لتورها صب ان وحی قد ساعد انیس هواها و کانت لها قطب
فمن زاد بردها تعریض میکند بانکه کارامات از دست او فرا کرفتند و پیش او پیش نتوانستند بردن و بقطب
اسیای خویش را میخواهد یعنی این اسیا که ایشان میخواستند تا بکردانند بی من واصل الم نتوانند کردانیدن و
اوذوا فی سبیلی و ایشانرا برنجانیدن در راه من یعنی ایشان تحمل رنج من کردند برای من و قتال کردند و
ایشانرا بکشتند تا تم مجاهد بودند و هم شهید و قتلوا بالتشدید بر سبیل مبالغه بود یعنی ایشانرا در معرکه پاره پاره
کردند من خداوند کار و آفریدکار ایشانم بجزای انکه ایشان کردند کناهان ایشان تکفیر کردانم و این رنجها را
کفارت کناهان ایشان کردانم تا از کناه پاک شوند و در بهشت برم ایشانرا بهشتهایی که در زیر درختان آن
آبهای روان باشد تا ثوابی بود ایشانرا از نزدیک خدای و پاداشی نیکو بنزدیک خداست عبد الله عمر کفت که از رسول
عم شنیدم که کفت فردای قیامت خدای تعالی بفرماید تا بهشت را بیارایند چنانکه عروس را برای داماد جلوه کنند و عرض
کنند او را او کوید یعنی خازنان او کجا اند انانکه در راه من جهاد کردند و ایشانرا رنجانیدند برای من و ایشانرا بکشتند
در سبیل من ایشانرا بمن آرید فرشتکان کویند بما صبرتم سلام علیکم فنعم عقبی الدار لَا يَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ
كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ لَكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ
لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ
خطاب محمد است صلعم و مراد امت او یند میکوید ای محمد مغرور نکرداند ترا کشتن این کافران در شهرها آیة در مشرکان
عرب آمد که ایشان در نعمت و رفاهیت و حسن معیشت و تجارت و ناز بودند مسلمانان کفتند ای سبحان الله دشمنان

خدای در نعت دنیا چنین و ماپی برکه او نوا که از گرسنگی بمرکب میرسیم خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت فریفته مشوید
به الجوای ایشان در شهرها میگردند و امروز میروند باش که تا فردا باشند هر کرا رود لا محال باید شود لا جرم بسیار
بنازند و بسیار زند عاقبت رها کنند و ضایع مانند و بجمل با بد جبل ولیس عیدی الا ما یقربه الرحیل انما الدنیا متاع
الساعة فی الیوم فلیمظ الیم برجع دنیا چیست در جنب آخرت الا بمنزلت انکه یکی از شما انگشت در دریا فرو زند بنگرد تا
از آن دریا چه بازگشت او باز آید پس از همه بدتر آن باشد که اعتقاد او همه بر دنیا باشد دین ندارد و دنیا از دست
او بستانند نه دنیا داشته باشد و نه آخرت چون از دنیا برود و دنیا از و بستانند و ماوای او دوزخ باشد و بد بستری باشد
آن برای آتش را مهاد خوانند که بازگشتن گاه هر کس از پس ماندگی رفتن با او باشد ایشان بسیار دیده اند و دیده اند
وخسته شده اند جایی باید ایشانرا که بیاسایند آسایشگاه ایشان دوزخ است و بستر ایشان آتش است و بد جاییست
و ناخوش جاییست اما دست تو گسترده است و اختیار تو گزیده کس را گناه نیست مسک علیک یداک او کن و ترک
مع انکه حق تعالی چنانکه عادت اوست وعید با وعد یاد کند چون ذکر وعید کرد وعد میکند و میگوید لیکن آنانکه متقی و خدای
ترس باشند و از معاصی بپرهیزند از انکه عقاب ترسند و چون ترسند بگریزند و چون نکنند از عذاب و عقاب آن برهند
و بیرون از انکه از آن برهند باین برسند که ایشانرا بوستانها بود که در زیر این درختان جویهای روان از آب و شیر
و می و انگبین و آن منغص نباشد بخوف انقطاع بلکه مخلد و مؤبد باشند و آن ایشانرا نزلی دهند از نزدیک خدای عزوجل
و این ثواب که نزدیک خدای است ابرار را بهترست از متاع دنیا انس مالک گوید که یک روز رسول ع گفت چرا میگریی
گفت یا رسول الله قیصر و کسری بر حریر و دیبا خفته اند و تو بدین حالت گفت چه باکست لهم الدنیا و لنا الآخرة
ایشانرا دنیاست و ما را آخرت وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ الیکم و ما انزل
لِلَّهِ لَا يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ جابر بن عبد
الله الانصاری و ابن عباس و قتاده گفتند آیه در حق نجاشی آمد پادشاه حبشه و نام او اصحمه بود و معنی او عطیه
باشد و چون بحبشه فرمان یافت جبرئیل ع بیامد و رسول ع را خبر کرد و رسول ع صحابه را گفت بیرون آئید تا برادر آن
نماز کنیم که فرمان یافته است نه بزمین شما صحابه گفتند یا رسول الله آن کیست گفت نجاشی و رسول ع بگورستان بقیع
آمد با صحابه و خدای تعالی حجاب برداشت تا رسول ع جنازه او بدید و بدان نماز کرد و برای او استغفار کرد و منافقان
بنگرید که بر حبشی و ترسا نماز میکند که هرگز او را ندیده و نه بر دین او بوده است خدای تعالی این آیه فرستاد و میگوید که
آیه در جملا اهل کتاب و مؤمنان آمد میگوید که از اهل کتاب کس هست که بخدای ایمان دارد و بکتاب شما که قرآن است
و بکتاب ایشان که توریة و انجیل است ایمان دارد و ترس کار و متواضع اند خدایرا جل جلاله آیات خدای را بهای
اندک نمی فروشند یعنی تغییر و تبدیل توریة و انجیل نمیکنند خلاف آنکه از ایشان حکایت کرد که بیشتر چون عبد الله و
امثالهم ثمنا قلیلا ایشان آنانند که مزد ایشان نزدیک خدای ایشان نهاده است و عنقریب بایشان رسد از انکه او سریع

الحساب

الحساب است انکه خطاب کرد با مؤمنان و گفت ای آنکسانی که ایمان آورده اید صبر را کار بندید در دین صبر کنید و دل
را بکنید نه در خواری و دشواری نه در سرا و نه در ضرا بر طاعت خدای و ادای فرایض او بر جهاد و دیگر را بصبر
فرماید عطا گفت مصابرت کنید بر طاعتهای خدای و خویشتن را موقوف گردانید بر جهاد مشرکان و ملازمت باشید
و مداومت و ثبات نماید سلمان فارسی رحمه الله در لشکری بود که ایشانرا صیقی و شدتی رسید گفت من حدیث کنم شما را
بحدیثی که از رسول ع شنیدم که گفت هر که مرابطه کند شبانروزی در راه خدای چنان باشد که یکماه روزه داشته
باشد و نماز کرده روزه که نگشاید و نمازی که قطع نکند الا برای حاجتی و هر کرا در راه خدای وفات رسد خدای تعالی
مزد او می افزاید تا که از میان اهل بهشت و دوزخ حکم کند جابر روایه کرد که هر که یک روز مرابطه کند در راه خدای
تعالی میان او و دوزخ هفت خندق پدید آید فراخی هر یکی چند هفت آسمان و هفت زمین ابو سلمه گفت آیه ان وقت
آمد که خدای تعالی جهاد نفرموده و مراد مصابره و مرابطه آنست که مرد خویشتن را بر نماز موقوف کند انتظار نماز
بعد نمازی میکند و این تاویل از امیر مؤمنان علی ابن ابی طالب ع روایه کرده اند ابو هریره روایه کرد از رسول ع
که گفت من شما را خبر دهم بانچه گناهان شما ببرد و درجات رفیع گرداند گفتند بلی یا رسول الله گفت اسباغ الوضوء
علی المکاره وضو تمام کردن در مکاره و کثرت الخطوات الی المساجد و از راه دور بمسجد شدن و انتظار الصلوة
بعد الصلوة و انتظار نماز کردن بعد از نمازی فذلک الرباط و گفته اند که اصبروا علی بلایی و صابروا علی نعمائی و
رابطوا فی دار اعدائی و اتقوا محبة سوائی لعلکم تفلحون غدا بلقائی والحمد لله رب العالمین سورة النساء
صد و هفتاد و شش آیه است از رسول خدای روایتست که هر که این سوره برخواند چنان باشد که صدقه داده
باشد بهر وارثی که میراث را مستحق باشد و چندان مزد بود و را که از او را بازخرد از بندگی و از شرک بری باشد
و در خشیه خدای از آنان باشد که خدای عفو کند از ایشان والله اعلم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ
مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ
عَلَيْكُمْ رَقِيبًا یا ایها الناس خطابیست عامه جمله فرزندان آدم را شامل میگوید که ای مردمان حذر کنید از خداوند و پرو ردگار
شما و از عقاب او بترسید و از معاصی او اجتناب کنید خدای که بیافرید شما را از یکنفس یعنی آدم و بیافرید از او جفت او
را یعنی حوا و در اخبار آمده است که خدای تعالی حوا را از بقیه طینت آدم آفرید و جمله مفسران گفتند که خدای تعالی آدم را بیافرید
و مدتی در بهشت بود تنها از تنهایی خویش مستوحش گشت حق تعالی خواب بر و غلبه افکند تا او بخفت انگه جبرئیل را بفرستاد
تا از پهلوی چپ او استخوانی برکشید و حوا را بیافرید از آن استخوان و ظاهر قرآن دلیل این میکند لقوله تعالی و خلق منها
و جمع آورد و پراکنده کرد از ایشان هر دو مردان و زنان بسیار را و بترسید از خدای که از یکدیگر سوال کنید و بارحام و
خویشاوندی از یکدیگر بخواهید و گویند بحق خدای و بحق خویشی که چنین و چنین کن و چون بنصب ارحام خواند معنی آن
بود که بترسید از ارحام صله رحم بجای آورید و خویشاوندی را مراقبه کنید خدای تعالی در آیه تحذیر کرد مکلفانرا از معاصی

او وتذکیر نعمت او برایشان بخلق ایشان وامر کرد ایشان را بمراعات ومراقبت جانب خویشان برای آنکه در اینجا نهی
وصیت باشد بزنان واطفال صغار وتودد وتراحم وبینه ایشان را برای آنکه از یکنفس اند تا ایشان را بیکدیگر رحمت
بود وشفقت در زیادت شود وکسی برکسی تفاخر وتطاول نتواند کرد آنگه دیگر باره در آخر آیه برای تاکید تحذیر گفت
ان الله کان علیکم رقیبا بدرستی که خدای تعالی بر شما رقیب ونگاهبانست هرچه میکنید میداند ومی بیند وآتوا الیتامی
اموالهم ولا تتبدلوا الخبیث بالطیب ولا تأکلوا اموالهم الی اموالکم انه کان حوبا
کبیرا کلبی ومقاتل گفته اند آیه در مردی آمد از غطفان مالی بسیار از آن پسر برادرش در دست او بود واو کودک
یتیم بود چون بالغ شد وطلب مال ازو کرد عم مال باو نداد بحکومت بنزدیک رسول آمدند خدای تع این آیه فرستاد
چون مرد این بشنید گفت اطعنا الله واطعنا الرسول نعوذ بالله من الحوب الکبیر ومال باو داد رسول عم گفت
نعمت الاجر وبقی الوزر مزد ثابت شد ووزر بماند گفتند یا رسول الله دانیم که مزد چرا ثابت شد برای آنکه مال در راه
خدای صرف کرد اما چگونه وزر ووبال بماند گفت مزد ثابت شد غلام را ووزر بر پدرش را خدای تعالی بدین آیه خطاب
کرد با اوصیای مرده واولیای یتیم میگوید که مالهای یتیمان بر یتیمان دهید ویتیم آنست که بالغ نیست وبالغ یتیم
نباشد لقوله عم لا یتیم بعد الحلم واین جایگاه بالغانند یعنی چون بحد بلاغت رسیدند مالهای ایشان بدیشان
دهید واین بر سبیل توسع ومقاربت گفت از آنکه قریب العهد باشند بیتیم چنانکه گفت فالقی السحرة ساجدین
ایشان ساحر نبودند مؤمن بودند برای مقاربت حال ساحر خواند ایشان را که این وصف ایشان را بقریب نام شده
بود آنگه گفت که خبیث را بپاک بدل مکنید یعنی حرام را بحلال یعنی برای آنکه مالهای ایشان که برای شما حرام است بر
گیرید ومالهای خود را که حلال است بجای آن بنهید وگفته اند مراد آنست که ایشان را عادت بوده بود که آنچه بهتر بود
میگرفتند وبدتر بجای می نهادند ومالهای ایشان با مالهای خود مخورید یعنی حرام را با حلال مخورید ترک حلال حرام
گیرید بحلال خود قانع شوید که مالهای ایشان با مالهای خود خوردن گناهی بزرگست وبزه عظیم وان خفتم
الا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی وثلاث ورباع فان خفتم
الا تعدلوا فواحدة او ما ملکت ایمانکم ذلک ادنی الا تعولوا وآتوا النساء صدقاتهن
نحلة فان طبن لکم عن شیء منه نفسا فکلوه هنیئا مریئا در سبب نزول آیه وتفسیر او مفسران را
خلافست عروه گفت از عایشه پرسیدم از تفسیر این آیه گفت آن یتیم باشد که در حجر مردی بود چون بالغ شد
مرد خواست که او را بزن کند دون مهر مثل او حق تعالی نهی کرد از آنکه او را نکاح کنند الا بمهر مثل وآنکه آنچه خواهد جمع
کند تا تمامی چهار واین آیه در روایات اصحاب ما آمده است وگفته اند که مراد آنست که ای آنکسانی که اولیای یتیمان
ویتیمان در حجره شما اند بترسید که چون ایشان را عقد بندید وبزن کنید در حق ایشان عدل کرده نشود نکاح ایشان
رها کنید واز دیگران آنچه خواهید بزن کنید از یکی تا چهار واگر ترسید که نیز عدل نکنید یکی اختیار کنید یا آنچه مالک
شد دستهای شما یعنی بر پرستاری قناعت کنید عکرمه گفت در بدایت اسلام حصر نبود عدد زنان را که نکاح بستندی

براسان

برایشان مرد بودی که ده زن داشتی وبیشتر وچون مال او وفا نکردی دست بمال یتیمی که در حجره او بودی دراز
کردی از آن نهی کرد وایشان را حصر فرمود بر چهار زن وسبب آنکه خدای تع حصر فرمود وبر عدد چهار از
یتیمان بود مدنی بعضی دیگر گفتند ایشان بحرج کردندی از مالهای یتیمان وحرج نکردندی از نکاح زنان چندانکه بودی
بعدد القصر علی اربع خدای تعالی این آیه فرستاد وگفت اگر میترسید که عدل نتوانید کردن در یتیمان یعنی خدای
شما را نهی کرده است از خوردن مال یتیمان اگر از آن میترسید خدای تعالی هم نهی کرده است شما را پس از چهار زن کردن
از خدای بترسید وبیش از چهار زن نکاح مکنید بخواهید هرکه شما را خوش آید دو وسه یا چهار واو یعنی او باشد
زیرا که اجماعست که زن جز بشوهر یک کس دیگر را حلال نیست راوی خبر گوید که قیس بن الحرث پیش از نزول آیه
هشت زن داشت گفت یا رسول الله من هشت زن دارم چگونه کنم گفت چهار را نگاهدار وباقی را رها کن با
خانه رفت ویکیک را پیش میخواند از ایشان چهار که فرزند داشت اختیار کرد وباقی را رها کرد آنگه حق تع گفت پس اگر
میترسید که عدل نتوانید کردن وانصاف نگاه نتوانید داشت در میان این چهار بر یکی یا بر پرستاری قانع شوید
اگرچه اضافت ملک بحقیقت با جمله بود وعموم را برای آن تخصیص کرد که علامت ملک تصرف بود وتصرف در
اغلب بدست راست کنند آنگه گفت یعنی اختیار یکی یا بر پرستاری کردن نزدیک بود با آنکه جور نکنند واز راه حق بنجنبید
وگفته اند درویش نشوید آنگه خطاب کرد شوهران را کلبی وجماعت مفسران گفته اند که خطاب با اولیاء زنانست که چون
ایشان زنی در قبیله کسی دادندی ومهر بستندی چیزی بایشان ندادندی از قلیل وکثیر واگر غریبی دادندی بر شتری نشاندندی
وانجا فرستادندی وبیش از آن شتر نبودی خدای تعالی ایشان را از آن نهی کرد وگفت مهر حق ایشانست بایشان باید داد
واما آنکه خطاب شوهران را بود ظاهر آیه لایق تر آنست میگوید کاوین زنان که ایشان را بدان عقد کرده اید بدیشان دهید بواجبی
ابو عبیده گفت عن طیب نفس زجاج گفت تدینا صهیب روایت کرد که رسول ص گفت هر که او وامی ستاند وآن روز که می ستاند
عزم کند که با جایگاه ندهد او دزدست وآنکس که او زنی بگیرد وقصد کند که مهر او ندهد او زانیست آنگه گفت اگر چنین باشد که اینها
زنان دلخوش کرده از کاوین بطیب نفس بشما حلال است بخورید که نوش وگوارنده باد شما را آن از امیر المومنین روایت
که گفت چون یکی از شما رنجی باشد باید که درمی از صداق زن بخواهد وبآن انگبین خرد وبآب باران بیامیزد وبخورد تا
جمع کرده باشد میان هنیئا ومریئا وشفا وبرکت لقوله تعالی فکلوه هنیئا مریئا وقوله شفاء للناس وقوله ونزلنا من السماء ماء
مبارکا ولا تؤتوا السفهاء اموالکم التی جعل الله لکم قیاما وارزقوهم فیها واکسوهم
وقولوا لهم قولا معروفا خلاف کرده اند در آنکه این سفیهان که اند خدای تع نهی کرد از دادن مال بایشان
بعضی گفته اند زنانند گفته اند در حق مردی آمد که مال داشت بزن داد تا او تلف کرد حق تع آیه فرستاد وزنان از جمله
سفیهان سفیه تر باشند دلیل این تاویل قول رسول است که خلقت النار للسفهاء ویعولها ثلثا الا وان السفهاء
النساء گفت دوزخ برای سفیهان آفریده اند آنگه گفت سفیهان زنانند زنی سیاه وفصیح ومليح نزدیک رسول آمد
وگفت یا رسول الله در حق ما خیری بگوی که همه شر میگویی گفت چه گفتم گفت ما را سفیه خواندی گفت من نخواندم خدای خواند

فی قوله ولا تؤتوا السفهاء الآیة گفت یا رسول الله ما را ناقص خواندی گفت نه باشد که در ماهی چند روز نماز نکنند انگه گفت کفایت
حیث شما را که چون یکی از شما بار بگیرد چندان مزد بود او را که خود را به راه خدا در بندد برای جهاد کافران و چون بار بنهد
او را مزد شهیدی باشد که در خون بگردد و چون کودک را شیر دهد بهر جرعه چندان مزد باشد که یکی را از فرزندان اسمعیل که بنده
کرده باشند آزاد کند و چون بی خواب شود بهر شبی که خواب از چشم باز کند همچنان باشد که برده از فرزندان اسمعیل آزاد
کرده باشد انگه گفت این ثواب و اعواض مومنات صالحات و خاشعات صابرات را باشد که کفران نکنند زن برگشت
و گفت فضلی عظیم است اگر شرایط شود و ابن زید گفت مراد فرزندان نابالغ اند سعید جبیر گفت مراد مال یتیم است که
در دست تو باشد خدای تعالی بعد میفرماید که چون بالغ شوند معنی اینست که مدهید مالهای شما به زنان یا به یتیمان یعنی مالهای یتیمان که
در دست و تصرف شماست آن مالها که خدای تعالی قوام شما آن کرده ضحاک گفت برای آنکه قوام خوانند که قیام اعمال بدو باشد
چون حج و جهاد و اعمال خیر و روزی ایشانرا یعنی نفقه کنید بر ایشان در آن مال فیها گفت منها نگفت تا معلوم شود
که آن در مال واجب است در مالهای ایشان و بگوئید ایشانرا گفتار نیکو یعنی ایشانرا وعده نیکو دهید و سخنی نرم و خوش
گوئید که دل ایشان بدان خوش شود زجاج گفت با نفقه و کسوت کار دین شان بیاموزید و در آیه دلیل است بر آنکه
یتیم محجور باشد وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ
أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ
مَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا
عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا گفتند در ثابت بن رفاعه آمد و در عمش چون رفاعه فرمان یافت ثابت
طفل بود و در حجره عم بود نزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله پسر برادرم طفل است و در حجره منست و مراد
از مال چه روا باشد و مال وی کی باو دهم خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت که ابتلا و امتحان کنید ای آنانکه در حجره شماست
یتیمانرا و احوال ایشانرا مراقبه کنید تا آنگه که بانجا رسند که قوت و صلاحیت خلوت زنان در ایشان مشاهده کنید و
ایشان ببلاغت رسند و ابتلا ایشان باشد که ولی کودک یکماه یا دو ماه پاره چیزی بخرد و کاری که در خانه بزنان مفوض
بود وبرا فرماید اگر باشد در وی رشدی مال بدو دهید پس شما اگر از ایشان رشدی و عقلی بینید در دین و حفظ مال خود بدیشان
دهید انگه خطاب کرد با اولیای یتیمان و گفت مالهای ایشان باسراف و بیداد و ناحق از بهر شتاب آنکه ایشان بزرگ
شوند و مال بدست خود گیرند و هر که توانگر باشد باید که تعفف کند و از آن اجتناب کند و اندک و بسیار ازان طمع نکند و هر که فقیر
و درویش باشد باید که از مال ایشان نخورند الا بالمعروف و نیکوئی خلاف کرده اند تا بر چه وجه روا باشد مال یتیم خوردن بعضی گفته اند
که بر سبیل قرض از باقر روایتست که حسن بصری گفت درویش را رسد که بمقدار سد جوع و عورت پوش بردارد و برو قضا نبود
و گفته اند که اجرت مثل روا باشد او را و گفته اند که مقدار اجرت مثل برگیرد از عایشه از عبد الله عباس روایتست که مراد به
معروف مقدار و اندازه و قاعده است بعکس آنکه گفت ولا تأکلوها اسرافا از اسراف خوردن نهی کند و به قصد و میانه رفت
واد انگه گفت چون از ایشان رشد بینید و خواهید تا مال بدیشان دهید و چون مالهای ایشان بدیشان دهید گواه برگیرید

تا در دعوی

تا در دعوی ایشان بر شما بسته شود و از تهمت دور باشید و گفته اند انچه بر سبیل قرض گرفته باشید چون بدیشان دهید
گواه برگیرید و خدای عز و جل بس است محاسب و مکافی و گواه لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ
وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا
سبب نزول این آیه آن بود که اوس بن ثابت الانصاری فرمان یافت زنی بگذاشت و دو دختر و دو پسر عم
پسران عم مال برگرفتند و هیچ بزن و دختر ندادند از آنکه در جاهلیت زنان و کودکان را میراث نمیدادند و میراث بکسی
میدادند که ایشان حرب توانند کرد و بر جوانست و نزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله اوس بن ثابت فرمان
یافت و دو دختر را گذاشت و من عورتم و چیزی ندارم و او مال بسیار رها کرد و پسران عم او مال برگرفتند رسول
ایشانرا خواند و این حدیث با ایشان باز راند گفتند یا رسول الله ایشان بر اسب نتوانند نشستن که ما را چیزی بایشان
باید دادن رسول گفت باز گردید تا خدای تعالی چه فرماید در کار شما ایشان باز گردیدند خدای تعالی این آیه فرستاد و
گفت مردانرا یعنی پسرانرا نصیبی است از انچه مادر و پدر و خویشان ایشان بگذارند و زنانرا یعنی دخترانرا نصیبی است
از انچه مادر و پدر و خویشان ایشان بگذارند و بسیار مال ایشان نصیبی مقدر و مثبت و معین و مقدار این نصیب ایشان
در آیه یوصیکم الله تعیین کرد و این آیه دلیلست بر آنکه تاخیر بیان از مال خطاب جایز است و چون این آیه آمد رسول
علیه السلام ایشانرا بخواند و ثمن بزن داد و باقی بدختر وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ
فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً
ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا خلاف کرده اند تا این آیه منسوخست بنزدیک
اصحاب ما این آیه محکم است و خطاب فارزقوهم با ورثه است و این امر وجوب یافت که چون حاضر شوند به قسمت کردن
میراث خویشاوندان و یتیمان و مسکینان ایشانرا از آن مال نصیبی دهید بر سبیل طعمه و بگوئید ایشانرا چیزی دهید
از او و بگوئید در حق ایشان گفتار نیکو یعنی عذر خواهید و دعا کنید ایشانرا انگه گوئید عافاکم الله و اغناکم و حمل او رظاهر
بیزاران کردن پس اولیتر این بود برای آنکه جمع میان هر دو متعذر نیست هم چیزی بدهید و هم گفتار نیکو گوئید
یا بعضی چیزی دهند و بعضی گفتار نیکو دهند از ورثه آنها که بزرگ و بالغ باشند خطاب فارزقوهم با ایشانست چیزی با
از نصیب خویش بایشان دهند و آنها که خورد باشند ولی ایشان گوید که این مال یتیمان است و در این تصرف نتوانم کردن اگر
مرا بودی بدادمی عافاکم الله و اغناکم و گفته اند که آیه در وصیت است انگه گفت ولیخش الذین نهی کند از آنکه مرد در وصیت اجحاف و اضرار
کند بورثه و از ثلث تعدی کند و گفته اند که آیه در کسانی آمده است که ببالین محتضری حاضر آیند و او را گویند خویشتن را باش و کار خود
بساز و انچه داری بر خویشتن ایثار کن که خدای تعالی کار وارثان تو کفایت کند فلانرا چنین ده و فلانرا چنین خدای تعالی ایشانرا از آن نهی کرد
و گفت باید که از خدای بترسند آنها که این سخن میگویند و از افعل میکنند که اگر ایشانرا وفاتی باشد و فرزندان طفل و ضعیف بگذارند بورثه
این شفقت جان خواهند و جان اندیشند که بفرزندان خود دوست دارند باید که از خدای بترسند و سخنی نیکو و الصواب و سلامت
بگویند و برای این رسول علیه السلام نهی کرد سعد را از آنکه وصیت کند بیشتر از ثلث و گفت والثلث کثیر انک ان تدع عیالک خیر من ان تدعهم عالة

إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا مقاتل
گفت که آیه در مردی آمد اگرچه آیه در تخصیص معین آمد اما هرکو شریک بود با او در آن فعل او و شامل بود گفت سدی که کسانی
که مالهای یتیمان بظلم بخورند اگر بسبیل قرض یا اجرت المثل بردارند چون اولیا باشند بحقیقت خواهد آتش خواهد بودن
ایشان را سدی گفت روز قیامت خورنده مال یتیم را برانگیزند و آتش از دهن و بینی و گوش و چشم او بیرون می آید چون
کسی که شکم او پر آتش باشد و این علامت بود تا شناسند که او خورنده مال یتیم است زود بود که ایشان را یعنی خورندگان مال
یتیم باتش دوزخ سوخته شوند يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً
فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ بعضی از مفسران گفتند سبب
نزول آیه آن بود که در جاهلیت وراثت بمردی و قوت بودی میراث بمردان دادندی و زنان و کودکان را ندادندی
خدای تعالی این آیه فرستاد و حکم جاهلیت باطل کرد جابر بن عبد الله الانصاری گفت که این آیه در باب من آمد
که بیمار بودم سخت رسول عم ببالین من آمد و من بیخود شده بودم پاره آب بخواست و بر روی من زد با هوش آمدم
و گفتم یا رسول الله چه فرمایی که در ترکه خود بجای آرم رسول عم نگفت هیچ خدای تعالی این آیه فرستاد عطا گفت
سعد بن ربیع را باحد بکشتند او زنی را گرد و دو دختر و برادری برادر او جمله مال برگرفت و چیزی بزن و دختران
نداد زن شکایت پیش رسول آمد رسول عم گفت باز گرد شاید که خدای تعالی در حق شما حکمی فرماید برفت و پس
از آن باز آمد و شکایت کرد و بگریست خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت وصیت و انذار میکند شما را خدای و وصیت
از خدای ایجاب بود وصیت میکند شما را در کار فرزندان شما چون شما را وفات رسد و میفرماید که از ترکه شما یک پسر
را چندان نصیب بود که دو دختر را پس اگر این وارثان زنان که باز مانده اند از مادر و پدر رفته بیش از دو باشد
یعنی سه یا بیشتر نصیب ایشان بود دو ثلث از ترکه یعنی چهار دانگ و اگر نصیب ایشان هم چهار دانگ باشد و دو دختر را دو
دانگ و چون ثلث بعضی ذکر کرده اند که این باجماعت معلوم شد و گفته اند که از آیه معلوم شد و این قول بهتر است گفت اول هدد
پسری و دختری را باشد چون چنین باشد پسر را چهار دانگ باشد و دختر را دو دانگ و چون نصیب دختر بنص قرآن در اصل
مسئله ثلث افتاد چون دو شوند دو ثلث بود ایشان را و اگر دختری یکی بود او را نیمه باشد از اصل ترکه اگر وارث دیگر نبود باقی
بود و گفت بآیه اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ
كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ
فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ
أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا و مادر و پدر او را فرزندی نباشد
و مادر و پدر وارث او باشند مادر او را دو دانگ بود و باقی پدر را پس اگر او را برادران باشد مادر او را دو دانگ بود و باقی پدر را
بود و اگر پدر نبود برادران مادر را حجب نکنند بمذهب اهل البیت و بروایتی حجب کنند او را انگی بفرض گیرد و باقی بر او اول ظاهر
رتبت و این برادران باید دو باشند پدری یا مادری یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر و قول عبد الله عباس آنست

که تا سه نباشند برادران حجب نکنند حمل بر ظاهر آیه میکنند که فان کان له اخوة و اقل جمع سه باشد و این قول
شاذ است قتاده گفت برادران که حجب کنند مادر را از برای معاونت پدر حجب کنند برای آنکه پدر را قیام باید
کرد بنفقه و کسوه ایشان و تزویج ایشان و این علت بعینها اصحاب ما روایت کرده اند و این دلیل کند بر آنکه
برادران که از جهت مادر باشند حجب نکنند و این سهام صاحب ارث را دهند بعد از آنکه وصیت را بگذارند و
دین را ادا کنند و گفته اند که تقدیم وصیت بر دین برای آن کرد که وصیت عام است در حق همه کس باشد و دین
همه کس را نباشد پس چنان است که وصیت را بجای ثبوت و وصول نهاد و دین بجای شک الکرخی گفت
الت تعجب میکنند از تفاوت انصبا و آنکه نصیب مادر و پدر کمتر است از نصیب فرزندان گفت که پدران
شما اند ندانید شما که نفع کدام ایشان بشما قریب تر و بیشتر است مجاهد گفت مراد اینست که شما ندانید که کدام
نافع تر است در دنیا از آنکه پدران شما اند یا پسران شما اند شما را بعضی گفتند که مراد آنست که پدر را
نفقه فرزند واجب بود چون محتاج بود و فرزند را نیز واجب نفقه پدر پس ایشان درین باب راست اند
و لیکن شما ندانید که حاجت کرا باشد بعطاء بیش از ایشان و گفته اند شما ندانید که باشد که پیش از صاحب او
بمیرد از ایشان تا میراث او برد و تمنای مرگ یکدیگر کنند برای میراث و این سهام مرگی را از این وارثان خدای عز و جل جمع
کرده است و فریضه گردانیده و خدای تعالی داننده و درست کار و درست گفتار است وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ
لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ
وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ
تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ قدیم تعالی در آن آیه بیان وارثان کرد که میراث بجهت نسب میگیرند و درین آیه ذکر آنها میکند که
میراث از جهت سبب گیرند میگوید که شما راست که مردانید نیمه آنچه زنان شما بگذارند از ترکه اگر ایشان را فرزند نباشد و اگر
باشد از شما بود و اگر غیر از شما بود شما را ربع آنچه ایشان بگذارند دانگی و نیم بود و آن زنان را بود ربع آنچه شما بگذارید که شوهران ایشانید
چون شما را فرزند نباشد دانگ و نیم و اگر فرزند باشد ایشان را بود از ترکه شما ثمن از اصل مال پس از آنکه مال وصایت و
دین ادا کنند از مال ستوفی اول کفن کنند پس قضاء دین و وصیت بجای آرند آنچه از مال که بماند میان وارثان قسمت
کنند وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ
كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَٰلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَىٰ بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَارٍّ
وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ و اگر میراث مردی بود که او را میراث گیرند کلاله باشد یا زنی که او را میراث بگیرند
کلاله باشد و او را یعنی مرگی را از این مرد و زن برادری یا خواهری باشد مادری این باجماع اهل البیت است هر یکی را از ایشان
یکی را از ایشان دانگی بود که شش یکی باشد گفت بگویم اگر صواب باشد از خدای از ابو بکر پرسیدند که کلاله چه باشد گفت
بگویم اگر صواب باشد از خدای بود و اگر خطا بود از من و از شیطان بود و خدای از آن بریست هر وارثی بود که نه پدر بود
و نه فرزند چون بعهد عمر رسید عمر را پرسیدند گفت من شرم دارم که مخالفت ابو بکر کنم همان میگویم که او گفت طاوس

کفت مادون الولد امیر المومنین علی کفت برادران وخواهران باشند از پدر واز مادر واز پدر و مادر اما انکه درین
آیه ذکر کرده است از مادر باشند یا از پدر علی ما جاء فی اخبارنا پس اکر بیشتر از یکی باشند چندانکه باشند ایشان با یکدیکر
شریک باشند در ثلث یعنی در دو دانک و باقی کلاله پدری را باشد اکر شوهر یا زن مزاحم کند نقصان بر کلاله پدری شود
نه بر کلاله مادری اکر کلاله پدری و کلاله مادری جمع شوند مادری را اکر یکی باشد دانکی دهد و اکر دو باشد یا بیشتر دو دانک
دهد و میان ایشان این دو دانک به سویت قسمت کنند و باقی بر کلاله پدری و مادری میان ایشان للذکر مثل حظ
الانثیین قسمت کنند این سهام بدیشان دهند بی انکه یکی از ایشان را ضرر رسانند و کفته اند که معنی غیر مضار اینست
که اضرار ورثه نکنند بدانکه دینی اقرار کند و کسی را بر وی دینی نباشد یا از ثلث در وصیت تجاوز نکند وصیتی و فرضی از خدا است
وخدای تعالی داناست باحوال بندکان و بردبارست از ایشان تعجیل نکند بعقاب انانکه تعجیل انکس کند که ترسد که کار فوت
نخواهد شد و درین دلیلست برانکه فاطمه زهرا وارث رسول بود و مستحق میراث او بود از انکه خدای تعالی یوصیکم الله فی
اولادکم کفته است و اتفاقست که اول مخاطبی بخطاب رسول است و باتفاق دختر ولد است و درین هیچ آفریده
خلاف نتواند کرد و دیکر کفت فان کانت واحدة فلها النصف و تخصیص عموم بخبر واحد روا نبود و انکه دعوی کردند
که رسول کفت نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة خبر واحد است او بتخصیص قران نشاید کردن تلک حدود
الله ومن یطع الله ورسوله یدخله جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها وذلک الفوز
العظیم این حدهای خدای تعالی است یعنی خدایست مر این سهام را از بهر وارثان و قسمتیست که او کرده است هر که در
این واندهد جزا ازین خدای و رسول را فرمان برد و طاعت دارد او را در بهشتها برد که در زیر درختان او جویهای آب روان
باشد در انجا جاودان باشند و آن فلاح وظفر بزرکست باضافت باسور دنیا و منافع که معاد و معهود است
ما را ومن یعص الله ورسوله ویتعد حدوده یدخله نارا خالدا فیها وله عذاب مهین و هر که عاصی
شود خدای و نافرمانی کند خدای را و پیغمبر را در انچه فرمود از فرایض و مواریث و اموال یتیمان چنانکه ذکر از پیش رفت و از ان
حدودی که خدای نهاده است تعدی و تجاوز کند او را در آتشی برد که همیشه در انجا ماند و او را عذابی بود مقرون با ستخفاف
و اهانت و این صفت عقاب خدایست مستحقان عذاب را و درین آیه دلیل نیست بر انکه فاسق معاقب باشد و عقاب منقطع
نشود از بهر انکه خلود لفظ جمع و عموم است و را بی دلیل تخصیص بر آن کردن و هر کس که از جمله حدود خدای عز و جل
تعدی کند کافر بود و کافر لا محال معاقب بود دایما و دیکر انکه لفظ من مشترکست میان عموم و خصوص هم سنک باشد
زیرا که این آیه مخصوص بود بکافران دون فاسقان اهل صلوة که ایشان کمتر زانند ایات تایب را اخراج می کنند چرا ایشان
که اخراج کنند آنانرا که عفو خدای ایشانرا دریافته باشد و اکر مسلم شود که جز عموم نبود تخصیص عموم بدلیل روا بود و تخصیص
این عموم اولی است از جهة سمع از آیات رجا مثل قوله تعالی ویغفر ما دون ذلک و نظایر این و نیز لفظ خلود در لغت
فایده تابید می دهد حق تعالی طعام با هور را کفت اخلد الی الارض و معلوم است بضرورت که در زمین موبد نماند پس خلود
عبارت باشد از طول مدت نه از تابید واللاتی یاتین الفاحشة من نسائکم فاستشهدوا علیهن

اربعة منکم فان شهدوا فامسکوهن فی البیوت حتی یتوفیهن الموت او یجعل الله فیه
خیرا کثیرا لهن سبیلا واللذان یاتیانها منکم فاذوهما فان تابا واصلحا فاعرضوا
عنهما ان الله کان توابا رحیما وآن زنان که ایشان فاحشه و ناشایست و زنا کنند از زنان شما یعنی انکه
آزاد اند بر ایشان چهار کواه عدل مؤمن بکیرید اکر ایشان کواهی دهند بر زنان حکم ایشان آنست که ایشانرا
در خانهای خویش باز دارید و حبس کنید عقوبت ایشانرا تا انکه ایشان در خانه متوفی شوند تا خدای تعالی از
حکم ایشان طریقی و راهی پیدا کرداند و این سبیل و راه نکاح است که بدان از سفاح و زنا مستغنی شوند و کفته اند
که حد است و این در اول بود باية الزانية والزاني منسوخ کشت و چون این آیه آمد پیغمبر صلعم کفت خذوا عنی قد
جعل الله لهن سبیلا انکه حق تعالی فرمود این دو شخص یعنی زن و مرد که این فاحشه کنند ایشانرا برنجانید مذمت و
سرزنش کنید اکر باز کردند و از ان توبه کنند و عمل بد خود را باصلاح آورند از ایشان اعراض کنید و دست از
سرزنش ایشان بدارید که خدای تعالی توبه پذیرنده و مهربانست چون توبه کنند کناه ایشانرا بیامرزد و برایشان
رحمت کند انما التوبة علی الله للذین یعملون السوء بجهالة ثم یتوبون من قریب فاولئک یتوب
الله علیهم وکان الله علیما حکیما ولیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر
احدهم الموت قال انی تبت الآن ولا الذین یموتون وهم کفار اولئک اعتدنا لهم عذابا
الیما انکه بیان کرد که توبه کراست و توبه که قبول است کفت که خدای تعالی توبه قبول کننده و پذیرنده است از ان
کسانی که ایشان بجاهلی و نادانی عمل بد و کناهی کنند و بدین تنبیه جهل و سفه باشد انکسانی که ایشان عاقل و دانا باشند
ارتکاب قبیح نکنند و متابع شهوت نشوند چون کناه کنند زود باز ایند پیش از انکه در توبه بر ایشان بسته شود و چنانکه اجل
نای کلوی ایشان کیرد بخدای کردند و توبه کنند خدای تعالی توبه ایشان قبول کند و همیشه خدای تعالی دانا و درست کار
و درست کفتار بوده است و وقتش قریب قبل حضور اجل بود ابن عباس کفت پیش از انکه سلطان اجل بدو نازل شود
انکه کفت که توبه نیست کسانی را که ایشان بدی و ناشایست کنند و ازان باز نکردند و توبه نکنند تا انکه مرک بدیشان حاضر کردد
و علامات و امارات مرک را مشاهده کنند انکه کویند که ما اکنون توبه کردیم توبه ایشان قبول نبود و نه توبه انانکه بر کفر میرند توبه
کافر اسلام و ایمان بود و توبه عاصی ندم و پشیمانی بر انچه کرده باشند از معاصی و تلافی انچه از و فایت شده باشد خدای تعالی فرمود
کرد میان انکس که توبه نکند تا وقت ظهور اجل و میان انکس که بر کفر میرد کفت ایشانرا باختیام و مدبت بنهاده عذاب الیم
و رنجاننده یا ایها الذین آمنوا لا یحل لکم ان ترثوا النساء کرها ولا تعضلوهن لتذهبوا ببعض ما آتیتمو هن
الا ان یاتین بفاحشة مبینة وعاشروهن بالمعروف فان کرهتموهن فعسی ان تکرهوا شیئا ویجعل
الله فیه خیرا کثیرا ابو القیس بن الاسلت چون متوفی شد پسر او محصن ابا قیس جامه خود را بر زن پدر خود کبیشه
بنت معن انداخت یعنی که من او را میراث بردم و از غیری انکه او را فرو کذاشت و کرد او نیکو کرد و بر او نفقه نکرد ایشان مردو
برخاستند و نزدیک پیغمبر صلعم آمدند زن کفت یا نبی الله شوهر من متوفی شد مرا از وی هیچ میراث بداده اند و نیز مرا بکذاشتند که شوهری

حکم کرد پس نفقه کند حق تعالی این آیه فرستاد و گفت ای آنانکه ایمان آورده اید شما را حلال نیست که زنان را میراث گیرید
و ایشان را بکره یا بجور گیرید و نگاه دارید تا بمیرند تا میراث ایشان بردارید مکنید و ایشان را از شوهر کردن باز مدارید تا آنچه
بدیشان داده اید یا بعضی از آن باز ستانید و ایشان بواسطه حبس و اضرار خویشتن را از شما باز خرند شما را حلال نیست
الا وقتی که نشوز و ناسازگاری از جهت ایشان بود و فاحشه و ناشایستی از ایشان ظاهر گردد آنگه شما را روا بود و معذور
باشید در آنکه چیزی از ایشان بستانید و خلع کنید و اگر ایشان با شما زندگانی نیکو کنند ایشان را مرنجانید و با ایشان زندگانی به
نیکویی کنید بزبان خوش و گفتار نیکو با ایشان معاشرت کنید و بنفقه و کسوت ایشان قیام نمائید پس اگر نفس شما کاره آن باشد
خدای تعالی در آن چیز شما را خیری بسیار نهاده باشد و آن خیر شما را صالح و نیکوتر باشد که عالم بمصالح شما خدایست جل جلاله
وَإِنْ أَرَدْتُمُ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ
بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ
مِيثَاقًا غَلِيظًا زنان صاحب جمال را میدیدند زن خود را بفاحشه متهم میکردند و بناشایست و او را میرنجانیدند
تا آنکه خود را باز میخریدند خدای تع ایشان را ازین نهی کرد و گفت اگر میخواهید که زن خود را رها کنید و زن دیگر در
عقد نکاح آورید آنچه بدان زن داده اید از مهر او باز مستانید و اگرچه آنچه بدو داده باشید مال بسیار باشد
که اگر از او باز ستانید بر شما وبال باشد باز ستانیدن آن از ایشان باشد بهتان و بزه هویدا و چگونه از ایشان
فرا گیرید و شما بیکدیگر رسیده اید و حق صحبت و خلوت در میان افتاده و ایشان از شما عهدی استوار و پیمان
عظیم فرا گرفته باشند در آنکه ایشان را بنیکویی دارید و بنیکویی رها کنید و رسول ع میگوید که استوصوا بالنساء
خیرا فانهن عوان فی ایدیکم اخذتموهن بامانة الله و استحللتم فروجهن بکلمة الله وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ
مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا ابوقیس متوفی شد و او از
جمله صالحان انصار بود پسر او قیس زن پدر خود را میخواست زن گفت که من ترا فرزند خود می شمرم و تو از صالحان صالحان
قوم خودی پیش پیغمبر روم و با او مشورت کنم نزدیک پیغمبر ع آمد و او را بدین خبر داد پیغمبر ع با خانه خود رو تا خدا
چه فرماید او برفت حق تع این آیه فرستاد و زن پدر حرام گردانید و گفت مخواهید و نکاح مکنید مر آن زنانی که پدران
شما ایشان را نکاح کرده باشند الا آنچه بگذشت و این مبالغه است در تحریم یعنی اگر ممکن است شما را که گذشته
را باز خواهید شما را از ایشان حلال نیست یعنی چنانکه نکاح کردن ایشان ممکن نیست نکاح کردن ایشان که نام
اند یعنی زنان پدران شما هم ممکن نیست آنگه گفت که این همیشه فاحشه و قبیح بوده است در دین خدای و
مقت و دشمن داشته در دین و در مروت آنکسانی که خداوند مروت بوده اند ازین نکاح اجتناب میکردند و
این نکاح را نکاح مقت میخواندند و فرزندی که ازین در وجود آمدی او را مقتی نام می نهادند آنگه گفت و ساء
سبیلا بد راهی و طریقیست این نکاح که نکاح زنان پدران است حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ
وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ

واخواتکم

وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ
اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ
الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا
حرام کرده شد بر شما نکاح مادران شما و دختران شما و خواهران شما و خواهران پدران شما و خواهران مادران شما و دختران
برادران شما و دختران خواهران شما و مادران شما آنها که شما را شیر داده اند یعنی از جهت رضاع و خواهران شما هم از
جهت رضاع و مادران زنان شما و دختران زنان شما آنانکه در حجره شما اند از زنان که با ایشان دخول کرده اید
که اگر دخول نرفته باشد بزه نباشد در خواستن ایشان و زنان پسران شما آنانکه از صلب شما باشند نه آنانکه به پسری
گرفته باشید و جمع کردن میان دو خواهر در نکاح این هم بر شما حرام است آنگه گفت الا ما قد سلف الا آنچه گذشت
مغفورست با سر آن مروید و آن را باز گردید که خدای تعالی آمرزنده و مهربان است و برحمت خویش بهشت
بدو وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكُمْ
أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً
وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا و همچنین حرام است
بر شما زنان شوهردار و احصان بر چهار وجه است یکی تزویج چنانکه گفت والمحصنات من النساء و دوم
باسلام کقوله فاذا احصن فان اتین بفاحشة سیم بعفت که والذین المحصنات چهارم بحریت که والمحصنات
من الذین اوتوا الکتاب آنگه گفت این تحریم و تحلیل خداست بر شما او نوشت و او واجب گردانید و از قبل
غیری نیست و حلال گردانید شما را آنچه دون اینست یعنی این سیزده که از جهت نسب و سبب نزدیک شافعی
جمع کردن میان زن و عمه او یا خاله او حرام است و تمسک بدین حدیث میکند که لا تنکح المراة علی عمتها و لا علی
خالتها و نزدیک اصحاب ما رواست که بر سر عمه و خاله در آید چون عمه و خاله بدان رضا دهند و چون رضا ندهند
پس ازین ایشان را اختیاری نباشد و این حدیث از جمله آحاد است و باحادیث آحاد تخصیص عمومات قرآن
نتوان کرد آنگه گفت حلال کرد شما را که طلب کنید بمالهای شما زنان را بر وجه نکاح عقد و که مهر ایشان بدهید
یا بر وجه ملک یمین که بهای ایشان بگذارید تا محصن و پارسا باشید و از زنا و حرام خود را دور دارید و مسافح
زانی بود و سفح ریختن آبست بر سبیل فساد پس آنگه از آنها که با ایشان متعه کنید و از ایشان تمتع گیرید بنکاح
مزد ایشان بدیشان دهید که واجب است و فریضه بر شما مزد ایشان با ایشان دادن بانکه در اول اسلام
نکاح متعه حلال بود هیچ خلاف نیست و این آیه دلیل است بر حلال بودن نکاح متعه جماعتی گفته اند که این
آیه منسوخست و در نسخ اخبار آورده اند مختلف و مضطرب و خبر واحد ناسخ قرآن نباشد پس این
آیه محکم است نه منسوخ است و مذهب اهل البیت و عبدالله عباس و ابن مسعود و سعید جبیر و ابی کعب
اینست و در مصحف ابی و ابن مسعود چنین است که فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی فآتوهن اجورهن خبر

ثابت گفت که عبد الله عباس مصحفی داشت بمن داد و گفت این آیه مصحف ابی است در وی همچنین نوشته بود گفتم
ما چنین نمیخوانیم گفت والله لهکذا انزل الله سه بار باز گفت عمران بن حصین را از نکاح متعه پرسیدند گفت تحلیل
آن آیتی محکم از خدای تعالی فرود آمده است و هو قوله فما استمتعتم به منهن و هیچ آیه نیامد که آن را نسخ کند و ما در عهد
رسول این نکاح کردیم چون رسول علیه السلام وفات یافت ما را از آن نهی کردند پس از آن مردی بیامد و برای خود چیزی
بگفت ما بقول او قول خدا و رسول را رها نکنیم حکم گفت که از امیر المؤمنین علی علیه السلام شنیدم که گفت لولا ان عمر
نهی عن المتعة ما زنی الا الشقی و در خبر است که یکروز عبد الله زبیر در مسجد نشسته بود و سخن میگفت عبد الله عباس در آمد
و او مکفوف شده بود عبد الله زبیر گفت جاءنا من سلب الله البصاره عبد الله گفت ان الله سلب ابصارنا و
سلب بصایرکم گفت اگر خدای ما را چشم بصر بسته است باکی نیست که شما را چشم بصیرت بسته است عبد الله
زبیر را خوش نیامد در حدیث متعه بر ابن عباس طعنی زد تا عبد الله را کسری بود عبد الله عباس گفت بر نکاحی طعن میزنی که
تو از آن نکاح آمده ای و گفت ما جماعتی بودیم و در راهی میرفتیم مادرت از پیش ما برافتاد پدرت را رغبت آمد که او را
بزنی بخواهد او گفت دوام نکنم مدت بردیانی داشت هدیه داد و او را بزن کرد مدت معلوم آبستن شد و ترا بزاد تو از
متعه زاده ای نشاید که بر متعه طعن زنی انکه حق عز و جل و علا گفت هیچ حرجی نیست بر شما در آنچه تراضی بود میان شما در استیناف عهد
پس از انقضای مدت بعقد جدید و مهر نو و باتفاق مراد باجور مهورست و مهر را اجر خواند برای آنکه در برابر بضع است
حسن بصری گفت معنی آنست که بزه نیست بر شما بر آنچه تراضی بود میان شما از پس تعیین و تقدیر مهر از زیادت و نقصان
حط مهری و تأخیر و تأجیل از آن وقتی بوقتی و هبه بعضی یا جمله آن پس از آنکه فریضه مهر معین شده باشد و خدای تعالی
عالم است بمصالح و حکیم است آنچه کند و فرماید بحکمت و صواب کند وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ
الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ
فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ
فَإِذَا أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ
مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ میگوید هر که نتواند و مالک چیزی نباشد و دسترس آنش نباشد از
مال و توانگری که بخواهد و بزن کند زنی را از زنان پارسا و مؤمنه و آزاد باید از آنچه که دستهای شما مالک آن باشد از کنیزکان در
نکاح خود آورید و بخواهید از ایشان از آنکه مؤمن باشد عبد الله عباس گفت اگر کسی استطاعت آن دارد که بر حره عقد
بندد روا نباشد او را که بر کنیزک اقتصار کند و این مذهب شافعیست و بنزدیک اصحاب ما اولی آنست که عقد بستا
نکند و اگر عقد کند درست باشد الا آنست که ترک اولی و استحباب کرده باشد و اگر شخصی زنی آزاد دارد و خواهد که کنیزکی
عقد کند عقد موقوف باشد برضای آن زن آنکه حق تعالی چون در پرستاران قید ایمان زد باز نمود که شما بر حقیقت ایمان یکدیگر
واقف نباشید برای آنکه ایمان تصدیق دل است و شما را در آن اطلاعی نیست خدای تعالی عالم تر است بایمان شما و شما
و شما از یکدیگر و هم از یک اصل و نسل اید و همه طاهر اموشید اما باشد که پرستار بنزدیک خدای تعالی بهتر از آزاد و ثواب

بیشتر

بیشتر بود و لکن در آن میدهند که دست رس ندارند که زنان آزاد خواسته اند گفت بخواهید ایشان بدستوری
خداوندان ایشان از برای آنکه ایشان مالک چیزی نشوند و منافع که حاصل شود از بنده خواجه او را باشد بالمعروف
یعنی بنیکویی بر آن قرار که عقد بسته باشید بی نقصانی و مطلی و عشوه محصنات بزن کرده ایشان را بعقد نکاح نه زناکنند
گان و نه دوست گیرندگان و در جاهلیت پرستاران را دوست گرفتندی و خویشتن را از دیگران منع کردندی مگر از و آنکه
گفت فاذا احصن چون شوهر کنند یعنی مالکان و خداوندان ایشان ایشان را به شوهر دهند و گفته اند که مسلمان شوند آنگه فاحش
و زنا کنند بر ایشان بود نیمی از عذاب که بر زنان آزاد بود یعنی پنجاه تازیانه چون حد زنان آزاد صد ذلک آن نکاح پرستاران
را شاید کرد که از غلبه شهوت و زنا ترسد و صبر کردن از نکاح پرستار شما را بهتر و نیکوتر بود انس مالک گفت از پیغمبر صلی الله علیه شنیدم
که میگفت که هر که خواهد که با پیش خدای شود پاک و پاکیزه باید که زن آزاد بزن کند که زن آزاد صلاح خانه بود و برده خرابی
خانه و خدای تعالی آمرزنده و مهربانست بیامرزد و بهشت دهد برحمت خویش با شما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ
سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ
الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ
ضَعِيفًا حق تعالی بیان کرد که غرض در این احکام چیست گفت خدای میخواهد که بیان کند برای شما آنچه صلاح شما در آنست
از احکام و راه نماید شما را براهها و سنتهای آنکسانی که پیش از شما بوده اند و میخواهند که توبه شما قبول کند و شما بر توبه
باشید و خدای تعالی دانا و محکم کار است آنچه فرماید از سر حکم فرماید و بصواب فرماید و این دلیل است بر بطلان
مذهب مجبره از آنکه خدای تعالی گفت من بیان میخواهم و ایشان گفتند که تلبیس او کند و خدای تعالی گفت من بیان میخواهم
و ایشان گفتند که تلبیس او کند و خدای تعالی گفت من توبه میخواهم مجبره گفتند که اصرار بر معصیت خواهد و گفت من هدایت
میخواهم ایشان گفتند که ضلال خواهد آنکه خدای تعالی بیان کرد که من چه خواهم و ایشان چه خواهند گفت خدای میخواهد که توبه
شما قبول کند و شما بر توبه باشید آنچه لایق حکمت اوست بخود حواله کند و آنچه لایق جهل و سفه باشد ایشان هم ایشان حواله کرد آنچه
خدای هم ایشان حواله کرد بخدای حواله میکنند اگر فعل فعل خدایست فردا ظاهر خواهد شد و اگر فعل فعل ایشانست هم ظاهر
شود اگر عقاب خدا را کنند قول قول ایشانست و اگر عذاب ایشان را کنند بدانند که آن فعل و اعتقاد بد ایشان بوده است
حق سبحانه ابطال مجبره بصریح کفر است گفت که خدای توبه شما میخواهد و آنانکه تابع هوای نفس و شهوات اند میخواهند که از راه حق
و از دین شریعت و احکام بگشتید گشتنی عظیم مجاهد گفت مراد زنا کنندگانند چون ایشان فاسقند میخواهند که شما نیز مانند ایشان
باشید و دوا لو تکفرون کما کفروا فتکونون سواء و سوخته خرمن خواهد سوخته خرمن و گفته اند که جهودان و ترسایانند که نکاح
محرمات روا می دارند بعضی گفته اند که گبرانند که هیچ نکنند از این معنی و گفته اند که مراد جمله مبطلانند که متابعت اهوا و شهوات
کنند آنکه حق تعالی بانبدگان تکرار فضل و نعم خویش کرد و گفت خدای تعالی میخواهد که بار گران از شما تخفیف کند چنانکه
گفت یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر و این تخفیف بقبول توبه است و با آنچه رخصت داد از نکاح بندگان
کسانی را که طول و سعت نکاح حره ندارند چون از عنت و غلبه شهوت ترسند آنکه باز نمود که آدمی ضعیف است

برهيچ چيز طاقت ندارد وهوا برو غالب باشد و شهوت برو غالب بود حسن بصري كفت ضعف او آنست كه او را از
آب مهين آفريده اند عبد الله عباس كفت هشت آيه درين سوره است كه فرزند آدم را بهترست از هرچه در دنيا است
برو تابد وهي يريد الله ليبين لكم والله يريد ان يتوب عليكم يريد الله ان يخفف عنكم ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه
ان الله لا يغفر ان يشرك به ويغفر ما دون ان الله لا يظلم مثقال ذرة ومن يعمل سوءا او يظلم نفسه ما يفعل الله
بعذابكم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ
مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصْلِيهِ
نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا حق تعالى خطاب ميكند مؤمنان را و ميكويد اي مؤمنان مخوريد مالهاي شما
يكديكر را در ميان شما بباطل يعني بحرام از ربا و قمار و غصب و دزدي چون اين آيه آمد جماعتي تحرج كردند از انكه بجاي كسي
طعام خورند تا اين آيه آمد كه ليس على الاعمى حرج الى قوله ان تاكلوا جميعا او اشتاتا انكه كفت الا وقتي كه در ميان شما تجارتي حاصل
آيد و با يكديكر معامله كنيد و از مجلس عقد بتراضي يكديكر متفرق شويد انكه روا بود شما را در آن تصرف كردن قولي ديكر آنست
كه مراد بتراضي امضاي بيع است بعضي ديكر كفته اند كه مراد آنست كه اكرچه در بيع غبني بود چون تراضي بود ميان
متبايعان روا بود انكه كفت كه مكشيد نفسهاي خود را يعني دست بريختن خون يكديكر مياييد كه همچنان باشد كه چون
خود سعي كرده باشيد و خود را كشته از انجا كه المؤمنون كنفس واحدة و اذا دخلتم بيوتا فسلموا على انفسكم تحية و كفته اند [illegible]
كه معني آنست كه خود را مكشيد بارتكاب محارم و ماثم و مال يتيمان و مردمان بنا واجب خوردن انكه معذب باشيد
و خود را بدستور خود هلاك كرده فضيل عياض را از ان پرسيدند كفت ميكويد كه غافل مباشيد و براي خود ذخيره و
زادي راست كنيد انكس كه او سوي درپيش دارد و برانكيزد و براه برود خود را كشته باشد و در خبرست كه رسول هم يكي
را از جمله صحابه بسفري فرستاد كفت مرا در ان راه احتلام افتاد و سرماي سخت بود تيمم كردم از خوف و نماز كردم
چون باز آمدم و رسول را خبر كردم كفت يا هذا صليت باصحابك وانت جنب كفتم يا رسول الله سرماي سخت بود و من
بر خود بترسيدم از هلاكت و اين آيه ياد آمد كه ولا تقتلوا انفسكم تيمم كردم رسول هم بخنديد و ديكر هيچ نكفت ان الله كان
بكم رحيما بدرستي كه خداي تعالى هميشه بر شما رحيم و مهربان بوده است و باشد و هركه آن كند يعني مال مردمان بباطل خورد و
خون مردمان بنا حق ريزد و بر جمله انچه خداي تعالى از آن نهي كرده است ارتكاب كند به بيدادي و ظلم نه بود باشد كه بجنبانيم
و بسوزانيم ايشان را باتش دوزخ و اين بر خداي تعالى آسان است و هيچ ازين معني برو متعذر نبود إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ
مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ
بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ
إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا انكه خطاب ميكند خداي تعالى با بندكان خويش و ميكويد اكر شما اجتناب كنيد و دور شويد
از كبايره كناهاني كه شما را از ان نهي كرده اند و باز داشته من كه آفريدكارم و پروردكار شما ام بكرم و فضل خويش كناهان شما را
انچه دون كباير است باز پوشم اجتناب كباير را كفارت صغاير كردانم و شما را در جاي كريم و بزركوار برم كه آن بهشت است ابو هريره

كفت يك روز رسول خدا بر منبر كفت كه بآن خداي كه جان من بامر اوست سه بار بكفت و خاموش شد مردم بكريستند
از انكه ندانستند كه رسول هم آن سوكند را چرا ياد كرد انكه بكفت هيچ بنده نباشد كه او پنج نماز بكذارد و ماه رمضان روزه
دارد و از كباير اجتناب كند الا كه درهاي بهشت او را كشاده كنند چنانكه بر هم مي آيد انكه اين آيه برخواند كه ان تجتنبوا كباير
الايه در كباير علما را خلافست و از جمله باتفاق كبيره است قتل نفس محرمه و ظلم و غصب و قذف محصنات و زنا و لواط
و ربا و شرب خمر و فرار از زحف و اين قول عبد الله عباس است و سعيد جبير روايت كرده اند از صادق هم الا انكه
در حديث صادق هم زيادتست و آن شركت بخداي تعالى و انكار الولاية و عقوق الوالدين عبد الله مسعود كفت از رسول
خدا پرسيدم كه كدام كناه عظيم است كفت انكه بخداي انباز كيرند كفت پس از ان كفت انكه فرزندت بكشي ترسي كه با تو
نان خورد كفت پس از ان كفت انكه با زن همسايه زنا كند و تصديق اين حديث در كتاب خدايست انجا كه كفت والذين
لا يدعون مع الله الها آخر الايه و در توريت است كه امهات كناه سه است اول كبر كه ابليس كرد دوم حرص كه آدم كرد سيم
حسد كه قابيل كرد و عبد الله عباس را كفتند كبيره هفت است كفت تا هفتصد الا آنست كه كناه با استغفار كبيره
نباشد و با اصرار صغيره نباشد هر انكه هرچه معصيت است كبيره است الا آنست كه بعضي باضافه بعضي كبيره تر باشد يا يك كناه
باشد كه هم كبيره باشد و هم صغيره صغيره باضافه انكه عقابش كمتر بود و كبيره باضافه انكه عقابش بيشتر بود و مذهب اهل شيعه
اينست سفيان ثوري كفت كباير آن باشد كه در و مظلمه بود ميان بندكان و صغاير آن كناه باشد كه ميان خدا و بنده باشد كفت
اين از ان خبر كرفتم كه رسول هم كفت كه چون روز قيامت باشد منادي از بطنان عرش ندا كند از قبل رب العزه كه اي محمد انچه
ميان من و شماست من شما را بخشيدم و انچه شما را با يكديكرست بيكديكر بخشيد و بهشت رويد انكه حق تعالى فرمود و لا تتمنوا ما فضل
الله به بعضكم على بعض سبب آن بود كه زنان جمع شدند و پيش رسول هم رسولي فرستادند و كفتند يا رسول الله خداي تعالى
خداي مردان و زنان است و پيغمبري مردان و زنان چرا خداي تعالى همه ذكر مردان ميكند و ذكر زنان نميكند ما ترسيم كه نبادا
كه در ما چيزي نيست با ما خداي را بكار نه ايم خداي تعالى اين آيه فرستاد كه ان المسلمين والمسلمات و آيه اني لا اضيع عمل عامل
منكم من ذكر او انثى قتاده و سدي كفتند چون آيه قسمت ميراث آمد للذكر مثل حظ الانثيين مردان كفتند ما اميد داريم كه ثواب
ما در آخرت بيشتر باشد چنانكه نصيب ما مضاعف است در دنيا بر نصيب زنان و زنان كفتند ما اميد داريم كه عذاب ما در
قيامت نيمه آن باشد كه وزر و عقاب مردان چنانكه نصيب ما از ميراث نيمه باشد مردان است خداي تعالى اين آيه فرستاد و ايشان را
نهي كرد و بعضي كفته اند كه خداي تعالى چون ذكر مردان كرد و ايشان را تفضيل نهاد بر زنان زنان كفتند كاشكي ما نيز خداي تعالى
مرد آفريدي و علي الجمله خداي تعالى درين آيه نهي كرد از انكه تمناي مقام و مرتبه جاه و مال يكديكر كنند كفت كه تمنا مكنيد و آرزو مخواهيد
انچه خداي تعالى بدان بعضي از شما را بر بعضي تفضيل نهاده باشد از انكه مصالح بندكان خداي بهتر داند جماعتي كه تمناي مال
قارون كردند و كفتند يا ليت لنا انكه قارون را با مالش خسف كردند ايشان را معلوم شد كه آن تمناي ايشان باطل بود از ان پشيمان
شدند چنانكه خداي تعالى حكايت كرد از ايشان و كفت واصبح الذين تمنوا مكانه الى قوله لولا ان من الله علينا لخسف بنا بر انكه
حق تعالى كفت هريك را نصيب خود باشد از ثواب و عقاب بر وفق عملش درين باب مرد و زن يكي اند چنانكه كفت من جاء

بالحسنة فله عشر امثالها الآیه مردان راست نصیبی از انچه کسب کنند از خیر و طاعت و ثواب و عقاب با انچه تعلق بدنیا
دارد از مکاسب تمنای حال یکدیگر و مال یکدیگر نباید کرد که بحسب مصالح خدای میدهد مصلحت او بهتر داند چنانکه گفت و
لو بسط الله الرزق لعباده الآیه انگه گفت از خدای خواهید فضل او را که او دوست دارد سوال ما و هرکس که از و فضل نخواهد
بر و خشم گیرد سفیان هم گفت خدای ما را نفرمود که از و سوال کنیم الا که اجابت کند اگر آن نستی که عطا دوست میدارد ما را
بسوال نفرمودی پس از و خواه و از فضل او طلب کن که او بهمه چیزی عالم و دانا است بحسب انچه مصلحت داند دهد ولکل
جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ إِنَّ اللَّهَ
كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا و از بهر هر یکی از مردان و زنان بیان کردیم و مشروع گردانیدیم وارثان که ایشان
اولیترند بمیراث ایشان بقرابت تا بر دارند بمیراث انچه مادر و پدر و خویشان رها کرده باشند انگاه ابتدا کرد و گفت
آنکسانی که با ایشان عقد و عهد کرده اید نصیب ایشان بایشان دهید که خدای تعالی بر چیزی گواه است مورد این کلمه
تهدید و وعید است تا مردمان خلل نکنند بانچه واجب باشد درین باب و سوگند را یمین خوانند که در وقت سوگند دست
با دست راست گیرند در ظاهر اسناد فعل بایمین است و در معنی با مرد سوگند خوار در جاهلیت مخالفت کردندی
و با یکدیگر عهد و سوگند خوردندی و با یکدیگر گفتندی دمی دمک و هدمی هدمک و ثاری ثارک و حربی حربک و سلمی سلمک و ترثنی و ارثک
چون این گفته بودندی میان ایشان میراث ثابت شدی و نصیب حلیف از میراث دانگی بودی خدای تعالی گفت نصیب
ایشان بدهید از میراث انگاه منسوخ کرد بآیه اولوا الارحام ابن عباس گفت آیه در آن آمد که رسول علیه السلام میان ایشان
برادری داد و مواخات از مهاجر و انصار و چون بمدینه آمد و ایشان بآن برادر میراث گرفتندی انگه بآیه فرایض منسوخ شد
الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ
فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ
وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ
عَلِيًّا كَبِيرًا آیه در سعد بن الربیع آمد و او از جمله نقیبان بود زنش حبیبه بنت زید با او نشوز کرد و مرد و برابرد
او با پدرش نزدیک رسول آمدند و گفتند یا رسول الله من کریمه خود را در حکم او کردم او را طپانچه بر وی زده است رسول گفت
قصاص باید کرد جبرئیل آمد و این آیه آورد رسول علیه السلام گفت ما چیزی دیگر خواستیم و خدای چیزی دیگر خواست و انچه خدای
خواست بهتر است و قصاص برداشت و در انچه میان زن و شوهر باشد بر وجه تادیب نیکو مردان قیمان و مستکد
و مسلط اند بر زنان ایشان زیر دست اند و زنان زیر دست مرداند و مرد از زنان امر است و گفتار نهی و دست
تادیب از بهر چنین آمد از بهر انکه خدای تعالی تفضیل نهاد بعضی را بر بعضی بعقل و زیادتی دین و یقین از انجا که ایشان
ناقص عقل و ناقص دین اند گواهی دو کس از ایشان یکی قبول کنند و بجای آوردن که مردان را فرمود انفروا خفافا و ثقالا
و زنان را گفت و قرن فی بیوتکن و رسول علیه السلام المراة مسکینة مالم یکن لها زوج زن مسکینست تا شوهرش نباشد قیل یا
رسول الله و ان کان لها مال و اگرچه مال دارد مسکین باشد انگه برخواند الرجال قوامون علی النساء و ابو هریره از رسول

روایت

روایت کند که چون در و نگری شادان شوی و اگرش چیزی فرمایی طاعت دارد و اگر از و غایب شوی غیبت را محافظت
کند هم در اسرار و هم در اموال هم در نفس خود و مال تو انگه این آیه برخواند که حق تعالی مردان را بر زنان تفضیل داد و بر
انچه گفته شد و بانچه نفقه میکنند مرد راست که بر زن نفقه کند انگه گفت اما آن زنانی که ایشان صالح باشند مطیع باشند
خدای را و شوهران خود را غیب شوهران خود را محافظت کنند هم در اسرار و هم در اموال و هم در نفس خود بنگاه داشت
ایشان خدای را و رسول خدای را گفت احفظ الله یحفظک خدای را نگاه دار تا خدای نگاه دارد ترا و آن زنان که می ترسید شما از نا
سازگاری کردن ایشان اول ایشان را پند دهید اگر سود ندهد اضرار کنید ایشان را و در بستر رها کنید و گفته اند در بستر پشت
بر ایشان کنید و اگر سود ندارد بزنید زدنی بقاعده بر وجه تادیب چنانکه عیبی و نقصانی بر ایشان پیدا نیاید و در خبرات
که رسول علیه السلام گفت علق السوط حیث یراه اهل البیت تازیانه جایی در آویز که اهل خانه ببینند دستان تو از آن چند اسماء
بنت ابی بکر گفت من چهارم زنی بودم که زبیر عوام مرا بزن کرد چون بر یکی از ایشان خشم گرفتی او را بچوب مشجب
زدی چنانکه بشکستی ما را ما شد که بر وجه آنکه پس اگر شما را طاعت دارند بر ایشان هیچ راهی مجویید از راه
تعنت و سختی که خدای تعالی عالی و بزرگوار است علو و بزرگواری او را رسد وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا
فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ
عَلِيمًا خَبِيرًا و اگر ترسید از شقاق و جدایی میان ایشان و ناسازگاری از هر دو جانب بفرستید حکم را یکی از
جانب مرد و یکی از جانب زن تا بنشینند و رای زنند و مصلحت چند اگر خواهند تا میان ایشان اصلاح کنند
از انکه مصلحت در اصلاح باشد اصلاح کنند که خدای تعالی میان ایشان فراهم آورد و موافقه در میان ایشان
پیدا کرداند و با یکدیگرشان الفت دهد که خدای تعالی عالم است باحوال بندگان و آگاهست از کار ایشان
و اگر این حاکم مصلحت در آن بینند که میان ایشان فرقت اندازند جدا کنند بی مراجعت ایشان اصلاح
و تفریق نکنند تا انکه هر دو متفق القول و الرای شوند و این از جمله احکام شریعت آورده اند که چون امیرالمومنین
علی علیه السلام بصفین با معاویه کارزار میکرد گاه دست ایشان را بود و گاه ایشان را تا کار بجایی رسید که بر لشکر معاویه
غلبه کردند و بسیاری از ایشان بکشتند و نزدیک خیمه معاویه در آمدند و نزدیک بود که او را اسیر گیرند که عمرو عاص را
گفت تدبیر چیست گفت بفرما تا مصحفها بر سر نیزه کنند و گویند ای قوم ما شما را بکتاب خدای میخوانیم تا میان ما حاکم
باشد ایشان چنین کردند لشکر امیرالمومنین علی علیه السلام چون چنین دیدند از حرب باز ایستادند مگر اندکی که مستبصر بودند امیرالمومنین
گفت ای قوم خطای کنید امضوا علی بصیرتکم فانهم لیسوا باصحاب دین ولا قرآن و اغاروا فیوا مکیده ایشان نشنیدند و
اصرار کردند و گفتند لابد حکمین باید امیرالمومنین گفت چون چنین است من حاکم اختیار کنم و عبد الله عباس
اختیار کرد گفتند نخواهیم یمنی و مصری را خواهیم گفت مالک اشتر گفتند این همه فتنها از و آمد ابوموسی اشعری را
اختیار کردند برای خود و آن حکمین بکردند چنانکه معروفست و عمرو عاص ابوموسی اشعری را بفریفت و امیرالمومنین علیه السلام
را خلع کرد بدان کیدی که عمرو عاص را بود و هم آن قوم که اختیار کردند خارجی شدند و چهار هزار مرد یکبار برخاستند

ونشکر کاو را رها کردند و بجای دیگر فرود آمدند امیر المومنین عبدالله عباس را فرستاد که چرا جدا شدید گفتند از
بهر آنکه علی تحکیم کرد عبدالله عباس گفت پس تحکیم نشاید گفتند نه گفت نه خدای تعالی در بعضی احکام شرع
میفرماید فان خفتم شقاق بینهما الآیه ایشان جواب نداشتند و باز نیامدند عبدالله عباس باز آمد و آنچه رفته
بود خبر داد گفت گفتی و لیکن جواب ایشان نه اینست آنکه خود برفت و ایشان را گفت بخدا که اگر کسی در میان
شما هست که این کار نکرد و نخواسته است جواب دهید هیچکس جواب نداد آنکه گفت چون شما کرده اید هم
شما بیرون آمده اید آنکه در نهروان قتال کرد تا همه را هیزم دوزخ فرستاد وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا
وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَى وَالْجَارِ
الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ
مُخْتَالًا فَخُورًا الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ
وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا حق تعالی خطاب میفرماید با جمله مکلفان و میفرماید که خدا را پرستید و با او
هیچ انباز و شریک مگیرید و با پدر و مادر نیکویی کنید و با خویشاوندان و یتیمان و مسکینان احسان کنید یتیم آن بود که به
طفولیت پدرش مرده باشد و مسکین آن بود که او را چیزی باشد و کفایتش نبود مردی بنزدیک رسول آمد و گفت
یا رسول الله دلم سخت شده است گفت مسکینان را طعام ده و دست بر سر یتیمان فرود آر و طعام شان ده و با همسایه
که خویشاوند بود و با همسایه که بیگانه بود و با رفیق و یاری که در سفر پهلوی تو بود یعنی با تو بود نیکویی کن گفته اند الجار الجنب
همسایگان کافر است بعضی گفته اند که الصاحب بالجنب که همسایه است که پهلوی سرای تو سرای وی بود و گفته اند زن
است که ملازم تو بود و پهلوی تو نشیند و طمع خیر دارد ابن عباس گفت من شرم دارم که مردی سه بار پای بر بساط من
نهد و از من مروتی نبیند رسول علیه السلام گفت مومن نباشد آنکه همسایه از شر او ایمن نباشد و هر آنکس که او را در سرای بیند
بود باید که ایمن نباشد بر همسایه و اهل و مالش همسایه او مومن نباشد گفتند یا رسول الله حق همسایه بر همسایه چیست
گفت آنکه اگر بخواند اجابت کند و اگر درویش شود دست او گیرد و اگر قرض خواهد بدهد و اگر بمیرد بجنازه اش حاضر شود
و دیوار بالای دیوار او بر نیارد تا باد از او منع شود و او را از بخار مطبوخاتی که ترا بود او را نصیب کنی آنکه گفت همسایه سه اند
یکی سه حق دارد و یکی دو حق دارد و یکی یک حق دارد آنکه سه حق دارد همسایه باشد مسلمان و خویشاوند حق همسایگی یکی و حق مسلمانی
یکی و حق خویشی یکی و آنکه دو حق دارد مسلمان است و خویش نیست و آنکه یکی دارد همسایه مشرک است مالک روایت کرد که رسول
گفت من آذی جاره فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله و همیشه برادر من جبرئیل مرا وصیت کرد در حق همسایه تا گمان
بردم که از من میراث باو رسد آنکه گفت وابن السبیل و با ره گذری غریب اگرچه در شهر خود غنی داشته باشد با او احسان
کنید و با نزدیکان خود نیکویی کنید ابوذر غفاری گفت رسول غلامی بمن داد و گفت مرا این را نیکو دار و از آن طعامش
ده که ترا باشد و از آن لباس بپوشان که تو پوشی ابوذر گفت من پیرهن داشتم دو نیم کردم و یک دو را پوشانیدم چون از بهر نماز
بمسجد شدم و رسول علیه السلام مرا دید گفت مرا این چه کردی گفتم یا رسول الله مرا گفتی غلام را نیکو دار و از آنش بده که تو خوری

[illegible]

و توپوشی

و تو پوشی و من همین پیرهن داشتم نیمه بر من او کردم رسول علیه السلام گفت نیکو داریش بایدم و آزادش کردم پس رسول
علیه السلام مرا پرسید که غلام را چه کردی گفتم آزادش کردم گفت اجرک خدایت مژده باد امیر المومنین علیه السلام گفت آخرین
سخن رسول این بود که الصلوة و ما ملکت ایمانکم نماز را پای دارید و زیردستان را نیکو دارید و تکبر مکنید که خدای تعالی دوست
ندارد آنرا که تکبر کند بر همسایه درویش و خویشاوند درویش مختال از خیلاء است آنکس را که در خود پندارد چیزی که
در او نباشد مختال و متکبر خوانند و فخور بسیار فخر بود آنکه گفت الذین یبخلون آنکسانی که بخیلی میکنند و مردمان را بخیلی میفرمایند
و آنچه خدای تعالی بدیشان داده است از فضل و نعمت خویش باز میپوشند ایشان نا جوانمرد اند و ما ساخته ایم
بنهاده از برای ظالمان و کافران عذابی خوار کننده با مذلت و مهانت و استخفاف بعضی گفته اند که مراد جهودانند که
صفت رسول علیه السلام پنهان کردند و بخل کردند باین علم و خبر بر مردمان سعید جبیر گفت آیه در مردمان آمد که علم بخل کنند
و از طالبان علم پنهان دارند ابن عباس گفت در اسامة بن حبیب آمد بحری بن عمرو و رفاعة بن زید که بنزدیک جماعتی
انصاریان آمدند و ایشان را گفتند که این مال را صرف مکنید بر محمد و اصحابش که بس درویش شوید خدای تعالی در حق
ایشان این آیه فرستاد که خود بخیل بودند و مردمان را ببخل میفرمودند و آنچه خدای ایشان را داده بود از مال و نعمت
باز پوشیدند روزی عمران بن حصین آمد جامه از خز پوشیده که پیش از آن نداشت و دگر پس از آن نپوشید از و
پرسیدند آن حالت را گفت خواستم تا قول رسول کار بندم گفتم اذا انعم الله علی عبده نعمة احب ان یری علیه چون خدای
بر بنده نعمت کند دوست دارد که این نعمت بر آن بنده بیند وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا
يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا وَمَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِ
اللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ
وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا حق تعالی هم صفت آنان میکند که ذکر ایشان رفت
میگوید که ایشان آنانند که نفقه میکنند و اگر میدهند بریا و چشم داشت مردم میدهند میگوید که ایشان منافقانند و گفته اند
که مشرکانند که مال در عداوت رسول خرج میکردند اگر منافقانند چنین گفتند که لا تنفقوا علی من عند رسول الله حتی
ینفضوا بخیلی میکردند و ببخل میفرمودند و گفته اند که چیزی باصحاب محمد مدهید تا که بی برگ شوند و از محمد پراکنده شوند
و اگر چیزی داده اند بجایگه دیگر این آیه ذکر کرد و گفت که مالهای خود را نفقه میکنند بریاء مردمان و ایمان نمی آورند بخدای و
روز بازپسین باینک سرایند هم کافرند و دیو قرین ایشان و هم نشین و یار و مهربان ایشان شد و کسی که دیو قرین ایشان
باشد بد قرینی بود او را دیو چنانکه امروز قرین دیو اند فردا حق تعالی هر یک را با سلسله بدیو بندد تا چنانکه در دنیا در طاعت
دیو بودند در آخرت قرین دیو باشند و این تمنا میکنند که یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین آنکه بر سبیل تعجب میگوید و ما
ذا علیهم لو آمنوا چه آید بر ایشان و ایشان را چه زیان دارد یعنی این مشرکان و جهودان و منافقان را اگر بخدای و روز قیامت
ایمان آورندی و از آنچه خدا ایشان را داده است نفقه کنندی این واضح تر دلیلی نتواند بودن بر فساد مذهب مجبره از آنکه ایشان
بود که چون خدای تعالی گوید که شما را چه زیان دارد اگر ایمان آوردید ایشان گویند خدا را که ترا چه زیان دارد که ما را ایمان کنی تا

ایمان آوریم و منع کنی و قدرت مرجه کفر باشد وقدرة ایمان است ای و همه از گوش و چشم ما بردار ای جای تعجب نیست
تعجب عدت که آن میکنی و میگویی که حجت کافر را باشد بر خدای و خدای را هیچ حجت نباشد تعالی الله عن ذلک علوا
کبیرا الکه از سر تهدید و وعید گفت که خدای تعالی بایشان و احوال ایشان عالم است اینجا تهدید میکند و انجا عدل
ساز میدهد بر مذهب مجبره اینجا ظالم باشند و انجا متعدی نعوذ بالله من هذه الجهالة الکه حق سبحانه و تعالی بنیاد
و اساس عدل ممهد کردانید و گفتار مجبره را بر ایشان رد کرد و گفت ان الله لا یظلم مثقال ذرة خدای
تعالی بر کسی ظلم نکند بمثقال ذره و آن آنست که در خاطر تو کمتر ازین در نیاید عبدالله عباس را پرسیدند از ذره پاره
خاک بر گرفت و بریخت الکه دست بیفشاند تا گرد رقیق از دست او جدا شد گفت هر جزء ازین ذره ایست و گفته اند
که هر ذره هر جزوی از اجزای هوا باشد که چون آفتاب در سوراخ افتد توان دید و مراد ازین نفی ظلم است از نفس
ذات خویش چنانکه گفت ان الله لا یظلم الناس شیئا و حقیقت ظلم ضرری باشد محض که بغیری رسانند برای نفعی
یا دفع مضرتی پس این بر خدای تعالی روا نبود از انکه او مستغنی است و عالم است بقبح ظلم و ان تک حسنة و اگر
چند مثقال ذره حسنه باشد او را مضاعف کرد یکی را بده و معتقد ابوسعید خدری از رسول صلعم روایت کرد که
گفت روز قیامت چون مومنان از دوزخ بگذرند و ایمن شوند با خدای تعالی محاوره کنند در حق مومنان که در دوزخ
باشند گویند بار خدایا برادران ما اند و با ما بیک قبله نماز کرده اند و روزه داشته اند و حج کرده اند و اکنون در دوزخ
گرفتار شده اند اگر رحمت کنی و کرم فرمایی ما شفاعت کنیم حق تعالی گوید بروید و هر کس را که شناسید از دوزخ
بیارید ایشان بیایند جماعتی چند ایشان را بصورت باز شناسند بعضی از ایشان آتش گرفته باشد تا به نیمه ساق
و بعضی تا بکعب ایشان را از دوزخ بیرون آرند الکه حق تعالی گوید بروید و هر که را در دل او وزن دیناری ایمان بوده است
بیارید الکه گوید آنرا که وزن دینار بوده است بیارید تا بانجا رسد که گوید مثقال ذرة در دل وی ایمان بوده است
بیارید ابوسعید گفت هر کس که این خبر را تصدیق نکند گو این آیه بر خوان که ان الله لا یظلم مثقال ذره گویند
بار خدایا برفتیم و هر کرا که بشناختیم بیاوردیم و کس نماند آنجا که در و خیری بوده است حق تعالی گوید که پیغمبران شفاعت
کردند و فرشتگان و ایمه شفاعت کردند و شفاعت ایشان برسید و رحمت من که ارحم الراحمینم ماند بفرماید تا یک
دو قبضه از آتش دوزخ برگیرند و در آنجا جماعتی باشند سوخته و انگشت گشته بفرماید تا ایشان را بیارند و آبی که آنرا
ماء الحیوان خوانند و آن بر ایشان بریزند ایشان برویند چنانکه دانه از خوشه و از پوست بیرون آیند چنانکه دانه
مروارید و بر روی ایشان نوشته باشد که عتقاء الله آزاد کردگان خدایند و بفرماید تا ایشان را بهشت برند و گوید
که شما را آرزو هست بخواهید گویند بار خدایا کس ای کرامت نکردی که ما را بهتر ازین چه باشد گوید بهتر ازین
رضای من از شما راضی ام که پس از آن هرگز خشم نگیرم بر شما و یوت من لدنه و بدهد از نزدیک خدای مزدی عظیم
یعنی ثواب عمل او را باو برساند ابو عثمان النهدی گفت از ابو هریره روایت کرده اند که پیغمبر گفت که خدای تعالی بندهٔ مومن
را بیک حسنه هزار حسنه بدهد و اگر باور نداری این آیه بر خوان که ان الله لا یظلم مثقال ذرة و ان تک حسنة یضاعفها

ویوت من لدنه اجرا عظیما بنگر که خدای تعالی از آن اجر عظیم خوانده چه باشد الکه و اندکر او فکیف اذا جئنا من
کل امة بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا یومئذ یود الذین کفروا و عصوا الرسول
لو تسوی بهم الارض و لا یکتمون الله حدیثا حق تعالی ذکر وعده کرده و در عقب ذکر وعید
میکند تا مکلفان را بهر دو طریق تحریص کرده باشد بر فعل طاعات و اجتناب المقبحات گفت چگونه باشد که ما از هر امتی گواهی
بیاریم یعنی پیغمبران ایشان را و ترا بیاریم تا گواهی دهی بر ایشان استفهام است بر سبیل تعجب و تهویل کار یعنی چگونه
کنند و چه دفع سازند و چه عذر آرند چون حال چنین است که ایشان را عذری نباشد عبدالله مسعود گفت رسول صلعم مرا
گفت از قرآن چیزی بر من خوان من سوره النساء آغاز کردم چون باین آیه رسیدم بگریست و گفت با سر گیر با سر گرفتم و
چون دیگر باره باین آیه رسیدم بگریست بیش از انکه اول گریسته بود الکه گفت حسبی بس است مرا آنچه خواندی یومئذ یود
الذین کفروا آن روز که چنین باشد آرزو خواهند و تمنا کنند کافران و آنانکه در پیغمبر عاصی شدند که زمین را با ایشان راست کردانندی
ابو عبیده گفت که دوست داشتندی که زمین باز شدی و ایشان در زمین فرو شدندی و با زمین راست گشتندی کلبی گفت
چون خدای تعالی انصاف کند میان بهایم و سبوع و طیور ایشان را گوید که کن ترابا در حال همه خاک شوند هنگام کافران تمنای
حال ایشان کنند که کاشکی ایشان نیز خاک شدندی و مردم بر سر ایشان میرفتندی و کاشکی که نعت و صفت رسول باز نپوشیدندی
بعضی دیگر گفته اند که این کلامی مستانف است معنی اینست که ایشان چیزی از خدای پنهان نتوانند کرد از انکه هیچ بر او پوشیده
نشود و دانند که جوارح و اعضای ایشان بر ایشان گواهی دهد یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة و انتم
سکاری حتی تعلموا ما تقولون و لا جنبا الا عابری سبیل حتی تغتسلوا و ان کنتم مرضی او
علی سفر او جاء احد منکم من الغائط او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا
طیبا فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم ان الله کان عفوا غفورا خدای تعالی نهی کرد مومنان را
از انکه نماز کنند در حال مستی بعضی مفسران گفته اند در بدایهٔ اسلام خمر حرام نبود خمر خوردندی و مست شدندی و نماز کردندی
خدای تعالی این آیه فرستاد و گفته اند که آیه اگر چه در ظاهر نهی است و شرب خمر که عندان مست شود و نماز از و درست
نیاید پس گواهی چنان است که میگوید لا تشربوا الخمر فیسکروا فیمنعکم من الصلوة چنانکه در جای دیگر گفت که یصدکم عن
ذکر الله و عن الصلوة و معنی آیه اینست که میگوید ای الکسانی که ایمان آورده اید نماز کردن نزدیک مشوید چون شما مست
شده باشید تا آنکه که دانید که چه میگویید و نه آنکه جنب باشید تا خود را بشوئید و غسل کنید الا وقتی که راه گذری باشید
سعید جبیر گفت که مراد مسافر است یعنی الا که مسافر باشید آنکه که نماز روا باشد بتیمم بعضی دیگر گفتند مراد مواضع نماز است
از مساجد و حذف کرد برای دلالت کلام را و این روایت از محمد باقر و جماعتی از مفسران و از زید بن حبیب روایت
که جماعتی انصار را درها در مسجد بود چون جنب شدندی راه دیگر نبود ایشان را خدای تعالی رخصت داد که بر مسجد گذرند
بگذرند و این در بدایت اسلام بود پیش از انکه سد ابواب کردند و درها که در مسجد بود بر آوردند مگر در حجرهٔ امیر المومنین و
فاطمه ع ام سلمه روایت کرد که رسول ع گفت الا ان مسجدی حرام علی کل حائض من النساء و جنب من الرجال الا علی محمد

واسل بیته علی و فاطمه و الحسن و الحسین و این روایت نیکوترست اول مراکمه درانجا هم بیان حکم مسجد هست و هم بیان اگر
نماز چگونه کنند چون آب نیابد الحکم گفت اگر رنجور باشید و مراد بیماریست که او را آب زیان دارد یا جراحتی و ریشی و این مذهب
جملهٔ فقهاست مگر حسن بصری که او گفت تیمم روا نباشد او را جابر بن عبد الله الانصاری گفت که جماعتی در سفر بودیم مردی را
سنگی بر سر آمد و سرش بشکست او را احتلام افتاد بر دیگر روز رجوع کرد با قوم گفت مرا هیچ رخصت می بینید گفت آب
هست ترا غسل می باید کرد مرد غسل کرد و آب بر سر ریخت مرد چون با نزدیک رسول رسیدیم رسول را گفتیم دلتنگ شد گفت قتلوه
قتلهم الله مرد را بکشتند که خدای بکشد ایشان را چرا نپرسیدند چون نمی دانستند که شفاء درماندگی سوال است اگر بیمار باشید
یا بر سفر باشید اگر دور بود و اگر نزدیک چون آب نیابد با طلب تیمم باید کرد و همچنین اگر یکی را از شما حدثی آید یا با زنان مقا
وملامست کرده باشید ابن عباس گفت مراد لمس جماع است و آب نیابید پس تیمم کنید بخاک پاک تیمم از خصایص این امت
است چنانکه پیغمبر ع گفت فضلت علی الناس بثلث زمین جمله مسجد ما کردند و خاکش را طهور ما گردانیدند و صفهای ما در
نماز چون صفهای فرشتگان ابتدا کردند و ابتدای تیمم از آن بود که بعضی زنان رسول در بعضی سفرها با رسول بود عقدی
داشت بعاریت گم شد چندانکه طلب کردند نیافتند رسول ع و صحابه آنجا ماندند آن شب و در آن منزل آب نبود مردم
رنجور دل شدند جبرئیل آمد و این آیت آورد و رسول ع تیمم کرد و صحابه تیمم کردند و نماز کردند و چون اشتر را انگیختند
تا نماز کنند عقد در زیر شتر بود و در خبر است که مردی ع آمد و پرسید که کسی را که جنابت رسیده باشد و آب نیابد چه
کند گفت صبر کند تا که آب یابد و غسل کند و اگر آب نیابد نماز نکند عمار یاسر آنجا حاضر بود گفت یاد نداری که ما با پیغمبر ع
در فلان سفر بودیم مرا جنابت رسید برفتم و خویشتن را در خاک بگردانیدم آنگه بیامدم و رسول را خبر دادم مرا گفت یا عمار
این قدر کفایت بود ترا دست بر زمین زد و بر روی مالید و دیگر باره بزد و بر دستها مالید و گفت عمر یاد گیر بارها چنان
کنی و صعید روی زمین بود اگر بر خاک بود و اگر نه و درین خلاف نیست میان اهل لغت آنگه حق تعالی بیان تیمم
کرد و گفت فامسحوا بوجوهکم وایدیکم قصد خاک پاک کنید و دست بر آن زنید و روی را و دستها را بدان مسح کنید
خدای تعالی عفو کننده در وقت عذر از شما تیمم و نماز تیمم قبول کند الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب
یشترون الضلالة ویریدون ان تضلوا السبیل والله اعلم باعدائکم وکفی
بالله ولیا وکفی بالله شهیدا خطابست رسول را و مراد تعجب و گفته اند الی برای مبالغه آورد الم تنته — نصیرا
بو دیک و علل الیهم میکردند نمی نگری با آنکه ایشان را که از کتاب نصیبی داده اند ابن عباس مراد جهود اند که در مدینه بودند
گمراهی را میخریدند و هدایت میفروختند ضلالت و ایمان را بکفر بدل میکنند و این آن بود که از عوام رشوت می ستاندند پس
بآن ماند که از بهای امانت و دیانت خود کردند آن بستدند و این از دست بدادند آنگه گفت که ایشان شما را چون خود
میخواهند ایشان گمراهند میخواهند که شما نیز چون ایشان باشید و خدای عالمتر است بدشمنان شما از شما با ایشان کاری
خیر مبرید و با ایشان مشورت مکنید که ایشان دشمن شما اند صلاح شما نجویند و در افساد کار شما کوشند و خدای تعالی
شما را بس است که ولی شما و ناصر شما باشد مشورت با او کنید و رضای او بجویید من الذین هادوا یحرفون

اللعم

الکلم عن مواضعه ویقولون سمعنا وعصینا واسمع غیر مسمع وراعنا لیا بالسنتهم
وطعنا فی الدین ولو انهم قالوا سمعنا واطعنا واسمع وانظرنا لکان خیرا لهم و
اقوم ولکن لعنهم الله بکفرهم فلا یؤمنون الا قلیلا آیه در حق علما و احبار
جهود است که براه رشوه و طمع در حطام دنیا تحریف و تبدیل توریة میکردند از صفت و نعت رسول ع گفت
از جهودان قومی اند که ایشان سخن خدای را در توریة از موضع خویش میگردانند آنگه چنین میکنند بر طریق استهزا او گفتی
میگویند که شنیدیم ولکن فرمان نخواهیم بردن بعکس آنکه مومنان گفتند سمعنا واطعنا و نیز گفته اند که بشنو که مشنو یاد گفته اند
که معنی اینست که اسمع غیر مسمع بشنو اگر تو گویی ما قبول نخواهیم کردن و نیز لفظ راعنا میگویند و این بزبان ایشان دشنام
است و گفته اند که این کلمه استهزا بود بزبان ایشان و گفته اند کلمه ایست که بر دستها گویند بدین کلمات زبان خود را
می پیچانیدند و در دین و اسلام طعن میکنند و اگر بخلاف این کردندی و گفتندی شنیدیم و طاعت داشتیم بجای سمعنا و
عصینا و بشنو گفتار ما و توقف کن بر ما تا کلام تو بشنویم و بدانیم و تامل کنیم بجای واسمع غیر مسمع و راعنا ایشان را بهتر
بودی و نیکوتر و صواب تر و راست ولیکن خدای تع لعنت کرد بر ایشان بکفر ایشان و معلوم از حال ایشان آنست که
ایمان نیاورند الا اندکی از ایشان که در ماضی ایمان آوردند و لعنت از خود دور گردانیدند از رحمت بود یا ایها الذین
اوتوا الکتاب آمنوا بما نزلنا مصدقا لما معکم من قبل ان نطمس وجوها
فنردها علی ادبارها او نلعنهم کما لعنا اصحاب السبت وکان امر الله مفعولا
خدای تعالی خطاب کند با جهودان و ترسایان و میگوید ای آنکه ایشان را کتاب داده اند ایمان آورید بدانچه فرستادیم از کتاب
قران بخاتم جملهٔ پیغمبران که این قران مصدق و راست دارنده است آن کتابها را که با شماست از توریت و انجیل و درین
کتاب ذکر او و نعت و صفت او کتب است ایمان آورید پیش از آنکه ما روییها را طمس و محو گردانیم و باز پس بر اثر ایشان بریم
یعنی بقفاهای ایشان بریم تا قفا روی گردد و روی قفا گردد چون روند باشکونه روند و قول دیگر آنست که ما روییهای ایشان را چون
روی قرده و خنازیر گردانیم که این حیوانات را موی بر روی باشد و آدمی را بر سر از باقر ع روایت که مراد آنست که رسول ع
ایمان نیاورند ما روییهای ایشان از هدی با ضلالت گردانیم یعنی بر سبیل خذلان اگر گویند خدای تع ایشان را بدین وعید کرد و ایشان ایمان
نیاوردند این دو جواب است یکی آنکه بعضی ایمان آوردند چون عبد الله سلام و اما آنکه ایمان نیاوردند این عقوبت بکنند ایشان را
روز قیامت و مبرد گفت لابد من طمس فی الیهود و مسخ قبل قیام الساعة جواب دیگر آنست که خدای تع از دو خبر داد او بتخیر گفت
او نلعنهم لما گفت طمس کنم ایشان را یا لعنت کنم از آنکه طمس نکرد و لعنت کرد راوی خبر گوید که چون این آیه آمد عبد الله سلام بشتافت و بنزدیک
رسول آمد و ایمان آورد و گفت یا رسول الله اگر ترسیدم که پیش از آن بتو رسم رویم بقفا گردانند نکو گفت در عهد عمر چون این آیه
آمد بر کعب الاحبار خواندند گفت یا رب آمنت یا رب اسلمت ابن زید گفت معنی آنست که محو آثار ایشان کنم از وجوه و نواحی ایشان
ازین ولایت بریم تا آنجا شوند که آمده اند یعنی چون اجلای بنی النضیر از دیار و حصون ایشان بدرعا و از آنجا تا بحیت شام
یا لعنت کنیم ایشان را با خوک و بوزینه گردانیم و کار خدای کرده شد یعنی هر کاری که خدای تعالی از افعال خویش خواهد آن باشد

تهدید و تخویفات مر اهل کتاب را اِنَّ اللّٰهَ لَا یَغْفِرُ اَنْ یُشْرَکَ بِهٖ وَیَغْفِرُ مَا دُوْنَ ذٰلِکَ لِمَنْ یَّشَآءُ وَ
مَنْ یُّشْرِکْ بِاللّٰهِ فَقَدِ افْتَرٰۤی اِثْمًا عَظِیْمًا اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِیْنَ یُزَکُّوْنَ اَنْفُسَهُمْ بَلِ اللّٰهُ یُزَکِّیْ مَنْ
یَّشَآءُ وَلَا یُظْلَمُوْنَ فَتِیْلًا اُنْظُرْ کَیْفَ یَفْتَرُوْنَ عَلَی اللّٰهِ الْکَذِبَ وَکَفٰی بِهٖۤ اِثْمًا مُّبِیْنًا
عبد الله عمر گفت چون آیة آمد که یا عبادی الذین اسرفوا الآیة رسول علیه السلام این آیة را بر منبر بر خواند مردی بر پای خواست و
گفت یا رسول الله والشرک رسول هیچ نگفت مرد سه بار باز گفت حق تعالی این آیة فرستاد و گفت بدرستی وحقیقت
که خدای تعالی شرک نیامرزد والحد جز از شرک بیامرزد از آنکه خواهد جابر بن عبد الله الانصاری روایة کرد و گفت که
رسول گفت که مغفرت و آمرزش خدای تعالی به بنده فرود آید تا میان آن حجاب نباشد ما گفتیم یا رسول الله آن حجاب
چیست گفت شرک بخدای انگه این آیة بخواند که ان الله لا یغفر الآیة عبد الله عمر روایة کرد که هر کس که با پیش خدای
شود و او مشرک نباشد هیچ معصیت او را زیان ندارد چنانکه اگر مشرک باشد بدوزخ شود و هیچ طاعت او را سود ندارد
امیر المؤمنین علی گفت که در قرآن هیچ آیة نیست که من دوستر دارم ازین آیة و این دلیل است بر آنکه خدای تعالی فساق اهل
صلاح را بیامرزد اگر چه توبه نکرده باشند برای آنکه خدای تعالی درین آیة نفی و اثبات نهاده است گفته است شرک نیامرزم و ما دون
شرک و اجماع است که شرک جز بتوبه نیامرزد و فرقی نباشد میان نفی و اثبات پس درست شد که ما دون شرک بی توبه بیامرزد
و نشاید که دون شرک صغایر باشد برای آنکه مطلق گفت تخصیص او بی دلیلی جایز نباشد آمرزش بمشیت معلق کرد تا بنده
تا مکلفان بقبیح مغری نشوند که اگر مطلق بودی اغرا بقبیح بودی و چون در حساب آیند که مشیت آمرزیدن ایشان تعلق
نگیرد از معاصی اجتناب نمایند انگه گفت هر که بر خدای شریک آورد و خدای را در افعال یا در استحقاق عبادت شریکی ندارد و او
دروغی عظیم بر خدا نهاده باشد انگه گفت الم تر الی الذین ای الم تر الی الذین ای الم تر بکسانی که ایشان تزکیه نفس خود میکنند جماعتی جهودان
چون بحر بن عمرو و نعمان بن اوفی اطفال خود را پیش رسول آوردند و گفتند ای محمد چه گویی اینان را گناهیست گفت نه گفتند
والله که این چنینیم در پاکی که اینانند و هر گناهی که ما بروز کنیم بشب از ما کفر کند خدای تعالی این آیة فرستاد عبد الله مسعود
گفت ایشان یکدیگر را تزکیه کردندی خدای تعالی گفت بتزکیه ایشان چه اعتبار است تزکی آن باشد که من تزکیه کنم بل الله
یزکی من یشاء خدای تزکیه کند آنرا که خواهد بر ایشان ظلم نکند و از حق ایشان کم نکند از تزکیه و غیر ایشان بر استحقاق ایشان
عقاب نکند بمقدار فتیلی و فتیل آن بود که در شکاف خرمات انگه گفت بنگر که خدای تعالی چگونه دروغ می نهند یعنی اندیشه
کن که دروغ ایشان بر خدای چگونه است می گویند که نحن ابناء الله و احباؤه ما پسران و دوستان خدائیم و لن یدخل الجنة
الآیة و این بس است از بزه ظاهر مر ایشان را یعنی عقاب و وبال ایشان را کفایة است اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِیْنَ اُوْتُوْا نَصِیْبًا
مِّنَ الْکِتٰبِ یُؤْمِنُوْنَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوْتِ وَیَقُوْلُوْنَ لِلَّذِیْنَ کَفَرُوْا هٰۤؤُلَآءِ اَهْدٰی مِنَ الَّذِیْنَ
اٰمَنُوْا سَبِیْلًا اُولٰٓئِکَ الَّذِیْنَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ وَمَنْ یَّلْعَنِ اللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهٗ نَصِیْرًا حق تعالی گوید نمی بینی ای محمد آنرا
که از کتاب نصیبی داده اند ایشانرا فرموده اند تا بخدای و رسول ایمان آورند ایشان بجبت و طاغوت ایمان می آورند
و در جبت و الطاغوت خلاف کرده اند عکرمه گفت دو صنم بودند که مشرکان آنرا پرستیدندی ابو عبیده گفت هر چه

انرا پرستند بطاغوت شیاطین ایشان که مردمانرا اغوی کنند بر طاعت ایشان و هر صنمی را شیطانی باشد ضحاک
گفت جبت حیی بن اخطب و طاغوت کعب اشرف ایمان آوردندی بجبت و طاغوت و میگویند کافرانرا که این جماعت
یعنی مشرکان و بت پرستان مهتدیتر از ایشانند از مؤمنان کعب اشرف با هفتاد سوار از جهودان بمکه آمد پس از واقعه
احد تا با قریش سوگند خورند و عهدی که میان ایشان و رسول بود بشکنند کعب اشرف بسرای ابو سفیان فرود
آمد و دیگران بسراهای قریش قریش گفتند شما اهل کتابید و محمد اهل کتاب ما بر شما ایمن نباشیم که میل شما با او بود و
این آمدن شما مکری بود و اگر خواهید که ما بر شما ایمن باشیم این بتان ما را سجده کنید ایشان آن دو بت را سجده
کردند و ذلک قوله تعالی یؤمنون بالجبت والطاغوت انگه کعب اشرف گفت سی مرد از ما و سی مرد از شما بیائیم و
شکم بدیوار کعبه باز نهیم و با خدای عهد کنیم که از یکدیگر جدا نشویم و با هم دست یکی داریم تا محمد را قهر کنیم چون این
عهد بکردند ابو سفیان گفت کعب اشرف را که تو مرد اهل کتابی و ما مردان امی بگو که ما بحق نزدیکتریم یا محمد
گفت دین و طریقه خود عرضه کنید ابو سفیان گفت برای حاجیان اشتر کشیم و ایشانرا آب و طعام دهیم و اسیرانرا
از بند رها کنیم و صله رحم را بجای آریم و خانه خدای را عمارت کنیم و بدو طواف کنیم و ما از اهل حرمیم و محمد از دین
پدران ما مفارقت کرده است و صله رحم بریده و حرم رها کرده و دین ما قدیم است و دین محمد محدث ما بحق
اولیتریم با او کعب گفت شما اولیتر بید و دین شما از دین محمد بهتر است و ذلک قوله تعالی و یقولون للذین کفروا هؤلاء
الآیة خدای تعالی ایشانرا گفت یعنی حیی اخطب و کعب اشرف و امثال ایشانند که خدای تعالی لعنت کند تو او را یاری
نیابی که او را از عذاب خدای برهاند و خشم خدای از و باز دارد اَمْ لَهُمْ نَصِیْبٌ مِّنَ الْمُلْکِ فَاِذًا لَّا یُؤْتُوْنَ النَّاسَ
نَقِیْرًا اَمْ یَحْسُدُوْنَ النَّاسَ عَلٰی مَاۤ اٰتٰهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهٖ فَقَدْ اٰتَیْنَاۤ اٰلَ اِبْرٰهِیْمَ الْکِتٰبَ وَالْحِکْمَةَ
وَاٰتَیْنٰهُمْ مُّلْکًا عَظِیْمًا وجه اتصال این آیة بآیة اول آنست که آیة دوم که از پس این آیة است متضمن حسد است و
این آیة متضمن بخل و وصف ایشان بحسد و بخل مناسب است و مراد بملک نبوت است یعنی ایشانرا ملک نبوت
یا ایشان حکم کنند در آن یا ایشانرا نصیبی بود از ملک مردمان را نقیری ندهند و نقیر نقطه بود که بر پشت دانه خرما بود
نزدیک ابن عباس گفت که مراد بناس محمد است جهودان بر وی حسد بردندی بر نبوت بعضی دیگر گفتند بر رسول حسد بردند
بآنکه خدای تعالی او را زن حلال کرد جهودان گفتند اگر پیغمبر بودی او را چندین همت زنان نبودی خدای تعالی فرمود که
ایشانرا چه عجب می آید و نمیدانند که نزدیک داود صد زن بود و او را حلال بودند و نزدیک سلیمان هزار زن بودند
سیصد مهیره و هفتصد سریه چون رسول این بگفت و ایشان بشنیدند بعضی امساک کردند چنانکه گفت فمنهم من آمن به
ومنهم من صد عنه و در تفسیر امام محمد باقر علیه السلام آمده است که مراد بناس محمد ند و آل محمد و مراد بحاسد آنانند که رسول را بر نبوت
حسد کردند و آل او را بر امامت بیانش قوله تعالی فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة ما آل ابراهیم را کتاب و حکمت دادیم
آل ابراهیم محمد است و اهل بیت او و مراد بکتاب قرآن است و بحکمت امامت و بملک عظیم نبوت و این جمله مجموع
نبود الا در خاندان رسول ملک دولت ملک دنیا و آخرت ملک دنیا عظیم خواند و محمد و آل محمد داد و ملک آخرت را کبیر

س

خواند و بایشان داد که و اذا رایت ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا و از ان که ملک دنیا و آخرت دهند اگر برو حسد برند عجب
نباشد و حسد را خاصیتیست که حاسد را بد بود و محسود را نیکو بود حسد حاسد چون آتش است که حاسد در میان حسد خود
از او پوشیده می دارد و او را می سوزد و کس را از ان خبر نه چون عبیرش برسد امان حسد خود را محسود رند بوی خود
فضایل و مناقب محسود بواسطه آن بمشام خلایق رسد و ایشانرا ظاهر گردد چنانکه طائی گفت و اذا اراد الله
نشر فضیلة طویت اتاح لها لسان حسود لولا اشتعال النار فیما جاورت ما کان یعرف طیب عرف العود
پس چون چنین است بر جهد حاسد صبر و شکر لازم است اصبر علی مضض الحسود فان صبرک قاتله حاسد حسد
از بهر سیادت و مهتری کند و نداند که چندانکه بیشتر کند از ان دورتر بود که الحسود لا یسود و او همیشه در خشم بود
از انکس که او را بر وی گناهی نبود چنانکه امیر المؤمنین گفت الحاسد مغتاظ علی من لا ذنب له و آن خشم و عداوت بحقیقت
با محسود نبود بلکه با خدای تعالی و نعمت او بود و در کتب آورده است که روزی جماعتی از زنان قریش با زنان
رسول حاضر آمدند و هر کسی از قبیله خود و حسب و نسب خود چیزی میگفت فاطمه علیها السلام در آمد ایشان حدیث رها کردند
یکی گفت چرا رها کردید گفت از بهر آنکه پیش او حدیث حسب محال بود و او آنست که شما می دانید یکی از جمله ایشان گفت
ما لکم یا بنی هاشم ختم السیادة باسرها اما ابوک فسید ولد آدم و اما بعلک فسید العرب و اما انت فسیدة النساء و اما
ابناک فسیدا شباب اهل الجنة ای بنی هاشم شما را چه بوده است که همه سیادت از بهر خود جمع کرده اید و گوی سیادت
از همگنان برده اید پدرت سید ولد آدم است الی آخر بگفت فاطمه زهرا بر پای خواست و می خواند ام یحسدون
الناس علی ما آتیهم الله من فضله حسد می برند مردمان که محمد و آل محمد را کتاب قرآن و حکمت شریعت دادیم و ایشان
را ملک ولایت و امامت کرامت کردیم الآیه گفت فمنهم من آمن به از ایشان کس هست که بدان ایمان آورد و کس
هست که اعراض کرد پس دوزخ آتشیست افروخته ایشانرا که اعراض کردند و ایمان نیاوردند ان الذین کفروا
بآیاتنا سوف نصلیهم نارا کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب
ان الله کان عزیزا حکیما والذین آمنوا وعملوا الصالحات سندخلهم جنات
تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا لهم فیها ازواج مطهرة وندخلهم ظلا
ظلیلا میگوید آنانکه بآیات ما کافر شدند زود باشد که بسوزانیم بآتشی که هرگاه که پوستی از ایشان بآتش سوخته شود ما
پوستی دیگر بدل کنیم بجای آن عبد الله عمر گفت که مردی این آیه پیش عمر خطاب خواند گفت که باز خوان باز خواند
معاذ جبل گفت تفسیر این آیه نزدیک منست گفت بیار گفت در یک ساعت پوست ایشانرا بدل کنند عمر
گفت من هم چنین شنیده ام از رسول علیه السلام فضیل و عیاض گفت که آتش ایشانرا هزار بار هر روز بخورد مجاهد گفت
میان پوست کافر و گوشتش گرانی بود که از جمله یک باشد چون یک حسن ابو هریره گفت که از یکی رسول علیه السلام
شنیدیم که سطبری پوست کافر چهل و دو گز بود اگر گویند که خدای تعالی پوستی را که نو بیافریند که مباشرت گناه نکرده
باشند و پوست اعضا نیست از انکه چون که متصل تا بشد الم نباشد و شامل جمله آدمی و حیوان باشد نه بینی که چون

کناه

گناه کار از گناه بعضی اجرا کند چون چشم و گوش و زبان و دست و پای و در شاید مذمت و ملامت راجع با
جمله او باشد دون ابعاض او همچنین عقاب بجمله او باشد و شامل بر ان الم جمله باشد و دلیل برین ظاهر آیتست
که گفت لیذوقوا العذاب با جمله ایشان باشد حواله کردند جواب دیگر آنست که مراد به تبدیل اعادتست و تغییر
صفت و هیئت چنانکه کسی از ما اگر پیرهنی دارد بگدازد و قبا کند گویند چه غیر ذلک اگر چه دانند که اصل او بر جاست
و آنکس که انگشتری را بشکند و دیگر باره بشکلی دیگر بر آرد گویند هذا الخاتم غیر ذلک و هم برین معنیست قوله تعالی
یوم تبدل الارض غیر الارض زمین همان زمین بود و لیکن تغییر بود در کیفیت او از جبال و غیران و بعضی دیگر
گفته اند که مراد بجلود پیراهنهاست چنانکه گفت سرابیلهم من قطران از بهر آنکه ملازم ایشانست از او پوست خوانند
هر گاه که یکی سوخته گردد دیگری بپوشانند و عرب جلود را سرابیل خواند چنانکه شاعر گوید کسی اللوم بیاحضرة فی جلودهم و لی
یتم من سرابیلها الخضر بعضی دیگر گفته اند که خدای تعالی دوزخ را پوست آفریند از بالای همه پوستها که الم نباید در
عذاب نباشد بر خداوندش بیشتر نرسد که چون از قطران باشد انکه حق تعالی بیان کند که این از بهر آن میکنیم تا عذاب
خدای بچشند که خدای تعالی قاهر و غالبست کس او را غلبه نکند و حکیم است عذاب جز بعدل و استحقاق نکند انگه عقیب
آیه وعید آیه وعدست و گفت آنکسانی که ایمان آورند و عمل صالح کنند ما ایشانرا در بهشت بریم که زیر درختان
آن جویهای آب روان می رود و ایشان در انجا مخلد و مؤبد باشند و ایشانرا در انجا زنان باشند پاک و پاکیزه
از ان عیبها که زنان دنیا را باشد و ایشانرا در سایه بریم گسترده و تمام چنانکه سایه باشد و آفتاب بدو رسد از اظل
گویند و انکه آفتاب بدو رسد و از و سایه باشد از ان فی خوانند و ظلیل حسن بصری گفت که آن باشد که در و گرما و سموم
نبود و گفته اند که ظلا ظلیلا برای آن گفت تا سایه دوزخ نماند چنانکه گفت الی ظل ذی ثلث شعب و در خبرست که
در بهشت درخت باشد که سوار در سایه او صد سال رود و تا بجز ذی ثلث ان الله یأمرکم ان تؤدوا
الامانات الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل ان الله نعما یعظکم
به ان الله کان سمیعا بصیرا سبب نزول این آیه آن بود که چون رسول علیه السلام مکه را بگشاد
خواست تا در خانه کعبه رود و کلید عثمان بن طلحه داشت و او از جمله سدنه کعبه بود در خانه ببست و در بام شد و
کلید از دست ننهاد و میگفت که اگر دانستمی که او رسول خدایست کلید باو دادمی امیر المؤمنین کلید
از دست او بستد از انکه او قوت علی نداشت و در بگشاد رسول علیه السلام در خانه رفت و نماز بگذارد چون بیرون آمد
عباس گفت یا رسول الله کلید خانه مرا ده تا سقایة الحاج و سدانه کعبه در بنی هاشم خدای تعالی این آیه فرستاد
ان الله یأمرکم الآیه رسول علیه السلام علی را گفت یا علی کلید بعثمان بن طلحه ده و کلید بعثمان بن طلحه داد و عذر خواست
عثمان گفت یا علی بیامدی و مرا بیازردی و کلید بقهر از من بستدی و اکنون بنرمی آن زبان میگوئی آن عنف
چه بود و این لطف چیست گفت خدای تعالی درین معنی آیتی فرستاد و آیه برخواند عثمان گفت اشهد ان
لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله تا این خانه باشد کلید ایشانراست

اگر چه سبب این روایة کرده اند بر عموم حمل باید کرد تا جمله امانات را شامل بود چنانکه رسول گفت الامانة الی من ائتمنک
ولا تخن من خانک محمد باقر و جعفر صادق علیهما السلم و زید اسلم محول گفته اند که مراد بآیة ائمه اند و بامانت
امامت گذاردن آن واجب است میفرماید که خدای تعالی شما را امر می کند که امانت را بجای خود بدان آن باز دهید
و در آن خیانت نکنید و چون حکم کنید در میان مردمان حکم بعدل کنید و چون نکنند آنکس که بعدل فرماید بعدل
اولیتر بود نوعظ خدای متعظ شوید و پند او را کار بندید که نیکو چیزیست آنچه خدای تعالی شما را بدان وعظ میکند
و پند میدهد بدرستی که خدای تعالی همیشه سمیع و بصیر و شنوا و بینا بوده است و باشد اگر زبان و فعل در امانت
خیانت کنید و چون کنید کرمی شنود و می بیند جزای بسزای سازد یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ
أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ
إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا میگوید که ای
مومنان وای گرویدگان خدا را فرمان برید طاعت خدا و طاعت رسول دارید و طاعت اولی الامر دارید طاعت
خدای و رسول و اولی الامر امتثال اوامر و نواهی ایشان بود گفته اند که اولی الامر امرا اند و گفته اند که علما اند و گفته اند
که ائمه اند از اهل بیت رسول و این از باقر و صادق علم روایت کرده اند که اگر اولی الامر امرا باشند و اگر علما
باشند علما که جز بطاعت و رضای خدا امر نفرمایند باشند و علما وی بر گفتار ایشان وثوق و اعتماد باشد ایشان اند از
آنجا که معصوم اند جز بطاعت نفرمایند و جز کلمة الحق نگویند لاجرم خدای بطاعت ایشان فرمود چنانکه بطاعت رسول
وطاعت خویش فرمود وجه استدلال بر امامت ائمه صلوات الله علیهم درین آیه آنست که خدای تعالی اول خطاب
کرد با همه مکلفان و گفت اطیعوا الله همه مکلفان و رسول درین خطاب باشند آنگه گفت و اطیعوا الرسول رسول
ازین خطاب بیرون شد از بهر آنکه یک کس هم مطیع و هم مطاع نتواند بود از بهر اعتبار رتبت و در حق اولوا الامر
همین بود اگر بر علما و امرا در هر عصری حمل کنند خلقی عظیم ازین خطاب بیرون شوند و این قول خلاف اجماعست و
بر قول آنکه ائمه اند در هر عصری شخصی ازین خطاب بیرون باشد چنانکه در عهد رسول او تنها از
خطاب بیرون بود و وجهی دیگر آنست که خدای تعالی طاعت اولو الامر را با طاعت رسول و طاعت خود مقرون
کرد چنانکه قدیم منزه است از قبایح و رسول هم معصوم و مطهرست از جمله معاصی صغیره و کبیره باید که اولی الامر
همچنین باشند و این صفت جز ائمه اثنا عشر علیهم السلام نیستند و نشاید که جز ایشان امرا و علما دیگر باشند
از آنکه ایشان مختلف الاقوال و مذهب اند و این مودی بتکلیف ما لا یطاق باشد و از حکیم تکلیف ما لا یطاق
نیکو نبود پس محالست که مراد علما و امرا باشند غیر ایشان میگوید که طاعت خدای دارید که خدای تعالی شما را بهر
طاعت و ایمان آفریده است وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و خدای تعالی به شما آنچه فرماید جز خیر و نیکوی
نخواهد ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج ولکن یرید لیطهرکم طاعت رسول دارید آن رسول که بر شما مشفق و مهربان
باشد و بر ایمان شما حریص لقد جاءکم رسول من انفسکم الایه طاعت امامان و پیشوایان خود دارید که ایشان معصوم باشند

شما را

شما را جز بنیکوی نفرمایند حماد ابی انیه گفت که روز صفین امیر المؤمنین علی ع را دیدم در میان دو صف ایستاده
نیزه در دست میگردانید و میخواند ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی نگاه کردم عبد الله عباس بن عبد
را دیدم که می آمد و اسیری از لشکرگاه معاویه می آورد چون نزدیک امیر المؤمنین ع آمد از وی پرسید که تو چه کسی
گفت مردی ام از اهل شام گفت فتلکم الله اتباع کل ناعق خدای تعالی شما را بکشد ای پیروان هر بانگی و هر شبانی چون
بهایم آنگه گفت بگوی ازین پسر هند جگرخواره را تابعنی و انا الذی لم اوسن بعد کفر ولم اعلم بعد جهل ولم احکم بحکم
رجعت عنه انا قاتل اشیاخک ببدر و مغرق قومک ما جدالی کم تواجهونا بنی هاشم برایکم التی تولی الله نکسها کما
نکس یوم بدر ولقد علمتم ان الله اوجب علیکم طاعتی وتعدکم بتابعة امری لانی اهل للمتابعة و مستحق للطاعة
لعلی باب خیبر اذ عجزتم و ثباتی یوم احد فررتم و تسلیمی لیلة الغار اذ اتیتم و اجابتی للمسایل اذ جهلتم برو و پسر
هند را بگو که ما بن سابات میکنی و من آنم که ایمان آوردم نه از پس کفر و بدانستم نه از پس جهل و حکمی نکردم که
از آن باز آمدم من کشندهٔ پدران توام ببدر و مغرق قوم توام با جد تا چند رایت ربری با که بنی هاشم آوری
و خدا از آنکونسار میکرداند چنانکه روز بدر کرد و شما دانید که خدای تعالی طاعت من بر شما فریضه کرده است
و متابعت من واجب گردانیده است از آنکه من اهل متابعتم و مستحق طاعتم که در خیبر بکندم و چون شما عاجز
شدید و روز احد بایستادم چون شما بگریختید و شب غار جان فدا کردم چون شما ابا کردید و جواب مسایل شما
دادم چون شما ندانستید و گفتم یا رسول الله خدا را شناسم و رسول را شناسم اولوا الامر کیستند که خدای بطاعت
ایشان امر کرد و طاعت ایشان را با طاعت تو و طاعت خود مقرون کرده است گفت یا جابر هم خلفای من و ائمه المسلمین
بعدی اولهم علی ابن ابی طالب ایشان خلیفتان منند و امامان مسلمانانند بعد از من اولین ایشان علی بن
ابی طالب است آنگه حسن و آنگه حسین آنگه علی ابن الحسین پس محمد بن علی که پسر اوست و در توریة معروفست به
باقر و تو او را دریابی ای جابر چون او را ببینی از منش سلام برسانی آنگه یکیک را نام برد تا بحجه رسید آنگه گفت
مردی که نامش نام من بود و کنیتش کنیت من بود حجت خدا بود و بقیهٔ او در میان بندگانش حسن علی
و او آن بود که خدای تعالی بگشاید بر دست او مشارق و مغارب زمین او آنست که از شیعتش غایب شود
غیبتی که بر امامت او ثابت نکنند تا آن غیبت الا مومنی که خدای تعالی او را بایمان امتحان کرده باشد جابر گفت من
گفتم یا رسول الله شیعهٔ او را در غیبت او بانتفاع باشد گفت که باشد هم چون انتفاع مردمان بآفتاب واگر
ابری در پیش آید او را ای جابر گفت برین مدتی بگذشت من روزی در نزدیک علی ابن الحسین شدم و در پیش
او بنشستم و با او حدیثی میکردم پسر او محمد باقر از حجره باز بیرون آمد و او کودک بود و دو گیسو در بر افگنده چون
او را بدیدم گوشت میان پشت من بلرزید و موی بر اندام من برخاست چون او را دیدم آنگه او را گفتم یا غلام
اقبل فاقبل ثم قلت له ادبر فادبر گفتم شمایل رسول الله و رب الکعبه بخدای کعبه که شمایل رسول الله است آنگه گفتم
یا غلام ما اسمک قال محمد گفتم پسر کیستی گفت علی بن الحسین گفتم تن و جان من فدای تو باد همانا که تو باقری گفت

آری بهام رسول خدا بگذار گفتم رسول خدا مرا بشارت داد که من ترا دریابم و گفت چون او را ببینی از منش سلام برسان اکنون رسول خدای ترا سلام میرساند او گفت علی رسول الله ما دامت السموات والارض وعلیک یا جابر بما بلغت السلام من پس از آن پیش او میرفتم و از وی میپرسیدم و می آموختم یکروز از من مسئله پرسید من گفتم لا والله لا اخذ فی نبی رسول الله بخدای که من در نبی رسول الله سوم مرا گفته است که شما امامان و راه نماینده اید پس از او حلیم ترین مردمانید بکودکی و داننده ترین مردمانید ببزرگی و گفت ایشان را چیزی میاموزید که ایشان از شما عالمتر باشند محمد باقر گفت صدق جدی رسول الله من این مسئله از تو بهتر دانم ولقد اوتیت الحکم صبیا و مرا بکودکی حکمت داده اند کل ذلک بفضل الله علینا و برکته و رسول ع فرموده است که من اطاع علیا فقد اطاعنی ومن اطاعنی فقد اطاع الله ومن عصی علیا فقد عصانی ومن عصانی فقد عصی الله و این دلیل است بآنکه اولوا الامر علیست و فرزندان او آنکه حق جل جلاله چون بطاعت خویش و رسول و اولی الامر فرمود گفت اگر منازعت کنید در چیزی و شما را خلاف افتد در آن آنرا رد کنید بخدای و رسول او و رد با خدای با کتاب او باشد و رد با رسول با ملت و شریعت او بود و رد با ائمه معصومین رد با رسول خدای بود چنانکه در ذکر آیه گفت ولو ردوه الی الرسول والی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم برای آنکه ایشان نائبان رسول و حافظان شریعت اند و معصوم اند قول ایشان حجت باشد اگر بخدای و روز بازپسین ایمان دارید یعنی که بخدای ایمان دارد چیز زیرا که در و خلاف بود جز از کتاب خدای و سنت رسول طلب ندارد این بهترست یعنی رد با خدای و رسولش و نیکوترست بتاویل زجاج گفت آن تاویل که از خدا و رسول باشد بهتر باشد از تاویلی که آن از تلقاء نفس خویش کنی یعنی احسن تاویلا من تاویلکم و این آیه دلیلست بر بطلان قیاس و آنکه گویند رد با خدای و رسول وقتی بود که منازعت بود و چون منازعت نبود واجب نباشد از جهت دلیل الخطاب گوییم و آن باطلست نزدیک ما اهل علم الم تر الی الذین یزعمون انهم آمنوا بما انزل الیک وما انزل من قبلک یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت وقد امروا ان یکفروا به ویرید الشیطان ان یضلهم ضلالا بعیدا و اذا قیل لهم تعالوا الی ما انزل الله والی الرسول رایت المنافقین یصدون عنک صدودا استفهام میکند بر سبیل تعجب و میگوید یعنی ای محمد آنها را که دعوی میکنند که ما ایمان آورده ایم بآنچه بتو فرستاده اند یعنی قرآن و بآنچه پیش از تو فرستاده از توریة و انجیل و گفت مقصود ایشان باین دعوی میکنند میخواهند تا بحکومت نزدیک طاغوت شوند و ایشان را فرموده اند تا بطاغوت کافر شوند تا این طاغوت کیست حسن بصری گفت مراد از این آیه منافقانند بحکومت پیش بتان میرفتند و طاغوت بت است گفت سدی گفت کعب مراد بطاغوت از زده کاهن است منافق را با جهودی حکومت افتاد جهود گفت نزدیک محمد رویم که او رشوت نستاند منافق گفت بنزدیک کعب اشرف رویم خدای تعالی این آیه فرستاد و ابو اسحق ثعلبی در تفسیر خود آورده است که جهود الحاح کرد و بنزدیک رسول آمدند رسول ع بر جهود حکم کرد بر منافق چون بیرون آمدند منافق گفت بیا تا بحکومت پیش عمر رویم جهود عمر را گفت ما بنگر میان ما حکومتی بود پیش محمد رفتیم و او حکم کرد اکنون راضی نیست بحکم محمد گفت پس تو

آیم در من آویخت و الحاح کرد عمر را منافق را گفت چنین است که او میگوید گفت همچنین عمر گفت یکساعت توقف کن در خانه رفت و تیغ برگرفت و بیرون آمد و بر گردن منافق زد و سرش بینداخت جهود بگریخت عمر گفت این حکم من است بر کسی که او بحکم رسول خدا راضی نباشد و از محمد باقر ع روایتست که آیه بعموم است هر حاکمی را که بخلاف حق حکومت کند و از امیر المومنین علی ع روایتست که او گفت کل حاکم یحکم بغیر قولنا اهل البیت فهو طاغوت هر حاکم که بغیر گفتار ما حکم کند که اهل البیتیم او طاغوت بود آنگه این آیه برخواند یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت وقد امروا ان یکفروا به آنگه گفت بخدای که گروهی بحکومت نزدیک طاغوت شدند و گمراه گردانید ایشان را شیطان و این امت نجات نیابند الا ما و شیعه او و او غیر ایشان هلاک شدند هر که ایشان را نشناسد لعنت بر وباد آنگه حق تعالی و تقدس فرمود و اذا قیل لهم چون گویند ایشان را بیایید با آنچه خدای فرو فرستاده است بر رسول تا او حاکم بود میان شما یعنی آن منافق را که با جهود حکومت بود بو منافقان را بینی ای محمد که روی بگردانند از تو روی بگردانیدنی از بهر آنکه تو حکم کنی و میل و محابا در رشوه جایز نداری فکیف اذا اصابتهم مصیبة بما قدمت ایدیهم ثم جاوک یحلفون بالله ان اردنا الا احسانا وتوفیقا اولئک الذین یعلم الله ما فی قلوبهم فاعرض عنهم وعظهم وقل لهم فی انفسهم قولا بلیغا گفته اند که آیه در عبد الله ابی سلول آمد و مصیبت مذلت بود که باو رسید چون از غزای بنی المصطلق باز آمدند در وقتی که او را تشنیع کردند و سورة المنافقین در شان او فرود آمد و در وعذر و خشوع گرفت قصه این در سوره منافقین آید انشاء الله آنگه بیاید و سوگند خورد که بآنچه گفت در میان آن دو گروه جز احسان و توفیق نخواست بعضی دیگر گفته اند که مراد بمصیبت کشتن آن مرد بود که عمر او را کشت آنگه اولیاء او چون بیامدند و طلب دیه کردند و سوگند خوردند که ما را غرض از این اطلاعه نبوده است و ما طلب صلاح میکنیم والاحسان و توفیق میخواهیم و گفته اند که آیه بر عموم است و مراد بمصیبتی معین نیست یعنی هر که ایشان را محنتی رسد اعتبار برگیرند و از سوگند خوردن دروغ باز نایستند و آنچه بخلاف راستیست بظاهر وفاق و بباطن نفاق کنند گفت ایشان آنانند که خدای تعالی آنچه در دلهای ایشان است و اشارت با منافقان است ای محمد از ایشان اعراض کن و روی از ایشان بگردان و برای اعذار و انذار و حجت ایشان را وعظ کن و پند ده بزبان عقوبت مکن ایشان را و بگوی در نفس ایشان ایشان را گفتاری بلیغ و تمام یعنی اگر توبه نکنند ایشان را بقتل برسان ضحاک گفت ایشان را بر ملا وعظ کن و در سر قولی بلیغ گوی تا رجو باشد ایشان را بعضی دیگر گفته اند اعرض عن قبول قولهم گفتار ایشان قبول مکن عذر ایشان مپذیر که دروغ میگویند و پند ده ایشان را و گفتاری بلیغ گوی یعنی آنچه در دل دارید اگر اظهار کنید بکشیم شما را کشتن وما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاوک فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما حق تعالی بیان بعث و حکمت خود در عرض انبیا میکند و میگوید ما هیچ پیغمبری نفرستادیم الا از بهر آنکه طاعتش دارند و فرمان او برند بفرمان که طاعت ایشان بر خلقان واجب کرده است و اذن بمعنی امر بود و بمعنی تخلیه بود چنانکه گفت وما هم بضارین به من احد الا باذن الله آنگه اگر صلاح ایشان در آن بود

وایشان آن نکردند بلکه گفت که اگر ایشان چون بر خویشتن ظلم کردند بانکه بحکومت پیش طاغوت رفتند
وبال آن ظلم هم بر نفس ایشان بود انکه این کردند اگر بنزدیک تو آمدندی وعذر خواستندی ورسول برای ایشان استغفار
کردی خدایرا توبه پذیرنده وبخشاینده یافتندی خدای تعالی توبه ایشان قبول کردی وایشانرا بیامرزیدی وحق آنکس
که او استغفار کند آنست که اول در دل توبه کند وبزبان استغفار کند وعزم کند که دیگر باره باسر آن کار نرود واگر در
دل اصرار کند وبزبان استغفار کند چه اگر دل چنان باشد که رسول گفت المصرّ علی ذنبه المستغفر بلسانه کالمستهزی
بربه حسن بصری گفت که آیه در حق دوازده مرد منافق آمد که بایکدیگر بنفاقی اتفاق کردند اگر برخیزید واستغفار کنید
من برای شما شفاعت کنم برنخواستند چنانکه رسول گفت مجلس برخواست رسول هر دوازده را بنام ونسب برخواند
ورسوا کرد وانکه گفتند یا رسول الله برای ما استغفار کن خدای تعالی این آیه فرستاد وگفت اگر اول بودی شما را یابی
اکنون پس ازین شما را بنزدیک خدای ونزدیک رسول خدای جای نیست رسول بفرمود تا ایشانرا از مسجد بیرون
کردند ودیگرانشانرا بنزدیک خود جای نداد در خبراست از امیرالمومنین علی علیه السلام که چون رسول را دفن کردیم وسه روز برآمد
اعرابی برسر گور رسول آمد ودر افتاد ومیگریست وخاک برسر میریخت ومیگفت یا رسول الله چه گفتی می شنیدیم
ومی گرویدیم آنچه از خدای فرا گرفتی بواجبی از تو فرا گرفتیم خدای تعالی فرمود که ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک الآیه ای
رسول خدای بر خویشتن ظلم کردم آمده ام تا برای من استغفار کنی از گور آواز آمد که قد غفر لک بیامرزیدند ترا ای گوینده
فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ
يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوِ اخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا
فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا
وَإِذًا لَآتَيْنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا وَلَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا مفسران گفته اند که آیه در زبیر آمد
وخصم او ثعلبة بن حاطب بود وگفته اند که حاطب بن ابی بلتعه واوان بود که ایشان بحکومت پیش رسول آمدند
در آبی که آن رود می آمد وزمین زبیر بالای زمین آن مرد بود رسول هم زبیر را گفت بر طریق مسامحت که ای زبیر تو زرع
خود را آب ده آنگه آب باو رها کن مرد را این خوش نیامد گفت ان کان لابن عمتک فلت هذا این برای آن کردی که
او پسر عمه تست رسول خشمناک شد رنگ او بگردید زبیر را گفت الحج حق تست از آب تمام بستان وزرع خود را تا مدیوا
آب مدار که این حق تو است چون حق خود تمام گرفته باشی آب رها کن واین حکمی شرعی بود در حق ایشان از پس
رسول بیامدند مقداد بگذشتند گفتند یا ابا معبد حکم کرا بود گفت قضا لابن عمته علی برای ابن عمش حکم کرد ولب را
بگردانید بر طریق استهزا جهودی نشسته بود چون آن بدید گفت عجبا لهؤلاء ایشان میگویند که ما گواهی میدهیم که این مرد
رسول خدای است آنگه او را متهم میدارند در حکمی که کند بخدای خدای که ما در عهد موسی گناهی کردیم آمدیم تا توبه کنیم موسی
ما را گفت توبه شما آن است که یکدیگر را بکشید ما تیغ برکشیدیم وروی در یکدیگر نهادیم تا هفتاد هزار مرد کشته شدند در
طاعت خدای تا خدای از ما راضی شد ثابت بن قیس بن شماس حاضر بود گفت آنگه اگر رسول فرماید که خود را بکش

هیچ توقف نکنم وخدای تعالی از من داند که راست میگویم خدای این دو آیه فرستاد وگفت ای محمد ایشان دعوی میکنند
که ما ایمان آورده ایم بحق خدای که ایشان ایمان نیاورده اند وایمان ایشان درست نباشد تا آنگه که ترا حاکم کنند در آنچه
میان ایشان خلاف افتد آنگه تو آنچه حکم کرده باشی بدان راضی نشوند ودر نفس خویش از آن حرجی وتنگی نیابند یعنی
تا رضای تو بر هوای خود اختیار نکنند وفرمان ترا انقیاد نمایند چه اگر بزبان گویند که مؤمنیم مؤمن نباشند وایمان ایشان
درست نباشد واگر ما بر ایشان نوشتیم یعنی فریضه کردانیم که خویشتن را بکشیم چنانکه بر بنی اسرائیل فریضه کردانیدیم یا
فرمایم که هجرت کنید وخان ومان خود رها کنید نکنند آن یعنی قتل نفس ورها کردن مسکن الا اندک از ایشان گفته اند ثابت
بن قیس است ومراد تقلیل اوست مقاتل گفت چون این آیه آمد عمار یاسر وعبد الله مسعود وجماعتی گفتند اگرچه اندک
بودند که بخدای خدای که اگر خدا ورسول ما را فرمایند که خود را بکشید وخانهای خود رها کنید ما چنان کنیم این حدیث بسمع رسول
رسید گفت ان من امتی رجالا الایمان اثبت فی قلوبهم من الجبال الرواسی از امت من مردانی اند که ایمان در دل ایشان
از کوهها بر او ثابت تر است آنگه حق تعالی گفت اگر آنچه فرمودیم از قتل نفس ورها کردن نشیمن بر ایشان سخت بودی
وانکه از ایشان بجای آوردند اکنون آنچه کم از ایشان مدان وعظ میکویم اگر بکنند ایشان آنچه ایشانرا بدان وعظ میکنند
ایشانرا بهتر بود وثابت قدم تر در پای برجاتر باشند در باب اعتقاد جمیل ومحبت که نفس بآن مضطرب باشند وانکه
ایشانرا بدهیم از نزدیک خویش مزدی عظیم وثوابی بزرگ یعنی اگر آنچه کنند وایشانرا بدان پند دادند ایشان آن نکرد اندی
ایشانرا بهتر بود وثواب از حد بیرون ایشانرا دادمی وآنچه از نزدیک ما باشد بشرف وکرامت محض باشد وچگونه عظیم نباشد آنچه
تعظیم وتحمل او بآن مقرون کرده وببقاء او جاوید وباین همه ایشانرا لطفی کنیم که از آن ثبات کنند وبر راه راست که اسلام است
باشد وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ
وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا ذَٰلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ
عَلِيمًا یعنی مفسران گفتند که آیه در ثوبان آمد مولای رسول خدای واو پیغمبر را سخت دوست داشتی واز وصبر نتوانستی
کردن روزی در آمد گونه روی بگشته واثر حزن وکآبت بروی ظاهر گشته رسول او را گفت ترا چه رسیده است
گفت یا رسول الله مرا هیچ رنج نرسیده است الا آرزومندی جمال تو آنگه اندیشه کردم که فردای قیامت حال من از
دو بیرون نبود یا اهل بهشت باشم منزل وجای من آنجا نبود که تو باشی وترا نبینم خدای تعالی این آیه فرستاد رسول
خدای گفت بدآن خدای که جان من بفرمان اوست که هیچ بنده مؤمن نباشد وایمان او درست نبود تا مرا از جان خود
وپدر ومادر واهل وولد خود دوست ندارد واگرچه سبب آیه اینست جمله مؤمنان که بدین صفات موصوف باشند
در تحت این آیه داخل اند میگوید که هر که خدایرا طاعت دارد ورسول خدایرا فرمان برد او فردای قیامت با کسانی باشد
که خدای تعالی بر ایشان نعمت کرده است از پیغمبران وصدیقان وراست گویان وشهیدان وصالحان یعنی امامان
باشند که تحمل اعباء نبوت کرده باشند وزبان را جز بگفتار راست نگردانیده باشند ودر راه خدای شهید گشته باشند
وشهید را برای آن شهید گویند که قائم بشهادة الحق حتی قتل وگفته اند از بهر آنکه فرشتگان بقتل وفات او حاضر باشند

اکمه گفت و حسن اولئک رفیقا وجه نیکو یارانند ایشان و در تفسیر اهل البیت از محمد باقر علیه السلام روایتست که مراد به پیغمبران
محمد مصطفی است و صدیقان علی بن ابی طالب و به شهیدان حسن و حسین و بصالحان از فرزندان حسین ابن
علی علی بن الحسین زین العابدین تا الحسن عسکری و حسن اولئک رفیقا مهدیست در خبراست که یک روز ابوذر غفاری
از رسول حدیثی روایة میکرد قومی او را باور نمیداشتند گفتند ابوذر دروغ میگوید او دلتنگ شد رسول از در در آمد او
او شکایت کرد از ایشان و با او گفت یا رسول الله این چنین گفتند گفت بلی اکمه گفت ما اظلت الخضراء و لا اقلت
الغبراء اصدق لهجة من ابی ذر آسمان سایه نه افکند و زمین بر نداشت کسی را است گوتر از ابوذر رسول این میگفت
باز نگریست امیر المؤمنین از در در آمد الا هذا الرجل مقبل فانه صدیق الاکبر و الفاروق الاعظم من الله این از خدای
تعالی فضلی و نعمتیست ذلک اشارة بثواب است و گفته اند که اشارة است بلطف و هدایت که عندان افعالی کنند
از طاعت خدای و رسول که مستحق این شوند و خدای تو بس است دانا باحوال ایشان که این کنند یا نکنند و این را
یابند یا نه یابند یا ایها الذین آمنوا خذوا حذرکم فانفروا ثبات او انفروا جمیعا و ان منکم
لمن لیبطئن فان اصابتکم مصیبة قال قد انعم الله علی اذ لم اکن معهم شهیدا
و لئن اصابکم فضل من الله لیقولن کان لم تکن بینکم و بینه مودة یا لیتنی کنت
معهم فافوز فوزا عظیما خطاب با مؤمنان است و آنکه خدای را و رسول خدای را تصدیق کرده باشند ایشان را
میفرماید که ای مؤمنان بردارید سلاح خود را و با سلاح باشید و از دشمن حذر کنید و بروید جماعت جماعت گروه
گروه یا بروید جمله بیکبار بحسب مصلحت اکمه گفت از شما کسی هست که مردم را دلشکسته میکند تا از جهاد باز ایستند
بیشترین مفسران گفته اند که این آیه در منافقان آمد که مسلمانان را دلشکسته کردندی و چون ایشان را کمیتی رسیدی از قتل
و جراحت و هزیمت بر طریق شماتت گفتندی که خدای تعالی بر ما نعمت کرد که ما با شما نبودیم حق تعالی خبث نیت و پلیدی
طویت منافقان باز گفت گفت اگر مصیبتی بشما رسد میگوید که بر ما نعمت کرد که با شما بقتال حاضر نبودیم و اگر
فضلی و ظفری از خدای تعالی بشما رسد میگویند چون کسی که میان او و میان شما مودتی و دوستی نبوده باشد ای من
کاشکی با شما بودمی با فوزی عظیم و ظفری بزرگ و نیکو یافتمی و مرا نیز از آن غنیمت نصیبی بودی خدای تعالی ایشان را
بدین سان ذم گفت تا بر وجه کی رغبت ایشان در عاجل غنیمت و ایثار آن بر ثواب آخرت از بهر شکی که ایشان را بود
در ثواب و جزا دیگر از بهر حسد ایشان بر مؤمنان ابو علی فارسی گفت در آیه تقدیمی و تاخیریست و تقدیر اینست که قال
قد انعم الله علی اذ لم اکن معهم شهیدا کان لم تکن بینکم و بینه مودة و معنی آیه آنست که منافقان مردم را از جهاد باز میدارند
و از جمله سخنهای ایشان که مسلمانان را میگویند که از کار دیده که میان شما و او یعنی محمد هیچ دوستی و صحبت یا نبوده است و قول
دیگر آنست که منافقان با شما معامله کسی می کنند که میان شما معرفتی و صداقتی نباشد سخت منافقانست بیده عهدی که
ایشان نخواستند که در سرا و ضرا با مسلمانان باشند بلکه خواستند که در حال غنیمت با ایشان باشند و در حال نکبت
از ایشان دور باشند فلیقاتل فی سبیل الله الذین یشرون الحیوة الدنیا بالآخرة و من یقاتل فی

سبیل

سبیل الله فیقتل او یغلب فسوف نؤتیه اجرا عظیما و ما لکم لا تقاتلون فی سبیل الله و
المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان الذین یقولون ربنا اخرجنا من هذه
القریة الظالم اهلها و اجعل لنا من لدنک ولیا و اجعل لنا من لدنک نصیرا الذین آمنوا
یقاتلون فی سبیل الله و الذین کفروا یقاتلون فی سبیل الطاغوت فقاتلوا اولیاء الشیطان
ان کید الشیطان کان ضعیفا حق سبحانه و تعالی چون ذکر حال منافقان کرد و آنکه مؤمنان را از
جهاد باز میداشتند و ایشان را دلشکستگی میدادند و در عقب آن ذکر مؤمنان کرد که ایشان بخلاف منافقان بودند گفت بگوی ایشان را
که ایشان زندگانی دنیا را بدل کردند بآخرت که سواه ثوابست و آخرة بخریده اند تا قتال کنند در راه خدای که هر که در راه خدای جهاد
کند و او را بکشند یا بکشد و غالب شود بر خصم نیز از برای آن گفت که عقب هم بقتل و هم بهزیمت ما عاقبتر بود ما او را مزد
بزرگ دهیم یعنی ثواب جهاد اکنون حق تعالی بر طریق ترغیب بلفظ استفهام گفت که چه بوده است شما را که کارزار نمیکنید در
سبیل خدای و نصرت نمیکنند و نمی رهانید آن مسلمانان را که در دست کفار مکه اسیر شده ساز آمدن نداشتند تا بیایند و آنجا با خود
و شکستگان ایشان را عذاب میکنند و ایشان از مردمان و زنان و کودکانند اکمه بیان کرد که ایشان در آنجا چه دعا میکنند گفت
که میگویند که ای خدای ما را بیرون بر از این شهر که ستم کردند اهل او و ما را با کسی مگذار و از نزدیک خود ما را ناصری و نصرت
تا نصرت ما کند و از جمله بازماندگان ضعیفان عیاش بن ابی ربیعه بود و ابو جندل و سلمة بن هشام و الولید بن الولید و غیرهم
و خدای تعالی دعای ایشان اجابت کرد و رسول مکه بگشاد و عتاب بن اسید را بر او امیر کرد و او یاور ایشان شد تا آنکه مظلوم
بودند و ذلیل و ضعیف قاهر و غالب و قوی گشتند بر ظالمان و اکمه خدای تعالی فرق را از مؤمنان و کافران صفت
کرد و باز گفت از نصرت ایشان معبود خود را و گفت آنکه کافرانند در طاعت قتال میکنند شعبی گفت شیطان زجاج
گفت هر معبود که جز خدای بود اکمه مؤمنان را فرموده که قتال کنید با دوستان شیطان و از ایشان مترسید که کید ایشان سخت ضعیف
بوده است و کید شیطان را از آن ضعیف خواند که با جانب نصرت خدای ضعیف و نزار برای ضعف دواعی اولیا و جهل
نزد اند ر بصیرت از سر شبهه قتال کنند و مؤمنان را از سر حجت الم تر الی الذین قیل لهم کفوا ایدیکم و اقیموا
الصلوة و آتوا الزکوة فلما کتب علیهم القتال اذا فریق منهم یخشون الناس کخشیة الله
او اشد خشیة و قالوا ربنا لم کتبت علینا القتال لولا اخرتنا الی اجل قریب قل
متاع الدنیا قلیل و الآخرة خیر لمن اتقی و لا تظلمون فتیلا کلبی گفت آیه در عبد الرحمن عوف
و سعد ابی وقاص و قدامة بن مظعون که در مکه از مشرکان رنج میدیدند گفتند یا رسول الله در ستوه آمدیم با ایشان کارزار کنیم که ایشان
حد بردند رسول صلعم گفت مرا نفرموده اند بقتال ایشان صبر باید کردن تا وقت باشد چون رسول هجرت کرد و بمدینه آمد و خدای تعالی
غزای بدر فرمود و رسول صلعم گفت جهاد باید کردن ایشان را که در مکه آرزوی کارزار بود بدر بروع چون بدانستند که جهاد می باید کردن
ایشان را خوش نیامد و اظهار کراهت کردند و ضعف و فشل ظاهر گردانیدند خدای تعالی این آیه فرستاد که نه بینی ای محمد ایشان را
که ایشان را گفتند دست باز دارید و امتناع کنید یعنی در مکه از قتال مشرکان در نماز و زکوة اقتصار کنید خیرات و طاعات بجای

آنند پس الله کی جهاد کردن بر ایشان واجب کردانید کروهی از ایشان از مشرکان چنان میترسیدند که از خدای ترسند
و سخت تر ازان و کفتند که بار خدایا چرا قتال بر ما نوشتی و ما را چرا باز پس نداشتی تا بوقتی نزدیک که آن وقت مرگ است الله
حق تعالی بیان کرد که دران رغبت میکنید از متاع دنیا چیزی نیست و بنسبت با آخرت اندکست آخرت بهتر است کسی را که پرهیزکار
باشد و بر ایشان ظلم نکنند مقدار فتیلی و فتیل آن بود که در میان حرم استه خرما بود چون رشته آنکه ابن عباس کفت چون دو انکشت
بهم مالی چون رشته از چرک حاصل شود فتیل بود أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ
مُشَيَّدَةٍ وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَٰذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَٰذِهِ مِنْ عِنْدِكَ
قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَالِ هَٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ
فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا
حق سبحانه و تعالی مومنان را بر جهاد تحریص میکند و میکوید شما را از مرک چاره نیست اکر بجهاد روید و اکر در حصنهای حصین
و قلعهای استوار مرک بشما آید و آن دافع و مانع نتواند بود هر کجا که باشید مرک بشما رسد و اکرچه در کوشکها
و حصنها باشید که از آن بلند کردانیده باشند و بنای از آن کچ و سنک بر آورده باشند پس چون چنین است شهادت
یافتن و بدرجه شهدا رسیدن بهتر از مردن بر فراش بود چنانکه کفت وان لم تکن الاعداء فالموت انشئت لعل امرء
ابدا بالسیف افضل الکوه حق تعالی بیان حال و قتال و جهودان کرد و انچه در حق پیغمبر میکفتند چون رسول عم بمدینه آمد هرکه
ایشان را کشتی رسیدی زرع و میوه بودی کفتندی هذا بیوم الرجل این از شومی مرد است و اکر ایشانرا خصبی و ارزانی و نعمی
و زیادتی بودی کفتندی هذه من عند الله این نعمت از خدایست یعنی دیکر کفتند مراد بحسنه ظفر و غنیمت و بسیئه قتل و
هزیمت یعنی میکویند ای محمد این منافقان و جهودان اکر حسنه بایشان میرسد این از نزدیک خداست و اکر سیئه بایشان
میرسد این از نزدیک تو است یعنی اکر نه سبب آن بودی که تو محمدی ما را بقتال نبودی ما را این نکبت نرسیدی یا اکر تو درین مقام
نبودی ما را خصب و نعمت بودی چنانکه ذکر کرده شد خدای تعالی محمد را فرمود و کفت جواب ده و بکوی ای محمد این همه رنج و راحت
و بیماری و تن درستی و تنکی و فراخی و خصب و جدب از قبل خدایست مرا که محمدم درین شومی نیست و مدبت از من نوع هیچ
بر نیاید الله بر سبیل تقریع و انکار کفت که چه بوده است این قوم را که نزدیک نیست که چیزی مدانند یعنی هیچ نمیدانند و هیچ
کفتار و حدیث فهم نمیکنند یعنی قرآن چنانکه کفت الله نزل احسن الحدیث و بر عموم حمل کردن اولیتر است الله حق تعالی جهت
کارست بیان کرد و کفت چه ابو حواله میکنند و میکویند بشومی تو است یا بسبو تدبیر تو است نمیدانند که هر چه هست از
خصب و وسعت و نعمت و ظفر و غنیمت است همه از منت که خدایم و هر چه قحط و شدت و نکبت و آفتست همه بشومی کفر
و معصیت ایشان است ما اصابک من حسنة فمن الله هر چه بتو رسد از نیکویی آن از خدایست و هر چه بتو رسد از بدی آن
از قبل نفس تو است ظفر و غنیمت چون روز بدر قتل و هزیمت چون روز احد که اکر ثبات نمودندی و شعب رها نکردندی آنچه بایشان
رسید نرسیدی ابو العالیه کفت مراد طاعت و معصیت است یعنی طاعت بتوفیق و اقدار و تمکین و الطاف او و معصیت
بفعل تو بی اعانت و ارادت خدای ابو القاسم بلخی کفت مراد بسیئه عقوبت است بر سبیل جزا بر معصیت و عقوبت

و بنوع سیئه خواند چنانکه کفت و جزاء سیئة سیئة مثلها و مجبره را درین آیه تمسکی نیست برای آنکه اول مجمل کفت
و آخر مفصل کردانید الله فرمود ما ترا برسالت فرستاده ایم که اکرچه که تو نیز برایشان کواهی اکر کواهی تو نباشد
کواهی من کفایت است از آنکه من عالم باحوال ایشان و لکن برای ابلاغ حجت را فرمودم که و چنانک علی مولاه شهیدا
جزاء ثواب و عقاب با من مانست و حکم من بتو بکار خود قیام کن و کار من با من کذار که مرا درین کار یاری نیست من
يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ
فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ
فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا سبب نزول آیه آن بود که رسول عم
کفت من اطاعنی فقد اطاع الله و من عصانی فقد عصی الله منافقان کفتند همانا این مرد میخواهد ما او را پرستیم و
بخدای او اقرار دهیم چنانکه ترسایان کردند با عیسی عم خدای تعالی آیه فرستاد و کفت همچنانست که او میکوید که هرکه طاعت
رسول دارد طاعت خدای داشته بود و طاعت او طاعت من است و رضای او رضای من است و درین آیه تمسکی نیست
مجبره را برای آنکه مراد حق بدین اختصاص اوست بانکه او از جمله خواص حضرت تو است نه آنکه چون فعل رسول عین
فعل خدای بود بلکه هرچه او فرماید مصلحت بود چنانکه هرچه من فرمایم مصلحت در آن بود و او چیزی نفرماید الا که من فرموده
باشم او را پس طاعت او طاعت من باشد الله کفت هرکه بر کردد و پشت بر فرمان تو کند تو بر کرد که هم و بال آن بر وی خواهد
بودن ما ترا برای محافظت او نفرستاده ایم کار تو بیش از تبلیغ نیست حافظ و رقیب و محاسب احوال ایشان منم
و کفته اند این آیه منسوخست بآیه قتال و حفیظ یعنی مسلط است چنانکه کفت لست علیهم بمسیطر پس از امر بجهاد
رسول را بر ایشان مسلط کرد و بر ایشان با ایشان قتال فرمود و یقولون طاعة تا ایمان کدام قوم اند بعضی کفته اند منافقان
بودند چون نزدیک رسول آمدندی و کفتندی فرمان ترا طاعت است و ما ستاده فرمان توایم و چون از پیش او بر فتندی و با خلوت
افتادندی کارهای دیکر بخلاف آن سکالیدندی خدای تعالی رسول را بر آن مطلع کردانید و کفت تا که در پیش تو اند میکویند کار ما فرمان
بردن تست و چون از نزدیک تو بیرون شوند جماعتی از ایشان شب کذارند و اندیشه کنند غیر آنرا که کفته باشی و بخلاف آن سکالند
و خدای تعالی می نویسد آنچه ایشان می سکالند در لوح محفوظ یا بر صحیفه اعمال ایشان تا ایشان را بران جزا دهند و کفته اند در نوشته
قرآن بتو فرستند و کفته اند از اظهار نامهای ایشان و رسوا کردانیدن ایشان اعراض کن و کار ایشان با خدای افکن که
خدای تو بس است و کیل که قیام کند بانچه باو تفویض کرده باشی أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ
غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَ
لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ
اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا استفهام است بر سبیل تقریع و توبیخ میکوید که این
کافران و منافقان که بر کفر و نفاق خویش اصرار کرده اند و با این آیات قرآن میز ستیم و تو که محمدی بر ایشان
میخوانی و ایشان می شنوند هیچ اندیشه نمیکنند درین قرآن تا بدانند که راستست و حق است و از نزدیک خدای تعالی

است که اگر نه از نزدیک خدای بودی درو اختلاف بسیار یافتندی و درو هیچ اختلاف نیست از جهت فصاحت و
بلاغت همه یکسان است نه چون کلام مخلوق که بعضی رکیک و ضعیف باشند و بعضی فصیح و اخبار از
غایبات و احوال و اسرار اهل نفاق و کفر درو هیچ خلافی نیست همه صدق است و راست و بر وفق مخبر عنه است
و درو تفاوتی و تناقضی نیست که اگر نه از قبل خدای بودی این همه درو موجود نبودی و این آیه دلیلست بر بطلان تقلید
و حث بر نظر و تامل بر بطلان قول آنکس که گفت معنی قرآن نشاید دانستن الا از جهت رسول و این مذهب مجبره است
و جماعتی حشویات و دلیل است برآنکه این قرآن کلام خداست بنفی اختلاف و تناقض و دیگر آنکه اختلاف و تناقض
از فعل خداست که اگر از فعل او بودی از نزد او بودی و خدای تعالی گفت ان از عند غیر باشد آنکه فرمود و اذا جاءهم
امر من الامن این صفت منافقان است که رسول ص سریتی بجایی فرستادی و ایشانرا ظفری یا کسری بودی ایشان
آن خبر از صادر و وارد تفحص کردندی و با هم باز گفتندی پیش از آنکه با رسول باز گفتندی چنانکه خدای تعالی از ان
خبر داد و گفت چون با ایشان آید کاری و چیزی از امن یعنی ظفر و غنیمت یا خوف و ترس یعنی قتل و کسر
و هزیمت و انرا آشکارا کردانید و فاش کنند و اگر بگذاشتندی و با رسول افکندی تا او بگفتی و افشا کردی و با
خداوندان فرمان گذاشتندی و تا ایشان ظاهر کردندی هر آینه دانستندی آنکسانی که طلب داشتن میکنند و در
تفحص و تجسس اند از ایشان یعنی از منافقان و گفته اند که دانستندی حقیقت ان خبر را از خداوندان فرمان گفته اند
که اولی الامر امرا سرایا اند و محمد باقر ع گفت که ائمه معصومین اند و این نیکوتر اند برای آنکه خدای تعالی گفت اگر با ایشان
رد کنند بدانند آنان که استخراج و استنباط آن میکنند و آنکس که بقول او علم حاصل آید معصوم بود چون رسول
یا ائمه آنکه گفت اگر نه فضل و رحمت خدای بودی بر شما از ترادف الطاف شما همه پیروی شیطان کردیانی
مگر اندکی که آن نه شیطانرا بود و بعضی اهل علم گفته اند که لاتبعتم الشیطان کلکم و مراد تقلیل نفی است
فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ
الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ
مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
مُقِيتًا رسول را میفرماید که تو بکار خویش مشغول باش و بتخلف منافقان و ارجاف مرجفان مبالات مکن تو
خود در راه خدای جهاد کن که تکلیف ایشان بر تو نیست تا ضرر معصیت ایشان بر تو آید بلکه تکلیف ایشان
بر ایشان آنست و وبال ضرر ایشان بر ایشان ترا جز تکلیف نیست و مؤمنانرا بر جهاد تحریض کن تا ایشان
بثواب مجاهدان رسند شاید که خدای تعالی دست ظلم و عناد کافران از تو کوتاه کرداند و دست ترا بر ایشان
مسلط کرداند و عسی طمع را بود و چون خدای تعالی کسی را در طمع اندازد لازم بود که مطموع او بدو رساند و این
بکرد دست ایشانرا کوتاه کردانید و باس و کارزار ایشان دفع کرد روز بدر که جنگ که رسول چون صحابه را بر جهاد
تحریض کرد ایشان تا ان تثاقل و تکاسل نمودند بر پشت و با هفتاد سوار بیرون شد ابو سفیان شنید که رسول

برون

بیرون آمد بترسید و خدای تعالی ترس در دل او انداخت و بگردید و با مکه شد و گفته اند که این در حدیبیه بود آنجا که خدای
گفت و هو الذی کف ایدیهم عنکم و ایدیکم عنهم و گفته اند که آیه مخصوص باهل ذمت که قبول جزیه کردند و گفته اند
که این وعده هنوز نبوده است آنگاه باشد که صاحب الزمان بدر آید و خلاف برخیزد و دین یکی کردد و کفر مقهور کردد
و دین خدای بر همه ادیان ظاهر کردد چنانکه گفت لیظهره علی الدین کله یملاء الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما
و خدای جل جلاله باس او و شدت و قوت او سخت ترست و نکال کردانیدن و عقوبت کردن و عظیم تر آنکه
فرمود من یشفع شفاعة مراد شفاعة نیک دعای خیر است و بد دعای شفاعت بد مؤمنانرا یکدیگر را دعا کردندی و جهود
یکدیگر را نفرین گفت هر کس که او دعای نیک کند او را از ان نصیبی باشد و هر که او دعای بد کند او را از ان نصیبی باشد
در خبر می آید که چون مؤمنی دیگری را دعا کند در غیبت فرشتگان گویند هذا اسعدک خدای بتو ابتدا کناد و چون نفرین کند
نفرین یاد کرد و اگر او نیز مستحق آن نباشد با جهودان کردد و از محمد باقر ع روایتست که گفت وزراست مجاهد گفت
مراد به شفاعت حسنه و سیئه است در آنکه شفاعت کند بر کسی دیگر تا او را از بند رها کند یا در حق او مکرمتی کند و
شفاعة بد آنست که در حق کسی غلیظ و غامه کند و سبب سازد تا مضرتی بدو رسد آنکه گفت خدای تعالی بهمه چیزی مقیت
و نگاهبانست و حافظ جمله خلقان است اگر کسی نیکو کند در حق یکدیگر نیکوی جزا یابند و اگر بدی کند بدی بینند و لن
لیس للانسان الا ما سعی الآیه وَإِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ
مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا أَتُرِيدُونَ
أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا خطاب میکند جمله مؤمنانرا و میفرماید که
چون کسی از مسلمانان بر پیغمبر سلام کردی و گفتی سلام علیک گفتی و علیک السلام و رحمة الله و برکاته و چون بنده مؤمن من
برادر خود را گوید سلام علیک او را ده حسنه بنویسند و همچنین جواب دهنده را ابن عباس گفت هر کس که برده کس
سلام کند یا بر کسی ده بار سلام کند چنان بود که بنده آزاد کرده باشد در خبر است که میان سلام کننده و جواب دهنده
صد حسنه باشد نود و نه آنرا که سلام کند و یکی آنرا که جواب دهد برای آنکه ابتدای او اختیار و این خیر او کرد آورده اند
که زایری بنزدیک عبدالله جعفر آمد او را صلتی و عطایی نیکو داد مرد را دست از مکافات او کوتاه بود اندیشه کرد
که چگونه تا مکافات او کرده شود روزی عبدالله در بازاری می آمد این مرد روی بگردانید عبدالله جعفر عجب داشت از
پیش روی او درآمد و گفت یا فلان السلام علیک ام یجب و جواب داد و گفت چرا روی بگردانیدی گفت برای آن
تا تو سلام کنی و مرا جواب باید داد تا آن ثواب بسیار ترا باشد و اندکی مرا که مرا قوت مکافات عطای تو نیست و سلام
در شرع برای سلامت نهاده اند رسول ص فرمود و افشوا السلام تسلموا اسلام فاش دارید تا سلامت یابید و گفت السلام
تحیة لملتنا امان لذمتنا و برای این فرمود که السلام للراکب علی الراجل و القایم علی القاعد آنکه گفت ان الله کان
حسیبا یعنی که خدای تعالی بر همه چیزی بسنده است و شمار کننده و نگاه دارنده خدایست آن خدایی که هیچ خدایی نیست الا او

شما را جمع کند و حشر کند برای روزی که در آن روز هیچ شکی نیست و آن روز قیامت که مردمان از گورها برخیزند و پیش
خدای تعالی بایستند و آن خواهد بود و بباشد و سخن خدای راست بود و کیست که او از خدای راست گوتر است یعنی
هیچکس از خدای راست گوتر نیست برای آنکه مر او کذب روا نیست از آنچه که او عالم است بقبح او و مستغنی است
از آن و آنکس که او عالم باشد بقبح قبیح و مستغنی بود قبیح نکند خدای تعالی خطاب میکند با مؤمنان صحابهٔ رسول که چیست
شما را که در منافقان دو گروه شده اید و خدای تعالی ایشان را باز گردانید با حکام اهل شرک از آنکه خویشان و سبب
زنان و فرزندان ایشان حلال کردانیدند آنچه ایشان کردند تا هلاک کرد ایشان را بگناه ایشان و ایشان آن منافق
بوده اند که روز احد باز پس ایستاده اند از رسول ع با مدینه شدند چون رسول ایشان را ملامت کرد جواب این دادند
لو نعلم قتالا لاتبعناکم اصحاب رسول دو فرقه شدند قومی گفتند که کافرند و قومی گفتند نه اند عباده عباس و
قتاده گفتند که آیه در شان ده مرد آمد که اظهار اسلام میکردند در مکه و هجرت نکردند جماعتی از اصحاب در راه بدیشان
افتادند گروهی گفتند که خون ایشان حلال است و گروهی گفتند که نیست خدای تعالی این آیه فرستاد ابن زید گفت
که در منافقان اهل افک آمد که دروغ بر عایشه نهادند عبد الله ابی سلول بود و اصحابش آنکه خدای تعالی فرمود
اتریدون ای میخواهید شما که راه نمایید آنرا که خدای تعالی ایشان را اضلال کرده است یعنی ضالشان خوانده باشد
و نام نهاده یا خود گمراه یافته باشد یا بر سبیل عقوبت خذلان کرده بود ایشان را یا از راه بهشت بگردانید و مجبره
را بقول ارکسهم تمسک نیست از بهر آنکه بتصریح گفت که با ایشان باستحقاق و بجزای کسب ایشان بر سبیل عقوبت
آنکه گفت و هر که او را خدای ضال کند و از راه بهشت بگرداند تو او را هیچ سبیلی و راهی نیابی براه ثواب ودوا
لو تکفرون کما کفروا فتکونون سواء فلا تتخذوا منهم اولیاء حتی یهاجروا فی سبیل
الله فان تولوا فخذوهم واقتلوهم حیث وجدتموهم ولا تتخذوا منهم ولیا ولا نصیرا الا
الذین یصلون الی قوم بینکم وبینهم میثاق او جاؤکم حصرت صدورهم ان یقاتلوکم
او یقاتلوا قومهم ولو شاء الله لسلطهم علیکم فلقاتلوکم فان اعتزلوکم فلم یقاتلوکم
والقوا الیکم السلم فما جعل الله لکم علیهم سبیلا خدای تعالی از منافقان خبر میدهد و میگوید که
دوست دارند این کافران و منافقان که شما چون ایشان کافر شوید و با ایشان در کفر یکسان باشید آنگه مؤمنان را
نهی کرد از دوستی ایشان و گفت که از ایشان تبرا کنید و ایشان را بدوست خود مگیرید تا آنگه هجرت کنند در راه خدای
تعالی هجرت کافران و منافقان از کفر با ایمان چنانکه درین آیه است و سیم هجرت مؤمنان از معاصی رسول ع فرمود
المهاجر من هجر ما نهاه الله عنه آنگه گفت که اگر بر گردند و پشت بر اسلام و توحید کنند و هجرت نکنند ایشان را بگیرید و بکشید
هر کجا که یابید اگر در حل و اگر در حرم و از ایشان هیچ دوست و یار مگیرید که ایشان را دوستی نشاید و یاری نکنید آنگه از
ایشان جماعتی را استثنا کرد و گفت الا آنکه برسند و التجا کنند و نسبت کنند خود را با قومی که میان ایشان و
شما عهدی و میثاقی باشد گفته اند که ایشان بنی مدلج اند سراقة بن مالک المدلجی بنزدیک پیغمبر ع آمد پس از کارزار احد و از رسول

هجرت سه نوعست یکی هجرت مؤمنان [illegible]

مچ

ع عهدی بستند که رسول ع بنزدیک ایشان نرود برین قرار داد و با او عهد کرد محمد باقر ع گفت مراد بنی اسلم اند که
هلال بن عویمر الاسلمی با رسول ع عهد کرد که او و قوم او بمحاربهٔ رسول نیایند و رسول بنزدیک ایشان نرود و او معاونت
مشرکان نکند و یکی از ایشان بشود از ایشان رسول ع گفت هر که در جوار و حمایت ایشان است درین عهدست تعرض
نکنند او را آنگه فرمود که بیایند جماعتی بشما که دلهای تنگ شده باشد که نخواهند که با شما قتال کنند یا با قوم خود از آنکه از
مسلمانان بسیار خویشان بودند با معاهد و حلیف و بعضی گفتند که ایشان بنی اشجع اند که ایشان بمدینه آمدند و پیش
رو ایشان مسعود بن رجیل بود رسول ع بفرمود تا ایشان را میزبانی کرد آنگه گفت که بچه کار آمده اید گفتند برای آن
آمده ایم که خانه ما بتو نزدیکست و ما حرب ترا کاره ایم و کارزار بنی ضمره را که در میان شما و ایشان عهدیست و با
این آیه منسوخ نیست اما خلاف در آنست که ناسخ این کدام است آنگه گفت و لو شاء الله منت نهاد بر ایشان که
این دلتنگی و دلشکستگی ایشان هم لطفی است از قبل من در حق شما که اگر خدای تعالی خواستی بدل حصر و دلتنگی ایشان
از قتال شما ایشان را دلیری دادی و بر شما مسلط گردانیدی و این شأن قدرتست یعنی توانستی که کردی و هیچ
کس مانع آن نبود آنگه گفت که پس اگر ایشان از شما دور شوند و با شما قتال نکنند و صلح اندازند با شما و بعضی گفتند
که مراد بسلام اسلام است یعنی اسلام آورند خدای تعالی شما را بر ایشان راهی نکرد یعنی دوستی نداد از روی
شرع و رخصت نداد در قتال ایشان مادام تا سلم باشند و اگر در عهد شما باشند معاهد شما باشند هیچ روی وجه
شما را نیست که با ایشان کارزار کنید ستجدون آخرین یریدون ان یأمنوکم ویأمنوا قومهم
کلما ردوا الی الفتنة ارکسوا فیها فان لم یعتزلوکم ویلقوا الیکم السلم
ویکفوا ایدیهم فخذوهم واقتلوهم حیث ثقفتموهم واولئکم جعلنا لکم
علیهم سلطانا مبینا زود باشد که گروهی دیگر را یابید که خواهند ایشان تا از شما ایمن باشند و از قوم خویش
هم ایمن باشند ابن عباس گفت بروایت کلبی که ایشان بنی اسد و بنو غطفان بودند بیامدند و اظهار اسلام کردند
و منافق بودند و چون قوم ایشان را گفتند که شما ایمان آورده اید گفتندی بهذه القرده وبهذه العقرب و چون
رسول را دیدندی گفتندی ما از شماییم حق تعالی نفاق ایشان ظاهر کرد و بگفت که غرض ایشان آنست که تا بظاهر
کلمهٔ اسلام و ایمان از شما ایمن باشند و باظهار کلمهٔ کفر از قوم خود ایمن باشند آنگه فرمود کلما ردوا الی الفتنة
هر گاه که ابتلا و امتحان کنند ایشان را ببلیتی که با سر کفر بروند و اظهار کفر کنند ابن عباس گفت که معنی
اینست که هر گه که ایشان را بکفر دعوت کنند با سر کفر شوند و سرنگون در کفر افتند پس ایشان اگر از شما جدا نشوند
و با میان قوم خود که کافرانند نروند و دست بسلام و مصالحه شما ندهند و دست از قتال و رنجانیدن شما باز ندارند
بگیرید ایشان را و بکشید هر جا که یابید که ایشانند که خدای تعالی شما را بر ایشان سلطانی و حجتی داده است و حجتی
مبینا و ما کان لمؤمن ان یقتل مؤمنا الا خطأ ومن قتل مؤمنا خطأ فتحریر رقبة
مؤمنة ودیة مسلمة الی اهله الا ان یصدقوا فان کان من قوم عدو لکم وهو

مؤمن فتحرير رقبة مؤمنة وان كان من قوم بينكم وبينهم ميثاق فدية مسلمة
الى اهله وتحرير رقبة مؤمنة فمن لم يجد فصيام شهرين متتابعين توبة من
الله وكان الله عليما حكيما آيه در عياش بن ربيعه آمد كه او نزديك رسول آمد پيش از هجرت و ايمان آورد
چون رسول ع بمدينه آمد او در مكه نتوانست بودن بيامد و با بعضی كوههای مدينه رفت و جايی بساخت
وانجا مقام كرد چون خبر اسلام او بمكه بمادرش رسيد جزعی عظيم كرد پسران خود ابوجهل و حرث ابو هشام
را گفت و ايشان هر دو برادران عياش بودند از قبل مادر كه بخدای كه هيچ سقفی نروم و هيچ طعامی نخورم
تا نزويد و او را پيش من نياريد ايشان برخاستند و حارث بن زيد بن ابيه با او بود بيامدند و عياش را گفتند
مادرت سوگند خورده است كه طعام و شراب نخورم و در زير سقف نرود تا ترا نبيند و با او سوگند دادند او سوگند
خوردند و بعهد ايشان بزير آمد و دست در دست ايشان نهاد ايشان او را بگرفتند و دست او بهم بستند
و هر دو برادر او را صد تازيانه بزدند و بمكه آوردند و پيش مادرش سوگند خورد كه او را از بند رها نكنند تا كافر شود و او را
همچنان بسته در آفتاب انداختند چون كار بر او سخت شد آنچه ايشان ميخواستند بگفت او را بگشادند حارث بن زيد كه
با ايشان بود او را ملامت كرد و گفت اين چيست كه كردی نه بر دين محمد ماندی و نه بر دينی كه گرفته بودی و نه
اين عهدهای سوختی ميگفت عياش گفت والله كه هر كجا كه ترا خالی يابم ترا بكشم انگه بر خواست و با مدينه آمد و اسلام
تازه كرد و در مدينه مقام ساخت پس از مدتی دراز اين حارث بمدينه آمد و اسلام آورده و درين وقت عياش را
نبود و از اسلام او خبر نداشت چون باز آمد روزی حارث را تنها يافت بر و حمله برد و او را بكشت مردم گفتند او را چرا كشتی
و او مسلمان بود گفت ندانستم و پشيمان شد و پيش رسول آمد و اين حال را با رسول باز نمود و سوگند خورد كه از اسلام
او هيچ خبر نداشتم خدای تعالی اين آيه فرستاد و گفت هيچ مؤمنی را نيست كه مؤمنی را بكشد بعمد و قصد لكن اگر بخطا بكشد
حكم او آنست كه بنده مؤمن را آزاد كرد اند و ديه با وليای مقتول تسليم كند قتل بر سه ضربست عمد محض و خطای محض
و خطای شبيه العمد در قتل عمد قصاص لازم بود الا كه اوليای مقتول عفو كنند يا بديه راضی شوند و ديه هزار دينار
است يا ده هزار درم يا صد اشتر سه قسمت او ده دينار يا دويست گاو و سه قيمت هر يكی پنج دينار و يا هزار گوسفند
و اين ديه در مال قاتل واجب بود و بر و كفارت بود و آن بنده آزاد كردنست و شصت درويش را طعام دادن
و دو ماه پيوسته روزه داشتن بر جليل برای عمل و در قتل خطا ديه بر عاقله قاتل و ديه قتل شبه العمد بر قاتل بود در سه سال
بر سبيل تغليظ و اگر مالش نباشد سعيش فرمايند و ديه دادن واجبست الا كه اوليای مقتول صدقه كنند و از
ايشان نخواهند و اگر اين مقتول از قومی باشد كه ميان شما و ايشان عهدی باشد و او را بخطا بكشند ديه لازم باشد
بعاقله و كفاره بنده آزاد كردن بود بر قاتل ابن عباس گفت كه درين مقتول ايمان شرط نيست و اين مذهب
شافعيست بعضی ديگر گفتند كه ايمان شرطست و اين مذهب اصحاب ماست الا آن است كه ديه بوارثان
مسلمانان او دهند و بكافران ندهند و اگر وارث مؤمن نباشد ديه او از بيت المال بود انكه فرمود كه هر كه نيافت

استطاعت

استطاعت آن كه برده آزاد كند و بهای آن ندارد بر و بود كه دو ماه پيوسته روزه دارد توبه او ست از خدای تعالی
و رحمت است از و بر شما تخفيف آنكه اگر برده نيابد روزه او را قايم مقام آن باشد در كفارت بر و بسته شود و خدای
تعالی هميشه دانا و حكيم بوده است عالم باحوال مكلفان و مصالح ايشان و حكيم آنچه فرمايد ايشان را و نهی كند ومن
يقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فيها وغضب الله عليه ولعنه واعد له عذابا عظيما
آيه در مقيس بن ضبابه آمد و او برادرش را كشته يافت كه آن هشام بود در بنی النجار بود و برادرش مسلمان بود
بنزديك رسول آمد و او را ازين خبر داد رسول مردی را از بنی فهر با او فرستاد به بنی النجار و گفت كه سلام من بديشان
رسان و ايشان را بگو كه رسول ميگويد كه اگر كشنده اين مرد را ميدانيد باو دهيد تا قصاص كند و اگر نميدانيد ديه او بدهيد
صد شتر بياوردند و بمقيس دادند و ايشان هر دو روی بمدينه نهادند و مسافت نزديك شيطان مقيس را وسوسه
كرد و گفت تو اين بستانی مردم ترا اين عيب كنند رای آنست كه اين مرد را بايد كشت تا در برابر خون برادرت
افتد و سر آن براندند و برفتند آنكه رها كرد تا فهری غايب شد سنگی برداشت و بر سر او زد و او را بكشت و
شترها برنشست و باقی را براند و روی بمكه نهاد و مرتد شد خدای تعالی در حق او اين آيه فرستاد و بيان كرد كه هر كه مؤمنين
را بكشد بقصد جزای او پاداشت او دوزخ بود كه در آنجا مخلد و مؤبد بماند و خشم خدای تعالی گيرد و او را لعنت كند و اندر جهت
خود دور بماند و دليل برين آنست كه خدای تعالی قاتل عمد را مؤمن خواند يا ايها الذين آمنوا كتب عليكم القصاص
فی القتلی دوم آنكه برادرش خواند و گفت فمن عفی له من اخيه شیء و ديگر گفت ذلك تخفيف من ربكم ورحمة و اين
جز مؤمنان را نباشد آنكه گفت فمن اعتدی بعد ذلك ذكر تخفيف تحليل و تابيد نكرد و عذاب مستاول باشد قصاص
را و حكم او حكم عقاب نيست و دليل برين قاتلوهم يعذبهم الله بايديكم و در خبرست كه رسول ع بيعت مردان بدان
ستدی كه شرك نيارند و خون بناحق نريزند و آنچه شرايط اسلام است از اجتناب كباير بجای آرند آنگه گفتی فمن فعل
بعد ذلك فاقيم عليه الحد فهو كفارة له ومن ستر عليه فامره الى الله عز وجل ان شاء غفر له وان شاء عذبه و اگر قاتل كافر بودی
اين حديث را وجهی نبودی و ديگر فرمود كه من اصل الاسلام الكف عمن قال لا اله الا الله لا نكفره بذنب از اصل
مسلمانيست كه زبان از گوينده لا اله الا الله باز داری و او را بگناه كافر نخوانی و ديگر آنكه كفر جحودست و قاتل خدای را منكر
نيست پس كافر نباشد و اين آيه چون در حق شخصی معين آمد و او مرتد گشت خلود در دوزخ او را بود لازم نيايد كه مؤمنان
مخلد مانند و روا بود نيز آيه را تخصيص كنند و گويند كه مراد اينست كه ومن قتل مؤمنا متعمدا لايمانه مستحلا لقتله
چون برای ايمانش كشند و مستحل قتل باشد كافر باشد و اين كه گفت فجزاؤه جهنم جزايش دوزخ است لازم نيايد كه اين
جزا لابد بود كه واقع آيد و جزا شايد كه بعد الاستحقاق عفو خدای بدين متصل گردد و غضب و لعنت برای استحقاق
است روا بود كه عفوش دريابد لازم نيست خلود را بر ابد تفسير دادن كه خلود در كلام عرب عبارتست از طول مدت
گويند كه خلدت فلانا السجن همه عاقلان دانند كه نه سجن مخلد باشد و نه مسجون و فلان مخلد اذا كان بطیء الشيب و
قوله تعالى يحسب ان ماله اخلده و عاصم از ابن عباس روايه كرد كه او گفت جزايش دوزخ باشد ان شاء الله

عذبه وان شاء غفرله وانکس که گفت قاتل محمد را توبه نباشد قول او خارج اجماع است و اخبار که بدین وارد است
از اخبار احادست از قبول کند یا ایها الذین امنوا اذا ضربتم فی سبیل الله فتبینوا ولا تقولوا لمن القی
الیکم السلام لست مؤمنا تبتغون عرض الحیوة الدنیا فعند الله مغانم کثیرة کذلک
کنتم من قبل فمن الله علیکم فتبینوا ان الله کان بما تعملون خبیرا بروایة ابو
صالح از ابن عباس آیه در مرداس بن نهیک مری آمد و او مسلمان بود و قوم او همه کافر بودند رسول ع سریه
را بغزای ایشان فرستاد بگریختند چون خبر یافتند و این مرد مقام کرد برای آنکه مسلمان بود چون لشکر
نزدیک در آمدند اندیشه کرد که نباید که لشکر پیغمبر نباشد گوسفند از با شعبی برد و بر سر آن کوه شد چون لشکر
فرود آمدند آواز تکبیر برداشتند دانست که لشکر مسلمانانند فرود آمد و تکبیر کرد و بر ایشان سلام کرد و گفت
لا اله الا الله و محمد رسول الله اسامة بن زید بن حارثه قصد او کرد و او را بکشت و گوسفندانش براندند بنزدیک
رسول آمدند و او را خبر دادند رسول ع دلتنگ شد و خشم گرفت بر اسامه و گفت من دانم که تو او را بطمع گوسفندان
او کشتی خدای تعالی این آیه فرستاد رسول ع بروی خواند گفت یا رسول الله برای من استغفار کن رسول ع
گفت پس بلا اله الا الله چکنم تا چند بار اسامه از رسول ع استغفار خواست او گفت فکیف تصنع بلا اله الا
الله پس از آن رسول ع برای او استغفار کرد و او را فرمود که بنده آزاد کن و بروایة عکرمه از ابن عباس
مردی آمد از بنی سلیم که گوسفند داشت و بجماعتی از صحابه بگذشت و بر ایشان سلام کرد گفتند که از بیم ما سلام کرد
تا گوسفندان را حمایت کند والا مسلمان نیست او را بکشتند و گوسفندانش ببردند حسن بصری گفت مسلمانان
بر جماعتی غزو کردند ایشان را منهزم گردانیدند و در آن میان مردی را گرفتند او گفت من مسلمانم و اظهار شهادتین
کرد از وی قبول نکردند برای طمع متاعش او را بکشتند رسول ع کشنده او را گفت مردی را کشتی که میگفت من مسلمانم
گفت یا رسول الله او از ترس جان خود گفت رسول گفت چرا دلش نشکافتی تا بدانستی میدانی که ما را جز بزبان کار نیست
پس مدتی بر نیامد که کشنده آن مرد بمرد او را در پهلوی او دفن کردند زمین او را بینداخت تا سه بار دفن کردند و هر بار بینداخت
پای او بگرفت و در شعبی از شعاب کوه انداختند و خدای تعالی در حق ایشان این آیه فرستاد و گفت ای مؤمنان چون در زمین
روید و سیاحت کنید اگر مجاهد باشید و اگر مسافر درنگ کنید و آهسته باشید و در کارها تعجیل مکنید ثبات و سکون بجای
آرید و اندیشه کنید و مگویید آنان را که بر شما سلام کنند و گویند که ما مسلمانیم که تو مسلمان نیستی از آنکه سلام تحیت اهل اسلام
و نشان مسلمانیست و مگویید آنان را که بر شما سلام کنند که تو مسلمان نیستی زیرا که سلام و تحیت اهل اسلام و نشان مسلمانیست
که غرض شما درین عرض دنیا و متاع دنیا باشد از بهر طمع مال او گویید که او مسلمان نیست و او را بکشید تا مال او را ببرید متاع
دنیا را عرض خواند از بهر آنکه او را بقای نیست تشبیها بالعرض الذی هو خلاف الجوهر غنیمت از خدای خواهید که نزدیک
خدای غنیمتهای بسیار است و ثواب بهشت است کسی را که از مثل این کارها تحرج کند آنکه گفت همچنین که شما نیز چون
ایشان بوده اید بعضی کافر بوده اید باظهار کلمه اسلام این کشتید با شما نیز پیش ازین همچنین بوده اید چنانکه این مردمان

خود از قوم خود نگاه میداشت از آنکه میترسید شما نیز میترسیدید و شوکت شما را ارزانی داشت تا شما بر مشرکان
دست یافتید و ایشان را مقهور و منکوب گردانید پس تثبت کنید و تأنی بجای آرید و بتعجیل و بی اندیشه کار مکنید
که خدای تعالی بهرچه شما میکنید از خیر و شر عالم و آگاه است هیچ پوشیده نیست و در آیه دلیل است بر آنکه ایمان
قول بزبان باشد برای آنکه اسلام بر بقیه وحصص الدنیا والاموال است و برایمان ثابت وایمان بدل باشد
و اسلام بجوارح لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر والمجاهدون فی
سبیل الله باموالهم وانفسهم فضل الله المجاهدین باموالهم وانفسهم
علی القاعدین درجة وکلا وعد الله الحسنی وفضل الله المجاهدین علی
القاعدین اجرا عظیما درجات منه ومغفرة ورحمة وکان الله غفورا
رحیما ذکر مجاهدان کرد و بیان درجات ایشان و ترغیب کرد ایشان را بر جهاد و عبد الله بن ام مکتوم و عبد
الله بن جحش بنزدیک رسول آمدند و ایشان هر دو نابینا بودند گفتند یا رسول الله خدای تعالی بندگان را جهاد
فرمود و ترغیب کرد و احوال ما اینست که تو می بینی و ما را آرزوی جهادست ما را رخصت است که جهاد کنیم
این آیه آمد و استثنا کرد خداوندان ضرر در آیه عمی است و نابینا را از اینجا ضریر گویند ثابت از عبد الرحمن ابی
لیلی روایة کرد که این آیه در اول چنین آمد که لا یستوی القاعدون من المؤمنین والمجاهدون عبد الله بن مکتوم دعا
کرد و گفت اللهم انزل عذری خدای تعالی غیر اولی الضرر فرستاد و بفرمود که بجای خود بنه او پس از آن بغزا رفتی
و گفت مرا رایت بدست دهید در برابر دشمن و رایت بمن دهید که من نگریزم و نتوانم گریختن معنی آیه اینست که یکسان
و راست نیستند مؤمنان که نشینند و از جهاد و تقاعد نمایند بی عذری و منی طلب رفاهیت و آسایش را با مؤمنان
که ایشان بجان و مال جهاد کنند در راه خدای الا آنکسانی که عذری باشد ایشان را از جهت بیماری و رنجوری و نابینائی
که چون ایشان را ثواب مجاهدان و درجات ایشان بدهد آنگه تفضیل این فرمود و گفت که خدای تعالی آنان را که جهاد
کنند در راه خدای تعالی بنفس و مال ایشان را درجه نهاد و تفضیل داد بر آنکس که بنشیند و جهاد نکند آنگه گفت که ایشان
نیز بی بهره اند هر یکی پایه خود دارند وکلا وعد الله الحسنی خدای تعالی همه را وعده ثواب داده است و نیکوئی خدای تعالی
تفضیل داد جهاد کنندگان را بر نشینندگان بثوابی و مزدی بزرگ و بدرجه و پایهای عظیم و بزرگ و رحمة از نزدیک
او و خدای تعالی آمرزنده و مهربانست در اول آیه تفضیل بیک درجه داد و در آخر بدرجات مراد بدرجه علو منزلت و
ارتفاع قدر بر سبیل مدح و مراد بدرجات بهشت است متفاضل اند بعضی بر بعضی بقدر استحقاق ان الذین
توفیهم الملائکة ظالمی انفسهم قالوا فیم کنتم قالوا کنا مستضعفین فی الارض
قالوا الم تکن ارض الله واسعة فتهاجروا فیها فاولئک مأویهم جهنم وساءت
مصیرا الا المستضعفین من الرجال والنساء والولدان لا یستطیعون حیلة ولا یهتدون
سبیلا فاولئک عسی الله ان یعفو عنهم وکان الله عفوا غفورا گفته اند که آیه در حق

جماعتی آمد از اهل مکه که بزبان ایمان آورده اند و در دل نفاق داشتند ابو الجارود از محمد باقر علیه السلام روایة کرد که ایشان پنج کس بودند حارث بن زمعة الاسود و ابو العاص و علی بن امیه و قیس بن الولید بن المغیرة و قیس بن الفاکهة بن المغیرة که ایشان با رسول هجرت کردند چون مشرکان ببدر حاضر آمدند ایشان قلت لشکر مسلمانان بدیدند گفتند غرّ هؤلاء دینهم ایشان را دین ایشان بفریفت همه در غزای بدر کشته شدند و فرشتگان بر روی و پشت ایشان میزدند و میگفتند ذوقوا عذاب الحریق حق تعالی گفت اما که فرشتگان جانهای ایشان برداشتند و ایشان ظالم النفس خود بودند بکفر آوردن و اصرار بران بر نفس خویش ستم کردند و گفته اند که مراد علیه ملک الموت با اعوان او گفته اند که مراد فرشتگانی اند که خدای تعالی ایشان را با رسول فرستاد فرشتگان ایشان را گفتند در چه بوده اید و چه کرده اید بر سبیل توبیخ و تعنیف ایشان جواب دادند و گفتند که در زمین مکه ضعیفان و مستضعفان بودیم ضعف ما پوشیده نبود که مشرکان ما را ضعیف کردند و فرشتگان ایشان را جواب دادند و گفتند که نه اراده زمین نکه ضعیفان خدای فراخ بود که هجرت کنید و بدان زمین که شما را نرنجانند روید چرا نرفتید انگه حق تعالی بیان کرد که ایشان دروغ میگویند و این تعلل بباطل می آورند و انچه میگویند بنفاق میگویند ایشان کافرانند و مأوی و مرجع ایشان با دوزخ است و دوزخ بد جای بازگشتن است ایشان را انگه گروهی را که ایشان مستضعفان بحقیقت بوده اند استثنا کرد و گفت الا آن کسانی که ایشان را ضعیف کردند و ایشان هم مردان و کودکان بودند ایشان را حیله و چاره و سازی در بیرون شدن و راه ندانند تا هجرت کنند پس ایشان حاما که خدای ایشان را عفو کند چون عذر ایشان واضح و روشن است در انکه هجرت نکردند و خدای تعالی عفو کننده و آمرزنده است حسن بصری از رسول صلعم روایة کرد که هر که دین خود بگرداند از زمینی و اگرچه اندوزی شبر یک بدست باشد او را بهشت واجب شود و رفیق ابراهیم خلیل و من که محمدم باشد وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاغَمًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا مفسران گفته اند سبب نزول آیه آن بود که چون خدای تعالی این آیه فرستاد که پیش ازین است که ان الذین توفیهم الملائکة ظالمی انفسهم جماعتی مسلمانان از جمله ایشان ضمرة العیص بیمار بود گفت من از جمله آنان نیم که خدای تعالی استثنا کرد من راه دانم و ساز دارم حرامست اگر پیش از یک شب در مکه باشم بفرمود تا سرای او چهار پایی راست کردند و او را از مکه بیرون آوردند در راه بتنعیم رسید حال بد سخت شد و دانست که بخواهد مردن دست راست بیرون آورد و بر دست چپ میزد و میگفت اللهم هذه لک وهذه لرسولک بایعتک یا خدایا این بیعت تراست و این بیعت رسول تراست ابایعک علی ما بایع علیه رسولک بیعت میکنم ترا بانچه رسول خدای ترا بیعت کرد بدان بگفت و درگذشت مسلمانان گفتند اگر بمدینه رسیدی ثواب و مزد مهاجران یافتی اما چون نرسید ندانیم که او را مزد مهاجران باشد یا نه خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت که فقد وقع اجره علی الله میگوید که هر که هجرت کند در راه خدای تعالی در زمین جای هجرتی باشد او را که در آن مقام سعتی و روزی و توانگری و مال بسیار او را حاصل شود ابن عباس گفت متحول باشد از جای بجای مجاهد گفت متزحزح که از مکاره دور بود و هر که از خانه خود بیرون شود و هجرت کند بخدای و رسول او پس در راه مرگ او رسد

واو متوفی

و او متوفی شود مزد او بر خدای واجب بود و نزدیک خدای آمرزنده است انانرا که در حال شرک کرد و بخشاینده است انچه در حال اسلام کرد وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَوٰةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا چون در زمین بروید بسیری از سفرهای طاعت چون سفر حج و زیارت یا از بهر طلب روزی یا از بهر جهاد کردن با دشمنان خدای بر شما هیچ حرجی نیست که از نماز قصر کنید چیزی کم بکنید انچه چهار رکعت است دو رکعت کنید و اگر ترسید که کافران شما را در فتنه اندازند و فتنه کافران در آیه دل مشغول داشتن ایشان باشد مؤمنان را بترسانیدن و کید کردن و حرب کردن با ایشان انگه توجیه فرمود که از کافران حذر کنید که ایشان دشمنند شما را دشمنی خود را ظاهر و آشکار میکردانند اگرچه ظاهر قرآن چنان است که قصر با خوف شاید کرد و ظاهر این اقتضا میکند از برای انکه گفت ان خفتم اگر از فتنه کافران ترسید بر شما حرجی و بزه نیست الا آنست که هیچ خلافی نیست که اگر خوف باشد و اگر نباشد در نماز قصر باید کردن و خوف شرط نیست در قصر نماز و این حکم که شرط خوفست باجماع و بسنت متواتره و نسخ قرآن باجماع و سنت متواتره روا بود برای انکه حکم این هر دو حکم قرآنست چنانکه بقرآن نسخ رواست باین هر دو هم نسخ روا بود و همچنین ظاهر آیه اقتضای آن میکند که قصر رخصتست و اتمام روا بود و بنزدیک شافعی اتمام اولیترست و بنزدیک اهل بیت همچنانکه اتمام در حضر واجب است قصر در سفر واجبست که اگر کسی در سفر نماز تمام کند مجزی نباشد و این حکم که ظاهر آیه اقتضا میکند از تخییر بین الاتمام والتقصیر هم منسوخست باخبار متواتره و اجماع اهل البیت ابن عباس گفت که اول نماز که در و تقصیر فرمودند نماز دیگر بود بعسفان و قول دیگر آنست که مراد بقصر ارکان نمازست در حال خوف و بنزدیک اصحاب ما نماز خوف تقصیر باید کردن همچون نماز سفر راوی خبر گوید که من عمر خطاب را گفتم که ما را چه عذر است که ما قصر میکنیم و ما ایمنیم و خدای تعالی بخوف مشروط کرده است گفت اینکه در تو مشکل افتاد مرا هم مشکل بود از رسول صلعم پرسیدم گفت صدقة تصدق الله بها فاقبلوا صدقته گفت که صدقه است که خدای تعالی بر شما داد و صدقه او قبول کنید وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَوٰةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَىٰ لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا میگوید ای محمد اگر تو در میان باشی یعنی اینها که با دشمنان حرب میکنند و از ایشان می ترسند و تو خواهی که برای ایشان نماز جماعت کنی که ما بیان کنیم و دو شرط باشد یکی انکه مسلمانان را کثرتی باشد که بدو فرقت بتوانند بودن که هر یکی از ایشان در برابر دشمن بایستند و با ایشان مقاومت توانند کرد دیگر انکه دشمن در خلاف جهت قبله باشند و از پس مردود

شرط آیه نیست است امام در نماز ایستد و تکبیر احرام بگوید و گروهی با او در نماز ایستند و گروهی در برابر دشمن باشند با سلاح امام
با ایشان یک رکعت نماز کند و در دوم برخیزد و الحمد برخواند و سوره دراز و این قوم که در پس او باشند دوم رکعت بکنند مخفف
و بنشینند و سلام باز دهند و بروند و بجای آن فرقه بایستند و آن فرقه بیایند و در پس امام بایستند و نیت بکنند و تکبیر احرام
بگویند و یک رکعت نماز بکنند با امام و چون امام تشهد بنشیند و تشهد مطول کرد ایشان برخیزند و یک رکعت دیگر بکنند
و بنشینند و تشهد خفیف بخوانند و با امام سلام باز دهند و اگر نماز شام باشد ترتیب او هم اینست الا آنست که امام مخیر است
و اگر خواهد با فرقه اول یک رکعت نماز کند و اگر خواهد دو رکعت و در نماز سلاح با خود دارند چون کارد و شمشیر و مانند
این و آیه برین ترتیب که گفتیم دلالت میکند و سبب نزول آیه آن بود که بروایه ابو صالح از ابن عباس که رسول صلعم در
بعضی غزوات سپس کرد در پیشی که سر وقت که کرده بود و جمله صحابه و لشکر با وی نماز کردند و دشمن در برابر بودند چون رسول
از نماز فارغ شد مشرکان تاسف خوردند که ما چرا با ایشان حمله نبردیم چون ایشان در نماز بودند ایشان را هلاک نکردیم باز
گفتند اکنون رها کنید که ایشان را نمازی دیگر هست که از او دوست تر دارند از پدران و فرزندان خود چون در آن نماز
شوند ما مراد خود دریابیم چون رسول صلعم خواست که نماز دیگر کند جبرئیل آمد و او را از کید دشمنان خبر داد و نماز خوفش بیاموخت گفت
این نماز خوفست چون حال برین جمله باشد نماز چنین کن و این آیه آورده گفت و اذا کنت فیهم چون تو ای محمد در میان
ایشان باشی و خواهی تا نماز با ایشان کنی باید که گروهی که با تو باشند و باید که سلاح خود بردارند و با سلاح نماز کنند خدای
تعالی امر کرد باخذ سلاح و ابحام امر وجوب را بود و ظاهر آیه برین دلیل است گفتیم بخلاف آن که ابن عباس گفت که
مامور باخذ سلاح آن گروهند که در برابر دشمنند آنگه گفت فاذا سجدوا چون سجده کنند یعنی این گروه که با تو در نماز اند و
فارغ شوند باید که ایشان از پس شوند و در پس شما باشند یعنی در مقابل دشمن جایگاه آن گروه تا ایشان بیایند
و نماز کنند و این دلیل است بر آنکه گفتیم که دشمن باید که در جهت قبله باشند آنگه که چون ایشان بروند آن طایفه دیگر که
نماز نکرده اند با تو نماز کنند و باید که سلاح خود بردارند و با سلاح نماز کنند که با سلاح بودن اولیتر است و نیکوتر است از
بهر آنکه دشمنان در طمع میفتند چون با سلاح باشید و با حذر باشید که دوست میدارند و تمنا میکنند این کافران که شما از
اسلاحها و متاعهای خویش غافل شوید تا ایشان بر شما حمله آورند یکبار و سلاح و متاع شما ببرند و شما را مکروهی رسانند آنگه
چون امر کرد پس از آن رخصت داد کسانی را که ایشان رنجور باشند و گفت هیچ بزه نیست و حرجی نیست بر شما اگر شما را
از باران رنجی باشد یا مجروح و بیمار باشید در آنکه سلاحهای خود را بنهید اما الحال حذر است احتیاط بجای آرید و با حذر باشید
گفته اند که آیه از برای آن آمد که بعضی صحابه رنجور بودند و سلاح بر ایشان بود گفتند روا باشد اگر ما سلاح بنهیم خدای تعالی ایشان را
رخصت داد آنگه تهدید فرمود کافران را و گفت که خدای تعالی بساخته و بدست بنهاده از بهر کافران عذابی با اهانت و استخفاف
با خلود و تابید و گفته اند که آیه و لا جناح علیکم ان کان بکم اذی من مطر در عبد الرحمن عوف آمد که او رنجور و سلاح بر نتوانست گرفت
ابو صالح از ابن عباس گفت که در حق رسول صلعم آمد که او بغزاء محارب بنی انمار شد فرود آمد با مسلمانان و از مشرکان هیچ
کس ندیده بود رسول برخواست و بقضاء حاجتی رفت و باران می آمد چون فارغ شد خواست تا بلشکرگاه آید رود آمده بود

و حایل شده رسول صلعم از آن جانب باندی بسلاح و در زیر درختی بنشست از سر کوه غورث ابن الحارث نگاه کرد رسول را
تنها دید نشسته گفت هذا محمد قد انقطع من اصحابه قتلنی الله ان لم اقتله محمد از اصحاب خود تنها مانده است اگر او را
بکشم خدای مرا بکشد و شمشیر بکشید و آمد تا که رسول را خبر بود بر سر رسول ایستاده بود با تیغ گفت یا محمد من یمنعک
منی گفت الله ترا از من که حمایت کند گفت الله آنگه گفت اللهم اکفنی شر غورث ابن الحارث بما شئت بار خدایا بدانچه
خواهی او را از من کفایت کن غورث شمشیر برآورد تا بر محمد زند فرشته بیامد و بر پی در میان کتف او زد و بروی در آمد
و تیغ از دست او بیفتاد و بر سر او بایستاد و گفت الآن من یمنعک منی غورث گفت لا احد یمنعک منی هیچکس نیست که ترا
از من منع کند گفت که گواهی ده که خدا یکیست و محمد رسول او تا تیغ بدهم او گفت این نکنم و لیکن با تو عهد کردم که هرگز با تو
و قوم تو کارزار نکنم و کس را با تو یاری نکنم رسول تیغ با او داد او تیغ ببست و گفت والله لانت خیر منی و رسول گفت انا احق بذلک
منک به حال من سزاوار ترم که از تو بهتر باشم غورث با نزدیک اصحاب خود رفت او را گفتند ویحک چرا شمشیر بر او نزدی و چنانچه
از وی بر آمدی و چرا بیفتادی گفت آنکه ترا بیفکند او گفت تیغ از دست من بیفتاد محمد برگرفت و اگر خواستی که مرا بکشد توانستی
و لیکن عهد کردم که با او قتال نکنم و کسی را برو یاری ندهم آنگه رود ساکن شد و رسول صلعم با لشکرگاه آمد و این حال صحابه را خبر داد
و آیه برایشان خواند فَاِذَا قَضَیْتُمُ الصَّلٰوةَ فَاذْکُرُوا اللّٰهَ قِیَامًا وَّ قُعُوْدًا وَّ عَلٰی جُنُوْبِکُمْ فَاِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ
فَاَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ اِنَّ الصَّلٰوةَ کَانَتْ عَلَی الْمُؤْمِنِیْنَ کِتٰبًا مَّوْقُوْتًا وَلَا تَهِنُوْا فِی ابْتِغَآءِ
الْقَوْمِ اِنْ تَکُوْنُوْا تَاْلَمُوْنَ فَاِنَّهُمْ یَاْلَمُوْنَ کَمَا تَاْلَمُوْنَ وَتَرْجُوْنَ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا
یَرْجُوْنَ وَکَانَ اللّٰهُ عَلِیْمًا حَکِیْمًا حق تعالی فرمود که چون حال چنین باشد و شما نماز خوف کرده باشید
و از آن پرداخته و شما را انصاف باید کرد آن نماز ذکر خدای کنید از حمد و ثنا و دعا بر خود کشید و بر برادران خود و از خدای فتح و ظفر
و نصرت خواهید چنانکه در دیگر آیه فرمود یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین فئة فاثبتوا واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون این قول عبد الله
عباس است و بیشتر مفسران و در اخبار آمده است که مستحب است که بعد از نماز سفر و خوف سی بار بگویند سبحان الله و الحمد لله
و لا اله الا الله و الله اکبر تا جبران نقصان نماز باشد خدای تعالی میفرماید که ذکر خدای کنید در حال که باشید ایستاده
و نشسته و بر پهلو خفته پس آنگه که سفر با آخر رسد و خوف زایل شود و شما با را سید نماز را اقامت کنید بتمام و کمال و حدود و
ارکان و شرایط او چنانکه همیشه در حضر گذارده اید که نماز بر مومنان فریضه مفروض بوده است بعضی دیگر گفته اند که
فرضا واجبا دیگری گفت فرضا منجما موقوتا فریضه منجم بوقت خود باید گذارد آنگه مومنان را از قتال تحریض کرد و ایشان را
نهی کرد از سستی نمودن و کاهلی کردن گفت سستی مکنید در جستن و طلب کردن آن قوم یعنی ابو سفیان و لشکرش
چنانکه قصه آن در سوره آل عمران برفت اگر شما دردمندی شوید همه آنست که این شما راست بلکه ایشان نیز دردمندی شوند
چنانکه شما دردمند می شوید اگر شما از قتل و جراحت می یابید ایشان نیز می یابند و شما را درین باب مزیتی هست که ایشان را
نیست و این آنست که شما از خدای امید ثواب میدارید و ایشان نمیدارند و شما را از خدای وعده ظفر و نصرت و ایشان را
ب نیست و امید این نمیدارند و خدای تعالی همیشه دانا و درست کار بوده است جز بر وفق حکمت نفرماید اِنَّآ اَنْزَلْنَآ اِلَیْکَ الْکِتٰبَ

بالحق لتحكم بين الناس بما اريك الله ولا تكن للخائنين خصيما واستغفر
الله ان الله كان غفورا رحيما ولا تجادل عن الذين يختانون انفسهم
ان الله من كان خوانا اثيما آیه در طعمه بن ابرق آمد که درعی دزدیده بود از همسایه خویش قتاده
بن نعمان گفت که آن درع در انبانی بود که در انبان پاره آرد بود و در آن انبان سوراخ بود و آن انبان برگرفت
و بخانه جهودی برد نام او زید بن السمیر و همه راه که میبرد آرد می ریخت تا پیدا که ایشان طلب درع کردند بر جانب و برجا
و براثر آرد می شدند تا بخانه زید بن السمیر او را بگرفتند و گفتند این درع تو داری او گفت درع طعمه بن ابرق پیش
من بود که نزد بعد نهاده بوده است جماعتی جهودان گواهی دادند بر آن بیایند و طعمه را گفتند که این درع او بتو حواله میکند
او سوگند خورد که از آن خبر ندارم قوم او برخواستند و بشکایت پیش رسول آمدند و گفتند یا رسول الله جبنی قتاده
را که درعی از آن او جهودی دزدیده است و در خانه او باز یافتند او را دست بداشته است و در مردی از آن آویخته است
یعنی طعمه رسول همه را بخواند ایشان حاضر آمدند و این سخن باز اعادت کردند رسول را در مجلس ظنی بود که مسلمان گمان برد
که جهود دزدیده است مسلمان متبرا است سزاوار است که با جهودان خصومت کند خدای تعالی این آیه فرستاد و رسول را
ازین حال آگاه کرد و خیانت طعمه و را معلوم گردانید و رسول را گفت ما فرستادیم بتو کتاب را یعنی قرآن درستی
و راستی تا حکم کنی میان مردمان بآنچه خدای تعالی نموده است ترا و اعلام کرده است بدان باش و بدان حکم کن و مباش
برای خاینان خصومت کننده یعنی برای ایشان یعنی خصومت مکن یعنی طعمه و خویشان او و از خدای آمرزش خواه
و استغفار کن که خدای تعالی آمرزنده و مهربان است و این آیه دلالت نمیکند برانکه رسول صلی الله علیه وسلم خبر داده است که او را نبود که کند
برای آنکه ما بدلیل عقل معلوم شده است که او معصوم است صغیره و کبیره بر وی روا نیست و نهی خدای تعالی گفت ولا تکن للخائنین
خصیما و استغفر الله دلیل نکند برانکه او خصومت کرده است برای آنکه نهی بسیار کند کسی را که منهی عنه نکرده باشد و استغفر الله
را هم دلیل نیست برای او گناهی کرد با استغفارش فرمودند و استغفار است مستقبل و فایده او تحصیل ثواب باشد
بنزدیک ما دون اسقاط عقاب که خدای تعالی توبه و استغفار متفضل کند آنگه حق تعالی رسول را نهی کرد و گفت ولا تجادل
مجادله و خصومت مکن برای آنکه ایشان با نفس خیانت کردند و آن آنست که هر که عصیان کند و داند که او را بدان
عقوبت خواهند کرد آن خیانت با خود کرده باشد از آنکه ضرر آن راجع با اوست و وجهی دیگر آنست که هر که با مؤمنی خیانت
کند با خود کرده باشد از آنجا که ایشان یک دین و یک ملت اند بمنزله یک تن باشند که همه از یکدیگر اند و مؤمنان را نفس یکدیگر خواند از آنجا
که گفت ولا تقتلوا انفسکم و خیانت مکنید و باید خیانت گو مباشید که خدای تعالی خیانت کننده و بزه کار را دوست ندارد
آنکه خیانت کرده باشد دزد و سرقه و اثیم در بزه کار با آنکه حواله بدیگری کند و مراد آیه هم بنو ابرق اند که ذکر ایشان رفت
یستخفون من الناس ولا یستخفون من الله وهو معهم اذ یبیتون ما لا یرضی من
القول وکان الله بما تعملون محیطا ها انتم هؤلاء جادلتم عنهم فی الحیوة
الدنیا فمن یجادل الله عنهم یوم القیمة ام من یکون علیهم وکیلا

الکه حق تو بیان کرد و گفت این مردم خیانت خود را از مردم پوشیده میدارند و از خدای پوشیده نمیدارند و پنهان
نمیکنند و مردم را بر ایشان دستی نباشد چرا که باز گویند و خدای تعالی قادر است بتعجیل عقوبت و خزی و نکال
دنیا و آخرت ازو باز نمی پوشند و او لیترست که ازو باز پوشیدندی و باز پوشیدن ازو جز بترک خیانت نتواند بود لا
آنکه هیچ چیزی برو پوشیده نیست و چگونه پوشیده باشد که او عالم الذات است و با ایشان است و چون ایشان می سگالند
می اندیشند سخنهای که خدای تعالی از آن نپسندد از اضافت سرقه و دروغ بر دیگری نهادن و خدای تعالی با آنچه ایشان
میکنند دانا است علم او محیط است هیچ از علم او بیرون نمیشود آنگه خطاب کرد با قوم طعمه و آنکه برای او جدل کردند
و گفت ای بنی ابرق الکاره که شما اینجا با مردمان یعنی برای ایشان مجادله میکنید و خواهید که ایشان را باز دارید کیست
که فردای قیامت برای ایشان مجادله کند و کیست که او وکیل و نایب ایشان خواهد بود در خصومت کردن
ومن یعمل سوءا او یظلم نفسه ثم یستغفر الله یجد الله غفورا رحیما ومن
یکسب اثما فانما یکسبه علی نفسه وکان الله علیما حکیما و
من یکسب خطیئة او اثما ثم یرم به بریا فقد احتمل بهتانا و
اثما مبینا ولولا فضل الله علیک ورحمته لهمت طائفة منهم ان
یضلوک وما یضلون الا انفسهم وما یضرونک من شیء وانزل
الله علیک الکتاب والحکمة وعلمک ما لم تکن تعلم وکان
فضل الله علیک عظیما چون خدای تعالی با ایشان این جمله تشنیع و تهدید کرد پس از آن
امید داد و گفت هر که بدی کند یا بر نفس خود ستم و ظلم کند یعنی دزدی و دروغ و ظلم بر جهود آنست که با جزی حواله
کند چون بدی و ظلم کرده باشد پس استغفار کند و آمرزش خواهد از خدای تعالی خدا را غفور و رحیم یابد آمرزنده
و پوشنده گناه و بخشاینده بر گناهکاران آیه اگرچه وارد است بر سببی و در حق گروهی خلاف نیست میان معتزلان
بر عموم حمل باید کردن برای آنکه همه کس و حکم کیفا ما اینست و در آیه دلیل است برانکه اسقاط عقاب عند
توبه از خدای تعالی بتفضل است از بهر آنکه لفظ غفران و رحمة آورد و آنکس که کاری واجب کند گویند که رحمت
میکند و نمی آمرزد آنگه گفت هر که گناهی کند بر خویشتن وزر و وبال آن بود و گفته اند که مراد درین دزدیست و
سوگند بدروغ و خدای تعالی عالم است بدانکه دزدی که کرد حکیم است بدانچه امر کرد و فرمود در باب آنکه گفت
و هر که او گناهی کند یعنی سرقه و دروغ از ره دزدی کردن و بکسی دیگر حواله کردن چون آن گناه کند و بر بی گناهی حواله
کند یعنی زید بن السمیر او باطل و بهتانی و بزه هویدا احتمال کرده باشد بهتان دروغ بود چون بگویند خواند نسل بهوت
و متحیر گردد آنگه خطاب کرد با رسول صلی الله علیه وسلم بر سبیل منت و گفتند اگر نه فضل خدای و رحمت او بودی بر تو فضل خدای
بنبوت و رحمت انزال وحی گروهی قصد کرده بودندی که ترا از راه صواب ببرند و گفته اند که معنی آنست که بتلبیس کار خیانت
هلاک کنند و ایشان از راه صواب ببرند و هلاک نکنند الا نفس خود را برای آنکه وبال آن راجع جز با ایشان نیست و با تو

و با تو هیچ زیان نکنند برای آنکه خدای تعالی فرو نگذارد از توفیق و تسدید خویش و انزال وحی و بیان آنچه بر تو ملتبس شود تا بس
کنند از کار محو و مبطل و سارق و خدای تعالی کتاب یعنی قرآن بتو فرستاد و ترا حکمت داد یعنی نبوت و بیاموخت ترا آنچه نمی
دانستی از حلال و حرام و احکام شرع و امور غایبات و حدیث امم سالف و فضل و نعمت خدای بر تو عظیم بوده است قدیما هم
شکر او بگزار تا در زیادت کرده لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ
أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ
أَجْرًا عَظِيمًا ابو صالح از ابن عباس گفت که این آیه هم در بنی ابیرق است گفت خیر نیست از بسیاری از سر
ایشان و مناجات ایشان و نجوی ایشان حدیثی باشد که دو کس با یک کس بدان مخصوص باشند اگر سر باشد و اگر جهر
و گفته اند که اسم راز گویند گفت در ایشان هیچ خیری نیست الا در آنکس که بصدقه فرماید مردمان را یا امر معروف
کند به نیکویی فرماید یا حقی گوید که میان مردمان بدان صلاحی پیدا شود و هر که چنین کند و غرض و مقصود و طلب
او رضای خدا باشد ما که آفریدگاریم او را مزدی عظیم و ثوابی جزیل کرامت کنیم بهشت با نعمت برسانیم وَمَنْ
يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ
نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ
بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا
بَعِيدًا مفسران گفته اند که آیه در طعمه آمد چون خدای تعالی این آیه فرستاد و دزدی بر طعمه درست شد و قطع
واجب شد مرتد گشت و بگریخت و بمکه شد و در مکه هم بر سر دزدی بود شبی نقبی در سرای یکی از بنی سلیم زد نام
او حجاج بن علاط بود دیوار فرو نشست و او در نقب بماند تا روز او را بگرفتند و خواستند تا بکشند دیگر باره گفتند
که و دیعت که با پناه ما آمده است او را رها کردند و از مکه بیرون کردند با جماعتی بازرگانان بنی قضاعه بشام شد چون ایشان بمنزل
فرود آمدند متاع ایشان بدزدید او را بگرفتند و سنگسار کردند و آنکه سنگ بر وی ریختند که از بسیاری کوهی شد ابن عباس
روایت کرد که آیه در حق قومی آمد از قریش که از مکه بمدینه آمدند و اظهار ایمان کردند تا که مقصود حاصل گشت آنگه برگشتند و بمکه
شدند و مرتد گشتند میگوید که هر که با رسول شاقه و مخالفت و محاجه کند و از او برگردد پس از آنکه حق او را ظاهر گشته بود و طریق
مسلمانی روشن شده بود و متابعت کند راهی را که نه مؤمنان باشند او را از آن راه باز نگذاریم و او را با تبع و مقتدای او رها
کنیم و چون راه هر که نه مؤمن باشد راه دوزخ است چون بدان راه بود ما او را بدوزخ بریم و با آتش دوزخ بسوزانیم و بد جای
بازگشتن است آتش دوزخ آنگه فرمود که خدای تعالی شرک را نیامرزد و این هم در شان طعمه است که او باسر بت پرستیدن
شد خدای تعالی او را گفت و امثال که از جنس او باشند از آنکه با خدای شریکی گویند از شمنان و جهودان و ترسایان که گفتند
عزیر ابن الله و المسیح ابن الله و ان الله ثالث ثلثة و اگرچه آیه وارد است بر سببی حکم او با جماع متعدیست از او بدیگران تا هر که
شرک آورد او مغفرت نیابد و دون شرک آرد از فسق و سایر معاصی مغفرت یابد و بسیار اگر خدای تعالی خواهد و کار او درین باب
موقوف بر مشیت خدای باشد اگر خواهد بیامرزد و آن از فضل و کرم او بود و اگر خواهد عقوبت کند آن از عدل او بود و برای

آن

آن قطع نکرد و موقوف بر مشیت خدای باشد اگر خواهد بیامرزد و آن از فضل و کرم او بود و اگر خواهد عقوبت کند
آن از عدل او بود و برای آن قطع نکرد و موقوف بر مشیت کرد تا مکلفان بر گناه مغری نشوند و ضحاک از ابن عباس
روایت کرد که پیری از عرب بنزدیک رسول آمد و گفت من مردی ام در گناه مسرف الا آنست که بر خدای شرک نیاورده ام کار
او را بشناخته ام و آن معصیت که کردم تدبیری بر خدای کردم و نه بوجه مکابره کردم و طرفة العینی گمان نبرده ام که
خدای از من و گرفتن من و عفو کردن من عاجز است و اعتقاد کرده ام که من از خدای نتوانم گریختن اکنون پشیمانم و توبه میکنم و از
خدای آمرزش میخواهم فاحالی عند الله حال من بنزدیک خدای تعالی چیست این آیه فرستاد و فرمود که بیامرزد از آنکه در شرک
نبرد و آنچه فرود شرک است بیامرزد آنگه گفت و هر که بخدای شرک آرد و از راه رفته بود رفتنی دور برای آنکه شرک بزرگترین
گناهیست إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا لَعَنَهُ اللَّهُ
وَقَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا وَلَأُضِلَّنَّهُمْ وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ
وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ
وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا میگوید که
نمیخوانند و نمی پرستند ایشان از خدای الا بتان را و بتان از اناث از بهر آن گفت که مشرکان نام زنان نهادند چون لات و
منات و عزی و نائلی این قول سدیست ابن عباس گفت مراد باناث موات است که در او روح نباشد چون خشب و حجر
و شجر و مانند این حسن بصری گفت که ایشان را بتانی بودند که از اناث خواندندی بنام و عربیه از پدرش روایت کرد که در
مصحف عایشه الا اوثانا نوشته بود جمع وثن و علی بن الحسین المغربی مراد باناث ضعفان و عاجزانند آنگه گفت ایشان
نمی پرستند الا دیوی رانده و بیرون شده از فرمان خدای را که او را خدای لعنت کرد و از رحمت خود دور گردانیده است
گفته اند که مریدی را دیوی بوده است که در شکم او شدی و آواز دادی بچیزی که ایشان را اغوا کردی چنانکه در خبر آورده اند که در
مکه دیوی بیامد و در شکم بت هبل رفت و از شکم او آواز داد در بت بچه که جانا انه بعث فینا دون ابانا المکرام چون
مشرکان این بشنیدند یکبار آواز برآوردند و نشاط کردند و گفتند محمد کجاست تا بشنود تا این خدایان ما چه میگویند
کس فرستادند و موعدی کردند تا رسول حاضر آید و بشنود و رسول دلتنگ شد و دانست که آن کار شیطانست و درین
اندیشه بود که وحی آمد و گفت یا رسول الله دلتنگ مکن خود را که آن شیطانرا که از شکم بت آواز داد و مسعود نام من او
را بکشتم تو فردا آن جمع حاضر شو تا من بیایم و جواب آن باز دهم رسول علیه السلام دل خوش شد روز دگر روز مشرکان بیامدند و بتان را
بیاراستند و قربانها کردند و رسول را حاضر کردند چون رسول علیه السلام در آن مجمع شد بتان بروی در آمدند مشرکان برخاستند
و آن کار پوشیده کردند و بتان را راست کردند و بنهادند و بتان را بر خستند و ایشان را ثنا گفتند و سجده کردند و گفتند
ای معبودان ما آنچه دی گفتید که محمد حاضر نبود امروز بگوئید تا او بشنود چون این بگفتند از شکم بت هبل آواز آمد بدین
جهت انا الذی سمانی المطهرا ان قلت ذا الفجور سعدا الاطغی و استکبرا و انکر الحق و رام المنکرا بشر نبینا المطهرا مشرکان
چون این بشنیدند گفتند بنگرید که محمد تا اکنون ما را می فریفت امروز خدایان ما را می فریبد برخاستند و آن بتان را بر زمین زدند

دبشکستند و در رسول افتادند و او را بزدند رسول برخاست و بخانه شد خواهر حمزه عبد المطلب پیش آمد و بگفت
و خواهر حمزه از آن رنج بیکریست حمزه بصید بود آمد کمان بدست خواهر خود را گریان دید گفت کسی که در قبیلهٔ خود
امانت و ذلت بیند چرا نگرید چون از او باز نتواند داشت گفت چه بوده است گفت پسر برادر مرا امروز چنین حالی افتاد
از آنجا برآمد کمان در دست گرفته تا بآن مجمع آمد و ایشان هنوز متفرق نشده بودند گفت پسر برادر مرا که زده است کس
نیارست گفتن که من زده ام مگر ابو جهل که او گفت من زده ام و هنوز این در دهن داشت که حمزه بوی او گرفت
و چندان کمان بر سر او زد که کمان بشکست و چند جایگاه سر او بشکست الکه باز آمد و آن پاره کمان شکسته خون
آلوده در دست گرفت گفت یا ابن اخ بر خیز که من طاعت تو باز خواستم رسول سر بر نداشت و با او سخن نگفت
یا عم تو از بیشانی و مرا با چه تو کردی راضی نیستم و خشنود نشوم الا آنکه ایمان آوری حمزه اندیشه کرد گفت اگر این کار
کار سروری بودی محمد را درین حال هیچ بایستی نیامدی که من امروز برای او کرده ام که در همه عرب کس را قوت آن نباشد
دگیسته خواستم که جز از من کسی نخواستی لابد این دین دین حق است گفت یا محمد دست برون کن تا اسلام آورم و
اسلام آورد و رسول گفت من از تو خشنود شدم الکه گفت اسلام عزیز شد باسلام حمزه عزیز شدنی نیز دلیل نشود الکه
حق جل جلاله آن دعوی را باید کان خویش باز راند تا از و بر حذر باشند و آن آنست که شیطان گفت هر آینه فرا گیرم از
بندگان تو نصیبی مقدار مقطوع ضحاک گفت نصیبا مفروضا ای قسما معلوما گرفتی شیطان نصیب از بندگان با غوا
و با غوا و دعوی با ضلال باشد هر که او را اجابت کند در قسم او باشد و در بعضی تفاسیر آمده است که از هزار که نصیب شیطان
است یکی نصیب خدای باشد برای آنکه اغلب خلقان فرمان شیطان برند و اندکی فرمان خدای الکه گفت و لاضلنهم گمراه
کنم ایشان را و آرزو دهم ایشان را و غرور و امید با او امید دراز شود و هیچ عاقبت نه اندیشد و بفرمایم ایشان را تا گوشهای
چهارپایان بشکافند و ببرند برای علامت بحیره و سایبه و علامت برای آن کنند تا دانند که آن نصیب او ثانت دیگر
فرمایم ایشان را تا خلق خدای بگردانند ابن عباس و ربیع گفتند که دین خدای بیگردانند بتغیر و تبدیل و تحریف بیانش
فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلک الدین القیم ای دین الله الذی خلق الناس علیه بقرینهٔ ذلک
الدین القیم زجاج گفت مراد آن است که ایشان احکام و اعراض در خلق خدای تعالی بگردانند خدای تعالی چهارپایان را برای
آن آفرید تا مسخر فرمان او باشند در منافع و ایشان را عبادت کردند و حمل بر تغییر دین کردن اولیتر است برای آنکه فایده
او عامتر است الکه گفت هر که شیطان را ولی و دوست و یار خود از جز خدای تعالی او با خویشتن زیانی کرده باشد ظاهر از حرمان
ثواب و استحقاق عقاب یَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا أُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمْ
جَهَنَّمُ وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ
مِنَ اللَّهِ قِيلًا میفرماید که شیطان ایشان را باغوا و اغوا و وساوس و تحریک محال و اکاذیب وعدها می دهد
و ایشان را آرزو میدهد و در آرزوهای اندازد و هر وعده که شیطان دهد جز محال و باطل و فریب نباشد ایشان که بفریب

شیطان فریفته شوند و بوعدهای باطل او مغرور گردند محال و مرجع ایشان دوزخ باشد و از دوزخ ایشان را محیص
و گریزی نباشد اما آنکه بخلاف دیو پرستان اند دیو فرمانان ایشان آنکسانی اند که بخدای ایمان آورده اند و عمل صالح
کردند ما ایشان را به بهشتها بریم که در زیر درختان آن یا در روی آن کوشکها جویهای آب روان باشد و ایشان در آنجا
مخلد و مؤبد و جاوید باشند وعده کرده است خدای ایشان را بدین وعدهٔ حق و کیست که او راست گوتر از خدای است
بقول و بوعده یعنی هیچکس از و راست گوتر نیست لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ وَلَا أَمَانِيِّ أَهْلِ الْكِتَابِ
مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا سبب نزول آیه
بنزدیک ضحاک و قتاده آن بود که جهودان با مسلمانان خصومت کردند و گفتند که ما از شما بهتریم که دین ما قدیم تر است
از دین شما و پیغمبر ما پیش از پیغمبر شما بود و کتاب ما پیش از کتاب شما گوید مسلمانان گفتند ما از شما بهتریم که پیغمبر ما پیغمبر
پیغمبرانست و خاتم انبیاست و شرع ما ناسخ شرایع است و کتاب ما ناسخ کتابهاست خدای تعالی این آیه فرستاد
مجاهد گفت مشرکان گفتند که بعث و نشور و حساب و کتاب و ثواب و عقاب نخواهد بود ما را باجزا نخواهد
بودن و جهودان گفتند لن تمسنا النار الا ایاما معدودات خدای تعالی این آیه فرستاد و باز نمود که این کار نه
بآرزوی شماست و نه بآرزوی ایشان هر کس که بدی کند و گناهی پاداشت دهند بر آن او را در جزاست
که چون این آیه آمد مسلمانان پیش رسول آمدند و گفتند یا رسول الله کاری عظیم است این و کیست که گناه
نکند رسول گفت یعنی جزا آنست که در دنیا باشد که بنده را یک حسنه ده وعده داده اند و بیک سیئه یک سیئه
چون یک حسنه بکند و چون یک سیئه او را نه بماند الکه گفت ویل لمن غلب احاده اعشاره یعنی وای بر آنکس که
سیآت حسناتش را غلبه کند همچنین روزی بعضی از صحابه رسول را گفتند یا رسول الله ما را پس ازین کجا فلاح
باشد گفت یا بالت تحزن نه اندوه گین شوی نه بیمار گردی گفت بلی گفت آن کفارت گناه بود و چون این
آیه آمد بعضی از صحابه جزع کردند گفت ما ابشروا و قاربوا و سددوا الا انه لا یصیب احدا منکم مصیبة فی الدنیا الا کفر بها
خطیئة حتی الشوکة یشاکها احدکم بها گفت شما را بشارت باد نزدیک باشید با مردم باصلاح باشید که هیچکس نباشد
که او را مصیبتی رسد الا خدای تعالی آن را کفارت گناهش کند تا آن مقدار که اگر خاری در پایش رود آن کفارت گناه
وی شود عبد الله عباس و سعید جبیر گفتند مراد بسوء کفرست گفت هر که بدی کند اگر دون کفر باشد جزایش دهند یا
عفو او را در یابد و اگر کفر باشد در دوزخ مخلد باشد و نیابد از بهر دفع کردن عذاب از خود از جز خدای تعالی هیچ ولی و یاری
و دوستی وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ
يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ
مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا
فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا حق تعالی بر عادت آنکه هر کجا که وعیدی گوید در عقب آن وعدی
گوید اینجا پس از وعید این وعده داد و گفت هر که او عمل صالح کند و مؤمن باشد یعنی بی ایمان عمل صالح سود ندارد

نبود اگر مرد باشد و اگر زن بهشت برند و باندک و بسیاری بر وظلم نکنند مسروق روایه کرد که چون این آیه
فرود آمد که لیس باماتیکم اهل الکتاب مسلمانان گفتند که ما با شما برابریم که خدای تعالی گفت که کار نه بآرزوی
ما و شماست باداشت باید خدای تعالی این آیه فرستاد ومن یعمل من الصالحات الایه تا فرق میان مسلمانان
و اهل کتاب باشد آنکه گفت ومن احسن دینا کیست که دینش نیکوتر است از دین آنکس که روی خود تسلیم
کند بخدای یعنی اسلام آرد و تن بدهد و گردن بنهد خدای را و امر او را منقاد شود و از نواهی او منتهی گردد و وجه را برای
شرفش تخصیص کرد یعنی هر که روی را ابتدال کرد دیگر اعضا بخیلی نکند و گفته اند مراد بوجه ذات است چنانکه گفت کل
شیء هالک الا وجهه یعنی تن بنهد و او محسن و نیکوکار باشد و دین ابراهیم را که مستقیم است و راست متابعت کند
آنکه گفت حق تعالی چون ذکر ابراهیم کرد خواست تا پایه او بمردمان نماید گفت خدای تعالی ابراهیم را خلیل خود گرفته است
و خلیل را دو معنی است من الخلة و دیگر محتاج است من الخلة و او خلیل است بمعنی مفاعل از هر دو جانب باشد اما دوستی
او خدا را اراده طاعت باشد و انقیاد فرمان او و نصرت اولیاء او و دوستی خدای او را ارادت خیر و ثواب باشد
و اعلاء کلمه و بیان ارتفاع منزلت نزدیک او بر خلقان و ظفر او بر دشمنان چنانکه بانمرود کرد و چون از حاجت
گیرند خلیل بمعنی فاعل بود و آن آنست که احتیاج خویش جز بر خدای رفع نکرد در وقتی که جبرئیل باو رسید در هوا که او
را بآتش می انداختند گفت هل لک حاجة هیچ حاجت داری گفت دارم واما الیک فلا اما بتو نه یعنی مفسران این
معنی را که محتاج بود رد کرده اند اهل اشارت گفته اند که ابراهیم را خدای تعالی برای آن خلیل خود گرفت که او راستی
کرد بتن و جان و مال و فرزندان مال بمهمانان داد و فرزند بقربان و تن بنیران و جان بخدای رحمن خدای تعالی او را
خلیل خود گرفت اتباع ملت ابراهیم گفته اند ده چیز است پنج در تن و پنج در سر اما آن پنج که در سر است مضمضه و
استنشاق و مسواک و موی لب گرفتن و فرق سر باز کردن تا موی ژولیده نباشد و آن پنج که در تن است استنجا
ست و ختنه کردن و عانه و بغل پاک کردن از موی و حمل کردن بر عموم اولیتر باشد آنکه فرمود که اگر گردم که ابراهیم را بخلت
گرفتم از سر حاجت نبود و مرا بکس احتیاج نبود از آنکه مرا است آنچه در آسمان و زمین است همه ملک من است و من
بهمه چیزی محیطم یعنی عالم بعواقب امور بر من اشتباهی نیست و لله ما فی السموات خدا راست آنچه در آسمان و زمین
است و خدای تعالی بهمه چیزی عالم و داناست ویستفتونک فی النساء قل الله یفتیکم فیهن وما
یتلی علیکم فی الکتاب فی یتامی النساء اللاتی لا تؤتونهن ما کتب
لهن وترغبون ان تنکحوهن والمستضعفین من الولدان وان تقوموا للیتامی
بالقسط وما تفعلوا من خیر فان الله کان به علیما آیه در دختران ام کجه آمد و میراث ایشان
نامردی از پدرشان و این قصه در اول سوره ذکر کرده است مفسران گفته اند که عرب را در جاهلیت عادت بودی
که دختری یتیم بودی او را منع کردی از شوهر کردن تا بمردی و مالش را بردی استندی خدای تعالی ایشان را ازین نهی
کرد گفت ای محمد از تو فتوی می پرسند در زنان بگو که خدای تعالی شما را فتوی میکند در حق زنان و آنچه بر شما میخوانند در کتاب

ابن عباس گفت مراد باین آیه مواریث است در اول سوره بعضی دیگر گفتند که این آیات در آخر سوره من
قوله یستفتونک قل الله یفتیکم فی الکلالة در باب آن دختران یتیم که در حجره شمااند و شما نصیب ایشان که مقدر
و مفروض کرده و نوشته که هر یکی را چند است بدیشان نمیدید و رغبت نمیکنید در آنکه ایشان را بخواهید برای
دمامه خلقت ن و زشتی ایشان یا رغبت میکنید در ایشان برای مال ایشان و همچنین در حق کودکان ضعیفان
از پسرینه که مال ایشان بایشان نمیدهید و بدین تعلل می آورید که میراث بآنکس رسد که او تیغ زند و حمایت
کند اطفال و عورات را مال ایشان بدیشان دهید برآن وجه که خدای فتوی داده است و بر شما میخوانند او را
و همچنین در حق یتیمان تا بکار ایشان قیام نمائید و داد و عدل کنید و حقوق ایشان باز نگیرید و هر چه شما کنید
از نیکویی خدای تعالی بآن عالم و داناست سهو بروی روا نیست و فراموشی بر وی فی علم جزا و استحقاق جزا دهد
وان امرأة خافت من بعلها نشوزا او اعراضا فلا جناح علیهما ان یصلحا بینهما
صلحا والصلح خیر واحضرت الانفس الشح وان تحسنوا وتتقوا فان الله کان
بما تعملون خبیرا گفتند آیه در خویله بنت محمد بن سلمه آمد که او بحکم اسعد بن الربیع بود چون پیر شد اسعد
زنی جوان بر سر آن بخواست و شکایت پیش رسول آورد و این حال باز گفت خدای تعالی این آیه فرستاد و این
روایه کلبی است سعید جبیر گفت آیه در مردی و زنی آمد که او از مردی فرزندی داشت و با او پیر شده بود مرد را او
رغبتی نبود خواست تا او را طلاق دهد و زنی دیگر کند زن گفت مرا طلاق مده و رها کن تا بنشینم و ایشان را مراعاة
کنم سوده بنت زمعة الاسود را با رسول این افتاد رسول خواست تا او را دست بدارد او گفت یا رسول الله مرا
دست مدار و رها کن تا در خدمت تو می باشم و نوبت من ترا است هر چه خواهی بکن حق تعالی فرمود اگر زنی ترسد
از ناسازگاری خویش شوهر یا از اعراض کردن و روی از وی بگردانیدن بر ایشان یعنی بر زن و شوهر هیچ
حرجی و بزه نیست که بایکدیگر قراری دهند و صلحی کنند بتراضی اما آنکه طلاقش دهد چنانکه او خوش دل باشد یا
ها بردش بنفقه و کسوت او از عدة و بهره خود مهری یا جمله بدو دهد تا او را نگاه دارد باشد می باشد اگر زن مصالحه
کند و صبر کند برین حالت و بنشیند و نوبت خود بدو دهد او احسان کرده باشد اما واجب نیست بر ایشان این کردن
آنکه حق تعالی گفت والصلح خیر صلح بهتر باشد برای آنکه صلاح جوانب و متعلق بود و تراضی میان ایشان حاصل
و حاضر کرده اند حرص و بخل را بر نفسها یعنی نفسهای آدمیان مطبوع و مجبول است بر حرص و بخل بعضی گفته اند که مرا
بالنفس زنانند که بخیلی نمایند بر ایثار کردن نوبت خویش بر غیری و گفته اند که مرد را اند از مرد و زن آنکه گفت اگر احسان
کنید به آنکه با زن بسازید با زن احسان کنید یا بکه صبر کنید بر آنکه شوهرش زن دیگر کند و او نوبت خود را ایثار کند و
از خدای بترسید خدای تعالی بآنچه شما میکنید آگاه است و از او ضایع و مهمل کرده اند ولن تستطیعوا ان تعدلوا
بین النساء ولو حرصتم فلا تمیلوا کل المیل فتذروها کالمعلقة وان تصلحوا
وتتقوا فان الله کان غفورا رحیما آنکه حق تعالی نعمت کرد یکی از مادر آنکه تسویه از میان زنان

میل طباع برای آنکه این ما تعلق ندارد و در مقدور ما نیست واگرچه ما را بران حرص باشد که هرگز نتوانید که عدل در
میان زنان و تسویه نگاه دارید تا میل واقع ندارد و در مقدور ما نیست واگرچه ما را بران حرص باشد که هرگز نتوانید که
عدل در میان زنان و تسویه نگاه دارید تا میل واقع نباید در مودت و محبت واگرچه بر آن حریص باشید اکنون میل
نکنید بر یکی و دیگری را محروم مگردانید که اگر چنین کنید ایشان را بگذاشته باشید چون آویخته میان دو کار نه بیوه و نه شوی
دار چون الباب و الدار نباین باشند و نه آن در خبر است که رسول م در نفقه و کسوت و مراعات امر ونشد تسویه کردی میان
زنان آنکه گفتی بار خدایا هذه قسمتی فیما املک فلا تلمنی فیما لا املک گفت وان تصلحوا و اگر صلاح کنید در باب تسویت
و تتقوا و از خدای بترسید در آنکه ظلم و حیف نکنید و از حق یکی در دیگری نه افزاید خدای شما را بیامرزد و بر شما رحمت کند
که خدای تعالی غفور و رحیم است در خبر است که امیر المومنین علی ع دو زن داشت روزی که نوبت یکی بود بسرای دیگری
وضوی نماز ساختی باقر ع گفت که در آن وقت که رسول م بیمار بود او را در حجره زنان میگردانیدند بنوبت تا که دل خوش
گردند با آنکه در حجره عایشه باشد آنکه گفت وان یتفرقا یغن الله کلا من اگر با یکدیگر نسازید و از یکدیگر بطلاق جدا
شوید خدای تعالی هر دو مستغنی گرداند از یکدیگر بفضل و رحمت خویش و هیچ در و ضایع نگذارد و روزی باز نگیرد
و خدای تعالی فراخ عطا و دانا است آنچه دهد بحکمت دهد و چنان دهد که صلاح داند با کس که باشد در اداء بیحت
روزیت وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ
وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا حق تع چون فرمود که اگر زن و شوهر بطلاق از
یکدگر مفارقت کنند خدای تعالی هر یکی را از ایشان مستغنی گرداند از آنکه روزی هر یک از ایشان درین آیه باز
نمود که این بر خدای تع متعذر نیست و بروی دشوار نشود از آنکه خدای راست آنچه در آسمان و زمین است آفریده و
پرورده او و در قبضه و قدرت اوست تا چنانکه میخواهد میگرداند گاهی می افزاید و گاهی می کاهد آنکه گفت که ما وصیت
کردیم و فرمودیم اهل کتاب را از جهودان و ترسایان که ایشان را پس از شما کتاب داده اند و شما را نیز وصیت کرده ایم
که از خدای بترسید و از معاصی اجتناب کنید و اگر کافر شوید و مخالفت فرمان او کنید او را هیچ زیان نباشد و در
مملکت او نقصان نیابد از آنکه ملک زمین و آسمان او راست از طاعت مطیعان او را چه سود و از معصیت عاصیان
او را چه زیان و او همیشه غنی و بی نیاز بوده است و مستحق حمد است و شکر نعمتهای که بر بندگان خویش کرده است
آنکه گفت که خدای راست آنچه در آسمان و زمین است و تکفل کننده است بر هدایت خلق و الجاء ایشان بدان محتاج باشند
و او را درین معنی یاری و انبازی بکار نباید و تکرار این الفاظ درین دو آیه برای آن بود که خبر مختلف است اول اشارت
فرمود بانکه آفریدگار خلق است از آنچه در میان آسمان و زمین است متصرف در آن بر وجهی که کس او را منع نتواند
کرد و امر و نهی و تکلیف او را رسد بقرینه ولقد وصینا الذین اوتوا الکتاب من قبلکم وایاکم و دوم بر وجه آن گفت
که با آنکه جمله او راست او از آن بی نیاز است بقرینه وکان الله غنیا حمیدا و سیم بر وجه حفظ و رعایت خلق فرمود و بر

وکفی بالله وکیلا چون موارد و اغراض مختلف بود روا بود که لفظ را تکرار کند لاختلاف المعنی إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ
أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِآخَرِينَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ قَدِيرًا مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ
الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا آنکه حق تع خواست که غرت
و شوکت خود باز نماید گفت ای مردمان اگر خدای خواهد شما را ببرد و از روی زمین نیست گرداند و قومی دیگر را
بدل شما بیارد و بیافریند میگوید که شما را قوت و منعت نباشد که بر قضایا و احکام من غالب آئید چه اگر من خواهم
که شما را ببرم و دیگران را بیارم توانم چنانکه پیش از شما دیگران بوده اند از شما قوی تر و بعدد بیشتر بوده اند و به عدد پس چون
عصیان آوردند ایشان را هلاک کردیم این حکایت می پندارند که پیش ازین جهان نبوده است و اولین کسی که در جهان
خواهد ماند و دست و عزل روزگار بولایت ایشان نخواهد رسید نمیدانند که این جهان باز مانده بسیار کسان است
و میراث بسیار مردگان است در خبر است که جبرئیل ع نزدیک پیغمبر حاضر بود با دای وحی دو مرد حاضر آمدند و در باره زمین دعوی
کردند و منازعت از حد بیرون بردند جبرئیل ع گفت درین پاره زمین که ایشان دعوی میکنند چهار هزار مالک را یاد دارم
بهلول مجنون در بعضی مواقف حج هرون الرشید هارون را در هودجی دید حجاب از چهار جانب مردمان را میزدند و از حوالی او
میراندند بهلول بالای برآمد و گفت حدثنی ربی عن فلان بن فلان انه قال رایت رسول الله صلعم فی هذه المکان علی جمل له
ولم یکن ضرب ولا طرد هارون پرسید که کیست گفتند که بهلول است گفت که هودج را بدید و او را پیش آورد گفت حبیبی آنچه
باز گفت راست میگوئی ای بهلول مرا وعظی بگو مختصر گفت ان الذین فی یدیک کان فی ید غیرک ثم انتقل الیک و عن قریب
سینتقل الی غیرک هرون بگریست و او را هزار دینار بخشید گفت نخواهم گفت به درویشان قسمت کن گفت او لیتر آنست که
او را با خداوندان دهید این بگفت و بگذشت و هم این معنیست که شاعر گفت دخل الدنیا اناس قبلنا دخلوا عنها وخلوها لنا
ودخلنا ما لنا قد دخلوا وکذلک القوم بعدنا نعمان المنذر دوری با عدی ابن زید بتماشا بیرون رفت بگورستان حر رسیدند
عدی بن زید گفت ایها الملک دانی تا این گورها چه میگویند بزبان اعتبار گفت نه گفت ایها الرکب المحبون علی الارض
المجدون کما انتم کنا کما نحن تکونون نعمان از انجا برگشت وان تماشا بر او منغص شد روزی چند بر آمد دیگر باره بیرون شدند
و بگورستان دیگر بگذشتند عدی بن زید گفت ایها الملک میدانی تا این گورها چه میگویند گفت نه گفت میگویند من رآنی
فلیحدث نفسه انه موفر علی قرن الزوال وصروف الدهر لا یبقی لها ولما تاتی به صم الجبال رب رکب قد اناخوا حولنا یشربون
الخمر بالماء الزلال عمرا دهرا العیش حسن امسی دهرهم غیر عجال ثم اصبحوا لعب الدهر بهم وکذاک الدهر حالا بعد حال نعمان
از انجا برگشت و آن تماشا رها کرد و عدی را گفت امشب سحرگاه پیش من آی عدی سحرگاه بنزدیک او رفت او را دید جامه ملوک
افکنده و پلاس در پوشیده آنکه رجوع کرده است و ملک رها کرد و با بیابان بعبادت مشغول شد و فرزندان او عابد شدند و فراز
منذر بن نعمان بظهر کوفه دیر کرد و آن را دیر هند گویند هشام بن الکلبی گفت که چون خالد بن الولید چون آنجا رسید احوال نعمان
پرسید گفتند یکی فرمان یافت و یکی در بعضی دیرها مانده است بیامد و بروی سلام کرد و گفت احوال نعمان چون بود و چون اینجا
رسید گفت قصه آن دراز است و جمله او آنکه روزی آفتاب بر آید و هر چه در روی زمین دید هر چه بود همه بحکم ما بود و آفتاب فرو

نشد الحکم کرزیردستان ما را بار حمت آمد و روزکار خود چنین است هیچ سرایی نباشد که پر از خرمی کرد الا که پر از آب چشم کرد و انکه حق تعالی فرمود که هرکه او بعوض ثواب آخرت منافع دنیا خواهد از و دریغ چیست نزدیک خدای تعالی هر دو هست هم ثواب دنیا و هم آخرت و ثواب دنیا مجاز است و مراد منافع دنیاست و برای آنش ثواب خواند که منافقان انرا در برابر ثواب آخرت نهادند انکه بر سبیل تهدید فرمود که خدای تعالی شنوا و بیناست باقوال و احوال ایشان معبران کفتند که خدای تعالی این آیه و انکه پس ازین است انرا جواست که در ان درج خیانت کردند و ترش شدند **یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله ولو علی انفسکم او الوالدین والاقربین ان یکن غنیا او فقیرا فالله اولی بهما فلا تتبعوا الهوی ان تعدلوا وان تلووا او تعرضوا فان الله کان بما تعملون خبیرا** حق تعالی امر کرد مومنان را و کفت ای مومنان نیکو قیام نمایید داد و عدل کواهان باشید مر خدا را که کواهی بعدل و انصاف دهید و برای خدای تعالی دهید و اگرچه آن کواهی بر نفس شما باشد چنانکه رسول ص فرمود قل الحق وان کان علیک حق بکو و اگرچه بر تو بود یعنی اگرچه کواهی بود که ترا آن زیان دارد یا مادر و پدر را و کواهی بر خویشتن اقرار بود و کواهی بر پدر و مادر نزدیک اهل البیت مسموع نباشد و اگرچه ظاهر آیه اقتضا بخلاف این میکند اما مراد ازین مبالغه تاکید است یعنی بهر حال که باشد حق باید کفتن و جانب خدای باید داشتن و جانب مادر و پدر و خویشان فرو باید کذاشتن و این چنان بود که از ما کوید که ما ابالی بقول الحق ولو کان مع الامیر والسلطان یعنی نیکو بکو که مرد توانکر باشد یا درویش کواهی دهید باید درویش باشد از بهر درویشی وی کواهی باز کیرید که خدای تعالی بدیشان اولیتر است متابعت و پیروی هوا مکنید در باب انکه از عدل بر کردید و اگر تطل کنید و میل بجانب یکی از دو خصم یا اعراض کنید شما که قضاة و حکام اید از یک خصم و بدیگری نکردید و شما که کنایند در کواهی دادن تغییر و تبدیل کنید یا از کواهی دادن اعراض نمایید و کواهی باز کیرید و باز پوشید و این قول محمد باقر است ع خدای تع بدانچه شما میکنید آگاه و دانا است هریکی را جزا دهد بر وفق انچه کرده باشد **یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله ورسوله و الکتاب الذی انزل من قبل ومن یکفر بالله وملائکته وکتبه ورسله والیوم الآخر فقد ضل ضلالا بعیدا** ای الکسانی که ایمان اورده اید بزبان ایمان آورید بدل خطاب است با منافقان ای گرویدگان بر ایمان استقامت کنید و بر ان استقامت نمایید تجدید او حالا بعد حال برای انکه ایمان ارباب معارف و علوم نباشد و ان لایق بود تجدید باید کردن یا ای انکه بخدای موسی ایمان آوردید بمحمد ایمان آورید و بکتابی که برسول خود فرستاده است یعنی قران و بکتابی که پیش از ان فرستاده از توریة و انجیل و کتب اوایل ایشان اگر بتوریة و انجیل ایمان داشتند و بآیاتی که در آن ذکر رسول و نعت او کافر بودند و قول دیگر آن است که با جهودان است که بتوریة ایمان داشتند و بانجیل و قرآن ایمان نداشتند انکه تهدید کرد و کفت هرکه بخدای و فرشتگان و بکتابهای خدای و پیغمبرانش و بروز بازپسین که روز قیامت است از راه نجات و راست کم شده باشد کمراه دور **ان الذین آمنوا ثم کفروا ثم ازدادوا کفرا لم یکن الله لیغفر لهم ولا لیهدیهم**

سبیلا

سبیلا الکسائی که ایمان آوردند بموسی انکه کافر شدند بعبادة عجل انکه ایمان آوردند بانجیل و عیسی و کافر شدند باو در کفر بیفزودند بانکه عیسی را ابن الله کفتند و بمحمد ایمان نیاوردند خدای تعالی ایشان را نیامرزد و راه بهشت و ثواب بدیشان ننماید و کفته اند که مراد منافقانند که اظهار ایمان کردند و باز اظهار کفر کردند و باز اظهار ایمان کردند و باز کافر شدند و بران اصرار کردند هیچ وجه خدا ایشان را نیامرزد و راه بهشت ایشان را ننماید بلکه خذلان کند و لطف نکند **بشر المنافقین بان لهم عذابا الیما الذین یتخذون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین ایبتغون عندهم العزة فان العزة لله جمیعا وقد نزل علیکم فی الکتاب ان اذا سمعتم آیات الله یکفر بها ویستهزء بها فلا تقعدوا معهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره انکم اذا مثلهم ان الله جامع المنافقین والکافرین فی جهنم جمیعا** بشارت ده منافقان را بانکه ایشان را عذابی و عقوبتی دردناک بود و بشارت نوید هر چیزی بود که اثر آن بر بشره ظاهر کردد از شادی یا اندوه آن منافقان را که بدون مومنان کافران بدوست میکیرند و با ایشان دوستی میکنند ای از ایشان عزت و منعت می جویند ندانند که منعت و عزت جمله مر خدا راست عز و جل و بر شما که مسلمانانید فرو فرستاده شد در کتاب قرآن و شما را فرموده که چون شنوید که ایشان بآیات خدای کافر شوند و بآن استهزا دارند با ایشان منشینید تا آنکه در حدیثی دیگر شروع کنند و آن این آیه است که و اذا رایت الذین یخوضون فی آیاتنا فاعرض عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره که اگر خلاف کنید و با ایشان نشینید شما نیز مثل ایشان باشید رسول خدای فرمود که من مشی مع ظالم فقد اجرم و خدای تعالی منافقان و کافران را در دوزخ جمع خواهد کرد از بهر آنکه حکم ایشان یکیست چه منافقان اگرچه اسلام بزبان میرانند در دل کفر میدارند حکم ایشان در قیامت حکم قرآن باشد همه یکجای در دوزخ حاضر باشند سبب نزول آیه ان بود که منافقان با جهودان و کافران نشستندی و در قرآن طعن زدندی و بر مسلمانی مسلمانان عیب کردندی خدای تعالی مسلمانان را نهی کرد از آنکه در آن حال با ایشان نشینند عبدالله عباس کفت که جمله مبتدعان تا روز قیامت درین آیه شامل اند **الذین یتربصون بکم فان کان لکم فتح من الله قالوا الم نکن معکم وان کان للکافرین نصیب قالوا الم نستحوذ علیکم و نمنعکم من المؤمنین فالله یحکم بینکم یوم القیامة ولن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا** هم صفت منافقانست و کافران میکوید ایشان می نکرند و چشم میدارند بشما که اگر شما را فتحی و ظفری باشد از خدا بر دشمنان ایشان بیایند و قلع غنیمت کنند و کویند که ما با شما بودیم و اگر نصیب و ظفر کافران را بود کافران را کویند نه شما را بر مسلمانان داریم از آنکه شما را بر اسرار و احوال ایشان مطلع کردانیم و ایشان را از شما منع کردیم باید که نصیب ما بیشتر بود انکه فرمود که خدای حکم کند میان شما روز قیامت و خدای تعالی کافران را بر مومنان هرکز راه ندهد و ظفر نکند امیرالمومنین و عبدالله عباس کفتند که مراد آنست که روز قیامت بر خدای تع

کافران و مومنانرا حاجتی نباشد بوقت آنکه پیش خدای حکومت کنند إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ
اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ
وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذَٰلِكَ لَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ وَلَا
إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا
الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَتُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ
سُلْطَانًا مُبِينًا میفرماید که منافقان با خدای و با رسول خدای فریب می آرند بدانکه اظهار ایمان میکنند
و کفر در باطن دارند تا جان و مال خود را حمایت کنند و خدای تعالی نیز با ایشان خداع میکند بدانکه رسول را فرمود
تا بظاهر ایمان ایشان شمشیر از ایشان بردارد تا روز قیامت بباطن کفر ایشان در عذاب ایشانرا مخلد و موبد گرداند و وجهی
دیگر آنکه جزا خداع را خواند برای ازدواج چنانکه فرمود جزاء سیئة سیئة و مکروا و مکر الله و آنچه صورت خداع بود از خدای
با ایشان آن است که ایشانرا فرو گذاشته است و حمایت و قدرت و نعمت بیحد و رسول را فرمود تا احکام مسلمانی
بر ایشان اجرا میکند با آنکه میداند که ایشان کافرند و اما خدع ایشان روز قیامت آن بود که ایشانرا فرو گذارد تا در عقب
مومنان میروند و عقبهای قیامت میبرند تا آنکه در بهشت رسند و تشنگان عذاب در ایشان رسند و ایشانرا باز پس
برند آنکه ایشانرا وصف دیگر کرد و گفت چون بنماز برخیزند کاهل وار برخیزند آنچه کنند برای مردمان کنند و برای خدای تعالی
نکنند از بهر آنکه اعتقاد ثواب و عقاب ندارند و برای دفع مضرت کنند چنانکه عبد الکریم بن عرجا را دیدند که نماز نیکو میکرد گفتند
که این چه این طریق تو است چگونه است گفت عادة البلد و ریاضة الجسد و حمایة الاهل والولد و ذکر نکنند این منافقان
الا اندکی یعنی از نماز الا تکبیر احرام نکنند و یا آواز بلند تا مردمان بشنوند گمان برند که ایشان نماز میکنند و شاید که مراد تقلیل
فی حمله باشد یعنی نکنند و اگر کنند اندک بود و آن نیز ریا بود مقبول نشود پس جانان که هیچ نیکنند متحیر و مضطرب و سرگشته
و میان این واند یکبار بجانب مومنان میگردند و با ایشان اند و یکبار بجانب کافران میگردند و بادل با ایشان یکی شوند
نه مومن مخلص و نه کافر صریح چنانکه پیغمبر فرمود مثل المنافق کالشاة العایرة بین الغنمین تعیر الی هذه مرة و الی اخری
لا تدری ایهما تتبع و هر که خدای او را گمراه کند یعنی از راه بهشت و ثواب و یا از الطاف خداش محروم کرد اند بر سبیل
عقوبت تو راه او را نیابی نه بهشت و نه راه حق از بهر آنکه این دو کار هیچ در دست توفیق الله نهی کرد مومنانرا
از آنکه آن کنند که منافقان کردند از دوستی با کافران و صداقت و مودت و گفت ای مومنان کافرانرا دوست مگیرید
و با ایشان دوستی مکنید دوستی با مومنان کنید ای میخواهید که خدای تعالی بر شما حجتی ظاهر آورد بدوستی کردن با کافران
إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَ
أَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِ
اللَّهُ أَجْرًا عَظِيمًا مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ وَكَانَ
اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا بیان مقام و جایگاه منافقان میکند در دوزخ و میگوید که منافقان در درک اسفل و

طبقه

طبقه زیرین باشند از دوزخ در خبر است که خدای تعالی را در دوزخ تابوتهاست از آتش و آن جای منافقان باشد
عبد الله عمر گفت سه گروه باشند که روز قیامت از عذاب که ایشانرا بود کس را نبود منافقان و کافران را مائده
عیسی و آل فرعون را بیان کرد و این منافقانرا فرمود که ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار و قوله تعالی فیومئذ
لا یعذب عذابه احد و لا یوثق وثاقه احد و در حق کافران مائده فرمود که فانی اعذبه عذابا لا اعذبه احدا من العالمین و
فرعون را ادخلوا آل فرعون اشد العذاب و لن تجد لهم نصیرا و تو این منافقانرا یاری و یاوری نیابی که ایشانرا یاری کند مگر
آنکه با این همه حق سبحانه و تعالی در توبه و راه نجات بر ایشان نبست گفت مگر آنکه توبه کنند و باز آیند و دل با زبان یکی کنند
و کارهای تباه کرده را اصلاح کنند و دست بخدای زنند و بدان خدای تمسک دارند و اعتماد بر خدای کنند و اعتقاد خدای را
خالص کنند پس از آنکه برای ریا و سمعه کرده باشند که چون چنین کنند ایشان با مومنان باشند و کفر و نفاق که در
روز کار گذشته در زمره باشند ایشانرا زیان ندارد چه توبه و ایمان حکم آنرا باطل کرده باشد و خدای تعالی مومنانرا
مزدی عظیم و بحد و ثوابی جلیل کرامت کند و چگونه عظیم نباشد آنچه تعظیم و تجلیل خدای بآن مقرون بود و دوام با بقای خدای
پیوسته آنکه خدای تعالی باز نمود که آنچه به بندگان میرسد هم از ایشان است که خدای تعالی از عذاب ایشان مستغنی است و از
عذاب ایشان هیچ او را انقصانی نیست نه در طاعت منفعتی و نه در معصیت و را مضرتی سبحان من لا تزیده طاعة المطیعین
و لا ینقصه معصیة العاصین لاجرم فرمود که خدای تعالی بعذاب شما چه خواهد کردن اگر شما شکر کنید و ایمان آرید و اگر هیچ
نیست در ایمان و طاعت تو جز آنکه اگر تو شاکر باشی او وعده داد که نعمت بیفزایم و منقطع نگردانم و در آجل ثواب است
بیش و هم در سر آن شکر گویم اگر چه تو بنده کفوری من خدای غفورم و شکورم و کان الله شاکرا علیما خدای تعالی شاکر
داننده است شکر از قدیم تعالی آنست که از تو کرده تو باز گوید بطریق مدح و ثنا تا خلقان بشنوند و بر تو ثنا گویند چنانکه
رسول صلی الله علیه و آله را خدای تعالی گفت التحدث بالنعم شکر و من ذکره فقد شکره و من کتمه فقد کفره لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ
بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظُلِمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخْفُوهُ
أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا و میگوید که خدای دوست ندارد که کسی بر کسی
دعای بد کند الا آنکس که بر وی ظلم کرده باشد و مر او را رخصت بود که بر ظالم دعای بد کند و خدای تعالی شنواست می شنود
جهر آنکس که سخن بد میگوید و داناست بضمایر و اسرار ایشان مجاهد گفت مراد مهمانیست که فرود آید و میزبان
نیکوئی کند خیر و بد مردمانرا بانچه او کرده باشد چنانکه شاعر گفت چون از ممدوح خود باز گشته بود با او اقول اذا اسلت و
قیل لی ماذا احدث من الجواد المفضل ان قلت اعطانی کذبت و ان اقل بخل الجواد بماله لم تحمل فاختر لنفسک ما ترید فانی
لابد مخبرهم و ان لم اسایل و گفت سدی مراد الا آنکس که انتقام کنند و این قول از باقر علیه السلام روایه کرده اند و در خبر است
که رسول صلی الله علیه و آله مردی بگذشت که با کسی خصومت میکرد و بر و سفاهت استناد میکرد و آن مرد میگفت حسبی الله حسبی الله
رسول صلی الله علیه و آله او را گفت ابل من نفسک عذرا فاذا عجزت فقل حسبی الله اول از خویشتن عذری بجای آنکه که عاجز شوی
بگوی که حسبی الله و امیر المومنین علی علیه السلام گفت رد الحجر من حیث اتاک فان الشر لا یدفعه الا الشر آنگه که عاجز شوی بگوی حسبی الله

وامیر المومنین ع فرمود که سنگ هم ازان راه که آمده باشد باز فرست که خبث را دفع نتوان کرد جز بشر و طرب گفت که مراد مظلوم است مگر واست یعنی خدای دوست ندارد که جهر کنند بکلام قبیح الا که او را اکراه و ملجا کرده باشند که فعل او داخل نباشد در تکلیف چون با اختیار او نبوده باشد آنگه چون این گفت و خلق را رخصت داد که از ظالم انتقام کشند ایشان را بر فعل خیر و احسان و تجاوز از گناه ترغیب کرد گفت اگر چیزی ظاهر کردانید و آشکارا کنید یا در نهان و خفیه از شر و بدی و گناهی در گذرید خدای تعالی همیشه عفو کننده و قادر بوده است و باشد برای عفو با قدرت مقرون کرد که آنکس که از سر عجز عفو کند ممدوح نباشد عفو از سر قدرت باید تا بدان مدح بود والعفو عن قدرة فضل عن الکریم إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا آنانکه کافر شدند بخدای و رسول خدای و میخواهند که جدا کنند میان خدا و پیغمبرانش گویند بخدا ایمان آوریم و بپیغمبرانش نیاریم یا به بعضی ایمان آوریم و به بعضی نیاوریم میگویند جهودان و ترسایان که بعضی پیغمبران را تصدیق کنیم و بعضی تکذیب جهودان بموسی میگروند و بمحمد و عیسی نمیگروند و میخواهند تا میان این راهی بگیرند یعنی میان کفر و ایمان راهی آنگه مردمان دو گونه اند یکی مومن که بهر کس ایمان دارند و دوم کافر که جمله را کافرست ایمان ببعضی و کفر ببعضی راهی باشد از میان دو راه از روی ظاهر و اگرچه از روی حقیقت این راه هم راه کفر بود یعنی که خدای تعالی فرمود که ایشان آنانند که کافر بحقیقت اند و برای کافران بساختیم عذابی خوار کننده یعنی با استخفاف و اهانت و این صفت مستحق باشد چه عقاب از عذاب خاص تر است آنگه ذکر آنان کرد که برعکس این صفات باشد و گفت وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَٰئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أُجُورَهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا آنکه ایمان دارند بخدای و جمله پیغمبران و تفرقه نکنند میان هیچ یک از ایشان بآنکه بعضی ایمان آرند و بعضی ایمان نیارند بلکه بهمه ایمان آرند ایشان آنان باشند که مزد ایشان تمام بدهیم و خدای آمرزنده و مهربانست بیامرزد آنرا که بدین صفت باشد و از سر عقاب معاصی او در گذرد و رحمت کند و اگرچه بر و واجب نبود يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةً تُنَبِّئُهُمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَٰلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَٰلِكَ وَآتَيْنَا مُوسَىٰ سُلْطَانًا مُبِينًا چون ذکر هر دو گروه کرد رسول را تسلیه داد از آنچه جهودان گفتند او را و تعنت نمودند و این آن بود که کعب اشرف و فنحاص عازورا رسول صلعم را گفتند اگر تو پیغمبری کتاب بیار چنانکه موسی توریة بیکدفعه بیاورد و خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای محمد مگر تا دل عزیز خود را از گفت ایشان

تنگ

تنگ مکنی که اگر ترا میگویند و از تو میخواهند که بر ایشان کتابی آوری از آسمان بیکدفعه بر سبیل تعنت ایشان از موسی چیزی خواستند که ازین عظیم تر بود و آن آن بود که گفتند خدای را بمعاینه بما نما لاجرم چندان که این بگفتند صاعقه بیامد و ایشان را بسوخت و این عقوبت که صاعقه فرستادیم و ایشان را بسوختیم بر ایشان ظلم نبود بلکه بظلم ایشان بود آنگه پسران گوساله را معبود خود گرفتند گوساله پرست شدند پس از آنکه آیات بینات و معجزات بایشان آمد که ما عفو کردیم و از سر این همه در گذشتیم و موسی را حجتی روشنی و سلطانی ظاهر دادیم که معجزات و آیه را دلیل است بر آنکه موسی سوال رویت برای خود نکرد بلکه برای قوم خود کرد از آنجا که ازوی درخواستند چنانکه گفت فقد سالوا موسی اکبر من ذلک و دلیلست بر ابطال رویت از آنجا که ازوی درخواستند بر سبیل تعنت کتابی خواستند از آسمان بیک دفعه و تعنت از جمله کبایر و عظام است و آنچه از موسی درخواستند در باب رویت بزرگتر و عظیم تر است چون آنچه جایز بود کفر نبود همانا آنچه عظیم تر بود ایمان بود و سرچون ان همه تعنت با کفر کردند صاعقه نیامد و سوال رویت کردند صاعقه آمد اگر سوال رویت عظیم تر نبودی صاعقه نیامدی و صاعقه که آمد قوم موسی را بسوخت اگر سوال از موسی بودی صاعقه موسی را بسوختی و ظلم بموسی حواله بودی وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمُ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا چون بر این همه حجتها که موسی را دادیم ایمان نیاوردند بنمودیم تا چند آنکه پهنای لشکرگاه موسی بود از کوه طور بگسستند و بر بالای سر ایشان برداشتیم و گفتند که اگر بموسی و توریة ایمان نیاورید و شرایط او کار نبندید این کوه بر سر ایشان فرو آرم ایشان روی بر زمین نهادند و بنیم روی و یک چشم در نگاه میکردند و این قصه در سورة البقرة رفته است و چون ببیت المقدس رسیدند بدری از درهای او و گفتند دری بود نام او ایلیا ایشان را گفتیم باین در در روید و سجده کنید و آمرزش خواهید ایشان سجده نکردند و از پشت آن در در شدند و بجای حطة حنطة گفتند و ایشان را گفتیم که از در روز شنبه تعدی مکنید در ماهی گرفتن و از ایشان در چیزها عهدی گران و مغلظ گرفتیم فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ وَكُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا پس بنقض عهد و شکافتن عهد و میثاق که ایشان کردند و بکفری که بآیات خدای آوردند و کشتن ایشان پیغمبران را بناحق و بگفتار ایشان که دلهای ما در غلاف و پوشش است یا دلها وعاء علم است بدین سبب بود که ما ایشان را لعنت کردیم و عذاب بر ایشان واجب گردانیدیم آنگه گفت بلکه خدا مهر کرد و علامتی پدید آورد بر دلهای ایشان تا فرشتگان بدان بشناسند مومن را از منافق و کافر و آن چیزی باشد که منع ایمان نکند یعنی که گفت فلا یومنون الا قلیلا ایمان نیارند مگر اندکی را اگر مانع کردی اندکی را و بسیار را و بکفر آوردن ایشان و گفتن ایشان بر مریم دروغی بزرگ و بهتان دروغ باشد که خداوندش از آن بیخبر باشد چون نبود مبهوت و متحیر گردد و بهتان مریم آن بود که گفتند او زنا کرده است از بهر آن عظیم خواند که او بیگناه و بیخبر بود وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِنْ

شُبِّهَ لَهُمْ وَاِنَّ الَّذِیْنَ اخْتَلَفُوْا فِیْهِ لَفِیْ شَکٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهٖ مِنْ عِلْمٍ اِلَّا
اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوْهُ یَقِیْنًا بَلْ رَفَعَهُ اللّٰهُ اِلَیْهِ وَکَانَ اللّٰهُ عَزِیْزًا
حَکِیْمًا و گفتند ایشان که ما مسیح را که عیسی مریم است بکشتیم واو رسول خدای بود او را که کشته بودند
وبر درخت کرده ولیکن برایشان مشتبه کردند ودر خبراست از عبد الله عباس که یک روز عیسی علیه السلام
بجماعه یهودان نهاد چون او را دیدند گفتند جاءکم الساحر ابن الساحرة الفاعل ابن الفاعلة و برا او و مادرش
را دشنام دادند عیسی علیه السلام گفت اللهم انت ربی وانا من روحک خرجت وبکلمتک خلقتنی ولم اتهم من تلقاء نفسی
اللهم العن من سبنی وسب امی بار خدایا تو خدای منی و من از روح توام ومرا بکلام خود آفریدی و من از قبل خود
نیامدم بار خدایا لعنت کن آنکه مرا و مادرم دشنام داد خدای تعالی دعای او را مستجاب گردانید و ایشان را همه خوک
گردانید یهودا که سر جهودان بود چون آن خبر برسید که برایشان نفرین کرده اند اتفاق کردند که او را بکشند جمع گشتند
و با او مناظره کردند عیسی علیه السلام گفت یا معشر الیهود شما نیک میدانید که خدای شما را دشمن میدارد ایشان از گفتار او خشم
آهنگ او کردند ازیشان بگریخت و در خانه شد که در سقف او روزنی بود خدای تعالی جبرئیل را بفرستاد تا عیسی را از آن
روزن بآسمان برد یهودا مردی را بفرستاد نام او طیطیانوس گفت درین خانه رو عیسی را بکش او در خانه رفت
وکس را نیافت زوایای خانه می طلبید دیر بماند گمان بردند که عیسی با او در کارزار است بیاری او آمدند خدای تعالی شبه
عیسی برو افکنده بود پنداشتند که او عیسی است او را بگرفتند و بکشتند و بر درخت کردند چندانکه او بگفت من طیطیانوسم قبول
نکردند چون او را کشته بودند جماعتی گفتند که اکنون درین خانه عیسی بود و صاحب ما اگر این عیسی است صاحب ما کجا شد و اگر
صاحب ماست عیسی کجا شد و گفته اند که شبه عیسی بر روی طیطیانوس بود نه بر جمله اعضا چون او را بکشتند در رو نگاه کردند
روی بروی عیسی داشت و بسایر اندام بصاحب ایشان ازین وجه شبه شد وهب گفت عیسی با هژده حواری در جایی بود و
جهودان گرد او بگرفتند خدای تعالی شبه عیسی بر همه افکند چون جهودان دیدند عجب ماندند گفتند مسحور کردند اگر بگوئید عیسی در میان
ما کدام است والا همه را بکشیم عیسی علیه السلام گفت کیست که ایثار کند و جان فدای من کند تا او را بجای من بکشند یکی از میان ایشان
گفت که من و از میان ایشان برخواست و گفت عیسی منم ازین وجه مشتبه شد محمد بن اسحق گفت که چون قصد عیسی
کردند بگریخت و در جایی پنهان شد یکی از جمله حواریان منافق بود گفت مرا چه دهید تا من شما را بعیسی راه نمایم گفتند سی درم
آن مرد سی درم بستد و ایشان را بآن خانه آورد که عیسی آنجا بود و او از پیش در رفت و گفت آنجا که ترا بکشند خدای تعالی
عیسی را بآسمان برد و شبه عیسی برین حواری منافق افکند او را بگرفتند و بکشتند اینکه فرمود وان الذین اختلفوا و آنکه در
عیسی خلاف کردند در حال الحاق شبه ایشان در شک بودند که آنکه او را کشتند عیسی بود یا نه حق تعالی گفت که ایشان را آن علم نبود الا
آنکه متابعت گمان کردند زجاج گفت اختلاف ترسایان آن بود که بعضی ازیشان گفتند که عیسی آن است کس او را سوا آنکه گشت
بعضی گفتند پسر خدایست کسی بر وراه نیابد و بعضی دیگر گفتند خدای نیست و پسر خدای نیست بلکه بنده خدای است روا بود
که او را بکشند چنانکه دیگر پیغمبران ازین وجه برایشان مشتبه شد خدای تعالی فرمود وما قتلوه یقینا وکشتند او را یقین بلکه برکان

بودند که کشته مصلوب عیسی است یا نه بلکه خدای او را رفع کرد ما جوار رحمت تا بآسمان برد نزدیک مقربان و معتمدان رسول
علیه السلام فرمود که شب معراج عیسی را بآسمان چهارم دیدم و مراد بآیه آسمان است و جای که کس را حکم نباشد مگر خدای تعالی عزیزا
و قاهر و غالبست کس او را غالب نیاید و حکیم است آنچه کند بحکمت کند و صواب کند و بر و اعتراض نباشد وَاِنْ مِنْ اَهْلِ
الْکِتٰبِ اِلَّا لَیُؤْمِنَنَّ بِهٖ قَبْلَ مَوْتِهٖ وَیَوْمَ الْقِیٰمَةِ یَکُوْنُ عَلَیْهِمْ شَهِیْدًا
فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِیْنَ هَادُوْا حَرَّمْنَا عَلَیْهِمْ طَیِّبٰتٍ اُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنْ
سَبِیْلِ اللّٰهِ کَثِیْرًا وَاَخْذِهِمُ الرِّبٰوا وَقَدْ نُهُوْا عَنْهُ وَاَکْلِهِمْ اَمْوَالَ
النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَاَعْتَدْنَا لِلْکٰفِرِیْنَ عَذَابًا اَلِیْمًا میفرماید که هیچکس نباشد و ترسایان
الا که بعیسی ایمان آورد پیش از مردن عیسی و این در عهد صاحب الزمان باشد چون عیسی از آسمان بزمین آید و
دجال را بکشد و در روی زمین هیچ دین و ملت نباشد الا ملت محمدی پس هر جهودی و ترسایی که در آن روز باشد بعیسی ایمان
آرد ابو هریره روایت کرد که پیغمبر فرمود که انبیا برادران اند از مادران مختلف دینشان یکیست و اول ترین مردمان بعیسی
مریم منم که محمدم زیرا که میان من و او هیچ پیغمبری نبود و نزدیک است که از آسمان فرود آید و در میان مردمان حکم کند
بعدل چون او را ببینی بشناسی که او مردیست تمام خلق سرخ و سفید موی فرو گذاشته پنداری که آب از موی او میچکد اگر
چه تر نباشد صلیب بشکند و خوک بکشد و جزیت فرو نهد و مال بستاند و بر کافران برای اسلام قتال کند تا خدای تعالی
بروزگار او همه ملتها را هلاک کند مگر اسلام و سجده نکنند جز خدای را و در روزگار او مسیح ضلال یا که دجال کذابست هلاک
کند و ایمنی در زمین پدید آید تا شیر با شتر چرا کند و پلنگ با گاو و گرگ با گوسفند و کودکان با مارها بازی کنند هیچ یکدیگر را
مضرت نرسانند آنگه چهل سال در زمین مقام کند آنگه وفات رسد او را و مسلمانان برو نماز کنند و دفن کنند و اگر خواهی
از قران بر خوان وان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به جماعتی دیگر گفتند که معنی اینست که هیچکس نباشد از جهودان و از
ترسایان الا که پیش از آنکه بمیرد به عیسی ایمان آرد آنگه که ملک الموت را بیند در وقتی که ایمانش نافع نبود شهر بن حوشب
گفت روزی حجاج بواسط بود و عطا میداد و کسی آمد و مرا بخواند من آنجا رفتم با جامه کهنه و اسبی لاغر مرا گفت ای شهر
این چه طلاقات و این چه اسب گفتم ایها الامیر این اسب چنین اتفاق افتاد و نخریده ام و اما خلاقت جامه مرا آن بس که
عورت مرا بپوشد مرا گفت که تو جامه خز نپوشی و عیب کنی گفتم که خز پوشیدن عادت نکرده ام ولیکن عیب نکنم او را گفت خز
بپوشد جبه از خز در من پوشید خواستم که بیرون آیم گفت مرا این مشکل شده است من گفتم آن کدام است امیر این آیه بر
خواند وان من اهل الکتاب گفت و تنها باشد که اسیران را از جهودان و ترسایان پیش من آرند من بفرمایم تا ایشان را
گردن بزنند پیش من و از ایشان هیچ کلمه ایمان نشنوم من گفتم ما انکه چون جهودان را وقت مرگ آید فرشتگان عذاب
آیند و مقامع و مقارع بر روی و پشت ایشان میزنند و میگویند یا عدو الله عیسی بتو آمد و او پیغمبر صالح بود او را تکذیب
کردی و ایمان نیاوردی گوید اکنون ایمان آوردم که او پیغمبری بود صالح و در آن وقت ایمانش سود ندارد چون این بگفتم
گفت از که شنیدی گفتم از محمد بن الحنفیه سر در پیش افکند ساعتی یک و انگشت بر زمین میزد آنگه سر برداشت و گفت

اخذنها من عین صافیه کلبی گفت کو برا گفتم مرا از محمد حنفیه روایت کردی و او کاره باشد ایشان را و انچه از ایشان ادم
گفت قصد ان کردم که مردم بخشم آرم و گفتند که ما در به راجع است با محمد یعنی که هیچکس از اهل کتاب نباشد الا
که پیش از مردنش بمحمد ایمان آرد آنگه علامت مرگ ببیند و ایمانش در آن حال سود ندارد و روز قیامت تو گواه باشی بر ایشان
انچه ایشان کرده باشند با عیسی بر ایشان گواه باشد بدانچه کردند و گفتند انگه که بظلمی و بیدادی که جهودان کردند ما طعامهای
پاک که بر ایشان حلال کرده بودیم حرام کردیم بر ایشان در اخبار است که هر گاه که گناهی کردندی خدای تعالی از طعامهای
حلال چیزی بر ایشان حرام کردی بر سبیل عقوبت یا بر سبیل تغییر مصلحت که چون آن معصیت کردند مصلحت
بگشت و بر ایشان حرام کردند و منع کردن ایشان بسیاری را از راه خدای یعنی دین او بدعوی محالات و تحریف
کتاب و دعوی باطلات و گرفتن ایشان ربا را و آن زیادتی باشد بر سرمایه این تا خوردن از مکاسب و حال آن بود که
ایشان را از آن منع کرده بودند و خوردن ایشان مالهای مردم بباطل از وجوهی که خدای تعالی از آن منع کرده باشد از رشوه
حکام و وجوهی که نا واجب باشد و بساختیم برای کافران از ایشان عذابی دردناک لٰکِنِ الرّٰاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ
مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ یُؤْمِنُونَ بِمٰا اُنْزِلَ اِلَیْکَ وَمٰا اُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ وَالْمُقِیمِینَ
الصَّلٰوةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّکٰوةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ اُولٰئِکَ سَنُؤْتِیهِمْ
اَجْراً عَظِیماً حق تعالی ذکر آنان کرد که اهل کتاب بودند و انچه ایشان را خواهد بود روز قیامت از اصناف
ذکر جماعتی دیگر کرد که بخلاف ایشانند گفت لیکن آنانکه راسخ و ثابت قدم و پای برجای اند و در جمله از جمله اهل
چون عبد الله سلام و بحیرا راهب و مانند ایشان و آنانکه مؤمنانند از اهل کتاب و مؤمنان اهل کتاب را با
علمای ایشان برای آن عطف کرد ایمان جمع کرد ایشان را بر یک ملت این سرده کرده ایمان می آرند بانچه فرو فرستاده
شد بتو که محمدی و بانچه پیش از تو فرستادند بر پیغمبران متقدم از توریة و انجیل و زبور و خاصه آنان که نماز بپای دارند
از اهل کتاب و غیر ایشان و زکوة میدهند و بر خدای و بر روز بازپسین ایمان آرند ایشان را مزدی عظیم دهیم حق تعالی
بنده خود را گفت من ترا مال دادم زکوة بده و تو بنده منی آنچه بتو دادم برای بعضی باز میخواهم تا برای تو در خانه رحمت
ذخیره کنم تا در دست تو تباه نشود که ما عندکم ینفد و ما عند الله باق الا آن وقت که در مانده تر باشی بتو باز دهم یکی را
ده و یکی را صد و یکی را هفتصد اِنّٰا اَوْحَیْنٰا اِلَیْکَ کَمٰا اَوْحَیْنٰا اِلیٰ اِبْرٰاهِیمَ وَاِسْمٰاعِیلَ وَ
اِسْحٰقَ وَیَعْقُوبَ وَالْاَسْبٰاطِ وَعِیسیٰ وَاَیُّوبَ وَیُونُسَ وَهٰرُونَ وَسُلَیْمٰانَ وَآتَیْنٰا
دٰاوُدَ زَبُوراً سبب نزول این آیه آن بود که چون خدای تعالی آیتی که پیش از جهت از ینسئلک اهل الکتاب تا آخر
آیات بر رسول فرستاد و رسول علیه السلام بر جهودان خواند ایشان را خشم آمد گفتند که ما انزل الله علی بشر من شیء خدای تعالی
رد کرد بر ایشان و این آیه فرستاد و گفت که ما بتو وحی کردیم همچنانکه بنوح علیه السلام و دیگر پیغمبران که از پس او بودند
خدای تعالی نوح پیغمبر را ذکر کرده در دو جایگاه یکی درین آیه و دیگر در قوله و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من
نوح و تخصیص او از بهر آنست که او ابو البشر بود از پس آدم علیه السلام و اول پیغمبری بود که صاحب شرع بود و اولین کسی بود

که خدای

کر خدای تعالی بدعای وی خلقانرا هلاک کرد و شیخ الانبیا بود و معجزه او درین جهد کرد که او را دو هزار سال کم پنجاه
سال عمر بود که دندانش نیفتاد و مویش سفید نشد چون بهنگام مرگ رسید ملک الموت او را گفت یا شیخ الانبیا
کیف وجدت الدنیا قال کبیت له بابان دخلت باحدهما و خرجت من الآخر و هیچ پیغمبری در دعوت قوم این
رنج نکشید که وی چنانکه خدای تعالی فرمود که قوم نوح من قبل انهم کانوا هم اظلم و اطغی و وحی کردیم با براهیم و فرزندانش
اسمعیل و اسحق و فرزند اسحق و یعقوب و با سباط که فرزندان یعقوب اند و ایشان دوازده سبط بودند از دو زن
فرزند یعقوب و عیسی علیه السلام و ایوب آن پیغمبر مذکور بصبر و صاحب زن و یونس و هارون که برادر موسی بود و سلیمان
که پسر داود بود و با داود دادیم کتاب زبور در خبر است که داود علیه السلام زبور را بر گرفتی و بخواندی و علمای بنی اسرائیل در پس
او استادندی و مردمان در پس و جنیان از پس مردمان و مرغان هوا پر و بر گستردندی و سایه بر ایشان افکندندی
از خوشی آواز داود روزی پیغمبر علیه السلام در منقبت امیر المؤمنین علی حدیثی در از گفت آنگه گفت چون روز قیامت باشد خدای
تعالی علی را چندان قوت دهد که جبرئیل و چندان نور دهد که نور آدم و از جمال چندانکه جمال یوسف و او از چندانکه مرد
بود با آواز داود اگر نه آن بودی که داود خطیب اهل بهشت است در بهشت او را چندان آواز دادی که او از داود
وَرُسُلاً قَدْ قَصَصْنٰاهُمْ عَلَیْکَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلاً لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَیْکَ وَکَلَّمَ
اللّٰهُ مُوسیٰ تَکْلِیماً رُسُلاً مُبَشِّرِینَ وَمُنْذِرِینَ لِئَلّٰا یَکُونَ لِلنّٰاسِ
عَلَی اللّٰهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَکٰانَ اللّٰهُ عَزِیزاً حَکِیماً و فرستادیم رسولانی که بر تو
قصه ایشان بگفتیم و دیگر آنکه قصه ایشان نگفتیم خدای تعالی با موسی سخن گفت آیه دلیل است بر حدوث قرآن
از آن وجه که کلامی که با موسی گفت بر طور پیش از آن با هیچ پیغمبری نگفته و از آنکه وجود حدوث او معلوم باشد قدیم نبود
قدیم آن بود که در ازل موجود باشد و وجودش را اول نباشد آنگه فرمود که فرستادیم رسولانی بشارت دهنده مؤمنانرا
بهشت و ثواب و کافرانرا بدوزخ و عقاب از بهر آنکه تا مردمانرا بر خدای حجتی نباشد بعد از فرستادن رسولان و خدای
تعالی همیشه عزیز بوده است قادر بر انتقام از آنانکه در و عاصی شوند حکیم است بوقت کند و بوجه فرماید چنانکه حکمت اقتضا
کند چه تعجیل آنکس کند که از فوت ترسد و حجت خدای را بفرستادن پیغمبران بود با دلائل عقل و اول عقل با رسال رسل
حجت بود اگر حجت نبودی با پیغمبر نفرستادی ممکن نبودی او را علم بصدق انبیا و صحت نبوت ایشان الا پس
از آنکه قواعد توحید و عدل مقرر کرده بودی و آن جز بادلائل عقل ممهد نشود و دیگر اگر حجت نبودی خدای را بر خلقان الا
بعث رسل لازم آمدی که حجت رسول قایم نبودی الا که رسول دیگر و کلام در آن رسول چنان بود که مؤدی شود بما لا
نهایه از رسولان لٰکِنِ اللّٰهُ یَشْهَدُ بِمٰا اَنْزَلَ اِلَیْکَ اَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلٰائِکَةُ یَشْهَدُونَ وَ
کَفیٰ بِاللّٰهِ شَهِیداً لیکن خدای گواهی میدهد بانچه فرو فرستاده است از کتاب قرآن و احکام
شرع و مسائل آنرا بعلم خود فرستاده بمصالح شما که شما ندانید و فرشتگان گواهی میدهند و گواهی خدای بسنده است
گواهی فرشتگان برای آن نیست تا گواهی خدای بار تمام شود آنرا نزدیک است بر جهودان چنانکه ایشان گفتند ما انزل

نزی

الله علی بشر من شیء گفت شما میگوئید که خدای تعالی هیچ کتابی نفرستاد بر هیچ آدمی من که خدایم گواهی میدهم بدانچه فرستادم
برسول خویش و خدای تعالی بر صحت حجت گواهی داد بر وحدانیت خویش که شهد الله انه لا اله الا هو و بر نبوت
مصطفی که وکفی بالله شهیدا محمد رسول الله و بر اعمال بندگان که والله شهید علی ما تعملون اولم یکف بربک انه علی
کل شیء شهید و بر دروغ منافقان که والله یشهد ان المنافقین لکاذبون و بر شریعت مصطفی که قل الله شهید
بینی و بینکم بر صحت قرآن که لکن الله یشهد بما انزل الیک إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ
سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ
لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَٰلِكَ
عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا آنانکه کافر شدند مردمان را منع کردند از راه خدای و دین مسلمانی بانکه گفتند این محمد
نه آن محمد است که ما نعت و صفت او در کتب خوانده‌ایم و آن سیرت و شکل ندارد و آن وقت نیامده است تا مردم
رغبت بکنند باو و دین جهودان و ترسایی که ایشان در کفر و ضلالت حق دور ماندند آنانکه کافر شدند و بر مردمان
ظلم کردند خدای تعالی نیامرزد ایشان را و راه ایمان سابق شده است جمله مکلفان را مگر راه دوزخ که بایشان نماید از
انکه در دنیا بر کفر بوده‌اند و بر کفر مرده‌اند و ایشان در دوزخ مقیم و جاوید باشند و این بر خدای آسان است
و متعذر نیست يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَآمِنُوا خَيْرًا
لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا
حَكِيمًا خدای تعالی باین آیه با جمله مکلفان از کتابها و صحابان طالب بود بدیدن که شما کتابی حق و دینی درست
آورده بود ایمان آورید تا شما را بهتر بود و اگر کافر شوید خدای راست الخ در آسمان و زمین است یعنی کفر شما او را زیان
ندارد و در ملک او نقصان نیاید و او علیم است و دانا باحوال شما حکیم در معامله با شما آن کند که حکم وی اقتضا کند و مصلحت
دران بود يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ
عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ
وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ
لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا حق تعالی خطاب میکند با جهودان و ترسایان میگوید
که ای اهل کتاب در دین و ملت خود غلو مکنید و از حد در مگذرید بعضی مفسران گفتند که این در ضرب و اصناف
ترسایان آمد از نسطوریان و یعقوبیان و ملکاییان و مرقوسیان و ترسان بحران ایشان را فرمودند که در دین غلو
مکنید و بر خدای تعالی جز از حق مگوئید یعقوبیان گفتند که عیسی خدایست نسطوریان گفتند که پسر خدایست
و مرقوسیان گفتند که ثالث ثلاثه اقنوم الاب و اقنوم الابن و اقنوم روح القدس جبرئیل را الخ ازین سبکی شدند
یعنی بر خدای این محالات و ما نسزا روا مدارید و مگوئید مدبرستی که عیسی مریم رسول خدایست مسیحش ازان گفت که از مادر

براد

براد مروحن امده و گفتند از بهر انکه در زمین بسیار رفتی چون زمین پیما بود و دجال را مسیح خوانند از بهر انکه چشم راست
وی ممسوح است و کلمه خداست یعنی عیسی آن کلمه که فرشتگان وی را بشارت دادند فی قوله ان الله یبشرک
بکلمة و گفتند که مراد بکلمه رسالت است و گفتند برای انکه عند کلمه کن بود و گفت کن پیداش بود و برای آنکه روح گفت
که باو زنده باشند چنانکه بروح القیها انداخت این کلمه را بمریم یعنی اعلام کرد او را و بیافرید الله رحمتش و روحیست
از و یعنی از فرمان خدا که جبرئیل باو در دمید و گفت مراد رحمت است از بهر انکه او را از باد آفرید نه از آب و روح و ریح
بیک معنی باشند و گفته‌اند که روح القدس یعنی جبرئیل است یعنی بینداخت این کلمه بمریم خدای و جبرئیل بامر خدای و انکه امر کرد و گفت
ایمان آرید بخدای و پیغمبران او و سه مگوئید چنانکه بعضی ترسایان گفتند ازین و از مثال این باز ایستید که شما را بهتر
باشد که بر حقیقت خدای یکیست منزه است خدای از انکه او را فرزند باشد نه بر حقیقت و نه بر مجاز که فرزند از آن باشد که او جسم
باشد و او کسی را بفرزندی نگیرد که او خدایست که هرچه در آسمان و زمین است او راست و خدای بس است که تکفل و
تکفل کند خلقان را بدانچه ایشان را بدان احتیاج بود لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَ
لَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ
إِلَيْهِ جَمِيعًا گفت ننگ ندارد مسیح که عیسی ابن مریم است از انکه بنده خدای باشد و نه نیز فرشتگان مقرب
و هرکه استنکاف کند و ننگ دارد از بندگی خدای و گردن کشی کند و ترفع نماید آن عبادت او جمله را حشر کند بر خود
یعنی جمع کند همه را در جایی که آنجا کس را حکمی نباشد مگر خدای عز و جل فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا
فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا
اما آنانکه ایمان آوردند و عمل صالح کردند هر یکی را از ایشان روفق انچه کرده باشند از کارهای نیک
مزدهای ایشان بتمام و کمال بایشان رسانند و نیز برسری بیرون استحقاق دیگر فضل کند بزیادتی درجات
و مثوبات و اما آنانکه ننگ دارند و از عبادت خدای گردن کشی نمایند ایشان را عذاب کند عذابی دردمند و ایشان را
بدون خدای هیچ یاری و پناهی نیابند که در حمایت وی باشند يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ
مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا
بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا
ای مردمان بشما آمد از خدای شما برهانی و حجتی یعنی رسول علیه السلام صاحب برهان و معجزه و باو کتابی فرستادیم صاحب م
بشما که نور روشن است در هدایت و بیان کننده است لایح در دلالت انکه وعده داد مؤمنان را و اهل
طاعت را و گفت اما آنانکه بخدای ایمان آوردند و دست در عروه‌های او زدند و عبادت او را دست اویز
خود ساختند ایشان را زود بود که در فضل و نعمت خود برد و ایشان را هدایت کند و او خود یعنی با ثواب خود اندر
بهشت راه مستقیم و راست و روا بود که مراد الطاف بود که ایشان را با ایمان و تصدیق نزدیک گردانید

دران ثابت دارد یَسْتَفْتُونَکَ قُلِ اللّٰهُ یُفْتِیکُمْ فِی الْکَلَالَةِ اِنِ امْرُؤٌ هَلَکَ لَیْسَ
لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ اُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَکَ وَهُوَ یَرِثُهَا اِنْ لَمْ یَکُنْ لَهَا
وَلَدٌ فَاِنْ کَانَتَا اثْنَتَیْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَکَ وَاِنْ کَانُوا اِخْوَةً
رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَیَیْنِ یُبَیِّنُ اللّٰهُ لَکُمْ اَنْ تَضِلُّوا
وَاللّٰهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ جابر بن عبد الله انصاری گفت که آیه در من آمد که من بیمار بودم رسول
خدای بعیادت من آمد و بنشست چون ساعتی برآمد پاره آب خواست و بر روی من ریخت من گفتم یا رسول الله چه
فرمایی که با مال خود کنم مرا نه خواهرست و نه فرزند ندارم رسول ع هیچ جواب نداد برخاست و بیرون شد دیگر نوبت
باز آمد و گفت یا جابر ترا ازین بیماری مرگ نباشد و خدای در باب تو و خواهران تو آیه فرستاده میگوید ای محمد از توی
پرسند و فتوی میخواهند در باب کلاله بگوی که خدا فتوی میدهد شما را در کلاله و میگوید که اگر مردی بمیرد و او را فرزندی
نباشد نرینه و مادینه و او را خواهری باشد از مادر و پدر یا از پدر تنها نیمه مال او را باشد و باقی بنزدیک اهل بیت باوی رد
کنند اگر متوفی خواهر باشد و برادر پدری و مادری یا پدری وارث باشد [illegible] باشد ازجمله ترکه که برادر شان بگذاشته
بود و اگر برادران و خواهران باشند مردان و زنان مادری و پدری یا پدری مردی را از ایشان مثل دو زن نصیب بود
یعنی دو نصیب هر برادری دهند و هر خواهری یک نصیب بردارند خدای تعالی از بهر شما ان بیان کرد تا گمراه نشوید و خدای
عالمست بهر چیزی از مصالح بندگان خویش و در عبادت و احکام شرع آن فرماید که ایشان بصلاح نزدیک و از
فساد دور باشند والله الموفق للصواب **سُورَةُ المَائِدَة** مدنیست مگر یک آیه که در حجة الوداع آمد و هی قوله الیوم
اکملت لکم دینکم الآیه و آیتی دیگرست بنزدیک ما و اصحاب الحدیث و مخالفان و هی قوله یا ایها الرسول بلغ ما انزل و
آن صد و بیست و یک آیه است که رسول ع در حجة الوداع گفت که سورة المائده آخرین سورتست از قران که نازل شد
حلالش حلال دارید و حرامش حرام دارید عبد الله عمر گفت که چون این سوره بر رسول فرود آمد رسول ع بر راحله بود اشتر
در زیر او ضعیف شد چنانکه رسول ع از راحله فرود آمد ابی بن کعب گفت از رسول ع که هر که او سوره مایده برخواند خدای
تعالی بعدد هر جهودی و ترسایی که در دنیا دم زده باشند ده حسنه اش بنویسد و ده سیئه محو کند و ده درجاتش رفیع کرداند
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اَوْفُوا بِالْعُقُودِ اُحِلَّتْ
لَکُمْ بَهِیمَةُ الْاَنْعَامِ اِلَّا مَا یُتْلَی عَلَیْکُمْ غَیْرَ مُحِلِّی الصَّیْدِ وَاَنْتُمْ حُرُمٌ اِنَّ
اللّٰهَ یَحْکُمُ مَا یُرِیدُ خدای تعالی باین آیه خطاب کرد با جمله مسلمانان و گفت که ای مؤمنان و گرویدگان
وفا کنید بعهدها که کرده اید و عقدها که بسته اید که اگر کسی بر شما ظلم کند همه یکدیگر را معاونت و مظاهرت کنید و یکدست
دیگران باشید و بدان عهد که با پیغمبران کرده اید که وصف رسول را و نبوت وی پنهان مکنید و در روایتی از عبد الله عباس
آنست که مراد جمله اوامر و نواهی قرانست در احکام حلال و حرام و فرایض که خدای تعالی عهد گرفت بر مکلفان که نقض
عهد مکنند ای مؤمنان حلال کرده شد شما را بهیمه یعنی چهارپایان از شتر و گاو و گوسفند و چهارپا را بهیمه خوانند از بهر آنکه بسته

زبانند او از آن باز پوشیده باشد و مراد از آن کسی را معلوم نشود و گفته اند که مراد آنست که در شکم
چهارپایان باشند از بچگان ایشان که اگر مادرش را بکشند و بچه در شکم باشد بگیرند اگر تمام خلق باشد و موی
برآورده و روح در افتاده کشتن مادرش کشتن او باشد و بکشتن مادر او حلال بود و اگر تمام خلق نباشد هیچ وجه
حلال نباشد کلبی گفت مراد وحوش است چون آهو و گاو کوهی و گورخر درین آیه مجمل گفت تفصیل او در سوره انعام
است ثمانیة ازواج من الضان اثنین ومن المعز اثنین الآیه و انعام اسم است شتر و گاو و گوسفند را بیانه والانعام خلقها لکم
فیها دفء و منافع و منها تاکلون الکه از آنکه نه ازین بابست در تحلیل جدا کرد والخیل والبغال والحمیر لترکبوها و زینة الا ما یتلی
الا آنچه بر شما خوانند پس ازین و آن آنست که حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر و غیر آن محرمات که در قران مذکورست
از آنجه نام خدا برو نبرده باشند و منخنقه و موقوذه و متردیه و نطیحه و ما ذبح علی النصب الکه قید دیگر کرد و گفت غیر محلی الصید
ای الکه حلال دارید صید ما و شما محرم باشید یعنی صید وحش شما را حلال است الا وقتی که محرم باشید که آنگاه حرام است
خدای تعالی در شرع آن حکم کند که خواهد برای آنکه او حکیم است آن خواهد که صلاح مکلفان باشد یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا
تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللّٰهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْیَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا آمِّینَ الْبَیْتَ الْحَرَامَ
یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَانًا وَاِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا خدای تعالی درین آیه نهی
کرد مؤمنان را و مراد ایشانند و غیر ایشان الا آنست که توجیه خطاب بمؤمنان کرد از آنکه کافران را آن پایه ننهاد
که ایشان را بخطاب خود تشریف کرداند و وجهی دیگر آنست که کفار بنزدیک ما بشرایع متعبد اند پس اگرچه بظاهر این خطاب
داخل این نباشند بدلیل دیگر داخل باشند و روا بود که خطاب موجه بود بشخصی دیگر را و بود دخل بوده باشد چنانکه یا ایها النبی
اذا طلقتم النساء و اوامر و نواهی خطاب با معاصران و معاندان رسول است و باتفاق مراد ایشانند و ما و آنکه پیش از
ما و پس از ما بودند و باشند [illegible] حطم آمد و بمدینه آمد و جماعتی که با او بودند ایشان را بیرون مدینه رها کردند و از نزدیک رسول
آمد گفت الی ما تدعوا الناس مردمان را بچه دعوت میکنی رسول ع گفت بآنکه گواهی دهند که خدا یکیست و نماز کنند و زکوة
دهند گفت نیکوست اما امیرانند که من با ایشان مشورت کنم و تواند بود که ایشان را با خود بیارم و رسول پیش از آنکه
او در آید گفته بود که مردی از ربیعه در آید و بزبان شیطان سخن گوید چون بیرون رفت گفت ای مرد بروی کافر در آمد
و در عقب غادر میرود و آن مرد مسلمان نیست آنکه بیرون شد بمدینه بگذشت و همه را براند و میگفت با تو اینها و این صرم
هم با لیها و دیگر چون سالی دیگر بحج آمد با حاجیان بکر و ابل از یمامه و مال بسیار با او بود مسلمانان گفتند یا رسول الله
حطم آمد و مال بسیار دارد و رها کن تا وی را بکشیم و مال او عوض چهارپایان خود برداریم رسول گفت روا نباشد که در حرم است
و ماه حرام است و او هدی آورده است و تقلید کرده است گفتند که ای رسول خدا ما در جاهلیت این بسیار کردیم خدای
تعالی این آیه فرستاد و گفت ای مؤمنان حلال مدارید شعائر خدا را ابن عباس گفت که این در مناسک حج است که مشرکان
بحج آمدندی و هدی آوردندی مؤمنان خواستند تا بر ایشان غارت کنند خدای تعالی ایشان را ازین نهی کرد و گفتند که
حرم است یعنی حرمت حرم نگاه دارید و آنچه شما را از آن نهی کرده اند در حرم مکنید و حلال مدارید هدی را که برای خانه خدا اشعار

وگفته‌اند

کرده باشند که بر این غارت کنید و نیز ماه حرام را حلال مدانید که کسی آورده باشند خانه خدا را تا قربان کنند که آن را غارت
کنید و نه اشتران که از بهر علامت هدی را قلاده بر گردن ایشان بسته اند بعضی گفته اند مراد آنست که در جاهلیت
بودی که مرد چون از خانه بیامدی و روی بخانه نهادی برای حج پاره چوب سمره در گردن افکندی تا علامت آن
بود که بحج رفتن کس او را تعرض نکردی و چون باز گشتی قلاده از موی در گردن خود کردی تا دانستندی که او از
حج باز میگردد تعرض نرسانندی و نه قاصدان خانه حرام را که خانه خداست از حاج و زوار معتمران میجویند فضل
خدای را و خشنودی وی یعنی استحلال مکنید خون و مال آنکه چون قصد خانه خدای کنند از جایها بطلب روزی بسبیل تجارت
و بر طلب رضای خدا بسبیل حج و زیارت آنگه گفت خدای اطلاق این حصر کرد که بر ایشان حرام کرده بود صید
کردن چون ایشان را که بری شود از آنچه بر ایشان از آن بود گفت چون حلال شوید و از احرام بیرون
آئید صید کنید بیشتر مفسران بر آنند که این آیه چیزی منسوخ نیست الا ابن جریج که او گفت از آیه هیچ منسوخ نیست
برای آنکه ابتدا بقتال مشرکان نشاید کرد در ماههای حرام الا که ایشان ابتدا کنند و از باقر ع روایة کرده اند و در آنکه
آن چیز کدامست خلاف کرده اند قوی ترین اقوال قول آنکس است که گفت و لا الشهر الحرام و لا الهدی و لا القلائد
و لا آمین البیت الحرام منسوخست برای آنکه امت اجماع کرده اند بر آنکه خدای تعالی حلال کرده است قتال مشرکان
در ماه حرام و لا آمین البیت الحرام اگر چه عامست مخصوص باشد بمشرکان وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ اَنْ
صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اَنْ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا
عَلَى الْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ و نباید که دشمنی قومی که شما را از مسجد الحرام و
از خانه خدای باز داشته باشند عام الحدیبیه بر آن دارد که تعدی کنید و ظلم و حرمت حرم نگاه ندارید از مجاهد روایتست که
سبب نزول آیه آن بود که روزی فتح مردی مؤمن را بکشتند در عرفات که حلیف ابو سفیان بود و حواله کردند که او را حلفاء
رسول کشته اند رسول م گفت لعن الله من قتل بذحل الجاهلیة گفت لعنت خدای بر آن باد که او بکینه جاهلیت کسی را بکشد
و خدای تعالی این آیه فرستاد و رسول م گفت الا ان کل دم و مال و مأثرة و کانت فی الجاهلیة فانها تحت قدمی هاتین الا
آیة الکعبة و سقایة الحاج هر خونی و مالی و علی که در جاهلیت بود همه در زیر پای من است یعنی از احکام نیست الا خدمة کعبه
و رعایة سقاية الحاج که از او بر قرار خود رها کردیم آنگه امر کرد مکلفان را و فرمود که معاونت و مظاهرت و یاری کنید یکدیگر را بر بر
و تقوی و پرهیزکاری یعنی خویشتن نگاه داشتن از عقاب خدای بنا کردن و فعلی که مستحق عقاب شوند آن و یکدیگر را یاری
مکنید بر اثم و عدوان و اثم هر معصیتی باشد که فاعلش تعدی نکند بغیری و عدوان معصیتی بود که تعدی کند چون ظلم و غضب
در رسول م گفت بر آن باشد که دل تو بآن منشرح گردد و آن را قبول کند و اثم آن باشد که در دل تو اثر کند اگر چه مردمان بر آن
فتوی کنند آنگه فرمود که از خدای و عقاب او بترسید که خدای سخت عقوبتست و عقوبت سخت است عجب از ضعیفی که
او از عقاب سخت نترسد چه اگر آدمی از سنگ بود یا از آهن با از آتش بس نبود از آنکه آتش آتش دوزخ است چنانکه در خبر
آمده است که اگر اهل دوزخ را در میان آتش دنیا نهند از راحت خواب شان برد حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ

والدم

وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا اُهِلَّ لِغَيْرِ اللّٰهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ
وَمَا اَكَلَ السَّبُعُ اِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَاَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْاَزْلَامِ
ذٰلِكُمْ فِسْقٌ حق سبحانه و تعالی بیان میکند درین آیه آنچه مجمل گذاشت از او در سوره و این دلیل است بر آنکه
تاخیر البیان عن وقت الخطاب الی وقت الحاجة روا باشد خطاب میکند با جمله مکلفان و میگوید که حرام کرده شد بر شما
مردار و میته آن باشد که از او خونی روان نباشد از آنچه خوردنش روا باشد از حیوانات و میته بقشید مرده باشد از
آدمیان و رسول م ماهی و ملخ را میته گفتی میتتان مباحتان السمک و الجراد و حرام کرد خون و سبب نزول این آیه
آن بود که عرب و غیر ایشان خون را در روده کان کردندی و بر آتش نهادندی و بخوردندی و در لیقی دیگر خون را صفت
کرد و گفت او دما مسفوحا احتراز باشد از خونی که با گوشت مختلط باشد و با جگر و از وی جدا نتوان کرد و این مرده و میته
دوم بر ظاهر عموم است و مراد خصوص زیرا که مرده حرام نیست چون ماهی و ملخ و خون حرام نیست چون خونی که با گوشت
و جگر آمیخته بود و نیز حرام است بر شما گوشت مطلقا و هر چه بدو تعلق دارد و از آنچه جز بر نام خدای کشته باشند یعنی بر نام
بتان و نام خدای نبرده باشند باید که کشنده چند ذابح با خدای بود و اگر فراموش کند و در نیت و اعتقاد او وجوب
آن باشد روا باشد و باید که مسلمان بود ره روی او بقبله بود با امکان و در آیه دلیل است بر آنکه ذبائح آنکه مخالف اهل
اسلام باشد از سایر اصناف کفار حرام بود برای آنکه ایشان نام خدا بر آن بگویند آن نه نام خدای باشد چه ایشان او
را بنشناسند و همه ذبایح مجبره و مجسمه روا نباشد برای آنکه آنچه ایشان اعتقاد کرده اند خدا را نشاید و از آنکه گلوی گرفته
باشند تا مرده باشد هم نشاید خوردن که حرام است و این آن بود که گوسفند را بگرفتندی و گلوی او در میان دو شاخ
کردندی و سخت در کشیدندی تا مردی یا بدست گلویش باز گرفتندی تا مردی و آن نیز هم که بچوب و عصا کشته باشند و
آنکه از جای بلند بیفتد یا در چاه افتد و بمیرد هم حرام بود و اگر در چاه افتاده باشد و بر مذبحش راه نیابند بهر نوع که بکشند با
تسمیه روا باشد از بهر آنکه ضرورت است و آن گاو و گوسفند که بزخم سرو برده باشند و آنچه دد بعضی از آن خورده باشند
و بکشته باشند الا وقتی که بدیشان رسیده و در ایشان حیوتی مستقر بود و بکشید آنگه شما را حلال بود خوردن آن و علامت آن
بود که بعد از ذبح دست و پای و دنبال با کی از اینها بجنباند و چشم بر هم زند و اگر بخلاف این بود روا نبود و آنچه بر سنگها کشته
باشند و آن سنگها بود که در جاهلیت نصب کرده بودند و آن سیصد و شصت سنگ بودند و از او ثان خوانند و صنم آن
بود که او را صورتی و شکلی بود و بعضی دیگر گفته اند که این سنگها راست کرده بودند و چیزی که بکشتندی خون در کعبه مالیدندی
بتقرب و سنگ را زان دیچ سنگ کردندی و بر آن سنگها افکندی تا خشک شدی چون مسلمانی ظاهر شد مسلمانان گفتند که اهل
جاهلیت خانه خدا را تعظیم کردندی بخون که در وی مالیدندی ما اولیتریم که از آن تعظیم کنیم خدای تعالی این آیه فرستاد لن ینال
الله لحومها و لا دماؤها الآیه و آن که قسمت کنید بازلام و آن تیرهای قمار بود که در جاهلیت داشتندی بر بعضی نوشته
که امرنی ربی و بر بعضی دیگر نوشته که نهانی ربی چون کاری خواستندی کردن سفری یا تجارتی آن تیرها بگردانیدندی اگر
آن تیر برآمدی که در وی نهی بودی نکردندی خدای از این نهی کرد و بیان کرد که حرام است و گفته اند که مراد سنگ زدن کامنان است

خانه

وگفته‌اند که هبل صنمی بود بر سر جایی که بدایا کعبه در آنجا بود و بنزد او هفت تیر نهاده بودند بر یکی نوشته که عقل یعنی دیه
و بر دیگری نعم و بر دیگری لا و بر دیگری و بر دیگری ملصق اگر خواستندی که کاری کنند یا تحمل دیتی یا الحاق نسبتی یا فرق
میان دعیتی و صحیح نسبی یا کاری که وجه آن نشناختندی بیامدندی و آنکس را بیاوردندی و گفتندی که ای خدا
ما آنچه صلاح ماست در هر کار بما نمائید آنگه تیرها بهم آمیختندی و صاحب دفعه یکی از آن برگرفتی و آنچه برآمدی بر آن
کار کردی خدای تعالی این را حرام کرد و رسول خدا فرمود که هر که کهانت کند یا استقسام کند بازلام یا زجر مرغ کند
از بهر سوی فردای قیامت در جات اعلی از بهشت نگرد و گفته‌اند که ازلام تیرهای قمار عرب اند آنگه فرمود ذلکم
فسق این جمله فسق است و فسق از فرمان خدای بیرون شدن است اَلْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ
فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ
نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْاِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ
مُتَجَانِفٍ لِاِثْمٍ فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ عبد الله عباس و سدی و جمعی از مفسران گفتند
که این آیه روز عرفه آمد از حجة الوداع برای آنکه عرب بیشتر در اسلام آمدند و اهل اسلام را کثرتی پدید آمد و بعضی
گفته‌اند که روز آدینه بود رسول خدای خطبه کرد و قوم بسیار حاضر بودند همه نگاه کردند در میان ایشان هیچ مشرکی
نبود همه مسلمانان بودند شادمانه شدند خدای تعالی این آیه فرستاد و از محمد باقر و جعفر صادق و باقی ائمه روایت
کرده‌اند که این سوره و آیه روز غدیر خم آمد چون رسول ع امیر المؤمنین را بر منبر برد و بر قوم عرضه کرد و تقریر امامت
او کرد بقول من کنت مولاه فعلی مولاه چون از این فارغ شد خدای تعالی این آیه فرستاد و این چنان بود که رسول
ع خبر مرگ خود میداد بدان سبب این میگفت قد حان منی خفوق من بین اظهرکم نزدیک آمد که از میان شما
بروم مشرکان و منافقان این می‌شنیدند و اندیشه میکردند و میگفتند که اگر محمد بمیرد ما دین او خراب کنیم
و اصحاب او را بکشیم و آواره کنیم چون رسول ع در آن موقف بایستاد و آن تقریر کرد امیر المؤمنین علی ع
را بار گرفت و آن سخن گفت ایشان گفتند که اندیشه و کید ما باطل شد از آن همه نومید شدند از دین شما
چون رسول ع او را مهمل فرو نگذاشت از کافران مترسید در متابعت اهل البیت از من بترسید که آموزید کار
شما بر ترک متابعت ایشان امروز دین شما تمام گردانیدم بآنکه حافظ شرع و نگاهبان دین اسلام را نصب
کردم و نعمت خود را بر شما تمام و کمال رسانیدم بولایت اهل البیت و دین اسلام از شما پسندیدم که تسلیم
نفس است فرمان اهل البیت را و این آیه بنظم و سیاقه آیه اولیترست از جمله اقوال و رسول ع پس از نزول
این آیه هشتاد روز در دنیا بود آنگه بجوار رحمت واز اید ع و چون صحابه چون جابر بن عبد الله الانصاری و ابو
سعید خدری روایت کردند که چون رسول ع تقریر ولایت امیر المؤمنین علی ع کرد از جمع پراکنده نشده تا این
آیه آمد که الیوم اکملت لکم دینکم الآیه رسول ع گفت الحمد لله الذی جعل کمال الدین و کمال النعمة رضاء برسالتی
و بولایت علی من بعدی طارق بن شهاب گفت که حبری از احبار جهودان بنزدیک عمر خطاب آمد و گفت در

کتاب شما آیتیست که پیغمبر شما فرموده است که اگر در کتاب ما بودی آن روز عیدی بودی عمر گفت آن روز
عید ما بود و آن روز عید جمله مسلمانان باشد تا بروز قیامت رضا مرا از حدیث این روز بپرسیدند گفت عید
الله الاکبر و انه فی السماء اشهر منه فی الارض اگر گویند که پیش از این دین خدای ناتمام بود که امروز تمام شد گوییم
دین خدای یکبار نیامد بلکه امری بعد امری و نهیی بعد نهیی و آیتی بعد آیتی بحسب آنکه دانست که صلاح مکلفان است
تا آنکه پیغمبر فرستاد آخرش و ختم تمامش این روز بود و تمامت نعمت دین در کمال دین است بازنمود
که نوبت نوبت دین که بما دینار رسد و نعمت دین خداوندش را بنعمت برساند که آن وار رسد و این را تمام کرد چه اگر بجمله فرو
فرستادی بر مکلفان دشوار بودی روزی ترقیه میداد تا نفس ایشان بآن ساکن می‌شد تا آنکه که تمام شد ختم
آن بولایت خاتم الاوصیا کرد برای این تمام نعمتش خواند آنگه فرمود که فمن اضطر پس هر که مضطر شود و در نام
و ضرورت او را این حمل کند که او را مردار یا گوشت خوک یا بعضی ازین محرمات باید کرد و حد ضرورت آنست که خایف
باشد از تلف نفس یا خاتمی او را ملی کند بآن یا خایف باشد از قتل اگر تناول کند چندین حال او را روا بود و
این رخصت رحمتیست از خدای تعالی و خدای تعالی آمرزنده است گناه گذشته را و بخشاینده است گناه آینده بر بندگان
تضییق و تشدید نکند و از کرم تکلیف ما لا یطاق روا ندارد در حکایة الصالحین است که مردی درویش بود بر ده با حوال
خود فرو گذاشته نام و ننگ خود با کس نگفتی و او را همسایه توانگر بود این همسایه را فرزندی بود که او را بغایت دوست داشت
یک روز این فرزند بخانه درویش آمد دیگی دید از بابه فرو گرفته‌اند و طعام که در دیگ بود بخوردند و هیچ از آن بآن کودک
نداد از آنجا برگشت دلتنگ و بخانه آمد انواع طعامها ساخته بودند پیش آوردند گفت مرا ازین هیچ نمی‌باید آنم می‌باید که
همسایه بچه بود و درویش من بخوردند و مرا از آن هیچ ندادند هرچند گفت هیچ فایده نبود پدر از آن رنجور شد همسایه
را حاضر گردانید و گفت روا باشد که از تو رنجی بمن رسد گفت کلا و حاشا چون مرد قصه باو گفت همسایه فرو ماند ساعتی
گفت این سریست که آشکارا کردن آن ناسزایی کردن و اگر نه هرگز نگفتی از آن نواله از آن بکودک تو ندادم که آن طعامی بود که خدای
ما را مباح کرده و شما را حرام گفت سبحان الله این چگونه بود که طعامی در شرع ما را حلال نبود و ترا حلال بود گفت بلی گفت
کدام است این آیه برخواند که فمن اضطر فی مخمصة غیر متجانف لاثم اما آنچه ما خوردیم مردار بود ما را مباح بود و شما را نبود مرد
رنجور دل شد و گفت تو در همسایگی من باشی و حال تو باینجا رسیده باشد و من بیخبر سوگند داد تا آنچه داشت از مال و ملک
مقاسمت کرد و ببخشید چون متوفی شد او را در خواب دیدند گفتند خدای با تو چه کرد گفت بر من رحمت کرد چنان مرا آن
که با همسایه کردم تا بدانی که احوال خود پرده نگاه داشتن و حاجت عرضه نکردن او بهتر بود و بپاکی مقصود از آن بهتر
برآید که از سؤال و تعرض يَسْـَٔلُونَكَ مَاذَا اُحِلَّ لَهُمْ قُلْ اُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ
الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللّٰهُ فَكُلُوا مِمَّا اَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ
وَاذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ چون خدای تعالی
بیان محرمات کرد درین آیه مقدم رسول را پرسیدند که ما را چه چیز حلال است خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای

محمد از تو پرسند که ایشان را چه حلال کردند از آنچه طیب وصف کرد کلوا مما رزقکم الله حلالا طیبا و طیب پاکیزه و لذیذ بود
ای و ما علمتم وصید ما علمتم وصید آنچه آموخته باشید از آن از مرغان و سگان شکاری از سگان که نگاه داشته باشند
وصید کردن شان آموخته باشید با ایشان می آموزید آنچه خدای بشما آموخته است در جوارح خلاف است مذهب ما آنست
که آیه مخصوص است به سگان شکاری و جز سگان صید نتوان کردن که اگر سگ را سگی آموخته را بصید رها کند و نام
خدای برد و سگ صید کند و چون مرد رسید صید کشته بود مباح بود و اگرچه از سگ بود صید را چون زنده یابند و ذبح
کنند مباح بود و اگر نبود و جوارح اگرچه بر عموم است بمکلبین مخصوص است که باتفاق حرج دارد باز و یوز دار را
مکلب نگویند و سگ معلم آن باشد که اگر رها کنی و بفرستی برود و اگر زجرش کنی باز ایستد و آنچه بگیرد نخورد و این
معانی از آن بدفعات حاصل شود آنگه فرمود که بخورید آنچه آن امساک کرده باشند بر شما و نگاه داشته در آیه دلیل
است بر آنچه سگ از و بخورد روا نباشد از آنکه چون او را عادت بود امساک از بهر خود کرده برای شما و نام خدای بر برید
از خدای بترسید و از معاصی او بپرهیزید که وقت حساب او نزدیکست و او زود حسابست سعید جبیر گفت که آیه در عدی
بن حاتم و زید بن مهلهل الطائی آمد و او زید الخیل بود رسول او را زید الخیر خواند ایشان نزدیک رسول آمدند و گفتند یا
رسول الله ما مردانیم که صید کنیم بسگان شکاری و از صید بهری رانده می یابیم و ذبایح آن میسر نیم و بهری را کشته می یابیم
ما را از آن چه حلال باشد و خدای تعالی مردار حرام کرده چه فرمایی خدای تعالی این آیه فرستاد خدای این آیه و بیان کرد
آنچه جوارح گیرد معلم از جهه سگ با آن از حلال باشد راوی خبر گوید که مردی نام او ثعلبه نزدیک رسول آمد و گفت یا رسول
الله زمین ما زمین صیدست و ما صید کنیم آنجا بسگ و نیز تیر اندازیم بنام خدای و سگ بر کاریم سگ معلم بنام خدای و
دیگری سگ بر کارد نامعلم چه حکم باشد انما رسول خدای گفت هرچه سگ معلم بر کاشته بود بنام خدای کشته آن حلال بود بخور
و هرچه نامعلم گیرد اگر ذکوة آن دریابید پاکست و حلال و اگرنه مردار باشد اَلْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ
وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ
مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ
أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ
بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ امروز حلال کرده شد
شما را طعامهای پاک و حلال و لذیذ و آیه بظاهر دلیل میکند که هرچه خوش و لذیذ بود حلال باشد الا آنچه دلیل او را
ازین عموم بیرون برد و طعام آن کسانی که ایشان را کتاب داده اند از جهودان و ترسایان شما را حلال است و مراد باین
طعام حبوبست و لفظ طعام در کلام عرب بر جو و گندم غالب بود و طعامی که ایشان مباشر آن باشند از مطعومات
و مایعات حلال و پاک باشد از آنکه ایشان نجس العین اند نزدیک ما و ذبایح ایشان حلال نبود از آنکه شرط استحلال او
تسمیه است و ایشان تسمیه نکنند و اگر کنند نام خدای برده باشند معبودی که اعتقاد کرده اند که عزیر پسر خداست و مسیح
پسر اوست و آنکه چنین بود خدای نبود پس نام خدای نبرده باشند آنگه فرمود که طعام شما که مسلمانید ایشان را حلال است

اگر ایشان

اگر ایشان از آن حلال دانند و اگر ندانند و حلال کرده باشند شما را زنان پارسا از جمله مومنان و گفته اند که مراد
زنان آزاد اند و این دلیل نکنند بر آنکه ماسوا ایشان حرام بود بر آنکه این دلیل خطاب بود و آن باطل است و خلاف
نیست که عقد پرستار روا باشد و عقد نا پرستار هم اگرچه ترک افضل کرده باشد و زنان پرستار از آنکه ایشان را
کتاب داده اند از جهودان و ترسایان اگر آزاد باشند و اگر بنده و شافعی گفت مراد آنانند که از نسل بنی اسرائیل
باشند و بنزد ما زنان اهل کتاب را بعقد دوام نشاید خواستن لعموم قوله تعالی و لا تمسکوا بعصم الکوافر و لا
تنکحوا المشرکات حتی یومن جماعتی مسلمانان گروه میداشتند عقد بستن بر زنان مومنه که از کفر در ایمان آمده
باشند خدای تعالی بیان کرد که حرج نیست و زنان اهل کتاب را تخصیص کرده اند بعکس که از ایشان در اسلام
آید با نکاح متعه یا بملک یمین و از قوم روایتست که این آیه منسوخست بقوله و لا تنکحوا المشرکات حتی یومن و از صادق
علیه السلام هم روایه کرده اند آنگه گفت که ایشان شما را حلال اند چون بدهید بدیشان مهرهای ایشان پارسایان
باشید نه زنا کنندگان و نه بر سبیل صدقات دوست گیرندگان و در عرب عادت بودی که مردی زنی را بدوست
گرفتی یا زنی مردی را بمنزله نکاح نشناختندی خدای تعالی از آن نهی کرد گفت این مناکحه با ایشان بر سبیل نکاح
باید نه بر سبیل سفاح و دوست گرفتن و هر که با ایمان کافر شود و دل ایمان کفر آرد عمل و کردار او باطل شود یعنی
بوجهی افتد که او را از آن هیچ ثواب نباشد و بموقع قبول نیفتد برای آنکه از شرط قبول عمل آنست که ایمان صحیح
بود مقدم باشد و در آخرت و عاقبت از جمله زیانکاران باشد او را تشبیه کرد بباز رگانان و عمر او را تشبیه کرد
بسرمایه و ثواب او را بطاعات رسول و عقاب او را بمعاصی بزیان بازرگان جعلنا الله من الفایزین
برحمته يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ
إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ
جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ
أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ
وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ یعنی ای مومنان چون خواهید که برخیزید و نماز کنید رویهای خود بشویید و دستهای
خود تا مرفق بشویید و مسح سر کنید و مسح پایها تا کعبین و در آیه دلیل است بر آنکه طهارت بر وقت نماز واجبست از بهر
آنکه معلق گردانیده این طهارت را بوقت قیام نماز و قیام پیش از وقت جایز نبود عبدالله عباس و جمعی گفته
مراد اینست که چون برخیزید از بهر نماز و شما بر طهارت نباشید روی بشویید و بعضی دیگر گفته اند که چون از خواب برخیزید
برای نماز روی بشویید و گفته اند در بدایت اسلام عند هر نمازی وضو واجب بودی و تازه کردندی تا بدان سال که فتح مکه
بود آن سال چند نماز بکرد بیک وضو عمر خطاب گفت یا رسول الله هرگز چنین نکردی گفت خواستم تا مردمان بدانند که
نه در هر نمازی وضو واجب نیست و غسل روان گردانیدن آب بود بر عضو حد او از رستگاه موی تا زنخدان انجا
که موی در نشیب می افتد یکبار شستن واجب بود بظاهر آیه دوم سنت باخبار متواتره و دستها شستن از مرفق تا سر

انگشتان دوم ابتدا بمرفق کند و چون از عکس این روایه کرده باشد هیچ بر پیش سر کردن بمقدار انکه نام مسح برو افتد
واجب بود بمقدار سه انگشت بهم باز نهاده و مسح پای از سر انگشتان تا کعبین و کعب استخوان پشت پای بود انکه
فرمود که اگر جنب باشید طهارت کنید یعنی سر و تن بشوئید و جنابت بانزال آبی دافق بود در هر حال که بود و بالتقای
ختانین و اگر بیمار باشید از جراحتی و آبله و بیماری که استعمال آب در آن زیان دارد یا بر سفری باشید و آب نیابید از بهر
وضو و غسل تیمم کنید بخاک پاک اگرچه آیه در اول ذکر جنابت کرده و اینجا ذکر ملامسه و مراد جماع است لازم نیاید که
تکرار بود از بهر انکه حکم اول کسی راست که آب یابد دوم کسی راست که آب نیابد چون حکم مختلف بود تکرار نبود حق تعالی عذرها
که بدان تیمم باید کرد بیان کرد گفت مرض و رنج که بر اعضای طهارت باشد و سفر که مردم در وقتهای بسیار آب نیابند یا
آلت و اسباب آن نیابند انکه فرمود که فامسحوا مسح کنید یعنی اندرونهای دو دستهای خود را ازان خاک پاک اگر تیمم بدل وضو
بود یکبار دست بر زمین زند و از رستنگاه موی سر تا کناره بینی مسح کند و بکف دست چپ پشت دست راست
را مسح کند از بند دست تا سر انگشتان و بکف دست راست پشت دست چپ را و بدل غسل دوبار بزند بر زمین
مَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ
عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ حق تعالی چون کسی که از کسی عذر خواهد و میگوید که غرض من درین
باب رنج و حرج و تنگی تو نیست غرض من پاکی و طهارت توست که من نخواهم که تو پلید باشی خواهم که تو پاک و پاکیزه باشی
حق تعالی که در سرای رنج تو رنج نخواست در سرای راحت رنج تو چگونه خواهد میگوید که نخواست خدای که بر شما حرجی نیست
ولیکن خواست تا شما را پاکیزه گرداند و نعمت خود بر شما تمام کرداند تا باشد که شما شکر خدا گوئید در خبر است که هر که وضوی
نماز کند و فرایض و سنت آن بجای آرد خدای بهر قطره که از دست وی بچکد فرشته را بیافریند تا برای او استغفار
می کند تا بروز قیامت وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ
إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاتَّقُوا اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ انکه حق تعالی
تذکیر نعمت خود بر بندگان کرد و فرمود که یاد کنید نعمت خدای را که بر شماست و آن عهدی و میثاقی که از شما گرفت
بر یاد آن باشید و فراموش مکنید گفتند مراد بیعت رسول الله است که ایشان کردند و عهد رسول که بر ایشان
گرفت در اوامر و نواهی و خدای تعالی که امتثال کنند اوامر او را در عبادات از وضو و نماز و غسل جنابت و تیمم و غیر آن
سلمان فارسی گفت که از رسول صلعم شنیدم که او گفت که هر که وضوی نماز کند و نیکو کند گناه از وی چنان فرو ریزد که برگ
از درخت عمرو بن عبسه گفت رسول را پرسیدم از وضوی نماز و فضل او گفت هیچکس از شما نباشد که آب برگیرد
و مضمضه و استنشاق کند الا که هر گناهی که از بینی و دهن کرده باشد با آب از او فرو آید هم چنین هر عضوی را
که بشوید گناهی که بران کرده باشد فرو ریزد و چون با وضو نماز کند و حمد و ثنای خدای تعالی کند و دل فارغ کند خدای
از گناه بیرون آرد او را چنانکه از مادر آن ساعت زاده انس مالک گفت که اولین چیزی که رسول خدا مرا آموخت وضوی
نماز بود و گفت وضوی نماز نیکو کن تا نگاهبانان از فرشتگان ترا دوست دارند و عمرت بیفزاید و غسل جنابت سریست

از اسرار مسلمانی که امتحان مومن بدان کنند و تمیز مومن از منافق بدان باشد ابو ذر غفاری روایه کرد از امیرالمومنین
که او گفت جماعتی از احبار جهودان بنزدیک رسول آمدند و گفتند یا محمد خبر ده ما را که چرا از آب منی غسل باید کرد و از بول
و غایط نباید کردن و این پلیدتر است رسول الله گفت چون آدم ع ازان درخت بخورد آن در عروق و عصب او آب
منی گشت چون آدمی مجامعت کند این آب از بن هر موی ازان او نزول کند خدای تعالی این غسل برو واجب کرد تا
کفارت و طهارت او باشد از معاصی و شکران باشد که خدای تعالی این نعمت برو کرده است با جنابت ان لذت که باو رسید
نزد انزال آن آب گفتند که راست گفتی اکنون خبر ده ما را از ثواب انکس که غسل جنابت کند گفت مومن چون نیت کند
برای خدای تعالی در بهشت کوشکی بنا کند و هیچ بنده و پرستار نباشد که او گفت تمام کند به غسل جنابت الا که خدای تعالی با
فرشتگان مباهات کند و گوید فرشتگان من بنده و پرستار من نگرید که به غسل جنابت قیام کرده است برای فرمان من گواه
خدای تعالی ام گواه باشید که من بیامرزیدم او را بهر موی که برتن اوست و بر سر او هزار حسنه بنوشتم و هزار سیئه اش بسترم
و هزار درجه اش رفیع کردم ان احبار چون این شنیدند گفتند که اشهد ان لا اله الا الله وانک رسول الله پس هدایت چنین
شرفی کمال نعمت بود و تمام منت بود لاجرم خدای تذکیر نعمت کرد بر بندگان فرمود که یاد کنید نعمت بر شما بیان و ایضاح
دین حق شما را و اعلام کردن او معالم شرع را و آنچه مصالح بدان تعلق دارد از احکام دین آبدست و طهارت نماز و
غسل جنابت و آن عهد را که شما کرده گفته اند که متابعت لیلة العقبه است و بیعت الرضوان و این قول عبدالله عباس است
چون شما که سمع و مطیع فرمان تو شدیم و طاعت تو گرفتیم از خدای تعالی بترسید که مخالفت کنید بزبان و دل و خدای تعالی
باسرار دلها عالم است ضمایر سینها شناسد از محمد باقر روایتست که مراد میثاق آن عهد است که رسول ع بر امت گرفت
در حجة الوداع بولایة امیرالمومنین و تحریم خمر و کیفیت وضو يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلّٰهِ
شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللّٰهَ
إِنَّ اللّٰهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ
أَجْرٌ عَظِيمٌ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ خدای تعالی درین آیه مومنان را
بعدل و راستی میفرماید و میگوید ای مومنان گواهان خدا باشید که گواهی دهید بداد و عدل خدای را و طلب ثواب و
رضاء او را قیام کنندگان باشید بداد و عدل در آن حال که گواهان باشید خدای را و نباید که شما را دشمنی بعضی قوم بر آن
دارد که عدل نکنید و انصاف با ایشان بگیرید عدل کنید و داد دهید که آن بتقوی و پرهیزکاری نزدیکتر باشد و از خدای بترسید که
مخالفت کنید بزبان و دل که خدای تعالی باسرار دلها عالم است ضمایر شناسد و از معاصی و عقاب او احتراز کنید
که خدای تعالی داناست بانچه شما میکنید عبدالله بن کثیر گفت که آیه در جهودان بنی قریظه آمد که رسول ع بنزد حصن فرود
آمد قصد کردند که او را بکشند مسلمانان را کینه در دل پیدا گشت خدای تعالی میفرماید نباید که بغض و عداوت ایشان شما را
بران دارد که عدل نکنید بلکه عدل پیش گیرید با دوست و دشمن مومن و کافر انکه وعده داد مومنان را و گفت خدای و
وعده داد انکسانی را که ایمان آوردند و کارهای نیک کردند که مر ایشان را آمرزش و مزدی عظیم خواهد بود و چون ذکر ثواب

مطیعان کرد بیان عقاب کافران فرمود تا نظر فی الرغب والرهب مکلفان را تحریص کرده باشد گفت آنانکه
کافر شدند وآیات ما را بدروغ داشتند ایشان اهل دوزخند و ملازمان عقاب آتش یا ایها الذین
آمنوا اذکروا نعمت الله علیکم اذ هم قوم ان یبسطوا الیکم
ایدیهم فکف ایدیهم عنکم واتقوا الله وعلی الله فلیتوکل
المؤمنون صفوان بن امیه مردی فرستاده بود نام او عمرو بن وهب الجمحی بمشاورت قریش تا فرصت نگاه
دارد رسول را بکشد او نزدیک رسول آمد ساعتی توقف کرد چون مجلس خفیف شد رسول تیغ کشیده در دست داشت
این مرد آمد و گفت یا محمد این تیغ بمن ده تا ببینم تیغ با و داد بستد بجنبانید انگه گفت یا محمد من یمنعک منی این ساعت که
ترا از من منع کند گفت الله یعنی خدای باز دارد چندانکه جهد کرد دستش بجنبید تیغ از دست بیفکند و گفت اشهد ان لا اله الا الله
وانک رسول الله واقدی گفت که رسول خدا بوادی بنی وسان محارب بود وایشان بکوهی گریختند رسول برابر آن کوه
فرود آمد انگه برخواست تا تجدید وضو کند و از لشکرگاه دور برفت تنها وضو تازه کرد باران سخت آمد و جامه رسول ترگرد
رسول برخواست تا با لشکرگاه آید از آن باران سیلی بیامده بود و حایل شده رسول در زیر درختی آمد تا خشک شود در
زیر درخت بخفت اعرابی از سر کوه نگاه کرد و رسول را تنها دید در زیر درخت خفته برهنه آن فرصت را غنیمت شمرد
وامیر خود را خبر داد و نام او غورث بن الحارث بود او بیامد و تیغ برگرفت و ببالین رسول آمد و گفت یا محمد من یمنعک
منی گفت الله ولیکن جبرئیل بیامد و گوشه پر بر سینه او زد او را دور بینداخت و تیغ از دستش بیفتاد رسول تیغ برکشید
و بر سر او رفت و گفت من یمنعک منی گفت کس نیست که مرا از تو نگاه دارد گفت ترا خدایست که یار من بود گفت و انا
اشهد ان لا اله الا الله وانک رسول الله خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای مومنان ذکر و یادکنان یاد کنید نعمت خدا
بر شما چون قصد کردند و همت نمودند که بر شما تطاول کنند و دست درازی نمایند خدای تعالی دستهای ایشان را از شما منع
کرد و باز داشت و دست اذیت و بلیت ایشان از شما کوتاه گردانید از خدای بترسید یاد او طاعت و اجتناب
معاصی و برو توکل کنید و او وعده داد که هر که برو توکل کند مهماتش را کفایت کند ولقد اخذ الله میثاق
بنی اسرائیل وبعثنا منهم اثنی عشر نقیبا وقال الله انی معکم لئن اقمتم
الصلوة وآتیتم الزکوة وآمنتم برسلی وعزرتموهم واقرضتم الله قرضا
حسنا لاکفرن عنکم سیئاتکم ولادخلنکم جنات تجری من
تحتها الانهار فمن کفر بعد ذلک منکم فقد ضل سواء السبیل
حق تعالی درین آیه بازگفت از عهد و پیمانی که از بنی اسرائیل گرفت و با وامری که ایشان را کرد در کتابهای ایشان و میثاق
سوگندی مؤکد باشد و بنی اسرائیل فرزندان یعقوب بودند و آن دوازده بودند در هر سبطی نقیبی برانگیخت ای عجب هر
یک عهد برای دوازده سبط دوازده نقیب بایست پس برای چندین خلایق که عدد ایشان جز خدا نداند چگونه دوا[زده]
نقیب کفایت نقبا دوازده بودند وائمه نیز دوازده بودند که الائمة من بعدی عدد نقباء بنی اسرائیل نقیب گفته اند عاقل

واین

واین قوم بوده و استوار و گفته اند رئیس باشد و ایشان را نقیب از برای آن خوانند که ایشان را فرموده اند تا بر
اثر آن جباران بشوند که خدای تعالی موسی و قومش را وعده داده بود که زمین مقدس که زمین شام است با ایشان
دهد و قرارگاه ایشان گرداند و درین وقت در آن جایگاه جباران کنعانی بودند و خدای تعالی گفت من ایشان را
هلاک گردانم و زمین و ملک ایشان شما را دهم و این انگاه که فرعون و قومش هلاک شده بودند این پیغام بگذارد
و چون عزم رفتن مصمم کرد بفرمان خدای تعالی هر سبطی را نقیبی تعیین کرد برفتند تا نزدیک آنجا که زمین مقدس
بود رسیدند موسی این دوازده نقیب را بفرستاد تا بروند و احوال بدانند و او را خبر دهند از جمله جباران
این شهر یک عوج بن عنق بود گفته اند که درازی او بیست و سه هزار و سیصد و سی و سه گز و ثلثی گز بود و روزی که
ابر بودی او را سر و روی و سینه مخفی در ابر تا سینه او بود و از ابر آب خوردی و ماهی از دریا گرفتی و بآفتاب بریان
کردی و در ایام طوفان نوح که آب از بالای کوهها چهل گز رفته بود او را تا بالای زانو بود و او را سه هزار سال عمر بود
و عنق نام مادرش بود و او دختر آدم بود و هر انگشتی از انگشتان او سه گز بود و هر انگشتی ناخنی مانند آسی داشتی
او از صحرا می آمد و دسته هیزم بر سر نهاده لایق او چون دوازده کس را بدید عجبش آمد و در خبر آورده اند که هر
یکی را از ایشان چهل گز بالا بود و ایشان را در برگرفت و در دامن نهاد و دامن بمیان فرو کرد و ایشان را با خانه برد و به
پیش زن خود بریخت و گفت اینها را ببین آمده اند تا با ما قتال کنند و زمین و شهر ما را بستانند خواست فرو کند ایشان را
بپای بمالد زنش گفت نباید رها کن تا بروند و خبر ما با ایشان رسانند عوج ایشان را دست باز داشت بیرون آمدند و بازامدند
خوشه انگور دیدند که هیچ مردی از ایشان بر نتوانستی گرفتن و انار ایشان چندان بود که ده مرد از ایشان در نیمه پوست
آن پنهان شدندی ایشان بیامدند و گفتند اگر آنچه ما دیده ایم با قوم بگوییم قوم سست دل شوند عهد کردند که جز با موسی
و هارون نگویند انگه عهد بشکستند و هریک با قوم خود بگفتند همه دل شکسته شدند انگه عوج بن عنق بیامد و لشکرگاه
موسی نگریست و بر طول و عرض آن پاره سنگ از کوه ببرید و بر سر گرفت برای انکه تا در شب بلشکرگاه موسی
فرو افگند ایزد سبحانه مرغی را فرستاد تا پاره الماس در منقار گرفته تا بر آن سنگ زد بر کرد او بست تا آن پاره در گردن او افتاد
مانند طوقی خواست تا از گردن بردارد نتوانست اسیر گشت حق تعالی وحی کرد بموسی که ای موسی دریاب دشمن را موسی
بیامد و او را چنان دید عصا برآورد و بالای عصا ده گز بود و بالای موسی ده گز بود و ده گز برجست و عصا بر کعب او زد
و او از آن زخم بیفتاد و آن کوه در گردن او بر نتوانست خواست بنی اسرائیل بشتافتند و تیغ و نیزه برو نهادند و او را
و سرش ببریدند گفتند چند سال استخوان او را پل رود نیل کرده بودند حق سبحانه و تعالی گوید که عهد و میثاق بنی اسرا[ئیل]
بستدیم و از ایشان دوازده نقیب فرستادیم یعنی نصب کردیم و بدید کردیم و ایشان را بشهر جباران فرستادیم و گفتیم
مترسید که ما شما راییم و ناصر و یار شما باشیم و اگر شما نماز بپا دارید و زکوة مال بدهید بجای آنچه بر شما فریضه کرده اند و به رسولا[ن]
و پیغمبران من ایمان آورید و ایشان را نصرت کنید تعظیم و توقیر ایشان بجای آرید و خدای را قرض نیکو دهید یعنی بطیب
نفس و منت منهید و ایذا مکنید آنکس را که صدقه دهید و آن از حلال باشد من گناه شما را باز پوشم و بیامرزم بفضل

و رحمت خویش و ایشان را بهشت برم که در زیر درختان آن جویهای آب میرود هر کس که پس ازین کافر شود که با او گفته
است و عهد گرفته است او راه راست گم کرده باشد فبما نقضهم میثاقهم لعناهم وجعلنا
قلوبهم قاسیة یحرفون الکلم عن مواضعه ونسوا حظا مما ذکروا
به ولا تزال تطلع علی خائنة منهم الا قلیلا منهم فاعف عنهم
واصفح ان الله یحب المحسنین حق تعالی بدین آیه رسول خود را تسلیه داد و گفت اگر جهودان عهد
تو و پیمان تو بشکستند در عهد موسی همین کردند فبما نقضهم که بسبب شکست عهد و پیمان ایشان و بجری دیگر که ما ایشان را
لعنت کردیم و از درگاه خود دور گردانیدیم و ایشان را مسخ کردیم و دلهای ایشان بر سبیل عقوبت سخت گردانیدیم
بان وجه که الطاف که عنان دلهای ایشان نرم شود با ایشان نکردیم بر وجه خلاف آنکه گفت کلمها را و سخنها را از مواضعش
بیگردانند یا آنکه تاویل او بدی کنند بر وجه راستی و تغیر و تبدیل و زیادت و نقصان میکنند و فراموش کنند و فراموش کردهم
وا از زیادت بگذاشتند نصیب خود از آنچه ایشان را بان تذکیر کرده بودند از ایمان برسول و نعت و صفت او و آن از
توریة بگردانیدند و بجای آن چیزهای دیگر کنند و نوشتند و تو پیوسته مطلع میشوی بر خیانتی از ایشان یا بر جماعتی خاین
از ایشان الا جماعتی اندک از ایشان که این طریق و سیرت نداشتند چون عبدالله سلام که اسلام آورده اند عفو کن
از ایشان و از گناهان ایشان درگذر که خدای تعالی دوست دارد نیکوکاران را و از جمله نیکوکاری عفو است از مستحق عقوبت
گفته اند که این آیه منسوخ است بقوله قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله والیوم الآخر و قوله واما تخافن من قوم خیانة روا بود
که عفو مشروط بود بشرط توبه یا قبول جزیه برای آنکه قبول جزیه کردند کسی را برایشان سبیلی نبود ومن الذین
قالوا انا نصاری اخذنا میثاقهم فنسوا حظا مما ذکروا به فاغرینا
بینهم العداوة والبغضاء الی یوم القیمة وسوف ینبئهم الله بما
کانوا یصنعون چون ذکر جهودان و نقض عهد ایشان بگفت یاد کرد ترسایان آمد و گفت ایشان
نیز که دعوی ترسایی میکنند و میگویند که ترساییم در دین ترسایی درست نیستند بگفتار ترسا اند چنانکه
منافقان که ما مؤمنیم و نبودند الا بزبان با ایشان عهد و پیمان از ایشان بستیم چنانکه از جهودان استده بودیم ایشان
نیز همان معامله کردند که جهودان کردند از نقض عهد و نسیان و بهره خود از خیر و ایمان بمحمد علیه السلام که ایشان را بدان تذکیر کرده
بودند لاجرم میان ایشان عداوة و دشمنی برانگیختیم و در ایشان بستیم و او بختیم تا روز قیامت ایشان دشمنی باشند
از ملکاییان و نسطوریان و یعقوبیان و گفته اند این دشمنی میان جهودان و ترسایان است بسبب اختلاف ایشان با خلق
از جهة خذلان باشد یا از جهة آنکه امر کرده است بمعادات که ایشان اهل باطل اند و معادات ایشان بر همه مکلفان
واجب است از جهة او که نصب کرد بر بطلان مذهب و مقال ایشان آنکه بر سبیل تهدید و وعید که زده بود که خدای
تعالی خبر دهد ایشان را بانکه میکنند یعنی جزا دهد هر کسی را بانچه کرده باشد باستحقاق یا اهل الکتاب قد
جاءکم رسولنا یبین لکم کثیرا مما کنتم تخفون من الکتاب

ویعفو

ویعفو عن کثیر قد جاءکم من الله نور وکتاب مبین
یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام ویخرجهم من
الظلمات الی النور باذنه ویهدیهم الی صراط مستقیم
آنکه خطاب کرد با جهودان و با ایشان تقریر و تصحیح نبوت پیغمبر کرد صلعم و گفت ای اهل کتاب از جهودان
و ترسایان رسول ما بشما آمد تا بیان کند شما را بسیاری از آن حکمها که شما پنهان میکنید همیداریه از توریة و انجیل چون
رجم زانی که ایشان بگردانیده بودند برای مراعات جانب رؤسا اکابر ایشان و این بیان حق تعالی رسول را به
وجه معجز بوده برای آنکه ایشان احکام از رجم و غیر آن پنهان کرده بودند و کس غایب رؤسای ایشان مطلع نبود جز از
ایشان خدای اطلاع داد رسول را آنچه ایشان کرده بودند تا علی باشد از اعلام معجزه و دلیل بر صدق صحت نبوت او
واین رسول را که فرستادیم یعنی محمد صلعم بسیاری که شما از کتابهای خود بگردانیده اید و آنرا دل حفظ کرده از بیان آن انکار
میکنند و از بسیاری عفو میکند یعنی میداند و نمیگوید و این بحسب مصلحت باشد بامر خدای چه دانسته بود که در اظهار
آن ایشان را لطفی نخواهد بودن پوشیده داشت برای این رجم را آنکه بشما آمد از خدای تعالی نوری یعنی رسول صلعم و کتابی
هویدا و روشن کننده یعنی قرآن خدای بآن هدایت کند و راه نماید یعنی بیان و لطف آنرا که متابعة رضای او کند براه
سلامت و گفته اند که سلام نام خدایست یعنی بنماید ایشان را راه خود یا راه سرای سلامت و سلام که بهشت است و ایشان را
از ظلمت کفر بیرون آرد بنور ایمان بدعوت رغبت و ترسب بفرمان الطاف خود راه نماید ایشان را براه راست و
آن راه اسلام است که در وی هیچ اعوجاج و کژی نبود بنابر ادله و ارادت علة و تمکن الطاف و توفیق لقد کفر
الذین قالوا ان الله هو المسیح ابن مریم قل فمن یملک من الله شیئا ان
اراد ان یهلک المسیح ابن مریم وامه ومن فی الارض جمیعا ولله ملک
السموات والارض وما بینهما یخلق ما یشاء والله علی کل شیء قدیر
آنکه یاد کرد ترسایان آمد و بر کفر ایشان گواهی داد و گفت بدرستی که کافر شدند آن کسانی که گفتند و اعتقاد کردند که
مسیح است عیسی پسر مریم آنکه بر سبیل محاجه و حجت انگیختن برایشان گفت ای محمد ایشان را بگو که کیست که قادر باشد
و مالک که دفع کند از خدای آنچه خواهد که کند یعنی اگر خدا خواهد که عیسی و مادرش را و هر چه در زمین است هلاک گرداند کیست
که مانع باشد و دفع کند یعنی اگر عیسی خدا بودی بایستی که هلاکت از خود باز توانستی داشتن چون معلومست که او ازین
عاجز است و درین باب میان شما و او فرقی هست بباید دانست که او استحقاق الهیت و استحقاق عبادت ندارد که
گفت که خدایراست آسمانها و زمینها و آنچه در میان آن است و عیسی از آنجمله است و عیسی باضافت با این جمله اندروی چه
چه باشد و اوست خدای که می آفریند آنچه میخواهد چنانکه خواهد و این برای آن گفت که اگر ایشان را شبهه ایست که من عیسی را
از مادر بی پدر آفریدم من آنچه خواهم بیافرینم بحسب مصلحت و من که خدایم همه چیزی قادرم آنکه بر هیچ چیز قادر نبود هیچ نوع
از انواع مقدورات او متعذر نبود وقالت الیهود والنصاری نحن ابناء الله واحباؤه

قُل فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُم بَل اَنتُم بَشَرٌ مِمَّن خَلَقَ يَغفِرُ
لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَلِلّٰهِ مُلكُ السَّمٰوَاتِ وَالاَرضِ وَ
مَا بَينَهُمَا وَاِلَيهِ المَصِيرُ آنگه گفت محال وتمنای باطل هر دو گروه را بیان میکند
و الحجه ایشان گفتند یا رسول الله حکایت کرد و گفت جهودان و ترسایان گفتند که ما پسران خدائیم و دوستان
اوئیم سبب نزول آیه آن بود که رسول خدا ایشانرا بعقاب بترسانید ایشان گفتند ای محمد چه ترسانی ما را که اگر ما بسیار
گناه کنیم خدا ما را عقوبت نکند ما پسران و دوستان اوئیم سدی گفت که ایشان دعوی کردند که خدای وحی کرد بیعقوب
که ان ولدک بکری من الولد فرزندان تو اول فرزندان من اند من ایشانرا چهل روز در دوزخ بدارم
چندانی که آتش گناه ایشانرا بسوزاند و ایشان پاک شوند آنگه خدا کند که بیرون آید سرخته کرده از فرزندان یعقوب
عند آن ما را بیرون آرند و ذلک قوله لن تمسنا النار الا ایاما معدودات حسن بصری گفت که این بر سبیل مبالغه
گفتند یعنی که ما بخدای نزدیکیم چنانکه فرزند به پدر و خدای بر ما مهربانست چون پدر بفرزند اما چون ترسایان اعتقاد کرده
بودند که عیسی خداست و عیسی را از خودی شناختند گفتند که چون پدر عیسی باشد بمثابه آن بود که پدر ما بود حق تعالی
گفت بگو ایشانرا که اگر چنین است که شما میگوئید چرا شما را عذاب میکند بگناهانی که میکنید چه پدر بگناهی که فرزند کند عقوبت
نکند او را آنگه گفت نه چنین است که شما میگوئید بلکه شما آدمیائید از آنکه آفریده است با شما همان معامله کند که با ایشان
کرد اگر ایمان و طاعت کنید ثواب دهد و اگر کافر شوید عذاب کند بعدل و ملک آسمان و آنچه در میان این هر دو ست
خدا راست و حکم و تصرف بدست اوست و آن همه ملک و ملک اوست همه پرستاران و بندگان اویند و در قبضه
قدرت او اسیر حکم او باشند و مصیر ایشان با او بود و اینجا و این همه از روی معنی و فحوا رد جواب ایشانست که آن
دعوی محال کردند تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا يَا اَهلَ الكِتَابِ قَد جَاءَكُم رَسُولُنَا
يُبَيِّنُ لَكُم عَلىٰ فَترَةٍ مِنَ الرُّسُلِ اَن تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِن بَشِيرٍ وَلَا
نَذِيرٍ فَقَد جَاءَكُم بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ این آیه هم خطاب
است با ایشان میگوید ای جهودان و ترسایان بشما آمد پیغمبر ما بر فترتی و انقطاعی از پیغمبران و فترة روزگاری
بود که از میان دو پیغمبر بود و این از فترت پنداری که روزگار با بودن پیغمبران ضعیف و آن قوت ندارد که در عهد
پیغمبران داشتی و فترة میان عیسی و پیغمبر ششصد سال بود قتاده گفت پانصد و پنجاه سال و چهارصد و شصت
واند سال گفته اند آنگه باز نمود که چرا فرستاد گفت از برای آن تا کس را حجت نباشد و نگوید که با هیچ بشارت دهنده
و بیم کننده نیامد که ما را بشارت دادی و بترسانیدی آمد بشما بشارت دهنده و ترساننده که محمد است بشارت دهنده
بثواب و ترساننده از عقاب و خدای تعالی بر همه چیزی قادر و تواناست وَاِذ قَالَ مُوسىٰ لِقَومِهِ يَا قَومِ
اذكُرُوا نِعمَةَ اللّٰهِ عَلَيكُم اِذ جَعَلَ اَنبِيَاءَ وَجَعَلَكُم ۵
مُلُوكًا وَآتَاكُم مَا لَم يُؤتِ اَحَدًا مِنَ العَالَمِينَ حق تعالی درین آیه حکایت

فیکم

کرد

کرد آنچه موسی قوم خویش را گفت از تذکیر نعمت خدای برایشان گفت ای قوم یاد کنید نعمت خدای را بر شما و از آن جمله آنست
که در میان شما پیغمبران کرد که شما را خبر میدادند از آسمان بعلم غیب گفته اند که مراد پیغمبران بودند که در عهد موسی بودند زیر
دست موسی گفته اند آنانکه بعد از موسی خواسته بودند و نیز از نعمتهای او آنست که شما را پادشاه کرد ابو سعید خدری
روایت کرد که هر که از بنی اسرائیل او را زنی بود و خدمتکاری و اسبی او را پادشاه خواندندی ابو الدردا از رسول
روایت کرد که او گفت من اصبح معافا فی بدنه امنا فی سربه وعنده قوت یومه فکانما حیزت له الدنیا بحذافیرها آنگه گفت
فرزند آدم ترا از دنیا چندان بس باشد که سد جوعت کند و عورت بپوشد و اگر خانه باشد که با او سوی ان کاهی
باشد و اگر اسبی باشد که برنشینی آن خری باشد تمام ترا پاره نان و سبوی آب و ازاری عورت پوشی مسلم است و آنچه
مالای آنست حساب باشد سدی گفت شما را آزاد کرد که مالک خود باشید و پیش از آن مالکی نبود پس از آنکه در دست
قبطیان اسیر بودید و خادم ایشان من شما را از دست ایشان آزاد کردم و آنامکم و داد شما را آنچه کس را نداد از
عالمیان عصر شما از من و سلوی و ابر سایه افکننده و سنگ آب دهنده و غیر آن يَا قَومِ ادخُلُوا الاَرضَ
المُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللّٰهُ لَكُم وَلَا تَرتَدُّوا عَلىٰ اَدبَارِكُم فَتَنقَلِبُوا
خَاسِرِينَ قَالُوا يَا مُوسىٰ اِنَّ فِيهَا قَومًا جَبَّارِينَ وَاِنَّا لَن نَدخُلَهَا فَاِن
يَخرُجُوا مِنهَا فَاِنَّا دَاخِلُونَ آنگه حکایت کرد که موسی چه گفت و چه نصیحت کرد و چه فرمود

حَتّىٰ يَخرُجُوا مِنهَا

ایشانرا و ایشان چه نافرمانی کردند گفت ای قوم در زمین پاکیزه شوید که خدای نوشته است شما را گفته اند که این
زمین طور است و آنچه پیرامن است ضحاک گفت که ایلیا و بیت المقدس و گفتند که اریحاست خدای تعالی در لوح
محفوظ نوشت که این مسکن ایشان خواهد بود اگر گویند که این چگونه بود خدای تعالی میگوید فانها محرمة علیهم اربعین سنة الآیة
جواب آنست که نوشته بود از برای ایشان چون عصیان کردند چهل سال از آن میانه استثنا کردند جواب دیگر
آنست که آنانکه بر ایشان حرام بود دگر اند و آنانکه ایشانرا نوشتند از پس موسی همراه با یوشع بن نون در آنجا شدند
آنگه فرمود که باز مگردید یعنی رجوع مکنید از طاعت خدای با معصیت او و تأخیر مکنید از دخول این شهر که شما را فرموده ام که
آنگه زیانکار گردید ایشان جواب دادند و گفتند که ای موسی درین شهر و زمین قوم جبارانند و ایشان بود که جاهی بجاسی
رفته و آن دیده باز آمدند و موسی هم گفت زنهار این خبر پنهان دارید تا دل شکسته نشوند عهد کردند که نگویند آنگه عهد
بشکستند و قوم را خبر دادند و تحذیر کردند مگر دو کس یوشع بن نون وصی موسی و دیگر کالب بن یوفنا داماد موسی
پس خواهرش مریم چندان ایشان چون برین حال وقوف یافتند گفتند که یا موسی ما ممکن نیست که سر گوز درین شهر
شویم ما دلم تا ایشان در آنجا باشند ما در پیش ایشان هیچ نباشیم و ما قوت ایشان نداریم و گریستن گرفتند و گفتند کاشکی
ما در مصر هلاک شدیمی یا در بیابان و ما را درین شهر نبایستی شدن که ایشان ما را بکشند و زن و فرزندان ما را برده کنند
و مال ما را غنیمت کنند آنگه گفت بیایند تا رئیسی اختیار کنیم تا ما را بمصر برد که ما را روی نیست درین شهر شدن و ما در پی
جا نشویم تا این جباران از آنجا بیرون نشوند که اگر ایشان بیرون شوند ما در آنجا شویم قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ

یخافون انعم الله علیهما ادخلوا علیهم الباب فاذا دخلتموه فانکم
غالبون وعلی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین قالوا یا موسی انا
لن ندخلها ابدا ما داموا فیها فاذهب انت وربک فقاتلا انا ههنا
قاعدون گفتند دو مرد یعنی یوشع بن نون و کالب بن یوفنا از آنکسانی که از خدای میترسیدند و خدای نعمت
کرده بود برایشان بتوفیق طاعت و ثبات دل با خوف جباران گفتند که برین قوم در شوید از در شهرستان چون در
شده باشید غالب شما باشید و توکل بر خدای کنید اگر ایمان دارید قوم موسی جواب دادند و گفتند ما هرگز در
اینجا نشویم تا ما دام که آن جباران در اینجا باشند تو و خدایت بروید و کارزار کنید که ما اینجا نشسته‌ایم در خبر می آید که عام
الحدیبیه چون مشرکان رسول را منع کردند از خانه خدای خواست که اصحاب را امتحان کند گفت که من میروم و این هدی
با خود میبرم تا بنزدیک خانه خدای بکشم مقداد اسود گفت بخدای که ما ترا آن نگوییم که بنی اسرائیل موسی را گفتند فاذهب
انت وربک فقاتلا انا ههنا قاعدون لکن قتال کنیم از چهار جانب تو و اگر بدریا شوی در آییم و اگر بر آسمان شوی نیز بر آییم
و اگر بکارزار سخت روی با تو بیاییم صحابه چون این سخن بشنیدند همه این سخن بگفتند رسول خدای شادمانه شد قال
رب انی لا املک الا نفسی واخی فافرق بیننا وبین القوم الفاسقین
قال فانها محرمة علیهم اربعین سنة یتیهون فی الارض فلا تاس
علی القوم الفاسقین موسی چون از ایشان این سخن بشنید گفت بار خدایا من مالک نیم بر
کسی الا بنفس خود و برادرم خدایا میان ما و میان ایشان کافران و فاسقان جدایی انداز و این دلیل میکند که آنکه
این گفتند کافر بودند از آنکه نسبت قتال و ذهاب با خدای کردند و مورد این کلام مورد استهزا و تهکم است و این
و این مرد و گفته بود در حال خدای وحی کرد بموسی که اگر خواهی ایشانرا هلاک کنم و قوم دیگر بیارم بدل ایشان از ایشان بهتر و قوی
تر که ایشان جز عصیان و کفر نمی آورند و آیات مرا تصدیق نمیکنند گفت بار خدایا حاجتی نداشتن درین شهر اند و ازین حال
بخواند گویند موسی قومی را در بیابان برد و ایشانرا وعده داد که شما را می برم چون برین طغیان یافت قوم خود را هلاک کرده
و تو خداوند علیمی معبود آمرزنده و بخشاینده خدایا ایشانرا بیامرز و هلاک مکن خدای تعالی گفت دعای تو مستجاب کردم
و ایشانرا عفو کردم ولیکن نام فسق از ایشان برنگیرم و حرام کردم بر ایشان که چهل سال در هیچ شهری نشوند جز که در بیابان
میروند بجای هر روزی که ایشان توقف کردند و تخلف از فرمان من یکسال در بیابان همی برند چنانکه شد ایشان درین
بیابان بیکنند و ایشانرا مکین کنم از آنکه در زمین پاک شوند و تو ای موسی اندوهگین مباش بر قوم فاسقان ایشان
چهل سال بر شش فرسنگ بماندند بامداد برخاستندی و بجد تمام رفتندی تا از شام جائی بار فرو گرفتندی که بامداد بار کرده بودند
و در میان ایشان ششصد هزار مرد مقاتل بود و آن ده نقیب که افشای سر و نقض عهد کردند در تیه بمردند و هر مرد که در تیه
شد و سال بود همه بمردند جز یوشع بن نون و کالب بن یوفنا و از آنان که گفته بودند انا لن ندخلها ابدا ما داموا فیها کودکی نماند که
چون در تیه گرفتار شدند موسی را گفتند که ما درین بیابان اگر بمیریم با خیمه و خرگاه و سایبان نداریم تو میگویی که چهل سال اینجا

می باید بود خدای تعالی ابری فرستاد و بمقدار لشکرگاه ایشان اگر برفتندی با ایشان برفتی و اگر فرود آمدندی بایستادی
ابری بود سپید و خنک بی باران گفتند شبهای تاریک روشنایی از کجا آریم خدای تعالی نوری از نور بفرستاد تا چندانکه لشکر
گاه ایشان بگستردی چون روز پیدا شدی برفتی و چون شب در آمدی ظاهر شدی گفتند طعام از کجا آریم خدای از بهر ایشان باران ید
یعنی ترنجبین و ایشان بمقدار حاجت برگرفتندی هر کسی را صاعی رسیدی روزی چند بر آمد گفتند ما را پاره گوشت می باید خدای
تعالی سلوی فرستاد و آن مرغی بود بر شبه شانرسر گفتند آب از کجا کنیم خدای تعالی سنگی را فرستاد از آسمان و گفت ای
موسی هر گاه ایشانرا آب باید عصا برین سنگ زن تا دوازده چشمه پدید آید تا ایشان را بر یکدیگر منازعت نباشد گفتند که جامهاء
از کجا آریم گفت نگاه دارید که دریده و کهنه نشود گفتند کودکانی که بزرگ شوند جامهای ایشان کوتاه شود گفت من جامهای ایشان ن
بر بالای ایشان می افزایم چون چهل سال برفت موسی هم برفت و آن بقیه بنی اسرائیل که مانده بودند با خود بحرب جباران
برد و خدای تعالی او را فتح ارزانی داد و یوشع بر مقدمه او بود و یوشع شهر بگشاد و موسی و بنی اسرائیل در دست شدند و مدتی آنجا
مقام کردند خدای تعالی قبض روح موسی کرد و این قول درست ترین اقوال است برای آنکه اجماع اهل نقل است که عوج بن
عنق را موسی کشت بعصا بعضی گویند که این بدست یوشع گشاده پس از مرگ موسی و هارون از پیش فرمان یافت و قصه
وفات آن بود که خدای تعالی وحی کرد بموسی که من قبض روح هارون خواهم کرد او را بر گیر و بفلان جایگه موسی هارون را
گفت ای برادر برخیز تا بفلان کوه رویم برخاستند و آنجا رفتند و بران کوه درختی بود که مانند آن بجنس ندیده بودند
خانه در زیر آن درخت و سریری نهاده بود و بران سریر بستر افکنده با بوی و نسیمی خوش هارون موسی را گفت مرا می
باید که من ساعتی اینجا بخسبم گفت روا باشد گفت ترسم که خداوند خانه بیاید و خشم گیرد موسی گفت که اندوه مدار که من
جواب او دهم هارون گفت تو نیز بیا و با من بخسب موسی گفت روا باشد بر رفتند هر دو و بر سریر بخفتند چون در خواب
شدند ملک الموت آمد از بهر قبض روح هارون هارون از خواب بیدار شد و موسی را آگاه کرد و وداع کرد و جان بداد و فرشتگان
بیامدند و آن سریر همچنان بر داشتند و با آسمان بردند و آن درخت ناپدید شد موسی با میان بنی اسرائیل شد ایشان
گفتند هارون را چه کردی گفت که خدای تعالی قبض روح هارون کرد گفتند او را تو کشتی برای آنکه ما او را دوست داشتیم
موسی گفت هارون برادر من بود از مادر و پدر کی روا دارم که برادر خود را بکشم باور نداشتند و میرنجانیدند تا موسی دو رکعت
نماز بگذارد و دعا کرد و گفت بار خدایا برائت ساحت من پیدا کن خدای تعالی بفرمود تا آن سریر بیاوردند و در میان بنی
اسرائیل بنهادند و پیدا کردند که این هارون است مات حتف انفه و علم بدیدند که هارون بمرگ خود مرده است و موسی
از آن تهمت برسته است و ذلک قوله ولا تکونوا کالذین آذوا موسی فبراه الله مما قالوا وفات موسی ابوهریره گفت از رسول
شنیدم که چون ملک الموت بموسی آمد و او را گفت اجب ربک و او مرگ را کاره بود خدای تعالی وحی کرد بموسی که دست
بر پشت گاو نه چندانکه زیر دست آید از موی او عمر ترا دادم بهر موی سالی ولیکن عاقبت مرگ باشد گفت بار خدایا بخواهم قبض
روح من کنی از عبدالله عباس روایت است که روزی موسی و یوشع بیکجا می رفتند در بیابانی بادی سخت سیاه بر آمد
یوشع بترسید پنداشت که قیامت است از خوف در دست در موسی آویخت و فرشتگان موسی را از میان پیرهن بردند و پیرهن

در دست یوشع باشد یوشع با بیان قوم آمد پیراهن در دست گرفته گفتند موسی را چه کردی گفت او را از میان ما برسن بردند
و من او را دفن کردیم گفتند که پیغمبر خدا را کشتی تا باز آمدی خواستند تا او را بکشند گفت سه روز مهلت دهید اگر خدای تعالی
برائت ساحت من کند خوب والا من در دست شما ام برین قرار دادند و موکل برو گماشتند و خدای تعالی را دعا کرد و تضرع
و زاری نمود در اظهار برائت ساحت خدای تعالی در خواب با ایشان که او را متهم داشتند گو موسی مرگ خود برد و ساحت او از پیا
برجست او را رها کردند و بدانستند که او بی گناه است و روایتی دیگر آنست که موسی میگذشت جمعی فرشتگان را دید که گوری می
کندند بنظاره ایشان بایستاد او را سخن نیکو آمد در گور نگرید راحت دید و سبزی و گفت ای فرشتگان خدای این گور برای که
می کنید گفتند برای بنده گرامی بر خدای موسی گفت همانا این بنده بس گرامیست و خدای که من هرگز چنین با نزهت و راحت و
نضارت ندیده ام فرشتگان گفتند یا کلیم الله خواهی که این گور ترا باشد گفت خواهم گفت فرود آی و بخسب و روی بجهت
خدا کن و دمی آسمان بار فرو رفت و بخفت و روی بقبله آورد و دمی بر آورد و آن دم جان بداد فرشتگان گور برو راست
کردند در تواریخ آورده اند که عمر موسی صد و بیست سال بود بیست سال در ملک افریدون بود و صد سال در ملک منو
چهر چون مدت چهل سال بسر آمد خدای او را بجوار رحمت خود برد و یوشع را پیغمبری داد و بنی اسرائیل بر نشاند و جهاد
جباران فرمود باید شد و روی بشهر اریحا نهادند و تابوت سکینه با ایشان بود شهر را حصار کردند مدت شش ماه هفتم ماه
بزدند و ما آن لشکر عسکر کردند و نای بوق سرو ما بر داشتند و بیکبار بدمیدند و آواز و نعره بلند کردند و دیوار شهر بیفتاد و در
شهر شدند و قتال کردند و ایشان را منهزم گردانیدند و در خبری آید که چند مرد از بنی اسرائیل بر یک مرد جمع شدند تا سر او از
تن جدا کنند ساعتی از روز نمانده بود گرد از عظم خلق ایشان و این روز آدینه بود نماز شام تنگ رسید یوشع نگاه کرد
بعضی از ایشان مانده بودند اندیشه کرد که اگر شب درآید کشتن ایشان فوت شود خدای را دعا کرد و گفت اللهم اردد الشمس
علی چون آفتاب باز آمد گفت انک فی طاعة الله فقفی توقف کن تا من دمار ازین دشمنان برآرم خدای آفتاب بایستاد و هیچ
سیر نکرد یک ساعت مرتب بنی اسرائیل و یوشع آن بقیه کفار را بکشتند آنگه آفتاب فرو شد و اتفاق است که آفتاب از برای
کس نایستاد جز از برای سلیمان وصی داود و یوشع وصی موسی و برای امیر المومنین وصی محمد صلعم و اهل اخبار و احادیث
از همه طوایف برین متفق اند و در اخبار ابو اسحق ابراهیم ثعلبی آمده است با سانید درست و از عبدالله عباس بچند طرق آورده
اند که لم یرد الشمس الا لسلیمان وصی داود و لیوشع وصی موسی و لعلی بن ابی طالب وصی محمد و از برای امیر المومنین ع
آفتاب چند بار باز آمد اما آنچه مشهور است دو بار یکبار در حیات رسول صلعم و یکبار پس از وفات چنین بسیار از صحابه چون
جابر و ابوذر و عبدالله عباس روایت کرده اند که یکروز رسول صلعم امیر المومنین را بمهمی فرستاده بود و رسول نماز دیگر
کرده چون باز آمد با رسول احوال میگفت پیغمبر را وحی رسید بر امیر المومنین تکیه کرد و سر بر ران او نهاد و مدت دراز شد
و آفتاب فرو شد چون رسول صلعم از وحی درآمد و روی با امیر المومنین آورد گفت چه رسید ترا گفت خیر جز که نماز دیگر نکرده ام
چون ترا وحی آمد و سر تو بر کنار من بود نخواستم که سر تو بر زمین نهم باشارت نماز کردم و دلم خوش نیست رسول گفت
دلتنگ مکن که دعا کنم تا خدای آفتاب باز دارد تا تو بشرایط و ارکان نماز بگذاری آنگه دست بر داشت و گفت بار خدایا

تو دانی که علی در طاعت تو بود و در طاعت رسول تو اللهم رد علیه الشمس حتی یصلی راوی خبر گوید بان خدای که محمد را بحق
فرستاد که آفتاب را دیدم که باز آمد و او را آوازی بود چون آواز دو دستره که در چوب کشند و روشنای دیدم که بر
دیوارها آفتاب فرو شدن نه بآن عادت که هر بار فرو شدی بلکه بیکساعت فرو افتاد و اما از پس وفات رسول آنچه مشهور است
آنست که از جویریه بن مسهر روایت کرده اند که گفت با امیر المومنین بودیم ببابل رفت نماز دیگر در آمد یاران گفت که نماز کنند
گفت این زمینیست که خدای تعالی درین زمین قومی را عذاب کرده است و هیچ پیغمبر و وصی پیغمبر را نشاید که اینجا نماز کند جویریه
گفت که من اندیشه کردم که این چه باشد گفتم که نماز در گردن او کنم و نماز نکنم تا آنگه که او نماز کند پس رفتم تا که آفتاب فرو شد و
من متعجب و متحیر پس رفتم با او فرود آمد و وضوی نماز کرد و دست بر داشت و دعا کرد او دعا تمام کرده بود که آفتاب باز آمد
بجای آنکه بوقت نماز دیگر بودی مرا او مرا گفت بیا و نماز کن با او نماز کردم چون فارغ شد آفتاب فرو شد آنگه روی با من کرد و گفت
لعب الشیطان بک یا جویریه دو باری کرد گفتم آری یا امیر المومنین گفت خدای را بنام بزرگ بخواندم تا آفتاب را باز آورد و نماز کردم
بوقت گفت من گفتم اشهد انک وصی محمد حقا آنگه مرا گفت اینجا ما وهاست از تو او پس گران که سرای اینجماعت بانخاعنق
کرده اند از زمین برسوت و اینجماعت اند که خدای تعالی گفت وکان فی المدینة تسعة رهط یفسدون فی الارض ولا
یصلحون و در پیش خود ایت از حفرهای دوزخ که در آنجا جاهی ستند در جمله ایشان پنج زن از زنان پیغمبران زن
نوح و زن لوط و زن موسی بن عمران که بر وصی او یوشع خروج کرده بود و زن یونس که بر وصی شمعون عیسی خروج کرد
و زن ایوب که قوم ایوب را گل کرد بر بنی دیگر اران تا رجم کردند او را با حق در دعوی دراز گفت و درین معنی سواد عد
رسول و پس از وفات او سوار گفته جابر بن عبدالله انصاری گفت که رسول صلعم بپای ایستاده بر دیا جاهی صحابه و علی در
پیش او ایستاده روی بقوم کرد و گفت معاشر الناس هذا علی بن ابی طالب سید العرب و وصی الاکبر و الانجح الازهر
قاتل المارقین و سومی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله لا صل التوبه من آیب
الا یحب ان ابی طالب اخی رسول الله بل صهره و الطهر لا یعدل بالصاحب ایقوم من مثل علی و قد ردت له الشمس من الفوت
مردم برخاستند و حایه خود بیانه علی بالیدغه و قدامة السعدی از جمله یاران امیر المومنین بود که برنین بابل حاضر بود چون
برای او آفتاب خدای تعالی باز آورد گفت رد الوصی ان الشمس التی غربت حتی قضا صلوة العصر فی مهل لانه حین یدعوها
فیتبعوا طوعا لبیته بانها علی عجل فلک آیته و حجته فهل له فی جمیع الناس من مثل حسبی ابوحسن مولی ادین به و من به د
ان رسول الله فی الاول یونس بن عبدالله گفت سالی بحج رفتم و در بعض منازل کنیزکی را دیدم حبشی با چشمهای دستها بریده اشتر
بود و گفت یا راد الشمس علی علی ابن ابی طالب رد علی بصر من نزدیک او شدم و گفتم ای کنیزک علی را دوست داری و حق فاطمه
دو دیار دوده ام دکنم صرف کن از من بپذیرفت و مرا این حاجت بیت من بحج رفتم چون باز آمدم بآن منزل آن کنیزک را دیدم
چشمها درست شده و حالیا آب میداد گفتم یا جاریه دوستی علی با تو چه کرد گفت همه شب آن دعا میکردم و بر خدای آن سوگند
میدادم چون شب منتصف بود ناتفی آواز داد و مرا گفت ای کنیزک علی را دوست داری از دل صادق گفتم آری والله گفت دست
بچشم باز نه باز نهادم او دست بر داشت و گفت بار خدایا گو دانی که این کنیزک راست میگوید و علی را دوست میدارد

گفت آری ام

بن حنیف صادق جبرئیل بازده خدای تعالی دعای او اجابت کرد چشمها باین داد من هم سوکند دادم که بجای کو که تو شیئی
کفت من حضرم و از جمله موالیان علی ام و از جمله موکلانم بر شیعه او وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ
إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ
إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ
يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ
بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ
چون خدای تعالی حدیث بنی اسرائیل کرد و وصف ایشان بنقض عهد عقب آن ذکر فرزندان آدم کرد که در حق برادر
نقض عهد و بیحرمتی پیش کرفت و او را بکشت الحمد رسول را فرمود تا بر قوم خواند خبر فرزندان آدم و این بر سبیل سؤال
بود و توبیخ جهودان کفت بر خوان بر ایشان خبری از دو پسر آدم یکی هابیل و دیکری قابیل چون قربانی کردند از یکی
پذیرفته شد و از دیکری نشد آنکس که از و پذیرفته نشد از حسد مر او را کفت ترا بکشم او کفت قربانی خدای از متقیان
و پرهیزکاران پذیرد و این چنان بود که آدم و حوا ایشانرا بهر شکم دو فرزند آمدی یکی پسر و یکی دختر و آن دختر که از
بطن دیکر بودی بپسری که از بطن دیکر دادی و اختلاف بطون جاری مجرای نسب بودی و این زمان هر بطن که
بود توام بود مکر شیث که او تنها زاده بود کفته که اولین فرزند قابیل بود و خواهرش اقلیما و خدای تعالی از نسل
آدم برکت کرد و آدم از دنیا بیرون نشد تا که فرزند و فرزندزادکان او چهل هزار رسیدند دوم شکم هابیل را بود و نام خواهر
او لیوذا خواهر قابیل بجمال کمتر بود خدای تعالی فرمود که خواهر قابیل را بهابیل ده و خواهر هابیل را بقابیل قابیل کفت من
راضی نیستم خواهر من نیکوتر است و خواهر او زشت آدم کفت خدای چنین میفرماید و حکم چنین کرده است کفت که من
رضا ندهم و این حکم خدا نکرده است و تو از برای دل هابیل میکوئی کفت اکر تا و ندیت مریکی از شما قربانی کنید هر کس
که قربان او پذیرفته شود و آتش از ابر در آید و آن حاصل شود و اقلیما او را باشد و معویه بن عمار از صادق ع روایت
کرد که چون او را از این حدیث پرسیدند کفت خلاف این است و اکر خواهر برادر را دادن روا بودی در شرع ما نیز روا بودی
و لکن حوا دختری بزاد نام او عناق کرد او در زمین بغی کرد و اولین کسی که در زمین بغی کرد او بود خدای تعالی جنی بر او مسلط کرد تا او را
بکشت بر اثر او قابیل بزاد و از پس او هابیل چون قابیل بالغ شد خدای تعالی برای زنی جنیه فرستاد نام او جمانه در صورت انس
و فرمود که او را بقابیل ده آدم او را بقابیل داد هابیل بالغ شد خدای تعالی او را حوری فرستاد نام او نزله و وحی کرد که او را بهابیل
داد قابیل چون او را بدید کفت ای پدر من برادر مهترم و باین کرامت اولیترم کفت این بفرمان خدای کردم نه بهوای خویش
کفت بلکه بهوای خود کردی و او را محبت بر من اختیار کردی آدم کفت بخلاف اینست که تو میکوئی و اکر خواهی که بدانی که این
فضل او را بود علامت مقبولی قربان در آن وقت آن بودی که آتشی سفید بیامدی از آسمان و او را بخوردی و چون
مقبول نبودی بر جا باندی و سباع و طیور و هوام بخوردندی برفتند تا قربان کنند قابیل صاحب زراع بود بیامد و
دسته کندم بیاورد که از آن بدتر نبود و در دل او کرفت که اکر قربانی من قبول باشد و اکر قبول نباشد من آنکه که خواهم

وهابیل صاحب کوسفند بود و کوسفندی از میان کوسفندان خود بکزید که از آن بهتر نبود اسماعیل بن رافع کوید که
هابیل را بره بود بغایت نیکو و او را نیکو دوست داشتی و از دوستی رها نکردی که بپای خود رود و هر که بر دوش
کرفتی چون بکار رفت که کوسفند قربان آرد آن بره پیش او آمد با خود کفت اکر چه من این را بغایت دوست میدارم
ولیکن ضایع نخواهد شد از بر کرفت و برای رضا خدا بیاورد و بر قربانکاه بنهاد حق تعالی از آنجا که صدق هابیل و نفاق قابیل
شناخت قربان هابیل قبول کرد و قربان قابیل رد کرد آتش بیامد و آن بره را بسوخت و کندم قابیل را کذاشت
قابیل چون آن بدید حقد و حسد زیادت کرد و در خبر آورده اند که خدای تعالی در بهشت آن بره را می پرورید تا بفدای
اسماعیل کردی قوله و فدیناه بذبح عظیم آدم خواست که بحج خانه خدا رود و بر هابیل می ترسید از قابیل خواست
تا او را بکسی سپارد بر اهل آسمان عرضه کرد و بر زمین و کوهها او را نپذیرفتند و کفتند که امانت کاری عظیم است و ما
را طاقت نباشد بکار آن قیام کردن آدم قابیل را بخواند و هابیل را بزنهار بدو سپرد و هابیل را پند رفت ازو و
ذلک قوله انا عرضنا الامانة یعنی قابیل حتی قبل الامانة و خان فیها چون آدم برفت قابیل برخواست و بنزدیک
هابیل آمد و او در کوهی کوسفند میچرانید او را کفت من ترا بخواهم کشت کفت مرا در این ما و ان جنت خدای تعالی
قربان از متقیان قبول کند اکر تو که قابیلی دست بکشتن من دراز کنی من بکشتن تو دست دراز نکنم اکر چه من از
تو قوی ترم در کشتن تو قادرترم من از خدای میترسم که پروردکار جهانیان است مجاهد کفت که تکلیف در آن روزکار
و آن شرع آن بود که اکر کسی قصد چون کسی کردی آنکس او را امتناع نکردی و دفع نکردی و کار او با خدا کذاشتی
انکه کفت انی ارید ان تبوء من میخواهم که باز کردی از من بکناه من و کناه خود یعنی کناه من و کناه تو برای آن که
از تو قبول نکردند و از نفاق و مخالفت فرمان خدای بود و ترک رضا بحکم او و بازکشتن بکناه و تا باشی از اصحاب
دوزخ و آن جزا و پاداش بکرانست فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ
فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَىٰ
أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَٰذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْءَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ
النَّادِمِينَ قابیل آن روز برفت و هر روز بیامدی و فرصت نکاه داشتی تا او را بکشد ندانست که چه می باید کرد
و در اخبار آمده است که ابلیس بیامد و مرغی را بکرفت و در برابر او سرش بر سنک نهاد و بسنکی دیکر سرش بکوفت
قابیل چون آن بدید عزم کشتن هابیل جزم کرد نفس او و سوای او او را بر آن داشت و فرمان برد بکشتن برادرش
سنکی بزرک برکرفت و بر سر هابیل زد و هابیل را بکشت و او کشته اول بود بر روی زمین و قابیل از جمله زیان کاران
کشت که دین خود زیان کرد و از صادق ع روایت است که مقتل او در زمین بصره بود آنجا که امروز مسجد آدینه است
بعضی کفتند که بنزدیک عقبه حری بود و چون او را بکشت بعجب ماند ندانست که چه باید کرد و برابر او بدشت سباع
زمین قصد او کردند و او را نیابت که سباع بخورند برکرفت و او را در جوالی نهاد و بر دوش کرفت و با خودی کردانید
یکسال تا مرغان و سباع از تعفن بوی او بر وجمع شدند انتظار آن تا او را بیفکند ایشان بخورند قابیل بکار برادر درماند

تعالی دو کلاغ بفرستاد تا بایکدیگر جنگ کردند و یکی از آن دیگر را بکشت آنگه بیامد و زمین برفت بچنگال و او را در
آنجا نهاد و خاک بر سر او کرد و از کلاغ آن بدید همچنان دفن کرد لیریه تا با و نماید که کالبد برادر خود را چگونه
باز پوشد قابیل چون چنان دید گفت ای وای بر من عاجز بودم که مانند این کلاغ باشم و آن دانم که او دانست
تا کالبد و عورت برادر را باز پوشیدی پس او را گشت و در روز آمد از جملهٔ پشیمانان پشیمانی او نه از قبل برادر
بودی تو به بودی پشیمانی بر حملش بود که چرا او را در خاک نکرد و بر پشت برادر نه بار تکاب گناه عبد الله عباس گفت
چون قابیل هابیل را بکشت میوهای درختان که در مکه بود همه ترش گشت و آبها تلخ شد آدم چون آن بدید گفت
حادثه افتاده است چون با زمین هند آمد قابیل هابیل را کشته بود آدم علم او را مرثیه گفت بزبان سریانی و چون
نزدیک مردن بود وصیت بشیث کرد که آن مرثیه فرزندان را بیاموز تا بخوانند و متعظ میشوند با و شیث فرزند
در آموخت و همچنین سلفا الی خلف وصیت میکردند و می آموختند تا بیعرب بن قحطان و او بزبان تازی آن مرثیه
را نظم کرد و آن اینست ✱ تغیرت البلاد و من علیها ✱ فوجه الارض مغبر قبیح ✱ تغیر کل ذی لون وطعم ✱ وقل بشاشة
الوجه الصبیح ✱ و قابیل اذاق روی اخاه ✱ وا حزنا لفقد الملیح ✱ و ما لی لا اجود بسکب دمع ✱ و هابیل تضمنه الضریح ✱ و
جاورت شهد و لها رسین ✱ و لها لبها و قابلها لصیح ✱ ای طول الحیوة علی غنا ✱ فهل انا من حیوتی مستریح ✱ وجاورنا عدو لیس
معنی ✱ عدو ما یموت فیستریح ✱ و حوا علیه در مرثیه هابیل گفت ✱ دع الشکوی فقد هلکا جمیعا ✱ بهلک لیس بالثمن الربیح ✱
و ما یغنی البکاء عن البواکی ✱ اذا ما المرء غیب فی الضریح ✱ فبک النفس منک و دع هواها ✱ فلست مخلدا بعد الذبیح ✱
آدم بر مصیبت او صد سال دیگر دلتنگ شد و لب او بخنده نیاید و چون سالش بصد و سی رسید و آن از پس آن بود
که هابیل را بکشتند حوا شیث را بزاد و تفسیر او بلغت ایشان هبت الله است و خدای تعالی او را علم ساعات شب
و روز معلوم کرد و عبادات که در آن وقت باید کردن و صد و پنجاه فرو فرستاد و او را وصی کرد و ولی عهد او ساخت
و قابیل را گفت اذهب طریدا رود رانده و ترسیده چنانکه از کس ایمن نباشی و او دست خواهر گرفت اقلیما و بعدن
شد ابلیس نزد او آمد و گفت آتش قربان برادرت برای آن خورد که او آتش پرست بود تو نیز آتش را افروز و او را
عبادت کن تا معبود تو باشد و معبود فرزندان تو آتش خانه بساخت و در او آتش افروخت و آتش پرستیدن گرفت
و او جهان بود که از ترس که مرگ بدو بکشتی پنداشتی که قصد او دارد همواره تیر بر کمان نهاده بود تا روزی پسری
از آن نابینا با او بگذشت نابینا تیر در کمان نهاد و بینداخت قابیل را بکشت پس او را گفت بابد چه کردی طپانچه بر روی
پسر زد و پسر را بکشت عبد الله عمر روایت کرد که و خدا و حیات یک نیمه عذاب قابیل نهند برای آنکه این بدی او نهاد که من سن
سنة فله وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القیامة من غیر ان ینتقص من وزره شیء و رسول را پرسیدند از روز سه شنبه
گفت روز خون است گفت سه شنبه بود که حوا را حیض افتاد و هم سه شنبه بود که قابیل هابیل را بکشت و خدای
تعالی سنت نهاد بر سه چیز پس از سه چیز بوی بعد از مرگ که اگر نه این بودی هیچکس مرده را دفن نکردی و بشیشه که در
حبوب افتد که اگر نه این بودی بجای زر و سیم این نهادندی و مرگ او را راحت بود من اجل ذلک کتبنا

علی بنی اسرائیل انه من قتل نفسا بغیر نفس او فساد فی الارض فکانما
قتل الناس جمیعا و من احیاها فکانما احیا الناس جمیعا و لقد جاءتهم
رسلهم بالبینات ثم ان کثیرا منهم بعد ذلک فی الارض لمسرفون
میفرماید که از بهر آن بود یعنی کشتن قابیل هابیل را که ما بر بنی اسرائیل نوشتیم و حکم کردیم که هر کس که او نفسی را بی نفسی
یعنی بی آنکه او نفسی را کشته بود و بکشد یا کشتن بر سبیل قصاص بود یا او در زمین فساد کرده بود که آن مستحق کشتن
بود چنان باشد که همه مردمان را کشته از بهر آنکه قول علمان به بهتر باشد و امام مجاهد گفت از آنکه جان مقتول جهان
اوست چون او را جان نباشد جهان نخواهد از جانب او جهان بود که همه جهان مرده اند و مناسب این قول است از همه
معنی قول رسول علیه السلام من مات فقد قامت قیامته مرگ او برد قیامت او بر خواست و قیامت آنگه برخیزد که مردمان همه
بمیرند زجاج گفت او مثابت آن کس است که همه جهان را کشته یعنی آنکه همه جهان خصم او باشند و همچنانکه مقتول خصومت
او کند همه جهان با او دست یکی دارند چه طالب حق است و هر که تعرض کند پیغمبری را یا امامی تا او را بکشند همچنان
باشد که همه جهان را زنده کرده برای آنکه مردمان جهان به پیغمبر زنده باشند گفته اند که هر که زجر کند قاتل را از قتل و
تعظیم کند قتل را در چشم او و تذکر کند او را تحریم آن و عقاب آن تا از آن منزجر شوند بر وجهی دیگران با او اقتدا
کنند چنان باشد که او زنده کرده باشد ایشان را و در احکام امیر المؤمنین آمده است که روزی با جماعتی میگذشت
مردی از خرابه بیرون آمد با کارد خون آلوده مدهوش و مدعور مردم چون او را دیدند بگرفتند و در خرابه شدند مردی را
دیدند کشته افکنده او را گفتند این مرد را که کشت گفت من کشته چرا گفت بی سبب کشتم او را امیر المؤمنین بنمود تا او
را قصاص کنند چون بیازار بردند تا او را بکشند سیافی چون قصد او کرد مردی بیامد و در دست او آویخت که او بیگناه
است او را رها کن که این مرد را من کشتم و بدان سوگند یاد کرد ایشان را پیش امیر المؤمنین بردند این مرد اقرار آورد
و آن دگر را گفت چرا بر خود اقرار دادی گفت یا امیر المؤمنین از بهر آنکه از من نمی شنودی یا چنان علامتی که با من بود
گفت پس این حال چگونه افتاد گفت من در سرای خود گوسفندی را بکشتم کارد در دست خون آلوده او از آن کشته
شنیدم که در پهلوی سرای من کشته بود بتعجیل بیرون جستم این کارد در دست این مرد چون بانگ پای من بشنید
بدیوار بر جست من در درون شدم آن مرد را دیدم بر رسیدم از آنجا بیرون دویدم با کارد خون آلوده چون مرا دیدند بگرفتند
اگر انکار کردمی هیچکس از من قبول نکردی گفت راست گفتی همچنین است که میگوید آنگه با اصحاب نگرید گفت
چه باید کردن گفتند اولین را رها باید کردن و دومین را باید کشتن امیر المؤمنین گفت که این فتوی بر خلاف راستی
است آنگه روی بحسن کرد و گفت ای پسر درین حادثه چه باید کردن گفت هر دو را رها باید کردن و دیه از بیت المال
باید داد گفت چرا گفت لقوله تعالی و من احیاها فکانما احیا الناس جمیعا اگر چه او مردی را بکشت اما دیگری را از قتل
رهانید قتل آن با حیاء این بباید رفت و دیه کشته از بیت المال باید داد امیر المؤمنین شاد مانه شد و بوسه بر چشم او
داد و گفت سپاس آن خدایی را که اهل البیت ما را بتوفیق علم فقه داد آنگه گفت و لقد جاءتهم و بدان آمدند رسولان

وحجت وبیات آورد بنداز خدای تعالی فرمان تا حجت بر ایشان تمام شود الکه پس ازین بسی که خدای تعالی کرده است
بسیاری از مردمان در زمین اسراف کننده است رسول خدای گفت هر که مومنی را شربتی آب دهد در جایی
که آب بسیار باشد چنان باشد که بنده آزاد کرده باشد و در جایی که آب نباشد چنان باشد که آن نفس
را زنده کرده که من احیاها فکانما احیا الناس جمیعا انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و
یسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم وارجلهم
من خلاف او ینفوا من الارض ذلک لهم خزی فی الدنیا و لهم فی الا
خرة عذاب عظیم الا الذین تابوا من قبل ان تقدروا علیهم فاعلموا ان
الله غفور رحیم سدی گفت آیه در جمعی از اهل کتاب آمد که میان ایشان و رسول عهدی بود آن
عهد بشکستند و راه زدن گرفتند سعید جبیر گفت آیه در جماعتی آمد از عرینه و عکل که نزدیک رسول آمدند و اظهار
اسلام کردند و در دل کفر داشتند الکه گفتند هوای مدینه ما را نمی سازد و صحابه ایشان را گفتند بیرون شوید بصحرا
انجا که شتران ما اند و شیر شتران باز خورید چاید ندو شبانان را بکشتند و شتران را براندند و مرتد شدند رسول ع گفت
تا منادی در مدینه دادند که یا خیل الله ارکبی صحابه رسول الله سلاحها برگرفتند و روی بر ره نهادند چنانکه یکی با دیگری نمی
ایستادند چون ایشان رسیدند ایشان را بگرفتند و در پیش رسول آوردند رسول ع فرمود تا ایشان را دست و پای
بریدند و چشمها برکندند و بر جور رها کردند تا بمردند اهل علم خلاف کردند در آنکه این حکم بر جاهلیت یا منسوخ شد بعضی
گفتند بر جاهلیت که مثله و بچشم برکندن پس از آن رسول هیچ خطبه نکرد و الا که در آنجا از مثله نهی کرد تا گفت لا تمثلوا
و لو بالکلب العقور و محارب آن باشد که اظهار سلاح کند و راه بیم دارد در سفر و در حضر و در بر و بحر و سهل و جبل حق سبحانه
و تعالی میفرماید که جزای آن کسانی که ایشان با خدای و رسول خدای حرب کنند یعنی با دوستان و خاصه با رسول خدای
و در زمین سعی بفساد کنند الکه خون بناحق ریزند و مالهای مردم برند جزای ایشان در خور استحقاق ایشان بود بحسب
آنچه کنند و اگر قتل کنند و مرد کشند و مال ربایند ایشان را باید کشتن و اولیای مقتول را نبود که عفو کنند و بر درخت کردن
پس از آنکه ربح برده باشد باز بستانند و مرد بکشند و دست و پای برند بر خلاف یعنی دست راست و پای چپ و اگر
راه مخوف دارند و مرد بکشند و مال ببرد پس از نفی جست یعنی که از شهرش بیرون کنند و این قطع و صلب و قطع
و نفی ایشان را رسوایی الکالیست در دنیا و ایشان راست در آخرت عذابی بزرگ و این قول است بر قول آنکس که
گفت حدود کفارت گناه است برای آنکه خدای تعالی جمع کرد برین محاربان حدود مختلف و عذاب آخرت الکه استثنا
کرد از الجمله ناپیا را بشرط آنکه توبه کنند الکه گفت که در دست امام گرفتار نشده باشد گفت الا آن کسانی که توبه کنند پیش از
آنکه شما بر ایشان قادر شوید که آنکه توبه قبول بود و عقوبت از او برخیزد و بدانید که خدای تعالی آمرزنده و مهربان است شعبی
روایت کرد که حارث بن بدر در عهد امیر المومنین ع بمحاربه بیرون آمد و خون کردن و راه زدن گرفت آنکه توبه کرد و بزینهار آمد
بنزدیک بعضی از اقربای امیر المومنین ع تا شفاعت کنند هیچکس قبول نکردند بنزدیک قیس بن سعد الهمدانی آمد قبول کرد

وبا بخانه

و با بخانه برد چون امیر المومنین نماز بامداد کرد گفت یا امیر المومنین جزای آنکس که محارب خدا باشد چیست
گفت آنچه خدای گفته است و آیه برخواند سعد گفت اگر توبه کند پیش از آنکه او را بگیرند گفت توبه او قبول باشد
گفت یا امیر المومنین او با مان آمده است و توبه کرده با حسان او را امان هست گفت بلی گفت برنا بنویسید
امان وی بنوشت و او را بجوار راه داد یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة
وجاهدوا فی سبیله لعلکم تفلحون ان الذین کفروا لو ان لهم
ما فی الارض جمیعا و مثله معه لیفتدوا به من عذاب یوم القیمة ما
تقبل منهم و لهم عذاب الیم یریدون ان یخرجوا من النار و ما هم
بخارجین منها و لهم عذاب مقیم ای مومنان از خدای بترسید و از معاصی اجتناب نمایید و از
محارب او دور باشید و در مواضعه عقاب او خوض مکنید و قربتی بخدای طلب کنید و محبت و تقوی را وسیله سازید
و در راه خدای با دشمنان جهاد کنید تا باشد فلاح و ظفر یابید محمد باقر ع گفت توسل کنید بخدای بطلب رضا او الکه
الکه مقتضا راضی باشید و بر بلای او صبر کنید اصبغ بن نباته روایت کرد از امیر المومنین علی ع که در بهشت دو لولو است
از فراز زمین تا بطنان عرش یکی سپید و یکی زرد و در یکی هفتاد هزار غرفه و سپید محمد و آل محمد است الکه زرد است
وسیله ابراهیم است و رسول ع گفت از برای وسیله خواهید بود که آن درجه است در بهشت که جز از یک بنده در
دنیا و امید میدارم که آن بنده من باشم انس مالک از رسول ع روایت کرد که چیست میان بنده خدای یعنی
رحمت خدای و ثواب او و آن حجاب علی بن ابی طالب است چون بنده بآن توسل کند آن حجاب بردارد میان بنده
و خدای زهری گفت بیمار شدم چنانکه بهلاکت نزدیک بود گفتم مرا بخدا وسیلتی باید هیچکس را در عهد خود فاضلتر
از علی بن الحسین نشناختم گفتم یا ابن رسول الله حال من اینست که تو می بینی مرا بن صدقه کن هر دعایی که از تو بخدای کرا
ترست گفت من دعا کنم و تو آمین بگوی یا تو دعا کن و من آمین گویم گفتم تو بگو و من برابر تو آمین کنم دست برداشت
و گفت بار خدایا بسبب شباب این کریم است و وسیله میان زهری و چندان مرا بتو خدای بحق آن اخلاص که تو از چندان
من دانی که حاجت او روا کنی و او را شفا دهی ببرکت دعای من و بر وی روزی فراخ کن و قدر او در علم رفیع کنی زهری
گفت بآن خدایی که جانها بامر اوست که پس از آن هرگز بیمار نشدم و هیچ تنگی نرسید مرا و از آن وقت تا اکنون در راحت
بودم و امید میدارم که خدای مرا بیامرزد بدعای زین العابدین ابو هریره از رسول ع روایت کرد که چون خدای تعالی
آدم را بیافرید و روح در و دمید او از دست راست عرش نگاه کرد اشباحی و تماثیلی دید از نور بعد پنج بعضی راکع و بعضی ساجد
بر صورت او گفت بار خدایا پیش از من کسی آفریده بصورت من گفت نه آدم گفت بار خدایا این پنج صورت کیستند گفت
ایشان از نسل تو اند اگر نه ایشان بودندی خود ترا نیافریدمی و نه آسمان و زمین و عرش و کرسی و بهشت و دوزخ فانا المحمود
و هذا محمد و انا العالی و هذا علی و انا الفاطر و هذا فاطمه و انا ذو الاحسان و هذا الحسن و هذا الحسین بعزت و جلال
من که هیچ بنده من نباشد که با سپش من آید و هم چند سپندان دانه بغض ایشان دارد در دل و الا که بدوزخ برم او را

مرض شدن زهری و متوسل شدن بامام زین العابدین واخبار زهری و معنی و بیان وسیله

وهیچ باک ندارم ای آدم ایشان صفوة من اند از خلق من با ایشان هلاک کنم چون ترا این حاجتی باشد با ایشان بمن
توسل کن و ایشانرا شفیع ساز انکه رسول خدا گفت ما سفینه نجاتیم هر که در او نشیند نجات یابد و هر که از او بگردد
هلاک شود و هر کرا حاجتی باشد باید که با ما توسل سازد ابو سعید خدری روایت کرد از رسول صلعم که گفت اگر برای من
وسیله خواهید از خدای گفتیم یا رسول الله وسیله چه باشد گفت آن درجه من است در بهشت و آن هزار پایه است
از پایه تا پایه اسپی نیک رو مدت یکماه برود یک این پایه از جوهر و یکی از زبرجد و یکی از یاقوت سرخ و یکی از زر و
یکی از سیم و همچنین روز قیامت آنرا بیارند و در میان درجات پیغمبران بنهند آن درجه در میان درجات ایشان
چندان باشد که ماه میان ستارها هیچ پیغمبری و صدیقی نباشد والا گوید خنک باد آنرا که این درجه وی است ندا آید ه درمو
از قبل خدای که این درجه محمد است انگه درآیم ملا از نور پوشیده و تاج کرامت بر سر نهاده و علی ابن ابی طالب
در پیش ایستاده و لوای حمد در دست گرفته روی نوشته لا اله الا الله المفلحون الفائزون و چون به
پیغمبران بگذریم گویند این دو فرشته مقرب اند که ایشانرا نمی شناسیم چون بفرشتگان رسیم و بگذریم گویند
این دو پیغمبر مرسل اند من بیایم و بر تخت خود بنشینم و علی از من یکدرجه فرو نشیند هیچ پیغمبری و صدیقی و شهیدی نماند
الا انکه گوید طوبی لهذین العبدین ما اکرمهما علی الله ندا در آید از قبل خدای چنانکه همه خلایق بشنوند هذا حبیبی محمد و هذا
ولیی علی طوبی لمن احبهما و ویل لمن ابغضهما انگه گفت یا علی هیچکس نباشد از دوستان که این بشنود الا که رویش
سفید شود از بهجت و دلش شادمان شود و هیچکس نماند از آنانکه با تو دشمنی دارند که این بشنود الا که رویشان
سیاه شود و پایهاشان مضطرب شود و ما درین باشیم که دو فرشته یکی رضوان خازن جنان و یکی مالک دوزخ بیایند
گوید السلام علیک یا احمد من گویم علیک السلام تو کیستی که رویت چنین نیکوست و بویت چنین خوش است گوید من
رضوانم خازن بهشت خدای تعالی کلیدهای بهشت بتو فرستاده است تا آنکس بهشت رود که تو خواهی من گویم که
پذیرفتم و خدایرا شکر کردم انگه بستانم و برادرم علی دهم انگه مالک دوزخ فراز آید و سلام کند گویم که چه فرشته که روی
و صورت هایل است و دیدت ترساننده گوید که من مالک دوزخم گوید خدای تعالی کلیدهای دوزخ پیش تو فرستاده است
تا آنکس که تو خواهی در دوزخ شود من بستانم و شکر خدای بگذارم و بعلی دهم ایشان برگردند علی بیاید کلیدها در دست
گرفته و بر کنار دوزخ باشد در دوزخ نفر کند و شعر میزند علی زمام او بدست گیرد دوزخ گوید یا علی فان نورک اطفا
لهبی بگذر که نور درخشش مرا بنشاند او گوید بیارام ای دوزخ انگه معاینه کند گوید یا نار هذا لی و هذا لک این مرا و آن ترا ده
فانه من اعدائی و دوزخ علی را مطیع تر باشد از بنده مطیع خداوندش یا ابا حسن لو ان حبک مدخل جهنم کان العود
عندی حممها و کیف یخاف النار من موسوما بان امیر المؤمنین حسبها انگه حق ذکر کافران کرد اگر جمله در زمین
است از مال و ملک فردای قیامت کافران را باشد و همچندان با آن مضاف کنند و ایشان فدیه کنند تا از عذاب
دوزخ برهند از ایشان قبول نکنند و نستانند و عذاب از ایشان برندارند رسول صلعم روز قیامت کافرانرا گوید اگر ملک
دنیا ترا بودی فدا کردی تا ازین عذاب نجات بودی ترا گوید آری گویند آری دون این خواستیم کمتر ازین اجابت

کردی

کردی انگه فرمود که ایشانرا عذاب موجع دردناک باشد اگر از آتش دوزخ بیرون آیند و هرگز نباشد که ایشان از آتش دوزخ
بیرون آیند و هرگز نباشد که ایشان از آتش دوزخ بیرون آیند از بهر انکه خدای تعالی بفرماید دری از بهشت در دوزخ
بگشایند ایشان دری گشاده بینند قصد آن در کنند بشتاب چنانکه برسند بکوکرا افتند پندارند که جایی خواهند رسید
و نرسند وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ
عَزِيزٌ حَكِيمٌ فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ
اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ
وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ میفرماید که هر مردی و هر زنی که ایشان دزدی
کنند دست ایشان ببرند تا جزا بود ایشانرا بدانچه کرده باشند و نکالی و عقوبتی بود این ایشانرا از خدای و خدای تعالی
عزیز است و غالب هر چه کند و فرماید کس او را مانع نباشد حکیم است هر چه کند بر وفق حکمت کند و انگه این آیه مجمل
است و بیان او درست و شریعت نصابی که در او قطع واجب باشد دانگی و نیم لقوله صلعم القطع فی ربع الدینار
باید که از حرز بیرون برده باشد تا قطع واجب باشد و آن حرز باشد بعادت بود هر چیزی را در خور خود حرز باشد
و بنزدیک اصحاب ما حرز آن بود که کس را نبود که در آنجا شود بی اذن و گفته اند که حرز است که مقفل و مدفون باشد
و در قطع چهار انگشت باید بریدن از بن کف و دست را باید که دون و یک انگشت و آن انگشت مهین باشد و
بیشتر فقها گفته اند که از بند دست باید بریدن و نکال عقوبتست و برای آنش نکال خواند که چون دیگران بینند
ردع و زجر ایشان شود و از آن ناکل شوند و بر مثل آن اقدام نکنند آورده اند که مردی از ولایت عجم بحج میرفت و
در کجاوه نشسته بود و قرآن میخواند باین رسید بر خواند جزاء بما کسبا نکالا من الله والله غفور رحیم جمال او را گفت خطا
میخوانی گفت تو قرآن دانی گفت نه و لکن دانم انچه خواندی خطاست چه اینجا لایق نیست مرد جامع باز کرد و بخواند والله
عزیز حکیم اعرابی گفت تعالی الله ربنا حکم محکم انگه خدای فرمود هر که توبه کند پس از انکه ظلم کرده باشد بر خود بدزدی و
و صلاح باز آید و عمل صالح کند خدای تعالی توبه او بپذیرد یعنی پیش از آنکه او را بنزدیک امام آورند و برو گواهی دهند اگر توبه
باختیار کند قطع از او ساقط شود و اگر پس از آن بود ساقط نشود الا آنست که اگر خدای صدق او داند توبه او قبول کند
و ثوابش دهد و نیز وان عوض دهد او را در قیامت و خدای تعالی آمرزنده و مهربانست و این دلیلست بر انکه
خدای تعالی توبه او قبول کند و بتوبه قبول کردن متفضل است چه اگر واجب بودی قبول توبه اینجا نگفتی که غفور و رحیم است
از انکه هر که کاری کند که بر وی واجب بود او را باین آمرزنده و بخشاینده نگویند انگه خطاب کرد با رسول و مراد امتان
او بید که میدانی تو که خدایست انکه ملک آسمانها و زمین او راست همه ملک ملک اوست و در تحت و تصرف اوست
کس را بر او اعتراض نرسد در انچه کند عذاب کند آنرا که خواهد و بیامرزد آنرا که خواهد در باب عذاب و استحقاق معتبر است
مادر اجماع و عقل است از انکه نامستحق را عذاب کردن ظلم باشد و غفران بر ظاهر خود است بدلیل از وعد لنا یابه کردن
و خدای تعالی بر همه چیز قادر است و شیء اینجا مخصوص باشد بمعدوم دون موجود برای انکه موجود بوجود از مقدور نشود و از وجهی

محصوص باشد بمقدورات او تعالی از آنجا که دلیل کرده است علی فساد و معتقد و رهین القادرین یا ایها الرسول
لا یحزنک الذین یسارعون فی الکفر من الذین قالوا آمنا بافواههم ولم تؤمن
قلوبهم ای فرستاده از قبیل کلمات شادی که دل تنگ گرداند و اندوهگین کند کفتار و کردار آنکه در کفر
مسارعت میکنند از آنان که کفتند که ایمان آورده اند بزبان یعنی این بزبان کفتند و بدل نداشتند و این منافقانند و خدای
از دل و ضمیر ایشان خبر داد و کفت که دلهای ایشان ایمان نیاورد و این دلیل است بر آنکه زبان تعلق ندارد تا
تصدیق بدل نپیوندد که اگر نه چنین است بودی جمله منافقان مومن بودندی ومن الذین هادوا سماعون
للکذب سماعون لقوم آخرین لم یأتوک یحرفون الکلم من مواضعه یقولون بعد
ان اوتیتم هذا فخذوه وان لم تؤتوه فاحذروا ومن یرد الله فتنته فلن
تملک له من الله شیئا اولئک الذین لم یرد الله ان یطهر قلوبهم لهم فی
الدنیا خزی ولهم فی الآخرة عذاب عظیم و از آنان که جهود شدند شنوندکان دروغند
جاسوسان قوم دیکراند که بتو نیامده اند و از تو غایب اند یعنی دروغ شنوند و دروغ قبول کنند و برای دیکران جاسوسی
کنند و از بهر ایشان شنوند تا با ایشان بکویند جماعتی از جهودان از احبار جهی را فرستادند در حادثه که افتاده بود پیش
رسول م و آن آن بود که دو کس از اشراف خیبر زنا کردند و ایشان محصن بودند و در تورات حکم ایشان رجم بود
و ایشان نمی بایست که ایشان را رجم کنند پنداشتند که در شرع رسول با او را تخفیفی بود و ایشان را با رسول حرب بود کس
فرستادند به بنی قریظه و نضیر که ما را حادثه افتاده میخواهیم که از محمد بپرسیم شما را با او صلح است کسان ما را انجا برید تا این مسئله بپرسند
او کفت اکر محمد شما را جلد فرماید قبول کنید و اکر رجم فرماید قبول مکنید چون بنی قریظه بشنودند کفتند والله که شما را آن فرماید
که کاره باشید آنکه کعب اشرف و کعب اسد و مالک الصیف آمدند و کفتند که ای محمد خبر ده ما را مردی و زنی زنا کنند و ایشان
محصن باشند حکم ایشان چه باشد رسول م بقضای من راضی باشید الخ میکویم کفتند آری جبرئیل آمد و رجم فرمود ایشان از آن سر
باز زدند و قبول نکردند رسول م کفت از من قبول نکنید و در کتاب شما رجم است کفتند نیست جبرئیل آمد و کفت بکو تا ابن صوریا
را حاکم کنند میان تو و ایشان و صفت او رسول را بکفت رسول م کفت میان من و میان شما ابن صوریا حاکم باشد
او عالمترین جهودانست بتوریه کفتند تو ابن صوریا را کجا شناسی کفت او را ندیده ام ولیکن جبرئیل مرا خبر داده است مرا باد و
صفت جوانی امرد است سفید روی یکچشم بدین قرار دادند و کس فرستادند بخیبر و او را بیاوردند رسول او را کفت تو ابن
صوریایی کفت آری کفت از همه جهودان توریه بهتر دانی کفت آری چنین است کفت ترا چیزی خواهم پرسید از توریه
بآن خدایی که توریه بموسی عمران داد و بآن خدایی که شما را از دریا بیرون آورد و دریا بشکافت از بهر شما و شما را از فرعون
برهانید و ابر را سایبان شما کرد و من و سلوی بشما فرستاد و حلال و حرام در توریه یاد کرد که حکم زانی محصن در تورات
چیست ابن صوریا کفت بآن خدای که موسی را بما فرستاد که اکر نه آنستی که میترسم که آتشی از آسمان بیاید و مرا بسوزد
مرا کر نکفتمی ولیکن از خدا میترسم حکم ایشان آنست که رجم باید کردن جهودان او را خوش نیامد کفتند با ابن صوریا زود

کشت

کشت سر کردی کفت بدین سوکند بترسیدم خلاف کردن آنکه رسول خدا کفت چرا حکم خدا بکردانیدی کفت بدانکه در میان
جهودان وضیع العذری بودی که زنا کردی حد میزدیم چون شریفی زنا کردی رها میکردیم زنا در میان اشراف ما فاش شد و بسیار
شد هر که خواهیم یکی را حد زنیم بانک بر زدندی که فلان و فلان را حد نزدید با کچ ازیشان نکنیم تا وقتی که پسر عم ملک زنا
کرد ما او را بکذاشتیم هر کس ما که خواستیم حد زنیم تمرد کردی و کفتی پسر عم پادشاه را حد نزدید پادشاه در آن کار فرو ماند
و حیلتی ساخت و کفت این کار را تدبیری باید ساخت چیزی باید نهادن دون رجم تا وضیع و شریف در آن راست باشد
ما جلد و تازیانه نهادیم و آنچنان بود که بموی تارسی بیاوردند و بتافتند و او را که زنا کردی چهل تازیانه بزدیم و
روی او سیاه کردیم و بر خری نشاندیم و بازکونه و او را بکردانیدیم و این عقوبت بجای رجم نهادیم رسول م کفت
انصاف بدادی جهودان روی بدو نهادند و کفتند که شرطا است این که تو کردی کشف اسرار کردی و خصم ما را براستی
راستی ما اطلاع دادی کفت محمد مرا سوکند داد بترسیدم که بخلاف عقوبتی بمن فرود آید رسول کفت معلوم شما شد
که آنچه شما کرده اید خدای تعالی مرا از آن خبر داد آنکه بفرمود تا مرد و زن را بر در مسجد رسول رجم کردند کفت بار خدایا کواه باش
که من اولین کسی ام که امری از امور تو زنده کردم که جهودان آن را میرانیده بودند و عند آن خدای تع این آیه فرستاد
که یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبین لکم کثیرا مما کنتم تخفون من الکتاب ویعفوا عن کثیر و رسول م بر ایشان
خواند ابن صوریا کفت بآن خدای که معبود تو است که آنچه کفته که از بسیاری عفو کرده ام هم بر سر آن باش و پیش از این
چیزی دیکر مکو در حق آنکه کفت و سعوری باشد تا مسئله چند بپرسم کفت روا باشد کفت مرا خبر ده از شبه فرزند با در و
پدر که کاه بپدر ماند و کاه بمادر و کاه بهر دو کفت آب هر یکی که سابق شود دیکری را شبه او شود باشد کفت خبر ده مرا که
فرزند را چه باشد و مادر را چه باشد حالی وحی رسید و آثار وحی پدید آمد آنکه سر بر آورد و روی سرخ شده و عرق از جبین
او روان شده کفت کوشت و خون و ناخن و موی زن را باشد و استخوان و رک و پی مرد را باشد ابن صوریا کفت
راست کفتی کفت یا محمد از فرشتکان که بتو می آید کفت جبرئیل کفت وصف جبرئیل بکوی کفت چنین و چنین است
و وصفش تمام کرد کفت والله که در توریه چنین است و من کواهی میدهم که تو صادقی در هر چه کفتی و پیغمبر خدایی و ایمان
آورد و جهودان در او افتادند و او را دشنام دادند چون خواستند که برخیزند بنی قریظه در بنی النضیر افتادند و کفتند
یا محمد ایشان برادران ما اند و پدران ما یکیست چرا باید تا اکر یکی از ایشان از ما کسی را بکشد در قصاص انصاف ندهند
و ما را تمکین نکنند در قصاص دیه دهند هفتاد وسق خرما و اکر ما از ایشان کسی را بکشیم از مردان دو کس را بکشند
و اکر از ایشان زنی را بکشند بقصاص مردی را بکشند و اکر بنده بکشیم آزادی را از ما بکشند و جراحات ما را بدو جراحات بازیم
ایشان باشد در میان ما درین باب حکم کن خدای تع این آیه فرستاد الی قوله ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم
الظالمون آنکه حق تعالی بیان حال ایشان کرد و کفت یحرفون الکلم من بعد مواضعه بکردانیدند سخنها را پس از
آنکه هر یکی را در موضع خود نهادند حلالش را حلال کرده اند و حرامش را عذاب حرام کرده اند و میکویند کسانی را که
بحکومت پیش رسول می آیند که اکر دهند شما را این یعنی اکر فتوی کنند بخلاف رجم قبول کنید و اکر ندهند و

ورجم فرمایند قبول نکنند بر ضد باشند و سر که خدای تعوقت او خواهد یعنی فضیحت و رسوایی ایشان پنهان کرده
از توریت و خواستند که او را عذاب کند تو از خدا برای او مالک چیزی نباشی و دفع نتوانی کرد اگر چه ازان جهد
دست تو چیزی نیست و ایشان آنانند که خدای نخواست که دلهای ایشان پاک باشند و چون دلهای ایشان
پاک نکرداند از ضیق و حرج که دلیل کفر باشد بر سبیل عقوبت و ایشان راست در دنیا خزیی و نکالی یعنی این کافران
و منافقان و جهودان را و جزای ایشان در دنیا حکم شرع است و ذل و هوان ایشان و تبرا مؤمنان از ایشان و
ایشان را در آخرت عذابی عظیم و بزرگ باشد که آیه در این صورت آمد پس از آنکه مسلمان شده بود مرتد شد در روایتی
کرا از ما قرصه روایت کرده اند سَمّٰعُونَ لِلْكَذِبِ اَكّٰلُونَ لِلسُّحْتِ فَاِنْ جَآءُوكَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ
اَوْ اَعْرِضْ عَنْهُمْ وَاِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا وَاِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُمْ
بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِيْنَ وَكَيْفَ يُحَكِّمُوْنَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرٰىةُ فِيْهَا
حُكْمُ اللّٰهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَمَا اُولٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِيْنَ آنکه وصف کرد این جماعت
بخصال ناپسندیده که در ایشان بود گفت که شنوندگان دروغند و خورندگان رشوت در حکمی که از امیر المؤمنین
روایت کرده اند که سحت رشوت باشد در حرام و مهر زنان ناپارسا و مزد فحل کشی و کسب حجام و بهای خمر و بهای سگ
و مزدی فال گوی و چیزی که بستانند در توصل بمعصیت و هر وضع در لغت استیصال بود و مرجع این معانی باستیصال
است آنکه گفت اگر نزد تو آیند ای محمد تو مخیری اگر خواهی در میان ایشان در زنا و محصن یا حکم کشتگان بنی قریظه و بنی النضیر
که میان ایشان بود یا اعراض کن و روی بگردان از ایشان و با اصل ملت شان رو کن تا حکم کنند بر ایشان گفته اند که
این تخییر منسوخ است و ان احکم بینهم بما انزل الله و بر ایشان حکم کردن بقرآن واجبست و اگر تو محمد از ایشان عدول کنی
ترا هیچ زیان ندارد و ترا زیانی نتوانند کرد و اگر حکم کنی در میان ایشان حکم کن بعدل و داد و انصاف که خدای تعالی
عادلان را دوست میدارد و چگونه ترا حکم کنند ای محمد و نزدیک ایشان توریتست حکم خدای در آنجا ثابت و میگویند که ما
او را تصدیق کرده ایم با آنکه همچنین است ازان عدول میکنند پس چگونه کتابی که بدان ایمان ندارند و مردی را که پیغمبر
نشناسند بحکم او راضی باشند و او را چگونه حاکم کنند و این حکم گفته اند از احکامی بود که ایشان مدادی پیش رسول آمده
بودند و او را تغییر کرده بودند و گفته اند که مراد آنست که حکم الله علی زعمهم آنکه گفت که پس ازان که بحکم پیش رسول آمده
ازان بر میگردند و ایشان مؤمن نیستند از آنکه به نبوت و کتاب تو مقر نیستند و بحکم تو ایمان ندارند و در آنچه تو حکم کنی ترا
تصدیق کنند اِنَّا اَنْزَلْنَا التَّوْرٰىةَ فِيْهَا هُدًى وَنُوْرٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّوْنَ الَّذِيْنَ اَسْلَمُوْا
لِلَّذِيْنَ هَادُوْا وَالرَّبَّانِيُّوْنَ وَالْاَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوْا مِنْ كِتَابِ اللّٰهِ وَكَانُوْا
عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِ وَلَا تَشْتَرُوْا بِاٰيَاتِيْ ثَمَنًا قَلِيْلًا وَمَنْ
لَمْ يَحْكُمْ بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ فَاُولٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُوْنَ میفرماید که ما کتاب توریه فرستادیم موسی را و
در آن توریه بیان نبوت محمد است و آنکه او حق است و پیغمبر است و خاتم پیغمبرانست و نیز بیان احکام رجم کرد

که کدام

که کدام را حد باید زدن و کدام را رجم باید کردن توریت در دو که شبهات و مشکلات در دو روشن کرده حکم کنند
پیغمبرانی که گردن نهادند و عمل باخلاص کردند و دین اسلام نهادند برای آنکه جهودانند یعنی پیغمبرانند که از پس موسی
بودند و پیغمبر ما در آن داخل است و این دلیل کنند بر آن که متعبد باشد بشرع ایشان را بی آنکه خدای فرموده است
و اگر خواهد بکتاب ایشان حکم کند و نیز حکم کنند عالمانی که ایشان بصیر باشند بمحافظت و سیادت کارها و دانشمندان
جهودان چون ابن صوریا و غیر او حکم کنند بانچه از ایشان طلب حفظ آن کرده اند و نگاه داشتن آن خواست
و حکمی که رسول کرد موافق آنست که در توریه است و آن حقست و از نزدیک خدایست آنکه خطاب کرد با جبار و
علمای جهودان و گفت که از مردمان مترسید و از من بترسید و ایات و احکام مرا بر سوه و بهای اندک مفروشید
چه سربها که بستانید در عوض آن اندک باشد بنسبت با عقاب آن و آنانکه حکم کنند بانچه خدای فرستاد بر سبیل
جهود و انکار ایشان کافرانند عبدالله عباس گفت که این آیه مخصوص است بجهودان وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ
فِيْهَا اَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْاَنْفَ بِالْاَنْفِ وَالْاُذُنَ بِالْاُذُنِ
وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوْحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ
وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ فَاُولٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُوْنَ میفرماید که نوشتیم و واجب
گردانیدیم در توریه و بیان کردیم که یک نفس قصاص باید کردن چون او را بکشد بعمد و عاقل باشد و مقتول مکافی
بود در خون تا آن معنی که مسلمان باشد و آزاد و مقتول کافر و مملوک قاتل را باز نباید کشتن نزدیک اصحاب ما
چنانکه نفس فرمود و چشم ببدل چشم و بینی ببدل بینی و گوش ببدل گوش و دندان ببدل دندان و جراحتهای قصاص
یعنی اگر چشم کسی بیفکند چشمش تباه و تلف کنند و اگر بینی کسی ببرد بینی برندش و اگر گوش کسی ببرد گوش او ببرند
و اگر دندانش بشکند دندانش بشکنند و اگر جراحتی برو کند مثل آن جراحت برو کنند بقصاص اگر جنایتی کند که روشنایی
چشم برود که حدقه بر جای باشد حکم آنست که پاره پنبه تر کنند و گرد چشم او بنهند تا مژه را آفت نرسد و آهنی گرم کنند
و نزدیک چشم او بزنند بتدریج تا روشنایی چشم او برود و اگر ممکن نبود توان بردن ببرد و اگر اداء فساد حدقه خواهد کرد
دیه بستانند و در احکام امیر المؤمنین آورده اند که مردی چوبی بر سر مردی زد آن مرد دعوی کرد که ازین چوب زدن
از چشمش دیدن و شنوایی گوشش و گویایی زبان و بویایی بینی اش تباه شد چگونه پیش امیر المؤمنین آمدند امیر المؤمنین
گفت راضی باشد که او را سوگند دهم و تو چهار دیه میخواهی گفت یا امیر المؤمنین این نباشم که سوگند بدروغ خورد و دیه بستاند
حکمی باید کرد که من بدانم که مرا این جنایت لازم است امیر المؤمنین مرد را وعظ گفت و از خدا بترسانید و گفت اگر خلاف
میگویی رجوع کن مرد اصرار کرد و طریقی نبود بصدق و کذب او امیر المؤمنین ع گفت ظن من چنان است که او خلاف
میگوید ولیکن من حکمی کنم که پیدا شود دروغ از راست آنکه فرمود که این مرد را بر پای دارند و در برابر قرص آفتاب بدارید اگر چشم باز
کرده در قرص آفتاب نگرد و چشم بر هم نزند و آب از چشم نریزد راست میگوید و اگر نه دروغ میگوید ناگاهی آوازی بلند در
گوش او زنید اگر بهم برآید دروغ میگوید و اگر نه راست و پاره پنبه در آتش نهید و در بینی او دارید اگر عطسه دهد دروغ

کلان صفحه ۱۰۰ ورق

میکوید و سوزنی در زبانش زنید اگر خون سیاه برآید راست میکوید و اگر خون سرخ برآید دروغ میکوید همچنان کردند
مرد دروغ گفته بود بنرمود تا او را ادب کردند و گفت ترا مزد پیش ازین نیست که جوبی زنیه او زنی و جراحتها که در وی خطر
نفس بود قصاص نشاید کرد و آنچه خطر نفس نبود قصاص باید کرد و دندانی که در مقادیم دهن باشد دیه سرکی پنجاه
بود و آنچه در موخیره باشد بیست و پنج دینار مجموع جمله هزار دینار باشد انکه فرمود که هرکه صدقه کند قصاص را یا دیه را یا ارش
را که او را واجب باشد بر جانی آن کفارتی او را موافق این معنی قول رسول است عم که هرکه از تن خود چیزی تصدق دهد
خدای تعالی انرا کفارت گناهان او کند بقدر آنچه صدقه کرده بود ابو الدردا گفت که از رسول عم شنیدیم که گفت هیچ
مسلمانی نباشد که جنایتی کند از اندامش که او را صدقه کند الا که خدای تعالی درجه او رفیع گرداند و گناهانش فرو نهد
جابر بن عبد الله الانصاری گفت که رسول عم گفت که هرکس سه چیز بجای آرد با ایمان بخدای که در بهشت شود هر در که خواهد
و او را جفت حور العین کند هرکه او دینی که دارد بر کسی بپوشد و با او بخشد و هر کشنده را عفو کند و هرکه از پس هر فریضه
ده بار قل هو الله احد برخواند یکی گفت یا رسول الله اگر کسی از این هر سه مجتمع نشود و یکی ازین سه کار کند انکه خدای فرمود
و هرکس که حکم نکند بانچه خدای فرو فرستاد او ظالم و ستمکار باشد که وضع الشی فی غیر موضعه کرده باشد و حظ خود از
ثواب گم کرده نفس خود را بمخالفه خدای مستحق عذاب گرداینده وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِمْ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ
مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا
لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ بِمَا
أَنْزَلَ اللَّهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ حق تعالی چون
قصه جهودان بگفت آنچه در توریه بر ایشان واجب کرد پس ازان حدیث ترسایان و پیغمبران و کتاب
ایشان و گفت که بر اثر ایشان یعنی پیغمبران گذشته داشتیم عیسی مریم را براست دارنده انرا که پیش او بود از کتاب
توریه با او دادیم کتاب انجیل را که در و بیان و لطف و روشنایی بود یعنی اول با او راه برند در ظلمات ضلالت چنانکه
در شب بنور راه برند و براست دارنده و تصدیق کننده و قرآن که از پیش او بود یعنی توریه و این تکرار نباشد برای
انکه مصدق او عیسی است و مصدق کتاب انجیل و این کتاب هدایتی و موعظتی و پندیست متقیان را و پرهیزکاران را
انکه ایشان محظوظ و بهره مند شوند انکه امر کرد ترسایان را و گفت باید که اهل انجیل که ترسایان اند حکم کنند آنچه خدای
در انجیل فرستاده است و بیان کرده و هرکه بانچه خدای فرستاد حکم نکرد او از جمله فاسقان و بیرون شدگان از فرمان
خدا است وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ
وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ
مِنَ الْحَقِّ لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ
أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَٰكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ
إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ چون ذکر

جهودان

جهودان و ترسایان و پیغمبران و کتاب ایشان کرد و گفت ای محمد ما بتو فرستادیم کتاب قرآن بحق نه باطل حق است
و راستست وی راست دارنده انرا که از پیش اوست از کتب اوایل چون توریه و انجیل و زبور و غیر آن و در آن حال که
گواهی دهنده امین است یعنی هرچه ازان کتابها گویند و حکایت کنند موافق قرآن بود اعتماد کنند و الا معتمد نباشد انکه
رسول را فرمود که حکم کن میان جهودان بانچه خدای بتو فرستاد از قرآن عبد الله عباس و مجاهد گفتند که این آیه
دلیل بران است که حاکم را واجب آنست که میان اهل کتاب حکم کند بقرآن برای انکه این امر است و امر اقتضای
وجوب کند انکه پیغمبر را گفت که متابعت هوای ایشان مکن که اگر چنین کنی عدول کرده باشی ازین حق که بتو آمد و آن قرآن
است آنگه گفت هر یکی از شما یعنی گروهی را و جماعتی را راهی و دینی و شریعتی و طریقتی نهادیم اهل توریه را شریعتی و اهل انجیل
را شریعتی و اهل قرآن را شریعتی دین یکی است یعنی در باب توحید و عدل و معارف و اصول دین را و شرایع مختلف
است عبد الله عباس گفت معنی این است که شریعت اسلام و منهاج قرآن را راه و طریقت و تعبد جمله خلایق کردیم
اگر ایمان آرند و چون نمی آرند از ایشان است دلیل برین آنست که گفت خطاب با حاضران کرد و معنی اول مراد
بکم منهم باشد الا آنست که حاضر را بر غایب تغلیب کرده اند دلیلش و لو شاء الله لجعلکم امة واحدة یعنی اگر خدای
خواستی همه را یک امه کردی و یک شریعت فرمودی یعنی اختلاف نه از عجز است که اگر من خواهم همه را بر اسلام حمل کنم
بجبر و قهر چنانکه گفت و لو شاء ربک لآمن من فی الارض کلهم جمیعا و لکن حکمت در تکلیف راه این بر بند و لیکن خدای خواست
تا شما را اختیار و امتحان کند در آنچه بشما رسید و بتکلیف صورت امتحان دارد از انکه معامله او با مکلفان در تکلیف
معامله کسیست که امتحان کند چیزی را که نداند تا بداند انکه فرمود بندگان را و گفت پیش گیرید خیرات و کارهای نیکو
پیش از انکه بشما رسد و این فرصت از شما فوت گردد و هرکس که جد و جهد کند که آن خیر و احسان کند که دیگران
بکنند مرجع و بازگشت با خدایست و با بر و حکم او و جایی که در آنجا کس را حکم نباشد جزاو تا جزا دهد هر کسی را با آنچه کرده
باشد و در آن خلاف کرده میان ایشان حکم فرماید بحق و در آیه وعید و تهدید است وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ
بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا
أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ
ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ
وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ خطابیست با پیغمبر میگوید ای
محمد ما کتاب فرستادیم و در آنچه ترا فرمودیم که حکم کن میان اهل اسلام در آنچه خدای تعالی فرستاد از قرآن
و متابعت هوا و رایهای ایشان مکن و این تکرار برای آن کرد که حکم مختلف بود یک رجم محصن که زنا کرده
بود و دوم در کشته که میان بنی قریظه و بنی النضیر بود ای محمد بر حذر باش از ایشان تا ترا در فتنه نیندازند
و نفریبند و از راست بیفکنند و متابع رای و هوای خود گردانند بانکه ترا وعده دهند که ما ایمان خواهیم آوردن
تا بواسطه این با ایشان مقاربتی و مسامحتی کنی و از بعضی از آنچه خدای بتو فرستاده است بگردی و اگر ایشان بگردند

و اواحض کنند بدانکه خدای تعالی میخواهد تا ایشان را عقاب کند و عذابی بدیشان رساند ببعضی گناهان که ایشان کرده اند یعنی
کفتند اگرچه خصوص است مراد از و عموم است چنانکه بسیار جایی عموم گفت و از و خصوص خواست حسن بصری گفت
مراد جلاء بنی النضیر است و قتل بنی قریظه و حکم سعد معاذ است در ایشان انگه فرمود بسیاری از مردمان فاسقند و خارج
از فرمان خدای و این بر سبیل تسلیه رسول است تا بداند که اولین کسی که در قوم او عاصی شدند نیست این جهودان
ترسایان حکم جاهلیت میجویند و آن بود که جهودان را چون حکمی وحدی لازم واجب شدی بر درویشان و ضعیفان ایشان
براندندی و چون توانگران را واجب شدی بوقت بنهادندی خدای تعالی بر ایشان انکار کرد و گفت حکم جاهلیت و کفار و عبده
اوثان میجویند و ایشان اهل کتابند و بتاء تبغون خطابست با هر که او مخالفت کرد احکام خدای را و بخلاف آن کار کرد برای
انکه هرچه بیرون حکم خدای و شرع رسول باشد حکم جاهلیت دارد و چه طلب باشند با حق و کیست که حکم او نیکوترست از حکم خدای
برای قومی که ایشان را علم و یقین باشد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ
أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ زهری گفت سبب
نزول این آیه آن بود که چون مشرکان را بعد از آن نکبت رسید و مسلمانان مظفر و منصور باز گشتند جهودان را گفتند دیدید که خدای تعالی
با دشمنان ما چه کرد ایمان آورید و اگرنه روز حنین مبتلا گردید مالک بن الضیف گفت شما مغرور شدید بانکه جماعتی اغمار بانکه ایشان
بکارزار علمی نبود و در دست شما افتادند اگر شما را با ما قتال بود با شما نماییم که کارزار چگونه باشد عبادة بن الصامت گفت یا رسول الله
مرا جماعتی بسیارند از حلفا و خویشان از جهودان بسیار عدد و بسیار شوکت من از موالات ایشان بیزارم و از جمله جهودان
موالات من خدای و رسول خداست عبدالله ابی سلول گفت اگر تو بیزاری من بیزار نیستم که این امن و امان که ترا هست از
دوائر مرانیست پیغمبر عبدالله ابی سلول را گفت مبارک باد ترا ولایت ایشان خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای مؤمنان و ای
گرویدگان اگر خدای را هیچ ایمان دارید و ایمان شما اصلی هست جهودان و ترسایان را دوست بگیرید و با ایشان دوستی مکنید که
ایشان دشمنان شمااند شما خیر نخواهید که ایشان همه بعضی دوست بعضی اند و دوستان یکدیگرند که هر که با ایشان تولا کند و دوستی
ورزد از شما که مسلمانانید او هم از ایشان بود که المرء مع من احب مؤمنان را فرمود که والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض لاجرم رسول
الله فرمود که المؤمنون کنفس واحدة از طرف کافران نیز همچنین و این غایة تحذیر است مؤمنان را که با کافران مخالفت نکنند
کما اگر کنند از ایشان باشند و خدای تعالی هدایت نکند ظالمان را و آن حکم نکند که مؤمنان را کند از حسن ثنا و مدح و نصره بر اعدا فَتَرَى الَّذِينَ
فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَىٰ أَن تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَن يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ
مِّنْ عِندِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسَرُّوا فِي أَنفُسِهِمْ نَادِمِينَ انگه خطاب کرد رسول را و گفت میبینی ای محمد انان را که در دل بیماری دارند
و شک و نفاق و شتاب زدگی مینمایند و تعجیل میکنند در حق جهودان و ترسایان یعنی عبدالله ابی سلول و غیر او میگویند که میترسیم از انکه دایره
و نکبتی با رسد و دوستی برما ایشان را خدای تعالی بر ایشان رد کرد و امید داد مؤمنان را و گفت شاید که خدای شما را فتح و ظفر دهد بر ایشان و دولت
و نصرت و ظفر بر شما بکشاید تا کاری باز نماید از نزدیک خود که در آن اعزاز مسلمانان باشد و اذلال کفار گفته اند که مراد اذلال منافقان است
بجای انکه چون اعلام و امارات مرگ ظاهر شود بر نفاق ظاهر و اضمار کفر پشیمان شوند چون بدانند که شوند و پشیمانی هیچ سود نکند مر ایشان

جهودان و ترسایان و پیغمبران و کتاب ایشان کرد و گفت ای محمد ما بتو فرستادیم کتاب قرآن بحق نه باطل حق است
و راست است وی راست دارنده انرا که از پیش اوست از کتب اوایل چون توریة و انجیل و زبور و غیر آن و در آن
حال که گواهی امین است یعنی هرچه از آن کتبها گویند و حکایت کنند موافق قرآن بود اعتقاد کنند و الا معتقد نباشند
انگه رسول را فرمود که حکم کن میان جهودان بانچه خدای بتو فرستاد از قرآن عبدالله عباس و جماعتی گفتند که این
آیه دلیل است که حاکم را واجب آنست که میان اهل کتاب حکم کند بقرآن برای انکه این امرست و امر اقتضای وجوب
کند انگه پیغمبر را گفت که متابعت هوای ایشان مکن که اگر چنین کنی عدول کرده باشی از این حق که بتو آمد و آن قرآنست با هر یکی
از شما یعنی هر گروهی را و جماعتی را راهی و دینی و شریعتی و طریقی نهاده ایم اهل توریة را شریعتی و اهل انجیل را شریعتی و اهل
قرآن را شریعتی و دین یکی است یعنی در باب توحید و عدل و معارف و اصول دین را و شرایع مختلف است عبدالله عباس
گفت معنی آیه آنست که شریعت اسلام و منهاج قرآن را و طریقت و تعبد جمله خلایق کردیم اگر ایمان آرند چون نمی آرند
از ایشان است و دلیل برین آنست که منکم گفت خطاب با حاضران کرد و معنی اول مراد بمنکم منهم باشد الا آنست که حاضر
را بر غایب تغلیب کرد و لیکن و لو شاء الله لجعلکم امة واحدة یعنی اگر خدای خواستی همه را یک آیه کردی و یک شریعت فرمودی
یعنی اختلاف نه از عجز نیست که اگر من خواهم همه را بر اسلام حمل کنم بجبر و قهر چنانکه گفت و لو شاء ربک لآمن من فی الارض کلهم جمیعا و
لیکن حکمت در تکلیف را این نخواهد لیکن خدای خواست تا شما را اختیار و امتحان کند در انچه شما را داد و تکلیف صورت
امتحان دارد از انکه معامله او با مکلفان در تکلیف معامله کسیست که امتحان کند چیزی را که بداند تا بداند انکه فرمود بندگان
را و گفت پیش گیرید خیرات و کارهای نیکو پیش از انکه شما را رسد و این فرصت از شما فوت گردد و هر کس که جد و جهد کند که
آن خیر و احسان کند که دیگران میکنند مرجع و باز گشت با خدایست و ما بر و حکم او و جایی که در انجا کس را حکم نباشد جز او
تا جزا دهد هر کسی را بانچه کرده باشند و در ان خلاف کرده میان ایشان حکم فرماید بحق مورد آیه وعید و تهدید است و
يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ
حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ حق تعالی خبر داد که چون حال این باشد که خدای تعالی
برای مؤمنان کاری و تعبیه سازد و منافقان ذلیل و پشیمان شوند و سر نفاق ایشان بر صحرای فضیحت
افتد باستهزا در آیند و گویند منافقان را که ایشان اند ان جماعت که سوگندان خوردند بخدای غایت سوگندان ایشان
که ما با شماییم و از شماییم انگه روی در ایشان نهند و ایشان را گویند که کردارهای که بدان شتند نیکو ست همه ضایع و باطل
گشت و ایشان خاسر و زیان کار گشتند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَن يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي
اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ
وَاسِعٌ عَلِيمٌ آیه اقتضای آن میکند که سبب او ارتداد قوم بوده است که در اسلام آمده اند و انکه از اسلام بر
گشته اند چون مرتد از مرتد انکس شود که اظهار ایمان کرده باشد بزبان و در دل ایمان ندارد و منظر ایمان را

مؤمن خواند بر سبیل توسع چنانکه گفت یا ایها الذین آمنوا و لفظ آمنوا خطابیست باآنکه مرتد شدند ایمان بزبان داشتند
و در دل نداشتند و در تواریخ آورده اند که سیزده قوم مرتد شدند سه در عهد رسول و ده قوم پس از رسول عم آنکه در عهد
رسول بود جماعتی از بنی مدلج بودند و رئیس ایشان نام ذو الحمار و لقب اسود بود مردی کاهن و شعبده باز بود بیمن برخاست
و دعوت کرد و رسول عم باذان را که بر یمن و حوالی یمن والی کرده بود و او اول کسی بود از ملوک عجم ایمان آورده بود و ضعیف
بود کسی از و نیکفت چون قوی شد و اتباعش بسیار شدند غلامان رسول را از یمن بدر کرد و رسول عم معاذ جبل را نامه نوشت
و مسلمانان که آنجا بودند ایشان را استمالت کرد و از اضلال و اغوای او تحذیر کرده و جماعتی از سادات یمن با او بود
تا کار زار اسود شدند و این ملعون را بکشتند و ولای قتل او مردی کرد نام او فیروز دیلمی و گروه دوم بنی حنیفه بودند در یمامه رئیس
ایشان مسیلمه کذاب دعوی نبوت کرد و گفت من شریک محمدم و نامه نوشت برسول عم من مسیلمة رسول الله الی محمد رسول
الله و در دست دو مرد از اشراف نامه بفرستاد و نامه برسول فرستادند ایشان را گفت بمسیلمه ایمان دارید گفتند داریم
گفت نه آنست که عادت رفته است کشتن رسولان بفرمودمی تا شما را بکشتندی آنگه بفرمود تا جواب نامه باز نوشتند
من محمد رسول الله الی مسیلمة الکذاب اما بعد فان الارض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبة للمتقین و پس
از آن رسول عم بدین بیمار شد و بجوار حق رفت و کار مسیلمه قوی شد در عهد ابوبکر خالد ولید را بفرستاد با لشکری تا
او را مقهور کردند و او بدست وحشی که قاتل حمزه بود کشته شد پس از آنکه کار زار عظیم برفت و وحشی گفت دو کس
بدست من کشته شدند یکی بهترین مردم در ایام جاهلیت که من کافر بودم و آن حمزة بن عبد المطلب بود و دوم بدترین
مردم در اسلام و آن مسیلمه کذاب بود و قوم سیم را از بنو اسد بودند و رئیس ایشان طلیحة بن خویلد بود او نیز مرتد شد
و دعوی پیغمبری کرد و آخر این سه قوم ایشان بودند خالد با لشکری بسیار بفرستادند و کار زار کردند و قومی کشته شدند و
طلیحه بگریخت و بشام شد حکایت بنی حنیفه و از صحابه کبار و از محمد باقر و صادق روایت کرده اند که این آیه در بصره آمد
خدای تعالی میفرماید که ای مؤمنان و ای گرویدگان هر که از شما ارتداد آورد از دین اسلام برگردد خدای تعالی زود بود که
قومی را بیاورد که ایشان را دوست دارد و ایشان او را دوست دارند نرم دلان باشند بر مؤمنان و سخت دلان
باشند بر کافران در راه خدا و رضای او جهاد کنند و از ملامت هیچ ملامت کننده نترسند و باک ندارند قتاده گفت
مراد ابوبکر است و اصحابش که با آن مرتد کار زار کردند مجاهد گفت اهل یمن اند و از صحابه اند هم روایة کرده اند که آیه
در حق امیر المؤمنین و قتال با اهل بصره آمد و این روایة عمار یاسر است و حذیفه و عبد الله عباس و باقر و صادق علیهم
السلام و از امیر المؤمنین عم روایت کرده اند که او روز بصره گفت والله ما قوتل اهل هذه الآیة حتی الیوم بخدای که
کس با اهل این آیه کار زار نکرد تا امروز و آنچه تقویت این قول است آنست که خدای تعالی وصف کرد آنان را که این قتال
کنند بصفاتی که جز با امیر المؤمنین لایق نیست از آنکه گفت خدا یرا دوست دارد و خدا او را دوست دارد و این معنی از قول
رسول در حق او معلوم است و اخبار باین معنی متواتر است چون رسول عم بدر حصن خیبر فرود آمد و چند روز حصار
داد یک روز رایت بیکی از معروفان صحابه داد و اصحاب او را مردی میدادند منهزم باز گردید روز دیگر بدیگری داد ملامت کرد

قومش ما و ایشان او را منهزم بازگردانیدند رسول عم دلتنگ شد و چند روز توقف کرد از جمله صحابه یکی را که پدر و برادر او
کشته بودند بیاید و رسول را گفت یا رسول الله این رایه بمن ده تا بروم و بذل جهد کنم و بکوشم بجایت رسول عم گفت لاعطین
الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کرار غیر فرار رایه را فردی دهم فردا که خدا و رسول او دوست دارد
و خدا و رسول او را دوست دارند حمله برنده باشد نه گریزنده باز نگردد تا خدای تعالی فتح بر دست او برآرد آن شب صحابه
همه امید در بستند و طمع داشتند هر یکی از ایشان که آنکس که رسول گفت او باشد بامداد هر که سلاح نیکوتر داشت و
اسبی تازه تر بر نشست و خویشتن را عرضه میداد رسول عم دید که همه حاضر بودند و ساخته در میان ایشان امیر المؤمنین
را ندید گفت علی کجاست گفتند یا رسول الله او را چشم درد میکند سلمان را گفت برو و بیارش سلمان بیامد و گفت اجب
رسول الله او برخاست و سلمان دست او گرفت و پیش رسول آورد و گفت یا علی چه بوده است ترا گفت یا رسول
الله صداع رأسی و رمد عینی و لا ابصر معه دردسر و درد چشم است که با او هیچ نمی بینم گفت نزدیک آی او پیش رسول رفت
رسول عم آب دهن مبارک خویش در چشم او انداخت و دست بر او فرود آورد در حال خدای تعالی او را شفا داد
چشم باز کرد چنانکه پنداشتی که او را هرگز درد چشم نبوده است و رایت بدو داد او برفت خدای تعالی او را فتح داد چنانکه
مشهور است پس این خصلت من الطرفین در او موجود است و حاصل باتفاق و صفت دیگر آنست که گفت با مؤمنان
ذلول و نرم و سازنده باشند در خبر است که روزی میگذشت در کوچهای کوفه زنی را دید سبوی آب بر گرفته میرفت وی
گفت اللهم احکم بینی و بین علی بن ابی طالب و زن او را نشناخت امیر المؤمنین پیش او آمد و گفت ای زن ترا با
امیر المؤمنین چه کار است گفت شوهر مرا بعضی جایها فرستاده تا مرا این آب می باید کشید گفت ای پرستار خدای این
را بمن ده تا من بردارم و علی را بگویم تا کس فرستد و شوهر ترا باز خواند آب را برگرفت و با او بدر سرای برد چون
همسایگان بدیدند زبان ملامت بر او نهادند و گفتند که تو میدانی این امیر المؤمنین است زن بیامد و در پای او افتاد
و عذر خواست و گفت زنهار ای امیر المؤمنین ترا نشناختم و ترک ادب کردم گفت روا باشد هر گاه که ترا کاری و حاجتی
باشد مرا طلب میدار تا شوهرت باز آید زن گفت جزاک الله خیرا افضل ما جزی اماما عن رعیته بعد از وفات امیر المؤمنین
ضرار بن عبد الله الصیبی نزدیک معاویه آمد معاویه گفت ما تقول الله بابی تراب گفت کان عبد الله دعاه فاجاب
بنده بود خدا ایش بخواند اجابت کرد معاویه گفت بعضی از اخلاق او مرا وصف کن گفت که مرا ازین عفو کن گفت
که لابد است گفت چون لابد است بشنو کان والله کان اول من لبی و اکبر و افضل من تقیس و اعلاوا ولین
کسی بود که اجابت کرد خدا یرا و پیغمبر را و فاضل ترین کسی بود که پیرهن در پوشید و معجر برست و کریمترین کسی بود
که بجود و قربان کرد و سخی ترین کسی که زر و سیم داد و بهترین کسی بود که اسد و شد کرد بعد از پیغمبر که بهترین خلقان است
معاویه گفت زدنی یا ضرار گفت کان والله شدید العقاب و بعید المدی یقول فصلا و یحکم عدلا مردی سخت قوت بود
و در غایت سخنش فصل بود و حکمش عدل بود علم از جانب او بر دمید و حکمت از نواحی او سخن گفت قوی را در باطل
طمع نیکندی و عدل را از ضعیف باز نداشتی و نومید نکردی و در میان ما از روی تواضع چون یکی از تواضع ما بودی چون

بخواستی بدادی و چون نخواستی ابتدا کردی و چون بخواندی بلبیک جواب دادی با آنکه چنین بودی بما تقرب کردی ما
هیبت و شکوه او سخن نیارستی گفتن و سوگند خورم بخدایی که او را در بعضی شبها دیدم و شب تاریک شده بود و او
محاسن خود بدست و بر خویشتن می پیچید چون کسی که مارش گزیده باشد و میگریست چون کسانی که مصیبت
رسیده باشند گاه با خدای مناجات میکرد و گاه با خود عتاب میکرد و با دنیا خطاب میکرد و میگفت ای دنیا الی تعرضت
ام الی تشوقت هیهات هیهات لا حان حینک غری غیری قد طلقتک ثلاثا لا رجعة لی الیک فعمرک قصیر و عیشک حقیر و
خطرک یسیر ای دنیا بر من تعرض میکنی و در من بازار بر میسازی و دور باش که وقت میاد جز مرا فریب که من بزیب تو را
سه طلاق دادم ترا سه بار چنانکه با تو رجعت نکنم عمر تو کوتاه است و زندگانی تو حقیر است و خطر تو یسیر چون سخن باینجا
رسانید گریه بر وی غلبه کرد و بگریست معاویه گفت کان والله کذلک بخدای که علی همچنین بود که گفتی اکنون او را گفت کیف
کان حبک له گفت محبت او چگونه داشتی گفت کحب ام موسی لموسی و اعتذر الی الله من التقصیر چنانکه مادر موسی
موسی را دوست میداشتم خدای را از تقصیر گفت اندوه تو بر وی چگونه بود گفت چون والدة ذبح واحدها فی حجرها چون مادری
که یک فرزند دارد و در کنار او بکشند آب چشمش کم نشود و اندوهش را کناره نباشد ما فات اما سخت دلی و غلبهٔ او در
... بر کافران کس خلاف نکرد و نخواهد کردن که دفعات او در هر موقف چه مرتبه داشت و چه اثر کرد شجاعان جهان
بتیغ او کشته شدند و به قهر او سرگشته شدند تا که روز صبح اسد هویلم از صف کافران اسب بیرون زد او و اسبش
در میان چهار صد من آهن مغرق ترک بر سر نهاده و از بالای سنگی بسته بود و چون مغفری بر سر نهاده و درع چهل
گز بدست گرفته در میان مبارزت اسب ما باوردوار دو شو میخ اند چون او را بدیدند و آوازهٔ او بشنیدند از او بترسیدند و
از او بترسیدند تا یکی از جمله سعود حافی گفت والله ان لسانه ایل فکیف سنانه بخدای که زبان او سهمناک است پس چگونه باشد
سنان او رسول ع بر یک یک عرضه میکرد و مبارزت او میگفت من له وله الامامه من بعدی که با او حرب کند و امامت پس
از من او را باشد هیچکس رغبت نمیکرد امیرالمؤمنین گفت دستوری باشد تا پیش او روم رسول ع گفت جز از تو کسی پیش او
نرود و با او مقاومت نکند آنگه او را پیش خود خواند و دست خود عمامه بر سر او بست و گفت سر علی برکة الله فی حرز من الله
الله علی تو بنصر الله او پیش اسد هویلم رفت دیگ دو بار بهم بگشتند امیرالمؤمنین در آمد و تیغ بر بالای سر او بزد و درقهٔ آهنین
در سر کشید تیغ درقه ببرید و آهن ببرید و سر و پیشانی و کام و بینی و دهن و ذقن و گردن و سینه و شکم و کمرگاه بدرانید
دو نیم کرد آنگه تیغ از او برکشید و سرش از تن جدا کرده جو نیمه و پیش رسول فرستاد رسول ع تکبیر فتح گفت و شادمانه
شد و مسلمانان شادمان شدند و از آنجا برگشت مظفر و منصور و می آمد و میگفت انا علی صاحب الصمصام و صاحب الحوض
لذی القمقام اخو نبی الله ذی العلاء قد قال اذ عمی العمامة انت الذی بعدی له الامامة تا بدانی که این آیه در حق کی از یشان آمد
ما از سلطان کان است بلکه از خویشان است بر مومنان مهربان است بر کافران غالب اندر جهان است رسول شاهد است
و در دین مجاهد است بلازم لایمان مبالات نکند از کس و اندیشه نگیرد آنگه از تیغ ابطال نترسد از ملامت جهال کی اندیشد
یجاهدون فی سبیل الله گفت در راه خدای جهاد کنند و از ملامت هیچ ملامت کننده نترسند این وصف هم بامیرالمؤمنین

لایق است برای آنکه باتفاق جهادی که او کرد از هیچکس دیگر روایت و حکایت نکردند چه در عهد رسول با کافران و چه در
وفات رسول با طاغیان و باغیان و رسول خدای او را از آن خبر داده بود و گفته انک ستقاتل الناکثین والقاسطین
والمارقین با ناکثان قتال اهل بصره بود و با قاسطان معاویه و اهل شام و مارقان خارجیان که از قوم او بودند و بر
وی بیرون آمدند پس از صفین چنانکه مشهور است و رسول ع صحابه را گفت منکم من تقاتل علی تاویل القرآن کما قتلت
علی تنزیله از شما کس باشد که بر تاویل قرآن قتال کند چنانکه من بر تنزیل او قتال کردم ابوبکر گفت انا ذا یا رسول الله
من باشم آن یا رسول الله گفت نه عمر گفت من باشم گفت نه و لکنه خاصف النعل فی الحجرة آنکس است که نعل پای
پیراید در حجره چون نگاه کردند امیرالمؤمنین می آمد از حجره و نعل رسول ع بدست گرفته او نعل رسول پیراسته و
رسول ع تاج بر سر او می پیراست و الا مادی فروض پس هر که در آیه تامل کند بداند که این اوصاف بر هیچکس از صحابه
لایق نیست الا با امیرالمؤمنین و مورد آیه چنان است که گروهی از سر تحکم و تعذر گفتند که ما بدیم عجب از آن نا امده که
گوید بخواهم رفتن رفتن آمده و نا آمده چگونه رود اعتبار بظاهر حال نیست نظر بمال است رسول ع از اینجا
فرمود که لاتجعلوا العمل عامل حتی تنظروا ایم ختم له حقیقت نه حقیقت هدایت او اخر نهایت معلوم توان کرد اگر با آخر نرود
بداند که با دل نیامده است که این راهیست که هر که در رود بمقصد رسد مقصود یافت و آنکه مقصود یافت از
برگشتن صورت نبندد و اهل معانی از اینجا گفته اند الذین رجعوا انما رجعوا عن الطریق لا عن الصدیق آنکه برگشتند از
راه بازگشتند نه از مقصود اگرچه اتصالی یافته بودندی انفصال نکردندی حق تعالی گفت این درگاه نه آنست که بر و تهکم
شما پیش رود و اگر بر گردید و برید من بیدل شما قومی آرم که صفت ایشان عکس صفت شما باشد چنانکه در شما
عداوت در ایشان محبت بود محبت من ایشان را بود و اضعاف آن نجف محبت که محبت است از محبت من بر گردند
و ببلا از من روی نتابند دوستان مرا دوست دارند و دشمنان مرا دشمن دارند با دوستان من نرم دل و ذلول
باشند و با دشمنان من صعب و درشت باشند چنانکه در آیتی دیگر فرمود اشداء علی الکفار رحماء بینهم تا آلا جرم من با ایشان
رها نکردم که ایشان را دوست داشتم در خبر است که روزی رسول ع در محراب پنج سجده سپاس کرد که با او رکوع و قیام نبود
گفتند یا رسول الله این را چه سبب بود و تو نماز میکردی گفت این سجدهای شکر بود گفتند یا رسول الله این چه شکر
بود گفت من نشسته بودم جبرئیل آمد و گفت خدایت سلام میرساند و میگوید من علی را دوست میدارم من سجدهٔ
شکر کردم برفت و باز آمد و گفت میگوید که فاطمه را دوست میدارم من سجدهٔ دیگر کردم رفت و باز آمد و گفت میگوید
من حسن و حسین را دوست میدارم من سجدهٔ دیگر کردم برفت و باز آمد و گفت میگوید که من دوستان دوستان
ایشان را دوست میدارم و این غایت محبت باشد و انی کان الرفیق حبیبه حبیب الی قلبی حبیب حبیبی مردی
صالح در خواب دید که قیامت برخاست و خلقان را در موقف سیاست بداشته اند و استاده است فرشته می آید
در دست گرفته این مرد بگفت که این صحیفه چیست گفت صحیفه ایست که نام دوستان علی بن ابی طالب و فرزندان او در اینجا
نوشته اند آنگه گفت مرا نام من نوشته است یا نه فرشته صحیفه بوی داد و بگرید نام خود را ندید گفت اما نام من در اینجا نیست

در محبت امیرالمؤمنین ع واقعهٔ حسنه

اکرچه من بایه آن ندارم که نام من درمیان دوستان او بنویسند بنویس که دوستان دوستان اورا دوست
میدارم ندا آمد که نام او را در اول صحیفه بنویس که بس با بیاز کفت و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء این همه فضل و
نعمت خدایست بهر کس که خواهد دهد یعنی باین ایه و منزلت جز بتوفیق خدا نرسید و با هر کس دهد که اهل است و صلاحیت
آن دارد چه حکمت او این واجب کند و خدای تعالی فراخ عطاست بخل نکند عطا لکن دامانت جز بر وفق حکمت
وصلاح ندهد انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و
یؤتون الزکوة و هم راکعون و من یتول الله و رسوله و الذین
آمنوا فان حزب الله هم الغالبون جماعتی از صحابه چون ابو ذر غفاری و جابر انصاری و
عبد الله عباس و ابو رافع مولی رسول الله و عمار یاسر و غیر ایشان و از مفسران مجاهد و سدی و محمد جریر
و غیرهم کفتند که آیه در حق امیر المؤمنین علیه السلام آمد که در رکوع انگشتری بسایل داد ابن عباس کفت سالی از سالها بر
کنار زمزم نشسته بودم و خلقی عظیم بر من جمع آمده و من حدیث از رسول صلعم روایت میکردم مردی بیامد لثامه بر روی
بسته و در برابر من بنشست هرگاه من خبری روایت میکردم او خبری روایت میکرد من کفتم بخدای بر تو که بکوی تو کیستی که من
ترا می شناسم دست کرد و لثام از روی باز کرد و روی بقوم کرد و کفت الا من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی و انا جندب
بن جنادة البدری ابو ذر الغفاری سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله بهاتین و الا فصمتا و رایت بعینی و الا فعمیتا یقول
علی قائد البررة و قاتل الکفرة منصور من نصره و مخذول من خذله هر که مرا شناسد خود شناسد و هر که نشناسد من جندب بن
جنادة البدری ابو ذر غفاری ام از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم باین دو کوش اگر نه چنین است کر باد و باین دو چشم اگر نه
چنین است کور باد که میکفت علی پیش رو ابرارست و قاتل کفارست و از قبل خدای منصورست و خاذل او مخذول
است الکه کفت یکروز با رسول خدای نماز میکردم نماز پیشین بکردیم سایلی اندر مسجد در آمد و سوال میکرد کس او را چیزی
نداد سایل دست برداشت و کفت بار خدایا تو کواه باش که در مسجد رسول تو سوال کردم کس مرا چیزی نداد امیر المؤمنین
نماز میکرد و در رکوع بود اشارت کرد سایل بانکشت و انکشتری برداشت سایل انکشتری از انکشت او بکرفت و کفت اللهم
ان اخی موسی سالک رب اشرح لی صدری و یسر لی امری الایه بار خدایا برادر من موسی ترا بخواند و از تو خواست و کفت
بار خدایا دل من روشن کردان و کار من آسان کن تو بند از زبان من بردار تا مردم سخن من بدانند و مرا وزیری بده
کن از اهل من هرون برادر مرا وزیر کن و پشت من باوی قوی کن و او را در کار من شریک کن بار خدایا در باب
او قران فرستادی و دعایش باجابت مقرون کردی کفت سنشد عضدک باخیک بار خدایا من پیغمبر تو و کزیده
توام همین میخواهم بار خدایا روشن کن و کارم آسان کردان و از اهل من علی را وزیر کردان و پشت مرا باو قوی
کردان هنوز این دعا تمام نکرده بود که جبرئیل علیه السلام آمد و کفت بخوان کفت چکونه بخوانم کفت انما ولیکم الله و رسوله الی
آخر الآیه و در روایه جابر بن عبد الله انصاری چنین است که او کفت روزی رسول خدا در مسجد بود نماز پیشین بکذارد و
پشت بمحراب باز داد اعرابی از میان قوم برخاست از فقر و فاقه بر روی او پیدا روی برسول کرد و کفت اینک

کواهی میدهم که انکشترین در دست ما است
دانست و رسول صلعم می نکریست چون
علی انکشتری بسایل داد او خشنود شد
رسول صلعم سر سوی آسمان کرد و کفت

والعقد

والعقد او حکی بره و قد وهبت امن الصبی من الطفل واحب دینا ان دام کبیره و قد کدت من فقری احط فی حقل
و قد مسنی هزی و فقری و فاقه و لیس لنا ما ان محمد دیحلی و ما المشتکی الا الیک مغوثا و ان المعثر الخلق الا الی الرسول رسول
صلعم کفت کیست که او را چیزی دهد و من او را ضامن بدرجه نزدیک درجه من و ابراهیم خلیل اعرابی بر کرد و هیچ کس او را
چیزی نداد امیر المؤمنین علیه السلام در زاویه مسجد نماز میکرد نماز نافله و در رکوع بود انکشت بر داشت تا آن مرد انکشتری از
انکشت او بیرون کرد در انکشتر یکی دیکر که اعایه در رو بود شادمان شد کفت انا مولی لآل یسین ارجو من الله آخ
الذین هم جنه و الامام کلهم لانهم فی الوری میامین جبرئیل آمد و این آیه آورد انما ولیکم الله و رسوله الی آخره و بر رسول
خواند و رسول صلعم اعرابی را کفت که ترا چیزی داد کفت برادرت و پسر عمت علی بن ابی طالب رسول صلعم فرمود
که سیا الک یا علی درجه که نزدیکست بدرجه من و درجه ابراهیم خلیل علیه السلام چون صحابه آن بدیدند هر کس که انکشتری داشت
آن روز بداد در خبرست که اعرابی را چهار صد انکشتری بداد اعرابی از آن شاد شد و دانست که از برکات علی است علیه السلام
این ابیات انشا کرد • ابا موسی بحسنه نزلت • منهم السورة و هل اتی • فاعرفوا تتزهوا الجز • و الطواسین بعدها الحوامیم و الزمر • انا
مولی لمولاه • و عدو لمن کره • و حسان بن ثابت حاضر بود او نیز این بیتها انشا کرد • علی اخو المؤمنین اخو الهدی • و افضل
ذی نعل و من کان حافیا • و اول من ادی الزکوة بکفه • و افضل من صلی و من کان زاکیا • علی اتاه سایل مذکره • الیوم
محلی و لم یک حافیا • فدس الیه خاتم و هو راکع • و ما زال اوا الی الخیر داعیا • فبشر جبرئیل النبی محمدا • بذاک و جاء الوحی فی ذاک صاحبا •
و این آیه دلیل است بر امامت علی ابن ابی طالب از آنجهت که خدای اظهار ولایت او کرد و خود را بلفظ انما و فایده اثبات شی
و نفی ماسوی باشد کفت ولی شما و سزاوار تر بشما خداست و رسول خدا و در خطاب داخلند برای ولایت ولایت خدای
بر همه خلقان ثابتست چون کفت و رسوله و رسول صلعم از ولایت خود بیرون شد لاعتبار الرتبة بین المولی و المولی علیه و امام
داخل چون کفت و الذین آمنوا رسول از این خطاب بیرون رفت بحجت و اجماع و امام بیرون شد باجماع و رتبت و حق
جل جلاله اکرچه خود در رسول را مصرح کرد و ذکر امام صریح نکرد اما بوصف بجایی رساند که جای محرابی مصرح شد کفت
ولی شما که مکلفانید و مخاطبید بخطاب خدایست و اولی اوست و او لیتر است بشما از شما که او را فرمان برید و طاعت
او را انقیاد کنید و واو عطف رسول خداست که بشما اولیتر است و در ولایت او اولیتر و حکم او حکم خداست در
افتراض طاعت و آنکه مومنانی که وصف کرد ایشان را که زکوة دهند در حال رکوع و اجماعست که کس در نماز زکوة
نداده و در رکوع الا امیر المؤمنین علی علیه السلام اهل اشارت کفتند که چون خدای تعالی ولایت خود و رسول خود بر مکلفان
واجب کرد و آنکه بر سبیل اجمال مومنانرا بر آن عطف کرد همه در ولایت طمع کردند چون کفت الذین یقیمون الصلوة
کاهل نمازان طمع بریدند و نماز کنندکان طمع بر بستند چون کفت و یؤتون الزکوة آنانکه زکوة ندادند طمع برداشتند
زکوة دهندکان در طمع افتادند چون کفت و هم راکعون همه جهان طمع ببریدند مکر امیر المؤمنین علی علیه السلام که او این
اوصاف را جامع بود و شاید که مراد براکع خاضع و خاشع باشد از بهر آنکه عرف شرع ناسخ عرف استعمال باشد چنانکه
عرف استعمال ناسخ عرف وضع است و نیز خاشع را راکع بر سبیل تشبیه کویند از آن سبب که در رکوع خضوع و خشوع

باشند یعنی کرا اگر کسی غیری را تواضع خواهد پشت خم کرده اند تا حقیقت آن باشد حمل بر مجاز نتوان کرد اگرچه الذین
اسم اما و هم را کون ضمیر جمع است اما مراد امیرالمومنین علیست و عرب عبارت کند بلفظ جمع از مفردی بر سبیل
تعظیم و تفخیم و در قرآن ازین گونه و در کلام عرب بسیارست و در روایات که مراد او بود و فرزندانش را این اتفاق
نیفتاد از بهر آنکه مناقب و مآثر پدران فرزندان باشند یعنی که خدای تعالی نعمتی که با سلاف جهودان کرده بود
بنعمت فرزندان شمرده و گفت یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم الی قوله واذ نجیناکم من آل فرعون
یسومونکم سوء العذاب ویذبحون ابناءکم ویستحیون نساءکم الآیات وانچه پدران کردند از گوساله پرستیدن و در روز شنبه
ماهی گرفتن و غیر آن بر فرزندان حواله کرد و مراد بزکوة در آیه زکوة سنت است که آنرا صدقه خوانند و زکوة یعنی صدقه
و صدقه یعنی زکوة آمده است و این که انگشت برداشت تا سایل انگشتری از دست او بدر کرد فعل بسیار نیست تا
نماز بآن باطل باشد عجب است از دشمنان او که آنچه مناقب او باشد بر مطاعن حمل کنند و مطاعن دیگران بر مناقب
رسول خدای صلعم فاذ سیکروا النازعات میخواند تا بدانجا رسید که خدای تعالی از فرعون حکایت کرد که انا ربکم الاعلی اعرابی
که با او اقتدا کرده بود چون این بشنید طاقت نکرد گفت کذب ابن الزانیه چون سلام رسول باز داد صحابه زبان طعن
گشودند که بیکردی و بی ادبی کردی اعرابی باز ماند جبرئیل علیه السلام آمد و گفت خدایت سلام میرساند و میگوید که این قوم را بگوی
تا زبان ملامت ازو کوتاه کنند که من انچه او گفت از سر اعتقاد و تعصب بود هم تسبیح و تهلیل بر گرفتم که از ارکان دین
و کیفیت و در نماز که رکنی از ارکان شرع است در رکوع که رکنی از ارکان نماز است بر وی عیب کنند این بمنزله آن باشد
که کوری آفتاب را هرچند آفتاب را عیب کند آفتاب را از نادیدن کور چه عیب و چه نقصان ناظر الشمس الضحی
بیضا مشرفا ان لیس یبصرها القوم الذین زعموا حق تعالی چون اثبات ولایت خود و وصی رسول خود در عقب
آن فرمود که هر که تولا و طاعت خدا و رسول کند و بآن قیام نماید و گردن نهد امر خدا و رسول و امام را و کمر طاعت
ایشان بر میان بندد او حزب و لشکر خدای باشد و ایشان غالب آن باشند کس را بر ایشان غلبه نباشد والله اعلم
یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الذین اتخذوا دینکم هزوا ولعبا من الذین اوتوا
الکتاب من قبلکم والکفار اولیاء واتقوا الله ان کنتم مؤمنین
ابن عباس گفت رفاعه بن زید و سوید بن الحارث اظهار اسلام کردند و در دل کفر داشتند منافق بودند جماعتی
از مسلمانان با ایشان دوستی میکردند خدای تعالی این آیه فرستاد و نهی کرد از دوستی ایشان و گفت ای آنکه
گرویده اید و ایمان آورده کسانی که دین شما را بازی و افسوس گرفته اند از آنکه ایشان را کتاب داده اند پیش از شما از
جهودان و ترسایان و مشرکان عرب بدوست مگیرید و با ایشان دوستی مکنید و از خدای بترسید اگر ایمان بوعده و
وعید خدای دارید و شما را حمیت و تعصب مسلمانی است واذا نادیتم الی الصلوة اتخذوها هزوا و
لعبا ذلک بانهم قوم لا یعقلون جهودان مدینه چون بانگ نماز شنیدندی و مسلمانان برای
نماز برخاستندی گفتندی قد قاموا لا قاموا فصلوا لا صلوا یعنی برخاستند که برنخیزند و نماز گذارند که نکنند در رکوع و سجود گرد

که گمانند

که گمانند خدای تعالی این آیه فرستاد و رسول و مومنان را بسوی ایشان اطلاع داد در مدینه مردی بود ترسا چون بانگ
نماز شنیدی و مؤذن گفتی اشهد ان محمدا رسول الله او گفتی بیکدگر سوختی و گفتی هذا الکذاب این دروغ اللهم احرق
بار خدایا بسوزان او را یعنی رسول را شبی اتفاق افتاد که خدمتکاری از وی پاره آتشی در خانه میبرد دستوری از آن آتش
بجست و در ترسا افتاد آن ترسا و اهل او و هرچه در آن خانه بود و خانه تمام بسوخت جهودان چون بانگ نماز شنیدند
حسد کردند گفتند ای محمد این بدعت است که تو نهاده و پیش از تو دیگر پیغمبران نبود اگر در وجهی بودی پیغمبران دیگر که آن
سابق بودندی از کجا آوردی این آواز منکر فاقبح من صوت منکر و ابجد خدای تعالی از بهر ایشان این آیه فرستاد
که ومن احسن قولا ممن دعا الی الله و سبب بانگ نماز او بود که چون پیغمبر صلعم از مکه تا مدینه آمد ایشان وقت نماز همی جمع
میکردند بر ایشان مشتبه میشد و رسول را بانگ نماز نفرموده بودند صحابه گفتند یا رسول الله این برباد دشوارست اگر
علامتی باشد که بعد از آن بمسجد حاضر شویم از بهر نماز بهتر باشد رسول صلعم گفت بنشینیم و مشورت کنیم یکی گفت رایتی بربام
مسجد باید برد چون وقت نماز بود از افضل کنند و چون نبود بنهند دیگری گفت بر بام مسجد آتش باید افروخت تا مردم
ببینند و بمسجد حاضر آیند دیگری گفت آن کنیم که جهودان و ترسایان کنند رسول را اینها خوش نیامد تا بر این قرار
دادند که ناقوس زنند عبدالله زید گفت ناقوس طلب میکردیم آن شب مردی را در خواب دیدم جامه سبز
پوشیده و ناقوسی در دست گرفته من گفتم این ناقوس فروختنیست گفت چه خواهی کردن گفتم از بهر نماز بزنیم گفت
تا ترا چیزی راه نمایم بهتر ازین ناقوس گفتم آن کدام است گفت الله اکبر الله اکبر تا باخر بیاموخت و من یاد گرفتم
و بیامدم و رسول را صلعم از آن خبر دادم گفت ان شاء الله این خواب راست باشد آنگه گفت بلال را که بیاموز او را او بلندتر
است او را بیاموختم چون بانگ نماز میکرد عمر خطاب بشنید گفت همچنین در خواب دیدم و یک یک از صحابه تا چهل کس هم
خواب دیدند اگر این خبر درست باشد همانا که رسول بر خواب مردمان اعتماد نکرده باشد الا نزول وحی چون وحی آمده
باشد چنین فرموده باشد و اخبار در فضیلت بانگ نماز بسیارست رسول صلعم فرمود که سه کس باشند که بحساب مبالات
و صیحه قیامت و فزع اکبر ایشان را نترسانند مردی که او قرآن یاد گرفته و حافظ بود و از آن کار بنده و مردی که هفت
سال بانگ نماز گفته باشد و مردی که از مخلوق طمع نداشته باشد و بنده که عبادت خدای کند و خدمت خداوندش
انس مالک گفت چون بانگ نماز گویند درهای آسمان بگشایند و دعا اجابت کنند و چون وقت قامت باشد هیچ
دعا رد نکنند عبدالله عمر گفت از رسول خدا شنیدم که او گفت مؤذنی که برای خدا بانگ نماز کند ثواب او ثواب شهیدی
باشد که او را در خون بگردانند مادام که در بانگ نماز باشد و هر کس که آواز او بشنود برای او گواهی دهد چون بمیرد
او را در گور هوام زمین نرنجانند و روز قیامت ندا کنند این اصناف کجا اند مهمان خدا اند روزه داران را بیارند گوینده
این رعاة الشمس والقمر کجا اند آنها که آفتاب و ماه را مراعات کنند مؤذنان را بیارند بر تختها نشانند از نور و تاج کرامت
بر سرشان نهند و بهشت برند عمر خطاب روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت اللهم اغفر للمؤذنین من گفتم
یا رسول الله ما با بانگ نماز شمشیر میزنیم ما را این دعا نکنی گفت کلا یا عمر بر مردمان روزگاری درآید که بانگ نماز با ضعیفان

کذارند و کوشهای بود که حرام بود بر آتش دوزخ و آن گوشهای مؤمنانست معنی آیت اینست که ای مؤمنان شما
او از بعد وا رسید بانگ نماز و مردمان را بنماز او از دو سید و جهودان و کافران و ترسایان با فسوس باز بگیرید وان برای
هر آن میگویند که ایشان عقل کار نمی بندند قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ
آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ
فَاسِقُونَ قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَٰلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ
مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ
وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ
السَّبِيلِ عبدالله عباس گفت جماعتی از جهودان نزدیک رسول آمدند چون رافع ابن ابی رافع
وابن احطب و غیر ایشان گفتند ای محمد بگو تا تو بکدام ایمان داری از پیغمبران رسول صلعم گفت من بخدای ایمان دارم و آنچه
برابراهیم فرود آمده و اسمعیل و اسحق و یعقوب و پیغمبران یک بیک می شمرد تا بعیسی رسید ایشان گفتند ما عیسی را نمی
شناسیم او پیغمبر نبود الکه گفتند ما هیچ طایفه بدتر از شما و هیچ دین بدتر از دین شما نمی شناسیم خدای تعالی این آیه فرستاد بگو
ای محمد با اهل کتاب از جهودان و ترسایان که خشم و کراهت و انکار شما ما را نیست الا از بهر آنکه بخدای ایمان داریم
و آنچه فرود آمد از قرآن و آنچه پیش از قرآن فرود آمد از توریة و انجیل و غیر آن و نیز این دشمنی و انکار از آن است
که بیشترین شما فاسقانند که کتمان حق کردند برای طلب ریاست و شاید با کثر مراد جمله باشند آنکه جواب داد ایشان را از آن
طعن که زدند و گفتند ما را بنا شرا سکم و بگو ای محمد که من شما را خبر دهم بکسی که بادا شت و عقوبت او بدتر از آنست که شما
گفتید بر غم شما نزدیک خدای آنکسی است که خدای او را لعنت کرده است قوله لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی
داود و بر وی خشم کرده است که و غضب علیه و بعضی از ایشان را بوزینگان و خوکان گردانیده است و آن کسی که طاغوت را یعنی
شیطان پرستیده است یعنی گوساله سامری را بدون خدای معبود خود کردانست اینجماعت بدترند از دیگران و استحقاق
عقوبت در دنیا و آخرت و گمراه ترند از راه راست در خبر است که چون آیه آمد مسلمانان زبان طعن دراز کردند و
جهودان را گفتند یا اخوان القردة والخنازیر ایشان رسوا شدند و جوابی نداشتند و دانستند که این راست است و خدای
خبر داده است وَإِذَا جَاءُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ وَهُمْ
قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ وَتَرَىٰ كَثِيرًا
مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ
لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنکه صفت منافقان کرد و آنچه گویند و کنند و کشف
اسرار ایشان که این منافقان چون نزدیک شما آیند گویند که ایمان آوردیم بخنین است که میگویند بلکه با
کفر در آمدند و هم با کفر بیرون شدند یک لحظه و یک حال از کفر خالی نیستند و خدای عالمتر است بآنچه ایشان پنهان
میدارند از کفر و اظهار خلاف آن میکنند و تری ای محمد یعنی بسیاری از ایشان که در کفر مسارعت میکنند د

ستاب

شتاب جزو که گناه و نمی مانند و اثم گناهیست که از آن فاعلش را مقصود بود و عدوان ظلم بود و هر گناهی که
ضرر آن بدیگری رسد و در خوردن رشوه و مال حرام سعی میکنند و بد فعلی و بد عملی ایشان میکنند لَوْلَا
يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ
لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ حق سبحانه و تعالی دانشمندان هر گروه را از جهودان و ترسایان
تعبیر کرد و ملامت فرمود بر ترک امر معروف و نهی منکر و گفت چرا نهی نمیکنند و باز نمیدارند ایشان را علما
و احبار ایشان از دروغ گفتن و حرام و سحت خوردن بد است آنچه ایشان میکنند تا بی عالمی بود که
علم دین داند و ایشان علما و ترسایانند و احبار علماء جهودان رسول صلعم گفت که هیچ مردی نباشد که تقوی
بگذارد که ایشان معصیت کنند و او دست ایشان را بر نگیرد و ایشان را منع نکند و لا از دیک بود که خدای تعالی عذابی
عام فرستد مالک دینار گفت که خدای تعالی وحی کرد بیکی فرشتگان که فلان شهر را عذاب کن گفتند بارخدایا تو عالم
تری که فلان عابد در میان ایشانست و همیشه بر درگاه تو بوده است گفت آواز نماز او را بشنوانید که چون ایشان
گناه میکردند روی او متغیر نشد از خشم بر ایشان خدای تعالی بیوشع وحی کرد که من از قوم تو صد هزار هلاک خواهم
کرد شصت هزار بدانند و چهل هزار نیکان اند یوشع گفت بارخدایا بدان خود مستحق عذابند و هلاک سبب هلاک
نیکان چیست گفت آنست که ایشان را بی خشم من بر ایشان خشم نگرفتند و با ایشان نشست و خواست کردند و
طعام و شراب خوردند و گفت مثل فاسق در میان صالحان که او را نهی نکنند از منکر مثل جماعتی باشند که در کشتی
نشیند چون کشتی بمیان دریا رسد یکی از ایشان تبری بردارد و آن کشتی را قصد شکستن کند و او را گویند که چه میکنی
خود را و ما را هلاک میکنی گوید که در نصیب خود تصرف میکنم اگر او را رها کنند بشکند همه غرق شوند و اگر منع کنند
او را و همه ایشان بسلامت مانند و اتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة و فرق میان صنع و عمل آنست که
عمل هم محکم باشد و هم سوش و صنع جز محکم نباشد لیکن گاه باشد که هر دو را بیک معنی استعمال کنند وَقَالَتِ
٥ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ
مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ
مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ
الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا
لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ
لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ابن عباس گفت که نزول آیه آن بود که خدای تعالی پیش از آمدن
رسول صلعم نعمت بر جهودان فراخ گردانیده بود چون رسول ایشان را دعوت کرد و ایشان کفران آوردند و با او لجاج کردند
خدای تعالی از ایشان باز ستانده چنانکه گفت و ضربت علیهم الذلة والمسکنة و ایشان خواری و عیرا او گفتند
که ید الله مغلولة دست خدای بسته است بسته باد دستهای ایشان که گفتند و جزا سزای ایشان این آیه فرستاد

ولعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان از عطا و نعمت دادن ما را یعنی بخیل شد بلکه دستهای او گشاده شد که کنایه بود از
سخای خدای تعالی رد کرد برایشان این سخن و دستهای ایشان باز گردانید زجراً و لعنت و گفت دستهای ایشان با دیع
چیزی و نفعی نرسد تا همیشه درویش و ذلیل باشند و شاید که بر حقیقت خود بود یعنی دستهای ایشان بغل و بند بسته
باد سدی گفت جهودان گفتند که چون خدای تعالی ملک از ما بستد دست بر سینه نهادیم کسی که کاری مستقبل شود دست بر سینه
نهد و گفت ای بنی اسرائیل و بنی احبار من ضمان کردم دست از سینه باز گشاییم تا ملک بشما باز دهم و این الفاظ عبارت
ازین که خدای تعالی گفتند برایشان رد و لعنت کرد و گفت بچنین است که شما میگویید بلکه هر دو دست خدای تعالی گشاده
است بنعمت چنانکه میخواهد نفقه میدهد آنرا که میخواهد بر حسب مصلحت و چون کنایت از نعمت بود اگر دو دست سبب
دادن نعمت از بهر این یداه گفت شاید که بدین دو نعمت دنیا و دین خواسته باشد با نعمت دنیا و آخرت یا نعمت
ظاهره و نعمت باطنه انکه فرمود و لیزیدن هر آینه بیفزاید بسیاری را از ایشان آنچه بتو فرستاده شد ای محمد از قرآن
از نزد خدای تو کفران و طغیان یعنی عند نزول قرآن کفر و طغیان چنانکه درین سوره گفت و زادتهم رجسا الی رجسهم
انکه جهد افتیم ما در میان ایشان یعنی جهودان و ترسایان عداوت و دشمنی تا روز قیامت یعنی ایشانرا خذلان
کرد و با خود گذاشت این سخن بر سبیل عقوبت کند چون که دانست از حال ایشان که بر کفر خواسته مرد و تکفیر یکدیگر
می کنند و این عداوت در دنیا با ایشان تا قیامت در میان جهودان و ترسایان انداختیم که ایشان با یکدیگر دشمنی
مینمودند و نزاع میکردند چنانکه خدای تعالی از ایشان حکایت کرد که قالت الیهود لیست النصاری علی شیء وقالت
النصاری لیست الیهود علی شیء انکه فرمود هر گاه که ایشان خواستند که با رسول خدای حرب کنند خدای آتش
را بمیراند و بنشاند سبب آنکه جهودان بقوت و شوکت تمام بودند که در حربها لشکر اسلام قریش مدد از ایشان
میخواستند و با ایشان قرب میخواستند و آخر آنها که با ایشان درین مناقشه بودند که مقهور و مغلوب شدند و جماعتی
جهودان به تیغ و تیر اسلامیان متفرق شدند و پراکنده حق سبحانه و تعالی قهر از تیشهشان بیرون کرد بجایی که مانده بود
جزیه برایشان نهادند و فدیه از ایشان بستدند و مصطفی صلعم را تعظیم کردند و او را گردن بنهادند و مودت و وصول او
همه متاصل شد انکه خبر داد و گفت ای جهودان در فساد سعی میکنند تا افساد عباد و بلاد کنند بمعاصی خدای و تحریف
در توریة و تغلیب احکام آن تا روز کار رسول صلعم و خدای تعالی مفسدانرا دوست ندارد و نخواهد که ایشانرا خیر و ثواب دهد
وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأَدْخَلْنَاهُمْ
جَنَّاتِ النَّعِيمِ وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ لَأَكَلُوا
مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ
سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ حق تعالی گفت اگر اهل کتاب که جهودان و ترسایان اند احکام توریة و انجیل
بپای داشتندی و بتو و بکتاب تو ایمان آوردندی و پرهیزکاری پیشه کردندی ما گناهان ایشان بپوشیده
و محو کردیمی و به بهشتهای نعمت و ناز بردیمی و نعیم نامیست از نامهای بهشت و اگر این جهودان و ترسایان اقامت

توریة

توریة و انجیل کردندی و احکام او درست کردندی که گفتندی و اگر توریة و انجیل را نصب چشم خود بداشتندی
تا بهر مشکلی بدان رجوع کردندی ایشان در نشیمن خود گم نماندندی روزی و نعمت از جمله حیات بایشان رسیدی
از زیر سرهای خود و از زیر پاهای خود روزی خوردندی یعنی از بالای آسمان باران آمدی و درختان میوه بار دادندی
از زمین انواع حبوبات حاصل شدی و زندگانی در رفاهیت گذاشتندی چنانکه گفت ولو ان اهل الکتاب
آمنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء والارض انکه گفت از ایشان از اهل کتاب جماعتی مقتصد اند
یعنی تقصیر نکنند و از حد در نگذرند میانه نگاه دارند بر قصد بر جاده روند بر جانب راست و چپ میل نکنند
و التفات یمین و شمال را فضله شناسند و ایشان مومنان اهل کتاب اند و بسیاری از اهل کتاب و انجمی
کنند یک حکم نداردو اند کی از ایشان و بیشتر بد اند یَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ
وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ
لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ محمد بن کعب قرظی گفت از ابو هریره که رسول صلعم در بعضی
غزوات در وقت فرود آمدن در زیر سایه درختی فرود آمدی یک روز بر عادت خود در زیر درختی بود و شمشیری
از آن درخت آویخته و بقیلوله شده اعرابی در آمد و تیغ او را بر گرفت رسول صلعم بیدار شد گفت من یعصمک منی
گفت ترا از من که حمایت کند گفت الله یعصمنی چون رسول صلعم این بگفت تیغ از دست اعرابی بیفتاد و سر او بر آن
درخت میزد تا دماغ از سرش پراکنده شد و بمرد خدای تعالی این آیه فرستاد و این تفسیر اهل البیت است
جماعتی از صحابه کبار روایت کرده اند چون براء عازب و جابر بن عبدالله الانصاری و سلمان فارسی و عمار و ابوذر
و حذیفه الیمانی و غیر ایشان که این آیه در حق امیر المومنین علی عم در حجة الوداع رسول صلعم با ترسایان نجران مصالحه
کرد بر دو هزار حله من حلل الاواقی جبرئیل آمد و گفت ترا حج می باید کرد حج وداع و علی را عم بجانب یمن فرستاد تا
آن حلها را حاصل کند و او ساز رفتن کرد چون از مدینه بیرون شد نامه نوشت با میر المومنین عم که من بجانب مکه
رفتن بحج چون کار تمام کرده باشی از راه یمن بمکه آی بحج که آنجا مصلحتی بود چون نامه با میر المومنین عم رسید احرام گرفت
بر خواست و ساز رفتن کرد و آنچه حاصل کرده بود از حلها در بست و با قوم روی بمکه نهاد چون بمیقات اهل یمن بر
مکه رسید احرام گرفت و چهل و چهار هدی با خود داشت و حج در آن وقت قارن و مفرد بود و فرض تمتع نیامده بود
چون رسول صلعم بمکه رسید خدای تعالی این آیه فرستاد و اتموا الحج والعمرة لله رسول صلعم قوم را جمع کرد و خطبه بخواند
و الحضرت بر گرفته بود و شصت و شش شتر رانده و نیت حج قران کرده و قوم را گفت هر که هدی نرانده است با
که حلال شود و این احرام احرام عمره کند که خدای تعالی در حج برده انگشتهای هر دو دست در یکدیگر افکند که انج
من اکنون میدانم اگر پیش ازین دانستمی هدی نراندمی و لیکن من حلال نمیتوانم شد تا هدی بمحل نرسد و نکشند الا
هر که او هدی نرانده است باید که حلال شود و هدی حج و عمره کند و آنکه احرام بحج گیرد قومی چون بشنیدند حلال شدند
و قومی بر احرام بایستادند و رسول صلعم با ایشان عتاب کرد گفتند ما حلال نمیشویم و تو محرم باشی گفت مرا عذری است

الغری

من اینست و از شما آن نشنیدند و برخلاف اصرار کردند امیرالمؤمنین ع نزدیک خلیفه بر قوم بداشت و بباید ما رسول
را چند رسول صلعم گفت در مکه یافت یکدیگر را پرسیدند رسول ع ازو پرسید که چه نیت کردی در احرام
گفت یا رسول الله بمن ننوشتی که چه نوع نیت چه کن من نیت در نیت تو بستم و گفتم اهلالا کاهلال نبیک گفت
هدی راندی گفت بلی چهل و چهار شتر رسول صلی الله علیه وآله فرمود الله اکبر شارکتنی فی حجی و فی هدیی من شصت
و شش شتر رانده ام بر احرام باش و باز گرد و با قوم بنزدیک من آی امیرالمؤمنین علیه السلام بازگشت آن سکها بگشاده بودند
و حلها در پوشیده خشم گرفت برانکه او را امیر کرده بود که حلها را چرا بایشان دادی گفت مرا شفاعت کردند گفت سبحان
الله حلها سوز رسول ع نادیده چرا دادی کردی کسی که در پوشید همه را بخواند و حلها باز گرفت و بفرمود تا بیفشاندند و در
تکها بستند مردم را خوش نیامد زبان بروی دراز کردند آنحضرت بیاید و حلها را برسول سپرد و ایشان از امیرالمؤمنین
علی ع با رسول الله شکایت کردند رسول ص گفت صواب کرد ایشان از آن گفتار باز نایستادند رسول ص بر منبر شد
و خطبه کرد و گفت ارفعوا السنتکم عن علی بن ابی طالب فانه خشن فی دین الله غیر مداهن فی دینه زبان از علی
ابن ابی طالب بردارید که او مردی درشت است در دین خدا و مداهنه نکند در دین او مردم خشم رسول ص و مبالغه
او دیدند زبان کوتاه کردند چون رسول ع حج بگذارد آن حجة الوداع دیرگشت و بجایی رسید که آنرا غدیر خم گویند
و مفرق العراق جایی که منزل پراکنده شوند و نه آن منزل بود و نه صلاحیت منزل داشت جبرئیل ع آمد
و زمام ناقه او بگرفت و گفت ای محمد خدایت سلام میرساند و میفرماید که فرود آی و کس فرستاد تا از پیش
رفتگان باز آیند و تا رسیدگان رسیدند و انجا درختی چند دوح بود بفرمود تا زیر آن درخت برفتند و رسول ص انجا
فرود آمد تا پالانهای شتر را جمع کردند و بر هم نهادند و چیزی بر وی فرو گرفتند آنحضرت بدانجا رفت و صحابه مهاجر
و انصار را خطبه بلیغ کرد و آن معروف و مشهور است و قوم را زجر کرد و وعظ فرمود آنگاه گفت نعیت الی
نفسی و قد حان منی خفوق من بین اظهرکم خبر مرگ با من دادند وقت رفتن من از میان شما نزدیک آمده و مرا بخوا
نزدیکست که اجابت کنم و انی مخلف فیکم ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا کتاب الله و عترتی اهل بیتی و ان اللطیف
الخبیر اخبرنی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و من در میان شما رها میکنم دو چیز که اگر بآن متمسک شوید
گمراه نشوید کتاب خدای و عترة من اعنی اهل بیت و خدای لطیف مرا خبر داد که ایشان از یکدیگر جدا نشوند
تا کنار حوض پیش من آیند آنگه گفت اللهم بلغت بار خدایا رسانیدم و فصلی دیگر گفت و در عقب آن فرمود
که علی منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی علی از من بمنزلة هرون است از موسی جز آنکه از پس من پیغمبری نیست
آنگه گفت اللهم هل بلغت تا که فصلهای بسیار بگفت و در عقب هر فصلی در حق امیرالمؤمنین علی ع حدیثی و میگفت اللهم
هل بلغت چنانکه در سیر و تواریخ مشهور است آنگه اشارت کرد با امیرالمؤمنین ع و او را بخواند و با خود بر منبر برد
و بازوی او بگرفت و او را برداشت و بگردانید و بر مردمان جلوه داد چنانکه کسی عروس عرضه کند تا مردمان سپیدی
بغل هر دو بدیدند ساعتی خاموش بود آنگه گفت الست اولی بکم من انفسکم نه من بر شما اولیترم از نفسهای شما

گفتند

گفتند بلی تقریر کرد تا اقرار کردند چون همه اوار دادند گفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد
من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله هر که من مولای اویم این علی مولای اوست آنگه دعا کرد دوستان
و یاران او را و لعنت کرد بر دشمنان و گفت اللهم بلغت بار خدایا رسانیدم گفتند بلی گفت اللهم اشهد علیهم بار خدایا
برایشان گواه باش آنگه فرود آمد و وقت نماز پیشین بود نماز بگذارد و در خیمه برفت و علی را فرمود تا در خیمه دیگر رفت
برابر خیمه او آنگه مسلمانان و صحابه را فرمود تا گروه گروه می شدند و علی را تهنیت میکردند و از جمله آنانکه اطناب کردند
عمر ابن خطاب بود گفت بخ بخ لک یا علی اصبحت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنة حسان ثابت گفت یا رسول
الله دستوری باشد تا درین چند بیتی بگویم گفت بگوی یا حسان علی اسم الله حسان بر بالای بلندی شد و آواز بلند این
چند بیت بگفت و مسلمانان گردنها بر آوردند از سماع کلام او گفت یناديهم یوم الغدیر نبیهم بخم واسمع بالرسول منادیا یقول
فمن مولاکم و ولیکم فقالوا ولم یبدوا هناک التعادیا الهک مولانا و انت ولینا ولا تجدن منا لک الیوم عاصیا
فقال له قم یا علی فاننی رضیتک من بعدی اماما و هادیا فخص بها دون البریة کلها علیا
وسماه الوزیر المواخیا رسول الله صلعم گفت یا حسان لا تزال مؤیدا بروح القدس ما نصرتنا بلسانک و شاعران
درین باب اشعار بسیار گفته اند در عهد رسول ص و بعد از آن کمیت گفت ویوم الدوح دوح غدیر خم ابان له
الولایة لو اطیعا ولکن الرجال تبایعوها فلم ار مثلها خطرا منیعا گفت چون این قصیده گفتم امیرالمؤمنین
علی را ع بخواب دیدم قصیده بر وی بر خواندم چون بانجا رسیدم مرا گفت راست گفتی آنگه بعقب این گفت و
لم ار مثل ذلک الیوم یوما ولم ار مثله حقا اضیعا و دیگری گفت النص فی یوم الغدیر فدعوا العباد فالصباح خفی
اذا قام فی الخلق النبی مبلغا عن ربه علی اشارت رسول الله ص دو بار علی را بر دو گروه عرضه کرد روز مباهله بر
که از مخالفت بمصالحت آمدند و در روز غدیر بر دوستان از سر الفت بمخالفت منه ابو سعید خدری گفت والله
ما تفرقنا حتی نزل الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا رسول ص گفت الله اکبر ان
کمال الدین و تمام النعمة و رضاء الرب برسالتی و ولایتی علی من بعدی آنگه روی به علی ع کرد و گفت یوم بیوم ان
الله لا یضیع اجر المحسنین روزی بروزی و خدای تعالی ضایع نکرد اندریغ نیکوکاران و آن روز آن روز بود که من رجب
مدبر آمده علی ع پیش او رفت و او را بگشت تا چند بجای دیگر جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله ان ربک یقول
او را نزدیک تو زینت ببدل این روز گفت چگونه گفت چنانکه او امر بدل و سیع میکند در نصرت تو و اظهار دین تو را فردا
بدل این جهد می باید کرد در اظهار ولایت و امامت او گفت این کی باشد گفت چون وقت آمد من بیایم و اعلام کنم چون
روز غدیر بود آمد و این آیه آورد عبدالله مسعود گوید روز احد علی ع نیزه در دست میگردانید و از راست و چپ و پیش
و پس مردم می افکند رسول ص گفت لا فتی فی الاسلام بعدک ما عذر من کتم الحق و انت ناصره چون این روز بود آیه آمد
علی علیه السلام را بخواند و این حال را با او گفت و در آن کار اندیشه میکرد امیرالمؤمنین ع گفت یا رسول الله یاد داری که مرا
گفتی ما عذر من کتم الحق و انت ناصره فالیوم ما عذر من کتم من الحق والله عاصمه آن روز گفت یوم بیوم روز باز

این روز باس کافران آن روز که در دست او باس بود وانزلنا الحدید فیه باس شدید این روز باس دشمنان بود
الیوم یئس الذین کفروا من دینکم باش تا فردا از هر دو دستانش در دست او کاس بود وسقیهم ربهم شرابا طهورا او
در دست دیگر از هر دو دستانش باس باسم ساقی کوثر وهم قاسم بهشت وسقر دوستانرا گویند فدیه فانه من اولیائی
ودشمنانرا گویند که خذیه فانه من اعدائی دشمنان پنداشتند که چون برود کار مهمل ماند چون او را بجای خود بداشت
وبر کار دین گماشت دشمنان ایس وخایب شدند بعضی آن در دل پنداشتند وبعضی طاقت نداشتند وپرده
از دل خود برداشتند از باقر علوم انبیا محمد باقر ع روایتست که چون رسول ص بغدیر خم دست امیرالمومنین ع گرفت
واو را بر منبر برد وگفت من کنت مولاه فعلی مولاه خبر در احیاء قبایل عرب افتاد واین خبر بحارث بن النعمان الفهری
رسید برخواست وبر اشتر نشست وروی بلشکرگاه رسول الله نهاد رسول ص میان مهاجر وانصار نشسته بود
چون برسید از ناقه فرود آمد وما را گفتی که بسیصد وشصت معبود را بگذارید وبگویید که خدای یکیست بگفتیم بگفتی که پنج
نماز بجای آرید قبول کردیم گفتی که ماه رمضان روزه دارید پذیرفتیم گفتی که زکوة مال بدهید دادیم حج فرمودی بکردیم
جهاد فرمودی کردیم راضی نشدی حتی رفعت لضبع ابن عمک فرفعته وفضلته علینا فقلت من کنت مولاه فعلی مولاه
فهذا شیء منک ام من الله ما این قبول نمیکنیم این چیزیست که از خود گفتی یا خدا فرموده رسول ص فرمود والذی لا اله
الا هو ان هذا من الله گفت آن خدایی که جز او خدایی نیست که بامر وفرمان خدای کردم این که کردم وگفتم حارث
ابن النعمان این که بشنید پشت برگرد وگفت اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء
او ائتنا بعذاب الیم بار خدایا اگر انچه میگوید راستست واز نزدیک تست بر ما از آسمان سنگ بباران یا عذابی دردناک بما
فرست او هنوز این نگفته بود که سنگی از آسمان بیامد وبر سر او خورد وبر همان جا بمرد وحق تع آیه فرستاد که سأل
سائل بعذاب واقع حق تعالی رحمت فرستاد در ابتدا او عذاب خواست کننده را چون رحمت نافع نبود نباید کسی
عذاب را از تو دافع نیست لیس له دافع من الله ذی المعارج من ولایتی فرستادم وکمال دین وتمامی نعمت در وی نهم
که الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا خداوندا این کال طفل بود ودر سن طفولیت
آمایش فرمودم تا بپایان بحد کمال رسید دین پنداری چون او طفلی بود بحد کمال رسیده است پس او را بحد کمال رسانید
که الیوم اکملت لکم دینکم الآیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الآیه جبرئیل ع آمد که ای گذارنده بگذار وای رساننده برسان
چه برسانم ما انزل الیک من ربک انچه از خدای بتو فرستاده اند در شب معراج فاوحی الی عبده ما اوحی در تفسیر اهل
بیت آمده که ما اوحی فی علی لیلة المعراج شب معراجش مجمل گفت روز غدیرش تفصیل داد تا خیر بیان از وقت
خطاب روا باشد از وقت حاجت روا نباشد مجمل گفتم تا دل بر آن موطن کنی وعزم بر آن مصمم تا چون وقت آید من
خود تفصیل کنم بار خدایا اگر تاخیر ما تقصیری افتد ای محمد وان لم تفعل فما بلغت رسالته اگر این نکنی همان انکار که
هیچ نکردی بزرگ فرمانی که این بود که اگر نکرده کرده ما کرده شدی وگفته ناگفته بودی بار خدایا از طعن طاعنان ایمن نیستم
واز دشمنان خایفم محمد اگر اندیشه نداری که من عاصم ونگاهدار توام والله یعصمک من الناس ایمن باش که خدای ترا

ازایشان

از ایشان نگاه دارد وخدای تعالی هدایت نکند کافرانرا اما بخذلان بر سبیل عقوبت واما مجرمان از راه بهشت وثواب
واین روز هژدهم ذی الحجه بود در منصرف رسول از حجة الوداع سنه عشر من الهجرة وپس از آن رسول ص دو ماه
وده روز در دنیا بود الی جوار رحمت ایزد پیوست واین روز بدین سبب از جمله مشاهیر ایام شد وخصایص این مذکور بود
چنانکه از صادق ع روایت کرده اند که گفت یوم الغدیر عید الله الاکبر وما بعث الله نبیا الا عرف حرمته وانه عیدی
السماء وفی الارض روز غدیر روز عید بزرگ است نزد خدای تع جل اسمه وعظم شانه هیچ پیغمبری نفرستاد الا که او را حرمت
این روز معلوم شد وپیغمبران مقدم اوصیای خود را در مثل این روز نصب کردند احمد بن محمد بن ابی نصر گفت روزی
بنزدیک امام رضا ع بودم واهل مجلس که بودند حاضر ذکر روز غدیر میرفت الی بعضی از حاضران گفتند ما غدیر
نشناسیم امام فرمود که حدیث مرا پدرم از پدرانش هم از رسول ص که گفت روز غدیر در آسمان مشهورتر است از آنکه در
زمین وخدای تعالی را در فردوس برین کوشکیست خشتی از زر وخشتی از سیم در انجا صد هزار قبه است از یاقوت
سرخ وصد هزار خیمه است از زمرد سبز خاکش مشک وعنبر است در وی چهار جوی است از آب ومی وشیر
وانگبین وبر کنار آن جویها درختان است از انواع میوها بر آن درختان مرغان اند از لولو وپرهاشان از یاقوت چون
روز غدیر باشد اهل آسمانها آنجا حاضر آیند وتسبیح وتهلیل میگویند خدایا این مرغان از آن درختان بپرند ودر آن
جویها فرو شوند وبر آیند وخویشتن را در مشک وعنبر بگردانند وبر بالای سر آن فرشتگان بپرند وبر ایشان نثار
کنند چون آخر روز باشد منادی ندا کند ایشانرا که باز گردید با جایهای خود که ایمن شدید از خطا وزلل تا دیگر سال
در مانند این روز برای کرامة محمد صلی الله علیه وآله آنگاه با من نگرید وگفت یا ابن ابی نصیر هرکجا که باشی جهد کن تا این
روز بمشهد امیرالمومنین ع حاضر شوی اگر ممکن باشد که خدای تعالی درین روز گناه شصت ساله بیامرزد بر
مومنین ومومنات را ودرین روز چندین کرتها از آتش دوزخ آزاد کرداند که در ماه رمضان وشب عید فطر وشب
قدر ودرمی که بصدقه دهند صد هزار درم محسوب باشد با یکجا توانی با مومنان درین روز خیر کن ومومنانرا شاد کن
والله که اگر مومنان فضل این روز بدانند شناختندی فرشتگان با ایشان مصافحه کردندی هر روز ده بار گفته اند
مشاهیر الایام عشره یوم التقریر روز تقریر وآن روزیست که خدای تع فرموده است الست بربکم قالوا بلی و
دیگر التقدیر چنانکه گفت فقدرنا فیها اقواتها فی اربعة ایام ویوم التطهیر وان اینست که گفت انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا ویوم التکبیر وآن روز بدرست که خدای تعالی عدد مسلمانان بسیار کرد
قوله یمددکم ربکم بخمسة الاف من الملئکة مسومین ویوم التغییر وآن روزیست که حامل سوره برات باز گردید بنزول
وحی که نؤدیها الا انت او رجل منک ویوم التوقیر وان روز مباهله بود که رسول ص آن روز علی را موقر کردانید حکم
نفس او حکم نفس رسول کرد فقال تعالی ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ویوم التشهیر وآن
روزی بود که امیرالمومنین ع انگشتری بسایل داد خدای تع آیه انما ولیکم الله ورسوله فرستاد واو را مشهور کردانید
ویوم التوفیر روز مواخاتست که رسول خدا او را برادری با خود تخصیص کرد واو را موفر کردانید حیث خصه باخاه واجب

علی روانیه و یوم التشویر روز حیات باشد که یکی میکوید یا حسرتی کفت معهم و میکوید یا لیتنی کنت ترابا دیکری کفت میکوید
یا لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا و روز دهم یوم الغدیر است و چون نظر کنی این روز بفضل از آن روزها فزونترست برای
آنکه آنچه در آن روزها پراکنده است درین روز جمع و الحمد لله علی اتمام نعمته و اسباغ کرمه قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ
لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن
رَّبِّكُمْ ۗ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم مَّا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ طُغْيَانًا
وَكُفْرًا ۖ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ عبد الله عباس کفت که جمعی از جهودان
بنزدیک رسول صلعم آمدند و کفتند یا محمد تو دعوی ایمان داری و معترفی که کتاب خدایست و حق است کفت آری کفتند ترا با ما تعلق
است ما با تو اتفاق میکنیم در آنکه قرآن حق است و از نزدیک خدایست ما را برین رها کن که تو اقرار داری که حق است
خدای تعالی این فرستاد کفت بکوای محمد اهل کتاب را از جهودان و ترسایان که شما هیچ نباید تا اقامت توریة و انجیل
نکنید یعنی ایمان ندارید بانچه درو است از نبوت محمد و بشارت باو و بکتاب او و بانچه فرو فرستاده شد بشما از خدای تعالی
یعنی قرآن که خدای تعالی بر بکلفان فرستاد و تخصیص ایشان برای اقامت حجة است برایشان و کفته اند که مراد جمله دلایلست
که خدای تعالی نصب کرده است بر صحت مسلمانی و توحید و عدل و نبوت انبیا و پیغمبر ما صلعم و میفزاید بسیاری از ایشان را آنچه
بتو فرستادند از خدای تعالی از کفر و طغیان پس ای محمد برین قوم کافران اندوهکین مباش و این برای تسلیه رسول
صلی الله علیه و آله کفت که او دل در ایمان ایشان بسته بود چون ایمان نیاوردند دلتنک شدی کفت برایشان دلتنک
مشو اکر بدوزخ روند که ایشان مستحق آنند اکر کویند که عند نزول قرآن کفر و طغیان ایشان بواسطه عداوت زیادة
کردید و آن مفسده بود کوییم که مفسده آن بود که فساد عند آن حاصل آید کوییم که چنین وقتی که شرط مکلف این بود و
آن اینست که از باب تمکین نبود چون قدرت و آلت و چون قرآن از باب تمکین است نباشد إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا
وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَىٰ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا
فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ آنکه حق تعالی از احوال مؤمنانی که از اهل کتاب بودند
برسول خبر داد و کفت آنانکه ایمان آوردند و آنانکه بر دین جهودی اند و آنانکه صابیان اند یعنی آنانی که از دین که جهود
بوده باشند میل کنند و بدینی روند که بروانند کی باشد از مردم و ترسایانی که بملت عیسی اند هر که از ایشان ایمان آرد بخدای
و روز بازپسین که قیامت است و عمل صالح کند برایشان هیچ اندوهی و خوفی نباشد چون کافران خایف و اندوهکین
باشد لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رُسُلًا ۖ كُلَّمَا جَاءَهُمْ
رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ وَحَسِبُوا
أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ فَعَمُوا وَصَمُّوا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا كَثِيرٌ
مِّنْهُمْ ۚ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ حق تعالی برین آیه احتجاج کرد بر جهودان و ملامت کرد ایشانرا آنچه
پدران در آن اقتدا کردند بپدران خود و بدان رضا دادند کفت بدرستی که فرا کرفتیم میثاق و عهد فرزندان یعقوب

وبایشان

وبایشان پیغمبران فرستادیم تا حجت برایشان لازم شود هرکاه که پیغمبری بایشان آمدی و خبر آوردی بایشان که
نفس ایشان آنرا نخواستی کروهی را از پیغمبران تکذیب کردند و بدروغ داشتندی و کروهی را می‌کشتندی
بلفظ ماضی کفت و یکی مستقبل که تا باز نماید که باین چون صفتی لازم است مر ایشانرا کفت که ایشان پنداشتند
که ایشانرا هیچ بلایی و امتحانی و ازمایشی نخواهد بودن کور شدند و این بر سبیل مبالغت کفت در تشبیه ایشان
بآفت رسیده از چشم و کوش از جهل و غفلت و قلت تامل و آنچه برایشان واجب بود یعنی جهل پیش کرفتند
و سر در راه جهل و ضلالت نهاده از تکذیب انبیا و کشتن ایشان مانند کوران و کرانند از آنچه ایشانرا نموده بودند
آنکه کروهی از ایشان توبه کردند خدای تعالی توبه ایشان قبول کرد پس از آنکه دیکر باره ایشان و فرزندان ایشان باسر
کفر و ضلالت و کوری و کری شدند بکفر برسول با خدای تعالی بینا و داناست بآنچه ایشان میکنند مورد آیه تهدید و
وعید است یعنی بر وی هیچ پوشیده نیست از اجزا و تفاصیل آن ما مرکبی را برو فق آن کرا بید جنانکه شاید جزا دهد لَقَدْ
كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ ۖ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ
اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ ۖ إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ
عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ ۖ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ میکوید که کافر
شدند آنانکه کفتند که خدای معبود که استحقاق عبادت دارد عیسی مریم است و کفر جحود باشد بدل آنکه واجب بود بدان
اقرار دادند از قبیل اعتقاد باشد و او را با فعال جوارح هیچ تعلق نباشد و مراد بقول در این آیه مذهب اعتقاد است
چنانکه کویند این قول ابوحنیفه است و این قول شافعی است یعنی مذهب و اعتقاد ایشان اینست وجهی دیکر آنست
که چون اعتقاد ایشان نزدیک قول ایشان پیدا شد خدای تعالی اعتقاد را قول خواند لما کان ظهوره لنا عند ذلک و این
کروه از ترسایان کفتند یعقوبیانند که ایشان به تثلیث کویند اقنوم پدر و اقنوم پسر و اقنوم روح القدس آنکه کویند
سه بودند یکی شدند و آنانکه جز ایشانند مسیح را پسر خدای کفتند از مریم تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا مسیح ایشانرا کفت ای
بنی اسرائیل خدای را پرستید که خدای من و شماست تبرا کرد از آنچه ایشان کفتند و منکر شمرد کفتار ایشانرا و رد کرد برایشان
که او را خدا کفتند آنکه بر سبیل تعلیل کفت که هر که او بخدای شرک آرد و انباز کیرد خدای تعالی برو بهشت حرام کرداند
و جای او آتش دوزخ بود و ظالمان که کافرانند و غیر ایشان هیچ یارانی نباشند که ایشانرا بر خدای و از عذاب خدای
حمایت کنند لَّقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ ۘ وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ إِلَّا
إِلَٰهٌ وَاحِدٌ ۚ وَإِن لَّمْ يَنتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ
عَذَابٌ أَلِيمٌ أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَهُ ۚ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ
بحقیقت کافر شدند آنانکه کفتند خدای سیم سه است و این قوم جهودان و ترسایان اند از ملکاییان و نسطوریان
و یعقوبیان و این سه کفتند بر طریق اتحاد کفتند و این نامعقول است برای آنکه محال است که سه ذات یک ذات
شود آنکه حق تعالی خبر داد و تکذیب ایشان کرد و کفت که هیچ خدای نیست الا یک خدای و اکر باز نه ایستند این

جماعت که این میگویند برسد بایشان که کافر شدند ازین قوم عذابی دردناک یعنی بانکه بر کفر اصرار کردند ازین
دو وجهی دیگر آنست که برای آن گفت لیمسن الذین کفروا منهم تا وعید را شامل نباشد هر دو گروه را که ذکر ایشان
در آیه رفته است انکه بر سبیل تقریع و توبیخ گفت این قوم توبه نمیکنند و با خدای نمی گردند و پناه با طاعت و عبادت
او نمیبرند و ازو آمرزش و استغفار نمیخواهند و خدای غفور و رحیم است و آمرزنده و مهربانست بیامرزد و بفضل
و رحمت ازانکه با درگاه او شوند ما المسیح ابن مریم الا رسول قد خلت من قبله الرسل
وامه صدیقة کانا یاکلان الطعام انظر کیف نبین لهم
الآیات ثم انظر انی یؤفکون قل اتعبدون من دون الله ما لا
یملک لکم ضرا ولا نفعا والله هو السمیع العلیم حق تعالی گفتار شنیع آن
جماعة بر ایشان رد کرد و گفت نیست عیسی ابن مریم الا پیغمبری که پیش ازو پیغمبران رفتند و مادرش زنی صدیقه
و راستگو بود و براستی دارنده آیات خدای را و مؤمن بنزد او و بپرستش و آیاتی که خدای تعالی در ایشان
بخلقان نمود چنانکه گفت و صدقت بکلمات ربها انکه ترسایانرا تنبیه کرد بر انکه آنکس که طعام خورد و محتاج
طعام باشد و اگر نخورد زنده نماند و جسمی ضعیف و مجوف بود و محتاج بود خدای را نشاید اهل معانی گفتند که باین
کنایت کرد از قضای حاجت یعنی آنکس که طعام خورد محتاج قضای حاجت باشد انگه بنگر که ایشان از ان حکم
عدول و اعراض میکنند و از ان می گردند انگه رسول علیه السلام را فرمود که ای محمد بگو بر سبیل احتجاج و انکار بر ایشان
که می پرستید شما بدون خدای ازانکه مالک نباشد و قادر بر نفع و ضر شما به شما سودی نتواند و دفع مضرتی نتواند بجز
انکه قادر برین خدای باشد یا انکه خدای او را تمکین کند و اگر عیسی بنفع و ضر قادر بود بتمکین خدای بود انکه در حال
حیوة چنین بود ترسایان عهد رسول را ازو هیچ نفعی و ضرری نبود جاری مجرای عبادت اصنام و جمادات بود
و قبح آن بضرورت معلوم است و خدای تعالی شنوا و داناست اقوال می شنود و افعال میداند تا هر کسی را بر
وفق انچه او مستحق باشد جزا دهد قل یا اهل الکتاب لا تغلوا فی دینکم غیر الحق و
لا تتبعوا اهواء قوم قد ضلوا من قبل واضلوا کثیرا وضلوا عن
سواء السبیل بگو ای محمد این جهودان و ترسایانرا که خداوندان توریة و انجیلند که غلو مکنید در دین خود
و از حد در مگذرید و متابعت هوا مکنید و مذاهب قومرا که ایشان مذاهب با هواء نفس نهادند با ستخراج ادله و ایشان
پیش از شما ضال و گمراه بودند گفتند نهی است ترسایانرا که در ضلالات اقتدا بجهودان کنند بعضی دیگران گفتند
که مراد آنست که اقتدا مکنید به اسلاف و روسا و اکابر خود چه ایشان از راه راست گم شدند زجاج گفت برای
آن تکرار کرد که آن خواست که ضلوا من قبل بلفظ اول و به دوم انکه ضلوا من بعد بعضی دیگر گفتند که باول
ضلال دین خواست و بدوم ضلال از طریق بهشت لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل
علی لسان داود و عیسی ابن مریم ذلک بما عصوا و کانوا

یعتدون

یعتدون کانوا لا یتناهون عن منکر فعلوه لبئس ما
کانوا یفعلون لعنت کردند کافران بنی اسرائیل را بر زبان داود علیه السلام و عیسی مریم و
لعن طرد و ابعاد باشد از رحمت خدای ایشانرا به لعنت فرمود بزبان داود تا قرده شدند و بزبان عیسی تا خوک
شدند و این دو پیغمبر را تخصیص برای آن کرد که بعد از موسی بودند و از ایشان معروفتر پیغمبری نبود و ذکر سلیمان
برای آن نکرد که دین سلیمان دین داود بود و او را شریعتی نبود تابع او گفت داود اهل ایله را لعنت کرد و تعدی
کردند روز شنبه کردند در باب ماهی گرفتن و ایشان در عهد داود بودند گفت اللهم البسهم اللعنة مثل الرداء
علی المنکبین و مثل المنطقة علی الحقوین خدای تعالی ایشانرا بوزینه کرد و عیسی اصحاب مائده را که مائده خواستند
چون خدای بفرستاد بآن کافر شدند ایشانرا لعنت کرد خدای تعالی ایشانرا خوک گردانید و این از بهر آن گفت
تا ایشان آیس و نومید باشند از مغفرت مادام که بر کفر اصرار کنند و ایشانرا سودی نکند انکه ایشان فرزندان
پیغمبرانند و ایشان بآن فخر میکنند انگه فرمود که این لعنت ایشانرا سبب عصیان ایشان بود و تجاوز و تعدی
از امر حق بانکه عصیان و تعدی کردند یکدیگر را منع میکردند از ناشایستگی که میکردند و آن در شرع و عقل
حرام است هر چیزی بود آنچه ایشان میکردند و این منکر ماهی گرفتن بود روز شنبه و رشوت ستدن رسول
علیه السلام گفت در بنی اسرائیل چون کسی منکری کردی بیامدی وا و را نهی کردی او باز نه ایستادی از ان دیگر
روز او را بدیدی و با او اختلاط و مواکله و مشارکت کردی و ازو تبرا نکردی چون خدای تعالی از ایشان چنین
دید دلهای ایشان بر یکدیگر زد و لعنت کرد ایشانرا بزبان داود و عیسی مریم و ایشان قرده و خنازیر گشتند
بان خدای که جان من بامر اوست که امر معروف کنید و نهی منکر در دست مفسد بدست گیرید و او را بر حق وا دارید
الا خدای دلهای شما بر یکدیگر زند و لعنت کند چنانکه لعنت کرد ایشانرا تری کثیرا منهم یتولون
الذین کفروا لبئس ما قدمت لهم انفسهم ان سخط الله علیهم وفی العذاب
هم خالدون ولو کانوا یؤمنون بالله والنبی وما انزل الیه
ما اتخذوهم اولیاء ولکن کثیرا منهم فاسقون می بینی تو
ای محمد بسیاری را از ایشان یعنی از جهودان و ترسایان بعضی گفتند که مراد جهودانند مثل کعب اشرف
که ایشان تولا میکنند بانکسانی که کافر شدند مشرکان بنصرت و دوستی با یکدیگر تا یک دست و یکزبان
باشند و بر تو که محمدی بد چیزیست انکه نفس ایشانرا برای ایشان تقدیم کرد و آن خشم خدایست بر ایشان و خلود
ایشان در آتش دوزخ و عذاب و اگر بدل آن میکنند بخدای و پیغمبر ایمان آوردندی و بانچه با و فرستادند
گفتند که مراد به پیغمبر موسی است و این کافران و منافقان جهودانند گفت اگر ایشان بخدای و پیغمبر و کتاب
موسی یعنی توریة ایمان داشتندی مشرکان را بدوستی نگرفتندی و موالات و مصافات ایشان دلیل
کند که ایشان ندارند موسی و توریة ولیکن بیشترینه ایشان فاسقانند از فرمان خدای بیرون شده لتجدن
ایمان به

أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ
مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ ذَٰلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ
وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ حق سبحانه وتعالی رسول را خبر داد و احوال دوستان و دشمنان
اعلام کرد گفت یابی سخت ترین مردمان بعداوت و دشمنی کردن با کسانی که ایمان آوردند جهودان یعنی دشمنی با مسلمانان
بیشتر است از کافران ابوهریره از رسول صلعم روایت کرد که هیچ دو جهود نباشند که با یک مسلمان حاضر شوند الا قصد کشتن
او کنند و مشرکان نیز سخت ترین مردمان یابی مر دوستی مومنان آنکسانی را که گفتند ما ترسایانیم و مراد بترسایان خصوص
است نه عموم برای آنکه ترسایان با مسلمانان کمتر از جهودان دشمنی کنند و مراد نجاشیست و در بدایت اسلام که رسول صلعم بمکه بود
مشرکان ایذاء مسلمانان کردند و ایشان را بخ نمودند تا از اسلام برگردند کسانی که ضعیف معین بودند و رسول را هم
عمش ابوطالب حمایت کرد چون رسول صلعم چنان دید مسلمانان را گفت شما را هجرت می باید کرد و بحبشه رفتن که پادشاه
حبشه مردی عادل است ظلم نکند و پادشاه نجاشی بود نام او صحمه بود و نجاشی عطا باشد و این نام پادشاه باشد
چنانکه قیصر نام پادشاهان روم یازده مرد و چهار زن برفتند عثمان عفان و زبیر عوام و عبدالله مسعود و عبدالرحمن
عوف و ابوحذیفه و مصعب عمیر و ابوسلمه و عثمان مظعون و عامر بن ربیعه و حاطب بن عمرو و سهل بیضا بدریا رفتند
و کشتی بگرفتند تا بزمین حبشه به نیم دینار سال پنجم از مبعث آنگه جعفر بن ابی طالب برفت و پس از آن گروه گروه متفرق
شدند تا هشتاد و دو مرد بحبشه رفتند بیرون از زنان و کودکان چون قریش خبر یافتند عمرو بن العاص را با دو تن فرستادند
با تحفها و هدایا و التماس کردند که ایشان را با مکه فرستند برفتند و هرچند که توانستند کردن بجای آوردند نجاشی گوش بسخن
ایشان نکرد و خایب بازگشتند و مسلمانان آنجا مقام کردند تا که رسول بمدینه هجرت کرد و کارش بلند شد و مسلمانان
وقت گرفتند و سال ششم رسول صلعم نامه نوشت بنجاشی تا ام حبیبه بنت ابی سفیان را بران آن بخواند و شوهرش آنجا فرمان
یافته بود و درخواست تا مسلمانان را پیش او فرستند نجاشی کنیزکی را از آن ابرهه نام نزدیک ام حبیبه فرستاد و خبر داد
که رسول او را میخواهد ام حبیبه عقدی داشت ببشارت بکنیزک داد و گفت برو بگو تا وکیل پیش من فرستند تا او را وکیل
کنم تا مرا با او دهد خالد بن سعید را بفرستاد تا او را برسول داد بمهر چهارصد دینار و از آن بدست کنیزک بام حبیبه فرستاد
او پیش ام حبیبه برد از آنجا پنجاه دینار باو داد کنیزک گفت مرا فرموده است تا هیچ نستانم و آن نیز که گرفته ام با تو
دهم و من کنیزک خاص ملک توام بخدای و بنبوت مصطفی ایمان دارم و با نجا باو فرستاده اند باید که چون برسول رسی
سلام و تحیت من بدو رسانی گفت که منت دارم آنگه نجاشی زنان خود را فرمود تا ام حبیبه را تهنیت کردند و هدیها
آوردند و آنگه دو کشتی بساخت و او را با جعفر بن ابی طالب و جماعتی صحابه گسیل کرد و در آن وقت رسول صلعم بغزاه
خیبر رفته بود اتفاق چنان افتاد که جعفر برسید و امیرالمومنین علیه السلام خیبر گشاده بود بشارت قدوم جعفر و فتح خیبر
برسول رسید فرمود که و هیهات لا ادری بایهما اسر بفتح خیبر ام بقدوم جعفر و دیگری آمد بولادت حسن ابن علی
خبر داد گفت ام بولادت شبر و درین حال از نماز فریضه فارغ شده بود از بهر بشارتی تکبیری کرد و آنگه گفت که

ردم که چون نماز فریضه بکنند سه تکبیر بگویند و چون خبر نکاح ام حبیبه بابی سفیان رسید با اسلام نیاورده بود
شاد مانه شد و گفت ذاک فحل لا یقرع انفه پس از آن بدتی نزدیک نجاشی نامه نوشت و سپوش از ازار با بعثت مرد
از حبشه بفرستاد و در نامه نوشت که بخدای و بتو که محمدی ایمان آوردم و تصدیق کردم آنکه بتو فرستاده اند و پسرم
ازها را با جماعتی زیاد پیش تو فرستادم و اگر فرمایی تا پیش خدمت آیم و آنچه تو فرمایی امتثال کنم و ما بدست پسر جعفر
جعفر صحبت کنم باید و در دو کشتی نشستند همه گروه آن کشتی که پسر نجاشی در آنجا بود غرق شد و آن جماعت که باجعفر
بگروه دیگر سفینه شدند هشتاد مرد بودند شصت و دو از حبشه و باقی از اهل شام پیش رسول آمدند و از جمله ایشان بحیرا راهب
بود و ابرهه و ادریس و اشرف رسول صلعم سوره یس بر ایشان خواند چون قرآن بشنیدند بگریستند و گفتند چه نیک ماند این
این کلام بانچه خدای تعالی بعیسی فرستاد خدای تعالی در حق ایشان این آیت فرستاد الی قوله ذلک جزاء المحسنین و لتجدن
اقربهم ای محمد نزدیکترین ایشان بمودت و دوستی مومنان کسانی را یابی که ایشان گفتند ما ترسایانیم یعنی نجاشی و اصحاب
او و آن هشتاد مرد که پیش رسول آمدند و این دوستی و مودت ایشان از آنست که از ایشان قسیسان و رهبانانند قسیس
عالم بود و رهبان زاهد عروه بن زبیر گفت ترسایان انجیل ضایع نکردند و لیکن تغییر و تبدیل کردند و ایشان پنج مرد
بودند احبار تغییر کردند و آنکه از ایشان بر حق باستاد قسیس بود پس هرکه با و اقتدا کند بر طریق استقامت او را قسیس
خوانند و ترا رهبان بود که ایشان کردند تکبر نکردند وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ
أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا
آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ
مَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّا
لِحِينَ حق تعالی چون وصف کرد ایشان را در خوف و خشیت و رقت قلب باز گفت که چون ایشان
بشنوند آنچه برسول فرستاده اند از قرآن که بر ایشان خوانند تو بینی که آب چشم ایشان ریختن گیرد از آنچه
شناخت بحث کن چنانکه ما گواهان بحث کنند یا نام ما با نام امت محمد بنویس که ایشان گواهان پیغمبرانند
چنانکه گفت و کذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس ما را چه بوده است که ایمان نیاریم بخدای مصدق و بانچه ما را آمد از حق یعنی اسلام و رسول خدا
و کتاب او که قرآن است و شریعت او که مسلمانیست و ما طمع داریم که خدای ما را با قوم صالحان در بهشت کند
فَأَثَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا
وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ
أَصْحَابُ الْجَحِيمِ پس خدای ثواب و پاداشت نعمی مستحق معروف بتعظیم و تجلیل بانچه ایشان
کنند در دل خلاف آن نداشتند که بر زبان راندند بوستانها و بهشتها که در زیر درختان آب روان باشد
منافع و لذات چشم و دل اهتزاز آب روان و سبزی چیزی دیگر جنت خاصه درختان سبز میوه دار با نواع
ثمار در سر غرفه سر هنگی که او خواهد و جویهای روان از آب و شیر و می و انگبین و این منافع جزای نیکوکاران است

وچون ذکر اهل کتاب کرد از مومنان و کافران و انچه ایشانرا خواهد بود از ثواب و عقاب ذکر کافران و مکذبان
کرده کفت انانکه کافر شدند برسالت و نبوت رسول و بدروغ داشتند آیات ما را که قرآنست این جماعت
اصحاب دوزخ و ملازمان آتش‌اند اول تفصیل کفت و این بر سبیل عموم بوده با ایشان و جزا ایشان داخل
بود دران دیکران نیز لطف باشد یا ایها الذین آمنوا لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم
ولا تعتدوا ان الله لا یحب المعتدین وکلوا مما رزقکم الله حلالا
طیبا واتقوا الله الذی انتم به مؤمنون چون رسول صحابه را وصف قیامت کرده
احوال او و دوزخ و عقاب او و شدت او بر کناه کاران جمعی از صحابه بیایند و در سرای عثمان بن مظعون
بنشستند و اتفاق کردند که بروز روزه نکشایند و بشب هیچ نیاسایند و بر بستر نخسبند و کوشت نخورند و پلاس
بپوشند و دنیا بکلی ترک کردند و کرد زنان نکردند و خویشتن را خصی کنند این خبر برسول رسید بر خانه
و بخانه عثمان مظعون شد ایشان از انجا رفته بودند باز کشت چون عثمان باز آمد زنش کفت که رسول آمده بود
او با آن جماعت پیش رسول رفتند ایشانرا کفت که این که از شما کفته اند راستست کفتند بلی یا رسول الله و
با خیر خواستیم رسول کفت مرا آن نفرموده اند و بدانید که نفس شما را بر شما حق هست حق او رعایت کنید روزه
دارید و روزه کشائید و طعام خورید و نماز کنید و بخسبید که من کاه روزه دارم و کاه ندارم و نماز کنم و بخسبم
و کوشت خورم و با زنان خلوت کنم و طریقه من اینست انکه کفت من رغب عن سنتی فلیس منی انکه قوم را
جمع کرد و خطبه کرد و کفت ما بال اقوام چه بوده کروهی که زنان خود حرام کردند و طعامها و طیبها و سایر
لذات اما من شما را نفرمایم که چون زهاد ترسایان باشید چه در دین من ترک کوشت و تحریم زنان نیست
نه اتخاذ صوامع و ساحت امة روزه است و رهبانیت ایشان جهاد خدا را بپرستید و با او شرک میاورید و
حج و عمره کنید و نماز بپای دارید و روزه ماه رمضان بر استقامت اقامت کنید انکه پیش از شما بودند بتشدید
هلاک شدند و بر خود سخت کردند خدای بر ایشان سخت کرد و ایشان که در صومعها و دیرها مانده اند بقای ایشانند
خدای تعالی این آیه فرستاد عبد الله عباس کفت مردی بنزدیک رسول آمد کفت یا رسول الله من دوش
پاره کوشت بخوردم در میان شب مرا انتشار رنجه داشت من کوشت بر خود حرام کردم خدای تعالی این آیه
فرستاد و کفت ای مومنان و کرویدکان حرام مکنید چیزهایی که خدای تعالی بر شما حلال کرده است
از مطاعم و مشارب و ملابس و مناکح که تحریم و تحلیل تابع مصالح بود و مصالح ان داند که عواقب
داند و عواقب بجز عالم الذات نداند و تحلیل و تحریم نه کار شماست کار خدایست حلال بتحریم حرام مکردانید
مکنید از حد حلال در مکذرید که خدای تعالی دوست ندارد معتدیان و ظالمان را و بخورید از انچه خدای تعالی روزی
شما کرد حلال و پاک و روزی جز حلال نباشد از انکه روزی کسی را بود که بدان منتفع شود و کس را نرسد که او
را از ان منع کند و از حرام خدای منع کرده است و انچه حلال است شما را بکنید و حرام مخورید و از خدای بترسید

این خدای

این خدایی که شما بدو ایمان آورده اید یعنی از معاصی او تا از عذاب او رستکاری یابید عایشه کفت رسول
مرغ بریان و پالوده و حلوا دوست داشتی و کفت المومن حلو یحب الحلاوات و کفت در شکم مومن
زاویه ایست که ان را بجز شیرینی پر نکند مکر فرقد السبخی نزدیک حسن البصری بود پالوده میخورد کفت چکویی درین
کفت دوست ندارم وانرا که این خورد کفت سبحان الله لعاب النحل بلباب البر [illegible] لا یؤاخذکم
الله باللغو فی ایمانکم ولکن یؤاخذکم بما عقدتم الایمان
فکفارته اطعام عشرة مساکین من اوسط ما تطعمون
اهلیکم او کسوتهم او تحریر رقبة فمن لم یجد فصیام
ثلثة ایام ذلک کفارة ایمانکم اذا حلفتم واحفظوا
ایمانکم کذلک یبین الله لکم آیاته لعلکم
تشکرون چون این قوم این چیزها بر خود حرام کردند که کفته شد و بران سوکند خورده بودند و
رسول ایشانرا منع کرد کفتند یا رسول الله سمیع و مطیعیم فرمان برآست اما سوکند را چه کنیم خدای تعالی
این آیه فرستاد چون آیتی در حق شخصی یا قومی یا حادثه از حوادث نازل شود چون حکم شرعی باشد دیکران
در ان حکم شریک باشند میکوید که خدای تعالی شما را مواخذت ننماید مواخذت نکند بسوکندان لغو و بازی
شما سوکند لغو آن باشد که در حال حدیث بر زبان رود از قول لا والله و بلی والله بی انکه در دل دارد و عزم و
نیت کرده باشد و در سوکند لغو کفارت نباشد کفت شما را بسوکندان لغو و بازی کرفتار نکند ولیکن مواخذت کند که
سوکندان خود یاد و سخت کرده باشید و بدلیل و نیت استوار کرده پس اکر این سوکند خلاف کرده شود کفارت او یکی
از سه چیز است طعام دادن ده درویش را ذکر مردان کرد و اکر زنان دهد مجزی باشد برای تغلیب مذکر بر مونث
کفت کفارت انچه اولیتر باشد از سوکندان بود طعام بقدر کفایت و سیری ایشان باید و بنزدیک اصحاب ده
مد یک مد بهتر طاقت و کفت اما سرکی را این قدر بدهد و اما مثل این طعام حاضر کند و آن دو رطل و ربعی باشد سرکی
را کر دو مد و بد ضعیف این حاضر کند و ده درویش را حاضر کند تا بخورند و روا باشد که نصیب ده کس ازین مقدار
بکمتر از ده کس دهد محمد بن کعب کفت یکدرویش را چندان بدهد که بچاشت و شام بخورد و این روایتست از امیر المومنین
علی و با وجود ده کس بیک کس نشاید داد و انچه میدهد از طعام باید که از میانه آن چیز بود که شما را اهل خود نفقه کنید و
غذا اند که یعنی اوسط افضل است و بهتر است یعنی از بهینه انچه شما طعام اهل خود میسازید و یا در پوشانیدن ده
مسکین پیراهن و ازار پای با تکین و اکر تکین نباشد پیراهن روا بود یا برده آزاد کردن که سلیم و صحیح باشد از معایب
اکر بزرک باشد و اکر کوچک و اکر کافر بود و اکر مومن و مومن فاضلتر بود و هر که نیابد یکی ازین سه چیز ببود روزه
داشتن سه روز پیاپی و در قراءة عبد الله مسعود است که ثلثة ایام متتابعات این کفارت سوکندان شما است
چون شما سوکند خورید و خلاف کنید و سوکندهای خود نکاه دارید و سوکند نکاه دارید یا که مخورید یا چون خورده باشید

از خبث که دارد و این اولیتر است و از ینجاست که سوکند بر معصیت منعقد نمیشود که اگر شدی این امر بودی
باصرار بر معصیت خدای تعالی همچنین بیان کند آیات خود برای شما تا بود که شما شاکر نعمت وی شوید چنانچه نفی
را که از جمله نعمتهای دینی بود یا ایها الذین آمنوا انما الخمر والمیسر والانصاب و
الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون
انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء فی الخمر
والمیسر ویصدکم عن ذکر الله وعن الصلوة فهل انتم منتهون
حق سبحانه وتعالی درین آیه منع میکند مومنانرا از خمر خوردن و قمار باختن و خمر را برای آن خمر خوانند که با عقل
مخامره و مخالطه کند واورا باز خواند و در لحد نمی آید و حرام بود و پیغمبر گفت کل مسکر حرام هرچه مستی آرد حرام
بود و میسر نامیست جمله انواع قمار را با قرعه همه انواع قمار درین داخل بود تا بازی کردن کودکان بجوز
و ازلام تیرهای باشد که ایشان آن قمار بازند و آن ده تیراست هفت را نصیب باشد و سه را نصیب نباشد
و آن سنگ و مسح و وعداست و انصاب بتانند که برای عبادت نصب کنند میگوید که ای آنکسانی که ایمان
آورده اید بحقیقت که خمر و قمار باختن و بتانرا پرستیدن و تیرهای قمار پلید و حرام است و از کار شیطانست
یعنی خمر خوردن و قمار باختن و بتانرا پرستیدن و تیرهای قمار را استعمال کردن حرام است و پلید و کار شیطان
که او کند و فرماید و اغوا کند و هرکه این کار کند تا باو اقتدا کرده بود بکنید و ازین جمله اجتناب کنید و دوری گزینید
تا بود که ظفر و فلاح یابید بثواب خدای در آیه چهار دلیل است بر تحریم خمر یکی رجس است و رجس پلید پست و
پلیدی باتفاق حرام است دیگر من عمل الشیطان و کار دیو بد بود و مثل آن کردن حرام بود فاجتنبوه امر است
و امر خدای بر سبیل وجوب بود الا که دلیل دلالت کند بر ندبیت چهارم لعلکم تفلحون یعنی تا فلاح یابید و فلاح با اجتناب
این جمله معلق گردانید عثمان عفان از رسول روایت کرد که ان الله لا یجمع الخمر والایمان فی جوف امرء ابدا و این محمول
بر آن که او مستحق خمراست و گفت شارب الخمر کعابد الوثن یعنی عقاب او و شدت و سختی او چون عقاب بت پرست
بود و روا بود که تشبیه از آن وجه بود که امان تبرا باید کردن و هجران و با او مخالطت نباید کردن چنانکه محمد حنفیه
از پدر خود امیرالمومنین روایت کرد که او گفت هرکه خمر خورد پس از آنکه خدای تعالی حرام کرد او را بر زبان رسول چون
دختر خواهد بدو ندهند و سخنش راست ندانند و شفاعتش نپذیرند و در هیچ امانت او را امین ندانند که اگر امین کنند
او را بلاک شود بر خدای که او را عوض دهد ابو هریره از رسول روایت کرد که هرکه خمر خورد در دنیا خدای تعالی بوی بفرماید
در قیامت تا او را از زهر ماران و کژدمان شربتی دهند که چون نزدیک دهن برد ناخورده گوشت رویش در انجا
افتد و چون خورده باشد همه اعضایش از یکدیگر جدا شود و گوشت اندامش متاثر شود و چون مرداری که سا
بد و بر آمده باشد گندی از و پدید آید که اهل عرصات از آن رنجور شوند آنگه بفرماید تا به دوزخ برند و عذاب کنند
آنگه حق تعالی باز نمود که مراد شیطان در اغوا و اغوای مردمان باین چیزها چیست گفت آنست که میخواهد که در میان

شما دشمنی افکند و کینه نهد در خمر خوردن و قمار باختن همه آفت و شر درین مرد و لیست است از عربده و معادات
و منازعات و حقد مشهور بر قاعده چنانکه معلوم است و دیگر آنکه شما را از ذکر خدای باز میدارد و از نماز منع کند با شرب
خمر و استعمال قمار و ذکر خدای راست نیاید آنگه استفهام کرد بر سبیل تهدید و وعید گفت برین هستی که ازین باز ایستید
یا نه و الا با شما آن کند که مستحق آن از زجر و حد و تادیب بعضی مفسران گفته اند که سبب نزول این آیه آن بود که چون خدای
تعالی این آیه فرستاد که یسئلونک عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس بعضی از خمر خوردن باز ایستادند
و جماعتی میخوردند یکی از اصحاب خمر خورده بود و نماز میکرد و قل یا ایها الکافرون میخواند بجای لا اعبد اعبد خواند این
آمد این آیه آمد که لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری مردم عند نماز از خمر خوردن اجتناب میکردند و سعد ابی وقاص با
مردی خمر خورد و عربده کرد یا انصاری استخوان کوسفندی بر سر سعد زد و بشکست عمر خطاب گفت بار خدایا مرا
در خوردن خمر و میسر آیتی باز نمای خدای تعالی این آیه فرستاد و تحریم کلی کرد واطیعوا الله واطیعوا
الرسول واحذروا فان تولیتم فاعلموا انما علی رسولنا البلاغ
المبین حق تعالی بجملی از آنکه تحذیر کرد از خمر و قمار و ناشایستی که در شرع رابشان حرام است ایشانرا
فرمود تا در آن زجر از آن طاعت خدای دارند و طاعت رسول و جمع کرد میان طاعت خود و رسول تا بدانند
که طاعت رسول در وجوب همچون طاعت خداست چه یعنی طاعت رسول طاعت خدای دارند و طاعت رسول
در وجوب همچون طاعت خداست چه یعنی طاعت رسول خداست از بهر آنکه آنچه گوید از خود بگوید گفت که خدای
و طاعت رسول خدای دارید و امتثال امر ایشان کنید و حذر کنید و بترسید از عذاب خدای اگر بر گردید
و مخالفت کنید و نافرمانی کنید و روی از اوامر و نواهی خدای بگردانید بدانید که بر رسول فرستاده ما نیست
جز رسانیدن سخن هویدا و روشن که بگوید و برساند و اعلام کند از ثواب و عقاب مدبت او چیزی نیست و
آن مدبت من است و بحکم من جزا دهم کسانی را که اعراض کنند از امر من لیس علی الذین
آمنوا وعملوا الصالحات جناح فیما طعموا اذا ما اتقوا وآمنوا
وعملوا الصالحات ثم اتقوا وآمنوا ثم اتقوا واحسنوا والله
یحب المحسنین بعضی مفسران گفتند چون عبدالله عباس و انس مالک که سبب
نزول این آیه آن بود که چون تحریم خمر آمد جماعتی صحابه گفتند که احوال برادران ما که پیش ازین بود
و ایشان بخمر خوردن رفتند چگونه بود خدای تعالی این آیه فرستاد و بیان کرد و گفت آنکسانی که ایمان
آوردند و عمل صالح کردند در انچه تعاطی کردند در خورش از تحریم بر ایشان حرجی و بزهی نیست چون تقوی و
پرهیزکاری بجای آوردند و از محرمات اجتناب کردند و ایمان آوردند و عمل صالح کردند و برای آن ذکر اتقا
مکرر کرد که مراد باتقای اول اتقای معاصی است و بدوام استمرار و استدامت بر آن و به سیم اتقای مظالم العباد
و وجهی دیگر آنکه مراد باول اتقا باشد از معاصی که در روزگار گذشته بود و بدوام اتقای معاصی باشد در حال

وبتم دوم مراد استقبال باشد یعنی حذر کردن از معاصی استقبال و ایمان آوردن و عمل صالح کردن پس در حال
حذر کردند و بر ایمان اداب و ثبات نمودند انکه از معاصی استقبال کردند و احسان و نیکویی کردند و خدای نیکوکاران را
دوست میدارد و در خبر است که در عهد عمر خطاب قدامه مظعون خمر خورد و مست شد و در بازار آمد و او را بگرفتند
و پیش عمر بردند عمر او را گفت چرا خمر خوردی گفت برای این آیه که خدای تعالی گفت لیس علی الذین آمنوا و عملوا
الصالحات جناح فیما طعموا الآیه عمر را شبهتی پیدا آمد حد او در توقف نهادند ازین آیه امیر المومنین علی عم را خبر
دادند برخواست و در مسجد آمد و عمر را گفت چرا قدامه را حد نزدی گفت که گفتم چرا خمر خوردی گفت که ندانستم که خمر
حرام است امیر المومنین گفت او را بر مهاجر و انصار بگردانید تا آیه تحریم بر و خوانند اندیشه جماعتی آمدند و گواهی
دادند که او را تحریم خمر معلوم بود و آیه تحریم خمر بسیار شنیده بود گفت حدش بزنید قدامه گفت توبه کردم امیر المومنین
گفت تو خدایی که از اهل این آیتی نه مومنی و نه متقی و نه عامل صالح انگه در کیت حدش خلاف کردند گفتند که همه رجوع
با او باید کردن با او رجوع کردند گفت هشتاد تازیانه بزنید گفتند چرا گفت لان الشارب اذا سکر هذی و اذا
هذی و هذی المفتری ثمانون جلدة يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ
تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ
اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ مفسران گفتند که آیه در عام الحدیبیه آمد آن سال که رسول را
منع کردند از انکه در مکه شود خدای تعالی امتحان کرد مومنان را بصید و ایشان را فرمود که چون محرم باشید صید مکنید ایشان
دست کوتاه کردند تا وحش از درخیمهای ایشان در میان شد در میان مکه و مدینه خر وحشی پیش آمد ابو البشر بن عمرو او را
تیری زد و بکشت مردم او را ملامت کردند او بنزدیک رسول آمد و این حال عرضه داشت خدای تعالی این آیه
فرستاد و گفت ای مومنان خدای تعالی شما را بچیزی از صید امتحان میکند بچیزی گفت و بجمله نگفت از بهر انکه صید
بر خواست نه صید بحر و در حال احرام دون حال احلال بچیزی از صید که فرا گیرد از دستهای شما چون بچه مرغ و
خایه مرغ و انچه بدست بر آن گرفتن و نیزهای شما چون صید بزرگ بنیزه صید کنید این ابتلا چرا کرد از بهر آن
تا بداند یعنی پیدا شود که کیست که وفا کند با بر او امثال ازو و ازو بترسد در غیب در انچه میان او و میان خدا است در جایی
که غایب باشد و هیچکس با بر و اطلاع نبود بر صید کردن هر که او تعدی کند و پای از فرمان خدای بیرون نهد
پس از انکه خدای تعالی نهی کرد از صید او را عذاب مولم و بدرد آورنده جزا بود در دنیا یا در آخرت يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ
مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ
أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلُ ذَٰلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ
أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ
ای مومنان و گرویدگان صید مکنید در آن حال که محرم باشید یا در حرم باشید و هر که از شما صیدی بکشد بعمد و قصد

کشتن

کشتن او کند زهری گفت قرآن بر عمد آمده است و نه بر خطا چون بعمد کشته بود از چهارپایان یعنی جزا انچه کشته بود
از عبد الله عباس و مجاهد روایت است که گفتند مراد بمثل شبه خلقه و شکل است چنانکه اگر شتر مرغی کشته باشد بر وا شتری
بود و اگر گاو کوهی بود گوسفندی بود و در روایات و اصحاب ما مدینت و اگر مثل نیابد قیمت آن معلوم کند و بهای آن
بگندم بدهد و بدرویشان بدهد هر درویشی را نیم صاع اگر بر شصت بیفزاید بایکباره و پیش ازان نبود و اگر ندارد ازای
نیم صاع یک روز روزه دارد و جزا مثل آنست که دو مرد عدل بدان حکم کنند از اهل بصیرت قبیصه بن خالد
گفت سالی بحج میرفتم روزی چنان اتفاق افتاد که نماز دیگر بکردیم و راحله بدست گرفتم و پیاده میرفتم آهویی دیدم
من سنگ برگرفتم و باو انداختم خون آلوده شد و بیفتاد و بمرد چون بمکه رسیدیم از عمر خطاب پرسیدم که این را چه
حکم باشد عبد الرحمن عوف در برابر نشسته بود او را گفت درین مسئله چه گویی گفت چنین دانم که باو گوسفندی بود عمر
گفت من هم چنین دانم باز پس گشتم که مرا بود این حال بگفتم و گفتم خانا که عمر ندانست کسی برفت و باو باز گفت نگاه کردم دره
برگرفته می آمد و مرا بدره بزد و گفت در حرم صید کشی و حاکم را متهم داری ندانی که خدای تعالی گفت یحکم به ذوا عدل منکم
فهذا عبد الرحمن و انا عمر من رای آن با او گفتم تا دو عدل حکم کرده باشیم و این جزا مثل چه باشد بلکه برند در جای برابر حرم
کعبه که انرا حزوره خوانند بکشند چون در احرام عمره لازم شده باشد و اگر در احرام حج باشد انرا بمنا باید کشت و اگر مثل آن
نیابد قیمت آن بطعام دهد و بدرویشان دهد باید برابر آن روزه داشتن یعنی بهای گندم تو قیمت کند و از هر روزی مدی دارد
و این جزا چنین آید لیذوق وبال امره تا بچشد و بکشد عقاب نگارکار خود و عفو کرد خدای تعالی از انچه از پیش گذشت یعنی
جاهلیت پیش از اسلام یا در ابتداء اسلام هر که باز سر آن شود یعنی دوم بار صید کند خدای تعالی ازو انتقام کشد و در انکه جزا
لازم باشد یا نه قولیست و این جزا و کفارت اطعام و روزه نزدیک عبد الله عباس و جماعتی بر وجه تخییر است نه بر وجه
ترتیب و این مذهب ماست اگرچه موضع او تخییر لکن حمل بر ترتیب کنند بدلیل خارج و خدای تعالی غالبست هیچ
چیز او را غلبه نکند و کینه کش است از انکه پای از فرمان او بیرون نهد یابن بن شعب گفت که چون مامون علیه اللعنه
امام رضا را علیه زهر داد و مردم او را در زبان گرفتند خواست تا ازاله تلافی کند پسرش محمد تقی را از مدینه بیاورد و او را
اکرام کرد و چون عقل و فضل او دید و علم و ادب و حکمت او بدانست رغبتش افتاد که دختر خود را با وی دهد [illegible]
که او را بود ابو العباس را خبر شد بنزدیک مامون آمدند و گفتند ای امیر المومنین روا باشد که شرف که در خانه شما
حاصل شده است ضایع گردانی و از دست بدهی گفت آن چیست گفت این عزم که کرده که با پسر رضا پیوندی
سازی اگر چنین کنی این کار با ایشان افتد ترا معلوم است که میان ما و ایشان قدیما و حدیثا چه معادات و دشمنی
بوده است و همیشه ازاطرد و قهر و تحریف کرده اند و یکی را از ایشان تمکین نکرده اند که در خانه خود ایمن بنشستند
تا امروز در غم آن بودیم که تو رضا را ولی عهد خود کرده بودی چون کار او کفایت شد دگر باره کاری خواهی کردی
که ما ازان رنجور شویم بخدای بر تو که این کار را توقف داری و از نسل خود اختیار کنی و این پیوند باو نسازی بهتر بود
مامون گفت اگر انصاف خواهید که باین کار ایشان از ما اولیترند و انچه اسلاف ما با ایشان کردند عقوق بود و من

و من پشیمان برای ولیعهدی رضا اما او را با کرد و اما پسر او ابوجعفر من عزم کرده ام که دختر خود باو دهم از آنجا که عقل و فضل و ادب و علم او شناخته ام و انشاء الله که شما نیز بشناسید گفت اکنون توقف تا او چیزی بیاموزد و پاره فقه بر خواند از آنکه با این سن که اوست او را فقهی و علمی نباشد گفت او از اهل بیت است که ماده علم و فضل او از خدا باشد و ایشان بکسی محتاج نباشند و جمله جهان بایشان محتاج باشند و اگر خواهید او را در فنون علوم امتحان کنید تا شما را معلوم شود صدق دعوی من رها کن تا یکی نصیب کنیم تا از او مسئله پرسد گفت روا باشد بنزدیک قاضی اکثم که قاضی وقت بود آمدند و گفتند که ما را آرزوست که در پیش امیر المومنین و حاضران از پسر رضا مسئله پرسی که او خجل شود و او را مال بسیار وعده دادند روزی که تعیین کرده بودند آمدند و مامون بفرمود تا در برابر او برای محمد تقی دستها نهادند و او بیامد و بران دست بنشست و تقی ع در آن وقت نه ساله بود و چند ماه و مردم هریکی در مراتب خود ساکن شدند یحیی اکثم مامون را گفت که دستوری هست که ازین سید مسئله پرسم گفت هر پرس روی باو و گفت جعلت فداک دستوری هست که از تو مسئله پرسم گفت بپرس روی باو کرد و گفت چه گویی در محرمی که صیدی را بکشد ابوجعفر گفت این صید را در حل کشت یا در حرم عالم باشد یا جاهل بنده باشد یا آزاد بزرگ باشد یا کوچک مبتدی باشد یا معید صید از ذوات الطیر باشد یا وحوش از بزرگان باشد یا خردان مصر باشد یا پشیمان بشب بود یا بروز محرم بحج بود یا بعمره یحیی اکثم چون این بشنید متحیر شد و کلامش مضطرب گشت و عجز و انقطاع بر وظاهر شد چنانکه اهل مجلس بدانستند مامون جمع را گفت بدانستید که رای من صایب بود در انچه دیدم انگه روی با ابوجعفر محمد تقی کرد و گفت میخواهم دخترم را الخواهی گفت آری گفت بخواه که من پسندیدم ترا جدا مادی واگرچه قوم کاره این اند ابوجعفر گفت الحمد لله اقرارا بنعمته و لا اله الا الله اخلاصا بوحدانیته و صلی الله علی محمد بریة الاصفیاء و من عترة اما بعد فقد کان من فضل الله علی الانام ان اغناهم بالحلال عن الحرام فقال سبحانه و انکحوا الایامی منکم و الصالحین من عبادکم و امائکم الی علیم الحکیم گفت من که محمد بن علی موسی ام میخواهم ام الفضل بنت عبد الله المامون را بر مهر جده فاطمه زهرا و آن پانصد درم سیم بود و گفت تو دادی دختر خود را بدین صداق گفت دادم محمد تقی گفت بخواستم و راضی شدم اکنون مامون بفرمود تا مردم بر مراتب خود بنشینند و غالیه حاضر کردند و حاضران را مطیب گردانیدند و عوام را از آن نصیب دادند و بفرمود تا هر دو سر خوانی نهادند و بفرمود تا مرکزه را بر مراتب اعطا دادند و خلعت پوشیدند چون رحمت پراکنده شدند مامون گفت یا ابن رسول الله رایت افتد که این مسئله فتوی بیان کنی تا ما را فایده باشد گفت آری چون محرم صیدی را بکشد اگر در حل از ذوات الطیر از مرغان بزرگ بر وی گوسفندی بود و اگر در حرم باشد بر وی جزا دو چندان باشد و اگر جوزی وحشی بود بر وی گاوی بود و اگر اشترمرغی بود بر وی اشتری بود و اگر آهویی بود بر وی گوسفندی بود و در حرم جزا دو چندان لازم بود و اگر احرام بحج بود این جزا بمکه کشد و اگر احرام بعمره بود بمکه بکشد و جزا صید بر عالم و جاهل لازم و واجب بود و اگر بعمد باشد یا بخطا جزا ما توم باشد و اگر بخطا بود اثم نبود و اگر کشنده آزاد بود بر وی جزا روا بود و اگر بنده باشد بر سیدش و اگر کوچک بود بر وی کفاره نباشد و اگر بزرگ بود کفاره باشد و پشیمان را عقاب آخرة ساقط افتد و مصر را عقاب باشد و

بنشست

راکفارت بود و معید را خدا انتقام کشد مامون گفت احسنت یا ابا جعفر احسن الله الیک چرا که افتد که تو نیز از قاضی مسئله پرسی گفت روا باشد یحیی اکثم گفت بپرس اگر دانم بگویم و اگر ندانم فایده گیرم از تو گفت چه گویی در مردی که بامداد زنی بنگرد حرام باشد و چاشتگاه بر وی حلال شود نماز پیشین بر وی حرام بود و نماز دیگر بر وی حلال بود نیم شب بر وی حرام بود و چون صبح بر آید بر وی حلال شود یحیی اکثم گفت من این مسئله را ندانم و با بپرسم و اگر کرم کنی ما را فایده دهی گفت این زن پرستاری بود از آن کسی مردی اجنبی در وی نگرد و نظرش حرام بود چاشتگاه او را بخرد بر وی حلال شود ما نماز پیشین آزادش کند بر وی حرام شود و نماز دیگر عقدش کند بر وی حلال شود نیم شب طلاقش دهد بر وی حرام شود چون صبح شود رجعت کند بر وی حلال شود مامون گفت از شما و اهل بیت شما کس هست که این مسئله داند گفتند ای امیر المومنین صواب بود در انچه دیدی اهل بیت ایشان کردم
مامون گفت کار این اهل بیت خلاف دگرانست ایشان از خدای مخصوص اند بانواع فضل و نعمت و صغر سن ایشان منع نکند از کمال ندانید که رسول ص علی را دعوت کرد و او ده ساله بود و جز او کسی دیگر را در سن او دعوت نکرد و حسن و حسین را بیعت گرفت و ایشان از شش سال بود و هیچ کودک را جز ایشان بیعت گرفت و این اهل بیت ذریتی اند بعضی از بعضی گفتند راست گفتی یا امیر المومنین انگه پراکنده شدند دیگر روز بتهنیت باز آمدند مامون بفرمود تا سه طبق بیاوردند سیمین بر هریکی سه تهانها نهادند از مشک و زعفران سرابسته و در میان آن خطها تعبیه کرده یکی با قطاعات و ولایات و شهرها و دهها و یکی را خطها بخلعتها و عطاها و یکی را از زر سرخ و یکی را از مروارید نثار کردند و دیگر بر حسب و عمال و وزیر حاشیه هرکسی را انچه از آن او یافتی از او بودی احل لکم صید البحر و طعامه متاعا لکم و للسیارة و حرم علیکم صید البر ما دمتم حرما و اتقوا الله الذی الیه تحشرون حلال کرده شد بر شما را شکار دریا اگر محلید و اگر محرم و جمیع میاه از چشمه و چاه درین داخلند و طعام دریا نیز حلال کرده شد یعنی انچه در آب باکی را افکند برای برخورداری شما و برای کاروان شما که قدید کرده توشه سازند و حرام کرده بر شما شکار بیابان مادامی که باشید محرم شما احرام گرفتگان و بر تسید از خدای که بسوی او جمع کرده خواهید شد جعل الله الکعبة البیت الحرام قیاما للناس و الشهر الحرام و الهدی و القلائد ذلک لتعلموا ان الله یعلم ما فی السموات و ما فی الارض و ان الله بکل شیء علیم گردانید خدای تعالی کعبه را که بیت حرام و خانه محترمست سبب اقدام و معونت مردمان در دین بواسطه آنکه قیام حج و مناسک بدوست و در دنیا بجهة آنکه ایمن از نهب و قتل در وست و دیگر گردانید ماه حرام را نیز رابطه قوام مهمات یعنی کارهای حج در وی سازند یا مراد جمیع اشهر حرام است که مردم در و از قتل و غارت ایمن مانند و گردانید قربانی ذوات قلائد را هم سبب قیام کارها یعنی بانها از تعرض دزد و حرامی مامون و مصون باشند مانند انچه گفته شد برای آنست تا بدانید بتحقیق خدای میداند انچه در آسمانهاست و انچه در زمینهاست و بدرستی که خدای بهمه چیز داناست پس انچه مقرر میکند از حلال و حرام از روی

حکمت است اعلموا ان الله شدید العقاب وان الله غفور رحیم بدانید که خدای
تعالی سخت عقوبتست هر کسی را که ارتکاب محارم او کند و بدرستی که خدای آمرزگار و مهربانست هر کسی که
از محرمات بپرهیزد ما علی الرسول الا البلاغ والله یعلم ما تبدون وما
تکتمون نیست بر رسول مگر رسانیدن احکام بمکلفان تا آن را نگاه دارند و خدای میداند آنچه
آشکارا می کنید و آنچه پنهان می سازید از تصدیق و تکذیب و فعل و عزیمت قل لا یستوی
الخبیث والطیب ولو اعجبک کثرة الخبیث
فاتقوا الله یا اولی الالباب لعلکم تفلحون بگوای محمد
متساوی نیست پلید و پاک این حکم خاص است در نفی مساوات میان نیک و بد از اشخاص و اموال و غیر
آن و اگر بشگفت آرد ترا بسیاری خبیث چه اعتبار بجودت و رداوت دارد نه قلت و کثرت پس بپرهیزید
از خدای در استحلال محرمات ای خداوندان عقلهای صافی شاید که شما رستگار شوید در معالم از ابن عباس
رضه نقل میکند که قومی بر سبیل استهزا از رسول صلعم سوالها کردندی یکی میگفت پدر من کیست و دیگری میگفت
که اشترم گم شد کجاست حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا
عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم وان تسئلوا عنها حین ینزل
القرآن تبد لکم عفا الله عنها والله غفور حلیم
ای کسانی که بگرویده اید مپرسید از چیزهای که اگر ظاهر شود بر شما جواب آن اندوهگین گرداند شما را و
مپرسید از چیزهایی که اگر بپرسید از آن وقتی که فرود آمده قرآن آشکارا کرده شود برای شما عقوبت خدای
از آن یعنی مپرسید از چیزهای که خدا درگذرانیده از او و بدان تکلیف نکرده بندگان را آورده اند که چون آیه فرضیت
حج نازل شد سراقه بن مالک گفت اهر سال فرض شده حضرت رسالت صلعم از او اعراض فرمود و او سه نوبت
این سخن را اعاده کرد حضرت رسالت صلعم فرمود که لا و اگر گفتمی نعم هر سال واجب شدی و شما را توانایی آن نیست
ذرونی ما ترکتکم و این آیه نازل شد که خدای درگذرانیده و بدین سوال شما را مواخذه نساخت و خدای آمرزگار است
عفو میکند و بردبار است که بعقوبت تعجیل نمی نماید قد سألها قوم من قبلکم ثم
اصبحوا بها کافرین بدرستی که پرسیدند از چیزهای گروهی پیش از شما که طلب ناقه نمودند و خوان
و در خواست مائده کردند پس بازگشتند بدان از کافران یعنی بعد از شهود و معجزه بدان نگرویدند و سبب
نزول عقوبت شد بدیشان پس نیکبخت آنست که از حال دیگران عبرت گیرد و بقول و فعل فضولی اشتغال
ننماید و درین باب گفته اند بگوی آنچه از گفتن ضرورت شود و گر گفتار را فرو بندد بجایی زفعلی که لازم بود زافعال
بیحاصل اندر گذر آورده اند که عمرو بن لحی سنت قبیله بزرگ از قبایل عرب که یکی قریش بود بدین جاهلیت
دعوت کرد و از دین اسمعیل عم منحرف ساخته به بت پرستی ترغیب نمود و نصب اوثان و تعیین بحایره و سوائب

ازپیش او بود و اصح روایات در آن باب آنست که چون ناقه پنج بطن زادی و آخرین بطن مذکر بودی گوش
او را بشکافتندی و از سواری و دوشیدن و بار کردن و موی بریدن او منع کردندی و از هیچ آب و گیاه
دور نساختندی و او را بحیره میگفتند و اگر شخصی را بیماری بودی یا سفری داشتی و از او سایبه گفتندی و
گوسفندی چون هفت بطن برآوردی سابع را ملاحظه کردندی اگر انثی بودی میگفتندی از آن ماست در میان
رمه سر دادندی و اگر مذکر بودی میگفتند از آن خدایان ماست از او ذبح کردندی و اگر نر و ماده بودی نر را
نمی کشتند و میگفتند وصلت اخاها یعنی انثی برادر خود پیوست و برادر در حکم او گرفت از او وصیله خواندندی و فحلی که ده
ساله را آبستن ساختی میگفتند حمی ظهره پشت خود را حمایت کرد دیگر سواری نمیکردندی و از هیچ آب و گیاه
منع نمیکردند و او را حام میگفتند و از زمان عمرو بن لحی تا زمان حضرت رسالت صلعم اهل این قبایل بر همین
آیین بودند و ادعای ایشان این بود که خدای تعالی رد سخن ایشان کرد و آیه که ما جعل الله من بحیرة
ولا سائبة ولا وصیلة ولا حام ولکن الذین کفروا
یفترون علی الله الکذب واکثرهم لا یعقلون
تعیین نکرده است خدای و امر نفرموده است و مقرر ناساخته هیچ از ناقه گوش شکافته و ناقه بچرا باز گذاشته
و نه شاتی که برادر پیوسته و نه حمایت کننده ظهر خود ولیکن آنها که کافر شدند چون عمرو بن لحی و اتباع او
افترا می کنند و می بندند بر خدای دروغ را که تحریم با نسبت میکنند و بیشتر کافران نمیدانند حلال و حرام را در تحلیل
آن عقل را کار نمیفرمایند بلکه به تقلید گذشتگان راه میروند و اذا قیل لهم تعالوا الی ما
انزل الله والی الرسول قالوا حسبنا ما وجدنا علیه آباءنا
اولو کان آباؤهم لا یعلمون شیئا ولا یهتدون و چون گویند مر
ایشان را که ای سرگشتگان بیایید بآنچه فرستاده است از حلال و حرام و برسولی که بیان کننده آن حکم است
گویند بس است ما را آنچه یافته ایم پدران خود را بر آن آیا تقلید میکنند و اگرچه باشند پدران ایشان که نمیدانند
چیزی را و نمی یابند راه را یعنی ایشان گمراه و جاهل بوده اند تقلید ایشان نافع نیست بلکه تقلید عالم و راهی
باید کرد تا کار کس بتحقیق انجامد از مقلد تا محقق فرقهاست • آن یکی کوهست و آن دیگر صداست • منبع گفتار
این سوزی بود • و آن مقلد کهنه آموزی بود • دست در چادر نبی آبی براه • دست در کوری زنی افتی بچاه •
یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل
اذا اهتدیتم الی الله مرجعکم جمیعا فینبئکم بما کنتم
تعملون ای گروه گرویدگان بر شما باد محافظت نفسهای شما و التزام اصلاح آن زیان نرساند
شما را ای برای آنکس که گمراه باشد چون شما راه یافته باشید و جمله اهتدا آنست که نهی منکر کند بحسب طاقت
خود نگوید که ضلال دیگر مرا زیان ندارد • اگر بینی که نابینا و چاهست • اگر خاموش بنشینی گناه است • این آیه فرود

آمد که موسیان حسرت میخوردند بر کافران و تمنای ایمان ایشان می نمودند حق سبحانه فرمود که شما خود را نگاه دارید از
گمراهی کافران موسیان مهتدی را ضرر نیست بسوی خداست بازگشت همه شما پس خبر خواهد داد شما را بانچه
بودید که میکردید اورده اند که تمیم داری و عدی که از انصار بودند بتجارت عزیمت شام کردند مسلمانی بدیل نام که
مولای عمرو عاص بود با ایشان همراه شد چون بولایت شام رسیدند بدیل بیمار شد انچه با خود داشت از نقود و
امتعه بر صحیفه ثبت کرده در میان رخوت خویش مختفی ساخت و مرض وی اشتداد یافته بتمیم و عدی وصیت
نمود که ترکه او را باهل او رسانند ایشان بعد از وفات او رخوت را بجوزه تصرف در آوردند و اناء که از نقره
که بر نقش ساخته بودند وسیصد مثقال نقره در انجا بود از میان امتعه وی برداشتند باقی را بمدینه آورده تسلیم
اهل وی کردند ورثه در میان صحیفه بدیل را که مشتمل رخوت بر مفصل وی بود یافتند و چون اناء مذکور
در میان او یافت نشد رجوع بتمیم و عدی کردند ایشان انکار نمودند و مرافعه بمجلس معلای حضرت رسالت
پناه ای این آیه نازل شد یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَیْنِکُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَکُمُ
الْمَوْتُ حِینَ الْوَصِیَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْکُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ
غَیْرِکُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِی الْأَرْضِ فَأَصَابَتْکُمْ مُصِیبَةُ
الْمَوْتِ تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَیُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنِ ارْتَبْتُمْ
لَا نَشْتَرِی بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ کَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَلَا نَکْتُمُ شَهَادَةَ
اللَّهِ إِنَّا إِذًا لَمِنَ الْآثِمِینَ ای گروه گرویدگان ازانچه شما را فرموده اند گواهی وصیت است
در میان شما چون حاضر شود یکی از شما را علامت مرگ پس باید که گواه شوند بهنگام وصیت دو تن خداوندان
عدل و انصاف از اقارب شما یا از مسلمانان یا دو تن دیگر از غیر شما یعنی اهل ذمه و حالا این منسوخست و
گواهی ذمی بر مسلمانان نمی شنوند باجماع چون شما سفر کنید در زمین پس برسد شما را رسیدن مرگ یعنی نزدیک
بمرگ محصل سخن آنست که چون بمرگ مشرف شوید دو کس را بر وصیت خود گواه گیرید از مسلمانان یا غیر
ایشان و اگر در سفر باشد و گواه ضرورت باشد باز میدارید آن دو تن را که غیر شما اند از پس نماز دیگر پس
سوگند خورند بخدای اگر شک دارید در ایشان و مضمون سوگند این باشد که ما بدل نمیکنیم بدین بهای را که
آن مال دنیاست یعنی برای طمع مال نیست سوگند بدروغ نمیخوریم اگر مشهود له خویش باشد که سوگند بدروغ
نمیخوریم و نمی پوشیم گواهی خدا را یعنی گواهی که خدای ما را بادا امر فرموده بدرستی که ما آن ساعت گواهی از بزه
کاران باشیم پس حضرت رسالت پناه تمیم و عدی بعد از نماز دیگر نزدیک منبر سوگند داد که ما تغیر و تبدیل
بدیل نکرده ایم و این سوگند را براستی میخوریم و بنمودیم تا وقت از ایشان بدا شتند بعد از ان اناء گم شده
را در دست ایشان باز یافتند و میان ایشان و ورثه بدیل در ان مجادله از حد اطناب بگذشت و ایشان
میگفتند که ما این ظرف را از بدیل خریده ایم اما بسبب انکه ما را بینه نبود اقرار نکردیم و انکار پیش آوردیم دیگر باره

مجلس حضرت رسالت پناه مرافعه نمودند آیه آمد که فَإِنْ عُثِرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا
فَآخَرَانِ یَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِینَ اسْتَحَقَّ عَلَیْهِمُ الْأَوْلَیَانِ
فَیُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَیْنَا إِنَّا
إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِینَ پس اگر اطلاع یافته شد بر انکه این دو گواه کسب کردند گناه را بسبب
خیانت پس دو گواه دیگر برخیزند بجای ان دو خاین از قوم انکه خیانت بسبب ایشان واقع شده
بر گواهان یعنی ورثه انکه اول بودند در ذکر مراد هم اولیاء میت اند و حفص استحق معلوم میخواند و اولیان نیز
قراءة اوست یعنی دو گواه که احق و اولی اند بشهادت از ان دو بیگانه زیرا که خویشانند و شناسا بحقیقت
ایشان بگواهی قیام نمایند پس سوگند خورند بخدای مضمون انکه هر آینه گواهی ما سزاوار ترست و راست تر از
گواهی این دو تن که قبل ازین گواهی داده اند و ما ستم نمیکنیم و از حد در نمیگذریم درین گواهی بدرستی که ما آن هنگام
که چنین کنیم از ستمکاران باشیم که باطل در موضع حق وضع کرده اند پس حضرت رسالت پناه فرمود که عمرو عاص
و مطلب بن ابی وداعه برخواستند و سوگند خوردند بخدای بعد از صلوة عصر که این اناء حق بدیل بوده و ایشان
خیانت کرده اند و بعد ازان حضرت حکم فرمود ذَٰلِکَ أَدْنَىٰ أَنْ یَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهِهَا
أَوْ یَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَیْمَانٌ بَعْدَ أَیْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا وَاللَّهُ لَا یَهْدِی
الْقَوْمَ الْفَاسِقِینَ این حکم که کردیم از رد یمین بشاهد نزدیکتر است بانکه بیایند گواهان بگواهی بر وجهی
که حق آنست و نزدیک است بانکه بترسند از انکه رد کرده شود سوگند بر مدعیان بعد از سوگندان که ایشان
خورده اند و مدعی سوگند خورد و ایشان بظهور خیانت و سوگند رسوا شدند و بترسید از خدای بسوگند دروغ
خوردن و بشنوید امر خدا را بسمع اجابة و خدای راه نماید فاسقان را که خاینان و گواهان دروغند یَوْمَ یَجْمَعُ
اللَّهُ الرُّسُلَ فَیَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّکَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُیُوبِ
یاد کنید روزی را که خدای جمع کند پیغمبران را پس گوید مر ایشان را که بچه چیز اجابت کرده شدید یعنی قوم شما را
در چه چیز اجابت کردند و قتی که ایشان را بتوحید خواندید گویند پیغمبران هیچ علم نیست ما را در جنب علم تو بدرستی که
تو دانندهٔ نهانهایی پس تو میدانی که با ما چه ظاهر کردند و چه در دل پنهان داشتند و چه چیز اجابت کردند و چه
چیز انکار نمودند إِذْ قَالَ اللَّهُ یَا عِیسَى ابْنَ مَرْیَمَ اذْکُرْ نِعْمَتِی عَلَیْکَ وَعَلَىٰ
وَالِدَتِکَ إِذْ أَیَّدْتُکَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُکَلِّمُ النَّاسَ فِی الْمَهْدِ
وَکَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُکَ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِیلَ
وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ بِإِذْنِی [فَتَنْفُخُ فِیهَا فَتَکُونُ طَیْرًا بِإِذْنِی] وَتُبْرِئُ الْأَکْمَهَ وَ
الْأَبْرَصَ بِإِذْنِی وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِی وَإِذْ کَفَفْتُ بَنِی إِسْرَائِیلَ
عَنْکَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَیِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَٰذَا إِلَّا

سِحْرٌ مُبِينٌ یاد کن چون گفت خدای عیسی پسر مریم را یاد کن نعمت مرا که اضافه کردم بر تو و مادر تو
یاد دار چون تقویت کردم ترا بجبرئیل با کلامی که احیاء دین کردی و احیاء موتی و گفته اند روح القدس انجیل
است سخن گوی با مردم در گهواره و آن معجز تو بود و سخن گویی در حالت کهولت یعنی کلام تو در حالت طفولیت
و کهولت از روی فصاحت و بلاغت یکسان است باین استدلال میکنند بر نزول عیسی علیه السلام باتفاق علما
قبل از سن کهولیت باسمان رفته در همان سن نازل خواهد شد و در زمین بسن کهولت خواهد رسید و دیگر
یاد کن ای عیسی چون آموختم ترا کتاب و خط و فهم چیزها و معانی حقایق توریة و انجیل و از آنکه میساختی از گل مانند هیات
مرغ بدستوری من پس میدمیدی در آن صورت از گل ساخته پس میشد مرغی زنده بفرمان من و بیرون می
آری از علت کور مادر زاد را و چشم او روشن میکنی و پاک و بی علتی میسازی ابرص را بامر من و چون بیرون می
آری از قبور ایشان و زنده بفرمان من یاد کن چون باز داشتیم شر بنی اسرائیل را یعنی جهود ان را از تو که قصد
قتل تو داشتندی وقتی که آمده بودی بایشان بمعجزهای روشن از آنچه مذکور شد پس آنانکه کافر شدند از بنی اسرائیل
نیست این ابرا و احیا و سایر معجزات که عیسی می نماید مگر جادویی روشن بر هیچکس مخفی نماند که این سحر است
وَاِذْ اَوْحَيْتُ اِلَى الْحَوَارِيِّينَ اَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِاَنَّنَا
مُسْلِمُونَ یاد کن ای محمد آنرا که امر کردم مر حواریان را بزبان پیغمبر خود آنکه ایمان آرید بمن و بفرستاده من گفتند
ایمان آوردیم و تو گواه باش بآنکه ما گردن نهادگانیم فرمان ترا اِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى
ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ اَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا
اللهَ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ و یاد کن ای محمد آنرا که گفتند حواریان که خواص عیسی علیه السلام که ای عیسی
پسر مریم هیچ فرمان تو میبرد یعنی اجابت میکند دعای ترا پروردگار تو تا تو دعا کنی آنکه فرو فرستد بر جانی از آسمان
مایده مایده آنرا گویند که بر و طعامها باشد ایشان از عیسی علیه السلام خوان طعام طلبیدند گفت عیسی بترسید از خدای تعالی
و مثل این سوالها مکنید اگر هستید شما باور دارندگان مر کمال قدرت او را و صحت نبوت مرا قَالُوا نُرِيدُ
اَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ اَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَنَكُونَ
عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ گفتند از روی تمهید معذرت که ما در قدرت کامله او شک نداریم ولیکن
میخواهیم که بخوریم طعامی از آن مایده و آرام گیرد دلهای ما بانضمام علم عیانی و با دانش بیانی یعنی مشاهده
ما باستدلال جمع شود و بدانیم که تو راست گفتی با ما و آنکه شما هرچه در خواستید از خدا بشما ارزانی دارد و باشیم
بر آن مایده از گواهان وقتی که از ما گواهی طلبند از ابن عباس رضی الله عنه منقولست که چون حواریان طلب مایده کردند
عیسی علیه السلام فرمود که سی روز روزه دارید آنگه از خدای تعالی بطلبید آنچه میخواهید حواریان سی روز روزه داشتند
پس گفتند یا عیسی ما برای هرکس این کار میکردیم ما را طعامی میداد پس از خدا در خواه تا ما را طعامی دهد و سلمان
فارسی رضی الله عنه نقل میکند که چون حواریان سوال مایده کردند عیسی علیه السلام پشمینه در پوشید و دعا کرد چنانکه حق تعالی

فرمود قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللّٰهُمَّ رَبَّنَا اَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ
تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِاَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا
وَاَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ گفت عیسی پسر مریم ای خداوند ما اللهم کلمه ایست بزرگوار و ابو رجاء
عطاردی گفته که معناد از نامهای الهی در میم اللهم تعبیه است و از نضر بن شمیل نقل کرده اند که هر که گوید اللهم
خدای را بهمه نامها خوانده باشد عیسی علیه السلام در وقت طلب مایده حق سبحانه و تعالی را بدین کلمه خواند پس گفت
ای پروردگار ما فرو فرست بما خوانی از آسمان که باشد آن ما را عیدی یعنی وقت نزول آن عیدی باشد اهل
زمان ما را و آنانرا که از پس ما آیند یا اول و آخر ما را از آن خوان بهره باشد و باشد آن خوان آیتی یعنی علامات
صادر از حضرت تو بر کمال تو و صحت رسالت من و روزی کن ما را از آن خوان یا توفیق شکر آن و تو
بهترین روزی دهندگانی قَالَ اللّٰهُ اِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ
مِنْكُمْ فَاِنِّي اُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا اُعَذِّبُهُ اَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ گفت
خدای تعالی من فرو فرستادم این خوان را بشما جهة اجابت سوال شما پس هر که کافر گردد بعد از نزول مایده از شما من او را
عذاب کنم عذاب کردنی چنانکه آن عذاب نکنم یکی را از عالمیان پس حق دو ابر فرستاد و سفره سرخ در میان بر زمین
آمدند و سفره از میان ایشان پیش حواریان افتاد و عیسی علیه السلام بگریه در آمد و گفت اللهم اجعلنی من الشاکرین و دیگر
گفت که خدایا این رحمت گردان و عقوبت مگردان پس وضو ساخت و نماز گذارد و بگریست و گفت بسم الله خیر
الرازقین و مندیل از سر سفره برداشت خانی دیدند آراسته بر ماهی بریان که پوست و خار نداشت و روغن از او
میچکید نزدیک سر او نمک و نزدیک دم او سرکه و بر انواع تره ها مگر گندنا و پنج گرده بر خان نهاده بر یکی زیتون و بر دوم عسل
و بر سیم روغن و بر چهارم پنیر و بر پنجم قدید شمعون بر خواست که یا رسول الله این از طعام دنیاست یا از طعام آخرت
عیسی علیه السلام گفت این از هیچکدام نیست بلکه طعامیست که حق تعالی بقدرت خود ایجاد کرده بخورید آنچه طلب کرده اید و
شکر گوئید تا نعمت زیاده شود گفتند یا روح الله اگر درین آیتی دیگر نمائی موجب ازدیاد یقین شود عیسی علیه السلام باین
ماهی بریان گفت زنده شو بفرمان خدای فی الحال بجنبش در آمد عیسی علیه السلام گفت بحال اول شو باز همان ماهی بریان شد
پس حواریان از تهدید ربانی ترسان شده از آن مایده نخوردند و عیسی علیه السلام فرمود تا درویشان و بیماران و معلولان
را طلبیدند و گفت بخورید که شما را عطاست و مرا و سپید تن از آن بخوردند و هیچ چیز بر خوان از آنچه بود کم نشد هیچ
فقیری از آن نخورد الا که توانگر شد و هیچ بیماری نخورد الا که شفا یافت پس مایده باسمان رفت و دیگر روز چاشتگاه
بیامد و اغنیا و فقرا همه از آن تناول نمودند بعد از چهل روز غایب شد روزی بهمچون ناقه صالح وحی آمد بعیسی که
مایده را بفقرا ده نه باغنیا و توانگران ازین حکم مضطرب بر مایده شک آورده بر جادویی حمل کردند و هشتاد و سه تن و
سه تن و بقول صاحب معالم سیصد و سی تن مسخ شدند و بعد از سه روز بمردند وَاِذْ قَالَ اللّٰهُ يَا عِيسَى ابْنَ
مَرْيَمَ ءَاَنْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَاُمِّيَ اِلٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللّٰهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا

سورة الانعام این سوره مکیست صد و شصت و پنج آیاست کلمه و دوازده هزار و چهار

صد و بیست و دو حرفست رسول خدای گفت سورة الانعام را یکبار بمن فرود آورده اند و بیجاه هزار فرشته تشییع

او آمده اند که ان فرشتگان را آواز عظیم بود به تسبیح و تهلیل و تحمید و هرکه سوره انعام بخواند فرشتگان وی صلوات

و هفتند بعد هر آیتی در شبی و روزی صادق علیه السلام گفت این سوره را گرامی دارید که اندر و هفتاد موضع نام خداست

اگر مردمان دانند که درین سوره چه فضیلتست در خواندن او دست بندارند رسول خدای گفت جبرئیل ع سوره انعام را بمن

قرار داد چنانکه آب در حوض و خدای ما را و شما را بدین سوره عزیز گردانیده است که در وی هیچ خلاف نشد

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی خلق السموات والارض و

جعل الظلمات والنور ثم الذین کفروا بربهم یعدلون سبب نزول آیه آن بود که مشرکان گفتند یا محمد خدای

تو کیست که تو ما را بعبادت او میخوانی رسول ع گفت خدای من آنست که آسمانها و زمینها آفرید او را تکذیب کردند خدای

گفت که مستحق مدح و ثنا و عبادت آنکس بود که آسمان بیافرید در دو روز و آن شنبه و یکشنبه است و زمین بیافرید در

دو روز و آن دوشنبه و سه شنبه است و تاریکی شب و روشنائی روز بیافرید و آن چهارشنبه و پنجشنبه و آنکه عرش

بیافرید در روز جمعه دلیل او قوله تعالی هو الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش ثم الذین کفروا

بربهم یعدلون پس آنکه کفار مشرک شدند و انباز گرفتند پروردگار خود دیگری دیدند هو الذی خلقکم من

طین ثم قضی اجلا واجل مسمی عنده ثم انتم تمترون یعنی خدای آفریدست پدر شما را از گل و خاک پس

آنکه اجلی معین گردد در دنیا که آن زیادت و نقصان نشود و اجلی دیگر نام برد که در آخرت و تقدیر کرده اند لوح محفوظ و

اجل وقتی بود که حیوة تر دیک آن باطل شود آنکه بدین دلیلهای روشن شک میکنند در قیامت وهو الله فی

السموات وفی الارض یعلم سرکم وجهرکم ویعلم ما تکسبون و اوست معبود در آسمانها و زمین شما را

کفروا به

او معبودی است که پنهان و آشکار شما داند و جزا دهد شما را بطاعت و معصیت بحسب آنچه کرده باشید وما تأتیهم

من آیة من آیات ربهم الا کانوا عنها معرضین یعنی هیچ آیة از آیات خدا و معجزات انبیا نزدیک این کفار

نیامد الا که ایشان از آن اعراض کردند و بدان استدلال نکردند بر وحدانیت خدای تعالی و بر صحت نبوت انبیا فقد کذبوا

بالحق لما جاءهم فسوف یأتیهم انباء ما کانوا به یستهزئون یعنی این کفار تکذیب کردند محمد ع و قرآن

آنهنگام که آمد با ایشان حجت و برهان روشن پیدا و بود که ما این کفار را جزای استهزا که با پیغمبر ما کردند بدهیم الم

یروا کم اهلکنا من قبلهم من قرن مکناهم فی الارض ما لم نمکن لکم یعنی نمی بینند

این کفار که ما پیش از ایشان چند قوم را هلاک کردیم چون قوم عاد و نوح و ثمود و ایشان را ملوکان گردانیده بودیم در زمین

که شما را آن نداده ایم پس می بینند که ما ایشان را هلاک گردانیدیم و از ایشان هیچ اثری نماند پس یقین که شما را تبر هلاک توانیم

کرد وارسلنا السماء علیهم مدرارا وجعلنا الانهار تجری من تحتهم فاهلکناهم بذنوبهم

وانشأنا من بعدهم قرنا آخرین یعنی فرستادیم برای ایشان از آسمان باران و جویها اندر زمین بیکردیم پس

چون کافر شدند ایشان نعمت ما و نافرمانی کردند بمعاصی پس ما ایشان را هلاک کردیم بگناههای ایشان و بعد از ایشان

قومی دیگر بیاوردیم ولو نزلنا علیک کتابا فی قرطاس فلمسوه بایدیهم لقال الذین کفروا ان هذا

الا سحر مبین کفار گفتند یا محمد ما بتو ایمان نمی آوریم آنگه که نوشته ما فرستد و چهار فرشته بیایند و گواهی دهند

که این کتاب از نزدیک خدای است و تو رسول خدای خدای تعالی گفت اگر چنان بودی که ما صحیفه نوشته اندر کاغذ

نادرست کنند و بحواس ادراک کنند این کافران گویند نیست الا سحر ظاهر پس خدای تعالی اعلام کرد که فرستادن

این کتاب که خواسته اند عبث بود زیرا که عند آن ایمان نخواهند آورد و چون ایمان نیاورند مستحق هلاک گردند

و آنکه از اصلاب ایشان مؤمنان پیدا نشوند و خدا را معلوم بود که ایشان ایمان نخواهند آورد و مسلمان نخواهند شد

وقالوا لولا انزل علیه ملک ولو انزلنا ملکا لقضی الامر ثم لا ینظرون ولو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا

وللبسنا علیهم ما یلبسون کافران گفتند چرا فرشته بر محمد فرو نیامد چنانکه ما به بینیم او را تا آنکه محمد را تصدیق کنیم

خدای تعالی گفت اگر فرشته بیامد و ایشان ببینند ایشان ایمان نیارند آنگاه اقتضا کند ایشان را استیصال کردانند و مهلت

ندهند ایشان را یعنی اگر فرشته بفرستیم باید که بر صورت آدمی باید تا ببینند و جبرئیل ع که بر پیغمبر می آمد بر صورت دحیه الکلبی

آمدی و همچنین فرشتگان که بر ابراهیم شدند بر صورت آدمیان بودند تا ابراهیم ع گوساله بریان کرد و پیش ایشان

آورد و آن دو فرشته که از محراب بداود ع آمدند بر صورت دو خصمان بشکل آدمی بود ند پس مهتران کفار محمد را

بوه و برا بر ضعفا قوم خود پوشیده میکردند و میگفتند که محمد هیچ ما آدمیست پس خدای تعالی گفت اگر فرشته بر ایشان

فرستیم و آن فرشته بر صورت مردی بینند نگویند که فرشته است و بر ایشان پوشیده گردد چنانکه بر ایشان کار محمد

را پوشیده گردند لکن ما آن نکنیم چنانکه گفت لو اراد الله ان یتخذ ولدا لاصطفی مما یخلق ما یشاء و اگرچه فرزند گرفتن

بر خدا روا نبود ولقد استهزئ برسل من قبلک فحاق بالذین سخروا منهم ما کانوا به یستهزئون

ملکا لجعلناه

خدای تعالی برای تسلی رسول ع گفت که کافران پیش از تو بوده‌اند استهزا کردند جزاء استهزاء ایشان چنانکه قوم عاد و ثمود و غیر
ایشان را بود که خدای ایشان را هلاک کرد قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ قُلْ
لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ
فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ الذین خسروا یعنی آنکسانی که بر نفس خود زیان کردند سبب که نظر
و فکر در معرفت خدای و حکمت وی چون در جهل و کفر مصر شدند ایمان نخواهند آوردن یا محمد بگو این کفار را که استهزا
میکنند چرا نمی‌روید اندر زمین و عبرت نمیگیرید و نظر نمیکنید تا عاقبت از کفار گذشته چگونه شده است و چگونه
ایشان را هلاک کردیم بگوی محمد این کفار را که کراست آنچه در آسمانها و زمینست تا جواب دهند یا نه تو بگو یا محمد مر خدای راست
آنچه در آسمانها و آنچه در زمینست تا جواب دهند یا نه تو بگو یا محمد مر خدای راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمینست و بر خود
نوشته است که در دنیا رحمت کند و مستاصل نگرداند شما را و روز قیامت شما را جمع کند که در آن روز شکی نیست
که البته واقع خواهد شد وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَتَّخِذُ وَلِيًّا
فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ کفار گفتند محمد را که بر دین ما باز گرد حق تع گفت بگو یا محمد که
بجز خدای عز و جل معبود دیگر نگیرم و او خداوند و آفریدگار آسمان و زمینست و روزی دهنده خلقانست و هیچکس
وی را روزی نمیدهد و محتاج بروزی کس نباشد قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
یعنی بگو یا محمد که مرا فرموده‌اند تا اولین مسلمان باشم از این امت و گفتند زنهار تا از مشرکان نباشی قُلْ إِنِّي أَخَافُ
إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ
وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَهُوَ
الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ یعنی اگر خدای ترا بسختی و خوفی و محنتی بلا مبتلا گرداند هیچ دافعی
نبود آنرا و اگر نعمتی و فتحی ارزانی دارد که منع و دفع آن تواند کرد و پس خدای بر همه چیزها از اجناس مقدورات قادر باشد
و خدای تع قاهر و غالبست بر بندگان و لکن قاهریست حکیمست که هر قهری و لطفی که کند در حکمت و مصلحت بندد
بود که او عالمست بر احوال بندگان قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ یعنی بگوی محمد که کیست
بزرگتر برای گواهی دادن یعنی خدای بزرگترست پس بگوی محمد که خدای میان ما و شما گواه است بر صحت نبوت من وَأُ
أُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَى قُلْ
لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنَّنِي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ یعنی این قرآن که بمن فرستاده‌اند برای آن تا تخویف کنم
شما را بدین قران و هر که این قران بدو رسد از عرب و عجم باقر و صادق علیهما السلم گفتند و من بلغ یعنی دوازده امام که بعد از
پیغمبر باشند تا تخویف کنند مردمان را بدین قران آنگه گفت أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ یعنی یا شما گواهی میدهید که جز این یک خدای
دیگر هست پس تو یا محمد بگو که من گواهی میدهم که او خداست که یکیست و بیزارم از شما و خدایان شما که باشند الَّذِينَ
آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ یعنی اهل توریة

و انجیل محمد را و نبوت وی را بحقیقت و یقین دانسته‌اند که حق است همچنانکه کودکان خود را در میان کودکان بیگانه دانند و یقین
میدانند که زیان میکنند بر نفس خود و ایمان نمی‌آورند وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ
إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ
تَزْعُمُونَ یعنی هیچکس ظالمتر از آنکس نبود که بر خدای دروغ بندد و بقران تکذیب کند و باور نکند بدرستی که ظالمان
نرهند در قیامت از عذاب خدای تعی و روز قیامت حشر کنیم و زنده کنیم مشرکان را و بتان را تمامت آنگه گوییم
مشرکان را کجا اند آن شرکاء شما که گفتید در دنیا که روز قیامت برای ما شفاعت کنند ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ
قَالُوا وَاللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ انْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ یعنی جواب
این کفار عذر ایشان نبود الا آنکه گویند بالله ما مشرک نبودیم و این سخن از آن گویند که بنزدیک ایشان مشرک نبودند تا بحج
و شدند از اعتقاد خود که اندرین قول صادق باشند یعنی بنگر یا محمد که چگونه دروغ گفتند بر خویشتن که اندر دار دنیا که مشرک
نبودیم و از ایشان گم شده باشد آن بتان که گفتند ما را شفاعت خواهند کرد و آن بتان را طلب کنند و نیابند وَمِنْهُمْ
مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا قومی از کفار جمع شدند
مثل ابوسفیان و ولید مغیره و نضر بن حارث و غیر ایشان و گوش فرا سخن پیغمبر داشتند و نضر بن حارث را گفتند ما
ابا قتیله چه میگوید این محمد نضر گفت بدان خدای که کعبه بیافرید که محمد زبان میجنباند اما ندانم که چه میگوید مگر سخن پیشینگان
میگوید چنانکه من با شما میگویم از قرنهای پیشینه و این نضر بسیار سخنها و خبرهای گذشته دانستی از مردمان که
او بسیار مشاورت کرده بود خدای تع گفت بعضی از مشرکان کلام من بشنوند و چون در دل ایشان پوشیده
کرده‌ست از کفر و نفاق و عداوت آن را ندانند و گویند که تو چه میگویی و چه میخوانی و اندر گوش ایشان گرانی هست
که سخن حق را نشنوند وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا
إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا
يَشْعُرُونَ یعنی هر آنگه که این کفار دلیلی و معجزی ببینند استدلال نکنند و جدال کنند بر توحید خدای تع و نبوت انبیا
و گویند که این حدیث که محمد میگوید از کلام اقوام گذشته است و نهی میکنند این متابعت قران و باور داشتن آن و دور
شوند از نزدیک تو از آنکه نترسند که بتو ایمان باید آورد و چون ایمان نمی‌آورند هلاک نمیکنند الا نفسهای خویش و نمی‌دانند
که ایشان هلاک اند و دیگران را منع میکنند از ایمان آوردن بقران وَلَوْ تَرَى إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا
نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ یعنی اگر ای محمد تو می‌بینی این کفار را اندر آتش ایستاده
و ایشان گویند ای کاشکی ما را بدنیا باز بردندی تا ما دلیلهای خدا را بشناختمی و کافر نبودمی و از جمله مومنان بودمی
بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ بلکه پیدا شد آنچه
پوشیده بود از پیش ضعفا و جهال از عقاب خدای و صحت نبوت محمد ص و اگر ایشان را باز بدنیا برند دیگر باره بر سر کفر

نو درو ند ایشان هرچه دروغ میگویند وقالوا ان هی الا حیاتنا الدنیا وما نحن بمبعوثین ولو تری اذ
وقفوا علی ربهم قال الیس هذا بالحق قالوا بلی وربنا قال فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون
یعنی اگر ببینی یا محمد این کفار را اندر عذاب خدای و خدای ایشانرا گوید که با این وعده من حق نبود و پاداش کفران
نبود کافران گویند بلی این وعده تو حق بود و پاداش کافران چنین بود از خدای زانکه بضرورت معلوم ایشان گردد
آنکه خدای گوید این عذابرا بر آنچه در دار دنیا مر کافر شدید قد خسر الذین کذبوا بلقاء الله حتی اذا جاءتهم
الساعة بغتة قالوا یا حسرتنا علی ما فرطنا فیها وهم یحملون اوزارهم علی ظهورهم الا
ساء ما یزرون یعنی زیان کردند آنکسانی که بلقا و ثواب خدای و عقاب او تکذیب کردند تا آنگاه که قیامت آشکار
شود ناگاه و گویند که یا حسرتا واندوها برانکه ما در دنیا تقصیر کردیم اندر طاعة تو ای خدایا و ایشان گرانی بار گناه خود را بر پشت
همی کشند تا بروز قیامت و مراد بلقای خدای ثواب و عقاب خدای بود چنانکه گفت ولقد کنتم تمنون الموت
من قبل ان تلقوه یعنی پیش از آنکه موت ببینید مر دیدید اکنون اسباب موت را و مراد بلقا اسباب موتست همی گوید لقا
و دین ثوابست وما الحیوة الدنیا الا لعب ولهو وللدار الآخرة خیر للذین یتقون افلا تعقلون
یعنی نبود زندگانی دنیا الا بازی و لهو و باطل و غروری و آن باقی نبود و این تکذیب آن قول است که گفتند ان هی الا حیاتنا
الدنیا وما نحن بمبعوثین یعنی آخرة و نعیم آن بهتر بود متقیان را از آنکه باقی و دایم بود و در دار دنیا باقی نبود زیرا که دنیا
فانیست ولکن شما نمیدانید قد نعلم انه لیحزنک الذی یقولون فانهم لا یکذبونک ولکن
الظالمین بآیات الله یجحدون یعنی با میدانیم یا محمد که اندوهگین میکنند ترا آنکسانی که میگویند ترا که تو دروغ
گوی و ساحر و دیوانهٔ ایشان ترا تکذیب نمیکنند بلکه ما را تکذیب میکنند زیرا که هر که پیغمبر خدا را تکذیب کند چنان بود که
خدا را تکذیب کرده و صادق هم گفت یعنی میخواهند این ظالمان که حق تو باطل کنند و لیکن نتوانند و این ظالمان قرآن و
معجزات ترا انکار میکنند ولقد کذبت رسل من قبلک فصبروا علی ما کذبوا واوذوا حتی اتیهم نصرنا
ولا مبدل لکلمات الله ولقد جاءک من نبأ المرسلین یعنی یا محمد پیش از تو رسولان گذشته را
منافقان ایشان تکذیب کردند و آن پیغمبران صبر کردند تا که نصرت ما بدیشان رسید و آن کفار را هلاک کردیم چون
عاد و ثمود و قوم لوط و غیر ایشان یا محمد تو نیز صبر کن که کلمات خدا را بدل نبود چنانکه گفت ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا
المرسلین انهم لهم المنصورون وان جندنا لهم الغالبون این کلمات خدا را بدل نبود و گفته اند که حجت و برهان خدای
مبطل نبود ولقد جاءک بدرستی که آمد بتو اخبار امتان گذشته که خدای چگونه ایشانرا هلاک کرد وان کان کبر
علیک اعراضهم فان استطعت ان تبتغی نفقا فی الارض او سلما فی السماء فتاتیهم بآیة یعنی
یا محمد اگر دشوار آید بتو اعراض این کفار از قرآن و معجزات اگر توانی اندر جوف زمین سکنی سازی یا نردبانی بآسمان شوی و
دلیلی و علامتی بیاری که کفار ترک کفر کنند پس چون این نتوانی غم مخور بر کفر ایشان و این آیه برای تسلی پیغمبر بود

ولو شاء الله لجمعهم علی الهدی فلا تکونن من الجاهلین یعنی اگر خواهد خدای این کفار را جمع کند با ایمان
بطریق الجاء و اضطرار تواند و لیکن نکند از آنکه تکلیف ساقط گردد غم مخور و اعراض کن از این کفار که اگر بتر از
جاهلان باشی که بر مصیبتها صبر نکنی این دلیل نبود بر آنکه جهل بر پیغمبر روا بود بلکه دلیل بود بر آنکه قادر بود بر جهل
چنانکه گفت لئن اشرکت لیحبطن عملک و اگرچه شرک بر وی جایز نبود انما یستجیب الذین یسمعون
والموتی یبعثهم الله ثم الیه یرجعون یعنی قبول و اجابت ایمان بخدا و رسول کسی کند که او چیزی شنود
و مرده چیزی نشنود و مرده کافرانرا خدای زنده تواند کرد و بر تواند انگیخت یعنی خدای ایشانرا بقهر با ایمان تواند داشت
ولیکن باختیار خود با ایمان دیگر نشوند آنکه گفت رجوع ایشان با خدای است جزای ایشان با ایشان رساند آنکه بیان
مقترحات ایشان کرد و آنچه ایشان گفتند گفت وقالوا لولا نزل علیه آیة من ربه قل ان الله قادر علی
ان ینزل آیة ولکن اکثرهم لا یعلمون یعنی ای محمد این کافران و مشرکان می گویند که چرا فرو نفرستادند براو
یعنی بر تو که محمدی آیتی و دلالتی و علامتی چنانکه پیغمبران دیگر را فرستادند چون فلق دریا و ید بیضا و احیای موتی تو
این جواب ده ایشانرا بگوی که خدای قادر است بر آنکه آیتی اقتراح میکنند بفرستد و لیکن بیشترین ایشان نمیدانند زیرا که
ایشان قدرت خدا را بکمال نمیدانند که اگر من آیتی بفرستم و ایشان ایمان نیاورند عذاب بر ایشان واجب شود وما
من دابة فی الارض ولا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شیء
ثم الی ربهم یحشرون یعنی هیچ جنبنده نیست در زمین و پرنده بهوا که پرد به دو بال خویش الا آنکه ایشان مانند
شمااند بمخلوقی و مرزوقی روزی خواره و آفریده و بر عدد و بشمار و بسیارند از نر و ماده متوالد و متناسل چنانکه
در خلق شما و نطق و تدبیر شما این همه دلیلست بر آنکه شما را خالقی و صانعی هست قادر و عالم و حی و موجود حاصل
بر صفت کمال و بعضی دیگر گفته اند که معنی آیت آنست که همه چو شما زنده شوند برای انتصاف و عواض تا حق هر صاحب
حقی بوی رسد و هیچ مظلومی را بر ظالم حقی نماند در خبر است که چون خلایق را در موقف عرض دارند و بساط عدل
بگسترانند و ترازوی عدل باز نهند منادی ندا کند از قبل خدای عز و جل که هر مظلومی حقی دارد داد خود از ظالم خواهد
بعزت و جلال من که امروز مثقال ذره ظلم ظالم بر مظلوم نگذارم پس آن ظلم من کرده باشم آنکه خدای جمله حیوانات را
که بر و عرض دارند همه را جمع کند و انصاف کند میان ایشان آنکه ایشانرا گوید که خاک شوید جمله حیوانات همه خاک
شوند اهل دوزخ چون این ببینند آن گویند یا لیتنی کنت ترابا و این دلیلست که ثواب منقطع باشد و عوض
منقطع باشد اما در میرانیدن حیوانات در روز قیامت هیچ المی بدو نرسد تا عوض لازم آید از آنکه خدای تعالی قادر است
برای آنکه بمیراند ایشانرا چنانکه میجنبانند در دنیا آنکه فرمود که ما فرطنا هیچ تقصیر نکردیم ما در کتاب یعنی در لوح
محفوظ نظیره ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین ما در قرآن در بیان احکام حلال و حرام و قصص و امثال و
مواعظ و اخبار و آنچه مکلف را بکار آید هیچ تقصیر نکردیم و فرو گذاشت نکردیم بعضی آیه مجمل است و بعضی مفصل آنچه
مجمل است بیانش بتفصیل رسول باز گذاشتیم که وما آتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا و آنچه متشابه است

بیانش علماء امت باز کذاشتیم که وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ واحتیاج همه فرق از فرق ضلالت بایشان
الا که درین کتاب بیان کردیم انچه حجت اهل حق را بر اهل باطل تا خدای حشر کند مطیعان را و ثواب دهد عاصیان را عقاب کند
و مکافات ابرار ایام اعواض دهد وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمٌّ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ مَنْ يَشَإِ اللَّهُ يُضْلِلْهُ وَمَنْ يَشَأْ
يَجْعَلْهُ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ انکه وصف کافران و مکذبان کفت انکه ایات و حجت ما را تکذیب کردند کنکانند و
کرانند یعنی از غایت جهل و نادانی بمثابه کران و کنکانند که در تاریکی مانده و ایشان را هدایتی نبود کوش ندارند تا بشنوند و زبان
ندارند تا بکویند و کران باشند تا چیزی نشنوند که ایشان را خوش آید از حجت کفتن انکه فرمود که هر کرا که خدای خواهد که اضلال
کند و هر کرا که خدا خواهد براه راست دارد و خدای بضلال انبیا و اولیا نخواهد و انرا که اضلال ایشان خواست در ایه بیان
کرد و کفت يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ و انرا که هدایت بر ایشان خواست هم بیان کرد وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا
مراد باضلال اینجا خذلان خواست یعنی هر کرا که خدای خواهد خذلان کند و با او لطف خاص نکند چون بسیار ادله متواتره و
آیات واضحه و برهان روشن بر وعرض کند و او دران نظر نکند و اندیشه بران کار نفرماید خدای ویرا با وی کذارد
چنانکه کفت وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ فردای قیامت و را از راه ثواب بهشت کمراه کرداند چون اهل ثواب
و بهشت نباشد و انرا که خواهد بهشت راه دهد چون اهل ان باشد بسبب ایمان و طاعت و اضلال یعنی اهلاک است یعنی انرا
که خواهد هلاک کند و عذاب فرماید قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ حق سبحانه
و تعالی خطاب کرد محمد را و کفت یا محمد بکو این کافران را که هیچ می بینید شما اکر عذاب خدای بشما اید چنانکه بکافران دیکر آمد
پیش از شما چون عاد و ثمود یا قیامت بشما رسد و شما دران عذاب مبتلا کردید ایا شما بغیر از خدای کسی دیکر را خوانید
یعنی چون در وقت بلا و محنت خدای نخوانید چرا در وقت اسایش وی را مان نیارید أَغَيْرَ اللَّهِ ای در چنان حال اسایش
غیر خدا را میخوانید از بتانی که هیچ نشنوند و ندانند و جواب ندهند و هیچ از خیر و شر قادر نباشند اکر شما دعوی
الهیة این بتان میکنید و از جمله راست کویانید یعنی در حالت بلا و محنت باید که هم بتان را بخوانید تا ایشان کشف آن
بلا و محنت از شما بکنند که خدا را خوانید تا کشف او کند و بر کشاید انچه شما او را میخوانید از بلا و اکر وی خواهد که کشف کند
و مصلحت دران باشد کشف کند و شما در چنان حال معبودان خود را که با او شریک میکنید فراموش میکنید و این طامست
که خدای مشرکان و کافران را کرد بر سبیل تنبیه تا بدانند که ایشان در عبادت بتان خطا میکنند وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِنْ
قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَٰكِنْ
قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ پیش از تو ای محمد پیغمبران فرستادیم با امتان
تا ایشان را دعوت کنند و براه راه خوانند پیغمبران رسالت رسانیدند و پیغام کزاردند ایشان فرمان پیغمبر نبردند و
در ایشان عصیان آوردند ما ایشان را بکرسنگی و قحط و نقصان مال و نفس کرفتار کردیم تا باشد که ایشان ما را تضرع و زاری کنند
پس چون عذاب بایشان رسید چرا تضرع و زاری نکردند زیرا که دلهای ایشان سخت شده است و شیطان اعمال

ایشان را در دل ایشان بیاراست تا ان محال و باطل در چشم ایشان خوب مینماید اهل مجبره میکویند که خدای کفر و شرک در چشم و دل ایشان
بیاراست خدای میکوید مجبره دروغ میکویند آن کفر و باطل در چشم کافران شیطان بیاراست ما کافران را کاره کردیم در دل
مومنان ایمان بیاراستیم ازانجا که کفت وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ و کفر و باطل را مکروه کردیم که وکره فی قلوبهم الکفر والعصیان
فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ
مُبْلِسُونَ فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ حق تعالی حکایت خود کرد با ایشان و کفت
با ایشان نعمت کردیم و پیغمبران بایشان فرستادیم تا ایشان را نعمتهای ما یاد دهند که ایشان انرا فراموش کرده بودند
ایشان پند نکرفتند و متذکر نشدند و خدا را عبادت و طغیان بیاوردند ما بر سبیل استدراج حجت بر ایشان نعمت ترادف
کردیم و در خیرات و نعمت بر ایشان کشادیم تا شادمانه شدند بانچه دادند ایشان را چون کفر و معصیت و عناد پیش
کرفتند من نعمت بر ایشان زیادت کردانیدم استظهار حجت را تا هیچ حجت نماند مر ایشان را چون ایشان در نعمت
غرق شدند و کمان بردند که انرا زوال نخواهد بود ناکاه ایشان را بکرفتیم ناکاه ازانجمله نومید شدند و متحیر ماندند پس
بریده شد عقب و اصل و نسل ایشان که ستم کردند چنانکه از ایشان هیچکس نماند حمد و ستایش و سپاس مر خدای را
مستحق رسانید انچه سزا و جزای ایشان بود آن خدای که پروردکار عالمیانست بر همه حال محمود و مشکور
قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ انظر
كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً
هَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ حق تعالی حجت انکیخت بدین ایه بر کافران و کفت بکو ای محمد این کافران را که می بینید شما
اکر خدای بینایی و شنوایی شما ببرد سامعه و باصره شما بازستاند و مهری بر دلها نهد تا چیزی نشنوند و نبینند و
ندانید هیچ خدای دیکر هست که انرا باز آورد و شما باز دهد و این بر سبیل انکار است یعنی هیچ خدای نیست که این بکند
پس واجب باشد که او را پرستند و جز او را نپرستند انکه کفت بنکر که ما چکونه مکرر داریم ایات و حجتها را
و تصرف میکنیم و انکه تو ایشان را نکر که چکونه عدول و اعراض میکنند بکو ای محمد اکر ناکاه عذاب خدای بشما آید چنانکه شما
ازان بی خبر باشید یا اشکارا اید چنانکه به بینید ایا هیچکس هلاک شود الا ظالمان و کافران و اکر دران میان مومنان و اطفال
هلاک شوند بر سبیل عقوبة نبود بل بر سبیل امتحان باشد و خدای عوض دهد ایشان را بدان الم وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ
إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ما این پیغمبران که فرستیم نفرستیم الا بشارت دهند بثواب و ترسانند از
عذاب پس هر که ایمان آورد و کار خود باصلاح آرد هیچ ترسی و خوفی نباشد و ایشان بهیچ نوع اندوهکین
نشوند و این ایه رد است بر کافران انذار انچه شما از ایشان خواهید ایشان بران قادر نباشند و این کار ایشان
نیست ان کار منست هر که با ایشان ایمان ارد جزاء او بهشت باشد و شادمانی بود مر او را و اما انها که آیات ما را دروغ
دارند و براه فسق و فساد روند عذاب بایشان رسد بسبب آن کفر و فسق که با ایشان باشد قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ

عندی خزائن الله ولا اعلم الغیب ولا اقول لکم انی ملکٌ ان اتبع الا ما یوحی الیّ قل هل
یستوی الاعمی والبصیر افلا تتفکرون رسول را میفرماید که بگو این کافران که من دعوی
نمیکنم که گنجهای خدای نزدیک منست تا شما را توانگر کنم و نمیگویم که غیب میدانم تا شما را از عواقب کارها و غایات
خبر دهم و نیز نمیگویم شما را که من فرشته‌ام بلکه من آدمیم همچو شما و شما مرا میدانید و نسب مرا میشناسید من متابعت
نمیکنم الا آنرا که بر من وحی میکنند و مرا خبر میدهند از اخبار غایبات و مصالح دینی در میان حلال و حرام و این رای
ان گفت تا در تعنت و عناد بر ایشان بسته شود و بر و گمانهای باطل نبرند آنگه گفت بگو ایشان را بر سبیل مثل
که کسی راست باشد با نبیا یعنی کافران با مومنان و عالمان با جاهلان راست باشند پس شما ای کافران هیچ اندیشه نمیکنید
تا بدانید و انصاف از خود بدهید معتزله بدین آیت تمسک سازند که فرشتگان از پیغمبران فاضلترند و بهتر که رسول خدای
گفت ولا اقول لکم انی ملک اگر او به از فرشته بودی این سخن متناقض بودی و ایشان را باین آیة تمسکی نیست از انسبب
که نزول آیة آن بود که کافران بر سبیل تهکم گفتند لولا انزل علیه کنز چرا با او گنج فرو نمی آید و این جواب داد که ولا اقول
لکم عندی خزائن الله و انکه گفتند اگر او پیغمبرست چرا غیب نمی داند پیغمبر گفت من از علم غیب دعوی نمیکنم ولا اعلم الغیب
دیگر گفتند اگر او پیغمبرست چرا طعام میخورد و ببازار میرود و مال هذا الرسول یأکل الطعام ویمشی فی الاسواق او گفت من نگفتم که فرشته‌ام
که طعام نخورم انچه کار منست و فریضت منست آنست که بمن وحی می آید و من متابعت وحی میکنم من جهه شبهه
که درآن تمسک سازند و انذر به الذین یخافون ان یحشروا الی ربهم لیس لهم من دونه ولی ولا
شفیع لعلهم یتقون حق تعالی درین آیة امر کرد رسول را که بترسان ازین قرآن و اعلام کن با تخویف آنها را که از قیامت
و حشر و نشر ترسند از آنکه ایمان بآن دارند و به تخویف منتفع باشند و بوعظ متعظ شوند از بهر آنکه دانند که ایشان را با
خدای حشر خواهد بود و ایشان را در آن روز ولیی و ناصری و یاری نباشد و نه کسی که شفاعت کند برای ایشان بی دستوری خدای
چون چنین دانند باوامر و نواهی او اشتغال کنند یا محمد تو ایشان را اعلام و انذار کن که باشد که ایشان بترسند و متمتع
شوند و از معصیت بپرهیزند ولا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه
ما علیک من حسابهم من شیء وما من حسابک علیهم من شیء فتطردهم فتکون من
الظالمین سبب نزول آیة آن بود که جماعتی از مشرکان قریش بر رسول بگذشتند رسول را دیدند نشسته بر دیگر
صحابگان چون صهیب و بلال حبشی و خباب بن الارت و سلمان فارسی و جماعتی از ضعفا با رسول نشسته بودند مشرکان
گفتند ای محمد تو بایشان راضی شدی که بنشستی و ما را ننگ می آید که با ایشان بنشینیم ایشان در مقابله ما بنشینند و ما بتو
ایمان آوریم و این بر سبیل مکر گفتند تا محمد صحابه را براند و تنها بماند و ایشان خود نیایند خدای تعالی از شر ایشان خبر داد و از
مکر ایشان پاک نماند سلمان گفت ما جماعه ضعفا پیش رسول نشسته بودیم که اقرع بن حابس تمیمی و عیینه بن حصن
الفزاری بما برگذشتند و گفتند یا محمد ما را پیشتر ازینه منع میکنند که بتو ایمان آوریم آنست که ایشان پیش تو نشسته اند
و ما را این عیب است اگر ایشان را از پیش خود دور کنی با پیش تو آییم و بتو ایمان آریم آنست که رسول صم گفت و ما انا

دوبنه

بطارد المؤمنین من ایشان را نرانم که ایشان مومنانند مشرکان گفتند پس نوبتی نه که روزی در مجلس باشی و روزی در مجلس
ایشان باشی رسول صم گفت این نیز نکنم پس گفتند که ایشان را دور تر جنشان تا ما بتو نزدیکتر باشیم در روایتی دیگر آنست
که رسول صم چون بایمان ایشان حریص بود در دل گرفت نوبتی بنهند در میان ایشان که روزی با ایشان نشیند و روزی با
ایشان گفتند این قرار نامه باید نوشتن رسول صم امیرالمؤمنین را حاضر گردانید تا قرار نامه بنویسد جبرئیل عم آمد و آن
آیة آورد و گفت این مومنان را مران که ایشان خدا را میخوانند در بامداد و شبانگاه یعنی نماز بامداد و نماز شام و خفتن
و پیشین و دیگر میگزارند مجاهد گفت که ایشان بامداد و شبانگاه قرآن میخوانند پس خدای گفت تو چگونه برانی ایشان را
که شمار ایشان بر تو نیست و از شمار تو بر ایشان بلکه حسنات هر یکی با خواهد بود اگر تو ایشان را برانی از جمله ظالمان باشی
وکذلک فتنا بعضهم ببعض لیقولوا اهؤلاء من الله علیهم من بیننا الیس الله باعلم بالشاکرین
حق تعالی درین آیة بیان کرد حالت ابتلای هر یکی بدیگری و گفت همچنین امتحان کردیم و بیازمودیم توانگران را بدرویشان
و درویشان را بتوانگران تا درویشان حال توانگران بنگرند و دران فقر و فاقه خود صبر کنند تا جزای صابران یابند و توانگران
در حال درویشان بنگرند و بدانند که خدای ایشان را چه نعمت داده است تا شکران نعمت بگزارند تا مزد شاکران یابند و
وجهی دیگر آنست که خدای گفت که من امتحان کردم این اشراف و توانگران را بآنکه بعوض مال و جاه ایشان درویشان را مرتبه
قربت و صحبت رسول دادیم تا توانگران تمنای حال ایشان کردند و خواستند که از آن شرف و منزلت ایشان نیز بهره یابند
بیامدند تا مغالطه کنند و در آن باره با ایشان مزاحمتی کنند من نگذاشتم و رخصت ندادم و آیتی که فرستادم تا کار
ایشان چنان شد در حسد که معلومست که اهؤلاء من الله علیهم ایشانند که خدای از میان ما بر ایشان منت نهاد و این
توفیق داد آنگه خدای جواب داد از اعتراض ایشان و گفت خدای عالمترست بآنکه شکر نعمت او کنند و شاکر نعمت او
باشند ابو سعید خدری روایت کرد که با جماعتی ضعفاء مهاجر در مسجد نشسته بودیم و از برهنگی چنان بودیم که بعضی از ما
جامه بر بعضی می پوشیدیم و یکی از ما قرآن میخواند و ما دیگران استماع میکردیم رسول صم درآمد و بایستاد چون آن خواننده
قرآن رسول را بدید خاموش شد رسول صم بر ما سلام کرد و گفت شما در چه کار بدید گفتیم قاری قرآن میخواند و دیگران استماع
میکنیم رسول گفت الحمد لله که در امت من جماعتی را پدید آورده اند که مرا فرموده که با ایشان بنشین و صبر کن آنگه بیامد
و در میان ما بنشست و در ما نگاه کرد و گفت بشارت باد شما را ای درویشان مهاجر که بنور تمام در روز قیامت
پیش از توانگران بهشت روید به نیم روز که مقدار آن روز پانصد سال باشد بسال این جهان انس مالک روایت کرد که رسول
گفت که ای جماعت درویشان که خدای گفته است مرا که با شما نشینم و بران صبر کنم و شما آنانید که خدا را میخوانید بامداد
و شبانگاه و مجلس شما مجلس انبیاست و صالحان که پیش از شما بوده اند عابد بن عمرو گفت روزی با جماعتی نشسته
بودیم امیرالمؤمنین علی بود و سلمان و بلال و صهیب ابو سفیان بر ما بگذشت ما گفتیم که کی باشد که شمشیرهای ما جای خود بگیرد در گردن
این حرامزاده که دشمن خدا است ابو بکر حاضر بود و گفت حرمت دارید مهتر قریش را خبر برسول رسید گفت یا ابو بکر
برو و از ایشان عذر خواه و دل ایشان خوش گردان که اگر ایشان بر تو خشم گیرند خدای بر تو خشم گیرد او بیامد و گفت

یا علی دل خوش کن از بهر خدای از آن سخن که من گفتم اگر در دل تو غباری هست علی ع گفت دل خوش کردم و در دل سخنی
نیست برو و از یاران تر عذر خواه ابوبکر برفت و از همه عذر خواست واذا جاءك الذين يؤمنون
بآياتنا فقل سلام عليكم كتب ربكم على نفسه الرحمة انه من عمل منكم سوءا بجهالة ثم تاب من
بعده واصلح فانه غفور رحيم وكذلك نفصل الآيات ولتستبين سبيل المجرمين چو این مومنان که
نهی کردند از دور کردن ایشان چون نزدیک تو آیند تو بر ایشان ابتدا کن و بگو سلام علیکم و بشارة ده ایشان را از رحمت
و ثواب و معنی سلام دعا بود اندر دیع دنیا و نفس بسلامت و بگو ایشان را که خدای بر خود واجب کرده است رحمت
بر شما و هر کسی که کاری بد کند بجهالة و بعد از آن توبه کند و عمل صالح کند خدای بیامرزد گناهان وی را که وی آمرزنده و رحیمست
و اصلاح اندر قبول توبه شرط نبود از آنکه خلاف نیست که مردی چون توبه کند و در عقب توبه بمیرد توبه وی قبول بود
همچنانکه از پیش گفتیم دلیلها آنکه گفت ما بیان کنیم تا مبین گردد ترا یا محمد راه کفار قل اني نهيت ان اعبد الذين
تدعون من دون الله قل لا اتبع اهواءكم قد ضللت اذا وما انا من المهتدين بگو یا محمد که مرا نهی کردند از آنچه
شما می پرستید بجز از خدا بگو یا محمد که من متابعت نکنم شما را اندر پرستیدن بتان و اگر متابعت شما کنم پس از جمله راه
گم شدگان باشم و از راه نمایندگان نباشم قل اني على بينة من ربي وكذبتم به ما عندي ما تستعجلون
به ان الحكم الا لله يقص الحق وهو خير الفاصلين بگو یا محمد که من بر بینه و حجت بر هانم از خدا و شما بر من و این برهان
و حجت کافر شده اید و بنزدیک من نیست آنچه شما از من طلب میکنید از عذاب چنانکه گفت ویستعجلونك بالعذاب و حکم هیچ کس
نبود که قضا بحق کند که خدا بزرگترین حکم کنندگانست که فصل کند میان حق و باطل و این دلیل بود بر بطلان قول مجبره
از آنکه کفر و ظلم اگر بقضای خدا بودی نگفتی که او بهترین کسی است که حکم بحق کند چنانکه گفت وهو خير الفاصلين قل
لو ان عندي ما تستعجلون به لقضي الامر بيني وبينكم والله اعلم بالظالمين بگو ای محمد اگر چنان بودی
که آنچه شما بدان استعجال میکردید از نزول عذاب اگر آن بنزدیک من بودی آن عذاب بشما فرستادمی و میان من و شما
کار منقطع گردیدی و لکن انزال عذاب بمن تعلق ندارد و آن پیش خدایست عالمست بظالمان که تعجیل عقوبت باید کرد یا مهلت
باید داد در حسب مصلحت وعنده مفاتح الغيب لا يعلمها الا هو ويعلم ما في البر والبحر وما تسقط
من ورقة الا يعلمها ولا حبة في ظلمات الارض ولا رطب ولا يابس الا في كتاب مبين بنزدیک
خدای تعالی است علم بابتدای کارها و بعواقب آن و جز بن غیب و خزاین زمین و آجال و اعمال و غیر آن رسول خدای گفت
مفاتح غیب پنج است که از آن بجز از خدای کسی دیگر نداند قوله تعالی ان الله عنده علم الساعة تا آخر آیه و نیز خدای داند
آنچه در بحر و بر بود از حیوانات و جمادات و هیچ برگ از درخت نیفتد الا که خدا داند و هیچ دانه نبود در شکم زمین که از
خدای نشکافد و هیچ تر و خشک نبود از آنکه اجسام زمین ازو خالی نبود الا که در علم خدای ظاهر و روشن باشد و محفوظ
بود صادق ع گفت که ورقه بچه بود که از شکم مادر بیفتد و تمام خلق نبود و حبه فرزند تمام خلق بود و ظلمات الارض رحم
مادر بود و رطب آن فرزند بود که بزید و یابس آن فرزند بود که بمیرد این جمله در کتاب خدای ظاهر است رسول خدای

گفت هیچ زرع نبود در زمین و هیچ میوه نبود اندر سر درختان الا که بر آنجا نوشته باشد بسم الله الرحمن الرحیم
رزق فلان بن فلان و این قول خدایست که وما تسقط من ورقة تا آخر آیه وهو الذي يتوفاكم بالليل ويعلم
ما جرحتم بالنهار ثم يبعثكم فيه ليقضى اجل مسمى ثم اليه مرجعكم ثم ينبئكم بما كنتم
تعملون خدای است که شما را بشب بخواباند و آنچه بروز کنید داند آنگه شما را برانگیزد در روز قیامت تا اجل مسمی تمام
شود آنگه خبر کند شما را بر آنچه کرده باشید و جزا دهد بر حسب کردار شما از نیک و بد وهو القاهر فوق عباده
ويرسل عليكم حفظة حتى اذا جاء احدكم الموت توفته رسلنا وهم لا يفرطون یعنی خدای قاهر
بندگانست و امر وی روان ترست از امر بندگان و اندر کان و اندر مکان بودن صفت احادیث و این چنان
بود که گویند که فلان روز بر وزیر فلانست یعنی امر وی روانست از وی و خدای فرشتگان را بفرستاد تا اعمال شما
نگاه دارند و بنویسند تا بدانید که حافظ با شماست و از معاصی منزجر شوید تا آنگاه که شما را مرگ حاضر شود ملک
الموت روح شما قبض کند ثم ردوا الى الله مولاهم الحق الا له الحكم وهو اسرع الحاسبين قل من
ينجيكم من ظلمات البر والبحر تدعونه تضرعا وخفية لئن انجانا من هذه لنكونن من
الشاكرين یعنی چون وفات نزدیک آید ایشان را بموضعی برند که هیچکس مالک و متصرف آن نبود الا خدای که مولا و خداوند
پاسبانست ای شما بدانید که حکم روز قیامت مر خدا را که وی بود شمار است بگو یا محمد این بت پرستان را که
کیست که برهاند شما را از ظلمات بر و بحر چون خدا را بخوانید بتضرع و زاری اندر نهان و گوئید بار خدایا اگر ما را
نجات دهی از این شده ما از جمله شاکران باشیم قل الله ينجيكم منها ومن كل كرب ثم انتم تشركون
قل هو القادر على ان يبعث عليكم عذابا من فوقكم او من تحت ارجلكم او يلبسكم شيعا
ويذيق بعضكم بأس بعض انظر كيف نصرف الآيات لعلهم يفقهون یعنی بگوی ای محمد که خدایست که
شما را نجاة دهد از شدت و اندوهها آنگه شما باید نعمتها که شما را کرده است چرا بروی شرک می آورید بگوی ای محمد که خدای قادرست
که عذاب از بالای سر شما فرو فرستد یعنی سنگ بیارد چنانکه بر قوم لوط یا باد هلاک کند چنانکه قوم هود را و یا عذاب
فرستد زیر پای شما چنانکه قارون را بزمین فرو برد یا مختلف گرداند شما را تا با یکدیگر قتال کنید صادق ع گفت عذاب
من فوقکم سلطان جابرست و من تحت ارجلکم سفلگی که در وی خیر نباشد او یلبسکم شیعا عصبیت است و یذیق بعضکم
همسایه بدست اکنون بنگر یا محمد که چگونه دلیلها پدید کردیم تا ایشان بدانند وكذب به قومك وهو الحق قل لست
عليكم بوكيل لكل نبإ مستقر وسوف تعلمون یا محمد قوم تو بقرآن و این دلیلهای روشن تکذیب کردند این خبرها
همه برحق بود بگو یا محمد که من وکیل نیستم از تکذیب منع کنم هر خبر را و هر وعده را وقتی است چون وعده برسد آنچه برسد
اگر در دنیا باشد و اگر در آخرة پس زود باشد که شما از آن بدانید واذا رأيت الذين يخوضون في آياتنا فاعرض عنهم حتى يخوضوا في حديث غيره
واما ينسينك الشيطان فلا تقعد بعد الذكرى مع القوم الظالمين وما على الذين يتقون من
حسابهم من شيء ولكن ذكرى لعلهم يتقون چون منکران کفار را که چون استهزا میکنند بدلیلهای ما

تو اعراض کن از ایشان تا اندر حدیث دیگر شوند مشرکان با مسلمانان مجالسه کردند و دشنام دادند و رسول را استهزا کردند
سبب نزول این آیه آن بود که مشرکان با یکدیگر افتادندی و حدیث رسول کردندی و در قران طعنه زدندی خدای تعالی این
آیه فرستاد و مشرکان را از صحبت مسلمانان نهی کرد و گفت ای محمد مؤمنانرا که در قران و معجزات طعنه می زنند و
نمی پذیرند از ایشان اعراض کن و از صحبت ایشان دوری کن و بعضی مفسران چنین
گفته اند که سبب نزول این آیه آن بود که چون این آیه اول آمد و مسلمانانرا از مجالس مشرکان نهی کرد که طعنه میزدند مسلمانان
گفتند یا رسول الله هرگه که مشرکان این حدیث کنند اگر ما خانه خدا و مسجد الحرام رها کنیم کار ما خلل پذیرد خدای این آیه فرستاد
و گفت که حساب و شمار کافران بر شما که متقیانید هیچ نیست یعنی که حساب ایشان بر ایشانست و عقوبت بر نفس ایشان
خواهد بود و قول دیگر آنست که متقیانرا از حساب ایشان هیچ رنجی نبود بر ایشان جز محمد و حساب نبود و مناقشه حساب بر ایشان
نباشد وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ
بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذْ مِنْهَا أُولَٰئِكَ
الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ میفرماید که یا محمد رها
کن آنکسانی را که دین خود را لعب و بازی گرفته اند و بدان سخریه و افسوس میکنند و با ایشان مناظره و مجادله مکن انچه گویند
و شنوند لهو و بازی شنوند که زندگانی دنیا ایشانرا مغرور کرده است و گفته اند که مراد آنست که امتی را در عید ایشان از
عبادت فرمودند ایشان آن عید را بلهو و لعب بسر بردند الا امت محمد که عید خود را بعبادت و نماز صرف میکنند اکنون
گفت یا محمد یاد ده و وعظ گوی ایشانرا بآن قران تا گرو کرده نشوند و هلاک نگردند و هر نفس که عمل بد کرده باشد آن
نفس را بجز خدای هیچ یاری و یاوری نباشد و نه هیچ شفیعی که از بهر وی شفاعت کند و اگر خواهد که نفس خود را باز خرد
بهر چه ممکن باشد یعنی دنیا و هرچه در دنیاست وان و زر آن او باشد خواهد که بدهد و خویشتن را از عذاب باز خرد و از وی
قبول نکنند و ویرا بآن نفروشند و ایشان آن اند که بعمل بد خود گرفتار آمدند ایشانرا شرابی باشد از آب گرم تا پیده و جوشیده
و عذاب مولم و دردناک و رنجاننده و این عذاب ایشانرا ظلم نباشد بلکه بعدل باشد بسبب آن کفر و ظلم که در دنیا کرده باشند
در خبر هست که اهل دوزخ سالهای بسیار از گرسنگی فریاد کنند بعد از مدتی مدید ایشانرا طعامی دهند از ضریع و آن نوعی است
از خار که اشتر نخورد و از آنش تا آن بخورند و چون بخورند تشنگی بر ایشان غالب شود و سالهای بسیار از تشنگی
فریاد کنند کاسه بدست ایشان دهند از آب گرم تافته جوشیده چون نزدیک دهن خود برند تا باز خورند گوشت و پوست
روی ایشان دران کاسه افتد از گرمی و چون باز خورند جمله روده ها و احشاء ایشان پاره پاره شود و بریزد چنانکه خدای
فرمود و سقوا ماء حمیما فقطع امعاءهم قُلْ أَنَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا
بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى
الْهُدَى ائْتِنَا قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَأُمِرْنَا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ
وَاتَّقُوهُ وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ این آیه عامست در جمله کفار که مسلمانانرا میخواندند بعبادت بتان میگو

بلی

ید بگو یا محمد ایشانرا که بقول شما ترک خدای کنیم که پرورانند ما و شما و جمله خلایق است نفع دهنده و سود کننده است بر ما
این پرستش او را ترک کنیم و چیزی را پرستیم که ما را نه نفع دهد و نه مضرت کند و بر سود و زیان قادر نباشد اگر بپرستیم
سودی نکند و اگر نپرستیم زیان نتواند کرد و این استفهامست بر سبیل انکار یعنی هرگز نخواهیم و نپرستیم و همچنین نخواهیم
که هرگز بود که ما را باز گردانید یا ما باز گردیم بر همان عقب که آمده باشیم پس از آنکه ما را هدایت کرده بود
یعنی پس از آنکه ایمان آورده باشیم کافر شویم پس کسی که او را شیطان گمراه کرده باشد و سرگشته گردد در زمین
او چون حیران و سرگشته بود و با چنین حالتی او را کسی باشد که دعوت کند با راه راست و گوید نزدیک ما آی تا دست تو
گیریم و با راه راست بریم تا او را عذری نباشد که اگر از جانب گمراه کننده بود از جانب دیگر راه نماینده بود
او را و او با اینهمه گوش با سخن راه نماینده نکند اکنون گفت بگو یا محمد که هدایت هدایت خداست که از راه راست
و هرچه بجز از هدایت خداست آن ضلالت بود پس ما را بهدایت خدای فرموده اند و فرموده اند که گردن نهیم و منقاد
شویم فرمان خدای را که پرورد گار عالمیانست و گفته ما را که نماز بپای دارید و از خدای بترسید و از معاصی اجتناب
کنید که او آن خدای است که حشر شما با او خواهد بود وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ
كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ
او ست آن خدای که آسمانها و زمینها بیافرید بحق نه بباطل و غرض او حکمت و صلاح خلق بود و بعبث و بازی نیافرید
چنانکه گفت وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ یا محمد روز برابر رسید از خدای در روزی که گوید چیزی را
که بباش فی الحال بشود و این حدیث بر حقیقت نیست بل عبارتست از تکوین موجودات بر سبیل تشبیه بآن کسی که
چیزی خواهد که بباشد آن چیز بشود و در وجود آید بی تراخی و گفتار خدای حقست و ملک و پادشاهی مر او راست یعنی
گفته اند که این خطاب بالصور است یعنی تعالیها آدمیان در وقت بار افریدن او راست پادشاهی که در آن روز که نفخ
تا صور در دمند و او ست دانای نهان و آشکار و او ست درست کار و درست گفتار و محکم کار و دانای خبرها
در خبرست که رسول ع گفت در شب معراج اسرافیل را دیدم صور در دهن گرفته و آن بر شکل سرو بود سر او در دهن
اسرافیل و چهل هزار منفذ داشت در زیر عرش و او چشم در زیر عرش کشیده بود و منتظر بود جبرئیل گفتم تا او
چند گاهست که این صور در دهن دارد گفت از آن وقت باز که خدای عالم را افریده است و او را افریده این صور را
در دهن گرفته و منتظر استاده است تا فرمان خدای کی رسد تا صور در دمد وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ
أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ محمد بن اسحق و کلبی و ضحاک گفته اند که پدر ابراهیم
تارخ بود و ایشان در دهی بودند که نام آن ده کوثی بود از سواد کوفه و گفته اند که آزر نام بت است پس این معنی چنین
بود که اتتخذ اصناما و اصحاب را دور و او جست یکی آنکه آزر نام جد ابراهیمست از قبل مادر و بروایتی دیگر نام عش بود
که پدران پیغمبران کافر باشند مر ما را نفرة آید از قبول کردن قول ایشان و امتثال اوامر ایشان و هرگه که ایشان دعوت
کنند کافرانرا باسلام و بکفر ایشانرا عیب کنند کافران گویند که این عیب در شما و پدران شما نیز بوده است و نیز

خدای مشرکان را نجس خواند و آنکه پیغمبر را پاک کردن پلید فرستاد باید که پلید نبود و ناپاک زاده نبود اما دلیل نقل قرآن
که وَتَقَلُّبَکَ فِی السّٰاجِدِیْنَ بر سبیل منت و تعداد نعمت گفت که باز تو در پشت ساجدان میگردانیم اگر ساجدان
کافر باشند این نعمت نباشد و دیگر آنکه از اطلاق ساجدان ساجدان خدا را گویند و دیگر پیغمبر فرمود که لا ازال
تنقلنی الله من اصلاب الطاهرین الی ارحام الطاهرات اگر در میان کافر بودی او را بطهارت وصف نشایستی کرد
که کافر نجس بود و میگوید که یاد کن ای محمد آنکه چون ابراهیم پدر خویش را یعنی عم آزر را و عرب فرزند را عم بت
میکردند و آزر جد ابراهیم بود از قبل مادر و دیگر گفته شد که آزر عم ابراهیم بود که او را لعم نسبت کرده اند پس
ابراهیم گفت آزر را که ترا شرم نمی آید که بت را بدست خود می تراشی و بخود می سازی و بخدایی می پرستی ترا و
قوم ترا در ضلالت و گمراهی روشن می بینم و بت آن بود که مصور بود بر صورت آدمی و آنچنان بود که آزر بت
تراش بود و با براهیم می داد که بیازار ببر و بفروش او بیاوردی و رسن در پای بت کردی و بر زمین می کشیدی
و گفتی که میخرد خدا را که نه بیند و نشنود و هیچکس را نفع و ضر نکند و بیاوردی و پیش آزر بنهادی و گفتی که کسی از
من نخرد مردم حکایت ابراهیم پیش آزر کردند ابراهیم گفت آزر را که شرم نداری که اصنام جماد را می پرستی
و بخدایی گرفته من ترا و قوم ترا در ضلالت روشن می بینم وَکَذٰلِکَ نُرِیٓ اِبْرٰهِیْمَ مَلَکُوْتَ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضِ وَلِیَکُوْنَ مِنَ الْمُوْقِنِیْنَ همچنین باز نمودیم ابراهیم را و تعریف کردیم با او ضلالت آزر و فساد
عبادت اصنام همچنین باز نمودیم ابراهیم را و تعریف کردیم ملکوت آسمان و زمین تا بان دلیل و اعلام از بتان تبرا
کرد و بما تولی کرد و از جمله موقنان و عالمان شد در خبرست که خدای ابراهیم را در صحرای بداشت و حجاب از پیش
او برگرفت و درهای آسمان بروی بگشاد تا زیر عرش باو نمود و حجابهای زمین برداشت و از زمین اول تا هفتم
زمین باو نمود تا عجایب آسمان و زمین می دید مگر روزی در خاطر ابراهیم گردید که من رحیم ترین اهل زمینم حق تعالی
او را رفع کرد و بر هوا برد و بر احوال بعضی خلایق مطلع گردانید ابراهیم دید بعضی را بفساد مشغول شده گفت
اللّٰهُمَّ دَمِّرْ عَلَیْهِمْ خدای گفت آن رحیمی تو کجا شد بر خلقان خدای گفت من رحیم ترم بر بندگان خود از تو و از غیر تو امیر المؤمنین
علی گفت که چون خدای تعالی ملکوت آسمان و زمین با براهیم نمود مردی را دید بمعصیتی برو دعا کرد و هلاک شد خدای آن کس را
هلاک کرد و دیگر را هم در معصیت دید هم دعا کرد آن نیز هلاک شد دیگری را دید خواست تا دعا کند جبرئیل آمد و گفت
یا ابراهیم رها کن که تو مستجاب الدعوتی و کار بندگان با من از سه وجه بیرون نیست شاید که از کفر توبه کند و من توبه
او قبول کنم و یا از نسل ایشان بندگان پیدا آیند مقدس و مسبح یعنی تسبیح کنند و یا چون پیش من آیند در قیامت اگر
خواهم عذاب کنم و اگر خواهم بفضل خویش از ایشان عفو کنم و گفته اند که ملکوت آسمان آفتاب و ماه و ستارگانند و ملکوت
زمین کوه و دریا و درختانند و این آن وقت بود که او را از غار بیرون آورده بودند چنانکه گفت فَلَمَّا جَنَّ عَلَیْهِ
الَّیْلُ رَاٰ کَوْکَبًا قَالَ هٰذَا رَبِّیْ فَلَمَّآ اَفَلَ قَالَ لَآ اُحِبُّ الْاٰفِلِیْنَ عامه علما بر آنند که ابراهیم در روزگار
نمرود بن کنعان بود که از مادر بزاد و از میان مولد ابراهیم و طوفان نوح هزار و دویست و شصت و سه سال بود

واز

واز مولد ابراهیم تا خلقت آدم سه هزار و سیصد و سی و هفت سال بود و نمرود از فرزندان سام بن نوح بود بچهار پشت بنوح
رسید و پدر او کنعان بود و چهار پادشاه همه روی زمین را پادشاهی کردند دو مسلمان بودند و دو کافر یکی نمرود بود
و دوم بخت نصر و دو مسلمان سلیمان بود و دوم اسکندر ذو القرنین و اولین که تاج بر سر نهاد نمرود بود و او
خلق را بعبادت خود میخواند و او را کاهنان و منجمان گفتند که درین سال فرزندی در وجود آید که پادشاهی و ملک تو از دست تو
بشود و هلاک تو در دست او خواهد بود سدی گفت نمرود شبی در خواب دید که ستاره برآمد و چندان نور از وی می
تافت که روشنایی آفتاب و ماه را ببرد و غلبه کرد از خواب در آمد و بترسید و معبران را بخواند و تعبیر خواب خود از ایشان پرسید
ایشان گفتند این خواب دلیل آن میکند که امسال در شهر تو فرزندی در وجود آید که ملک تو از تو بشود و هلاک تو در دست او
بود نمرود بفرمود تا آن سال هر فرزندی که بزایند و پسر باشد او را بکشند و بفرمود تا مردان را از زنان جدا کردند و هیچ
مردی بپهلوی زن نرفتی محمد بن اسحق گفت مادر ابراهیم در آن وقت بالغ نبود و در آن مقام نرسیده بود که فرزند شود و پدر ابراهیم
با او مواقعه کرد و مادر ابراهیم بار گرفت و کسی را بروی گمانی نبود که او را فرزند باشد و روایتی دیگر آنست که چون نمرود از
منجمان این سخن بشنید از شهر بیرون شد و جای لشکرگاه کرد و بفرمود تا تمامی مردان را از زنان جدا کردند و با خود برد
چنانکه در شهر یک مرد نماند و هیچکس را نگذاشت که در شهر رود و پدر ابراهیم تارخ از جمله مقربان نمرود بود و بروی
اعتماد از همه کس بیشتر داشت مگر روزی نمرود را در شهر کاری بود و هر چند فکر میکرد هیچکس را امین تر از پدر ابراهیم
ندید او را بخواند و گفت برو بشهر و کار ما بگزار و باز گرد و زنهار تا بخانه نروی تارخ گفت بر من ایمن باش
پس تارخ بشهر رفت و کار نمرود بگزارد و با خود گفت که بروم و اهل و عیال خود را خبر دار شوم چون بخانه آمد با مادر
ابراهیم مواقعه کرد و عیالش بابراهیم بار گرفت و این حال از زنان دیگر پوشیده میداشت چون وقت ولادت بود
مادر ابراهیم بصحرا رفت و بار بنهاد و ابراهیم را در خرقه پیچید و در شکاف کوهی بنهاد و سنگی بر در آن غار بنهاد
و بخانه آمد منجمان گفتند نمرود را که آن فرزند در وجود آمد که ما گفتیم مادر ابراهیم شبانه روزی یکبار رفتی پیش ابراهیم
و او را شیر دادی و آمدی خدای تعالی ابراهیم را در آن غار پرورش میکرد چون یکماهه برآمد مثل یکساله شد و چون دو ماه
برآمد چون دو ساله شد و مردم آسا گشت مادرش پدر ابراهیم را از حال او خبر داد پدر بیامد و او را در آن غار بدید
گشت روایتست که هرگاه که مادر میرفت تا او را شیر دهد او را دید که چهار انگشت خود را میمکید مادرش گفت بنگرم
تا ازین انگشتان چه میخورد انگشتان او را بمکید از یکی انگشت آب و از یکی شیر و از یکی خرما و از یکی روغن گاو روزی
مادر را گفت که خدای من کیست گفت خدای تو منم گفت خدای تو کیست گفت پدر تو گفت خدای پدرم کیست گفت
نمرود گفت خدای او کیست گفت نمیدانم آنگه بیامد و این احوال مادر ابراهیم بگفت پدرش بیامد و ابراهیم را پدر ابراهیم
از پدر همان سوال کرد و گفت یا پدر خدای من کیست گفت مادر تو گفت خدای مادر کیست گفت منم گفت خدای تو
گفت نمرود گفت خدای نمرود کیست گفت خاموش باش آنگه پدر او را از غار بیرون آورد بجهور که آفتاب فرو شد
گاو و گوسفند و اشتر دید که در شهر می رفتند گفت ای پدر این چیست گفت گاو گفت این چیست گفت گوسفند گفت

آن دیگر چیست گفت اشتر گفت لابد و ناچار که اینها را خالقی و آفریدگاری باید و روزی دهنده و این روزی دهنده
الست که مرا چندین سال در غار از انگشتان من روزی داد و درین بودند که شب در آمد و ستارگان پیدا شدند و او پیشتر
ازین آفتاب و ستاره و ماه ندیده بود چون ستارگان دید و گفته‌اند زهره بود و گفته‌اند مشتری بود گفت هذا ربی این خدای
منست و بعض مفسران گفته‌اند انکه گفت که در میان مردمان آمده بود و بعضی مردمان را دید که ستاره می‌پرستیدند
بر سبیل فصل و تقدیر گفت این خدای منست پس اگر این خدای بودی حرکت و زوال بروی روا نبودی چون دید که آن ستاره
فرو میرود و ناپدید گشت گفت لا احب الافلین دوست نمیدارم فرو شونده و غایب شونده را و گفته‌اند که ابراهیم این
سخن در زمان مهلت نظر کردن گفت انکه که خدای را نشناخته بود و نظر نکرده بود برای انکه ممکن نیست که توان گفت که
خدای ابراهیم را عارف آفرید بخود یا علم ضروری در وی آفرید پس لابد که اکتساب علم باید کرد چنانکه یکی از ما نظر کند در حدوث
عالم و تقدیر کند که قدیمست چون نظرش او قدمش را ... پس بفساد او رجوع کند بدلیل و بداند که قدیم نباشد لابد که
محدث بود فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ
الْقَوْمِ الضَّالِّينَ فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ
إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا
مِنَ الْمُشْرِكِينَ پس انگاه که ماه را دید که برآمده بود و ماه بزرگتر از ستاره بود گفت هذا ربی بر وجه تقدیر و فرض
گفت این خدای منست چون او نیز فرو شد گفت این هیچ خدای را نمی‌شاید از خدای استعانت خواست و ازو طلب توفیق
و لطف کرد و گفت لئن لم یهدنی ربی اول گفت لا احب الافلین چون علامت حدوث بدید دانست که او خدای نیست
و چون ماه را بجرم و عظمت بیش از او دید گفت بنگرم که این چیست چون ماه بهمان علت ستاره معلل بود و بدر روا و گرفتار
بود گفت این کار بیش از انست و دلیل او شد بر حدوث ایشان گفت بهر حال بیرون ازین چیزها خدای و پروردگار
و من بجز ازو باور نسم و التجا کرد و طلب هدایت کرد و توفیق ازو طلب کرد و گفت اگر خدای من مرا با من گذارد
و توفیق رفیق نگرداند من فرو مانم و درین میدان گوی بسر نبرم و ازین بیابان جان بکنار نبرم و از جمله گمراهان باشم درین بود
که پادشاه سرهنگ خسرو سیارگان که صبح صادقست از مطلع مشرق سر بر آورد گفت این حاجب پیش رو که نور او
باشد که نور او از همه بیشتر بود چون نگاه کرد سپر زرین از پشت فلک دوار سر بر آورد و زمین را بنور خود منور گردانید
و هر جای و هر بقعه بتافت و هر جزوی از اجزای عالم از پرتو نور او نصیبی گرفت بجرم از همه مهتر و بنور از همه بیشتر و بقدر
از همه بلندتر گفت این را تیر بیازماییم تا چه ذوق دارد گفت هذا ربی هذا اکبر این اینده خدای منست که از همه بزرگترست
چون او نیز فرو شد عظمت و علو او و قدر و منزلت او را هیچ حمایت نکرد از آفت حدوث بدانست که هر چه از جنس
و شکل او باشد مانند او باشد در حدوث و انگه روی از همه بگردانید گفت ای قوم من بیزارم از هر چه شما مشرکان بدو شرک
می‌آورید و از هر چه بغیر ازو او را میپرستید از همه تبرا کردم و گفته‌اند که این بر وجه تهکم و سخریه گفت مر انهارا که ستاره پرست
بودند خواست که ایشان را تنبیه کند و عیب و نقص معبودان ایشان با ایشان نماید گفت هذا ربی بزعمکم در خبرست که یکی از حواریان

بجائی رسید که بت میپرستیدند خواست که ایشان را از آن منع کند اما دانست که ایشان قول او قبول نکنند ایشان را گفت
اینها را که معبودان شمااند نیکو پرستید تا بوقت درماندگی شما را فریاد رسند در دل گفتند که نیکو مردیست که ما را
میکند بجز عبادت معبودان سخن او بشنیدند و در پرستیدن بتان مجدتر شدند روزگار بر ایشان امد که ایشان را کمبتی رسید
پیش آن حواری رفتند و حال با وی گفتند اول گفت که وقت آنست که خدایان شما بفریاد شما رسند بسبب ان عبادتها
که شما ایشان را کرده‌اید بفریاد شما خواهند رسید بروید پیش بتان و تضرع کنید بیامدند و بتان را تضرع و زاری کردند هیچ سود
نداشت انگه پیش ان حواری رفتند و حال با او گفتند چون دید که وقت آنست که سخن او اثر کند گفت ای نادانان و جاهلان
نمیدانید که ایشان چیزی نمیشنوند و نمیدانند نه بر سود قادرند و نه بر زیان بیایید که ما را و شما را خدائیست که قادرست
و توانا و بینا و شنوا که چون بخوانید بشنود و چون بخواهید بدهد غنی است که حاجت بروی روا نیست بیایید تا نذر
او شویم و او را بخوانیم که این بلا را بجز او کسی دیگر از شما دفع نکند گفتند ما او را ندانیم تو او را بخوان تا ما آمین گوییم آن حواری
دعا کرد و ایشان آمین گفتند و متابعت کردند خدای جل جلاله دعای ایشان اجابت کرد و آن بلا از ایشان دفع کرد
ایشان همه ایمان آوردند همچنین غرض ابراهیم ان بود که نادانی ایشان را بر ایشان روشن کند و در ایه دلیلست که
معارف ضروری نیست که اگر ضروری بودی ابراهیم بهدایت کار محتاج بنظر و استدلال نبودی ابراهیم چون تبرا
کرد از شرک بتان انگه تولا کرد بخدای که انی وجهت وجهی من روی بخدای آوردم که آفریدگار آسمانها و زمینهاست و از جمله
دینها و ملتهای باطل روی بگردانیدم و من از جمله بت پرستان و مشرکان نیستم ابراهیم تا تبرا نکرد تولا او با معبود
سلامت نیامد ازینجاست که هیچ تولائی بی تبرا درست نیست نه بینی که قدیم جل جلاله مکلفان را چنین فرمود که لا اله الا الله
نفی را تا جیدا از خار و خاشاک شرک پاک فرمود تا سلطان الا الله بروی گذر کند و در صدر دل بر مسند جان قرار کرد
وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِّي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ
رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ابراهیم چون بتان را استخفاف کردی و رسن در پایهای
ایشان کردی و ایشان را در زمین کشیدی و در کنار آب بردی بتهکم و سخریت که آب میخورید الا تاکلون الا تشربون
چرا طعام نمیخورید چرا آب نمیخورید قوم او در همین با او خصومت کردندی چنانکه خدای گفت وحاجه قوم ابراهیم بر سبیل
ملامت گفت شما با ما خصومت میکنید در باب خدای من و حال انکه مرا هدایت کرد و لطف ارزانی داشت تا او را بدلیل
و حجت بدانیم بدلایل ملکوت آسمانها و زمین و من از خدای خود میترسم از انچه شما او را با خدای شریک میگردانید
و من از ایشان نترسم که ایشان جمادند و نفع و ضرری بر کس نتوانند رسانید مگر خدای من چیزی که خواهد برساند از
مکاره چون بیماری و درویشی و مانند آن که آن بمشیت و قدرت خدای من باشد انگه ایشان را گفت خدای من فراخ عطاست
و عالمست بجمله معلومات بهر چه که صحیح باشد که معلوم او گردد و معلومات او را نهایتی نبود و انگه برای تحریص ایشان بایمان
گفت هیچ شما هیچ تفکر نمیکنید و اندیشه را کار نمی‌بندید تا صحت و صدق من بدانید و صدق دعوی مرا بشناسید و گفت
وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ

الفریقین احق بالامن ان کنتم تعلمون الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم
الامن وهم مهتدون آنگه بر سبیل احتجاج ایشانرا گفت که من چگونه ترسم از معبودان شما از آنکه شما شریکان
خدای گردیده و شرک می آورید و من دانسته ام که ایشان هیچ نفع و ضرری بکسی نتوانند کرد پس اولیتر آنست که از
خدای من بترسید بدان شرک که بدو آورده اید که او قاهر و غالب است هرچه خواهد بکند و کس او را از آن منع نتواند
کرد و شما نمی ترسید از آنکه بدو شرک آورده اید و انباز گرفته اید چیزی را که خدای از بهر ایشان بر شما هیچ حجتی و دلیلی
نفرستاده است پس از این دو گروه که ماییم و شما بنگرید تا کدام از این دو سزاوارترند که ایمن باشند اگر شما را علمی و دانشی
هست و در آیه دلیلست که هر قول که بی حجت بود باطل بود و دلیلست بر آنکه گفته اند که مناظره و محاجه نباید کرد
آنگه ابتدا کرد و گفت آنانکه ایمان آورند بخدا و پیغمبران و کتابها و آنچه واجب باشد و تصدیق کردن آنگه ایمان خود را
بظلم یعنی بکفر باز نپوشند و مراد بظلم اینجا کفرست چنانچه از سیاق کلام معلوم است جمعی از صحابه چون سلمان و عبدالله
مسعود روایت کرده اند که چون آیه فرود آمد مسلمانان بترسیدند و گفتند یا رسول الله از ما کیست که او ظالم نفس نیست
امن از ما برخاسته باشد رسول گفت خلاف آنست که شما گمان می برید که این ظلم کفرست نه شنیده که خدای خبر کرد از
بنده صالح یعنی لقمن که یا بنی لا تشرک بالله ان الشرک لظلم عظیم و بعضی مفسران گفته اند که این آیه هم در حکایت ابراهیمست
چون حجت آورد بر خصم خود و صحت مذهب خود بدلیل روشن کرد و گفته اند این سخن از امیر المومنین علیست که این آیت
مخصوص است با براهیم یکی از صحابه رسول گفت آنانکه ایمان آوردند و ایمان خود را باز نپوشیدند بکفر یعنی ایمان آرند و بدان
مستقیم شوند چنانکه گفت ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا ایشانرا امن و ایمنی است و ایشانرا اهتدی
و راه یافته اند براه بهشت وتلک حجتنا آتیناها ابراهیم علی قومه نرفع درجات من نشاء ان ربک
حکیم علیم اشارتست بحجت مقدم که در آیه پیش رفت از محاجه با قوم و غلبه او بر ایشان بحجت مجاهد گفت حجت آن
که گفت الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم حق تعالی میگوید که ما ابراهیم را نصرت دادیم بحجت و حجت او را بر قوم او غالب
کردیم و او را منزلتی رفیع و محل عالی کرامت کردیم و ما برداریم و بلند گردانیم درجه هر که را که خواهیم بر دیگران و از
که خواهیم باین درجات مخصوص گردانیم که خدای تو ای محمد حکیمست و داناست آنچه کند نیکو کند و صواب کند و آنچه فرماید
مصلحت فرماید ووهبنا له اسحق ویعقوب کلا هدینا ونوحا هدینا من قبل ومن ذریته داود و
سلیمان وایوب ویوسف وموسی وهرون وکذلک نجزی المحسنین وزکریا ویحیی وعیسی والیاس
کل من الصالحین واسمعیل والیسع ویونس ولوطا وکلا فضلنا علی العالمین بیان نعمت کرد با ابراهیم
میگوید که ما ابراهیم را دادیم فرزندی نام اسحق و یعقوب نواده وی بود و او را برای آن یعقوب گفتند که در عقب
بزادند و ما همه را هدایت کردیم و نبوت دادیم از فرزندان او یعنی نوح از بهر آنکه لوط پسر خواهر ابراهیم بود یا پسر برادر
او یعنی لوط از فرزندان نوحست و داود پیغمبر و سلیمان پیغمبر پسر او بود و ایوب بن آموص پسر پسر عیص او بود از اسحق و یوسف
پسر یعقوب   یوسف را گفت الکریم بن الکریم یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم و موسی و هرون که پسران عمران

بودند و هرون یکسال از موسی مهتر بود و همچنانکه ابراهیم را جزا دادیم بر توحید و ثبات بر دین و مجاهده در راه معرفت همچنین
فرزندان او را و هر که با ایشان اقتدا کند پاداش دهیم و جمله محسنانرا بر احسانی و نیکویی که کنند و همچنین از فرزندان اوست
زکریای بن آذن و یحیی بن زکریا و عیسی پسر مریم بنت عمران بن ماثان عبدالله مسعود گفت که او ادریس است و او را دو
نام بود چنانکه یعقوب را دو نام بود و اسرائیل و دیگران مفسران گفتند که الیاس از فرزندان هرون بود و این درست تر
تا آیه بر نسق باشد آنگه گفت همه از جمله صالحان بودند و این آیه دلیلست که حسن و حسین علیهما السلم از فرزندان رسولند
از آنکه خدای تعالی عیسی را از فرزندان ابراهیم یا نوح خواند و نسب او با ایشان از جهت مادر بود که او پدر نداشت عجب
از آنکس که روا دارد که عیسی پسر ابراهیم یا نوح بود که چندین هزار سال از میان ایشان بود و روا ندارد که حسن و حسین از
فرزندان رسول باشند که میان ایشان تا رسول بجز فاطمه نبود و در خبرست که یکروز مامون رشید با علی بن موسی
الرضا نشسته بود و گفت یا بن رسول الله دلیل تو ای گفت که تو از فرزندان رسولی از کتاب خدای و از صلب رسول گفت
نی آیه مباهله بخواند که قل تعالوا ندع ابناءنا تا و این سوره انعام بخواند که ومن ذریته داود وسلیمان امام گفت این نیز
نیارم گفت پس دیگر چیست گفت حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم گفت از کجا دلالت میکند گفت چگویی اگر رسول اندی
حاضر آید و دختر ترا طلبد از تو بزنی با او دهی گفت دهم و که باشد که این رغبت نکند امام گفت اگر از من خواهد من ندهم گفت
چرا گفت اجماع امت است که فرزند خواه از دختر و خواه از پسر بر مرد حرامست و دیگر آنکه اگر من زنی دارم و رها کنم
پیغمبر آن زن را بزنی نتواند خواست لقوله تعالی وحلائل ابنائکم الذین من اصلابکم آنگه خدای گفت که ما اسمعیل را از فرزندان
ابراهیم کردیم و یسع را که پسر اخطوب بود و یونس بن متی را و لوط بن هاران را که پسر برادر ابراهیم بود او را بر سبیل تغلیب
و دیگر فرزندان وی شمرد وجه دیگر آنکه از فرزندان نوح شمرده باشد آنگه گفت ما همه را از این پیغمبران تفضیل نهادیم بر
عالمیان یعنی بر اهل زمانه وی هر پیغمبری در روزگار خود بهترین امت خود بودند زیرا که حکیم تقدیم مفضول بر فاضل
نکند از آنکه این در حکمت نوشته بود و یک روزگار دو پیغمبر باشند تا باشند ایشان بر یکدیگر مفضل باشند چنانکه ابراهیم و
لوط در یک زمان بودند و ابراهیم فاضلتر بود پس مراد آنست که ما هر یکی را از ایشان تفضیل نهادیم بر امت وی
ومن آبائهم وذریاتهم واخوانهم واجتبیناهم وهدیناهم الی صراط مستقیم ذلک هدی الله یهدی به من یشاء
من عباده ولو اشرکوا لحبط عنهم ما کانوا یعملون اولئک الذین آتیناهم الکتاب والحکم والنبوة
فان یکفر بها هؤلاء فقد وکلنا بها قوما لیسوا بها بکافرین اولئک الذین هدی الله فبهداهم اقتده قل لا اسألکم علیه اجرا
ان هو الا ذکری للعالمین از پدران پیغمبران و برادران و فرزندان ایشان انبیا بودند یا اولیا بودند تفضیل دادیم ایشانرا
برگزیدیم و هدایت کردیم و راه نمودیم براه راست از بیان الطاف و توفیق نمود و آنچه ایشانرا ثوابی و نیک
گردانید این راه دین خدای و هدایت اوست که راه نماید بان هر کسی را که خواهد و لابد که قدیم تعالی هیچ فعل نکند که آن را
نخواهد و هر فعل که کند آن را خواهد برای آنکه هر فعلی که میکند عالمست بر آن و ناهی نبود و بغرض صحیح کند پس معنی آنکه
که هدایتی او بی ارادت او نباشد و روا بود نیز که مراد از هدایت ثواب بود چنانکه در اول آیه است که وکلا هدینا

اولئک الذین

وتو خاطر بینا ومراد ازین ایت تو البست بدلیل قوله وکذلک نجزی المحسنین یعنی انها را که خواهد ثواب دهد از بندگان خویش
واگر ایشان شرک آرند بخدای عمل ایشان باطل ومحبط شود یعنی عمل که کنند یا انچه کرده باشند مستحق ثواب نشوند برای انکه بروجه
مامور نکرده باشند انکه گفت اولئک الذین اتیناهم الکتاب والحکم والنبوة یعنی ایشان انکسانی اند که ما ایشانرا کتاب دادیم وحکمت وپیغمبری که
اجماعت که اهل عصر تواند با نبیا ونبوت ایشان کافر شوند ما موکل کردیم وبازگذاشتیم بر لطف وتوحید وتوفیق گروهی
که بان کافر نیستند یعنی این قوم اگر کافر شوند بنبوت تو گروهی انگاشتگان ما که کافر نیستند وگفته اند مراد پیغمبران متقدم اند
وانانند که ذکر ایشان رفت که خدای عهد رسول با ایشان گرفت وایشان با ایمان آوردند بعضی دیگر گفته اند که مراد آنست
که یعنی اهل مکه بتو وبنبوت تو کافر شوند من گروهی دیگر موکل کنم از اهل مدینه برای ایمان داشتن بتو واگر بر عموم حمل کنند مراد جمله مومنان
باشند که بر رسول ایمان آورده اند در عصر وبعد ازو انکه گفت ایشان انانند که خدای ایشانرا هدایت کرد یعنی نبوت وکتاب
وحکم پس تو که محمدی وقوم وامت تو بهدایت ایشان اقتدا کنید یعنی بر سیرت وصلاح وسداد ایشان بروید وانچه مراد ازین نعت
نیست که رسول ما در شریعت تبع هیچ پیغمبری بود انکه رسول را فرمود بگو این قوم را که من این عمل که میکنم از ذکر اداء رسالت
وراه نمودن حق هیچ مزدی نمیخواهم ومالی طمع نمیدارم این که میکنم ومیگیرم خبر برای یادداشت وپند دادن خدای جهانیان است
وما قدروا الله حق قدره اذ قالوا ما انزل الله علی بشر من شیء قل من انزل الکتاب الذی جاء به موسی نورا و
هدی للناس تجعلونه قراطیس تبدونها وتخفون کثیرا وعلمتم ما لم تعلموا انتم ولا اباؤکم قل الله ثم ذرهم فی خوضهم
یلعبون مالک بن ضیف مردی جهود بود وبا رسول خصومت کرد رسول او را گفت خدای بر تو سوگند میدهم که در توریة
می یابی که ان الله یبغض الحبر السمین یعنی خدای دشمن میدارد عالم فربه را واو مردی فربه بود ودعوی علم میکرد واو را این سخن
سخت ناخوش امد ودر خشم شد وگفت ما انزل الله علی بشر من شیء بخدای که خدای بر هیچ آدمی چیزی نفرستاد واز
کتاب ووحی برسول وگفت ولا علی موسی ونه بر موسی اوگفت نه بر موسی خدای تعالی در شان او فرستاد وگفت این کافران
وجهودان نشناختند خدا را وانشناختند سزای خویشتن با اقرار نکردند خدا را بر قادری تا تعظیم نکردند او را حق تعظیم او
وچون گفتند که خدای بر هیچ آدمی نفرستاد نه وحی ونه کتاب محمد بن اسحق گفت جمعی جهودان رسول را گفتند که چرا کتابی نیاری
از آسمان چنانکه موسی الواح آورد از نزدیک خدای چنانکه خدای گفت یسالک اهل الکتاب ان تنزل علیهم کتابا
من السماء یکی از ایشان گفت که خدای بر هیچ آدمی چیزی نفرستاد نه توریة بموسی ونه انجیل بعیسی خدای این آیه فرستاد
وگفت بگو ای محمد کتابی که موسی آورد وشما از ان لاف میزنید که دران کتاب ونور وهدایت وبیان لطف است که خدای
که شما را فرستاد وشما از ان بر کاغذ کرده اید یعنی از ان بکاغذی نویسید بعضی را اظهار میکنید وبعضی را می پوشانید
از انچه از احوال ونعت وصفت منست تا مردمان از ان آگاه نشوند ومسلمانی را رغبت نشوند انکه گفت مسلمانان را بر سبیل
منت که بیاموخت شما را انچه شما وپدران شما ندانستند انکه رسول را گفت اگر ایشان جواب نمیدهند هم تو جواب ده ایشانرا
وبگو که خدای فرستاد ان کتاب بموسی انکه گفت بگذار تا در خوض وگفت وگوی خود بازی کنند صورت امر است ومراد
تهدید یعنی ایشانرا با من رها کن که من حق ایشان برسم وگذار ایشان منت بگو انچه خواهید کنید وهذا کتاب انزلناه

مبارک مصدق الذی بین یدیه ولتنذر ام القری ومن حولها والذین یؤمنون بالاخرة یؤمنون به وهم علی
صلاتهم یحافظون انکه حق تعالی وصف کرد قرانرا چون جهودان ومشرکان انکار کردند انرا گفت این کتابیست که ما
بفرستادیم کتاب مبارک وبا برکت وثابت وپاینده است وبراست دارنده واوست براست دارنده کتب
اوایل است از توریة وانجیل وزبور تا بترسانی با او اهل مکه را واناانرا که گرد اواند ودر پیرامن اومی باشند عبد الله عباس و
قتاده گفتند مراد جمله زمین است یعنی مکه وانچه گرد باگرد اوست چون مکه در میانه زمین باشد پس دیگر زمینها گرد او باشند
ومکه را ام القری برای آن گفتند که دیگر زمینها را از زیر او بیرون کردند وبرای آن مکه را تخصیص کرد که کعبه در اوست
وآن مقصد عالمیانست واول شهریست که مسکون شد وآدم انجا فرود آمد انکه گفت انانکه ایمان دارند بعقاب وثواب
وعقاب ودر ثواب راغب باشند واز عقاب ترسند وتفکر واندیشه کار بندند بدانید که این کتاب بر حق است واز نزد
خدای است از انکه عربانید با بلاغت وفصاحت وانکه ایشانرا بود از معارضه او عاجز آمدند چون ایمان دارند باین کتاب ایمان
وبر نماز پنجگانه مواظبت نمایند ومن اظلم ممن افتری علی الله کذبا او قال اوحی الی ولم یوح الیه شیء ومن قال سانزل
مثل ما انزل الله ولو تری اذ الظالمون فی غمرات الموت والملائکة باسطوا ایدیهم اخرجوا انفسکم الیوم تجزون
عذاب الهون بما کنتم تقولون علی الله غیر الحق وکنتم عن ایاته تستکبرون کیست ظالمتر وبیدادگرتر از انکس چون مسیلمه
کذاب واو مردی شجاع وکاهن بود وسجع گفتی وتلبیس کردی بعوام که مرا نیز کتابیست ووحی از خدای واو کهانت
وتلبیس کردی که من غیب میدانم ومرا از آسمان خبر میرسد واو دو رسول پیش پیغمبر فرستاد پیغمبر ایشانرا گفت با او
ایمان دارید گفتند داریم رسول گفت اگر آن نیستی که رسول را نکشند والا شما را بفرمودمی که گردن بزنند وایشانرا از
پیش خود براند وصحابه را گفت من شبی در خواب دیدم که دو دست برنجن زر در دست داشتم ومرا خوش نیامد من وحی کرده
که با دو دم من با دو میدم بپریدند از من تاویل آن چنین دو دروغ زن کردم یکی مسیلمه کذاب یمامه ویکی کذاب صنعا
اسود عنسی انکه فرمود خدای که کیست ستمکارتر از انکس که گوید زود بود که من بیارم کتابی مانند کتابی که بمحمد فرستادم
واز عبد الله بن سعد بن ابی سرح بود واو قریشی بود وکاتب رسول بود چون وحی آمدی او نوشتی ورسول املا کردی وبجای غفور
رحیم حکیم نوشتی وبجای سمیع علیم غفور رحیم نوشتی چون این آیه آمد که ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین الی قوله
خلقا آخر او را عجب آمد از تفصیل خلقت آدمی بر زبان او برفت که فتبارک الله احسن الخالقین او نوشت وبسبب این افتاد در
دل او وگفت که اگر انکه محمد میگوید راست از وحی که او راست مرا نیز هست واگر کاذبست مثال این که میگوید
من هم میگویم ودر حال مرتد شد وبا نزدیک مشرکان شد وگفت احوال محمد نیکو بدانستم او بمن املا میکرد ومن تغییر و
تبدیل میکردم وچنانکه من خواستم نوشتم ومومنان را که در سر از پیش رسول آمدندی می شناخت ومشرکانرا گفت
واز جمله مسلمانان یکروز عمار یاسر را وبنده نام او جبر بود ایشانرا گفت تا ایشان مشرکانرا بگرفتند وعذاب کردند
وعمار را از بس کوشش میزدند تا ایشانرا ناسزا گفتند وچون عمار را رها کردند پیش رسول آمد وگفت یا رسول الله
کافران عذاب کردند وکوشش نا پدید تا ترا باختیار ناسزا گفتیم مرا توبه باشد حق تعالی در حق عمار این آیه فرستاد که

کنتم

من كفر بالله من بعد ايمانه الا من اكره وقلبه مطمئن بالايمان ولكن من شرح بالكفر صدرا فعليهم غضب من الله ولهم عذاب
اليم یعنی عبد الله بن سعد و گفته اند که پیش از فتح مکه باسلام رجوع کرد و خدای سوال از بعض کفار خبر داد و گفت اگر
بینی تو آنکه ظالمان یعنی کافران در غمرات و شداید مرگ باشند و در سختی جان کندن که فرشتگان دستها گسترده باشند
و بچها گشاده باشند برای قبض روح ایشان و گویند ایشان را که بیرون کنید جانهای خود را از تنهای خود یا فرشتگان دست
بر ایشان گشاده باشند بعذاب و ضرب سیاط بر پشت و روی ایشان میزنند و میگویند که جان برهید بر سبیل استهزا
ایشان را گویند که خود را برهانید امروز درین عذاب اگر می توانید که امروز شما را بعذاب خواری جزا دهند محمد باقر گفت که عذاب
هون تشنگی باشد در وقت جان کندن و این عذاب شما را بدل جزای آن باشد که شما بر خدای دروغ نهاده اید و از آیات
قرآن که سخن او بود گردنکشی کرده اید و تصدیق نداشتید و این دلیلست بر آنکه جزا بر عمل است و عقوبت بر گناه ولقد
جئتمونا فرادى كما خلقناكم اول مرة وتركتم ما خولناكم وراء ظهوركم وما نرى معكم شفعاءكم الذين زعمتم انهم
فيكم شركاء لقد تقطع بينكم وضل عنكم ما كنتم تزعمون حق تعالی حکایت میکند از آنچه با کافران خواهد کرد در روز
قیامت بر سبیل تعنت و سرزنش و گفت با آمده اید شما ای کافران ما را گروه یکان همه یکیک و تنها چنانکه شما را آفریدیم
اول بار حفاة و عراة و غرلا همه تن برهنه و پا برهنه و علامتها بوده با شما نه مالی و نه عقاری و نه دیناری و دینار ادرشر
کار وی کرده و آخرت بفروختید و دنیا خریدید و آنچه شما را داده بودیم رها کردید و سخن ما را با پس پشت انداختید از مال و
ملک و زن و فرزند و اتباع و اشیاع که شما از در دار دنیا می پرستید اکنون با شما نمی بینیم که شما میگفتید که ایشان انباز
منند و امید داشتید شفاعت ایشان چونست که امروز با شما نیستند اسباب و وسیلتی که در میان شما بود همه بریده شد
و آنچه دعوی شما بود در حق ایشان همه باطل گشت امروز بی یار و بی یاور و بی شفیع مانده اید ابو هریره از رسول روایت
کرد که چون اسرافیل صور در دمد زمین پر از ارواح شود چون منج انگبین که بر گل نشیند آنگه حق تعالی گوید بعزت و جلال و
بزرگواری من که هر جانی با قالب خود رود پس ارواح با قالبهای خود روند و در اعضا پراکنده شوند آنگه زمین شکافته
شود اول کسی که سر از خاک بر زند من باشم آنگه جمله خلایق بر خیزند و بشتاب در عرصات که آیند بموقف عرض هفتاد
سال بایستند همه تن برهنه و پا برهنه و سر برهنه و ختنه ناکرده با علامتی که کس با ایشان ننگرد و خدای در میان
ایشان حکم نکند خلایق چندان بگریند که آب چشم ایشان خون شود و چندان عرق از ایشان جدا شود که پنداری که لگام
دهن ایشان کرده اند عایشه بترسید که زنان نیز برهنه باشند رسول گفت که بلی عایشه گفت واسوأتاه وارسوایاه
وا شرمساریاه در پیش خلایق رسول گفت یا عایشه روز قیامت هر کس را چندان پیش آمده باشد که بر دیگری ننگرد و
بر کسی نپردازد تا داند که مرد کدام است و زن کدام قوله لكل امرئ منهم يومئذ شأن يغنيه آنگه بر سبیل [illegible] ایشان را
گویند و ما نرى معكم شفعاءكم الذين زعمتم انهم فيكم شركاء لقد تقطع بينكم وضل عنكم ما كنتم تزعمون ان الله فالق
الحب والنوى يخرج الحي من الميت ومخرج الميت من الحي ذلكم الله فانى تؤفكون فالق الاصباح وجعل
الليل سكنا والشمس والقمر حسبانا ذلك تقدير العزيز العليم وهو الذي جعل لكم النجوم لتهتدوا

انهم

بها

ظلمات البر والبحر قد فصلنا الآيات لقوم يعلمون آنگه بر سبیل تذکیر و تنبیه و اقامت حجت گفت خدای و معبود
که از وی توقع خیر و روزی کنند آن خدایست که در زمین دانه بشکافد از جمله حبوبات و استه خرما و برای آن این تخصیص
کرد که دست آدمیان از این دور باشد پس بضرورت معلوم میشود که آن کسی دیگر نکند بجز آن خدای که قادر باشد در همه اشیا
و در کلام امیر المومنین علی هست که والذی فلق الحبة وبرأ النسمة یا نها ای که در زمین دانه بشکافد و در رحم تاریک
صورت نگارد و از زنده بیرون می آرد یعنی از دانه خوشه بیرون می آید و از استه خرما درخت خرما زیرا که اینها با نقلیب
و نیفزایند چون ایشان را بشکافند بالنده شود و فزاینده همچو زنده که در نشو و نما باشد و از مرده که نطفه است حیوان
زنده بیرون می آورد و از حیوان زنده نطفه مرده بیرون می آورد و از خایه مرغ مرغ بیرون آرد و از مرغ خایه آرد
آنکس که اینچنین کند خدای بر حقیقت او باشد پس شما را چگونه میگردانند از راه روشن طریق راست و آن خدایست
که در شب شکافنده صبحست که در شب تاریک روز روشن بیرون می آرد و اوست که شب را مسکن و آرام شما کرد تا
بیاسایید و خدای آفتاب و ماه را سیر کی بر فلک خود بحساب میگرداند نه بگزاف تا آنکه آفتاب بسالی برود و ماه بیک ماه
برود مقدار و سیر او چنان ساخت و مقدار این چنین کرد حق تعالی بدین آیت بندگان خود را تذکیر نعمت خود میکند
و میگوید که منم آن خدای که بندگان من در شب تاریک باشند که در هیچ نه بینند و از تصرف معاش خود باز مانند که
از میان شب تاریک عمود صبح روز بشکافم و جهانی تاریک را روشن گردانم تا هر کسی بسر معاش خود در و
و طلب منافع و مقصود خود برسند عالم در بدایت خلق تاریک بود من آن جرم آفتاب برای جهانیان چراغ روشن بر
افروختم که وجعل الشمس سراجا تا جهانیان بمنافع خود برسند همچنین جهان ظلم و ضلالت داشت و خلقان در ظلم
ظلمات بوده در تاریکی کفر و ضلالت من از میان آن ظلمت و ضلالت ناگاه آفتاب هدایت و عدل محمدی در میان
آن در آوردیم تا عالم شرع بنور او منور گرد و دیگر امان او بیابند و باز ماندگان برسند و هر کسی بمقصد و مقصود خود
برسند باز چون آفتاب فلک بپرد و بکنار مغرب رسید بجای او ماهی بر آوردیم اگر چه در نور و ضیا با آفتاب نرسد اما
خلقان بنور او منتفع شوند و بهدایت او راه یابند و از آن پس چون ماه فرو شد ستاره بر آوردیم و از پس او دیگری
تا چنانکه فلک دنیا از آفتاب و ماه و ستارگان خالی نیست فلک دین هم از آن خالی نباشد و بعد بروج آسمان
نجوم هدی کردیم چون نوبت باخر رسید بر مثال او شب غیبتش در آمد با ظلام ظلم عالم بگرفت و متوقعان راحت و
منتظران فرج در بند انتظار دراز بماندند چنانکه با آغاز کار بود با انجام چنان رسد که خبر صاحب وحی چنانست که
الاسلام بدا غريبا وسيعود غريبا كما بدا فطوبى للغرباء همچنانکه در اول کردم در آخر وعده کردم اگر چه شب دراز است
و ظلمت متکاثف نومید مشوید که هر شبی را روز باشد و هر ظلمتی را ضیایی در عقب و هر عسری را فرجی و هر
رنجی را راحتی الفرج مع الكرب وان مع العسر يسرا تا سخت نشود نشود مفرجی سخت شو
تا نشوی فرج بینی که در وقت سحر تاریکی بیشتر بود چون ظلمت بنهایت رسد صبح بر آید چون ظلم بغایت رسد آیت
عدل بر آید چون در ظلمت که فقاد شود ناگاه از جاه که امید ندارد صبح بر آید که بر اثر او آفتاب عدل سر بر زند و شعاع

عدل بر ستم و ستمگر زند تا جایکه نور شش ظلم را باطل گرداند عدلش ظلم را ناچیز کند چنانکه گفت یملأ الارض قسطا و عدلا
کما ملئت ظلما و جورا بر روشنائی روز بر تو منت نهاد که طلب معاش است و شب تاریک تیره منت نهاد که قرار
گاه و آسایش است که و جعل اللیل سکنا اگر همیشه روز بودی کی آسودی و اگر همیشه شب بودی طلب معاش
از کی بودی پس این بکار است آسایش را و آن بکار است معاش را و از آن باز بزرگتر است تا مر فرسودگی که بود
بآسودگی بدل شود و الشمس و القمر حسبانا و آفتاب و ماه را حسبانی نهادم در فلک خود سیصد و شصت مطلع و سیصد و
شصت مغرب نهادم هر روزی بمطلعی بر آید و بمغربی فرو شود از اینجاست که گفت فلا اقسم برب المشارق
و المغارب و منافع این هر خدای نهاده اند که کشت پرورد و نبات رویاند و میوه ها رساند نور گسترانده و راه نماید چون
آفتاب فرو شود ماه بر آرم تا حساب ایام و شهور بدانی و اوقات معاملات و وقت عبادات از نماز و روزه
و حج بدانی آفتاب طباخی میکند و ماه صباغی میکند این پرورد و آن می پردازد تا کار تو بر کت باشد و عیش تو با
ماده و مهیا باشد این کار ها بتدبیر تو نیست بلکه بتقدیر منست ذلک تقدیر العزیز العلیم بتقدیر خدا است که
عزیز است هیچ چیز او را غلبه نتواند کرد و علیم است که مصالح خلق او داند بعزت بکند و بحکمت بنهد رأی تو ای برهمن راه
اینست و اندیشه ترا برین گذر گاه نیست ادراک تو بدان محیط نشود و آنکه گفت او آن خداست که برای شما ستارگان
بیافرید تا بآن راه یابید بشب تاریک در بیابانها و صحراها و دریاها آن خدای که برای تو چندین لطف کرده باشد روا دارد
که ترا در ظلمات شبهات رها کند و در دین برای تو راه نماینده پیدا نکند درین باب هدایت تو خداست در آن
تاریکی ضلالت تو خواهد اگر در دنیا ستاره را رهبر تو کرد و در دین هم ستارگان زمین را راه نماینده تو کرد
تا یک ستاره در زمین می تابد یکی از امامان در زمین می باید چون او را از زمین بر دارم ستارگان از آسمان فرو د
آرم چون یک یک این امامان معصوم بر اندازم ستارگان از آسمان بپردازم چون این را از مسند امامت برخیزانم
ستارگان را از آسمان فرو ریزانم برای آنکه ایشان امان و امامان زمین اند آنچنانکه ستارگان امان اهل آسمان اند
رسول علیه السلام فرمود که مثل اهل بیتی مثل نجوم السماء و انها امان لاهل السماء و اهل بیتی امان لاهل الارض فاذا ذهبت
النجوم من السماء اتی اهل السماء ما یوعدون و اذا ذهب اهل بیتی من الارض اتی اهل الارض ما یوعدون آنکه بیان
خویش کرد و گفت غرض من در دنیا هدایت تست آنکه در دنیا ترا هدایت کند در دین تو ابلیس را که نخواهد و تو
خواهد که اینجا بر راه باشی تو خواهد که در دین گمراه باشی اگر در بیابانی بستاره بنگر و اگر در دریای چشم بر ستاره دار
که دلیل او است و راه رو را از دلیل چاره نیست اگر ستاره را نبینی و براه راست نشوی ستاره را چه زیان و اگر
امامان و کتاب خدا را نبینی و پس روی ایشان نکنی امام را چه زیان و کتاب را چه نقصان هر دو زیان تراست ما آیات
و دلالات بیان کردیم و تفصیل دادیم و مهمل و مجمل فرو نگذاشتیم برای قومی که دانند اگر کسی نداند زیان او را باشد
و هو الذی انشاکم من نفس واحدة فمستقر و مستودع قد فصلنا الآیات لقوم یفقهون او آن خدایست
که بیافرید شما را از یک نفس یعنی آدم پس شما را جای قرار گاهیست یعنی رحم مادر تا بوقت زادن و جای دیگر ودیعت است
یعنی

یعنی گور تا روز قیامت سعید جبیر گفت مستقر شکم مادر است و مستودع صلب پدر او را بودیعت بصلب پدر داده اند تا در
آنجا باشد و در وقت مطالبه در رحم مادر آید و قرار گیرد تا بوقت خود آنگاه جایگاه بدل کند و بزمین آید پس زمین مستقر
دیگر است او هم تا در زمین بماند آنکه مستودع لحد آید آنجا قرار گیرد و بودیعه او باشد تا وقت بعث آنگاه از آنجا برخیزد
تا بمستودع عرض گاه آید آنجا مدتی مقام کند از آنجا مستقر بهشت برند یا مستقر دوزخ و آنجا مستقر نیست که آنجا ارتحال
و انتقال نبود خالدین فیها ابدا کریب گفت عبد الله عباس مرا بخواند و گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله
عباس الی حبر تیما اما بعد فحدثنی من مستقر و مستودع آنگه مرا گفت این نامه را بیر فلان جا و فلان حبر را از جهودان
که حبر است از احبار آن نامه را بیردم و بدان حبر دادم و گفت مرحبا بکتاب من المسلمین آنگه مرا بخانه برد
و سفطی چند بیرون آورد و صحیفه ها بر میگرفت و در و مینگر میرد و می انداخت گفتم این چیست که می اندازی گفت این نبشتها
جهودانست که بدروغ نوشته اند و من طلب نوشته موسی میکنم تا آنکه آن نوشته بگرفت و فرو نگریست و گفت این
نوشته موسی است آنگه ساعتی تامل کرد و پس نوشت مستقر در رحم باشد و مستقر در زمین بر پشت زمین مستقر در شکم
زمین یعنی گور و مستقر آنجا که مصیر و ماوی او باشد در بهشت یا دوزخ آنگه بر خواند که و نقر فی الارحام کیف نشاء و لکم
فی الارض مستقر و متاع الی حین حسن بصری گفت مستقر در گور باشد و مستودع در دنیا آنگه قد فصلنا الآیات
ما آیات و دلالات روشن گردانیدیم برای قومی که عقل را کار بندند و هو الذی انزل من السماء ماء فاخرجنا به
نبات کل شیء فاخرجنا منه خضرا نخرج منه حبا متراکبا و من النخل من طلعها قنوان دانیة و جنات من اعناب و الزیتون و الرمان
مشتبها و غیر متشابه انظروا الی ثمره اذا اثمر و ینعه ان فی ذلکم لآیات لقوم یؤمنون و جعلوا لله شرکاء
الجن و خلقهم و خرقوا له بنین و بنات بغیر علم سبحانه و تعالی عما یصفون او آن خدایست که فرو د آورد از
آسمان آب باران پس بیرون آریم بسبب آن آب از بهر حکمتی گیاه و برای شما و اگر نه ما را بدان احتیاج نیست و آن گیاه از
هر چیزی یعنی بسبزی از هر چیزی از تر تا معنی آن بود که بیرون آریم از آب سبزی و از سبزی بیرون آریم دانه بر هم
نشسته یعنی چون خوشه گندم و ارزن و کاورس و مانند آن و از خرما شکوفهها و میان غلاف و شکوفه شاخها و خوشها
نزدیک بهمدیگر و بوستانها از انگور و زیتون و نار با یکدیگر مانند و بعضی نمانند بهمدیگر و چون از جنس یکدیگر چنانکه انگور
با انگور و زیتون با زیتون و نار بنار بهم مانند چون از جنس همدیگر باشند و قول دیگر آنست که در شکل بهم مانند و در طعم نمانند
و در خلقه متشابه باشند و در حکمت متشابه نباشند چون میوه بیارد و برسد و پخته شود حق تعالی بندگان خود را بچشم
نعمت میکند بان چیزها که بر شمرد از آن باران که فرستاد از آسمان و نبات رویانید در زمین از آنکه غذای آدمی و
وحوش و طیور گرداند و انواع درختان میوه از خرما و انگور و نار و زیتون آنچه ذکر کرد آخر گفت میان تو و چهارپای
فرقی باید چون چهارپای می خوری و تخمی بیکار چشم عبرت باز کن و در نگر در میوه این درختان که کی بسر و ماند و کی بسر ساند
و کمیت و کیفیت آن که میداند که درین بیان کردیم علامات و دلالاتی که هست مومنان و منافقان را حق تعالی گفتار مخال
مشرکان را باز میگوید که این مشرکان خدا را شریک و انباز پدید کردند از جن یعنی پریان را انباز وی میگویند چنانکه در
خبر الخروج منه

دیگر میگویند وجعلوا لله شرکاء الجن و همچنین دروغ میگویند که او را پسران و دختران اند اگر جهود اند گفتند که عزیر ابن الله
و اگر ترسایانند گفتند المسیح ابن الله و اگر عرب اند گفتند الملائکة بنات الله این جمله که میگویند بی علمی و دانشی و جهلی میگویند
از سر جهل و اعتقاد فاسد میگویند اکنون برخلاف گفتار ایشان شرح خود کرد و میگوید که خدای تعالی منزه و دور و متعالیست
از آنچه ایشان میگویند و وصف میکنند بدیع السموات والارض انی یکون له ولد ولم تکن له صاحبة وخلق کل
شیء وهو بکل شیء علیم ذلکم الله ربکم لا اله الا هو خالق کل شیء فاعبدوه وهو علی کل شیء وکیل اوست
آن خدایی که آفریننده آسمان و زمینست و پدید آرنده بی آنکه اقتدا بکسی کند بلکه بر سبیل اختراع و مخترع فعلی بود که کند
نه بقدرت در محل قدرت و این فعل جز قادر للذات نتواند کرد پس چگونه خدای مرزیده باشد که او را هیچ زنی نبوده است
پس محالست که او را فرزند باشد بی زن چون دانید که او را زن محالست چرا او را فرزند روا میدارید که
او بیافرید همه چیز را و هرچه هست همه آفریده اوست زیرا که فعل بنده فعل وی نباشد و او بر همه چیزی عالم و داناست
و چون جمله اشیا آفریده او باشند و او بهمه دانا باشد چه احتیاج بزن و فرزند باشد آن خدای معروفست باین افعال و
موصوفست باین صفات اوست خدای شما و جز از وی خدای دیگر نباشد او آفریدگار همه چیزهاست و او پرستند که
سزاوار پرستش اوست و آفریننده و قادرست بر اصول نعمت و فروع وی و او بر همه چیزی حافظ و نگهبانست
و در و متصرفست بر سبیل مصلحت و خود را برای آن وصف کرد که وکیلست باین افعال بی تصرف از تدبیر وی
و مصالح که میفرماید منفعت آن بدو عاید نیست بلکه بایندگان وی عاید است لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار
وهو اللطیف الخبیر ای آنکه از جلال و صفاتی که مر خدا راست و خود را بدان مدح کرد آنست که گوید چشمها او را در نیابد
و او خداوند جمله چشمها را دریابد و اوست آن خدایی که لطف کننده است با بندگان خود و وجهی دیگر آنست که جوهر
لطیف که او را بصر گویند و بدان مبصرات را بیند او را در نیابد از بهر آنکه اگر او را دریابد جسم بود یا جسمانی و ادراک لطیف
و ادراک خود مبصرات را دریابد آن جوهر لطیف که لطیف را در بصر ترکیب کرد جز از وی هیچکس آن را در نیابد و خبیرست
و آگاه و عالمست بهر چیزی که آن لطیفست که از او دریابد و این آیه دلیلست بر آنکه خدای دیدنی نیست از آنجه که خدای
خود را وصف کرد بنفی ادراک بصر بر وجه مدح و مدح راجع است با ذات وی و هرچه نفی آن مدح بود اثبات آن ذم بود
و دلیل بر آنکه خدای مدح کرد خود را بنفی ادراک بصر و این مدح باجماع امت است و اگر مخالفان گویند که مدح بآن کرد که
قادرست بآنکه منع کند ابصار را از ذات خویش پس خلاف نیست در آنکه مدحست و تیز آنچه پیش از این آیتست
مدحست و آنچه از پس این آیتست هم مدحست نشاید که آنچه در میان آیت مدح نباشد و دلیل بر آنکه ادراک بصر روا
آنست که هیچ فرقی نیست میان آنکه گوید رأیته و ابصرته و ادرکته ببصری و روا نیست که ادراک حالت باشد
که اگر چنین بودی روا بودی ادراک الشیء بالمدینة و این خلاف لغت عربیت و اما معنی قول خدای اذا ادرکه الغرق
و جای دیگر گفت انا لمدرکون و دلیل بر آنکه هر مدحی که بنفی باشد اثباتش ذم بود آنست که نفی نقیض اثبات بود
چنانکه خدای تعالی فرمود که لا تأخذه سنة ولا نوم او را خواب اندک و بسیار نگیرد و ان الله لا یظلم الناس شیئا

اگر کسی اثبات خواب و ظلم کند بر وی نقصان و مذمت وی کرده باشد اگر گویند خدای تعالی که ابصار را چند جا اثبات
که مبصرات او را ببیند گوییم اگرچه فعل اضافه است با آنها امار او اضافت مجاز است چنانکه در آیه دیگر گفت ذلک
بما قدمت ایدیکم قد جاءکم بصائر من ربکم فمن ابصر فلنفسه ومن عمی فعلیها وما انا علیکم بحفیظ و
کذلک نصرف الآیات ولیقولوا درست ولنبینه لقوم یعلمون بصیرة دلالتی باشد که ایجاب علم کند
بر وجهی که وضوح آن بحدی رسد که پنداری عالم معلوم را می بیند حق تعالی میگوید در رستی و حقیقت که بشما آمد حجتهای واضح
و دلالت روشن پس هر که بنگرد و می بیند یعنی اندیشه کند و بداند برای خود نفع آن راجع با وی باشد و هر که کوتاهی
این کند و از این آیات و دلالات کور شود یعنی اندیشه نکند و بال آن راجع با وی باشد بگو یا محمد که من بر شما نگهبان
نیستم بر من جز دعوت کردن نیست و گفته اند که این آیه پیش از آن آمد که خدای تعالی فرمود که بکفار که ما آیات
و حجات را همچنین میگردانیم یعنی مبین و مفصل و متین و محکم گردانیم تا نگویند که تو درست کرده یا خوانده یا اخبار
کهنه شده و است از اخبار گذشته و تیز برای آن کردیم تا بیان کنیم برای قوم که ایشان بدانند و بشنوند اتبع ما اوحی
الیک من ربک لا اله الا هو واعرض عن المشرکین ولو شاء الله ما اشرکوا وما جعلناک علیهم
حفیظا وما انت علیهم بوکیل حق تعالی رسول خود را میفرماید که ای محمد متابعت کن وحی را و بی الخبر را که تو وحی
کرده اند و الهام تو کردند آن خدای که پروردگار تست که هیچ خدای نیست جز او که آفریدگار عالمست و
گفته اند که معنی اینست که ایشان را دعوت کن باین کلمه و اعراض کن و روی از مشرکان بگردان عبدالله عباس گفت
این آیه منسوخست بآیه قتال آنکه خدای فرمود که اگر خدای خواستی که این کافران و مشرکان که کافر بودندی با خدای
انباز نگرفتندی یعنی اگر خدای خواستی ایشان را بقهر و الجاء بایمان داشتی اما نخواست بلکه ایمان بر سبیل اختیار خواست
که اگر بر سبیل الجاء و اضطرار خواستی منافی حکمت بودی و نقض غرض بودی زیرا که خدای بتکلیف بندگان غرض آنست
تا بوجه اختیار و ترددو مستحق ثواب گردند و این آیه را دلیل نیست که از کافر ایمان نمیخواهد بر سبیل اختیار از آنکه در آیتهای
دیگر جمله کافران و مشرکان را امر کرد بر ایمان و امر امر نبود بچیزی الا وقتی که آن را خواهد و تیز اگر خدای از مشرک کافر
شرک و کفر خواستی بایستی که کافر و مشرک مطیع او بودندی زیرا که ایشان آن میکنند که خدای از ایشان میخواهد پس اگر
خدای بکفر ایشان عذاب کند ایشان را ظلم و قبیح باشد پس معلوم شد که مراد از این آیه آنست که اگر خدای خواستی ایشان را
بقهر و الجاء بایمان داشتی و ایشان شرک و کفر نداشتندی آنکه محمد را گفت که ای محمد ما ترا بر ایشان نگهبان نکردیم که
ایشان را از کفر نگهبان داری یا آنکه بانی ایشان گنی که ایشان با وجود تو کفر نیارند اگر کفر آرند بر تو تاوانی باشد پس
تو بر ایشان موکل نه که بمصالح ایشان در مصلحت دینی و دنیاوی ایشان قیام نمایی هیچ این دو کار بر تو مفوض نیست
ما ایم که حفیظ احوال و رقیب حال و کفیل ارزاق ایشانیم بر تو جز ابلاغ حجت و انذار نیست و گفته اند که این آیه همه آمد پیش از آنکه
قتال فرمایند ولا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغیر علم کذلک زینا لکل امة عملهم
ثم الی ربهم مرجعهم فینبئهم بما کانوا یعملون سدی گفت سبب نزول شان این آیه آن بود که ابوطالب که عم

رسول بود او را حمایت میکرد چون ابوطالب را وفات نزدیک آمد مشرکان گفتند بیایید تا پیش وی رویم و از وجهت
برگیریم و بگوییم که این پسر برادرت را از سر ما باز دار که تا امروز از حرمت تو او را هیچ نگفتیم از آنکه بزرگ ما بودی و سید
و مهتر ما بودی و اگرنه ورا بکشتیمی ابوسفیان و ابوجهل و نضر بن حارث نزدیک ابوطالب شدند با جمعی دیگر و این سخن
با بوطالب گفتند ابوطالب رسول را حاضر کرد و گفت این قوم عم زادگان تواند رسول گفت از من چه میخواهند ایشان
گفتند از تو آن میخواهیم که دست از ما و خدایان ما بداری تا ما دست از تو و خدای تو بداریم رسول گفت من این کنم
اگر شما مرا یک کلمه یاری کنید که بدان کلمه عرب و عجم شما را منقاد شوند و ملک عرب و عجم بر شما گشاده گردد ایشان
گفتند آن کلمه چیست رسول گفت آنکه بگویید لا اله الا الله ایشان گفتند ما این نگوییم ابوطالب گفت یا محمد ایشان را رها
کن که با تو مساعدت نمیکنند رسول گفت من بغیر ازین هیچ چیز از ایشان راضی نشوم و اگرچه آفتاب را بیارند و بر دست
من نهند مشرکان گفتند ای محمد دست از دشنام دادن بر خدایان ما بدار و اگرنه ما نیز خدای ترا دشنام دهیم خدای
این آیه فرستاد که دشنام مدهید الخسانی را که میخوانند و می پرستند بجز خدا را که ایشان بسبب دشنام دادن شما
خدای شما را از ظلم و جهل ایشان دشنام دهند و این آیه دلیل است بر وجه تقیه و نگهداشتن زبان جایی که نه جای
اظهار باشد تا قدم تعالی گفت یا محمد با ایشان بساز و مدارا کن که تو در سرای ایشانی و ایشان بسیار اند و تو یار
نداری و ایشان دارند پس چون رسول را در وقت ضعف تقیه فرمایند و مدارا کردن با ایشان پس امام اولیتر باشد که چون
یار او را یا بتغیر فروترست و رعیت تیز که یار ایشان از سر دو فزونتر باشد تقیه اولی باشد و دفع مضرت بحسب
مقتضی عقل واجبست و شرع بدان وارد است در قرآن و سنت آنکه خدای گفت کذلک یاراستیم برای هر قومی
و هر امتی کردار ایشان را بنکاری و فرمودیم با ایمان آوردن و طاعت داشتن پایش ولکن حبب الیکم الایمان و زینه
فی قلوبکم چنانکه امت ترا با ایمان فرمودیم و بدان تحریص کردیم امت سلف را همچنین کردیم و هر تکلیف و لطف که
با شما کردیم با ایشان نیز کردیم و ما موریه را عمل ایشان گفته است از آن سبب که لازم بود ایشان را کردن آنجا که
یکی از ما غیر را گوید که تو آنچه کردی نیست میکن و بر عمل خود میباش و بعضی دیگر گفته اند که تزیین در آیه تخلیه است یعنی ما
ایشان را عقل کامل دادیم و علم بحسن حسنات و قبح مقبحات تا حسن را بدانند و کار بندند و قبح را بدانند و از آن دوری
نمایند و پرهیز کنند چون عقل و علم را کار نفرمودند تا حق از باطل و حجت از شبهه بدانند ما ایشان را با نفس ایشان
گذاشتیم تا آنچه کردند پنداشتند که نیکوست چنانکه گفت که و یحسبون انهم یحسنون صنعا از معنی گفت که ما
بیاراستیم هر امتی را عمل ایشان را یعنی ایشان را با عمل ایشان گذاشتیم و بقهر از آن منع نکردیم پس گویی که ما عمل
ایشان را بیاراستیم آنگه بر سبیل تهدید گفت پس ما منست من آگاه کار ایشان تا ایشان را خبر دهیم و پاداش
با آنچه کرده باشند جزا و مکافات دهیم ایشان را بحسب عمل ایشان وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ
لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ
كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ شان نزول آیه آن بود که مشرکان گفتند یا محمد خبر میدهی

ما را که موسی را عصا بود که چون بر سنگ زدی از آنجا آب بیرون آمدی و چون بر دریا زدی راههای خشک پیدا
شدی و عیسی مرده زنده گردی و برای صالح ناقه از کوه بیرون آمدی تو نیز ما را آیتی بیار تا ما ترا تصدیق کنیم رسول
گفت چه میخواهید گفتند این کوه صفا را برای ما زر کن و جمعی مردگان ما را زنده کن تا بر صدق رسالت تو گواهی
دهند رسول گفت ما را گمان چنانست که اگر ما این کار را از خدا درخواهیم اجابت کند آن زمان نیز شما ایمان
نیارید ایشان سوگند خوردند که ما ایمان آریم رسول با خدای خود مناجات کرد تا چه فرماید گفت بار خدایا تو میدانی
که ایشان چه میگویند جبرئیل آمد و گفت ای محمد تو مخیری اگر خواهی بدهیم و لیکن ایشان را پس از آن مهلت ندهیم
و عذاب استیصال کنیم و اگر نه رها کن تا باشد که از نسل ایشان کسی ایمان آرد رسول گفت خدایا صبر کردم خدای
این آیه فرستاد و گفت ای محمد بگو ایشان را که هیچ ازین آیات بدست من نیست بل بامر خداست اگر مصلحت داند
اظهار کند آنگه خطاب کرد و جمعی صحابه را که ایشان پنداشتند که اگر خدای آیات اظهار کند ایشان ایمان آرند
گفت شما چه دانید که چون آیه بیاید ایشان ایمان خواهند آورد یا نه و بدین وجه زیادت باشد چنانکه در جای دیگر
گفت و ما منعک ان لا تسجد و بعضی از اهل معانی گفتند که انها بمعنی لعلها باشد یعنی چه دانید شما تواند بود
که عند این آیات ایمان نیارند و گفته اند که خطاب مشرکان راست یعنی شما که مشرکانید چه دانید که عاقبت
کار با چیست آنگه ایشان را خبر داد و آنچه ایشان ندانستند و گفت حال ایشان اینست که ایمان نیارند آنگه گفت ما
برگردانیم دلها و چشمهای ایشان را بر سبیل عقوبت چنانکه اول بار ایشان ایمان نیاوردند ما بوقت دوم دلها و چشمهای
ایشان را برگردانیم یعنی در دوزخ با تش دوزخ بر سبیل جزا و عقوبت بر وفق گناه ایشان و گفته اند که معنی
آنست که از دلهای ایشان و از چشمهای ایشان آنیم و آنچه در ضمیر ایشانست بر ما پوشیده نیست که کسی
کار وی بر وی برگرداند حقیقت آن و باطن آن بدانیم که اگر ما چشمها و دلهای ایشان را برگردانیم باطن ایشان
خلاف این باشد ظاهر با ایم و نمی بینید چنانکه اول بار در دنیا بودند و حق نمیدیدند ایشان را با عمل ایشان گذاریم و بقهر
و جبر منع نکنیم تا در آن طغیان سرگشته و متحیر باشند وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ وَحَشَرْنَا
عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ عبدالله عباس گفت آیه
در حق آنان آمد که اقتراح کردند و آیات خواستند و رسول را گفتند باید که فرشتگان را فرستد تا بر صدق تو گواهی
دهند و مردگان را زنده گرداند تا بر صدق تو گواهی دهند و سوگند خوردند که اگر چنین باشد ما ایمان آریم خدای رد
کرد بر ایشان که دروغ میگویند که اگر ما فرشتگان را بر ایشان فرستیم از آسمان و مردگان را زنده کنیم تا با ایشان
سخن گویند و حشر کنیم مردگان را با ایشان تا ایشان معاینه ببینند با اینهمه آیات ایشان ایمان نیارند مگر آنکه خدای
ایشان را بجبر بر ایمان آرد یا علم ضروری در ایشان آفریند و لیکن بیشترین ایشان جاهلانند و نادانند اگر خدای آنچه ایشان
میخواهند بکند ایشان ایمان آرند بر خدای باشد که بکند اگر بکند مؤدی بنقض غرض شود پس منافی حکمت بود و بخلاف
قول کسی که گوید روا باشد که در معلوم لطف باشد که خدای آنکه اگر با کافران بکند ایمان آرند وَكَذَٰلِكَ لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا

شياطين الانس والجن يوحي بعضهم الى بعض زخرف القول غرورا ولو شاء ربك ما فعلوه فذرهم وما
يفترون ولتصغى اليه افئدة الذين لا يؤمنون بالآخرة وليرضوه وليقترفوا ما هم مقترفون وهمچنین
ما کردیم هر پیغمبر را دیوانی و آدمی شکل و پری صورت یعنی چنانکه دیگر پیغمبر از او دشمنان بودندی ترا نیز دشمنان باشند
و چنانکه بدیگر پیغمبران دشمنان ایشان را بدیشان تخلیه کردیم هم دشمنان ترا نیز با تو تخلیه کنیم و بجبر و قهر منع نکنیم چه
اگر تکلیف ممکن و مخلی نباشد و مضطر باشد و این منافی تکلیف بود پس خدای رسول را تسلی کرد که چنین دار که عداوت
و دشمنی کافران تنها با تست و با دیگر پیغمبران نبوده است بلکه هر پیغمبر را که فرستادیم ورا دشمنان بودند از جنیان
و انسیان که بعضی از دیوان و پریان آدمی را وحی میکنند بعضی از ایشان و وحی القای کلام خفی باشد و آن دعوه و انسی
از وسوسه جنی بود که با یکدیگر میگویند کفار را آراسته از بهر غرور و فریب و اگر خدای خواستی که ایشان این فعل
نکنند و یکدیگر را فریب ندهند بر سبیل قهر و اجبار ایشان آن نکردندی و لیکن آنچه خواست برای آنکه این
منافی تکلیف بود پس ای محمد تو ایشان را رها کن با اختیار ایشان و آن دروغ که میگویند و بقهر ایشان را منع
مکن که خدای مکافات ایشان بکند و این بر سبیل تهدید است چنانکه گفت اعملوا ما شئتم محمد باقر گفت که معنی وحی
شیطان آنست که ایشان یکدیگر را پند و بعضی بعضی را بیاموزند آنچه خلق را بدان اغوا کنند و این سخن آراسته
از شیاطین جن و انس است بر سبیل غرور از بهر آن القا میکنند تا دلهای کافران بدان میل کنند و دیگران بدان
میل کنند و بآن بگروند و ایمان بسرای باز پسین نیارند تا بکنند آنچه ایشان خواهند افغير الله ابتغي حكما وهو الذي
انزل اليكم الكتاب مفصلا والذين آتيناهم الكتاب يعلمون انه منزل من ربك بالحق فلا تكونن من
الممترين حق تعالی رسول را امر فرماید که بگو این کافران را که من جز از خدای حکم دیگر نمیدانم و طلب میکنم و حکم حکم اوست
که بجز حق حکم نکند و حاکم را بود که حکم کند و روا بود که بکند و معنی آیه توبیخ و ملامت ایشانست برای آنکه توقع کردند
که رسول با ایشان بسازد و بر حکمی که ایشان کنند رضا دهد گفت بگو ایشان را که من چگونه طلب کنم حاکمی بجز از خدای که
او بر ما کتابی فرستاده است مبین و مفصل و مشروح که در وی اشتباهی و التباسی نباشد و در معانی مفصل است
و دلایل ملخص فصلست که بیان حلال و حرام و شرایع و احکام و کفر و ایمان میکند و آنانکه ما ایشان را کتابی دادیم از
جهودان و ترسایان میدانند که این کتاب منزلست از خدای و خدای از بحق فرستاده است یعنی آنها که عالمانند
بتورات و انجیل و ذکر رسول و صفات او خوانده اند و میدانند که او حقست آنگه خطاب کرد با محمد و مراد دولت و هم
امت و لیست گفت تو از جمله شک کنندگان مباش و از آنکسان باش که گویند حق دانند و حق دانند و آنکه حق دام
مؤمن باشد و گویند که این مخصوص است بآنکه در مستقبل ایام ایمان آورند و اگرچه در آن مومن نباشند و لیکن در این عالم
باشند بقران و آنکه از نزدیک خدا است و لیکن این مقدار ایمان باشد که ایمان چهار جنست از مجموع علوم که تا آن جمع نبود
ایمان نبود چون علم بحدوث اجسام و آنکه اورا محدثی باید حاصل و صفت کمال و آنکه بر وجهی وا باشد و بر وجهی وا
نباشد یعنی موصوف بصفات ثبوتی و سلبی و علم نبوة و امامت و ثواب و عقاب این در اوقات بسیار حاصل آید

دشمنی ازینه

و وجهی دیگر که کفر آنست که انکار کنند آنچه را که رسول آورده باشد و چون کفر انکار بود ایشان انکار کردند اگرچه
دانسته بود پس ایشان کافر باشند و وجهی دیگر که سوال ساقط شود آنست که مراد با و توا الکتاب مؤمنان اهل کتاب
باشند آنانکه تغیر و تبدیل نکردند و برسول ایمان آوردند و روا بود که مراد مؤمنان اسلام بود و مراد بکتاب
قران بود زیراکه بسیار جایگاه قرآن را کتاب خوانده است چنانکه گفت الم ذلك الكتاب وحم والكتاب المبين
وتمت كلمة ربك صدقا وعدلا لا مبدل لكلماته وهو السميع العليم تمام شد کلمه خدای تو ای محمد یا کلمات که آن
وعده و وعید است از ثواب و عقاب آن کلمات که درست و راستست و آنرا هیچ مبدلی و گرداننده نیست چنانکه در آیه دیگر
وعده را کلمه خوانده است که وتمت كلمة ربك الحسنى على بني اسرائيل و آن وعده بود که ایشان را داده بود که ونرید
ان نمن على الذين استضعفوا و گفته اند که مراد شرایع است و این قول نیکوترست برای آنکه در شرایع نسخ رود الا
آن وقت که تاویل کنند که هیچ مبدل نیست کلمات او را غیر او و در آیت دلیلست که کلام خدای محدثست برای آنکه
گفت که تمام شد و آنکه تمام شود پس از آنکه تمام نبوده باشد محدث بود و بعضی مفسران گفتند معنی آنست که کس از اهل بدل
شوانند کرد و بجای کلمه او کلمه دیگر شوانند نهاد که اگر بنهند بگذارند و آنرا محو کنند چنانکه مروانیان عمر از آبا مروان کردند در
قول خدای که آل عمران بجای عمران مروان نهادند پس مراد ایشان نهاد الحمد لله آنگه گفت هو السميع العليم اوست از خدای
اینشنوند گفتار خلقانست و داننده کردار ایشان جزای ایشان بایشان رساند وان تطع اکثر من فی الارض
يضلوك عن سبيل الله ان يتبعون الا الظن وان هم الا يخرصون ان ربك هو اعلم من يضل عن سبيله
وهو اعلم بالمهتدين شان نزول آیه آن بود که کافران مردار میخوردند چون مسلمانان بر ایشان عیب میکردند گفتند این
عیب در شما بیشترست که آنچه خود میکشید میخورید و آنچه خدای میکشد نمیخورید خدای تعالی این آیه فرستاد که اگر تو فرمانبری
و طاعت داری بیشترین کسانی را که در زمین اند ایشان ترا از حق گمراه کنند و از حق بگردانند زیراکه بیشترین
اهل زمین کافرند پس هر کس که ایشان را فرمان برد و طاعت دارد در مردار خوردن از راه حق و از راه شرع ضال
و گمراه باشند آنگه وصف کرد کافران را با آنچه مانع بود و ایشان را و صارف بود از اجابت دعوت ایشان و طاعت
و فرمانبرداری ایشان گفت این کافران در آنچه میگویند متابعت نمیکنند الا گمان را و گمان گاه بود که خطا بود و گاه
بود که صواب بود پس ایمن شوان بود از آنکه خطا باشد آنگه گفت آنچه میگویند دروغ نیست ایشان جز دروغ
گویان آنگه گفت ان ربك هو اعلم خدای تو ای محمد عالمترست و داناترست بآنکس که از راه وی گمراه شود و او عالمترست
بآنکس که ایشان او راست روند و راه افتاد که از ایشان تر شناسد و گمراهان را تر داند فكلوا مما ذكر اسم الله عليه ان
كنتم بآياته مؤمنين وما لكم الا تأكلوا مما ذكر اسم الله عليه وقد فصل لكم ما حرم عليكم الا ما اضطررتم اليه
وان كثيرا ليضلون باهوائهم بغير علم ان ربك هو اعلم بالمعتدين عبد الله عباس گفت چون مشرکان
مسلمانان را گفتند که چرا آنچه خود میکشید میخورید و آنچه خدای میکشد نمیخورید خدای این آیه فرستاد و گفت بخورید شما
حلالست از بهایم و حیوانی که حلال کردیم آنچه را که نام خدای بر و برده باشید در وقت کشتن آن و آنچه خبر نام خدای

گشته باشید مخورید اگر شما مؤمنانید و بآیات خدای ایمان آورده اید بندگان خود را امر کرد بخوردن این کشتگان
واین امر بر سبیل اباحت یا بر سبیل ندبیه بدان وجه که فایدهٔ طعام خوردن آن بود که ویرا قوتی باشد برای طاعت وقیام
نمودن بامور دین و معاش دنیا و در قرآن امر که بطریق اباحت بسیار است چنانکه وَاِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوْا و
ذکری که در کشتن حیوان باید گفت بسم الله است و بدین اجماع است و سنت آنست که گوید بسم الله والله اکبر
و اگر نامی از نامهای دیگر گوید هم روا بود بدلیل قوله تعالی قُلِ ادْعُوا اللّٰهَ اَوِ ادْعُوا الرَّحْمٰنَ اَیًّا مَّا تَدْعُوْا فَلَهُ الْاَسْمَآءُ
الْحُسْنٰی و این آیت دلیلست بر وجوب تسمیه و هر انچه بروی نام خدای نگویند حرام بود و حکم او حکم مردار بود و از جمله
شرایط ذبح آنست که روی بقبله کنند و آهن تیز کنند و با وجود ازین نام خدای گویند و اگر کسی سهو یا بنسیان نام خدای
نگویند چون معتقد آن بوده باشد حلال بود و باید که حلقوم و ودجین ببرد از گاو و گوسفند و مانند آن از طیور اما اشتر را
نحر کنند و نحر او بالای سینهٔ او بود در حال اختیار و پوست وقتی کنند که آرامیده شود و اگر سر از تن جدا کند بکند
مکروه بود انچه خدای گفت و مالکم چه بوده است شما را که نخورید ازانکه نام خدای برده باشند بروی و شما را چه
منع کند ازانچه حلالست بخورید و حلال آنست که جدا کرده شد و بیان کرده آمد و انچه حرام کرده شد ثابت شد
در سورهٔ مایده من قوله حُرِّمَتْ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِیْرِ الی آخره و انچه حرام کرده شد شما را رخصت
داده اند بخورید چون از هلاکت نفس ترسید و بدان مضطر و ملجا باشید بقدر آنکه سد رمق شما شود و جان شما سلامت
بماند و بسیار مردمان گمراه میشوند که شرع رها میکنند و بر متابعت هوای نفس میروند و دیگرانرا گمراه میکنند
از سر هوای نفس از راه علم برای آنکه علم خلاف هوای نفس باشد آنکه بر سبیل تهدید و وعید گفت که خدای
عالمترست بآنکه ظلم و تعدی کنند و پای از فرمان وی بیرون نهند وَذَرُوْا ظَاهِرَ الْاِثْمِ وَبَاطِنَهٗ اِنَّ الَّذِیْنَ یَکْسِبُوْنَ
الْاِثْمَ سَیُجْزَوْنَ بِمَا کَانُوْا یَقْتَرِفُوْنَ حق تعالی خطاب میکند جملهٔ مؤمنانرا و مکلفانرا که در تحت این خطاب داخل اند
میگوید که دست بدارید و رها کنید از گناه انچه ظاهرست و آشکارا و انچه باطن و پنهانست یعنی جملهٔ معاصی بر هر
وجه که باشد مشرکان گفتند زنا چون پنهان کنی زشت نباشد و چون آشکارا کنی زشت باشد حق تعالی بریشان منع
کرد و گفت اگر ظاهرست زشتست و اگر باطنست هم زشتست و گفته اند بافعال قلوبست و افعال جوارح
انگه گفت آنانکه کسب بزه میکنند ایشانرا جزا و پاداش دهند بانچه کرده باشند وَلَا تَاْکُلُوْا مِمَّا لَمْ یُذْکَرِ اسْمُ اللّٰهِ
عَلَیْهِ وَاِنَّهٗ لَفِسْقٌ وَاِنَّ الشَّیٰطِیْنَ لَیُوْحُوْنَ اِلٰٓی اَوْلِیٰٓئِهِمْ لِیُجَادِلُوْکُمْ وَاِنْ اَطَعْتُمُوْهُمْ اِنَّکُمْ لَمُشْرِکُوْنَ حق تعالی
جملهٔ مکلفانرا گفت مخورید انچه نام خدای برو نبرده باشند و این دلیلست بر وجوب تسمیه و ذبایح اهل کتاب حرام بود
و تسمیه ایشان تسمیه نبود برای آنکه خدا را نشناسند و ابو حنیفه گفت تسمیه واجبست و روی بقبله سنت است و آنکه
گفت وانه لفسق یعنی انچه نام خدای برو نبرده باشند خوردن آن فسقست و بیرون آمدنست از فرمان خدای ان
الشیاطین بدرستی که دیوان یعنی رؤسا و احبار که پیشوایان و مقدمان کافرانند در کفر چون شیاطین اند القا میکنند
بدوستان خود و ایشانرا میفرمایند تا با شما که مسلمانانید جدل و خصومت کنند در استحلال مردار و گفتند انچه

خدای کشته است خوردن آن اولیتر باشد ازانکه ما کشتیم عکرمه گفت که گبران بودند که مشرکانرا بمجادلهٔ مسلمانان
داشتند عبدالله عباس گفت که مراد وسوسهٔ دیوانست که دوستان خود را که اهل کتابند و مشرکانرا میگویند
تا با مسلمانان جدال کنند انگه مسلمانانرا گفت اگر شما طاعت ایشان دارید در مردار خوردن شما نیز همچو ایشان کافر
باشید و مشرک برای آنکه هر که حرام را حلال داند باجماع کافر بود و هر که مردار خورد و حلال داند فاسق بود اَوَمَنْ
کَانَ مَیْتًا فَاَحْیَیْنٰهُ وَجَعَلْنَا لَهٗ نُوْرًا یَّمْشِیْ بِهٖ فِی النَّاسِ کَمَنْ مَّثَلُهٗ فِی الظُّلُمٰتِ لَیْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا کَذٰلِکَ
زُیِّنَ لِلْکٰفِرِیْنَ مَا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ وَکَذٰلِکَ جَعَلْنَا فِیْ کُلِّ قَرْیَةٍ اَکٰبِرَ مُجْرِمِیْهَا لِیَمْکُرُوْا فِیْهَا وَمَا یَمْکُرُوْنَ اِلَّا
بِاَنْفُسِهِمْ وَمَا یَشْعُرُوْنَ حق تعالی میگوید که آنکس که مرده باشد یعنی کافر بود و خدای تعالی کافر را مرده خواند فی قوله اموات
غیر احیاء ما او را زنده کنیم باسباب و آلات ایمان از اقرار و تمکین و ازاحت علّه و نصب ادله و الطاف و توفیق
و او را نوری کنیم که بآن نور در میان مردمان رود و روز قیامت از نور طاعت و ایمان چنانکه گفت یسعی نورهم
بین ایدیهم و بایمانهم و نور علم که مؤمنان باشند و کافران چنان نباشند مثال او چون مثال کسی باشد که او کور بود
و در ظلمات و تاریکیها رود و ازان بدر نیاید یعنی کافر مرده باشد و در ظلمات جهل و کفر مانده باشد و هرگز
ازان بیرون نیاید یعنی کافر مرده که در تاریکی کفر و جهل گرفتار باشد با مؤمن محقق که در دنیا و آخرة با ایمان
و علم و هدایت باشد هرگز برابر باشد یعنی نباشد آری همچنین آراسته شد در دل کافران عمل که میکنند چنانکه
عمل مؤمنان که آراسته شد مؤمنانرا اما آراینده کفر در دل کافران شیطانست که وسوس لهم الشیطان اعمالهم
و آراینده ایمان در دل مؤمن خدای رحمن است که حبب الیکم الایمان و زینه فی قلوبکم محمد باقر ع گفت که این آیت
در حق عمار یاسر آمد و ابوجهل و بعضی گفته اند در حق حمزه عبدالمطلب و ابوجهل حمل آیت بر عموم اولیترست انگه گفت وکذلک
جعلنا یعنی همچنانکه مؤمن را آفریدیم کافر را نیز آفریدیم و انچه با مؤمنان کردیم با کافران نیز کردیم از اسباب و آلات
و علم و قدرت و حیوة و کمال عقل و نصب ادله و ازاحت علّة الا آنست که ایشان بحسن اختیار خود ایمان آوردند
و اینان باختیار خود کافر شدند و ما بگردیدیم و بیافریدیم در هر شهر و دهی بزرگان و مهتران از مجرمان و کافران
که عاقبت سرانجام ایشان آن بود که دران جایگاه و با دوستان پیغمبران مکر کردند و غدر و انکار بشدند و لیکن
ایشان این غدر و مکر نمیکردند الا با تنهای خویش ازانکه وبال غدر ایشان و مکر ایشان راجع خواهد بنفس ایشان نبود و ایشان
این حالت نمیدانستند و این مکر و حیلتی بود که بدان غیر را از راه صواب بخطا میگردانیدند لام لیمکروا برای غرض
نیست برای عاقبتست برای آنکه مکر قبیحست و ارادت قبیح قبیحست و اگر لام غرض بودی متناقض این آیه بودی که
وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون وَاِذَا جَآءَتْهُمْ اٰیَةٌ قَالُوْا لَنْ نُّؤْمِنَ حَتّٰی نُؤْتٰی مِثْلَ مَآ اُوْتِیَ رُسُلُ اللّٰهِ اَللّٰهُ
اَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسَالَتَهٗ سَیُصِیْبُ الَّذِیْنَ اَجْرَمُوْا صَغَارٌ عِنْدَ اللّٰهِ وَعَذَابٌ شَدِیْدٌ بِمَا کَانُوْا یَمْکُرُوْنَ حق تعالی
میگوید که هرگاه که آید باین کافران آیتی و دلالتی که دلیل بود بر توحید من و پیغمبری من ایشان گویند که ما ایمان نیاریم تا ما نیز
انچه پیغمبران خدای را داده اند ما را نیز بدهند انگه رد کرد بریشان بر سبیل انکار که خدای عالمترست بانکه رسالت بچه

گی نهد وگفت که صلاحیت پیغمبری دارد و پیغمبری بارادت و خواهش ایشان نباشد بلکه هرکه صلاحیت پیغمبری دا
باشد بوی دهند وانرا که صلاحیت نباشد ندهند انکه مجرمانرا و کافرانرا تهدید کرد و بعذاب و ذلت وعید داد
وگفت زود بود که برسد باین مجرمان و گناهکاران ذلتی که ان معد و ساخته است نزدیک خدای و عذابی سخت بدان
مکری که کردند حق تعالی درین آیه ذکر عقاب بگفت تا از نفع ممیز باشد و گفت و ذلت بان مقرون باشد تا از امتحان
ممیز باشد گفت بما کانوا یمکرون تا استحقاق ثابت شود و از ظلم ممیز باشد فمن یرد الله ان یهدیه یشرح
صدره للاسلام ومن یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا کانما یصعد فی السماء کذلک یجعل الله
الرجس علی الذین لا یؤمنون میگوید که هرکسرا که خدای خواهد اورا که راه نماید دل اورا روشن کند برای
اسلام و هرکرا که خواهد گمراه کند دل اورا تنگ گرداند پنداری که بآسمان برمیشود و ظاهر آیه چنان مینماید که جبر
را تنگ تمامست و لیکن معنی اینست که هرکرا که خدای داند که لطف و هدایت ویرا نفع خواهد بود توفیق دهد
و دل اورا روشن گرداند برای اسلام و دواعی اورا قبول گرداند برای قبول کردن اسلام تا اسلام را قبول کند
و هرکرا که خواهد که فروگذارد و فروگذارد الا کسیرا که داند لطف را در حق وی اثری نیست انکه دل ویرا تنگ گرداند
بانکه لطف را از وی منع کند تا دل وی تنگ شود و در ایمان بر دل بسته شود و وجه دیگر آنست که مراد با ایمان
ثوابست و نمودن راه بهشت بیانش قوله تعالی ان الذین امنوا و عملوا الصالحات یهدیهم ربهم بایمانهم ای
یثیبهم و یهدیهم الی طریق الجنة و مراد باضلال آن بود که در روز قیامت از راه بهشت بگرداند و بدوزخ برند
پس برین وجه معنی انست که هرکرا که خدای خواهد که هلاک گرداند و بدوزخ برد بجزای فعلی که پیش ازین کرده با
از شرک و کفر دل ایشانرا تنگ گرداند و تمکین کند بانواع هموم و غموم تا در صعوبت و مشقت از قبول ایمان بمثابه کسی که
گویند اورا که بآسمان برشو همچنین عذاب آنکس را که ایمان نیاورد و بعضی دیگر معنی آیه برین وجه گفته اند که کردن هرکرا
خدای خواهد که هدایت دهد آنکس دل خود را روشن و گشاده گرداند برای اسلام یعنی نظر کند بر ادله و تحصیل علم کند
بیانش من کفر بالله من بعد ایمانه ولکن من اکره وقلبه مطمئن بالایمان ولیکن هرکرا خواهد که گمراه کند یعنی حکم کند
و نام برد که او ضال و گمراهست و حکم و وصی کند که محکوم علیه بران کیفیت شود پس این حکم بعد از ضلالت و کفر آنکس
باشد که او بترک نظر در ادله و حجت و ایات دل خود را تنگ گردانیده بود و در ایمان بر دل خود بسته تا نور ایمان
در دل وی نمیشد ولابد که از ظاهر آیه عدول باید کرد از انکه دل مومن و کافر از یک خدایست چون خصم گوید که این کنایه از
ایمان و کفر است ما گوییم چرا نشاید که کنایه از حجت و شبهه و از خذلان و توفیق و تمکین باشد و تخلیه و تشبیه باشد
و کذلک یجعل الله الرجس انست که در دل ایشان ضیق و حرج کرد تا برتن ایشان عذاب بدهند و این تاویلی است
ایت را بمقتضی عقل و شرع که اهل عدل گویند بخلاف انکه مجبران گویند و بنده را مجبور گویند و از اختیار بیرون برند
و نسبت کفر و ایمان با خدای کنند و خدایرا بتکلیف ما لا یطاق ظالم گویند و در عقل بخلاف این مقررست و قرآن
بعکس این مذکورست که جملهٔ افعال با بنده منسوبست که الذین امنوا و الذین کفروا و اگر نه چنین بود قرآن سراسر

ثواب دهد و راه بهشت نماید و براه اسلام
دل ویرا روشن گرداند و هرکرا که خواهد

متناقض

متناقض بود زیراکه هدایت را میگوید ما دادیم و هدیناه النجدین و اما ثمود فهدیناهم و انا هدیناه السبیل اما شاکرا
و اما کفورا قد جاءکم بصائر من ربکم میگوید که همه را من هدایت کردم از مومن و کافر پس اگر گوید که کفر و ضلال
را نیز ما دادیم متناقض باشد و در سخن حکیم و در حکمت او این روا نبود وهذا صراط ربک مستقیما قد فصلنا الایات
لقوم یذکرون لهم دار السلام عند ربهم وهو ولیهم بما کانوا یعملون اشارت بهذا الاسلامست یا بیانی که در
قرانست و اضافه صراط با خداست برای انکه بیان کننده ان طریقت حق و راست و لیست و علیه استعمال اضافه
سبیل با خدای روا است در وا نبود که طریق الله گویند حق تعالی میگوید که این اسلام و شریعت و این قرآن که در و
بیان حلال و حرام و شرایط و احکامست راه خدایست ای محمد جز ازین راه بخدای نتوان رسید که این راه راه را
و بسلامتست از متناقضه و فساد و موذی است بثواب و نجات ما ایات قرآن مفصل کردیم ازین تفصیل برای
جمله مکلفان گرچون متذکران و پندگیرندگان از و منتفع میشوند تخصیص با ایشان کرد چنانکه گفت هدی للمتقین و این
آیه دلیلست و قول اصحاب معارف برای انکه اگر معارف ضروری بودی تفصیل آیه برای تذکیر عبث بودی انکه
گفت ایشانراست یعنی کسانی را که از ایات پند گیرند برای سرای سلامت از جمله آفات که بهشتست
و سلام نام خداست یعنی سرای خدای که سرای با سلامتست و آن نزدیک خداست و در عهد و زمان اوست تا
آن وقت که مستحقان آن برسند و انجا حکم نباشد مگر خدایرا و خدا ولی ایشانست برنعم و رسانیدن منفعت
بایشان و ناصر ایشانست بر جمله دشمنان بجزا و عوض انچه ایشان کنند و کرده باشند از عمل صالح و کارهای نیکو
ویوم یحشرهم جمیعا یا معشر الجن الانس وقال اولیاؤهم من الانس ربنا استمتع بعضنا ببعض وبلغنا
اجلنا الذی اجلت لنا قال النار مثواکم خالدین فیها الا ما شاء الله ان ربک حکیم علیم و یاد کن ای محمد آن روز
را که ما حشر کنیم و برانگیزیم و جمع گردانیم ایشانرا همه و گوییم ای جماعت جنیان شما بسیار گمراه گردانیدید مر
آدمیانرا و گویند دوستان ایشان انانکه فرمان ایشان برده باشند و بهوای ایشان از راه رفته باشند از
آدمیان که ای خدای ما تمتع گرفتیم و برخوردار شدیم از یکدیگر و این که آدمیان چون یکی خواستی که بسفری رود واز
جنیان میترسیدی پناه با مهتر و سیدان وادی از جنیان و گفتی اعوذ بسید هذا الوادی و این کشتی و برقی حال که
خدای گفت یعوذون برجال من الانس و الجن این استمتاع انس است بجن و اما استمتاع جن با انس انست که چون
آدمیان این سخن گفتندی و جنیان شنیدندی که اعتقاد آدمیان با ایشان چنین است شادمانه شدندی و روا بود
که این استمتاع راجع با آدمیان باشد که بعضی از بعضی تمتع برمیگیرند بشهوتی که بر یکدیگر میرانند و گویند که با یکدیگر
تمتع شدیم و برسیدیم باجل خود آن اجل که تو برای ما نهاده بودی از اجل مرگ و اجل حشر و حضور قیامت که
خدای ایشانرا جواب داد و گفت بر سبیل تقریع جن و انس از جمله غواة و ضلال در وقتی که ایشان اعتراف کنند بگناه خود
در حالتی که پشیمانی سود ندارد که ای غاویان و گمراهان دوزخ جا و مقام شماست که خالد و جاوید باشید در انجا
الا انچه خدای خواهد که شما در دوزخ یکسان نباشید بر یک صفت بلکه بعذابها معذب باشید هر وقتی که خواهد

قد استکثرتم من

خدای عذاب شمارا بنوعی دیگر از عذاب بگرداند چنانکه ان پوست شما و کوشت که سوخته باشد دیگر نو باز آفریند چنانکه فرمود
کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب و روا بود که ما معنی من بود الا از که خواهد که از دوزخ
بیرون آرد و از جمله مومنان فاسق چون ایشانرا بر گناه که کرده باشند عقوبت کند بعد ازان اگر خواهد خدای ایشانرا
بهشت برد برای ثواب ایمان و طاعتی که کرده باشند بدانکه خدای تو حکیمست انچه کند از عذاب ایشان بر وجه
حکمت و صلاح کند عالمست بمقادیر استحقاق ایشان و اجزاء عذاب و تفاصیل ان داند وکذلک نولی بعض
الظالمین بعضا بما کانوا یکسبون یا معشر الجن والانس الم یاتکم رسل منکم یقصون علیکم آیاتی وینذرونکم
لقاء یومکم هذا قالوا شهدنا علی انفسنا وغرتهم الحیوة الدنیا وشهدوا علی انفسهم انهم کانوا کافرین حق تعالی
میکوید چنانکه ظالمانرا با یکدیگر کذاشته ایم امروز تا با همدیگر دوستی میکنند روز قیامت ایشانرا با یکدیگر کذارند
تا از یکدیگر یاری خواهند اتباع متبوعان و مهترانرا کویند فهل انتم مغنون عنا من عذاب ان خدمتکاری که در دنیا با شما
را کردیم هیچ سود خواهد کرد ما را در ینجا و کفته اند که ما ظالمانرا با یکدیگر کذاریم و تمکین و تخلیه کنیم میان ایشان تا ایشان
بر یکدیگر مسلط شوند و یکدیگر را رنج و عذاب رسانند انکه خطاب کرد پریان و ادمیانرا و این خطاب مر ایشانرا در قیامت
باشد بر سبیل ملامت و گفت ای پریان و آدمیان و ای ابلیس بر شما هیچ پیغمبر نیامد هم از شما و هم از اهل و نسب شما
و این مخصوص است بر آدمیان از بهر انکه اجماعست که خدای از جنیان پیغمبر نفرستاد که وحی آن پیغمبر جنی آمده باشد
و لیکن پیغمبر از انس بجنیان فرستاد و ایشانرا بان کتاب و بان شریعت متعبد کردانید دلیلش قوله تعالی و اذا
صرفنا الیک نفرا من الجن یستمعون القرآن الی قوله ولوا الی قومهم منذرین و این انست که خدای جمع جنیانرا
نزدیک پیغمبر ما فرستاد تا ایشانرا احکام شریعت و قران بیاموختند و نزدیک قوم خود در رفتند و ایشانرا بدین
و شریعت دعوت کردند خدای بر سبیل ملامت ادمیانرا و جنیانرا میکوید که نه من شما را رسولان فرستادم و شما
آیات قران و احکام شرع میخواندند و شما را میترسانیدند از رسیدن شما باین روز و عذاب و مقاساة و شدت
این روز که قیامتست ایشان جواب دهند و کویند بلی رسولان امدند و ما را ازین روز بیم کردند و ما کواهی میدهیم
بر نفس خویش و اعتراف بگناههای خویش انکه بطریق التفات کفت آری ایشانرا زندگانی دنیا بفریفت و مغرور
کردانید و نیز کواهی دهند بر نفس خویش که ایشان کافر بودند و کواهی اول بامدن رسولانست و دوم بر نفس ایشان
بر کافری ایشان ذلک ان لم یکن ربک مهلک القری بظلم واهلها غافلون ولکل درجات مما عملوا وما ربک بغافل
عما یعملون وربک الغنی ذو الرحمة ان یشأ یذهبکم ویستخلف من بعدکم ما یشاء کما انشأکم من ذریة قوم آخرین انما
توعدون لآت وما انتم بمعجزین حق تعالی میکوید که فرستادن رسولان بادمیان و پریان برای انست که تا ایشانرا خبر
دهند و انذار کنند که خدای تو هلاک نکند هیچ دهی و شهری را الا انکه اهل آن ظالم و بیدادگر باشند پس رسولان بفرستاد
تا ایشان بان متعظ شوند و پند برگیرند تا بظلم ایشان آن ده هلاک نشود که خدای ظلم نکند و نپسندد و تا حجت بر ایشان
لازم گردد و انچه علت ایشانست در تکلیف ازاحه علتست انکه کفت هر کسی و هر عاقلی که عمل کند از طاعت

یا معصیت درجات و منزلی هست مطیعانرا از انچه کرده باشند از طاعت و عاصیانرا درکاتی و طبقاتی هست
از دوزخ بحسب انچه کرده باشند تا معلوم شود روز قیامت که کار مکلفان باستحقاق خواهد بود و جزاء عمل
ایشان باشد هر کرو هی را انکه بر سبیل تهدید کفت که خدای غافل نیست از انچه شما میکنید تا خلایق بدانند که
حساب هیچ چیز از اعمال ایشان بر خدای پوشیده نیست و اندک و بسیار را جزا و پاداش خواهد بود تا بصلاح
نزدیک شوند و از معصیت دور کردند وربک الغنی و خدای تو غنی و بی نیازست بطاعت مطیعان احتیاج
ندارد و بمعصیت عاصیان او را نقصان پدید نیاید و او خداوند رحمتست جز انکه او را بطاعت ما احتیاج نیست
و ما محتاج رحمتیم و انکه باز نمود که وجود و عدم و خلایق پیش وی یکسانست آفریدن خلایق و تکلیف کردن ایشان
هم از بهر نفع ایشانست پس اگر خدای خواهد بر شما مجرمان و عاصیان قادرست که شما را ببرد و نیست کرداند و بدل
شما دیگری بیارد و خلق نو آفریند و ایشانرا بر جا و مسکن شما قرار دهد انکه کفت ای فرزند آدم پندارید که انچه
شما را وعده میدهند بشما نخواهد رسید بدانید که انچه شما را وعده داده اند آینده است و خواهد رسید از بعث
و نشور و حساب و کتاب و میزان و صراط جمله برحقست و آمدنیست تا دانید و شما خدا را عاجز نتوانید کردن از
قبضه قدرت وی بیرون نتوانید رفتن که هر کجا که روید همه ملک و پادشاهی ویست قل یا قوم اعملوا علی مکانتکم
انی عامل فسوف تعلمون من تکون له عاقبة الدار انه لا یفلح الظالمون انکه بر سبیل تهدید و وعید کفت که کویا
محمد این مکلفانرا که بکنید انچه می توانید بر قدر و طاقت خویش و همچنان بر حالت خویش باشید و کار کنید از کفر و
کناه و دشمنی انچه می توانید که من نیز بر حالت خود خواهم بود از بیان اسلام و صبر کردن دشمنی شما و کزاردن وحی از قبل
خدای که زود باشد که بدانید چون جزاء اعمال خود ببینید که عاقبت سرای باز پسین از ما و شما کرا بهتر خواهد بود و انکه امر
و شان چنین آمد که عاقبت ظالمان و کافران فلاح و ظفر نیابند و بعاجل بقا نباشد ایشانرا و باجل فوز و ظفر نباشد
وجعلوا لله مما ذرأ من الحرث والانعام نصیبا فقالوا هذا لله بزعمهم وهذا لشرکائنا فما کان لشرکائهم
فلا یصل الی الله وما کان لله فهو یصل الی شرکائهم ساء ما یحکمون مفسران کفته سبب نزول این آیت
بود که مشرکان کفار مکه چیزی که ایشانرا لازم آمدی از نذر و غیر آن در چارپایان و در کشت ازا بدو قسمت کردندی
و کفتندی که یک نصیب مر خدایراست و یک نصیب مر بتانرا انکه اگر چنان بودی از نصیب خدای چیزی در نصیب
بتان افتادی رها کردندی و اگر از نصیب بتان چیزی بنصیب خدا افتادی بکذاشتندی و بجای بتان بردندی
و میکفتند خدای توانگرست و ایشان درویشند نشاید که از نصیب ایشان چیزی در نصیب خدا افتد و نصیب بتانرا
بدر و یشان میدادند و انچه نصیب خدای بود در وجه مهمانان صرف میکردند حق تعالی این ایه فرستاد و ازین معنی
ازیشان باز کفت و خبر داد که میکنند و میکردانند این کافران از انچه خدای آفریده است از کشت و زراعت
و چارپایان از اشتر و کوسفند و کاو مر خدایرا نصیبی و قسمتی و بتانرا نصیبی و قسمتی و انکه بزعم خویش کفتند که این
نصیب خدایراست و این نصیب انبازان ما را یعنی بتانرا و از بهر آن بتانرا انبازان خود خواندند که ایشان بتانرا انباز

خدای میکشند و در مالها و چهارپایان خویش شریکان کرده بودند پس آنچه بتان را بخدای نرسید یعنی اگر از نصیب بتان
چیزی تلف شد نصیب خدا عوض آن بنهادند و آنچه خدا را بود به بتان ایشان رسیدی یعنی اگر نصیب بتان چیزی
تلف شدی نصیب خدا را در عوض بنهادندی و گفتندی که خدای توانگر است و ایشان درویشند آنکه خدای گفت بد است
آنچه ایشان حکم میکنند در انباز کردن بتان را و کردن چیزی که خدای نفرمود وَكَذَٰلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ
أَوْلَادِهِمْ شُرَكَاؤُهُمْ لِيُرْدُوهُمْ وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ
حق تعالی درین آیت حکایت میکند از آنچه عرب میکردند از کشتن دختران و زنده در گور کردن از بهر آنکه ننگ میداشتند
که دختر را بکسی دهند خدای میگوید چنان مزین کرد شیطان از بهر ایشان از بت پرستیدن و خدای را نصیب
کردن و بتان را نصیب کردن و همچنان مزین کرد بر ایشان کشتن فرزندان و مراد بشرکا شیاطین اند که در دل ایشان
می انداختند که با وجود دختران شما را درویشی رسد و ننگ و عیب باشد اگر بکسی دهید پس ایشان را بکشید تا ازین عیب برهید
و بعضی دیگر گفتند که خدای بتانند که با ایشان شریک بودند و بت پرستیدن ایشان [illegible] و این از بهر آن
کردند تا ایشان را هلاک کنند باضلال و اغوا و بپوشانند بر ایشان دین حق ایشان را که واجب بود بر ایشان که بدان دین [illegible]
و آن دین محمد بود تا دین اسمعیل و اگر خدای خواستی این مشرکان را آنچه کردند نکردندی یعنی اگر خدای خواستی ایشان را
بقهر منع کردی ولیکن آنست که حکمت راه نداد که در تکلیف قهر و جبر رود و آنکه رسول را امر کرد و گفت ایشان را
رها کن با آن دروغ که میگویند و این امر بر سبیل تهدید و وعید است چنانکه گفت اعملوا ما شئتم وَقَالُوا هَٰذِهِ أَنْعَامٌ
وَحَرْثٌ حِجْرٌ لَّا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَن نَّشَاءُ بِزَعْمِهِمْ وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَأَنْعَامٌ لَّا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءً
عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِم بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ حق تعالی خبر داد از اعتقاد باطل و گفتار محال ایشان و آن آنست که ایشان چهارپایان را
بر قسمت میکردند و میگفتند که این چهارپایان و حرث و کشت برای بتانست و بر ما حرامست نخورد آن را الا آن کس
که ما خواهیم از خدمت بتان و درویشان و این بزعم و دعوی خود گفتند بی حجتی و دلیلی و قسمت دوم را گفتند که این چهارپایان
اند که پشت ایشان حرامست یعنی برنشستن و بار بر نهادن و آن بحیره و سایبه و حامیه است و قسمت سیم را
گفتند که این چهارپایانی اند که نام خدای بر وی نگویند و ذکر خدای نکنند در کشتن ایشان یا بر پشت ایشان حج
نکنند و لبیک نزنند و این جمله بزعم ایشان و دعوی باطل و گفتار دروغ گفتند و نسبت آن با خدای کردند و زود
بود که جزا دهد خدای ایشان را بآن دروغ که بر خدا بستند بدین آیت تمسک میتوان کرد که اصل اشیا مخلوق بر
اباحت است از بهر آنکه خدای ایشان را بر آنچه کردند مذمت کرد و اگر در عقل بر صحت اشیا آنکه در خطر است [illegible]
میدانیم که هرچه در و منفعتی بود و در وی هیچ مضرت نبود نه عاجل و نه آجل معلوم و مظنون این صفت مباحست و اقدام
کردن نیکو بود و چنانکه در و مضرت باشد خالص از همه منافع عاجل و آجل معلوم و مظنون قبیح باشد اقدام کردن بر آن حرام
بود وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَٰذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا وَإِن يَكُن مَّيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ سَيَجْزِيهِمْ
وَصْفَهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ حق تعالی محال مشرکان میکند و میگوید که ایشان گفتند که آنچه در شکم این چهارپایان از بچه

و سوایب و غیر آن خالص مردان راست و بر زنان حرام کردندی و مراد بآنچه در شکم چارپایانست شیرست مجاهد گفت بچه است
دیگران گفتند بچه و احشا و شکمبه و اگر آنچه این چارپایان بزادندی اگر مرده بودی مردان و زنان در خوردن آن یکسان بودندی
و بر همه حلال داشتندی آنکه خدای گفت که زود باشد که جزا دهند بآن وصف که کردند و آن دروغ که گفتند در تحلیل و تحریم و آن را
بر خدا بستند چنانکه گفت وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَٰذَا حَلَالٌ وَهَٰذَا حَرَامٌ و لیکن خدا حکیمست آنچه کند بحکمت کند و دانا
بکار بندگان در حلال و حرام آنچه فرماید بمصلحت فرماید قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا
مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ میگوید که زیان کردند و هلاک شدند آنانکه فرزندان
خود را بکشتند و زنده در گور کردند از خوف درویشی و اندیشه از عیب و عار تا فرزندان ایشان را کسی نکاح نکند از غایت
سفاهت و بی خردی بود که بر هوای نفس خود حرام کردند آنچه ایشان را حلال کرده بودند و روزی ایشان کرده
از انعام و حرث و با اینهمه که کردند گفتند که خدای حرام کرده است بحقیقت که ایشان بآنچه کردند ضال و گمراه شدند
و هیچ مهتدی و راه یافته نبودند بصواب و سداد وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ
وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أُكُلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ كُلُوا مِن ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ
وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ چون خدای تعالی ذکر کافران کرد و آنچه گفتند و کردند
باز گفت و بر ایشان رد کرد و باز نمود که خطا کردند با آنکه بندگان خود را اند کیر نعمتهای خود میکند تا بدانند که کس را حقست
که تحلیل و تحریم کند مگر آن خدای که منعم باشد بر بندگان خود بانواع نعم و گفت اوست آن خدای که بیافرید بر سبیل ابتدا
نه بر وجه اقتدا بر مثال سابق از بهر شما بستانهای بسیار از درخت چنانکه سایه درختان بهم پوشیده میگرداند
انگور و غیر آن از میوها بعضی جفته بسته و بعضی جفته نابسته و بیافرید در بوستان درختان خرما و کشت از انواع حبوب
و دانه که مختلف است میوهای گوناگون و رنگارنگ بعضی بزرگ و بعضی خورد و بعضی ترش و بعضی شیرین و بیافرید در
بوستان درختان زیتون و انار بعضی با بعض مانند و بعضی با بعض نامانند بر لون و طعم و خردی و بزرگی آنکه خدای امر کرد بر سبیل اباحت
و خطاب فرمود که بخورید از میوهای او چون میوه بیارد حق او بدرویشان دهید در روز درودن او و این بر سبیل
صدقه و سنت باشد و اصحاب روایت کرده اند که در وقت درویدن که دسته بدرویشان دهند پیش از زکوة
و وجوب زکوة عند بدو صلاح باشد و در غله وقتی باشد که دانه سخت کند در خوشه و در خرما چون شیرینی در وی
بدید آید و انگور چون غوره منعقد شود و گفتند که این منسوخست بفرض زکوة برای آنکه در آن وقت در زکوة نبایستی دادن
و دیگر آنکه استقرار زکوة در مدینه بود و این سوره مکیست اما این امر را چون حمل بر ندبت کنند این لازم نشود و آنکه گفت
ولا تسرفوا اسراف مکنید در دادن چنانکه شما و عیالان شما محتاج شوند روایت کرده اند که ثابت بن قیس را پانصد درخت
خرما بود در وقت ارتفاع همه بدرویشان داد و برای عیال خود هیچ باز نگرفت و گفتند که اسراف آنست که در معصیت
صرف کنند و اگر کسی را چند کوه بو قبیس زر باشد و همه را بصدقه دهد اسراف نباشد و ازینجاست که حاتم طای را گفتند
لا خیر فی السرف گفت لا سرف فی الخیر وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَفَرْشًا كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا

خطوات الشيطان انه لكم عدو مبين ثمانية ازواج من الضان اثنين ومن المعز اثنين قل
آلذكرين حرم ام الانثيين اما اشتملت عليه ارحام الانثيين نبئوني بعلم ان كنتم صادقين
ومن الابل اثنين ومن البقر اثنين قل آلذكرين حرم ام الانثيين اما اشتملت عليه ارحام
الانثيين ام كنتم شهداء اذ وصاكم الله بهذا فمن اظلم ممن افترى على الله كذبا ليضل
الناس بغير علم ان الله لا يهدي القوم الظالمين خداي جل جلاله بيافريد از بهر شما چارپا بار از اشتر ان بار
شايد واگر بار را نشايد خوردن را شايد و اين نوع را فرش براي ان خواند كه بر زمين باشند چون فرش يا از بهر انكه در زمين
بگسترانند چون فرش و گفته اند كه مراد بفرش آن بود كه از قومي گوسفند و شتر باشد براي فرش انگه گفت بخوريد از انچه خداي
روزي شما كرد و از پس روي مكنيد كامهاي شيطان را يعني پيروي شيطان مكنيد و وسوسهٔ وي را انگه گفت پيروي مكنيد كه شيطان
شما را از حلال بگرداند و بحرام اندازد كه او شما را دشمن آشكار است و آشكارا كننده است با انچه بر شما كرد ثمانية
ازواج بدلست از ان حموله يعني بيافريد براي شما هشت جفت انگه بيان كرد و گفت از گوسفند دو نر و ماده و از بز
دو نر و ماده و از صادق ع روايت كه مراد بقول خداي من الضان اثنين اهلي و يكي دشتي و همچنين بز و گاو اهلي
و دشتي خواسته است و در اشتر عربي و بختي خواسته است بدين قول هشت جفت شمار كرده باشد و بدان وجه كه گفته
شد هشت عدد باشد و عرب نر و ماده را زوجان خوانند و تخصيص اين اجناس براي ان كرد كه ازين جمله بوده كه ايشان حرام كرده
انگه خداي گفت بر سبيل احتجاج و رد برايشان بگو بگوئيد كه بكدام حرام كرد ازين هشت گانه دو نر را حرام كرد يا دو ماده را
حرام كرد از گوسفند و گاو و همچنين با بچه مشتمل گرديد در آنچه رحمهاي ان دو ماده يا مرا خبر كنيد بعلمي در دعوي
اگر راست ميگوئيد مفسران گفته اند كه مشركان نزديك رسول آمدند و خطيب مشركان ابو الاحوص بود در معني بحيره و سائبه
با رسول مناظره كردند رسول گفت اين چيزها را چرا حرام كرده اند از جهت نران است اين حرام يا از جهت ماده يا از
جهت نر و ماده و هيچ بچه نباشد كه از نر و ماده بيرون باشد و بچه دليل بر زنان حرامست و بر مردان حلال و چون بمرد بر
زنان و مردان حلال است ابو الاحوص فرو ماند و هيچ جواب نداشت و همچنين گفت كه خداي فرمود خداي اين آيه فرستاد
رد برايشان و گفت و من الابل اثنين و از اشتران هم جفت آفريد نر و ماده و از گاو همچنين نر و ماده خداي گفت بگو
اي محمد اين مشركان را كه ازين دوگانه خداي كدام را حرام گردانيد دو نر يا دو ماده را يا انچه در رحم اين دو جنس ماده است
از بچه آن يا شما حاضر بوديد چون خداي شما را بان فرمود و اين جمله بر سبيل تخطيه و رد است بر ايشان گفت بگو چون
شما به پيغمبران ايمان نداريد تا ايشان براي شما خبر دهند مگر شما حاضر بوده باشيد كه خداي وصيت كرد انگه گفت كيست
ظالمتر و ستمكارتر از انكس كه او دروغ بر خداي نهد تا مردمان را از جهل خود گمراه گرداند و خداي لطف نكند با چنين
كافراني كه بر كفر مصر باشند و ايشان را راه ننمايد بهشت براي انكه مستحق عذاب اليم باشند قل لا اجد فيما اوحي
الي محرما على طاعم يطعمه الا ان يكون ميتة او دما مسفوحا او لحم خنزير فانه رجس او فسقا
اهل لغير الله به فمن اضطر غير باغ ولا عاد فان ربك غفور رحيم حق سبحانه و تعالى رسول را ميفرمايد

بگو

ميگويد كه بگو اي محمد اين كافران را كه حرام انست كه خداي حرام كرده بود و من كه محمد و رسول خدا ام با انچه بمن وحي كرده
از قران هيچ طعامي ازين طعامها كه بر خويشتن حرام كرده ايد و ميگوئيد كه خداي حرام كرد من هيچ ازين حرام كرده
نيابم يعني خداي هيچ ازين در شرع حرام نكرد مگر كه مردار باشد مگر از مردار براي آن گرد تا انچه در سوره مايده است
از منخنقه و موقوذه و متردية و نطيحه در تحت او داخل باشند براي انكه هرچه نه بران وجه كه خداي فرموده باشد اگر كشته شود
مردار باشد يا خون ريخته يعني آن خون روان شود از ذبيحه حرامست و جگر و سپرز چون بسته است حرام نيست يا گوشت
خوك اگر آن پليدست و حرام و اين هرسه را تخصيص آن كرد كه تحريم اين مؤكد است و گفته اند كه اين بنص قرانست و باقي انچه حرامست
بوحي است نه بقران و گفته اند كه اين سوره مكيست و در مكه اين حرام بود كه در قرانست و باقي محرمات در مدينه فرود آمد
بوحي و از خوك جمله اجزا حرام است كه او نجس العين است و گفت او فسقا يعني چيزي كه او را بنام خداي نكشته باشند
يا بر نام ان بتان كشته باشند اين نيز حرامست و فسق براي ان گفت كه فرمان خداي نه براي انست كه فرمان خداي آن است
كه هر چيز را كه كشند بنام خداي كشند و چون بر نام خداي نكشته باشند فاسق باشند از براي انكه از فرمان خداي بيرون
رفته باشند انگه از غايت فضل و كرم و رحمت خويش رخصت داد بندگان خود را كه چون عاجز شوند و جائي ارمانند
و براي خوردن چيزي نيابند و بيم هلاكت نفس باشد از جمله كه حرام كرده است بقدر سد رمق خود ميخورد و گفت فمن اضطر
غير باغ ولا عاد و هر كه از ضرورت بان آرد كه اين چيزها تناول ايد گرد انكه او را روا بود و روا نبود انكس را كه باغي باشد يا
ان باشد كه با امام عادل بيرون آيد انكه ويرا نبود كه ازين چيزها خورد و خداي آمرزنده و مهربانست برحمت خود رخصت
داد بخوردن ان و بمغفرت خود بيامرزد چون از حال ايشان بنالند و آيت دليلست بر انكه پوست مردار حرام و پليدست
از بهر انكه مردار عبارت بود از انچه در وي حيوة بود و انكه در رقه باشد و پوست محل حيوتست پس مردار بود و رسول گفت
لا تنتفعوا من الميتة باهاب ولا عصب وعلى الذين هادوا حرمنا كل ذي ظفر ومن البقر والغنم حرمنا عليهم
شحومهما الا ما حملت ظهورهما او الحوايا او ما اختلط بعظم ذلك جزيناهم ببغيهم وانا لصادقون
فان كذبوك فقل ربكم ذو رحمة واسعة ولا يرد باسه عن القوم المجرمين حق سبحانه و تعالى درين آيه
بيان ميكند انچه بر جهودان در عهد موسي ع حرام كرده بود و انانكه از پس ايشان بودند و در شرع ايشان ع ند تا كه منسوخ
شد و گفت ما حرام گردانيديم بر انكساني كه جهود شدند يعني بر جهودان هر حيواني كه ناخن داشت يعني حيواني كه انگشتها
بهم نباشد چون اشتر و اشتر مرغ و بط و مرغابي و غير آن و جمله انواع سباع چون شير و پلنگ و مانند آن و ابو مسلم و
ابو علي جماعت و عبد الله عباس و ابو القسم بلخي گفت ذوات الظفر است از چارپايان و ذوات المخلب از مرغان و
اشتر و خر داخل باشند و اين هردو مكروه است انگه گفت از گاو و گوسفند حرام كرديم بر ايشان انچه در شكم
ايشان از پيه الا انچه بر پشت ايشان باشد يعني شحم گاو و گوسفند يا آن پيه كه بر حب روده ها باشد يا انچه بر استخوان باشد
آميخته چون دنبه و ان پيه و چربي كه در ميان استخوان و گوشت باشد كه انجمله حلال بود بر ايشان انگه خداي بسبب تحريم باز نمود
و گفت اين جزاي آن بود كه ايشان كردند از ستم و ظلم و ما صادقيم و راست گوئيم در انچه خبر ميدهيم از احوال

ایشان و عقوبت و جزای ایشان و این چنان بود که هرگاه که ایشان گناهی معصیتی کردندی مصلحت آن بود که آنچه بر ایشان
حلال بودی خدای حرام کردی و اگر معصیت نکردندی حرام نبودی چون تغیر مصلحت عند فعل ایشان بود و تحریم در عقب آن
آمدی از زابر توسع جزا و عقاب خواند آنگه رسول را گفت که این کافران تکذیب میکنند و بدروغ زن میدارند در آنچه
تو ایشان را خبر دادی که خدای این چیزها را حرام کرد و این آن بود که ایشان گفتند که یعقوب این چیزها را حرام کرد بر خویشتن
و ما متابعت یعقوب این چیزها را بر خود حرام میکنیم و آن چنانست که ایشان میگویند چون ایشان این گویند تو جواب ده
و بگو که خداوند شما خداوند رحمتی واسعست اگرچه شما تکذیب من میکنید خدای شما را عقوبت نکند و مهلت دهد
تا باشد که شما ازین باز گردید و اگر خواهد که جمله مشرکان و کافران را عذاب کند کسی مانع شود او را و عذاب وی را از مجرمان
رد نتواند کرد سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَٰلِكَ
كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ
إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ خدا درین آیت خبر میدهد رسول را پیش
معجزه از آمدن مشرکان و مناظره کردن ایشان چون خبر موافق مخبر بود معجزه بود و گفت زود باشد که آنانکه مشرک شدند گویند
که شرک و کفر ما و کفر پدران ما بمشیت و اراده و بیست اگر خدای نخواستی ما کافر و مشرک نبودیمی و آنچه ما و پدران ما حرام
کردند آن همه بخواست و اراده خدا بود که اگر او نخواستی کس هیچ چیز حرام نکردی هرچه کردند برضا و ارادت او بود
گفت ای محمد این دروغ صریح و باطل است ظاهر که ایشان میگویند و آنان که پیش از ایشان بودند پیغمبران خود را تکذیب
کردند و بر خدای دروغ بستند تا آنگه که عذاب ما بایشان رسید و ایشان سختی عذاب ما بچشیدند آنگه گفت بگوی ای محمد این
کافران را که این محالات میگویند که نزدیک شما هیچ علمی نیست و کتابی که از آنجا بیرون آرید برای ما دلیلی و حجتی که ما این
کتاب و حجت سخن میگوییم و این بر سبیل تهکم و سخریه است آنگه گفت بگوی ای محمد که شما را درین هیچ دانشی نیست
و شما پس روی میکنید الا گمانی را و شما نمیگویید الا دروغ بدانکه حق تعالی باز نمود درین آیت که مشرکان مجبره بودند و مجبر
قایل شدن بمذهب مشرکانست مجبران همان میگویند که مشرکان گفتند و این اول دلیلست بر بطلان مذهب مجبره
که ایشان اضافت اراده کفر و قبیح را با خدای کنند از آنکه باتفاق وارد است مورد مذمت و ملامت مرگوینده کان را
پس بنگر تا جبر چگونه مقالتی سلیست که خدای ایشان را از شرک و کفر ملامت نکرد و بر جبر ملامت کرد و چون کافران این معانی
عیب و مذمت باشد همانا که مسلمانان را مدح نباشد و این مذهب جبر مذهبیست که عقل و شرع منع میکند و بر بطلان
او گواهی میدهد اما شرع چون این آیه و آیتهای دیگر که کفر و ظلم و فسق را اضافت بکافران و ظالمان و فاجران کرد در آنجا که
کفروا و ظلموا و فسقوا اما عقل میگوید که اگر کفر و ظلم و فسق بمشیت و اراده خدای بودی خدای از ان انکار نکردی و نهی نفرمودی
بارادت خدای بودی باید که هیچ کافر و ظالم و فاسق را عاصی نخواندندی و مطیع گفتندی از آنکه مطیع آن بود که بارادت او کار
کند و بایستی که کافران بر کفر خود مستوجب مدح بودندی چنانکه مومنان بایمان مستحق مدح اند قل یعنی بگوی ای محمد این کافران را که
و با تو حجت میگویند بامثال این خرافات و ترهات که میگویند بلکه در کفر ایشان و بیشان از برین حجتی و دلالتی نیست بلکه بجهد

ان حجت بلیغ و تمام که قطع عذر و شبهات و ضلالات ایشان کند پس چون حجت خدای را باشد اگر چنان باشد که مجبران گویند
بنده را حجت بود بر خدای که گویند فاعل هر کفر و ضلالات و قبایح و فضایح خدای است تعالی الله عن ذلک و مجبر گوید
که قدرت موجب کارست و ارادت موجب مرادست و خدای قدرت با فعل آفریده و بنده چون محل فعل است خدای
اگر خواهد بجبر بازش دارد و اگر خواهد برحمت و بنده را درین هیچ اختیار نیست پس اگر روز قیامت مواخذه کند حجت
بنده را باشد بر خدای و خدای را بر بنده حجتی نباشد و این سخن خلاف قرآنست آنگه گفت فلو شاء و اگر خواستی خدای همه را
بقهر و جبر بر ایمان داشتی و لیکن نکرد از بهر آنکه حکمت مانع آید و عقاب کافران بسمع معلوم است چنانکه گفت
إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ و در عقل عفو کفار جایزست قُلْ هَلُمَّ شُهَدَاءَكُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ
هَٰذَا فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ
وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ حق تعالی چون بطریق عقل و سمع بیان بطلان مذهب مجبره و مشرکان کرد و آنچه ایشان گفتند
که شرک بمشیت و ارادت خدایست و آنچه حرام کردیم بارادت و مشیت خدا کردیم آنگه بر محمد خطاب کرد و گفت در آنچه
این کافران و مشرکان میگویند از ایشان گواه بخواه و بگو ایشان را که بیارید گواهان خویش را تا آنکه گواهی میدهند برای شما که این جمله
را خدای حرام کرد است و این بر سبیل تهکم و تجریه است یعنی کسی این گواهی ندهد و اگر گواهی دهد گواهی او حجت نباشد
ایشان گواه ندارند تا ظاهر شود که دعوی ایشان بی گواه است و هر دعوی که چنین بود باطل بود و پس یا محمد اگر این گواهی
دهند گواهی ایشان را مسلم مدار که آن گواهی ایشان همه دروغ باشد و اگر تو گواهی ایشان مسلم داری چنان باشد که
برای ایشان گواهی داده و اگرچه این آیات خطاب با پیغمبرست اما مراد امت وست چنانکه گفت لئن اشرکت
لیحبطن عملک نهی کرد امت را از آنکه متابعت گروهی کنند که اعتقاد ایشان دروغ و باطل بود و این نوع تقلید باشد
از کسی که پندارند حق را میشناسند و نشناسند و آن تقلید شبهتی باشد که روی در آمده باشد و پندارد که دست
از آنکه بسوء عمل او بر مذهبی فتاده باشد و دشوار بود مفارقت آن مذهب کردن از بهر آنکه باوی الفت گرفته است
و دیگر آنکه اگر در هیچ مذهبی نظر کرد و تحقیق نکند و از میانه یک مذهب اختیار کند و از ادیع طریقه خود سازد حق
تعالی سوال گفت از متابعت این نوع مردم پرهیز کن و پس روی مکن و نیز مسلم مکن هوای ایشان که در قیامت و حشر و نشر
اعتقاد ندارند که ایشان با خدای برابر میکنند قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا
وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ
مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ
حق تعالی میگوید بگو این کافران را بیایید تا بر شما خوانم که خدای بر شما چه چیز حرام کرده است تا بدانید که آنچه شما بر خود حرام
کردید نه از جهت خدایست و آنچه خدای بر شما حرام کرده و از آن نهی کرده آنست که با خدای انباز مگیرید و دیگر
چیزی دیگر را شریک مگردانید با او هم گفت کمترین گناه شرک در عبادت باشد و چنانکه از شرک نهی فرموده است
فرمود که با مادر و پدر نیکویی کنید و فرزندان خود را از ترس مکشید که ما آفریدگار شما و ایشانیم شما را و فرزندان شما را روزی

یا مراد آن بود که اگر شما را گواهیست بیارید تا
گواهی دهند و این کار ایشان گفت که آنست که به

وهم که آن روزی بردست منست و برگرد فواحش مگردید که فواحش جمله زشت است یعنی کردن ناشایست و کردن
آنچه فاش است و آشکار و آنچه باطنست و پوشیده و عبدالله عباس روایت کرد که عرب را اعتقاد چنان بود که زنا ناشایست
در آشکار او پنهانی ناشایست نیست خدای از آن هر دو نهی کرد با قوله و گفت ما ظهر زناست و ما بطن دوستی مردانست
زنان بوجه مخادعه و تعشق و جمله گناهها را شامل است آنچه آشکار است و آنچه پنهان آنگه گفت ولا تقتلوا النفس التی حرم
الله ومکشید نفسی را که خدای بر شما حرام کرده است مگر بحق و حق آن بود که پیغمبر گفت که خون مرد حلال نباشد مگر بیکی از
چهار خصلت مردی که کافر شود پس از ایمان و مردی که زنا کند پس از احصان و مردی که عمل قوم لوط کند و مردی که نفسی را
بکشد بقصد بی آنکه او کسی را کشته باشد آنگه خدای با جمله مکلفان خطاب کرد و گفت این آنست و خدای شما را بآن وصیت کرد
و باین فرمود که تا مگر شما دریابید و بدانید و عقل را کار بندید وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ
أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا
قُرْبَى وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ
وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ و دیگر آنچه بر شما حرامست
آنست که گرد مال یتیم مگردید و نزدیک مال یتیم مشوید و تعرض آن منمایید مگر بروجهی نیکوتر یعنی نگه دارید برای یتیم
تا چون بالغ شود بوی دهید یا در وجهی نهید که اصل آن ضایع نگردد و از آنجا نفعی حاصل شود که در خرج و وجه ایشان
شود و چون آن یتیم را نفقه و کسوه کنید میانه نگهدارید نه باسراف و تخصیص مال یتیم دو اگرچه جمله مالها خلق
بر غیر حرام بود مگر مال کافران طمع که در معرض غنیمت است و تخصیص برای آنست که یتیمان بی پدر و بی ناصر باشند تا بآسانی
بمال ایشان در افتد آنگه خدای گفت که پیمانه و ترازو راست دارید آنچه پیمایید راست پیمایید و راست سنجید و تمام
دهید و هیچ از آن کم مکنید و بدانید که ما هیچ نفس را تکلیف نکنیم الا آنکه در وسع و طاقت او باشد اگر اجتهاد کند و جهد
بجای آرد و آنچه او از آن احتراز نتواند کرد و طاقت آن ندارد در تکلیف و نباشد و بر وی بیشتر از اجتهاد و احتیاط
و دیگر چون سخن گویید راست گویید و اگر آن سخن بعضی از خویشاوندان شما باشد و قول را تخصیص برای آن کرد که میان مردان
قول بیشتر باشد و آنکس که در قول حیف روا دارد در فعل هم روا دارد و آنکس که در قول حیف روا ندارد در فعل هم روا
ندارد و دیگر فرمود که بعهد خدا وفا کنید و اوامر او بجای آرید و از مناهی او اجتناب کنید و وصایتی که با شما کرد بدان
کار کنید و این جمله آنست که خدای شما را بدین وصیت کرده است تا بود که شما اندیشه کنید و غافل نباشید آنگه خدای
گفت ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه یعنی راه مسلمانی و شرع رسول و مکارم اخلاق که درین آیات گفت راه منست از آن متابعت
کنید و راه دیگر را متابعت مکنید که راه باطل شما را از راه حق پراکنده کند یعنی هر راهی که بجز از راه شرع و مسلمانی است
از جهودی و ترسایی و گبری و راههای خداوندان بدعت و ضلالت و راههای هوا این جمله شما را از راه مسلمانی باز دارد
و از راه شرع دور کند از بهر آنکه فرق نتوان کرد راههای حق و باطل الا از قرآن در خبر است که روزی رسول علیه السلام خطی
راست بر زمین بکشید و گفت این راه بر سبیل حق برسد و راستست و راه شرع است و آنگه از جانب چپ

ورا

و راست خطهای چند بکشید و بدین راه رسید هست و گفت هذا سبیل و علی کل سبیل منها شیطان و گفت این راههاست
بجز از راه پیغمبر و بر سر هر یکی ازین راهها شیطانی است که مردم را بدان راه دعوت کند از راههای بدعت و ضلالت
پس این آیه بر خواند که ان هذا صراطی مستقیما ذلکم وصیکم الله این آنست که خدای شما را باو وصیت کرد تا باشد که متقی
شوید و از معاصی حذر کنید تا عقاب بشما نرسد ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَ
تَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ
فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أُنْزِلَ الْكِتَابُ عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ
دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَى مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فقد
وَهُدًى وَرَحْمَةٌ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ
عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ حق تعالی میگوید که بگو یا محمد ایشان را که ما موسی پیغمبر را کتاب دادیم
تا بگویم یا بیاید تا محرمات بر شما خوانم و قصه کنم بر شما که خدای موسی را کتاب داد و گفته اند که این جمله منتهاست که خدای
تعالی بر ابراهیم نهاد از آنجا که ووهبنا له اسحق ویعقوب تا آنجا که الی صراط مستقیم و از جمله آنچه با فرزندان ابراهیم کرد آنست
که موسی پیغمبر را کتاب توریة دادیم از بهر تمام شدن و تمام کردن نعمت و بدان شخص که احسان کرد و نیکویی آشکار کرد و آن شخص
ابراهیم پیغمبر بود و چون دعا کرد در فرزندان خویش و گفت واجعل لی لسان صدق فی الآخرین و گفته اند که مراد بقوله احسن موسی پیغمبر است
یعنی باو را کتاب دادیم تا احسان او تمام شود و بدان ثواب آخرة رسد مجاهد گفت تماما علی المحسنین و عبدالله مسعود خوانده است که تماما
علی الذین احسنوا یعنی ما موسی را کتاب دادیم تا تمام نعمت بود بر محسنانی که از ایشان بود و تا تفصیل و بیانی باشد هر چیزی را که قوم موسی
و قوم شما ان محتاج بودند در شرع و هدایتی و رحمتی یعنی بیانی و حجتی و لطفی بود مر ایشان را بر خدای خود ایمان آورند تا
کرده باشند و جزا را لقا خواند برای تعظیم و تفخیم ایشان برای آنکه جزا در سرا باشد که تولی آن جز بدست قدرت او نباشد آنگه
گفت وهذا کتاب این کتاب راست یعنی قرآن که ما از او فرو فرستادیم کتابی مبارک و با خیر و حجتیست دایم و ثابت این کتاب را
متابعت کنید و از خدای بترسید و از معاصی وی اجتناب کنید تا باشد که شما مستحق رحمت او شوید و این جایگاه
راجعت یعنی را امید رحمت خدا متابعت قرآن کنید مکلف باید که همیشه در میان خوف و رجا بود و تکلیف اقتضای این کند
که خوف بسبب معاصی و قبایح باشد و رجا بسبب امتثال اوامر و اختیار طاعات بود و ان تقولوا و ما این قرآن برای آن فرستادیم تا نگویید
شما که کتاب بمهین توریة و انجیل بود که بر طایفه و گروهی فرستادند که پیش از ما بودند که آن جهودان و ترسایانند و ما از درس
و خواندن ایشان آن کتابها را غافل نشستیم و چنانکه ایشان میخوانند ما نمی توانستیم و ما را کتابی نبود تا بخوانیم خدای بر کافران عرب
بدین حجت گرفت و گفت ما این کتاب را برای آن فرستادیم تا عرب نگویند که اهل کتاب کتاب داشتند و ما را نداد اگر خدای
بر ما خیر خواستی ما را نیز کتابی فرستادی زیرا که همان تکلیف که ایشان را بود ما را نیز هست پس این کتاب برای آن فرستادیم
تا شما نگویید که اگر ما را کتابی فرستادی ما راه راست یافته تر بودمی از جهودان و ترسایان پس شما را حجت آمد از خدای که این کتاب
پس اینها که این تمنا میکردند بدیشان رسید که آمد بشما از خدای شما حجتی و دلالتی و لطفی که مؤدی باشد بحق و مراد بهدی لطف و بیانست

انکه گفت کیست ظالمتر و ستمکارتر بر نفس خود از آنکس که دروغ دارد آیات خدای را و از آن آیات و دلالات روی بگرداند و بدان
اندیشه نکند و استدلال نسازد که ظلم است از همه ظلمها عظیم‌تر گفت زود بود که ما پاداشش جزا دهیم آنان را بر آیات و حجت
ما انکار کنند و از اسباب نجات خود نسازند بدترین و سخت‌ترین عذابی باشد مر ایشان را بسبب اعراض و عدول که کردند بعد از آنکه
صحت و صدق آن دانسته بودند هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ
آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي
إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ حق تعالی میگوید که چه میکنند و چه منتظر می‌باشند و توقع میکنند ایشان الا آنکه فرشتگان
با ایشان آیند و این بر سبیل تقریع و ملامت است کافران را یعنی هرچه در بایست بود و با این کافران کردیم عقل صحیح و تسلیم دادیم
تا نیک از بد و حق از باطل فرق کنند و پیغمبر و کتاب فرستادیم تا ایشان را راه راست نماید و معجزات بر دست وی ظاهر
کردیم تا بر صدق وی گواه باشد و قدرت و تمکین و استطاعت و نصب ادله و ازاحت علت کردیم اکنون هیچ نماند ایشان را
و منتظر هیچ چیز نیستند الا آنکه فرشتگان مرگ یا عذاب آید یا دشمنان بر سر ایشان فرود آیند و خرق عادت جهت اقتراح
ایشان را منتظرند یا آنکه چیزی که محال است آن باشد یا آمدن خدای یا امر خدای تو با ایشان سد از اهوال قیامت و تمامی و کلی آیات
و نشانهای قیامت تا آید با ایشان آیات خدای تو در آن روزی که بعضی از آیات خدای تو که اشراط قیامت است با ایشان آید
هیچ نفسی را سود نکند از وی ایمان آوردن او چون پیش از آن ایمان نیاورده بود و نیز یا در ایمان خود کسبی و طاعتی نکرده باشد یعنی
آن روز ایمان سود دارد و با طاعت برای آنکه وقتی باشد که خدای خواهد که تکلیف بردارد و هرج و مرج باشد انکه گفت بگوی
محمد که منتظر باشید آمدن فرشتگان به سبیل عذاب که ما نیز منتظریم و لیکن که آن وقت که خدای صلاح داند بفرستد مفسران
گفتند که این آیات و علامات آنست که پیغمبر گفت ع بادروا بالاعمال قبل ان یاتیکم ستة اشیاء طلوع الشمس من مغربها و دابة
الارض و الدجال و الدخان و خویصة احدکم و امر العامة یعنی گفت بشتابید بعمل صالح پیش از آنکه شش چیز بشما رسد یکی آنکه
آفتاب از مغرب طلوع کند و خروج دابة الارض و خروج دودی که پدید آید میان آسمان و زمین و خاصه هر یکی از شما که مرگ است و امر
جمله خلایق را خواهد بود بعموم یعنی قیامت ابو هریره از رسول این روایت کرد که قیامت بر نخیزد تا آن وقت که آفتاب از مغرب
برآید و چون از مغرب برآید و او را ببینند هیچ از مردمان نباشد که ایمان نیارند و لیکن در آن حال ایمان ایشان قبول نباشد و سود
ندارد و ابن عباس گفت از رسول که هر شب که آفتاب فرو شود خدای تعالی او را بآسمان هفتم برد در سرعت آن فرشتگان
که در آفتاب موکل‌اند در زیر عرش بازدارند چون وقت طلوعش باشد گویند بار خدایا از مشرق برآریم یا از مغرب و همچنین بود تا
آن وقت که خدای تقدیر کرده بود برای قبول توبه بندگان که چون آن وقت رسد توبه هیچکس قبول نشود و این که بود که معاصی
در زمین بسیار شود و معروف منکر شود و نیکویی نفرماید و منکر او فاش شود و کس را نهی نکند و چون چنین باشد آفتاب
را بزیر عرش برند و چون وقت طلوعش باشد از خدای دستوری خواهند هیچ جواب نیاید و گویند بار خدایا چه فرمایی از
مشرق یا از مغرب هیچ جواب از حق نیاید و چون ساعتی شود ماه را نیز ببرد یک آفتاب ببرند و بازدارند دیگر بار دستوری
خواهند هیچ جواب نیاید تا مقدار سه شبانه روز بگذرد در درازی آن شب کس نداند الا آنکس که عادت داشته بود بنماز

شب و آن گروهی اندک باشند که بعادت خود بخسبند و چون بوقت نماز شب برسد برخیزند و نماز شب بکنند و بر آسمان
نگرند تا صبح آمده است یا نه ستارگان را ببینند در همانجا که در نماز شام دیده بودند ایشان با خود گویند که شب غلط کردیم
یا نماز سبک کردیم دیگر باره با سر نماز روند و نماز کنند و تسبیح و تهلیل گویند تا چند بار همچنین کنند و آن ستارگان را بجای
بینند بعد از آن بترسند و بر یکجای جمع شوند و این حال با یکدیگر بگویند و بگریه در افتند و جزع و فریاد کنند چون مقدار سه
شبانروز بگذرد حق تعالی جبرئیل را بفرستد تا آفتاب و ماه را گوید که خدای میگوید که هر دو را از جانب مغرب برآید
آنکه نور و روشنایی از ایشان باز گیرند و فرشتگان که بر ایشان موکل باشند جزع و فریاد کنند از فزع و هول قیامت چنانکه
اهل آسمان فزع و زاری ایشان بشنوند اهل آسمانها نیز بفریاد و زاری درآیند آنگاه آفتاب و ماه را دو جرم سیاه از مغرب
برآرند متعبدان و نمازکنندگان چون آن حال ببینند جزع کنند و آنانکه غافلان باشند چون مردگان باشند که از گور برآمده
باشند و ذلک قوله تعالی وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ باز اهل دنیا با یکدیگر بنالند و بیهوش شوند مادران از فرزند مشغول شوند
و شیردهندگان شیرخواره را فرو گذارند و خبر فرزندان نپرسند و زنان حامله از هول قیامت بار بنهند صالحان از گریه
سود ندارد و کافران و فاسقان از گریه و فریاد فایده نبود چون آفتاب و ماه در میان آسمان رسند مانند دو گاو سیاه
جبرئیل بیاید و ایشان را باز گرداند و باز بمغرب فرو برد و در توبه فرو بندد یکی از اصحاب گفت یا رسول الله در توبه
چگونه باشد گفت خدای تعالی از ورای مغرب دری آفریده است بر دو مصراع از زر سرخ مکلل بانواع جواهر از مصراع
دیگر چهل ساله راه است باب توبه و آن در تا که خدای آفریده است گشاده است تا آن روز که آفتاب از مغرب
برآید پیش از آن هیچ بنده نباشد که توبه کند الا که آن در بآسمان برند و بر خدای عرض کنند معاذ بن جبل گفت یا رسول الله
توبة النصوح چه باشد گفت آنکه بنده کار از گناه پشیمان شود و عذر خواهد و دیگر باره سر آن گناه نرود چنانکه شیر باز پستان
نرود پس جبرئیل آفتاب و ماه را بدان در فرو برد و حق تعالی بفرماید تا آن در را ببندند چنانچه هیچ شکافی در آن پدید نشود
چون آن در دربندند هیچ توبه قبول نباشد بعد از آن هیچ کافر را توبه سود ندارد و هیچ طاعت سود ندارد الا آنچه پیش از آن
کرده باشند فذلک قوله تعالی لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا چون آن در دربندند
تکلیف بردارند و دنیا اندکی مانده باشد و خدای بفرماید تا صور در دمد در خبر است که یکی رسول را پرسید که از میان آنکه
آفتاب از مغرب برآرند تا نفخ صور چند باشد گفت چندانی باشد که مردی اسبی بر ماده یا نی افکند و آن ماده بار کره سال
ستوزایان رسیده باشد که بر و توان نشستن که آن صور در دمند و آن صور اول بود و از صور اول تا دوم چهل روز باشد
آنکه حق تعالی گفت ای محمد قُلِ انْتَظِرُوا بگو که شما منتظر باشید آمدن فرشتگان را از بهر آمدن عذاب شما که ما نیز منتظران روزیم
إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا
يَفْعَلُونَ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ
حق تعالی میگوید آنانکه از دین خود مفارقت کرده‌اند و از شریعت بیرون رفته‌اند و گروهان مختلف گشته‌اند هر گروهی ملتی
اختیار کرده‌اند که آن نه راه شریعت است و هر قومی و هر گروهی با امامی و شیخی و پیشوایی اقتدا کرده‌اند ترا با ایشان هیچ

قوا ازیشان نیستی و ایشان از امت تو نیستند و این معنی مراد اهل بدعت و ضلالت باشند مفسران گفته‌اند که جهودان و ترسایانند که با
مشرکان میگشتند یا اختلاف دینشان و جانب ایشان رعایت میکردند محمد باقر ع گفت مراد بدین آیه اهل بدعت و ضلالت این
امت اند و ابو هریره هم ازین روایت کرد از رسول ص و فضیل بن عبد الملک از زادان روایت کرد که او گفت من
روزی نزدیک امیر المومنین علی بودم نگه کردم که راس طالوت و جاثلیق را می آوردند بعنف و بر ایشان استخفاف میکردند
امیر المومنین گفت ارفقوا بهما با ایشان مدارا کنید ایشان را پیش آوردند امیر ع با راس طالوت نگرید و گفت دانی که امت
موسی پس از موسی چند گروه شدند گفت ندانم در کتاب نظر کنم و بگویم امیر المومنین ع گفت لعنک الله من راس القوم
تو رئیس القوم باشی و اگر کسی از تو حلال و حرام پرسد تو گویی در کتاب بنگرم و بگویم حکمی اگر کتاب تو سوخته شود یا بدرند تو
سخن از کجا گویی انگه روی بجاثلیق کرد که تو دانی که ترسایان بعد از عیسی چند گروه شدند گفت چهل و چهار گفت دروغ میگویی
و گفت والله انی اعلم بالتوریة و بالانجیل منک بتوریة و بانجیل از تو داناترم امت موسی بعد از موسی هفتاد و یک فرقه شدند
یک فرقه ناجی بودند و ایشان آنانند که خدای تعالی در حق ایشان گفت ومن قوم موسی امة یهدون بالحق وبه یعدلون و امت عیسی
بعد از عیسی هفتاد و دو فرقه شدند یک فرقه از آن ناجی باشند وممن خلقنا امة یهدون بالحق وبه یعدلون و انگه مرا گفت ای
زادان دانی که در حق من چند گروه شوند گفتم یا امیر المومنین در حق تو تیر مختلف شوند گفت آری امت بعد از من در حق من هفتاد و
سه گروه شوند یکی از آن ناجی باشند و باقی هالک و تو یکی از آن باشی و گفت یا ابا عمرو اگر کسی درین خبر عجب اندیشه کند بداند که فرقه
ناجیه کدامست از همه ناجیان ملتی هست که در جهودان میگوید که ومن قوم موسی امة یهدون بالحق و در حق ترسایان میگوید
ما عرفوا من الحق و در حق مسلمانان میگوید وممن خلقنا امة یهدون اگر جهودی و اگر ترسا و اگر مسلمانی نجاة بجانب
و ... اکنون در مسلمانی حق کجا باشد آنجا که رسول گفت و نشان داد که الحق مع علی و علی مع الحق یدور معه حیث ما دار
انگه خدای فرمود که من جاء بالحسنة هر که حسنه آرد و نیکویی کند از خیرات و طاعات و واجبات و مندوبات او را ده حسنه
باشد مانند آن و مذهب اهل عدل آنست که یکی از آن به استحقاق باشد و نه بتفضل و این وعده است خدا داده است بر
سبیل مقاربه مراد چنانکه بخاطر ما نزدیک باشد برای آنکه ما را اطلاعی نیست بکمیت اجزاء ثواب و عقاب و گفته اند مراد
بحسنه کلمه اخلاص است یعنی لا اله الا الله و هر که سیئه آرد و گناهی کند و را جزا دهند مانند آن زیرا که بیش از آنکه
کرده باشد مکافات کند ظلم باشد و ظلم بر خدای روا نبود و بعضی گفته اند که مراد بسیئه شرکست و حمل کردن سیئه و حسنه بر عموم
اولیترست ابوذر غفاری گفت که حدیث کرد مرا الصادق المصدق آن است که با وی راست گفته شد که رسول خدای گفت که
من جاء بالحسنة فله عشر او ازید والسیئة واحدة او اغفر فالویل لمن غلبت احاده عشراته و من لقینی بقراب الارض خطیئة لا
یشرک بی شیئا جعلت له مثلها مغفرة خدای گفت حسنه را ده بدهم یا بیشتر و یکی سیئه را یک جزا بدهم تا بیامرزم وای
برانکس که آحاد او اعشار او را ... کند یعنی سیئات و حسنات او را غلبه کند و هر کس که همچنین می آید و بمقدار زمین
گناه کرده بود و در آن میان شرک نباشد مانند آن مغفرة و آمرزش بود وی هم عبد الله عباس گفت این آیه مخصوص اهل بدو کر
ایشان از الشرع بغیر معرفت کمتر باشد اما اهل شهر که با علما اختلاط بیشتر کنند و فقه و شرع می آموزند در حق ایشان این آیت

وان

وان یکن حسنة یضاعفها و کیسه هر یکی را هفتصد باشد کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله
یضاعف و مضاعفه و مثل است و مثل آماد و عمل که موجب اند که هر که پیش خدای رود و بخدا شرک نیاورده باشد لابد بهشت شود
و هر که پیش خدای رود و با شرک لابد بدوزخ رود و امثال دو عمل که مضاعف شود نفقه مردست بر اهلش یکی را ده عوض دهند و
مردست در راه خدا که یکی را هفتصد چندان بود و آن دو عمل که مثل و مثل اند که بنده عزم کند که حسنه کند و نکند یک حسنه باشد و
و اگر عزم کند که سیئه کند و بکند یک سیئه بنویسند سفیان ثوری گفت که خدای تعالی این آیه فرستاد که من جاء بالحسنة
فله عشر امثالها رسول گفت اللهم زدنی بار خدایا پیغمبرای امت من خدای تعالی گفت من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا
فیضاعفه له اضعافا کثیرة گفت اللهم زد امتی گفت بار خدایا پیغمبرای امت مرا خدای این آیه فرستاد انما یوفی الصابرون
اجرهم بغیر حساب و در عقب این آیه فرمود که وهم لا یظلمون بر ایشان ستم نکنند و از حق ایشان هیچ باز نگیرند و آنچه باستحقاق
باشد از عقاب ایشان ننهد آنچه حق بنده بود بر خدای از ثواب یکی را ده بدهد یکی باستحقاق و نه بتفضل و آنچه خدای را
بر بنده جمله را بتفضل رها کند و یا بعضی رها کند و یا جمله بستاند بعدل و آنچه حق بنده است ذره کم نکند و آنچه حق ویست
ذره بستاند که ظلم باشد سخت ترین چیزی که بر بندگان آید روز قیامت عدل باشد و آنچه از وی امید دارند فضل باشد
قل اننی هدانی ربی الی صراط مستقیم دینا قیما ملة ابراهیم حنیفا وما کان من المشرکین قل
ان صلاتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا اول
المسلمین بگوای محمد که خدای من مرا هدایت کرد یعنی بیان لطف و تمکین و توفیق داد براه راست که راه ایمان و اسلام
دین راستست که ملت و دین پیغمبرانست گذشته از ملتهای باطل ابراهیم از جمله مشرکان نبود و ابراهیم برای آن تخصیص کرد تا
عرب راغب تر شوند باجابت و متابعت که بیشتر عرب از فرزندان ابراهیم بودند و دین ابراهیم عامترست و ملتهای ...
برای آنکه دین در عقلیات و شرعیات استعمال کنند و ملت جز در شرعیات استعمال نکنند آنچه از سمع توان دانستن ...
آنگه گفت بگوای محمد که نماز من و عبادت من و قربانیهای من در حج و عمره حسن بصری گفت دین من و حیوة من و زندگانی من
و مرگ من خدای راست که پروردگار عالمیانست برای آن تخصیص نماز کرد که در و انواع تقربست و خضوع در نماز رکوع
و سجودست و تنزیه و تسبیح و محیای و مماتی بر سبیل امرست او برات از حال موت خود و گر بحق یا حوال موت او و برای
جمع کرد میان این خبرها باختلاف جهات آن و آنکه بعضی عبادتست از فعل او و بعضی از فعل خدا تا بدانند که آن افعال خاص او را
میکنند بی اشتراک غیر در آن و مرگ و زندگانی برای احوال استغراق و جمله حالات را که چون آن تسلیم کرده باشد بخدای اعلی
بماند از و که خدا را باشد چه از بن و بیرون نیست پس گوید این آیه دور خضوع و تفویضست با خدای گفته اند که مراد و محیای و ...
آنست که هر چه میکنیم در حال حیوة خود و آنچه بر آن باشم و بر آن بمیرم از نماز و طاعت و عمل صالح همه خاص و خالص مر خدای را
که پروردگار عالمیانست آن خدایی که کیست و برا دوم نیست در الهیت و قدیمی و مرا که محمدم این اخلاص فرموده و من اول
مسلمانانم از بهر آنکه اسلام هر پیغمبر مقدم بود بر اسلام امتش قل اغیر الله ابغی ربا وهو رب کل شیء ولا
تکسب کل نفس الا علیها ولا تزر وازرة وزر اخری ثم الی ربکم مرجعکم فینبئکم بما کنتم فیه تختلفون

وهو الذی جعلکم خلائف الارض ورفع بعضکم فوق بعض درجات لیبلوکم فیما آتیکم
ان ربک سریع العقاب وانه لغفور رحیم حق تعالی رسول خود را میفرماید و میگوید که بگو ای محمد این کافران را بر
سبیل انکار و توبیخ و احتجاج بر ایشان که هرگز روا باشد در عقل که من عبادت غیر خدای کنم و خدایی جویم بخلاف او یعنی
اوست که آفریننده و پرورنده و مالک همه چیزی است و هیچ خدای نیست بر صفات کمال غیر او و هرگز روا بود که این معبود
را بگذارم و عبادت معبودانی کنم که ایشان پرستش را سزاوار نباشند تا بهمه حال جواب گویند که روا نباشد و این جواب
آنست که پیغمبر را گفتند کافران که یکسال خدایان ما را پرست تا ما نیز خدای ترا پرستیم آنگه خدای گفت ولا تکسب کل
نفس و هیچ نفسی کسبی نکند و هیچ معصیتی کسی نیارد الا آنکه جزا و وبال آن بر او باشد و بر دیگری نباشد و هیچ نفس بار گناهی
دیگری بر نگیرد و هیچکس را بر گناه غیر عقوبت نکنند و این آیت جواب آنست که ایشان گفتند اتبعوا سبیلنا ولنحمل خطایاکم
ثم الی ربکم مرجعکم و بازگشت شما با خداست شما را جزا دهد با آنچه کرده باشید و شما را جزا دهد بحسب کردار شما آنگه خدای
نهاد بر اهل زمین و گفت اوست آن خدایی که شما را خلیفه کرد در زمین یعنی بر اهل عصر که شما خلیفه و قائم مقام آن عصر باشید
که پیش از شما بوده اند و گذشته شده و آدم را خلیفه جان کرد که پیش از آدم بودند چنانکه گفت انی جاعل فی الارض خلیفة و گویند
خطاب با امت رسول ماست که ایشان را خلیفه سایر امم کرد و شرع همه پیغمبران بشرع او منسوخ شد و پیغمبر ما خلیفه جمله پیغمبران بود
یعنی آخرین جمله انبیا بود و وصی و خلیفه او امیر المومنین علی بن ابی طالبست ع و بعد از و فرزندان او خلفاء سلف تا محمد مهدی
که آخر خلفاست چنانکه ابتداء خلافت زمین خلافت با آدم داد که انی جاعل فی الارض خلیفة و ختم آن بهادی مهدی کرد
کرد که صاحب الزمان محمد مهدی است و شاهد این حال آیت ربانیست که لیستخلفنهم کما استخلف الذین من قبلهم و قوام کار در عهد
باشد صادق ع فرمود که المنکر لآخرنا کالمنکر فی اولنا آنگه گفت ورفع بعضکم و بعضی را بر بعضی رفعت داد در درجه و باید
بر اندازه استحقاق از جهت مصالح که او دانست که هر کس بچه صلاح نزدیکتر باشند و از فساد دورتر شاید که یکی را مصلحت
در توانگری باشد و دیگری را در درویشی و یکی را در ضعف و یکی را در قوة و یکی را مال بسیار و یکی را مال اندک و یکی را خلقت بر وجهی
و دیگری را بر خلاف آن بر آن وجهی که مصلحت دانست کرد آنگه گفت این برای چه کرد تا شما را ابتلا کند در آنچه شما را داده است
از فقر و غنا و ضیق و سعت و صحت و سقم و حقیقت ابتلا بر خدا روا نبود که او عالم الذاتست و امتحان کنند تا ظاهر گرداند
بر وی الا آنست که در حق مکلف معامله ایشان میکند که تا آنچه نداند بدانند پس صورت امتحان دارد و معنی تکلیف است آنگه وصف
کرد خود را که او زود عقابست با آنکه موصوفست بحلم و تعجیل نکند عقاب تا باز نماید که هرچه آمدنیست نزدیکست و روا
بود که این عقوبت ایشان که مستحق آن اند در دنیا با ایشان بکند پس سریع العقاب باشد و این برای آن گفت تا ایمن نباشند
از عقاب آنگه گفت که او سریع العقابست که او زود گیرد و سخت گیرد و آمرزنده و بخشاینده است و سخت عقوبت و زود
عقابست کسی را که کفران نعمت او کند و آمرزنده و مهربانست کسی را که شکر او قیام نماید بحمد الله والمنة سورة الاعراف
این سوره مکیست و گفته اند که از اینجا که واسئلهم عن القریة التی کانت حاضرة البحر تا آخر مدنیست و همه محکمست در وی هیچ
منسوخ نیست بعضی گفته اند که الا دو کلمه که خذ العفو بآیه زکوة منسوخست و اعرض عن الجاهلین که بآیه قتال منسوخست و دویست و

شش آیتست ابو امامه روایت کرد از رسول که هر که این سوره بخواند حق تعالی میان او و ابلیس حجابی پدید آورد و آدم
علیه السلام شفیع وی باشد والله اعلم بسم الله الرحمن الرحیم المص کتاب
انزل الیک فلا یکن فی صدرک حرج منه لتنذر به وذکری للمؤمنین اتبعوا ما انزل الیکم من
ربکم ولا تتبعوا من دونه اولیاء قلیلا ما تذکرون المص نامیست از نامهای خدا و گفته اند که نام این سوره است
ابن عباس گفت انا الله افصل منم خدای که جدا گردانم میان حق و باطل و گفته اند که انا الله المجید الصادق منم خدای
بزرگوار راست کننده وعده و در بعضی تفاسیر ما آمده است که معنی المص آنست که الم نشرح لک صدرک و چون نام
این سوره باشد معنی آن بود که این سوره که المص است کتابیست از خدا و فرستاده شد بتو ای محمد نباید که از و در دل
تو تنگی باشد و نگر تا دل تنگ نگردانی پس از آنکه شناختی که این کتاب از خدای است تو دل تنگ مکن و خاطر پراکنده مدار
چون کافران ترا تکذیب کنند و بدروغ زن دارند و بتو ایمان نیارند که این کتاب را برای آن فرستادیم تا تو بپاکی کافرانرا
و بیم کنی کافرانرا از دوزخ و عذاب ایشان بترسانی پس تو بیم کن و بترسان و در دل خود از ایشان هیچ اندیشه مدار و پند
و یادده مومنانرا که این کتاب یادکرد و پند مومنانست و بگو جمله مکلفانرا که متابعت کنید این کتاب را که بشما فرستاده
شد از خدای شما و امر او را قبول و امتثال کنید و از نواهی او باز ایستید و منزجر شوید و اجتناب نمایید و آنچه حلالست
از این کتاب تناول کنید و گرد حرام مگردید و متابعت مکنید از غیر خدای دوستانی را که شما را باشند از شیاطین جن و انس
که ایشان شما را بر هوا دارند و تبها دارند و از دین خدای و آنچه شما را فرموده اند گمراه می گردانند از حسن بصری روایت
کرده اند که گفت ای فرزند آدم ترا بمتابعت کتاب خدای فرموده اند و سنت رسول او و بخدای که هیچ آیه نیامده است
الا که خواسته است تا از بدانند که در چه چیز آمده است الا که خواسته است تا از بدانند که در چه چیز آمده است و معنی
چیست آنگه خدای گفت بر سبیل تقریع و ملامت که اندک تذکر و اندرز میکنند و متعظ میگردند یعنی شما را بدانچه در کتاب او
فرموده اند شما از آن فرو میگذارید و متابعت غیر آن میکنند وکم من قریة اهلکناها فجاءها باسنا بیاتا او هم
قائلون فما کان دعویهم اذ جاءهم باسنا الا ان قالوا انا کنا ظالمین خدای تعالی تهدید و وعید میکند کافرانرا
و میترساند از عذاب خود و میگوید که بسا شهر و بسا ده که ما خواستیم که اهل آن را هلاک کنیم عذاب ما بایشان آمد در شب و ایشان
خفته بودند یا در نیمروز و ایشان بخواب قیلوله بودند که خواب نیمروز است و این دو وقت را برای آن تخصیص کرد که این
دو وقت وقت آسایش است و غفلت و عذاب در وقت آسایش سختتر باشد و چون این عذاب و سختی بایشان رسید ایشان را
هیچ گفتاری نبود و هیچ سخنی و دعاوی الا آنکه بر سبیل تحسر و ندامت میگفتند که بتحقیق و یقین که ما ستمکاران و ظالمان
بوده ایم و این عذاب جزای ظلم و ستم ماست که بما رسید فلنسئلن الذین ارسل الیهم ولنسئلن المرسلین
فلنقصن علیهم بعلم وما کنا غائبین والوزن یومئذ الحق فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون
ومن خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم بما کانوا بآیاتنا یظلمون حق سبحانه و تعالی از
تقریب حال کافران از هلاکت ایشان بر سوال کردن از ایشان در روز قیامت فا آورد و سوگند خورد که بعزت و عظمت من که هر آینه

از آنکسان که رسولان را با ایشان فرستادیم و سوگند خورد از خلقان و مکلفان تا ایشان را چه جواب داده اند و چه عمل کرده اند و آنچه
با ایشان آورده اند چنانکه در دیگر آیه گفت فوربک لنسألنهم اجمعین عما کانوا یعملون و همچنین از رسولان بپرسیم تا پیغام بایشان رسانیدند
یا نه اگرچه خدای تعالی را باین سوال احتیاج نباشد از آنجا که او عالم الذاتست ولکن آیة وارد است مورد وعید و تهدید را و دیگر
بایشان قصه کنیم و برایشان خوانیم تا در نامه اعمال ایشان آنچه کرده باشند از سر علم و دانش از آنجا که عالمیم باحوال ظاهر و باطن ایشان
و ما از ایشان غایب نبوده ایم تا افعال و احوال ایشان ندانیم بلکه با ایشان بوده ایم ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم و نحن اقرب الیه من
حبل الورید در خبر است که رسول م گفت ان الله یسال کل احد بکلامه و لیس بینه و بینه ترجمان خدای هر کسی را بکلام خود سوال
کند و بخودی خود با وی خطاب کند که در میان ایشان ترجمانی نباشد سوال مومنان را بر وجه تذکیر و تنبیه باشد و سوال مر کافران را
بر وجه تقریع و توبیخ باشد و چند آنکه کافران را از جهة سوال غم و وحشت رسد و مومنان را سرور و راحت رسد و سوال پیغمبران را
برای بازخواست حال کافران باشد چنانکه گفت ءانت قلت للناس اتخذونی و امی الهین من دون الله و مناقضه نیست میان
این آیت که ولا یسال عن ذنوبهم المجرمون برای آنکه نفی سوال از مشرکان و مجرمان مراد آنست که برای استعلام از ایشان پرسند و مراد
نفی سوال که برای تقریع و توبیخ باشد یعنی سوال برای توبیخ و تقریع باشد والوزن یومئذ الحق روز قیامت سنجیدن اعمال بندگان راست و بر
عدل و حقست و راستست ترازوی قیامت را دو کفه باشد یکی کفه حسنات و یکی کفه سیئات و آنچه سنجند صحایف اعمال است
چنانکه در اخبار آمده است مجاهد و دیگر علما گفته اند که این مجازست و کنایه است از عدل خدای تعالی با بندگان خویش حسابی بعدل خواهد
کرد و جزا بعدل خواهد داد چنانکه کسی چیزی را بترازو بسنجد رها نکند که کفه بر کفه دیگر بچربد و یا تفاوتی کند و خدای تعالی
عالمست بمقادیر و تفاصیل آن اما حکمت درین آنست تا مکلفان را وعظی و زجری باشد و لطفی در تکلیف پس هر که ترازوی وی
بحسنات و طاعات گرانبار بود و طاعت او بسیار بود او از جمله رستگاران باشد و ظفر یافتگان بثواب خدای و هر که ترازوی
وی بطاعات و حسنات سبک باشد یعنی طاعات او اندک باشد او از جمله کسانی بود که بر نفس خود زیان کرده باشند و خود را هلاک کرده
باشند بعذاب دوزخ بآن ظلمی که بآیات و حجتهای ما کرده باشند در دنیا که آنرا باور نداشته باشند و عمر را در دروغ زدن داشته
باشند ولقد مکناکم فی الارض و جعلنا لکم فیها معایش قلیلا ما تشکرون ولقد خلقناکم
ثم صورناکم ثم قلنا للملئکة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس لم یکن من الساجدین حق تعالی
نهاده درین آیه بر مکلفان تمکین که کرده است مکلفان را و گفت ما شما را تمکن گردانیدیم و شما را مالک آن کردیم و قدرت دادیم
در آمدن و شدن و تصرف کردن آن و تمکین دادن آن بود که بافعال توان کردن از آلات و دلالت و از منافع و شما را درین زمین وجه
معیشت پدید کردیم از انواع منافع و اصناف نعم که روزی شما باشد و نفس برنج زندگی شکر من گویید و شما خود اندک شکر
میکنید نعمت مرا یعنی هیچ شکر میکنید و شکر اعتراف بود بنعمت با نوعی از تعظیم منعم آنکه خطاب کرد جمله مکلفان را و گفت
ما پیدا فرموده ایم شما را ای فرزندان آدم و از عدم بوجود آورده ایم و در رقم هستی در قالب وجود شما کشیده ایم و این معنی تنها بآن زمانی
و لطیفی با شما کاشتیم در تاریکی شکم در رحم و تشبیه خطاب با فرزندان آدمست و مراد آدمست یعنی ما فرمودیم پدر شما را آدم
از گل بی صورت پس صورت بدید کردیم پس آنکه فرمودیم و گفتیم فرشتگان را که آدم را سجده کنید همه فرشتگان سجده کردند

ابلیس که او از جمله سجده کنندگان نبود و گفته اند که معنی آنست که ما پیدا فرمودیم شما را در پشت پدر شما آدم و صورت مه بدید کردیم بعد
خلق تصویر و تقدیر پس آنکه فرشتگان را گفتیم که آدم را سجده کنید سجده تعظیم قال ما منعک ان لا تسجد اذ امرتک
قال انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین قال فاهبط منها فما یکون لک ان تتکبر فیها
فاخرج انک من الصاغرین چون ابلیس آدم را سجده نکرد خدای تعالی وی را گفت که ای ابلیس ترا چه منع کرد و چه
باز داشت از سجده آدم که وی را سجده نکردی چون ترا فرمودم بسجده کردن وی و ترا چه چیز صارف بود از سجده کردن آدم
ابلیس جواب داد و گفت آنچه مرا مانع و صارف بود از سجده کردن وی آن بود که من بهترم از و و بهتر و برتر فروتر را سجده نکند
و تواضع نکند و مطیع و منقاد وی نشود و بهتری بر آنست که مرا از آتش آفریده و آدم را از گل آفریدی ثعلبی امام اصحاب حدیث از
عبدالله عباس روایت کرد که اولین کسی که قیاس کرد و خطا کرد ابلیس بود پس هر که در دین قیاس کند خدای تعالی او را قرین
ابلیس گرداند و قیاس ابلیس خطاست هم در اصل و هم در علت برای آنکه عبادت خدای را باشد و تبع مصلحت بود و برای منفعت
بنده باشد و فرماید پس بنده را نرسد که اعتراض کند از آنجا که او مصلحت نداند و ترا ابلیس مخطی بود و در تعلیل و تفضیل خود بر
آدم برای آنکه سر دو را خدای آفریده بحسب مصلحت یکی را از آتش و یکی را از گل و هیچ ازین دو را در آن اختیار نبود که خیریت و تفضیل
بچیزی باشد که از جهت بنده بود معنی که خدای گفت که ان اکرمکم عندالله اتقیکم و مسلم نیست که آتش از خاک بهتر باشد برای آنکه
منافع در خاک بیشترست از آنکه در آتش زمین مستقر جمیع حیوانات است و آدمی و منزل او ما و اوی ایشانست و جای متصرف
و بازگشت ایشانست مرده را و زنده را چنانکه گفت الم نجعل الارض کفاتا احیاء و امواتا و نیز زمین جای روزی و متمتع
حیوانات است که تخم کارند در وی و کمی آن مقصد و کمتر و بیشتر بازدهد اما ابلیس فعل ای شناخت خود و در وقت آنکه خدای را عبادت
میکرد منافق بود و نشاید که در اول مومن بوده باشد و آنکه مرتد شده از بهر آنکه ارتداد مومن باطلست و خدای او را صفت
کفر گفت و از وی خبر داد که و کان من الکافرین ابلیس زبان اعتراض دراز کرد و نخوت و کبر در دماغ آورد خدای تعالی وی را براند و از
مقام دور کرد و گفت فاهبط منها از آنجا که هستی دور شو و بیرون رو و از آن درجه فرود آی از آسمان یا از بهشت بزمین رو
و روا بود که خدای تعالی این سخن بزبان فرشته گفته باشد و اهل لغت گفته اند که فرشتگان دروغ نمیگویند و گفت که اینجا
فرو رو و ترا نرسد و نباشد که در آسمان یا در بهشت تکبر کنی و تکبر اظهار کبر نفس باشد بر سبیل تفضیل و تکبر مخلوقات را
ذم باشد و خدای را صفت مدح باشد آنکه براند و برا در وجه استخفاف و اهانت گفت برو که تو از جمله ذلیلانی و خوار و حقیر
شدگان نزدیک خدا و دوستان او از بهر تکبر که کردی چون ابلیس اظهار تکبر کرد خدای تعالی طوق مذلت در گردن وی انداخت
و لباس حقارت در وی پوشانید قال انظرنی الی یوم یبعثون قال انک من المنظرین قال فبما اغویتنی
لاقعدن لهم صراطک المستقیم ثم لاتینهم من بین ایدیهم و من خلفهم و عن ایمانهم و عن شمائلهم
و لا تجد اکثرهم شاکرین قال اخرج منها مذؤما مدحورا لمن تبعک منهم لاملان جهنم منکم
اجمعین چون خدای تعالی ابلیس را از درگاه خود براند بدانچه گفت لعنت کرد و از رحمت خود نومید ساخت ابلیس با آدم و آدمی
دشمنی پیش گرفت و در اندیشه آن افتاد که آدمی را چگونه همچو خود گرداند گفت بار خدایا مرا مهلت ده و تاخیر کن وقت مرگ

من یا رب پس دار تا روز قیامت که جمله خلایق را برانگیزانند خدای تعالی این حکایت قبول کرد از ابلیس یاد داشتند که ابلیس لعین چنان معصیتی
که کرد و گناهی که آورد نا امید نبود از اجابت خدای تا بندگان نومید نشوند و قطع طمع نکنند از رحمت وی تا خدای تعالی دعای ابلیس
بر وفق سوال اجابت کرد یا نکرد سدی گفت که اجابت نکرد برای آنکه وی زندگانی تا بروز بعث خواست و روز بعث
روز حشر باشد نه روز مرگ ولکن خدای وی را مهلت داد تا وقتی که وی صلاح داند و گفت تو از جمله مهلت دادگانی یعنی از
جملهٔ آنانی که ایشان را مهلت داده باشند و جای دیگر گفت الی یوم الوقت المعلوم و گفته اند که ابلیس تاخیر عذاب خواست
تا روز قیامت و خدای تعالی اجابت کرد و تاخیر عذاب وی کرد و بر قول اول خدای تعالی تعلیق بمعلوم خود کرده باشد تا ابلیس
هیچ وقت ایمن نباشد و همواره میان باشد که اجل خود ندانند و غرض ابلیس درین مهلت خواستن آن بود که اغوا و اغوای بندگان
کند و غرض خدای آن بود که تعریض کند وی را منزلهٔ ثواب و وقت توبه و اعتذار بر وی موسع گرداند و اگر اختیار توبه
مانع نباشد خدای را ازین فعل برای آنکه این غرض حاصل و باعث وی نبود بر آن وجه که علم تعلق دارد بالشی علی ما هو به و او را بر
وصفی نگرداند که از اختیار بدر برد و مجبور گرداند ابو علی جبائی گفت که نشاید که خدای تعالی دعای کافر را اجابت کند
برای آنکه در معنی تعظیم کافر باشد و خدای تعالی تعظیم کافر نکند و ابن الاخشاد گفت روا باشد چون در آن مصلحت باشد
وی را یا مکلفان دیگر چون ابلیس مهلت خواست حق تعالی گفت ترا مهلت دادم تا بوقت مصلحت و تاخیر عذاب تو کردم تا روز
قیامت ابلیس گفت بار خدایا پس از آنکه تو مرا اغوا کردی و خایب و نا امید گردانیدی یا حکم کردی بضلالت و غوایت من
و مرا هلاک گردانیدی من بنشینم برای اغوا و اضلال خلق تو و براه راست تو که راه اسلام و طریق امانت و کار بر ایشان
تباه کردانم چنانکه بسبب ایشان کار بر من تباه کردند و چون براه راست ایشان نشسته باشم از بهر راه زدن ایشان
بهر حیله و جد و جهدی که مرا باشد از چهار جانب گرد ایشان در آیم از پس و پیش و چپ و راست عبد الله عباس را پرسیدند
که چرا ذکر فوق و تحت نکرد گفت بالا نزول رحمت خدایست دانست که از راه رحمت دست نیابد بر بنده و از زیر
وحشت آرد و ... محمد باقر ع گفت که معنی لآتینهم الست که کار آخرت بر چشم و دل ایشان خوار گردانم و من خلفهم
یعنی بفرمایم تا مال جمع کنند و زکوة ندهند تا از بهر وارث ایشان باشد و عن ایمانهم و کار دین بر ایشان تباه گردانم و عن شمائلهم
در دل ایشان مقرر کنم و عن شمائلهم لذات و شهوات در دل ایشان دوست کردانم و بر هوای نفس ایشان دارم و لا تجد اکثرهم
ایشان را شاکر نیابی و ابلیس غیب ندانست و این که گفت از طریق ظن و گمان گفت چنانکه خدای گفت و لقد صدق علیهم
ابلیس ظنه و ایشان را بر خود قیاس کرد و نیز از بهر آن گفت که چون آدم را بسبب وسوسه مقصود خود حاصل کرد دانست
که فرزندان وی از وی ضعیف ترند همه را وسوسه تواند کرد و از راه حق بتواند گردانید آنگه حق تعالی وی را براند و لعنت
کرد و گفت بیرون شو ازین جایگاه نکوهیده و رانده و خوار کرده بعزت و جلال من که من پر کردانم دوزخ را بتو و هر که از
نسل تو باشد و تبع تو باشد و با ایشان که آدمیان اند متابعت تو کنند و این غایت تهدید و وعید است فرزندان آدم را از
متابعت شیطان وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ
فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ چون خدای تعالی ذکر ابلیس و طرد و لعن وی کرد از بهر ناکردن سجده حکایت آنچه با آدم گفت میکند

دمیکوید

دمیگوید که ما آدم را گفتیم که ای آدم تو و جفت تو هر دو در بهشت ساکن شوید و آرام گیرید و بخورید از میوه ها و طعامهای بهشت
و نزدیک این درخت مشوید و گردان نگردید تا از جملهٔ ظالمان نباشید یعنی ناقص کرداننده حظ خود و نصیب خود نباشید
از ثواب و این بهشت بوستانی بود و بهشت خلد نبود چه اگر بهشت خلد بودی وی را از آنجا بیرون ننمودندی و گفته اند
که روا باشد که بهشت خلد باشد و در آنجا مکلف باشد تا مصلحت اقتضا کند آنجا باشد چون مصلحت بگردد از آنجا
بیرون برند و این نهی استحباب است و نهی آنکه نهی باشد که ناهی کاره باشد منهی عنه باشد و حکیم کاره نباشد الا قبیح را و عصمت
از ارتکاب قبایح منزه باشند و قبایح نکنند و اخلال بواجب نکنند برای آنکه متنفر شوند از قبول قول ایشان و هر چه چنین بود
انبیا از آن منزه باشند و خدای تعالی آدم را نهی کرد بطریق ندب بترک تناول آن درخت پس اگر آدم تناول آن درخت
نکردی او را ثواب بسیار بودی اما بر تناول وی مأثم و عقابی نبود فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ
ان عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ
وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ حق سبحانه و تعالی حکایت میکند که ابلیس حیله کرد تا آدم
و حوا را از بهشت بیرون آورد میگوید که شیطان مر آدم و حوا را وسوسه کرد و وسوسه دعوت باشد بر کاری بصوت
پوشیده و غرض ابلیس درین وسوسه آن بود که تا لباس بهشت از ایشان دور گرداند و آنچه از ایشان پوشیده بود
از عورتهای ایشان بجامهای ایشان ظاهر گرداند در خبر چنین آمده است که چون ایشان از آن درخت تناول کردند بادی
درآمد و تاج از سر ایشان در ربود و حله از تن ایشان جدا کرد و عورة ایشان ظاهر شد آدم که آن دید برمید و در گریختن
آمد حق تعالی گفت که یا آدم فرارا منی از من میگریزی گفت لا بل حیاء منک بار خدایا شرم میدارم از تو و سوال ابلیس آن بود
که حق تعالی حکایت کرد که او آدم را گفت که خدای شما را نهی کرد و باز نداشت ازین درخت الا از بهر آن تا شما دو فرشته
نباشید یا از بهر آن تا در بهشت جاوید نمانید در وهم ایشان انداخت که هر که ازین درخت تناول کند صورت او بگردد و با
صورت فرشته شود و همیشه در بهشت جاوید بماند و با ایشان سوگند خورد که آنچه میگویم شما را از روی نصیحت میگویم
و من از جمله نصیحت کنندگانم شما را ابلیس چون سوگند خورد شبهه ایشان قوی شد از آنجا که گمان ایشان چنان بود که هیچ کس
دلیری نیارد کردن بسوگند دروغ خوردن بخدای ابلیس ایشان را بدین سبب و بدین حیله بجاه غرور فرو گذاشت یعنی ایشان را
بغرور فریفتن از آن پایه و منزلت که بودند بزمین پست آورد فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا
يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَأَقُلْ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ
لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ چون ابلیس ایشان را سوگند خورد بسوگند وی فریفته شدند و همچنین مومن بخدای توان فریفتن عبد الله عمر
هر گاه که بنده خود را دیدی که نماز میکند آزاد کردی وی را گفتند که بندگان ترا بنماز می فریبند تا تو ایشان را آزاد کنی گفت هر کس
که ما را بخدای فریبد ما فریفتهٔ وی شویم پس آنگاه که آدم و حوا از آن درخت بخوردند و طعم آن چشیدند لباس ایشان از ایشان
ربوده شد و عورتهای ایشان ظاهر گردید و در استادند از برگ درختان بهشت بر هم می دوختند و عورة بدان میپوشیدند
و آن درخت انجیر بود که از برگ وی عورة خود می پوشیدند خدای تعالی گفت ای آدم نه من همه بهشت ترا حلال کردم و همین

از این درخت نهی کرده بودم و نه شما را گفته بودم که شیطان شما را دشمن هویداست و روشنست بوی فرا مشوید و گفتار وی
قبول مکنید ادم گفت بار خدایا من گمان نبردم که کسی تو و بنام تو سوگند دروغ یاد خورد قالا ربنا ظلمنا انفسنا وان
لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین قال اهبطوا بعضکم لبعض عدو ولکم فی الارض
مستقر ومتاع الی حین قال فیها تحیون وفیها تموتون ومنها تخرجون آدم و حوا بنافرمانی خود
اعتراف آوردند و بر کرده خود پشیمان شدند و از خدای تعالی استغفار و آمرزش خواستند گفتند بار خدایا ما بر نفس خود
ستم کردیم و پای از فرمان تو بیرون نهادیم تو که خداوند کارسازی اگر ما را بیامرزی و بر ما رحمت نکنی ما از جمله زیانکاران شویم
ادم اگرچه ترک سنتی کرد خود را ظالم و عاصی و خاسر خواند از بهر آنکه عادت اولیای خداست که زلتی حقیر را بزرگ شمرند
و حسنه عظیم را صغیر دانند و جمله انبیا از قبایح و معاصی منزه بودند و آنچه با آدم کردند از سلب لباس و تفویت منافع
این معنی عقاب نبود که عقاب ضرری باشد مقرون باستخفاف و اهانت اگر سلب لباس و تفویت منافع عقوبت باشد جمله
انبیا و اولیا معاقب بوده باشند پس غایت اجلال و نهایت تعظیم ایشان بر نفس کدام عاقل ساکن شود که قبول قول مستحق
مهان القدر کند و این معنی جایز ندارد الا کسی که قدر انبیا و منزلت ایشان نداند و نشناسد آنکه خدای خطاب کرد با آدم
و حوا و ابلیس محمد قیس گفت که ابلیس را وسوسه کرد و مار حوا را و حوا آدم را خدای آدم را گفت چرا خوردی گفت مرا حوا
گفت حوا را گفت چرا خوردی مرا مار گفت مار گفت مرا ابلیس گفت خدای تعالی همه را خطاب کرد و گفت که فرو شوید
بزمین و بدیدکه شما دشمن همدیگرید شیطان دشمن شماست و شما دشمن او و مار دشمن شما باشد و شما دشمن او و مار دشمن
شما باشد تا سر یکی را از شما که فرصت یابد بگزند و ضرر رساند و حوا چون برگ از آن درخت باز کرد درخت خون آلوده
وی را گفت خدای که همچنان که این درخت را خون آلوده کردی سر ماهت خون آلوده گردانم و مار را گفت پایهات
بستانم و بر پاهات بر کنم تا بر شکم روی و سر که بر تو دست یابد سرت بکوبد و ابلیس را گفت تو از رحمت دوری و ملعونی و چون
و آدم را گفت بزمین رو پس از آنکه در بهشت روزی من میخوردی بی‌نام ریاء اما در زمین جز بکد یمین و عرق جبین روزی نخوری
چون آدم بزمین آمد او گرسنه شد از خود حالتی یافت که پیش از آن این حالت ناقه بود و تشویش گرسنگی الذ و بر جلده و لحم
گفت بار خدایا حالتی است که از آن سبب عبادت نمی توانم کرد جبرئیل آمد و گفت که این درد را نام جوعست و دارو
او جز طعام نباشد گفت ای جبرئیل طعام از کی آرم گفت ای آدم من ترا آنچه سبب اخراج تو بود از بهشت آوردم که آن گندم است
تا راحت هم از آنجا و که رحمت بود و آنگه گندم در پیش آدم نهاد آدم خواست تا بخورد جبرئیل گفت نه این را می‌باید کشت
تا خدای برکت کند گفت کشتن چگونه بود جبرئیل گفت من ترا بیاموزم و گفت این با آلت توانی کرد و گفت آلت از کجا آرم
گفت من آلت کردن بیاموزم آنگه وی را آلت کردن آموخت آذر و دگر و آهنگری او را آلت آورد و از چوب و الش
تا آلت برزیگری بساخت چون آلت تمام کرده بود گفت این گندم بر زمین فشان و زمین را بشوران و دانه را بخاک بپوشان
آدم همچنان کرد چون از تخته زمین فارغ شد و بخته دیگر رسید اولین خشک شده بود و بدرو رسیده بود و چون
از همه بپرداخت و فارغ شد همه در رسیده بود و یکبار آدم خواست تا بخورد جبرئیل گفت این را نشاید خوردن این را

بدرو و چون بدرود خواست که بخورد گفت نه در پای کاو افکن و خورد کردان چون خورد کرد خواست تا بخورد گفت در
آرد کن چون آرد کرد خواست تا بخورد گفت نه خمیر کن خمیر کرد و خواست تا بخورد گفت نه با آتش شریحه کن تنور کرد و با آتش
بپخت چون از تنور برآمد گفت اکنون توان خورد آدم دست دراز کرد و لقمه از آن در دهان نهاد دهنش بسوخت جبرئیل
گفت ای آدم تعجیل کردی زمانی بایست کرد تا خنک شود و این همه از بهر آنست که بدانی که در کام کسی کامی نهند
هزار کامی ناکامی باید داشت چون لقمه بصد هزار رنج بدست آید در وقت تمتع هزار محنت دیگر بوی رسد رنج دنیا
با رنج آمیخته است و شادی وی مقرون با غم و اندوه والخیر والشر مقرونان فی قرن وکل ذلک باتیک الجدیدان امیر المؤمنین
علی علیه السلام فرمود مع کل جرعة شرق و مع کل اکلة غصة پدرت با این پایه و منزلت که او را بود تاریخ ببرداور القلم تا جلال ادمنا
تنها دنه تو خواهی بچندین ترک واجبات وارتکاب چندین معاصی در بهشت شوی بی اندیشه خطا که ترا افتاده است
تصل الذنوب الی الذنوب وترتجی درک الجنان وفوز العابد ونسیت ان الله اخرج ادم منها الی الدنیا بذنب واحد
آنگه حق سبحانه و تعالی چون ایشان را از بهشت بیرون کرد و بزمین فرستاد و گفت شما را زمین مستقری و قرارگاهی و
و استمتاعی باشد بچیزی که در و لذتی حاصل باشد تا زمانی و روزگاری که من دانم و کس را بر آن اطلاعی نباشد و این وقت
اجالست یا وقت قیامت آنگه گفت شما زندگانی در زمین کنید و هم در زمین بمیرید و شما را هم در زمین برانگیزانند
و زنده کنند در قیامت چنانکه در آیه دیگر گفت که منها خلقناکم وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخری یا بنی
ادم قد انزلنا علیکم لباسا یواری سواتکم وریشا ولباس التقوی ذلک خیر ذلک من آیات
الله لعلهم یذکرون یا بنی ادم لا یفتننکم الشیطان کما اخرج ابویکم من الجنة ینزع عنهما
لباسهما لیریهما سواتهما انه یراکم هو وقبیله من حیث لا ترونهم انا جعلنا الشیاطین اولیاء
للذین لا یؤمنون حق سبحانه و تعالی منت نهاد بر فرزندان آدم با آنچه کرد بر ایشان از نعمتها و گفت ای فرزندان
آدم بدرستی که ما بشما فرستادیم لباس و جامه که عورتهای شما را بازپوشاند و جامه که آن زینت شما باشد و این همه
در زمین باشد پس انزلنا را معنی خلقنا باشد یعنی بیافریدیم برای شما چنانکه دیگر گفت وانزل لکم من الانعام ثمانیة ازواج
و دیگر چون اصل این همه از آبست و باران از آسمانست از بهر این گفت که انزلنا و دیگر چون زینت مرغ پرست زینت
جامه را زینت و آرایش خوانند کان بر مرغ باشد اما آن لباس که از آن لباس التقوی خوانند آن پرهیزکاری و ایمان و طاعت
باشد و آن بهتر و نیکوترست و از جمله لباسها فاخرست که ان اکرمکم عند الله اتقاکم حسن بصری گفت که عثمان عفان را دیدم
بر منبر رسول صلی الله علیه و آله و مردمان را وعظ میگفت پیراهن کوتاه پوشیده و کوچکی بیان گشاده مردمان را میگفت سگان
بکشید و کبوتربازی بکنید آنگه گفت از خدای بترسید در سر که از رسول صلعم شنیدم که او گفت که هیچ بنده نباشد که او عملی
بکند در سر والا خدای از آن عمل ردای در و پوشاند اگر خیر باشد و اگر شر آنگه این آیه خواند که ولباس التقوی ذلک خیر
و گفت لباس التقوی طریقه نیکو بود و گفته اند که مراد باو زره است و خود که در حرب پوشند جبائی گفت جامه پارسایانست
از صوف و جامه خشن و خدای تعالی برای آن منت نهاد بجامه عورت پوش را که عرب برهنه طواف کردندی بگرد خانه

کعبه جز قریش که بجامه طواف کردندی و تر هیچ خلق را از اصناف خلائق جامه نباشد الا فرزندان آدم را و این از آیات
و دلالات خداست از فضل و کرم و رحمت او بر بندگان او تا باشد که بندگان او اندیشه کنند و کرم و بزرگی نعمت معبود را
بشناسند و شکر نعمت او بواجبی قیام نمایند انکه فرزندان آدم از مردان و زنان نباید که شما را شیطان در فتنه اندازد و
واز راه راست و دین حق بگرداند و با عاصی کند نقض شما بانچه حال است دعوت کند که انکه شما سبب آن ممتحن و مبتلا کرد
چنانکه با مادر و پدر شما کرد آدم و حوا که مر دو را بوسوسه و اغوا ابلیس از بهشت بیرون کرد و جامهای بهشت از ایشان
دور کرد تا عورتهای ایشان با ایشان نماید و اگرچه این فعل که اخراج بهشت و نزع لباس است او نکرد اما چون سبب وی بود
اضافت فعل با وی کرد پس شما ترکه فرزندان آئید با ابلیس و اغوا ابلیس وی فریفته مشوید تا از بهشت محروم نمانید انکه
بیان آفت شیطان کرد تا از وی بغایت کوشش حود احتراز کنند و گفت که ایشان و گروه و قبیل و لشکر شما را می بینند از
که شما ایشان را نمی بینند و قبیل و هم از نسل او باشند مجاهد گفت که ابلیس گفت که ما را چند چیز دادند که انبیا را ندادند
ما او میان را می بینیم و ایشان ما را نه بینند و ما از زیر زمین برآییم و پیران ما جوان گردند پس انکه پیر شده باشند مالک دینار
گفت دشمنی که ترا بیند و تو او را نه بینی دشمن عظیم باشد و خوف از و محنت سخت تر باشد الا انکس که خدای وی را نگاه
دارد یحیی بن معاذ گفت که شیطان دیرینه است و کار و حدیث شیطان حیله است و تو از و بی خبر و شیطان ترا بیند
و تو او را نه بینی و شیطان با تو یار و هم دست از لشکر وی تر از بر وی هیچ یاوری نیست و دل تو مسکن اوست و عروق تو
راه گذار اوست پس با او مقاومت نتوانی کرد مگر بیاری خدای ذوالنون مصری گفت اگر او ترا بیند از انجا که تو او را نه بینی
خدای او را بیند و او خدا را نه بیند از شر او بخدا استعانت و یاری خواه که کید شیطان ضعیف است و نادیدن شیطان ازا
از انجاست که ما را شعاع اندک است و ایشان را جسم شفافت پس منع بود از دیدن اگر خدای شعاع را زیاده کند چنان
باشد ایشان را دیدن چنانکه فرشتگان را توان دید عند حضور الموت انکه گفت ما دیوان را دوست اینها گردانیدیم یعنی حکم
کردیم و تمام بردگی دوستان شیاطین الخناسان اند که ایمان نمی آورند و یا ما تخلیه کردیم میان الخناس و دیوان و منع نکردیم ایشان را
از ایشان تا الخناس مطیع و فرمان بردار دو گشتند با نچه ایشان را فرمودند و وسوسه کردند از مخالفه امر خدای و اذا
فعلوا فاحشة قالوا وجدنا عليها آباءنا والله أمرنا بها قل إن الله لا يأمر بالفحشاء أتقولون
على الله ما لا تعلمون قل أمر ربي بالقسط وأقيموا وجوهكم عند كل مسجد وادعوه مخلصين له
الدين كما بدأكم تعودون فريقا هدى وفريقا حق عليهم الضلالة إنهم اتخذوا الشياطين
أولياء من دون الله ويحسبون أنهم مهتدون مفسران گفته که پیش از اسلام عرب برهنه طواف میکردندی
و عورة ایشان گشاده بودی و گفتندی ما خانه خدا را چنان طواف کنیم که خدای ما را آفریده است و در جامه که ما در آن جا گناه
کرده باشیم با آن جامه طواف نکنیم و زنان ایشان چیزی از دوال بر میان بستندی تا در حجر
کردندی تا بدان چندانکه عورت پوشیده بودی در میان بستندی نادرتر
که زنی از بنی عامر طواف میکرد و میگفت الیوم یبدو کله او بعضه و ما بدا منه فلا احله و چون اسلام آمد ایشان را ازین علامت
کردند ایشان گفتند که ما پدران خود را برین یافتیم و اگر بر عموم حمل کنند این معنی فاحشه را اولی و الیق بود خدای از عقیده

ان کا

ان کافران و مجبران خبر میدهد و میگوید که ایشان چون فاحشه و ناشایستی کنند از گناهان کبیره و فاحشه چون ایشان را از آن منع
کنند و شرک و غیر آن منع کنند و باز دارند و بران عتاب کنند ایشان بجواب آیند و گویند که ما پدران خود را برین یافتیم
و ایشان میکردند و خدای ما را بدان فرمود و بخواست و اراده او کردیم که اگر او خواستی ما را ازین بگردانیدی و بخلاف
ان اکراه کردی و بعینه گفتار مجبران همین است تا محقق شود کمع کفره و مجبران اندکوای محمد مشرکان مجبره را که خدای بکار زشت
و ناشایست نفرماید و چنانکه نفرماید و نکند هم نخواهد و چون گفت که نفرماید دلیلست که نخواهد برای انکه امر خبر از ارادت
امر نباشد انکه بر سبیل تقریع و توبیخ و تهدید و انکار گفت انچه شما بر خدای میگویید و می بندید انچه نمیدانید انکه بیان
کرد که خدای چه فرموده است گفت بگو که خدای بناشایست نفرماید و لکن بداد و عدل فرماید و بران فرماید که عقل بران
و استقامت آن گواهی دهد و بتوحید و عدل فرماید و چون امر خدای بتوحید و عدل تعلق دارد محال باشد که به توحید و عدل
فرماید و انکه جبر و تشبیه خواهد برای انکه حکیمست انچه فرماید آن خواهد و انچه نخواهد نفرماید و ازان منع کند پس انبیا و طاعات
خواست و بدان امر کرد و از معاصی نهی کرد و از اکاره بود و امر وی دلیلست بر ارادت طاعات و نهی وی دلیلست بر کراهت
معاصی و نیز فرمود که روی خود را راست بقبله آرید بنزدیک هر مسجدی در وقت هر نمازی ضحاک گفت معنی آنست که چون
در مسجدی باشید و وقت نماز در آید همانجا نماز کنید و مگویید که ما نماز جز در مسجد خویش نکنیم و چون وقت نماز در آید بنزدیک
باشید هر مسجدی که خواهید نماز کنید گفت هر جا که باشید روی بقبله آرید و عبادت خاص و خالص خدای را کنید و غیر او را در آن
عبادت داخل مگردانید از شرک و ریا و خدای را بخوانید و ویژه و خالص گردانید مراو را در عبادت رضای او جویید و گوا
از و طلب دارید چنانکه با بتدا شما را بیافرید باز همچنان شوید یعنی همچنانکه معدوم بودید پیش از خلقت باز همچنان شوید معدوم
گردید جابر بن عبدالله الانصاری گفت که خدای خلق را از اخیان برانگیزاند که بران مرده باشند مومن برایمان و کافر
بکفر و چنانکه برهنه از مادر آمده باشند برهنه برانگیزند و گفته اند که معنی آنست که چنانکه زنده بودند در دنیا باز زنده
گردانند در آخرت گروهی را راه نمایند در بهشت قیامت چون مستحق بهشت باشند و گروهی را که برایشان واجب شده
باشد هلاکت و عقوبت از راه بهشتشان بگردانند و بدوزخ برند از بهر انکه در دنیا دیو از بدوست خود گرفته باشند
و مطیع فرمان او شده بودند و دوستی خدای و طاعت وی رها کرده بودند و با اینهمه می پنداشتند که ایشان بر راه راستند
و جز ایشان کسی دیگر بر راه راست نیست خود را بر راه حق میدانستند و دیگران را بر باطل و ایشان خود بر باطل بودند یا بنی
آدم خذوا زينتكم عند كل مسجد وكلوا واشربوا ولا تسرفوا إنه لا يحب المسرفين سبب نزول این آیه
آن بود که بنی عامر عادة داشتندی که برهنه طواف کردندی مردان بروز و زنان بشب و چون بمسجدی از مساجد رسیدندی
جامه چند اخشندی و برهنه در مسجد رفتندی و اگر کسی با جامه طواف کردی بر ایزدندی جامه از وی و ر کردندی خدای تعالی
این آیه فرستاد و امر کرد فرزندان آدم را از مردان و زنان و گفت ای فرزندان آدم زینت خویش از لباس و جامه فرا
گیرید بنزدیک هر مسجدی یعنی جامه در پوشید چون طواف خواهید کرد یا در مسجدی خواهید شد و از جامه انچه عورت را
پوشد واجبست و اگرچه عبایی باشد محمد باقر ع گفت مراد جامه نو و پاکیزه است که در روز عید و جمعه در پوشند

چون بمصلی جامع خواهند رفت روایت کرده اند که چون حسن علیه السلام نماز کردی خوبترین و نیکوترین جامه در پوشیدی او را سؤال
کردند یعنی او را گفت ان الله جمیل یحب الجمال فاتجمل لربی قال و هی نوعی گفت زینت دست برداشتن است در نماز بنابر
قول رسول که ان لکل شیء زینة و زینة الصلوة رفع الایدی گفت هر چیز را زینتی است و زینت نماز برداشتن دستهاست از
بهر تکبیر احرام و تکبیر رکوع و تکبیر سجود و سر برداشتن از رکوع و سجده آنکه خدای فرمود که کلوا و اشربوا بنی عامر در ایام حج طعام
نخوردندی از بهر تعظیم حج الا بمقدار آنکه سد رمق شدی ایشان را مسلمانان گفتند یا رسول الله ما بدین اولیتریم خدای تعالی این آیه فرستاد
و گفت این حاج را هیچ تعلقی نیست طعام خورید و آب خورید اما در آن اسراف مکنید که پیش از حد بخورید و از حلال بحرام تعدی
مکنید که خدای اسراف کنندگان را دوست ندارد و عبدالله عباس گفت هر چه خواهی بخور و هر چه خواهی بپوش مادام که
در خوردن اسراف نباشد و در پوشیدن خیلا و تکبر نباشد و اسراف باشد که نه در راه خدای باشد چه اگر بوزن کوه احد زر در راه خدای
خرج کنند اسراف نباشد و اگر درمی در معصیت خرج کنند اسراف باشد و گفته اند که تعدی مکنید در اکل و شرب از منفعت و مضرت
یعنی که تا آنچه خورید باشد نافع بود و چون از حد بگذرد مضر بود و اسراف بود و هرون رشید را طبیبی ترسا مردی حاذق بود و علی بن الحسین
الواقدی را گفت در کتاب شما از علم طب چیزی هست گفت نه و علم دو است علم الادیان و علم الابدان واقدی گفت خدای تعالی تمام
طب را در نیم آیه جمع کرده فی قوله کلوا و اشربوا و لا تسرفوا ترسا گفت از پیغمبر شما هیچ طب روایت کرده اند گفت بلی جمله طب
در کلمه چند جمع کرده است فی قوله المعدة بیت الادواء و الحمیة راس کل دواء و اعط کل نفس ما عودتها معده خانه رنجهاست
و پرهیز کردن سر جمله داروهاست و هر نفسی را باید دادن آنچه بدان عادة کرده باشد ترسا گفت کتاب شما و پیغمبر شما بر علم
جالینوس اورده است قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ
لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ چون جاهلی از عرب
بحیره ای از گوسفند آنچه بودی از پیه و شیر بر خویشتن حرام کردندی عبدالله عباس گفت که مراد آنچه زینتست که اهل جاهلیت
بر خویشتن حرام کردند از بحیره و وصیله و سائبه و حام خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت بگو ای محمد که امروز در دنیا در
طعامها و لباسها مشرکان با مومنان شرکت کنند چنانکه مومنان انتفاع میگیرند کافران نیز بدان انتفاع شریک اند اما روز
قیامت این جمله خاص و خالص مومنان را باشد و کافران را در آن هیچ نصیبی نباشد و این آیه دلیلست بدانکه خدای آنچه آفرید
در دنیا برای مومنان آفرید زیرا که گفت قل هی للذین آمنوا بگو که این جمله مومنان راست و کافران در انتفاع این جمله
تبعیت و طفیل مومنان اند نفع میگیرند و روز قیامت این تبعیت و طفیلیت نباشد برای آنکه کافران جای در دوزخ
و مومنان را بهشت بخلاف دنیا که همه یک جایگاه اند گفت ما همچنین آیات را مفصل و مبین کردانیم برای آنکه مردمانند
یعنی نظر و اندیشه کنند تا علم حاصل شود ایشان را و اگر چه تفصیل آیات برای همه بوده است اما چون مومنان بدان آیات منتفع
شدند گوئی که ایشان را بوده است قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ
وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ قدیم تعالی چون مشرکان را عیب
و سرزنش کرد بتحریم محللات که چیزها که در شرع و عقل حلال بود و ایشان از رای خود باعتقادات فاسده بر خود حرام کردند

ملامت و عیب میکند و توبیخ میکند ایشان را بتحلیل محرماتی که بعضی در شرع حرام بود و بتحریم حلال گفت بگو ای محمد که خدای من
جمله ناشایستها و فاحشها حرام کردانیده است آنچه ظاهرست و آشکارا و آنچه پنهانست و پوشیده و از طواف خانه
کعبه که مردم بروز میکردند و زنان در شب برهنه طواف میکنند و از زنا کردن بروز و از زنا کردن بشب که ایشان
گفتندی که زنا در روز قبیحست و در شب و پنهان قبیح نباشد و همچنین حرام کرده است اثم را و اثم گناه باشد و عرب خمر
را اثم خوانند یعنی خمر را حرام کردانید و در بیت اثم خمرست شربت الاثم حتی ضل عقلی کذاک الاثم تذهب بالعقول
و اگفت اثم هر گناهی باشد که در و حد نباشد و نیز حرام کرد بغی را و بغی ستم و ظلمت و تطاول بر مردمان بناحق و
ریاست بنا واجب و بغی در اصل لغت طلب است و آن یا واجب و نا واجب بود و از بهر آن گفت و البغی بغیر الحق یعنی که
بناحق باشد این جمله را حرام کرد و دیگر آنچه حرام کرده است شرک آوردنست بخدا و انباز گرفتن با خدای در عبادة آنچیز را
که یعنی شرک را هیچ برهانی و سلطانی نفرستاده است و حجت را سلطان خوانند از آنجا که مسلط بود در شبهه و همچنین
حرام کرده است که بر خدای چیزی گویید که آنرا ندانید و خدای نفرموده باشد و شما گویید که خدای فرموده است و این آیه
دلیلست بر بطلان تقلید از آنجا که تقلید قبول کردن قول غیری بود بی دلیلی و حجتی وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ
لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ
آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَىٰ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَٰئِكَ
أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ حق تعالی میگوید که هر امتی و قومی و گروهی را اجلی هست یعنی اجل مرگ و هلاکت و
عمر ایشان که چون آن اجل در آید یک ساعت تقدیم و تاخیر نکنند گفته اند که این آیه وعیدست قریش را بعذاب در اجلی معلوم
نزدیک خدای چنانکه امتان دیگر را بود که پیش از ایشان بودند آنکه خطاب کرد با جمله مکلفان و گفت ای فرزندان آدم
اگر بشما آیند پیغمبران که ایشان هم از شما باشند و قصه میکنند بر شما آیات مارا یعنی آیات من بشما میخوانند ایشان را فرمان
برید و طاعت دارید و متابعت ایشان کنید و از معصیت و نافرمانی دور باشید که هر که تقوی و پرهیزکاری کند و
کار خود باصلاح آورد و عمل صالح کند آنها که برین صفت باشند بر ایشان هیچ خوفی و ترسی نباشد از آنجا که دیگران
خایف و ترسان باشند ایشان ایمن باشند و غمگین نشوند چون دیگران اندوهگین باشند و این چنان می نماید که صفت معصومان باشد
از آنجا که نفی خوف و حزن کرده است بر سبیل عموم و آنها کسانی باشند که جمله واجبات بجای آرند و از جمله معاصی اجتناب کنند
و این جز معصومان نباشند و آنکس که جایز الخطا باشد از بعضی معاصی اجتناب کند و از بعضی نکند و بی توبه با پیش خدای رود
کار او موقوف باشد بمشیت خدای اگر خواهد عفو کند و اگر خواهد عقاب کند چون ذکر مومنان کرد و آنچه مزد و ثواب
ایشانست گفت ذکر مکذبان و متکبران نیز کرد و آنچه سزای ایشانست در عقب آن وعده آورد تا جمع باشد میان ترغیب
و ترهیب تا مکلف بهر دو طریق بفعل واجب رغبت کند و از فعل قبیح منزجر شود گفت و آنکسانی که آیات ما را بدروغ
داشتند و از آن استکبار و گردنکشی کردند و بزرگواری نمودند ایشان اهل دوزخ و ملازمان آتش اند در آنجا مخلد و جاوید
باشند فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولَٰئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنَ

الکتاب حتی اذا جاءتهم رسلنا یتوفونهم قالوا این ما کنتم تدعون من دون الله قالوا ضلوا عنا
وشهدوا علی انفسهم انهم کانوا کافرین خدای جل جلاله بر سبیل تعجب و انکار میفرماید که کیست ظالمتر و ستمکار
تر از آنکس که او دروغ بر خدای فرا بافد یعنی دروغ بر خدای بندد یعنی در عالم هیچکس ظالمتر و ستمکارتر از آنکس نیست که او
دروغ بر خدای بندد یا آیات و حجج و بینات و دلالات او را بدروغ دارد و اینها که چنین باشند بایشان رسد نصیب و بهره ایشان
از کتاب یعنی در لوح محفوظ آنچه نوشته باشند در حق ایشان بایشان رسد از اعمار و ارزاق و آجال ایشان و عذاب های
ایشان ابن عباس گفت که بایشان رسد نصیب ایشان از آنچه کرده باشند و در صحیفهٔ اعمال ایشان نوشته باشند لامحاله
بایشان رسد و از جمله آنچه بایشان رسد سیاه روی ایشان باشد روز قیامت لقوله تعالی و یوم القیمة تری الذین کذبوا علی
وجوههم مسودة این اعمار و ارزاق ایشان بایشان رسد تا آنکه که رسولان ما و فرشتگان ما بایشان آیند و جان ایشان دارند
یعنی ملک الموت و اعوان او از فرشتگان عذاب که جان ایشان قبض کنند و بدوزخ برند و این فرشتگان ایشانرا گویند
که کجا رفتند آن معبودان شما که ایشانرا بدون خدای می پرستیدند و عبادة میکردند و این سخن ایشانرا بر سبیل توبیخ و
ملامت گویند ایشان جواب دهند و گویند که ایشان گم شدند در وقت آنکه ما را حاجتی هست بفریاد رسی ایشان از آنچه کرده باشند
پشیمان شوند و گواهی دهند و اقرار آورند بر نفس خود با آنکه ایشان کافر بودند بخدای این اعتراف و پشیمانی ایشانرا سود ندارد
از آنکه در وقت آن پشیمان شدند زیرا که ایمان اضطراری قبول نباشد قال ادخلوا فی امم قد خلت من قبلکم من
الجن والانس فی النار کلما دخلت امة لعنت اختها حتی اذا ادارکوا فیها جمیعا قالت اخریهم
لاولیهم ربنا هؤلاء اضلونا فاتهم عذابا ضعفا من النار قال لکل ضعف ولکن لا تعلمون وقالت
اولیهم لاخریهم فما کان لکم علینا من فضل فذوقوا العذاب بما کنتم تکسبون حق سبحانه و تعالی گوید
روز قیامت که کافرانرا که شما در میان گروهی و بیاز کافران که پیش از شما بوده اند و بگذشته اند از دیوان و آدمیان بدوزخ
رسیدند یعنی چون ایشان کافر بودند و بدوزخ شدند شما را هم حکم اینست که بدوزخ روید که هم ملت و هم طریقهٔ ایشان
بوده اید در دنیا چون در دنیا با ایشان اقتدا کردید و برولا و دوستی ایشان بوده اید باید که در عذاب کشیدن قوم در دوزخ هم
تیمار ایشان باشید آنکه حال ایشان چنان باشد که هر گه که گروهی بدوزخ روند و امثال خود و معتدایان خود را بینند که در دنیا اقتدا
بایشان کرده بودند و بسبب ایشان گمراه شده ایشانرا لعنت کنند مشرکان مشرکانرا لعنت کنند و جهودان جهودانرا و ترسایان
ترسایانرا نفرین کنند همچنین تا همه یکدیگر رسند و بدوزخ روند و جمع شوند آخرینان ایشان اولیان ایشانرا گویند یعنی پس روان
پیشروان ایشانرا گویند اتباع و سفله رؤسا را گویند و ارباب اهل آخر زمان قوم اوایل را گویند بار خدایا اینها مقتدیان
و پیشوایان ما بودند ما را از راه حق بگردانیدند و از مذهب درست باز داشتند و ما را گمراه گردانیدند خداوندا عذاب ایشان
افزون گردان و عقاب ایشان زیادت کن مسعود گفت یعنی ماران و کژدمان بر ایشان مسلط کن خدای جواب دهد و گوید که هر یکی
را از این پیشوایان و معتدایان شما عذاب مضاعف باشد برای گمراه بودن و گمراه کردن ایشان دیگرانرا و هر گروهی جزا و سزا
خواهد رسید و عذاب بقدر استحقاق خواهد بودن و لکن ندانید که مقادیر آن چندست و قدر استحقاق آن چگونه است

و این گروه ندانند که بر آن گروه عذاب چگونه است هر کسی عذاب خود داند آخرینان چون این گفته باشند اولیان ایشان
گویند چرا چنین باید که ما را عذاب مضاعف باشد شما را بر ما فضلی نیست که عذاب شما کمتر باشد و عذاب ما بیشتر اگر ما
ضلال بودیم شما نیز هم بر ضلال بودید تقصیر و غفلت و ترک نظر از ما و شما بر یک نسق بود چرا باید که عذاب ما افزونتر بود
اکنون خطاب آید هر جمله را از تابع و متبوع و مقتدی و مقتدا که بکشید عقاب و بچشید عذاب بجزای آنچه کرده اید از اعمال بد
خود و ناشایست و ارادهٔ ما ان الذین کذبوا بایاتنا واستکبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون
الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط وکذلک نجزی المجرمین لهم من جهنم مهاد ومن فوقهم
غواش وکذلک نجزی الظالمین بدرستی و صحت که آنکسان که بدروغ داشتند آیات ما را و بآن ایمان نیاوردند
و بدان استخفاف کردند و از آن ترفع و تکبر کردند درهای آسمان از بهر ایشان بنگشایند برای حجت و استخفاف ایشان
و وضع قدر ایشان برای ارواح و اعمال ایشان بنگشایند چنانکه برای ارواح مؤمنان و اعمال ایشان بگشایند و از برای ارواح
کافران درهای آسمان بنگشایند و گویند که سجین بود و آن دست تحت موت که از او بموت گویند ابوهریره از رسول علیه السلام
روایت کرد که چون فرشتگان ببالین بندهٔ مؤمن حاضر آیند گویند ای روح پاک از تن پاک بیرون آی بنام خدای حمید
و پسندیده و بشارت باد ترا بروح و راحت و ریحان خدای از تو راضیست نه غضبان آنگه آن روح را می برند تا بآسمان
دنیا و گویند که در بگشایید فرشتگان گویند این روح کیست گویند روح فلان بندهٔ مؤمنست گویند مرحبا بالنفس الطیبة التی
کانت فی الجسد الطیب ادخلی حمیدا وابشری بروح وریحان ورب غیر غضبان و در بگشایند تا در دو همچنین بهر دری
از درها که رسد همین ترحیب و بشارت گویند تا آنکه که بآسمان هفتم برند اما چون مرتد باشد فرشتگان عذاب حاضر آیند
و گویند بیرون آی نفس خبیث و بشارت باد ترا بغساق و حمیم آنگه از او بآسمان برند و گویند در بگشایید خازنان آسمان
گویند که روح فلان بنده گویند لا مرحبا بالنفس الخبیثة فی الجسد الخبیث ارجعی ذمیمة فانه لا یفتح لک ابواب السماء بر گرد
که درهای آسمان برای تو بنگشایند آنگه برگردانند و بگور خداوندش فرو کنند و چون خدای تعالی اکراه کرد بر سبیل یاس و
بیان استحاله بیرون آمدن ایشان از دوزخ گفت که ایشان از دوزخ بیرون نیایند و در بهشت نروند تا آنگاه که اشتر
بسوراخ سوزن برود و در رفتن اشتر بسوراخ سوزن محالست پس بیرون آمدن ایشان از دوزخ و بهشت رفتن تر محال باشد
و ما همچنین جزا دهیم گناهکارانرا از کافران هر کافر مجرم باشد اما هر مجرم کافر نباشد پس این مجرمان کافرانند زیرا که
باد آن عقلی معلوم شد که مؤمن ابد در دوزخ نماند آنگه گفت این کافران و گمرهانرا از دوزخ نشستنها باشد از آتش
دوزخ و از بالای سرهای ایشان پوششها باشد از آتش یعنی عذاب آتش دوزخ بر ایشان مشتمل باشد و چون
گرد و گرد غواشی گرد و آن چادر شب است و این بر سبیل تهکم و سخریه است که گفت ما همچنین جزا دهیم ظالمانرا
یعنی کافرانرا و مراد بظلم کفرست که ان الشرک لظلم عظیم والذین آمنوا وعملوا الصالحات لا نکلف نفسا
الا وسعها اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون ونزعنا ما فی صدورهم من غل
تجری من تحتهم الانهار وقالوا الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان

هدینا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق ونودوا ان تلکم الجنة اورثتموها بما کنتم تعملون
چون حق تعالی ذکر کافران کرد وانچه جزای ایشانست در عقاب ذکر مومنان کرد وانچه ثواب ایشانست وگفت انکه
گرویدند وقول رسول را باور داشتند وعمل صالح کردند وبر وفق آن رفتند وما هرچه فرماییم آن فرماییم که بآسانی آن
قیام توانند کرد وهیچ نفسی را تکلیف نکنیم الا انکه آن نفس را در آن وسع وتوانایی وطاقت واسانی باشد بجای آوردن
آن واگر اندیشه کنند معلوم شود که انچه خدای بنده را فرموده است بنده صد چندان مقصد تواند کرد ولکن خدای اهل الفضل
وکرم خویش کلف یسیرا ولم یلزم عسیرا واعطی علی القلیل کثیرا عجب انکس که او تکلیف ما لا یطاق روا میدارد وخدای روا
نمیدارد والا دون ما یطاق اگر تحجب الله وقدرة تکلیف کردی عدل کرده بودی چون کمتر وفروتر از قدرة تکلیف
پس فضل کرده باشد آن خدای که روا دارد که در تکلیف عدل کند کی روا دارد که ظلم کند خدای میگوید که ما ظلم نکنیم
بتکلیف وبیشتر از طاقت نفرماییم از ایمان آوردن وعمل صالح کردن چون قیام نمایند وتکلیف ما بجای آرند ایشان
اصحاب بهشت جاوید وملازمان نعمت دایم باشند ودر بهشت مخلد وجاوید باشند وما از سینه اهل بهشت
بکشیم ودور کردانیم انچه در سینهها ایشان باشد از غل وکینه وحسد ودلهای ایشان پاکیزه کردانیم پاک تصفیه طباع
ایشان بکنیم باسقاط وساوس وانچه از روی ایشان باشد با ایشان رهیم تا تمنای حال غیر نکنند در خبرست که در بهشت
انکس را که کمتر از وملک وجاه نباشد ملکش از همه دنیا بیشتر باشد وحسان کار دکه انچه اوراست کسی دیگر راست
سدی گفت چون اهل بهشت بدر بهشت رسند انجا درختی باشد که از بن ساق او دو چشمه بیرون می آید از یک چشمه چون
باز خورند هرچه غل وغش وحسد باشد از دل ایشان ببرد وان شراب طهور بود واز چشمه دیگر چون غسل کنند نضارت بهشت
ولطافت اهل بهشت وغضاضه نعیم در ایشان پیدا شود وهرگز پس از آن اشعث واغبر نگردد وگونه روی ایشان تیره نگردد
انگه بیان وصف منازل ایشان کرد وگفت تجری من تحتهم الانهار گفت منازل ایشان چنان بود که در زیر کوشکهاء
ایشان جویهای آب روان باشد وچون آن نعمتهای ظاهر وباطن بینند گویند الحمد لله الذی هدینا لهذا سپاس وستایش مر
خدای را که ما را بدین هدایت کرد واگر نه آنستی که خدای ما را بدین هدایت کردی هرگز راه بدین نیافتمانی وما را بدین راه ننمودی
اگر خدای ما را بدین راه نمودی سفیان ثوری گفت معنی آنست که سپاس خدای راست که ما را توفیق داد تا عملی کردیم که ثواب
وجزا آن اینست در خبرست که رسول ع گفت چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند واهل دوزخ در دوزخ خدای از میان
ایشان حجاب بردارد ویکدیگر را ببینند وانچه ایشان در آن باشند از درجات ومقامات انگه اهل دوزخ گویند لو هدینا
وان حسرة ایشان بود واهل بهشت گویند لولا ان هدینا الله واین شکر ایشان باشد انگه گفت که هیچ مومن نباشد وهیچ کافر نباشد
الا انکه او را از بهشت ودوزخ جای نباشد چون حجاب بردارند انجای با ایشان نمایند دوزخی را گویند می بینی آن درجات را کی
ترا فرموده بود اگر ایمان می آوردی وطاعت میکردی وبهشتی را گویند آن درکات وعقوبت را می بینی آن ترا بودی اگر
ایمان نمی آوردی وعصیان میکردی که ایشان کردند از کفر ومعاصی انگه گویند این میراث شما از آنی داشتیم بسبب آن
عملی که شما کردید وانجاهای شما که در دوزخست باستحقاق لایق حال ایشانست وایشان را شاید با ایشان دادیم انگه منادی

ندا کنند وگویند ای اهل بهشت شما راست تندرستی که با آن بیماری نباشد وبرنایی که با آن پیری نباشد وزندگانی که با آن مرگ
نباشد وخلودی که با آن فنا نباشد ونعمتی که با آن شدة ومشقت نباشد اهل بهشت چون ندا بشنوند واین نعمت
ببینند گویند لقد جاءت رسل ربنا بالحق رسولان خدای بما آمدند وحق گفتند وحق آوردند وما ایشان را تصدیق کردیم
وباور داشتیم لاجرم بدین بهشت رسیدیم واین ندا شنیدیم که ما را دادند وگفتند که ان تلکم الجنة که این بهشت میراث
شما کردند وشما را دادند بانچه شما کردید در دنیا از ایمان وطاعت ونادی اصحاب الجنة اصحاب النار ان قد
وجدنا ما وعدنا ربنا حقا فهل وجدتم ما وعد ربکم حقا قالوا نعم فاذن موذن بینهم
ان لعنة الله علی الظالمین الذین یصدون عن سبیل الله ویبغونها عوجا وهم بالاخرة کافرون
وبینهما حجاب حق تعالی حکایت میکند از گفتاری که میان اهل بهشت واهل دوزخ رود وبلفظ ماضی گفت تا باز نماید که
این لا بد بخواهد شد وچنانست که گویی که بوده است وگفت آواز دهند وندا کنند اهل بهشت مر اهل دوزخ را که
انچه ما را وعده داده بود خدای ما از آن یافتیم وبما رسید بحق پس شما هیچ یافتید وبشما رسید انچه خدای شما را وعده داده
بود واین بر سبیل تهکم واستهزای شماتست گویند ایشان یعنی جواب دهند که نعم آری یافتیم وصدق وحق بود انچه ما را
از آن خبر میدادند وما باور نمیداشتیم وچون این گفته باشند وجواب شنیده در میان ایشان آواز دهند که لعنت
خدای بر ظالمان باد چنانکه هر دو گروه بشنوند مومنان خرم شوند وکافران غمگین شوند ولعنت خدا خشم و
غضب وعقوبت خدای باشد وان موذن مالک خازن دوزخ باشد واز علی بن ابی طالب روایت کردند که او گفت که آن
موذن من باشم که ندا در دهم بلعنت ظالمان انگه ظالمان را وصف کرد وگفت آن ظالمان که مردم را منع میکنند از راه
خدای میگردانند وازراه بر میگردند وطلب آن میکنند که از اشتباه وتلبیس کج گردانند وبنمایند بر مردمان که این راه نا
راستست واین از آن میکنند که ایشان بقیامت وحشر ونشر کافرند وایمان ندارند انگه گفت که میان ایشان یعنی میان
اهل بهشت واهل دوزخ حجابی باشد وحجاب هر حاجزی باشد که منع کند از نمود شعاع وان آنچنانست که گفت فضرب
بینهم بسور له باب وعلی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم ونادوا اصحاب الجنة ان سلام علیکم رجال
لم یدخلوها وهم یطمعون واذا صرفت ابصارهم تلقاء اصحاب النار قالوا ربنا لا تجعلنا
مع القوم الظالمین حق سبحانه وتعالی میگوید که بر بالاهای که میان بهشت ودوزخ باشد مردانی باشند که هر قومی را
بسیما ونشان بشناسند حسن بن الفضل گفت مراد باعراف صراطست تا آن مردانی که بر اعراف باشند که باشند ورای
چه باشند خلاف کردند عبدالله عباس وحذیفه یمانی گفتند گروهی باشند که حسنات وسیئات ایشان یکسان باشد
سیئاتشان قاصر بود از دوزخ وحسنات ایشان بحد وصول بهشت نبود وخدای ایشان را انجا دارد چون حساب خلایق
بکنند ایشان را بهشت برند وایشان آخر کسانی باشند که به بهشت روند وایشان انجا باشند اهل بهشت واهل
دوزخ را شناسند چون خدای خواهد که ایشان را بهشت فرماید تا ایشان را بجوی برند که آن را عین الحیوان خوانند بر کنار
آن جوی شاخهای زر باشد مکلل بمروارید وخاکش مشک باشد ایشان را بآن آب بشویند اندامهای ایشان پاکیزه شود ولی

سفید بر سینه ایشان باشد و آیه که ایشان را بآن بشناسند خدای تع ایشان را گوید که تمنا کنید آنچه خواهید ایشان تمنا کنند و هرچه
آرزوی ایشان باشد بخواهند چون تمنا ایشان برسد حق تعالی گوید شما را است هرچه تمنا کردید و مثل آن چندان چون ایشان را
بهشت برند اهل بهشت ایشان را بآن خال سفید بشناسند و ایشان را مساکین الجنة خوانند یکی از بنی هلال از رسول ص پرسید
که اصحاب اعراف کیانند گفت مردمانی اند که در راه خدای جهاد کرده باشند و شهید شده باشند و ایشان آخرین قومی باشند
که بهشت روند و در روایتی دیگر از عبدالله عباس آنست که اولاد زنا باشند ثعلبی در تفسیر خود آورده است باسناد از
عبدالله عباس که اعراف جایست بلند از صراط و این مردان که بر اعراف باشند علی بن ابی طالب ع و حمزه بن عبدالمطلب
و جعفر طیار ع بهشتیان را و دوزخیان را و دشمنان را بشناسند بنشان و علامت آن بود که دوستان ایشان سفید روی شده و دشمنان
سیه روی محمد باقر گفت که این مردان ائمه معصوم اند و پیغمبر با در میان ایشان بود و صادق ع گفت اعراف تلیهاست
میان بهشت و دوزخ هر پیغمبر را و خلیفه او را آنجا دارند با گناه کاران امتش چنانکه امیر لشکر را با لشکر دارند و آنکه
محسنان باشند سبق برند و بهشت شوند خلیفه رسول آن گناه کاران را گوید که با وی ایستاده باشند که بنگرید برادران نیکو
کار خویش که سبق برده اند ببهشت آنکه ایشان بر اهل بهشت سلام کنند چنانکه خدای خبر داد ازین حالت و گفت ونادوا اصحاب
الجنة یعنی اهل بهشت ازین جایگاه بانگ کنند و گویند سلام بر شما باد و ایشان در آن حال در بهشت نشده باشند اما طمع دارند
که در بهشت روند بشفاعت پیغمبر و امام و چون این گناه کاران اعراف که با پیغمبر و امام در اعراف باشند روی بجانب ایشان جانب
دوزخ گردانند و چون دوزخ و عذاب اهل دوزخ را بینند پناه با خدای برند والتجا بدرگاه وی کنند و گویند بار خدایا ما را
با آن قومی که ظالمان و ستمکاران اند قرین و مصاحب مگردان و فایده این دعا با آنکه ایشان دانند که خدای ایشان را با ظالمان قرین نگرداند
آنست که ایشان در لباس شکران باشند و خدای را خضوع و خشوع نمایند و ایشان را از آن ثوابی حاصل شود چنانکه از خدای
نعیم و بهشت خواهند نیکو باشد آنجا که گفت ربنا اتمم لنا نورنا همچنین نیکو باشد که استدفاع مضره کنند و پناه با خدای
برند از عذاب دوزخ وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُم بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنكُمْ
جَمْعُكُمْ وَمَا كُنتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ أَهَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ
عَلَيْكُمْ وَلَا أَنتُمْ تَحْزَنُونَ حق سبحانه و تعالی میگوید که ندا کنند اصحاب اعراف صادق ع انبیا و خلفا روی بدوزخ
آرند و آواز دهند مردانی را که ایشان را شناسند از جمله رؤسا کفار و منافقان بعلامتی که ایشان را باشد و آن آن
باشد که ایشان سیاه روی و سبز چشم باشند ایشان را گویند بر سبیل تهکم و ملامت که شما را نفعی نکرد و سودی نداشت
جمع کردن مالهای شما و اتباع و لشکر شما و از عذاب خدای دفع نمیکرد آن استکبار و گردنکشی که شما میکردید از فرمان خدا
و رسول و ائمه آنکه اشارت باهل بهشت کنند از آنانکه ضعفا و مساکین دنیا بوده باشند و آن کافران و منافقان را گویند
که ایشان آنانند که شما در دنیا سوگند میخوردید و میگفتید که هرگز رحمت خدای بایشان نرسد و خدای ایشان را رحمت در دنیا و
آنکه روی بدین ضعفا و مساکین دنیا آرند و ایشان را گویند که در بهشت شوید و در ناز و نعمت بهشت جاوید باشید که بر شما
هیچ ترسی نیست چنانکه برین کافران و منافقانست و شما اندوهگین نشوید چنانکه ایشان اند و بهمین اندازه آیات متقدم و متأخر

دلیلست بر آنکه اصحاب اعراف خداوندان مراتب و منازل رفیعه باشند از پیغمبران و امامان چنانکه از صادق ع روایت
کرده شد و خبر عبدالله عباس که جعفر طیار و حمزه و امیرالمومنین علی ع هم ترد کرده است برای آنکه حق تعالی در حق ایشان
گفت و در دیگر آیت هم ایشان را بدین لفظ خواند من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه یعنی حمزه
و جعفر بن ابی طالب و عبیده بن الحارث و منهم من ینتظر یعنی علی بن ابی طالب ع و آنچه موکد حدیث صادق است حدیث
عمر بن شیبه است و دیگر راویان از صحابه و تابعین که رسول ص علی را گفت یا علی کانی انظر الیک یوم القیمة و بیدک
عصا عوسج تسوق قوما الی الجنة و آخرین الی النار گفت ای علی پنداری که من ترا میبینم که فردای قیامت عصا
از چوب عوسج در دست گرفته گروهی را ببهشت میرانی و گروهی را بدوزخ می اندازی و دوزخ را میگویی که هذا
لی و هذا لک خذیه فانه من اعدائی و ذریه فانه من اولیائی او را بگیر که او از دشمنان منست و ازین دست بدار که
از دوستان منست آنکه رسول خدای گفت والله که آتش علی را مطیع تر باشد از خواجه مر بنده خود را در خبر است
که حارث همدانی امیرالمومنین علی را گفت که من از دو حالت میترسم یکی در وقت نزع و یکی از صراط بر سر دوزخ
امیرالمومنین او را گفت مترس که دوستان ما آنجا ایمن باشند و جمله دوستان و دشمنان مرا آنجا بینند و من ایشان را
ببینم و بشناسم و ایشان ترا بشناسند و هر کسی بحال خود برسند آنگاه این بیتها گفت   یا حار همدان من یمت یرنی
من مومن او منافق قبلا   یعرفنی طرفه و اعرفه   بنعته و اسمه و ما فعلا   وانت علی الصراط معترضی
فلا تخف عثرة و لا زللا   اقول للنار حین توقف   للعرض دعیه لا تقربی الرجلا   ذریه لا تقربیه ان له
حبلا من الولاء متصلا وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ
قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ
كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَٰذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ حق سبحانه و تعالی چون حدیث مومنان و متقیان و اهل
و اصحاب اعراف و پیشوایان و اهل منازل و درجات و مقام وسیله و شفاعت کرد در عقب آن حدیث اهل دوزخ میکند
که چون اهل دوزخ در عقاب دوزخ باشند خدای تعالی از میان ایشان حجاب بردارد تا اهل بهشت اهل دوزخ را ببینند و در سرور
و شادی بیفزایند و اهل دوزخ در حسرت و اندوه بیفزایند آنگاه اهل دوزخ مر اهل بهشت را گویند و آواز دهند
از آن آب که شما میخورید و در زیر درختان و کوشکهای شما میگذرد ما را شربتی دهید و جرعه از آن آب خوار بریزید بر ما و
روان گردانید یا از آن طعامها که خدای شما را روزی کرده است بما دهید اهل بهشت جواب دهند که خدای تعالی این طعام و شراب را
حرام کرده است بر کافران ابوالجوزا گفت عبدالله عباس را پرسیدم که کدام صدقه فاضلترست گفت شربتی آب
بتشنه دادن گفتم از کجا میگویی گفت از قرآن نمی بینی که چون اهل دوزخ در مانند از نعمتهای بهشت اول آب خواهند و آن
آب نعمتی است که قدر او را بیشتر مردم ندانند تا بدو محتاج نشوند و یک قول آنست که نعیم در قول خدای که لتسئلن یومئذ
عن النعیم آبست یعنی از آب سرد پرسند مکلفان را تا شکران گزارده اند یا نه و از اینجا گفت امیرالمومنین علی ع آن کس که
از وی پرسید که ما طعم الماء گفت طعم الحیوة گفت آب چه طعم دارد گفت طعم حیوة یعنی طعم زندگانی آنکه خدای صفت این کافران

کرد و گفت نشاید و حرامست طعام و شراب بهشت بر کافری که دین خود را که بر ایشان واجب و لازمست که بدان مداومت
می کنند از لهو و لعب و بازی گرفتند و بدان مداومت می نمایند و لهو و بازی جوانان باشد از نشاط و ملاهی و معارف
و لعب و بازی کودکان باشد و سرود و سرای و ایشان را مغرور کرد و نفر لعنت زندگانی دنیا پس ما ایشان را
امروز فراموش کنیم از ثواب چنانکه ایشان رسیدند بدین روز را فراموش کرده بودند و از روز روز حساب و
لعب آنچه خواسته شد حلال کردند و آنچه خواسته شد حرام کردند و نسیان خدای روا نیست اما چون از بهر این روز
عمل نکردند گویی که این روز را گم کرده بودند و خدای تعالی چون ایشان را طاعتی و عبادتی نبود ثوابی نداد گویی که ایشان را
فراموش کرد و از ثواب و وجهی دیگر آنست که با ایشان در دوزخ معامله منسیان بود و با ایشان آنجا مخلد و موبد
و کسی را که در زندان خواهند داشت تا برون کویند که ایشان را در زندان فراموش کردند ابو روق گفت مراد بدین عید
که روز عید مسلمانان روز عبادت باشد ایشان این روز را لهو و بازی گرفتند بر خلاف فرمان خدای و بدنیا مغرور شدند
لاجرم ما نیز امروز ایشان را در دوزخ رها کنیم چنانکه ایشان استعداد و ساز این روز نا کردند و آیات و دلالات ما را
جحود کردند وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَى عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا
تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا
مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ
مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ حق تعالی درین آیت خبر میدهد و میگوید که ما آورده‌ایم بایشان کتابی یعنی بر پیغمبر ایشان فرستادیم
تا بر ایشان خواند و آیات ما را و ما آن را مفصل و مشرح و مبین گردانیدیم از کمال علم خود و اشتباه زایل گردانیدیم تا
هدایتی و رحمتی باشد گروه مؤمنان را و قرآن اگرچه بیان و دلیل و حجت است کافران را هم بر آن معنی که مسلمانان را است و لکن
هدایت کافرانست تا ایهام نشود که کافران بان مهتدی اند یعنی کافران چون ترک متابعت کردند و مؤمنان ترک
متابعت نکردند از آن سبب بمؤمنان نسبت کرد آنکه حق تعالی گفت این کافران را چه انتظار میکشید و چه توقع میدارید
که با اینهمه ادله و حجج ایمان نمی آرند همانا انتظار نمی کشند مگر آمدن تاویل این آیات را که جزا و عقوبات ان در روز بعث و
حساب و کتابست و تاویل عاقبت چیزی و سرانجام وی بود که بان گردد آنکه گفت که آن روز که تاویل او اید از حساب
و کتاب و ثواب و عقاب ایشان را ایمان سود ندارد و توبه قبول نکنند و آنانکه این روز را فراموش کرده باشند پیش ازین یعنی
در دنیا آن هنگام اعتراف آرند بآمدن رسولان و گویند رسولان خدای ما آمدند و حق آمدند و کتابها و شرایع همه بر حق بود
و حق آن بود که عقل با دلیل دیگر بر صحت آن گواهی دهند و باطل آن بود که عقل با دلیل دیگر از ادله بر فساد آن گواهی دهد
آنگه ایشان بحسرت تمنا گویند آیا ما را هیچ شفیعی خواهد بودن که ما را شفاعت کند یا آنکه هیچ ممکن بود که ما را با دنیا
برند تا عملی کنیم از ایمان و عمل صالح بخلاف این که کردیم از کفر و شرک آنکه خدای خبر داد و گفت ایشان خود را هلاک
کردند بآنچه کردند در دنیا از کفرهای کردند و از آن تجارت که در بازار دنیا کردند و معاصی و نقض خود را که سرمایه
نجات ایشان بود که بآن عمل صالح کردندی در دنیا از زیان کردند و از آن تجارت هم که در بازار دنیا کردند خسارت

و زبان

و زیان خیری دیگر حاصل نشد و گم گشت از ایشان دروغی که فرا بافته بودند از نامها که بر معبودان خود نهاده بودند إِنَّ رَبَّكُمُ اللّٰهُ
الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ
يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللّٰهُ
رَبُّ الْعَالَمِينَ خدای شما و آفریدگار شما آن خدای است که بیافرید آسمانها و زمینها را در مدت شش روز از
روزهای دنیا از روز شنبه تا پنجشنبه چون روز آدینه بود خدای خلق آسمان و زمین را جمع کرده بود و از بهر آن روز
را جمعه خواند و خدای آسمان و زمین را بشش روز آفرید و قادر بود که بیک […] بیافریند و از بهر آن کرد تا خلقان را
بیاموزد که در کارها رفق و تانی کار بندند و دیگر تدبیر ایشان و حوادث در اوقات و ساعات مختلف و هر چیزی
در عقب دیگری دلیل حدوث وی کند و هم دلیلست بر آنکه فاعل او عالم و مدبر و متصرف بر مشیت و ارادت خویش
پس وی فرا آفریدن عالم کرد پس قصد آفریدن عرش کرد و عرش را بیافرید و بر آفریدن و مستولی و غالب گشت
و از آفریدنش عاجز نیامد با عظمت و بزرگی که عرش راست و عرش جسمیست که خدای آن را بیافرید بر شکل […]
که جبرئیل خواست که طول عرش بداند از خدای دستوری خواست و چند سال می پرید تا ضعیف شد از خدای قوة و مدد
خواست حق تعالی قوت و پر باشش مضاعف کرد و بیش از آن می پرید هم ضعیف شد خداوند تعالی هم قوتش را زیاده
کرد تا چند بار چون ملالش آمد گفت بار خدایا بیشتر از آنکه پریدم بیشتر مانده است خدای تعالی فرمود که ای جبرئیل چندین هزار سال
تا می پری هنوز یک قایمه از قوایم عرش نپریدی و اگرچه همه عمر دنیا بدین بسر بری جبرئیل گفت سبحان من لا نعلم کنه عظمته
خلقه الا هو يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ شب را بر روز […] می پوشد و روز را بشب […] در عقب یکدیگر می آرد و روز را در
شب چون کسی که طالب کسی باشد بی فتوری و تراخی بل بسیری مستمر و ثابت بحساب راست و همچنین آفتاب و ماه و ستارگان
بیافرید و همه را مسخر کرد در رفتن و سیر بر فلک خویش بامر و فرمان وی است و بدانید که امر و خلق او وی راست خلق […]
منعقد […] خدای بر نوعی از تقدیر حق تعالی گفت که […] اطلاق بامر و بر وجه اختراع مراست و […] من کسی را اختراع ایجاد
و امر مراست مرا رسد که فرمان دهم فرمانی که حکمت و مصلحت در آن باشد و هر کس که دون من فرمان دهد بامر من دهد
بی امر من نرسد کسی را که بر کسی فرمان دهد پاک و بزرگوار خدای که آفرینش وی راست و تصرف در آن و فرمان ایشان
وی راست آن خدای که پروردگار جهانیانست ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ
وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللّٰهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ
حق سبحانه و تعالی خطاب میکند بندگان خود را و میگوید که بخوانید خدای خود را بتضرع و زاری و تذلل و حقارت و خواری
و در نهان و سر خدا را بخوانید در خبرست که رسول صلعم در غزا بود بوادی فرود آمد که عظیم سهمناک بود صحابه آواز
بلند تکبیر کردند رسول صلعم گفت که اربعوا علی انفسکم بخود باز گردید و بخود باز آیید که نه شما […] میخوانید و نه غایبی خدا را
میخوانید که سمیع و قریب است با شماست و از شما غایب نیست حسن بصری گفت میان دعای سر و دعای علانیه
هفتاد ضعف است آنکه گفت مردی بودی که همه قرآن حفظ کردی و همسایه او آواز نشنیدی و مردی بودی که در خانه

خود همه شب نماز کردی و مهمان از آن بیخبر بودی و پیش از این وی را دیدم که هر عملی که در سر توانست کرد آشکارا نکرد
و مسلمانانی بودند که در دعا و تضرع اجتهاد کردندی و از ایشان آواز جز همی نبودی و راز ایشان میان ایشان و خدا
بودی برای آنکه خدا چنین فرموده است که ادعوا ربکم تضرعا وخفیة و خدای آن بنده صالح را یعنی زکریا را بدان بستود
و مدح کرد چون خدا را آهسته خواند و گفت اذ نادی ربه نداء خفیا و برای آن فرموده دعا در خفیه کنید تا از ریا دور باشد
و او یعنی خدای دوست ندارد که در دعا آواز بلند بردارند و گفته اند که دوست ندارد کسی را که در دنیا کمتر از عرف
عادت عمل کند و در آخرت منازل انبیا طلبد و دوست ندارد کسی را که تقرب بناحق کند و محبة خدای بنده را
ارادت نفع و ثواب او باشد اکنون گفت وَلَا تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ فساد مکنید در زمین بشرک و معصیة و خون ناحق
ریختن و ظلم کردن پس از آنکه خدای زمین را باصلاح آورد بفرستادن پیغمبران و بحلال فرمودن و از حرام باز داشتن
و هر زمینی که خدا را در آن عبادت کنند و ایشان خدا را طاعت دارند آن زمین باصلاح و آبادان بود و معصیه مکنید
که خدای بشومی معصیت شما باران از آسمان باز گیرد و زمین خراب و تباه کرده و خدا را بخوانید بخوف و طمع از خوف
عقابش و طمع اندر ثوابش و از خوف عدل او و بامید فضل او که رحمت خدای نیکوکاران نزدیکست چون
رحمت طلب کنند بیابند یعنی رحمت آن جهانی برای آنکه همه خلایق از مؤمن و کافر مستغرق رحمت این جهانی اند
وَهُوَ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیَاحَ بُشْرًا بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ
مَیِّتٍ فَأَنزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِن کُلِّ الثَّمَرَاتِ کَذَٰلِکَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ
وَالْبَلَدُ الطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِی خَبُثَ لَا یَخْرُجُ إِلَّا نَکِدًا کَذَٰلِکَ نُصَرِّفُ الْآیَاتِ
لِقَوْمٍ یَشْکُرُونَ حق تعالی تعداد نعمت خود میکند مضاف با نعمتهای دیگر که پیش از این یاد کرد و گفت اوست آنکی
که بفرستاد برای شما بادهای پراکنده کننده ابر و زنده گرداننده زمین بباران و بشارت دهنده زمین و خلایق
را بآن یعنی باد پیش از رحمت و نعمت خویش که آن بارانست و از جمله اقسام رحمت که در قرآنست یکی بارانست
در خبرست که رسول ع چون بادی سخت برآمدی اندیشه ناک شدی و خایف بودی و چون از پی آن باران آمدی ساکن
شدی آنکه گفتی جاءت الرحمة رحمت آمد آنکه گفت که از چنین بادها ترسید که این از اعلام قیامت و عذاب باشد
و چون باران از پی آن بیامد رحمت باشد آورده اند که در عهد بعضی صحابه شخصی را گرفته بودند که کشته امیر المؤمنین علی
رسید که این مرد چه گناه کرده است گفتند که او چند کلمه کفر گفته است و بران اصرار میکند و از آن توبه نمیکند
گفت آن چیست گفتند او میگوید بر نادیده گواهی میدهم و فتنه دوست دارم و از رحمت خدای میگریزم امیر المؤمنین
علی ع گفت اگر گناه او اینست اینهمه ایمان و طاعتست و من نیز همین گویم ولکن شما ندانید گفتند چگونه گفت اما آنچه
او گفت که بر نادیده گواهی میدهم بر هستی خدای گواهی میدهد و خدا را ندیده است گفتند چگونه گفتی اما آنچه گفت
که فتنه دوست دارم مال و فرزند خواسته است که انما اموالکم واولادکم فتنة و آنچه گفت از رحمت خدای میگریزم
آن خواست که از باران میگریزم وهو الذی یرسل الریاح بشرا بین یدی رحمته خدای تعالی میگوید که ما بادها را

بفرستیم تا این بادها بردارند ابر بار را که بآب باران گران بار باشند آنگه ما آن ابر را برانیم بزمین مرده و بیابانی که آب
پس فرو داریم بآن زمین آب را یعنی باران را از ابر بیرون آریم پس آنگه بیرون آوریم بآن آب از هر میوه و همچنین
که از زمین مرده بآن باران گیاه و نبات بیرون می آوریم همچنین مردگان را زنده کنیم و از خاک بیرون آوریم غرض این
آنست که مکلفان بدانند که خدای قادرست بر زنده کردن مردگان چنانکه برو متعذر نیست که زمینی مرده را بنبات
زنده گرداند همچنین برو متعذر نباشد که مرده را زنده گرداند و از برای این گفت لعلکم تذکرون یعنی تا بود که شما اندیشه
کنید و بدانید که خدای قادر باشد که زمین مرده خشک را بشکافد و از وی شکوفه بیرون آرد قادر باشد که مرده را زنده
گرداند و در حدیث آمده از ابو هریره و عبدالله عباس که گفتند که چون مردمان در نفخه اول بمیرند خدای تعالی چهل سال باران بریشان
باراند مانند آب مردان از آبی که در زیر عرش است و آنرا ماء الحیوان گویند ایشان در گورها بآن باران برویند تا آنگه که
ایشان را تن تمام خلق شود و خدای تعالی بفرماید تا روح در ایشان دمند آنگه خواب بر ایشان افکند و ایشان از نفخه دیگر زنده
کند و چون زنده شوند طعم خواب در دماغ باشد و چون مردم که از خواب بیدار شوند عند آن حال گویند یا ویلنا من بعثنا
من مرقدنا ابو بکر عباس گفت که هیچ قطره باران از آسمان نیاید الا که هر چهار باد را در وی اثری باشد بفرمان خدای صبا
ابر بر انگیزد و شمال جمع کند و جنوب آب بیرون آرد و دبور پراکند آنگه خدای تعالی مثلی زد مؤمن و کافر را مؤمن را بایمان
و طاعات و انتفاع او با وامر و نواهی تشبیه کرد بزمین پاک و خوش و کافر را تشبیه کرد بسبب کفر و معصیت
بزمین شوره هر باران که بزمین شوره آید و اگرچه بسیار بود از وی نبات و گیاه نروید مؤمن را دل رقیق باشد و نظر و
و آداب جودت متادب شده چون امر از اوامر خدای و وعظی از مواعظ رسول بشنود در دل او قرار گیرد و بیخ کند و
شاخ زند چنانکه در زمین پاک و کافر چون دل سخت و قاسی دارد و اندیشه و تفکر عادت نداشته باشد و بنظر تربیت
نیافته باشد چون زمین مرده باشد بسبب کفر و معصیت اگرچه بسیار از مواعظ و زواجر از خدا و رسول بروی خوانند هیچ
اثر نکند و بران منتفع نگردد چنانکه زمین شوره از باران نخسپد و از وی گیاه و نبات بیرون نیاید مگر بی نفع اما از زمین
پاک بیرون آید نبات و گیاه باذن و فرمان خدای و از زمین که پلید و شوره بود بیرون نیاید از وی مگر چیزی اندک و بی نفع
و ما چنین گردانیم آیات و دلالات را بر وجهی از وجهی و بیانی از بیانی تا روشن تر بود و فهم خلایق مر قومی را که ایشان شکر
نعمت گزارند و بندگی بجای آرند یعنی آیات و دلالات که متضمن این نعمتهای عاجل است از روی اطلاع و متضمن نعمتهای آجل
از روی اندیشه و تفکر تا صاحبش را بعلمی رساند که دران نجات او باشد در قیامت ما مکرر دانیم و پیدا میکنیم حالا بعد
حال برای آنکه شما اندیشه کنید و بدانید که این همه نعمتها از منت برشما و اعتراف دهید و تعظیم کنید منعم را تا شاکر
نعمت باشید و من نعمت بر شما زیاده گردانم که الشکر قید النعمة والشاکر یستحق المزید لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ
قَوْمِهِ فَقَالَ یَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَکُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَیْرُهُ إِنِّی أَخَافُ عَلَیْکُمْ عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ قَالَ الْمَلَأُ
مِن قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاکَ فِی ضَلَالٍ مُّبِینٍ قَالَ یَا قَوْمِ لَیْسَ بِی ضَلَالَةٌ وَلَٰکِنِّی رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِینَ
أُبَلِّغُکُمْ رِسَالَاتِ رَبِّی وَأَنصَحُ لَکُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ حق تعالی میگوید ما فرستادیم نوح بن لمک

متوشلح بن اخنوخ و اخنوخ ادریس پیغمبر است بقوم او برسالت و دعوت کردن او قوم خود را و گفت ای قوم من خدا را
پرستید و عبادت غایت خضوع و خشوع باشد در برابر نعمتی که بالای آن نعمت نباشد و آن اصول نعم است و آن
حیوة است و سمع و بصر و شم و ذوق و لمس و اینهمه نعمتها از وی است پس عبادت هیچکس را نرسد و هیچکس سزاوار
عبادت نباشد مگر خدای شمارا غیر او خدای نیست وی را پرستید و عبادت وی را کنید و هر آینه اگر کس میپرستید که
من شما می ترسم از عذاب روز بزرگ و آن قیامت است و عذاب الیم مستقر بود بر مستحق و غیر مستحق و عقاب نبود
الا بر مستحق و نوح اول پیغمبری بود بعد از ادریس خدای او را بفرزندان قابیل فرستاد و بر آنکه تابع ایشان بودند از فرزندان
شیث ع عبدالله عباس گفت دو بطن بودند زنان زشت رو و مردان سهل زشت روی بودند و زنان نیکو
روی ابلیس علیه اللعنه بیامد بر صورت غلام نیکوروی بیکی از اهل سهل و گفت مرا می باید که خدمت تو کنم گفت اگر
خدمت من کنی مزدت دهم خدمت او میکرد و گوسفندان وی می چرانید روزی با استادی نی بساخت و بنواخت و
مردم هرگز آواز نی نشنیده بودند می آمدند و گوش میکردند این خبر باهل جبل رسید و اهل سهل را عیدی بودی که هر سال یکبار
بیرون شدندی از شهر و زنان خود را بیاراستندی و مردان تماشا بیرون آمدندی تنی چند از اهل جبل بیامدند تا نظاره عید ایشان
کنند و آواز نی بشنوند آن زنان جمال دیدند متعجب فرو ماندند برفتند و قوم خود را بدان خبر دادند جمعی بیامدند و بدیشان اختلاط
کردند و زنان ایشان را بدان مردان میل افتاد از جمال ایشان زنا و فاحشه در میان ایشان پیدا شد و بروایتی دیگر از عبدالله
عباس آنست که آدم وصیت کرده بود فرزندان شیث را که با فرزندان قابیل مناکحه نکنند و فرزندان شیث آدم را در غار
نهاده بودند و نگاه بانان بر وی گماشته تا کسی از فرزندان قابیل آنجا نشود جمعی برخاستند که برویم و بنو اعمام که فرزندان
قابیل اند بنگریم تا حال ایشان چگونه است و ایشان صد مرد بودند همه نیکو روی زنان فرزندان قابیل که ایشان را دیدند در ایشان
آویختند و نگذاشتند که باپس روند جمعی دیگر برخاستند و گفتند که بنگریم تا برادران و بنو اعمام ما در چه اند و چون بیامدند ایشان را
نیز باز پس نگذاشتند و همچنین می آمدند و مختلط می شدند و مناکحه میکردند و فساد در میان ایشان پیدا شد و فرزندان قابیل
بسیار شدند و اقطار زمین از ایشان پر شد خدای تعالی نوح را بدیشان فرستاد و او پنجاه ساله بود هزار سال کم پنجاه سال
در میان ایشان اقامت کرد و ایشان را دعوت میکرد و میترسانید از عقاب خدای تعالی هیچ فایده نبود و هر روز طغیان
ایشان در زیاده بود چنانکه خدای تعالی گفت و قوم نوح من قبل انهم کانوا هم اظلم و اطغی و چندانکه دعوت بیش میکرد
از وی پیش می رمیدند چنانکه گفت دعائی الا فرارا عبدالله عباس گفت که نوح را چندان بزدندی که از هوش بشدی انگه
او را در نمد پیچیدندی و بخانه بردندی بر آنکه وی مرده باشد دیگر باره بامداد بیرون آمدی و باسر دعوت شدی مردی پیر
شده با کودک خورد و گفت ای پسر من پیر شدم و این مرد جادو است باید که چون من متوفی شوم این مرد ترا نفریبد و زنهار
تا بر امن او نگردی و سخن او نشنوی آن کودک عصا از دست پیر بستدی و آهنگ نوح کردی تا نوح را بزدند نوح عندان حال بر ایشان
دعا کرد و گفت رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا انک ان تذرهم یضلوا عبادک نوح پیغمبر چون ایشان را دعوت کرد
و از عقاب بترسانید جماعتی از اشراف قوم او گفتند که ای نوح ما ترا در ضلالی و گمراهی ظاهر می بینیم نوح ایشان را گفت

ای قوم مرا ضلالتی و عدولی نیست از راه راست و بمن هیچ علتی حادث نشده است که این ضلالت در من پیدا شود
ولیکن من رسولم فرستاده از پیش خدای که پروردگار عالمیانست تا برسانم و میرسانم بشما پیغامهای خدای
من از ترغیب و ترهیب و تحذیر و وعد و وعید و مواعظ و زواجر و حلال و حرام و حدود و احکام و نصیحت میکنم
شمارا و نصیحت اخلاص نیت باشد از شایبه فساد و من از خدای میدانم آنچه شما نمیدانید برای آنکه من عالم بعواقب طاعت
و معصیت با آنکه خدای مرا اعلام کرده و من دانم که با مطیعان چه خواهد کرد و با کافران چه خواهد کرد و چه پاداش خواهد داد و
رسول مخصوص آنکه وی را تکلیف کنند قیام کردن باعباء نبوت و رسالت و تحمل پیغامها از خدای بمکلفان که بدان مستحق ثواب
عظیم شوند از خدای و از آن مستحق تعظیم او و اجلال و حرمت داشت و فرمان بردن او او عجبتم ان جاءکم ذکر من
ربکم علی رجل منکم لینذرکم و لتتقوا و لعلکم ترحمون فکذبوه فانجیناه والذین معه
فی الفلک و اغرقنا الذین کذبوا بایاتنا انهم کانوا قوما عمین خدای گفت مر ایشان را بر سبیل تقریع و ملامت که
می شما عجب میدارید و عجب می آید شمارا که مردی از شما بشما آید و ذکری و موعظتی بشما آرد و شما عجب میدارید از آنکه ذکری
و موعظتی از خدای شما بزودی آید که او هم از شما باشد یعنی آدمی بود فرشته نباشد و از بهر شما و هم نسب شما باشد و مقصود
و غرض او از آن باشد که شمارا از عقاب خدای بترساند و انذار اعلام باشد بر وجه تخویف و نیز از بهر آن تا شما از معاصی پرهیز
و اجتناب کنید تا باشد که بر شما رحمت کنند و قوم نوح چون سخن وی نشنودند و وی را باور نداشتند و تکذیب وی
کردند و چندانکه وی دعوة بیش میکرد هیچ سود نمیداشت و نوح را میرنجانیدند و گفتار او قبول نمیکردند برهانیدیم نوح
را و آنان را که با وی بودند و ایمان آورده بودند سام و حام و یافث و زنان ایشان و شش کس دیگر که در مدت هزار
سال کم پنجاه ایمان آورده بودند با وی و کلبی گفت هشتاد بودند چهل مرد و چهل زن مفسران گفتند که هشتاد بودند خدای
گفت که ما ایشان را برهانیدیم در کشتی و غرقه کردیم آنان را که تکذیب آیات ما کردند از بهر آنکه ایشان قوم کوران دل کور
دلان بودند و بمنزله نابینایان که راه حق و ثواب ندیدند و اندیشه نکردند تا بدانند والی عاد اخاهم هودا قال
یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره افلا تتقون قال الملأ الذین کفروا من قومه انا لنراک
فی سفاهة و انا لنظنک من الکاذبین قال یا قوم لیس بی سفاهة و لکنی رسول من رب العالمین
ابلغکم رسالات ربی و انا لکم ناصح امین و ما بفرستادیم برادر ایشان را در نسب یعنی هود که پسر شالخ
بن ارفخشد بن سام بن نوح بود بعاد بن عوص بن ارم بن سام بن نوح بفرستادیم و این عاد اولست و ایشان را دعوت
کرد و گفت ای قوم من خدای را پرستید که شمارا جز او خدای نیست ای نمی ترسید و حذر نمیکنید و هود چنین که در
ایشان بود و با ایشان قرابتی داشت حق تعالی هم نسبی برادر ایشان خواند و برادر دینی نبود باتفاق و این هم چنانست
که امیرالمومنین علی اهل جمل و صفین و نهروان را گفت اخواننا بغوا علینا یعنی اخواننا فی النسب و از برای این هود را برادر ایشان
و یکی از ایشان خواند تا دل ایشان با او ساکن شود و باو میل کنند و او معروف بود در میان ایشان بامانت و دیانت و صدق
هود چون ایشان را دعوت کرد جمعی از رؤسا و اشراف قوم او از کافران گفتند که ما ترا در سفاهت و نادانی می بینیم

وسبک عقل می شناسیم و دیوانه و سبکسار میدانیم و ما چنین میدانیم که تو از جمله کاذبان و دروغ گویانی هود ایشانرا
جواب داد و گفت ای قوم من سفاهتی نیست و ضد عقل و بیخردی و لکن رسولم بشما از خدای که او خدای جهانیانست
و بشما میرسانم و میگزارم پیغامهای خدای خویش را و من شما را نصیحت کننده و امین و استوارم و همیشه نزدیک شما
امین و استوار بوده‌ام و چون از خدای برسالت آمدم اکنون نا استوار گشتم اَوَعَجِبْتُمْ اَنْ جَاءَکُمْ ذِکْرٌ مِنْ
رَبِّکُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْکُمْ لِیُنْذِرَکُمْ وَاذْکُرُوا اِذْ جَعَلَکُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَکُمْ فِی
الْخَلْقِ بَسْطَةً فَاذْکُرُوا آلَاءَ اللّٰهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ ای عجب آید شما را و عجب میدارید از آنچه آمد بشما پندی
و موعظتی و یادکردی بر مردی که او هم از شماست و از قبیله شماست تا شما را بترساند از عذاب خدای از جهت
کفر و معصیت شما و این موضع تعجب نیست از آنکه چون خدای داند که فلان لایق رسالتست و برا رسولی فرستد
و با دمیان پیغام خدا آدمیان تواند گزارد و یاد کنید آن نعمتها که خدای با شما کرده است و آن آنست که چون قوم
نوح را هلاک کرد و زمین را از ایشان خالی گردانید پس اکنون شما را جای نشینان ایشان گردانید و خلیفه ایشان کرد
و خلیفه کسی بود که قائم مقام دیگر بود از پس او کس و شما را بیفزود در خلقت و آفرینش و قوة و فایده بر دیگران
که روایت کرده‌اند که کوتاه‌ترین ایشان شصت گز بود و محمد باقر گفت که سر یکی از ایشان بالای نخلی و خرمای دراز بود
و بقوت چنان بودندی که مردی از ایشان پای می‌دست فرا شدی کوه زدی و کوه بجنبانیدی و سنگ از کوه بکندی و منت
سر هر یکی از ایشان بر مثال قبه بودی و چشم خانه و بینی … استخوان سرهای ایشان چنان بودی که سباع و دد و دام
در آنجا خانه ساختندی و بچه زادندی پس خدای با شما اینهمه نعمت داد یاد کنید این نعمتهای خدا را تا باشد که شما فلاح
و رستگاری یابید و ثواب خدای و نعمت دایم برسید قَالُوا اَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللّٰهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا کَانَ
یَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا اِنْ کُنْتَ مِنَ الصَّادِقِینَ قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ رِجْسٌ وَ
غَضَبٌ اَتُجَادِلُونَنِی فِی اَسْمَاءٍ سَمَّیْتُمُوهَا اَنْتُمْ وَآبَاؤُکُمْ مَا نَزَّلَ اللّٰهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانْتَظِرُوا
اِنِّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِینَ فَأَنْجَیْنَاهُ وَالَّذِینَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا
وَمَا کَانُوا مُؤْمِنِینَ قوم هود جواب دادند و گفتند که تو آمده و ما را میفرمایی تا ما خدا را پرستیم تنها و آنچه پدران
ما پرستیدند از ایشان ازار باکنیم و برین ما را می‌ترسانی و وعده عذاب میدهی بیار آنچه ما را وعده میدهی از
عذاب اگر راست میگویی و از جمله راستگویانی و این از بهر آن گفتند که ایشان اعتقاد کرده بودند که بهیچ گونه راست
نمیگوید هود ایشانرا جواب داد و گفت که واقع شد و واجب آمد و نزول کرد بر شما عذابی و غضبی و خشمی از خدای
شما یعنی نزدیکست و سایه افکند بر شما و غضب اراده عقاب بود و سخط و رضا اراده ثواب بود و آنکه گفت ای شما
با من مجادله کنید و خصومت مینمایید در نامهای که شما نهاده‌اید خالی و فارغ از معنی و پدران شما نهاده‌اند بی آنکه
در تحت این مستحق باشد یعنی این بتان از نام خدای بر و نهاده باشند و معنی خدای در ایشان نیست و استحقاق عبادت
از ایشان در اسمها و نامهای که بر ایشان نهاده‌اند که خدای بر آن حجتی و سلطانی نفرستاده است که دلیل صحت او

کند و آنه دلیلست که اسم دیگرست و مسمی دیگر از آنجا که اگر اسم و مسمی یکی بودی ایشانرا رسیدی که گفتندی که ما با تو در
جدل میکنیم در اسم جدل نمیکنیم و لیکن تو نمیدانی همانا که این مسئله بر تو پوشیده است که میگویی که اسم و مسمی یکی
و چون خدای فرق کرد میان اسم و مسمی و خواجه جمع میکند یا تو مخطی باشی یا وی و اللفظ الیق بک آنگه ایشانرا خطاب کرد
و گفت چون عذاب میخواهید منتظر عذاب باشید و چشم دارید که من نیز از منتظران عقاب و عذابم بشما فرود آید آنگه خدای
تعالی گفت که ما عذاب فرو فرستادیم و نجات دادیم و برهانیدیم هود را و آنانکه با وی بودند از مومنان برحمت
خود و ببریدیم اصل و بیخ آن کسانی را که آیات ما را بدروغ داشتند و اصل و نسل ایشان برانداختیم و هیچکس از ایشان
رها نکردیم تا بعد از ایشان باشد و همه را هلاک کردیم و آن از بهر آن کردیم که ایشان همه کافر بودند و مومن نبودندی و ایمان
نخواستند آوردن و از ایشان مومنی در وجود نخواست آمد قصه عاد و هلاک او آنست که عاد بزمین یمن بودندی آنجا
که آنرا احقاف خوانند چنانکه خدای خبر داد و اذکر اخا عاد اذ انذر قومه بالاحقاف و آن ریگهایی بود که بعضی آنرا رمل عالج
خوانند و بعضی را دهنا و بعضی را میرین از زمین عمالقه تا حضرموت و ایشان همه بت پرست بودند هر قبیله را
بتی بود یکی را صدا بود و یکی را صمود و یکی را هبار و ایشانرا خدای قوت عظیم داده بود و ظلم و جور کردندی خدای هود را
بفرستاد با ایشان و هود در میان ایشان حسیب تر و شریف تر و مشهورتر بود پیامد و ایشانرا دعوت کرد بخدای و از بت
پرستیدن و ظلم کردن منع کرد ایشان انکار کردند و قبول نکردند و او را بدروغ داشتند هود چون ایشانرا بترسانید
ایشان گفتند مَنْ اَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً از ما قوی تر کیست که ما را از و بترسانی چون ظلم و فساد از حد ببردند خدای خشم
گرفت و باران از ایشان باز داشت سه سال پیوسته ایشان بجور و مهجور گشتند و عادت ایشان چنان بودی که اگر
کسی از ایشان بلائی بودی و خواستی که از آن خلاص یابد بمکه آمدی و در بیت الحرام دعا کردی مسلمانان و مشرکان همه بمکه جمع
شدندی و حاجت خواستندی و مکه را در آن وقت عمالقه داشتند و ایشانرا عمالقه برای آن خواندند که پدر ایشان عملیق
بن لاود بن سام بود و مهتر ایشان مردی بود نام وی معاویة بن بکر از فرزندان عاد چون قحط بر ایشان سخت شد جمعی را
بمکه فرستادند تا از بهر ایشان باران خواهند و از جمله ایشان قیل بن عنز و لقیم بن هزال و عقیل بن صدا بن عاد الاکبر
و مرثد بن سعد بود و او مسلمان بود و اسلام نهان میداشت و لقمان … با ایشان بود و هر یکی از ایشان قومی را با خود
ببردند و چون بمکه رسیدند نزدیک معاویة بن بکر و او بیرون مکه بود خارج از حرم ایشانرا فرود آورد و اکرام کرد که
خویشان وی بودند و این معاویه را دو کنیزک بودی که ویرا جرادتان خواندندی و از بهر ایشان سماع کردندی ایشان
قوم خویش را و آن رنج و قحط را فراموش کردند و هر روز یک ماه و دو ماه رسیدی از سختی حال ایشان معاویه
شرم میداشت که نامهای ایشانرا بر ایشان خواند تا نباید که ویرا بخل نسبت کنند تا روزی بیتی چند بگفت و کنیزکانرا
بیاموخت و گفت فردا چون ایشان بلهو و طرب مشغول شوند این بیتها را بر ایشان خوانید تا ایشانرا تنبیهی شود و ابیات
این بود
الا یا قیل ویحک قم فهینم / لعل الله یسقینا غماما
فیسقی ارض عاد ان عادا / قد امسوا ما یبینون الکلاما
من العطش الشدید فلیس نرجو / به الشیخ الکبیر ولا الغلاما
وانتم هیهنا فیما اشتهیتم / نهارکم ولیلکم فیها التماما

متبح وفدکم من وفد قوم ولا القوا التحیه ولا السلاما چون جرادتان این ابیات سرود گفتند ایشان کشید قوم ما را
بکاری فرستاده اند ایشان در رنج و ما در طرب ایشان خطا کردیم فردا برویم در حرم و دعا کنیم تا باشد که خدا ما را و قوم
ما را باران دهد مرثد که در نهان مسلمان بود گفت ای قوم شما را آن استسقا خطا کردید و بدعای ما و شما باران نباید و
واگر خواهید که خدای بر ما و شما رحمت کند و باران فرستد بیایید تا بهود ایمان آوریم و با و بگرویم که باران جز بدعای
او نباید و بر هود ثنا گفت و اسلام اشکارا کرد جلهمه خیبری با شکار در آمد و گفت یا ابا سعد فانک من قبیل ذوی کرم
وامک من ثمود اتامرنا لنترک دین رفد وزمل وآل ضد والعبود ونترک دین ابا کرام ذوی آراء ونتبع دین هود
و معاویه را گفت که وی را نزدیک خود وا باز دار تا با ما نباشد که بر دین ما نیست و بر دین هود است و این مرثد مردی
حسیب و نسیب بود رها کرد تا ایشان برفتند انکه برخاست و بمکه آمد و ایشان هنوز بمکه دعا نکرده بودند مرثد با ایشان
و بگوشه ای بایستاد و گفت بار خدایا تو دانی که من از وفد عاد نه ام بار خدایا حاجت من روا کن و قیل را ده آنچه
خواهد از تو یعنی باران ولقمان بن عاد دیر باز پس ایستاد و در دعای ایشان نشد و بکنار رفت و گفت ای بار خدایا
من تنها آمدم حتی بحاجتی که مراست که با من وفد عاد نه ام قیل که از وفد عاد بود برخاست و گفت بار خدایا من نه
برای بیماری آمدم تا دوا کنم و نه برای اسیری تا فدیه دهم بار خدایا ده عاد را آنچه خواهی دادن و پیش ازین دادی بار خدایا
اگر هود پیغمبر است ما را باران ده که هلاک شدیم خدای تعالی سه ابر برید آورد یکی سفید و یکی سیاه و یکی سرخ آنگه از میان آن
ابرها ندائی آواز داد و گفت یا قیل اختیار کن برای خود و قومت ازین سه ابر یکی را او گفت ابر سیاه را اختیار کردم که
انرا آب بیشتر باشد خدای فرمود تا ابر سیاه را براندند تا بزمین عاد و گرد وادی ایشان براند که از آمغیث گفتند ایشان
چون ابر دیدند شادمان شدند و گفتند هذا عارض ممطرنا این ابریست که ما را باران خواهد داد حق تعالی گفت خطاب کرد بل هو
ما استعجلتم به ریح فیها عذاب الیم تدمر کل شیء این آنست که تعجیل میخواستید بادیست که در وی است اول کسی که آن دید و بشناخت
زنی بود از عاد نام او مهند چون اثر عذاب را بدید نعره بزد و بیفتاد و بیهوش شد چون از هوش باز آمد گفتند ترا چه افتاد
گفت بادی دیدم که در وی پارهای آتش بود و در پیش آن باد مردانی اند که از ابرها میکشند عمر بن شعیب روایت کرد که چون
خدای باد را فرمود که برو و قوم هود را هلاک کن خازنان باد گفتند بار خدایا ازین باد عقیم چه مقدار بیرون کنیم گفت چندانکه
بینی گاو و قوس برود گفتند بار خدایا تو عالم تری که ما طاقت آن نداریم و از آن نگاه نتوانیم داشتن و عالم خراب کند خدای
گفت چندانکه بحلقه انگشتری بیرون رود آن مقدار باد رها کردند هفت شب و هشت روز بر ایشان مسلط شد چنانکه فرمود
سخرها علیهم سبع لیال وثمانیة ایام … بر سر جان باد کند … از هلاک … مردان و اشتران را با بار گران از ابر گرفتی و بر
هوا بردی و چند … کردی آنگه در خانها میرفتند و می نشستند باد از پی ایشان میرفت و بر می آورد و بر
سنگ میزد و هود و قومش بصحرا بیرون رفتند و خطیره بساختند از کلمه توحید چون باد بایشان رسیدی نرم شدی و نسیم
گشتی و با راحت بودی و چون بقوم عاد رسیدی سخت و شدید شدی که اشتر را با بار برگرفتی و بزمین زدی این کمیان گفت
از ایشان هفت مرد بودند و مهتر ایشان مردی بود نام او خلجان گفت بیایید تا بکناره وادی رویم و باد …

منع کنیم بیامدند بکناره وادی آنگه باد ریگ را بر میگرفت و بر هوا می برد و بر زمین میزد و ایشان چون خرمابنان می افگند
چنانکه گفت کانهم اعجاز نخل خاویه از ایشان کس نماند الا خلجان بیامد و پناه بکوهی داد و این بیتها میگفت
لم یبق الا الخلجان نفسه یالک من یوم دهانی امسه بثابت الوطی شدید وطسه لو لم یجئنی جئته اجسه
هود علیه السلام بیامد و گفت یا خلجان اسلم تسلم اسلام آر تا سلامت یابی گفت اگر اسلام آرم خدای مرا چه دهد گفت بهشت دهد
گفت انان کیستند که در میان ابر می بینم پنداری که اشتران بختی اند گفت آن فرشتگان خدای اند گفت اگر اسلام آرم
خدای قصاص قوم من از ایشان بخواهد یا نه گفت ویحک هیچ پادشاه را دیدی که از لشکر خود انتقام خواهد خلجان گفت اگر چنین
تواناست از کشته هم خشنود نشوم باد در آمد و او را در ربود و بران کوه زد و پاره پاره کرد و از عاد کس نماند مگر آن
گروه که بمکه بودند و ایشان از مکه بیرون آمدند و بنزدیک معاویه بن بکر شدند شب سیم مردی سید بر اشتر سوار
و از هلاک شدن قوم عاد خبر داد ایشان گفتند هود را کجا رها کردند گفت بساحل دریا ایشان را از شکی پدید آمد مرثد بن
بکر گفت صدق و رب مکه و مرثد بن سعد و لقمان بن عاد و قیل بن عنز وقتی که ایشان بمکه دعا کرده بودند منادی
ندا کرد و گفت خدای دعای شما اجابت کرد اکنون حاجت خود بخواهید مرثد گفت اللهم اعطنی صدقا و برا بار خدایا
مرا نیکوئی و صدق کرامت کن وی را دادند آنچه خواست قیل گفت که من آن خواهم که بقوم من رسید گفتند هلاک شدند بدان
رسید گفت لا حاجة لی فی البقاء بعدهم بادی در آمد و وی را هلاک کرد لقمن بن عاد گفت بار خدایا مرا عمر دراز ده گفتند
چه مقدار خواهی گفت چندانکه هفت کرکس بماند گفتند بداوند ترا چون کرکس از خایه بر آمدی او را گرفتی و می پروردی
تا بردی و کرکس نر را اختیار کردی که قوتش بیشتر بود و گفته اند که هر کرکس را پانصد سال عمر بود و چون نوبت کرکس هفتم
رسید او را می پرورید تا که عمر کرکس آخر رسید و نام آن کرکس لبد بود و بامداد چون کرکسان دیگر بر پریدندی لبد سوی …
پریدن لقمن بیامد تا لبد را ببیند و در خود فتوری و سستی یافت لبد را دید بران حالت ضعف گفت انهض … …
خاست و بمرد و لقمن نیز بیفتاد و بمرد و مرثد بن سعد در آن حال که بشنید که قوم عاد هلاک شدند این بیتها بگفت
عصت عاد رسولهم فامسوا عطاشا ما تبلهم السماء لکفرهم برهم جهارا علی آثار عادهم العفاء الا نزع الاله حلوم عاد
فان قلوبهم قفر هواء من الخبر المبین ان تعوه و ما تغنی النصیحة والشفاء فنفسی وابنتای وام ولد لنفس نبینا هود فداء
وانی سوف الحق آل هود واخوته اذا جن المساء آنگه برخاست و بنزدیک هود آمد و با هود بود تا که فرمان یافت
عمر او صد و پنجاه سال بود ابو الطفیل گفت که امیر المومنین علی ع مردی را گفت که از حضرموت آمده بود گفت ای تو ده
ریگ سرخ دیده در فلان ناحیت که در برابر وی درختان اراک و سدر بود از حضرموت گفت آری یا امیر المومنین گفت والله
که تو صفت میکنی از چون صفت کردن کسی که آنرا دیده باشد گفت ندیده ام اما شنیده ام حضرموت را یا امیر المومنین
این چه جایگاهیست گفت در انجا گور هود پیغمبر است و روایتی دیگر آنست که گور نوح و هود پیغمبر در میان رکن و مقام و
زمزم است و گور هود و شعیب و صالح و اسمعیل آنجاست و هر پیغمبری که خدای قوم او را هلاک کردی آن پیغمبر با قوم مومنان
خود بمکه آمدی و آنجا عبادت کردندی تا آنگه که بپیش خدای شدندی والی ثمود اخاهم صالحا قال یا قوم

اعبدوا الله ما لكم من اله غيره قد جاءتكم بينة من ربكم هذه ناقة الله لكم آية فذروها
تاكل في ارض الله ولا تمسوها بسوء فياخذكم عذاب اليم واذكروا اذ جعلكم خلفاء من بعد
عاد وبوأكم في الارض تتخذون من سهولها قصورا وتنحتون الجبال بيوتا فاذكروا آلاء الله
ولا تعثوا في الارض مفسدين چون ذکر قوم هود وهلاک شدن ایشان کرد ذکر قوم ثمود وصالح پیغمبر میکند ومیکوید که
ما فرستادیم بقبیلهٔ ثمود برسالت بایشان برادر ایشانرا یعنی صالح که یکی از قبیلهٔ ایشان بود ونسب او صالح بن آسف
بن ماشج بود ونسب ثمود بن عاد بن ارم بن سام بود وآن قوم نسبت بپدرش ثمود خواندند چنانکه قبایل دیگر را بپدر ایشان
میخوانند وکفته اند که ایشانرا آب بود واندک وثمود آب اندک باشد برای آن ایشانرا ثمود خواندند چنانکه قتاده میکوید در
حجر بود میان حجاز وشام تا بوادی القری صالح پیغمبر ایشانرا دعوت کرد وکفت ای قوم من خدایرا پرستید که شمارا
جز وی خدای دیگر نیست وبشما آمد بینتی وحجتی ودلالتی ظاهر بر صحت نبوت من وآن حجت ناقهٔ خداست که شمارا
بینتی ودلالتی است بر صحت کفتار من وناقه را بخدای اضافت کرد برای آنکه خدای او را بخلاف آن آفرید که دیگر
اشتران را وتیز او را هیچکس مالک نبود جز خدا وآیة در وآن بود که او از سنک بطلب بیرون آمده بود وپس از آنکه شده
که آن سنک اشتر آبستن است در وقت زادن وهمچنانکه آب بخورد همان مقدار شیر دادی صالح هم کفت ...
شتر دارید ورها کنید تا در زمین خدای میکردد ومیخورد ومیچرد ودست باو وا مکنید بدی که آنکه بکیرد شمارا عذابی
ورنجی بغایت دردناک ویاد کنید چون خدای شمارا خلیفه کرد از پس عاد یعنی زمین عاد بشما داد که ایشانرا هلاک کرد
وشمارا وارث ایشان کرد وشما مالک زمین شدید وشمارا جای داد وتمکین کردانید در زمین از مسکنها ومنزلهای ایشان از زمینهای
نرم کوشکها میسازید ومیکنید واز کوههای سنک خانها میتراشید یعنی خانهٔ خود در سنک میکنید پس یاد کنید آلاء ونعمتهای
خدای که بر شما کرده است از قوت که شمارا داده است ودر زمین تمکین کردانیده است ودر زمین فساد مکنید
قال الملأ الذين استكبروا من قومه للذين استضعفوا لمن آمن منهم أتعلمون أن صالحا مرسل
من ربه قالوا انا بما ارسل به مؤمنون قال الذين استكبروا انا بالذي آمنتم به كافرون فعقروا
الناقة وعتوا عن امر ربهم وقالوا يا صالح ائتنا بما تعدنا ان كنت من المرسلين فاخذتهم
الرجفة فاصبحوا في دارهم جاثمين فتولى عنهم وقال يا قوم لقد ابلغتكم رسالة ربي ونصحت
لكم ولكن لا تحبون الناصحين جماعتی از اشراف ثمود واز متکبران وکردنکشان ایشان مر مستضعفانرا وزیردستانی که
ایمان آورده بودند ایشانرا کفتند بر سبیل استنطاق وسخن کشیدن وسخریه که شما میدانید که صالح پیغمبریست فرستادهٔ از
قبل خدای خویش مومنان کفتند که ما ایمان داریم بدو وآنچه بدو فرستاده اند از بهر آن کفتند که این مومنان پند نشنیدند
که ایشان مومن اند واز سر حقه میکویند متکبران کافران کفتند که ما بآنچه شما آورده اید کافریم وآنرا منکریم
این متکبران از متابعت رسول خدای ننک میداشتند ای شتر که ناقهٔ خدای بود بکشتند اگرچه ناقه را قدار بن سالف پی
کرد اضافت این با ایشان از بهر آن کرده که ایشان بکشتن ناقه راضی بودند ناقه را پی کردند واز فرمان خدای در کذشتند

عصیان وطغیان آوردند وکفتند ای صالح بیار آنچه ما را بآن وعده میدهی از عذاب خدای اگر تو از جملهٔ پیغمبران مرسلی پس چون
ایشان طلب عذاب کردند بکرفت ایشانرا از عذاب خدای صیحتی یعنی آوازی که زمین از هیبت آن در جنبش آمد
وایشان از هول آن بر جای خود بمردند در سرایهای خود یعنی مسکنها وشهر خویش پس چون صالح ایشانرا بدان حالت دید
روی از ایشان بکردانید واز ایشان اعراض کرد وکفت بر سبیل تحسر بر آنچه فایت شده بود از ایمان کفت ای قوم من
وسع خود وطاقت خود بذل کردم در نصیحت شما ودعوت کردن شما وپیغامهای خدای بشما رسانیدم ونصیحت کردم
ولکن شما نصیحت کنندکانرا دوست نداریدید وسیاق آیه دلالت میکند که این سخن آنکاه کفت که عذاب بایشان
رسید وهلاک شدند وکفته اند که این آن وقت کفت که ایشانرا در کفر اصرار دید وبدانست که ایمان نخواهند آورد
وعذاب بایشان فرو خواهد آمد چون وقت نزول عذاب بود از میان ایشان بدر آمد وپشت بر ایشان بکردانید واین سخن
بکفت قصهٔ ثمود وصالح وکشتن ناقه را بروایت کعب الاحبار آنست که چون خدای عاد را هلاک کرد قوم ثمود را از پس
ایشان در زمین خلیفه کرد وتمکین داد وعمر دراز داد تا عدد ایشان بسیار شد ودرازی عمر ایشان چندان بود که مردی
از ایشان سرایی بکردی وهنوز عمر وی مانده بود که سرای وی خراب شده بود وایشان درستادند وخانهای در سنک
میکندند واز سنک خانها میتراشیدند وضیاع وندان مال وقوت کشتند ودر زمین فساد آشکارا کردند خدای صالح را
پیغمبری بایشان فرستاد وایشان از عرب بودند وصالح از همه حسیب تر ونسیب تر بود وجوان بود ودر میان ایشان
مقام کرد وایشانرا بخدای میخواند تا آنکه پیر شد پس کسی باو ایمان نیاورد الا جمعی از ضعیفان قوم او چون ایشانرا در دعوة الحاح
کرد وایشانرا از عذاب خدای بترسانید ایشان کفتند که این عیدی که خواهد آمد ما بیرون میرویم وخدایان خود را می بریم یعنی بتان واو
خدای خویش را بخوان اکر ترا اجابت کند ما بتو ایمان آوریم واکر ما را خدایان ما اجابت کنند تو ما را متابعت کن کفت روا باشد چون
عید ایشان بود همه بیرون رفتند وبتانرا ببردند وبنهادند ودر پیش بتان تضرع وزاری کردند وکفتند ای خدایان ما را اجابت
کنید چون از ایشان جواب ... نومید کشتند رئیس ومهتران ایشان جندع بن عمرو کفت ای صالح اکر تو پیغمبری ما را ازین سنک واشارت
بسنکی کرد که از کوه جدا افتاده بود کفت ما را ازین سنک ناقه یعنی اشتر ماده بیرون آر دراز خبس اشتران بزرک شکم
وپر موی اکر تو این بکنی ما همه بتو ایمان آریم صالح با ایشان عهد کرد که چون خدای اجابت کند ایمان آرند وخلاف نکنند عهد
کردند وسوکند خوردند صالح دو رکعت نماز بکزارد ودر عقب آن خدایرا بخواند آنچه ایشان خواسته بودند از خدای در
خواست خدای تعالی اجابت کرد وشکم آن سنک بمانند شتران آبستن کشت وبچه در وجنبیدن کرفت وآن سنک
چنانکه شتران آبستن در وقت زادن بنالند نالیدن کرفت وسنک بشکافت واز آنجا اشتری بیرون آمد آبستن ده ماهه بزرک
شکم وبسیار موی چنانکه ایشان خواسته بودند در حال بچه از شکم اشتر بجنبش آمد واشتر بنالید ... در دو بار بنهاد در حال
اشتربچه بشکل خود آن قوم چون آن بدیدند مردی در میان ایشان نام او جندع ایمان آورد وکروهی از قوم او واشراف ثمود
خواستند که ایمان آورند ذواب وحباب که صاحب بتان بودند ایشانرا نهی کردند وجندع را پسر عم بود نام او شهاب خواست
تا ایمان آورد او را نیز هم بکذاشتند ویکی از جملهٔ ثمود این معنی را در نظم آورد   وکانت عصبة من آل عمرو الی دین النبی دعوی شهابا

عزیز ثمود کلهم جمیعا فهم بان یجیب ولو اجابا لاصبح صالح فیها عزیزا وما عدلوا ابصا جنبهم ثوابا
ولکن الفوا من الحجر تولوا بعد رشدهم رَبابا چون ناقه از سنگ بیرون آمد صالح ع گفت هذه ناقة لها شرب ولکم
شرب یوم معلوم اول الضیمی باشد از آب و شمار الضیمی و ناقه در صحرای حجر چرا میکرد با بچه خود و ایشان را چشمه آب بود ناقه
بنوبت خود بیامدی بروزی و دهن بر چشمه نهادی و تمامت آب بخوردی و یک قطره رها نکردی و انگه بایستادی تا مردم
بیامدندی و شیر وی می دوشیدندی تا همچندانکه آب بازخوردی شیر از وی دوشیدندی و روز دیگر که نوبت ایشان بودی
ناقه گرد آن آب نگردیدی تا ایشان بیامدندی و آب برگرفتندی و ذخیره کردندی برای روز دیگر و چون ناقه باب آمدی از رهی
آمدی که میان دو کوه بودی و چون بازگشتی از آن راه نتوانستی رفتن از بزرگی شکم و راهی دیگر برفتی ابوموسی اشعری
گفت چون من بدان موضع رسیدم بپیمودم شصت گز بود و در تابستان بشیب وادی چرا کردی و در زمستان درون وادی
وادی و هر حیوان از اشتر و گاو و گوسفند که وی را دیدندی بترسیدندی و از وی رمیدندی چرا نیارستی کردند برنج افتادند
ولاغر شدند و خدای تعالی این بر سبیل ابتلا و امتحان کرد با ایشان ایشان گفتند که این بغایت بدست تدبیر باید کرد که ما
اشتر را بکشیم تا چهارپایان ما را آسان شود و در میان ثمود زنی بود نام او عنیزه دختران بسیار داشت و مال بسیار داشت
از اشتر و گاو و گوسفند و زنی دیگر بود نام او صدوق زن جوان و پاکیزه و با یکدیگر بنشستند و گفتند که کار ما و مال ما تباه
شد از جهت صالح و ناقه وی تدبیر آن باید کرد که ناقه را بکشیم و آن صدوق را شوهری بود نام او صبتم و او مردی مسلمان بود
و مال این زن در دست وی بود بر مسلمانان قوم صالح صرف کردی چون شوهر زن مال بستد بروی انکار کرد و زن گفت
که تو دانی که من مرد مسلمانم و مالی که مراست بر مسلمانان صرف کنم زن در وی عاصی شد و کودکان را از وی بازگرفت و
مردی تیر مرد عزیز و بغیرت بود کودکان خود را از وی بازگرفت انگه هر دو زن تدبیر آن کردند که ناقه را چگونه بکشند صدوق
مردی را از ثمود بخواند و خود را بر وی عرضه کرد و گفت که ترا این ناقه می باید کشت او اجابت نکرد و او را پسر عمی بود نام او مصدع
او را بخواند و خود را بر وی عرضه کرد اجابت کرد و عنیزه مردی را بخواند نام او قدار بن سالف و او را گفت اگر این ناقه را بکشی
از این دختران هر کدام که اختیار کنی ترا دهم او اجابت کرد و او مردی کوتاه و سرخ موی ازرق چشم و حرامزاده
بود و پدر او را بپذیرفته بود و پرورده انگه این هر دو بیامدند و هفت مرد دیگر را با خود یار کردند و ذلک قوله تعالی وکان
فی المدینة تسعة رهط یفسدون فی الارض ولا یصلحون سدی گفت خدای تعالی بصالح ع وحی کرد که ایشان ناقه را خواهند
کشت صالح گفت که خدای مرا اعلام کرد که شما این ناقه را بکشید و اگر شما این ناقه را بکشید عذاب خدای بر شما فرود آید
ایشان گفتند حاشا که این بشود صالح گفت که خدای میگوید که کشنده ناقه امسال بزمین آید و از مادر زاید ایشان گفتند هر
کودکی نرینه که بزمین آید بکشیم ده کس را از آنان که ایشان بودند پسر آوردند نه کس پسران خود را بکشتند و دهمین
سالف بود که او قدار را نکشت چون بروزگار بر آمد و او بزرگ شد آنکس که پسر را کشته بودند پشیمان شدند و بر صالح ع
کینه ور شدند انگه گفتند که ما را تدبیر باید کردن تا صالح را بکشیم و صالح در میان ایشان نبودی و او را مسجدی بودی و آنرا
مسجد صالح خواندندی آنجا بودی و بر راه آن غاری بودی ایشان گفتند که ما را چنان باید نمود که ما بسفر میرویم و در این غار کمینه متواری

شویم انگه بیرون آییم صالح را بکشیم تا کسی را گمان نبرد و ذلک قوله تعالی قالوا تقاسموا بالله لنبیتنه واهله ثم لنقولن لولیه ما شهدنا مهلک
اهله وانا لصادقون انگه بیامدند و در آنجا شدند چون شب آمد خدای آن غار را بر سر ایشان فرو آورد و ایشان همه در زیر آن سنگ
شدند و بمردند جماعتی که بر سر ایشان مطلع شده بودند بیامدند و ایشان را دیدند در زیر سنگ شده و آمدند و قوم خود را
گفتند که بس نبود که صالح فرزندان ما را بکشت تا اکنون مردان ما را نیز بکشت محمد بن اسحق گفت این پیش از آن کردند که ناقه
را کشته بودند و صالح ایشان را وعده داده بود بعذاب خدای ایشان گفتند که ما صالح را بکشیم اگر در این وعده خدا
راست میگوید تا وی ما را بکشد ما او را کشته باشیم بعوض خود و اگر دروغ میگوید از بلای او برهیم شب بر راه صالح کمین کردند
تا او را بکشند خدای ایشان را بکشت و قوم صالح را حمایت کرد کعب الاحبار گفت سبب کشتن ناقه آن بود که زنی بود که
پادشاه ثمود بود نام او ملکا چون جمع بسیار بصالح ایمان آوردند و روی باو کردند او را خوش نیامد و زنی بود نام او
قطام و او معشوقه قدار بن سالف بود و زنی دیگر بود نام او قبال و او معشوقه مصدع بود و این ملکا ایشان را بخواند و گفت
چون وقت شراب آید با این دو تن بنشینید و ایشان را از خود تمکین مکنید الا آنکه عهد کنند که ناقه صالح را بکشند گفتند
همچنین کنیم پس آن مردان چون بشراب بنشستند و وقت آن شد که با آن زنان نزدیکی کنند آن زنان امتناع کردند گفتند
ما را حاجتی است و همچنین گفتیم تا آنکه که ناقه صالح را بکشید گفتند همچنین کنیم بیامدند و بر راه ناقه بنشستند و هر یکی را پس
سنگی کمین کردند تا که چون ناقه از آب خوردن بازگشت قدار بن سالف تیر بینداخت و هر دو ساق ناقه بهم بر
دوخت و آن زنان که ذکر ایشان رفت دختران را بیاراسته و بیرون آوردند و بر قدار و مصدع عرض کردند قدار
حریص تر شد تیغ بکشید و ناقه را پی کرد و ناقه بیفتاد و واویلا کرد و بانگ کرد که بچه او شنید بدانست که ایشان با ناقه غدری
کردند بگریخت و بکوهی رفت که آنرا صنو خواندند چون خبر کشتن ناقه بصالح رسید از شهر بیرون آمد مردمان از وی عذر
خواستند گفتند یا نبی الله ما را گناهی نیست ناقه را فلان و فلان کشتند صالح گفت بنگرید تا بچه ناقه بدست می آید که اگر بدست
آرید همانا که عذاب نیاید برفتند و فصیل بر کوهی رفت بلند چندانکه ایشان میرفتند کوه بلندتر میشد تا چندان برشد
که مرغ بر زبر آن نتوانست پریدن صالح ع بیامد چون فصیل صالح را بدید از وی بگریست و بانگ بکرد و کوه بشکافت
و فصیل فرو شد صالح گفت ای قوم حرمت خدای رها کردید اکنون مستعد عذاب باشید انگه بطریق استهزا گفتند که
این عذاب کی خواهد بود گفت سه روز دیگر است و دروغ نیست ذلک وعد غیر مکذوب و ایشان ناقه را چهارشنبه کشته بودند
گفت وعده شما سه روز است و در رسیدن عذاب شما را سه علامت آنست که فردا که روز پنجشنبه است چون بر
خیزید رویهای شما سیاه شده باشد آن شب چون بخسپید زرد شده باشد و روز آدینه سرخ شده باشد و روز
شنبه که برخیزید سیاه شده باشد آن شب چون بخسپیدند و دیگر روز که برخاستند رویهای ایشان زرد شده بود
پنداشتی که مخلوق رنگ کرده بودند از خرد و بزرگ و زن و مرد ایشان یقین دانستند که صالح راست میگوید طلب
صالح کردند که وی را بکشند صالح بگریخت و پناه با قومی داد که مهتر ایشان بود و او از قبیل کشندگی صالح را از وی طلب
داشتند با ایشان نداد و ایشان را آن قوت نبود که صالح را از وی بستانند باز گشتند و روی بمحنت و مصیبت خود نهادند

وبا همه بکر میکشد که از وعده روزی بگذشت روز دوم که روز آدینه بود برخاستند رویهای ایشان سرخ شده بود
شنبه اشتی که بخون بسرشته اند ایشان را یقین زیاده شد بهلاک روز سیم چون برخاستند رویهای ایشان سیاه شده بود
چنانکه گویی که بقیر سیاه بودند و درین روز صالح و اتباع او از مسلمانان بیرون آمدند و بشام شدند و برمله فلسطین فرود آمدند
وایشان که روی خود سیاه دیدند با هم بنشستند و بگریستند و کفن در پوشیدند و حنوط بر خود کردند و حنوط ایشان
صبر بود و کفن مشک بنشستند و در آسمان مینگریستند که عذاب از کدام راه با ایشان خواهد آمد چون وقت چاشت رسید
آوازی از آسمان آمد که از صعقت آن آواز و صاعقه دلهای ایشان از ترس پاره پاره شد و همه بر جای بمردند و از ایشان
هیچکس نماند الا دختری نام او ذریعه و او سخت کافره بود خدای این رنج ازوی برداشت وی تیز برخاست و بوادی القرا
آمد و ایشان را خبر داد بانچه دیده بود آنگه آب خواست از خدای و او را آب دادند از باران ابر چون آب باز خورد بر جای بمرد
جابر بن عبد الله الانصاری گفت با رسول در غزاة تبوک چون بحجر بگذشت رسول ما یاران را گفت که هیچکس را
در انجا نشود و از آب این دیه مخورید و بگریید از خوف آنکه شاید شما را مثل آن آنکه گفت از رسول خدا چیزی نا قرائی
بکنید و آیات مخواهید چنانکه قوم صالح از ناقه خواستند چون راه کفران کردند خدای ایشان را عذاب فرستاد
آنگه رسول اشارت کرد و گفت ای قوم ناقه ازین راه آمدی و ازین راه باز گشتی و اشارت کرد بآن راه دیگر و گفت فصیل
یعنی بچه شتر صالح ازین راه بر کوه رفت آنگه گفت ایشان طغیان کردند و ناقه را بکشتند خدای تعالی ازیشان هیچکس را
بر پشت زمین نگذاشت الا که همه را هلاک کرد الا یک مرد که او را ابو رغال خواندندی و او در حرم بود خدای بحرمت
حرم وی را هلاک نکرد و چون از حرم بیرون آمد همان صیحه که بثمود رسیده بود بوی رسید و هلاک شد او را در زیر خاک
کردند و شاخی زر با وی دفن کردند و اشارت کرد بگور وی صحابه بشتافتند و گور وی باز کردند و آن زر برگرفتند آنگه
رسول جامه بسر در کشید و شتاب از انجا برفت تا ازان وادی در گذشت و صالح از شام باز بمکه آمد و خدا را
عبادت میکرد تا که او را وفات رسید و او را صد و پنجاه و هشت سال بود در روایتی خبر گوید رسول صلعم علی را گفت یا علی
میدانی که شقی ترین اولین کیست گفت خدا و رسول او عالمترند گفت کشنده ناقه و آن علی از خبر چست که عبد الرحمن
ملجم نزدیک امیر المومنین علی آمد وقتی که او بیعت مردمان میگرفت بگو و میخواست تا بیعت کند او را رد کرد
عبد الرحمن گفت یا امیر المومنین مرا رد میکنی بیعت میستانی امیر المومنین گفت چیزی از تو بپرسم مرا راستی
خبر دهی گفت آری گفت براهی که آمدی سوار بر آمدی برین شکل و برین نشان تازیانه بسینه تو باز نهاد و ترا
گفت تیخ یا اخا شقی عاقر الناقه دور شو ای کشنده ناقه صالح گفت آری همچنین بود گفت آری همچنین بود بخدای بر تو
که تو در کتاب که بودی کودکان ترا ابن لعینة الکلاب خواندندی گفت آری گفت بر خدای بر تو که رسیسه تو که نزهمی
و مهی است گفت آری گفت بخدای بر تو که مادرت خبر داد ترا که در وقتی آنکه پدرت با او مواقعه کرد و تو بار دار
شد او حایض بود گفت اگر چیزی پنهان کردمی این پنهان میکردم آری همچنین بود گفت دست بمن ده و بیعت ازو ستد
آنگه برفت چون پاره برفت آنگاه او را باز خواند و دگر بار بیعتش بستد و عهد و میثاق مجدد کرد و سوگند داد که غدر

نکند و بیعت را خلاف نکند او سوگند خورد و برفت سیم بارش باز خواند چون بیعتش بستد او گفت یا امیر المومنین
هیچکس این نکردی که با من کردی گفت با اینهمه عهد و پیمان نمی پندارم که تو وفا کنی چون پسر ملجم پشت برگردانید
امیر المومنین این بیتها انشا کرد   اشدد حیازیمک للموت فان الموت لاقیکا   ولا تجزع من الموت اذا حل بوادیکا
روزی از امیر المومنین علی اسپی خواست غلام خود را گفت یا غزوان احمله علی الاشقر گفت و بر اسپ اشقر نشاند و چون پشت
وپشت برگردانید امیر المومنین گفت   ارید حیوته و یرید قتلی   عذیرک من خلیل من مراد   و هر که دلش تنگ
شدی محاسن مبارک خود بدست گرفتی و گفتی ما تحبس اشقاها ان تخضبها من فوقها بدم یعنی آن شقی ترین امت را چه منع میکند
از انکه بیاید و این محاسن سپید مرا بخون سر من خضاب کند ناقه صالح را زنی فرمود نام او قطام بروایة محمد بن اسحق و همچنین
کشتن امیر المومنین علی را زنی فرمود نام او قطام که پدر و برادر او را امیر المومنین علی در نهروان کشته بود و قصه این معروف
که چون ملعون ابن ملجم آن ملعونه را میخواست گفت مهر من گرانست سه هزار درمست و غلامی و کنیزک و کشتن علی ابن ابی طالب
گفت اینهمه آسانست اما کشتن علی دشوارست ملعونه گفت مقصود من خود آنست آن ملعون گفت من مدتی درین شهر بدین کار
آمدم و برین کار مراقبه میکرد تا شب نوزدهم ماه رمضان امیر المومنین علی بمسجد جامع آمد بنماز بامداد چون بنماز ایستاد و الحمد
برخواند و از سورة انبیا یازده آیه برخوانده بود که آن حرامزاده تیغ بر فرق امیر المومنین علی زد بر پیش سر او و جراحت
عظیم کرد و امیر المومنین نماز سبک بگزارد و سلام باز داد و گفت فزت و رب الکعبه بخدای که ظفر یافتم و از بند این
فانی باز رستم ولوطا اذ قال لقومه اتاتون الفاحشة ما سبقكم بها من احد من العالمين انكم لتاتون
الرجال شهوة من دون النساء بل انتم قوم مسرفون وما كان جواب قومه الا ان قالوا اخرجوهم
من قريتكم انهم اناس يتطهرون فانجيناه واهله الا امراته كانت من الغابرين وامطرنا عليهم
مطرا فانظر كيف كان عاقبة المجرمين لوط بن هاران بن تارخ برادرزاده ابراهیم بود از زمین بابل بیامدند تا بشام
روند ابراهیم بفلسطین فرود آمد و لوط را باردن فرود آورد خدای تعالی او را باهل سدوم فرستاد و آنچه میان او و قوم
او رفت خدای خبر داد رسول خود را میگوید که ما بفرستادیم لوط بن هاران را و او برفت و قوم خود را خبر داد و گفت ای قوم
شما فاحشه و ناشایست میکنید و زشتی و قبیحی میکنید و می آیید بچیزی که کس پیش از شما دران فاحشه سبقت نگرفته و پیش از شما کس
این نکرده است از جمله عالمیان و این فاحشه لواطه است که ایشان میکردند و قبح این بعقل دانند یا بشرع ابو القسم بلخی گوید
که بعقل دانند و درست آنست که بشرع دانند آنگه لوط پیغمبر ایشان را خطاب میکند بر سبیل توبیخ و ملامت و گفت
که شما بمردان می آیید بشهوة دون زنان در رانند شهوت بر مردان ایشان را اختیار کردید و با ایشان شهوت میرانید و زنان را
که خدای برای آن آفریده است فرو میگذارید شما مسرف مردمانید و از حد در گذرنده محمد بن اسحق گفت اهل مدن
اهل میوه و درختان و رزان بسیار بودند غربا از نواحی آمدندی و ایشان را رنجه داشتندی ابلیس بیامد بر صورت مردی و ایشان را
گفت اگر خواهید که ازیشان برهید شما را چنین معامله می باید کرد با ایشان گفت کنیم چون از حد در گذشت گفت باز باتیم
هر کجا که در میان ایشان غلامی یا کودکی صبیح الوجه بودی با او لمعی میکردند تا معتاد شدند بران کلبی گفت اعمی ایشان را ابلیس آموخت

برصورت امردی و ایشانرا برخود خواندند تا ایشان اجمعی کردند و دلیر شدند بر دیگران چون این معنی در میان ایشان بسیار شد آسمان
و زمین و عرش از ایشان بنالید بخدای و خدای تعالی از آسمان بر ایشان سنگ بارانید و ایشانرا بزمین فرو برد چون لوط ع
بر ایشان انکار کرد ایشان جواب دادند و جواب دیگر نبود ایشانرا الا آنکه گفتند که لوط را و قوم او را از مؤمنان از شهر خود
بیرون کنید که ایشان قوم و کسانی اند متطهر و متنزه و پاک خود را ازین پاک میدارند و دیگرانرا ازین منع میکنند پس انجینا
ما لوط را و اهل او را یعنی اهل دین او را و دختران اش را نجات دادیم و برهانیدیم الا زن او را که او از آنها بود که در عذاب
خدای تعالی باقی بودند تا که هلاک شدند و او را دو دختر بود یکی را نام زعورا و یکی را ریثا پس بارانیدیم بر ایشان سنگ
پس بنگر که چون بود عاقبت و سرانجام مجرمان و گناهکاران عبدالملک مروان بقاضی حمص نامه نوشت که حد لوطه چه باشد
گفت آنکه سنگسارش کنند که خدای با قوم همان کرد و ابن عباس هم از رسول روایت کرد که هر که عمل قوم لوط کند فاعل و
مفعول را بکشید و در آنکس که این فعل کند کشتن او واجبست هیچ خلافی نیست اگر محصن بود یعنی کدخدا بود اما نزدیک
امام مخیر بود اگر خواهد او را بتیغ بفرماید کشتن و اگر خواهد دیواری بر وی افکند و اگر خواهد از بالا بیفکند و اگر محصن
نبود صد تازیانه بزنند در خبر است که غلامی را پیش امیرالمؤمنین علی بردند و گفتند که این غلام خواجه خود را کشته است
و گواهان گواهی دادند امیرالمؤمنین گفت ای غلام چه میگویی گفت من کشته ام گفت چرا گفت برای آنکه مرا بر فساد اکراه میکرد
یعنی لواطه اکراه میکرد و من قصد دفع او میکردم فایده نمیداشت من از سر رشک وی را کشتم امیرالمؤمنین گفت ترا برین
گواه باید گفت گواه از کجا آرم مردی بسرای خود و در شبی تاریک و من ملک او دست و گفت چون او را زده ای از وی هیچ لفظ
تو بشنیدی گفت نه گفت الله اکبر همین ساعت ظاهر گردد که راست میگویی یا دروغ آنگه گفت بروید و سر گور او را
باز کنید اگر در گور بود غلام دروغ میگوید پس او را قصاص کنید و اگر در گور نباشد راست میگوید رهاش کنید قوم گفتند
عجب کاریست علی تا امروز در زندگان حکم میکرد و اکنون در مردگان حکم میکند برفتند و سر گور او باز کردند او را در گور
نیافتند باز آمدند و خبر دادند گفت غلام را رها کنید که راست میگوید گفتند ای امیرالمؤمنین این از کجا گفتی گفت که از
رسول ع شنیدم هر که عمل قوم لوط کند و بی توبه از دنیا برود خدای تعالی او را بنزدیک قوم لوط برد تا آنجا با ایشان باشد
و حشرش با ایشان باشد وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُم
بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ
إِصْلَاحِهَا ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ
مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا وَاذْكُرُوا إِذْ كُنتُمْ قَلِيلًا فَكَثَّرَكُمْ وَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ
وَإِن كَانَ طَائِفَةٌ مِّنكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَطَائِفَةٌ لَّمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا
وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ حق تعالی چون ذکر لوط ع و قوم او کرد و اندکی از قصه ایشان گفت ذکر شعیب ع میکند شعیب بن توبه بن مدین
بن ابراهیم ع میکند نام او بسریانی متروب بود و او را خطیب الانبیا خواندند از فصاحتی که او را بود بعضی گفته اند که او نابینا
بود و از اینجا قوم او گفتند که انا لنریک فینا ضعیفا یعنی ضریرا و او را به پیغمبری بدین فرستاد و ایشان اصحاب ایکه بودند و ایکه درخت

بر

وایکه درخت بسیار باشد در هم شده و بعضی از خصال زشت ایشان آن بود که سنگ کم داشتند و پیمانه کم داشتند
آنچه دادندی کم دادندی و آنچه گرفتندی تمام گرفتندی میگوید که ما برسالت بفرستادیم بدین برادر ایشانرا شعیب وی برفت
و دعوت کرد قوم خود را و گفت ای قوم من بترسید از خدای و بدانید که شما را جز از وی خدای نیست و بدرستی و حقیقت که
آمد بشما حجتی و بینتی از خدای شما تا شما را بر خدای حجت نباشد و آن حجت معجزه است که بر تصدیق نبوة من ظاهر شده است
پس شما آنچه بپیمایید تمام بپیمایید و تمام بسنجید و ترازو راست دارید و از مردمان چیزها که حق ایشانست بمکاهید و در زمین
فساد مکنید پس از آنکه خدای آنرا اصلاح کرد با وامر و نواهی و بعث انبیا علیهم السلم و تعریف کرد مصالح ایشان با ایشان
عقلا و شرعا این جمله شما را بهتر باشد و نیکوتر اگر شما مؤمنید و بخدای ایمان دارید از آنکه این جمله بی ایمان نفعی ند
هد و سودی نکند و گفته اند که معنی اینست که اگر ایمان آورید بدانید که این جمله شما را بهتر است و بی ایمان نتوانید دانستن که صلاح
شما در چیست و منشینید بر سر هر راه تا مردمانرا تهدید و بیم کنید و منع کنید مردمانرا از راه خدای و باز دارید از
ایمان و این چنان بود که ایشان بنشستندی بر سر راه و مردمانرا نهی کردندی از شعیب و گفتندی که اگر شعیب ایمان آورید
شما را برنجانیم و بکشیم و گفته اند بطریق عشاری و باج ستانی نشستندی ابن زید گفت که براه زدن نشستندی تصدون
عن سبیل الله و میگردانید مردمانرا از راه خدای و کژی آن راه میجویید و مردمانرا میگویید که آن راه راه راست
نیست و راه کج است تا مردمان از آن برگردند و یاد کنید که چون شما اندک بودید و خدای شما را بسیار کردانید
پس شکر نعمت بجای آرید و فساد مکنید و بنگرید که عاقبت مفسدان بچه رسیده است و آنانکه پیش از شما بودند
چون فساد کردند و راه صلاح رها کردند من ایشانرا چگونه هلاک کردم چون قوم نوح و هود و صالح که ایشان قریب
العهد بودند بشما حال ایشان میدانید و عاقبت ایشان میشناسید رسول ع گفت که شبی که مرا بآسمان بردند چوبی
دیدم بر راهی فرو زده هیچکس از آنجا نمیگذشت الا که جامه وی را از آنجا می آویخت و می درید من گفتم ای جبرئیل این چوب
چیست که جامه هر کس که بدو میرسد میدرد گفت این مثل باج ستانان امت تست و راه زنان که هیچکس بدیشان نرسد الا که
او را برنجانند و چیزی از وی بستانند آنگه برخواند وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ آنکه شعیب پیغمبر ایشانرا در کرد
بر سبیل تهدید و وعید و گفت اگر جمعی از شما ایمان آورده اند بانچه مرا بآن فرستاده اند و گروهی ایمان نیاوردند
و قول من قبول نکردند صبر کنید تا آن وقت که خدای تعالی در میان ما حکم کند محق را بر مبطل نصرت کند و او بهترین حاکمانست
که از همه حاکمان بهتر داند و حکم او از میل و محابا و رشوة دور باشد قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِن قَوْمِهِ
لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِن قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ
قَدِ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُم بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَن نَّعُودَ فِيهَا إِلَّا
أَن يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنتَ
خَيْرُ الْفَاتِحِينَ حق سبحانه و تعالی حکایت میکند از آنجا اشراف قوم شعیب و متکبران او گفتند شعیب و مؤمنانرا
گفتند آن جماعت که اشراف قوم او بودند از متکبران و مترفعان که ما ترا ای شعیب از دیه و شهر خود بیرون کنیم با جماعتی که بتو

ایمان آورند یا آنکه شما با دین ما آیید آنکه دست از شما بداریم تا شما را بیرون کنیم از شهر و دیه خود و عود رجوعست و این
وقتی بود که کسی بر چیزی بود و از آن برگشته و شعیب خود بر دین ایشان نبوده و این از آن گفتند که اعتقاد کرده بودند که مگر شعیب
بر دین ایشان بوده است و روا بود که بر سبیل تغلیب بود یعنی اتباع او که با شعیب ایمان آورده بودند و از ملت
ایشان برگشته و عود هم بر سبیل ابتدا نیز استعمال کنند شعیب ایشان را جواب داد و گفت اگرچه ما کاره باشیم شما را هم
بدین خود برید یعنی بالطوع و رغبت خویش با دین شما نیاییم برای آنکه بطلان آن شناخته‌ایم مگر که ما را بقهر با دین خود برید
و اگر ما با دین شما آییم بعد از آنکه خدای ما را از آن دین به نجات داده باشد بدلالتی و برهانی که نموده است بر بطلان آن
پس ما بر خدای دروغ و افترا نهاده باشیم و وجه دروغ آنست که اگر باطل شدندی بایستی گفتن که آن حلال حرامست
و آن حرام حلالست و از آن نسبت باید کرد بخدای و آن دروغ بود بر خدای و نزد ما نشاید که بدین شما آییم الا که خدای ما خواهد
و خدای این هرگز نخواهد برای آنکه ملت شما کفرست و خدای کفر نخواهد که آن قبیحست و اراده قبیح قبیح بود و قبیح کسی کند و
خواهد که نداند که آن قبیحست یا بدان محتاج بود و احتیاج بر خدای روا نیست و او عالمست بقبح قبیح پس نخواهد و خدای ما
واسع است از روی علم و علم او محیطست بجمله اشیا و هیچ چیز از علم او بیرون نبود و بجمله معلومات عالمست بر وجهی
که صحیح باشد که معلوم بود آنگه بر سبیل تفویض و استعانت بخدای گفت که ما بر خدای توکل کردیم تا خدای شر شما از ما
کفایت کند و ما را بر ایمان ثابت دارد و توفیق زیادت دهد آنگه خدای را بخواند و گفت ای پروردگار ما حکم کن میان ما
و میان قوم ما بحق و تو بهترین و نیکوترین حاکمانی ابن عباس گفت که من ندانستم که معنی فتح درین آیت چیست تا دختر
سیف ذی الیزن را دیدم که شوهر خود را میگفت تعال افاتحک بیا تا قاضی رویم و اهل عمان قاضی را فتاح خوانند
از جمله آنچه دفع تمسک مجبره بخلاف اینک در سیاق آیه معنی گفته شد از این آیه که وما یکون لنا ان نعود فیها الا ان یشاء الله
آنست که ضمیر فیها راجعست با قریه نه با ملت و معنی آن باشد که اگر شما ما را ازین شهر بیرون کنید ما هرگز بدین شهر نیاییم
مگر آنکه خدای خواهد که ما را بر شما ظفر دهد تا ما بر سبیل فتح و ظفر بیاییم و بر شما قهر و غلبه کنیم و شهر از شما بستانیم
تا آن وقت که خدای خواهد که شما را تمکین بود که ما را اکراه کنید با دین خود برید آنگه ما بر سبیل تقیه اظهار دین شما کنیم و تقیه از
پیغمبران روا نباشد پس مراد ازین قوم شعیب باشد نه شعیب وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ لَئِنِ
اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَّخَاسِرُونَ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ الَّذِينَ
كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ
لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ کافران که بزرگان و اشراف قوم
شعیب بودند فروتران قوم خود را گفتند که شعیب اکنون شما را دعوت کرد و اظهار مذهب و دین خود کرد اگر پس روی وی کنید
و در دین وی شوید زیانکار و خاسر باشید و چون ایشان را بر کفر اصرار کردند و دیگران را از ایمان آوردن منع کردند خدای
ایشان را هلاک کرد بزلزله با ایشان رسید عبد الله عباس گفت که خدای دری از درهای دوزخ بر ایشان بگشاد که نفس ایشان
منقطع شد و دم بر ایشان ببست چندانکه ایشان در خانها و سردابها میرفتند سودی نمیداشت خدای تعالی ابری فرستاد

که در وی بادی بود خشک چون خنکی باد و سایه ابر بدیدند شتافتند و روی باوی نهادند و خرد و بزرگ همه در زیر ابر جمع شدند
و این بر همه شهرهای ایشان زا فرو گرفته بود و همه در زیر ابر و در سراهای خود بودند خدای تعالی زمین را از زیر ایشان بجنبانید و
آتش از آن ابر فرو آمد تا همه بر جای بمردند محمد بن اسحق گفت مردی از اهل مدین چون آن ابر بدید دانست که آن رحمت نیست
و ابر عذابست و این بیتها بگفت یا قوم ان شعیبا مرسل فذروا عنکم سمیرا و عمران بن شداد
انی اری غیمة یا قوم قد طلعت تدعو بصوت علی صمانة الوادی سمیر و عمران بودند و کاهن بودند ابو عبد الله البجلی گفت ابجد و هوز
و حطی و کلمن و سعفص و قرشت نام پادشاهان مدین است و در روزگار شعیب پادشاه کلمن بود و چون وی هلاک شد خواهرش بروی
نوحه میکرد و میگریست و میگفت سیدی هلکه وسط المحل سید القوم اتاه الحتف نار وسط ظلة جعلت نار علیهم دارهم کالمضمحل
خدای تعالی از ایشان باز گفت و حکایت کرد که چون عاصی شدند و متابعت شعیب نکردند رجفه زلزله بیامد و فرو گرفت ایشان را و
ایشان در سراهای خویش جان بدادند آنگه گفت آنکه شعیب را تکذیب کردند و کافر شدند و بسبب کفر هلاک شدند گویی که
ایشان در سراها و منزلها خویش نبودند و مقام نداشتند از آنکه از ایشان هیچ اثری و نشانی نماند آنگه بار دیگر تکرار کرد
بر سبیل تنبیه تعزیه برای بزرگان ایشان و تغلیظ حال ایشان که آنکسانی که شعیب را تکذیب کردند و گفتار او قبول نکردند
و متابعان او را خاسر و زیانکار خواندند ایشان خود زیانکار آمدند در دنیا در بیافتند و هلاک شدند و در آخرت بعذاب الیم
گرفتار شدند چون شعیب از ایشان آیس و نومید شد و آثار عذاب مشاهده کرد از ایشان برگشت و روی از ایشان بگردانید و گفت
ای ای آنچه بر من بود کردم و وعظ و نصیحت از شما دریغ نداشتم و آنچه فرموده بودند که بشما رسانم رسانیدم پیغامها
خدای بود و نصیحت کردم و وعظ و نصیحت از شما دریغ و از عذاب خدای بترسانیدم شما را و راست گویی بر اندیشید
اکنون برای شما چگونه اندوه کنم بر قوم که کافر بودند یعنی ایشان مستحق آن نبودند که کسی بر هلاک ایشان غم و اندوه خورد
چرا برای ایشان اندوه باید بود محمد بن اسحق گفت که خود را تعزیه میداد بر هلاکت ایشان پس از آنکه دل تنگ شده بود
وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ
السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوا وَّقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُم بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ
حق سبحانه و تعالی گفت ما هیچ پیغمبری به هیچ شهری نفرستادیم که اهل آن شهر بسختی و درویشی و قحط و رنجوری بگرفتیم بر سبیل
امتحان و اختبار تا باشد که دلهای ایشان نرم شود و با خدای گریزند و تضرع و فروتنی نمایند و همچنانکه بسختی و درویشی و بیماری
و قحطی امتحان کردیم بنعمت نیز امتحان کردیم تا هیچ عذر نماند ایشان را و آن شدت و محنت را نعمت بدل کردیم و بجای وی
یعنی محنت و عذاب بجای نیکویی یعنی نعمت و آسایش نهادیم بیماری با تندرستی بدل کردیم و درویشی را بتوانگری تا عدد
ایشان فراوان گشت در نعمت نظر کردند و از سر غفلت و جهالت گفتند چه باک اگر ما را ازین رنجی رسید از بیماری و درویشی
و سختی و پدران ما نیز همچنین بودند گاه در شدت و سختی و گاه در نعمت و راحت اکنون باز شدت رفت و راحت و نعمت آمد
چون ایشان این گفتند ما که از کار ایشان و مقدار ایشان بگرفتیم ایشان را بقهر و عذاب وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُم
بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُم بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يَلْعَبُونَ أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ

آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ
مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا
فَأَخَذْنَاهُم بَغْتَةً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ

فلا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون حق تعالی فرمود روجه ترغیب و ترهیب و اسند عاکه اگر اهل این شهرها ایمان آوردندی
و از عذاب ما بترسیدندی و در ما عاصی نشدندی ما درهای خیرات و برکات از آسمان و زمین بگشادمی یعنی از آسمان باران آمدی و از
زمین گیاه و نبات رستی و از هرجای خیر روی بایشان نهادی و دعای ایشان بآسمان رسیدی و مستجاب گشتی و در زمین برکات
قضای حوایج بودی و حصول مرادات بودی مر ایشانرا ولکن بخلاف آن کردند بجای طاعت معصیت کردند و بجای ایمان تکذیب
کردند لاجرم ایشانرا بگرفتیم بعذاب استیصال و قحط و غیر آن بشومی انچه ایشان کسب کردند از معاصی و نافرمانی انگه گفت
ایمن شدند اهل این شهرها از آنکه عذاب ما بایشان آید و ایشان خفته باشند در شب ناگاه چنانکه کسی شبیخون بکسی دهد یا ایمن شدند
اهل این شهرها از آنکه عذاب ما بایشان آید و ایشان چشته باشند در وقت چاشتگاه و ایشان در بازی و لعب و لهو باشند
مورد آیه امرست بحزم و هشیاری و ترک غفلت و اغترار و انانکه ایمن شدند از عذاب خدای در شب و در روز انگه گفت
ایمن شده اند ایشان از مکر خدای یعنی از عذاب خدای و مکر آن عذاب را گویند که صورت مکر دارد بر سبیل استدراج چنانکه گفت
سنستدرجهم من حیث لا یعلمون و معنی آن بود که خدای برای اظهار رحمت چندانکه گناه بیشتر کنند نعمت بیشتر دهد تا
او پندارد که آن خود چنان می باید انگه ناگاهی عذاب فرستد و او را هلاک کند و این بمکر ماند و مکار پیچیده و پوشیده کار
باشد انگه گفت که از عذاب خدا ایمن نباشند الا زیان کاران و این تنبیه است برانکه بنده باید که همیشه ترسان باشد چون
کسی که دشمنی دارد و از وی ترسد که نباید که ناگاه بدو رساند و ویرا هلاک کند پس باید که بنده بطاعت خدای مشغول
باید و از معاصی اجتناب کند و ایمن نباشد از عذاب چون معصیت کند که انگاه در دنیا و آخرت زیان کرده باشد بسبب معصیت
و اما پیغمبران خدا ایمن باشند و خاسر و زیان کار نباشند برای آنکه ایشان ایمن باشند از خطا و زلل و گناه و از ایشان صورت نبندد
و ترس ایشان از نیامدن ایمان ایشان باشد بخدای و چون خدای ایشانرا ایمن گردانید وجه ایمن باشند چنانکه لا یخاف لدی المرسلون والا
ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون اما کافران و ظالمان ایمن نباشند اولم یهد للذین یرثون الارض
من بعد اهلها ان لو نشاء اصبناهم بذنوبهم ونطبع علی قلوبهم فهم لا یسمعون تلک
القری نقص علیک من انبائها ولقد جاءتهم رسلهم بالبینات فما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا من
قبل کذلک یطبع الله علی قلوب الکافرین وما وجدنا لاکثرهم من عهد وان وجدنا اکثرهم
لفاسقین حق سبحانه و تعالی میگوید آیا هدایت نکرد و راه ننمود آنانرا که ایشان زمین را میراث یافتند پس از آنکه اهل
آن زمین را جمله هلاک گردانیدیم بجنایتی که ایشان کردند و اصراری که نمودند چون قوم نوح و قوم هود و قوم صالح و
قوم شعیب انکه اگر ما خواهیم توانیم که ایشانرا نیز هلاک گردانیم و مصیبت رسانیم بسبب گناهها که کردند انگه
گفت بر سبیل ابتدای سخن که ما مهر می نهیم بر دلهای ایشان یعنی حکم میکنیم و میگوییم از انجا که در معلوم ماست که ایشان
ابدا ایمان نیارند و مشابهت کسانی اند که بر دلهای ایشان مهری بود و غرض ازین خبر که خدای میدهد از دلهای
ایشان آنست که تا رسول صلعم قطع طمع کند از ایمان و نیز طبع بمعنی علامت و نشان باشد یعنی ما علامتی و نشانی بر
دلهای ایشان کردیم که چون فرشتگان می بینند بدانند که ایشان ایمان نخواهند آوردن تا در لعنت و تبرای ایشان بکوشند (?)

وان طبع

و این طبع مانع و وجه مانع نباشد از ایمان آوردن ایشان برای آنکه حکم حاکم تبع محکوم باشد علی ما هو به و محکوم را بر وجه علم منع
نکند و علامت و نشان هم منع نباشد از بهر آنکه خدای گفت بل طبع الله علیها بکفرهم فلا یؤمنون الا قلیلا اگر مانع بودی اندک
و بسیار را مانع بودی و چون اندک را مانع نباشد بسیار را نیز مانع نباشد انگه گفت پس ایشان نمیشنوند یعنی قبول میکنند و
فایده آیت تحریص بازماندگان بر ایمان و طاعت و تحذیر کردن ایشان از کفر و معصیت تا مانند آنکه بانان رسید
بایشان نرسد انگه گفت تلک القری این شهرها که ما او را هلاک کردیم قصه و اخبار ایشان بعضی با تو میگوییم از شهرهای قوم نوح
و هود و لوط و شعیب و با ایشان همه پیغمبران آمدند و حجتهای روشن بایشان آوردند از معجزات و ادله و حجج و طرق علم ایشان
هیچ وجه بپیغمبران خدا ایمان نیاوردند بانچه ایشان از ان بدان کافر بودند و تکذیب کردند یعنی استنکاف و تکبر ایشان از ان
نکرد که بانچه ایشان کافر بودند از وحدانیت خدا و ارکان شرع ایمان آرند انگه گفت کذلک یطبع الله همچنین خدا مهر نهد
بر دل کافران و ازین آیه معلوم میشود که خدای بمهر و طبع منع نکند کسی را از ایمان آوردن برای آنکه بکذلک اشارت
کرد بامور ی که همه ادله و حجج و بیانست و داعی است بر ایمان آوردن از قصه هلاک که اوایل و فرستادن رسولان و
آوردن معجزات و بینات و نیز اشارتست بانکه ایشان باختیار خود ایمان نیاوردند گفت چنین مهر نهد بر دل
کافران نه چنانکه مجبران گویند و گمان برند که منع کند ایشانرا از ایمان انگه حق تعالی گفت وما وجدنا لاکثرهم من عهد ما
ایشانرا هیچ عهدی نیافتیم یعنی بر عهدی و پیمانی که با پیغمبران کردند بشکستند و بر هیچ وفا نکردند و بیشتر ایشان
فاسق بودند و بیرون آینده از فرمان خدای خود و عاصی و آن عهدان بود که امم سالفه چون در بلا و محنتی گرفتار شدندی
عهد کردندی و گفتندی لئن انجیتنا لنؤمنن و چون نجات یافتندی از آن بلا وفا نکردندی و ایمان نیاوردندی الا اندکی که ایشان
ایمان آوردندی و گفتندی که خدای باکثر کفایت کرد و استثنا نمیکند یعنی ما همه را فاسق یافتیم ازین کافران چنانکه لفظ قلیلا (?)
و مراد نفی است چنانکه گفت فقلیلا ما یؤمنون ثم بعثنا من بعدهم موسی بآیاتنا الی فرعون وملائه فظلموا
بها فانظر کیف کان عاقبة المفسدین وقال موسی یا فرعون انی رسول من رب العالمین
حقیق علی ان لا اقول علی الله الا الحق قد جئتکم ببینة من ربکم فارسل معی بنی اسرائیل قال
ان کنت جئت بآیة فأت بها ان کنت من الصادقین حق سبحانه و تعالی درین آیه قصه موسی و فرعون گفت
ما بفرستادیم از پس ایشان یعنی از پس نوح و هود و لوط و شعیب و انها که ذکر ایشان رفت موسی را با آیات و دلایل و حجج
بفرعون و اشراف قوم او و ایشان بموسی و آیات و دلایل کافر شدند و جحود و انکار کردند و فساد آشکارا کردند تا بسبب
ظلم و کفر ایشان ایشانرا هلاک کردیم پس بنگر و اندیشه کن و تامل کن تا عاقبت کار آن مفسدان بچه رسید و چگونه بود
و نام فرعون بقول اهل کتاب قابوس بود و وهب گفت نام او ولید بن مصعب بود و عمرش بالای چهارصد سال بود
و درین مدت دردی (?) و بیماری نبود و گفته اند که هر چهل روز یکبار او را پیش حاجت نبودی و او را سعالی و خلطی نبودی
و اگر بودی بر مردم پوشیده داشتی و بیشتر طعام او موز بودی تا ثقل نباشد انرا و دعوی خدایی کرد و انجماعت تباه کردند
خدای تعالی موسی را و هرون را بایشان فرستاد بیامدند و بر در سرای فرعون مدتی مقام کردند ایشانرا بفرعون

راه خداوند برای آنکه مردم درویش و رث الهیه بودند و با جامه خلق و کهنه پوشیده و در خبرست که موسی ع جامه پشمینه
داشت از پلاس و کلاه پشمین و رسن در میان بسته و نعلین در پای کرده و عصا بدست گرفته و هرون نیز همچنین و پیش
فرعون کس نیارستی حدیث ایشان کردن بکبر و سخره در بازار حدیث بشنید پیش فرعون آمد و باز گفت و گفت مرا
این سخن از آن منکرترست که دو مردی آمده اند بر این سرا و مدت یکسال است که اینجا مقام کرده اند و میگویند که ما
پیغمبر خدائیم و خدای ما را بفرعون فرستاده است و بقوم او تا بما ایمان آرند و تبع ما شوند فرعون گفت این چه سخن است
که میگوئی بجد میگوئی یا بهزل گفت هزل چه باشد که حقیقت و این ساعت که آمدم بر در سرای تو بودند و مرا گفتند بگوی
فرعون را که ما رسولان خدائیم ما را بخود راه ده تا پیغام خدای بتو رسانیم چون فرعون این سخن بشنید بترسید و گونه
بگردید و گفت هر دو را بیار تا چه مرد اند کسی آمد و ایشان را در سرای فرعون برد و چون پیش فرعون رسیدند
باستادند فرعون روی بموسی کرد و گفت من انت تو کیستی گفت انی رسول من رب العالمین من رسولم از پروردگار
عالمیان و میان ایشان مناظره رفت که خدای از آن در سوره شعرا خبر داد آنکه گفت حقیقت و راست میگوئی یا هزل میکنی
گفت حقیق علی ان لا اقول الا الحق سزاوارست که من بر خدای جز راست نگویم فرعون گفت بر آنکه میگوئی هیچ حجتی
و دلیلی داری موسی ع گفت قد جئتکم ببینة من از خدای شما بشما حجتی و بینتی آورده ام و آن عصا و ید بیضاست و بنی اسرائیل را
که فرزندان یعقوب اند و تو ایشان را به بندگی گرفتی با من فرست تا به بیت المقدس آیند و سبب گفت سبب استعباد یعنی
بندگی گرفتن فرعون بنی اسرائیل را آن بود که فرعون موسی همان فرعون یوسف بود چون یوسف ع وفات رسید اسباط
منقرض شدند و ضعیف شدند و نسل فرعون و خویشان او بسیار شدند بر بنی اسرائیل غلبه کردند و ایشان را بندگی گرفتند
خدای تعالی ایشان را از دست فرعون برهانید و بموسی داد و از آن روز که یوسف در مصر شد تا آن روز که موسی در مصر
آمد چهارصد سال بود فرعون موسی را گفت ان کنت جئت بآیة اگر آیتی آوردی بیار اگر راست میگوئی فالقی عصاه
فاذا هی ثعبان مبین و نزع یده فاذا هی بیضاء للناظرین قال الملأ من قوم فرعون ان هذا
لساحر علیم یرید ان یخرجکم من ارضکم فماذا تامرون قالوا ارجه و اخاه و ارسل فی المدائن
حاشرین یاتوک بکل ساحر علیم چون فرعون گفت که آیتی بیار موسی عصا از دست بینداخت آن عصا در حال که از
دست بینداخت اژدها شد و ثعبان ماری بزرگ باشد یعنی اژدها شد ظاهر که میدیدند و در وی شبهتی نبود و بر آن اژدها چشم
بروی موی بود چون دهن باز کرد و یک لب بزیر کوشک فرعون نهاد و یکی بر بالای کوشک خواست تا کوشک و هر که در وست
فرو برد و آهنگ فرعون کرد فرعون بگریخت و در خانه شد و پلیدی کرد از ترس و در آن روز چهل بار حدث کرد و پس از آنکه
بهر چهل روز بکار نشستی و آن فرعون فریاد خواست و گفت بحرمت رضاع تا من بتو ایمان آورم و بنی اسرائیل را بتو دهم هر چه
خواهی آن کنم ثعبان از و بدیگر سوی روی کرد و بر مردمان حمله کرد و همه را بر هم زد و همه بر هم افتادند و جمعی از ایشان کشته شدند
چون فرعون بسیار لابه و فریاد خواست موسی دست دراز کرد و بگرفت عصا شد همچنانکه بود و بجای خود آمد و بنشست موسی
را گفت آیتی دیگر داری گفت بلی دارم گفت بیار موسی دست در جیب کرد و بیرون آورد و مانند برق سفید که نور از وی

بتافت چون شعاع آفتاب فرعون گفت این دست تست گفت آری دست در جیب کرد دیگر باره و بیرون آورد همچنان سپید
که بود در اصل خلقت خود و دیگر باره دست در جیب کرد و بیرون آورد نوری از وی بتافت و تا عنان آسمان شد چنانکه در چشمها
خیره گرد و فرعون باو نتوانست نگرستن متحیر فرو ماند موسی ع دیگر دست در جیب کرد و بیرون آورد همچنان با حال خود
رفت چنانکه بود فرعون خواست تا ایمان آورد دیگر روز هامان برخاست و پیش آمد و گفت دعوی خدائی کرده چندین سالست
و عالمی مسخر تو شده است و ترا می پرستند بنده را ایمان خواهی آوردن تا از وی تبع وی شوی و این زشت کاری باشد فرعون
گفت مرا مهلت ده تا فردا موسی گفت روا باشد خدای تعالی وحی فرستاد بموسی که فرعون را بگوی که اگر بمن ایمان آوری
این ملک و پادشاهی تو رها کنم و جوانی و قوت بتو دهم فرعون گفت یک امروز مرا مهلت ده موسی ع برفت پس
هامان در پیش فرعون در آمد فرعون گفت ای هامان چه میگوئی موسی ع چنین و چنین میگوید و اگر چنین باشد که میگوید کار عظیم باشد
هامان گفت او مرد جادوست شاید که کند اما یک روز گران قوم ترا پرستند بلکه همه دنیا بر نیاید و فرعون را از سر تمکین
ببرد و آن حدیث جوانی که ترا گفت من از آن چاره کنم که تو جوان شوی و موی سیاه شود آنگاه وسمه بیاورد و
و موی وی را خضاب کردند موی سیاه شد موسی ع دیگر روز در آمد فرعون را دید موی سیاه شده از آن تعجب کرد
آنگه خدای تعالی وحی فرستاد که ای موسی چه اندیشه میکنی این خضاب ورزیست روزی چند دیگر برود و همچنان شود که بود
و در بعضی روایت آمده است که موسی و هرون علیهما السلام از پیش فرعون چون بیرون آمدند در راه ایشان را هامان
بگرفت بخانه پیرزنی رفتند که از خویشان مادر موسی و هرون بود و آن شب آنجا مقام کردند هامان و قوم فرعون کوشیدند
که ایشان را بپایست گرفت و در بند کردن کس بر اثر ایشان فرستادند ایشان را در خانه پیرزن یافتند خفته عجوزه خواست
تا ایشان را آگاه گرداند عصا بر بالین موسی نهاده بود اژدها گشت و آهنگ ایشان کرد و دیگر بکشید و چون موسی
و هرون بیدار شدند پیرزن ایشان را خبر داد آنچه رفت حق سبحانه و تعالی این حکایت کرد و گفت چون موسی
عصا بینداخت ماری بزرگ و هویدا و روشن گشت که در وی هیچ شک نبود بیننده را و دست در گریبان کرد
و بیرون آورد دست او نورانی گشت چندانکه از او موسی اسمر بود بغایت سمره چون دست بیرون آورد با
دیگر اعضاش نمی ماند و این فعل او نتواند بود بلکه فعل خدای بود و خارق عادت از آنجا که معجزه بر الوان در باب
مکر خدای چون قوم فرعون آن بدیدند اشراف قوم او چون هامان و غیر او گفتند که او بحقیقت جادو و ساحر داناست
و سحر حیلتی لطیف باشد در اظهار اعجوبه که معجز ماند و او در اصل پوشیدگی و خفا باشد و گفتند این قوم فرعون
که این مرد ساحر میخواهد که شما را بیرون کند از زمین شما که زمین مصرست بیرون کند بجادوی خویش و این از آن
آن گفتند که موسی گفت فارسل معی بنی اسرائیل بنی اسرائیل را با من بفرست ایشان گفتند که موسی میخواهد که تا
بسیار را از ما جدا گرداند و ایشان را لشکر خود سازد و بسبب ایشان بر ما خروج کند اکنون شما درین چه میفرمائید
و چه مصلحت می بینید و درین سخن که فماذا تامرون گفته که سخن قوم فرعونست که با یکدیگر میگفتند و نیز گفته اند
این سخن فرعونست با خواص خود گفت بر طریق مشورت ایشان جواب دادند فرعون را و گفتند که او را با برادرش

وبرادرش را او درین کار تاخیر کن و در شهرها رسولان بفرست و هرکجا که جادوی دانا و استاد باشد همه را گرد کنند و
بنزدیک تو آرند و چون این جادوان که در اقطار عالم اند نزدیک تو گرد آمده باشند اگر تدبیر کار موسی اگر سحر و جادوی
بود و باشد جواب او بتوانند بسحری که او غالب شود بر موسی و اگر غالب نشوند پس موسی راست گوی و صادق باشد
در کار وی رای زنید و اندیشه کنید اگه گفتند که رای راست آنست که کودکانرا بدهی فرستند که از او با ما خوانند که در انجا
جادوانی اند بس دانا تا ایشان جادوی بیاموزند همچنان کردند و هشتاد کودک را از بنی اسرائیل و دو از قبطیان
بان ده فرستادند و از موسی مهلت خواستند ایشانرا مهلت داد پس آن کودکان سحر آموختند تا در جادوی استاد
شدند آنگاه استادان ایشان پیش فرعون آمدند و گفتند ما ایشانرا سحر آموختیم که بر همه ساحران عالم غلبه کنند مگر کار
ویرا که بر و غلبه نتوانستند کرد که هیچ کس را طاقت و قدرت آن نباشد وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا
إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ
نَحْنُ الْمُلْقِينَ قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ کعب الاحبار
گفت بشهرها فرستادند و دوازده هزار مرد جادو حاضر کردند عکرمه گفت هشتاد هزار و هشتصد گزیدند که همه استاد و کامل
بودند در سحر و ازین هشتصد هشتاد را اختیار کردند که کاملترین و داناترین همه بودند ایشان بنزدیک فرعون آمدند و گفتند
که ما را هیچ مزدی و خلعتی خواهد بود اگر ما غالب شویم بر موسی فرعون ایشانرا جواب داد و گفت آری شما را مزدی و پاداش
عظیم باشد و شما نزدیک من از جمله مقربان باشید و درجه شما نزدیک من عالی و رفیع باشد و درایة دلیلست که
فرعون بنده ذلیل محتاج بود که اگر او بزعم خدای بودی ویرا بسحر حاجت نبودی و هرچه خواستی بکردی و قوم فرعون
سخت کم فکر و نادان بودند که این مقدار فکر نکردند که کسی که محتاج بجادوی شود خدایی را نشاید و جادوان نیز همه
دروغ زن که ما چوب و رسن را بر مثال مار گردانیم و مثال مار جز نا بسازیم و این مقدار فکر نکردند که بر قلب اعیان
جز خدای قادر نباشد و اگر بر قلب اعیان کسی قادر بودی گوبهار ابزر گردندی برای خود و از فرعون مزدی نخواستندی
و نگفتندی ان لنا لاجرا ان کنا نحن الغالبین چون سحره بیامدند و در مقابله موسی بایستادند موسی اول ایشانرا از خدای خود
و از خدای سخن گفت و از مال و مرجع و ثواب و عقاب بگفت ایشان یکدیگر بگریستند و گفتند سخن این مرد سخن جادوان
نماند و آن روز که موعد ایشان بود در روز   بود و عید بود ایشانرا ابن عباس گفت روز اول بود از سال روز نوروز
اول در آن صحرا جمع شده بودند موسی عم می آمد با هرون و جز از هرون هیچکس با او نبود برابر ایشان بایستاد و بر عصا تکیه
کرد و ایشانرا وعظ و نصیحت کرد و از خدای و عذاب و عقاب وی بترسانید و گفت ویلکم لا تفتروا علی الله کذبا
فیسحتکم بعذاب ایشان چون موسی بشنیدند گفتند این هیچ سخن جادوانه نمیگوید در عجب افتادند و دو گروه شدند چنانکه
گفت فتنازعوا امرهم بینهم واسروا النجوی انکه موسی را گفتند ای موسی اول تو میفکنی آنچه با تست از عصا یا اول ما
می افکنیم آنچه با ماست موسی ایشانرا گفت که اول شما بیفکنید چون ایشان بیفکندند آنچه با ایشان بود چنانکه در خبر است که
چهل خروار از شتر رسنها و عصاها بود و مار پیکر و اژدها شکل که ساخته بودند چوبها را مجوف کرده بودند و آتش در

کرده

کرده و چنان ساختند که وقت چاشتگاه بود تا گرمای آفتاب از بالا و تبش آتش از زیر بس آن زیبق که در چوبها و رسنها
بود در حرکت آمد و چنان نمود که بخواستند رفت و از حرکتی که در میان ایشان پدید می آمد برهم می افتادند بعضی
از آن مارها بشکل اژدها پیکر بودند موسی عم چون چنان دید بترسید نه از آن سبب که بینداشت باشد که از اصلی هست
بلکه این قوم بندارند مگر عصای من نیز از آن نوع چیزیست حق تعالی وحی فرستاد و گفت مترس که آنچه ایشان نموده اند
شبهه است و آنچه با تست حقیقت و حجت است و حجت همیشه غالب باشد خطاب کرد که ای موسی بینداز عصای خود را
موسی عصا بینداخت اژدهایی شد و هرچه ایشان بیکسال ساخته بودند بیک لحظه فرو برد اژدها بود آن عصا و این
عصای موسی بفرمان خدای اژدهایی شد سیاه و از اشتر بختی بزرگتر با چهار پای ستبر و کوتاه و دنبال دراز و او دنبال
بهیچ چیز نزدی الا پست کردی و پای بر هیچ چیز ننهادی الا خرد کردی و از دهنش آتش بیرون می آمد و چشمهاش
عجب و برگردن موها داشت دراز چون تیرها برخاسته و آن عصا دو سر بود دو زفر گشت فراخی آن دوازده گز
و دندانهای بزرگ و ستبر او را آوازی بود و از دهن و دمش از مینی بود و او دهن بر زمین نهاد و آن چهل خروار
چوب و رسن یکبار فرو برد و زمین ساده کرد و آهنگ قوم فرعون کرد همه درگریختن افتادند و ازدحام و انبوهی
کردند که بیست هزار مرد از آن بمردند فرعون بهزیمت برفت عقل شده و از هوش رمیده و از ترس او را اسهال
نوبت اطلاق شد پس از آنکه بهر چهل روز یکبار عادت داشت پس چنان شد که شبانه روزی چهل بار نشستی
و همچنین بود تا بمردن قوله تعالی قالوا چون ایشان شرط ادب نگاه داشتند و از موسی اجازه خواستند بر سبیل
اختیار در انداختن جادویها خدای تعالی ایشانرا هدایت کرد تا ایمان آوردند پس چون موسی ایشانرا اجازه داد
و گفت شما بیندازید ایشان چون جادویهای خود را بینداختند و ایشان چشمهای مردمان را بجادوی و حیله و شعبده چنان نمودند
که آن مارانند و مردم از آن بترسیدند از آنکه رسنهای دراز و چوبهای دراز بر شکل ماران در حرکت آمده و ایشان در
سحر جادوی عظیم آوردند که چنان نمودند در خیال مردم که بامارا را از ماران اژدها کردانیدند وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى
أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ فَغُلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا
صَاغِرِينَ وَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ چون ایشان آن
جادوی بینداختند ما که آفریدگار قهاریم وحی فرستادیم بموسی که ای موسی عصای خود بینداز موسی عصای خود بینداخت
آن فرا گرفت و فرو برد آنچه در آن افک کرده بودند و دروغ گفته و رسنها را و چوبها را که بحیله مارها نموده بودند
از آن اثر نماند و در عصای موسی عم که اژدها شده بود هیچ اثر نکرد از بزرگ شدن شکم و سیر آمدن اکنون موسی دست
بیازید و ورا گرفت همچنان عصا گشت که بود بقدرت خدای آن اجرام عظیم و اجسام کثیره را باعدم برد و نیست گردانید
و روا بود که اجزا از لطیف گردانیده بود و بر هوا برده چون غبار پراکنده کرده چنانکه هیچ پیدا نبود پس حق غالب و
ظاهر گردید و هرچه ایشان کرده بودند از سحر و جادوی همه باطل گشت و آن قوم در آن جایگاه مغلوب گشتند و از آنجا
بازگردیدند با مذلت و هوان و خواری یعنی فرعون و اتباع او و آن ساحران چون آن بدیدند باندک مایه فکر ایشانرا علم حاصل شد

که این از جنس سحر است و آن مقدور آدمی نیست بلکه معجزیست خارق عادت و او پیغمبر خداست همه در روی افتادند
و خدا را سجده کردند و بخدای جهانیان ایمان آوردند و گفتند که ما ایمان آوردیم بخدای عالمیان آنکه خدای موسی و هارون است
و این برای آن گفتند تا کسی گمان نبرد که باین فرعون را خواسته اند اما در یک عهد دو امام روا نیست لیکن دو پیغمبر
رواست چون موسی و هارون که هر دو پیغمبران بودند و بیشتر ازین روا باشد و عقل را بدین طریق دلیلی نیست و این
بسمع و اجماع دانسته اند چنانکه بسمع و اجماع دانسته که در عهد رسول و پس از رسول هیچ پیغمبری نبود و نخواهد بود قال فرعون
آمنتم قبل ان آذن لکم ان هذا لمکر مکرتموه فی المدینة لتخرجوا منها اهلها فسوف به
تعلمون لاقطعن ایدیکم وارجلکم من خلاف ثم لاصلبنکم اجمعین قالوا انا الی ربنا
منقلبون وما تنقم منا الا ان آمنا بآیات ربنا لما جاءتنا ربنا افرغ علینا صبرا وتوفنا
مسلمین چون آن سحره که جادوان بودند همه ایمان آوردند در خبرست که در میان ایشان دو مرد بود که از پیری چشم
شده بودند و از علما و بزرگان ایشان بودند و ایشان را چهار رئیس بود سابور و غاذور و حطط و مصفی اول ایشان ایمان
آوردند پس دیگران متابعت کردند فرعون چون آن دید اولی بر سبیل تجبر و دلیری گفت که ای ایمان آوردید بموسی پیش از آنکه
من شما را دستوری دهم این مکری و کیدیست که شما بیکدیگر ساخته اید و اندیشیده اید درین شهر که مصرست پیش از آنکه
بصحرا آیید و غرض شما آنست که این شهر را براندازید و قبطیان را که اهل این شهرست بیرون کنید و بنی اسرائیل را
ساکن کنید و فرعون این سخن از بهر آن گفت تا مردم شهر متابعت سحره او نکنند و ایمان نیارند آنگاه ایشان را گفت
شما بدانید که با شما چه خواهد رفت و زود بود که بدانید آنگه بیان کرد که چه خواهد کرد گفت دستها و پاهای شما
ببرم برخلاف یعنی دست راست و پای چپ ایشان گفتند هیچ باک نیست با ما هر چه خواهی بکن که ما با خدای خود و رحمت وی
باز خواهیم گردید و بر ما رحمت کند و ما را از شما بستاند و تو که فرعونی از ما هیچ گناهی نمیدیدی که ما بدان مستوجب عذاب
باشیم تو از ما انتقام نمیکشی الا از بهر آنکه ما ایمان آوردیم بآیات خدای چون آیات خدای بما آمد و ما را دلیل و حجت
او ظاهر گشت چون فرعون دید که بدین سخن نه استادند و از ایمان نگشتند و از تخویف و ترسانیدن نیندیشیدند فرمود
تا همه را دست و پای ببریدند و بر دار کردند و در آن وقت آمیزشان خدا را بخواندند و از خدای خیر خواستند و گفتند ای
خداوند ما و پروردگار ما باران صبر و رحمت خویش بر ما بریز صبر بسیار که ما را باز پوشد و ما را بر دار و بر اسلام و ایمان
یعنی لطف و توفیق متوالی دار بر ما تا بر ایمان ثابت قدم باشیم تا بوقت مردن مجتنب از آن قوم که بامداد کافر بودند و
چاشتگاه ساحر بودند و در سحر اظهار مبالغه کردند و گفتند بعزت فرعون و نماز پیشین مومن بودند و نماز دیگر شهید
و نماز شام بهشتی بودند وقال الملا من قوم فرعون اتذر موسی وقومه لیفسدوا فی الارض
ویذرک والهتک قال سنقتل ابناءهم ونستحیی نساءهم وانا فوقهم قاهرون قال
موسی لقومه استعینوا بالله واصبروا ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة
للمتقین قالوا اوذینا ان تاتینا ومن بعد ما جئتنا قال عسی ربکم ان یهلک عدوکم من قبل

ویستخلفکم

ویستخلفکم فی الارض فینظر کیف تعملون اشراف قوم فرعون و معروفان ایشان فرعون را گفتند که ای فرعون
تو موسی را و قوم او را میگذاری تا در زمین فساد میکنند یعنی خلق را دعوت میکنند برخلاف تو و بر عصیان تو برای
آنکه ایشان بخدای دیگر ایمان آوردند و عبادت او میکنند و ترا فرو گذاشتند و خدایان ترا و این از بهر آن گفتند که
چون سحره ایمان آوردند از بنی اسرائیل نیز ششصد هزار مرد ایمان آوردند ازین سبب گفتند که موسی و قوم
او را حسن بصری گفت فرعون بت پرست بود و پس او هم عابد بود و هم معبود سدی گفت او و قوم او چنانکه
دعوی خدائی کند گوساله پرست بودند و هر جا که گاو نیکو دیدندی گفتندی این خداست اکنون در بعضی شهرهای
هندوستان کفار هستند که هر جا که سنگ عظیم یا درخت بزرگ یا چیز عجیبی بینند میگویند که این خداست و او را سجده
کنند و گفته اند که فرعون از بهر قوم خود بتان ساخته بود و بفرموده بود تا پرستیدن آن بتان باو تقرب کنند و از
این بود که ترا فرو میگذارند و پرستیدن ترا و گفته اند که آلهه آفتاب بود و او آفتاب پرستیدی چون قوم او این سخن
بگفتند جواب داد و گفت که ما زود بود که باسر همان کار شویم که بوده ایم پسران ایشان را بکشیم و دختران ایشان را زنده قوم خود
کنیم و این برای آن گفت که زنان ایشان را زنده کنیم تا اینجا کسانی باشند که خدمت ایشان کنند و ایشان از شهر بیرون
ایمن باشند که ما را شوکت کارزار نباشد آنگه فرعون گفت ما این میتوانیم کردن که ما زبر دست ایشانیم و حکم
و فرمان ما بر ایشان روانست و ما بر ایشان قاهر و غالبیم و ایشان اسیران و ذلیلان ما اند و غلبه ایشان را هیچ اثری نباشد
در ملک ما چون قوم موسی این از فرعون بشنیدند بترسیدند و با موسی شکایت کردند موسی فرمود و گفت از خدای
یاری خواهید و پناه باوی دهید و صبر کنید که خدای شما را از شر وی ایشان نگاه دارد و بر ایشان مظفر و غالب
گرداند و زمین خدا راست از زمین مصر و غیر آن و خدای میراث گذارد این زمین را بآنکس که خواهد از بندگان
خویش و این دو معنی را محتمل است یکی آنکه ایشان را تسلی و دلخوشی داد بآنکه دنیا بر کس نماند و این کار را انتقال و اعلام
از این بآن قوم رود و از آن قوم باین قوم آید چنانکه شاعر گفته است که حسنک قول الناس فی مالکک
لقد کان فی امره لفلان و دیگر آنکه ایشان را وعده داد و طمع افکند که زمین مصر و ملک فرعون شما را خواهد بود
آنگه گفت والعاقبة للمتقین و انجام خدای نیکو اجر مر پرهیزکاران را خواهد بود و برای آن گفت ما ایشان را ثواب
کردند و مرجع ایشان با رحمت حق بود و قوم موسی مر موسی را گفتند بر سبیل تفجع و تضجع که ای موسی ای پیغمبر خدا
این قوم رنجه داشتند ما را و میرنجانیدند پیش از آمدن تو بآنکه پسران ما را میکشتند پیش از ولادت تو و این کار
دیگر باره از سر گرفتند بعد از آمدن تو با این معجزات قاهره و غالبه تو پس چون در هر دو حال ما را در رنج می باید بود فرق
چه باشد میان آمدن تو و غیبت تو — چون بی تو با تو ام غم باید زیست — پس فرق میان وصل و هجران تو چیست
وهب گفت که این اندوه و رنج ایشان آن بود که قوم موسی را بنده گرفته بودند و ایشان را کارهای گران فرموده بودند
چون سنگ کندن از کوه و نقل کردن و کوشکها و سراها بنا کردن و انواع حرف و صناعات از گلکاری و درودگری و
زدن از نوی هر روزی و سرهای معین میکردند که چه بدهند و چند بدهند و اگر نداشتی و ندادی هر از دندی و بیاز

دو کس بیشتر با فرعون فرمودندی موسی ایشانرا دلخوشی داد و گفت خوشدل باشید و اندوه مدارید که امید است
از خدای شما که دشمن شمارا هلاک کند و شمارا خلیفه او گرداند و بجای او مدار و ملک او شما باید وان نعمت باشما
و بر بیند که شما دران نعمت و آسایش چه میکنید و چگونه میگذرانید و از شما چه فعل حاصل میشود تا بر حسب آن شمارا
جزا دهد خدای فرعون را هلاک کرد و مصر را باایشان داد و بیت المقدس را بکشاد بایوشع بن النون و در روزگار دیگر
شهرهای دیگر برایشان بگشود و در عهد سلیمان همه زمین با ایشان داد آنهنگام که فرعون را هلاک کرد و ملک مصر بایشان
داد ایشان شکران نعمت را بکفر بدل کردند و گوساله پرستیدند چه گرفتند ولقد اخذنا آل فرعون
بالسنین ونقص من الثمرات لعلهم یذکرون فاذا جاءتهم الحسنة قالوا لنا هذه وان
تصبهم سیئة یطیروا بموسی ومن معه الا انما طائرهم عند الله ولکن اکثرهم لا یعلمون
حکایت میکند قوم فرعون میکند و میگوید که باگرفتیم بعذاب و عقوبت و سالهای قحط آل فرعون را و اتباع و قوم
او را بنقصان میوه که در شهرها بود کعب الاحبار گفت روزگار آمد که مردمان از درخت خرمای بزرگ یکدانه خرما چش
بخشند و بر نیارد و آنکه گفت این عذاب با قوم فرعون از بهر آن فرستادیم تا باشد که ایشان در اندیشند و بدانند
که این محنت از بهر آنست که ایشان بر کفر اصرار کردند و ایشان هیچ اندیشه نکردند و آن بلاها را از شومی کفر خود نمی
ندانستند بلکه اگر نیکویی با ایشان آمدی و فراخی و نعمتی بایشان رسیدی گفتندی که این خود مار است و حق ماست بحسب
عادت یا بر سبیل استحقاق که مارا است وان سزاوار او ما ایم نه غیر ما را و این مبنی بر اعتقاد فاسد ایشانست و اگر ایشان
را بدی رسیدی از قحط و تنگی و آفت گفتندی که بشومی موسی است و الحسانی که با وی اند که اگر ایشان نبودندی این محنت
بما نرسیدی آنکه خدای تعالی گفتار بد و اندیشه خطاء ایشانرا بر ایشان رد کرد و گفت آنچه ایشان بموسی حواله میکنند و میگویند
از شومی ویست نه چنانست بلکه آنچه بایشان میرسد از بدی و مکروه ان همه بتقدیر خداست نعمت و تندرستی و
فراخ سالی بتقدیر ویست و رنجوری و قحط و بلا همه در قبضه قدرت ویست عذاب و عقوبت که بایشان میرسد
بتقدیر بشومی معصیت و کفر ایشانست که خدای با ایشان میرساند نه بشومی موسی ولکن بیشتر ایشان نمیدانند یعنی
نظر و اندیشه نمیکنند تا علمشان بحاصل آید وقالوا مهما تأتنا به من آیة لتسحرنا بها فما نحن لک بمؤمنین
فارسلنا علیهم الطوفان والجراد والقمل والضفادع والدم آیات مفصلات فاستکبروا وکانوا
قوما مجرمین قوم فرعون و اتباع او گفتند موسی را که هرگاه که آوری آیتی و دلالتی از دلالتها از بهر آن تا مارا جادوی
کنی و مارا مسحور و مجذوب گردانی و فریفته کنی تا بتو ایمان آوریم و ما هرگز بتو ایمان نیاریم و ترا گردن ننهیم آنکه حق تعالی
بیان آیات و معجزات موسی کرد که آنچه عذاب فرعون و اتباع او بود گفت که ما بر فرعون و اتباع او فرستادیم
بارانی و ابری و سیلی عظیم و این طوفان و آیات که در عقب آن گفته است بروایت عبدالله عباس و سعید جبیر آنست
که چون سحره ایمان آوردند و فرعون مغلوب بازگشت و بر کفر و معصیت اصرار کرد خدای ایشانرا ابتلا کرد و امتحان بقحط
و نقصان میوه در سالهای میوه ایشانرا هیچ چیزی نشد و اثری نکرد موسی دعا کرد و گفت بار خدایا آیتی نمای بر ایشان

بفرستا انتقام و غضب ایشانرا عذابی باشد و قوم مرا پندی و آنرا که از من باشند اعتباری و عبرت بود خدای طوفان بر ایشان
بدیشان و آن آبی بود که از آسمان بیامد و در خانهای ایشان افتاد چنانکه ایشان در میان آب بودند تا بزانو و بر ایشان
غلبه کرد و طعام و شراب ایشان تباه کرد و در خانهای بنی اسرائیل از آن آب یکقطره نبود و بناهای ایشان فرو می افتاد
و سراهای ایشان خراب میشد و آن آب چندان شد که بسینهای ایشان رسید و در باغها و زمینهای ایشان می
افتاد تا هیچ کشت نتوانستند کرد و این حال بر ایشان سخت شد تا هفت روز از شنبه تا شنبه پیش موسی آمدند
و فریاد خواستند و گفتند که دعا کن و از خدایت بخواه تا این عذاب از ما بردارد که ما ایمان آوریم و طاعت
تو داریم و بنی اسرائیل را با تو فرستیم موسی دعا کرد و خدا آن طوفان برداشت ایشان ایمان نیاوردند و بنی اسرائیل را
رها نکردند و از آنچه بودند بدتر شدند خدای تعالی آن سال ایشانرا خصبی و فراخ نعمتی داد و گیاه و نعمتی و راحتی که هرگز
مثل آن نداده بود و ندیده بودند کشت و میوه و زرع بسیار بدید آمد ایشان گفتند این آنست که ما تمنا میکردیم و
آنچه ما میدانستیم گران عذابست آن خود نعمت و رحمت بود و چون مدتی بگذشت برآمد و ایشان راحت و عافیت
بودند کفران نعمت پیش گرفتند ملخ فرستاد تا همه زرع و گیاه و میوه و برگ درختان تمام بخورد و در صحراها و باغها
اثری و هیچ نگذاشت آنگه با خانهای ایشان آمدند درها و درختان سرا و جامهای ایشان بخوردند و چندانکه بخوردندی
گرسنه تر بودندی و از آنجمله ملخ یکی در خانه بنی اسرائیلی نرفت و ایشانرا نرنجانیدند دیگر قبطیان پیش موسی آمدند
و تضرع و زاری کردند و گفتند زنهار ای موسی خدای خود را بخوان تا این بلا از ما بگرداند که بهمه حال این نوبت ما ایمان آوریم
و دست از بنی اسرائیل بداریم و بر این عهد و پیمان کردند موسی دعا کرد و خدای این بلا از ایشان برداشت پس از آنکه
ایشان هفت روز دران بلا بودند و گفتند که موسی بصحرا شد و دعا کرد و بعصا اشارت کرد آن همه ملخ از مشرق
تا مغرب پراکنده شدند و بآنجا شدند که آمده بودند چون ملخ برفت قوم فرعون بیامدند بر زرعها و باغهای خود
اندک بقیتی مانده بود گفتند که مصلحت ما آنست که قناعت کنیم و ترجیح روزگار خود کنیم و دین خود نگاه داریم چون
این عهد که کرده بودند وفا نکردند و با سر کار خود رفتند چون یکماه برآمد خدای تعالی وحی فرستاد بموسی که
از مصر بیرون شو بدهی که عین الشمس خوانند و آنجا تپه ایست از ریگ روان آنجا دعا کن و عصا بران تپه زن
آیتی دیگر نمایم موسی بیامد و دعا کرد و عصا بران تپه زد خدای تعالی آن ریگ را قمل یعنی شپش گردانید از آنجا
و در قفاهای زرع افتادند و میوه و جمله را بخوردند چنانکه پوست از زمین باز کردند و در جامها و اندامهای ایشان
افتادند و ایشانرا میگزیدند و میرنجانیدند و در طعام و شراب ایشان افتادندی و هرچه نهادندی چون سر آن
شپش پر شده بودی و در میان سراها ستونها برکشیدند بلند و گچ و ساروج نکردند و طعامها بر بالای آن ستونها
بوقت حاجت چون فرو گرفتندی قمل پر بودی و شپش در گندمهای ایشان افتاد و پاک بخورد و آنچه در انبارها
و جامها داشتند در ایشان افتاد و سر موی که بر سر و ریش داشتند بخوردند و مژه چشمهای ایشان نماند خواب
و قرار از ایشان برفت بنالیدند و فریاد خواستند و تضرع و زاری کردند و سوگندان بسیار خوردند که این بار

عهد تباه نکنیم و ایمان آوریم و بنی اسرائیل را با تو بفرستیم و مراد حاصل کنیم موسی دیگر باره دعا کرد خدای تعالی ملخ از ایشان دفع
کرد پس از آنکه هفت روز در این عقوبت بودند چون بلا از ایشان دور گشت گفتند ما هرگز از این جادو نترسیم که ریگ و
ریگ و چوب را حیوان میکند بعزت فرعون که ما هرگز بوی ایمان نیاوریم خدای تعالی ایشان را یکماه مهلت داد آنگه ضفادع یعنی
بزغ بر ایشان مسلط گردانید همه خانها و جایها و سراهای ایشان پر از بزغ شد و هیچ جا از دست تنها نبودی الا
که پر از بزغ شدی از خوان و کوزه و ابریق و دیگها و خوردنی ایشان پر شد و چون بخفتی چند بزغ بر پشت و پهلوی وی جمع
شدندی که پهلوی دیگر نتوانستی گردن چون آل فرعون از این رنج افتادند بفریاد پیش موسی آمدند و دیگر پشیمانی و
جزع کردند و سوگندهای مغلظه خوردند که این نوبت خلاف نکنند موسی دعا کرد خدای تعالی این بلا را از ایشان کشف کرد
پس از آنکه یکهفته در رنج بودند چون یکماه برآمد طغیان و کفر زیاده کردند آنگه خدای تعالی خون بر ایشان مسلط کرد تا
آب رود نیل و جمله آبها و چاهها خون گردید خون تازه ایشان پیش فرعون آمدند و گفتند این بار ما را محنتی عظیم رسیده است
شربتی آب نیست و همه خون است ما همه از تشنگی میمیریم و خون نشاید خوردن فرعون گفت که موسی سحر کرده است
گفتند سحر نیست برای آنکه ما و بنی اسرائیلیان آب از رود نیل می برداریم آنچه ما داریم خون است و آنچه ایشان دارند آب
صاف ایشان آب میخورند و ما خون میخوریم چون کار بر ایشان سخت شد زنان همسایه از قبطیان پیش آمدندی شربتی
آب خواستندی از بنی اسرائیلیان ایشان از سبوی خود آب با ایشان دادندی آب صاف و پاکیزه بود چون بقبطی رسیدی
خون شدی از این متحیر فرو ماندند بنزدیک فرعون رفتند فرعون کس فرستاد قومی از اسرائیلیان را حاضر کرد و
انائی بیاوردند جرعه از آن یکی قبطی در دهن گرفت و یکی اسرائیلی چون بدهن اسرائیلی رسیدی آب صافی بودی و چون بدهن
قبطی رسیدی خون خالص گشتی و رود نیل چون بزرع اسرائیلی رسیدی آب صافی بودی و چون بزرع قبطی رسیدی
خون شدی فرعون چنان تشنه شد که پوست درخت تر بیاوردندی تا بمکیدی آنگه آب آن بدهن او خون شدی هفت
روز در این بماندند که هیچ طعام و شراب نخوردند الا که خون بود دیگر باره نزدیک موسی آمدند و فریاد کردند و سوگند خوردند
که ایمان آورند موسی دعا کرد خدای تعالی این عذاب را از ایشان برداشت نیز آن عهد وفا نکردند و ایمان نیاوردند موسی آن
وقت که بر سحر غلبه کرده بود بیست سال با فرعون و قوم او میکوشید و ایشان را دعوت میکرد و معجزات می نمود از ایشان
کودکی ایمان نیاوردند چنانکه خدای تعالی از ایشان خبر داد و گفت ما با فرعون و آل او فرستادیم طوفان یعنی از آب چنانکه یاد
کرده آمد و گفته شد آنچه بود و ایشان را لیکن کساندند که بعذاب آنچه شان عذاب کردند و این رنج از آن وقت باز ماندند که
ملخ فرستادیم تا جمله زرع و باغ و در و دیوار ایشان بخوردند و شپش فرستادیم که قمل است و گفته اند که قمل کنه بزرگ باشد که
در کاه و چهارپایان افتد و گفته اند که کیک بود و آنکه ملخ بزرع ایشان مسلط گردانید دیگر خون که جمله آبها و طعامهای ایشان
بخون شد و اینهمه که با ایشان نمودیم آیاتی بود مفصل و روشن و ظاهر گردانید بر صدق دعوی موسی تعالی ایشان با اینهمه ایمان نیاوردند
و استکبار کردند و ایشان قومی گناهکاران بودند وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ
عِنْدَكَ لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ

الرجز

الرِّجْزَ إِلَى أَجَلٍ هُمْ بَالِغُوهُ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ حق سبحانه و تعالی خبر میدهد که چون عذاب آل فرعون واقع میشد و در عذاب گرفتار می شدند با
نزدیک موسی شدند و میگفتند خدای خود را بخوان و از وی درخواه بحق آن خبری که بنزدیک تست از عهد خدای تعالی
سازد تا این رجز او عذاب از ما دفع کند اگر این بار بدعای خویش از ما دفع کنی و باز داری ما بتو ایمان آریم و ترا تصدیق کنیم
و بنی اسرائیل را بتو بفرستیم چون موسی دعا کرد ما که آفریدگار جهانیم آن عذاب از ایشان کشف کردیم و ایشان را مهلتی
دادیم تا باجلی و وقتی که ایشان بآن برسیدند و آن عهد بشکستند و بدان وفا نکردند لاجرم انتقام از ایشان کشیدیم
و بر ایشان کینه ور شدیم و ایشان همه را در دریا غرق کردیم و اینهمه با ایشان از بهر آن کردیم که آیات ما را تکذیب کردند
و پیغمبر ما را بدروغ زن داشتند و از این آیات غافل بودند و در و نظر و تامل نکردند تا از این تهمت که غرق شدند رستند
و از این غرقه شدن بیخبر بودند حق تعالی از این پنج آیه پیاپی فرستاد از طوفان و جراد و قمل و ضفادع و چون ایشان
بهتر نشدند موسی بنی اسرائیل را گفت که خدای طاعونی خواهد فرستاد و عذابی قبطیان را و شما را فرمود که گوسفندی
بکشید و در سراهای خود را بآن خون ملطخ گردانید ایشان همچنان کردند قبطیان گفتند چرا چنین میکنید گفتند خدای
عذابی خواهد فرستاد و موسی ما را چنین فرمود گفتند که خون بدین درها می مالید تا خدای شما را بازشناسد گفتند ما را چنین
فرموده است و ما این بفرمان خدای میکنیم دیگر روز چون از خواب برخاستند هفتاد هزار مرد از قوم فرعون مرده بود
بطاعون وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا
وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَ
مَا كَانُوا يَعْرِشُونَ حق سبحانه و تعالی میگوید که ما پس از آنکه فرعون و قوم او را هلاک کردیم اندر دریا و مصر را میراث
بآن قوم دادیم که ایشان را فرعونیان ضعیف کرده بودند و ضعیف نگه داشته بودند و ایشان در دست فرعونیان ضعیف و ذلیل
مانده بودند ما ایشان را قوی گردانیدیم و ایشان را و فرزندان ایشان را پادشاهی دادیم شرقی و غربی زمین مصر بر ایشان
مقرر کردیم و پادشاهی مشرق و مغرب مر سلیمان را که از بنی اسرائیل بود کرامت کردیم و اینهمه از بهر آن کردیم که
ایشان صبر کردند بر بلا و محنتی که با ایشان میرسید و کلمه نیکوی خدای تعالی تمام شد بر بنی اسرائیل و این کلمه آن وعده بود که
خدا داده بود مر ایشان را که زمین مصر شما دهیم و دشمنان شما را از فرعون و اتباع همه را هلاک کنیم پس آن وعده چون
بانجام رسید و آن کار تمام گشت ما دمار برآوردیم از آنچه فرعون و قومش میکردند از بناها و کوشکها و عرشها و
ایشان و آنچه عمارت کرده بودند ما یکساعت آن را خراب کردیم و زیر و زبر گردانیدیم وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ
الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ
تَجْهَلُونَ إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَبَّرٌ مَا هُمْ فِيهِ وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ قَالَ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِيكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ
عَلَى الْعَالَمِينَ حق سبحانه و تعالی از بنی اسرائیلیان و آنچه ایشان گفتند از جهالت حکایت کرد و گفت بنی اسرائیل را از دریا
بگذرانیدیم چون ایشان بکنار دریا گذر کرده شدند و فرعون در عقب ایشان بود با لشکرهایی که ایشان را طاقت مقاومت

حرب آن نبود و راه گریز نداشتند که دریا پیش بود گفتند ای موسی تدبیر چیست ما موسی را گفتیم که عصا بر دریا زن چون
عصا بر دریا زد ما دوازده راه خشک پدید آوردیم تا هر سبطی براهی فرو شدند چنانکه گرد سم اسب ایشان همی
میرفت ایشان در درون دریا بر سبیل تهکم گفتند که ای موسی ما چه دانیم که حال برادران و خویشان ما چیست که ما ایشان را
نمی بینیم موسی دعا کرد میان آب که فاصله بود بشکل دیوار طاق دار شد تا آنانکه برین طرف بودند آن طرف دیگر را
میدیدند چون ایشان همه از دریا بیرون شدند فرعون مع قومش در دریا آمدند ما ایشان را غرقه گردانیدیم تا انکه در دریا ایشان غرق
کردیم چون بنی اسرائیل از دریا برآمدند گفتند ما چه ایمن باشیم از آنکه فرعون هلاک نشده باشد ما او را با چهار صد من
سلاح که با خود داشت بروی آب انداختیم و بر سر آب در دیدند تا همه وی را بدیدند و هلاک وی را یقین کردند و چون از دریا
ایشان را بگذرانیدیم موسی رسیدند بکنار دریا و قومی می آمدند که ایشان بت پرستان بودند و بپرستیدن آن مقیم
بودند و بتان را در پیش نهاده بودند و سجده میکردند قوم موسی مر موسی را گفتند که ای موسی ما را نیز خدایی پدید کن چنانکه
ایشان را خدایانند که آنرا می پرستند تا ما نیز وی را بپرستیم موسی ع گفت ای قوم شما سخت جاهلانید و نادان مردمانید
با این نعمت که خدای با شما کرد و اینهمه آیات که شما را نمود هنوز در خدای شک میکنید و بوی شرک می آورید در خبر است
که روزی جهودی امیرالمؤمنین علی را گفت ما دفنتم نبیکم حتی اذا اختلفتم فیه پیغمبر خود را دفن نکرده در دین خود خلاف
کردید امیرالمؤمنین علی ع گفت اختلفنا عنه لا فیه ما در وی خلاف نکردیم از وی خلاف کردیم ولکن ما جفت اقدامکم من البحر
حتی قلتم لنبیکم اجعل لنا الها یعنی بلها اضطلی کما لهم الهة یعنی پای شما از دریا خشک نشده بود که پیغمبر خود را گفتید که
اجعل لنا الها یعنی ما را خدای کن چنانکه بت پرستان را خدایانند آنگاه جهود چنان شد که گویی سنگ در دهن او
نهادند چون با موسی این سخن گفتند موسی بجواب ایشان گفت این قوم بت پرستانند و آنچه ایشان میکنند و در میان
دارند از پرستیدن بت همه باطل و هالک است و ایشان در معرض تبار و هلاکت اند آنگه ایشان را گفت بر سبیل
ملامت و انکار که هرگز باشد که من برای شما خدای جویم و معبودی طلب کنم بخلاف آن خدای که اینهمه نعمت شما
داد و شما را بر عالمیان تفضیل نهاد یعنی بر عالمیان روزگار شما بسبب آیاتی و معجزاتی و نعمتهای که شما را داد معمر روایت
کرد از زهری از ابو واقد که گفت که من با رسول خدای بودم پیش غزاة حنین بدرختی بگذشتیم از درختان بزرگ
و سبز و نیکو و بسیار شاخ جماعتی گفتند یا رسول الله اجعل لنا ذات انواط کما لهم ذات انواط این درخت را ذات
انواط نام کن چنانکه کافران را ذات انواطی هست و کافران را درختی بود سدر پر شاخ که آنجا مقام کردندی و سلاح در وی
آویختندی چون رسول ع این سخن بشنید گفت الله اکبر این همچنانست که بنی اسرائیل موسی را گفتند که اجعل لنا الها
کما لهم الهة والذی نفسی بیده لترکبن سنن من کان قبلکم بآن خدای که جان من بفرمان اوست که شما راه سنت آنان
میروید که پیش از شما بودند وَاِذْ اَنْجَیْنٰاکُمْ مِنْ اٰلِ فِرْعَوْنَ یَسُومُونَکُمْ سُوءَ الْعَذٰابِ یُقَتِّلُونَ
اَبْنٰاءَکُمْ وَیَسْتَحْیُونَ نِسٰاءَکُمْ وَفِی ذٰلِکُمْ بَلٰاءٌ مِنْ رَبِّکُمْ عَظِیمٌ وَوٰاعَدْنٰا مُوسیٰ ثَلٰاثِینَ لَیْلَةً
وَاَتْمَمْنٰاهٰا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِیقٰاتُ رَبِّهِ اَرْبَعِینَ لَیْلَةً وَقٰالَ مُوسیٰ لِاَخِیهِ هٰرُونَ اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی

وَاَصْلِحْ وَلٰا تَتَّبِعْ سَبِیلَ الْمُفْسِدِینَ ای فرزندان یعقوب یاد کنید نعمتهای ما که شما را برهانیدیم از اتباع فرعون که
ایشان شما را میرنجانیدند بسخت ترین عذابی از کشتن پسران شما و زنده گذاشتن زنان شما پسران را میکشتند و
دختران را زنده میگذاشتند و در آنچه خدای تعالی با شما کرد نعمتی است شما را از خدای شما نعمتی بزرگ و بلا ابتلا شدن و ابتلا
امتحان باشد و این از امام هم نعمت بود و هم محنت و ما وعده دادیم موسی را سی شب و آنرا تمام گردانیدیم بده شب
دیگر پس تمام شد میقات خدای وی که چهل شب است و این چنان بود که موسی ع بنی اسرائیل را وعده داد که چون خدای
دشمن شما را هلاک گرداند از نزدیک خدای برای شما کتابی بیاورم که در آنجا مبین باشد آنچه ایشان را باید کرد و آنچه
نباید کرد و این بوعده بود از خدای مر موسی را چون فرعون هلاک شد موسی ع از خدای کتاب خواست خدای وی را فرمود
که سی روز روزه دارد و آن سی روز ذوالقعده بود چون سی روز روزه داشت بوی دهن او بحسب عادت متغیر شده بود
اندیشه کرد که بمناجات میروم نباید که بوی دهن من چنین باشد مسواک برگرفت و دهن پاک کرد و گفته اند که پوست
درخت خوش بوی بخایید تا بآن رائحه دهن منقطع گشت فرشتگان آمدند و گفتند که از دهن تو بوی خوش شنیدیم و اکنون
آنرا تباه کردی بر خود جبرئیل گفت چرا چنین کردی ندانستی که بوی دهن روزه دار بنزدیک خدای تعالی از بوی مشک
خوشتر باشد آنگه فرمود که ده روز دیگر روزه بدار و آن ده روز دهه ذوالحجه در اول چنانکه در سوره البقره گذشت
و اینجا مبعض گردانید آنکه جمله را بیاورد و گفت فتم میقات ربه اربعین لیلة و آن ده روز را جدا کرد نه برای
شرف و تفضیل و این ده روز را فضیلت بسیار است و گفته اند که برای آن جدا کرد چنانکه الفاظ قرآن لطف مثلا اهم
معانی و استفاده با و نیز از جمله الطاف حق تعالی دانست و مصلحتی و لطفی دید در آنچه گفت الم ذلک الکتاب لا ریب
فیه هدی للمتقین که آن مصلحت و لطف در الم هذا الکتاب لا شک فیه بیان للمتقین بدید با آنکه معنی هر دو یکسانست
پس چون چنین باشد خدای تعالی مصلحتی و لطفی دید در آنکه چهل روز بدو بار فرمود موسی را که اگر یکبار فرمودی آن لطف
نبودی و چون با رسول حکایت کرد همچنین فرمود برای مصلحتی که در تفصیل آن تفصیل روزهاست که اگر بیک جمله گفتی آن
معنی حاصل نشدی و لیله از بهر آن گفت که حساب عرب بر هلال ها باشد و هلال ماه نو باشد و در شب ظاهر گردد آنگه حق تعالی
حکایت کرد از موسی بخلافت نشاندن او برادر خود هرون را موسی گفت برادر خود هرون را که ای هرون تو خلیفه
من باش در قوم من و بجای من باش و مصلح باش در نفس خویش و کار بنی اسرائیل را باصلاح آور آنچه واجب باشد
اصلاح او و در آن حال غیبت من و اگر کسی از ایشان با فساد دعوة کند گفتار او مشنو و پس روی مفسدان مکن و در این
آیة دلیلست بر آنکه منزلت امامت در منزلت نبوت داخل نیست که اگر بودی هرون محتاج او نبودی که خلیفه کند
وی را در کار امت وی با آنکه او پیغمبر بود و ای عجب که موسی ع سی روز تا غایت چهل روز میرفت برای آنکه زود باز آید
هرون را خلیفتی بجای خود مینشاند و وی را وصی میکند و رسول ص از دنیا میرود و بگذارد ایشان را بکلی چنانکه رجوعش نباشد
با دنیا بر امت خود خلیفه نگذارد و وصیت نکند امت کار سرسری بگذارد نبوت و شریعت آنرا و صایت موسی
هرون را با آنکه دانست که او جز آن نکند همچنانکه فرمود و در قبل گفته اند که ارسل حکیما و لا توصه با آنکه رسول اکرم

فرستی وصیتش همه بکن و دیگر گفتن و وصیت کردن تکلیف موسی بود و شنیدن آن تکلیف مردم و اگر چه ناگفته
همان بودی برای آنکه معصوم است امامر دور او در معنی حاصل آید وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ
جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ حق تعالی
درین آیه حکایت آن کرد که موسی علیه السلام به میقات خدای رفت با آن هفتاد مرد گزیده و آن چنان بود که چون خدای تعالی
فرعون را هلاک کرد و موسی را وعده داد که او را کتابی دهد تا حجتی باشد ایشان را و شرف و ذکر در میان ایشان و اعقاب
ایشان چون وقت آن آمد قوم تمنا کردند خدای تعالی توریة بموسی فرستاد ایشان چون بشنیدند گفتند ما چه دانیم
که این کلام تست یا کلام بعضی از آدمی یا کلام خدای ما را با خود ببر آنجا که میقات و میعاد تست و مناجات تست
با خدای تا آنجا حاضر شویم و کلام خدای بشنویم موسی گفت بار خدایا تو عالم تری با آنچه ایشان میگویند حق تعالی فرمود
که روا باشد ایشان را بیار تا کلام من بشنوند و بنی اسرائیل ششصد هزار مرد بودند بیرون از پیر و جوانان نارسیده
که در آن میانه نبودند موسی علیه السلام از ایشان هفتاد هزار اختیار کرد آنگه از ایشان هفت هزار و آنگه هفتصد و آنگه هفتاد
مرد از ایشان بگزید اعلم و اعقل بودند چنانکه گفت وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا ایشان را برگرفت و با
خود ببرد ایشان را بکوه طور و موسی غسل کرد و جامه پاکیزه در پوشید وهب گفت که موسی آن هفتاد
حجاب دیدند و آن هفتاد مرد بیرون حجاب بودند خدای تعالی وحی کرد بموسی بکلماتی که ذکر آن کرده شود قوله تعالی
وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ و ایشان بشنیدند چون موسی از حجاب بیرون آمد ایشان را گفت که کلام خدای
شنیدید گفتند کلام شنیدیم ندانیم که کلام خدای بود یا نه و ما چیزی شنیدیم و ما را هنوز آن شک زایل نشد و
ما را یقین نشود تا خدای را معاینه نه بینیم تو از خدای بخواه تا خود را معاینه بما نماید موسی گفت بار خدایا میدانی که ایشان
چه میگویند و این آنست که خدای از آن خبر داد که يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ
جَهْرَةً موسی علیه السلام گفت رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ بار خدایا بنمای تا بنگرم جواب از قبل رب العزة که ای موسی لَنْ تَرَانِي
وَلَكِنِ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ گفت ای موسی مرا هرگز نتوانی دیدن و لکن در آن کوه نگر و آن کوهی بود که از آن
کوه بزرگتر کوهی نبود و الحان بود که چون خدای تعالی گفت من تجلی خواهم کرد بر بعضی کوهها سر بر آوردند مگر آن
کوه و آن را کوه بشیر گفتندی آن کوه سر فرو برد و گفت مرا محل آن نباشد که خدای تجلی نور خود بر من افکند حق تعالی
گفت بعزة و جلال من که جز بر تو نافکنم برای تواضعت درین وقت موسی را گفت درین کوه نگر تا اگر بر جای
خود بماند و تجلی نور من آرد تو مرا به بینی آنگه تجلی فرمود و چون تجلی کرد و ظاهر شد نور عرش آن کوه را پاره پاره
کرد و موسی بیفتاد و بیهوش شد در معنی تجلی خلاف کردند ابن عباس گفت که چون فر بر کوه طور پیدا شد
ضحاک گفت حق تعالی فرمود تا از حجابها چندانی نور تافت که از بینی گاو بیرون آید کعب الاحبار و عبد الله سلام
گفتند که چندانی نور عرش پیدا شد که بسوراخ سوزنی بیرون شود سدی روایت کرد از رسول علیه السلام این آیت
میخواند و انگشت بر سر انگشت کهین نهاد و گفت این مقدار نور خدای تعالی تجلی فرمود بر کوه طور و کوه طور را

قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنِ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ

پست کرد و گفته اند که بزمین فرو برد و گفته اند که ریگ روان گردانید مالک روایت کرد از رسول که چون نور خدای بکوه
تجلی کرد کوه شش پاره شد سه بمدینه افتاد احد و ورقان و رضوی و سه بمکه افتاد ثور و ثبیر و حرا پیشتر مفسران
برانند که او را ریگ روان کرده بود تا بقیامت و در جای قرار نگیرد کلبی گفت این سوال روز پنجشنبه بود روز
عرفه و روز آدینه که روز عید بود توریة بموسی دادند وهب گفت که چون موسی سوال رویة کرد خدای تعالی ابری و ضبابی
فرستاد با رعد و برق و صواعق تا گرد آن کوه در آمد و فرشتگان آسمان را گفت بروید و بر موسی اعتراض کنید
چرا این سوال کرد فرشتگان دنیا بموسی نهادند از هر چهار سوی کوه تا از چهار جانب چهار فرسنگ بگرفتند اول
فرشتگان آسمان دنیا بودند بر صورت گاوان نر زاده میان ایشان تسبیح و تهلیل میکردند با آوازهای چون رعد سخت
آنگه فرشتگان آسمان دوم آمدند بر صورت شیران ایشان را غلغله و آوازی بود عظیم بتسبیح و تهلیل موسی بترسید
و اعضایش بلرزیدن گرفت و هر موی که بر اندام او بود از ترس راست گشت گفت بار خدایا استقالت
کردم و از آن برگشتم و پشیمان شدم مرا ازین احوال برهان بکرم خود مهتر فرشتگان و رئیس ایشان گفت ای موسی صبر کن
که بس زود بجزع آمدی لکن که آن خواهد که تو خواستی و ازین چابرتر مانده بود هنوز چه دیدی از بسیار اندکی دیدی آنگه
فرشتگان آسمان سیوم آمدند بر صورت کرکسان و از ایشان تسبیح و تهلیل بلند شده چنانکه نزدیک بود که کوه بدرد
خداشتی که در فش آتش اند آنگه فرشتگان آسمان چهارم آمدند و ایشان هیچ جانور نمانند بر رنگ آتش بودند و
مخلوق برف بودند و از ایشان تسبیح و تهلیل بلند تر و بیشتر از آواز فرشتگان پیشین بود آنگه فرشتگان آسمان
پنجم فرود آمدند بهیبتی که موسی نتوانست که در ایشان نگاه کند از شدت خوف بر جای بماند و لرزه بر اندام او افتاد
گریستن گرفت مهتر فرشتگان گفت مکانک بر جای باش که چیزی بینی که طاقت آن نداری آنگه فرشتگان آسمان ششم
آمدند و خدای ایشان را گفت بروید و بر بنده من اعتراض کنید که وی خواست که مرا به بیند ایشان آمدند بر صورتی
و خلقی عجیب در دست هر یک درختی از آتش چون درخت خرما و لباس ایشان آتش بود چون درفش آتش هر که آن
درخشان تسبیح کردندی تسبیح ایشان این بود که سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْعِزَّةِ لَا يَمُوتُ أَبَدًا موسی را خوف از حد
گذشت و زبان بگشاد با ایشان بتسبیح و گفت بار خدایا بنده ات پسر عمران را فراموش مکن بار خدایا من بنده ام که از تن
میدان جان بخیار برهانه بار خدایا اگر بر دم بسوزم و اگر باستم بمیرم رئیس فرشتگان گفت ای موسی صبر کن آنگه
خواستی همانا که خوف بغایتی رسد که در دولت قرار نماند آنگه حق سبحانه و تعالی فرشتگان آسمان هفتم را گفت حجاب
بر دارید و آنکه از نور عرش من بموسی نمائید ایشان حجاب بر داشتند و از نور عرش ما شاء الله بموسی نمودند
چون آن نور بر کوه تافت پاره پاره شد سنگی و درختی که در آن پیرامن بود گرد شد از عظمت آن با مکه دکی بود از
عرش فذلک قوله فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ موسی بیفتاد و بیهوش گشت که روح از تن برفت و فرشتگان او را تسبیح
کردند حق تعالی آن سنگ که موسی بر آن بود برداشت و بلند کرد تا موسی سوخته نشود پس صاعقه آمد از آسمان با آتش عظیم
و آن هفتاد کس را بسوخت که این سوال رویت کرده بودند و خدای بلطف و کرم خود موسی را دریافت چون با هوش آمد

گفت بارخدایا توبه کردم و ایمان آوردم و من اولین کسانی ام که ندانستند و ایمان آوردند و بدانکه ترا نشاید دیدن و هرکه نور
و فرشتگان ترا بینند دلش در بر نماند فما اعظمک و اعظم ملائکتک چه بزرگواری تو و چه بزرگوارانند فرشتگان تو و انت
رب الارباب و مالک الملوک لا یعدلک شیء ولا یقوم لک شیء رب تبت الیک و احمد لک لا شریک لک رب العالمین
این خبر امام اصحاب الحدیث ابو اسحق احمد بن محمد الثعلبی در کتاب العرایس فی المجالس و ثواقب البیجان فی تفسیر القرآن آورده
و او از اشاعره است که برؤیة قائلست سبحان الله ندانم که وهب در روزی که از اعمال و اقوال بنده سوال کنند چگونه
از عهده این بدر خواهد آمد و این عجبتر که موسی ع این سوال را از قبل خود نکرد بلکه بزبان آن گروه نادان کرد جواب نص قرآن
لن ترانی آمد و حال برین وجه رفت که شنیدی که موسی بیهوش افتاد و کوه پاره پاره شد و روان شد و آن ناکس
بصاعقه بمردند و بسوختند و درین هیچکس نگردند ندانم که اینجا دیدار حقیقی باشد که بینند و که تواند دید و که ماند و ایمان کجا
ماند و با وجود آنکه طالب رؤیت را کافر و ظالم و سفیه خواند خداوند تعالی سبحان الله تسبیح فرشتگان آسمان همه تقدیس و تنزیه
از آنکه چشم بینندگان او را نه بینند و اگر گویی که این خبرست گوییم که این خبر نیست در دفتر تو باری تسبیح موسی در قرآن
آمده است که سبحانک تبت الیک و این تنزیه بهیچ خبر لایق نیست الا آنکه تو منزهی از آنکه چشم بینندگان ترا ببینند و
دریابند بحاسه بصر و هم در کتاب العرایس آورده است که واقدی گفت که چون افتاد موسی بیهوش گشت فرشتگان آسمان
میگفتند که مالابن عمران و سوال الرؤیة و هم درین کتاب آورده است که فرشتگان می آمدند و لگد بر روی میزدند و
یابن نساء الحیض اطمعت فی رؤیة رب العزة نعوذ بالله اگر شیعه این کلمات در شهرها و دفترها میکشند و می
گویند که روافض در حق انبیا و ملائکه چها میگویند الحمد لله که هر طعن و عیب که هست در حق انبیا ایشان گفته شد
و شیعه ازان پاک و مبرا اند و این اخبار که ذکر رفت اگر ضعیف است چون کتب ایشانست نوشتیم تا بر ایشان
حجت باشد که چون خطاب فرشتگان این باشد با موسی کلیم و کریم که خدای تعالی در تعظیم او گفت و منهم من کلم الله یعنی
بزرگی و فضل او مرتبه بود که خدای بهمه عظمت با وی سخن گفت تا آنکه موسی درین سوال خالی بود و از زبان غیر بوده نه برای
نفس خود ولیس علی الحاکی حرج و مقررست که نقل کفر کفر نیست پس حال آن خواجه که از چشم جان و از میان دل و اعتقاد
تمام رویت طلبد چگونه خواهد بود و موسی ع این سوال برای نفس خود نکرد تا کسی را درین شکی باشد بلکه سوال برای
قوم بود چنانکه قرآن برین ناطقست که فقالوا ارنا الله جهرة و قالوا لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة اتهلکنا بما
فعل السفهاء منا و اعنی جواب با سفیهان کرد و رؤیت را در حین سوال اضافت بخود کرد و گفت رب ارنی انظر الیک
این آیت بدان گفت که او سید قوم و پیغمبر ایشان بود و بخدای نزدیکتر بود و نیز اگر موسی سوال برای قوم کردی مراد
ایشان حاصل نشدی و رسیدی که گویند که بایستی که برای نفس خود سوال میکرد که ترا چون قرب بیشترست و منزلت
که چون برای غیری پادشاهی سخن میگوید در باب شفاعت از خود میگوید و منت بر خود مینهد اگر گویند پس این قاعده را
باشد که مسئلت خواهند گوییم روا باشد چون داند که در جواب لطفی باشد بعض مکلفان را و دیگر آنکه موسی ع دانست که اگر
خود جواب قوم میگوید که خدای دیدنی نیست جسم مادة شبه قوم او نشود و قطع شبه در جوابی بود که از قبل رب العزة

باشد و درباب سوال محال در اخبار آمده است که قوم موسی گفتند که یا موسی خدای بخسبد یا نه موسی میگوید محال بر خدا روا
ایشان گفتند تو بپرس تا جواب چه آید موسی گفت بارخدایا میدانی که ایشان چه میگویند حق تعالی وحی کرد بموسی که ای موسی این
سالها را حاضر کن و دو قدح آب پر کن و بر دست گیر تا ایشانرا این حال روشن گردد موسی ع همچنین کرد یکساعت که
موسی را خواب غلبه کرد و دستش برهم آمد قدحها بشکست و آب بریخت از خواب در آمد قدحها شکسته و آب ریخته
جبرئیل آمد و گفت خدای میگوید که اگر من بخسبم آسمانرا و زمین را که نگاه میدارد و ایشانرا شفا حاصل شد و شبهه
زایل گشت دیگر آنکه برؤیت علم ضرورست باظهار بعض آیات تا ترا من بشناسیم چنانکه کسی را بینند چنانکه در حدیث
آمده است سترون ربکم کما ترون القمر لیلة البدر خدای جواب داد که تو برین وجه و برین طریق مرا نتوانی دید
و قوت تو احتمال این نکند ولکن بکوه نگر تا آیتی برآن کوه ایراد کنم اگر ثابت شود و قرار گیرد برای تجلی این آیه تو طاقت
آن توانی داشتن چون کوه را آن آیات خدای ظاهر گشت کوه را خرد و مرد کرد و موسی بیهوش افتاد از عظمی الحجة
دید چون با هوش آمد گفت ای بارخدایا تو منزهی از آنکه ترا برین وجه توان شناخت من توبه کردم و اولین کسی ام که
مومن و معترف باشد بعظمت و جلال تو و خدای بجواب گفت که لن ترانی ولن نفی مستقبل را بود و قیامت مستقبلست
پس در قیامت نیز نتوان دید رؤیة را باستقرار جبل معلق گردانید و استقرار جبل نبود پس رؤیة هم نباشد و نیز موسی
شرمگین گرد و توبه کرد از سوال رؤیة اگر رؤیت ایمان بودی چرا از ایمان توبه کردی و توبه بنزدیک ایشان یا از کبیره است
یا از صغیره و مبتدأ رؤیة گناه کبیره و صغیره بر پیغمبران جایز ندارند بهر حال این سوال گناه باشد و بنزدیک ما توبه پیغمبران از فعلی بود
که ترک آن اولی بود جنید را پرسیدند که موسی چگونه گفت که من اولین مومنانم و پیش از و مومنان بودند گفت
مراد آنست که اولین کسی که سوال رؤیة کرد من بودم پس اولین کسی که ایمان آورد باآنکه خدا را نتوان دید من باشم
ابن عباس گفت که چون موسی ع بکوه طور شد مناجات که حق تعالی ویرا گفت که ای موسی بچه آمده گفت برای آنکه تا بیاموزم
بارخدایا از بندگان کرا دوست میداری گفت آنکه مرا یاد دارد و فراموش نکند گفت بارخدایا کدام بنده قاضی تر
گفت آنکه حکم بحق کند و متابعت هوا نکند گفت کدام بنده عالمترست گفت آنکه علم مردمان با علم خود اضافت
کند ابن مسعود گفت که چون خدای تعالی موسی را مقرب گردانید و حجاب برداشت بنده را دید در سایه عرش گفت
بارخدایا این بنده کیست گفت آنکه بر مردمان حسد نبرد و با مادر و پدر نیکویی کند و سخن چینی نکند گفت بارخدایا
از بندگان تو کدام نیکوترند گفت آنکه زبانش دروغ زن نباشد و فرجش زانی نباشد مومنی باشد نیکوخوی گفت
خدایا کدام بنده بدکارتر باشند گفت فاسق بر جور و بطال باشد و شب مردار باشد قال یا موسی انی اصطفیتک
علی الناس برسالاتی و بکلامی فخذ ما آتیتک و کن من الشاکرین و کتبنا له فی الالواح من
کل شیء موعظة و تفصیلا لکل شیء فخذها بقوة و امر قومک یاخذوا باحسنها سأریکم
دار الفاسقین حق تعالی درین آیة حکایت میکند که با موسی ع گفته است چون از مناجات فارغ شد موسی را گفت انی
من ترا بر جمله اهل زمان تو برگزیدم و ترا اختیار کردم باآنکه ترا رسول خود گردانیدم بنزدیک خلایق و ترا سخن گفتن با خود

مخصوص کردم و آنچه ترا دادم از شرف نبوت و حکمت و شریعت و موعظه والواح از او بگیر و بستان و برین نعمت
از جملهٔ شاکران باش ابن عباس روایت کرد از رسول صلعم که چون خدای تعالی موسی را الواح داد او در الواح نگرید گفت
بار خدایا اکرمتنی کرامتی دادی که کسی دیگر را ندادی پیش از من خدای تعالی ورا گفت انی اصطفیتک علی الناس برسالاتی
وبکلامی فخذ ما آتیتک وکن من الشاکرین آنچه من ترا دادم بستان و نگاه دار بجد و بران محافظت کن و چنان کن
که چون پیش من آیی بر دوستی محمد باشی موسی گفت بار خدایا محمد کیست گفت احمد ست که نام او بر عرش نقش
کردم پیش از آنکه آسمان و زمین آفریدم بدو هزار سال او پیغمبر و حبیب و صفی منست و گزیده منست و از خلقان من او را
دوستر دارم و از جمله فرشتگان موسی گفت ای بار خدایا چون محمد نزدیک تو این منزلت دارد هیچ امت هست
که از امت او فاضلتر باشند حق تعالی گفت ای موسی فضل امت او بر دیگر امتان چنانست که فضل من بر جملهٔ خلقان
موسی گفت بار خدایا مرا از امت وی گردان و کاشکی من ایشان را بدیدمی گفت ای موسی تو ایشان را نبینی و اگر خواهی
که آواز ایشان شنوی من ترا بشنوانم گفت بار خدایا خواهم حق تعالی گفت ای امت محمد امت محمد همه جواب دادند
از اصلاب پدران و از ارحام مادران و گفتند لبیک اللهم لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک لا شریک لک لبیک
الحق تعالی گفت ای امت محمد ان رحمتی سبقت غضبی رحمت من سابق شد بر خشم من و عفو من سابق شد بر عقاب
من شما را بدادم از آنچه خواستید و اجابت کردم پیش از آنکه مرا بخوانید و بیامرزیدم پیش از آنکه در من عاصی شدید و هر که
روز قیامت آید و گواهی دهد که من یکی ام و محمد بنده و رسول منست به بهشت برم اگر چه گناه بیش از کف دریا بیشتر باشد
و ذلک قوله تعالی وما کنت بجانب الطور اذ نادینا کعب الاحبار گفت حبری از احبار جهود آن چون مرا دید می گریست گفتم چرا
میگریی گفت بعضی از کارها مرا یاد آمد کعب گفت بان خدای که من میدانم که تو برای چه میگریی و تو میدانی که چنین است
اگر بگویم مرا تصدیق کنی گفت آری کعب گفت بخدای که تو در توریة یافتی که موسی گفت بار خدایا من در کتاب خود ذکر امتی
می یابم که بهترین امتان می باشند امر معروف کنند و نهی از منکر و بکتابهای اولین و آخرین ایمان آرند و با اهل ضلالت
قتال کنند تا با دجال اعور قتال کنند گفت بار خدایا ایشان را از امت من گردان حق تعالی گفت ایشان امت احمد اند آن
حبر گفت همچنین است کعب گفت می یابی در توریة که موسی گفت بار خدایا من ذکر جماعتی می یابم که ایشان حمد کنند
و مراعات آفتاب کنند برای اوقات نماز و چون بر کاری عزم کنند گویند که فلان کار خواهیم کرد ان شاء الله خدایا ایشان را از
امت من گردان گفت ایشان از امت محمد اند حبر گفت آری همچنین است کعب گفت می یابی در توریة که موسی گفت
بار خدایا من ذکر امتی می یابم که ایشان صدقات و کفارات بخورند و روا باشد ایشان را و امتان پیشین صدقات و قربان
خود بنهادندی تا آتش بیامدی و بخوردی یعنی از آسمان و موسی از صدقات بندگان در سپاهیان خریدی و آزاد کردی
و آنچه بماندی جایی ژرف کندی و در آنجا انداختی تا رایج نشود باتکس که داده بود و این امت مستجیب باشند و مستجاب
و شافع و مشفع گفت بار خدایا ایشان را از امت من گردان حق تعالی گفت ایشان امت محمد اند حبر گفت همچنین است
کعب گفت می یابی در توریة که موسی گفت بار خدایا ذکر امتی می یابم که چون بر بلندی شوند تکبیر کنند و چون بشیبی فرود

آیند حمد گویند و خدای خاک را طهور و پاک کنندهٔ ایشان کرد و زمین را مسجد ایشان تا هر جا که باشند از جنابت بخاک طهارت
کنند چون آب نیابند و روز قیامت غر محجل باشند از آثار وضو بار خدایا ایشان را از امت من گردان گفت
ایشان امت محمد اند گفت بار خدایا در توریة صفت امتی می یابم که چون قصد کنند طاعتی هنوز طاعت ناکرده یکی را
ده نویسند گفت بار خدایا ایشان را از امت من گردان گفت ایشان امت محمد اند گفت بار خدایا در توریة صفت می یابم
مر امتی را که ایشان مرحومه اند و ضعیفان باشند کتاب بمیراث برگیرند بعضی از ایشان ظالم نفس خود باشند و بعضی
مقتصد و بعضی سابق بالخیرات و جملهٔ ایشان مرحوم باشند ایشان را از امت من گردان گفت ایشان امت محمد اند
گفت بار خدایا در کتاب خود قومی را می یابم که مصحفهای ایشان در دلهای ایشان باشد لباس اهل بهشت پوشند و
در نماز صف کشند در مسجدها چون صفهای فرشتگان آواز ایشان در مساجد بتسبیح و تهلیل چون دوی النحل باشد ایشان
کسی بدوزخ نرود که آنجا همیشه بماند ایشان را از امت من گردان گفت ایشان امت احمد اند موسی عجب بماند از خیر که
خدای تعالی برای امت محمد نهاده بود گفت بار خدایا مرا از امت محمد گردان خدای تعالی ویرا آیت داد و آن آیت
که گذشت و دیگر آنکه گفت ومن قوم موسی امة یهدون بالحق وبه یعدلون موسی بدان خوش گشت وکتبنا له
فی الالواح ونبشتیم ما از بهر او یعنی از بهر موسی هرچه بنی اسرائیل بدان محتاج بودند در دین خود از مواعظ و احکام
و تفصیل و بیان حلال و حرام و ذکر جنة و نار و عبر و امثال و اخبار و این الواح الواح توریة است و آن ده لوح بود و گفته اند
که هفت بود و از زبرجد سبز و یاقوت سرخ و درازی الواح بدرازی قامت مردی بود و کتابت وی چون نقش نگین بود
ربیع گفت توریة چندان بود که بار هفتاد اشتر بود یک جزو آن را بیکماه توانستندی خواند و کس نبودی که جمله برخواند مگر موسی
و یوشع و عزیر و عیسی ع حسن بصری گفت که این آیة وکتبنا له فی الالواح من کل شیء موعظة وتفصیلا لکل شیء وهدی
ورحمة در توریة هزار آیتست و از جمله آنچه در توریة بود آیتست که بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله
الملک الجبار العزیز القهار لعبده ورسوله موسی بن عمران سبحنی وقدسنی لا اله الا انا فاعبدنی ولا تشرک بی شیئا و
اشکر لی ولوالدیک الی المصیر احییک حیوة طیبة تقدیس و تسبیح من کن که خدای نیست جز از من و شریک و انباز میار من
هیچ چیز را و شکر من کن و شکر پدر و مادر خود که بازگشت بمنست تا زندگانی خوش دهم ترا و خون ناحق مریز که بر تو
حرام کردم والا آسمان و زمین بر تو تنگ شود و بنام من سوگند بدروغ مخور که من توفیق ندهم آنکس را که مرا و نام مرا
تعظیم نکند و گواهی مده الا آنچه گوش شنیده و چشم دیده و دل دانسته که من فردا در قیامت اهل شهادت را بدارم و از
گواهی ایشان بپرسم و بر مردمان حسد مبر بفضلی که من ایشان را داده ام که حاسد عدوی نعمت من باشد و کافر در نعمت من و زنا
مکن تا روزی و رحمت از تو باز نگیرم و درهای آسمان بر تو در نبندم و ذبیحه جز بنام من مکش که هیچ قربان بآسمان نرود الا که
از انبام من بکشته باشند و با زن همسایه غدر مکن که آن دشمنی عظیمست نزدیک من و بمردمان آن خواه که بخود
خواهی این کلمه ده آیتست که در الواح بود خدای تعالی چون موسی را الواح داد ویرا امر کرد و گفت فخذها بقوة و بستان بقوتی و جهدی
تمام وجدی کامل و اجتهادی بلیغ و عزمی درست چه اگر عزم مصمم و استوار نبود در عمل سست باشد و قوم خود را فرمای تا

میکوترین وجهی فراکیرد این را و کار بندند از فرایض و سنن حلالش را حلال دانند و حرامش را حرام و هرجا از ثواب بشیر باشد
بران مواظبت و مراقبت نمایند و کفته اند که احسن بمعنی حسن است و کفته اند که در توریه هم فریضه است و هم سنت
و فرا کرفتن احسن ان باشد که جمع کند میان فریضه و سنت انکه کفت بر سبیل تهدید و وعید که من نود بود که بشما نمایم
سزا فاسقان و جای ایشان در دوزخ پس باید که شما ازان بر حذر باشید و در فرمان خدای عصیان مکنید قتاده کفت مراد
انست که شما را بشام برم و منازل و مساکن ان کافران بشما نمایم تا بدانند که با ایشان چه رفت و عبرة کیرد و مثل آن
نکنید و کفته اند که مراد بان دیار ها عاد و ثمود است که کذر ایشان بران بود و کفته اند که مراد دار دوزخ است اکر دم
فرعون و قومش بر سر آب که خدای تعالی فرمان او آبرا تا قوم فرعون را بر سر آب آورد و ایشان را بر سر آب بکردانید و بنی
اسرائیل میدیدند و عبرت میکرفتند ساصرف عن آیاتی الذین یتکبرون فی الارض بغیر الحق و
ان یروا کل آیة لا یؤمنوا بها و ان یروا سبیل الرشد لا یتخذوه سبیلا و ان یروا سبیل الغی
یتخذوه سبیلا ذلک بانهم کذبوا بایاتنا وکانوا عنها غافلین والذین کذبوا بایاتنا ولقاء الاخرة
حبطت اعمالهم هل یجزون الا ما کانوا یعملون زود بود که بکردانم از آیات خود و فرو کذارم و باز دارم
انانرا که تکبر کنند بنا حق در زمین یا به خذلان کنم و فرو کذارم تا تفکر نکنند و اعتبار نکیرند در خبر است که پیغمبر کفت که چون امت
من دینار را تعظیم کنند هیبة اسلام از ایشان بوده و چون امر معروف و نهی منکر بکنند از برکه قرآن محروم مانند و کفته که کافران
حاضر می آمدند و مردمانرا از سماع قران منع میکردند و شعرها و سمرها و حکایتها میکشند و لغو و سخنهاء بیهوده میکفتند تا کسی
قرآن نشنود چنانکه خدای از ایشان حکایت کرد که وقال الذین کفروا لا تسمعوا لهذا القران والغوا فیه لعلکم تغلبون خدای تعالی
ایشانرا منع کرد از حضور و انکه منع ایشانرا از حضور صرف خواند و روا بود که این وعده بود از خدای تعالی و بهلاک ایشان
بر سبیل بشارة موسی را و قوم او را و این متضمن دو وعده بود یکی اظهار آیاتی و بیناتی که در و بصیرة ایشان بفزاید و دیگر
هلاک آن ظالمان چون هلاک شده باشند مصروف باشند از آیات بهر حال که بود این کفایت بود بهلاکت ایشان
بیانش ذلک بانهم کذبوا بایاتنا ذلک اشارت بصرفست و ایشان بتکذیب آیات او مستحق هلاک شدند پس معنی
این بود که ما باز داریم از آیات خود بانکه هلاک کردانیم انانرا که در زمین تکبر کنند بنا حق اما تکبری بحق می باشد چو
تکبر مومنان و متقیان و تنزه ایشان از معصیت بر فسقه و فجره و مانند ایشان و بزرک داشتن خود را بانکه خود را با ان
الوده نکردانند انکه صفت این متکبران کرد و حال ایشان بیان کرد و کفت که اکر هر آیتی و معجزه که ممکن باشد چون ببینند
ایمان نیارند چنان اصرار کرده اند بکفر که هیچ چیز ازان نخواهند کشت از حق بیکریزند و در باطل می آویزند اکر راه
ضلالت و غوایت و کمراهی ببینند انرا راه خود کیرند و اکر راه رشد و صواب بینند ازان راه خود نکیرند و ازان بکردند
و مراد بسبیل رشد دلایل و معجزاتی بود مودی براه حق و مراد بسبیل غی مخاریق مبطلانست که انرا شبهه کنند چنانکه
سحر و فرعون کردند و شبهها که مبطلان آوردند جمعی انرا دلیل سازند و حال انکه دلیل حقیقت نباشد و ایشان انرا انرا حق
دانند و راه باطل را نشناسند و حق از باطل ندانند اما حق را انکار کنند و باطل قرار دهند برای دوستی ریاست

و لهم حطام دنیا چنانکه بسیار کس دیدند و میکنند و خدای تعالی حکایت کرد از جهودان و یکتمون الحق و هم یعلمون انکه حق
بیان کرد که صرف کردن ایشان از آیات با هلاک ایشان و فرو کذاشتن ایشان را حق را و رفتن ایشان بر اضلالت
و جهالات ازانست که ایشان بدروغ داشتند آیات و دلایل ما را و اخبار ما را در کتب منزل از انچه بود و خواهد بود
ازان همه غافل بودند و عقلا اکرچه منافات علم ضروری کند بر سابق تکلیف نباشد و مکلف را مذمت کنند اما تغافل
ایشان را بمجاز است نه حقیقت یعنی حال ایشان در عدول و اعراض از آیات خدای و تامل کردن در ان با حال کسی ماند که
ساهی و غافل باشد انکه کفت اما انکه تکذیب کردند آیات ما را و قیامت و ثواب و عقاب ایمان نیاوردند و رسیدن
ایشان بقیامت انکار کردند ایشان ایشانند که عملهای ایشان باطل شد یعنی عمل ایشان بر وجهی واقع نشد که بران مستحق
ثواب کردند برای انکه بر خلاف مامور کردند و هرجا که در قران لفظ احباط است بر همین معنی تفسیر باید کرد زیرا که
ما را با کسانی که باحباط کویند که کافر را هیچ عمل نیک نباشد تا چیزی از معصیة محبط شود انکه بر سبیل تقریع و توبیخ کفت
که باین کافران هیچ فعلی نکردند که ایشان مستحق ان نبوده باشند بلکه جزای ایشان بر وفق عمل ایشان بود و بر حسب
کردار ایشان بود بر سبیل عدل نه بر سبیل ظلم واتخذ قوم موسی من بعده من حلیهم عجلا جسدا
له خوار الم یروا انه لا یکلمهم ولا یهدیهم سبیلا اتخذوه وکانوا ظالمین ولما سقط فی
ایدیهم وراوا انهم قد ضلوا قالوا لئن لم یرحمنا ربنا ویغفر لنا لنکونن من الخاسرین اهل تفسیر کویند
که چون موسی از مصر بیرون خواست آمدن با بنی اسرائیل در ان زمان ایشانرا عیدی بود و ایشان بنزدیک قبطیان شدند
و حلی و زیور ایشان بعاریت بستاندند و از شهر بیرون آمدند و در شب رفتند و شهر رها کردند چنانکه قصه ان برفت
فرعون از پس ایشان بیامد و او با قوم خویش در دریا غرقه کشت و حلی در دست بنی اسرائیلیان بماند چون موسی
بمیقات خدای رفت بمناجات سامری مردی بود منافق و زرکر بلباس صلحا رفتی و در بنی اسرائیل قبولی و وقعی داشت
ایشانرا کفت آن حلیها نمی آورید تا برای شما چیزی بسازم که ازان شاد کردید همه بیاوردند و بوی دادند سامری ازان
کوساله ساخت زرین و بیاستادی و چابک دستی چنان کرد مخارق کلوی کاو در ان شکلهای ساخت و در و سوراخهای
کرد تا چون باد در و دمیدندی از دهن او آوازی بیرون آمدی چون آواز کاو و مانند مخارق نای آوازهای مختلف
بیرون آمدی چون باد در و دمیدند پس ان کوساله را بیاوردند در روزی که باد بود و در مهب باد بنهاد و چنان بنهاد که باد
زیر او شدی و بدهن او بیرون آمدی آوازی که با آواز کاو ماندی این قول جبائی و بلخی و جماعتی محققانست انکه کفتند
که او خاک سم اسب جبرئیل برداشته بود و با خود داشت ازان خاک در و انداخت کوساله شد از کوشت و خون او را
آوازی بیرون آمد چون آواز کاو و قصه ان در سوره طه بیاید ان شاء الله حق سبحانه و تعالی این حکایت کرد و کفت که قوم موسی
پس از انکه موسی بمناجات رفت از حلی و زیوری که ایشانرا بود کوساله کرفتند و ساختند که تنی بود بی جان قالبی بود بی روح
که او را بانک بود چون بانک کاو و کفته اند که یکبار بیشتر بانک نکرد و انکس که کفت هر وقتی بانکی کردی و بجنبیدی
بان کفت که در باد   بودی و سازان راست بودی بانک کردی حق سبحانه و تعالی کفت بر سبیل تنبیه و تقریع

وگفت با ایشان مردند که این گوساله با ایشان سخن نگفت و ایشان را رهنمود و او جمادی بود عجب از فکر و عقل ایشان
با آنکه اینهمه دیدند او را یعنی گوساله را و بخدایی گرفتند و ایشان بدین آنچه کردند ظالم بودند که عبادت را نه در موضع او نهادند
و ظالم نفس خود بودند با آنکه بگوساله پرستی خود را مستحق عقاب کردند آنگه خبر داد که ایشان چون پشیمان شدند گمراه
شده و دیگر دندان از دست خود در افتادند و پشیمان شدند و بدانستند که گمراه شدند پس از آنکه موسی عم باز آمد ایشان را
معلوم شد که آن تلبیس بود که سامری بر ایشان کرد ایشان از شرم ندامت و پشیمانی گفتند اگر بر ما رحمت نکند و مارا نیامرزد
ما از جمله زیان کاران باشیم حسن بصری گفت همه گوساله پرست شده بودند مگر هرون عم یعنی که موسی خود را
و هرون را دعا کرد و اگر مومنی دیگر بودی او را با خود و هرون در دعا شریک کردی رب اغفر لی ولاخی ولما رجع موسی
الی قومه غضبان اسفا قال بئسما خلفتمونی من بعدی اعجلتم امر ربکم والقی الالواح و
اخذ براس اخیه یجره الیه قال ابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی فلا تشمت
بی الاعداء ولا تجعلنی مع القوم الظالمین قال رب اغفر لی ولاخی وادخلنا فی رحمتک وانت
ارحم الراحمین چون موسی عم از میقات باز گشت و با قوم خود آمد قوم خود را که همه گوساله پرست شده بودند دید گفتیم
خدای تعالی موسی را از حالت قوم خبر داد در میقات چون باز آمد خشمگین و اندوهگین روی با ایشان آورد و زبان ملامت در ایشان
بگشاد و گفت بد خلافی که شما کردید و بد خلفان و کدخدایان که شما بودید مرا از پس آنکه برفتم بطور و شما را بگذاشتم ای تعجیل
کردید و سبق بردید فرمان خدای را شما و کار او با شما و گفته با خود که میقات بآخر رسید و موسی باز نیامد گویی
بمرد است و سامری گفته بود ایشان را که موسی هرگز باز نیاید و او مرده است چون این بگفت الواح را از دست بینداخت
از خشم و سر برادر خود را فرا گرفت و بخود کشید یعنی برادر برگرفت و دست بر گردن وی آورد در سبیل ترحم
از آنکه ایشان جهل بر او بود که همه بکردند و بودند و این با وی از سر شفقت و مهربانی کردند نه از سر غضب و استخفاف
که از فعل سفیهان باشد و موسی عم دانست که برادر و برادر بی جرمی هست و بر معنی حمل کردن اولیتر باشد از آنکه بر استخفاف
و اهانت حمل کنند و معنی لا تاخذ بلحیتی ولا براسی در محل او گفته شود ان شاء الله آنکه برادر خود را گفت ای برادر با این قوم چگونه بودی
و چه کردی هرون گفت ای برادر مادر من و هرون برادر موسی بود پدر و مادری ذکر مادر برای کرد که تا مهربانی او زیاده گردد
که شفقت و مهربانی از قبل مادر بیشتر باشد و گفت ای برادر و پسر مادر درستی که این قوم مرا ضعیف کردند و تنها
با اینهمه من هیچ تقصیر نکردم و ایشان را وعظ گفتم و بیم کردم ایشان گفتار من نشنیدند و نزدیک بود که مرا بکشتند
از غایت انکار که من میکردم بر ایشان ای سبحان الله اگر در حیوة موسی با هرون در غیبت او چنین روزی این معامله کردند
و او را ضعیف کردند و بیم آن بود که او را بکشند و او خلیفه موسی عم بود و وزیر و برادر او اگر با هرون رسول الله
و مانند این کنند و از او بر گردند چه عجب باشد چون موسی عم هرون را در بر گرفت و سر او در کنار آورد در حال غضب و خشم
او را از جهت قوم خویش جمعی که آن دیدند پنداشتند که با وی عتابی میکند هرون گفت ای برادر در این حالت که تو با منی چنان قوم
و دشمنان از دور نگاه میکنند می پندارند که تو با من عتاب میکنی دشمنان را بر من خرم مگردان آن ایشان این تعظیم را استخفاف

پندارند

پندارند و ایشان آن قوم اند که گوساله را از خدای باز نشناختند پس این تعظیم را استخفاف پندارند و مرا بآن شماتت
کنند و مرا با این ظالمان که درین خوض کردند و رضا دادند قرین مگردان و بحقیقت که گناهی بر من نه که چرا از پس من نیامدی
و مرا خبر نکردی که آمدن صلاح نبود چون ایشان بحضور من گوساله پرست شدند ساکت نیست که در تخلف من
تر کردندی و عذر این میخواست و میگفت انی خشیت ان تقول فرقت بین بنی اسرائیل ولم ترقب قولی موسی
چون برادر را ساخت مردن برادر را دانست از تقصیر نا کردن او یعنی از او تقصیر نبود آنگه گفت بار خدایا بیامرز مرا و برادر
مرا در رحمت و مغفرت و آمرزش خود داخل گردان و بر ما رحمت کن و توان خدایی که رحمت کننده ترین رحمت کنندگانی
و این دعا که کرد برای گناهی نبود بلکه انقطاع بود با خدای و خشوع و خضوع و طلب ثواب بدان تحصیل ثواب و رفع درجات
کند و ذکر برادر در دعا برای آن کرد که آنچه با هرون کرد از گرفتن ریش و بخود کشیدن نه بر وجه استخفاف و غضب بود
چه آن کس که این معامله کند در عقب آن و را چنین دعا کند ان الذین اتخذوا العجل سینالهم غضب من
ربهم وذلة فی الحیوة الدنیا وکذلک نجزی المفترین والذین عملوا السیئات ثم تابوا من
بعدها وامنوا ان ربک من بعدها لغفور رحیم ولما سکت عن موسی الغضب اخذ الالواح
وفی نسختها هدی ورحمة للذین هم لربهم یرهبون بدرستی که آنانکه گوساله را معبود خود گرفتند
گوساله پرستیدند زود باشد که برسد بایشان و فرا گیرد ایشان را غضبی و خشمی و عذابی و ذلتی و خواریی در زندگانی دنیا
و آن خشم که بایشان رسید در دنیا آن بود که ایشان را فرمودند که شمشیر در یکدیگر نهند و یکدیگر را بتیغ بی دریغ بکشند
تا توبه ایشان قبول شود و ذلت آن بود که از سرای خود بیرون شدند و شهر خود بگذاشتند و غربت ذلت و حقارت باشد
و این مقصور نیست بر ایشان بلکه هر که او دروغ بر خدای بندد از خدای همین جزا یابد از غضب و ذلت و این جزا هر
دروغ زنی است تا روز قیامت مالک بن انس گفت هیچ مبتدع نباشد الا که از بالای سر خود ذلتی یابد و گفتم
که این ذلت کرامت است که بر ایشان نهاده اند آنگه گفت ما هم چنین جزا دهیم دروغ گویندگان را و هیچ دروغی از آن
عظیم تر نبود که سامری گفت و اشارت بگوساله کرد که هذا الهکم واله موسی آنگه گفت آنکسانی که ایشان بدی کردند
و بخدا کافر شدند و معاصی کردند پس آنگه توبه کردند و از معاصی باز ایستادند ما در توبه بر ایشان بر بستیم نه توبه
ایشان قبول کنیم و ایمان ایشان بپذیریم و ایشان را بیامرزیم بدرستی که خدای تو ای محمد آمرزنده و مهربانست آنکه
توبه کنند گناههای ایشان را بیامرزد و گفته اند که لفظ توبه و ایمان جدا برای آن کرد که توبه ایشان بلفظ بود و زبان
بلکه بکشتن بود پس ایشان ایمان آوردند و تیغ بر داشتند و در یکدیگر نهادند در روز پس ظلمتی پدید آمد که ایشان یکدیگر را
نمیدیدند و بی دریغ یکدیگر را میکشتند چون روشن شد و ظلمت زایل گشت هفتاد هزار کشته بودند چون موسی
خشم گرفته بود و در غضب شده و آن غضب بود که وی را بسخن گفتن میداشتی و چنان بود که گفتی مگر خشم او سخن میگوید چون خشم
او بنشست و ساکن شد و کم گشت خشم او از سخن گفتن خاموش گشت پس از بهر این گفت که چون خشم موسی خاموش گشت
یعنی خشم او ساکن گشت پس از آن بجای آورد که گفت برگرفت الواح توریه را که افکنده بود برگرفت و الواح را از برای آن افکنده بود

بود که از قوم در خشم بود و الواح را برای قوم خود می بست چون ایشان را دید که پشت بر مسلمانی کرده بودند و روی بعبادت
گوساله نهاده ازین سبب الواح را بینداخت چون ساکن شد آن الواح برداشت و در نسخه آن الواح و نوشته آن الواح
از امور دینی و رحمتی و منفعتی بود کسانی را که ایشان از خدای خویش ترسند و از خدای خویش و ترس عقاب او رنجه
در الواحست عمل کنند واختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا فلما اخذتهم الرجفة قال رب
لو شئت اهلکتهم من قبل وایای اتهلکنا بما فعل السفهاء منا ان هی الا فتنتک تضل بها
من تشاء وتهدی من تشاء انت ولینا فاغفر لنا وارحمنا وانت خیر الغافرین سدی گفت سبب
اختیار کردن موسی این هفتاد کس را آن بود که خدای تعالی گفت که گروهی را از قوم خود بیار تا از جهالت گوساله پرستی
عذر بخواهند موسی این هفتاد مرد را اختیار کرد و با خود ببرد تا ایشان را عذر می بایست آوردن این گفتند که لن نؤمن
لک حتی نری الله جهرة ما ترا باور نداریم تا خدا را معاینه نه بینیم خدای تعالی اگر بکشتشان مهلت دادم و تعجیل عقوبت
نکردم درین سخن و ترک عذر ایشان مهلت نخواهم دادن و جز عقوبت معجل نخواهد بود پس صاعقه فرستاد و آن
آتشی بود که از آسمان بیامد و هر هفتاد را بسوخت وهب گفت جمعی از بنی اسرائیل گفتند که ما را باور نیست که خدای
با تو بی واسطه سخن میگوید و اگر چنین بودی همانا تو زنده نمی ماندی که هیچ آدمی طاقت آن ندارد که کلام خدای بشنود اگر راست
میگویی ما را با خود ببر تا بشنویم که سخن با تو چگونه میگوید چون موسی ایشان را ببرد خدای سخن گفت بشنیدند گفتند چه
ایمن باشیم که این کلام خدایست یا از کلام شیطان ما ترا باور نداریم تا خدا را معاینه نه بینیم آتش بیامد و همه را بسوخت
بعضی دیگر گفتند که خدای تعالی موسی را گفت که از هر سبطی شش کس را برگزین چون برگزید هفتاد و دو برآمدند موسی گفت
هفتاد میباید دو کس بنشینند درین باب با یکدیگر مشاجره و مناقشه میکردند هر کس گفت که من نشینم یوشع بن نون و کالب
بن یوحنا گفتند که ما بنشینیم دیگران برفتند و آن مخالفت بگذشت تا بحق خود رسیدند پس اینست که خدای خبر داد و گفت که موسی
اختیار کرد از میان قوم خویش هفتاد مرد را و ایشان را بطور سینا برد بمیقات خدای خویش چون نزدیک کوه طور
رسیدند ابری بیامد و همه را باز پوشید خدای تعالی با موسی سخن گفت از امر و نهی و وعظ و زجر و ایشان می شنیدند
چون ابر باز شد موسی ایشان را گفت شنیدید گفتند شنیدیم ولکن ما را همان شبهه باقیست ایمان نیاوریم و باور نداریم
که این سخن خدایست تا او را نه بینیم چون ایشان گفتند زلزله در کوه افتاد و آن هفتاد مرد بیفتادند و بر جای بمردند و از
امیر المومنین علی ع روایتست که او گفت که موسی و هرون ع در میان کوهی رفتند در آن جایگاه بنشستند هرون ع در خواب
شد و هم در خواب فرمان یافت موسی وی را بشست و همانجا دفن کرد و پسران هرون شبر و شبیر با وی بودند چون
بازگشت بنی اسرائیل گفتند هرون را چه کردی گفت وی را وفات رسید ایشان گفتند تو هرون را ببردی و وی را بکشتی
و باز آمدی اکنون میگویی که وی را وفات رسید و بنی اسرائیل هرون را دوستتر داشتندی موسی گفت با من بیایید
تا من دعا کنم که خدای تعالی هرون را زنده گرداند و او بگوید که من وی را نکشته ام گفتند ما همه نتوانیم آمدن تو هفتاد مرد اختیار
کن و با خود ببر تا هر کو هرون ع موسی ایشان را ببرد و دعا کرد و خدای تعالی وی را زنده گرداند موسی گفت ای برادر من

هفتاد مرد را اختیار کرد و با خود ببرد

کشته ام گفت معاذ الله من بمرگ خود مردم ایشان خجل شدند خدای رجفه فرستاد و ایشان همه بمردند و گفته اند که این
مرگ هلاک نبود و آن رجفه که ایشان چون بمیقات رسیدند از هول و هیبت آن مقام لرزه و ارتعاش در ایشان پدید آمد
و نزدیک بود که مفاصل ایشان از یکدیگر جدا شود چون موسی ع آن بدید دعا و تضرع کرد تا خدای تعالی ایشان را
بر جای داشت و ایشان را آرام داد و آن ترس و ارتعاش از ایشان بگرفت تا ایشان ساکن شدند و کلام خدای
بشنیدند برای این گفت رب لو شئت اهلکتهم بار خدایا اگر خواهی تو توانی که ایشان را هلاک کنی پیش ازین و مرا
ای بار خدایا تو مرا هلاک میگردانی با آنچه بیخردان و سفیهان قوم ما کردند از پرستیدن گوساله و از طلب کردن و
خواستن دیدار تو و این بر سبیل استعطافست یعنی ای بار خدایا ما را هلاک مکن بفضل و کرم خویش بجنایتی که سفیهان
قوم ما کردند این نیست الا ابتلا و امتحان تو با مکلفان میکنی در باب تشدید تکلیف و القید بصبر کردن با آنچه فرستادی
از رجفه و صاعقه بر آن قوم از سبب رؤیت تا عقوبت باشد ایشان را و اعتبار باشد غیر ایشان را و این چنانست که گفت
افلا یرون انهم یفتنون فی کل عام مرة او مرتین یعنی بامراض و اسقام ایشان را در هر سال یکبار یا دو بار مبتلا کنیم
ابن عباس گفت که معنی فتنه عذابست یعنی این نیست الا عذاب تو بسبب کفر و معصیت ایشان از سؤال رؤیت
و عبادة عجل و خدای عذاب را فتنه خواند فی قوله یوم هم علی النار یفتنون و بر معنی اول نیست این الا محنت و ابتلاء تو در وقتی
که تو با خدا سخن گفتی و ایشان سخن تو بشنیدند و از سخن گفتن تو استدلال کردند بر رؤیت استدلالی فاسد تا در فتنه افتادند
و تو برجفه و ابتلا هلاک گردانی از آنکه خواهی از جاهلان که در معرفت و شناخت تو ثابت قدم نباشند و راه نمائی تو
از آنکه خواهی از آنها که ترا شناسند و در شناختن تو ثابت قدم باشند و چون سبب ضلالت و هدایت محنت بود
و آن از خدای بود ازین سبب این هر دو را اضافت بخدای کرد چنانکه گفت فزادتهم رجسا الی رجسهم چون سبب زیادتی
رجس ایشان سوره نازل شده بود اسناد آن با سلیمان کرد و تو ای خدای که خذلان کنی از آنکه گر خواهی یا فتنه تا صبر کنند و ثواب
صابران در نیابند بتحاشر خذلان شد و انجا حرمان و راه نمائی این فتنه از آنکه خواهی بالطاف و توفیق و تثبیت انت ولینا
و خداوند کار و اولیتر بما از هر کسی که ما را بیامرز و بر ما رحمت کن و تو بهترین آمرزندگانی واکتب لنا فی هذه الدنیا
حسنة وفی الآخرة انا هدنا الیک قال عذابی اصیب به من اشاء ورحمتی وسعت کل شیء
فساکتبها للذین یتقون ویؤتون الزکوة والذین هم بآیاتنا یؤمنون الذین یتبعون الرسول
النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریة والانجیل یأمرهم بالمعروف وینهاهم
عن المنکر ویحل لهم الطیبات ویحرم علیهم الخبائث ویضع عنهم اصرهم والاغلال التی
کانت علیهم فالذین آمنوا به وعزروه ونصروه واتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم
المفلحون بنویس از برای ما ای خداوندگار و پروردگار ما درین سرای و در سرای دیگر دنیا خواستند برای ما نیکوی یعنی روزی ما
کن و واجب گردان در دنیا خیری و عافیتی و سرانجام نیکو و روزی فراخ و عیشی خوش و نیز دست یابان گرامت
کن بانواع راحت و مسرت و توفیق دادن بر عمل صالح تا همه افعال و اقوال و اعمال ما حسنه باشد و هیچ سیئه نباشد

ودر آخرة ثواب جزیل و نعیم بهشت و مرافقت ابرار بدرستی و حقیقت که مانند کان توییم رجوع با تو کردیم و باز کا
وکر بخشیم و بر کردار های بد خود پشیمان شدیم خدای عز و جل گفت که من عذاب خود با کسی رسانم که خواهم از کسانی
که در من عاصی شوند و مستحق عقوبت من گردند و رحمت و بخشایش من فراخست همه چیز را شاملست و برحمت عامست
در دنیا بر فاجر و مومن و کافر و ذلک قوله الرحمن و خاص است در آخرة بر مومنان ذلک قوله الرحیم عطیش
عو گفت رحمت او واسعت بهمه کس الا انست که بواجبی مستحقان رسد نه چنانکه گفت فسأکتبها للذین یتقون
و خدای تعالی کافر از در دنیا برکت و طفیل مومنان بجانب دیگر برونده و نور و رحمت و روشنایی از ایشان
برود و کافران در تاریکی ضلالت و ظلمت شقاوت بمانند و گفته اند که این رحمت عام کجز و رحمت که در میان خلق
خلایق قسمت کرده است که شفقت و مهربانی همه خلق از آن کجز و رحمت ابن عباس گفت چون این آیة ابلیس
طمع در رحمت خدای کرد گفت من نیز شیئم چون رحمت او عامست بهمه چیز من نیز برسد خدای تعالی قطع طمع او کرد
و گفت فسأکتبها للذین یتقون من این رحمت بر متقیان خواهیم نوشت نه برای تو و نه برای کسی که طریق و روش تو دارد جهودان
و ترسایان نیز گفتند که چون قاعده اینست که رحمت متقیان راست پس الحمانی که از معاصی اجتناب کنند و زکوة
دهند و بآیات خدای ایمان دارند چنانکه خدای تعالی گفت که من این رحمت را بنویسم و ثابت و واجب گردانم برای آن
که متقی باشند و از معاصی حذر کنند و زکوة مال دهند و بآیات ما ایمان دارند پس این رحمت خدای با نیز رسد
و این رحمت خود ما راست حق سبحانه و تعالی گفت ای فرزندان یعقوب از جهودان و ترسایان از این طمع بگذرید
که این التخصیص هست در عقبش که الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ الأُمِّيَّ این رحمت کسانی راست که در آخر الزمان باشند
و محمد را دریابند و بوی ایمان آورند و متابعت و پیروی کنند که وی رسولیست رفیع القدر عالی محل موید بمعجزات باهره
و دلالات ظاهره امی ناخواننده و نانویسنده باشد و همچنان باشد که از مادر زاده علمی ناموخته و کتابی استفاده نکرده از [illegible]
مکه که اصل شهرهاست او را یعنی نام او و نعت او نزدیک ایشانست نوشته می یابند و نام و نشان و علامات وی
در کتاب توریة و انجیل میخوانند که او ایشان را به نیکویی فرماید و از ناشایست و نابایست نهی کند و باز دارد و [illegible]
فرماید و از شرک باز دارد و بمکارم اخلاق و صلهٔ ارحام فرماید و از عبادت اصنام و قطع ارحام منع کند و حلال گرداند
بر ایشان چیزهای حلال و پاک را که بر ایشان حرام بود و باز دارد ایشان را از خبائث و پلیدیها که میخوردند و از احلال
میتة انشند چون مردار و گوشت خوک و خون و غیر آن و فرو نهد از ایشان بارهای گران یعنی تکلیف و وعدها که در
توریة بر ایشان نهاده بودند و تکلیفهای دشوار که ایشان را فرموده از نماز پنجاه گانه و روزه نیم سال و زایل کردن از ایشان
غلها که بر گردن ایشان بود و این هم عبارتست از تکالیف شاقه که در گردن ایشان بود بجای آوردن آن چنانکه ایشان
فرموده بودند که هر جا که نجاستی بردی ایشان از جامه و اندام ویران ایرند و غنیمتها که گیرند بسوزند پس آنکه ایمان به رسول الله
آرند و او را تعظیم و توقیر کنند و در کارها و برا نصرت کنند و یاری دهند و متابعت نور کنند که قرآنست با آن
که امام بر حق ایشانست پس ایشان مفلحان و رستگاران و ظفریافتگان باشند بثواب خدای عز و جل و در تفسیر
[illegible] علی ابن ابی طالب هم چون جهودان و ترسایان از آن رحمت مایوس شدند همه مسلمانان طمع در بستند و امید رحمت [illegible]

اهل بیت و اخبار ایشان آمده است که نور علی بن ابی طالب است هم چون جهودان و ترسایان از آن رحمت مایوس شدند و تو
کشتند همه مسلمانان طمع در و بستند و بامید رحمت نشستند خدای تعالی گفت باشد که این را التخصیص در عقبست
و رسیدن ایشان بدان رحمت بران موقوفست و آن متابعت آنحضرت است که در اخبار آمده است که یکی از نامهای وی [illegible]
واو علی ابن ابی طالبست ع و او نوریست که با نور محمد ص فرو فرستادند از عرش تعالی و با پشت آدم نقل کردند و ایشان
هر دو از یک شهر و یک قبیله و یک بطن اند و یک نسب اند و از میان ایشان جز یک پدر مختلف نشود و [illegible]
هر دو با یکدیگر بوده اند و با یکدیگر شان فرو فرستاده اند از اصلاب پاکان بارحام پاکان چنانکه ثقات روایت کرده
که رسول ص در بیماری که وی را در آن بیماری وفات رسید روزی گفت ادعوا لی قرینی قرین قرآن بخوانید عایشه گفت
پدر مرا میخواهد او را بخواندند چون بیامد و بنشست رسول ص در وی نگاه کرد و گفت ادعوا لی قرینی حفصه گفت پدر مرا میخواهد
او را بخواندند چون بیامد رسول همین سخن بگفت ام سلمه گفت والله ما عنی الا علیا بخدا که جز علی را نمیخواهد بر فتند و او را
بخواندند و جماعتی از صحابه در آنجا حاضر بودند چون علی ع ابدید گفت هذا قرینی فی الدنیا والآخرة کان قرینی فی ظهر آدم
فی الجنة وکان قرینی فی ظهر نوح و نوح فی السفینة وکان قرینی فی ظهر ابراهیم حین القی فی النار وهذا قرینی فی ظهر اسمعیل
حین اضطجع للذبح ثم لم نزل ننقل من اصلاب الطاهرین الی ارحام الطاهرات الی ان صرنا الی ظهر عبد المطلب فقسم الله تعالی
ذلک النور والنطفة فجعل نصفه فی عبد الله فخرجت منه وجعل النصف فی ابی طالب فجاء علی منه آنگه وی را پیش خود خواند و [illegible]
سر در از گفت و زبان در دهن او کرد چون مرغ که بچه را زق کند او را زق میکرد چون باز پس آمد گفت هذا عبد الملک
امیر المومنین علی ع گفت علمنی الف باب من العلم ففتح لی من کل باب الف باب مرا هزار باب در علم بیاموخت که
از هر دری مرا هزار در بگشاد و از بنجا در مفاخرت گفت که آخرین نعت او انست که زقنی بالعلم زقا فی صرت [illegible]
و پیغمبر ما را خدای امی خواند برای آنکه نتوانست و نخواند و شمار نکرد چنانکه خدای گفت وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ
وَلَا تَخُطُّهُ و پیغمبر گفت انا امة امیة لا نکتب ولا نحاسب وصف او در توریة گفته است چنانکه در قرآن گفت کعب الاحبار
گفت در توریة است آنچه معنی این آیه است يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا و حرزا للامیین
انت عبدی و رسولی سمیتک المتوکل لیس بفظ ولا غلیظ ولا سخاب فی الاسواق ای پیغمبر ترا بفرستادیم گواه بر خلقان
و بشارت دهنده و ترساننده و حرزی معنی امیانرا یعنی امت خود را تو بندهٔ منی و رسول منی ترا متوکل نام نهادم
یعنی درشت خوی و سخت دل نباشد و بانگ دارنده یعنی آواز بلند نکند و غلبه کننده نباشد در بازارها و اهل بدی را بدی
جزا ندهد و لکن عفو کند و در گذارد و ما او را بجوار خود نبریم تا دین کژ با او راست نگردانیم و بگشاییم [illegible]
بسته و چشمهای نابینا و گوشهای کر مولود او بمکه باشد و هجرة او بطیبه باشد و ملک او بشام بود و امت حمادون [illegible]
بر همه حال شکر خدای کنند و دست و پای خود را وضو کنند و جامه از ساق بر گیرند پاکیزگی را و مراقبه آفتاب نمایند
برای نماز و سیر کی نماز ایشان را دریابد همانجا نماز کنند صف ایشان در نماز چنان باشد که صف ایشان در قتال آنکه بر خواند که
إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ وصفت او در کتابت پیرون که مبدل و مغیر نیست

ایست که محمد از فرزندان اسمعیل باشد و آخر پیغمبرانست و او پیغمبر عربست دین ابراهیم دارد ازار در میان بندد
و اطراف خود بشوید در چشم او سرخی باشد از میان دو کتف او مهر نبوت بود مانند ستاره دراز و دراز نباشد و
کوتاه کوتاه نبود گلیم در پوشد و باندک قناعت کند و بر خر نشیند و بازار رود خداوند حرب و قتل و سبی و غارت بود تیغ
بر دوش نهد و هیچ کس باک ندارد که با او ملاقات کند و با او نه دی باشد که اگر با قوم نوح بودی بطوفان غرق نشدندی
و اگر با عاد بودی بباد هلاک نشدندی و اگر در ثمود بودی بصیحه هلاک نشدندی مولدش بمکه باشد و منشاش آنجا باشد
و ابتدای نبوتش آنجا بود و سرای هجرتش یثرب بود میان حیره و نخله و سجه امی باشد چیزی نتواند حمال باشد همه حال
شکر خدای گوید در شدة و رخا ملکش شام باشد صاحبا و از فرشتگان جبرئیل بود و از قوم خود رنج بسیار بیند
و او را زجر عظیم کنند انگاه او را بر ایشان دست دهد تا ایشان را حسان بدرود که کشت درونده او را وقعات باشد بیثرب بهتری
آمده بود و بهری برد بود و لکن عاقبت او را باشد جمعی با او باشند که مرگ شتابنده تر باشند از انکه آب از سر کوه بهامون
ایشان دفترهای ایشان باشد و قربانشان خونها باشد شیران روز باشند و زاهدان شب ترس او دشمن او بیک ماهه راه
برود بنفس خویش کارزار کند تا مجروح گشته شود و حرس دارد امر معروف و نهی منکر کند و هم در توریة است که پیغمبر را
بر دار یم ای موسی که در نسل ایشان بنده تو که کلیمی و کلام خود در دهن او نهم هر چه او را وصیت کنم بگوید با امت او بر کشته گردم
و از دوازده برادر او را برای امت او باز پس داشتم و در انجیل نام پیغمبر فارقلیطاست و در انجیل است که بشارت میدهم
شمارا که فارقلیط چند جایگاه بشما بگشاید و چون بیرون آید اهل عالم را معتقد گرداند و بحق قیام نماید و بکارهای عظیم
خبر دهد و مدح کند مرا و برای من گواهی دهد قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا الذی له ملک السموات
والارض لا اله الا هو یحیی و یمیت فامنوا بالله و رسوله النبی الامی الذی یؤمن بالله و کلماته
واتبعوه لعلکم تهتدون و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون حق سبحانه و تعالی خطاب
کرد رسول خویش را و گفت بگو ای محمد که من رسول خدایم فرستاده ام بشما همه آن خدائی که ملک آسمان و زمین پادشاهی آن
و یرااست او است خدای که هیچ خدای نیست جز او زنده گرداند و میراند قادرست بر خلق حیوة و ابطال آن پس ایمان
آورید بخدای و پیغمبرش آن پیغمبر امی که او بخدا ایمان دارد و بکلمات و سخنهای او از آیات قران مجاهد گفت که مراد بکلمات
عیسی بن مریم است و متابعت او کنید یعنی این نبی امی را تا باشد که شما مهتدی شوید و راه یافته گردید انگه گفت از قوم
موسی جماعتی اند که راه یافته اند بحق و عدل و انصاف کنند محمد باقر گفت این قوم پس چین رنگ اند هیچ تغییر و تبدیل کرد
تا دعوت پیغمبر ما رسیده است بر ایشان چنین روایت کرده اند رسول که او گفت شب معراج مرا با آسمان دند گذار
بایشان بود و ایشان با من سخن گفتند و من با ایشان سخن گفتم جبرئیل گفت دانید که با که سخن میگوید گفتند نه گفت این محمد
پیغمبر آخر الزمان محمد نبی امی ایمان آورید بوی ایشان ایمان آوردند بوی و گفتند موسی وصیت کرده است که هر که از شما احمد را
دریابد از منش سلام برساند رسول گفت سلام بر موسی باد انگه گفت ایشان را ده سوره از قران بیاموختم و از شرع
جز نماز و زکوة نیامده بود و ایشان را نماز فرمودم و زکوة و از شنبه منع کردم و بر آدینه حث کردم این حرج گفت

چون اسباط

چون اسباط منقرض شدند بنی اسرائیل دست بمعصیت دراز کردند و پیغمبران را میکشتند و در زمین فساد میکردند
سبطی از ایشان گفتند بار خدایا ما از زیان ایم و بفعل ایشان راضی نیستیم از میان ما و ایشان جدا کردان خدای ایشانرا
راه داد تا در زمین یکسال و نیم سیر کردند تا بوراء صین افتادند آنجا مقام کردند اکنون مسلمانانند و روی بقبله دارند و
وقطعناهم اثنتی عشرة اسباطا امما واوحینا الی موسی اذ استسقاه قومه ان اضرب بعصاک
الحجر فانبجست منه اثنتا عشرة عینا قد علم کل اناس مشربهم وظللنا علیهم الغمام وانزلنا
علیهم المن والسلوی کلوا من طیبات ما رزقناکم وما ظلمونا ولکن کانوا انفسهم یظلمون
ما بنی اسرائیل را به دوازده سبط کردیم و سبط در بنی اسحق که فرزندان یعقوب اند بمنزله قبیله اند که بنی اسمعیل ایشانرا
قبیله مضر و ربیعه و غیر آن برای آن دوازده سبط نهادیم ایشانرا که از دوازده فرزندان یعقوب بودند و برای آن ایشانرا
جدا کردیم که رتبت ایشان مختلف بود تا فاضل از مفضول جدا شود و ما وحی کردیم بموسی چون قوم او از وی آب خواستند
که بکشیم او را که عصای خود را بران سنگ زن و آن سنگ مخصوص بود بچهار سو از هر جانب سه چشمه بیرون می آمد برای
سبطی چشمه دیگر خلاف نباشد چنان میامد که بروی زمین میرفت و قطره از ین با آن مختلط نمیشد پس موسی عصا
بران سنگ زد دوازده چشمه آب از آن سنگ پیدا شد که هر سبطی و قومی مشرب و مورد خود شناختی و دانستی
که چشمه او کدامست و ما ابر را بر ایشان سایه بان کردیم یعنی در تیه تا گرما ایشانرا رنجه ندارد و من و سلوی که ترنجبین و سمانی
بر ایشان فرو فرستادیم و ایشانرا گفتیم بخورید از روزیهای پاک و حلال ما که کرامت کردیم و با اینهمه که با ایشان
کردیم کافر و ظالم و ان کفر و ظلم بما نکردند لکن بر خود ظلم کردند که خود را از ثواب دایم و نعمت ابد محروم کردند واذ
قیل لهم اسکنوا هذه القریة وکلوا منها حیث شئتم وقولوا حطة وادخلوا الباب سجدا
نغفر لکم خطیئاتکم سنزید المحسنین فبدل الذین ظلموا منهم قولا غیر الذی قیل لهم
فارسلنا علیهم رجزا من السماء بما کانوا یظلمون یاد کن ای محمد چون گفتند اسباط بنی اسرائیل را که نشینید و
ساکن شوید درین شهر که بیت المقدس است و گفته اند که زمین شام بود و بخورید از وی با شهر ما هر گاه که میخواهید و استغفار
میکنید و امرزش میخواهید و میگوئید اللهم حط عنا خطایانا و از در این شهر که میروید سجده شکر کنید تا گناهان شما بیامرزیم
و احسان کنید و نیکوئی ورزید که ما بیفزائیم نیکوکار از نعمت و فضل پس آنانکه ظالم بودند از ایشان بدل آن چه ایشانرا فرموده
بودیم و گفته بودیم که حطه ایشان طریق استهزا و افسوس گفتند که حنطه و ایشانرا توبه و استغفار فرموده بودند ایشان
قول دیگر گفتند که دلیل اصرار بود بر گناه ایشان لاجرم فرو فرستادیم بر ایشان عذابی از آسمان بجزای آن ظلم
که کردند واسئلهم عن القریة التی کانت حاضرة البحر اذ یعدون فی السبت اذ تاتیهم حیتانهم
یوم سبتهم شرعا ویوم لا یسبتون لا تاتیهم کذلک نبلوهم بما کانوا یفسقون واذ قالت امة
منهم لم تعظون قوما الله مهلکهم او معذبهم عذابا شدیدا قالوا معذرة الی ربکم ولعلهم
یتقون بپرس ای محمد از جهودان مدینه بر سبیل توبیخ و تقریع نه بر سبیل استفاده از احوال دیه که بر کنار دریا بود یعنی احوال آن

دیه که چون هر روز شنبه تعدی کردند و از فرمان خدای در گذشتند و صید ماهی کردند در ان روز و حال آنکه ایشانرا از آن
نهی کرده بودند ابن عباس گفت که آن شهری بود میان مصر و مدینه بر کنار دریا انرا ایله خواندندی ابن زید گفت میان
مدین و عینونا بود زهری گفت نام آن طبریه بود ایشان از فرمان خدای در گذشتند چون می آمدند ماهیان با ایشان
در روز شنبه ایشانرا منع کردند از صید کردن ماهی و بتعظیم شنبه فرمودند و تعظیم ایشان شنبه را آن بود که ایشانرا
فرموده بودند در روز شنبه صید ماهی نکنند و بعبادت و طاعت مشغول باشند پس چون ایشان تعظیم شنبه نکردندی
ماهیان با ایشان بیامدندی و ما ایشانرا بان ابتلا و امتحان کردیم و همچنان ابتلا میکنیم وی از ماهیم بان فسق و نافرمانی که
میکنند عکرمه گفت روزی بنزدیک عبدالله عباس رفتم او را دیدم مصحف در کنار و میگریست گفتم ای
عم رسول خدای چرا میگریی گفت ازین آیات که میخوانم در سوره اعراف گفتم آن آیات کدامست گفت این آیات
اگر گفت آنکه را تشناسی گفتم آری گفت بدانکه دران شهر جماعتی بودند صید ماهی کردند در هر روز شنبه و سبب
آن بود که جهود انرا تعظیم روز آدینه فرموده بودند اهل آن شهر خلاف کردند و هر روز شنبه بدل کردند و خدای
گفت چون ایشان خلاف کردند در فرمان من این روز شنبه برایشان حرام کردم و ایشانرا فرمودم تعظیم
این روز شنبه و هر که درین روز معصیت کند و بغیر طاعت مشغول گردد او را عذاب کنم و ایشانرا در روز شنبه
از صید ماهی نهی کرد و چون شنبه بودی چندان ماهی پیدا آمدی بر روی آب که از حد بیرون بودی همه بزرگ و فربه و
نیکو با شکمها چون شکمهای اشتران آبستن بر تکمه کرا افتادندی و از بسیاری روی آب پوشیده بودی و ایشان صید
و زهره آن نداشتند که یکی را تعرض سازند و چون شنبه بگذشتی یک ماهی بروی نمودی تا دیگر روز شنبه دیگر چون مدتی
برین بگذشت ابلیس شیطان ایشانرا وسواس کرد و گفت ای بیچارگان بی تدبیر شما را روز شنبه نهی کرده اند بر لب دریا
حوضها و چاهها کنید و آب دریا را بدو رها کنید در روز آدینه تا ماهیان در ان حوضها و چاهها روند در روز شنبه و در
آخر روز شنبه برگذر ماهیان حایل و بندی نهید و در روز یکشنبه ماهیان بگیرید ایشان گفتند این چاره لطیف همچنان
کردند و برین وجه ماهی گرفتن پیشه کردند ابن زید گفت مردی از ایشان بیامد در روز شنبه و کماهی بگرفت و ریسمانی در آن
در دنبال او بست و در کنار دریا میخی بکوفت و ماهی را دران آب رها کرد و انگه در روز یکشنبه آن ماهی بگرفت و با خانه
برد و بریان کرد همسایه وی بوی ماهی بشنید در سرای وی رفت ماهی دید دلشاد شد و گفت ای مرد این چرا کردی
و از خدای نترسیدی که تعجیل عذاب کند و او را وعظ گفت او نشنید و یک دو روز منتظر عذاب بود هیچ عذابی نیامد
دلیر شد بر دیگر شنبه دو ماهی بگرفت و با خانه برد بران جمله که اول کرده بود چون عذاب نیامد مردمان گفتند
مردم همه بان کار شدند و خویشتن را بان کار دادند و ازین ماهیان بسیار جمع کردند و دران شهر هفتاد هزار مرد
بودند سه فرقه شدند گروهی کار را بودند که نهی میکردند و گروهی ظالم بودند و تعدی میکردند و گروهی آنان بودند که
ماهیانرا میکشتند که لم تعظون چرا وعظ و پند میگویید قومی را که خدای ایشانرا هلاک خواهد کرد یا عذابی سخت بایشان
خواهد رسید ایشان جواب دادند و گفتند ایشانرا از بهر آنکه ناهی بودند ایشانرا از برای آن وعظ میگوییم تا بنزدیک

عذابی ایشان

عذابی ایشانرا عذر انگیخته باشیم و تا باشد که ایشان عبرت گیرند از معصیت و ماهی نگیرند تا عذاب خدای با ایشان نازل
آنکه اینها ایشانرا نهی میکردند و گفتند که ما با شما درین شهر نباشیم این شهر با ما قسمت کنید و شهر را قسمت کردند
و دیوار بلند در میان در آوردند و چون مدتی برین برآمد و ایشان برین اصرار کردند خدای تعالی با ایشان فرستاد
و همه را خوک و بوزینه گردانید روزی این مصلحان خاستند از ان نیمه شهر هیچ آوازی و حسی نشنیدند و هیچ
بیرون نیامدند و در نگشودند گفتند مگر این مردمان دوش مست بودند که امروز هیچ بیدار نشدند چون تنگ
در آمدند نردبانها بیاوردند و بدیوار بر نهادند و فرو نگریدند مردم آن نیمه شهر را دیدند که همه خوک و بوزینه
شده بودند قتاده گفت جوانان همه بوزینه شده بودند و پیران همه خوک شده این مردمان دران شهر شدند آنانکه
خویشان و آشنایان ایشان بودندی میشناختند و ایشان نمی شناختند و ایشان می آمدند و خویشتن را در پای ایشان
میمالیدند و میگریستند و ایشان میگفتند که ما میگفتیم شما را که مکنید و از عذاب خدای بترسید که عذاب خدای بشما
رسد ایشان اشارت میکردند بسر و زبان حال بودند آنکه آری گفتند نعوذ بالله من عذاب الله فلما نسوا ما ذکروا به
انجینا الذین ینهون عن السوء واخذنا الذین ظلموا بعذاب بئیس بما کانوا یفسقون فلما
عتوا عما نهوا عنه قلنا لهم کونوا قردة خاسئین واذ تاذن ربک لیبعثن علیهم الی یوم القیمة
من یسومهم سوء العذاب ان ربک لسریع العقاب وانه لغفور رحیم مفسران خلاف
کرده اند در الخسانی که ان سخن گفتند لم تعظون قوما نجات یافتند یا هلاک شدند گروهی برانند که هلاک شدند برای
آنکه بر سبیل تهکم و سخریه گفتند و ناهیان را نهی کردند نهی منکر و گروهی گفتند که نجات یافتند و ایشان این سخن بعتاب
گفتند آنکه دانستند که برین کفر و معصیت مصر اند و این قول موافق ظاهر آیتست و بیشتر برین اند و یمان بن رباب
گفت بخت الطایفتان یعنی ناهیان و آنانکه گفتند لم تعظون قوما میگوید یعنی خدای که چون این قوم ظالمان فراموش
کردند آنچه ایشانرا بآن خبر دادند از عذاب و از نهی کردن صید ماهی روز شنبه ما نجات دادیم کسانی را که ایشان
نهی میکردند از بدی یعنی نافرمانی حق تعالی از صید ماهی و بگرفتیم آنانرا که ظلم و تعدی کردند بعذابی سخت و بسبب آنچه
ایشان کردند از فسق و عصیان فلما عتوا پس آنگاه که ایشان در گذشتند از آنچه ایشانرا نهی کرده اند و عاصی
شدند ما ایشانرا گفتیم که باشید بوزنگان خوار و ذلیل شده و رانده از رحمت دور شده مقاتل گفت که این
هفت روز بماندند پس انگه بمردند و اذ تاذن و یاد کن ای محمد آنگه اعلام کرد و پاک نمود و با خرم کرد و سوگند
خورد خدای که بفرستد برایشان و مسلط گرداند کسی را که ایشانرا تکلیف عذابی سخت میکند تا بروز قیامت و آن
رسولست عم که ایشانرا بخور و معذب داشت بقتل و سبی و جلاء و طرح جزیه و ضمان کرد برایشان که عذاب ایشان
تا روز قیامت باشد و گفته اند که ایشان گزیت گبران میدادند تا وقت رسول و رسول تبر گزیت برایشان نهاد
و همچنین برایشان بماند تا روز قیامت آنگه گفت خدای تو ای محمد زود عقابست کسانی را که مستحق عقاب باشند
و او غفور و رحیمست آمرزنده و مهربانست بر مؤمنان که مستحق رحمت و مغفرت باشند تا برایشان تفضل کند

وقطعناهم في الارض امما منهم الصالحون ومنهم دون ذلك وبلوناهم بالحسنات
والسيئات لعلهم يرجعون فخلف من بعدهم خلف ورثوا الكتاب يأخذون عرض
هذا الادنى ويقولون سيغفر لنا وان يأتهم عرض مثله يأخذوه الم يؤخذ عليهم ميثاق
الكتاب ان لا يقولوا على الله الا الحق ودرسوا ما فيه والدار الآخرة خير للذين يتقون افلا
تعقلون والذين يمسكون بالكتاب واقاموا الصلوة انا لا نضيع اجر المصلحين پراکنده
کردیم در زمین جماعتی بسیار را از ایشان بعضی مصلحان و نیک مردانند صالحان جهودان ایمان بودند که بعیسی
مریم و محمد ایمان آوردند و گفته اند آنانند که ورای جوی اروان اند و بعضی از ایشان فرود کم از ایشانند یعنی کافر و
فاسقند و بلوناهم و بیازمودیم ایشان را بالحسنات یعنی بدرستی و فراخ دستی و بسیار نعمتی والسیئات یعنی بتنگی
و بیماری و تنگدستی و حرمان و آنچه بدان ماند از قبل خدا آنکه بیان کرد ازین ابتلا غرض آنست که ایشان رجوع کنند
و با حق آیند و بامر امتثال اوامر و نواهی شوند پس بماندند از پس ایشان جمعی که فرزندان ایشان عوض ایشان بودند
و فرزند چون صالح بود خلف گویند و چون صالح بودند خدای خلف گفت مجاهد گفت که مراد ترسایان اند
که از پس جهودان بماندند و گفتند جماعتی جهودان بر سیرت کز پس آن گروه اوایل بودند گفت که این جماعت
که از پس ایشان بماندند کتاب را یعنی توریة را بمیراث برداشتند و ایشان فرا میگیرند مال دنیا را رشوه بر احکام
و حکم بخلاف راستی میکنند و مال دنیا را برای آن عرض خواندند که مانند عرض ناپاینده است و اینهمه که ایشان
میکنند از معاصی تمنای مغفرة و آمرزش میکنند و میگویند که ما را بیامرزند یعنی خدای با ما با آنچه از گناه و منافق و مفاسد
کنند و ما را بیامرزد آنکه بیان کرد و گفت که ایشان بر آن که میکنند مصر اند و پشیمان نمیشوند و اگر عرض و مال دیگر
با ایشان هم ازین جنس متاع دنیا هم بستانند و مبالات نکنند و چند اگر پیش می ستانند سیر نمیشوند الم یؤخذ علیهم
ای فرا گرفته نشد بر ایشان میثاق و عهد در توریة که بر خدای جز حق نگویند یعنی آنانکه در احکام رشوه میستانند و تغییر و تحریف
توریة میکنند از ایشان پیمان ستده اند که بر خدای دروغ نگویند و آنچه او نفرستاده باشند در کتاب او حواله نکنند و حال
بر آنجمله است که ایشان میخوانند و میدانستند آنچه در کتاب است یعنی در توریة و ایشان اگر اند و یاد ایشان
... باینهمه حجت که بر ایشان گرفته اند اینهمه میکنند گویی که خیر و صلاح خود نمیدانستند در دنیا و آنچه اند آخرة بهتر است
و نیکوتر آنکسانی را که از خدای ترسند و از معاصی اجتناب کنند و حال آنست که بهتر را گذاشته اند و در خسیس ترین
بهتر ما و بچه اند آیا ایشان در نمی یابند و عقل ندارند و خرد در کار نمی بندند و اندیشه نمیکنند تا بدانند که ثواب آخرة نعیم
ایشان را بهتر است ازین حطام دنیا و عرض فانی که از ایشان را باقی نیست و آنکسانی که چنگ در کتاب زده اند
را که کتاب ایشانست درست او بر خود ساخته اند نماز بپای میدارند و صلاح می ورزند که مزد ایشان ضایع نگردانیم توریة
اگر چه مشتمل بود بر نماز و غیر نماز را برای آن تخصیص کرد که شرف و منزلت او بیشتر است چنانکه پیغمبر ع فرمود که موضع
الصلوة من الدین کموضع الرأس من الجسد واذ نتقنا الجبل فوقهم کانه ظلة وظنوا انه واقع بهم

خذوا ما آتیناکم بقوة واذکروا ما فیه لعلکم تتقون واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم
ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن
هذا غافلین او تقولوا انما اشرک آباؤنا من قبل وکنا ذریة من بعدهم افتهلکنا بما فعل المبطلون
وکذلک نفصل الآیات ولعلهم یرجعون یاد کن ای محمد که ما چون برکندیم کوه را و برداشتیم بر سر ایشان
چنانکه پنداشتی که سایه وانست از بر سر ایشان داشته و این چنان بود که بنی اسرائیل احکام را قبول نکردند و کار گران
بستند حق تعالی جبرئیل را فرمود که تا کوهی از جای برکند و بر بالای سر ایشان داشت مقدار لشکرگاه ایشان
چون ایشان آن بدیدند در سجده افتادند و یک نیمه روی بر زمین نهادند و یک نیمه دیگر کوه می نگریستند از ترس که مبادا
کوه بر سر ایشان افتد و ازین جهت است که جهودان سجده بر ابروی چپ کنند و گویند این سجده مبارک است و این سجده است
که عذاب از ما برداشته شد و در اخبار اهل البیت آمده که آنها که منافقان بودند سجده بیک نیمه روی کردند و آنها که
مومنان بودند بسجده پیشانی بر زمین نهادند و ایشان دران حال گمان می بردند که آن کوه بر ایشان خواهد افتاد ایشان
گفتیم فرا گیرید آنچه شما را دادیم یعنی در توریة بقوة و جهد و نشاط و گشادگی عمل کنید مفسران گفته اند که چون موسی ع الواح
اظهار کرد هیچ سنگی و درختی و کلوخی نماند الا که اهتزاز کرد لاجرم هیچ جهود نباشد که توریة بر خواند الا که اهتزاز
کند و نشاط افتد و سر بجنباند و ایشان را فرمود که اذکروا یاد کنید و یاد دارید آنچه در توریة است تا شما که متقی و پرهیز
کار باشید و از معاصی اجتناب کنید تا باشد که لطف باشد شما را در ادای واجبات و اجتناب مقبحات قوله تعالی واذ اخذ
ربک یاد کن ای محمد چون فرا گرفت خدای تو از فرزندان آدم از پشتهای ایشان فرزندان ایشان را مفسران سلف و اصحاب حدیث
گفته اند که خدای تعالی پشت آدم را بمالید و جمله فرزندان او را بیرون آورد بصورة ذره به بطن نعمان که وادی است در پهلوی
عرفات و گفته اند که بدهنای از زمین هند سدی گفت در آسمان بود جانب راست او بمالید فرزندان او را از انجا بر
آورد چون مروارید سفید و ایشان را گفت برحمت من در بهشت روید و جانب چپ و پشتش بمالید فرزندان او را
آورد همه سیاه که در دوزخ روید ولا ابالی یعنی هیچ باکی ندارم آنگه خطاب کرد و گفت بدانید که جز از من خدای
نیست شما من شریک میارید پیغمبران و کتابها بشما خواهم فرستادن تا این عهد من شما را بیاد دهد چه خواهید کرد
ایشان گفتند خدای ما تویی و ما را جز از تو خدای نیست گروهی بطوع اقرار دادند و گروهی بر وجه نفاق و از ایشان
این عهد بستد آنگه آجال و ارزاق و مصائب ایشان نوشت چون آدم در ایشان نگاه کرد مختلف دید بعضی خوب و بعضی
زشت بعضی دراز و بعضی کوتاه و بعضی توانگر و بعضی درویش گفت بار خدایا اینها را چنین کردی گفت خواستم تا شکر
من زیادت کنند سدی گفت در میان ایشان پیغمبران بودند چون چراغ درفشان دران میان نوری دید گفت بار خدایا
این کیست گفت پیغمبری است از فرزندان تو نام او داود گفت عمر او چند است گفت شصت سال گفت بار خدایا
چهل سال از عمر من بیفزای در عمر او و عمر آدم هزار سال بود چون نهصد و شصت رسید ملک الموت علیه آدم گفت که تا عمر
گفت تا جانت بردارم گفت مرا چهل سال دیگر عمر مانده است گفت نه که بداود دادی آدم انکار کرد و گفت

آدم جحود کرد تا فرزندانش نیز جحود کردند و جاحد شدند و آدم فراموش کرد عهد خدا را تا فرزندانش نیز فراموش
کردند و هیچ دلالت برین نیست و منحوا سند که کتاب تفسیر ایشان محکم نماید چندین کلمات لغو در میان آورده اند
و هم مخالفان گویند ملک الموت بازگشت و گفت بار خدا آدم چهل سال دیگر عمر دعوی میکند گفت برو بگوی که داود
[illegible] گفت بحکم انکار میکند گفت برو و جانش بردار که با ما جحود راست نیاید برفت و آدم را جان برداشت
بنگر که چگونه بخلاف قرآن گفته اند و خدای تعالی میگوید و یفعلون ما یؤمرون و در اینجا بسخن ایشان آدم خلاف امر خدا
کرد نعوذ بالله من مقالة الجهال و نیز گویند که چون عهد فرزندان بسته بود ایشانرا گفته بود که تا پشت آدم شوید که
من قیامت بر نینگیزم تا از شما یکی مانده باشد تا در وجود نیاید و عمر و روزی مستوفی نستاند و این خبر که مخالفان آورده اند
مخالف عقلست از انجا که این فرزندان بصورة ذره بودند کامل عقل بایستی که این حال را یاد ایشان بودی و فراموش
نکردندی و طول مدت اگر نسیان آورد از تفصیل آوردی نه از جمله و اگر تخلل بر گرادرین تاثیر بودی نوم و سکر و زوال عقل
را هم تاثیر بودی و بایستی که اصحاب الکهف که سیصد سال خفته بودند چون برخاستند که فراموش ایشان شده
بودی و حال آنکه همه دانستند احوال خویش را و نیز خدای گفت غرض من ازین آنست که فردا در قیامت نگویند که انا کنا
عن هذا غافلین اما آنکه این آیات ایشان خلاف ظاهر قرآنست آنست که خدای گفت و اذ اخذ ربک من بنی آدم
و نگفت من آدم و گفت من ظهورهم و نگفت من ظهوره گفت من ذریتهم و نگفت من ذریته و گفت ان تقولوا یوم القیمة
انا کنا عن هذا غافلین و این برای آن کرد تا در قیامت دعوی غفلت نکنند تا حجت بر ایشان قائم شود اگر فراموش کنند و غافل
شوند حجت ساقط گردد و دیگر او تقولوا انما اشرک آباؤنا گویند یعنی پدران ما مشرک بودند پدران عذر نیارند و این
در حق کسانی صورت بندد که پدران ایشان مشرک بوده باشند و آنانکه از پشت آدم شدند چگونه گویند که اشرک آباؤنا
من قبل و کنا ذریة من بعدهم و چون این باطل شد معنی درست و تاویل صحیح آنست که این خطاب با جماعتی است از
فرزندان آدم که خدای تعالی ایشانرا بیافرید و کمال عقل داد و آلات و تمکین و تکلیف کرد ایشانرا و بزبان پیغمبران تقریر
کرد الست بربکم ایشانرا از پس نظر در ادله و تحصیل علم بمعرفه خدای کشید و ایشانرا بر یکدیگر گواه گرفت تا فردای قیامت نگویند
که ما ازین غافل بودیم و نیز تا تعلل نکنند بشرک پدران و نگویند که پدران ما مارا مشرک ساختند با آنکه ما اطفال بودیم بدیشان
اقتدا کردیم و وجهی دیگر در تاویل آنست که چون خدای ایشانرا از بدیع فطرة و کمال عقل و ترکیب عجیب افرید دلالت میکنند
بر آنکه ایشانرا آفریننده ایست قادر و عالم و حی و موجود و حکیم حاصل بر صفات کمال پس خداوند تعالی در خلقت ایشان
بمنزله کسی است که گواه بر ایشان گیرد تا انکار نتوانند کردن و ایشان درین باب بمنزله معترفی باشند و اگرچه انجا اشهادی
و اعتراف حقیقی نباشد و مثله شاهدین علی انفسهم بالکفر و معلومست که هیچکس بر کفر خود گواهی نه مراد آنست که ایشان
فعلی کنند که دلیل کفر ایشان بود و معنی آیه آنست که یاد کن ای محمد چون فرا گرفت خدای تو از فرزندان آدم از پشتهای
ایشان فرزندان ایشانرا و این کنایتست از خلق و ایجاد ایشان و اخراج و نقل از اصلاب پدران با رحام مادران ایشان
و انگه گواه گرفت ایشانرا بر نفسهای خود یعنی هر یکی را از آنجا که هم کنفس واحدة تا هر یکی گواهی دهند و آنکه اقرار بستند

از عقلا و کامل عقلان که نه من خدای شمام ایشان جواب دادند که بلی تو خدای مایی ما گواه شدیم و گواهی دادیم و اعتراف کردیم
آنگه بیان کرد که من این چرا کردم تا نگویند که ما ازین غافل بودیم تو مارا آگاه نکردی یا از بهر آن تا نگویند که پدران ما مشرک
بودند و ما فرزندان ایشان بودیم از پس ایشان با ایشان اقتدا کردیم پس تو مارا بانچه مبطلان کردند هلاک خواهی
آنگه حق تعالی بیان کرد که ما تفصیل آیات و بینات و دلایل و حجج همچنین کنیم که کردیم تا بدان استدلال کنند از گمراهی
با راه راست آیند وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ
الْغَاوِينَ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ
تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ
يَتَفَكَّرُونَ سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَأَنْفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ
الْمُهْتَدِي وَمَنْ يُضْلِلْ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ حق سبحانه و تعالی خطاب میکند رسول خود را محمد و میگوید
که برخوان ای محمد بر ایشان خبر آنکس که ما او را آیات خود دادیم و او از میان آن بیرون آمد چنانکه مار از پوست خود بیرون
آید یا آنکه کافر شد بآن آیات و از پس پشت انداخت و شیطان از پس او برفت و او را با خود خواند و او از جمله غاویان
و گمراهان و کافران گشت یعنی زمره دان خوان خبر که او عالمی بود از علمای بنی اسرائیل که او را علم بعضی از کتب خدای
داده بودی پدران کار کفر محمد باقر گفت که اصل درین بلعم بود و آنکه خدای مثل زد که هر کسی را که هوای نفس را بر حق
اختیار کند و برگزیند از اهل قبله و این بلعم باعور از شهری بود که از بلقا گویند و پادشاه آن شهر بالق بود و قصه او از
عبد الله عباس و محمد بن اسحق آنست که موسی قصد کارزار آن جباران کرد و بزمین کنعان فرود آمد از زمین شام قوم
بلعم آمدند و او مردی مستجاب الدعوه بود او را گفتند تو دانی که موسی مردی تیز است و لشکر بسیار دارد و بکارزار ما می
آید ما را بکشد و زنان ما را بردگی برد و شهرها از دست فرو گیرد و ما را قوت او نباشد و تو مردی مستجاب الدعوه هستی
آی و دعا کن برای ما تا خدای او را از ما دفع کند او گفت ویلکم او پیغمبر خداست و با فرشتگان می آید چگونه من بروی دعا کنم و اگر
این کنم دین و دنیا از من بشود ایشان الحاح کردند گفت تا با خدای مشورت کنم بطریقی که و را بود مشورت کرد چون نهی کرده شد
گفت کار نیست ادعای او بدین فرقه شد برخاست و بر خر نشست و بر کوهی آمد که از آنجا بر لشکر موسی مطلع توانستی شد
چون پاره برفت خر فرو خفت فرود آمد و خر را بسیار بزد تا برخاست آنگه بر نشست و پاره دیگر برفت خر فرو خفت
همچنین تا سه بار بار سیم خر با وی در سخن آمد که ویحک ای بلعم کجا میروی و مرا میزنی نمی بینی که فرشتگان پیش من
میروند تو خود را رها کرده و میروی تا بر پیغمبر خدای دعا کنی بلعم این بشنید همچنان متعظ نشد خدای تعالی چون چنین بر وی حجت
انگیخت او را تخلیه کرد تا برفت و بر آن کوه شد و قوم او با او بودند چون لشکر موسی را دید دست برداشت و دعا کرد
گرفت خواست تا قوم خود را دعا کند و بر موسی و قومش نفرین کند خدای تعالی زبان او بگردانید موسی را دعا کرد و قوم
خود را نفرین کرد او را گفتند ای بلعم این چیست و چرا چنین میکنی گفت قصد من خلاف این بود و لیکن زبان من چنین گفت که
شنیدید این کار است خدای و خدا را غلبه شد آنگه خدای فرمان داد تا زبانش از دهن بر سینه اش افتاد گفت [illegible]

کفتم که دین و دنیا از من بشود و اکنون رفت و هیچ چاره نماند مکر حیله و مکر اکنون چاره آنست که زنان را بیارایید و متاعها (ایشان)
بدهید تا بلشکرگاه موسی روند و خویشتن را بر ایشان عرضه کنند و اگر کسی را دعوت کنند ایشان را منع نکنند اگر یک تن از ایشان
زنا کند ایشان را نصرت نبود و ظفر نباشد ایشان همچنین کردند زنی در غایت جمال بردی بگذشت از بزرگان بنی اسرائیل
نام او زمری بن شلوم و او مهتر سبط شمعون بن یعقوب بود او را بدید و بخود دعوت کرد آن زن وی را اجابت کرد او دست
آن زن بگرفت و پیش موسی آورد و گفت دانم که خواهی گفت که این زن با من حرامست گفت ای والله که
حرامست و دست از وی بدار گفت والله که دست به ندارم و فرمان تو نبرم دست او گرفت و بخیمه خود برد و
با او خلوت کرد و همچنین مردان دیگر از زنان دیگر این معامله کردند خدای تعالی در میان ایشان طاعون فرستاد تا از ایشان
بسیار از طاعون هلاک شدند مردی بود در میان لشکر نام او فنحاص از بنی هرون با قوة و شوکت و اسفهسالار لشکر موسی
درین وقت غایب بود چون باز آمد و این حالت دید گفت اینان چه کردند قصه بوی باز گفتند حربه برداشت و بخیمه زمری
آمد او را با آن زن خفته دید حربه فرو کرد و هر دو را بهم باز دوخت و بحربه هر دو را برگرفت و بهوا برداشت و لشکرگاه
موسی بگردانید و میگفت اللهم هذا جزای من یعصیک خدای تعالی طاعون از ایشان برداشت و از آن هنگام که طاعون
در ایشان افتاد تا آنگه فنحاص این کار کرد با آن فاسق هفتاد هزار بطاعون هلاک شده بودند و این در یک ساعت از
روز بود و از اینجاست که بنی اسرائیل هنوز عادت دارند که از ذبیحه که کشند فرزندان فنحاص را نصیبی دهند خدای تعالی
این آیه فرستاد و طرفی از حدیث او با رسول صلی الله علیه و آله بگفت و دیگر مفسران گفتند که آیه در حق مردی
آمد نام او لیسوس و او را سه دعا مستجاب بود و او زنی داشت و از آن زن فرزندان داشت زن او را گفت از این
سه دعا یکی در کار من کن گفت روا باشد گفت چه میخواهی گفت دعا کن تا خدای مرا نیکوترین زنان کند در بنی اسرائیل او
دعا کرد خدای تعالی او را جمالی داد که نیکوترین اهل زمانه شد و مردم بدو فتنه شدند و او چون جمال خود را بدید گفت شوهر را که ترا
نخواهم و از وی غیبت نمود مرد در خشم آمد دعا کرد تا خدای او را با سگ کند او از گنده او را گنده کرد و دو دعا در کار او
شد فرزندان او بیامدند و او را ملامت کردند و پدر را گفتند ما را بر این صبر نباشد که مادر ما سگ باشد دعا کن تا خدای او را
با همان حالت برد که اول بود او دعا کرد با حال اول شد و سه دعا در کار زن کرد پس خدای تعالی ذکر او کرد و گفت این
شخص را که حال او شنیدی اگر ما خواستیمی او را بآن آیات رفع کردمی یعنی آن آیات اگر تامل کردی و بآن ایمان آوردی
و عمل کردی بر روایت اول معنی این بود که با آن دعا صلاح دینی و دنیاوی و رفعة خود کردی و رضا و مغفرت و نعیم بهشت
طلبیدی او را نیکو بودی و لکن دعا کرد بر زمین یعنی بدنیا میل کرد و مراد و هوای خود طلبید در دنیای فانی و پس روی
هوای خود کرد که دنیا را بر آخرة گزید گفت این هوای زن و لست بروایت اخیر یعنی متابعت زن خود کرد تا هر سه دعا در
کار او شد پس مثل خدای تعالی وی را گفت مثل سگ بطریق وی باشد مثل زد بخسیس ترین چیزی که آن سگ است گفت مثل او داستان
و صفت او چون داستان سگ است اگر بار بر وی افکنی زبان از دهن بیرون میکند و اگر بار بر وی نهی تیز زبان از دهن بیرون
می افکند حالت گرسنگی و سیری و رنج و راحت وی یکسان باشد بر جمیع احوال زبان از دهن بیرون افکند این کافر تر حال دی

اگر وعظش گویی سودی ندارد و اگر گویی همین بود و غلط گفتن و ناگفتن بر وی یکسان بود و ابن عباس گفت اگر حکمت بدو دهی
حمل کنی بر نخیزد و اگر رها کنی هم راه نیافته و مهتدی نشود چون سگ که اگر مطرود باشد و اگر رها کنی لهث کند
و سگ صفت باشد حسن بصری گفت مثل منافق است اگر دعوت کنی و اگر نه با حق رجوع نکند چنانکه گفت سواء
علیکم ادعوتموهم ام انتم صامتون چون این مثل زد آنگه فرمود این مثل و داستان قومی است که ایشان آیات ما را
کردند و از آن بدروغ داشتند از جهود آن پس ای محمد قصه گذشتگان با ایشان بگوی تا چون بشنوند که تفکر کنند و
باشند یعنی خبر اسلاف با این اهل کتاب بگوی تا چون بشنوند بدانند که این خبرها موافق کتاب ایشانست و تو خواندن
نیستی ایشان درین اندیشه کنند بدانند که این بوحی خدای و پیغام جبرئیل میگویی پس حجت بر ایشان لازم گردد آنگه
گفت بد مثل و داستان قومی که ایشان آیات ما را تکذیب کردند و از آن بدروغ داشتند و بر نفس خود ظلم کردند و
خود گردند و هر که را خدای هدایت کند بثواب و نعیم بهشت او مهتدی باشد براه بهشت که آن جزاء اسلام و ایمان
و این شبابت آنست که گویند هر که در بهشت رود او مومن باشد و هر که را گمراه کند از راه ثواب و بهشت ایشان باشند
که زیان کار باشند بکفر که حظ نفس خود در خویشتن تباه کردند و القسم ... که هر که را خدای هدایت کند با لطاف و
او قبول هدایت کند و اجابت دعوة کند مهتدی باشد و هر که را خدای با وی گذارد پس از آنکه لطف و تمکین کرده
و از ضلال و کفر تحذیر منع نکند او خایب و زیانکار باشد چون ضلال عند امتحان بتکلیف خدای بود از این سبب با خدای
اسناد کرد چنانکه زیادتی کفر و ایمان با سورت اضافت کرد و گفت فزادتهم رجسا الی رجسهم و جای دیگر
و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا چون عند نزول سورة و آیات بود بآن اسناد و هر که را خدای هدایت
کند او خاسر و زیانکار باشد و تا محکوم به بآن صفت نباشد حاکم بدان حکم نکند که حکم حاکم تبع محکوم به باشد
وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ
بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ
وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ حق سبحانه و تعالی میگوید که از پریان و آدمیان بسیار
که ایشان کفر خود اصرار میکنند و گوش بدعوت رسولان من نمیکنند و حجت و عقل را کار نمی بندند و در سابق
علم منست که ایشان هرگز باختیار خود ایمان نیاورند و باختیار کفر کنند و چون چنین کنند مرجع و بازگشت
ایشان جز دوزخ نباشد گویا که ما ایشان را در اصل خلقت برای دوزخ آفریدیم بدرستی که ما بیافریدیم بسیار
از جنیان و انسان که عاقبت و مصیر ایشان بدوزخ است بسوء اختیار ایشان و در آنکه ایشان در آیات ما تفکر نکنند
و همه افعال اهل دوزخ کنند مشابه آنست که ویرا از بهر دوزخ آفریده و آنگه ایشان را صفت کرد بقلت
و بعدم فهم و قلت فکر و ترک اشتغال از محل علم و حواس بوجه متابعت و گفت ایشان را دلهاست که بآن
چیزی نمی دانند و چشمهاست که بآن چیزی نمی بینند و گوشها دارند و بآن هیچ نمی شنوند یعنی چشم از آن

دادیم تا چیزی به بینند و دل از بهر آن دادیم تا بدانند و گوش از بهر آن دادیم تا بشنوند شنیدنی بشنوند و دیدنی ببینند
و آنچه بینند و شنوند در آن تدبر و تفکر کنند تا علم حاصل شود و حق از باطل بدانند پس چون آلات دارند و استعمال
نمیکنند بمنزله چهارپایانند بلکه از چهارپایان ضال‌تر و گمراه‌تر از آنکه چهارپایان را چون برانی بروند و چون بازداری بایستند
و چون براه داری بروند و ایشان بهیچ روی راه نمی‌یابند بامور دین و با آنکه ایشان را عقلی هست راه نمایند و ارشاد
و منع کنند از عناد و چون عقل را استعمال نمیکنند و بآیات و بآلات منتفع نمیشوند ایشان از بهایم گمراه‌تر باشند
و در معنی آیت وجهی دیگر هست آنست که معنی و لقد ذرأنا این بود که بیافرینیم در نشأه ثانیه بسیار از جن و انس اهل صفت
مذکور و نام دوزخ بریم برای استحقاق گناهی که کرده باشند و کفر که آورده باشند چنانکه معنی و نادی اصحاب
النار لجهنم را اصل خود باشد و آنکه گفت ایشان غافلانند از کار آخرت و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب و تامل و تدبر
در آیات و حجج و خدا راست نامهای نیکو چون ذکر کافران کرد و مذمت و ملامت ایشان گفت بی آنکه مومنان را
ترغیب کرد بدعا کردن و خدا را خواندن و گفت خدا را نامهاست نیکوتر نامهای خدا همه نیکو باشد و خدا را نود و
نه نام است یا هزار و یک نام و معانی بعض راجع است بذات او چون قادر و عالم و حی و آنچه و بعضی راجع است
باضافت بفعل او چون خالق و رازق و باری و مصور و بعضی فایده تمجید و تقدیس میدهد چون قدوس و سلام
و غنی و واحد گفت خدای را بنامهای نیکو خوانید و دست بدارید از آنها که ایشان در نامهای خدای الحاد میکنند و میل میکنند
و میگردند در نامهای او از حق و او را باوصافی وصف میکنند که لایق جلال و عظمت او نیست و نامهای او را بر بتان
می‌نهند بعد از آنکه اینجا تغییر کنند و در برابر الله بتی را لات گویند و در برابر عزیز بتی را عزی گویند و در برابر
منان منات گویند و جمله بتان را صفات خدای میخوانند و بعضی گفته‌اند که الحاد آن بود که او را بنامی خوانی که او خود را
بدان نام نخوانده باشد و در کتاب و سنت نیامده باشد و در آیه دلیلست بر آنکه خدا را جز بنام شرعی نخوانند که بدان
سمعی وارد نشده باشد مقطوع به از قرآن یا از خبری از معصوم آنکه ایشان را وعید کرد و گفت سیجزون و زود باشد که
ایشان را پاداش دهند بر آنچه کرده باشند مقاتل گفت سبب نزول آیت آن بود که بعضی مشرکان عرب شنیدند که
رسول خلق را دعوت میکند با خدای که الله است و آنگه شنیدند که خدا را رحمن و رحیم گفت گفتند محمد دعوی میکند که من
یک خدا را میخوانم و یک خدا را می‌پرستم که الله است اکنون رحمن کیست و رحیم کیست خدای تعالی این آیه فرستاد که و لله
الاسماء الحسنی ابو هریره از رسول روایت کرد که گفت خدا را نود و نه نام است و هر که آن را بر شمارد و او را بآن بخواند
بهشت شود و آنگه صفت قوم دیگر کرد و گفت از جمله آنکسانی که ما ایشان را بیافریدیم گروهی و طایفه‌اند که ایشان
بحق هدایت کنند و راه نمایند و بحق عدل و حکم کنند بعدل و راستی نگاه دارند در خبر است که پیغمبر این آیه بر خواند
گفت این آیه امت مراست که ایشان بحق گیرند و بحق دهند و بحق حکم کنند و پیش از شما قومی بوده‌اند همچنین آنگه این
آیت بر خواند که و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون ربیع انس گفت از رسول که از امت من قومی باشند
که بر حق ثبات کنند و استاده باشند تا آنگه فرمان خدای بایشان رسد و عیسی فرود آید و در خبر دیگر گفت گروهی از

امت من باشند بر حق استاده تا آنگه فرمان خدای آید بایشان و ایشان را زیان ندارد خذلان خاذل و خلاف مخالفی و در تفسیر
اهل البیت است که آیه مخصوص است و این صفات بایشان لایقست برای آنکه خدای تعالی مطلق فرمود که ایشان بحق راه نمایند
و بعدل حکم کنند و اینها نباشند الا کسانی مامون الجانب از خطا و مقطوع علی عصمتهم باقر و صادق گفتند که مراد این
علی بن ابی طالب است و هم او گفت بحق آن خدای که جان من بدست اوست که این امت هفتاد و سه گروه شوند همه در
آتش دوزخ باشند الا فرقه که خدای گفته است و صفت ایشان کرده که و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون والذین
کَذَّبُوا بِآیاتِنا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَیْثُ لا یَعْلَمُونَ وَ اُمْلِی لَهُمْ اِنَّ کَیْدِی مَتِینٌ اَوَلَمْ یَتَفَکَّرُوا ما بِصاحِبِهِمْ
مِنْ جِنَّةٍ اِنْ هُوَ اِلَّا نَذِیرٌ مُبِینٌ اَوَلَمْ یَنْظُرُوا فِی مَلَکُوتِ السَّماواتِ وَ الْاَرْضِ وَ ما خَلَقَ اللّٰهُ مِنْ شَیْءٍ
وَ اَنْ عَسی اَنْ یَکُونَ قَدِ اقْتَرَبَ اَجَلُهُمْ فَبِاَیِّ حَدِیثٍ بَعْدَهُ یُؤْمِنُونَ مَنْ یُضْلِلِ اللّٰهُ فَلا هادِیَ لَهُ
وَ یَذَرُهُمْ فِی طُغْیانِهِمْ یَعْمَهُونَ و آنکسانی که بدروغ میدارند آیات ما را و انکار میکنند و بدان ایمان نمی‌آورند
ما ایشان را درنوردیم اندک اندک و درجه درجه و نزدیک گردانیم بهلاکت و عذاب ناگاه از آنجا که ندانند ایشان و خبر
از آمدن هلاک و عذاب ندارند و ایشان را مهلت میدهیم و عذاب ایشان تاخیر میکنیم و ایشان نمیدانند که کید من متین و محکم است
گرفتن من ایشان را عذابی سخت است و فعل خود را که با ایشان میکند کید خواند از تاخیر عذاب و مهلت ایشان از آنجا که در
ظاهر احسانست و در حقیقت خذلان ضحاک گفت معنی آنست که هر وقتی که ایشان معصیتی نو کنند خدای ایشان را نعمتی نو
دهد و ایشان را فرو گذارد و تعجیل عذاب نکند که تعجیل آنکس کند که ترسد از فوت شود و هیچ چیز از قبضه قدرت او
فایت نگردد و عذاب او سخت کسی طاقت عذاب او ندارد و آنگه گفت اولم یتفکروا ای کافران و مشرکان اندیشه نمیکنند
تا بدانند که بصاحب ایشان یعنی در محمد هیچ جنونی و دیوانگی نیست تا او را دیوانه خوانند و این چنان بود که رسول در
موسم حج بر کوه صفا شد و قبایل و بطون و افخاذ قریش و غیر قریش را با خدای دعوت میکرد و میگفت یا بنی فلان و یا بنی
فلان از خدای بترسید و از کفر و معاصی دور شوید و بیکی خدای ایمان آورید و بت را سجده مکنید و ایشان او را منکر
گروهی از ایشان گفتند ان صاحبکم لیصیح صیاح المجانین این صاحب شما همانا دیوانه است که بانگ میدارد
خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت چرا اندیشه نمیکنند تا بدانند که با او هیچ دیوانگی نیست و دیوانه بحقیقت ایشانند که
او را دیوانه میخوانند از آنکه چون تو شخص را با حلم و سکینه و وقار و کمال عقل و وفور فضل و اجتماع پسندیده و بخصال نیکو همی
دیوانه خوانند پس دیوانه خواندن ایشان مر ترا جز از دیوانگی ایشان نباشد و جمع کردن میان دو صفت متناقضه هم از غایت
دیوانگیست و این چنان بود که مشرکان پیغمبر را گاهی دیوانه خواندند و گاهی ساحر و کاهن و سحر و کهانت از کسی آید که کمال عقل
و فراست داشته باشد و هیچ عاقل روا ندارد که این دو لفظ متناقض بر یک شخص اطلاق کند لیکن از سر تحیر و سرگشتگی در
کار رسول میگفتند چون اخبار غیب می‌شنیدند گفتند کاهنست و چون معجزات خارق عادت میدیدند گفتند ساحر است
و چون نظم قرآن شنیدند که عرب و عجم از آن عاجز بودند گفتند شاعر است و چون خدا را بی چون و چگونه و بی مثل و بی مانند و بی
ضد و ند میخواند گفتند که دیوانه است از آنچه گمان میکردند نتواند بودن خدای گفت او دیوانه نیست او بیم کننده مبین است

لقد
شیء
له

ای راست خلایق را از عذاب و عقوبت خدای آنکه گفت اولم ینظروا ای نظر نمیکنند و نمینگرند و فکر و اندیشه نمیکنند در ملکوت
و ملک آسمان و زمین و در آسمان و زمین نگاه نمیکنند که از با عظم خلق و ثقل جرمش چگونه در هوا معلق بداشته است
بی عمادی و ستونی از زیر آن و بی علاقه از زبر آن و مزین گردانیده او را بستارگان و هفت ستاره در دوازده برج
میگرداند بحسابی راست بسیر متفاوت و این زمین با گسترانیده بانواع نبات و اشجار و اثمار و انواع خلایق و اصناف
بدایع از جمادات و حیوانات و دو آنچه خدای تع پیدا فرمود از همه چیزی که نام شی بر و واقع میشود یعنی از هر چه این نام بر وی
افتد و واجب است اما بنفسه و اما بواسطه و نیز در آن اندیشه نمیکنند که شاید بود که مرگ ایشان نزدیک آمده باشد و تو انکه
تا فکر و این اندیشه مرگ داعی باشد ایشان را بانکه برای دین احتیاط بکنند و مال و مرجع خود در انگرند و از دنیا و حرص دنیا دور
شوند و بچیزی نزدیک شوند که ایشان را از عذاب ابدی و فضیحت جاودانی باز آرد و چون باین حدیث که قرآنست ایمان نمی آورند
با نهایت فصاحت و بلاغت او که جمله خلایق عاجز شدند از آوردن نظیر آن پس بکدام حدیث و خبر ایمان خواهند
آوردن آنکه فرمود که و من یضلل الله هر کرا خدای ضلال کند یعنی هر کرا که خدای بتکلیف و امتحان کند تا خذلان ضلال شود
او را هادی نباشد که او را دلیل آرد و برهانی انگیزد همانند او که خدای نصب کرده است برای او و مقارنت آن آیات
از آن و چون بتکلیف و امتحان کند و ایشان اختیار ایمان نکنند و اختیار کفر و طغیان کنند بگذارد ایشان را در طغیان ضلالت
و جهالت سرگشته و متحیر و معنی آن بود که هر کرا که خدای گمراه کرد از راه بهشت و بهشت تمادی بر سبیل
عقاب بر کفرش و را هادی نباشد و رها کند او را در ظلمات و در تاریکیهای قیامت و موقف
متحیر میگردد تا آنکه فرشتگان عذاب باو رسند و او را بدوزخ برند یسئلونک عن الساعة ایان مرسیها
قل انما علمها عند الله ولکن اکثر الناس لا یعلمون قل لا املک لنفسی نفعا ولا ضرا الا ما
شاء الله ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر وما مسنی السوء ان انا الا نذیر وبشیر
لقوم یؤمنون یعنی این منکران حشر و نشر از تو ای محمد سوال میکنند و می پرسند از وقت قیامت که وقت آن
کی است و کی خواهد بودن و قیامت را ساعت خوانند از آنجا که ناگاه باشد یا از بهر آنکه با طول و درازی که از آن است
نزدیک خدای ساعتی باشد از ساعتهای خلق و ساعت عبارتست از وقت نفخ صور اول و دوم که همه خلق مرده
و باز همه زنده شوند ایشان را جواب ده و بگو که علم آن نزدیک خدای تعالی است از بهر آنکه از خلق پوشیده داشته است تا
خلقان خایف و ترسناک باشند دائما که مبادا که قیامت ناگاه ظاهر گردد و پس ایمن نباشند و دست بازگذارند
و بر سر توبه و طاعت باشند چه اگر وقت اجل و مرگ خود معین دانستندی تا اول مغری و دلیر بودندی بمعصیت
و باخر ملجا بودندی بتوبه و طاعت و این هر دو منافی تکلیف است زیرا که خداوند تعالی از بنده تکلیف اختیاری
خواسته است آنکه گفت ثقلت گرانست بر اهل آسمان از فرشتگان و بر اهل زمین از آدمیان و جنیان یعنی وقوع
او و علم او با شدائد احوال و اهوال که از آنست آنکه او هم بیان کرد و گفت که قیامت بشما نیاید الا ناگاه و لذ
تو میپرسند از قیامت و آمدن آن خدا راند که تو دانا و عالمی بحقیقت احوال و آمدن آن که از تو سوال میکنند و تو از ا

نیک

نیک بدانسته‌ای پندارند که تو دوست میداری سوال ایشان را و میخواهی که از تو سوال کنند یعنی تو جواب سوال ایشان میدانی
سبب آنکه این علم غیب است و جز خدای نداند ولکن بیشتر مردمان نمیدانند که او دست باین علم مخصوص است ابن عباس گفت
این سوال جهودان کردند رسول صلعم گفت که قیامت ناگاه برخیزد و مردم هر کسی بشغل خود مشغول باشند یکی حوض اصلاح
میکند و یکی چهارپای را آب میدهد و یکی در بازار قیمت متاع میکند و یکی میراث کردن را ترتیب میدهد و جای میسازد
و نعمان از رسول روایت کرد که جبرئیل مرا گفت که قیامت برنخیزد تا سه خصلت پیدا نشود قول خلاف بسیار شود و
عمل اندک گردد و مردم وصیت نکنند و هر کس آنکه دارد از مال بخل کند و چون مجالس باشد که در آنجا ذکر خدای کنند کم
بود که این بدعت آنکه خدای تع پیغمبر خود را فرمود که بگوی ای محمد که مالک نیستم برای نفس خویش نفعی و ضرری و سودی و زیانی
را و من نتوانم که نفع بخود رسانم و شر و بدی از خود باز دارم که اینها بخدای تعلق دارد و بمن ندارد و در دست من نیست
الا آنچه خدای خواهد که مالک آن باشم بتملیک او و تمکین او و اگر مرا متمکن گرداند از جذب نفعی بخود و دفع ضرری از خود توانم و الا نه
نتوانم و اگر من غیب دانستمی مرا خیر بسیار شدی و خیر خود را بسیار گردانیدمی و هیچ بدی و مکروهی بمن نرسیدی
ولکن من نمیدانم و مرا باین علم راه نیست ابن عباس گفت که اهل مکه گفتند رسول را که خدای ترا خبر نمیدهد که نرخ کی
گران خواهد بود و کی ارزان خواهد بود تا تو در وقت ارزانی بخری برای وقت گرانی و بر آن سود کنی خدای تعالی این آیه
فرستاد و گفت بگو که من این ندانم و نتوانم دانستن الا که خدای مرا اعلام کند و تمکین دهد و من این کار نکرده‌ام و من
نیستم الا ترساننده و بشارت دهنده ایشان را که ایمان آرند و مرا تصدیق کنند قول من باور دارند و این آیه دلیل است
بر آنکه قدرت قبل از فعل باشد برای آنکه اگر دانستی خیر بسیار کردمی پس اول قدرت میدهد تا قادر باشد بر آن چه اگر
قدرت مع الفعل باشد و اگر بی علم غیب دانستی استکثار خیر توانستی کرد والله اعلم هو الذی خلقکم من نفس
واحدة وجعل منها زوجها لیسکن الیها فلما تغشیها حملت حملا خفیفا فمرت به فلما
اثقلت دعوا الله ربهما لئن آتیتنا صالحا لنکونن من الشاکرین فلما آتیهما صالحا جعلا له
شرکاء فیما آتیهما فتعالی الله عما یشرکون ایشرکون ما لا یخلق شیئا وهم یخلقون ولا
یستطیعون لهم نصرا ولا انفسهم ینصرون وان تدعوهم الی الهدی لا یتبعوکم سواء
علیکم ادعوتموهم ام انتم صامتون او آن خدایست که بیافرید شما را از یک نفس و از یک تن یعنی آدم
و هم از آدم جفت او را که حوا است بیافرید چنانکه در اخبار است که حوا را از پهلوی چپ آدم بیافرید تا آدم را
باو سکون و آرامی باشد چون از و بود و از جنس او بود که جنس را بجنس خود بیشتر میل بود و از ناجنس رمنده باشد که
چون آدم با او خلوت کرد یعنی با حوا حوا بار ور گشت از آدم بار سبک برای آنکه هنوز آب بود در رحم او و بگذشت
بآن بار او و در کارهای خود برآمد گران بار شد پس آنگه که گران شد آدم و حوا خدای را بخواندند که از وی فرزند صالح
خواستند با سلامت از همه عیبها و گفته‌اند که مراد بصالح از نرینه بود یعنی اگر ما را پسری دهی ما از جمله شاکران نعمت تو
باشیم چنانکه آدم و حوا این دعا کردند و فرزند نرینه خواستند هیچکس نبود از فرزندان ایشان تا این دعا نکنند و آن

حاجت نخواستند پس مراد بدعوا الله آدم و حوا باشد و فرزندان او از زنان و شوهران یکدیگر پس آنکه که ایشان را فرزند
صالح داد یعنی فرزندان آدم را که آدم و حوا را از مرد و زن ایشان یعنی هر یکی از مرد و زن ایشان خدا را شریکان پدید کردند
در آنچه ایشان را خدای داد با آنکه رفتند و فرزندان خود را که عبد الله بودند و بنده و آفریده وی بودند عبد العزی
و عبد اللات و عبد مناف نام کردند و خدای تعالی منزه کرد نفس خود را از آنچه با وی شریک آرند و دلیل بر آنکه شرک
باشد و گفت خدای متعالی و بزرگوار است از آنچه با وی شریک آرند و دلیل بر آنکه مراد از آن ضمایر مثنی که
اولاد او است نه آدم و حوا آنکه گفت عما یشرکون و نگفت عما یشرکان محمد بحر اصفهانی گفت که این آیه در جمله
این آیه متعلق است بفرزندان آدم و حوا و از آن هیچ بآدم و حوا متعلق نیست الا قوله هو الذی خلقکم من
نفس واحدة با اول خطاب کرد بجمله مکلفان از مومن و کافر و بر و فاجر آنکه تخصیص کرد کافران را و خبر داد از ایشان
با آنچه کردند و گفته و وجهی دیگر آنست که مراد بجعلا له شرکا آن باشد که گروندان ایشان مر این فرزندان را شرکا یعنی
چون خدای ایشان را فرزند بداد که خواسته بودند دیگری طلب میکردند تا شریک آن فرزند باشد و شریک حق
مخلوق را نباشد و خالق را شریک نبود از بهر آن گفت که خدای تعالی منزه و متعالیست از آنچه کافران [illegible] شرک
میکردند چون در آیه لفظ شرک بود خود را از آن منزه کرد و وجهی دیگر آنست که خطاب قریش راست و ایشان آل
قصی اند معنی این بود که شما را که قریشید از یک نفس آفرید یعنی از قصی و زن او را هم از نفس او آفرید یعنی عربی قرشی
و ایشان از خدای فرزند صالح خواستند چون خدای ایشان را بداد آنچه طلب میکردند ایشان نام خدا را در آنچه ایشان را داد
شریک پدید کردند از آنجا که ایشان را چهار فرزند نرینه بود و یکی را عبد مناف نام کردند و یکی را عبد العزی و یکی را عبد قصی
و یکی را عبد الدار و این وجوه در معنی آیه نیکو است اما آنچه گفته اند که این جمله آدم و حوا کردند نیکو نیست و آن آن
که گفته اند چون حوا بار گرفت ابلیس با او آمد بر صورت شخصی و او را گفت هیچ میدانی که آنچه در شکم تو هست چیست گفت نه
گفت چه ایمن باشی از آنچه در شکم تست حیوانی باشد از جنس اینکه در زمین میگردند از سگ و خوک و غیر آن که جمله زمین
از جنس ایشان مملو است و از شما کسی نیست حوا گفت پس چه باید کردن گفت من مردی ام آدم کرم از نزد خدای
منزلتی هست دعای مستجاب دارم اگر من دعا کنم فرزند از جنس شما بود گفت پس دعا کن گفت بکنم با آنکه شرط کنی
که چون بزمین آید عبد الحارثش نام کنی و ابلیس را حارث نام بود شرط کردند که چنین کنند چون بزاد عبد الحارثش نام
کردند فذلک قوله جعلا له شرکاء فیما آتیهما و از جمله افتراها که بر انبیا نهاده اند یکی اینست و این فریه عظیمست
که بر آدم و حوا نهاده اند آدم که خدای او را برگزید ان الله اصطفی آدم و او را خلیفه زمین کرد که انی جاعل فی
الارض خلیفة و منزه و معصوم از معاصی و جمله پیغمبران نیز از گناه کبیره و صغیره معصوم اند که اگر نباشند طبع از
قبول قول ایشان نفرت آید و چون روا نبود که ایشان کبیره یا صغیره کنند چگونه شرک و کفر از ایشان روا دارید و
بزبان کفر گویند الا کسی که پیغمبر را نشناسد و شخصی خوانده اند که جعلا له شرکا و شرک ایشان بود یعنی او را حد اگر دانند
در آنچه ایشان را داد خدای از مال اما تنزیه خدای خود را از شرک آنست که ذکر شرک رفته است آنکه گفت ای شریک کردند

با خدای از آنکه چیزی نتوانند آفریدن و ایشان را آفریده اند یعنی جمادات را می پرستند که ایشان قادر نیستند بر اصول نعم
تا بآن مستحق عبادت شوند و عبادت بر حق مر خدا راست که او قادر لذاته است و بر همه مقدورات قادر است عباد
او را رها کرده اند و عبادت اصنام میکنند که مخلوق اند و نتوانند که عابدان خود را یاری کنند و نه نیز توانند که خود را
یاری کنند و آنکه چنین باشد در غایت عجز و ذلت باشد البته روا نباشد عبادت او را کردن و اگر ایشان را بخوانید
تا شما را راه نمایند ایشان شما را متابعت نکنند بمراد و مطلوب شما از آنجا که جمادند عقل و حیوة و سمع و بصر ندارند
و معنی دیگر آنست که اگر شما این بت پرستان را بهدایت دعوت کنید و با راه راست خوانید ایشان شما را متابعت
نکنند از آنجا که بعید الفهم اند و قلیل النظر نادانی و غفلت بر ایشان مستولی شده است چنان شده اند که بر ایشان
یکسانست دعوت کردن ایشان و دعوت ناکردن و خاموش بودن ایشان یعنی اگر بخوانید بهدایت و اگر نخوانید
از ایشان خاموش باشید که بر ایشان یکسانست از آنجا که در ایشان فلاحی نیست چه بر کفر اصل کردند و بر جحود و کفر
و انکار مقیم اند اِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ عِبَادٌ اَمْثَالُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا
لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اَلَهُمْ اَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا اَمْ لَهُمْ اَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا اَمْ لَهُمْ اٰذَانٌ يَسْمَعُونَ
اَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا اَمْ لَهُمْ
بِهَا قُلِ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلَا تُنْظِرُونِ حق سبحانه و تعالی حکایت میکند با بت پرستان و میگوید
که آنکسانی که شما ایشان را می پرستید و میخوانید بدون خدای ایشان همه بندگانند امثال و مانند شما همه عاجز و اسیر
و محتاج چنانکه شما عاجز و محتاج و اسیرید و اگر باور نمیدارید که ایشان عاجز و اسیر و محتاجند ایشان را بخوانید
تا شما را اجابت کنند اگر راست میگوئید و چون اجابت دعا خواهید از ایشان و ایشان اجابت نکنند بدانید که
که ایشان نشنوند و نه بینند و ندانند و قادر و عالم نه اند و غنا و کفاف نکنند آنکه ایشان را بر وجه دیگر تشبیه کرد
و گفت ایشان را پایهاست که بآن بروند یا ایشان را دستهاست که بآن بگیرند یا ایشان را چشمهاست
که بآن ببینند یا ایشان را گوشهاست که بآن بشنوند و این جمله استفهامست بر سبیل انکار و تقریع یعنی پای
رونده دارند و نه دست گیرنده و نه چشم بیننده و نه گوش شنونده چون ایشان را این آلت نیست چگونه قادر باشند
و چون قادر نباشند البته را چگونه شاید و سزای عبادت چگونه باشند و شاید و وجهی دیگر در معنی آیه آنست
که آنکسانی که شما ایشان را می پرستید ایشان بندگانند مانند شما و این بر سبیل استهزا گفت یعنی نهایت کار ایشان
آنست که ما فرض کنیم که ایشان زنده و عاقل باشند و اگر چنین باشند ایشان هم بندگان باشند مانند شما و هیچ
فرقی و فضلی نبود میان شما چنانکه شما محتاجید ایشان نیز محتاجند و چنانکه شما عاجزید ایشان نیز عاجز باشند
آنگاه این صفت نیز از ایشان نفی کرد و گفت ایشان را پایی هست که بآن بروند یا دستی هست که بآن بگیرند یا
چشمی و گوشی که ببینند و بشنوند یعنی ایشان نیز پستی از شما عاجزتر و ذلیلتر باشند آنکه رسول را خطاب کرد و گفت
بگو این کافران را که شریکان و انبازان خود را یعنی این بتان را که می پرستید ایشان را بخوانید و آنکه همه کید کنید در هلاک من
کنید و در مضرت من رای زنید و مرا هیچ مهلت مدهید و منگرید تا هیچ وارد بایدنه و این سخن کسی نگوید مگر آنکس که واثق

باشد بعصمت و نگهداشت خدای آنهنگامی که مشرکان پیغمبر را تخویف کردند و از بتان میترسانیدند خدای فرمود که
باین سخن جواب ده که ان ولیی الله الذی نزل الکتاب وهو یتولی الصالحین والذین تدعون
من دونه لا یستطیعون نصرکم ولا انفسهم ینصرون وان تدعوهم الی الهدی
لا یسمعوا وتریهم ینظرون الیک وهم لا یبصرون خذ العفو وامر بالعرف و
اعرض عن الجاهلین میگوید ای محمد بگو ایشانرا که ولی من و یاور من خدایست آنخدای که کتاب قرآن فرستاده او
مرا نگاه دارد و نصرة دهد و او بنفس خود متولی کار صالحان باشد و با کسی دیگر نگذارد و آنانکه شما ایشانرا می پرستید
بدون خدای از بتان شما را نصرت نتوانند کرد و یاری نتوانند داد و خود را نیز یاری نتوانند کرد از آنجا که جماد اند و بیجان
قادر نیستند و اگر ایشانرا بخوانند بهدی و دین اسلام و راه راست نشنوند از آنکه آلت شنیدن ندارند و گفته اند
یعنی قبول نکنند و نپذیرند و تو ای محمد می بینی ایشانرا که در تو می نگرند و نمی بینند یعنی ایشان بنگرندگان میمانند
از آنجا که صورت ایشان چنان ساخته اند که هر کس که در ایشان می نگرد پندارد که ایشان می نگرند و تقلیب حدقه میکنند تا
چیزی را ببینند و گفته اند که مراد باین مشرکانند یعنی بتو مینگرند و آثار و افعال تو می بینند اما بآن منتفع نمیشوند پس چنانست
که گوئی نمی بینند آنگه رسول را فرمود بطریق مسامحه و مساهله در معامله و معاشرت و مکارم اخلاق کار بستن و گرد
تعسیر ولشد دگردن گفت عفو از ایشان آنچه بر ایشان آسانست بی مشقتی و تکلیفی عبدالله عباس گفت و سدی
که مراد آنست که آنچه فزود میشد از اموال و صدقات برای درویشان و حقوق که واجب شد بر ایشان آنچه عفو و
سهل باشد از ایشان بستان و استقصا و مبالغت مکن و گفته اند این پیش از نزول آیات صدقات بود و وجوب زکوة
چون آیه زکوة آمد این منسوخ شد و واجب شد گرفتن زکوة بطوع و کره و از بهر این بود که رسول اعمال فرمود گرفتن
زکوة و بهر شهری و قبیله عاملی فرستاد و بر عموم حمل کردن اولیتر است دیگر آنکه وی را فرمود که مردمانرا نیکوئی
فرمای بطاعت خدای از واجبات و مندوبات بهرچه باشد و بهرچه نیکو باشد عقلا و شرعا روایت کرده اند که رسول
گفت که چون این آیت آمد جبرئیل مرا گفت درین آیه که وامر بالعرف معنی آنست که ان تصل من قطعک وتعطی من
حرمک وتعفو عمن ظلمک و شاعری این معنی نظم کرده است و گفته   مکارم الاخلاق فی ثلاثة   من کملت فیه فذاک الفتی
اعطاء من یحرمه ووصل من   یقطعه والعفو عمن اعتدی   جعفر بن محمد الصادق ع گفت که خدای تعالی بمکارم اخلاق
فرموده و در قرآن هیچ آیتی نیست جامع تر بمکارم اخلاق ازین آیه و رسول ع گفت بعثت لاتمم لکم مکارم الاخلاق
و بعضی از زبان پیغمبر گفته اند که مکارم اخلاق ده چیز است آنکه راست گوید و مسلمانانرا راست گوی دارد و سائل را عطا
دهد و مکافات نیکو کند بهمه کس و صله رحم کند و ادای امانت کند و همسایه را حرمت دارد و رفیق را با نیاه کرده و مهمانرا
طعام دهد و سر همه مکارم اخلاق شرم داشتن است آنگه فرمود که از جاهلان روی بگردان و با ایشان مخالطت مکن و اگر
سفیهی بسفاهت و بخردی بر او برخیزد در مکافات او مکوش بعضی مفسران گفته اند که مراد ابو جهل است و اصحاب او آنگه باین
قتال منسوخ شد واما ینزغنک من الشیطان نزغ فاستعذ بالله انه سمیع علیم ان الذین اتقوا

اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون واخوانهم یمدونهم فی الغی ثم لا
یقصرون واذا لم تاتهم بایة قالوا لولا اجتبیتها قل انما اتبع ما یوحی الی من ربی هذا بصائر من
ربکم وهدی ورحمة لقوم یؤمنون اگر بتو رسد از شیطان زغی و وسوسه بر خلاف آنچه ترا فرموده اند
و ترا دعوت کند بافساد و تباهی خطاب پیغمبر راست و مراد امت وی اند از آنکه بدلیل معلوم شده است که شیطان
پیغمبر را وسوسه نتواند کردن و گرد او نتواند گردید تو از وسوسه وی پناه با خدای ده و با درگاه او گریز تا او ترا از شر
شیطان نگاه دارد و از مکر او که اوست آنخدائی که شنواست وسواس شیطانرا و داناست باحوال شما آنگه ذکر
متقیان و پرهیزکاران کرد و گفت آنکسانی که متقی و پرهیزکار باشند و خدای ترس چون وسوسه از شیطان بایشان
برسد یا رنجی که از جنس سودا و جنون باشد یاد آورند خدا را و اوامر و نواهی او را کار بندند و نام وی برند تا از و
ایمن گردند مجاهد گفت که این مردی باشد که خواهد معصیتی کند خدا را یاد کند و آن معصیت کند و رشد و صلاح خود در آن بیند
بعضی علما گفته اند که المتقی من یشتهی فینتهی ویبصر فیقصر اما کسانی که برادران شیطان اند از کفار و فساق شیطان ایشانرا بضلالت
و غوایت و گمراهی میکشد و در آن بخافرو میگذارد بخلاف متقیان که اگر ایشانرا وسوسه باشد از شیطان با معصیتی کشد
و گناهی از ایشان در وجود آید ایشان پشیمان شوند و از آن توبه کنند و از آن میانه بیرون آیند اما اخوان الشیاطین برادران
دیو بخلاف این کنند و توبه نکنند و از این میانه بیرون نیایند معصیت را زنا نشوند و بر آن اصرار کنند آنگه با رسول خود
خطاب کرد و گفت ای محمد چون تو با ایشان آیتی نیاری از تو اقتراح کنند و گویند ترا که چرا اختیار آن نکردی و آن را بیاوردی
و از خدای خود درنخواستی با آن آیه ترا بدادی تو ایشانرا جواب ده و بگو که این در دست من نیست و مراد من نیست
اگر خدای مصلحت داند بکند و اگر نداند نکند من جز متابعت این نتوانم کرد که بمن وحی میکنند از قرآن که آن وحی است
بمن از خدای من و مرا نباشد که از خویشتن کاری کنم یا چیزی گویم که مرا نفرموده باشند و این قرآن بصیرتها و
حجتها و دلیلهاست از خدای شما که بآن حق از باطل بدانید و نیک از بد بشناسید و هدایتی و بیانی و رحمتی است
جمع مومنانرا که ایشان بدان منتفع شوند و از آن فایده گیرند نه کافرانرا که ایشان در آن اندیشه نکنند تا علمی
بحاصل آید واذا قری القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلکم ترحمون واذکر ربک فی
نفسک تضرعا وخیفة ودون الجهر من القول بالغدو والآصال ولا تکن من الغافلین
ان الذین عند ربک لا یستکبرون عن عبادته ویسبحونه وله یسجدون عبدالله عباس
و ابن مسعود گفته اند که سبب نزول آیه آن بود که در ابتدای شرع در نماز روا بودی که بر یکدیگر سلام کنند خدای
این فرستاد زهری گفت در حق مردی انصاری آمد که رسول در نماز چون آیتی خواندی او با او از بلند باز سواخواندی
خدای تعالی این آیه فرستاد و او را و دیگرانرا فرمود تا در نماز خاموش باشند و گوش با قرائت امام کنند کلبی گفت
چون ذکر دوزخ شنیدندی جزع کردندی خدای این آیه فرستاد بیشتر مفسران و اهل علم بر آنند که استماع قرآن و انصات
در نماز فرموده برای آنکه در قرآن ابتدای واجب نیست و اتفاقست که استماع قرآن جز در نماز واجب نیست خدای تعالی که

وتعالی میگوید که چون قران خوانند گوش با قران کنید وادا مرد نوا ای از گوش جان بشنوید وچنان مکنید که مشرکان در
وگفتند که لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فیه پس شما که مومنانید گوش با قران کنید تا معانی آن بدانید و بمواعظ و احکام
آن متعظ شوید و منتفع گردید و بشنوید و گوش فرا دارید و خاموش باشید و دران میانه سخن مگویید تا باشد که
شما را رحمت کنند و شما را بیامرزند و بگناهان موآخذه نکنند اکثر خطاب با رسول و جمله مکلفان در تحت آن داخلند
گفت یاد کن مر خدای را در نفس خویش یعنی با خود ذکر خدای کن و قرآن خوان و دعا کن و تسبیح و تحمید و تهلیل وی
گوی بتضرع و زاری و خوف و ترس از عقاب او و با آوازی که جهر و بلند نباشد تا از ریا دورتر باشد و بقبول اجابت نزدیکتر
ابن عباس گفت مراد قرائتست در نماز که ماموم قرائت خواند چنانکه میان او بود و نفس او و این محمول باشد
بر آنکه امام قرائت بلند خواند اما آواز او بماموم نرسد آنگه در صفت خواند که گفت مجاهد و بعضی اهل معانی گفته اند که
خدای عزوجل مکلفان را فرمود که او را یاد دارند در دل و فراموش نکنند و تضرع کنند در دعا و استکانت و خضوع
بجای آرند و بدعا حاجتی که خواهند آواز برندارند چه با کسی میگویند که بروی هیچ چیز پوشیده نیست و احوال
واعمال و حقایق همه میداند و بقران متعظ میشوند و بپیامش منتفع میگردند و خدا را یاد میکنند بطاعت در
اوامر و بتضرع و تلهف بر سبیل خوف از عقاب او پس چون قران خوانید در نماز آواز بلند برندارید اگر چه قسمی یا
کرد و گفت بیاد دار در شبانگاهان و تخصیص این دو وقت از بهر تفضیل زمانست و گفته اند که مراد باین دوام است
یعنی ایصال شب بروز و روز بشب و ایما انگیزی با موکد کردانید و گفت ولا تکن من الغافلین یعنی از جمله کسانی مباش
که ایشان از غافلان باشند از ذکر خدا و مشغول باشند از ... یعنی آنانکه فرشتگان مقرب اند
بفضل و رحمت خدای استکبار و گردنکشی مینمایند و از عبادت خدای پرستیدن او و همیشه او را تسبیح و تحمید و
تمجید و تهلیل و شرمی کنند از آنچه لایق حضرت او نباشد و مر خدا را سجده میکنند پس چون این فرشتگان با رفعت و
ومنزلتی که ایشان راست و قرب مقام ایشان برحمت او بنده وار شب و روز بطاعت و عبادت وی مشغول می شوند
و خشوع و خضوع مینمایند فرزند آدم بطریق اولی باید که شب و روز به بندگی و عبادت و ذکر او مشغول باشند و بخود راه
ندهند زیرا که بنی آدم را احتیاج بدرگاه او بیشتر است و دشمن همچو شیطان در پی او که علاج آن جز ذکر خدای
وتوکل بروی نیست فلیتوکل المومنون

بسم الله الرحمن الرحیم

یسئلونک عن الانفال قل الانفال لله والرسول فاتقوا الله واصلحوا ذات بینکم واطیعوا الله
ورسوله ان کنتم مومنین انما المومنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم واذا تلیت
علیهم آیاته زادتهم ایمانا وعلی ربهم یتوکلون الذین یقیمون الصلوة ومما رزقناهم ینفقون
اولئک هم المومنون حقا لهم درجات عند ربهم ومغفرة ورزق کریم عبدالله عباس
گفت سبب نزول آیه آن بود که رسول ع گفت که هر که بفلان جای شود و یرا از نفل یعنی غنیمت چندین دهم و هر کس که کسی را
بکشد و یرا چندین باشد و هر کس که اسیری بیارد و یرا چندین باشد چون قوم روی بهم آوردند جوانان بشتافتند و پیران

ومردمان

ومردمان معروف با رسول استادند از زیر رایت چون خدای تعالی ظفر داد مسلمانان را بر کافران بیامدند و آنچه رسول گفته بود
طلب داشتند پیران و بزرگان که با رسول بودند گفتند که ما برای آن نشتافتیم که خدمت رسول و محافظت رایت طاعت
کردیم و این را او نیز شناختیم که اگر ما تنها ماندی رسول از مشرکان المی رسیدی که بروی حمله آوردندی و رنج با و رسانیدندی
و رایت را بیفکندندی ما درین مقام که استاده بودیم مدد شما بودیم و مردی ما از مردی شما کمتر نبود ما را بکنیم که
غنیمت شما برید مردی از انصار بان نام ابوالیسر بود برخاست و گفت یا رسول الله تو گفتی که هر که مردی را
او را چندین غنیمت باشد و هر که اسیری بیارد او را چندین من هشتاد مرد کشتم و هشتاد اسیر آوردم سعد معاذ گفت
یا رسول الله آن مزد که ایشان طلب کردند ما را نبایست یا ما از ایشان بددل تر بودیم و لیکن ما نخواستیم که
تو شهار با کنیم رسول ع در آن کار توقف کرد مردم درین گفت و گوی افتادند سعد گفت یا رسول الله مردم بسیار
و غنیمت اندک اگر آنچه وعده داده با اینان دهی برای دیگران چیزی نماند و تشنگی شوند خدای این آیه فرستاد رسول
ع آن غنیمت را بسویه قسمت کرد عباده بن الصامت گفت که این در اهل بدر آمد سعد ابو وقاص گفت من روز بدر
سعد بن امیه را بکشتم و از او تیغی بود که او را ذوالکتیفه گفتندی برداشتم و پیش رسول آوردم و گفتم یا رسول الله این
تیغ بمن ده که من خداوند کشته ام گفت این تیغ مرا نیست و ترا نیست مسلمانان راست برو و بر سر غنایم
من بیامدم و بر سر غنایم نهادم و رنج عظیم بر دل من رسید با خود گفتم باشد که این تیغ بکسی افتد که این رنج نبرده
خدای تعالی این آیه فرستاد و رسول ع قسمت غنایم کرده آن برسول افتاد و بمن بخشید و گفته اند که در مهاجر و
انصار اند که در قسمت غنیمت خلاف کردند خدای تعالی کار آن با رسول افکند تا چنانکه صواب داند قسمت کند
حق سبحانه و تعالی میگوید که ای محمد از تو می پرسند که روز بدر آنچه حاصل شد کراست بگوی جواب ده که ان انفال
خدا راست و رسول خدا را عکرمه و مجاهد و ضحاک گفتند که چون رسول رایتی بجائی فرستادی چون باز آمدندی با غنیمت
پرسیدندی که این کراست خدای گفت بگو که خدای و رسول خدا راست عطا گفت آن چیزی بودی که بدست مسلمانان
افتادی بی قتال از بنده و پرستار و اسب و گفته اند که مراد ازین خمس مالست چون خمس غنایم برگرفتی رسیدی
یعنی خدای و رسول راست از محمد باقر روایتست که انفال هر زمینی بود که اهلش از آن باز بسپارند و هر زمینی خراب
که از اهلی و مستحق نباشد و اقطاعهای پادشاهان که در دست ایشان باشد نه بر وجه غصب و میراث کسی که او را وارث
نباشد و کنیزک و اسب قیمتی و جامه گرانمایه که از النظیر نباشد در غنیمه این همه پیش از قسمت از جمله انفال بود و آن
آنست که رسول را بود و از پس او قایم مقام او را که ناظر باشد در کار مسلمانان بفرمان وی چون ظاهر باشد و در حال
غیبت شیعه خود را رخصت داده اند که در آن تصرف کنند آنچه ایشان را از آن چاره نبود از مآکل و مناکح و مساکن و در
قراءت اهل البیت و ابن مسعود چنین است که یسئلونک الانفال ای محمد انفال از تو خواهند بگو که شما را در آن حقی
ان خدا راست و رسول خدا را پس از خدای بترسید و طلب چیزی مکنید که شما را در آن حقی نباشد پس اگر ایشان را در آن
حقی بودی خدای نگفتی که فاتقوا الله خلاف کرده اند در آنکه این آیه منسوخست یا نه مجاهد و سدی و عکرمه و بعضی

از مفسران کفتند که منسوخست بقوله واعلموا انما غنمتم من شیء ودیکران کفتند که منسوخ نیست دو رستان برای انکه
نسخ محتاج بود بدلیل وچیزی نیست که دلیل نسخ کند و منافی نیست میان این ایه وایه خمس ونسخ انجا بود که
منافی بود میان ناسخ ومنسوخ وجمع کردن نشوان میان ایشان انکه خدای کفت فاتقوا الله از خدای بترسید وطاعة
وامر او را کار بندید واز معاصی اجتناب کنید واصلاح ذات البین بجای آرید قتاده کفت که مراد باین اصلاح ذات البین
انست که در عهد رسول چون مسلمانی کافری را بکشتی سلب وسلاحش ان مرد را بودی چون این آیه امد رسول علیه السلام
تا انفال یعنی رد کردند بر وجه مصالحه و توسط مجاهد کفت مراد باین امر نهی است واز ان اختلاف که ایشان
کردند روز بدر در غنیمت کفت خلاف مکنید وحقیقت حال خود را اصلاح کنید وانچه سبب منازعت است از
میان بردارید وخدای ورسول را اطاعت دارید وامر ایشان را کار بندید واز نواهی ایشان منتهی شوید اکر شما کرویده
وبخدای ایمان آورده که انکه ایمان دارد بخدای وثواب خدای وعقاب او ایمان ویرا باعث بود وحامل بر طاعت خدای عز وجل
انکه وصف مومنان مخلص کرد وکفت بر وجهی بلیغ که انما المؤمنون انما اثبات چیزی را بود ونفی هر چه جز ازوی باشد
کفت مومنان ان باشند که چون در پیش ایشان ذکر خدای کنند ونام خدای برند دلهای ایشان بترسد وچون ایات خدای
بر ایشان خوانند ایمان زیادت کردد ودر همه کارها توکل بر خدای کنند وکارهای خود را باوی کذارند وانچه ترسند وامید
دارند ونماز بپای دارند بشرایط وکزاردن در اول وقت قیام نمایند واز انچه ما ایشان را روزی داده ایم نفقه کنند
این جماعت که بدین صفات مخصوص اند مومن حقیقت اند ومستحق اطلاق اسم ایمان ایشان را است نزدیک خدای ایشان را
ایشان را درجاتی رفیع ومقاماتی شریف جزای اعمال نیکوی ایشان با نعیم بهشت ولذات ماکل ومشارب ومنازل
نفیس در خبرست که ان هفتاد درجه هر درجه چندانکه اسپی تک رو هفتاد سال تاخت کند وایشان را ستآمرزشی ورزی
با کرامت وبزرکواری یعنی منافعی دایم بر سبیل تعظیم واین را دلیل نیست بر انکه هر که چنین باشد مومن نباشد از بهر
انکه خدای تعالی ذکر افاضل مومنان کرده است ومومنان در متفاضل اند اکرچه در ایمان متساوی اند واجماع
وجل القلوب ترسیدن در ایمان شرط نیست اکرچه ذکر ایشان کرده است نه مینی که در دیکر ایه کفت الذین امنوا وتطمئن
قلوبهم واکر هر دو از شرط صحت ایمان بودی متناقض بودی لکن مراد آنست که از فضل مومن انست که چون
ذکر خدای کنند از عقاب او بترسد وبوعده او دلش نرم شود چون ایات بر خواننده او در ان تامل کند معارفش بیفزاید
وان زیاده در ادله وطرق ایمان باشد وایمان عبارتست از مجموع علومی تا جمع نشود عقلش نکویند ونماز وزکوة بیم از
فضل ایمانست نه از شرط از انکه هر یکی مشتمل است بر فریضه وسنت ودراینه مطلق است وکفته اند که اخلال بجماعت
وترک نفقه سنت ایمان را خلل کند ونقصان کند خلاف اجماع باشد عبد الله عباس کفت که هر که منافق باشد از
مومن جدا باشد مردی حسن بصری را کفت تو مومن هستی کفت ایمان دو است اکر ایمان بخدای وفرشتکان وکتابها
ورسولان وقیامت وبهشت ودوزخ وبعث ونشور وحساب وکتاب وثواب وعقاب خواستی من بدان مومنم واکر
این خواستی که انما المؤمنون الی آخره ای مشتمل است ندانم که از ایشان هستم یا نه علقمه کفت ما در سفری جماعتی

در ییم کفتم شما چه مردمانید کفتند ما مومنانیم حقا که ما نمیدانستیم جواب و پیش عبد الله مسعود را دیدم ویرا ازین خبر دادم
کفت شما می بایست کفتن که اکر راست میکویید قطع کنید که شما اهل بهشتید که مومن حقیقی لا بد محاله بهشتی بود
هر که او کواهی بدهد که مومن است حقا وقطع کند بر انکه از اهل بهشت است او به نیمه مومن بود وبه نیمی کافر

كما اخرجك ربك من بيتك بالحق وان فريقا من المؤمنين لكارهون يجادلونك
في الحق بعد ما تبين كانما يساقون الى الموت وهم ينظرون واذ يعدكم الله احدى
الطائفتين انها لكم وتودون ان غير ذات الشوكة تكون لكم ويريد الله ان يحق الحق
بكلماته ويقطع دابر الكافرين ليحق الحق ويبطل الباطل ولو كره المجرمون حق سبحانه وتعالی
کفت ای محمد ترا بر سبیل مجادله می پرسند از انفال و تو انرا بیان کردی که حق کیست وایشان انرا کاره اند وبا تو جدال کنند
انکه خدای ترا کفت که از خانه بیرون شو بطلب عیر چون بیرون شدید وابو جهل از بهر حمایت از مکه بیرون آمده بود وخدای
ترا وعده نصرت داد بر عیر که کاروان قریش است یا بر نفیر که لشکر ابو جهل است وتو ایشانرا دعوت بجنک
ابو سفیان کردی وایشان از ان کاره بودند همچنین اورا کاره اند ان حکمی را که در انفال وقسمت غنیمت کرده بودی انجا
کاره بودند تو بر فتی وبا کراهت ایشان تنکریستی اینجا نیز فرمان خدای بروی با کراهت ایشان بنکر وقصه این
ایه انست که عبد الله عباس وعبد الله زبیر وسدی روایت کردند که مردی نام او کرز بن جابر القرشی بود وکله مدینه غارت
کرد وبراند تا بنزدیکی رسید که انرا صفرا خوانند خبر برسول رسید بر اثر او برفت او را در نیافت بازامد وان سال
مقام کرد خبر امد که ابو سفیان از شام می آید با کاروانی از قریش ومال عظیم با خویشتن داشتند از مال تجارت وسلعی
عطر داشتند چون نزدیک مدینه رسیدند خبر رسول آمد یاران خود را خبر داد واندک قوم ومال بسیار بیرون شوید
تا باشد که خدای تعالی روزی شما کند صحابه چون این بشنیدند طمع شدند بی سلاح وبا سلاح بکمان انکه کارزار نباشد
چون ابو سفیان بشنید که رسول علیه السلام بر راه ایشان امد ضمضم غفاری را بمکه فرستاد واهل مکه را ازین خبر کرد وکفت اکر
تدارک نکنید مالها ببرند وایشان توانکر شوند وشما درویش شوید وابلیس بصورت سراقة بن جعشم بمکه آمد وایشانرا
خبر داد وکفت لا غالب لكم اليوم من الناس واني جار لكم نکر تا نترسید که امروز در جهان کس شما را غالب نباشد
ومن یار وهمسایه شمام اهل مکه چون این بشنیدند حمیت جاهلیت را کار بستند وندا در مکه دادند که هر که بازایستد
سرایش ویران کنند ومالش بغارت برند ورسول علیه السلام با لشکر خویش از مدینه بیرون آمد تا بوادی رسید که او را ذفران
کویند خبر بوی رسید که قریش ازین خبر یافته اند وساز کرده می آیند تا کاروان را حمایت کنند رسول از انجا برفت
وبروحا آمد جاسوسی را از قریش بکرفت واو خبر قوم کرد وکاروان در پیش افتاد جبرئیل امد وکفت یا رسول الله خدای
ترا وعده میدهد که یک طایفه ازین قوم دو کروه یعنی عیر یا قریش ترا خواهد بود صحابه انصار را جمع کرد ورسول با اصحاب مشورت
کرد که چه صلاح باشد از پی عیر رویم تا بانکه قریش اند کارزار کنیم قوم دو کروه شدند بعضی با کاروان وبعضی با لشکر
قریش وهر که نه باین بود نه با آن درین روز در شمار نبود ما مثل شد این حدیث در حق کسی که او را بکار نیاید در خیر وشر

که فی العیر ولا فی النفیر صحابه هر کس بر خاستند و سخنهای نیکو گفتند مقداد گفت یا رسول الله آنجا که میروی و که باد خدا
تو ایم و ما آن نگوییم که بنی اسرائیل پیغمبر خود را گفتند اذهب انت و ربک فقاتلا انا ههنا قاعدون بخدای که اگر فرمایی
در آتش شوید در شویم و اگر بر در باکنذ فرمایی ما زبان ایستیم رسول ص دیگر باره مشورت باز گرفت سعد معاذ گفت یا رسول
همانا که ما را میگویی که این تعریض گر انصار باشیم گفت بلی گفت یا رسول الله ما دست بیعت بتو داده ایم و بخدای و بتو
ایمان آورده ایم اگر فرمایی پدر و ما شویم و طاعت تو داریم ما تو از پیران عهد و پیمان که کرده ایم و رسول ص اینجا یعنی از بهر آن
که ایشان چون با رسول بیعت کردند گفتند یا رسول الله تو هنوز در زمانه تا بسرای ما رسی چون بسرای ما فرود آیی بعد
ما را حمایت کنیم رسول اندیشه کرد که بنا بر این که ما از مدینه بیرون آمده ایم انصاریان گمان برند که این زمان رعایت
بر ایشان واجب نیست چون سعد معاذ آن بگفت رسول ص واثق شد و گفت سیروا علی الله تعالی و برکته والبشروا گفت
بروید بنام خدای و بشارت باد شما را که خدای تعالی یکی از این دو طایفه یعنی عیر و نفیر مرا وعده داده است و در عیر ابو سفیان
بود با جماعتی و در نفیر ابو جهل بود با لشکری صحابه رسول ص میل بکاروان بود و اندیشه میکردند که اگر ایشان از پی کاروان
بروند قریش از پی ایشان در آیند و کاروانیان روی باز پس کنند و ایشان را در میان گیرند و رسول ص را قریش می باید
از آنجا که میدانست که چون ایشان را کشته باشند مال ایشان جمله و را بود و پس اینست که خدای تعالی میگوید که کما اخرجک
ربک من بیتک ایشان این حالت را کاره اند چنانکه خاستی رفتن ترا بیدر کاره بودند و این آن بود که خدای تعالی ترا
بیرون آورد از خانه تو اندر مدینه که مهاجر و مسکن تو بود بیرون آورد بحق و حکمت و صواب و جمعی از مومنان از آن کاره
بودند با تو مجادله میکردند در آنچه حق بود در رفتن بسوی لشکر قریش پس از آنکه ایشان را روشن شد که آن حقست و از
قبل خدا است و فرمان ویست و رفتن ایشان از غایت کراهت چنان بود که گفتی ایشان را بمرگ میرانند و ایشان همی بینند و
میکشند و مرگ و اسباب آن می بینند و بکام و ناکام میروند یاد کن ای محمد چون خدای شما را وعده داد که یکی ازین دو گروه یعنی عیر
یا نفیر شما را اند و شما دوست میداشتید که کاروان که بی سلاح و شوکت اند شما را باشد و خدای تعالی میخواهد که حق را
حق گرداند یعنی امر محمد و کار اسلام آشکارا گرداند و او را بر دشمن ظفر دهد و کلمه خود را عالی گرداند و روسا و وجوه و پس
را هلاک گرداند بکلمات خویش یعنی بامر و فرمان خویش که شما را بقتال کفار فرمود و وعده ظفر که شما را داد و اصل کافران
ببرد و ایشان را مستاصل گرداند و ناحق را بحق گرداند و آشکارا گرداند چنانکه مردمان بدانند که حق است و باطل
را باطل گرداند یعنی اظهار دلیل کند بر بطلان باطل و اگرچه کافران و گناه کاران کاره باشند اذ تستغیثون ربکم
فاستجاب لکم انی ممدکم بالف من الملائکة مردفین وما جعله الله الا بشری ولتطمئن به
قلوبکم وما النصر الا من عند الله ان الله عزیز حکیم میگوید که یاد کنید ای مسلمانان چون شما استغاثه
میکردید و فریاد میخواستید از خدای خود و اوی خبر گوید که رسول ص ببدر رسید در نگرید این کثرت و شوکت دید و مسلمانان
اندکی در عرش شد و روی بقبله کرد جماعتی از صحابه با وی دست بر داشت گفت بحرمت ما وعدتنی بار خدایا تو دانی که اگر این
گروه هلاک شوند ترا در زمین عابدی نباشد چندان تضرع و زاری کرد که ردا از دوش وی بیفتاد یکی از جمله صحابه گفت

یا رسول الله

یا رسول الله چون وعده تو با خدای چنین باشد هیچ اندیشه مدار که خدای وعده ترا نگاه کند خدای این نعمت ایشان را یاد
کرد که شما فریاد میخواستید و دعا میکردید خدای تعالی دعای شما را استجابت کرد دانید با که گفت مدد کنم شما را بهزار در
هر یکی را ردیفی داده پس ایشان با ردیفان خود دو هزار فرشته بودند و گفته اند که هزار فرشته بر عقب یکدیگر رادف
خبر گوید که روز بدر جبرئیل و اسرافیل با پانصد فرشته و میکائیل با پانصد فرشته جبرئیل بمیمنه رفت و میکائیل بمیسره
همه جامهای سپید و عمامهای زنبال دستار بار میان کتفها فرو گذاشته با مشرکان کارزار کردند که مثل آن
نکرده بودند و پس از آن نکردند چون فرود آمدند در آمد دیگر روز عبد الله عباس گفت که چون مشرکی را مسلمانی
حمله بردی از بالای آن مشرک آواز تازیانه برآمدی مسلمان که نگاه کردی مشرک افتاده بودی و اثر تازیانه بر روی
پیدا بودی و مرد کس را ندیدی بیامدند و رسول را ازین خبر کردند گفت راست میگویید آن فرشتگان بودند که خدای تعالی
بمدد و یاری ما فرستاده است امیر المومنین پرسید که فرق میان کشتگان ما و کشتگان ایشان چیست گفت که کشتگان شما را
زخم و جراحت پیدا بود و کشته فرشتگان زخم ندارد و اثر پدید نبود حسن بصری گفت این هزار با آنکه در سوره آل عمران
پنج هزار بود و بعضی دیگر گفتند که اول سه هزار بود و آنکه این هزار اینجا گفت با ردیفان جمله پنج هزار بودند و بعضی دیگر گفتند
که اول پنج هزار بودند و سه هزار جدا جمله هشت هزار بودند والله اعلم بذلک آنکه گفت خدای تعالی این مدد فرستادن
نکرد الا از بهر بشارتی مر شما را یعنی تا بشارتی بود شما را و دلهای شما بدان بیارامد و ساکن شود و نصرت و یاری
و ظفر نیست مگر از خدای که او غالبست کس او را غلبه نتواند کردن حکیمست هرچه کند بحکمت کند و بر وفق صواب کند
و برای آن تا خدای انصار کرد تا کسی گمان نبرد که از جهة فرشتگان بود که اگر نه فرمان خدای بودی فرشتگان نیز نیاوردندی
و مومنان همیشه منصور باشند اگر غالب باشند و اگر مغلوب بحجت منصور باشند پس بکار بر حجت غالب باشند و گاه
بر قهر و غلبه برای آن گفت الا بشری که این مدد بشارت و اطمینان بود مومنان را و الا یک فرشته دمار از جمله کفار
اهل زمین بر تواند آورد نه بینی که جبرئیل هفت شهرستان قوم لوط را از جای بر کند و بر گوشه پر نهاد و چندان بر
که آواز مرغان ایشان اهل آسمان بشنیدند آنگه سرنگون کرد جعلنا عالیها سافلها و چه رنج آید بر آن قوم ای که قوم
ضعیف را غلبه کنند از جای که و راز مسند عبد الله مسعود گفت چون ابو جهل را می کشتم گفت بندت کرا از سوی
آمد و ما کس را ندیدیم هرچه بود من کشتم گفت آن فرشتگان بودند گفت ما را ایشان غلبه کردند نه شما اذ یغشیکم النعاس
امنة منه وینزل علیکم من السماء ماء لیطهرکم به ویذهب عنکم رجز الشیطان ولیربط
علی قلوبکم ویثبت به الاقدام اذ یوحی ربک الی الملائکة انی معکم فثبتوا الذین امنوا
سالقی فی قلوب الذین کفروا الرعب فاضربوا فوق الاعناق واضربوا منهم کل بنان ذلک
بانهم شاقوا الله ورسوله فان الله شدید العقاب ذلکم فذوقوه وان للکافرین عذاب
النار یاد کنید او را که چون شما را رسید و در شما پوشانید خواب را و نعاس ابتدای خواب بود در قتال امنی بود از قبل
خدای و در نماز غفلتی بود از قبل شیطان و این خواب ایشان را امنی بود از قبل خدای و فرو فرستاد بر شما آبی از آسمان تا شما

ومن یشاقق الله ورسوله

پاک گرداند دیگر دیو از شما زایل گرداند و وسوسه او و دلهای شما بر جای می دارد و پایهای شما را ثابت گرداند و قدمهای
شما در زمین استوار کند و این چنان بود که چون مسلمانان برسیدند مشرکان بر سر چاه بدر فرود آمده بودند و
آب بدست گرفته و مسلمانان را اثر ایشان بر نشستند از ریگ سرخ فرود آمدند که پایهای ایشان بر وی قرار نمیگرفت
و سم اسب در وی می استاد و آب نداشتند تشنه شدند بیشتری ایشان را احتلام افتاد ابلیس بصورت شخصی بیامد و ایشان را
گفت ای اصحاب محمد شما دعوی میکنید که بر حقید و پیغمبر خدای در میان شماست اینک شما نماز میکنید بر جنابت و مشرکان
شما را غلبه کردند و آب بدست گرفتند و شما در زمین گرفتار شده اید که قدم بر وی قرار نمیگیرد چگونه امید میدارید
که شما را بر ایشان نصرت بود اکنون ایشان بعضی از شما را بکشند و بعضی را اسیر کنند مسلمانان بازین اندوهگین شدند خدای
تعالی بارانی فرستاد چنانکه رودخانه پر از آب گشت مسلمانان غسل کردند و طهارت ساختند و آب برگرفتند و رجز
شیطان یا اثر احتلام است که خود را و جامهای خود را بشستند و زمین سخت گشت بآن باران چنانکه قدمهای ایشان
برانجا قرار گرفت و یاد کن ای محمد چون خدای تعالی وحی کرد بفرشتگان که من با شمام بنصرت و ظفر و معاونت شما
مومنان را بر جای دارید بقوت دل و صحبت عظیم است گفت در جهاد کفار ابو درق گفت فرشته می آمد بصورت
مردی و با اصحاب رسول میگفت واثق باشید بفتح و ظفر که ایشان با یکدیگر میگویند که اگر مسلمانان با ما حمله کنند
از ما کس بر جای نماند مسلمانان قوی دل شدند آنگه بشارتی دیگر گفت سالقی فی قلوب من ترس در دل کافران اندازم
و خوفی بر دل ایشان غالب گردانم رسول ع گفت نصرت بالرعب مسیرة شهر مرا بترس نصرت کرده اند که یکماهه
و ترس من یکماهه راه برود آنگه حق سبحانه و تعالی ایشان را اگفت و چگونگی شمشیر زدن آموخت و گفت بزنید
بزور گردنهای ایشان بر مقتل و کشتگاه ایشان و گفته اند که فوق بمعنی اعلاست یعنی بزنید گردنهای ایشان
گفت مرا فرستاده اند با عذاب خدای کنم وان عذاب ضرب الاعناق و شد الوثاق است یعنی قتل و اسر دون
سوختن باتش و بزنید از ایشان و چند اریده سر انگشتی عبدالله عباس گفت مراد اطراف و مفاصل است یمان گفت
مراد بفوق الاعناق صنادید و روساء قریش است و کل بنان کنایت است از سفله و زیردستان عبدالله عباس
گفت که مردی از بنی غفار مرا حکایت کرد که من و پسر عمم روز بدر بر بالای کوهی شدیم منتظران که تا کرا ظفر باشد و ما
خود را در میانه اندازیم و غنیمتی برگیریم ناگاه ابری برآمد و بنزدیک ما آمد و ما در میان ابر حمحمه اسبان شنیدیم
و آواز سواران که میگفتند اقدم حیزوم پسر عم از آن بترسید و بیفتاد و بمرد و من خود را نگاه داشتم اما در من هیچ
قوتی نمانده بود و عکرمه گفت از ابو رافع مولی رسول ع شنیدم که گفت من غلام عباس ابن عبدالمطلب بودم و اسلام در
خانه ما آمده بود من و زن عباس ام الفضل ایمان آورده بودیم عباس مایل بود با ایمان آوردن ابولهب بیدر نرفته بود
اما عاص بن هشام بعوض خود فرستاده بود چون خبر ظفر مسلمانان آمد بر مشرکان ما بنزدیک خیمه زده بودیم ام الفضل
دران خیمه بود و من در گوشه نشسته بودم و تیر میتراشیدم ابولهب بیامد و در پس خیمه بنشست و روی او با پشت من بود
خبر آمد که ابوسفیان رسید کس فرستاد و وی را بخواند بیامد وی را گفت ای برادر این حال چگونه افتاد گفت چگویم خدای

بود که ما ایشان را دیدیم پشت بهزیمت دادیم و ایشان تیغ بر ما نهادند و بعضی کشته شدند و اسیر میکردند چنانکه میخواستند
و من آن مردم را ملامت نمیکنم که ما جماعتی را دیدیم سپید روی بر اسبان ابلق نشسته در میان آسمان و زمین که کس پیش
ایشان نمیتوانست استادن ابو رافع گفت من دامن خیمه برداشتم و گفتم آن فرشتگان بودند ابولهب دست برآورد
و بر روی من زد ام الفضل چوب خیمه برگرفت و بر سر وی زد چنانکه بشکست و گفت وی را زبون گرفته برای آنکه عباس
وی غایب است او برخاست و برفت ذلیل و حقیر از بعد هفت روز نیامد که خدای تعالی وی را بطاعون مبتلا کرد تا بدوزخ
رفت و چون وی بمرد سه روز پسران وی را رها کردند در خانه و از ترس طاعون که با ایشان تعدی کند نزدیک نمیشدند او در خانه
بگندید مردم ایشان را ملامت کردند بآخر سیاهی چند را بمزد گرفتند تا بیامدند و آب بروی ریختند از دور آنکه پا و دستش
و زیر دیوار نهادند و سنگ بروی انبار کردند عبدالله عباس گفت که آن مرد که پدرم را اسیر کرد مردی بود از
بنی سلمه او را ابو الیسر کعب گفتندی کوتاه بالا بود و پدرم عباس دراز بالا و قوی و فربه رسول او را گفت که عباس را چگونه گرفتی
گفت مردی با من یار بود در گرفتن او که مثل وی پیش از آن ندیده بودم و نیز دیگر ندیدم رسول گفت لقد اعانک علیه
ملک کریم آنکه با تو یار بود او فرشته بزرگوار بود آنگه سبحانه و تعالی بیان کرد که آنچه بایشان رسید از چه سبب رسید
گفت سبب آن بود که ایشان با خدای و رسول مخالفت کردند و هر که با خدای و رسول وی مخالفت کند خدای تعالی
سخت عقوبتست و را بعذاب سخت معذب گرداند آنگه گفت که آن عقوبت و عذاب این است از کشتن و اسیر کردن
بچشید این عذاب را پیش از آنکه بعذاب آتش دوزخ رسید و کافران راست عذاب آتش دوزخ یا ایها الذین
آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار ومن یولهم یومئذ دبره الا متحرفا
لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله ومأواه جهنم وبئس المصیر حق سبحانه و تعالی
درین آیه خطاب کرد و مومنان را گفت ای گرویدگان و باور دارندگان من و رسول من چون شما ببینید که کافران بسیار
بر شما آیند و بر شما حمله آرند و انبوهی ایشان بچند باشد پشت برنگردانید و بهزیمت نروید مگر از بهر استعمال جالی گفت
تا باشد که ایشان از آن استنکاف کنند و نگریزند با اینهمه مبالات نکردند و بگریختند آنگه گفت هر که پشت بگرداند در
روز و بر رود مگر از بهر آنکه تا سازی و آلتی و سلاحی بدست آرد و چنان نماید دشمن را که وی منهزم شده است آنگه بگردد
و بر وی حمله برد یا خواهد که با جماعتی که مددکار باشند از مسلمانان بپیوندد و یاری وی محتاج تر باشند و هر که بیرون ازین دو
بنزدیک جماعتی دیگر رود از مسلمانان کره
صفت کارزار رها کند و پشت بر دشمن کند با خشم خدای بازگشته بود و مستحق غضب وی شده و جای وی دوزخ بود
بد جایست دوزخ بعضی علما گفته اند که حکم این آیه خاص است بروز بدر برای آنکه در زمین مسلمانان همان بودند که با پیغمبر
حاضر بودند اگر کسی بگریختی او را جایی نبودی الا که با مشرکان گریختی امروز اگر برود تا بنزدیک جماعت مسلمانان این حکم
در حق او ثابت نباشد تا نه بینی که روز بدر چون بگریختند خدای تعالی عذر خواست برای ایشان و گفت انما استزلهم الشیطان
ببعض ما کسبوا و لقد عفا الله عنهم و گفته اند که حکم این آیه ثابت است بروز احد و روز حنین که ایشان بگریختند و ایشان دوازده
هزار بودند و فرار از زحف معصیتی کبیر است ابن عباس گفت اعظم الکبائر الشرک بالله ثم الفرار من الزحف و این قول

محمد باقر است و جعفر صادق و دلیل بر عموم آیت والفاظ عموم در قرآن واجب بود عمل کردن بر خصوص حمل نشاید کردن بی دلیلی
والله عفا الله عنهم و دلیل است که اگر گریختن از زحف گناه نبودی از خدای تعالی عفو نبایستی خواست عطا که این آیة
منسوخ است بقوله الآن خفف الله عنکم و علم ان فیکم ضعفا این قول نیکو نیست برای آنکه جمع میان هر دو آیه ممکن است و تا
که جمع توان کردن نسخ نبود فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ
رَمَى وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ذَلِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنُ كَيْدِ الْكَافِرِينَ
حق سبحانه و تعالی درین آیه باز نمود بر سبیل مبالغه که آنچه روز بدر رفت از کشتن و اسیر کردن بقوت و عزت و منعت
تو نبود بلکه بفضل و رحمت و تقویه و تأیید و نصرت من بود که فرشتگان را فرستادم از بهر مدد شما و این مبالغه را بحدی
رساند که از تو نفی فعل کرد و با خود اضافت کرد چنانکه یکی از ما گوید که این کار در قوت و قدرت تو نبود و اگر عنایت
تو و نصرت من نبودی ترا این کار بر نیامدی پس خدای تعالی هم چنین گفت تو نکشتی ایشان را و لیکن خدای کشت و تو
نینداختی در ایشان و لیکن خدای انداخت در خبر است که چون رسول علیه السلام ببدر رسید گفت هذه مصارع القوم ان شاء الله چون
قوم آمدند گفت هذه القریش تجر بها بخیلاء و فخرها یکذبون رسولها اللهم انی اسألک ما وعدتنی اینان قریش آمدند که جاه و
فخر و تکبر در زمین می کشند و رسول خود را بدروغ میدارند بار خدایا از تو میخواهم آنچه مرا وعده داده جبرئیل آمد و گفت
قبضه خاک بردار و در روی ایشان انداز چون صفها راست شد امیر المؤمنین را گفت پاره خاک بمن ده علی پاره خاک
و سنگ ریزه بوی داد و نگاه کرد تا چه خواهد کردن خاک در روی ایشان انداخت و گفت شاهت الوجوه زشت باد این
رویها هیچ مشرک نماند که خدای تعالی پاره از آن خاک و سنگ ریزه بچشم وی نرسانید و بدهن و بینی وی اگر مؤمنان روی
در ایشان نهادند و کشتن و اسیر کردن گرفتند وی خویش را باز خرید و گفت یا محمد اسبی دارم که هر روز فرقی از
گاورس بدهم تا بر آن اسب خواهم کشتن رسول علیه السلام گفت بلکه من ترا بکشم ان شاء الله چون روز احد بود ابی خلف در
آمد بر آن اسب نشسته می تاخت تا بنزدیک رسول رسید جماعتی مسلمان پیش او رفتند تا او را بکشند رسول علیه السلام گفت شما
رها کنید ایشان دور شدند رسول علیه السلام حربه در دست داشت بینداخت بر پهلوی او آمد و چندی از استخوانهای پهلوی
وی بشکست او را از انجا بر گرفتند و میگفتند باکی نیست که زخم کارگر نیامده است گفت با من بگوید بخدای که اگر لعنت
و تفی که اگر بر همه اهل زمین قسمت کنند همه را هلاک گرداند و من ازین جان نبرم و شما شنیده اید که محمد روز بدر گفت
من ترا بکشتم ان شاء الله و او دروغ نگوید او را بدست گرفته میبردند هم بر دست ایشان جان بداد در راه و در آن
کردند و گفته اند که روز خیبر کمان بخواست و تیری بدانجا بوت و بجانب حصن خیبر انداخت تیر آمد و بر کنانه ابن الحقیق
خورد و او بر بستر خفته بود مجاهد گفت جماعتی صحابه در جماعتی کشتگان خلاف کردند این گفت من کشتم و آن گفت من کشتم
خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت شما نکشتید ایشان را لکن خدای کشت و تو نینداختی ای محمد حربه و سنگ یا تیر بلکه
خدای انداخت یعنی اجزای سنگ و خاک ریزه و آن تیر تو نرسانیدی خدای رسانید بر وجه معجز تو از بهر آنکه تا ایشان را
بر هیچ آدمی نیاید و برای آن کرد تا مؤمنان را ابتلا کند و بیازماید امتحان کردنی نیکو و عطا دهد و نعمت کند بر ایشان

بنصرت

بنصرت و ظفر و غنیمت و اجر مثوبت تا بدانید که خدای بر شما چه نعمت کرد از فتح و ظفر باندکی ایشان و بسیاری دشمن با ایشان
بگذارند و خدای تعالی شنونده گفتار و داننده کردار ایشانست و غرض ازین جمله آن بود تا خدای تعالی نعمت بر مؤمنان
و ضعیف و سست گرداننده کید و مکر کافران است إِن تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمُ الْفَتْحُ وَإِن تَنتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَإِن
تَعُودُوا نَعُدْ وَلَن تُغْنِيَ عَنكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَأَنتُمْ تَسْمَعُونَ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ
لَا يَسْمَعُونَ اهل مکه چون از مکه خواستند که بیرون آیند دست در استانه کعبه زدند و گفتند اللهم انصر علی الجندین
واهدی الفئتین واکرم الحزبین وافضل الدینین بار خدایا نصرت کن ازین دو لشکر آنرا که بلندتر است و ازین دو گروه آنرا
که با قدرتر است و ازین دو جماعت آنرا که گرامی تر است و ازین دو دین آنرا که فاضلتر است خدای تعالی رسول خود را نصرت
کرد بر ایشان و این آیه فرستاد و خطاب کرد بر ایشان بر سبیل تهکم و گفت اگر شما فتح و نصرت میخواستید
فتح و نصرت بشما آمد و ابو جهل روز بدر گفت اللهم اینا کان افجر و اقطع للرحم و اتانا بما لا نعرف فاحنه الغداة یا رب
خدایا هر که از ما فاجرتر و قاطع تر است رحم را و چیزی آورده است ما که ما آنرا نمی شناسیم فردا بر پیشانی
وی زن و هلاک کن حق تعالی دعای وی بر وی بشنید و او را دو مرد زخم زدند یکی را عوف نام بود و دیگر را
مسعود و برادران یکدیگر بودند عبد الله مسعود و برا تمام کشت ابی بن کعب گفت که این خطاب با اصحاب رسولست که
ایشان غنیمت را گفتند یا رسول الله برای ما از خدای فتح بخواه پس رسول روی سرخ کرد و گفت که پیش از شما بودند
ایشان را انواع عذاب کردند و بدو نیم کردند و از دین خود بر نگشتند و اعضای ایشان را ازیکدیگر جدا کردند و از
دین خود نمی گشتند اکنون چنان شد که سواری از صنعا بحضرموت آید و از کس نترسد مگر از خدای و گوسفند از گرگ نترسد شما
تعجیل است فتح و نصرت خدای تعالی این آیه فرستاد اکنون خطاب مؤمنان عدول کرد و با خطاب کافران گفت که اگر شما
و دشمنی رسول باز ایستید شما را بهتر بود و اگر با سر دشمنی و عداوت و حرب محمد آیید ما با سر فتح و ظفر و نصرت او هم
جمعیت که کنید و لشکر که گرد آورید شما را سود ندارد زیرا که خدای مع مؤمنانست بنصرت و تأیید ای مؤمنان آنگفته
ای گروندگان طاعت دارید خدای را و رسول را و امتثال فرمان او کنید و از وی بر مگردید و حال آنست که شما دعوت و کلام خدای می شنوید
و مباشید مانند کسانی که ایشان گفتند که ما می شنویم و ایشان نمی شنیدند یعنی شنیدن منتفع نمیشوند چون منافقان
و مشرکان و جهودان و ترسایان را اختلاف اقوال إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِندَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ
وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَّأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوا وَّهُم مُّعْرِضُونَ حق تعالی میگوید بدترین جانوران و جنبندگان
و روندگان بر روی زمین نزدیک خدای تعالی کران گنگانند که حق نشنوند و در حق اندیشه نکنند تا از باطل
تمیز کنند خدای ایشان را چهارپا خواند و انگه بیان کرد که ایشان از چهارپایان بترند اگر خدای تعالی درین جماعت که حال
ایشان اینست چیزی دانستی که اگر با ایشان لطف کند بآن منتفع شوند با ایشان لطف کردی تا بشنوندی چنانکه
مؤمنان می شنوند و کار می بندند و لیکن از ایشان اختیار بد و اصرار بر کفر دانست و دانست که اگر ایشان را

بشنوانند بشنوند وازان اعراض کنند محمد باقر گفت که ایشان بنو عبد الدار بودند از ایشان ایمان نیاوردند الا مصعب بن عمیر
وسوید بن حرمله ای گفتند ایشان که سخن بشنویم کم با جاء محمد وایشان صاحب لوا بودند روز احد همه کشته شدند ابو علی
گفت که جمعی بودند که ایشان گفتند که ما ترا انگه باور داریم که جماعتی را از قصی بن کلاب که سالهاست که مرده اند ایشان
زنده کنی تا ایشان با ما سخن گویند وما سخن ایشان بشنویم خدای تعالی گفت که اگر خدای در ایشان خیر دانستی سخن مردگان
ایشان را بشنوانیدی واگر بشنوانیدی اعراض کنند وایمان نیاوردندی واین دلیل بر بطلان قول انکس است که میگوید
روا بود که در مقدور لطفی بود که اگر کافران بکنند ایمان آرند و بگویند که اگر چنین بودی موجود بودی منقص عرض وی تعالی
عن ذلک یا ایها الذین امنوا استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم واعلموا ان الله یحول
بین المرء وقلبه وانه الیه تحشرون واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة واعلموا
ان الله شدید العقاب واذکروا اذ انتم قلیل مستضعفون فی الارض تخافون ان یتخطفکم الناس
فاویکم وایدکم بنصره ورزقکم من الطیبات لعلکم تشکرون حق تعالی خطاب میکند درین ایة مومنان
ومیگوید ای گرویدگان اجابت کنید خدای را و پیغمبر را چون پیغمبر شما را دعوت کند وچیزی که آن چیز شما را زنده گرداند
وان ایمانست وایمان حیوتست وکفر مرگ که انک لا تسمع الموتی وباسبب حیوة ومن عمل صالحا من ذکر او انثی وهو مومن فلنحیینه
حیوة طیبة وگفته اند که جهادست و جهاد سبب حیوتست ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء ومراد بدین
ی بهشتست ابو هریره روایت کرد که رسول ع بابی بن کعب بگذشت واو در نماز بود و اورا آواز داد و گفت یا ابی
تعال ابی نماز سبک کرد و بنزدیک رسول شد گفت یا ابی چرا جواب ندادی مرا چون ترا بخواندم تو نشنیده که خدای
گفت که یا ایها الذین امنوا استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم گفت دانستم یا رسول الله ازین پس بخوانی
اجابت کنم واگرچه در نماز باشم انگه گفت ترا خبر دهم بسوره که مثل آن در توریة وانجیل وزبور وفرقان نیست
ونفرستاده اند گفتم بلی یا رسول الله گفت در نماز چه خوانی گفتم فاتحة الکتاب گفت بآن خدای که جانم بدو است
که مثل این سوره در توریة وانجیل وزبور وفرقان نیست ونفرستاده اند واین سبع المثانی است وخدای خبر میدهد
انکه خدای تعالی خطاب کرد و گفت که هرکرا که خدای تعالی منع کند وجدای اندازد میان مرد ودلش بمرگ یا بجنون وزوال
عقل منتفع نباشد بدل خود و آن تدارک فایت نتوان کردن واین بروجه تحریص باشد بر توبه کردن یعنی بشتابید پیش
از انکه این حال پیدا شود و وجهی دیگر انست که خدای قادرست که منع کند میان شما وافعال وازاعتقادات وارادات
وکراهات پس معنی ان بود که افعال جوارح شما تابع قلوبست وافعال قلوب اگر خدای خواهد حایل ومانع باشد میان آن و میان
آن وشما ووجه دیگر آنست که مومنان هر وقت اندیشه کردندی که دشمن بسیارست وعدد ما اندک خوفی در دل ایشان آمدی
خدای تعالی بازگفت که منع کنم میان دل ایشان و میان خوف تا خایف نباشند ومیان دل کافران وایشان همیشه ترسان باشند
وگفته اند که معنی انست که خدای تعالی مرد را بمیراند چنانکه گفته شد بس فرصتی که می طلبد ازوی فایت شود از اخلاص و اطاعت
وعلاج کردن دل تا سلیم گردد پس گویی که خدای میگوید که این حیوة که شما را داده ام غنیمت دانید واین فرصت را نگاه دارید

ودل

ودل خویش را صلاح آورید خالص متوجه حضرت حق گردانید وبدانید که شما را حشر کنند وبنزدیک او گرد آورند حق تعالی خبر
کرد بترسید از فتنه که چون بیاید خاص بکسانی نرسد که ایشان ظالم باشند ومراد فتنه بلا ومصیبت وقحطی است که میان خلایق
افتد ابن عباس گفت درین ایه که خدای تعالی میگوید که بر منکر خاموش مباشید وعصیان مکنید ورضا مدهید که عذاب فرو آید
وظالم را از غیر ظالم تمیز نکنند ظالم را آن عذاب بر ظلم بود وانان را که ظلم نکرده باشند بر انکه امر معروف ونهی از منکر نکرده
باشند وناممکلفان را از اطفال ومجانین وبهایم بر سبیل امتحان واعتبار ولطف بود مر غیر را یعنی بترسید از فتنه که
عام بود بر ظالم از عذاب که جمله خلایق را برسد از خاص وعام وظالم وغیر ظالم چون عذاب استیصال که امتهای سلف را
بود حسن بصری گفت که ایه در حق صحابه رسول طلحه وزبیر آمد وزبیر این آیه میخواند ومیگفت که ما سالها خواندیم که اهل
این تهمت ما ندیدیم اکنون دانستیم در حق ما بوده است ابن عباس گفت که چون آیه فرود آمد پیغمبر ع گفت من ظلم علیا مقعدی هذا
بعد وفاتی فکانما جحد نبوتی ونبوة الانبیاء قبلی هر که بر علی ظلم کند درین جای که من نشسته ام واین مقام ازوی بگیرد بعد
وفات من چنان باشد که انکار کرده باشد نبوت مرا ونبوت پیغمبرانی که پیش من بوده است حذیفه یمان گفت که رسول
خدای گفت که یاران من پس از من چیزها کنند که باشد که خدای تعالی ایشان را از صحبت من بیامرزد وجماعتی یاران کار
کنند وبروند وجای ایشان دوزخ بود ابو هریره گفت که رسول خدای گفت که بمیان من پس از من چیز قیامه برخیزد
پیدا شود فتنه عمیا مظلمه که آنکس که دران فتنه خفته بود به باشد از آنکه نشسته بود وانکس که نشسته باشد به از انکس بود
که ایستاده باشد واگر رونده باشد به از انکه تازنده باشد یکی از صحابه گفت یا رسول الله اگر این فتنه مرا دریابد
من چه سازم گفت باید که ایستاده باشم گفت اگر بخانه من آید گفت در خانه بنشین گفت اگر فتنه بخانه من آید گفت دست با خویشتن گیر و
نگاه دار که مظلوم باشی به از آن باشد که بنده ظالم باشی ورسول خدای گفت که چون فتنه بیاید بندگان خدای
وعالم از آن فتنه نجات یابد واعلموا ان الله بدانید که خدای سخت عقوبت است انگه خدای خطاب کرد با مهاجران وگفت
یاد کنید انرا که چون شما در مکه بودید اندکی بودید وضعیف قوت در اول ابتدای اسلام قریش شما را ضعیف کرده بودند
شما میترسیدید ازانکه مردمان شما را بربایند یعنی مشرکان عرب یا اهل فارس وروم وچون میخواستید که از مکه بیرون
آیید وبمدینه هجرت کنید خدای شما را بسلامت در مدینه رسانید ونیز جا بیان دادند وشما را تایید وتقویت کرد و
دست شما قوی گردانید بنصرت وظفر که شما را داد روز بدر وامداد فرشتگان فرستاد وروزی داد شما را از
روزیهای حلال وپاک که آن غنیمت است شما را حلال کرد وپیش از شما امتان دیگر را حلال نبود واین برای آن کرد تا
شما شکر نعمت او گویید قتاده گفت که مراد جمله عرب اند که ایشان در جهان ذلیل بودند شکم گرسنه وتن برهنه وزندگانی
شقی تا زنده بودند باشقاوت بودند وچون بمردند مستحق دوزخ شدند وبرد دشمن واقف بودند پارسیان وبومیان
ایشان را چندان نبود که کس را بر ایشان حسد آید چون خدای تعالی رسول را بفرستاد واسلام ظاهر گشت ایشان را
روزی و مسلط ومحترم گشتند پس چنین نعمتی وحالتی هر آینه شکر باید کردن واین برای آن کرد تا شکر کنند یا ایها
الذین امنوا لا تخونوا الله والرسول وتخونوا اماناتکم وانتم تعلمون واعلموا انما اموالکم

وَاَوْلَادُکُمْ فِتْنَةٌ وَاَنَّ اللهَ عِنْدَهُ اَجْرٌ عَظِیمٌ خدای خطاب میکند مومنان را و میکوید ای آنکسانی که ایمان آورده اید
با خدای خیانت مکنید بترک اوامر و ارتکاب نواهی او و با رسول بترک کردن سنت و شریعت او و در امانتها که میان شماست
از آن یکدیگر مکنید و شما میدانید که عاقبت و سرانجام خیانت و وبال چگونه است جابر بن عبد الله الانصاری گفت
سبب نزول این آیه آن بود که جبرئیل آمد و گفت که ابو سفیان فلان جای فرود آمده است با جماعتی مشرکان بیار کنید و خبر شوید
دارید و ناگاه بسر ایشان شوید یکی از جمله منافقان نامه نوشت و ابو سفیان را از آمدن مسلمانان خبر کرد زهری گفت که در
ابو لبابه آمد آنگه که رسول ع جهودان بنی قریظه را حصار میداد چند روز و ایشان کس فرستادند و طلب صلح
آنچه بنی النضیر کرده بودند که جای خود باز گذارند و باذرعات و اریحا شوند رسول ع گفت صلح نکنم الا برآنکه بر حکم سعد
معاذ فرود آیند گفتند ابو لبابه را پیش ما فرست تا با وی مشورت کنیم و برا فرستاد و او را با ایشان مناصحتی بود برای
آنکه مال او و فرزندان او در دست ایشان بود او را گفتند چگوئی در حدیث سعد معاذ اگر ما را نصیحت نماید تا بر حکم او فرود
آئیم گفت منید و اشارت کرد بحلق یعنی کشتنی بود ایشان گفتند ما فرود نیائیم گفت بر حکم او خدای تعالی این آیه فرستاد
یا ایها الذین لا تخونوا الله و رسوله ابو لبابه گفت هنوز از آنجا نا شنیده و قدم از قوم برنداشته دانستم که خیانت کرده ام
با خدای و رسول او پشیمان شدم و فرود آمدم چون بیامدم این آیه در باب من آمده بود و را او خبر کرد که ابو لبابه بیامد و خود را
در ستون مسجد ببست و سوگند خورد که طعام و شراب نخورم تا بمیرم یا خدای توبه من قبول کند هفت شبانه روز
طعام و شراب نخورد تا بیهوش و ضعیف شد و بیهوش گشت خدای تعالی توبه او بپذیرفت او را گفتند خدای تعالی توبه تو
بپذیرفت او گفت و الله که من خود را باز نگشایم جز آنکه رسول مرا باز گشاید رسول ع بیامد و او را باز گشاد ابو لبابه گفت
تمام توبه من آنست که از آن زمین و سرای که در آن گناه کرده ام بروم و بر جمله مال خود بیرون آیم رسول ع گفت که ثلثی
از مال خود بصدقه ده تا کفارت گناهت شود و این از محمد باقر و جعفر صادق ع روایت کرده اند ابن عباس گفت که مراد
سر چیزیست که از مردمان پوشیده باشد از فرایض چون نماز و روزه و زکوة و غسل جنابة قتاده گفت مراد دین خدا
یعنی این دین که از خدای بامانت دارید تا با او بسپارید که ادای امانت واجب بود آنگه خدای تعالی گفت که بدانید که مالهای
و فرزندان شما فتنه و بلاست مر شما را یعنی آن مالها و فرزندان که نزدیک بنی قریظه است و برین وجه این مخصوص باشد
با بو لبابه و اگر چه سبب او بود دیگران در تحت خطاب او داخل باشند و مورد آیه آنست که زنهار تا مال و فرزندان موجب
نشود که آن سبب فتنه شماست و درین مکر مه و آنرا یاد کنید که نزدیک خدا اجر عظیم و ثواب جزیل از آنکه متابعت
حق کنند و مخالفت هوای نفس کنند یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اِنْ تَتَّقُوا اللهَ یَجْعَلْ لَکُمْ فُرْقَانًا وَیُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئَاتِکُمْ
وَیَغْفِرْ لَکُمْ وَاللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ وَاِذْ یَمْکُرُ بِکَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِیُثْبِتُوکَ اَوْ یَقْتُلُوکَ اَوْ یُخْرِجُوکَ
وَیَمْکُرُونَ وَیَمْکُرُ اللهُ وَاللهُ خَیْرُ الْمَاکِرِینَ ای مومنان و گرویدگان اگر شما از خدای بترسید و از فرمان او بگذرید
و از خیانت کردن دور باشید خدای شما را فتح و ظفر و نصرت دهد که میان حق و باطل فرق بود و روز بدر از فرقان خوانند
یوم التقی الجمعان یعنی یوم الفتح و الظفر و ان فوق نصرت شما باشد و خذلان ایشان و اعزاز شما و اذلال ایشان و اگر

شما و عقاب ایشان و گفته اند که شما را هدایتی دهد که بان دلهای شما فرق کند میان حق و باطل و گناهان شما را بپوشد
و تقوی شما را کفارت گناهان شما گرداند و شما را بیامرزد و خدای تعالی خدای فضل و نعمت عظیم است و یاد کن
ای محمد بگو که کافران چون با تو مکر کردند و خواستند که در خفیه و نهان ترا در بند آرند یا ترا بکشند یا از شهر
کنند عبد الله عباس و جمعی مفسران گفته اند که چون انصار با رسول ایمان آوردند و بیعت کردند قریش بترسیدند
و مشایخ ایشان در دار الندوه جمع شدند تا با یکدیگر در کار او مشورت کنند و روسای ایشان آن روز چون عتبه و شیبه
و ابو جهل و ابو سفیان و طعیم بن عدی و النضر بن الحرث و ابو البختری و زمعه بن الاسود و حکیم بن حزام و او منبه و هشام
و امیه بن خلف حاضر بودند ابلیس بصورت پیری بیامد چون او را دیدند گفتند که تو کیستی گفت مردی ام از اهل نجد شنیدم
که شما رای خواهید زدن در حق این محمد خواستم تا من حاضر باشم و رای شما بشنوم اگر صواب باشد از پیش ببرم و اگر خطا
باشد من رای نیکو گویم شما از من بشنوید گفتند روا باشد ابو البختری گفت رای من آنست که او را در خانه محبوس
دارید و در آن خانه سوراخی باشد که از آنجا وی را طعام دهید تا بمیرد چنانکه با دیگر شاعران کردند از زهیر و نابغه ابلیس
بانگ بر زد و گفت بد رایست که زدی این با کسی توان کردن که او را اهل و عشیرتی نباشد اما محمد از بنی هاشم است
و قوم بسیار دارد و اگر او را بگیرید و در محبوس کنید خویشان او بیرون آیند و از انصار یاری خواهند و با شما قتال
کنند و او را بیرون آورند و رای شما باطل شود ایشان از سر این برفتند و گفتند راست گفتی ای شیخ نجدی هشام بن عمرو
گفت رای آنست که این مرد را بر اشتر نشانید و سر در بیابان دهید ابلیس گفت بئس الرای ما رایت مردی بدین صفت که
محمد است با حسن خلق و فصاحت و فصالت و بلاغت و شیرین زبانی هر کجا که شود هر که را دعوت کند اجابت
کنند و یار وی شوند آنگه لشکر جمع کند و دمار از شما بر آرد گفتند صدق شیخ النجدی ابو جهل گفت که ده مرد از
اعیان قریش اختیار کنید تا او را بکشند آشکارا چنانکه مردمان ندانند که او را که کشته است تا خون او در قبایل متفرق
شود و طلب قصاص نتوانند کرد و لابد که بدیه راضی شوند شیخ گفت نعم ما رایت و در روایتی دیگر آنست که این رای ابلیس زد همه را
او آمدند و گفتند که الرای رای الشیخ النجدی آنگه ده مرد از قریش اختیار کردند تا این کار بکنند جبرئیل ع آمد و این خبر
آورد و رسول را خبر داد از آن احوال و گفت خدای میفرماید مضجع خود را رها کن و از شهر بیرون رو رسول ع امیر المومنین
علی را بخواند و گفت خدای مرا فرموده است که از این شهر بیرون روم ترا امشب بجای من می باید بود تا اگر در
تفحص من کنند جای من خالی نبینند و بر اثر من نیایند و اگر گروهی بمن خواهند رسانند برسانند و جامه بر خود
برکند و بوی داد و گفت در پوش و بجای من بخسب علی چنان کرد و رسول از سرای خود بیرون آمد و این جماعت
بر در سرای بودند چون رسول آیه میخواند وانا جعلنا فی اعناقهم اغلالا الایه الی قوله لا یبصرون و بر یکی ای پاره خاک بر سر
کرد و بگذشت و بغار رفت و علی ع را بر سر اهل و خانه و آنچه او را بود و آنچه از ودایع مردمان بنزد وی گذاشت و او
وصی خود کرد و آن مشرکان شب همه شب علی را که میدیدند گمان بردند که او محمد است تا صبح بر آمد در سرای قصد با
تا رسول را بکشند امیر المومنین از آنجا برخاست و گفت بچه کار آمده اید و چه میخواهید گفتند محمد کجاست گفت تا گفتند

رقیبا ایشان از سرای بیرون آمدند پی او نیافتند گفتند که محمد رفته است و همانا که این خاک بر سر ما وی کرده است پی گرفتند تا در غار
خدای تعالی عنکبوت را فرستاد و تا در غار را نسج کرد ایشان گفتند تا اشغالی بود چه درین غار شده باشد چه اگر درین غار
شده بودی این نسج عنکبوت دریده بودی از اینجا بزمین فرو شده است یا بآسمان برده اند و خدای تعالی در حق
امیر المومنین این آیه فرستاد و گفت و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و درین قصه این فرستاد
و گفت و اذ یمکر بک الذین کفروا کافران در کشتن تو ای محمد مکر کردند و کید سگالیدند و خدای تعالی با ایشان مکر کرد یعنی
جزای مکر ایشان معد و ساخته گردانید جزا را مکر خواند برای ازدواج چنانکه گفت و جزاء سیئة سیئة مثلها این
معامله مکاران کرد فعلی که صورت مکر دارد و اگرچه در معنی عدل باشد و خدای تعالی بهترین مکر کنندگانست برای
آنکه آنچه ایشان کردند و خواستند و بدان نرسیدند و هرچه خواهد هر آینه باشد وَاِذَا تُتْلٰى عَلَيْهِمْ اٰيَاتُنَا قَالُوا
قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هٰذَا اِنْ هٰذَا اِلَّا اَسَاطِيرُ الْاَوَّلِينَ وَاِذْ قَالُوا اللّٰهُمَّ اِنْ كَانَ هٰذَا
هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَاَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ اَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ اَلِيمٍ وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ
وَاَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللّٰهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ حق سبحانه و تعالی این از حکایه کرد از حال
و جحود کافران و گفت که چون آیات ما را از قرآن بر ایشان خوانند گویند که بشنیدیم این قرآن را اگر ما نیز خواهیم مثل
این بگوییم این نیست الا افسانهای پیشینیان این آیه در حق نضر بن الحرث آمد که او بپارس و حیره رفته بود که قرآن میخواند
و نماز میکرد کافران برد که این جنس آنست گفت اخبار اوایل است و قصه پیشینیان و چون سخنهای اهل حیره است
ما نیز اگر خواهیم مثل این بگوییم عثمان بن مظعون ویرا گفت اتق الله از خدای بترس و چنین سخنها مگو که محمد حق است
و حق میگوید گفت من نیز حق میگویم لا اله الا الله و من نیز میگویم لا اله الا الله و لیکن میگویم ملائکه بنات الله اند که
نضر بن الحرث گفت بار خدایا اگر آنچه این کلام تو است و حقست و از نزدیک تست بر ما سنگ باران از آسمان یا نه
عذابی آور مولم و دردناک و رنجانند و چون او دعا کرد خدای تعالی این آیه فرستاد که سأل سائل بعذاب واقع سعید جبیر گفت
که رسول صلعم در روز بدر سه کس را بکشت نضر بن مطعم بن عدی را و عقبه بن ابی معیط را و نضر بن الحرث را و نضر اسیر مقداد بود
گفت یا رسول الله اسیر منست رسول گفت دانی که او در کتاب خدای چه گفته است مقداد دیگر بار شفاعت کرد رسول
همان باز گفت بار سیم رسول صلعم گفت اللهم اغن المقداد من فضلک بار خدایا مرد فضلت از مقداد باز کن مقداد
گفت یا رسول الله من نیز دعا طمع دارم مشرکان گفتند که ما ازین ایمنیم اگر محمد راست میگوید که پیغمبر است برای آنکه
هیچ امت را عذاب نکنند که پیغمبر ایشان در میان ایشان باشد و نیز ما استغفار میکنیم و تا استغفار کنیم عذاب نیاید
خدای تعالی بر ایشان رد کرد و لقوله تعالی و ما لهم الا یعذبهم الله و گفته اند که این کلام مستانف است عطف نیست بر کلام اول
خدای تعالی میگوید ای محمد تا تو در میان باشی خدای ایشان را عذاب نکند و نیز عذاب نکند مادام که ایشان استغفار کنند این
آیه بمکه آمد و رسول در میان ایشان بود و چون از آنجا بیرون آمد جماعتی مسلمانان بماندند چاره دیگر نبودند جز آنکه استغفار
میکردند چون مسلمانان از آنجا بیامدند خدای تعالی محمد را از میان یا اختیار کرد اللهم ان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا

بتجارت و کلام شما شنیده و ذکر اخبار عجم
و جهودان و ترسایان را دیده بود که توریت و انجیل
خواندندی ...

حجاره

حجارة من السماء چون شب در آمد بترسیدند و گفتند اللهم اغفر انک که خدای تعالی گفت وَمَا لَهُمْ اَلَّا يُعَذِّبَهُمُ
اللّٰهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا اَوْلِيَاءَهُ اِنْ اَوْلِيَاؤُهُ اِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ
لَا يَعْلَمُونَ وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ اِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ
نباشد و نرسد ایشان را و منزلت و مرتبه نبود ایشان را که خدای تعالی بر ایشان ابقا کند و عذاب نکند و فعل و سیرت
زشت ایشان این باشد که ایشان باز میدارند و منع میکنند رسول خدا را و مومنان را از زیارت خانه و مسجد حرام
با اینهمه ایشان میگویند که ما اولیای خدا و خاصه او ایم دروغ میگویند ایشان اولیای خدا و خاصه او نیستند و دوستان
خدای جز متقیان و پرهیزکاران نباشند و در روایتی دیگر از محمد باقر ع آنست که ایشان یعنی قریش گفتند که ما اولیترین
مردمانیم بمسجد الحرام و اولیای اوییم و حق تعالی بر ایشان رد کرد و گفت دروغ میگویند اولیترین مردمان بمسجد الحرام
جز مومنان نباشند و متقیان و لیکن بیشتر ایشان نمیدانند حسن بصری گفت که این آیه و ما لهم الا یعذبهم
آیه اول منسوخ است و این درست نیست برای آنکه نسخ در اوامر و احکام مشروع بود نه در اخبار و این آیه خبر است و جمع میان
این دو آیه و آن آنست که مراد بنفی عذاب در آیه اول عذاب دنیاست و اثباتش در آیه دوم عذاب آخرت خواسته
و وجهی دیگر آنست که در آیه اول نفی عذاب استیصالست و در دوم اثبات عذاب قتل و اسر و اما شرط استغفار
مراد بآن ایمانست برای آنکه ایمان نیارد و استغفار از او درست نیاید و چون ایمان آرند عذاب از ایشان ساقط شود در
آخرت و دنیا تا که چیزی بکنند که بدان در آخرت مستحق عذاب گردند آنگه گفت اگر شما مشرکان از آنچه بنزدیک خانه خدای
میکنند کان صفیر و میپندارند که آن نماز عبادتست یا سبب دفع عذاب باشد یا بر سبیل استغفار بلکه نماز ایشان
بنزدیک خانه نیست الا صفیر کردن و دست بر هم زدن جعفر بن ربیعه گفت از ابو سلمه پرسیدم ازین آیه دستها بهم
نهاد و از آنجا آوازی بیرون نهاد و گفت مشرکان چنین کردندی چون رسول ع طواف کردی جماعتی از عبد الدار
رفتندی بر طریق استهزا و بدهن صفیر زدندی و چون نماز کردی در مسجد دو مشرک بیامدندی و بر دست راستش و
دو بر دست چپ و همچنین صفیر کردندی و دست زدندی تا رسول را غلط افکندی ابو علی گفت مکاء و تصدیه ایشان بجای
دعا و تسبیح بودی یکدیگر را یعنی ایشان بجای نماز آن کردندی برای آن فعل ایشان را نماز خواند که آن بنزدیک ایشان
بجای نماز بودی چون فعل ایشان آن بود چه بر سبیل استهزا و بر سبیل تغلیظ و کفر لاجرم جزای ایشان و توبیخ و عقاب
او تا در آن عقوبت ایشان را بر سبیل استهزا گویند که بچشید امروز این عذاب را جزای آنچه کافر شدید در دنیا که
و رسول خدای اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ
عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا اِلٰى جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ لِيَمِيزَ اللّٰهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ
وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلٰى بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ اُولٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ این آیه در حق
ابو سفیان آمد که روز احد چهل وقیه زر بر مشرکان خرج کرد محمد اسحق گفت چون روز بدر آن واقعه افتاد و قریش
هزیمت بمکه آمدند و ابو سفیان کاروان خود در مکه آورد عبدالله بن ربیعه و عکرمه بن ابی جهل و صفوان بن امیه جمعی که

وبرادران ایشانرا کشته بود ندا بو سفیان را گفتند که دیدی که محمد چه کرد و پدران و برادران و عزیزان ما را بکشت اکنون شما را بدین مال که
از و بجا مانده واید ما را یاری دهید دادن تا کینه خود از و باز خواهیم گفتند که همچنین کنیم هر کسی نصیبی از مال خود بدادیم
حق تع در حق ایشان این آیه فرستاد سعید جبیر گفت که آیه در حق ابو سفیان آمد که دو هزار و دو هزار مرد از اعراب بستد
و بجنگ رسول آورد بیرون آنکه از قبائل خواسته بود و لشکر گرد کرده حق تعالی میگوید که آنانکه مالهای خود را نفقه
میکنند بر امید آنکه تا بود که غالب شوند و ایشانرا دستی و ظفری باشد تا مردمانرا از راه خدای و دین شریعه مصطفی باز
دارند زود بود که ایشان بدین امید مالها را نفقه کنند آنگه که بنگرند مراد ایشان بر نیاید و مقصود حاصل نشود و همه
مغلوب و مقهور گردند هم خسارت مال ایشان و هم خسارت نارسیدن بمقصود و هم ذلت و عقوبة غلبه بر ایشان
بود و مقصود حاصل نشود و همه مغلوب و مقهور گردند آنگه ذلت آخرت بود در دوزخ و دوزخ را از حجاب بیرون آنگه
ایشان که کافر شدند ایشانرا بر انگیزانند همه را بدوزخ جمع آورند کافران در عقاب دوزخ باشند و مومنان در ثواب
و نعمت بهشت و ایشانرا برای آن بر انگیزانند تا بدانند که خدای تعالی تمیز کند و جدا گرداند پلید را از پاک و آنگه جدا کرده
باشد آن پلید را جمع کند و بر یکدیگر افکند و بعضی را بر سر بعضی چون متاع بد که هیچ کار نیاید آنگه او را بدوزخ اندازد
تا همه سوخته گردند اینها که چنین باشند و حقیقة ایشان آن بود که ایشان زیانکاران باشند که عمر و مال زیان کرده باشند در
معصیت بسر برده باشند عمر را و مال را در باخته و بدان دوزخ حاصل کرده قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا
يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ
وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ
نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ حق سبحانه و تعالی رسول خود را میگوید که بگوی ای محمد این جماعة را یعنی کافران و بت پرستانرا
که اگر شما ازین کفر باز ایستید و اصرار مکنید بران گناههای شما را بیامرزد که گذشته است و بران عقاب نفرماید و
توبه از کفر به ایمان و از معصیت بندامت و پشیمانی باشد و بر عزم آن بود که با مثل آن گناه رجوع مکند و اگر باز گردند با
گناه و بر سر کفر و معاصی شوند و بر کفر اصرار کنند بدرستی و حقیقة که سنت و طریق ما گذشته است و بلای عقاب نزول
رفته است در حق ایشان از نصرت مومنان و خذلان کافران آنگه مومنانرا فرمود که قتال کنید با کافران و شمشیر زنید
و کارزار کنید تا آنگه هیچ کفر و شرک و فتنه نماند بر شما کارزار و بر من نصرت شما و خذلان کفار تا اسلام عزیز گردد
و کفر و شرک خوار و حقیر شود و دین اسلام همه خدای را بود و هیچ سلطانرا نباشد طاعت خدای دارید و هیچ طاعت
شیطان مدارید پس این کافران باز ایستند و از کفر باز آیند خدای تعالی باعمال و احوال ایشان بیناست جزا دهد ایشانرا
بر وفق نیتشان و بر حسب عملشان اگر چنان بود که برگردند و روی بگردانند از اسلام بدانید که اعتماد شما بر ایشان
نیست اعتماد بر خداست و خدای مولی شماست و ولی نعمت شما و اولیتر بشماست و او یاری کننده شماست
و او نیکو خداوندگاری و نیکو یاری است مر شما را وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ
وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا

يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ حق تع خطاب میکند مومنانرا و میگوید که بدانید
که هر غنیمت که شما میگیرید از هر چه باشد پنج یک آن خدایراست و رسول خدایرا و آن شخص که خداوند قرب
و خویشی است پیغمبر را و یتیمانرا و مسکینانرا و راه گذریانرا و این بر شما واجب و لازمست اگر شما بخدای ایمان
دارید و آنچه ما فرو فرستادیم بر بنده خویش محمد صلی الله علیه و آله از قرآن در روز فرقان یعنی روز بدر که خدای
تعالی فرق کرد میان مومن و کافر و حق و باطل روزی که دو جمع بهم رسیدند و متلاقی شدند و متقابل یکدیگر را
و آن روز آدینه بود هفدهم ماه رمضان و گفته اند که نوزدهم ماه رمضان سال دوم از هجرت رسول ع و این روایت
از جعفر صادق است ع و خدای تعالی بر همه چیزی قادرست پس عاجز نباشد از آنکه جزای هر کسی و فعل مستحق
وی دهند غنیمت مال اهل حرب باشد که مسلمانان از کفار بقتال استانند و فی آنست که بی قتال دست آید و گفته اند
که غنیمت مال منقول باشد و فی خاص رسول را بود و از پس او قایم مقام او از اهل بیت او و بعضی گفته اند حق تعالی
و ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل و قول آنکس میگوید
که این آیه منسوخ است بآیه و اعلموا انما غنمتم من شیء درست نیست برای آنکه منافی نیست میان هر دو و جمع
کردن میان ایشان صحیح است و بر نسخ آیه دلیل نیست بی دلیل حکم نتوان کرد بنسخ قرآن و من شیء از برای
آنکه تا فایده استغراق دهد و هیچ از آن بیرون نشود حتی الخیط و المخیط و آنچه غنیمت کرده باشد پنج قسمت کرده باشد
یک قسمت که آن خمس است جدا کردن از وی و چهار دیگر را قسمت باید کردن میان لشکریان کسانی که قتال کرده
باشند و بقتال حاضر شده سوار را دو سهم دهند و پیاده را یک سهم و اگر مردی باشد که اسبان بسیار دارد
و بر انصیب دو اسب بیش ندهند و اگر جمعی بیاری مسلمانان آیند و مسلمانان از حرب فارغ شده باشند و غنیمت
قسمت ناکرده ایشانرا نیز نصیب دهند و آن یک قسمت را که خمس است بر شش قسمت کنند یکی خدایرا و یکی
رسولرا و یکی خویشان رسولرا کسی آنکه متولی کار او باشد و او امام است قسمی یتیمانرا از ایشان و قسمی مسکینانرا و
قسمی ابناء السبیل را که از بنی هاشم باشند و از فرزندان علی و عباس و جعفر و عقیل و بحقیقه دو گروه را …
باشد طالبیانرا و عباسیانرا و از فرزندان عبد المطلب جز هاشم کسی دیگر را عقب نبوده است …
و رسولرا باشد و بعد از رسول قسمت خدای و آن رسول امام را باشد ابو العالیه مردی بوده صالح از تابعین
او گفت قسم خدای کعبه را باشد فان لله لبیت الله و خمس نزدیک اهل شیعه در هفت و پنج چیز واجب باشد
در غنیمت که در دار الحرب آرند و در ارباح تجارات و مکاسب و زراعات پس از آنکه مؤنه او و عیال او از آنجا بشود
و هر چه از معدن بیرون آرند از جمله معادن زر و سیم و آهن و روی و مس و برنج و ارزیز و نمک و نفط و کبریت
و هر چه نام معدن بر او آید از زرنیخ و مومیا و گچ که یابند از زر و درم و در و عنبر و در و انواع آنچه از مروارید
و جواهر و یاقوت و زمرد و فیروزه و لعل و هر مال حرام که با حلال آمیخته بود و تمیز نتوانند کردن و مالی که بمیراث
یابند از کسی که کسب آن حلال و حرام بوده باشد این جمله آنست که بدست هر کس آید در عرف از غنیمت خوانند

وغنیمت نامی شاملست سر فایده را که بمردم رسد و بعموم او استدلال توان کرد بر وجوب استخراج خمس از جمله
اگر لفظ عموم متناول است ازاو مورد ان گشتم آشم بابتد تفریع و توبیخ راست چنانکه کسی از ما گوید که نماز بر تو واجبست
اگر مسلمانی مراد ان نباشد که بر کافران واجب نیست و مراد انست که تو کافر بستی در ترک نماز اذ انتم بالعدوة
الدنیا وهم بالعدوة القصوی والرکب اسفل منکم ولو تواعدتم لاختلفتم فی المیعاد
ولکن لیقضی الله امرا کان مفعولا لیهلک من هلک عن بینة ویحیی من حی عن بینة و
ان الله لسمیع علیم اگر که شما بکنار رودخانه بودید که بمدینه نزدیکتر بود یعنی مشرکان بکناره که از مدینه دورتر
بودند و گفته اند که معنی اینست که یاد کنید ازاکه شما بکنار رودخانه بودید که بمدینه نزدیکتر بود و ایشان بکناره دیگر
از مکه دورتر بودند یعنی شما بخانه خود نزدیکتر بودید و قریش از خانه خود دورتر بودند و اشتر سواران یعنی ابوسفیان و
اهل کاروان فرودتر بودند از شما بساحل دریا رسول با علی الوادی فرود آمده بود و مشرکان باسفل الوادی و ابوسفیان
کاروان از کناره دریا برده بود تا بمکه آرد و این کاری بود که خدای تعالی ساخت و اگر تقدیر کرد که اگر شما با یکدیگر وعده
و میعادی نهاده بودید از میعاد شما را خلاف افتادی شما را که مومنان بودید اندک منع کردند از حاضر آمدن و وفا کردن
بان وعده و بسیاری از شما زالیشان بهیبت و بیم منع کردند از آمدن بیدلی پس شما را اتفاق ملاقات نبودی ولیکن
خدای تعالی این کار را تمام گردانید و راست برآورد بی میعادی و وعده از سر لطف و کرم خود تا کاری که کردنی بود
تمام کرده شود از اعزاز دین و اذلال کفر و ظفر مسلمانان و انچه کفر و جهت و نظر نکرد و بعد ازان اظهار معجزات و
آثار دلالات و انزال آیات محکمات تا هر که هلاک شود از سر حجت هلاک شود و هر که زنده ماند از سر حجت زنده ماند
مومنان زنده اند و کافران مرده برای آنکه مال مومنان بحیات است که ازان مرگ نباشد و مال کافران بهلاکت است
که از عقبان راضی نباشد و خدای تعالی از ایشان غافل نیست بلکه شنوا و داناست باقوال و باحوال ایشان قدیر
مصالح اذ یریکهم الله فی منامک قلیلا ولو اریکهم کثیرا لفشلتم ولتنازعتم فی الامر
ولکن الله سلم انه علیم بذات الصدور واذ یریکموهم اذ التقیتم فی اعینکم قلیلا و
یقللکم فی اعینهم لیقضی الله امرا کان مفعولا والی الله ترجع الامور سبب این آن بود که
رسول در خواب دید که قریش با او کارزار میکردند و عدد اندک بودند چون رسول اصحاب خود را ازین خبر داد
ایشان خوشدل شدند و وجهی انست که خدای تعالی ایشان را در چشم اندک نمود و محقر و مقلل گردانید که اگر در چشم
بسیار نمودی شما را بددلی حاصل شدی و در میان شما دران کار منازعه و خصومت بودی و هر کسی را اندیشه دیگر
و سخنی دیگر بودی ولیکن خدای تعالی شما را سلامت داد از آفت و بددلی و خصومت و منازعت برهانید و این خدای
تعالی پوشیده نبود ازانکه او دانست انچه در سینهای شماست از اسرار و ضمایر و تیر یاد کنید چون بشما نمود ایشان را
یعنی قریش را اندک در چشمهای شما و شما را نیز در چشمهای ایشان اندک نمود تا قوی دل باشند و تصدیق خواب پیغمبر بود ابن
مسعود گفت ایشان در چشمهای ما چنان اندک نمود که من کسی را که در پهلوی من ایستاده بود گفتم ایشان هفتاد مرد باشند

او گفت

او گفت من چنین پندارم که ایشان صد مرد باشند تا که مردی از ایشان بگرفتم پرسیدم که شما چند باشید گفت
هزار مرد و مسلمانان در چشم کافران چنان نمودند که یکی از ایشان گفت بیایید تا بر گردیم که کاروان بسلامت رفت
ابوجهل گفت نرویم تا که ایشان را استیصال گردانیم انگه گفت که هیچکس سلاح برنگیرد که ایشان را بدست بگیریم که
با ایشان بسلاح جنگ کردن کراکند و از بهر آن کرد تا یکی ازان دو لشکر بر صاحب خود دلیر گردند با خدای تعالی حکمی
خواست کردن بکند و تمام گرداند و بازگشت جمله کارها با خدایست چون صدور از او بود و بازگشت هم با او
و ملک همه هلاک و زایل شود و حکم همه باطل گردد و حکم خاص او را باشد در قیامت در جمله کارها و اندک نمودن ایشان
در چشم ایشان روا بود که از مانعی بوده باشد چون گرد و سحاب و برم و استتار بعضی ببعضی و تیر روا بود
قطع شعاع بوده باشد میان ایشان و مرئی رسل منفجر یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم فئة فاثبتوا واذکروا
الله کثیرا لعلکم تفلحون واطیعوا الله ورسوله ولا تنازعوا فتفشلوا وتذهب ریحکم واصبروا
ان الله مع الصابرین ولا تکونوا کالذین خرجوا من دیارهم بطرا ورئاء الناس ویصدون
عن سبیل الله والله بما یعملون محیط خدای تعالی درین آیه میفرماید مومنان را و میگوید که ای کسانی که ایمان
آورده اید چون شما جمعی از کافران بینید بر جای بایستید و قرار گیرید و مگریزید و پناه با خدای برید و ذکر خدای
بسیار کنید و تضرع و زاری نمایید و دعا کنید تا که فلاح و ظفر یابید و بمراد و مقصود خود برسید و طاعت خدای
دارید و فرمان پیغمبر برید و با یکدیگر منازعت و مخالفت مکنید انگه بددل شوید و ضعیف گردید و دولت شما برود
و دشمن شما بر شما غلبه کنند چون باد دولت و نصرت شما رفته باشد صبر کنید بر شدت و سختی و وقایع حرب که خدای
تعالی با صابرانست و هر که خدای با وی بود مظفر و منصور باشد خدای تعالی مومنان را بصبر فرمود و ترک منازعت
و مخالفت که هر کجا اختلاف آمد رحمت برخاست الجماعة رحمة والفرقة عذاب مجاهد گفت و محنتی که روز احد بمومنان
رسید نبود الا از جهت منازعت و اختلاف ایشان که اگر صبر کردندی و مخالفت نکردندی هرگز انچه با ایشان رسید
نرسیدی انگه خدای تعالی مومنان را نهی کرد و گفت زنهار تا نباشید چون آنانکه از سرایهای خود بیرون شدند
نه از بهر خدای بلکه از بطر و ریای مردمان و ایشان اهل مکه بودند سبب آن بود که ایشان از مکه بیرون آمدند تا کاروان
خویش را حمایت کنند چون بجحفه رسیدند رسول ابوسفیان بدیشان رسید که شما برگردید که ما کاروان بسلامت بازگردیم
ابوجهل گفت باز نگردیم تا آنکه ببدر رویم و آنجا مقام کنیم و شتر کشیم و خمر خوریم و مطربان برای ما غنا گویند و مردم
را طعام دهیم و مهمانی کنیم و عرب ما را بشنوند و حرمت ما بدانند چون ببدر آمدند بجای کشتن شتر خود را کشتند و بجای
کاس خمر کاس مرگ بچشیدند و بجای مطربان نوحه گران بر ایشان نوحه کردند و بجای عزت و منفعت ذلت و خواری
یافتند حق تعالی گفت اهل که بر این وجه بیرون آمدند شما که مومنانید بر این وجه بیرون مشوید و ایشان برای بطر و ریا رفتند که شما را از
که راه اسلام و شریعت منع کنند و خدای تعالی بانچه ایشان میکنند عالمست و بر ایشان قادر است همه در قبضه قدرت وی اند و او
محیطست واذ زین لهم الشیطان اعمالهم وقال لا غالب لکم الیوم من الناس وانی جار لکم

فلما تراءت الفئتان نکص علی عقبیه وقال انی بریء منکم انی اری ما لا ترون انی اخاف
الله والله شدید العقاب عبدالله عباس و سدی و کلبی گفتند که قریش چون خواستند که از مکه بیرون آیند ابتدا
بیاد آمد که میان ایشان و میان بنی کنانه کارزار هست و کینه قدیم گفتند که نباید که این کنانیان ما را تعرض رسانند در
توقف باید کرد و اندیشه کار بست ایشان درین بودند که ابلیس لعنه الله بصورت سراقه بن مالک بن جعشم کنانی و از انجمله
اشراف و سادات کنانه بود و قریش را دل گرمی داد و گفت مترسید لا غالب لکم الیوم من الناس خدای تعالی میگوید یاد
کن از انکه شیطان بصورت سراقه بیامد و اعمال کافران مکه را تزیین داد و در چشم و دل ایشان آراسته گردانید و ایشان را
گفت که امروز هیچکس از مردمان شما را غلبه نتواند کرد و من همسایه شما و پشت و پناه شمایم زنهار مترسید شما امروز [illegible]
چون ایشان این شنیدند گفتند که از بنی کنانه ایمن شدیم و روی ببدر نهادند و شیطان با ایشان بود در راست چون فوج لشکر
روی بهم آوردند و مدد فرشتگان از آسمان برسید ابلیس بترسید و بر عقب که آمده بود بازگشت و بعضی گویند در آن حال
ابلیس دست در دست حارث بن هشام نهاده بود و در صف مشرکان ایستاده چون سراقه فرشتگان را دید و جبرئیل را که پیش
رسول ایستاده بود و عنان بر دست گرفته او را بشناخت و روی بهزیمت آورد حارث وی را گفت ای سراقه در
مثل اینحال کجا میروی شرم نداری که درچنین حال ما را رها میکنی گفت بیزارم از شما من میبینم آنچه شما نمی بینید من از خدای می ترسم
انگه روی بهزیمت نهاده و قوم روی بهزیمت نهادند چون بمکه بازآمدند گفتند سبب هزیمت سراقه بود و مردم را
او هزیمت کرد خبر بسراقه رسید گفت شنیدم که شما که قریشید میگویید که سبب هزیمت شما من بوده ام بخدای که من از
رفتن شما خبر نداشته ام و از قتال شما و من خود شما را ندیدم گفتند که تو فلان روز آمدی و ما را وعده دادی و غرور
کردی و گفتی لا غالب لکم الیوم من الناس و انی جار لکم سوگند خورد که من از ین خبر ندارم چون جماعتی از ایشان ایمان آوردند
پس از ان دانستند که ان ابلیس بوده است و این روایت باقر و صادق است و خلاف کرده اند در ظهور شیطان با ایشان
او را میدیدند ابو علی و جمعی متکلمان گفته اند که خدای تعالی صورت او بگردانید معجزه رسول را شد بمکلفان و سبب خذلان کافران
و نصرت مومنان را ابو القاسم بلخی و جمعی گفته اند بر ظهور نبود بوسوسه بود و انکه ابلیس گفت انی اخاف الله دروغ گفت
گریختن او ازین بود که دانست که او طاقت ایشان ندارد و عادت ابلیس لعنه است که اصحاب خود را هلاک سازد و خود بر کنار گردد
انکه گفت والله شدید العقاب خدای تعالی سخت عقوبت سزا باشد که ابلیس و غیر او از عقاب او بترسند طلحه گفت که رسول
فرمود که هیچ روز شیطان ذلیل تر و خوارتر نباشد از روز عرفه برای انکه در ین روز رحمت بسیار بر بندگان گناهکار
فرود می آید الا روز بدر که چون او در کرد جبرئیل را دید که در پیش فرشتگان می آمد از روز نفایت ذلیل شد اذ یقول المنافقون
والذین فی قلوبهم مرض غر هولاء دینهم ومن یتوکل علی الله فان الله عزیز حکیم ولو تری اذ یتوفی الذین
کفروا الملائکة یضربون وجوههم وادبارهم وذوقوا عذاب الحریق ذلک بما قدمت ایدیکم
وان الله لیس بظلام للعبید یاد کن ای محمد که چون منافقان اندر مدینه و انکسانی که در دلهای ایشان شکی و نفاقی بود و
گفته اند که ایشان جماعتی بودند از منافقان که در مکه بودند و با رسول هجرت نکردند بعلت آنکه گفتند که خویشان ما در مکه اند

والذین

قریش ببدر رفتند با قریش ببدر آمدند چون قلت مسلمانان و کثرت کافران بدیدند شکستشان در زیادت گشت بیچاره تر
گشتند و روی بقتال آوردند و از جمله ایشان قیس بن الولید و حارث بن زمعه و علی بن امیه چون در میان معرکه افتادند
و فرشتگان بر روی و پشت ایشان میزدند ایشان را انحال که ببدر حاضر آمدند گفتند این جماعت را که مومنان و صحابه رسول
بودند دین ایشان فریفته و مغرور گردانید ایشان جماعتی اعتماد بر چه کردند که این کفر را پیش گرفتند خدای تعالی گفت که هر که اعتماد
بر خدای کردند و هر که اعتماد و توکل بر خدای کند خدای تعالی عزیز و قاهر و غالبست و هیچ جز او را غالب نشود حکیمست
قهر و غلبه جز بحکمت و صواب نکند و اگر تو دیدی ای محمد آن وقت و آن حال که فرشتگان جان کافران بر میداشتند و بر
وپهلو و روبهای ایشان میزدند یعنی بر جمله اعضای ایشان بر قول سعید بن جبیر و عبدالله عباس گفت مشرکان بروی مسلمانان
کردند مسلمانان تیغ بر روی ایشان زدندی و چون پشت بهزیمت دادندی فرشتگان در ایشان رسیدند مقامع و شمشیر
بر پشتهای ایشان زدندی ایشان را گفتندی بچشید عذاب آتش سوزان در دوزخ بعد از آنکه این عذاب بچشیدند و بعضی گفته
آورده اند که فرشتگان سر زخمی که بر کافران زدندی جراحت ایشان بر افروختی اگر این حالت و واقعه دیدی کار منکر و حالی عظیم
مشاهده کردی انکه گفت آنچه بآن رسیدند و آن عذاب چشیدند بظلم نبود بلکه باستحقاق بود و گفتی ایشان را که این همه بسبب
کفر و معاصی شما بود که خود کردید و بدست خود آن را مقدم خود گردانیدید چون شما کردید ملامت جز شما را نباشد گفته
اولئک [illegible] و خدای تعالی بر بندگان خود بیدادگر و ظالم نیست آنچه کند جزای عمل بود و بر وفق استحقاق بود کدأب
آل فرعون والذین من قبلهم کفروا بآیات الله فأخذهم الله بذنوبهم ان الله قوی شدید
العقاب ذلک بان الله لم یک مغیرا نعمة انعمها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم وان الله سمیع
علیم کدأب آل فرعون والذین من قبلهم کذبوا بآیات ربهم فاهلکناهم بذنوبهم واغرقنا
آل فرعون وکل کانوا ظالمین ان شر الدواب عند الله الذین فهم لا یؤمنون عادت ایشان یعنی
عادت اهل بدر و طریق و روش ایشان همچون طریق سنت و عادت اتباع و اشیاع فرعونست و انکسانی که پیش از ایشان
بوده اند که کافر شده اند بآیات خدای پس بگرفت خدای ایشان را بآن گناهها که ایشان کرده اند و خدای تعالی سخت عقوبت
کس را طاقت و قوت عقوبت وی نباشد این عذاب از ان بود و سبب آن بود که در حکمت خدای تعالی صحیح نیست و نکند که
نعمتی را که برای قومی کرده باشد تا انکه که ایشان بگردانند آنچه با ایشان بود از نیت و فعل و این نعمت محمد بود که خدای تعالی
بر قریش کرده بود با وکافر شدند و تکذیب وی کردند تا لاجرم خدای تعالی این نعمت را با انصار داد و بدل کرد کلبی گفت که
نعمتی که اهل ایشان را چنین فرمود که اطعمهم من جوع وآمنهم من خوف و محمد را با ایشان فرستاد و شکر آن نعمت نکردند و کفران
بدل کردند تا خدای تعالی آن نعمت بر ایشان بگردانید و بعذاب بدل کرد حق درین آیه بیان کمال عدل خود میفرماید و میگوید منم
ان خدای که چون نعمتی کرده باشم مبتدا بر سبیل تفضل با بندگان خویش از کرم خود روا ندارم که آن نعمت بر ایشان بگردانم
تا انکه ایشان حال خود بر خود بگردانند و بجای شکر نعمت کفران کنند و بجای اعتراف جحود آرند آن خدای که از کرم خود روا
ندارد که ناواجب و نامستحق از بنده بگرداند کی روا باشد که بنده را بگناه ناکرده یا بفعل که او آفریده باشد بگیرد و عذاب

کفروا

کند کلا وحاشا که هرچه کند از سر حکمت کند و بر وفق استحقاق کند چنانکه با آل فرعون کرد و آنانکه پیش از ایشان بودند
از انواع عذاب که ایشان از گناه ایشان هلاک گردانید بعضی را به آب و بعضی را به آتش و بعضی را بالخسف و بعضی را بالمسخ و
بعضی را به رجفه و بعضی را به باد و بعضی را بالصیحه و بعضی را به تیغ چنانکه فرمود واغرقنا آل فرعون ما غرق کردیم آل
فرعون را و ایشان همه یعنی غرقی آل فرعون و قتلی قریش ظالمان بودند چون خدای تو ظلم از خود نفی کرد و حواله با کافران کرد
نیکو نبود که غیری ظلم را از مخلوق نفی کند و با خالق حواله کند حق تعالی میگوید که بدترین جمله جانوران نزدیک خدای آن کسانی
اند که کافر شدند بخدای و رسول و برای این و ایشان خواهد که ایشان بمثابه چهارپایان اند و لکن کالانعام آنکه خبر داد که ایشان
ایمان نیارند فهم لا یؤمنون الذین عاهدت منهم ثم ینقضون عهدهم فی کل مرة وهم لا یتقون
فاما تثقفنهم فی الحرب فشرد بهم من خلفهم لعلهم یذکرون واما تخافن من قوم خیانة
فانبذ الیهم علی سواء ان الله لا یحب الخائنین حق تعالی میفرماید که رسول او توقع نکند و دل عزیز خود را در بند ایمان
ایشان ندارد آنکه گفت این کافران که تو از ایشان عهد بستدی ایشان بنو قریظه بودند که با رسول عهد کرده بودند با
او قتال نکنند که او قتال کند و کسی را بر وی یاری ندهند ایشان یکبار عهد بشکستند و مشرکان مکه را بسلاح یاری دادند
چون رسول کس فرستاد بدیشان و ایشان را ملامت کرد گفتند که ما را فراموش شد خطا کردیم دیگر باره عهد کردند در
روز خندق عهد بشکستند و با مکه آمدند و با مشرکان همدست شدند و با رسول کارزار کردند حق تعالی گفت آن
کافرانی که تو از ایشان عهد استدی و ایشان که هر بار عهد را بشکستند و نترسیدند از عاقبت کار و بازپرس اگر تو
ایشان را در کارزار بیابی و بر ایشان دست یابی با ایشان کاری کنی که دیگران از آن پراکنده شوند و بدان عبرت گیرند
کسانی که پس ایشان باشند و سخن ایشان باز گویند تا باشد که چون عبرت گرفته باشند ایشان نشکنند و از شکستن عهد
و عقوبت حذر کنند و هیچکس را دلیری و یارای آن نبود که غدر کند و تو ترسی اکنون ای محمد که قومی با تو خیانت کنند و عهد
را بشکنند با ایشان که ترا اعلام کرده و چنانکه بنو قریظه کردند و تو ترا عهد ایشان باید انداختن براستی ظاهر و آشکارا
تا ایشان بتر دانند که تو حرب ایشان میسگالی و ساز حرب ایشان میکنی این باید تا عذری باشد و سوته نباشد و سوت آن باشد
که ایشان از تو همان دانند که تو از ایشان دانی و خیانت نکنی با ایشان بلکه بی اعلام ایشان بقتال ایشان روی و ایشان
پندارند که بر عهدی خدای تعالی خاینان را دوست ندارد و مزید نفع ایشان نباشد چون ایشان مستحق عقاب و اهانت باشند
و این آیه هم در بنی قریظه آمد واقدی گفت که در بنی قینقاع آمد و این آن رسول از حصن ایشان برفت و با ایشان قتال کرد و لا
یحسبن الذین کفروا سبقوا انهم لا یعجزون واعدوا لهم ما استطعتم من قوة ومن رباط الخیل
ترهبون به عدو الله وعدوکم وآخرین من دونهم لا تعلمونهم الله یعلمهم وما تنفقوا من شیء
فی سبیل الله یوف الیکم وانتم لا تظلمون حق سبحانه و تعالی خطاب با محمد را و گفت مپندار و گمان مبر که
آن کسانی که کافر شدند بر ما سبق توانستند بردن و از عذاب ما توانند گریخت ایشان بلکه بر ما سبق نتوانند گرفت و از قبضه
قدرت ما بیرون نتوانند شدن و ما را عاجز نتوانند گردانیدن بلکه همه در قبضه قدرت ما اند در ملک و ملک ما اند هر حکم

توانیم کردن و جزا بر وفق عمل ایشان توانیم دادن که ایشان بهیچ حال فایت نشوند آنکه خطاب کرد مومنان را و گفت بسازید
و بدست بنهید از بهر جنگ کارزار ایشان آنچه بتوانید ساختن و نهادن از آنچه شما را بدان حاجت باشد از سلاح و تیر
و کمان و اسبان فربه تا فربه شوند و طاقت حرب کارزار آورند و گفته اند که قوت تیر انداختن است و رباط الخیل
بستن اسبانست و رباط در اصل رسنی باشد که اسبان بدان بر بندند و گفت چنین کنید تا بترسانید دشمن خدای را
و دشمنان خود را و جماعتی دیگر را مراد بدشمنان خدای و دشمنان مومنان اهل مکه اند و گفته اند که بنی قریظه اند و اهل پارس اند
و گفته اند که بر عموم است جمله دشمنان دین را شامل است و بجماعتی دیگر مراد منافقانند از آنکه گفت شما ایشان را نمی شناسید
از بهر آنکه نماز میکنند و روزه میدارند و لا اله الا الله محمد رسول الله میگویند و اما ایشان را می شناسد از آنکه
وی مطلع است بر اسرار و ضمایر داند که هر یکی در سرای خود چه دارند طبری گفت که ایشان جنیانند آنکه گفت که
هر چه شما نفقه کنید در راه خدای از مال و حال آخر خواند که بدان خیر توان کردن و ثواب آن تمام و کمال بشما دهند و بر شما
هیچ ظلم نکنند و از ثواب شما هیچ نکاهند وان جنحوا للسلم فاجنح لها وتوکل علی الله انه هو السمیع
العلیم وان یریدوا ان یخدعوک فان حسبک الله هو الذی ایدک بنصره وبالمؤمنین والف
بین قلوبهم لو انفقت ما فی الارض جمیعا ما الفت بین قلوبهم ولکن الله الف بینهم انه عزیز
حکیم و اگر چنان باشد که ایشان که ناقصان عهد و شکستگان میثاق اند از بنی قریظه و غیر ایشان میل کنند بصلح تو نیز با ایشان
میل کن بصلح و از غدر و مکر ایشان مترس و توکل و اعتماد بر خدای کن و کار او با او گذار تا یار و نگهدار تو باشد و
او شنواست و اقوال و دعوات بندگان را و داناست بمصالح ایشان چه اگر فاجنح امرست اما امر مر وجوب را
نشاید پس روا باشد پس روا بود که چون صلح جویند رسول یا امام مصلحت در خلاف صلح بیند و صلح نکند و دلیل
برین اجماع امت و بعضی گفته اند که آیه منسوخ است بقوله اقتلوا المشرکین کافة در سنه تسع فرود آمد و مسلمانان را
با اهل نجران صلح برد و هزار حله که هزار در صفر بدهند و هزار در رجب پس هر دو آیه ثابت نیست و آنچه
دعوی کردند ناسخ پیش از منسوخ فرود آمده است و اینمعنی مانع باشد و نسخ قول حسن بصری است و قتاده آنکه گفت
و اگر خواهند که بفریبند ترا بنی قریظه باظهار صلح و خدیعه و اظهار امر مرغوب و برای حصول مراد خود با ابطال
ان چون فریب تو خواهند تو از ان اندیشه مکن و دل را تنگ مدار که خدای تعالی ترا بس است و اوست که ترا موید
گردانید و نصرت داد بیاری و نصرت خود و متابعت مومنان و جمع کردن میان دلهای ایشان که اگر تو هر چه در
زمینست بران خرج کردی تا در میان ایشان الفت اندازی و جمع آری نتوانی میان دلهای ایشان جمع کردن و لیکن خدای تعالی
میان ایشان جمع کرد و الفت داد و این در اوست که میان اوس و خزرج بود خدای تعالی ببرکت رسول برداشت از ایشان
مومنان با اسلام و محبت و مودت در میان ایشان پدید آورد چنانکه همچون برادران یکدیگر شدند فاصبحتم بنعمته اخوانا و
خدای که عزیز و غالبست و محکم کار و نکوکردارست یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من المؤمنین یا
ایها النبی حرض المؤمنین علی القتال ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین وان یکن

بایشان

منکم مائة یغلبوا الفا من الذین کفروا بانهم قوم لا یفقهون الان خفف الله عنکم وعلم ان
فیکم ضعفا فان یکن منکم مائة صابرة یغلبوا مائتین وان یکن منکم الف یغلبوا الفین باذن الله
والله مع الصابرین حق سبحانه و تعالی خطاب میکند رسول را و وعده خوشی میدهد و میگوید ای پیغمبر باقدر و منزلت خدای
ترا بسست و آن مومنان که پس رو تواند اگر دیگران ترا فرو گذارند هیچ زیانی نباشد در تفسیر اهل البیت است که مراد
بان امیر المومنین است و ظواهر اخبار شاهد این قولست برای آنکه مستفاد آیه نصرتست و آن نصرت که بعد از تایید آمد
مر رسول را از امیر المومنین بود از هیچکس نبود پس بدیع نباشد که آیه خاص باشد باو و آنکه پیغمبر را فرمود و گفت ای پیغمبر
مومنان را بر قتال و جهاد تحریص فرمای و ایشان را بر کارزار با دشمنان خدای حث کن و بگوی که خدای شما را میگوید که اگر از شما
بیست مرد باشد صبر کنند بر کارزار ایشان بر دویست مرد از کافران غلبه کنند هر مردی با ده برآید و این در بدو اسلام
بود که مسلمانان را عدد اندک بود و این آیه آمد در غزوه بدر پیش از جنگ کردن این را اتی آنست که ایشان قومی اند که قتال
میکنند بر جهالت و برعمی میکنند نه چون شما که بر بصیرت میکنند و امید ثواب دارند این آیه اگرچه ظاهرش خبرست معنی
وی امرست برای آنکه این منسوخست باتفاق و اگر خبر محض بودی نسخ در و نشدی انگه گفت حق که اکنون خدای از شما تخفیف
کرد آنچه تکلیف کرده بود چون مدتی برآمد و مسلمانان را عدد بسیار گشت خدای تعالی فضل کرد و تخفیف این حکم
کرد از ایشان و این آیه فرستاد و حکم اول آن بود که اگر مسلمانی از ده مشرک روی بگردانیدی فاسق بودی و مستحق ذم و عذاب
خدای تعالی این تخفیف کرد و با وی آورد و گفت اکنون خدای سبک کرد از شما و دانست که در مومنان شما ضعیفانست
اکنون حکم آنست که اگر از شما که مومنانید صد مرد صبر کنند بر جهاد دویست را غلبه کنند خدای تعالی این آیه بخلاف تا بحجت
و رافع حکم اول و ثابت است هر که امروز از دو کافر روی بگرداند او فاسق بود و مستحق ذم و عقاب بود پس صبر کنید
ای مومنان که خدای تعالی با صابرانست یعنی بنصرت یعنی آنکه بر ثبات جهاد و سعادت آن صبر کنند ما کان لنبی
ان یکون له اسری حتی یثخن فی الارض تریدون عرض الدنیا والله یرید الاخرة والله عزیز
حکیم لولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب عظیم فکلوا مما غنمتم حلالا طیبا
واتقوا الله ان الله غفور رحیم عبدالله مسعود گفت سبب نزول این آیه آن بود که چون روز بدر اسیران را
آوردند رسول در حق ایشان با صحابه مشورت کرد و گفت چه گویید در باب این اسیران ابوبکر گفت یا رسول الله قوم تو اند
و خویشان تو استبقا باید شد که خدای تعالی لطفی بکند که ایشان ایمان آورند و فدا از ایشان بستان و رها کن و آنچه بستانی ایشان
وعده کارزار دیگر کن از دشمنان عمر گفت یا رسول الله ایشان کافرانند و آنانند که ترا تکذیب کردند و از خانه خود
بیرون کردند برایشان رحمت نباید کردن بباید کشتن و عقیل را بدست علی باید داد تا بکشد و فلان را بدست من باید داد
او مردی بود از خویشاوندان او تا او را من بکشم عبدالله رواحه گفت که ایشان را در وادی جمع کنند و خار و هیزم
گرد ایشان در آرند و همه را بسوزند گفت قطع رحم خواهد کردن پس رسول هیچ جواب نداد و برخاست و در حجره شد از آن
هر یکی چیزی دیگر میگفتند یکی گفت که رای ابوبکر گیرد یکی گفت برای عمر شود یکی گفت برای عبدالله رواحه کا

کنید رسول ع بیرون آمد و گفت خدای تعالی بعضی دلهای مومنان را نرم گردانید تا از شیر نرمتر باشد و دلهای بعضی سخت
تا از سنگ سخت‌تر باشد انگه روی با اسیران کرد و گفت کار شما از سه بیرون نیست یا اسلام آرید یا گردن‌تان بزنند یا فدیه
کنید خود را عبدالله مسعود گفت که من گفتم الا سهیل بن بیضا را که من از و کلمه اسلام شنیدم رسول ع هیچ نگفت
عبدالله گفت من سخت بترسیدم گمان بردم که سنگ از آسمان بیارد تا چرا مداخله کردم در حدیث رسول و بار دیگر گفت
گفتم الا سهیل بن بیضا چون دیگر روز بود باز آمدم رسول را دیدم که با ابوبکر نشسته بود و میگریست من گفتم
یا رسول الله چه حادثه افتاد با من بگوی تا من نیز بگریم و اگر گریه نباشد تکلیف آن کنم گفت برای اصحاب شما میگریم
که خدای تعالی ایشان را عذاب خواست فرستادن و عذاب با ایشان چنان نزدیک است که این درخت با
نزدیکست و نزدیکی با درختی بود خدای تعالی این آیه فرستاده بود ما کان لنبی ان یکون له اسری این آیه برای آن
آمد که هوای صحابه رسول بیشتر آن بود که اسیران را نکشند و فدیه بستانند چه ایشان را میل بمال بود و آنچه خدای را
در مصلحت از کشتن ایشان صحابه ندانستند متفق شدند که ایشان را فدیه باید ستاند و رها کردن خدای تعالی این آیه
بعتاب فرستاد اگرچه خطاب با رسولست عتاب با قوم است و معنی که گفت تریدون عرض الدنیا و قول اکثر که
گفت رسول در عتاب داخلست باطلست زیرا که پیغمبر هرگز دنیا نخواست و مال دنیا طلب نکرد و خدای تعالی
دنیا و ملک دنیا بر وی عرضه کرد او قبول نکرد خدای تعالی میگوید که هیچ نشود و نباشد و درست نبود از
که ورا اسیران باشند تا آن وقت و آنهنگام که اسلام قوی و عزیز شود بآن سبب که قهر و غلبه خود بر کافران
فاش گرداند بکشتن هر اسیری که بدست آید یعنی از وی درست نباشد که اسیر را باز فروشد و رها کند در اول
اسلام چون اسلام قوت گیرد روا باشد انگه بر سبیل ملامت گفت ایشان را چون رغبت در فدا کردند و مال دنیا خواستند
شما که مسلمانانید عرض دنیا یعنی مال دنیا میخواهید و مال دنیا را عرض از بهر آن خواند که ورا بقائی نباشد چنانکه عرض را بقائی
نیست و خدای تعالی برای شما آخرت و ثواب آخرت میخواهد و نعیم ابد که از انقطاع ایمن بود با تعظیم و تبجیل و خدای
تعالی عزیزست و غالب کس ورا غلبه نتواند کرد حکیمست هرچه کند و خواهد و فرماید حکمت و صواب باشد تا شامت محمد را
حلالست هر آینه آنچه شما کردید از اختیار فدیه و مال عذابی بزرگ بشما رسیدی سعید جبیر و مجاهد گفتند که اگر نه
آنستی که خدای تعالی در لوح محفوظ نوشته است که اهل بدر را عذاب نکند بآنچه شما کردید عذاب فرستادی عبیده السلمانی
گفت که رسول ع صحابه را گفت در باب اسیران بدر را و ایشان هفتاد مرد بودند که کدام اختیار کنید اگر خواهید
ایشان را بکشید و شما مسلم اید از آفت و اگر خواهید فدیه بستانید و بعد از شما بکشند از ایشان اختیار فدا کردند
لاجرم روز احد هفتاد مرد را از مسلمانان بکشتند بعد از آنکه روز بدر فروخته بودند انگه خدای تعالی گفت فکلوا مما
غنمتم بخورید از آنچه غنیمت گرفتید حلال و پاک گفتند که صحابه دست از غنایم کشیده داشتند این آیه آمد و این
بر سبیل اباحه است ابن عباس گفت که رسول ع گفت که مرا پنج چیز داد که هیچ پیغمبر را از من پیشتر نداد خدای
تعالی زمین را مسجد و طهور من کرد تا هر کجا که برسم نماز کنم و هر که آب نیابم تیمم کنم و هیچ پیغمبر را نماز درست

مگر بمجازاتش و ترس من در دلهای دشمنان انداخت تا هرکجا که روم بیک ماهه راه ترس از پیش من رود و پنجم آنکه
خدای تعالی خاصه پیغمبرانرا بقوم خود فرستاد و مرا بجن وانس فرستاد و پیغمبران دیگر از خمس مال جدا کردندی تا
آتش بیامدی و بخوردی آنرا و مرا فرمود که بر قوم خود قسمت کن پنجم هر پیغمبر را مرادی بداد و حاجتی و من شفاعت
خود را ذخیره ساختم برای امت آنکه گفت واتقوا الله بترسید از خدای تعالی و آنچه فرماید آن کنید و نافرمانی آن مکنید و اگر
وقتی نافرمانی افتد خود را دریابید و ازان بازگردید و توبه کنید تا خدای تعالی شما را بیامرزد که او آمرزنده و مهربانست
یا ایها النبی قل لمن فی ایدیکم من الاسری ان یعلم الله فی قلوبکم خیرا یؤتکم خیرا مما اخذ
منکم ویغفر لکم والله غفور رحیم وان یریدوا خیانتک فقد خانوا الله من قبل فامکن
منهم والله علیم حکیم حق تعالی امر کرد رسول او گفت بگوی آنکسانی را که در دست شمااند از اسیران که اگر در دلهای
شما خدای تعالی خیری و نیتی داند از ایمان آوردن و طاعت داشتن و غیر آن از انواع خیرات شما را نیکوتر ازان و بهتر ازانست
از شما گرفته اند بدهد و بر سر آنکه آنچه گرفته باشند بشما دهد و باوجود آن در آخرت شما را بیامرزد و خدای آمرزنده و مهربانست
عباس عبدالمطلب گفت که این آیه در من آمد و در بار من و عباس از جمله آنان بود که ضمان طعام اهل بدر کرده بود و نوبت
از کافران آن روز نوبت عباس بود و برای خرج بیست وقیه زر داشت چون آن روز حرب پیوسته شد مانرسید
که آن خرج کند و قوم کشته و اسیر و منهزم شدند و آن بیست اوقیه زر ازو بستدند و در کارزار ازان وقت که
او را پیش رسول آوردند و بروی سه کار عرضه کردند از اسلام و قتل و فدیه گفت از من بیست اوقیه زر بستده اند
درین کارزار و فرمانا فدیه از من بگیر رسول گفت زری که از تو بستده اند آنست که تو آن را آورده بودی تا بر کافران
زر را صرف کنی آن حساب فدیه چگونه باشد برو و محال که فدای خود و عقیل و نوفل الحرث بده گفت از کجا آرم گفت
آن زر که بام الفضل دادی در وقت آن که از مکه بیرون می آمدی گفت از برای تست و از برای فرزندان تست
عبدالله و عبیدالله و فضل گفت ترا که خبر داد ازانچه من بام الفضل دادم گفت خدای خبر داد و آن بوزن چندین بود و گفت
و کمیت وی بگفت عباس اندیشه کرد و گفت این حدیث راست است این حال را نشنیدن جز بوحی از خدای گفت یا محمد راست
میگویی و این سری بود میان من و ام الفضل و کس را بدان اطلاع نبود و انا اشهد ان لا اله الا الله و انک محمد رسول الله
و روایتی دیگر آنست که این برای آن گفت تا فدیه نباید داد و اظهار اسلام کرد و در دل اندیشه کرد که گفت رسول الله دستوری
باشد تا بروم و ام الفضل و کودکان را بیاورم گفت برو چون از مدینه بیرون شد در دل آورد که با مکه شود و آنجا مقام
کند و بر سر کفر باشد و نیز با مدینه نیاید جبرئیل آمد و رسول را از سر او خبر داد رسول کس فرستاد و او را باز آورد و گفت
ای عباس وای عم چون بفلان جای رسیدی نیت گردانیدی و گفتی که با مکه شوم و دیگر روی با مدینه ننهم اینجا محبوس
می باش تا ایمان آوری ایمان درست کنی یا فدیه کنی خود را عباس دیگر باره اندیشه کرد و گفت این سری بود
میان من و ام الفضل این سری بود میان من و خدای و کس را بر دلها اطلاع نباشد مگر خدا را گفت ای محمد مرا درست
شد تحقیق که تو پیغمبر خدایی و ترا از آسمان وحی می آید غیب و اسرار دلها درست شد برای این ایمان آوردم ایمان در

انکه ایمان

آنکه ایمان آورد و ایمان او درست شد و اسلامش نیکو گشت پس حق تعالی در حق او و آن جماعت این آیه فرستاد و گفت
بگو ایشانرا که اگر خدای تعالی از دل شما حقیقت ایمان داند بعوض آن که از شما بستاندند شما را عوض بیش ازان دهد عبدالله
عباس گفت که پدرم گفت صدق فیما اخبر از من بیست وقیه زر بردند خدای تعالی بعوض آن مرا چندان مال و نعمت
بداد که بیست غلام تجارت مرم و هر یکی را مال بسیار دادم تا تجارت برای من کنند کمترین غلامی بیست هزار درم سرمایه داشت
آنکه گفت بر خدای کس زیان نکند مالرا که بردند باضعاف آن عوض یافتم و مغفرت و آمرزش بر سر آن بیرزم
که من بعوض این جمله مال اول که بستاندم آنکه خدای تعالی فرمود و گفت ای محمد اگر اسیران خواهند که با تو خیانتی کنند تو از
ولشان مترس که پیش ازین تر با خدای خیانت کردند یعنی فعالی کرده اند که صورت خیانت دارد یا کفران برده ام
که آن از خدای پوشیده است از خیانت نام کرده اند یا با لشکر خدای و دوستان خدای خیانت تمام کرده اند
پس لاجرم خدای تعالی با ایشان تمکین کرد تا شما بر ایشان غالب شدید بعضی کشته شدند و بعضی اسیر شدند و بعضی بهزیمت
رفتند همچنین اگر با تو خیانت و نقض عهد تو کنند یا با تو در باطن کاری کنند که در ظاهر خلاف آن در دل دارند خدای تعالی
ترا تمکین کند از ایشان و خدای تعالی علیم است باسرار ایشان و حکیم است با آنچه فرماید در باب ایشان یکبار از اهمال و از تعجیل عقوبت یکبار
ان الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله و الذین آووا
و نصروا اولئک بعضهم اولیاء بعض و الذین آمنوا و لم یهاجروا ما لکم من ولایتهم
من شیء حتی یهاجروا و ان استنصروکم فی الدین فعلیکم النصر الا علی قوم بینکم و بینهم
میثاق والله بما تعملون بصیر حق سبحانه و تعالی چون ذکر کافران کرد و آنچه ایشان کردند و آنچه کشتند در عقب آن
ذکر مومنان مهاجر و مجاهد میکند و میگوید ایشان که ایمان آوردند و گرویدند بخدای و رسول او و آنچه تصدیق آن داشت
و هجرت کردند از مکه بمدینه آمدند در موافقه تو خانهای خود رها کردند در سبیل من جهاد کردند و جان و مال در راه خدای
صرف کردند و آنانکه ترا و اصحاب ترا جای دادند و با خود گرفتند نصرت و یاری کردند یعنی انصاریان که اهل مدینه بودند
ایشان آنانند که بعضی از دوستان بعضی اند و از روی معنی و حکم ایمان و احکام اسلام همه یکی اند و اما آنانکه ایمان آوردند
و هجرت نکردند و با تو از مکه نیامدند شما را از ولایت و میراث ایشان هیچ نباشد قتاده و سدی گفتند که مراد آنست
که ایشان اولیای یکدیگرند در میراث مهاجران چیزی نرسیدی اگرچه خویشاوند بودندی و مومن بودندی برای آنکه هجرت نکردندی
چون آیه اولوا الارحام بعضهم اولی آمد ازان نسخ کرد یا قوم گفت مواخات اول که پیغمبر میان ایشان داد میراث گرفتندی بعضی دیگر
گفتند که مراد ولایت یکدیگر است و آنکه حاکم ایشان یکی باشد فرق کرد میان ایشان ایشانرا ایمان و هجرت بود و این قوم
دیگر را ایمان بود بی هجرت گفت حکم ایشان دیگر است که ایشان بمثابه یک تن اند و شما را ازان بازنیست که از ایشان باشید
آنکه گفت که اگر چنان باشد که ایشان بشما استعانت کنند از ایشان نصرت و یاری خواهند بر شما واجب و لازم
باشد نصرت ایشان مگر که این استعانت بر قومی خواهد که میان ایشان و شما عهد و میثاقی که آنکه که شما را بر ایشان نصرت نباید
کردن و ایشانرا یاری نباید دادن تا نقض عهد نکرده باشد و خدای تعالی بهرچه کنید دانا و بیناست والذین کفروا

بعضهم اولياء بعض الا تفعلوه تكن فتنة في الارض وفساد كبير والذين امنوا وهاجروا و
جاهدوا في سبيل الله والذين اووا ونصروا اولئك هم المؤمنون حقا لهم مغفرة ورزق
كريم واما انكه كافر اند بعضي از ايشان اولياي بعضي ديگر اند همه دوستان يكديگرند ويكديگر را ستند براي انكه از ملت ايشان
اند عبد الله عباس گفت مراد بولايت ميراث است كه كافران ما دام كه اهل يك ملت اند از يكديگر ميراث گيرند قتاده
گفت سبب نزول ان بود كه مردي بيامدي وميان هر دو لشكر فرود آمدي وگفتي كه اگر ايشان را دست باشد از ايشانم و
وانان را باشد از انانم حق تعالي اين ايه فرستاد وبيان كرد كه از مؤمنان انكه باشد كه مؤمن باشد واولئك بعضهم واز
كافران انكه كافر بود والذين كفروا بعضهم اولياء بعض تا انكس را حكمي نباشد كه نه از ايشان بود ونه از انان انكه گفت الا
تفعلوه اگر نكنند شما را فرموده اند در قسمت ميراث وبخشيدن ان در زمين فتنه بزرگ وفساد عظيم پديد آيد انكه گفت
در انكساني كه ايمان آوردند وهجرت كردند در راه خداي جهاد كردند وانانكه شما را جاي دادند ونصرت وياري كردند
ايشان مومنان بر حقيقت اند مهاجران ايمان خود را بهجرت وجهاد در راه خداي ببذل جان ومال محقق گردانيدند لاجرم
همه را بيامرزد ايمان ودر ثواب واستحقاق امرزش گناه وروزي بزرگوار كه آن بهشت است علما اختلاف
كردند كه حكم هجرة برجاست يا نه بعضي گفتند كه امروز هجرت نيست لقوله ع لا هجرة بعد الفتح از پس فتح هجرت نباشد
درست انست برجاست وثواب ان انراست كه در سراي حرب ايمان آورد وخان ومان ومال واسباب واملاك رها
كند وبسراي اسلام آيد حكم او حكم مهاجران باشد وثواب او ثواب ايشان چه او همان كرد كه صحابه رسول كردند از مكه
بمدينه واما قوله ع لا هجرة بعد الفتح چون فتح مكه مخصوص است نفي هجرت حكم او باهل مكه مخصوص باشد براي انكه
هجرت آن بود كه از سر اختيار خانه رها كنند واز سراي حرب بسراي اسلام ايد وبعد از فتح مكه مكه سراي اسلام بود
پس مثابه آن باشد كه مردي را دو سراي بود از سرايي بسراي ديگر آيد والذين امنوا من بعد وهاجروا
وجاهدوا معكم فاولئك منكم واولوا الارحام بعضهم اولى ببعض في كتاب الله ان الله بكل شيء
عليم وانانكه ايمان اوردند وهجرت كردند پس از انكه شما هجرت كرديد ودر دين خداي با شما يكدست شدند وجهاد
كردند يعني اگرچه ايشان در پي شما بودند وبا شما نبودند كه از عقب شما بيامدند وبا شما در جهاد كافران موافقت نمودند
ايشان از شما اند در وجوب موالات وبذل نصرت ووجوب ميراث وخداوندان رحمها يعني خويشاوندان بعضي
از ايشان اوليتر اند ببعضي در ميراث هر كس كه نزديكتر باشد مستوفي اوليتر بود بميراث چون جهت استحقاق ميراث
قرابت ومساس رحم هرچه قرابت مرد بميراث اوليتر باشد واين دليلست بر انكه ميراث بقرابة باشد واگر
تسميه باشد او را واگر نباشد براي انكه تسميه حكم نباشد با قرابت قريب واين ايه ناسخ است حكم ميراث را بنصرت
وهجرت وانانكه گفتند كه ولايت در ايه اول نصرتست دون الايه ميراث گفتند كه هر دو ايه محكمست زجاج گفت في
كتاب الله لوح محفوظ است وگفته اند في كتاب الله يعني در حكم خداي يا در قران كه كتاب خدايست وخداي تعالي بهمه
چيزي عالم وداناست واين سوره هشتم در غزاي بدر آمد هفدهم ماه رمضان هجده ماه از هجرت رفته بود والحمد لله

بعض

رب العالم

رب العالمين والصلوة على خير خلقه محمد واله الطاهرين المعصومين برحمتك يا ارحم الراحمين صد وبست و
ايست قتاده ومجاهد گفتند كه مدنيست واخرين سوره است كه بمدينه فرود آمد حذيفة اليمان گفت كه اين سوره را
سوره توبه خوانند واين سوره عذابست عبد الله عباس گفت كه عثمان عفان را پرسيدم كه سورة الانفال از
مثاني است وسوره برائت از مائين است چرا جمع كردي ميان ايشان وبرائت از سبع الطول است چرا سورة الانفال
در ميان اوردي وچرا بسم الله الرحمن الرحيم ننوشتي در اول او گفت براي آن كه چون ايتي چند امدي رسول ع كاتب را
گفتي اين ايه در فلان سوره بنويس واين در فلان سوره بنويس وسورة الانفال وسورة التوبه هر دو بمدينه فرود امد
ودر هر دو ذكر عهد كردند مرا مشتبه شد وبياني نيافتم از رسول ع در ان ميان بسم الله الرحمن الرحيم ننوشتم كه
ندانستم تا كجاست اخر ان سوره واول اين سوره سفيان عيينه ومبرد گفتند كه بسم الله الرحمن الرحيم ايه رحمست وامان
وسوره براءة در حق مشركان ومنافقانست وايشان را امان ورحمت نيست براي اين ننوشتند براءة من الله
ورسوله الى الذين عاهدتم من المشركين فسيحوا في الارض اربعة اشهر واعلموا انكم غير معجزي
الله وان الله مخزي الكافرين حق تعالي ميگويد كه اين سوره بيزاريست از خداي ورسولش با كساني كه شما
با ايشان عهد كرده ايد از مشركان حق تعالي نقض عهد ايشان كرد وعهد ايشان را با ايشان انداخت براي انكه ايشان
عهد كردند ووفا نكردند وان را بشكستند وهر شرط كه كردند خلاف كردند انگه از خبر با خطاب گفت اي مشركان
برويد در زمين چهار ماه وبسيج رفتن باشد باساني واين چهار ماه ماههاي حرام است عبد الله عباس گفت سه ماه
ازانجمله حرام بود ويكماه حلال واين ماهها شوال بود وذو القعده وذو الحجه ومحرم محمد بن اسحق گفت اين اجل چهار ماه
براي ان بود كه جماعتي بودند كه ايشان را با رسول عهدي بود با كمتر از چهار ماه براي آن بود كه جماعتي بودند كه ايشان را
با رسول عهدي بود با كمتر از چهار ماه براي ان بود كه جماعتي بودند كه ايشان را با رسول عهدي بود با كمتر از چهار
ماه حق ايشان را براي ابلاغ حجت چهار ماه تمام مهلت داد وگروهي ديگر كه ايشان را عهدي نبود درين اجل آورد تا
انديشه كنند ورايي زنند واختيار كنند براي انچه دانند كه صلاح ايشانست كه اگر بعد از چهار ماه تمام ايمان نيارند
قتل واسر وحبس ومانند اين باشد واول اين مدت يوم حج الاكبر بود تا دهم ربيع الاول انان را كه عهدي بود وانان را كه
عهدي نبود پنجاه روز مهلت ايشان بود تا تمامي ماههاي حرام بسر آمد چه از ذو الحجه ويك ماه تمام محرم زهري گفت
سوره اول فرود آمد واول مدت ان بود تا اخر محرم مقاتل گفت ايه در سه قبيله امد خزيمه وبني مدلج وبني خزاعه ايشان را
با رسول عهدي بود در حديبيه تا دو سال حق تعالي گفت خبر ده ايشان را كه اين عهد تا چهار ماهست براي خود انديشه
كنند پيغمبر ع پس از ان با كسي عهدي نكردي مجاهد گفت كه در اهل مكه امد كه با رسول ع عهد بستند عام الحديبيه تا دو سال
براي آن تا مردمان ايمن باشند وآمد وشد وبنو خزاعه در عهد رسول بودند وبنو بكر در عهد قريش ميان اين
دو قبيله خصومتي افتاد معاهدان قريش خود را مدد كردند وبقوت ايشان بر خزاعه غلبه كردند وايشان را بسيار كشتند
چون خزاعه ديدند كه قريش عهد بشكستند ويارى بنو بكر آمدند وبا معاهدان رسول دست درازي كردند عمرو بن سالم

الغزای بماند و در مدینه پیش رسول بایستاد و شعر گفت رسول چون بشنید گفت لا نصرت ان لم انصرکم الله بر خاست و ساز
کرد و بجانب مکه رفت و مکه گشاد و این سال هشتم بود از هجرت و پیش از آن رسول بغزای تبوک بوده منافقان اراجیف
افکنده بودند قریش از آنجا دلیری کردند و عهدی که میان ایشان و رسول بود بشکستند حق تعالی فرمود تا عهد ایشان
بینداز و خبر ده ایشان را از انکار زار و ذلک قوله واما تخافن من قوم خیانة فانبذ الیهم علی سواء چون سنه بود رسول صم بر
تا حج کنند انگه گفت مشرکان حاضر آیند و برهنه طواف کنند و من نخواهم که آن باشد ابوبکر را بخواند و او را با چهل مرد باهل
موسم فرستاد و چهل آیه از اول سوره باو داد تا بر اهل موسم خواند چون برفت جبرئیل امد و گفت خدایت سلام
میرساند و میگوید لا یؤدیها عنک الا انت او رجل منک این آیات را ادا نکند از تو الا تو یا مردی که از تو باشد رسول
امیر المومنین را بخواند و سوره برائت جمله باو داد و گفت برو و باهل موسم خوان و ابوبکر را مخیر گردان اگر خواهد
بیاید و اگر باز پس گردد امیر المومنین بر ناقه غضبا نشست و ابوبکر را بذی الحلیفه یافت جابر بن عبد الله الانصاری گوید
که من با علی بودم بجایی رسیدیم که از آنجا عرج گویند وقت صبح بود و ابوبکر نماز بامداد خواست کردن ناقه امیر المومنین بغایی
و آوازی کرد ابوبکر گفت والله نه رغا ناقه رسول الله الغضبا و همانا که رسول را رای دیگر آمده برای حج چون بار آمد علی ع
گفت چه کار آمده یا علی علی ع گفت که رسول مرا گفت تا آیة از تو بستانم و تمامی سوره مرا داد تا بر مشرکان خوانم و عهد ایشان
بیندازم گفت مرا چه فرمود گفت تو مخیری اگر خواهی با من بیا و اگر خواهی باز گرد ابوبکر برگشت و پیش رسول آمد و گفت یا رسول
امرتنی بامر طالت الاعناق لاجله الی فلما ان ضربت بعض الطریق عزلت قال ما فعلت ولکن الله فعل قال انزل فی شیء قال لا
ولکن نزل جبرئیل ع و قال ان الله لا یؤدیها عنک الا انت او رجل منک ازین سبب علی را فرستادم که او از منست
علی ع بیامد چون روز عید بود در موسم بایستاد و خطبه کرد و مردم را خبر داد و سوره برائت بر مشرکان خواند و عهد
قریش بینداخت و خبر داد ایشان را بانچه خدای فرموده بود محرر ابن ابو هریره گفت پدرم با علی بود آنسال چون امیر المومنین
خسته شدی و آوازش گران گشتی پدرم بنیابة آن آواز برداشتی و مردم را جمع کردی شعبی گفت محرر را گفتم که
پدرت چه گفتی و چه آواز دادی گفت چهار خبر یکی آنکه پس ازین هیچکس برهنه طواف نکند و هر کرا عهدیست تا مدتی پیش
از آن او را مهلت نیست اگر امان ما دردوالا گردنش بزنند و هیچکس بهشت نخواهد شد الا مومنی یا مومنه و پس ازین سال
هیچ مشرک گرد مسجد الحرام نگردد و حج نکنند مگر که ایمان آرد مشرکان گفتند که ما از عهد تو و عهد پسر عم تو بیزاریم و عهد ما
تیغ و تیره است و علی سوره را بتمامی ادا کرد و حج بگزارد و باز مدینه آمد و رسول بگروان سال سنه عشر بود من الهجرة و حج سال ده
رفت و حج وداع بکرد و باز مدینه آمد و بقیه محرم و ذو الحجه و صفر و روزی چند از شهر ربیع الاول بود و باجوار رحمت
ایزدی پیوست صلوات الله علیه حق سبحانه و تعالی چون مشرکان را گفت بروید در زمین چهار ماه که در چهار ماه
شما را مهلت است انگه گفت مپندارید که این مهلت برای عجز ست و شما خدای را عاجز نتوانید کردن و برو غالب نتوانید
شدن و او خدایست که عاجز گرداننده جمله خلایقست همه در قبضه قدرت اویند و خدای رسوا کننده و هلاک کننده
جمله کافرانست وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

ورسوله

وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ
أَلِيمٍ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ
عَهْدَهُمْ إِلَى مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ و اعلام و آگاه کردنیست وارد شده و صادر گشته از نزد
خدای و رسول خدای بمردمان روز حج بزرگترین روزی که آن روز عرفه است بروایت عکرمه از عبد الله عباس
و بروایت ابو الصهبا از امیر المومنین و این مذهب ابو حنیفه است و بروایتی دیگر از رسول ع و از امیر المومنین و باقر
و صادق ع روز عید ست و او را برای آن حج الاکبر خوانند که مسلمانان و مشرکان در آن روز بحج حاضر آمده بودند
و پس از آن مشرکان حج نکردند یحیی بن الجزار گفت علی ع را دیدم روز عید بر استری سفید نشسته بمصلی میرفت مردی
بیامد و لگام استرش بگرفت و گفت روز حج الاکبر کدامست گفت این روز بود که تو در وی مجاهد گفت حج اکبر حج
قارن باشد و حج اصغر حج مفرد بعضی دیگر گفتند حج اکبر حجست و حج اصغر عمره که عملش ناقصست از حج اکبر گفت
درین روز که حج اکبرست اعلامیست مر ایشان را که خدای و رسول خدای بیزارند از جمله مشرکان و بت پرستان
انگه گفت که اگر چنان باشد که شما که مشرکانید توبه کنید و از کفر باز گردید شما را بهتر و نیکوتر باشد و اگر
برگردید و ایمان نیاورید و پشت بر رسول خدای کنید روی آورید و بدانید که شما خدای را عاجز نتوانید کردن
و از قبضه قدرت وی بیرون نتوانید آمدن و تو ای محمد بشارت ده آن کسانی را که بخدای و رسول خدای کافر شدند
بعذابی دردناک و لفظ بشارت بر سبیل تهکم و سخریت گفته است یعنی ایشان عبادت اصنام بامید خیر و نفع
میکنند اکنون بشارت ده ایشان را و لیکن بجای خیر تبغیت در دنیا و عذاب در آخرت انگه استثنا کرد و گفت
الا الذین عاهدتم مگر آنانکه شما با ایشان عهد کرده اید و پیمان بستید از مشرکان و ایشان بر عهد ثبات کردند و هیچ
نقصان نکردند و هیچ خلل نیاوردند و کسی را بر شما یاری ندادند و با دشمنان شما هم پشت نگشتند و ایشان را
بعدد و مدد و اسب و سلاح معاونت نکردند شما آن عهد که کردید و از مدتی نهاده اید آنرا تمام کنید و آن مدت
را با آخر رسانید که خدای تعالی متقیان را دوست میدارد و فرا گفت مراد جماعتی اند از بنی کنانه که از اجلشان نه ماه
مانده بود و خدای تعالی فرمود تا ایشان را بانقضای مدت مهلت دهند و چهار ماه با ایشان خطاب مواخذه نکنند
برین قول استثنا باشد من قوله فسیحوا فی الارض اربعة اشهر مجاهد گفت قومی بودند از خزاعه و مدلج و گفته اند که
گروهی اند از اهل ذمه که رسول را مخالفه نکردند و دشمنان او را معاونه نکردند و هیچ دیگر که رسول را با ایشان
عهد بهم نبود و صلح بر خراج و جزیتی برای آنکه رسول ع چون بتبوک میرفت در آن راه با جماعتی بسیار عهد بهم کرد
چون اهل هجر و اهل بحرین و اهل ایله و دومة الجندل و اینان جماعتی بودند از جهودان و برای ایشان صلح نامه نوشت و
جزیتی بر ایشان نهاد و ایشان را در ذمه گرفت و ایشان بر عهد ثبات کردند که ما از و نیارفت لاجرم عهد ایشان
برجاست تا روز قیامت مادام که شرایط عهد بجای آورند و از دست بیرون ننهند قتاده گفت این جمعی مشرکان
بودند که عام الحدیبیه با رسول ع عهد کرده و از مدت ایشان چهار ماه مانده بود از روز عید اضحی خدای تعالی گفت که آن

مدت تمام باید کرد فَاِذَا انْسَلَخَ الْاَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَ
احْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَاِنْ تَابُوا وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَآتَوُا الزَّكٰوةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ اِنَّ
اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ حق تعالی میفرماید که چون ماهبهای حرام بگذرد و ماهبهای حرام رجبست وذو القعده وذو الحجه ومحرم
وقول دیگر آنست که یکماه حلالست وان شوالست و سه ماه حرامست وان ذو القعده وذو الحجه ومحرم است گفت این
چهار ماه چون بگذرد هرجا که مشرکان می یابید بکشید واگفت اگر در اجل باشد واگر در حرم واگر در حصن باشد واگر
در صحرا واگر در ماه حلال باشد واگر در ماه حرام بگیرید ایشانرا وباز دارید وبنشینید برای ایشان بهر راهی تا ایشانرا
بگیرید پس اگر توبه کنند واز کفر با ایمان آیند ونماز بپای دارند وزکوة مال بدهند وشرایط اسلام بجای آورند راه ایشان
بگشایید ودست از ایشان بدارید که خدای تعالی آمرزنده ومهربانست بعضی گفته اند که این آیه دلیل بود برانکه تارک نماز
عمدا مستحق قتل است چنانکه ایمان سبب حقن خونست نماز وزکوة هم سبب حقن خون کرده است که فان تابوا واقاموا الصلوة
واتوا الزکوة حسین بن الفضل گفت این آیه ناسخ است هر آیه را که درو ذکر عفو وفدیه واعراض است ضحاک گفت که آیه
منسوخ است بآیه فاما منا بعد واما فداء ودرست آنست که هر دو محکم است برای انکه اتفاقست از اول کار تا آخر کار
رسول هم قتل کرد وهم عفو وهم فدی ستد وتیر هم درین آیه میگوید وخذوهم بگیرید ایشانرا وگرفتن اسیر کردن باشد
وحدیث عطا رابهم برین دلیل است که او گفت مردی را پیش رسول آوردند اسیر کرده نام او ابو امامه واو سید یمامه
بود رسول او را گفت با اسلام آری یا خویشتن باز خری یا کشمت یا آزادت کنم گفت ای محمد اگر مرا بکشی مردی بزرگ را
کشته باشی واگر فدا ستانی بزرگی را فدا ستانده باشی واگر آزاد کنی مهتری را آزاد کرده باشی ومن اسلام نخواهم
آورد رسول گفت برو که آزادت کردم او این بشنید گفت اشهد ان لا اله الا الله وانک رسول الله کرم تو دلیلی
میکند که تو پیغمبری برخاست وبا یمامه رفت وطعام مکه آنجا بود واز یمامه بیش طعام از اهل مکه منع کرد گفت شما را
طعام ندهم تا آنکه ایمان آرید واهل مکه هنوز با رسول بجنگ بودند پیش رسول نامه نوشتند بشکایت او رسول فرمود که
با ابو امامه طعام از ایشان منع مکن او بقول رسول ایشانرا طعام داد وَاِنْ اَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَاَجِرْهُ
حَتّٰى يَسْمَعَ كَلَامَ اللّٰهِ ثُمَّ اَبْلِغْهُ مَاْمَنَهُ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ
عِنْدَ اللّٰهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ اِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ
اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ كَيْفَ وَاِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ اِلًّا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِاَفْوَاهِهِمْ
وَتَاْبٰى قُلُوبُهُمْ وَاَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ حق تعالی میگوید که اگر کسی از مشرکان با تو پناه دهد واز تو زنهار خواهد تو او را
زنهار ده ودر پناه خودش گیر ودر جوار خودش نگاه دار تا سخن خدا را بشنود وحجت برو متوجه گردد اگر اسلام
آورد نجات دنیا وآخرت یابد والا او را با مامن گاه خودش فرست که حمایتی تو زینهاری تست وپیش از آن اگر خواهی
با وی قتال کن تا با وی غدر وخیانت نکرده باشی واینهمه برای آن می باید که ایشان قومی جاهل ونادانند برشان
تعجیل مکن تا بدانند واین دلیلست برانکه کلام خدای هم از قبیل حرف وصوتست برای انکه سماع جز در حرف و
صوت صورت نبندد آورده اند که جماعتی خوارج جمع شده بودند وراه میزدند وکسانی را که بر مذهب ایشان نبودند
می کشتند اتفاقا کاروانی بر ایشان بگذشت وابو الهذیل علاف در میان ایشان بود بترسید ونا امید از جانهای
خود برگرفتند ابو الهذیل گفت هیچ اندیشه مدارید واین کار را با من گذارید که من دفع ایشان بکنم ایشان پرسیدند
که شما چه قومید وکدام مردمانید ابو الهذیل گفت ما قومی از مشرکان بحرانیم آمده ایم تا کلام خدای بشنویم
خارجیان گفتند که مرحبا بکم وآیاتی چند از قران بر ایشان خواندند ایشان گفتند آمنا وصدقنا گفتند اجرنا کم شما در
جوار مایید بروید بسلامت ابو الهذیل گفت نه حق با تمام نگزارده اید گفتند چگونه گفت ما را با مامن گاه رسانید
نه خدای میگوید وان احد من المشرکین استجارک فاجره حتی یسمع کلام الله ثم ابلغه مأمنه گفتند راست گفتی
با ایشان برفتند وایشانرا با مامن گاه خود رسانیدند آنکه خدای گفت بر سبیل انکار وتعجب که مشرکانرا
چگونه عهدی بود بنزدیک خدای وپیغمبرش یعنی این نباشد محالست که ایشانرا عهدی یا غدری وخیانتی که
در دل خود دارند طمع در عهد ایشان بکنید که بعهد وفا کنند مگر آن کسانی که شما با ایشان عهد کردید بنزدیک مسجد
الحرام عبد الله عباس گفت که قریش بودند مجاهد گفت خزاعه اند ابن اسحق گفت که قومی از بنی کنانه بودند وبنی
حمزه که ایشان غدر نکردند وعهد نشکستند پس مادام تا ایشان بر عهد می باشند واستقامه کنند شما نیز بر آن
عهد باشید ومتعرض ایشان مشوید که خدای تعالی متقیان وپرهیزکارانرا دوست میدارد آنکه بر سبیل انکار
واستبعاد ثبات مشرکان بر عهد تکرار استفهام کرد وگفت چگونه ایشانرا عهدی باشد وچگونه مراقبه عهد
وحرمت ایشان کنی که اگر چنان بود که ایشانرا بر شما ظفری بود ودوست یابند بر شما نه مراقبه عهد شما کنند ونه حرمت
خویشی شما نگهدارند وشما را زنده رها نکنند پس شما چگونه بر ایشان اعتماد کنید وایشانرا چگونه رها کنید ایشان
شما را بدهنها یعنی بزبانهای خویش راضی وبزبان سخنی میگویند که شما بدان راضی میشوید ودلهای ایشان منکر
آنست که بزبان میگویند ایشان هم کافرند وهم منافق چه باطن خلاف ظاهر داشتن سیرت منافقان باشد
وبیشترینه ایشان فاسقند واین اکثر عبارتست از کل یعنی همه فاسقانند اِشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللّٰهِ ثَمَنًا قَلِيلًا
فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ اِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ اِلًّا وَلَا ذِمَّةً وَاُولٰئِكَ
هُمُ الْمُعْتَدُونَ فَاِنْ تَابُوا وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَآتَوُا الزَّكٰوةَ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ
يَعْلَمُونَ حق سبحانه وتعالی این مشرکانرا صفت کرد وگفت که ایشان آیات خدا را بهای اندک بدادند وعوض آن بهای
اندک بستدند واین قوم ابو سفیان بود وامثال او که ایشان طعام میدادند وبر که میکردند تا محمد ایمان نیارند وخلفای
قریش را طعام میداد وخلفای رسول را نمیداد حیانی گفت که این جهودان بودند که در عصر رسول عهد بشکستند بطمع اندک
وطعمه قلیل که ایشانرا بود واز سفله وبرای این قلیل خواند که باضافت آنچه از خود فوت کردند از ثواب آخرت اندک بود پس این
کافران مردم را از راه خدای باز داشتند ومکر دانیدند وبد کاری بود آنچه ایشان میکردند در حق هیچ مؤمنی مراقبه و
محافظه عهدی وخویشی وقرابتی نمیکردند واین را برای آن مکرر گردانید که این آیه در حق آنانست که بآیات خدای عوض اندک

ستاسند و از راه خدای و دین مسلمانی مردمان را منع کنند و این اول در حق جمله ناقضان عهدست و بر قول جبائی جهودان
آنکه گفت ایشان اند که ظالم و متعدی باشند و از راه حق بگشتند و از فرموده خدای در تکلیف تجاوز کرده اند پس چنان
باشد که ایشان توبه کنند و ایمان آرند و نماز پنجگانه اقامت کنند و شرط اسلام در ادای زکوة بجای می آرند ایشان در دین
برادران شما اند که ایشان هم مومن باشند و هم مسلمانان انکه گفت ما تفصیل و بیان آیات میکنیم و حجج برای قومی که بدانند
و اندیشه کنند تا حاصل آید وَإِن نَّكَثُوا أَيْمَانَهُم مِّن بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ
إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنتَهُونَ أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَّكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُم
بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَوْهُ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ و اگر ایشان سوگندهای خود را
بشکنند پس از انکه عهد کرده اند و سوگند را خلاف کنند و در دین شما طعنه زنند و عیب و قدح کنند با ایشان قتال کنید
که ایشان ائمه کفر و پیشروان اهل ضلالت اند عبدالله عباس گفت که ائمه کفر ابوسفیان بن حرب است و حارث بن هشام
و سهل بن عمرو و عکرمة بن ابی جهل و دیگران از رؤسای قریش که عهد رسول را بشکستند و مجاهد گفت اهل فارس
و روم اند حذیفه یمان گفت اهل این آیه هنوز نیامده اند و پس ازین خواهند بودن و با ایشان قتال کنند و لیکن از
اولیا علی بود روز جمل این آیه بر خواند گفت اما والله لقد عاهد علی رسول الله صلی الله علیه و اله وقال لی یا علی لتقاتلن الفئة
الناکثة والفئة الباغیة والفئة المارقة گفت با ائمه کفر کارزار کنید که ایشان را سوگند نباشد یعنی بسوگند وفا نکنند و حرمت
سوگند ندارند و بران ثبات ننمایند از انکه ایشان اعتقاد ندارند بخدای و حرمت سوگند و قدر او نشناسند با ایشان
قتال کنید تا باشد که ایشان ازین کفر و عناد باز ایستند الا تقاتلون ای کارزار نمیکنید شما با قومی که سوگندها را نقض
کردند و قصد آن کردند که پیغمبر را از مکه بیرون کنند و ایشان اول بکارزار شما ابتدا کردند روز بدر و ابتدا کردند
بقتال بنی خزاعه که حلفای رسول بودند ای میترسید شما از ایشان یعنی از ایشان مترسید و از خدای بترسید و خدای
سزاوارترست که ازو بترسید در ترک قتال ایشان اگر شما مومنید از خدای و از عذاب خدای بترسید قَاتِلُوهُمْ
يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ وَيُذْهِبْ غَيْظَ
قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ
جَاهَدُوا مِنكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِن دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ
حق سبحانه و تعالی بر سبیل بشارت و معجز در باب اخبار از غیب میگوید که کارزار کنید با این کافران تا خدای تعالی ایشان
بر دست شما کشته گرداند بعضی کشته کردند و بعضی اسیر شوند و خوار و ذلیل گرداند انکه ایشان را بقهر و اسر و نصرت
کند شما را بر ایشان و شفای دل سینههای گروه مومنان را مجاهد و سدی گفتند که اینها بنی خزاعه اند حلفاء رسول و ببرد
تا ببرد خشم از دلهای ایشان برای انکه چون آثار خود در یابند و اشفاء کشند از دشمنان خود دلهای ایشان خوش گردد و این
آیه معجز است از معجزات رسول برای انکه این خبرست از غیب و مخبر بر وفق خبر می آید و همه بازیافت بنجان رسید و این
نباشد الا بوحی از قبل خدای تعالی انکه بر سبیل استیناف گفت و خدای تعالی قبول کند توبه انکس که خواهد و باوی لطف

کند که عند ان اختیار توبه کنند و توبه وی بپذیرد چون عکرمه بن ابی جهل و سهل بن عمرو و غیر ان این بشارتست بانکه بعضی
ازیشان ایمان خواهند آورد و این نیز معجزی باشد رسول را چون مخبر بر وفق خبر باشد دیگر انکه تا بدانند که قتال با ایشان
مانع توبه نخواهد بودن و خدای تعالی داناست بتوبه ایشان چون توبه کنند و حکمت بکند و نفرماید بقتال ایشان الا از بهر
انکه دران حکمتی باشد انکه خطاب کرد و گفت میپندارید شما که شما را رها خواهند کردن و بگذاشتن استفهام بر سبیل توبیخ
و انکارست یعنی شما را بگذارند و رها کنند بر انچه شما بر انید تا انکه که مخلصان مجاهدان اند در راه خدای از دیگران ممتاز
نگردند و چگونه بگذارند شما را و هنوز خدای ندانسته است که از شما مجاهد کیست یعنی هنوز جهاد نکرده اید تا خدای شما را
مجاهد داند چه تا ایشان مجاهد نباشند خدای ایشان را مجاهد نداند در حال اگر چه فیما لم یزل عالم بود بسایر معلومات علم
بانکه خبر خواهد بود بوجود ان چیز چون موجود شود و گفته اند که معنی انست که خدای تعالی با شما معامله آن کرد که ایشان با امتحان
و استخراج احوال غیری کنند تا بدانند چون تکلیف این صورت داشت و این عبارت بران اجرا کرد و لم یتخذوا خدای میگوید
ازیشان ندانسته است که ایشان جز از خدای و رسول خدای و مومنان دوستی خالص گرفته اند یعنی هنوز نا کرده اند
و مراد بنفی علم نفی معلوم است و خدای تعالی بدانچه شما میکنید داناست جزای آن نیک و بد بشما رساند مَا كَانَ
لِلْمُشْرِكِينَ أَن يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنفُسِهِم بِالْكُفْرِ أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ
هُمْ خَالِدُونَ إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ
يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَن يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ عبدالله عباس گفت سبب نزول این آیت آن بود که چون
عباس را باسیری بگرفتند روز بدر مسلمانان وی را دو بها دادند و او را ملامت کردند بکفر و قطع رحم و سخن درشت
در روی او گفتند عباس گفت که چونست که مساوی ما میگویید و محاسن ما فراموش کرده اید علی گفت شما را
چه محاسنست گفت عمارت مسجد حرام و حجابه کعبه و سقایة الحاج و فک الاسیر خدای تعالی این آیه فرستاد و رد کرد
بر عباس و گفت مشرکان را نباشد و درست نبود که عمارت مسجد الحرام کنند در ان حال که ایشان بر خود کفر اقرار دهند
و گواه باشند یعنی افعال کنند که دلالت بر کفر ایشان کند تا بمنزله آن باشد که بر خود گواهی داده باشند یعنی ایشان را
نرسد که خویشتن را عمار مسجد الحرام و ایشان بر کفر اصرار کرده باشند و مسجد حرام را مساجد خواند بر لفظ جمع از انکه
جمله مسجدها را روی فرا اوست و برای انکه مردم در و از چهار جانب نماز کنند روی فرا چهار جهت کعبه کرده و گواهی
ایشان انست که گویند که مشرکیم چنانکه جهودان و ترسایان گویند که ما جهود و ترساییم ابن عباس گفت که گواهی ایشان
سجده بود بتان را با انکه میگفتند که بتان مخلوق اند انکه گفت که ایشان انانند که اعمال ایشان باطلست یعنی انچه پنداشتند که آن
عملست عمل نبود و ایشان همیشه در دوزخ و عذاب دوزخ جاوید باشند بحقیقت عمارت مسجدهای خدا انکس کند که بخدای
ایمان دارد و بروز بازپسین و نماز بپای دارد و زکوة مال بدهد و نترسد الا از خدای پس اینجماعت که برین صفت باشند شاید
که ایشان از جمله راه یافتگان باشند و لفظ عسی برای آن آورد تا از معاصی حذر باشند و عمارت مسجد تعهد او باشد بنماز
جماعت و انبوهی نمازکنندگان ابو سعید خدری گفت که از رسول شنیدم که گفت چون بینی که مردی آمد و شد میکند بمسجد و نماز

بپای میدارد گواهی و بایمان او برای آنکه خدای تعالی میگوید انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الآخر نعمان بن بشیر
گفت من نزدیک منبر رسول نماز میکردم مردی میگفت باک ندارم از آنکه هیچ عمل نکنم پس از آنکه حاجیان را آب دهم
دیگری گفت من باک ندارم از آنکه هیچ عملی نکنم پس از آنکه عمارت خانه خدای میکنم و دیگری گفت جهاد از همه فاضلتر
در راه خدای عمر گفت خاموش باشید و خصومت نزدیک منبر رسول بر پا مکنید تا رسول ع بیرون آید من از آن پرسم
تا کدام فاضلترست ازین هر سه چون رسول ع بیرون آمد بگفت پیش او رفت خدای این آیه فرستاد انما یعمر مساجد الله
من آمن بالله اَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَ
جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ
يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُقِيمٌ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ
عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ شعبی و حسن بصری گفته اند و محمد بن کعب القرظی گفته که آیه در شان امیر المومنین ع آمده و سبب آن
بود که یکروز عباس بن عبد المطلب و طلحه بن شیبه با یکدیگر مفاخرت میکردند عباس گفت من بهترم که سقایة
الحاج بدست منست و حاجیان را من آب میدهم و طلحه بن شیبه گفت که من بهترم که کلید خانه کعبه بدست منست
و عمارت آن تعلق بمن دارد اگر من خواهم همه شب در خانه کعبه توانم بودن چون گفت وگو در میان ایشان دراز شد
گفت بیا تا اولین کسی که ازین راه برآید وی را حاکم کنیم گفتند روا باشد نگاه کردند امیر المومنین علی ع می آمد گفتند اکنون
ما را بهتر ازین حاکم نباید دست او گرفتند و بنشاندند و قصه پیش او بازراندند او گفت الا ادلکما علی خیر منکما من شما را
نام برکسی که او بهتر از شماست گفتند که او کیست گفت من ضربهما منکما بالسیف حتی قادکما الی الاسلام از شما بهتر
آن کسست که تیغ از شما باز نگرفت تا آنکه که شما را با سلام بازآورد گفتند که شما که با من از خود کفایت میکنی گفت و چه
منع کند مرا از آن که این بگویم و من بهترم از آنکه صاحب جهاد بودم در دین خدای ع و قبله با رسول خدای نماز میکردم و پیش
از شما با رسول ع تنها عبادت خدای کردم ایشان خصومت خود فراموش کردند و روی با او آوردند و گفتند با او خصومت
با تو اوفتاد بیا تا پیش رسول ع ویم پیش رسول آمدند گفتند یا رسول الله این کودک آمده است بر ما تفاخر میکند رسول گفت
چگونه قصه پیش رسول باز گفتند رسول ع هیچ نگفت و منتظر بود تا کسی بگوید که مراعات علی میکند خدای تعالی این آیه فرستاد
اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام ای شما آب دادن حاجیان و عمارت کردن خانه کعبه را مانند کسی میکنید که وی ایمان آرد
بخدای و رسول خدای و بروز رستخیز و جهاد کردن در راه خدای شما ایمان او و ثواب او چون ایمان کسی میدانید که وی حاجیان را
آب داد و عمارت خانه خدای تعالی کند نه هرگز این نباشد که ایشان با یکدیگر یکسان باشند و نزدیک خدای برابر نباشند که
یکسان نهادن ظلم باشد و خدای تعالی ظالمان را راه ننماید و راه بهشت ننماید آنکه وصف کرد آنان را که تفضیل داد ایشان را بر حاجیان
و بنی شیبه و گفت آنکه ایمان آوردند و هجرت کردند و از مکه با مدینه آمدند و در راه خدای جهاد کردند جان و مال در راه
خدای بذل کردند ایشان بدرجه و پایه و منزلت نزدیک خدای تعالی بعد از پیغمبر بزرگوارترند و آنانکه رستگار

و بظفر یافته اند و این بامیر المومنین اولیتر از آنجا که هیچکس را این درجه و منزلت نیست نزدیک خدای بعد از پیغمبر که علی را بود
گفت ان احب الناس الی الله یوم القیمة وادناهم مجلسا امام عادل و از و عادلتر امام نبود و نخواهد بود و رسول خدای
حق او و شیعه او گفته است چنانکه جابر بن عبد الله الانصاری روایت کرد که علی و شیعته هم الفائزون علی ابن ابی طالب
و شیعه او که رستگار اند و چون ویرا اشقی الاشقیا ضربت زد گفت فزت و رب الکعبة آنکه خدای تعالی بیان حال ایشان
کرد و گفت خدای ایشان و پروردگار ایشان ایشان را بشارت میدهد برحمتی و بخششی از خویش و رضا و خشنودی از ایشان
باشد و بآن نعمت خالد و جاوید باشند نه آنکه از ایشان منقطع گردد و ایشان در آن بهشت و بآن نعمت خالد و جاوید باشند
و نزدیک خدای تبارک و تعالی مزد عظیم و ثواب بزرگست يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ
أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ قُلْ إِنْ كَانَ
آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ
كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى
يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ عبد الله عباس گفت که چون خدای تعالی مومنان را فرمود که
با رسول هجرت کنید و از مکه بمدینه روید و ترک پدران و برادران و خویشان کنید چون کافر باشند و بر دین شما نباشند
مسلمانان گفتند یا رسول الله اگر ما را این باید کرد از کافران پس ما را از پدران و خویشاوندان ببرا باید کردن و مالهای و
تجارتهای همه تباه شود و سراهای ما خراب گردد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای مومنان که گرویدگان و اهل
ایمان اید با پدران و برادران خود دوستی مگیرید و با ایشان اختلاط مکنید چون ایشان ایمان نیارند و اختیار کفر
کنند و کفر را بر ایمان برگزینند و دوست دارند و هر که از شما با ایشان موالات کند و دوستی ورزد از جمله
ظالمان باشد ای محمد بگو تو مر ایشان را که اگر پدران شما و پسران و فرزندان شما و برادران شما و زنان و خویشاوندان
شما و مالهای شما که آنرا کسب کرده اید و تجارتی و بازرگانی که از کساد و ناروایی آن میترسید و مسکنها و سرایها
که شما از آن پسندیده اید اگر این شما را خوشترست و دوست ترست از خدای تعالی کاری و رسول او و جهاد
کردن در راه دین او پس شما چشم دارید و منتظر باشید تا آنکه که خدای تعالی کاری که خواهد کردن بکند و امر خود یعنی کارزار
بیارد از فتح مکه و گشادن آن بر دست مومنان حسن بصری گفت مراد عقوبتیست عاجل یا آجل که ایشان را بآن وعید
کرده است و خدای تعالی راه ننماید فاسقان بیرون آیند گان از امر حق را بهشت ابو صالح از ابن عباس روایت کرد
که چون خدای تعالی مومنان را فرمود که هجرت کنید مردی بیامد و زن و فرزند و برادر و خویشان او گفتند که ما بخدا ترسیم
اگر با من بیاید خوب و الا چون من رفته باشم کس بودی که رغبت کردی و هجرت کردی و کس بودی که گفتی که من نیایم و کس
بودی که در و او یختی از زنان و فرزندان و برادران و گفتی من رها نکنم که تو بروی مرد از آنجا شفقت ایشان باز ماندی و هجرت
نکردی خدای تعالی ایشان را از آن نهی کرد و بیان کرد که کار دین و اسلام مقدم است بر نسب و قرابة از بهر دین که
زن و فرزند را باید گذاشتن چون قطع قرابت مادر و پدر از بهر دین واجبست قطع اجنبی و بیگانه واجب و لازم تر باشد

ورسول خدای پیغمبر ماید که لایجد احدکم طعم الایمان حتی یحب فی الله و یبغض فی الله هیچکس از شما لذت ایمان و حلاوت آن نیابد
تا آنکه دوستی وی و دشمنی وی در حق خدای و دین وی نباشد و درین آیه بر جمله مومنان واجب گردانیده اند که از بهر دین خود
از پدر و مادر و برجمله خویشان و جمله منافع و مکاسب و حظوظ دنیا مجرد شوند خدای تعالی ما را توفیق دهاد تا برین قیام نماییم
واز بهر دین از سر دنیا برخیزیم لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ
فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ ثُمَّ أَنْزَلَ اللّٰهُ سَكِينَتَهُ
عَلَىٰ رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ
ثُمَّ يَتُوبُ اللّٰهُ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ حق سبحانه و تعالی نعمتی را که بر مومنان عطا
کرده است یاد ایشان میدهد و میگوید که خدای شما را نصرت کرد و یاری داد در مقامهای بسیار و جایگاههای کار
و روز حنین و این نام وادیست میان مکه و طایف که مسلمانان را آنجا با کافران حربی افتاد و آنچنان بود که رسول عم
را فتح مکه بود در ماه رمضان چند روز از وی مانده بود چون از مکه بیرون آمد روی بحنین آمد برای قتل هوازن و آن روز دوازده
هزار مرد با رسول بودند از مهاجر و انصار و دو هزار مرد از جمله طلقا و از آن جمع که آن روز بود هرگز نبود و مشرکان
چهارده هزار مرد بودند از هوازن و ثقیف رئیس هوازن مالک بن عوف النضری و رئیس ثقیف کنانة بن عبد یالیل
چون بیکدیگر رسیدند ابوبکر گفت لا غالب الیوم من قلة رسول چون این بشنید خوشش نیامد آنکه کارزار در پیوستند
و حرب را ساز کردند و درهم آویختند و برهم آمیختند مسلمانان مشرکان غلبه کردند و ایشان را باز پس بردند و
پراکنده کردند و جمله بغنیمت گرفتن مشغول شدند مشرکان که بگریخته بودند دیگر را گفتند یا حماة السوء کجا میگریزید زنان و
فرزندان خود را در دست ایشان رها کرده اید این بگفتند و بازگشتند و خود را بر مسلمانان زدند و ایشان همه بغنیمت
مشغول بودند شکستی عظیم بر مسلمانان افتاد و همه منهزم شدند قتاده گفت سبب هزیمت از طلقا بود با رسول الله کس
نماند الا نه کس از بنو هاشم و دهم ایشان مردی بود از انصار نام او ایمن بن ام ایمن او کشته شد و آن نه کس بماندند علی بود که
در پیش ایستاده و رایت در دست گرفته قتال میکرد و عباس بن عبد المطلب بر راست او ایستاده و فضل بن
العباس بر چپ او و ابو سفیان بن الحرث از پس پشت او و نوفل بن الحارث و ربیعة بن الحارث و عبد الله زبیر و عتبة و معتب
پسران ابو لهب گرد او در آمده بودند و دیگران همه گریخته بود و عباس بن عبد المطلب درین وقت گفت نصرنا
رسول الله فی الحرب تسعة وقد فر من قد فر عنه فاقشعوا وقولی اذا ما الفضل کر بسیفه وعلی القوم اخری یا بنی لیرجعوا
وعاشرنا لاقی الحمام بنفسه لما ناله فی الله لا یتوجع چون رسول عم دید که قوم بهزیمت شدند عباس را گفت که
آواز ده و دا ایشان او مردی بلند آواز بود چنانکه روایت کرده اند که روزی در مکه غارتی بود عباس عم از بر دا[شت]
که وا صباحاه هیچ زن آبستن نماند که آواز او بشنید و کودک از شکمش جدا نشد عباس آواز بلند کرد و گفت یا معشر
المهاجرین والانصار یا اهل بیعة الشجرة یا اصحاب سورة البقرة الی این اخی این تفرون اذکروا العهد الذی عاهدتم علی
رسول الله صلعم چون آواز عباس بشنیدند بازگشتند لبیک لبیک گویان و این هزیمت در شب بود و رسول عم

بله وقد فر من قد فر عنه فاقشعوا

درمیان

درمیان وادی بود و مشرکان کمین گشاده و تیغ و تیر را کار فرمودند و رسول عم در آنشب بیک نیمه روی در گرد
چندان نور از روی او بتافت که همه وادی روشن شد پنداشتی که ماه شب چهاردهم است که میدرفشد و مسلمانان را
بر قتال کردن تحریض میکرد و کریختگان را باواز بلند میگفت این ما عاهدتم الله علیه هیچکس نماند که آواز رسول بشنید
و باز نگردید راوی خبر گوید که مردی آمد از هوازن بر شتری نشسته مردی سرخ و رایتی سیاه در دست گرفته و در
پیش قوم استاده چون ظفر یافتی بر مسلمانان ضربتی و تیری بر وی زدی و در انگشتی و بخندیدی و چون فرصت
نیافتی رایت بر افراشتی و جماعتی با او در عقب هزیمتیان رفتی علی عم آهنگ او کرد و در و رسید و ضربتی بر وی زد
بر شتر شتر او و سعاد مرد بر زمین آمد تیغی بر وی زد و او را مد و زخم رسانید چون مشرکان آن دیدند بیک بار
و مسلمانان روی بایشان آوردند و تیغ و بازو را کار فرمودند رسول عم گفت اللهم انک اذقت اول قریش نکالا
فاذق آخرهم وبالا و رسول عم در رکاب خود بر پای خاست و گفت الان حمی الوطیس اکنون حرب گرم شد آنگه گفت
انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب و پاره خاک بر گرفت و در روی مشرکان انداخت و گفت شاهت الوجوه
هیچکس نماند که از آن خاک بچشم او نرسید و خدای تعالی پنجهزار فرشته بمدد فرستاد حسن گفت هشت هزار بودند
سعید بن المسیب گفت یکی از مشرکان مرا حکایت کرد که روز حنین چون ما ملاقات افتاد با مسلمانان بر ایشان حمله
و ایشان را پراکنده کردیم تا بنزدیک خداوند شتر سپید رسیدیم یعنی رسول بر امن او مردانی دیدیم نیکو روی سپید جامه
چون ما را دیدند گفتند شاهت الوجوه و روی ما را نهادند و ما را هزیمت دادند من گفتم یا رسول الله ما ایشان را ندیدیم
ایشان که بودند گفت فرشتگان بودند و ذلک قوله وانزل جنودا لم تروها راوی خبر گوید که چون امیر المومنین علی عم
ابو جرول را بکشت کافران دل شکسته شدند و همچنان میکشت تا چهل مرد را بکشت از آنجا مشرکان بهزیمت شدند و
مسلمانان تیغ در نهادند و از ایشان میکشتند تا روز بر آمد منادی رسول آواز داد که رسول میفرماید که اسیر را
نکشید مردم دست از کشتن بداشتند و در ایام فتح مکه بنی هزیل مردی را بجاسوسی فرستادند که او را ابن
الاکوع گفتندی روز حنین او را اسیر گرفتند عمر خطاب او را دید و انصاری را دید گفت دانی که این کیست این است
که در ایام فتح مکه بر ما جاسوس بود او را بکش که او دشمن خداست انصاری سر او بکشت رسول را از آن خشم آمد چون
بشنید بنی او من که ندا کردم که هیچ اسیر را مکشید گفت بقول عمر کشتم و از آن عذر خواست مشرکان از آنجا بگریختند
و با اوطاس آمدند رسول مردی را نامزد کرد از اشعریان نام او ابو عامر و لشکر با او داد تا او برفت و ایشان را
پراکنده گردانید امیر مشرکان مالک بن عوف النضری بود بطایف گریخت و آنجا در حصن رفت و طایف را حصار داد
و از اول شوال تا آخر ماه کارزار کرد و چون ذی القعده در آمد که ماه حرام بود باز ایستاد و از آنجا بترک آمد که از جعرانه
گفتند و آنجا احرام گرفت بعمره و سبی مال و غنایم حنین و اوطاس قسمت کرد و نصیبی تمام داد و مولفة قلوب را چون ابو سفیان
بن حرب و عکرمة بن ابی جهل و صفوان بن امیة و حارث بن هشام و عبد الله بن امیة و معاویة بن ابو سفیان و هشام بن
مغیرة و اقرع بن حابس و امثال ایشان را از پنجاه اشتر تا صد بداد و انصار را نیز انصبا اندک داد از چهار و پنج و مانند

این انصاریان را سخت آمد و درین گفت و گوی کردند یکی گفتا امین شد در ماش هیچ روی در نمی آید و دیگری گفت همه غنیمت
بقوم داد و ما را محروم گردانید یکی گفت تیغ ما زدیم غنیمت کافران بردند و عباس بن مرداس درین باب شعری
گفت اتجعل نهبی ونهب العبید بین عیینة والاقرع فما کان حصن ولا حابس یفوقان جدی فی مجمع
این حدیث بسمع رسول رسید بفرمود تا انصاریان را اگر دند تا جمع شوند و جای بنشستند که کسی دیگر در میان نباشد
گر از نشان نبود ایشان مجتمع شدند و بنشستند رسول بیامد و علی با او بود در میان ایشان بنشست و گفت من
از شما چیزی پرسم مرا جواب دهید گفتند بگوی یا رسول الله گفت نه شما ضال بودید خدای شما را بمن هدایت کرد گفتند بلی
یا رسول الله ولله المنة ولرسوله گفت نه شما بر کناره دوزخ بودید خدای تعالی شما را بمن برهانید گفتند بلی یا رسول الله گفت
نه شما اندک بودید خدای تعالی شما را بمن بسیار کرد گفتند بلی ولله المنة ولرسوله گفت نه شما دشمنان یکدیگر بودید خدای
تعالی دلهای شما را الفت داد بمن گفتند بلی ولله المنة ولرسوله آنگه خاموش شد ساعتی و گفت جواب دهید مرا با آنچه تر دیک
شما است گفتند جواب دادیم با آنچه داشتیم و سپاس داری کردیم و گفتیم منت و فضل خدای راست و آنکه ترا است که
رسول او بی رسول ع گفت اگر خواهید میتوانید گفت وانت قد کنت جئتنا طریدا فاویناک وخائفا فامناک و
مکذبا فصدقناک ترا رانده بودند ترا با خود گرفتیم و خایف بودی ایمنت گردانیدیم و ترا دروغ زن داشتند ما ترا تصدیق کردیم
انصاریان که این شنیدند در گریه افتادند و زاری کردند و برخاستند و دست و پای رسول را بوسه دادند و گفتند
ای رسول خدا تن و جان ما فدای تو باد و هر مالی که ما راست بحکم تست اگر خواهی بقوم خود نفقه کن و جوانان ما که این سخن گفتند
که این برای وضع قدر اش لست اکنون توبه کردند برای ایشان استغفار کن رسول ع گفت اللهم اغفر للانصار
ولابناء الانصار ولابناء ابناء الانصار یا معشر الانصار اما ترضون ان ینصرف الناس بالشاة والنعم وانتم
ترجعون وفی سهمکم رسول الله فرمود که شما راضی نباشید که مردم باز گردند و نصیب ایشان گوسفند و چهارپایان باشد و نصیب
شما رسول خدای گفتند بلی رضینا بالله وعنه وبرسوله وعنه رسول ع گفت الانصار کرشی وعیبتی ولو سلک الناس وادیا
وسلک الانصار شعبا لسلکت شعب الانصار انصاریان صاحب سر منند و خواص منند اگر مردمان یک وادی
و انصاریان بوادی دیگر من براه انصاریان فرو شوم آنگه عباس بن مرداس را پیش خواند و گفت تو گفته که اتجعل نهبی
ونهب العبید بین الاقرع وعیینة ابوبکر گفت پدر و مادرم فدای تو باد او چنین گفته است گفت بین عیینة والاقرع او گفت
را گفت قم فاقطع لسانه برخیز و زبان او ببر عباس گفت والله که این سخت تر اند که دشمنان بالشمشیر آمدند در سرای ها
علی دست من بگرفت و ببرد گفتم والله که اگر کسی بودی که مرا از وی باز ستاند فریاد خواستمی ولیکن دانستم که کسی با علی
مقاومت نتواند نهادن چون مرا پاره ببرد گفتم یا علی زبان من خواهی برید گفت آنچه مرا فرموده اند در حق تو خواهم کردن و پیش رسول
مرا ببر ردی و من همین گفتمی و وی همین جواب دادی تا مرا آورد بنزدیک شتران و مال غنیمت آنگه مرا گفت رسول
ترا چند فرموده است از مال غنیمت گفتم چهار فرموده است گفت اکنون از چهار تا صد بشمار که تراست
من گفتم یا علی رسول زبان بریدن این خواست گفت آری گفتم مادر و پدرم فدای شما باد چه کریم و حکیم و عالم مردمانید

شما اگر گفتم با تو مشورت میکنم مرا در هیچ صواب باشد گفت صواب آنست که چون رسول ترا چهار شتر فرموده بود
و از اهل چهار گرده تو تر چهار بستانی از اهل چهار باشی یعنی از انصاریان و مهاجریان باشی که ایشان از پیش
ازین نداده است سعد ابن المسیب گفت درین غزوه شش هزار برده بیاوردند و قسمت کردند و رسول فرمود
که سر زنی که آبستن است با وی نزدیکی نکنند و سر زنی که آبستن نیست از وی دور باشند تا آنکه استبرا کند حیضی
آنگه جماعتی از هوازن بیامدند و بطوع ایمان آوردند گفتند یا رسول الله تو بهترین و کریمترین جهانیانی زنان و فرزندان ما را
بیاوردی و ما مردمان مسلمانیم بفرما تا باز دهند رسول ع گفت از غنیمت است ولیکن از طریق مسامحت زنان و فرزندان
میخواهید که با شما دهیم یا مال گفتند یا رسول الله بر حسب خود هیچ نگزینیم بفرمای تا زنان با ما دهند رسول ع گفت هر چه
در حصه و نصیب من افتاد و نصیب اهل بیت من و بنی هاشم من با ایشان دادیم کیست که مرا موافقت کند جمله
گفتند که ما موافقت کنیم و هر چه در دست ایشان بود از زنان و فرزندان با ایشان باز دادند رسول ع گفت این حصه
بر من است جای دیگر غنیمتی افتد عوض باز دهیم و هر که نخواهد که رها کند از هر زنی پنجاه شتر فدیه بستانند همه گفتند
که یا رسول الله ما همه راضی شدیم و فدا نمیخواهیم همه رد کردند مگر صفوان بن امیه که او زنی داشت و زنی را بار داشت
بعد حمل با ایشان نداد و اوی خبر گوید که چون رسول ع غنایم چنین بخشید مردی در آمد از بالای گندم گون پیشانی
گرده برروی او و پیشانی او اثر سجود گفت که دیدم که با آن غنایم چکردی گفت چکردم گفت عدل نکردی رسول را
خشم آمد گفت ویلک چون بنزدیک من نباشد بنزدیک که باشد مسلمانان گفتند یا رسول الله دستوری باشد تا گردن
بزنیم گفت دعوه فانه سیکون له اتباع یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیة یقتلهم الله علی احب الخلق الیه
گفت رها کنید که ورا اتباعی باشند که از دین بیرون شوند چنانکه تیر از نشانه و خدای تعالی ایشان را بر دست دوست
داشته ترین کسی بکشد که او را از همه خلقان دوستر دارد و چنان بود که رسول خدای خبر داد همه بر دست
علی ع کشته شدند در نهروان پس حق سبحانه و تعالی ایشان را گفت که یاد کنید روز حنین را که شما در آن روز
بسیار بودید و کثرتی که شما را آنجا می آورد و خوش می آمد و بدان مینازیدید فلم تغن عنکم شیئا ولو کثرت
و بسیاری شما را هیچ سود نکند و از لشکریان اندکی بر شما غلبه کردند و زمین با فراخی که آنرا بود بر شما تنگ
گشته بود و از غلبه ایشان پس آنگه برگشتید و پشت بدادید و بهزیمت شدید پس خدای تعالی سکینه و آرام بر
رسول خویش فرستاد پس از آنکه همه برفتند و رسول را تنها کردند رسول ص بماند با ده کس خدای تعالی بر ایشان جمعی
فرستاد تا ثابت بودند و از خدمت رسول جدا نشدند و فرو فرستاد لشکری که شما ایشان را ندیدید جماعتی گفت
که این فرشتگان مومنان را تشجیع و تقویت دل میدادند و کارزار نکردند الا روز بدر و خدای تعالی عذاب کرد
آنکسانی را که کافر شدند بقتل و اسر و سلب اموال و اذلال و همچنین باشد جزا و پاداش کافران پس خدای تعالی قبول
کرد و کند توبه آنکس که خواهد از جمله مومنان و آنان که رسول را ع رها کردند و مگریختند آنگه توبه کردند و باز آمدند و گرچه
از زحف گناهی که توبه از و واجب و همچنین از کافران توبه قبول کند چون از کفر باز آیند و ایمان آرند چنانکه بعضی از قبیله

سوازن بعد از حرب باز آمدند از کفر و اسلام آوردند خدای تعالی امرزنده و مهربانست بیامرزد تا بیازارو بر ایشان
رحمت کند يا ايها الذين امنوا انما المشركون نجس فلا يقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا وان
خفتم عيلة فسوف يغنيكم الله من فضله ان شاء ان الله عليم حكيم حق سبحانه و تعالی مومنانرا
خطاب کرد و اعلام فرمود که ای مومنان و گروندگان بدانید که اما آنکه مشرکانند و بخدای شرک دارند ایشان نجس و پلیدند
ابو عبیده و ضحاک گفتند نجس بمعنی قذرست ابن عباس گفت ما المشرکون الا رجس و خنزیر و کلب بنزدیک شافعی و صحابی
دیگر نجس الحکم اند چون جنب و بمذهب اهل شیعه کافر نجس العین است و نجس الحکم و ظاهر آیه دلالت میکند که نجس العین است
و هیچ مانع نیست از آنکه هم نجس العین باشد و هم نجس الحکم برای آنکه میان ایشان تنافی نیست و مراد نجس العین آنست
که هر که بکافر رساند پلید شود و اگر نجاست او مقصود بودی بر حکم تعدی نکردی چنانکه جنب و حایض و مراد بآنکه نجس
الحکم است آنست که بایمان از و حکم نجاست زایل شود پس کافر بیک وجه نجس العین است و از یک وجه نجس الحکم و حکم سایر
اصناف کفار حکم مشرکانست اگر از دو کانه یکی تر باشد بباید شست و اگر خشک باشد آب بر و باید ریخت
و اگر مصافحه کنند و خشک باشد خاک بباید مالید و حسن بصری گفت من صافح مشرکا فلیتوضأ گفت که مشرکان ممنوع اند
باید که بنزدیک مسجد الحرام نروند و گرد مسجد نگردند و ظاهر اقتضای آن میکند که ایشان ممنوع اند از آنکه در حرم شوند زیرا
که حرم نزدیک مسجد است و هر که در حرم شود نزدیک مسجد بود و اخبار اهل البیت برین وارد است حق تعالی میگوید
که هیچ نزدیک مسجد الحرام نشود پس از این سال یعنی هیچ کافر حج نکند الا این حج که درو بند و این سال نهم بود
از هجرت که امیر المؤمنین سورهٔ برات بر ایشان خواند و عهد ایشان بینداخت چون این آیه آمد مومنان گفتند یا رسول الله
چون مشرکان نیایند و طعام نیارند بر ما طعام تنگ گردد و تجارت منقطع شود و بازار کاسد گردد و منافع باقی
گردد خدای تعالی این آیه فرستاد و ان خفتم عيلة و اگر چنان بود که شما از درویشی میترسید مترسید که خدای شما را از فضل
و رحمت و نعمت خود مستغنی کند و دری دیگر از درهای رزق بر شما بگشاید و خدای ایشان را توانگر گرداند بآنکه اهل جده و صنعا
ایمان آوردند و از یمن طعام آوردند بر پشت چهارپای و در زمین فراخی باد کنند اهل انجا از آن توانگر شدند ضحاک گفت خدای
تعالی ایشان را توانگر کرد بجزیهٔ اهل کتاب و توانگری ایشان را بمشیت خود باز بست از آن سبب که از ایشان بعضی را وقت
خبر نرسید و از بهر آن تا مکلفان بخدای گریزند و امید بدرگاه او دارند و خدای تعالی عالم است بمصالح شما در حکیمست
و حکیمست در منع مشرکان از مسجد الحرام قاتلوا الذين لا يؤمنون بالله ولا باليوم الاخر ولا يحرمون ما
حرم الله ورسوله ولا يدينون دين الحق من الذين اوتوا الكتاب حتى يعطوا الجزية عن يد
وهم صاغرون ابن عباس گفت چون خدای تعالی مشرکان را نهی کرد از آنکه بمکه آیند شیطان در دل ایشان افکند
که اگر ایشان نیایند شما چه خورید و طعام از کجا آید خدای تعالی این آیه فرستاد و ایشان را بقتال اهل کتاب فرمود
و بجزیه که ایشان قبول کنند مستغنی شان گردانید کلبی گفت که چون این آیه آمد رسول بغزای بنی قریظه و بنی النضیر رفت
و ایشان مصالحه کردند و آن اول جزیتی بود در اسلام که از اهل کتاب گرفتند و اول ذلتی بود که بایشان رسید

میگوید و سفر میاید رسول را علیه السلام و مسلمانان را که قتال کنید با آنکسانی که ایشان بخدای ایمان ندارند و خدای تعالی جهودان و ترسایان را
وصف کرد بآنکه ایشان ایمان ندارند بخدای و اگر چه خدا گویند خدا دانان نیستند برای آنکه خدا را فرزندان و انباز دانند
و آنکه در حق خدای این و ادارد خدا را ندانند و بروی ایمان ندارد و نیز گفت که بقیامت ایمان ندارند و ایشان اگر چه معتقد این
چیزها باشند مومن نباشند برای آنکه ایمان اعتقادی باشد که از علم باشد و از سر دلیل باشد و گفت که ایشان حرام نمیدارند
آنچه خدای و رسول او را حرام کرده اند برای آنکه بشرع رسول ما که ناسخ شرایع است ایمان ندارند و دین حق که دین خدای است و رسول
ندارند و دین حق که دین خدایست و حق نامیست از نامهای خدای و این آیه دلیلست بر آنکه جهودی و ترسائی باطلست
و حق نیست گفت که کارزار کنید با آنانکه صفت ایشان اینست آنکه بیان کرد و گفت از جمله کسانی که ایشان را کتاب
داده اند یعنی توریه و انجیل تا آنکه جزیه بدهند و بدست خود بر پیغمبر و امام و ایشان ذلیل و صاغر باشند و حکم اهل کتاب
آنست که اول ایشان را باسلام دعوت کنند اگر قبول کنند بران قرار دهند و ایشان را رها کنند و اگر قبول نکنند با ایشان کارزار
کنند تا آنگه که ایمان آورند یا جزیه قبول کنند ابو علی گفت معنی عن يد آنست که باید که بدست خود دهد و روا نباشد که نایبی
را فرا دارند تا مذلت و صغار شان پیدا گردد و گفته اند که عن يد یعنی که بنقد دهند و نسیه ندهند و گفته اند که يد قدرت
و نعمت یعنی جزیه بدهند از نعمتی که شما با ایشان کرده اید بقبول جزیه و آنها که جزیه از ایشان گیرند جهودان و ترسایان و گبران اند
و صابیان از الحکم سایر کفار دیگر باشد و ابو سعید اصطخری از اصحاب شافعی با مخ موافقست و مجوس اهل کتاب اند یا نه شافعی را
درین دو قولست و ابو حنیفه بر آنست که ایشان اهل کتاب اند و از علی علیه السلام روایتست که ایشان را پیغمبری و کتابی بوده است
پیغمبر خود را بکشتند و کتاب را بسوختند و جزیه را حدی نیست چندانکه امام مصلحت داند از ایشان می ستاند یا بر ایشان
نهد یا بر زمین و شافعی گفت که کم از یک دینار نستاند اگر درویش بود و اگر توانگر و ابو حنیفه گفت اگر درویش بود دوازده
درهم بود و اگر متوسط بود بیست و چهار درهم و اگر توانگر بود چهل و هشت درم و اما آنکس را که مالی نباشد و کسب نبود
بروی چیزی نباشد و بر دیوانه جزیه نباشد و روا نباشد که هیچ ذمی را رها کنند که در حرم شود بهیچ حال از برای آنکه
وند از برای کار گویند جزیه اهل کتاب طاعتست یا معصیت اگر طاعتست باید که بران مستحق ثواب باشد و اگر معصیت است
نشاید که خدای تعالی معصیت فرماید جواب از این آنست که ستدن امام از ایشان طاعتست و اما دادن ایشان نه طاعت
و نه معصیته بر سبیل فدی و دفع قتلست از نفس خود و نیز اشتقاق جزیه از خراست و خراج را وصف نکنند بآنکه طاعتست
یا معصیت وقالت اليهود عزير ابن الله وقالت النصارى المسيح ابن الله ذلك قولهم بافواههم
يضاهئون قول الذين كفروا من قبل قاتلهم الله انى يؤفكون حق سبحانه و تعالی خبر میدهد از آنکه
جهودان و ترسایان گفتند و بر ایشان رد میکند گفتار دروغ و باطل ایشان را گفت که جهودان گفتند عزیر را که او پسر خداست
و ترسایان گفتند که مسیح یعنی عیسی پسر خداست از اینجا سوال کنند و گویند که خدای تعالی از جهودان چگونه حواله کرد و ایشان
این را منکرند جواب آنست که بقول خدای تعالی انکار جهودان را تاثیری نبود و چون این آیه آمد جهودان در عهد رسول این را
منکر نبودند چون سلام بن مشکم و نعمان بن اوفی و مالک بن الضیف و سبب آنکه جهودان در حق عزیر این گفتند آن بود که

از عبدالله عباس روایت کرده‌اند که او گفت که عزیر از جمله بزرگان و اکابر بنی اسرائیل بود و بعضی گفته‌اند او پیغمبر بوده و تورات
در میان ایشان بود و از عزت او را جای تابوت بود و مردم بعضی یاد داشتند چون بمعصیت مشغول شدند و ظلم و عدوان
پیشه گرفتند خدای تابوت از میان ایشان برگرفت چون فساد زیادت کردند تورات از دلهای ایشان برگرفت و از یاد
ایشان برفت مدتی برین آمد ایشان پشیمان شدند و از عقوبتی ترسناک شدند توبه کردند با عزیر گفتند عزیر دعا و تضرع کرد
و از خدای درخواست تا تورات باو یاد دهد خدای تعالی اجابت کرد دعای او را و نوری در دل او نهاد و تورات با یاد داد و او
بیامد و قوم را بدین بشارت کرد و تورات برایشان خواندن گرفت بهری از ایشان اعتماد کردند و بهری نکردند تا آنکه که خدای
تابوت را با ایشان داد و آنچه از او نوشته و یاد گرفته بودند با آن نسخه که در تابوت بود مقابله کردند حرفی زیاده و نقصان
نبود ایشان گفتند این تخصیص عزیر برای آنست که او پسر خداست تعالی عما یقول الظالمون سدی گفت سبب آنکه چون عمالقه
بر بنی اسرائیل مسلط شدند و ایشان را میکشتند و میرنجانیدند ایشان بگریختند و متواری گشتند و در عالم پراکنده شدند
عزیر نیز بگریخت و در بعضی کوهها خدای را عبادت میکرد و از کوه فرو نیامدی الا روز عید روزی از روزهای عید فرود آمد
زنی را دید بر سر گوری ایستاده و میگفت وا مطعماه و واکاسیاه و عزیر در تضرع و دعا بسیار میگفت بار خدایا بنی اسرائیل
بی علم رها کردی عزیر فرو شد و آن زن را وعظ کرد و گفت از خدای بترس و او گمان چنان برد که آن گور شوهر ویست گفت
ای زن تو چنان دانی که روزی تو بدست شوهر تو بود روزی بر خدایست ترا و شوهرت را و جمله خلایق را زن گفت
میدانی که روزی جمله خلایق بدست خداست و هر کس را پرورش میکند میدانی که جمله عالمیان از وست و بنی اسرائیل را
بی علم رها نکند عزیر گفت راست گفتی و لیکن تو کیستی گفت من دنیا ام آمده ام تا ترا بشارتی دهم برای آنکه از نمازگاه
تو چشمه پدید خواهد آمدن و درختی بر کنار آن چشمه بخواهد رستن از میوه آن درخت بخور و از آنجا وضو کن و دو رکعت نماز
کن خدای تعالی ترا چیزی خواهد دادن عزیر از آنجایگاه برفت و با نمازگاه خود رفت دگر روز چشمه آب از سجده گاه او بر دمید
و درختی بر کنار او پیدا شد و از آن میوه و از آن آب بخورد چون نگاه کرد پیری می آمد فرا آمد و او را گفت دهن باز کن عزیر دهن
باز کرد چیزی در دهان او نهاد و گفت فرو بر فرو برد آنگه او را گفت ازینجا درین چشمه در رو تا بقوم خود رسی و همچنان ازان چشمه
چندانکه پیشتر میرفت علمش زیادت شد تا آنکه بقوم خود رسید جمله تورات با یادش آمده بود قوم را گفت بروید و قلمی
چند بیاورید برفتند و بیاوردند بر سر انگشتی قلمی در بست و تورات نوشتن گرفت بجمله قلمها تا تورات جمله بنوشت ایشان
چون آن بدیدند برفتند و آن نسخهای تورات که در کوهها پنهان کرده بودند بیاوردند و معارضه کردند با آنکه او نوشته بود
حرفی تفاوت نبود گفتند تورات باین بزرگی و شکل منقد و رکس نبود که یاد گیرد و علم او در دل او نهاد این خصوصیت برای آنست
که او پسر خداست تعالی الله عن ذلک و اما آنکه عیسی را پسر خدای خواندند و گفتند سبب آنست که ترسایان پس از آنکه عیسی را
باسمان بردند هشتاد و یکسال دیگر بر طریق صلاح و سداد بودند و نماز میکردند و روزه میداشتند و عبادت میکردند
تا آنکه میان ایشان و جهودان کارزار افتاد و در میان مردی بود شجاع نام او بولس بیامد و بسیاری از ترسایان را کشت
آنگه جهودان را گفت من میترسم مبادا که ترسایان بر حق باشند و ما بر باطل و اگر چنین باشد ایشان بهشت و ما بدوزخ

ولیکن کیدی کنم که ایشان تبه شوند و بدوزخ شوند آنگه بیامد و اسبی داشت نام او عقاب اسبی بی نظیر بود در میان لشکر
آن اسب را پی کرد و جامه چاک کرد و خاک بر سر کرد و گفت ای قوم مرا بشناسید گفتند نه گفت من آن بولسم که چندگاه
با شما کارزار کردم اکنون پشیمان شده‌ام و توبه کردم مرا از آسمان ندا کردند که توبهٔ تو قبول نخواهد بود تا آنکه که ترسا نشوی
اکنون من ترسا ام و توبه کردم و شما را آگاه کردم تا با خبر باشید از کار من آنگه از آنجا برفت و یکسال تمام در کنیسه
بنشست و انجیل بیاموخت و انجیل خواندن گرفت و ترسایان را گفت مرا از آسمان ندا کردند که خدای تعالی توبهٔ تو
پذیرفت و از تو خشنود شد ترسایان او را باور داشتند و او از آنجا به بیت المقدس شد مردی بر ایشان خلیفه کرد
نام او نسطور و او را تعلیم کرد که خدای و عیسی و مریم سه شخص بودند یکی خدای شد و این آن بود که بتثلیث و اتحاد که ترسایان
میگویند و از آنجا بروم رفت و ایشان را لاهوت و ناسوت تلقین کرد و گفت عیسی انسی نبود و جسم نبود و لیکن پسر خدای بود
و مردی دیگر را پیش گرفت نام او یعقوب و این مقاله او را بیاموخت آنگه مردی دیگر را بخواند نام او ملکا و او را
گفت عیسی خدایی بود لم یزل و لا یزال آنگه این هر سه را بر خود جمع کرد و ایشان را وصیت کرد و گفت از پس من این
مردمان را با دین دعوت کنید که من شما را آموختم و بدانید که عیسی را بخواب دیدم مرا گفت که من از تو راضی شدم و من
فردا خویشتن را بخواهم کشتن چون دیگر روز بود بمذبح آمد و خویشتن را بکشت و این سه مرد از پس او ترسایان را دعوت
میکردند هر یکی گروهی متابعت کردند و میان ایشان خلاف افتاد حق سبحانه و تعالی این جمله از ایشان حکایت کرد
که جهودان گفتند که عزیر پسر خداست و ترسایان گفتند که مسیح پسر خداست آنچه ایشان گفتند گفتار ایشانست که بدهنهای
خویش یعنی بسر زبانهای خود میگویند و از حقیقتی و اصلی نیست مانند آنست که کافران دیگر که پیش از ایشان بودند
یعنی گفتار ترسایان که گفتند مسیح پسر خداست مانند آنکه جهودان گفتند که عزیر پسر خداست و آنچه این هر دو قوم گفتند
مانند آنست که مشرکان گفتند که فرشتگان دختران خدایند یا آنچه جهودان و ترسایان در عهد رسول گفتند که عزیر و مسیح
پسران خدایند مانند آنست که جهودان مقدم گفتند که عزیر پسر خداست و ترسایان پیشین گفتند که مسیح پسر خداست
خدای تعالی ایشان را بدین گفتار که گفتند لعنت و عذاب کناد و ایشان را بکشاد و هلاک کرداناد و اخراج ایشان را بدین جهالات
و ضلالات و حجج چگونه از حق برمیگردانند و از راه حق چگونه ایشان را دور می اندازند اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ
أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَٰهًا وَاحِدًا لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ
عَمَّا يُشْرِكُونَ يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ
هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ حق سبحانه و تعالی
درین آیت مذمت و منقصت جهودان و ترسایان میکند و میگوید که جهودان و ترسایان از سر جهل و نادانی رفته‌اند و عالمان و
زاهدان خود را خدایان گرفته‌اند آنچه ایشان میگویند که حلالست حلال میدارند و آنچه حرامست حرام یعنی بقول ایشان
حلال و حرام میدانند و حرام و حلال عدی بن حاتم گفت من ترسا بودم نزدیک رسول آمدم و صلیبی از زر در گردن داشتم
مرا گفت یا عدی این بت را از گردن دور کن برآوردم و بینداختم آنگه رسول سورهٔ برائت خواندن گرفت تا آنکه

آیه رسید که اتخذوا احبارهم من گفتم که ما ایشانرا نپرستیم گفت نپرستید نه بقول ایشان حرام را حلال میدارید و حلال را
بحرام گفتم آری گفت نه شما ایشانرا در آنچه شما را میفرمایند طاعت میدارید گفتم آری گفت این عبادت ایشان بود و ترسایان
مریم را بخدائی گرفته اند یعنی ترسایان در آنچه میگویند ان الله ثالث ثلثة و این جهودان و ترسایانرا نفرمودند الا آنکه
خدای را پرستند که غیر از و خدائی سزای پرستش نیست الا او پاکست و منزه است از آنچه با او انباز گیرند و شرک آرند
آنکه گفت که ایشان بانچه میکنند میخواهند که نور خدای را بنشانند و راه حق را تاریک گردانند و دین خدای را باطل گردانند
بدهنهای خود یعنی بگفتارهای باطل خود و ابن عباس گفت که مراد جهودانند و ترسایان که میخواهند که الهیت و همه عبادت
را احبار و رهبان نهند و نور خدای را که توحید است و اصل دین او بنشانند باقوال باطل خود ضحاک گفت تمنای ... میکنند
میکنند بعضی اهل معانی گفته اند که ایشان در تمنای محال گردند یا گفتار باطل خود دین باطل کنند کسی باشد که خواهد که نور آفتاب
بباد دهن بنشاند چنانکه یکی از ما بباد دهن چراغ را بنشاند یعنی می پندارند که این نیست ضعیف که بگفتار باطل
ایشان باطل خواهد شد چنانکه چراغ ضعیف بباد دهن کشته شود سدی گفت نور خدای اسلام است حسن بصری گفت
قرآنست بعضی دیگر گفته اند دلیل و برهانست و باین جمله راه یابند چنانکه بروشنائی راه یابند ایشان میخواهند که این
نور را بنشانند و خدای تعالی ابا کرد و منع الا آنکه نور خود تمام گرداند یعنی نخواهد الا تمامی نور خود و اگر چه کافران کاره
و ناخواهند که دین خدای ظاهر باشد آنکه گفت که او است آن خدائی که بفرستاد پیغمبر خود محمد را با قرآن که هدی است تا بیان
اوله و حجج و بینات دین حق که مسلمانیست ظاهر کند و غالب گرداند آنرا بر همه دینها و اگر چه مشرکان کاره باشند از ابن
عباس گفت که معنی آنست که خدای تعالی محمد را بر جمله شرایع اسلام مطلع گرداند چنانکه هیچ چیز بروی پوشیده نماند
ابو هریره و ضحاک گفته اند تا خدای دین حق را ظاهر گرداند بر همه دینها و این عند خروج مهدی باشد که همه دینها
یکی شود و هیچکس نماند که نه در اسلام آید اما بطوع اما بکره و از اهل بیت این روایت کرده اند کلبی گفت که تاویل این
هنوز پدید نیامده است و قیامت نباشد تا آنکه این پدید آید مقداد اسود از رسول ع روایت کرده که او گفت لا یبقی علی
ظهر الارض بیت مدر و لا وبر الا ادخله الله کلمة الاسلام اما بعز عزیز او بذل ذلیل اما من یعزهم فیجعلهم الله من اهله و اما
من یذلهم فیدینون له ابو سلمه از عایشه روایت کرد که گفت که رسول ع گفت که روزگار بسر نشود تا مردم لات و عزی را بپرستند
گفت من گفتم یا رسول الله من پنداشتم که این نباشد پس آنکه خدای این آیه فرستاد لیظهره علی الدین کله گفت
این باشد مدتی چندانکه خدای خواهد آنکه خدای تعالی بادی خوش بفرستد هر کس را که مثقال ذره در دل او خیر باشد قبض کند
تا نماند الا آنکه در دلهای ایشان خیر نباشد یا ایها الذین آمنوا ان کثیرا من الاحبار والرهبان لیاکلون
اموال الناس بالباطل و یصدون عن سبیل الله والذین یکنزون الذهب والفضة ولا
ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم حق تعالی خطاب کرد با مومنان و گفت ای کسانی که ایمان
آورده اید بسیاری از احبار که علماء جهودانند و بسیاری از رهبان که زاهدان ترسایانند مالهای مردم را بباطل و ناحق
میخورند با آنکه در احکام رشوت میگیرند و تحریف کتاب خدای میکنند بر مراد و هوای ایشان و بر آن جعل و طمع می ستانند و

شرایع را بر عوام خود تخفیف میکنند و از ایشان چیزی میگیرند و از آن وجوه حرام کسب میکنند و آن وجوه حرام را مالک خود گردانند
و مردم را از راه خدای و دین او باز میگردانند و رها نمیکنند تا مردم اندر اسلام آیند پس گفت که شما از صحبت ایشان دور باشید
و از مصاحبت و مجالست ایشان حذر کنید و اما کسانی که از زر و سیم گنج می نهند و آنرا در راه خدای نفقه نمیکنند ایشانرا بشارت
ده بعذاب دردناک عبدالله عمر گفت که هر مالی که آنرا زکوة بدهند گنج نباشد و اگر چه در زیر زمین باشد و آنچه آنرا زکوة
نداده باشند گنج باشد و اگر چه بر روی زمین باشد و جابر بن عبدالله الانصاری و ابن عباس هم این گفته اند و از
امیر المومنین علی این روایت کرده اند که او گفت که هر که مال او از چهار هزار درم افزون باشد آن گنج باشد اگر زکوتش داده
باشند و اگر نداده باشند ثوبان روایت کرد از رسول ع که چون آیه فرود آمد گفت تبا للذهب والفضة و این لفظ
سه بار تکرار کرد و اصحاب رسول الله را سخت آمد گفتند یا رسول الله کدام مال گیریم و کدام سرمایه سازیم گفت لسانا
ذاکرا و قلبا شاکرا و زوجة مومنة تعین احدکم علی دینه زبانی ذاکر و دلی شاکر و زنی مومنه که بر دین یاری دهد ابوذر غفاری
گفت که نزدیک رسول شدم و او در سایه کعبه نشسته بود چون نزدیک او رسیدم گفت هم الاخسرون اعمالا ایشان بعمل
زیان کارترین بترسیدم و گفتم مگر از من حادثه در وجود آمده است گفتم یا رسول الله کیستند ایشان گفت الاکثرون
الا من قال بالمال هکذا و هکذا عن یمینه و شماله و خلفه و قدامه و قلیل ما هم گفت ایشان زیان کارترین بیشترین مردمانند الا کسی
که مال خود از جوانب خرج کند در رضای خدای تعالی از چپ و راست و پس و پیش و ایشان اندکانند و هم چنین از ابوذر روایت
کرده اند که هر مالی که صاحبش بر آن بندد نه از زر و سیم آن گنج باشد و هر که او بمیرد و زر و سیم بسیار رها کند
آنرا داغ کنند برای او و رسول ع گفت که هر که ده هزار درم گنج کند از اضعاف ودیع گرداند و او را بدان عذاب کنند تا خدای
تعالی از حکومت خلقان فارغ شود عمار یاسر گفت که قوم عیسی مایده خواستند چون بدادند بدان کافر شدند و شما ...
کردند از آنکه زر و سیم گنج مینهند و بازی ... مردی گفت که با گنج می نهیم گفت بلی برای آن یکدیگر را می کشند
ابو امامه گفت که مردی از اصحاب صفه فرمان یافت در جامه او دیناری یافتند پیغمبر گفت این داغیست مرو را و دیگری را
یافت در جامه او دو دینار یافتند گفت این دو دینار دو داغست مر او را این همه وعید کسانی راست که مال
جمع کنند و از آن حقوق خدای اخراج نکنند و چون جمع کرده باشند و حقوق داده باشند خدای ایشانرا عقاب نبود اما حساب
این جمله باز باید داد چون بر وجه حلال جمع کرده باشند و پیغمبر ع گفت من ادی زکوة ماله فقد ادی الحق الذی علیه و من زاد
فهو خیر له هر که زکوة مال بدهد آن حق که بر وی است داده باشد عباس را از این آیه بپرسیدند گفت که هر که زر و سیم گنج نهد
و زکوة ندهد وای بر وی و هر که زکوة بدهد بر وی باکی نیست آنکه گفت که من باک ندارم از آنکه بوزن کوه احد زر باشد
و من عدد آن دانم و زکوتش بدهم و در طاعت خدای صرف کنم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم
و جنوبهم و ظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون میگوید که بشارت ده ایشانرا بعذابی
دردناک در روزی که روها و سیماهای ایشانرا بتابانند در آتش دوزخ و آتش را بر زر و مالهای ایشان و گنجهای
ایشان از زر و سیم گرم گردانند تا آن جمله چون آتش گردد پس آن پیشانیها و پهلوها و پشتهای ایشانرا داغ کنند

عبدالله عباس را پرسیدند ازین آیه گفت و الله که دینارها و درمها که بدان داغ کنند هیچ بر جای دیگر ننهند ولیکن خدای تع
پوستهای ایشان فراخ کند تا هر درمی و دیناری را داغ کاهی باشد و تخصیص پیشانی و پهلو و پشت برای آن کرد که چون اول سایل
را که بیند گره بر پیشانی نهد آنگه پهلو از وی در گرداند و آنگه پشت بر وی کند محمد بن علی الترمذی گفت برای آنکه ایشان داغ آن کشاده
پیشانی باشد و پهلو و روی قوی پشت احنف بن قیس گفت که بمدینه آمدم در میان حلقه نشسته بودم از قریش مردی را
دیدم خشن جامه درشت روی درشت اندام که بیامد و بایستاد و گفت بشارت از شما انرا که مال جمع میکنند و برهم
مینهند که حق تعالی فردا در قیامت از ان داغی سازد که چون بر پیشانی مرد نهند کتفش بیرون شود و بان پیشانی و پهلو و پشت
داغ کنند آن قوم چون این بشنیدند سر در پیش افکندند و هیچ کس بنگاه کرد و او را جواب نداد و از ایشان برگردید و برد
ستونی بنشست من تر داو رفتم و گفتم ای شیخ این سخن تو قوم را خوش نیامد گفت ایشان عاقل نیستند من گفتم این
مرد کیست گفتند که ابوذر غفاری است چون این داغ بر ایشان نهند ایشان را گویند این انست که شما گنج نهاده بودید پس
بچشید جزای آن چه کرده اید و آن گنج که نهاده اید مجاهد از عبدالله عباس روایت کرد که چون این آیه آمد مسلمانان را تنگ
آمد گفتند چگونه توان کردن که یکی از ما برای فرزندان خرد چیزی ننهد که ایشان را مرجع باشد آنگه پیش رسول آمدند و گفتند
یا رسول الله این آیت بر ما سخت می آید رسول ع گفت شما نمیدانید که خدای تعالی زکوة بر شما واجب نکرد الا از بهر آنکه تا مالها
شما پاکیزه شود و چون زکوة ان داده باشید باقی پاکیزه است و مواریث فرض کرد در مالهای شما که باز ماند آنگه گفت
خبر دهم شما را به بهترین گنجی که مرد از بهر خود نهد گفتند بلی یا رسول الله گفت زنی صالحه که در وی نگرد و شاد شود و چون
کار شی فرماید طاعت دارد و ویرا چون غایب شود حفظ الغیب او کند زید بن وهب گفت در مدینه بگذشتم ابوذر غفاری را دیدم
آنجا او را گفتم یا ابا ذر ترا بدین منزل چه فرود آورد گفت بشام بودم مرا با معاویه گفت و گوی افتاد در این آیت او گفت
در حق اهل کتابست من گفتم در حق تست و امثال تو و از آنجا بمدینه آمدم نامه بعثمان نوشت من مردم روی بمن نهادند
و مرا ملامت کردند چندانکه ایشان هرگز مرا ندیده اند بشکایت پیش عثمان رفتم گفت مردمان این شهر را با تو خوش
نیست ترا ازینجا باید رفتن و مدینه را رها باید کردن پس مدینه را رها کردم و اینجا آمدم و هم ابوذر را از پیغمبر روایت
کرد این آیه در حق مانعان زکوة است که خدای تع در روز قیامت ایشان را بدارد و بدان زر و سیم پشت و پهلو و روی ایشان را
داغ کند و در روزی که مقدار آن روز پنجاه هزار سال باشد بسالهای شما چون خدای تع کار بندگان بگزارده باشد
و بحساب ایشان فصل کرده بنگرد که تا مرد اهل چیست اگر اهل بهشت باشد به بهشت فرستند و اگر اهل دوزخ باشد بدوزخ
و اگر مرد صاحب شتر باشد و زکوة نداده باشد خدای تعالی بفرماید تا او را در ان صحرا بیفکنند در روی آن اشتران بسر
او بروند هرگه که آخر شان بگذرد اولین شان باز آید تا آنگاه که خدای فصل کند میان اهل موقف و آنکه صاحب گوسفند بود
بیارند او را و در ان صحرا در روی افکنند و آن گوسفندان او را بپای و سر و لگد میزنند تا آنگاه که خدای تع حساب فصل
کند میان خلقان در روزی که مقدار ش پنجاه هزار سال بود و گفت که ندانم که ذکر گاو کرده است یا نه ثوبان روایت
کرد از رسول ع که او گفت که هرکه گنجی بنهد و زکوة نداده باشد حق تعالی از آن مال ماری آفریند که بر بالای چشم او دو نقطه سیاه بود

تا با او میرود و هرجا که او میرود و گوید و ملک تو کیستی که ملازم من شده گوید که من آن گنجم که نهاده با تو ام تا ترا خرد کنم
و فرو برم آنگه بیاید و دستش در دهان کند و همچنین اعضایش یک یک تا همه فرو برد اِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللهِ
اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ
وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ میگوید که عدد ماهها دوازده ماهست
نزدیک خدای و مراد ماههای تازیانست و آن محرم است و صفر و شهر ربیع الاول و ربیع الآخر و جمادی الاول و جمادی الآخر
و رجب و شعبان و رمضان و شوال و ذوالقعده و ذوالحجه و محرم را از برای آن محرم خواندند که عرب حرام داشتندی
درین ماه قتال کردن و صفر را برای آن صفر گفتند که مکه درین ماه خالی بودی از مردمان و گفتند از بهر آن گفتند که درین ماه
وبا افتاد که روی ایشان زرد شد ابو عبیده گفت از برای آنکه در این ماه ایشان از شیر خالی شد و آن دو ماه دیگر را
از برای ربیع خواندند که درین ماهها نبات زمین بسیار شد و برای آنکه از پی یکدیگر آمدند و دو ماه دیگر
جمادی از برای آن خواندند که آب فرو بفسردی و رجب الاعظم رجب خواندند برای آنکه درین ماه قتال بودی
تعظیم و رجب و دست بریده بودی و در خبر است که از رسول پرسیدند که رجب چه باشد فرمود که رجب نام جوییست در بهشت
از شیر سفیدتر و از انگبین شیرین تر هرکه روزی ازین ماه روزه دارد خدای تعالی او را از ان جوی آب دهد و شعبان را
از برای آن شعبان گویند که قبایل درین ماه متشعب و متفرق شدندی و رسول ع گفت از بهر آن شعبان خواندند که حسنات
و ارزاق مومنان درو متشعب شود و رمضان را برای آن رمضان گفتند که ترمض الذنوب گناهان را بسوزد و شوال را برای آن
شوال خواندند که شتران ابستن را درین ماه شیر بالا شدی و ذوالقعده را برای آن ذوالقعده خواندند که درین ماه قعود کردندی
و کارزار نکردندی و ذوالحجه را برای آن ذوالحجه خواندند که در وی حج کردندی و ماههای عرب دوازده ماهست چنانکه ماههای
عجم شمس ترا و شمس این دوازده برج گفت ماهها دوازده است نزدیک خدای در کتاب او یعنی لوح محفوظ و گفتند که در
کتابها که به پیغمبران فرستاده است یا در قضا و حکمی که کرد در ان روز که آسمان و زمین آفرید این ماهها چهار ماه حرامست
یکی تنها و آن رجبست و سه پیوسته و آن ذوالقعده و ذوالحجه و محرمست و عرب این ماهها را حرمت داشتندی و تعظیم
کردندی تا اگر مرد قاتل پدر و برادر را دیدی درین ماه او را تعرض نرسانیدی و چون اسلام آمد این ماهها را حرمت و فضلت
بیفزود خاصه ماه رجب را که حق تعالی او را ازین چهار ماه برگزید از حسین ع روایت کرده اند که گفت هرکه یک روز روزه دارد
از ماه رجب حق تعالی او را صد هزار حسنه بنویسد و هرکه دو روز روزه دارد صد هزار گناه از دیوان او محو کند و هرکه
سه روز روزه دارد صد هزار درجه رفع کند او را و هرکه پنج روز روزه دارد هفت در دوزخ بروی در بندند و
هشت در بهشت بروی گشایند و هرکه نیمه از ماه رجب روزه دارد منادی ندا کند که کردار باسر گیر که آنچه گذشت بیامرزیدند
صادق ع گفت روز اول از رجب روزه دار در بهشت واجب شود و هرکه یک روز از میانه روزه دارد شفاعت او قبول
کنند در مثل عدد ربیعه و مضر و هرکه یک روز در آخرش روزه دارد او را از جمله پادشاهان بهشت کنند و شفاعت او
قبول کنند بر جمله خویشاوندان او و امیر المومنین علی ع گفت هرکه یک روز از ماه رجب روزه دارد خدای تعالی او را بدید

ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ

ازو میان او و میان دوزخ که عرض وکشاف او از مشرق تا مغرب بود و ثواب روزه یکساله بنویسند او را بهشت واجب بود
البته انکه حق سبحانه وتعالی گفت ذلک الدین القیم اینست شمار راه راست و دین یعنی حساب آمده است چنانکه رسول ع
گفت الکیس من دان نفسه وعمل لما بعد الموت یعنی زیرک آنست که حساب نفس خود کند و از بهر مرگ کاری کند که دیر اسوی
کند ای عجب خدای تعالی عدد چیزها که صلاح و معاش خلایق بان متعلق است بخلایق باز نگذاشت و گفت که عند الله
وفی کتاب الله عدد ائمه که صلاح دین و معاد اندر وست چگونه باز گذارد بخلایق ماهها که صلاح منافع بدو منوط است دوازده
کرد که عدة الشهور اثنی عشر شهرا و عدد نقبا بنی اسرائیل مفوض بمعیشت اوست که وبعثنا منهم اثنی عشر نقیبا
واگر چشمهای آب بود که بر دست موسی گشاده شد هم بفرمان او بود و دوازده بود که فانفجرت منه اثنتی عشرة عینا و اگر
نجات موسی و قومش را از راههای دریا بود هم دوازده بود از لطف صنع و کمال فضل او انچه نجات و خلاص بهترین امت
در ان باشد هم دوازده باشد الائمة من بعدی اثنی عشر از ین دوازده ماه چهار ماه حرام کرد که منها اربعة حرم از ان دوازده
امام دین چهار را بیک نام بر آورد که الائمة من بعدی اثنی عشر اولهم علی و رابعهم علی و ثامنهم علی و عاشرهم علی و آخرهم
مهدی گفت امامان از پس من دوازده اند اولین ایشان علی و او مرتضی است و چهارم ایشان علی و او سید عباد و صفی
و هشتم ایشان علی و او علی بن موسی الرضاست و دهم ایشان علی بن محمد النقی که او زین النقباست و آخرین مهدی که
او باز پس خلفاست چون عدد تمام کردی الطلاق کن و برخوان که ذلک الدین القیم این قوم و صراط مستقیم است در این ماهها
حرام تا در ین دوازده امام بر نفس خود ظلم نکنید یعنی هیچ گناه مکنید که هر که گناه کند بر نفس خود ظلم کرده باشد و بر
یکدیگر ظلم مکنید که همه برادران یکدیگرید و هر که برادر خود ظلم کند بر خود ظلم کرده باشد که المؤمنون کنفس واحدة وقاتلوا
المشرکین و با جمله مشرکان کارزار کنید چنانکه ایشان همه با شما کارزار میکنند و همه بهم دست و هم پشت شوید چنانکه
ایشان بر شما هم دست و هم پشت شده اند و از ایشان کمتر باشید و با ایشان بکوشید تا غلبه شما را باشد و بتقوی
و پرهیزکاری را کار بندید تا خدای با شما باشد که خدای با متقیان و پرهیزکارانست قتاده و عطای خراسانی گفتند
که قتال در ماههای حرام کاری قوی و عظیم بود قل قتال فیه کبیر پس منسوخ شد بقاتلوا المشرکین حیث وجدتموهم
زهری گفت قتال در ماههای حرام حرام بود تا خدای تعالی سوره براءت فرستاد آنگه منسوخ شد ابن جریج گفت که عطای بن
ابی رباح را پرسیدم که قتال در ماه حرام منسوخ است او سوگند خورد که منسوخ نیست و بر حکم خود است و درست است
که منسوخ نیست برای آنکه دلیلی قاطع نیست بر نسخ او انما النسیء زیادة فی الکفر یضل به الذین کفروا
یحلونه عاما و یحرمونه عاما لیواطئوا عدة ما حرم الله زین لهم سوء اعمالهم والله لا یهدی القوم
الکافرین جمعی مفسران و علما گفتند که عرب این چهار ماه را حرمت داشتند از عهد ابراهیم و اسماعیل و کار عرب حرب
و غارت بود گفتند که ما را کار اینست و ما بتوالی این ماهها رنجور میشویم و نخواستند که یکبارگی استحلال ماههای حرام
کنند رفتند و نسی کردند یعنی ماه حرام را باز پس داشتند و ماه حلال را مقدم داشتند محرم را با صفر آوردند و تا مدتی
برین بودند که صفر را حرام میداشتند و محرم را حلال و از احد الصفرین میخواندند آنگه ایشان را حاجت افتاد از صفر تاخیر کرده

فیحلوا ما حرم الله

بار بیع

بار بیع و از ان ماه تیر تاخیر کردند تا بر دوازده ماه بگردید تا چون اسلام آمد ماه حرام با محرم افتاده بود و این از پس روزگار
دراز بود مجاهد گفت عرب هر دو سال حج در ماهی از ماههای حرام کردندی دو سال در ذی القعده و دو سال در ذی الحجه
و دو سال در محرم و دو سال در صفر این نسی ایشان بود تا اتفاق چنان افتاد که آن سال که رسول ع سوره براءت بفرستاد حج در ذی القعده
کردند پس سال دیگر که رسول ع حجة الوداع کرد حج بذی الحجه افتاده بود و خدای تعالی این سوره فرستاد و نسی را حرام کرد
و رسول ع در حجة الوداع خطبه کرد و در انجا گفت الا ان الزمان قد استدار کهیئته یوم خلق السموات والارض السنة اثنا
عشر شهرا منها اربعة حرم ثلث متوالیات ذو القعدة و ذو الحجة و محرم و رجب مضر الذی بین جمادی و شعبان و روزگار بگردید
همچنان شد که بود ماههای حرام بجای خود افتاد و حج بذو الحجه افتاد و نسی باطل شد ابن عباس و ضحاک و مجاهد گفتند اولین
کسی که نسی کرد بنو مالک بن کنانه بود و از پس ایشان ابو ثمامه جنادة بن عوف بن امیه الکنانی هر سال که موسم در آمدی
بر خر نشستی و گفتی اللهم انی لا اعاب و لا مرد لما اقول انا حرمنا المحرم و اخرنا صفرا ما محرم را حرام کردیم و صفر را تاخیر کردیم سال
دیگر بیامدی و گفتی انا حرمنا صفرا و اخرنا المحرم ما صفر را حرام کردیم و محرم را باز پس داشتیم چون گفتی که ما محرم را حرام
کردیم مشرکان سنانها از سر تیرها بکندندی و آهنها از بن تیرها و تیغها بنیام کردندی تا محرم بگذشتی و اگر گفتی که این ماه
یعنی محرم را که صفر است یعنی محرم را حلال کردیم سنانها بر سر تیرها کردندی و سلاحها بدست گرفتندی حق سبحانه
وتعالی گفت این نسی که کافران کردند زیادتی است در کفر ایشان برای آنکه کافران کردند و ایشان خود کافر بودند
بانیکه کردند کفر ایشان بیفزود و بانیکه کردند گمراه شدند آنکسانی که کافر بودند و دیگران را گمراه کردند سالی از احلال
و سالی حرام آنچه خدای حرام کرد یعنی محرم ایشان حلال میکنند و آنچه خدای حلال کرد یعنی صفر ایشان حرام میکنند
و این از بهر آن میکنند تا مراعات عدد ماههای حرام کرده باشند و اگرچه تعیین و تغییر و تبدیل میکنند و این اعمال
برای ایشان آراسته شد می پندارند که نیکو میکنند و او خود بدست دیو انما مهتران ایشان ایشان را فریفته گردانیده اند
تا چنان میدانند که نیکوست و خدای تعالی هدایت نکند و راه ننماید کافران را بهشت یا ایها الذین آمنوا ما لکم
اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اثاقلتم الی الارض ارضیتم بالحیوة الدنیا من الآخرة فما متاع
الحیوة الدنیا فی الآخرة الا قلیل الا تنفروا یعذبکم عذابا الیما و یستبدل قوما غیرکم و لا تضروه شیئا
والله علی کل شیء قدیر حق تعالی درین آیت خطاب میکند مومنان را و توبیخ و تقریع کرد بر تثاقل و تکاسلی که نمودند
از جهاد چون رسول ع بحرب تبوک خواست رفتن و از حرب طائف باز گشته بود و مردم رنجور بودند و روزگار تنگی
و عسرت بود و در ان زمین قحطی بود و وقت دخل نزدیک شده بود و میوهها بیرون آمده مردم را دل نمیداد که وطن
رها کنند و بغزا روند تبوک از ین سبب تقاعد و تکاسلی کردند و رسول ع کم بود که بجای خواست رفتن که از ان اظهار کردی
الا بکنایه و توریه گفتی تا مردمان آگاه نشوند و احوال او ندانند تا ناگاه بر سر دشمن رود مگر غزای تبوک که رسول تصریح
کرد تا مردم ساز تمام کنند چه راه دور بود و دشمن بسیار چون مردم از ین سبب تهاون کردند خدای تعالی آیه فرستاد
و گفت ای آنکسانی که ایمان آورده اید شما را چه بود و چه کار افتاده است که چون شما را گویند که بروید در راه خدای جهاد

کردن شمارا کران سنماید و کاهلی میکنید و اختیار رفتن و ساز آن نمیکنید برای آنکه وقت میوه و دولت ای شما لحیات دنیا و زندگانی از آخرت راضی شده اید و سرای دنیا و متاع دنیا اندکست کدام عاقل باشد که بسیار بگذارد و اندک فرا گیرد و چون وی را مخیر کنند در گرفتن هیچ دو بروی ضرری نباشد آنکه وعید و زجر کرد ایشان را و گفت اگر نروید شمارا عذابی سخت کند بدرد آورنده و بدل کند شمارا بقومی دیگر پس شما هیچ مضرتی بوی نتوانید رسانیدن و وی را هیچ گزندی نتوانید کردن یعنی رسول را یا خدا را و خدای بر همه چیز قادرست بر عذاب شما و بر استبدال شما و نصرت خود بر شما

إِلَّا تَنصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

حق تعالی میگوید اگر شما بار رسول ندهید و یاری نکنید وی را خدای قادرست بر آن که شما کار وی برآرید و یاری کنید چنانکه یاری کرد شب غار که چون کافران او را از مکه بیرون کردند و قصد کشتن او کردند او بیرون شد از مکه دوم دو تن بود و آن ابوبکر بود و او صاحب خود را میگفت که مترس و اندوه مدار که خدای تعالی با ماست یار و نصرت کند و نگذارد که دشمن ما را ضرری رساند و حزن او آن بود که میگفت یا رسول الله اگر مرا بکشند یک مردم و اگر والعیاذ بالله ترا بکشند هلاکت امت باشد و اگر ایشان در پای خود نگرند ما را ببینند رسول او را گفت مترس که خدای با ماست مجاهد گفت که رسول سه روز در غار بود عروه گفت ابوبکر را گوسفندی چند بود نماز شام عامر بن فهیره آن گوسفند از او را انجا راندی و ایشان از شیر آن گوسفند میخوردند قتاده گفت عبدالرحمن ابی بکر بامداد و شبانگاه آمدی و ایشان را نوشیده طعامی آوردی چون خواستند که بروند دو اشتر بیاوردند یکی را رسول برنشست و یکی را ابوبکر و چون برفتند چهار کس بودند رسول بود و ابوبکر و عامر بن فهیره و عبدالله بن اریقط اللیثی زهری گفت که رسول چون بغار رفت و نام آن غار ثور بود بر در آن غار ثمام برویانید خدای تعالی عنکبوت را الهام داد تا آنجا خانه کرد و کبوتر بیامد و آنجا خایه بنهاد چون سراقه بن مالک بانجا رسید و او پی گیری عظیم بود گفت تا اینجا پی است ندانم تا بر آسمان رفته است یا بزمین فرو رفته است و در غار رفتن مصور نیست برای آنکه خانه عنکبوت بر جایست و دریده نشده است و خایه کبوتر شکسته نگشته و پای کسی بآن ثمام نرسیده است راوی خبر گوید که چون ابوبکر را حزنی بود رسول وی را میگفت که خوش دل باش که ایشان ما را نمی بینند و ما ایشان را می بینیم آنکه یکی از ایشان خواست تا ادرار کند پیغمبر گفت یا ابا بکر دیدی که ما را نمی بیند اگر ما را دیدندی این نکردندی و رسول دعا میکرد و میگفت اللهم اعم ابصارهم حق تعالی چشمهای ایشان از ما کور گردان حق تعالی شر ایشان صرف کرد از ایشان تا همه کوه میگردیدند و در غار نشدند ابن سیرین گفت که در عهد عمر خطاب بحضور او سخنی میگفتند که در آن تفضیل عمر بود بر ابوبکر عمر گفت که غرض شما آنست که مرا تفضیل نهید بر ابوبکر والله که یک شب ابوبکر که آن شب غار بود که او در صحبت پیغمبر بود بهتر از همه عمر عمر که او در آن شبگاه در پیش رسول بودی و گاه باز پس ایستادی رسول وی را گفت یا ابا بکر چرا چنین میکنی گفت از پیش میروم که مبادا که کسی کمین کرده باشد تا اگر از کمین بیرون آیند و چیزی میندازند آن بر من آید بر تو

نیاید و مرا بگیرد ترا نگیرد و چون من باز پس ایستم اندیشه ام آن بود که اگر کسی از پس ما بیاید بمن رسد و من سپر تو باشم چون بغار رسید خواست رسول که اندر غار شود در نگذرد و گفت تا من اندر روم و بنگرم نباید که کسی کمین کرده باشد در غار رفت و گرد برگرد دید و بنگرید چون کسی را نیافت رسول را گفت که در آی و در این شب ابوبکر این ابیات میگفت قال النبی ولم اجزع یوقرنی ونحن الاسدف من ظلم الغار لاتخش شیئا فان الله ثالثنا وقد تکفل لی منه باظهار وانما کید من تخشی بوارده کید الشیاطین قد کادت لکفار والله مهلکهم طرا بما صنعوا وجاعل المنتهی منهم الی النار

فانزل الله سکینته خدای تعالی سکینه و وقار در شب بر رسول فرو فرستاد و گفته اند که معنی آنست که بر ابوبکر فرستاد برای آنکه رسول علیه السلام هرگز از سکینه و وقار جدا نبود و دیگر آنکه خوف ابوبکر را بود نه رسول را پس او با سکینه محتاج تر باشد و آنان که گفته اند مراد رسولست از بهر آنکه جمله ضمایر با رسول راجعست از اول آیت تا آخر پس باید که این نیز هم با وی راجع بود و در مثل این تصریح کرده است بسکینه رسول فی قوله ثم انزل الله سکینته علی رسوله و سکینه ایمنی بود از دشمن و آنکه دانند که دشمن بوی نرسد و این جز پیغمبر را نبود وایده بجنود و روز بدر لشکر فرستاد برای نصرت و یاری شما که شما آن لشکر را ندیدید آن ایشان فرشتگان بودند و کلمه آنان را که کافر بودند فروتر و زبون تر کرد و کلمه خدا است که بلندترست و مراد بکلمه دعوتست و شان و کار ایشان یعنی کار ایشان فرو نهادم و ایشان را مغلوب و مقهور گردانیدم و کلمه خدای تعالی دین او و شریعت رسول همیشه بلند بوده است ابن عباس گفت کلمه کفار شرکست و کلمه خدای ایمانست و گفتن لا اله الا الله و محمد رسول الله و خدای تعالی عزیزست و را بنصرت کس احتیاج نبود رسول را نه از سر عجز بغار فرستاد بلکه از جهت حکمت و مصلحت

انفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَّاتَّبَعُوكَ وَلَٰكِن بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ عَفَا اللَّهُ عَنكَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ

ابو الضحی گفت اول آیت از سوره برات که فرود آمد این بود که انفروا خفافا وثقالا چون رسول و صحابه را استنفار کرد بجهاد و فرمود که بجهاد روید هر یکی بچیزی دیگر و بهانه دیگر تعلل آوردند خدای تعالی فرمود که بهانه میارید و بجهاد روید اگر سبکبارید و اگر گران بار اگر مشغول اشتغالید و اگر بیکار اگر جوانید و اگر پیر اگر از مال سبکبارید و اگر گران بار و اگر درویشید و اگر توانگر و اگر عزبید و اگر کدخدا اگر تندرستید و اگر بیمار و اگر بی سلاحید و اگر با سلاح بروید و کارزار کنید در راه خدای بجان و مال جان بذل کنید و بمال بخل مکنید که این شما را بهتر و نکوترست اگر میدانید انس روایت کرد که ابوطلحه این سوره میخواند بدین آیه رسید فرزندان خود را گفت یا بنی جهزونی جهزونی کار ساختگی و کار سازش بکنید تا بغزات روم پسران او را گفتند که تو پیر شده ما از نیابت تو میرویم گفت نه مرا ساز کنید تا بروم او را ساز کردند بغزات دریا رفت و در کشتی فرمان یافت زهری گفت که سعید بن المسیب بغزات رفت و یک چشم او برفته بود او را گفتند که این بر تو واجب نیست تو مرد پیری گفت نه که مرا ترا فرموده اند باین آیه که انفروا خفافا

و ثقالا اگر چه کار زار نتوانم کرد سواد مسلمانان بسیار کنم و متاعشان نگاه دارم عبد الله عباس گفت که این آیت
منسوخ است بقوله لیس علی الضعفاء ولا علی المریض چون رسول عم عزم غزاة تبوک کرد و آن مسافتی بود تا بحد روم منافقان
طمع کردند که چون رسول عم برود و صحابه و لشکر بروند و مدینه خالی ماند ایشان بر خانه رسول عم زنند و چیزی که باشد
ببرند و زنان و کودکان را برده کنند خدای تعالی جبرئیل را فرستاد و این حال رسول را خبر داد رسول عم گفت پس چه باید کرد
گفت خدایت سلام میکند و میگوید که درین غزا که میروی تیغ نمی باید زدن بلکه صلح باشد میان تو و ایشان فرمان
آنست که علی را بر جای خود بداری و محراب و منبر وی سپاری تا هم او نیابت کند و هم مدینه را حمایت کند و تا
بدانند که با حیوة تو صلاحیت نیابت تو و ولایت عهد تو دارد پس از وفات تو اولی و احق که ولی عهد و نایب
تو باشد و آنرا شاید رسول عم علی را بر جای خود بنشاند و مدینه با او سپرد منافقان چون این دیدند بدانستند که
کید ایشان باطل شد چون رسول یک منزل برفت زبان طعن دراز کردند و گفتند الا ان محمدا قد قلی علیا الا تراه قد خلفه
مع النساء والصبیان محمد علی را دشمن داشت و از صحبت خود براند نه بینی که او را با کودکان و زنان رها کرد امیر المومنین علی
چون این بشنید بر وی سخت آمد و برخاست و سلاح اندر پوشید و شمشیر حمایل کرد و از پس رسول عم برفت تا رسول را دریافت
باو رسید و رسول از خیمه بیرون آمده بود و در راه نگاه میکرد علی را دید بشناخت گفت آری شمایل علی است چون
نزدیک رسید رسول گفت یا علی ما حملک علی الخروج ترا چه برین داشت که از مدینه بیرون آمدی گفت طعن منافقان
و آنکه چنین و چنین گفتند رسول عم گفت یا علی اما ترضی بانک وزیری و وصیی و خلیفتی و قاضی دینی و منجز موعدی
لحمک لحمی و دمک دمی و انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی امیر المومنین علی رضی عنه گفت رضیت
رضیت آنگه برگردید و این ابیات میگفت

الا ما عدا الله اهل النفاق ... واهل الاراجیف والباطل
یقولون لی قد قلاک الرسول ... فخلاک فی الخالف الخاذل
وما ذاک الا لان النبی ... جفاک وما کان بالفاعل
وسیفی علی عاتقی ... الی الراحم الحالم الفاضل
فلما رآنی هفا قلبه ... وقال مقال الاخ الفاضل
امیم این لی فانباته ... بارجاف ذی الحسد الداغل
فقال اخی انت من دونهم ... کهرون موسی و لم یأتل

و در آن وقت که پیغمبر عم عزیمت سفر تبوک کرد منافقان هر یکی بتعاللی و بهانه باز استادند خدای تعالی گفت که ای
محمد اگر این که تو ایشانرا با آن دعوت میکنی عرض و متاعی بودی نزدیک و غنیمتی بودی عاجل و سفری بودی میانه
و راهی بودی نه دور ایشان متابعت تو کردندی و در خدمت تو بیامدندی ولکن مسافت دور است
و راه دشوار آنگه خدای تعالی پیغمبر را خبر داد که زود باشد که ایشان بیایند و پیش تو سوگند خورند بخدای که اگر ما
توانستیمی آمدن بیامدمی ایشان این سوگند بدروغ خورند و از جهاد و غزا تخلف کردند نفس خود را هلاک
میکنند و خدای میداند که ایشان همه دروغ زنان اند آنگه خدای تعالی بر سبیل تعطف و تلطف دعا نه بر سبیل
نه بر سبیل خبر گفت که خدای از تو عفو کند چرا ایشانرا دستوری دادی ایشانرا دستوری نمی بایست دادن
تا ترا ظاهر شدی و پیدا گشتی که صادق از ایشان کدامست و کاذب کدام جماعتی منافقان که ایشانرا

اعتقاد

اعتقادی درست نبود با یکدیگر گفتند که چه مهم است ما را برخاستن و بسفر روم رفتن چه در موافقه محمد که اگر
باشد که دست ایشانرا بود یکی از ما جان بکنار نیارد تدبیر آنست که هر یکی بهانه و علتی جوییم که بان تخلف کنیم
آنگه می آمدند و دستوری میخواستند و میگفتند که ما ساز نداریم و برگی نکرده ایم دستور باشد تا چند مقام کنیم و برگی
بسازیم و آنگه پس از تو بیاییم خدای تعالی رسول را از نفاق ایشان خبر داد و گفت که کدام قوم باشند که از تو دستوری
خواهند و کدام باشند که دستوری نخواهند چنانکه گفت لا یستاذنک الذین یؤمنون بالله والیوم
الآخر ان یجاهدوا بأموالهم وانفسهم والله علیم بالمتقین انما یستاذنک الذین لا یؤمنون بالله والیوم
الآخر وارتابت قلوبهم فهم فی ریبهم یترددون ولو ارادوا الخروج لاعدوا له عدة ولکن
کره الله انبعاثهم فثبطهم وقیل اقعدوا مع القاعدین لو خرجوا فیکم ما زادوکم الا خبالا و
لاوضعوا خلالکم یبغونکم الفتنة وفیکم سماعون لهم والله علیم بالظالمین لقد ابتغوا الفتنة من
قبل وقلبوا لک الامور حتی جاء الحق وظهر امر الله وهم کارهون گفت دستوری نخواهند آنکه
بخدای و قیامت ایمان دارند در آنکه جهاد کنند بمالها و جانهای خویش چون بینند که تو جهاد کنی با ساز رفتن کسی بجنگ
دشمنان و ایشان دانند که جهاد کردن بر ایشان واجب است ایشانرا دستوری خواستن چه حاجت باشد پس اگر دستوری
خواستن در آمدن کار مومنان نباشد دستوری خواستن در نا آمدن چگونه کار مومنان باشد آنگه گفت که این اشارت
و اعلام برای تو می آید تا ایشانرا بشناسی و الا من خود عالم باحوال ایشان بر جمله و تفصیل و نهان و آشکارا و نیک و بد
و خدای عالم است بمتقیان و پرهیزکاران که کیست که تقوی دارد و کیست که ندارد آنگه گفت دستوری از تو میطلبی
آنان خواهند که بخدای و قیامت ایمان ندارند و در دل ایشان شک و ریب باشد و ایشان در شک و عمی متردد و متحیر
نه کفر صرف و نه ایمان محض چون کافر در وشن و دنیا و دین مذبذبین بین ذلک لا الی هؤلاء ولا الی هؤلاء آنگه حق تعالی گفت
که این منافقان اگر خواستندی که بیرون آیند و بر عزم بیرون آمدن بودندی هر آینه ساز آن کردندی و عده آن ساختندی
که بیرون آیند پس آنکه ایشان ساز آن نکردند دلیل میکند که نخواستند که بیرون آیند و بر عزم آن نبودند ولکن خدای
کاره داشت که از جای خود برخیزند و از مقام خود بجنبند از بهر آنکه اگر آمدندی از ایشان بجز فساد و تخلیط و تضریب
و القای شر و فتنه چیزی دیگر حاصل نشدی پس ازین سبب بود که ایشانرا تثبیط کرد و بر جای بداشت تا ایشان بنشستند
و این فتنه ننداختند و ایشانرا گفته که بنشینید با نشستگان شاید که رسول گفته باشد ایشانرا از وجه تهدید و شاید که
هم یاران ایشان از منافقان گفته باشند که مروید بجهاد و چه کار می آید با محمد رفتن خوش از خانها خود بنشینید با
اینان که در مدینه نشسته اند از زنان و کودکان و بیماران محمد بن اسحق گفت آنان که دستوری خواستند رؤسا
و اشراف منافقان بودند چون عبد الله ابی سلول و رفاعة بن التابوت آنگه خدای تعالی آفت و فساد و خبث ایشان
باز گفت و گفت همان چه باشد که ایشان بیایند با شما چه اگر بیایند جز خبال و فساد نیفزایند و در میان شما شتاب
کنند و روند بغمازی و سخن چینی و فتنه جستن تا فتنه و فسادی در میان شما اندازند و در میان شما از جاسوسان

وخبر ان ایشان که احوال و کارهای شما معلوم میکنند و ایشان را از آن خبر میدهند و اگر چه در میان شما اند اما
در امر و فرمان ایشان اند و خدای داننده ظالمان است میداند که هر کسی اندر دل چه دارند از فساد و شر و فتنه
راوی خبر گوید که چون رسول صلی الله علیه و آله که لشکرگاه بثنیة الوداع زد عبد الله ابی لشکر خود با جمع منافقان
بذی جده که فروتر از ثنیة الوداع است برد و لشکر او کم از لشکر رسول نبود چون رسول ع از آن منزل بر گرفت
و برفت و مشهر شد و ایشان بر تخلف شدند و با رسول نرفتند رسول دلتنگ شد خدای تعالی این آیه فرستاد
لقد ابتغوا الفتنة من قبل وقلبوا لك الامور ای محمد همیشه کار این منافقان این بوده است که ایشان فتنه
جستند از پیش این و فساد انگیختند در میان شما و خواستند که شما را از دین خدای و از جهاد بر گردانند
و باز دارند با نواع مکر و حیله و خدیعه چنانکه روز احد عبد الله ابی کرد و قصد آن کرده اند تا کارهای تو زیر و زبر
گردانند و زیر و زبر کنند سعید جبیر گفت که از منافقان دوازده کس در غزو تبوک در شب عقبه بر سر راه ایستادند
تا ناگاه رسول خدای را بکشند و ایشان همه در این بودند و حیلها میکردند تا آنکه که حق آمد یعنی نصرت خدای و ظفر او و کار
خدای پیدا شد و دین او آشکارا گردید و اسلام را قوت پدید آمد و این منافقان کاره بودند مر آنرا و منهم
مَن يَقُولُ ائْذَن لِّي وَلَا تَفْتِنِّي أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ إِن تُصِبْكَ
حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِن تُصِبْكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِن قَبْلُ وَيَتَوَلَّوا وَّهُمْ
فَرِحُونَ قُل لَّن يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ
بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَن يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِّنْ عِندِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا
فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُم مُّتَرَبِّصُونَ آیت در جد بن قیس آمد و او یکی بود از رؤسای منافقان که چون رسول ع بغزا
تبوک رفتی او را گفت یا ابا وهب هل لك في بلاد بني الاصفر تتخذ منهم سراری و وصفا اقتدار که با بنی الاصفر یعنی
رومیان کارزار کنی و آنجا سریت و وصیفتان آری و رومیان را بنی الاصفر از برای آن خواندند که حبشه بر روم غالب
شدند و از ایشان زنان آوردند فرزندانی که حاصل شدند از ایشان بر سواد حبشه و بیاض روم بودند یعنی رنگ
ایشان زرد فام آمد چون رسول ع بر این سخن گفت او جواب داد و گفت یا رسول الله قوم من میدانند که من بزنان مولع
باشم و من میترسم که مبادا زنان روم را ببینم از ایشان نشکیبم مرا بفتنه میفکن و الخ جد گفت امت که خدای
تعالی از گفت او و گفت که از ایشان شخصی است که میگوید که یا رسول الله مرا دستوری بخش تا بنانم که اگر ببینم در فتنه
زنان روم افتم دست از من بدار و مرا در فتنه میانداز و در بزه میفکن آنگه گفت بدان ای محمد که ایشان خود در فتنه افتادند
و در کفر مانده اند و او میترسد که در حرج نظر رومیان گرفتار شود و او خود در دریای کفر غرقه شده است از فتنه
شده است از فتنه می شناسد و دوزخ خود محیط است گرد کافران اندر آمده است چون این آیه آمد رسول ع
گفت من سیدکم یا بنی سلمه سید شما کیست گفتند جد بن قیس است الا آنست که او بخیلست و بر دل رسول ع گفت
وای داء ادوی من البخل کدام درد است که بدتر از بخیل بل سیدکم الفتی الابیض الجعد بشر بن البراء

معرود

معرور و حسان بن ثابت در این معنی گفته است وقال رسول الله والقول لاحق بمن قال منا من سیدکم
فقلنا له جد بن قیس علی الذی نبخله فیها وان کان اسودا فقال وای داء ادوی من البخل رمیتم به جدا و عالی بها یدا
و سود بشر بن البراء بجوده وحق لبشر ذی الندی ان یسودا اذا ما اتاه الوفد انهب ماله وقال خذوه انه عائد غدا
آنگه حق تعالی وصف افعال منافقان در حق مومنان کرد و گفت اگر نعمتی و خیری و نصرتی و غنیمتی تو رسد غمگین و اندوهگین
گردند و ایشان را غمگین گرداند و اگر مصیبتی و قتلی و هزیمتی تو رسد ایشان گویند که ما نکو کردیم و حزم و احتیاط
بجای آوردیم که اینجا حاضر نیامدیم و بخانه خود نشستیم و کار خود فرا گرفتیم و آنچه ما را می بایست کردن بکردیم از حزم
و احتیاط و از آن مقام که این گویند بر گردند و شادان و خرم باشند بگوی ای محمد مر این جماعت را که بما نرسد الا
آنچه خدای تعالی ما را نوشته است و ما را بان مخلص گردانیده است از نصرت و ظفر بر دشمنان یا درجات و شهادت و
چنان حسن بصری گفت که مراد آنست که کارها مهمل نیست بلکه راجع است با مدبری حکیم که کارها بتدبیر و
حکمت اوست آنچه خواهد بودن از نیک و بد در لوح محفوظ بنویسد تا اعلام باشد فرشتگان را و لطف باشد مر
ایشان را هو مولینا اوست که خدای ما و مدبر کارهای ما بندگان اوییم منفعتی که بما میرسد از وست و مضرتی که از ما
مندفع میشود بلطف و عنایت و خواست اوست و توکل کل بر وی کرده ایم مومنان باید که بر خدای توکل کنند
نه بر نصرت و مجدده منافقان آنگه گفت که بگوی ای محمد هل تربصون بنا هیچ میکنید و چشم میدارید بما و توقع
میکنید الا یکی از دو نیکویی که بما میرسد یا ظفر و غنیمت یا قتل و شهادت برای آنکه حال کارزار کننده از این دو بیرون
نباشد یا دست او را باشد یار و بود و اگر دست ما را باشد این یکی حسنی است که ظفر باشد و غنیمت و اگر دست
بر ما باشد این حسنی دیگر است که ما را در بهشت درجه و شهادت خواهد بودن و ما منتظریم که بشما رسد یکی از
دو بدی اما عذاب خدای در قیامت اگر از تیغ بجهید و یا بدست ما کشته شوید و گفته اند که مراد بعذاب آن انواع
عذابست که با امت سلف رسید از صواعق و غیران و اگر آنچه در دل دارید از نفاق آشکارا کنید خون شما مارا حلال
گردد و بدست کشته شوید اکنون شما چشم دارید از آنکه شیطان وعده داد و شما را از غرور و اباطیل و من
و سستی اسلام بمرگ رسول ع که ما منتظریم و وعدهای خدا را در اظهار دین او و نصرت رسول ع
قُلْ أَنفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَّن يُتَقَبَّلَ مِنكُمْ إِنَّكُمْ كُنتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ وَمَا مَنَعَهُمْ أَن تُقْبَلَ
مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنفِقُونَ إِلَّا
وَهُمْ كَارِهُونَ فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُم بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ حق تعالی میگوید بگوی ای محمد که شما مال خود در انفاق کنید بطوع و رغبت یا بکراهت
نفقه شما هرگز از شما مقبول نخواهد بودن برای آنکه شما قومی فاسقان اید و این امر بمعنی خبر است یعنی آنچه شما
نفقه میکنید از شما قبول نکنند برای آنکه شما کافرید و اعمال خیر و صدقات از کافران محل قبول نیست که عمل بی ایمان
و اعتقاد درست مقبول نباشد آنگه بیان این علت کرد و گفت که هیچ منع نکرد از قبول صدقات ایشان الا آنکه ایشان

ایشان کافر شدند و بخدای و رسول کافر گرویدند و کسی که بخدا و رسول کافر باشد صدقه وی مقبول نباشد انکه از شر
ایشان خبر داد و گفت که ایشان بنماز نیایند و نماز نکنند الا از سر کسالت و کاهلی و این علامت نفاقست
در خبرست که مردی نزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله میترسم که منافق باشم رسول گفت یا بدا
اگر پنهان باشی نماز کنی گفت آری گفت برو که منافق نیستی یکی رندیقی را دید که نماز میکرد گفت ای مرد حیست
اینکه تو میکنی و این بخلاف طریق تست گفت عادة البلد و ریاضة الجسد و حمایت الاهل والولد و دیگر علامت
نفاق ایشان آنست که انچه نفقه کنند بکراهت کنند و بطوع و رغبت نکنند انکه گفت ای محمد ترا عجب میارد و مالهای
ایشان و فرزندان ایشان که آن نه برای کرامت ایشانست برای آنست که خدای تعالی میخواهد تا باین مال ایشان و فرزندان
ایشانرا عذاب کند در دنیا که بانکه مال ایشانرا در غنیمت آرد و فرزندان ایشانرا در معرض سبی و بلا و آفاتی و مصایب
که بفرزندان و مالهای ایشان رساند و تکلیفشان فرماید تا در ابواب خیر صرف کنند باین جمله ایشانرا عذاب کنند
و نیز چون ایشان پاسبان مال باشند و اشفاع آن غیر را بود مشقت کسب و رنج حفظ بر ایشان بود و منفعت
دیگرانرا و در دست ایشان جز حسرت و ندامت چیزی دیگر نباشد و گفته اند که در آیت تقدیمی و تاخیری هست
و معنی چنین است که تعجب میارد ترا مالهای کافران و فرزندان ایشان در دنیا که خدای تعالی میخواهد تا ایشانرا
عذاب کند بآن در آخرت وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ و تا هلاک شود نفسهای ایشان و ایشان کافر باشند یعنی مرگ ایشان
رسد و ایشان بمیرند و از کار آخرت و نظر اندر آن مشغول باشند وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَمَا هُمْ
مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدَّخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ
انکه خدای تعالی گفت که ناپاکی و جرأت و دلیری ایشان بر خدای تا بحدیست که سوگند میخورند بخدای و میگویند که ما از
شماییم و بر دین شماییم حق تعالی تکذیب ایشان کرد و گفت که ایشان دروغ میگویند ایشان از شما نیستند
و بر دین شما نیستند و لیکن ایشان قومی اند که از شما میترسند این از برای خوف میگویند و اگر این منافقان
ملجایی یابند و پناهگاهی ببینند یا غاری و شکافی اندر کوه که اندر آنجا گریزند یا چاهی که در آنجا شوند و دوستانی که
ایشانرا حمایت کنند ایشان از شما برگشتندی و روی بآنجا نهادندی سرکشیده و شتابان چنانکه اسب سرکش
و جموح اسب سرکش باشد وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ
يُعْطَوْا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ
سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ ابن زید گفت که قومی بودند از منافقان که
چون رسول صدقات قسمت کردی ایشانرا توقع بودی که رسول چیزی بایشان دهد و رسول هیچ بایشان
ندادی از آن سبب که ایشان اهل آن نبودند و استحقاق آن نداشتند ایشانرا سخت می آمد بر رسول عیب
میکردند و طعن میزدند و میگفتند که محمد انچه میدهد بهوای نفس خود میدهد و آنرا که میخواهد میدهد خدای تعالی این
آیت فرستاد و گفت که از این منافقان کسانی هستند که قسمت صدقات تو بر تو عیب میکنند و در آنکه طعن

ابن

میزنند اگر تو ایشانرا از صدقات چیزی دهی راضی شوند و اگر ندهی خشم گیرند و نمیدانند که استحقاق صدقات را شرایطی
هست اول ایمان انکه صلاح و ظاهر سیرت و آنکه درویشی ایشان کافران اند و فاسق اند و توانگرند مستحق صدقات
نباشند اگر کسی را قوت و کفاف یکساله نبود زکوة بوی توان داد و اگر نباشد توان داد و اگر کسی را مقصد درم بود
و بدان تصرف نتواند کردن زکوة بدو شاید دادن انکه گفت و اگر ایشان راضی بودندی و خرسند شدندی بدانچه
خدای و رسول خدای بایشان داد و گفتندی که خدای و رسول خدای ما را بس است و از سر حسن اعتقاد و وثاقت بر خدای
گفتندی که خدای تعالی زود بود که ما را از فضل خویش و نعمت خویش نصیبی دهد و رسول هم چنین کند و ما رغبت در
فضل خدای کرده ایم و امید با او پیوسته ایم اگر ایشان این سخن گفتندی ایشانرا بهتر و نیکوتر بودی إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ
لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ
حق سبحانه و تعالی بیان مستحقان زکوة میکند و میگوید که زکوة نتوان داد الا بدرویشان و مسکینان و عبد الله عباس
و جابر بن زید و زهری و مجاهد گفته اند که فقیر آن باشد که سوال نکند و مسکین آن باشد که سوال کند ابو هریره از رسول
روایت کرد که مسکین آن باشد که او را اعانتی و کفافی نباشد که بدان مستغنی بود از مردمان و از مردمان سوال هم
کرد و نداند و گفته اند که فقیر آن باشد که او را هیچ چیز نباشد و مسکین آن باشد که او را چیزی بود دون کفاف او
و دلیل برین قول خداست أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ خدای تعالی صاحب سفینه را مسکین خوانده
و کشتی در دریا مبلغی ارزد فراگفت فقرا اهل صفه بودند که ایشانرا نه ماوی و مسکنی بود و مسکین آنان بودند که ایشانرا
جاه و منزلی بود و دیگر مستحقان زکوة آنان اند که بران عمل میکنند و از اربابی میستانند و جمع میکنند و ایشانرا نصیبی
باشد و در مقدار سهم او خلاف کرده اند مجاهد و ضحاک گفته اند انچه حاصل باشد او را دهند و نزدیک شافعی
آنست که انچه بوی دهند باید که بر قدر عمل او دهند و در روایت عبد الله عباس و حذیفه الیمان و سعید و قول
صادق و باقر علیهم السلم آنست که مفوض باشد بامام تا انچه صلاح داند بدو دهد و دیگر از مستحقان زکوة مؤلفة قلوب باشند
قتاده گفت که ایشان جماعتی بودند از عرب که رسول دل ایشانرا برایمان نرم کردی و استمالت دادی ایشانرا تا ایشان
که ایمان آرند عبد الله عباس گفت که قومی بودند قریب العهد باسلام نزدیک رسول آمدندی از وی چیزی خواستندی اگر بدادی گفتندی مردست بردین محمد کردی
و اگر ندادی گفتندی رای وی خیر نیست صفوان بن امیه گفت رسول مرا عطا میداد و در همه جهان دشمن تر نبود بر دل من تا چندانی من داد که از دوست ترکسی از مردم
فهذا معنی قوله والمؤلفة قلوبهم شعبی و حسن بصری گفتند که مؤلفة قلوبهم در عهد رسول بودند و آن معنی در عهد ابو بکر منقطع
گشت و بیشتر اهل علم گفتند که ایشان در همه وقت باشند الا آنست که موقوف باشند بر جهاد و وجود امام عادل
و نزدیک اهل شیعه و مذهب شافعی آنست که ایشان بر دو قسم اند مسلمانان اند و مشرکان و مشرکان ساقط اند و اما
مسلمانان سهم ایشان بر جایست و سهمی دیگر از زکوة در آزاد کردن بندگان صرف کنند بیشترین فقها گفته اند که
مکاتبان اند که خویشتن را باز خریده باشند و از بهای خود بعضی داده باشند باز داده را سهمی از زکوة بایشان دهند تا گردن
خویش آزاد کنند از بندگی و این مذهب شافعیست و مذهب اهل شیعه آنست که امام یا نایب امام یا آنکه صاحب مال باشد

در وقتی که امام متصرف نباشد مخیر است اگر خواهد در وجه مکاتبان صرف کند و اگر خواهد بندگان مسلمان و نمازگزار را که در مشقت
و رنج باشند باز خرد و آزاد کند و سهمی دیگر در وجه وام داران بدهد بشرط آنکه ایشان آن مال در معصیت صرف نکرده باشند و
باقر ع گفت غارم آن باشد که وام ستده باشد و صرف کرده نه در معصیت امام از بیت المال وام او بگزارد و سهمی دیگر
جهاد است که از او فی سبیل الله خوانده است چون اصحاب سلاح و غزات و مرابطان اگر درویش باشند و محتاج و اگر درویش
نباشند و این مذهب شافعی و اهل شیعه است که نزدیک اهل شیعه درویشی اعتبار نیست و در این صنف و مذهب ابو حنیفه
آنست که آنکس که توانگر باشد بوی نتوان داد و دیگر از مستحقان که گفته ابن السبیل است یعنی مسافران و مجتازان و راه گذری
مجاهد گفت که مراد با بن السبیل کسی است که راه رو بوده باشد و چیزی ندارد که با وطن خود رود و اگرچه در شهر خود خداوند مال باشد
و نزدیک ابو حنیفه این صنف حاجیان اند که راه ایشان زده باشند شافعی گفت که کسانی اند که بسفر طاعت خواهند رفتن
و برگ ندارند که سفری کنند و گفته اند که مهمانانست آنکه گفت فریضة من الله خدای تعالی در مال شما مرین قوم را نصیبی و حقی
نهاده است و فریضه گردانیده و شما را باداء این فرموده و او همیشه عالم بوده است و هست بمصالح شما و حکمت در آنچه شما را
فرموده بحکمت و صواب بوده و صلاح شما در آن باشد مالک گوید با وجود رسول و نایبان او واجب باشد که با پیش ایشان نهند تا چنانکه مصلحت
دانند قسمت کنند و در حال غیبت امام صاحب الزمان ع پنج قسمت کنند از بهر فقرا و مساکین و رقاب و غارمان و ابن السبیل دیگران
ساقط باشند و او مخیر است بهر یکی چندانکه خواهد بدهد الا آنست که کمتر از نصیب یک نصاب نباشد که یکس دهد و اگر خواهد جمله
بیک صنف دهد و بیک شخص دهد و چون در شهر مستحق نباشد در جای دیگر فرستند وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَ
يَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ
يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ
إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ
الْعَظِيمُ میگوید که از جمله این منافقان کسانی اند که پیغمبر خدا را میرنجانند و آن جماعت خدام بن خالد و جلاس بن سوید و ایاس
بن قیس و سماک بن یزید و عبید بن هلال و رفاعة بن عبد المنذر و رفاعة بن زید که ایشان رسول را میرنجانیدند و میگفتند که او
گوش است و گفته اند که سروقتی که پیغمبر را ناسزا گفتندی یکی از ایشان گفتی که در غیبت او چنین چیزها گوئید که شاید بسمع او رسد
در ما افتد دیگران گفتندی ما اکنون هرچه خواهیم میگوئیم اگر با او رسد برویم و عذر خواهیم و انکار کنیم که او از ما بشنود و او گوش است
یعنی هرچه گویند بشنود و جمعی از مفسران گفته اند که آیه در مردی آمد از منافقان نام او نبتل بن الحرث و او مردی بود سیاه و کالبد
موی موها دراز شده سرخ چشم مشوه الخلق ذمیم الوجه و او آن بود که رسول ع گفت من اراد ان ینظر الی الشیطان فلینظر
الی نبتل بن الحرث هرکه خواهد که در شیطان نگرد گو در نبتل بن حرث نگر و او حدیث رسول با منافقان نقل کردی و در اگفتند
که این مکن که اگر محمد بداند ترا ملامت کند او گفت انما هو اذن سامعة او مردی شنونده است هرچه گویند بشنود و قبول کند
و اگر قبول نکند سوگند خوریم با ما باور دارد چون این گفت خدای تعالی این آیت فرستاد و رسول را خبر داد و گفت بگوی که او گوش است
شما را خیر شنود و قبول کند و شر نشنود و قبول نکند یا خود گوشی است بهتر مر شما را یعنی اگر بشنود و تصدیق کند شما را بازان

باشد که چون بشنود تکذیب کند و باور ندارد و بخدای ایمان آرد و گوش با وحی کند و مومنان را تصدیق کند و منافقان را تصدیق
نکند مومنان را امان بود و از دوزخ ایمن گرداند و رحمتی بود آنکسانی را که ایمان آوردند از شما و آنکسانی که رسول خدا را رنج
ایشان راست عذابی دردناک سدی گفت که جمعی از منافقان میگفتند در میان آنکه رسول را ناسزا میگفتند که اگر این محمد میگوید حق است
ما از خر بتریم کودکی انصاری بشنید خشم گرفت و گفت بلی هم چنین است آنچه محمد میگوید حق است و شما از خر بترید و بیامد رسول را
خبر داد رسول ع ایشان را بخواند و از این حال بپرسید ایشان انکار کردند و سوگند خوردند که این کودک دروغ میگوید رسول ع برای کودک
ایشان ایشان را باور داشت غلام دلتنگ شد و نام او عامر بن قیس بود سر سوی آسمان کرد و گفت اللهم صدق الصادق و
کذب الکاذب بار خدایا راست و دروغ این سخن پیدا کن تا معلوم گردد که راست و دروغ که گفت خدای تعالی این آیت فرستاد
و آن کودک را راست گوی کرد و منافقان را دروغ زن مقاتل گفت جمعی منافقان از غزای تبوک تخلف کردند چون مسلمانان
باز آمدند ایشان تعلل آوردند و عذر خواستند و سوگند خوردند تا رضای ایشان بجویند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت
این منافقان سوگند میخورند تا شما را که صحابه رسول اید خشنود گردانند و خدای و رسول خدای سزاوارترند که ایشان را خشنود
گردانند اگر ایشان مومنان اند و ایمان دارند بخدا و رسول او یا این منافقان نمیدانند که هرکس که بخدای حرب کند و مخالفه کند
و عصیان آرد و از حدی که خدای نهاده باشد درگذرد او را باشد بواجب و استحقاق آتش دوزخ که او در آنجا خالد و دایم
باشد و این رسوائی عظیم و عذابی بزرگ که مر او را در آن دوزخ باشد يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ
بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزِئُوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ
قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ خدای رسول را از سر منافقان خبر داد و گفت منافقان میترسند از آنکه
سورتی فرود آید با ایشان که در آنجا کشف سر ایشان و هتک ستر ایشان باشد و خبر دهد بدان سوره از ضمیر دل ایشان آنگه رسول را
تهدید گفت که ای محمد این منافقان که استهزا میکنند بگوی این منافقان را که شما استهزا کنید که خدای تعالی سر شما پوشیده ندارد
و از ابر صحرا کشف کند و آشکارا گرداند و بیرون آرد آنرا که شما از اظهار آن میترسید قتاده گفت این سوره را فاضحه
گفتندی از آنجا که در رسوائی منافقان و کشف اسرار ایشانست این کیسان گفت این آیه در شان دوازده کس آمد از منافقان
که در شب در راه رسول ع آمدند و بر عقبه کمین کردند در شب تاریک تا رسول را بکشند و یا شترش را برمانند تا او را بیفکند
از سر کوهی بلند که بس دشوار تر راه بود و باریک و تاریک و گفته اند که ایشان مست و مشترک بودند و با اینهمه خائف شدند
از آنکه خدای تعالی رسول را خبر دهد و ایشان را رسوا کند و رسول ع را از این خبر نبود تا آنکه جبرئیل آمد و رسول را خبر داد و رسول
امیر المومنین را گفت تو امشب در پیش ناقه من رو او پیاده زمام ناقه رسول ع بدست گرفت و بدست دیگر تیغ داشت
و حذیفه یمان را فرمود تا سایق بود چون رسول ع آنجا رسید که ایشان کمین کرده بودند او از داد یکی را نام و گفت
یا فلان و یا فلان چون ایشان بدانستند که رسول ع بر سر ایشان مطلع شد پیش دویدند رسول گفت شما را چه برین داشت
که مارا رها کردید و پیش از ما پیاده بگشتید رسول الله این جای مخوفست و کمین گاه دشمنست ما پیاده شدیم تا آنجا که
بنگریم تا اگر دشمنی بود او را بزنیم و راه پاک کنیم رسول ع گفت خلاف است آنچه شما میگوئید و خدای تعالی مرا از شر شما خبر داده

نت شما خبر داد امیر المومنین گفت یا رسول الله دستور باشد تا همه را گردن بزنم گفت که مردمان گویند که محمد قوم خود را می‌کشد
خود را میکشد خدای تعالی کار ایشان مرا کفایت کند گفت یا رسول الله دبیله چه باشد گفت آتش از دوزخ که خدای در دل
ایشان نهد تا جان ایشان از آن نیست شود قوله تعالی ولئن سالتهم عبد الله عمرو و قتاده و زید بن اسلم گفتند که مردی از جمله منافقان
در غزا تبوک گفت مانند این قرا ما شکم بزرگتر و دروغ زن تر و بد دل تر در کار زار از هیچ جماعت عوف بن مالک شنید
بانک بر زد و او را گفت دروغ میگویی ای منافق اکه باشد و رسول را خبر داد مرد منافق پیاده و رسول بر نشسته بود و در
رسول میرفت و عذر میخواست و میگفت انما کنا نخوض و نلعب ما بازی میکردیم و بر سبیل هزل و مزاح سخنی میگفتیم خدای
تعالی این آیه فرستاد و گفت اگر تو سوال کنی از ایشان و گویی که شما چه میگفتید ایشان گویند که ما در حدیث بودیم و از هر گونه
میراندیم و در میانه لعب و مزاح میکردیم گو ایشان را ای محمد چون این سخن گویند که شما بخدای و کتاب خدای و رسول او استهزا
میکردید ضحاک گفت که این آیه در حق عبد الله ابی سلول آمد که مسلمانان و رسول را استهزا کردی چون خدای تعالی رسول را از سر آن خبر
داد و گفت انما کنا نخوض و نلعب لا تعتذروا قد کفرتم بعد ایمانکم ان نعف عن طائفة منکم نعذب
طائفة بانهم کانوا مجرمین المنافقون والمنافقات بعضهم من بعض یامرون بالمنکر وینهون
عن المعروف ویقبضون ایدیهم نسوا الله فنسیهم ان المنافقین هم الفاسقون چون منافقان می‌آمدند و
بر خبثی و بر فعلی که میکردند عذر میخواستند حق تعالی گفت هیچ عذر مخواهید که جای عذر تان نمانده است و بعد از آنکه حال
شما منکشف گشت شما را اعتذار سودی ندارد و بدرستی که شما کافر شدید پس از آنکه اظهار ایمان کردید یعنی کافر شدید بعد از آنکه
منافق بودید از بهر آنکه بعد از ایمان کفر درست نباید و مومن کافر نگردد اگر جمعی را از شما عفو کنند با آنکه ایمان آورند و از نفاق
توبه کنند جمعی را که ایمان نیارند و توبه نکنند ایشان را عذاب کنند یا اگر طائفه را که پیغمبر را نرنجانیده باشند و استهزا نکرده
باشند عفو کنند دیگران را عفو نکنند که استهزا کرده باشند و پیغمبر را رنجانیده باشند و این از برای آن باشد که ایشان
کافر و منافق بوده باشند مفسران گفتند مراد بطایفه اول یکمرد است نام او مخشی بن حمیر اشجعی که سر وقت که ایشان این
معنی چیزی گفتندی بر ایشان انکار کردی و معاونت و یاری نکردی ایشان را و از ایشان مفارقت کردی چون این آیه آمد پیش
رسول الله و گفت یا رسول الله خدای داند که هر که آیتی آمدی در شان منافقان من دانستمی که از جمله ایشانم پوست بر تن
من لرزیدی و دل من از جای بشدی یا رب خدایا ایمان آوردم مانی درست یار خدایا وفات قتل کن در راه تو بر شهادت چنانکه
کسی نگوید که منش شستم و منش کفن کردم و منش دفن کردم او را روز یمامه بکشتند و چندانکه جستند نیافتند ش آنکه حق
و تعالی گفت که منافقان از مردان و زنان همه از یکدیگرند و بمنزله یکنفس اند بهری بهری تولا میکنند بناشایست و ناشایست
میفرمایند و از نیکویی از آنچه در شرع و عقل واجب است باز میدارند و دستهای خود از خیرات فرو گرفته و فرو بسته اند یعنی
بخل میکنند و خدا را فراموش کرده اند و طاعت خدا را باز پس پشت خود افکندند و امر خدا را رها کرده اند لاجرم
خدای نیز دست از ثواب ایشان بداشت و در دوزخشان فرو گذاشت بدرستی و حقیقه که منافقان فاسقانند و از
فرمان خدای بیرون شوندگان وعد الله المنافقین والمنافقات والکفار نار جهنم خالدین فیها هی

حسبهم ولعنهم الله ولهم عذاب مقیم کالذین من قبلکم کانوا اشد منکم قوة واکثر اموالا
واولادا فاستمتعوا بخلاقهم فاستمتعتم بخلاقکم کما استمتع الذین من قبلکم بخلاقهم وخضتم
کالذی خاضوا اولئک حبطت اعمالهم فی الدنیا والآخرة واولئک هم الخاسرون خدای تعالی
وعده داده است منافقان را از مردان و زنان و نیز کافران را آتش دوزخ که ایشان در آن آتش همیشه باشند و آن آتش
ایشان را بس است و این دلالت است بر سختی عذاب ایشان و آنکه هیچ عذابی صعب تر از آن نیست که خدای ایشان را از
رحمت خود دور گردانیده است و خوار و حقیر کرده است و ایشان را عذابی باشد دایم که منقطع نشود و شاید که مراد آن
بود که خدای تعالی ایشان را در دنیا لعنت کرد و از رحمت خود دور گردانید و ایشان را عذابیست مقیم و دایم با ایشان
تعب و رنج و نفاق است و ترس فضیحت و رسوایی آنکه خطاب کرد با ایشان و گفت شما هم چون کسانی اید که پیش از شما
و همان کردید که ایشان کردند پس چشم دارید که شما را نیز همان رسد که بایشان رسید و با آنکه ایشان را قوت بیش از شما
مال و فرزند بیش از شما داشتند ایشان تمتع گرفتند بنصیب خویش از دنیا و شما نیز هم تمتع گرفتید چنانکه ایشان گرفتند
و فریفته شدید چنانکه ایشان فریفته شدند و خوض کردید در باطل و لهو چنانکه ایشان خوض کردند در باطل و کفر و تکذیب
رسولان و استهزا بمومنان پس ایشان آنچه کردند از اعمال ایشان همه باطل شد یعنی واقع نشد بموقع خود چنانکه عمل مومنان
که بر آن ثوابی باشد آن عملهای ایشان باطل شد در دنیا که خدای تعالی افشای سر ایشان کرد تا عملی نکنند که بآن میماند که همچون
اعمال مومنانست مومنان را معلوم شد که نیست و در آخرت آنست که ثوابی بر آن نبود ایشان زیان کاران اند ابو هریره از
رسول روایت کرد که رسول گفت لتاخذن کما اخذت الامم من قبلکم ذراعا بذراع و شبرا بشبر و باعا بباع حتی لو ان احد
من اولئک دخل فی جحر ضب لدخلتموه گفت که شما همان طریقه گیرید که آنانکه پیش از شما بودند گرفتند ارش بارش و دست
تا اگر یکی از ایشان در سوراخ سوسمار شده باشد شما نیز هم در روید و مصداق این حدیث قول خداست کالذین من قبلکم
کانوا اشد منکم قوة واکثر اموالا واولادا الآیه گفتند یا رسول الله یا رسیان و میان اهل کتاب گفتند نیستند مگر ایشان
مگر از جنس ایشان عبد الله عباس در این آیه گفت ما اشبه اللیلة بالبارحة این قوم بنی اسرائیل اند که ما را بایشان تشبیه کرده
عبد الله مسعود گفت شما مانندترین مردم مانند بنی اسرائیل الا آنست که نمیدانم که شما گوساله میپرستید یا نه و خدیفه یمان
گفت که منافقان شما بتر اند از منافقان رسول گفتیم چگونه گفت برای آنکه ایشان پوشیده داشتند و شما نفاق آشکار کردید
الم یاتهم نبا الذین من قبلهم قوم نوح وعاد وثمود وقوم ابراهیم واصحاب مدین والمؤتفکات یعنی
اتتهم رسلهم بالبینات فما کان الله لیظلمهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون ای نیامد و نرسید با ایشان
با این منافقان خبر آنان که پیش از ایشان بودند هر قومی را که رسولی با ایشان آمدی و حجتهای روشن آوردی ایشان رسول را
کافر شدند و بوی ایمان نیاوردند تا خدای تعالی ایشان را بگرفت هر قومی را بعذابی دیگر چنانکه قوم نوح را بطوفان هلاک کرد
و قوم هود را که عاد بودند بباد هلاک کرد و ثمود را که قوم صالح بودند ایشان را برجفه و صیحه هلاک کرد و قوم ابراهیم را که نمرود
و اتباع او بود ایشان را به پشه هلاک کرد و قوم شعیب را که اصحاب مدین بودند بعذاب یوم الظله هلاک کرد و مؤتفکات که

وشهرستان قوم لوط بود از زبر وزبر گردانید و بان عذاب ایشانرا کرد بر ایشان ظلم نکرد بلکه ایشان خود ظلم کردند که کافر شدند
در خدای خود تا خدای تعالی ایشانرا بجزای آن هلاک گردانید پس خدای ظلم نکرده باشد و ایشان خود ظلم کرده باشند والمؤمنون
والمؤمنات بعضهم اولياء بعض يأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر ويقيمون الصلوة ويؤتون
الزكوة ويطيعون الله ورسوله اولئك سيرحمهم الله ان الله عزيز حكيم وعد الله المؤمنين
والمؤمنات جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها ومساكن طيبة في جنات عدن
ورضوان من الله اكبر ذلك هو الفوز العظيم حق سبحانه وتعالی چون ذکر منافقان کرد و سیرت ناپسندیده ایشان
بازگفت در عقب آن ذکر مومنان کرد و طریقه نیکوی ایشان بیان کرد و گفت مردان مومن و زنان مومنه برخی از ایشان دوستان
برخی اند همه دوست یکدیگرند و اهل ولایت و محب یکدیگرند و یک دیگر تولا میکنند امر معروف کنند و نهی از منکر و ناشایست
و فرمان خدای و پیغمبر بدان کنند که خدا و رسول فرموده اند باز ایستند و دیگران از آن باز دارند و نماز فرایض بپای دارند
و زکوة واجب بدهند و اوامر خدای و رسول را انقیاد نمایند این جماعت آن اند که خدای تعالی زود باشد که بر ایشان رحمت کند و
او عزیز است هیچ چیز او را غالب نگردد و حکیم است آنچه کند بحکمت کند و خدای تعالی وعده داده این مومنانرا از مردان و زنان
بهشتهایی که زمین آن از زیر درختان پوشیده باشد و در زیر درختان آن جویهای آب روان باشد و ایشان در آن بهشتها جاوید باشند
و وعده داد ایشانرا جایها و مسکنهای خوش حسن بصری گفت از ابو هریره شنیدم که در این آیه از رسول خبری شنود و
گفت آن رسول خدای گفت کوشکی باشد در بهشت یک پاره از لولو در و هفتاد سرای باشد از یاقوت سرخ در هر سرای
هفتاد خانه بود از زمرد سبز در هر خانه هفتاد سریر و بر هر سریری هفتاد بستر از هر لونی بر هر بستری جفتی از حور العین
در هر خانه هفتاد خوان نهاده بر هر خوانی هفتاد لون طعام در هر خانه هفتاد وصیفه حق تعالی بنده مومن را چندانی قوت و شهوت
و همه دهد که یکی باشد او بر همه بگردد از طعامها و فراشها و این کوشک مذکور در بهشتهای عدن باشد و رسول گفت
جنت عدن بهشتیست خاص از بهشتهای خدا که هیچ چشمی مثل آن ندیده باشد و بر خاطر هیچ بشر نگذشته باشد در آنجا
نباشد جز سه گروه پیغمبران و صدیقان و شهیدان حق تعالی گوید خنک آنرا که در آنجا شود عبدالله مسعود گفت که این بطنان
بهشت آنجا که بهتر از آنجا نباشد مقاتل گفت که عدن بلندترین درجات است در بهشت و چشمه تسنیم در وی و بهشتها
پیرامن آنست و آن آنکه خدای تعالی ویرا آفریده است کشف نفرموده از او تا آنگه که اهلش در وی فرو نیایند و اهل آن انبیا و
اولیا و صدیقان و صالحان باشند و آنانکه خدای خواهد و در کوشکها از زر و یاقوت و در بود و باد خوش از زیر عرش
جهد بر تپهای مشک سفید و از آن در آن کوشکها میبرد و بوی آن پانصد ساله راه میرود و با اینهمه ایشانرا رضوان و خشنودی
خدای بود و رضای خدای ایشانرا از بهشت نیکوتر و بزرگتر بود ابو سعید خدری گفت که از رسول شنیدم که او گفت
که چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند خدای تعالی گوید که یا اهل الجنة گویند لبیک ربنا و سعدیک گوید هل رضیتم راضی شدید
گویند که بار خدایا چگونه راضی نباشیم و تو داده ما را آنچه کس را نداده حق تعالی گوید که من شما را بهتر از این دهم
گویند بار خدایا بهتر از این چه باشد گوید رضا و خشنودی من از شما رضایی که پس از آن هیچ سخطی نبود ذلك هو الفوز العظيم

وان

وان ظفر نیکرست يا ايها النبي جاهد الكفار والمنافقين واغلظ عليهم ومأويهم جهنم وبئس
المصير يحلفون بالله ما قالوا ولقد قالوا كلمة الكفر وكفروا بعد اسلامهم وهموا بما لم ينالوا وما
نقموا الا ان اغنيهم الله ورسوله من فضله فان يتوبوا يعذبهم الله عذابا اليما في الدنيا والآخرة
يك خيرا لهم وان يتولوا
وما لهم في الارض من ولي ولا نصير ای پیغمبر برگزیده و ای رسول با رفعت و علم جهاد کن با کافران به تیغ و با منافقان
بدست و اگر نتوانی بزبان و اگر نتوانی بدل و بغض ایشان باش و با ایشان درشتی کن … عبدالله عباس گفت جهاد با منافقان
آنست که جفا کنید ایشانرا و مدارا نکنید با ایشان و سخن درشت گویید و … که جهاد منافقان بوعظ
و تخویف باشد و در قراءة اهل البيت آمده است که جاهد الكفار بالمنافقين بمنافقان و با کافران جهاد کن و با ایشان درشتی
نمای و آن رفق و لطف و خوش خویی که ترا با مومنانست با ایشان مکن که جای ایشان دوزخ است و آن بد جایی است باز
گشتن را عبدالله عباس گفت که رسول در سایه حجره نشسته بود صحابه را گفت این ساعت مردی بشما آید و در شما نگرد بچشم شیطان
چون بیاید با وی هیچ سخن مکنید در ساعت مردی آمد ازرق چشم رسول او را بخواند و گفت تو مرا دشنام میدهی و اصحاب تو
تو مرا دشنام میدهند او برفت و اصحاب خود را بیاورد و سوگند خوردند که ما نگفتیم خدای تعالی این آیه فرستاد که یحلفون
بالله ما قالوا قتاده گفت سبب نزول آیه آن بود که دو مرد با یکدیگر خصومت کردند یکی غفاری و یکی جهنی و جهنی از حلفای انصار
بود غفاری بر جهنی غلبه کرد عبدالله بن ابی گفت انصروا اخاکم فوالله ما مثلنا ومثل محمد الا كما قال سمن کلبک یاکلک
آنگه گفت لئن رجعنا الى المدينة ليخرجن الاعز منها الاذل این حدیث برسول نقل افتاد رسول او را بخواند و گفت
این سخنها تو گفته سوگند خورد که نگفته ام خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ایشان سوگند میخورند که این سخن نگفته اند پس هر کسی
که ایشان این سخن که گفته اند و سوگند خورده اند کلمه کفر گفته اند از بهر آنکه سوگند بدروغ از مومن فسق بود و از منافق کفر بود
که او اعتقاد ندارد و آن منافقان همت کردند بچیزی که آنرا نیافتند و بدان نرسیدند مجاهد گفت که این آن بود که چون
آن منافق این سخن بگفت مومنی بشنید و آنکه وی نقل کند خواست که آن مومن را بکشد تا نقل نکند سدی گفت
که مراد آنست که ما چون بمدینه رسیم تاج بر سر عبدالله ابی نهیم یعنی او را ریاست دهیم بر رغم رسول و مسلمانان کلبی
گفت که این آیه در آن پانزده نفر فرو آمد که عهد کردند که رسول را بکشند رسول بر احوال ایشان مطلع شد ایشان سوگند خوردند
که ما از این معنی خبر نداریم و نگفتیم و نسگالیدیم حق سبحانه و تعالی تکذیب ایشان کرد و گفت که ایشان قصد کردند آنرا که
نیافتند از کشتن رسول و ایشان بر آن مومنان کینه ورنشدند الا از برای آنکه خدای تعالی ایشانرا مستغنی کرد بفضل
و کرم خویش کلبی گفت که این چنان بود که پیش از آنکه رسول بمدینه آمد ایشان در سختی و جهد و رنج و مشقت بودند چون
رسول با ایشان آمد و ایشانرا باقبال و غنایم مستغنی گردانید و این مثل مشهور است که اتق شر من احسنت اليه از شر
آن کس بترس که با وی نیکویی کرده باشی آنگه حق تعالی گفت فان يتوبوا يك خيرا لهم اگر توبه کنند ایشانرا به باشد در دنیا از
مذلت و عار و نار برهند و در قیامت از عذاب دوزخ و اگر برگردند و اعراض کنند از توبه کردن و ایمان آوردن خدای
تعالی ایشانرا عذاب کند در دنیا بقتل و در آخرت بدوزخ و ایشانرا در زمین یاری و یاوری نباشد که ایشانرا حمایت کند

وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللّٰهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللّٰهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللّٰهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ

ابو امامهٔ الباهلی گفت که ثعلبه بن حاطب بن انصاری بیامد و رسول را گفت یا رسول الله از خدا بخواه تا مرا مالی دهد رسول گفت یا ثعلبه برو و قناعت کن بانچه داری که اندکی را شکر کنید بهتر از بسیاری که از ان شکر نکنند روزی چند برآمد و باز آمد و همین بگفت و گفت که یا رسول الله من حق خدای ازو بدهم و حقها بگزارم و با او صلهٔ رحم کنم رسول خدا گفت بار خدایا ثعلبه را مالی بده و او را گوسفندی چند بود خدای تعالی زیادتی داد و نهاد تا چنانکه مورچه فراوان می فزود چون مالش بسیار شد خویشتن به تعهد و مراعات مال داد و پیش از انکه پنج نماز در مسجد با رسول گزاردی و چنان شد که بیرون مدینه جای بساخت که گوسفندش آنجا بود و نماز پیشین و نماز دیگر با رسول گزاردی و نماز بامداد و شام و خفتن آنجا گزاردی چون گوسفندش زیاده تر شد از آنجا برفت و وادی بود بزرگ از مدینه دور بآنجا رفت و جای بساخت و از پنج نماز با رسول گزاردن باز ماند و تنها بیامدی و نماز آدینه بمسجد آوردی چون مالش بیشتر شد از نماز آدینه نیز باز ماند و آنجا مقیم شد و اگر کسی بگذشتی احوال مدینه ازو باز پرسیدی رسول صلی الله علیه و آله گفت ثعلبه چه کرد گفتند یا رسول الله چندان گوسفند دارد که هیچ وادی نمیگنجد بفلان وادی رفته است و آنجا جای ساخته است و مقام کرده رسول علیه السلام گفت یا ویح ثعلبه سه بار بگفت چون خدای تعالی آیهٔ صدقه فرستاد رسول علیه السلام مردی را از جهینه بخواند و یکی را از بنی سلیم برای ایشان احکام و اسنان صدقه بنوشت و گفت بروید و از ثعلبه حق خدای بستانید و بفلان مرد سلیمی روید و او اشتر بسیار دارد از وی زکوة بستانید ایشان بیامدند و نامهٔ رسول بر ثعلبه خواندند و از وی زکوة خواستند او گفت این جزیه است بروید بجای دیگر روید تا من رای خود ببینم ایشان برفتند و بنزدیک آن مرد سلیمی و نامهٔ رسول بروی خواندند او گفت سمعا و طاعة لامر الله و حکم رسول الله که در میان اشتران رفت و انچه نیکوتر بود از اشتر برگزید خیار و بهترین ایشان گفتند که رسول الله ما را فرموده است که بهترین مال نستانیم او گفت حاشا که من جز خیار و گزیده مال بخدای و رسول خدای دهم ایشان آن بستدند و باز آمدند بنزدیک ثعلبه و دیگر بار همان مقالت گفت که این شبه جزیتی است بروید بجایهای دیگر تا من رای خود درین ببینم ایشان پیش رسول آمدند و این حال بگفتند رسول علیه السلام گفت یا ویح ثعلبه و سلیمی را دعا کرد و خدای تعالی در حق ثعلبه این آیه فرستاد که ومنهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله و رسول علیه السلام بر صحابه خواند یکی از خویشان ثعلبه حاضر بود برخاست و بنزدیک ثعلبه آمد و گفت ویحک یا ثعلبه در حق تو آیه آمده است ثعلبه برخاست و بنزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله من صدقه بیارم چنانکه تو فرمایی رسول علیه السلام گفت بعد از آن که گفتی انچه گفتی خدای فرموده است که صدقهٔ تو قبول نکنم او برخاست و خاک بر سر کرد و فریاد زدن گرفت رسول علیه السلام گفت این آنست که من ترا گفتم تو فرمان نبردی او برخاست و بازگشت و بجای خود رفت و رسول علیه السلام بعد از ان مدتی بجوار حق شد و صدقهٔ او قبول نکرد در عهد ابوبکر بیامد و درخواست که صدقهٔ من قبول کن گفت رسول صدقهٔ تو قبول نکرد من نیز قبول نکنم چون عمر بخلافت بنشست او نیز قبول نکرد و او در آخر عهد عثمان از دنیا برفت خدای تعالی میگوید از ایشان

یعنی از منافقان کس هست که با خدای نذر و عهد کرد و گفت اگر خدای ما را مالی دهد ما از ان صدقه دهیم و از جملهٔ صالحان باشیم چون خدای تعالی بداد ایشان را انچه خواستند از مال ایشان بآن مال بخیلی کردند و انچه بر ایشان واجب کرده بود ندادند از ان باز ایستادند و بخل در شرع عبارتست از منع واجب برای انکه بخل اسم ذم است و بخیل مذموم باشد و بر ترک تفضل کس را ذم نشاید کردن و تولوا یعنی برگردیدند و حال آن بود که ایشان اعراض کرده بودند و روی بگردانیده پس خدای تعالی نفاقی بگرد که در دلهای ایشان بود و اعلام کرد رسول را که ایشان بر کفر خواهند مردن و توبه نخواهند کردن و از اعقاب و جزا برای آن خواند که بعقب فعلی بود که ایشان کردند از بخل و خلف وعده الی یوم یلقونه تا انروز که ایشان با پیش خدای شوند و حاضر آیند آنجا که حکم جز او را نبود و فرمان جز او را نباشد و این ایشان را برای آن باشد که ایشان آن وعده که کرده بودند با خدای خلاف کردند از او و بان دروغی که گفتند و این آیه را دلیلست بر انکه لقا بمعنی رؤیت نیست برای انکه خدای در حق منافقان اطلاق کرد و گفت تا انروز که ایشان را با خدای ملاقات بود و باتفاق منافقان خدا را نبینند پس معلوم شد که لقا دیدار نباشد و هر کجا این لفظ باشد بر حسب اقتضای معنی یا بر ثواب حمل کنند یا بر عقاب و یا بر رجوع با خدای آنجا که حکم و فرمان او را باشد و کسی دیگر را نباشد و هم برین معنی بود قول رسول خدای من احب لقاء الله احب الله لقاءه و من کره لقاء الله کره الله لقاءه یعنی هر که خواهد و دوست دارد که خدای وی را با ثواب و جوار خود برد و حکم و فرمان خدا را دوست دارد و هر که کاره باشد و نخواهد نبرد و معنی دیگر فاعقبهم نفاقا آنست که خلف وعد ایشان و بخل ایشان ایشان را بجایی رساند که نفاق ایشان را بسر گشت یعنی بخل ایشان ایشان را نفاق در عقب آورد و ثمرهٔ بخل ایشان نفاق بود معبد بن ثابت گوید ایشان یعنی در دل داشتند و بزبان نگفتند میگوید خدای تعالی گفت الم یعلموا ان الله یعلم سرهم و نجواهم نمیدانند ایشان که خدای تعالی سر ایشان داند یعنی ایشان انچه در دل دارند و با کس نگویند و نجواهم و انچه با یکدیگر گویند از انکسانی که بر ایشان اعتماد دارند و خدای تعالی دانندهٔ غیبهاست راز نهان و آشکارای ایشان داند حسن بصری روایت کرد از رسول و عبد الله عمر که اربع من کن فیه فهو منافق وان صلی وصام وزعم انه مؤمن اذا حدث کذب واذا خاصم فجر واذا عاهد غدر واذا اؤتمن خان و این حدیث بمنافقان مخصوصست چنانکه روایت کرده اند از مقاتل بن حیان که او گفت من بر قضا سمرقند بودم ابو سعید مقبری از ابو هریره و از رسول صلی الله علیه و آله گفت ثلاث من کن فیه فهو منافق اذا حدث کذب واذا اؤتمن خان واذا وعد اخلف این حدیث بر من سخت آمد بر خود بترسیدم و بر جملهٔ مردمان از انکه کم کسی باشد که ازین خالی بود قضا سمرقند رها کردم و به بخارا آمدم و از علمای بخارا این حدیث پرسیدم از ایشان فرجی نیافتم بمرو آمدم و از علماء مرو پرسیدم هیچ راحت ندیدم به نشابور آمدم هیچ فرجی نیافتم شنیدم که شهر بن حوشب بجرجانست آنجا رفتم و این حال بروی عرضه داشتم مرا گفت که من همچو تو خایفم بری رو که آنجا سعید جبیر متواریست و از وی بپرس بری رفتم و ازین حدیث بپرسیدم مرا بحسن بصری حواله کرد و گفت من در خبر خیری نمیدانم برخاستم به بصره رفتم پیش حسن بصری و قصه با او بگفتم گفت رحم الله شهرا و سعیدا این چنان بود که چون رسول علیه السلام این حدیث بگفت صحابه دل مشغول شدند و نیارستند که از رسول بپرسند بحجرهٔ فاطمهٔ زهرا آمدند و گفتند یا بنت رسول الله پدرت

امروز حدیثی گفت که همه ازان اندیشه ناکیم فضل کن برای ما واز حدیث بپرس معنی این حدیث تا خاص است یا عام فاطمه
زهرا بیامد واین حال بر رسول عرضه داشت رسول مسلمان را فرمود تا آواز داد که الصلوة جامعة چون مردم جمع
شدند بر منبر رفت وخطبه کرد وانگه گفت ای مردمان من شما را گفتم که هر کس سه خصلت در وی باشد منافق بود انکه
در حدیث دروغ گوید ودر امانت خیانت کند ووعده را خلاف کند وبان حدیث شما را نخواستم منافقانرا خواستم
اما انچه گفتم در حدیث دروغ گوید منافقان نزدیک من آمدند وگفتند ما بتو ایمان آورده ایم وبنبوت تو مقریم من ایشانرا
باور داشتم خدای تعالی در حق ایشان آیت فرستاد اذا جاءك المنافقون قالوا نشهد انك لرسول الله والله
یعلم انك لرسوله والله یشهد ان المنافقین لكاذبون وانچه گفتم چون امینش کنند خیانت کند ان امانت نماز
وشرایط آن ایشان دران خیانت کردند وخدای تعالی در حق ایشان فرستاد ان المنافقین یخادعون الله وهو
خادعهم واذا قاموا الی الصلوة قاموا كسالی یراؤن الناس ولا یذكرون الله الا قلیلا وانچه گفتم اذا وعد اخلف
ان بود که ثعلبة بن حاطب بیامد وگفت یا رسول الله ان لی غنیمات وانی مولع بالسائمة من گوسفندی چند دارم دعا کن تا خدای
دران برکت کند که من حق خدای وحقهای دیگر واجبی بدهم من دعا کردم خدای تعالی اورا گوسفندان بسیار داد چون وقت صدقه
آمد کس فرستادم بخل کرد ووعده خلاف کرد خدای تعالی این آیة فرستاد ومنهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن
ولنكونن من الصالحین الی قوله بما كانوا یكذبون صحابه رسول چون این بشنیدند دلخوش شدند ومالی عظیم بصدقه دادند دی
دیگر در معنی این حدیث انست که ممتنع نباشد که رسول این حدیث اخواسته باشد که هر که این خصلت را کار بندد
واعتقاد جواز وحسن آن کند منافق بود الذین یلمزون المطوعین من المؤمنین فی الصدقات والذین لا
یجدون الا جهدهم فیسخرون منهم سخر الله منهم ولهم عذاب الیم مفسران گفته اند که سبب نزول
این آیة این بود که رسول صحابه را وصدقات حث کرد عبد الرحمن عوف آمد وچهار هزار درم آورد وگفت یا رسول الله من
هشت هزار درم داشتم چهار هزار برای عیال باز گرفتم وچهار هزار صدقه کردم رسول اورا دعا کرد در برکت و گفت
بارك الله فیما اعطیت وفیما امسكت خدای تعالی چندانی مال داد اورا که ثمن مال او صد وشصت هزار درم را هر زنی از
هشتاد هزار درم رسید وعاصم بن عدی صد وشصت وسق خرما بیاورد وصدقه کرد ورسول از ان قسمت کرد
ومردی بود نام او ابو عقیل انصاری صاعی خرما آورد وگفت یا رسول الله دی همه روز کار کردم دو صاع خرما مرا دادند
یکی برای عیال باز گرفتم ویکی را برای صدقه آوردم رسول گفت رو وبر سر خرما صدقه کن منافقان چون این دیدند طعن
زدند وگفتند عبد الرحمن وعاصم انچه دادند بریا دادند وخدای تعالی مستغنی است از صاعی خرما که ابو عقیل بیاورد ولکن خدای
خواست تا نام او در متصدقان باشد خدای تعالی این آیت فرستاد وگفت آنان که عیب کنند وچشم میکنند وسخریه کنند
بر آنانکه تبرع کردند وبطوع صدقات دادند از مومنان چون عبد الرحمن وعاصم وبر آنان که ایشان نمی یابند ومیندازند
الا مقدار جهد وطاقت وکوشش خویش ومال بسیار ندارند چون ابو عقیل وایشان فسوس میدارند وسخریه میکنند خدای
تعالی جزای فسوس وسخریه ایشان بدو وایشانرا جزای آن باشد ریخته ودردناک استغفر لهم او لا تستغفر لهم ان

تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم ذلك بانهم كفروا بالله ورسوله والله لا یهدی القوم الفاسقین
گفته اند که این آیت در حق عبد الله ابی سلول آمد که او گفت لا تنفقوا علی من عند رسول الله حتی ینفضوا پس ازان نزدیک
رسول آمد گفت استغفر لی یا رسول الله برای من از خدا استغفار وآمرزش خواه خدای تعالی گفت ای محمد استغفار کن
برای این منافقان یا مکن نفی استغفار تو برای وترک استغفار تو یکسان است خواهی استغفار کن وخواهی استغفار مکن
چه اگر برای ایشان هزار بار استغفار کنی مثلا خدای تعالی هرگز ایشانرا نیامرزد وتخصیص هفتاد برای ان کرد که این عدد در
عرب غایتی مستقصی است وگفته اند برای انکه اوج جمعیت است وهفت عدد اغلب خلق است چون آسمانها وزمینها
وکوهها ودریاها واقالیم واعضا وگفته اند که برای ان تخصیص هفتاد کرد که رسول بر حمزه هفتاد تکبیر کرد خدای تعالی
گفت اگر بعدد تکبیرات حمزه برای منافقان استغفار کنی ایشانرا نیامرزم انکه گفت این برای آنست که ایشان بخدای
وپیغمبر کافر شده اند وخدای تعالی هدایت نکند براه بهشت کافران وفاسقان ومنافقانرا فرح المخلفون بمقعدهم
خلاف رسول الله وكرهوا ان یجاهدوا باموالهم وانفسهم فی سبیل الله وقالوا لا تنفروا فی
الحر قل نار جهنم اشد حرا لو كانوا یفقهون فلیضحكوا قلیلا ولیبكوا كثیرا جزاء بما كانوا یكسبون حق
وتعالی ذکر آنان میکند که ایشان از غزای تبوک از پیغمبر تخلف کردند وباز پس ایستادند میگوید که شاد شدند آن باز پس ماندگان
بمخالفت وخلاف رسول وبعد از رسول وکاره داشتند ونخواستند که جهاد کنند بمالها وجانهای خویش در راه خدای وبدیگر
را گفتند که در گرما وگرم بیرون مشوید وآن غزای تبوک در فصل تابستان بود وگرمای عظیم بود وایشان بگرما تعلل کردند خدای تعالی
گفت بگوی ایشانرا که آتش دوزخ گرم ترست اگر برین گرما صبر نتوانید کردن بر گرمای دوزخ چگونه صبر خواهید کرد اگر ایشان
دریابند وزیرک وعاقل باشند گرمای دنیا بگرمای آخرت اختیار کنند انکه گفت بگوی این منافقانرا که اندک خندید در دنیا
که بسیار خواهید گریستن اندر آخرت لفظ امرست ومراد نهی است یعنی مخندید واگر جای تعجب وخنده باشد هم اندک
خندید ولفظ ولیبکوا هم امرست وامراد خبرست از بنده یعنی آن باشد که ایشان کسب میکنند وکرده باشند وخنده آنچه
که در روی ودهن پدید آید خنده انکه ممیز چیزها شنود وگریه تبسمی باشد که در روی پیدا شود وخنده غنی با جریان آب از چشم
واین فعل ما نیست برای انکه موقوف بر اختیار ما نیست وتقصد وداعی ما حاصل نمی آید وکراهت مستقیم نمیشود وچون
چنین بود تکلیف متناول نبود از انکه متناول بود اسباب آن از لهو وطرب وماننده آن ورسول خدای میگوید لو تعلمون
ما اعلم لضحكتم قلیلا ولبكیتم كثیرا اگر انچه من میدانم شما دانید اندک خندید وبسیار گریید فان رجعك الله الی طائفة
منهم فاستاذنوك للخروج فقل لن تخرجوا معی ابدا ولن تقاتلوا معی عدوا انكم رضیتم بالقعود اول
مرة فاقعدوا مع الخالفین ولا تصل علی احد منهم مات ابدا ولا تقم علی قبره انهم كفروا بالله و
رسوله وماتوا وهم فاسقون ولا تعجبك اموالهم واولادهم انما یرید الله ان یعذبهم بها فی الدنیا
وتزهق انفسهم وهم كافرون اگر چنان باشد که خدای تعالی ترا تردیک گروهی از ایشان برد وایشان از تو دستوری
خواهند تا با تو بجهاد بیرون ایند ایشانرا تمکین مکن وبگوی که شما هرگز با من بیرون نیایید وهرگز با من با دشمنان جهاد نکنید

نکنید از دو وجه یکی آنکه از شما این نشاید که شما منافقید و اعتقاد وجوب جهاد ندارید و دیگر آنکه چون از شما من این دانم شما را تمکین
نکنم از همین معنی چون چنین بود تا شما باشید با من بیرون نشاید چرا که انکم رضیتم بالقعود اول مرة برای آنکه شما راضی شدید با
تخلف نشستن پس بنشینید با زنان و کودکان و بیماران و باز پس ایستادگان ولا تصل علی احد منهم و نماز مکن بر هیچ یکی از ایشان
مفسران گفتند که عبدالله بن ابی سلول در بیماری کس فرستاد و رسول را به بالین خود حاضر گردانید رسول به بالین او شد و او را گفت
اهلکک حب الیهود دوستی جهودان ترا هلاک کرد گفت یا رسول الله من ترا به تکلیف حاضر آوردم تا من از تو استغفار خواهم اکنون
برای من استغفار کن و مرا آرزوست که پیراهن خود در کفن من کنی و بر من نماز کنی چون بمرد پسرش پیش رسول آمد و او را گفت
یا رسول الله حاضر آی رسول گفت نام تو چیست گفت حباب بن عبدالله گفت که بگو عبدالله بن عبدالله که حباب نام دیو است
بیک روایت برفت و او را کفن کرد در پیراهن خود و روایتی دیگر آنست که کفن بکرد و خواست که بر وی نماز کند جبرئیل آمد
و جامه رسول بگرفت و او را باز پس برد و این آیه بر وی خواند ولا تصل علی احد منهم مات ابدا ولا تقم علی قبره و روایتی دیگر
آنست که خواست تا بر وی نماز کند عمر خطاب گفت یا رسول الله یاد داری که فلان روز چه گفت و فلان روز چه کرد هر چه کرده بود
و گفته بود یاد رسول میداد و رسول تبسم میکرد چون بسیار بگفت رسول گفت ای عمر چند خواهی گفتن خدای تعالی مرا مخیر کرد
در استغفار ایشان گفت اگر خواهی کن استغفار و اگر نخواهی مکن و اگر من دانستمی که بر هفتاد بار استغفار زیادت کردن
فایده دارد بکردمی آنگه بر وی نماز کرد و دفن کرد او را در عقب آن جبرئیل آمد و رسول علیه السلام را از نماز کردن بر منافقان
نهی کرد و این آیه آورد که ولا تصل علی احد منهم مات ابدا نماز مکن بر هیچ یکی از ایشان که بمرده باشد و … و مقام مکن
یعنی بر قبر او حاضر مشو و این نماز نیست دعاست بعرف لغت برای آنکه در و طهارت شرط نیست و قرائت و رکوع و سجود
نیست بر مذهب اهل البیت و قرائت مکروه است و مذهب ابو حنیفه همچنین است و شافعی گفت قرائت باید از آنجا که نماز
بی الحمد منعقد نشود و اگر نماز بروز کند قرائت آهسته خواند و اگر بشب کند بلند خواند حمل بر … از شب و روز و تکبیر در وی
نزدیک اهل البیت پنج تکبیر بکند و از پس اول شهادتین بگوید و دوم تکبیر بگوید و از پس او صلوات بفرستد بر رسول و آلش
و تکبیر سیم بگوید و دعا کند بر مومنین و مومنات و تکبیر چهارم بگوید و دعا کند مرده را اگر مومن بود و بر مرده دعا کند اگر
منافق بود و تکبیر پنجم بگوید و نماز را بدو ختم کند و شافعی تکبیر اول بگوید و الحمد بخواند و تکبیر دوم بکند و شهادتین و صلوات
و دعا مومنان بگوید و تکبیر سیم بکند و دعای مرده بگوید و تکبیر چهارم بگوید و سلام باز دهد و بمذهب اهل البیت سلام
نیست و نزدیک شافعی بی طهارت درست نبود از آنجا که نماز است و تیمم نشاید با وجود آب و ابو حنیفه گفت که طهارت
باید کرد و اگر آب باشد و اگر نه تیمم باید کردن چون خدای تعالی رسول را نهی کرد از نماز گفت از بهر آن نهی کردم که ایشان بخدای و برسول
خدای کافر شدند و چون مردند بر کفر و فسق مردند و در آیت دلیلست بر بطلان قول آنان که گویند که ایمان اقرار بزبانست و عمل
بارکان باشد چه اگر چنین بودی ایشان را ثلث ایمان حاصل بودی و خدای گفتی انهم کفروا بالله و رسوله با آنکه نزدیک
ایشان ایمان زیادت و نقصان پذیرد و آنگه گفت نباید که تعجب آرد ترا مالها و فرزندان ایشان که خدای تعالی میخواهد که
ایشان را بدان در دنیا عذاب کند و جانهای ایشان بر آید و فانی شود و ایشان کافر باشند ابو علی گفت که از این آیه

ممتنع نیست از آنکه هر یکی ازین دو آیت در حق دو گروه از منافقان آمده باشد در دو وقت و چون آیت در مذمت نفاق منافقان
و وعظ مومنان آمده باشد و تحذیر ایشان که چشم دارند بمال و فرزندان و غبطه کردن بر منافقان تکرار او نکو باشد و
اذا انزلت سورة ان آمنوا بالله وجاهدوا مع رسوله استأذنك اولوا الطول منهم وقالوا
ذرنا نكن مع القاعدين رضوا بان يكونوا مع الخوالف وطبع على قلوبهم فهم لا يفقهون آمنوا
لكن الرسول والذين آمنوا معه جاهدوا باموالهم وانفسهم واولئك لهم الخيرات واولئك
هم المفلحون اعد الله لهم جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها ذلك الفوز العظيم
و چون سورتی نازل شود و در آنجا امر باشد بایمان آوردن و جهاد کردن و گویند ایشان را که ایمان آرید و جهاد کنید با رسول خدای
در دین کسانی که خداوند نعمت و ثروت و توانگری باشند از تو دستوری خواهند و گویند ترا که ما را رها کن تا با آنکسانی که نشستگان
و باز پس ماندگانند از آنان که از اهل جهاد نباشند چون زنان و کودکان و بیماران ایشان راضی شده اند که با زنان و کودکان
و بیماران باشند که ایشان در تخلف معذورند و بر دلهای ایشان مهر کرده شده یعنی نشانی نهاده اند که فرشتگان
ایشان را بدان بدانند و فرق کنند میان مومن و منافق تا برای ایشان استغفار کنند و برای ایشان لعنت و ترا فرشتگان از در این
لطفی و اعتباری باشد و این طبع و علامت مانع ایمان نباشد نه بینی که میگوید بل طبع الله علیها بکفرهم فلا یومنون الا قلیلا
که اگر مانع بودی همه را مانع بودی و وجه دیگر آنست که ایشان از آن وجه که ایمان در دل خود راه نمیدهند و نظر و اندیشه
نمیکنند چون کسانی اند که بر دل ایشان مهر کرده باشند و این مبالغتی تمام باشد در آن که ایشان ایمان نخواهند آوردن و نخواهند
داشتن آنگه گفت که لکن رسول خدای و مومنان جهاد کنند بمال و جان خود مردوار در راه خدای و خدای مثل میکند ایشان را خیرات و
نیکوییها باشد و زنان نیکو در آخرت و ایشان رستگاران باشند و ظفر یافتگان و بمراد رسیدگان و خدای تعالی ایشان را ساخته باشد
و نهاده از بهر ایشان بهشتهایی که میرود در زیر درختان آن جویهای آب روان و ایشان در آنجا جاوید و همیشه باشند که از آنجا
غایب نشوند و این فوز عظیم و ظفر بزرگوار است مر ایشان را وجاء المعذرون من الاعراب ليؤذن لهم
وقعد الذين كذبوا الله ورسوله سيصيب الذين كفروا منهم عذاب اليم ليس على الضعفاء
ولا على المرضى ولا على الذين لا يجدون ما ينفقون حرج اذا نصحوا لله ورسوله ما على المحسنين من
سبيل والله غفور رحيم ولا على الذين اذا ما اتوك لتحملهم قلت لا اجد ما احملكم عليه تولوا
واعينهم تفيض من الدمع حزنا الا يجدوا ما ينفقون انما السبيل على الذين يستأذنونك وهم
اغنياء رضوا بان يكونوا مع الخوالف وطبع الله على قلوبهم فهم لا يعلمون میگوید که آمدند نزدیک رسول
خدای کسانی که عذر بالتقصیر کنندگان بودند و ایشان را عذری نبود میخواستند تا ایشان را دستوری دهد در نا آمدن بسوی جهاد
حسن گفت که عذرهای ایشان همه دروغ بود و امیر المومنین علی علیه السلام گفت که والمعاذیر و اکثرها اکاذیب یعنی عذرها
بیش من دروغ بود و ایشان رهط بنی عامر بن الطفیل بودند در غزاء تبوک بیامدند و گفتند یا رسول الله اگر ما با تو بیاییم اعراب
طی قبیله ما را و زنان ما را تعرض رسانند ما را دستوری باشد تا مقام کنیم رسول علیه السلام گفت خدای تعالی مرا از اسرار و اخبار

شما خبر داده است قد نبأنا الله من اخبارکم ایشان چنین گفتند و عذر این اوردند و کسانی که ایشان با خدای و رسول
خدای و رسول خدای دروغ گفتند یعنی منافقان که کفر در باطن داشتند و در ظاهر ایمان داشتند محمد بن اسحق گفت
که این ایت در حق جماعتی امد از بنی عثمان بن حنان بن انمار که ایشان خویشتن را بر رسول عرضه میکردند و غرض
ایشان آن بود تا رسول ع ایشانرا دستوری دهد تا باز استند میگفتند ما بجهاد می ایم و در دل داشتند و عاقبت
وفا نکردند و نشستند و بجهاد نرفتند خدای تعالی گفت زود بود که برسد بانان که ظلم کردند از ایشان یعنی کافران
عذابی دردناک و از بهر آن منهم گفت که ایشان که تخلف کردند همه کافر بودند عذر دروغ انگیختند و بعضی مومنان
بودند و ساز و برگ سفر و جهاد نداشتند لا جرم خدای تعالی ایشانرا معذور داشت و گفت نیست بر ضعیفان
که قوت ندارند و بر بیماران که صحت ندارند و نه بر انکسانی که نیابند انچه نفقه کنند بر خویشتن و بی برگ و ساز باشند
بریشان حرجی و تنگی نباشد و بزه نیست چون نصیحت کنند خدای را و رسول او را و عمل باخلاص کنند و بر محسنان و نیکوکاران
هیچ راهی نیست یعنی هیچکس را با ایشان کاری نیست و ملامت و مذمت را راهی نیست و خدای تعالی امرزنده و
مهربانست و نیز هیچ حرجی نیست بر انکسانی که پیش تو امدند تا تو ایشانرا برداری یعنی بر چهارپای نشانی تا
ایشان با تو بیایند و جان سپاری کنند و تو گفتی ایشانرا که من هیچ چیزی نمی یابم که شما را بر انجا نشانم ایشان چون
بشنیدند ناامید گشتند برگردیدند گریان و اشک از دیدهای ایشان ریزان از غایت اندوه و الحزان از انچه
نمی یافتند انچه نفقه کنند در خدمت تو بیایند واقدی گفت که ایشان هفت مرد بودند از انصار چون ایشان بگریستند در دمان
رغبت ایشان دیدند در حال عثمان دو مرد را بر نشاند و عباس دو مرد را و یامین بن کعب سه مرد را خدای تعالی خوی
عذر ایشان بخواست و گفت ملامت را بر ایشان راهی نیست راه ملامت و مذمت بر کسانی است که ایشان
می آیند و از تو دستوری میخواهند و ایشان همه توانگران و مال داران اند راضی شده اند که با زنان و کودکان و باز
ماندگان بنشینند و بجهاد حاضر نیایند و خدای تعالی توفیق خود از ایشان باز گرفته است و مهر بر دل ایشان نهاده است
پس ایشان هیچ نمیدانند از ان سبب که نظر و تفکر نمیکنند و چیزی کسی داند که نظر و تفکر کند یعتذرون الیکم
اذا رجعتم الیهم قل لا تعتذروا لن نؤمن لکم قد نبأنا الله من اخبارکم وسیری الله عملکم
ورسوله ثم تردون الی عالم الغیب والشهادة فینبئکم بما کنتم تعملون سیحلفون بالله لکم
اذا انقلبتم الیهم لتعرضوا عنهم فأعرضوا عنهم انهم رجس ومأویهم جهنم جزاء بما کانوا یکسبون
یحلفون لکم لترضوا عنهم فان ترضوا عنهم فان الله لا یرضی عن القوم الفاسقین خدای تعالی خبر میدهد
رسول خود را و میگوید این متخلفان و باز پس ماندگان که از جهاد تخلف کردند و بهانه و علت باز پس استادند ایشان
بیایند نزدیک شما و عذر خواهند چون شما باز گشته باشید و بنزدیک ایشان آمده و فرق میان توبه و عذر آنست که توبه
رجوع باشد از گناهی که واقع شده باشد و اعتذار اظهار ان باشد که اقتضای ان کند که ان سته واقع نموده است و
توبه با خدای درست بود و اعتذار درست نبود و بعضی علما گفته اند که قبول عذر واجب بود چون صاحبش بر حق باشد چنانکه

شاعر گفته

شاعر گفت اذا اعتذر الجانی محا العذر ذنبه وکل امرء لا یقبل العذر مذنب ومذهب درست آنست که قبول توبه و
بر خدای واجب نیست در عقل و شرع چگونه واجب بود قبول عذر والمعاذیر اکثرها اکاذیب بلکه بقبول توبه متفضل باشد
انگه رسول خود را فرمود که بگو ایشانرا که عذر میارید و بهانه مجویید که من عذر شما نپذیرم و بهانه شما قبول نکنم که خدای
ما را از اسرار و اخبار شما خبر داده است و اعلام کرد که آن همه دروغ و باطل است که می گویید و زود بود که خدای تعالی
بداند و رسول خدای و مومنان هم بدانند عمل و کردار شما را که شما توبه میکنید یا نه و زود بود که شما را باز کرداننده با
خدای که او داننده پیدا و ناپیداست نهان و اشکارا داند انگه شما را خبر دهد بدانچه کرده باشید از نیک و از بد و جزا
هر یکی از نیکی و بدی بشمار ساند جای که حکم در انجا جز خدای را نباشد انگه خدای تعالی خبر داد از سر ایشان و گفت زود بود که ایشان
پیش تو ایند و سوگند خورند چون شما باز گشته باشید تا از ایشان اعراض کنید و از سر توبیخ و تقریع و ملامت ایشان در
گذرید از سر ایشان در گذرید و دست از ایشان بدارید که ایشان پلیدند یعنی و حکم عتاب و ملامت در حق ایشان فایده
نکند توبیخ و ملامت مومنان را سود ندارد در گناه که کرده باشید و ایشانرا پاک گرداند از انکه توبه کنند و با کره کردند
ایشان پلیدند بهیچ نوع پاک نگردند و جای پلیدان دوزخ است پس جای ایشان دوزخ باشد جزای گناهی اگر کرده باشند
و یاد اش انچه اندوخته باشند و این ایت دلالت میکند بر ان که حکم منافقان حکم کافرانست انگه گفت که یحلفون لکم
غرض ایشان در ان که سوگند میخورند و گمان بردند که ایشان راست میگویند اگر شما از ایشان راضی شوید که احوال ظاهر
و باطن ایشان بدانند خدای راضی نشود و خشنود نگردد از این فاسقان و منافقان از انکه او ظاهر و باطن ایشان داند الاعراب
اشد کفرا ونفاقا واجدر الا یعلموا حدود ما انزل الله علی رسوله والله علیم حکیم ومن الاعراب
من یتخذ ما ینفق مغرما ویتربص بکم الدوائر علیهم دائرة السوء والله سمیع علیم ومن الاعراب
من یؤمن بالله والیوم الاخر ویتخذ ما ینفق قربات عند الله وصلوات الرسول الا انها قربة
لهم سیدخلهم الله فی رحمته ان الله غفور رحیم حق سبحانه و تعالی میگوید که عربانی که نشو و نما و تربیت
ایشان در بادیه و بیابان باشد کفر و نفاق ایشان سختر و بیشتر باشد برای انکه در میان ایشان علما نشوند و یاد دارند و انجا
انان اند که پیرامن مدینه بودند از قبیلة اسد و غطفان و ایشان در کفر و نفاق سختر بودند و ایشان سزاوارتر باشند بانکه
حدود و شرایع و احکام شرع ندانند از انکه در بادیه بوده باشند و علما و فقها را نادیده باشند آورده اند که زید بن صوحان
را در کارزار نهاوند دست چپش جدا شده بود روزی نشسته بود با جماعتی و اخبار و احادیث روایت میکرد اعرابی
بیامد و بنشست و گوش بحدیث او کرد و گفت ان حدیثک لیعجبنی وان یدک لتریبنی حدیث تو مرا خوش می اید ولیکن دست
تو مرا بتهمت می اندازد گفت که چرا گفت برای انکه مبادا که بدزدی بریده باشند گفت دزد را دست راست برند و این دست
چپست اعرابی گفت من این دانم که راست برند یا چپ زید گفت صدق الله تعالی حیث یقول الاعراب اشد کفرا ونفاقا
واجدر الا یعلموا حدود ما انزل الله علی رسوله والله علیم حکیم او بی آن داند که احکام و حدود شرع ندانند و خدای تعالی عالم است
باحوال ایشان و حکیم است در اجرای احکام بر ایشان انگه حق تعالی اعراب را دو قسم کرد و گفت بعضی از ایشان انانند که

نفقه میکنند در سبیل خدای غرامت و تاوان میدانند و چشم میدارند تا بشما رسیدن حادثها و واقعها و گردشهای روزگار
بدو که بگردند تا که واقعه بشما رسد از مرگ و قتل که آنچه ایشان بشما میخواهند بخود رسد و آنچه بشما میپسندند با ایشان باد و
گردشهای بد بر ایشان باد و خدای شنونده گفتار و داننده کردار ایشانست و بعضی دیگر از اعراب کسانی اند که ایمان دارند
بخدای و بروز بازپسین یعنی روز قیامت که از پس او دیگر شب نباشد و آنچه نفقه میکنند در راه خدای آنرا قربانها و وسیلها
میکنند و میدانند نزدیک خدای قربة ادای فعلی باشد بران وجه که فرموده باشد طلب رضای خدای را و ثواب او را و سبب صلوات
رسول را و استغفار و آمرزش او را و دعای او را بخیر و برکت قربتی میشناسند و ثوابی و رحمتی میدانند و بحقیقت که صلوات
رسول و دعای وی ایشان را قربتی است و ثوابی و زود باشد که خدای تعالی در رحمت خود برد و بر ایشان رحمت کند که او خدایست آمرزنده
گناه کاران و بخشاینده بر بندگان کلبی گفت که این آیت در بنی اسلم و غفار و جهینه آمد وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ
الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ
جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ میگوید که سابقان پیشین و پیشی
گیرندگان اولین از مهاجر و انصار و آنکسانی که ایشان را متابعت کردند و پس روی نمودند بنیکویی و احسان با کمال
بر راه ایشان رفتند در ایمان و نصرت کردند یعنی پس از ایشان ایمان آوردند و ایشان آنان بودند که پس از مهاجر و انصار
ایمان آوردند در عهد صحابه و در عرف آنان را که در عهد رسول بودند تابعین گفتند و آنان را که پس صحابه و تابعین بودند اتباع
تابعین خوانند حق تعالی همه را فرا گرفت و در یک سلک کشید و گفت که ایشان کسانی اند که خدای تعالی از ایشان راضی است
و ایشان نیز از خدای راضی شده اند و از بهر ایشان ساخته است و نهاده بهشتهایی که در زیر درختان آن جویهای آب
روان باشد و ایشان در آنجا جاوید و مقیم باشند و این ایشان را رستگاری و ظفری عظیم باشد ثعلبی امام اصحاب الحدیث
در تفسیر آورده است که عمر خطاب این آیت چنین میخواند که والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار الذین اتبعوهم
ابی کعب او را باز داد و گفت که بگو والانصار والذین عمر قول او نشنید تا سه بار والانصار بجر خواند الذین ابی او را
بر ور دیگر دنبال چهارم عمر را گفت چرا از من نشنوی والله اقد قرات علی رسول الله والانصار والذین اتبعوهم بخدای
که من بر پیغمبر خدای چنین خواندم و تو بر بقیع غرقد قرظ میفروختی عمر گفت صدقت راست گفتی حفظتم و نسینا
و تفرغتم و اشتغلنا و شهدتم و غبنا آنگه گفت یا ابا الانصار را خدای در جمله سابقان گرفت گفت آری و با خطاب و ابن الخطاب
مشورت نکرد عمر گفت پنداشتم که درین آیت ما را رفعتی داده اند که دران با ما کس را مشارک نکردند گفت خلاف آنست که
و مصداق در اول سوره الجمعه است فی قوله وآخرین منهم لما یلحقوا بهم و در وسط سوره الحشر والذین جاءو من بعدهم
یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان و در آخر سوره الانفال والذین آمنوا من بعد و هاجروا و جاهدوا معکم
ابو موسی اشعری و سعید بن المسیب و قتاده گفتند که سابقان اولین آنان بودند که بدو قبله نماز کردند عطا گفت آنان بودند که
حاضر بودند و خلاف کردند تا آنکس که پس از خدیجه ایمان آورده بود و در خدیجه خلاف نیست که اولین او بود که ایمان آورد
عبدالله عباس و زید ارقم و جابر بن عبدالله انصاری و جماعت اهل بیت گفتند اولین کسی که ایمان آورد علی بن ابی طالب بود و

ده ساله بود بروایت مجاهد و محمد اسحق گفتند ده ساله بود و گفتند دوازده ساله بود و مجاهد گفت که از جمله نظرها که خدای تعالی
و با او خواسته آن بود که سالی قریش را قحطی افتاد و ابوطالب بسیار عیال بود رسول عم خود را گفت ای عباس ای عم قحطی
عظیمست و ابوطالب از اسباب عیال بنجورست بیا تا برویم و از و تخفیفی کنیم گفت بصواب باشد برفتند و رسول او را
گفت که ای عم ما آمده ایم تا بعضی از عیال ترا با خود ببریم ابوطالب گفت که عقیل را بمن بمانید و دیگر ازیشما دانید رسول
علی را گرفت و عباس جعفر را و علی با رسول بود تا آنگه که خدای تعالی وی را نبوت داد و علی اولین کسی بود که بوی ایمان آورد
و با او نماز کرد و جعفر با عباس بود تا آنگه که اسلام آورد و از عباس مستغنی شد اسمعیل بن ایاس گفت که جدم مردی
بازرگان بود گفت که من بمکه رفتم و نزدیک عباس فرود آمدم روزی با عباس نشسته بودم در مکه وقت زوال
آفتاب جوانی را دیدم نکوروی که بیامد و در قرص آفتاب نگاه کرد و آنگه روی بکعبه آورد و گفت الله اکبر کودکی بیامد
و بر دست راست او بایستاد و تکبیر کرد و زنی بیامد و در قفای هر دو بایستاد و تکبیر کرد ساعتی بود آن جوان رکوع
شد ایشان نیز برکوع شدند چون سر برداشت ایشان هم سر برداشتند من عباس را گفتم امری عظیم و کاری عظیمست
این چیست که ایشان میکنند نمیدانی این جوان پسر برادر منست آن کودک علی ابن ابی طالب بن عبدالمطلب و آن زن خدیجه
بنت خویلد زن محمدست و محمد دعوی میکند که خدای مرا بمان فرستاده است اسمعیل بن ایاس گفت والله ما اعلم علی ظهر
الارض احدا علی هذا الدین غیر هولاء الثلاثه بخدای که هیچکس را نمیدانم بروی زمین که برین دین باشد الا این سه کس
گوید که جدم عفیف گفت که در دل من افتاد که کاشکی من چهارمین ایشان بودمی و این حدیث آن وقت روایه کرد که اسلام
آورده بود انس بن مالک گفت که رسول علیه السلام گفت که صَلَّتِ الْمَلَائِكَةُ عَلَيَّ وَعَلَى عَلِيٍّ سبع سنین لانه لم یرفع الی السماء
شهادة ان لا اله الا الله الا منی و من علی گفت فرشتگان هفت سال بر من و بر علی صلوات دادند برای آنکه در آن هفت
سال گواهی لا اله الا الله بر آسمان نبردند الا از من و از علی معاذه عدویه گفت که از امیرالمومنین علی شنیدم بر منبر
بصره که میگفت انا الصدیق الاکبر امنت قبل ان یومن ابوبکر و اسلمت قبل ان یسلم صدیق الاکبر منم که ایمان
آوردم پیش از آنکه ابوبکر ایمان آورد و اسلام آوردم پیش از آنکه صدیق ایمان آورد ابو نخیل گفت که من نزدیک ... رفتم
در موسم حج و گفتم که در میان مردمان اختلاف میدانم چه میباید کردن او گفت الزم کتاب الله و علی بن ابی طالب فاشهد
علی رسول الله انه قال علی اول من آمن بی و اول من یصافحنی یوم القیمه و هو الصدیق الاکبر و فاروق الاعظم یفرق بین الحق
والباطل و هو یعسوب المومنین والمال یعسوب الظلمه گفت علی اولین کسی است که بمن ایمان آورد و اول کسی که دست
در دست من نهد روز قیامت و او صدیق اکبر و فاروق اعظم است فرق کند میان حق و باطل و او پیشوای مومنان
و مال پیشوای ظالمان و خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین در جمعی گفته است شعر ما کنت احسب هذا الامر منصرفا عن هاشم ثم منها عن ابی حسن
الیس اول من صلی لقبلتکم واعرف الناس بالآثار والسنن واخر الناس عهدا بالنبی و من جبریل عون له فی الغسل والکفن
من ذا الذی یردکم عنه فتعلمه ها ان بیعتکم من اغبن الغبن و مخالفان گویند که از جمله سابقان ابوبکر بود و زید بن حارثه
و گویند اگرچه علی پیشتر ایمان آورد علی کودک بود و ابوبکر پیر بود و ایمان علی را آن موقع نباشد که ایمان ابوبکر را گوییم چون

چنین بود لاجرم ایمان علی لا عن کفر بود و ایمان او غیر عن کفر بود و آنکه از دو وجه بیرون نبود اما علی را رسول ص او را دعوت
کرده بود اگر گویند دعوت نکرد گوییم علی را عیب دان نبود که وی را ایمان باید آوردن و اگر دعوت کرد و علی مکلف نبود
و محل قبول ایمان نداشت تاوان و غرامت بر رسول باشد و اگر محل قبول ایمان داشت او سابق باشد و صغر سن وی که
ازین مانع نباشد از بهر آنکه اعتبار بکمال عقلست نه بصغر سن چون روا باشد که عیسی یکساعته در گهواره پیغمبر باشد و گوید
انی عبد الله آتانی الکتاب وجعلنی نبیا و یحیی را گوید و آتیناه الحکم صبیا یعنی النبوة چرا نشاید که علی نه ساله یا ده و بروایتی
دوازده ساله مومن باشد و ایمان او موقع قبول باشد و نیز اتفاقست که علی جز یکبار ایمان نیاورد اگر آنرا موقعی نبود
چون دیگر وقت آنرا تدارک نکرد او خود مومن نباشد چه در حیوة رسول و چه بعد از وفات عثمن که امامت کردن او را
روا ندارد و الا آنکس که از اسلام نبود پس معلوم شد که ایمان بموقع قبول بوده باشد و او بر مهاجران سابق بوده است
در ایمان و اما سابقان انصار چنانکه در اخبار آمده است اهل بیعت بودند بر عقبه بیعت اول و ایشان هفت کس بودند
و در بیعت دویم هم بر عقبه هفتاد کس بودند و آن آنگاه بود که ابو زراره مصعب بن عمیر نزدیک ایشان رفت و ایشانرا
قران آموخت و او اولین کسی بود که در مدینه نماز جماعت کرد و او صاحب رایت بود در روز احد چون مردم بهزیمت شدند
او با رسول مقام کرد تا شهید شد و رسول ص در حق او گفت من او را بشر بشیر ندیدم او را که دیدم دو برد قیمتی پوشیده و دو نعلین
در پای کرده شراکش از زر و دو غلام بر راست و دو بر چپ هر یکی [illegible] در دست گرفته مردمانرا میراندند و او آن
بود که خدای تعالی در حق او فرستاد و اما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی روز بدر برادر
او گرفته شد برای حرمت مصعب او را دست باز داشتند و بند بر ننهادند مصعب را گفتند که برادرت را بند بر ننهاده ایم برای حرمت
تو گفت لا و لا کرامة بندی گران بر وی نهید تا اسلام آرد یا فدیه قبول کند بند بر وی نهادند چون خود را فدیه کرد روز احد برادر
خود را دید مصعب گفت والله که این را میکشم فرصت کوشش میداشت تا که فرصت یافت برادر خود را بکشت خدای تعالی در حق
او این آیه فرستاد فاما من طغی و آثر الحیوة الدنیا فان الجحیم هی المأوی و نام و کنیت او ابو عزیز بود وممن حولکم
من الاعراب منافقون ومن اهل المدینة مردوا علی النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم سنعذبهم
مرتین ثم یردون الی عذاب عظیم وآخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا وآخر سیئا عسی
الله ان یتوب علیهم ان الله غفور رحیم میگوید آنکسانی که گرد برگرد شما اند از عربان منافقانند که بیرون مدینه اند
مفسران گفتند که چند قبیله بودند مزینه و جهینه و اسلم و اشجع و غفار و آنچه پیرامن مدینه بودند و اندرون مدینه
هم جمعی بودند منافقانند که بر کفر و نفاق متمرد و مصر شده اند تو که محمدی ایشانرا نمیدانی ما ایشانرا میشناسیم و
میدانیم برای آنکه نفاق تعلق بباطن دارد و بظاهر مومن و مقرند و بباطن کافر و مصرند تو ظاهر ایشان شناسی و باطن
ایشان ما دانیم ایشانرا عذاب دو باره کنیم ابن عباس گفت یکبار آن بود که رسول صلی الله علیه و آله بروز آدینه بر منبر خطبه میکرد
برخاست و اشارت کرد و گفت یا فلان بیرون شو از مسجد که تو منافقی و یا فلان جمعی را نام برد و بنفاق ایشان
گواهی داد و از مسجد بیرون کرد و ایشانرا رسوا کرد و این فضیحت یک عذابست و عذاب دویم عذاب گورست و لیکن اهل

سدیست مجاهد گفت عذاب اول سبی و قتلست و عذاب دوم عذاب گورست مقاتل بن حیان گفت عذاب اول تیغ بود در
روز بدر و عذاب دوم نزدیک مرگ عطا گفت عذاب اول محن دنیا و امراضست بی عوض بیانش اینست که میگوید در
آخر سوره الا یرون انهم یفتنون فی کل عام مرة او مرتین و عذاب دوم عذاب خویشان و دوستان خود را کشتن ثم یردون پس
آنگه بازگردانند ایشانرا در قیامت با عذابی بزرگ که عذاب دوزخست چون ذکر اینها کرد گفت که وآخرون اعترفوا و جمعی
دیگر اینها اند که ایشان بگناه خود اعتراف آوردند مفسران گفته اند که ایشان جماعتی بودند که از رسول ص بازپس ماندند در غزوه
تبوک چون رسول ص برفت ایشان پشیمان شدند و گفتند ما در سایه و راحت و آسایش و رسول خدای و صحابه او در جهاد و شدت
رنج سفر بخدای که ما خود را در ستونهای مسجد بندیم و باز نگشاییم تا رسول ص ما را بازگشاید و توبه ما قبول کند همچنین کردند چون
رسول ص در آمد گفت اینان کیستند و چرا خویشتن را در ینجا بسته اند گفت اینان آنان اند که با تو بغزا نیامدند سوگند خوردند که
خود را باز نگشاییم تا آنکه تو ایشانرا بازگشایی گفت من نیز سوگند خوردم که اینانرا باز نگشایم تا آنکه مرا فرمایند ایشان تخلف کردند
و از من باز استادند و از صحبت من و از جهاد من رغبت نمودند خدای تعالی این آیه فرستاد و رسول امر فرمود تا ایشانرا
بازگشادند ایشان بیامدند و گفتند یا رسول الله مالهای ما فدای تست بفرمای تا بردارند و بصدقه دهند تا کفاره ما شود گناه ما را
و برای ما استغفار کن رسول ص گفت مرا نفرموده اند تا از مال شما چیزی بردارم خدای تعالی این آیه فرستاد خذ من اموالهم صدقة
تطهرهم از امیر المومنین علی و عبد الله عباس روایت کردند که ایشان ده کس بودند از جمله ایشان ابو لبابة الانصاری بود و هلال
و مرداس و ابو قیس ضحاک گفت هفت کس بودند عطا گفت پنج کس بودند زهری گفت آیت در ابو لبابه آمد چون بغزای تبوک نرفت
پشیمان شد خویشتن را بستون مسجد باز بست و گفت طعام و شراب نخورم تا بمیرم یا خدای توبه من بپذیرد هفت شبانه روز
هیچ نخورد تا بیفتاد و مدهوش و قوت از وی برفت خدای این آیه فرستاد و توبه او قبول کرد و رسول ص بنفس خود بیامد و او را
بازگشاد ابو لبابه گفت یا رسول الله این سرای که در وی این گناه کردم بجایگاه رها کنم و آن مال که بدوستی او تقصیر کردم
رسول ص گفت جمله مال نه ولکن یک ثلث که خدای تعالی ذکر وی کرد و آن جماعت که مثل این کردند گفت
که از جمله اینها که بازپس استادند و بغزای تبوک نیامدند نادمان اند که اعتراف آوردند بگناهان خود کردار نیکو و کردار
بد بیامیختند شاید که خدای تعالی توبه ایشان قبول کند و او آمرزنده گناهان بی پایانست و بخشنده بر بندگان و عسی از
خدای واجب بود و برای آن لفظ عسی آورد تا مکلف قطع نکند و متردد باشد میان خوف و رجا والله اعلم خذ من
اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم بها وصل علیهم ان صلوتک سکن لهم والله سمیع علیم الم یعلموا
ان الله هو یقبل التوبة عن عباده ویاخذ الصدقات وان الله هو التواب الرحیم وقل اعملوا
فسیری الله عملکم ورسوله والمؤمنون وستردون الی عالم الغیب والشهادة فینبئکم بما کنتم تعملون
وآخرون مرجون لامر الله اما یعذبهم واما یتوب علیهم والله علیم حکیم ای محمد از مالهای ایشان صدقه
بستان یعنی زکوة بعضی گفتند که این باشد کفاره ایشانست و آنست که ایشان گفتند که از جمله مالهای خود بیرون آریم خدای تعالی
گفت که همه مال ایشان برمدار بعضی از مالهای ایشان بر وجه صدقه بستان تا ایشانرا پاک و پاکیزه گردانی برکات و برکت

تنهای ایشانرا از چرک گناه و مالهای ایشانرا
از نقص روز زیادت گردانی ص

ایشانرا از منازل منافقان رفیع گردانی و دعا کن ایشانرا و از خدای تعالی در حق ایشان رافت و رحمت خود که دعای تو ایشانرا
سکونی و طمانینتی باشد و دلهای ایشان آرمیده شود بانکه خدای تعالی از ایشان قبول کرد گفته اند صلوة آنست که چون
والی مال بستاند بگوید که آجرک الله فیما اعطیت وبارک لک فیما ابقیت عبدالله بن ابی اوفی گفت که کسی چون صدقه
پیش رسول آوردی او گفتی اللهم صل علی فلان وزی پدرم صدقه نزدیک رسول برد رسول عم گفت اللهم صل علی آل
ابی اوفی ابو علی جبائی گفت که واجبست بر هر ساعی که دعا کند متصدق را چنانکه رسول عم کرد والله سمیع علیم و خدای
شنونده است می شنود گفتار ایشان و دعای ترا که بر قبول صدقات ایشان میکنی میشنود و کیفیت حال هر یکی میداند الم
یعلموا نمیدانند که خدای تعالی قبول کند توبه از بندگان خویش چون توبه بگزارند و صدقات ایشانرا بپذیرد چون از خلوص
نیت صادر گردد عکرمه گفت که چون خدای تعالی توبه ایشانرا بپذیرفت و ایشانرا با منازل خود برد منافقان طعن زدند که
اینان همان قوم اند که دیروز با ایشان حدیث نمی شایست کرد و مسالمه و مکالمه با ایشان روا نبود اکنون چه افتاد
رسول عم گفت بان خدای که جان من بامر اوست که هیچ بنده نباشد که صدقه دهد از کسبی حلال و خدای تعالی جز پاک نپذیرد
و بر آسمان نشود الا الصدقه پاک والا که آن صدقه پاک در دست کرم خدای مینهد خدای بستاند آنرا و می پروراند چنانچه
یکی از شما اسب کره را پرورانند تا یک لقمه که برای خدای داده باشند مانند کوهی عظیم شود و انگاه این آیت برخواند و ان الله
هو التواب الرحیم و خدای تعالی راکه از شان و کار او قبول توبه تایبان است و رحمت کردن و بخشودن بر بندگان و بگو ای محمد
بندگان تایب را تا ایشانرا ترغیب و تحریص شود که بکنید از اعمال آنچه خواهید که آنچه میکنید بر خدای و رسول و مؤمنان پوشیده
نیست لا محاله اعمال شما عرض خواهد افتادن بر خدای و بر پیغمبر و بر ائمه علیهم السلم پس بنگرید تا طاعت چگونه میکنید
و درین عرض دو قول گفته اند یکی آنکه بقیامت باشد و دیگر آنکه در اخبار آمده است که اعمال امت هر شب دوشنبه و پنجشنبه
بر رسول عرضه کنند و بر ائمه علیهم السلم و مراد بمؤمنان امامان معصوم اند آنگه گفت و ستردون و زود بود که شما را باز گردانند
بخدای که داناست بنهان و آشکارا خبر دهد شما را بانچه کرده باشید چون جزا و پاداش آن بشما رسد و آخرون مرجون لامر الله
و گروهی دیگر اند تاخیر کرده و باز پس داشته ایشانرا از بهر خدای و کار ایشان در مشیت توقف است یا عذاب کند ایشانرا
اگر اصرار کنند یا توبه ایشان قبول کند اگر توبه کنند و خدای تعالی داناست بر احوال ایشان حکیم است آنچه فرماید در حق
ایشان بر وفق حکمت و علم باشد و ایشان سه کس بودند کعب بن مالک گفت و بلال بن امیه و مراره بن الربیع که در
حق ایشان آمد و علی الثلاثة الذین خلفوا از غزات تبوک باز استادند اما نه از بهر نفاق لکن از تهاون و تقصیر و انگاه اجتهاد
و مبالغت نکردند در توبه که ابو لبابه و اصحابش کردند رسول عم بفرمود تا ایشانرا راندند و کس را با ایشان سلام و صلح
نبود و زنان ایشان بیامدند و گفتند یا رسول الله ما از خانه ایشان بیائیم گفت نه و لکن ایشانرا تمکین مکنید از مقاربت
برین قاعده بماندند مدت پنجاه روز با حزن و گریه و خوف و اضطراب و قلق انگه قبول توبه ایشان آمد و این آیت دلیلست
بر آنکه خدا را باشد که قبول توبه بکند و او بقبول توبه متفضل است چه اگر واجب بودی موقوف نبودی بمشیت وَالَّذِينَ
اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ

قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ
عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ
مفسران گفته اند که بنو عمرو بن عوف مسجد قبا بنا کردند و رسول را عم بیاوردند تا در آنجا نماز جماعت کردند بنو غنم
بن عوف که بنی اعمام ایشان بودند بر ایشان حسد بردند و گفتند ما نیز مسجدی کنیم در پهلوی مسجد ایشان و از رسول درخواهیم
تا آنجا نماز کند با ما و چون ابو عامر الراهب از شام باز آید او را امام این مسجد کنیم و این ابو عامر از ایشان بود پدر حنظله بود
که او را غسیل الملائکه گفتند روز احد او را بکشتند و در معرکه او را جنب یافتند رسول او را بگفت من دیدم
فرشتگانرا که از غسل او پرداخته بودند با ابریق زرین در آسمان میشدند و این ابو عامر ترسا بود و راهب بود در
در جاهلیت چون رسول عم دعوی پیغمبری کردی نزدیک پیغمبر آمد و گفت این دین چیست که آورده رسول گفت دین حنیفی
دین ابراهیم گفت بر آن دینم رسول گفت تو بر آن دین نه او گفت این دین ابراهیمست و لکن تو چیزی در آورده که
از آن نیست رسول گفت نه چنین است که تو گفتی و لکن جئت بها بیضاء نقیه ابو عامر گفت امات الله الکاذب شاطرا و حیدا
غریبا انرا که از ما دروغ میگوید خدا او را بمیراناد غریب و تنها مانده پیغمبر گفت آمین و او را ابو عامر الفاسق خواندی او برفت و گفت
هیچ قوم را نیابم که با تو کارزار کنند والا که با ایشان باشم بر تو در احد و چند غزات در میان کارزار با رسول عم و با مؤمنان کار
زار کردی روز حنین چون هزیمت از آن کفر بخشید او نیز بگریخت و بشام رفت کس فرستاد بمنافقان چندانکه توانید ساز و سلاح بدست
نهید و برای مسجد بنا کنید که من نزدیک قیصر روم میروم تا از وی لشکری بستانم تا با محمد کارزار کنم و ایشانرا از مدینه
بیرون کنم آن جماعت دوازده مرد بودند ثعلبه بن حاطب و معتب بن قشیر و ابو حبیبه بن الازعر و عباد بن حنیف و حارثه بن
عامر و پسرانش مجمع و زید و نبتل الحارث و بجاد بن عثمان و مجرج و ودیعة بن ثابت و مسجدی بنا کردند در پهلوی مسجد قبا و
و مجمع بن الحارثه امام مسجد بود چون فارغ شدند نزدیک رسول عم آمدند و گفتند یا رسول الله مگر و از آنجا آی و یکبار نماز کن
برای ما و این آن وقت بود که رسول عم ساز غزای تبوک میکرد گفت من مشغولم چون باز آیم بگویم که چه باید کرد چون رسول عم
باز گشت ایشان آمدند گفتند که ما میخواهیم تا مسجد ما آئی و آنجا نماز کنی و دعا کنی ما را برکت و رسول عم هنوز در شهر نرفته
بود پیراهن خواست تا در پوشد و برود جبرئیل عم آمد و گفت خدایت سلام میگوید و این آیت آورد وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا
مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا ای محمد آن کسانی که ایشان فرا گرفتند و بنا کردند مسجدی برای ضرر رسانیدن و کفر کردن برادران
و پسر عمان خود که اصحاب مسجد قبا اند و از سر کفر و نفاق عزت کفر را و تقویت نفاق را برای تفرقه کردن و جدائی افکندن
میان مؤمنان تا از یکدیگر متفرق شوند و کلمه ایشان مختلف گردد و از برای آنکه تا بنشینند و مستعد کنند برای کسی
که او حرب کرد با خدای و رسولش پیش از این یعنی ابو عامر الراهب تا از شام بیاید و از روم لشکر آرد و این منافقان هم
سوگند خوردند که ما نخواستیم بانچه کردیم الا الخیر و نیکوئی یعنی نماز و ذکر خدای و برای بیماران و پیران و ضعیفان کردیم
که ایشان نتوانند که بمسجد قبا آیند و برای شبهای زمستان و روزهای باران حق تعالی تکذیب ایشان کرد و گفت خدای گواهی
میدهد که ایشان دروغ میگویند آنگه رسول را نهی کرد و گفت لا تقم فیه ای آن مسجد مرو و در آنجا قیام مکن هرگز خطاب اگر چه

بارسول است امام او رسول است و جمله مومنان رسول ع چون این آیت بیامد بفرمود مالک بن الدخشم را و معن بن عدی را
که بروید و آن مسجد را ویران کنید و بسوزید ایشان برفتند و آتش در زدند کسانی که آنجا بودند بگریختند بعضی از اهل مسجد
آنجا مقام کردند آتش بایشان رسید و بعضی از ایشان بسوخت و رسول ع بفرمود تا آنجا را مزبله و موضع خاک
افکندن مردمان کردند و ابو عامر الراهب در شام بمرد غریب و وحید و شهید و مطرود و در خبرست که مجمع بن جاریه
که امام مسجد بود در عهد عمر خطاب بیامد و از و امامت مسجد قبا خواست عمر گفت لا ولا کرامة نه تو امام مسجد
ضرار بودی گفت له مهلا لا تعجل علی باکن باش و بر من تعجیل مکن که من در آن وقت جوان بودم و ایشان پیر
بودند و من قرآن دانستم و ایشان ندانستند و من بر احوال ایشان مطلع نبودم که اگر بودمی یک ساعت با ایشان
مقام نکردمی عمر او را معذور داشت و امامت مسجد قبا فرمود آنکه مرج مسجدی دیگر کرد و گفت که مسجدی
که از ابنا بر تقوی و پرهیزکاری نهاده باشند از اول روز از روزها و بنایش یعنی مسجد قبا که رسول ع از ا
بنا نهاد و در و نماز کرد و مدت مقام او بقبا و گفته اند که مسجد پیغمبرست بمدینه درین مسجد اولیتر و سزاوارترست
که نماز کنی در انجا مردانی اند که طهارت و پاکیزگی دوست میدارند و خدای تع پاکان را دوست دارد و سلمة از
عبد الرحمن بن ابی سعید الخدری پرسید که از پدر چه شنیده درین مسجد که خدای تع گفت اسس علی التقوی من اول
یوم گفت که از پدرم شنیدم که رسول ع روزی در حجره بعضی زنان بود من نزدیک او شدم گفتم یا رسول الله
این مسجد که بر تقوی بنا نهاده اند کدامست مشتی سنگریزه برگرفت و بینداخت و اشارت بمسجد خود کرد
و گفت مسجدکم هذا مسجد المدینة أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ
أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الظَّالِمِينَ لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ
حَكِيمٌ میگوید که آن کس بهتر باشد که بنای مسجد خود بر تقوی و پرهیزکاری و رضای خدای تع نهد یا آن کس
که بنای مسجد خود بر کناره جای ویران و خراب و فرو افتاده نهد که آن بشکند و او را در آتش دوزخ اندازد یا
آن کس بهتر باشد که بنای دین خود بر قاعده ضعیف نهد از باطل و نفاق که مثل او در قلت ثبات چون بنایی
باشد بر کنار رود خانه نهاده که آب زیر زمین بنای او را تهی کرده باشد همی ناگاه آن فرو افتد و بنای او
با او در قعر آتش دوزخ افتد و خدای تع ظالمان را راه ننماید براه بهشت از جابر بن عبد الله الانصاری روایت
کرده اند که گفت که آنجا که گفتم دودی دیدم که از آنجا بر می آمد خلف بن یاسین الکوفی گوید که با پدرم بحج
رفتم بآن مسجد رسیدم که پیغمبر در و بدو قبله نماز کرده بود و محراب بجانب بیت المقدس بود و آن در روزگار
بنی امیه بود و چون کار با بوجعفر منصور افتاد بفرمود تا قبله بگردانیدند که نباید که کسی بیاید و بآن قبله نماز کند
یعنی مسجد قبا و مسجد ضرار را دیدم ویران گشته و دودی از وی بر می آمد و امروز مزبله شده است آنکه حق تع گفت
و تع باز نمود که آن مسجد علامتی است ایشان را بر کفر و نفاق ایشان و کردن آن بنا در دل ایشان شکی و نفاق

بنا

ثابت که در دل ایشان باشد و زایل نشود تا دل برجای باشد مگر که دلهای ایشان پاره پاره شود و بر وجهی دیگر معنی آیت
که همیشه خراب منقطع نشود تا که دل ایشان باقی باشد و خدای تع داناست بآنچه در دلهای منافقانست از کردن
بنای مسجد ضرار حکیم است در آنچه فرمود از خراب کردن آن إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ
حقا وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ فِي
التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ
بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ محمد بن کعب گفت که چون انصار لیلة العقبه با رسول ع بیعت کردند و ایشان
هفتاد مرد بودند عبد الله رواحه گفت یا رسول الله شرطی که خدای را با ماست و شرطی که ترا هست با ما بگوی
گفت اما شرط خدای من آنست که او را پرستید و با او شرک نیارید و شرط من آنست که از آنچه جان و مال خود را
از آن حمایت کنید مرا از آن حمایت کنید گفتند گردیم یا رسول الله ما را پس ما را چه باشد گفت شما را بهشت باشد
گفتند ربح البیع فلا نقیل و لا نستقیل خدای تع این آیت فرستاد که ان الله اشتری در رستی که خدای بخرید از
مومنان نفس و مال ایشان را بهشت در بیع بایع و مشتری و دلال و بها باید مشتری خدای جبارست و دلال
محمد مختار و بایع بنده مومن دین دارست و بها بهشت دار القرارست نعم المشتری الرب الرحیم و نعم الدلال
الرسول الکریم و نعم الثمن جنة النعیم نگفت بهشت میفروشم گفت بنده نخرم از بهر آنکه هرکه چیزی فروشد
از بهر سود فروشد یا از بهر حاجت فروشد و این هردو بر خدای تع محالست و اگر گفتی بهشت میفروشم گر از مر
آن بودی که گفتی من نخرم با من بها بهشت دارم بهشت ناخریده ماندی و بنده از خیر بریده پس با من مرید
آمدی و افلاس پیدا شدی گفت که این مبایعت مرا با مومنانست که کافر مرا شناسد و اگر کافر آشنا شد چیزی
قیمتی را ز و بهای اندک بخرد و کافر از آن مترلتی ندهم که با ایشان مبایعت کنم تا از تو متابعت نباشد از و مبایعت
نباشد متابعت دلال محمد مختار باید تا مبایعت با ذو الجلال جبار حاصل شود مبایعت در سرای شرع میرود
و شارع درین میانه دلالست هرکه با این دلال آشنا نشود او را کی رسد که مبایع باشد مبایع ما نبود تا متابع نشود
فاتبعونی یحببکم الله دعوی دوستی او میکنی کمر خدمت بار میان بند تا از و بحر المحبة یابی هرکه چیزی بهای دارد
از بدلال تسلیم کند تا دلال عرضه کند تا گر آیت باشد کافر را جان و مال بهائی نیست لاجرم درین کار کس روانی
نیست هرکه چیزی با بهای دارد درین درگاه در بها ارد پس اول از تو مقرون باید تا از دلالت شفقت بود
و کان بالمومنین رحیما تا از شربت صفقه بود که ان الله اشتری من المومنین تا تو بیگانه باشی او را چه گرا کند که تو
شرا کند و چون آشنا شدی او را چه منع کند از آنکه با تو بیع کند پس اول قدم در نه و دست به بیعت ده تا بیعت
دوم دست بصفقه بیع بر دست زنند پای در نه و دست بده و جان و مال از دست بده تا چون مالت نباشد
مالت باشد و چون جانت نباشد جانان و جنانت باشد چون از ملک خود بیزار شدی بملک من در ای فردا که هیچ مالک
را با ملک و ملک من کاری نبود پس هیچکس را بر ملوکان من راه نبود ما علی المحسنین من سبیل نفس مومن شهرستانی است

وجوارح او سواد و روستاق است عروق مجاری آب و جوبها و حواس وی بروج و او را چهار حد است یکی با آدم که ابو البشر است خلقکم من نفس واحدة و یکی با ابراهیم ملة ابیکم ابراهیم و یکی با محمد مصطفی لقد جاءکم رسول من انفسکم یکی با دربت ادعوهم لآبائهم و بر وی چهار در است یکی بر توحید و شهادت کشاده و دیگر بر صدق و زیادت نهاده و یکی با اخلاص و طاعة و یکی با جمعه و جماعت نفس مومن اختیار کردم و او را خواستم از آنکه او را خواست منافق چون مرا نخواست نخواستمش ولکن کره الله انبعاثهم فثبطهم وقیل اقعدوا چون ایشان مرا نخواستند کعتمش قل انفقوا طوعا او کرها لن یتقبل منکم مومن چون مرا اختیار کرد اختیار کردمش هو اجتبیکم که نه سر در حبس تا زا شاید و نه سر بنابی رکاز او نه سرمتی و مالی در کاه ما را شاید عزیز مصر یوسف را بخرید و خواص اهلش بخدمت او مشغول کرد و اهلش را گفت اکرمی مثواه هم چنین حق سبحانه و تعالی چون ترا بخرید ملائکه ملکوت را فرمود تا بعضی حافظان تو باشند وان علیکم لحافظین و بعضی دبیران تو باشند کراما کاتبین و بعضی وکیل داران و عذر خواهان تو باشند ویستغفرون لمن فی الارض زلیخا یوسف را بخرید و دل بوی داد و او را منزل کرامت فرود آورد و آنکه محبوس کرد و آنکه مملکت بر وافتاد حق تعالی ترا بخرید و بانواع اکرام و اعزازت مخصوص کرد ولقد کرمنا بنی آدم و در زندان دنیات باز داشت الدنیا سجن المومن آنکه در زندان از سر ناز با تو راز آغاز کرد من دعانی اجبته و من سالنی اعطیته و من اطاعنی شکرته و من عصانی سترته و من عرفنی حیرته و من احبنی ابتلیته و من احبته قتلته و من قتلته فعلی و من علی دیته فانا دیته هر که مرا خواند اجابت کنم و هر که از من خواهد بدهمش و هر که طاعت آرد شکرش کویم و هر که در من عاصی شود بارش بپوشم و هر که قصد من کند مقصودش در کنار نهم و هر که مرا شناسد متحیرش کردانم و هر که مرا دوست دارد ببلاش مبتلا کردانم و هر کرا دوست دارم در اکشم و هر کرا بکشم دیت دهم و از آنکه دیت دهم دیت وی من باشم شعر ولقد تممت نقتلها فی حبها کیما یکون خصیمتی فی المحشر
حتی یطول علی الصراط وقوفنا فتلذ عینی من لذیذ المنظر فیکون اول عاشقین تحاکما یوم القیامة والخلایق حضر
آنکه پس از حبس و قتل پادشاهی تو دهد و اذا رایت ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا ترا بخرید تا ابلیس از تو طمع بردارد و بداند که ملک وی شدی بکرد تو نکردد ان عبادی لیس لک علیهم سلطان ای بنده ترا نفسی هست و مالی و سر در محنت و فتنه تواند نفس دشمن تست اعدی عدوک ما بین جنبیک و مال فتنه تست و مرا بهشتیست بی آفت نعمتیست بی محنت ولکن بکار رسانت سپار و با من نعمت بدل کن جان بیار و جنان بستان مال بده و رضای رحمن بستان رفوکر جامه کهنه و خلق بخرد برای آنکه بر اصلاحش قادر باشد خدای بی عیب بنده پر عیب بخرید و او را پسندید و عیبهای وی بپوشید و کناهش را بیامرزید در خبرست که رسول ع در بعضی سفرها بود مردی اشتری داشت بس ضعیف اشتر با وی درماند و کس او را نمیخرید نزدیک رسول آمد و با وی شکایت کرد رسول گفت که او را بمن فروش گفت یا رسول الله او را چه خواهی کردن که بهیچ کار نشاید گفت روا است رسول ع از او بخرید چون در ملک رسول آمد اشتر با قوت و نشاط شد و در میان لشکر پیش از همه اشتران رفتی اگر حسن ملکیت رسول در اشتری پیدا شود چه عجب

باشد که حسن ملکیت مالک الملوک بر بنده عاصی پیدا شود جابر بن عبدالله الانصاری گوید که رسول ع آن اشتر را بمن سپرد ببدر حاضر آمد و باحد حاضر آمد و بحدیبیه حاضر آمد رسول آنرا بمن بخشید من میداشتم او را تا پیر شد بعهد عمر خطاب پیش وی شدم گفتم چکونه شیخی را که ببدر و احد و حدیبیه با ما بود و امروز از وی کاری نمی آید گفت آن کیست گفتم این اشتر رسولست آزاد از من بخرید بیهای گران و آزاد کرد و کس را بر وی دستی نبود تو خریده خدایی و امید هست که آزاد کرده وی باشی همانا در دنیا شیطان را بر تو راهی نباشد و در آخرت هر کس چیزی خرد و بعیب او عالم بود و شرعا و یرا بآن عیب رد نتواند کرد چون علام الغیوب ترا با سائر العیوب بخرید او بآن عیب عالم بود بکناهت رد نکند تا در بندگی او بمانی که ترا بندگی او بهتر از آزادی دیگران بیت
آزاد مکن ز بندگی هیچ مرا کین بندگی از هزار آزادی به
هر که بنده بخرد و او را بنام آزاد بخواند بنزدیک بعضی فقها آزاد شود حق تعالی ترا بخرید و او را بنام مومنست و ترا مومن خواند او میدانست که هم نام خود را از آتش دوزخ آزاد کند نفس و مالت از تو بخرید تا با مردم خصومت نکنی و نگویی که مالی و حالی و احوالی و جمالی فی ارفع المنازل جلالی برای آنکه کسی برای حال دیگران با کسی خصومت نکند تا از بن در دست مسلم باشی و بر مردمان عزیز و مکرم باشی نفس و مالت بخرید تا از سر دو بدر آیی تو مانی و دل دل بر و باز کنی و بمال او را از کنی هر که او بنده خرد و بنده را مالی باشد بنده و مال سید را باشد مکر سید مال به بنده رها کند یا بنده آزاد شود حق تعالی میکوید مال تو رها کردم مرا بدان حاجت نیست و ما تنفقوا من خیر فلانفسکم مال را خوار دار که تراست و نفس را عزیز دار که آن مراست عبدی انت لی هر که بنده خرد و او را کاری فرماید و یرا اجرت نباید کرم او نگر که بنده خود را بعمل خود بخرید آنکه او را کاری فرمود و گفت ای بنده من مزدت بر منست انا لا نضیع اجر من احسن عملا هر که بنده خرد آن بنده را باز فروشد چون محتاج باشد یا آزاد کند اگر کریم باشد حاجت بر من روا نیست تا بفروشم و من اکرم الاکرمینم چه منع کند مرا از آن که ترا آزاد کنم مخلوقان که بندکان خرند برای آن خرند تا ایشان نکاه دارند من ترا برای آن خریدم تا نکاهت دارم شعر کل یرید رجاله لحیوته یا من یرید حیوته لرجاله
در سایر احوالت نکاه دارم اگر در خواب باشی و اگر بیدار قل من یکلوکم باللیل والنهار شعر یا نایما والخلیل یحرسه من کل سوء یدب فی الظلم
عادت چنان رفته است که هر که بنده خرد و فرزندی و یرا نبود هر چیزی که دارد بنام وی کند صورت حال من با تو آنست که تو بنده منی و مرا زن و فرزند نیست هر چه مراست بحکم تست الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون هر که بنده خرد و پرستار چون وی بار گرفت شرعا فروختن از وی برخاست تو بار امانت من داری که زمین و آسمان طاقت حمل آن نداشت که انا عرضنا الامانة الآیة تا امانت علیه تست بیع بر تو حرامست و ایمن باش که از ملکیت خود بیرون نکنم آنکه بار دارد تا بار بنهد و نداند که حمل حقیقی بوده است یا در فرزندش نخواند تو تن آنکاه بدین شایسته باشی که برین بمانی امانت که داری نکاه داری و در وی خیانت نکنی چه اگر چنین کنی هر چه کرده باشی که صورت فرمان برداری دارد و معنی بی فرمانی بود دیگر باد عدل بفرستم تا چون خرمن کاه جایی که آب نباشد در آتش زند

وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا قوله بان لهم الجنة یعنی خدای تع جان و مال مومنان را بخرید تا انکه ایشان را
باشد زهی بیعی که خدای تع با مومنان کرد در بهای جان مومنان هیچ چیز نپسندید جز بهشت در خبرست که اعرابی
بر رسول ص بگذشت و رسول این ایت میخواند گفت این کلام کیست گفت که کلام خدای است گفت بیع والله
مربح لا نقیله ولا نستقیله یعنی سودمند بیعیست هرگز از اقالت و استقالت نکنیم انگه با رسول ص غزا رفت و بارها
تا انکه که شهید شد اصمعی گفت که رسول ص گفت که ای دون همت تو خود را نمی شناسی مگر تا خویشتن را جز بهشت
نفروشی که بهای تو بهشتست بان لهم الجنة من یشتری قبة فی الخلد عالیة فی ظل طوبی رفیعات مبانیها
دلالها المصطفی والله بایعها ممن اراد وجبریل منادیها یقاتلون فی سبیل الله در راه خدا کارزار کنند و با دشمنان
دین جهاد کنند میکشند دشمنان خدا را و کشته میشوند در راه خدای وعده است که خدای داده است مجاهدان را وعده
ثابت و لازم در توریة و انجیل است چنانکه در قرآن و این وعده مشتمل است بر ثواب و عوض ثواب بر یقتلون
که قتال کنند و کشند و عوض بر یقتلون که ایشان کشته شوند زجاج گفت که ایت را دلیلست بر انکه جهاد واجب
بوده است بر قوم موسی و عیسی چنانکه بر امت محمد و احسنت انکه گفت که کیست وفاکننده بعهد و وعده خویش
از خدای تع یعنی کس از او وفاکننده تر نیست از بهر انکه خلف وعده قبیح است و انکه کریم و مستغنی بود بران اقدام نکند
فاستبشروا ببیعکم نیکو بیعی است که کرده اید خوش دل و شادان باشید بان بیعی که کرده اید فانی را با باقی
فروخته اید و زایل را بدایم عوض کرده اید و اینست فلاحی عظیم و ظفری بزرگوار که شما یافته اید التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ
الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ
وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ انگه صفت مومنان کرد و مدح و ثنای ایشان گفت و گفت که این مومنان
توبه کنندگان و بدرگاه من ایندگانند و عبادت و طاعت و بندگی بجای ارندگان اند ایشان اند که حمد و ثنا و ستایش بگویند
و شکر نعمت من گزارند روزه دارندگان اند و سیاحة روزه است چنانکه پیغمبر ص گفته است که سیاحة امتی
الصوم سیاحت در شرع امت من روزه باشد چنانکه زهد و عبادت امت سلف ان بود که در زمین گشتندی برای
ان روزه دار را سایح خوانند در خبرست که فردای قیامت هرکسی را جایی باشد معین مگر روزه دار را که خدای تع
او را گوید که تو در بهشت میگرد و سیاحت میکن تا انجا که ترا خوش اید فردای و سایحان غازیان باشند و سایحان
طالبان علم اند که در طلب علم سیاحت کنند و از جای بجای روند و علم از اهل علم طلب دارند و این مومنان رکوع کنندگان
و سجود کنندگان باشند بروز روزه دارند و بشب نماز قیام نمایند امر بمعروف کنند نیکو و طاعت فرمایند
و از ناشایست و معصیت باز دارند و بر حدود خدای از اوامر و نواهی و فرایض محافظت کنند ای محمد این مومنان را
بشارت ده و شاد گردان بما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ
آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ
وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ

إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ مفسران چنین گفته اند که چون ابوطالب را وفات نزدیک رسید رسول ص بر سر بالین او آمد و گفت یا عم
انک اعظم الناس علی حقا ای عم در همه جهان از حق که ترا بر منست هیچکس را نیست و ان دوستی تو که در دل منست کس
را نیست و حق تو بر من از حق پدرم بیشترست مرا یکبار بگو یعنی کلمه شهادت ابوجهل و عبدالله امیه حاضر بودند
گفتند ترغب عن ملة عبدالمطلب و بروایتی دیگر عن ملة ابراهیم گفت انا علی دین عبدالمطلب و دین ابراهیم نه ما همی از
تو شنیدیم که تو گفتی من بر ملت ابراهیم گفت که امروز نیز همین میگویم من بر ملت ابراهیم رسول ص گفت لاجرم
برای تو استغفار کنم رسول ص استغفار میکرد این ایت آمد و این باطلست از انجا که باتفاق این سوره باخر عمر رسول
آمد و ابوطالب در ابتدای اسلام فرمان یافته بود دیگر اگر این ایة درست باشد دلیل اسلام ابوطالب کند نه دلیل کفر
برای انکه گفت من بر دین عبدالمطلبم و عبدالمطلب نزدیک ما مسلمان بوده است و در اخبار ما و مخالفان انست
که وی مسلمان بوده نه در حدیث ابرهه صاحب است که عبدالمطلب نزدیک وی رفت برای اشتران خویش و گفت
ای ملک بفرمای تا اشتران من باز دهند او گفت که من پنداشتم که تو علی داری من با لشکری گران و پیلان و ان
آمده ام تا خانه که شرف شما قدیما و حدیثا در انست تا خراب کنم تو در اشتری چند گرگین سخن میگویی گفت مرا با
خود کارست و خانه را خداوندی نگهدارست ان للبیت ربا یحفظه این حدیث مومنی موحدست نه حدیث
مشرکی ملحد دیگر انکه گفت من بر ملت ابراهیم انکس که بر ملت ابراهیم بود چگونه کافر بود و رسول را میفرماید واتبع ملة
ابراهیم و از یوسف حکایت اینست واتبعت ملة ابائی ابراهیم دیگر انکه روایت کردند که رسول استغفار
میکرد و این از جمله دلایلست بر ایمان او برای انکه رسول قبله و قدوه اهل عالم است در علوم دین چگونه روا باشد
که وی این مقدار نداند که برای مشرکان مصر استغفار نشاید کرد و امروز در امت کمترین کسی این مسئله داند پس استغفار
او دلیل ایمان ابوطالب بود و چون رسول استغفار میکرد جمعی که ایمان ابوطالب بر ایشان پوشیده بود دیدند
که رسول برای مشرک استغفار میکند ایشان نیز برای مشرکان استغفار کردند خدای تع این ایة فرستاد و ایشان را
بظن خطا بر رسول خدا تنبیه کرد و گفت بر ابوطالب گمان مبرید که او مشرک بود و رسول ص برای مشرکی استغفار
کند قوله تع ما کان للنبی پیغمبر را نشاید و نرسد و مومنان را که ایشان برای مشرکان استغفار کنند و امرزش خواهند
و اگرچه این مشرکان خویشاوندان ایشان باشند پس از انکه پیغمبر را و مومنان را ظاهر شده باشد و دانسته باشند
که ایشان اهل دوزخند از انکه بر شرک و کفر مرده باشند انگه حدیث ابراهیم پیغمبر کرد و بیان انکه وی بچه علت
و سبب استغفار کرد پدرش را یعنی عمش آزر را نبود استغفار ابراهیم برای عمش آزر الا از بهر وعده که و برا داد بانکه
وآن آن بود که ابراهیم او را دعوت کرد او وعده داد ابراهیم را و گفت ایمان خواهم آورد پس استغفار فقط
بوده باشد بشرط ایمان و چنین گفته باشد که واغفر لابی اذا امن و روایتی دیگر انست که او اظهار ایمان کرد و گفت
که من مومنم ابراهیم برای او استغفار کرد و گفت واغفر لابی انه کان من الضالین بیامرز پدرم را که او از جمله
ضالان بود اگر بظاهر مرا ایمان نیاوردی چنین گفتی که بیامرز پدرم را که او از جمله ضالانست و دلیل بر انکه او در عداد

اظهار ایمان بود و او در ظاهر ایمان آورده بود دانست که گفت فلما تبین له چون ظاهر شد او را که دشمن خداست و اظهار
ایمان او نفاق است از وی تبرا کرد و بیزار شد و این علم ابراهیم ع را در دنیا بود و بعضی مفسران گفته اند که روز قیامت
باشد او پندارد که عمش مومن بوده است آن وعده او حق بود در آمد و گوید اللهم انی حق تع گوید که وی را بیار پدید او را
بر صورت کفتاری بیارند گوید که این کیست گویند که این عم تست آزر بت تراش و او بر کفر بود و با تو دروغ
گفت منافق بود عند آن حال ابراهیم از وی تبرا کند ان ابراهیم لاواه حلیم بسیار آه کننده بود و از ترس خدای و عظیم
بردبار بود و انس مالک روایت کند که زنی نزدیک رسول ع آمد و سخنی گفت که رسول را از آن کراهیتی بود عمر
بانگ بر وی زد رسول گفت که دعوها فانها اواهة گفتند اواه چه باشد گفت خاشعه باشد کعب الاحبار گفت اواه
آن باشد که چون ذکر دوزخ شنود آه کند و آن باشد که ذکر خدا بسیار کند و روایت کردند که مردی بود که ذکر
خدا بسیار کردی و روزکار خود را مستغرق بتسبیح و تهلیل گردانید و این حدیث او پیش رسول کردند
گفت او مرد اواه بود و اواه کسی باشد که قران بسیار خواند ابن عباس گفت در عهد رسول مردی بود که قران
بسیار خواندی او را وفات رسید رسول ع برو نماز کرد و او را دفن کرد آنگه گفت رحمک الله انک کنت اواها
و گفته اند که آن باشد که آواز بلند بردارد بذکر خدای و دعای قرآن و در آن میان آه بسیار گوید در خبر ست که ابراهیم
بسیار گفتی آه من النار قبل ان لا ینفع آه آه از آتش دوزخ پیش از آنکه آه سود ندارد وما کان الله لیضل
قوما بعد اذ هدیهم حتی یبین لهم ما یتقون ان الله بکل شیء علیم ان الله له ملک السموات
والارض یحیی ویمیت وما لکم من دون الله من ولی ولا نصیر مجاهد گفت که چون خدای تع مسلمانان را
نهی کرد از آنکه برای کافران استغفار کنند اما آنکه پیش از این استغفار کرده بودند گفتند یا رسول الله پس حکم ما چیست
که ما ندانستیم استغفار نشاید کردن خدای تع این آیة فرستاد و گفت که خدای تع حکم نکند و نام بر گروهی بضلالت
پس از آنکه ایشان را توفیق ایمان و هدایت داد و با ایشان الطاف کرد و ایشان عند آن اختیار ایمان و طاعت کردند
تا آنکه بیان کند ایشان را آنچه واجب است از آن اجتناب کردن آیت اگرچه خاص است در استغفار برای مشرکان
اما عام است برای جمله معاصی مقاتل و کلبی گفته اند که چون خدای تع باحکامی فرمود از فرایض و مسلمانان را یاد گرفتند و
کار بستند چون غایب شدند مصلحت متغیر شد و آن را منسوخ کرد چون باز آمدند صحابه را دیدند که بر خلاف آن
عمل میکردند گفتند یا رسول الله حکم ما چیست در آن که ما عمل کردیم و ندانستیم که منسوخ شد حق تع این آیت فرستاد و
گفت که خدای تع ابطال عمل قومی نکند که ایشان بر منسوخ عمل کرده باشند از سر نادانی نه بقصد تا آنکه بیان کند
برای ایشان احکام ناسخ را و آنچه ایشان را از آن پرهیز باید کرد و خدای تع بهمه چیزی عالمست آنچه مصالح در آن
باشد از آن بیان کند و این مفوض بحکم و علم خدای است از آنجا که ملک آسمان و زمین او راست خلقا و ایجادا و احکاما
و تغیر او را رسد و تصرف بر حقیقی او را باشد که اوست قادر بر آنکه مرده زنده گرداند و زنده را بمیراند و شما را
که خلقانید بجز او یاری و یاوری نیست متولی کار شما اوست لقد تاب الله علی النبی والمهاجرین والانصار

الذین اتبعوه فی ساعة العسرة من بعد ما کاد یزیغ قلوب فریق منهم ثم تاب علیهم
انه بهم رؤف رحیم میگوید که بازگشت و باسر رحمت رفت خدای تع بر پیغمبر و بر مهاجر و انصار و توبه ایشان
قبول کرد از پیغمبر در وجود نیامد چیزی که موجب توبه باشد اما ابتدا انعام او کرد از بهر آنکه او سبب توبه مهاجر و انصار
بود و توبه پیغمبران از گناه نباشد برای آنکه ایشان از گناههای صغیره و کبیره معصوم اند توبه ایشان بر سبیل خشوع و انقطاع
باشد با خدای تع و اظهار رضا و رواست که لقد تاب الله بالنبی علی المهاجرین والانصار خدای تع بسبب پیغمبر توبه
مهاجر و انصار قبول کرد و بر ایشان رحمت کرد از مهاجر و انصار که متابع پیغمبر بودند در ساعت دشواری و تنگی
طعام و شراب و نایافت شدن چهارپای در غزای تبوک جابر بن عبد الله الانصاری گفت ایشان را سه عسرت بود عسرت
آب و عسرت زاد و عسرت چهارپای خستگی و ماندگی و نابودن چهارپای بحدی بود که ده مرد را یک اشتر بود که بنوبت
بر نشستندی و زاد ایشان خرما بود و جو بود و روغن گاو طعم بگردانید یک خرما از مرد دیگر فشدی و مردی در
دهان نهادی و یکبار بمکیدی و بصاحبش دادی تا مرده مرد بگردانیدندی آنکه استخوان آمده بودی آنکه جرعه آب
بر سران مار خوردندی ابن عباس گفت که زنی آبی صحابه بجایی رسیده بود که روزی بمنزلی فرود آمده بودیم گرمگاه
تشنگی بر ما غالب شد چنانکه نزدیک بود که نفس ما منقطع شود مرد بود که اشتر را میکشت و آب و تری که در
شکم او بود میخورد صحابه نزدیک رسول آمدند و گفتند که ما از تشنگی هلاک شدیم دعا کن تا خدای تع ما را آبی دهد رسول دست
برداشت و دعا کرد و بارانی عظیم و سیلی بسیار در آمد ما آب خوردیم و آب برداشتیم چون از لشکرگاه بیرون
رفتیم همه زمین را خشک یافتیم و باران جز در لشکرگاه نبود و اینهمه پس از آن بود که نزدیک گشته بود که دلهای جمعی
بجنبد و بگردد از آنکه بر ایمان و اتباع رسول ثابت باشد و اینهاآن بودند که در ساعت عسرت و سختی از بیزادی
و بی برگی ایشان را رنج رسید و نزدیک بود که دل ایشان از راه حق میل کند و برگردد حق تع ایشان را توفیق
و لطف هدیه کرد تا ثابت کردند و توبه ایشان بپذیرفت چون توبه کردند از آن خطرات و وسواس او انه
که بر بندگان خویش رحیم و مهربانست گفته اند که ابو خیثمه از رسول باز استاده در غزای تبوک و روزی گرم روز
گرمگاه در آمد زنان او جای رفته بودند و آب زده و جامه افکنده و آب بر سر نهاده و طعامی ساخته و زنان پیش
بخدمت او استاده گفت من روا دارم که اینجا نشینم با چنین حال و رسول خدای و صحابه با سلاح در گرما و سرما و رنج
و بی برگی والله که من با این زنان حدیث نکنم تا آنکه که از پس رسول برفت تا که بتبوک رسید مردم چون او را بدیدند گفتند
یا رسول الله از راه سواری می آید رسول گفت ابا خیثمه است ابو خیثمه پیش رسول آمد رسول پرسید که چگونه بود که باز
استادی و آنکه بیامدی وی آنچه رفته بود حکایت کرد خدای تع این آیه فرستاد و گفت پس از آنکه گروهی چون
ابو خیثمه و مانند او از جماعتی که از صحابه رسول باز استادند نزدیک بود که بگردند حق سبحانه و تع ایشان را توفیق
داد تا برفتند و رضای رسول حاصل کردند وعلی الثلاثة الذین خلفوا حتی اذا ضاقت الارض علیهم
بما رحبت وضاقت علیهم انفسهم وظنوا ان لا ملجا من الله الا الیه ثم تاب علیهم

لیتوبوا ان الله هو التواب الرحیم یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین حق سبحانه
و تعالی میگوید بران سه شخص که ایشان تخلف کردند باز آمدن غزاه تبوک باز استادند تا قبول توبه ایشان تاخیر کردند
و باز پس داشتند پس از انکه توبه دیگران قبول کردند تا که ایشان از حسرت و سرگشتگی در کار خویش چنان شدند که زمین با همه
فراخی بر ایشان تنگ شد خود را هیچ جای قرارگاهی نیافتند و دل ایشان از غم و اندوه بر ایشان تنگ گشت و یقین
دانستند که ایشان را از خدای تعالی هیچ ملجای و پناهگاهی نیست و گریزی از خشم خدای الا آنکه بدرگاه او گریزند و پناه بوی
دهند پس از انکه حال ایشان چنین شد خدای تعالی برحمت بر ایشان گشت و ایشان را توفیق داد و لطف کرد تا اختیار توبه
کردند و اگر در مستقبل ایام از ایشان و امثال ایشان گناهی در وجود اید و توبه کنند توبه ایشان بپذیرد که اوست خدایی که
توبه پذیرنده و تا پیمان و بخشاینده و بیکانست این سه کس دیگر ایشان را کعب بن مالک بود و مراره بن الربیع و هلال بن امیه کعب
گفت که من در هیچ غزوه از رسول علیه السلام تخلف نکردم چون غزاه تبوک بود و رسول ساز رفتن میکرد و گرمای گرم بود و هنگام
میوه مرا آن وقت خوش می آمد با میوه و سایه ولکن عزم داشتم که بروم و استر را ساز راست کردم و چیزی
دیگر میبایست که بدست نبود میگفتم که امروز و فردا بخرم که تا رسول علیه السلام برفت و من و مراره بن الربیع و هلال بماندیم
مرا پشیمانی سخت پدید امد از انجا که در همه مدینه جز زنان و کودکان و بیماران و جمعی منافقان کسی دیگر نمانده بود
و چون مردم با رسول بسیار بودند نظر وی بهر یکی نرسید مرا یاد کرد تا که به تبوک رسید گفت ما فعل کعب بن مالک
یکی گفت که او را از آمدن تنعم منع کرد و خوشی داری معاذ گفت خلاف انست که تو میگویی ما از و الا خیر ندانیم
چون رسول علیه السلام غزای تبوک تمام کرد و روی بمدینه نهاد با خود اندیشه کردم که چه وجه عذر آریم که هیچ بهتر از ان
نیست که راست گوییم چون رسول علیه السلام در مدینه آمد اول بمسجد رفت و دو رکعت نماز بگزارد و عادت او این
بودی انکه که بدیرفته بودند سر کس می امدند و عذری بدروغ می آوردند رسول قبول میکرد و برای ایشان استغفار میکرد
من در پیش رسول شدم در روی من تبسمی کرد با خشم و گفت نه چهار پای خریده بودی تا پای گفتم یا رسول الله
جز راست نتوان گفت مرا هیچ عذر نبود تقصیر کردم و در آمدن کاهلی کردم و امید میدارم که بسبب راستی گفتن
من خدای توبه من قبول کند و مرا عفو کند رسول علیه السلام روی بقوم کرد و گفت که این مرد راست گفت انگه مرا گفت که برخیز
و برو تا خدا اراده تو چه حکم باشد برخاستم و از مسجد بیرون آمدم قوم روی در من نهادند و مرا ملامت کردند
که چرا عذر نخواستی تا از تو قبول کردی و برای تو استغفار کردی من گفتم اگر دروغ گفتن نجاتی باشد در راست
گفتن اولیتر بود و از انجا برفتم و رسول علیه السلام صحابه را گفت که با ایشان سخن نگویید و اختلاط نکنند هیچکس گرد ما نگشت
و با ما سخن نگفت و جواب سخن ما نداد دل تنگ شدیم و چنان دانستیم که جهان تاریک و متغیر است و چنان شدیم
که خانها و منازل ما نه آنست که بود و من در مسجد میشدم بنماز رسول بگوشه بمن باز نگرستی و روی از من بگردانیدی
و زنان ما از ما دور شدند و ما در دل تنگی و گریه و جزع ماندیم تا من شبی برخاستم و بیام سرای پسر عم فرو شدم و برو
سلام کردم جواب نداد و چند انکه کردم با من سخن نگفت گفتم بخدای بر تو سوگند میدهم که تو میدانی که من خدا و رسول را

دوست

دوست دارم جواب نداد تا اخر گفت که خدای بهتر داند از انجا بیرون آمدم روز دیگر در بازار مدینه نشسته بودم مردی از سواد
بازار آمد و گفت کعب بن مالک کدامست او را بمن راه نمودند بیامد و نامه بمن داد از ان ملک غسان در ان نوشته بود
که چنین شنیدم که صاحب تو ترا جفا کرده است و برانده و چون تو مردی ضایع نمانی پیش من ای تا انچه مراد تو باشد
حاصل گردد گفتم که این تمامی محنت است و آن نامه را بسوختم چون چهل روز برامد رسول مرا گفت از زن دور باش گفتم
یا رسول الله طلاقش دهم گفت نه ولکن با وی نزدیکی مکن من بخانه رفتم و او را گفتم که برخیز و بخانه خود رو و ان کس را
نیز همین فرمود زن هلال پیش رسول آمد و گفت یا رسول الله او مردی پیرست و احتیاج ندارد اما از خدمت کاری
گزیرش نباشد دستوری بخش تا او را خدمت کنم که روا باشد برین کار صد و پنجاه روز بگذشت بر بام سرای
خویش نماز بامداد میکردم از سر کوه سلع ندایی شنیدم که بشارت باد ترا ای کعب من بسجده اندر افتادم و دانستم
که خدای فرج فرستاده آنست همان ساعت سواری میتاخت و بشارت می آورد من آن جامهها که داشتم
باو دادم و برخاستم و بمسجد رفتم چون از در مسجد در رفتم ابو طلحه برخاست و مرا در کنار گرفت و گفت مبارک باد
که خدای توبه شما قبول کرد من پیامدم و بر رسول سلام کردم و روی رسول از شادی و بشارت روشنایی میداد
مرا گفت که بشارت باد ترا بهترین روزی که در عمر تو بوده تا که از مادر بزاده گفتم یا رسول الله ام من عندک ام من
عند الله گفت که بلی از نزدیک خدای و این ایت برخواند لقد تاب الله تا انجا که وکونوا مع الصادقین من گفتم
یا رسول از توبه انست که من عهد میکنم که جز از راست نگویم و از جمله مال خود بیرون آیم و صدقه کنم گفت نه
بعضی بده و بعضی باز گیر و خدای تعالی ببرکت صدق من و صدق ان دو یار من ما را توبه کرامت کرد و قبول کرد اما
جنانست که در باقی عمر ما را نگاه دارد از آنکه دروغ گوییم پس این سه کس انها بودند که از رسول تخلف کردند نه
از سر نفاق ولکن از سر تکاسل و توانی انکه حق تعالی خطاب کرد و گفت ای مومنان از خدای بترسید و با صادقان
و راست گویان باشید تا مراد با صادقان کیست نافع گفت که محمدست و آل محمد و از محمد باقر ع این روایت کردند
کلبی از ابن عباس روایت کرد که علی بن ابی طالبست و فرزندانش از ائمه که صادقان اند در دین خدای بگرداند
وکفار روایات بعضی دیگر گفته اند مراد انان اند که درین ایة ذکر ایشان کرده است رجال صدقوا ما عاهدوا الله
علیه فمنهم من قضی نحبه عبیده بن حارث بود و حمزه بن عبد المطلب و منهم من ینتظر علی ابن ابی طالب ع بود ابن جریج گفت
که مهاجران اند لقوله تعالی للفقراء المهاجرین الی قوله هم الصادقون در خبرست که لا یزال العبد یصدق حتی یکتب عند الله
صدیقا همیشه بنده راست گوید تا انکه که نام وی در جریده صدیقان نویسند و همچنین دروغ گوید تا چندان دروغ
گوید که نام وی در جریده دروغ زنان نویسند و پیغمبر گوید علیکم بالصدق فانه یهدی الی البر والبر یهدی الی الجنة راست
گوید که راستی ببر رساند و بر بهشت راه نماید و دور باشید از دروغ که دروغ بفجور راه نماید و فجور بدوزخ
در خبرست که روزی ابوذر غفاری حدیثی از رسول روایت میکرد جمعی ویرا تصدیق نمیکردند چون رسول درآمد شکایت
با رسول کرد و رسول علیه السلام گفت ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء علی ذی لهجة اصدق من ابی ذر و درین سخن بود که امیر المو

علی را در مسجد در آمد رسول ص گفت لا انه الرجل المقبل فانه الصدیق الاکبر والفاروق الاعظم ما کان لاهل المدینة ومن حولهم من الاعراب ان یتخلفوا عن رسول الله ولا یرغبوا بانفسهم عن نفسه ذلک بانهم لا یصیبهم ظمأ ولا نصب ولا مخمصة فی سبیل الله ولا یطئون موطئا یغیظ الکفار ولا ینالون من عدو نیلا الا کتب لهم به عمل صالح ان الله لا یضیع اجر المحسنین ولا ینفقون نفقة صغیرة ولا کبیرة ولا یقطعون وادیا الا کتب لهم لیجزیهم الله احسن ما کانوا یعملون ظاهر این کلام خبر است و معنی وی نهی است مومنان اهل مدینه را و غیر ایشان را از آنکه از رسول خدای تخلف نمایند میگوید که نباشد و نرسد و روا نبود اهل مدینه را و آنان را که پیرامن مدینه باشند از اعراب جهینه و مزینه و اشجع و بنی غفار که از تقدم باز استند در غزوهایی که رود و نه آنکه رغبت نمایند بخویشتن و تن و جان خود از تن او که خود را نگاه دارند و او را نگاه ندارند و تن و جان خود فدای رسول گردانند بلکه واجب باشد بر ایشان بر هر غزوی از غزوات که پیغمبر رود در رفتن با وی و جان و مال خود را فدا کردن و این وجوب ایشان را سبب آنست که چون ایشان بروند هیچ چیز با ایشان نرسد از تشنگی و رنج راه و گرسنگی در راه خدای و جهاد با مشرکان و پای بر هیچ ننهند و هیچ قدمی برندارند که در آن کافران را غیظی و خشمی باشد و نیابند از دشمنان یافتی از کشتن و غارت کردن و سبی کردن الا که بهر چیزی از آن ایشان را نوشته عمل صالح و کردار نیکو نویسند و ایشان در این آنچه کنند نیکوکار باشند و خدای مزد نیکوکاران ضایع نگرداند در حکم این آیت مفسران اختلافست قتاده گفت که خاص است بر رسول ص که او چون بنفس خود بجهاد رفتی هیچکس را نبودی که تخلف کردی اما آنکه بعد از و بودند از ائمه واجب نباشد بر جمله مسلمانان مساعدت کردن بلکه چون بعضی قیام کنند از دیگران ساقط شود اوزاعی و ابو جابر و جمعی گفتند که آیت عامست ابن زید گفت این آنگاه بود که در مسلمانان قلتی بود چون مسلمانان بسیار شدند آیت منسوخ شد بقوله و ما کان المومنون لینفروا کافة و این قول صحیح است از آنجا که درست شد که جهاد از فروض کفایتست که اگر منسوخ نبودی از فروض اعیان بودی آنگه گفت و لا ینفقون و هیچ نفقه نکنند از خرد و بزرگ و کم و بسیار در جهاد و هیچ راه نروند و قطع هیچ وادی نکنند در رفتن بجهاد دشمنان و هیچ قدم برندارند الا که از بهر ایشان عمل صالح نویسند تا خدای تعالی بوقت جزا ایشان را پاداش دهد بهتر و نیکوتر از آنچه کرده باشند امیر المومنین و ابو الدردا و ابو هریره روایت کردند که پیغمبر ع گفت هر که او نفقه فرستد برای غازیان و او در خانه نشسته بود بهر درمی هفتصد درم ثواب نویسند او را و هر که او بنفس خود غزا رود و بهر درمی که در آن خرج کند خدای تعالی او را روز قیامت بهر درمی هفتصد هزار درم عوض دهد آنگه این آیه بخواند والله یضاعف لمن یشاء و ما کان المومنون لینفروا کافة فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون ابن عباس گفت رضی الله عنهما چون رسول ص علیه و آله بغزوه رفتی هیچکس باز نه استادی الا معذوران اصحاب بلایا و منافقان چون خدای تعالی آیات فرستاد و عیب و نفاق ایشان آشکارا کرد مسلمانان گفتند که ما از این پس هرگز باز نه استیم اگر رسول رود و اگر لشکری فرستد چون رسول ص لشکری را نام زد کردی جمله مسلمانان

پیرون رفتندی و رسول را ع تنها رها کردندی خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت که مومنان نباید که جمله بروند و رسول را تنها رها کنند چرا از هر گروهی طایفه بیرون نروند و گروهی با رسول مقام نکنند تا از و فقه آموزند و قوم خود را که رفته باشند چون باز آیند از غزا فقه بیاموزند و وعظ و زجر کنند ایشان را کلبی گوید که آیت در بنی اسد آمد که ایشان را قحطی عظیم رسید برخاستند با زنان و کودکان بمدینه آمدند و گفتند ما آمده ایم تا از رسول فقه آموزیم نرخها گران کردند و راهها پلید میداشتند خدای تعالی آیت فرستاد که چگونه نکردند چرا از هر گروهی طایفه و جماعتی نرفتند تا در دین اسلام فقه و شریعت بیاموزند و چون نزدیک قوم خود روند ایشان را بیم کنند و خبر دهند از آنچه خدای و رسول خدا گفته است تا ایشان حذر کنند از معاصی آیت را دلیلست بر آنکه طلب علم فریضه است و اگر ممکن نشود که جمله روند از طلب علم بعضی روند و علم بیاموزند و باز آیند و بقوم خود آموزند که اگر ممکن باشد که همه روند بر همه واجب بود لقوله ع طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة یا ایها الذین آمنوا قاتلوا الذین یلونکم من الکفار و لیجدوا فیکم غلظة واعلموا ان الله مع المتقین و اذا ما انزلت سورة فمنهم من یقول ایکم زادته هذه ایمانا فاما الذین آمنوا فزادتهم ایمانا و هم یستبشرون و اما الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم رجسا الی رجسهم و ماتوا و هم کافرون ای مومنان و ای گروندگان قتال کنید و جهاد با آنانکه بشما نزدیکند از کافران و متعلق اند بشما از خویشان و همسایگان و نزدیکان و باید که با ایشان درشتی کنید و در شما درشتی یابند و رفق و کمی نه بینند و بدانید که خدای تعالی یار پرهیزکاران و متقیانست آیت را دلیل است بر آنکه قتال با جمله کافران واجبست و ابتدا با آنکس باید که نزدیکتر بود چنانکه گفت و انذر عشیرتک الاقربین و رسول خدا ابتدا بقوم خویش کرد و گفته اند که مراد با این کافران قریظه و نضیر و فدک و خیبر بود و این نیکو نیست برای آنکه سوره در سنه تسع نازل شد و رسول از کار ایشان پرداخته بود آنگه گفت که چون سورتی نازل شود از جمله منافقان کس باشد که گوید یعنی منافقان یکدیگر را گویند که کیست از شما که این سوره ایمان او زیادت گردانید و این بر سبیل تهکم و سخریت گویند یعنی بار نزول این سوره هیچ از ایمان ما نیفزود حق تعالی جواب ایشان گفت که اگر ایمان شما نیفزود ایمان مومنان بیفزود و ایشان بنزول این سوره شادمان و خوش دل شدند و اما آنان که در دل ایشان شکی و نفاقیست این سوره کفر بر کفر ایشان بیفزود و در دل ایشان کفر و نفاق بود بتجدید وحی و نزول سوره کفر ایشان زیاده و مستحکم شد و ایشان بمردند و همه کافران بودند تا ایمان زیاده و نقصان پذیرد بیار سلف این بوده اند و از صحابه روایت کرده اند و حدیث رسول ص که گفت لو وزن ایمان علی بایمان اهل الارض لرجح ایمان علی و از امیر المومنین روایت کرده اند که او گفت الایمان یبدو لمظة بیضاء فی القلب فکلما ازداد الایمان عظما ازداد ذلک البیاض حتی یبیض القلب کله و ان النفاق یبدو لمظة سوداء فکلما ازداد النفاق ازداد ذلک السواد حتی یسود القلب کله و این النفاق آنکه گفت بخدای که اگر دل مومن بشکافی سپید یابی و اگر دل منافق بشکافی سیاه یابی این روایت اما حقیقت زیادتی ایمان زیادتی ادله و طرائق باشد و در هر دلیلی که نظر کنند علم بمدلولی حاصل شود و ایمان ناقص و اسباب از آنکه ایمان عبارتست از جمله علوم توحید و عدل و نبوت و امامت و وعده و وعید اینهمه تا مجتمع نشود از ایمان

نکواند پس بعضی ازین علوم ایمان نباشد واگرچه علم باشد اَوَلَا یَرَوْنَ اَنَّهُمْ یُفْتَنُوْنَ فِیْ کُلِّ عَامٍ مَّرَّةً اَوْ مَرَّتَیْنِ ثُمَّ لَا یَتُوْبُوْنَ وَلَا هُمْ یَذَّکَّرُوْنَ وَاِذَا مَا اُنْزِلَتْ سُوْرَةٌ نَّظَرَ بَعْضُهُمْ اِلٰی بَعْضٍ هَلْ یَرٰىکُمْ مِّنْ اَحَدٍ ثُمَّ انْصَرَفُوْا صَرَفَ اللّٰهُ قُلُوْبَهُمْ بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا یَفْقَهُوْنَ می این منافقان نمی بینند و نمیدانند و اعتبار نمیگیرند از انکه هیچ سال برایشان نمیگذرد تا ایشانرا یکبار و دو بار امتحان و ابتلا نمیکنند بانواع بیماری و اوجاع بشده و سختی و قحط و رسوائی و فضیحت باظهار نفاق و انکه ایشان باز نمیگردند و توبه نمیکنند و متعظ نمیگردند و در آیات و عبر و امثال تفکر و اندیشه بجای نمی آرند و چون سورتی فرود آید ایشان بچشم با یکدیگر نظر و بار و اشارت کنند آن انکار و حجی که در دل ایشان بود و با یکدیگر گویند که هیچکس از مسلمانان شمارا می بیند یعنی هیچکس را از مومنان بشما نظری هست که اگر باشد بنشینند و بر جای باشند و اگر مسلمانانرا با ایشان نظر نبود برخیزند و برفتند تا ازانبان شنیدن از ترس انکه مبادا که در حق ایشان بود پس ایشان بازگشتند که خدای دلهای ایشانرا گرداند از رحمت خویش و از انچه در دل مومنانست از انشراح صدر بعقوبت انکه ایشان اندیشه نمیکنند و انچه وا میت برایشان میدانند لَقَدْ جَآءَکُمْ رَسُوْلٌ مِّنْ اَنْفُسِکُمْ عَزِیْزٌ عَلَیْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِیْصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنِیْنَ رَءُوْفٌ رَّحِیْمٌ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِیَ اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیْمِ بدرستی که امد پیغمبری هم از شما نه مجهولی که شما ویرا نشناسید و حسب و نسب او ندانید و اصل و شرف و دیانت و امانت شما را معلوم نباشد او از عرب است و فرزندان اسمعیلست ابن عباس گفت در عرب هیچ قبیله نیست که وی در نسب رسول نیست از مضری و ربیعی و یمانی و غیره و صادق گفت که از ولادت جاهلیت هیچ بوی نرسید یعنی از پدران او هیچ کافر نبودند در اخبار آمده است که پدران او بعضی انبیا بودند و بعضی اوصیا بودند و بعضی ملوک و رسول و فاطمه زهرا علیها السلم من اَنْفَسِکُمْ خواند یعنی پیغمبری بشما امد از محتشم ترین و نفیس ترین شما قتاده گفت او را از شریفترین ایشان کرد تا حسد نبرند مرو نبوت عزیز علیه سخت است بر او دشوار است کفر و ضلالت و در عذاب افتادن شما حریص است بر اصلاح حال و هدایت و ایمان شما مهربان و بخشاینده است بر مومنان یحیی بن جعده گفت که عمر خطاب هر کسی که آیتی اوردی از قران ثبت نکردی تا دو گواه گواهی ندادی بر این ایت که این دو ایه مردی بیاورد چون بیاورد بنوشت و گفت که گواه نمیخواهم کان والله کذلک بخدای که رسول خدای چنین بود گفته اند که این اخر آیتی است از قران که فرود آمد و این سوره اخرین سورتیست که یکبار فرود آمد آورده اند که مردی صالح رسول ع را بخواب دید که نشسته بود و جمعی صحابه با وی نشسته بود مردی از جمله اشنایان در آمد و خواست تا بنشیند رسول ع دست او گرفت و بر بالای صحابه نشاند گفتند یا رسول الله این کیست که او را رفعت دادی بر بزرگان صحابه گفت این مردیست که در عقب هر نمازی اخر سوره برائت خواند از اینجا که لَقَدْ جَآءَکُمْ رَسُوْلٌ مِّنْ اَنْفُسِکُمْ تا اخر سوره فَاِنْ تَوَلَّوْا پس ای محمد اگر برگردند از متابعت و قبول قول تو و عرض کنند از ایمان آوردن تو بگوی که بسست مرا با خدای نصرت و معاونت او مرا بکس حاجت نیست و بجز او خدای نیست توکل بر وی کردم و اعتماد من بوست

و او خداوند

و او خداوند عرش بزرگوار است سعید جبیر از ابن عباس پرسید ازین سوره قال تلک الفاضحة این سوره رسوا کننده است و این سوره همیشه می امد منهم و منهم در بیان حال ایشان تا که برسیدم که هیچ نماند الا ما الا ذکر وی کرده شود

تمت سورة توبه والحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله اجمعین

صدونه آیتست

ابی بن کعب از رسول روایت کرد که هر که این سوره بخواند خدای تع ویرا بعدد هر که ایمان داشت بیونس و انکه نداشت و بعدد انکه غرق شدند با فرعون ده حسنه نویسد بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الٓرٰ تِلْکَ اٰیٰتُ الْکِتٰبِ الْحَکِیْمِ اَکَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا اَنْ اَوْحَیْنَآ اِلٰی رَجُلٍ مِّنْهُمْ اَنْ اَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْٓا اَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْکٰفِرُوْنَ اِنَّ هٰذَا لَسٰحِرٌ مُّبِیْنٌ قتاده گفت که الر نامی است از نامهای قران ابو روق گفت که ابتدای سوره است و گفته اند که قسم است عکرمه و سعید جبیر گفتند که الر و حم و نون جمع کنی الرحمن باشد و گفته اند که نام این سوره است یعنی این سوره ان ایات کتاب حکیم و محکم و مراد بان توریه و انجیل و کتابهای پیشین است و این قول قتاده و مجاهد است و دیگران گفتند که قرانست و گفته اند که لوح محفوظ است یعنی انچه این سوره با ان آیات قران متضمن است از ایات خدای می خوانم که ان رسول و قران میدانم انچه در ضمایر دارند از انکار قران ایات کتابی محکم است و از باطل و دروغ هیچ در وی نیست حاکم و حکم کننده میان حلال و حرام و بهشت ازا که طاعت خدای دارد و دوزخ ازا که در خدا عاصی شود و بارزاق و اجال برو فق اراده بحسب مصلحت انکه گفت که می عجب باشد مردمانرا و عجب ایشانرا از انکه با وحی فرستیم بمردی از ایشان و از اصل و نسب ایشان یعنی محمد ع که انذار کن و بترسان مردمانرا یعنی اهل مکه را و جمله خلایق را بر عموم و این هیچ عجب نیست از بهر انکه خدای تع از برای رساله کسی را اختیار کند که وی اهل آن بود که تحمل اعبار رسالت تواند کرد و این چنان بود که چون خدای تع محمد را به پیغمبری فرستاد کافران گفتند که خدای ازان بزرگترست که او را از آدمیان پیغمبری باشد و ازین تعجب کردند خدای تع گفت هیچ عجب نباشد که ما وحی فرستادیم بمردی از ایشان که ایشانرا بترسان و بشارت ده کسانی را که ایمان آوردند بانکه ایشانراست نزدیک خدای منزلتی بزرگوار و شرفی عظیم و نعمتی مقیم که ازا زوال نباشد و حیاتی که با آن مرگ نبود زید بن اسلم گفت که قدم صدق شفاعة رسولست ابن عباس گفت انچه سابق شده باشد ایشانرا از سعادت در ذکر اول مجاهد گفت که اعمال صالحه و مساعی جمیله را قدم صدق گویند انکه گفت که این کافران که قران میشنوند میگویند از عجز و تحیر خویش که این قران سحری هویدا و جادوئی روشنست اِنَّ رَبَّکُمُ اللّٰهُ الَّذِیْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ فِیْ سِتَّةِ اَیَّامٍ ثُمَّ اسْتَوٰی عَلَی الْعَرْشِ یُدَبِّرُ الْاَمْرَ مَا مِنْ شَفِیْعٍ اِلَّا مِنْۢ بَعْدِ اِذْنِهٖ ذٰلِکُمُ اللّٰهُ رَبُّکُمْ فَاعْبُدُوْهُ اَفَلَا تَذَکَّرُوْنَ اِلَیْهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِیْعًا وَعْدَ اللّٰهِ حَقًّا اِنَّهٗ یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیْدُهٗ لِیَجْزِیَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِیْنَ کَفَرُوْا لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِیْمٍ وَّعَذَابٌ اَلِیْمٌ بِمَا کَانُوْا یَکْفُرُوْنَ بحقیقت که خدای شما و کار

وپروردگار شما انکه عبادت وبندگی اورا بروی باید کردن انخدای است که اسمان وزمین آفرید در مدت شش روز از انشا
واختراع کرد با چندین انواع بدایع وعجایب انکه قادر بود که بیک طرفة العین بیافریند تا فرشتکان ازدروی لطف واعتبار
بود ودیگر مکلفان از لطف بود تا دورتر باشد از ایهام اتفاق ودعوی طبع وایجاب وانچه ملحدان ومبطلان گویند پس انکه
قصد عرش کرد ومستولی شد بر وتدبیر میکند وتقدیر میفرماید کار ها را واجرا میکند انرا بر وفق مصالح وهیچ
چیز از تقدیر وقضای وی بیرون نمیشود وهیچکس را شفاعت نرسد ونتواند که شفاعت کند الا پس از امر وفرمان
ودستوری وی تا معلوم شود کسانی را از مشرکان که ایشان گفتند هولاء شفعاؤنا عند الله که ایشانرا شفاعت
نباشد پس انخدای که اسمانرا افرید وزمین آفرید وقدرت او بر عرش عظیم مستولی شد خداوندگار وآفریدگار
شماست اورا پرستید که او مستحق عبادتست نعمتهای که با شما داد از اصول نعم که نعمت همه منعمان بی ان تمام نشود از ان
حیوة وقدرت وشهوة ونفرة وکمال عقل همی اندیشه نمیکنید تا بدانید بطلان انرا که شما میدانید که اندک اندیشه شمارا بحق
رساند چون بطریق تذکیر نعمت خلق را دعوت کرد بر طریق ترهیب وتخویف گفت الیه مرجعکم بازگشت شما با وی است
در عاقبت کار وسرانجام شما بنگرید تا چگونه خواهد بود وچه خواهید گفت واین وعده است که خدای داده است ووعده
حقست که در وخلف نباشد اوست انکه ابتدا میکند بافرینش وانشا واغاز کرد واز عدم بوجود آورد وانگه پس
از عدم بوجود ونیستی اعاده کند وباز افریند تا جزا دهد انانرا که ایمان اورده باشند وعمل صالح کرده جزای بعدل وراستی
که در وی هیچ نقصانی نباشد وانکسانی که کافر شدند ایشانرا شرابی باشد گرم وابی باشد تافته وعذابی سخت ودرد
آرنده بان کفر که اورده باشند هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَّرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ
السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَٰلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ إِنَّ فِي اخْتِلَافِ
اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ اوست انخدای که افتاب را
روشنائی روز گردانید وماه را سبب روشنائی شب کرد کلبی گفت روی ماه وافتاب اهل هفت آسمانرا روشنائی
میدهد وپشتشان اهل هفت زمین را وچون ضیا ابلغ تر از نور بود با شمس ضم کرد ونور را با ماه وتقدیر کرد
ماه را منزلها تا عدد سالها بدانند وحساب اوقات زمانها وایام بشناسند ومعاملات وآجال دیون بان معلوم کردد
ومنازل ماه بیست وهشت منزلست بر عدد شبها ماه جز ان دو شب که در سرار باشد که از انجا هست از انکه در
نور افتاب بود از وقت اجتماع تا بان وقت که دوازده درجه از وباز پس افتد هر شب بیک منزل باشد این منازل
الشرطین البطین الثریا الدبران الهقعه الهنعه الذراع النثرة الطرف الجبهة الزبرة الصرفه
العوا السماک الغفر الزبانی الاکلیل القلب الشولة النعایم البلدة سعد الذابح سعد بلع سعد السعود
سعد الاخبیة فرع الدلو المقدم فرع الدلو المؤخر بطن الحوت وبروج دوازده است حمل وثور وجوزا وسرطان
واسد وسنبله ومیزان وعقرب وقوس وجدی ودلو وحوت واین منازل ماه وافتاب وزهره
ومشتری ومریخ وزحل وعطارد است وخدای تعالی مقام این کواکب درین بروج مختلف کردانید مقام ماه در

برجی دو روز وثلثی از روز بود وفلک را بیست وهشت روز قطع کند وافتاب در هر برجی یکماه باشد وفلک را
بیکسال قطع کند وعطارد در هر برجی بیست وپنج روز باشد ومریخ چهل وپنج روز ومشتری یکسال وزحل دو سال ونیم
وافتاب صد وشصت بار وربع وثمن زمین است وماه سی ونه بار چند زمینست والله اعلم بتحقیق الکل انکه بیان
کرد که ما این تقدیر افتاب وماه از بهر چه کردیم وگفت از بهر آن کردیم تا شما عدد سالها بشناسید وحساب بشناسید
از انکه حساب دوست حساب پارسیان واین بر افتاب باشد وحساب تازیان بر ماه بود وانگه گفت که بنیافرید حق
سبحانه وتعالی این همه را الا بحق نه بباطل بحکمت نه ببازی ما همچنین بیان کنیم وهویدا کنیم ایات ودلالات را برای
قومی که دانند واندیشه کنند تا بدانند ان فی اختلاف اللیل براستی که اختلاف شب وروز وآمد وشد او واختلاف مطالع
او ورنگ وشکل او از ظلمه وضیا ونور وسنا ودرازی وکوتاهی هر یکی کاهی در روز افزاید انچه از شب بکاهد
ودر شب افزاید انچه از روز بکاهد ودر انچه خدای افرید در آسمان وزمین از افتاب وماه وکواکب سیاره وثوابت و
انواع فرشتکان وعرش وکرسی ولوح وقلم وانچه در زمین است از انواع حیوانات وجمادات از کوه ودریا و
آدمیان وپریان وبهایم وسباع ووحوش وطیور درین همه آیاتی ودلالاتی هست ازانکه متقی باشند واز عقاب
او ترسند واز معاصی او اجتناب کنند ابن عباس گفت که سبب نزول این ایة ان بود که کافران گفتند ای محمد ما را ایتی
اتی اور تا ما بتو ایمان آوریم خدای تعالی این ایة فرستاد وگفت این همه ایات وبینات وحجج ودلالتست بر الهیة ووحدانیت
من ولکن کسی را ایات باشد که در وتفکر وتدبر کنند إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا
بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ أُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ انانکه بثواب امید ندارند
واز عقاب ما نترسند وبعث ونشور ایمان نیارند ودیدن ما ورسیدن بحساب وکتاب قبول نکنند وبزندگانی دنیا
راضی شوند وبا دنیا ساکن وارامیده گردند دل بر دنیا نهند واعتماد بروی کنند واز آیات وحجج وادله ما وقران
وشرایع اسلام غافل وبیخبر باشند ایشان انانند که ماوی وجای ایشان دوزخ باشد بسبب انچه کرده باشند إِنَّ
الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ
النَّعِيمِ دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
اما انکه بگرویدند بخدا ورسول ایمان آوردند وعمل صالح وکار نکو کردند خدای ایشانرا هدایة دهد یعنی ثواب وجزا دهد و
بهشت راه نماید بجزای ایمان ایشان وبسبب کردار نیکوی ایشان بهشتی که در زیر بناهای ایشان جویهای آب روان
میرود وبهشتی مقیم ونعمتی دایم باشد که فنا وزوال بروی راه نیابد مجاهد گفت یهدیهم بالنور علی الصراط در خبرست
که رسول ع جبریل را گفت کیف تجوز امتی علی الصراط امت من بر صراط چگونه گذرند جبریل رفت وبازآمد وگفت
خدایت سلام میرساند ومیگوید انک تجوز الصراط بنوری وعلی امتک من نور علی ونور علی من نورک ونورک من
نور الله گفت که تو بر صراط بنور من بگذری وعلی ابن ابی طالب بنور تو بگذرد وامت تو بنور علی گذرند ونور امة تو از نور
علی باشد ونور علی از نور تو ونور تو از خدای ودر خبرست که رسول ع گفت که چون بنده سر از گور بردارد عمل صالح

بنورک وه

وی پیش وی آید بر نیکوترین صورتی و هیئتی او گوید تو کیستی که من ترا بس نیکو روی می بینم و نیکو سیرت و نیکو طرز
گوید من عمل صالح توام انکه نیکو بوده و فایده کرد در بهشت و کافر چون سر از گور بر کند عمل خود را بیند با صورتی زشت
و هیئتی قبیح گوید تو کیستی که بس زشت روی و قبیح منکری گوید که من عمل توام از تو مفارقت نکنم تا که ترا بدوزخ رسانم
و دیگران گفته اند یهدیهم ربهم بایمانهم الی الاعمال الصالحة ایشانرا بسبب ایمان هدایت داد و لطف کرد تا ایشان عمل
صالح کردند تا بدان مستوجب و مستحق بهشت شدند که در زیر کوشکها و سرایها و میان بوستانهای ایشان آبهای
روان باشد در خبرست که در چهار جوی بیکجای و دار آب و می و شیر و انگبین که با یکدیگر امیخته نشود و بعضی گفته اند
که تجری من تحتهم ای من امرهم و تصرفهم چنانکه گفت قد جعل ربک تحتک سریا و معلومست که جوی در زیر مریم نبود
و لکن در حکم او بود و در تحت امر او بود و انکه گفت دعویهم ای قولهم و کلامهم سخن ایشان و گفتار ایشان در ان بهشت آن
بود که گویند ای بار خدایا تو پاکی و منزهی از هر چه نقص باشد و عیب بدان راه یابد از رسول پرسیدند که سبحان الله چه باشد
گفت تنزیه الله من کل سوء ابن الکوا از امیر المومنین علی پرسید معنی سبحان الله گفت کلمة رضیها الله لنفسه بعضی
گفته اند که این کلمه باشد میان اهل بهشت و خدم ایشان در باب طعام چون ایشانرا آرزوی طعام بود و شراب گویند سبحانک
اللهم از بهر ایشان طعام و شراب حاضر گردانند بر خوانی نهاده که طول ان میل در میلی باشد بر انجا انواع طعام
چون از طعام و شراب فارغ شوند شکر خدای بگزارند و گویند الحمد لله رب العالمین و مراد آنست که این اخر
سخن ایشان باشد و دعوی قولی باشد که بآن دعوت کنند با کاری و تحیتهم فیها سلام تحیت اهل بهشت سلام باشد
یعنی بسلامت رسیدی بر یکدیگر سلام کنند و فرشتگان بر ایشان سلام والملائکة یدخلون علیهم من کل باب
سلام علیکم و خدای بر ایشان سلام کند سلام قولا من رب رحیم ابن کیسان گفت افتتاح کلام توحید و عدل
کنند و اختتام بشکر و حمد و ثنا و ستایش مر خدا را که پروردگار عالمیانست ولو یعجل الله للناس الشر
استعجالهم بالخیر لقضی الیهم اجلهم فنذر الذین لا یرجون لقاءنا فی طغیانهم یعمهون
حق تعالی درین آیت باز نمود که انچه از باب خیر باشد من تو معجل گردانم و انچه از باب شر باشد در ان تعجیل تمام بلکه
تاخیر کنم گفت که اگر خدای تعجیل کردی در دعا آدمیان چون دعا میکند یکدیگر را بالشر و بدی باجابت یعنی اگر دعای ایشان
بر یکدیگر مستجاب گردانیدی چنانکه در باب خیر مستجاب میگرداند زود هلاک و دمار از ایشان بر آمدی و باجل مرگ
ایشان حکم کردی و شدی مجاهد گفت این آیت بیان آنست که مرد در وقت ضجارت و دلتنگی بر خود و اهل و مال خود نفرین کند
خدای گفت من این دعا تعجیل اجابت نکنم که دانم که این دعا نه از دل کند و بوقت دعا پشیمان شود شهر بن حوشب
گفت در بعضی کتب خوانده ام که خدای تعالی فرشتگان موکل را گوید که انچه بنده من در حال ضجارت گوید منویسید
و هم درین معنی است این آیه ویدع الانسان بالشر دعاءه بالخیر وکان الانسان عجولا بعضی مفسران گفته اند که آیه در نضر
بن الحرث است که او گفت اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم پس
انچه گویند و خواهند میدهیم و لیکن بگذاریم آنکسانی را که ایشان امید لقاء ما ندارند و بقیامت ایمان ندارند

وازاموال

وازاموال و صعوبت وی نترسند تا در جهل و طغیان خود متحیر میشوند و این کنایتست از خذلان پس مسئول عقوبت برفر
متقدم واذا مس الانسان الضر دعانا لجنبه او قاعدا او قائما فلما کشفنا عنه ضره مر کان لم
یدعنا الی ضر مسه کذلک زین للمسرفین ما کانوا یعملون حق تعالی درین آیه جزع آدمی و قلت صبر او
بیان کرد و باز نمود که چون آدمی را اندک مایه رنجی رسد از بیماری و درویشی بدرگاه ما آید و با ما رجوع کند در سایر
احوال خود ما را خواند اگر بر پهلوی خفته باشد و اگر بر جای خود نشسته بود و اگر بر پای ایستاده بود از برای کشف
بلا و مشقت چون ما ان رنج و بلا و مشقت از وی کشف کنیم و باز بر سر رنجوری صحت بدل کنیم و درویشی توانگری
او هم بار دیگر با سر طریقه و روش خود شود گوییا که هرگز ما را نخوانده و از برای دفع ضرری و رنجی که بوی رسید ما را
نطلبید همچنین بیاراسته شد و مزین گردانید برای مسرفان و متعدیان انچه ایشان میکنند از اعمال بد یا می پندارند
که انچه ایشان میکنند نیکو اعمالی است که میکنند چنانکه گفت وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا ولقد اهلکنا القرون من
قبلکم لما ظلموا وجاءتهم رسلهم بالبینات وما کانوا لیؤمنوا کذلک نجزی القوم المجرمین
ثم جعلناکم خلائف فی الارض من بعدهم لننظر کیف تعملون حق سبحانه و تعالی یاد کرد ایشانرا
انچه با دیگران کرده است چون در وی عاصی شدند و گفت هلاک کردیم گروهانی را که پیش از شما بودند چون ظلم و
بیدادی کردند چه بر نفس خویش بکفر و معصیت و چه بر دیگران با نواع عذاب و حال آن بود که پیغمبران با ایشان آمده بودند
با آیاتی روشن و معجزاتی هویدا ایشان ایمان نیاوردند و از اهل ایمان نبودند انکه وعید کرد اهل مکه را و کسانی که ایمان نیاوردند
و گفت ما هم چنین جزا و پاداش دهیم قوم گناهکار را که گناه کنند و از کفر و معصیت باز نه ایستند و گفتار حق
نشنوند چنانکه ما ایشانرا هلاک کردیم پس انکه شما را در زمین خلیفه گردانیدیم و مسکن و مقام ایشان با شما گذاشتیم
و شما را بر جای ایشان رها کردیم تا بنگریم که شما چه خواهید کردن از خیر و شر تا بر حسب انچه کنید جزا دهید و این سبیل
تنبیه و عظتست یعنی دیدیم انچه ایشان کردند اکنون بنگریم که شما چه خواهید کردن تا ان نکنید که ایشان کردند تا بشما
آن نرسد که بایشان رسید واذا تتلی علیهم آیاتنا بینات قال الذین لا یرجون لقاءنا ائت بقران
غیر هذا او بدله قل ما یکون لی ان ابدله من تلقاء نفسی ان اتبع الا ما یوحی الی انی اخاف
ان عصیت ربی عذاب یوم عظیم قل لو شاء الله ما تلوته علیکم ولا ادراکم به فقد لبثت
فیکم عمرا من قبله افلا تعقلون حق تعالی حکایة احوال قوم رسول میکند و انچه ایشان گفتند گفت که چون آیات روشن
ما که در وی هیچ اشتباهی و التباسی نیست بر ایشان خوانند کسانی که از عقاب نترسند و بهشت امید ندارند و بحشر
و نشر نگروند رسول را گویند که ما را قرانی دیگر آور غیر این قرآن که در وی نباشد انچه ما را بخشم آرد از مذمت بتان و وعید بت پرستان
یا خود این قرانرا بدل کن که بجای آیت عذاب آیت رحمت باشد و ذکر بتان و مذمت بت پرستان از اینجا بیفکن
ای محمد ایشانرا جواب ده و بگوی که مرا نباشد و نرسد که قرانرا از قبل نفس خویش و بخودی خود تبدیل کنم جواب آن تبدیل
گفت از بهر انکه این مقدور بشر است و قرانی دیگر آوردن مقدور بشر نیست از بهر این ذکر آن نکرد انکه گفت که بگوی ای محمد

که من متابعت نکنم الا آنچه بمن وحی میکنند و نزدیک من میفرستند یعنی من جز از وحی نگویم و از قبل خود هیچ نگویم
که اگر گویم ایمن نباشم از عذاب روز بزرگ و من از عذاب آن روز می‌ترسم مراد نسخ باشد و نه تبدیل الا متابعة
وحی آنکه تنبیه کرد ایشان را بر نبوت و صحت دعوی خود گفت بگو ای محمد که شما اندیشه میکنید که من در سالهای دراز و
عمری تمامست که در میان شمام هرگز این معنی بر دل و خاطر من گذر نکرد و من تعرض مثل این نکردم اگر خدای نخواهی
و نفرمودی من این معنی نکردمی و این قرآن بر شما نخواندمی و شما را نیز بدین آگاه نکردمی و خبر ندادمی شما عقل ندارید
و خرد را کار نمی‌بندید که اگر این کار ساخته و پرداخته من بودی در مدت چهل سال که در میان شما بودم ازین بر من
اثری بودی رسول ع چهل ساله بود که وحی بوی آمد و بمکه ده سال مقام کرد و بمدینه سیزده سال و چون بجوار رحمت
ایزدی پیوست شصت و سه سال بود و ازینجا گویند که چهل سال عمری باشد فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰی عَلَی اللّٰهِ
کَذِبًا اَوْ کَذَّبَ بِآیَاتِهِ اِنَّهُ لَا یُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ وَیَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مَا لَا یَضُرُّهُمْ وَلَا یَنْفَعُهُمْ
وَیَقُولُونَ هٰؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللّٰهِ قُلْ اَتُنَبِّئُونَ اللّٰهَ بِمَا لَا یَعْلَمُ فِی السَّمٰوَاتِ وَلَا فِی الْاَرْضِ سُبْحَانَهُ
وَتَعَالٰی عَمَّا یُشْرِکُونَ بر سبیل توبیخ و تقریع و ملامت میفرماید که کیست ظالمتر و ستمکارتر از آنکسی که او بر خدای
دروغ فرا بافد و چیزی گوید بر خدای که آن نگفته باشد چنانکه ایشان شرک آوردند و معصیت و ناشایست کردند
و آنگه گفتند خدای ما را این فرمود و الله امرنا بها تا خدای گفت که نه چنین است که شما میگوئید خدای بدین نفرماید قل
ان الله لا یامر بالفحشاء یعنی هیچکس از وی ظالمتر و ستمکارتر نباشد و از آنکس که آیات خدا را تکذیب کند از قرآن
که معجز محمد ست و دیگر معجزات و هر آنکس که وی بر این صفت بود مجرم و کافر باشد و کافران هرگز فلاح و ظفر نیابند
و چگونه از عقاب خدای خلاص یابند با آنکه ایشان رفته‌اند و عبادت میکنند و می‌پرستند جز از خدای تعالی را که از صفت
ایشان آنست که هیچ مضرت نتوانند کرد و هیچ سود نتوانند رسانید از آنجا که قادر نباشند بر نفع و ضرر
با آنکه حسن میکنند چون از ایشان پرسند که چرا اینها را می‌پرستید اهل طایف لات پرستیدند و اهل مکه عزی و
هبل و اساف و نائله ازیشان جواب دهند که اینها را از بهر آن می‌پرستیم تا شفیعان ما باشند نزدیک خدای
و سبب این آن بود که ایشان گفتند که عبادت خدا را نشاید ما از مخلوقات او چیزی را اختیار کنیم و او را پرستیم
تا وسیلتی باشد ما را نزدیک خدای و این ظنی خطا بود که ایشان ازان خواستند که اینان شفیعان ما اند در اصلاح
معاش ما از بهر آنکه ایشان بعث و نشور ایمان نداشتند و سوگند میخوردند که خدای مرده را زنده نگرداند چنانکه
گفتند اقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت آنگه رسول را فرمود که ایشان را بگوی بر سبیل الزام که شما
آمده‌اید تا خدا را خبر دهید از چیزی که او نداند و آن شفاعت اصنام است و این چیزی که در علم خدای نیست
از آنجا که او را اصلی نیست و او را معلوم نیست و اگر او را اصلی بودی و از جمله معلومات بودی در علم خدای بودی
از آنجا که وی عالمست بجمله معلومات و هرچه در علم وی نباشد آن چیز خود نباشد نه در آسمان باشد و نه در زمین
که اگر بودی یا در آسمان یا در زمین بودی و خدای تعالی عالم بودی بآنچه در آسمان و زمین است آنگه تنزیه ذات خویش

کرد

کرد و گفت پاکست و منزه او از آنچه با او انباز میکنند و در حق وی میگویند از جبر و تشبیه وَمَا کَانَ النَّاسُ
اِلَّا اُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا کَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ فِیمَا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ وَ
یَقُولُونَ لَوْلَا اُنْزِلَ عَلَیْهِ آیَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ اِنَّمَا الْغَیْبُ لِلّٰهِ فَانْتَظِرُوا اِنِّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِینَ حق سبحانه
و تعالی درین آیه خبر میدهد که مردمان همه بر یک ملت بودند و ما کان و نبودند مردمان الا یک امت و یک گروه متفق بر
یک دین و ملت و امت جماعتی باشند مجتمع بر امری و مستمر بر طریقتی و این دین دین آدم بود ع و در و خلاف نبود
تا آنکه که هابیل قابیل را بکشت آنگه خلاف پدید آمد عبدالله عباس گفت که میان آدم و نوح ع ده قرن بود و میان
ایشان خلاف نبود آنگه در عهد نوح خلاف کردند حسن بصری گفت که این دین شرک بود چنانکه در دیگر آیه گفت
کَانَ النَّاسُ اُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللّٰهُ النَّبِیِّینَ مُبَشِّرِینَ وَمُنْذِرِینَ کلبی گفت که پیش از ابراهیم مجتمع بودند
بر کفر خدای تعالی ابراهیم را بفرستاد مختلف شدند بعضی ایمان آوردند و بعضی بر کفر بایستادند و گفته‌اند که از
ملت اسلام خواسته است و در مصحف عبدالله مسعود ست و ما کان الناس الا امة واحدة علی هدی فاختلفوا عنه
و این قراءت تقویت این قول میکند و این خبر نیز که کل مولود یولد علی الفطرة فابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه جمله مردمان
در وقت خلقت بر فطرت اسلام باشند پس از ان بدخول شهوات و قلت فکر و نظر و دعوت مادر و پدر مختلف شوند هر کسی
مذهبی و اعتقادی اختیار کنند آنگه فرمود که اگر نه کلمه است سابق شده از خدای تعالی که بندگان را تعجیل عقوبت نکند در
دنیا و آنکه هر کسی را مدتی و اجلی نهاده است و گفته که هیچکس را عقاب نکند الا بعد از اقامت حجت چنانکه گفت وَمَا کُنَّا
مُعَذِّبِینَ حَتّٰی نَبْعَثَ رَسُولًا اگر نه این استی هر آینه حکم کرده شدی کافر بدوزخ او رفتی گفت روز قیامت کافر
را بدوزخ برد و مومن را ببهشت آنگه حق تعالی از تهکم و تعنت کافران حکایت کرد و گفت که ایشان میگویند چرا فرو نفرستادند
بر محمد آیتی و علامتی فرستاد و گفته‌اند که از آن آیات که ما اقتراح میکنیم و مراد بدین دلالتی است که ایشان عند آن مقتضی
و ملجا کردند بمعرفه و مراد ایشان معجز بود چه معجزات رسول ع بی اندازه بود خدای تعالی محمد را فرمود که بگوی که غیب خدا راست
او داند که مصلحت مکلفان در چیست از اظهار آیات و ابراز معجزات پس شما را نرسد که اقتراح چیزی کنید از آنکه باشد
که آن چیز مصلحت نباشد پس شما منتظر باشید در رسیدن آنچه شما آنرا اقتراح میکنید که من منتظرم تا خدای با شما چه خواهد
کرد و تمادی شما در جحود آیات وَاِذَا اَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُمْ اِذَا لَهُمْ مَکْرٌ فِی آیَاتِنَا قُلِ
اللّٰهُ اَسْرَعُ مَکْرًا اِنَّ رُسُلَنَا یَکْتُبُونَ مَا تَمْکُرُونَ و چون بچشانیم مردمان را یعنی کافران مکه را رحمتی و آسایشی
از فرستادن باران و نعمتهای دیگر از پس سختی و بیماری و قحط که بایشان رسیده بود خدای تعالی بر اهل مکه هفت
سال قحط مسلط گردانید تا که نزدیک بود که همه هلاک گردند چون بر ایشان رحمت کرد و از آن خصب و نعمت باران ایشان
گردانید اذا لهم مکر چون بر ایشان رحمت کرد بباران و خصب همی کار بر عقب آن ایشان را مکری بود ثابت و حاصل
در طعن زدن در آیات ما و دشمنی و کید کردن با رسول ما یعنی چون ما با ایشان نعمت کردیم میبایست که ایشان در
مقابل آن شکر کردندی و در حمد افزودندی ایشان خود در آیات ما مکر کردند با آنکه استهزا و تکذیب کردند بمقابل چنان

گفت این مکر آنست که ایشان عند آن حال گفتند که این روزیست که خدای تعالی ما را داده است و گفتند که سقینا بنوء کذا مارا نوی
عقرب و سرطان و مانند آن آب داده اند و باریدن باران بنجوم حوالت کردند و نوء بر آمدن ستاره باشد و فرو شدن آن
باشد چون این مکر کردند خدای تعالی محمد را گفت که ای محمد بگوی ایشانرا که خدای تعالی سریع مکر ترست و زود عقوبت تر و عقوبت
را برای آن مکر خواند که در برابر مکر ایشان بود برای ازدواج را و نیز برای آنکه صورة مکر دارد از امهال و استدراج چنانکه
گفت سنستدرجهم من حیث لا یعلمون و جای دیگر و املی لهم ان کیدی متین و سرعة مکر و عقوبت او آن بود که اسباب
عقاب و عقوبت فرستد پیش از آنکه در اطفاء نور اسلام سعی کنند آنکه گفت ان رسلنا یعنی بدرستی که رسولان ما
یعنی فرشتگان که موکل اند بر فرزندان آدم از نویسندگان می نویسند آنچه ایشان میکنند و میکنند از باب مکر و کفر
و استهزا و حواله فعال خدای بنجوم هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَجَرَيْنَ
بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ
ظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ
الشَّاكِرِينَ فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى
أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ قدیم تعالی در این آیة تذکیر نعمت
خود کرد با بندگان پس گفت اوست آن خدایی که برد شما را در بیابان و دریا در خشکی و تری بتمکین و اقدار و اعداد و
الات که داده است و آنچه محل قدرتست از دست و پای و جوارح خلق اوست که باو فعل توان کرد از فعل
اوست ستاره که باو راه برند و عقل که باو هدایت یابند از فعل اوست و چهارپای که بر پشت او سفر توان کرد آنهم
از خلق اوست از بهر آن گفت که او می برد شما را آنکه خطاب کرد که چون شما در کشتی باشید و از خطاب بغیبه شد
گفت که کشتی ایشانرا می برد بسبب بادی خوش و نرم و آهسته و چون باد خوش شد و نرم کشتی خوش و راست و آسان
رود و فرحوا بها و ایشان یعنی ساکنان کشتی شادمانه و خوشدل باشند بآن باد و گمان برند که همیشه چنان خواهد بود همی
ناگاه بادی سخت بر آید و دریا آشفتن گیرد و موجها برخیزد از هر جای و روی بایشان نهد و بایشان رسد بترسند و
فرو مانند و گمان برند و یقین دانند که عذاب خدای بایشان محیط شد و وقت هلاک نزدیک آمد ایشان دست دعا
بردارند و خدای را باخلاص بخوانند و دل با خدای راست کرده اند و گویند که ای بار خدایا اگر ما را ازین ورطه هلاکت
نجات دهی و ازین دریای خونخوار برهانی تا شکر نعمت تو گوییم و از جمله شاکران باشیم پس آنکه خدای ایشانرا نجات دهد
و از آن ورطه هلاکت برهاند هم در عقب آن ناگاه و ناگهان بتوسان مبنی بر ایشانرا که باسر کفر و نفاق و بغی روند در
زمین ظلم و فساد کنند خدای را فراموش کنند و عبادة غیر او کنند بر یکدیگر ظلم کنند گفتار انبیا را از یاد است
یا در ملکت من نقصانست آنچه میکنید از ظلم با خود میکنید و وبال آن بر نفس شما خواهد بود و عقاب و پاداش آن
شما خواهد کشید و این بغی و ظلم که میکنید بر امثال خود متاع دنیاست منفعت اینجهانی است روزی چند باشد
و فانی شود و وبال و تبعه آن دایم با شما بماند و آنچه تعلق بدنیا دارد از آن انتفاع نبود پس آنکه مرجع و بازگشت شما با ما

باشد شما را با ما کاهانیم و خبر دهیم بآنچه شما کرده باشید چون جزای آن از نیک و بد بتمام و کمال بشما رسد إِنَّمَا مَثَلُ
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى
إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا
أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ
قدیم تعالی حال دنیا را در سرعة انقضا بحال نبات زمین و گیاه تشبیه کرده است و گفته که مثل دنیا و زندگانی
دنیا و حال حیوة دنیا مانند آبیست که ما از آسمان فرو فرستیم پس گیاه زمین بآن آب آمیخته شود یعنی از وی رود
نبات شود و بآن آب و نبات شود مادام تا نبات نیکوتر و سیراب تر نماید آنکه تفصیل داد نبات را و گیاه را و گفت از جمله آنچه
غذای چهارپایان باشد و چهارپایان خورند از انواع گیاه و حشیش و از آنچه مردم خورند از انواع بقول و حبوب
و فواکه تا آنکه که بغایت و تمامی رسد و زمین زینت خود فرا گیرد و آراسته شود و اهل زمین گمان برند که ایشان
بران قادرند و در تحت و تصرف و ملکیت ایشان حاصل شد و ایشانرا مستخلص گشت همی ناگاه فرمان ما شب
یا روز بهلاک آن بعضی آفات و عاهات و آنرا درویده گردانیم یعنی درو ده در قطع و استیصال آن که هیچ از آن
باقی نماند تا چنان شود که پنداری دی روز نبوده است و موجود نگشته و اثر آن پیدا نشده تا آن تشبیه بحسب بعضی
از اهل معانی گفته اند که تشبیه بآب است که چون از آسمان فرود آید اول پاکیزه باشد و صافی خوش طعم آنگه با نبات
مختلط شود و طعم بگرداند و بر خاک زمین آید تیره شود و چون مدتی در غدیر و آبگیر بماند نتن کند و خشک شود
متاع دنیا و مال او و زندگانی دنیا بآن ماند و بعضی گفته که تشبیه بنبات است که چون اول بر آید در وقت ربیع
هوا باعتدال بود و بارانهای پیاپی نبات بروید سبز و تازه و نیکو باشد چون روز چند بر آید و هوا گرم شود و باران
باز ایستد گیاه زرد و خشک شود پس حال حیوة دنیا در قلة لبث و بقا بقای آب و گیاه ماند آنگه گفت که ما هم
چنین تفصیل دهیم و بیان کنیم آیات و دلالات را بهر قومی که اندیشه کنند تا بعبر و امثال منتفع شوند وَاللَّهُ يَدْعُو
إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ حق سبحانه و تعالی رسول را گفت ادع الی سبیل
ربک خلقانرا براه خدای خود دعوت کن و بآن کار قیام نمای که این کار تست دعوت با شریعت و سنت
و طریقه تو تعلق دارد و ان جواب این دعوت هست از آنکه در رنجست چون نوبه بدعوة دار السلام رسید که همه
گنج بی رنجست و راحت بی محنت و کرامت بی اهانت تو خاموش باش تا این دعوة من کنم والله یدعو الی
دار السلام خدای شما را دعوت میکند بسرای اسلام و سلام نام اوست یعنی بسرای خود چون سرای سرای
منست و مهمان مهمان منست و میزبان منم مهمان اولیتر که دعوة من کنم ای بنده دعوی منست دعای شب و اجابت
من و دعوتی بمنست و اجابتی بتو آن دعوت که بتست دعای شب نشست بخوان تا اجابت کنم و بخواه تا بدهم ادعونی
استجب لکم و آن دعوة که بمنست و اجابت بتو آنست که والله یدعو الی دار السلام اجیبوا داعی الله و من احسن
قولا ممن دعا الی الله چون داعی الله نیکو باشد داعی چون الله باشد چگونه باشد اهل اشاره گفته اند ان السلام و عالانام

من دار الملام الی دار السلام فمن ابی فدخولها علیه حرام ومن لبی فله الاکرام والانعام ومن دار التکلیف الی دار
ومن دار البلوی الی جوار المولی ومن دار الفنا الی دار البقا ومن دار العنا الی دار الغنا ومن دار الزوال الی
دار النوال ومن دار اولها بکاء واوسطها عناء واخرها فناء الی دار اولها عطاء واوسطها غناء واخرها
بقاء سرای سرای او وبنده در فنا در سرای بقای او در تشریف وعطای او در وعده بقا در امید لقای او ونعم الدار
ونعم الجار ونعم الجوار ونعم المزار وبرای آنش سرای سلامت خوانند که در و از افات وعاهات ونکبات وبلیات
ایمن باشد واز اعراض وامراض وصد و رد وسکرة موت وحسرت فوت خایف نباشد چنانکه گفت ادخلوها
بسلام آمنین وبرای انش دار السلام خوانند که بانجاکه رسند بافشا سلام واطعام طعام رسند چنانکه پیغمبر
خدای گفت افشوا السلام واطعموا الطعام وصلوا الارحام وصلوا باللیل والناس نیام تدخلوا الجنة وسکان
که بنزدیک ایشان روند با سلام روند والملائکة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم وتحیة ایشان در انجا
سلام بود تحیتهم یوم یلقونه سلام واز خدای برایشان سلام بود سلام قولا من رب رحیم خدای تعالی برایشان سلام
از بهر آن کند که ایشان از حقارت گناه کاری خود بعظمت وبزرگواری او نگرند نیارند که انبساط کنند حق تعالی برایشان
سلام کند تا مستانس شوند جابر بن عبد الله الانصاری روایة کرد که رسول ع گفت در خواب دیدم که جبرئیل
بربالین من بود ومیکائیل برپایین من با یکدیگر میگفتند که برای او مثلی بزن انگه گفت بشنو که گوشت شنوا باد و
بدان که دلت دانا باد که مثل تو ومثل امت تو چون پادشاهی باشد که سرای بنا کند ودران سرای خانه سازد ودران
خانه خوانی نهد انگه رسولی فرستد وقومی را بدعوت خوانند بعضی اجابت کنند وبعضی نکنند پادشاه خدایست پادشاهی
وی را زوال نیست وسرای سرای اسلامست وخانه خانه بهشت وتو که محمدی رسولی هر کس که ترا اجابت کند با سلام در اید
وهر که با سلام در اید بسرای سلام در آید وهر که بسرای سلام در اید بطعام حاضر آید وبان متمتع شود ویهدی من یشاء الی
صراط مستقیم چون دعوة کرد لطف کند با انکه خواهد تا مهتدی شود براه بهشت وایشان کسانی اند که در معلوم خدای
که لطف ایشان را سود دارد وشاید که مراد براه راه بهشت باشد یعنی براه بهشت راه نماید انرا که خواهد اهل اشارة گفتند که دعوت
عام کرد برای اظهار حجت وهدایت خاص کرد برای استغنای خود از دعوة خلق دعوت عام کرد که طریقت نعمت
وهدایت خاص کرد که طریقت نعم للذین احسنوا الحسنی وزیادة ولا یرهق وجوههم قتر ولا
ذلة اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون کسانی را که احسان کنند وخیرات وطاعات بجای آرند
ایشان را ثواب وجزاء باشد از ان نیکو وزیاده حسنی که در برابر احسانست باستحقاق باشد وزیاده بتفضل کی داده وی
را مقصود واز ابن عباس روایتست که مراد باحسان گفتار لا اله الا الله است وبحسنی بهشت وزیاده دعوت است
از کدانه مروارید که ان را چهار در ست مجاهد گفت که حسنی آنست که حسنه بحسنی وزیاده مغفرت ورضوان است واینکه
گفتند که مراد بزیاده دیدار خداست نیکو نیست از انکه ادله برخلاف است سمعی وعقلی که این معنی برخدای روا نیست
ونیز اینکه این میگویند بنزدیک ایشان جزاء عمل نیست وخدای تعالی حسنی وزیاده بجزای عمل کرده است در تفسیر ایه

کر نقص اصلی از اصول مذهب ایشان بود وایشان را روا نبود دیگر انکه زیاده بر چیزی باید که هم از ان جنس بود چنانکه اگر چیزی
خرد واو زیاده خواهد هم از ان چیز خواهد و بیشتر زیاده بچیزی کمتر از ان بود چنانکه یکی پاره خرد نگو نباشد که گوید زیاده بدین نافه
نافه مشک بده پس معلوم شد که حسنی باستحقاق باشد وزیاده بتفضل انگه گفت ولا یرهق وجوههم قتر و نرسد بروی ایشان
غباری وگردی وسیاهی ورنجی وسختی وذلتی چنانکه بروی کافران واهل دوزخ رسد وایشان اهل بهشت باشند ودر
خالد وجاوید باشند والذین کسبوا السیات جزاء سیئة بمثلها وترهقهم ذلة ما لهم من الله من عاصم
کانما اغشیت وجوههم قطعا من اللیل مظلما اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون چون ذکر
مومنان ومطیعان کرد و پاداش ایشان در عقب ان ذکر کافران کرد در ایة اول بیان فضل خود کرد بر مومنان و
درین ایه بیان عدل خود کرد با کافران انجا گفت انچه حق تست بدهم وزیاده از انجا که حق دادن عدلست وزیاده دادن
فضل تا هم عدل را کار بسته بود وهم فضل را درین ایه گفت چون جزای ایشان دهم یکی بمثل یکی پاداش دهم تا عدل کرده
باشم که اگر زیاده دهم ظلم کرده باشم واگر نقصان کنم فضل کرده باشم چه حق منست ونقص واستیفا من است ودر
اسقاط ان اسقاط حق غیری نیست اگر همه اسقاط کنم اولی دا فضل لکن حکمت اقتضای آن کرد شرعا که عقاب کفار
اسقاط نکنم میگوید که انانکه کسب سیات کردند وکسب برای ان گفت که ایشان پنداشتند که بخود سود میکنند و نیز
فعلی باشد که صاحبش را اندو بهین کردانداتها که بدی کردند جزای ایشان هر بدی را بدی بود مانند آن وبران بیفزایند
چنانکه بر جزاء حسنه بیفزایند وبایشان رسد مذلتی وحقارتی جزای کافران کاری با مذلت واهانت بود وجزای مومنان
با تعظیم وتبجیل واین صفت ثواب وعقابست ذلتی بایشان رسد وچگونه ذلتی ذلتی که از او وصف نتوان کرد ودر فهم
وهم خلایق نیاید وایشان را از عذاب خدای هیچ عاصمی ونگاه دارنده نباشد وروی ایشان سیاه بود تا پنداری
که پارهای از شب سیاه بروی ایشان پوشانیده اند ودر روی ایشان پوشانیده وایشان اهل دوزخ باشند وملازمان
اتش دوزخ بر سبیل تخلید وتابید ویوم نحشرهم جمیعا ثم نقول للذین اشرکوا مکانکم انتم وشرکاؤکم
فزیلنا بینهم وقال شرکاؤهم ما کنتم ایانا تعبدون فکفی بالله شهیدا بیننا وبینکم ان کنا
عن عبادتکم لغافلین هنالک تبلوا کل نفس ما اسلفت وردوا الی الله مولیهم الحق وضل
عنهم ما کانوا یفترون یاد کن یا محمد روزی را که ما حشر کنیم وبرانگیزیم دران روز کافران را وگرد کنیم ایشان را
از هر جا واز هر مکانی وانگه گوییم این مشرکان وبت پرستان را که برجای باشید شما وانباز ان شما یعنی معبودان
شما تا بنگرید که با شما چه خواهد رفت ودر میان شما حکم چگونه خواهد بود انگه گفت حکم آن بود که میان ایشان ومشرکان
تفرقه افکنیم وجدای اندازیم وان وسایلی که میان ایشان بود منقطع گردانیم وقال شرکاؤهم وان شریکان ومعبودان
ایشان گویند که شما را نپرستید شیطان را پرستید از انجا که وی شما را فرمود متسول وسواس تا بخدای شرک آوردید
واین دو قول گویند بتان که ایشان را خدای آواز آورد تا گویند که ما خبر نداریم از عبادت شما وگفته اند که این سخن فرشتگان
گویند واینکه ایشان را بدون خدای عبادت کردند پس گویند که بسنده است گواهی خدای تعالی میان ما وشما بر انکه شما ما را نپرستید

ایشان
وما از عبادت شما غافل بوده ایم واین خبر راستست برانکه جمادات وبسیار احیای خبر بوده اند از عباده مبطلان
آنکه گفت هنالک تبلو الخ یعنی انجایگاه ودران مقام بیازمایند وبدانند هر نفسی آنچه گذاشته باشند وکرده از اعمال تا چه کرده
باشند وچه برده وچه گذاشته اند چون بر حسب آنچه کرده باشند جزا چشند ورد کنند ایشانرا وباز گردانند و
با خدای برند الخ ای که خدای ایشانست بحق وگم شود از ایشان آن افترا ودروغی که ایشان نهاده اند وانچه ایشان
پرستیده اند از افترا ودروغ قُلْ مَنْ یَرْزُقُکُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ یَمْلِکُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ
یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَیُخْرِجُ الْمَیِّتَ مِنَ الْحَیِّ وَمَنْ یُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَیَقُولُونَ اللهُ فَقُلْ أَفَلَا
تَتَّقُونَ فَذٰلِکُمُ اللهُ رَبُّکُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّی تُصْرَفُونَ کَذٰلِکَ حَقَّتْ کَلِمَةُ
رَبِّکَ عَلَی الَّذِینَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا یُؤْمِنُونَ حق سبحانه وتعالی رسول را بر طریق مجادله فرمود که با ایشان بگوی
که کیست آنکه شما را روزی میدهد از آسمان باران واز زمین نبات از آسمان بتقدیر واز زمین بسبب یا کیست
آنکه او مالک سمع وبصر وشنوایی وبینایی شماست وقادرست بر آفریدن آن بر وجهی که باو بینند وباو شنوند
ونگاه میدارد آنرا از چشمهای بد باز میدارند چنانکه یکی از ما مگس را از انگبین باز راند وکیست آنکه زنده از مرده برون
آرد چون حیوان از نطفه ومرغ از خایه ومرده از زنده بیرون می آرد چون نطفه از آدمی وخایه از مرغ وکیست آنکه
او تدبیر کارها کند در آسمان وزمین چون اینهمه ازیشان سوال کنی وپرسی جواب این نباشد الا آنکه گویند خداست
آنکه برین همه قادرست واین جمله در قبضه قدرت وامر اوست پس آنگه که ایشان اعتراف آورند تو بگوی ایشان را
که همی شما نمیرسد واز عقاب خدای حذر نمیکنید چون اورا نمی شناسید وشکر نعمت او نمیکنید که نعمت بر شما
منقطع گرداند وشما را مواخذه کند عاجلا واجلا پس آن خدای که موصوفست بصفات کمال خدای بحق ومعبود
مطلق شما اوست وحق اینست واز پس این حق نباشد الا ضلالت وگمراهی چون از حق درگذرند جز در ضلال
قدم ننهند پس شما را ازین حق واضح وروشن وراه راست با چندین دلایل وحجج چگونه می بگردانند آنکه گفت
کذلک حقت یعنی همچنان حق گشت وواجب شد که بعد از حق جز ضلالت نباشد همچنین حق شد وواجب
گشت کلمه عذاب خدای بر آنکسانی که کافر شدند ودر کفر بغایت ونهایت رسیدند که ایشان ایمان نیاورند
ودر زمره مومنان نیامدند از آنجا که معلومست که ایشان بر کفر میرند وهیچ اختیار ایمان نکنند قُلْ هَلْ مِنْ
شُرَکَائِکُمْ مَنْ یَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ قُلِ اللهُ یَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ فَأَنَّی تُؤْفَکُونَ قُلْ هَلْ
مِنْ شُرَکَائِکُمْ مَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ قُلِ اللهُ یَهْدِی لِلْحَقِّ أَفَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ
أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدَی فَمَا لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ وَمَا یَتَّبِعُ أَکْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ
الظَّنَّ لَا یُغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَیْئًا إِنَّ اللهَ عَلِیمٌ بِمَا یَفْعَلُونَ ای محمد بگوی این مشرکان مکابر وکافران معاند
که هیچکس هست ازین معبودان وانبازان شما که او را با خدای شریک گردانیده اید اندر عبادت که او بسبیل
ابتدا خلق تواند واگر اعاده تواند کرد یعنی چون بیافریند وبمیراند باز تواند آفرید اگر ایشان جواب ندهند تسلیم

که معبودان

که معبودان با این نتوانند کرد واین جز فعل خدای نباشد فهو المراد واگر عناد کنند وجوابی نگویند تو بگوی که خدای است
آنکه ابتدای خلق کند وبر اعاده هم قادر باشد از آنجا که قادر بالذاتست پس ایشانرا چون ازین التزام محیدی ومحیصی
نیست اگر خواهند واگر نه معترف می باید شد چگونه ازین می بگردانند وکجا میروند وبگوی ایشانرا تا حجت بر ایشان تمام
گردد که هیچکس هست ازین شریکان شما که او کسی را راه بتواند نمود اگر لجاج وعناد ایشانرا بگذارد که معترف شوند
تو بگوی که خدای باشد آنکه خلق را بحق راه نماید بالطافی که با ایشان کند که ایشانرا عقل بخشد وتمکین کند که نظر کنند
در آن وتوفیق دهد وبر شرایعشان واقف گرداند پس چون نعمت دنیا از خداست ونعمت آخرت وهدایت
از خداست کدام اولیتر بود وسزاوارتر بود بدان که پیروی کنند ومتابع شوند کسی را که وی بحق راه نماید یعنی خدا را
وطاعت او دارند یا کسی را که وی بنفس خود مهتدی وراه یافته نبود وراه نداند الا که وی را راه نمایند پس چیست
شما را چگونه حکم میکنید شما بباطل با وجود چندین حجج ودلایل چون شرکا را حمل بر ائمه ضلالت کنند برین سوالی وارد
نشود واگر بر اصنام حمل کنند گویند که اصنام را که جماد اند چگونه هدایت کنند تا ایشان غیر را هدایت توانند
کرد گفته اند که این برای آن گفت که مشرکان تا بزا یجای معبود نهادند وتوجه عبادت با ایشان کردند حق تعالی
از ایشان بکنایه احوال عقلا خبر داد چنانکه گفت وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَی الْهُدَی لَا یَسْمَعُوا دُعَاءَکُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا
لَکُمْ آنکه گفت که این کافران که عبادت اصنام میکنند جز متابعت ظن وگمان نمیکنند وظنی که بی امارت ونشان باشد
برای آنکه آن از سر تقلید پدران ومتابعت رای ایشان میکنند وشاید که مراد این بود که ایشان بر اقرار واعتراف
بخدای جز متابعت ظن نمیکنند از آنکه بی دلیل وحجت میگویند وظن در معرفه خدای از حق که علم است هیچ سودی
نکند وظن جایی باشد که علم ممکن نشود وهر کجا علم ممکن نباشد ظن را حکمی بود آنکه بر سبیل تهدید گفت که خدای تعالی
عالمست بآنچه ایشان میکنند وهمچنین وی پوشیده نیست هر کسی را بحسب استحقاق آن جزا دهد از ثواب وعقاب
وَمَا کَانَ هٰذَا الْقُرْآنُ أَنْ یُفْتَرَی مِنْ دُونِ اللهِ وَلٰکِنْ تَصْدِیقَ الَّذِی بَیْنَ یَدَیْهِ وَتَفْصِیلَ
الْکِتَابِ لَا رَیْبَ فِیهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِینَ أَمْ یَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ
اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللهِ إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ بَلْ کَذَّبُوا بِمَا لَمْ یُحِیطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا یَأْتِهِمْ تَأْوِیلُهُ
کَذٰلِکَ کَذَّبَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِینَ وَمِنْهُمْ مَنْ یُؤْمِنُ بِهِ
وَمِنْهُمْ مَنْ لَا یُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّکَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِینَ وکافران ومشرکان گفتند که این قرآن فرا بافته محمدست
خدای تعالی بر ایشان رد کرد وگفت که این قرآن فرا وفرا بافته محمد نیست از جز خدای کلام هیچ مخلوقی وسخن هیچ
آدمی نیست کلام خدایست وتصدیق کتابیست که از پیش او بوده است وکتب اوایل از پیغمبران چون توریة و
انجیل وزبور وصحف ابراهیم با تصدیق آنست که در پیش اوست از بعث ونشور وحساب وکتاب وثواب
وعقاب واگفت که معنی اینست که نباشد ونشاید وممکن نبود که چنین کلامی وسخنی در غایة بلاغت وفصاحت
وبراعت مفتری باشد واز نزدیک خلق باشد که هر چه ازین قبیل بود دیگری بر مثل آن قادر بود بلکه کلام خدا

وراست دارنده پیغامبران وکتب ایشانست وبیان شریعت وفرایض واحکامست ودروهیچ شکی که از کلام خدای عالمیانست انکه استفهام کرد بر سبیل تقریر والزام حجت یا بر سبیل انکار واستبعاد وکفار ایشان که می میکویند که این قران محمد افترا کرده است وکفته است تو ای محمد ایشانرا بکوی که اکر این قران فرا بافته من باشد واز جنس کلام بشر باشد مثل آن توان آورد وشما فصحای عربید بیارید سورتی مثل آن هم بران نظم وترتیب وبیاری خواهید هر کس را که خواهید دون خدای انچه توانید بخوانید تا شمارا یاری کنند اکر شما راست میکویید که این قران افترای محمدست من دون الله از بهر آن کفت که خدای قادر باشد بران که مثل این قران بیارد انکه کفت که نه این کافران قرانرا تکذیب برای ان کردند که ایشان نه دانسته‌اند وکنه او را نشناخته‌اند وبر تاویل ومعانی ان وقوف نیافته‌اند ومردمان دشمن ان باشند که ندانند الناس اعداء ما جهلوا چون بر وقوف نیافتند افک ودروغش خواندند واذا لم یهتدوا به فسیقولون هذا افک قدیم ولما یاتهم وهنوز بایشان نرسیده ونیامده تاویل وتفسیر آن ضحاک کفت انچه عاقبت بایشان شود از ثواب وعقاب وانچه متضمن آنست از اخبار غیوب وعواقب وسرانجام هر کس پیش از ان که درین اندیشه کنند وبدانند شتاب کردند بتکذیب او آری همچنین که ایشان تکذیب کردند کسانی که پیش از ایشان بودند هم تکذیب کردند وبدروغ داشتند پس تو بنکر که عاقبت ایشان چه بود وسرانجام ایشان چه شد از هلاک وعذاب استیصال عاقبت اینان که عمل ایشان بر دست دارند هم این بود انکه خبر داد از ایشان وکفت که کس بود که از ایشان ایمان آورد وباور دارد در نفس خویش وداند که ان حقست ولکن عناد کند وکس بود که تصدیق نکند وایمان نیارد یا کس بود که ایمان آرد وکس بود که ایمان نیارد وبر کفر بمیرد وخدای تو عالمتر وداناترست بمفسدان معاند داند که بر کفر که عاند وکه منافق

وان کذبوک فقل لی عملی ولکم عملکم انتم بریئون مما اعمل وانا بریء مما تعملون ومنهم من یستمعون الیک افانت تسمع الصم ولو کانوا لا یعقلون ومنهم من ینظر الیک افانت تهدی العمی ولو کانوا لا یبصرون ان الله لا یظلم الناس شیئا ولکن الناس انفسهم یظلمون

اکر چنان باشد که ایشان بر کفر اصرار کنند واز ایمان ایشان مایوس شوی وترا تکذیب کنند بکوی ایشانرا که انچه بر من بود عذر شما منقطع کردانیدم واکنون شمارا با شما کذاشتم از عملی که من میکنم مراست وثواب آن مرا بود وعمل شما شمار است ووبال آن بر شما بود ومعصیت شما مرا زیان ندارد وطاعت من شمارا فایده ندهد شما از انچه من میکنم بیزارید ومن از کردار واعمال شما بیزارم این آیه بآیه قتال منسوخ شده است انکه کفت که از کافران بعضی از انهااند که کوش با سخن تو میکنند وقران واحکام شریعت می شنوند ولکن قبول نمیکنند تو یا میکنی بمثل بشنودن ایشان نا شنودن باشد وایشان بمثابت کران باشند هی تو انهارا که کران اند تو سخن خود شنوانید وتو قادر باشی برانکه ایشانرا بشنوانی واکر چه ایشانرا عقل نباشد واین بر سبیل قطع طمع رسول کفت از ایمان ایشان که چون با کری لا یعقلی ودیوانکی باشد هرکز ممکن نباشد ومتیسر نکردد که ایشان بشنوند وفهم

وبدانند ومنهم من ینظر الیک واز ایشان کس هست که بتو می نکرد ولکن بمثابت کورست از انجا که انچه می بیند از ان منتفع نمیشود هی تو کور را از راه توانی نمودن یا بکه ایشان چشم دارند وبصیرة ندارند یعنی خبرست که معقول ومتصورست تو طمع از ایمان ایشان بردار وخاطر عزیز خود بر ایشان مدار بحقیقت خدای تعالی بر آدمیان ظلم نکند هیچ چیز از انچه تعلق بمصالح ایشان دارد هیچ فرو نکذارد وروز قیامت پیش از استحقاق عذاب نفرماید وکم از استحقاق ثواب ندهد ولکن مردمانند که بر نفس خود ظلم کنند بکفر ومعاصی تا مستوجب عقاب می شوند

ویوم یحشرهم کان لم یلبثوا الا ساعة من النهار یتعارفون بینهم قد خسر الذین کذبوا بلقاء الله وما کانوا مهتدین واما نرینک بعض الذی نعدهم او نتوفینک فالینا مرجعهم ثم الله شهید علی ما یفعلون ولکل امة رسول فاذا جاء رسولهم قضی بینهم بالقسط وهم لا یظلمون

یاد کن ای محمد ان روز کار را که ما حشر کنیم وبرانکیزیم ایشانرا یکبارکی وایشان درنک کردن خویش وبودن در دنیا اندک شمرند واندک دانند از انکه اشتغال ایشان بدنیا اندک بوده باشد یا بودن خود اندر کور اندک پندارند از هول روز قیامت که میبینند پنداری که در دنیا در کور جز ساعتی از روز نبوده اند اکر عمر دراز باشد چون اخرش با فنا بود اندک بود وباضافه با عمر ایشان که در اخرت خواهد بود ساعتی بود وایشان یکدیکر را بشناسند واشنایی دهند چنانکه دو کس که از دیر باز یکدیکر را ندیده باشند اشنایی باز دهند واین هم دلالت میکند برانکه ایشان لبث خود را اندک شمرند از بهر انکه با طول عهد تعارف نبود [illegible] انکه کفت که زیان کردند وزیان کار شدند انانکه بعث ونشور وثواب وعقاب ایمان ندارند واز ان تکذیب کنند وایشان براه بهشت وثواب مهتدی نباشند اکر با تو نماییم ای محمد بعضی از انچه ایشانرا وعده میدهیم از عذاب دنیا یا ترا با جوار رحمت خود بریم وقبض روح تو کنیم وایشانرا در دنیا عذاب نا کرده بکذاریم مرجع وبازکشت ایشان با ماست وپس ما کواهیم وحاضر بر انچه ایشان میکنند جزای ایشان بسزا وعقاب ایشان با ایشان رسانیم واز ما فایت نخواهد شد انکه کفت که هر امتی را رسولی وپیغمبری بوده است چون پیغمبر ایشان با ایشان امد وحجت بر ایشان کرفت ومعجزات بنمود ایشان تکذیب ان پیغمبر کردند میان ایشان ومیان پیغمبران خدای تعالی حکم کرد حکم بحق که پیغمبر را نجات داد وایشانرا عذاب کرد وشاید که مراد این بود که هر امتی را رسولی وپیغمبریست که ایشانرا با وی نسبت کنند روز قیامت چون پیغمبر ایشان اید وبکفر وایمان ایشان بر ایشان کواهی دهد میان ایشان حکم بحق کرده شود چنانکه بر هیچ کس از ایشان ظلمی وحیفی نباشد

ویقولون متی هذا الوعد ان کنتم صادقین قل لا املک لنفسی ضرا ولا نفعا الا ما شاء الله لکل امة اجل اذا جاء اجلهم فلا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون قل ارایتم ان اتیکم عذابه بیاتا او نهارا ماذا یستعجل منه المجرمون

حق تعالی حکایت کرد از استبطاء ایشان قیامت را وحساب وکتاب وبهشت ودوزخ را کفت این کافران میکویند که این وعده که شمارا میدهید که خواهد بود چیست وعید اکر شما راست میکویید در انچه وعده میدهید وعده خبری بود متضمن نفع وراحت ووعید خبری بود متضمن مضرت ومساءت

وصدق خبری بود که مخبر بش علی ما هو به باشد انکه محمد را فرمود که بگوی این جماعت را که این سوال میکنند انکار و استبعاد
که اگر نفعیست بیار و اگر ضرریست در عقب مکن انکار این که محمدم مالک نیستم از بهر نفس خویش هیچ نفعی و ضرری را
و نه هیچ خیری و شری را از مرگ و زندگانی و بیماری و تندرستی و قبض و بسط و جذب و خصب و ثواب و عقاب
این جمله بخدای تعلق دارد و در دست تصرف ویست و هر تصرف که ما کنیم باقدار و تمکین وی بود تا وی اقتدار
ندهد و تمکین نکند ما نتوانیم کردن لکن انچه خدای خواهد و مراد آن بود که معنی این بود الا ما شاء الله که من هیچ از این
قادر نباشم و مالک نشوم الا انچه خدای مرا بران قادر گرداند و قوت دهد هر امتی را و هر قرنی و اهل زمانی را
و هر نفسی را وقتی و زمانی است مر وفات او را و عذاب او را که چون اجل در اید یکساعت تقدیم و تاخیر نبود قل ارایتم
بگوای محمد این جماعت را که استعجال میکنند عذاب خدا را که هیچ میدانید و می بینید که اگر عذاب خدای بشما اید در
که شما براحت و اسایش مشغول شده باشید یا در روز که طلب اسباب معاش افتاده باشید که چه باشد و چگونه
چیزی باشد آن عذابی که مجرمان و کافران تعجیل آمدن ان میکنند یعنی اگر دانسته شدی که هول او و سختی آن چگونه باشد هرگز
تعجیل ان نکردندی اثم اذا ما وقع امنتم به الان وقد کنتم به تستعجلون ثم قیل للذین ظلموا
ذوقوا عذاب الخلد هل تجزون الا بما کنتم تکسبون حق تعالی میگوید ایشان را بر سبیل توبیخ و ملامت بر
استعجال عذاب که هیچ پس از ان که عذاب بشما فرود اید ایمان خواهید آوردن یعنی اگر عذاب خدای فرود آید شما ایمان
اورید ایمان شما را نفعی نکند و سود ندهد پس اگر عذاب فرود اید و شما ایمان اورید شما را گویند که اکنون ایمان می اورید
که عذاب معاینه بدیدید و شما پیش از ین بعذاب تعجیل میکردید ثم قیل پس انگه گویند مر ظالمان کافران را که عذاب
خواسته باشند که اکنون بچشید سختی عذاب دایم بران کفر متقدم که شما را بود که این ایمان که درین وقت که شما ملجا و مضطر
شدی بدان کفر را برنداشت انگه گفت بر سبیل تقریر و تقریع که شما را هیچ پاداش و جزا میدهند الا بر انچه شما
کرده اید یعنی نکرده تا درین هیچ ظلمی و حیفی بر شما میکنند و با شما از نا کرده عقوبت میکنند و یستنبئونک احق
هو قل ای و ربی انه لحق وما انتم بمعجزین ولو ان لکل نفس ظلمت ما فی الارض لافتدت به
واسروا الندامة لما راوا العذاب وقضی بینهم بالقسط وهم لا یظلمون الا ان لله ما
فی السموات والارض الا ان وعد الله حق ولکن اکثرهم لا یعلمون هو یحیی و یمیت
والیه ترجعون یا محمد از تو می پرسند و طلب خبر میکنند و میگویند که این عذاب که ما را وعده میدهند حقست
و راستست و این بر سبیل استهزا و انکار گفتند خدای تعالی رسول را فرمود که بگوای محمد که آری بحق خدای من که انچه
شما را وعده میدهند از عقاب و بدان وعید میکنند ان حق است و بودنیست و خواهد بود و چون بباشد شما را قوت
و قدرت ان نباشد که عذاب از خود دفع کنید و از قبضه قدرت خدای بیرون روید و از عذاب وی بگریزید و سبقت
کنید که هرگاه که باشید بشما رسد و چون رسیده باشد اگر خواهید که خویشتن را از ان عذاب باز خرید باز نفروشند
اگر هر نفسی را که ظلم کرده بود انچه در زمین باشد از مال و ملک و برا بود خواهد که فدا کند و خوشتن را باز خرد بلی

اما از روز

اما از روز فدیه قبول نکنند و رشوت نستانند تا بدان که امروز خود را باز خرند که امروز فدیه قبولست و در توبه گشاده
اما چون توبه نکنند و از عهده مظالم بیرون نیایند فردا که عذاب را معاینه بینند پشیمانی و ندامت در دل آرند و از غایت
دهشت و حیرت طاقت گریه و فریاد ندارند و پشیمانی را تیره و سا از سفله و اتباع پنهان دارند تا زبان ملامت
در ایشان دراز نگردانند و میان ایشان حکم براستی و عدل کنند و بران هیچ ظلمی و حیفی نرود و از رسول پرسیدند
که ایشان را چه سود دارد پشیمانی پنهانی ایشان گفت از شماتت اعدا انگه گفت الا ان لله ما فی السموات این
کافران که خواهند که نفس خود را فدیه کنند دران روز و باز خرند از عذاب از هرچه در دنیا باشد از مال و ملک و
خزاین ایشان را خود باز نفروشند و اگر بفرض را باز فروشند ایشان را چیزی ازان که باشد که خود را باز خرند که دران
روز انچه در آسمان و زمین باشد همه خدای را بود هیچکس را ملکی و ملکی نباشد بدانید و اگاه باشید که وعده خدای حقست
و راست و انچه وعده داده باشد مومنان را و کافران را از ثواب و عقاب بودنی است و بباشد و لیکن
بیشتر مردمان نمیدانند و خدای را نمی شناسند او ست آن خدای که زنده گرداند انرا که در حیوة نباشد که
حیوة در وی آفریند و بمیراند انکه او را در حیوة و زندگی باشد بانکه بنیه حیات او خراب کند چنانکه حیوة در وی نماند
بودن و مرجع و بازگشت جمله خلایق با وی است انجا که کس را در و حکم نباشد مگر وی را یا ایها الناس قد جاءتکم
موعظة من ربکم وشفاء لما فی الصدور وهدی ورحمة للمؤمنین قل بفضل الله وبرحمته
فبذلک فلیفرحوا هو خیر مما یجمعون حق تعالی خطاب میکند جمله مردمان را از مومن و کافر و میگوید ای
مردمان بشما آمد کتابی مشتمل بر مواعظ و زواجر یعنی قرانی که مشتمل است بر انچه دعوت کند باصلاح و زجر
کند بر قبایح و معاصی و تنبیه کند بر توحید و عدل خدای و داروی شفای دردهای سینهاست از عقاید فاسده و
مذاهب باطله و مراد بصدور دلست و دل را برای آن صدر خواند که جای او در صدر است و قران را برای آن شفا خواند
که جهل دردیست که دوای ان جز بعلم نباشد و قران یار علمست و هدایتی و دلالتیست که بحق راه نماید و رحمتی
و نعمتی است این قران مومنان را که باو ایمان آورند و بر مقتضی او عمل کنند ای محمد بگوی این مردمان را که بمال و متاع دنیا
شادان مباشید که مال دنیا را بقا نیست و متاع دنیا ثبات ندارد بوی چه شادان توان بود بفضل خدای
شادان باشید و برحمت او خوشدل و نازان باشید و این هردو جمع کنند که این بهترست از انچه اهل دنیا از
جمع میکنند ابو سعید خدری گوید که فضل خدای قرانست و رحمت او انکه ما را اهل قران گردانید مجاهد گفت
فضل خدای قرانست و رحمت او ایمانست کسایی گفت فضل خدای نعمت ظاهرست و رحمت او
نعمت باطنست واسبغ علیکم نعمه ظاهرة وباطنة ذوالنون مصری گفت فضل الله بهشت و چنانست
و رحمت نجات از دوزخ و نیرانست محمد باقر گفت فضل الله اقرار برسول خدا و محمد مصطفی است و رحمت
اقرار بولایة علی مرتضی است فرحی که ازین نوع بود محمود است فرحین بما اتیهم الله من فضله و فرحی که نه
ازین نوع بود مذمومست لا تفرح ان الله لا یحب الفرحین قل ارایتم ما انزل الله لکم من رزق

فجعلتم منه حراما وحلالا قل الله اذن لكم ام على الله تفترون وما ظن الذين يفترون
على الله الكذب يوم القيمة ان الله لذو فضل على الناس ولكن اكثرهم لا يشكرون حق سبحانه
وتعالی درین ایة خطاب کرده است با مشرکان عرب بر زبان رسول و گفته است رسول خود را که ای محمد بگوی مر آن
کافرانرا که بر خویشتن چیزها که حلال بود حرام کرده اید و چیزها که حرام بود حلال کرده اید که هیچ شما دیده اید و
دانسته اید انچه خدای فرو فرستاد برای شما از روزی حلال شما ازان بعضی را حرام کردید چون بحیره و سائبه
و وصیله و حام و بعضی را حلال کرده اید مرا ازین خبر دهید و بگویید که خدای شمارا دستوری داده است و بدین
فرموده یا خود شما از خود انرا حرام کرده اید بی حجتی و بینتی وانکه انرا بر خدای بسته اید و افترا کرده چون قسمت
اول باطل شد از بهر انکه خدای دستوری نداده باشد نماید الا انکه ایشان افترا کرده باشند و دروغ بر خدای انها
انگه تهدید کرد ایشانرا و گفت چه گمان می برند انها که بر خدای افترا میکنند که در روز قیامت با ایشان چه خواهد
رفت یعنی که ایشانرا امید ثواب و رحمت خدای نیست که چنین افترا و دروغ بر خدای بنقد دلیری مینمایند
و کجا گمان ایشان بیان بود که ایشانرا نهاده است و ساخته از انواع عقوبت در روز قیامت و خدا تعالی خداوند
فضل و افضال و نعمت و احسانست بر جمله خلایق نعمت او بسیارست و فضل او بیشمار ولیکن بیشترین
خلقان شکر نعمتهای او نمیکنند و در نعمت او کفران می آرند لاجرم انچه با ایشان میرسد از وبال و عقوبت هم
از افعال و کردار ایشانست ایة دلیلست برانکه هیچ کس را روا نیست که از وی حکمی از احکام شرع پرسند
که وی سخنی گوید در یجوز و لا یجوز الا بعد از اتفاق و ایقان و احتیاطی تمام تا از جمله انها نباشد که بر خدای افترا کرده
در تحریم و تحلیل وما تكون في شأن وما تتلوا منه من قرآن ولا تعملون من عمل الا كنا عليكم
شهودا اذ تفيضون فيه وما يعزب عن ربك من مثقال ذرة في الارض ولا في السماء ولا
اصغر من ذلك ولا اكبر الا في كتاب مبين الا ان اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون
خطاب با محمدست و جمله امت درین داخلند و مراد ایشانند میگوید که ای محمد تو در هیچ کاری نباشی انکار
کار از خطری و قدری و منزلتی نبود و در هیچ کاری از کارها نباشی و هیچ قرانی نخوانی و ازان خبر دهی و هیچ
عملی از اعمال و فعلی از افعال نکنید الا که بر همه گواه باشیم و حاضر می بینیم و میدانیم و جزا بر وفق استحقاق
آن برسانیم و این برای آن گفت تا مکلفان متنبه و متعظ شوند و غافل و بیخبر نباشند بدانند که بر ایشان رقیبان
و نگاهبانان اند افسار از سر فرو نکنند و گزاف کاری پیش نگیرند که خدای گواهست بر انچه ایشان دران شروع
میکنند و از وی غایب نشود و دور نگردد از اعمال ایشان مثقال ذره همسنگ مورچه خرد نه اندر آسمان و نه اندر
زمین و نه کهتر و نه ازان بیشتر که ان در کتابی روشن نوشته و ثبت کرده باشند و آن کتاب لوح محفوظست
یا صحایف اعمال ایشان بدانید و آگاه باشید که دوستان خدا را هیچ خوفی و خطری نباشد و ایشان نترسند
در وقتی که دشمنان خدا از عذاب الله بترسند و ایشان اندوهگین نشوند تا انجا که این پایه دارند و این منزلت یافته اند

گیسشند سعید جبیر گفت از رسول خدای پرسیدند که من اولیاء الله گفت اولیای خدا انان اند که چون مردمان ایشانرا
ببینند خدا را یاد کنند و بر سمت و سیمه و طریقه ایشان و دیدار ایشان مردمانرا لطف بود راوی خبر گوید که از رسول
خدای شنیدم که میگفت خدا را بندگانی اند که ایشان پیغمبران باشند و نه شهیدان و پیغمبران و شهیدان از ایشان غبطه
برند روز قیامت بمکان ایشان از خدای گفتند یا رسول الله ایشان کیستند و عمل ایشان چیست با ما بگوی تا ما ایشانرا
دوست داریم گفت قومی باشند که با یکدیگر دوستی کنند برای خدای بی انکه ایشانرا خویشی و رحمی بود و بی انکه مال
بیکدیگر دهند و الله که رویهای ایشان نور تابنده بود و ایشان بر منبرهای نور باشند چون مردمان بترسند
ایشان نترسند و چون مردمان اندوهگین باشند ایشان نباشند انگه این ایة برخواند الا ان اولياء الله لا خوف
عليهم ولا هم يحزنون از امیر المومنین علی پرسیدند گفت ایشان کسانی که از بیخوابی که برده باشند در شبها از بهر
نماز چشمهای ایشان آب میریزد و از عبرتها که دیده باشند روی ایشان زرد شده باشد و از بسیاری گرسنگی که
کشیده باشند و روزه داشته شکمهای ایشان باریک شده باشد و از تشنگی لبهای ایشان خشک شده و بلا سپید
شده باشد الذين آمنوا وكانوا يتقون لهم البشرى في الحيوة الدنيا وفي الآخرة لا تبديل لكلمات
الله ذلك هو الفوز العظيم ولا يحزنك قولهم ان العزة لله جميعا هو السميع العليم روشن کرد این
وصف اولیای خدا را انست که میگوید که ایشان انان اند که بخدا و رسول خدا و بایات و کتاب خدا ایمان آورده اند و از
خدای بترسند از نواهی اجتناب کنند و گرد معاصی نگردند و با وامر کار کنند در خبرست که رسول را پرسیدند که
ولی خدا کیست دست بر کتف امیر المومنین علی نهاد و گفت هذا ولی الله ولی خدا اینست دوستی کن با وی اگرچه
کشنده پدرت باشد و باجماع امت این دو خصلت که خدای درین ذکر کرده است بر وجه مزید و تفضیل در او حاصل بود
او را ازین سبب ولی الله گفتند در ایمان سابق بود و در تقوی مقتدی بود تا او را اول المومنین و امام المتقین گفتند پس او
و دوستان و متابعان او را این بشارت داد که لهم البشرى مرین مومنان متقی و پرهیزکاران مهتدی را ایشانرا بشارت
در دنیا و زندگانی دنیا و در آخرت بشارت در دنیا چیست انکه عباده بن الصامت گفت که رسول را پرسیدم ازین
بشارت گفت الرؤيا الصالحة يراها المسلم او ترى له خوابی نیکو باشد که مرد مسلمان بیند خود را یا از بهر وی بینند
و بشارت آخرت بهشتست ابو هریره از رسول روایت کرد که چون قیامت نزدیک رسد خواب مرد مسلمان
کم خطا کند و خواب انکس راست بود که سخن وی راست تر بود و انگه گفت که خواب سه گونه باشد یکی بشارتست از
خدای و یکی از حدیث نفس بود که مرد با خود گوید و دیگر از شیطان و خواب جزویست از چهل جزو پیغمبری چون یکی از
شما چیزی بیند که ازان کراهتی بود و بر اید که انرا باز نگوید و برخیزد و دو رکعت نماز کند انگه گفت که من قید
دوست دارم در خواب و غل ناکاره باشم چه قید ثبات بود در دین زهری گفت بشارت دنیا انست که
فرشتگان دهند بنده را در وقت مرگ و گویند الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التي كنتم توعدون و بشارت
آخرت آمدن فرشتگان باستقبال مومنان و بشارت ایشانست بسلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین بشارت

دنیا آنست که بر زبان پیغمبر انست و بشر الذین امنوا و بشارت اخرت آنست که در جزای اعمال ایشانست و اما
اوتی کتابه بیمینه انکه گفت لاتبدیل لکلمات الله کلمات خدا را تبدیلی نیست و وعدهای خدا را خلفی و تغیری نیست
نافع گفت که روزی حجاج خطبه میگفت ان خطبه را دراز باز گرفت عبدالله عمر سر بر کنار من نهاد حجاج گفت
عبدالله بن زبیر کتاب خدا را تبدیل کرد عبدالله عمر گفت نه تو توانی کردن نه او و لاتبدیل لکلمات الله حجاج گفت لقد
اوتیت علما و از سر آن حدیث برفت ذلک هو الفوز العظیم این بشارت مر مؤمنان را و این کرامت مر متقیان را
فیروزی عظیم و ظفری بزرگوارست انگه رسول را خطاب کرد و ویرا تسلی و دلخوشی داد و گفت ای محمد نباید که ترا اندوهگین
گرداند و اندوهگین کند گفتار ایشان در تکذیب تو و مشغول شدن ایشان در ابطال کار تو که من خداوندم با توام و عزه و غلبه
همه خدا راست دوستان وی عزیز باشند و غالب و دشمنان وی ذلیل باشند و مغلوب او بر دشمنان تو غلبه
کند و ترا بر ایشان ظفر دهد انا لننصر رسلنا و اوست شنوا باقوال ایشان و دانا بافعال و احوال و انچه گویند شنود و انچه
اندیشند و بران عزم کنند داند بر حسب آن جزا با ایشان رساند الا ان لله من فی السموات ومن فی الارض
وما یتبع الذین یدعون من دون الله شرکاء ان یتبعون الا الظن وان هم الا یخرصون
هو الذی جعل لکم اللیل لتسکنوا فیه والنهار مبصرا ان فی ذلک لایات لقوم یسمعون
میگوید که بدانید و آگاه باشید که هر که در آسمانهاست و هر که در زمین است از فرشتگان و آدمیان و پریان همه
خدا را اند همه بندگان و پرستاران وی اند چون ایشان که عاقلانند تا بمیرانیدن بندگان وی باشند و بنده خدای
خداوندی را نشاید اولیتر که غیر ایشان خدائی را نشاید و این مشرکان که بدون خدای بتان را می پرستند و ایشانرا
شرکاء خدا میخوانند چه چیزست که ایشانرا متابعت میکنند یعنی هیچ چیز را متابعت نمیکنند که ازرا اصلی
باشد چه با خدای بر خدائی و الهیة شریک محال بود و ایشان درین چه میگویند و میکنند عمل حاصل نشده است
و ایشان جز متابعت ظن و گمان میکنند و این گمان ایشان باطلست و ظن ایشان محال و ایشان جز دروغ چیزی
دیگر نمیگویند هر چه میکنند باطلست و هر چه میگویند دروغ چون گفتار مشرکان و سخن باطل ایشانرا بیان کرد
مکلفانرا بر توحید و عبادت باخلاص تحریص کرد و براد که بآن توسل توان ساخت بر توحید او تنبیه کرد و آن افعال
که وی تعالی بان مختص است که مقدور قدرت او بود و کسی دیگر نتواند کرد و گفت اوست خدائی که شب را از بهر شما
آفرید و آنرا لباس شما گردانید تا در و ساکن شوید و آرام گیرید و شب را لباس خوانند زیرا که لباس پرده پوشنست
و شب نیز هم این عادت دارد اللیل للعاشقین ستر یا لیت اوقاته تدوم و با انکه پرده پوشست جای آرام
و آسایش نیست تا از رنجهای روز برآسائی از تاختن و رفتن و سعی کردن در حوائج که اگر روشنائی شب که
روز بودی حرص ترا رها نکردی که از عمل و سعی و رنج برآسودی و چنانکه شب را تاریک از بهر آن کرد تا باسایش
مشغول شوی روز را روشن و منیر گردانید تا در وی باسباب معیشت قیام نمائی بدرستی و حقیقت که در هر چه از
آفرینش روز و شب بر صفات آیاتی و علاماتی و دلالاتیست قومی را که بشنوند و اندیشه کنند و متعظ شوند

قالوا اتخذ الله ولدا سبحانه هو الغنی له ما فی السموات وما فی الارض ان عندکم من
سلطان بهذا اتقولون علی الله ما لا تعلمون قل ان الذین یفترون علی الله الکذب
لا یفلحون متاع فی الدنیا ثم الینا مرجعهم ثم نذیقهم العذاب الشدید بما کانوا یکفرون
حق تعالی از گفتار شنیع مشرکان و کسانی که خدا را فرزند گفتند باز میگوید و رد میکند بر سه گروه مشرکان که
گفتند الملائکه بنات الله و بر جهودان که گفتند عزیر ابن الله و ترسایان که گفتند المسیح ابن الله و چنانکه حقیقت
این بر خدای روا نیست مجازش هم روا نباشد برای انکه به پسری و دختری گرفتن بر انکس روا بود که وی
محتاج بود و خدای تعالی ازین منزه است چنانکه گفت هو سبحانه یعنی او منزه است و دور از انکه در وی گمان برند
بمثل این از ان که حقیقت این حدیث ادا بتجسیم کند از بهر انکه فرزند هم جنس پدر و مانند پدر بود و او را
مثل و جنس و مانند نیست و مجازش ادا باحتیاج هو الغنی و او توانگر و بی نیازست از انکه او را سبب انچه
در آسمانها و در زمین است و همه ملک و ملک اوست و را بفرزند چه حاجت باشد انگه خطاب کرد و آنها
را و گفت که شما را با نیکه میگوئید هیچ حجتی و سلطانی و دلیلی و برهانی نیست و هر چه بی حجت و دلیل بود علم
نبود جهل بود هی شما بر خدای چیزی میگوئید که آنرا نمیدانید بگو ای محمد و اعلام کن که انکسانی که بر خدای افترای
کنند و چیزی که بر خدای روا نیست روا میدارند ایشان فلاح و ظفر نیابند و هرگز رستگاری و نجات ایشانرا
این دروغ که میگویند بر خدای متاعی اندک و منفعتی حقیرست در دنیا که زود باقی نماند و در عقب آن شقاوة دائم
و رنجی مخلد میتبد ثم الینا مرجعهم پس بازگشت ایشان بماست باز گشتن ایشان بچشانیم ایشانرا عذابی سخت بان کفر که ایشان آورده اند
وان دروغ که بر خدای نهاده اند واتل علیهم نبأ نوح اذ قال لقومه یا قوم ان کان کبر علیکم مقامی
وتذکیری بایات الله فعلی الله توکلت فاجمعوا امرکم وشرکاءکم ثم لا یکن امرکم علیکم غمّة
غمة ثم اقضوا الی ولا تنظرون حق تعالی میگوید ای محمد بر خوان بر ایشان یعنی برین کافران خبر نوح پیغمبر و قصه او چون
قوم خود را گفت که ای قوم اگر چنانست که بر شما بزرگ می آید و گران میشود مقام کردن من در میان شما و یاد دادن من
شما را آیات و علامات و دلالات بر یگانگی خدای و شما ازین سبب قصد رنجانیدن و کشتن من کرده اید من
بر خدای توکل کردم و اعتماد کلی بوی دارم شما دل بر کار خود نهید و عزم مصمم گردانید بر کشتن من شما و شریکان
شما و درین کار هیچ فرو مگذارید و از شریکان و انبازان و معبودان خود استعانت و یاری خواهید پس
باید که کار شما و قصد شما در هلاک من پوشیده و مخفی نباشد پس انگه بدانید بر من انچه در دل دارید از قتل و
هلاک من و هیچ مرا مهلت و زمان مدهید و این ان وقت گفت که ایشانرا از انچه نوح میگفت ملالت امد از انکه
نوح بامداد و شبانگاه و وقت و بی وقت بر سر ایشان استاده بودی و ایشانرا دعوت میکرد و بخدای میترسانید
و عقاب خدای یاد ایشان میداد و ایشان او را میزدند و جفا میکردند و او از دعوت باز نمی استاد گفتند تدبیر انست
که ما او را بکشیم گفتند ای نوح ازین کار خود برو و اگر نه ما ترا بکشیم نزدیک ان حال نوح گفت که یا قوم ان

کان کبر علیکم مقامی الاـ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ
مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا
بِآيَاتِنَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ
بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ بهم از سخن
نوح پیغمبرست که با قوم خود گفته است که ای قوم اگر شما بر سکر دید و وعظ و پند من نمی شنوید و قبول نمیکنید
که من برین دعوت که شما را میکنم و وعظ و پند که شما را میدهم اجری و مزدی طمع میدارم من از شما هیچ مزدی
نمیخواهم که مزد من جز بر خدای نیست که من از جمله مسلمانان و منقادان امر حق باشم و متابع رای شما
نشوم انکه خدای باز نمود که قوم او با او چه کردند و او چه کرد گفت قوم او او را بدروغ داشتند و باور نداشتند
و قصد کشتن او کردند ما او را نجات دادیم و کسانی را که با وی در کشتی بودند و ایشانرا خلیفه کردیم یعنی بازماندند
و قایم مقام ایشان گردانیدیم و قوم را که با وی بودند در کشتی و آن کافران که تکذیب کردند نوح را همه را غرقه کردانیدیم
بطوفان عام پس بنگر تا عاقبت کار آنان که ما ایشانرا انذار کردیم و ایشان قبول نکردند بکجا رسید و چگونه بود
انکه ما پس از نوح بفرستادیم پیغمبران را چون هود و صالح و ابراهیم و لوط و شعیب علیهم السلام ایشان بیامدند و قوم
خود را بترسانیدند و آیات و دلایل و حجج اظهار کردند ایشان نیز همان کردند که قوم نوح کردند از کفران و کفر
و ایمان نیاوردند بانچه کافران پیشین از انکذیب کردند همچنانکه بر دل ایشان مهر کردیم یعنی از خذلان از سبب اصرار
ایشان بر کفر و عصیان نشانی کردیم بر دلهای ایشان تا علامتی بود فرشتگان را همچنین مهر کنیم بر دل آنهاکه
ظالمان و متعدیان اند از فرمان ما درگذرند و از امر ما تجاوز کنند ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى وَهَارُونَ
إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا
إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُبِينٌ قَالَ مُوسَى أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ قَالُوا
أَجِئْتَنَا لِتَلْفِتَنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمَا الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمَا بِمُؤْمِنِينَ پس
فرستادیم از پس ایشان پیغمبران موسی و هرون را بفرعون و قوم او ایشان برفتند و فرعون و قومش را دعوت میکردند
ایشان استکبار و گردنکشی کردند و پای از حد خود بیرون نهادند و ایشان قومی مجرم و گناهکار بودند بکفر و عصیان که
آوردند پس انکه که موسی با ایشان آمد و حق با ایشان رسید از نزدیک ما چون معجزه عصا و ید بیضا و غیر آن از حجج
و آیات ایشان بدانستند و معلوم ایشان شد هیچ دفعی نتوانستند جز آنکه گفتند این سحر است ظاهر و جادو
روشن که ما می بینیم و سحر ایهام معجز باشد بر وجه حیلت و تلبیس و هر که سحر کند و معتقد صحت آن بود کافر باشد و
هر که اعتقاد صحتش نکند فاسق باشد موسی ایشانرا گفت چون ایشان این سخن گفتند که میگویید شما حق را که بشما آمد سحر
میگویید و دران طعن میزنید و عیب میکنید می مثل این آیات و معجزات سحر باشد سحر چوب چگونه مار گردد و اژدها
شود و هرگز آنهاکه ساحر باشند و جادوی کنند فلاح نیابند و ظفر نبینند فرعون و قومش موسی را گفتند آمدی تا

تابانی

تا بان سحر و جادوی خویش ما را از طریقه و مذهب پدران باز گردانی و ما را از آنچه پدران خود را بران یافته ایم از دین و اعتقاد
دور گردانی و ترا ای موسی و برادرت را هرون بزرگی و پادشاهی بود در زمین ما شما را باور نداریم و تصدیق
شما نکنیم و این از آن گفتند که پنداشتند غرض ایشان پادشاهی و جباری بود در زمین و هر کس دیگری همان اندیشه
کند و گمان برد که در دل او باشد وَقَالَ فِرْعَوْنُ ائْتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمْ مُوسَى
أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ
عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَى
خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ
فرعون را چون گمان آن بود که آنچه از موسی می بیند سحر است و این خیال در دماغ وی مستحکم شد از آنجا که روزگار ساحران
بود فرعون فرمود که بروید و در امصار ممالک من بگردید هر کجا جادوی عالم و ساحری دانا است بنزدیک من آرید
برفتند و ساحران را جمع کردند چون بنزدیک فرعون آمدند فرعون حدیث موسی با ایشان بگفت ایشان رسنها و
چوبها مار بکردند و اژدها بکردند سیماب میدیدند و پیش موسی آوردند موسی گفت بیندازید آنچه خواهید انداختن
ایشان آنچه داشتند بینداختند موسی چون چنان بدید دانست که آن سحر است و از حقیقتی نیست گفت
ما جئتم به السحر آنچه شما آورده اید سحر است و خدای تعالی زود آنرا باطل گرداند و هرگز عمل مفسدانرا
باصلاح نیارد و اصلاح آن نکند و ثابت و دایم ندارد بلکه هلاک گرداند بانکه دلیل بر بطلان آن ظاهر گرداند
و اگرچه مجرمان و کافران کاره باشند چون موسی دعوت کرد بموسی ایمان نیاوردند الا جمعی از فرزندان بنی اسرائیل
یعنی فرزندان که از قوم موسی بودند و پدران ایمان نیاوردند از ترس فرعون عبدالله عباس گفت که ایشان ششصد
هزار مرد بودند یعقوب ع با هفتاد و دو مرد در مصر آمد آنکه نسل و فرزندان ایشان ششصد هزار شدند بعضی دیگر گفتند که
ایشان جماعتی بودند که مادران ایشان از بنی اسرائیل بودند و پدران ایشان از قبطی و گفته اند که مراد بان قوم فرعونست و مانند
دختر فرعون و دختر او و زن خازن فرعون ایشان ایمان آوردند بر ترس از فرعون و قومش از آنکه فرعون ایشانرا در فتنه
اندازد و از دین شان برگرداند یا عذاب کند ایشانرا و بکشد و فرعون جباری قاهر بود در زمین و از جمله مسرفان
بود و از آنان که از قدر و اندازه خود درگذشته شد وَقَالَ مُوسَى يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا
إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ
الْكَافِرِينَ موسی ع قوم خود را تقویت داد و استمالت فرمود گفت ای قوم اگر چنانست که بخدای ایمان دارید توکل
برو کنید اگر شما مسلمانید برای آنکه حق مسلمان و مؤمن آن بود که در کارها بر خدای توکل کند و هر که بر خدای توکل کند
مهمات کفایت کرده شود ایشان جواب دادند و گفتند که ما بر خدای توکل کرده ایم آنگه دعا کردند و گفتند که ای خدای ما
ما را فتنه ظالمان مگردان و ما را بساحل نجات رسان از دریا و فتنه کافران ابو الضحی گفت که ایشانرا بر ما دست مده
که پس گمان برند که ایشان بهتر از ما اند مفتون باشوند و ما فتنه ایشان باشیم مجاهد گفت که ما را بگناه ما بعلم ایشان

ایشان عذاب مکن که انکه ایشان کویند که اکر اینها بر حق بودندی ایشان را عذاب نکردندی و ما را برحمت و فضل خویش
ازین کافران برهان وَاَوْحَيْنَا اِلَى مُوسٰى وَاَخِيهِ اَنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً
وَاَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ وَقَالَ مُوسٰى رَبَّنَا اِنَّكَ اٰتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَاَهُ زِينَةً وَاَمْوَالًا فِى
الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلٰى اَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلٰى قُلُوبِهِمْ فَلَا
يُؤْمِنُوا حَتّٰى يَرَوُا الْعَذَابَ الْاَلِيمَ حق تعه حکایة کرد از انچه وحی کرده بود بموسی و هرون کفت ما بموسی و برادر او
هرون وحی کردیم که برای قوم خویش بمصر خانها کیرید و مسکنها سازید و خانهای خویش قبله خود کردانید یعنی مسجد خود
کیرید که در وی نماز کنید بیشتر مفسران کفته‌اند که سبب آن بود که خدای تعه بنی اسرائیل را فرموده بود که جز در مسجد
نماز نکنید ایشان نماز در مسجدها کردندی چون فرعون مسلط شد بفرمود تا مسجدها خراب کردند و ایشان را منع کردند از
نماز کردن اندر مسجد حق تعه وحی فرستاد و کفت که شما را رخصت است که در خانها نماز کنید خانه را قبله کاه خود
سازید عکرمه و مجاهد کفته که ایشان در کنایس نماز کردندی چون خایف شدند بفرمود تا در خانها نماز کنند و روی
بکعبه آرند سعید جبیر کفت که مراد انست که خانها در مقابل یکدیکر سازند انکه کفت وَاَقِيمُوا الصَّلٰوةَ و نماز بپای دارید
و بران مداومت و مواظبت کنید و ای موسی بشارت ده بهشت مومنان را و کفته‌اند که خطاب با محمد ست عم وقال
مؤسی و کفت موسی ای بار خدایا تو فرعون و اتباع و اشراف قوم او را مالی و زینتی دادی از متاع و اثاث و لباسهای فاخر
و حلیهای کران مایه درین دنیا ای بار خدایا تا از ره تو کم شوند خداوندا مالهای ایشان سنک کردان و بندی سخت بر دلهای
ایشان نه تا ایمان نیاورند الا انکه که عذابی دردناک بینند و این وقتی کفت که دیر طمع از ایمان ایشان منقطع شد و خشم
وی بر ایشان سخت کردید و دانست که ایشان مستحق خذلان اند موسی این دعا میکرد و هرون امین میکفت خدای تعه
دعای ایشان مستجاب کردانید و مالهای فرعون و فرعونیان را سنک کردانید از زر و نقره و انواع حبوبات از صامت
و ناطق چهارپای و غیر آن همه سنک شد سوال کنند که ظاهر آیة دلیل قول مجبره است که ایشان کویند خدای تعه بنده
بنده را آلت و تمکین برای ضلال و کمراهی دهد و مراد آنست جواب انست که معنی لیضلوا لئلا یضلوا باشد یعنی ای بار
خدایا تو با آل فرعون اینهمه برای آن کردی تا ایشان ضال نشوند و ایشان خود ضال شدند چنانکه درین آیتست که یبین الله
لکم ان تضلوا و مراد اینست که لئلا تضلوا و شاید که لام عاقبه باشد و معنی این بود که بار خدایا تو با فرعون و قوم او
اینهمه نعمت کردی و ترا معلوم بود که عاقبت ایشان انچ خواهد بود که ضال و کمراه شوند و کفته‌اند که لیضلوا دعاست بلفظ
امر همچنانکه ربنا اطمس علی اموالهم و اشدد یعنی ای بار خدایا کو کمراه شوند که وبال آن ضلال جز با ایشان راجع نخواهد بودن
و کفته‌اند که معنی و اشدد علی قلوبهم آنست که ای بار خدایا دلهای ایشان سخت کردان و ثابت دار تا هلاک نشوند و درین
مالهای مطموس شده و سنک کردیده میکرند غم بر غم و حسرت بر حسرتشان می افزاید ولا در فلا یومنوا یعنی لن که کفته‌اند
یعنی ایشان هرکز ایمان نیارند تا انکاه که عذاب معاینه نه بینند و دران وقت ایمان قبول نبود چنانکه در حال غرق فرعون ایمان
آورد و قبول نبود ابو مسلم محمد بن بحر الاصفهانی کفت که این لام غرضست و خدای تعه آن مال که ایشان را داد بر سبیل تقویة

و عذاب او بر کفر متقدم ایشان و این آیة مثل اینست فلا تعجبک اموالهم ولا اولادهم انما یرید الله لیعذبهم بها و تزهق
انفسهم و هم کافرون پس موسی کفت بار خدایا مرا معلومست که تو این مال و نعمت نه برای کرامت ایشان
دادی بلکه بر سبیل عقوبت در دنیا تا مغبون شوند و در قیامت از راه بهشت کمراه کردند بار خدایا این مالهای
ایشان را نیست کردان تا حسرت بود در دلهای ایشان و دلهای ایشان سخت کردان تا برین حال کروهی بمیرند
که در سابق علم تست که ایشان ایمان نیارند مکر بقیامت که عذاب بینند و ملجا شوند قَالَ قَدْ اُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا
فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانِّ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ چون موسی و هرون دعا کردند خدای تعه کفت ای موسی
و هرون دعای شما مستجاب شد و بر هدف قبول امد پس اکنون شما بر کار خود باشید و با سر دعوت و اداء رسالت
شوید و بران راه و طریقه که شما را فرموده‌اند مستقیم و مستمر باشید و بهیچ وجه متابعت مکنید راه انکسانی را
که ندانند و جاهلان باشند وَجَاوَزْنَا بِبَنِىٓ اِسْرَاۤءِيلَ الْبَحْرَ فَاَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدْوًا
حَتّٰىٓ اِذَآ اَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ اٰمَنْتُ اَنَّهُ لَآ اِلٰهَ اِلَّا الَّذِىٓ اٰمَنَتْ بِهِ بَنُوٓا اِسْرَاۤءِيلَ وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ
آٰلْئٰنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ
اٰيَةً وَاِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ اٰيٰتِنَا لَغٰفِلُونَ ما بنی اسرائیل را از دریا بکذرانیدیم و ایشان بسلامت
از دریا بکذشتند فرعون و لشکر او از پی ایشان برفتند از غایت حسد و عداوت و ظلمی که بود ایشان را بر موسی و قوم او
و این چنان بود که چون خدای تعه خواست که فرعون را هلاک کند موسی را فرمود تا بنی اسرائیل را کفت تا برفتند و جمله حلی و
جواهر قبطیان بستدند و کفتند که ما را عروسی است حلی با ایشان دادند آن شب برخاستند و از شهر بیرون امدند
و خدای تعه شب را دراز کردانید و خواب بر ایشان انداخت تا هیچکس از رفتن ایشان خبر نیافت و ایشان
ششصد و بیست هزار مرد بودند و هر که هشتاد ساله بود در شمار نبود و هر که بیست ساله نبود در عدد نبود
و آن شب هیچ سرای نبود از سرای قبطیان تا که دران سرای دو کودک و سه کودک نمرده بود دیکر روز برخاستند
بتجهیز و دفن ایشان مشغول شدند و کس با کس نپرداخت و از بنی اسرائیل یاد نکردند تا شب درامد بخفتند بر دیکر
روز برخاستند انتظار میکردند تا بنی اسرائیل بخدمت ایشان ایند بر عادت کذشته کسی نمی آمد و کسی دید
نبود برخاستند و در سراهای ایشان رفتند همه رفته بودند فرعون را ازین خبر دادند بیاشفت و کفت ان هولاء
لشرذمة قلیلون چنانکه دران آیات از قول او باز کفت انکه بفرمود تا لشکر همه جمع شدند فرعون بر نشست با هزار
هزار و شصت هزار مرد محمد بن کعب کفت که در لشکر او صد هزار اسب سیاه بود بیرون از رنکهای دیکر و انجماعت
خواص فرعون بودند برای انکه او جامه سیاه داشت و این صد هزار مرد جمله با جامهای سیاه و با اسبان
سیاه و بارانیهای سیاه بودند و هرون بر مقدمه لشکر بود و موسی بر ساقه چون موسی و بنی اسرائیل کنار
دریا رسیدند مقدمه لشکر فرعون با ایشان رسیده بود هفتصد هزار مرد بودند هر یکی بر اسب تازی نشسته
و خودی بر سر نهاده و حربه در دست کرفته چون قوم موسی ایشان را بدیدند کفتند ای موسی چاره چیست از پیش

دریا و از پس لشکر فرعون اگر در دریا رویم غرق شویم و اگر مقام کنیم بردست ایشان کشته شویم موسی گفت کلا
ان معی ربی سیهدین خدای تعالی بموسی وحی کرد که ای موسی عصا بر دریا زن عصا بر دریا زد دوازده راه خشک در دریا
برآمد بعدد اسباط بنی اسرائیل هر یکی براه فرو شدند چون پاره برفتند گفتند خبر نیست اعمام خود نداریم و شاید که
غرق شده باشند خدای تعالی فرمان داد تا کوههای آب طاق طاق شد تا ایشان یکدیگر را میدیدند چون ایشان
جمله در دریا آمدند فرعون بکنار دریا رسید با لشکر خود چون دریا را بران جمله بدید بترسید دانست که آن
از آیات خدا است لشکر گفتند که فرو باید رفتن او گفت که نشاید رفتن درین گفت و گوی بودند جبرئیل ع سوار بر
مادیانی نشسته و در پیش اسب فرعون براند و در دریا رفت اسب فرعون اسپی فحل بود از پی مادیان در رفت
و فرعون باز نتوانست ستادن و میکائیل بر ساقه لشکر فرعون می‌آمد تا همه را بدریا فرو کرد چون ایشان جمله در دریا
آمدند و ایشان از دریا برآمدند خدای تعالی طاقها را برهم زد و دریا پر آب شد فرعون بدید که غرق نزدیک رسید
حتی اذا ادرکه الغرق گفت ایمان آوردم بخدای بنی اسرائیل و هیچ خدای نیست الا آن خدای که بنی اسرائیل بوی
ایمان آورده اند و من از جمله مسلمانانم جبرئیل ع پاره از گل دریا برگرفت و در دهن او زد گفت الآن وقد عصیت
قبل یعنی اکنون ایمان می‌آوری که هلاکت خود معاینه بدیده و پیش ازین از جمله مفسدان و عاصیان بوده کعب الاحبار
گفت روزی جبرئیل بصورة مردی بنزدیک فرعون آمد و گفت من از راه دور آمده ام و مرا فتوی هست تا از تو بپرسم
گفت بپرس گفت چه گویی در حق بنده که او را خداوند باشد منعم او را انواع نعمت کند چون نعمت او برین بنده از حد
و اندازه برود او بدل شکر کفران کند و گوید خداوند منم سزای او چه باشد گفت که سزای او آن باشد که در دریا ش
غرق کرده اند گفت که این بر جای بنویس او بنوشت بخط خود که یقول ابو العباس الولید بن مصعب الریان جزاء العبد
الخارج علی سیده ان یغرق فی البحر جبرئیل آن نوشته را بستد تا آن روز که او در دریا گرفتار شد بر وی عرضه کرد
و گفت این خط تو است گفت آری گفت بر فتوی خود بفعل خود گرفتار آمدی چون جبرئیل موسی را خبر داد بهلاک
فرعون موسی قوم را خبر داد گفتند که ما را از کجا معلوم شود که فرعون غرق شد خدای تعالی فرعون را با سلاحها که پوشیده
بود بر سر آب آورد تا مرده بر سر آب بگردید و موج میبرد او را بر ساحل انداخت و بنی اسرائیل او را مرده
بدیدند گفته‌اند که از آن وقت باز آب هیچ مرده را فرو نبرد و افکند میگوید فالیوم ننجیک ببدنک امروز بر بالا
افکنیم از زمین یعنی بی روح تو و با این زره تو که پوشیده و آن زرهی بود از زر ساخته تا ترا بازشناسند و بدانند و
تو کسانی را که از پس تو آیند عبرتی و علامتی باشی یعنی بنی اسرائیل را که در دل ایشان چنان بود که فرعون از آن بزرگوار
تر باشد که او را در دریا غرق گردانند خدای تعالی او را بکنار دریا انداخت تا ظاهر شود مردمان را دعوی باطل او
و عبرتی باشد کسانی را که پس از او باشند بر مثل آن که وی کرد اجترا نکنند و دلیری ننمایند آنگه گفت که بسیاری از
مردمان از آیات ما غافل اند و این بر سبیل تنبیه گفت تا مردمان از خواب غفلت آگاه شوند ولقد بوأنا بنی اسرائیل
مبوأ صدق ورزقناهم من الطیبات فما اختلفوا حتی جاءهم العلم ان ربک یقضی بینهم

یوم القیمة فیما کانوا فیه یختلفون فان کنت فی شک مما انزلنا الیک فاسئل الذین یقرؤن الکتاب
من قبلک لقد جاءک الحق من ربک فلا تکونن من الممترین ولا تکونن من الذین کذبوا بآیات
الله فتکون من الخاسرین بدرستی که ما بنشاندیم و جای دادیم فرزندان یعقوب را و فرزندزادگان او را جایی است و منزلی
نیکو و پسندیده که آن بیت المقدس و شام است تا زمین مصر است که پس از هلاک فرعون خدای تعالی مصر را بنی اسرائیل
داد بمیراث و گفته اند که زمین اردن و فلسطین بود و آن زمین مقدسه است که خدای تعالی آنرا با ابراهیم داد و فرزندانش را
بسزا و تحقیق نه بگزاف و نا واجب و ایشان را روزی کردیم از چیزهای پاک و حلال و لذیذ پس این جهودان که فرزند
زادگان ایشان بودند خلاف نکردند تا آنگه که بایشان آمد علم یعنی ادله و حجج که دلیل صحت نبوة رسول میکند و شاید
که مراد بدین علم معلوم بود یعنی خلاف نکردند در نبوت محمد تا آنگه که محمد معلوم ایشان بود صفت نبوت وی بایشان
آمد و ایشان وی را می‌شناختند و نبوت وی را میدانستند از آنجا که نام و نعت وی در توریة و انجیل خوانده بودند
چون بیامد در وی خلاف کردند بعضی گفتند که ویست و بوی ایمان آوردند و بعضی گفتند نیست همچنان بر کفر اصرار
کردند ای محمد بدرستی که خدای تو روز قیامت در میان ایشان حکم کند در آنچه ایشان خلاف میکنند اکنون که خلاف
میکنید تا گر از زبان دارد فان کنت فی شک پس اگر چنان باشد که تو در شک باشی خطاب پیغمبر راست و مراد
اوست یا خطاب با هر یکی بود با مخاطبان بعضی از مفسران گفتند که سبب نزول آیت آن بود که کفار قریش گفتند که
قران بر محمد شیطان القا میکند که او را رئی گویند جماعتی کفار و جز ایشان بشک افتادند آیت آمد بعضی گفته‌اند
که ان بمعنی ماست یعنی ما انت فی شک تو در شک نیستی از آنچه ما بتو فرستاده ایم از قران از کسانی بپرس
که ایشان کتاب میخوانند تا ترا بصیرة زیادت شود چنانکه ابراهیم گفت لیطمئن قلبی و خوانندگان کتاب علما و
جهودان و ترسایانند چون عبدالله سلام و کعب الاحبار گفت از ایشان بپرس تا اقرار دهند و بگویند که این کتاب
از نزدیک خدا است و بران معنی که مراد امت است معنی آن بود که اگر شما در شکید از آنچه ما بشما فرستاده ایم از
علما اهل کتاب بپرسید تا ایشان بگویند و از حق وی خبر دهند بدرستی که حق بتو آمده است از خدای تو تو از جمله شک
کنندگان مباش و وجهی دیگر آنست که این شک مشروط است و مشروط موقوف بود بر شرط چون شرط نبود
مشروط هم نباشد لاجرم چون این آیه آمد رسول ع گفت ما کنت شاکا ولا اسأل و این وجهی خوبست ولا تکونن
و مباش از آنانکه آیات ما را تکذیب کردند آنگه تو نیز از جمله زیانکاران باشی ان الذین حقت علیهم کلمة
ربک لا یؤمنون ولو جاءتهم کل آیة حتی یروا العذاب الالیم فلولا کانت قریة آمنت فنفعها
ایمانها الا قوم یونس لما آمنوا کشفنا عنهم عذاب الخزی فی الحیوة الدنیا ومتعناهم الی حین
ولو شاء ربک لآمن من فی الارض کلهم جمیعا افانت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین ح
ثابت و واجب شد بر ایشان و سزاوار گشت سخن خدای و کلمه وی در حق ایشان آن کلمه که در لوح محفوظ است و فرشتگان
بدان خبر داده است که ایشان ایمان نیاورند و بر کافری بمیرند ای محمد ایشان هرگز ایمان نخواهند آورد و دگر تا دل در بند

ایمان ایشان ماری بعضی گفته اند که مراد بکلمه لعنت است کافرانرا و سخط و خشم اوست بریشان ابن عباس گفت که کلمه
قول اوست در لوح محفوظ که فلان لا یؤمن از انجا که کفر او معلوم بوده باشد و دیگران گفته اند که کلمه اوست با ابلیس که
لاملان جهنم منک وممن تبعک منهم اجمعین ولو جاءتهم واگر بایشان آید هر آیتی و دلالتی که ممکن باشد ایشانرا
دران لطفی نخواهد بود و ایمان نخواهند آورد تا انکه که عذاب دردناک نه بینند انکه ایمان آرند و آن ایمان ایشانرا سود
نکند چنانکه فرعون را نکرد و وجه حسن تکلیف ایشان بایمان همان وجه حسن تکلیف مؤمنانست و ان تعریض
ثوابست چون از خدای تعریض باشد و از وی قبول نباشد تاوان بروی بود نه بر خدای انکه گفت فلولا کانت قریة
هیچ اهل شهری و اهل دهی نبودند که ایمان آوردند در وقت انکه عذاب معاینه بدیدند و مشاهده کردند و ایمان ایشانرا
سود نداشت و از عذاب نجاة نیافتند الا قوم یونس که ایشان چون علامات عذاب معاینه بدیدند ایمان آوردند
خدای تعالی عذاب از ایشان کشف کرد و رسوایی عذاب دنیا از ایشان دفع کرد و ایشانرا مهلت داد و ممتع کرد الی حین
تا وقتی و زمانی دیگر و شاید که مراد ازین حث و تخصیص بود کافرانرا بر ایمان آوردن و معنی چنین باشد که چرا اهل شهری
ازین شهرها که ما ایشانرا اهلاک کردیم ایمان نیاوردند پیش از انکه عذاب را معاینه بدیدند تا ایشانرا ایمان قبول بودی
و عذاب از ایشان دفع شدی چنانکه قوم یونس ایمان آوردند و عذاب از ایشان دفع شد و ایمان ایشانرا سود کرد
یعنی برین وجه هیچکس ایمان نیاورد الا قوم یونس و قصه او چنان بود که خدای تعالی یونس را بنینوی فرستاد از زمین
موصل با اهل نینوی تا دعوت کند یونس ایشانرا دعوت کرد ابا کردند و ایمان نیاوردند یونس با خدای شکایة کرد
خدای تعالی گفت بگوی ایشانرا که اگر ایمان نیارند از امروز تا سه روز دیگر عذاب بایشان رسد یونس این بگفت و از میان
ایشان برفت انروز که وعده بود بامداد آثار و علامات پیدا شد و ان ابری بود در و پارهای آتش گرد شهر ایشان
در آمد وهب گفت که ابری سیاه بود با دود سیاه که بر شهرهای ایشان افتاد در و بام ایشان همه سیاه گردید چون
پادشاه خود را خبر کردند پادشاه گفت رای انست که یونس مردی راست گوی است و ما از وی هرگز هیچ دروغ نشنیدیم
و این علامت عذابست بروید و او را طلب کنید اگر در میان ماست ایمن باشید که این عذاب نیست و اگر رفته
باشد یقین بدانید که عذابست برفتند و طلب کردند نیافتند پادشاه را گفتند او رفته است پادشاه مردی عاقل بود
گفت طلب کردن او از بهر این بود تا من و شما بوی ایمان آوریم تا این عذاب دفع شود اکنون چون وی رفته است بیایید
تا جمله بصحرا رویم بیرون انکه تقرب نمود تا جمله شهر بیرون شدند از زن و مرد و پیر و جوان و چهارپایان را بیرون بردند
و تقرب نمود تا فرزندان را از مادران جدا کردند و بچگان چهارپایان را از مادرشان دور کردند و جامه ملوکانه بیند اخت
و پلاس اندر پوشید و مردمان همه پلاس اندر پوشیدند و بیکبار بانگ و فریاد و زاری در گرفتند چهارپایان بناله
افتادند کودکان و مادران و مردمان همه در گریه آمدند آوازها بلند شد غریو از انجا برخاست پادشاه سر برهنه
و پای برهنه روی بر خاک نهاد و گفت ای خدای یونس ما خواستیم تا یونس را تسلیتی سازیم اکنون یونس بشومی گناه
ما از میان برفته است اکنون ما بدرگاه تو آمدیم و خود را تسلیم کردیم و بتو ایمان آوردیم بار خدایا رحمت تو رسید گناه

و بقدر و جاه و منزلت یونس که این عذاب از ما بر داری خدای تعالی از ایشان صدق نیت ایشان بشناخت و عذاب از ایشان
برداشت عبدالله عباس گفت که صدق نیت ایشان آن بود که مظالم که ایشانرا بر یکدیگر بود همه رد کردند
تا اگر مردی سنگی گرفته بود و در بنا کرده بیامدی و آن سنگ را بر کندی و برد بسرای انکس دادی صالح بن المری
روایت کرد که پیری در میان ایشان بود از بقیه علما ایشانرا فرمود که ایمان آورید و خدایرا باین نامها بخوانید که یا
یا قیوم یا حی حین لا حی یا محیی الموتی یا حی لا اله الا انت تا عذاب از شما دفع شود ایشان خدایرا باین نامها بخواندند
عذاب برحمت بدل شد و اولیتر که چون مؤمنی خدایرا باین نامها بخواند در حاجات دین و دنیا باجابت مقرون شود
چون خدای تعالی عذاب از ایشان برداشت گفتند که یونس را طلب کنید تا بوی ایمان آوریم و یونس از احوال قوم بیخبر
بود برخاست و بر کوه آمد و فرو نگریست شهر برجای بود گمان برد که شهر برجاست و مردم شهر همه هلاک شده اند
نگاه کرد شبانی از شهر بیرون آمد و گوسفند بسیار از شهر بیرون آورده و بر کوه آمده گوسفند چرانیدن یونس او را
گفت مردمان نینوی را چگونه رها کرده گفت بخیر و سلامت اند گفت هیچ بلا و عذاب وافت نرسید ایشانرا گفت
نه گفت بار خدایا اینان مرا هرگز بدروغی ندیده اند مرا تکذیب کردند اکنون چون مرا بدروغ باز نمودند قول کی
باور دارند از انجا برفت و روی در بیابان نهاد و ذلک قوله و ذا النون اذ ذهب مغاضبا تا بکنار دریا رسید
جماعتی در کشتی می نشستند با ایشان در کشتی نشست و کشتیها بسیار بودند همه برفتند و هیچ نماند الا این کشتی
که هیچ نرفت پیری دران کشتی بود گفت در میان ما بنده گریخته هست تا از اینجا بیرون نرود و این کشتی نرود و روایت
دیگر انست که چون در کشتی نشست دریا آشفتن گرفت و موجها متلاطم شد کشتیبان گفت که درین میان بنده
گریخته هست یونس گفت آن بنده گریخته منم اگر خواهید که سلامت یابید مرا بآب اندازید گفتند حاشا بر تو آثار بندگان
گریخته نمی بینیم تو سیمای صالحان داری گفت من خود را از شما بهتر دانم گفتند که ما ترا باور نداریم تا احوال تو نیکو بدانیم
قرعه زدند چند بار بر نام یونس می آمد مردمان کشتی گفتند که این جای تعجب است او را بر گرفتند تا بدریا اندازند
خدای تعالی نون را گفت که دریاب بنده مرا یونس که من شکم ترا روزی چند زندان وی خواهم کردن و او طعمه تو
نیست مگر تا هیچ پوست و استخوان وی را نیازاری نون بتاختن از اقصای دریا بیامد چون او را از کشتی او در دم
سر برداشت و دهن باز کرد اهل کشتی گفتند اگر این کار را بدست باری برابد من ماهی شاید انداختن با جانبی دیگر
بردند دیگر باره ماهی بیامد و دهن باز کرد تا بچهار جانبش بگردانیدند همچنین می آمد و دهن باز میکرد گفتند
که در زیر این سر نیست او را در دریا انداختند و ماهی او را فرو برد در خبر است که ماهی دیگر بیامد و آن ماهی را فرو برد
و این ماهی را نیز ماهی دیگر فرو برد او در شکم سه ماهی محبوس گشت و خدای آن شکم ماهیان بروی چون آبگینه گردانید
و ان ماهی هفت دریا بگردید تا او عجایب هفت دریا بدید چون او را بقعر دریا رسانید تسبیح اهل دریا شنید او نیز
با موافقت ایشان گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و او چهل روز در شکم ماهی بماند چون
مدت گذشت خدای تعالی ماهی را فرمود تا او را بر صحرا انداخت چنانکه گفت فنبذناه بالعراء و هو سقیم انکه در خبر

کدو بتر داو بر و یانید تا زود برآمد و بر وی سایه افکند و او در سایه آن درخت میبود و بز کوهی را فرستاد تا اورا
شیر میداد چون درخت کدو آب نیافت خشک شد یونس دلتنگ گشت خدای تعالی باو وحی فرستاد که برای درخت
کدو که خشک شد دلتنگ میشوی برای صد هزار مرد و زیادت که هلاک شدندی دلتنگ نمیشوی اکنون ایشان ایمان
آورده اند و در آرزوی دیدار تو اند یونس علیه السلام بیامد چون بدر شهر رسید شبانی را دید او را گفت تو چه مردی گفت
من یونس بن متی ام گفت پادشاه و مردمان شهر همه در آرزوی تو اند چرا در شهر نمیروی گفت نمیروم ولیکن
چون با شهر روی پادشاه شهر را از من سلام برسان شبان گفت تو عادت این شهر و مردمان این شهر دانی
که هر کس که دروغی گوید ویرا بکشند اگر از من بپرسند گواه خواهند من چه گویم گفت این درخت و این سنگ گواه تو اند
شبان رفت و پادشاه را گفت مردی برین شکل و برین هیئة گفت که من یونس بن متی ام سلام من پادشاه
بگوی که یونس ترا سلام میرساند و او برفت پادشاه گفت ای کذاب مدتی دراز است تا ویرا می طلبیم و نمی یابیم
گفت ای پادشاه برین که میگویم سنگی و درختی گواه میدهد پادشاه را عجب آمد وزیر را گفت با جماعتی معروفان
که بروید و بنگرید اگر راست میگوید با پیش من آرید و اگر دروغ میگوید گردنش بزنید ایشان بدان مقام
آمدند شبان بنزدیک سنگ و درخت آمد و گفت که بر شما سوگند میدهم که نه یونس اینجا حاضر بود و مرا به
ملک پیغام داد درخت و سنگ هر دو گواهی دادند مردمان پادشاه باز آمدند و ویرا خبر دادند پادشاه دست
شبان گرفت و او را بر جای خود بنشاند و گفت این جای تو سپردم و پادشاهی تراست و او برخاست
بطلب یونس تا که ویرا دریافت باقی عمر در خدمت وی بسر برد و آن شبان چهل سال پادشاهی آن شهر بکرد
و لو شاء ربک و اگر خدای تو خواستی که ایشان ایمان آورند بر سبیل اجبار و اکراه هر که در زمین است همه
ایمان آوردندی با کراه نه باختیار پس تو میخواهی ای محمد که مردمان را اکراه بر ایمان داری تا ایشان مومنان باشند
توان نتوانی و در قدرت تو نباشد خدای تواند و وی برین قادر باشد اما نکند از برای آنکه منافی حکمت و تکلیف
باشد وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ
قُلِ انْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ
فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ
ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ هیچ تنی نباشد که ایمان آردی اگر
خدای تعالی ویرا تمکین کند و آلة دهد و اذن بمعنی علم باشد یعنی هیچکس ایمان نیارد الا که خدای تعالی از وی ایمان داند
و خشم او و لعنت و عذاب بر آنکسانی باشد که عقل را کار نه بندند و خرد در استعمال نکنند و شاید که رجس بمعنی
خذلان بود در مقابله لطف و تمکین و آلة یعنی خذلان کند و فرو گذارد کسانی را که ایشان ندانند و اندیشه نکنند
تا بدانند و بر کفر اصرار کنند آنکه گفت بگوی ای اکرم کافران بی اندیشه و فکر را که بنگرید و تفکر کنید تا ببینید
آنچه در آسمانهاست و زمین از آیات و علامات و دلایل و غیر آن آنچه از احد بی و اندازه نیست اگر در

بر

شب و روز و آفتاب و ستاره و انواع نبات و حیوان و زروع و ثمار و آسمان در هوا معلق بی عمادی و زمین بر
بی سنادی بنمایانند که اینهمه بفعل و صنع منست آنکه گفت که چه سود کند آیات و دلالات و بیم کنندگان
از پیغمبران از قومی که ایشان ایمان نیارند چون فکر نکنند در آن بر وجهی که متولد علم باشد یعنی این آیات ایشانرا
هیچ سود نکند آنکه که هیچ می نگرند و منتظر می باشند ایشان الا مثل ایام و روزگار آنان که پیش از ایشان بگذشتند از
عذاب استیصال که بایشان رسید و خسف و مسخ و صاعقه و طوفان یعنی هیچ نماند از آیات و ادله که ایشان
نیامد عذاب اگر من بتر از جمله منتظرانم آنکه گفت که ما هلاک باستحقاق کنیم آنرا که هلاک کنیم و چون عذاب عام
باشد نگاه داریم و برهانیم پیغمبر انرا و مومنانی را که بایشان ایمان آورده باشند همچنین حقست دوا جب
بر ما آنکه نجات دهیم مومنانرا و برهانیم ایشانرا از عذاب قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ
دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ وَأُمِرْتُ
أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَلَا تَدْعُ
اذا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ مِنَ الظَّالِمِينَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ
اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ
عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ بگوی ای محمد جمله مردمانرا از مکلفان که اگر شما در شکید از دین من و نمیدانید
صحت دین مرا و آنکه اعتقاد من چیست و بیان صحت آن بدانید که دین و مذهب من آنست که این بتانرا و
اصنام را که شما آنرا بدون خدای میپرستید من نمی پرستم و لکن خدای را می پرستم که دمار از شما بر دارد و
جان از تن من بیرون آرد و او سزاوار آنست که او را پرستند و از عقاب وی ترسند و مرا فرموده اند
که از جمله مومنان و تصدیق کنندگان باشم توحید و یکانگی خدای را و مرا گفته اند که راست گردان روی خود را فرا
این دین و مسلمانی و جملگی روی خود بدین آور و این را باش یعنی روی بدین و کار دین کن از ادای رسالت و
قیام نمودن با عبادات چنانکه آنکس که روی بکاری کند و جملگی آنرا باشد که چون روی با او باشد جمله تن و
جان با او باشد و شاید که این معنی محتمل بود که روی خود را راست گردان بجانب کعبه که آن شعار دین حنیفی است
و از جمله مشرکان مباش و مخوان و مپرست بدون خدای چیزی را که ترا نفع نکند و اگر ویرا پرستی گزندی بتو
نرساند و اگر ویرا نپرستی از آنکه جمادی است و جماد را قدرت نباشد که اگر پرستی بدون خدای آنرا که نفعی
و ضری نتواند کرد آنگه تو از جمله ظالمان باشی و شاید که مراد بآن که مخوان این بود که نام الله بر ایشان اجرا مکن
چنانکه کافران میکنند و ایشانرا بنام خدای مخوان که ایشان ترا نفع نکنند و زیان نرسانند با آنکه اگر تو ایشانرا
هم قبیح بودی عبادة ایشان و خدای را باید پرستیدن که اگر ترا بلایی و آفتی رساند از بیماری و نکبت ایشان
کشف نتوانند کرد و کس در جهان کشف آن نکند و اگر خواهد که خیری و نعمتی بتو رساند و با تو تفضلی کند هیچکس
فضل او و نعمت او را از تو نتواند گردانیدن فضل و نعمت و خیر خویش برساند با کسی که وی خواهد از بندگان

وی و مراد بفضل آنست که بر وی واجب نباشد از نعمت و احسان پس او مخیر بود از اد بد که حکمت وی اقتضا
واو ست آن خدای که امرزنده و بخشنده و بخشاینده است بر بندکان خویش قُل یَا أَیُّهَا النَّاسُ قَدْ
جَاءَکُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکُمْ فَمَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا یَهْتَدِی لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا یَضِلُّ
عَلَیْهَا وَمَا أَنَا عَلَیْکُمْ بِوَکِیلٍ وَاتَّبِعْ مَا یُوحَى إِلَیْکَ وَاصْبِرْ حَتَّى یَحْکُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَیْرُ الْحَاکِمِینَ
بگوی ای محمد مر این مردمانرا که ای مردمان حق بشما امد از خداوند و بر روزگار شما عذری بنماند و نه هیچ حجتی بر خدای
هر که اختیار کند حق را و راه راست یافت آن راه راست برای نفس خویش یافته است و نفع آن باوی راجع بار
بود و هر که گمراه شود و اختیار ضلالت و گمراهی کند و بال آن و ضرر آن هم بنفس وی خواهد بود و کسی از ایشان
نخواهد داشت جز وی را و من وکیل شما و نگهبان و موکل بر کار شما نیستم تا فساد و صلاح حال شما از من بپرسند
مرا گفتند برسان برسانیدم و گفتند که بشارت ده و بترسان بشارت دادم و بترسانیدم انچه با خطاب رسول
آمد و گفت که متابعت کن تو و امت انچه را که بتو فرستاده اند و ترا بدان فرموده اند و از ان تعدی
مکن و اگر ترا امیر نخانند و ایذا در ادای رسالت بتو میرسد و تحمل کن و صبر و شکیبائی پیشه گیر تا انکه خدای تعالی
حکم کند میان بندکان و داد مظلومان از ظالمان بستاند و با ترا بهجرت فرماید و بجهاد کردن چون آن وقت
در آید و ترا بر ایشان نصرت و ظفر دهد و او بهترین حاکمانست برای انکه حکم حاکمان بر ظاهر باشد از انجاکه حز
ظاهر نداند و او حاکمی است که بر ظاهر و باطن حکم کند از انجاکه ظاهر و باطن بشناسد و حکم جز بعدل و
راستی نکند و در حکم دیگر حاکمان جور و ناراستی افتد پس وی بهترین حاکمان باشد والله اعلم

سورة هود علیه السلام این سوره مکیست صد و بیست و سه آیتست بعدد کوفیان و بعدد دو بیست و دو بعدد مدنیان
و بیست و یک بعدد بصریان ابو جحیفه روایت کرد که رسول را گفتند اسرع الیک الشیب پیری بشتافت بتو گفت
شیبتنی سورة هود و اخواتها سورة هود و اخوات او مرا پیر گردانید و اخوات او الحاقة و الواقعة و عم یتسائلون
و هل اتیک حدیث الغاشیة است زید بن ابان گفت که رسول را در خواب دیدم و سورة هود بروی خواندم
چون ختم کردم مرا گفت بخواندی گریه کجاست در حدیث آبی است که هر که این سوره بخواند او را ده حسنه بدهند
بعدد هر که تصدیق کرد نوح را و هر که تکذیب کرد او را و هود و صالح و شعیب و لوط را و ابراهیم و موسی را و روز
قیامت از جمله نیک بختان باشد و از محمد باقر روایتست که هر که آدینه این سوره بخواند روز قیامت وی را در
زمره پیغمبران برانگیزند و حسابش آسان کند و روز قیامت هیچ گناهی نشناسند وی را

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ الر کِتَابٌ أُحْکِمَتْ آیَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ
مِنْ لَدُنْ حَکِیمٍ خَبِیرٍ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنَّنِی لَکُمْ مِنْهُ نَذِیرٌ وَبَشِیرٌ وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ
ثُمَّ تُوبُوا إِلَیْهِ یُمَتِّعْکُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى وَیُؤْتِ کُلَّ ذِی فَضْلٍ فَضْلَهُ وَإِنْ تَوَلَّوْا
فَإِنِّی أَخَافُ عَلَیْکُمْ عَذَابَ یَوْمٍ کَبِیرٍ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُکُمْ وَهُوَ عَلَى کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ أَلَا إِنَّهُمْ

یثنون

یَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِیَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَا حِینَ یَسْتَغْشُونَ ثِیَابَهُمْ یَعْلَمُ مَا یُسِرُّونَ وَمَا یُعْلِنُونَ
إِنَّهُ عَلِیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ الر نام سوره است و گفته اند که نام قرآنست یعنی این سوره یا این قرآن کتابیست
که آیات او را محکم گردانیده اند و بر انظمی داده اند که در وی نقصی و خللی نباشد و از فساد و بشن منع کرده اند ابن
عباس گفت یعنی که وی را منسوخ نگردانند بکتابی دیگر چنانکه با دیگر کتابها کردند پس انکه مفصل و مبین
گردانیدند وی را بحلال و حرام و شرایع و احکام و امر و نهی و ثواب و عقاب آیة آیة مفصل کردند بدلایل
توحید و مواعظ و احکام و قصص چنانکه قلادر را مفصل کنند و این احکام و تفصیل از نزدیک خدا انست
حکیم وی را محکم گردانید بر حسب حکمت خویش عالمی که وی را مبین و مشروح کرد بر حسب علم خویش و این چرا کرد
از بهر انکه تا شما نپرستید الا خدای را در این آیات محکم و مفصل شما را فرمود که مپرستید الا خدای را و من که محمدم
شما را بیم می کنم و میترسانم از عقوبت وی اگر دون وی را پرستید و بشارت میدهم بثواب وی و نعمت بهشت
چون وی را پرستید و بوی شرک نیارید و شما را فرمود که استغفار کنید و از خدای خود آمرزش خواهید و با
درگاه وی گریزید و توبه خالص کنید از کفر و معاصی تا شما را در دنیا از دنیا برخورداری نیکو دهد و ممتع گرداند
تا آنکه که اجل مسمی یعنی وقت وفات شما رسد و در خبر است که استغفار کردن مال و عمر بیفزاید و در آخرت
بدهد مر خداوند فضلی را در عمل جزای فضل او و از ان هیچ ناقص نگرداند و کم نکند و بدهد هر نفس را از فضل خود
از نعمت و رزق در دنیا و ثواب و جزا در آخرت اول بر وفق مصلحت و حکمت و دوم بر حسب استحقاق و معدلت
اول گفت که استغفار کنید انکه لفظ ثم آورد و بر و عطف کرد که توبه کنید این را چند وجه است یکی انکه گفت
که طلب مغفرت کنید و از ان شانه و مقصد سازید انکه توسل کنید بدان بتوبه کردن یعنی توبه کنید تا بان توبه
بمغفرت رسید و وجهی دیگر انکه استغفار کنید تا ثواب یابید بران و توبه کنید تا عذاب از شما ساقط گردد
دیگر انکه خطاب با مشرکانست یعنی از شرک آمرزش خواهید انگه بطاعت بار درگاه او شوید دیگر از گناهان
گذشته توبه کنید و در زمان آینده عزم کنید که بان مراجعت نکنید که توبه بان هر دو درست آید پشیمانی بر
گذشته و عزم بر آینده دیگر انکه استغفار کنید و بران استعانت نمائید چنانکه گفت ان الذین قالوا ربنا الله
ثم استقاموا که اگر بر گردید و روی از ین بر گردانید مستوجب عذاب شوید و من بر شما از عذاب روزی
بزرگ که روز قیامتست میترسم بکنید و از کردهای خود پشیمان شوید و عمل خود را باصلاح آرید که بازگشت
شما همه با خدای خواهد بود و شما را بر حسب انچه کرده باشید جزا دهد اگر کفر و معصیت باشد عقاب کند و اگر
ایمان و طاعت باشد ثواب دهد و او بر همه چیزی قادر و تواناست برین هم قادر باشد عبدالله مسعود گفت
هر که او سیئتی کند سیئه بنویسند وی را و هر که حسنه کند ده بنویسند اگر بران سیئه که کرده باشد در دنیا عقوبت
کند ده حسنه خالص وی را بماند و اگر نکند یک حسنه برابر یک سیئه برود و نه حسنه بماند انگه گفت که ملک
من غلب احاده اعشاره ای سیئاته حسناته عبدالله عباس گفت مر گرا حسنات بر سیئات بیفزاید بهشت

رود و مرکرا سیآت بر حسنات بیفزاید بدوزخ شود و مرکرا حسنات و سیآت بهم راست بود از اهل اعراف
باشد مدتی بجا باز دارند پس انکه بهشت شود الا انهم یثنون صدورهم بیان حالت منافقان میکند ابن عباس
گفت کراینه در اخنس بن شریق آمد و او مردی بود شیرین منظر و شیرین سخن چون رسول اله دیدی همه سخن نیکو گفتی و مرا
و بحب ایای او کفتی و در دل آن نداشتی که بزبان گفتی عبدالله شداد گفت که یکی بود از منافقان که هرگاه که
بر رسول بگذشتی سر در پیش افکندی و روی بپوشیدی تا وی پیغمبر را نه بیند و پیغمبر وی را نه بیند حق تعالی گفت
که این منافقان می بگردانند سینهای خود را یعنی روی از شنیدن قران بگردانند و ازان منحرف میشوند
تا قرآن نشنوند و کس روی ایشانرا دران حالت نه بیند و از تغیر روی وی دلیل نسازد بر نفاق وی چنانکه
لیستخفوا منه تا پوشیده مانند از خدای و پنهان شوند تا خدای و رسول و مومنان را بران اطلاع ندهند و بر
نفاق ایشان آگاه نگردانند و وقت بودی که جامه در سر کشیدندی و روی پنهان کردندی و ایشان ندانستند
که خدای تعالی دران وقت که جامه در سر کشیدند بعلم بیرون میدانست آنچه ایشان پنهان میکردند و آشکارا
میکردانیدند و در علم وی تفاوتی نیست میان اسرار و اعلان ایشان که او عالم است و دانا بر آنچه در سینهاست
وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ
مُبِينٍ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ
أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِنْ قُلْتَ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَٰذَا
إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ أَلَا يَوْمَ
يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ هیچ دابه نیست یعنی هیچ جانوری نیست
از جنبنده و خزنده و رونده الا که بر خداست روزی و رزق ایشان و علی بجوبرا باشد چون خدای تعالی ضمان
روزی ایشان کرده است و متکفل آن شده بتفضل گویی که چون تدریجی واجب شده است چنانکه بندکان وی
کنند و میداند ماوی و منزل و قرارگاه او را لشب و روز و آنجا که او را دفن کنند مجاهد گفت مستقر رحم است
و مستودع صلب پدر است ربیع گفت مستقرش ایام حیوتست و مستودعش چون در خاک نهند او را و بعضی
گفته اند مستقرش بهشت است بیانش قوله فی صفت اهل الجنة حسنت مستقرا و مقاما اینهمه در کتابی
روشن که لوح محفوظست نوشته و مثبت کرده با آنکه عالم الذاتست برای آن کرد تا فرشتگان لطفی باشد
که بینند یا آنانرا که بشنوند از جمله مکلفان و او ستان خدای که بیافرید آسمانها و زمین را در مقدار شش روز
با آنکه توانست که در یکطرفة العین بیافریند باید دانست که از بدایة خلق کار بر نسقست و از آنجا که در و مصلحتی
شناخت مکلفان را چون بینند یا بشنوند و بدانند که تانی در کارها پسندیده است تعجیل نکنند و پیش از آنکه
آسمان و زمین آفرید آب بر باد بود و عرش او بر آب بود کعب الاحبار گفت که حق تعالی یاقوتی سبز بیافرید
و بنظر هیبت با وی نگاه کرد بگداخت و آبی شد لرزان آنگه عرش بیافرید و بر سر آب نهاد ضمره گفت که عرش

بر سر آب مانند کشتی میرفت و آنگه لوح و قلم بیافرید و نفرمود تا کاینات و هرچه خواست بودن بنوشت آنگه آن نوشته را
تسبیح کرد هزار سال پیش از آنکه حق تعالی موجودات را آفرید اینهمه از بهر چه آفرید از بهر حکمتی تمام تا زمین را مساکن بندگان
خود گرداند و آسمانرا سقف ایشان و سایه بان ایشان گرداند و در زمین انواع نعمت بر ایشان کرامت کند و ایشانرا
تعریض ثواب آخرت کند و بیازماید تا کدامند از شما که عمل او نیکوتر و بهتر باشد و تا کدامست که اختیار ایمان
و طاعت کند و کدام اختیار کفر و معصیت کند چون صورت تکلیف صورت امتحان و بلا داشت این از تکلیف عبارت
کرد عبدالله عمر گفت که رسول را از معنی این آیه پرسیدم که لیبلوکم ایکم احسن عملا ای ایکم اورع عن محارم الله
و اسرع فی طاعة الله تا کیست که او پرهیزکارتر است از معاصی و کارکننده تر است بر طاعت و لئن قلت
و اگر گویی تو ای محمد مر این کافرانرا که شما را بعد از مرگ شما بر خواهند انگیخت و زنده خواهند گردانید این کافران
جواب این دهند که نیست این الا جادوی هویدا و کاری باطل و باین اشارت بقران کنند از آنجا که قران ناطقست
بحشر و نشر و ما اگر عذاب را از ایشان تاخیر کنیم و باز پس داریم تا بمدتی معلوم ابن عباس و جمعی گفتند تا جماعتی
معدود و شمرده که از پس ایشان آیند و معلوم از حال ایشان آن بود که ایمان بیارند تا عذاب بر ایشان واجب شود
ایشان عند تاخیر عذاب گویند که ما یحبسه چه منع میکند این عذاب را که محمد میگوید از آمدن خدای تعالی گفت که از روز
که عذاب بایشان رسد کس نباشد که آنرا دفع کند و از ایشان باز دارد و فرو آمد و محیط ایشان گشت و آنچه بان
استهزا میکردند و افسوس میداشتند گفته اند که مراد باین عذاب روز بدر است و گفته اند که عذاب آخرتست
اگرچه بلفظ ماضی از آن خبر داده چنانکه در آیاتی دیگر وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيَئُوسٌ
كَفُورٌ وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ نَعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ إِلَّا
الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ میگوید اگر ما بچشانیم آدمی را
از خزاین رحمت خویش نعمتی و رحمتی و آنگه آن نعمت و رحمت از وی باز گیریم از آن نومید شود و کافر نعمت گردد
و این وصف آدمی است که او در هیچ حالی از حالات بر قاعده خویش نباشد و بر طریقه خود نرود و در نعمت
شاکر نباشد و بر محنت صابر نبود تا اگر ما بر وی نعمتی کنیم بفضل آنگه آن نعمت از وی باز ستانیم از رحمت ما ناامید
شود و از آنکه آن نعمت بار دیگر با وی رجوع کند امید منقطع گرداند و اگر ما او را نعمتی بچشانیم پس از محنتی و
شدتی گوید که آن محنتها و بدیها از من برفت و آن مصایب و شدایدها از من زایل گشت و او شادان و خرم
شود و بطر و فخر کردن پیشه گیرد بر مردمان بآنچه خدای او را داده باشد فخر کند الا کسانی که صابر باشند در
محنت و شدت صبر کنند و در نعمت شکر گویند و عمل صالح کنند از ادای واجبات و مندوبات و اجتناب
از مقبحات ایشان کسانی باشند که ایشانرا بود از خدای تعالی آمرزش گناههای ایشانرا و مزدی و ثوابی بزرگ
فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ
أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ

سوره مثله مفتریات وادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین فان لم یستجیبوا
لکم فاعلموا انما انزل بعلم الله وان لا اله الا هو فهل انتم مسلمون حق تعالی خطاب میکند با رسول
بر سبیل ملامت و تقریع کفار که ای محمد همانا که بعض ازین قران که بتو وحی میفرستند رها خواهی کردن و دل تو
تنگ خواهد شدن بمحالی و هرزه که این کافران میگویند و آن آنست که میگویند چرا آنچه ما از و اقتراح میکنیم حاصل
نمیشود و چرا بروی گنجی فرو نمیفرستند و یا چرا با وی فرشته نیست ایشان نمیدانند که تو دعوی پادشاهی و فرشته
نمیکنی تا ترا گنجی باشد یا فرشته قرین و ملازم و معین تو باشد تو پیغام گزارنده و ترساننده بیش نیستی که
از عذاب خدا ایشان میترسانی و خدای تعالی بر همه چیزی وکیلست نگاه میدارد آنچه ایشان میگویند و میکنند آنچه نز
ایشان باشد تو کار خویش با خدای گذار و برسان و بترسان و از گفتار ایشان هیچ باک مدار الکلب ینبح والقوافل
تعبر آنکه گفت نه که ایشان میگویند که این قران او فرا بافته است و او گفته است بگو ایشان را که اگر فرا بافته من باشد شما
فصحای عرب اید ده سوره مثل آن بیارید و بخوانید و یاری درخواهید آنکسانی را که می توانید بدون خدای از
معبودان و همکاران خود را اگر راست میگویید در آنکه ما معارضه این قران خواهیم آوردن چون با همه فصاحت
و بلاغت که شما راست عاجز میشوید از معارضه آن معلوم میشود همه عقلا را که این سخن خدای جهانست نه سخن
محمد و در آیه دلیلست بر اعجاز قرآن و صحة نبوة رسول ع از آنکه او مردی بود از عرب شریفترین ایشان باصل و
نسب در میان ایشان زاده و پرورده و هرگز پیش استادی و معلمی نرفته و کتابی نخوانده و مردی امی بر اصل ولادت
مادر مانده و چهل سال برین سیرت و طریقه بوده آنکه بیامد و دعوی نبوة کرد از و معجز خواستند گفت معجز من
کلامست از جنس کلام شما که شما دانید و شناسید الفاظ و معانی آن و چون شنوید گمان برید که مثل آن توانید
گفتن و چون قصد آن کنند شما را میسر نگردد و گفتند که این چگونه باشد و ما فصحای عرب و امرای کلامیم و زمام
آن بدست ماست چنانکه خواهیم بگردانیم گاه خطبه و گاه شعر و گاه مثل از نظم و نثر بحسب مراد چون خواستند
که بگویند نتوانستند این دلیل اعجاز قرآنست اما آنکه از چه وجه معجزست بعضی گفتند که اعجاز او از فرط فصاحت
که کلام هیچ فصیح بآن پایه نرسد و بعضی گفتند که وجه اعجاز در وان اسلوب مخصوصست که با شعر نماند و با خطب
نماند و با هیچ نوع از انواع کلام نماند بعضی دیگر گفتند که وجه اعجاز او صرفه است و آنکه خدای تعالی تصرف کرد عرب
از آنکه مانند این قران آرند و سلب علم کرد از ایشان با آنکه پیش ازین توانستند و این در باب اعجاز بلیغ تر باشد
و مذهب متأخران امت و سید مرتضی رحمه الله این اختیار کرد و آنکه گفت فان لم یستجیبوا لکم پس اگر چنان
بود که ایشان اجابت نکنند و معارضه قران نیارند و ایشان را میسر نگردد بدانید شما و بر یقین باشید که آنچه
فرو فرستاده شد بعلم خدای و قدرت ویست یعنی چون در وسع شما نیست که معارضه او کنید بدانید که این
نه کلام مخلوقان و محمد تا آنست بلکه کلام خدای جهان و جهانیانست چون کلام خدای باشد دلیل صحة نبوة محمد کند
و دلیل صدق وی در جمله مقالات و دعاوی و از جمله دعاوی وی یکی آنست که لا اله الا هو جز وی هیچ خدای

توحید او جهت و شرک آوردن بوی ظلمت پس شما هیچ وجه اسلام خواهید آوردن و گردن خواهید نهاد
من کان یرید الحیوة الدنیا و زینتها نوف الیهم اعمالهم فیها وهم فیها لا یبخسون
اولئک الذین لیس لهم فی الآخرة الا النار وحبط ما صنعوا فیها وباطل ما کانوا یعملون
هر که همت و رای وی مصروف باشد بکار دنیا زندگانی دنیا طلب کند و زینت دنیا خواهد ما دنیا از و
دریغ نداریم دنیا با و دهیم و با و بدنیا مشغول شود برای قیامت و زاد آن عملی نکند فردا او را بقیامت
ثوابی و جزا نبود جز از آنکه در دنیا بوی رسیده باشد و اگر وقتی کاری کند که صورت وی خیر و حسنه باشد
هم در دنیا جزای اعمال وی تمام بوی دهیم تا فردا او را بر ما حقی نباشد و مومن چنین نباشد برای آنکه حسنات
او را یکی ده و یکی هفتصد پاداش دهیم تا اندکی از آن در دنیا بوی رسد و باقی ذخیره قیامت وی باشد بیان
این معنی قول رسولست ع که من احسن فقد وقع اجره علی الله فی عاجل الدنیا و آجل للآخرة تا مراد باین آیه
گفت بعضی گفتند کافران اند برای آنکه مومن طالب دنیا و طالب آخرة باشد و طلب آخرة غالب باشد بیانش
اولئک الذین لیس لهم فی الآخرة الا النار مجاهد گفت اصحاب ریااند شفی الاصبحی گفت در مدینه شدم مردی را
دیدم که خلقی بسیار برو جمع شده بود و او مردمان را از رسول حدیث میکرد گفتم که این مرد کیست گفتند که ابو هریره
من پیش او نشستم تا فارغ شد و مردم برفتند گفتم که من مردی غریبم مرا از رسول ع حدیثی گو که تو از وی
شنیده باشی گفت ترا حدیثی گویم که از لب و دندان رسول ع شنیدم در این خانه و جز من نشنید چه آنجا کسی جز
من بودم با رسول و کسی دیگر نبود آنگه گفت حدثنی حبیبی رسول الله این بگفت و گریه بروی افتاد ساعتی بگریست
دیگر باره گفت حدثنی رسول الله دیگر باره گریه بروی غالب شد بیارامید چون نام رسول برد از هوش برفت
و ساعتی همچنان بود چون با هوش آمد گفت مرا حدیث کرد رسول خدای صم که چون روز قیامت باشد و خلایق
را در زمین قیامت بدارند حق تعالی خلقان را بحکومت خواند و خلقان در زانو افتاده باشند اول گروه که ایشان را
پیش خدای برند سه گروه باشند مردی که قران حفظ کرده باشد و مردی که او را در راه خدای کشته باشند و
مردی که او را مالی داده باشند و او بذل کرده باشد صاحب قرآن را گوید نه من ترا توفیق دادم تا قران بیاموختی
و یاد گرفتی گوید بلی ای خداوند و مولای من گوید چه کردی بآن و عمل چگونه کردی بران گوید بار خدایا بان قیام کردم
آناء اللیل واطراف النهار حق تعالی گوید بلی کردی ولکن نه برای من کردی برای آن کردی تا مردمان گویند فلان
قاریست و ایشان گفتند و مقصود تو حاصل شد ترا بر من حقی نیست آنگه صاحب مال را بیارند حق تعالی گوید نه من ترا
مال بسیار دادم در دنیا با آن مال چه کردی گوید بار خدایا نفقه کردم و صدقه دادم گوید که کردی و لکن برای آن
کردی تا مردمان گویند که فلان مرد سخی و جوانمردست تو کردی و ایشان گفتند ترا نصیبی نیست پیش من آنگه بفرماید
تا آن شهید را بیارند گوید نه من ترا قوت و شجاعت و دلیری دادم چه کردی در دنیا بآن گوید بار خدایا در سبیل
تو جهاد کردم تا مرا بکشتند گوید کردی ولکن برای آن کردی تا گویند فلان شجاعست تو کردی و ایشان گفتند

وترا پیش ازان نصیب نیست انکه نفرماید تا سر سه را بدوزخ برند انکه دست بر زانوی من زد و گفت یا ابا بکر
ایشان اولین کسی باشند که خدای تعالی دوزخ با ایشان تابد مانع انکه ابو هریره این ایة برخواند من کان یرید الحیوة
الدنیا وزینتها الی قوله وباطل ما کانوا یعملون یعنی آنکس که حیوة دنیا وزینت دنیا خواهد و برای آن کار کند
ما از اتمام بوی دهیم در دنیا وازان هیچ کاسته و ناقص نکنیم و چون در دنیا با ایشان دهند جزای عمل ایشان را
ایشان را در آخرت هیچ دیگر نباشد الا آتش دوزخ و انچه ایشان کرده باشند همه محیط گردد وازا جزا وادا شتی
نباشد از انجا که نه بران وجه کرده باشند که ایشان را فرموده اند و چون چنین بود انرا وقعی نباشد و بر آن
مستحق ثواب نباشند وانچه ایشان کرده باشند باطل و ضایع بود أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ
شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ
الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا
يُؤْمِنُونَ حق سبحانه وتعالی میگوید که هی آنکس که بر بینتی وحجتی و برهانی بود از خدای خویش برای انکه دین اسلام دین
حقست وآن بینه دلیل عقلست وبر پی او میرود گواهی که هم از ویست وی هرگز مقابل بود و برابر شود با کسی
که سر در دنیا نهاده باشد وطلب دنیا کند یعنی نباشد ومیان ایشان فرقی عظیم و تفاوتی بسیار بود و درین که این
شخص کو بر بینه و برهانی و حجت و سلطانی است کیست خلافی نیست که رسول خدایست اما خلاف مفسران در شاهد
ما کراست ابن عباس و علقمه ومجاهد و زهاد و عکرمه گفتند که جبرئیل است حسن و قتاده گفتند که مراد زبان رسولست
وبعضی دیگر گفتند که مراد صورت رسولست و شمایل اوست برای انکه هر که رسول را دیدی گواهی دادی بر رسالت
او چون جاحد و معاند نبود حسین بن الفضل گفت که این شاهد قرانست ونظم و اعجاز او واین اقوال مضطربست
وقول انان که گفتند که مراد جبرئیلست نیکو نیست برای انکه گفت ویتلوه شاهد منه واین ضمیر رسولست وجبرئیل از
رسول نیست وقول آنکس که گفت که مراد قرانست هم باطلست برای انکه قران پس رو نیست بلکه رسول
پس رو قرانست وقران از و نیست وانکه گفت مراد زبان رسولست هم باطل باین که گفته شد و تر زبان مرد گواه
نباشد بر صحت دعوی وی اما انچه معتمد و نیکوست انست که روایة کرده اند با سانید مختلفه از مخالف و موافق
که مراد بصاحب بینه رسولست وشاهد امیر المومنین علی بن ابی طالبست و ثعلبی امام اصحاب الحدیث در تفسیر
خویش آورده است با سناد کلبی از ابو صالح از عبد الله عباس وهم او اورده است بروایتی دیگر با سناد
از حبیب بن یسار عن زادان گفت از امیر المومنین علی ع شنیدم که میگفت والذی فلق الحبة وبرأ النسمة
بحق آن خدای که در زیر زمین دانه بشکافد و در رحم صورت نگارد که اگر از بهر من وساده و بالشی بنهند و مرا برآن
نشانند حکم کنم در میان اهل تورة بتورة ودر میان اهل انجیل بانجیل واهل زبور بزبور و اهل قران بالقران و هیچ مرد
نیست از قریش که استره بر سر او برود الا که من دانم در حق وی ایتی که وی را بهشت برد یا بدوزخ برد مردی
بر پای خاست و گفت آیة تو کدامست یا امیر المومنین گفت آیة افمن کان علی بینة من ربه ویتلوه شاهد منه

رسول خداست

رسول خداست که بر بینه است ومن آن گواهم که از ویم و بر پی اویم و در کتاب فصیح الخطب اورده است باسناد که
امیر المومنین ع بر منبر کوفه میگفت که سلونی قبل ان تفقدونی فان العلم یفیض بین جنبی فیضا او جد مستفاضا
بپرسید از من پیش از انکه مرا نیابید بدرستی که علم از میان پهلوهای من موج میزند و روان میشود اگر راهی می
وشما از هیچ گروهی باغیه و دیگری از من نپرسید الا که من شما را خبر دهم بهادی ایشان و باغی ایشان
وسایق وقاید ایشان تا روز قیامت ابن الکوا بر پای خاست و گفت ما ادعی مثله نبی ولا وصی چنین دعوی
هیچ پیغمبری و هیچ وصی نکرد دستور بخش تا بپرسم گفت سل تفقها ولا تسال تعنتا چیزی که پرسی بر سبیل تفقه
پرس و بر تعنت مپرس و چیزی پرس که ترا بکار آید گفت که جز چیزی نپرسم که مرا بکار اید گفت بپرس
قال اخبرنی ما الذاریات ذروا مراد از ذاریات خبر ده گفت که آن بادهاست گفت که الحاملات وقرا چیست
گفت ابرست الجاریات یسرا چیست گفت کشتیهاست گفت المقسمات امرا چیست گفت فرشتگان اند
گفت خبر ده مرا از بیت المعمور گفت خانه ایست در آسمان چهارم که هر روز هفتاد هزار فرشته در وشوند
که تا روز قیامت نوبت با اولیشان نیاید گفت خبر ده از ذو القرنین تا پیغمبر بود یا پادشاه گفت پیغمبر
بود و نه پادشاه ولکن بنده صالح بود خدا را دوست داشت و خدای ورا دوست داشت و برای خدای خلقان را
نصیحت کرد گفت خبر ده مرا از قرنهای او تا از زر بود یا سیم گفت نه زر بود و نه سیم ولکن او بیامد و قوم
خویش را با خدای خواند بر یکجانب سرش زدند برفت دیگر باره باز آمد و قوم را دعوت میکرد بر دیگر جانب
سرش زدند برفت دیگر باره باز آمد و در میان شما کسی هست که مانند اوست گفت مرا خبر ده تا این
ایة در حق کیست که أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بدلوا نعمت الله کفرا گفت هما الافجران من قریش بنو امیه وبنو المغیره
دو قبیله فاسق اند از قریش یکی بنو امیه و دیگر بنو مغیره گفت مراد باین ایة قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بالاخسرین
اعمالا کیست گفت اهل حروراند یعنی خوارج گفت خبر ده مرا از قوس و قزح گفت قزح ملعون که این نام
دیوست قوس خدای گوی وان امانست کشتیها را از غرق گفت خبر ده مرا از مجره گفت اشراج السماء و منها
مهبط الماء المنهمر گفت خبر ده مرا از محاق ماه این ایة بر خواند وجعلنا اللیل والنهار ایتین فمحونا ایة اللیل و
جعلنا ایة النهار مبصرة گفت خبر ده مرا از اصحاب رسول گفت از کدام اصحاب گفت از عبد الله مسعود گفت
قرا القران ثم وقف عنده قران بخواند و بدان بایستاد گفت خبر ده مرا از ابو ذر گفت عالم شحیح علی علمه
عالمی بود بخیل بر علم خویش یعنی علم جز باهل نیاموختی گفت خبر ده مرا از سلمان گفت ادرک علم الاول والاخر
وهو بحر لا ینزح سلمان علم اول و اخر دریافت واو دریایی است که وا بن نرسد و که ضمان کند تر لقمان حکیم یعنی
او مثل لقمان حکیمست واو از ماست که اهل بیتیم گفت خبر ده مرا از حذیفه الیمان گفت کان عارفا بالمنافقین
منافقان را نیک شناختی و مشکلات از رسول خدای پرسیدی واگر از وی پرسند ویرا عالم یابند گفت
خبر ده مرا از عمار یاسر گفت خالط الاسلام لحمه ودمه و هو محرم علی النار ایمان با گوشت و خون او

امیخته است وا و حرامست برایش دوزخ و هرکجا که حق رفتی او با حق رفتی گفت اخبرنی عن نفسک گفت
مرا از خود خبر ده قال الله تعه فلا تزکوا انفسکم خویشتن را تزکیه مکنید ولکن هم او گفت واما بنعمة ربک فحدث
بنعمت خدای حدیث کن کنت اول داخل واخر خارج وکنت اذا سألت اعطیت واذا سکتت ابتدیت
و بین جوانحی علم جم اولین کسی که پیش رسول رفتی من بودمی واخرین کسی که بیرون آمدی من بودمی و چون
بخواستمی بدادندی و چون نخواستمی ابتدا کردندی و میان پهلوهای من علم بسیارست گفت از قران در حق
تو چه امد گفت در سوره هود میخوانی افمن کان علی بینة من ربه ویتلوه شاهد منه انکه بر بینه از خدای و رسول
خدای بود و من آن خواهم که از وی این الکوا گفت وحقک لا اتبعت احدا بعدک بحق تو که از پس تو هم مکراز
پی تو و اخبار در معنی بسیارست قوله تعه ومن قبله کتاب موسی و از پیش او یعنی از پیش رسول یا قران بود
کتاب موسی که توریه است پیش روی و مقتدایی و رحمتی و نعمتی اولئک یؤمنون به انانکه حال ایشان اینست
با و یعنی برسول یا بقران ایمان می آورند و معنی آیة اینست که هیچ کس که بر حجت و برهانست و با دلیل و
بیانست که اسلام دینی حقست مانند کسی باشد که وی را حجتی و برهانی و دلیلی و بیانی نباشد جهودان کتاب موسی
که توریه است حجت است و در انجا مبین است که اسلام دینی حقست و در عقب آن کتاب عیسی که انجیل است
ایشانرا گواهی عدلست پس اهل کتاب که با حجت و برهان اند همچون مشرکان نباشند که ایشانرا کتابی و حجتی
نیست پس ایشان بان ایمان آورند ومن یکفر به و هرکه بان کافر شود و ایمان نیاورد من الاحزاب یعنی اهل کتب
و کسانی که معاونت و یاری ایشان کردند و در عداوت و دشمنی رسول خدای جای ایشان دوزخست و آتش
وعده گاه ایشانست فراگفت مراد با احزاب کفارند و برای آن ایشانرا احزاب خوانند که تحزبوا علی رسول الله
ای اجتمعوا علی عداوته ابو موسی اشعری گفت که از رسول خدای شنیدم که او گفت که هیچ جهود و ترسا نباشد
که نام من شنود و بمن ایمان نیارد الا که جای او دوزخ بود من با خود اندیشه کردم که رسول خدای این از قران گرفت
طلب باید کردن اندیشه کردم این آیتم یاد آمد که ومن یکفر به من الاحزاب فالنار موعده گفتم صدق الله وصدق
رسوله انکه خدای تعه رسول را خطاب کرد و مراد امت وی اند فلا تک فی مریة منه مکن تا تو از وی در شک نباشی
که او قران حقست و از خدای تست ولکن بیشترین مردمان ایمان نمی آورند و باور نمیدارند ومن اظلم
ممن افتری علی الله کذبا اولئک یعرضون علی ربهم ویقول الاشهاد هؤلاء الذین
کذبوا علی ربهم الا لعنة الله علی الظالمین الذین یصدون عن سبیل الله ویبغونها
عوجا وهم بالاخرة هم کافرون میگوید که کیست ستمکار و ظالمتر از انکسی که وی بر خدای تعه دروغ
فرا بافد و بخدای حواله کند انچه لایق حضرت وی نباشد گوید که وی را زن و فرزندست و ظلم و دروغ و قبایح
از وی روا دارد ازین کس ظالمتر و بیدادگرتر کسی نباشد و ظالم ان باشد که چیزی را نه بر موضع وی بنهد پس
ایشان ظالم اند که این حوالات نه بجای خود کرده اند ایشانرا بر خدای ایشان عرضه کنند و بازدارند در موقف

خلایق ایشانرا ببینند و از ایشان مطالبه کنند انچه گفته باشند ویقول الاشهاد و گویند انکسانی که گواه و حاضر
باشند از پیغمبران و فرشتگان که حفظه اقوال و نویسندهٔ اعمالند که ایشان انان اند که بر خدای دروغ گفتند و وی را
شریک و فرزند پدید کردند که لعنت خدای بر همه ظالمان باد آن ظالمانی که مردمانرا از راه خدای باز میدارند
باغوا و اغوار و کژی آن میجویند و از انکژی صفت میکنند و آن راه راستست میخواهند که مردمانرا بار
کج آورند و ایشان خود بقیامت و بسرای اخرت ایمان نمی آورند و بران کافر میشوند اولئک لم یکونوا
معجزین فی الارض وما کان لهم من دون الله من اولیاء یضاعف لهم العذاب
ما کانوا یستطیعون السمع وما کانوا یبصرون اولئک الذین خسروا انفسهم وضل
عنهم ما کانوا یفترون لا جرم انهم فی الاخرة هم الاخسرون انجماعت که صفت ایشان آمد
خدایرا عاجز نتوانند کرد و از خدای نتوانند گریختن ایشان در قبضه قدرت ویند و در بند قهر وی هرگه که خواهد
بگیرد ایشانرا و ایشانرا هیچ ولیی و یاری و ناصری نباشد که ایشانرا نصرت کنند و یاری دهد لکن ایشانرا مهلت
داد و تاخیر عذاب کرد تا عذاب ایشان را زیادت گرداند عذابی که نتوانند که صفت آن شنوند و چشم
بیند ما کانوا یعنی نبودند که حق را بشنوند و نتوانستند شنودن حق را که از ان سبب که بر ایشان گران می آمد
شنودن حق و دیدن حق پس حق را نشنودند و حق ندیدند فراگفت معنی آیة اینست که ایشانرا عذاب
زیادت گردانند بسبب انکه توانستند که حق بشنوند و نشنودند و ندیدند ایشان انکسانی اند که بتهای
خود زیان کردند یعنی چیزی کرده اند که مستحق عقاب شده اند و هلاکت بخویشتن آورده اند سرمایه که
ایشانرا بود از تن و جان در باختند و بسود نرسیدند و از ایشان گم شد آن دروغ که میگفتند و حواله
شفاعت با بتان میکردند هؤلاء شفعاؤنا عند الله و چون گم شوند از ایشان بتان ایشان تعنی و سود
کنند ایشانرا مرا اینکه ایشان در آخرت زیانکارترین باشند ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات
واخبتوا الی ربهم اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون مثل الفریقین کالاعمی
والاصم والبصیر والسمیع هل یستویان مثلا افلا تذکرون میگوید که انکسانی که ایمان آوردند
و عمل صالح کردند و با خدای خویش خشوع و خضوع و فروتنی کردند و طاعت او بجای آوردند و بر دین او راست
باستادند ایشان اهل بهشتند و در بهشت خالد و جاوید باشند انکه مثلی زد کافر و مسلمانرا گفت مثل کافر
چون کوری و کریست و مثل مومن و مسلمان چون شنوایی و بینایی هرگز نابینا با بینا و ناشنوا با شنوا راست
باشد یعنی راست نباشد انکه بر سبیل تقریع و ملامت گفت که هیچ ایشان اندیشه نمیکنند تا ترا بدانند که
مومن با کافر راست نباشد چنانکه بینا با نابینا و شنونده با کر و مثل قولی باشد سار که در وی حال
اول باشد با حال دوم ولقد ارسلنا نوحا الی قومه انی لکم نذیر مبین ان لا تعبدوا الا الله
انی اخاف علیکم عذاب یوم الیم فقال الملأ الذین کفروا من قومه ما نریک اتبعک

الا بشرا مثلنا وما نریک

بل

إلا الذين هم أراذلنا بادي الرأي وما نرى لكم علينا من فضل بل نظنكم كاذبين بدرستي و حقیقت
که ما فرستادیم نوح را بقوم او گفت ای قوم من شما را بیم کننده هویدا و ترساننده ام و بیان کننده ام وجهی
دیگر آنست که ما نوح را بنزدیک قوم او بآن فرستادیم که تقریر توحید کند با ایشان و گوید که جز از خدای مپرستید
که من میترسم بر شما از عذاب روزی رنج رساننده و بدرد آورنده، نوح چون این سخن بگفت و این رسالت
برسانید جماعتی از اشراف قوم او از آنان که کافر بودند بر سبیل تعجب گفتند که ما نمی بینیم ترا الا آدمی مانند
خود و این از بهر آن گفتند که گمان ایشان چنان بود که رسول باید که از جنس مرسل الیه نباشد و ایشان را عجب
می آمد میگفتند که آدمی چگونه پیغمبر باشد و نیز گفتند که ما نمی بینیم ترا که پس روی تو کردند الا کسانی که خسیسان
و فرومایگان ما اند از ما در اول اندیشه و ابتدای کار یعنی بی رای و اندیشه پس روی تو کردند و ما شما را بر خود
فضلی و مزیتی نمی بینیم بلکه گمان چنان می بریم که شما دروغ زنانید قال یا قوم أرأیتم إن کنت علی
بینة من ربی وآتانی رحمة من عنده فعمیت علیکم أنلزمکموها وأنتم لها کارهون
نوح ع قومش را جواب داد و گفت ای قوم هیچ می بینید شما اگر من بر حجتی و برهانی و بصیرتی و بیانی باشم
از خدای خود و خدای مرا رحمتی داده باشد از نزدیک خود و آن نبوتست پس آن رحمت بر شما پوشیده باشد
هی با شما را از آن الزام کنیم و بجبر و اکراه بر آن داریم و شما از آن کاره باشید یعنی این نکنم از بهر آنکه روا نباشد
و تکلیف مانع این باشد و یا قوم لا أسألکم علیه مالا إن أجری إلا علی الله وما أنا بطارد الذین
آمنوا إنهم ملاقوا ربهم ولکنی أراکم قوما تجهلون ای قوم من از شما بر آنچه میگویم و پیغام میگزارم
هیچ مال نمیخواهم و هیچ مزد طمع نمیدارم مزد من جز بر خدای نیست و من این مؤمنان که بمن ایمان آورده اند دور
کردن نتوانم و یقین میدانند که بخدای و ثواب خواهند رسیدن من ایشان را از نزد خود دور نگردانم
و این آن وقت بود که ایشان گفتند ما را ننگ باشد از آنکه بتو ایمان آوریم از آنکه ما را در مقابل این اوباش باید
ما را این ننگ باشد ایشان را از پیش خود بران تا بتو ایمان آوریم گفت من ایشان را از نزد و از خود دور نگردانم
ولکن شما را می بینم که گروهی جاهل و نادانید ویا قوم من ینصرنی من الله إن طردتهم أفلا تذکرون
ولا أقول لکم عندی خزائن الله ولا أعلم الغیب ولا أقول إنی ملک ولا أقول للذین تزدری
أعینکم لن یؤتیهم الله خیرا الله أعلم بما فی أنفسهم إنی إذا لمن الظالمین و یا قوم من ینصرنی هم
از سخن نوحست در جواب کافران قوم او چون از وی درخواستند راندن مؤمنان از نزدیک خود و دور
گردانیدن ایشان را چنانکه کفار قریش از رسول صلی الله علیه و آله درخواستند تا خدای تعالی این آیه فرستاد و لا تطرد
الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی گفت ای قوم من مرا که نصرت کند و که یاری کند و که پناه خود گیرد
از عذاب خدای و انتقام وی اگر من ایشان را برانم هیچ شما این اندیشه نمیکنید تا بدانید و معلوم شما گردد
که ایشان را از نزدیک خود نتوان راندن و نیز میگویم و دعوی نمیکنم که خزینهای خدای بنزدیک منست

و من توانگر ترم از شما تا شما این بر من انکار کنید و دعوی غیب نمیکنم تا هر چه شما را باید از مغیبات از من سؤال کنید
و گویید که از فلان چیز ما را خبر ده و احوال فلان ما را بگوی آنچه میگویم و خبر میدهم از بعضی مغیبات باعلام
علام الغیب است و دعوی نمیکنم که فرشته ام و این چنان بود که ایشان اعتقاد کرده بودند که پیغمبر باید
که فرشته بود گفتند که چون دعوی نبوت میکنی دعوی ملکی کرده باشی گفت من این نمیگویم و نیز نمیگویم آنان را که
چشم شما ایشان را حقیر دارد و در چشم شما نایند که خدای تعالی ایشان را خیری نخواهد دادن برای آنکه من اندرون
ایشان کن ندانم خدای تعالی عالمترست بدانچه در سینهای ایشانست و آنچه در دل دارند از خیر و ایمان و کفر و
عصیان بحسب آنچه مستحق آن باشند با ایشان کار کند چه اگر من چنین کنم و چنین گویم از جمله ظالمان و ستمکاران
باشم قالوا یا نوح قد جادلتنا فأکثرت جدالنا فأتنا بما تعدنا إن کنت من الصادقین
قال إنما یأتیکم به الله إن شاء وما أنتم بمعجزین ولا ینفعکم نصحی إن أردت أن أنصح لکم إن
الله
کان یرید أن یغویکم هو ربکم وإلیه ترجعون أم یقولون افتراه قل إن افتریته فعلی
إجرامی وأنا بریء مما تجرمون حق سبحانه و تعالی از قوم او خبر میدهد و از آنچه ایشان گفتند گفت که قوم
نوح گفتند که ای نوح با ما جنگ و جدال آغاز کردی و پای از حد و اندازه بیرون برده تا بتو ایمان نخواهیم آوردن
آنچه تو ما را بدان وعده میکنی از عذاب خدای بیار اگر چنانست که راست میگویی نوح ع جواب داد که آن بدست
من نیست بلکه بفرمان خدایست بیارد از آن هرگاه که خواهد و شما دفع آن نتوانید کردن و خدا را عاجز نتوانید
کردن و غالب نتوانید شدن و شما را سود ندارد نصیحت کردن من چون من خواهم که شما را نصیحت کنم
اگر خدای خواهد که شما را اغوا کند و گمراه گرداند او ست که خداوند شماست و پروردگار شما و مرجع و مآل شما باو ست
و این آیه را دلیل نیست بر آنکه خدای تعالی اغوا کرده است یا اغوا خواسته است پیش از این نیست که اگر خواهد
که اغوا کند نصح پیغمبر سود ندارد و اما نکند از آنجا که منافی حکمتست و قبیح جاهل یا محتاج کند و این هر دو صفت
بر خدای تعالی روا نباشد و شاید که مراد باغوا در این آیه خیبت و حرمان باشد و غوایت در قرآن بمعنی عقاب آمده است
فی قوله تعالی فسوف یلقون غیا ای عقابا و معنی آن بود که اگر خدای تعالی خواهد که شما را عقوبت کند بر کفر و اصرار بر کفر
پس آنکه نصیحت ناصحان شما را سود ندارد و وجهی دیگر آنست که قوم جبر میگفتند و اعتقاد ایشان آن بود
نوح ایشان را گفت که اگر چنین است که شما میگویید که کفر کافر بفعل خدای و بخواست او ست نصیحت من شما را
هیچ سود ندارد حسن بصری گفت که اغوا بمعنی اهلاکست یعنی شما را سود نکند نصیحت من اگر خدای خواهد که
شما را هلاک کند زیرا که ایمان نزدیک فرود آمدن عذاب مقبول نباشد برای آنکه بنده ملجا باشد و آنکه گفت
أم یقولون افتراه یا میگویند ایشان که وی افترا کرده و دروغ فرا بافته تا اینجا کدام قوم اند ابن عباس گفت
قوم نوح بودند که گفتند آنچه نوح میگوید دروغست مقاتل گفت قریش بودند که میگفتند محمد این قرآن از خود
میگوید و دروغ بر خدای می نهد وی را فرمود که بگوی اگر من از خود افترا میکنم گناه و بزه و وبال آن بر منست

بر شماست و من بیزارم از آن جرم و گناه که شما میکنید وَاُوحِیَ اِلَی نُوحٍ اَنَّهُ لَنْ یُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ
اِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا کَانُوا یَفْعَلُونَ وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِاَعْیُنِنَا وَوَحْیِنَا وَلَا تُخَاطِبْنِی
فِی الَّذِینَ ظَلَمُوا اِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ خدای گفت که از قبل من بنوح وحی آمد که ای نوح طمع از ایمان آوردن ایشان
بردار بخلاف اینها که ایمان آورده اند یعنی از آن کسانی که از ایشان ایمان متوقع است جز اینها که ایمان آورده
کسی دیگر ایمان نخواهد آورد و تواند و بکین مشو و در رنج و سختی مباش و غم مخور بآنچه ایشان میکنند چون این وحی
بنوح آمد و از ایمان ایشان نا امید گشت بر ایشان دعا کرد و گفت رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا
حق تعالی دعای وی مستجاب گردانید و ویرا فرمود که کشتی بساز واصنع الفلك باعیننا تو بحفظ ما و نگاه داشت
و فرمان ما کشتی میساز که ما ترا از دشمن نگاه داریم و از آنکه در ساختن کشتی اگر چیزی بخلل آری ما می بینیم که چگونه
میسازی و اگر خللی باشد بتو وحی کنیم و ترا الهام دهیم که چگونه باید کرد و با من سخن مگوی و خطاب مکن در حق
این ظالمان که ایشان هلاک خواهند شدن ابن عباس گفت که وی ندانست که چگونه می باید ساختن خدای تعالی ویرا
فرمود که بر مثال سینه مرغ وَیَصْنَعُ الْفُلْكَ وَکُلَّمَا مَرَّ عَلَیْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ اِنْ تَسْخَرُوا
مِنَّا فَاِنَّا نَسْخَرُ مِنْکُمْ کَمَا تَسْخَرُونَ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ یَاْتِیهِ عَذَابٌ یُخْزِیهِ وَیَحِلُّ عَلَیْهِ عَذَابٌ
مُقِیمٌ حق سبحانه حکایت کرد از کشتی ساختن نوح و آنچه قوم او میکردند و با او میگفتند گفت که نوح کشتی میساخت
و هر که گروهی از قوم او بروی بگذشتندی بروی افسوس داشتندی و استهزا کردندی عبدالله عباس گفت که نوح
کشتی را بدو سال تمام گردانید درازی وی سیصد گز بود و پهنای وی پنجاه گز و بالای وی در هوا سی گز و از چوب
ساج بود و سه طبقه داشت در طبقه زیرین سباع و وحوش و هوام بودند و در میانین دواب و انعام و بهائم
و در طبقه بالا نوح بود و قومی که با وی ایمان آورده بودند و چیزی که ایشان را بکار بود از طعام و شراب رسول
خدای گفت نوح در میان قوم خویش هزار سال کم پنجاه سال مقام کرد و قوم را با خدای دعوت کرد باخر کار خدای
تعالی فرمود تا درختی بنشاند چون آن درخت بزرگ گشت و سطبر شد حق تعالی بفرمود تا از او ببرید و از وی کشتی میساخت
مردمان بروی میگذشتند و میگفتند نوح خانه می سازد برای زمستان تا سرد نباشد و یکی میگفت نهان
خانه میسازد دیگری میگفت انبار خانه میسازد و میگفتند بدانید که این مرد دیوانه است بر زمین ساده کشتی
میسازد و هیچ جای پیدا نیست کشتی بر زمین خشک چگونه خواهد رفتن فهذا معنی قوله تعالی کلما مر علیه ملا
من قومه سخروا منه حق تعالی نوح را فرمود که ایشان را بگوی اگر امروز بر ما افسوس میدارید ما بر شما فردا افسوس
داریم چنانکه شما افسوس میدارید چون در دنیا باب غرقه شوید و در آخرت بآتش سوخته گردید و زود بود
که بدانید آن کسی را که عذاب بوی رسد و او را هلاک کند و رسوا گرداند راوی خبر گوید که چون طوفان پدید آمد و آب
عالم گرفت مردم سر بکوهها نهادند آب ببالای کوهها رسید زنی بود کودکی داشت آن کودک را بر گرفت
و بر کوه شد چون بسینه وی رسید کودک را بر سر گرفت چون آب بر سر وی رسید کودک را بر داشت آب در آمد

و مرد و را ببرد رسول خدای گفت اگر خدای بر کسی از ایشان رحمت خواستی کرد بر آن کودک رحمت کردی
ابن عباس گفت که روزی حواریان عیسی گفتند که کسی بایستی که سفینه نوح دیده بودی تا ما را خبر کردی عیسی
ایشان را ببرد تا پشته خاک و کفی از آن خاک برگرفت و ایشان را گفت دانید که این خاک کیست گفتند که گفت
گور سام بن نوح است آنگه عصا بران خاک زد و گفت قم باذن الله مردی از آنجا برخاست و خاک از سر
می افشاند و سر او سپید بود عیسی ویرا گفت تو جوان بودی چون بمردی گفت بلی گفت پس موی تو چرا سپید
گفت چون آواز بگوشم آمد که قم باذن الله پنداشتم که قیامتست از ترس مویم سپید گشت گفت مرا
حدیث کن از کشتی نوح گفت طولش هزار گز بود و دویست گز و عرضش ششصد گز بود و سه طبقه داشت
در یکی دواب بود و وحش و در دیگر طیور بود و در طبقه دیگر آدمیان بودند چون سرگین چهارپای بسیار شد
و مردم از آن رنجور بودند خدای تعالی فرمود تا دنبال پیل بجنبانید خدای تعالی خوک از وی پدید کرد تا جمله سرگین
بخوردند و پلیدها بخوردند و چون موش مردم را رنجه میداشتند خدای تعالی او را فرمود که بینی شیر را بمالید گربه
بیرون آمد و آهنگ موش کرد عیسی ع او را گفت که نوح چگونه دانست که شهرها جمله خراب شده است
گفت کلاغ را بفرستاد تا برود و خبری باز آرد او برفت و بمرداری مشغول شد دیر بماند کبوتر را بفرستاد
تا برفت و بگشت و باز آمد و بر پای و منقار او اثر گل بود او را دعا کرد با لفت از بهر آنست که با مردمان
الف دارد و کلاغ را دعای بد کرد تا از مردم نافر باشد از بهر آنست که ماوی او در خرابها باشد و با مردمان
الف ندارد حواریان گفتند یا روح الله بگو تا با ما بیاید با شهر و برای ما حدیث کند گفت چگونه آید با شما آنکس
که در زمین روزی ندارد آنگه عیسی ع گفت عد باذن الله بفرمان خدای همچنان خاک شو که بودی همچنانکه بود
گردید ابو عمر و اللیثی گفت که نوح ع بیامدی و قوم را دعوت کردی گلوی او بگرفتندی و بفشردندی تا بیخود
بهوش آمدی گفتی اللهم اغفر لقومی فانهم لا یعلمون تا آنگه که کار بر نوح سخت شد و بلا بنهایت رسید و هر
قرنی و گروهی بدید آمدندی بتر بودندی از پیشینیان تا مردی بیامدی دست کودکی طفل گرفته و نوح با وی
بود و گفت ای فرزند این مرد دیوانه و جادوست نگر تا گفت او نشنوی و دعوت او را اجابت نکنی چون
کار باینجا رسید او با خدای شکایت کرد و گفت رب انی دعوت قومی لیلا و نهارا فلم یزدهم دعائی الا فرارا
نوح ع اسباب کشتی از چوب و آهن در پیش گرفت جبرئیل ع بیامد و نوح را بیاموخت که کشتی چگونه
باید کرد و خدای تعالی سی سال تمام رحمهای زنان عقیم گردانید تا هیچ زن نزاد چون کشتی تمام شد از بفرمان جبرئیل
بقیر بیندود درون و بیرون وی آنگه گفت که در رو و بنشین و آن آنگه بود که فرمان آمد بیرون آمدن آب از تنور
چنانکه گفت حَتّٰی اِذَا جَاءَ اَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِیهَا مِنْ کُلٍّ زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ وَاَهْلَكَ
اِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَیْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ اِلَّا قَلِیلٌ حق سبحانه و تعالی گفت که چون آمد فرمان
به بیرون آمدن و بر جوشید تنور یعنی آب از وی برآمد بعضی گفته اند که تنور روی زمینست از امیر المومنین روا

که صبح است یعنی صبح برآمد دیگر مفسران گفته‌اند که تنور نان پز است و آن تنور حوا بود و از سنگ بمیراث بنوح
رسیده بود خدای تعالی نوح را گفته بود که هر گاه آب از تنور بر جوشد تو و قومت در کشتی نشینید چون آب از تنور
برآمد زن نوح بدید نوح را خبر کرد سدی و سعی گفته‌اند که نوح در مسجد کوفه کشتی ساخت و تنور که آب از و برآمد از جانب
راست در کنده بود و خدای تعالی برآمدن آب از تنور علامت هلاک قومش کرده بود گفت که چون آب از تنور برآمد
ما نوح را گفتیم که بردار و در کشتی نه از هر چیزی دو نر و ماده که از ایشان بگریزد دو هر یکی را از آن دو زوج خوانند
و هر دو را یکبار زوجین خوانند گفت از هر جنسی که از آن گزیری نیست جفتی بردار از نری و ماده و اهل خود را
هم در کشتی آر یعنی اهل دین خود را مگر آنکسی که بظاهر اهل بود و بباطن نااهل و آن زن او بود واعله و پسرش کنعان که خدای تعالی
از ایشان خبر داده بود که ایشان از آنجمله اند که بآب هلاک شوند برای آنکه کفر را بر ایمان اختیار کردند و تن آنکسی را که
ایمان آورد هم در کشتی نشان آنکه گفت که با وی یعنی بنوح ایمان نیاوردند الا اندکی گفته‌اند که در کشتی نوح بود
و زن مومنه او اشت و سه پسر وی سام و حام و یافث هر یکی با زنی نوح پس از آن گفت در کشتی خلوت مکنید
حام مخالفت کرد و با زن قربت کرد نوح دعا کرد گفت اللهم غیر نطفته خدای تعالی نطفه او را در رحم زنش سیاه
گردانید فرزند که آمد از وی سیاه بود و از نسل او همه سیاهان بودند از حبشی‌ها و او را ابو السودان گویند و شش
مرد دیگر که ایمان آورده بودند هم در کشتی بودند و امت نوح این شش بیش نبود مقاتل گفت امت نوح
هفتاد و دو تن بودند و تن آدم را با خویش در کشتی برد و چون آب پدید آمد جمله حیوان زمین روی بنوح نهادند
نوح گفت مرا فرموده اند تا از جنسی جفتی در کشتی نشانم چه بیش ازین جای ندارم ابن عباس گفت اول چیزی که
نوح در کشتی برد مرچه خرد بود و آخر خر بود و چون خر خواست که در کشتی رود ابلیس در دنبال او آویخت چنانکه
خواست که در رود نتوانست نوح از سر ضجاره گفت ادخل و ان کان الشیطان معک خر در کشتی رفت و ابلیس
با وی و این بروایت اهل حدیث است چون نوح نگاه کرد ابلیس را دید گفت تو بی دستوری که در آمدی گفت بدستوری
تو نه تو گفتی خر را ادخل و ان کان الشیطان معک آن وقت من با خر بودم نوح گفت بیرون رو یا عدو الله ابلیس
جزع کرد و زاری نمود نوح وی را بر پشت کشتی کرد و همچنین آورده اند که مار و کژدم آمدند که ما را در کشتی بر گفت
نبرم که از شما مضرتست گفتند با تو عهد کردیم که هر که نام تو برد ما وی را گزند نکنیم و بر این شرط ایشان را در کشتی
نشاند اکنون هر کس که از مار و کژدم بترسد این آیه بخواند سلام علی نوح فی العالمین انا کذلک نجزی المحسنین
انه من عبادنا المومنین هیچ مار و کژدم او را گزند نکند و قال ارکبوا فیها بسم الله مجریها و مرسیها
ان ربی لغفور رحیم و هی تجری بهم فی موج کالجبال و نادی نوح ابنه و کان فی معزل
یا بنی ارکب معنا و لا تکن مع الکافرین قال ساوی الی جبل یعصمنی من الماء قال لا عاصم
الیوم من امر الله الا من رحم و حال بینهما الموج فکان من المغرقین حق تعالی از نوح حکایه کرد که
نوح گفت آنان را که با او بودند و در پناه او آمده بودند که در کشتی نشینید راندن کشتی بنام خداست و استادی‌ها

داشتن او هم بنام خداست اگر برود بنام خدای بود و اگر بایستد بنام خدای بایستد و شاید که معنی این بود که در کشتی
نشینید و نام خدای برید در وقت نشستن که رفتن و استادن او بنام خداست ایشان در کشتی نشستند هر که
خواستندی که کشتی برود یا باستد نام خدای بر زبان راندندی و گفتندی بسم الله مجریها و حقیقت که خدای من
آمرزنده و مهربانست هر که توبه کند و یاد درگاه او کرد و درا بیامرزد و بروی رحمت کند چون در کشتی نشستند
و نام خدای بردند کشتی ایشان را می برد در آشوبی از آن آب که موجها بر می خاست هر یکی چند کوهی عظیم و موج آن
آن وقت سخت بود که باد عظیم جهید در ینحال نوح پسر خود کنعان را آواز داد و این پسر از وی دور بود و بر جانبی بود از
و از دین او گفت ای پسرک من بیا و با ما در کشتی باش و با کافران مباش ایمان آور تا همچون کافران هلاک نگردی پسرش
گفت من با کوه گریزم تا مرا از آب نگاه دارد گفت امروز هیچ نگاه دارنده نیست از عذاب طوفان و هلاک
شدن بآن الا آنکسی که وی رحمت کند و ببخشاید بر بندگان خویش یعنی امروز جز از خدای هیچ نگاه دارنده
دیگر نیست نوح و پسرش با یکدیگر درین سخن بودند که موج آب در آمد و میان ایشان جدائی افکند و پسر نوح از جمله
آنکسانی شد که بطوفان غرق شدند اگر گویند که پسر نوح کافر بود و نوح را نهی کرده بودند از آنکه کافر را در کشتی برد
پس نوح چگونه گفت یا بنی ارکب معنا گوییم که بشرط ایمان گفت که ایمان آر و آنگه در کشتی آی تا نجات یابی مگر
آنکه او منافق بود نوح گمان برد که او مومنست ازین سبب گفت در کشتی آی و این در وقتی بود که پسر نوح ملتجا
نشده بود با ایمان و ملجا آنکس شود که او را علم ضروری حاصل آید و او در آن ساعت ندانست و روا نبود
که آن از عجایب جهان باشد گفته‌اند که مدت چهل روز آب از زمین بر می آمد و از آسمان آب می آمد و در هوا معلق
می ایستاد بعد از چهل روز هر دو آب بیکدیگر رسیدند چنانکه گفت فالتقی الماء علی امر قد قدر و همه عالم آب بگرفت
چنانکه کوهی که از آن بلندتر نبود آب از سر وی چهل گز گذشته بود همه عالم خراب شد و هیچ کافر نماند بر روی
زمین و نوح خوش دل شد و قضای خدای برفت و قیل یا ارض ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی و
غیض الماء و قضی الامر و استوت علی الجودی و قیل بعدا للقوم الظالمین و نادی نوح ربه
فقال رب ان ابنی من اهلی و ان وعدک الحق و انت احکم الحاکمین قال یا نوح انه لیس
من اهلک انه عمل غیر صالح فلا تسئلن ما لیس لک به علم انی اعظک ان تکون من
الجاهلین قال رب انی اعوذ بک ان اسئلک ما لیس لی به علم و الا تغفر لی و ترحمنی
اکن من الخاسرین چون مدتی که خدای خواست برآمد زمین را خطاب کردند و گفتند ای زمین آب خود فرو
بر و ای آسمان آب باز گیر آب کم شد و فرمان بهلاک ایشان نافذ گشت و کشتی نوح بر کوه جودی و آن کوهیست
بموصل راست بیستاد و قرار گرفت و گفته‌اند که هلاکت باد مرظالمان را مجاهد گفت که کوهها تطاول کردند
تا آب بایشان نرسد مگر کوه جودی که او سر فرو برد بر سبیل تواضع آب از بالای همه کوهها در گذشت
و بجودی نرسید در خبر است که رسول ع گفت که نوح روز اول از رجب در کشتی نشست و بروایتی دهم ماه رجب

وانروز همه روزه داشتند و کشتی ایشانرا مدت شش ماه میگردانید و آخر ذی الحجه بود که بر جودی بستاد
و در اخبار اهل البیت بجد هم ذو الحجه بود و از روز تر سکر را روزه داشتند انکه حق سبحانه و تعالی خبر داد از نوح و
فرزند او که نوح چون فرزند خود را دید که غرق میشد گفت بار خدایا پسر من از اهل منست و ان وعده که تو داده
و تو حاکمترین حاکمانی و آن وعده آن بود که خدای وی را وعده داده که ترا و اهل ترا نجات دهم حق تعالی جواب داد که ای
نوح ما گفته‌ایم که ترا و اهل ترا نجات دهیم او از اهل تو نیست که او را عمل صالح نیست نقل او را عمل خوانده است
مبالغه مذمت او را پس ای نوح از من مخواه چیزی که ترا بدان علمی نیست و انرا ندانی که صوابست یا نه و من ترا وعظ
میدهم و منع میکنم از انکه از جمله جاهلان باشی و چیزی که ندانی انرا طلب داری چنانکه فعل جاهلان باشد اگر گویند که
درین آیه خدای تع نوح را تکذیب کرده است و تکذیب پیغمبر روا نبود و پیغمبر خود دروغ نگوید نوح گفت که
او از اهل منست و از صلب منست خدای تع گفت که او از اهل تو از انان نیست که من وعده دادم بنجات ایشان
بلکه از انجمله است که استثنا کرده‌ام و گفت الا من سبق علیه القول و وجهی دیگر انست که او از اهل تو نیست
یعنی از اهل دین تو نیست و اهل تو آن باشد که بر دین تو باشد کفر او را از حکم اهلی تو بیرون برده است بیان این وجه
انست که گفت بر سبیل تعلیل انه عمل غیر صالح پس معلوم شد که مراد نفی نسبت نیست نفی دین است اما ان که
گفته‌اند نفی نسبت است قول ایشان منافی ظاهر قرانست برای انکه خدای تعم مطلق گفت و نادی نوح ابنه
اگر بر حقیقت پسر او نبودی چنین مطلق نگفتی و اما ان که این گفته‌اند خیانت زن نوح و زن لوط را فی قوله فخانتاهما
تفسیر بر فجور و زنا داده‌اند و خدای تع پیغمبرانرا ازین منزه دارد از بهر انکه این منفر بود از متابعت ایشان عاب
تنفر و عبد الله عباس گفت که این خیانت ان بود که زن نوح مردمانرا گفتی که وی دیوانه است و زن لوط
قوم لوط را خبر دادی بمهمانان اگر گویند که چون معنی چنین است پس چرا گفت فلا تسألن ما لیس لک به علم جواب
او انست که واجب نیست که نهی انرا بود که او مباشر فعل منهی عنه بود و ازین حالیست که ما گوییم که رسول علم
داخلست در نواهی قران و نهی متعلقست باو و او را دران لطف بود و اگرچه او هرگز ارتکاب آن نکرده بود و
نکند اما چون خدای داند که او را دران لطفست ان نهی بکند تا لطف حاصل شود پس همچنین نوح که استعاذه
کرد واجب نکند که او تعاطی کرده باشد انرا بلکه روا بود که پناه با خدای دهد از جذام و جنون و علتهای دیگر
و اگرچه او را این معنی هرگز نبوده باشد قال رب نوح گفت بار خدایا پناه میگیرم بتو از انکه از تو سوال کنم و
طلب دارم چیزی که مرا بدان علم حاصل نباشد بصلاح و فساد آن و اگر تو مرا بیامرزی و بر من رحمت نکنی من
از جمله زیانکاران باشم و این از انبیا خضوع و تذلل و استکانه باشد قِیلَ یَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا
وَبَرَکَاتٍ عَلَیْکَ وَعَلَی أُمَمٍ مِمَّنْ مَعَکَ وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ یَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِیمٌ تِلْکَ
مِنْ أَنْبَاءِ الْغَیْبِ نُوحِیهَا إِلَیْکَ مَا کُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُکَ مِنْ قَبْلِ هَذَا إِنَّ الْعَاقِبَةَ
لِلْمُتَّقِینَ خطابست مر نوح را از قبل خدای که ای نوح فرو آی ازین کشتی که بر سر جودی بستاده است بسلا

فَاصْبِرْ

که ترا داده‌ام از غرق و بسلامی از ما و برکاتی و ثبات چیزی بر تو و بر امتانی که با تو اند و گروهانی که پس از تو خواهند
بودن از فرزندان این جماعت زود بود که ما ایشانرا روزی دهیم و تمتع دهیم از مال و جاه و عمر انگه بایشان رسد از ما عذابی
دردناک و کافر خواهند بودن و ایشان هم بعذاب خدای گرفتار خواهند گشتن بسبب کفر ایشان انگه پیغمبر
ما را خطاب کرد و گفت ای محمد این از خبرهای غیب است که بتو وحی کردیم و ترا ازین جمله خبر دادیم و پیش ازین نه
ترا و قوم ترا ازین هیچ خبر نبود و هیچ علمی و دانشی حاصل نبود پیش ازین وندانستید پس صبر کن ای محمد بر
رسانیدن رسالت و رنجانیدن قوم تو مر ترا چنانکه نوح را می رنجانیدند و او صبر میکرد که عاقبت نیکو در
ظفر و نصرت متقیانرا و پرهیزکارانرا خواهد بودن و لفظ امم در امته عامست اطفال و مجانین را شاملست
در عذاب عذاب بالغان بر سبیل عقوبت باشد و عذاب اطفال و مجانین بر سبیل امتحان باشد و اعتبار انان که
شنوند و در برابران اعواض عظیم باشد ایشانرا وَإِلَی عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ یَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ
مَا لَکُمْ مِنْ إِلَهٍ غَیْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ یَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِیَ إِلَّا عَلَی الَّذِی
فَطَرَنِی أَفَلَا تَعْقِلُونَ وَیَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَیْهِ یُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَیْکُمْ مِدْرَارًا وَ
یَزِدْکُمْ قُوَّةً إِلَی قُوَّتِکُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِینَ حق سبحانه و تعالی خبر میدهد از هود پیغمبر و قوم او و میگوید که بقوم
قبیله عاد برادر ایشانرا در نسب نه در دین هود را او برفت و ایشانرا دعوة کرد و گفت ای قوم من خدای را پرست
الله را معبود خود گیرید که شما را جز از وی هیچ خدا نیست شما در پرستیدن این بتان نیستید الا افترا کننده
یعنی انچه شما میگویید لا مولا رشفعاونا و دعوی کردن آلهیة ایشان دروغ میگویید خدای تع هود را بعاد فرستاد
و مسکن ایشان میان شام و یمن بود جایی که انرا احقاف خوانند و ایشان خداوندان باغ و بوستان و زرع
و اشجار بودند هود ایشانرا با خدای خواند و با عبادت خدای اجابت نکردند و کفران کردند و او را بدروغ
زن داشتند خدای تع ایشانرا باد هلاک کرد چنانکه در میانهای ایشان میرفت و از زیر ایشان بیرون می‌امد و
و امعای ایشان پاره پاره میکرد چنانکه پیش ازین قصه ایشان گفته شد یا قوم لا اسألکم ای قوم بدین ادای رسالت
که من میکنم از شما هیچ مزد نمیخواهم مزد من نیست مگر بر خدایی که مرا بیافرید و از نیست هست گردانید
انکه بر سبیل تقریع ایشانرا گفت که هیچ شما عقل ندارید و اندیشه نمیکنید که انکس که شما را بی طمعی کاری کند غرض
نفع شما باشد نه نفع خویش انگه گفت ای قوم من استغفار کنید و از خدای امرزش خواهید انگه توبه کنید و با او گردید
تا او شما را باران فرستد پیاپی از بهر زرع و بساتین و اشجار شما و شما را بیفزاید قوتی بر قوتی که شماراست ایشانرا
قوتی عظیم بود و مردمانی بودند بغایت طول و عرض و لا تتولوا و اعراض نکنید و از دعوت من روی بگردانید با
جرمی و گناهی که شماراست آورده‌اند که مردی از حجاب معاویه حسن علی را گفت در وقتی که از پیش وی بازگشته
بود که من مردی‌ام مرا مال بسیارست و هیچ فرزندی ندارم چیزی بیاموز مرا که خدای فرزند دهد وی را گفت که
علیک بالاستغفار آن مرد همیشه استغفار کردی تا بودی که روزی هفتصد بار استغفار کردی و یرا خدای تع ده پسر

براد این خبر معاویه رسید گفت چرا از وی نپرسیدی که این از کی گفته ... که بار دیگر که حسن علیه السلام نزدیک معاویه آمد آن
مرد از وی سوال کرد گفت نشنوده که خدای تعالی در قصه هود میگوید ویزدکم قوة الی قوتکم و در قصه نوح ویمددکم باموال
وبنین قالوا یا هود ما جئتنا ببینة وما نحن بتارکی آلهتنا عن قولک وما نحن لک بمؤمنین
ان نقول الا اعتراک بعض آلهتنا بسوء قال انی اشهد الله واشهدوا انی بریء مما
تشرکون من دونه فکیدونی جمیعا ثم لا تنظرون انی توکلت علی الله ربی وربکم ما
من دابة الا هو آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم فان تولوا فقد ابلغتکم ما ارسلت
به الیکم ویستخلف ربی قوما غیرکم ولا تضرونه شیئا ان ربی علی کل شیء حفیظ عاد گفتند
که ای هود تو ما را بینتی و حجتی نیاوردی و معجز و برهانی ننموده تا ما را تو گردن باید نهاد و طاعت تو باید داشت
ایشان این سخن دروغ گفتند از انکه هود معجزات نمود ایشان گفتند که این سحر و شعبده است ما پرستیدن خدایان خود را
نکنیم و بگفتار تو دست از پرستیدن خدایان خود بنداریم و ما ترا باور نداریم و تصدیق نکنیم ما نمیگوییم الا انکه
بعضی از خدایان ما بتو رسانیده است بدی او آن دیوانگی و جنونست از بهر انکه تو ایشان را دشنام میدهی و
میگویی که ایشان خدایان نیستند ایشان ندانستند که ازاله عقل و دیوانه گردانیدن بخدای تعلق دارد و جمادات
را بدین قدرتی نباشد و ایشان پیغمبر را از انست باد دیوانگی ازان میکردند که ایشان را بدیع می آمد که پیغمبری باشد
از جنس بشر هود عم بجواب ایشان گفت انی اشهد الله من خدای را گواه میکنم و شما نیز گواه باشید که من بیزارم
از انکه شما ایشان را انباز خدای کرده اید و میگویید که ایشان شریکان خدایند و ازانکه شما بان شرک می آورید از جز خدا
اگر گویند چگونه گفت که خدا را گواه کردم وجه نیست باشد میان گواهی خدای و گواهی ایشان جواب آنست که
اشهد الله برای مبالغه گفت و اشهدوا برای آن گفت که ایشان خصم بودند و چون خصم گواهی میدهد تسلیم کرده باشد
و اعتراف آورده انکه باز نمود که خدای تعالی یار اوست دفع کند کید ایشان را از وی گفت مکر از کید شما هیچ باک
نیست همه جمع شوید و بیکبار با من کید کنید و مرا مهلت مدهید بر مذهب انان که بر تشرکون وقف میکنند من
دونه ابتدا باشد یعنی اگر توانید بدون خدای با من کید کنید چون خدا را در ان کید شما صنعی نباشد آن کید بر من
کارگر نباشد و من ازان نه اندیشم انکه باز نمود که سبب امن من چیست و پناه من با کیست گفت که من بر خدای توکل
کردم و پشت باو دادم که او خدای منست و خدای شما هیچ جانوری نیست الا که موی پیشانی او در قبضه قدرت خود
ندارد یعنی هرچه هست در قبضه قدرت و در تحت قهر اوست بحقیقت که خدای من بر راه راستست و بر طریق
حقست هیچ ظالم از وی فایت نشود و هیچ چیز از وی در نگذرد پس اگر شما بر گردید و از اجابة دعوی من اعراض
کنید انچه بر من بود از رسانیدن رسالت من بشما رسانیدم رسالت و پیغام خدای خویش را اگر قبول کنید شما را بهتر
بود و اگر قبول نکنید خدای تعالی شما را ببرد و هلاک کند و بخلیفه و عوض شما گرداند گروهی را جز از شما و شما خدا را
هیچ گزند نتوانید کرد و مضرت نتوانید رسانیدن که خدای من بر همه چیزی نگاه بانست ولما جاء امرنا

نجینا

نجینا هودا والذین آمنوا معه برحمة منا ونجیناهم من عذاب غلیظ وتلک عاد جحدوا
بآیات ربهم وعصوا رسله واتبعوا امر کل جبار عنید واتبعوا فی هذه الدنیا لعنة و
یوم القیمة الا ان عادا کفروا ربهم الا بعدا لعاد قوم هود انکه گفت که چون مدت آن کافران
بسر آمد و وقت هلاک ایشان در آمد ما فرمان دادیم بهلاک ایشان هود را گفتیم که از میان ایشان بیرون شو که تا تو
اینجا باشی من ایشان را عذاب نفرستم و حق تعالی هیچ امت را هلاک نکرد که پیغمبر در میان ایشان بود حق تعالی
گفت ما هود را نجات دادیم و کسانی را که بهود ایمان اورده بودند برحمت و بخشایش خود از عذاب درشت
و سخت انکه باز نمود که آن عذاب ایشان را از ظلم نبود بعدل بود گفت که از قبیله عاد جحود و انکار کردند آیات
خدا را و کافر شدند بمعجزات انبیا و عاصی شدند در پیغمبران خدای و متابعت کردند و فرمان بردند امر هر ظالمی و
متکبری ستیهنده را یعنی روسا و مهتران خود در تکذیب پیغمبران چون ایشان هلاک شدند و آثار و مقابر ایشان
باقی مانده است هر کس که از انجا بدیشان گذرد لعنت میکند در عقب ایشان داشته و تابع ایشان کردند درین دنیا
لعنت را و در روز قیامت هم در لعنت و عذاب باشند و بحقیقت بدانید که جمله ایشان را از انست که بخدای
خود کافر شدند که هلاکت باد و عذاب مر عاد را که قوم هود پیغمبر بودند والی ثمود اخاهم صالحا قال یا قوم
اعبدوا الله ما لکم من اله غیره هو انشاکم من الارض واستعمرکم فیها فاستغفروه ثم
توبوا الیه ان ربی قریب مجیب قالوا یا صالح قد کنت فینا مرجوا قبل هذا اتنهانا ان نعبد
ما یعبد آباؤنا واننا لفی شک مما تدعونا الیه مریب بقبیله ثمود فرستادیم برادر ایشان را که یکی از جمله
ایشان بود صالح پیغمبر را و همان گفت قوم خود را که هود پیغمبر گفت گفت ای قوم من خدا را پرستید که شما را
جز از وی خدای نیست او آن خداست که مستحق عبادت و سزاوار طاعتست شما را بیافرید از زمین یعنی
پدر شما آدم را از خاک و شما را از نطفه آب که آن هم از خاک تولد میکند که غذای شما جز از خاک و آب حاصل
نمیشود و شما را مدتی در زمین زندگانی داد و متمکن گردانید در عمارت کردن زمین و عمر دراز تان داد و معمر
گردانید شکر این نعمت را بپرستید و از وی استغفار و آمرزش خواهید و با درگاه او گریزید که خداوند
و آفریدگار و پروردگار من نزدیکست بجمله خلایق برحمت خویش اجابت کننده دعای خود است بندگان هم شنود و بحسب
مصلحت اجابت کند چون صالح پیغمبر بدین وجه تبلیغ رسالت کرد ایشان جواب دادند که ای صالح تو در میان
ما مردی بودی که ما بتو امیدها داشتیم در باب خیر و صلاح و منافعی که راجع باشد با ما ما را از تو این توقع
نبود که ما را از عبادت معبودانی که پدران ما از پرستیده اند منع کنی و باز داری و این سخن از بهران گفتند که
نشو و نمای صالح در میان ایشان بود بهمه نوع او را امتحان کرده بودند و آزموده او امین و استوار و پارسا بود و
مستجمع خصال خیر بود و همچنین باشد خدای تعالی بهر قومی که پیغمبری فرستاد از ان فرستاد که ایشان بر احوال او مطلع
بودند او را اشناخته بودند و نسب او دانستند و سیرة و طریقه او ایشان را معلوم بود تا بوقت انکه دعوت کند قر

تر باشد باجابت دعوت او وانکه ازان نیکوسیرتی او ایشانرا امید بود که او کاری مستبدع آورد بصورت استفهام در
تقریع أتنهانا ما را نهی میکنی از دین پدران خود و ما در شکیم شکی که تهمت می افکند ما را از آنچه تو ما را دعوت
میکنی و این برای آن گفتند که ایشانرا از دین او و آنچه خلق را بدان دعوت میکرد خبری نبود چون او دعوی کرد
و معجزه نمود ایشان نظر کردند تا علم حاصل شدی قال یا قوم أرأیتم إن کنت علی بینة من ربی
وآتانی منه رحمة فمن ینصرنی من الله إن عصیته فما تزیدوننی غیر تخسیر ویا قوم هذه
ناقة الله لکم آیة فذروها تأکل فی أرض الله ولا تمسوها بسوء فیأخذکم عذاب قریب
فعقروها فقال تمتعوا فی دارکم ثلاثة أیام ذلک وعد غیر مکذوب صالح ایشانرا
جواب داد و گفت ای قوم هیچ می بینید و میدانید که اگر من درین که شما را دعوت میکنم بر حق باشم و حجت
بود و دلایل برین که میگویم و خدای من مرا از خود رحمتی و نبوتی داده باشد و این رسالت ادا نکنم کیست که مرا
از عذاب خدا نگاه دارد و با پناه خود گیرد و یاری کند مرا شما جز خسارت و زیان کاری نمی افزایید با این حجت
که شما دارید از اقتدا کردن پدران و بر دین تقلید ایشان بودن تا اگر من این کنم که شما میگویید من شایسته کسی
باشم که زیان کند یکبار پس از یکبار دیگر و یا اگر فرمان خدای رها کنم و فرمان شما برم در دست من چیزی
که فردا شما را خاسر خوانم با آنچه مرا گفته باشید آنگه حدیث ناقه کرد که باقتراح ایشان معجز نموده بود و بران
وجه که درخواسته بودند از سنگ ناقه بیرون آورد و ایشان اندیشه آن میکردند که آن ناقه بکشند چنانکه
قصه آن در سورة الاعراف رفت گفت ای قوم این ناقه خداست و او را مالکی و خداوندی دیگر نیست جز او
چنانکه دیگر انرا هست و او آیتی و دلالتی هست مر شما را بگذارید او را تا در زمین خدای میخورد و از آب
و گیاه که خدای آنرا مباح گردانیده میچرد و دست بدی بدو دراز مکنید و هیچ تعرض مرسانید و از پی کردن
و کشتن او بپرهیزید که بگیرد شما را و برسد بشما عذابی که بشمارد و گفت ایشان بگفتار صالح التفات نکردند و
ناقه را پی کردند و بکشتند پس آنگه صالح ایشانرا گفت هم اکنون از امروز تا سه روز برسد بشما عذاب خدای
شما تمتع و برخورداری گیرید در سراهای خویش سه روز که بیش از سه روز شما را زندگانی نمانده است
و این وعده ایست که در وی هیچ دروغی نیست فلما جاء أمرنا نجینا صالحا والذین آمنوا معه
برحمة منا ومن خزی یومئذ إن ربک هو القوی العزیز وأخذ الذین ظلموا الصیحة
فأصبحوا فی دیارهم جاثمین کأن لم یغنوا فیها ألا إن ثمود کفروا ربهم ألا بعدا لثمود پس آنگه
که ظلم و طغیان ثمود بغایت رسید و عتو و عصیان ایشان بنهایت انجامید و ایشان مستحق عذاب و سزاوار
عقاب و هلاک گشتند و اشتر صالح را بکشتند و فرمان ما آمد بهلاک و عذاب و استیصال ایشان ما صالح را
نجات دادیم یا که ورا گفتیم که از میان ایشان بیرون رو و کسانی که ایمان آورده بودند با وی نجات دادیم و برهانیدیم
برحمت خویش ایشانرا از رسوائی و نکال و فضیحت و مذلت آن روز بدرستی و حقیقت که خدای تو پروردگار

تو توانا و ارجمند و بی همتاست قاهر و غالب است که بر همه غلبه تواند کرد آنگه بیان کرد که ایشانرا چگونه هلاک کرد
گفت و فرا گرفت آن کسانی را که ایشان ظلم کردند آوازی عظیم و بانگ بزرگ و آن جبرئیل بود علیه السلام که بانگ
بر ایشان زد و بانگ در آخر شب بود ایشان همه بر جای بمردند پس گشتند ایشان از هیبت آن بانگ همه
در سراهای خود بروی در افتادند و مردند تا چنان شدند که پنداشتی که ایشان هرگز نبودند دران سراها و زندگانی
نکردند و مقیم نبودند و این عذاب ایشانرا ظلم نبود بعدل بود و سبب کفر ایشان بود که هلاکت باد ثمود را
و عذاب ولقد جاءت رسلنا إبراهیم بالبشری قالوا سلاما قال سلام فما لبث أن جاء
بعجل حنیذ فلما رأی أیدیهم لا تصل إلیه نکرهم وأوجس منهم خیفة قالوا لا تخف
إنا أرسلنا إلی قوم لوط وامرأته قائمة فضحکت فبشرناها بإسحاق ومن وراء إسحاق یعقوب
قالت یا ویلتی أألد وأنا عجوز وهذا بعلی شیخا إن هذا لشیء عجیب قالوا أتعجبین من
أمر الله رحمت الله وبرکاته علیکم أهل البیت إنه حمید مجید بدرستی که آمدند با ابراهیم
پیغمبر رسولان ما یعنی فرشتگان بشارت دادن ایشان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بود و صادق علیه السلام گفت
که چهارم فرشته دیگر بود و گفته اند که نه کس بودند و یازده هم گفته اند بر صورت امردانی پاکیزه و آن آنگه بود
که ابراهیم را علیه السلام از ساره فرزند نمیبود که او پیر شده بود و ابراهیم را دل در بند فرزند بود ساره را کنیزکی بود
نام او هاجر جوان و پاکیزه برای نگاه داشت دل ابراهیم او را با ابراهیم داد ابراهیم علیه السلام با او خلوت کرد اسمعیل از
وی در وجود آمد و نور محمدی در پیشانی وی بود ساره را ازان رشک آمد حق تعالی گفت ایشانرا از اینجا ببر تا
ساره ایشانرا نبیند و ایشانرا ازانجا بمکه برد چنانکه قصه آن گفته شد حق تعالی خواست تا بدان احسان کند که ساره
کرد و ویرا مکافات کند و آن رنج را که بدل او رسید از آمدن اسمعیل با هاجر را مرهمی نهد جبرئیل را فرستاد با چند
فرشته بدین بشارت و بهلاک قوم لوط ایشان بیامدند و ابتدا با ابراهیم علیه السلام تسلیم کردند و بشارت او چون در آمدند
بر رسم سنت و نهاد شریعت و نگاه داشت ادب بر حسب عادت گفتند سلاما یعنی سلام میکنیم بر تو
سلام کردنی سلام بر تو باد و بسلامت بادی یا ابراهیم ایشانرا جواب داد و گفت سلام یعنی کار شما و کار ما
سلامتست آنگه ابراهیم علیه السلام هیچ درنگ نکرد و دیر نماند از آنکه ایشانرا گوساله بود بریان کرده آورد بر حسب
عادت خود در اکرام مهمانان در خبرست که این فرشتگان بنزدیک ابراهیم علیه السلام بر صورت امردانی آمدند که
هیچ چشمی مانند ایشان ندیده بود و سلام کردند با خوی خوش و بوی خوش و روی نیکو گفتند یا خلیل الله مهمان
خواهی گفت چگونه نخواهم ایشانرا بر گرفت و بخانه برد و بنشاند و ساره را گفت امروز مهمانانی آمده اند که
در همه عمر خویش از ایشان نیکوروی تر و خوش خوی تر و خوش سخن تر ندیده ام برای ایشان طعامی بساز گفت
این وقت هیچ طعامی حاضر نیست و هیچ گوشت نیست آنگه گفت مرا گوساله ایست که از امی پرورم و پای ورا
حنا در بسته بود و زنگ و مهره در گردن او بسته از دوستی که ویرا میداشت برای دل ابراهیم نفرمود تا او را

نگشته و بریانی کردند بتعجیل و پیش ایشان آوردند ابراهیم عم بر عادت خود بنشست و سر در پیش افکند و کمان
برد که ایشان طعام میخورند ساره از پس پرده نگاه کرد ابراهیم را ع بخواند و گفت این مهمانان تو طعام نمیخورند
بیا و گفت چرا طعام نمیخورید گفتند تو کار خویش کن که ما کار خود میکنیم ابراهیم باز بر طعام شد ایشان هم نمیخوردند
ابراهیم چون آن حال بدید بترسید گمان برد که ایشان با او کیدی و مکری خواهند کرد و این آنست که خدای گفت
فلما رای ایدیهم چون دید ابراهیم که دستهای ایشان بطعام نمیرود و نمی خورند از ایشان بترسید و انکار
کرد حال ایشان را و در دل خویش از ایشان ترسی یافت ایشان چون بدیدند که ابراهیم ع از آن حال اندیشناک
شد گفتند لا تخف ای ابراهیم مترس که ما فرشتگانیم و ما را بقوم لوط فرستاده اند اگر گویند ابراهیم چه دانست که
ایشان فرشته اند گوییم بمعجزی و این آن بود که ایشان دعا کردند تا خدای تعالی گوساله را زنده گردانید گوساله زنده
و در چرا کردن ایستاد و نیز تا ساره بگفتند که آن خدای که قادر است که مرده زنده گرداند قادر باشد که او را
با پیری و عقیمی فرزند دهد و اشارتی دیگر آنست که چون بار گوساله که محبوب او بود و بهوس فرزند او را امید داشت
چون برای رضای ابراهیم او را بکشت حق تعالی وی را گفت که چون تو محبوب خود ایثار کردی من ترا عوضی بهتر از آن
بدهم و نیز او را زنده گردانم تا امنیت حاصل باشد و آن اجل اگر گویند روا بود که ابراهیم طعام فرشته نهد
با آنکه داند که ایشان طعام نخورند گوییم که این پیش از آن کرد که دانست که ایشان فرشته اند برای آنکه ایشان
صورت بشر بودند و این نیز بعقل توان دانست روا بود که وی را اعلام کرده بوده باشند که فرشتگان
طعام نخورند اگر گویند که فرشتگان بر صورت آدمی باشند با آنکه ایشان لطیف اند و ایشان کثیف بعضی گفتند
که ابراهیم را چنان نمود که ایشان بشراند چنانکه سراب چنان نماید که آبست و آب نباشد و دیگر آنکه خدای
بر سبیل معجزه کرد و در این استبعادی نبود چون ایشان گفتند که ای ابراهیم مترس که ما را بقوم لوط فرستاده اند
نه بقوم تو در این حال ساره زن ابراهیم بود از پس پرده حدیث ایشان می شنید بخندید و این ساره دختر عم ابراهیم
بود مقاتل و کلبی گفتند که خنده وی از بهر آن بود که ابراهیم چگونه از سه کس بترسید با آن خدم و حشم بسیار که
داشت قتاده گفت که از غفلت قوم لوط بخندید و آنکه هلاکت ایشان نزدیک بود عبدالله عباس گفت از
تعجب بخندید که او را به پیری بشارت فرزند دادند و بعضی گفتند که از خرمی بخندید که ایشان نه مکری و گروهی
آمده بودند و عکرمه گفت که ضحکت ای حاضت ساره را که در پس پرده ایستاده بود حیض افتاد فبشرناها ما
زن ابراهیم را ساره بشارت دادیم بفرزندی نام او اسحق و از پس اسحق بفرزندزاده یعقوب نام و وراء
بمعنی فرزند فرزند بود یعنی از فرزند فرزند اسحق یعقوب است ساره چون سخن بشنید بر سبیل تعجب چنانکه زنان
طپنچه بر روی خود زد و گفت ای وای بر من فرزند زایم و من پیرم بدین حال رسیده و چنین پیر گشته
و او نود و دو ساله بود و بروایت مجاهد نود و نه ساله بود گفت که مثل منی چگونه فرزند زاید با چنین شوهری
پیر که مراست و او را صد سال بود بدرستی و حقیقت که این کاری سخت عجیبست فرشتگان ساره را جواب دادند

طپنچه

که می از کار خدا التعجب میکنی از کار خدای این عجب نباشد آنکه دعا کردند اهل بیت ابراهیم
اند که او خدایست ستوده و بزرگوار فلما ذهب عن ابراهیم الروع وجاءته البشری یجادلنا
فی قوم لوط ان ابراهیم لحلیم اواه منیب یا ابراهیم اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربک
وانهم آتیهم عذاب غیر مردود حق سبحانه و تعالی حکایت میکند از ابراهیم خبر میکوید که چون ترس ابراهیم
برفت و او ایمن گردید بفرزند که بوی آمد در ایستاد با ما یعنی با رسولان ما که فرشتگان بودند مجادله
میکرد یعنی سوال میکرد از ایشان در حق قوم لوط و مجادله سوال و جواب باشد برای حرص وی بر آن سوال و تردد وی
در گفتار او را جدال خوانند چه لوط ع خواهرزاده ابراهیم بود و مجادله آن بود که می پرسید که این عذاب عامست یا
خاص و لا محاله واقع خواهد شدن یا رحمت خدای در خواهد رسیدن و لوط را فرموده اند که کی رود آنگه ابراهیم
را مدح کرد و گفت که ابراهیم بس حلیم و بردبار است و بسیار آه کننده و با خدای گردنده است آنگه
گفت یا ابراهیم اعرض عن هذا این دلیلست بر آنکه ابراهیم تعرض آن کرد که در حق ایشان شفاعتی کند یا دعای
کند تا فرشتگان وی را این جواب دادند و گفتند که ای ابراهیم از سر این درگذر و از این کار اعراض کن که فرمان خدای
تو باین آمده است و عذاب مر ایشان را لازم و واجب شده است با ایشان عذابی آینده است که بهیچ حال از ایشان
نگردد و از ایشان رد نشود در بعضی تفاسیر آورده اند که مجادله ابراهیم با ایشان آن بود که گفت اگر در
شهرها لوط پنجاه مرد مسلمان باشد ایشان را نیز هلاک کنند گفتند که نه گفت اگر چهل باشند گفتند نه گفت اگر سی باشند
گفتند نه گفت اگر ده باشند و هم چنین می آمد تا یکی گفتند نه گفت پس لوط در میان ایشانست جواب دادند
که نحن اعلم بمن فیها لننجینه واهله او را نجات دهیم و اهل او را مگر زنش را و باقی را هلاک کنیم ابن جریج گفت
که در آن شهرهای قوم لوط چهار مرد بودند ولما جاءت رسلنا لوطا سیء بهم وضاق بهم ذرعا و
قال هذا یوم عصیب وجاءه قومه یهرعون الیه ومن قبل کانوا یعملون السیئات قال یا قوم
هؤلاء بناتی هن اطهر لکم فاتقوا الله ولا تخزون فی ضیفی الیس منکم رجل رشید
قالوا لقد علمت ما لنا فی بناتک من حق وانک لتعلم ما نرید قال لو ان لی بکم قوة او آوی
الی رکن شدید آن فرشتگان چون از پیش ابراهیم بیامدند نزدیک لوط آمدند چنانکه گفت ولما جاءت
رسلنا و آنگه که رسولان ما بلوط آمدند لوط بسبب ایشان دلتنگ گشت و اندوهگین گردید از بهر آنکه ایشان
بر صورت امردانی بودند که در زمین کسی بجمال ایشان نبود و هیچ چشم بخوبی ایشان ندیده بود و لوط سیرت بد قوم
خویش می شناخت و میدانست از آن ظالمان بر ایشان بترسید قتاده و سدی گفتند که آن فرشتگان
از نزد ابراهیم بیامدند و روی بشهرهای قوم لوط نهادند و آن پنج دیه بود سدوم و عامورا و دادوما و
این چهار دیه کافر بودند و دیه پنجم صعد بود و اهل او بلوط ایمان آورده بودند از هلاک نکردند چون بیامدند لوط را در زمینی
از آن خود یافتند که کاری میکرد پیش او رفتند و او ایشان را نشناخت از آنکه بر صورت آدمی بودند گفتند که ما

مهمان تو آمده ایم لوط چون حسن و جمال ایشان بدید دلتنگ شد بر ایشان از جهت قوم خود که ایشان را می‌شناخت
بد فعلی و قوم با وی شرط کرده بودند که هیچ غریب را مهمان خانه خود نبارد تا ایشان بخانه برند و آن معنی فاحشه ایشان را
روان باشد لوط ایشان را در پیش ایستاد و میرفت و خدای تعالی ایشان را گفته بود تا لوط چهار بار بر ایشان گواهی ندهد
ایشان را هلاک مکنید لوط در راه با ایشان بگردید و گفت هیچ میدانید که این دیهها و شهرها چه جاهیست گفتند چه جا است
گفت بدترین جاهیست در زمین بفساد اهلش و در همه زمین از این مردمان مفسدتر و پلیدتر نیستند و آن
معنی چهار بار باز گفت لوط ایشان را براهی برد که کس ایشان را ندید و کس ندانست مگر مردمان سرای وی زن
لوط چون ایشان را بدید بیرون آمد و قوم را گفت که در سرای لوط مهمانی آمده اند که چشم کس بجمال ایشان آدمی ندیده
ابو حمزه ثمالی گفت که او کس فرستاد بقوم و گفت هیئوا لنا علجا برای ما علجی بسازید و علج خروسی باشد و این
کنایه بود بنزدیک ایشان از دعوة یا فاحشه و این تا امروز مانده است بزبانی که میان آن قوم باشد که این
معامله کنند و در خبر می آید که خدای تعالی او را مسخ کرد و باخری گردانید چون قوم خبر یافتند بدر سرای لوط آمدند و
گرد سرای فرو گرفتند چنانکه گفت وجاءه قومه و آمدند با قوم او می شتافتند و پیش از آن ایشان کارهای بد
ناشایسته میکردند و گفتند ای لوط ایشان را از سرای خود بیرون کن و بدست ما باز ده گفت ای قوم بروید
و مرا بیحرمتی مکنید اینجماعت که دختران منند ایشان را بخواهید بنکاح تا بشما دهم که ایشان شما را پاکتر و پاکیزه‌تر
از خدای بترسید و مرا در مهمانان مرا رسوا مکنید و شرمسار مگردانید ای در میان شما هیچ مردی صالح نیست
در اخبار و تواریخ آمده است که لوط را یک دختر بیش نبود و ایشان جماعتی بسیار بودند چگونه گفت هؤلاء
بناتی هن اطهر لکم گفته اند که ایشان را مهتری بود در پس مطاع خطاب با وی کرد خواست تا رضای وی حاصل
کند تا بوی دفع شر ایشان کند و جوابی دیگر آنست که او دختران امت خود را خواست و او ایشان را بمنزلت پدر
بود چنانکه زنان رسول ما را بمنزلت مادرند اگر گویند شاید که او دختران خود را بنکاح عرضه کند بر کافران گفته اند
که او این بشرط اسلام گفت اول دعوت با سلام کرد آنگه تعرض بنکاح و نیز روا بود که این در شرع او روا بوده
باشد چنانکه رسول ع در بدایه اسلام دختر از آن خود بعتبه داد و دیگر را با بو العاص ایشان جواب دادند و گفتند
تو میدانی که ما را در دختران هیچ حقی نیست و رغبتی نیست و تو میدانی آنچه مراد و مطلوب ماست چون
از این فروماند گفت اگر مرا بدفع کردن شما قوتی و زوری بودی شما را دفع کردمی یا اگر کسی یافتمی که مرا رکنی باشد
در دفع کردن شما پناه و ماوی با وی گرفتمی جبرئیل ع این سخن بشنید گفت آن رکن شدید در بگشای و ما را
با ایشان گذار قالوا یا لوط انا رسل ربک لن یصلوا الیک فاسر باهلک بقطع من اللیل
ولا یلتفت منکم احد الا امرأتک انها مصیبها ما اصابهم ان موعدهم الصبح الیس انه
الصبح بقریب چون فرشتگان جزع لوط دیدند و تغلب آن ظالمان گفتند ای لوط ما رسولان خدای توییم ما را
فرستاده است تا ایشان را هلاک کنیم تو غمگین مباش که ایشان بتو نرسند و ترا گزندی نتوانند کردن لوط ع

در بکشاد

در بکشاد ایشان آمدند آن فرشتگان گرد آمدند جبرئیل ع پر بر روی ایشان زد همه را کور گردانید چنانکه گفت فطمسنا
علی اعینهم ایشان بانگ کنان از سرای بیرون آمدند با چشمهای کور هیچ گونه راه نمیدیدند گفتند ای لوط بامداد را اکنون
تا فردا کار تو بسازیم قومی جادو را در سرای آوردی تا ما را کور کردند پس لوط گفت که ایشان مرا آنچه دارند
فرشتگان گفتند ما ایشان را آنگذاریم که ترا آنچه دارند گفت موعد هلاک ایشان کی است گفتند وقت صبح گفت
دیر باشد گفتند الیس الصبح بقریب صبح نزدیک است ای لوط برو و اهلت را با خود ببر بقطع من اللیل پاره
از شب ضحاک گفت بقیه من اللیل و نباید که کسی از شما باز پس نگرد بعضی مفسران گفته اند که این حقیقت است و
ایشان منهی بودند از آنکه باز پس نگرند و بعضی گفته اند کنایه است از آنکه هیچ اندیشه مدارید و بر هلاک ایشان
دلتنگ مباشید الا امرأتک مگر زن تو که آنچه با ایشان رسد با او نیز خواهد رسیدن که او کافره است همچون
ایشان لوط ع بیرون آمد از شهر و گفت ای قوم باید که کسی باز پس ننگرد که هر کس که باز پس نگرد عذاب باو رسد
چون از شهر بیرون آمدند و پاره برفتند بانگی عظیم و آوازی سخت بشنیدند کس باز پس ننگرید مگر زن لوط که باز
پس نگرید و گفت وا قوماه و بر ایشان تأسف خورد سنگی بیامد و بر سر او آمد و او را هلاک کرد و درست آنست
که لوط زن را با خود بیرون نیاورد چه دانست که او کافره است و لابد هلاک شود چون ایشان گفتند که موعد عذاب
ایشان وقت صبح است لوط استبطا کرد و گفت دیر باشد ایشان گفتند چه تعجیلست که صبح نزدیکست فلما جاء
امرنا جعلنا عالیها سافلها وامطرنا علیها حجارة من سجیل منضود مسومة عند ربک
وما هی من الظالمین ببعید چون صبح برآمد و فرمان خدای در آمد بهلاک ایشان مادن دیهها را از زیر بر
کردیم و بر ایشان بباریم جبرئیل بیامد و پر فرو کرد و آن پنج شهرستان را از بیخ بر کند و بروایتی هفت
شهرستان را و بر پر گرفت و در هوا چندانی ببرد که آواز مرغان و سگان ایشان اهل آسمان دنیا بشنیدند آنگه
برگردانید و بریخت در خبر است که چون این آیه آمد در صفت جبرئیل ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع
ثم امین رسول ع جبرئیل را گفت مرا خبر ده از قوت و مکانت و طاعت خود گفت اما قوت خدای تعالی مرا فرمود
تا هفت شهرستان قوم لوط از بیخ بر کندم و بر پر گرفتم و در هوا چندان ببردم که آواز مرغان ایشان اهل
آسمان دنیا بشنیدند و آنرا برگردانیدم و زبر و زیر کردم و اما مکانت و طاعت من در آسمان چنانست
که اگر من گویم رضوان را و مالک را بهر وقت که خواهم در بهشت و دوزخ بگشایند مرا خلاف نکنند و بگشایند
و اما امانت من بانجاست که خدای تعالی هر پیغمبر که فرستاد هیچکس را بر وحی ایشان امین نداشت الا مرا وامطرنا
آنکه خدای تعالی فرمود تا سنگ بر ایشان بباریدند و گفته اند سنگ بر ایشان بباریدند بر آنان بارید که ایشان
غایب بودند در شهرها و راهها بودند مقاتل بن سلمان گفت مجاهد را پرسیدم که از قوم لوط کس ماند گفت
نه مگر یک مرد که چهل روز بماند گفتم چگونه بود گفت در حرم بود که سنگی بیامد تا بر وی آید فرشتگان بر دگر دند آن
سنگ برفت و بیرون حرم در هوا بایستاد تا آن مرد پس از چهل روز بیرون آمد سنگ بر وی آمد و او را بکشت

ابو سعید خدری گفت که انان که این عمل کردند سی و نه مرد بودند چهل رسیدند خدای تعالی چهار هزار مرد را هلاک
کرد برای انکه امر بمعروف و نهی منکر نکردند ابو عباس گفت با قرآن رسیدم که خدای تعالی زنان را کمنا
مردان بگرفت گفت نه چنانکه مردان بمردان مشغول بودند زنان بزنان مشغول بودند حجارة من سجیل معرب ان و
خلاف کردند بعضی گفتند سنگی بود اولش سنگ و اخرش گل عبدالله عباس گفت معرب است یعنی سنگ
گل وقتاده گفت گل بود بیانش قوله لنرسل علیهم حجارة من طین حسن گفت اصلش گل بود خدای تعالی از ان سنگ
گردانید ابن زید گفت نامیست از نامهای آسمان عکرمه گفت نام دریاییست در هوا معلق میان آسمان و زمین
از انجا فرود آمد منضود برهم نهاده بهری بر بالای بهری مسومة علامت بر کرده و نشان عذاب بر زده
تا بر هر سنگی نام صاحبش بر نبشته عند ربک یعنی معروف و مشهور بود نزدیک خدای تعالی وان از ظالمان
دور نیست از قوم لوط وانانکه مثل این عمل کنند انس روایت کند که رسول ع گفت من جبریل را پرسیدم ازین آیت
گفت مراد ظالمان امت تواند هیچ ظالم نیست از ظالمان امت تو الا که او بر معرض سنگیست از ان سنگها
تا فرو آید بوی والی مدین اخاهم شعیبا قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره ولا تنقصوا
المکیال والمیزان انی اریکم بخیر وانی اخاف علیکم عذاب یوم محیط وما فرستادیم
بمدین برادر ایشان از در نسب شعیب گفتند که مدین نام قبیله است گفته اند که او مدین بن ابراهیم است و شعیب
فرزندزاده مدین بود شعیب بن ثیرون بن نویب بن ابراهیم او گفت ای قوم خدا را پرستید که جز از وی
خدای نیست و پیمانه و ترازو کم مکنید و کم مپیمایید و کم مسنجید که من شما را می بینم که با خیرید یعنی با مال بسیار الفت
تحریر شکر داشتن را از زوال نعمت و بدل خصب و فراخی بقحط و تنگی یعنی مکنید که شما مال بسیار دارید تا
ان بشما نرسد و وبال ان بشما باز نگردد که من بر شما میترسم از عذاب روزی که محیط شما شود و گرد شما در اید و
خلاصی و مناصی نباشد ویا قوم اوفوا المکیال والمیزان بالقسط ولا تبخسوا الناس اشیاءهم
ولا تعثوا فی الارض مفسدین بقیت الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین وما انا علیکم بحفیظ
شعیب قوم خود را امر معروف کرد گفت ای قوم پیمانه و ترازو راست دارید و تمام پیمایید و تمام سنجید براستی
و عدل بی زیادت و نقصان و کم مدهید مردمان را چیزهای ایشان که با ایشان بیع میکنید و فساد مکنید بکم سخن ودی
و غارت کردن و عیب فساد بلیغ باشد یعنی فساد مکنید و فساد پیشه مکنید تا منزلة حال و صفت شما گردد بقیت
خدا انچه خدای شما را باقی گذاشته است از حلال ان شما را بهتر است اگر هیچ ایمان دارید و گفته اند مراد از
یاد می کنید و من بر شما حفیظ و نگاهبان نیستم که اعمال شما را نگاه دارم من هم گوینده و نصیحت گرم شما ام یعنی
بر من جز ابلاغ و رسانیدن نیست و خدا ایست که نگاهبان اعمال بندگانست قالوا یا شعیب اصلوتک
تامرک ان نترک ما یعبد اباؤنا او ان نفعل فی اموالنا ما نشاء انک لانت الحلیم الرشید
قال یا قوم ارایتم ان کنت علی بینة من ربی ورزقنی منه رزقا حسنا وما ارید ان

اخالفکم

اخالفکم الی ما انهیکم عنه ان ارید الا الاصلاح ما استطعت وما توفیقی الا بالله علیه توکلت
والیه انیب ایشان شعیب را گفتند بر سبیل تهکم و استهزا که هی نماز تو می فرماید ترا واین برای آن گفتند که وی بسیار
نماز بود که ما رها کنیم انرا که پدران ما می پرستیدند از بتان یا انکه با مال خود نکنیم انچه خواهیم انکه هم بر سبیل تهکم گفتند
آری تو مرد حلیم و رشیدی عاقل و بردبار شعیب جواب داد و گفت ای قوم ای بینید و دانید اگر من بر حجت
و بصیرت باشم از خدای خود مرا درست باشد و روا بود که شما را بترک عبادت اصنام بفرمایم و روزی داده
باشد مرا از نزدیک خود روزی نیکو و مراد باین نبوت و حکمت است و گفته اند ایمان و هدایت است برای که
با علام و توفیق اوست وما ارید و نمیخواهم تا خلاف کنم شما را و بکنم انچه شما را ازان نهی میکنم یعنی من نخواهم
که کنم انچه شما را ازان نهی میکنم و همچنین باید که واعظ اول خود باز ایستد از انچه دیگری را باز میدارد و نمیخواهم
الا اصلاح کار شما ما دام که توانم یعنی همیشه تا زنده باشم اصلاح کار شما خواهم تا توانم و توفیق من نیست
الا بخدای و توفیق مراد لطفی باشد که مکلف عند آن اختیار طاعت کند علیه توکلت بر وی اعتماد کردم و
بادرگاه وی گریختم ویا قوم لا یجرمنکم شقاقی ان یصیبکم مثل ما اصاب قوم نوح او قوم
هود او قوم صالح وما قوم لوط منکم ببعید واستغفروا ربکم ثم توبوا الیه ان ربی رحیم
ودود بر مداراة شما را اخلاف و عداوت من ازانجا که من شما را دعوت میکنم با خدای و منع میکنم
از تطفیف بر انکه بشما رسد عذابی مانند انکه بقوم نوح رسید یا بقوم هود رسید یا بقوم صالح رسید
از صیحه و قوم لوط از شما دور نیستند یعنی بس عهدی نیست که قوم لوط هلاک شده اند و شما دیار ایشان
می بینید و بران می گذرید گفت استغفار کنید و آمرزش خواهید از خدای خود و توبه کنید و امرزش خواهید
و با درگاه او گریزید که خدای من بخشاینده و دوستدار مطیعانست قالوا یا شعیب ما نفقه
کثیرا مما تقول وانا لنریک فینا ضعیفا ولولا رهطک لرجمناک وما انت علینا بعزیز
قال یا قوم ارهطی اعز علیکم من الله واتخذتموه وراءکم ظهریا ان ربی بما تعملون محیط
ایشان گفتند ای شعیب نمیدانیم و در نمی یابیم بسیاری از انچه تو میگویی یعنی دست ازین بدار که گفتار تو نخواهیم
شنیدن و ما ترا میان خود ضعیف و بی یار می بینیم اگر خواهیم که ترا برنجانیم می توانیم اما مراعات و جانب
داشت تو میکنیم و لولا رهطک که اگر نه خویشان و قوم تو بودندی که ما را از ایشان شرم می اید ترا سنگسار
میکردیم و تو بر ما عزیز نیستی بلکه قوم تواند که بر ما عزیزند شعیب گفت ایشان را که ای قوم رهط من و گروه
من عزیزترند بر شما از خدای و شما خدای را و کار و عبادت وی را با پس پشت خود انداخته اید و با وی هیچ مبالات
نمیکنید بدرستی که خدای من بانچه شما میکنید عالم و داناست ویا قوم اعملوا علی مکانتکم انی عامل
سوف تعلمون من یاتیه عذاب یخزیه ومن هو کاذب وارتقبوا انی معکم رقیب ولما جاء
امرنا نجینا شعیبا والذین امنوا معه برحمة منا واخذت الذین ظلموا الصیحة فاصبحوا فی

دِیارِهِمْ جاثِمِینَ کَاَنْ لَمْ یَغْنَوْا فِیها اَلا بُعْداً لِمَدْیَنَ کَما بَعِدَتْ ثَمُودُ ای قوم کنید انچه می توانید و مقدور
شماست بر حالت و مبنی که شماراست از کفر و عداوت که من نیز کنم انچه می توانم ز حسب انچه خدای مرا از نصرت
و قوت و زور بود که شما دانید که کیست ازما آنکس که عذابی بدو رسد که رسوایش گرداند و باز زود بود که بدانید
آن بدبختی را که با و آید عذاب و آنکس که او کاذبست و دروغ زن وَارْتَقِبُوا و چشم دارید بنگرید عاقبت و
سرانجام را که من نیز با شما نگرنده و چشم دارنده ام و لما جاء و آنگه که آمد فرمان بهلاکت آن قوم برهانیدیم و
نجات دادیم شعیب را و آن مؤمنانی را که با وی بودند برحمتی و بخشایشی از ما و بگرفت آنانرا که ستم کردند
صیحه و آوازی پس کشته شدند ایشان در بامداد آمدند در زانو افتاده و بر جای خود بمانده و مرده در سرایها گویا
که هرگز نبودند نه خبر ایشان ماند و نه اثر بهلاکت باد مدین را چنانکه هلاک شد ثمود و دور شدند از رحمت چنانکه
ثمود دور شدند وَلَقَدْ اَرْسَلْنا مُوسی بِآیاتِنا وَسُلْطانٍ مُبِینٍ اِلی فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهِ فَاتَّبَعُوا اَمْرَ
فِرْعَوْنَ وَما اَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِیدٍ یَقْدُمُ قَوْمَهُ یَوْمَ الْقِیمَةِ فَاَوْرَدَهُمُ النّارَ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ
وَاُتْبِعُوا فِی هذِهِ لَعْنَةً وَیَوْمَ الْقِیمَةِ بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ بدرستی که ما بفرستادیم موسی را با آیات و
حجج و دلایل و حجتی ظاهر و خالص از تمویه و تلبیس و سلطان از حجت بلیغ ترست برای آنکه حجت عام باشد همه جای
و سلطان را در حجتی بکار دارند که بر سبیل قهر و غلبه باشد و برای آنش سلطان خوانند که مردم بر روشنائی او
راه برند از سلیط و آن روغن زیت باشد که از و چراغ افروزند او را پیش فرعون و اشراف قوم فرعون فرستادیم
پس ایشان متابعت امر فرعون کردند و فرمان او را کار بستند فرمان خدای و رسول را رها کردند و کار فرعون و فرمان
وی برشد و صلاح نبود و داعی با خیر و مصلحت نبود انگه بیان حال فرعون کرد و گفت که در پیش قوم خود می آید
روز قیامت تا آنگه که با تش دوزخ رسد و ایشانرا در آتش برد و بد آبش خوریست آتش دوزخ که در او روند
برای آنکه ورد برای تسکین حرارت و تشنگی باشد و این حرارت بیفزاید و در پی ایشان داشتند در سرای دنیا یعنی
و در روز قیامت یعنی در دنیا و آخرت و بد عطائی عطا داده ایشان یعنی آن لعنت و عذاب که از ایشان مفارقت
نکند ذلِکَ مِنْ اَنْباءِ الْقُری نَقُصُّهُ عَلَیْکَ مِنْها قائِمٌ وَحَصِیدٌ وَما ظَلَمْناهُمْ وَلکِنْ
ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ فَما اَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِی یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ مِنْ شَیْءٍ لَمّا جاءَ اَمْرُ رَبِّکَ
وَما زادُوهُمْ غَیْرَ تَتْبِیبٍ انچه ذکر او رفت از اخبار هلاکت گذشتگان بعضی از چیزهای دیههای هلاک شده
و خراب کرده است بعضی از آن قایم است و استاده یعنی دیوارهای او و بعضی افتاده و از وی اثری نمانده
و حصید درود ه باشد و این عبارتست از دیوارهای افتاده آنگه گفت انچه کردیم با ایشان در دنیا از عذاب
ایشان مستحق آن بودند و ما بر ایشان ظلم نکردیم بلکه ایشان بر خود ستم کردند بانکه بر کفر و فسق اصرار نمودند
چون عذاب با ایشان رسید بتان و خدایان ایشان ایشانرا سود نکرد و عذاب از ایشان باز نداشتند
هیچ چیز و هیچ نوع و نیفزودند ایشانرا خدایان ایشان جز هلاک و زیان کاری وَکَذلِکَ اَخْذُ رَبِّکَ

اِذا اَخَذَ الْقُری وَهِیَ ظالِمَةٌ اِنَّ اَخْذَهُ اَلِیمٌ شَدِیدٌ اِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً لِمَنْ خافَ عَذابَ
الْآخِرَةِ ذلِکَ یَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النّاسُ وَذلِکَ یَوْمٌ مَشْهُودٌ حق سبحانه و تعالی تحذیر میکند و میترساند از
عاقبت و سرانجام اهل هر شهری و هر دیهی و میگوید همچنین باشد گرفتن خدای تو چون فرا گیرد شهرها را بعذاب
و هلاکت بسبب ظلم ایشان بدرستی که گرفتن او سخت باشد و رنجاننده چون بگیرد سخت گیرد بدرستی که در آنچه
ذکر کرده شد و قصه آن گفته آمد از عذاب امم ماضیه آیتی و حجتی و نشانیست کسی را که از عذاب آخرت بترسد
یعنی چون نظر کند در سختی عذابی که در دنیا بدیشان فرو آمد بداند که عذاب آخرت سخت تر باشد از عذاب دنیا از فسق
منزجر گردد و از کفر باز گردد و آن روزیست که جمع کنند مردمانرا برای آن روز و آن روزیست که در و حاضر شوند
وَما نُؤَخِّرُهُ اِلّا لِاَجَلٍ مَعْدُودٍ یَوْمَ یَأْتِ لا تَکَلَّمُ نَفْسٌ اِلّا بِاِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ وَسَعِیدٌ فَاَمَّا الَّذِینَ
شَقُوا فَفِی النّارِ لَهُمْ فِیها زَفِیرٌ وَشَهِیقٌ خالِدِینَ فِیها ما دامَتِ السَّمواتُ وَالْاَرْضُ اِلّا
ما شاءَ رَبُّکَ اِنَّ رَبَّکَ فَعّالٌ لِما یُرِیدُ و تاخیر نکنیم آن روز را الا وقتی که مشتمل باشد بر ایامی و
ساعاتی و اوقاتی معدوده و شمرده تا بنهایت آن رسند روزی که بیاید آن روز مذکور و مشهود هیچ نفسی
سخن نگوید مگر بدستوری وی در خبرست که روز قیامت چون خلایق را در صعید سیاست بدارند از قبل رب
العزت ندا کنند تا همه انبیا و اولیا و صدیقان و شهیدان حاضر آیند فرشتگان صفها کشیده باشند من عبدنی
حق عبادتی کیست که او مرا پرستید چنانکه باید پرستیدن هیچکس را از مره نباشد که جواب دهد با آن دعوی باز کردن
دیگر باره باز گوید آن فرشتگان که همه خود از بدایت خلق عالم تا نهایت فنا او همه عمر خود در یک طاعت
بسر برده باشند آواز بر دارند و بزبان عجز و ذلت اقرار دهند و گویند سبحانک ما عبدناک حق عبادتک
منزهی خدایا که توئی ما ترا نپرستیدیم چنانکه باید پرستیدن این سخن فرشتگان گویند که همه عمر خود در یک رکوع و
سجده و یک تسبیح بسر برده باشند چنانکه در وصف ایشان فرمود یُسَبِّحُونَ اللَّیْلَ وَالنَّهارَ لا یَفْتُرُونَ و این
آیه مناقض این نیست که یَوْمَ تَأْتِی کُلُّ نَفْسٍ تُجادِلُ عَنْ نَفْسِها برای آنکه استثنا کرد و گفت الا باذنه یعنی
کس درین روز سخن نگوید مگر بدستوری هیچ چون دستوری یابد بمجادله در آید تا باشد که حجتی آرد که عذاب از وی
دفع شود آنگه گفت مردمان درین روز بر دو نوع باشند بعضی شقی و بدبخت و بعضی سعید و نیکبخت و مراد شقی
کافر و عاصی است و سعید مؤمن مطیع که سعادت باقیه باشند باختیار آنکه بیان کرد و گفت که شقی آنان باشند
که بکفر و عصیان خود از اهل دوزخ باشند و ایشانرا در دوزخ زفیر و شهیق باشد زفیر اول بانگ خر باشد
و شهیق آخر بانگ خر باشد و اصل زفیر از شدت باشد من قولهم شدید الحلق مزفور و زفیر آواز آتش باشد
چون افروخته شود و شهیق آوازی بود که از اندرون بیاید بسیار گشتن نفس و اصل او طول مفرط است من
قولهم جبل شاهق خالدین فیها ایشان در دوزخ همیشه باشند مادام که آسمان و زمین باشد و این بر سبیل
تمثیل دوام ایشانست در دوزخ نه آنکه آسمان و زمین باقی خواهد بود تا آنرا معلق گرداند بدوام آسمان و زمین

وتیر در قیامت اسمان و زمین باشد امانه این آسمان و زمین از انکه کل ما فوقک فظلک فهو سماؤک وکل ما
فاقلک فهوارضک هرچه ترا سایه کند آسمان تو باشد و هرچه ترا بردارد زمین تو باشد و بر تفسیر این
تعلیق درست باشد الا ما شاء ربک مگر انچه خدای تو خواهد جماعتی مفسران گفته اند که مراد با این استثنا ان وقتست
که ایشان در دنیا باشند و در برزخ و موقف قیامت پیش از انکه بهشت یا دوزخ شوند برای انکه چون
ذکر خلود کرد برای ایشان و این از خلود بیرونست استثنا بایست کرد که این داخل نیست دران جمله
و گفته اند که مراد با الا واو عطفست یعنی و ما شاء ربک من الزیاده علیه و وجهی دیگر انست استثنا از
خلود باشد در نوعی از عذاب دوزخ و نعمت بهشت برای انکه ایشانرا با نواع عذاب عقوبت فرمایند و با نواع
نعمت تمتع و برخورداری دهند پس معنی این باشد که ایشان جاوید باشند در دوزخ بنوعی عذاب الا انچه خدا
خواهد که ایشانرا با عذابی دیگر نقل فرماید و در بهشت بنعمتی از نعمتهای بهشت جاوید باشند مگر انچه خدای خواهد
که با نوعی دیگر از نعمتهای نقل فرماید و وجهی دیگر گفته اند که این استثنا بمعنی نقصان نیست از مدت خلود و لکن تنبیه است
بر ان که انچه باشد از عذاب و ترک عذاب بمشیت و ارادت خدای باشد و دیگری را بران قدرت و تمکین نباشد
و این چنان بود که یکی از ما گوید والله لاضربنک الا ان اری غیر ذلک و او را همه عزم ضرب او باشد و معنی ان
بود که اگر خواهم که ترا نزنم توانم و اینجا معنی ان بود که اگر خواهد که او را جاوید نگرداند تواند و بران قادر باشد
و وجهی دیگر انست که خروج ایشان از بهشت و دوزخ معلق گردانید بمشیت و خدا را این مشیت نباشد
هرگز پس دوزخیان هرگز از دوزخ بیرون نیایند و بهشتیان از بهشت پس این استثنا برای آن آورد تا خلود
را موکد گرداند و وجهی دیگر انست که ما بمعنی من بود و معنی ان باشد که دوزخیان در دوزخ جاوید باشند
الا انکسی که خدای خواهد از فاسقان اهل ایمان که ایشانرا بیرون آرد بایمان و طاعاتی که کرده باشند و اما در حق
اهل بهشت مراد ان ایام گذشته باشد که ایشان در دوزخ بوده باشند یعنی ایشان در بهشت جاوید باشند
الا ان ایام که خدای خواهد که ایشانرا در دوزخ معذب دارد پس بر یک جهت شقی و سعید هر دو یکقوم باشند در ان
حال که در دوزخ باشند شقی باشند و دران حال که در بهشت باشند سعید باشند و این انست که ضحاک از عبد الله
عباس روایت کرد که او گفت مراد با شقاء درین ایات گروهی اند مخصوص از اهل توحید که خدای ایشانرا در دوزخ
برد و بمقدار گناهشان عقوبت کند و انگه فرماید تا بهشت آرند ایشانرا پس ایشان در حالی شقی باشند و در حالی
سعید و ان ربک بدرستی که خدای تو کننده است انچه خواهد و کس و را منع نتواند وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا
فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ
فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِمَّا يَعْبُدُ هَٰؤُلَاءِ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ نَصِيبَهُمْ
غَيْرَ مَنْقُوصٍ اما کسانی که بمتابعت پیغمبران که نیکبخت شدند در بهشت باشند جاویدان و دایم تا که آسمان و زمین
باشد مگر انچه خواهد خدای از نقل کردن ایشان از بهشتی با بهشتی دیگر و از نعمتی با نعمتی دیگر یا از زمانی با زمانی

دیگر یا از دوزخ با بهشت چنانکه گفته شد عطاء ایشانرا دهند عطائی که هرگز بریده نشود و منقطع نگردد انگه چون
قصه کفار بگفت و انچه نازل شد با ایشان از عذاب دوزخ رسول را خطاب فرمود و گفت فلا تک فی مریة
تو در شک مباش از انچه این جماعت از امم پرستند ایشان الا انچه پرستیدند پدران ایشان
پیش ازان که برسد با ایشان انچه رسید بپدران ایشان رسید از عاقبت بد و ما نصیب ایشان با ایشان رسانیم
بی نقصان این تسلی و دلخوشی رسول را و وعده است مر ورا با نتقام و کینه کشیدن از کافران وَلَقَدْ
آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ
لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ وَإِنَّ كُلًّا لَمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ فَاسْتَقِمْ
كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ بدرستی که ما دادیم موسی را کتاب توریة
پس در و خلاف کردند بعضی بوی ایمان آوردند و بعضی بوی کافر شدند پس اگر در تو و در کتاب تو خلاف کردند
و ترا کاذب و ساحر خواندند و کتاب ترا افسانه و سحر چه عجب باشد و لولا کلمة و اگر نه از برای سخنی بودی که از
خدای تو سابق شده در مهلت دادن امت موسی که خلاف کردند یا در مهلت امت تو که گفته ام که ایشانرا در
دنیا عذاب نکنیم هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان بهلاکت و عذاب استیصال و انهم بدرستی که ایشان در شکی
بشکی از نده و ان کلا و بدرستی و حقیقت که هر یکی ازین خلاف کنند کانرا تمام بدهند و بکمال و با ایشان
رساند خدای تعالی جزای اعمال ایشان بر حسب انچه کرده باشند از امت موسی یا از امت تو و انه انست که انچه
ایشان کرده اند بروی پوشیده است پوشیده نیست بدرستی که او بانچه شما میکنید آگاه و داناست فَاسْتَقِمْ
كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا
لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ
إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَٰلِكَ ذِكْرَىٰ لِلذَّاكِرِينَ وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ
الْمُحْسِنِينَ حق تعالی خطاب کرد رسول را و مراد او و امت او و گفت ای محمد راست باش و بر استقامت رو
چنانکه ترا فرموده اند تو و انکس که توبه کرد و رجوع کرد از کفر و با تو گردید و با درگاه خدای آمد و لا تطغوا
و طغیان مکنید و از حدود و کارهای شرع در مگذرید که خدای تعالی با حوال شما بیناست انچه میکنید می بیند عبد الله
عباس گفت هیچ ایه بر رسول صعب تر و سخت تر ازین ایه نبود روزی بعضی از صحابه رسول را گفتند یا رسول الله ما اسرع
الیک الشیب پیری چه زود بتو شتافت یا رسول الله قال شیبتنی سورة هود و الواقعه انگه خطاب کرد امت
را و گفت و لا ترکنوا ای مکلفان از بندگان و پرستاران بناه با ظالمان مدهید و با ایشان مخالطه مکنید و میل
منمایید که شرر دوزخ و زبانه آتش از ایشان بشما رسد ابو العالیه گفت لا ترضوا باعمالهم بعمل ایشان راضی مباشید
این نیز با ایشان مداهنت مکنید حق بگویید در خبر است که من دعا لظالم بالبقاء فقد احب ان یعصی الله فی ارضه
هر کس که ظالمی را دعا کند ببقاء عمر دوست داشته باشد که در زمین در خدای عاصی شوند و ما لکم و نیست شما را

مون خدای هیچ دوستی و یاری نیست تا را نصرت کند در خبر است که چون روز قیامت باشد منادی از قبل رب العزه
ندا کند که این الظلمة واعوان الظلمة کجااند یاران ظالمان و یاوران ایشان همه را جمع کنند حتی من لاق لهم دواة او بری
لهم قلما او ناولهم قرطاسا لیکتبوا علیه تا کسی را که ایشان را دوات نیکو کرده باشد و قلم تراشیده انکه همه را با ایشان
کنند از آتش و در قعر دوزخ اندازند واقم الصلوة نماز بپای دار در دو طرف روز نماز بامداد و نماز دیگر در طرف
اول نماز بامداد و در طرف آخر نماز پیشین و دیگر و در پاره از شب نماز شام و خفتن وزلفا من اللیل یعنی پاره
از شب که نزدیک باشد بآخر روز بدرستی که حسنات سیئات را ببرد یعنی که نماز پنجگانه گناه را از جریده اعمال
محو گرداند مفسران گفته‌اند که آیه در حق ابوالبشر انصاری آمد و او خرما فروختی زنی صاحب جمال آمد تا از وی
خرما خرد وی را گفت با من بخانه‌ای که در خانه خرما بهتر ازین دارم تا بتو فروشم زن با وی برفت او آن زن را در خانه
در بر گرفت و بوسه داد زن وی را گفت اتق الله از خدای بترس وی دست از زن برداشت و پشیمان گشت پیش
رسول آمد و گفت یا رسول الله چه گویی در حق مردی که زنی بیگانه آورده و میان ایشان همه چیزی برود الا جماع رسول ع
هیچ جواب نداد منتظر وحی میبود تا وقت نماز دیگر آمد رسول ع نماز دیگر بگزارد جبرئیل ع این آیه آورد رسول ع گفت ابوالبشر
کجاست وی پیش آمد گفت با ما نماز کردی گفت آری ای رسول خدای گفت خدای تع این نماز کفارت گناه تو کرد و این آیه
فرستاد که ان الحسنات یذهبن السیئات و بعضی از ائمه اصول گفته‌اند مراد آنست که دوام بر اداء واجبات
و نوافل دعوة مکلف را بترک سیئات پس بمنزله اذهاب باشد آنرا مقارنة ونسبتها ذلک ذکری این که گفتیم پندیست
یاد کنندگان را واصبر صبر کن ای محمد و شکیبایی پیشه گیر که خدای تع رنج نیکوکاران ضایع نگرداند فلولا کان من
القرون من قبلکم اولوا بقیة ینهون عن الفساد فی الارض الا قلیلا ممن انجینا منهم
واتبع الذین ظلموا ما اترفوا فیه وکانوا مجرمین وما کان ربک لیهلک القری بظلم واهلها
مصلحون چرا از امتان گذشته گروهانی که پیش از شما بود که من ایشان را بگناه ایشان هلاک کردم چون قوم
عاد و ثمود چرا نبودند از ایشان گروهی باز مانده یعنی خداوندان عقل و فضل و شرف که امر بمعروف کردندی
و نهی از منکر و از فساد در زمین تا من ایشان را هلاک نکردمی بگناهشان الا که مومنان را استثنا کرد و گفت مگر اندکی
که ما ایشان را برهانیدیم از جمله ایشان برای آنکه امر بمعروف و نهی منکر کردند و پیروی نکردند و آنان که ستم کردند
با آنکه نهی از منکر نکردند آن مال و نعمت و لذت که ایشان را در آن رها کرده بودند و ایشان خود در اصل مجرم و گناه
کار بودند آنکه بیان کرد که من این شهرها هلاک کردم از جمله قوم نوح و عاد و ثمود و قوم شعیب و قوم لوط بر
سبیل ظلم بود که من از آنان نباشم که شهرها و دیهها را هلاک کنم بظلم و اهل او مصلح و نیکوکار باشند ولو شاء
ربک لجعل الناس امة واحدة ولا یزالون مختلفین الا من رحم ربک ولذلک خلقهم
وتمت کلمة ربک لاملان جهنم من الجنة والناس اجمعین وکلا نقص علیک من انباء الرسل
ما نثبت به فوادک وجاءک فی هذه الحق وموعظة وذکری للمومنین واگر خدای خواستی

خلایق را مضطر گردانیدی بجبر و قهر تا همه یک امت بودندی ولکن ممکن گردانید ایشان را و اختیار داد تا بعضی اختیار
حق کردند و بعضی اختیار باطل ولا یزالون و همیشه ایشان مختلف باشند و خلاف کنند الا کسانی که خدای بر
رحمت کرد بلطف و هدایت تا خلاف نکردند ولذلک خلقهم و ایشان را برای رحمت آفرید و ذلک اشارتست
با معنی رحمت که آن احسان و فضلست و شاید که اشارت با اختلاف بود دیگری آنکه وی از اختلاف نهی
کرده است و کاره است از او وجهی دیگر آنست که راجعست الی کونهم امة واحدة مجتمعین علی الایمان و خدای
تعالی خلق را برای ایمان و طاعت آفرید کما فی قوله وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون ایشان ایمان نیاوردند
و طاعت نکردند هر کسی سر راه دیگر و طریق دیگر بنهادند و از حق دور شدند تا لاجرم تمام گشت سخن
خدای تو در حق ایشان که لاملان سرای پر بار کنم دوزخ را از پریان و آدمیان و تمام کلمه وقوع مخبر باشد علی
اخبر عنه وکلا نقص علیک و هر قصه که گفتیم بر تو و خبر دادیم از چیزهای پیغمبران آنچه دل تو بدان ثابت گردانیم
بدلالت و حجت که ترا از شبهه منع کند و دل ترا ساکن گرداند وجاءک و آمد ترا درین سوره یا درین خبرها
حق و موعظتی و پندی مومنان را حق تعریف کرد برای آنکه یکی است و موعظه را تنکیر کرد برای آنکه نوعی از وی
خواست وقل للذین لا یومنون اعملوا علی مکانتکم انا عاملون وانتظروا انا منتظرون ولله
غیب السموات والارض والیه یرجع الامر کله فاعبده وتوکل علیه وما ربک بغافل عما
تعملون و بگوی ای محمد کسانی را که ایمان نمی‌آورند و بر کفر اصرار میکنند و مکنت و توانایی خود آنچه می‌توانید کار
تیز خواهیم کردن با شما آنچه سزای شماست و بنگرید و منتظر باشید بلایی را که بشما فرود آید که منتظریم آنرا که بشما
فرو خواهد آمدن از آنچه بامثال شما از گذشتگان فرود آمد و گفته‌اند که معنی اینست که بکنید شما آنچه شما میخواهید که
میکنیم ما آنچه میخواهیم از ایمان و طاعت و منتظر باشید جزای اعمال خود را که ما نیز منتظریم جزای عمل خود را و خدای راست
غیب آسمان و زمین وی داند و بازگشت کارها همه با وی باشد او را پرست و توکل کن بر وی و خدای تع غافل
و ساهی نیست از آنچه ایشان میکنند کعب الاحبار گفت خاتمه توریة خاتمه سوره هود است یعنی این آیه والله اعلم
تمت وصد و یازده آیتست از ابی بن کعب روایتست که رسول ع گفت بندگان را سوره
یوسف بیاموزید که هر مسلمانی که سوره یوسف بخواند و اهل خود را بیاموزد و زیر دستان خود را خدای تعالی سکرات مرگ
و جان کندن بر وی آسان کند و او را توفیق دهد تا بر هیچ مسلمان حسد نبرد بسم الله الرحمن الرحیم
الر تلک آیات الکتاب المبین انا انزلناه قرانا عربیا لعلکم تعقلون نحن نقص علیک
احسن القصص بما اوحینا الیک هذا القران وان کنت من قبله لمن الغافلین مراد بالف
انا است و بلام الله و برا ری معنی آنست که منم خدایی که می‌بینم بعضی مفسران گفته‌اند چون الر و حم و ن باهم
و بان الرحمن باشد پس قسم بود و هم بر آن معنی که گفته شد در الم معنی آن باشد که ال ر یعنی این حروف مقطعه
آیات کتابی روشن و موید کننده حلال و حرام و شرایع اسلام است و مراد بکتاب قرانست انا انزلناه

بدرستی که ما فرستادیم اورا قرانی بزبان عرب و لغت عرب تا وی را در یابید و معنی وی فهم کنید در آیة دلیلست
برانکه قران محدثست از انجا که گفت وی منزلست و بزبان عربیست و اتفاقست که لغت را بمواضعه شناسند
و مواضعه قدیم نیست پس درایة سه دلیلست بر حدوث قران یکی انا انزلناه دیگر قرانا سیم عربیا منزل محدث
باشد و قران جمع بود و مجموع بعضی بر بعضی مقدم باشد و قدیم را چیزی بر وی مقدم نبود و انچه منسوب بود باعرب
محدث بود چون لغت ایشان محدث بود نحن نقص علیک ما قصه کنیم بر تو قصه که نیکوترین قصهاست ازان وجه که
متضمن انست نکتها و حکمتها و اشارتها را که در قصهای دیگر نیست بعضی گفته‌اند که احسن بمعنی حسن است تا لازم
نیاید که کلام خدا را در باب بعضی حسن مزیتی و تفاوتی داد بعضی دیگر گفته‌اند که این ظاهر خودست و از سعید جبیر
روایتست که صحابه پیش سلمان فارسی رفتند و گفتند برای ما از توریة حدیثی گوی که در توریة قصهای نیکوست خدای تعالی
این ایة فرستاد و بیان کرد که قصهای قران نیکوترست از قصهای توریة و گفته‌اند برای انش نیکوترین قصها خواند
که در وی ذکر انبیاست و صالحان و فرشتگان و شیطان و انس و جن و انعام و طیور و سیر ملوک و آداب ممالیک
و طریقه تجار و ذکر عقلا و جهال و اختلاف احوال و مکر زنان و حیلهای ایشان و نیز در وی ذکر توحید و فقه و علم سیر و تعبیر
خوابست و آداب سیاست و حسن معاشرت و تدبیر معاش پس برای انکه جامع است این خصالرا که در وی منافع
دین و دنیاست انرا احسن القصص خواند بما اوحینا الیک بانچه ما وحی کردیم بر تو این قرانرا بدرستی که امروشان
که تو پیش ازین که ما قران وحی فرستادیم از غافلان بودی ازین اخبار و قصص بی علم و بی خبر بودی اذ قال
یوسف لابیه یا ابت انی رایت احد عشر کوکبا و الشمس و القمر رایتهم لی ساجدین قال یا بنی
لا تقصص رویاک علی اخوتک فیکیدوا لک کیدا ان الشیطان للانسان عدو مبین
چون گفت یوسف پدر خویش را ای پدر من در خواب چنان دیدم که یازده ستاره از آسمان بزیر آمدند و افتاب و ماه همه
مرا سجده کردند ابن عباس گفت شب آدینه و قدر بود یازده ستاره برادران بودند و افتاب و ماه پدر و مادرش
بودند یکی را از جمله علما پرسیدند که یوسف چه باشد گفت اسف حزن باشد و اسیف بنده باشد و هردو در یوسف
حاصل بود ابو هریره روایت کند که رسول صلعم گفت الکریم بن الکریم بن الکریم بن الکریم یوسف بن یعقوب بن اسحق
بن ابراهیم و یوسف بکسر سین لغتی است اهل علم و سیر گفته‌اند ابتداء قصه یوسف و یعقوب ان بود که در سرای یعقوب
درختی بود که هرگه که یعقوب را پسر آمدی ازان درخت شاخی برآمدی و باان پسر می بالیدی چون پسر بزرگ شدی
شاخ بزرگ شده بودی و قوی گشته پدر ازان بکرفتی بوی و گفتی این چوب تراست و عصای تو است که با تو زاد و
و بالید تا انکه که یوسف آمد او را ازان هیچ شاخ نرست چون یوسف بزرگ شد و برادران او هریکی چوبی و عصائی داشتند
و ایشان ده بودند و یوسف یازدهمین بود و ابنیامین دوازدهمین بود یوسف پدر را گفت ای پدر برادران هریکی
چوبیست و مرا نیست چرا چنین آمد از خدای برای من چوبی بخواه از بهشت یعقوب دعا کرد خدای تعالی جبرئیل را فرستاد
با عصائی از چوب بهشت گفت این یوسف راست یوسف ان چوب بستد و آن چوبی بود از زبرجد سبز شبی یوسف

درخواب

درخواب دید که ان عصا بزمین فرو زد و برادران او نیز بیامدند و عصاهای خود پیرامن ان بزمین فرو زدند عصای
یوسف بلند شد و برگ بیاورد و شاخها بکشید و سایه بگسترد و سر در عنان آسمان کشید و عصاهای برادران
بر حال خود بماندند انگه بادی برآمد و عصاهای برادرانرا از بیخ برکند و در دریا انداخت و عصای او بر جای بماند
او از خواب در آمد بترسید و پدر گفت چه بوده ترا ای فرزند و ای قرة العین او این خواب با پدر گفت برادران
بشنیدند از وحسد و کینه در دل گرفتند و ورا گفتند ای پسر راحیل خوابی عجب دیده همانا تو سید ما خواهی
بود و ما بندگان تو و کار تو بلند شود و غالب گردد بر کار ما و سبب گفت چون وی این خواب دید هفت ساله بود
و چون خواب افتاب و ماه و ستاره دید دوازده ساله بود و یعقوب عم سخت و برا از خود جدا نکردی و پیش او
بودی و پیش او خفتی شبی از شبها پیش وی خفته بود در خواب دید که یازده ستاره و ماه و افتاب از آسمان
جدا شدند و پیش وی سجده کردند از خواب در آمد پدر را گفت ای پدر خوابی عظیم عجب دیدم دیدم که درهای آسمان
گشاده شد و نور عظیم پدید آمد چنانکه همه جهان بگرفت کوهها و صحراها همه روشن شد دریاها دیدم که موج
میزد و ماهیان دریاها بانواع لغات تسبیح میکردند و مرا جامه پوشانیدند که دنیا از حسن و نور او منور شد
و کلید گنجهای زمین پیش من نهادند و دیدم که یازده ستاره و ماه و افتاب مرا سجده کردندی و ذلک قوله
انی رایت احد عشر کوکبا الایه از جابر بن عبدالله انصاری روایتست که جهودی نیز دیک رسول آمد و گفت
یا محمد مرا خبر ده تا نام ان ستارگان چه بود که یوسف را سجده کردند رسول عم سر در پیش افکند با نتظار وحی
جبرئیل آمد و رسول را خبر داد رسول عم جهود را گفت که اگر ترا خبر دهم نامهای ایشان تو دانی که چنانست
اسلام آری گفت آری گفت نامهای ستارگان این بود جریان و طارق و ذیال و ذو الکتفات و الزم
و ذباب و عمودان و قابس و ضروح و مصبح و فلیق و چنان دید که ورا در هوا سجده میکردند
چون خواب با پدر بگفت یعقوب گفت ای پسرک من نگر که این خواب با برادرانت نگوئی که با تو مکری
و کیدی سازند چه دیو مردم را دشمنی است اشکارا گفته‌اند که یعقوب این خود بگفت و ورا وصیت کرد
که با کس نگوید ان زن با پسران وی بگفت ایشانرا حسد زیادت شد و گفتند این غلام سر پادشاهی دارد
گاهی خوابش چنان باشد که در عصا دید و گاهی چنین بهر حال ماه و افتاب پدر و مادر باشند و یازده ستاره
ما برادرانیم و بر سر ما برادر دوستر میداشت گفتند با وی کیدی باید کرد چنانکه خدای تعالی حکایت کرد که
یعقوب گفت فیکیدوا لک کیدا انگه یعقوب بر سبیل مثل گفت ان الشیطان للانسان عدو مبین
و در معنی این دو وجه است یکی انکه شیطان ایشانرا اغوا کند تمکید با تو که شیطان دشمنی هویداست آدمی را
دوم انکه مراد خود ایشانند و ایشانرا شیطان او خواند چون با او فعل شیطان کردند و کذلک یجتبیک
ربک و یعلمک من تاویل الاحادیث و یتم نعمته علیک و علی ال یعقوب کما اتمها
علی ابویک من قبل ابراهیم و اسحق ان ربک علیم حکیم لقد کان فی یوسف و اخوته

کان

آیاتٌ للسّائلین این همه حکایتست از یعقوب که میگوید در تعبیر خواب یوسف که همچنین خدای تعالی ترا برگزیند و یعلمک من تأویل
الاحادیث یعنی تعبیر خواب در آموزد و گفته اند که معانی کتب خدای و سنن انبیا و آنچه مشکل باشد بر مردمان ابن زید
گفت در عهد او تاویل و تعبیر بود از وکس ندانست زجاج گفت مراد تاویل آیاتست در دلائل توحید و غیر آن از علوم
دین ویتمّ نعمته و تمام گرداند نعمت خود را بر تو و بر آل یعقوب چنانک تمام گردانید بر پدران تو ابراهیم و اسحق یا نکه
ایشان را برگزید و دو پیغمبر مرسل گردانید و نعمت دنیا را بنعمت آخرت پیوسته گردانید بدرستی که خدای
تو داناتر است میداند که کرا بر باید گزید حکیمست در اتمام نعمت بر کسی که استحقاق آن دارد ابن اسحق گفت
خدای تعالی سر فضلی و حالی از احوال یوسف برای غرضی صحیح با رسول حکایت کرد و غرض ازین آن بود تا رسول را
متسلی شود و خوش دل گردد از کید و حسد قوم او بر وی که پیش ازین برادران یوسف بر یوسف حسد کردند
و برای آن گویند الحسد قدیم لقد کان بدرستی که بود و هست در قصه یوسف و برادرانش آیاتی و دلالاتی بر نبوة
محمد کسانی را که سوال کنند از جهودان برادران یوسف یازده بودند روبیل و او برادر مهتر بود و شمعون و لاوی
و یهودا و ریالون و یشجر و مادر ایشان لیا بنت لیان بود و او دختر خاله یعقوب بود و چهار پسر دیگر از دو سریه داشت
دان و نفتالی و جاد و اشر چون لیا را وفات رسید خواهر او راحیل را بزنی کرد و از و یوسف و بنیامین
آمد و انان که این گفتند کرد ان ده بودند و از آیات یوسف آن بود که از حسن و نیکوی خدای تعالی چهار دانگ یوسف
داد و دو دانگ همه جهان ابو سعید خدری روایت کرد از رسول عم که او گفت شب معراج که مرا بآسمان بردند
یوسف را دیدم گفتم این کیست گفت این یوسفست کعب الاحبار گفت خدای تعالی صورت پیغمبران با دم نمود تا
او محمد را دید در طبقه ششم یوسف را بوی نمود تاج وقار بر سر نهاده و قضیب ملک بر دست گرفته
و ردای کرامت بر دوش نهاده بر راست او هفتاد هزار فرشته و بر چپ او هفتاد هزار و آواز تسبیح و تهلیل
برداشته و در پیش او درختی که از درخت سعادت میخوانند هر کجا که او میرفت با وی میرفت آدم گفت بار
خدایا این کیست از فرزندان من گفت ای آدم این مرد محسود برانچه من باو خواهم داد گفت بار خدایا چه بوی
خواهی داد گفت خطی تمام از حسن آدم او را در بر گرفت و بوسه بر چشم او داد و گفت لا تأسف یا بنی و انت
یوسف پس اول کسی که او را یوسف خواند آدم بود در خبر است که او بر صورت آدم بود و بر حسن و بهای وی بر
و خدای تعالی از ابی یوسف داد شأن از نور روی او سپید رنگ شدی نیکو روی بود جعد موی بود و فراخ چشم
بود و راست خلق بود و ستبر ساق و ستبر ساعد میان باریک و شرمنی خرد دندان بود بر روی راست او
خالی سیاه بود و میان دو چشم او علامتی سپید بود که پنداشتی که ماه تابانست چون بخندیدی یا سخن گفتی
نور از دندانهای وی تافتی و لطافت اندام وی بجای بود که اگر سبزی بخوردی در پوست او پیدا شدی و
گفته اند حسن از جده ش اسحق بمیراث داشت و اسحق از مادرش ساره و خدای تعالی ساره را بر صورت حور العین
آفریده بود و عبدالله مسعود روایت کرد که رسول عم گفت که جبرئیل آمد و مرا گفت که خدای میگوید که

من حسن یوسف از نور کرسی و آدم و حسن تو از نور عرش اذ قالوا لیوسف و اخوه احب الی ابینا
منا و نحن عصبة ان ابانا لفی ضلال مبین اقتلوا یوسف او اطرحوه ارضا یخل لکم وجه
ابیکم و تکونوا من بعده قوما صالحین قال قائل منهم لا تقتلوا یوسف و القوه فی غیابت
الجب یلتقطه بعض السیارة ان کنتم فاعلین چون گفتند برادران یوسف با یکدیگر که یوسف و برادرش
بنیامین دوست تر اند با پدر ما از ما یعنی پدر ما دو برادر کهتر ما را از ما دوست تر میدارد و ما جماعتی ام ده مرد
کافی که قیام می توانیم نمودن بمصالح وی و در ایشان کفایتی نیست ابانا بدرستی که پدر ما در ضلالی و خطاییست از
راه صواب و گفته اند بضلال فرط محبت خواسته اند اکه گفتند ما را چاره باید ساخت و حیله باید کرد تا وی را از پدر
دور گردانیم یکی از ایشان گفت اقتلوا یوسف را بکشید یا بزمینی دور اندازید تا روی پدر شما خالی
و صافی گردد شما را روی آرد و شما را باشد و باشید پس از کشتن وی قومی صالح یعنی پس از انکه این فعل
کرده باشید توبه کنید و صلاحیت کار بندید و گفته اند که کار میان شما و پدر شما صالح گردد وهب گفت این
گوینده شمعون بود کعب گفت دان بود گوینده این دیگری گفت گوینده این یهودا پسر خاله یوسف و او برادر مهین
بود و ایشان همه در حکم وی بودند و هم او گفت مکشید یوسف را که کشتن برادر کاری بزرگ و گناهی عظیم
باشد و لیکن در چاهش اندازید غیابه گفته اند که طاقی باشد در چاه پیش از انکه با آب رسد و قعر چاه تیرگی [illegible]
قتاده گفت چاه بیت المقدس بود کعب گفت میان مصر و مدین بود مقاتل گفت بر سه فرسنگی خانه یعقوب
بود گفت در چاهش اندازید تا بعضی از راه گذریان وی را برآرند اگر لابدست که این کار خواهید کردن حسن
بصری را گفتند مومن حسد برد گفت ای سبحان الله برادران یوسف را فراموش کردی قالوا یا ابانا ما لک
لا تأمنا علی یوسف و انا له لناصحون ارسله معنا غدا یرتع و یلعب و انا له لحافظون قال
انی لیحزننی ان تذهبوا به و اخاف ان یاکله الذئب و انتم عنه غافلون قالوا لئن اکله
الذئب و نحن عصبة انا اذا لخاسرون اکه گفتند بهر حال چاره باید ساخت که میان او و پدر جدائی کنیم
گفتند وی را از پدر بباید خواست تا ما با بصحرا اکاه آید دگر باره گفتند که پدر را بر ما اعتماد نباشد و بر ایمان مهر به
انست که اول او را نگوییم پیش یوسف آمدند و در پیش او با یکدیگر کشتی گرفتند و انواع بازیها کردند ایشان را گفت
هر روز بصحرا اکاه شما چنین کنید گفتند بیشتر و خوشتر ازین تا دل میخواهد که با ما بیایی تا آن نظاره ما کنی فی تو بتر ساعتی بازی
کنی او را راغب گردانیدند اکه بجمع پیش پدر آمدند و بر پای باستادند و این عادت ایشان بود چون ایشان را حاجتی
بودی پیش پدر آمدندی و بر پای باستادندی پدر گفت چه حاجتست شما را و چه کار آمده اید ایشان گفتند یا ابانا ما لک
لا تأمنا چه بوده که ما را بر یوسف امین نمیداری و معتمد نمی شناسی و ما او را نصیحت کریم و نیک خواه اوییم و با اخیان
کنیم او را فردا با ما بفرست تا چرا کنیم و بازی کنیم یرتع بیا تا او چرا کند و بازی کند اضافه بازی با وی کردند
از انکه وی کودک بود و ایشان بزرگ بودند و انا له لحافظون و نگر تا بر وی از چیزی نترسی که ما او را حافظ

وبنگاهبان باشیم یعقوب گفت که مرا حزین و اندوهگین کند از آنکه شما ویرا ببرید و ترسم که ویرا بخورد گرگ و شما
ازو غافل و بیخبر باشید و این سخن برای آن گفت که دران زمین گرگ بسیار بود و گفته اند برای آن گفت
که وی در خواب دید که ده گرگ گرد یوسف درآمده بودند و اورا تعرض میکردند و بروی حمله میبردند و یکی ازیشان
دفع میکرد و باز میداشت و زمین بشکافت و یوسف بزمین فرو شد و از آنجا بیرون نیامد الا از پس روز چند
یعقوب این خواب بیاد او را از برادران نگاه میداشت چون استدعا کردند گفت واخاف ان یاکله الذئب
عبد الله عمر از رسول روایت کرد که مردمانرا دروغ گفتن میاموزید که فرزندان یعقوب ندانستند که گرگ او را
بخورد چون یعقوب گفت واخاف ان یاکله الذئب ایشان ازوی بیاموختند و گفتند فاکله الذئب قالوا
گفتند که اگر چنان باشد که گرگ ویرا بخورد و ما ده مردیم با او عاجز و ضعیف و زیانکار و خاسر باشیم فلما
ذَهَبُوا بِهِ وَاَجْمَعُوا اَنْ یَجْعَلُوهُ فِی غَیَابَتِ الْجُبِّ وَاَوْحَیْنَا اِلَیْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِاَمْرِهِمْ هٰذَا وَهُمْ
لَا یَشْعُرُونَ وَجَاؤُا اَبَاهُمْ عِشَاءً یَبْکُونَ قَالُوا یَا اَبَانَا اِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَکْنَا یُوسُفَ عِنْدَ
مَتَاعِنَا فَاَکَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا اَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ کُنَّا صَادِقِینَ راویان اخبار گویند چون عبد الله عباس
و عبد الله مسعود و کعب الاحبار که چون برادران یوسف را بحیله و دستان از پدر بخواستند پدر گفت
من میترسم که گرگ او را بخورد ایشان گفتند چگونه او را گرگ بخورد و ما ده مردیم و شمعون با ماست و او مردی
بود که چون خشم گرفتی نعره بزدی هر حیوان که آواز وی بشنودی بیفتادی و اگر آبستن بودی بچه بیفکندی و یهودا
در میان ماست و او چون خشم گرفتی شیر را از هم بدریدی چون یعقوب ازیشان این سخن بشنید ساکن گشت
یوسف پیاده و پیش پدر بایستاد و گفت ای پدر مرا با برادران بفرست یعقوب گفت ترا میباید که بروی گفت آری گفت دستوری
دادم چون دیگر روز بود یوسف جامه در پوشید و کمر دربست و قضیب بدست گرفت و بیرون شد با
برادران و یعقوب سله بگرفت و آن سبدی بود که ابراهیم زاد اسحق در آنجا نهادی و برای یوسف چند گونه
طعام در آنجا نهاد و فرزندانرا وصیت کرد و یوسف را بایشان سپرد و گفت او امانتست از من بشما از خدای
بترسید و در وی هیچ خیانت مکنید بخدای بر شما که گرسنه بود طعامش دهید و اگر آب خواهد آبش دهید و بر شفقت
و مهربانی بجای آرید و او را رها مکنید و از چشم خود فرو مگذارید و در رفتن بر وی رنج منهید گفتند ای پدر او مارا
برادر است و مارا بر وی شفقت برادرانست و یکی از ما و مکه بر ما فضلت برای دوستی او را یعقوب علیه السلام تا
پاره صحرا رفت و ایشانرا بخدای سپرد و یوسف را در برگرفت و بوسه بر سر و چشم وی داد و گفت ترا بخدای سپردم
با آنکه ترسم که ترا ضایع میکنم آنگه برگردید ایشان یوسف را بصحرا بردند تا پدر با ایشان و میدید ویرا بر دوش
گرفته بودند چون دور شدند ویرا به بیابان بردند و بر او نهادند و دشنامش میدادند و میزدند و هرگاه که برادری
او را بزدی در برادر دیگر گریختی وی نیز ویرا بزدی و آن طعام که پدر برای ساخته بود بعضی بخوردند و بعضی بسگان
دادند و او را هیچ ندادند و پیاده و برهنه تا خسته گرسنه و تشنه و میزدند و او میگریست و میگریست و سکنت

پدر انچه بری که با یوسف توجه میکنند دران حال فرشتگان بگریستند بر یوسف و بر آن ظلمی که برادران با او میکردند این حال
ننگ میماند بحال حسن و حسین که تا رسول عم در حال حیوة بود برای تقرب وی ایشانرا اکرام میکردند تا از بیم وزکوة
از خطره بنی النجار رسول ایشانرا می آورد بر دوش گرفته تمکن تقرب میسر شد که کسی با داده رسول ایشانرا نعم المطیة
انا و نعم الراکبان هما و ابوهما خیر منهما چون رسول بجوار رحمت ایزد برسر بکشتند این را تتبع چون خواستند که یوسف
را بکشند و رای ایشان برین درست شد یهودا که پسر خاله یوسف بود گفت نه با من عهد کرده اید که یوسف
را نکشید کشتن او اکنون چه کنیم گفت او را در چاهی افکنید که بر رهگذر کاروان باشد تا از رهگذریان کسی ویرا برارد
همه برین اتفاق کردند چنانکه خدای تعالی ازین خبر داد فلما ذهبوا به چون ببردند و عزم کردند که او را در چاه اندازند
ما وحی کردیم بوی بعضی گفتند وحی پیغمبری بود خدای تعالی عند آن حال ویرا پیغمبری داد و جبرئیل آمد و او را خبر داد
و بشارت با آنچه خواست بودن و او را دلخوشی داد و گفته اند که خدای تعالی در دل وی افکند که خبر دهی تو ایشانرا بکار
ایشان و آنچه با تو میکنند و حال آن باشد که ایشان ندانند که تو یوسفی یا ندانند که ترا وحی آمده است و تو پیغمبری
چون یوسف را بکنار چاه آوردند و آن چاهی بود تاریک و ناخوش سر تنگ و بن فراخ تا بر نتوانند آمدن و گفته اند
چاهی بود آب وی شور که سام بن نوح کنده بود پیراهنش بیرون کردند و دستهاش ببستند گفت ای برادران
پیراهن من بدهید تا عورت پوش من باشد در حیوة و کفن من باشد در ممات و دستم بگشائید تا هوام زمین و
حیوانات را از خود باز دارم ویرا گفتند یازده ستاره و ماه و آفتاب را که در خواب دیده که ترا سجده میکردند
بخوان تا دستهای تو بگشایند و پیراهن باز تو دهند آنگه رسنی در میان وی بستند و او را فرو کردند تا چون
بنیمه چاه رسید رسن ببریدند و او را در چاه افکندند خدای تعالی از میان آب سنگی بر آورد بزرگ و نرم تا یوسف بر آن
سنگ آمد و رنجی بوی نرسید و بروایتی دیگر خدای تعالی جبرئیل را گفت دریاب یوسف را بیک پریدن بزمین آمد و یوسف
را در میان چاه بگرفت و با آسانی بران سنگ بنهاد و او را دلخوشی داد و احوال که بر سر وی خواست رفت با وی بگفت
چون ایشان آواز وقع بشنیدند او را آواز دادند جواب داد گفتند او زنده است هنوز خواستند تا او را سنگسار
کنند یهودا رها نکرد در خبرست که یوسف را عم در چاه افکندند چاه تاریک بود روشن شد و آبش شور بود خوش
شد از آن آب میخورد و او را آنجا طعام و شراب بود و خدای تعالی فرشته را فرستاد تا انیس وی شد و آن بندها
از وی برگرفت و پیراهنی از حریر بهشت بفرستاد تا در وی پوشانیدند و بروایتی دیگر آنست که چون ابراهیم
را در آتش انداختند او را برهنه کرده بودند و بند بر دست و پای نهاده آتش بندهای ویرا بسوخت جبرئیل
آمد و پیراهنی از حریر بهشت آورد و در وی پوشانید او از ابراهیم میراث با اسحق رسید و از اسحق بیعقوب و یعقوب
که بیوسف رسد در تعویذ نهاد و در گردن او بست آن فرشته آن تعویذ را بشکافت و پیراهن را در وی پوشانید چون
شب در آمد خواست که برود یوسف گفت تو بروی مرا تنها وحشت باشد گفت این دعا بخوان تا وحشت از تو برود
که یا صریخ المستصرخین و یا غوث المستغیثین یا مفرج کرب المکروبین قد تری مکانی و تعرف حالی ولا

علیک شیئا من امری یوسف این بگفت خدای تعالی هفتاد هزار فرشته را بفرستاد تا گرد او درآمدند و او را
انس میدادند و یهودا هر روز پنهانی طعام و شراب بیاوردی و نگاه فرو گذاشتی چون سه روز در چاه
بود روز چهارم جبرئیل آمد و گفت ترا که درین چاه افکند گفت برادرانم گفت برادرانم گفت چرا گفت بر من حسد
کردند برای دوستی پدر مرا گفت خواهی تا ازین چاه برآیی گفت خواهم گفت این دعا بخوان یا صانع کل مصنوع
ویا جابر کل کسیر ویا حاضر کل ملاء ویا شاهد کل نجوی ویا قریبا غیر بعید ویا مونس کل وحید ویا غالبا غیر
مغلوب ویا حیا لا یموت ویا محیی الموتی لا اله الا انت اللهم انی اسئلک بان لک الحمد لا اله الا
انت بدیع السموات والارض ذو الجلال والاکرام ان تصلی علی محمد وال محمد وان تجعل لی من امری
فرجا ومخرجا وان ترزقنی من حیث احتسب ومن حیث لا احتسب یوسف ع این کلمات بگفت خدای
تعالی ویرا فرج داد از چاه و ملک مصر بوی داد وجاؤ اباهم عشاء یبکون چون انچه در دل داشتند و بران عزم
کرده بودند از انکه او را در چاه افکندند بکردند و آمدند تا نزدیک پدر نماز شام گریان و پدر ایشان یعقوب
همه روز در بند انتظار میبود و دل مشغول تا ایشان با یوسف چه کردند ایشان چون یوسف را در چاه افکندند
بیامدند و بزغاله را بگرفتند و بکشتند و پیراهن یوسف را دران خون آغشته و روی بخانه نهادند و یعقوب
بسر راه آمده بود بانتظار ایشان چون پدر را بدیدند جمله یکبار بانگ برآوردند و گریستن گرفتند یعقوب
بدانست که ایشان را کاری افتاده است نگاه کرد یوسف را ندید گفت یوسف کجاست ایشان یکبار
دست بر نهادند و پیراهن و جامه بدریدند و خروش و ناله کردند و گفتند یا ابانا ای پدر ما رفتیم تا بسوی
و با یکدیگر مسابقه کنیم و میتی کنیم و یوسف را نزدیک متاع خود بگذاشتیم گرگ ویرا بخورد و تو ما را درین
گفتار راست گوی نداری و اگرچه ما راست گوییم اهل اشاره گفتند که ایشان نماز شام برای آن آمدند تا وقت
تاریک باشد ایشان را ازان دروغ گفتن شرم نیاید و این گریه دروغ که ایشان میکردند آب از همه گریهای راست
ببرد و شعبی زنی بنزدیک شریح آمد بحکومت و میگریست و جزع میکرد پس ازان که حجت برو متوجه شد یکی
گفت بنگر که این مسکینه چگونه می گرید همانا که مظلومه است شریح گفت برادران یوسف ظالم بودند و باظلم
میگریستند انکه پیراهن خون آلود عرضه کردند و گفتند اینک پیراهن وی چنانکه خدای ازان خبر داد وجاؤ علی
قمیصه بدم کذب قال بل سولت لکم انفسکم امرا فصبر جمیل والله المستعان علی ما تصفون
وجاءت سیارة فارسلوا واردهم فادلی دلوه قال یا بشری هذا غلام واسروه بضاعة
والله علیم بما یعملون و آورده اند خونی را دروغ گفته در روی بر زبر پیراهن و برای آن ویرا خون دروغ گفت
که خون یوسف نبود خون بزغاله بود یعقوب ع پیراهن بدست گرفت و گفت چه حلیم گرگی بود که یوسف را بدرید
و پیراهن نادرید ایشان فرو ماندند گفتند لا بل قتله اللصوص او را دزدان بکشتند گفت ای سبحان الله دزدان او را بکشتند
و پیراهن رها کردند و حاجت ایشان پیراهن بود نه بکشتن وی انکه پیراهن بستد و بر سر و چشم نهاد و بوسید و نعره

بزد و بیهوش شد و هوش از وی برفت روز دیگر که با جای آگاه رفتند گفتند دیدی که پدر ما را چگونه خجل کرد تدبیر آنست
که برویم و یوسف را از چاه برآوریم و پاره پاره کنیم و استخوانهای وی با پیش پدر بریم تا گفتار ما راست
شود یهودا گفت شما با من عهد کرده اید که یوسف را نکشید و ایشان را ازان منع کرد نماز شام چون با خانه شدند پدر
ایشان را گفت که اگر راست میگویید این گرگ که ویرا بخورد بگیرید و پیش من آرید ایشان برفتند و چوب و رسن
برگرفتند و بصحرا شدند و گرگی را بگرفتند و دست و پای وی ببستند و پیش یعقوب آوردند و بیفکندند یعقوب
ع گفت دست و پای بگشایید او را بگشادند گفت ای گرگ بیا گرگ بیامد و پیش یعقوب بایستاد یعقوب گفت
ای گرگ شرم نداری که فرزند مرا و میوه دل مرا و روشنائی چشم مرا بخوردی گرگ بآواز آمد و گفت لا وحق
شیبتک یا نبی الله ما اکلت لک ولدا وان لحومکم ودماءکم معاشر الانبیاء محرمة علینا وانی لمظلوم مکذوب
علی غریب فی بلادکم بحق پیری و شیبت تو که فرزند ترا نخوردم و گوشت و خون شما که پیغمبرانید بر ما حرامست و من
مظلومم و بر من دروغ گفته اند و من درین زمین غریبم گفت برای چه درین زمین آمدی گفت مرا اینجا خویشاوندی
بزیارت ایشان آمده بودم این پسران تو مرا بگرفتند و ببستند و پیش تو آوردند و این دروغ بر من نهادند و عن ذلک
یعقوب گفت بل سولت لکم انفسکم نه که نفس شما این کار را بیاراست در چشم شما پس امر و کار من صبر کرد
نیکو و شکیبائی کردنست و صبر نیکو آن باشد که در میان آن جزعی نباشد والله المستعان و خدای انکه یاری ازو
خواهند من ازوی یاری میخواهم و استعانه میکنم بر انچه شما میگویید و صفت میکنید از حال یوسف و هلاک شدن
وی وجاءت سیارة یوسف ع سه روز دران چاه بماند روز چهارم کاروانی میرفت انجا که از مدین می آمد
و بمصر میشدند بتجارة و از راه جاده بگردیدند و نزدیک این چاه فرو آمدند و این چاه بر جاده راه نبود مردی را
بفرستادند از عرب از بلاد مدین نام او مالک بن الذعر تا آب ارد برای ایشان و بکناره چاه آمد و دلو فرو
گذاشت تا آب برکشد یوسف ع دست در رسن زد و از چاه برآمد مرد آب کش نگاه کرد کودکی را دید در
غایت حسن و جمال چنانکه خدای تعالی ازین حکایة کرد و گفت آمد کاروانی پس ایشان بفرستادند وارد خود را
و وارد آن را گویند که باب آب پیش او فرو گذاشت دلو خود را یوسف چنگ در ریسمان زد و از چاه بیرون آمد
چون این وارد ویرا بدید گفت ای بشارت من و خوشدلی من یا ای قوم این غلام بشارت منست و گفته اند بشری
نام رفیق وی بود هذا غلام این کودکی است که ایشان واسروه و او را پنهان کردند برای بضاعت و گفته اند که معنی
انست که ایشان کار وی پنهان داشتند و گفتند این غلام بضاعتیست که اهل این آب بما داده اند تا برای ایشان
بفروشیم انکه حق تعالی بر سبیل تهدید و وعید گفت که ان حال پوشیده نماند بر خدای و او عالم و داناست بانچه کردند
و میکشند وشروه بثمن بخس دراهم معدودة وکانوا فیه من الزاهدین وقال الذی
اشتراه من مصر لامراته اکرمی مثواه عسی ان ینفعنا او نتخذه ولدا وکذلک مکنا لیوسف
فی الارض ولنعلمه من تاویل الاحادیث والله غالب علی امره ولکن اکثر الناس

لا یعلمون یهودا را عادت بود که هر روز یکبار بسر چاه آمدی و یوسف را آواز دادی و زبر چاه آمد
و طعام آوردی یوسف را آواز داد جواب نداد و در چاه نبود بیامد بطلب او آن کاروان را دید و یوسف در میان
ایشان نزدیک مالک بن ذعر بود برادران را خبر داد بیامدند و مالک را گفتند این غلام ماست از ما گریخته است
مالک گفت اگر خواهید با شما دهم او را و اگر خواهید از شما بخرم گفتند که از ما بخر و لیکن این غلامیست دزد
و گریزنده و ما او را بدین عیب میفروشیم مالک گفت با این عیبها چند گفتند چندانکه تو خواهی بشرط آنکه ویرا
ازین ولایت ببری گفت آخر چند میفروشید او را گفتند بحکم تو او را بدرمی چند اندک معدود و شمرده
بفروختند و ایشان در وی راغب نبودند عبدالله عباس و غیر او گفتند بیست درم بود عکرمه گفت چهل درم
بود بعضی دیگر گفتند هجده درم بود و گفته اند که کم از ده درم بود برای آنکه دراهم زیر ده را گویند و را بفروختند
و درم بستدند و با یکدیگر قسمت کردند و یوسف ع می نگرید در آینه جمال خود را بدید تعجب کرد گفت اگر من
بنده بودمی بهای من کس ندانستی که چند است او را امتحان کردند و بهای وی بوی نمودند آنکه آن کاروان
از آنجا برادران یوسف با ایشان میرفتند و میگفتند که این غلام را نگاه دارید که گریزنده و دزد و دروغ زن است
مالک او را اشتری نشاندند و روی بمصر نهاد و راه ایشان بر گور مادر یوسف بود راحیل یوسف چون از دور
گور مادر بدید خویشتن را از اشتر بزیر افکند و بسر گور مادر آمد و زیارت کرد و بگریست و میگفت ای مادر سر
توانی سر از خاک بردار و بنگر که تا با فرزند تو چه معامله کردند ای مادر بنگر که برادران بی رحمت مرا از پدر
جدا کردند و در چاه افکندند و روی من طپانچه سیاه کردند و مرا در بیابان سنگسار کردند و بدرمی چند چنانکه
بندگان را بفروشند بفروختند و چنانکه اسیران را از شهری بشهری برند بر شتر مرا میبرند کعب الاحبار گفت
چون یوسف این باز پس گشت او را هاتفی آواز داد که اصبر و ما صبرک الا بالله مالک بن ذعر باز گردید و
بر اشتر ندید گفت آه الله گفتند این غلام گریزنده است راست گفتند آنکه در میان کاروان افتادند و ویرا
طلب کردند برسیدند و ویرا بر سر گور بدیدند و ویرا بگرفتند و بزدند که چرا گریختی گفت نگریخته ام این گور مادر
خواستم تا زیارت کنم باور نکردند بند گران بیاوردند و بر پای او نهادند و بر اشتری نشاندند و بطرف دیگر
مالک ذعر گفت هیچ منزل فرو نیامدیم الا که او بر سر و بر بالای من می آمد و شبانگاه می شنیدم که فرشتگان
بروی سلام کردندی و آواز ایشان می شنیدم و شخص ایشان نمیدیدم و تا در راه بودیم هر روز ابری سپید
بیامدی و بر بالای سر او بایستادی چون در شهر آمدند مالک ذعر او را بگرمابه برد و سرش بشست و جامه نو
در وی پوشید و ببازار بر آورد و بر بیع عرضه کرد مردی او را بخرید که خزینه دار عزیز بود نام او قطفیر و
ملک مصر دران روزگار الریان بن ولید بود گفته اند که وی بیوسف ایمان آورد و او از عمالقه بود فرزندان
علاق بن لاود بن سام بن نوح و او پیش از یوسف فرمان یافت از پس او پادشاهی قابوس بن مصعب
افتاد یوسف او را دعوت کرد باسلام قبول نکرد وهب گفت چون یوسف را در بازار آوردند چشمهای مردم

خیره

خیره و متحیر ماند در بهای او می افزودند تا بجائی رسید که گفتند او را برابر زر و سیم و مشک و حریر بدادند قطفیر
العزیز او را بدین چهار جنس برابر کرد و بخرید و بخانه برد و زن خویش را بمراعات و نگهداشت او وصیت کرد
چنانکه خدای تعالی از وی حکایت کرد و قال الذی اشتراه من مصر مردی از مصر ویرا بخرید زن خویش را گفت
اکرمی مثواه و مقام او جای نیکو باز کن شاید که ما را نفع کند و از وی نیکوئی یابیم یا ویرا بفرزندی بگیریم
و همچنین که ما را نجات دادیم و از ذلت برهانیدیم و ویرا تمکین کردیم و جای دادیم در زمین مصر
تا پادشاهش گردانیدیم و تأویل احادیث یعنی تعبیر خوابش در آموزانیدیم و خدای تعالی غالبست بر کار
خود کس او را غلبه نتواند کرد یا غالبست بر کار یوسف هر چه خواهد تواند کرد و از چاه بجاهش رسانید و لیکن
بیشترین مردمان نمیدانند و لما بلغ اشده آتیناه حکما و علما و کذلک نجزی المحسنین و راودته
التی هو فی بیتها عن نفسه و غلقت الابواب و قالت هیت لک قال معاذ الله انه ربی
احسن مثوای انه لا یفلح الظالمون چون برسید یوسف بغایة قوة خود و راست و تمام گشت
و این هجده سال باشد عبدالله عباس گفت بیست سال باشد مجاهد گفت سی و سه سال باشد آتیناه دادیم ما
او را حکمتی یا قضا و حکومتی و علمی و دانشی گفته اند که هفده ساله بود که عزیز ویرا بخرید و سی و سه ساله بود
که ریان بن الولید ویرا وزارت داد و سی و سه ساله بود که خدای تعالی ویرا حکمت و علم داد و صد و بیست ساله
بود که متوفی شد و کذلک و همچنین جزا کنیم و پاداش دهیم نیکوکاران را و راودته التی هو فی بیتها چون
یوسف ع با خانه عزیز رفت و عزیز او را بزن سپرد زن عزیز را که زلیخا نام بود چشم بروی افتاد و او را
دوست داشت هر روز در جمال یوسف زیادت تر می شد و عشق زلیخا بغایت تر رسید تا صبر و طاقت
داشت پنهان میداشت چون از حد بگذشت و بغایت رسید بر وی اظهار کرد و او را بحیله و مکر با خود
دعوت میکرد چنانکه گفت و راودته یعنی مطالبه کرد او را آنکس که در خانه او بود از نفس وی یعنی زلیخا خواست
که ویرا بفریبد عبدالله عباس گفت از جمله مرادت او آن بود که با یوسف می نشست و میگفت چه نیکوست این
موی تو یوسف گفت اول چیزی که در خاک پراکنده شود و بریزد این موی باشد گفت ای یوسف چه نیکوست
این روی تو گفت خدای در رحم مادر نگاشته است گفت ای یوسف چه خوش صورت تو تن من لاغر کرد گفت شیطان
ترا برین میدارد گفت ای یوسف عشق تو در دل من زد آن آتش را بنشان گفت اگر آتش تو بنشانم باتش دوزخ
سوخته شوم گفت برخیز و دران خانه رو و آبی بیار که من تشنه شده ام گفت دران خانه کسی بود که کلید بدست
اوست گفت ای یوسف دران خانه بستر حریر باز کرده ام برخیز و دران خانه آی و مراد من از خود بده گفت
پس نصیب من از بهشت بشود گفت ای یوسف برخیز و با من دران پرده ای که کس را دران پرده راه نیست گفت
هیچ پرده مرا از خدای باز نپوشد گفت ای یوسف دست بر دل من نه تا از دست تو شفا یابم گفت عزیز را بر من
اولیترست گفت ای یوسف من عزیز را شربتی دهم تا بمیرد و ملک او بتو دهم گفت پس چگونه رستگاری یابی از

عقاب خدای ستدی و ابن اسحق کفته مراودت او یوسف را آن بود که خویش را می آراست و بروی عرضه میکرد
و ویرا با خود دعوت میکرد یکبار برغبت و یکبار برهبت کفت ای یوسف این روی من نیکو است کفت در خاک
پوسیده شود کفت این موی من نیکوست کفت با خاک برآمیخته کردد و چون در پیش یوسف نشستی یوسف
روی از وی بکردانیدی برفت و خانه بساخت از آینه و زیر و بالای آن و دیوارها همه از آینه برافروخت و
یوسف را کفت این خانه بنکر تا هیچ مثل این دیده یوسف دران خانه رفت او بیامد و پیش او بنشست
یوسف روی از وی بکردانید با دیکر جانب چون درنکرید زلیخا را دید از عکس آینه و بهر جانب که نکرید همچون
زلیخا میدید خواست تا بیرون آید از انجا درها بسته یافت چنانکه کفت و غلقت الابواب و درها سخت و
استوار و محکم کرد و کفت فراتر آی و نزدیک من آی یوسف کفت معاذ الله پناه با خدای میدهم پناه
دادنی از انکه من چنین فعل کنم و مرا این اندیشه باشد انه ربی او سید و خواجه منست مرا نیکو داشت و با من
احسان کرد و مقام مرا کرامی کردانید بدرستی و حقیقت که ظالمان را فلاحی و ظفری نباشد ولقد همت به
وهم بها لولا ان رای برهان ربه کذلک لنصرف عنه السوء والفحشاء انه من عبادنا
المخلصین واستبقا الباب وقدت قمیصه من دبر والفیا سیدها لدی الباب قالت
ما جزاء من اراد باهلک سوءا الا ان یسجن او عذاب الیم چون حق سبحانه و تعالی حکایت کرد از
فعل ایشان که زلیخا بیوسف همت کرد و یوسف نیز بزلیخا همت کرد اصحاب حدیث و حشویان
و مخالفان کفته اند که شیطان بیامد و یکدست بر پهلوی این نهاد و یکدست بر پهلوی آن ایشان را جمع کرد در یک خانه
و زلیخا چندان تضرع و لابه کرد که یوسف را نرم کرد تا عزم کرد بر معصیت و همت سرد و از بریک وجه تفسیر
کردند و کفته اند که یوسف با زلیخا بنشست چنانکه زنان نشینند و کار تا کشادن ازار پای رسیده بود چون
یوسف عزیمت درست کرد خدای تعالی برهانی بوی نمود و کفته اند برهان آن بود که جبرئیل بانک بر وی زد و او را
ترسانید و قولی دیکر آنست که فرشته بانک بر وی زد و کفت نام تو در آسمان از جمله صدیقان و پیغمبرانست و جای
تو در زمین این و قولی دیکر آنست که فرشته را بر صورت یعقوب دید که انکشت بر دندان میکرفت
و از پس پشت او در آمد و لکدی بر پشت او زد چنانکه آب از پشت وی بر پیشانی وی آمد و ازین محالات و ترهات
روایت میکنند و این هیچ نزدیک اهل عدل روا نیست از انجا که پیغمبران مطهران و معصومان اند و ادله
عقل دلیل کرده است بر عصمت ایشان چه در عقل مقرر است که تجویز صغایر و کبایر بر ایشان منفر بود و مکلفان را از
از قبول قول ایشان و استماع وعظ ایشان و غرض قدیم تعالی از بعثت ایشان قبول قول ایشانست پس آنچه قدح
کند دران واجب بود که حق تعالی ایشان را ازان منزه و معصوم دارد و تفسیر آیه بر وجهی که مطابق ادله عقل و موافق
مذهب حق بود آنست که حق تعالی همت با هر یکی از ایشان اضافه کرد و مطلق همت یوسف از انجا که ادله عقلی
دلالت میکند بر عصمت وی بر بهترین وجهی حمل باید کرد و هم و همت در کلام عرب بر معانی مختلف آمده

بمعنی

بمعنی عزم بر کاری کقوله تعالی اذ هم قوم ان یبسطوا الیکم ایدیهم و بمعنی خطور الشیء بالبال باشد و اگرچه عزم نبود چنانکه کفت
اذ همت طائفتان منکم ان تفشلا والله ولیهما و اکر این همت عزم بودی عزم بر معصیت بودی و خدای تعالی
ولی ایشان نباشد که او عازم معصیت بود و نه بینی که کسانی که این عزم کردند در حق ایشان چه کفت ومن
یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله وماواه جهنم وبئس المصیر و هم بمعنی اراده و
میل باشد چنانکه عرب کویند هذا الامر من همی و حسن بصری آیه را برین حمل کرد در حق یوسف و در حق
زلیخا بر عزم و حسن را ازین آیه سوال کردند کفت اما همها فکان اخبث الهم و اما همه فما طبع علیه الرجال من
شهوة النساء پس ازین معانی آنچه عزم نباشد در حق یوسف روا باشد و عزم روا نباشد مکر برین معنی که و هم
بها ای بضربها و دفعها عن نفسه او همت کرد بیوسف که در وی آویزد و یوسف همت کرد که ویرا دفع کند
و از خود باز دارد اکر کویند پس برین معنی تاویل لولا ان رای برهان ربه را چه فایده باشد و چون دفع او از
خویشتن طاعت باشد برهان از آن منع نکند کوییم ممتنع نباشد از آن که اکر یوسف او را بزدی و بعنف دفع
کردی اهل او یوسف را بکشتندی یا تهمت بر وی نهادندی بر دی زنا و او را زجمت کردی و کفتی او مرا بخود خواند چون
امتناع کردم مرا بزد خدای تعالی برهانی نمود که یوسف ازان امتناع کرد نشاید که این برهان آن باشد که او را آکاه
کرد از مشاهده فرشته و یا صورت یعقوب و ندای فرشته و مانند این برای آنکه اسباب الجا باشد و تکلیف
با الجا روا نباشد و اکر ملجا بودی ویرا در ان هیچ مدحی و ثوابی نبودی پس این برهان لطفی باشد که خدای تعالی
با وی کرد عند آن حال که ازان منصرف شد از آنچه خواست کرد از ضرب و دفع یا همتان و آن لطف که مکلف را
عند آن از قبایح امتناع کند آنست که ما آنرا عصمت میخوانیم و کفته اند که برهان ادله و حجج بود که خدای تعالی نصب
کرد او را بر تحریم زنا و آنکه فاعل او مستحق عقاب است برای آنکه آن نیز صارف باشد از فعل قبیح و روا بود که
رؤیة بمعنی علم بود کذلک لنصرف یعنی چنانکه این لطف کردیم و برهان نمودیم نیز الطاف کنیم و برهان نمائیم
تا سوء و فحشاء را ازو دفع کنیم و بکردانیم یعنی قتل را که بسبب ضرب و دفع حاصل شدی و تهمت وی بزنا چنانکه
کفته شد و کفته اند که سوء کمان بدست و فحشاء زناست آنکه حق تعالی براءة ساحت وی کواهی داد و کفت او از
بندکان خالص کرده ماست واستبقا الباب چون زلیخا یوسف را دران خانه کرد و درها ببست و در روی
می آویخت و یوسف خود را از وی در می کشید و امتناع می کرد در کوشه خانه بتی نهاده بود زلیخا جامه بر روی
آن بت افکند یوسف ع کفت چرا چنان کردی کفت او معبود منست شرم دارم از وی که بمشاهده وی معصیت
کنم یوسف کفت عجب از تو از جمادی که نشنود و نه بیند شرم داری و من از خدای که خالق و رازق منست شرم
ندارم و کفته اند که برهان این بود آنکه یوسف از دست او بجست و تا از دری از درهای خانه بیرون آمد زلیخا از
پس وی می شتافت چون بدر خانه رسید زلیخا بوی رسید در پیراهن وی آویخت یوسف پیراهن از وی
در کشید پیراهن یوسف دریده شد یوسف از خانه جست و زلیخا بر عقب وی چون نکاه کردند عزیز را که خواجه

یوسف بود بردر خانه یافتند زلیخا پیش دستی کرد بر سخن برای آنکه متهم بود برای آن حرکات و گفت ما جزاء خیت
جزا و مکافات آنکس که با اهل و خانهٔ تو بدی خواهد یعنی زنا الا آنکه او را بزندان باز دارند یا عذابی دردناک کنند او را
عبد الله عباس گفت مراد ضرب و تازیانه بود و این گفت که زلیخا کرد مثل است که گفته اند خذ اللص من قبل
أن یأخذک قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ
قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ
الصَّادِقِينَ یوسف ع گفت او مرا مطالبه کرد و در من آویخت و من خود را از وی دفع میکردم چون از پیش وی
بگریختم پیراهن من بدرید عزیز که شوهر زلیخا بود گفت ای یوسف شما هر دو مدعیانید تو بر دعوی خود گواهی داری
گفت بلی دارم سعید جبیر و ضحاک گفتند کودکی بود در گهواره یوسف ع گفت گواه من این کودک است عزیز گفت
چگونه گواهی دهد گفت او برای من گواهی دهد بنزدیک گهوارهٔ کودک شدند یوسف ع گفت ای کودک چنانکه دیدی
بگوی کودک بفرمان خدا بسخن آمد و بزبان فصیح گفت إن کان قمیصه اگر پیراهن یوسف از پیش دریده باشد
زن راست گو باشد و اگر از پس دریده باشد مرد راست گوی و زن دروغ میگوید فلما رأی قمیصه چون عزیز پیراهن
یوسف بدید از پس دریده بود زن را گفت این جمله کید و مکر شماست و مکر شما عظیمست در خبری آمده که یوسف ع
چون پادشاهی بوی افتاد و خدای تعالی وی را عمری داد و فرستاد با اهل ولایت و کرد جبرئیل بنزدیک وی
نشسته بود جوانی از در سرای وی در آمد چاکر بعضی از مطبخیان بود و جامهٔ شوخگن پوشیده و چیزی از آلت
مطبخ بدست گرفته و بگذشت جبرئیل گفت ای یوسف این جوان را می شناسی گفت نه گفت این کودک بود که
برای تو در گهواره گواهی داد یوسف ع گفت پس وی را بر ما حقی ثابت شده است بفرمود تا وی را بیاوردند و آن
جامه از وی برکندند و خلعتی گرانمایه در وی پوشانیدند و او را وزارت خود داد اشارت درین آنست که اگر
کودک نابالغ باضطرار گواهی داد بحق درجهٔ وزارت یافت چون بنده مومن هشتاد سال بر توحید و عدل باری
تعالی و شریعت او از قبایح گواهی دهد چه عجب باشد که در بهشت درجهٔ امارت و ولایت یابد و اگر کودکی برای
ساختن یوسف گواهی داد وزارت یافت چه عجب باشد که آنکس که با خدای بر نبوت و رسالت رسول گواهی
دهد مستحق وزارت باشد یُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ
الْخَاطِئِينَ وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا
لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ای یوسف اعراض کن ازین و درگذر و این سخن را پوشیده دار و ای زن گناه
تراست و تو گناهکاری استغفار کن و از خدای آمرزش خواه برای گناه خود که تو از جملهٔ گناهکارانی عجب از آن
جماعت بعد از چندین مدت که سه هزار سالست بخبری کم با پیش یوسف حواله می کنند و عزیز مصر که
حاضر بود و شاهد حال گناه را بیوسف حواله نکرد و بزلیخا کرد و قال نسوة فی المدینة گفتند زنانی که در شهر
بودند مفسران گفتند که ایشان زن ساقی ملک بودند و زن نانبای ملک و زن صاحب زندان و زن صاحب

فلما رأی قمیصه قد من دبر قال إنه من کیدکن إن کیدکن عظیم

قَدْ

دواب و ستور چنانکه عادت زنان باشد با مکر گفتند زن عزیز خزینه دار که قطفیر است و بعضی مفسران گفتند
که عزیز در کلام عرب ملک باشد تراود فتیها می خواهد زن عزیز که بفریبد و با خود راست گرداند غلام کنعانی
خود را بدرستی که بیان دل وی رسیده است بدوستی و محبت او و شغاف پرده دل باشد اهل آن روزگار
آن گناه را براعیل که زلیخا بود حواله کردند اگر اهل این روزگار بیوسف حواله کنند همانا که مستحق ملامت
نباشند انا لنریها بحقیقت که ما می بینیم و میدانیم که او یعنی زلیخا در ضلالتی هویدا و گمراهی روشنست که همگنان
می بینند و میدانند فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ
مِنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا
هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ چون راعیل که زن عزیز بود مکر ایشان و گفتار ایشان بشنود دعوتی
ساخت و کس فرستاد و ایشانرا حاضر کرد و زنان دیگر را تا چهل زن تمام شدند محمد بن اسحق گفت برای آن چنین
ایشانرا مکر خواند که ایشان بآن حدیث مکر و حیله کردند تا یوسف را ببینند از آنکه یوسف از خانه بیرون نیامدی
ایشان این سخن گفتند تا باشد که راعیل ایشانرا حاضر کرداند و او را با ایشان نماید اندیشهٔ زنان راست افتاد
او دعوتی بساخت و ایشانرا بخواند و بساخت برای ایشان مجلسی و در و بالشها بنهاد تا تکیه کنند و گفتند متکأ
ای طعاما یعنی برای ایشان طعامی بساخت عبد الله گفت این طعام ترنج بود عکرمه گفت چیزهای ساخته بود که
بکارد حاجت باشد خوردن آن و هر یکی را از ایشان کاردی بداد ایشان کارد بدست گرفتند و او یوسف را جامه
سفید پوشانید و او را گفت بدان در رو و گذر کن او بخانه در آمد و با ایشان بگذشت و برای آنش جامه سفید
پوشانید تا نگویند که او بجامه گرانمایه نکوست حسنی که بجامه بود حسن عاریتی باشد و گفتند ایشانرا در صفه نشاند
که بر آن صفه خانه بود و یوسف در آن خانه بود وی را گفت اخرج علیهن بیرون آی بر ایشان او بیرون آمد فلما رأینه چون
وی را بدیدند گفتند که زلیخا ایشانرا گفت که من این جوان را خواهم گفتن که بر شما گذری کند چون بر شما بگذرد هر یکی از شما
ازین ترنج که دارید پاره ببرید و بوی دهید چون وی را بدیدند وی بزرگ آمد در چشم ایشان ابن عباس گفت حیض ایشان
بدید آمد و الاکبار الحیض و برین تاویل معنی آن باشد که ایشانرا از سبب او حیض افتاد و از هیبت وی چون جمالی با
کمال بدیدند مدهوش و متحیر شدند دست خود را بجای ترنج می بریدند و از نظارهٔ جمال یوسف خبر الم درد
نداشتند وهب گفت از آن چهل زن نه بمردند و بعضی از ایشان جدا گردند و چون با خود آمدند دستهای خود را بریده
دیدند و از سر تعجب گفتند حاش لله آنکه از وی نفی بشریت کردند و گفتند این آدمی نیست که آدمی برین جمال و صورت
نباشد این نیست مگر فرشتهٔ بزرگوار و گفتند معنی حاش لله یعنی ما او را ازین کار که بر وی تهمت میکنند دور
می بینیم و بر کناره می بینیم از آنچه دور دیدیم از سیمای خیر و علامت رشد و عفت و صلاح خوانده اند بشری
یعنی چنین شخص خریده نباشد و بنده نتواند بودن قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ
عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُونًا مِنَ الصَّاغِرِينَ قَالَ رَبِّ السِّجْنُ

اَحَبُّ اِلَیَّ مِمّا یَدعونَنی اِلَیهِ وَاِلّا تَصرِف عَنّی کَیدَهُنَّ اَصبُ اِلَیهِنَّ وَاَکُن مِنَ الجاهِلینَ
فَاستَجابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنهُ کَیدَهُنَّ اِنَّهُ هُوَ السَّمیعُ العَلیمُ ثُمَّ بَدا لَهُم مِن بَعدِ ما
رَاَوُا الآیاتِ لَیَسجُنُنَّهُ حَتّی حینٍ زلیخا گفت آن زنان ملامت کننده را که تا یوسف را ندیده بودند زبان ملامت
دراز کرده بودند و چون او را بدیدند روی بملامت خود آوردند و بدانستند که ایشان بملامت اولیترند و زلیخا
دست یافت و عذرش روشن شد گفت این آن شخص است که شما مرا در حق وی ملامت میکردید انکه بر خویشتن
اقرار داد و گفت من او را مراودت کردم و مطالبه از نفس وی و خویشتن را نگاه داشت و امتناع کرد و عجب
از محیره زلیخا میگوید فاستعصم محیره میگویند فاستعصی زنان یوسف را گفتند چرا فرمان وی نکنی گفت فرمان
خدای رها نکنم عندان زلیخا گفت اگر آنچه منش میفرمایم نکند بزندانش باز دارند و از جمله ذلیلان و خواران
شود یوسف ع روی از ایشان بگردانید و با خدای تعالی مناجات کرد و گفت ای خداوند من و پروردگار
من زندان دوستتر دارم از آنچه ایشان مرا بآن میخوانند و این دلیل میکند بر انکه هر یکی از ایشان در وی طمع کرده
بودند و مراد باحب اخف و اسهل است یعنی زندان مرا آسانتر آید و مقام در زندان مرا خوشتر آید از اجابت
کردن ایشان و مراد دادن ایشان والا تصرف عنی و اگر کید ایشان را بنگردانی از من بالطاف خود و مرا با
خویشتن گذاری من میل کنم بایشان و از جمله جاهلان باشم یعنی اگر ممکن بود که لطف نکنی ارتکاب این معصیت
کنم فاستجاب له ربه خدای تعالی ویرا اجابت کرد و کید ایشان از وی صرف کرد و اگر چنانستی که مجبران گویند
نه دعا را اجابت بودی و نه کید مصروف بودی برای انکه آنچه معصیت بود از عزم بر قبیح و جلوه منهما
مجلس الحی این حاصل بود انه هو السمیع العلیم هر دستی که او شنواست اقوال ایشان را و عالمست باحوال ایشان ثم
بدا لهم پس چنان ظاهر ایشان را پس از انکه آیات و دلالات بدیدند و بدانستند که مجرم زلیخاست که یوسف را مجبوس
کنند تا باد در بن کار جهد تا ابهام کنند بر مردمان که گناه کار یوسفست و زلیخا بیگناه و آیات پیراهن دریده و گواهی
گواه زلیخاست وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجنَ فَتَیانِ قالَ اَحَدُهُما اِنّی اَرانی اَعصِرُ خَمرًا وَقالَ الآخَرُ اِنّی
اَرانی اَحمِلُ فَوقَ رَاسی خُبزًا تَاکُلُ الطَّیرُ مِنهُ نَبِّئنا بِتَاویلِهِ اِنّا نَریکَ مِنَ المُحسِنینَ چون این سخن
بگفتند یوسف را در زندان کردند سدی گفت حبس یوسف آن بود که زلیخا گفت شوهر خود را که این غلام کنعانی
مرا رسوا کرد در میان مردمان با مرا دستور بخش تا بیرون روم و عذر خود ظاهر گردانم یا او را محبوس کن
تا نه حدیث من کنند و نگویند که وی مرا با خود دعوت می کرد عزیز پیش ملک رفت و گفت مرا غلامیست از وی
گناهی در وجود آمده است بفرمای تا او را بزندان برند ملک بفرمود تا او را بزندان بردند و با او دو جوان را
بزندان بردند خوانسالار بود و دیگر شراب دار و سبب انکه جماعتی را از اهل مصر و رعایا از ملک برنجیدند
ایشان این مرد و را بفریفتند و مالهای بسیار دادند تا ایشان ملک را زهر دهند خوانسالار مال بستد
و زهر بستد و در طعام کرد و ساقی بستد و پشیمان شد و چون وقت طعام و شراب آمد خوانسالار گفت

از شراب مخور که زهر آلود است ملک خوانسالار را گفت که چنین است گفت دروغ میگوید او تر دروغ میگوید
ملک ساقی را گفت از شراب باز خور او شراب باز خورد او را گزند نکرد که در وزهر نبود صاحب طعام را گفت
این طعام بخور نخورد بهیمه بیاوردند و آن طعام باو دادند بخورد و در حال بمرد ملک بفرمود تا هر دو را بزندان کردند
یوسف ع در زندان تعبیر خواب کردی چه زندانیان با مراد برخاستندی هر یکی چند خواب مختلف دیده روی
بیوسف نهادندی و خوابها پرسیدندی و او تعبیر کردی خواستند که ویرا تجربه کنند خوانسالار گفت من در خواب
دیدمی که نان بر سر داشتمی و مرغان هوا نان از سر من میخوردندی شرابدار گفت من در خواب دیدمی که انگور
می افشردمی و بخداوند کار میدادمی این قول عبدالله مسعود است بعضی گفتند که ایشان این خواب دیدند اما یکی
از ایشان خواب دیگر برابر خود بست چون یوسف تعبیر کرد صاحب خوان گفت حاشا این خواب نیک من
دیده ام و خواب بد او یوسف ع گفت قضی الامر مجاهد گفت این دو غلام آمدند تا از وی خواب پرسند و او را
گفتند ای جوان تو سخت نیکوروی و بخرد و خیر جوانی و ما ترا دوست میداریم او گفت بخدای بر شما که مرا دوست
مدارید هر کس که مرا دوست داشت من از محبت او بلا دیدم عمه مرا دوست داشت و خواست تا مرا نزد خود
باز دارد دیگری از ابراهیم میراث مانده بود در میان من بست و من خفته و بیخبر از انکه مرا تهمت دزدی
کرد تا بآن تهمت مرا یکسال نزد خود باز گرفت و شرع ایشان چنان بود که چون کسی از کسی چیزی بدزدیدی یکسال
در خدمت مسروق منه بایستی کرد و پدر مرا دوست داشت در محنت برادران افتادم تا مرا بچاه انداختند
و مرا به بندگی بفروختند و زلیخا دوست داشت مرا محنت زندان افکند زنهار مرا دوست مدارید گفتند ما
دوست داریم و با تو الفت می باشد ما را انکه همه روز بیامدندی و حدیث وی شنیدندی و بر وی آفرین می
کردندی تا شبی در خواب دیدند آنچه حکایت کرد از ایشان بر دیگر روز بیامدند و پیش او بنشستند و گفتند
ایها العالم ما دوش هر یکی خوابی دیده ایم ساقی گفت من در خواب دیدم که سه خوشه انگور از رز باز کردم و در
کاس ملک افشردم تا باز خورد و خوانسالار گفت من در خواب دیدم که سه سبد نان بر سر نهاده بودم و
برای الوان های طعام بود و سباع الطیر و مرغان شکاری از سر من آن میخوردند ما را از تاویل این خواب خبر ده
که ما ترا از جمله محسنات می بینیم و میدانیم که تاویل و تعبیر خواب نکو میکوئی و با زندان نکوئی میکنی و یوسف تعهد
زندانیان و بیماران را معالجت کردی و جامه دریده ایشان بدوختی و ایشان را دلخوشی دادی و در خبر است که تو
در زندان شد اهل زندان از دل تنگ یافت ایشان را گفت خوش دل باشید و صبر کنید که خدای تعالی شما را برین مزد
دهد و فرج عاجل و ثواب آجل ایشان خوش دل و آسوده شدند و گفتند خدای بر تو رحمت کناد چه نیکوروی و نیکوخوی
و با آسایش جوانی فمن انت یا فتی ای جوان تو کیستی گفت انا یوسف بن یعقوب صفی الله بن اسحق ذبیح الله بن
ابراهیم خلیل الله عامل زندان گفت ای پیغمبرزاده والله که اگر من توانستمی ترا رها کردمی اکنون من در خدمت
و مراعات تو هیچ تقصیر نکنم قالَ لا یَاتیکُما طَعامٌ تُرزَقانِهِ اِلّا نَبَّاتُکُما بِتَاویلِهِ قَبلَ اَن یَاتِیَکُما ذلِکُما مِمّا

ترکت

عَلَّمَنِی رَبِّی اِنِّی تَرَکْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا یُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَهُمْ بِالْاٰخِرَةِ هُمْ کَافِرُونَ وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ اٰبَائِی اِبْرَاهِیمَ
وَاِسْحٰقَ وَیَعْقُوبَ مَا کَانَ لَنَا اَنْ نُشْرِکَ بِاللهِ مِنْ شَیْءٍ ذٰلِکَ مِنْ فَضْلِ اللهِ عَلَیْنَا وَعَلَی النَّاسِ
وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَشْکُرُونَ گفت نیاید بشما طعامی که روزی شما کنند و الا که من خبر دهم شمارا بتاویل آن
پیش از آنکه بشما آید این از جمله آنست که خدای مرا اموخته است گفته اند که یوسف این برای آن گفت که دانست که
آن خوابها که ایشان پرسیدند یکی را آنست و حق معبر آنست که چون خوابی پرسند که آن بد باشد از آن عدول
کند و تعبیر آن نگوید برای آنکه از رسول ع روایت کرده اند که گفت ان الرؤیا علی رجل طایر ما لم تعبر فاذا عبرت
وقعت وان الرؤیا جزء من ستة واربعین جزءا من النبوة فلا تقصصها الا علی ذی رای گفت خواب بر پای
مرغی پرنده باشد تا تعبیر نکرده باشند چون تعبیر کنند بیفتد و خواب جزویست از چهل و شش جزو از
پیغمبری خوابی که مبنی جز با خداوند رای مگو و برای آن آغاز از علم خود کرد تا ابهام نکند که او تعبیر آن خوابها
نمیداند گفت وقت را این تعبیر ناگفتنی است و شمارا نباید که وهم آید که من تاویل این خواب نمیدانم که هیچ
طعام بشما نیارند در خواب و بیشتر مفسران برآنند که در بیداری الا من شمارا خبر دهم بتاویل آن این چنین
گفت عادت آن ملک این بود که چون از زندانیان کسی را بخواست کشتن طعامی مخصوص فرستادی تا بخوردی
وانکه وی را الفرمودی بکشتن ابو علی گفت سبب این گفتار آن بود تا تقریر کند خود و علم و معجز و دلالت نبوت
باشان نماید و تقریر معرفة خدای و توحید او کند الاتری الی قوله ذلکما مما علمنی ربی این از آن جمله است و من
رها کردم و بگذاشته دین و طریقه قومی را که ایشان بخدای ایمان نیارند و بسرای بازپسین یعنی بقیامت کافرند
انگه کشف نسب و مذهب خود کرد و گفت من پس روی میکنم دین و ملت پدران خود را که ابراهیم و اسحق و یعقوبند
مارا نیست که هیچ چیز را انباز و شریک خدای کنیم این طریقه و روش ما از فضل خداست بر ما و بر جمله مردمان
ولیکن بیشترین ایشان شکر این نعمت نمیکنند اما فضل خدای بر ما از آنجاست که ما را پیغمبر کرد و بر مردمان
ما را بایشان فرستاد تا ایشان را دعوت کنیم با حق یَا صَاحِبَیِ السِّجْنِ ءَاَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَیْرٌ اَمِ اللهُ
الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ اِلَّا اَسْمَاءً سَمَّیْتُمُوهَا اَنْتُمْ وَاٰبَاؤُکُمْ مَا اَنْزَلَ اللهُ
بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ اِنِ الْحُکْمُ اِلَّا لِلّٰهِ اَمَرَ اَلَّا تَعْبُدُوا اِلَّا اِیَّاهُ ذٰلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ
النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ یوسف ع با ایشان تقریر توحید کرد و گفت ای دو رفیق زندان خدایان متفرق بهتر باشند
یا یک خدای قهر کننده و برای آن این سخن گفت که ایشان در زندان بتان مختلف می پرستیدند که در شکل و صورت
متفاوت بودند انگه تنبیه کرد بر فساد رای ایشان گفت شما نمی پرستید الا نامهایی را که شما نهاده اید و پدران
شما یعنی شما این بتان را آله میخوانید و اله آنست که مستحق عبادت بود و تا اصول نعم نکند مستحق عبادت نشود
و تا قادر نباشد بر آن شو انگرد و از وی صحیح نبود تا حی نباشد محالست که قادر باشد چون ایشان جماد اند نام آله
بر بتان جز نام بی معنی نبود اگر گویند چگونه گفت که شما نام می پرستید و ایشان مسمی می پرستیدند گوییم غرض

السماء

فیه

آلهة است یعنی چیزی که می پرستند که بر دار الهیة و استحقاق عبادت جز نام هیچ معنی نیست ما انزل الله بها من
سلطان و این نامها که پدران شما و برادران شما بر بتان نهاده اند نامهاییست که خدای تعالی بران حجتی نفرستاده است
حکم نیست مگر خدای را خدای فرمود که نپرستید مگر او را و او را پرستیدن و با وی شریک نکردن دین راست است
و طریق مستقیم ولیکن بیشترین نمیدانند از آنجا که نظر نمیکنند یَا صَاحِبَیِ السِّجْنِ اَمَّا اَحَدُکُمَا فَیَسْقِی رَبَّهُ خَمْرًا
وَاَمَّا الْاٰخَرُ فَیُصْلَبُ فَتَاْکُلُ الطَّیْرُ مِنْ رَاْسِهِ قُضِیَ الْاَمْرُ الَّذِی فِیهِ تَسْتَفْتِیَانِ وَقَالَ لِلَّذِی ظَنَّ
اَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْکُرْنِی عِنْدَ رَبِّکَ فَاَنْسٰیهُ الشَّیْطَانُ ذِکْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِی السِّجْنِ بِضْعَ سِنِینَ
یوسف ع چون بدان سخن مشغول گشت و از خواب ایشان در گذشت ایشان گفتند چون سوال ما و تعبیر خواب ما نگویی
گفت توقف کنید چون الحاح کردند گفت اما یکی از شما و آن ساقی ملک بود مطلب تاویل خواب او آنست که باز کار
خود رود و ملک را خمر دهد و آن سه خوشه انگور که دید تاویلش آنست که سه روز در زندان بماند و اما تعبیر
خواب که رسید دید در خواب نان که مسود و مرغان از آن میخوردند سه روز در زندان بماند پس از آن او را دار
کنند و مرغان مغز سر او بخورند ایشان چون این بشنیدند پشیمان شدند گفتند ما خواب چنین ندیده ایم ما بازی
تا زیباز ماییم یوسف گفت آن کار رفت و قضا کرده شد و حکم رانده آمد چون سه روز برآمد روز چهارم
کماشتگان ملک آمدند و ایشانرا از زندان بیرون بردند یوسف ع ساقی را گفت که خواب نیکو دیده بود و
دانست که وی نجات یابد اذکرنی عند ربک نزدیک خواجه خود مرا یاد کن و حدیث من بگوی و او را از حال
من خبر ده و آنکه مرا بظلم در حبس کرده اند درین حال جبرئیل آمد و دست یوسف گرفت و او را بگوشه برد از
زندان و پر بر زمین زد و زمین اول بشکافت و گفت فرو نگر تا چه مینی فرو نگرید گفت زمین دوم می بینم آن نیز
بشکافت گفت فرو نگر تا چه می بینی فرو نگرید سنگی دید عظیم گفت سنگ بزرگ می بینم جبرئیل پر بر آن سنگ زد
بشکافت و از میان آن سنگ کرمی بیرون آمد برگی سبز در دهان گرفته گفت خدایت سلام میرساند
و میگوید چه گمان بردی پنداشتی که ترا فراموش کردم بعزت من که هفت سال اینجا بمانی یوسف گفت خدای
از من راضی باشد گفت آری گفت اگر اینکه هفت است هفتاد باشد هیچ باک ندارم و در خبرست که چون
یوسف جبرئیل را دید در زندان گفت یا اخا المنذرین مالی اراک بین الخاطئین جبرئیل او را گفت یا طاهر الطاهرین
یقرء علیک رب العالمین ویقول اما استحییت منی اذ استغثت پس از یاد برد و فراموش کردانید شراب
دار را دیو که پیش ملک ذکر یوسف کند و حال وی او را یاد دهد پس بماند یوسف در زندان مقدار هفت سال
کلبی گفت پنج سال بود تا محبوس بود پس از آن هفت سال دیگر بماند وَقَالَ الْمَلِکُ اِنِّی اَرٰی سَبْعَ بَقَرَاتٍ
سِمَانٍ یَاْکُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَاُخَرَ یَابِسَاتٍ یَا اَیُّهَا الْمَلَاُ اَفْتُونِی
فِی رُؤْیَایَ اِنْ کُنْتُمْ لِلرُّؤْیَا تَعْبُرُونَ قَالُوا اَضْغَاثُ اَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَاْوِیلِ الْاَحْلَامِ بِعَالِمِینَ
وَقَالَ الَّذِی نَجَا مِنْهُمَا وَادَّکَرَ بَعْدَ اُمَّةٍ اَنَا اُنَبِّئُکُمْ بِتَاْوِیلِهِ فَاَرْسِلُونِ چون مدت محنت یوسف برآمد

حق تو سبب ساخت ملک در خواب دید هفت گاو لاغر هفت گاو فربه را بخوردند و هفت خوشه سبز دید که
هفت خوشه خشک گرد آن در آمد و آنرا نیست کرد ملک از خواب در آمد ترسیده و هوشمند کس فرستاد و سحره
و کهنه را حاضر گردانید و گفت انی اری من هفت گاو فربه دیدم در خواب که ایشانرا هفت گاو لاغر میخوردند
و هفت خوشه سبز دیدم و هفت دیگر خشک یا ایها الملا ای جماعت معروفان مرا فتوی دهید در خواب من اگر شما
تعبیر خواب میکنید ایشان گفتند این جواب که تو دیده خوابهای شوریده است و ما تاویل خوابهای شوریده ندانیم
درین حال ساقی را بیاد آمد که در زندان مردی هست که او علم تعبیر نیک داند و ذلک قوله و قال الذی نجا منهما
گفت آنکس که نجات یافت ازان دو جوان و حال آن بود که دیر او را بیاد آمد بعد از مدتی دراز که شما را خبر دهم تعبیر
و تاویل این خواب مرا بفرستید نزدیک آنکس که من میدانم که علم تعبیر خواب نزدیک ویست یُوسُفُ اَیُّهَا
الصِّدِّیقُ اَفْتِنَا فِی سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ یَاْکُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَاُخَرَ
یَابِسَاتٍ لَعَلِّی اَرْجِعُ اِلَی النَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَعْلَمُونَ قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِینَ دَاَبًا فَمَا حَصَدْتُمْ
فَذَرُوهُ فِی سُنْبُلِهِ اِلَّا قَلِیلًا مِمَّا تَاْکُلُونَ ثُمَّ یَاْتِی مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ سَبْعٌ شِدَادٌ یَاْکُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ
اِلَّا قَلِیلًا مِمَّا تُحْصِنُونَ ثُمَّ یَاْتِی مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ عَامٌ فِیهِ یُغَاثُ النَّاسُ وَفِیهِ یَعْصِرُونَ و راوی
چون بزندان رسید و یوسف را بدید گفت ای یوسف ای مرد راست گوی در آنچه گویی از تعبیر خواب افتنا مرا فتوی
ده در هفت گاو فربه که ایشانرا میخوردند هفت گاو لاغر و در هفت خوشه سبز و هفت دیگر خشک تا من باز گردم
و بنزدیک آن مردم روم و ایشانرا خبر دهم تا بدانند که یوسف گفت تعبیر این خواب آنست و تدبیر این کار آنک
درین هفت سال تخمی بکارید آنچه حاصل آید بدروید و در خوشه رها کنید تا بماند مگر اندکی که برای قوت بکار آید انگاه از پس
آن هفت سال قحط آید قحطی سخت که هرچه درین هفت سال نهاده باشید همه خرج شود و خورده آید مگر اندکی که
نگاه دارید آنرا انگه پس ازان سالی آید که در وی باران بارنده شود و مردم را فریاد ایشان رسند و در وی عصر کنند
و انگور افشرند برای آن فرمود که در خوشه رها کنید تا شپشه نخورد و در نغشد و شدة در وصف سالها کنایتست
از قحط و معنی یاکلن یفنین است یعنی بخورید این سالها و نیست کند آنچه نهاده باشند در سالهای پیشین
و مراد بعصر همه چیزیست که ازو شراب گیرند چون انگور و سیب و سیم و غیر آن و از ابن عباس روایه کرده اند که مراد
حلب است یعنی شیر بسیار دوشند وَقَالَ الْمَلِکُ ائْتُونِی بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ اِلَی رَبِّکَ
فَاسْئَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِی قَطَّعْنَ اَیْدِیَهُنَّ اِنَّ رَبِّی بِکَیْدِهِنَّ عَلِیمٌ قَالَ مَا خَطْبُکُنَّ اِذْ رَاوَدْتُنَّ
یُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلّٰهِ مَا عَلِمْنَا عَلَیْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَاَتُ الْعَزِیزِ الْاٰنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ
اَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَاِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِینَ چون مرد باز آمد و ملک را خبر داد بآنچه یوسف ع گفته بود گفت
این حدیث به پیغام راست نشاید او را پیش من آرید چون رسول پیش یوسف آمد و گفت ملک ترا میخواند اجابت
کن تا تعبیر این خواب چنانکه با من گفتی او را بگوی یوسف گفت باز گرد و پیش سید خود رو و بگوی تا آن زنان را حاضر

علیه

کنند و بپرسند از ایشان تا چه بود ایشانرا که دستهای خود می بریدند و این برای آن کرد تا ملک را و جز او را معلوم
گردد که او بی گناه است و بی جرمی ویرا حبس کرده بودند ابن عباس گفت اگر یوسف بیرون آمدی و
استکشاف نکردی ملک مر وقت که او را بدیدی با خویشتن گفتی این آن مردست که با زن عزیز خیانت
کرد رسول برگشت و با پیش ملک شد و گفت یوسف میگوید که من بیرون نیایم تا ترا معلوم نشود که مرا
بظلم و بی گناه باز داشته اند بفرمای تا آن زنانرا بیارند و بپرسند از ایشان تا چرا دست بریدند ملک کس
فرستاد و ایشانرا بخواند و گفت ما خطبکن حال شما و کار شما چیست و چگونه بود که او شما را مطالبه کرد
از نفس شما یا خود شما ویرا مطالبه کردید از نفس شما یا خود شما ویرا مطالبه کردی از نفس وی ایشان گفتند
حاش لله ما بر وی هیچ بدی و خیانت ندیدیم از وی جز خیر و صلاح ندانیم نزدیک آن حال زلیخا مقر آمد
و گفت اکنون حق ظاهر گشت و حقیقت حال پیدا گشت من او را بخود خواندم و از جمله صادقان و راستان
گویانست جرم ویرا نبود مرا بود ذٰلِکَ لِیَعْلَمَ اَنِّی لَمْ اَخُنْهُ بِالْغَیْبِ وَاَنَّ اللّٰهَ لَا یَهْدِی کَیْدَ الْخَائِنِینَ
وَمَا اُبَرِّئُ نَفْسِی اِنَّ النَّفْسَ لَاَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ اِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّی اِنَّ رَبِّی غَفُورٌ رَحِیمٌ وَقَالَ الْمَلِکُ
ائْتُونِی بِهِ اَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِی فَلَمَّا کَلَّمَهُ قَالَ اِنَّکَ الْیَوْمَ لَدَیْنَا مَکِینٌ اَمِینٌ استکشاف برای آن
کرد تا عزیز بداند که من در غیبت با وی خیانت نکردم در حق زلیخا و خدای تعالی خیانت کنندگان را هدایت
نکند و راه ننماید که خیانت ایشان برکار شود و پوشیده ماند انگه یوسف ع بر سبیل خشوع و کسر نفس خود
گفت من نفس خود را مبرا می نکنم که نفس مردم را ببدی فرماینده است و بعضی مفسران گفتند که این از سخن
زلیخاست یعنی تا یوسف بداند که من در غیبت او با او خیانت نکردم و چون مرا پرسیدند از حدیث وی
راست بگفتم و خدای خیانت نکند خائنانرا پس ای این خیانت نکردم با یوسف و خویشتن را مبرا نکنم
از بدی تا دیگران متهم نشوند بدرستی که نفس سخت فرماینده است ببدی و همه را میل ببدی باشد مگر آنرا که خدای
من نگاه دارد و رحمت کند و خدای تعالی آمرزنده و مهربانست چون ملک تجسس و تفحص کرد و براءة ساحت
ویرا معلوم شد گفت ویرا پیش من آرید تا ویرا خاص و خالص گردانم برای خود رسول پیش یوسف آمد تا
ویرا از زندان بیرون برد در خبرست که چون یوسف خواست که از زندان بیرون شود اهل زندان بر مفارقت
وی جزع کردند و بگریستند گفتند ما را بوجود تو اینجا راحت و آسایش بود اکنون که بروی ما چه کنیم دعا که این
گیریم یوسف ع ایشانرا دعا کرد و گفت اللهم اعطف علیهم قلوب الاخیار و لا تعم علیهم الاخبار بار خدایا دل
والیان و نیکان و مشفقان بریشان مشفق گردان و خبرها بر ایشان پوشیده مگردان چون بیرون آمد بر در زندان
بنوشت هذا قبر الاحیاء و بیت الاحزان و تجربة الاصدقاء و شماتة الاعداء این گور زندگانست و خانه
اندوههاست و تجربه دوستان و شماتت دشمنانست انگه بگرمابه شد و خویشتن را پاکیزه بشست
و خلعت ملک را پوشید چون بدر سرای ملک رسید بایستاد و گفت حسبی ربی من دنیای و آخرتی و حسبی

ربی من خلعة عن جاره وجل ثناؤه ولا اله غیره چون پیش ملک رفت گفت اللهم انی اسئلک بخیرک واعوذ
بک من شره وشر غیره چون چشمش بر ملک افتاد سلام کرد واورا تحیت گفت بزبان عرب ملک گفت
این چه زبانست گفت زبان عم اسمعیلست اگه در میان زبان بگردانید واورا بالعبرانی دعا کرد ملک
گفت این چه زبانست گفت زبان پدران منست و ملک هفتاد زبان دانست بهر زبان که
با یوسف سخن گفت جواب داد بدان لغت ملک متعجب فرو ماند ویوسف را از روز سی سال بود ملک در حال
او می نگریست وحداثت سن وغزارت علم او باند بماند وگفت این آنست که تاویل خواب من کرد وکس نه آنست
اگه ویرا گفت یا یوسف من میخواهم تا تاویل این خواب از زبان تو بشنوم یوسف گفت روا باشد گفت ای ملک
تو هفت گاو دیدی فربه نیکو سفید و روشن وی که رود نیل بشکافت واشان از انجا بر آمدند وپستانها پر از
شیر تو در ایشان می نگریدی واز حسن ایشان تعجب میکردی که نگاه کردی آب نیل بزمین فرو شد وزمین میدام
واز میان گل ولوش هفت گاو لاغر بر آمدند خاک رنگ شکمها باپس شده بی پستان وبی شیر دندان وپنجه
داشتند چون دندان وپنجه سگان وخرطومها داشتند چون خرطومهای سباع با آن گاوان دیگر بر آمیختند وایشان را
بدریدند وبخوردند واستخوانهای ایشان بشکستند ومغز استخوانهای ایشان بمکیدند وتو در ان می نگریدی ومتعجب
می بودی پس هفت خوشه گندم از زمین بر آمد سبز وهفت دیگر سیاه وخشک در یکجایگاه تو متعجب با خود میگفتی
این خوشهای گندم عجبست در یکجایگاه رسته هفت سبز سیراب وهفت سیاه خشک بی بر در میانه بادی
بر آمد وان خوشهای سیاه خشک را بران خوشهای سبز تر زد وآتش دران زد وآنرا بسوخت این آخر خوابست
اگه از خواب بر آمدی ترسیده ومدعور ملک از آن تعجب فرو ماند وگفت این گفت تو عجب تر از خواب منست
تا پنداری که این خواب تو دیدی وبخدای که هیچ خلل کردی وخطا نگفتی اکنون ای صدیق در کار چه رایست ترا
درین خواب که من دیده ام گفت مصلحت در آنست که بفرمائی تا گندم وجو چندانکه بدست آید بیارند و
بکارند وهرچه ترا در خزینه است همه خرج در تخم وعمارت زمین کن چه اضعاف آن بازیابی وچون بر آید و
برسد بفرمائی تا بدروند ودر خوشه رها کنند تا زیان نیاید وشپشه باو راه نیابد ودانه او قوت آدمیان باشد
وکاه او علف چهار پایان وازین طعام که حاصل آید خمسی برداری برای قوت سال وباقی در انبار نهند ودرین
هفت سال هم چنین کن چون این سالها برود هفت سال آید سالهای قحط وان قحط باطراف عالم رسد از اقصاء
عالم وجهان بیایند واز تو طعام خواهند وبخرند وانچه درین سالها نهاده باشی بحکم ومراد خود بفروشی واز انجا
خزینها نهی وگنجها که کس ندیده باشد ونشنیده ملک گفت باین کار که قیام کند واین که تواند کرد در حال
یوسف گفت اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم ای حاسب وکاتب من نویسنده ومحاسبم کتابت
وحساب نگاه دارم عبد الله عباس گفت رحم الله اخی یوسف اگر نگفتی که مرا عامل خزاین کن او را عامل
بوی دادی یوسف یکسال پیش وی میبود وباوی مجالست میکرد واز علم وادب او متعجب می بود یکروز

که من اولیترم که

یوسف را گفت مرا می باید که بهر نوعی با تو اختلاط کنم خرانست که مرا استنکاف می دارد که با تو طعام خورم
یوسف گفت مرا استنکاف کنم که پسر یعقوبم اسرائیل الله پسر اسحق ذبیح الله پسر ابراهیم خلیل الله گفت را
گفتی واز ان پس با وی مواکله ومشاربه کرد چون یکسال بر آمد ملک یوسف را بخواند وتاج بر سر وی نهاد
وشمشیر خاص خود حمایل وی کرد واورا بر تختی نشاند از زر مرصع بدر ویاقوت وکلاه از استبرق بالای آن
بر درازی سی گز وپهنای آن ده گز وسی بستر بر وافکنده بود وشست مفرشه واورا بر ان سریر نشاند و
ملوک وامرا در فرمان وی کرد وملک در خلوت نشست وپادشاهی بدست یوسف داد وکار مصر باوی گذاشت
وقطفیر را از ان عمل معزول کرد وعمل او نیز بیوسف داد وملک زلیخا را بیوسف داد چون یوسف نزدیک زلیخا شد
اورا گفت این بهتر است یا انچه تو مرا بان استدعا میکردی زلیخا گفت ای صدیق تو مرا بر ان ملامت
مکن که من زنی بودم جوان در نعمت وباجمال ومال وشوهر مرا شهوت بزنان نبود وپیرامن من کسی نبود وتو نیکوترین
اهل روزگار بودی من از محبت تو مبتلا شدم بامری که مانند این کس را نبود چون یوسف دست بوی باز نهاد
بدانست که راست گفت ویوسف را از وی دو فرزند آمد یکی افراهیم ودیگر منشا وملک مصر بر یوسف راست
شد ودر میان رعیت عدل آشکارا کرد وانیست قصه آیة وقال الملک ائتونی به ملک گفت این مردی را
که علمی چنین داند او را بمن آرید تا من اورا خاصه وخالصه خود کنم که او سزای آنست که اورا از دیدم
چه جای آنست که او در زندان با زندانیان عمر گزارد چون او بیامد وملک با وی سخن گفت واورا در سخن
بیازمود دانست که بیش از انست که گفته اند گفت ویرا که تو امروز نزدیک ما با مکانت ومنزلت وامانتی
قَالَ اجْعَلْنِی عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّی حَفِیظٌ عَلِیمٌ وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِیُوسُفَ فِی الْأَرْضِ یَتَبَوَّأُ
مِنْهَا حَیْثُ یَشَاءُ نُصِیبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَیْرٌ
لِلَّذِینَ آمَنُوا وَكَانُوا یَتَّقُونَ یوسف چون آن مکانت دید از ملک ولایت طلب کرد وگفت اجعلنی
علی خزائن الارض اگر گویند که شاید که وی از قبل ظالم واز دست وی ولایت خواهد گوییم ولایت ملک
مصر را بود وبحقیقت یوسف را بود هر که ممکن بود او که خواست حق خود خواست وازانکه حقی بود در وا بود ویرا
که بهر وجه که تواند توسل سازد واو از پادشاه آن خواست که قوام ملک بوی باشد وان خزانه است گفت
مرا بر سر خزانه زمین موکل کن وکار خزانه با من گذار که من نگاه دارم وضایع نگذارم که عالم بوجوه دخل
وخرج آن بعلم حاصل وبحفظ ضایع نگذارم اگه حق تعالی گفت که ما چنانکه یوسف را تمکین دادیم از انجا که ذکر
کرده شد تمکین دادیم ویرا در زمین تا جای گیرد از زمین انجا که خواهد ما برحمت خود رسانیم انرا که خواهیم ومزد
ومزد نیکوکاران ضایع نگردانیم وهر آینه مزد اخرت که ثوابست بهتر از ملک مصر است که یوسف دادیم
کسانی را که ایمان آوردند واز معاصی وگناه اجتناب نمودند وَجَاءَ إِخْوَةُ یُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَیْهِ
فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ قَالَ ائْتُونِی بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِیكُمْ أَلَا

تزون انی اوف الکیل وانا خیر المنزلین فان لم تاتونی به فلا کیل لکم عندی ولا تقربون
چون یوسف ع ممکن گشت و بر سبیل نیابت بر سریر ملک بنشست و تدبیر و ترتیب ملک و سیاست
میکرد تا سالهای خصب و فراخی بگذشت و سال جدب و قحط اغاز کرد شبی از شبها بفرمود تا برای ملک
در میانه شب طعام ساختند طباخان گفتند ملک عادت ندارد که درین وقت طعام خورد یوسف گفت
شما ندانید طعام بسازید همشب ملک از خواب در آمد و گفت طعامی بیارید هرچه باشد که مرا گرسنگی غالب شد
و سکینت الجوع الجوع یوسف ع بفرمود تا طعامهایی که ساخته بودند بیاوردند گفت این طعام کی ساخته شد
گفتند درین شب گفت چه دانستید که مرا طعام بایست خواهد بود گفتند ما را یوسف فرمود او را گفت تو
چه دانستی گفت من دانستم که امشب از اول سالهای قحطست و از اسباب قحط یکی آن بود که خدای تعالی
شهوت طعام بیشتر افریند من دانستم که ترا خلاف عادت در میان شب طعام باید بفرمودم تا بساختند
ملک متعجب فرو ماند از علم او در سر کاری چون یکسال قحط در آمد بارانی نیامد و نباتی نرست مردم دران سال بر
داشتند می آمدند و از یوسف میخریدند بزر و سیم سال اول بزر و سیم بفروخت بنرخی که مقرر بود و سال
دویم بحلی و جواهر و سال سیم بچهارپای و اسب و اشتر و گاو و گوسفند و سال چهارم ببنده و پرستار و
ممالیک و سال پنجم بضیاع و عقار و سال ششم هیچ نداشتند فرزندان را بیاوردند و بفروختند طعام
بستدند و سال هفتم خود را بیوسف فروختند و همه مردان و زنان بنده او شدند یوسف ع را ملکی حاصل
شد که کس را نبود و خزانه بنهاد که کس چنان ننهاده و کس ندیده بود ملک را گفت چگونه دیدی صنع خدای و نعمت
وی ملک گفت رای رای تست در خبرست که یوسف ع درین سالها طعام سیر نخوردی تا گرسنگان را
فراموش نکند و فرمود تا ملک را از نماز پیشین تا نماز پیشین دیگر طعام دادندی ملک گفت من گرسنه
می باشم چرا بر عادت دو بار طعام نمیفرمایی ملک را گفت تا تو نیز طعم گرسنگی بیابی و درویشان را فراموش
نکنی گفت نیکو رای دیدهء از آنگاه باز عادت شده است که ملوک هر روز یکبار خوان نهند و چون قحط عام
شد و بزمین کنعان رسید یعقوب ع و فرزندانش را رنجی عظیم رسید چون بشنیدند که در همه ولایت طعام
جای نمیتوان یافت مگر نزدیک عزیز پسران را گفت لابدست که شما را بمصر میباید رفتن و بضاعتی بردن
و پاره طعام آوردن ایشان را گسیل کرد و بنیامین را نزدیک خود باز گرفت که او غم یوسف بدان گساردی
و دران وقت ایشان بفلسطین بودند بعبور شام و بدوی بودند و چهارپای داشتند و یوسف ع منتظر میبود
مقدم ایشان را که ایشان چیزی که آلت شبانان بود بساختند از پشم و ترف و کلمی چند و پاره پنیر پشمینه
گرده بر گرفتند و روی بمصر نهادند تا برسیدند چنانکه گفت وجاء اخوة یوسف آمدند برادران یوسف در
پیش او شدند ایشان را بشناخت و ایشان او را نشناختند و نیز برای آنکه وی برادر کودکی رها کرده بود
چون بدیدند وی را پادشاهی دیدند بر سریر ملک جامهای پادشاهانه پوشیده و تاج مرصع بانواع جواهر

نهاده و طوق زرین در گردن کرده بعضی حکما گفتند برای آن بازنشناختند که معصیت کرده بودند و معصیت
فکرت را تاریک گرداند یوسف با ایشان سخن گفت ایشان بزبان عبرانی سخن گفتند گفت شما چه مردمانید گفتند
جماعتی شبانانیم ولایت ما را قحط رسیده است آمده ایم تا ما را طعامی فروشی یوسف گفت مبادا که شما جاسوس
باشید آمده که تا ملک من و راهها و دربندهای ولایت من نشان کنید گفتند لا والله ما جاسوس نیستیم ما فرزندان
یکدیگریم ما را پدریست پیرست که پیغمبریست از پیغمبران خدای که وی را یعقوب گویند گفت شما چند برادر بوده
گفتند دوازده گفت اکنون چند مانده اید گفتند یازده گفت آن یکی کجا شد گفتند روزی با ما بصحرا آمد آنجا هلاک شد
گفت آن دیگر کجا شد گفتند پدر ما آن برادر را از همه دوستر داشتی چون او غایب گشت این برادر را بجای
او از چشم فرو نگذارد یوسف گفت کیست که برای شما گواهی دهد که چنین است که شما میگویید گفتند ایها
الملک ما درین شهر غریبیم و کس ما را نشناسد یوسف گفت من این گواه راستی انم که شما آن برادر را بیارید
گفتند که ازین نوبت او را با خود بیاریم امیدست که خدای تعالی باز گفت فلما جهزهم چون ساز ایشان راست
کرد و طعام با ایشان بداد ایشان را گفت برادر که از پدر شماست بنزدیک من آرید تا من شما را نیکو
دارم و کیل طعام تمام بدهم نمی بینید که من کیل تمام میدهم و من بهترین فرودآرندگانم مهمان دارندگانم
پس اگر او را نیارید شما را بنزدیک من کیل نیست و طعام دادن پس نزدیک من میایید و گرد من
مگردید قالوا سنراود عنه اباه وانا لفاعلون وقال لفتیانه اجعلوا بضاعتهم فی رحالهم
لعلهم یعرفونها اذا انقلبوا الی اهلهم لعلهم یرجعون فلما رجعوا الی ابیهم قالوا
یا ابانا منع منا الکیل فارسل معنا اخانا نکتل وانا له لحافظون قال هل امنکم علیه
الا کما امنتکم علی اخیه من قبل فالله خیر حافظا وهو ارحم الراحمین ایشان یعنی برادران یوسف
جواب دادند و گفتند ما بکوشیم و چاره بسازیم تا وی را از پدر وی بخواهیم و آنچه توانیم در همین بجای آریم
بکنیم یوسف غلامان خود را گفت که ایشان آنچه آورده اند در میان بار ایشان کنید تا چون با خانه شوند ببینند
خود بشناسند ایشان را بباز آمدن واثقی قوی تر باشد که دانند که طعام رایگان داده اند ایشان را و نیز را
آنکه نباید که بعلت آنکه چیزی ندارند باز نیایند و گفته اند برای آنکه دانست که یعقوب آن بضاعت را
باز فرستد و ایشان را باید آوردن لعلهم یعرفونها گفت بضاعت در میان بار ایشان کنید تا باشد که
ایشان بشناسند آن را چون باز گردند و با خانه خود روند باشد که ایشان بسبب این باز گردند ایشان چون
بازگشتند و نزدیک پدر خود رفتند پدر ایشان را بپرسید و گفت چون بودید و احوال شما چگونه بود گفتند
ای پدر از نزدیک مردی می آییم که فضل و کرم او را وصف نتوان کرد و با ما انعام کرد که اگر یکی بودی از
فرزندان یعقوب همانا که بیش ازان نکردی یعقوب گفت برادرتان شمعون کجاست گفتند او را ملک مصر
بگرو دارد تا ما باز پس شویم و بنیامین را این نوبت با خود ببریم گفت او چه داند که شما را برادر هست

کفتند که ما کفتیم کفت چرا کفتید کفتند برای آنکه ما را بجاسوسی متهم کردند چون ما شرح حال خود کفتیم و از سعد
تا حدیث برادر کردیم کفت اکر راست میکویید درین نوبت دیکر او را با خود بیارید آنکه کفتند ای پدر برادر
ما را بفرست که ما را کیل منع کردند و کم دادند تا این کرت کیل تمام بیاریم و از هیچ چیز اندیشه مکن و مترس
که ما او را نکاه دارنده باشیم یعقوب ع کفت ای امین باشم از شما بر وی چنانکه امین بودم از شما بر یوسف
پس خدای بهترین حافظی و نیکوترین نکاه بانی است و او بخشاینده ترین بخشایندکانست یعنی دیرا نخوای
سپردم حق تعالی کفت یوسف را برادران سپردی ضایع کردند و بنیامین را بمن سپردی و من خدایم که آنچه بمن سپارند
ضایع نشود وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَٰذِهِ
بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا وَنَزْدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَٰلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ قَالَ
لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّىٰ تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ
قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ چون متاع و بار خود را بکشادند بضاعت خود را دیدند همچنان که در میان بار
بود که با ایشان رد کرده بودند کفتند ای پدر ما چه کوییم و چه خواهیم پس ازین که این مرد از کرم خود ما را
طعام بداده است و متاع ما با ما رد کرده است و این برای آن کفتند تا دل پدر نرم کردانند برای آنکه بنیامین
را با ایشان بفرستد ما نبغی چه چیز جوییم یعنی چیز دیکر نماند که کار ما بران موقوف باشد و ما از تو چیزی دیکر
نمیخواهیم جز آنکه برای این نوبت دیکر داریم ما را کفایتست یعنی این بضاعت که باز رد کرده اند سرمایه برای اهل
خود طعام آریم و برادر خود را بنیامین نکاه داریم و کیل یک اشتروار بیفزاییم نصیب او که کیل اندکست یعقوب
کفت هرکز نفرستم ویرا با شما تا آنکه مرا وثیقتی دهید از عهد و پیمان و سوکند خورید که او را باز دیک من
آورید مکر که واقعه افتد که همه را شامل باشد و جمله دران کرفتار باشید چون ایشان ویرا عهد و پیمان بدادند
و با وی عهدی خدای کردند که او را نکشند و ضایع نکذارند دیکر بار یعقوب بر سر آن خدای را کواه کرفت
و کفت ای خدای بر آنچه ما میکوییم کواه و حافظ است ابن عباس کفت این سوکند که بر سری ایشان را داد آن بود که
بکویند بحق محمد مصطفی که خیانت نکنیم ایشان بحق محمد سوکند خوردند که خیانت نکنند وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا
تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ
شَيْءٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ
أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا
وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ چون خواستند که بیرون آیند یعقوب ایشان را
وصیت کرد و کفت ای پسران من چون بمصر رسید همه یکبار بجمع بیکدروازه در مروید و از درهای پراکنده
در روید کفتند برای آن کفت که ایشان یازده برادر بودند نیکو روی و تمام بالا ترسید که چشم بد در ایشان رسد آنکه
کفت نه آنکه اکر خدای خواهد که شما را چیزی رساند که من کفتم شما را سود دارد و غنا کند حکم نیست جز خدای را

لی

من بر و توکل کردم و بر وی باید که توکل کنند توکل کنندکان ایشان چون بمصر رسیدند و مصر چهار دروازه
بود هر چهار در شدند چنانکه یعقوب فرموده بود ما کان یغنی نبود آن رفتن ایشان از چهار دروازه که سود دروازه چهار
کند از ایشان و باز دارد از خدای من شیء از هیچ چیز مکر حاجتی که در دل یعقوب بود که آن حاجت روا
و آن شفقت پدرانه بود بر فرزندان و اندیشه او از چشم بد آنکه یعقوب را وصف کرد بعلم و کفت عالم
بود بدانچه ما او را تعلیم کردیم و آموختیم و کفتند که او عامل بود بدانچه عالم بود یعنی بر علم کار کردی و لکن
بیشترین مردمان ندانند این حال وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ
فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ جَعَلَ السِّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ
أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ قَالُوا نَفْقِدُ
صُوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ چون فرزندان یعقوب بمصر رسیدند و
در نزدیک یوسف شدند کفتند ایها العزیز چنانکه فرمودی بکردیم و آن برادر که خواستی بیاوردیم کفت
نیکو کردید بفرمود تا ایشان را جای فرود آوردند و مهمانداری فرمود و بفرمود تا برای هر دو برادر خوانی
آوردند و در پیش ایشان بنهادند بنیامین تنها بماند کفت اکر برادر من یوسف بر جای بودی با من نشستی
و من تنها نبودمی این میکفت و میکریست یوسف ع کفت خواهی تا من برادر تو باشم کفت تو خود پادشاهی
و عزیز مصر و لکن مرا بجای او کس نباشد کفت برخیز و پیش من آی تا تو تنها باشی او را بر سریر برد و با خود
بنشاند چون شب درآمد و طعام بنهادند همچنین کرد و چون وقت خفتن بود برای هر دو برادر بستری بکستردند
بنیامین تنها بماند کفت تو بجامه من درآی و او را با خود بخوابانید و دیکر روز کفت ای فرزندان یعقوب
من شما را جفت می بینم و همه را با یکدیکر الف می بینم جز این مرد که تنهاست من او را با خود کرفتم تا پیش
من می باشد و ایشان را جای معین کرد و اجرا بفرمود و بنیامین را با خود کرفت چنانکه خدای خبر داد و
کفت فلما دخلوا چون پیش یوسف شدند یوسف برادر خود بنیامین را با خود کرفت و جای داد و چون بخلوت
بنشستند کفت نام تو چیست کفت بنیامین چه باشد کفت این المثکل مصیبت بسر رسید و کفت
پدر تو چرا چنین نام نهاد کفت چون مادرم بمرد و با جوار حق شد کفت مادرت که بود کفت راحیل بنت
لیان کفت هیچ فرزند داری کفت ده پسر دارم از ایشان یکی را بالعا نام است کفت این چه معنی دارد
و چرا او را این نام کفت برای آنکه مرا برادری بود یوسف نام او ناپدید شد تا پنداشتی در زمین فرو
شد و یکی را حیتم کفت این چه معنی دارد کفت آنکه کمان بردم که زنده است و دیکری را منیم نام نهادم برای
آنکه اکر ویرا ببینم خرمی من آنکه تمام کردد یوسف کفت خواهی تا من برادر تو باشم بدل برادرت کفت
ای عزیز چون تو برادر کرا باشد و لکن اکر تو برادر من شوی چکونه برادر من باشی ترا یعقوب و راحیل نزاده اند
یوسف چون این بشنید بکریست و برقع از روی دور کرد و کفت انی انا اخوک من برادر توام تو با ایشان

هیچ مگوی و پوشیده دار و هیچ اندوهگین مشو و باک مدار با آنچه ایشان کردند با تو و برادرت آنکه بفرمود تا ساز
ایشان بکردند و برگشان بساختند و برای هر برادری اشتروار گندم بفرمود آنکه بفرمود تا سقایه در رحل بنیامین
بنهادند سدی گفت بنیامین ازین حال خبر نداشت کعب گفت بعلم و آگاهی وی بود و آن چنان بود که یوسف
بنیامین را گفت انی انا اخوک من برادر توام بنیامین سخت خوش دل و شادمانه گشت و خدای را شکر کرد و یوسف
را گفت من هیچ وجه از تو مفارقت نکنم گفت پس چگونه باشد احوال پدر که او را تسلی از من بود و از تو بود
گفت فرج او نزدیکست گفت این میسر نشود الا بتهمتی که آن بر تو نکو باشد و آن دزدی باشد گفت همه
رنجی تحمل کنم تا از تو جدا نگردم گویند که چگونه روا باشد که او غم پدر بیفزاید با آنکه داند که تسلی پدر از
بنیامین است او را باز گیرد تا پدر رنجور شود گویند یوسف ع این بفرمان خدای کرد و از خویشتن نکرد و خدای
خواست که محنت یعقوب بنهایت رسد تا وا رسد چنانکه شاعر گفت   اذا الحادثات بلغن المدی
وکادت لهن تذوب المهج   وحل البلاء وبان العزاء   فعند التناهی یکون الفرج   گفته اند که سقایه کاسی
بود زرین جوهری گرانمایه در میان او ملک با آن آب خوردی چون عزیز شد برای عزت طعام و حرمت میاد
بان سقایه می پیمودند چون این سقایه را در رحل و بنگاه بنیامین پنهان کردند منادی ندا کرد در میان ایشان که
ای کاروان شما دزدانید ندای این منادی گفته اند که بی دستوری یوسف بود و منادی ایشان نشناخت
چون صاع برجای خود ندید گفت شما دزدانید که یوسف را از پدر بدزدیده اید ایشان چون این سخن بشنیدند
گفتند و حال آن بود که روی بایشان آورده بودند که چه گم کرده اید و چه میجویید گفتند صاع ملک نمی یابیم و هر کس
آنرا بیارد ما یک اشتروار گندم بوی دهیم و من پایندان آنم و گویند این مهتر کیالان بود قالوا تالله لقد علمتم ما
جئنا لنفسد فی الارض وما کنا سارقین قالوا فما جزاؤه من وجد فی رحله فهو جزاؤه
کذلک نجزی الظالمین فبدأ باوعیتهم قبل وعاء اخیه کذلک کدنا لیوسف ما کان
لیأخذ اخاه فی دین الملک الا ان یشاء الله نرفع درجات من نشاء وفوق کل ذی علم
علیم گفتند بخدای که شما دانید که ما بان نیامده ایم تا در زمین فساد کنیم یعنی راه زنیم و ما هرگز دزد نبوده ایم گفتند اگر
شما دروغ گویید پاداش این چه باشد یعنی اگر این درست شود و سقایه را شما گرفته باشید حکم آن چگونه بود ایشان
گفتند جزای این آنست که آنکس که این کرده باشد و سقایه در رحل وی یابند وی را بندگی گیرند ما همچنین جزا دهیم
ظالمان را یعنی دزدان را آنکه بفرمود تا بارهای ایشان بجستند و ابتدا ببارهای برادران وی کردند از بار
برادرش آنگه چون بوعای وی رسید از وعای وی بیرون آورد آن سقایه کذلک کدنا ما همچنین کید کردیم و تدبیر
ساختیم برای یوسف ابن عباس گفت صنعنا ربیع گفت الهمنا و این دلیل میکند که این بامر خدای بود ما کان لیأخذ
نبود که یوسف فرا گیرد برادر خود را بر عادت و دین ملک و عادت ملکان بود که دزد را بزنند و غرامت بستانند
الا ان یشاء الله یعنی نبود که فرا گیرد برادر را اگر مشیت خدای و ارادت وی و اعلام و هدایت وی ابن عباس گفت

ان کنتم کاذبین قالوا جزاؤه من وجد فی رحله فهو جزاؤه

که عادت

که عادت ملک آن بودی که دزد را تازیانه بزدی و دو ضعف آنچه برده بودی غرامت بستدی و گفته اند که عادت آن
که دوی برکشیدی و چشمها بسمار بدوختی پس کید خدای آن بود که بزبان برادران رفت که جزای دزد نزدیک ما
آن باشد که او را بندگی بصاحب متاع دهند و مراد یوسف این بود نرفع درجات من نشاء ما رفیع گردانیم
و بلند درجها و پایهای آنکس که خواهیم و از بالای هر عالمی عالمی هست که ازو عالمتر بود در خبرست که برادران
یوسف چون بمصر آمدند دهنهای چهارپایان ببستند تا زرع کسی نخورند چون حدیث صاع رفت گفتند ما کی روا
داریم این که میگویند قالوا ان یسرق فقد سرق اخ له من قبل فاسرها یوسف فی نفسه و
لم یبدها لهم قال انتم شر مکانا والله اعلم بما تصفون قالوا یا ایها العزیز ان له ابا شیخا کبیرا
فخذ احدنا مکانه انا نراک من المحسنین قال معاذ الله ان ناخذ الا من وجدنا متاعنا عنده   مَن
انا اذا لظالمون چون آن شخص گفت هر کس که این صاع را باز آرد من وی را اشترواری گندم دهم ایشان گفتند
معاذ الله که ما دزدی روا داریم و اینک بارهای ما پیش تست بجوی مرد ابتدا بوعاهای ایشان کرد و هرگاه
که باری بجستی و نیافتی استغفار کردی تا همه بجست و چیزی نیافت چون ببار بنیامین رسید رها کرد و گفت
بهر حال اینجا نباشد که او از همه دورست گفتند بارها مکنیم بنگر و ببین تا ترا برائت ساخت یا معلوم شود
چون بار او بگشاد صاع در بار او بود ایشان خجل شدند و روی در روی نهادند و گفتند با بنیامین این چیست که تو
کردی روی ما سیاه کردی و حرمت برداشتی این چه محنت است که ما را از پسران راحیل پیش آمد این صاع
چه برگرفتی بنیامین گفت لا بل انتم بلاء شما همیشه بلای پسران راحیل می باشید برادری را از من ببردید
و در بیابان هلاک کردید و اکنون میخواهید که مرا تهمت دزدی نهید گفتند آخر این صاع در بار تو چه میکند گفت آن
صاع در بار هم آنکس نهاد که درم و بضاعت شما در بار شما نهاد و شما از آن بیخبر بودید آنگه ایشان روی بیوسف
آوردند و گفتند ان یسرق اگر این بنیامین دزدی کرد او را برادری بود پیش ازین وی نیز دزدی کرده بود و آن
یوسف را خواستند وهب منبه گفت وی را عادت بود که چون خوان بنهادندی طعام برگرفتی و پنهان کردی
و برای سائلان بنهادی ضحاک و جماعتی دیگر گفتند اول محنت که یوسف را بود آن بود که مادرش فرمان یافت
و او کوچک بود یعقوب او را بخواهر خود دختر اسحق داد تا تربیت وی کند وی را بستد و میداشت و اسحق را کمری بود
که بمیراث فرزندان مهین ابراهیم داشتندی که بحکم آنکه این خواهر از مهین فرزندان بود کمر بر گرفت چون
یوسف بزرگ شد یعقوب خواهر را گفت یوسف را بمن ده گفت ندهم که من از وی نشکیبم یعقوب الحاح کرد
خواهرش گفت اگر لابدست رها کن تا یک دو روز دیگر اینجا باشد که وی را انس بینم وی را رها کرد شبی که یوسف
خفته بود بیامد و آن کمر بر میان وی ببست چون یعقوب آمد که یوسف را باز خواهد گفت آن کمر من دزدیده اند
و من طلب آن دل مشغولم یعقوب تنگ دل شد و آنرا در سرای بجست نیافت آنگه گفت هر که درین سرای اند
همه را برهنه باید شد یکیک را برهنه میکرد تا بیوسف رسید کمر بر میان او بود و از دین ابراهیم بود که دزد

را مینهٔ کی کیرند یعقوب گفت اکنون بر تو می باشد چندانکه تو خواهی وی را نزدیک خواهر را گرد چون یوسف این
سخن بشنید که ایشان گفتند از او در دل گرفت و اظهار نکرد و با خود گفت که شما بدترید که برادر خود را از پدر بدزدید
و در چاه افکندید و آنکه بفروختید تا یوسف چه چیز در نفس خود پنهان کرد این بود که گفتند که این کلمه که انتم شر مکانا
بعضی گفته اند آن حواله که ایشان کردند از سرقت بر یوسف والله اعلم و خدای عالمتر است بانچه شما وصف کردید
از حوالهٔ سرقت بمن و برادر من در خبر می آید که چون صاع پیش یوسف بردند گفته اند که این صاعی بود که او را
جام گیتی نمای گفتندی ایشان در وی نگریدندی و بوی کهانت کردندی یوسف در صاع نگریدی و انگشت بر وی
زد آوازی از وی بیرون آمد روی با برادران کرد و گفت میدانید که این صاع چه میگوید گفتند نه گفت میگوید
شما دوازده برادر بودید یکی را بردید و بفروختید بنیامین چون این بشنید برپای خاست و گفت ایها الملک
از بهر خدای ازین صاع بپرس که برادر من زنده هست یوسف عم صاع بزد و گفت میگوید که زنده است
و تو او را ببینی آنگه یوسف عم برپای خاست و وضو تازه کرد و باز آمد بنیامین گفت ایها الملک ازین
صاع بپرس تا او را در رحل من که نهاد گفت وی خشمگین است ازین پس هیچ نگوید روبیل گفت ایها الملک
دست از ما بدار و ما را رها کن و اگر نه نعره زنم که هیچ آبستن نماند و الا بچه بیفکند و موی بر اندام وی راست شد
و از پیراهن وی بیرون آمد و چون یکی از ایشان خشم گرفتی هم از نژاد کسی بر وی دست نهادی خشم وی ساکن
شدی یوسف عم پسر خود را گفت برو و دست بر روبیل نه کودک از پس پشت وی درآمد و دست بر وی
نهاد خشم او ساکن شد گفت از فرزندان یعقوب کسی اینجا هست یوسف گفت یعقوب که باشد گفت اسرائیل
بن ذبیح الله بن خلیل الله یوسف گفت اکنون شما بروید و برادر را اینجا رها کنید بحکم شرع شما ایشان گفتند ایها العزیز
ای عزیز این شهر او را پدری هست پیری بزرگوار است اگر هیچ ممکن هست یکی را از ما بجای او باز گیر ما ترا از
محسنان و نیکوکاران می بینیم با ما این احسان کن یوسف گفت معاذ الله پناه با خدای میدهیم که آنرا که
متاع ما نزدیک وی بود رها کنیم و آنرا که نزدیک وی نبوده باشد فرا گیریم اگر چنین کنیم از جملهٔ ظالمان باشیم
فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ
اللَّهِ وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ
لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ چون نا امید شدند از آنکه یوسف اجابت کند ایشان با جانبی شدند چنانکه در میان ایشان
کسی دیگر نبود بخلوه بنشستند و راز با یکدیگر سخن گفتند برادر مهین ایشان گفت و او روبیل بود و پسر خاله یوسف
بود و بسال از ایشان مهتر بود او بود که نگذاشت که یوسف را بکشند کلبی و وهب گفتند یهودا بود گفت نمی شما
نمیدانید که پدر بر شما عهدی گرفته است بخدا و سوگند داده و پیش ازین بودن تقصیر که کردید در حق یوسف
من ازین زمین فرا نشوم تا آنگه که دستوری دهد مرا پدر من یا خدای حکم کند برای من و او بهترین حاکمانست
گفتند که در میانه مشاورت ایشان گفتند که اگر جنگ باید تا برادر را باز ستانیم اختیار کنیم و اگرچه کشته شوم اینجا

دیگر باره

دیگر باره گفتند رنج پدر درین بیشتر باشد پس برین وجه معنی این باشد تا خدای حکم کند بباز گشتن و برادر را بگذاشتن یا بکار
زار کردن برادر را باز گرفتن ارْجِعُوا إِلَى أَبِيكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا
عَلِمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ
یکی از ایشان گفت چون حال چنین است باز گردید و با نزدیک پدر شوید و بگوئید که پسر تو دزدی کرد یعنی بنیامین
صاع ملک بدزدید ایشان باز گردیدند و حال با پدر گفتند پدر ایشان را گفت ایشان چه دانستند که دزد را ب
بندگی باید گرفت گفتند ما گفتیم و درین گفتن گواهی ندادیم مگر آنچه دانستیم که دزد را به بندگی باید گرفت و ما غیب
را ندانستیم ما این میدانیم که صاع از میان بار وی بیرون کردند مجاهد و قتاده گفتند که معنی این است که فرجوا
من مصر و رجعوا الى ابيهم ایشان از مصر بیرون شدند و نزدیک پدر رسیدند و پدر را خبر دادند قصه بنیامین و صاع
و آنچه رفته بود پدر گفت همانا نه چنین باشد ایشان گفتند ما گواهی از علم داریم و آنچه دیده ایم و شنیده میگوئیم
و ما غیب نمیدانیم و نمیدانیم که صاع وی برگرفت یا کسی دیگر در بار وی پنهان کرد آنگه گفتند اگر در این که ما
میگوئیم شک هست بپرس از اهل آن دیه که ما در آنجا بودیم یعنی اهل مصر و بپرس از اهل این کاروان که ما
با ایشان بودیم و ما راست میگوئیم در آنچه میگوئیم قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ
عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَفَى عَلَى يُوسُفَ وَ
ابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ
مِنَ الْهَالِكِينَ یعقوب عم ایشان را باور نداشت از آنچه با یوسف کرده بودند و دروغها گفته و خیانت ایشان ظاهر
شده گفت نه چنین است بلکه بیاراست و آسان کرد برای شما نفس شما کاری را که گمان آنست که شما از آن
و تدبیر و اندیشه شما بوده است و اگر نه وی چه دانست که دزد را برای دزدی می بندگی باید گرفتن و لیکن
من چه توانم کرد و چاره من چه باشد مگر صبری نیکو که در میان آن جزع نباشد آنگه اندیشه کرد و اندیشه صواب
آمد گفت محنت من بغایت رسید و چون بغایت رسید فرجی می آید امید هست که خدای تعالی همه را پیش من آورد
و برای این جمع گفت که یوسف را خواست و بنیامین را و روبیل را که وی نیز آنجا مقام کرده بود تا پدر وی چه فرماید
چنانکه گفت فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي وتولى عنهم یعنی یعقوب عم برگشت و روی از ایشان بگردانید و
گفت ای محنتا و اندوها که مراست بر مفارقت یوسف و چندان بگریست که چشمهای وی سپید گشت و روشنائی
زایل شد بعضی گفته اند که این کنایتست از طول انتظار چنانکه گویند از بس منتظر بودیم و چشم بر راه نهاده چشم
سپید شد فهو كظيم پس او همیشه خشمگین بود و خشم فرو میخورد و اظهار نمیکرد حسن بصری گفت میان آنکه یوسف از
پدر غایب شد تا آنروز که وی را دید هشتاد سال بود که درین هشتاد سال چشم وی از گریه خالی نبود و مژه چشم وی از
اشک خشک نشد فرزندان یعقوب عم عندان گفتند تالله تفتؤ بخدای که تو همیشه یوسف را یاد کنی از بیماری و رنج گداخته
و لاغر گردی یا از جملهٔ هالکان شوی قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

یا بنیّ اذهبوا فتحسّسوا من یوسف واخیه ولا تیأسوا من روح الله انه لا ییأس من
روح الله الا القوم الکافرون یعقوب ع چون سخن پسران شنید گفت مرا این با شما نیست و من از شما
با شما شکایت نمیکنم چه شکایت با شما شکوی الجریح الی العربان والرخم باشد شکایت با خدای میکنم و قصه اندوه
و رنج خود با وی میگویم گفته اند که سبب این آن بود که روزی همسایه نزدیک او شد و گفت ای یعقوب پس
شکسته و درهم فتاده ات می بینم و تو بدان سن نرسیده که چنین شوی گفت آنچه خدای مرا بدان مبتلا کرد از غم
یوسف مرا بدین حد رسانید خدای تع جبرئیل را فرستاد و گفت یا یعقوب تشکونی الی خلقی شکایت من
با خلقان میکنی گفت بار خدایا خطا کردم توبه کردم از آن پس هر که از وی پرسیدی که ترا چه شد گفتی انما اشکوا
بثّی وحزنی الی الله در خبرست که درین مدت یعقوب خانه ساخت و از آن بیت الاحزان نام کرد و در آنجا
رفت و با کس نگفت و نخورد و نیاسود در خبرست که روزی مردی یعقوب را گفت چشم تو را آفت چنین شد
گفت بگریه یوسف گفت پشتت چرا دوتا شد گفت بغم یوسف چنین شد گفت چنین چرا درهم فتاده و
ضعیف شده گفت بفراق یوسف خدای تع بدو وحی کرد که اتشکونی الی خلقی شکایت من با بندگان میکنی
بعزة وجلال من که این غم از تو کشف نکنم تا مرا نخوانی عند آن یعقوب ع گفت انما اشکوا بثی وحزنی الی الله خدای
تعالی وحی کرد و گفت بعزت من که اگر فرزندان تو مرده بودندی من ایشانرا زنده کردمی و با تو دادمی و سبب
این امتحان بود که روزی گوسفندی در سرای تو بکشتند درویشی آمد و چیزی خواست چیزی بدادندش و من
از همه خلقان پیغمبرانرا دوستر دارم پس اکنون درویشانرا طعامی بساز و درویشانرا بخوان تا بخورند
یعقوب ع طعامی بساخت و بفرمود تا منادی در شهر ندا کرد که هر که امروز روزه دارست باید که بخانه
یعقوب روزه گشاید جماعتی حاضر آمدند و طعام بخوردند خدای تعالی کشف آن محنت کرد وهب منبه و
سدی روایت کردند که چون یوسف ع در زندان بود جبرئیل نزدیک وی آمد و ویرا گفت ایها الصدیق مرا
شناسی گفت نه جز که روی نکو می بینم و بوی خوش می یابم گفت روح الامینم و رسول رب العالمینم یوسف
گفت چون آمدی باین جای گناهکاران و انت الطیب الاطیبین و رئیس المقربین و رسول رب العالمین
جبرئیل گفت ای یوسف تو دانی که خدای تع بشما زمین را پاک کند و مران زمین که شما در آنجا باشید بهترین
زمینها باشد و خدای تع این زندان و پیرامن او پاک بکرد بحضور تو اندر وی ای سید پاکیزگان و رئیس صالحان
و مخلصان یوسف گفت ای جبرئیل چگونه مرا نام صدیقان نخوانی و از جمله پاکان و مخلصان می شماری و من در
جای گناهکاران گرفتارم و بتهمت مفسدان در زندانم گفت برای آنکه تو مخالفت هوای نفس کردی و فرمان آنکه ترا
با معصیت خواند نبردی برای نام تو در صدیقان نوشتند و ترا از جمله مخلصان شمردند و درجه پدرانت ارزانی
داشتند گفت ای روح الامین خبر یعقوب چه داری گفت خدای او را صبری نکو داد در مفارقت تو و او را
ابتلا کرده است بحزن و اندوه تو گفت ای جبرئیل چه مزدست ویرا گفت مزد صد شهید گفت مرا ملاقات خواهد

حزن و اندوه وی چه قدرست گفت
هفتاد چندان مادری را باشد که فرزندش
بمیرد گفت ای جبرئیل مه

بود گفت آری یوسف گفت پس ازین باک ندارم هر چه بمن رسد قال انما اشکوا بثی وحزنی یعقوب گفت که من گله
میکنم از غمی و اندوهی که مراست با خدای حسن گفت بثی ای حاجتی واعلم و میدانم از خدا آنچه شما نمیدانید
میدانم که خواب یوسف درستست و لابد باید که من و شما او را سجده کنیم و بعضی گفته اند و من میدانم که
وی زنده است تا از کجا دانست گفته اند که خدای ویرا اعلام کرد و گفته که ملک الموت را در خواب دید گفت
جان یوسف برداشتی گفت لا والله و هو فی الاحیاء و رزق میاید و بر یعقوب سلام کرد گفت تو آنی
که میوه دل و راحت جان و روشنای چشم مرا نخوری گفت لا والله گوشت پیغمبران و فرزندان ایشان بر ما حرامست
گفتار یعقوب ع که انما اشکوا بثی وحزنی جزعی نیست که از آن نهی کرده اند بلکه منهی نوحه کردن و جامه دریدن
و روی خراشیدنست و آنکه بزبان چیزی گوید که در شرع روا نباشد منهی باشد و از پیغمبر رسول ص گفت
چون پسرش ابراهیم بجوار رحمت ایزدی پیوست او می گریست و میگفت العین تدمع والقلب یخشع ولا
اقول ما یسخط الرب و ایضا صبر بر مصیبت و پنهان داشتن حزن از جمله مندوباتست پیغمبران
بسیار رها کنند و بسیاری بجای آرد و بر ایشان ذمی و عتابی نبود و آنکه یعقوب ع پسرانرا گفت ای پسران من
بروید و خبر یوسف و برادرش بجوئید و تفحص کنید و از رحمت خدای ناامید مباشید چه از رحمت نومید
نشوند مگر کافران و این دلیل کند بر آنکه فاسق از رحمت خدا مایوس نباشد فلما دخلوا علیه قالوا یا
ایها العزیز مسنا واهلنا الضر وجئنا ببضاعة مزجاة فاوف لنا الکیل وتصدق
علینا ان الله یجزی المتصدقین قال هل علمتم ما فعلتم بیوسف واخیه اذ انتم جاهلون
قالوا ائنک لانت یوسف وهذا اخی قد من الله علینا انه من یتق ویصبر فان الله لا
یضیع اجر المحسنین چون سفر کردند و روی بمصر نهادند و نزدیک یوسف رسیدند یوسف را خطاب کردند
که ای عزیز مصر ما را و اهل ما را سختی و محنت و درویشی و قحط رسیده است پیش تو آمدیم و بضاعتی اندک
آوردیم که بدست هر کس که دهند از آن اپندارد و از خود دور گرداند عبدالله عباس و سعید جبیر گفتند درم
بود که کس از ایشان نستدی حسن بصری گفت ما ستینه بود و از آنچه بدویان و شبانانرا باشد از روغن
گاو و پشم و موی و آن در حسب آنچه دیگران بدان طعام میخریدند چون ناچیزی بود گفتند بضاعتی ناچیزست
تو نظری برین مدار ما را کیل تمام بده چنانکه پیش ازین میدادی و صدقه کن بر ما که خدای تع مکافات کند
صدقه دهندگان را حق سبحانه و تع درین آیت بندگان خود را شرط ادب آموخته است در حاجت خواستن چون
حاجتی خواهی اول مدح و ثنا باید گفت چنانکه ایشان گفتند یا ایها العزیز دوم شرح حال و ضعف خود باید گفت
مسنا واهلنا الضر سیم آنچه کرده باشی از طاعت و خیر آن را اندک شمردن و مذمت کردن وجئنا ببضاعة مزجاة
آنکه حاجت از کریمان لایق کرم ایشان باشد باید خواست فاوف لنا الکیل و آنکه آنچه داده شود از سر
تفضل باید دانست نه بر استحقاق وتصدق علینا گفته اند که مراد اینست که بما کمتر از آنچه بغیری میدهی

قال انا یوسف

ده وگفته اند که صدقه کن بر ما یا آنکه برادر ما را بنیامین با ما ده وگفتند ان الله یجزیک برای آنکه ندانستند که وی مومن است
چون ایشان ازین نوع سخن گفتند دل یوسف بر ایشان نرم گشت خواست که خود را بر برادران اظهار کند ایشان را
گفت هل علمتم هیچ دانید شما که چه کرده اید با یوسف و برادرش در وقتی که جاهل و نادان بودید آنچه میکردید
نیندانستید و کودک و جوان بودید کلبی گفت سبب اظهار یوسف آن بود که یوسف ایشان را گفت که مالک بن ذعر
گفت من در فلان سال غلامی یافتم در چاهی بدین صفت و او را بچند درم از قومش بخریدم ایشان گفتند ایها الملک
این غلام را ما فروختیم یوسف ازین بخشم آمد و گفت ایشان را ببرید و گردن بزنید یهودا گفت ایها الملک یعقوب را
فرزندی بود نام او یوسف از وی غایب شد امروز چند سالست که از گریه نابینا شد و دست در بیت الاحزان
شده است با کس نگوید وکسی با وی نگوید از فراق یک فرزند چنین است چگونه باشد چون خبر قتل ده فرزند بشنود
اگر گفتند ایها الملک اگر لابد ما را بخواهی کشت این متاع ما را پیش پدر ما فرست که او فلان جایگاهست
و سخت درویش و محتاج و مختل الحال است یوسف چون این سخن بشنید دلش نرم گشت و ایشان را گفت هل
علمتم ما فعلتم بیوسف واخیه وگفته اند که چون یوسف بنیامین را باز گرفت و برادران پیش پدر شدند او بحال
رنجور گشت چون خواستند که باز گردند یعقوب نامه نوشت که من یعقوب اسرائیل الله بن اسحق ذبیح الله بن
ابراهیم خلیل الله ام بدان ای ملک که ما اهل بیتیم که همواره بلا بر ما موکل بوده است جد ما ابراهیم را بر دو
دست و پای ببست و با تش انداخت خدای تعالی آتش را بر وی سرد و با سلامت گردانید و پدر مرا دست و
پای ببستند تا برای خدای قربان کنند و کارد بر گلوی او نهادند خدای تعالی او را فدا کرد ببخشید و مرا فرزندی بود
از همه جهان نیکوتر و از همه فرزندان نزدیک من دوست تر برادران او را از پیش من ببردند بامداد و نماز شام
آمدند و پیراهن خون آلود پیش من آوردند و گفتند او را گرگ بخورد و من در محنت او مانده ام و بر وی چندان بگریستم
که چشمهای من خلل یافت و او را برادری از مادر وی بود من او را پیش خود باز گرفته بودم و غم آن فرزند با او
می گساردم هم برادران او را از پیش من ببردند و باز آمدند و گفتند که او دزدی کرد و تو او را از من باز
گرفتی و ما اهل بیتیم که در میان ما دزد نباشد اگر این فرزند مرا با من فرستی و اگر نه من ترا دعا کنم که بهفتم بطن
تو برسد یوسف ع چون این بخواند خویشتن را نگاه نتوانست داشت بگریست و عند آن خود را آشکارا کرد
و بعضی دیگر گفتند که چون یوسف بنیامین را گفت هیچ فرزند داری گفت سه پسر دارم گفت چه نام کرده ای ایشان را
گفت فرزند مهین را یوسف نام کردم گفت چرا گفت برای آنکه مرا برادری بود یوسف نام برادران وی را ببردند و هلاک
کردند از دوستی وی فرزند را یوسف نام کردم و دیگر را گرگ نام کردم گفت چرا گفت برای آنکه حواله کردند
که او را گرگ خورد و سیم را خون نام کردم گفت چرا گفت برای آنکه پیراهن خون آلود آوردند و حواله آن خون
بگرگ کردند یوسف عند آن حال گفت اگر دگر باره ایشان باز آیند من پیش ازین ایشان را در بند ندارم خبر که خویشتن
اظهار کنم چون برادران باز آمدند ایشان را گفت هل علمتم هیچ میدانید که شما با یوسف و برادر او چه کردید چون جاهل

بودید و نمیدانستید که کار وی بکجا رسد یعنی یوسف را از پیش پدر بیاوردید و در چاه افکندید و آنگه وی را
از چاه برآوردید و وی را بغلامی بچند درم ناسره بفروختید و چون صاع در بار برادرش بنیامین یافتید
زبان دراز کردید و او را و مادرش را دشنام دادید وگفتید ای بنی راحیل بار از شما چند محنت خواهد بود
گفت چون یوسف این سخن بگفت برقع از روی برگرفت ایشان در وی نگریستند و وی را نشناختند بعضی دیگر گفتند
چون یوسف ع بخندیدی از برق دندانهای وی نور پیدا شدی این بگفت و باز خندید و وی را بدان بشناختند و
گفته اند که یوسف در سر علامتی داشت که آن علامت با پدر و اجداد او را بود وی تاج از سر برداشت در
نگریستند آن علامت بدیدند وی را گفتند ائنك لانت یوسف تو یوسفی گفت آری من یوسفم و این برادر
بنیامین خدای بر ما منت نهاد با آنکه جمع کرد میان ما بعد از آنکه شما تفریق کردید انه من یتق ویصبر
هر کسی در حقیقت که هر که او متقی باشد از معاصی پرهیزد و واجبات بگزارد و از محرمات حذر کند او
از جمله نیکوکاران باشد و خدای تعالی مزد نیکوکاران ضایع نگذارد قالوا تالله لقد آثرك الله علینا و
ان كنا لخاطئين قال لا تثريب عليكم اليوم يغفر الله لكم وهو ارحم الراحمين اذهبوا
بقميصي هذا فالقوه على وجه ابي يات بصيرا واتوني باهلكم اجمعين ایشان چون این
حال دیدند از دست در افتادند و گفتند بخدای که ترا اختیار کرد بر ما با نواع خصال خیر از علم و عقل و فضل و
حلم و تقوی و زهد و ما مخطی و گناه کار بودیم لاجرم خدای تعالی ترا برگزید و عزیز گردانید و ما را ذلیل و خوار
کرد یوسف ع حلم خود را کار بست از سر توبیخ و سرزنش ایشان در گذشت و گفت بر شما هیچ سرزنشی
و ملامتی نیست خدای شما را بیامرزاد و بر شما رحمت کناد و او رحمت کننده ترین رحمت کنندگانست
از ابن عباس روایت کرده اند که او گفت روز فتح مکه رسول خدا حلقه در خانه بدست گرفت و مردم مکه
پناه با خانه داده بودند وگفت الحمد لله الذی صدق وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده ای اهل
مکه که مرا برنجانیدی و تکذیب من کردی و از زاد و بوم خودم بیرون کردی چه گمان می برید من که با شما چه خواهم
کرد گفتند گمان خیر میبریم تو که برادر کریمی و پسر برادر کریمی و امروز قادری و مالکی دست قدرت تراست رسول ع
گفت من امروز همان خواهم کرد که برادرم یوسف کرد و گفت لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم سدی گفت
یوسف ع خویشتن را بر ایشان اظهار کرد اول سخن وی این بود که پدرم چونست گفتند چشمهاش رفته است
پیراهن از تن برکشید وگفت اذهبوا بقمیصی هذا این پیراهن من ببرید و بر روی پدرم افکنید تا بینا گردد ضحاک
گفت آن پیرهن از بهشت بود مجاهد گفت وی دانست که پیراهن چشم رفته باز دهد ولیکن آن پیراهن جبرئیل ع
برای ابراهیم از بهشت آورد چون وی را با تش انداختند ابراهیم آن را بمیراث با سحق داد و اسحق بیعقوب
و یعقوب در میان تعویذ نهاد و بر گردن یوسف بست چون برادران وی را برهنه کردند و بچاه افکندند جبرئیل
آمد و آن تعویذ را بشکافت و پیراهن را در وی پوشانید چون یوسف خواست که پدر را بشارت دهد جبرئیل ع

فراق تو مست شد گفت چشم را چه کردی گفت از گریه تباه شد گفت ملک نماند و مال نماند و جمال نماند آن معنی که بی
از محبت هیچ مانده است گفت هر روز که بر می آید زیادت تر میشود آنگه گفت سبحان من جعل العبید ملوکا
بطاعته وجعل الملوک عبادا بمعصیته پاک آن خدایی که بطاعت بندگان را پادشاه گرداند و بمعصیت پادشاهان را
بنده گرداند آنگه دعا کرد تا چشم و جمال و جوانی با وی داد و او را در نکاح خود آورد دوازده پسر آمد یوسف را
فلما دخلوا علی یوسف آوی الیه ابویه وقال ادخلوا مصر ان شاء الله آمنین ورفع
ابویه علی العرش وخروا له سجدا وقال یا ابت هذا تاویل رؤیای من قبل قد
جعلها ربی حقا وقد احسن بی اذ اخرجنی من السجن وجاء بکم من البدو من بعد
ان نزغ الشیطان بینی وبین اخوتی ان ربی لطیف لما یشاء انه هو العلیم الحکیم چون ایشان
در پیش یوسف شدند یوسف مادر و پدر خود را نزدیک خود جای داد و مراد بمادر خاله است چه مادرش
در آن وقت بر جای نبود و عرب خاله را مادر خوانند چنانکه عم را پدر خوانند وقال ادخلوا و گفت ایشان را که در مصر در آیید
با امن و ایمنی ان شاء الله که از هیچکس بیم و خوف نباشد شما را ابن عباس ازین برای آن گفت که پیش از آن
ملوک مصر خایف بودندی در مصر نیارستندی شدن الا بجواز و این سخن آن وقت گفت که باستقبال رفته
بود و پدر را دیده چون در مصر رفتند و یوسف بر سر ملک بنشست پدر و مادر خود را یعنی خاله با خود بر سریر
نشاند حسن بصری گفت خدای تعالی مادرش راحیل را زنده کرد تا یوسف را سجده کرد تصدیقا للرؤیا
و گفته اند که سر بر بمیدان برده بودند و جمله اهل مصر از مردان و زنان حاضر بودند چون ایشان بر سریر نشستند
جمله زنان و مردان اهل مصر پیش او بسجده شدند چنانکه گفت وخروا له سجدا یوسف ع گفت ای پدر
من این تاویل خواب منست که من دیده ام پیش ازین خدای تعالی بدرست کرد یعقوب ع گفت یا یوسف
ایشان که اند که ترا سجده کردند گفت همه بندگان و پرستاران من اند همه را بخریده ام در ایام قحط امروز
از کرامت دیدار تو همه را آزاد کردم در خبرست که جبرئیل ع این قصه با رسول میگفت رسول را عجب آمد
از کرم یوسف جبرئیل برفت و باز آمد گفت خدایت سلام میکند و میگوید عجب میداری بعزت من که فردای
قیامت چندانی شفاعت دهم ترا که تو گویی حسبی حسبی گفته اند که این سجده خدای را بود و یوسف جهة بود چو
القبله و بعضی دیگر گفته اند این سجده تعظیم بود نه سجده عبادت چون سجده فرشتگان آدم را و گفته اند که در عهد
ایشان ملوک را بر وجه تحیت سجده کردندی وقد احسن بی خدای با من احسان و نیکویی کرد چون مرا از زندان
بیرون آورد در خبرست که چون یعقوب یوسف را بدید گفت ای یوسف بگوی که برادران با تو چه کردند گفت
پدر از من چه پرسی که برادران با تو چه کردند از من آن پرس که خدای با من چه کرد گفت وقد احسن
بی اذ اخرجنی من السجن وجاء بکم من البدو با من نیکویی کرد که مرا از زندان بیرون آورد و شما را از بیابان بیک
من آورد یوسف ع ذکر زندان کرد ذکر چاه نکرد و نگفت اذ اخرجنی من الجب تا تغیر برادران نباشد پس از آنکه

ایشان

ایشان را عفو کرده بود من بعد ان نزغ الشیطان پس از آنکه شیطان میان من و برادران من وحشت افکند
و دوستی تباه کرد ما را خدای بیکدیگر رسانید بدرستی که خدای لطیف و نیکوکار است هر آن چیز را که
خواهد لطف وی بود که فراق ما بوصال مبدل گشت اوست دانا درست کار و راست گفتار که هر چه
گوید و کند محض حکمت باشد رب قد آتیتنی من الملک وعلمتنی من تاویل الاحادیث فاطر
السموات والارض انت ولیی فی الدنیا والآخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین کلبی گفت
مدت غیبت یوسف بیست و دو سال بود سلمان فارسی گفت چهل سال بود حسن بصری گفت هشتاد سال
بود و عمر یوسف صد و بیست سال بود و او را از زلیخا فرزند بود دو پسر افراییم و میشا و یک دختر نام او
رحمة که زن ایوب پیغمبر بود وهب گفت یعقوب با فرزندان و خویشان که در مصر آمدند هشتاد و دو کس بودند
و آنگه که از مصر بیرون شدند ششصد هزار و پانصد و هشتاد و اند مرد مقاتل بودند و باقی زنان و بیماران
هزار هزار و دویست هزار بودند و یعقوب بمصر فرمان یافت و یوسف را وصیت کرده بود که مرا نزدیک
پدرم ابراسحق بشام و اجداد دفن کن سعید جبیر گفت یعقوب ع را در تابوتی نهادند از ساج و بیت المقدس فرستادند
همان روز برادرش عیص فرمان یافته بود هر دو را در یک گور نهادند و هر دو بهم زاده بودند و عمرشان
صد و چهل و هفت سال بود چون خدای تعالی یوسف را آنچه مراد و آرزو بود بداد ملک و نعمت دنیا برو تمام کرد
دانست که با وی نخواهد ماند تمنای بهشت کرد و مرگ آرزو خواست گفت رب ای خدای من مرا ملک
و پادشاهی بدادی و ازان و ازان بهره تمام کرامت کردی و مرا تاویل و تعبیر خواب بیاموختی ای آفریننده
آسمانها و زمین تو خداوند منی و ولی و اولی تری در دنیا و آخرت توفنی مسلما جان من بر مسلمانی بردار یعنی لطفی
که کرده ای آزاد ام و باقی گردان و توفیق طاعت و انقیاد بخش و مرا بصالحان و نیکو مردان برسان یعنی مرا
با پدران من حشر کن و بدرجه ایشان برسان خدای تعالی او را بمصر وفات داد و او را در رود نیل دفن کردند در
صندوقی از رخام و سبب آن بود که چون وی را وفات رسید اهل مصر با یکدیگر مخالفه کردند هر یکی میگفت او را
بمحلت خود دفن کنیم تا کار برانجا رسانیدند که او را در رود نیل دفن کنند تا آب بر وی میرود و بهر جا که میرسد
برکت و خیر یوسف میرساند بان محله و آنجا که آب بوی میرسد ذلک من انباء الغیب نوحیه الیک
وما کنت لدیهم اذ اجمعوا امرهم وهم یمکرون وما اکثر الناس ولو حرصت بمؤمنین
وما تسئلهم علیه من اجر ان هو الا ذکر للعالمین وکاین من آیة فی السموات والارض
یمرون علیها وهم عنها معرضون وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون این که رفته
حدیث یعقوب و یوسف و برادرانش از جمله خبرهای غیب است که با وحی میفرستیم تو و ترا اعلام میکنیم بر
زبان جبرئیل و تو آنجا نبودی و حاضر نگشتی چون برادران یوسف دل بر کار خود نهادند و اتفاق کردند که با یوسف
مکر کنند و وی را در چاه اندازند و چون حاضر نبوده و کتب ناخوانده و از کسی ناشنیده دلیل کند بر صدق نبوت

تو نیستند مشتر بن مردمان مومن واگرچه تو حریص باشی بر ایمان ایشان و فراغ وسع وکوشش خود کنی در دعوت
واظهار معجزه اش تا ایمان نمی آرند و حرص طلب چیزی باشد بغایت اجتهاد و تو ای محمد از ایشان مزدی نمیخواهی
بر ادای این رسالت تا ایشانرا انصراف باشد از اجابت دعوت و نیست این قران مگر ذکری و پندی مر جهانیانرا
که بخوانند و بدانند و بدان متعظ شوند وکأین من آیة بسا آیة و نشان و دلیل و برهان که در آسمان و زمین است
بران میگذرند و از اندیشه کردن دران اعراض میکنند و روی میگردانند و اندیشه نمیکنند آیات آسمان
آفتاب و ماه و ستاره و سیر و دوران شان است علی وتیرة واحدة لا تختلف الحال فیها و آیات زمین انواع
حیوان و نبات و اشجار و انوار و ازهار و اثمار هر چیزی که در وقت و اوان خود بود و ایمان نمی آرند بیشتر
ایشان بخدا الا و ایشان مشرکانند ابن عباس و مجاهد گفتند مراد بآیة مشرکانند چون ایشانرا گفتندی شما که
آفرید گفتندی خدای انکه با این اقرار که بزبان میگفتند بت میپرستیدند و میگفتند ایشان انبازان خدای اند و
شفیعان ما اند و بروایتی دیگر از ابن عباس مراد شرک ایشانست در تلبیه که مشرکان عرب گفتندی لبیک
لا شریک لک الا شریک هو لک تملکه و ما ملک و قبیله غطفان چنین گفتندی تالله لولا ان بکرا دونک
و بنی غفار و هم مولک بسرک الناس و یفجر و تک بازال مناهی یا توتک و قریش در لبیک گفتندی لبیک
حقا حقا تعبدا و رقا خدای در لبیک دن ایشان این آیة فرستاد و ما یؤمن اکثرهم بالله و هم مشرکون
فی التلبیة عطا گفت مراد ازین انست که چون ایشانرا رنجی و قحطی و بیماری پدید آمدی در دعا اوبخشندی چنانکه
گفت واذا غشیتهم موج کالظلل دعوا الله مخلصین له الدین و چون آن رنج زایل شدی باسر شرک و کفر
شدندی و از خدای باز گردیدندی و از محمد باقر ع روایتست که مراد شرک طاعتست نه شرک عبادت و آن
انست که شیطانرا اطاعت دارند و فرمان برند در ارتکاب معاصی أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ
مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى
بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ
إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ ای ایمن شده اند ایشان ازانکه
بایشان آید عذابی که باز پوشد ایشانرا از عذاب خدای یعنی عذاب استیصال چنانکه همه را فرا رسد و ایشانرا
ازان خبر نباشد و ندانند و خدای تعالی قیامت را ساعة خوانده است تا معنی باشد از قرب و سرعة او در آمدن
چنانکه گفت وما امر الساعة الا کلمح البصر او هو اقرب انکه خطاب کرد رسول را و گفت قل هذه سبیلی ای
محمد بگوی که این راه منست یعنی این دین که شمارا بآن دعوت میکنم راه منست انکه بیان کرد و گفت ادعوا
الی الله دعوة کنم با خدای و با دین او بر بصیرت و حجت و برهان من دعوت میکنم و انکه بر دین منست هم
چنین دعوت میکند ابن عباس گفت مراد صحابه رسول اند که ایشان بر نیکوترین طریقی بودند معدن علم و گنج

ایمان

ایمان بودند و لشکر خدای رحمان بودند و سبحان الله منزه است خدای ازانکه با وی شرک آرند و اگر شما گمان برید
من از جمله مشرکان نیستم انکه حق تعالی بر ایشان رد کرد انچه ایشان گفتند که خدای تعالی از جنس آدمی پیغمبر فرستاد
بانکه گفت وما ارسلنا وما نفرستادیم از پیش تو ای محمد الا مردمانی را از جمله آدمیان و نه فرشتگان از
اهل شهرها نه از اهل بادیه که مردم شهر عاقل تر و حلیم تر باشند اگر این مشرکان نمیدانند چرا نروند در زمین
و سفر نکنند تا بدانند که ما پیغمبران که فرستادیم چگونه بودند و کسانی که با ایشان ایمان نیاوردند حال
ایشان چگونه شد و بنگرند تا عاقبت و سرانجام کسانی که با ایشان ایمان نیاوردند و بهتان کردند که ایشان
میگفتند تا چگونه بود بآن اعتبار گیرند و از مثل آن که ایشان کردند اجتناب کنند انکه گفت که ایشان دنیا
اختیار کردند و سرای آخرت که سرای پارسایان است بهتر و نیکوترست کسانی را که پرهیزکار باشند
از معصیت سی ایشان خود ندارند باخر در کار نمی بندند حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ
كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ لَقَدْ كَانَ فِي
قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ
يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ یعنی ما پیش از تو رسولانرا فرستادیم با امتان
ایشان دعوت کردند امتان خود را دعوت ایشان قبول نکردند و ایشانرا برنجانیدند و ایمان نیاوردند
تا آنکه که رسولان از ایمان ایشان نومید شدند و بدانستند که ایشانرا تکذیب کردند و باور نداشتند همی ناگاه
نصرت ما بایشان آمد و عذاب استیصال بکافران رسید پس برهانیدیم و نجات دادیم آنرا که خواستیم و عذاب ما چون
بمجرمان و کافران آید کس آنرا رد نتواند کرد و باز پس نتواند داشت لقد کان هر راستی که بود درست در قصه یو
سف و برادرانش و قصه های پیغمبران گذشته عبرتی و پندی و موعظتی خداوندان عقل و خرد را که در ان قصه ها
نظر کنند و اعتبار گیرند و از مثل آن که ایشان کردند احتراز نمایند ما کان حدیثا یفتری آن حدیث بوده است
که فرا بافته باشد و دروغی که نهاده باشند و لکن تصدیق آنست که پیش از وی بوده و فرستاده شده از
کتابها و تفصیل هر چیزیست که مردمانرا بدان حاجت باشد و هدایتی و رحمتی هست گروهی را که ایمان آرند و بدان
منتفع گردند والله اعلم بالصواب   مکیست قتاده گفت مدنی است چهل و سه آیتست از سعد جبیر
و عبد الله عباس روایتست که رسول ع گفت که هر که سورة الرعد برخواند خدای تعالی ویرا بوزن هر ابری که
آمد و خواهد آمدن ده حسنه بنویسد و روز قیامت از جمله وفاداران بعهد باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْمر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنْزِلَ
إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ
ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ
الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ عبد الله عباس گفت معنی المر انا الله است علم و اری منم

تَرَوْنَهَا

خدای که احوال شما میدانم و می‌بینم تلک آیات الکتاب این آیات کتاب قرآنست و روا بود که معنی این بود که این
حروف مقطعه که الف و لام و میم و راست آیات و نشانهای کتابی است که در توریة است صفت او
کرده ام انکه ابتدا کرد و گفت والذی انزل و آنچه فرو فرستاده شد بتو ای محمد ازین قرآن حق است و صواب
و درست و راست جنگ در وی زن و دست در وی آویز و بر وی کار کن با آنکه حقست و بیشترین مردمان
ایمان نمی آورند و تصدیق آن نمیکنند مقاتل گفت که آیه در مشرکان مکه آمد که ایشان گفتند محمد این قرآن از خود
میگوید الله الذی خدای آنست که برداشت آسمانها را بی عمادی که از زیر وی باشد و بی علاقه که از بالای آن
بود گفته‌اند که این آیه از جمله صد و هشتاد آیه آنست که خدای تعالی بجواب مشرکان کرد چون گفتند رسول را که
خدای تو چه کرد و او را چه صنع است گفت خدای هفت آسمان را برداشت معلق بی ستونی که بینید شما آنرا
بعضی گفته‌اند ستونی هست ولکن مرئی نیست از آنکه شما آنرا نمیتوانید دیدن حکما و بعضی مسلمانان گفتند که
آسمان محیطست از جمله جوانب بزمین و زمین چون گوی نهاده است در میان آسمان و آسمان بمثال دو
طاس است که بر روی یکدیگر نهند و زمین در میان او چون نقطه دایره است مسلمانان گفتند آسمان و زمین
بقدرت خدای برپای است و حکما گفتند که زمین مدور در فلک ساکن است باعتمادات مکانی و فلک
بفلک دیگر که بالای آنست تا بفلک نهم که آنرا فلک الافلاک گویند و بدین قاعده مالا نهایی از افلاک لازم
آید تا هر یکی آن دیگری را نگاه دارد و وجود افلاک مالا نهایی محالست پس گفتار ایشان محال بود و بعضی
دیگر گفته‌اند که معنی آنست که آسمانها را برداشت بی عمادی که بینید یعنی عمادی نیست تا دیده شود و اگر
بودی دیده شدی ثم استوی علی العرش ای استولی پس آنکه مستولی شد بر عرش و قادر آمد بر آفریدن
وی و عاجز نشد و آفتاب و ماه را مسخر کرد تا بفرمان و ارادت وی میروند چنانکه وی خواهد هر یکی میرود
باجلی مسمی و منزلی معین آفتاب یکسال دوازده برج برود هر برجی یکماه و هر روز از مطلعی دیگر برآید و
بمغربی دیگر فرو شود و گفته‌اند لاجل مسمی تا بروز قیامت که آفتاب منکشف شود و ماه منخسف و ستارگان
منکدر یدبر الامر کار جهان تدبیر میکند بخلق و موت و ارزاق و آجال گروهی را از کتم عدم در وجود می آرد
و گروهی را از اصلاب آبا بارحام امهات میرساند و گروهی را از شکم مادران بزمین می آرد و گروهی را
از پشت زمین بشکم زمین می‌رساند بر وفق حکمت و صلاح و آیات و علامات را تفصیل میدهد و شرح
بیان میکند و لبس و اشکال از وی بر میدارد این همه برای چه میکند برای آنکه تا بود که شما یقین بدانید که مدبر
و مفصل قادرست بر بعث و نشر و بدانید که شما بان خواهید رسید و ثواب خدای خواهید دیدن
و جزاء آنچه میکنید از طاعات و معاصی خواهید رسیدن وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا
رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ
فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ وَفِي الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ

وزرع

وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ اوست خدای که بگسترید زمین را و بگسترد حق تعالی در بدایت خلق
زمین بیافرید بر جای کعبه و آنکه بفرمود تا جمله زمین از زیر کعبه بیرون آوردند آنکه زمین بر پشت آب بود تا
آنکه کشتی باشد بر سر آب بجنبید و آرام نگرفت حق تعالی کوهها را بیافرید و مشغله زمین کرد بمثابه سنگهای
گران که بر کنار بساط نهند تا باد در نه نوردد چنانکه گفت وجعل فیها رواسی و در زمین بگرد و بیافرید
کوهها بیخ آور و ثابت و همچنین جویهای فراخ در زمین بیافرید و از هر نوعی میوها دو جفت و دو نوع
و دو لون سیاه و سفید و ترش و شیرین و تر و خشک و در می پوشد تاریکی و ظلمت شب را نور و ضیاء
روز تا سیاه و روشن میگردد درین چیزها آیاتی و علاماتی و دلایلی هست قومی را که تفکر کنند و اندیشه
بجای آرند با معبود خود و آفریننده جهان را بشناسند و در زمین پارهایی است نزدیک و پیوسته بهم همه
از یک جنس اند و یک شکل و صورت دارند باز اینهمه مختلف اند بعضی را صلاحیت زرع نیست و بعضی را
نیست بعضی نبات رویاند و بعضی نرویاند و تیز بوستانهای است از انگور و کشت و درختان خرمای بعضی
آنست که از یک اصل برآمده است و بعضی نه چنین است همه از یک رسته و یک آبشان میدهند
ما که آفریدگار و پروردگاریم برحسب آنچه میخواهیم بعضی را بر بعضی تفضیل میدهیم در طعم و بوی و رنگ
درین جمله آیاتی و دلالاتی هست که اینهمه بتدبیر مدبریست قادر مختار حکیم که اگر چنان بودی که طبایعیان
گویند بایستی که همه را یک رنگ و یک طعم و یک شکل بودی چون آب و هوا و خاک یکیست جابر عبد الله
انصاری گفت از رسول صلعم شنیدم که علی را گفت الناس من شجر شتی وانا وانت من شجرة واحدة
آنگه این آیه برخواند فی الارض قطع متجاورات الی قوله یسقی بماء واحد مجاهد گفت در میوها چنان تفاضل نهاد
که در بنی آدم از یک پدر و از یک مادرند و آنگه اینهمه اختلاف در ایشان یکی دراز و یکی کوتاه و یکی سفید و یکی
سیاه و یکی عاقل و یکی ابله و یکی سعید و یکی شقی حسن بصری گفت این مثلی است که خدای تعالی زده است برای
دلها که همه از یک اصل اند چنانکه پارهای زمین و بر زمین باران فرستد بعضی باران قبول کند که نرم باشد
و بعضی قبول نکند که سخت باشد همچنین خدای تعالی کتاب فرستاد از آسمان و با ایشان الطاف کرد بعضی دلها
نرم بود ایمان قبول کردند و بعضی سخت بود بر کفر و معاصی اصرار کردند آنکه گفت که بخدای که هیچکس همنشین
قرآن نباشد و الا چون برخیزد بازیادتی یا نقصانی قال الله تعالی وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین
ولا یزید الظالمین الا خسارا وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ
أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ
هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلَاتُ
وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ حق سبحانه و تعالی خطاب

کرد با رسول خود و گفت اگر ترا عجب می‌اید ازین کافران که با اینهمه ادله و براهین و حجج و آیات و علامات که دیده
اند و بر کفر اصرار میکنند و جمادات را می‌پرستند تر عجب است گفتار ایشان که میگویند ای ما چون خاک شده
باشیم و در زیر خاک پوسیده ما را دگر باره در خلقی نو خواهند افرید و بر خواهند انگیخت انان که این سخن
گفتند انان اند که بخدای کافر شدند و ایشان انان اند که فردای قیامت در گردنهای ایشان غلها باشد و ایشان
اهل دوزخ اند و در دوزخ جاوید باشند و یستعجلونک بالعذاب و تعجیل میکنند بزودی یعنی در دنیا از تو عذاب
میخواهند پیش از احسان و رحمت و این ان بود که کافران بر سبیل استهزا میگفتند که اگر این عذاب که ما را
وعده میدهید حقست و انرا اصلی هست ان عذاب بیار چنانکه از ایشان حکایت کرد اذ قالوا اللهم ان
کان هذا هو الحق الایه و قد خلت و پیش از ایشان بگذشت بر امتان گذشته عقوبتها و انواع عذابها
و بدرستی که خدای تو ای محمد خداوند مغفرت و آمرزشست مردمانرا بظلم ایشان و این وعده امرزش
مطلقست بتوبه معتقد نیست و خداوند تعالی سخت عقوبتست سعید بن المسیب گفت چون این ایه امد رسول علیه السلام
گفت اگر نه عفو خدای بودی و تجاوز او هیچ ادمی را عیش خوش نبودی و اگر نه وعید و عقاب وی بودی
همه آدمیان پشت با عفو وی کرده اشتندی وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ
إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَى وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا
تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ میگویند کسانی که کافر
شدند بر سبیل طعن چرا ایتی و دلالتی فرو نمی‌اید بر وی از خدای وی اگر پیغمبر خدایست تا حجت نبوة وی باشد و
دلیل صحت قول وی خدای تعالی جواب داد و گفت ای محمد تو پیغمبری ترساننده برانچه بتو تعلق دارد اداء
رسالت و اعذار و انذارست نه انزال آیات چه این بخدای تعلق دارد و بحسب مصلحت فرستد و هر
گروهی را راه نماینده باشد و امامی که بدو اقتدا کنند عبد الله عباس گفت چون این آیة آمد رسول علیه السلام دست
بر سینه خود نهاد و گفت انا المنذر و بر دوش علی نهاد و گفت انت الهادی یا علی بک یهتدی المهتدون
من بعدی و حذیفة بن الیمان روایت کرد که رسول علیه السلام گفت اگر این کار یعنی خلافت با علی افگنید او هادی مهتدیست
چون امام اولست هادیست و امام اخرت مهدیست این دلیل خلاص و نجاتست لقوله علیه السلام لن یهلک الرعیة و
ان کانت ظالمة مسیئة اذا کانت الولاة هادیة مهدیة و تاویل این آیت کرا باشد انرا که امامش معصوم
باشد انکه حق تعالی از کمال قدرت و کمال علم خود خبر داد و گفت الله یعلم خدای میداند انکه هر ماده بر شکم خود
بر میدارد که نرست یا ماده تمامست یا تمام نیست یا سعیدست یا شقی و میداند انچه رحمها از انکاه
از نه ماه یا شش ماه و انچه بیفزاید تا یکسال یا دو سال حسن بصری گفت انچه بکاهد بسقط و بی وقت از شکم
بیفتد یا بیفزاید بر مدت نقصان یا تمام نه ماه بنباشد و یک روایت یکسال و مذهب ابو حنیفه انست که بیشتر
مدت حمل دو سال باشد و مذهب شافعی انست که چهار سال باشد شافعی گفت که حماد بن سلمه گفت هرم بن

حیان

حیان بچهار سال بزاد و چون بزاد دندانهاش تمام بر آمده بود در خبرست که در عهد عمر خطاب زنی را آوردند
تا سنگسار کنند بعلت انکه بشش ماه زاده است امیر المومنین علی علیه السلام عمر را گفت ان خاصمتک بکتاب الله
خصمتک اگر این با تو بکتاب خدا خصومت کند غلبه کند بر تو گفت چگونه گفت خدای گفته است و حمله
و فصاله ثلثون شهرا و قال الوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین دو سال که مدت رضاع است
از سی ماه بیرون کنی شش ماه ماند پس شش ماه مدت حمل باشد عمر گفت راست گفتی بفرمود تا ان زن را رها
کردند و کل شیء عنده و هر چیز بنزدیک خدای جل جلاله بمقدار و اندازه باشد چنانکه حکمت وی اقتضا کند
بی زیادت و نقصان قتاده گفت اجال و ارزاق بنزدیک وی مقدارست بمقدار معلوم و او عالم
الغیب یعنی بکارهای پوشیده و نهانی و در هر اشکارا و مشاهد بود یعنی موجود و معدوم داند و
نهان و اشکارا شناسد و او بزرگی بزرگوارست همه چیزی در منزلت و مرتبه دون او باشد و او
و مستعلی بر همه چیزها سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ
وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ
اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَ
مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ بیان کمال عالمی خود کرد و گفت یکسانست بنزدیک علم و دانش او آن
از شما انکس که سخن نهان گوید و انکس که اشکارا گوید و انکه او بشب پوشیده بود در تاریکی و انکه اشکارا
رونده بود بروز از بهر حوایج خود یعنی جمله معلومات بنزدیک او متساویست از انجا که او عالم بذاتست
عبد الله عباس گفت مراد انست که او عالمست بانکس که او بشب در تاریکی فرو پوشید که بزشتی
و تهمتی رود و انکه بروز نماید که من از تهمت بری ام و اظهار حسن سمت کند و برین وجه تهدید و وعید
باشد او را یعنی خدای را جل جلاله فرشتگان هستند در شب و روز بر عقب یکدیگر آینده جماعتی بروند و بر عقب
ایشان جماعتی دیگر بیایند و ایشان فرشتگان روز و شب اند که خدای میفرستد برای نگاه داشتن
آدمیان و گفته اند که ضمیر له ضمیر من اسراست یعنی انکس را که سخن نهان و اشکارا کند فرشتگان اند
روی موکل از پیش و از پس وی بامر و فرمان خدای وی را نگاه میدارند از پیش و از پس در خبرست که خدای را
فرشتگانند موکل بحفظ ما تا شیاطین از چشمهای ما باز میرانند چنانکه کسی مگس را از انگبین باز راند در
خبرست که یکی از جمله بزرگان صحابه از رسول پرسید که بر ما چند فرشته موکل اند گفت دو فرشته یکی
بر راست و یکی بر چپ و انکه بر راستست امیرست از انکه بر چپست چون بنده حسنه کند فرشته دست
راست یکی را ده بنویسد و چون سیئه کند فرشته دست چپ گوید بنویسم گوید توقف کن باشد که پشیمان
شود یا استغفار و توبه کند هیچ روی ننویسد و اگر نکند گوید بنویس خدای ما را ازین برهاناد که بد قرینی است
ما را ما را خدای را مراقبه نمیکند و از ما شرم نمیدارد و ذلک قوله ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید دو

فرشته دیگر اند خدا برا از پیش و پس پاک نگاه میدارند و ذلک قوله له معقبات من بین یدیه ومن خلفه و
دیگر ست که موی پیشانی تو بدست اوست یعنی سلطنت بر تو چون تواضع کنی ترا رفع کند چون تکبر
کنی ترا وضیع کند و دو فرشته دیگر اند که بر لب تو موکلند هیچ چیز نگاه ندارند جز صلوات تو بر محمد
وال و فرشته دیگر بر دهن تو موکلست تا مار و کژدم در دهن نشود و دو فرشته دیگر بر چشمهای موکلند
این ده فرشته موکلند بر هر آدمی شب ده دیگر بیایند و ده کانه بر روز بروند جمله فرشته بیست باشند
ده بر روز و ده بر شب و ابلیس بروز متعرض و سوسه او میان باشد و فرزندانش بشب در خبرست که
چون شب آید فرشتگان روز بروند خدای تع گوید بنده مرا چگونه رها کردید گویند خدایا تو داناتری
در نمازش رها کردیم این دیگر فرشتگانرا گوید چگونه دیدی ویرا گویند بار خدایا در نمازش یافتیم سعید جبیر
از عبدالله عباس روایت کرد که مراد لقوله له پادشاهیست که او را نگاهبان و حارس باشد بشب
و روز ضحاک گفت مراد پادشاهان کافر اند که گمان برند که حارسش ایشانرا از خدای نگاه دارد و نگاه
تواند داشت و برین وجه مورد آیه تهکم را باشد ابن جریج گفت مراد رسول خداست یعنی او را نگاهبانی است
که نگاهش میدارند از شر جنیان و از طوارق شب و روز ابن زید گفت در قصه عامر بن الطفیل و اربد
بن ربیعه آمد رسول ع در مسجد نشسته بود با جماعتی صحابه ایشان در مسجد آمدند مردم همه برخاستند یکی از
جمله صحابه گفت یا رسول الله این عامر بن الطفیل است که بتو می آید گفت رها کن تا بیاید اگر خدای با او خیری
خواهد مهتدی شود او بیامد و پیش رسول بایستاد و گفت ای محمد اگر من اسلام آرم مرا چه باشد گفت انچه دیگر
مسلمانانرا بود وانچه بر ایشان باشد گفت خلافت از پس خود بمن دهی گفت آن تعلق بمن ندارد تعلق بخدای
دارد آنجا نهد که وی خواهد گفت مرا امیر اهل وبر کنی تا من امیر اهل وبر باشم و تو امیر اهل مدر گفت نه گفت
پس مرا چه پایه نهی گفت عنان اسبان در دست تو نهم تا بدان غزو کنی گفت عنان اسبان خود در دست
منست امروز بتو حاجتست ولکن خواهم که برخیزی و با من سخن گویی و مناظره کنی رسول ع برخاست
و با او برفت و جایی بنشستند و مناظره میکردند و عامر بن الطفیل اربد را گفته بود که چون با او خصومت کنم و
آواز من بلند شود تو از پس من در آیی و تیغی بزن و ویرا بکش برین اتفاق کرده بودند چون عامر در خصومت
رفت و باز پس پشت رسول رفت و خواست تا تیغ برکشد میسر نشد بدستی تیغ بیرون نیامد دیگر چند انکه
جهد کرد تیغ در نیام بخشکید و عامر اشارت میکرد بدو و رسول باز نگرید اربد را دید که قوت میکرد و میکوشید
تا تیغ از نیام برکشد گفت اللهم اکفنیهما بما شئت بار خدایا کفایت کن از من کار اینها بهرچه خواهی خدای
تعالی صاعقه فرستاد و اربد را بسوخت و عامر بگریخت و میگفت ای محمد خدایت را بخواندی تا اربد را
بکشت والله که من این شهر پر تو پر از لشکر باز کنم رسول ع گفت خدای کفایت کند و او بیامد و بسرای
زنی سلولیه فرود آمد و بامداد برخاست و سلاح در پوشید و از مدینه بیرون رفت و در صحرا می تاخت

دیگر

و میگفت بحق لات و عزی که اگر محمد با من بصحرا بیرون آید و صاحبش یعنی ملک الموت هر دو را بنیزه بدوزم
خدای تع فرشته فرستاد تا یک پر بر روی زد و پیش انداختش در حال غده از زانوی وی برآمد بزرگ او با خانه آن
زن سلولیه رفت و میگفت غدة کغدة البعیر و موت فی بیت سلولیة اگر اسب بخواست و برنشست تا با
قبیله خود رود در راه هم بر پشت اسب بمرد و خدای تع دعای رسول در حق هر دو اجابت کرد و این آیات در این
قصه بفرستاد از آنجا که سواء منکم من اسر القول تا آنجا که و ما دعاء الکافرین الا فی ضلال آنکه حق تع باز نمود که خدای
تعالی حال هیچکس بنگرداند تا او حال بر خود بنگرداند یعنی تا ایشان را استقامت باشد خدای با ایشان بسر
فضل و رحمت باشد چون نیت بگردانند خدای حال ایشان بر ایشان بگرداند در خبرست که چون تحریم خمر
موکد شد رسول ع زجر میکرد و هر کجا که می یافتند میریختند بگذر رسول ع در کوچه از کوچهای مدینه میرفت یکی
انصاری می آمد قرابه خمر بر سر گرفته چون رسول را بدید متغیر شد و بترسید راهی طلب کرد تا بگریزد نیافت
در دل خود نیت با خدای راست کرد و گفت بار خدایا اگر یکبار دگر پرده فرو گذاری دیگر بر سر این خطا نروم
آنکه ترسان و لرزان می آمد تا که رسول رسید سلام کرد رسول ع گفت ای فلان چیست که بر سر داری نیارست
گفتن که خمرست گفت پاره سرکه است یا رسول الله گفت مرا ده او قرابه از سر برگرفت و با دل خایف
و دستی لرزان پاره بر دست رسول ریخت راوی گوید که سرکه صافی پاکیزه بود رسول ع از آن بچشید مرد
متعجب فرو ماند و گفت یا رسول الله بدان خدای که ترا بحق بخلقان فرستاد که من خمر در قرابه کردم گفت
راست میگویی ولکن چون مرا دیدی در دل چه نیت کردی گفت توبه نصوح کردم و گفتم بار خدایا اگر این بار دگر رسوا
نکنی من با سر ماتند این کار نروم گفت لاجرم چون خدای تع صدق نیت تو بشناخت حال بگردانید و خمر
در قرابه سرکه کرد آنکه این آیه خواند ان الله لا یغیر الایه و اذا اراد الله چون خدای خواهد بقومی بدی و هلاکت
و عذابرا از او هیچ مردی و بازگردانیدنی نباشد و ایشانرا بدون خدای والی نباشد که این بلا بگرداند و
حمایت کند وَهُوَ الَّذِی یُرِیکُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَیُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ وَیُسَبِّحُ الرَّعْدُ
بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِکَةُ مِنْ خِیفَتِهِ وَیُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَیُصِیبُ بِهَا مَنْ یَشَاءُ وَهُمْ یُجَادِلُونَ فِی اللَّهِ
وَهُوَ شَدِیدُ الْمِحَالِ لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا یَسْتَجِیبُونَ لَهُمْ بِشَیْءٍ إِلَّا کَبَاسِطِ
کَفَّیْهِ إِلَی الْمَاءِ لِیَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْکَافِرِینَ إِلَّا فِی ضَلَالٍ و ستایش خدای که برق را در
مقدمه باران بشما می نماید در حالی که خوفست از صاعقه آتش و طمع است که باران آید و قحط را برد قتاده گفت
خوفا للمسافر من اذاه مسافر را خوف بود از آنکه رنج بود او را از باران و طمع بود مقیم را در روزی و ینشئ السحاب
و بدید آورد و بیافریند بر سبیل ابتدا و اختراع ابرهای گران از ابار بدین باران و ثقل اعتمادی باشد لازم از
جهه ثقل ویسبح الرعد بحمده و تسبیح میکند خدا را رعد بحمد و ثنا و ستایش وی و فرشتگان تسبیح میکنند خدا را
از بیم و ترس وی شر خدای باشد از ابر روی روا نبود و تسبیح رعد گفته اند که دلالت کردن و نیست برانکه

وبراخالقی هست مستحق تسبیح چنانکه سجده جمادات خدا را دلالت ایشانست برآفریدگار که مستحق سجده است
و گفته‌اند که رعد نام فرشته است موکل برابر سعید جبیر از عبدالله عباس روایت کرد که جمعی جهودان پیش
رسول آمدند و گفتند ای محمد آمده ایم تا از تو مسائلی پرسیم اگر جواب صواب دهی ایمان آریم گفت عهد کردید که
خلاف نکنید گفتند کردیم گفتند ما را خبر ده از رعد تا چیست گفت فرشته است موکل بر ابر تازیانه بدست دارد
که ابر را بدان میراند بدانجا که خدای فرماید گفتند این آواز چیست گفت زجر او ستابر را تا انجا رود که وی را باید
گفتند راست گفتی ابو هریره گفت چون رعد آمدی رسول صلی الله علیه و آله گفتی سبحان من یسبح الرعد بحمده والملائکة
من خیفته و هو علی کل شی اگر او را صاعقه رسد دیة او بر منست و هم ابن عباس گفت که رعد فرشته است
چون آواز بردارد به تسبیح در آسمان هیچ فرشته نماند و الا که او آواز بردارد به تسبیح و عند آن خدای تعالی باران
فرستد و یرسل الصواعق و می فرستد صاعقه‌ها را و آن آتشی بود که از آسمان فرود آید هر کجا که آید بسوزد آن
صاعقه را با آنکس رساند که خواهد محمد باقر گفت صاعقه بمؤمن و کافر رسد بدان اگر رسد که ذکر خدا کند و هم
یجادلون و حال آنست که ایشان جدال و خصومت میکنند در دین خدا یعنی عامر بن الطفیل و اربد و گفته‌اند که مردی
بود از طواغیت عرب رسول علیه السلام جماعتی را پیش وی فرستاد تا با سلامش دعوة کنند برفتند و دعوت کردند
گفت بگوئید تا خدای محمد که شما را با وی دعوة میکند تا از چیست از زر است یا از سیم یا از مس اصحاب از
ایشان گفتند خدای بی مثل و مانند است وی را به هیچ چیز تشبیه نشاید کردن ایشان باز گشتند و رسول را خبر دادند
گفت بروید دیگر باره و او را دعوت کنید برفتند و دعوت کردند گفت من اجابت نکنم محمد را تا خدای او را
نه بینم و ندانم که چیست باز آمدند و رسول را خبر دادند گفت باز دیگر روید تا جهت بروی متوجه شود باز آمدند و
با وی مناظره کردند همان مقالت میگفت و جدل میکرد ناگاه ابری بر آمد بارعد و برق و یک شرر از آن
برق بیفتاد و بر آن کافر افتاد و او را بسوخت یاران باز گشتند تا رسول را خبر دهند جمعی صحابه پیش ایشان
را افتادند و گفتند صاعقه چگونه سوخت صاحبت شما را گفتند شما چه دانید گفتند خدای آیه فرستاد و یرسل
الصواعق فیصیب بها من یشاء خدای صاعقه فرستد و برساند از آنکس که خواهد و او سخت حقد
و کینه و خشم است و سخت گیر است له دعوة الحق او راست یعنی خدا راست دعوت راست و حق
یعنی اجابت کردن دعای حق امیرالمؤمنین علی گفت دعوت حق توحید است ابن عباس گفت شهادت
ان لا اله الا الله است و آنانرا که ایشان میخوانند و میپرستند از بتان بدون خدای لا یستجیبون لهم
اجابة نکنند ایشان را هیچ چیز از آنچه طلب دارند یعنی هیچ خیری و نفعی نکنند و اعیان خود را چنانکه هیچ
نفعی نه بینند آنکس که دست خود و انگشتان را گشاده کرده اند تا آب بر گیرد و بدهن خود رساند هیچ آب بکف
وی قرار نگیرد و هیچ مقصود وی حاصل نیاید مجاهد گفت عابد اصنام و بت پرست چنان باشند
که آنکس که او آبرا بدست خویشتن خواند تا بدهن رسد و نرسد چه آب دعوة وی اجابة نکند و پیش وی

نیاید

نیاید و اهل معانی گفته‌اند معنی آنست که چون کسی باشد که خواهد آب در قبض گیرد آب در دست وی نه ایستد و گفته‌اند
که امیرالمؤمنین علی باین آیت تمثیل کردی و من یصحب الدنیا یکن مثل قابض علی الماء خانته فروج الاصابع گفته
فرموده و بیان کرد که خواندن کافران مر بتانرا نیست مگر در ضایع شدن یعنی ایشانرا اجابت نکنند و دعای
ایشان ضایع گردد و هلاک شود ابن عباس گفت دعای کافران نیست مر خدا را مگر در ضلالی و خسارتی
بحکم آنکه دعای ایشان محجوب باشد از خدای و از اجابت نبود و لله یسجد من فی السموات والارض
طوعا و کرها و ظلالهم بالغدو والاصال قل من رب السموات والارض قل الله قل
افاتخذتم من دونه اولیاء لا یملکون لانفسهم نفعا و لا ضرا قل هل یستوی الاعمی والبصیر
ام هل تستوی الظلمات والنور ام جعلوا لله شرکاء خلقوا کخلقه فتشابه الخلق علیهم
قل الله خالق کل شیء و هو الواحد القهار حق تعالی درین آیت بیان کرد که هر که هست از عقلا در
آسمانها و زمینها همه خدا را سجده میکنند اما بطوع و رغبت و اما باکراه و اجبار اما مؤمنان خدا را بطوع و رغبت
سجده کنند و کافران از ترس و بیم شمشیر یا از روی حاجت و افتقار یا و انواعی گفت سجود کردن بمعنی تذلیل
و تسخیر باشد چنانکه تندرست را بیمار کند و توانگر را درویش و زنده را بمیراند و سایهای ایشان بامداد و شبانگاه
ابن عباس گفت مراد سایها ساجداند که چون ایشان سجده کنند سایهای مؤمنان چنانکه ایشان طایع
باشند بطوع سجده کنند و گفته‌اند که مراد بسجده سایه افتادن ویست بر زمین بر مثال ساجد که روی بر خاک
نهد و گفته‌اند که تصرف و تذلیل ویست در طول و قصر آنکه رسول را خطاب کرد و گفت بگوی این کافران را بسبیل
احتجاج که کیست خدای آسمانها و زمین آنگه گفت اگر ایشان جواب ندهند و حق نگویند تو بگوی که خدای آسمان
و زمین الله است آنگه گفت بگوی فرا گرفتید شما جز او و فروتر از او دوستانی که با ایشان تولا میکنید از بتانی
که مالک نشوند و نتوانند خود را نفعی کردن و مضرتی از خود دفع کردن چون مالک نفع و ضر خود نباشند دیگرانرا
چگونه باشند آنگه مثلی دیگر زد و گفت بگوی ای محمد هیچ یکسان باشد نابینا و بینا یا هیچ راست باشد تاریکی
و روشنائی یعنی نباشد کافران نابینااند و در تاریکی اند حق نمی بینند و در تاریکی کفر و شبهه گرفتارند و
مؤمنان بینااند حق را می بینند و در روشنائی ایمان و حجت و برهان اند با یکدیگر هرگز برابر نباشند ام
جعلوا لله انداداً این مشرکان خدا را انبازان بدید کرده اند که این شرکا آفریدند چیزی چنانکه خدای
آفرید تا خلق بر ایشان مشتبه شود ندانند که آفریده این کدامست و آفریده آن کدام چون ایشان آفریننده
نیستند چگونه شریکان خدای باشند قل الله بگوی که خدایست آفریننده هر چیزی از آسمان و زمین
و کوه و دریا و حیوان و جماد و اصناف خلق از جواهر و اعراض و او ست قاهر و یگانه و غلبه کننده که وی را
قهر شوانند کرد و بروی غالب شوانند گشت انزل من السماء ماء فسالت اودیة بقدرها فاحتمل
السیل زبدا رابیا و مما یوقدون علیه فی النار ابتغاء حلیة او متاع زبد مثله کذلک

يَضْرِبُ اللّٰهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ
كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْأَمْثَالَ این مثلی که خدای تعالی زده است برای حق و اهل حق و برای باطل و اهل
باطل حق را مثل بآبی زد که از آسمان باید رود و خانها بان آب روان کرد و بان مقدار که خدای خواهد بقدر و
اندازه که بان منتفع شوند و از ان متع گیرند و بانچه بگدازند از زر و نقره و از ان زیورها و حلیها سازند سیل که
بیاید اثر آن در زمینها و چشمها و جاهها باقی ماند مدتی و همچنین انچه از زر و نقره سازند مدتی بماند و باطل را
و اهل او را مثل زده است بان کفک که بر سر آب آید در وقت رفتن سیل و کفک انچه بگدازند از جواهر بر
سر آید تا بنگری از ان دو کف هیچ باقی نماند همه ناچیز و مضمحل گردد همچنین است حق و اهل حق اگرچه اندک
باشد هرگز منقرض نشوند و باطل اگرچه بسیار باشد ایشانرا بقای نباشد پس بر نماید که متفرق گردند حکویند
که فرو فرستاد از آسمان آبی پس روان شدرودها بمقدار و اندازه خود در مجری سیل بحسب ضیق و سعت
پس برداشت سیل آب کفی بر سر آینده را و مما یوقدون و از انچه اتش برو می افروزید در گدازش وی
از زر و نقره و برنج و روی برای طلب کردن و ساختن زیور و اوانی کفی باشد از اثر مانند کفی آب کذلک
همچنین مثلها زند خدای تعالی حق را و باطل را اما کف که آن شبه باطلست برود جفاء پراکنده و متفرق
شود بتعجیل و شتاب و اما انچه سود کند مردم را در زمین باشند و درنگ کند و بماند و همچنین داستانها
بیان کند خدای تعالی لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَىٰ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ
جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ
اگر گفت انانرا که خدا را اجابت کنند مانچه ایشانرا دعوت کنند و بر کفر اصرار کنند ایشانرا عذابی باشد که اگر ایشانرا
باشد و ملک و ملک ایشان بود انچه در زمینست و مانند آن با آن باشد یعنی ملک زمین مضاعف شود خواهند
که خود را باین جمله باز خرند از ان عذاب اما کس باز نخرد و شند و فدیه قبول نباشد ایشان آنانند که ایشانرا بد
باشد و شمار سخت و جای ایشان دوزخ باشد و بد بستری و جاییست دوزخ أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ
إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللّٰهِ وَلَا
يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللّٰهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ
سُوءَ الْحِسَابِ وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ
سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ پس از ین که این مثل زده شد
و این داستان نهاده آمد هیچکس را شبهه باشد در ان که ان کس که داند که انچه فرو فرستاده شده بتو از خدای
تو حق و صوابست او برابر شد و مانند کسی باشد که نابینا بود یعنی چنانکه هیچکس را شبهه نباشد در ان که کف با آب
برابر نباشد و نه جواهر با جواهر شبهه نباشد که مومن با کافر برابر نباشد انما یتذکر در نیست که تفکر و تدبر
خداوندان عقل کنند انکسانی که بعهد خدای وفا کنند و اوامر او را بکار بندند و از مناهی اجتناب نمایند و

آنکسان

وانکسانی که به پیوندند انچه خدای فرموده به پیوستن آن مفسران گفته اند مراد ایمانست بجمله پیغمبران و کتابها و صله ارحام
ابو ایوب انصاری روایت کرد که رسول خدای مردی را گفت خدا را پرست و با او شرک میار و نماز بپای
دار و زکوة بده و رحم به پیوند تا همچنان باشد که برادر احمد باشی که بهشت میرود کعب الاحبار گفت بدان
خدای که دریا بشکافت برای موسی که در توریه نوشته است ای فرزند آدم از خدای بترس و با پدر و مادر
نیکوئی کن و رحم بپیوند تا عمرت دراز کنم و کارهایت آسان کنم و بلا از تو بگردانم و یخشون ربهم و از خدای
خود بترسند و از بدی حساب روز قیامت حذر کنند والذین صبروا و انانکه صبر کنند بر طاعة و صبر کنند
از معصیة برای طلب رضای خدای و ثواب او و از انچه ایشانرا روزی کردیم نفقه کنند در نهان و اشکاری
و بحسنه و نیکوئی بدی را دفع کنند و باز دارند یعنی چون با ایشان سفاهت کنند ایشان حلم خود را کار
بندند و چون بر ایشان ظلم کنند عفو کنند و چون از ایشان قطع کنند ایشان صله کنند ابن عباس گفت بعمل
صالح بد را دفع کنند و بگفتار رسول کار کنند اتبع السیئة الحسنة تمحها گفت چون گناهی کنی از عقب آن
طاعت کن که انرا محو کند گفته اند که این هشت خصلت است که بهشت رساند و هشت بلکه از و کند با
گر دتا بهشت رسی از برای خدای در حق انان گفت که ایشانند که ایشانرا عاقبه سرای نیکو که بهشتست
جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ
عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّٰهِ
مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللّٰهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَٰئِكَ لَهُمُ
اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ انگه بیان کرد که عاقبة سرای کدامست گفت بهشتهای باشد مقیم و جاودان
که در انجا مقام کنند و از انجا بیرون نیایند ایشان و آنان که نیکان بوده باشند از پدران و مادران و فرزندان
و فرزندان ایشان و فرشتگان در میروند بر ایشان از هر دری و میگویند ایشانرا سلام علیکم سلام بر شما
باد و سلامتست بر شما با صبری که کردید در دنیا و نیکو عاقبت سرای است شما را این بهشتها مقاتل
گفت بمقدار هر روزی از روزهای دنیا سه بار فرشتگان از پیش مومنان روند با تحفها و هدیها و
میگویند سلام علیکم بما صبرتم انس مالک چون این آیت بخواند گفت جنات عدن خیمه است از در
مجوف طولش در هوا شش میلست در انجا شکافی و پیوندی نباشد در هر زاویه از و اهلی باشد و
آنرا چهار هزار مصراع بود از زر بر هر دری هفتاد هزار فرشته باشند با هر فرشته تحفه و هدیه که صاحبش
را از آن نباشد و ایشان همه در فرمان او باشند میان ایشان و او حجاب باشد انگه گفت و انانکه عهد خدای
بشکستند پس از انکه استوار کرده باشند و ببرند از انچه خدای ایشانرا فرموده باشد به پیوستن آن و در
زمین فساد کنند ایشانرا لعنتاست و دوری از رحمت خدای و ایشانراست بدی سرای یعنی سرای
بد که آن دوزخست مفسران گفته اند که مراد باین آیة خارجیان اند که بغی کنند و بر امام عادل بیرون آیند از انکه

رسول علیه السلام امیر المومنین را از ایشان خبر داد گفت یا علی انک ستقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین و مراد
به یفسدون فی الارض محاربان اند اَللّٰهُ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشَاءُ وَیَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَیٰوةِ الدُّنْیَا
وَمَا الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا فِی الْاٰخِرَةِ اِلَّا مَتَاعٌ وَیَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْلَا اُنْزِلَ عَلَیْهِ اٰیَةٌ مِنْ رَبِّهِ
قُلْ اِنَّ اللّٰهَ یُضِلُّ مَنْ یَشَاءُ وَیَهْدِی اِلَیْهِ مَنْ اَنَابَ اَلَّذِینَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
طُوبٰی لَهُمْ وَحُسْنُ مَاٰبٍ حق تعالی درین آیه بیان کرد که رزاق بر حقیقت ویست و قبض و بسط بفرمان
اوست گفت خدای می گستراند روزی را برای آنکه میخواهد و فراخ میکرداند و باندازه میرساند و تنگ
میکرداند بر آنکس که میخواهد و فرحوا و ایشان یعنی کفار قریش بزندگانی دنیا شادمان اند و زندگانی
دنیا در جنب زندگانی آخرت نیست الا آنچه بدو تمتع کیرند و آنکه بگذارند کلبی گفت مانند متاعی خسیس که از
قدری و قیمتی نبود چون کاسه و قدحی و آنچه بدین ماند آنکه حکایت کرد از آنچه کافران مکه گفتند گفت میگویند آنکسانی
که کافر شدند چرا فرو فرستاده نشد بوی آیتی و علامتی که دلیل صدق او کند درین دعوی از خدای وی گفتند مراد با آن
عبدالله بن ابی امیه است و اصحابش گفت بگوای محمد که خدای تعالی اضلال کند آنرا که خواهد بخذلان بر وجه
عقوبت یا بحکم و تسمیه یا بمعنی اهلاک بود و یا بمعنی وجدان و هدایت کند و راه نماید بخود یعنی بثواب آنرا که انابت
کند و باخدای گروند و شاید که مراد بهدایت لطف باشد آنانکه ایمان آورند و دلهای ایشان بذکر خدای میل
کشت بدانکه دلها بذکر خدای آرمیده و ساکن گردد عبدالله عباس گفت مراد سوگند ست چون بریکی دعوی
دارند و گواهی نباشد مدعی علیه را سوگند دهند چون سوگند خورد و نام خدای برد اطمینان حاصل شود و دل آرام
مجاهد گفت خاص است در اصحاب رسول و مؤمنانی که دلهای ایشان بخدای و نام خدای ساکن شود تا بذکر او
همه رنجها متسلی شود آنانکه ایمان آورند و عمل صالح کنند از ادای واجبات و اجتناب مقبحات ایشان را قرة
عین و روشنی چشم و فرح و شادی باشد و بازگشت نیکو سعید جبیر گفت از عبدالله عباس که طوبی نام بهشت
بلغه حبشه و ابو سعید خدری گفت مردی از رسول پرسید که طوبی چیست گفت نام درختیست در بهشت بپای
او چند ساله راه باشد جامهای اهل بهشت از شکوفهای او بیرون آید و در خبری دیگر است که این درختیست
اصل آن در سرای رسولست و هیچ سرای نباشد و الا شاخی از آن سر در آنجا دارد و خدای تعالی هیچ
شکوفه و میوه نیافریده است که آن بروی نباشد و از هیچ رنگی مگر سیاهی و از زیر آن درخت دو چشمه بیرون
می آید یکی کافور و یکی سلسبیل مقاتل گفت هر برگی از و خلایقی را سایه افکند و فرشته بر و موکلست که خدا را
تسبیح میکند بانواع لغات و وهب منبه گفت در بهشت درختیست که آنرا طوبی گویند اگر سوار زیرک رود صد سال
در سایه وی رود از آن بر نرود و از وی بگذرد زمینش یاقوتست و خاکش کافور باشد و گل او مشک باشد از
اصل آن جوی می و شیر و انگبین بیرون می آید و آن نشستگاه اهل بهشت باشد ایشان در مجلس خود نشسته باشند
که فرشتگان با ایشان آیند با نجیبانی از نور بر مامهای زر در پشتهای ایشان رحلها باشد که الواح آن از یاقوت

وتطمئن قلوبهم بذکر الله الا بذکر
الله تطمئن القلوب الذین آمنوا

ورقهای

ورقهای آن از زر بود و جامهای آن از سندس بود و استبرق اشتران فرو خوابانند و گویند خدای تعالی مارا از بارت
شما فرستاده است تا بر شما سلام کنیم آنگه بر اشتران نشینند و در پهلوی یکدیگر میروند و با یکدیگر راز میگویند
تا جوار رحمت رب العزت چون بمقر عز خود رسند گویند اللهم انت السلام و منک السلام و حق لک الجلال
والاکرام حق تعالی گوید انا السلام و منی السلام و علیکم رحمتی و محبتی مرحبا بندگانی که در غیبت از من ترسیدند
و طاعت من داشتند گویند بار خدایا ما ترا نپرستیدیم حق پرستیدن تو و تعظیم نکردیم حق تعظیم کردن تو
بار خدایا دستور بخش تا ترا سجده کنیم حق تعالی گوید این نه سرای رنج و تعبست این سرای ملک و نعیمست من رنج
عبادة از شما برداشته ام هرچه خواهید از من خواهید تا آرزوهای شما بدهم آرزوها عرضه کنند و حاجتها
خواهند و خدای تعالی میدهد آنگه حق تعالی گوید عرضه کنید بر بندگان من آنچه وهم و خاطر ایشان بآن نرسد و جل
ایشان بگذرد از جمله آنچه بر ایشان عرضه کنند اسبانی باشد و اشترانی بر چهار از ایشان سریری نهاده از
یاقوتی یکپاره بر هر سریری قبه از زر ریخته و در هر قبه فرشی از فرشهای بهشت گسترده در هر قبه دو کنیزک
از حور العین بر هر کنیزک دو جامه از جامهای بهشت که هیچ لون نباشد در بهشت که نه بر آن جامه بود و هیچ بوی
خوش نباشد والا که از آن میدمد روشنائی روی ایشان از ورای قبه می تابد و ایشان بلطافت چنان باشند
که مغز استخوان ایشان در استخوان پیدا بود مانند مروارید سفید که تابد از میان یاقوت سرخ آنگه چون
در نزدیک ایشان شود ایشان برخیزند و دست در گردن او کنند گویند والله که ما گمان نبردیم که خدای تعالی
چون تو خلقی آفریده است آنگه حق تعالی فرماید تا فرشتگان در پیش ایشان بروند و ایشان را بمنازل و درجات
خود رسانند و با اجلال و اکرام انجا فرود آرند ابو صالح از عبدالله عباس روایت کرد که آن درخت در
در سرای علی ابن ابی طالب باشد و در سرای هر مؤمنی از آن شاخی باشد کَذٰلِکَ اَرْسَلْنَاکَ فِی اُمَّةٍ
قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا اُمَمٌ لِتَتْلُوَ عَلَیْهِمُ الَّذِی اَوْحَیْنَا اِلَیْکَ وَهُمْ یَکْفُرُونَ بِالرَّحْمٰنِ قُلْ
هُوَ رَبِّی لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَاِلَیْهِ مَتَابِ ما همچنین فرستادیم ترا ای محمد بپیغمبری در جماعتی
که پیش از ایشان امتان دیگر گذشته اند که با ایشان پیغمبران فرستادیم چنانکه ترا باین قوم فرستادیم تو نه
اولین پیغمبری تا ایشان تعجب نمایند از کار تو ما ترا فرستادیم تا بر ایشان خوانی از کتاب که بتو وحی کردیم
از قرآن و احکام شرع و حال آنست که ایشان کافراند برحمن برای آنکه چون عرب را گفتندی که ما الله شناسیم
و رحمن نشناسیم و از ینجا حکایت کرد از ایشان و اذا قیل لهم اسجدوا للرحمن قالوا و ما الرحمن و عام الحدیبیه
چون رسول با مکیان صلح کرد و امیر المومنین را فرمود تا صلح نامه نویسد بنوشت بسم الله الرحمن الرحیم سهیل
بن عمرو گفت ما رحمن نشناسیم بگو تا آن نویسد که ما شناسیم یعنی باسمک اللهم رسول علیه السلام همچنان کتابت فرمود
قل هو ربی بگوای محمد که او خدای منست یعنی رحمن که شما باو کافر میشوید و جز از وی خدای نیست بر وی توکل
کردم و مرجع و بازگشت من با ویست وَلَوْ اَنَّ قُرْاٰنًا سُیِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ اَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْاَرْضُ اَوْ کُلِّمَ

افلم ییاس الذین آمنوا ان لو یشاء الله لهدی الناس جمیعا

به الموتی بل لله الامر جمیعا ولا یزال الذین کفروا تصیبهم بما صنعوا قارعة او تحل
قریبا من دارهم حتی یاتی وعد الله ان الله لا یخلف المیعاد جمعی مفسران کفته اند که ابوجهل وعبد الله
بن امیه با جمعی مشرکان قریش بیامدند ودر پس خانه کعبه بنشستند ورسول را حاضر کردند وکفتند تو دعوی میکنی
که ترا نزدیک خدای قدری ومنزلتی هست باین قران کوههای مکه را از میان بردار وروان کردان
تا زمین هامون شود وچشمهای آب بیرون آور تا بر آن زرع کنیم ودرخت بنشانیم وتو میکویی که کوهها را
مسخر داود کردند ومن از داود بهترم بکو تا ترا تسخیر کنند وبا ما بیای تا کورستان رویم تا قصی را که
جد تست زنده کنی چون میکویی که من بهترم از عیسی ومر عیسی مرده زنده میکرد تا ما بپرسیم که انچه تو
میکویی راستست یا نه خدای تعا این ایه فرستاد ولو ان قرانا اگر قرانی باشد که کوهها را با رفتن
آرند یا زمین را با وبشکافند تا مردکان را بسخن آرند این قران باشد انکه کفت نه خدا راست کار همه وبقبضه
قدرت ویست نه بفرمان او افلم ییاس ای فلم یعلم بلغة النخع این مومنان که اگر خدای خواهد جمله مردمان را
هدایت کند وراه نماید تواند بجبر وقهر وایشان را ازان دارد بخلق علم ضروری انکه کفت بلکه زایل شود وهمیشه
باشد ایشان را که کافر شدند وبا ایشان میرسد پیوسته بانچه کردند داهیه ومصیبتی وشکستی از رسول علم در وقت
غزا وسرایای او در وقت قتال وکفته اند مراد انواع بلاست از قحط ودرویشی وحرب کردن واسیر کردن
او تحل یا فرود آید نزدیک سرای ایشان وکفته اند ضمیر تحل رسول راست یا تو نزدیک ایشان فرو آیی وهمه
این سرایا وبلایا وقوارع بر ایشان متتابع میشود تا انکه وعده خدای بیاید قتاده کفت مراد فتح مکه است وحسن
بصری کفت مراد قیامت است یعنی تا روز قیامت وخدای وعده خلاف نکند ولقد استهزئ برسل
من قبلک فاملیت للذین کفروا ثم اخذتهم فکیف کان عقاب افمن هو قائم علی کل
نفس بما کسبت وجعلوا لله شرکاء قل سموهم ام تنبئونه بما لا یعلم فی الارض ام بظاهر من
القول بل زین للذین کفروا مکرهم وصدوا عن السبیل ومن یضلل الله فما له من هاد
لهم عذاب فی الحیوة الدنیا ولعذاب الاخرة اشق وما لهم من الله من واق بدرستی
وحقیقت که استهزا کرده اند وافسوس داشته پیغمبرانی را که پیش از تو بوده اند من تعجیل عذاب ایشان نکرده ام
بلکه مهلت ایشان داده ام وفرا کذاشته مدتی دراز پس انکه بکرفتم ایشان را بعذاب وهلاک استیصال اکر بر
سبیل تهدید ووعید کفت میی پس انکسی که او قایم باشد وایستاده بر هر نفسی بانچه کرده باشد وکنند
او مانند کسی بود که این نداند وشنواند ازین معبودانی که ایشان انباز کرفتند خدای کفته اند یعنی نباشد وهرکز این
نبود انکه کفت ای محمد بکوی که نام نهید ایشان را ونام برید وبیان کنید تا ایشان بچه استحقاق الهیت عبادة
دارند یا شما آمده اند یا خدا را خبر دهید بچیزی که او نداند در زمین از انکه او را شریکی هست یا شما ونهی
وخدای تعا خود را شریکی نداند در زمین یا خبر خواهید دادن بظاهر کفتار ومجردی دلیلی وحجتی ابوالقاسم حبیب

کفت

کفت معنی انست اتنبئونه خبر میدهید خدا را بباطنی وپوشیده که وی نداند یا بظاهری که داند اکر
کویند بباطنی که او نداند محال کویند از انکه او عالم الذاتست جمله معلومات را بشناسد وداند واکر کویند بظاهری
که خدای داند بکو ایشان را که نامهای ایشان بکویید وصفت ایشان پیدا کنید تا بدانند که البته الهیت ندارند و
سزاوار عبادت نیستند انکه کفت بل زین للذین کفروا نه که بیاراسته اند برای این کافران مکر ایشان
وکید ایشان تا پندارند که انچه میکنند ومیکویند نکوست وایشان را از راه راست وطریق حق منع
کرده اند وباز داشته وهر که خدای او را خذلان کند وفرو کذارد وبضلالت وکمراهی نام وی برد وی را
راه نماینده نباشد لهم عذاب مر این کافران را عذابیست در زندکانی دنیا بکشتن وغارت کردن واسیر
کرفتن وعقوبت سرای بازپسین سختر است ورنج وی بیشتر ونباشد ایشان را از عذاب خدای مانعی ونکاه دارنده
مثل الجنة التی وعد المتقون تجری من تحتها الانهار اکلها دائم وظلها تلک عقبی
الذین اتقوا وعقبی الکافرین النار والذین آتیناهم الکتاب یفرحون بما انزل الیک
ومن الاحزاب من ینکر بعضه قل انما امرت ان اعبد الله ولا اشرک به الیه ادعو
والیه مآب صفت بهشت که متقیان وپرهیزکاران را وعده داده اند صفت بوستانیست که از درختان
میوه که میرود در زیر ان درختان جویهای آب روان میوه ان همیشه باشد منقطع نکردد چنانکه میوه دنیا
منقطع شود وجز بوقت خود بار ندهد وسایه ان درختان هم دایم باشد هرکز زایل نکردد واشتغال نکند
این بهشتی که صفتش انست عاقبه پرهیزکاران باشد وعاقبت کافران وعاصیان اتش دوزخ باشد
وانکسانی که ما ایشان را کتاب دادیم یعنی قران شادمان میشوند بانچه فرو می آید بتو از وحی وشرایع واز ان
جماعت که بر دشمنی وعداوت رسول جمع شدند از جهودان وترسایان کس هست که انکار میکنند بعضی
را وبعضی معترف میشود وبعضی کفته اند که مراد اهل کتاب اند وسبب نزول ایة این بود که حق تعا در
بدایت کار در قران ذکر رحمن کمتر کرده بود چون عبد الله سلام ایمان اورد وجماعتی از اصحاب او کفتند
یا رسول الله در توریة ذکر رحمن بسیارست ودر قران اندکست خدای تعا این ایة فرستاد که قل
ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی قریش کفتند محمد تا امروز ما را بیک خدای میخواند امروز
ما را بدو خدای میخواند الله ورحمن وما رحمن نشناسیم مکر رحمن یمامه را که مسیلمه کذابست خدای تعا
این فرستاد وهم یکفرون بالرحمن ومومنان اهل کتاب بنزول این ایات خوشدل شدند ومن الاحزاب
یعنی از قریش کس هست که انکار میکند برخی را از وی یعنی ذکر رحمن را تو بکوی ای محمد که مرا فرموده اند
که خدا را پرستم وبا او شریک نکویم وانباز نکیرم من خلق را با وی دعوت میکنم ومرجع وبازکشت من
با وست وکذلک انزلناه حکما عربیا ولئن اتبعت اهواءهم بعد ما جاءک من
العلم ما لک من الله من ولی ولا واق ولقد ارسلنا رسلا من قبلک وجعلنا لهم ازواجا

وَذُرِّيَّةً وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ
وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ وچنانکه اهل کتاب را کتاب دادیم یعنی توریة وانجیل وهمچنین فرستادیم
بتو قرآن را در حالتی که حکمتی است بزبان عرب وگفته اند یعنی دینی عربی وبرای آن عربی خوانند دین را که رسول
عربی فرستاد واگر تو متابعت ایشان کنی وپس روی هوای ایشان باشی در باب دین یا در کار قبله بعد از آنکه
علم وحجت بتو آمد ترا از خدای وعقاب وی هیچ حامی ونگاه دارنده نباشد ولقد ارسلنا رسلا من قبلک
رسلا سبب نزول این آیه آن بود که عبد الله بن ابی امیه وجماعتی مشرکان گفتند این چه پیغمبر است که او را زنان
بود وهم بران جمله که ما را حاجت وشهوة بود وی را نیز بود چرا فرشته نیست یا بطبع فرشتگان نیست حق تعالی این
آیه فرستاد وگفت ما پیش از تو پیغمبران فرستادیم وایشان را زنان وفرزندان دادیم همه همچون تو آدمی
بودند وشهواتی وایشان را زنان بودند وفرزندان وما کان لرسول جواب کافرانیست که ایشان اقتراح
معجزات کردند بر سبیل تعنت گفت هیچ پیغمبری را نبود که آیتی ومعجزی آرد مگر بفرمان خدا لکل اجل کتاب هر اجلی
ووقتی را نوشته است یعنی اعمار بنی آدم بر لوح نوشته است ضحاک گفت تقدیر آن است که لکل کتاب
اجل هر نوشته را وقتی هست که چون بدان وقت رسد آنچه نوشته باشد در وجود آید بیان کرد که همه بیک
حد نماند بهری آن بود که بماند وبهری آن بود که محو کنند وبجای آن چیزی دیگر ثبت کنند ونویسند یمحو الله ما یشاء
بسترد خدای آنچه خواهد از آجال وارزاق وبنویسد آنچه خواهد ونزدیک اوست اصل کتاب یعنی لوح محفوظ
عکرمه از عبد الله عباس روایت کرد که بر آسمان دو نوشته است آنچه بر یکی نویسند که آن لوح محفوظ است
از تغییر وتبدیل نباشد وآنچه بر دیگری نویسند از تغییر وتبدیل کنند محو واثبات جابر بن عبد الله از پیغمبر
روایت کرد که خدای تعالی بسترد از دیوان اعمال ما آنچه بران ثوابی وعقابی نباشد از مباحات وبروایت
دیگر گفت این محو بر وجه خیر باشد در ارزاق وآجال وامیر المومنین علی گفت لولا آیة فی کتاب الله لاخبرتکم
بما هو کائن الی یوم القیمة اگر نه آیتی بودی در کتاب خدای من شما را خبر دادمی بهرچه خواهد بود تا روز قیامت
وان آیة اینست یمحو الله ما یشاء ویثبت وگفت در تفسیر این مراد قرون است قرنا بعد قرن در سر قرنی عمری
باشد چون مدت ایشان بسر آید نام ایشان بسترند ونام قرنی دیگر بنویسند سعید جبیر گفت مراد شرایعست
آنچه خواهد نسخ کند وآنچه خواهد هم بران حکم رها کند مجاهد گفت سبب نزول آیه آن بود که خدای تعالی این آیه فرستاد
ما کان لرسول ان یاتی بآیة الا باذن الله قریش گفتند لکل اجل کتاب اگرچه آجال نوشته است تصرف
آن بخدای است وتغییر وتبدیل آن بوی است تا آنچه خواهد محو کند وبدل آن حسنات کند فاولئک
یبدل الله سیاتهم حسنات عطا از ابن عباس روایة کرد که خدای تعالی لوحی آفریده است که آنرا لوح محفوظ گویند
از دری سفید درازی آن پانصد ساله راهست هر روز سیصد وشصت بار در آن لوح نظر کند آنچه خواهد محو
کند وآنچه خواهد بگذارد بحسب مصلحت اشخاص واوقات حق تعالی اجلی بنویسد بنده را آنکه مصلحت در آن باشد اگر او

دعا کند یا صدقه دهد یا طاعتی کند مدتی در عمر او افزاید آن نوشته بفرماید ستردن وبجای آن دیگری نوشتن
چنانکه در خبر آورده اند که روزی عیسی ع نشسته بود وحواریان او نزدیک او مردی می آمد پشته هیزم در
گرفته ونانی چند در هم بخته میخورد ونشاط میکرد جبرئیل ع گفت عجب از این مرد که نشاط میکند واو را یکساعت
عمر پیش نمانده است عیسی ع متعجب حواریان را خبر کرد روز دیگر مرد را دیدند در سر دوش افکنده
هیمه میرفت گفتند یا روح الله نه گفتی که این مرد را یکساعت عمر مانده است گفت مرا جبرئیل گفت گفتند
از خدای درخواه تا معلوم کند دعا کرد جبرئیل آمد وگفت من که پیامدم در لوح نگاه کردم عمر او یکساعت مانده
بود چون از پیش ما بگذشت از آن نان که میخورد نواله در دست وی مانده بود بسائلی داد خدای فرمود آن نوشت
بودن که در آن پشته هیزم وی مار سیاه بود قتال وهنوز در پشته هیزم است چون خواست که او را بزند خدای او را
بدان سبب ویرا دفع کرد عیسی ع آن مرد را باز خواند وگفت پشته هیمه دینه چه کردی گفت همچنان نهاده است
گفت همچنان آن پشته پیش من آور برفت وپیش عیسی آورد بفرمود تا بگشادند مار سیاه عظیم از میان آن
بیرون آمد حواریان متعجب ماندند ومرد را قصه باز گفتند او شادمانه شد ودر صدقه بیفزود وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ
بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي
الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ وَقَدْ مَكَرَ
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ
وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ
الْكِتَابِ واگر نماییم ترا برخی از آنچه ایشان را وعده میدهیم از عذاب کردن ایشان وظفر تو بر ایشان وترا
بگذاریم یا بمیرانیم ترا بحسب مصلحت وموعود ما هنوز نیامده باشد وعذاب ما نرسیده پس ترا کاری نیست
جز رسانیدن پیغام وبر ما حساب کردن وباز خواست ایشان آنکه گفت اولم یروا آیا نمی بینند این کافران
ونمیدانند که کم میکردانیم ودر دیار اسلام می افزاییم مقاتل بن سلیمان گفت مراد زمین مکه است ومراد نقصان
فتح حوالی آن یعنی اهل مکه نمی بینند که با ایشان همان رود که با دیگران ابن عباس گفت نقصان زمین وخرابی
آن بمرگ علما باشد ابو الدردا روایة کرد که رسول ع گفت خذوا العلم قبل ان یذهب علم بیاموزید پیش از آنکه
نبود گفتند علم چگونه نشود وقرآن در میان ما ودر دلهای ما میخوانیم وبفرزندان می آموزیم رسول ع در خشم
شد وگفت جهودان وترسایان که ضال شدند کتاب مگر در میان ایشان نبود ذهاب العلم ذهاب العلماء
رفتن علم برفتن عالمان باشد وگفت ان الله لا یقبض العلم انتزاعا ینتزعه من الناس ولکن یقبض العلم
بقبض العلماء خدای تعالی علم باز نگیرد چنانکه از میان مردمان برکشد ولکن باز گیرد با آنکه عالمان را قبض کند حتی
اذا لم یبق عالم اتخذ الناس رؤساء جهالا فافتوا بغیر علم فضلوا واضلوا تا آنگاه که عالمی نماند مردمان پیشوایان
جاهل گیرند ایشان فتوی کنند بی علم گمراه شوند وگمراه کنند ورسول ع گفت موت العالم ثلمة فی الاسلام لا تسد

شی الی یوم القیمه مرگ عالم رخنه باشد در مسلمانی که از ان هیچ چیز در نبندد تا روز قیامت لعل اشارت بقصد ام
موت الانبیاء یفرح به اللعین و موت الآباء مصیبة البنین و موت الابناء یقطع الوتین و موت الاعداء
یعرف منه الجبین و موت العلماء ثلمة فی الدین والله یحکم و خدای حکم کند و حکم او را معقب نباشد و
آن باشد که چیزی بر عقب چیزی بیارد یعنی کس حکم او را مخالفت نتواند کرد بچیزی که این را باز بشکافد و او
زود شمارست انگه از برای دلخوشی رسول گفت آنان که پیش از ایشان بوده اند و بدی سگالیده اند
مکر ایشان هیچ اثر نکرد و سود نداشت مگر خدا راست فلله المکر جمیعا جزای مکر وی تواند و مکر وی
تواند و مکر و را یعنی عذاب و را کس دفع نتواند کرد او داند انچه هر نفسی کند بر وی فرو نشود و پوشیده
نماند و زود باشد که بدانند کافران تا عاقبت سرای نیکو که بهشت است کرا خواهد بود ویقول الذین کفروا
میگویند آنان که کافر اند که تو ای محمد پیغمبر مرسل نیستی بگوی و جواب ده ایشان را که من پیغمبر خدا ام
و گواه میان من و شما خدای بس است و آنکس که علم کتاب نزدیک وی است بعضی از مفسران گفته اند که این
عبدالله سلام است و بیشتر مفسران از قدما و محدثان و اهل علم از مخالفان و موافقان بر آنند که امیر المؤمنین
علی ابن ابی طالب است و از محمد باقر همین روایت است راوی خبر گوید که با ابوجعفر در مسجد نشسته بودم و عبدالله
سلام در گوشه نشسته بود گفتم ابوجعفر را که مردمان میگویند و من عنده علم الکتاب اینست گفت انما
ذاک علی ابن ابی طالب   مکیست پنجاه و دو آیتست از ابی کعب و انگست که رسول ع گفت هر
که این سوره برخواند خدای تعالی او را مزد بدهد ده حسنه بعدد هر که بت پرستند و بعدد هر که بت نپرستید

بسم الله الرحمن الرحیم الر کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس

من الظلمات الی النور باذن ربهم الی صراط العزیز الحمید الله الذی له ما فی
السموات و ما فی الارض و ویل للکافرین من عذاب شدید الذین یستحبون
الحیوة الدنیا علی الآخرة و یصدون عن سبیل الله و یبغونها عوجا اولئک فی ضلال
بعید منم خدای که می بینم این کتابیست که ما فرو فرستادیم از ان بتو تا تو بیرون آری مردمان را از تاریکی
کفر بنور ایمان بفرمان خدای و خداوند کار ایشان به راه خدای غالب و بی همتا و ستوده و آن راه اسلام است
خدای که او راست انچه در آسمانها و زمین است ملک و ملک وی است از انجا که وی آفریده است و دست
تصرف وی راست انگه گفت وای مر کافران را از عذاب سخت آن کافرانی که حیوة دنیا و زندگانی این جهان
دوست دارند و آنرا بر آخرت اختیار می کنند حق تعالی دوستی دنیا و اختیار او بر آخرت از جمله مذمت
شمرده است بر ایشان در خبرست که رسول ع گفت فردای قیامت جماعتی را از امت من در قیامت
آرند و صحایف ایشان بنگرند مردمانی باشند که نمازها باوقات و شرایط آن گزارده و زکوة مال داده
و بنماز شب قیام کرده حق تعالی بفرماید تا ایشان را بدوزخ برند گفتند یا رسول الله بچه جرم ایشان را بدوزخ بر

کث گناه ایشان آن باشد که کلما بدا لهم شیء من الدنیا بثوا علیه باین خصلت که چون از دنیا چیزی پدید آمدی بر
جستندی و بر و حرص نمودندی و یصدون عن سبیل الله از راه خدای بگردند و دیگران را می گردانند و
کژی آن راه میجویند یعنی میخواهند تا آن را کژ کنند ایشان در گمراهی اند دور از راه راست وما ارسلنا
من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم فیضل الله من یشاء و یهدی من یشاء و
هو العزیز الحکیم ولقد ارسلنا موسی بایاتنا ان اخرج قومک من الظلمات الی النور
وذکرهم بایام الله ان فی ذلک لایات لکل صبار شکور واذ قال موسی لقومه اذکروا
نعمة الله علیکم اذ انجاکم من آل فرعون یسومونکم سوء العذاب و یذبحون ابناءکم
و یستحیون نساءکم و فی ذلکم بلاء من ربکم عظیم ما هیچ پیغمبری نفرستادیم مگر بزبان قوم
او زبان او زبان قوم او بود و کتاب او بزبان قوم او بود برای آن فرستادیم تا بیان کند برای ایشان
انچه ایشان را بآن دعوة کند بر وجهی که آنرا فهم کنند و دریابند پس انگه خدای تع ایشان را تخلیه کند و رها
کند تا اختیار کنند اما ضلالت را و اما هدایت را چون اختیار ضلالت کنند حکم کند و نام برد ایشان
بضلالت و ضال و گمراه شان خواند و اگر اختیار هدایت کنند نام ایشان مهتدی و راه یافته نهد پس
این اضلال یا بمعنی خذلان و تخلیه باشد یا بمعنی حکم و تسمیه و حرمان ثواب و منع از طریق بهشت و اهلاک
چنانکه بارها گفته شد و هدایت بمعنی لطف و توفیق و بیان و حکم و تسمیه و راه بهشت و ثواب نمودن
باشد و او عزیز و حکیمست و مورد آیه مورد منت است بر رسول که خدای هر قومی را که پیغمبری
فرستاده است و او را بجمله خلایق فرستاد از عرب و عجم و ترک و روم و هند و جن و انس انگه
گفت ما موسی را برسالت فرستادیم با حجج و آیات و معجزات و گفتیم او را که قوم خود را از ظلمت و تاریکی
کفر بنور ایمان آور و دعوت بر طریق ترغیب و ترهیب کن و با یاد ایشان ده روزگار خدا را که در آن
روزگار وقایع و شداید با امتان گذشته رسانیده است بسبب معصیة ایشان و نافرمانی کردن تا
از مثل آن اجتناب نمایند و انچه با ایشان رسیده است بایشان نرسد و گفته اند ایام خوش که با ایشان
بوده است با یاد ایشان ده تا در شکر آن بیفزایند بحقیقت که در آن آیتی و علامتی هست هر شکیبائی
شکر کننده را انگه گفت یاد کن ای محمد چون گفت موسی قوم خود را که یاد کنید نعمت خدا را که بر شما
لطف کرده است چون برهانید شما را از فرعون و قوم او که مینمودند شما را و میرسانیدند بعذابی سخت
و بد از کارهای دشوار چون سنگ کشیدن و کار گل کردن و بار گران برگرفتن و میکشتند پسران شما را
تهمت وجود موسی و دختران را رها میکردند و در جمله شما را ابتلا و امتحانی بود بزرگ از خدای شما یاد در بکار
داون شما از ایشان شما را النعمتی بزرگ بود از خدای شما واذ تاذن ربکم لئن شکرتم لازیدنکم
ولئن کفرتم ان عذابی لشدید وقال موسی ان تکفروا انتم و من فی الارض جمیعا

فان الله لغني حميد الم يأتكم نبأ الذين من قبلكم قوم نوح وعاد وثمود والذين
من بعدهم لا يعلمهم الا الله جاءتهم رسلهم بالبينات فردوا ايديهم في افواههم
وقالوا انا كفرنا بما ارسلتم به وانا لفي شك مما تدعوننا اليه مريب و یاد کنید انگه اعلام کرد
شمارا واگاهی داد خدای شما وگفت اگر نعمت مرا شکر کنید من نعمت بر شما زیادت کنم وگفته اند الشکر قید النعمة
وصید لها شکر قید نعمت است وصید نعمتست نعمه عاجل را قیدست و بند رها نکند که برود و نا آمده را
صیدست بگیرد و نگاه دارد واز امیر المومنین علی ع روایتست اذا وصلت الیکم اطراف النعم فلا
تنفروا اقصاها بقلة الشکر ولئن کفرتم واگر کافر شوید و شکر نعمت را بکفران بدل کنید مستحق و موجب
عذاب شوید و عذاب من سخت است انکه حکایت کرد از انکه موسی ع با کافر نعمتان گفت اگر شما همه
کافر شوید و هر که در زمینست همه یکبار خدا را هیچ نقصان نبود که خدای بی نیازست از شما و شکر شما
ابوذر غفاری از رسول ع روایت کرد که خدا در بعضی از کتابهاء خویش گفته است عبادی لو ان
اولکم واخرکم وجنکم وانسکم اجتمعوا علی افجر قلب رجل لم ینقص ذلک من ملکی شیا عبادی لو ان اولکم
واخرکم وجنکم وانسکم اجتمعوا فی صعید تسالونی حوائجکم فاعطیت کلا منکم ما سالتم لم ینقص ذلک من
ملکی شیا الا بمقدار ما یغمس احدکم الابرة فی الیم فلینظر ثم یرجع فان الله غنی حمید او غنی و بی نیازست
اگر شکر نعمت او کنید واگر نکنید او را نقصانی نباشد واو در ذات خود ستوده و مستحق حمدست واگر
حمد او کنید واگر نکنید انکه بر سبیل تنبیه گفت الم یاتکم ای بشما نیامد و بشما نرسید خبر انان که پیش از شما بود
از امم سالفه و قوم گذشته که قوم نوح و قوم هود که عاد بودند و ثمود که قوم صالح بودند وانان که از
پس ایشان بودند چندانکه عدد ایشان جز خدای نشناسد جاءتهم رسلهم پیغمبران ایشان بایشان آمدند
بآیات و حجج و دلالات و معجزات ایشان از خشم و عداوت پیغمبران دستهای خود در دهنها کردند و دندان
وانگشت میگزیدند با خود بدست اشارت بدهن و گفتار خود کردند و گفتار این بود که انا کفرنا ما کافر
شدیم بانچه شمارا بدان فرستاده اند حسن گفت در وقت دعوت پیغمبران دست بر دهن ایشان
مینهادند تا ایشان را خاموش کنند مجاهد گفت مراد بید نعمت است یعنی نعمت پیغمبران رد کردند بدهنهای
خود یعنی کفران نعمت کردند وانا لفی شک و ما در شکیم از انچه شما ما را بآن دعوت میکنید شکی که موجب
ریبه و تهمت است قالت رسلهم افی الله شک فاطر السموات والارض یدعوکم لیغفر
لکم من ذنوبکم ویؤخرکم الی اجل مسمی قالوا ان انتم الا بشر مثلنا تریدون ان تصدونا
عما کان یعبد اباؤنا فاتونا بسلطان مبین قالت لهم رسلهم ان نحن الا بشر مثلکم ولکن الله
یمن علی من یشاء من عباده وما کان لنا ان ناتیکم بسلطان الا باذن الله وعلی الله
فلیتوکل المؤمنون وما لنا الا نتوکل علی الله وقد هدانا سبلنا ولنصبرن علی ما اذیتمونا

وعلی

وعلی الله فلیتوکل المتوکلون پیغمبران جواب دادند وگفتند در خدای شکی هست که افریننده زمان و زمین است
این برای ان گفتند که ایشان مقر و معترف بودند که آسمان و زمین خدای افریده است نه بتان چه او این
خدای که یقینست که وی افریننده آسمان و زمین است شمارا دعوت میکند تا بیامرزد گناهان شمارا و
تاخیر کند و باز پس دارد شمارا تا بوقتی مسمی و اجلی نام برده که ان روز وفات و مرگ ایشانست و تعجیل
عذاب ایشان نکند ایشان پیغمبران را جواب دادند وگفتند شما همچون ما آدمیایید میخواهید تا ما را از دین
وطریق پدران ما بگردانید واز معبودانی که ایشان را می پرستیده اند برین دعوی که میکنید حجتی بیارید
و برهانی بنمایید رسولان جواب دادند وگفتند همچنین است ما نیستیم مگر آدمی همچون شما ولیکن خدای منت
نهد بر انکس که خواهد از بندگان خود بر ما منتی نهاده است و نعمت کرده و ما را از شما بنعمت نبوت
و رسالت ممتاز گردانیده است وانچه گفتی حجت بیارید ما را نباشد که از خویشتن حجت آریم مگر بفرمان
خدای چه انچه شما اقتراح میکنید از معجزات جز مقدور خدای نیست و بر خدای باید که مومنان توکل کنند
نه بر غیر وی و ما را نباشد که بر وی توکل نکنیم و وی ما را راه نموده است و هر آینه ما بر رنج و بلا صبر کنیم و بر آن
شما ما را میرنجانید بر خدای باید که مومنان توکل کنند و کار خود با خدای گذارند در هر حال که باشد وقال
الذین کفروا لرسلهم لنخرجنکم من ارضنا او لتعودن فی ملتنا فاوحی الیهم ربهم
لنهلکن الظالمین ولنسکننکم الارض من بعدهم ذلک لمن خاف مقامی وخاف
وعید واستفتحوا وخاب کل جبار عنید من ورائه جهنم ویسقی من ماء صدید
یتجرعه ولا یکاد یسیغه ویاتیه الموت من کل مکان وما هو بمیت ومن ورائه عذاب
غلیظ ان کافران پیغمبران خود را گفتند که شما را از شهر خویش و زمین خویش بیرون کنیم مگر که باز آیید و در دین
ما آیید انگه دست از شما باز داریم خدای تع درین حال بایشان وحی فرستاد که شما هیچ اندوه مدارید
و مترسید که ما این ظالمان را و کافران را هلاک کنیم و شما را دران زمین ساکن گردانیم از پس ایشان و هم چنین باشد
که همسایه خود را برنجاند خدای تع وی را آواره گرداند و سرای وی باز گذارد چنانکه رسول خدای گفت من اذی
جاره ورثه الله داره این انکسی راست که از مقام من بترسد یعنی از استادن پیش من بروز قیامت برای
حساب واز وعید من بترسد واستفتحوا فتح خواستند و نصرت طلب کردند یعنی ان کافران چنانکه گفت وکانوا
من قبل یستفتحون علی الذین کفروا مجاهد گفت پیغمبران بخدای استغاثه کردند و استنصار و بر ایشان دعا کردند
وخاب و نومید گشت هر جباری معاند حق که با حق بستهد واز حق بر گردد واز گفتن لا اله الا الله تکبر دارد
من ورائه و در پس او دوزخست و هم در پس وی و راه ایشانست و ایشان را گذر بر انجاست زجاج گفت
ورای ان باشد که از تو متواری شود و پوشیده گردد و بستقی و آب دهند او را از آبی که همه آن زرداب باشد
از خون و ریم که از زیر دوزخیان برود واز فرج زناکنندگان بدر آید یتجرعه او را فرو می برد و نزدیک نباشد که

بحلق او فرو رود ابوامامه روایت کرد از رسول عم که آن شربتی باشد که چون نزدیک روی برد گوشت و پوست
روی و سرش پخته شود چون باز خورد امعاش پاره پاره گردد چنانکه فرمود وسقوا ماءً حمیماً فقطع امعاءهم
ویاتیه الموت و بوی آید مرگ از هر جهتی و هر مکانی از هر عضوی و از بن هر مویی و این را که مرگ خواند گفته اند شداید
و بلاست وما هو بمیت و او مرده نباشد یعنی بمیرد تا باز رهد اگر مراد مرگ حقیقی را باشد معنی آن بود که هر گاه
که هر گاه که بمیرد خداش زنده گرداند چنانکه گفت کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غیرها و در پیش وی عذابی
درشت باشد مثل الذین کفروا بربهم اعمالهم کرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف
لا یقدرون مما کسبوا علی شیء ذلک هو الضلال البعید الم تر ان الله خلق السموات
والارض بالحق ان یشا یذهبکم و یات بخلق جدید و ما ذلک علی الله بعزیز مثل آنها که
کافر شدند اعمال و کردارهای ایشان چون خاکستریست که سخت شود بوی جستن باد در آن روز که در وی بادی
سخت جهد نتوانند و قادر نباشند از آنچه کسب کرده باشند بر هیچ چیز ظاهر آیه صورت احباط دارد
اما چون تاملی کنی دلیلست بر بطلان احباط و آنکه هر جا که در قران احباط گفتست مراد نفی وقوعست برای آنکه
باتفاق اعمال کافر از اهل هیچ وقوعی نباشد تا چیزی باشد که آن را احباط کند با اینهمه حق تعالی از آن تعبیر بر وسع چنین
کرد بر باد حاصل که باد آن را متفرق کند بطلان حصول اعمال نه بوقوع حکم و استحقاق ثواب بر و معنی آنست که اگرچه
اعمال کفار را بطلان حصولی هست بحکم و وقوع استحقاق از آن حصولی نیست با خاکستری ماند که باد سخت بر و
گماشته شود تا در عالم متفرق شود و کس نتواند که آن را ضبط کند ذلک هو الضلال البعید اختیار کفر و اصرار
بر آن گمراهی باشد سخت دور آنگه گفت الم تر نمی بینی که خدای تعالی آسمان و زمین بیافرید بحق و حکمت نه بباطل
و عبث او قادرست بر آسمان آفریدن اگر خواهد شما عاصیان را بر دو از روی زمین نیست گرداند تواند و بر آن
بر خدای دشوار نباشد وبرزوا لله جمیعا فقال الضعفاء للذین استکبروا انا کنا لکم تبعا فهل
انتم مغنون عنا من عذاب الله من شیء قالوا لو هدینا الله لهدیناکم سواء علینا اجزعنا
ام صبرنا ما لنا من محیص و قال الشیطان لما قضی الامر ان الله وعدکم وعد الحق و
وعدتکم فاخلفتکم و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی فلا تلومونی
ولوموا انفسکم ما انا بمصرخکم و ما انتم بمصرخی انی کفرت بما اشرکتمون من قبل ان
الظالمین لهم عذاب الیم و بیرون آیند از گورها روز قیامت برای حساب و جزای خدای پس گویند
ضعیفان متکبران را که ما در دنیا تبع شما بودیم و بشما اقتدا کردیم ما را از عذاب هیچ کفایت توانید کردن
و بعضی از عذاب ما بر توانید داشتن آن جباران و متکبران گویند اگر خدای ما را راه خلاص نمودی برای شما
چگونه کنیم سواء علینا یکسانست بر ما و نزدیک اگر جزع کنیم و اگر شکیبایی نماییم ما را هیچ گریزی نیست
مقاتل گفت این سخن آنگاه گویند که در دوزخ باشند یکدیگر را [؟] گویند که بیایید تا جزع کنیم پانصد سال جزع کنیم

سود ندارد گویند بیایید تا صبر کنیم پانصد سال دیگر صبر کنند هیچ سود ندارد درین حال گویند سواء علینا اجزعنا
ام صبرنا ما لنا من محیص و قال الشیطان و گوید شیطان چون کار گزارده شود و میان مردمان حکم کرده آید
و اهل بهشت را بهشت برند و اهل دوزخ را بدوزخ مقاتل گفت درین حال منبری از آتش در دوزخ بنهند
ابلیس بر آن منبر شود و کافران و اهل دوزخ در زیر آن منبر باشند زبان ملامت در وی دراز کنند او گوید
خدای شما را وعده داد وعده حق و راست و من شما را وعده دادم و آن وعده را خلاف کردم و مرا در آن
وقت بر شما دستی و قوتی نبود پیش از آنکه شما را دعوت کردم اجابت کردید اکنون مرا ملامت مکنید
خود را ملامت کنید که مرا و شما را گناهی نیست ما انا بمصرخکم من شما را فریادرس نیم و شما نیز فریادرس من توانید
رسید چه ما هر یکی بجرم خود گرفتاریم من بدعوت و شما باجابت امروز من کافرم بدانچه شما مرا انبار گرفتید
با خدا و پیش از این یعنی در دنیا ان الظالمین و بدرستی که ظالمان را عذابی دردناکست ابن عامر روایت
کرد از پیغمبر در حدیث شفاعت که عیسی عم در آن روز بمن اشارت کند گوید ذلکم النبی الامی ان پیغمبر
نکیست که من بوی بشارت دادم خدای تعالی مرا گوید برخیز و شفاعت کن من برخیزم برای شفاعت از
مجلس من بویی خوش برآید که شنوندگان خوشتر از آن بویی نشنیده باشند و شفاعت کنم خدای تعالی
شفاعت قبول کند و مرا نور دهد از فرق تا قدم کافران گویند ابلیس را که ایشان را شفیعی پدید آمد و شفاعت
کرد ما را جز تو کسی نیست برخیز و برای ما شفاعت کن که ما را جز تو کسی نیست او برخیزد از مجلس وی گندی
برآید که کس چنان گند نشنیده باشد آنگه ایشان را طعمه دوزخ کنند عند آن ابلیس گوید ان الله وعدکم
وعد الحق در آیه و ادخل الذین امنوا و عملوا الصالحات جنات تجری من تحتها الانهار
خالدین فیها باذن ربهم تحیتهم فیها سلام الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة
کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها و یضرب
الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون اما مومنانی که عمل صالح کنند روز قیامت ایشان را در بهشتها
برند که از زیر درختان آن جویها آب روان باشد جاوید و خالد در آنجا بفرمان خدای خود تحیت ایشان یکدیگر را
سلام باشد که بر یکدیگر کنند و تحیت فرشتگان ایشان را سلام باشد و همچنین تحیه خدای سلام بود آنگه حق تعالی
ایمان و کفر را مثل زد بدو درخت و گفت ای محمد نه بینی و نه بیندانی که خدای چگونه مثل زد کلمه پاکیزه را آنکه
گفت آن چون درختیست پاکیزه مفسران گفتند کلمه پاکیزه گفتار لا اله الا الله است بیانه الیه یصعد الکلم
الطیب و درخت پاکیزه خرماست دلیلش آنست که ابو العالیه گفت روزی نماز بامداد گزارده بودم [؟]
و نزدیک انس مالک شدم طبقی بیاوردند بر آنجا رطب نهاده انس گفت بخور یا ابا العالیه که این آن
درختست که خدای گفت الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة چون درختی که خوش باشد
میوه وی و اگر بر عموم حمل کنند منظر او و نضارت و نازکی او اولیتر باشد اصلها ثابت اصل و بیخ او

ثابت و راسخ است در زمین چه اگر اصلی ثابت ندارد در زمین بر جای نماند و برگ و میوه نیارد چه درخت
آب از عروق خورد و عروق در زمین باشد و شاخ آن از رفعت و بلندی در آسمان است همچنین کلمهٔ
شهادت در دل مومن ثابت و راسخ است اصل او تصدیقست و آن بر دلست و فرع آن او گفتارست
و آن بر زبانست چون از زبان بر آید تا باسمان رسیدن او را هیچ حجاب نباشد بیانه الیه یصعد الکلم الطیب
والعمل الصالح یرفعه و رسول خدای گفت مثل الاسلام کمثل الشجرة الثابتة الایمان بالله اصلها والصلوة
جذعها والزکوة فرعها وصیام شهر رمضان لحاؤها وحسن الخلق ورقها مثل اسلام چون درختی است راست
اصل ایمانست بخدای و تنهٔ او نماز پنجگانه است و زکوة شاخهای اوست و روزه ماه رمضان پوست
اوست و خوشخوئی برگهای ویست ابن عباس از رسول خدای روایت کرد که او گفت ان لله عمودا
من نور اسفله تحت الارض السابعة و راسه تحت العرش فاذا قال العبد اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا
عبده و رسوله اهتز العرش و تحرک العمود فیقول الله عز و جل اسکن فیقول کیف اسکن و انت لم تغفر لقائلها
خدای را عمودیست از نور اسفل وی که قرارگاه ویست زیر هفتم زمین است و بالای وی از زیر عرش است
چون بنده گوید لا اله الا الله و محمد رسول الله عرش بلرزد و عمود بجنبد حق تعالی گوید ساکن شو گوید چگونه ساکن
شوم و تو هنوز گوینده این کلمات را نیامرزیده حق تعالی گوید ملائکتی و سکان سمواتی اشهدوا انی قد غفرت
له ای فرشتگان و ساکنان آسمانها گواه باشید که من وی را بیامرزیدم اهل اشارة گفته اند وجه حکمت در
اسلام و ایمان بدرخت از انجاست که درخت تمام نباشد الا بسه چیز عرقی ثابت و اصلی قایم و فرعی عالی
همچنین ایمان و اسلام بسه چیز تمام شود تصدیق بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان بیانش حدیث امام رضاست
از پدرانش از امیر المومنین علی ع که گفت الایمان معرفة بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان و در روایتی
دیگر از رسول ع مثل هذا الدین کمثل شجرة ثابتة الایمان اصلها والزکوة فرعها والصیام عروقها والتاخی فی الله نباتها
وحسن الخلق ورقها والکف عن محارم الله ثمرها فکما لا یکمل الشجرة الا بثمرة طیبة لا یکمل الایمان الا بالکف
عن محارم الله گفت مثل این چون درختی است ایمان بخدای اصل اوست و زکوة شاخ اوست و خوی
نیکو برگ اوست و باز استادن از محارم میوه اوست و چنانکه درخت تمام نشود الا بمیوه همچنین ایمان تمام
نشود مگر باز استادن از محارم و گفته اند تشبیه بدرخت خرما از ان کرد که او در چند صفت با آدمی
میماند هر درخت که سرش ببرند شاخ دیگر بیرون آید مگر درخت خرما تا گشن ندهند بار نیاورد و رسول خدای
گفت اکرموا عماتکم عمتان خود را گرامی دارید گفتند یا رسول الله عمتان ما کدام اند گفت درختان خرما گفتند
چگونه یا رسول الله گفت خدای تعالی چون آدم را بیافرید از گل او فضله بماند خدای از ان درخت خرما بیافرید
تؤتی اکلها کل حین ان درخت بار دهد و میوه آرد هر حینی بفرمان خدای خویش و حین شش ماه باشد و مراد
آنست که مومن در هیچ وقتی از اوقات خالی نباشد از عبادات و طاعات و خدای تعالی برای مردمان مثل

زند تا باشد که تذکر کنند و در اندیشند که بمثل مشکلها حل گردد والله اعلم و مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة
اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار یثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت فی
الحیوة الدنیا و فی الاخرة و یضل الله الظالمین و یفعل الله ما یشاء الم تر الی الذین بدلوا
نعمت الله کفرا و احلوا قومهم دار البوار جهنم یصلونها و بئس القرار و جعلوا لله اندادا
لیضلوا عن سبیله قل تمتعوا فان مصیرکم الی النار انگه کلمه کفر را مثل زد بدرختی دیگر گفت مثل
و مانند کلمهٔ بد و سخن نانیکو که آن کلمهٔ کفرست چون درختیست که بد و پلید باشد بار او و زشت و قبیح باشد منظر
او و بیخ او از بالای زمین افتاده و برکنده باشد او را بر روی زمین قراری و ثباتی نباشد و از محمد باقر
روایتست که شجرهٔ طیبه رسول خداست و فرع او علی ابن ابی طالبست و اصل او فاطمه زهراست و میوهٔ
او فرزندان پاک او یند و برگ او دوستان و شیعه ما اند و شجرهٔ خبیثه بنو امیه اند که منقرض شدند و منقطع
و اولاد مصطفی و مرتضی تا قیامت منقرض نشوند یثبت الله الذین امنوا خدای ثابت دارد مومنان را بگفتار
ثابت بحجت و برهان هم در دنیا که چون در فتنه افتند از دین بنگردند و خلاف نکنند و هم در اخرة چون گور ایشان
بنهند که آن اولین منزلست از منزلهای اخرت و گفته اند فی الحیوة الدنیا گور است که گور در دنیا باشد و
فی الاخرة عند البعث چون برانگیزند مقاتل گفت ان یثبت آنست که چون بنده مومن را در گور نهند و
خاک بر سر او راست کنند خدای تعالی فرشته را بفرستد نام او رومان بیاید و بر وی سلام کند و گوید همین
ساعت دو فرشته سیاه منکر ببالین تو خواهند آمدن تا ترا از دین و اعتقاد تو پرسند بگو تا نترسی از ایشان و
چنانکه در دنیا دانستی جواب ده از خدا و رسول و امام و کتاب این بگوید و برود در اثر او دو فرشته بیایند
سیاه غلیظ منکر ازرق چشم چشمهای ایشان چون برق خاطف باشد و آواز ایشان چون باد عاصف هر
یکی مقمعهٔ از آتش بدست گرفته از ان منکر و نکیر گویند در گور آیند و خدای تعالی بنده را زنده گرداند و او را
باز نشانند و گویند من ربک و من نبیک و من امامک و ما دینک و ما کتابک خدایت کیست و
پیغمبرت کیست و امامت کیست و دینت چیست و کتابت کدام است او چندانکه داند بگوید الله
ربی و محمد نبیی والاسلام دینی والقرآن کتابی و علی امامی فرشتگان او را گویند مرحبا بک عشت سعیدا
و مت شهیدا تا زنده بودی سعید بودی چون مردی شهیدی اللهم ارضه کما ارضاک بار خدایا خشنودش
کن چنانکه ترا خشنود کرد آنگه دریچهٔ از بهشت در گور او بگشایند تا نسیم بهشت بروی میجهد و تحفهای بهشتش
می آرند آنگه او را گویند نم نومة العروس بخسب چنانکه عروس در خوابگاه خود فذلک قوله تعالی یثبت الله الذین
امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الاخرة و اگر مرده کافر بوده ناگاه منکر و نکیر بروی در آیند و او را
گویند من ربک و من نبیک و ما دینک و ما کتابک و ما امامک او گوید لا ادری نمیدانم او را گویند لا دریت
ولا تلیت مدانتا و مسلا عشت عصیا و مت شقیا تا زنده بودی عاصی بودی چون مردی شقی مردی نم نومة

النهوس بجنبد چنانکه مار گزنده جنبد آنگه دری از درهای دوزخ در گور او کشایند و از ان مقمعه آتش بسر او
فرو کوبند چنانکه همه گور او آتش فروگیرد و او شهقه زند که همه حیوانات بشنوند مگر جن و انس و هرچه بشنوند
او را لعنت کنند فذلک قوله ویضل الله الظالمین و گمراه گرداند کافران ستمکار را و کند انچه خواهد ابو هریره
گفت مرده در گور آواز پای آنانکه از جنازه باز گردند بشنود اگر مرد مومن بود نماز او بر سر بالینش بود و
زکوة بر راستش و روزه او بر چپش و احسان و خیرات او بامردمان بر پایینش تا چون فرشته عذاب خواهد
از قبل بالین او فراز آید نماز راه ندهد و از جانب راست زکوة راه ندهد و از جانب چپ روزه منع کند
چون بپایین رود افعال خیر راه پیش نهد او را گویند باز نشین باز نشیند چنان پندارد که آفتاب فرو خواهد
شدن گوید رها کنید تا نماز بکنم تا فایت نشود گویند نماز نتوان کردن انچه ترا پرسیم جواب ده گویند چه پرسی
گویند چه گویی درین مرد که بیامد و این دعوی کرد گوید محمد است گویند آری گوید گواهی دهم که پیغمبر خدای است و
صادق و راست گوی گویند برین بودی و برین مردی و برین برخیزی انشاء الله آنگه گور بروی فراخ کنند
مقدار هفتاد گز و نورانی کنند آنگه حجاب از دوزخ بردارند آنگه دری از دوزخ در گور او کشایند و گویند
بنگر که خدای تعالی مرغی از مرغهای بهشت چند که در بهشت می پرد و چشم او خاک شود تا بار آفریدن ابو رافع
گفت من با رسول بودم در بقیع غرقد می رفت سه بار بگفت لاهدیت گفتن پنداشتم که مرا میگوید گفتم
یا رسول الله چه جرم کرده ام گفت خطاب با تو نیست خداوند این گور را از من میپرسند میگوید نشناسم
او را انگاه کردم گوری بود که انساعت آب بر روی ریخته بودند و صاحبش را دفن کرده الم تر الی الذین
انانرا که نعمت خدای را بکفران بدل کنند مراد بانین نعمت رسول خداست و انان که این کفران آوردند کفار
قریش بودند که خدای تعالی رسول بر ایشان نعمت کرد ایشان قدر آن ندانستند و بدان کافر شدند امیر المومنین
علی گفت که ایشان کفار قریش بودند که روز بدر کشته شدند عمر گفت خطاب گفت بنو امیه و بنو المغیره
بودند که در بدر هلاک شدند و بنو امیه را چند روز فراگذاشتند واحلوا فومهم دار البوار و آوردند قوم خود را بسرای
هلاک که آن دوزخست که ملازم آن باشند و بد قرار گاهیست ایشان را دوزخ وجعلوا و کردند و پدید کردند
خدای را که همتاست مثلی و مانندی از بتان خویش تا گمراه شوند و گمراه گردانند دیگران را بگوی ای محمد که بر
خوردار شوید و تمتع گیرید روزی چند ازین متاع دنیا که عاقبت و بازگشت شما با آتش دوزخست قل
لعبادی الذین امنوا یقیموا الصلوة وینفقوا مما رزقناهم سرا وعلانیة من قبل ان
یاتی یوم لا بیع فیه ولا خلال الله الذی خلق السموات والارض وانزل من السماء ماء فاخرج
به من الثمرات رزقا لکم وسخر لکم الفلک لتجری فی البحر بامره وسخر لکم الانهار وسخر لکم الشمس والقمر
دائبین وسخر لکم اللیل والنهار واتیکم من کل ما سالتموه وان تعدوا نعمت الله لا
تحصوها ان الانسان لظلوم کفار بگو بندگان مرا آنانکه ایمان آورده اند تا نماز بپای دارند و از انچه مال ایشان روزی

کرده ایم

کرده ایم نفقه کنند پنهان و آشکارا پیش از آنکه روزی آید که دران روز نه بیع و شرا باشد و نه دوستی با یکدیگر یعنی
روز قیامت خدای آن خدایست که بیافرید آسمانها را و زمین را و فرو فرستاد از آسمان آبی یعنی باران
و برویاند و بیرون آرد بآن آب از درختان میوها تا روزی بود شما را و مسخر گردانید برای شما کشتیها را تا میروند
در دریا بفرمان وی و نیز مسخر شما کرد جویها را چون فرات و نیل و جیحون و سیحون و دجله تا میرود با ما که
شما میخواهید و همچنین آفتاب و ماه را مسخر شما کرد دو شنده اند منافع و مصالح خلق را از پختن میوها و رز
کشت و غیر آن و شب و روز را مسخر شما گردانید تا متعاقب ضیا و ظلمت و نقصان و زیاده و بداد
شما را از هرچه خواستید و گفته اند از هر چیزی که نخواستید از آنکه شما را راه بآن نبود و اگر خواهید تا نعمت
خدای را بشمرید بدان نرسید و نتوانید شمردن آنرا از کثرت و شکران نتوانید رسید و بدرستی که آدمی
ستمکاری کافر نعمت است نعمت بروی خدای کند و او دیگری را شکر و عبادت کند واذ قال
ابراهیم رب اجعل هذا البلد امنا واجنبنی وبنی ان نعبد الاصنام رب انهن اضللن
کثیرا من الناس فمن تبعنی فانه منی ومن عصانی فانک غفور رحیم ربنا انی اسکنت
من ذریتی بواد غیر ذی زرع عند بیتک المحرم ربنا لیقیموا الصلوة فاجعل افئدة من
الناس تهوی الیهم وارزقهم من الثمرات لعلهم یشکرون یاد کن ای محمد آنرا که ابراهیم
بر سبیل دعا و تضرع گفت ای خدا و پروردگار من این شهر را که مکه است شهری گردان که مردم ایمن باشند
در وی حق تعالی دعای وی اجابت کرد و چنان ایمن کرد که وحش و طیر در وی خایف نباشند تا گرگ و میش
و کبوتر و باز با یکدیگر باشند و اگر کسی خونی کند و در آنجا گریزد تعرض وی نکنند تا آنکه که بیرون شود واجنبنی
و دور گردان مرا و پسران مرا از آنکه بت پرستیم یعنی الطاف کن که عندان از عبادت اصنام اجتناب کنند
آنگه گفت رب انهن بار خدایا ایشان بسیاری را از مردمان گمراه کردند یعنی بعبادت ایشان گمراه
شدند بسیاری آنگه گفت هرکه متابعت من کند ولیس رو من باشد از منست و هرکه در من عاصی شود تو
خداوندی بخشاینده و آمرزنده عاصی کافر را که از کفر باز گردد بیامرزی و از سر گناه مومن گناه کار
چون توبه کند درگذری ربنا بار خدایا ساکن گردانیدم بعضی از فرزندان خود را بوادی و رود خانه که در وی
کشتی نیست و زرعی نزدیک خانه حرام کرده یعنی کعبه و درین وقت که ابراهیم این سخن گفت خانه نبود
مراد آنست که نزدیک خانه حرام تو که بوده است و عند طوفان آنرا رفع کردند با خانه که بعد ازین بنا
کرده خواهد شد بعضی ازین قصه رفته است و اینجا آنست که ابراهیم عم را از ساره فرزند نبود از آنجا
که او پیر شده بود و ابراهیم دل در فرزند بسته بود ساره کنیزکی داشت جوان و پاکیزه با براهیم داد و با وی
خلوت کرد و او را از هاجر اسمعیل آمد نور محمدی که در پیشانی پدران وی بود با سمعیل انتقال افتاد ساره را از آن
رشکی عظیم افتاد گفت نخواهم که هاجر پیش من باشد حق تعالی ابراهیم را گفت وی را دور کن منهای وی با تو فرو

کرد با وی ماست این مکن اینان را از پیش وی بر گفت بار خدایا کجا برم گفت آنجا که ترا فرمایم جبرئیل آمد و در پیش افتاد
و ابراهیم را اثر میرفت تا هاجر و اسمعیل بر کجا آباد دانی و خصبی دیدی گفتی اینان را اینجا فرود آرم جبرئیل گفتی
نه فرمان نیست میرفتند تا آنکه بزمین مکه رسیدند زمینی سنگلاخ و شوره ناک دیدند گفت اینان را اینجا
بنه و برو ابراهیم ایشان را آنجا بنهاد و برگردید بفرمان خدای هاجر گفت ما را بکه رها میکنی گفت بخدای
گفت برو که ما را ضایع نکند وی برفت و قدری آب که مانده بود با ایشان رها کرد از آبا زخوردند و کرما
در ایشان افتاد تشنگی بر ایشان اثر کرد و شیر در پستانها خشک شد کودک برخود طپیدن گرفت هاجر بر بلندی
تر دیکتر بن و کوتاه ترین کوه کوه صفا بود بر آنجا دوید تا باشد که کسی را بیند یا آوازی شنود کس را ندید از آنجا
فرود آمد بر مروه رفت کس را ندید با صفا آمد هم چنین تا هفتم بار آوازی شنید و کس را ندید هاجر گفت ای
آنکه ترا نمی بینم و آوازت همی شنوم اگر فریاد می توانی رسید آن فریاد رس که ما هلاک شدیم آن فرشته
ظاهر شد و نزدیک اسمعیل آمد و پای او بگرفت و پاشنه او در زمین مالید چشمه آب از زیر پای او روان
شد و سر در بیابان نهاد هاجر پاره ریک گرد آن در گرفت رسول خدای گفت رحم الله امی هاجر اگر آن را
رها کردی همه بادیه پر از آن آب شدی آن فرشته ویرا بشارت داد و گفت این چاهی خواهد بود که حاجیان از اینجا
آب خورند و اینجا پدر این کودک خانه کند که خلایق عالم از جوانب بزیارت این خانه آیند آنکه جماعتی از قبیله جرهم
آنجا می گذشتند مرغان دیدند که گرد آن آب می پریدند گفتند هر حال اینجا آب می نماید یکی از ایشان بیامد زنی را
دید و کودکی باز گشت و ایشان را خبر کرد ایشان بیامدند گفتند ای زن تو کیستی و این کودک کراست و این آب
از کجا پیدا شد و این زمینی است تا چهار صد گز نکنند بآب نرسد گفت این پسر ابراهیم خلیل خداست و ما را
بفرمان خدای اینجا آورد و این آب مراست و فرزند مرا گفتند شاید تا ما اینجا فرود آییم و تو ما را از این آب نصیب
کنی و ما ترا از این متاع که داریم نصیب کنیم و همسایه تو باشیم تا تنها نباشی گفت روا باشد آنجا فرود آمدند
و باقی قصه در سوره البقره رفته است ربنا لیقیموا الصلوة بار خدایا ایشان را ساکن این مقام کردم تا نماز بپای
دارند دلهای بعضی از مردمان مایل ایشان گردان سعید جبیر گفت اگر بگفتی من الناس و گفتی افئدة الناس همه عالم
از گبر و جهود بحج آنجا رفتند مجاهد گفت اگر دعا بر اطلاق بودی پارس و روم و ترک و هند مزدحم شدندی
روزی کن ایشان را بار خدایا از میوه هایی که روزی دیگران کرده از شهرهای دیگر تا باشد که شاکر شوند و شکر
نعمت تو بجای آرند رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ
وَلَا فِي السَّمَاءِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ
رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ
يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ بار خدایا تو دانی آنچه ما نهان و آشکار داریم اگر بر زبان رانیم و اگر نرانیم تو دانی ابن عباس
گفت که ارزو و اندوه اسمعیل و هاجر است و دیگران بر عموم حمل کرده اند و ما نخفی و پوشیده نماند هیچ چیز

نه در زمین ونه در آسمان آنکه خدای را حمد و ثنا کرد گفت شکر و سپاس و ستایش خدای را که مرا بر پیری چون اسمعیل
و اسحق دو پسر بخشید اسمعیل از هاجر و اسحق از ساره بدرستی که خدای من شنونده دعاست یعنی اجابت
کننده دعا بار خدایا مرا چنان گردان که نماز بپای دارم یعنی الطاف کن که نماز بپای دارم برای من متولی
گردان و از فرزندان من نماز کنندگان کن بار خدایا نماز من و دعای من بپذیر و قبول کن بار خدایا
بیامرز مرا و پدر و مادر مرا و جمله مومنان را روزی که حساب برخیزد و ظاهر گردد یعنی روز قیامت وَلَا
تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ مُهْطِعِينَ
مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ
فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ نُجِبْ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ أَوَلَمْ تَكُونُوا
أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ وَسَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ
كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمُ الْأَمْثَالَ وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِنْ كَانَ
مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ خدای تعالی بر سبیل تهدید و وعید میگوید مپندار و گمان مبر که خدای غافلست
از آنچه ظالمان میکنند یعنی غافل نیست میداند که چه میکنند جزا هر یکی بسزا دهد و لیکن تاخیر میکند و باز پس
میدارد عذاب ایشان برای روزی که چشمها در وی متحیر گردد و دهن باز ماند از حیرت و هول و بیم آن
روز مهطعین شتابندگانی با تش سر بر داشتگان چشمها در پیش افکنده چنانکه کسی در چیزی نگرد و
چشم از وی بر ندارد و لا یرتد الیهم باز نگردد با ایشان چشمهای ایشان یعنی چشم بر هم نزنند و افئدتهم
هواء و دلهای ایشان خالی بود از همه چیزها چون هوا که در وی چیزی جای نگیرد و انذر الناس و بترسان مردمان را
ای محمد از روزی که عذاب با ایشان رسد ایشان که ظالمان اند گویند بار خدایا تاخیر کن ما را و باز پس دار
تا بوقتی نزدیک یعنی ما را با دنیا بر و در دنیا مهلت ده تا ما اجابت کنیم دعوت ترا و متابعت پیغمبران
کنیم ایشان را بر سبیل توبیخ و ملامت گویند نه شما سوگند خورده بودی پیش از این که شما را زوال نخواهد بود
و همیشه در دنیا خواهید بود و این دلیلست بر آنکه اهل آخرت مکلف نباشند که اگر مکلف بودندی ایشان را
احتیاج آن نبودی که گفتندی ما را با دنیا فرست تا توبه کنیم و عمل صالح هم آنجا توبه کردندی و مقصود در سیدندی
و سکنتم و ساکن شده در خانهای کسانی که در نفس خود ستم کردند و روشن شد و ظاهر گشت شما را
که با ایشان چگونه کردیم از عذاب کردن و برای شما مثل زدیم تا کسانی که شما را اعتبار باشد آن کافران خود
مکر کردند و آنچه توانستند تقصیر نکردند و نزدیک خدایست جزای مکر ایشان یا بطال مکر ایشان و ان کان
مکرهم و نبود مکر ایشان تا بجایگاه کوهها از سبب آن از مقام خود زایل شوند و مراد بزوال کوه زوال امر رسول
و زوال قرآن یعنی این هر دو در ثبات و دوام چون کوه اند بمکر هیچ مکاری و حیله هیچ محتالی زایل نشود
شاید که آن ماقه باشد معنی چنین بود که مکر ایشان تا بغایتی بود در بزرگی و سختی که کوهها نزدیک بود که از جای

خود روند و زایل کردند والله اعلم فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفَ وَعْدِهِ رُسُلَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ
يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ
يَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطِرَانٍ وَتَغْشَىٰ وُجُوهَهُمُ النَّارُ لِيَجْزِيَ اللَّهُ
كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ هَٰذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنْذَرُوا بِهِ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا
هُوَ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ حق تعالی دگران کافران کرد که مکر کردند در بعضی تفاسیر آورده اند
از امیر المومنین و جمعی مفسران که مراد بدین مکر مکر نمرود است که خدای تعالی بدان مشغول شد و آنچنان بود که ابراهیم
او را دعوت کرد با خدای او گفت من خدای زمینم و نمیدانم که در آسمان خدای هست تا بروم و بنگرم تا این
خدای آسمان که تو میگویی کیست آنگه بفرمود تا چهار کرکس بچه بگرفتند و ایشان را بپروردند و گوشت میدادند
تا قوی گشتند آنگه تابوتی بساخت بدو در یکی از بالا و یکی از شیب و در آن تابوت نشست و دیگری را با خود
در آنجا نشاند و عصایی را پاره گوشت بر سر کرد و از بالای آن تابوت بست چنانکه کرکسان بدان گوشت
مینگریدند و بطمع آن گوشت بجانب بالا می پریدند چون یک روز در هوا رفتند نمرود صاحب خود را گفت در بگشای
از بالا تا چه می بینی باسمان نزدیک شدیم یا نه در بگشاد گفت آسمان همچنانست که بود هیچ اثر نکرده است
این رفتن ما گفت در زیرین بگشای و بنگر تا از زمین چون افتاده ایم در بگشود گفت زمین مانند دریای سپید
می نماید و کوهها مانند دود سیاه گفت رها کن تا برویم در هوا فرو کردند و کرکسان می پریدند تا چندان
بپریدند که باد منع کرد ایشان را از پریدن گفت در بالا بگشای و بنگر در بالایی بگشاد و بنگرید گفت آسمان همچنان
می نماید که زمین بنمود در زیر بگشاد و بنگرید گفت زمین همچنان دودی سیاه می نماید آوازی آمد که ایها الطاغی
ای مرد ای طاغی کجا میروی عکرمه گفت با او غلامی بود وی را گفت تیر بینداز تیر بینداخت تیر خون آلوده باز
پس آمد گفت کفیت امر السماء کار آسمان مرا کفایت شد گفته اند تیر در ماهی آمد در دریایی از دریاهای آسمان
و گفته اند در مرغی آمد که در هوا بود آنگه نمرود بفرمود تا عصا واژگونه کردند کرکسان سر بزیر نهادند حق تعالی
این کس را صفت کرد با آنکه مکر او بحدیست که کوه از و زایل شود آنگه خدای تعالی با رسول خطاب کرد و گفت
مپندار که خدای تعالی وعده که داده باشد پیغمبران خلاف کند از فتح و ظفر و نصرت دادن او بر کافران ان الله
عزیز بدرستی که خدای تعالی عزیز است و غالب و خداوند انتقام و کینه کشیدن است از ظالمان کینه کشد
روزی که زمین بدل کرده شود بزمینی غیر تا تبدیل زمین چگونه باشد خلاف کرده اند بعضی گفته اند با همه هامون
و سنگی دیگر گرداند عبدالله عباس و عبدالله مسعود و مجاهد گفته اند این زمین را بزمینی از سیم سپید بدل
کنند که بر و گناه نکرده باشند و از امیر المومنین روایت کرده اند که خدای تعالی زمین را سیم گرداند و
آسمان را زر و بروایتی دیگر از ابن عباس زمین همین زمین باشد پشتها و کوههای وی بدل کنند
بیان این قول و یسألونک عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا فیذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا ولا

امتا و گفته اند این زمین را مکلفان بزمینی دیگر مبدل کنند گروهی از زمین بهشت برند و گروهی را از زمین
دوزخ والسموات یعنی آسمانها را بدل کنند و تبدیل آسمان بانتثار کواکب و تکویر آفتاب باشد و برزوا
و خلقان بیرون آیند از گورها برای خدا یعنی عرض بر خدای و محاسبه با وی و برای ثواب و عقاب خدای
که یکیست بی مثل و مانند قهار و مسلط و دران روز بینی تو مجرمان و گناهکاران را دستها با گردن بسته
فی الاصفاد در بندها با هم یکی را از ایشان با قرینی بهم باز بسته پیراهنهای ایشان از قطران باشد و قطران
روغنیست که در اشتر گرگین مالند و میرسد آتش بروی ایشان که شریفترین اعضاست و میسوزاند ایشان را
لیجزی الله تا خدای جزا دهد هر تنی را بانچه کرده باشد و خدای زود حسابست هذا بلاغ این قرآن بلاغی
و کفایتیست مردمان را بسنده و کافیست تا نصیحت کنند یکدیگر را و بیم کنند بان و بدانند که او
یک خدایست بی مثل و مانندست و متعظ شوند با و خداوندان خرد ما سورة الحجر یکیست نود و نه آیتست
از رسول خدای روایتست که هر که او سورة الحجر بخواند خدای تعالی او را ده حسنه بنویسد بعدد مهاجر و انصار
و بعدد آنکه بر رسول استهزا کردند بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ الر تِلْكَ
آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُبِينٍ رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا
وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ
مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ منم خدای که می منم الر حروف مقطعه آیات علامات
کتاب معهود است و قرانی هویدا و روشنست و روشن کننده ربما یود الذین کفروا تواند بود و بسیار باشد
که تمنا کنند و آرزو خواهند کسانی که کافر شدند بخدای و رسول اگر مسلمان بودندی و در دین و شریعت
اسلام آمدندی و کاشکی هرگز کافر نبودندی تا بدین عذاب مبتلا نشدندی در خبرست که روز قیامت
چون اهل دوزخ را بدوزخ برند در میان ایشان فاسقان اهل نماز باشند کافران بر سبیل طعن گویند
نه شما مسلمان بودید و نماز کردید و روزه داشتید امروز نماز و روزه شما شما را هیچ سود نکرد و
با ما در عذاب شریکید این سخن بر مسلمانان سخت آید خدای برای ایشان خشم گیرد و بفرماید تا همه مسلمانان را
که اهل قبله باشند از دوزخ بدر آرند عند ان اهل دوزخ آن کافران را تمنا کنند که کاشکی ایشان نیز
مسلمان بودندی تا از دوزخ بیرون آمدندی چنانکه مسلمانان بیامدند آنگه رسول ع این آیه برخواند ربما
یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین آنگه حق تعالی بر سبیل تهدید و وعید کافران با رسول گفت ذرهم بگذار
ایشان را تا بخورند و برخوردار شوند و از آرزوهای خود بدهند و کام خود برانند و امل ایشان را مشغول
گرداند که زود خواهد بود که بدانند و بان کردار بد خود یعنی روز قیامت افعال خود و احوال و افعال مومنان
متهدد و این امر امر تهدید و وعیدست چنانکه گفت اعملوا ما شئتم آنگه گفت و ما اهلکنا و ما هیچ شهر را
هلاک نکردیم الا و او را نوشته معلوم و اجل مسمی که ایشان را تا بدان وقت مهلت داده بودند و هیچ

امت و گروه براجل خود سبق نبرند و از پس نشوند اجل خود را و تر باز پس نمانند از اجل خود و قالوا
یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون لو ما تاتینا بالملائکة ان کنت من الصادقین
ما ننزل الملائکة الا بالحق و ما کانوا اذا منظرین انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون
و لقد ارسلنا من قبلک فی شیع الاولین و ما یاتیهم من رسول الا کانوا به یستهزءون
کذلک نسلکه فی قلوب المجرمین لا یؤمنون به و قد خلت سنة الاولین و قالوا او
کفتند این کافران ای کسی که قران بروی فرستاده شد بحقیقت که تو دیوانه و این سخن از استبعاد بود دعوی
نبوت کفتند و عجب از ایشان که یکبار میکفتند که ساحر است و یکبار میکفتند که دیوانه است و دیوانکی با ساحری
تر باشد که یک شخص را بدین دو وصف متناقض وصف کنند چه سحر نهایت زیرکی و حیلت توان کرد و دیوانکی
ضد آن باشد لو ما تاتینا چرا نمی آری فرشتکان را تا کواهی دهند ترا بصدق و ما را بعذاب و هلاک کر تو از
جمله راست کویانی حق تعالی جواب داد و کفت ما فرشتکان را نفرستیم مکر بحق و حکمت و ایشان خبر نام
حق فرو نیایند و اکر ما فرشتکان را فرستیم ایشان را در هلاک هیچ مهلت نباشد برای آنکه چون فرشتکان را
معاینه ببینند ملجا شوند و چون ملجا شوند و تکلیف از ایشان زایل شود وقت هلاک ایشان بود و مهلتشان نبود
انا نحن نزلنا الذکر بدرستی که فرو فرستادیم قران را و ما حافظ و نکاه دارنده آنیم از زیادت و نقصان
و زوال و بطلان چنانکه کفت لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه و کفته اند ما نکاه داریم او را تا روز
قیامت برای آنکه حجت جمله مکلفان است و کفته اند له یعنی رسول را نکاه داریم از دست مشرکان و بی
دینان نظیرش والله یعصمک من الناس و لقد ارسلنا بدرستی که ما فرستادیم از پیش تو رسولان را
در امتان پیشین و کروهان کذشته و بآن امتان هیچ رسولی و پیغمبری نیامد الا که با او استهزا کردند
و افسوس داشتند اکر با تو نیز افسوس کنند چه عجب باشد ما هم چنین بکذرانیم قران او در بریم در دلهای
ایشان این کناه کاران و کافران یعنی ما حدیث قران و اندیشه آن در دل ایشان افکنیم و با ایشان بسپاریم
در حالی که تکذیب او کنند و براستیش نداراند تا حجت بر ایشان لازم شود و مستحق عذاب کردند چنانکه
با امت سلف کردیم و نشاید که این سلک بمعنی خلق کفر باشد در دلهای ایشان برای آنکه لا یؤمنون به نفی
ایمان حوالت با ایشانست و اضافه با ایشان و مورد این لفظ مورد ملامت و مذمت است و اکر
خلق کفر وی کردی بایستی که ایشان معذور بودندی نه معلوم و قد خلت و حال آنست که سنت و طریقه
پیشینکان برین کذشته است که چون ایشان بر کفر اصرار کردند بعد ظهور آیات و اعلام معجزات ما ایشان را
هلاک کردیم و لو فتحنا علیهم بابا من السماء فظلوا فیه یعرجون لقالوا انما سکرت ابصارنا
بل نحن قوم مسحورون و لقد جعلنا فی السماء بروجا و زیناها للناظرین و حفظناها
من کل شیطان رجیم الا من استرق السمع فاتبعه شهاب مبین و الارض مددناها

والقینا

والقینا فیها رواسی و انبتنا فیها من کل شیء موزون و جعلنا لکم فیها معایش و من لستم
له برازقین و اکر بکشاییم بر ایشان دری از درهای آسمان پس همه روز از آن در بر آسمان میروند بر وجه خرق عادت
هم ایمان نیارند و کویند که بسته شد چشمهای ما را چشم بند کرده اند تا اشیا را علی حقایقها ادراک نمیتوانیم
کرد و این چشم بند را که کویند اصلی نباشد سخن عوام بود بل نحن قوم بلکه ما کروهی معنی آیه آنست که اکر ما درهای آسمان
بر کشاییم بر آنان که کفتند لو ما تاتینا بالملائکة و فرشتکان همه روز بر آسمان می شوند ایشان ایمان نیارند و کویند
که با ما سحر و جادوی کرده اند و چشمهای ما را بسته و لقد جعلنا فی السماء بروجا بدرستی که ما کردیم در آسمان برجها
و منازل کواکب و بیاراستیم آسمانها را بدین ستارکان برای آنانکه نظر کنند در آنجا و تامل کنند و نکاه داشتیم
آنرا از هر دیو رجیم رانده و لعنت کرده لیکن آن کسی را از شیاطین که کوش فرو دارد و دزدیده سخن غیب
شنود تابع وی کنند و بوی انداخته شود ستاره روشن و پاره آتش تا وی سوخته کردد و از شنیدن سخن باز
ماند عبدالله عباس کفت شیاطین از آسمان محجوب نبودند در آسمان شدندی و خبر آسمان بزمین
آوردندی و القا کردندی بر کهنه چون عیسی ع از ما در بزاد ایشان را از سه آسمان منع کردند چون رسول ع
برسالت بزمین آمد ایشان را از همه آسمانها منع کردند هیچکس نبود از ایشان که خواست تا خبری از اخبار
آسمان دزدیده بشنود الا که ستاره که آنرا شهاب خوانند چون آتشی در آسمان کشیده شود و وی را بسوزد
چون این حال بدیدند شیاطین نزدیک ابلیس جمع شدند و این حال با وی بکفتند کفت در زمین حادثه پدید آمده است
در زمین بکردید چون بمکه رسیدند رسول را دیدند که قران میخواند و کفته اند که این شهاب ایشان را نسوزد چنانکه
بکشد بلکه عضوی از اعضای ایشان تباه کرداند و بهری مهبل کرداند تا غول بیابانی شود که مردم را در بیابان
کمراه کند والارض مددناها و زمین را بکشیدیم یعنی بکستردیم و بیفکندیم در و کوههای برآورده و ثابت و برویانیم
در زمین هر چیزی با وزن و مقدار در منفعت و کفته اند که هر چه آنرا بسنجند و موزون کفت تا عام باشد در زر
و نقره و غیر آن داخل باشد و تیر هر آنچه کمیل است نهایت او با وزنست و کفته اند مراد بموزون سنجیدن
بر حقیقت است بلکه مراد آنست که حاصل و واقع بود بمقدار حاجت بی زیاده و نقصان تا پنداری که
بقصد بر سنجیده اند بر وفق حاجت بر حسب اقتضای مصلحت و کفته اند فیها ضمیر جبالست و مراد معادن
بود چون زر و سیم و روی و مس و ارزیز و غیر آن و جعلنا لکم و بکردیم و بیافریدیم برای شما در آنجا آنچه بدان
تعیش کنید و زندکانی سازید و بیافریدیم شما را کسانی که شما روزی دهنده ایشان نیستید از فرزندان
و بندکان و اهل عیال که همه را ما روزی میدهیم و اسباب معیشت هر یک ما میسازیم و ان من
شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم و ارسلنا الریاح لواقح فانزلنا من
السماء ماء فاسقیناکموه و ما انتم له بخازنین و انا لنحن نحیی و نمیت و نحن الوارثون
و لقد علمنا المستقدمین منکم و لقد علمنا المستاخرین و ان ربک هو یحشرهم انه حکیم علیم

و هیچ چیز نیست الا که خزاین آن نزدیک ماست گفته اند که مراد بخزاین مقدورات است و مقدورات او را نهایت
نیست تا در هر وقت چند انکه خواهد ایجاد کند از هر جنسی با انکه مقدور او چنین است خزانه بحسب مصلحت و اندازه
فرو فرستیم انرا الا باندازه معلوم بحسب مصلحت وارسلنا و فرستادیم بادها که درختان ازو
آبستن و باردار شوند و لقح گفته اند که هم لازم باشد و هم متعدی یا بادهایی که خداوند لقاح و آبستنی اند
عبد الله مسعود گفت باد هم لاقح بود و هم ملقح چون آب بردارد لاقح بود و چون القا کند بر ابر ملقح بود و فرو
فرستادیم از آسمان آبی یعنی باران و بدادیم انرا بشما و کشت زارهای شما تا شما و کشت زار شما از ان سیراب
شد یعنی تمکین دادیم شما را از خوردن و دادن آن اگر خواهید که انرا در خزینه نهید و نگاه دارید نتوانید و معلوم
شما نباشد و ماییم که زنده کنیم و بمیرانیم زندگانی و مرگ بامر ماست و چون خلایق عالم را بمیرانیده باشیم
میراث ایشان برداریم یعنی انچه ایشانرا از اموال و املاک بماند و ما بمنزلت وارث باشیم انرا و ما دانیم
از شما متقدمان و متاخران را عبد الله عباس گفت متقدمان مردگانند و متاخران زندگانند قتاده
گفت گذشتگانند و متاخران مجاهد گفت متقدمان قرون اولند و متاخران امت محمد حسن گفت
متقدمان در طاعت و متخلفان در عمل صالح عبد الله عباس گفت در عهد رسول مردان و زنان در صف
آخر کس بودی از مردان که خویشتن را با صف آخر داشتی تا از دیده زنان نگاه کند و از زنان همچنین کس بودی
که همین کردی تا بمردان نگاه کند و بعضی با صف آخر آمدی از زنان تا کسی در ایشان نگاه نکند و از مردان
در صف اول تا زنان را نه بینند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت من باحوال هر دو قوم عالم و قصد و نیت
هر دو دانم از اینجا رسول ع خیر صفوف الرجال اولها و شرها آخرها و صفوف النساء اخرها و شرها اولها
ربیع انس گفت سبب آن بود که رسول ع مردم را تحریص کرد بر صف اول مردم مبادرت می نمودند و بنی
عذره سراهای ایشان دور بود چون برسیدندی صف اول مردم گرفته بودندی گفتندی یا رسول الله ما سراهای
خود بفروشیم و در جوار مسجد سراها بخریم تا فضل صف اول ما را فوت نشود خدای تعالی این آیه فرستاد و
گفت من عالم باحوال شما و نیت شما میدانم و نیز باحوال انانکه پیشتر از شما بمسجد آیند اگرچه سرای شما دور است
تا مسجد گامهای رفتن شما بیشتر است بهر گامی خدای تعالی شما را حسنه میفرماید ایشان دل خوش شدند ان
ربک بدرستی که خدای تو ایشانرا حشر کند و او حکیمی داناست هرچه کند و فرماید بحسب مصلحت باشد
ولقد خلقنا الانسان من صلصال من حما مسنون والجان خلقناه من قبل من نار السموم
واذ قال ربک للملئکة انی خالق بشرا من صلصال من حما مسنون فاذا سویته و
نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین فسجد الملئکة کلهم اجمعون الا ابلیس ابی
ان یکون مع الساجدین قال یا ابلیس ما لک الا تکون مع الساجدین قال لم اکن لاسجد
لبشر خلقته من صلصال من حما مسنون ما بیافریدیم آدم را از گلی خشک شده که چون دست بروی

آوازی و صلصله باشد که این گل خشک از گلی لوش گشته و بوی بگردیده و سال خورده بود و جایز که بدر
عبارت مقاتل گفت ابلیس است ما او را بیافریدیم پیش از آدم از آتشی که انرا دود نباشد و صواعق
ازان باشد و آن آتشیست میان آسمان و زمین و از پیش ان حجابست چون خدای تعالی فرماید حجاب
بدرد و بزمین آید و بسوزد انرا که فرموده باشد و آن آواز که پیش ازان شنوند از خرق حجاب باشد
ضحاک از عبد الله عباس روایت کرد که جان حی است از احیای فرشتگان ابن مسعود گفت این باد
سموم که می بینی جزو وی از هفتاد جزو آن سموم است که خدای تعالی گفت والجان خلقناه من قبل من نار السموم
و یاد کن ای محمد چون خدای تعالی گفت فرشتگانرا که می افرینم آدمی را از گل خشکی که ان گلیست از لوش خوانده و بوی
بگردیده پس آنگه که وی را راست کرده باشم و بیافریده و از روح خود در وی دمیده ای فرشتگان
در وی در آیید پیش وی بسجده تعظیم و اجلال ورا پس همه فرشتگان سجده کردند مگر ابلیس که ابا کرد و امتناع
نمود از انکه سجده کند و اجماع است برانکه او مامور بود بسجده آدم ابلیس چون سجده نکرد خدای او را گفت
ای ابلیس چیست ترا که با ساجدان نبودی و چنانکه ایشان سجده کردند تو نکردی گفت من نباشم که
سجده کنم آدمی را که وی را از گل خشکی که از لوشی بوی و رنگ بگردانیده آفریده باشی قال فاخرج
منها فانک رجیم وان علیک اللعنة الی یوم الدین قال رب فانظرنی الی یوم یبعثون
قال فانک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم قال رب بما اغویتنی لازینن لهم فی
الارض ولاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین قال هذا صراط علی مستقیم
ان عبادی لیس لک علیهم سلطان الا من اتبعک من الغاوین وان جهنم لموعدهم
اجمعین لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم حق تعالی خطاب کرد ابلیس را و گفت بیرون
شو از بهشت یا از آسمان که تو رانده و ملعونی و مطرودی تا بروز جزا یعنی روز قیامت ابلیس گفت اکنون
که مرا راندی و لعنت کردی مرا مهلت ده تا بروز قیامت گفت تو از جمله مهلت دادگانی تا بروز
وقت معلوم بعضی گفته اند مراد روز قیامت است و بعضی دیگر گفته اند که مراد نفخ اولست که عند ان تکلیف
زایل شود و بعضی گفته اند وقتی است که خدا را معلوم است و انرا پایانی نفرموده است ابلیس گفت
خدایا بران اغوا و اضلال که مرا کردی تا بدانی که اولین کسی که جبر گفت ابلیس بود و اولین کسی که عدل گفت
آدم بود پس آدم مقتدای اهل عدلست و ابلیس پیشوای اهل جبر و روزی در پیش است که هر کسی
را در ان روز با پیشوای وی باز خوانند که یوم ندعوا کل اناس بامامهم اختیار تراست با هر که خواهی باش
ابلیس گفت بان اغوا که با من کردی من فرزندان آدم را در زمین مزین گردانم معاصی و قبایح تا ارتکاب
ان کنند و در تو عاصی شوند یا حیوة و زندگانی ایشان در دنیا آراسته گردانم تا انرا بر آخرة اختیار
کنند و همه را گمراه گردانم مگر بندگان خاص و خالص ترا و انان معصومانند که کید ابلیس بر ایشان کار کند

اگر نیکو نظر کنی ابلیس و جبر با نصاف تر است از مجبره ابلیس اغوای خود تنها بخدای حواله کرد و اغوای دیگران
بخود مجبره از آن خود و از آن دیگران همه بخدای حوالت کنند قال هذا صراط علی مستقیم این راهیست برمن راست یعنی
گذر همه بر منست و هیچکس را از من گزیر نیست و گفته اند معنی آنست که این راهیست که بر منست بیان و
ایضاح او تا مکلفان در آن راه گمراه نشوند ان عبادی خدای گفت بندگان من ترا بر ایشان دست نباشد
چه ایشان بعصمت و لطف من معصوم باشند و ترا بر ایشان راهی نیست جز وسواسی بقهر و غلبه هیچ
نتوانی کرد سفیان عیینه گفت معنی آنست که تو بندگان مرا در گناهی نیفکنی که عفو من از آن تنگ شود و
ناکام تو بر آید از تو اغوا و از من غفران تا هر چه تو بطول عمر اغوا کنی من بیکساعت بیامرزم لکن آنکه
پس روی تو کند از غاویان و بیراهان ترا بر ایشان سلطانی و قوتی باشد آنگه وعید کرد متابعان ابلیس را گفت
دوزخ موعد ایشانست همه و دوزخ را هفت در باشد برای هر دری جمعی اند قسمت کرده و از برای
هر دری نهاده که از آن در روند از آنانکه متابعان ابلیس اند ضحاک در این آیه گفت که دوزخ را هفت در بست و
و آن هفت درست که بعضی بر بالای بعضی در درکه اول فاسقان اهل توحید باشند بر اندازه گناه ایشانرا
عقوبت کنند آنگه بیرون آیند و در درکه دوم جهودان باشند و در سیم ترسایان و در چهارم صابیان و در
پنجم گبرکان و در ششم مشرکان عرب و در هفتم منافقان باشند چنانکه گفت ان المنافقین فی الدرک
الاسفل من النار که رسول ع روزی در مسجد نماز میکرد تنها زنی اعرابی میگذشت در مسجد رفت و
دو رکعت نماز در پس رسول بکرد و رسول ندانست که کسی در پس او نماز میکند این سوره برمیخواند چون
بدین آیه رسید زن اعرابی نعره بزد و از هوش برفت رسول ع سلام باز داد گفت آب بیارید بیاوردند
و بر روی وی زدند با هوش آمد رسول گفت یا اعرابیه ترا چه حالست گفت میدیدم تنها نماز میکردی
خواستم تا در پس تو دو رکعت نماز کنم یا رسول الله این که گفتی وان جهنم لموعدهم اجمعین لها سبعة ابواب
لکل باب منهم جزء مقسوم سخن خداست یا سخن تو گفت سخن خداست اعرابیه گفت واویلاه هر عضوی
از اعضای من بخش بسیده خواهد بود بر هر دری از درهای دوزخ رسول ع گفت خلقانرا بر دری از درهای
دوزخ عذاب کنند بر قدر کردار ایشان گفت یا رسول الله من زنی درویشم و مالی ندارم مگر هفت
بنده ترا گواه گرفتم یا رسول الله که همه را آزاد کردم هر یکی را بر دری از درهای دوزخ جبرئیل آمد و گفت
یا رسول الله بشارت ده اعرابیه را که خدای درهای دوزخ بر تو حرام کرد و درهای بهشت برای تو گشاد
إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ
غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ نَبِّئْ
عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ حق تعالی چون ذکر دوزخ کرد
و وعید او دیگر بهشت کرد و نعیم گفت متقیان و پرهیزکاران و خدای ترسان در بهشتها باشند

چشمهای از آب و می و شیر و انگبین که بوصف هیچ واصف راست نیاید ایشانرا گویند در این بهشتها روید
بسلامت و ایمن از همه آفت و بکشیم آنچه در سینهها و دلهای ایشان باشد از غل و حسد و خیانت
و در دنیا آنچه میان ایشان بوده باشد در آن حال برادران باشند یکدیگر را بر تختها نشسته روی
با روی کرده لا یمسهم بایشان نرسد در آنجا هیچ رنجی و در دی ایشانرا از آنجا بیرون نکنند آنگه رسول را گفت
خبر ده بندگان مرا که من آمرزنده و بخشاینده ام و عذاب منست که عذاب سخت دردناکست ابن ابی
رباح روایت کند که یکروز رسول ع از در بنی شیبه در آمد و ما جماعتی بودیم حدیث میکردیم و میخندیدیم
ما را گفت چرا میخندید و بگذشت چون نزدیک سنگ سیاه رسید باز گردید و گفت جبرئیل ع این ساعت آمد
و گفت خدای میگوید بندگان مرا چرا نومید میگردانی و این آیت آورد نبئ عبادی انی انا الغفور الرحیم قتاده
گفت که ما را از رسول روایت کردند که او گفت اگر بندگان قدر عفو خدای بدانند هیچکس از هیچ حرام بازنگردد
و اگر مقدار عذاب او بدانند خویشتن را در عبادت هلاک کنند وَنَبِّئْهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ إِذْ دَخَلُوا
عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي
عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ قَالُوا بَشَّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ
مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ و خبر ده ایشانرا از مهمانان ابراهیم ع چون بر وی در آمدند و مرادان فرشتگان اند
که با ابراهیم آمدند ببشارت اسحق و بهلاک قوم لوط چون بر ابراهیم در آمدند گفتند سلامی یعنی سلام کردند ابراهیم
گفت ما از شما ترسنده و خایفیم و سبب ترس وی آن بود که ایشان طعام نمیخوردند و گمان برد که ایشان مگر قصد
خواهند کرد فرشتگان گفتند لا توجل مترس که ما آمده ایم تا ترا بشارت دهیم بپسری عالم و دانا ابراهیم
گفت مرا بشارت میدهید بر آنکه پیری بمن رسیده است و من پیر شده ام بچه چیز مرا بشارت میدهید
یعنی عجب باشد که ما پس از این پیری و عمر که بر ما گذشت فرزند باشد ایشان گفتند بشرناک بالحق ما ترا بشارت
بحق و راستی میدهیم مگر تا از جمله نومیدان نباشی ابراهیم گفت و که باشد از رحمت خدای نومید باشد
الا کسانی که گمراه شوند کافران اند قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ
إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ
قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ ابراهیم گفت چیست کار شما و بچه کار
آمده اید ای فرستادگان خدای گفتند که ما را بقوم فاسقان و کافران فرستاده اند و ایشان قوم لوط اند تا
ایشانرا هلاک کنیم مگر آل لوط را از پیوستگان و خویشاوندان وی و اتباع وی از مؤمنان که ما ایشانرا برهانیم
و نجات دهیم از عذاب مگر زن لوط را از جمله آل وی که او نیز در عذاب گرفتار خواهد شد و در عذاب باقی خواهد
ماند و از هالکان خواهد گشت پس آنگه که با اهل و خانه لوط آمدند آن فرشتگان فرستاده لوط با ایشان گفت
شما قومی ناشناخته اید من شما را نمی شناسم ایشان گفتند که نه ما آمده ایم بآن کار که این قوم تو در آن شک

میکردند و آن عذابست آمده ایم تا ایشانرا عذاب کنیم وَ اَتَیْنَاکَ بِالْحَقِّ وَاِنَّا لَصَادِقُونَ فَاَسْرِ بِاَهْلِکَ
بِقِطْعٍ مِنَ اللَّیْلِ وَاتَّبِعْ اَدْبَارَهُمْ وَلَا یَلْتَفِتْ مِنْکُمْ اَحَدٌ وَامْضُوا حَیْثُ تُؤْمَرُونَ
وَقَضَیْنَا اِلَیْهِ ذٰلِکَ الْاَمْرَ اَنَّ دَابِرَ هٰؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِینَ وَجَاءَ اَهْلُ الْمَدِینَةِ یَسْتَبْشِرُونَ
قَالَ اِنَّ هٰؤُلَاءِ ضَیْفِی فَلَا تَفْضَحُونِ وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَلَا تُخْزُونِ قَالُوا اَوَلَمْ نَنْهَکَ عَنِ الْعَالَمِینَ
قَالَ هٰؤُلَاءِ بَنَاتِی اِنْ کُنْتُمْ فَاعِلِینَ لَعَمْرُکَ اِنَّهُمْ لَفِی سَکْرَتِهِمْ یَعْمَهُونَ و آوردیم با تو حق
و یقین از عذاب کردن ایشان و ما درین جمله راست گوییم از حق تو امینست ای لوط که از میان این قوم
بروی و اهل خود را ببری و از میان این قوم بیرون شوی در پاره از شب گذشته گفته اند ثلثی از شب گذشته
و تو بر پی ایشان برو و در عقب ایشان باش و نباید تا از شما کسی باز پس نگرد و این کنایتست از آنکه تا باید
که هیچکس توقف کند و باز پس ایستد و بگذرید و بروید بانجا که شما را فرموده اند عبد الله عباس گفت شام
بود و ما حکم کردیم با وی این کار را و گفته شد که وحی کردیم امر عذاب و کار هلاک را آنکه بیان کرد انرا بانچه
گفت بیخ و اصل این جماعت بریده خواهد شد در وقت صبح که ایشان در صبح آیند و چون اهل شهر خبر یافتند
که جماعتی مهمانان بلوط فرود آمده اند شادمانه شدند بسبب آنکه این فرشتگان بصورت امردان بودند و
ایشان این معامله با غربا بیان کردندی چون بخانه لوط رسیدند گفت ای قوم این جماعت مهمانان من اند مرا
رسوا و شرمسار مکردانید و از خدای بترسید ایشان لوط را گفتند ما ترا از جهانیان نهی کرده ایم و
آن بود که ایشان با لوط شرط کرده بودند که این معنی با اهل شهر نکند و لوط را میگفتند تو غربا را حمایت مکنی
و ایشانرا در خانه خود نبری تا دست ما بر ایشان مطلق باشد مراد بعالمین غربا اند لوط گفت من این دختران
بنکاح بشما دهم بر نهجی که شما خواهید اگر شما آنچه خواهم بکنید یعنی اگر اول ایمان آرید و ذکر ایمان نکرد برای
آنکه برای آنکه ایشانرا معلوم بود و پیشتر روا باشد که در شرع او دختر بکافر دادن روا بوده باشد و گفته شد
که دختران امت خود را خواست که پیغمبر پدر امت باشد آنگه حق تعالی بجان و زندگانی لوط قسم یاد کرد و گفته شد
که خطاب با رسول ماست بجان و زندگانی تو که ایشان در مستی و جهالت خود متحیر و سرگشته اند ابو الجوزا
از عبد الله عباس روایت کرد که او گفت که خدای تعالی هیچ خلقی نیافرید گرامی تر از محمد صلعم که بحیوة
هیچکس از انبیا و ملائکه قسم یاد نکرد مگر بجان او لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون فَاَخَذَتْهُمُ الصَّیْحَةُ
مُشْرِقِینَ فَجَعَلْنَا عَالِیَهَا سَافِلَهَا وَاَمْطَرْنَا عَلَیْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّیلٍ اِنَّ فِی ذٰلِکَ لَاٰیَاتٍ
لِلْمُتَوَسِّمِینَ وَاِنَّهَا لَبِسَبِیلٍ مُقِیمٍ اِنَّ فِی ذٰلِکَ لَاٰیَةً لِلْمُؤْمِنِینَ وَاِنْ کَانَ اَصْحَابُ الْاَیْکَةِ لَظَالِمِینَ
فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَاِنَّهُمَا لَبِاِمَامٍ مُبِینٍ وَلَقَدْ کَذَّبَ اَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِینَ وَاٰتَیْنَاهُمْ اٰیَاتِنَا
فَکَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِینَ وَکَانُوا یَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُیُوتًا اٰمِنِینَ فَاَخَذَتْهُمُ الصَّیْحَةُ مُصْبِحِینَ
فَمَا اَغْنٰی عَنْهُمْ مَا کَانُوا یَکْسِبُونَ بگرفت ایشانرا بانگ و آواز در وقت آفتاب بر آمدن و آن آن بود که

جبرئیل ع بانگ بر ایشان زد پس ما شهرهای ایشان زیر و زبر کردیم و بباراندیم بر ایشان سنگها از سنگ گل
و گفته اند مراد بسجیل نشان کرده و نام نوشته است از سجل گرفته اند و گفته اند مراد سجین است یعنی سنگها
از دوزخ فرستاده درین جمله که گفت آیاتی و علاماتی هست کسانی را که بنشان و فراست چیزها در آیند
و گفته اند ناظران و متفکران را و بدرستی که آیات و نشانها این دیهها و شهرها که خراب کرده اند بر راه است
مقیم که میگذرند بسفر و آنرا می بینند بدرستی که درین قصه و حدیث نشانیست و دلالتی مؤمنانرا
که نظر کنند و بدان منتفع شوند و امروشان و کار و قصه آنست که اصحاب ایکه خداوندان بیشه و درختان
ظالم بودند و مراد قوم شعیب اند که ایشان اصحاب درختان و بیشهها بودند و وجه معاش ایشان از آن بود
و خدای تعالی شعیب را بایشان فرستاد و با اهل مدین چون ایمان نیاوردند خدای از صیحه هلاک کرد و اصحاب
ایکه را بظله و آن ابری بود که بر آمد و از و آتشی پدید آمد و ایشانرا بسوخت فانتقمنا منهم یا از ایشان
کین کشیدیم بعذاب و آن آن بود که خدای تعالی بر ایشان گرمایی مسلط گردانید هفت روز آنگه ابری
بر آمد ایشان از گرما بسایه آن ابر گریختند و چنان دانستند که ایشانرا در آن راحتی و آسایشی خواهد
بود از آن ابر آتشی بیامد و ایشانرا بسوخت و انهما و بدرستی که این دو مدینه یکی مدین و دیگر سدوم که شهر
قوم لوط بود بر راهی روشنست که همه بر آنجا میگذرند و می بینند ولقد کذب اصحاب الحجر رسولانرا
و فرستادگانرا بدروغ زن داشتند گفته شد که شهرهای ثمود را حجر خوانند و از میان شام و مدینه است
جابر عبد الله الانصاری و عبد الله عمر گفته اند ما با رسول بحجر ثمود بگذشتیم گفت در سرای این
ظالمان مشوید الا گریان و ترسان بترسید از آنکه نباید بشما رسد آنچه بایشان رسید آنگه گفت این قوم
صالح پیغمبر بودند خدای تعالی همه را هلاک کرد الا یک مرد که او در حرم خدای بود گفتند یا رسول الله او چه
مردی بود گفت نام او ابو رغال بود آنکه رسول ص بانگ بر ناقه زد و سبک از آنجا برفت و آتیناهم و ما
دادیم ایشانرا آیات و دلالات خود یعنی ناقه پس ایشان از آن اعراض کردند و عدول نمودند و بودند
که از کوهها خانها در سنگ می کندند ایمن از آنکه آب آنرا خراب کند و آتش آنرا بسوزد و گفته شد روزگار
ویران شود پس بگرفت ایشانرا صیحه عذاب در وقت آنکه در بامداد آمدند و سود نکرد ایشانرا آنچه
ایشان میکردند از کسب مال و ملک و آنچه می ستدند از بتان وَمَا خَلَقْنَا السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ
وَمَا بَیْنَهُمَا اِلَّا بِالْحَقِّ وَاِنَّ السَّاعَةَ لَاٰتِیَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِیلَ اِنَّ رَبَّکَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِیمُ
وَلَقَدْ اٰتَیْنَاکَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِی وَالْقُرْاٰنَ الْعَظِیمَ لَا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ اِلٰی مَا مَتَّعْنَا بِهِ اَزْوَاجًا
مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَیْهِمْ وَاخْفِضْ جَنَاحَکَ لِلْمُؤْمِنِینَ وَقُلْ اِنِّی اَنَا النَّذِیرُ الْمُبِینُ چون طرفی از
قصص اوایل بگفت آنکه خلقانرا از نعمت خود پیشه کرد از آفریدن آسمان و زمین گفت ما نیافریدیم آسمانها
و زمین را و آنچه در میان آنست مگر بحق و راستی و قیامة لا محاله آینده است و هر آینه خواهد بود باید

که در آسمان و زمین و آنچه در میان هر دوست نظر کنند با آنچه پیغمبران ایشان را خبر میدهند منتظر و ایستند الا ام
آنکه رسول را فرمود که تو ایشان را عفو کن عفو کردنی نیکو و گفته اند کرامت این آیه به آیه قتال منسوخ است ان ربک
تحقیق که خدای تو آفریننده داناترست آنچه کند بعلم و مصلحت کند آنکه رسول را فرمود ما ترا دادیم
هفت آیه که الفاظش مثنی و مکررست و آن فاتحه است روایه کرده اند از بزرگان صحابه که رسول گفت
الحمد لله رب العالمین هفت آیتست و یک آیه از وی بسم الله الرحمن الرحیم است و آن سبع المثانی و ام
القرآن و فاتحة الکتابست و از ابی بن کعب روایتست که رسول ع گفت بدای خدای که جان من در فرمان
ویست که خدای تعا در توریه و انجیل و زبور و قرآن هیچ سوره ازین فاضلتر نکرد که تو بر خواندی و من
فاتحة الکتاب بر رسول خوانده بودم آنگه گفت این سبع مثانی و قرآن عظیم است که مرا داده اند و اگر
این سوره را هیچ فضلی نبودی جز آنکه خدای تعا این سوره را در یک حیز نهاده است و همه قرآن را در یک
حیز نهاده است کافی بودی و گفته که ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم کفایه بودی و عباده
بن صامت از رسول روایت کرد که او گفت فاتحه عوضست از همه قرآن و هیچ سوره از و عوض نیست
و از بنجاست که اگر مثلا همه قرآن در یک رکعت بخوانند بی فاتحه درست نباشد و اگر فاتحه تنها بخوانند
و هیچ دیگر نخوانند نماز درست باشد و برای آنش مثانی خوانند که بخشیده است و قسمت کرده میان
بنده و خدای در آن خبر روایت کرده اند قسمت الصلوة بینی و بین عبدی نصفین فنصفها لی و نصفها لعبدی
تمام الخبر و برای آنکه یک نیمه حق ربوبیت است و یک نیمه حق عبودیت و برای آنکه دو بار فرود آمد یکبار
بمکه و یکبار بمدینه و سبب آن بود که هفت کاروان یکبار از بصری و اذرعات از آن جهودان بنی قریظه
و بنی النضیر بیک روز در مدینه آمدند و در انجا انواع مال بود از جواهر و طیب مسلمانان گفتند کاشکی این هفت
کاروان مارا بودی تا در سبیل خدای صرف کردمی جبرئیل یکبار دگر فاتحة الکتاب بیاورد و گفت
این هفت آیه شمارا بهترست از آن هفت کاروان و دلیل این آیه ولا تمدن عینیک الی ما متعنا به الایه و بعضی
دیگر از علما گفته اند که سبع مثانی هفت سوره درازست البقره وال عمران والنسا والمایده والانعام
والاعراف والانفال والتوبه و در توره یکجاست عبدالله عباس گفت این هفت سوره را برای آن
سبع مثانی خوانند که فرایض و احکام و حدود درو مثنی است و در روایتی دیگر از و آنست که قرآن
همه مثانی است زمینی که خدای میگوید الله نزل احسن الحدیث کتابا متشابها مثانی و برای آن قرآن را
مثانی خوانند که احکام و قصص درو مثنی است و برین قول مراد بسبع مثانی هفت سبع قرآن باشد و برای
آنکه قرآن مشتمل است بر هفت معنی از امر و نهی و بشارت و انذار و مثل و قصص و تذکیر النعم آنگه خطاب
کرد رسول را و مراد او امت ویست و گفت مکش چشم خود را و منگر بانچه ما این کافران را ممتع کرده ایم
ازواجا اصنافا یعنی انواع و اصناف کافران انس گفت روزی در ایام ربیع گله اشتر نیکو بغایت حسن

رسول

برسول بگذشت رسول دست بچشم نهاد و گفت خدای تعا مرا چنین فرمود و این آیه بخواند و همچنین مشو بر ایشان
اگر ایمان نیارند و اخفض جناحک تواضع کن و فروتنی نمای مومنان را و بگوی که منم آن ترساننده و
بیان کننده در خبرست که روزی عبدالله مسعود بدر حجره رسول آمد و در بزد رسول گفت من علی الباب
کیست بر در گفت انا یا رسول الله منم ای رسول خدای رسول ع در بگشاد و بیرون آمد بخشم و میگفت انا
انا و هل المخلوق یقول انا چون عبدالله اثر خشم بر رسول ع دید گفت یا رسول الله چه گناه کرده ام گفت ای مسعود
ندانی که هیچ مخلوق را نرسد که گوید انا گفت یا رسول الله توبه کردم که نیز نگویم چون این ادب نگهداشت
حق تعا گفت این همه جهان از آن مراست جز ترا نگویی باطلاق انی انا النذیر المبین من هم کننده روشن
گرداننده ام کما انزلنا علی المقتسمین الذین جعلوا القرآن عضین فوربک لنسئلنهم
اجمعین عما کانوا یعملون فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین انا کفیناک المستهزئین
الذین یجعلون مع الله الها آخر فسوف یعلمون و لقد نعلم انک یضیق صدرک بما
یقولون فسبح بحمد ربک و کن من الساجدین و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین من شمارا
از خدای بیم ترسانم که بشما فرود آید چنانکه عذاب فرستادم مقتسمان و قسمت کنندگان را عبدالله عباس
گفت جهودان و ترسایان اند که قرآن را قسمت کردند بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند عکرمه گفت
کافران قریش بودند که قرآن را بر سبیل استهزا قسمت میکردند یکی گفت این سوره مراست و دیگری گفت
آن سوره مراست مقاتل گفت شانزده مرد بودند که ولید مغیره ایام موسم حج ایشان را بفرستاد
تا راههای مکه بخشیدند و هر یکی بر راهی بنشستند و میگفتند زنهار نباید که بدین مرد که از میان ما برون
آمده است فریفته شوید یکی گفتی که او ساحرست و یکی گفتی که او شاعرست و یکی گفتی که کاهن است و ولید
مغیره بر در مسجد نشسته بود چون او را پرسیدندی گفتی و چنانست که ایشان میگویند خدای تعا ایشان را
روز بدر هلاک کرد والذین آنکسانی که قرآن را بعض و بعض کردند و گفته اند که معنی اینست که قرآن را بهتان
یا دروغ کردند و عضه دروغ و بهتان باشد والعضهة فوربک پس بحرمت خدای تو که ما بپرسیم ایشان را
همه در قیامت بانچه کرده باشند در دنیا انس گفت از کلمه شهادت ابن مسعود گفت هیچکس نباشد والا
که خدای تعا ازوی بپرسد فما بینه و بینه گوید یا ابن آدم ما ذا غرک منی چه مغرور کرده است ترا از من
یا ابن آدم ماذا عملت فیما علمت و ماذا اجبت المرسلین چه کردی و چرا کردی و پیغمبران مرا چه جواب دادی از
صادق ع روایتست که او گفت هیچکس نباشد والا که در قیامت وی را از چند چیز پرسند عن عمره فیما
افناه و عن شبابه فیما ابلاه و عن ماله من این اکتسبه و این وضعه و عن ولایتنا اهل البیت اما بیت که اقتضا
میکند سوال را روز قیامت و آیاتی دیگرست که نفی سوال میکند وجه توفیق میان ایشان آنست که عبدالله
عباس گفت روز قیامت روزی درازست و در مواقف باشد مکلفان را در موقفی بدارند و سوال کنند

و در موقفی دیگر سوال کنند و گفته اند که انچه در طفولیت و نقصان عقل کرده باشند از ان سوال و از انچه در حال
تکلیف کرده باشند سوال کنند انکه رسول را فرمود فاصدع بما تؤمر اظهار کن انچه ترا فرموده اند
عبدالله بن عبیده گفت رسول ع کار نبوة پوشیده میداشت تا انکه که این ایه برخاست و اظهار
دعوت کرد و اعرض واز مشرکان اعراض کن و از ایشان روی بگردان یعنی از دوستان ایشان و طمع
با یمان و استمالت ایشان برین وجه ایة منسوخ بنا شد انا کفیناک المستهزئین ما از تو کفایت کردیم مستهزا
یعنی از هیچکس مترس که ما شر همه از تو دفع کنیم و مستهزیان پنج تن بودند از روسای قریش ولید مغیره
مخزومی و عاص بن وائل سهمی و الاسود بن المطلب و آن بود که رسول ع برو دعا کرد و گفت اللهم اعمی
بصره بار خدایا چشمش کور کردان و بمرگ فرزندانش مشان و اسود بن عبد یغوث و الحرث بن قیس الطلاطله
در خبرست که ایشان هر پنج گرد خانه طواف میکردند جبرئیل امد و رسول را گفت کیف تجد هذا چگونه می
یابی این مرد را و اشارت بولید کرد رسول ع گفت بد بنده است گفت خدای کفایت کرد شر این
او از خانه بیامد بردمینی پوشیده و جامه بپای میزد بمرد تیر تراش بگذشت از خراعه پاره از ان چوبها
که از تیر میفتاده بود در دامن او اویخت او را کبر رها نکرد که بجنبد وان از دامن بگیرد همچنان برفت ان
تراشه ساق وی را بخراشید و ازان بیمار شد و بمرد عاص وایل بگذشت جبرئیل گفت یا محمد چگونه می یابی
این را گفت بد بنده است او خدا بر جبرئیل اشارت کرد بزیر پای وی و گفت کفیت شر این از تو
کفایت کردند بر نشست و با دو پسر تماشا رفت چون بمقصد رسیدند فرود آمد و پای بر زمین نهاد
خاری در پای او شد بانگ میکرد که مرا گزدم بزد بجستند چیزی نبود و پایش بیاماسید تا چند گردن اشتری
شد وازان بمرد بر جای اسود بن المطلب بگذشت جبرئیل گفت چگونه می یابی این را گفت بد بنده است
این جبرئیل گفت ترا شر این کفایت کردند و اشارة بچشم او کرد خدای تعالی ویرا کور کرد ابن عباس گفت
جبرئیل برگی سبز بر چشم او زد چشمش درد گرفت چنانکه سر بر دیوار میزد تا بمرد و اسود بن یغوث بگذشت
جبرئیل گفت چگونه مردیست این گفت بد بنده است با انکه خال منست گفت شر وی از تو کفایت شد
و اشارة کرد بشکم وی مستسقی شد و آماس بروی پدید آمد وازان بمرد حارث بن قیس بگذشت جبرئیل
گفت چگونه می یابی این را گفت بد بنده است این جبرئیل بسر او اشارت کرد و گفت کفایة کردند وی را
چندانی خون و ریم از بینی بیامد که بمرد انکه صفت کرد مستهزیان را گفت الکسانی که با خدای تعالی خدای دیگر
گرفتند در عبادت زود بود که بدانند ایشان انچه کرده باشند انکه بر سبیل تسلیه رسول گفت و لقد نعلم
ما میدانیم و بر ما پوشیده نیست که دلتنگ میشود بانچه این کافران میگویند از تکذیب تو و استهزا بتو ثنا
با من ده که من خدای توام و تسبیح کن بشکر و ثنای خدای تو و از جمله سجده کنندگان باش ابن عباس گفت
که نماز کن بفرمان خدا و از جمله نمازکنان باش در خبرست که چون رسول را کاری پیش آمدی پناه با نماز

وادی و بنماز مشغول شدی و اعبد ربک و خدای خدای را پرست تا انکه که یقین بتو اید یعنی مرگ و از
امیر المومنین علی ع روایتست که ما رایت یقینا اشبه بالشک من الموت من هیچ یقین ندیدم که
بشک بهتر ماند از مرگ یعنی یقین است و تحقیق و مردمان با او چنان اند که کسی که شاک بود یعنی که
عمل آنان بکنند که مرگ را یقین دانند راوی خبر گوید که عثمان مظعون را وفات رسید ما او را تجهیز
کردیم و رسول خدای در آمد من گفتم رحمت خدای بر تو ای عثمان مظعون که خدای ترا اکرام کرد بقدوم
مبارک رسول گفت تو چه دانی که خدای با وی چه خواهد کرد ما گفتیم چگونه باید گفت یا رسول الله اما هو فقد
جاء الیقین اما این را یقین بوی امد یعنی مرگ و الله انی لارجوا له الخیر بخدای که من برای وی خیر امید دارم
انکه گفت من مات علی خیر عمله فارجوا له خیرا و من مات علی شر عمله فخافوا علیه ولا تیئسوا هر که بر عمل خیر
میرد برای وی امید خیر دارید و هر که بر عمل بد میرد بترسید برو و نا امید مشوید در خبرست که چون
این آیه امد رسول ع گفت مرا روزه فرموده اند که مال جمع کن و از جمله تاجران باش مرا فرموده که تسبیح
کن بحمد خدای و از جمله ساجدان باش سورة النحل مکیست الا قوله تعالی وان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم
به تا اخر ایه و صد و بیست و هشت ایتست ازابی بن کعب روایتست که رسول ع گفت هر که این سوره بخواند خدای تعالی
او را حساب نکند بدان نعمت که با او کرده باشد در دنیا و او را مزد انان بدهد که بوقت وصیت نیکو
کنند والله اعلم بسم الله الرحمن الرحیم اتی امر الله فلا تستعجلوه
سبحانه وتعالی عما یشرکون ینزل الملئکة بالروح من امره علی من یشاء من عباده
ان انذروا انه لا اله الا انا فاتقون فرمان خدا آمد تعجیل مکنید و شتابزدگی منمایید در آمدن امر و
فرمان وی ابن عباس گفت مراد بامر قیامتست و نزول ایة آن بود که چون خدای تعالی این ایة فرستاد که
اقتربت الساعة و انشق القمر کافران یکدیگر را گفتند که محمد میگوید که قیامت نزدیک شد این که میکنید دست بدارید
تا بنگریم چه خواهد بودن چون روزی چند برامد اثری پدید نیامد باسر کار خود شدند چون روزی چند بگذشت خدای تعالی
این آیة فرستاد اقترب للناس حسابهم وهم فی غفلة معرضون انکه بترسیدند و روزی چند مترصد میبودند
چون اثری ندیدند گفتند ای محمد ازین چه تو میگویی ما اثری نمی بینیم خدای تعالی این ایه فرستاد اتی امر الله فلا
تستعجلوه فرمان خدای آمد یعنی خواهد آمد و هرچه آمدنی باشد لامحاله گویی که آمده است برای این لفظ
ماضی گفت چنانکه گفت و نادی اصحاب الجنة و نادی اصحاب الاعراف ای ینادی خبر گوید که چون این آیة امد
رسول ع از جای بجست مذعور و ترسیده مردم سر سوی اسمان کردند و گمان چنان بردند که این ساعت
قیامت خواهد بود تا جبرئیل ع آمد و گفت فلا تستعجلوه تعجیل مکنید انرا مردم بیارمیدند و از جمله علامت قیامت
بعثت رسولست در خبرست که چون جبرئیل ع بزمین می امد بوحی بر رسول ع فرشتگان آسمانها گفتند الله اکبر قد
قامت الساعة قیامت برخاست یعنی نزدیک شد بعضی مفسران گفتند مراد فرمان خدای است عذاب کردن

کردن کافران ابتیغ و این جواب نضر بن الحرث است که او گفت اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا
حجارة من السماء و او را روز بدر بصبر بکشتند سبحانه و تعالی منزهست خدای و متعالی از آن که با او شریک آرند
و تسبیح بر چهار معنی آمده است بمعنی تنزیه و تبعید مثل قوله تعم سبحان الذی اسری و دوم بمعنی استثنا
فی قوله لولا تسبحون و معنی نماز فی قوله فلولا انه کان من المسبحین و معنی نور چنانکه در حدیث آمد لولا سبحات
وجهه ای نور وجهه ینزل الملائکة میفرستد فرشتگان را بالروح یعنی بوحی و برای آن وحی را روح خواند که دلها
باو زنده شوند و روح مرحمت است یعنی برحمت ابو عبیده گفت یعنی بجبرئیل من امره از امر و فرمان او
که بترسانید و بیاگاهانید خلقان را بانکه هیچ خدای و آفریدگار نیست الا من که سزاوار عبادت و پرستش
از من بترسید و حذر کنید انگه بیان وحدانیت و کمال خویش کرد و گفت خلق السموات والارض
بالحق تعالی عما یشرکون خلق الانسان من نطفة فاذا هو خصیم مبین والانعام خلقها
لکم فیها دفء و منافع و منها تاکلون و لکم فیها جمال حین تریحون و حین تسرحون
و تحمل اثقالکم الی بلد لم تکونوا بالغیه الا بشق الانفس ان ربکم لرءوف رحیم الخدای که
بیافرید آسمان را و زمین را بالحق نه بباطل بغرضی صحیح و حکمتی درست و او متعالیست و بزرگوار از انچه بوی
شرک می آورند انگه بیان آفرینش آدمی کرد و گفت خلق الانسان بیافرید آدمی را از آبی که از میان پشت
مرد و سینه زن حاصل می شود آبی اندک و خوار و حقیر او می بایستی که آفریدگار خود را پرستیدی و بوی
شرک نیاوردی او خود با خدای و رسول خصمی هویدا و بکارکشی آشکار است گفته اند که مراد بان انسان
ابی بن خلف جمحی است که او استخوان پوسیده برگرفت و پیش رسول آورد و از انگشت بمالید و بر باد
داد و گفت تو میگوئی زنده خواهد شد خدای تعم این آیت فرستاد اولم یر الانسان انا خلقناه من
نطفة فاذا هو خصیم مبین و این آیت در این قصه آمد والانعام خلقها لکم و چهارپایان را بیافرید برای شما
از شتر و گاو و گوسفند فیها دفء در ایشان هست شما را انچه بان دفع سرما کنید از خویشتن بلباسی
که از موی و پشم ایشان سازند و لحاف و نمد و جامهای که زمستان شما را گرم دارد و منها تاکلون از ایشان
هست انچه گوشت ایشان میخورید و منفعت میگیرید و لکم فیها جمال شما را در این چهارپایان زینتی و آرایشی
هست در آن وقت که ایشان را شبانگاه بخانه آرید و در بامداد که بگله رها کنید و تحمل اثقالکم یعنی شما را
بار برد دیگران فرستاد و این چهارپایان بر میدارند رخت و بنه و بارگران شما تا بشهری دیگر و مقامی
دیگر که گران ایشان نباشد و اگر شما خواهید که ببرید نتوانید و بان نرسید مگر برنجی سخت و مشقتی بسیار
عکرمه گفت مراد بشهر مکه است که بر پشت چهارپایان است که از جاهها بار و میوه و غله بانجا می آورند و
تقدیم شبانگاه بر بامداد برای آن کرد که ایشان دران وقت که آیند شکمهای ایشان پر
باشد بعلف و پستانهای ایشان پر از شیر باشد و در بامداد چنین نباشد انگه فرمود که ان ربکم بدرستی

سرنوای

که خدای شما مهربان و بخشاینده است از انجا که این حیوانات برای شما بیافرید تا اینهمه رنج از نفس شما بردارد
و منافع شما باشند و گفته اند شق چیزی نیمه وی باشد یعنی شما نتوانید تحمل آن بارهای گران الا که نیمه از
تن شما کم گردد والخیل والبغال والحمیر لترکبوها و زینة و یخلق ما لا تعلمون و علی الله
قصد السبیل و منها جائر و لو شاء لهدیکم اجمعین بیافرید برای شما اسبان و استران و دراز
گوشان تا بر نشینند و تا زینتی باشد شما را یعنی فقها باین تمسک کردند بر تحریم گفته شد اسب و استر و خر
گفتند که خدای تعم گفت این حیوانات رکوب و نشستن را شاید و انکه در آیه اول گفت خوردن را و این دلیل
الخطاب باشد و دلیل الخطاب بنزدیک محققان درست نیست و بنزدیک اصحاب ما گوشت اسب مکروهست
و گوشت خر مکروه تر و گوشت استر از همه مکروه تر و بنزدیک شافعی گوشت اسب حلالست و انکه گفت
و یخلق ما لا تعلمون و می آفریند انچه شما ندانید و نمی شناسید از حیوانات و نباتات و جمادات بعضی
مفسران گفته اند یعنی لقوله عم ما لا عین رات و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر ابن عباس گفت مراد آنست
که بر راست عرش جوئیست از نور چند هفت آسمان و هفت زمین و هفت دریا جبرئیل هر وقت سحر
در وی شود و غسل کند نور بر نورش بیفزاید و جمال بر جمال انگه خود را بیفشاند هر قطره که از پر او بچکد چند
هزار فرشته بیافریند هر روز هفتاد هزار در بیت المعمور شوند و هفتاد هزار در خانه کعبه تا بروز
قیامت نوبت باایشان نرسد انگه گفت و علی الله و بر خداست نمودن راه راست بلطف و بیان و ایات
تکلیف باشد از اقدار و تمکین و ازاحت علت و نصب ادله و منها جائر و از راهها بعضی هست که از حق گشته است
و این بر سبیل مجاز است از انکه راه نگردد بلکه رونده بگردد و از راه حق و راهی دیگر اختیار کند و زوال بود
کران راه کژ بود و مراد راه جهودان و ترسایان است و هر راه که نه راه حق باشد و این دلیلیست بر بطلان
قول مجبره که ایشان گفتند راه ضلالت از خداست که اگر چنین بودی گفتی و علی الله جائرها و بر خداست
راه کج انگه گفت و لو شاء و اگر خواستی خدای شما همه را هدایت کردی و راه نمودی بجبر و قهر و این مشیت
جبر و قهر است چنانکه گفت و لو شاء ربک لامن من فی الارض کلهم جمیعا افانت تکره الناس حتی یکونوا
مومنین یعنی ای محمد تو اکراه خواهی کرد مردمان را بر ایمان این کار تو نیست کار خداست اگر خواهد اکراه
کند و لکن نکند از انجا که حکمت راه ندهد و گفت لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی هو الذی
انزل من السماء ماء لکم منه شراب و منه شجر فیه تسیمون ینبت لکم به الزرع والزیتون
والنخیل والاعناب و من کل الثمرات ان فی ذلک لایة لقوم یتفکرون او آن خدایست
که فرو فرستاد از آسمان و فرو فرستاد از ابر یعنی باران شما را از آن آب شراب است میخورید و می آشامید
و از و درختست یعنی پرورش درختان شماست بعضی از آن درختان میوه دارست و بعضی هیمه و بعضی علف
چهارپایان و گفته اند مراد بشجر گیاه است که چهارپایان را در وی چرانید انکه گفت ینبت لکم میرویاند برای شما

باران آب کشت و درخت زیتون و انگور و از هر میوه که هست همه بان آب میرویاندان فی ذلک لآیة
که درین که گفته شد آیتی و نشانی هست بر کمال قدرت و حکمت آفریدکار گروهی را که در اندیشند و تفکر کنند
وسخر لکم اللیل والنهار والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره ان فی ذلک لآیات
لقوم یعقلون وما ذرا لکم فی الارض مختلفا الوانه ان فی ذلک لآیة لقوم یذکرون
و مسخر شما کردانید برای شما شب و روز را در زیادت و نقصان بر مقتضی حکمت و آفتاب و ماه و ستارگان همه
مسخرند بامر و فرمان او چنانکه میخواهد میگرداند و امر خود در ایشان میراند بدرستی که تغیر این اجرام علوی
حجتها و دلیلهاست عاقلان بنی آدم را بر عظمت و بزرگی آفریدکار جهان و ما ذرا لکم و همچنین مسخر کرد
برای شما آنچه آفرید در زمین از حیوانات و نباتات و جمادات که رنگ هر یک مختلف است و شکل
هر یک متباین هیچ یکی بدیگری مشتبه نگردد بحقیقت که درین همه که بیافرید آیتی و علامتی هست
گروهی را که اندیشه کنند و پند پذیرند وهو الذی سخر البحر لتاکلوا منه لحما طریا وتستخرجوا
منه حلیة تلبسونها وتری الفلک مواخر فیه ولتبتغوا من فضله ولعلکم تشکرون
اوست آنخدای که مسخر شما کردانید دریا را تا در و تصرف میکنید و منافع خود ازو حاصل میکردانید و
میخورید ازو گوشت تازه یعنی ماهی و نه هر ماهی که در دریا بود حلال بود بلکه آن ماهی که او را فلس باشد حلال
باشد و آنچه فلس ندارد حرام باشد و مستخرج او تا بیرون می آورید ازین دریا زیور و آرایشی که در میپوشید
و زینت خود می سازید یعنی مروارید و مرجان و تری الفلک می بینی تو در دریا کشتیها را که آب دریا را
می شکافد و میرود و لتبتغوا و برای آن کرد تا بجوید بتجارت و بازرگانی کردن در دریا فضل خدا را که روزی
و منافع دنیاست و تا باشد که شکر نعمتهای وی کنید و جز وی کسی را نپرستید والقی فی الارض
رواسی ان تمید بکم وانهارا وسبلا لعلکم تهتدون وعلامات وبالنجم هم یهتدون
افمن یخلق کمن لا یخلق افلا تذکرون وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها ان الله لغفور
رحیم و از جمله نعمتها که بر شماست آنست که بینداخت در زمین کوههای بیخ آور و ثابت تا زمین را چون
میخی باشد کراهت آنرا که مضطرب شود و بجنبد و بجنباند شما را وهب منبه گفت خدای تعالی چون زمین
را بیافرید میجنبید چنانکه کشتی بر سر آب فرشتگان گفتند بار خدایا کس اینجا آرام نتواند گرفت خدای تعالی در
شب کوهها را آفرید و میخ زمین کرد و فرشتگان ندانستند تا خدای کوهها را از چه آفرید و انهارا و بیافرید
و جویهای آب روان کرد و راهها در زمین پدید کرد تا باشد که شما راه یابید بمصالح خویش در زمین و بهر
شهر که خواهید توانید رفتن و علامات بکرد و بیافرید علامتها و نشانها از کوهها و غیر آن تا بآن راه
بشناسید و بستارگان راه می یابید در روز بعلامات روید و در شب بستارگان سدی گفت مراد
بنجم ثریاست و بنات النعش و فرقد و جدی که مردم باو راه برند و قبله شناسند قتاده گفت ستارگان

سه کار آفریده اند یکی زینت آسمان را دوم رجوم شیاطین را سیم علامات را که باو راه برند از جعفر بن محمد
الصادق روایتست که او گفت علامات مائیم که اهل بیت رسولیم و نجم رسول خداست افمن یخلق استفهام
بر سبیل توبیخ و ملامت کسانی را که دون خدای را پرستیدند گفت که آنکس که اینهمه چیزها آفرید و اینهمه منافع
بخلقان رسانید همچون کسی باشد که ازینها هیچ نتواند کرد و نتواند آفرید ای اندیشه میکنید درین نعمتها و نعمتهای
او را حدی و نهایتی نیست اگر خواهید که بشمرید و در عدد آرید نتوانید و از قیام نمودن بشکر آن عاجز
آیید ان الله لغفور رحیم بحقیقت که خدای آمرزنده است از تقصیر شما در گزاردن شکر در گذرد و بنوازد
نعمت خود را از شما منقطع نگرداند والله یعلم ما تسرون وما تعلنون والذین یدعون من
دون الله لا یخلقون شیئا وهم یخلقون و خداوند تبارک و تعالی عالمست و دانا میداند آنچه نهان
میکنید و آنچه آشکارا میکنید و آنان که شما ایشان را میخوانید و میپرستید خدائی را نشاید از آنکه خصایص
الهیة در ایشان موجود نیست نتوانند که چیزی بیافرینند و چگونه آفرینند که ایشان خود مخلوق اند و آفریده
اموات غیر احیاء وما یشعرون ایان یبعثون الهکم اله واحد فالذین لا یؤمنون بالآخرة
قلوبهم منکرة وهم مستکبرون لا جرم ان الله یعلم ما یسرون وما یعلنون انه لا یحب
المستکبرین این معبودان که شما میپرستید مردگانند نه زندگان حیوة ندارند و نه قدرة و علم ندانند که
کی ایشان را برانگیزند و اگر خدای بودندی زنده قادر و عالم بودندی چون نیستند خدای نباشند و معبود را
نشایند الهکم اله واحد خدای شما خداییست که یکی است بخلاف آنکه ترسایان و گبران و بت پرستان و اصحاب
طبایع گویند آنانکه مومن نباشند بان مقر و معترف اند و آنانکه بسرای باز پسین یعنی بهشت و دوزخ ایمان
ندارند دلهای ایشان منکر است انکار میکنند ازبرای آنکه نظر نمیکنند و اضافت انکار با دل برای آن کرد
که دل محل فعل و آلت انکار است از وی صادر میشود و ایشان مستکبران و گردن کشانند گردن از حق می
کشند و آنچه مستکبر حق فرو نمی آورند لا جرم حقست و سزاوار آن که خدای داند آنچه پنهان میکنند و آنچه
آشکارا میکنند جزا دهد ایشان را بر حسب آنچه از ایشان داند و او دوست ندارد متکبران را و از پیغامبر مرویست
الکبریاء ردائی والعظمة ازاری فمن نازعنی واحدا منهما قذفته فی النار واذا قیل لهم ماذا انزل ربکم
قالوا اساطیر الاولین لیحملوا اوزارهم کاملة یوم القیمة ومن اوزار الذین یضلونهم بغیر
علم الا ساء ما یزرون چون این کافران را گویند چون وحی شنیده باشند و قرآن استماع کرده که خدای
شما چه چیز فرستاده است گویند که افسانه پیشینیان و حکایات گذشتگان و این برای آن گویند که قرآن
بعضی قصص اوایل است و درین قصص نوعی معجزست بیرون از مصلحت و لطف که در ویست برای آنکه
ایشان باحوال رسول عالم بودند چه نشو و نمای وی در میان ایشان بود و دانستند که پیش کسی نرفت و از
کسی قصه نشنید و چیزی ننوشت و نوشته نخوانده اکنون همچنان که در کتب ایشان بود از قران بر ایشان بخواند

ایشان می‌شنیدند و بر سبیل طعن باز می‌گفتند که افسانهٔ پیشینیانست آنچه خدای بر محمد فرو فرستاده است
لیحملوا اوزارهم تا بردارند گناهان خود را یعنی این برای آن کردند و گفتند تا مردمان را در ضلالت اندازند و گناه
گناهان خود در اتمام روز قیامت و بعضی از گناهان کسانی که ایشانرا از راه می‌گردانند بنادانی و اینجا
برای آن بعض گفت و در اول جمله که اینجا بر داعیان با ضلال بیشتر از وبال دعوت بباشد و وبال فعل
بر فاعل آن باشد و مراد حمل مثل اوزار ایشانست و مثل این در معنی قول رسولست من سن سنة سيئة
فله وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القیمة من غیر ان ینقص من وزره شیء هر که او سنتی بد نهد وزر و وبال
آن بر او باشد و وزر و وبال آنکس که بر آن عمل کند تا روز قیامت بی آنکه از عقوبت وی چیزی بکاهند الا
ساء ما یزرون ای بد چیزی و بد کاری آنچه که ایشان بر داشتند گناههای ایشان بواسطهٔ اضلال قد
مَکَرَ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ فَاَتَی اللهُ بُنْیَانَهُم مِّنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَیْهِمُ السَّقْفُ مِن فَوْقِهِمْ وَ
اَتٰهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَیْثُ لَا یَشْعُرُونَ ثُمَّ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ یُخْزِیهِمْ وَیَقُولُ اَیْنَ شُرَکَاۤءِیَ الَّذِینَ
کُنتُمْ تُشَاۤقُّونَ فِیهِمْ قَالَ الَّذِینَ اُوتُوا الْعِلْمَ اِنَّ الْخِزْیَ الْیَوْمَ وَالسُّوۤءَ عَلَی الْکَافِرِینَ بدرستی
که مکر کردند آن کافرانی که پیش از ایشان بودند پیغمبرانی که خدای با ایشان فرستاد پس خدای تعالی یعنی
امر و فرمان وی بنیانهای ایشانرا از جهة بنیاد و قاعدهٔ آن یعنی بنیاد و دیوار خراب کرد تا سقف و آسمانه
خانه بر سر ایشان افتاد و عذاب خدای با ایشان آمد از آنجا که ندانستند و گمان نبردند و فایده من فوقهم آنست
که سقف فرو داید و کس در زیر آن نباشد و این چنانست که یکی گوید خرب علی داری و اگر چه او در زیر آن نباشد
و معنی این باشد که فسد علی و شاید که علی بمعنی لام باشد چنانکه گفت یخرون للاذقان سجدا پس آن معنی آن بود
که فخر لهم السقف و شاید که برای تاکید باشد و زیادت چنانکه گفت ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور و دل
جز در سینه نباشد ثم یوم القیمة یخزیهم این عذاب ایشانرا در دنیا بود پس چون روز قیامت باشد ایشانرا
رسوا گرداند و خوار و ذلیل کند و گوید بر سبیل تقریع و توبیخ کجا شدند آنان که شما در حق ایشان با رسولان و
مومنان خلاف میکردید و عداوت مینمودید تا این عذاب از شما دفع کنند و این محنت از شما باز دارند
قال الذین اوتوا العلم گویند و جواب دهند کسانی که ایشانرا علم داده اند از انبیا و ائمه و مومنان که امروز
رسوائی و عذاب و نکال و عقاب بر کافران و منکران حشر و نشر و ثواب و عقاب خواهد بود آنگه صفت کافران
کرد و گفت اَلَّذِینَ تَتَوَفّٰهُمُ الْمَلٰۤئِکَةُ ظَالِمِیۤ اَنْفُسِهِمْ فَاَلْقَوُا السَّلَمَ مَا کُنَّا نَعْمَلُ مِن سُوۤءٍ بَلٰۤی اِنَّ
اللهَ عَلِیمٌ بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ فَادْخُلُوۤا اَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِینَ فِیهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَی الْمُتَکَبِّرِینَ
آن کافرانی که فرشتگان جان ایشان بردارند و ایشان ظالمان نفس خود باشند گردن نهند مرگ را و
ذلیل و خوار شوند و با مرگ حیله و چاره ندارند جز آنکه ایشانرا مواخذه و مطالبه کنند بر کردار بد ایشان
گویند که ما هیچ بدی نکرده ایم و کافر نبوده ایم در دنیا و بیدادی نکرده ایم کسانی که خداوندان علم باشند

از انبیا

از انبیا و اوصیا گویند بلی آری کرده اید و خدای عالمست بانچه شما کردید و گفتند او جزا دهد شما را بانچه کرده اید
فادخلوا پس خطاب کند ایشانرا که در شوید در درهای دوزخ و در و خالد و جاوید باشید که بد جائی است
دوزخ جباران و متکبران را وَقِیلَ لِلَّذِینَ اتَّقَوْا مَاذَا اَنزَلَ رَبُّکُمْ قَالُوا خَیْرًا لِّلَّذِینَ اَحْسَنُوا
فِی هٰذِهِ الدُّنْیَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْاٰخِرَةِ خَیْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِینَ جَنَّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَهَا
تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ لَهُمْ فِیهَا مَا یَشَاۤءُونَ یَجْزِی اللهُ الْمُتَّقِینَ الَّذِینَ تَتَوَفّٰهُمُ الْمَلٰۤئِکَةُ [margin: کذلک]
طَیِّبِینَ یَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَیْکُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ چون ذکر کافران و حکایت ایشان کرد در
عقب آن ذکر مومنان کرد تا هر دو جانب ترهیب و ترغیب رعایت کرده باشد ذکر مومنان گفت
چون رسند مومنان و پرهیزکارانرا که چه چیز فرستاده است خدای شما را جواب دهند و گویند
خیر و نیکوئی فرستاده است خیر دین و دنیاست آنگه گفت للذین احسنوا کسانی را که درین دنیا احسان
کردند ایشانرا در دنیا و آخرت احسان و نیکوئی باشد اما نیکوئی سرای آخرت بهتر و نیکوترست برای آنکه
باقی و دایم باشد و نیکو سرایست متقیانرا و پرهیزکارانرا بهشتهای مقام و سراهای دایم که در آنجا
روند و جاوید باشند بوستانهائی که در زیر درختان آن جویهای آب روان باشد و ایشانرا باشد در آنجا
آنچه دلهای ایشان خواهد کنند کذلک یجزی همچنین جزا و پاداش دهد خدای تعالی پرهیزکارانرا آنگه صفت پرهیز
کاران کرد و گفت آنان که فرشتگان جان ایشان بردارند و ایشان خوشدل و راضی باشند و پاک از کفر
و معاصی فرشتگان ایشانرا گویند سلام علیکم سلام بر شما باد محمد بن المنکدر گفت چون جان مومن بحنجره
رسد و کار بر وی سخت شود فرشته بیاید و گوید السلام علیک یا ولی الله سلام بر تو باد ای دوست
خدا خدایت سلام میکند ادخلوا الجنة ای بندگان خدای در بهشت شوید بپاداش کردار که شما کردید که جزای دار
شما بهشتست هَلْ یَنظُرُونَ اِلَّاۤ اَن تَاْتِیَهُمُ الْمَلٰۤئِکَةُ اَوْ یَاْتِیَ اَمْرُ رَبِّکَ کَذٰلِکَ فَعَلَ الَّذِینَ
مِن قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللهُ وَلٰکِن کَانُوۤا اَنفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ فَاَصَابَهُمْ سَیِّئَاتُ مَا عَمِلُوا
وَحَاقَ بِهِم مَّا کَانُوا بِهِ یَسْتَهْزِءُونَ هیچ می نگرند این کافران و چشم میدارند مگر آنرا که فرشتگان بایشان
آیند برای عذاب یا برای قبض ارواح ایشان یا بر حسب آنچه اقتراح کردند و گفتند لوما تاتینا بالملئکة ان
کنت من الصادقین ایشان منتظر آنند که فرمان خدای تو بیاید بهلاک ایشان و گفتند که مراد بامر قیامت
چنانکه در اتی امر الله گفته شد کذلک همچنین کردند آن که ایشان می کنند از شرک و کفر کردند آنانکه پیش از ایشان
بودند خدای ایشانرا هلاک کرد و بر ایشان ظلم نکرد ولکن ایشان بر نفس خود ظلم کردند بترک نظر و تفکر و کفران
نعمت و اختیار کفر و ضلالت بر ایمان و هدایت فاصابهم سیئات ما عملوا پس بایشان رسید بدیهای آنچه کرده
یعنی عذاب آنچه کردند از معاصی و فرود آمد بایشان جزا و عقاب آنچه بآن استهزا کردند وَقَالَ الَّذِینَ
اَشْرَکُوا لَوْ شَاۤءَ اللهُ مَا عَبَدْنَا مِن دُونِهِ مِن شَیْءٍ نَّحْنُ وَلَاۤ اٰبَاۤؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِن دُونِهِ مِن

شیء کذلك فعل الذین من قبلهم فهل علی الرسل الا البلاغ المبین ولقد بعثنا فی کل
امة رسولا ان اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت فمنهم من هدی الله ومنهم من
حقت علیه الضلالة فسیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین حق تعالی حکایت
میکند از مشرکان گفتار محیرانه ایشان میگوید که مشرکان گفتند از محیره که بت پرستیدن ما و شرک ما بمشیت خدا
اگر خدای خواستی ما بدون وی هیچ چیز نپرستیدیمی و نه پدران و مادران ما بدون او هیچ چیز را حرام نکردیمی
از بحیره و سایبه و وصیله و حام حق تعالی گفت آری همچنین کردند انان که از پیش ایشان بودند بر پیغمبران
انچه بود از گزاردن پیغام نکردند و بر ایشان چیز رسانیدن هویدا کاری دیگری نیست ولقد بعثنا در هستی
که بفرستادیم در هر امتی و گروهی پیغمبری از ایشان که او را بشناختند و دانستند و ایشان را فرمودیم که
بگوید امتان خود را که خدای را پرستید و از هرچه بدون خدای از آن بپرهیزید و دور شوید بعضی از آن امتان
انان بودند که خدای ایشان را هدایت داد بالطاف و تمکین و مقربات و مسهلات ایمان تا ایمان آوردند و اشیا
طاعت کردند و مستحق ثواب شدند و بعضی آن بودند که بر کفر اصرار کردند تا عذاب بر ایشان واجب شد بسبب
ضلالت و گمراهی ایشان پس ای حاضران عهد رسول بروید در زمین و بنگرید و ببینید تا عاقبت و سرانجام
انان که پیغمبر از تکذیب کردند بکجا رسید و هلاکت ایشان چگونه آمد ان تحرص علی هدیهم فان الله
لا یهدی من یضل وما لهم من ناصرین واقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من
یموت بلی وعدا علیه حقا ولکن اکثر الناس لا یعلمون لیبین لهم الذی یختلفون فیه
ولیعلم الذین کفروا انهم کانوا کاذبین انما قولنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن
فیکون حق سبحانه و تعالی ذکر عناد قریش کرده است و حرص رسول بر ایمان ایشان گفت ای محمد اگرچه تو
حریصی بر ایمان آوردن قریش و هدایت ایشان تو بدان که خدای هدایت نکند یعنی لطف نکند کسی که خذلان کرد
یعنی الطاف که با مومنان کرد با کافران نکند از انجا که داند که ایشان را لطف نباشد یا خود راه نماید از آنکه
حکم بضلالت او کرده باشد و ایشان را هیچ یاری و ناصری نباشد که عذاب خدا را دفع کند انکه گفت و
اقسموا بالله جهد ایمانهم ابو العالیه گفت سبب نزول این آیة آن بود که مردی مسلمان را بر مردی مشرک دینی بود
با هم گفت و گوی کردند مرد مسلمان گفت بآن خدای که خلقان را پس از مرگ زنده گرداند که چنین و چنین کنم
آن مرد مشرک چون این سخن بشنید گفت یعنی تو امید میداری که کسی پس از مرگ زنده خواهد شد انگه سوگند
مغلظ خورد بخدای که هیچ مرده زنده نشود خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت سوگند خوردند بخدای عام
سوگند ایشان که خدای بر نینگیزد و زنده نکند کسی که بمیرد حق تعالی رد بر ایشان کرد و گفت آری برانگیزد
و زنده کند و خدای با این وعده کرده است وعده درست و راست که مقتضی حکمت است و فا کردن
بان وعده و لیکن بیشترین مردمان نمیدانند که وفا بان وعده واجب است بر خدای در خبر است که خدای

گفته است کذبنی ابن آدم و لم یکن ینبغی له و شتمنی و لم ینبغی له ان یشتمنی فرزند آدم مرا بدروغ زن داشت و او را نباید
که مرا بدروغ زن دارد و مرا دشنام داد و نسزد او را که مرا دشنام دهد اما تکذیب او مرا آنست که گفت مرا
زنده نخواهیم کرد فی قوله واقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت و دشنام او مرا آنست که گفت اتخذ الله
ولدا خدای فرزند گرفت لیبین لهم خدای تعالی مردگان را زنده کند تا بیان کند و پیدا گرداند برای ایشان انچه
در آن خلاف میکنند انما قولنا لشیء ما چون خواهیم که چیزی کنیم از زنده گردانیدن مردگان و غیر آن بر ما دشوار
نباشد و بر طریق مثل و تشبیه بیش از آن نباشد که گوییم کن یعنی باش آن چیز باشد و ممتنع گردد و وجود آن چیز
نزدیک ارادت حق چون وجود مامور بود نزدیک انکه فرمایند و فرمان برنده را مطیع فرماید و اینجا قولی و
امری نیست بر حقیقت بلکه این بر سبیل مجاز و تشبیه است و این جواب است کسی را که گوید که از دو بیرون
نباشد یا معدوم را در حال عدم گوید کن یا در حال وجود اگر در حال وجود گوید موجود را که بباش وجهی ندارد
والذین
هاجروا فی الله من بعد ما ظلموا لنبوئنهم فی الدنیا حسنة ولاجر الاخرة اکبر لو کانوا
یعلمون الذین صبروا وعلی ربهم یتوکلون و انان که هجرت کردند در راه خدا و از مکه با مدینه
آمدند و هجرة مفارقت و در شرع مخصوص است برفتن از مکه با مدینه پیش از فتح مکه و از پیغمبر رسول گفت
لا هجرة بعد الفتح و انان که هجرة کردند از پس انکه بر ایشان ظلم کردند بلال بود و صهیب و عمار و ابو جندل
بن سهیل که جمعی از مشرکان مکه ایشان را عذاب کردند تا مکه بگذاشتند و با مدینه آمدند خدای تعالی گفت ایشان را
جای دهیم جای دادنی نیکو در دنیا و هر آینه آن مزدی که مهاجران راست در آخرت بزرگ و بزرگوارتر است
اگر دانسته شدی در هجرت جد و جهد کردندی تا دنیا و آخرت جمع کردندی انگه صفت ایشان کرد و گفت
انانکه صبر کردند بر عذاب کافران و مفارقت اهل و اوطان و بر خدای خویش توکل کردند در نجات و رستگاری
از دست ظالمان وما ارسلنا من قبلك الا رجالا نوحی الیهم فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم
لا تعلمون بالبینات والزبر وانزلنا الیك الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم ولعلهم
یتفکرون سبب نزول این آیة آن بود که مشرکان گفتند خدای از آن بزرگتر است که رسول او آدمی باشد او
اگر رسول بما فرستد الا فرشته نفرستد حق تعالی این آیه فرستاد و گفت ما از پیش تو نفرستادیم پیغمبران
مگر مردانی که وحی با ایشان فرستاده میشد یعنی هر پیغمبری که فرستادیم از جنس بشر فرستادیم و مرد
فرستادیم اگر نمیدانید که چنین است از اهل ذکر یعنی اهل کتاب بپرسید چون عبد الله سلام و غیر او
و گفته اند مراد باهل ذکر اهل علمست باخبار امتان گذشته و از محمد باقر روایتست که اهل ذکر ماییم از ما
بپرسید اگر ندانید بالبینات والزبر یعنی ما نفرستادیم از پیش الا مردانی را برسالت و پیغمبری با
حجتهای روشن و کتابها تا بیان کنند برای مردمان مصالح و مفاسد ایشان و فرستادیم بتو قرآن را
تا بیان کنی برای مردمان انچه فرو فرستاده اند با ایشان از اوامر و نواهی که در قرآنست و تا باشد

که اندیشه کنند و باز آیند افامن الذین مکروا السیات ان یخسف الله بهم الارض او یاتیهم
العذاب من حیث لا یشعرون او یاخذهم فی تقلبهم فما هم بمعجزین او یاخذهم
علی تخوف فان ربکم لرءوف رحیم ای ایمن شدند آنانکه بدی کردند و بدی اندیشیدند در حق
رسول خدا و مومنان و ایشان کافران مکه بودند ایمن شدند از آنکه خدای ایشان را خسف کند و بزمین فرو برد چنانکه
قارون را بزمین فرو برد یا عذاب بریشان آید از آنجا که ایشان ندانند و از وی خبر ندارند یا ایمن شدند از آنکه
بگیرد ایشان را در تقلبهای کشتن و آمد شد کردن ایشان در راهها و سفرها و شب و روز و ایشان خدا را عاجز نتوانند
کرد و بروی سبق نتوانند گرفت یا ایمن نترسند ایشان که بگیرد ایشان را خدای بر خوف و ترس چنانکه گروهی
را بعذاب بگیرد و گروهی را رها کند تا بترسند از عذاب هلاک شدگان و گویند مبادا که مثل آن بما رسد و گفته‌اند
که مراد بتخوف تنقص است یعنی ناقص میگرداند چیزی بعد از چیزی در نفس و مال ایشان تا همه هلاک شوند
آنکه گفت خدای شما آمرزنده و مهربانست بعقاب تعجیل نکند مهلت دهد تا باشد که اندیشه کنند و براه حق
باز آیند اولم یروا الی ما خلق الله من شیء یتفیؤا ظلاله عن الیمین والشمائل سجدا لله و
هم داخرون ولله یسجد ما فی السموات وما فی الارض من دابة والملائکة وهم لا
یستکبرون یخافون ربهم من فوقهم ویفعلون ما یؤمرون ای نمینگرند و نمی‌بینند آنچه خدای
تبارک و تعالی بیافرید از آن چیزی که او سایه می‌اندازد و فاء میشود و میگردد از جانب راست و از جانب
چپ برای آنکه چون آفتاب بر آید سایه چیزها از دست راست قبله افتد باز چون زوال آفتاب شده سایه
آن چیزها از دست چپ افتد و مراد بیمین جمع است از برای این والشمائل گفت سجدا لله سجده کنند خدا را
و خواری و فروتنی نماینده و بر زمین بذلت و خاک خواری افتاده میل سایه را بر سبیل تشبیه سجده خوانده است
ولله یسجد و خدا را سجده کند آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است از هر جنبنده و حیوانی که هست
و فرشتگان سجده میکنند و تخصیص ایشان بذکر برای آن کرد که عابدترین خلقان ایشانند و شاید که مراد
فرشتگان زمین باشند و سجود مکلفان طاعت و عبادت ایشانست و سجده غیر مکلفان انقیاد ایشان
اراده خدا را و عدم امتناع ایشان و هم لا یستکبرون و این فرشتگان گردنکشی نکنند و سر از فرمان
خدای بیرون نبرند از خدای خود ترسند و آنچه ایشان را فرمایند بجای آرند و هیچ نافرمانی نکنند وقال
الله لا تتخذوا الهین اثنین انما هو اله واحد فایای فارهبون وله ما فی السموات والا
وله الدین واصبا افغیر الله تتقون وما بکم من نعمة فمن الله ثم اذا مسکم الضر
فالیه تجارون ثم اذا کشف الضر عنکم اذا فریق منکم بربهم یشرکون لیکفروا بما آتیناهم
فتمتعوا فسوف تعلمون خدای تعالی بند کار را توحید فرمود و گفت لا تتخذوا خدای دو مگیرید بعد که خدای
دو نباشد یکی باشد اثنین برای تاکید گفت که اگر نگفتی گمان افتادی که اثبات الهیه کرده است نه اثبات

وحدانیه

وحدانیه آنکه الهیه بر یکی قصر کرد و گفت انما هو اله واحد بحقیقت که خدای یکیست و از دو یکی خدای مستحقست
فایای فارهبون پس از من ترسید و از غیر من مترسید وله ما فی السموات و او راست آنچه در آسمانها
و زمین است و دین اسلام و شرع بعثت ثابت و دایم و دین که جزا دانست او راست واجب و لازم
بعضی گفته‌اند که دین طاعتست یعنی او را رسد که طاعت او دارند دایما و از و ترسند ای شما از غیر آدمی
ترسید از غیر او مترسید که هرچه بشماست از نعمت آن نعمت خداست چه منعم بحقیقت اوست
و نعمت همه منعمان موقوفست بر نعمت او از اصول نعم که حیوة و قدرت و شهوت و نفرت و کمال عقل است
ثم اذا مسکم الضر پس اگر مضرتی و مشقتی بشما رسد با او گریزید و پناه با او دهید و او را خوانید بزاری
پس آنکه که آن رنج و بلا را از شما دفع کند و باز بردهی ناگاه گروهی از شما بخدای خود شرک آورند و بسر
کفر روند آنکه گفت لیکفروا اگر کافر شوند و کفران آرند با آنکه نعمت ایشان را دادیم پس تمتع و برخورداری
گیرند که بدانند که عاقبت کار و سرانجام ایشان چه خواهد بود ویجعلون لما لا یعلمون نصیبا مما
رزقناهم تالله لتسئلن عما کنتم تفترون ویجعلون لله البنات سبحانه ولهم ما یشتهون
واذا بشر احدهم بالانثی ظل وجهه مسودا وهو کظیم و این کافران آنچه ما ایشان را داده ایم و
روزی کرده نصیبی پدید میکنند و حظی میدهند مر آن چیزی را که نمیدانند که ایشان مستحق انداز بتان چه
در ایشان خیری و نفعی و ضرری نیست آنکه قسم یاد کرد و سوگند خورد و گفت بخدای که از شما بپرسند از آنچه
افترا میکنید و این چنان بود که ایشان بتان را نصیبی کردند در اشتر و گاو و گوسفند و زرع خویش و گفتند
که این خدای فرموده است خدای تعالی بریشان رد کرد و گفت ما جعل الله من بحیرة ولا سائبة ولا وصیلة
ولا حام آنکه خبر داد از آن محال که مشرکان گفتند و اعتقاد بد که ایشان کردند و گفت ویجعلون لله البنات
مر خدا را دختران پدید کردند و گفتند فرشتگان دختران خدااند سبحانه پاکست خدای و منزه و دور
از آنچه ایشان گفتند که خدا را دختر انند آنکه بر سبیل تعجب گفت خدا را دختران باشد و ایشان را اختیار و
خواهد از پسران و شاید که مراد آن بود که ایشان خدا را دختران کردند و خود را پسران فاذا بشر و چون
یکی را از ایشان بشارت دهند بدختری که زاده باشد روی او از غم سیاه گردد و او پر از خشم شود
و دلتنگ گردد و چنانکه دم نتواند زد و نفس نتواند آورد یتواری من القوم من سوء ما بشر به
ایمسکه علی هون ام یدسه فی التراب الا ساء ما یحکمون للذین لا یؤمنون بالآخرة مثل
السوء ولله المثل الاعلی وهو العزیز الحکیم پنهان میشود از مردم از بدی آن بشارت که وی را داده
باشند از آمدن دختر و اندیشه کند در کار دختر تا با وی چه کند و از دو کار کدام کند ایمسکه علی هون او را
نگاه دارد با مذلت و خواری یا در زیر خاک پنهان کند و زنده در گور کند ای بد حکمی که ایشان میکنند که
دختر بخدای حواله میکنند و پسر بخود و چون ایشان را دختری آید زنده در گور میکنند و این در جاهلیت بود

چون اسلام آمد خدای تعالی درین معنی آیة فرستاد و نهی کرد و رسول عم درین تهدید کرد و فرزدق را عمی بود نام
او صعصعه چون خبر یافتی که کسی را دختری آمده است چند اشتر بهدیه فرستادی تا آن دختر را زنده در
گور نکنند آنگه گفت للذین لا یؤمنون مر کسانی را که بسرای باز پسین ایمان ندارند مثل بد است یعنی صفت
بد است و آن حاجتست بفرزند و شهوت آن که فرزند نرینه باشد اما دینه نباشد و اگر مادینه باشد بکشند
از ترس درویشی و آنکه کسی کفو نباشد در رغبت کنند و رسول عم گفته است ان الاکبر الکبائر ان تجعل لله ندا
و هو خلقک ثم تقتل ولدک خشیة ان یاکل معک ثم ان تزنی بحلیلة جارک بزرگترین گناههای کبیره آنست
که خدا را همتای پدید کنی و او آفریدگار تست آفریدگار خود را چگونه توان گفت که همتای هست و دیگر آنکه
فرزند خود را بکشی از ترس آنکه با تو نان خورد پس آنکه با زن همسایه خود زنا کنی بزرگترین گناهها خیست
آنگه گفت ولله المثل الاعلی خدا راست صفة عالی ترکه آن صفات الهیة است و استغنا از زن و فرزند
و او خدایست عزیز و بی همتا و محکم کار ولو یؤاخذ الله الناس بظلمهم ما ترک علیها من دابة
ولکن یؤخرهم الی اجل مسمی فاذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون ویجعلون
لله ما یکرهون وتصف السنتهم الکذب ان لهم الحسنی لا جرم ان لهم النار وانهم
مفرطون و اگر از آنستی که خدای تعالی مردمان را بگرفتی و مواخذه کردی بسبب ظلم و معصیتی که میکنند بر روی زمین
هیچ جنبنده و رونده رها نکردی و همه را هلاک کردی بشومی ظلم ظالمان و معصیت عاصیان و لکن بفضل و کرم خود
تاخیر میکند و مهلت میدهد تا بوقتی نام زده و آن منتها اجال و اعمار ایشان باشد چون آن وقت آید هیچ تاخیر نبود
و یکساعت باز پس ندارند و فراپیش ندارند و یجعلون لله و میکنند خدا را آنچه از آن کاره میدارند از دختران
یعنی آنچه بخود نمی پسندند و بوی حواله میکنند و تصف السنتهم و زبانهای ایشان صفت دروغ میکنند یعنی دروغ
میگویند و آن آنست که گفتند اگر محمد آنچه میگوید راستست ما را بهشت باشد و گفتند مراد ازینست که ایشان
گفتند ما را پسرانند و خدا را دختران چون ایشان باخود تقدیر کردند که بهشت ما راست خدای گفت حقا که
آتش دوزخ ایشان راست و ایشان بشتاب بدوزخ روند ابن عباس گفت منسیون ایشانرا در دوزخ
فراموش کنند و گفتند مقدمون الی النار ایشانرا فراپیش دارند و پیش از همه بدوزخ برند تالله لقد ارسلنا
الی امم من قبلک فزین لهم الشیطان اعمالهم فهو ولیهم الیوم ولهم عذاب الیم وما انزلنا
علیک الکتاب الا لتبین لهم الذی اختلفوا فیه وهدی ورحمة لقوم یؤمنون والله انزل
من السماء ماء فاحیی به الارض بعد موتها ان فی ذلک لایة لقوم یسمعون بخدای که ما فرستادیم
پیغمبرانرا با امتانی که پیش از تو بودند چنانکه ترا فرستادیم بایشان شیطان اعمال و کردار ایشانرا آراسته کرد
تا بر آن اصرار کردند و پیغمبران ایمان نیاوردند و امروز شیطان ولی و یار ایشانست و با ایشان متولی کار
ایشانست آنچه پیغمبر با ایشان میکنند و مراد بایشان مشرکان قریش اند ایشانرا عذابیست دردناک در آخرة و ما

ونفرستادیم

ونفرستادیم ما بتو کتاب یعنی قرآنرا تا بیان کنی و روشن گردانی ایشانرا آنچه در و خلاف کردند از حشر و نشر
و دین و احکام حلال و حرام و تا هدایتی باشد و رحمتی گروه مومنانرا والله انزل و خدای فرو فرستاد از
آسمان آبی یعنی آب باران و زنده گردانید باو زمین را پس از آنکه مرده بود یعنی خشک و بی نبات بود بدرستی
که درین فعل که کرده شد آیاتی و دلالاتی هست گروهی را که بشنوند و در و اندیشه کنند وان لکم فی
الانعام لعبرة نسقیکم مما فی بطونه من بین فرث ودم لبنا خالصا سائغا للشاربین ومن
ثمرات النخیل والاعناب تتخذون منه سکرا ورزقا حسنا ان فی ذلک لایة لقوم یعقلون
حق تعالی تذکیر نعمت خود کرد بندگانرا تا نعمت ویرا یاد آورند و شکر نعمت وی گویند تا آن نعمت باینده و زیاده
گردد و تا در آن نظر و اندیشه کنند و از و اعتبار گیرند و گفت شما را درین چهارپایان از اشتر و گاو و گوسفند
عبرتی هست و دلالتی بر کمال قدرت خدای و آن آنست که از میان سرگین شکنبه و خون شیر می آفریند و
از میان آن بیرون می آرد چنانکه خون شیر را رنگین نمیگرداند و سرگین بوی و طعم او را تغییر نمی آرد بقدرت
خویش ایشانرا نگاه میدارد تا بیکدیگر آمیخته نمیگردند چنانکه گفت نسقیکم مما فی بطونه می دهیم شما را آنچه
در شکم هر یکی ازین چهارپایانست از میان سرگین شکنبه و خون شیری خالص و پاکیزه و گوارنده و آشامنده کانرا
که نه بوی سرگین دارد و نه رنگ خون عبدالله عباس گفت چهارپای چون علف خورد و در شکنبه او قرار
گیرد سرگین در زیر باشد و خون بر بالا و شیر در میان پس قدیم تعالی جگر را برین مسلط گرداند تا این
را قسمت کند خون را برگها فرستد و شیر را پستان و سرگین در شکنبه رها کند ومن ثمرات النخیل ومن
شما را از میوهای درختان خرما و انگور میگیرید و میسازید از آنچه ازین درختان حاصل میشود سکر آنچه مست
میکند و رزقا حسنا و روزی نیکو یعنی حلال از سرکه و دوشاب و آنچه از عبدالله عباس روایت کرد
که سکر آنچه خرماست و گفت که رسول عم گفته است خمر آن بود که از انگور گیرند و سکر از خرما و تبع از
انگبین و مزر از کاورس و بخیر از گندم و من که رسولم نهی میکنم شما را از هر چه مستی آرد ابو عبیده گفت
سکر طعم باشد ان فی ذلک بدرستی که درین آیتی هست عاقلانرا واوحی ربک الی النحل ان اتخذی
من الجبال بیوتا ومن الشجر ومما یعرشون ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی سبل ربک
ذللا یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس ان فی ذلک لایة لقوم
یتفکرون والله خلقکم ثم یتوفیکم ومنکم من یرد الی ارذل العمر لکیلا یعلم من بعد علم
شیئا ان الله علیم قدیر خدای تعالی بمحمد وحی کرد و الهام داد و فرمود زنبور انگبین را که از کوهها
خانهها سازند و جای گیرند و از درختان و از آنچه از بر چفته نهند یعنی کندو و آنکه ویرا فرمود و الهام کرد
که بخور از هر میوه که خواهی پاکیزه و شکوفه خوش بوی و خوش طعم و چون خورده باشی فاسلکی برو در راهها
خدای خود آن راهها که ترا الهام کرده است و تعلیم داده در عمل انگبین یا برو در راههای که خدا ترا

نموده است باغهای تو پس از آنکه از میوها خورده و از شکوفها بار بر گرفته باشی که راه بر تو سخت نباشد
و دشوار و گمراه نشوی بر تو آسان باشد و رام کرده آن راه یا رو خالی که مطیع و منقاد باشی مر امرا
که ترا فرموده اند آنکه گفت یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه از شکم او بیرون می آید شرابی برنگهای
گوناگون از سفید و سرخ و زرد و در وی شفاست مردمانرا در خبر است که مردی نزدیک رسول آمد و
گفت یا رسول الله برادرم از درد شکم می نالد گفت برو انگبینش ده برفت و او را انگبین داد باز آمد و گفت
یا رسول الله دادم سودش نکرد گفت برو انگبینش ده صدق الله و کذب بطن اخیک خدای راست گفت
و شکم او دروغ برفت و انگبینش داد شفا یافت عبدالله مسعود گفت العسل شفاء الناس والقرآن شفاء
لما فی الصدور عسل شفای مردمانست و قرآن دوای دلهاست یعنی از شک و شبهه و وهم او گفت علیکم
بالشفاءین القرآن والعسل ان فی ذلک بدرستی که درین که گفته شد آیتی و دلالتی هست گروهی را که تفکر
و اندیشه کنند آنکه گفت والله خلقکم خدای بیافرید شما را پس وفات دهد و جان بردارد بعضی را بطفولیت و
بعضی را به پیری و بعضی را بگذارد تا فرومایه ترین عمری و آن غایة پیریست که خرف و فرتوت شود و بعضی گفته اند
هشتاد سال باشد اصبغ بن نباتة از امیر المؤمنین روایت کرد که هشتاد و پنج سال باشد لکیلا یعلم تا باز بهمان
حالت شود که اول بوده باشد ذکر و حفظ و عقلش نماند و این لام عاقبت است یعنی تا عاقبت چنان شود که
بعد از دانش هیچ چیز نداند بحقیقت که خدای تعالی دانا و تواناست وَاللّٰهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلٰى بَعْضٍ
فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلٰى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفَبِنِعْمَةِ اللّٰهِ
يَجْحَدُونَ وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَفَبِالْبَاطِلِ
يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللّٰهِ هُمْ يَكْفُرُونَ حق تعالی بیان تفاوت ارزاق بندگان کرده است بحسب مصالح که
ایشانرا روزی فراخست یا تنگ صلاح او در آنست چنانکه فرمود ولو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی
الارض ولکن ینزل بقدر ما یشاء میگوید که خدای تعالی تفضیل نهاد بعضی شما را از شما بر بعضی در رزق و روزی
یکی را کمتر داد و یکی را بیشتر اما آنرا که بیشتر است رد نمیکنند بر بندگان و ممالیک خویش آنچه فاضلست از روزی
ایشان تا ممالیک و زیردستان درین باب با ایشان برابر شوند این روا نمیدارند چگونه روا میدارند اصنام
و طواغیت در عبادت با خدای برابر داشتن و گفته اند که مراد توبیخ و مذمت خواجگانست و آن آنست
که از ایشان خواسته است که آنچه فاضلست از ایشان بممالیک و زیردستان خود دهند تا دادن ایشان با هم
یکسان باشند چنانکه از رسول عم روایت کرده اند که او گفت انما هم اخوانکم فالبسوهم مما تلبسون و اطعموهم مما تطعمون
ایشان برادران شمااند از آنچه می پوشید در ایشان پوشانید و از آنچه میخورید ایشانرا خورانید صحابه چون این سخن
شنیدند ازار و ردا و بندگان خود چون ازار و ردای خود گردانیدند حق تعالی فما الذین فضلوا آنانکه ایشانرا
فضل دادند رزق و روزی خویش با بندگان رد نکردند تا ایشان در آن یکسان باشند آنکه فرمود که بعضی ایشان

نعمت خدایرا انکار میکنند عبدالله عباس گفت آیه در ترسایان نجران آمد که ایشان گفتند المسیح ابن الله تعالی
آیت فرستاد بر سبیل مثل که ایشان در عبادت با من شریک روا میدارند و با خود در روزی شریک روا
نمیدارند چنانکه در آیت دیگر گفت ضرب لکم مثلا من انفسکم هل لکم مما ملکت ایمانکم من شرکاء فیما رزقنکم
فانتم فیه سواء والله جعل لکم و خدای بکرد و بیافرید برای شما هم از نفس شما زنانی تا جفت شما باشند
و شما را از ایشان پسران و نوادگان باشند و برای آن تخصیص پسران کرد که ایشان پسران شادمانه بودندی
و گفته اند که حفده دامادانند و رزقکم و شما را روزی داد از طعامهای پاک و حلال و خوش ای باطل که
بتان و شیاطین اند ایمان می آورند و بنعمت خدای که رسولست و اسلام و قرآن کافر میشوند و گفته اند
مراد بباطل شیطانست که ایشانرا بحیره و سایبه و وصیله فرمود و بنعمت الله مباحاتست که خدای
خدای تعالی مباح کرد والله اعلم وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمٰوَاتِ
وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ فَلَا تَضْرِبُوا لِلّٰهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ می پرستند
بدون خدای آنرا که مالک نشود و نتواند ایشانرا روزی دادن یعنی هیچ چیز روزی نتواند داد ایشانرا
و نه بهره اندک و نه بسیار پس مر خدایرا مثل مزنید و مانند میارید و او را کسی دانید بی مثل و مانند که خدای
میداند آنچه شما میکنید بر آن باز خواست کند و عقاب فرماید و شما نمیدانید از آن سبب که تفکر و اندیشه
نمیکنید ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلٰى شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا
فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ خدای مثلی زد و داستانی
بدیگر د بنده درم خریده که او قادر نباشد بر هیچ بر اندک و بسیار مالک خود نباشد و مالک تصرفات
خویش و با کسی که ما او را روزی داده ایم از خود روزی نیکو و او از آن نفقه میکند در سر و جهر آشکار او نهان
آن بنده بی مال و این آزاد نیکو حال هرگز یکسان باشند یعنی نباشند و چون ایشان یکسان نباشند میان
بتان سنگین و میان خدای چگونه در عبادت یکسان باشد چون حجت بر ایشان ثابت شد گفت الحمد لله شکر
و سپاس خدایراست از آنکه این اصنام مستحق هیچ حمد و ثنا نیستند سپاس بر حقیقت خدایراست
جل جلاله آنکه گفت نه که بیشترین نه دانند از آنکه تفکر نکنند وَضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ
لَا يَقْدِرُ عَلٰى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلٰى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّهْهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ
بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَلِلّٰهِ غَيْبُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ
الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ آنکه مثلی دیگر زد و گفت خدای تعالی بدو مرد یکی گنگ
که قادر نباشد بر سخن گفتن عاجزی و مدبری باشد که وبال و گران باشد بر مولی و پسر عم خویش هر جا که ویرا
فرستند چون باز آید هیچ خیر و نکوئی ندارد از منحوسی و مدبری خود و دیگری که او زبان آور و فصیح بود
کافی در کارها و دانا و بینا و رشید در مصالح دنیا و آخرت هل یستوی هو هیچ یکسان باشد این گنگ

عاجز بی زبان وانکه او عالم و دانا بود عدل کند و بر عدل باشد و مردمانرا بعدل فرماید و او بر راه راست
باشد این مثلی که خدای زد اصنام بی حیوة و بی قدرت و اعلم مرا با خود که قادری بی التفت وحی بی آفت
و عالمی بر کمال وگفته شد که مثل مؤمن و کافرست عطا گفت آیت در ابی خلف آمد و حمزه عبد المطلب انکه
گفت ولله غیب السموات وخدایراست علم غیب آسمانها و زمینها و کار قیامت در سرعت
چنانکه یکی از شما چشم برهم زند یا نزدیکتر و زودتر باشد که قیامت برخیزد و مردگانرا زنده گرداند
و شاید که مراد آن بود که کار قیامت نزدیک خدای همان است که کسی چشم برهم زند و اگرچه روزگار
دراز باشد نسبت با خلقان و خدای تعالی بر همه چیزی قادر و توانا است تواند که در مقدار آنکه چشم برهم
زنند قیامت را ظاهر گرداند وَاللّٰهُ اَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ اُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ
لَكُمُ السَّمْعَ وَالْاَبْصَارَ وَالْاَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ اَلَمْ يَرَوْا اِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ
السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ اِلَّا اللّٰهُ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ خدای تبارک و تعالی شمارا بیرون
آورد از شکم مادران شما که هیچ چیز نمیدانستید بر آن آنکه در آن وقت شمارا هیچ عقلی و علمی نبود تا حق منعمی که شمارا
در شکم مادران پیدا فریدانید خدای تعالی شمارا گوش داد تا بشنوید و چشم داد تا ببینید و دل داد تا بدانید باشد
که شکر نعمت خدای بجای آرید آنگه تنبیه فرمود بر نظر کردن و گفت ای منکران با مرغان مسخر در میان آسمان
و زمین می پرند ایشانرا در میان هوا که نگاه میدارد الا خدای که قادرست بر امساک ایشان و آنکه ایشانرا
آلتی داد که بآن در میان هوا باستند در رستی که آیتی و دلالتی هست در پریدن مرغان بر هوا بر کمال قدرت
آفریدگار قومی را که بخدای ایمان آرند وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْاَنْعَامِ
بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ اِقَامَتِكُمْ وَمِنْ اَصْوَافِهَا وَاَوْبَارِهَا وَاَشْعَارِهَا اَثَاثًا وَ
مَتَاعًا اِلَى حِينٍ وخدای کرد برای شما از خانهای شما مسکنی که در وی نشینید در حضر از چوب و خشت و سنگ
و غیر آن و از پوست چارپایان خانهای کرد شمارا سبک یعنی خیمه و خرگاه از پوست و پشم روز سفر کردن
را و روز اقامت کردن و باستادن که بر شما سبک باشد بردن آن تا خود هرجا که روید و از سرای با سرای
نقل توانید کردن و بکرد برای شما از پشم گوسفند و موی بز و پشم اشتر قماشی و متاعی که بآن تمتع گیرید تا
روزگاری یعنی ایام حیوة تا بوقت وفات و کشته اند تا آنکه کهنه شود و از کار بشود وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ
مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ اَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَسَرَابِيلَ تَقِيكُمْ
بَاْسَكُمْ كَذٰلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ يَعْرِفُونَ
نِعْمَتَ اللّٰهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَاَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ وخدای تعالی بکرد برای شما از آنچه بیافرید از درختان و بناها
آنچه در سایه آن نشینید و خود را از سرما و گرما نگاه دارید و از کوهها پوششها کرد که در زیر آن سرما و گرما نگذرد
گردید و بکرد از برای شما پنبه و کتان و غیر آن پیراهنها که شمارا نگاه دارد از سرما و گرما و پیراهنهای دیگر که نگاه

دارد شمارا در کارزار از زره و جوشن که تیر و تیغ و نیزه را دفع کند خدای تعالی این حسب عادت زندگانی خلق
گفته است از خلقان بعضی صحرانشین باشند و در گرمسیر ایشانرا سایبانها باید از خیمه و غیر آن و بعضی در کوه
نشینند و در سردسیر ایشانرا خانها از گل و چوب و غارها و ستبها باید تا از آفت سرما سلامت یابند و بعضی
همیشه در حرب و کارزار باشند ایشانرا لباسی باید که دفع تیر کند حق تعالی در دنیا با بندگان اینهمه نعمت کرد
همچنین تمام گرداند نعمت خود را بر شما تا بود که شما نظر کنید درین نعمتها و منعم خود ایمان آرید و گردن نهید فرمان
او را فان تولوا پس اگر برگردند از تو ای محمد و از فرمان تو عدول کنند بر تو هیچ تاوان نیست تو رسولی بر تو
رسانیدن مویداست پیغام و رسالت را آنکه گفت یعرفون نعمت الله می شناسند و میدانند نعمت خدا را
که ذکر آن کرده شد از آنجا که اعتراف می آرند که اینهمه از خداست و آنکه ترا انکار میکنند از آنجا که غیر خدا را
می پرستید سدی گفت مراد باین نعمت رسول خداست که او را می شناسند و باو ایمان نمی آورند و
بیشترین ایشان کافرانند مجاهد گفت مراد این نعمتهاست که درین سوره برشمرد ایشان انکار کردند و گفتند
این خود مارا است بعضی موروث و بعضی مکتسب وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ
لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ وَاِذَا رَاَى الَّذِينَ اَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هٰؤُلَاءِ شُرَكَاؤُنَا
الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ فَاَلْقَوْا اِلَيْهِمُ الْقَوْلَ اِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ وَاَلْقَوْا اِلَى اللّٰهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَمَ
وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ و یاد کن ای محمد آن روز که برانگیزیم از هر امتی گواهی را یعنی پیغمبر و امام
آن امت را تا گواهی دهد بکفر و ایمان ایشان پس ایشانرا دستوری ندهد یعنی آن کافرانرا تا عذری خواهند
یعنی ایشانرا هیچ عذر نباشد تا عذر خواهند ولا هم یستعتبون و از ایشان طلب رضا و خشنودی خدای
نکنند نگویند ایشانرا که رضای خدای خود حاصل کنید برای آنکه آخرت سرای تکلیف نیست و این دلیلست بر
بطلان مذهب نجار که او گفت در قیامت خلقان مکلف باشند آنکه گفت واذا رأی الذین ظلموا چون ببینند
آنان که ظلم کردند عذاب خدایرا یعنی دوزخ را معاینه ببینند پس از آنکه بخبر شنیده باشند عذاب را از ایشان
سبک نکنند و ایشانرا هیچ زمان مهلت ندهند و چون ببینند مشرکان و بت پرستان انبازان خود را یعنی بتانرا
که عبادت ایشان کرده باشند گویند ای خدایا این ایشان اند که انباز ما اند در عبادت تو ما ایشانرا خوانده ایم
و بدون تو پرستیده ایم بتان و معبودان جواب دهند و خدای ایشانرا بسخن آرد تا گویند که شما دروغ میگوئید
ما شمارا دعوت نکرده ایم و بعبادت خود نخوانده ایم والقوا الی الله و چند از دین کافران بخدای استسلام کردن
نهادن یعنی مطیع و منقاد شوند بعد از آنکه در دنیا اسلام نیاوردند و مطیع نبودند چون از علم ضروری
شود و خبرها عیان گردد و گم شود از ایشان آنچه در دنیا افترا میکردند از دعوی کردن خدایی بتان و امید شفاعت
از ایشان اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا
يُفْسِدُونَ وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ اُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هٰؤُلَاءِ

وَاِذَا رَاَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ
فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ

وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ آنانکه کافر شدند و مردم را
از راه شرع و طریق حق منع کردند و بگردانیدند ما ایشان را عذاب بر عذاب بیفزاییم و رنج بر سر رنج نهیم
عذابی برای آنکه کافر بودند دیگر برای آنکه دیگران را از اسلام بگردانیدند و منع کردند سعید جبیر گفت این عذاب
ماران و کژدمانی باشد که کمینه از ایشان چند اشتری باشد یک زخم که زنند چهل سال درد آن باقی باشد و
این عذاب ایشان را سبب آن باشد که فساد کردند و این فساد آن بود که مردم را از ایمان و اسلام منع کردند
آنگه گفت و یوم نبعث و یاد کن ای محمد آن روز را که ما برانگیزیم در هر امتی گواهی که بر ایشان گواهی و ترا بیاریم تا
بر ایشان گواه باشی و گواهی دهی بانچه کرده باشند و نزلنا علیک و ما بر تو کتاب فرستادیم بیانی تمام
و تمام جمله کارها دینی را هیچ نباشد که قرآن بیان آن نکرده باشد یا بنص بران حواله کرده باشد یا بیان
از آنکسانی که موجب علم باشد بیان ایشان از پیغمبر خدای و امامان علیهم السلم و اجماع امت و هدی یعنی این
کتاب بیانی و هدایتی و رحمتیست از خدای و بشارت مسلمانان را که خدا را گردن نهند إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ
وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ
خدای تبارک و تعالی میفرماید بندگان خود را بعدل و راستی و انصاف دادن و نیکویی کردن و ابن عبدالله
عباس روایة کرده که عدل اینجا توحیدست و احسان ادای فرایض و بروایتی دیگر عدل گفتن لا اله الا الله است
و احسان اخلاص بجای آوردن دران و گفته اند العدل فی الافعال والاحسان فی الاقوال آنکه در فعل عادل باشی و در
قول محسن و میفرماید بعطا دادن خویشان و نیکویی کردن با ایشان و باز میدارد از زشتی و ناشایست و ستمکاری
و بی سامانی کردن ابن عباس گفت مراد بفحشا زناست و منکر آنچه در شریعت اسلام نشناسند آن را و بغی
کبر و ظلم است یعظکم پند میدهد شما را تا باشد که شما پند گیرید شهر بن حوشب گفت از عبدالله عباس شنیدم
که روزی رسول ع در سایه کعبه نشسته بود عثمان مظعون بگذشت و هنوز ایمان آورده بود رسول گفت بیا
و بنشین بیامد و در برابر رسول بنشست و با رسول حدیث میکرد رسول صلوات الله علیه چشم در آسمان
زد و می نگریید و چشم بتدریج فرو می آورد تا بجانب دست راست آنگه روی بانجانب کرد همچون کسی که گوش
با سخن کسی کند و سر میجنبانید چون کسی که چیزی را مستفهم باشد آنگه چشم در آسمان زد چنانکه کسی از پی چیزی
نگرد ساعتی نیک آنگه روی با من کرد و راست بنشست عثمان مظعون گفت ای محمد من بسی با تو نشسته ام
هرگز ندیدم که چنین کردی این چه بود رسول ع گفت این آیة إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ در آمد عثمن مظعون
گفت ایمان از آن روز در دل من قرار گرفت و من رسول را دوست داشتم امر بعدل بر سبیل وجوبست و باحسان
بر سبیل ندب و در تفسیر اهل البیت مراد بذی القربی اهل بیت رسولست و باستادن خمس آنجا که گفت
فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی و گفته اند که فحشا معصیتی بود که مرد با خود کند که ظاهر نبود و منکر معصیتی
بود که ظاهر شود بر دیگران تا بر ایشان واجب بود که از آن نهی کنند وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ

ولا تنقضوا

وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ حق
امر کرده است و گفته است وفا کنید بآن عهد که با خدای کرده اید و خلاف آن مکنید و سوگند را مشکنید پس
از آنکه استوار کرده باشید نهی است از نقض عهد و مخالفت سوگند الا وقتی که نذر معصیت باشد آنگه وفا
آن واجب نبود بلکه خلاف آن لازم باشد و قد جعلتم الله و حال آنست که شما خدا را بر خود کفیل و پاینده
کرده اید که بان وفا کنید بعضی مفسران گفته اند که آیة در آنان آمد که با رسول بیعت کردند و خدای فرمود
ایشان را که وفا کنید وَلَا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ
دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ مباشید چون آن زن که ریسمان خود را تاب باز میداد پس از آنکه محکم کرده بود
و توی کرده اند کلبی و مقاتل گفته اند که این زنی بود کم خرد از قریش که او را ربطه بنت عمر گفتندی دوکی ساخته
بود مقدار یک ارش و بادریسه بزرگ در سر وی کرده موی و پشم رشتی بان از بامداد تا نماز پیشین چون
نماز پیشین شدی بفرمودی تا آنچه رشته بودی او و پرستاران و تاب باز دادندی و این چون عادت او بودی
حق تعالی مثل زد آنان را که عهد و سوگند میدهند و بشکنند بآن زن تتخذون فرا میگیرند سوگندان خود را دخل و
خیانتی در میان خویش و دخل چیزی باشد که در میان کاری برند بروجه افساد و دخل سر و باطن باشد
حق تعالی وصف حال ایشان کرد که سوگند بدست و زبان اقرار کنند و آنکه خلاف آن در دل دارند بر زبان
راندن ان تکون امة هی اربی من امة برای آنکه گروهی افزون تر و بیشتر از گروهی باشند خدای شما را بان
امتحان و ابتلا میکند که چون با جماعتی عهد کنید و جماعتی دیگر را یابند بهتر و بیشتر از ایشان دل شما
مطالبه کند و گوید کاشکی عهد با ایشان بودی و این آیة در حق جماعتی است که با مومنان عهد کردند چون
قریش را دیدند که بیشتر بودند در عهد و سوگند خیانت کردند خدای تعالی گفت انما یبلوکم خدای شما را
بیان فرمود بسبب زیادتی و کثرت قریش و اندک مومنان تا بنگرد که بعهد خدای وفا خواهید کرد یا نه آنگه
بر سبیل تهدید و وعید گفت خدای بیان کند برای شما روز قیامت آنچه در و خلاف میکنید وَلَوْ
شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلَتُسْأَلُنَّ عَمَّا
كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا
صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ و اگر خدای خواستی خواستن قهر و قسر شما را همه
یک امت و یک ملت گردانیدی و همه را بر ایمان و اسلام قهر کردی تا در میان ایشان خلاف نبودی همه
بر یک مقال و یک گفتار بودندی چنانکه فرمود و لو شاء الله لجمعهم علی الهدی و لیکن اضلال کند بر حد الالطاف
یا بر طریق حکم بضلال یا تسمیه بگمراهی یا از راه بهشت در آخرت و هدایت کند و راه نماید بانواع الطاف
و تمکین از آنکه خواهد و لتسألن و سرآینه بپرسند شما را از آنچه کرده باشید روز قیامت آنگه نهی کرد از سوگند

خوردن و در سوگند خیانت کردن و بدروغ خوردن وگفت لا تتخذوا ومگیرید ومگردانید سوگند خود را دخلی وخیانتی
ومکر در میان شما چنانکه سوگند خورید با کسی تا بر شما اعتماد کند و از مکر و غوائل شما ایمن گردد وانگه این چیز کنید را خلاف
کنید وعهد را بشکنید فتزل قدم بعد ثبوتها که پس انکه بلغزد قدمی از راه ایمان وطریق حق وبچشید مر او چشید
عذاب خدا را بسبب انکه بگشته باشید از راه خدا و دیگرا از اگردانید وشما را عذابی بزرگ باشد و رنجی
عظیم یعنی سوگند بدروغ مخورید و در عهد خیانت مکنید که در معصیت افتید وهلاک شوید از جعفر محمد الصادق
روایتست که این ایه در ولایت امیر المومنین آمد وبیعت وچون رسول ع ایشانرا فرمود که سلموا علیه بامرة
المومنین سلام کنید بروی بامیر مومنان ولا تشتروا بعهد الله ثمنا قلیلا انما عند الله هو خیر
لکم ان کنتم تعلمون ما عندکم ینفد وما عند الله باق ولنجزین الذین صبروا اجرهم
باحسن ما کانوا یعملون مفروشید عهد خدا را وبدل مکنید بهای اندک از حطام دنیا انکه خود بیان کرد
وگفت انچه نزدیک شماست فنیست شود وبگذرد و وا رسد وانچه نزدیک خداست از ثواب ونعیم
بهشت باقی وجاوید ماند ولنجزین الذین صبروا و هر آینه ما جزا دهیم کسانی را که بر عهد وبیعت وفا کنند
صبر کنند وبیعت نشکنند مزد ایشان بایشان دهیم نیکترین وبهترین انچه کرده باشند چه ثواب خدای
بهر حال بهتر وبیشتر باشد از عمل ایشان من عمل صالحا من ذکر او انثی وهو مؤمن
فلنحیینه حیوة طیبة ولنجزینهم اجرهم باحسن ما کانوا یعملون فاذا قرات القران
فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم انه لیس له سلطان علی الذین امنوا وعلی ربهم
یتوکلون انما سلطانه علی الذین یتولونه والذین هم به مشرکون هرکه عمل صالح کند وکردار
نیک از مردان وزنان و او مومن باشد ما او را زنده داریم وزندگانی دهیم خوش با حیوة طیبة حسن سعید
خبر وجمعی گفتند که روزی حلالست برای انکه مرد در دنیا واخرت در راحت باشد وار تبعة وعذاب وابن زید
بن وهب گفت قناعتست مقاتل بن حیان گفت العیش فی طاعة الله زندگانی نیست در طاعت خدای
ضحاک گفت هرکه او ایمان آورد وعمل صالح کند اگرچه درویش باشد زندگانی او خوش باشد وهرکه فاسق
باشد عمل صالح نکند زندگانی او ناخوش باشد مجاهد گفت مراد زندگانی بهشتست که زندگانی جز در بهشت
خوش نباشد ولنجزینهم وجزا دهیم ایشانرا بنیکوترین انچه کرده باشند ابو صالح گفت سبب نزول آیة آن بود
که جماعتی جهودان وترسایان وبت پرستان بنشستند وهریکی گفتند که ما بهتر و فاضلتریم خدای تع این آیة
فرستاد من عمل صالحا من ذکر او انثی انکه گفت فاذا قرات القران خطابست رسول را وهریکی از امت
و را گفت چون خواهی که قران خوانی پناه با خدای ده از دور رانده ولعنت کرده و این امر بر سبیل ندبست
بدلیل اجماع حسن بن مطعم گفت که رسول را دیدم که نماز میکرد وگفت الله اکبر کبیرا والحمد لله کثیرا وسبحان الله
بکرة واصیلا اعوذ بالله من الشیطان الرجیم من نفخه ونفثه وهمزه عبد الله مسعود گفت نفخ شیطان

کبر باشد ونفث او شعر باشد وهمز او دیوانگی انکه خلاف کردند در وقت استعاذه جمهور علما گفتند پیش از
قرارت باشد ابو هریره گفت پس از قرارت باشد واین مذهب داود دست تمسک بظاهر قرآن ودر فاس
آهسته باید گفت تا فرق باشد میان قران وغیر قرآن ولفظ استعاذه انیست که بگوید اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم واخبار متواتر برنست زر حبش گفت بر عبد الله مسعود خواندم اعوذ بالله السمیع العلیم
گفت چنین مگو چنین گو اعوذ بالله من الشیطان الرجیم چه من بر رسول خواندم چنین که تو خواندی مرا گفت
بگو اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ورسول ع گفت من بر جبرئیل ع چنین خواندم وجبرئیل گفت من در لوح
محفوظ چنین دیدم انه لیس له سلطان در دستی که امر وشان انست که شیطانرا هیچ قوتی ودستی نباشد
بر انان که ایمان اورند وبر خدای خود توکل واعتماد کردند دستا وقوتی بر انان باشد که وی تولا
کنند ودوستی نمایند وبر انان که بخدای شرک آرند وبسبب او با خدای انباز گیرند سفیان گفت او نتواند کس را
حمل تواند کرد بر معصیت در دستی وخر وسوسه نباشد واذا بدلنا ایة مکان ایة والله اعلم بما
ینزل قالوا انما انت مفتر بل اکثرهم لا یعلمون قل نزله روح القدس من ربک بالحق
لیثبت الذین امنوا وهدی وبشری للمسلمین وچون ما بدل کنیم آیتی را یعنی نسخ کنیم بآیتی دیگر
از روی حکم یا از روی قرارت وخدای عالمتر وداناترست بانچه فرو فرستد در هر وقتی ان فرستد که
مصلحت باشد وانچه در ایام گذشته مصلحت بوده باشد ودر ایام آینده مفسده از ان در مستقبل رفع کند
وبآن نفرماید قالوا انما انت گویند این کافران که تو مفتری الا فرا کننده این چه میگویی دی بچیزی فرمودی و
امروز بخلاف آن میفرمایی خدای تع بر ایشان رد کرد وگفت چنان نیست که ایشان میگویند وسبب گفتن
ایشان این سخن آنست که بیشترین ایشان نمیدانند که این قران وحی است ونسخ احکام بفرمان خداست انکه
رسول را فرمود که بگو ای محمد که این قران جبرئیل اورده است از خدای تع بحق وصواب آیتی پس از آیتی بر حسب
مصالح تا ثابت دارد مومنانرا بانچه در قرانست از حجج وآیات وبرجای بدارد ایشانرا بلطف وتوفیق
وتا هدایتی ولطفی ومبارتی باشد مسلمانانرا ببهشت ولقد نعلم انهم یقولون انما یعلمه بشر لسان
الذی یلحدون الیه اعجمی وهذا لسان عربی مبین ان الذین لا یؤمنون بآیات الله لا
یهدیهم الله ولهم عذاب الیم انما یفتری الکذب الذین لا یؤمنون بآیات الله
واولئک هم الکاذبون خدای تع رسول را دلخوشی میدهد انچه مشرکان در حق گفتند گفت ای محمد ما میدانیم
که ایشان میگویند ترا که محمد که این قران بشری است یعنی امتی تعلیم میدهد وبتو می آموزد تا باین بشر را احوال
عبد الله عباس گفت مردی بود در مکه نام او بلعام ترسا بود وعجمی زبان رسول او را دعوت کرد وچیزی می
اموخت وو قتها نزدیک او شدی مشرکان گفتند که این قران از بلعام می آموزد خدای تع این آیه فرستاد
فرا گفت غلام بود خویطب بن عبد العزی را عجمی او مسلمان شد نزدیک رسول بسیار آمدی واز وی قران اموختی

قریش گفتند محمد این قران از وی می آموزد عبد الله بن سلم حضرمی گفت ما را دو غلام بود از اهل عین التمر یکی را
یسار گفتند و یکی را جبار شمشیر گر بودند در مکه تورات و انجیل دانستند و خواندندی و قتها با ایشان بنشستی رسول ع
و قرائت ایشان شنیدی مشرکان گفتند از ایشان می آموزد و گفتند که سلمان پارسی بوی می آموزد خدای تع
با ایشان رد کرد و گفت زبان آنکس که تعلیم قران بوی حواله میکنند و اضافه عجمی است و این قران بزبان عربی
هویدا و روشن است لغت عربیست انگه حق تع خبر داد و گفت آنان که بخدای ایمان ندارند خدای ایشانرا
هدایت ندهد یعنی لطف نکند با ایشان لطفی که با مومنان کند چه اگر با ایشان کند ایشانرا لطف نباشد
یا حکم نکند بهدایت ایشان و ایشانرا مهتدی نخواند و یا راه بهشت ننماید و ایشانرا عذابی دردناک باشد
انگه گفت انما یفتری الکذب الذین لا یومنون بحقیقت افترا آنان کنند و دروغ آنان گویند که بآیات خدای ایمان
ندارند نه تو که محمدی و ایشان اند که دروغ زنانند نه مومنان از رسول ع روایت کردند که او گفت ایاکم
والکذب فانه مجانب الایمان دور باشید از دروغ گفتن که دروغ گفتن از ایمان دورست عبد الله بن
جابر گفت رسول الصلوات الله علیه گفتم مومن زنا کند گفت باشد که کند گفتم دزدی کند گفت باشد
که کند گفتم دروغ گوید گفت انما یفتری الکذب الذین لا یومنون بآیات الله مَنْ کَفَرَ بِاللهِ مِنْ بَعْدِ
اِیمَانِهِ اِلَّا مَنْ اُکْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْاِیمَانِ وَلٰکِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْکُفْرِ صَدْرًا فَعَلَیْهِمْ غَضَبٌ
مِنَ اللهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِیمٌ ذٰلِکَ بِاَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا عَلَی الْاٰخِرَةِ وَاَنَّ اللهَ
لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکَافِرِینَ افترا و دروغ آنکس کند که بخدای کافر شود پس از آنکه ایمان آورده باشد یعنی
افترای مومنان نکنند کافران کنند آنگه استثنا کرد از ایشان کسانی را که باکراه بر کفر دارند عبد الله عباس
گفت آیه در عمار یاسر آمد که مشرکان مکه او را بگرفتند و پدرش را و مادرش سمیه و صهیب و بلال را و خباب
و سالم را و ایشانرا عذابی میکردند بانواع عذاب و سمیه را در میان دو شتر بسته بودند و رسنی از لیف
ناقه و کره بر سر او زده بر سرش میزدند تا کور شد و میگفت خدا یکیست تا او را بکشتند و پدرش
یاسر را هم در زیر عذاب بکشتند عمار چون چنین دید گفت بر فوس گراتر در اسری بکشند چنانکه مادر و پدرم
را بکشتند آنچه مشرکان را بایست در حق رسول بگفت او را رها کردند رسول را خبر دادند که عمار کافر شد گفت
کلا ان عمار املی ایمانا من قرنه الی قدمه و اختلط الایمان بلحمه و دمه گفت عمار از سر تا پا پر از ایمانست و ایمان
با گوشت و خون او آمیخته است عمار با نزدیک رسول خدای آمد و گریان و میگفت یا رسول الله مرا سلامت
از کلمه که باختیار نی باکراه بر زبان من رفته است رسول ع چشم عمار می سترد و میگفت هیچ باک نیست اگر
دگر باره بمثل آن حال گرفتار شوی آنچه از تو خواهند بگو که بر تو هیچ حرج نیست و خدای تع در حق او این آیه
فرستاد الا من اکره مگر آنکسی که او را باکراه بر کفر دارند و دل او با ایمان آرمیده باشد و لکن آنکسی که سینه
خود را بکفر گشاده کرداند و باراده و باختیار خود کافر شود برو و بر آنانکه مثل اویند خشم خدای باشد خشم

خدای اراده عقاب بود مستحقش و در آیه دلیلست که کفر و ایمان تعلق بدل دارد و لهم عذاب عظیم و ایشانرا که باختیار
کافر شدند عذابی بزرگ باشد و درین آیه فضیلت عمارست از آنکه گفت و قلبه مطمئن بالایمان و رسول ع گفت
خالط الایمان لحمه و دمه در خبرست که رسول ع بنای مسجد میکرد و صحابه را تحریض میکرد و میگفت هر کس که او
خشتی برگیرد او را چندین و چندین ثواب باشد هر یکی از صحابه میرفتند و خشتی بر میگرفتند و عمار دو دو می آورد
رسول ع گفت چرا چنین می کنی رنجور شوی گفت یا رسول الله یکی برای خود می آورم و یکی برای تو چه قدر تو از آن
رفیعترست که ترا رنج باید کشید که خشت برداری و نمیخواهم که ازین ثواب بی نصیب باشی رسول ع گفت
جزاک الله خیرا یا عمار و او را خبر داد و گفت سیقتلک الفئة الباغیة و آخر زادک صباح من لبن گفت ترا
گروهی بکشند و آخر زاد تو شربتی باشد از شیر آمیخته با آب این حدیث اکثر صحابه بشنیدند تا روز صفین
عمار در لشکر امیر المومنین بود که آواز منادی بر آمد یا خیل الله ارکبی ای لشکر خدای بر نشینید و عمار گل
خطمی بر سر نهاده بود روا نداشت که چندان توقف کند که آن خطمی فرو شوید سلاح در پوشید و بکارزار
آمد و اسب را ناورد میداد و این شعر میخواند   نحن ضربناکم علی تنزیله فالیوم   نضربکم علی تاویله ضربا
یزیل الهام عن مقیله   او یرجع الحق الی سبیله   از راست و چپ حمله میکرد تا مجروح کردند پیاله دو آب
خواست شربتی شیر باو دادند آن شربت شیر بستد و بخورد و گفت صدق الله و صدق رسوله باز گشت
و جنگ میکرد تا کشته شد چون او را بکشتند هر دو لشکر را معلوم شد که معاویه و لشکرش باغی اند از جنگ
باز استادند عمرو عاص گفت شما میدانید که او را علی کشت اگر علی او را بکارزار نیاوردی کشته نشدی
ایشان دلخوش شدند و با سر جنگ آمدند امیر المومنین علی چون این بشنید گفت ای ملعون که او ست اگر
چنین است که او میگوید هر که در جنگ بدر و حنین کشته شد همه را رسول کشته باشد ذلک بانهم استحبوا
الحیوة الدنیا ایشانرا عذاب خدای و غضب او بسبب آن بود که دنیا را دوست داشتند و زندگانی دنیا
بر آخرت اختیار کردند و بانکه هدایت نکند و راه ننماید خدای قوم کافرانرا اُولٰئِکَ الَّذِینَ طَبَعَ اللهُ
عَلٰی قُلُوبِهِمْ وَسَمْعِهِمْ وَاَبْصَارِهِمْ وَاُولٰئِکَ هُمُ الْغَافِلُونَ لَا جَرَمَ اَنَّهُمْ فِی الْاٰخِرَةِ هُمُ
الْخَاسِرُونَ ثُمَّ اِنَّ رَبَّکَ لِلَّذِینَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَصَبَرُوا اِنَّ
رَبَّکَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِیمٌ ایشان آنانند که خدای تع بر دلهای ایشان مهر نهاده است و بر
گوشهای ایشان تا نشنوند و بر چشمهای ایشان تا نه بینند یعنی اصرار بر کفر و ناشنیدن حق و نادیدن و
نادانستن بمنزله کسانی اند که ایشانرا منع کرده باشد از دانستن و شنیدن و دیدن و ایشانند که
در غفلت کاملاند و هیچ کس از ایشان غافلتر نیست چون غافل اند از عاقبه حال خویش در آخرت لاجرم
در آخرت زیانکارانند که دنیا بگذاشتند و آخرت بدست نیاوردند ثم ان ربک للذین هاجروا
خدای تو ای محمد کسانی که هجرت کردند و از مکه بمدینه آمدند بعد از آنکه ایشانرا در مکه عذاب کردند تا باکراه

انچه مراد کافران بود بگفتند ایشان را آمرزنده و مهربانست گفته‌اند که این آیه در حق جماعتیست که ایشان را مشرکان
عذاب کردند تا انچه از دین درخواستند بگفتند چون هجرت کردند و پیش رسول آمدند تشویر زده بودند حق تعالی برای
دلخوشی ایشان چون اخلاص ایشان دانست این آیه فرستاد یوم تاتی کل نفس تجادل عن نفسها و
توفی کل نفس ما عملت وهم لا یظلمون وضرب الله مثلا قریة کانت امنة مطمئنة
یاتیها رزقها رغدا من کل مکان فکفرت بانعم الله فاذاقها الله لباس الجوع والخوف
بما کانوا یصنعون ای محمد یاد کن روزی را که دران روز هر نفسی که آید مجادله از نفس خود کند و سخن برای
خود گوید و رنج و مشقت از خود دفع کند قصد دیگری نکند و پروای غیری ندارد و نفسی لنفسی میزند و دران
وقت تمام بدهند هر نفسی را انچه کرده باشد و بروی ستم نکنند در خبرست که روزی عمر خطاب کعب
الاحبار را گفت ای کعب ما را وعظی گوی و پندی ده گفت بان خدای که جان من بفرمان اوست که اگر فردا
مثل عمل هشاد پیغمبر آری بر تو حالتی وقتی آید که ترا دران حال هیچ همت نباشد مگر بنفس خود و دوزخ زفیر
میزند هیچ فرشته مقرب و پیغمبری مرسل نماند الا آنکه زانو در آید با ابراهیم پیغمبر با درجه خلت گوید خدایا من خلیل توام
از تو هیچ نمیخواهم با این الا درجه نفس خود و تصدیق این حدیث در کتاب خداست انجا که گفت یوم تاتی کل نفس
تجادل عن نفسها عبد الله عباس گفت روز قیامت مردمان را خصومت بانواع باشد تا که خصومت
با جان و تن افتد جان گوید خدایا مرا تو افریدی و از فعل تو صادر شدم مرا دستی گیرنده و پای رونده و چشم بیننده
دادی تن گوید خدایا مرا بیافریدی بمانند پاره هیمه در دستم گیرایی نبود و در پایم روایی نبود و در چشم بینایی
این روح امد چون شعاع نور جانم باو گشاده شد و دستم گیرنده و پایم رونده بار خدایا عذاب او را کن خدای
برای ایشان مثلی زد که نابینایی و مبتلایی در دیوار بستانی شدند که دران درختان خرما بود نابینا گفت مبتلا را
که من ترا بردارم تا تو خرما بگیری نابینا مقعد را بردار داد و خرما بگیرد عذاب هر دو باشد از انکه هیچ نه
بی یکدیگر بکار نیامدندی انکه خدای تعالی گفت وضرب الله مثلا خدای تعالی مثل زد بدیهی یعنی اهل او شهری را
که صفت او اینست که میگوید شهری را که اهل او ایمن بودند و آرمیده و آن شهر مکه بود یاتیها رزقها روزی
فراخ و بسیار از هر جانب و می امد از دریا و چه از بیابان فکفرت پس آن ده یعنی اهل آن شهر بخدای کافر
شدند و نعمتهای وی را کفران کردند پس خدای تعالی بچشانید او را لباس گرسنگی و ترس با انچه اهل او کردند از
کافر نعمتی و این چنان بود که رسول عم دعا کرد بر ایشان خدای تعالی ایشان را هفت سال بقحط و گرسنگی مبتلا
کرد و رسول عم فرمود تا عرب طعام بانجا نبرند بر عادتی که ایشان را بود تا کار ایشان بتنگی و سختی کشید که
استخوان سوخته میخوردند و مردار و خون تا رؤسای مکه درین باب سخن گفتند و گفتند انگار که ترا با مردمان
معاداتی هست این زنان و کودکان از گرسنگی میمیرند رسول بفرمود تا طعام انجا بردند و طعام فراخ شد
بر ایشان و ایشان هنوز مشرک بودند و ترس ایشان هم از رسول بود و از بعوث و سرایای او که سرایای مکه گرفتی

وبعضی

وبعضی مفسران گفته‌اند که مراد شهر معین نیست که فرض خدا مثل است نه تعیین شهری و ذکر لباس برای آن
که این عذاب بر ایشان مشتمل بود چنانکه لباس مشتمل باشد بر پوشنده ولقد جاءهم رسول منهم فکذبوه
فاخذهم العذاب وهم ظالمون فکلوا مما رزقکم الله حلالا طیبا واشکروا نعمت الله
ان کنتم ایاه تعبدون انما حرم علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل لغیر الله فمن به
اضطر غیر باغ ولا عاد فان الله غفور رحیم بدرستی که بایشان آمد یعنی باهل مکه پیغمبری هم از ایشان
یعنی محمد عم پس ایشان آن رسول را تکذیب کردند و بدروغ داشتند عذاب خدای ایشان را فرو گرفت و
ایشان ظالم و ستمکار بودند و این عذاب قحط و تنگی بود که ذکر آن رفت و عذاب شمشیر بود در بدر که
کسی از بزرگان ایشان کشته شدند و هفتاد کس اسیر گشتند انگه خطاب کرد ایشان را و فرمود بر سبیل اباحت
و گفت بخورید از انچه خدای شما را روزی کرده است حلال و پاک و شکر گویید نعمت خدای را اگر خدای را می
پرستید و گفته‌اند که خطاب مومنان راست یعنی از انچه شما را روزی کرد از غنیمتها و حلال کرد شما را انچه پیش
از شما کسی دیگر را حلال نبود و این آیه دلیلست بر انکه انچه روزی باشد حلال باشد و حرام روزی نباشد
انگه حرام کرده است بیان کرد و گفت بتحقیق حرام کرد خدای بر شما مردار و خون و گوشت خوک و انچه
از انرا بر نام خدای کشته باشند پس هر که مضطر شود و درماند که چیزی از حلال نیابد او را رخصت است که ازین
چیزهای حرام تناول کند بمقدار انکه جان وی برجای بماند و هلاک نشود بشرط انکه باغی نباشد بر امام عادل
بیرون نیامده باشد و عادی نباشد بر کسی تعدی نکند راه نزند و گفته‌اند از حد رخصت در نگذرد و بسیری
نرساند بدرستی که خدای امرزنده و مهربانست بیامرزد و رحمت کند نه اینجا روی حرج باشد و نه در
آخرت بازخواست ولا تقولوا لما تصف السنتکم الکذب هذا حلال وهذا حرام
لتفتروا علی الله الکذب لا یفلحون متاع قلیل ولهم عذاب الیم وعلی الذین هادوا
حرمنا ما قصصنا علیک من قبل وما ظلمناهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون ثم ان
ربک للذین عملوا السوء بجهالة ثم تابوا من بعد ذلک واصلحوا ان ربک لغفور رحیم
حق تعالی نهی کرده است عرب را و غیر ایشان را از انکه از خود چیزها را حلال و حرام کنند گفت مگویید مر وصف
زبان دروغ خود را یا مگویید دروغ برای انچه زبان شما صفت آن میکند از بهایم بحلال و حرام در کشت و شما که
میگویید ما فی بطون هذه الانعام خالصة لذکورنا ومحرم علی ازواجنا میگویید مر صفت کردن زبان شما
دروغ را و آن دروغ اینست که میگویید این حلالست و آن حرام بی حجتی و برهانی تا افترا کنید و دروغ
بر خدای نهید و گویید که این را خدای حلال کرده است و این را حرام کرده است که آنانکه بر خدای دروغ نهند
هرگز فلاح نیابند و پیروز نشوند و انچه ایشان درانند از حطام دنیا و زخارف او متاعی اندکست زود
بگذرد و فانی شود و عقاب باقی ماند و ایشان را عذابی دردناک بود انکه بیان کرد و گفت بر جهودان حرام

ان الذین یفترون علی
الله الکذب صح
من بعدها

کردیم آنچه پیش از این با تو حکایت کردیم و قصه آن با تو بگفتیم در سورة الانعام فی قوله وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ
ذِي ظُفُرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا الا آنکه گفت وما ظلمناهم بر ایشان ظلم نکردیم لیکن ایشان بر نفس
خود ظلم کردند بکفر و معصیت که عند آن مصلحت ایشان گشت بعضی محللات بر ایشان حرام کرده شد ان ربک
پس خدای تو ای محمد کسانی را که گناه کردند بجهل و نادانی که تدبر و اندیشه از عقاب و باطل و گمان بد که ایشان را بود
آنگه توبه کردند از آن و پشیمان شدند و کار خود را باصلاح آوردند پس از توبه آنان راست و مار ایشانست
بحقیقت که خدای پس از آن مهربانست بیامرزد و بر ایشان رحمت کند إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ
حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ شَاكِرًا لِأَنْعُمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَآتَيْنَاهُ
فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ
حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ابراهیم خلیل صلوات الله علیه امام و پیشوا بود فرمان بردار مر خدای را از
مذهبهای باطل بگشته امامی که خلقان در کار خیرات بوی اقتدا کردندی مجاهد گفت برای آنش امت خواند که اهل
همه و پسندیده نزد جهودان و ترسایان و گبران و مسلمانان حوشب گفت برای آنش امت خواند که خدای تعالی زمین
را بهر عهدی بر که چهل کس نگاه دارد و بروایتی دیگر برکت دعای چهارده کس و در آن عهد مومن
جز وی نبود حق تعالی برکت وی زمین را نگاه داشت و برای آنش امت خواند که هر خصلتی نیک که در امتی
باشد پراکنده در وی مجموع بود چنانکه شاعر گفت   و لیس من الله بمستنکر   ان یجمع العالم فی واحد
دایما در عبادت بود و طاعت مسلمان بود و از جمله مشرکان نبود شاکر بود نعمت خدای را خدای او را برگزید
راه نمود بانواع الطاف و توفیق براه راست که آن راه مسلمانی و دین حقست و آتیناه فی الدنیا حسنة و او
در دنیا حسنه دادیم از رسالت و خلت و ثنای نیکو و صلوات و درود بر وی در گفتار مسلمانان اللهم
صل علی محمد و آل محمد کما صلیت و بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم و از و فرزندان صالح و او در آخرت از
صالحان و نیک مردانست و نزدیک خدای منزلت و مرتبه ایشان دارد ثم اوحینا الیک پس وحی
فرستادیم بتو ای محمد و گفتیم متابعت ملة ابراهیم کن یعنی اقتدا باو کن در دعوت کردن با دین خدای از توحید
و عدل و نهی کردن از کفر و شک و تبرا کردن و تبرا کردن از هر چه دون خداست و مراد نه آنست که بر شریعت
او رو چه رسول بشریعت هیچ پیغمبر متعبد نبود که اگر بودی او از امت آن پیغمبر بودی و آن پیغمبر بهتر از وی بودی
چه مقتدی به از مقتدی بود و این خلاف اجماع است و اگر در بعضی موافق شریعت پیغمبری باشد آن
بر سبیل اتفاق باشد نه بر سبیل اقتدا و او از جمله مشرکان نبود و تکرار برای تاکید کرد و نفی شک انما
جعل السبت بدرستی که وبال روز شنبه بر آنان کردند که در وی خلاف کردند و آن وبال آن بود که ایشان را
بلعنت کردند و مسخ کردند برای آنکه در این روز خلاف کردند بعضی گفتند که حلالست ماهی گرفتن در این روز

وبعضی

وبعضی گفتند حرامست و گفتند که معنی اینست که خدای تعالی تعظیم روز شنبه واجب کرد الا آنکه در او
خلاف کردند از جهودان و آن آن بود که خدای تعالی ایشان را تعظیم روز آدینه فرمود و در این روز ایشان را
عبادتی فرمود گفتند ما این تعظیم روز شنبه را کنیم که خدای تعالی در شش روز آسمان و زمین بیافرید و روز
آدینه نماز دیگر فارغ شد و روز شنبه بیاسود ما آن روز را تعظیم کنیم پس خدای تعالی تکلیف تعظیم شنبه
بر ایشان سخت کرد ابو هریره از رسول عم روایت کرد که او گفت نحن الآخرون السابقون یوم القیمة
ما آخرین امتانیم و سابقان باشیم روز قیامت امروز ماراست یعنی روز آدینه و فردا جهودان راست
یعنی شنبه و پس فردا ترسایان راست یعنی یکشنبه مکحول روایت کرد که عمر خطاب را بر جهودی دینی بود او را
مطالبه کرد و گفت بخدای که محمد را بر همه آدمیان برگزید که از تو مفارقت نکنم که جهودی تا حق خود بستانم
جهودی گفت خدای محمد را برنگزید بر خلقان عمر طپنچه بر روی او زد جهودی گفت میان من و تو حاکم ابو القاسم
باشد یعنی رسول عم پیش رسول آمدند و آنچه رفته بود بگفتند رسول عمر را گفت بان طپنچه که زدی دل او خوش کن
و اما تو ای جهودی بدان که آدم صفی الله بود و ابراهیم خلیل الله بود و موسی کلیم الله بود و عیسی روح الله
بود و من حبیب الله ام بلی جهودی خدای تعالی امت مرا دو نام نهاد و از نامهای خود اشتقاق کرد او را
سلام نامست و امت مرا مسلم خواند و او را مومن نامست و امت مرا مومن خواند بلی ای جهودی شما روزی
طلب کردید که خدای تعالی برای ما ذخیره کرده بود و آن روز آدینه است امروز ماراست و فردا شما را و پس فردا
ترسایان را بلی ای جهودی ما اگرچه آخرینانیم اما روز قیامت سابقان باشیم بهشت و بر پیغمبران تا وصی من در
شود و بر امتان تا امت من در شود و آنکه خدای فرمود و ان ربک لیحکم بینهم خدای تو ای محمد حکم کند در میان ایشان
روز قیامت در آنچه ایشان خلاف میکنند ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ
بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ وَإِنْ عَاقَبْتُمْ
فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ
لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ
بخوان و دعوت کن ای محمد مردمان را براه خدای خود بگفتار درست و دلیلی روشن و بموعظتی و پندی نیکو و نصیحتی
بصواب چنانکه بر ایشان پوشیده نماند نصیحت تو و مجادله و مناظره کن با ایشان بر وجه و طریقتی که بهتر باشد
مفسران گفتند یعنی آنست که ایذا مکن ایشان را و ترک رسالت گزاردن مکن گفته اند که حکم آیه منسوخست بآیه
قتال ان ربک بحقیقت که خدای تو عالمتر است بآنکس که از راه او گمراه شد و او داناتر است بآنان که
بر راه راست شدند و ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به سبب نزول این آیه آن بود که مشرکان در جنگ احد
بسیاری را از مسلمانان بکشتند و همه را مثله کردند و شکمها بشکافتند مگر حنظله بن الراهب که پدر او ابو
راهب با ابو سفیان بود برای حرمت حنظله را مثله نکردند مسلمانان گفتند اگر ما را دست باشد بتر از این کنیم

ومثله کنیم که در عرب کس نکرده باشد و در بن روز حمزه عبد المطلب را مثله کردند و شکمش بشکافتند هند لعنت علیها
جگر او بگرفت خواست تا بخورد در دهنش سنگ شد بینداخت رسول را ازین خبر داد گفت حمزه بر خدای
گرامی ترست که بعضی را ازو باتش بسوزد چه حمزه اهل بهشتست و هند اهل دوزخ نخواست تا خون حمزه با
احشاء هند مختلط شود انگه گفت رحم الله حمزة اگر نه آنستی که قومی اندوهگن شوند دعا کردمی تا خدای او را
از شکم جانوران حشر کردی انگه گفت اگر خدای بر ایشان ظفر دهد هفتاد کس را بعوض حمزه مثله کنیم خدای تعالی آیة
فرستاد و گفت وان عاقبتم اگر عقوبت کنید بمثل آن و مقدار آن که با شما کرده باشند و اگر صبر کنید
صبر کردن بهترست صابران را ای محمد صبر کن و صبر تو نباشد مگر بمعونت خدای و توفیق او و دلتنگ
مباش بر اعراض مشرکان و عدول ایشان برگشتگان احد که خدای ایشان را بسرای کرامت خود نقل کرد
ولاتک فی ضیق و تنگدل مباش از انچه ایشان میکنند با تو از مکر که خدای تعالی با انانست که از شرک
پرهیز کنند و از معصیت حذر کردند و با انان که ایشان نیکوکاران اند والله ولی التوفیق **سورة بنی اسرا**
ئیل مایه عشر آیه و دلش نرم شود انجا که مادر و پدر رحمت خدای تعالی او را در بهشت دو قنطار دهد و هر
هر قنطاری هزار و دویست اوقیه بود و هر اوقیه بهتر باشد از دنیا و هر چه در دنیاست از صادق عم روایت
که هر که هر شب آدینه این سوره بخواند نمیرد تا انکه قائم آل محمد را دریابد و از یاران وی باشد

بسم الله الرحمن الرحیم سبحان الذی اسری بعبده
لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا انه هو السمیع
البصیر پاکست و منزه از همه خلایق حضرت جلال وی پاکست آن خدایی که ببرد بنده خویش را محمد در شبی از
مسجد حرام که مسجد مکه است تا مسجد اقصی که مسجد بیت المقدس است انگه صفت با متکلم آمد بر طریقه التفات
و گفت آن مسجدی که برکت کردیم گرد بر گرد آن بجویهای آب روان و انواع درختان میوه و مکان مهبط وحی
و مقر پیغمبران گردانیدیم لنریه برای آنکش بردیم تا بوی نماییم آیات و علامات خود را در بردن او از مکه به بیت المقدس
و انجا بآسمان و دیدن پیغمبران به بیت المعمور و سدرة المنتهی انه هو السمیع البصیر اوست خدای که شنوا و بینا
افعال خلقان می بیند و اقوال ایشان می شنود از رسول عم پرسیدند که سبحان الله چه باشد گفت تنزیه الله عن کل سوء
دور کردن خدای از هر بدی و گفته اند معنی اینست که یا سبحان الله مبرد گفت و جائز آن باشد که اگر چه سبحه بدی
بر وجه تعجب گفتی ای سبحان خدای که بنده خود را از مسجد حرام بمسجد بیت المقدس برد و باز از کجا برد
از رسول روایتست که او گفت من در مسجد الحرام در حجره بودم میان خفته و بیداری که جبرئیل امد و براق آورد
و این روایت انس است و ابو صالح از ام هانی روایت کرد که رسول عم را از حجره من باسمان بردند نماز خفتن
بکرد و بخفت و من نیز با او نماز خفتن بکردم و بخفتم و او را در نمازگاه رها کردم بیدار نشدم تا انکه که او مرا بیدار
کرد نماز بامداد مرا گفت برخیز ای ام هانی تا ترا حدیثی عجب گویم گفتم یا رسول الله احادیث و احوال تو عجب

باشد انکه نماز بامداد بگزارد گفت بدانکه دوش چون نماز خفتن بگزاردم جبرئیل امد مرا گفت برخیز و بیرون آی برخاستم
و بیرون آمدم فرشته ایستاده بود و اسبی مرا گفت برنشین من برنشستم هر کجا که نشیبی رسیدی دستهاش
دراز شدی و پایهاش کوتاه و هر کجا که بفراز رسیدی پایهاش دراز شدی و دستهاش کوتاه تا به بیت المقدس
رسیدم و انجا نماز بگزاردم و حدیث معراج تمام بگفت انگه گفت اکنون رسیدم و اینجا نماز بامداد با شما
بگزاردم و این معراج پیش از هجرت بود بیکسال و گفته اند که او را دو بار معراج بود یکبار از مسجد الحرام و یکبار از
خانه ام هانی و در معراج خلاف کرده اند بعضی گفتند رفتن رسول از مسجد الحرام تا بیت المقدس بیشتر نبود و این
قول معتزلیانست و بعضی گفتند این معراج در خواب بود و این نجاریانند و بعضی گفتند معراج روح او بود
و اینان حشویانند و انچه درستست انست که رسول عم بنفس خود بر آسمان رفت و آسمانها و بهشت و دوزخ همه
بر وعرضه کردند و او معاینه بدید چنانکه گفت عرضت علی الجنة حتی هممت ان اقطف من ثمارها و عرضت
علی النار حتی اتقیت حرها بیدی و سیاق قصه بروایت انس مالک و عایشه و ابو هریره و ام هانی با اختلاف
الفاظ و اتفاق معانی انست که رسول عم گفت من بمکه بودم میان خفته و بیدار در حجره و بروایتی دیگر در خانه
ام هانی که جبرئیل آمد و مرا گفت برخیز برخاستم و بیرون آمدم مرا فرمود تا آب زمزم غسل کردم و بروایتی
دیگر انائی بیاوردند و آب زمزم را بآب کوثر بیامیختند و مرا فرمودند تا از آن وضو کردم و اینجا حدیث شکافتن
شکم و شستن دل گویند و این حدیثی باطلست و از عقل و شرع دور انگه گفت مرا از مسجد بیرون آوردند بر در
مسجد براق ایستاده بود و آن اسبی از خر مهتر و از استر کهتر رویش چون روی آدمیان و دنبالش چون
دنبال استر و بشش چون بش اسب و دست و پایش چون دست و پای اشتر و سم او چون سم گاو سینه اش چون
یاقوت سرخ و پشتش چون در سپید و زینی از زینهای بهشت بر وی نهاده و او را دو پر بود چون پر طاوس
رفتنش چون برق بود و یک گام زخم چشم بود آن اسب را پیش من کشیدند و گفتند که برنشین که این اسب ابراهیم
خلیل است که بر وی کعبه را زیارت کردی خواستم تا برنشینم سر باز زد جبرئیل عم گفت بیارام ای براق که
بهترین خلقان بر تو خواهد نشست و این فخر ترا خواهد بود گفت بلی ای جبرئیل ولیکن بشرط انکه روز قیامت
بر من نشیند که من طاقت مفارقت وی ندارم گفتم که شرط کردم و دست بر پشت وی نهادم از حیا
عرق از وی روان شد پشت فرو داشت چنانکه نزدیک بود که شکمش بزمین رسد و در روایت [illegible]
و عبد الله مسعود انست که رسول عم گفت چون جبرئیل مرا از خانه ام هانی بیرون آورد میکائیل را دیدم عنان
اسب گرفته که انرا براق گویند رویش چون روی آدمیان و رخش چون رخ اسبان چشمهایش چون
زهره و مریخ مجل برمایش چون پر کرکس و دنبالش چون دنبال گاو و شکمش چون سیم سفید پشتش چون زر سرخ جبرئیل
پیش من کشید و من برنشستم او ساعتی بگام میرفت و ساعتی میدوید و ساعتی می پرید و جبرئیل
بر دست راست من بود روی به بیت المقدس نهادیم پیر زنی از پیش برامد و گفت ای محمد توقف کن

تا چیزی پرسم من التفات نکردم و برفتم چون پاره برفتم از دست راست آوازی شنیدم که میگفت ای محمد
یکساعت باست تا از تو چیزی پرسم من براندم و التفات نکردم چون پاره دیگر برفتم از دست چپ
ندا شنیدم که ای محمد یکساعت باست تا از تو چیزی پرسم من هم التفات نکردم و برفتم چون از انجا
بگذشتم جبرئیل را گفتم که این که بود که از دست راست ندا کرد گفت ان داعیه جهودان بود نیک کردی که جواب
ندادی اگر جواب میدادی امت تو جهودی میل کردندی گفتم آن که بود که از دست چپ ندا کرد گفت ان
داعیه ترسایان بود و اگر جواب میدادی امت تو ترسایی میل کردند گفتم آن که بود که از پیش آمد گفت
توقف کن گفت دنیا بود و اگر جواب میدادی همه امت تو بدنیا میل کردندی چون از انجا برفتم دو اناء پیش
من آوردند یکی آب و یکی خمر من آب بستدم و بخوردم و خمر نخوردم جبرئیل گفت نیک کردی و اگر نه
امت تو بخمر خوردن مولع شدندی از انجا بگذشتم گروهی را دیدم که چیزی میکشتند در حال بر می آمد
و می درویدند و دیگر باره میکشتند گفتم ایشان کیستند گفت مجاهدان اند که حسنات ایشان مضاعف میکنند
از انجا بگذشتم جماعتی را دیدم گروهی را گرفته بودند و سرهای ایشان بسنگ می کوفتند هر که بکوفتندی
دیگر باره درست شدی دیگر باره بسنگ بکوفتندی گفتم ایشان کیستند گفت انانند که در نمازهای فریضه
تقصیر کنند و در نماز کاهلی کنند و نماز ناکرده بخسپند ایشانرا همچنین عذاب کنند تا روز قیامت از انجا بگذشتم
جمعی را دیدم هر یک خرقه پاره بر عورت نهاده ایشانرا بجانب دوزخ میکشیدند گفتم ای جبرئیل اینان
که اند گفت انان اند که زکوة مال نداده اند درین عذاب باشند تا بقیامت از انجا بگذشتم جماعتی دیگر را
دیدم پاره گوشت پاکیزه پخته در پیش ایشان نهاده و پاره گوشت پلید خام ایشان گوشت پاک را رها میکردند
و گوشت پلید میخوردند گفتم اینان کیستند گفت گروهی اند که زنان پاکیزه حلال خود را رها کنند و بعوض حرام کنند
و زنان که شوهر از ایشان رها کنند و میل بمردان نامحرم کنند انگه بمردی بگذشتم که پشته هیزم جمع کرده بود و در میخواست
گرفت دیگر جمع میکرد و بر سر آن می نهاد و میخواست تا برگیرد نمی توانست گفتم این کیست گفت این مثال
مردیست از امت تو که امانات مردمان در پیش دارد و بان قیام نمی تواند کرد دیگر می ستاند و بر سر آن
می نهد گفت از انجا بیامدم گروهی را دیدم که لبهای ایشان و زبانهای ایشان بمقاریض آهنین می بریدند
هر که ببریدند باز همچنان شدی گفتم اینان کیستند گفت خطباء الفتنه خطیبان فتنه اند انگه برسیدم بجایی
که سوراخی بود کوچک از و گاو بزرگ بیرون می آمد میخواست تا باز بجای خود شود نمی توانست گفتم
ای جبرئیل این چیست گفت این مثال مردیست که سخن از دهن بیرون انداز د بزرگ و پشیمان شود
خواهد تا با جای برد نتواند از انجا بیامدم بوادی رسیدم بوی خوش شنیدم و آوازی خوش گفتم این چه بو
گفت بوی بهشت است و آواز خازنان اوست میگویند بار خدایا انچه وعده کرده با انجا رسان که غرف
و غرف بلند و تمام گشت سندس و استبرق و حریر و لولو و مرجان و زر و سیم بسیار شد اکواب و اباریق

و آب و شیر و می و انگبین بغایت رسید خدای گفت تراست ای بهشت هر مومن و مومنه که ایمان دارد بمن و بمحمد
من و عمل صالح کند هر که از من ترسد امنش کنم و هر که از من خواهد بدهم و هر که بر من توکل کند کفایتش
کنم که من خداوندی ام که جز از من خدای نیست و وعده خود خلاف نکنم قد افلح المومنون تبارک الله احسن الخالقین
بهشت گفت راضی شدم از انجا بگذشتم از وادی دیگر بوی ناخوش شنیدم و آوازی زشت گفتم این چه بوی و چه
آواز است گفت این بوی دوزخست و آواز زبانیان او میگویند خدایا انچه ما را وعده کرده بده که سلاسل و اغلال
و زقوم و حمیم من سعیر و ضریع من غسلین و غساق من بسیار شد قعر من دور شد و گرمای من سخت شد
گفت تراست هر مشرکی و مشرکه و هر کافری و کافره و خبیثی و خبیثه و کل جبار لا یومن بیوم الدین گفت راضی
شدم از انجا بگذشتم بجایی رسیدم جبرئیل مرا گفت فرود آی و نماز کن و فرود آمدم و نماز کردم گفت دانی کجا
گفتم نه گفت طیبه است یعنی مدینه و الیها المهاجر ان شاء الله از انجا برفتم بجای دیگر رسیدم گفت فرود آی و نماز
کن و فرود آمدم و نماز کردم گفت طور سیناست که موسی ع با خدای مناجات کرد از انجا بجای دیگر رفتم گفت فرود
آی و نماز کن فرود امدم و نماز کردم گفت این بیت اللحم است مولد عیسی ع از انجا برفتم تا بیت المقدس رسیدم
جماعتی فرشتگان دیدم که از آسمان فرود آمده بودند بر من سلام کردند و مرا بشارت دادند بکرامت از
جهت خدای تع و مرا گفتند السلام علیک یا اول یا اخر یا حاشر من جبرئیل را گفتم این چه خطابست گفت تو اول کسی
که فردای قیامت از گور برخیزی و اخری بآن معنی که اخر پیغمبرانی و حاشری بان معنی که حشر قیامت بتو و امت
تو برخیزد برفتم تا مسجد بیت المقدس جبرئیل گفت فرود آی فرود آمدم و اسب را در حلقه در مسجد بست و ان
حلقه ایست که جمله پیغمبران که انجا رسیدندی چهارپایان خود را در و بستندی چون در مسجد شدم پیغمبران از ادم
و در حدیث ابو العالیه ارواح پیغمبران از عهد آدم تا بروزگار عیسی ع خدای تع ایشانرا جمع کرده بود دیدم که
سلام کردند بهمان عبارت که ان فرشتگان کردند گفتم ای جبرئیل اینان که اند گفت برادران تو از انبیا و رسل
قریش دعوی میکنند که خدا را انباز است و جهودان و ترسایان میگویند که خدا را فرزند است ازین پیغمبران بپرس
تا خدا را شریک هست و ذلک قوله و سئل من ارسلنا قبلک من رسلنا اجعلنا من دون الرحمن الهة
یعبدون ایشان همه اقرار دادند خدا را بوحدانیت و مرا در پیش ایشان داشت تا با امامت با ایشان نماز کردم
دو رکعت نماز انگه پیغمبران بر خدای ثنا کردند بان نعمتی که خدای بر ایشان کرد ابراهیم گفت سپاس ان خدای را
که مرا خلیل خود گرفت که مرا ملکی عظیم داد آهن را در دست من نرم گردانید و کوهها را مسخر من گردانید تا با من
تسبیح کردند سلیمان گفت ثنای آن خدای که مرا ملکی داد که کس را نداد و باد را مسخر کرد و جن و انس را در فرمان من
کرد و زبان مرغان بمن اموخت عیسی ع گفت سپاس انخدای را که مثل من چون مثل ادم کرد که او را از خاک
بیافرید و بر دست من مرده زنده کرد و اکمه و ابرص را بمن شفا داد انگه من گفتم سپاس آن خدا را که مرا رحمة
عالمیان کرد و بکافه خلایق برسالت فرستاد و امت مرا بهترین امتان کرد و ذکر من رفیع کرد و مرا

و داود علیه السلام گفت شکر و سپاس
مر خدا یرا

بجائی و خاتم کرد ابراهیم ع گفت بهذا افتخنکم محمد با من بر شما محمد فرو آمد انکه سه نا بیاوردند آب و شیر و می
از آب اندکی بخوردم خمر بر من عرضه داشتند گفتم مرا بان حاجت نیست جبرئیل گفت اگر آب همه بخوردی
امتت باب غرقه شدندی و اگر خمر بخوردی بخمر مولع شدندی آنگه جبرئیل دست مرا گرفت و بنزدیک ان
سنک برد که پایه معراج برو نهاده است و ان صخره بیت المقدس است پای معراج بر انست و بالای
ان باسمان پیوسته است یک پایه او از یاقوت و یکی از زمرد و ملک الموت چون قبض ارواح کند از ان
معراج بزیر اید و انکاه بود که بیمار را چشم رها شود و متحیر بماند چون آن معراج بروی ظاهر شود انکه جبرئیل
مرا بر گرفت و بران معراج برد باسمان دنیا رسید در بزد گفتند کیست گفت جبرئیل گفتند با تو کیست
گفت محمد گفتند محمد را فرستادند گفت آری گفتند مرحبا به حیاه الله من اخ و من خلیفه فنعم الاخ و نعم الخلیفه
در بکشادند ما در رفتیم خروسی دیدم موی گردن او سبز و سر و تن او سپید که از ان سبزی و سپیدی نیکوتر ندیدم
پایهای او در هفتم زمین و سر او در زیر عرش چون شب باخر رسد بالها بکشاید و بهم باز زند و خدا را تسبیح
گوید باین تسبیح که سبحان الملک القدوس الکبیر المتعال لا اله الا الله الحی القیوم چون آواز او خروسان زمین
بشنوند جمله باواز آیند و خدا را تسبیح گویند رسول ع گفت اللهم تا او را دیده ام مرا آرزوی دیدار اوست
از انجا بگذشتم فرشته دیدم نیمه تن او از آتش و نیمه او از برف بود که نه آتش برف را میگداخت و نه برف
آتش را میکشت و تسبیح او این بود و دعای او اللهم یا مولفا بین الثلج و النار الف بین قلوب عبادک المومنین
گفتم ای جبرئیل این کیست گفت او را حبیب گویند موکل است بر اکناف آسمان و اطراف زمین و او نصیحت
کند اهل زمین را از انجا بگذشتم فرشته دیدم بر سریری نشسته و لوحی بر کنار نهاده بر هیئة مردی دلتنگ گفتم
این کیست که من بر هیچ فرشته بگذشتم که مرا از و خوفی بودی مگر این فرشته گفت ما تر همه از و خایفیم او ملک
الموتست من گفتم کفی بالموت طامة فقال بعد الموت اطم انچه از پس مرگست از مرگ عظیم ترست گفتم ای
جبرئیل هر که بمیرد او را ببیند گفت آری گفتم ای جبرئیل من خواهم تا بروی سلام کنم و از وی چیزی بپرسم مرا پیش
او برد سلام کردم جبرئیل او را بشارت گفت این کیست گفت محمد نبی الرحمة و رسول العرب مرا گفت
مرحبا بنبی الرحمة و تحیت نکو کرد و مرا بشارت داد و گفت ای محمد من همه آثار خیر در امت تو می بینم گفتم ای ملک
المنان بالنعم این لوح چیست که در دست داری گفت لوح اجالست و نام آنکه روح ایشان قبض
کرده ام در لوح دیگرست گفتم تو چگونه قبض ارواح زمین توانی کردن بر جای خود نشسته گفت دست
من بهمه جا برسد و دنیا در پیش من بمنزله خوانی است نهاده تا چنانکه خواهم دست دراز می کنم اعوانان
من بسیارست باشارت من معالجت قبض روح کنند چون روح بحلق رسد دست دراز کنم و بستانم
تولا و قبض روح جز از من کسی دیگر نکند چون از و بگذشتم فرشته دیگر دیدم عابس الوجه کریه المنظر که خشم در
وی ظاهر بود در و نگاه کردم بترسیدم گفتم ای جبرئیل این کیست که سخت از و بترسیدم گفت ای محمد

همازو

همازو در ترس باین مترسیم این مالک خازن دوزخ تا خدای وی را آفریده است نخندیده است و هر روز خشم
او بر دشمنان خدا زیادت تر بود گفتم مرا بنزدیک او بر بنزدیک او رفتم سلام کردم جبرئیل بر سلام کرد
سر بر نداشت جبرئیل گفت یا مالک هذا محمد رسول العرب این محمدست رسول عرب سر بر داشت و مرا
تحیت کرد و بشارت داد گفتم چند گاهست تا دوزخ می تافت گفت از ان گاه که خدای دوزخ آفریده
تا اکنون و تا قیامت خواهم تافت جبرئیل را گفتم بفرمای تا طرفی از دوزخ بمن نماید جبرئیل گفت او را گو
از دوزخ بر گشاد آتشی سیاه دیدم و دودی که از تاریکی آفاق از ان پر شد هولی در دل من آمد و هوش
از من رفت نزدیک بود که هلاک شوم از انجا بگذشتم فرشتگان بسیار دیدم که عدد ایشان جز خدای نداند
در میان ایشان فرشته دیدم که او را هزار هزار سر بود بر سر هر سری هزار هزار روی بود بر هر رویی هزار
هزار دهن بود در هر دهنی هزار هزار زبان بود و تسبیح میکرد خدای را بهر زبانی بهزار لغت بر خاطر این فرشته
بگذشت همانا در آسمان و زمین کس نباشد بتسبیح و عبادت من حق تعالی گفت مرا بنده هست که تسبیح و عبادة
او برابر تسبیح و عبادت تو باشد و ثواب او بیش از ثواب تسبیح تست گفت بار خدایا دستور بخش تا او را ببینم
او بیامد و بران بنده موکل بود شبانه روز او را دریافت که جز از فرایض بگزارد و در تعقیب فرایض
کلماتی میگفت او گفت بار خدایا او را عبادتی گران نمی بینم گفت در تعقیب نماز کلماتی میگوید که بیش از تسبیح
تو و ان کلمات اینست سبحان الله کلما سبح الله شی و کما یحب الله ان یسبح و کما هو اهله و کما ینبغی
لکرم وجهه و عز جلاله والحمد لله کلما حمد الله شی و کما یحب الله ان یحمد و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله
ولا اله الا الله کلما هلل الله شی کما یحب الله ان یهلل و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله والله اکبر کلما کبر الله شی
و کما یحب الله ان یکبر و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله گفت از انجا بگذشتم مردی دیدم نیکو
صورت در وضعی و نقصانی نبود بر دست راست او دری بود از انجا بوی خوش می آمد و بر دست چپ
او دری بود از وی بوی گریه می آمد چون بدست چپ نگه کردی دلتنگ شدی و بگریستی و چون بدست راست
نگرستی شادمانه شدی بخندیدی گفتم ای جبرئیل این کیست گفت پدر تست آدم این در که بر راستست در
بهشتست و انکه بسوی چپست در دوزخست چون بنگرد یکی را از فرزندانش بهشت برند شاد شود و
چون بیند یکی از فرزندان او بدوزخ برند دلتنگ شود و بگرید گفتم از انجا بر رفتم باسمان دوم
رسیدم جبرئیل در بزد گفتند تو کیستی گفت جبرئیل گفتند با تو کیست گفت محمد گفتند محمد را خدا فرستاد گفت آری
گفتند حیاه الله من اخ و من خلیفه فنعم الاخ و نعم الخلیفه و نعم الجائی در بکشادند در رفتیم دو جوان را دیدم گفتم
ایشان که اند گفت یکی عیسی است و یکی یحیی زکریا از انجا بر رفتیم باسمان سیم جبرئیل گفت در بکشای همان گفتند
و جبرئیل همان جواب داد مرا تحیه کردند مردی را دیدم که او بر خلقان چندان از حسن تفضیل داشت که ماه در شب
چهارده بر ستارگان گفتم این کیست گفت برادر تست یوسف از انجا باسمان چهارم رفتیم در بکشادند

مرد پیرا دیدم پشت بجای باز داده گفتم این کیست گفت ادریست پشت بدیوان خلایق باز نهاده است
که در انجا امور و احوال ایشانست از انجا باسمان پنجم رفتیم مرد پیرا دیدم نشسته و در پیرامن او قومی ایشان را
حدیث میکرد گفتم این کیست گفت هرونست که محبوب بنی اسرائیل بود و انبیان بنی اسرائیل اقتدا باو و امت
موسی از انجا بگذشتیم و باسمان ششم رفتیم در بگشادند در رفتیم در انجا مرد پیرا دیدم چون مرا دید بگریست گفتم
یا جبرئیل این کیست گفت موسی عمرانست گفتم چرا میگرید گفت برای انکه بنو اسرائیل دعوی کردند که از و
گرامی تر بخدا بنده نیست و اینه تو امت که می بیند از ان جا باسمان هفتم رفتیم مرد کهل را دیدم بر در بهشت
بر کرسی نشسته و نزدیک او جماعتی بودند با جامهای سپید و رویهای سپید و جمعی دیگر که در گونه ایشان
تیرگی بود ایشان در ان آبی رفتند و خویشتن را بشستند گونه ایشان صافی شد و در جوی دیگر شدند و غسل کردند
نیک نیک صافی شدند بیامدند و با نزدیک اصحاب خود آمدند گفتم یا جبرئیل اینان کیانند و این مرد کیست و این
جویها چیست گفت این پدر تست ابراهیم خلیل و این جماعت که رویهای ایشان سپید ست انانند که ایمان آوردند
و بظلم و فسق نپوشیدند دیگر دیدی و انان که در رنگ ایشان تیرگی بود انانند که گناه و طاعت بهم بیامیختند
انگه توبه کردند و آن جویها یکی رحمت خداست و یکی نعمت او و یکی شراب طهور و ابراهیم پشت بخانه باز داده است
که ان را بیت المعمور گویند هر روز هفتاد هزار فرشته درو روند تا قیامت نوبت باولیشان نیاید و از انجا بهم
تا بسدرة المنتهی در زیران درخت چهار چشمه بیرون می آمد از آب و می و شیر و انگبین چون بسدره رسیدیم اورا
بشناختم بشاخ و برگ وی و نور بران درخت نشسته از نورهای خدای تعالی که وصف آن کس نتواند کرد
و هو قوله اذ یغشی السدرة ما یغشی و فرشتگانی که عدد ایشان جز خدای نداند و ان درخت را هزار هزار شاخ
بر هر شاخی هزار هزار ازکست بر هر ازکی هزار هزار برگست بر هر برگی هزار هزار کردوس فرشته و هر کردوسی
هزار هزار فرشته است چون بانجا رسیدیم جبرئیل باستاد و مرا گفت پیش رو و گفت مقام من تا اینجاست
و پیش ازین نیست و ذلک قوله و ما منا الا له مقام معلوم و بروایتی دیگر جبرئیل رسول را گفت تو پیش رو
در سول پیش رفت و او بر اثر او میرفت گفت بجایی رسیدیم که ان را فراش زر گویند جبرئیل ع حجاب بجنبانید
گفتند کیست گفت جبرئیلم و محمد با منست فرشته موکل بر حجاب گفت الله اکبر و دست از حجاب بیرون کرد
و مرا بگرفت و جبرئیل از من باز ایستاد جبرئیل را گفتم در چنین جایی مرا رها میکنی گفت ای محمد اینجا نهایت مقام
خلقانست هیچکس نیست که ازین حجاب در گذرد و هیچ فرشته زهره ندارد که پیرامن این حجاب بگردد
مرا بحرمت تو دستوری دادند تا نزدیک حجاب شدم ان فرشته که صاحب حجاب الذهب است مرا ببرد
تا بجایی که ان را حجاب لولو خوانند حجاب بجنبانید صاحب گفت کیست گفت منم صاحب حجاب زر و محمد با منست
ان فرشته بگیر کرد و دست از حجاب بیرون کرد و مرا از ان فرشته بستد و برد تا بجایی دیگر حجاب بجنبانید
ان فرشته گفت کیست گفت صاحب لولو و محمد که رسول عربست با منست آن فرشته بگیر کرد و مرا از و بستد

و بدیگر حجاب رسانید و بصاحب حجاب سپرد همچنین مرا از حجابی بحجابی می سپردند تا از هفتاد حجاب بردند سطبری هر
حجابی پانصد ساله راه و از حجابی تا حجابی پانصد ساله راه پس از ان حجاب رفرفی سبز فرو گذاشتند که نور او نور
آفتاب را غلبه میکرد و من در ان نور خیره شدم مرا بر رفرف نهادند و بعرش رسانیدند چون عرش مرا بدید هر چیز
پیش از ان دیده بودم در چشم من حقیر گشت خدای تعالی مرا بمسند عرش رسانید از عرش قطره بچکید و بر زبان
من آمد طعمی که چشندگان از ان شیرین تر هیچ نچشیدند و خدای تعالی مرا خبر داد از خبر اولینان و آخرینان و زبان
من بگشاد پس از انکه زبانم کند گشته بود از ان هیبت و عظمت من گفتم التحیات لله والصلوات الطیبات
الطاهرات خدای تعالی گفت السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته من گفتم السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین خدای تعالی گفت دانی ای محمد تا ملأ اعلی در چه خصومت کردند گفتم بار خدایا تو عالمتری که علام الغیوبی
گفت خلاف ایشان در درجات و حسنات بود گفت یا محمد تو دانی که درجات و حسنات چیست گفتم بار خدایا
تو عالمتری گفت اما الدرجات فاسباغ الوضوء فی المکروهات والمشی علی الاقدام الی الجماعات و انتظار
الصلوة بعد الصلوة و اما الحسنات فافشاء السلام و اطعام الطعام والتهجد باللیل والناس نیام درجات
اسباغ وضو باشد در مکروهات و بپای رفتن بجماعات و انتظار نماز پس از نماز و اما حسنات سلام
کردن بهمه کس و طعام دادن بهر کس و بیدار بودن در شب که خلقان خفته باشند انگه گفت یا محمد امن
الرسول بما انزل الیه من ربه من گفتم نعم ای رب والمؤمنون کل امن بالله و ملائکته و کتبه و رسله لا نفرق
بین احد من رسله کما فرقت الیهود والنصاری گفتم بار خدایا رسول تو ایمان آورد و مومنان آوردند
بخدا و فرشتگان و کتابها و پیغمبران و جدا نکنیم میان پیغمبران چنانکه جهودان کردند و ترسایان گفتند نومن
ببعض و نکفر ببعض گفت مومنان چه گفتند گفتم گفتند سمعنا و اطعنا ای سمعنا قولک و اطعنا امرک گفت راست
گفتی سل تعط بخواه تا بدهم من گفتم غفرانک ربنا و الیک المصیر گفت غفرت لک و لامتک بیامرزیدم
و امت ترا گفت سل تعط گفتم ربنا لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا بار خدایا مگیر ما را اگر نسیان کنیم و اگر خطا
کنیم گفت قد رفعت الخطاء والنسیان عن امتک و ما استکرهوا علیه بیامرزیدم ترا و امت ترا و خطا و
نسیان از ایشان برگرفتم و انچه ایشان را بران اکراه کنند گفتم ربنا و لا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین
من قبلنا بار خدایا بر ما منه بار گران چنانکه نهادی بر انان که پیش از ما بودند یعنی جهودان گفت ذلک
لک و لامتک ان ترا است و امت ترا من گفتم ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به بار خدایا چیزی بر ما منه که ما را
طاقت ان نباشد حق تعالی گفت بکردم آن با تو و امت تو و اعف عنا ما را عفو کن از خسف و اغفر لنا من
القذف و ما را بیامرز از قذف و ارحمنا و بر ما ببخشای از مسخ انت مولینا تو خداوند مائی نصرت ده
ما را بر کافران حق تعالی گفت بکردم این با تو و امت تو گفتم بار خدایا پیغمبران که پیش از من بودند کرامتها
کردی ابراهیم را خلیل کردی و با موسی سخن گفتی و ادریس را مکانی بلند دادی و سلیمان را مکانی عظیم بخشیدی

وداود را زبور دادی بارخدایا مرا چیست گفت ترا حبیب گرفتم چنانکه ابراهیم را خلیل گرفتم و با تو سخن گفتم
چنانکه با موسی و ترا فاتحة الکتاب و خواتیم سورة البقره دادم و ان از گنجهای عرش است و از پیش بهیچ
پیغمبر نفرستادم و بر و بحر را مسخر طهور تو کردم و امت ترا فی و غنیمت حلال کردم و ترا بترس نصرت
کردم تا دشمنان تو از تو یکماهه راه ترسند و قرآن که سید کتابهاست بتو فرستادم و ذکر تو رفع کردم
و ترا بجای توریه مثانی دادم و بجای انجیل طاسین و بجای زبور حوامیم و ترا بمفصل تفضیل دادم و شرح صدر کردم
و امت ترا بهترین امتان کردم فخذ ما اتیتک وکن من الشاکرین انچه ترا دادم بستان و از جمله شاکران باش
وانگه با من چیزها گفت که مرا نفرمود با شما گفتن انگه بر من و امت من پنجگانه نماز فرض کرد چون برگشتم مرا
بران رفرف سبز نهادند فرود آمدم جبرئیل را دیدم مرا گفت بشارت باد ترا ای محمد که بهترین خلقانی
و گزیده پیغمبرانی انچه ترا داد کس را نداد از فرشتگان مقرب و پیغمبران مرسل گوارنده باد ترا این کرامت
انگه جبرئیل گفت بیا تا ترا بهشت برم و باز نمایم انچه خدای تعالی ترا نهاده است تا ترا رغبت بیفزاید
در آخرت و زهادت در دنیا انگه فرو می امدیم از بادی سبکتر و از تیر سبکتر تا بهشت رسیدم از
عجایبها که دیدیم در علیین از دریاها و اتشها و نورها و گفت سبحان الله ان سراپردهای عرش رب
العزتست از نور عرش بسوختی و انچه تو دیدی بیشتر است و عجبتر من گفتم سبحان الله العظیم ما اکثر عجایب
خلقه انگه گفتم آن فرشتگان که صف در صف کشیده بودند چنانکه بناهای ارزیر ریخته بودند کیستند گفت ایشان
و روح اعظم از ایشانست انکه خدای فرمود یوم یقوم الروح والملائکة صفا روز قیامت همه فرشتگان یک
صف باشند و روح یکصف انگه از پس ان اسرافیل گفتم یا جبرئیل آن یکصف چیست که از بالای همه صفهاست
در بحر اعلا که از گرد در امده اند گفت گروهیاند که اشراف و عظایم فرشتگانند و هیچ فرشته زهره ان ندارد
که در ایشان بنگرد و شان ایشان از ان عظیمتر است که من وصف ایشان کنم و وصف ایشان ان بس که تو معاینه
دیدی انگه جبرئیل مرا در بهشت بگردانید کوشکها دیدم از در و یاقوت و زبرجد و درختان دیدم از زر سرخ
شاخها از مروارید سفید و بیخ از سیم سفید و زمین او از مشک اذفر و من ان همه را بشناختم که گوئی
سالها در وی امده ام و شده و در بهشت جوی دیدم از آب و شیر سفیدتر و از شهد شیرینتر ریگ آن
از در و مرجان و گل او از مشک اذفر جبرئیل گفت این حوضی است که خدا ترا داده است فی قوله انا اعطیناک
الکوثر از زیر عرش می اید و بسراها و کوشکهای مومنان میرود و بدرختی رسیدم که از ان درخت در بهشت
نیکوتر نبود بر و بود از هر میوه که خدای افریده است در اسمان و زمین بنوع مختلف و برنگ مختلف
و بطبع مختلف و نظم مختلف من از حسن او متعجب فرو ماندم گفتم ای جبرئیل این چه درخت است گفت درخت
طوبیست که مقیل امت تو در سایه این درخت باشد و در بهشت ان دیدم از نعمت که هیچ گوشی نشنید
و هیچ چشمی ندید و بر دل هیچکس از آدمیان نگذشت این همه ساخته و پرداخته گوش صاحبش میدارند تا بوی

سپارند مرا این همه عظیم آمد گفتم لمثل هذا فلیعمل العاملون انگه از انجا بیامدیم دوزخ بر من عرضه کردند
تا من سلاسل و اغلال او بدیدم و گرد مان و حمیم و زقوم او و غساق و یحموم او در دوزخ قومی را دیدم
لبهای ایشان چون لبهای اشتر و جماعتی بر ایشان موکل بودند لبهای ایشان می بریدند و سنگهای اتش
در دهنهای ایشان مینهادند و از زیر ایشان بیرون می افتاد گفتم ای جبرئیل اینان کیستند گفت اینانند که
مال یتیمان خوردند بظلم و کذلک قوله ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا
از ایشان بگذشتیم جماعتی را دیدم که شکمهای ایشان مانند خانهای فراخ و بزرگ و ایشان بر راه گذر
بودند چون آل فرعون با ایشان رسیدندی پای بر شکمهای ایشان نهادندی و بگذشتندی جبرئیل را گفتم اینان کیانند
گفت رباخوارگان بودند در دنیا و ذلک قوله الذین یاکلون الربوا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان
من المس از انجا برفتیم زنانی را دیدم پستانها اویخته و بعضی پای اویخته سرنگونسار گفتم اینان کیانند
گفت اینان اند که در دنیا زنا کرده اند و فرزندان خود را کشته از انجا بیرون آمدیم و روی بجانب زمین
نهادیم از آسمانی باسمانی می امدیم و جبرئیل در صحبت من بود تا بخوابگاه خود آوردم را و این همه در یکشب
بود از شبهای تاری که هست من سید ولد آدمم ولا فخر ولوای حمد بدست من باشد ولا فخر و
آدم و هر که دون اوست روز قیامت در زیر لوای من باشد ولا فخر و اجل من نزدیکست پس از انکه انهمه
عجایب دیدم و همه مراد من انست که بجوار رحمت خدای شوم و بمرافقت ان دوستان و اولیا
خدای عز و جل عباس گفت بامداد ان شب که رسول را ع بمعراج بردند نشسته بود دلتنگ از انکه او را
کس او را باور ندارد که یکشب هفت آسمان بپرید و بهشت و دوزخ بدید ابوجهل بوی بگذشت بیامد
و در پهلوی وی بنشست و بر طریق استهزا گفت بیار تا ترا تازگی از خدای تو چه فایده بود گفت آری
دوش مرا به بیت المقدس بردند گفت یکشب به بیت المقدس شدی و باز آمدی گفت بلی ابوجهل گفت
این که با من گفتی با قوم خود بگوی گفت بگویم آواز داد یا معشر بنی کعب بن لوی همه جمع شدند و گفتند
چه میگوئی ای محمد گفت دوش مرا به بیت المقدس بردند و باز آوردند تا ایشان تعجب یکی دست بر هم میزد
و یکی صفیر میکرد و هر یکی فعلی دیگر میکردند جماعتی مستضعفان که مظهر ایمان بودند و مبطن نفاق برگشتند
و گفتند این دروغی صریحست مشرکان آن جماعت محققان اصحاب را گفتند نمی بینید که محمد چه میگوید میگوید که
یکشب مرا به بیت المقدس بردند و باز آوردند گفتند که راست میگوید و ما او را بوحی خدای عز و جل
باور میداریم بر فتن به بیت المقدس یکشب و باز آمدن باور نداریم در میان انجماعت کسانی بودند که بیت
المقدس دیده بودند و علامات آن راه شناخته گفتند اگر راست میگوئی نشانهای ان راه بگوی رسول ع
گفت من میگفتم و علامات مسجد نزدیک ان بود که مشتبه شود بر من حق تعالی امثال انرا برابر من بداشت
تا من در وی می نگریدم و میگفتم گفتند اما النعت فقد اصاب صفت راست میکند و نشان راست میدهد

وایشان میدانستند که او آن راه نرفته بود وایشانرا کاروانی بود بشام گفتند خبر کاروان ما چه داری گفت
ایشانرا بروحا دیدم اشتری گم کرده بودند بطلب اشتر میگشتند ودر رحل ایشان قدحی آب بود ومن
تشنه بودم برسیدم وازان قدح آب باز خوردم وقدح تهی باز نهادم چون در اندپرسید گفتند این آیتی
دیگرست وفلان وفلان بر اشتری نشسته بودند اشتر ایشان از من رمید وفلان بیفتاد ودستش بشکست
گفتند این هم آیتی دیگرست آنگه گفتند که این کاروان که خاص بما تعلق دارد خبر ایشان چیست ونشان ایشان
بگوی من از وصف ایشان مشغول بودم خدای تعالی مثال آن نصب کرد برابر من تا من در وی نگرستیم و
نشانها یک یک میگفتم که ایشان چندند وعدد اشتران ایشان چندست وگفتم که اکنون بحزوره رسیدند ودر
پیش کاروان اشتریست خاک رنگ ودر وی دو غراره نهاده اند چون آفتاب برآید ایشان در آیند از پس
این کوه گفتند این آیتی دیگرست آنگه برفتند وراه همه مراقبه کردند برآمدن آفتاب تا برآید وکاروان پیدا آید تا او
دروغ زن کنند یکی از میان ایشان گفت والله هذه الشمس قد طلعت بخدای که آفتاب برآمد دیگری گفت والله
هذه الابل قد طلعت تقدمها جمل اورق در پیش ایشان استاده وآنانرا که گفت همه کاروانند چنانکه گفت او
والله که ما مانند این ندیدیم ونشنیدیم ان هذا الا سحر مبین این سحری روشنست وخدای تعالی گفت که اورا بمسجد
اقصی بردم بگفت که باسمان بردم که اگر در اول بار گفتی تعجب ایشان بیش بودی ودر تکذیب مبالغت بیش کردندی
اول گفت درین سوره که اورا بمسجد اقصی بردم چون در دل ایشان قرار گرفت حدیث معراج وآنکه او باسمان
شد وبعرش نزدیک شد در سورة والنجم بگفت فی قوله ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی وَآتَیْنَا
مُوسَی الْکِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًی لِبَنِی إِسْرَائِیلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِی وَکِیلًا ذُرِّیَّةَ مَنْ
حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ کَانَ عَبْدًا شَکُورًا وجه اتصال این آیه بآیه پیش آنست که گفت ما چنانکه محمد را باسمان
بردیم موسی را کتاب توریة دادیم وازا هدایتی وبیانی کردیم بنی اسرائیل را وشاید که ضمیر راجع باشد با موسی
چه پیغامبر امت را لطفی وهدایتی باشد وگفتیم ایشانرا که ای فرزندان کسی که او را برداشتیم با نوح پیغمبر در کشتی بجز
من وکیلی بگیرید که کار خود با وی گذارید وبر وی اعتماد نمایید آنگه نوح را مدح کرد وگفت او بنده بسیار شکر
بود در خبرست که چون نوح طعامی خواست خوردن گفتی بسم الله وچون فارغ شدی گفتی الحمد لله واین موافق آن خبرست
که رسول ع گفت خدای تعالی از بنده راضی شود که چون بخورد گوید الحمد لله وچون شربتی آب باز خورد گوید الحمد لله واز
محمد باقر وجعفر صادق روایتست که نوح پیغمبر در بامداد وشبانگاه این کلمات گفتی وشکر او این بود که اللهم
انی اشهدک ان ما اصبح وامسی لی من نعمة فی دین او دنیا فمنک وحدک لا شریک لک لک الحمد ولک الشکر
بها علی حتی ترضی وبعد الرضا ودر دیگر خبرست که شکر او آن بودی که چون طعام خوردی گفتی الحمد لله الذی
اطعمنی ولو شاء اجاعنی وچون شربتی آب خوردی گفتی الحمد لله الذی سقانی ولو شاء اظمانی وچون جامه در
پوشیدی گفتی الحمد لله الذی کسانی ولو شاء اعرانی وچون کفش در پای کردی گفتی الحمد لله الذی حذانی ولو شاء احفانی

وفیها فلان وفلان کما قال اینک کاروان
برآمد با طلوع آفتاب شتر اورق ه

وچون

وچون قضای حاجت کردی گفتی الحمد لله الذی اخرج عنی اذاه فی عافیة ولو شاء حبسه الی وَقَضَیْنَا إِلَی بَنِی إِسْرَائِیلَ
فِی الْکِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِی الْأَرْضِ مَرَّتَیْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا کَبِیرًا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا
عَلَیْکُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِی بَأْسٍ شَدِیدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّیَارِ وَکَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا ثُمَّ رَدَدْنَا
لَکُمُ الْکَرَّةَ عَلَیْهِمْ وَأَمْدَدْنَاکُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِینَ وَجَعَلْنَاکُمْ أَکْثَرَ نَفِیرًا إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ
لِأَنْفُسِکُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِیَسُوءُوا وُجُوهَکُمْ وَلِیَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ
کَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِیُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِیرًا عَسَی رَبُّکُمْ أَنْ یَرْحَمَکُمْ وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا وَجَعَلْنَا
جَهَنَّمَ لِلْکَافِرِینَ حَصِیرًا قضی بمعنی خلق است که فقضاهن سبع سموات وبمعنی فصل حکم والله یقضی بالحق
وبمعنی امر وقضی ربک الا تعبدوا الا ایاه وبمعنی اخبار واعلام چنانکه گفت وقضینا الی بنی اسرائیل خبر
دادیم بنی اسرائیل را در توریة که شما در زمین دو بار فساد کنید یکی کشتن زکریا وحبس ارمیا چون ایشانرا
از عذاب خدای انذار کرد دوم کشتن یحیی زکریا وقصد کشتن عیسی ولتعلن وبلندی وتجبر وتکبر کنید ظلمی وبیدادی
بزرگ فاذا جاء چون وعده بار اول وکرت نخست آید از فساد کردن شما وآن فساد از شما صادر گردد ما لشکرهم
ومسلط گردانیم بر شما وتخلیه کنیم وتمکین دهیم بر شما بندگانی را که مارا اند خداوندان سختی وشوکت وشجاعت
سخت واین جالوت بود ولشکرش تا آنکه خدای تعالی اورا بر دست داود هلاک کرد در مملکت طالوت سعید بن
المسیب گفت بخت النصر بود سعید جبیر گفت سنجاریب بود حسن بصری گفت عمالقه بود خدا داناتر گفت
که رسول ع گفت چون بنی اسرائیل تعدی وظلم از حد ببردند وپیغمبرانرا بکشتند وکرفشد خدای تعالی بخت النصر را
بر ایشان مسلط کرد وملک وپادشاهی او هفتصد سال بود با لشکری بسیار بیامد وبر در بیت المقدس فرود آمد
وآنرا حصار داد وبکشاد وهفتاد هزار مرد را بر خون یحیی زکریا بکشت وهفتاد هزار را اسیر کرد وآن شهر خراب
داد وسلب کرد وحلی بیت المقدس بیاورد ودران جمله صد هزار گردون گران بار از مالها وزیورهای ایشان
بیاورد وببابل آمد واسیران بنی اسرائیل در دست او صد سال بماندند وبخت النصر ولشکرش همه کبر بودند در
میان بنی اسرائیل بعضی صالحان وپیغمبرزادگان بودند وبعضی پیغمبران امر کرد پادشاهی از پادشاهان فارس را
نام او کورش واو مردی مومن بود که بنی اسرائیل را امداد با بخت النصر کارزار کرد وبنی اسرائیل را از دست او
بستد وحلی بیت المقدس باز گرفت وبا جای خود برد بنی اسرائیل از ان صد سال بر طریقه واستقامت
باستادند باز دیگر باره باسر معصیت شدند خدای تعالی پادشاهی را بر ایشان مسلط کرد نام او انطیاخوس
بغزای بنی اسرائیل آمد وبیت المقدس را بسوخت واهلش را برده کی بیاورد محمد بن اسحق گفت چون احداث
بنی اسرائیل بسیار شد خدای تعالی پیغمبر را فرستاد تا ایشانرا اعذار وانذار کنند وتجدید احکام توریة کنند چون
عذاب خدای بایشان آید خدای تعالی ایشانرا عذر الکبخه بردد اول وقتی که ایشانرا افتاد بسبب جنایات که

میکردند آن بود که پادشاهی صدیقه نام هم از ایشان بر ایشان پادشاه شد و در روزگار وی خدای تعالی شعیا پیغمبری فرستاد تا پادشاه و بنی اسرائیل را بشارت داد بعیسی و محمد عم و آن پادشاه را گفت بشارت باد ترا ای پادشاه که مردی بیاید که بر خر نشیند و از پس وی مردی که صاحب اشتر باشد چون مدت پادشاهی او بسر آمد و اورا وفات نزدیک رسید و شعیای پیغمبر با وی بود سنحاریب ملک بابل بیامد با ششصت هزار سوار و بیت المقدس را بگرفت و صدیقه ملک را بیماری رسیده و قدحه از پایش بر آمده بود چون خبر سنحاریب شنید دلتنگ شد شعیا نزدیک او آمد و گفت ای پادشاه در کار سنحاریب چه تدبیر میداری گفت من بیمارم چنین که تو می بینی ولیکن خدای تعالی درین باب بر تو وحی کرده است گفت نه ایشان درین بودند که شعیا را وحی آمد که پادشاه را بگو وصیت کن و خلیفه بدار کسی که اهلیت این دارد پادشاه چون این بشنید روی بقبله آورد و بگریست و دعا و تضرع کرد و بنیتی خالص خدای را بخواند وحی آمد بشعیا که پادشاه را بگو که دعای تو اجابت کردم و اجل تو تاخیر کردم پانزده سال او را و لشکر او را از سنحاریب برهانیدم شعیا بیامد و پادشاه را خبر داد در حال بهتر شد و شکر خدای کرد و شعیا را گفت از خدای درخواه تا ما با این پادشاه ظالم چه چاره سازیم حق تعالی وحی کرد که من شر او از شما کفایت کنم فردا که برخیزید لشکر او همه مرده باشند مگر سنحاریب با پنج کس زنده مانند دیگر روز پادشاه بیرون آمد لشکرگاه سنحاریب بر جای بود و هیچ آدمی زنده نبود نظر فرمود تا سنحاریب را طلب کردند در میان مردگان یافتند او را با پنج کس بگرفتند و یکی از آن پنج بخت النصر بود ایشان را بند بر نهاد و انکه خدای تعالی را سجده کرد و از بامداد تا نماز دیگر در آن سجده بود انگه سر بر آورد و امیر را فرمود که ایشان را با این پادشاه در شهرها بگردانید و منادی کنید که این جزای آنکس است که بر خدای دلیری کند ایشان را هفتاد روز بگردانیدند و هر یکی را هر روز دو تا نان جوین میدادند سنحاریب کس فرستاد که ای پادشاه مرا کشتن ازین آسانتر است بفرما تا ما را بکشند که ما را چنین زندگانی درخور نیست ایشان را باز آورد و قصد آن کرد که بکشد خدای تعالی به پیغمبری وحی کرد که بگو پادشاه را تا سنحاریب را با این پنج تن رها کند تا ببابل روند و خبر دهند ایشان مردمان را از آنچه خدای با ایشان کرد ایشان برفتند و قصه بگفتند دانایان قوم گفتند که ما ترا گفتیم مرو کس با خدای بنی اسرائیل پس بپاید سنحاریب از آن پس هفت سال بزیست انگه بمرد و پسرزاده اش بخت النصر را خلیفه کرد و بخت النصر نیز در ملک بابل هفت سال مقام کرد و صدیقه ملک بنی اسرائیل بود وفات کرد و بنی اسرائیل در هرج و مرج افتادند و برای ملک و پادشاهی خونها بریختند و شعیای پیغمبر ایشان را پند میداد قبول نکردند خدای تعالی بوی وحی کرد که برخیز و این وحی من به بنی اسرائیل رسان او برخاست و گفت ای آسمان بشنو و ای زمین گوش دار که خدای میخواهد تا قصه بنی اسرائیل گوید انکه ایشان را بنعمت پرورده و بکرامت خود مخصوص کرد و بر بندگان تفضیل داد و ایشان چون گوسفند بی شبان بودند رسیده گان را باز آورد و گمشده گان را

جمع کرد و شکسته گان را باز بست و بیماران را دوا کرد و لاغران را فربه کرد چون با ایشان همه نعمت کرد ایشان بطر گرفتند و بر یکدیگر بیرون آمدند و دیگر را بکشتند تا از ایشان استخوانی نماند درست وای بر آن امت که بکار کنند اند که آفت ایشان از کجاست و شتر داند که گیاه زار او کدام است و چهارپای داند که آخر علف او کجاست روی بآنجا نهد این قوم از بهایم باز پس ترند که نمیدانند که خیر ایشان از کجا می آید و ایشان خداوندان عقل و بصیرت اند و من برای ایشان مثلی میزنم بگو ایشان را چه گویند در زمینی که مدت دراز خراب باشد خداوندی قومی و حکیم روی بعمارت آن آرد دیواری محکم گرد آن در آرد و کوشکی در آنجا بنا کند و کاریزی در وی روان گرداند و از انواع درختان میوه در وی نشاند و عمارت آن بنفس خود کند و نگاهبان قومی و امین و نگاهدار بر آن گمارد چون وقت آن آید که درختان بر آیند بجای میوه خرنوب آید خداوندش گوید که این بد زمینی است سزای آنست که دیوارش خراب کنید و کوشکش پست کنید و جویش بینبارید و غرسش بسوزانید خدای میگوید این دیوار سنت امه منست و این کوشک شریعت منست و این جوی کتاب منست و این قوم پیغمبر منست و درخت نشانده ایشانند و بر درختان که خرنوب آمد اعمال بد ایشانست تقرب میکنند بمن و گاو و گوسفند کشتن و چون آن بمن برسد و من گوشت آن نخورم تقرب بمن آن باشد که پرهیزکار باشند و دست کشیده دارند از خون ناحق ریختن که دستهای ایشان از آن آلوده است و جامهای ایشان رنگین مسجدها می نگارند و پاکیزه میکنند و دلهای ایشان پلیدست و تنهای ایشان مدنس مرا چه حاجت بمسجد نگاشتن و آن خانها نیست من نیست و بناها رفیع می کنند و مراد از آن آمد و شد نیست من فرموده ام تا مسجدها را رفیع بذکر من و تسبیح من کنند و میگویند که اگر خدای قادر بودی دلهای ما را الفت دادی ای شعیا در میان جمع ایشان دو چوب را برابر ایشان بدار و بگوی ای چوبها خدای شما را که میفرماید که هر دو یکی شوید شعیا همچنان کرد هر دو یک چوب گشتند خدای تعالی گفت بگو ایشان را که من قادرم که این دو چوب خشک را یکی گردانم قادر نباشم که دلهای ایشان را با یکدیگر الفت دهم میگویند ما روزه میداریم و روزه ما پذیرفته نمیشود و نماز میکنیم مقبول نمیگردد و صدقه و زکوة ما نمی پذیرند و دعا میکنیم مانند ناله مرغان و میگوییم با آواز بهایم نه دعا را اجابتست و نه آواز ما مسموع از ایشان بپرس تا چه منع است از اجابت دعای ایشان نه من اسمع السامعین و ابصر الناظرین و اقرب المجیبینم تا برای آنست که خزانه من کم شده است یا دستهای من از خیر بسته شده است دستهای رحمت و روزی من بگشاده است تا چنانکه میخواهم می بخشم و کلیدهای خزاین نزدیک منست جز از من کس نتواند گشادن آن برای آنست که رحمت من نکشت اهل رحمت من فراخست بر همه چیزها یا بخلی بمن راه یافته است نی من اکرم الاکرمینم و لیکن خیراتم اگر ایشان برای خود نظر کنند و بر خود اندیشه کنند تا برحمت من دلهای ایشان منور شود و لیکن ایشان

دین بد بنا نهادند واز پی هوای نفس میروند و نمیدانند که دشمن تو بر ایشان نفس ایشانست من روزه ایشان
چگونه پذیرم وان بدروغ و ریب مشوب است و روزه کشادن ایشان بطعام حرامست و نماز ایشان چگونه
قبول کنم و دلهای ایشان پر از ملامت دشمنان و صدقات ایشان چگونه زاکی شود و ایشان مال دیگران بعصب و ستم میستانند
نه مال خود و دعای ایشان چگونه قبول کنم وان قولیست بزبان که هیچ دل با آن مصاحب نیست من دعای کسی
اجابت کنم که از صدق دل مراد عا کند و آواز ضعفا و مساکین بر درگاه من مسموع بود و علامت
رضای من رضای درویشان بود و اگر بر درویشان رحمت کنند و حق یتیم و بیوه با ایشان رسانند و ضعفا را
بخود نزدیک گردانند و انصاف مظلوم بدهند و حق با حق ور دهند من نور چشم ایشان باشم و سمع
گوش ایشان باشم و عقل دلهای ایشان باشم و قوت دست و پای ایشان باشم دلها و عقلهای ایشان بر
جای بدارم و چون کلام من شنوند گویند اقا ولی منقولست و اگر ما خواهیم چنین بگویم اگر از من پنهان میدارند
و من بر اسرار و ضمایر ایشان مطلعم و در قضای من رفته است آن روز که آسمان و زمین آفریدم نبوة در فرزندان
کردم و مملکت در شبانان و عزت در ذلیلان و قوت در ضعیفان و توانگری در درویشان و بسیاری در اندکان
و من از نخجه پیغمبری خواهم فرستاد امی از میان جماعتی جاهلان کشیده در میان ایشان مردی که درشت خو نباشد و بدخو
نباشد و بلند آواز نباشد در بازارها بخصومت و بر زبان او فحش نرود جامع باشد خصال خیر را الحوی کریمانه
باشد سکینه لباس او باشد و بر شعار او باشد و تقوی ضمیر او باشد و حکمت معقول او باشد و عدل سیرت
او باشد و اسلام ملت او باشد و احمد نام او باشد با او راه تمام کشد کار او با او بیاموزم جاهلان را رفع کنم
بی نامان را و با او عزیز کنم ذلیلان را و با او جمع کنم پراکنده کار را و امت او را بهترین امتان کنم امر معروف و نهی
منکر کنند از سر ایمان و توحید و اخلاص نماز برای من کنند گاهی در قیام باشند و گاهی در قعود و گاهی در رکوع
و گاهی در سجود در راه من جهاد کنند صف زده برای رضای من هجرت کنند و شمشیر در نیام کنند در حالی
با تسبیح و تهلیل و تحمید و تکبیر من باشند طهارت نماز نیکو کنند و برای پاکیزگی جامه از ساق بردارند
دلهای ایشان بود در شب عابدان باشند و بروز شیران و این فضل منست با هر کس دهم که خواهم چون شعیا این خطبه
بکرد بنی اسرائیل آهنگ او کردند تا بکشند از ایشان بگریخت خدای تعالی درخت برای وی بشکافت و در انجا
رفت و درخت فراهم آمد شیطان بیامد و گوشه جامه وی از درخت بیرون کشید تا ایشان بدانستند در
دیگر ندانستند جز آنکه اره بیاوردند و او را در درخت ببریدند خدای تعالی از پس او خضر را به پیغمبری فرستاد و نام
ارمیا بود و برای آن وی را خضر خواندند که هر جا که وی نشستی زمین گیاه سبز گشتی او در میان ایشان خاست دعوت
و تبلیغ رسالت و تجدید احکام توریة و در عهد او بخت النصر بیرون آمد و چندانی از ایشان بکشت که آسیا
بخون ایشان بگردانید و این نوبت دوم بود که بنی اسرائیل در زمین فساد کردند خضر از میان ایشان بگریخت
بخت

و در بیابانی شد که خبر و خوش نبود و بخت النصر چون ولایت شام بگرفت و بنی اسرائیل را بکشت بفرمود تا بیت
مقدس را خراب کردند و لشکر را گفت تا هر یک سپر خاک آوردند و در بیت المقدس انداختند تا اثر آن
ناپدید شد و کوهی خاک گشت از سعید جبیر روایتست که مردی در بنی اسرائیل این قصه میخواند در توریة که خدای تعالی
حکایت آن در قرآن باز گفت فی قوله فاذا جاء وعد اولیهما و مکر لیست و دفتر فراهم کرد و گفت بار خدایا
این مرد را بمن نمای او در خواب مردی را دید که او را گفت که آنرا که تو میخواهی که به بینی مردی درویش و ضعیفست
در بابل او را بخت النصر گویند این مرد اسرائیلی مردی توانگر بود با مال بسیار و خدم بیابل رفت و در سرای فرود
آمد و درویشان آن شهر را میخواند و با ایشان نیکوئی میکرد روزی برسید که درین شهر هیچ درویش مانده
که اینجا نیامد و از من چیزی نستد گفتند درویشی است که او را بخت النصر گویند از سبب رنجوری پیش تو نتوانست
آمدن او برخاست با غلامان خود و پیش او رفت او را بدید و بپرسید که نام تو چیست گفت بخت النصر
غلامان را فرمود تا او را برگرفتند و بخانه بردند و تعهد حال وی کردند تا نیک شد او را جامه کرد و برگ
داد و چون بخواست رفتن گفت ترا هیچ حاجتی هست بخت النصر بگریست گفت چرا میگریی گفت از
مفارقت تو و آنکه با من اینهمه نعمت کردی و من نمی توانم که مکافات تو بکنم گفت توانی بامن عهد کنی که چون
پادشاه شوی سخن من بشنوی و مراعات کنی او گفت ای مرد بر من استهزا میکنی از آنکه من درویشم گفت
نه که بحقیقت میگویم او گفت نه که استهزاست و با او عهد نکرد آن مرد بگریست و گفت همانا که خدای را درین
کاریست که من اینهمه رنج بردم و بمقصود نرسیدم چون روزگاری برآمد پادشاه فارس صبحون نام طلیعه اختیار
کرد و صد هزار مرد بوی داد و گفت برو و تفحص کن تا ما را از بر شام هیچ فرصتی باشد یا نه و با ساز تمام بیامد و
در مطبخ او آمد شد کردی بطمع طعامی چون بشام رسید و لایتی دید آبادان و لشکری بسیار از سوار و پیاده و دانست
که هیچ نتواند کرد بخت النصر بیامد و در شام رفت بمجالس و مجامع ایشان میگردید و میگفت شمار اچه میکند که
بزمین بابل روید و انجا مالهای بسیار و خزانهای بیشمارست حصنی و قلعه ندارند و لشکری نیست که عشر یا
اهل کار زار نیستم بخت نصر بیامد و صاحب طلیعه بازگشت و صبحون را گفت این شهریست که در و لشکر بسیار است
و من هیچ مطمع ندیدم انجا و از سر آن کار در گذشت و بخت نصر در لشکرگاه او میگردید و میگفت اگر ملک
من خبر استی از اخبار شام که با کس نگویم مگر با ملک این سخن بملک رسید او را بخواند و از آن بپرسید گفت
ای ملک در شهر شام رفتم و احوال ایشان تفحص کردم و آنرا که فرستاده بودی بیرون شهر فرود آمد و از
احوال ایشان هیچ خبر ندارد مدتی برین برآمد گفت میخواهم که لشکری بشام فرستم باشد که ناگاه بر ایشان
زنند و شام را بگشاید آنکه گفت که کی باشد که این کار را شاید هر کسی میگفت فلان و فلان ملک گفت آن مرد
بباید که ما را آن خبر داد همانا که در وی کفایتی هست که ما را بار اول از آن خبر داد و بر انخواند و گفت لشکری برگیر
و بشام رو و از میان لشکر چهار هزار مرد اختیار کرد و بشام رفت و شام بستد و غارت کرد و بر
ایشان

وسراهای بگشت ونهانیهای ایشان بیرون آورد چنانکه گفت وجاسوا خلال الدیار بکشتند در میان سراهای ایشان
واین وعده بود که کرده بود و در آن وقت که بخت نصر بشام بود ملک فارس بمرد لشکر خواست تا خلیفه
کنند گفتند توقف باید کردن تا آن قوم که بشام اند باز آیند که ایشان وجوه لشکر اند وخیار قوم اند چون بخت نصر
از شام باز آمد با ظفر وغنیمت گفتند پادشاهی را وی می شاید اورا پادشاه کردند سدی گفت تا سبب پادشاهیش که
در بنی اسرائیل یکی را خوابی راست بودی در خواب دید که هلاک بنی اسرائیل وخرابی بیت المقدس بر دست مردی خواهد
بود از اهل بابل که ورا بخت نصر گویند او برخاست وببابل آمد و آن غلام یتیم را طلب کرد اورا بخانه مادرش راه
نمودند برفت و اندرخانه آمد و گفت پسرت بخت نصر کجاست گفت بهیمه رفته است ساعتی بود وی آمد و پشته
هیزم آورد بنی اسرائیلی سه درم بوی داد و گفت برای من طعامی وشرابی بیار او برفت و بدرمی نان بخرید و بدرمی
گوشت و بدرمی خمر آن طعام بخوردند و شراب خوردند و روز دوم و سیم همچنین کرد چون از طعام فارغ
شدند بنی اسرائیلی گفت که امروز سه روز است که ترا در سرای تو مهمانی میکنم مرا حقی واجب شد بر تو گفت بلی
گفت از تو میخواهم که برای من امانی نویسی که چون تو پادشاه باشی من ایمن باشم گفت این چه حدیث است که
سخره کنی گفت نمیکنم حقیقت میگویم و بسیار الحاح کرد مادرش گفت چه زیان دارد ترا اگر پادشاه باشی او
امانی بنوشت که اگر او پادشاه باشد از وی ایمن باشد آنگه مرد ورا جامه کرد و عطا داد و برفت و در آن وقت
پادشاه بنی اسرائیل یحیی زکریا را عزیز داشتی و بی مشورت و فتوی وی کار نکردی او را زنی بود و آن زن
دختری داشت از شوهر دیگر و این زن پیر شده بود و پادشاه میخواست تا زن جوان کند آن زن گفت دختر من جوانی
با جمالست و یرا بزنی کن گفت بکنم تا از یحیی بن زکریا بپرسم از وی بپرسید گفت بر تو حلال نیست پادشاه آن زن را
بگفت زن از یحیی خشم گرفت بگذاشت تا پادشاه بشراب بنشست او دختر را بیاراست و گفت پادشاه را
ساقی باش چون مست شود خویشتن را بر وی عرضه کن و چون خواهد که تعرض تو کند منع کن و بگو که حاجت تو روا
نکنم تا حاجت من روا نکنی چون گوید که حاجت تو چیست بگو که سر یحیی زکریا خواهم که در طشتی پیش من
آورند او برفت و ساقی بکرد چون پادشاه مست شد و تعرض او کرد گفت این نکنم تا حاجت من روا نکنی گفت
حاجت تو چیست گفت سر یحیی زکریا بایست درین طشت پادشاه گفت ویحک چیزی دیگر خواه گفت مرا حاجت
جز این نیست چندان بگفت که پادشاه کس فرستاد که یحیی را بکشتند و سر او در طشتی پیش او بردند و آن سر بزبان
فصیح میگفت لا تحل لک لا تحل لک این زن ترا حلال نیست حلال نیست و خون او در آن طشت میجوشید هر چند بود
تا پاره خاک بر آن بکشند خون از بالای خاک بر آمد و میجوشید همچنین خاک بر وی میکشند تا آن خاک ببالای باره
شهر شد و آن خون بر بالا می آمد و میجوشید این خبر چون بامیر بابل رسید لشکری بساخت تا بجنگ آن
پادشاه فرستد بخت نصر آمد و گفت مرا برین لشکر امیر کن که من احوال آن شهر و مردمان شناخته ام او را امیر
کرد سپاه بدر شهر فرود آمد و شهر را حصار میداد هیچ گونه ممکن نشد گشادن او روزگارش دراز شد و لشکر

بی برگ

بی برگ شدند خواست که باز گردد پیرزنی در لشکرگاه آمد و او را پیش بخت نصر بردند گفت شنیدم که باز خواهی
گشتن گفت آری که مقام دراز شد و لشکر بی برگ شدند گفت من ترا تدبیری بیاموزم که این شهر گشاده
شود بشرط آنکه آنرا کشی که من گویم گفت همچنان کنم گفت فردا لشکر را بچهار قسمت کن و بچهار گوشه
شهر بدار و بگو تا همه دست بر دارند و سر سوی آسمان کنند و گویند بار خدایا بحق خون یحیی زکریا که این شهر
گشاده کن ایشان همچنین کردند از چهار سوی باره شهر بیفتاد و لشکر در شهر شد آن زن بیامد و بخت نصر را
بسر خون یحیی زکریا برد و گفت مردم را بکش و خون بر سر آن میریز تا آنگه که این خون ساکن شود او هفتاد
هزار مرد را بر سر آن خون بکشت خون هیچ ساکن نشد تا آنگه که آن زن را که زن پادشاه بود با دختر او بکشت
و خون او بر آن خون بریختند ساکن شد آنگه آن زن عجوزه گفت که دست از خون ریختن بدار که خدای تعالی راضی
نشود چون پیغمبری را کشته باشند تا کشندگان او را و هر که در خون او سعی کرده بود و رضا داده بکشند اکنون
ایشان جمله کشته شدند و علامتش آنست که این خون ساکن شد و آن مرد که امان نامه داشت بیامد و عرضه
کرد او را و اهل بیت او را امان داد و بیت المقدس را خراب کرد و وجوه و معروفان بنی اسرائیل را با خود باسیری
ببرد و دانیال در میان ایشان بود و قومی از فرزندان پیغمبران و چون بزمین بابل رسید پادشاه بابل مرده بود
پادشاهی بوی دادند وی چون دانیال را بدید و عقل و رای و حلم و دیانت او بدانست او را مقرب خود
گردانید وهب منبه گفت بخت نصر در آخر عمرش در خواب دید صنمی را سرش از زر و سینه اش از سیم و شکمش
از مس و رانهاش از آهن و ساقهاش از گل خشک آنگه سنگی دید که از آسمان بیفتاد و بر آمد و او را خرد
کرد آنگه آن سنگ بزرگ میشد تا چندان شد که از مشرق تا بمغرب برسید و درختی دید بیخ آن بر زمین
و سرش در آسمان و مردی بر سر آن درخت تبری در دست گرفته و منادی ندا میکرد که شاخهای این
درخت بزن تا مرغان از وی بپراکنند و سباع و وحوش از زیرش بیرون شوند این خواب از دانیال بپرسید
دانیال گفت آن صنم که دیدی تویی و فرزندان تو و پادشاهی که از پس تو باشد اما سرش که از زر بود تویی
که بهترین ایشانی و سینه اش که از سیم بود پسر تو باشد که از تو تا او چون زر باشد تا سیم و آنکه شکمش از
مس بود پادشاهی باشد پس از وی بتر از وی و آنکه رانهاش از آهن بود آنست که آنکه پس از وی باشد بتر از وی بود
و آنکه پایهاش از گل بود آخرین پادشاه باشد ضعیف و آن سنگ که از آسمان بیامد و او را پست کرد آنگه
بزرگ شد تا همه زمین بگرفت پیغمبری باشد که خدای تعالی او را بفرستد در آخر زمان نام او محمد که ملک او
و ملت او از مشرق تا بمغرب برسد و آن درخت که دیدی مرغان بر شاخهای او و سباع در زیر او و آنکه مرد
که آن درخت را بزد تبر او آنست که خدای ترا مسخ کند با مرغی که نام او کرکس باشد و او پادشاه مرغان
آنگه مسخ کند با شیری که او پادشاه سباع است آنگه مسخ کند با گاوی که او قوی ترین دوابست و هفت
سال همچنین باشی و تو آگه باشی و دانی از آنچه بر تو میرود تا بدانی که ملک آسمان و زمین خدای راست و آنگه دیگی

که اصل درخت برجای ماند ملک تو باشد که برجای ماند ازین حدیث بسی بر نیامد که کبرکان حسد بردند بر دانیال و
بخت نصر آمدند و گفتند ای ملک تو دانیال را مقرب خود گردانیدی و او خدای را می پرستد و ذبیحه شما نمیخورد و او و اصحاب
او دین شما ندارند کس فرستاد و دانیال را حاضر کرد و گفت هم چنین است که ایشان میگویند گفت آری بخت نصر
بخشم آمد و بفرمود تا گوی فراخ کنند و دانیال را با پنج کس در آنجا کردند و شیران گرسنه را در آنجا کردند و ایشان
بسر رفتند چون باز آمدند ایشان را دیدند نشسته و شیران در میش ایشان خفته و دیگری با ایشان بود گفتند ایشان
پنج کس بودند این ششم از کجا آمد گفتند ما ندانیم و آن فرشته بود که ایشان را نگاه میداشت از آنجا آمد و طپانچه
بر روی بخت نصر زد خدای تعالی او را مسخ کرد او برمید و در بیابان با وحوش و طیور و سباع مختلط شد و هفت
سال ممسوخ میبود گاهی بصورت کرکس و مدتی بصورت شیر و مدتی بصورت گاو و چنانکه دانیال گفته بود و
منبه گفت پس از آن خدای ملک او با وی داد و در ایمان او اهل کتاب خلاف کردند بعضی گفتند ایمان آورد و بعضی
گفتند او پیغمبر از کشته بود و مسجدها سوخته توبه او قبول نکردند قتاده گفت در معنی این آیات که بنی اسرائیل
چون نوبت اول فساد کردند و آن فساد کشتن زکریا بود بقول عبدالله مسعود و شعیا بود بقول محمد بن اسحق جالوت
برایشان مسلط شد فجاسوا خلال الدیار پس خدای تعالی دولت با بنی اسرائیل داد در ایام داود و داود جالوت
را بکشت چنانکه گفت ثم رددنا لکم الکرة پس بازگردانیدیم با شما دولت را و شما را ظفر دادیم بر دشمنان
شما وامددناکم باموال و بنین و مدد دادیم شما را بمالهای بسیار و فرزندان نرینه وجعلناکم و کردیم شما را
بمردم و لشکر بیشتر از ایشان پس اگر بعد ازین نیکویی کنید برای خود کنید و نفع آن و خیر آن راجع با شما باشد
و اگر بدی کنید عقاب آن و وبال آن هم بر شما بود فاذا جاء وعد الآخرة چون وعده بار دیگر آمد و وقت
فساد کردن ایشان و آن آن بود که باز معصیت شدند و تغیر و تبدیل کردند و یحیی زکریا را بکشتند و قصد
کشتن عیسی مریم کردند بخت نصر را برایشان مسلط کردیم و او را و لشکر او را برایشان برانگیختیم لیسوءوا وجوهکم
تا غمگین گردانند رویهای شما را یعنی نفسهای شما را و اثر کآبه و محنت بر شما ظاهر گردانند و در مسجد بیت
المقدس شوند چنانکه نوبت اول در شدند و تا هلاک کنند آنچه بر آن غالب شده باشند از سرایها و مالهای
شما عسی ربکم ان یرحمکم آنگه رسول را گفت که بنی اسرائیل را بگوی که شاید که خدای بر شما رحمت کند اگر توبه کنید
و بطاعت خدا آیید و اگر باز گناه شوید ما نیز باز عقوبت شما شویم قتاده گفت باز گناه خود شدند خدای تعالی
ایشان را بر دست رسول عقوبت کرد بقتل و اسیر و جزیه و ذلت و مسکنت وجعلنا جهنم و کردیم دوزخ
را زندان کافران حصیرا و بساط و فراش ایشان و عرب بساط را حصیر خوانند ان هذا القرآن یهدی
للتی هی اقوم ویبشر المؤمنین الذین یعملون الصالحات ان لهم اجرا کبیرا و ان الذین لا
یؤمنون بالآخرة اعتدنا لهم عذابا الیما ویدع الانسان بالشر دعاءه بالخیر وکان
الانسان عجولا بحقیقت که این قرآن راه می نماید خلقان را الطریقتی و ملتی که آن راست ترین ملتها و نیکوترین

ملتهاست ویبشر المؤمنین و مژده میدهد مومنان را که عمل صالح و کردارهای نیکو می کنند بآنکه ایشان را مزد
بزرگست یعنی بهشت و خبر میدهد آنان را که بقیامت و سرای بازپسین ایمان ندارند ما برای ایشان الیم
و نهاده عذاب دردناک آنکه گفت که آدمی در حال ضجارت و دلتنگی بر خویشتن و دیگران از فرزندان و اقربا
خود خدا را میخواند بدی چون خواندن خدای خود را بالخیر و نیکی یعنی بر خود نفرین میکند بچیزی که اگر اجابت کند
بر وی سخت آید و او همیشه در کارها مستعجل بوده است و شتابنده بهرچه در دل وی می افتد در طلب آن
تعجیل میکند و عاقبت آن نمی اندیشد ابن عباس گفت ضجرست وی صبر نمیتواند کردن و گفته اند عجول
در دعای بد و وقت دم بر آن پشیمان میشود جمعی مفسران گفته مراد بانسان آدم است سلمان فارسی گفت
خدای تعالی از آدم سرش بیافرید که حواس در وی نیست تا او می نگرید و دیگر اندامهای خود را میدید و او
میگرفت چون نماز دیگر بود گفت اللهم عجل خلقی قبل غروب الشمس بارخدایا تعجیل فرمای در آفریدن من
پیش از آنکه آفتاب فرو شود عبدالله عباس گفت چون روح بناف او رسید خواست که بنشیند
نتوانست فذلک قوله وکان الانسان عجولا وجعلنا اللیل والنهار آیتین فمحونا آیة اللیل
وجعلنا آیة النهار مبصرة لتبتغوا فضلا من ربکم ولتعلموا عدد السنین والحساب
وکل شیء فصلناه تفصیلا ما شب و روز را دو آیه و دو علامت کردیم که دلالت کنند بر آفریدگار خود
و بر وحدانیت و یگانگی او و بر کمال قادری و عالمی او فمحونا آیة اللیل یعنی ما آیت شب را محو کردیم یعنی تاریک
آفریدیم و آیه روز را که نقش روز است روشن و نورانی کردیم و گفته اند که نشان شب ماهست یعنی ما
ماه را محو کردیم و شعاع وی از وی باز گرفتیم و آیه روز را که آفتابست با شعاع و ضوا آفریدیم که در روشنی
او چیزها را ببینند و کارها بسازند ابو الطفیل گفت که ابن الکوا از امیر المومنین علی ع پرسید از آیت شب
که محو آن چگونه است گفت این سوادیست که در میان ماهست و آن اثر محو است عبدالله عباس گفت
نور آفتاب خدای تعالی هفتاد جزو کرد و نور ماه هم چنین آنگه نور ماه شصت و نه جزو محو کرد و با آفتاب داد
اکنون آفتاب را صد و سی و نه جزو نورست و ماه را یک جزو آنگه بیان کرد و گفت غرض این بود از روشنی
آفتاب تا طلب فضل و نعمت و روزی خدای کنید در روشنی روز و تا عدد سالها بدانند و ماهها بشناسند
و جنس حساب و آجال دیون و اوقات بدانند و اگر نه چنین بودی جمله کارها معطل ماندی و ما هر چیزی را تفصیل
دادیم و روشن کردیم روشن کردنی نیکو و از جمله آن یکی آنست که با ماه و آفتاب کردیم که اگر چنین
بودی شب از روز ممتاز گشتی مزدور ندانستی که کی کار کند و روزه دار ندانستی که کی شب شد تا روزه
گشاید و زن عده دار ندانستی که عده وی کی بسر آید و وام ندانستی که اجل او کی باشد و ندانستی
که کی بیاساید و کی طلب روزی کند خدای تعالی بحسن نظر خویش برای بندگان جبرئیل را فرمود تا سه بار پر خود
بر روی ماه مالید تا روشنائی او بآن مقدار آمد که می بینند تا شب از روز جدا شد وکل انسان الزمناه

طائره فی عنقه ونخرج له یوم القیمة کتابا یلقیه منشورا اقرأ کتابک کفى بنفسک الیوم
علیک حسیبا من اهتدى فانما یهتدی لنفسه ومن ضل فانما یضل علیها ولا تزر
وازرة وزر اخرى وما کنا معذبین حتى نبعث رسولا هر آدمی که هست عمل و کردار او را لازم
گردانیدیم در گردن او چنانکه گردن بند لازم گردن او باشد و از وی جدا نشود تا آنکه حساب او بکنند مجاهد
گفت طائره یعنی عمل او و روزی او لازم او گردانیدیم و گفت سجل از ما در وجود نیامده و الا در گردن او
ورقی باشد بر آنجا نوشته که شقی است یا سعید اهل معانی گفتند مراد بطائر آن حکم است که بر وی کنند از سعادت
و شقاوت بحسب استحقاق او و از آن بطائر عبارت کرد بر عادت عرب من سوانح الطیر و بوارحها و نخرج له و بیرون
آوریم برای او روز قیامت کتابی و نامه که آن را باز کرده و گشاده بیند ابو السماک العدوی این آیه بخواند و گفت
نشرتان و طیته نامه ترا سه حالست در دو حال گشاده و باز کرده باشند و در یک حال در نوردیده تا زنده ای
تو گشاده است هرچه خواهی املا میکن چون بمیری نامه ات در پیچند باز و باز چون بقیامت ترا زنده کنند
نامه ات باز گشایند و گویند اقرأ کتابک برخوان نامه خویش را که بس است و بسنده نفس تو بر تو امروز
محاسب و حساب کننده یعنی خود حساب خود بکن هر که حساب تو با تو افکند بر تو عدل کرده باشد من اهتدى
هر که راه راست یافت برای خود یافت نفع آن و ثواب آن وی را باشد و هر که گمراه شود بترک نظر و طلب علم
او بر خود گمراه شود یعنی عقاب آن و وبال بر وی باشد ولا تزر وازرة و هیچ بر گیرنده گناه دیگری بر نگیرد
یعنی گناه کاری دیگر را عقوبت نکنند و هیچکس را عذاب نکنیم تا آنکه رسول فرستیم و حجت بر وی لازم
گردانیم واذا اردنا ان نهلک قریة امرنا مترفیها ففسقوا فیها فحق علیها القول فدمرناها
تدمیرا وکم اهلکنا من القرون من بعد نوح وکفى بربک بذنوب عباده خبیرا بصیرا و چون
خواهیم که هلاک کنیم دهی را و شهری را بعد از آن که حجت بر ایشان لازم شده باشد متنعمان آن شهر را بطاعت
و ایمان فرمائیم تاکید حجت را بر ایشان پس ایشان در آن شهر فسق کنند و از فرمان ما بیرون آیند ما ایشان را
هلاک کنیم هلاک گردنی سخت و شاید که امرنا صفة قریه باشد و معنی آن بود که چون خواهیم ما که هلاک کنیم دهی
را که فرموده باشیم متنعمان آن ده را بطاعت و عبادت پس ایشان نافرمانی کرده باشند و معصیت
کرده و عذاب بر ایشان لازم شده هلاک گردانیم و عذاب فرستیم و وجهی دیگر آنست که اراده
خدای عذاب و هلاک را تعلق جز باستحقاق نگیرد و خدای نخواهد که هلاک کند مگر کسی که مستحق هلاکت باشد
پس معنی آیت چنین بود که ما چون خواهیم که هلاک کنیم قومی را که مستحق عقاب باشند امر خود بر ایشان مکرر
گردانیم و بطاعت خود شان فرمائیم چون طاعت نیارند هلاکشان گردانیم زهری گفت روزی رسول
در نزدیک زینب شد و گفت لا اله الا الله ویل للعرب من شر قد اقترب وای بر عرب از بدی که نزدیک
رسید آنکه گفت از سد یاجوج و ماجوج امروز این مقدار گشاده شد و انگشت سبابه حلقه کرد بر انگشت

ابهام

ابهام زینب گفت ما هلاک شویم یا رسول الله و در میان ما صالحان باشند گفت بلی چون فساد بسیار شود
وکم اهلکنا و چند آنکه هلاک کردیم ما از قرنها و جماعت کفار که پیغمبران ما را تکذیب کردند از پس نوح پیغمبر
و بس است خدای تو بگناه بندگان خویش از دانائی و بینائی او ست داننده افعال و بیننده احوال ایشان در قرن
خلاف کرده اند صد و بیست سال گفته و صد سال گفته از عبد الله بن بشر المازنی روایت کردند که او
گفت رسول ع دست بر سر من نهاد و گفت این غلام قرنی بماند گفتند یا رسول الله قرن چند باشد گفت
صد سال راوی خبر گوید که ما سال او می شمردیم تا بصد رسید آنگه بمرد و هشتاد گفته اند و چهل نیز گفته اند
من کان یرید العاجلة عجلنا له فیها ما نشاء لمن نرید ثم جعلنا له جهنم یصلیها
مذموما مدحورا ومن اراد الاخرة وسعى لها سعیها وهو مؤمن فاولئک کان
سعیهم مشکورا کلا نمد هؤلاء وهؤلاء من عطاء ربک وما کان عطاء ربک محظورا
هر کس که دنیا خواهد و طلب دنیا کند ما تعجیل و برا در دنیا دهیم آنچه خواهیم برای آنکه خواهیم و بانچه خواهد
در دنیا بروی تعجیل نکنیم چه دنیا را نزدیک ما محلی نیست که اگر محلی بودی هیچ کافر را از دنیا شربتی آب
ندادمی پس اگر کافر از مراد و آرزو دهیم کرامت ایشان را نباشد و اگر مومنی را در دنیا مراد ندهیم
نه از خواری و هوان وی بود و گفته اند که معنی آنست که هر که بعمل آخرت دنیا خواهد و برا دنیا دهیم نیز آنگه
قیامت و در دوزخش جای دهیم تا در آنجا سوخته میشود نکوهیده و از رحمت خدای دور گردانیده و هر که
آخرت خواهد و کار برای آخرت کند و او مؤمن باشد عمل او مقبول باشد و سعی او مشکور بود و شکر خدای سعی
بنده را دادن ثواب باشد بر طاعتش آنگه گفت کلا نمد ما هر یکی را در دنیا از مطیع و عاصی و مومن و کافر امیم
و در زیاده گردانیم از عطای خدای یعنی از مریدان دنیا و مریدان آخرت هر چه از ما خواهند ما ایشان را دهیم
بحسب مصلحت و عطای خدای محظور نباشد و از کسی ممنوع نباشد بمؤمن و کافر و بر و فاجر رسد انظر
کیف فضلنا بعضهم على بعض وللآخرة اکبر درجات واکبر تفضیلا لا تجعل مع
الله الها آخر فتقعد مذموما مخذولا وقضى ربک الا تعبدوا الا ایاه وبالوالدین احسانا
اما یبلغن عندک الکبر احدهما او کلاهما فلا تقل لهما اف ولا تنهرهما وقل لهما
قولا کریما واخفض لهما جناح الذل من الرحمة وقل رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا
بنگر بچشم اعتبار تا چگونه خلقان را متفاوت گردانیدیم و بعضی را بر بعضی چگونه تفضیل دادیم در روزی و
عطاء و دنیا و مال اینجهانی و هر آینه آخرت بزرگتر و بزرگوارتر است بدرجه و فضیلت از درجات دنیاوی
آنگه نهی کرد و گفت انباز با خدای مگیر و با او در خدائی کس را شریک مگردان که اگر چنین کنی بنشینی یعنی مادام
که زنده باشی مذموم و نکوهیده باشی بر زبان عاقلان و مخذول و فرو گذاشته از نصرت و یاری یاوران و فرد
بقعود صیرورة است یعنی مذموم و مخذول گردی وقضى ربک و حکم کرد خدای تو و فرمود که مپرستید

اورا ذکر باین سلام گفت مردی نزدیک حسن بصری آمد و گفت ای حسن زن را سه طلاق دادم گفت در خدای عاصی
شدی و زن از تو جدا شد مرد گفت خدای بر من قضا کرد حسن گفت ما قضی الله علیک یعنی خدای این بر تو قضا
نکرد قضای خدای بر بندگانش آنست که گفت وقضی ربک الا تعبدوا الا ایاه ربیع گفت اوجب ربک
خدای بر تو واجب کرد که وی را پرستید و با پدر و مادر احسان کنید که اگر از مادر و پدر یا هر دوان نزدیک تو پیر شوند
و با تو باشند و در خانه تو باشند تو در روی ایشان پیچاره مکن و در تنگی منمای گشاده روی و خوش دل باش چیزی
مکن که از آن برنجند سخنی مگوی که از آن کوفته شوند ایشان را مگوی اف و اف کلمه است که در وقت دلتنگی گویند صاحب
گفت کمترین عقوق آنست و اگر از اف چیزی آسانتر بودی از آن منع کردی ظاهر آیة نهی است از اف گفتن و
آنچه بیشتر از وست از چیزی که پدر و مادر آنرا کاره باشند نهی از آن بفحوی خطاب معلوم است و تخصیص کبر
و پیری برای آن کرد که ایشان درین وقت محتاج باشند و برای این مثل آورده اند فلان ابر من النسر فلان از
کرکس نکوکارترست برای آنکه چون کرکس پیر شود و پر نتواند خاست بچگان وی وی را زقه کنند و علف دهند چنانکه
وی بچگان خود را علف دادی آنکه گفت ولا تنهرهما و بانگ بر مادر و پدر مزن و آواز بلند مکن و برای ایشان سخن نیکو
گوی چنانکه حسن ادب اقتضای آن کند و گفته اند گفتار نیکو آنست که گویند یا ابتاه و یا امتاه و فروتن برای ایشان
بال ذلت را از روی رحمت یعنی تواضع کن با ایشان غایت تواضع و با پسنده مکن و دعای ایشان کن و از خدای
برای ایشان رحمت خواه و بگوی ای خداوند و پروردگار من بر ایشان رحمت کن رحمتی که ماده آن منقطع نگردد چنانکه
ایشان بر من رحمت کردند و مرا بناز و نعمت پروردند در حالی که کودک و خورد بودم عایشه از رسول عم روایت
کرد که خدای تع عاق را گوید هرچه خواهی میکن که من ترا نیامرزم و بار و نیکوکار را گوید که هرچه خواهی میکن که
من ترا بیامرزم ابن عباس از رسول عم روایت کرد که هر که روز شود و مادر و پدر از وی خشنود بود دو در از بهشت
بر وی بگشایند و اگر یکی بود یکی بگشایند یکی گفت یا رسول الله و اگرچه مادر و پدر بر وی ظلم کنند گفت و اگرچه
ظلم کنند بدو بار باز گفت و در خبری دیگرست که مردی نزدیک رسول آمد و گفت مادر و پدر داری گفت دارم
گفت برو و با ایشان نیکویی کن که با نیکویی کردن با ایشان عمل بدیگر حاجت نبود ربکم اعلم بما فی نفوسکم ان
تکونوا صالحین فانه کان للاوابین غفورا وآت ذا القربی حقه والمسکین وابن السبیل
ولا تبذر تبذیرا ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین وکان الشیطان لربه کفورا واما تعرضن
عنهم ابتغاء رحمة من ربک ترجوها فقل لهم قولا میسورا ولا تجعل یدک مغلولة الی
عنقک ولا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا ان ربک یبسط الرزق لمن یشاء ویقدر
انه کان بعباده خبیرا بصیرا خدای عالمترست و داناتر بآنچه در دلهای شماست از نیکویی کردن با مادر و پدر
و عاق شدن و عاصی شدن در ایشان اگر شما صالح باشید و نیکوکار و با خدای گردنده در هر کاری که باشد و از نیی
و مقوی که در حق مادر و پدر افتد خدای تع شما را بیامرزد که او آمرزنده کسانیست که با درگاه او گردند و توبه

یا رسول الله مرا خبری بیاموز که عمل آن مرا رحمت خدای نزدیک گرداند گفت

ذا القربی

ذا القربی حقه چون خدای تع وصیت کرد بمادر و پدر وصیت کرد بخویشان دیگر و گفت بده با کسی که خداوند قرابة
و خویشیست با تو حق او یعنی با خویشاوندان صلة الرحم کن و احسان و نیکویی کن بعضی مفسران گفته اند که مراد قرابة
رسولست در خبرست که چون این آیة آمد رسول صلوات الله علیه فاطمه را بخواند و فدک بوی داد و مدت حیوة رسول
در دست وی بود و در تصرف وی و دخل آن در مصالح او و فرزندان او میکرد و چون رسول متوفی شد از وی باز
گرفتند و چون طلب میراث پدر کرد گفتند که ترا از پدر میراث نباشد که او گفت ما ترکنا صدقه آنچه ما بگذاریم
صدقه باشد والمسکین وابن السبیل درویش را و راه گذری را حق ایشان ده ولا تبذر و اسراف مکن و اسراف نفقه
کردن باشد در معصیت یعنی مال در معصیه نفقه مکن مجاهد گفت اگر کسی مال در حق خرج کند تبذیر و اسراف نباشد
و اگر مدی در باطل خرج کند اسراف باشد و اسراف کنندگان برادران بود و قرینان شیطان باشند و شیطان
همیشه بخدای کافر و کافر نعمت بوده است واما تعرضن عنهم و اگر روی بگردانی از ایشان که ترا فرمودم بنکویی
کردن با ایشان برای طلب کردن رحمتی یعنی روزی از خدای خود که تو امید آن داری که بتو رسد بگوی ایشان را
گفتاری خوش و سخنی آسان یعنی بگوی وسع الله علیک و اغناک خدای بدهد و برساند ان شاء الله و برای این
رسول صلوات الله علیه گفته است الکلمة الطیبة صدقة سخن خوش صدقه باشد آنکه رسول علیه الصلوة
والسلام نهی کرد از آنچه هیچ ندهد و از آنکه هرچه دارد یکبار بدهد و گفت ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک
دست خود بر گردن خود بسته مکن یعنی دست خود را یکبار از دادن در بند مدار و یکبار نیز هرچه داری
مبخش که آنگه بنشینی ملامت کرده رنجیده و منقطع از آنچه ترا بوده باشد و گفته اند محسورا یعنی برهنه
جابر بن عبدالله گفت سبب نزول آیة آن بود که روزی رسول خدا نشسته بود کودکی آمد و گفت یا رسول الله
مادر من ترا دعا میکند و میگوید مرا پیراهنی ده تا در آن نماز میکنم رسول عم گفت وقتی دیگر بیای که این وقت
را چیزی نیست که او را شاید کودک برفت و باز آمد و گفت که این پیراهن که تو پوشیده داری بده رسول
صلوات الله علیه شرم داشت برخاست و در خانه رفت و پیراهن بیرون کرد و بوی داد و برهنه بنشست
وقت نماز در آمد و بلال بانگ نماز بکرد رسول بیرون نمی آمد صحابه دل مشغول شدند یکی برخاست و در
حجره شد رسول پیراهن نداشت خدای تع این آیة فرستاد ان ربک یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر یعنی
که خدای روزی بگستراند و فراخ گرداند بر آنکس که خواهد و تنگ گرداند بر آنکس که خواهد مالک قبض
و بسط اوست و او باحوال بندگان خود آگاه و بیناست داند که مصلحت هر یکی از قبض و بسط در چیست
چنانکه میداند میسازد ولا تقتلوا اولادکم خشیة املاق نحن نرزقهم وایاکم ان قتلهم
کان خطأ کبیرا ولا تقربوا الزنی انه کان فاحشة وساء سبیلا ولا تقتلوا النفس التی
حرم الله الا بالحق ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل
انه کان منصورا و چون معلوم شد و میدانند که قبض و بسط روزی خدای میکند و روزی خدای میدهد

فرزندان خود را از ترس درویشی مکشید این آیه در حق آنان آمد از عرب که دختران خود را زنده در گور کردندی خدای
ازین نهی کرد و گفت ایشانرا از ترس درویشی مکشید که ما ایشانرا روزی میدهیم و شمارا هم که کشتن ایشان
خطای بزرگست و گناهی سخت و لا تقربوا الزنا بزنا کردن نزدیک مشوید و گرد زنا مگردید که زنا کردن
همیشه کاری زشت بوده است و راهی بد و مکشید نفسی را که خدای حرام کرده است و کشتن او منع
کرده است از آن مگر بحق و کشتن بحق آن بود که کافر شود بعد از ایمان و زنا کند بعد احصان و بقصاص و بوجهی
از وجوه که شرع فرموده باشد آنکه گفت و من قتل مظلوما و هر که او را بظلم بکشند ما ولی او را قوتی و
دستی و ولایتی داده ایم بر کشنده و تا اگر خواهد قصاص کند و اگر خواهد دیه طلب دارد و اگر خواهد عفو کند
و بخشد پس باید که قصد قتل میکنی اسراف مکن و خون بناحق مریز تا خون تو ریخته شود بالین ولی بنام
که اسراف کند و بیدل یکی بیشتر از یکی را بکشد گو اسراف مکن و جز کشنده را مکش که او منصور و یاری کرده
باشد در دنیا بقصاص و در آخرت بثواب و عوض و قوله الا بالحق تفسیرش گفتار رسولست که گفت امرت
ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله فاذا قالوها عصموا منی دماءهم و اموالهم الا بحقها و حسابهم علی الله
قیل و ما حقها یا رسول الله قال زنا بعد احصان و کفر بعد ایمان و قتل نفس فیقتل بها مرا فرموده اند که با مردمان
کارزار کنم تا آنگه که بگویند لا اله الا الله و چون بگفتند خون و مال خود را از من در حمایت گرفتند الا بحقش و حساب
ایشان با خداست گفتند یا رسول الله حق آن چیست گفت کفر از پس ایمان و زنا از پس احصان و کشتن
نفسی که او را با و باز کشند ضحاک گفت این آیه بمکه فرود آمد که مشرکان صحابه رسول را می کشتند ایشانرا
گفت نباید که کینه این شما را بران دارد که کسی را که او جانی و قاتل نبوده باشد او را بکشید و این پیش از آن
بود که آیه اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم آمد و گفته اند که مراد باسراف مثله کردنست خدای تعالی ازین نهی
کرد در خبرست که چون پسر ملجم لعنت الله در آن وقت که امیر المومنین را ضربت زده بود پیش وی بردند
گفت ان عشت رأیت فیه رأیی و ان مت فاقتلوه بضربة و لا تمثلوا بالرجل فان رسول الله صلی الله نهی
عن المثلة ولو بالکلب العقور گفت اگر من زنده مانم با وی بکنم آنچه مصلحت بینم و اگر بمیرم او را بکشید
بضربتی و مثله مکنید او را رسول علیه السلام ازان نهی کرده است و اگرچه با سگ گزنده باشد و لا تقربوا مال الیتیم
الا بالتی هی احسن حتی یبلغ اشده و اوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا و اوفوا الکیل
اذا کلتم و زنوا بالقسطاس المستقیم ذلک خیر و احسن تاویلا و لا تقف ما لیس لک به
علم ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا و گرد مال یتیم مگردید الا بوجهی نیکوتر
و طریقی پسندیده تر چنانکه وی را نفعی باشد و از تصرف شما در مال وی را سودی حاصل گردد حتی یبلغ اشده تا آنگه
که بحد بلاغت برسد و کمال عقلش پدید آید بعضی گفته اند که این هجده سال باشد و اوفوا بالعهد و بعهد که کرده
باشید وفا کنید که از آن بخواهند پرسیدن شما را گفته مراد بعهد وصیت است در حق مال یتیم و گفته اند جمله اوامر

و نواهی خداست و اوفوا الکیل و تمام پیمایید آنچه پیمودنی باشد و راست سنجید آنچه بترازو باید کشیدن بترازوی
راست بر کشید که کیل تمام و ترازوی راست شما را بهترست و عاقبتش نیکوتر آنگه گفت و لا تقف
ما لیس لک به علم متابعت مکن و از پس مرو آنرا که ترا بآن علمی نباشد یعنی آنچه ندانی تتبع آن مکن از گفتار
و کردار و غیبت کسی مکن و بهتان بر کسی منه و بدی مسلمانان مگو که گوش و چشم و دل را از وی پرسند یعنی مکلف
را ازین اعضا پرسند که بگوش چه شنیدی و چرا شنیدی و بچشم چه دیدی و چرا دیدی و بدل چه اندیشیدی و چرا
کردی و این اعضا را در حرام استعمال کردی و لا تمش فی الارض مرحا انک لن تخرق الارض
و لن تبلغ الجبال طولا کل ذلک کان سیئه عند ربک مکروها ذلک مما اوحی الیک
ربک من الحکمة و لا تجعل مع الله الها آخر فتلقی فی جهنم ملوما مدحورا افاصفیکم ربکم
بالبنین و اتخذ من الملئکة اناثا انکم لتقولون قولا عظیما این همه در ظاهر خطاب برسولست و مراد
امت اوست از آنکه او در زمین هرگز ببطر و نشاط نرفتی تا وی را از آن منع کند میگوید بر زمین بنشاط و بکبر و
خیلا و تبختر مرو راست رو و متواضع باش در رفتن که تو بقوت رفتن و زخم پای زمین را نتوانی دریدن و بتطاول
بکوهها نتوانی رسیدن بدرازی و ببالای کوهها نتوانی شدن هر یکی ازین جمله که گفته شد و از آن که نهی کرده ام
بدیست و مکروهست نزدیک خدای تو و گناهی زشت ابن عباس گفت که این هجده آیه در الواح موسی علیه السلام بود
ابتدایش نهی از شرک برای آنکه توحید سر جمله حکمتهاست و آن اینست که در اول گفت لا تجعل مع الله الها آخر
و انتهایش نهی است از شرک برای آنکه توحید سر جمله حکمتهاست و آن اینست که میگوید و لا تجعل مع
الله الها آخر با خدای جهان خدای دیگر مگیر از بتان که آنگه ترا در دوزخ اندازند ملامت کرده و خوار کرده
و دور گردانیده باشی از رحمت آنگه خطاب کرد با کافرانی که گفتند فرشتگان دختران خداوند و گفت ای
خدای برگزیده شما را پسران و فرشتگان را دختر خود گرفت بهترین برای شما اختیار کرد و بدترین خود برگرفت
یعنی هیچکس این کند که شما بخدای حوالت میکنید انکم لتقولون بحقیقت که شما گفتاری بزرگ میگویید بر خدای روا
میدارید آنچه بر خود روا نمیدارید و خود را بر خدای تفضیل مینهید که پسران بخود حواله میکنید و دختران بخدای
و لقد صرفنا فی هذا القرآن لیذکروا و ما یزیدهم الا نفورا قل لو کان معه آلهة کما یقولون
اذا لابتغوا الی ذی العرش سبیلا سبحانه و تعالی عما یقولون علوا کبیرا تسبح له السموات
السبع و الارض و من فیهن و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم انه کان
حلیما غفورا بدرستی که درین قرآن دلیلها را مکرر کردیم و حجتها مفصل گردانیدیم و از هر گونه مثل زدیم
و مکرر دانیدیم و بیان کردیم تا باشد که مکلفان تأمل کنند و عاقلان اندیشه نمایند و بآن متعظ شوند و پند گیرند
و می افزاید ایشان را این قرآن که مکررست در آیات و دلائل مکرر رسیدن یعنی ایشانرا می افزاید نزدیک نزول
این آیات الا نفورا و دوری از قبول حق آنکه رد کرد بر مشرکان گفتار بد ایشان در آنکه خدا را شریکان گفتند

ودلیل گفت بر وحدانیت و گفت رسول خود را که بگوی ای محمد اگر با خدای خدایان بودندی چنانکه شما میگویید
آنگه طلب کردندی بخداوند عرش راهی تا پیش روند و مقرب وی گردند از آنکه راغب باشند بآن معنی از عظمت
و جلالت او و حسن بصری و جبائی گفته اند که طلب کردندی بوی راهی را تا بر وی غلبه کنند سبحانه و تعالی منزه است
و متعالی از آنچه ایشان میگویند علو و بزرگی و رفعتی عظیم تسبح له السموات السبع او ست آن خدای که تسبیح
میکند او را آسمانهای هفت گانه و زمین و هر که در آسمانها و زمینست همه بزبان حال از آنجا که دلیل اند
بر صانع و آفریدگار خود و بر صفات کمال وی و بر آنکه جایز نیست که وی را شریک و انباز گویند و هیچ موجودی
از موجودات نیست الا که برین وجه خدای را تسبیح میگوید از آنجا که همه مصنوع اند محتاج صانعی اند که هیچ مصنوع
نباشد بی صانع و لیکن شما در نمی یابید و فهم نمیکنید تسبیح ایشان را چون نظر نمیکنید در آن تا دلالت ایشان را که
توحید خدای بشناسید انه کان حلیما غفورا بدرستی که خدای بردبار آمرزنده است عبدالله عباس گفت
وان من شیء الا یسبح مخصوص است باحیا دون جمادات قتاده گفت مراد حیوانات است و نامیات
و چیزهای افزاینده ابو الخطاب گفت با یزید الرقاشی بودیم و حسن بصری چون خوان بنهادند یزید حسن را گفت
یا ابا سعید این تسبیح کند خدای را گفت وقتی تسبیح کردی بآن خبر که روایت کرده اند که رسول گفت ما عضدت
عضاة الا بترکها التسبیح هیچ درخت تازه را نبرند الا از برای آنکه تسبیح نکند در خبر ست که رسول همایی
بود جبرئیل آمد و او را از بهشت طبقی نار و انگور آورد رسول از آن بخورد بر دست وی تسبیح کرد و همچنین
حسن و حسین از آن بخوردند و بر دست ایشان تسبیح کرد یکی از جمله صحابه بر دست گرفت بر دست وی تسبیح
نکرد جبرئیل گفت این طعام بهشتست و طعام بهشت در دنیا نخورد الا پیغمبری یا وصی پیغمبری یا فرزند پیغمبری
وَاِذَا قَرَأْتَ الْقُرْاٰنَ جَعَلْنَا بَیْنَکَ وَبَیْنَ الَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُوْرًا وَجَعَلْنَا
عَلٰی قُلُوْبِهِمْ اَکِنَّةً اَنْ یَّفْقَهُوْهُ وَفِیْ اٰذَانِهِمْ وَقْرًا وَاِذَا ذَکَرْتَ رَبَّکَ فِی الْقُرْاٰنِ وَحْدَهٗ
وَلَّوْا عَلٰی اَدْبَارِهِمْ نُفُوْرًا نَحْنُ اَعْلَمُ بِمَا یَسْتَمِعُوْنَ بِهٖ اِذْ یَسْتَمِعُوْنَ اِلَیْکَ وَاِذْ هُمْ نَجْوٰی اِذْ یَقُوْلُ
الظّٰلِمُوْنَ اِنْ تَتَّبِعُوْنَ اِلَّا رَجُلًا مَّسْحُوْرًا اُنْظُرْ کَیْفَ ضَرَبُوْا لَکَ الْاَمْثَالَ فَضَلُّوْا فَلَا یَسْتَطِیْعُوْنَ
سَبِیْلًا و چون تو قرآن خوانی ای محمد ما میان تو و میان دشمنان تو که ایمان ندارند بقیامت و بسرای باز پسین حجابی
کنیم مستور پوشیده از چشمهای ایشان که از آن مستدا از قدرت خویش حق تعالی رسول را از چشمهای ایشان
در حجاب کردی که ایشان نه دیدندی سعید جبیر گفت روایت کرد که چون تبت یدا ابی
لهب آمد زن ابولهب بیامد تا رسول را ایذا کند و او زنی سلیطه بود یکی از جمله صحابه گفت یا رسول الله این زن آهنگ
تو دارد از وی احتراز کن که او زنی پلید زبانست رسول گفت سبحان الله حینی و بینها ان تسبیح میان من
و میان او ستر او بیامد و رسول را ندید این زن صحابی را گفت این صاحب تو مرا هجو کرده است صحابی گفت
او شعر نگوید و شاعر نیست بیامد و مرا از و در حجاب کرد و اذا ذکرت ربک و چون یاد کنی تو خدای خود را

در قرآن بیگانگی و وحدانیت مفسران گفته اند چون گوی لا اله الا الله این کافران گردند و پشت باو کنند همه رمنده و گریزان
یعنی ایشان میخواهند که دیگر خدایان ایشان کنی چون بیکی رمند از تو و منکر زنند و نحن اعلم ما دانا تریم بآنچه ایشان
استماع آن میکنند از لغو کردن و بقرآن استهزا نمودن در وقتی که استماع تو میکنند و قرآن می شنوند و در
وقتی که ایشان با یکدیگر راز گویند در حق تو بعضی گویند دیوانه است و بعضی گویند که شاعر ست و بعضی گویند
که ساحر ست اذ یقول الظالمون چون گویند ستمکاران چون مغیره و اصحابش از کافران که کس روی میکنید شما
الا مردی را که جادوی کرده اند باوی تا مختلط العقل گشته است و دیوانه شده انظر بنگر تا از چگونه
مثل زده اند و چه تشبیه کرده اند از تشبیهات مختلفه چون شاعری و ساحری و کاهنی و دیوانگی فضلوا
پس ایشان گمراه و متحیر شدند و ترا نشناختند و راه بتو نتوانستند آوردن از آنکه نظر نکردند در احوال تو و معجزات
تو تا ایشان را بشناختن تو رساند وَقَالُوْٓا ءَاِذَا كُنَّا عِظَامًا وَّرُفَاتًا ءَاِنَّا لَمَبْعُوْثُوْنَ خَلْقًا جَدِيْدًا قُلْ
كُوْنُوْا حِجَارَةً اَوْ حَدِيْدًا اَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِيْ صُدُوْرِكُمْ فَسَيَقُوْلُوْنَ مَنْ يُّعِيْدُنَا قُلِ الَّذِيْ
فَطَرَكُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُوْنَ اِلَيْكَ رُءُوْسَهُمْ وَيَقُوْلُوْنَ مَتٰى هُوَ قُلْ عَسٰٓى اَنْ يَّكُوْنَ قَرِيْبًا
يَوْمَ يَدْعُوْكُمْ فَتَسْتَجِيْبُوْنَ بِحَمْدِهٖ وَتَظُنُّوْنَ اِنْ لَّبِثْتُمْ اِلَّا قَلِيْلًا و این کافران گفتند چون از محمد سخن قیامت
و حشر و نشر شنیدند که ای جوان ما استخوانها شویم و ریزیده و پوسیده گردیده ما را خلقی نو برانگیزند و این عجب
و استبعاد حشر و نشر گفتند عبدالله عباس گفت مراد برفات گرد است مجاهد گفت خاکست حق تعالی خطاب
کرد محمد را گفت جواب ایشان باز ده و بگو که شما سنگ باشید یا آهن باشید در حدت و صلابت یا خلقی که در سینه
شما و دل شما افتد از آنچه بزرگ باشد خدای قادر باشد که شما را اعاده کند و باز از سر زنده گرداند در آن خلق
خلاف کردند بعضی گفتند گواه است مجاهد گفت آسمان و زمین است مفسران گفتند مراد مرگ است یعنی اگر
بمثل مرگ شوید من شما را مرگ بچشانم و بمیرانم آنگه زنده گردانم عبدالله عباس و سعید جبیر گفتند کافران
رسول را گفتند ارایت لو کنا الموت چه گویی اگر ما مرگ شویم ما را که بمیراند حق تعالی گفت از مرگ بزرگتر چیزی
نیست در دل شما خود اگر مرگ شوید همه بمیرید و باز زنده شوید و این آنست که از ایشان خبر داد و گفت فسیقولون
زود بود که ایشان گویند که چون چنین شویم که گفته شد که ما را اعاده کند و زنده گرداند تو بگو ایشان را که آنکس
که از اول بار شما را بیافرید زنده گرداند چون تو این سخن بگویی زود که ایشان سرها جنبانند بر سبیل استهزا
و افسوس و گویند ای محمد این که تو میگویی کی خواهد بود تو بگو ایشان را ای محمد که همانا که این دور نیست که باشد و بس
دور نیست آنکه بیان کرد و گفت روزی که شما را دعوت کند و برانگیزد از گورها شما مطیع و منقاد باشید همه بطوع
و رغبت از گورها برآیید و گمان چنان برید که در گور درنگ نکرده اید مگر زمانی اندک فتستجیبون بحمده ابن
عباس گفت مراد بحمده امر و فرمان اوست و گفته اند حامدین لله سعید جبیر گفت از گورها برآیند و میگویند سبحانک
اللهم و بحمدک و در استقلال زمان دو وجه گفته اند یکی آنکه چون سرعت بعث و رجوع ببینند گمان برند که مقام

ایشان در کور اندک بوده است و دیگر آنکه مرا لقرب حال بود و سرعت انقلاب دنیا با آخره چنانکه شاعر گفت
حیوة کان لم تکن و موت کان لم تزل وَقُل لِعِبَادِی یَقُولُوا الَّتِی هِیَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّیْطَانَ یَنزَغُ
بَیْنَهُمْ إِنَّ الشَّیْطَانَ کَانَ لِلْإِنسَانِ عَدُوًّا مُّبِینًا رَّبُّکُمْ أَعْلَمُ بِکُمْ إِن یَشَأْ یَرْحَمْکُمْ أَوْ إِن یَشَأْ
یُعَذِّبْکُمْ وَمَا أَرْسَلْنَاکَ عَلَیْهِمْ وَکِیلًا وَرَبُّکَ أَعْلَمُ بِمَن فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَقَدْ
فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِیِّینَ عَلَىٰ بَعْضٍ وَآتَیْنَا دَاوُودَ زَبُورًا بگوای محمد بندگان مرا از مومنان تا بگویند
با مشرکان کلمه که آن نیکوتر باشد و سخنی که بقبول نزدیکتر باشد وان فرمایند که خدای فرموده و از آن نهی
کنند که خدای نهی کرده و با ایشان بگر سخن نیکو گویند و خطاب نیکو کنند چنانکه رحمک الله و عافاک الله و مانند
این و نباید که متابعت شیطان کنند در میان ایشان فساد و دشمنی اندازد و وسوسه کند بیدی کردن با یکدیگر
و شیطان همیشه آدمی را دشمنی آشکارا بوده است از عهد آدم و باشد تا بدامان قیامت ربکم اعلم بکم خدای شما
بشما عالمترست و باحوال شما و تدبیر مصالح شما داناترست اگر خواهد بر شما رحمت کند بفضل خویش و اگر
خواهد عذاب کند بعدل خویش و او عالم است بتفاصیل اعمال شما و مقادیر استحقاق شما آنگه خطاب کرد
با رسول و گفت ما ترا نفرستادیم تا وکیل باشی بر ایشان و ما ترا بر ایشان موکل نکرده ایم تا ایشان را بر اسلام جبر
کنی و بقهر بر ایمان داری و از کفر و عصیان منع کنی و باز داری ما ترا فرستادیم تا ایشان را بشارت دهی و
بیاگاهانی از آنچه در پیش ایشانست از کار آخرت و بهشت و دوزخ و با ایشان مدارا کن اگر قبول کنند خود
نکوست و اگر نکنند ترا با آن خواستی نیست و ربک اعلم و خدای تو عالمترست باحوال و اعمال و ضمایر آنکه
در آسمان و زمین اند او بهتر داند هر کسی را بر حسب آنچه صلاح میداند و استحقاق و اهلیت می شناسد رفعت
و درجه میدهد از فرشتگان و آدمیان برای رسالت از اختیار میکند که اهلیت آن دارد ولقد فضلنا ما تفضیل
دادیم بعضی فرشتگان را بر بعضی و بعضی پیغمبران را بر بعضی برگزیدیم آدم را صفوة دادیم و ادریس را رفعت دادیم
و نوح را اجابت دعوت دادیم و ابراهیم را خلت دادیم و موسی را درجه مناجات دادیم و سلیمان را ملک
دادیم و داود را زبور دادیم و عیسی را انواع معجزات دادیم و محمد را محبت دادیم و عیسی را مبشر مقدم او
گردانیدیم و مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد و در زبور داود نوشتیم که ان الارض یرثها عبادی الصالحون
یعنی محمد و اهل بیتش علیهم السلام قُلِ ادْعُوا الَّذِینَ زَعَمْتُم مِّن دُونِهِ فَلَا یَمْلِکُونَ کَشْفَ الضُّرِّ عَنکُمْ وَلَا
تَحْوِیلًا أُولَٰئِکَ الَّذِینَ یَدْعُونَ یَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِیلَةَ أَیُّهُمْ أَقْرَبُ وَیَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَ
یَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّکَ کَانَ مَحْذُورًا وَإِن مِّن قَرْیَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِکُوهَا قَبْلَ یَوْمِ
الْقِیَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِیدًا کَانَ ذَٰلِکَ فِی الْکِتَابِ مَسْطُورًا بگوی این کافران که بخوانید
آنها را که شما دعوی خدائی ایشان میکنید بدون خدای از فرشتگان و آدمیان چون عزیر و عیسی تا دفع
و کشف مضرت کنند از شما فلا یملکون پس نتوانند و مالک نباشند از آنکه بلائی از شما بگردانند و رنجی از

شما باز برند آنجماعت آنانند که خدای خود را میخوانند و بخدای خود وسیلت و قربت میجویند هر کدام که از ایشان
بخدای نزدیکترست وسیلتی میجوید و امید رحمت خدای میدارند و از عذاب او می ترسند بحقیقت که عذاب
خدای تو همیشه آن بوده است که از او ترسند و از او حذر کنند چون حال ایشان چنین است مرد عاقل چگونه ایشان را
پرستد و طمع وسیله بخدای از ایشان چگونه دارد عبدالله عباس و بیشتر مفسران گفتند که مراد عیسی است و مادرش
و فرشتگان که کافران ایشان را می پرستند و ایشان خدا را می پرستیدند و عبدالله مسعود گفت جمعی کافران
بودند که جماعت جنیان را می پرستیدند آن جنیان ایمان آوردند و خدای پرست شدند خدای تعالی فرستاد
و این کافران را عیب کرد و ملامت فرمود و ان من قریة و نیست از هیچ دهی و هیچ شهری که ما ایشان را هلاک
کنیم پیش از روز قیامت بمرگ یا عذاب کنیم ایشان را بقتل عذابی سخت بسبب کفر و عصیان ایشان کافران
را بر سبیل عقوبت و مومنان را بر سبیل امتحان بعضی گفتند مراد شهرهای کافرانست عبدالله مسعود گفت
هر شهری که در او زنا و ربا ظاهر شود خدای تعالی دستوری دهد در هلاک آن شهر آنگه بیان کرد که این لامحاله خواهد بود
و در کتاب که لوح محفوظست مسطورست وَمَا مَنَعَنَا أَن نُّرْسِلَ بِالْآیَاتِ إِلَّا أَن کَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ
وَآتَیْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآیَاتِ إِلَّا تَخْوِیفًا منع وجود چیزی باشد
با او فعل در وجود نیاید از آنکه بر او قادر نباشد و این در خدای مجاز و استعاره باشد بمعنی ترک میگوید که
ما را منع نکرد و باز نداشت از فرستادن آیات و معجزات بر حسب اقتراح ایشان الا صارفی و مانعی
از حکمت و آن تکذیب کردن پیشینگانست که ایشان را چون پیغمبران آیات و معجزات نمودند چنانکه ایشان
درخواستند چون آیه بدیدند تکذیب کردند ما ایشان را عذاب استیصال فرستادیم و هلاک کردیم و
حکم ما اینست که هر که آیتی درخواهد چون بیاید آنگه تکذیب کند و ایمان نیاورد ما وی را هلاک کنیم و چون دانستیم
که اگر آنچه ایشان میخواهند بیاریم تکذیب کنند و باور ندارند آنگه مستحق عذاب استیصال گردند ما آنچه خواستند
ترک کردیم و ندادیم که حکم ما در این امت آنست که ما ایشان را بعذاب استیصال عذاب نکنیم از شرف و کرامت
محمد و ابن عباس گفت سبب نزول آیه ایشان آن بود که اهل مکه رسول را گفتند که اگر تو پیغمبری کوه صفا را برای
ما زر کن خدای تعالی گفت ما را از این مانعی نیست الا آنکه چون این بکنیم شما تکذیب کنید چنانکه امتان گذشته
کردند آنگه شما مستحق عذاب استیصال گردید چنانکه ایشان شدند آنگه گفت وآتینا ثمود الناقة و ما ثمود را
که از صالح پیغمبر ناقه خواستند دادیم که ایشان را بصیرت رسانده بود ناقه که در درشتی بود کسانی را
که در او نظر کردندی پس ایشان خود ستم کردند بکشتن آن ناقه تا کافر شدند بدان ناقه که معجزه بود و مستحق عذاب
گشتند و ما آیات که فرستیم تا بترسند و ایمان آورند قتاده گفت خدای تعالی بندگان را می ترساند بآنچه خواهد
تا باشد که اندیشه کنند و با درگاه او روند بارضای خود میخوانند توبه کنند و رضای خدای حاصل کنند وَإِذْ قُلْنَا
لَکَ إِنَّ رَبَّکَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْیَا الَّتِی أَرَیْنَاکَ إِلَّا فِتْنَةً لِّلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ

الملعونة فی القرآن و نخوفهم فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا و یاد کن ای محمد چون کفتیم ما ترا که خدای تو محیطست
بمردمان یعنی علم وی محیط ایشانست از علم وی بیرون نمیشوند افعال و احوال ایشان میداند و کفته اند که معنی آنست
که ما وحی فرستادیم بتو و کفتیم که خدای تو محیط قریشست و هلاک کننده ایشان یعنی بشارت دادیم ترا بجنگ و
نصرت دادن تو بر ایشان و نکردانیم این خواب را که بتو نمودیم الا فتنه و آزمایشی مردمانرا کفته اند که مراد بآن خواب
معجزست و رسول را چنانکه در بیداری معراج بود در خواب هم معراج بود و سمرة بن جندب الفزاری کفت رسول ع
را عادت بودی که چون نماز بامداد بکردی روی بمردم آوردی و کفتی هیچکس خواب دیده است دوش اگر خوابی دیده
بودی بکفتی رسول ع تعبیر کردی روزی روی بما آورد و کفت هیچکس از ما دوش خوابی دیده است ما کفتیم نه رسول کفت
من دوش چنان در خواب دیدم که دو کس بیامدند و مرا کفتند برخیز و با ما بیای من برخاستم و با ایشان رفتم مرا
ببردند تا بیابانی راست و هموار نکاه کردم مردی را دیدم سنگ بزرگ بدست گرفته و مردی را افکنده و
بآن سنگ سر او میکوفت چون سنگ از دست بینداختی باز سر او همچنان شدی که بود دیگر باره سنگ را
سر او بکوفتی من کفتم این چیست مرا کفتند ازینجا برو من برفتم مردی را دیدم بقفا باز افکنده و مردی دیگر کلوی
آهنین بدست گرفته بود و بآن دهن او میدرید و کوشت از وی باز میکرد چون از یک جانب بپرداختی بجانب
دیکر آمدی آن دیگر درست شده بود چون ازین بپرداختی بآن جانب شدی من کفتم سبحان الله این چیست مرا
کفتند برو از انجا برفتم خانه دیدم مانند تنوری بالای او تنگ و زیر او فراخ پر از آتش در و نکاه کردم جماعتی
مردان و زنان را دیدم برهنه آتش از زیر آن تنور برمی آمد و ایشان را بر سر می آورد و ایشان فریاد میکردند من
کفتم اینان کی اند مرا کفتند برو از انجا برفتم بجوی رسیدم از خون سرخ و در آن جوی مردی شنا میکرد و بر کنار
جوی مردی نشسته بود و سنگهای بسیار پیش او ریخته هرگه آن مرد از جوی برآمدی این مرد سنگی از آن سنگها
در دهن وی نهادی او فرو بردی و باز دیگر در آن جوی شدی من کفتم این چیست مرا کفتند برو از انجا برفتم مردی را
دیدم کریه المنظر بغایت سهمکین آتش میکرد و کرد آن آتش میکردید کفتم این چیست مرا کفتند ازینجا برو برفتم
ببستانی رسیدم بغایت خوش و خرم در و انواع درختان میوه و شکوفها و جویهای آب بسیار و درختی بزرگ
در زیر آن درخت پیری نشسته بود و پیرامن او کودکان بسیار نشسته بودند کفتم این پیر کیست و این کودکان
کیستند مرا کفتند برو از انجا برفتم درختی دیدم سخت بزرگ و بغایت نیکو مرا کفتند برین درخت شو بر آن درخت
شدم و ایشان نیز برآمدند از انجا بشهرستانی رسیدیم بنا کرده بخشتهای زرین و سیمین بدر آن شهرستان
شدیم در بزدند چون در شدیم مردمانرا دیدیم یک نیمه ایشان بغایت نیکو و یک نیمه بغایت زشت و انجا
جوی بود بغایت خوش آب آوازش سفیدتر آن دو کس که با من بودند ایشانرا کفتند بآن جوی فرو شوید و خود را بشوید
ایشان خود را بشستند و برآمدند آن زشتی از ایشان زایل شد و صورت ایشان نیکوترین صورتها کشت ایشانرا
کفتم این عجایب چیست که امشب دیدم کفتند آن مرد را که سر او بسنگ می کوفتند او مردیست که قرآن خواند و بنماز

فریضه تقصیر کنند و آن مرد که دهن او بر میدریدند او مردیست که از خانه بیرون آید دروغ کوید بافاق عالم برسد و آن مردان
و زنان که در آن تنور آتش بودند زناکاران اند و آن مرد که سنگ در دهن او مینهادند ربا خوارست و آن کریه
المنظر که آتش میفروخت خازن دوزخست و آن پیر دراز بالا که در زیر آن درخت نشسته بود ابراهیم خلیل است
و آن کودکان کودکانی اند که بر فطرت اسلام وفات یافته اند و آن قوم که یک نیمه ایشان زشت بود و یک نیمه خوب
جماعتی اند که نیکی و بدی کرده اند و آن جوی که ایشان در آنجا رفتند و پاکیزه گشتند توبه است و آن روضه که دیدی بهشت
عدنست و آن شهرستان سرای شهیدانست انکه مرا کفتند بر بالا نکر دیدم کوشکی دیدم مانند ابری سپید کفتند
آن جای تست و من جبرئیلم و او میکائیل کفتم بارک الله فیکما مرا رها کنید تا بجای خود روم کفتند وقت نیست که ترا
در دار دنیا عملی مانده است چون تمام کنی بانجا رسی این قولیست از عبدالله عباس و جماعتی مفسران علی بن طلحه
کفت این خواب آن بود که رسول ع دید که او در مکه رفته است با صحابه بکفت و آهنک مکه کرد مشرکان بیامدند
و او را منع کردند باز کشت باز کشتن رسول جماعتی را فتنه شد سال دیگر برفت و مکه بکشاد و در مکه رفت و خدای
این آیه فرستاد که لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق و از محمد باقر و جعفر صادق علیهما السلم روایه کرده اند
که این خواب آن بود که رسول ع در خواب دید جماعتی بوزینکانرا که بر منبر میشدند و فرو می آمدند او دلتنک شد
جبرئیل آمد و او را خبر داد که بنی امیه بر منبر تو تغلب کنند در خبرست که تا رسول این خواب بدید کس لب او خندان
ندید تا پیش خدای رفت و الشجرة الملعونة و نکردیم درخت لعنت کرده را در قرآن مکر برای فتنه مردمان
و این درخت زقوم است چون اصحاب این درخت ملعونند از انجا که کافرانرا ازین درخت بچشانند و ایشان
ملعونند صفت ایشان بر درخت اجرا کرد بر سبیل مجاز و فتنه مردمان با آن بود که چون این آیه آمد که ان شجرة
الزقوم طعام الاثیم ابوجهل کفت از دروغ محمد یکی اینست که میکوید در میان آتش درختی هست و آتش درخت
را سوزد چگونه درو درخت روید محمد باقر ع کفت شجره ملعونه بنو امیه اند و نخوفهم و ما میترسانیم ایشانرا بتخویف
و انذار ما نمی افزاید ایشانرا مکر طغیانی بزرگ و عصیانی عظیم و اذ قلنا للملئکة اسجدوا لادم فسجدوا الا
ابلیس قال ءاسجد لمن خلقت طینا قال ارایتک هذا الذی کرمت علی لئن اخرتن
الی یوم القیمة لاحتنکن ذریته الا قلیلا قال اذهب فمن تبعک منهم فان جهنم جزاؤکم
جزاء موفورا و استفزز من استطعت منهم بصوتک و اجلب علیهم بخیلک و رجلک
و شارکهم فی الاموال و الاولاد و عدهم و ما یعدهم الشیطان الا غرورا ان عبادی لیس
لک علیهم سلطان و کفی بربک وکیلا و یاد کن ای محمد که ما چون کفتیم فرشتکانرا که سجده کنید آدم را همه
سجده کردند مکر ابلیس که او سجده نکرد و کفت که ای سجده کنم کسی را که تو او را از کل آفریده و در حالی آفریدی که او
کل بود قال ارایتک شیطان کفت خبر ده مرا و بیاکاهان که این شخص را که تو بزرکوار کردی و بر منش تفضیل نهادی
چرا تو او را بر من اختیار کردی من بهترم از و انکه ابتدا کرد و کفت تو اکر مرا تا خیر کنی و اجل من باز پس داری

تا روز قیامت من از بن و بیخ برکنم فرزندان او را یا غوا گمراه کنم الا اندکی را از ایشان و ایشان معصومان اند و وجهی دیگر آنست
الحمی منی تو این را که بر من تکریم کردی و تفضیل دادی اگر مرا تاخیر کنی و مهلت دهی تا روز قیامت من فرزندان
او را ببره و معصیت راه نمایم تا معصیت کنند و شومی آن از بن و بیخ برافتند و از بن و بیخ چنان برکنم مگر
اندکی را از ایشان خدای تعالی ویرا گفت برو بکار خویش که هر کس که پیرو تو شود از فرزندان آدم و متابعت
تو کند دوزخ جزای شماست جزای تمام آنکه با شیطان خطاب کرد بر سبیل تهدید و وعید و گفت برو
و برانگیز و سبکسار کن و از جای ببر و گمراه گردان آنرا که می توانی باواز خود یعنی بدعوت خود ایشانرا با معصیت
و هر داعی که بامعصیت دعوت کند از لشکر ابلیس باشد مجاهد گفت مراد آواز مزامیر و سرود است واجلب
علیهم و گرد کن بر ایشان سواران و پیادگان خود را عبد الله عباس گفت ابلیس را سواران و پیادگان اند از
جن و انس هر سواری و پیاده که در معصیت خدای سعی کند او از لشکر ابلیس باشد وشارکهم فی الاموال والاولاد
و با ایشان شریک شو در مال ایشان و فرزندان ایشان بعضی از مفسران گفته اند که مراد هر مالیست که از معصیت
بدست آرند عطا گفت رباست قتاده گفت آنست که مشرکان بر خود حرام کردند از بحیره و سایبه و وصیله
و مراد با ولادان فرزندان اند که از حرام حاصل آیند و مادران بکشند ایشانرا و گفته اند مشارکت در اولاد آنست که
ایشان فرزندان را عبد الحرث و عبد الشمس نام نهادندی وعدهم و وعده ده ایشانرا وعده های باطل از طول
امل و درازی اجل و شفاعت بتان آنکه گفت که وعده ندهد ایشانرا شیطان مگر غرور و فریب ان عبادی
بدرستی که بندگان من ترا بر ایشان راهی نبود و تسلطی نباشد و این بر سبیل مذلت و خواری شیطان باشد گفت [illegible]
که بندگان مخلص او دعوت او را اجابت نکنند و او را مطیع و منقاد نباشند و پسندیده است خدای تعالی و بس است
وکیل بندگان خود که کارها باوی گذارند و بروی توکل کنند تا ایشانرا از بدی شیطان نگاه دارد ربکم الذی
یزجی لکم الفلک فی البحر لتبتغوا من فضله انه کان بکم رحیما و اذا مسکم الضر فی البحر ضل
من تدعون الا ایاه فلما نجیکم الی البر اعرضتم و کان الانسان کفورا افامنتم ان یخسف بکم
جانب البر او یرسل علیکم حاصبا ثم لا تجدوا لکم وکیلا ام امنتم ان یعیدکم فیه تارة
اخری فیرسل علیکم قاصفا من الریح فیغرقکم بما کفرتم ثم لا تجدوا لکم علینا به تبیعا
خدای شما آنست که برای شما کشتی را در دریا میراند تا شما طلب کنید از فضل او و از نعمت او بتجارة و بازرگانی
و اگر نه تسخیر او بودی آبی که چو سنگ و آهن بر سر بندار و اگر صد هزار من بار کشتی نهی فرو رود و چنین شودی
اینهمه از رحمت اوست بر خلقان و او همیشه بر شما مشفق و مهربان بوده است آنکه احوال دریا و شدت آن یاد
دار ایشانرا و گفت چون در دریا بیچارگی و رنجی بشما رسد از خوف غرقه شدن از خاطر شما و وهم شما گم گردد آنکس
که ویرا می پرستید مگر خدای یعنی چون دریا مضطرب شود و بادهای مختلف جستن گیرد و امواج دریا متلاطم گردد
و شما از غرقه شدن بر جان خود ایمن نباشید معبودانی را که میخوانید بدون خدای از شما گم شود و از یاد و خاطر شما

بروند کس را نخوانید مگر خدا را جل جلاله پس آنگه که بفضل و رحمت خود شما را نجات دهد و به بیابان و خشکی رساند
شما از خواندن وی اعراض کنید و روی بگردانید و در نعمت وی کافر شوید و آدمی همیشه کافر نعمت بوده است
افامنتم ای ایمن شده اید از آنکه باز گرداند بشما جانب زمین را در وقتی که شما بران باشید و زمین فرو برد
شما را چنانکه قارون را فرو برد یا فرو فرستد بر شما بادی سخت که سنگ ریزه آورد یعنی باد را مسلط گرداند
بر شما تا سنگ را بردارد و شما را سنگسار کند یعنی چون از دریا نجات یافتید و به بیابان و خشکی رسیدی
بار دیگر بر سر معصیت و شرک شدی چه ایمن شدی از آنکه شما را عذاب کند بخسف که بر زمینتان فرو برد یا
بباد و سنگستان هلاک گرداند او یعیدکم یا بار دیگر باد دریا برد و باد سخت را بر شما فرستد بادی که کشتی
درختان را بشکند پس شما را غرقه گرداند بسبب کفران شما آن نعمت شما را که از دریا خلاص یافتی پس آنگه نیابی
برای خود کسیرا که تابع شما باشد تا شما را یاری و نصرت کند و انتقام شما و کینه شما از ما بخواهد ولقد کرمنا
بنی ادم وحملناهم فی البر والبحر ورزقناهم من الطیبات وفضلناهم علی کثیر ممن
خلقنا تفضیلا یوم ندعوا کل اناس بامامهم فمن اوتی کتابه بیمینه فاولئک یقرؤن
کتابهم ولا یظلمون فتیلا ومن کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی واضل سبیلا
ما فرزندان آدم را گرامی کردیم و بزرگ گردانیدیم بعقل و نطق و تمیز و صورت نکو و قامت راست و تدبیر
امر معاش و با آنکه ایشانرا مسلط کردیم بر آنچه در زمین است بر بیابان از حیوانات و چهارپایان و در دریا بر
کشتیها چنانکه بیان این کرد گفت وحملناهم فی البر والبحر ایشانرا برداشتیم در بیابان و خشکی بر چهارپایان
و در دریا بکشتیهای روان تا هر کجا که خواهند بتجارت میروند و بر ایشان آسان باشد و روزی کردیم ایشانرا
از طعامهای لذیذ و از شرابهای پاکیزه و خوش خوشگوار و از انواع حلواها و شیرینیها و تفضیل دادیم آدمیانرا
بر بسیاری از آنها که ما آفریدیم تفضیل دادنی گروهی بدین آیه استدلال کردند بر تفضیل فرشتگان بر پیغمبران
و گفتند خلایق مکلفان سه جنس اند فرشتگان اند و آدمیان اند و جنیان و این معتمد نیست برای آنکه حق تعالی
در آیه اکرام و تفضیل جمله بنی ادم گفت و ما نگفتیم که همه آدمیان از فرشتگان بهتر اند گفتیم که پیغمبران
از همه فرشتگان بهترند کلبی گفت بنی آدم مفضل اند بر هر چه خدای آفرید مگر بر طایفه از فرشتگان و آن
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و جماعتی کروبیان اند زید اسلم درین آیه گفت که فرشتگان خدا را گفتند
بار خدایا تو بنی آدم را در دنیا انواع نعمت دادی که از آن میخورند و تنعم میکنند ما را عوض آن در آخرت بده خدای تعالی
گفت من فرزندان آدم را که تولای خلق او بجودی خود کرده ام برابر نکنم با آنانکه ایشانرا گفتم باشید ایشان
بودند و روایت کرده اند که از ابو هریره رسیده از این آیه و گفت المومن اکرم علی الله من الملائکة الذین عنده
مومن بر خدای گرامی تر است از فرشتگان که بنزدیک اوی اند یوم ندعوا کل اناس ای محمد روزی که ما دعوت
کنیم هر گروهی را و باز خوانیم با امامشان تا مراد بان امام کیست مجاهد گفت و بعضی مفسران که مراد رسول است

ضحاک گفت کتابست هر امتی را با کتاب او دعوت کنند ابو العالیه گفت اعمالست یعنی باز خوانند هر یکی را
با کردارش قتاده گفت نامهٔ اعمالست و دلیل این تاویل سیاق آیتست فمن اوتی کتابه بیمینه ابو هریره
از رسول روایه کرد که او گفت مالست هر که در سبیل خدا انفقه کند روز قیامت او را از بهشت ندا کنند که این
عوض بهترست ترا بآن مال که خرج کردی آنکه از هر دری از درهای بهشت داعیان دعوت کنند اهل این در را
اهل نماز را از در نماز و اهل روزه را از در روزه و اهل جهاد را از در جهاد و اهل صدقه را از در صدقه یکی از جمله صحابه
گفت یا رسول الله کس باشد که او را از همه درها آواز کنند گفت بلی امیدست که شما از جمله آنان باشید و بعضی
گفته‌اند که ایشانرا بمادر باز خوانند و درین سه وجه حکمت گفته‌اند موافقت عیسی ع و شرف حسن و حسین علیهما السلم
و پرده فرو گذاشتن بر اولاد زنا عبد الله عباس گفت مراد امامست که بوی اقتدا کرده باشند از ائمهٔ هدی
و ائمهٔ ضلالت و رضا ع از پدرانش از امیر المومنین ع روایة کرده است از رسول ع که روز قیامت هر
قومی را چند چیز باز خوانند با مام زمانشان که باو اقتدا کرده باشند و سنت پیغمبران و کتاب خدای ایشان
و از صادق جعفر ع روایت کرده‌اند که او گفت الا تحمدون الله اذا کان یوم القیمة فدعی کل قوم الی من یتولونه و فزعنا
الی رسول الله و فزعتم الینا فالی این ترون یذهب بکم الی الجنة و رب الکعبة قالها ثلثا ای دوستان و موالیان
ما خدایرا حمد و ثنا میگوئید برین نعمت که چون در قیامت باشد تا هر قومی با کسی دعوة کنند که بوی اقتدا کرده باشند
ما پناه با رسول خدای دهیم و چنگ در وی زنیم و شما پناه با ما دهید پس کجا برند شما را بهشت و بخداوند کعبه وین
سه بار باز گفت فمن اوتی کتابه بیمینه پس آنکس که نامهٔ اعمال وی بدست راستش دهند ایشان نامهای خود را بر خوانند و
بر ایشان فتیلی ظلم نکنند و فتیل آن باشد که چون انگشت بهم باز نهند و بمالند در میان انگشت حاصل شود از چرک
و آن باشد که در میان چوبی استهٔ خرما باشد و این کنایه است از قلت و حقارت آنگه گفت و من کان فی هذه اعمی و هر که
درین دنیا کور باشد و راه نجات و رستگاری نبیند در آخرت هم کور باشد براه بهشت راه نیابد عکرمه گفت
جماعتی از یمن آمده بودند عبد الله عباس را ازین آیه سوال کردند گفت پیش ازین آیه بر خوان ربکم الذی یزجی لکم
الفلک فی البحر تا اینجا که و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا آنگه گفت هر که درین آیات و دلالات که مشاهد
و محسوس نابینا باشد در آخره هم نابینا باشد و نابینایی آخرت آنست که از رحمت خدای بی نصیب باشد و در خشم
و نکال و عذاب خدای گرفتار و از نتیجه نابینایی عبارت کرده است چنانکه از آن نعمت و رحمت و آسایش
که اهل بهشت راست بروشنایی چشم عبارت کرد آنجا که گفت فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما
کانوا یعملون شاید که نابینایی ایشان در آخرت بر سبیل عقوبت باشد و بیان این وجه قول خداست که و نحشره
یوم القیمة اعمی قال رب لم حشرتنی اعمی و قد کنت بصیرا قال کذلک اتتک آیاتنا فنسیتها و کذلک الیوم تنسی
و ان کادوا لیفتنونک عن الذی اوحینا الیک لتفتری علینا غیره و اذا لاتخذوک خلیلا
و لولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئا قلیلا اذا لاذقناک ضعف الحیوة و ضعف

الممات ثم لا تجد لک علینا نصیرا و ان کادوا لیستفزونک من الارض لیخرجوک منها و اذا لا
یلبثون خلافک الا قلیلا سنة من قد ارسلنا قبلک من رسلنا و لا تجد لسنتنا تحویلا عبد الله عباس تحویلا
گفت وفد ثقیف بنزدیک رسول آمدند و گفتند با ما سه کار بکن تا بتو ایمان آوریم گفت آن چیست گفتند در نماز دو تا
نباشیم و رکوع نکنیم و اغنام را بدست خود نکشیم و دیگر و نگذاری تا ما بلات ممتع شویم رسول ع گفت نمازی
که در وی رکوع نباشد در وی خیری نبود و اغنام را بدست خود کشتن روا باشد و اما تمتع بلات پس آن نکنم
ایشان گفتند ما را می باید که از میان عرب تخصیصی باشد که بآن از دیگران ممتاز باشیم اگر گویند چرا کردی بگوی
خدای مرا فرمود رسول ایشانرا رها کرد و آب بخواست و وضوی نماز کرد گفتند یا رسول الله اکنون ما را یکسال
مهلت ده خدای تعا این آیه فرستاد و ان کادوا لیفتنونک امروشان آنست که این کافران نزدیک بود که ترا
در فتنه اندازند و بفریبند و بگردانند آنچه ما بتو وحی کرده‌ایم از قرآن تا تو افترا کنی بر ما غیر قرانرا و اضافه کنی
بما آنچه بتو نفرستاده‌ایم و اگر تو متابعة ایشان کنی و فرمان ایشان بری ترا بدوست خود گیرند و لولا ان
ثبتناک و اگر نه از آنست که ما ترا بر جای بداشتیم و از وسوسه و کید ایشانت نگاه داشتیم نزدیک بود
که تو اندک میلی کنی با ایشان و بعضی از آنچه از تو در خواستند با ایشان دهی و اگر چنان میکردی بچشانیدمی ترا دو
چندان عذاب که در دنیا عاصیانرا چشانیدم و دو چندان که در آخرت چشانیم ایشانرا و آنگه هیچ یاری
و یاوری نیافتی که ترا بر ما نصرت کند در خبرست که چون آیه آمد رسول ع دعا کرد و گفت اللهم لا تکلنی الی
نفسی طرفة عین ابدا و نه اطرفة العین با من بگذار روایت کرده‌اند که این آیه آنگه آمد که قریش رسول را گفتند بگذاریم
که استلام حجر کنی تا آنگه که بتان ما را نیز مسی رسول ع با خود گفت که بر من چیزی نباشد با آن چون خدای داند که من
کاره بتان ایشانم آنچه میخواهند بکنم تا مرا بگذارند که استلام حجر کنم و ان کادوا لیستفزونک هم چنین قریش
خواستند که ترا از زمین دور گردانند آنگه که دار الندوه جمع شدند و اگر بکردندی خدای ایشانرا مهلت ندادی
مگر اندکی از روزگار عذاب فرستادی همه را هلاک کردی کلبی گفت مراد زمین مدینه است چون رسول ع از
مکه بمدینه آمد جهودانرا خوش نیامد پیش او آمدند و گفتند ای محمد اگر تو پیغمبری گفت بلی گفتند پس تو دانی که مدینه
نه زمین پیغمبرانست زمین پیغمبران شامست ابراهیم آنجا بود و دیگر پیغمبران آنجا بودند و آن زمین مقدسه است
و آنجا نه جای پیغمبرانست چه این شهر مجهولست رسول ع پنداشت که بنصیحت میگویند خیمه بدر زد سه جهار
میل از مدینه برفت و منتظر میبود تا اصحاب جمع شوند خدای تعا این آیه فرستاد و رسول را فرمود که محیا و
ممات تو اینجاست و مبعث تو اینجاست و در آن روایه که مراد زمین مکه است ایشان بعد از آنکه رسول
هجرت کرد الا زمانی اندک نماندند خدای تعا ایشانرا در جنگ بدر هلاک کرد سنة من قد ارسلنا نهاد و طریقه کسی
که پیش از تو او را برسالت فرستادیم و پیغمبری همچنین بود امت او و قوم او او را بیرون کردند و ما ایشانرا
هلاک کردیم ما اینان نیز همان کنیم که با ایشان کردیم و از سنة و عادت ما آنست که تا پیغمبران در میان ایشان

بودند ما ایشانرا عذاب نکردیم ایشان چرا اختیار آن میکنند که از تو میان ایشان بروی که عذاب بایشان فرود آید چه
ایشان و غیر ایشان همه در حمایت تو اند از عذاب و ذلک قوله و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم اقم الصلوة
لدلوک الشمس الی غسق اللیل و قرآن الفجر ان قرآن الفجر کان مشهودا و من اللیل فتهجد
به نافلة لک عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و قل رب ادخلنی مدخل صدق
و اخرجنی مخرج صدق و اجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا امر از در دلوک خلافست ابراهیم
النخعی و مقاتل ابن حیان و ضحاک و سدی گفتند دلوک فرو شدن آفتابست و درین قول امر نماز شام باشد و دلیل هم
عبدالله مسعود است که او گفت کان اذا غرب حاجبه علی المغرب و افطر ان کان صائما چون آفتاب فرو شدی
رسول ع نماز شام بکردی و اگر روزه داشتی افطار کردی و سوگند خورد که این ساعت وقت این نماز است
و هی التی قال الله تع اقم الصلوة لدلوک الشمس عبدالله عباس و جابر بن عبدالله و قتاده و مجاهد و غیر ایشان
گفتند دلوک آفتاب زوال آفتابست و این قول باقر و صادق است علیهما السلم و دلیل این تاویل حدیث ابو مسعود
عقبة بن عمرو است که او گفت رسول صلوات علیه گفت اتانی جبرئیل لدلوک الشمس حین زالت فصلی بی الظهر
گفت جبرئیل ع بمن آمد در وقت دلوک آفتاب چون زوال بوده بود نماز پیشین بکرد و من در پی او و جابر بن عبدالله
گفت رسول را دعوت خواندم با جماعتی صحابه چون طعام بخوردند وقت زوال بود رسول ع از سرای بیرون آمد
و گفت اخرجوا فهذا حین دلکت الشمس که این آن وقتست که آفتاب بزوال رسید و این قول جامع است جمله
فرایض را برای آنکه دلوک زوال باشد نماز پیشین و دیگر درو داخل باشد و قوله الی غسق اللیل نماز شام و خفتن
باشد و قرآن الفجر نماز بامداد پس آیه پنج نماز را مستغرق باشد و دلیل بر صحت این انست که از رسول ع روایت
که گفت جبرئیل ع چون مرا نماز می آموخت ابتدا بنماز پیشین کرد و من در پی او و آنگه برفت و چون سایه هر چیزی هم چند
شد باز آمد و نماز دیگر بکرد و من در پی او و چون آفتاب فرو شد باز آمد و نماز شام بکرد و من در پی او و چون
شفق فرو شد باز آمد و نماز خفتن بکرد و من در پی او و چون صبح بر آمد باز آمد و نماز بامداد بکرد و من در پی او و آنگه
روزی دیگر چون سایه هر چیزی هم چندان شد باز آمد و نماز پیشین بکرد و من در پی او و چون سایه دو چندان شد
باز آمد و نماز دیگر بکرد و من در پی او و چون فرو شد نماز شام بکرد و چون دو دانگ از شب بگذشت نماز
خفتن بکرد و چون روز روشن شد نماز بکرد و گفت ای محمد این نماز پیغمبرانست که پیش از تو بوده اند آنگه گفت
ما بین هاتین الصلاتین وقت از میان این وقت تا آن وقت وقتست یعنی روز اول نماز ها باول وقت کرد و روز
دوم باخر وقت نماز کرد تا بدانی که اول کدام است و آخر کدام و از میان اول و اخر نماز توان کرد اقم الصلوة
نماز بپای دار و بران قیام کن و مداومت نمای نمازی که برای وقت بگشتن آفتابست تا بپدید آمدن اول تاریکی و درین
میانه نماز پیشین است و نماز دیگر و چون پدید آمدن اول تاریکی باشد نماز شام باشد و آنگه نماز خفتن و قرآن الفجر
نماز بامداد است یعنی درین اوقات نماز ها را بپای دار و شرایط آن بجملگی بجای آر آنگه گفت ان قرآن الفجر

که نماز بامداد

که نماز بامداد نماز یست مشهود حاضر شده بوی یعنی فرشتگان روز در آن وقت با فرشتگان شب حاضر شوند برای
آنکه وقت نزول فرشتگان روز است و صعود فرشتگان شب فرشتگان شب آخر دیوان عملش بنویسند
و فرشتگان روز در اول دیوان اگر نماز بامداد باول وقت کند و این دلیلست تقدیم نماز بامداد مستحب است
آنگه گفت و من اللیل فتهجد به نافلة و در بعضی از شب بیدار شو زیادت بر فرایض پنج گانه که واجب کرده ام
و این زیادت کرامتی است که خدای این امت را داد و گفته اند که این نماز بر رسول فریضه بود و بر دیگران سنت
رسول را فرمود که بدین نماز قیام کن تا بود که خدای تو ترا برانگیزد در مقامی محمود بیشترین اهل علم بر آنند که این
مقام شفاعتست که اولینان و آخرینان تمنای آن مقام کنند عبدالله مسعود را پرسیدند که این مقام چیست
گفت فردای قیامت خلایق را در صعید بدارند هر کسی سخن نیارد گفتن اول کسی که او را بخوانند رسول باشد قتاده
روایت کرد از انس مالک که رسول ص علیه و آله گفت روز قیامت مومنان گناهکار مجتمع شوند گویند بیایید
تا شفیع انگیزیم بخدای تعالی تا باشد که ما را ازین مقام برهاند بنزدیک آدم آیند و گویند ای آدم صفی خدای ایزد بدست
قدرت خود بیافرید و سجود فرشتگان گردانید میخواهیم که ما را شفیع باشی بحضرت حق آدم گوید من پای این مقام
ندارم خطیئتی افتاده است که هنوز در خجالت آنم ازانجا پیش نوح آیند و گویند تو اولین پیغمبری که خدای او را بخلایق
خلایق فرستاد ما را شفاعت کن گوید من این مقام ندارم پس پیش ابراهیم خلیل آیند و از وی درخواهند گوید مرا
قوت این نیست پیش موسی آیند هم این جواب دهد بنزدیک عیسی آیند او گوید این کار کس را نباشد مگر محمد را که
سید اولین و آخرینست پیش من آیند من برخیزم و ایشان در پیش من صف کشیده باشند من از میان
ایشان بروم و از خدای دستوری خواهم دستوری یابم در سجده افتم و روی بر زمین نهم خطاب آید سر بردار
و بخواه تا آنچه میخواهی تا بدهند و شفاعت کن تا بخشند من سر بردارم و خدا را حمد و ثنا گویم آنگه شفاعت کنم
چندانکه مرا حد برزده باشند و تعیین کرده بمن بخشند باز دیگر باره مراجعت کنم و سر بر زمین نهم خطاب آید که
بخواه تا بدهند و شفاعت کن تا بخشند من شفاعت کنم جهانی را بمن بخشند همچنین شفاعت کنم تا هر کس را که
گوید لا اله الا الله باشد و در دل او مقدار جوی ایمان بوده باشد بخواهم تا که در دوزخ نماند الا کافر محض و بروایتی
دیگر مراد بمقام محمود مقام رسولست بر عرش یا بر کرسی از عبدالله سلام روایه کرده اند که او گفت روز
قیامت کرسی بیارند و در پیش عرش بنهند پیغمبر شما را آنجا نشانند آنگه رسول را خطاب کرد و گفت و قل رب
ادخلنی مدخل صدق بگو ای محمد خدای من مرا در جای صدق بر و بیرون آر جای صدق عبدالله عباس گفت
معنی آنست که مرا از مکه بامدینه آر و از جعفر صادق از پدرانش روایتست که رسول این آنگه گفت که در غار شد
از مکه بیرون آر مرا ایمن و باز در مکه بر بامداد و ظفر مرا از نزدیک خود سلطانی و حجتی کن منصور و قوتی بخش بر
آنانکه با من دشمنی کنند و غلبتی ظاهر کن که دین تو باطل است گردانم خدای تع او را باین دعا ملک پارس و روم وعده
داد قتاده گفت رسول ع دانست که او را برین کار آن قوتی نباشد الا بسلطانی از قبل خدای تع از خدا سلطانی

خواست تا منصور و مؤید گردد از قبل خدای برادای کتاب واقامت حدود کلبی گفت مراد بان سلطان عتاب
بن اسید است که رسول ع او را بر مکه عامل کرد واو مردی سخت بود بر فاسقان و نرم جانب بود بر مؤمنان
او گفت والله که اگر کسی بنماز جماعت حاضر نباید گردنش بزنم تخلف نکند از نماز جماعت الا منافقی وقل
جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة
للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خسارا بگو ای محمد که حق آمد و باطل برسید و نیست شد یعنی قران آمد
و شیطان برفت اسلام آمد و کفری نیست گشت و گفته‌اند حق دین خداست و باطل اصنام و اوثان و باطل
نیست و فانی بوده است عبدالله مسعود و عبدالله عباس گفته‌اند چون رسول صلوات الله مکه بگشاد بر امن کعبه
سیصد و شصت بت نهاده بود و هر قومی روی بصنم خود آوردی و رسول ع بر آن بتان میگردید و چوبکی
گرفته بر سر آن چوب پاره آهن در چشم و روی آن بتان میزد و میخواند وقل جاء الحق وزهق الباطل بهر بت
که بگذشتی آن بت بروی در آمدی مشرکان میدیدند و با یکدیگر میگفتند سخت ساحرست این محمد وننزل من
القرآن و میفرستیم ما از قران آنچه او شفاست و رحمت مؤمنان را قران شفاست برای آنکه چون ظاهر دلیل
نبوة و صدق او گرد مردم از حیرت و ضلالت خلاص یافتند چنانکه بیمار از علت و رنج شفا یابد و دیگر آنکه شک و شبه
را زایل گرداند چون در وی تفکر کنند پس شفای رنج شبه باشد و دیگر آنکه مردم این قران تبرک کنند و شفا طلبند
خدای تعالی شفا دهد و رسول ع گفت القرآن هو الدواء و من لم یستشف بالقرآن فلا شفاه الله هر که او بقران طلب
شفا کند خدای او را شفا دهد و صادق ع گفت هر کرا بیماری باشد باید که چون بامداد روی از نماز بگرداند
بار الحمد بخواند و باد بر وی دمد اگر به نشود روز دیگر هفتاد بار بخواند و من ضامنم بشفای او مگر الا که بیماری باشد
که در واجل باشد ولا یزید الظالمین و این قران نیفزاید ستمکاران را جز زیان کاری برای آنکه با وانتفاع نگیرند
و نظر نکنند تا با و مهتدی شوند واذا انعمنا علی الانسان اعرض ونأی بجانبه واذا مسه الشر
کان یؤسا قل کل یعمل علی شاکلته فربکم اعلم بمن هو اهدی سبیلا ویسئلونک
عن الروح قل الروح من امر ربی وما اوتیتم من العلم الا قلیلا و چون ما نعمت کنیم بر آدمی
انواع نعمت از تندرستی و روزی فراخ و کامرانی و نظام امور بطر گیرد و از ذکر ما اعراض کند و روی
بگرداند و جانب خود دور کند یعنی خود را دور کند و از ما دور دارد و مستغنی شود از ما و چون بدو بدی رسد از بیماری
و درویشی و غیر آن نومید شود و قطع طمع کند و آن علامت لوم و دناءت نفس باشد که مردم در نعمت بطر باشند
و در شدت جزع و مأیوس آنکه گفت بگو ای محمد که هر یکی از ایشان کار در خور خود کنند بر عادت و شیمه خود و بر
مذهب و طریقه خود که بوی و مشاکل حال وی باشد چنانکه در نیت و ضمیر وی بود و مورد این مورد آن مثل است که
گفته‌اند کل اناء یترشح بما فیه آنکه گفت فربکم اعلم پس خدای شما عالمتر و دانا ترست بآنکس که وی راه یافته ترست و
یسئلونک عن الروح ای محمد ترا از روح می پرسند بگو که روح از فرمان خدای منست عبدالله مسعود گفت با رسول
میرفتم در مدینه بجماعتی جهودان بگذشتیم بعضی گفتند او را از روح بپرسید و بعضی گفتند مپرسید و من الیس او
بودم وحی فرود آمد او روی بجهودان کرد و این آیت برخواند ایشان گفتند در توریة هم چنین یافتیم روح از فرمان
خداست عبدالله عباس گفت جهودان رسول را گفتند یا محمد ما را خبر ده تا روح چه باشد و مراد ایشان ازین روح
حیوانی بود که حیوان باو زنده است رسول ع هیچ جواب نداد جبرئیل ع آمد و این آیت آورد در خبرست که جمعی جهودان
جمع آمدند و قریش را گفتند از محمد بپرسید تا روح چه باشد و آن جماعتی که در زمان اول مفقود شدند و از آن مرد که شرق
و غرب زمین برسید اگر این دو جواب گوید و از روح نگوید پیغمبر باشد و اگر از هر سه جواب گوید پیغمبر نباشد که ما در کتاب
خود هم چنین یافتیم ایشان بیامدند و بپرسیدند خدای تعالی در باب مفقودان زمان اول این آیت فرستاد ام حسبت ان
اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا و در باب آن مرد که شرق و غرب زمین رسید این آیت ویسئلونک
عن ذا القرنین الایه و در باب روح ویسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی مفسران خلاف کردند در آن که
ایشان پرسیدند از امیر المؤمنین روایة کردند درین آیه که او گفت نام فرشته است که او را هفتاد هزار دست
بر هر روی هفتاد هزار دهانست در هر دهانی هفتاد هزار زبانست بهر زبانی هزار لغت تسبیح کند مر خدا را
بهر تسبیحی خدای تعالی فرشته آفریند تا با فرشتگان می پرد تا بروز قیامت عبدالله عباس گفت روح خلقیست
از خلقان خدا بر صورت بنی آدم طعام و شراب خورند و فرشته نیستند بعضی گفتند روح آدمی است دیگران
گفتند مراد قرآنست من امر ربی برای آن گفت که ایشان گفتند ما را خبر ده ازین قران که بتو فرو می آید قدیم است
یا محدث گفت من امر ربی از فرمان خداست یعنی محدثست آنکه باز نمود که علم آدمیان اندکست بآنکه گفت وما اوتیتم
من العلم الا قلیلا شما را از علم ندادند مگر اندکی ولئن شئنا لنذهبن بالذی اوحینا الیک ثم لا تجد
لک به علینا وکیلا الا رحمة من ربک ان فضله کان علیک کبیرا قل لئن اجتمعت الانس
والجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا و اگر ما خواهیم ببریم این قران را
که بتو فرستاده ایم آنگه تو هیچ وکیلی نیابی که تا وی مددی کند و وکیل داری تو کند تا ترا و را با ما گذاری تا از ما
طلب قران کند تا هم چنان کند که هست مسطور و محفوظ گردد مگر رحمت خدای ترا دریابد و این قران را مسطور و
محفوظ بگذارد در خبرست که روزی رسول ع بیرون آمد سر بازبسته از رنجی که وی را بود بر سر رفت و خدا را
حمد و ثنا گفت آنگه گفت این کتابها چیست که شما می نویسید جز از کتاب خدای ترسید که خدای خشم گیرد
برای کتاب خود و هیچ ورقی رها نکند و هیچ دلی که در وی آیه قران باشد الا که آن بردارد گفتند یا رسول الله حال
مؤمنان چگونه باشد آن روز گفت هر که خدای بوی خیری خواهد او را توفیق ثبات دهد بر کلمه توحید که لا اله الا الله
عبدالله مسعود گفت اولین چیزی که شما از دین خود نیابید امانت باشد و آخرین چیزی که نیابید نماز باشد
و قومی باشند که ایشان نماز کنند و ایشان را دین نباشد و روز آید که شما در روز آیید و قران در میان شما نباشد
نه در دلها و نه در مصحفها آنگه این آیه برخواند ولئن شئنا لنذهبن بالذی اوحینا الیک عبدالله عمر گفت قیامت

برخیزد تا قرآن باز همانجا شود که آمده است و او را روی باشد چون روی منبح آنگه حق تعالی گوید ترا چه بوده است
گوید بار خدایا پیش تو آمدم مرا میخوانند و بر من کار نمیکنند و این آنگه باشد که قیامت نزدیک باشد آنگه گفت
ان فضله کان علیک کبیرا حقیقت که فضل و رحمت خدای تو بر تو همیشه بزرگ بوده است بگو ای محمد منکران قرآن را که شما
چگونه انکار کنید سخنی را که جمله آدمیان و پریان جمع شوند و یکدیگر را یاری کنند تا مانند این قرآن بیارند نتوانند
آوردن و اگر چه یکدیگر را یاری کنند تا از جهت فرط فصاحت آن که علم ترتیب و نظم آن نباشد بر مذهب آنان که وجه
اعجاز را فرط فصاحت گویند یا از جهت آن که ایشان را منع کنیم و علم آن را از ایشان باز گیریم بر مذهب آنان که وجه
اعجاز صرف گویند و این آیه آنگه آمد که ایشان گفتند و لو نشاء لقلنا مثل هذا و این آیه را دلیلست بر آنکه کس
قرآن را معارضه نیاورد است و نتواند آوردن هیچکس از آدمیان و نه از پریان وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِی
هٰذَا الْقُرْآنِ مِنْ کُلِّ مَثَلٍ فَأَبَىٰ أَکْثَرُ النَّاسِ إِلَّا کُفُورًا وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ
الْأَرْضِ یَنْبُوعًا أَوْ تَکُونَ لَکَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِیلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِیرًا أَوْ تُسْقِطَ
السَّمَاءَ کَمَا زَعَمْتَ عَلَیْنَا کِسَفًا أَوْ تَأْتِیَ بِاللّٰهِ وَالْمَلٰئِکَةِ قَبِیلًا أَوْ یَکُونَ لَکَ بَیْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ
تَرْقَىٰ فِی السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِیِّکَ حَتَّىٰ تُنَزِّلَ عَلَیْنَا کِتَابًا نَقْرَؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّی هَلْ کُنْتُ إِلَّا
بَشَرًا رَسُولًا بدرستی که بیان کردیم و مکرر گردانیدیم برای مردمان درین قرآن از هر معنی که در حسن همچون مثلی است
و ایشان محتاج اند در دین و در دنیا آنرا ابا میکنند بیشتر مردمان و بآن کافر میشوند و گفته اند معنی این که ما
قرآن گردانیدیم از هر گونه مثلی و بهر نوعی مثلی زدیم تا ایشان اعتبار گیرند و بان متعظ شوند چه از احکام و امثال و
مواعظ و قصص ایشان ابا میکنند و کافر میشوند و میگویند که ما ایمان نیاریم بتو تا آنکه برای ما از زمین چشمه
از زمین روان گردانی عکرمه از عبدالله عباس روایت کرد که عتبه و شیبه پسران ربیعه و ابو سفیان بن
الحرث و ابوجهل بن هشام و غیر ایشان از صنادید قریش همه جمع شدند در پس خانه کعبه پس از آنکه آفتاب
فرو شد و گفتند کس فرستید تا حاضر آید تا ما با او سخن گوییم کس فرستادند رسول ع حاضر آمد بر طمع آنکه مگر دلهای
ایشان نرم شده است ایمان خواهند آورد ع در میان ایشان بنشست گفتند ای محمد ترا خوانده ایم تا با تو عذر
برانگیزیم والله که ما در عرب کس ندیدیم که با قوم خود این کرد که تو میکنی ابا و اسلاف ما را دشنام میدهی
و دین ایشان را عیب میکنی و خدایان را دشنام میدهی و تفریق الفت و جماعت میکنی و هیچ زشتی نماند که تو با ما
نکردی اگر این بطمع مال میکنی تا ما هر کس ترا از مال خود نصیبی دهیم و اگر برای ریاست میکنی ما ترا رئیس و سید خود
کردیم و اگر ترا از جنیان خیال می باشد تا طلب طبیبی کنیم رسول گفت ازین معانی هیچ نیست خدای مرا
فرستاده است و کتابی بمن داده و مرا فرموده است تا شما را بشارت دهم و بترسانم من رسالت خدای
رسانیدم و شما را نصیحت کردم اگر قبول کنید بخیر دنیا و آخرت رسید و اگر رد کنید من صبر کنم تا خدای
میان من و شما حکم کند ایشان گفتند ای محمد تو میدانی که زمین ما تنگ‌ترین زمینهاست و کم آب است اگر تو

پیغمبری از خدای درخواه تا بدید آرد چشمه آب چنانکه در شام و عراق است و این پدران ما را زنده گرداند و از جمله
ایشان قصی بن کلاب را خواهیم که او پیری راست گو بوده تا احوال تو از او بپرسیم اگر ترا تصدیق کند
ما ترا براست گوی داریم و بدانیم که ترا بنزدیک خدای منزلتی هست و تو رسول خدایی رسول ع گفت مرا باین
نفرستاده اند برای آنچه فرستاده اند آنرا با شما گفتم ایشان گفتند ای محمد اگر این نمیکنی از خدا درخواه
تا ترا بوستانی دهد از درختان خرما و انگور و تو در میان آن بوستان جویهای آب روان گردانی و اگر این
نکنی درخواه تا ترا گنجها راه نماید تا تو مستغنی شوی و اگر این نکنی پاره از آسمان بما افکن تا ما هلاک شویم و از ما
باز رهی رسول ع گفت اگر خدای من خواهد این همه بکند او قادرست برین و بیشتر ازین یکی از جمله ایشان
گفت ما بتو ایمان نیاریم تا خدا را با جمع فرشتگان آنکه گفته ما شنیدیم که این قرآن مردی ترا می
آموزد از یمامه که او را رحمن گویند و با رحمن بنگرویم ما عذر برانگیختیم و دست از تو بنداریم تا ترا هلاک کنیم یا تو
ما را هلاک کنی رسول ع از میان ایشان برخاست و او پسر عمه رسول بود عاتکه بنت عبدالمطلب و گفت ای
محمد قوم بر تو عرضه کردند آنچه شنیدی قبول نکردی و از تو کارها درخواستند هیچ نکردی بخدای که من
بتو ایمان نیارم هرگز الا که راهی سازی خود را بآسمان و از آنجا نامه آوری گشاده و جماعتی فرشتگان گواه را
گواهی دهند برای تو و آنکه گر اینهمه کرده باشی گمان من چنانست که هم ترا باور ندارم ابوجهل گفت ای قوم
شنیدی آنچه بر محمد عرضه کردیم هیچ قبول نکرد و ازین باز نخواهد ایستادن من هیچ چاره نمیدانم مگر
آنکه چون فردا او آید و روی بکعبه کند در نماز چون بسجده شود سنگی گران برگیرم و بر سر او زنیم تا از جوار او باز
رهیم رسول ع از آنجا دلتنگ باز گشت و خدای با از زمین چشمها گشاید تا ترا بوستانی بخشد بسیار درخت چنانکه
اشجار را پوشد از درختان خرما و انگور و آنکه تو در میان آن درختان جویهای آب روان گردانی یا از آسمان فرو
افکنی پاره بر ما چنانکه دعوی کرده یا خدای را بیاری و فرشتگان را تا ما بدان باشند ترا بر صحت آنچه دعوی
میکنی و این آیه را دلیلست بر آنکه ایشان کافر مشبهی بودند چه معنی روا ندارد مگر کسی که خدای را جسم گوید تا ترا خانه
باشد از زر یا بر شوی در آسمان و ما هرگز ایمان نیاریم برای آنکه تو بر آسمان شوی تا آنکه تو از آسمان کتابی
آوری و نامه که ما از آن خوانیم در آنجا نوشته باشد که ما را واجبست متابعت تو قل سبحان ربی بگوی ای
محمد پاکست و منزه خدای من و این لفظ بر سبیل تعجب فرمود از آنچه ایشان درخواستند و از پیغمبر سوال کردند
قل کنت هیچ نیستم مگر آدمی فرستاده برسالت چون رسولانی دیگر و این که شما گفتید معقد و بشریست و جز
فعل قادر الذات نباشد وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ یُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللّٰهُ
بَشَرًا رَسُولًا قُلْ لَوْ کَانَ فِی الْأَرْضِ مَلٰئِکَةٌ یَمْشُونَ مُطْمَئِنِّینَ لَنَزَّلْنَا عَلَیْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَکًا رَسُولًا
قُلْ کَفَىٰ بِاللّٰهِ شَهِیدًا بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ إِنَّهُ کَانَ بِعِبَادِهِ خَبِیرًا بَصِیرًا وَمَنْ یَهْدِ اللّٰهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ
وَمَنْ یُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِیَاءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمْیًا وَبُکْمًا

وَصُمًّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا ومنع نکرد مردمانرا از ایمان آوردن بقرآن و نبوت محمد
چون محمد بایشان آمد و قرآن بایشان آورد مگر آنکه ایشانرا گمان بود که گفتندی خدای پیغمبر آدمی نفرستد اگر رسولی
فرستد فرشته را فرستد بگو ای محمد و جواب ده که اگر در زمین فرشتگانی باشندی که میروند آرمیده و ساکن در
زمین ما بایشان فرشته رسول فرستیم یعنی هر کس که رسول فرستیم از آن جنس فرستیم اگر فرشتگان فرستیم
فرشته فرستیم و اگر با آدمیان فرستیم آدمی فرستیم آنگه گفت ای محمد چون طمع تو از ایمان و رشد و صلاح کافران
ایشان منقطع شد بگو که گواه میان من و میان شما خدای بسست تا گناه از شماست یا تقصیر از منست و او بینا
خویش آگاه و بیناست وَمَن يَهْدِ اللَّهُ و هر کرا خدای هدایت کند و الطاف ارزانی دارد باو کتاب فرستد
و پیغمبر فرستد با او و مهتدی باشد و راه یافته و هر کرا اضلال کند و از راه بهشت گم گرداند یا در دنیا بر
سبیل عقوبت بر معصیتی خذلان کند تو ایشانرا هیچ ولی نیابی از اولیا بجز از من که نصرت کند و از عذاب
من خلاص دهد آنگه گفت بحشر هم ما ایشانرا روز قیامت برانگیزیم و بر رویهای ایشان یعنی ایشانرا بر روی
بکشیم بر آتش دوزخ انس مالک گفت از رسول خدای پرسیدم که خدای تعالی کافر را چگونه بر روی حشر کند گفت
آن خدای که قادر باشد بر آنکه ایشانرا قوت دهد تا بپای بروند تواند که چنان سازد که بر روی بروند کوران و
کران و گنگان عبدالله عباس گفت کور باشند از آنکه چیزی که ایشانرا باید نه بینند و کر باشند از آنکه ایشانرا
باید شنوند و گنگ از آنکه سخنی نگویند که ایشانرا در آن خیری باشد مقاتل گفت این آنگه باشد که ایشانرا گویند در دوزخ
اخْسَئُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ پس از آن نه چیزی بینند و نه چیزی شنوند و گفته اند که در بعضی مواقف بینند و شنوند
و سخن گویند و در بعضی مخالف و نه جای ایشان دوزخ باشد هر گه که آتش او ساکن گردد ما ازرا بر افروزیم و در زیادت
گردانیم سوختن او را ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَإِنَّا
لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ
يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ
رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا جزا و پاداش ایشان اینست که ما
آتش دوزخ بر ایشان مسلط گردانیم تا ایشانرا میسوزد و اجزای ایشانرا متفرق میگرداند آنگه اعاده میکنیم
و باز همچنان میگردانیم تا حسرت و عذاب ایشان در زیادت میشود بسبب آنکه ایشان بآیات ما کافر شدند
و حشر و نشر را تکذیب کردند و گفتند چون ما استخوان شویم و ریزیده و پوسیده گردیم ما را خلقی نو برانگیزند
و باز زنده گردانند و این بر سبیل تعجب گفتند خدای تعالی گفت که چه جای تعجب است ایشان نمی بینند و نمیدانند
که خدای که آسمانها را رفعت و زمین را بسطت و وسعت بیافرید و هر یکی را اجلی پدید کرد یعنی اجل مرگ
یا اجل قیامت که در وی هیچ شکی و شبهه نیست این ظالمان و کافران با اینهمه دلایل و براهین ابا میکنند مگر
باز منر نند الا کافری و ناسپاسی قل لو انتم بگو ایشانرا که اگر شما مالک شوید خزینهای رحمت خدای را که

روزی

روزی خلقانست آن همه را باز گیرید و امساک کنید از ترس درویشی و نفقه نکنید و آدمی همیشه ممسک و بخیل
وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَاسْأَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي
لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ
وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ
جَمِيعًا وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا
وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا بدرستی که ما موسی پیغمبر را نه معجزه روشن
دادیم عبدالله عباس گفت آن عصاست و ید بیضا و شکافتن دریا و ملخ و شپش و بزغ و خون و سنگ که
عصا بر وی زدی آب روان گشتی و کوه که بر زبر سر ایشان بداشتند و گفته اند که این آیه در احکام است یکی از
جهودان رسول را ازین آیه سوال کرد رسول گفت خدای تعالی موسی را وحی کرد و گفت بگو بنی اسرائیل را
که بخدای شرک میارید و اسراف مکنید و زنا مکنید و خون ناحق مریزید و جادویی مکنید و ربا مخورید و پیش
پادشاه غمز بیگناه مکنید تا کشته نشود و زنان محصنه را دشنام مدهید و از زحف مگریزید و شما خاصه
ای جهودان در روز شنبه عدوان و بیداد مکنید جهود چون این جواب بشنید بوسه بر دست رسول داد و
گفت گواهی میدهم که تو پیغمبر خدایی بحق فَاسْأَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ از بنی اسرائیل بپرس یعنی از عبدالله سلام و
اصحابش تا یقین در زیادت گردد و شاید که خطاب باشد هر یکی را و شاید که خطاب موسی را باشد یعنی ای
موسی بنی اسرائیل را از فرعون بخواه موسی چون پیش فرعون رفت و آیات بنمود فرعون ورا گفت ای موسی من
می پندارم که با تو جادویی کرده اند و عقل تو خلل یافته است و گفته اند مسحور یعنی ساحر است من ترا جادو می پندارم
و این که تو میکنی جادوییست موسی گفت لقد علمت تو میدانی که این آیات نفرستاد جز خدای آسمان و زمین
برای حجت و دلیل من گمان می برم ای فرعون تو هالکی و نیست گشته و گمان من از گمان تو صحیح ترست ابن
عباس گفت مثبور ملعونست مجاهد گفت موسی ع در نزدیک فرعون شد در روز زمستان و او جبه بود
کلیمی بر خود گرفته موسی عصا بیفکند اژدها شد دهن سر بر روی نهاد خواست تا فرو برد فرعون از ترس در جامه
حدث کرد موسی گفت وانی لاظنک و من ترا ای فرعون هالک می پندارم فاراد ان یستفزهم فرعون خواست
تا موسی را و بنی اسرائیل را از زمین مصر برانگیزد و از آنجا بیرون کند ما فرعون را و هر که با وی بود در دریا غرق
کردیم و گفتیم از پس آنکه فرعون را هلاک کردیم لبنی اسرائیل بنی اسرائیل را که شما در زمین مصر ساکن شوید و انجام
سازید که چون وعده قیامت آید ما شما را بیاریم همه را بر هم آمیخته یا همه را جمع کرده و گرد آورده کلبی گفت فاذا
جاء وعد الاخره و مراد نزول عیسی است از آسمان و این قول دلیل صحت رجعت میکند حق تعالی این آیه برای دلجویی
رسول فرستاد گفت اگرچه کفار قریش ترا از مکه برانگیختند پیش از تو موسی را فرعون خواست تا از مصر برانگیزد
من او را و قوم او را هلاک کردم و موسی و قومش را برهانیدم و ملک مصر بایشان دادم ترا نیز ظفر دهم بر دشمنان

تو و نعمت خود بر تو و بر اتباع تو تمام گردانم و بالحق انزلناه این قرآن را بحق فرستادیم و بحکمت تا هدایت کند مردم را
باخیرات و او با حق فرود آمد و ما ترا که محمدی نفرستادیم مگر برای بشارت دادن و ترسانیدن وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ
لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَىٰ مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ
مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا و قرآن را که فرستادیم آیه
آیه و سوره سوره فرستادیم بحسب مصلحت و او را جدا گردانیدیم تا تو بر مردم خوانی از او باهستگی و درنگ و فرو
فرستادیم او را فرو فرستادنی بحسب حاجت بگو این کافران را که شما باین قرآن ایمان آرید و اگر نیارید آنانکه
ایشانرا علم دادند باین قرآن ایمان می آرند چون بر ایشان میخوانند ایشان می شنوند و بروی در می آیند سجده می کنند
خدایرا بسبیل تواضع و شکر آن نعمت را که پیغمبر آخر زمان را در یافتند و بان وعده که ایشانرا داده بود در کتب رسیدند
و یقولون و میگویند منزه است خدای از آنکه وعده خلاف کند وعده کرده شد و بوفا رسید و آمد و بروی
در می افتند گریند و می افزاید ایشانرا ترسکاری و فروتنی یکی از جمله بزرگان گفته است هر که او را علمی باشد و آن
الذی علم او را بگریه نیارد علم او نافع نباشد او را قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَٰنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ
الْحُسْنَىٰ وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ
وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا بگو ای محمد که خدای
را خدای خوانید الله گوئید یا رحمن خوانید یعنی او را بنام الله خوانید یا رحمن بهر کدام ازین دو نام که خواهید بخوانید او را
نامهای نیکوست و نیکوترین نامها نام اوست عبدالله عباس گفت شبی از شبها پیغمبر صم نماز میکرد و در نماز
میگفت یا الله یا رحمن یا رحیم مشرکان قریش گفتند محمد تا اکنون یک خدای میخواند اکنون دو خدا را میخواند الله
و رحمن یا ما رحمن نشناسیم مگر رحمن یمامه را و آن مسیلمه کذاب را خواستند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت
بگو ای محمد این چه انکار است با که من خدایرا بنام رحمن میخوانم خدایرا اگر خواهی بنام الله خوان و اگر خواهی بنام
الرحمن بهر نام که خوانی او را نامهای نیکوست این قول که مشرکان گفتند دلیل آن میکند که اعتقاد چنان داشتند
که اسم و مسمی یکیست آنکه گفت ولا تجهر بصلاتک و آواز بلند مگردان بنماز خود یعنی بقراءت در نماز و آهسته
مگردان و میان این دو صفت که بلند خواندنست و آهسته خواندن طریقی و راهی طلب کن یعنی نه بلند بلند
و نه آهسته و گفته اند که بروز قراءت آهسته خوان و شب آواز از عبدالله عباس گفت چون رسول ع نماز کردی
بقراءت بلند آواز بر داشتی مشرکان طعن زدندی و رسول را دشنام دادندی و شعر خواندندی و دست زدندی
تا رسول غلط افتد رسول آواز نرم کرد چنانکه صحابه نشنودند خدای تعالی آیت فرستاد و گفت ولا تجهر بصلاتک
آواز بر مدار چنانکه مشرکان بشنوند و طعنه زنند و آهسته مخوان چنانکه صحابه نشنوند آنگه رسول را فرمود که بگو
سپاس آن خدایرا که فرزند نگرفت چه این از صفات اجسام است چون بر ولادت حمل کنند و اگر بر طریق تبنی
گویند از سر احتیاج باشد و او را در ملک و پادشاهی شریکی و انبازی نیست و او را ولیی نیست تا مانع باشد از

سجدا و یقولون سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا و یخرون للاذقان

ذل

ذل و بیاری وی عزیز باشد و تعظیم کن خدایرا غایة تعظیم کردن که مستحق غایة تعظیمست لم یتخذ ولدا رد است بر جهودان
و ترسایان و لم یکن له شریک فی الملک رد است بر مشرکان و لم یکن له ولی من الذل رد است بر صابیان که ایشان
گفتند لولا اولیاء الله لذل الله اگر خدایرا اولیا نبودی ذلیل بودی تعالی عن ذلک در خبر است که چون بنده گوید الله اکبر
ثواب وی بیشتر بود از دنیا و هرچه در دنیاست از معاذ جبل روایت است که رسول ع گفت علیکم بآیة العز گفتند
آیه عز کدامست گفت قوله و قل الحمد لله الذی تا آخر این را بسیار خوانید

سورة الکهف مایه عشر آیه

فتنه دجال او را زیان ندارد و هر که سوره جمله بخواند بهشت شود اسحق بن عبدالله روایت
کرد از رسول ع چون این سوره فرود آمد هفتاد هزار فرشته بتشییع او از آسمان فرود آمدند هر که او را روز آدینه بخواند
هر گناه که ازین آدینه تا آن آدینه کرده باشد بیامرزند او را و سه روز دیگر بر سر آن و چندانی دهند او را که با آسمان
برسد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ
الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا قَيِّمًا لِيُنْذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِنْ لَدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ
يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا مَاكِثِينَ فِيهِ أَبَدًا وَيُنْذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ
وَلَدًا مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا حق سبحانه
و تعالی بندگان خود را تعلیم کرد و با ایشان آموخت که چگونه حمد و ثنا گویند او را بر بزرگوارترین نعمتی که بر ایشان
کرده است و آن قرآنست گفت شکر و سپاس و ثنا مر خدایرا که فرو فرستاد بر بنده خویش محمد کتاب قرآنرا
که سبب نجات بندگان و رسیدن ایشان بهشت جاویدانست و نگردانید و نکرد آنرا بلکه راست
کرد چنانکه در وی هیچ تناقضی و اختلافی نیست و گفته اند بر کتابهای دیگر او را قیم کرد که حکم میکند بتصدیق
آن و گواهست بصحت آن تا بیاگاهاند و بترساند کافرانرا از عذابی سخت از نزدیک وی و بشارت دهد مومنانرا
که عمل صالح کنند بانکه ایشانرا مزد نیکوست یعنی بهشت درنگ کننده و جاوید باشند در آن و بترساند آنانرا
که گفتند خدای فرزندی گرفت و ایشانرا باین هیچ علمی و دانشی نیست از سر جهل و اعتقاد باطل میگویند نه
ایشانرا باین علم است و نه پدران ایشانرا برای آنکه این از جمله مستحیلاتست از آن نیست که علم بوی حاصل شود
بزرگ کلمه است و سخت سخنی این که از دهنهای ایشان بیرون می آید نمی گویند ایشان مگر دروغ است آنچه میگویند
و باطل فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَٰذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى
الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا همانا تو ای محمد
که هلاک خواهی کرد نفس خود را بر اثر ایشان از جهت اندوه آنکه از پیش تو میروند ایمان نیاورده باین حدیث
یعنی قرآن باتفاق مراد بحدیث اینجا قرآنست پس اگر کسی قرآنرا قدیم گوید بر خلاف خدای گفته باشد آنگه گفت
انا جعلنا ما گردانیدیم آنچه بر روی زمین زینت است مر زمین را یعنی صلاحیت زمین دارد و زینت زمین باشد
و بحقیقت هرچه بر روی زمینست از حیوانات و نباتات و جمادات همه زینت زمین است و این آیه آیتی گرم

یخرج

تا بیازماییم که از ایشان کدام است که عمل او نیکوتر است برغبت ناکردن در دنیا و حطام دنیا و ما کنیم آنچه بر روی
زمین است از زینت زمین خاکی که بر و باران نیامده باشد و زمینی سفید بی نبات أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ
أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا ای می پنداری تو که قصه اصحاب کهف و اصحاب رقیم از
آیتهای ما عجب اند یعنی در جنب عجایبی که در آیات و دلالات ماست از کمال قادری ما پس عجب نیست چون
آنچه من آفریده ام از آسمانها و زمینها و کوهها و دریاها و اصناف مخلوقات در عجایب بیشتر است و رقیم
گفته اند که نام وادی اصحاب الکهف است سعید جبیر گفت لوحی بود از ارزیز نام ایشان و تاریخ غیبه ایشان
بر آنجا نقش کرده بودند و بر در غار نهاده تا مردم از آن می خواندند و اعتبار میگیرند نعمان بشیر از رسول روایت کرد
که اصحاب رقیم سه مرد بودند از شهر بیرون آمدند بعضی از حوایج خود باران بگرفت ایشان را پناه با غاری دادند
چون باران سخت شد سنگی از سر غار بیفتاد و بزرگ و در غار ایشان بگرفت ایشان طمع از جان خود ببریدند
و گفتند که کس حال ما نداند و اگر داند هیچکس این سنگ را از در غار دور نتواند کرد بیایید تا با خدای گردیم و عملی
که خالص برای خدای کرده ایم آنرا شفیع سازیم باشد که خدای ما را ازین خلاص دهد یکی از جمله ایشان گفت خدایا
من روزی مزدوران داشتم مردی نماز پیشین آمد او را گفتم تو نیز کار کن تا مزد یک روزه بتو دهم آن مرد کار کرد چون
شام بود هر یکی را مزد دادم بسویه یکی از ایشان گفت مرا همچندان میدهی که آن مرد را که از نیم روز کار کرده است
من گفتم یا شیخ سبحان الله ترا با مال من چه کار تو مزد خود بستان از من او نستد و بخشم برفت کمن مزد او بنهادم
تا روزی گاو بچه میفروختند من مزد او بدادم و از آن بخریدم و در میان گاوان کردم بزرگ شد و از نسل وی بسیار
گاوان پدید آمدند پس از مدتی دراز آن مرد آمد پیر گشته و ضعیف شده و گفت مرا بر تو حقی است من او را
که آن روز مزد رها کردم من او را نگریدم و بر ایشناختم دست او گرفتم و بصحرا بردم و گفتم این گله گاو تراست او
گفت یا هذا بر من استهزا مکن گفتم والله که این حق تست و تراست و کس را درین نصیبی نیست از آن بوی تسلیم
کردم خدایا اگر میدانی که من آن خالص برای تو کردیم ما را ازین خلاص ده آن سنگ در حال بشکافت و شعاعی
از وی بگشاد و روشنایی پدید آمد دیگری گفت سالی قحط عظیم بود زنی با جمال نزدیک من آمد تا گندم خرد
بها گفتم ممکن نیست مگر آنکه مرا از نفس خود تمکین کنی او ابا کرد و برفت دیگر باره باز آمد و طعام خواست
گفتم ممکن نیست بدون نفس همچنین تا چهار باز آمد از روی ضرورت گفت تمکین کردم چون خواستم که با وی
دراز کنم لرزه بر اعضای او افتاد گفتم این چه حالتست گفت از خدای میترسم من گفتم سبحان الله او در حالت
سختی از خدای میترسد من در حالت نعمت و رخا از خدای نترسم گفتم برخیز و بیشتر از آن طعام که میخواست
بوی دادم خدایا اگر دانی که آن برای تو کردم و خاص از برای رضای تو بود این بلا را از ما کشف کن پاره دیگر آن
شکسته شد و غار روشن شد سیم گفت مرا مادری و پدری پیر بود من گوسفند داشتم نماز خفتن پاره شیر
پیش ایشان آوردم و ایشان خفته بودند مرا دل نداد که ایشان را بیدار کنم بر بالین بنشستم و گوسفندان ضایع و دلم

بایشان

با ایشان مشغول با اینهمه از بالین ایشان بر نخاستم تا آنکه صبح بر آمد ایشان بیدار شدند و من آن شیر بایشان دادم خدایا
اگر دانی که من این برای تو کردم این بلا از ما کشف کن آن سنگ یکبار از در غار بیفتاد و گشاده شد و قصه
اصحاب الکهف محمد بن اسحق گفت که اهل ترسایان اند در آن تعدی کردند و فواحش در میان ایشان ظاهر گشت
و بت پرستیدن مشغول شدند و برای طواغیت قربان کردند و در میان ایشان نیز جمعی بودند که بر دین عیسی
میرفتند و در زهد و عبادت میکوشیدند و ایشان را پادشاهی بود نام او دقیانوس بت پرست بود و ظالم
مردمان را از دین عیسی منع میکرد و هر کجا یکی را می یافت میکشت تا که از دین برمی گشتند خدای پرستان
چون چنان دیدند در عبادت و طاعت بیفزودند و پناه با خدای میدادند و میگفتند ربنا رب السموات
والارض لن ندعوا من دونه الها این جماعت از شهر بیرون آمدند و بنمازگاهی که ایشان را بود در رفتند و بعبادت
و تضرع مشغول شدند و میگفتند خدایا شر این طاغی از ما کفایت کن جماعتی بر ایشان مطلع شدند دقیانوس
را خبر دادند کس فرستاد و ایشان را بران هیئت حاضر کرد با جامهای عبادت و رویهای در خاک آلوده
از سجده و چشمها پر آب شده ایشان را تهدید کرد و گفت شما مخیرید اگر خواهید بدین من در آیید و اگر خواهید
اختیار کشتن کنید ایشان را مهتری بود نام او مکسلمینا گفت ما جز خدای را نپرستیم که آفریننده آسمان
و زمین است باقی تو دانی هرچه خواهی کن که ما ازین دین برنگردیم دقیانوس فرمود تا جامهای ایشان
بکشیدند و جامهای دیگرشان پوشیدند و گفت مرا دل نمیدهد که شما را بکشم مهلت دادم روزی
چند اندیشه کنید و با دین من آیید و اگر نه کشتن شما خود در دست منست آنگه بر خاست و از آن شهر
بیرون شد دقیانوس برفت ایشان با یکدیگر گفتند تدبیر آنست که ما هر کس از خانه پدران خود زادی بگیریم
و ازین طاغی بگریزیم هر یکی زادی برداشتند و از شهر بیرون شدند بر در آن شهر کوهی بود که آنرا انجلوس
گفتند و در آن کوه غاری بود در آن غار شدند و خدای را عبادت میکردند کعب الاحبار گفت در راه سگی از دنبال
ایشان افتاد چندانکه او را میراندند باز میگشت تا باواز آمد و گفت ای قوم مرا چرا میرانید من دوستان
خدا را دوست دارم و من شما را چون بخسپید پاسبانی کنم سگ را با خود ببردند عبدالله عباس گفت راه
بشبانی رسیدند با سگی از ایشان حال پرسید حال خود بگفتند شبان گفت من نیز یار شمایم با ایشان برفت
سگ نیز با ایشان برفت گفتند سگ را از خود باز کن گفت این سگ با من صحبت دیرینه دارد من از وی
شرم دارم که وی را برانم شما برانید او را براندند نرفت چون بزدند وی را آواز داد که مرا چرا میزنید من
با من جفا از شما باز نگردم ایشان در غار شدند و سگ بر در غار بخفت و ایشان بعبادت مشغول شدند و
آورنده نفقه ایشان یملیخا بود هر روز بشهر رفتی و آنچه بایستی خریدی و آوردی و تفحص اخبار کردی و ایشان را
خبر دادی تا روزی خبر در بازار افتاد که دقیانوس باز آمده است و طلب ایشان کرده یملیخا باز آمد و
ایشان را خبر داد ایشان مضطرب شدند و این نماز دیگر بود طعام بخوردند و بعبادت مشغول شدند و بر خدای

توکل کردند چون همه سر بر سجده نهادند خدای تعالی خواب بر ایشان افکند سیصد و نه سال خفته بودند دقیانوس
ایشان را طلب کرد نیافت پدران ایشان را حاضر گردانید و گفت پسران شما کجا اند گفتند ما نمیدانیم ایشان
مالهای ما برگرفتند و از شهر بیرون رفتند کسانی که ایشان را دیده اند میگویند که ایشان در غاری شده اند
بر کوهی که برابر این شهرست دقیانوس با لشکر برخاست و آنجا رفت هر کس که خواست که در آن غار
شود از ترس نتوانست آخر الامر گفتند ای ملک ایشان بجز از کشتن کاری نخواهی کردن در این غار را
بر باید آوردن تا ایشان در اینجا بمیرند و این غار گور ایشان گردد گفت صوابست بفرمود تا در غار بر آوردند
و در ملک دقیانوس دو مرد مومن بودند نامها و نسبهای ایشان بر لوح ارزیز نوشتند و در آن بنا نهادند
تا باشد که وقتی کسی این بنا بشکافد تا از احوال ایشان خبر دهد و مردمان را عبرتی باشد این سد همچنین بود تا آنکه
که دقیانوس هلاک شد و چند قرن برین بگذشت در آن شهر پادشاهی پدید آمد مردی صالح بود نام او بیدروس
و در ملک او مردمان دو گروه بودند از مومن و کافر او مردمان را با خدای دعوت میکرد و بعث و نشور ثابت
ایشان میگفتند ما هی الا حیوتنا الدنیا نموت و نحیا ما هی الا حیوة و زندگانی همین میدانیم که در دنیاست و پس از
حیوة دنیا حیوتی دیگر نشناسیم آن پادشاه تضرع و زاری کرد تا خدای تعالی آیه با ایشان نماید که بعث و نشور حقست خدای
در دل یکی از مردمان آن شهر افکند نام او الیاس تا آن بنا بشکافد و از آن حظیره گوسفند سازد چون آن سنگها
در غار گشاده شد جماعتی را دید آنجا خفته و سگی بر در غار خفته هر کس که خواست که در آنجا شود نیارست مردم
شهر همه بنظاره آمدند خدای تعالی ایشان را از خواب بیدار گردانید ایشان بر نشستند خوش دل و شادمان بر یکدیگر
سلام کردند و چنان پنداشتند که یک روز خفته اند یا بعضی از روز خدای تعالی بعث ایشان را دلیل ساخت بر
صحت بعث و نشور و سبب گفت ایشان بیدار شدند و احوال ایشان همچنان بود که آنگه که خفته بودند هیچ
تغیر با ایشان راه نیافته بود و جامهای ایشان هیچ کهن نگشته بر خاستند و پنداشتند که در عهد دقیانوس است
نماز بگزاردند و تملیخا که صاحب طعام بود گفتند برو و ما را طعامی آور و بنگر تا این طاغی طلب ما میکند یا نه تملیخا
درمی چند برداشت و از کوه بزیر آمد تا در شهر رود آثار و علامتها همه بر خلاف آن دید که گذاشته بود
ترسان و مترقب از خوف دقیانوس در شهر آمد مردمان را دید بر شعار ملت عیسی نام عیسی میگفتند و صلوات
میدادند او تعجب فرو ماند گفت دوش من ازین شهر برفتم کس نام عیسی نیارست بردن و او را خبر نبود که دقیانوس
هلاک شده است و سیصد و اند سال ازین مدت بر آمده گرد آن شهر میگشت هیچ کس را نمی شناخت در هم
آیین شهر همه بر خلاف آن دید که گذاشته بود با خود گفت همانا من این شهر غلط کرده ام یا در خوابم با خود گفت
که این شهر همانست نمیدانم تا این چه حالست مردی را گفت این شهر را چه خوانند گفت دقسوس گفت که شهر همانست
و مردمان شهر همان نیستند آخر الامر درمی چند که داشت بیرون کرد در جها بود بر شکل پایهای اشتر بزرگ و مهر
دقیانوس بر آنجا از سیصد سال زده بیکی داد تا از وی طعام خرد آن مرد در آن درم نگاه کرد نام دقیانوس بر آنجا

یافت و آن درم را غریب و مجهول دید وی را گفت این درم از کجا آوردی گفت ای مرد ترا با این چه کارست درم ستان
و طعام بده آن درم بدیگری داد و دیگری بدیگری گفتند این مرد گنج یافته است او را گفتند بگو تا از کجا یافته گنج
بر شوان کرفت گفت ای قوم شما چه میگویید گنج چه باشد این درمی چندست که هر روز من بخرج میکنم دی روز
من این داشتم و کس را گنج یافتن متهم مکرد گفتند ای مرد محال مگوی که این درمها از تاریخ سیصد سال زده اند
آواز بر آوردند و خبر بپادشاه رسید مردم بر وی جمع شدند و او هیچ جواب نمیداد مردم را از خاموشی او تهمت
زیادت شد و در شهر دو رئیس بودند او را پیش ایشان بردند و او دل بر مرگ نهاده بود و هیچ شک نمیکرد که او را
پیش دقیانوس می برند او خدای را میخواند و میگفت ای خدای آسمان و زمین فریاد رس ای کاشکی ما همه باهم
بودیمی و عهد ما چنانست که باهم زندگانی کنیم و مردن باهم باشد ای دریغا که این جباران مرا بکشند و من ایشان را
نبینم همه راه این اندیشه میکرد و شهادت می آورد چون او را پیش دو رئیس بردند او بنگرید دقیانوس نبود
ساکن شد او را بدانستند و درمها بآن رئیسان دادند او را گفتند ای جوان مرد راست بگو تا این گنج کجا یافته
کی بعضی این درم گواهی میدهد بر تو که تو گنج یافته از گنجهای قدیم تملیخا گفت والله من هیچ گنج نیافته ام و این
درم از خانه خود برگرفته ام و ضرب این شهرست من همین میدانم او را گفتند پدر تو کیست و تو کیستی نام خود
و نام پدر خود بگفت کس نشناخت چه ازین مدت سیصد و نه سال بر آمده بود گفتند دروغ میگویی او ساعتی سوگند میخورد
و ساعتی خاموش میبود مردم بعضی میگفتند او دیوانه است و بعضی گفتند ابلهست و بعضی گفتند طرارست یکی
از آن رئیسان بانگ بر وی زد و گفت میخواهی که با این دروغ و محال از دست ما خلاص یابی سیصد و نه سالست
تا این درم زده اند میگویی که از خانه پدر آوردم تو کودک و جوان آمده تا بر ما بپیران فسوس داری اعیان و معروفان
شهر ایشان اند که حاضرند و خزاین شهر بدست ماست و ما ازین درم یک درم نداریم ما ترا باین ها کنیم اگر راست گفتی
فهو المراد و الا الضرب و حبس و تعذیب باشد تملیخا گفت بخدای بر شما سوگند میدهم که دقیانوس چه کرد و کجا رفت
که این شهر در دست وی بود گفتند ما بر پشت زمین پادشاهی نمیدانیم دقیانوس نام و این نام پادشاهیست
که سالهای بسیارست تا وی هلاک شده است تملیخا گفت کس از من راست نمیگوید اما شما بدانید که ما چند یار
بودیم پادشاه این شهر بر ما ستم کرد و از دین مسیح ما را منع میکرد ما ازو بگریختیم دی روز و دوش بخفتیم و
امروز من بشهر آمده ام تا برای ایشان طعام بخرم در من آویختید شما و حواله گنج میکنید بر من و اگر امروز مرا باور
نمیدارید بیایید تا غار بما ببینید و یاران مرا بر کوه بنجلوس چون اریوس رئیس این بشنید گفت همانا این راست گوید و این
آیتی باشد از خدای این دو رئیس برخاستند و جمله اهل شهر و تملیخا در پیش ایشان استاد تا نزدیک کوه بنجلوس شدند
ایشان را گفت من از پیش بروم و ایشان را خبر دهم تا نترسند که ما خلقی عظیم پیش ایشان میرویم گفتند روا باشد
و چون بازگشتن تملیخا نزدیک ایشان دیر کشید ایشان گفتند بهر حال دقیانوس تملیخا را گرفته است ساعتی باشد که
لشکر بسر ما آید چون آواز اسبان شنیدند قطع کردند که لشکر دقیانوس است ایشان یکدیگر را وداع کردند و خود را

بخدای تسلیم کردند تملیخا درآمد چون مع براه بدید گفتند ما را که ای تملیخا چه حالست ما را خبر ده از آنچه رفته بود خبر داد آن بعضیان
ومردمان درآمدند و از آن حال تعجب فرو ماندند چون نگاه کردند دران پناه که بعضی شکافته بود و بعضی برجای بود تابوتی
دیدند از آهن قفلی از سیم بر وی زده آن تابوت از آنجا برآوردند و قفل بگشادند و در آنجا لوحی از ارزیز و برآنجا نام
ایشان و نسب ایشان نقش کرده که در فلان و فلان تاریخ در عهد مملکت دقیانوس مکسلمینا و محلسلمینا و تملیخا
و مرطوفس و نیوطوس و مورس و یکرنوس و کطنوس جوانانی بودند برین شکل و برین هیئت از فته پادشاه وقت و
گریختند برای دین خود و درین غار شدند چون این حال معلوم کردند تعجب در زیادت شد چون ایشان را دیدند جوان و تازه
و بقوت مانده بودند رنگ روی ایشان نگردیده بود و جامه ایشان شوخگن نگشته یقین شد ایشان را که خدای تعالی
بر احیای موتی و زنده گردانیدن مردگان قادر است آنگه در شرح نامه نوشتند پیش آن پادشاه صالح که تعیلیبا
تا ایشان به منی بر صحت بعث و نشور و آن قصه در نامه شرح دادند چون ملک صالح نامه برخواند روی بر زمین
نهاد و خدا را شکر کرد بر اظهار این آیه و بسیاری بگریست آنگه برخاست با لشکر و اهل شهر آنجا آمد ایشان را دید
که بعبادت مشغول‌اند و خدا را تسبیح و تهلیل میکردند چون ملک آن شهر را بدید بر روی سلام کردند و گفتند ما ترا
وداع میکنیم که خدای ما را با حالت اول خواهد بردن که ما از خدای درخواسته ایم این بگفتند و پهلو بر زمین نهادند و بخفتند
خدای تعالی جان ایشان برداشت پادشاه بفرمود تا برای کفن ایشان جامه‌های گرانمایه ساختند و تابوتهای زرین
در خواب دید که گفتند ایشان را همچنان بگذار و زر و دیبا گرد ایشان بگردان او همچنان کرد و خدای تعالی ایشان را از چشم
خلایق محجوب گردانید برعب که کس نیارست گرد ایشان گردیدن و بفرمود آن پادشاه تا بر در غار ایشان مسجدی
بنا کردند که مردم آنجا نماز میکردند و آنرا جایگاه خود ساختند و این روز که این احوال بر ایشان ظاهر شد آنرا عید خود ساختند
در خبرست که رسول صلعم با خدای مناجات کرد و گفت خدایا من ایشان را توانم دیدن خطاب آمد که تو در دنیا ایشان را
نتوانی دیدن ولکن وصی خود را با جمعی صحابه آنجا فرست که ایشان را با دین تو دعوت کنند گفت خداوندا ایشان چگونه روند
گفت ایشان را بر بساطی نشان و باد را بفرمایم تا ایشان را بردارد و بآنجا برد رسول صلعم بفرمود تا بساطی بگستردند ابوبکر را
گفت بر گوشه نشین و عمر را گفت بر گوشه دیگر نشین و امیر المومنین علی را و سلمان و ابوذر را گفت بر بساط نشینید
صحابه گفتند یا رسول وصی تو از میان اینان کیست گفت وصی من آنکس است که چون بر ایشان سلام کند جوابش باز
دهند و چون گوید با وی مناظره کنند و آنان که وصی من نیند ایشان را دستوری نیست که با ایشان سخن گویند و جواب
سلام او دهند آنگه رسول صلعم باد را فرمود تا بساط را برداشت و بآنجا برد و این آن وقت بود که از نماز فارغ شده
بود چون آنجا رسیدند باد بساط بنهاد امیر المومنین علی ابوبکر را گفت برخیز و سلام کن برخاست و سلام کرد جواب
ندادند و عمر نیز سلام کرد هیچ جواب ندادند و سلمان و ابوذر سلام کردند جواب ندادند امیر المومنین علی برخاست و بدر غار
رفت و سلام کرد همه جواب دادند و گفتند و علیک السلام و رحمة الله و برکاته گفت من رسول رسول خدایم محمد مصطفی
مرا بشما فرستاده است تا شما را با دین او دعوت کنم گفتند مرحبا و بک آمنا و صدقنا گفت رسول خدای شما را سلام

میکند گفتند و علی محمد رسول الله الصلوة والسلام ما دامت السموات والارض و علیک بما بلغت رسول خدا را از ما
سلام و درود گوی که ما با خوابگاه خود رفتیم تا آنگه که مهدی اهل بیت محمد خروج کند و ما در زمره او باشیم امیر المومنین
علی گفت چرا جواب ایشان ندادید گفتند برای آنکه ما جواب نمیدهیم الا پیغمبر را یا وصی پیغمبر را و تو وصی پیغمبری ترا جواب دادیم
میکنیم و با خوابگاه رفتیم امیر المومنین علی گفت باد را که بساط را بردار باد بساط برداشت و با مسجد رسول آورد
جبرئیل آمد و رسول را خبر داد از آنچه رفته بود میان ایشان رسول صلعم علی را گفت من گویم یا تو میگویی گفت یا رسول الله
نیکوتر که تو گویی رسول صلعم ایشان را خبر داد از آنچه رفته بود اذ اوی الفتیة الی الکهف فقالوا ربنا آتنا
من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا فضربنا علی آذانهم فی الکهف سنین
عددا ثم بعثناهم لنعلم ای الحزبین احصی لما لبثوا امدا چون آن جوانان ما را گرفتند با آن غار و
نام او جیرم بود خدای خود را بخواندند و از وی درخواستند و گفتند بار خدایا ما را رحمتی ده از خزانه کرم خویش
و بساز برای ما از کار ما رشدی و صلاحی ابن عباس گفت یعنی ما الطافی کن که عند آن طلب رضای تو کنیم و از این
غار بسلامت بیرون رویم فضربنا علی آذانهم چون ایشان این دعا کردند ما بقدرت خویش بران غار خواب بر
گوشهای ایشان زدیم یعنی سالهای بسیار بشمار ایشان را در خواب کردیم پس برانگیختیم ایشان را از خواب تا بدانیم
که کدام ازین دو گروه شمرنده ترند و داننده ترند و نهایت آنرا که ایشان در غار درنگ کرده اند و چند در خواب
مانده یعنی با ایشان معامله آن کردیم که تا بدانند آنچه ندانستند گفته‌اند دو گروه که خلاف کردند مسلمانان و کافران
مجاهد گفت این خلاف خود اصحاب الکهف را بود که با یکدیگر در مدت خواب خلاف کردند نحن نقص علیک نبأهم
بالحق انهم فتیة آمنوا بربهم وزدناهم هدی وربطنا علی قلوبهم اذ قاموا فقالوا ربنا
رب السموات والارض لن ندعوا من دونه الها لقد قلنا اذا شططا هؤلاء قومنا اتخذوا
من دونه آلهة لولا یأتون علیهم بسلطان بین فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا ما قصه ایشان
کنیم و خبر ایشان با تو گوییم ایشان جوانمردانی بودند که بخدای خود ایمان آوردند از بهر آنکه گفته‌اند که اصل جوانمردی ایمان
بخدای است که اگر آنرا که از سر کفر ایمان آید جوانمردی رسد آنرا که نه از کفر ایمان آرد او را جوانمردی بهتر رسد لاجرم چنانکه
در ایمان راجح آمد در جوانمردی هم راجح آمد تا جوانمردی از همه اهل جهان نفی کردند و در حق وی اثبات کردند بر زبان
جبرئیل که لا سیف الا ذوالفقار ولا فتی الا علی وزدناهم و ما بیفزودیم ایشان را لطف و هدایت و کرم و عنایت
و ببستیم بر دلهای ایشان صبر از خان و مان و از مفارقت ایشان و لطف و توفیق تا بر ایمان و عمل صالح استقامت
کردند و استقامت نمودند اذ قاموا چون پادشاه خویش دقیانوس بایستادند و گفتند او را که از و ترسیدند
چون ایشان را دعوت کرد با پرستیدن بتان ربنا رب السموات والارض خدای ما خدای آسمان و زمینست ما جز از وی
خدای دیگر نپرستیم و نخوانیم و اگر خوانیم سخنی بیش از حد گفته باشیم و دور از حق هؤلاء قومنا این جماعت
که قوم ما اند بتان را بخدای گرفته اند و ایشان را می پرستند بی حجتی و بینتی چرا بر پرستیدن ایشان حجتی روشن نیارند

موید انبارند وچون حجت وبرهان ندارند چرا دست از پرستیدن ایشان ندارند وخدایرا شریک چرا
میکویند که هیچکس در جهان ظالم وستمکارتر از انکس نیست که بر خدای افترا کند ودروغ بر خدای بندد
وباخدای شرک نسبت کند وَاِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ اِلَّا اللّٰهَ فَاْوُوا اِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ
رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهٖ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ اَمْرِكُمْ مِرْفَقًا وَتَرَى الشَّمْسَ اِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ
كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَاِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذٰلِكَ
مِنْ اٰيَاتِ اللّٰهِ مَنْ يَهْدِ اللّٰهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهٗ وَلِيًّا مُرْشِدًا
حق تعالی حکایت میکند از انچه اصحاب الکهف بایکدیکر کفتند تملیخا که مهتر ایشان بود ایشانرا کفت چون شما ازین
کافران اعتزال کردید وازانچه ایشان می پرستند از بتان بدون خدای برویدو ماوی ومقام باغار بر
وودر غار شوید وبعبادت خدای مشغول شوید تا خدای نشر رحمت کند ودر رحمت خود از شما بکشاید و
بسازد برای شما ازین کار که شما در انید انچه بدان رفق کیرید وبا ومنتفع شوید یعنی روزی حلال بشما رساند
انکه خطاب کرد با رسول وکفت ای محمد تو افتاب را که چون برآید از غار ایشان بکردد بجانب دست
وچون فرو شود بکردد از ایشان بجانب دست چپ وحال انست که ایشان در فراخنای اند از ان غار
حق تعالی صنعت ان کرد که ما ایشانرا نکاه داشتیم در ان غار از کرمای افتاب تا ایشانرا نرنجاند
وکونه روی ایشان بکرداند وجامه ایشان کهنه نشود وچه بامداد وشبانکاه افتاب از ایشان بکردد
وباد نسیم برایشان وزانیم تا از عفونت هوا ایشانرا رنج نرسد ذٰلِكَ مِنْ اٰيَاتِ اللّٰهِ انچه خدای
کرد با ایشان از ایات ودلالات اوست که بخلقان نمود تا کمال قدرت وغایة لطف او بدانند
که هرکرا خدای راه نماید بلطف وبیان او مهتدی شود وراه یافته وهرکرا او کمراه کند بخذلان تو اورا هیچ
یاری ودوستی مرشد نیابی که اورا راه نماید واز ضلالت بهدایت آرد وَتَحْسَبُهُمْ اَيْقَاظًا
وَهُمْ رُقُوْدٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ
لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا وَکذٰلِكَ خطابست برسول وهرکی
را از شنوندکان میکوید تو پنداری ایشانرا چون ببینی که ایشان بیدارند خود در خوابند وبیدار نیستند
خفتکانی اند چون بیداران چشمها کشاده چنانکه کویی مینکرند ونقلبهم وما ایشانرا میکردانیم باجانب راست
وباجانب چپ یعنی ازین دست بان دست وازین پهلو بآن پهلو کردانیم تا پهلوهای ایشان رنجور نشود
عبدالله عباس کفت در هر سال فرشته بیامدی وایشانرا ازین پهلو دران پهلو کردانیدی ابو هریره
کفت هر سال دو بار وکلبهم باسط وسک ایشان بر در آن غار سر بر میان هر دو دست نهاده
دست خود کسترانیده بود عبدالله عباس کفت سکی بود سرخ نام او قطمیر از امیر المومنین علی
روایتست که نام او ریان بود وبعضی صحابه روایت کرده اند که او کفت اگر کسی از کژدم ترسد بکوید سلام

نوح في العالمين کژدم اورا نکزد واکر از سک کزنده ترسد بکوید وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید
سک اورا نکزد لو اطلعت علیهم اکر مطلع شوی ودیده ور کردی برایشان از ایشان بترسی وپشت
بکردانی از ایشان از ترس وبکریزی وپر کرده شود اندرون تو از ایشان بترس یعنی دلت پر از ترس کردد
خدای تعالی از خلق بترس خلق ایشانرا محجوب کرده تا هیچ جانوری از ترس قصد ایشان نکند وبیازارد
کرد واین ترس مبنی بود که خدای تعالی از ایشان در دل خلقان افکند وکفته اند از درازی ناخنها وموبهای
ایشان بود وکلبی کفت ایشان چنین بودند چشمها کشاده چنانکه کفتی سخن خواهند کرد عبدالله عباس کفت
با معاویه بغزوة المضیق بودیم بروم بغار اصحاب الکهف بکذشتیم معاویه کفت برویم واصحاب الکهف
را ببینیم من کفتم که ترا برایشان راه نبود که انکس که به از تو بود اورا هم راه لو اطلعت علیهم لولیت منهم
فرارا ولملئت منهم رعبا معاویه کفت من ازینجا نروم تا حال ایشان ندانم انکه قومی را بفرستاد وکفت
بروید ومارا خبری آورید ایشان چون برفتند وپای در غار نهادند خدای تعالی بادی بفرستاد که همه را از
غار بیرون کرد شوالسند دیدن وَكَذٰلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ
قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا اَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا اَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هٰذِهٖ
اِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ اَيُّهَا اَزْكٰى طَعَامًا فَلْيَاْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ اَحَدًا
اِنَّهُمْ اِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ اَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا اِذًا اَبَدًا وهمچنین ایشانرا
از خاک برانکیختیم وبیدار کردیم تا یکدیکر را بپرسند وحال خود از یکدیکر تفحص کنند وانچه خدای تعالی با
ایشان کرد بدانند وازان اعتبار کیرند واستدلال سازند بر معرفت صانع خود تا یقین ایشان بیفزاید
قال قائل منهم کوینده از ایشان کفت وان مکسلمینا بود چند کاه هست تا شما درین جایکاه مقام کرده اید
کفتند روزی یا بعضی از روز واین برای ان کفتند که بامداد بود که ایشان در غار رفتند ولیکن از زوال بود
که اکاه شدند چون درازی ناخن وموی خود نکاه کردند بدانستند که بیش از مدت وندانستند که چند
کفتند خدای شما عالمترست بان مدت که شما درنک کرده اید شما ندانید وبآن علم راه نبرید انچه فهم راست
از ان باشید اکنون با محتاج طعامیم یکی را بفرستید تا این نقره که شماراست ودرم که دارید کفته اند ورق
درم زده باسکه را کویند واشارتست با درمهای ایشان یکی را از شما بفرستید تا بشهر رود واین
آن شهرست که در دامن آن کوه بود نام او دقیوس وکفته اند افسوس وبنکرد تا کدام کس است از اهل این
شهر که طعام او پاکیزه ترست عبدالله عباس کفت کدام است که ذبیحه وی حلال ترست واین برای
ان کفتند که دران شهر بعضی کافر بودند بت پرست وبعضی مومن خدا پرست طعام مومنان وذبیحه ایشان
بخرد فلیاتکم کو بیارد بشما روزی از حلال پاک وطعامی که شمارا قوتی باشد ونباشد که کسی از ایشما آرد و
حکایات شما اعلام کند واز کار شما اکاه کرداند ایشان که اهل این شهرند اکر بر شما مطلع شوند وجای شما

کم لبثتم

دانند شمارا سنگسار کنند و زشت ترین عذابی بکشند یا شمارا بادین و ملت خود برند وانگه هرگز فلاح
نیابید و از عذاب نرهید وكذلك اعثرنا عليهم ليعلموا ان وعد الله حق وان الساعة
لا ريب فيها اذ يتنازعون بينهم امرهم فقالوا ابنوا عليهم بنيانا ربهم اعلم بهم قال
الذين غلبوا على امرهم لنتخذن عليهم مسجدا سيقولون ثلاثة رابعهم كلبهم ويقولون
خمسة سادسهم كلبهم رجما بالغيب ويقولون سبعة وثامنهم كلبهم قل ربي اعلم
بعدتهم ما يعلمهم الا قليل فلا تمار فيهم الا مراء ظاهرا ولا تستفت فيهم منهم احدا
چنانکه ایشانرا در خواب کردیم و برانگیختیم از خواب برای حکمتی همچنین مطلع کردیم مردمانرا برایشان و بر
احوال ایشان ظاهر گردانیدیم تا بدانند که وعدهٔ خدای حقست در بعث و نشور و انکه قیامت آمدنیست
و در وی شکی نیست در وقتی برانگیختیم اصحاب کهف را که مردم آن وقت خلاف میکردند با یکدیگر بعضی حشر
ارواح میگفتند و بعضی حشر اجساد با ارواح میگفتند ما ایشانرا بر اصحاب کهف اطلاع دادیم تا اعتقاد
حشر اجساد کنند و خفتن و آگاه شدن بر حشر و نشر دلیل سازند چون ایشانرا بدیدند و حال ایشان بدانستند
ما جان اصحاب کهف را بر داشتیم مردمانی که حاضر بودند گفتند ابنوا علیهم بنیانا بر ایشان بناء سازیم
چنانکه گورستانها سازند که خدای ایشان عالمترست با ایشان تا ایشان خفته اند یا مرده اند بعضی گفتند
که مرده اند و بعضی گفتند که نمیرند ایشان تا قیامت و گفته اند که منازعهٔ اهل شهر در کار اصحاب الکهف بود
از آنکه ایشان دو گروه شدند کافران گفتند ما بر ایشان بنائی و صومعه کنیم که ایشان از ما اند و مسلمانان گفتند
که بر ایشان مسجدی کنیم که از اهل دین ما اند قال الذین غلبوا گفتند آنان که بر کار ایشان غلبه کردند یعنی [illegible]
و اصحابش که ما بر ایشان مسجدی بنا کنیم یعنی بر در این غار تا مردم در آنجا نماز کنند و بمکان ایشان تبرک سازند ایشان
همچنان کردند بر در آن غار مسجدی ساختند رابعهم کلبهم خدای تعالی رسول را خبر داد و گفت جماعتی خواهند آمد
بتو از ترسایان و حدیث اصحاب الکهف خواهند گفتن و در عدد ایشان خلاف خواهند کردن تا پیش از آن
که ایشان آیند رسول صحابه را خبر دهد تا یقین ایشان زیاده گردد و انگه پس از آن وفد نجران آمدند و حدیث
عیسی ع و اصحاب کهف کردند و مهتر ایشان دو مرد بودند یکی را نام سید و دیگری را عاقب سید یعقوبی
بود و عاقب نسطوری سید گفت ایشان سه کس بودند و چهارم ایشان سگی بود و عاقب گفت پنج کس بودند
و ششم ایشان سگ بود و مسلمانان گفتند هفت بودند و هشتم ایشان سگ بود و گفتند قول سیم
عبد المسیح گفت و ظاهر آیه با آن میماند و آنچه رسول را فرمود این بود که گفت بگو که خدای من عالمترست
بعدد ایشان ایشان تا چند بودند و ایشانرا ندانند مگر اندکی از مردمان که عدد ایشان چندست عطا گفت
ان قلیل اهل کتابند عبد الله عباس گفت من از آن اندکی ام که عدد ایشان شناسند انگه نامهای ایشان
بگفت چنانکه پیش ازین گفته شد هفت کس را و هشتم ایشان سگ بود نام او قطمیر ولا تمار فیهم الا

محمد

محمد در باب ایشان جدال و خصومت مکن یعنی در اصحاب الکهف مگر جدلی ظاهر با حجه و دلالة عبد الله عباس
و مجاهد و زجاج گفتند چیزی مگو در باب ایشان الا آنچه ما ترا اظهار کرده ایم و از قبل وحی بران اطلاع داده ایم
و در آیه دلیلست بر آنکه مجادله بحق روا بود و بباطل روا نبود و طلب فتوی مکن در باب اصحاب الکهف
و از هیچکس مپرس گفتند که سبب نزول آیه آن بود که مشرکان رسول خدای را گفتند ما را از اصحاب الکهف
خبر ده گفت فردا خبر دهم و نگفت ان شاء الله جبرئیل ع دیگر روز نیامد و چند روز وحی منقطع بود و
ایشان طعن میزدند در رسول خواست تا از بعضی اهل کتاب بپرسد که شما در کتاب خود چگونه می یابید قصه
اصحاب الکهف را جبرئیل آمد و این قصه آورد و او را نهی کرد از آنکه از کسی چیزی پرسد ولا تقولن
لشيء اني فاعل ذلك غدا الا ان يشاء الله واذكر ربك اذا نسيت وقل عسى ان
يهدين ربي لاقرب من هذا رشدا ولبثوا في كهفهم ثلث مائة سنين وازدادوا تسعا
قل الله اعلم بما لبثوا له غيب السموات والارض ابصر به واسمع ما لهم من دونه
من ولي ولا يشرك في حكمه احدا ادبیست که خدای تعالی رسول خود را و امتش را فرموده است
و گفته که ای محمد مگوی چیزی را که من آنرا فردا خواهم کرد الا بگوی ان شاء الله و این نهی بر وجه ندبست
نه بر وجه وجوب فراگفت معنی آنست که مگو فردا کاری خواهم کرد الا آنچه خدای تعالی خواهد و خدای
نخواهد الا الطاعة و این را استثنا مشیت گویند و او را در سخن اثری باشد و در مدت او خلافست حسن
بصری گفت مادام تا از جای برنخاسته باشند و عبد الله گفت تا مدت یکسال و معتمد آنست که تا
مادام که متصل باشد یا در حکم متصل و اگر نه چنین بودی هیچ عقد از عقود متصل نبودی و منعقد نشدی
چه ایمن نبودی که بعد از مدتی استثنا کند انگه گفت واذکر ربک خدای خود را یاد کن چون فراموش
کنی یعنی کلمه استثنا یاد کن چون فراموش کرده باشی بعضی گفتند که مراد آنست که چون ذکر مشیت
فراموش کنی توبه و تلافی آن بگوی عسی ان یهدین ربی شاید که پروردگار من مرا راه نماید
بچیزی که رشد او نزدیکتر باشد از آنچه فراموش کردم و گفته اند که این خود سخنی مستأنف است
که رسول را فرمود که بگو ای محمد که شاید که خدا مرا راه نماید بخبری که از قصه اصحاب الکهف بهتر باشد و از آن
بصلاح نزدیکتر توقف نمودی از آنجا که ترا علم نبود بآن ولبثوا فی کهفهم و درنگ کردند و بماندند ایشان
در غار خود مدت سیصد سال و نه سال تا این سخن کیست بعضی گفتند سخن جهودانست که اگر چنین
نباشد این معنی نباشد که گفت الله اعلم بما لبثوا چه اول قطع است و دوم ابهام و این قول قتاده است
دیگران مفسران گفتند که این کلام خدا است جل جلاله و خبرست از مدت مقام ایشان در غار این مقدار اما
قوله قل الله اعلم بما لبثوا سبب این آن بود که جهودان در عهد رسول گفتند از آنکه که ایشان در غار رفتند تا اکنون
سیصد و نه سالست خدای تعالی فرمود محمد را که بگوی خدای عالمترست بانچه ایشان درنگ کردند

گردند خدا راست غیب آسمان و زمین گفتند که اول خبر داد رسول را بمقداران علی التحقیق آنکه گفت اگر جهودان
پرسند از تو نیکو و حواله بر علم من کن و بگو الله اعلم بما لبثوا خدای عالمتر است بمدت درنگ کردن ایشان چه
او راست غیب آسمان و غیب زمین او داند و بروی پوشیده نباشد اسمع به چه شنوا و بیناست او بگفتار
و اقوال بندگان خود را و اهل آسمان و زمین را جز از وی یاری و ناصری نیست و او آن خدایی است که در
حکم خود هیچکس را با نباز خود نگیرد و شریک خود نگرداند واتل ما اوحی الیک من کتاب
ربک لا مبدل لکلماته ولن تجد من دونه ملتحدا واصبر نفسک مع الذین
یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه ولا تعد عیناک عنهم ترید زینة
الحیوة الدنیا ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا واتبع هواه وکان امره فرطا و بخوان
ای محمد آنچه بر تو وحی کرده باشد از اخبار اصحاب الکهف و غیر آن و گفتند که متابعت کن آنرا که بتو وحی
کرده اند در قرآن از اوامر و نواهی که از کتاب خدای تست که کلمات کتاب ترا هیچ مبدلی و مغیری
نباشد و در وعده او خلف نباشد و در خبر او کذب نرود و تو نیابی هرگز بدون خدا ملجا و پناه گاهی آنکه
رسول را فرمود بصبر کردن و خود را قرین درویشان متعبد گردانیدن و سبب این آن بود که عیینة بن الحصین
الفزاری پیش از آنکه ایمان آورد بنزدیک رسول آمد جمعی درویشان را دید چون سلمان فارسی و عمار و
خباب و صهیب و غیر ایشان که گرد رسول نشسته بودند و سلمان گلیمی داشت عرق بر آورده و بوی گند
از وی می آمد و او پاره برگ خرما در پیش گرفته بود و زنبیل می بافت عیینه گفت ای محمد ترا از اینان ننگ
نمی آید ما را یکساعت روی نیست با اینان نشستن ما سادات و اشراف مضریم و نظر مردمان بر ماست
اگر ما ایمان آوریم همه مردمان ایمان آورند و ما را ننگ باشد با اینان نشستن برای ما مجلسی بساز جدا از
ایشان چه رسول ع حریص بود بر ایمان ایشان از این حرفی در خاطرش آمد خدای تعالی این آیه فرستاد
و گفت واصبر نفسک حبس کن نفس خود را و باز دار با آنان که خدا را میخوانند و در این پرستند بامداد ان
و شبانگاهان رضای او میجویند و ثواب آخرت مطلبند و عمل خاص و خالص برای او میکنند کعب الاحبار
گفت مراد اهل نماز فریضه اند و لا تعد عیناک و نباید که چشم تو از ایشان درگذرد یعنی باید که ایشان پیش چشم
تو باشند و در نظر تو باشند نه آنکه چشم از ایشان بگردانی با کسانی که اهل دنیا اند و در ایشان نظر کنی و زینة
حیوة دنیا خواهی و طالب آن باشی و لا تطع و فرمان مبر آنکس را که ما دل او را غافل کردیم از ذکر خود بخذلان
و تخلیه و او تابع هوای نفس خود است نه تابع طالب رضای ما و همیشه کار او از حق گذشته بوده است
و بباطل رسیده قتاده گفت ضایع مانده و معطل کرده و هم او گفت که آیه در اصحاب صفه آمد و ایشان
هفتصد مرد درویش بودند ملازمان مسجد رسول ع ایشان را صنعتی و تجارتی نبود نماز گردندی و منتظر نماز
دیگر بودندی چون آیه آمد رسول خدای گفت الحمد لله که در امت من کسانی اند که خدای مرا گفت خود را با ایشان

بند و با ایشان باش وقل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر انا اعتدنا
للظالمین نارا احاط بهم سرادقها وان یستغیثوا یغاثوا بماء کالمهل یشوی الوجوه بئس
الشراب وساءت مرتفقا ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات انا لا نضیع اجر من احسن
عملا اولئک لهم جنات عدن تجری من تحتهم الانهار یحلون فیها من اساور من
ذهب ویلبسون ثیابا خضرا من سندس واستبرق متکئین فیها علی الارائک نعم
الثواب وحسنت مرتفقا بگوای محمد که این قرآن و آنچه در وست از اخبار و آیات و اوامر و نواهی
و وعد و وعید حقست از خدای شماست هر که میخواهد گو ایمان آور و تصدیق کن و هر که میخواهد گو کافر
شو که حق آمد و ظاهر شد و علتها زایل گشت نماند الا اختیار شما آنچه میخواهید از کفر و ایمان اختیار کنید
که ما برای ظالمان یعنی کافران بساخته ایم آتشی که سراپرده های او محیط ایشانست و ایشان درمیان
آن گرفتار شده که از هیچ جانب راهی و رخنه نباشد که بگریزند و از آن آتش خلاص یابند ابو سعید
خدری از رسول روایت کرد که دوزخ را سراپرده هاست کثافت هر یکی چهل ساله راه عبد الله عباس
گفت دیواری باشد از آتش گرد ایشان در آمده بعضی دیگر گفتند روز قیامت دودی باشد که از دوزخ
برآید و گرد کافران در آید وان یستغیثوا و اگر فریاد خواهند از تشنگی که با ایشان رسد ایشان را فریاد
رسند بآبی چون مس گداخته ابو سعید خدری گفت چون دردی زیت از گرمی چنان باشد که چون نزدیک ایشان
برند رویهای ایشان سوخته و بریان گرداند و پوست سر ایشان از سر و روی ایشان جدا شود سعید جبیر گفت
چون اهل دوزخ گرسنه شوند از گرسنگی فریاد خواهند ایشان را از درخت زقوم میوه دهند چون بخورند
گوشت و پوست بر تن ایشان پخته شود چنانکه گوشت و پوست بر تن ایشان بریزد با عرق آنگه تشنگی
بر ایشان افتد چند سال فریاد دارند ایشان را از تشنگی آبی دهند بغایت گرم که چون نزدیک دهن
برند گوشت روی ایشان در آنجا افتد بئس الشراب بد آبیست آن و زشت شرابی و بد تکیه گاهیست
آتش دوزخ و زشت آرامگاهی و بد منفعی ان الذین آمنوا بحقیقت آنان که ایمان آوردند و کردار نیکو کردند
ما مزد آن کسان که عمل نیکو کردند ضایع نکنیم و ایشان را جزای عمل ایشان بهشتهای مقیم است که در زیر
درختان آن جویهای آب روان میرود و در زیر کوشکهای ایشان آب روان باشد ایشان را در بهشت قرین
گردانند و بیارایند بحلیها و زیورها از دستینهای زرین و در و پوشانند جامهای سبز از دیبا و تنک
و دیبای سطبر و این کنایت است از اهل بهشت پادشاهان باشند و زینت پادشاهانه پوشند چنانکه
عادت پادشاهان دنیاست سعید جبیر گفت اهل بهشت سه گونه دست ورنجن دارند یکی از سیم و یکی
از زر و یکی از لؤلؤ و یاقوت متکئین فیها تکیه زده باشند در بهشت بر تختهای آراسته و پرده های
بسته نیکو ثوابیست بهشت مومنان را و نیکو آرامگاهی و تکیه گاهی ایشان را واضرب لهم مثلا

رجلین جعلنا لاحدهما جنتین من اعناب وحففناهما بنخل وجعلنا بینهما زرعا کلتا
الجنتین اتت اکلها ولم تظلم منه شیئا وفجرنا خلالهما نهرا وکان له ثمر فقال لصاحبه
وهو یحاوره انا اکثر منک مالا واعز نفرا ودخل جنته وهو ظالم لنفسه قال ما
اظن ان تبید هذه ابدا وما اظن الساعة قائمة ولئن رددت الی ربی لاجدن
خیرا منها منقلبا گفتند آیات در حق دو برادر آمد از اهل مکه از بنی مخزوم یکی کافر بود و یکی مؤمن مؤمن
ابو سلمه بود عبد الله بن عبد یالیل شوهر ام سلمه و کافر اسود بن عبد یالیل و گفتند که آیات در مسئلت
در رسول عم و مشرکان مکه عبد الله عباس گفت خدای تعالی مثل زده و مراد از بنی اسرائیل یکی مؤمن
نام او یهودا و یکی کافر نام او قطروس و ایشان آنانند که خدای وصف ایشان کرد در سوره والصافات
عطاء جزاء که در بنی اسرائیل دو برادر بودند یکی مؤمن و یکی کافر ایشان را از پدر میراثی رسید
هر یکی را چهار هزار دینار برادر کافر بهزار دینار سرای خرید برادر مؤمن گفت بار خدایا برادرم در
دنیا بهزار دینار سرا خریده است من از تو در بهشت بهزار دینار سرای میخرم و هزار دینار بصدقه
بداد برادرش بهزار دینار ساز و تجمل سرای خرید او گفت من ترا از تو بهزار دینار ساز و تجمل و خدم
سرای بهشت میخرم هزار دینار دیگر بصدقه داد برادرش بهزار دینار دیگر زمین و آب و ضیاع خرید
او گفت خداوندا از تو بهزار دینار ضیعة و اسباب بهشت میخرم هزار دیگر بصدقه داد برادرش
زنی خواست و هزار دینار خرج او کرد او گفت خداوندا من از تو بهزار دینار زنی میخواهم از حوریان بهشت
و هزار دینار بصدقه داد چون روزگار بر آمد و محتاج شد پیش برادر آمد و حال خود بگفت و احتیاج خود را
با وی آشکارا کرد برادرش گفت توان مالها را چه کردی گفت بصدقه دادم و قصه ان بگفت او بر سبیل استهزا
گفت انک لمن المصدقین انگه گفت والله که من جوی تو ندهم و او را از پیش خود براند خدای تعالی در قصه
ایشان این آیات فرستاد و گفت ای محمد واضرب لهم مثلا برای این کافران مثلی زن این دو مرد که یکی را
از ایشان دو بوستان از انگور دادیم و گرد آن بوستان در آوردیم درختان خرما را و در میانه آن زرع
و کشت از گندم و غیر آن کلتا الجنتین هر یکی را از ین دو بوستان جوی آب روان کردیم و بگشادیم و ان مرد را
از ین بوستانها میوه بود مجاهد گفت مراد از زر و سیم است یعنی صاحب این بوستانها را اخراین مال بود
از زر و سیم فقال لصاحبه که این مرد که خداوند بوستانها بود یار خود را گفت من مال از تو بیشترم و
بخدم و حشم از تو عزیزترم و دخل جنته و در بوستان خود در رفت و حال آن بود که ظالم نفس خود بود گفت
من نمی پندارم و گمان نمیبرم که این بوستان هرگز هلاک شود و بی برگ گردد و نمی پندارم که قیامتی بود و اگر قیامت
خواهد خواست و اگر چنانست که شما میگویید که ما را بعثی و نشوری خواهد بود و ما را با خدای مرجعی و مردی هست
و مرا برانگیزانند و با آخرة برند من باز گشت خود انجا بهتر یابم از انکه اینجاست و کار من نیکوتر از کار تو باشد

قال له صاحبه وهو یحاوره اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سواک
رجلا لکنا هو الله ربی ولا اشرک بربی احدا ولولا اذ دخلت جنتک قلت ما شاء
الله لا قوة الا بالله ان ترن انا اقل منک مالا وولدا فعسی ربی ان یؤتین خیرا من جنتک
ویرسل علیها حسبانا من السماء فتصبح صعیدا زلقا گفت او را یار او و رفیق او و برادر مسلمان او
و حال آن بود که با او سخن میگفت و مناظره میکرد که ای کافر شده بان خدای که ترا از خاک بیافرید یعنی پدر تو
آدم را پس از نطفه که آب مرد است که از غذا حاصل میشود پس ترا بیافرید و راست گردانید
مردی راست خلق و راست قامت و این آفرینش بتدریج برای آن کرد تا بدانید که فعل قادر مختار است
و بطبع نبوده است که اگر بطبع بودی یکدفعه بودی لکنا هو الله ربی لیکن ما را امروز شانست که الله آفریدگار
و پروردگار منست بخدای خود هیچکس انباز نگیرم و شریک او نکنم و چرا چون تو بوستان خود در رفتی نگفتی
که کار آنست که خدای خواست و آنچه خدای خواست باشد یعنی حاصل این بوستان بمشیت خداست
و امر آن بدست اوست اگر خواهد میان تو و آن جدا کند و برکت از وی زایل گرداند و تاویل این قول که ما
شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن آنست که آنچه خدای خواست از فعل خود باختیار و از فعل غیر خود بمشیت
اکراه لا محاله آن باشد و آنچه نخواهد برین وجه نباشد لا قوة الا بالله هیچ وقت قدرت و قوت نباشد
مگر بخدای چه خلق قدرت بخشد خدای تعالی قادر نیست اوست که قادر الذاتست و هر قادر که جز اوست باقدار
او قادر است انس مالک روایت کرد از رسول عم که هر که او چیزی بیند که او را در چشم نیکو نماید بگوید ما شاء الله
لا قوة الا بالله چشم بد با آنچیز نرسد ان ترن انا اقل منک اگر می بینی مرا که من کمترم از تو بمال و فرزند شاید که خدا
من بدهد مرا بهتر و نیکوتر از تو بوستان تو برای ایمان من و بفرستد بر بوستان تو آتشی و عذابی بحساب
و بر وفق آنچه کرده از کفر و معصیت نه کمتر و نه بیشتر فتصبح پس در بامداد آید این بوستان خاک شده
که پای از و بلغزد یعنی خاکی ساده که برو نبات نباشد او یصبح ماؤها غورا فلن تستطیع له طلبا و
احیط بثمره فاصبح یقلب کفیه علی ما انفق فیها وهی خاویة علی عروشها ویقول یا لیتنی لم
اشرک بربی احدا ولم تکن له فئة ینصرونه من دون الله وما کان منتصرا هنالک
الولایة لله الحق هو خیر ثوابا وخیر عقبا یا آب این بوستان در بامداد آید یعنی زمین فرو شده خشک
گشته که اگر خواهی که طلب آن کنی نتوانی باز دست آوردن و از اجاری کردن واحیط بثمره و هلاک شد میوه
او بر وجهی که از آن هیچ سلامت نیافت و هیچ بر جای نماند فاصبح یقلب کفیه پس گشت او در بامداد که
آمد میگردانید هر دو پنجه خود را از حسرت و پشیمانی بر آنچه نفقه کرده بود در ان بوستان و گفتند دست
بر هم میزد و پشیمانی میخورد و حال آن بود که از بوستان افتاده درختهای خویش یعنی چفتهای او
و رز بر سر آن افتاد و گفتند خدای تعالی آتشی بفرستاد تا آنرا بسوخت و آب او را بزمین فرو برد که از و

که از و اثر نماند و او بگفت کاشکی من بخدای خود شرک نیاوردمی و هیچ کس را شریک وی نگردمی تا این
بوستان هلاک نشدی روا باشد که این تمنای او رجوع باشد از کفر و دخول در ایمان انکه حق تعالی گفت در آن
حال که ما عذاب فرستادیم او را هیچ گروهی نبود که یاری او کنند و از آن عذابش برهانند و بجز خدای
و او خود انتقام نتوانست کشید و کینه نتوانست خواست هنالک الولایة لله الحق در آن مقام و در آن
وقت ولایة و نصرت خدا راست بحق جزا و کس نصرت نتواند کرد در مثل آن حال تولی بر خدای می کنید
و با او ایمان آورد در مضطری و عاجزی هو خیر ثوابا او بهترست پاداش دادن از هر ثواب دهنده که خزاید
و او بهترست بعاقبت و سرانجام از هر که دون اوست و گفته اند هنالک اشارت بقیامت است و اخر
انجاست از ثواب و بهشت وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ اَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ
بِهٖ نَبَاتُ الْاَرْضِ فَاَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَاحُ وَكَانَ اللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا اَلْمَالُ
وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ اَمَلًا
حق تعالی رسول خود را گفته است که ای محمد برای این کافران و دنیا پرستان مثل زندگانی دنیا را و کوی
که مثل زندگانی دنیا چون آبیست که از آسمان بفرستیم پس آن آب نبات زمین بروید و برهم آمیخته شود
از انواع گیاها از سبز و سرخ و زرد با طراوت و بهجت هر چه نیکوتر پس روزگار بر نیاید که آن همه زرد
و خشک گردد و از هم فرو ریزد و بادها آنرا در جهان پراکنده گرداند چنانکه از آن هیچ اثری نماند همچنین
حال مردمان در دنیا مردی را بینی که بر سر عیش و عشرت و جوانی و کامرانی و مال بسیار و فرزندان و خدم
و حشم کارها ساخته و مرادها حاصل کرده تا در نگری کار او برگردد و شادی بغم شود و نعمت بمحنت بدل
گردد و توانگری بدرویشی آید تندرستی و صحت به بیماری بدل شود و کار روائی بعجز ماند و زندگانی بمرگ
بدل شود تا هر چه دیده باشی بخلاف آن شود مال وبال گردد تخت تابوت شود کوشک گور گردد
بالله رب کم قصر مررت به قد کان یعمر باللذات والطرب طارت عقاب المنایا فی جوانبه فصار من بعد ما للویل والخرب
یکی از جمله صالحان گفت مرا بکوفه شغلی بود بخورنق و سدیر گذشتم سراهای نعمان بن منذر دیدم همه خراب گشته
و از آن جز اطلال و رسوم چیزی دیگر نمانده ساعتی اعتبار را آنجا توقف کردم انگه گفتم این سکان این قطان کجا اند
هاتفی شنیدم که گفت افناهم حدثان الدهر والکلف وعالهم زمن فی صرفه تلف دیگر گفت من یحیی خالد
برمکی را در خواب دیدم در آن وقت که وزیر بود در بغداد بجانب غربی بغداد استاده بود از جانب شرقی او را
آمد و گوینده آن بیت بخواند کان لم یکن بین الحجون الی الصفا انیس ولم یسمر بمکة سامر یحیی خالد جواب داد
و گفت بل نحن کنا اهلها فابادنا صروف اللیالی والجدود العواثر چهل روز نشد تمام تا ایشان را
نکبت رسید عبد الملک بن عمیر گفت سر حسین علی دیدم پیش عبید الله زیاد لعنت الله نهاده در قصر
الاماره کوفه و سر عبید الله زیاد دیدم پیش مختار بو عبیده نهاده هم در آن قصر و سر مختار دیدم پیش

مصعب

مصعب زبیر نهاده و سر مصعب زبیر دیدم پیش عبد الملک مروان نهاده و این همه در مدت دوازده
سال بود رسول ع فرموده است ما امتلات دار حبرة الا امتلات عبرة هیچ سرای از خرمی پر نشد الا
که آن سرای پر از آب چشم شد خالد بن الولید از دختر نعمان منذر پرسید که اخر گوی تا حال شما چگونه
بانیجا رسید گفت مجمل گویم یا مفصل گفت مجمل گفت روزی آفتاب بر آمد و هیچ رونده نبود در خورنق
و سدیر الا که زیر دست ما بود همان روز آفتاب فرو نشد تا چنان شدیم که هر که ما را دید بر ما رحم کرد
انگه گفت فبینا نسوس الناس والامر امرنا اذا نحن فیهم سوقة نتنصف آری همچنین است صفت زندگانی
دنیا چون گیاه زمین است وکان الله علی کل شیء مقتدرا و خدای تع بر همه چیزی قادر و توانا است توانا
که حالها بگرداند و کارها دگرگون کند انکه گفت المال والبنون زینة الحیوة الدنیا دل بر دنیا منه و بمال و فرزند
مغرور مشو که مال و فرزند زینت و زندگانی این دنیاست و آرایش های او ناپایدار باشد تا در نگری نه مال بینی
و نه فرزند و نه خویش بینی و نه پیوند عبد الله عمر گفت که از رسول خدای شنیدم که او گفت امت من در دنیا
بر سه طبقه باشند طبقه اول جماعتی اند که در جمع مال رغبت نکنند و در اقتنا و ادخار او سعی ننمایند از دنیا
بسد جوعة و ستر عورة راضی باشند توانگری ایشان در آن بود که ایشان را با آخرة رساند ایشان آنان باشند
که لا خوف علیهم ولا هم یحزنون و طبقه دوم آنانند که مال دوست دارند ولیکن از پاکترین طریقی و حلال
ترین وجهی جمع کنند و در نیکوترین راهی صرف کنند با درویشان مواسات کنند و صلة الرحم کنند و در
اجتناب از حرام چنان باشند که اگر سنگ خورند دوستر دارند از درمی حرام ایشان آنان باشند که اگر
خدای با ایشان مناقشه کند عذابشان کند طبقه سیم آنانند که جمع مال دوست دارند از حلال و حرام درهم
می آرند از حلال و حرام درهم می آرند از واجبات منع کنند اگر نفقه کنند اسراف کنند و اگر امساک کنند
بخل کنند ایشان آنان باشند که دنیا زمام دلهای ایشان بدست گرفته باشد تا آنکه که ایشان را بدوزخ
برد والباقیات الصالحات خیر عند ربک گفت آن نمیند که بگذرد و وبال آن بماند آن کنید که با شما
تا ابد الدهر بماند اعمال صالح باقی و دایم نزدیک خدای تع بهترست و نیکوتر عبد الله عباس و مجاهد
گفتند که باقیات صالحات سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر است چون بنده این کلمات گوید
گناه از و ریختن گیرد چنانکه برگ از درخت ابو ایوب انصاری گفت که از رسول خدای شنیدم که گفت
چون شب معراج مرا با سمان بردند ابراهیم پیغمبر را دیدم مرا گفت امت را بگو تا در زمین بهشت
غرس بسیار کنند گفتم غرس بهشت چیست گفت گفتن لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم محمد باقر ع گفت
باقیات صالحات قیام اللیل است بشب برخاستن برای نماز شب خدای تع گفت باقیات صالحات
نزدیک خدای بهترست بثواب و نیکوترست بامید گفته اند خدای تع دنیا را تشبیه بآب کرد برای آن
که آب در یکی جای قرار نگیرد بلکه رونده باشد چون راه یابد برود و اگر جایها بازدارندش روزی چند

والله

باند انکه زایل شود بعضی بزمین فرو شود و بعضی بهوا بر دو دنیا هم چنین است نماند و اگر روزی چند بماند
باز فانی شود وَیَوْمَ نُسَیِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا
وَعُرِضُوا عَلَىٰ رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ
مَوْعِدًا وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَٰذَا
الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ
أَحَدًا یاد کن ای محمد آن روز را که ما کوهها را برفتن آریم و روان گردانیم و از ایشان اثر نگذاریم همه را چون
گرد در هوا پراکنده گردانیم و تو در آن روز زمین را بینی ظاهر و ساده درو هیچ کوهی و گوی و حصنی
و شهری و عمارتی نباشد گفته‌اند و تری الارض بارزة معنی آنست که ما باطن زمین ظاهر کنیم و بر گردانیم
تا آنچه در بطن او بود بر ظهر آید مردگان را بر انگیزیم و خلقان را حشر کنیم و هیچکس را رها نکنیم در خبرست که چون
روز قیامت باشد و اسرافیل صور در دمد خدای تعالی این کوهها را در رفتن آرد همه بر روی زمین بگردند که
بادی در آید و آن کوهها را بر دارد و در هوا برد بمانند پشم زده چنانکه گفت و تکون الجبال کالعهن المنفوش و عرضوا
علی ربک و این خلقان را بر خدای عرضه کنند صف در صف زده آنگه خطاب در آید که لقد جئتمونا چنانکه اول
بار تان بیافریدیم آیه اگرچه عام است مراد خاص است از آنکه این با کافران گویند همچنان آمدی ترو یک یک که شما
را اول بار آفریدیم و آن استبعاد زنده شدن زایل گشت از شما امروز بعضی گفته‌اند که برهنه آمدی چنانکه در دنیا
برهنه آمدی و ختنه ناکرده بیاش و قول رسولست یحشر الناس یوم القیمة عراة حفاة غرلا برهنه و ختنه
ناکرده باشند عایشه چون این سخن بشنید گفت یا رسول الله زنان نیز هم برهنه باشند گفت ارى گفت
واسوتاه وا رسوایاه رسول علیه السلام گفت روز قیامت هر کس را چندان در پیش باشد از اهوال قیامت که
کس نداند که مرد کدامست و زن کدام لکل امرء منهم یومئذ شان یغنیه بل زعمتم شما دعوی کردید در دنیا
که ما شما را وعده گاهی ننهیم و مرجعی و بازگشتی نکنیم آن دعوی شما باطل گشت و گفتار شما دروغ شد و وضع
الکتاب و نامه اعمال ایشان بر دست ایشان بنهند تو ببینی آن مجرمان کافران را ترسان و خایف از آنچه در نامه
باشد چون نامه بدست ایشان دهند نامه فرو نگرند همه عملهای خود را ببینند از نیک و بد درو ثبت کرده
و نوشته گویند ای وای بر ما این چه نامه است که هیچ صغیره و کبیره نگذاشته است الا که همه جمع کرده
و نوشته در صغیره و کبیره خلاف کرده‌اند عبد الله عباس گفت تبسم صغیره باشد و قهقهه کبیره و این
بر سبیل مثل گفته است و صغیره و کبیره بنسبت با یکدیگر باشد هر گناهی که بنسبت با گناهی دیگر عقابش کمتر
باشد آن صغیره باشد و وجدوا ما عملوا حاضرا و بیابند ایشان آنچه کردند حاضر یعنی نسخه و تفصیل آن از ثواب
و عقاب و خدای تو بر هیچکس ظلم نکند و حق او باز نگیرد و نقصان نکند و گناه کسی دیگر بر او نگیرد و بار کسی بر کسی ننهد
وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ

افتتخذونه

أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا مَا أَشْهَدْتُهُمْ
خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا حق تع
ابلیس و آدم در میانه برای آن آورد تا تنبیه کند متکبران را که استنکاف میکردند از مجالسه صحابه گفت یاد
کنید چون گفتیم ما فرشتگان را که سجده کنید آدم را همه سجده کردند الا ابلیس که از جن بود سجده نکرد و از
فرمان خدای خود بیرون آمد از عبد الله عباس روایتست که او گفت از قبیله فرشتگان قبیله‌اند که ایشان را
جن خوانند خدای تعالی ایشان را از آتش سموم آفرید و دیگر فرشتگان را از نور آفرید نام او بسریانی عزازیل بود
و بتازی حارث حسن بصری گفت ابلیس هرگز فرشته نبود و او پدر جنیانست چنانکه آدم پدر آدمیانست
و اخبار سید رحمه الله بر آنست که او فرشته نبود و چون دلیل عقلی برخاسته است بر بطلان ارتداد
مومن او کافر بوده باشد در باطن از آنجا که نافرمانی کرد و آدم را سجده نکرد فاسق شد و باعتقاد آن که
نیکو نباشد در حکمت فرمودن کسی را که او از آتش باشد سجده کردن کسی را که از خاک باشد کافر باشد
آنگه خطاب کرد با کافران و گفت ای شما ابلیس را و فرزندانش را بدوست گرفتید بدون من و حال آنست
که او دشمن شماست مجاهد گفت ابلیس را چند فرزند بود لاقیس و ولهان و ایشان صاحب طهارة و نماز اند
که فرزندان آدم را از نماز منع میکنند و مخافت و مره که ابلیس را بدو کنیه کنند و گویند ابو مره و اوهباب صاحب
اسواقست بهر بازاری رایتی دارد اهل بازار را بر فتنه و فساد حمل کند و تبر آست او صاحب مصیبت
مصیبت زدگان را بر جزع و جامه دریدن حمل کند و اعورست که مر او را باز ناکردن دعوت کند و مطوت
خبرهای دروغ افکند و اسم ست که چون مرد در خانه رود و سلام نکند و نام خدای نبرد چون طعام خورد با وی
طعام خورد شعبی گفت روزی جمالی می آمد حسنی در پشت گرفته بنهاد و گفت ابلیس را زن بود گفتم من بآن عرس
حاضر نبودم آنگه این آیتم یاد آمد افتتخذونه و ذریته اولیاء دانستم که فرزند بی زن نباشد الا که او وی کمی
از فرزندان وی که وی را اغوا میکند بئس للظالمین بدلا بد بدلست ظالمان را و کافران را ابلیس از خدای تعالی
که فرمان او رها کنند و فرمان ابلیس پیش گیرند و ما اشهدتم کافران که با ابلیس تولا کردند برای آن بود که اعتقاد
کرده بودند که ایشان غیب دانند تا ایشان را از غیب آسمان خبر دهند و بر اصول آن واقف گردانند خدای
آیه فرستاد و گفت ایشان غیب آسمان چه دانند و اصول آن چه شناسند من ایشان را حاضر نکردانیدم
بآفریدن آسمان و زمین و نه بآفریدن نفس ایشان تا ایشان مرا یاری دهند و تا شم من و نبودم
من هرگز که گمراهان و گمراه کنندگان را یار و یاوری خود گیرم وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ
زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ
مُوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَ
كَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَيَسْتَغْفِرُوا

ربهم الا ان تاتیهم سنة الاولین او یاتیهم العذاب قبلا و روزی که ما گوییم این کافران و مشرکان را
بر سبیل سخریت و استهزا که او از دعید و بخوانید شریکان مرا ایشان جواب ندهند ما میان کافران و معبودان
ایشان مازجی و برزخی کنیم و یا وادی از وادیهای دوزخ مشترک میان ایشان تا همه در انجا در هلاک و عذاب
سخت باشند و گفته‌اند که ما تواصل ایشان را و دوستی ایشان را با یکدیگر در دنیا هلاک ایشان گردانیم اکنون گفت
ورای المجرمون النار گناه کاران و کافران دوزخ را ببینند ظن برند که در انجا خواهند افتادن و از ان هلاک
نخواهند یافتن و جای بازگشتن و راه گریز نخواهند دیدن و لقد صرفنا بدرستی که ما درین قران بگردانیدیم
برای مردمان از هر مثلی و داستانی بر وجه بیان که ایشان بان محتاج باشند و همیشه آدمی بیشترین چیزی
بوده است بجدل و خصومت کردن جدلا و از همه کسی بیشتر باشد و ما منع الناس و مردم را منع نکرد
از ایمان آوردن در وقتی که بیان و لطف و هدایت بوی رسید و از انکه استغفار کند و از گناهان آمرزش
خواهد از خدای الا انتظار آن که آید با ایشان طریقه و نهاد پیشینان از هلاک کردن ایشان بعذاب استیصال
یا انکه عذاب با ایشان آید معاینه روی بروی کلبی گفت مراد قتل است بتیغ چنانکه روز بدر بود یا عذاب روز قیامت
یعنی هر چه بکار میبایست در باب لطف بکردیم هیچ نماند الا انکه الجی کنیم بعذاب معاینه تا ایمان آرند
وما نرسل المرسلین الا مبشرین ومنذرین ویجادل الذین کفروا بالباطل لیدحضوا
به الحق واتخذوا آیاتی وما انذروا هزوا ومن اظلم ممن ذکر بآیات ربه فاعرض عنها
ونسی ما قدمت یداه انا جعلنا علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه وفی آذانهم وقرا وان
تدعهم الی الهدی فلن یهتدوا اذا ابدا وربک الغفور ذو الرحمة لو یؤاخذهم بما کسبوا
لعجل لهم العذاب بل لهم موعد لن یجدوا من دونه موئلا وتلک القری اهلکناهم لما
ظلموا وجعلنا لمهلکهم موعدا ما پیغمبران نفرستادیم مگر برای انکه تا بشارت دهند و ترسانند
انکه کافران با ایشان مجادله کردند تا بجدل باطل و خصومت تا وجه حق را باطل گردانند و از انچه برانست
بلغزانند آیات مرا و دلالات و بینات که من فرستادم و انچه ایشان را از آن بترسانیدند ایشان با استهزا
گرفتند و بان افسوس داشتند و من اظلم و کیست ستمکارتر از انکس که او را پند دهند بآیات خدا و از قران و
اوامر و نواهی آن او از ان اعراض کند و روی بگرداند و نشنود و بدان کار نکند و فراموش کند انچه
او را تقدیم کرده باشد از گناه از ان فراموش کند و هر چه با وی گویند نشنود و فهم نکند تا پنداری که بر دلهای
ایشان پوششها کرده ام و در گوشهای ایشان گرانی نهاده ام تا نشنوند و ندانند و اگر تو ایشان را با هدایت
دعوت کنی انکه هرگز مهتدی نشوند و باراه نیایند و ربک الغفور ذو الرحمة و خدای تو ای محمد امرزنده و
مهربانست اگر باستحقاق و وفق عمل ایشان را مواخذه کند تعجیل ایشان هلاک کردی چه ایشان مستحق آن اند
بلکه ایشان را موعدی و مهلتی هست و وقتی و اجلی چون بآن رسند از آن هیچ گونه نجاة نیابند و موئل

نجات و رستگاری نیست از امیر المومنین علی پرسیدند چرا زره ترا پشت نیست گفت اذا اولیت فلا والیت
اگر پشت بگردانم هرگز نجات نیابم انکه اشارت کرد بدیهای که آنرا هلاک کرده و شهرهایی که انرا خراب
گردانیده است از شهرهای عاد و شهرستانهای لوط که ایشان را هر سال یکبار و دوبار در سفرها
مرور بدان بودی گفت وتلک القری وان شهرها که ما انرا هلاک کردیم چون ساکنان ان ظلم کردند و کفر
آوردند بجا و ستم کردند بر خود و بر دیگران و کردیم برای هلاک کردن موعدی چون آن وعده در آمد
و اجل بنهایت رسید همه را هلاک کردیم و هیچکس را باقی نگذاشتیم واذ قال موسی لفتیه لا
ابرح حتی ابلغ مجمع البحرین او امضی حقبا فلما بلغا مجمع بینهما نسیا حوتهما فاتخذ
سبیله فی البحر سربا فلما جاوزا قال لفتیه آتنا غداءنا لقد لقینا من سفرنا هذا نصبا
قال ارایت اذ اوینا الی الصخرة فانی نسیت الحوت وما انسانیه الا الشیطان ان
اذکره واتخذ سبیله فی البحر عجبا قال ذلک ما کنا نبغ فارتدا علی آثارهما قصصا عبد الله
عباس گفت چون موسی ع از دریا باز گشت و فرعون و فرعونیان در دریا غرق گشته بودند و ملک مصر و ولایت
ان موسی را و بنی اسرائیل را مستخلص شده بود خدای تعالی وحی کرد بموسی که خطبه کن و بنی اسرائیل را نعمتهای
من یاد ده موسی ع خطبه کرد و در انجا ذکر کرد نعمتهای خدای را و گفت شکر کنید آن خدا را که شما را از فرعون و قوم
او برهانید و ایشان را در دریا غرق کرد و شما را بسلامت بگذرانید و پیغمبر شما را بهترین اهل زمین کرد و او
سخن گفت و او را بمحبت خود برگزید و دوستی روی افکند و توریة بشما فرستاد تا انرا که میخوانید و هر چه
شما از خدای خواستی بهتر از ان و بیشتر از ان شما را کرامت فرمود مردی بر پای خاست و گفت یا کلیم الله از
تو عالمتر بر زمین کسی هست او گفت نه جبرئیل آمد و گفت خدایت سلامت میرساند و میگوید تو چه دانی که
علم کجا نهاده ام چرا این سخن مطلق گفتی چرا نگفتی که الله اعلم موسی گفت بار خدایا بر زمین از من بنده عالمتر
هست گفت بلی خضر از تو عالمتر است گفت خدایا مرا دستوری بخش تا پیش او روم و او را ببینم و از وی علمی بیاموزم
خدای تعالی ورا دستوری داد موسی گفت خداوندا و یرا کجا یابم و او کجاست گفت مجمع البحرین انجا که صخره است
و علامتش ان باشد که ماهی که در سفره شما باشد زنده شود و در دریا راه پیدا کند و گفته‌اند که گفت که چون
بکناره دریا رسی ماهی بگیر و بصاحبت ده هر جا که او ماهی فراموش کند انجا مقام خضر باشد او را انجا
طلب باید کردن نسیان ماهی بعلامت کرد و بروایتی مقام خضر باشد دیگر از عبد الله عباس آنست
که موسی گفت خداوندا ای عبادک احب الیک از بندگان خود کرا دوستر داری گفت الذی یذکرنی ولا ینسانی
انکس که مرا یاد کند و فراموش نکند گفت از بندگان تو که عالمتر باشد گفت انک علم مردمان با علم خود ضم کند
گفت اگر در میان بندگان تو از من عالمتر کسی هست مرا بوی راه نمای گفت آری هست و آن بنده من خضر است
و او از تو عالمتر است گفت خدایا او را کجا یابم گفت بر ساحل دریا نزدیک صخره و علامت آنست که

آن ماهی که در سفره شما باشد زنده شود و در دریا رود بدان راه که ماهی رفت باید رفتن تا ویرا بیابی موسی ع
با جوانی که با وی بود ساز سفر کردند و در میان زادی که برداشتند ماهی شور بود فذلک قوله واذ قال موسی لفتیه
یاد کن ای موسی هم جوان خود را گفت یعنی وصی خود یوشع بن نون بن افرایم بن یوسف را و گفتند غلامی بود در خدمت
و گفتند خدمتکاری بود و عرب خدمتکار را فتی خوانند و برای آن اضافت کرد با وی که ملازم وی بود برای تعلم او را
گفت لا ابرح همیشه میروم تا آنکه برسم بجایی که او را مجمع البحرین خوانند جاییست که دریای پارس و دریای روم
در جانب مشرق است محمد بن کعب گفت طنجه است ابی بن کعب گفت افریقیه است او امضی حقبا یا روزگار
دراز و سالهای بسیار میروم تا آنکه ویرا بیابم عبدالله عمر گفت حقبت هشتاد سال باشد فلما بلغا چون موسی
و جوانش رسیدند بجا جمع شدن میان آن هر دو دریا ماهی خود را فراموش کردند و این ماهی اگرچه صاحب موسی
فراموش کرد اسناد نسیان با هر دو کرد در سبیل مجاز برای آنکه آن ماهی زاد ایشان هر دو بود و ایشان هر دو
یکجای بودند فاتخذ سبیله پس آن ماهی بگرفت راه خود را در دریا ابی بن کعب از رسول ع روایت کرد که
چندانکه ماهی میرفت در دریا راهی پیدا می شد و آب ازین جانب و ان جانب می ماند و با هم نمی آمد موسی ع
بران راه برفت تا بخضر ع رسید عبدالله عباس گفت آب شکافته شد تا ماهی بگل رسید و اثر رفتن او در
گل پیدا شد و هر کجا که ماهی بروی برفتی خشک شدی مانند سنگ ابی بن کعب از رسول روایت کرد که
هر دو یعنی موسی و صاحبش چون بصخره رسیدند سر بصخره نهادند و بخفتند و ماهی در زنبیل بجنبید موسی خفته بود
و جوان بیدار بود و می نگرست تا آنکه ماهی شور بریان کرده از زنبیل برآمد و در دریا شد و چندانکه در دریا میرفت
طاقی پیدا می شد چنانکه سوزنی یا سینی تا شد چون موسی از خواب برخاست جوان فراموش کرد که موسی را بگوید
موسی ع از حرص ویرا گفت برخیز تا برویم که این راه ما را می باید بریدن و حدیث ماهی فراموش کرد از آنجا
برفتند از روز و اللیل رفتند تا دیگر روز چاشتگاه موسی ع مانده و گرسنه شده بود گفت آتنا غداءنا طعام
بامدادین ما بما آور تا تناول کنیم که ما خود ازین سفر رنجی عظیم و مشقتی سخت دیدیم گفتند این رنج که از روز موسی ع رسید
هیچ روز نرسید از آنکه شبانه روزی و دیگر روز تا وقت چاشت می رفتند که نیاسودند موسی ع چون حدیث
طعام کرد یوشع را ماهی رفتن او در دریا یاد آمد گفت ارأیت اذ أوینا الی الصخرة ای دیدی خبر داری که ما چون بآن
صخره رسیدیم و آنجا ماوی گرفتیم آن ماهی را و زنده شدن وی و در آب رفتن فراموش کردم کلبی گفت یوشع
بن نون وضو میکرد از آب دریا و آنجا چشمه بود که او را عین الحیوان گفتند بهر جانوری بیجان که رسیدی زنده شدی
آب از دست یوشع بر ماهی چکید ماهی زنده شد و در آب برفت و راهی بکرد تا بر سر آب ماهی خشک یوشع
چون سخن چاشت شنید گفت من آن ماهی را فراموش کردم و ما انسانیه الا الشیطان و سوسه کرد مرا از آن
مشغول کرد که یاد دارم تا فراموشم شد واتخذ سبیله و فرا گرفت ماهی راه خود را در دریا و میرفت و من تعجب میکردم
از و تعجب کردنی عبدالرحمن بن زید گفت جای تعجب بود که ماهی بریان کرده از مدتی دران آب زنده شود و در دریا

برود و از رفتن او راه پیدا ماند عبدالله عباس گفت عجب آمد موسی را از رفتن ماهی بریان در دریا موسی ع
چون این بشنید گفت این آنست که ما در طلب آنیم و او را میجوییم فارتدا علی آثارهما ایشان هر دو بران پی که
آمده بودند باز گشتند و بر همان اثر خود برفتند تا آنکه بنزدیک صخره آمدند اثر ماهی و رفتن او در دریا بدیدند
موسی ع بدانست که آن آیتی هست و دلالتی که خدای تعالی بوی نمود بر اثر آن برفت تا که بنزدیک خضر رسید
و نام خضر بلیا بن ملکان بود و خضر لقبش بود و برای آن ویرا خضر خواندند که او بر پوست سفید نشست سبز شد
مجاهد گفت چون نماز کردی پیرامن او گیاه سبز شدی فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا
وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا قَالَ إِنَّكَ
لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا
وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا موسی
و یوشع یافتند بنده را از بندگان ما که او را از نزدیک خود رحمتی دادیم یعنی بوحی و نبوت خاص گردانیدیم
و از آن علمی که خاص است بما و نزدیک ماست ویرا تعلیم کردیم یعنی ویرا بر غیبت اطلاع دادیم و بعضی از آن
با وی بگفتیم ابن جریج گفت که چون موسی ع خضر را یافت بر طنفسه سبز نشسته بر روی آب کشید بروی سلام کرد
او برخاست و گفت و علیک السلام یا نبی بنی اسرائیل موسی گفت تو چه دانی که من پیغمبر بنی اسرائیلم گفت
آنکه ترا بدین راه نمود احوال تو مرا اعلام کرد سعید جبیر گفت که چون موسی بخضر رسید خضر نماز میکرد چون سلام
موسی بروی سلام کرد او گفت سلام عادت شهر ما نیست آنکه بنشستند و حدیث میکردند مرغکی چابک
منقار دران دریا زد و قطره آب برداشت و در پر خود مالید و برفت خضر موسی را گفت دانی که اشارت
درین چیست گفت نه گفت جهانیان در علم بنی اسرائیل عاجزند و بنی اسرائیل در علم تو و تو در علم من آنکه علم
همه جهانیان و علم بنی اسرائیل و علم تو و علم من باضافه با علم خدای مقدار این یکقطره آبست که این مرغک برداشت
از دریا و در پر خود مالید در خبر است که موسی کاظم را پرسیدند که خضر عالمتر بود یا موسی گفت خضر پرسید و موسی
جواب نداشت و موسی پرسید و خضر جواب بداد اگر هر دو پیش من حاضر آیند و از من پرسند جواب
ایشان دانم و اگر من از ایشان پرسم ایشان جواب من ندانند قال له موسی هل اتبعک موسی ع گفت خضر را
که پس روی تو کنم هر جا که باشی با تو باشم بر شرط آنکه مرا تعلیم دهی و بیاموزی آنچه ترا تعلیم داده اند از رشد
و هدایت خضر او را گفت تو با من صبر نتوانی کردن از آنکه بر تو گران و دشوار آید و چگونه صبر کنی تو بر آنچه علم تو
محیط آن نباشد و تو آن ندانی و نشناسی قال ستجدنی موسی گفت انشاالله که مرا صابر یابی و هیچ نوع
فرمان ترا خلاف نکنم و در امر تو عاصی نشوم خضر مطلق گفت که تو صبر نکنی و موسی انشاالله معلق گردانید
برای آنکه خضر را اعلام کرده بودند که موسی صبر نکند اما موسی در شک بود که صبر تواند کردن یا نه قال فان اتبعتنی
خضر گفت اگر مصاحبت و متابعت من خواهی کردن از من هیچ چیز مپرس تا آنکه من ذکر آن کنم و ترا

ازان خبر دهم و ترا ذکری و یاد کرده باشد که ازان باز گویند و ذکر تو کنند موسی ع از خضر قبول کرد و هم برین شرط
برفتند فانطلقا حتی اذا رکبا فی السفینة خرقها قال اخرقتها لتغرق اهلها لقد جئت شیئا
امرا قال الم اقل انک لن تستطیع معی صبرا قال لا تؤاخذنی بما نسیت ولا ترهقنی من
امری عسرا فانطلقا حتی اذا لقیا غلاما فقتله قال اقتلت نفسا زکیة بغیر نفس لقد
جئت شیئا نکرا قال الم اقل لک انک لن تستطیع معی صبرا قال ان سألتک عن
شیء بعدها فلا تصاحبنی قد بلغت من لدنی عذرا ایشان از انجا که بودند برفتند تا انکه بکنار دریا رسیدند
کشتی دیدند خواستند تا در کشتی نشینند اصحاب کشتی رها نکردند گفتند که نباید که اینان دزدان باشند چون درایشان
نگاه کردند گفتند ایشان سیما و نشان اهل صلاح دارند ایشان را در کشتی نشاندند چون هردو در کشتی نشستند و کشتی
بمیانه دریا رسید خضر ع تبری برداشت و لوحی از الواح کشتی بشکست آب در کشتی آمد موسی ع چون چنان دید
صبر نتوانست کردن گفت ای خضر این کشتی بشکستی و خراب کردی تا اهل این غرقه شوند و ایشان را غرق کردانی
کاری منکر آوردی و فعلی عجب کردی کاری کردی که ظاهرش منکرست و آن غرق شدن اهل کشتی است و با[illegible]
گفته‌اند که خضر چند جای کشتی را سوراخ کرد و موسی جامه در روی می‌آکند و بخرقه و قیر از اصلاح میکرد گفته‌اند
امر آن باشد که بترک آن فرمایند قال الم اقل خضر او را گفت نه من ترا گفتم صبر نتوانی کردن با من و ترا دشوار
آید صبر کردن موسی ع گفت لا تؤاخذنی مرا مؤاخذه مکن و عتاب مفرمای بانچه فراموش کردم ابن عباس
گفت بانچه ترک کردم و نسیان بمعنی ترکست برای آن که باقرب آن مدت موسی فراموش نکرده بود و گفته‌اند که
موسی نگاه کرد از انجا که وی شکسته بود و سوراخ کرده آب در کشتی نمی‌آمد بدانست که آن معجزه است
و او از برای صلاحی کرد عذر خواست و گفت لا تؤاخذنی مرا مؤاخذه مکن و در مرسان از کار من عسری و دشواری
و تکلیف مکن مرا مشقتی و رنجی فانطلقا پس از انجا برفتند و بساحل دریا رسیدند از کشتی بیرون آمدند و بر
خشکی میرفتند تا انکه که بجماعتی کودکان رسیدند که بازی میکردند خضر کودکی را از میان ایشان بیرون آورد که از رو
نیکوتر نبود و او را بکناره برد و بیفکند و کارد بر حلق وی نهاد و سرش ببرید و گفته‌اند که سر او بر دیوار زد و بکشت
گفته‌اند که نام او حیسود بود و نام پدرش ملاس بود ضحاک گفت کودکی بالغ و مفسد بود و مادر و پدر از وی در رنج بودند
کلبی گفت برنائی بود راه زدی و مال بستدی و پیش پدر و مادر بردی و ایشان سوگند خوردندی که وی نکرد ابی بن کعب از رسول
روایت کرد که آن غلام کافر بود چون موسی ع چنان دید گفت اقتلت نفسا ای نفسی پاک و بی گناه را بکشتی
که او کسی را نکشته است جوانی را که روی در زیادت داشت و می‌افزود کاری منکر آوردی چه کشتن نفسی
که او را گناهی ندانند صورت منکر دارد تا که بدانند که وی مستحق کشتن است بر قول آنکس که گفت که غلام کافر
بود و دزد و راه زن مستحق کشتن بوده باشد سوال نباشد بروایتی از عبدالله عباس که او گفت نابالغ بود
جواب ازین آنست که بلا خلاف او را خضر بفرمان خدای کشت و هیچ فرقی نباشد میان انکه خدای تعالی فرشته را

فرماید تا جانش بر دارد و میان انکه پیغمبر را گوید شغش بکش درین هر دو حال مکلف از اعتبار و لطف باشد و
برخدای تعالی عوض باشد قال الم اقل لک خضر ع گفت ای نه من ترا گفتم که با من صبر نتوانی کردن موسی گفت
اکنون شرط میان ما اینست اگر ترا از چیزی دیگر پرسم یا بر تو اعتراض کنم دیگر با من صحبت مکن و یاری [illegible]
کن که تو در کار من بعذر رسیدی اگر ترک صحبت من کنی معذور باشی چه آن از من باشد نه از تو فانطلقا
حتی اذا اتیا اهل قریة استطعما اهلها فابوا ان یضیفوهما فوجدا فیها جدارا یرید ان ینقض
فاقامه قال لو شئت لاتخذت علیه اجرا قال هذا فراق بینی و بینک سانبئک بتاویل
ما لم تستطع علیه صبرا پس انگاه از انجا برفتند تا بدیهی رسیدند از اهل آن دیه طعامی خواستند بر سبیل
ضیافت ایشان را طعام ندادند و مهمانی نکردند از آن دروازه در رفتند تا بدیگر دروازه که بیرون آمدند کس ایشان را
یک نان نداد نزدیک آن دروازه دیواری بود کهنه و خراب وهب گفت درازی آن دیوار در هوا صد گز
بود و پهنا ده گز بدترین دیهها دیهی بود که مهمانان را حرمت ندارند ابی بن کعب از رسول روایت کرد که اهل
آن دیه لئیمان بودند فوجدا فیها دران دیه دیواری یافتند که میخواست که آن دیوار بیفتد یعنی نزدیک بود که بیفتد
از ارادت کرد انداسعید جبیر گفت دیوار خمیده بود خضر دستش و نهاد و راست کرد عبدالله عباس
گفت باز شکافت و از بنیاد برآورد موسی گفت اگر میخواهی که تو برین مزدی بستدی یعنی اگر ما را بر سبیل
مهمانی طعام ندادند باری مزد این کار بخواه و اگر بخواستی بدادندی تا آتش گرسنگی ما ساکن شدی خضر گفت
این وقت آنست که میان من و میان تو مفارقت باشد بر شرطی که کردی در خبرست که رسول گفت
رحم الله اخی موسی لو صبر لرای العجایب اگر صبر کردی عجایبها دیدی موسی را گفتند که از سختیها دنیا بر تو چه
آمد گفت سختیها بسیار دیدم اما هیچ سختی بر من دشوارتر از آن نبود که خضر مرا گفت هذا فراق بینی و بینک
این آن وقتست که از تو جدا شوم و تو از من جدا شوی جدائی کار سختست و محنتی عظیم یکی از بزرگان گفته است
والله لو الهمت الجمادات و سائر الحیوانات مرارة الفراق و حرارة الاشتیاق لوقفت المیاه عن جریها
ولا مسکت الشمس عن سیرها بخدای که اگر حیوانات و جمادات را الهام مرارة فراق و تلخی جدائی دادندی
و سختی مفارقت را بشناختندی آبها از رفتن بایستادی و آفتاب از سیر باز ماندی و جواهر در معادن بگداختی
گشتی و کوهها بر جای خود بماندندی از سختی فراق   ان یوم الفراق قطع قلبی   قطع الله قلب یوم الفراق
لو وجدنا الی الفراق سبیلا   لاذقنا الفراق طعم فراق   خضر ع موسی را گفت سانبئک خبر دهم ترا بتاویل
انچه من کردم و تو را ان صبر نداشتی و خاموش نتوانستی بودن اما السفینة فکانت لمساکین
یعملون فی البحر فاردت ان اعیبها وکان وراءهم ملک یاخذ کل سفینة غصبا واما
الغلام فکان ابواه مؤمنین فخشینا ان یرهقهما طغیانا وکفرا فاردنا ان یبدلهما
ربهما خیرا منه زکوة واقرب رحما اما کشتی را بشکستیم بدان ای موسی که آن کشتی جماعتی درو

بود که در دریا کرده بودند و ایشان از ان معیشتی حاصل میشد عبد الله عباس گفت ان کشتی هزار دینار ارزید
وایه را دلیلست بران که مسکین آن باشد که او را چیزی باشد و کفافش نبود زکوة بدو توان دادن پس اگر کسی را
هشاد درم باشد و از ان معیشت خود حاصل تواند کردن وی را زکوة نشاید دادن و اگر صد درم دارد و تصرف
در معیشت نتواند کردن بشرکت زکوة شاید دادن کعب گفت ان کشتی بوجهی که او را کفاف بود مسکینان
ده برادر بود پنج زمین بودند و بر جای مانده و پنج در کشتی کار کردندی فَاَرَدْتُّ اَنْ اَعِیْبَهَا من خواستم
که ان کشتی را عیبناک کنم چه از پیش روی ایشان پادشاهی ظالم بود که کشتیها درست بغصب می ستد
وورا بمعنی خلف تیز باشد یعنی از پس ایشان پادشاهی باشد که هر کشتی که صالح و نیکو باشد از العصب
می ستاند و این بفحوی الخطاب معلومست چه اگر هر کشتی که بودی وی غصب کردی شکستن کشتی هیچ
فایده نبودی وان پادشاه را نام جلندی بود وان پادشاه کافر بود و اما الغلام و اما ان کودک که وی را بکشتم پدر و
مادر او مومن بودند خدای تعالی مرا فرمود که او را بکش والا بوجود او ایشان کافر شوند و معلوم او بود که اگر
آن بیاشد ایشان را ایمان نمانند و انچه چنین باشد مفسده نبود و از باب تمکین نبود و این خشیت بمعنی کراهت
و بعضی اگر گفتند بمعنی علم است سعید جبیر گفت معنی انست که ایشان از دوستی او در دین او شوند مو و گفت
او را و گفتند رهقهما ای تغشیهما یعنی ایشان را بکشد بطغیان و کفر خویش یعنی کفر وی برایشان دارد که پدر و مادر
مومن خود را بکشد بطغیان و کفر خویش فاردنا ان یبدلهما ما خواستیم تا خدای تعالی بدل دهد مادر و پدر او را فرزندی
از و بهتر و پاکیزه تر و بصلاح نزدیکتر و در صله رحم اجتهاد کننده تر عبد الله عباس گفت با مادر و پدر نیکو کار
و بر ایشان بخشاینده و مهربان تر جعفر بن محمد از پدر خود باقر روایت کرد که خدای تعالی مادر و پدر را بدل آن پسر
دختری داد که ایشان بدو خرم شدند قتاده گفت که چون آن پسر در وجود آمد مادر و پدر خرم شدند و چون او را
بکشتند دلتنگ شدند و اگر بماندی ایشان را هلاک کردی پس بنده باید تا بقضای خدای راضی شود که انچه
خدای قضا کند او بهتر باشد از وَ اَمَّا الْجِدَارُ فَکَانَ لِغُلَامَیْنِ یَتِیْمَیْنِ فِی الْمَدِیْنَةِ وَکَانَ تَحْتَهٗ کَنْزٌ
لَّهُمَا وَکَانَ اَبُوْهُمَا صَالِحًا فَاَرَادَ رَبُّکَ اَنْ یَّبْلُغَا اَشُدَّهُمَا وَیَسْتَخْرِجَا کَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِّنْ رَّبِّکَ
وَمَا فَعَلْتُهٗ عَنْ اَمْرِیْ ذٰلِکَ تَاْوِیْلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَّلَیْهِ صَبْرًا و اما ان دیوار خراب که اباد ان کردم
از ان دو کودک یتیم بی پدر بود که درین شهر ند و در زیر آن گنجی بود ایشان را در ان گنج خلاف کردند سعید جبیر گفت
صحیفه بود در انجا علم بود صادق گفت لوحی بود از زر بر انجا نوشته بسم الله الرحمن الرحیم عجبت لمن یوقن
بالقدر کیف یحزن عجب از انکه او بقضا و قدر ایمان دارد چگونه غم خورد و عجبت لمن یومن بالرزق کیف یتعب
و عجب از انکس که روزی یقین داند که مقررست چرا رنج برد و عجبت لمن یومن بالحساب کیف یغفل و عجب
از انکس که او بحساب ایمان دارد چگونه غافل شود و عجبت لمن یعرف الدنیا و تقلبها کیف یطمئن الیها و عجب
از انکه دنیا بیند و داند و تقلب او باهلش شناسد چگونه ساکن شود باوی و دل بروی بند لا اله الا الله محمد رسول الله

ابودرا

ابو دردا از رسول روایت کرد که آن گنج زر و سیم بود و کان ابوهما و پدر ایشان مردی صالح بود نام او کاشح
ان که صلاح بود هفتم پدر ایشان بود و خدای تعالی بصلاح مردی نگاه دارد فرزندش را و فرزند فرزندش را و
ان سرا را که در انجا باشند و همسایگان وی را یحیی بن اسمعیل گفت مرا خواهری بود خلل بعقلش راه یافته بود
و با این بر نماز و طهارت او را حرصی تمام بود او را بر غرفه نشاندم مدت پانزده شبی خفته بودم نیمشب یکی در زد
گفت توی فلانه گفت آری من عجب داشتم که وی بالیان بود که از ان غرفه بزیر نیامده بود در بگشادم گفتم حیرت
گفت آری وش خفته بودم در خواب دیدم که کسی بیامد و بر من سلام کرد و مرا گفت خدای تعالی اسمعیل پدرت
را برای جدت نگاه داشت که سلمه بود و ترا برای صلاح پدرت اسمعیل نگاه داشت اگر خواهی دعا کنم
تا خدای ترا عافیت دهد و اگر خواهی برین بلا صبر کن و بهشت تراست من گفتم که بهشت میخواهم و لیکن
رحمت خدای فراخست اگر جمع کند مرا هر دو پس عجب نباشد گفت خدای تعالی جمع کرد برای تو میان هر دو
اینجا عافیت داد ترا و انجا بهشت برای صلاح پدرانت فارادربک خدای تعالی خواست تا ایشان بغایت
قوت رسند و ان هژده سال گفته اند و تا گنج پدر خود را از زیر ان دیوار بردارند و من انچه کردم از خود و
از فرمان خود نکردم بلکه بفرمان خدای کردم و گفتم تاویل آنست که تو بران صبر نکردی و نتوانستی کردن وَیَسْئَلُوْنَکَ
عَنْ ذِی الْقَرْنَیْنِ قُلْ سَاَتْلُوْا عَلَیْکُمْ مِّنْهُ ذِکْرًا اِنَّا مَکَّنَّا لَهٗ فِی الْاَرْضِ وَاٰتَیْنٰهُ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ سَبَبًا
فَاَتْبَعَ سَبَبًا حَتّٰۤی اِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِیْ عَیْنٍ حَمِئَةٍ وَّوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا
قُلْنَا یٰذَا الْقَرْنَیْنِ اِمَّاۤ اَنْ تُعَذِّبَ وَاِمَّاۤ اَنْ تَتَّخِذَ فِیْهِمْ حُسْنًا قَالَ اَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهٗ ثُمَّ یُرَدُّ
اِلٰی رَبِّهٖ فَیُعَذِّبُهٗ عَذَابًا نُّکْرًا وَاَمَّا مَنْ اٰمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهٗ جَزَآءَ الْحُسْنٰی وَسَنَقُوْلُ لَهٗ مِنْ اَمْرِنَا
یُسْرًا میپرسند ای محمد از تو حال ذو القرنین بگو ایشان را که زود بود که بر شما خوانم از و ذکری و یادکردی بعضی گفتند
وی پیغمبر بود و بعضی گفتند که وی پادشاه بود عاقل و صالح مجاهد گفت چهار کس همه زمین پادشاه بودند دو ان مومن بودند و دو ان — بودند
سلیمان پیغمبر بود و ذو القرنین و دو کافر وان بخت النصر بود و نمرود و او را ذو القرنین برای آن خواندند که
بر سرش دو گیسو بود و دو گیسو را بزبان تازی قرن خوانند و گفتند برای انکه وی در خواب دید که گیسوها آفتاب را
بگرفته است تاویل کردند که او بر مشرق و مغرب پادشاه شود و گفتند برای انکه وی کریم الطرفین بود از جهت پدر
و از جهت مادر نیز بزرگ بود و برای انکه وی را علم ظاهر و باطن دادند و برای انکه در نور و ظلمت رفت ابن کوا
از امیر المومنین علی پرسید در مسایلی که ذو القرنین پادشاه بود یا پیغمبر گفت بنده صالح بود خدا را اجابت
واجبه و نصح الله و نصحه الله خدا را دوست داشت و خدای او را دوست داشت و نصیحت کرد برای
خدای و خدای او را نصیحت کرد گفت خبر ده مرا از قرنهای وی تا از زر بود یا از سیم بود گفت نه از زر بود
و نه از سیم و لکن او قوم را دعوت کرد با توحید بر جانب از سرش بزدند برفت و غایب شد و باز آمد
و دعوت کرد بر جانب دیگرش بزدند وان فیکم مثله و در میان شما مانند او یکی هست و باین خود را خواست

انا مکنا له یعنی ما ذوالقرنین را در زمین تمکین کردیم و دست دادیم و اورا دادیم از هر چیزی سببی و وصلتی که اورا برساند
بانچه خواهد یعنی هرچه بآن محتاج باشد از ساز و سلاح و لشکر و هر چیزی که بآن بچیزی رسند از آن سبب
خوانند و پاره رسن را که در سر رسن بندند تا باب سد سبب از آن سبب خوانند و راه را سبب خوانند و
گفته اند که اقطار زمین مسخر وی کردیم چنانکه باد سلیمان را برین قول سبب بمعنی طریق باشد یعنی راه هر چیزی
که خواست بر وی آسان گردانیدیم او متابعت راه مغرب کرد و میرفت تا آنکه برسید بجایی که
آنجا آفتاب فرو می شد آفتاب را یافت که بچشمه گرم فرو می شد از ابوذر غفاری روایتست که او گفت
من بردیف رسول بودم صلی الله علیه و آله وقت فرو شدن آفتاب مرا گفت یا اباذر دانی تا این آفتاب کجا
فرو میشود گفتم الله و رسوله اعلم گفت تغرب فی عین حمئة بچشمه گرم فرو میشود عبدالله عمر گفت
که رسول علیه السلام در آفتاب نگریست چون فرو میشد گفت نار الله الحامیة اگر نه آنستی که خدای تعالی
نگاه میدارد آفتاب را والا هرچه در زمین است بسوختی عبدالله عباس گفت بر رسول خواندم فی عین
حمئة یعنی در چشمه لوشناک کعب الاحبار گفت در توریة چنین است فی عین سوداء در چشمه سیاه
عبدالله عباس گفت نزدیک معاویه حاضر بودم این آیه چنین خواندند فی عین حامیة معاویه گفت
تو چگونه میخوانی گفتم فی عین حمئة عبدالله عمر را گفت تو چگونه میخوانی گفت فی عین حامیة معاویه کس فرستاد
و کعب الاحبار را حاضر کرد و از وی پرسید که چگونه یافتی که آفتاب کجا فرو میشود گفت تازی شما بهتر دانید
من در توریة چنین یافتم فی ماء وطین بمیان آب و گل فرو میشود مردی از قبیله ازد گفت که تبع را بیتی
دو سه است که برین قول دلالت میکند و آن آنست که او گفته است — قد کان ذوالقرنین قبلی مسلما
ملکا تدین له الملوک وتسجد — بلغ المشارق والمغارب یبتغی — اسباب امر من حکیم مرشد — فرای مغار الشمس عند غروبها
فی عین ذی خلب وثأط حرمد — ثأط حرباشد و حرمد سیاه ابو المعالیه گفت آفتاب بچشمه فرو میشود که آن چشمه اورا
بمشرق می اندازد ووجد عندها قوما ذوالقرنین نزدیک آن چشمه قومی را یافت ما گفتیم و برای ذوالقرنین دو کار
تمکین کرد بحسب استحقاق اگر ایمان نیارند ایشان را عذاب کن و بکش و اگر ایمان آرند در ایشان طریقه نیکو و سیرة پسندیده
گیر و با ایشان اکرام و احسان کنی ذوالقرنین گفت اما آنکس که کافر باشد و ظلم کند اورا عذاب کنیم انگه
اورا با نزدیک خدای برند و با آخرت رد کنند خدای اورا عذاب کند عذابی منکر در دوزخ واما آنکس که ایمان
آرد و عمل صالح کند اورا جزا و مکافات اعمال نیک و کردار پسندیده وی باشد بهشت را که نیکوترین سرا است
جای وی گردانند بجزای آنکه کرده باشد و زود بود که گوییم و بفرماییم اورا از فرمان ما آنچه آسان باشد بروی یا او
سخن خوش گوییم ثم اتبع سببا حتی اذا بلغ مطلع الشمس وجدها تطلع علی قوم لم نجعل
لهم من دونها سترا کذلک وقد احطنا بما لدیه خبرا ثم اتبع سببا حتی اذا بلغ بین
السدین وجد من دونهما قوما لا یکادون یفقهون قولا قالوا یا ذا القرنین ان یأجوج

ومأجوج مفسدون فی الارض فهل نجعل لک خرجا علی ان تجعل بیننا وبینهم سدا
قال ما مکنی فیه ربی خیر فأعینونی بقوة اجعل بینکم وبینهم ردما آتونی زبر الحدید
حتی اذا ساوی بین الصدفین قال انفخوا حتی اذا جعله نارا قال آتونی افرغ علیه قطرا
فما اسطاعوا ان یظهروه وما استطاعوا له نقبا انگه متابعت سبب و طریق کرد یعنی ساز راه رفتن
آن کرد که بجانب مشرق رود برفت تا آنکه برسید بجای برآمدن آفتاب آفتاب را یافت که بر می آمد بر قومی
که میان ایشان و آفتاب حجاب نبود و ما ایشان را از پیش آفتاب پوشش و ستر نکردیم قتاده گفت که رای
آن چنان بود که ایشان بزمینی بودند که بر آن زمین بنا نتوانستندی ایشان را مسکن در سردابها و شکنها
بودی که در زیر زمین کرده بودند چون آفتاب برخاستی اندر سردابها در رفتندی و چون آفتاب بلند شدی
آمدندی و طلب معاش کردندی حسن بصری گفت زمین ایشان احتمال بنا نکردی چون آفتاب بر آمدی با
فرو شدندی و چون آفتاب از ایشان بگشتی بر آمدندی و گیاه زمین چرا کردندی چون بهایم ابن جریج گفت
وقتی لشکری بانجا رسید ایشان را گفتند نباید که آفتاب شما را دریابد که آنگه همه هلاک شوید گفتند ما نرویم تا آنگه
آفتاب برآید تا بدانیم که آنچه شما میگویید راستست یا دروغ آنگه نگاه کردند استخوانهای بسیار دیدند
گفتند این چیست گفتند وقتی لشکری اینجا رسید آفتاب بر ایشان برآمد و همه بسوختند و هلاک شدند و
این استخوانهای ایشانست از آنجا بگریختند و باز آنجا نایستادند عمرو بن مالک گفت مردی را دیدم حدیث
میکرد و قومی برو گرد آمده بودند و میگفت من بزمین صین رسیدم با قصی صین گفتند میان تو و میان
مطلع آفتاب یکروزه راهست مردی از ایشان بمزد گرفتم و آن شب رفتم چون بانجا رسیدم گروهی را
دیدم که گوشهای ایشان بالای ایشان بود یک گوش لحاف کردندی و یک گوش دواج بوقت خفتن و
این مرد که با من بود زبان آن قوم میدانست ایشان را گفت ما آمده ایم تا ببینیم که آفتاب چگونه بر می آید
گفت ما درین بودیم که آوازی شنیدیم چون آواز سلسله آهن گفت من بیفتادم از آن هیبت و بیهوش
شدم چون باهوش آمدم ایشان مرا بروغن می اندودند آفتاب دیدم بر آن آب افتاده برنگ روغن زیت
و کناره آسمان دیدم چون کناره خیمه چون آفتاب بالا گرفت مرا در سردابی بردند و آن مرد را که با من بود چون
روز تنگ برآمد و آفتاب بگردید ایشان از سردابها بیرون آمدند بکنار دریا آمدند و ماهی میگرفتند و در آفتاب
می افگندند تا بریان میشد کذلک یعنی امر ذوالقرنین هم چنین بود که ما صفت کردیم بعضی گفتند چنانکه اورا
بمغرب رسانیدیم همچنین اورا بمشرق رسانیدیم و همچنانکه بمغرب گروهی را یافت بمشرق تر گروهی را یافت
و چنانکه در ایشان حکم کرد و علم باحوال او و آنچه نزدیک او بود محیطست از لشکر او و اسباب او و ملک و پادشاهی
وی ثم اتبع سببا پس آنگه متابعت سببی و طریقی کرد و میرفت تا آنگه که بمیان دو کوه برسید و این آن دو کوه است
که ذوالقرنین میان آن دو کوه سد کرد در برابر یأجوج و مأجوج میست و این آنجاست که زمین ترکان باخر میرسد نهایت

زمین ترکستانست عبدالله عباس گفت میان ارمنیه و آذربانجان است و حد من دو نیمه آن کوه ارمنیه
آن دو کوه قومی را یافت که ایشان نزدیک نبودند که گفتار فهم کنند و سخنی بدانند از آنکه زبان کس ندانستند
و ایشان نیز خود سخن کس را فهم نتوانستند کرد از آنکه زبان ایشان کسی ندانست ایشان گفتند بر زبان
ترجمانی که میان ایشان بود که او هر دو زبان دانستی و شاید که ایشان را رموزی و اشارتی بودی که بدان مرادات
و مقاصد ایشان مفهوم گشتی و این از سبیل مجاز قول خوانند گفتند ای ذوالقرنین یاجوج و ماجوج دو قوم اند
که ایشان در زمین فساد می کنند و عدد ایشان جز خدای نداند وهب و مقاتل گفتند ایشان از فرزندان یافث بن
نوح بودند کعب گفت ایشان نادره فرزندان آدمند و سبب آن بود که آدم را وقتی احتلام افتاد آب از وی جدا
شد از خواب درآمد متاسف شد بر قوت ضیاع آب خدای تعالی از آن آب یاجوج و ماجوج را آفرید و فساد
ایشان در زمین آن بود که مردم خوار بودند کلبی گفت در وقت ربیع بیامدندی هرچه تر بودی بخوردندی
و هرچه خشک بودی با خود ببردندی شقیق بن عبدالله گفت من از رسول پرسیدم حدیث یاجوج و ماجوج گفت
یاجوج امتی اند و ماجوج امتی که هر یک از ایشان چهارصد هزار امت اند هیچکس از ایشان نمیرد تا از صلب خود هزار
فرزند نبیند که سلاح بردارد و کارزار کند گفتند یا رسول الله ما را صفت ایشان بگوی گفت ایشان سه گروه
باشند صنفی از ایشان بالا صد و بیست گز باشند و صنفی را درازی و پهنی یکی باشد صد و بیست گز طول و
صد و بیست گز عرض و صنفی از ایشان بزرگ مقدار یک گز باشند و بزرگ گوش باشند یکی را لحاف کنند و یکی را
دواج و هیچ حیوانی نگذرند الا که وی را بدرند و بخورند و هر که از ایشان بمیرد وی را بخورند چون باشند مقدمه ایشان
بشام باشند و ساقه بخراسان جویهای مشرق و مغرب بخورند و دریای طبرستان بخورند وهب منبه گفت
نام ذوالقرنین اسکندر رومی بود بنده صالح بود خدای وی را گفت من ترا بامتان زمین خواهم فرستاد
و ایشان امتانی اند بازبانهای مختلف و این جمله اهل زمین اند دو امت اند که عرض زمین میان ایشانست
و دو امت اند که طول زمین میان ایشانست این دو امت یکی نزدیک مغرب اند ایشان را ناسک گویند
و دیگر بمشرق اند و ایشان را منسک و آن دو گروه که عرض زمین میان ایشانست امتی اند در جانب راست
زمین ایشان را هاویل گویند و امتی در جانب چپ زمین اند ایشان را تاویل گویند ذوالقرنین گفت بار خدایا این
کاری بس عظیم است من بکدام قوت مقاساة ایشان کنم و بکدام جمع با ایشان مکاثره کنم و بکدام حیلت با
ایشان کنم و بکدام زبان با ایشان سخن گویم و لغات ایشان چگونه دانم و بکدام حجت با ایشان خصومت کنم و بکدام
عقل احوال ایشان دانم و بکدام عدل میان ایشان حکم کنم و بکدام صبر با ایشان بسر برم و بکدام علم احوال ایشان دانم
و بکدام دست بر ایشان حمله کنم و بکدام پای راه ایشان بسپرم و بکدام لشکر با ایشان کارزار کنم و بنزدیک
من بار خدایا این نیست و من بازو آلت این کار ندارم و تو خداوندی کریمی رحیمی تکلیف ما لا یطاق نکنی خدای
تعالی گفت من ترا چندان قوت و طاقت دهم که بدین کار قیام توانی کردن دلت را روشن کنم و سمعت را

کنم و بصرت قوی گردانم و دولت بر جای بدارم تا از هیچ چیز نترسی و ترا نصرت کنم تا هیچ چیز ترا غلبه نتواند کرد
و راهت گشاده گردانم تا هر کجا که خواهی توانی رفتن و هیبت تو در دلها افکنم و نور و ظلمت را مسخر تو کنم تا
در لشکر تو باشند نور از پیش تو ترا هادی شد و راه نماینده و ظلمت از پس پشت تو ترا حصار باشد چون خدای تعالی
این بگفت ذوالقرنین گفت سمیع و مطیع فرمان ترا انگه قصد زمین مغرب کرد بدان امت رسید که ایشان را
ناسک گویند جمعی دید که عدد ایشان جز خدای نشناخت بازبانهای مختلف ظلمت را بر ایشان گماشت تا گرد
ایشان درآمد سه بار همانند سراپرده انگه نور را راه داد در میان ایشان و ایشان را با خدای دعوت کرد قومی
ایمان آوردند و بیشتر بر کفر مقام کردند مومنان را با لشکر خود آورد و ظلمت را بر کافران گماشت تا ایشان
در جایها و جامهای خود اسیر شدند و راه هیچ چیز نبردند از طعام و شراب بزینهار آمدند و ایمان آوردند
و جمله روی زمین مغرب مسخر او شد از مغرب با لشکری عظیم روی بجانب راست زمین نهاد نور از پیش
لشکرش و ظلمت از پس لشکرش قصد آن قوم کرد که ایشان را هاویل گویند تا بکنار جویهای بزرگ و دریاها رسید
بمقدار حاجت چون از دریا بگذشت بفرمود تا آن کشتیها از هم بگشادند و هر یکی از آن لوحی برگرفتند چون بدریا
دیگر رسیدند در هم ساختند و کشتی راست کردند و بگذشتند هم چنین میکرد تا آنکه بمقصد رسید با ایشان
همان معامله کرد که با اهل مغرب کرد و آن زمین را نیز مسخر کرد از آنجا بیامد و روی بمشرق کرد و زمین مشرق
نیز مستخلص کرد بجانب زمین آمد و آن زمین نیز مسخر کرد انگه روی بمیانه زمین نهاد که یاجوج و ماجوج
و جن و انس در و بودند و در بعضی راه بجماعتی رسید که ایشان مصلحان بودند و برا گفتند ای ذوالقرنین در پس این
کوه خدای را خلقی هست که با دمیان مانند چون بهایم گیاه میخورند و چون سباع وحوش را میدرند و هیچ خلق
خدای چنان نمی افزاید که ایشان می افزایند اگر هم چنین بمانند و بیفزایند جهان بستانند و اهل زمین را از زمین
برانند و هر وقت ما منتظر میباشیم که از بالای این کوه برآیند و ذلک قوله قالوا یا ذا القرنین ان یاجوج و ماجوج
ای ذوالقرنین یاجوج و ماجوج در زمین فساد میکنند و خرابی میکرداند هیچ می توانی که ما ترا خراج دهیم و بر خود
خراجی نهیم برای تو که از آن تو می گذاریم تا از میان ما و ایشان بندی کنی و راه ایشان را بر ما ببندی ذوالقرنین
گفت ما مکنی فیه ربی خیر آنچه خدای مرا داده است از تمکین و قدرت در آن بهترست و نیکوتر شما مرا یاری دهید
بقوت مدد کنید تا من از میان شما و ایشان بندی کنم رود و سنگ بسیار و آهن و روی و مس چندانکه توانید جمع
کنید ایشان برفتند و آنچه ذوالقرنین خواست جمع کردند آنگه گفت تا من بروم و ایشان را ببینم ذوالقرنین بالای
آن کوه برآمد و درنگریست گروهی را دید هر یک شکل نر و ماده بقد نیم مرد بودند و بهری بودند امیرالمومنین علی
گفت بالای ایشان یک و ثلث مثل منست و بهری از ایشان دراز دراز اند و ایشان دندان و چنگال دارند چنانکه
مانند سباع بر اندام ایشان موی است خود را بدان پوشیده میدارند و گوشهای بزرگ یکی پرموی چون پشم
گوسفند و یکی اندک موی چون بخسبند یکی لحاف کنند و یکی دواج و هیچ از ایشان نمیرد الا آنکه هزار فرزند برآید

چون هزار تمام شود بدانند که بخواهد مردن و ایشان از سر وقت از دریا ماهی آید چندانکه حد و اندازه آن پدید نباشد چنانکه
ماراباران آمد ایشان ماهی بگیرند و ذخیره کنند و آواز ایشان چون آواز کبوتر باشد و آواز بلند ایشان چون آواز
گرگ باشد و جفت چنان گیرند که بهایم و این آخر زمین ترکستان بود از جانب مشرق ذوالقرنین چون
این بدید بفرمود تا از میان آن دو کوه که بلندی آن صد فرسنگ و در عرض پنجاه فرسنگ بود اساس آن چندان
بکندند که باب رسید آنگه بفرمود تا از آن سنگ برآوردند هر که تا پی صفی سنگ برآوردندی بفرمودی تا
بجای گل مس و روی گداخته در و ریختندی تا همچون عرق کوشد آنگه همچنین برآورد و سنگ بر هم نهاد و روی
و مس در میان آن مینهاد و با آتش میدمیدند تا گداخته میشد آنگه که از بالای آن کوه هابر در مقدار اندر مرار کرد
و آن سد چنان نماید که بر دیمنی خطی سیاه و یکی سبز و یکی سرخ و یکی زرد از سیاهی آهن و سرخی مس
آنگه روی بیابان زمین نهاد میرفت و شهرها میکشاد و دعوت میکرد تا بجایی رسید مردمانی دید یافت
نیکو سیرت با انصاف و داد و حکم بعدل و قسمت بسویه حالشان یکسان و گفتشان و طریقشان راست و دلهای
ایشان متالف سراهای ایشان را در نبود گورستانهای ایشان بر در سرای بود و در شهر ایشان والی نبود و حاکم
نبود و ملوک نبود و یکدیگر را دشنام ندادندی و با یکدیگر جنگ نکردندی و نخندیدندی عمرشان دراز بود و در
میان ایشان بد و بیش نبود درشت خوی و بدخوی نبودند ذوالقرنین از ایشان متعجب ماند گفت ای مردمان شما
چه قومید که من در اطراف زمین چون شما مردم ندیدم مرا خبر دهید که چرا گورستان بر در سرای ساخته اید گفتند
تا مرگ را فراموش نکنیم گفت چرا بر در سراهای شما در نیست گفتند برای آنکه در میان ما دزد و خاین نباشد گفت
چرا شما را امیر و پادشاه نیست گفتند برای آنکه ما حرب نکنیم تا امیر ما را ادب کند گفت چرا شما را حاکم نیست گفتند
از آنکه ما انصاف خود بدهیم گفت چون است که کلمه شما یکیست گفتند برای آنکه ما مخالفت و خصومت نکنیم
گفت چرا در میان شما درویش نماند گفتند برای آنکه حق ایشان با ایشان دهیم گفت چگونه است که عمر شما دراز است
گفتند برای آنکه ما بر حق کار کنیم و حکم بعدل کنیم گفت چرا شما باز نمی خندید گفتند برای آنکه ما از گناه ترسیم
باستغفار مشغولیم گفت چرا خشمناک و غمناک نمایید گفتند برای آنکه ما تن در بلا نهاده ایم گفت پدران شما هم برین
طریقه بوده اند گفتند ما این طریقه از پدران خود گرفته ایم که ایشان بر درویشان رحمت کردندی و با محتاجان مواسات
و مساعدت کردندی و از ظالمان عفو کردندی و با کسی که با ایشان بدی کردی نیکویی کردندی امانت نگاه داشتندی نماز
را محافظت کردندی و بعهد وفا کردندی لاجرم کارهای ایشان بر صلاح بود و برکت صلاح ایشان بما رسید
ابو رافع از ابو هریره روایت کرد که رسول ع گفت هر روز یاجوج و ماجوج بیایند و آن سد را می شکافند تا
نزدیک آن شود که شعاع آفتاب بهشند چون شب در آید گویند فردا بیاییم و تمام بشکافیم و در شهرها روم خدای تع
آنرا همچنان گرداند که بوده باشد تا یکبار چنانکه اتفاق افتد که یکی از ایشان در آن وقت گوید که از سد اندکی ماند گوید باز
گردید تا فردا بیاییم و آنرا تمام بشکافیم و در شهرها روم ان شاء الله روز باز آیند هم چنان باشد که رها کرده باشند

تمامی بشکافند و در شهرها آیند و آبها باز خورند جمله مردم از ایشان بگریزند و با حصنها شوند و جمله زمین بستد آنگه
گویند زمین ما را مسخر شد اکنون قصد آسمان باید کردن تیر در آسمان اندازند تیرهای ایشان خون آلود باز آید خدای تع
کرمی را بر ایشان گمارد تا گردنهای ایشان بخورد همه یکبار بمیرند چنانکه ملخ میرد چهارپایان ایشان را بخورند چنانکه
گیاه خورند آنگه مردمان از حصنها و قلعهای خود بیرون آیند وهب گفت ایشان جمله زمین بستانند مگر مکه و مدینه
و بیت المقدس که برین جا ظفر نیابند قوله فاعينوني بقوة درین قوت خلاف کرده اند گفته اند و مردمانی که
یاری دهند و مزدوری کنند و گفته اند که قوت آهنست حتى اذا ساوى چون راست گردانید میان آن دو کوه
و سنگ و آهن و مس و روی تمام کرد سعید بن ابی صالح گفت مرا چنین روایت کردند که صفی آهن و سنگ و روی
نهادند و صفی هیزم چون تمام شد ذوالقرنین گفت انفخوا درین دمها دمید و هیمه را سوخته گردانید ایشان میدمیدند
تا آنگه که آنرا آتش گردانیدند یعنی سنگ و آهن همه از گرم آتش چون آتشی گردید گفت بمن دهید مس گداخته
را تا درین بند ریزم و آنرا محکم گردانم چون آن سد و بند محکم و تمام گشت ایشان نتوانستند که بر زبر آن آیند
از آنکه بس بلند بود بلندی صد فرسنگ و نتوانستند که سوراخ کنند در پهنا پنجاه فرسنگ بود قال هذا
رحمة من ربي فاذا جاء وعد ربي جعله دكاء وكان وعد ربي حقا وتركنا بعضهم
يومئذ يموج في بعض ونفخ في الصور فجمعناهم جمعا وعرضنا جهنم يومئذ
في بعض ونفخ في الصور فجمعناهم جمعا وعرضنا جهنم يومئذ للكافرين عرضا الذين
كانت اعينهم في غطاء عن ذكري وكانوا لا يستطيعون سمعا افحسب الذين كفروا
ان يتخذوا عبادي من دوني اولياء انا اعتدنا جهنم للكافرين نزلا ذوالقرنین گفت این
رحمتی است از خدای من یعنی این سد که کردم و این بند که برآوردم رحمتیست از خدای پس چون وعده خدای
و قیامت نزدیک رسد و اشراط و علامات ساعت ظاهر گردد خدای آنرا خورد گرداند و با زمین راست کند
و این وعده الستکه خدای داده است و وعده خدای من حق است و صواب وتركنا بعضهم و بگذاریم خلقان را
در آن روز که این سد شکسته شود و قیامت نزدیک گردد بعضی از ایشان ببعضی آمیخته گردند و چون موج دریا
مختلط و مضطرب شوند دیوان و پریان و آدمیان و وحوش و سباع بهم در آمیزند همه حیران و سرگشته باشند
از دهشت آن روز و نفخ في الصور و بدمیم تا صور در دمند و صور شبه سرو است دو سر دارد یک سر او در دهن
اسرافیل و یک سر دیگر در زیر عرش و او را چهل هزار سر بود در اقطار و جوانب عرش رسول ع
گفت در شب معراج اسرافیل را دیدم استاده و صور در دهن گرفته و پای راست پیش نهاده و پای راست پس
نهاده و چشم در زیر عرش کشیده تا که ویرا فرمان آید که در صور در دمد چون فرمان آید و در صور در دمد فجمعناهم
ما همه خلقانرا گرد کنیم گرد کردنی و دوزخ را عرضه کنیم بر کافران آن کافرانی که چشمهای ایشان در پوششی
و غطای بود از یاد کردن من از من و از آیات من غافل بودند چشم و دل خود را از پوشش جهل نظر کردن و معرفت

بیرون آوردن و گفته‌اند که مراد بذکر قرآنست یعنی در آیات و قرآن او نظر نکردند و نتوانستند که از او بشنوند افحسب
الذین کفروا ای می پندارند آنان که کافر شدند که گرفتن ایشان بندگان مرا بدوستی من دون من ایشان را از عذاب
من برهاند و از جانب من خلاص کنند یعنی ایشان را که کافر اند از اولیا و دوستان گرفته اند من دون من روز
قیامت نفعی حاصل نشود و از ایشان ملاذی و ملجائی از عذاب پیدا نباید ایشان از عذاب ما کجا رهند و از عذاب
ما چگونه خلاص یابند که ما بنهاده ایم و ساخته مر این کافران را و آماده کرده دوزخ نزلی و روزی و منزلی و مقامی
و بعضی گفته‌اند که نزل طعام باشد و مراد بعباد عیسی و فرشتگان اند یعنی آنان فردا تبرا کنند از ایشان
عبد الله عباس گفت مراد شیاطین اند و اصنام ترکیه اند چنانکه گفت ان الذین تدعون من
دون الله عباد امثالکم قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة
الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا اولئک الذین کفروا بآیات ربهم
ولقائه فحبطت اعمالهم فلا نقیم لهم یوم القیمة وزنا ذلک جزاؤهم جهنم بما کفروا
واتخذوا آیاتی ورسلی هزوا بگوای محمد که خبر دهیم ما شما را با آنانکه زیان کارترین همه مردمانند
و جهانیان بکردار ها بد برای این ذکر خسران کرد که حال ایشان تشبیه کرد بحال بازرگانی که رنج برد و کار
کند امید سود دارد و چون بنگرد بدل سودش زیان باشد و بعوض زیادت نقصان و هرچه کرده باشد
بروی تاوان بود آن زیان کارانی که سعی ایشان و آمد شد ایشان و کردار ایشان باطل شد بروی تاوان بود
و در ضلال و هلاک افتاد در دنیا از آن سبب که نه بجای خود و نه بر وجه مامور در وجود آرند و هم یحسبون و آنکه
ایشان پندارند که کار نکو می کنند تا مراد باین کیست گفتند قسیسان و رهبانان و عابدان ترسایانند و ابو الطفیل
گفت عبد الله الکوا امیر المومنین علی را ازین آیه پرسید گفت اهل حرورا اند یعنی خارجیان آنگه گفت انت
و اصحابک منهم تو و یاران تو از ایشانید اولئک الذین کفروا ایشان آنانند که بآیات خدای خود کافر شدند
و بعث و نشور و ثواب و عقاب را منکر شدند عملهای ایشان و کردار های ایشان باطل و نیست گشت یعنی بموقع
قبول نیامد برای آنکه نه بر وجه مامور کردند و ایمان ایشان درست نشد فلا نقیم لهم یوم القیمة ما فردای قیامت
ایشان را وزنی ننهیم و قدری و محلی ننهیم و با ایشان مبالاة ننماییم یعنی تحقیر و خوار داشت ایشان کنیم
ابو القاسم بلخی گفت معنی آنست که اعمال ایشان در ترازوی طاعت هیچ وزنی نباشد ابو هریره از رسول ع روایت
کرد که روز قیامت مردی بزرگ را بینی که می آید که او را بسنجند چندان وزن ندارد که پر پشه اگر میخواهی
که مصداق این بدانی برخوان فلا نقیم لهم یوم القیمة وزنا آنگه حق تع گفت ذلک جزاؤهم این جزا و پاداش
ایشانست بدان کفر که آوردند و آیات مرا و پیغمبران مرا بافسوس گرفتند و با ایشان استهزا کردند ان
الذین آمنوا وعملوا الصالحات کانت لهم جنات الفردوس نزلا خالدین فیها لا یبغون
عنها حولا قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو

جئنا بمثله مددا آنانکه ایمان آوردند و عمل صالح کردند بهشتهای فردوس نزل و طعام و منزل و مقام
ایشان باشد از رسول ع روایتست که بهشت صد درجه است میان هر دو درجه چندان باشد که از آسمان
تا زمین بلند ترین درجهای بهشت فردوس است و جویهای بهشت از آنجا آید و بالای آن عرش خدای
بود چون از خدای بهشت خواهید فردوس خواهید و بهشتهای فردوس چهار است دو از سیم و هرچه در آنجا بود از آلات
و اوانی همه از سیم است و دو از زر است و هرچه در آنجا بود همه از زر باشد و خدای تع ویرا که خود [illegible]
در شبانه روزی بفرماید تا پنج بار درش باز گشایند و او را گویند ازدادی طیبا و حسنا لاولیائی طیب
و حسن و خوشی و نیکویی بیفزای برای دوستان من کعب الاخبار گفت از فردوس بلند تر جایی نیست
و آن جای آنانست که امر معروف و نهی منکر کنند خالدین فیها در آنجا جاوید باشند از آنجا طلب تحول
نکنند و تمنای ایشان نباشد که از آنجا بجای دیگر نقل کنند از حسن و طیب آن و زیبایی و نیکویی وی قل لو
کان البحر مدادا عبد الله عباس گفت سبب نزول آیه آن بود که جهودان گفتند تو میگویی که ما را حکمت
داده اند و در کتاب تو هست یؤتی الحکمة من یشاء ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا آنگه گفت وما اوتیتم
من العلم الا قلیلا این چگونه باشد خدای تع این آیه فرستاد و گفت بگوای محمد اگر از روی مثل دریا مداد باشد برای
کلمات حکمت که نزدیک منست دریا بر سد و کلام حکمت من و اسرسد و اگر همچنان که آن دریا باشد از مدد
در زیادت دهیم و این مثلیست که خدای زده است مقدورات و معلومات خود را باندازه خاطرهای ایشان
چه مقدورات و معلومات حق نهایت ندارد و اگر این که یک دریا گفت اینجا و در جای دیگر هفت دریا
مداد آن باشد گفته است که اگر صد هزار دریا گفتمی هم در جنب علم ما لا یتناهی هیچ چیز نبودی و لیکن بر حسب
فراغ و خواطر ایشان مثل زده است قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی انما الهکم اله واحد
فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة ربه احدا عبد الله عباس
گفت خدای تع درین آیه رسول را تواضع فرمود و تواضعش آموخت تا او را کبر و نخوت در دل نیز نبود و
گفت بگوی که من آدمی ام مانند شما بیشتر از آن نیست که بمن وحی می آید تا من شما را گویم که خدای شما یکیست
بعضی گفته اند این جواب آنانست که رسول را عیب کردند و گفتند مال هذا الرسول یاکل الطعام چیست که این رسول
طعام میخورد و در بازارها میرود گفت بگوای محمد که من از روی خلقت آدمی ام همچون شما میان من و شما در
انسانیت هیچ فرقی نیست چنانکه شما محتاج طعام و شراب اید من نیز محتاج باشم فرق اینست که بمن وحی
میکنند که خدای یکی است هر کس که امید ثواب خدای میدارد گو عمل صالح کن و بعبادت خدای خود کسی را
شریک مگردان و از روی ریا که آن شرک اصغر است دور باش عبد الله عباس گفت آیه در جندب بن زهیر
العامری آمد که او گفت یا رسول الله من عملی میکنم برای خدای چون کسی بر آن مطلع میشود مرا بر آن عمل چندین
می آید این چگونه باشد رسول ع گفت ان الله طیب لا یقبل الا الطیب ولا یقبل ما شورک فیه گفت خدای پاکست

جز پاک قبول کند و آنچه در آن غیری را شرکت باشد نپذیرد و خدای تعالی این آیه فرستاد و لا یشرک بعبادة ربه احدا
بعضی گفته‌اند که رجا بمعنی خوفست و لقا بمعنی مصیر و بازگشت با حساب و شمار یعنی هر کس که از خدای بترسد
و از بازگشتن با حساب و شمارگاه گو عمل صالح کن و لقا بمعنی دیدار نیست از آنکه خداوند تبارک و تعالی بهیچ
حاسه از حواس و مدرک نیست و آنانکه دیدار خدای روا دارند چرا بر عمل گویند و در آیه لقا بعمل صالح بازبسته
و بر آن موقوف کرده پس معلوم شد که مراد ثوابست نه دیدار شهر بن حوشب گفت مردی نزدیک عبادة بن
صامت آمد و گفت چگویی در مردی که نماز کند و روزه دارد و حج و جهاد کند و خواهد که او را بر آن حمد کنند کار او
چگونه باشد گفت کار او هیچ نباشد و خدای تعالی عملش به نپذیرد و گوید این عمل از آنست که برای او کنی
و مرا بآن حاجت نیست و جندب بن یسار روایت کرد از رسول ع که او گفت من سمع الناس بعمله سمع
به مسامع خلقه یوم القیمة و حقره و صغره هر که عمل خود مردمان را بشنواند خدای تعالی نام او بر باد در سمع مردمان
افکند روز قیامت و او را خوار و حقیر گرداند ابو هریره از رسول روایت کرد که او گفت اتقوا الشرک الاصغر
بپرهیزید از شرک کهتر گفتند یا رسول الله آن کدامست گفت آن ریا باشد و چون آیه فرود آمد گفت ان اخوف
ما اخاف علیکم الشرک الخفی و ایاکم و شرک السرائر فان الشرک اخفی فی امتی من دبیب النمل علی الصفا فی اللیلة الظلماء
بدترین چیزی که من بر شما میترسم شرک پوشیده است و دور باشید از شرک در شرکی که شرک پوشیده
ترست در امت من در رفتن مورچه بر سنگ نرم در شب تاریک آنگه گفت هر که او نماز کند بریا شرک
آورده باشد و هر که روزه دارد بریا و صدقه دهد بریا شرک آورده باشد این حدیث سخت آمد بر صحابه رسول ع
رسول ع گفت الا ادلکم نمایم شما را بچیزی که شرک صغیر و کبیر از شما ببرد گفتند بلی یا رسول الله گفت بگویید اللهم انی اعوذ
بک ان اشرک بک و انا اعلم و استغفرک لما لا اعلم و گفتند که این آخرین آیتیست که از قرآن آمده است و رسول ع گفت

هر که این آیت بخواند از بالای سر او نوری میآید
تا مکه که حشو آن فرشتگان باشند و هر که
همه این سوره برخواند ویرا نوری باشد
از زمین تا باسمان

تمت مجلد الاول من تفسیر گازر علی ید العبد الضعیف الراجی الی رحمة ربه و شفاعة نبیه
محمد صلی الله علیه و آله نقش علی بن سلطان محمود جرباذقانی غفر الله له و لوالدیه و لجمیع
المومنین و المومنات و المسلمین و المسلمات برحمتک یا ارحم الراحمین
فی تاریخ یوم الاحد شهر شوال ختم بالخیر و الاقبال سنة اثنین و
الف فی بلدة مکه مشرفه زاده الله شرفها
وقدرها

[illegible] ۱۰۳